

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_190541

UNIVERSAL
LIBRARY

جلد اول

تفسیر صفی

بنام خداوند بخشنده مهربان

یکی از آثار ادبی قرن وردهم که از جهانی دارای اهمیت خاصی بوده مخصوصاً در نظر متصوفین و پروان طریقت تصوف و عرفان مقام ارجمندی دارد که سبب به تفسیر بیشمار که عربی و فارسی پرداخته شده که باره او آنها بچاپ رسیده و بسیاری دیگر هنوز منقطع نگردیده اند و هر يك از جهتی طرف توجه عامه قرار گرفته است گذشته از نظر ادبی حاوی اشعار بزمی و در عین حال مہیج سالکین راه نقیی است تصویر صبی شامل سه قسمت مهم میباشد که عبارت از: ۱- ذکر تمام قرآن مجید ۲- ترجمه تحت اللفظی صحیح اعرابی فارسی ۳- تفسیر منقول فلسفی و ادبی که علمش محکم و مطلق آن هر خواننده را بقدر معرفتش شکات دقتی آشنای کند که غالباً لطافت تأویل بی میرد.

پروپسور ادوارد برون مستشرق انگلیسی بدین معنی گواهی می دهد (صفحه ۱۵۶ تاریخ ادبیات ایران تألیف ادوارد برون) مرحوم اعتمادالسلطنه که یکی از رجال دانشمند و وزیر فرهنگ وقت بوده شرح مبسوطی دائر بر تعریف و توصیف ابن تفسیر نگاشته که عیناً در طبع اول این تفسیر بچاپ رسیده است چیزی که باعث تعجب است با اینکه مرحوم رشاقی خان هدایت مؤلف تذکره رنسانس العارفین و مجمع الفصحاء که معاصر مرحوم صفی بوده ابتدا سطرری راجع به تألیفات کتب ایشان در هیچ يك از آثار خود ننوشتہ اند فقط آقای رشید یاسمی در تاریخ ادبیات معاصر بطور خیلی مختصر بیان نموده اند اینک برای آنکه شرح حالش برای همیشه محفوظ باشد درین چند سطر قناعت مسامید

مرحوم حاجی میرزا حسن ملقب بصفی علیشاه در تاریخ ۳ شعبان ۱۲۵۱ هجری در اسفهان تولد یافته پدرش محمد ، در اسفهانای ملقب بصفی تجارت اشتغال داشته پس از چند سال که در اسفهان مشغول تجارت بوده برای توسعه تجارت با جهات دیگر به یزد مسافرت نموده و در آنجا اقامت گرفته در آن وقت مرحوم صفی پادشاه حور وصال و هنوز نحد ناوغ رسیده . (سابق گفته خود مرحوم صفی علیشاه که خیلی مختصر در مقدمه تفسیر بچاپ اول ذکر نموده) مرحوم صفی علیشاه پس از ورود یزد تحصیلات اولی خود را در یزد فرا گرفته و از علوم رسمیه بهره مند گردیده و در حدود سنه ۱۲۸۱ - ۱۲۸۲ هجری از یزد بزم رفق مکه معظمه از راه هندوستان عربیت می ساید مدتی در هندوستان رحل اقامت افکنده بعداً بزم زیارت بیت الله از هندوستان حرکت نموده و پس از زیارت بیت الله مجدداً هندوستان مراجعت می نماید (بنا بگفته خود نا اغلب از مشایخ عرفای ایران و هند و قسطنطنیه ملاقات نموده و از بعضی قلل مستفیض گشته) در این مسافرت از اسفهان میزد و از یزد هندوستان قواعد فقر و سلوک را که اخفش منحصر و منوط بخدمت و قبول ارادت است باتصال سلسله عرفا بدست آورده و مشغول تألیف و تصنیف گشته زندہ الاسرار را که نظمش محکم در اسرار شهادت حضرت خاخامس آلبا (۴) و تطبیق با سلوک الی الله است بنایدستور استاد خود آغاز و در همان هندوستان بانجام رسانیده است بعداً بزم ارض اقدس رضوی (۴) از راه عتبات بشراز و یزد داسفهان مراجعت نموده در شیراز درک صحبت جناب رحمت علی شاه را نموده از اسفهان بزم طهران حرکت و تا آخر عمر در طهران بسر برده و پس از ۶۵ سال در ۲۴ ذی قعدة ۱۳۱۶ پس از دو روز تب نزدیک غروب آفتاب رخت ازین دارفانی برپسته و سرای باقی پیوسته .

مدفن آن مرحوم در منزل شخصی خودش در تحت قبۀ مزینی واقع است که ضلای محل توجه پیروانش می باشد و

بسمدی و اهتمام صبیہ اش بانوشن الضحیٰ کہ یکاھ بقیۃ السلف آنمروحوم است ہوا درہ دائر و ہر شب آن مزار محترم معمور و منور است مرحوم صبی علی شاہ مردی نیک محضر و خوش معاورد و ہرگز در صدد تعزین کسی برسی آمد و اگر احياناً کسی مزاحم او میشد تحمل مینمود و ہرگز در صدد انتقام بر نیامدہ است جمع کثیری باو ارادت می ورزیدند و اورا قطب سلسلۃ نعمت الہی می شناختند مریداش از او کرامت ہا نقل میکنند . مرحوم صبی علشاہ بیش از اوقات در گوشۂ اتروا بتحریر و تالیف و تصنیف پرداختہ است طبیی روان منطقی استوار داشتہ است آثارش بدستمنی گواہ می باشد . آثارش کہ تا بحال بچاپ رسیدہ عبارت است : ۱ - زبدۃ الاسرار ۲ - بحر الحقایق ۳ - عرفان الحق ۴ - مران المعرفہ ۵ - دیوان غزلیات و قصائد و از ہمہ بہتر ہمین تفسیر است ۱۵ مدت دو سال وقت صرف نمودہ تا آنکہ موفق بانجامش گشتہ این رباعی مآدہ تاریخش می باشد :

من خوب ترس ترجمۂ قرآنم من معجزۂ نبی بہین برہانم
تاریخ ۷۰۰ داز زبان خود میگویم تفسیر صبی ہادی کمر اہانم

(۱۳۰۷)

اساما تمام آثارش قابل تقدیر است علاوہ در سرودن شعر و نظم در شربوسی ہم بکی از نوانغ عصر خود بودہ کہ نگارندہ نمونہ از شش کہ در مقدمۂ تفسیر چاپ اول نگاشتنہ اند و در حقیقت مطلع ابن تفسیر میباشد در ذیل می نگارد

اریدہشت ماہ ۱۲۱۸ ح ۴۰ م .

خجستہ جوہر یکتای حمد و ستایش ' و شایستہ گوہر مصفا مدح و بایش کہ سرفا بازار فصاحت بشظام تر صبع منظوم دارد سلطان قادر بی نیاز را ساز شاید : کہ بہین گوہر شاہان زمان از عثمان سلطنتش نمونہ ایست ' و دیبای بی ہای توحید کہ نشاح کارکامہ معانی بنارو بود عبارات بدیع ' منسوج آرد رب ' و دودرا ہدیہ سزد ' کہ مہیں کشور وجود از مالک جودش گوشۂ خالق حلی کہ پیکر شاہد اساترا احلیہ دیبا ' و طلعت زینبی ' اَنَا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ التَّقْوِيمِ ' سازاست ' قادر کریمی کہ روزی بندگارا روز بروز از خزائن محرمات خوش مقدر داشت ' آدمی را طوق و زمان داد تا جز نناہش نگوید ' و شاد معشیت بچوید چشم و گوش بخیب تا جز در آفات قدرتش شکر نہ ' و بغیر صوت حقیقتش نشنود عقل و ہوش عطا کرد تا رہ بوحدایتش برد و پی بر نوشتش بردارد دست و پای کرامت کرد کہ سوی او نازد و توکوی او گراید :

سفرہ کشزد از تو عدد ہی جان و ایمان داد اگر ربانی

اوراق کتاب آفرینش را دست صحاف مرتضیٰ برشتہ حدال معنی رسالت شرازہ بست ' و رسول ای را امور کار دستان تربیتش ستلاوہ قرآن مجید در تمام آفاق تا ہنم قامت ملند آوارہ ساخت .

حد حمد حق بداد ہجس حریت آمد حاصل داناو بس

والصلوۃ والسلام علی حرالوری سببا و اشرف الادیۃ حسبنا المنصوص بخطر النبوۃ و المنصوص بخصم الرسالۃ ' معین العلم و منبع الاسرار ' مہذب الوحی ' و مرجع الارار ' محمدالمحمود صلوات اللہ علیہ و علی آلہ التجاہ الثقا ' سببا اول سلسلۃ الولایۃ و مطلع نجم الہدایۃ مرکز دائرۃ الشرافہ و شرف سر بالخلافہ ' بداللہ البسوطۃ فی الخلائق ' و عنہ الناطرۃ فی الحقایق ' رافع اعلام العلم و البقین ' و قاطع اغناق الشرکین الصالحین زوج التول ' و اخ الرسول ' یسویا اللین ' و امام المتقین اسداللہ الغالب ' امیر المؤمنین ' علی بن ابیطالب صلوات اللہ و سلامہ علیہ .

بِعَوْنِ اللَّهِ تَعَالَى

جلد اول

تفسیر صفی

للعارف الكامل جناب مستطاب

سراج الوهاج افتخارالحاج حاجی میرزا حسن

الملقب بصفی علیشاه نعمة اللهی

چاپ دوم

بسرمايه شرکت تضامنی علمی و کتابفروشی خام بچاپ رسید

چاپخانه علمی

آذر ۱۳۱۷



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند متعالید مهربان

ار پ تفسیر قرآن مجید	باشد از حق هر دو معنی آمد	با شکر آنکه دانه بطن و کاه	بسمی قرآن معظم آرد تمام
باب گنج علم خود ذات قدیم	استاد از باب موش امر کتاب	با رسون رحمت آمد در خطاب	با رحمت سوی او گیرد سالار
این اشارت بود پیمی در سب	گرد سم الله رحمن الرحیم	باب رحمت را حلقن آرد سار	مرصفی آمد بگمار و مستلار
سابق از ایجاد کل ممکنات	رحمت او سابق آمد بر نصب	هر شرح این سه نام با طلام	راسم و رسم و شرط و بشرطی برون
گرم از هستی بیایی در صحت	کرمضی بود آن سلطان ذات	هسی او بود در هن صنمون	هم هسی کی زدر آنکه درای
گر هاری ره بنطق وجود	با مای ره تکفاره دوست	دانش هسی بود باب سرای	پس چهل هسی اولدن بو حاک
ذات باری هسی مطلق بود	دیگر اوسیر و نایب حاسود	پای انداخته بود همواره لک	امیر آن هسی بکنج صوب وحد
مطلق از شرط و استوار جمیع	اسم و وصف از ذات او مشتق بود	هستی مطلق بود ذات الابد	ر تر است از لایشتی رهش
بیست او را هیچ شرطی در وجود	ورشتون شرط و بشرطی برون	قید و املاقت دور از حشرش	در حلی اولین آیات اوست
موج اول باشد از دریای ذات	یک هسی همچنان باشد که بود	هسی دیگر که ظل ذات اوست	خلق آن کند صادر فوج فوج
در مقام علم عین ممکنات	شد هسی او اسما و صفات	هر الهیت آمد چون بوج	و روی تنظیم حق امر سعود
حق و افلاک و عناصر روح و جسم	سر بر گشت ثابت یا ثابت	عقل اول گشت پیدا در وجود	هر وجودی شد جدی مستقل
بهر رحمت بگشت خود را داد آب	حله شد سعود و هر رسم واسم	شس رحمانش انیسکند ظل	این بود گرداری از معنی نوا
خلق اشیا حله دوش روز کرد	گشت هر شیئی ذمیمش الخلیف	معنی رحمن علی العرش اسوی	روز و شب باشد ز مقدار ظک
امیران حضرت مشرب بود و معروز	دور خلق ارشش حقه فرور کرد	گر تو را گوید کسی از سوسا و شک	کاشتر آتیا شب باشد روز نیست
کوسر از سه باشد شش مقام	به بهاری بی غریب و ل تویز	پس مراد از خلقت شش روز چیست	تائی اعیان تمام ممکنات
سببین جروت و راجع در فوج	کامران شش رتبه شد تخت تلم	رتبه اول شد اسلا و صفات	دوششم ملک شهود اعنی که جسم
از بیان سه مقصود این شش است	هست ملکوت او برین داری و روح	رتبه پنجم مثال آمد باسم	با تو گویم گر بچشم از ذاتی
هر که باشد نام آن ذات الابد	شش حق ذاین شش حقه در کاشت	تصکة مکر خوش روحانی	ذات مطلق آید و الله شود
مظهر الله عین خاست	یازده باشد اگر دنا عد	شش برابر چون یکی باشد شود	احد اندر دور همتی نام اوست
	کو جام قلب و جان عالم است	هستی کون و مکان زانام اوست	

سورة الفاتحة

فیس رحمانی بر اشیا شد جو نام رحمت رحمانیش بر ممکنات غنی بود این ز شرح بسله	فیس رحمانی بر اشیا شد صیم رحمت غنی رحیمی بر خواص سخن بقضایش دامی حوصله	گفت از فیس رحیمی بر کرام فیس هستی داد هر جا یا ثلاث غنی بود این ز شرح بسله
--	--	--

سورة فاتحة الكتاب و هی سبع آیات مدنیة

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ ۲ اَلرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۳ مٰلِكِ یَوْمِ الدِّیْنِ ۴ اِیَّاكَ تَعَبَّدُ وَاِیَّاكَ تَسْتَعِیْنُ ۵

ستایش مرخدا پر است پروردگار جهانیان چنانچه مهربان پادشاه روز جزا را میسرسم و از تو طلب یاری میکنم

اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ ۶ صِرَاطَ الَّذِیْنَ اَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ غَیْرِ الْمَغْضُوْبِ عَلَیْهِمْ وَلَا الضَّالِّیْنَ ۷

هدایت کن ما را راه راست راه آنان که انعام کرده بر ایشان راه آنکه عتاب گرفته بر ایشان و گمراهان

طاهر از بودش وجود ممکنات در مقام بندگی یا بد سکمال حمد لله گفت رب العالمین باش رهبر خلق را از رحمت وان تولا بر من و بر ولایت کو رحمت بر خلائق واجبست هیچ باید ما سواش در خیال این بود که خلق او گوئی ما حسن خلقت را ز مدد ما مدد کان رحیمی رحمت است ای یکتوی جان و ایمن داد اگر رفاهی و در اهل معرفت مثال خویش پیش آن مثال یگو در زمان در اطاعت شد رد بحکم دم مدگی که گزید از غل و دید آچه پری بود مشوب آن دمد آن یک از راهست گامی منحرف می بر امد برده از خار جان رخ نماید طاهر آید در صفات بصلای سکرده عشق برده سوز کو جفلت باعث افلاک شد رد عیاری حیثیت دید ما که محبت خود در کار دوست تاج بحد باید از محبوس سر از شمع غیرت و نور وصال کس باشد در میان جز شاه دین امد این بدن هر اراد زدنکست بندگی او سکنه بر خوی او علت آن باشد که بی طلسمی کاسر آدم غنی از ایزد است صبر را سبزه بر دلدار کرد تو سرا با صیب و انکار و نبرد	عن حد لوت بود ممکنات کر کسی حدش کند با اسقال سد بسم الله جبر الربلین ای می رحمت ادر حرم نکه دودخدا غناش محفی است حد مودع بر خلائق واجبست حد او باشد آن حسن و جمال حد غنی الطیر اندر جسمو حد غامان این بود گلری یاد آری امد رحمت غصوه روی سفره گسرد از بود غناش نه فرستاد است اسفل خویش آن یکی بحکم و فرمان داد جان و آن ذکر مثال شد دید و روم قارع از اعدیت یم و امید برد فرمان ما که او را ندمد گرهما ساز باشد محلب روز دین کاسر را هر کرد جان پیش او آن کرد آن سلطان ذات بر ظهور آن جمال دلقوز خود غناش عشق بر لولای شد عشق افشار بی شورش رد آمد را بر بلر دوست بر غای خویش بند مسکر بردها برست پیش آن حال گوید از ایات عید سین پس فا مسلم این بند گیت بده آن باشد که بد روی او عشق هم ناید مثل یطی مظهرت هم شان احد است چون سوزش عشق اسکار کرد گفت حق آدم همه عجز است و دود	حد او گوید ذرات وجود گوید از تکوین خود رذات او حد بود آموخت هم او رعاد حد او گوید حله اس و حال رحمت غاصم رسول پاک دلق باعث ایجاد خلق او رحمت است بحر او عالم و ایمل اوست حدود و گویش اهر ذرات خویش از وجود و دود عیری بحر رحمت دیگر کند در یوم دین صفت بصر و حد داد گر ما باشد آن حسن و جمال کاین بود باب اطاعت را ضابطه هستی عاشق در آن یکباره سوح یافت او شه آبرو و اعمال رد و در هم بود از هر شکم مثل او ره سیر عشق و حال تا که از فرسکها بیرون بود باب رخصا شود بر مده باز روی خود میدد در آت خویش عرش و عرش اودود اوسید گشت پس ابا زرد زان افلاک و اوس هر من معنی جز او حاصل داشت گشت تا از هستی خود پاک بار هم مید چشم بگیری شاه را در مقام عشق او مسکم بی است تا برسد روح او را غر او کلسن جز بر وجود افرودست طلعتی بی عشق مکر است و مطاز یولوی کاین دود و اطله است وان پس از ترک او مروتد شد کرخه من خالی شدم آدم امین
---	---	---

خواهد اوارى كلف مد مطروحه
باز بشو از صراط السقيم
مهر حلى در بيان تطمين
خواند اورا سر عبق رده راست
در صراط راست كر موج روى
راه ييودن يوق عقل و شرع
هر مقلى مى و حنى است
اهدات گشت سراوار سكره
در صراط السقيم اى اهدا
شرح اى احاطا اگر حولى يكى
تا صراط مستقيم طى شود

نوكتى دهر ظرمد ظلم وسهر
كوست افر عارست تا ذات ضميم
تطمين حق و خلق آمد بين
راستى بايد زحق در راه خواست
مصرف كردى ذره خارج شوى
خط آداب وسن در اصل وفرغ
ظواهر را مزده بر حسى است
و اولين كله است تا آخر مظه
ميرد بى احراقت تا خدا
رو فرو در حر نفس اهلك
دل بلفصل تو حكم بى شود

سجده او كر نكلى بنده
هست ما را تابع راهى دقيق
در بيان هر دو خطه اى حكيم
راستى ثابت دواين ره بودن است
آن گروهى كز ره اضر منزلت
تا بآخر كان وصول است و لقا
در حق حق محبين را حاصل است
رين قطره بر تو و اصغر شود
احراقت از صراط اعتدال
پلور اى ده رستى كن مستقيم
از من سح المالك در كتاب

و عاينام چو او زينته
طهران خواند زهر اى طريق
هست يك خط مسوى و مستقيم
راست رهرا همچو ره ييودنست
اهر آفت عظيم داخلند
سده را سلوژ زهر قدى رها
محسن اهر منزل از رواصل است
در سلوك عون حق وهر شود
بر بين و ريسلر آمد سال
تا آخر اى رلوش فى زم
هم رجت كرد ديكر نفع سلف

سورة البقرة مائتان وست وثمانون آية مدنية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم الله الرحمن الرحيم

ورقة البقرة
٢٨٠ آية

اَلَمْ يَكُنْ لَكَ يَوْمَ تَقُولُ لِرَبِّكَ لَا رَبَّ لِيْ فِيْ هٰذِهِ الْمَدِيْنَةِ اَلَّذِيْنَ يُؤْمِنُ بِالْغَيْبِ وَيُؤْتِيْهِمُ الْغُلُوْلَ وَمَا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُوْنَ وَالَّذِيْنَ يُؤْمِنُوْنَ بِمَا اُنْزِلَ اِلَيْكَ وَمَا اُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُوْنَ

روزی که دیدم ایشار از صفت کتب تو آنکه
میگردد تا چه و در سطره مسوی و آنچه و فرستاده پیش از تو و آنست
اشاهد میبخارند کان

گفت طاهر در صفات الله سد	ار اجد كلالق ذات الله سد	خواست گرد سلوه و گرد آلت خوش	هستی مطلق و جب ذات خوش
مشترک در هر دو روح روح	تمکنت از هر دو عالم روح	شد عقد در مطهر حلقه ماه	صورت الله گردانی مقله
رسمه دره در دهن الرحمن	گردانولت ارباب و رلا و رسم	اعت ابعاد آب و خاک شد	زان سبب موصوف رولان شد
يك در باب اين اشارات عظم	لام را باشد هيات حرف هم	لامع آن شمس الاله و اگر باشد	جود اله بود آنکه آمد لاهند
باب رحت در خلق لمر كرد	ار مقنات ثلاث اقل سرورد	اندا هرود سلطان وجود	در سه مرتبه در كتاب آسان كود
جد خود آورد او در مديكان	ار پس سح الهامی كالمرآن	سر ابي شبه و آن اصلا ترا	با و دال افس آفان را
گر مراب را شناسي ما شهود	اى اشارات تر سر نه است ابرودود	تا و حادث راه يان بر هم	ار اله كرد اعتقاد و رلا و رسم
زآنكه دارد حاسب در دوسود	مدعي باشد عقد هم در خود	عقل فعال اوست از روی دليل	اول الله است و ثاني جبرئيل
يا عبادى ما علوا لارب مع	گفت حق عالم است اى وجه	و اندا كرد دهر بر منها	ميس هستى جبرئيل ذوالالطاف
حاکم اربع است و خلق در دود	حسى آگاهند كائنات شهود	كامل ايجاد در مى نشد	مقتدر است هلى اى روس
مدرج بوده و عفى بمكان	امرا تا چون شعر اهر نوات	رد ارباب چنين علم حق است	عالم ايمان كه جب مطلق است
سر سرگون و مكان موجود شد	طل بوش در عان محدود شد	گفت طاهر از عطف علم و نور	چون را و اوصاف كمال آمد ظهور
مؤمن ناقص بى عست و رب	هم كند از پير انسان ذرغيب	هر اتمش داد عالم را بود	كون جامع بود انسان در شهود
ربك ان در راه شروع بدن كند	رزق خود اطاق رمكن كند	ثابت اهر صفت و تقوى حوكوه	سر يقين الصلوه اين گروه
و آنچه رفيل از تو زارباب قبول	آچه بلول رو كردم اى رسول	حون مقام جد آمد خان دعد	در هر حق بى شفا مان دعد
حكم آيد بر حيات و بر هلاك	چون را را حياين نرناوى سرزخاك	هم حشر و مع و روز آخرت	موقف آصه را بى سموت
حشها بيرون قد ازيم و غوف	آش نهر آيد آن ساعت مطوف	هم شود محط ابرسان هم شد	زهره شران بود از بيب
زادوى هر كس رود سوى شست	له ما آيد خلايقا بشت	همچو منوم است در زيارت امام	بر شفيان هربان ماند ه كام
كابينين گردیده ما هم افس	فر و هكك و اچه گرد اى خيس	اين ميسها يكي گرد كه كو	اما افند از خطت يرو
در جواب حشرش كونه	چونكه ييد نيت برجا رعت	افزون نيست آن اطفال و حال	لطف خود را سوان چشنى ببال
چاره چيد چون كم بشت خان	با خود آيد در خطاب آن ذات ياك	رقه هشتيا سراسر متدكنه	حالا يان در هر غم مستهلكه

در
حشر
تلايق

سورة البقرة

هر کس را این ماجرا باشد یقین	باشد از يوم الثوروش دل غیب	رسر فرما کند امروز خاک	قاها از دل کند سر درد پاک
فراغت از دریب و شلخته راه دین	داخل امر رصه اهل یقین	بس علاهت را در دا عمل	زان یکی رک غنولست واصل
دو جهان بودن و روح نبوت	اکتا کردن قوت لایوت	بر حقه و موت غمار از شود	اختیارش موت امر دم بود
	که گویم چه را دل خون شود	و این سلسله حل و نقل اقوشود	

[illegible]

مگر کوهی بر هدايات از ريد	در حاضيت خود دور و شد	رسکا راند آزاد از بيد	فارغ از اديبتى بود و سود
انگريد رسه موى رسگار	ر حاضيت حسب پات اسوار	كاروان كاشفا نشان يسود بود	بودشان من قيد و اين شهود بود
كش زان حق كسى امدارشان	با ه نكاست در اطوارشان	رانكه دور لر و رواياند و هوش	مهرشان بهانه حق پر چشم و كوش
مى مهران بود ركوش و دل	كاس كروهد آت اسم مصل	هريك از اسبا، خرا مطهرت	مظهر هريك خدا از ديگرست
امكان در طل اسم كاشد	كاروان از اسم مؤمن فاشد	دعوت كل رسل بر عامه بود	مؤمن شد ليك كيان عامه بود
همه اين معنى است مخصوص حواس	اسمها در شتى خود وجه خاص	گر مان سائر بخود فهم عام	بصه ما را مستند اين عامه خام
رده شدن آن كه را در صبر	باشد آنچه است آيه ش	رده بودن رهبر باشد عباد	سجده آن را كه آمد رد باب

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ^٨ يُضَاعَفُونَ اللَّهُ وَالَّذِينَ
وَ از مردمانی است که می گویند ما را خدا و روز آخرت را می بینیم اما ایمان ندارند.^۸

عَذَابُ آلِیْمٍ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ

عدایی است نزد این مأمور بود که مکلف میکرد

دعوی ایمان بنیاد بر خلق
آن خدمت بر نفس خویش است
را حق از اعدا در آدلایا بر سر
آنها را تکلف اهل دل کند

در حدیث آمده و اهل الهی
خنده با حق غیر الله کی کند
بر مرصهای پهلای لا یشرب
این عذاب از بهر آن حاصل کند

و به سعود رانی رود و گرهند
رور آخر خود ها را می کند
برعدای سعت ز آرزو در خویش

که دیگر به رسم و وفق
بسیه با حق کردن ارید اشی است
شان در دل مرصها از عرس

اِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْاَرْضِ قَالُوا اِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ ۗ اَلَا اِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلٰكِنْ
 حُجَّتُهُمْ شَهِيدًا ۚ اِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَفْقَهُوْنَ شَيْئًا ۚ

يَشْرُونَ ۝ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَمَا آمَنَ آبَاؤُكُمْ كَفَرُوا قَالُوا أَنُؤْمِنُ كَمَا آمَنَ السُّفَهَاءُ أَلَا أَنَّهُمْ

مُ الشَّهَاءَ وَلَكِنْ لَا يَلْمُونَ^{۱۲} وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ

لَوْ اَنَا مَعَكُمْ اِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزَؤْنَ ^{۱۲} اَللّٰهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَبِعْدُهُمْ فِي طَلَبَانِهِمْ يَمْهَوْنَ ^{۱۵}

خدا استهزا میکند با آنها و بعد از آنکه آنها را استهزا کند، در طلب آنها می‌میراند
 ما تنها همراه شما هستیم، ما را می‌خندانند، خدا می‌خندد به آنها و بعد از آنکه آنها را استهزا کند، در طلب آنها می‌میراند

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوا الضَّلَالَةَ بِالْهَدْيِ فَمَا رَجِعَتْ بُحَارُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ^{١١}

آنها كانیانده كه خریدند گمراهی را بهای هدایت من سود کردند تطرقتان و بیودند رادیا فکانه

گمته شد بر آن گروه ممراد مصلحیم ویت حاجت و غلو بید خلكه گمته ارسه صل دون گتم میداده ایكه خود بهاصند مؤمن و با شفا هم پیشه ام كه رحان ماناشا بایرم و دوس حق را ایشان بر اسهزا كند	در گمته ای این صول وین غناد خود به مصلح كانیانده و مصلح خوشتر از حقبان چون گتم من مرون از حد سقه و جاملد در ره ایشان يك امیته ام با محمد دشن ایدر شرویهست باكه در ضعیفان رسوا كند من صلات را خردند از علو	در جواب اهل حق گنفت زود سویكه ایشان خواسته از آن گروه چون گتم انكلا كانیان كرده اند و كه گویند از خلق و اضطرار با شیاطین باز چون غلوت كند هرهی با مؤمنان گر ما گتم سر گران از صوت ملائمه زین تطرقت است خیری تكسو	بست ما را چرم صلاخ امروز آمده از عرض ایشان بر ستوه از مطاعت صل ایمن كرده اند مؤمنان با شفا همسب باز پیش شیطانهاشان غمت كند بست ایشان ده فاسهزا زیم غوضه در در لحه حرا بید
--	--	---	---

مَنْ لَهُمْ كَمَلٌ الَّذِي اسْتَوْفَدْنَا لَنَا قَلَمًا أَضَالَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتُوكَّهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ

مثلا ایشان ما بمنزل کسی است كه فروخت آتش را من چون روشن كرد آنچه بر آتش بود رد خدا بر ایشان و درها كز ایشان را در تاریکیها
لَا يَبْصُرُونَ^{١٢} صُمْ بِكُمْ عَمِّي فَمَنْ لَا يَرْجِعُونَ^{١٣} أَوْ كَصِيبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَ رَعْدٌ
كه سی صد كز ایدر ككانه و ایدر بر ایشان رد كرده با چون برای او آسای در آن تاریکیها و رعد

وَبَرَقَ يَجْعَلُونَ أَصَابَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ^{١٤}

و برق میزدند انكشایشان را در گوشهانشان از آوازه های رعد از هم مرگ و خدا احاطه كنده است بكافران

يَكَاذِبُونَ يَخْطِفُ أَبْصَارُهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَ إِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ

زدند كاذبانه برق بر چشمهاشان را هرگاه روش كند ایشان را و چون روشن شود از آوازه های رعد و اگر خواست خدا

لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيُّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي

رد نمود بگوشتهاشان و چشمهاشان را و سوكند بر هر چیزی و اوست ای مردمان سرسید پروردگار خود را

خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ^{١٥} الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَالسَّمَاءَ بِنَاءً

خدا آفرید شما را و كسانی پیش از شما و ایدر شما را بر زمین را آسای و آسمان را بنای

وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ^{١٦}

و فروزاند از آسمان آبی را من بیرون آوردن از موهما روزی را برای شب من كز ایدر خدا را همان و شما میدانید

هیچ آن كز هر بود فروخت باز صم و بكم و می گنشد این حرون میكد انكشت در آنرا كه صوت ین يكاد البرق خطفت تا چنان چون شود باریك گردد از آفتاب كه بود قادر تكل ممكنات وانكه بود از شما خود بیشتر چون ساطع این از شما كتر ده است این نظران شكیده از خاك سر	روشنای رد زبان پروردگار گفت از اینصی فهم لا رجوع شود از رعد ما را بزم موت میرسد آن صرها را زبان ثابت ایدر گمهی خوشتر ما سوی را كرده بخویرد و مات اوست صی خالق نوع بشر و از سهر اعلی بنای كرده است تا كه باشد رزق این خیل بشر	ترك ایشان كرد و در تاریكید او كیب من صیا طلیعت نه چهره كر قدرت و علم محیط و در روشن شد را ایشان میروند و رعد خواهد رد صر و صر ایها الناس اعبدوا صی شكید تا شفا شاید ز عقل و اختیار آرا از آسای نازل بود قر خود دایه و استغای او	زبان نیستند و دور از بیکند و دعویق افرون در آن تاریك به حق بیان كافران باشد محیط بر ملائكه تا كه دور ترزه شود زین گروه كج پاد كود و كر زاور برستش كه شفا را آفرید صیر هیزید از پروردگار هر تر روضه ز آب و گل نمود پس مگردانید كس همای او
--	--	---	--

سورة البقرة

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ

واگر یوه باشد در شک از آنچه فرو فرستادیم بر بنده خود پس یاورید بسوره ای چو آن و بخواید گواهان خود را از خدا
اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۲۳ فَإِنْ لَمْ تَقْعَلُوا وَلَنْ تَقْعَلُوا فَاتَّبِعُوا النَّارَ الَّتِي هُوَ دُعَا النَّاسِ وَالْحَبَارَةِ

اگر حید راست گویان پس اگر نکردید و هرگز نخواهید پس بسید از آتشی که آتش انگیزان مردمان کافر و سوسک کثرت

أَعَدَّتْ لِلْكَافِرِينَ ۲۳

و در شک باشد از آنچه اورشد
سی این قرآن اصال و سود

آمده شد رای کافری

شاهدان غیویرا سازد حج
عقل ما محسوب آن الهی است
عقل محسوبان دانند ای خلیل
و در که سواد حج این کار کرد
آتش سوخته رو گو او حد
فرار دوزخ و سود و وسع
گن روحانیش بار حیم

حس بش شمس فروری وضع
هم فروغ اهد است و شعلی است
کس مکی هم پر شود ما حریل
باید از آتش حلو خاطر کرد
و آن خیالات غشس لی رشد
صورت نوعیه را باشد مع
هیچ خلق خوش که شد و درویم

ما فرسایم هر عد خود
سورة آرید مقلش در نمود
مات و محمود و من دون الهیت
هست در صید طالع حوس عذاب
ار بی اتیان بهی لایقید
کفران در وی مثال میزند
کز حیم شر کرد شطه ساز
حسم را اهازد اهر صد حب
که مها شد نقش سرت

وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ كُلَّمَا رُزِقُوا

و مزدهد امید آنکه گروید و کردد کافریه هرست که ایشانراست پیشها که میروار زیر آنها چرا هرگاه کردوی

مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رُزِقُوا فَالْتَمُوا هَذَا الَّذِي رُزِقُوا مِنْ قَبْلُ وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهًا وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ

دامشودار آن میو دروری دانی را گود این سواست که روری داندندیم اریشو و یاریدان ماند یکدیگر و مرایشراست در آن طبای

مُطَهَّرَةٌ وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۲۴

با کیزه و ایشان در آن سلو داند

هم شارب است هر مؤمنان
که بود پادش هر یک حتی
تا کردوی بود آن پیش ووش
رژها اوصاف یک آمد که بود
این شاه هر آن باشد که بود
ز آن مرات حری اهلار وعلوم
و آن نرها حکم است و معرفت
هر ایشانست از واهی که س
طهر در اولی دیای دی

و رای قمل یک و حط هوش
در جهان ملکات ارباب صود
سخت مألوف و مناسب باوجود
میشود در عالم نفس از رسوم
که و دمالوف باطن چون صفت
طهرمان طهارات از هر دس
شس از آنها کس که دروشنی

در آن عملهای سکو و نوربان
حاری اظهارش زیر از رحی
هم مرغم کافران و خلق رشت
درجهان از فل و آما شد حیم
حون وکل پاکر اخلاق خوب
عنه مشاقان دیدار خدا
رزق ما میبود از و بود
هست ازواج مطهر بسؤال
راست باشد که که آمد حورعی

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَ بَعْضَةَ قَوْمًا فَمَا يَرْفَعُ فَمَا قَوْمَ الَّذِينَ آمَنُوا يَقْبَلُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ

هرست که خدا شرم نکند و یکسان داند از یک به پس آنچه برتر باشد پس اما آنکه گروید پس مدام آن کلاسی است

مِنْ رَيْبِهِمْ وَآمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا يَقُولُونَ لِمَ آتَاهُ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ

از و رود که ایشان و اما آنکه کفر شد من میگوید که چیز خواست خدا این داسانی را که گره کند آن سیاری را و راه باید آن

كَثِيرًا وَ مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ ۲۵

سیاری و اگر مانند بآن مگر نه کارا را

زد لا یسجی آن شاه اجل
پس باغوش که آن مال بی است
کفران گروید از آن مضود است

و رجوع اهل دنیا را مثل
یت مجموع آن مثال کفر است
زندق و آنکس که او اهل حق است

هست متون آنکه اور لایق
زبان پشگل گشت سلطان صبر
ناسق از دنیا بگریز و بال
شد صفت خشان غالب بلب

قانع آمد شد حدود لعل حق
هر قومی هم به چندی کثیر
هم خواجهان ز قرآن رنمال
گشتان نورضول از قلب سلب

کرمه را زبان فرایه اشتبه
زبان شد کرمه کی الا سلفون
سرکش از دهن و بیطمان خوشند
پشتان را بعد از قرآن فرود

بخت زبان اهل معایت اخلاص
که بود آن قلب دوستان و ازگون
وز دم شیطانی اعدا آشتند
متظلمه شد دل ظلمت نمود

دوبان
عبداندا
و عثر آن

أَلَدَيْنَ يَقْضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَقْضُونَ فِي الْأَرْضِ

آنکه میبندد عهدیان خدا را پس از عهد میثاق و میرد آنچه فرموده که در میان آن که پیوسته و فدا میکند در زمین

أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ

آنها ابلهان

بله پیا که که در میثاق است
زهر در سفر مجای شهید کرد
حاصلی این که جز شران نداد
بد نیست پوشان درخت و خلق
شفت اول وجود فانی است
ز اصال روحی و تأثیر او
بالبین از علم توحید و صفات
از لوازم گشت بر کل ذوات
اطهر است او هر چه او این چون شوی
جز قبول ذائق از حکم وجود
که حجاب وحدت الله آمده
ظاهر آن صدق حشوت ایشان
داد آرد او بطی و ز اقربا
کر چه غر چلهان باشد متر
گشت دارائی رهین داده
ای عیث السئبیین الامان
ر تخلیق با کتاب و معجزات
مطلق از زنجیر وارزدان کند
که بکش مار از هان زینش و ورش
قارند از حش و دند آب و خاک
ان جهاد اصغر و آن اکبر است
مصل گردد با اصل و مقام
در جهاد غی و ملی کفری
پیشش روح کل پرواه باش
هر مان غصه را را با گذار
و آن به مرغ خامگی شپازست
پیر آن باشد که سر بار نویست
که زجسم آزاد و سلطان دلت
فضل او چون خوشی می انگافند
گفت از آن کاین غرض کافر گشتی است
کته دیمیزه خود خوشنوا دوست
قی تن زهر روح روشن است
مشقی هم بیر او چون من نبود

افکند اهر زمین نغم غلذ
سرالسیر را ملی گشت خلق
روح عالم کان دم رهائی است
نفت بود مقل بر مور او
عهد حق ابداع بلند در ذوات
خوادمست الزام اعظم ای ذات
روشن است این و این گفتش رخس
و آن امایب و آن بلی گشتن خود
و آن جید ر هوای فاسده
در مقام نفس و آن نفوسان
ای غریب افتادگان بیوا
عربان را ر شفا سوزد حکر
مامه حریبی سرکب خانه
که بین اموات ما بلند حان
ر آن فرساده این رسولان شادان
مقطع از جسم و پیر حان کند
روشان میگفت با غر شر
پیرو احمد شد ارواح پاک
کان یکی غرض آن دیگران کار است
در جهاد اگر ارواح سترام
شد باش ای آنکه با یشیری
ای صفی در ک تن مرده باش
کلمی از بیستی سوی بالا گذار
پیر آن باشد که هم پروازست
پیری از حق جو کس بر نویست
آن پیر یا ول کمال است
از قضاوت خلق میباشند
بوالفضولی گفت این شمه زجیت
عقل کل در راه و در آهوست
دفع خون فاسد اصلاح تن است
از فساد او زمین مأمن خود

مقطع سازند و روان خواهد بود
با ید الله از ره سلیم است
و آن پدافعت عقل و روح بی اول
هست قلب عالم ای میدان مگو
شد جو ذرات او او خارج کند
از بی امانت سوید ای حول
در صفت حق بر هر رسم واسم
و آن سروری که حوی دلری نیز
و آن غواشی طبیعتی سخن
و اعتراف از اصال روح و عقل
در قرأت کار و هوس بوده اند
حوسکال گردید خو رگلفان
از لباب عسکون در صفات
استقامت سترده با رب عاد
نهر ایشان مرد سلطان غیر
صاحبان قلب دی اندک را
آمد اندر صفات او رسول
گشت مگر آنکه در قرآن بود
از پیر ما دو غم به هفت
سالم آمد از خروج و رحس و روم
روح از آن در امانا و شاد است
فراق از آرایش سحینی
پر و بالی در فضای حان رون
کس نند دو بیکلی ما و یار
آشنا با من در حان نگاه است
آنکه بر حان روحم آرد کم است
خاصه که پیش چاک افتد مرده
ر تخلیق رحت اهر رحت است
کرده همکین خسرو لولای را
زین خراب عالمی آید شه
قطع او هر چه از رسول است

الذین یقضون امانه بعد میثاقی آنکه ضی عهد کرد
امر حق را کز بی یود بود
هست این عهدی که هر کسی دولت
عهد چهره نفس هستی را قبول
آمی آن ضی کلبه است کو
تسهای شخصی جزئی مقابل
هست متباین آن دلایل مغول
از ره تحریشان را و صاف جسم
و آن گواهی رچیج علمای عرب
ضی این عهد است امانت دین
ز امر حق برین این باشد عقل
که بهایم اصل و گوهر بوده اند
خود شهادت داده مصر حان
اوفاده شاهزادی چون و سلب
روحان ای حاشیایان لمراد
عربیان دو راه و سور و غیر
تا که ارواح و نفوس پاک را
لا حرم آن من پرستان ملول
علم و نفوس ازلی اگر اهر بود
لا حرم شد امر حرکت و جهاد
در جهاد اصغر امان سلیم
هر دو بهر مؤمنان آزاد است
در سکتاد روح طبعی
دل لایق و پیرایه ظال مکن
چند مامی امین و پیرامو تو
مرغ خانه در سرخ داده است
پایر ز آزار حمت دوشم است
بود خندان شیر حق گل نبرد
بیسر کو جله شفق و دافقت است
خوبیت و کینه روح پاک را
خنده من ز آن بود کوشا شد
فصل امر است عود و غفلت است

طه قتل
کافر

سورة البقرة

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَانًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ٢٧

چگونه کافر شوید جدا و حال آنکه بودیم دعاها بس زده کرد شمار این میرا دشوار این زدم بکنده شمارا پس سوی او بلزگت کید

وفاد
عالم کون
معنی
حشر و
بعث و
حیوة و
موت و
بیان
در

کیم باقی نگزرون مناسبت است
 پس بفرماید و بعد از زندگی
 ما گویم بکنهای محتر غز
 در عرق بن مثال آب حوس
 این عرق جوهری باشد نه
 چله گویات را انس حال
 حق را بگزاید این ذرات را
 و آنکه در هر ذره او حاضر است
 بشو از موم ازانی شرح خاص
 بالعبیه آن طای مصطفی است
 هر طای سویی و جنب و وحی است
 گشت مبدان صاف و مبدان فرماید
 مرک بر دین دین اخو مزلست
 هر کسی را اصلاح آگاه است

مردمان بود. همان زنده کرد
 چله میرد اوست بقی لا یرال
 چون کند در دین دیگر ورود
 هم بر آسانست عالم را هلاک
 حشرات این بود و نروزش
 آخرین موت طبیعی خاص و عام
 عمر او باشد چه بی که است
 آن فای شما در وحدت
 از مقام شمس با جمیع وجود
 در شود ذاتی اصل و نور
 مرد این مردمان سرگ زست
 شود قدر دل بر آجا هم مست
 فلز گهم صحرای افشاء است
 میروند هر سول شاه خدای

هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ

اوست آگاهانند رای شما آید در زمین هکی پس مسولی شد و قصد کرد سوی آسمان سر داشتگر بخت آسانا و او

بِكَأْ شَيْءٍ عَليمٌ

پھر حیزی ہواست

زاده خلق اورشیا گیسای مس
س ما کرد آسپهرا در مدار
منی اوس و سپا را مگر بد
عالم سفی اس این کون شود
ار عاصر و ر مولد ناب
هت افلاک ارکه داری واردات
خوانده اند این رسو اعم احسن
بصفت سر و شمه افیم روح
گفت جبر من براه آسپان
اهل حکم عقل را داند روح
عقل گر باشد را ذوقی سلیم
قلب باشد صغیر از دور روح
این به خیر است و برای مست
علمه را حالت باقولات نیست
کوسخن از روی برهان کر همی
تو بداش تا تلهی ای سلیم
سکرده سهم فیلو تارا دلیل
زآ چه او گوید بدتر زهره اب

<p style="text-align: center;">بُكَلِّ شَيْئٍ عَليمٌ</p> <p style="text-align: center;">هر چیزی را هست</p>	
<p>درومیت قبل از تقاضا هر چه هست هفت کون هر یک نوعی بادباد عالم سقایی و طوی گفته اند قصد باشد بصکته دم اسوی نیشش باشد باصله و بین و آن قوای ضعیف شامه خو و آن سیم قلب و چهارم کون عقل غیر سر عقلی است آن سر روح حس و کمال یا قاعته یا رضا آکشفه یا باطنیه و کماله است موضع عقل در قلب اوور است تو مشو از راه مضمی منحرف بهره ورگردد باذن حاس و عام بست جز از روی رهان بهام بم چرا داری را سرش از علم چنه تا چه باشد فهم او و آکه کسر آن دلوا نذر همیت ما چه فهمی زین مستلاد ف غلو</p>	<p>عالم عصر مواد هر وجود مسوی شد و جهات طایفه شد اشارت بر جهات عالیهات گر که بر تفرع قومی مضیق شد خلق معین گشت باشد قنوح اعظم از راه زمیم یکمان صوفیان دانند قلب با فوح هست طبع باطنیه و حد حکیم کوست نفس باطنیه اخضر فوح هست ثلوثی و از ارباب هست لازم این تحقیق در آیات هست در کفر از عقل و فهم کوهی اوست بر هر چیز ما ذات طبع سهم صوفی کشف قلقت ای خلیل پس دهد از تقل و بیرهان چهره است از کردم سوی تفسیر حکام</p>

در
تحقیق
خلیفۃ اللہ
وبیان
حقیقت
آن

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا

و چون گفت پروردگار تو فرشتگان را در سنگین پدید آورد و بعد از آن جانین گفتند آیا میگردانی در زمین کبریا که کد در آن

وَيَسْئَلُ الْمَوْتَىٰ وَتَحْنُ نَسِيجَ بَعْدَكَ وَنَقِيعُ لَكَ قَالِ اِنِّي اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ٣١

وورد حوایا و ماہی متبولم جعتو و سزہ کنیم مرورا گشت برسیسکن دارما آچرا کنیداید

ما ملائک گت سی رورودگلر
ما بجمع و چندیت یک دایم
اعداد آراءل حویش سخن
ماوراء عی غایت وجود
بر جوارح ظاهر آمد وای عوب
گشت انوار جوارح شش و کم
گر حلقه قول رب التالیم
مدوح دوری دوگون آمد سی
جامع اخلاق ربان رود
مطلع بودید او ملنون حویش
وآن ضروری بود پیرای وجود
یعترضان رتہ کو نورای اس
جست حیوایت آن حسی حسی
کآن رخلو ارملاک فوق رود

دو زعم سازه خفته بر قرار
دات باکت را گواه کلام
اندکی در عین خود بخش کن
پس عیب عیب عیب عیب
آرسمس و دسوروح یی روبر
جهت و اشائی و حکمتی اتم
کر شر سازه حویدا در دمن
طبع است او بر پله عالی
هم در او اوصاف صافی بود
ل و فوق و آه ابروین خویش
روح باسود دواپن هیکل ورود
حسہ الہی و سبائی اس
که و در اذنا را شش لبی
بد شش عین درین فوق بود

عرشان گفتند این مبدء صاف
گفت مبدء من آنچیزیکه بیست
هسی اغریب عیب غیب است
پس غیب هسی لکلی عیب است
از جوارح قول و فعلی شد مبدء
لر مقلات وجود آبلر نو
اس بود که بود آگه کلامی
هم باصل هسی مؤلف
ود اسکلر ملائک هر آن
رو بیدمد حر سبک و سرور
ک ملک رین جسم ضعیف اثر
علم الاسلحت حنہ عائش
عرشان ددند رو فرح و کلو
عشق حاس آتہ و جان ویست

در دمی سبک دماست این مبدء
بر شہاسلوہ وای سر حیاست
سعی ابروروح پاک اوجہ است
وای سبک دمی لارہ سب
وای بود لخر و شہادرا کلد
ماحہ باشد صیغہ در ابلر نو
سبک جامع بود در محمدی
عہ باوصاف الہی متصف
که تیدیدند ز آتہ سرخان
کر کعبہ و رشہوت آید دوش
بد الا احلاف و شور و شر
که باید بر ملائک والنش
ی شر او و حہ الہی او
عقل آکل اعدا آن غوث بر است

جذبہ

من دہ از عشق ابروم محون شوم
زیستہ ہم گفتیم دل خوش کرد
ہ ملائک ہ بشر رحا گشت
زلف چہ رمبر چہ محون چہ
من مجبورم نرا بچکند بیست
چند مباد کند او سکس من
نشوند گریہار من تقریر من
عشق باز مگرد این دماہی است
لا ابل کر شوم گرد حشر
زاسک دو ہسی تاند نحر او
من نگردد گرد حود کلمی دگر
حاضر ارم دل عاشق و شہادت
او ری ر آرایش واک دل
جون بسوی او رہ از یشتی بود
حون ملائک از حروف دہ دند
ما رو اظهار داش کہ کند
او ہشتن بلودہ حوایر بر اید
او ددارد یارو باری کاراوست
حوی و آتہ دہ عالم اقرار کن
روح بوراق طلیح وطن
خس و حہ سست و روست
غافل از جمعی کثر ہر اوست
سر ما لا حلون آمد پیچہ
ہست پاک از شرک و عیبر و نقص وید
ہست خلص خالصکان این انحصاس

حوش او اراج عقل و ہوشکرد
ہ شان لر علم الاسیا گشت
آدہ چہ عقل حد النون چہ
اوحی خندکہ این حرکت چست
تا سکند دیواسکی آئی می
جون ہی کیو کند و صبر می
عقل سازه و ازاد کان سالی است
وورہ تقوی بر آن لود نظر
می نامہ کو بل او ہر او
پسکی مکلارہ و خللی دگر
کریم اوروروش در آشت است
ظفر او شای و عما کی دل
حاورہ مر مرگ و درویشی بود
ضمہ بر اندرا تکان ر آتہ دند
او توامع سستہ آدم سکند
ناکوس در حضرت وزاری تاند
لر آن باشد کہ حوار و در اوست
او وجود و ہودت استغفار کن
تا خلق تاند او حق در حق
مس شر و قناد این دوزخ است
شاہ لخرزدان جان دوشہراوست
سر ملائک را بود این گویہ دید
ور خلق بالصل و عد و حد
در ملائک این گروهند از خواص

عشق آمد عقل و جان رسوا شدند
زلف را حلا می زجر کن
من وجود دہم با غفلت است
من ہی میرہ ستن آن حیدرا
حر چہ گیرم ولف او گوید بکیر
مشود سرشہ سورہ و آشت
کر کریم گوید این امضاہ است
مالہ آقازم بگیرد گوش خود
جان را از ہر آتہ دماہ سکند
برفہ مسان جو اوئی مہمود
وصل حود کلدہ اوزافراشت
سرہم او حود نامہ تا حوی او
او حر رسد اوزفول کہ شوم
خاک بسنی را عروین لوزدرد
بلر بر آتہ دہ او بیش گرفت
نا بدیدتہ کہ من مشکو ہم
ار ملک قلمی گر از عجمی
نا واستخار بسنی طرف خویش
یاد او را از طریقہ بسنی
این عیان دہ بر ملائک و افشاہ
ویش جون حبابہ او در بیم
ہست آن نسج تریہ وجود
لیف تقدیس است زین متنی انص
قدس این باشد کہ با غید صفات

یا ہ محون شود دماہ حوشوہ
عقل و دیواہ یکجا لا شد
نکرہ این دیواہ را دہر سخن
بویان رحا کہ ہسی زبان است
او کد افکندہ بر افکندہ را
حرہ میرہ سن او گوید میر
مہمماہ ما حہ باشد حواشت
در صمد گوید این دیواہ است
ہیج کردہ وا کہ آتش حو
باروش از ہشت و حاہ کرد
پسکی و حلی ما کی خرد
خوشود دامن کند ر آلاشت
سو ہادم نا شدم بسوی او
در سہ ار ملک و آتہ شوم
بر ہمہ افلاکین مسعود کرد
ما ز شای مائد و درویش گرفت
ار ملائک بر ہم مایز ویم
سجد کن بر آتہی کر آدمی
بر سر مطہرویم و حرف خوش
حسم را ہم سست لر حیثی
زان سبک گفتند این حود صلاح
واوہد این با کبان لر مدغم
بر ملائک را چند شاد حود
حر ستر را دریدہ آن حس
ہست مطلق ذات او در عین ذات

در بیان تعلق روح مقالب انسانی

سورة البقرة

چون چه ممکنات او الحق است و همه در حق حق مطلق است این تمایز اشیاء و صفات خود مافی پیش یا قدس ذات ذات با کس کلان نمی یافت خود به قیدی و نه امکانی است کم بگرد یا قرون از ممکنات رد صوفی این بود تفرقه ذات و معاهد میشود در کتب روح سر این تفرقه طایف بالروح

وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَأَلْفَوْا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ قَالَ يَا آدَمُ

راستگواری کند یا تو مستغرق باشی مگر آنچه آموخی مرا درسی گوئی دایمی درست کردار گفت ای آدم آنیتم باسمائهم قلنا انباهم باسمائهم قال ألم أقل لكم إني أعلم غيب السموات والأرض

خرد باشار اسمهای ایشان پس چون گاه کرد اشار اسمهای ایشان گفت یا انکسم مرشرا و مرسمکه می دارم بهای آسان ها و زمین را و اعلم ما تبدون و ما كنتم تكتمون و بدنام آنچه آشکار گیند آنچه شما پنهان کرد

پس شد آدم علم الاسماء نام از حواس و مع و صوم و خبر و سر عرصه شد سر ملائک سر سر این بارشاد است و اعلا و مجار هر که آموزی و بر ما ای علم را ن کلل کافر اسان حق هاد هست پس حق سره ای حواد لایزم گفت لا علم لنا دان نام گفت غلظت شر کار دند علم و مهران و اقب ر آنچه حودداری و را آگاه کرد میسکس حزداد و جزئی داشت داد آدم پس خبر دان نامها اعظم ر غیب ارض و آسما ر سئل علم او را اخبار دان ره آندرا نکر منا ستود و ان ضرور آن ضلول و ان ضاد قدس و رحمت و شرافت مکتم

که دهد او بهای ایسان خبر ی بی صدی و ارباب ما و دانی که هم عسی هم حکیم ر ملائک اصلاع از پیش داد زشکه اهر جل او باشد غلظت غیر آن آموخت ر ما و ما سونان او لمهلان ده خبر هست در صبی زهرا سب باید او ان بر شکر شاه کرد سود به جری و تیزی داشت سنی از آن رهبا و اکرها و اچه دارد از عیان و از بان حتر در اسطی برود ککر و بی فصلت قات اهر علم بود کاتیرا بود عقی در هاد در ملک بود و شد افرون و کم

مشتان گریه ما چون و رکضات جنگی گفتند ما ک سرراست این شهادت بود و ان کافر حصور و انکه ایشان از تطف دم زدند بودند آن گلی از این کز حودد پی آنچه لازمه ایجاد ما است گفت انهم به عظیم که ما شه را کر در دهد قاروشی کان هم اگرامی از ان آفرامست خاک کود ما شاد غمختن گفت آیا من نگفتم بی زرب کان بود مهران و حب مسر و اسطایش بود آگ ذواللال گفت می دانم اهر بر آن امور این و ما نمون عاشد یک یک داند اهر کال خود مدام

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ وها که گفتیم مرر شکار آکسجده کید مرر آبرای سجده کد مگر ایلیس که اا و طر پر کی زد و بود ار کاران

داد کن و حق که گفتیم ای فرد فوة و همی جو او در قتل بود محجب از آنکه نهید سر بر ر سلویه که نهید در قروح چون ماین باشد مان معواش حن بود صفوری و ر شیز راند او گمان میکرد که زین بر است در ازل محبوب بود از و ر روح

ما ملائک سجده آدم کید کی بوند محمل با عقل بود آن مابرا اندازک صور صل آدم را زور عقل و روح سر کست از ضی و فط مطش چون نوشی نال او پرواز ماند ساعد شرا حوران در حور است تا حه جای نور و جنت و ان روح

سجده کرد آن تمل ایلیس ه د از ملائک ارضه سبب پس خود ارضه عس او مهر او محبت با مکر افغان کید محفل حتی که داد جای خوش ریغ و هم از سفر ر بالا پرد یجر ز انگو طینی است پس حلو کرد ز اسر کز ککر

که با کرد و مکر آن جسس تا بود ز اندازک می در حجاب ما سجده اذعان اس او غیر سجده آدم رشل و ر جان کید پر ملاز بود ار سکای خوش و عفتش - حو، با درد لر قوای ارضی سجدی است کفر او شد رمی تعدی آشکار

سجده آتیه هاما بد عك زان حاشه حس ایس لرمك تا كه ضیاضه دردمه است ایست عك اسوسر شیهامات
ما حابه فاسد لرحق در جهان هست ماخر آن عك هم در میان قاع ایست شود قرزاة حسد حلس زحق یكاه
یانی جون اسعلل عل و وهم ما شیا رو حقل ستن هم

وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ

وگفتم ای آدم سا نشو و وحت پند را و صور حلازان بله هیا تمسایموردیکی میکند این

الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ۚ قَالَهُمَا الشَّيْطَانُ عَنَّا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا

درخت را سو دملیدار سیکران سر حاینا را شکان اراهمر سی ویر کرد اما مار اراهمر و دندرا آن و گفتم مار و شود

بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ۚ فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ

بارش را مرادش دشمن و مرشایم و در زمین فرازگاه و سروداری قلب می رسد آتیه او پروردگارش کنایه را

فَقَابَ عَلَيْهِ أَنَّهُ هُوَ النَّوَابُ الرَّجِيمُ ۚ

در حین ما روحه او مسقر می رسد و او عرسکه اوست و بعد مهر را

یانی ما حوا شخی حادای فانی ما حوا شخی حادای
مسکرمه او قضاوی دگر مسکرمه او قضاوی دگر
را آسان کرده حاضر در می را آسان کرده حاضر در می
آمدند امر رمی بن مرد آمدند امر رمی بن مرد
رغشی ر جسم ضعیف سله رغشی ر جسم ضعیف سله
ست در دست طراز ق کلاه ست در دست طراز ق کلاه
سوی حس لرعی و سرور و جری سوی حس لرعی و سرور و جری
آسان روحشان بودی عطاء آسان روحشان بودی عطاء
خاصه میبوردند افروزی را او خاصه میبوردند افروزی را او
فرب او بد ما بعد او حای فرب او بد ما بعد او حای
ضمض حق و حط و احسان ضمض حق و حط و احسان
حواصیون اوردون و اوردون حواصیون اوردون و اوردون
شد برایشان ما هزاران رسوم شد برایشان ما هزاران رسوم
خواستند از او ای آتیه رو مندخواستند از او ای آتیه رو مند
رشر بر دشتان ما بعد فزون رشر بر دشتان ما بعد فزون
خارج او حست ما باقی شدند خارج او حست ما باقی شدند
در جهان حسم و این بد سر و شست در جهان حسم و این بد سر و شست
تجیر گرد ما حصد و روستی حیر تجیر گرد ما حصد و روستی حیر
انزاف می ساو می ملاز انزاف می ساو می ملاز
او جرد روی خان ای سو گید او جرد روی خان ای سو گید
بسکرا و هج از این برین علاج بسکرا و هج از این برین علاج
عاشقان را هست ایشان سرور عاشقان را هست ایشان سرور

هم حورده از سكون بالشر کف او را اهران دار الامان
لیک برامون این حره شعر می شیا حواهد بود از عالیین
ز آسان روح وان دار الطلوع ضی باشد زوجه کش حواست ده
هست آتیه هب و ما حشید سله صحت طست می مایع
قلب و صد آدم و حوا سله و سنی بود اهران ورق و کلو
وان دوخت آتیه ضیعت بکمان و ان دوخت آتیه ضیعت بکمان
در است کر دیو عمت عالی است بر شبه مار و طاس آن حرون
طاس از ارون حات حوله کر طاس از ارون حات حوله کر
مار بر دیوار بد و ایس رد طاس از ارون حات حوله کر
طاس از ارون حات حوله کر طاس از ارون حات حوله کر
مردوران حوردمو طلالی شدند پس شده الراب ایامدار بهشت
چونکه یک خط خود فردت صر هب در این فکاهی فن عا
بسی از صورت می رو گید هست ایسوب از طیب و ورنج
هرده او را ما بود دل رفت

در حین موت اختیاری و اضطرابی

جذبه

و ان ما دون عشق و حال ک شود میروم ما محسند گسوی او
میروم ما محسند گسوی او میروم ما محسند گسوی او
ما باشد هر غمت دلگیر من ما باشد هر غمت دلگیر من
حون صور اوردون بود ماست حون صور اوردون بود ماست
میکنه بر ما بود آتی مرا میکنه بر ما بود آتی مرا

ی کشای چالی کی شود سکن ز ظالم قطع یود مرا
لشکوه دل از او حاصل است لکشکوه دل از او حاصل است
گر گناید هم بشند دیگر گر گناید هم بشند دیگر
ما هزاران پسنگی و خشکی ما هزاران پسنگی و خشکی

<p>تاتوانی دل زوی درجست است بود میش ایکه ما ران آستان در خروجش ایچنین تدبیر کرد این سرا اثر اخطوا معلوم شد داد اوخود بیز کلبش این نکرد ما را از آماج سحر طمع شوی ز آدم امر رفته هم افزون شود باو میگویم کلامی خون سری بر تو آه آمویش دیگر بود نوها گردد شول او یاد آن آن به روکش آید ولی بر فی و تا دختر هانت میگند مسکیم دهم اولف غل و دین ماله و از غرای است و ملائ هر زمان او رح گناید برده هر یسی ناول خون ریز او وانکه تا واصل نکلی لا شد بکمر او این کوکه بآدم هکفت آن کلامی بد که جان طالب تا تیری زن حیوة بیج سح بوسی بی گران لعل خوش با بیداری حرا من ساقم محو و سقم فایده ارب دوست با لب او من حو و دسلا ما بهش من با گرسیم سی با بکیر او سر صلی امه را صبح شد جهان کسم بیاه اش شد بر آدم مشکف امر شهود بوه از دام طبع و سن است اورجست اوردوش خوشی رامش او حنت که خلائی شود اوضف داشت و راسخ شد دم</p>	<p>کوش کن قلا اخطوا اینست دور گردیم از برای امتحان و ریکی سنگ شیر دزد حیر کرد کز بهشت اوز اسرق محروم شد اوسب بد بر سبب راجعت مرد سوی مایه افزون شدی راسخ شوی زبان فرو فرستان دلمون شود در هیوط از مد فک لا لاری این کلفی گنج پر گوهر بود حق نامد حنفر پس ارشد آن بوشت آن دل کز لبش دلدرد نمی وان لب میگویم حکایت میکند شد جو مانگ و کلام آشتین ماله من از حصان احال میکدود حال غم پرورده وصل جود بحر آس غز او این نکشت ابرو کوکه او بداشه باوی آن بود که شد همد هکفت باص اخطوا و سر آدم است از حیوة خود نکود با و هیچ ما اید هرگز دگر سالی بهوش گر خراب آن لب و در هاشم از لب او ر ل من رودست وان لست از بشوی آواز ما در دو عالم جز لب او کو لی با موشان این سر امه را گر گزارد برگی سناه اش آچه ضعی بود ز اسرار وسود رعاف اصل خود بیوستن است بکمری از غیر او با او شوی در ما بگریزد و بقی شود در د احترام و اب الرجم</p>	<p>آن خطاب اخطوا یکبار بست خوردن گندم چاه است و مقون حسنت شیطان تا ده آدم زهد در خطاب اخطوا نکرار کرد گفت حق قلا اخطوا یعنی گمن که حیث ابائی و و اخلا و که نکشته از سحر ساحت غیر آن کت درشت آموختم آن کلامی بد که داد حشرش جان او روشن شد و پر دل شد برتاب شو و از عشق وی محو با لب خود بوسی گر حسی ر فراقت و حدائی ساه ام ک حادود او که نام ران دمنش مهر و سمنش هر دو میدان لرست دردوشش از فراق افزور است ووشد او پیدا تو او خود رایی کو حوکل شکفت و ارم باز شد بر زبان باید که گویم ای فقیر آن خوش دل جان پرور است گر سمن گوئی هم از بهوشی است من حوشم گوید اوسر از ارم آن لب اوسی تو مای ران من ز لب من که شوی دمنار او در حلی هر دو عالم شود اوست من موشم او که دلش دگر روز خوش شید وقت چنگ و جام از هواها آمد و بر حق بلرگت بوه از دگر مر خطا و هرگاه موجب این رحت آمد آن نص رحتی بود ایکه راه لر حش این چنین سر میاست اوسد و اب</p>	<p>شد مکرر حکمت نکرار جیت خواست آفرانود لرجت رون مردم موشی یننه بر صمن زهد با بیرون رقتش تپار سکود در زمین میخواستن گیری وطن ز اخطوا آید در ارشد تو بلکه میخواستند نام و طمعت گنج اسایست جان اموختن من بلرم بر زبان از غیرش وز رحت حادود پادش عامد بند بند از الهای و بیو بی زبان اسرار جان میگفتی در گلسان هشت لاله ام مالم اما از وصال بی عش فاشان را باطن پر داری است هر که واصل بر یاد و ستر است بر هلاک خود ز ولسن حاجلی رحت بر ما کایا شهر شد رو شو از لعل او یسی میر شماره ابران کهوشش زار سر است در حدیث منی خواوشی است خاصه آدم کز عیش گمید تیم ست لاش گردی از آواز من بشوی از هر لبی آواز او طور جود می او یا بوراوست در بلز آیم کشم فروش دگر کو حدیث از وی شرفهم خاه که از این ویرانه دلش بازگشت بر دیر تو اب و او دلش پناه با ز سق رحت آبی در طلب بر نصب پس بود سابق رحتش که که بر حق کبکازی ایات</p>
--	---	---	---

فَلَمَّا أَهْلُوا مِنْهَا جَمِيعًا قَالُوا يَا بَنِيكُمْ مَنِ هَٰذَا قَوْمٌ تَبِعَ هَدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ٢٧

<p>گنیم فرود آمد از آن هکی پس اگر آمدند از من هدایی پس یکدیگر روی کردند این بر بست برسی را بنار و باستان اموهال شود</p>	<p>بشو از قلا اخطوا را در دگر شد خلیه بر زمین می که شاه هست هر دو را بن خلافت مستقل ای هدایت یشکان گر قالد غیت او غیب حال دین است تا غدا طاعت مهدی دایست ز آدم اول که قضا عالم است هم چنین تالین زمان کاکرامت صاحب فرق لبس جست او گفت هر کس زو ناید پیروی</p>	<p>یافت چک والشر ساز دگر در زمین تا باشد او غوث و باده بایهی کوست ا کون شاه دل در مدار مهدی صاحب دل اگر این غیت ظهور نوالفت وز عاین میضور آن غایب است ما هو از آید است و خاتم است دوره او قائم است و دار است دروازا در زمین شمع است او یاد از صوت کمال منوی</p>	<p>بر بقی حق جوار و زهد گشت هم چنین یابد از دال او دور دور مهدت و شور او ای خلیه زانگلی گر آکهد جیش اصلا دلیل آن بود مهدی آخر زمان خود احد است بود آدم مهدی و هم خاتم او ایکه اعلی رجه باشد در مقام از خطاب اخطوا بر خاکان نام او در هدایت طرف است</p>	<p>هری بعد از رح از زیست گشت این خلافت لعل بیت و آل او میکد گردش فک در دور او بر فک در دوره مهدی مهید کاین من در انتظار جان بود دورها دار نوی با سمره اس ار محمد صعل با آدم او هست در هر دوره شاه و امه رهر است و قبله الامضان کز حیرت بر کائنات واقعات</p>
---	---	---	--	---

میشند راه و منزل را تمام
میشند کاین پره یا اگر ماست
با نبرد لغوا کس بر حق نهد
واقع از سر قدر و ز حال خلق
جبر آن کس مطلق در طرف بود
روزمیان کره بان نه رسید
این خلالت را تو فانی مطلق
جز و خوف از میل غش فانی است
سایه دران در این میدان میوش
نرک جان باید زهر آلوده

میشند پیر و پیرنا را تمام
میشند کاین زکی یا ابله است
کر گولی میمند بر حق نهد
وز زمان موت و استقبال خلق
نخت جلی احمد و یعوف بود
بود یکسلی یش او با مشت کله
سکر غم دبا هیت در تنی
کی بود آرا که سلطان دل است
تبع واکن بر هلاک خودمکش
جیدی کو پاک جلد دوده

میشند گریه را از حلال
میشند کن و بالست این خلاق
عصر ها را میشند با اسلم
لاجرم میزن و خوف ایتره اند
باز مد از قتل و غارت های سست
دوکی این زهره و دل کی بود
او خلیفه حق نه جره علم بود
دل هاری رو که این کلر نویست
ریشتران دروفا بی و دم و لاف
آ که حد و خوی و جیدرینه است

میشند نفس دهر و از کمال
میشند کاین حرام است این مباح
و اهل مصر را خوانند از عوام
زانکه اهر پسر و حجت غرقه اند
یکه در مکه شد و افکنده رخت
جز که عالم یش او لاشی بود
بی نیاز از شورش و هنگامه بود
جس دیگر خرگه طرار نویست
تن برمه میشند اهر صاف
هجو جیدر قارغ از اندیشه است

دوبیان
خلود
اهل نار
و مرانب
آن

وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ^{٢٨} يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا

و آنگاه کافر شده و تکذیب کردند بآیات ما آنها را آتش باشد در آن جاودان اگر خدا نایستد

يَقْمَعِنِي الْيَاسْمِينُ عَلَيْكُمْ وَأَوْفُوا بِعَهْدِي أَوْفٍ يَهْدِيكُمْ وَيَأْتِي قَارِعُونَ

صنم را که اطمینان کرده رشما و وفا کنید بعهده من و ابرام پس برسد

تا بد آن فرقه اهر آتش
چون که باید از صاحب بن رزون
زانکه آیت الله آمد فضل و نور
باز آهم یا ابرون یا امدت
چون به بند آتش شهر و صفات
رفه عقل و مایه این شریع
کردی ای کار و شد ای کار آشی
آن غرضها که صانع عالم هست
گر نور باشد بنظر اهل هشی
این جهان هم رد فانی محض است
دلی باشد و ه ه حش
در کسی که خوی دینی یکی
هجو آن در دنگه بی در طرف
صدی ارببی هم اسد و نور
هر صفات شایسته ای حای خویش
تو دمی آن لغات و آن حد
مار کی باشد شان از مکیش
میگرد طاعت که راه افزون کند

هم گروهی زاسمین کافر شده
در حساب طاعت و سر کند
قاش گردد درم بها خالون
منکرات اوصل حق و نور و نور
فقر آن در دورخت و هلاکت است
نا خود آمد آن غیسان در عاب
که بود پنداش او سار سیر
آشت باید کتون کاخر غشی
سی کردی با چوبی ذات شدت
بشلی حوی ناخوش از خوشی
یک و ده بد را ز او حش و راست
حر لاج عی و غش طیش
کره آن افزون بود با اهل
صیت او بها عین دارد رفیق
لیک فصاحت و مدح و شرف
که گامزد حرفش پای خویش
کامد او مدحی افزون رعد
خوی او را پای از ردی کشیش
بر هوای مصی صدح و کنه
آل مقرب ای دراد اصفا

از بی تمسک بر آت آت آمد
آشی بود در از خوی بد
برده بن خود فدایان در صحت
هست ای کار از حمود و خوی درشت
گر بود ای کار و حیل او فزون
کاین بود ارمایه فنی را عوس
حق فرساید آیت خود با دسل
با پنداری که آن دور از بود
بک دورا و اخلاق ذال طریقت
در همی قالب و را بد شد
هی آن یک هر کلامی شود
این طبیعت هراو صد دورخت
بک به بها مانی در رده اند
آن رفیقان شت کوه ای طوره
در دایره مثال کن در جبار
خویش در ما موقی سود و رفت
یا که سی طالبی را اند
طامع اخلاق در دان حد
شرح دانه تا بجای یک یک
سپهر یاد آرد از وفا

سورش آرا باشد صبر و حد
منکر آیت حق در دورخت
صد مرین طاهر آید آن سرشت
هر او شد بار بها خالون
کو هشی با گوید ای کار و غرس
تا شود خلق و طلاق و کل
تو خود آن طری که مسدود را بود
رمی اندر ذات سنگ خار و بیست
بست حاجت عیسی کافا شود
میگرد ای کار و روی در گرد
همچین هر خوی بد کورا میاست
در مقام خود میان صد مریده اند
وقت حاجت بر سر آتست هجو
کاین شعر را بست در حلال طار
و هر وجودش بر مکی بود و رفت
اوست داری و آن خصوصه زهر و ب
دل او بصل است و طاعتش گناه
درم بها خالون بی و ب و شک

دوبیان
مراتب
توحید
درجات
آن

آچه حد مر شایار دانه
هم تخمین بر وفا بر عهد ان
اهل الطافند اسرار آیین
تا تو یاد آری ز عهد ما سبق
هست درو رفته ذکرش دایم
و آن بی دفع حیات ثانی است
این صلی صفات مسم است
هست خاص از غرض او که انصاف
کاین اشارت ز اسباب ذات شد
نیم مانی دمد بر من دمی

که تم خوارید و شده زاده ام
الحد یاری قسم ارمیده اند
صفت خاص هدایت از شان
و در عیم ساله بر ما خلق
شاید آرا که باید هم هم
داده این کامد صفاتش فایست
خاصگارا این تجلی دایم است
زانکه باشد خوف بیش از عذاب
مکتف این نگاه هم ز آیت شد
هم و آرا شوی کر عری

هم کبید از جان وفا مرید من
پس برسد از من اتر رسیده اند
خواص ایشان بلفظ از نوال اکرم
عهد سابق مد آن عهد خدمت
و اینکه خواهد در ملایز الطاف
و ان اشرف از دعوت اولی بود
وینچنین تهید بهر با قبول
و هیت از غرض است و اسما و وسط
در مقامش مرا روشن کنم
خواهم از حق محروم و توفیق اینقدر

ما شایار و ش کرد عهد من
در مقام خوشدلی و بد اید
بهر تمکیل است و تذکر هم
باشد آن و حید و اخلاق درست
هست خصوص این بنوید صفات
ذکر آن بهر خواص اولی بود
یعنی از رهت تر اهل قبول
شیت از رهت اشخاص هم ببط
حق نوام کرد این نه کنم
که رسد دیوان تقصیر بر

وَأَمِنُوا بِمَا آتَيْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا

و بگوید و آنچه فرستادم تصدیق کنند آنچه با شماست و نباشید اول کافر به و و نخرید بآیات من پهای اندک

وَإِنِّي فَاقُوهُمْ ۚ وَلَا تَلْسُوا الْعَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْعَقَّ وَانْتُمْ تَقُولُونَ ۝

و از من پی برترید و میوشید حق را بیهوده و پنهان مکنید حقا و شما میباید

<p>نکردید از جان بر این قرآن چه هرین صدیق ز آنچه بود است زان اشارت شد فاضل از جهات بالفیه بینی او محبوب ماند بسی آرا بر بهای کم غر برجهیب حقیق بگو ای دول حون خیریم خواهم از وی حاتم الغلب این خلق ای جان احمقند منویند آیش را اثر سق نامحق را ضم کنند با نام خویش استغفرهم بهر آن گفتم که تو پس بیهیزد زن شرک درون آن صایرا که خاس از بهر اوست حق مایل پس بوشید ای گروه کر کسی از روی دانش خاک را باجه جای آنکه در پا کرا حق چرا بوشید بر باطل کنید هم چسب و در صباه و آل او روشن از بوروی و وصل ویند</p>	<p>که فرستادم پاس و جان هم با شما و حق عطا فرموده است وین عهد را حق بوجیه صفات در علمت مضر و میوب ما مد کم بود اوصاف ضعیفی هنر بی یتداوم که ناشی منقل یا نوسه و جرایم سلفه بر چهای حتم غریباو حتمند بهر تحسین فواش بر ورق با بگرد از لیبی کام خویش ره ری و نسیکه لاتشروا گفتند از قاهرهون او قانون کردهی نسبت ضیر از قهر اوست لاه فایده از حاد و وزن کوه سنگ خواهم کرده رشت اندازا پست خواهد آچا که خاک را آبایش را بهان در گل کنید که خود خوندند از دیال او از داند لعل و اصل ویند زاهل بیت است از اول است از امام</p>	<p>با حبیب خود که ختم انبیا است یعنی ان توریة کللیل بود اول کافر نباشد از عناد سکته لاتشروا آمد مشیر وصف و اسن و دانش خود فروش گوید آن خواهم فروشم کلاه از حسن احق بیان باید کریمت از حقیقت منبیلند اعتبار یا که بر تحسین سلطان و زر باشد این مطلق متصل ای غلام تارخه اثر فکر و تسولات خلق باشد این قوی و غیر ذات او آن حق امد باطنی پوشیدست پیشار چون خار و گل هم دست با وجود آنکه پس هم سمنند مصطفی هر چند در دور شماست چون وان پوشید در گل آفتاب هر زمان جلوه گر تا عمره هر دل در هر زمان سرور است اسم و لعل حو مسی و السلام</p>
--	---	---

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ ۝

و یا دارم نماز را و بدهید زکوة و رکوع کنید با رکوع کنندگان

<p>هم بعد از مال خود حق زکوة امر ربیکی کنید آیا بن میکند آیا عقل در کتاب کان بی باشد ذوق اعمی بمشاق این صلوة را حاضری مراجع چیت تکبیر از جهان دل کندست از دو عالم بر بری طبع خوش پس بسی در پیجو در یار رو در لقی اثر بی مظم او آمدیم اکنون بسوی شمع چون شهوت شد این منی تمام زین تطبیق باشی از آگه نام گفت بر آگه بخار و این ساز این نثر از عشق و باطنی بگوید نوز دروخ ترسی و خود دوزخی</p>	<p>دانش دارد و با این صلوة وان بود خود غایت صبر و خضوع کنی حد آن حال و اوصاف شکست بر صلوة صبر بی خودی تصور یک شوق خیر و باطنی متین معناتی حقی مزلها تمام جان بطلان برن و سیر دست دو ظر حرات مطلق هیچ نیست واقف از احوال و اسرار تو بود ماطط و رفیق و کم کردیم راه در براف شاید اثر بهر اند هنی و هی حق تقدیم شد این تهنیت و رکوع و این سجود بست حق دور از شا و زو غایب طرا باست بعد شمه یار</p>	<p>هم رکوع آرید با اهل رکوع امر ربیکی نمودن کار اوست استقامت حسن باید زین امور من آیت بود هم منزل این از که تکبیر تا وقت سلام راست خواهی گویم از خود در دست بارسی آنجا که جرق هیچ نیست حر کسی که از لزل یار بود سر بر آری با خضر کای اله کر میشی از تو نبود این صعب این سلام اعمی کسان تسلیم شد صورت آن این قیامت وضو ره شود طی تا گمان بر مزاید ی بلید تو لمی و خوف ظر</p>
---	---	---

تحقیق
زکوة

خاتم
دافن
علی ع
بائیل

دربان
آنکه امر

بمعروف
کسی
میتواند
کرد و

مسموع
میانفدکه
خودتامل
باشد

اصلاً این اوست امر و اوست
عشق گوید از دو عالم یار
تو موی هیچ و او پودت خود
تا چه دلدست او را از ساز و رن
مال دلدست ده درکش بر قشر
یک دمی او ده دهد ده ریخت
این هم از هر بود کفر و شوی
پس فاشو از قلم ن ستر
داد خام مرتضی امر رکع
حلقه هسی زانکت ایچی
د تملی دانی او را ده سود
زاسکه او دیگر جای خود نمود
و در گهم بود است او حق دور و یس
وانکه آگاه است را سر او شی
من بشق او عوز اصلا ام

باز بشو مکتب آتوا الزکوة
هر چه آرد و در دو جزو میروست
فکر جان و سر مکن ایثاره
از عدم آورد و موجودت نمود
چند ماه خود را در خواست وقت مرق
عقل و جان داشت خارش کن بر
جان دمی سزود صاحب مالکت
دو جای دومی قارون شوی
هسی خود او کدو و در گور
زاسکه د مستحق عرض خود
کرد مرون در حضور و دین
را که سجد است آن نای بی الزحود
دگری بود آنکه بود ادم و سود
شرح این کوه کسب و سوست
میکند فهم آنچه میگوید صلی
شد چو کز زلف او دیوانه ام

کام حق بر روی شد از جسد لوة
در شریعت بدل عتر است ز منال
جان و سر هم از تو بود قریست
داده های اوکی یاد از زدل
پیش از آن کانه بگیرد از تو یار
با که لوبلوت عوض صد جان دهد
ملک طریقت سالک و اگداو
و ره عریا تو دو هر امة
چون چینی بی کسی کرد در غمش
این اشوات تو حسی در بار
در رکوش شد صلی صفت
بیزان در سده بکشید ازیش
با بشو لکه گویم بوده حق
چون و صورت مداین آسودگی
کز تو میبوی سخن یارا بشت
کله گله میکلند زبیر من

در طریقت بدل جان پر زوال الجلال
قی محس تر خود چه دارا نشی است
بافتار سنگی و گرو مالی خصل
با بازی کن تازی بی نیاز
بده مرکب هر حال و جان دهد
هر چه زو بگرفته روی سبار
چیت چانت ناکه بشتی جامه
را یکی یا را کلان حضرتش
دل شدم خالی ز غیر دلواو
گشت خالی از صفات خویش و معات
آنکه بود آگهی از حال و دوش
حق بر نوست لر لاس ما خلق
من کوه گویم مانو کز خود خالق
و در میبوی بدل مارا پیش
لر بدیده شو تفسیر من

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَ أَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ^{۱۲} وَ اسْمِعُوا بِالْأَصْبَرِ

آگاه میگرد مردم را بریک و فراموش میکنید خود را و آنتم تلاوت میکنید کتاب را و ای که میشنید و ای که میشنید

وَالصَّلَاةِ وَ إِنَّهَا كَثِيرَةٌ أَلَا عَلَى الْفَاحِشِينَ^{۱۳} الَّذِينَ يَسْتَوُونَ أَنْفُسَهُمْ مَلَأُوا رِجْهَمَ وَ أَنْتُمْ إِلَهُ الرَّاجُونَ

و نماز و هر چه که در دست مکرر رخص کند آن و آنکه کلن مکرر که ایشان ملاقات کند و در کارش را و ای که ایشان بسوی او بازگشت کند گناه

و در خود را زید آزاد اوست
کشته شش خویش و افکنده بره
نست از دست فراموشی سزا
اسر بر معروف از بی باکت
کی تواند کرد بالا بر طواف
این دغل دیوان که برده را معاند
داده شش سستی را پرورش
آنکه شش مرده دارد و هر است
با نقل خواهد او فرمان شاه
خواندن آن مردم از خود مرست
باطش هم که جوان ادبکی
زود طراف آن کتاب نظرات است
هم کند بوجد قضی دعوت
بر صلوة و صر زین مشکل طریق
صیل صرحت در یاد رنگ قلب
هم صرحت کو حضور دائم است
نارسی را آشیان اصل خویش

این فراموشی شان از یاد اوست
شاید او را گر بخوانی ره باده
حر که او را کشته باشی در خوا
کسی مملکت آن برد کفلاکت
تا چه جای شهر عشق و کوه قاف
که دهمی رفته و زره مامداد
گر خود دهم بر خلعت و خورش
در آن راجد است و جبر است
کوست طرل بر سیر از آه
سوی او برگشتن وطن پرست
لفظه بر جا عاف مدکی
خوانم او از اصول فکر تست
بر رسول و بر مقام وحدت
گفت و در حدیسات و فریق
زبان بدل پرور گرد رنگ قلب
ذکر و فکر مفور دائم است
بی خزان بانی مایه فصل خویش

رفته است از دربان دل سلم
هست از خود حال از حق مملی
تا نکرد که هست مدع بیست
سرخ خانه گر برد گلی بود
کدو آب بر پرورد صد صفت
عس دعوی رده از ایش بود
دوره این غولست و دور از تهر و
هر چه او گوید سلطان گفته حق
روح دروی اصل و دمع طالت
اولش غوامی سوامی آتش
مسکته دیگر و ملون الکتاب
از بی بوجد فطری احمد
یافت چون توحید افلاک نبات
صبر سنی بر مکاره کز قضا
زنا نعلای قلب روحانی شوی
شد غاشه دو بال از بهر طیر
ره شوی طلی سالک امر منزلت

پایه باده تا مقام جم تلم
طربان خواهد شیش یا ولی
گر کنی ارشاد کسی زینده بیست
و در بود حالاک با می بود
هم نید عکس سیر و اجواب
گوی ارشاد از خند و با برید
ک تواند شد بیکی رهبن
بر مسکونی و ده نامش در و رق
بانی از آن عقل و روح آم است
تا باطن بی پری از ظاهرش
با تو گویم گر که باشی مکه باب
کرده دعوت بر کباب ایدت
رو بوجد صفات از ذات
وارد آید تا شود کمال رضا
در صفات لم پرل قاف شوی
مرغ جانت زان هوا گیرد بیر
خود نای بی الله است و واصل است

جذبه

این بود توحید ذات از باطنی
دور آخر شد زسان یار مام
مسی آمد باز غرق می شدم
من بچگون او چه خواهد مشتبا

باده نوش افکار ویرا ساقی است
چون سکن من یار گلشن می
چون من چون جام می در دست اوست

رسنه از هر تین مطلق
آنکه باقی بود آخر باقی است
بمعد جام از بی جام می
دل اسیر عشق و جان سر مست اوست

<p>موشم آرد باز چون مت اوقتم چونکه از میست و مسوم کند تا که گوید راه عشق صفت بست عشق آمد که در او چون کاه کرد به باجلاری سخته رفتار او میکند بر من نگاهی نیز تر جز بر ضمیر تو سکو آن حوصله و ستم دلشیت جان دهم من چندانم کاین رهت انحرولم هست بیکان صبر و آسان پیش مور عقل گوید ما به من سته بست جان پروا هست خود آتش بی من چاکرم جان چو روانه هست دل ز غم خون گشت و اورن بنه است دو دوح امیر و عاشق گور است گفتن باشد پرگ اسی کشاق میکند او را ملاقات از پیش تا کمال بی ناری برسد گیرد اندر کف دل لرز و خون از میان دیگری آرد منش رفش دلبری دل دافه باشم از آیه بی آن حال و منی و من تو لکن دوسر</p>	<p>مبعد حلی که ز دست او قتم موشم آرد باز و معلوم کند بر تو که سست بهجت چت نیست عشق از وی کلرید و لهواه کرد به شمشد بران از خلو او میشود عموما عظم روز و در سکاو دم طافت قدوم سله قدر جان چود که تا آسان دهم تا که این آسان بود و ان متکلم میکند لهست او را جان و زور عشق گوید و ز و سراهیست دست ک بود در پیش آب و آشی زندگی و مرید دواست حبست کرچه باغ و به دلان حوده است واجه او متکلم است آسان است حریران دل کوس عاشق درو قاف هم باو سلاطه رحب میمن ارمغان خواهد او نادار جد که بر او رحم آورد عالی دون کای فای عشق آمد از خود پیش گفت لارش میره با سلفه ور بیسی بره عام تیره حال من حساب وصل گشت آهم بر</p>	<p>چون قندم گویم حرفی نکوش صد سنی قش هیلاری زند رو که هم سست است آسان کنم عشق چون بر دل و در آورید عشق آمد از بی دیوانه ساز شک حوس آمد تا بتدیر سکن سلفه ما باب گیسوی بواس گفته بودی راه عشق شکل است موره اما گوشش مسله را هست صد که او بر راه دلبری در ده اوصد ر و هر آتش فکر آن برشته جان سر دفت آنگیزد آزادی خود زنجیر عشق آزاد از غم ارشادت نگذر از این وسه شیر شد آنگاه که بودشان در گمان و اندر آسان نیست جز او ارشان ارمغان عشق آسان مرد گشت سینه از غم هیران چاک چاک از وجود خود بسکلی لا شده گفت آرا هم در دال من میم گفت دیده روی خود آیه عشق اندر مد جانو مرد و رست</p>
---	--	--

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ ۖ إِنَّهُ قَدْ جَاءَكُمْ ذِكْرُهُ ۚ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَعْمَلُونَ ۝۱

ای سران متوب باد که دستمرا که آمده کرده بر شما و بدینستی که از وی دهنم بشمارا رحمان ورسید و وزیرا که

لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يَقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةً وَلَا يُوَفِّدُ مِنْهَا عَدْلًا ۖ وَاللَّهُ يَنْصُرُ ۝۲

خدا دانه شود کسی عمل از کسی چیز را و قبول شود از آن عطای و کره شود از آن عونی و عبادان باری کرده شود

<p>هم نفوز از اهل عالم در شون محدث می دگر بی اختلاف میکنند در دانه که خود دانه در که بعد از عتی دلسوزشان بارد از وجه طاهر بی سر یاد دست گر حسی بای مراد در عمل یاد جزای خویش خی اندر سلب شرو حلی خیر هر عیسی اندر مقلی مستر حال خلغم در سیاق غناب دلریهان چون حال خواسترا اشتری دیدی دیدی سلها لبک که دانه حقیقت واصلوی در ظهور خود ز اسی مشق اند مرغ کرد ز وصف وحدت رشتن من شد گر مر از رشتن زید</p>	<p>ر شیا دانه و صها فرون ظنه شینی شد از بی کشف ه ازو گیرد در غلی عوم لمری خود یکی آن روزشان هست تکرار از اقصای ر شرح این بگفته گر داری یاد هست هر ضعی صای خویش ما چه جای آنکه گردد دست غیر بد احوال خلاق سر سر گفت شام زانکه باشد متکشف گفت گیتی است یک این راسترا هست باقی تا وصول راهها هست میزان و استوگر و روز شینی خلق هر یک صورت فعل حق اند اسما هم اختلاف سکنش از کیا رقت کیا بی بد و قید</p>	<p>یاد می شکر آن در حرم بیس می صفتی از ضی دگر ما که رو در عطای یلوی شود از دیگری کسی خوش هست یاد از جرعه افلا حق و صفات آرد رو و روح ذات دانه اندر خود جزای یک و بد نگردد یا قاصدی از متعش خوشیا دریش رویش خرمنست چون تومی صبح شای یلوی حال هر یک کان کاهست ایکدام روز اراده و اسرافات بیشت باشم این آتش و دود تو شد باش تا معلوم گردد دلو سلم غلت باشد قول خوب و زشت اسما دارد در آتیا اسما</p>	<p>آل محب آورید از صم می رسد ارسان دوری مگر نه شعی باشد در ناوری حشر گردد هر کسی بر غوی خویش بهر اسرائیلان اتصال حق رو زافال آورید اندر صاف رسد او از روز و اضا که خود بست هیچ افزاید کمر از حدش عاری کو چشم جانش روشن است در عبادت گفت باز آن رسول گر که خواهی وای تا به بالیام سیر افلاست این بد دل منش اندک بود اینصکه مشهود نشود بد حقایق نالت اندر عین علم اسما شد غلظت تا در سرت نیست در وحدت تعالی باشد</p>
---	--	--	--

الجزء الأول :

از کجا این سگ و غشون قناد
بم افش جواب یا بدقلاست
کاین خلاق حله اهل مود
عزم اسراشه در علمی
روزی کرد پایله است و روز
گلفی از منی حکم بافرمه
مرهال شاه ما باشد غیور
بوم لا بحر باشد کی بکس
بست لرا با و جوش صبری

میزدم در خواب حرفی آن چوید
پیسی از کف گر رود گلفی مان
عمره پیست یک پاده کسند
آچه گوید با خواص و باعوام
من اگر عمره اگر غلظه نه
واهر آما بعروش حق غی
شرح آفات از ره قصیر سکن
بست حضرا شاهی با صبری
بست حضرا اقتدار و اجبار

روی حرم تو تکلم با و
هم بهرانش دمی آست ران
ما بی درود و وابسته
حاکم است از ظلم ملک و حکم
تا تو هر دم در بانی قلم
ردهان مهرم زند گوید که من
در کشتی ناولی با صبر کن
یا که غلی را عوض از صبری
بر کسی حر مالکی ذوالاقتدار

آزاد شدن
اسرائیلیان
از عذاب
فرعون
و بیرون
رفتن از
مصر

وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُدَبِّحُونَ أَبْسَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ

و چون جان دادم شمارا از آل فرعون آماده کردیم شمارا از اشی عذاب مکنه سران شمارا و زخم مکنه روان شمارا

وَفِي دَالِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ^{٢٤} وَأَذْفَرُوا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ

و در این شهر است محلی از ورود کازشاروری و هگاب که شکافیم برای شناسایی اسرار و هادیم شلار و غرق بدم آل و معون را

وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ٤٨

و شيا گاه مکرده

یاد آن رمی کشید او اوقات
 حله میکنند اما آن را ر
 وانه حر از بهر آن شکست
 طهارت است این آیه گرداری یاد
 گرچه اوستغفر از عیبر خوش
 سلطان ذوق این بود که خود رمی
 و آن فواید حله و همایش و شای
 آن نواهای ضعی حوس سالت
 جمع وادامه قوت و حرص و آز
 اغلاش بهر ارباب صیات
 کرده از مصر من قطع امید
 با خودش ضعی از بی کینه باز
 آن گشت از بدل یاران حورق
 که نو کار دل که باشی باز عقل
 و آن بات اعی حواس رسیده
 فرغ گسی و هم را باشد سرا

در عباد سع ثر فرعون
 و آن لای بود از رود گلو
 بر حیات آل حبوب از گواه
 یاد صب مهران از خون کند
 آنکه مهرش صد را سرور کند
 و درغوی صی آثاره که دست
 هست اسرائیل روح با صفا
 را دارند این نواهای را ارضای
 رود دل و قلم ضلالت
 قد با ابلغ خود همچون کلم
 سه از دار الالم حسم را
 که دست بر عقل وهم لا یبقی
 باضرائ یند با حتم شیود
 قضای در مصر بن با صد عو
 کن لای و رو رورن از مصر بن
 بن حلاکی زانکه او خون تست
 طلاء از قرون جلالت شکست

در شیارا دود مرون از مان
 در شیارا س عظیم و شیار
 غرقش صیردم در آب سیاه
 باد عر او در دل بیرون کند
 خا را را اطلاق عا لایر شکست
 امرا بن مصر من اسکند رخت
 نومهای روحی اما و صفا
 بر امور صبه و اعیال شایق
 در متل شد مخف حسالت
 با قعد گلودی خوف و هم
 گه دور از هی دون اغل یار
 حرکه در آب سه گردن فریق
 کنان طهارت این کلمات از خود
 می کشند ابای روحانی نو
 فطرا شاید این دار السن
 در بی اطلاق و محرونی تست

حريان
اربعين
موسى
عليه السلام

وَإِذْ نَادَيْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْجِبَلَ مِنْ بَيْنِهِ وَأَنْتُمْ طَالِمُونَ ٤١ ثُمَّ عَقَوْنَا عَنْكُمْ

حور و عذرا بدم موسی را چهل شب می گرفتند کوه را از بدنش و شا سسکارا بد پس خود کردم از شا

مَنْ بَعْدَ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۝

ار بعد آو تا شامشا شرکند

و آنکه موسی را پیش از صلح
 بر گنبد از غلط گواه را
 و بعد فرمود هر افتخار
 حار آورد بد حای لاله را
 بد از آن کر آل فرعون عتود
 از شباهم عتو کردم این غلط
 و آن چهار روز است که دانی نمل
 بر باضت قلب کی باد مقام
 و زک از آیه زان شاه زود
 در صلی قلب بود

وَ اِذْ قُلْنَا ادْخُلُوْهُنَّ اِهْلِهِنَّ الْقَرِيَةَ فَكُلُوْا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَدًا وَاَدْخُلُوا الْاَبَابَ سُجَّدًا وَاَقُولُوا حِطَّةٌ

وهمانكه گفتند اي قريه را فرما پس حور بآن مرصه خولع فراوان و داخل شويد دروا سجد كنان و بگويد حطه
تَغْفِرْ لَكُمْ عَطَايَكُمْ وَ سَتَرْتُ الْمُحْسِنِينَ ۱۰ قَبْلَ الَّذِيْنَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِيْ قِيلَ لَهُمْ فَانزَلْنَا

میانریم بر ايشا گناهان شما و زود ما را بپوشانان را پس بفرموده آنكه گفتند مرا ايشان را پس فرو فرستاديم

عَلَى الَّذِيْنَ ظَلَمُوا رَجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ۱۱ وَاِذَا اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ

ر آيا كه سم زدند ما را از آسمان آنچه بمبوده من بگرد و حور آسمان موسی را قومش پس گفتیم بر

بِمَصَاقِ الْحَصْرِ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ اُنَاسٍ مَّشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ

صای خود آن سنگ را پس جاریشد از آن دوازده چشمه بگذاشته بود مرد آخورشان را بپوشید و شما شربد از

رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَمُوتُوا فِي الْاَرْضِ مُقْتَدِرِينَ ۱۲ وَاِذْ قُلْنَا يَا مُوسَىٰ لَنْ نَّبْعَثَ رَجُلًا مِنْ اُولَئِكَ

روزی خدا و ما و هر كسكه در زمین ماندند و چون گفتم ای موسی هر كسكه بر طعم نها

قَادِمٌ لَّا رَيْكَ نَخْرُجُ لَنَا مِمَّا تَبَيَّتُ الْاَرْضُ مِنْ بَقَلْهَا وَ قَاتَلَهَا وَ قَوْمُهَا وَ عَدِيْبُهَا وَ بَصَلْهَا

پس جوان را ی ما و رود گدار را برای ما آید و هر كسكه از زمین از سریش و جارش و سرش و عدیش و بپارش

قَالَ اَتَسْتَبْلُوْنَ الَّذِيْ هُوَ اَدْنٰى بِالَّذِيْ هُوَ خَيْرٌ اَهْبِطُوا مَصْرًا قَاتِلُكُمْ مَا سَأَلْتُمْ وَ ضُرِبَتْ

گفت آيا بپوشيد آنچه آن فروراست آنچه آن پهر است فرو دادند در شهر من حربه بگذاشته است آنچه خواسته بوديد شد

عَلَيْهِمُ الدَّالَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَ بَاوُا بِمَقْصَبٍ مِنَ اللَّهِ ذَلِكِ بَانْتُمْ كَانُوا بِكُفْرُوْنَ بَابَاتِ اللَّهِ

را ايشان خاری و مسكنی و در شدند خشي از خدا اين است آنچه ايشان بود بگذاشته شد بآيهای خدا

وَيَقْتُلُوْنَ النَّسِيْنَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذَلِكِ بَمَا عَصَوْا كَانُوا يَمْتَدُونَ ۱۳

و ميكشند نسيان را باحق اين است آنچه افعال كردند و بودند كه سوار بگردند

و انكه ما گفتيم ايشارا و حود روصه روحست ي نشك آن متاه

و ان يقين باب رضا امر فضايت دوشتر باساقه اعظم رصايت

حطه گفن رفا دل دادن است سر چاك سني مهلاست

اوست در هر حال و لك شد مشاهد انود حال بوبك

عمن آن باشد كشد موداو غير او آنكه شد رشاين گفتيم

پس بفرمود آنكه قولي او سم در كشت ازهر خط من خام

او حطوط روح و لدهايت نيكو و د حال و مدحتي است

و ان همه مرمان و صيق سحر است ضاعضی او رمنود راني است

طاعت قلت هه حالي است آنها وين آيت بپري شود

زن عصا بر سبك تا جاري شود كهجا كرده است بر خلتان عطا

مي نوشيد و خورد از روزها ده حواس ظاهري و باطني

چشمها داني حاشه اي سني با عصای خشي گردلری فراغ

ميشود آن جاري از سك دماغ هم لا تموا غايط لعل جل

پراسان كسب آن فرض است و سهل از زمين سیر و يازو گهما

كن دعا با از رويد پير ما شيه دال را بجای اختيار

گفت آيا ميكند از انحصار مرشا رشت از سیر و ياز

آنچه بخواهد در شهر بجاز

۱ قنور
سکون و
انتفاع
۲ خور
لش
در بیان
تشیخ

فصل حق هرخل کامل سیریت
آنکه اصل پد ره دریا گرفت
میل سوی آبگیرش خام مسرد
و آنکه هیچ از غل فر هنگی داشت
باز شو الدین انصوا
ر عبادت تا کد از حن قلم
این صفت چر آن گردید وضع
آن توحه وان صلوه معدل
حلت آورده حلت سار حد
نیکی ر سرگی افروده شد
شد مبدل ناشان از فضل دون
مسح بوی از نفع آمده است
قسم دیگر از حقیقت دان ظهور
هست این حق گروشی فیلسوف
خلص بیکوود بیکو فری
عارفی کشش دین بود آیه
وصفت آید در عیان آن و ان
ماه از وی در مقامی کارآب
رعه وصف آدمی ثروی حدیث
ایکه وزنه شده آن قوم ست
از زمان شد خود وزغل بیش
از بی یشیان در روزگار
چشم هیرت بی اگر در صورت

حر زوی ره برزول غیر نیست
نیم قتل امر آن سکا گرفت
غل زدهی و افش از دام کرد
پشته شد در آتش و سگی داشت
حون زویه البت گردامد رو
ار بی حران غظله سالم
امر اوقات میب ما بترع
میزداد رنگ غظله ر دل
پهر صبه آروور کرده این پند
صورت اوصاف ده سوده شد
مهیولی گان قبلی گشت خون
و آن صاحب رود قسم آمد هست
در مقامی کوی لا قی تصور
ماشت ر فهم این می غوف
ورود بدهم و آرا مطهری
یخت ر صورت وزیه
ما و گردی هیرا فاضلین
بلصکه باشد مسد طوقاب
از حدود آدمیت حدیث
و آن بود که برش او شده است
گفت مکر هیرت امیرالخویش
گه ایم او هر عرت آشکار
هریک او ذوات عالم عرست

بد سه ماهی در میان آبگیر
داشت اسی سخت با آن آبگیر
خوشتن را مرده کرد و بارست
لاحرم غل است اخلاقی که گفت
روز شنبه ر هرود آن بقور
از بی اصلاح عمر ره بود
زنگ غلط با شود ترقب دور
شه شد زان روز طاعت بر هرود
لاحرم اوصاف روحانی تلم
مسحان کرد آنکه صورت حدود
بس شکال آرد در دنا ظنی
هست یکم از دوشن غلروح
آن حقیقت در مجال لا به
هر نمایرا سکی تکمیل آن
پشته یوده گیری در فال
شاید از پندری فیضی
گر بود آب زلال معش
که ر مضرب آتش بدل
تا فاشی حیت ردیک خرد
هر چه آدم میسند او در فال
آچه مایه دودست و پشت ماست
ما ر حال طبعی گیرم پند
شرح آن لود فرات پیش

دام افکندند سیاهان بریر
لبک فضل غل پوش در ضمیر
سوی چراغ کند صابن زشت
گر باشد غل باخواریست چنت
روز قوی بود و تسلیم از امور
روز حیران از غور هفه بود
کآمد او را از مثال در ظهور
تا کسد آروز اصلاح وجود
سلب شد زان غره ازسی کلام
صورت وزیه آمد در عود
لبک بگشت از بیان آن صفی
پیش صوفی باطلت آن بالوصح
چلوه گر گردد بدون عابه
خود بو مایه صورت سبیل آن
صورت پوزیه داری در مثال
از و در خارج نماید صوری
مدن گریه با خود در محش
مسح پس ماند صا امر غل
سوی او گردد فاشی مسرد
مسند قلند از آن روش مثال
ارگشتن و حالا در دست ماست
وز رما شد خود بی چون وجته
گزارشی است هیرت کن خوش

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَذْبَحُوا مُحْرَقًا قَالِ أَعُوذُ بِاللَّهِ

و چون گفت موسی بر قومش و امر بیک خدا میفرمایند که بکشید گاو را که سب با بگیری مارا استهزا گفت بامیرم بعدا

أَنْ أَكُونَ مِنَ الْبَاطِلِينَ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ قَالِ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَافِرَسٌ

ایکه بود ما هم از خداان گفتند حیوان از رای ما و رود گاو را تا ابل کس برای ما چیست این گفت او میگوید که آن گاو است مرا و با فاشه

وَلَا يَكُرُّ عَوْنُ بَيْنَ ذَلِكَ فَاصْلُوا مَا تُؤْمَرُونَ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا لَوْهَا قَالِ إِنَّهُ

و حیوان کرد و با منموسط این پس یکد آچه ما و می شود گفتند حیوان رای ما و رود گاو را تا ابل کس برای ما چیست این پرسه که آنکاو

يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ صَفْرَاءُ فَاقِفْ لَوْهَا تَسُرُّ النَّاسَ طَرِينَ قَالُوا ادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنَا مَا هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ

میگوید آن گاو است رودد خالص که رنگش شایع از دیگر گاو را که صف حیوان رای ما و رود گاو را تا ابل کس برای ما چیست این پرسه که آنکاو

تَشَابَهَ عَلَيْهَا وَإِنَّا أَنشَاءُ اللَّهُ لَنُحْضِنُ قَالِ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّهَا بَقَرَةٌ لَدَلُولٌ تُبِيرُ الْأَرْضَ وَلَا

شبه است رما و در سیکه اگر چه خدا میفرماید که این یکدیم گفت کاو میگوید که آن گاو است که مرام باشد که شایع از زمینا و

تَبْقَى الْعَرْتُ مُسْلَمَةً لَأَشِيَةِ فِيهَا قَالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ قَدَّبَعُوهَا وَمَا كَانُوا بِمُؤْمِنِينَ

آدمد کشترا بی بی که باشد و بیکدیگر دران گفتا کنون آوردی بر اسی پس کشته آرا و بود ردیک که بکشد

وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْسًا قَادًا رَأْتُمْ فِيهَا وَاللَّهُ مُخْرِجٌ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ قَالُوا قَتَلْنَا نَفْسًا بِعَصَايِهِ كَذَلِكَ

و چون کشتند شیما پس رفته کردید دران و خدا مروان آورد و ما است آچه را کشتا گان یکدیگر دیدیم که یکدیگر آرایا را آنکاو همچین زنده

يُحْيِي اللَّهُ الْمَوْتَى وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

بگفت خدا مردگارا و میباید شما آیات خود را مشاهده کنید تا عاقل شوید

و یکه موسی گفت از تو بپرس
ذبح او منع وی است از هر هوا
همو فرعون آوردی امری شیع
هست اسبها نشان اهل حل
گفت این بود من لا تافس است
هم باشد بشکر می پس جوان
راخوان است آن همروه جوان
نوم گفتند از خدا حواله ایزمان
ما تو گوید سرکوش را صلی
رنگ آن من طای انصر است
رنگ قلب آمد سید از روی قسم
مس حوا به پیشک اجر است
لاحرم اجر بودی اعراض
نور ادا رکش حواله بود
ناقص آمد لون او ادر صا
ار تائیش ماطین کرده شد
دوست نازد اهل اسعاد را
مسند یعنی خرون دردم است
بست هر طبعی پیش قابل بکل
خواه از حق ما تا واضح شود
می اندر ذبح این شایه گلو
ز آنکه دادندی تقدیر حق
گر بیکشد استنا ظال
ما و دال می اراده و امر او
گر بود نوقی از رب الام
گفت گوید لا ذلولت این خر
در شیل ارض آید بر مراد
سالم است لمرطلات در مرغ
بست او را نخل از رنگ دگر
نوم گفتند ای زمان یک و کشت
گاورا شکستند و غلی یک بود
پس حصول آورد نوم ادر کلام
گفت پیشبر سکران خنثی وح
گفتم زین قبل زاکنر سؤال
بود شیعی ادر اسرائیلیان
گفت در سمرای خود این جبر را
کرد انبیا این سخن با آن پر
گفت فروش را پس کوشی کسه
شیخ روحمت و طبیعت میر زن
شیخ روح آن عیل می عقدا
نا مگر دوری چنان کانه بتل
سازد از عوس سمولات مکر

نوم را امر است بر ذبح بر
وز فائش باز بگفتن جا
با استیزا کنی ما را مطیع
فعل جاعل زد من باد بهل
ه راو آثار پیری طوس است
که بود ما مسد و ما و ان
هست می در میان این و ان
تا چه باشد رنگ او به نخل
تا باشد در شیرت غنخی
ز آنکه دوری و درستی انظر است
کو مجرد باشد از دال زحیم
که حیوانات عم او در خورد است
و آن سرب لرسود است ویاس
در حواله قلب آن اسفر بود
ناقص اعنی هست بر ضو و بها
نور اسعدش آمد چون زید
طالبان و اما سر شد را
آنکه باشد طالب و قابل کم است
همه را قابل بود طالب شطر
بی نتایج اصل آن لایح شود
بیکشت باشم وسعت و کج کل
میگیرد هیچ غشی بر وزن
قطع این ره میر ایشان در محال
ه رگی ادر شن حید ه مو
در متضش شرح این کوب تمام
بست سرکی ما بود دور لرازان
دارد استعداد می بر مسند
بست او را هیچ اصلا قش و داغ
اعتقد و منصب اعنی دو نظر
بخت الناحی می آوردی تو راست
لک ترکش فورما زدیک بود
ز آن همه نقیش و حقیقت خام
سخت شد این کلو و بر هر مستند
فرقه کنند هالک الال
داشت طغی خود را گلو چنان
دلو ناخی بعد این عقل را
گفت حرم ز استماع این خبر
بر کجبلش پر زوز جوش کسد
مطل عقل است او بکودای سخن
میلارد بر عوز ضیع ما
کرد ازوی مستع آن مصل عقل
مستع هر دم ز استمبال فکر

ش جوابت گلو و کشش
نوم گفتند است حرو و رشتند
گفت موسی میر بر رب دین
نوم گفتند از خدا میکن سؤال
تا که زایل باشد استعداد او
تا شاری قاصر و تا قابل
واست این درد قلو ذو فون
گفت کومین کر که گاو است زود
هست رنگ جسم اسود در نمود
لک غالب باشد ادر وی سواد
وز ره انداک و بورانش
نور اندر کس چه باشد در پاد
لیک اهروی سواد از تو تر است
ز آنکه صفة حرثی باشد گان
شد متمتع تر شطع بود قلب
باطن این کاطلان طرفد
نوم گفتند اشاده افروده گشت
مسند بیلار و طالب اندکست
بست هر طالب صور و جلد او
گر خدا خواهد مگر یابم بخت
و آنکه اشاده الله آمد در بیان
گفت احد رهنای هر صواب
بست استنا مراد از لفظ آن
ه که استنا کت آری و لب
مطهر باشد ک ارباب روح
طیکه مقداد است برام و مطیع
آب دده حرث می عارست
پس آزاد است ز آداب و سنن
ما صلاحیت در او بود سام
گشت ثابت بر ملام کتان
ز آنکه مالک او را بر این بود دلیل
هیچ می غش ازین رشتاد بست
گر بیکشد آسان سخت گیر
نوم گفتند از بی حسیل گلو
ما عبوری داشت بست سالعورد
این حکایت را شید از اشهار
خواست ما فروشد آرا در زمین
و همین مبلغ که او گشت فروخت
و ان جوان کسه در می است قلب
تا مرطای طبیعت پرورش
و آن بود بد از زمین و طوع
از چرا گله طبیعت غش را

در ریاضت فرس داد ذی غش
یا کرفی آچه ناید در پسند
من یانه از قول و فعل خلطین
کآن چه باشد جیش می خصال
حکم است و می غل بیلاد او
هم بود حل ریاضت مستحکش
از بان فاعلوا ما تؤمرون
هرگز برین رنگش شاده اوست مرد
ز آنکه بود هیچ ورش در وجود
ز آنکه اندر کس نباشد در پاد
وز کال و از طو رتش
وز خلافة جسم هم دارد سواد
و ادر اسان غش لوش اسراف است
مر باشش غالت ادر میان
درد استعدا بر دسور غب
که ر استعداد هر کس واقفند
زین بر افرون بود در کوه دشت
و آنکه شد طالب ز صد قابل بیکست
هم صوری هم باشد واحد او
وز گروه همگون باشم سخت
بودر اسعاد ایشان یک نشان
کرد استنا ر ایشان فتح باب
یافت باید سر آن در قلب و جان
پس نبینی غیر خود را ز بسبب
تا شاده آن بر را بر ذبح
زیر طو شرع آید پس سرع
از صراف و حکم کر کار بست
هم ز طعانت و شرع می سخن
بر ذبح و واقف از این کرام
آچه بود آن مشه ی قبل و سوال
ز آنکه درین این فعل حیل
سید و آسان در عمل مقداد حیل
زود کنی صدقات حاصله دیر
سایا کند هر سو کج کل
بر ذبح آن گاورا روی سیرد
آن عوزه کاین حیث گشت کار
کرد منیع از فروش میر زن
ز آنکه چشم آن شیخ بر زان دوخت
که چنین نوری را اوست سل
معد او را دور کاری دوروش
مستلر او یاه بدائی فروغ
آردو گیرد ازو سلا و نوا

در
تحقیق
ذبح
بقره

وانكه ميگشند اسرائيليان
تا چنگلم بلوغ منوي
وآن قبول عقل اروي بفتش
هر چون دشنگه ده رمزنت
زدر حالي وحدت ي كنزست
دولي كو را شند شن و روح
از زمين با آسپن سپاده حواس
ور و كوني مناسبا من مواء
دو شبي اهر اسرا: لمار
مر ورا شند و غني ساعد
بود هم كرم هر و صلي
س زده اصلي او ركه مار
آن جوان نليت و روح او را بر
غير اسلاي شويت هم نص
رآكه من و روح او ركه مده
ساق اركليم قنات است اين روح
صد شادود حرف درويش اوي
كته اند آن ان عم خوش را
صتر بيه ضن آبه كته خلق
پس بي محمد در سبر صطر
بود ان قل او طبع بر مال او
طرح س كردن مش آن هام
دفع ميكرده از خود آن فساد
هر حشكي داني همه خوبستن
پس منع عجل شد امر خلق
گفت هم نصحا فقا اصره
دو اصراي وي آخرو اصره
اين صبي حق رده ساد و پندار
صح ديدى در حراس لر دها
از سيمي افتد اهر شاع و ركه
چون ورد بلر آن سم فرودين
هج كتردى فبه او آردى ماد
هر هريش چيبي دان بزيست
هر دمال بر توصلي ديكر است
ه خراست اهر آجا ه سور
چونكه مردي از جهل و اومات
چون او آهم مكنزي يابي جوة
ميرسد او هر كساره وي او
عشق ميگويد نگويم با نتي
چان و چان پردازي آجا بزيست
با و كويم كه زين آزرده
عاشق اهرامه اين كجاش است
اى كه مس كسرا چود ره دافه
شايد او پردازيش خاطر زفير
دل پردازش ز غير ذات خود

ما چهل سال از بي عيلى چنان
كان چهل صالت بگرو صوى
بر سر طاعت در نظم صلت
از صفت هر چه خواهى حاصل است
دولت ي افراش و آفت است
ملك دولمتك و كنج اهر كنج
ون كروه اهر صط مان بر سر زبان
راسكويي بيت با خلق هام
صاحب مال وصال و فقر و شان
مش او را بر صبار امداند
اين عمل ز اى عم ما عي
زده گشت و شد درون زير دماز
ممكنش عرفان و علم ما تر
يست بر قطع حوة او سب
از اول با هم برانزوده اند
اهر اهر از عقل شصى الوصوح
گر و مد يبي بود او د دل
قلب دافه روح يك امدشرا
ليك بر وضع دگر پوشيده خلق
صى اساك و حيوان دگر
صبيست آن مال و متفق و حال او
بر قواي روحي و طلي سپاه
هر يكي زان هر طاي فعل راد
ست آن فعل شوم بر من
تا زنده اصلي او را بر قبل
ما كه كرد رده قلب ما كاره
وي سبب يابي حوة اشرف است
ما كسند خون شائق دارمدا
خون بيرد اين دو خان حاسا
چون بروي عصر آلودمرك
سردكل سرها برآرد از زمين
كر كاسه صروحه حست اين دوداد
هر دمى صندرش و شرو مونتوت
ماده فرعي رويصل ديكر است
رآن بود ضلي هشت خان فروز
يابي از حيوان و پيس ز آدم حوة
از قنات ذوالاللال ذوالصفات
مكشد پويش دلم را سوي او
كر زجان لاني در اينره كود
ردكي و مرديكي هلازيت
تا تو داي زده يا مرده
كر كند لطف او غود بزيست
وز هم مستني و آزرده
جز و هجش تا نيابيش مير
نارغ از كوچن و عمو مات خود
ما ششم كايي كملت آن كلام

باشد از سير الاله اعتبار
هست منع آن حيوة در فروش
وآن نخود از حلا بر يوسترا
ضن جوشنگه حكم دوست را
رفت سكينيا بيرون از شهر ما
در عيب ز آكه المان كروه
يا من اهر ديد خود غزاه ام
زين كد شمع با تو كويم با تبه
بود او را ك حواي خويرو
طرح ر اسباط اسرائيل شد
دع ميكرده هر قومي و خود
داد قابل را شان درمات او
قل او مع از حوة واقعي است
وآن دواين ضن حوايه اند
عقل صالت انشارا بهر
واهر ايضا عقل كل غال راد
حاصل اسلاي شوب ما نصب
ر فيس اهر صدي بي غلو
در مالى صى حلي كملت
آن دو فرمدا صى بيرد
ضن رآن مال هم شند موس
وآن هم اهر تدافع امدد
ر صلاح و حسن وصل و حال خود
هست ما دارام او و حة ثقت
گشت ظلمر آنچه بود اهر كيون
دك گلو آمد اشارت ي سخن
چونكه آهر شد حيوه صى حواي
ما كسند اديشه دو آباي او
ميشود خشك و سه چون بر ذراع
همو قير ساد شود گلزار او
گردد او دك چاري هر شير
آن يكي مرامو دناين يك حوة
فرعها ديدنى ديدنى اصلها
همچنين تا اصل اول كايي ضرول
چون بيرامد ز هر ضلي حقت
باز بيرون زين ضرول اوجه
پس بر اين مونتاي حان مشكست
ميبارم خان ز بوي دل كسش
هچ داري كروي شرمندكي
اين سم يبي كه بروي چان دم
بغير زان تركي مشكست
اى خوش اناشلق ك يارش ميرد
مر حفي را هم كه مري از زين
گر كه هم زين آرزو ثابلي است
خواهم آن چلي زمست مي فروش
دوزخست اين هر طايق با نظم

اخر اخلاق و عمل با اعتبار
ز اقتاد شرع منع طفل هوش
هست اشارت بر عقا بد از خا
بر كني از زرخالي پوست را
هر چه يبي دولست از هر ما
از جماعت و عزلت در شهر و كوه
رغه يا نظم ز سر ديواه ام
حكة آيات و خير كلام
بهر ميراث آن نبي اعلم او
بس ي اين قتل قالدو دل شد
ما بدم عجل از حق امر شد
از زمان برخواست حرف و گفتگو
وآن حيوه و صي حرضق بيت
قالدو اباي روحايه اند
كان بود روح القدس اهر پش
يبي آن روح القدس باشد مراد
كه يونشان ضن حيويه آب
اكرموا محضكم الله شو
ضن حيويه را س مابلست
كته اين هم حود را از حد
رانه بايد كار عفا از عكس
بهر دفع آن و حود ساي شده
واشغال هوش و اسماعيل خود
آن ضام و آن سارع ران حوت
عرج و الله كسم نكسبون
ر امانه صى بر آشوب و غن
رده شد دل اول شستو كار
بي رده از صوب او رذات او
او يكي باد غزال دشت و بلخ
حاي كنها حة كبره خاراها
باي تا سر بر شكوه بر سر
اين يكت از موت و پشش در نيات
مرح اين باد ها و فصلها
چه ازوي مترع شد در وول
ميكشد بر ضل ديكر ملحت
هست ضلي از ملك در مصله
كزيش هر دم حيويت حاصل است
چاره چلندش روي موهوش
كن فرامش مرديكي و زندكي
آنها چان داد بر چان دم
وز حيوه عاشقان ييكاه
ف كه او خود ميرود در هجر
هست در كوي توشا كتر نشين
قابليت هجش سلطان دلت
كه تليم هر كز از سمي هوش

مطلبه
سطح

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْجِبَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسَوَةً وَإِنَّ مِنَ الْجِبَارَةِ لِمَا يُصْعَقُونَ

پس سخت شد قلوب شما بعد از آنکه قلوب شما چون سنگها یا سخت تر و سخت تر و سست تر از سنگها گردیدند

مِنْهُ الْإِثْمَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَاءٌ يَشْقَى فَيُخْرَجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَاءٌ يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ

میشود از او میوه و در آن میوه آب است که شاق میشود پس بیرون میآید از آن آب و در سست شدن آن آب میبارد و در آن آب ترس خدا نیست خدا

بِأَنفَالٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

بی غیر از آنچه میکنید

بعد از آن آیت چنین شد میرشد
یا که تنبیه از ظهور آیت
مفسر زبان آنها و رودها
خشیث حق را زانبر وجود
کرمه غافل ز نما تملون
که بگوید هیچ قشای اثر
گشت ظاهر زویمون منوی
نرها مشتق شود زان در فطور
که مکتد بر حق هر آن روح
قائده بی صیب از وصل خود
با تو آن مشقون جان گوید بمن
که بدشت و سستوه بود بی بی
حاری از وی در می صندل و حوست

معد ذلك كالجباره او أشد
که باید اثر مواضع لدی
مسی اثر آن گردد اضر سودها
طر مآید مضمی ز آن غرود
نیست حق غافل ز نیک و بدون
آن یکی سخت و سه همچون حمر
همو سکی کز صای موسوی
هست مستغرق بحر علم و نور
طب دیگر هست قلب با شتوع
مایل است آن دل بسوی اصل خود
قلب دیگر باشد از داف سخن
همو رتی که ز در ابر می
میشکافد معید از ناد دوست

سخت تر از آن بلکه دل گرفته و تنگ
قلبا بسیار از آن روئین تست
در وجودت هم بر می بخلاف
با شود زبان اهای خوش روان
رزد و حابط شود فرسگها
طاهر است و بیست حالت بر عک
حشها و نرها از دل خزون
کز زبان اهل دل آید برون
زده ماند چون سپهر بی عمد
و حبه او گشته با حق از وسوء
روی از حق در می صدمه است
هر دمی بروی رسد ابلاغ عشق
تا شود جاری ز جوشش حوی خون

گشت قاسمی پس شل و ازل حوسک
سفتتر از سنگ بودن آهن است
سنگها هم ز آنکه دارد احلاف
سنگها مشتق شود سیار از آن
چنان سکن کوه سی سنگها
قلبا را هم چنین دان یک یک
هم بود قلبی مسترو آید برون
علم توحید است و عرفان آن بیون
هر که باشد حربه زان آید
هر دمی رزد ز خوف حق حوسک
آن دل ز خدا و اهل طاعت است
پاره پاره حاک چاک ابداع عشق
بر دل عاشق زده برق از درون

جذبه

هست با اولی که بس دل پارها
تا سکنون میرفتن از دخال او
در کلماتی خون شدی یا جان بر
میز ما که صدا دیوانه را
بوی موی آن بگلزار گلزار
تا زده دلانده او را صدا
یا که باشیم از دو عالم تا که اوست
عشق در وی کلر خود را کرده بود
دارد اندر طرطری پیوستگی
بنده را سر سر خواهد گشت
بسکی همیشه دین و پناه بست
لده دو دوری باو پیوسته یار
چشم عینک طلعت چاهانه
چون نیرافزد ز خود بیکارگی
از ره و پیره شان حوئی کیش
ز آتش عشق بی اندر تب است
میکشقی چون غریبان و شفه
تر نکرد از درد خود تا کسی
مبطله از بیم بخوش و مفاد
که شد هم باخرون گردیده ب
کایدش بیانه سکن در محلی
چو کسی کس صوت یار آید بکوش
یا چو مشتقی که بند موشن

بیر مایم زدل و ز حال او
بیزم هر سو صدا کای هم سفر
بکنر لروی در گذار افشانه را
ر شانش میرسد تر هر سکنار
ه شامه پیش رو را از قضا
گر بانی میروید آه که اوست
روز گلری که گم نم برود نمود
ان پتیب بود که ما آهنگی
میکنند آخر زما با طار دست
پوش ز خانه ما غلامی است
گوشه چینی باو نمکشود یار
اندر آن مباحه در پیما
حون بگیرد از حیان آوارگی
میرود آسان که کم کرد پیش
آن دل داند که مهرش بر لب است
هر شی را ما همان در گوشه
میکشفتن گداز گاهی هم تنی
خاصه زان لب ز کسی میکرد یاد
س او را میکشفت روز و شب
که گداهم میبست لثرا چون کسی
که گدایی گوش و میبگشتن خوش
میکشفتن همو سروغان فشی

رفه رفه غرق آن دریا شدم
تا چه آمد رسرا از شور بیش
گوید او شد دو دور در دوش
رده بیکار و خوش اریشی عشق
ا رده و او را ریا همسر
که بدی جز ز عشق یار طرف
زانکه بر وی سکون دیگر داشت
یافتم سکنو میرود بر حقی
بیت یکو ما دو سکنوش طلقه
رفه رفه غرق حواله سوی دوست
که بصوری دیده آن پیما را
میزدست سانه روتی خود داشت
یا که خندان پیشه خواش او
چن که خواهد بد هارا یار کرد
بشا بر ا حکا دای کیا است
بر زبان باید یک از سار دل
میزم او را صدا کاین نا هجیت
میکشفتی قرعه او از هزار
کرمی تب در عروقت لازم است
من به زبان میسودم حل آن
تند میکرد از ره روزن نظر
لب زما اندر تکلم س داشت

نه چنان کآ آید از آن خارها
رغم از خود عو آن میباید شدم
یک نبیوم دگر کم شد بیش
می نباید زو صدائی سوی من
خاصه بمیون که دو صغری عشق
بی غر دارد زیا و ز سر
گاه میزد دل بن سر سه سرف
رفت آخر خود مرا با گداشت
بود هر دم بر پناه و حاکمی
رفه حلقش غم بزم در حلقه
میکنند او را یا بی موی دوست
چون کد میباید خاله را
زان می و میباید موی رده است
دیبه باشد خاصه کر آفرش او
یک شانش میبانش بودن زماست
کو زلف تا که گویم کلر دل
سر ترانو میباید و میکشیت
نیض او را میکشتم در شلر
من بر این بودم که این تیدان است
گداهم گشتی سخن باخود نهان
میوید از حیره بیرون سوی در
چند روزی که گدای پیوست داشت

لیک آن خش ترتب و سرسام بود
قاصدی دوش آمد از دلدل او
بودی اندر هر می بلرم می
آنسکه میدان فرساده یم
گفتش در حق که ملتو بد
هینین مالان و گریام می
بود دهر عسی او یلزم
دوستی که آید آمد از درم
زود تر از من مستقیل او
کرد او میگشت خون پروا
در چسکی دوری بیپاسا
مدی نگشت ومن حیران ومات
رحه دل هر بپرائی رش
گفت بار آمد سود اهر سرای
رقم و خاطر جوگل شکفتش
هر چه رسید از نوکرده آگش
چون تالم در هم حیران او
رفت آخر هم دان خوشی که داشت
می هدام جای آن فرخنده نام
هر ستمنا موی بود میرویش
کردت غم بیی او عجبیم
روز ها خورد تنهایی عت
بوم اندر هر می عموار تو
میدید از و می ر من می
لیک سازم با غم و اوده خود
چون بوشادی شادیت خواهم می
با خواهم شکوه کرد از فراق
من کجا دام سحر با نام را
نامی باید سلی خاطر می

بل ز تاب زلف مشکین نام بود
بست یکسا او یسلی بار او
نا سحر هر شب پرسترم می
میروم تا او و ولزد چون م
آنسکه سوز میروی یلر بود
از عیش سر در گریام می
یاور من عزم اسرار من
ود در مهبان ولزی یاورم
میوید او تا پرسد حال او
یا چو صنی دور به در خانه
حسرتده به دعوت مرا فرزاده
ز اصنی بی اقبال و الفات
تا مداد افسرده کردد خاطرش
عزمی کآورد پدرائی بجای
چون در آمد ره زمگان و غمش
رفت و رفم تا سزل هر هوش
چون بلشم دور و شب لالان او
سوی آن عیوب مهروشی داشت
تا فرسم سوی او وقتی سلام
شاید از حالی شای جویش
تا مداد ایگوه عجبیم
بس تسلی دلم او هر ماست
شاد بود خاطر از دیلر و
می بوده جز و در بر همی
خود گدلم از غم انوه خود
سازمت من با فراق و با می
و آنچه دیدم پتو شها و اشتیاق
یا شامش از اضطراب آرام را
از سلاطه شکرین دلم

بود معلوم که عاشق بر کسی است
گفت بامن کلی حریف همم
وقت آن آمد که زنت کنم کن
ماند آری ک ذکر عاشق بنا
در وداع آن حریف پرده سوز
تا تو گویم شه ز اوصاف او
بود با من نرم گوی و شرمگ
تا چه جای آنکه آید قاصدی
میگفتش هجو خان اهر کار
هر که آید یاد من اطوار او
صنیتی نه با که اهر آسمن
کوچه شد با که کار رفت لازم
با که آمد دل در آن محل بجای
رفم از چهر فدیائی او
از تو گفتم ملوی اسراری گود
این جیب به حال او بامن می
یک گله هرگز نکرد از روزگار
رفت و ما دم من در آن ویران غریب
یا روم خود پرسم از احوال او
شاد باش ای آنکه بوم از نو شاد
من را عجبیم خواهم شاد باش
هر چه میدیدم فرو سر در یرت
هم نو بودی هم به و هراز من
تا و رفتی وز برم گسی خدا
چون بوشادی شاد باش اهر عش
میرسم من هم به وصلت عفری
گویت حالی که بوم سر بر
میکنم حون بد قررب می
بس دلزاست این بسن کو تکیتم

میروید یا میرفتش چاره نیست
خواهم از تو غر شهای غم
قارفت از درد سر وزم کنم
حساید از یلرش یسلی که یا
گره سکرده از شانه نایروز
وز شیر پاک و فکر صاف او
یر دیار و طامع و خورسند و پاک
یش من از دلاری یا شاعدی
میزدود از موی و روی او یلار
میویم دیوانه از رفتار او
صت دل دیدم حای خوشن
آمده در خانه بیشک دایم
گفتش رفتی بدین دیری کهای
نه نگردد قلب سودائی او
از دلش برداشتم لری که بود
تا تو دای حال من گر عزمی
حون سمن رمی زموی نه طار
بدل و بسطاعن دور از حسب
میزم دائم بیسکی فال او
هر کجا هستی عت هرگز مباد
از غم و اوده من آزاد باش
مکرهم ر سر زاو سرت
در غمی سار من دسلمان
از غم و بهائیم دانه خدا
خرمی کن در کند ر خش
گرمت در در دوان کوی حیب
صت شای سکتوش ناد سحر
ز آن کلام آیم فطیرت می
رو فطیر سلاطه الله مستم

صف
الجزو

اَقْتَضَمُونَ اَنْ يُّؤْمِنُوا لَكُمْ وَ قَدْ كُنَّا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يَنْصَرِفُونَ مِنْ بَعْدِ مَا

آیا پس طبع ندارند که نگردد رای شما و بعضی که گودد گروهی از ایشان که میشنید سخن خدا را پس میگردانند و برآند از آنجا

عَلَوْهُ وَ هُمْ يَمْلِكُونَ ٧١

یافته بودند آنرا ایشان میداد

پس طبع دارند آنرا کاین گروه
وانگه از ایشان فریفتی بشود
یعنی از بعد کتال اهر او
گفت ز اسرائیلیان هتاد ن
بهر آن سکرده تلویات نام
بس حرام از میثان آمد حلال
از هوای بد فلان دراصل و فرغ
ز اختلاف اول اهر جز و کل
اختلاف اصل کروی فلها است
ظها را چون جداول در ظهور

مر شها را بگردد اهر وجوه
قول حق پس تعریف ازره شود
سوی حریفش کنت از یاده رو
محب تا بشنود از حق سخن
غیر تلویلی که بود اهر سلاطه
هم حلال آمد حرام اهر مثال
رفت بس تعریف در احکام شرع
تغلف شد اصل احکام و سل
شد یقین کز اختلاف عظلمات
منتسب دان زاصل عقل و جبرود

یعنی ایشان بود از اختیار
میکنند از میل خود تعریف آن
و انکهی دانست خود تعریف آن
عالمان بودند آنجا از بود
از بی حرف تروایه آمدند
اندرین استعم از اجطف خوش
گفت بدعتا عیان بعد از انصوح
من مکرم اختلاف اصل چیست
هست عقلی در سالی بس قوی
عقل سالم میثاست بیغفل

واز یقین و از عیان و اعتبار
بعد از آن کز عقل دانند آن بیان
میکنند از عهد پس حرف آن
چون شیده از عتاد و از وجود
با هوای خود ز میثات آمدند
بیروی کردند از اسلاف خویش
در فضایا و قنای و بالصوص
خودهم اظهار آن تکلیف نیست
عقل دیگر اندک و تا مستوی
عقلها را از صفات و از عمل

سورة البقرة

کر بود نیکو صفاتی در نهاد | شد دلیل حسن عقل و اعتدال | در بود بد گفته عقلش منحرف | از صراط حق بوجه مختلف
 هست عالم بر صفات ذوالجلال | لک بود بر جایش احتیال | هست تعرضوی از آثم الکتاب | سوی عس از عقل آوردن ابل

وَإِذَا لقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنُوا وَإِذَا خَلَا بِمَعْشَرٍ إِلَىٰ بَعْضِهِمْ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُم بِمَا فَتَحَ اللَّهُ

و چون ملاقات کنند آنانکه ایمان آورده گفته ایمان آوردیم و چون خلوت کنند پس ایشان سوی بعضی گفتند آیا خبر میدیید آنچه خدا

عَلَيْكُمْ لِيُحَاوِرَكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ١٠ وَلَا يَتَّبِعُونَ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُرْسُونَ ١١ وَمَا يَحْتَفِلُونَ ١٢

بر شما تا محبت آوردند شما را بآن و در هر دو گلسها آید در محاسبه آید | که خدا میداند آنچه پنهان میکنند و آنچه آشکار میکنند

<p>مؤمنان را چونکه بپشت از خلق باز چون با یکدیگر خلوت کنند و آنچه حق کرده است از آن حق باب این بیاید از شما را هست عقل که زخمال مصطفای خوش خطاب بلکه بود از بهر آن کاهم مقام مثل آن کز خشن گیری اعراف با غرای طمع گویند اهل دید ما قوای طمع باید انتظار در کباب هستی ما بی شک تا بنا گیرد از اقوال ما جلگی اهزای طمع شود است بلکه با هر چه و سر او هر هست</p>	<p>با شما در راه ایمان هر چه با هم این گویند از طبع سبت ما پر از احتیاج آرا مکلر از بیودن مسلین در هو حال بر ما گویند وصف آن امین تا مگر ز اقوالشان در دعوت گوئی او را هر تیه از ز روح چیست میداند آیا وصف آن و آن قوی باشد یکنه سفر پس هم گویند با روحانیان میسکند آیا عقل در شایع خود میداند آیا ز انتظار کر شای وحدش را در وجود</p>	<p>دعوی ایمان کند و اتفاق بر طلق از مؤمنان غیبت کند بر شما پس ز سوری و کشف کم دهید اسلایان را ده بقل هست بیشک شما را در کتاب آوردن آن بهمانرا در کلام بر صحت قلب و روح بی خلاف سر دشما کز روح مطلق در محاسبه بر کمال روح رآن حد و سؤال شرح و وصف روح باشد یکنه است حجت امر و د حق قائل ما می مزدید از قوای روح و دشت خون دانه سر مژدن کر شده است</p>
---	--	--

وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَتْلُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِي وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَتْلُونُ قَوْلُ الَّذِينَ يَكْتُبُونَ

و از ایشان بیسوختند که میداند کتاب را مگر آروما و بیستایان مگر اینکه کان میرسد پس وی مرا آنکه میبوسد

الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيُشْتَرَوْا بِهِ تَضًا قَلِيلًا قَوْلُ لَهُمْ مِمَّا كُتِبَتْ

کتاب را بیستایان پس میگویند این از و دشت است ما سرند بان های امرا پس وی را ایشانرا از آنچه نوشته

أَيْدِيهِمْ وَيَقُولُ لَهُمْ مِمَّا يَكْتُبُونَ ١٤ وَ قَالُوا لَنْ نَمَسَّنَا النَّارَ إِلَّا أَيَّامًا مَعْدُودَةً قُلْ أَتَعَذَّبُونَ عِنْدَ اللَّهِ

دستایان و وی ایشانرا از آنچه کتب میکند و گفته هرگز نبرد سلا آتش مگر روزهای شمرده شده بگو آفر اگر بترددند خدا

عَهْدًا فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُمْ أَتَمَقُولُونَ عَلَىٰ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ١٥ بَلَىٰ مِنْ كَسْبٍ سَيِّئَةٍ وَ أَحَاطَتْ

بان خود را پس مگر خلاف کند خدا ایمان خود را آید گویند بر خدا آنچه را که میداند آری هر کس کسب کند بد را و احاطه کند

بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ١٦ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ

بان گلفش پس آنها بآن آشتند ایشان در آن جاودان و آنکه گروید و کردند کارهای شایسته ایشانند

أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ١٧

بآن بهشت ایشان در آن جاودان

<p>بود امین از ایشان فرقه این نمود الا غنون و جر قیاس که ندارد او نیز علم و جیل میسکنی از جمله دار پادشاه پس از هر هوای نفس دون</p>	<p>در بار آروما غرقه طفل بداندو تفکرا پشت طلس علم را چون جیل خود گردید سهل موزه پنهان تا نبرد او بر راه تا نقدند وی و خلق در طنون</p>	<p>خیر بودند از علم کتب طلس با گردون کجا باشد شیخ تو چه دانی ای جیول به تم کی بد از علم کتب آگاه او کلین بود در علم دین علامه</p>	<p>جر امالی نی که از وجه صواب دانند ایمان یا صبی یا سفی که داند عقل کل از پیش و کم آخر هم بود بهر رنگ و پر دارد آخر بهت دبی نلله</p>
---	---	---	--

مفروشده در حقیقت دین بجان
وای آن کوشد بوسیله کتاب
آچه خود تعریف کردد از خدا
وای آن که بوسه دستشان
و بوزان خوشی که کردد اکساب
و هم خواند این کتاب از طاعت
لیک پنداره که داد راه را
بر تو میجویم و هر چهل یله
داشتی کز بود جز بویست
آفریدی نا حسرتا آنگه من
تا نویسم آچه حق است از کتاب
کو رایشان هیچ عهدی از خدا
ر خدا گوید آیا آچه پست
حالیوند آنگره و جز با
برگیشان وقت بداشت از نشان
بست آرا در مکافات امها
نه که کرده است انکار خود

صرفت گوید بیل این و آن
از هوای نفس و کسب مان و آب
این بود گوید از رب السلام
ما سکند بر دورخی بیوستان
هیچ چون آنگه بودد از کتاب
فی زوج علمو اخلاصو بیت
یا جو یشیر حکام الله را
حاشه از چهلی که گرفت است و گناه
ور و ما جز قالب معصوم بست
سر و را آموختی علم و سخن
باشدم خیر و بولول از صواب
این چپ گرفته آید آیا شما
رسپا را علم روی ماکجست
چون درخت انکساب آید بار
شد معلوی ما زمان دشمنان
باقیت او را نواب و هم خفا
گفته شد بیود اصل امر وجود

میگوید دو شرایع حقیری
هر این منی بر ارباب فتن
پس دعت آن بر های اندک
حرفی از تعریف شد از افلاستان
کیست اُمّی و هم دور از راه تو
بست حرفی از کتاب آگله او
ای خدای بی نظیر اشراف عقل
کر و خواهی چهل آگله می شود
گرچه آهم از تو باشد ما کنیم
خاک را دادا و گویا چون کنی
آتش از گفته ما را در فروز
پس خواهد عهد خود کرد و اخلاص
آری آنکو سبائی اکساب
هم دستان مؤمنان و صالحان
فاصل از آن که عمل دودات من
ویکه میگوید محقق در کتاب
تا و از توشن که نمی ای هام

مفروشده خالق زو بر زری
گفت و یلّ الذین یکتون
همچو گوهر بر موری کودک
از کتاب آتش بود فرجانشان
عقل تورایه و کلام الله تو
کی شناسد راه را از چاه او
کن تورما چون توشی خالق عقل
در خواهی مغلها و آهی شود
کر که فلان ورگه دانا لا شیم
گفت معلم شاید از موزون کنی
من نخواهد کرد غیر از چند روز
این شما گوید از کتب و کز آب
میگند گردد محبش در عذاب
هم حجت بهر ایشان جادان
کر که از وحی شود ملکات من
که غفلت بستند اهل عذاب
کر نمی بگذر از وی و السلام

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَءِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ ۚ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِالْقُرْبَىٰ وَ إِلَيْنَا

و چون گرفتیم پیمان از بنی اسرائیل که بپرستند مگر خدایا و بپارند پدر و مادر و بزرگان و به ما

وَالسَّابِقِينَ وَ تَوَلَّوْا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ

و سبکیان و نگوید برای مردم بیکدیگر و بپارید عزرا و معبد زکوة را پس برگشید مگر اندکی از شما

وَ أَنْتُمْ مَعْرُضُونَ ۚ

و شما روگردانیدگانید

و اینکه گریفیم ما بملای خود
تا که بپرستد جز ما هیچکس
یعنی از توحید افعال و صفات
حسب احسان هر دورا پروردن است
شما را و در بار داری از هوا
هم بدی القربى کند احسان وجود
من و حشم آیات حق را سر سر
دست نکشد دست گیر اصله را
بر زبان آرا آچه گفتن را است
با عوام آن کو که پروی لا یشد
سر کلاه حق که مروق شود
گل شرف خیل دلبره درو
رحم و رفت هم کند ایام را
گر در آزار دل هرگز نه
خاصه گر باشد خبری یا بیم
هم یا دارد آداب صلوة
مانند این هر دو عشق است و باز
گرچه از خود بخدای هیچ چیز
کعب فلزون گفتن ارچه باشدست
روشا پس چله گردانید باز

روی آرد قلب بر وحید ذات
حق هر یک را بها آوردن است
حق او ایست ما آری شما
کست ذی القربى بواجب ای و نمود
امر آفرش مکرر سخن نظر
حق بگیرد دست صحت داده را
و آچه گوید عقل این ریغ طاعت
یعنی از بیمو امید و وعده و پند
چون صبا گوئی آن عاشق شود
پیش زانسان استخوان مرده ریز
هم بسکینه رده دعت احسان را
دان که پس روشندلو نیکویش
دل سرا از بیم آن گردد دویم
هم گدای از ادب حق زکوة
که بداند خاک را از افلاک بار
آچه او دانات بشنق او بر
وصف باطنی هر وصف خالی است
جز قلی طریغ از مسکر و مجاز

هم کند احسان دگر بر و االدین
روح را سازی اگر دمساز دوست
در ضلالت داری او را با بلو
این حوالج را منکن بر لب صرف
گوش را بر شد از اقوال خام
یا منه بیرون در حد خویشتن
پس سخن باشد که حق و گفتنی است
فی و حقیق مبالغه کسان خاص
پیش عاشق کو حکایت از حجب
اوغندیم از ره مطلب خود
لطف بر میکنی و رفت بر بیم
زانکه لذایع آن طاعت است
بیک گوید از برای مردمان
آن صلوات در خوشوش بر دست
عشق گوید غیر او را مرده گیر
من نگویم تا ز هفتش چو نشوی
صورت آن فل جان و فی ذات
باز گفته از ره امر آزمون

ذ آل اسرائیل از اشتاق خود
که هر طاعت سزاوارم و من
روح احسان من ایامی نورعین
حق بها آورده و این حق اوست
کرده در حق ما در ظلم و سهر
نست این احسان بر آهایی ز حرف
کن ز قل هو الله خبرش سمع و ام
ما ز پایت طعنه دست فتن
لیک آن درخورد بیم طاعه بست
سمع در کنی دارد از بیم خواص
وز جال گل بیش عذاب
پس ممکن در حق ذی القربى تصور
قلبرا ساقی کند از وحی و بیم
گر شکست افروختنش آفت است
ندکی کو را سکو نبود زبان
وان زکوات مال و جان افتر دست
هر چه داری در دهرش ریز و ببر
و ادهی از مطلق فلزون شوی
شد بظلم این زکوة و این صلوة
جرکی منکم و اقم سرشون

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَلَا تَقْرَبُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ

وهم که می گفتیم میان او شما که مرید خویشان را و بیرون مکنید خودشان را از خانه های پس فرار کردید و شما

تَشْهَدُونَ ۹۹ ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتَقْرَبُونَ قَرِيبًا مِنْكُمْ مِنْ دِيَارِهِمْ ظَاهِرُونَ

کرده می بینید پس شما آنهایی که یکدیگر را می کشتید و خودتان را از خانه های خود بیرون می بردید

عَلَيْهِمُ بِالْإِيمَةِ وَالْمَدُونِ وَإِنْ يَأْتِوكُمْ أَسَارَى قَاتِلُوا أَسَارِيَ قَاتِلِهِمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ

بر ایشان را که ایمان و مدینه و اگر آید شما را اسیری قتل کنید اسرای قاتل خود را و او حرام است بر شما اخراج آن

بِمَنْصَرِفِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضِ مَا جَزَاءُ مَنْ يُقِلُّ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

بنا بر کتاب و کفر می کنید بجزای کسی که از شما بکشد جزای آن را که جزای شماست جز خوار شدن در دنیا

وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ يُرْثُونَ إِلَىٰ أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا لَهُمْ بِمَا فَعَلَ عَمَّا تَعْمَلُونَ ۱۰۰ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْحَيَاةَ

و روز قیامت میراث دهند به سخت تر شکنجه و بیست خدا بجزای آنچه می کنید آنها آنست که می خریدند زندگی را

الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يَخَفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ يَنْصَرُونَ ۱۰۱

دنیا را بآخرت پس هیچ داهد نشود از شکنجه و هائیان پاری که می شود

چون زدن و احادیث امر و داد
با هوای غی دون آبریزش
که شارا آن بی عیاست و عار
روی دارد از خدا و از حق
می کشد آن دیگران را بی خلاف
از ره عصیان و حق باشد گواه
مکتب ایشان حرام را حلال
در حیات دنیوی غیر از مال
بعد از آتش خرای کلان
بود ثابت رد عقل بی حل
عقل کسی دوشل گوش خراست
بر در اصطبل اسلواظ نظر
در نظر ما عقل کل همره بود
عقل او با عقل اخبار و رسل
دیگری را یا کند خراج زهد
سازد امر حد خود محمودشان
بر کباب از راه فطرت عامل است
ملک دنیا بر حیات آخرت
رفعه عقل و مامنه غی امر عقل
هر چه کم یابی و وز و داری کمی
روز بهائی مدد سکار تو اند
روز و اما گرفتار خود است
مامنه از هر همان ممد
نی مپا یار تو با چرم
که طلم است و سم بنیاد تو
هست با هر گوشت خواتنه
نمودای کشی ایسان خوار و زار

حون یکدیگر مرید از خدا
هیچ دال چسان خون ریشت
خویشا خلوج سازد از دمار
او دیار روح بر صحرای تن
خود گوید آنچه کردید اعتراف
پشت یکدیگر شدید امر گناه
شد حرام احرارشان در کل حال
پس چرا خود شما را رین فاعل
حق باشد غافل از سحر دوزان
یک و ده عقلی است پی دراز
عقلی آن داد که درمی سراسر
چون صدائی شود از پشت سر
عقلی آن کز حس و غش آگه بود
گر باشد پیرو امر جز و کل
پس کشد که یک هفته بالکند
رایمی پس باید از سودشان
پس امر عقل و دانش کفایت
و آنکرو می کشند از طرقت
طلم و عصیان کرده کس امر عقل
عقل را کنی دار خود که آبی
عقل و روح و حق کان یار تو اند
هر کسی امر عقل یار خود است
امر آن روزی که بینی میدهد
گوید او من یار هر یک و بیم
داد مطلوبان هم یا داد تو
کو درین درگاه تو تنها دمه
آن اسیرانی که را می از دبار

که در هر حد او سفاک دما
خون خود را ارضای خون خورد
که قیمت کمتر است از هر غشی
که سرای آن سروجت از بله
نم آنم هولاء خلون
می کند اشرارشان از خانه ها
فدیه میدهد این شما را دشمن را
کله حسی شود از با صواب
بر قضای آنان بی باشد آشد
فعل مد در هیچ دینی بک نیست
سواد کرد درک آن اصول
بلک کی تغییر عهد واد را
که عطف آورده با خو سانش
گشایک در عقل و دانش ماملک
با چشمت هست در دانش شریک
که کند غرضی ای که ماسن است
که مکرده هیچ عقلی از صواب
فعل بیکش زد حق دارد نمود
زانکه شمشل کشتی آن کتاب
عقل یار آن شد کورا مواید
ک بود او در دوعالم یار دعوت
پس که باشد دعوت فریاد رس
باشد امر روز محبت حضرت
جز تو نمود مامری از پیش و پس
کز تو پس عصیان و خواری دیدم اند
چون دهم پرداد خواهات جواب
داد مطلوبان بکیر از طالبان

هم گرفتیم از شما عهد و لای
هوشید اصای خود را حور رد
نوک جان از هر بن گوید کسی
بر حلقه باشد از آن افاض بد
نم آفرم و آنم شهمن
فرقه را همچو آن مکه ها
و آن اسیران را که آورد از مقام
بگریزد آیا محسی از کتاب
هم شود امر قیامت سخت رد
درد آن کش دیشان مار یکست
تا چسبنداری که این می کشی
گوش هر خر بشود آواز را
نهرت کرده است او در مطلیش
عقل او بگذشت از فوق فلک
نبت آن که می کشد از زشتی فلک
همچین که دید کرد ممکن است
آن کند تصدیق چله از کتاب
گر مسلمانست و در گبر و یهود
نیست تخفیفی بر ایشان در عذاب
قاصری از عطفان بر جا عابد
عقل را مفروش بکیو مردون
چله بفروشی بنی بر هوس
باش با آن کوزه گاه دارد سیرت
نالی امر حق که ای فریاد رس
از تو خلقی یش من بالیده اند
که چسبنداری یاری از من در عطف
هر کسی خواند مرا کای مستان

حاضرند اینک سراسر داد خواه
هست امروز آن زمان داوری
چونند امروز آن فروش و خوش تو
داد خواهان دگر داری بیش
و آن توانی غنی و روحی سام
خود گرام که غیل و در پدر
حون پرید و شرور آن دگر گوار
چهارا کردی تا موضع تو صرف
و آن دگر اعصاب که باز خواه اند
هم پنداری که آن گویای ست
فرض منک و سخن بر یادوست
من رود داد خواهی فاضل
بس رسول آمد بی عمواریت
همو کنان سر کشیدی زای روح
بخت خوش در کشتی و حوت برد

سوی من آورده از جورت پند
ار تو یا راها نایم یاوری
و آن ذوق حق گرفته گوش تو
و آن تو را هفت و هشت روح خوش
خوبید و با و اندر استقام
سکرده بر درواشال از متر
سکینه ذریه بشیران
تا تو روز داوری دادد حرف
با و اکنون غی و بیگانه اند
با و غیر و بارها اعصاب تست
بر قرار خود مودم بکشتی
معمی را سکنی رمان و انیم
ما کند آگه ز روز سواریت
خود بونی کمال و سوختی روح
بخت بد بر گوه پیروخت برد
ما کتاب آمد رسول ذواللال

حق آنها را اندا کن لا کلام
که که مبداء پندت اهل موش
ارگشاهی باری امروزای غین
با تو میباشد هر یک در طاس
یاورت بودند و اکنون دشمن
بوفه پیوسته در آوارشان
داد داری مدعی جرقه و هوش
چشم پوشیدی و می هر دو گوش
سر دینت کاهم از با چارلی
در جان گوید سرا غدار کرد
بوده اند اصفا ز دست بر ستوه
پیش او این بر پاری و مهر ایت
ایست آروید بکشد کند ابا
صحت و حوت کشید سعت وود
بخت بیکو پیرو بشیر است
ما هدایت را شای از حلال

من گفتم از حقوق خود تمام
میگرفتی از کلام حق دو گوش
چون باری در نظر آن ظالمین
داد خواه و یک و در بر وجه ساس
از تو گرین در حضور ذواللند
ما چه جای آنکه ماشی مارشان
و آن بوداعضای تو حوش چشم گوش
ادحق از قول حق بیاطل و هوش
خواهد از من روز بخت باری
ظلم ما من از ره کفیل کرد
گویند گوید که من مان گروه
داده بود وین همه آگلیب
و بیکو کردی گوش حریفی از ما
صحت و حوت کشید سعت وود
بخت بد دهن ضای ابر است

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَفَعْنَا مِنْ بَيْنِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ

وهر آن بمقتضی دادیم موسی را کتاب و رازهم فرستادیم بعد از او رسول و دادیم عیسی سر مهرها و قوت دادیم او را

يُرْجُ الْقُدْسِ أَفْكُلُوا جَانَكُمْ رَسُولُ بَلَا تَهْوِي أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ قَتَلْتُمْ قَتْلًا كَذِبًا وَ قَرَأُوا

روح پاکیزه آید هر که آمدند از او استاده با آنچه عیساوت ضمای شما سر کشی کردید پس با او را تکبیر کردید و از او را

تَقْتُلُونَ ۴۲ وَ قَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ بَلْ لَسَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ قَلِيلًا مَا يَوْمُنُونَ ۴۳ وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ

کشید و گفید دلهای ما غلاف است بلکه گفت کرد ایشان را خدا نکرشان پس کی میگرد و چون آمد ایشان را کتابی

مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْهِمُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ

از خدا تصدیق که میسر آنچه ایشان است بود و از پیش کشف میگردید و آنکه کفر شدند پس چون آمد ایشان را

مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ ۴۴

آنچه شناختند کفر شدند بآن پس لعنت خدا بر کافران

هم بتیق اینک موسی را کتاب
همچین دادیم از قوت بیانات
هر که آید بر شما آمد رسول
هم دگر شکستید عیسی را زجمل
پنی احوال شما را سر بر
حق بیاطل بودند الا متر حسی
شد مصدق آنکه با ایشان بود
دیدم بودند از کتاب اخلاق او
مینمودند از ظهور او طلب
بایها تکشاید از دیدار او
هم بر ایشان کاری ارشاد شدی
آن تقاضا و طلب از یاد رفت
از شناسایی خود کافر شدند

ما صلا سکرده اند راه خطاب
باز بر عیسی بن مریم در حیوة
بود آن بر شما باقی ماقول
قل آنها بر شما بنود سهل
صنعت کنیم و علم بر اثر
ادشامی بگردید پس آمدی
خوش آن باشد که با ایشان بود
و ز دینان بشنو اشراق او
فتح را بر طایفان رود و شب
فتح را باشد سبب و شمار او
حل زخم احمد مصلحت شدی
خرمن افزایشان بر تلا رفت
لعه الله را بجان دوزخ شدند
آب شود جلمه ما شسته را

و ز قنای او و رسولانی دی
هم مؤید شد روح آبروح پاک
سر کشی کردید و هم بکشتن
فرقه گند از راه حلال
ظلم نبود اینکه گفتند خطا
چون کفای آمد از دینان فرود
نام احمد پیش از آن کافر شدند
از قنوش و فریاد و فزون
تا مگر ظلم شود آن بوردان
بود حزن از حروب انجولان
چون جان شد رایت الله بود
شد بدل صمیقا بر آشتیم
تا نینداری که هر آلود پاک
ن خاتهای از دل رسته را

هم فرستادم ما آت وی
پنی آن روح القدس بر اشراق
ود تکبیر از ای آیدشان
قف ما دارد سفتیبا غلاف
بلسکه لعنت کرده ایشان خدا
سوی ایشان پنی آن قوم بود
رخ نامد بود حزن هر بود
رود و شب بودند در یستحقون
حق که داور بر صوم منصوران
لام پاک احمد ذوالطولشان
چشم خطشان درویش ماند کور
این میان گشت از قضا جاتهم
کرد از آبی که آید از سلاک

سورة البقرة

يَسْمَا اشْتَرَوْا بِهِ اَنْفُسَهُمْ اَنْ يَكْفُرُوا بِمَا اَنْزَلَ اللهُ بَيِّنَاتٍ اَنْ يَتَوَلَّوْا اللهَ مِنْ قَفْلِهِ عَلَي مَا يَشَاءُ

بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله الرحمن الرحيم

مِنْ عِبَادِهِ قَبَاوَا يَنْفَسُ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ

از بندگانش قباوت کردند یعنی بر غضب و بر کفار عذاب است عذاب مهین

بد بود چیزی که مایه بختند
هست چهل آن آتش افروخته
یا که حب طامع افراست حد
قلب گردان نمی ماند سک
سودی از چشم عطا نیست به
میفرست حق نورا و نور هم
خشم بر صحت گرفی صحت
حق نگردد حشم بر خلاف است
خشم بر سخا کی خشم آورد
زلفات او منکد رو بر قضا
طع غشای صفا شد مهین
کفران روایت سهل افراشد
زهر خوروی حاره از اهلان نیست
وهر اول زده لیل او نهام
ناغور از زدگی داری رمق
ناشود زایل ز نفس آن پشه ها
در مقام توبه گرم شرح آن
کرد زان ازال آفتاب و رسل

نقشای خود بآن فروخته
نفس را جمل بوی فروخته
که فروشدش بوی ی خرد
هست در مازال الهی درک
که بر او چیزی نگردد مثب
تو نواهی رو کنی بر طبل و دم
خشم گردان از آن شتم ظلمت
این طاف از چشم و کفران و است
آن خطن از خشم سود خواری برد
هم گردان طاف سود از غشای
کس بود رهبر مایل خشم و کن
فضل او بر خویش سهل انگاشتند
حاملارا از هلاکت پاک است
او پیش وهر دگر زرد بسلام
سو مریانی طاف خود حق
کم دواست در وینت ریشه ها
بافتد بود او بی سه حان
تا کفاری طار و آری بکل

آیه فرستاد حق منکر شد
بلود دبا که سازد کورو کر
یا که لغتای ضایکه روح
زاسک حق بریدگان از فضل و سود
گر صافین نیست چشی از حد
سعی از کفر است از هر قب و حتم
رو بگردان ز نور آفتاب
گشت کفرات عباد پس مهین
او زور آفتاب آید بستم
نیت بر مهر بمان بشتو رو
حق فرستاد اسبابا با کفاب
جلدا بر غل کرد افشای
زانکه آن غشای بود قلم و صامت
زهر و شد لفظ لفظه بی بی
وان بود گشت توفیق ایاب
هست و بی ملت حقون تر
ناودان کوهه فصلت سود
روید از ارض صیرت پاسبان

وَ اِذَا قِيلَ لَهُمْ اٰمَنُوْا بِمَا اَنْزَلَ اللهُ قَالُوْا نَحْنُ مُسْلِمُوْنَ بِمَا اَنْزَلَ عَلَيْنَا وَ يَكْفُرُوْنَ بِمَا وَّ رَاَهُمْ وَ هُوَ

و چون گفته شد ایستار که بگوید با چه فرو فرستاد خدا گفتند میگوئیم آنچه فرو فرستاد بر ما و کفر می شود آنچه سواست و او

الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَهُمْ قُلْ قَلِمٌ قَتْلُوْنَ اَنْبِيَاءَ اللهُ مِنْ قَبْلِ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِيْنَ

حق صدق کننده است آنچه با ایشانست بگوئیم چرا کتبتد یضیران خدایا از پیش اگر ویدد گروه گمان

چون را ایشان گفته شد کاینسو شود
از خطا گفتند آیا ما راست
مؤمن است آن بر کتب مایه
حق پس از نورا نشان اصل بود
آچه با ایشان مدار شرح کتب
تبیع بر یضیران آرد چون
زانکه بودند آن یهودان از ریا
گر نمی بود راضی بیروی
و چه دیگر آنک روح انیا
همچنین تا احد آخر زمان
گر چه نو نوبه باشی آصفات
و چه دیگر آنکه بر قتل رسول
گوید او دارو اینان بر کتب
این جواب اعتراضات قارب است
پس آیت از خدا نازل نیست

چله را ما آزل الله نگروید
بگرویم آرا که هم نازل نیست
که کند تصدیق امر ما خلف
اهل دینا موجب تکبیل بود
پوشان قرآن مصدق بر صواب
قبل ایمان گر مؤمنید از آزمون
بیرو آها که کتبتد اییا
از چه کدهی از اسلاف قوی
شد کرد از اطاعت بر خدا
کوست حان جنة یضیران
منی آن باشد کدهی توبیات
بکھمت بودند جمی و الفضول
چون شدید از کین میخورد و خواب
تا ننداری که نیر از مطلب است
حرف ما بر ما فی این تراست

بر یهود است این اشارت کلی گروه
گفته توره از خدا نازل بیا
وانگرو بر ملواری کفر شد
از پس انجیل قرآن بود حق
گر شما مؤمن نبوده از هدیه
از چه رو گوید کتبتد از پیش او
پس چناب باشد کفرانی و دما
آنکه باشد یار قاتل قاتل است
ترک طاعت انیا را خشن است
و چه دیگر آنکه گر ر فاضی
گر رسد دست بخدی و کتی
سوی قتلش داشتد از تر چشم
هر زمان خواهد انضلال من
زانکه گفتند آن جاعت بر رسول
گفت حق گویم یهودان را جواب

یودشان بر مایه در دین و حود
هم ران داریم ایمان از ولا
ملواری حق است و نورا سر و زدن
نظود تصدیقات را ما صحت
انبارا گو چرا پس میکشد
حکم ماضی چون کتبتد بر ملواری
دست بر خون شهادت آلوده اند
و ر کتبتد طیف اف از دلت
هر مد کتبتد است و ستن است
خود تو کوئی قالی یا لاف
دو زوریا مضرات این لاف و ش
ل بدمان میگرددش ز خشم
ایبارا میکشد اهر ذمن
کایه بود از ما کتبتد آیا قبول
بر شهادت نازل از حق کتب

انبارا پس شهادت قاید زانکه خود را قل آها قاید و در شهادت کویید کی ما کت ایم || کتانه اسلامه مازان رسته ایم

وَلَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ ۝۸۷ وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ

وهر آینه حق آمدن شهادت موسی پس گرفتید کوسالرا از بدش و شهادت شهادت و هکلیکه گرفتیم بیان شهادت

وَرَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَاسْمِعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَأَنشَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ

و بلند کردیم بالای شما طور را بگیرد آنچه دادیم شما را موافقت و بشنیدیم و اطاعت و شهادت و در دلهاشان

الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ قَسَمًا بِأَمْرِكُمْ ۖ إِنَّمَا أَنْتُمْ بِإِيمَانِكُمْ بِنُصْرَتِ رَبِّكُمْ مُؤْمِنُونَ ۝۸۸

کوساله بکفرشان که خود را گرفتیم از آید از کفرشان ایمان شما اگر هکلیکه گرفتیم بیان شهادت

هم حقیق موسی کلیل معات حد او را بر شهادت کردید اصار بود هکلیکه که بکفرشان ما طور را کفیم سابق در بلاغ روح حیوان زلف آنکه کفاست پس در اصا مشرب کرد نام پس از اصا مشرب کرد نام پس از اصا مشرب کرد نام گفت هر کسی ما سحر از اقسام کو دست امری که بر ایمان	مر شهادت آمد او با بیان وضع شهادت غیر موعظت در اصا مشرب سابق او شهادت جای انداخت آن پس دماغ اول آمد در دماغ زلف راست هست قوتها بر سر و سوط تا مکر زین قوتها حد طرف سرف و طلیو نظرمانیم میگردد از دست مؤمن حاکمان	پس شهادت کوسالرا ساجد شد گر موسی حاکمان پیوسته بود طور را دایم زلف شوقان قوت موسی از دماغ اهر مست پس در آمد پرده از امر و قوت ایمان در شهادت قوت سحر است و ارباب دوشما عطشان پس شد بقب آید هکلیکه گرفتیم بیان از صل و طور	بر کلیل خوش شهادت شد بر پرستش هیل کی شایسته بود با فراید بر اطاعت شوقان هکلیکه گرفتیم بیان شهادت و ان ره باشد سلف را سبب با بگیرد آنچه را ما دادیم شود آرا که میگویم ما که بکفر خبیث بود اکتبه از رای حسی وین بستند
---	--	---	---

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ النَّاسِ فَتَقَمُّوا الْمَوْتِ إِنْ كُنْتُمْ

نکو اگر باشد برای شما برای آخرت در خدا حاکمان از هر چه است از هر چه است از هر چه است

صَادِقِينَ ۝۸۹ وَلَنْ يَتَمَنَّوهُ أَبَدًا بِمَا قَسَمْتَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ۝۹۰

و راستگوین و هرگز آرزو نمیشوند آنرا ابدی به شهادت شهادت و خدا دانا است بکفرشان

گو را ایشان رشای می معصوم زانکه میگوید ما صاحب رهم راست گرفتید و دارهای پیش آنکه دارد خامان و حسن خوش باشد این ویرایش بشایه کن سا عالی را حاکمان پس اصالی فرستاده زیش چون شدیدی من و شهادت برای عزیز و انکه کلان احدا که بصوت چار موت آنکه از حکم ملوک سی کردن سحر دور در حال که کثورتی و دور و کلیل کن موت ایس از مردی روع چشمه نور سلطان و اگدار وان میرد کاهین هکلیکه نیست حله و کن رخت برای پیش خون شهادت از ریحی روحانی هر دم او رخت و سواست دگر	گر بود حاکمان برای آخرت عمر حقیق اما اللهیم موت را خواهد از حق بر دین ارسه در کفن خورد دوغ ترش کو پیرو رو شین در ماله هست و سواست حاکمان که ملوک آرزوی موت خوش گوش کن نوبل اگر داری نیز خود عوده من ز شهادت موت گه حسی هر ارباب ملوک و انکه کم خوردن اهل کلیل ره کسه ملی کن از صاحبی موت ایس از مردی روع راه تیر و بیان برای سیر هست عیال و فکر چله نیست آرزو طرا چل بر جاکشوی رسته از قید هستی فانی باید از وی داشتن پسی دگر	دون مردم پسی از دون ایم راه دن و لطف حق مخصوص است زانکه دلبازی اموال مهم است چون ملوک در برای خوشی و گر دهشت ره بشر پخته کی کتند آرا تنها تا ابد حق بود دانا پنداران هم کن تمل اندکی در این جواب پس چنین موتی کاید آرزو موت ایس باشد اول در موت تا با شک نیستی قلع زخور اشکم خالی بر دور از دوش موت اخضر چیست آن مر نیست شو میرد پسی از سواست خلق چله و گوشت کت کتند کن موت سیم اهر است از خون قش سر کترا یکش آسوده شو بند و سواست جو بی رسته	هر پیود هر صاری پیش و کم غیر ما خود از آن حسن و سواست هر دم دوری هزاران مام است چون سلاز پیش خوش آرزو چون بکشدانی قوت توانست کلد دستشان زانکه پیش آورده بد بر خشیان و شکاران هم این چرا فرمود ما اهل کتاب داشت آرا شد از ابدی ز اسرا اکتفا کردن بقوت لایوت طی گردد راه روز خود، مر این رود ره پیران با لب لک از لاس کرم هم سلطانت چله و کاهین بودا کتند دق تن میرد پسی از دلفوا کن وان بود مردن زبیل قش دون پاک از سواست آن آلوده شو از خلاف او حق پیوست
--	--	--	---

سورة البقرة

جذبه

دل یا خیرد چو او بی شود
عشق اگر آمد جهان پر کام تست
و اندر گاه هر چه هست انعام است
و از خدا بگشاید از رخ نوبت است
زلب بگشاید چاره دیوانه سخن
شبه و بیسپاه را بر جا گذار
یا خرام او کند از قاف خود
ما چه شد حال که مگر در سرم
چون من یا ما من او مهر داشت
تا زمانی خود آنگاه ما
خوی ما افلاک و زار است
یش خورشید او خسی فانی شود
چاره ما هر در او خود مرده است
موت اسوددن که موت طرد است
گر هزاران بار گویند بسک
بس دین وجه آیت آمد از خدا
کو شانی دوشا رین حاروت
کرده اند از خود کم ما از لباس

سکه دولت همه بر نام تست
ترب حوک چشمه که در خانه است
زانکه عاشق غریب عشق و حال است
فکر است او رنگی صبا کن
زلب را بکلم جسم و افکار
یا کم خبر از او من خواب خود
شد کما آن کو بد ایک در بره
فی غلط او بر او ادبیت است
بست منزل حاک آن راهیم ما
خوی او یکتائی و قیامت
بگذرد زان طبع و رایی شود
بی پیل روح حشش رفته است
وان حمل بر خای مرده است
دل صالح آری دگر رو چنگ
کاهرت که هست محسوس شیا
یکسو او را هوا ناگه فوت
یا بر حرم جل و آمل و اساس
بس حاشا که کاهرت حاشا شاست

وین بیر از شور عشقی کی شود
مرصع از تیریک مشوق صاف
شاهد من شمع من شاه من
حالت چشم تو بود از دستها
آتش اهر عالم و اهر زم
گیرم از سر قصای گفته را
بود مشهود آفام بی حجاب
من خود اوم یا که او غیر مست
در میان ما او ما حایل است
نند باید ما بداد خوی خویش
اوست خورشید آفرین و عاشی
کن بو مو ان سوتو را صفت
ک شتو تفصیل آن موت سیاه
یا ناشی هر چه کردی خوار خلق
هست یشک زود غو و دیر گیر
ما شانی باشد از آن نشان
خو لعل از دنیا بگلی مسنون
ما حوی از حید و انگار و سم

وَلْتَجِدْنَهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَاتِهِ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا

و غریب عیالی ایشان را پس بر مردمان بر دگر و او آهاک شرک آورد بدوست میدارد یکی از ایشان کشته شد بدست خدا و سال و بیست

هُوَ بِمُزَحَّزَّحِهِ مِنَ الْمَذَابِ أَنَّ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ ۱۱

او دور کسمش از عذاب که خداوند خدا و سال است بدو چه مکند

یا فغان خواهی هاما از حیات کر یکی بر دیگری شد دوستدار خو ز حق او هر یار یک جهت که عمری نگردد بریش و لب پس چرا ز زنگال احصیه هر او خواهد هر او هر یار و اینکه فرماید خدا باشد صبر	احرص ایشان را بر مرده و حیره سال عمرش را حق خواهد هر او عظما دو روح شاد و مفتر و شرع و عقل و مومن و صم و مومن و صم و صم و صم داند اوص او را هر او هر یار ر عیالشان بهر صبر صبر کرد او من خود بصیر بر صبر	ور تمامش کشین خاس را مومن شد شان حرص این بر زهری عمر او من خواص هم هر دوست بر هودان حجت آورد سر دگر از شان دین حاس آن یکست گر یکی هر خواهان کند شاد این باشد که میکند ما روشن است احوال هر کسی رهبر	که کند انگار حث اندر حوس وین بود دور از خصال بدی شاید اما مثل و طاعت گرداوست کر بود خاس شا دار افتار کاعتقاد بر خلاف مشرکت کی ورا مستخلص از مران کند عمر خواهیم از بی صدق و صفا
--	---	--	---

قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَيَّ قَلِيلًا بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى

گو آنکه باشد دشمن مر جبرئیل را پس هر سیکه او فرود آورد آرزو و فرمان خدا داور کشمیر آید میان دوست او و دشمن او و مژده دهد

لِّلْمُؤْمِنِينَ ۱۱ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ فَإِنَّ اللَّهَ عَدُوٌّ لِلْكَافِرِينَ ۱۲

مرکز و دکارا آنکه باشد دشمن مر خدا را و فرشتگان او و فرستادگان او و جبرئیل و میکائیل را پس هر سیکه خدا دشمنشست مرکز افرا را

گوهران کلمه صو جبرئیل بودش احکام خدا بین دیده از خدا بگشود حکام زول زان هدایت یافتند اهل یقین	که بدل نازل شد از رب جلیل شد صفق بر لایق دیده باز آرا بر دل پاک رسول پس بشاوت یاد سوی مؤمنین	ازن و التایش از رب پروردگار یعنی اندر لوح خلق سر بر مع چو با سلطان صاحب دلق شد هر که باشد مر خدا را پس عو	و رای خویش بود اختیار بود ثبت احکام شرع با طفر از زبان او بان با خلق شد وان ملاک و ان رسل را و پرور
--	---	--	--

هم صو جبریل و میکائیل راست
در مثل شش منبر آمد وجود
از چه با آینه زبکی دشمن است
تعم حفظ کاری و بمش آت
پس تو اورا تلخ و قاتلش کرده
هر چه کنی و رویام من
نو چرا دشمن شوی با جبریل
دشمن خود شو که روی مصطفی
دشمن خود شو که از خشت صفت
واسطه رزقت میکائیل را
بر ملائک دشمن آن حلال بود
چون فاش ظاهر از مکن شود
گر چنین بگفتهم و دایان صواب

حق صو حکامین آمدی راست
بر هر آنچه ثابت داد او را نمود
زانکه گوید زو سه روی منست
چون در آید آب را سزای صواب
زهر باک و آدمی کش کرده
قسم سوزی بد آید خرمش
کاورد وحی از خدا سوی غلیل
دیدی و گسی از آن رو رضا
دشمن یا کان حتی بصفت
گر ظلم آری بدست آن با زداد
کز صفات و خل خود غافل بود
بر خدا بی خود دشمن شود
عجب خود میدید و حسن آفتاب

هر کسی که رو ز غفلت طبع ثابت
ثابت برگزل دیک و بر آمدید
آیه کی روی کسی سازد سیاه
کز تو است ای آسین قلمی و کین
آب گوید کار من رو باهست
طعن من بر من مگور خوش گو
دشمن خود شو که وحی مسخر
دشمن خود شو که هر موی دلت
جبرئیل واسطه است ابر وجود
وزن را باشد ترار و داوری
پس باید حق ماو اطوار او
که چرا من این چنین گویم
بلکه گوید شش را و میره

از وجودش غیر گرامی یافت
تا چه باشد گر بتابد بر پاید
این سیاهی در تو است ای دین تپا
زانکه می و او سیرست از زمین
کار تو قسم مگو افتادن است
کایمینی شود کار و زشت خو
بر دل سگت نکرد آخر امر
هست در خلق و حوئی دشمنست
او نکردت ما پسته و بد سود
گر و زو سرگین کنی با گوهری
گرچه باشد پرده بوشی کار او
موش کورم شش روز از خون من
چکه در ریشار خونم حیره

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلَّا الْفَاسِقُونَ ۝ أَوَكُلَّمَا عَاهَدُوا عَهْدًا تَبَدَّلَ

وهر آیه بتحقن فرورستیدیم ماسوی و حقیقهای روشن و کلمه شهود بان مکر مدکاران آیات گرامه میان سید محمد پیرا که ادا شد آرا
فَرِيقٌ مِّنْهُمْ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۝ وَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلٌ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ نَبَذَ
گروهی از ایشان که بیشتر ایشان میگویند و چون آمد ایشانرا فرستاده از زد خدا پور کدیمر آیه و اما شاست ادا شد
فَرِيقٌ مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَأَوْا ظُهُورَهُمُ كَأَنَّهم لَا يَعْلَمُونَ ۝

گروهی از آنسایک که داشتند کتاب کتاب خدا می پشپشان گرامی ایشان سداد

ما فرستادیم ای کامل صفات
عهدی ارسندو میکم ساختند
چون رسولی آمد ایشانرا زحق
انگروهیکه ایشان داده شد
همچنانکه عقول روح محرم
اوفاده پیش پای من رد
ای دوزخ از صانع سلطانی
جز که بر از می غیرت سرش
کامچین گردیده خوار و زار من
سوت آسانی چنین با بیات
فره ایشان ز دست ادا شد
که مصدق بودشان بر ما سبق
خود کسانو کلشان آمده شد
در بیست این طایر است هم
میخورند از گلوخه دایم لکه
وان شرافتها که بود از زایش
کوشان جان ناکه حد می کش
سر برعه مانده در بلزاق من
غیرتی کن عطر و روح از قید من
هست راهل هر صوفی جان
بلکه سیاری از ایشان نگردد
پس آیه هشتان ابر کاب
وان کفالت و زوا مشتاقان
که عیداد گویی این عوام
همچو شهلاهی حانه پیر زال
دیده مشتوق خود را هیچ کی
این چنین غیرت کنی بر صوبی
خشمه شهود هر زمان می رده
وارهان و زجورو مملوکدش

وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سَلِيمٍ ۖ وَمَا تَكْفُرُ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ

و پیروی کردند آنچه را میخوانند شیاطین بر ملک سلیمان و کافرتند سلیمان ولیکن شیاطین کافرند و میخوانند
النَّاسَ الضَّالِّينَ وَمَا أَنْزَلَ عَلَى الْمَلَائِكَةِ يُبَايِعُ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ
بردمارا خلوتی و آنچه فرود رسد بر دموک بیابل هاروت و ماروت و بیخوانند هیچ احدرا تا آنکه

يَقُولَا إِنَّمَا تَعَزُّ فِتْنَةً فَلَا تَكْفُرُ فَيَعْلَمُونَ مِنْهَا مَا يَفْقَرُونَ فِي بَيْنِ الْمَرَّةِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِبِينَ

میگفتند جز این نیست که ما از مایشیم بر کفر تو پس بیخوانند از آنها آنچه بدانی یا خدا خدایان میان بر موفختاد و بیست ایشان ضرر رسانند
فِي مِّنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَعْلَمُونَ مَا يُفْرِمُهُمْ وَلَا يُنْقِمُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ
بدان از احدی مگر برمان خدا و بیخوانند آنچه ضرر رسانید ایشانرا و مود ایشانرا و هر آنچه بداند و استغفر آنکه فریدمان را ناست بر آرا

فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ وَكَيْفَ مَآثِرُهَا ۖ أَتَقْسَمُ لَآ كُنَّا نَؤْمِنُ ۚ وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَآخَرُوا

در آخرت از پره و مایه بدست آن پند میمان خودشانرا اگر بودند که می دانستند و اگر آنکه ایشان گروهی نبودند و میز کار شدند

بیروی کرده چیزها که دیو
بیروی کرده از ره ماندند
بر چنان ملکی که دو آن موهبت
زان شد کفر سلیمان یک شد
و آنچه نازل شد ز حق بر دولت
جز کمیگشت ما بر فتنه ایم
بر کسی وارد شد زانها سرور
هر کسی دانست کارها مشتری
گر بداد آنچه را که خواستند
آن شیطان او زنده از زاس
زین حالت هر روانی بود الله
رگاشان دان سلیمان ساراست
سر میاموختند از اختیار
کفر باشد از اثر دل داشتن
و هم ندانند که روح ما چه
کرده رخود حله احوال مطلع
حشم بد آنچه آید در نظر
کمال دولتت از قول ابراهیم
سویض از امر حق اهل شده
رویشان شد سویضی هر فراباشی
در مکان ملک ما بین مواد
می پلورند بر کی و آن رموز
ما بودانی قصه ملکوتی است
پس باسما این علم ای عزیز
نکته فریق من مردو زن
وان باشد قوت را خود مضر
ه شود زان نحو چیزی ه مرید
ز اشتداد شهوت و حال شای
لاجرم سار بود دانه روح
ساربان بودند در عهد رسول
زین خجسته از غی حواشده
بر غلط رفتند گشتند و سر است
زین ره آمد آیت از پرورگار
ور که ایشان کمال ایاضه دین

لَمُتُوهُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ خَيْرٌ لَّوْ كُنَّا نَظُنُّونَ ۙ
هر آنچه بدست از د خدا
آن شیطان کفر و گمراه شد
کل یکی مروت و مروت است یک
تو مشو کفر که ما قدر شیم
هر صلح حق که بد حکم قدر
هر که شد از آخرت باشد ری
خویشرا از شی بد فروختند
عاصمتی طایفی از ایلی حسی
خلق از آنها در زبانی بودند
هم ملک از سر و جلو نفع است
تا جو از پند بر ملک افتاد
وان مائر را سپیل اکلشن
که بیک از غیر حق فایق بود
شوکت در ملک نه است از غریب
در سرب دارد این ملک و سب
اخر آثار از مائر حکو ابر
ول یکی باشد طری دیگر صل
بر زمین طبع خود نازل شده
ز او قاطع اصول استعداب می
و ادعیه بیان و شهوت اندید
هر که گوید اسماست این هنوز
مکرت هاروی و ملووی است
بومشو کفر پیش آور تیز
این بود که خواستندی دان دوتی
حر فتن دولتان مقتدر
در مقام ضلالت ما رید
احصاء از و دشمن را احتجاب
میچال سرش نباشد کلبو گنج
در میان آن پهلوان حیول
گفت آستان کز کتاب آگهی بد
هم بعد در علم سر آگه تراست
گشده این قوم تابع داخل طار
هستان خوی فضل مشرکین
می شناسند بر وجه شهود

خواند بر ملک سلیمان از غیرو
از شیطان آنچه را میخواندند
ز ره آترو اسبابو جهت
ز آتش خود خلق را میسوختند
یک کسرا سر میسوختند
که کند فریق بین مردو زن
بود هم شی نبوتی در شمل
ذکاشین بیست جر حمران بیست
یک شتو قبول آیت را همه
در شراوت فوق ملو کر دمت
ساربان بودند مردود الصفا
گفت از سر او سلطان ز غیر
و ز وجود آن مائر بی غیر
بر سب چشم و حان را بستند
وان شیطان هم سر آموختند
کاین زحمت گشت بر ما پادشاه
از چه باید زو نتان در شهود
ز امر حق گشتند نازل دو ملک
این چنین خواستند شتادند کلکام
تا آید گشتند هر آزمون
بر ایشان جای اغوشم عذاب
و آنچه باشد احران طموصل
چشم سدهای مغنی بر ماست
در نه زانحال طعینه
و آنچه اسماست آن دارد ضرر
نیکدار عقب با آن اطلاق
کزوی آمد تقو شر ماطق
میل سوی غش لاجلار بود
لیک بود تر بر کسی بی اطلاع
سر نبود جز نمود یوقوع
ما زمان احد کمال عیال
ساربان را در سر افتاد بود
این طعنی بود کول سر است
اخر ایام سلیمان سر کشین
ود حق دارد بگوئی مسل

بیان
هاروت
و
ماروت

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَقُولُوا انظُرْنَا وَاسْمُوا لِلْكَافِرِينَ عَذَابُ أَلِيمٌ

ای آنکه ای اوردیم که ایضا و بگویند انظرنا و اسموا و مر کفر از است عذاب دردناک

ای گروه مؤمنان بپروا بدر عایت خدمتان احوال مقام جهنمیان اسبابان این بپروا	بر نی از راعنا بنید لب کن مراعات اسمی از مادر کلام در سمن گفتند احوال عتول	در عرب بد شایع این لفظ از سر قول ملو گوش کن از راه رفتی پس پهلوان با پیر این خطاب	در قدیم احوال خطاب با یکدیگر کردند با قول ماسع تو رفتی از نفل کردند بر وجه صواب
---	--	---	---

قصه ایشان بدو نعت می درید
عذر آوردند کاین خود سلیخ
بس نظر ما بدل شد رها

کآن بینی کشف است از قصه و جب
میکنند احاطن بر احد بین
در سحاب از اسیر نهی کبریا
کفران کمال خافه و هلاک

چونکه بنود نماز ایشان بازخواست
ما هم آن گویم کایشان گفته اند
که بگویند این کلام و بشنود
هست ایشان را عذاب دردناک

که شما را راجعاً گفتن خطاست
چم گشود یا بریشان گفته اند
بر خطاب امر و نهیش بگروید

مَا يُوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَلَا الشِّرْكَاءِ أَنْ يَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ

دوست میدارند آنکه کافر شده از اهل کتاب و عمرتکان آنکه فرو فرستاده شود رشا از نیکی از پروردگار شما

وَاللَّهُ يَتَعَصَّى بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

و خداوند معصوم میزد بر رحمت خود هر که میخواهد و خدا صاحب فضل و رزق

دربان
فضل عام
بر خاص

بر شما مایل نمیدارد دوست
همو قرآن خیری از خیر الوری
بر شما کآن سحر و وسوسه نکوست
با حیرش حمل آید ادکی
هست یشک صاحب فضل عظیم
از چه شد مخصوص فضل و رحمتش
کرده حق موقوف طاعتها پیش
لازم و ملزم شد چون طبیب و گوی
در اولن آید بودی بود کرد
حسب موقوف آن باطلان خواست
کاحساس آرا بعد خوش خواست
خود شوی عین اراده ذوالن
صل را بالا حساس اردال است
هست شخص ره زراب خوش
در تود اندر است از اطفال
کی صرف فطره هرگز ناکرفت
هست الق گرچه ندارد احساس
گه معنی نهش از اندرک عام
فهم شایع پیش عتاهم غلیل

کفران کمال سحاب و آیدند
هیچین آن مشرکان زشت فن
او پرستد از غلط صنوع سود
هر کورا حوله حد ابرو جفاست
بس شکل آید در ایضا کرچه بود
داد این منی و سوء یشلر
ر نداری تا حساب طاعتش
فضل افزون بود اهر لفت
در حیاه پیش از شامای طلب
تا بیترای تو بر آگاه خوش
چون اراده خودی و آسوشی
حوصله او آرا کآن حاسوبیت
و ده دیگر کآن بی باشد اذنی
احساسی که شس آن ذات داشت
لا حرم بوری از نورش و یاف
حر که راه او خیرا و ا شود
و ده ثل حاس اقل و حدست
جیت عقل پنه و فهم ذمست
ایچنین دان عتاه تا حرثیل

کی شما را خبر حواه از نیند
که پرسد از تبه کاری و ن
حق برستار اسکیا گیرد بود
میجد بر رحمت خود اختصاص
فضل او مخصوص در بدل وجود
ز آن دو و جش را تکلار ز احصار
بستی شخص فضل و رحمتش
و آن فراید ز ایزد ب معرفت
کرد هست ویت اول فضل رب
او بفراید بر آن افضال پیش
و اقل از سر اراده او شوی
غرق در عشق و احسان ویت
عین ذات شی باشد فضل حق
هم فضا بر همه ذرات داشت
ذره زان کی توان بر ذره ناکت
قطرکی بکللارد و دریا شود
فهم آن ن هرکی راقبت است
یش عقل و فهم شایع و عتاب

مَا تَسْأَلُ مِنْ آيَةٍ أَوْ نَسِيئَاتٍ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

آنچه میسئال کیلاریابی یا ترک کیل آریلرم چه قرآن یا مانند آنرا آیا میدانی که خدا بر هر چیزی تواناست

یا که ترک آیم هر باز هم
ر هر آچیزی توانا یم ما
چله اضر لوح محفوظ ضبط
چونکه کارل و رسول از مکه است
ر اشراس از تبه ذایل شود
نابت اضر لوح محفوظ از الت
درها باقی است با اودانم است
ما باقی را در عقل حکن میام

زنان مکور یا که مشرکها دین
صبح آیت کرکه داری و روحان
و آن بود یا خاص یا در حکم عام
آچه بر اشخاص دارد احساس
همو مسوحات قرآن عظیم
هیچنان باشد که بوده اندرو
چون حکام در شیوع بشر
پس اگر شد آیتی نسخ از کتب

آوردیم از هر اصلاح و شان
هست بر خیر اوقات و زمان
غافل گردد هر جا و مقام
هم باشخاص است باقی با نفوس
یا شریعتها و احکامات قدیم
نیست لازم می آن از هیچ رو
و استوای قامت و فکر و نظر
فوقش آمد آیی هم بر صواب

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ حُورٍ اللَّهِ مِنْ وَلِيِّ وَلَا نَصِيرٍ

آیا نمیدانید که خدا مراد است بانشائی آسمانها و زمین و نیست برای شما غیر خدا هیچ دوستی و یاری کننده

هر دو اندر لوح محفوظ ضبط || هر دو دارد در اصلاح خلق ربط || لک در وقت سپید از زمان || دون وقت دیگر از بهر امان

سورة البقرة

<p>یا تدانی بر فوشت اخی چنین ای که شعلی جز تورا زینبخت یش از آن کاید بدگرگشت صد هزاران بار بشیدی و باز کلام ما صیقل و غفلت کاری است از من میکنی کسی ارشد منبرخواه گر پذیرد صد صیقل یش</p>	<p>گوشه شاه امروسات و زمین غیر ملک ملک کنی یا بنده نیست بش از استحقاق او گوی بگر بر غلط و حق از راه بجای حکمران غارتی و سترست حق بود در صیقل با او گواه بست دور از غوا و اهدیه چون بوی ما را نهر لبش پله</p>	<p>هم جز آتش را شیا مشت قنبر چون نادم هیچ ملک می قرار بر کد جوشت قنبری منبرخواه بار دیگر با دو صد بار دگر هر دم از ما گر بیوشی صد صیقل تا چه جای آنکه ملرا لاعم ایهم از من بر غلط بگشت و سهر زین غلط هم بار باشم منبرخواه</p>
---	--	---

أَمْ تُرِيدُونَ أَن تَسْأَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِن قَبْلَ وَمَن تَبَدَّلَ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ

سَوَاءَ السَّبِيلِ ۚ وَذَكَرَ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرَوْنَكُمْ مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفْرًا حَسَدًا مِّنْ

عِنْدِ أَنفُسِهِمْ مِّنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْتَرُوا وَاصْطَفُوا حَتَّىٰ بَاتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ

بِدُونِهَا ۚ وَذَكَرَ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرَوْنَكُمْ مِّنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفْرًا حَسَدًا مِّنْ

<p>از رسول خود غایب از جدال منشود از می خود سؤال چشمه شیر و عسل هر شان هست از اسرائیل پی عیال استخری گاهل یانه و کتاب این گیلان از شهای بر حد وقت بود که جنگ آردشان حق هر چیز است نظر بالیقین این مدارا خود امر اوجرم بود هست قدرت کآورد زاکر امتشان ظهور امر اقامت است و عذاب بر پسر کرد دایمکاری ورود هست پنی آدمی چون دیگران حکم احزابش قبل و صبر شد</p>	<p>کُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۚ</p> <p>هر خبر تواناست</p> <p>یا کید از طوره هر سو روان آدمیان آیت که اس بود از سؤال دوست میدارد آیا زارتاب مسکند این مردگان ذی حد پس حق و صبح بکند ارشدان با نظری که از عیال است این قد قرات مسلمین را با پیود اول آن باشد که بر اسلامشان سیم آن باشد که درویم الصاب آمد آن حی این اشعلب انجود گفتی از او اوست در یضرائ وین دلیل از قضی عهد و حرب شد امر این آیت رسول با شهود</p>	<p>میکنند آیا اراده که سؤال هیچانکه قوم موسی از عیال از پسر خواست شصتی بهر با بر او دین آیت ایمان آورد و آنکه کرد کفر ایمان پیش که بگرداندان از راه دین بعد از آن که حق بر ایمان شد بدید تا که آرد حتمال امر خوش این قتل هست بهر مصلحت ذکر قدرت چهر حق دواپن مقام فانی آن باشد که با کفار حک اندر این آیت بر ارباب غول چون کفار جگشت گفتندش که سب پس بگفتندش که زود تو چیست</p>
---	---	---

وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَآمِنُوا بِقُدُّمِهَا لَا تَقْسِمَ لَكُمْ مِّنْ خَيْرٍ تَعْبُدُونَ عِندَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ

وَرِيبٌ يَّأْتِيهِمْ غَلْظًا وَجَهْدٌ زَكَاةً وَأَجْمَعُ يَشْرِيهِمْ فَرَسْتَعْلَمُ رَأْيَ غُلْبَانِ لِّزَيْكِي يَأْتِي آرَا وَخُفَا بَرَسْتَعْلَمُ

<p>خود یا دارد هر وقتی صلوة آنچه برستد یش از پهر خوش حق بود دنیا بکند در شیا در کار آن اجتماع مسلمین لازم شد بر تپاوت حکم حق بر صلوة و بر زکوة آرد رو روح گردد لطف و نفس شری</p>	<p>لِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۚ</p> <p>بیاچه میکند بیا است</p> <p>همه اشخاص مسکند زکوة از بکونی زد حق باید بش ضرر امر دین کدی ای اسباب از حد دشمن باید حال شد خود کید ایمان تجاوت در عمل دشمن را دل زحمت خون کند بر نکوهای خود زینده</p>	<p>پس به آرد بود کار شیا خسرا مال چاک آفت و جین موضع اینست پهر وطن و حق تا چاک آرد ز غلر عدو می میرد در غم و دین و زحیر</p>
--	---	---

وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ أَمَانَتُهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ١٠١

وگفتند که داخل بهشت نخواهد شد مگر هر که باشد یهود یا عیسی اینست امانت ایشان بگویدد حجت خود را اگر باشد

صَادِقِينَ ١٠١ بَلَى مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ عَصِيَ فَلَهِ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ

راستگوین آری آنکه خالص کرد و عیب در او نیاید و او بگوید که راست پس از برای او - جز دوزخ و پروردگارش و بیست سی

عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ١٠٢

راستکار و مایهشان غمگین نشود

<p>در جهان گفتند داخل غیر هود این باطل است و کذب و آلود گو بر ایشان که دعوی صادقند پس ورا اجابت از پروردگار تا بدارد دهن از رنگ و خاک بر جهاد آید سو بوت دلفاف هر عمل را این چنین به کند 'کنند گفتن پیش او کبر شی است ک دل آرد که حجت بهر ما است ما چه باشد حکم محبوب ای عزیز ای خوشاگر گفته باشد با دشمن هل جبارا بر صاری و یهود آتش رسار بار دل فروز هر چه خواهد که بیا دلر کند هر دم بنیایم روی دگر هر چه قائم از پیش گوید باز بندم بر سحر یهود اساه کو</p>	<p>کس نکرد یا صاری هر که بود نیست حب بهر این یا هر او بیست رهان که حجت لا بشد کاز خوف و حزن دور است آشکار داهما را بیصکی نابار خاک ن برعه میرود سوی مصاف فکرت ا پادش او کوه کند خوف و حزنش سر و مو روان کی است یا که حشمت حای و ان کطاست حال تک دارد که گویدش ریر سر برد و بر کشد از دوشان که د صد دوح مرا آتش فروز شده و گوشتن میان پرده سود گر بودند و بر سراسر کند در عیش آموزده غوی دگر هر چه طوم شش بر او گوید بید شرح هتا هل و صرع حاه کو</p>	<p>پس آن کرد ما جنت رواست گو یارید از شا را حسی است آری آنکه کرد خالص و عیوش و نه خالص همت مراده راست قل خود عارف حسی خالص کند بست حشش حر باسر دادگر و اندر او باشد اگر خالص و رب ای صبیح کسی یاد حب است عاشق اسرار و حشوشش او است او معاود غیر ازین چیز دگر رفته رفته دلت شوری رسید حس و دوح میان ره حل خام ما رهم از دوح و حس در او من به از سر واقف بر اصرش عشق آمد وقت مدان لایست نگاهم چون او مکمل و لامکان ما چون بوت رسد معواست</p>
--	---	--

وَقَالَتِ الْيَهُودُ لَبِئْسَ النَّصَارَى عَلَى شَيْءٍ وَقَالَتِ النَّصَارَى لَبِئْسَ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَهُمْ

وگفتند یهودان نیستند نصاریان بر چیزی وگفتند نصاریان نیستند یهودان بر چیزی و ایشان

يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَ رَبِّهِمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا

لازم میکنند کتاب را همچین گفتند آنکه بیدادند ماسد گفتار ایشان پس خدا حکم میکند نشان روز قیامت در آنچه

كَانُوا فِيهِ يَتَخَلَّفُونَ ١٠٣

بودند که در آن اختلاف میکردند

<p>مر یهودان بر نصاریان حق دند مردو را هم بر کتابت اشخاص پس خدا ما ایشان باشد حکم اختلاف میکنند و اهل کتاب</p>	<p>بستان چیزی دم از انفاق زنت وین بود طاهر ز بطون الکتاب در قیامت ز اختلاف پیش و کم کاز ظهور و حشمت اندر حجاب</p>	<p>هم نصاری بر یهود آوردند همچین گفتند آن بیداد نشان در قیامت مهدی کامل نشون رض از هر فرقه کردند مو بو</p>	<p>کز - دورند و گمراه از رسد مثل امثال گفته های - نشان رض کردند اختلاف این قرون چون نمایند وحدت ذاتیه در</p>
--	---	--	--

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَتَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ أَنْ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمَهُ وَسُمِّيَ فِي حُرَابِهَا أَوَّلَئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ

و کسبت مستکاران از آنکه متذکر مسجدهای خدا را کنند و رشود در آن نامش و گویند در ویران آن آنکروه نیست از ایشان

سورة البقرة

اَنْ يَدْخُلُوْهَا اِلَّا غَافِقِيْنَ لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيْمٌ ۝۱۰ وَ لِلّٰهِ الشُّرُوْ

اینکه داخل شود در آن مگر غافقین که در دنیا خیزی و در آخرت عذاب عظیم و سرخدا را مشرق

وَالْمَغْرِبَ قَابِضًا تَوْثَرًا قَتَمَ وَجْهَ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ وَّاسِعٌ عَلِيْمٌ ۝۱۱ وَقَالُوا اتَّخَذَ اللّٰهُ وَلَدًا سُبْحٰنَهُ بَلْ

و مغرب پس هر جا که آورد پس آید است ذات خدا بدست که خداوست و خداست و گفته فرا گرفته اند فرزندی را مرعات بلکه

لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ كُلُّ لَهٗ قَانِتُوْنَ ۝۱۲ بَدِيعُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَاِذَا قُضِيَ اَمْرًا

مر او را است هر چه در آسمانها و در زمین است همه مر او را و هر چنان در دارد بدیدار آمد آسمانها و زمین است و چون اراده کند امر را

فَاَنَّا يَقُوْلُ لَهٗ كُنْ فَيَكُوْنُ ۝۱۳

پس این نیست که میگوید امر آن را پس می باشد

کست طالع از آن کنز گهری هیچ ناگوشیده بر ریب آن
بهر ایشان خیزی دنیوی سجد حق را مواضع شد قلوب
ز انصافی اسم اعظم کوست غلب طالع آن کوس درنگ برقلب
و آنچه گردد کار دل از این هر چه قلب گردد پیر و جان بی خو
و هم از این سجد گاه آگه است مشرف شد طالع دور و ظهور
مغرب کون غلب و طاعت است از تو کوا اینها آن آگه است
حد او بود ظهور و غلبون وجهه قلب موحّد با حق است
هر همت هم گرجه آثار و است آگه در آثار بند و غلب ذات
مشرق او هست صیها هم برده او غیر روش هیچ نیست
برده خورشید باشد نور او شاه دودله است لیکن می رست
بر دلم باز آمد پوی وی دل جوش آمد چه طمشوش غم
آید از هر ذرة آواز او ضهای مطرب شیرین نفس
یا که نرشد جان و جان جانان هم حرف هم بود زغیری ازوست
من شنیدم در حکایت خاشا زان حکایات اول آگه بود
هم طبع است اعنی اعد ذات خود نیست چیزی غیر اولیک از یکی
حق گرفته گفته اند ایشان ولد چه او را بنده و فرمان برده
تا چه بایست که مجال با کسی

از مساجد کرد منع و دایمی بمنجید سعی در تحریب آن
هم ضابط دود باک آخروی ز اختصاص نام طالع التوب
دارد آن رقب طرف اختصاص میباید غفلت از تأثیر قلب
مثل فکر آمد شود بیخارج نفس مستولی شود بر عقل و روح
اخر آن جز خائلیان را دانست و ان بود حب حلاوی درخور
و ان یقین جنب هود ان سکست است که هر سو رو کند و حاشا است
مطلق است از کین و کوه چو نیمه چون کز حشمتا ذات پاکش مطلق است
بر نوی از نور رخسار و است رفت بیرون از حدود و احسان
مغربش هم صورت اشاء هم بر موحّد حرم ظهورش هیچ نیست
برده که بر طاعت مشهور او نا نوشد بله که گردید مست
بی شد روی چاهم سوی وی جوش غم دجوش دل گردید کم
ذره چود کو جز او حساز او جله از ان اما الله است و بی
پایود حرف این و این جان هم خود او و خود وائی خود است
یکش از کبوی او انشاء شد قتم وجه الله بود
مطلق است از کل سلومات خود گیری از معلوم چیزی مشرک
زین متر باشد آن ذات اللاحد پیش فرمائش مطلع و مضطرب
باشد و گیرد ولد یا مونس

با در آنها ذکر نام حق شود بهر ایشان نیست تا داخل شود
آن مساجد قلب های ذاکر است هر قلب مساجد اهر و اورات
شرح آن سلوان در مومض از تنجهای غلام بارده
حرج اقرون مرد را طلع کند مسجد غریبه را از نو بساز
گر تو را دل بپوشه و اقب است قیله ایشان که سوی خلق است
قیله ایشان یقین و شان قیله ایشان در طالع و ان طاعت است
چون توبه قطع کردند انجها تا پنداری که هر سو رو کنی
لیک با نگشفت و آثار نو نم وجه الله بی وجه ذات
این هاکل برده آن طاعت است گفت خیم بر کبل با کمال
رو فاش روی دل کن سوی او بی فاشو با در او مقلی شوی
می چه باشد که بن می صد گوش جان پرشد ز بانگ و حشمت
موسی و طور و تبلی یلشدند این سم یابی من او اهر من است
حرف را بکنار باقی چه اوست بشو از پی بند آوی او
همچنین دخل آن انشاء ام اوست و اوس یعنی از هر سو که رو
مین طم وین معلوم است لیک می از چیزی ز موجودات او
بلکه هست او را آنچه باقی حق متر باشد از آنکه جز او
از وجودش جله موجودات او

باغت آرایش و روح شود جز جوفی کاهران شافل شود
و اهر آنها اسم اعظم حاضر است ک نخلی کرد ذات نو صلت
ابتدر کانی است چون بجموشش و در تنجهای نشت وارده
وای تبدیلی که در راس کند تا که گردد موصع ذکر و نماز
مر خدا را مشرف و مغرب است بالقبه باطن آن مشرق است
طالع آن باشد ارادی میان بلکه ذات یسود از یمنک است
بمنجید از حیات و غلب ذات از جهت نگشفت روی او کنی
وجه او بینی کیا ز انوار نو در پس آن آفتاب و عدست
القبه صفت سمات الجلال که بیند غیر او کن روی او
مست و غشور از رخ ساقی شوی مست اویم که می صفتی دعد
حرم حرم گشت نحو طلعش بر ظهور و حشمت مفک شدند
ن لطم من بایم اولی ن است ساغر و می مست و سلقی جله اوست
بی ز سع خود حکایه های او خود حکایت خود حکایت خادام
بردی آری نیست چیزی غیر او علم الله نیست با شبی شریک
با وی آری مشرک بر ذات او باشد اهر آسمانها و زمین
هشیقی باشد یقین ای غو گفته موجود از ظهور ذات او

در بیان
قیله
حقیقی
و ذکر
حدیث
کیلدین
زیاد

هر متعلق
وجود
مطلق

تا بتون چله بیش وجه ذات
ی وجودش که وجودی ممکن است
چون اراده او ماضی می رود
که حق در وی ماضی اسم خود
بالحق هست مع یا کل شیء
لایود مع دانده کثرتش خود
چون باشد قد احاطتش حالت
با عبارات میسر پس وجود
ای درون را اندیشه و انعام ما
چون اراده ساحلی مغرض خود
چون مطلق خلق باشد مختلف
و ان یکی را فاعل و خلق اصحاب است
هر که بین کادریان دیوانه دل
آتش عشق اوست در هر مقام
حسب اورا صوت نماید در حشرش

تا بتون پیش که معلوم القوات
یا باطن یا بظاهر بین است
گوید آرا شو بآنی میشود
همینطور او کرد در خارج ظهور
رد طرف بالظنون لیک فی
چس می داده و قزاق خود
شد مقید اهر افعال و محلات
خلق باشد یعنی آمد در شهود
وز خیال و عقل و وهم غلام ما
عقل را آموختی بر خلق خود
و تو هر کسی شد در لای ممتد
دیدم و ولی و در تحت دیوانه است
آشی از عشق باشد مشغول
غیر مودت یار مصلح و السلام
با کجی ماضی خود کلمی خوش
خواست داشت که چیر بر اجول

در مقام ایجادند و سجد
بر سوات و زمین است او بیج
آینی ارض و سبأ ز آیت اوست
گفت طاهر از وجود محکمت
هم بود در ذات غیر از کل شیء
بل بود فیروز روی کافر وجود
چون طاهر شرط تقدیس بود
با عیار لا مع هست حق
ک کسی از سر ذات و اقتضات
تا شایسته برهان و دلیل
آن یکی داده را او راه عقل
من حاسم آن چو لای و چه دوست
هر زمان گردد موعی شطه و ر
باز دشمن از او راه اش کانه گفت
بلکه چون داشت اراده موشود
خواست آمد هم صل و هم بول

فالتیة یعنی از وجه وجود
که پسرش گفته موجود آن حج
در موهبتی ظلال ذات اوست
محکمت احی تنبیهی ذات
بالزایل بالظنون لیک فی
مطلق آمد ذاتش انحرکون بود
گفت مطلق بی زهر قیدی وجود
هم مژده عقل از ما خلق
از توانست اراد بر سر طوفت
عقل و برهان بود و ره قال و قبل
و ان یک از تقلید محسوسه عقل
داده آن کو عالم آرا حسن اوست
سوزد از من هر چه آرد در نظر
آن نکوبت شود در حال جفت
آن اراده عیب گفت او شود

وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَتْلُونَ لَوْلَا بُكَلِّمْنَا اللَّهُ أَوْ نَأْتِيَنَا آيَةً كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ

وگفت آنکه عباد حق را سخن بگویم یا آیه را بیاور یا حق میگوید آنکه پیش از ایشان مثل گفتار ایشان

تَشَابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ

شبهت داشت قلوب ایشان سخن بیان کردیم آیات را برای گروهی که یقین کنند

گویی آنکس که حاشا مستحقت علم گردید باطن روح او آمدند اهر مظهر اشیا همه کر روحیت غیر روحی دمک بد خودی هر چه بود راضی ان بران مانده که می بود دعوش گوید او را چون و صافی کج و ص شر چه آید آینی ما را متنب حله پس در هوای من دون	حق را ما نباید گفت ک حق میگفت او درید او عقیده و حسرت را دریا همه میشد حرف او از حوسوسه پس سخن حوایی زحق بواسطه پرسی آنکه شد او از مبروش می بگویم نشان می در و است این چس گفتم قومی پیش از شد هم باشد اهر آزمون ما ناس کردیم آیت های دین	بست چون انظم توحیدش شل حق اراده کرد عالم هست شد پیش موسی لای و دعوش پس چه گفتند ایلو آن آرام مست و دی یا دودت هیچ گوش کان شایط بله اهر وی کلمات پیشم پوشیدی و دور وحش در عباد و شرک باشد سر سر قص سرکش دارد اهر سر و کل پس آن قومی کدارتند آن پیش	رگشای حق چو او دلداریان عرش و فرش از هم حاشا مست شد پیش دریا آرمین با چون غوی که نسکری فهم و بشیدی کلام کاین همه گفتار لوردد پوش حای آن شما اگر گوئی و روات با غوایی از رسولان آیش فغانان بر شبه بیکسر کد از هوا ما غی و انکار رسل
---	---	--	--

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحَابِ الْجَحِيمِ وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ

پس بگویم که ما را حق و نذیر و پرسیده شود از یاران و هرگز خوشدست نخواهد بود

وَالنَّاصِرَاتِ حَتَّى تَخْبِتَ لَمَنْهَمْ قُلْ إِنْ هَدَى اللَّهُ هَوَالَهُدَى وَلَئِنْ أَتَيْتُمْ أَهْوَاءَكُمْ بَعْدَ الْإِذْيِ

و نه رسا تا آنکه پیروی کنی از ایشان اگر بگوستی که هدایت خدا آن هدایتست و اگر پیروی کردی خواهنتای ایشان را بد از آنکه

جَاءَكَ مِنَ الْيَلْمِ مَا لَكَ مِنْ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ

آمد تو را از دشمنی داشتن تو را از خدا هیچ دوستی و نه یاری کنی

ما فرستادم بالحق ای رسول هیچ اگر یابند در دین لایم از تو که خشنود کردند ای وود	هم بشیر و هم نذیر در قول خود تو که پرسیده کردی از جیم از دهمی هرگز نصاری و بود	ر جان باشی مطیعان را بشیر کس نیرد از توبیع ای مستطاب تا که گردی پیرو آیتان	بیم بد می عاصیان از سیر کز چه نین دوکان رفتند در حجاب در عیان هم ملت و هم دیشان
--	--	--	---

سورة البقرة

گر هدایت آن بود که حق بود
نیست الا حق ولی و ناصری
آمد این آیت که ایشان در دین
که هوای ایشان گریزیده بین
مهرزبان برآید اندر همد

چو تو کردی پیرو هواستان
مصطفی حتی وضای کاران
چون رضای حق بود احکام و عمل
ناصرت حق س بود ایماجهان
یاد مهر دادی که دوزخمان گشت

چو از آن کلمه زطعت نور جان
تا مگر آید دو دیش سران
ف رضای خود پستاند فغل
بستانان گریکی و وردمکنه
یش تمکین یاد که مستوست

الَّذِينَ آمَنُواهُمْ الْكِتَابَ يَتْلُوهُ حَتَّى تَلَاوِيَهُ أَوْ لَيْكَ يُؤْمِنُونَ ۖ وَمَنْ يُكْفَرْ بِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْغَايِرُونَ ۝۱۱

آکسانکسادشان کناسرا محاسد آراق خواهدش آکروه مگرود بان وهر کس کله رشده بان پس آکروه ايتاشدز يانک لران

آن کسان که دایم انشا را کتاب زان بخواهند آنچه حق است و صواب از حقایق دور مکن آکھند

چیت آن حق کلاوت النفاک واسکه کافر شد دین آورده است

ار سلام الله بافضل و صفات عقل و حاشا غیره و در پرده است

يَا بَنِي إِسْرَءِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ ۝۱۱۷ وَاتَّقُوا يَوْمًا

ای سیران جنوب بادآورد معتدله که امام کرده پرشیا و ایمن از و در دایره شازایر و بهریت و وزیر

لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقِيلُ مِنْهَا عَذْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ^{١١٤}

کمر ادا نموده می‌ار. صی. چری ویدر نه شود از آن عطائی و سود مجتدا آراشاعتی و هاشان یاری کر نمیشود

ذکر اسرائیلیان و احسان حق
گرچه او متکبران را از آید در سیر
همه کوی که یک هره درای
نواهند در انتظار می
بست پیروی دهنده الاسرار او
کی توان قول صبی را در دست
دین شد پیروی ام او در میانی
بست حونی در احسان او حسد
ملک پوشید در غوغای خویش
کونی او ای استیسی این بول نیست
مشرق و غرب در وجود پر است
مستتر صل خدا و داد او
یاد این صفت متعبد او رسید
نگه دیگر که همیشه حساست
اگر آما ذکر آن آرا کرده ام
هر زمان از وی عطای سرمد
صد خطا کردی و متشوه را
خاصه اکنون که فرسادم پیام
از حقوق من باوردی یاد
پی رهیز از زبان دورای دنگ
که نکیرم جلی و در او اطمینان

بست و رنگار حالت شرح آن
لیک خون واداد نصیر و جان
دین سواد حسد پر حسد
یش هر کسی در ضریحی است
ور نکرد این حرف باور غلطی
نیکند انکار کاهها رعی است
هر چه افروزد بر انکار خویش
هر چه ماله افروزد صاه و سوکند
مصطفی را دانه حق این زور
دروود و تو چو او یک آه کو
و که می نور فلانی سترده
آن اسرائیل گر آید یاد
را احد مریل رود اگر ام را
خواهد آمد موضع تحقیق آن
اگر اصحاب است کجای اس مثل
که بوا دادم را بن مال و له
از افروزی تو بر طینان سود
تو زوی گویند که این باشد دروغ
این خطا از هر خطا افروخته است
تا فروزد بر حات آشتی
هم ترا سود و شمع و ماسری
از بی تحظیم عقل مسطلف

هست سگراوش با یک سید
کس نکرده در لقای ذکر آن
خورده ام در هر مقامی من لنگد
هی من کرده دشمن روی چند
که عاهد شمس پنهان در یکی
هیچ او را طبع و دوق ایگوه نیست
حق من افروزد خود اسرار خویش
آهسته دال بشر غوغا کند
و چگونگی ای چهره خیره سر
د آفتابی رخ از سایه کو
سود وی چندی خطای سترده
هست احد صل دیگر بر صلاد
یود تکرار از بی اقبال را
ورده در هر الطایف را حوال
گر غلامی دود گردد یا دغل
ما که دارای حق احسان نگاه
هیچ برای در طر پنهان سود
بست دو گفتار و کردار شرافت
آن خطا حله دوا بدین فروغ
کاین چنین باشد سزای سرکشی
تو نه یک با مدفش قلدری
ما بی را در و مثل سکن باب

وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي

وہنگامکہ آرمود ابر اہمیر ایر ورد گلوش بخان پس تام کرد آہلرا گفت بدو سیکھن کردانند نام تو را برای مرد میثوا گفت و از نسل من

فَأَلَّا لَا يَتَأَلَّ عَهْدِي الْفَاطِمِينَ^{١١}

گفت نیرود چمن ستکاران را

وان زمان که آرموده شد خلیل گفت هست این پسر فرزندان من عهد من هرگز ظالم کی رسد جله احوال و مقامات سلوک هست اتیام مرا بت در غنا سوی خلق از حق دگر راسع شود ظلم آن باشد که ابروین کردو کاست	یعنی ابراهیم از رب جلیل گفت فی ظالم ندارد این طفل که سیم خرویدن بر دی رسد ما وصول آسان گشته غلبه نمود زبان سپر کرده امله ذوالقفا در هدایت سخته طمع شود از حقوق حق و غنق و پست و است ظالم از عهد امانت عاریست	گفت گردانم جملات اسم بر صفت و سنت تو نگرود قبیله و روح و سرخی و دو حقیقت خود بشیلم و توکل یا رضا بر خلق در غنا باشد اسم زاد حق پابند خلقان رابطه جلال الهیست که چه عالم است
--	---	---

وَ اِذْ جَعَلْنَا الْاَيْتَ ثَابِتَةً لِّلنَّاسِ وَ اَنَّا وَ اَتَّخِذُوا مِن مَّقَامِ اِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَ عَهْدُنَا اِلَى اِبْرَاهِيمَ

و هنگامیکه گردانیدیم خانه را بر کتب کلامی و امان و یکایک از مقام ابراهیم بخاک و عهد کردیم سوی ابراهیم

وَ اَتَّخِمْ اَن طَهَرَا نَبِيَّيَ لِّلطَّائِفِينَ وَ الْمَاكِفِينَ وَ الرَّكْعَ السُّجُودِ ۱۲

و اسمعیل آنکه پاکیزه ساختیم برای طواف کنندگان و مکلفان و رکوع کنندگان و سجدان

و یکه گردانیم جای مار گشت ما ابراهیم و اسمعیل هین بهر طرف طائفین و ما کفین سرح است و ما من او ابره راس و از عرب قوه های ضعیف پس وان مصلی مومنین ذکر امان است عهد پردان با حلیل و ما ذبح پاک دارد از رای ضائقین ما کفین از طواف سعادتمند فراتست از خش و غم و است میرسد ایضا شقیق از ولا	خانه را رده اندر شهر و دشت در ضلالت عهد کرده این حص را کفین و ساحل ز اهل حق هم سلامت را سب دور اندر امان و ز صلا و حشید و هم بر دست ما یضه آن صلو اکر است و در بر شهر قب ای مسریع یعنی اهل اشتیاق و سالکین کز توکل بر مقصد واصل اند و رقیبتان و حیات من اهل نسیم از حوال بر رسا	مان است آن پس بگیرد از یاز پاک تا دارو ملک آن خانه را قلب باشد کف اهل مقام حون در آن مکان شود ما در وصول جای ابراهیم اگر داخل مقام در مقام دگر اگر شرح آن تا در ارضی دوائی هوی که دور آن سرای پاک صاف هست ان بوجه افعال ای تقیر وان رکوع خاصین اسی تقات وان سجود اهل ما را شد پسند
--	---	--

وَ اِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَ اَدْرِقْ اَهْلَهُ مِنَ الشَّرَّائِ مِن اَمِّن مَّبْنًى بِاللّٰهِ

و هنگامیکه گفت ابراهیم پروردگار اگر گردان این شهر را امن و روزی به اهلش را از بیویا هر که بگردد از ایشان بماند

وَ الْيَوْمَ الْآخِرِ قَالَ وَ مَن كَفَرَ فَأَتَمَّ قَلِيلًا ثُمَّ اَضْرَطُّهُ اِلَى عَذَابِ النَّارِ وَ بُنِيَ الْمَصْبُورُ ۱۳

روزی باربعی گفت و آنکه کار شد پس بر خود او کتب آورد و اهلش پس طبع سازم او را بسوی عذاب آتش و بد بارگشتی است

گفت ابراهیم گای پروردگار بر خدا و هم پرورد و اطمین پس نایم مضطر او را بر سر از صفات من و اسباب آن روق امان شد سلف در خوح ساکنین صمد دارد احتیاج از امان و طوم مازله	این طه را امن گردان از عمار یعنی الا عاصیل و مشرک بر عذاب ناز و هم شل الصبر و اعیان آن عبوی بره خان و دور حکمت گمان بود انوار روح بستان از حد حلاوت و اسباب کایه از روح آن فیوس کاهه بر عذاب از حرمان مضطر	هر که زایشان آرد ایمن بیض میدم او را تنع اندکی بهر قلب مؤمن یعنی سلیم از قوا های بدن پس مطمئن بر خدا و بر سلا و یوم دین در وجه صمد محبوب و ذلیل میرد ایشان تنع سخت کم
---	---	---

وَ اِذْ يَرْفَعُ اِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْاَيْتِ وَ اَتَّخِمْ رَبَّنَا قَبْلَ مِنَّا اِنَّكَ اَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِیْمُ ۱۴

و آنکه بلند کرد ابراهیم پایه ها از خانه و اسمعیل پروردگار ما پیش از تو شنای دانای

سورة البقرة

رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ قُرْبَانَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ وَأَوْنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا

یروود دگلو مکران مارا که گردن بندیم سر توردا و تو فریضا که گردن بند کنان مکران توردا و بنهارا ماسکستارا و یغیر رسا

إِنَّكَ أَنْتَ الثَّوَابُ الرَّحِيمُ^{۱۳۲}

هو سیکه تویی توبه یغیر و مهربان

در بیان
کعبه
حقیقت آن

<p>کرد ابراهیم وقتی که بلند کعبه را میدان که قائل و آسپان سر ملائک آمد از احلال او بلو قائل شد در ایام حلیل حضر اسود بود یا قوی میب پس شیش کرد وضع اهرمکان احصا کازل شد سپه آدم آن وان دو باب شرقی و غربی بلد رفتن او هشد کعبه از کمال هست استقبال املاک از هدی یش از ان کافرانک امرحی با وجه سود بسیارستو سلوک هست استقبال اوج ملک شد هوا غالب ممال گشت سل کعبه را نگرفت گرچه آب هنج یت منصور او حادث دور بود خاه آسا بود با وقت حلیل گشت هادی آن حلیل نیک بی حاصل را بر حلیل یک جت یافت زآهم رخت از ناید ذات وان حجر کر لسان میرشد داد ابراهیم رخت ز اشید گفت یارب کن قبول ازما و خود سر قبول بود توبت و عجب ر احادیث خوس ما سبح بر من و فریتم اکرام کن ملت او را از ان احد گرفت هم تا ما را مسلک مالتام</p>	<p>گفت یارب کن قبول اینرا زما داشت سوی مشرق و مغرب دود کرد طوف و گشت داخل از فوج داد او یحکاب هر از قرار از زمان روح با وقت حلیل گشت او لسیک خلیس سیاه که ظهور آن زود آد است مرفت ر عالم دور و عالم از جهان طبع و جسم معلنه کآن مایه است و حیوان سل با آن تکوین بنیاد بیتی وان قبول آن نوبی از هر قبل در نمان روح کر طوفان حیل عالم از حیل یش شد فرق آب مرشح بر آسپان چاره آن زاکه قب عالمست آن راستاب ینی امر عهد ابراهیم داد خواهد آمد خای آن کران عالم باب واحد داد ینی در قوح بد خلیل اول کسی کاهر سیر وان هوا های طبع کر قرار بود اسمیل کوک آن دامن وی جهاد صی در تعبیر کب تو سیمی شتوی آواز خس هم بگردان سوی خود متد مان با قرا با شیم فرما بر همه کو هست افزوده توحید اصراف توبه ما را ز رخت کن قبول که تویی توبه یغیر و مهربان</p>	<p>پاهی خانه را دور از گزند شد عهد آدم از هر شان با چهل مرشح استقبال او هم بلند ارکاش از نام حلیل کر حش آورد حریر امین در زمان او جو طهر گشت آن هست اشارت سوی عقب اهرتاهان شد ظهور علم مصلی هم مسلک شد اشارت سوی تکوین و احوال مر اشارت بر تعلق از قوی طهر آید در نمان ارمی سوی قلب ارضی معلم بی شکوک در طریق از مرید رهرو یکنیک ارمان رفت آیه بود آخر کعب لک کسی داخل شد دامن منجیح در قک خود پای و منصور بود باز آمد در زمین ز امر حلیل اعتدا کرده حق حویان ذوی پاهی حاه را را داشت سعت در سلوک عقب بر توحید ذات نیزه سید دل و صی حیده شد مر تواد را و اسمیل ران این سلوک وسی ما را دوسود که کند شوراها را آب عجب مطلع ر سر و حجر ما جمع سر فراد این چله را اسلام کن رشت توحید را از حد گرفت هم یغیر او ما رجوع مقدم ار تو حویم از غلظت ره امان</p>
--	--	---

رَبَّنَا وَابْتِ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ

یروود دگلو مکران مارا که گردن بندیم سر توردا و تو فریضا که گردن بند کنان مکران توردا و بنهارا ماسکستارا و یغیر رسا

أَنْتَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ^{۱۳۳} وَمَنْ يَرْغَبْ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَا فِي الدُّنْيَا

تو تویی غالب دوست کردار و آن کست بر کردار کشی ابراهیم مکرکی که خوار کرد ما ششش را و هر آینه سبقت بر گیریم او را در دنیا

وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ^{۱۳۴} إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ فَإِنْ أَتَيْتَ رَبَّ الْمَالِئِينَ^{۱۳۵} وَوَصَّى

و بدستیکه او را در آخرت هر آینه از صالحان است هنگامیکه گفت سر او را یروود دگلو مکران مارا که گردن بندیم سر توردا و بنهارا ماسکستارا و یغیر رسا

بِهَا اِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَقُوبُ يَا بَنِيَّ اِنَّ اِلَهَهُ اسْمَعَنِي لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تُمَوِّنُوا الْاَوَاثِمَ مُسْلِمُونَ ۱۲۷

بدان ابراهيم پسران خود را و يعقوب اي پسران من دوستي که خدا را برگزيده از ايراي شما دين پس نبريد تا مگر اينکه باشد مسلمانيان

اَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ اِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ اِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ اِلَهَكَ

آيا بوديد گواهان هنگاميكه حاضر شد يعقوب در مريگه كه گفت پس از او كه ميريد از من كدام دين پس مي بخشي توردا

وَاللهَ اَبَاءُكُمْ اِبْرَاهِيمَ وَاسْحٰقَ وَاسْحٰقَ اِلَهًا وَّاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ۱۲۸ يٰلَكَ اُمُّهُ قَدَحَلَّتْ

و خداي پدران و ابراهيم واسحق و اسحق خداي يگانه و ما را و او را خداييم آنها گروه هي الله كه گشتند

لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُنْشَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَسْلُونَ ۱۲۹ وَفَالُوا كُونُوا هُودًا اَوْ نَصَارَى

مر اهل را چه جلب در مورد ايشان است آنچه كس كرد ميور پس ميور ايزاد چه بود كه ميگردد و گشتند بود باشند يهود يا زرا

تَعْبُدُوا قُلْ بَلَّ مِلَّةَ اِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۱۳۰ قُولُوا آمَنَّا بِاللّٰهِ وَمَا اُنْزِلَ

لعلات بايد بگو يلكه كش ابراهيم حق را است و سر دگشتند از مشركان بگويد گروه ديگر خدا و آنچه كه نازل فرستاده

اِلَيْنَا وَمَا اُنْزِلَ اِلَى اِبْرَاهِيمَ وَاسْحٰقَ وَاسْحٰقَ وَيَعْقُوبَ وَالْاَنْبِيَا وَمَا اُوْنِي مُوسَى وَعِيسَى

شده سوي ما و آنچه فرستاده سوي ابراهيم واسحق و يعقوب واسط و آنچه آمده سوي موسي و عيسي

وَمَا اُوْنِي النَّبِيُّونَ مِنْ دِيْنِهِمْ لَا تَمُرُّ بَيْنَ يَدَيْ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ ۱۳۱ قَانِ آمَنُوا بِمِثْلِ

و آنچه آمده سوي پسران را از هر دگر گويان حالي ياه از پسران يكي از ايشان و ما را اورا گردن نهنگ گويام پس اگر گروه ديگر يمانند

مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ اٰمَنَّا وَمَا اَن تَوَلَّوْا قَاتِلَانَهُمْ فِي شِقَاقٍ قَسِيْفٍ كَيْفَ كُنْهُمْ اَللّٰهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۱۳۲

آيه ايمان آورده باو پس تحقيق كه عدايت بايد و او را رو كردايد پس حزين است كه ايشان در مخالفت پس در دوزخ دارايد ايشان را او است شنواي دانا

كن تو اي هر دگر گويان را ما قبول	مي را اگر ايمان در ايشان يلكه رسول	هم معلوم در ايشان را كتاب
با كتاب و حكمت آن داي زقيب	آيد و هم با كشي ساعد در حق	هم حكمت را سركردار و درست
آن داي منقاص او رخصي	شد موافق با ابراهيم و مشتق	با حوصله پسر عي ذوالعصر ي
گيت تا رگردد از كشي حلال	خرمعي كوست خور ابراهيم	از ده رخص طاهر بر كار
عصب از دور عقل او باليهام	مايه عقي در مقام اطلاع	پس ابراهيم بك ادايه را
بر گزيده شد خدا هم دين	هست هم در آخرت از صالحين	هر گز بايد از او طهر رشد
هم بگويم اخلاص را نيات	در خاي وحدت و توحيد ذات	ميود حال ظا بد از فنا
حق نال گفت شو منقاد هي	گفت متقدم رب العالمين	هم خاي في الله اهر ذات من
گفت حق بر نظمي ذات بود	كه خودش روي در ذات وجود	بر حق اهل ملون حق بوست است
پس حاد تا ميرد از بدن	خاصه بقول آن سلوك و راي خود	گفت حق نگرشكان في رنه وجود
مرمود را بدن است و عذات	حر كه از خود مرده باشد از من	از چنين سريان حق شده شوي
كه چه بد از من پرسد از ميه	دين او حق ذات او حق ذات مات	وقت سرن گو با ايشان چه گفت
آنكه ابراهيم اسماعيل زاد	از ره و آداب توحيد آگه	ميرسندى تو و آيه از تيز
امني بود آنها بك ذات	ميرسد و اسحق از و داد	ما باو فرمان برين و مستند
اينهادي ن كزو دل شد سله	در گشتند از جهل آن داد و شد	باقتل صرف دون اختيار
اينهادي ن كه كشي قول است	بله كه آن كارد بدل عشق اله	اينهادي بل كه موشتن دليل
هست ايشان را جاي اكنساب	بله آن كز حق بمل سول است	شاد رفته از جهان آب و گل
بودشان كار از بصيرت و ديقين	تا شيا را چه كست ابراهيم	نانه مسكرند آنها در عمل
ايكه گشتند اهل اكلار از خود	ن بسل ديگران در راه دين	سر جرا بر اعتقاد غير خود
	تا كه باشد از نصاري و زبورو	تصو گويد در ظلم و ادب

سورة البقرة

این برهم خوش پندارند غیر شعلت آن دالین بر کل دین یک شکل آید در اینها مصلی تو کنی اثبات بشی بر ملا قولوا آتنا و فرمان داده او چنی آن اثبات پاکیزه روان خود نپندارم بین یک شر ماورا عدم و متعلق مطلق و در برگرداند رو از اقزای	دین خود داند بر حق ن غیر خواهد آمد شرح حالتی بدافین با و گوید تا نماند غفنی بست دین مقصود حق ما ادا بر خدا و آنچه فرستاده او در ره وحید شمع دودمان ما حلالی زان حالت ما پس حق گوید و مصلی ملاحظه بست شک کامله و شتاق آن حلالی کو سبب است و طم	گویشنان یکجاست اهرسق او بود از شرکین یعنی بود شسراگفت لومیر این دوربست هر حق این توهم صد ایزین بر راهیم و ذبیح پاک دین واپس بر موسی و عسی دوطلب حله آها بر صراط وحیدند پس حاکم میگردد از بگردد پس رودی باز دارد در عود اهل حق را شاهد از حیم
--	--	---

صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَتَنْحَلَّ عَنْهُونَ ۚ

رنگ خدا و کسبت بیکور از خدا دورت کردن و ما مراورا پرستند کایم

رنگ حق است این مذهب وین ملل به زشر الله و دیش رنگ بست هست هر ذی اعتدلی باطنش اهل هر ملت صفی درخور است اهل حکمت مصحح هم بر عقل وان موجد مصحح بر صبح حق هر بخیر و رنگی اهر کثرت است رنگ کل کندار و رنگ باغ شو	رنگ دار و کسبت هر دوعمل غیر و کسب هیچ دور و کسب بست خود رنگ اعتقاد کا منش صبح او بر صبح آن پسر است بر عقل خویش پس بالوصول صفا الله است معش در حق رنگ پیرگی شان و حدست خو رنگ آمیزی صانع شو	صفا الله سی امر اعتدا صفا الله است اصل رنگ ما صاحب اعتقادات ای هم واهل هر مذهب صبح آن اهل واهل لغوا و ربیع صبیح نور بست رنگی هفتار و رنگ و بود موجود رومی و ده رنگی است قر حونی شو سپرد از دودگون
--	---	--

قُلْ أَتُحِبُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالٌ وَلَكُمْ أَعْمَالٌ وَتَنْحَلُّونَ عَنْهُ ۚ

بگو آیا محبت میکنید ما را در خدا و او است پروردگار ما و پروردگار شما و ای ما است کردارهای ما و ای شما است کردارهای شما و ما را و شما را از خدا جدا

أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَاسْمِعِيلَ وَاسْحَقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ أَتَنْتُمْ

آیا میگوئید که ابراهیم واسمعیل واسحق و یعقوب واسباط بودند یهود یا ترسا نکو آیشا

أَعْلَمُ أَمْ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةَ عَنْهُ مِنَ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِعَاقِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ۚ

دانا تر یا خدا و کسب سنگاور از آنکه می پوشد گواهی را گذر در خلوت از خدا و بست خدا پسر از آنچه میکند آنها

أَمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۚ

گروهی را که گذشتند از آنها است کسب کرده و شما را است کسب کرده و پرسیده شود از آنچه نمودند میگرد

اوست بر ما و شا جله خدای ما را و را غلصیم و خالصیم هم ذکر یعقوب و اسباطش تمام کست طالعتر از آنکه از سنم یعنی آگلیه از حکم کتاب وانگی پوشید چشم از کردگار	صنو تمام میکند آیا و کین جمله صومیم او را و اقامی چون شای در عملها تقصیم خارجت اهل و رهان و کلام داشت در حق شهادت محکم کوسولت احمد از حق با صواب زانچه داند از گواهی آشکار	در خدا و هم غیب و امر دین هست سر اعمال او از هر ما یا که میگوید ابراهیم بود گو شای دایم ایما یا خدای شاهدیم و پرده غفلت زید یعنی آگلیه کاهد بر راست تک امة قد خلت آمد بیان
---	--	--

سَيَسْأَلُ الشُّعْرَاءُ مِنَ النَّاسِ مَا وَلَّيْتُمْ عَنْ قِبَلِهِمُ الَّذِي كَانُوا عَلَيْهِ قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ

زود باشد بگویند یغردان از مردمان چیز گردانید بشار از خدایان که بودند بر آن بگور بخار است مشرق و مغرب

يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ١٢٧

هدایت میکنم که راست و اهدا سوی راه راست

سأله مسود روی اقدس
ما مقصد بوده ایم از روی دین
روز دیگر حرّیل اهر قیام
یا مطلق یشه کان از مسبین
زود باشد در مباشان گفتگو
گر سراد از دین خود می یافتند
از خطب عقل و هم از الهی

در حالت سوییت القش
هر مقام فضل او باشد عین
کرد رویش حامی ست العرام
بودن این کشفگر ارشد و کب
که شما از غله گردانید رو
رو ذوق خوش چون در خانه
بستان اسلام و وحد آگهی

هود گفتند از نظایر امتیاز
مکمل شد احد کامل شود
مشرکان کعبه آخر و امتیاز
لاحرم این آیت از رساله احد
این حایف گوید کار اسلام
این سفیان عثمان رحله است
عثمان را اگر بودی اوصاح

چون گفتاری تو قبله ما ناز
از سمهای خم انگیز یهود
سوی دین اولش گردید باز
گشت نابل که گروهی یهود
منصرف گشتند از قطه عدل
در حلقه باروا و قاصر است
با و از هرزه نکردد احتیاج

در حقیقت تحقیق قبله

چه که درود از سره معرفت
 گو بود زانو مشرق و مغرب همه
 آن طریق مستقیم و حجت است
 دین حق واحد بود وین اخلاف
 دین که از حق و هوادش اصل است
 بود مستکشو حیثیهای دین
 و سوسه طس از درود یقینی حق است
 هست امان کوه دست کمبختی
 حد خلقی لایق معبود بخت
 و انکه میگفتند قبله ماست این
 کعبه و هم بت مقدس از حق است
 بت مقدس در بود خاص بود
 مصطفی را روی حق قطب بین
 پس چنانکه داشت سکوی رفیقین
 نواست گوید کاین بودین اصلش یکست
 بت مقدس زهرود است ای هام
 کر، قلعه رو عیادت ما کسی

مقرر سازد حق را بر جهت
خود برون از مبادات و مثله
کس سلوی هر جهت ناست است
ارواحی هر خلق است و خلاف
روحی باشد و جهت شامل است
کامل ایدل است عزرا حق شد
حق زحیمی خلایق معانی است
واچه نظار است از نامحق
مر معانی ذات او محمود است
بیسر پرورد از توحید و دین
آنکه گوید هست ازما حق است
فقه بود جای حکمت و مسود
کرد رو ا صلحت ر فلین
رو عود امر غار ازورس می
وین بود فقه ر یهود شرکت
مهم بهر شرکان و ث الغراء
فقه لوی رو کرد است سی
نگها را رو گشود مو سی

طرف از بودن بر وجود ذات
خود بود ابروسه چینی من ثأ
سوی او باشد روحی که
دینی می بود در او مگر و صاف
منقطع بود آن رسو پاک دلق
قطره را وجود باری شامل است
حتم او بر آن تو خود بود
پسی انگار و انگیز و حدود
لاحظه و قلبش در عسل
منه آنها هوا بود و عسل
کجه مرگش بود و سنگی است
و روح خود رو کند آجا حلاست
و چه دال ای عود نازه گو
م. حشاش را می داد و لب
بهرام خانه است و کفشد رماست
هر دو خانه اهل وجود است
و بسگی صمد آرد عاری
و تو خودش توانی د و

موجودتی حق وافی از کل جهات
مصراف مستقیم رهنما
حدود مفقود در وجه الابد
واشراف غرض صحیح
کامل هر دی است حق و شوبختی
و سوسه است آچه باطل است
که در ابدان رتر از نصیب بود
کائن سرائی شرکاء بود و بود
رسیت داشتند و بر عسل
حق را باطل میسر کرد ایست
وز عود رو کند و در دست
فلک ایست و اولیست
کمره در رفتن او کرد و
و جی ایران چاه گویم با یونیک
قله اهل حدل خس و هواس
ن که قله اهل انکار و هوس
ضلع گردن که در هر موضی

وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرُّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا ۚ وَ

و همچنین گرداندیم شل را امتی میاء مارومباشند گواهان بر مردمان و میباشد بنصر رشیا گواه و

مَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَسْمِعُ الرُّسُولَ ۚ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ ۚ وَإِنْ

نگردايديم ما قلتر که بودی بر آن مکر آنکه بدایم کبر که بیروی میکند خضر را آنکه برگردد بر پشته عایش و اگر چه

كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ إِيْمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَوُّفٌ رَحِيمٌ ١٣٩

بوده باشد هر آیه بزرگتر بر آنکاسیکه هدایت نرود خداو است که باشد خدا. از خارج که ایمان شواجر سیکه خدا بر دمان مهران و بشنیده است

همچنین گردادم از هر رهگذر
قطعه باشد گر که دانی بنگار
جامع اطراف جز توحید نیست
که ز توحید امر ادیان واقفند
چون حق دین خود واقف شده

مر شما را استی مس خوبتر
حلی او در دایره امز وسط
کانتلاف امروزی و تردید نیست
صاحب حمید و بر کل طرفند
بر ره ادیان حق طرف شدند.

نا شما باشید و مردم گواه
سروِ سقا پس تنقه راح است
اهل توجیدند شلعه بر نوس
از امم باشند فرد و منجب
قله ات را ما مگر دافیم بداد

بر شا شاعرم احمد از اله
کوه اطراف خود را جامع است
شاهد ایشان هم آن شمس الشوس
فی جو امتهما الظلم معتجب
که بران بودت توجه در نمند

سورة البقرة

چونکه تا دانیج تابع بر رسول
نجان طمی که قبل از خلق بود
این چنین طمی ز موسوعات او
داند این تمیل را با اسباب
حواجی خود داند تلاش برداست
تا نگردد گر سفیر الله است
گفت نادانیم ماع بر رسول
سر کبراست آن بصوبین و شاق
حق کما مایع سکند ایمان کس
نک شتو که هیچ داری قلب و عی
بر دو قسم است احصای پایت خلق
کآن زنده سوی بیت القصدت
هست سبیل دوم رکعه باز
این شود جمع در فصل بود
این در اول آمد مگر سدا مروج
این بی سر و اصلان آید گران
بر گاش سی او ساطع شده
انقرای دید مد از احتیاج
فرقه ناک از اهل احتیاج
سجکت تحویل نشاند ماز
بد بر ایشان شاق بطلان عمل
او رؤفت از بی شرح صدور
فرقه تانه هم از رافتش
فرقه تان هم از روی کلیات

کیت چون حکمی حق باید در اول
در مقام عینی و مح وجود
بیت کرا هیچ غیر از ذات او
آنهاست که بود دانا ز اسباب
دو مولود یا سلف و قائد است
طلعون خواهی رسن کوفه است
کست میی جیت ادا فاعل غول
که گرفتارید بر کعب و مانی
یا رسولش کامل ایمانست و س
با ایضا کر که مدالی کلام

علم تعلی است این کاهد امور
بود معلوم اندر آن اشا تله
علم تعلی بود مد از وجود
بش او باشد مایوی قل و مد
لک او را در رجوع خفتمی
ور ای را بشر بنشد و ا
ار کسی که باز گردد در دست
حران کورا هدایت کرد حق
اوس بر مرده رؤف هم رحیم
بود تعمیری بقدر فهم عالم

نام معلوم باشد در ظهور
ساق از ابطال در صوب و نام
کانه این اشا دعب اندر ظهور
ناکند در دیک صی و دیک سمد
میاید امتنان هر مونی
ماید او اندر غرض و مایرا
دین تحول بر عضا مایراد
جیت انکارش دامن ماسق
رهسا هم بر صراط مستقیم
تا کسم حق خاص از قلیق
داد آن تحول اول را صواب
حاج روح و حتی دارد صدور
ایست اندر دعوت خلق از خدا
هم حق انتقال ای یا کرم خلق
این بود کر هیچ باشی منتقل
چون شود دان دور بر اسوت روح
چون پیر اند شود بی پیرا
که صایع امر و ایمان شایست
زان تحول بحر از غلظت
صحت ادر فعل تال حاصلست
دانه که است و دور انوم و سم
راش بر فرقه اول نام
قوم اول را دعب سیر وجود
سنتارا در فروغ و در اصول

قَدْ نَرَىٰ قُلُوبَهُمْ وَجْهَكَ فِي السَّمَاءِ فَلَوْلَيْتَكَ قِيلَ تَوَضُّعًا قَوْلَ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ

بشقی می بینم گردین و دستا در آسان پس هر آید و گردایم تو را التضعه که خواهی آرای پس گردان و دست را جاب مسجد الحرام و

حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُتُوا الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ

هر جا که بودید پیش گردانید و همانرا حای آن و هر سبکه آنکه داند شد که کتاب را آید سیداس که آن حق است از پروردگارشان

وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ وَلَئِنْ آتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَتَّبِعُوا فِئَتَكَ

و نیست خدا بجزیر از آنچه میکند اگر هر کدامی و آید آنرا که داند شد که کتاب را آید سیداس که آن حق است از پروردگارشان

وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ فِئَتِهِمْ وَمَا بَعْضُهُمْ بِتَابِعٍ فِئَةٍ بَنَفْصٍ وَلَئِنْ أَتَيْتَ أَهْرَآئِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ

و نیست تو پیرو فیه ایشان را و نیست پیرو ایشان که تابع باشد بعضی سیرا و اگر پیروی کردی سوامش ایشانرا بدان آنکه آمدتورا

مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ إِذَا لِمَنِ الظَّالِمِينَ ۚ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاهُمْ

از دانش بدستی که تو آنکه هر آید از سنگلاری آنکه تعلیم ایشانرا کتاب میشود از همه آنکه میشود سیر ایشانرا

وَإِنْ قَرَّبًا مِمَّنْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ۚ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ آبْنَاهُمْ

و بدستی که گروهی ایشانرا هر آید پنهان یکصد حق را ایشان میداند دانستی از پروردگارتو است پس شاید از شک که صدگان

وَلِكُلِّ وَجْهَةٌ مَوْطِئًا فَاسْتَوُوا الْقِيَرَاتِ اَيْنَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللهُ جَمِيعًا إِنَّ اللهَ

درای هر یک سال است که او را آورده اند تا پیش که بر سر او آید و هر یک از شما خدا همه را بر سر او

عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۱۱۱ وَمَنْ حَيْثُ خَرَجْتَ قَوْلَ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِنَّهُ لِلْحَقِّ

بر هر چیز توانست و از جای که بیرون رفتی بر گردان و بر سر جاب مسجد الحرام و بدین سبب که او را آید

مَنْ رَيْكَ وَمَا اللهُ لِيُفَاقِلَ عَمَّا تَصَلُّونَ ۱۱۲ وَمَنْ حَيْثُ خَرَجْتَ قَوْلَ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

از هر دو گداز تو و است خدا را بر آنچه میباید و از جای که بیرون رفتی بر گردان و بر سر جاب مسجد الحرام

وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حَبَةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ

و از جای که باشید پس گردانید و چاه آن را بیکدیگر میباید ای مردمان رشا حتی مگر آنکه ستم کردند از ایشان

فَلَا تَقْشُورُهُمْ وَأَخْشَوْنِي وَلَا تَمْنِيْ عَلَيْكُمْ وَلَكُمْ هَتَمُونَ ۱۱۳ كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا

پس مترسد از ایشان و ترسید از او ایست که ستم خود را رشا و از جای که میباید و از جای که میباید

مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا

از شما میخواند رشا آیه های ما را و از جای که میباید و از جای که میباید و از جای که میباید

تَتْلُونَ ۱۱۴ فَادْكُرُونِي أذكُرْكُمْ وَأَشْكُرُوا لِي وَلَا تَكْفُرُونِ ۱۱۵

که میباید پس یاد کنید مرا ایست که میباید و از جای که میباید و از جای که میباید

چونکه ما دیدیم رویت در سا پس آن صل و مرادت در جهت

لنکله آهم زد و باشد عظم من مواه مکم روی تو را

هر کجا باشد گرداند از هست حق و نسا برورد کرد

در سا روح و جم وحدت بودی مشکل رجوع سوی خلق

شرح صحت داد تکلیف در تو حق هست در صفا دلیل رحمت

توست مشروح و محرم ای وجود کر دوا می هوا این شود

که بود توحد اهل و صفت این بود روشن مورد شرع و نقل

کر ماری کل آیتها یقین هم روی مانع شیشه آن گروه

هم به حسی نام حسی ذکر گر و گردی تابع اهل ایشان

آنکه ستم دادم ایشان کتاب زد ایشان وصف آن شاه حل

حق در دست بر وجه یقین هر کسی را هست حای و حای

حق که رویش بدان کسی بود حق بود البقی غیر حسن حال

کف هر اخل و وی ما با اراده و اسر ما صود حلت

دل که بر اسرار و حقی هم حوی آن مقله که داری خود را

رو سوی که در وقت نماز که باشد غافل از احوال و کار

بود اسرار و محسوس از حق بر داری از ادنی خلق

دل شدی راضی مقبول و رجوع ی خطب کثرتی از وحشت

از صفات حق و وسواس خود طارح از وسواس اهریمن شوی

دال بر بوجد احد از جهات ن بیدار و قاس اهل قل

قله ات را سست از ماسی را که در دانی مره دین وجود

از ره قله شود و بی سیر وان شتون طمی و آرائشان

مشامتش بحق از خطاب هست محسوس و متلذذ با دل

با جانی از گروه بزمین که که روی زعم و سلجی

ز انصای ذات و استعداد او خود مقرب مر شا را بر کمال

در خصوص قله کان با حریف که تو اویل وضع و طری خوش

یک سوی که گردان روی خوش روی گردان جاب بیت الحرام

آکید اهل کاب اهر و رون بود ای غیر آیت ای حس

یاضی از خلق الفلق احمال اول حال تا بعد از نماز

پس گردانید از وجه رصات پس گردان دو شطر اهر قیله

هم کید اهل یقین اهریمن قدر دانه ام آرا که از عقلش کباب

بالبقی توحد احد ذاتی است انکسار کمال کابنه و کلام

را که عصبه اهریمن و کیش از مقام و دیشان بالا نری

ز انکه عصبه کل ردین خود از بی بوجد جلع کان تراست

آچنان کبابی خود را طرفند کان بود تورا و انبیلو زیور

از تو یعنی اهل شک یگاه احد هست هر کسی را کمال و طایقی

پس بپویله از طریق غرضی هر کجا مستند از حال و مقام

که بودی بد همان اسرار جاب قارضا زان قله ک بود پیش

قله ساز آرا که خواهی هر کیش که بگرداند هم رو خاص و عام

کاین ود پس مثال که حق ملک شو تاویل با حقیق من

و وجهات کثرت بود احمال این بود قل از تنگ بر نماز

رو تکبیه قلب حالی از هوات کن صدر مشرح پس مقام

رو شطر منوی پس که صدر داده او از عقل غرقان نصاب

مهل داده که خود مر آری است از بود و از صوری بالیام

هم مقید بر عقل و فهم حوش که شود هم ربه با کل گروهی

مذ فیهو بند خود و آیین خود از مقام و حق خود قصان تراست

یشامش بعد از واقفند با دلیل عقل بی ضی و تصور

بود از ایشان که بر الهام احد قدر استعداد اول رفتی

سوی یکی پیشی و سببی آورد بر چستان رب الانام

سورة البقرة

یعنی اکثر غایت و حد وجود
چونشدهی خارج گردان روی خود
تا عبادت مردمان را بر شما
مرشدا زایشان ترسید اوسید
بل زمین رسید کز اقبالان
هم ظاهر برضو غالب شوید
و رهروی کورتسدا کز اکیاست
و رقتسده نو اگر است و شیر
پس زمین ترسید مادر هر مقام
همچنانکه خود فرستید ما
علم و حکمت بر شما میدادید
یعنی اوامر شما را بر من

که قبول آمد شما را از حدود
سوی شطر مسجد از تنظیم حد
جایی درقول و فعل از لغوا
که بر ایشان غالبید و بر ترید
قصرم بر حال و استقبالان
این از اعدا در حجاب شوید
ترسناست انخلو حسی خلوص است
حق دهنده پیش زبونی را کزیر
ست خود بر شما سلوم سلیم
یکسر سولی از شما امر شما
واچه را دانا بودید از هلا
و ان بود میثاق و حب مکلفم

که بود قادر بر چیزیکه هست
هر کجا باشید گردید با
فیر ظالم یستکبر بر گزند
آنکه بر دفع ذیانی عجز است
همچنان کز وجه معنی غالبید
آری آن کز حق برسد یکفشی
هر که ترسد از خدا دو جسیو
گفت جبروتی ارحم را کیر
تا که ملشد مرشدا باید راه
ر شا میخواند او آیات ما
پس پیدا آورد مستهای ما
نست مسم روا ر شا کرات

زلف و ابد هم ازطلو بست
روی خود را سوی انضطر از نیاز
که نفس محبوب دوقس خودد
گر که حقاً نو ترسد جاز است
در پلعم این از هر حابید
می ترسد در جهان از هیچ کس
هر کس را حق پترساند از او
خلق آید پیش چشت من حیدر
ذکر و مکر از دیوتان گردیدناه
ترسکت میدانان از لغوا
تا پیدا آرد شا را در نوا
و انکه ان کرد بر حق کفراست

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ١٠١ وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتُلُ

ای آنکسایکه گروید باری حوید شکبار و غار پرسیکهدا مشکبایاست و مگوئید مرآرا که کشته شود

فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ ١٠٢ وَتَبَلَّغْتُمْ بِشَيْءٍ مِنَ التَّوْبِ وَالْبُوعِ

در راه خدا مردگان بلکه زنده گاند ولیکن بیجهت و هر آینه باز ما پیش از چیزی از رس و کرسی

و تَقْصُ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالتَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ ١٠٣ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا

و کی از مالا و معها و میوهها و مزدهد شکبایان را آنکه هر گاه رسد ایشان را مصیبتی گشته

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ ١٠٤ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ١٠٥

درستی که ما برای هدایت و هر سیکه ما ساری او بلوگست کند گام آنکرم بر ایشان رسته ها و پروردگارشان و رحمت و آنکرم و ایشان هدایت یافتگان

مؤمنان حوید از وه ثبات
زین نعلی رهروی نور است صر
زهره شیران خود ری هیب
گفت دین دوقس بود صابرین
ضخ خود را کشته است او مرده است
بلک دادند دین منی شا
هم دگر از قس اموال و نفوس
صابران امر لغم و آفات خود
از خدا و هم ما کمد چون
هست ایشان را هر بل و مهار

استقامت چله بر صر و صلوة
در پستان پیش شیر است و بر
کن صعب گز رهروی دارد شکب
بی عیانت این حواله شد یقی
بلکه هر امر ادبی رده است
زانکه امر یرده ایدو در می
که حور در کس وضاحت نفوس
در ولای ما در سالوات خود
لا اله الا الهه راحون
من درود و رحمت از پروردگار

ایست امامی که باشد دالین
صلطت حق بید و ماند حای
بر صلوة اعنی شهود وجه ذات
با نگوید آنکه در راه خدا
زهد است او رجوة سردی
آرامینه است ما را در وقوع
نه شلوات صابران را و داد
آنکسان کز عشق بر بیم و امید
هر تصرف نکند بر ما روائت
هم هدایت هست ایشان را و ما

دان زسلوات تجلی صر آن
این ملشد حر سوفق هدای
استقامت حس است باید در ثبات
گشته شد پس که وارست از هوا
میجود قوت از لقای ابدی
اژشا بر پیر ما از خوف و حور
که صور امر سلوکت و جهاد
در مصیبتها که ایشان را رسد
ملکت است او کت کرد آرا که شوائت
هر دمی باید نوعی اعتقاد

إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا

درستی که صفا و مروه از شاهای خدایت پس هر کس حج کرد آرا یا عمره زد پس بی تباکی بر او ایستلوا کند بآن دو تا

وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ ١٠٦

و هر کس که توفع کند بیکر این هر سیکه خدا شکر کند خدا است



در بیان حج و منملقات آن



آن صفا و مروه آثار خدایت | و ز غلبنهای دین بر شلست | چون تشدید از عمره فارغ هم نسج | طرف آن دو بر شا بود حرج

<p>يك شكل آید در ایضا و اشتباه فرم شد چون حج آن بر صلیون میرفتند اهر این موقع صنم توسکی طاعت نمود اهل بر وجود قلب اشارت آن طاعت یا توکل یا که اخلاص و رضا حج بیت آمد وصول مبداء عمره یعنی در زیارت گفت مات بس حرج خود مراد را که حضور گر غلظت آن باشد حاج این دگر به قلب و غی آرزوست من طوع خیر محض شقت است باشد او دانا با فضل عاد</p>	<p>فلو واجب گفت چون نبود گناه ذات سب بجهت هر اهل دین هم صم دلود کتون جا در حرم بست چشت بر مکلان و بر عمل غی و اعم مروه که در اصل است ومه رفته یا شود حاصل فتا بر مقام وحدت ذاتی سام حسرت او را سوجد صفات سوی قلب و غی فرماد رجوع بست رد اهل ره غیور و فلاح ذو السجل بر خلاف اول است بر حلق و عشق بر وفات است اخر طعل را که هر ده زیاد</p>	<p>چونکه اهر خلطت مثرکان کاین مکلان مرشتر کار امیبد است لا حرم گفت اوست اهل صلاح بیر یا ت خله هر چایکه هست از شاعر یعنی از اعلام دین وان شاعر الله خود هر بدن یعنی اهر ذات حق قلی شدن واهر انوار حال و هم خلل در دین من آن دو آید او وردن مکلان است کان سدا فاست رجعت انوی وان ترزد مر حود یعنی خدا شاکر شود ذوا او کرم شکر حق چون کرد سالک در فا</p>
---	---	---

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْكِتَابِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ

در سب که آید که می پوشد آنچه را که ما فرستادیم بر مردم و هدایت صادر آنکه چار و دریم رای بر دمان در کتاب آن که هر

يَلْعَنُ اللَّهُ و يَلْعَنُهمُ اللَّهُ ۚ

کلمت مکنه ایشان را خداوند است مکنه ایشان را است کلمه شان

<p>انکسایکه پوشد از عصا پس بر ایشان لعنت از خدا خود بود و برای و اجل این کتاب آنکه بود از نفس رحمت دور همچس بوده غمی نه سرشت مصطفی را کس می خواند و رب این کند داسه یعنی پیش او گر که آن آروزی جهل و عفت است لک انگاری از جهل و غمی است حار و اهرام را از چاره سار کرمش باشد آرا حاره بست لکه داد خویش را غی علم</p>	<p>آنچه ما نازل کرده ایم از آیات و از ملائک و انا و اولیا یا که ختل مبداء مستطاب نام او را داشت غم و مسر کر طق فطرت و اخلاق نشت پس کند فرود او را تشال حق بود ثقت بدین و کیش او حیل خود عین عذاب و ولد است رفع آن ممکن نمودن خدمت حواله تا فصلش کند آن عده مار لینت و برمی سزای حاره بست در بیاد یکرمان از باب سلم</p>	<p>و نهی دان پس که مار مردمان لین باشد دوری از جمع حضور به یک احمد کامل بطور با جرم اعدی گردد جوش حق پوشیده بر اهل رستخیز خواد او را انشا بر غنوا امیر همچس در هر زمان اهل کتاب ور قصد داسه انگار همان گر باشد از عاد و او غری چهلها چون مختلف در طاعت است چاره آرا خواهد هم در حق هر حق یک حیل او گردید صد</p>
--	--	---

۱- اگرچه این اشارت ضعیف است و معطش صریح ولیکن محس آنکه شاید احدی درست فهمد زیرا توضیح کیم معا اشارت وجود قلب است و مروه اشارت بوجود غی من شاعر الله یعنی از اعلام دین حق در اعمال باطن شاعر الله از اسماک طبع است حو یق و توکل و اخلاص و رضا و امثال ذلك در اعمال قلب یعنی حوارج و بدن شاعر صلو و صوم و سایر اعمال و عبادت دین است پس کیست که حج کرد خانه را یعنی رسید در مقام وحدت ذاب و داخل گشت در حرمت الله فیه ذاتی کلی او آوازه یعنی زیارت نکرد حسرت او را بوجود صفات و فاء در اوار تطیبات خلل و حال پس بست حرمی بر او در آن بطرف چپا یعنی راسع شود بسوی مقام قلب و ص و ورد باید میان آمد و به بوجود لمویی آنها که اول داشتند که آن ذب و حاح است بلکه بوجود موهوبی که بعد از فاء در تکلیف حاصل میشود در این صورت حرمی باقی می ماند و من طوع خیر الاماب تطبیع و شقت خلق است و مقام صحت و محنت اهل حید و صلاح بوجود قلب و از باب اخلاق و طریق تر و توری و ملبوس صفا و مساکین و تفصیل رفق بر ایشانرا و خیال خود را بوجود غی و کمال سلوک و پناه بعد از فاء فان الله شاکر عظیم یعنی خدا شکر میکند از بنده خود بخواه مزد برینده طمل واصل و دانا است بر اینکه قدر ثواب عمل او چیست این تاویل از محققین اهل سوجیه است و اما شاعر طاهره که مشرب عموم غی و اهل طاهر مناسب است اینست که سی در صفا و مروه مع از حج و عمره موجب ریختن گشای است و حرج و سختی صافی باقی نمی آید و رحمت واسعه شامل حال صافی است و الله اعلم بواطن الکلام و السلام خیر خاتم المصنف سلمه الله تالی

سورة البقرة

این چنین حالی مزایش لذت است
این نشان حسن ذات و صفات است
اینکه سر گرم دیای دل است
با جانت گر گذارد هم نماز
است با اهل غرض همراهش
آنکه از حق مستحق لذت است
میکنند انکار حق اولیا
همچنین از روی علم و عمد کسی
آن حکیم امر حق را سهل گرد
سحر باطل سر حق را کی برد
گوید آن گویده فیم گوش
بلکه افزون گردد انکار و دش
یا که شمع حق رجا گردد حوش
رو و ای اله فکر ریش باش
چون بوح آرد خدا درای من
است در مظن جان گوینده
داد حسرت این و ران یکانه
ما بر آن در هیچ حاک اعلا م

بلکه لذت را اصول و ملت است
پس باو نزدیک فی ملت است
که شاد علم چو دجل جیت
آن بتقد است با اهل محارز
هم بتقدی از آگاهیش
کفر او از محفل ازلفت است
چون زده و شر و آل مرصی
گر کند انکار حق یکش
بوالعزم محوش را به چال کرد
او صلت پرده خود میدرد
سرت آوردن معش دار حوش
هرده از حسرت گرد دست و لش
یا بعد دریا بسر او و حوش
مرد این میدان با خوش باش
خود شود از نطق می گرای من
شنوی سوش اگر حویده
چون گدایان بر در هر خانه
زده دهر آرد و کون آژده ایم
آچه رما میسند او حوش است

و درود چلی که خود دانا دوست
با ایست و آن یمنی منتل
التاش حر ص و مال و حال
ورکند تصدیق و تکذیبی زکی
اینهم الحق و زده متالبه دور
یمنی آگهست کاهه با علی
است دشمن رعنی و بر حین
آن ش روی حق صلاست
چشم منی کرد در الفتای رب
کی شود پوشیده رکب آفتاب
در بای آمودت اسرار خوش
رگبش کر صدای طغی
معش می گردش حق رفروغ
قارخ ادا کن دل تا مغلش
ظفره های سر یکا در روش
بوجه دال کای شرمست او چشد
حاجه مولای خود کم حسرت
بی یاریم از عاصر و رراج
گر بهشت ارضا سو آشت است

وز غدا بهر علاقت چاره حوست
فاقت از ظلم و جهل و صی و عطل
نیست رنجی که داد راه و چاه
نیست از افراس تقلید است وس
باشد امر غایت حق و تصور
ر حقد و منکر است اورد دل
حق کند پس لذت در نشان
راکه با ایس دود هم کسوت
فاقت از حشم بدهای غیب
چو شود مشرق بود حد حجاب
گویند خصم در انکار خوش
شیر منی شد هر اسان اهدک
دست پریش اورد داد کسوت
هم بشیر زمان در شیشه حق
عالم از بوجید و مرغان پر شود
عالم مشکین دیردست از چه شد
کب لعنی بهر مردم سکره
حق بدات او مداریم احیاح

الَّذِينَ تَابُوا وَآمَنُوا وَاتَّبَعُوا مَا تَوَكَّلْتُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوَابُ الرَّحِيمُ ١٠١ إِنَّ الَّذِينَ

مکر آنکه و نه کردند و سامان آورده و بایان کردند و هر آنچه میسر در ایشان و منم و بهر حشایه و هر سکه آنها که

كَفَرُوا وَآمَنُوا وَهُمْ كَفَّارٌ أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ١٠٢ خَالِدِينَ فِيهَا

کافر شدند و مرد و بایان نکران بود آید که در ایشان است لذت خدا و هر شان و مردمان و کی خالیدان فيها

لَا يَخْفَعُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَهُمْ فِيهَا يَنْظُرُونَ ١٠٣

سک می شود از آتش عذاب و ایشان مهلت داده می شود

غیر آنها که حق ماک شدید
با کسد اصلاح کار ما خلق
نوبه باشد رحمت حق انان
رو کبی بر شمس روی او حواس
رو عانی با چویر سوی او
حشم نبرد او زور گردان
کی بلغاری رساد خواری
حر که باشد آن گدا دزدو شیر
صدور انان را اگر از دو گش
لیک بر اشرار شهر از پادشاه
پس دور کن تابیبی روی او
مرده امیر کفر ایشان کافرند
منمن آشنو لذت

رهوای منی دود عالم شدید
دربان آرد احشای حق
سوسکه کر گردد شود و صحاب
شیردا سودقا او حله رواست
می حاصلو برده منی روی او
نور منمنی است از طلبانی
حر که خواهد زد کد غلظی
بهر طلی منی او را اگر
رو گرداند خلق و از دشت
مد سپد ملک او گردد ناله
خوی خود بگدازد شور خوی او
لعنی را مستحق در حورد
خالودان امر حجب غلظت

حق خود اصلاح جان و مالشان
پس رایشان ما نوبه بدر
هر که رگزد خود را هشت دهد
پشتو رو از تست و از آتاب
رو گردان روی گر هر منی
فضل شمس است رتوای امین
و که محلی محشی رگا
با نداری من خواهد کار ساز
از چون آرمرو دوشه بیت
هیچ با دودان ندارد ش غرض
و انکسار کک کفر و سرمداد
از خفاو از ملک و فشر
بیت تحلی رایشان در عذاب

در صلاح آورد از انان
کتب گردد در نشان اوسیر
و در تقی جان آگهش دهد
چون نوبی پشت دوری داجاب
رو کی چون از رویی همی
نایه باشد فضل شورید آفرین
می جوای هیچ سود از نوا
که داشت از خلق ستار
از کلال و ض خلق حقیقت
بل شد آن دهمیر رفرترا عوس
هره خود لعنی را رده اند
بهر ایشانست لذت سر سر
هم به مهلت داده کردند احتجاب

وَالْهَکْمُ لِلَّهِ وَاحِدٌ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ١٠٤

و خدای شما خدایت یکاه است خدای مکر او بختنه مهریان

آن خدایک که شما را خلقت واحد بالذات مطلق از قیود نیست در ذات و صفات اورا مثال ز آنکه هستی نام باشد در کمال او به آن یکسان یا آن گونه فرد همچنین هرواحدی در رد فهم ز آنکه هستی فرد از باب سبب واحدی نمی گزیند پدید آمده هر حودش حاضر است و عبادت یا باشد حالت و نسبت پذیر لیک یکا هر یکی بر اگریز لا اله الا الله این است ای قیود یا دمی نیست که آن مسود نیست و گردانی هیچ خود در عدم غیر محض و اما که او باشد اله ایست آن رحمت که در قوس زول آچه را او داده را می یوس	آن خدای یثربك واحد است نیست موجودی سواي او یود پس مزد عقل شرک آمد عمل فرض استنش او را شد عمل که توان هم مثل او تصور کرد مثل او آید بشن و هم بزم مطلق است از کم و کج و جز و کل واحدی بل کو بود فرد و احد در عیودت دلیل واحد است یا بود در وحدت خود بی ظنیر وین مثل واحد است امر کثیر که جز آن واحد بینی زین کثیر شیء مبدی که خود موجود است کسی سکویست او شاه هم یا عدم حق را چه سبب ای پند کرد در هستی خود اش را قبول رحمت رحمت او آن غرس اولی آیت مسود وجود	نیست غیر از او غماتی از عدم غیر او لاشی نیست است و عدم مرگبری نیست ممکن جز و جهل غیر او موجودی امر و هست نیست دو مثل یکسان شس این نیست لیک او در وحدت نفسی نیست پس یکسانی جز او مسود است واحدیت هست عین ذات او هست هستی واحد امر خود دو گشتان حد هرازان کل سکر وحدت آمد داد کثرت را خود غیر ذات واحد فیوم حی گر گدائی فرس گردد در وجود جای مست نیست ایسا ای غو هست رحمت هم رحمت کامل است هم رحمت است امی او مؤمنین و این موصاتی که مرد نعمت است کآند از حق بر این آید بود
---	--	--

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْمَاءِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ

النَّاسِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَخْبَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ

دانه که در آفرینش آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز و کثرتی که می رود در آبی که دریاها و صفت میرساند

النَّاسِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَخْبَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ

دانه را و آنچه فرو فرستاد خدا از آسمان از آب پس زنده گردان زمین را بعد از مرگش و در آبی که دریاها و صفت میرساند

دَائِيَةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

خفیه و گردابین لایحه و از کمر است میان آسمان و زمین درجه است برای قومی که در یاد می خلد

چو شید اهل کبر اهرام راه بهر کاسکارشان بسی است مختص بود از توجه ذات عقل محسوب از ره حلق یکی دید موسی مستی تأید ذات همچنین گفتند کفار از عباد دانه که در طالع اگر باشد بکار هر چنان خواهد که این برخلاف و در که نام آن دو مایل بیضال ایست و توجیه افعال گواه تلفک آنها در طالع جسم کل واچیه اهل کرد آب از آسمان هم در حقیقت امر زمین تا مگر باشد شانی در رول ره بری و موجب از ایجاد ها رد عمل آن تا نکویی غایت بلد است از مروه سالی یقین چنین احضار یقین باشد از روح	که بود واحد را اشاره اله هستی ابرهان یقین مطلق است پس زحل آوردن حق مات بی برد در ذات موجد احدی فانگشت آگهی از توحید ذات چست رهان رتوت این مراد هیچیک را ست در امر اخیار و در خلاف اعداها بر گراف مسند باشند و تا امر کمال قل او گوید بود واحد اله و امر او جاری می گردان سبب بر زمین را در نعمت که امر زمان بهر مسوری پراگند این چس بهر اهل علم و از باب عقل هم چنانکه بی از یاد ها فتها را بین که بی ناشی است بلد جنبانی بود امر کثین و در اهرام هست جنبش بالروح	این چنین گفتند از عقل طبل بودن توحید افعال از اثر این فی الصلح السوات ای مح راسب برسد فروع او کلم در حواشی گفت دی کآفریه که شیا را حود الهی واحد است ز آنکه باشد او ضد یکدیگر از دوست و از دوا بر او مثل پس سبب چود که دو فاعل بود کرد ایجاد او سوات و زمین با که در دنیا بود سود او کس آب علم است آن بارش شها با را آورد در جنبش میلان انچه آخر فعل بلری است فلها که هیچ یکیکو عقلی هم چنین بی بد چنان یاد را هم چنین دان جنبش این لایحه جنبش روح اوچه باید دوجان
--	--	---

سورة البقرة

روح اهرام هست جبانة
كلك اسابت ركب حروف
آقدهم كه فوسه خوبود
طبع كلوش دسم صورت گرفت
وود بدوت شكل يكديگر دوتن

ميرود بر قدرت راندة
لك بر منى كيا دلود وقوف
باشتر حفظه از كاتب مدد
خشتلار بر شان آوردن است
باشد آهونست ريكوتونون
پس طبع واسطه است و آلت

آن طبعي بر قلم دلود خطر
مسي اندر علم كاتب غفني است
گر طبعيت بود قشش صور
ل كه در صد قرن زين چله بشر
شكلها و سوتها و وضعا
ظلال از اصل وجود علت

ذاتك كاتب را سته از هر
كلك صبح آكله از آن ادب نيست
چونك صورت باشد دو شر
دو نفر بود بشكل يكديگر
غفلت هم غلطاو طبعها

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ

و از مردمان آنكه آنگاه كردند از غير خدا را چون دوستي خدا را آنكه گريدند مستر بر دوستي مر خدا را

وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ

و اگر ببيند آنكه ستم كردند چون ببينند عذاب را بدست كوتاهي مر خدا را است هي و بدست كمدا سعت عذاب است

بسي از مردم كه اندر آدمون
و اهل مسمي را بود حبي اشد
ظلم بر خود كرده اموي حساب
دل بشي پست هر حق است
بر تو كسي احسان و قسي كرده است
يا ضرب آورده در سلوت
گرچه داني و در رخس او سب
گرچه آري حير او را در قم
آن صفا لك داد از صلو داد
بر خلاصت گرويك احسان كسي
ه باطن دانده ه وجود
ل و آفتاب يكي بيگانه و گاه
حشدراري صفت از وي رو فوش
سي نمولائي كه مسمود و اسب
هم شوي راسخ سوي او قش
يادمان هر خيرا داري و دوست
وان كسانكه با خدا باشد دوست

مردن حق گرفت هميان دون
رخدا از راه ايمن و رشه
خود زجر ماند در رجوع عذاب
يا رافق گشت دل بر حق پست
يا حارثي كبريا آورده است
يا بكاري زنده و قتي ياريت
يست ظفر لسي چيزي غير رب
هست بشي اوربك و طران دمدم
كافرم كر يكجه آوردي باد
مشرق ارشد ترك او آسان كسي
ه رعب آورده ايش اندر شهود
بوده هرگز مسر او را داه
در جزد بيكي روي غصب
ناخت حال نال بود و است
عالمو ميكوي محتاجو قش
حون بر افندي مسمود تو است
زده بيرون حس بر اندر و دوست

دوست ميدارد آنها را چنان
و رسيده آنكه انبيرا كه دوست
هست قوت مر خدا را با تمام
ديشه باشي زين مطري مردمان
يا رها هست و قتي از خطر
حب او را ميعي بر دل قرار
آنكه يك غير شتر را مسمود كرد
ه طه مسموي داشت و لوان ريتعل
حاي شكر آهه از كرامو خير
بان تو خودو خيرا داشت مهر
ه دلمه رده او را مثل
ل هر دريكه چون از ساحات
حر تو ميرواي داد مهری
در وجود آوردت از كم عدم
دل هي رعب مس باشد عجب
گاه مسمود و باشد حليمال
غير حق ممد كي حريكه او

كشدارا دوست بايد داشت هان
غير حق بگفته اند از مترو پست
كه شديستش عذابو انتقام
ويي گر هيچ حيري ناگهان
يا نعلان بود نانو هسلر
ذكر احسانش كسي ليلو نهار
از هم آورده بود اسبود كرد
تا راسحت بر كمال طهو مثل
حب او داني كرتي حب غير
رايش كورا بشي روي و غير
ز كالش دانده صد گونه قتل
رسم است از كيا دارد حيوه
و ز و هر دل سبدن به تري
باشواني كه بايد در ظم
هستاكه بست بايد دل برب
كله اسو اسرو اهل و جال
يشان محبوب باشد يا هيو

جذبه

داده يكجا حائل بر باد عشق
از ياد آشنائي در بحر
آشا داننده بر نگاه باز
دل چورقت آمد صدی او حون
هر دني ماهه دل در بر و اسب
اول مه دل رود او را دسم
چو شود اين روز و شوي به سر
داشم دبير سادي آن كسات
شرام چون شود ديواه باز
هست عاشق در دماي او قرون
حال عاشق بايد اندر گشتگر
يست از حرم صباي سمنر
ملك مسموت حراي بوده است
سني آدم بوده شش باسكي
گريد اي سكين من آمل و ام

عقل از مسمون حراب انچه باه
ران شود ديواه عرف مسمون
عاشقارا اول ماه و اسب
هست تا آخر چي مسمون و است
زده گل دمن حون ياد مر
در حوم دلواني آن كسات
ر كند رحرما را داه باز
سب سهارح اومرغ و حون
شرح عشق و عاشق از خبر حو
هر كه او غمرو تر بيديج ر
آب ميدي سرامي وده است
مز دودخ افوي شاري حاصل
كي يقين بودت كه قتال توام

چو شود عاشق را روي دوست
وي حون با آند از وي ميمود
يقت پسي ماه او را و قسو روز
شمر سه رعب ديوانكي است
لحظه بشم حون ياد مر
ر چو من ديواه دبير بست
لسم مسمون پرورش زحرامت
هر رمني راب چشم او گل اسب
كف مسمود ظلم كرده آنكسان
وقت مردن هر چك مسموبود
آنكه را پنداشتي كنان يار و است
ح مالت بود ماوي وان سزد
حويكه بودم در جهان دلخواه تو

رفته يار از پنداشن چرند عشق
ل هر دارد از پا ل ز سر
دل فرسده از يي گسوي دوست
تا كه ديگر ماه عاشق و شود
روژ شام و شب دي از نور
كيست كاي ممشد چو ديواه سب
تو مر شد گرچه بي اندازه ود
مدحقم صفو زحير بسب
در حون عاشقي مسمو ماست
قوت او با ميمود خون دل
كه سازه از محب و رخان
چون يبي قاسد و مسموبود
در دنان مكسي عصار تو اسف
با كوروت روز نهالي كرد
گفت از دلخواهت همراه تو

کند خواهد روزگاری از تیروست
نست کسی را غیر او فریاد رس
گرجوی امروزیدی قیامت است

همین حال هر چه از دای تو دوست
چونکه بنی توه از حق است و بس
بر توان صورت عذاب و آفتست

نک چرا از من چنین ناله
زانه داری نک چو آن آزار
ما ضیقن بود و آنکه تو یار

س من در زندگی باله
میرسد رودی که گری زوگر
بگری آن توه و آن اختار

اِذْ تَبَرَّءَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ ۝۱۳۷ وَقَالَ الَّذِينَ

هنگامیکه یزیدی حوید آنگاه که پیروی کرده بودید عسکرا و برمشود ایشان سها و گفتند آنگاه

اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّءُ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّءُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرْهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ

پیروی کرده که از خود برای ما برگشتی پس یزیدی حتم ایشان هجاکه پیروی کرده اند اما حق علیه باراند اگر دها بار بار اسیر به است ایشان

وَمَالَهُمْ بِفَعْلٍ جِئِ مِنَ النَّارِ ۝۱۳۸

و بیست ایشان سرور و دهم از آتش

مانان کرده دور از خوف حوش
سری کرده زان نوش و سوز
بر جراح بی صنه و بی بند
آرامان به شکوه شیر و سر
با کینه آذایش از دمیرو بند
این همه دام مارا دور طریق
لر میباشند نش از حریق
دور و مصلحت کاین قش است و رنگ
کانشند یا خود حال و حرف بود
خون شد آن اسباب و انداز شد
کلیش مارا بود بر گشت دگر
مشکل بر شرک بود و کافری
تا سمداری که خارج ر آشت
صورت آن دوزخ و آتش است
حاصل نشد هر دل و همار
گرفت آن نک به داند و اندر کرب
و اندر دشت و دشت و دشت
و این یکد از عواض اش
نش او هر صل رشی سهل بود
گوئی آهم به دوشد در در حال
ماره آری تک هم به نش
دین مایل بر به و میورد
هم ششاش و اصل و صف
بر وجود و بود او آگه جم
کب بر ترک اصل دواست کتب
و اهل دنیا را شامی مدرک
ور شدی مظلوم معواش رود
حق هال گشت روزی بیرشد
میشامی صل یک از صل بد
سواشیش ایک دلیل امر ثبوت
بر خلاف اهل حق کردار تب
بود صل آل جبر ما بید
وین بود در سر خلف غشی
سجده گر مکرر بد شخص دگر
از هوا و شی و ترقیب و مزاج

اصحابی کرده تکلم او رمد
رویی را زرد لر خود بحر
سایها دانه او را و عط و سد
گفت ما دوان که دوشش رین
حق و خوش خوشن را دایل
واضش زده ما دین روزنگ
آن سها را حوزی رف بود
داشتی صد گره اسباب و امید
و انکسل گوید انصاف و سطر
محصار گر ما داند اشلی ری
در حجم فصد و سر کشند
مدیش اخلاق دشت ماموش است
یار آن سو تو داند مل و لر
خوار تو بر حال آن یار رف
و ان یکد را دشت و دشت
خدا را زرد آنگه حراب
و اندر دشت و دشت و دشت
ور زده را شیلی صف واک
عمر رفت و تو در این اندیشه
بار آن شو که را آسو رد
ور داری بر حبش معرفت
گوئی از هم شامش بر وم
آرمش خلاصا حواشی شامت
حالت خود را داند ای دنگ
چون نوکری شلم حق بدامود
مشامی شد و روز حوب و د
چون حسی خوار و کم بیدارند
سالیان خوری روان حق ثبوت
یک دلیل شیش انگار تب
گر می شد حوی و شرو زید
همچو انگار عرازل از صنی
بود مایل از خلاف فالشر
راکه مانند کون خلق لاعلا

رونگرداد و اشل و اصحاب
ماده است او ماموش در خط
که دماوند است این را کسری
عشق خود موش و اذاعت او
کن لیا گد است هر گد اشل
مکرر دوش و اسب کجوب
او شای بی مکتان دایم عار
که عودی اهل حق را دشت
هم ز اخلاص بود روح و صدق
که دمی مانع آما حسان
و این عملها را بر اشل حسرتی
تا بدیشی که هیچ آن غیرت
دل بر دین مهران گر کاز
کهر می پس شش دایش ملول
گفت و این یک را دینهم مرد
مهم میداشت و ان نک دلم
و ان سابق بود و کلب دوسمن
و بدت و ان یک ره دینچه
چشم یزیدی داری دین شل
ما آمر بار و همراه بود
همش و یار سار و حدات
برک غیر او بگر از احش و د
ایش ما آمد و مل و دگ و قل
شامش مال از آغاز و دایر
و دری مال کس لای حوش
لک شامی رور و اشل
کر که شامی و شلم مت
ایش ایک همش مل و مور
که سری بوده رب و راحت
و ان حین از شرفی العوش شامت
ایک خود بیان کند انگار شل
زانکه افر از سرشت دورود
گر شرفی چاره خود دین شمس

موت آید که دمتویش یش
پیرو از گشت دایشان چمود
چون بیان شد آنار عذاب
آرمان کس شرق ماند آفتاب
اوله آید امر داوری
ترک مارا کرد و حق شامت او
بست هر مله و مال آرامش
نک زقل حوش و اسباب ذوب
هست مارا صد هزار اسباب و یار
سر و سوی آن امیر عقید
نک چرا داری ز اسباب افطاع
پس کند آدم نری را کسلان
میاید حق بدیشی آتی
آش آن اخلاق دور او حریست
نک ترا هاست بر کف چاره
چون شد آن مهران بی اصول
یا که گوئی حود او عالم شد
و اندر شد هر مله شمس
و اندر حود حوا و دوضه من
و ان حیات کرد امر خانه ام
پس حرا ما ان همه ای بیه حال
یا دینی حشو بدلیه بود
و ارعاد از خود ماسواست
یا حق شو یاد اوکی صبح و شاه
روک مصوری داری جان و عقل
عقل و همت سب کرد و اصطرار
مالت او کس رد آتی در حوش
چون شامی در دین محش
مرگ گوید چون شد در حوش مت
از حضور اوله بودت نور
خواهی اتنا از سود حالت
راکه اشبارا صد ذین شامت
یک شان اوله زاسر ایشان
او زسعدا و الشر مدور بود
دیگری هم گشت میاید بیس

سورة البقرة

هر یکی در جای خود باشد بجا || هم در آدم عقل باید هم هوا
آتش ابرود در او سوزد شرر || نیت آن آتش بود بجز در کبر

يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ١٦٨

ای مردمان بخورید از آنچه در زمین است حلال پاکیزه و پیروی کنید گناههای شیطان را در زمین که او سرشمار دشمنی است موهما

إِنَّمَا يَأْمُرُكُمْ بِالْبُوءِ وَالْفَحْشَاءِ وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ١٦٩

اینستو حرامینست که امر میکند شما را بدین و دشمنی و اینکه بگوئید ر خدا آنچه را که نمیدانید

<p>بروی طرب کلاوا بست سود سپش تارچه است از مدح و ذم گفته ذکر آن کلام اسراف و عقل هر چه سواهی صرف کن سود ملال ما عدالت بست بشکوه کللی هست او را شاخها همچون درخت همچین دان عدل را کر حکمت است صرف بر عصیان و لذات حرام ماد اندک هر و مان و طلم هر هراچه گسر از قوت اکثا در بلد بستان و بی صرب از زند شایان و اصدای دین حدود او بر عقل و ادراک شا بر خدا گوید بطل و غوغ ود دم پیرفت ما اعتنان یا که اسرایی و اسرار قضا یا رکت قلب دور ازوم وطن که خاک آموختی خلق و سخن خلق ازین خلق و فهم آسوس کآورد نصیر قرآن را مسلم که بامر گشت حق داد این پس ما وس هر بر ذوالن لمزاست باشد اعتنال او را در وجود حواز تو بدآهم بوکی بارش مسخ</p>	<p>لیک بر خطوات شیطان عود در لذت خطوه بود گله و ضم موضعی تاجبست گرد پای اکل سعدت شیطان فرحت کر حلال گر حوری دوری حراج فلکی ضم باشد مد عدل ای یککست موضع آن وقت صرف هست است می نکرد هیچ مئی آن طلم گر که حواهی کرد عدل اختیار راش عودت اسما و اولیله تو حوری خوش و ان اسیران غریب پیرو خطوات شیطان یقی سود نقد براد کبیک حاک شها بر شها حد که این کجاست دروغ ما سوزد او شرار جهلشن خاصه ست بر خدا و اولیا یا زوری عقل و برهان گوس ای هدای ذواللال ذوالن پس و رایطه جبراع افروغی تا باین اداوه دانی ظم و عزم ان و میدان که دانی از آرم خاک رعرق من و خلق و سخن ماوس گفن درانی در که غنکست من کی گوید که درین و شهود کر علف گویم حرفی یا قبح</p>	<p>خورد باید پاک و طرب زان و این بر بین و بر یار از خط راه ورک خطوه اهل دلگاه هست وان عدالت ملل بود خدا بستان اسراف شکر صفاست هیچ کر تدبیر و اسراف پس دان ک اسرافت گراشی مقر که نکرد رو قوی من شریر ل عدت یا من کآن بست پاک یک قسمت بر یتیم و بر یتیم دور و ورش همد مسکینان هزار همچو اولاد می در شهر شده میکند رسو و دشمنی اسراف که نیداید از حیل و عمی و حلو باشد زین بدشان ماش از سیزی که نادان خوش داهت از حاشاک چش رفته اند گفتش هم کر چه بیا آید هاست بحر او خلق و خلق و جان خوش بر ملوف هم بیکست ملختم خلق که داد کای داد او کجاست ملکه ف هم خود بوئی ملاشتم لا شتی بوم نمود من چه بود آهم از اعطای نیت ای ذوالن بشتر بر کف بلیغ خود ری</p>	<p>ایها الناس از حلال امر زمین خطوه است اطراف و ترطای باید کرد خطوه لبی از کرمی است هست اسراف از صفت احتیاج صرف صفت کر عدل و صفة است و عدالت دروی و اصاف بست شاخها هر یک سانی مشهر شرط عدل است در اکل ای قبح مستقارا صفتی ما وی شرک زانکه باید داد او شهد و شیر دانکه میدید هر جا در دیار خاصه کر باشد از نواد و کرام دشمنی نه لبس میباشد عیان خاصه کر گوید جبری بر خدا ما شایلی گوید از رسم و شان ما رویم کر که داری هیچ گوش یا کللی گو که پاکان گم اند درین سهون نگشت با نمر داس همسانه خاک بوم من و ریش سب انزودی بودی لایتم ل تحصیل است این فصل خداس فانی مطلق بوئی ما سون بیم من کما بوم و خود من چه بود عص مفهوم است کر گویم که من ه کی کش داده هست دیگری</p>
---	---	--	---

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّقُوا اللَّهَ فَأَلْزَمُوا بَنِي تَبَعٍ مَا آفَقُوا عَلَيْهِ آبَاءُ نَا أَوْلُو كَانِ آبَاءُؤُهُمْ

و چون گفته شد ایشان را ماست که بپند آید آفر و مرسته خدا گشتند که پیروی میکنیم آنچه را که اباها هم بر آن پندران خود را اگر چه بوده باشد پند ایشان

لَا يَقُولُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ ١٧١ وَمَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الْيَهُودِ بَنِي إِسْرَءِيلَ إِذْ قَالُوا لَنَا رَسُولٌ مُسَمَّى سَمَاءُ

نمیدانند چیزی را و همدان پنداند و دسان آمانه که گم شده چون داستان آمانه که بگفتند آنچه عیاشد مکر دعا

وَنَدَاءُ صُمٌّ بِكُم مِّنْ غَمٍّ لَا يَقُولُونَ ١٧٢

و آوا را کراند که گم کرد و راه پند ایشان عیاشند

چون ایشان گفته شد که پیروی
آچه مرسته حق زایان خوش
پیروی گفتند آیا هستان
آچه زایا هست امر دستان آچه پیروی عوده اند آید ما

گرچه آن آستان بمرکب
مرحمت را کند لایق صدا
زانکه آنها بشود آواز را
از حر و عتق و دانش کرد
میرسد از حالت سگرا
کس و جوان مسمی دست خود

نزد هایت دور و بر حق مشرک
بشوند اما عقید آن عدا
لیک تواند فهم را در
ه همین گنگند با کو و کرد
همچو سود مصوع بفرهنگ را
سعد و انکه پیش لاشی برد

بر مثل این کافران بر دایند
بل ز حیوان بی تفاوت تر
وین گره را غیر از آنکه بیست خوش
باتاق که پرسد از غلط
مرشرف حود از شیء حبس
دن صعب ریست جری در جهان

آنها که هر دم بر راجند
خوابدن ایشان بود دور از شر
هم ز هر استیاهی نیست گوش
گویشا هم داشت و هم خط
بر چنین غلی می خندد طس
شاید لوگری صعب زین المهان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَكُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ۱۱۸

ای آن شایکه گرویدید بخورید از پاکیزه های آنچه روزی دادیم بشما و او شکر کنید خدا را اگر بده باشد که او را برستید

إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالتَّمَ وَنَحْمَ الْفَتْرَبِ وَمَا أَهْلُ بِهِ لَعَنَ اللَّهُ فَمَنْ اضْطَرَّ غَيْرَ بَاغٍ
حرام نیست که مرا باشد مرده و خون و گوشت حوک و آنچه خدا لعن کرد آن را برای هر خدا پس هر که مضطر باشد حرج و

وَلَا عُدَاةً فَلَا إِيْمَ عَلَيْهِ إِنْ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۱۱۹

کسی را با دشمنی مضطر و گداز نیست گلهی را او عیب بخندد آن را و دشمنان است

ای گروه مؤمنان ادر حیوة
بر شما حرام و حوک آمد حرام
واچه شد بر یا بدح او صدا
مشرکان در وقت دج از خدمت ذات
خزیر باغ و عاد او اضطرار
اخرین صورت باشد حرم و بیم

شکر است پس کید ادر محبت
دانکس در خوردن آن آفت است
پس اچه از دج آن و راکل آن
شد چنین ذمی را هل دین حرام
باغ ارامت در اهل حق
چون باشد حق عباد ذمی

کرشا خود مدد اید و حق پرست
موجب اصد خلق و طاعت است
فصد باشد شرک رحق بالان
هست سم الله شرط این مقام
عاد هم ضمیر در مد رحق
و در آمد رعت بود از طلای

إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتُرُونَ بِهِ ثَمًّا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ مَا يَأْكُلُونَ

درست که آنکس بکشیوشد آنچه افروزد و دستخدا از کتاب و مفروشد بآن هائی را کم آن گروه است که منحورند

فِي بُلُوفِهِمْ إِلَّا النَّارَ وَلَا يَكْلِمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۱۲۰ أُولَٰئِكَ

در شکستان مگر آتشد و به سخن نمیکند ایشان را و در قیامت و به پاکیزه گردان ایشان را و برای ایشان اسعد است در آن گروه

الَّذِينَ اسْتَرَوْا السَّلَاطَةَ بِالْهُدَى وَالْعَذَابِ بِالْمَقْمَرَةِ فَمَا أَصْرُهُمْ عَلَى النَّارِ ۱۲۱ ذَٰلِكَ بَانَ اللَّهُ نَزَلَ

ایشان که خریدند راه را با هدایت و عذاب را با مقمره پس چه شکست از ایشان را بر آتش این است که خدا فرو فرستاد

الْكِتَابِ بِالْحَقِّ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ۱۲۲

کتاب را راستی و عصب که آنکه اختلاف زدند در کتاب هر آینه در غلط است دور

آنکسایکه بپوشد از عاب
بست مقصود آنکه فروشد باز
آنکه فروشد فروز را کم
هر ایشان گفت زان ما با کون
چون نکردند او هوای می پاک
هم عذاب آخرت بر محقرت
ایست هر آنکه ارازل کتاب

مفروشند آن کمال مدبیل
لیک باوی هر دو عالم اهدت
آتش حرس استو از آن لرها
ه سخن گوید هر ایشان خدا
این گروه است آنکه بپوشد باز
چه شکست کرده ایشان را بنار
و ان کسایکه اختلاف ادر کتاب
گفت باعث ر شقاقی پس بید

او ده ضمان شئی من قبل
داد این را بیکدوره مالک است
که بود در طل آتش خوار ها
ه کند یا کریشان از باروا
گره را ر هدایت از عمار
ایست صر در مال کارگر
منکند ادر شققت و عذاب

سورة البقرة

لَيْسَ الْبِرُّ أَنْ تُولُوا وَجُوهَكُمْ قِيلَ الشَّرْقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ

نیست بکی آنکه بگرداند روی خود را بجنب مشرق و مغرب و لیکن نیکو آنست که ایمان آورد ب خدا و روز آخر

وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ قَوِي الْقَرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالسَّائِلِينَ وَابْنَ

و فرشتگان و کتاب و نبی و ائمه و داد مال را بر دوستی با یتیمان و یتیمان و فقیران و راه

السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمَوْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا

کلان و سوال کنندگان و در غلامی که بپای داشت بخود داد زکوة و وفا کنندگان عهدشان چون میان شد

وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالْفُرْأَةِ وَجِبَ الْبَاسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ۱۲۷

و شکیبایان در شدت و ضررها و جفا و آزار آنها که راستی کردند و امان ایشان بر هر کارشان



در بیان بذل و بخشش



نیست چو گر که آخر حسود و ملائک و کتاب و انبیاء و مساکین هم بفرست سبیل حق مال اعطاست انبوه سوا نی که حق مال بر اهل صلوات داری از دامن زلفه با شیر زانکه باشد اهل استقامت باد ست حتی از مدی در کرم بر صلوة و بر زکوة آرد قیام	سوی غریب سوی شرق آری درو که حق باشد هر یک رهنما که باشد در دیار سود خلیل نی بخت گفت زان و فی الرقاب مصر و حس باشد یا زکوة ست واجب بر زکوةش بر غیر در حوالت داری لودل برینار هم نه بر روز خلق مسلم گفت وای عهد را با اعتماد راست گوید آنها در مدار	لیکن ثابت آنکه ایمل بر خدا ند مال خود و حب مستقیم هم سائل شاید اعطا ضرورت که زکوة مال بچی با توق باود یکمه از مال بخت همین ادا می تا گشت بی نی که گوئی من زکوة مال را داد آنکو چشم غفلت روشت آنکس در دوح و حتی صارت هم راه غل و دین بر هر کار	آرد و روز آخر از ولا و فرات یتیمان و بر بیم وان حقوقه بود در کردت شد ادا بکنش نورا بر آن حق مسخر و است حتی زانجهست ست امر کردت حتی از آن داده ام و مسخر از اندام تایید داری داسکی ضامن است کار زار آمد جو بیت حاضرند
---	--	--	--

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ الْحَرُّ بِالْحَرِّ وَالْعَبْدُ بِالْعَبْدِ وَالْأَنْثَىٰ بِالْأُنْثَىٰ

ای آنکه گروید ب دین و شمشیرش با قصاص در کشتن آزاد را آزاد بکشد و دین را دین

فَمَنْ عُيِيَ لَهُ مِنْ أَخِيهِ شَيْءٌ فَاتَّبِعْ بِالْعُرْفِ وَأَدَّ إِلَيْهِ بِإِحْسَانٍ ۚ ذَٰلِكَ تَخْفِيفٌ مِّن رَّبِّكُمْ

بر هر کس که گشت مراد از برادرش چیزی بر او بر دینی است بکی و ادا کردن بسوی او بکی این سبک زد است از پروردگار

وَرَحْمَةٌ مِّن رَّبِّكَ فَمَنْ أَعْدَىٰ بَدَ ذَٰلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۱۲۸

و رحمت از برادرش پس هر کس که گشت از دشمن او این بر او است عذاب درد



در بیان قتل و قصاص



ای گروه مؤمنان او عفو خاص بر قصاص آن لازم گویند است چون تصرف کرد حق در دشمن خویش هم نباید حد قیاس را بدل زین مصلحت که کند بپنده حق قتل حیوان را بکش تا کم شود عقلان بکشته زان هر نشان مرده از هر دین و ز نور حیات	بر شما نوشته شد حکم قصاص مالی از اطفال حد ضرر است با کینه در خویش قاتل از خود خویش حق بکشی بی عیب و عیب ساخت بر اعظم حقش مستقیم پس حیوان دهد آدم شود آدمی را که نبودش نور جان ست او را تا تمام جم ذات	کتب یعنی رشا گردید قرض و لزاق و ملی عوالم که آن میهد از سر روشن دعوی گرد از ادا بکش قص حال آن حیوة طراقت و خواص همین فرشتات در تبدیل و غل آفتاب نی همین گوش و سر است صوت آن رد اهل صرفت	هم بر سطح و طول و عمق و عرض بر سبوی خود را باشد شان عص بخش روح بجز بر سر موت را تا دهد بروی کمال کزی هر کشتی باشد قصاص کشتن آدمی ای احبلی غل آفت آن کرد و مال بر تراست حکم عدل اعتراف است و دین
--	--	--	--

الجزء الثاني

پس هر آنکه شش افروجه و به
اهل دهر حق برادرخواهه زن
کر ولی دم مسند در می
پس اندای حق بکی سوی او
ورگی بگشت رین بد از قول
باشیلن گشت ران قدریکه گشت
با زانم تلافی در قضا

عز کرده شد سر او را از این
که برادر گشته در مهر امتحان
پیروی کرده است بر یکی می
میرسد و اینست پادشاه سکو
پس از غوغو دیت آورد نکول
از دیت وزد ستنش بلوغ است
حکم را بعد بیکم اختصاص
آن تلافی شد قضا و اعظم

قاتل اعی یافت عواقل دم
زا کیم عرق است باوردهوش
عز کرد آن خون و بگشت از قضا
و اینست هم تخفیف ربو و حق
کرد عو و گشت راضی بر دیت
یا پس از اند دیت محل شود
بهر او باشد خطاب دود ملک
یا دیت یا عفو در تنظیم تلم

وز دیت چیزی مرادوا گشت کم
خوشی انقیرت بود دایم بجوش
و نفیت هم گشت کویا بختلاس
در اداء دایه باید ملحق
پس زحمت و صلح گردان نیت
بر قضا الا غیر حق مایل شود
رفته از راه نجاتی بر ملاک

وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَوةٌ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ۱۷۸

و برای شماست در قصاص زندگی ای خاندانان خردما شاید شما بپرهیزد

سر شما را در قصاص آمد حیات
ضیعی کشته از قبیع هوا
عد را بر قتل سر مایت گشت
سبب کورا داری زنده باد

اهل هوش از هیچ دارد التماس
غف علی رنه را بر مراد
هم قتل سریع حجت خار پشت
زدکی را چاره این گشته باد

تا بپرهیزد اهر زدگی
گشت باید در صابش بدو گشت
گشت این خونخواه یار همدت
در قصاصت حیات و زدگی

چاره دوارت از رسوم بدکی
ورده گردند گدای رتو تنگ
تازه کرد مردم از وی مانت
حاصل این زدگی دان بدکی

كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا لِّلْوَالِدَيْنِ وَلِلْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ

نوشته شد بر شما چون حاضر شود یکی از شما مرگ اگر و اگر به ابراهیم و سبب کردن رای پدر و مادر و نزدیک

حَقَّ عَلَيَّ

سزاوار بودن بر

در بیان وصیت و تاکید در عمل کردن بآن

الْمُتَّقِينَ ۱۷۹

پرهیزکاران

شد نوشته بر شما هنگام فوت
دایه مروت و حق بر متقی
لیک باشد که میان قدر آن
ست مروت و بکه روز داری
پس شود آن مالیا رود شلر
شد وصیت لایق مال حلال
بار مروت از که دای حکمش
عدا آن باشد که اهر اصل و فرع

از شما چو شد یکی حاضر سوت
که مانند جم آن او جور و کین
که خواری اندر کد است انزال
و در خود با ازان گردی رری
هر دم از هر چات زخم ملر
که بود مروت در برد و حلال
هم توان بودن سوسی سبش
حکم او ثبات بود در فعل و شرع

سر وصیت مامع که مال صفا
کر شده جم آن ظلم ان ببرد
مال مروت آن بود که صل و داد
کسی که بود مال برای مظلوم بود
بر چنین مالی که حق زده اسر
یعنی آرا اهل دین دادند خیر
تا وصی او بعد و دین کند
او وصیت کرد بر آیین حق

ز او سوی والدین و اقربا
شاید از کردن بران مظلوم رد
جم کردی ظلم و کین زیاد
که دست آوردو این مظلوم بود
کن وصیت یا به بر بزم و عمرو
و اسایش بر تو باشد ی پیر
ی بیل خس ی نیکین کند
بست فطش باطل اهر دین حق

فَمَنْ بَدَلَهُ بَدَلًا مِّمَّا سَمِعَهُ فَأَنَّمَا آتَاهُ عَلَى الَّذِينَ يَبْدُلُونَهُ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۱۸۰ فَمَنْ خَافَ

پس هر که بدل کند آرد از آنکه شنید آری خاین بست که گشت بر آنکاست که بدل کنند آری اوست که شنید و شنید

مِنْ مَوْصٍ جَنَاحًا أَوْ إِنَّمَا فَاصَّلَعَ بَيْنَهُمْ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۱۷۹

اگر وصیت کند سبیلی یا گلفی پس صلاح آورد و باطل بست گلفی را و در سبب کند آری آزمودن عمر بآن است

پس هر آنکوست چشم غل و دود
نیت هیچ از هر موصی اندویم
یا داد او وصیت را حق
نست هیچ از بهر او حرم و قصور

کرد بدل آنچه از موصی شنید
حق بقول او سبع است و علم
پس حق گرداند از باطل و ورق
حق در اصلاحش رحمت است و غفور

این که باشد بر آها کز دخل
واکه او ترسد از موصی برگاه
بر رضای وارث از روی عدل
صلح را حق بعد پادشاه نیک

مبتلایند آن وصیت را اهل
یا ببیلی کآن بود بر اشتد
صلح بعد پشیمان دور از فساد
کر باشد در ستم با کسی شریک

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ۱۸۰

ای آنانکه گرویدید نوشته شد بر شما روزه چنانکه نوشته شد بر آنانکه از پیش شما بودند تا شاید شما بپرهیزد

سورة البقرة

فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ وَعَلَى الَّذِينَ يُطِئُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ

پس کجاست و بعد از شما سفر پس منت مشرود شد از روزهای دیگر در آنکانه طاقچه داره آنرا اندامه علم

مُسْكِينٍ قَمَنَ طَلُوعَ خَيْرٍ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ^{١٨١} شَهْرُ رَمَضَانَ

پیارا یس ہر گھوٹ کردنکی راہیں آن پتر است اور او وا کر روز منگید پتر است۔ شہلا اگر ماشہ کہ دانید ماہ رمضان

الَّذِي أَنْزَلَ فِيهِ الْقُرْآنَ هُدًى لِلنَّاسِ وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَى وَالْقُرْآنِ فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمْ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ

آنکه فروز ساند مشعر آن فرآن هدایتی برای مردمان و پیمایا در هدایت و فرمان برسان هر که حاضر است از شاخه انبیا پس ای دیروز و بنگیرد آرا

وَمَنْ كَذَبَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّتَيْنِ آيَاتِمُ أُخْرَى يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ وَ

و آنکه باشد **ییلر** یا **ر** سفری پس ششده از روزهای دیگر میفرماید خدا شما آسای را و میخواند **بشپه تواری را** و

لِتَكْمِلُوا الْبَيْعَ وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَيْكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۝١٨٢ وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي

از برای آنکه تمام کبشلمه را و قابردگی پلاکبند از ابر آچمه را عوضش را و ناشاید
شکر کند و چون بر سست مدگلن من او من

فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ ١٨٢

پس یند سبکمن زود پندرم خواهم اچون خواهم ا پس یدرم او با جان آوری دین فاشا دشما خلاص سید حلال شد

لَكُمْ لَيْلَةُ الْعِيَامِ الرُّفْتُ إِلَى نِسَائِكُمْ هُنَّ لِيَابِسُ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِيَابِسُ لَهُنَّ عَلِيمَ اللَّهُ إِنَّكُمْ

برای شب روزه جمیع برادران آهاده لبس برایش و شما لاسیدا پلورا داسه خدا گشملودید

كُنْتُمْ تَعْتَاوْنَ أَنْفُسَكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ وَعَفَى عَنْكُمْ فَالْآنَ بَاشِرُوهُمْ وَأَبِئْتُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ

که خیانت کردید سوختلدا پس بدرفتار شما و دو گشت از شما پس اکنون مباشرت کنید ایشان را و بگوید آنچه نوشه خدا

لَكُمْ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتَمُوا

پیشا و جورد و باشامد ما آنکه بد آدرای شما رشت سفید از رشت سیاه از صبح پس تمام کبده

الصَّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا

روزنرا نا شر و مباشرت مکند ایشان را و شبانید در مسجد است حمدای خدا پس ردیف شود آنرا

كَذَلِكَ يبين الله آياته للناس لعلهم يتقون ١٨٤

همچنین هودا میگوید: «آیه‌هاش را برای مردمان تا شاید ایشان پیر هیزد»

در بیان صوم

بر شما متوجه شد حکم صام
از هوای فحش چهل آمرتلی
هست سوئ او در ایام دگر
کآن رود نایب ماب اهر صیام
هر انظاریکه عسکرد اهر صیام
یافت قرآن بهر اکمال متول
تافت فرغان همچو روحان وشرق
تا در ایام دگر دور از خلاف
پاد محمود پردگ آیت کند
بس علم را قریم هم مجیب

می شود آن موجب پرهیزتاری
 پس می باشد است اوکی و در دسفر
 ضیه مسکی را به ینی طلم
 می ساکنین را دهد تا و طلم
 شهر رخسانت کاهن وی زول
 ینانت و هدی در ملک فرق
 و در میس است و مسافرت مداف
 تا مگر تکمیل این مدت کند
 چون تو را پرسد این ای حبی

روژه بر هر استی از اهل دین
صوم واجب حر دران عفو بدست
چاره نبود از قبول خدایی
بهر او بهر دود در راه دین
گر باشند ارچه اعظم اسهال است
تا شناسی شاه معنی زین لیس
روژه باید گرد از وجه رضا
می نخواست تا قدمی بسر
بر حدایای او شاکر شود

ای گروه مؤمنان اسرار مقام
هیچنانکه شد نوشته پیش ازین
روز خانکده بجز محمود نیست
واکناسی را که باشد طاقی
هر که بر نیکی کند رخت یقین
روبه ورگیرد و از علم افضل است
این کمال آمد هدایت چهره
پس بران شد حاضر ایامه از شما
بر شا حق خواست دهر کار
هم بچرخ خوش مستخر شود

خواهد آن خوانده چون دروغ
در میان روزه زدن احتمال
حق نمی داشت باشد این روزه
صبح گردان حکم پس رب الفرج
هم بخوبی آید چه از وجه سعاد
وان موعود صبح صافست
آن حدود حق بود اندر عود
بود این صبر رد اهل هوش
جیت تران علم احلیک آن
هادی مردم سوی وحدت
واسکه حاضر شد در ایوان و رسید
وانکه ظ او بر صی است و غفل
وان مسافر آنکه در راه سالک است
هست از صبح شود او بصر
اصل صوم آن بود که او را اسام
چشم نگشاید قیصر الحسن حال
نشود جز صوت حایل گوش او
یاد کسی بود که گریه حرف او
ر میزد ماسک اندامی حوش
بی لب لب کر صند یک رنگ
هیج ولی آید او را بر مشه
آمد او دل وی و لب دلرم
ای حریف فکر رنجبری کنید
یک ذکر گویست حال ای غلام
این چنین وقتی باشد هر من
ماه روزه آمد و وقت حضور
خیط ای صبح وصل عاشق است
جز که دور وصل او آید سر
ناسر غلط شک و غوغا می
بشو از افطار عاشق ای هم
اورد در دامن مشوق چنگ
سکر آساعت که دور از دل است
از خدا خواهد می با درود نب
شام عاشق وقت درود و ماه است
او می خواهد درود آتش
مک دال طت دیوانگی
کست عاشق تا که ناله از افراق
هوش بچشم آستن حسله را
عزم او چو سکه حر آید سود
غالب آدم طلم گنج اوست
بگنود ما عمر از ویرانه زود
او ز گنج معرفت یکله بود
هست وحدت لازم ذات وجود
جیت هستی در حقیقت حزکی
چون شود پیدار از ان خواب گران
حق مدد هم جان و هم نام ای قنبر

پس اجابت میکند از طلسم
رفت با سواخان باشد خلال
بر توس خوشن خلق همه
تا نباشد ر شا صر و حرج
شد نوشته غرض می بر جاد
روزه تا شب بر شرا لایق است
بست حدکس طاعت دلان حدود
تک بی تأویل آیت دلا گوش
گفت باقتل او مسی در چنان
ما حتر جم و اینست است
ر شهود ذات رد عقل و دید
در حساب صص و صوب و ذلل
دور از ان دیدار و حشام است
ما شود واصل پس از رنج شر
منطق افشا و خیالت و حواس
حره آیات ظهور ذواللال
وصف او گردید ل غلوش او
وقت خود بنگه تاید صرف او
یکفته با حق گمارد پای حوش
به رگت آن سازد افسار کش
حر زحمان پوی دلب مشکلم
صحت بود که منکرود سرم
مشوم دیوانه بدیری صکد
وقت دیگر گویت شرح صام
شاه می دلم بود در شهر من
رفت دل در محل الله ور
ما شب امر چرخ منفرقت
یاد داند شام حمران از سحر
ک شود فارغ ز درد و هم نمی
تاغوری که عاشقی حون صبح و شام
وان کند دلمی که وقت گشت سک
حالت طلق چنان در محسرات
که منکرود رود او آخر شب
حون دل افکار و قوت اوقم است
حوش را سوزد در او با نباشی
ما چه ما منکرود یار حانگی
گردید او کن الله با يوم اللعان
تا ببالد گرفت حاله را
عزم عشق خوش بر آید نمود
نر کمپوران بنطق گنج دوست
غافل از کسی که دور و راه بود
دیده اش رخا تو بر و راه بود
هستی دیگر سراست و نمود
گر تو هستی را دویی مشرک
دایه دیده جیت چیزی در میان
روویی کن جزوی چیزی مگیر

باید ایمن آورد ایستادن بین
بر شا ایستادن نیست و اسلی
یعنی آن شهای صوم انصرهت
توبه یقوت از شا و کرد علو
هم خورد و هم یشلید شد
در مساجد جله سازید اعتکاف
حق بیان ایستادن کند آیات خویش
هست شهر صوم وقت احتراق
عقل یعنی عقل قرآنی باصل
علم تحصیلی است بچشک بنات
پس کند اسفک او بر مسر
هست او منوع بشک نین شهود
رنها دارد سوای آن وصال
پس باشد واصل را رستم
هست اسفک جوارح بر دوام
می مید هیچ غیر از روی دوست
با کسی جز حق بگوید یکنس
دب لالاید چیزی ملودا
بوست از تن بر کند شکله را
شع و لعلش ز آتش خوف و دم
ویش آمد بر شام جان من
شد پیرشان سو سو گفاری
عقلو حاتم نه شد بر روی او
وقت دیگر را پرس اومن کی است
لا حرم سر گم آن شلم می
گر گمارد و لب مشکیش بکله
هیج باید ملودم کاگرد وصال
گرچه آتیم رصنی سمشکلات
تا بود در آتش و سود وی است
حال عاشق جیت وقت اقطاع
کرچه حون میرود از چشم نرت
بب فیکری حر که آید دلش
هرمی وان گفت دلم استوار
این چنین صاتم کما دارد حواس
کاش بودت بر سر امک شور عشق
مهمان ناو حان و دلرو ناخا و او
ماه خواهم من تانه که که چنگ
و کم از جوی میاش او آدمی
آدم اهر عشق او عکم می است
گنج در ویرانه مدغم سکند
گفت ایس این طلم غای است
هستی آورد و زهستی دورمانه
بر سرای شد گشت از حیرات
حق پستی و احسان و قائم است
بگنر از این جان زحق در یوز کن
دست صاتم جز پوی نبود درواز

بر صلاح آید شاید بی سخن
هم شا صید ایشان را پس
بی زفرمان با نمان گشته خت
نکستلالت آنچه صان پودهو
تا یاش آید حوما از سواد
دور گردید ارتکاح و از اختلاف
تا پیر هیزه اهل دین و کش
قش را بر دور حق بالاطلاق
کوست موصل بر مقام جم وصل
عقل فرقاش خوایم از حیات
از وجود غیر حق بر جبرو سر
تا در ایام دگر پیداد وفود
وان شهود ذاتی و وجه جلال
عمر شد آن پیر شایان اسم
ار عاف رد اهل الله صام
او از آنها که هم مرآت اوس
از بد و خوب کسان فند دهن
از کف انداد لوی ماسوای
کر خیر است آن نهها حانه را
آب گردد بی بی نهها شکم
همان کاست بر احد از قرن
حود برهم دفر و طولار من
میکشد از هر دم بر روی او
آ که دل دال گبوشی است
سایا روزیت از مام می
حیط ایس را شلم از سید
عاشقی دلد خیر از ماه و سال
ش چو شد عاشق گره دار دل است
ک شامه این ش آن روزویت
از وصال یار و شکم دفع
رو که آیم ساعت دیگر برت
اسظار صبح باشد بیکشش
صوم ایسان ز باد و اشبار
تا مدام که ساستن لبس
ما بگنن داریم مذکور عشق
زلب زاو ز جیر زاو دیوانه را
آرم اهر ناله و غم چوب و شک
در سرای علم الله عرمی
هر که اورا بست عشق آنم ناست
تا نمان از چشم ما محرم سکند
سجده رخا کی زی اندر اک است
غافل از آن وحدت مشهور مانه
بر گانش قزمت آن یا فرات
هستی دیگر جو یوم قائم است
ای صفی الحق بیان روزه کن
دل پیر دازد ز غیر اهر ناز

سورة البقرة

دزد جان منقش در عیس است تا که مسموم از نعم گیرد اثر ناشناسی فری را از دوز روز آخر بود تاها بر طبق میرسدش بر طبق وین نیست يك	بدنه را چون بند آن فلان حیر رگ گونگ آهنگان گیر احرار میر او میرد جگر زندان مقام گمت او را چون خورده فلان این چنین و دعاست حال اهل حال	که خواهم چیزی از کسی آکس است و اگذا در هر دو را ریگدگر ضه نواتون شو در سخن غم تا که انتظار از آن بان مرشد حق کلت آری دست زندان بان و لیک
---	---	--

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتَذُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لَتَأْكُلُوا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ

و مضورید مالهای خودتان را میان خودتان باطل و پندارید آرا سوی حاکما آنکه مورد پارترا از مالهای مردمان

بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَقُولُونَ

بسی و شما میباید

باخورد از روی ظلم و جور و شر مال مردم کر کسی داسه رد غافل از آنکه حاد مال غیر مالها بیکه حرام است و شرور دیگر از حرم است و رشوب یارب یا که گویم صحت ادر احسن کر نکس وقتی دای مد کم	مال هم را در میان بکدر بد حسرت حرمش پیوسه پرد از برای هیچکس یکدوره حیر اول آن باشد که کسی گیرد مرور واجه گیرد شی نامدار و هیر یا فیک آرمست وارد من رشوبش از مع و ابرن رگم کر و قرو کف بود سر دور و د	باخورد از روی ظلم و جور و شر مال مردم کر کسی داسه رد غافل از آنکه حاد مال غیر مالها بیکه حرام است و شرور دیگر از حرم است و رشوب یارب یا که گویم صحت ادر احسن کر نکس وقتی دای مد کم
--	---	--

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْإِهْلَةِ فَلَنْ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِثْلَ الْبَنَاتِ وَفِئْتِ الْبَنَاتِ وَغَيْرَ ذَلِكَ لَسَا لَكُمْ فِي ذَلِكَ حَكْمٌ مِنَ اللَّهِ

میرسد ترا از ملها بگو این قصه است برای مردان و عیت یکی ایکه در آید حاکما از بتهای آنها

وَلَكِنَّ الْآيَةَ مِنَ آيَاتِ اللَّهِ وَلَقَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَانظُرُوا إِلَيْهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

ولیکن بکت کس برده ز کمبود آیهها را از درویشانشان و بر هر مردند را ناخدا بشمار سکار شود و کلوروار کس بدو راه

اللَّهُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تَقْرَأُوا الْقُرْآنَ وَلَا يَسْمَعُونَ لَكُمْ بِهِ حَقٌّ وَمِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ

خدا آمار که کلوروار بکشند او او حد حواز مکید هر سیکه حد ادوس بیدار دار حکم دگر را

چو بر سرده اوله در اسان بست بکو کر و پش ساها می بیر میرد از پروردگار بست باید راه بر صی لرح حق زد بکشگارا ست بار	گو بود آن و مها از هر ماس در سرا حاصل شود از اروا با حق گردید شاید رستگار نوکند باطل دین مردم خروج هم دارد دوست میخوسد حواور آنکه دست نفس را مدد صحت	با دران آرایش آتیه صمد لک یک است آنکه انتقوی جان کار زار آید در راه خدا نکند و ادر حد که از حد گذشت رفه زیر بار شی مد سگال در قال خصم شد جلاک و چست
--	---	--

وَأَقْرَبُهُمْ حَيْثُ فَتَنُوهُمْ وَأَخْرَجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوهُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تَقَاتِلُوهُمْ

و بکشید ایشان را هر جا که بکشند و بدور و کشید ایشان را از هر جا که بیرون کردند بشمار و فتنه سخت تر است از کشتن و کلوروار مکید ایشان را

عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يَقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ

در مسجد الحرام تا آنکه کلوروار کشند ایشان را پس اگر کلوروار کشند ایشان را بکشید ایشان را همچین است بدش کلان

فَإِنْ اتَّخَذُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَوْرٌ رَحِيمٌ

پس اگر بپایند پس بدش کند آمرزنده و رانست و کلوروار کشید ایشان را تا بکشند ایشان را فتنه و باشد دین برایش خدا

قَابِ اَنْتَهُوَا فَلَا عُدُوَانَ اِلَّا عَلَيِ الظَّالِمِيْنَ ۝۱۱۰ الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحَرُمَاتُ مُقَاصَّرٌ

پس اگر بایستید پس بپوشدش مگر بر ستمکاران ماه حرام بپایه حرام است و حرمتها خاص است

فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاقْتُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ۝۱۱۱

پس آنکه در شماست پس تعدی کنید بر آن باشد آنچه تعدی کرده در شما و بپوشدش در او بپایه که بدست خدا میزدن کار است

هر کجا باشد از رزید خون چه از مل است دومی باشد او شما می کشد آحاد می این دود شک خرای کاران پس از شرک و من بکشد دست دین بود بکشد خدا را و انکند هر که مطوق و ست او را خیر ماح آمد از فوشت می دود پس کشد از کینه دست انشرک طالبانرا شکن از عدالت و داد و سوسه داحس می سرکش است مشرکین کرده در شهر حرام ر شما هر چند در شهر حرام بر شما گردید حرمتها خاص چون کشد از او را می کشد اهل اسلام افتوا الله و اعلموا	هم عابد از دیر خود روى ز آنکه آن یکی کشد و این الفوسه هم شا شاد کشد امری بست یکی لایق بد گهران هر زمان ریح دم بکشد هست طاعت او را در اسلام از پیش عبود منظر است در هر یو پوهر گفتن از رزید از ان بگاه خون هست عمو را ایشان و اهل دین پاک گردد از او لوث غدا او و بیرون رحمت دل خوشست آچه مع و قتل اهل حق تلم قل باشد مع لیک از اعتقاد م شود از یک لغار از خلاص برده برده در امارا ر درید حق بود ما متقی می گفتگو حق حرمتها بود از روی حد	هم چنان کز شهر مان گردد دور هست جای قل ایشان مصلا پاشا و اچا کند از کار وار ایستد از وار از افضال و جیم تا باشد مع بکشد دار ایجاد امر حق دین است و می لیک حکمت متقی بد کاغذ مه تا ریزد از ارض وجود را بکشد و طالبان را می جاست همچین از سبه و سواس توسل اوس فکر پاک گردد از غدا هم خرا ر مثل باید دانشی بست حرمت گفتگو است و حال قل در شهر حرام ارچه بد است برده هر برده داران لاجست می بر هرید و داید امتضام حرمت احرام و مله و هم بلد
--	--	---

وَاتَّقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ۝۱۱۲

و احسان کنید در راه خدا و بسیار دارد دشمنای خود خودتان را بسوی هلاکت و بیکی کند هر ستم که خدا دوست میدارد بیکو کاران را

هم که افاق مال خویش را هم میدارد خویش از دست خویش می شود از افاق اخیل موس آنکه از افاق رست از هلاکت ایستد لا تقوا که ز افاق و مند پس کید احسان که آن سلطان خود جست احسان از خودیت رستکی گرمی در راه دین داری نیز آنکه جان ایسان دهد در رحمت	در حد حق خط و دین و ایشان را در هلاکت از سنی آخو کیش ران قلندش در راه و فوس گفت غالب بر حدو در سرکه می توان سن روی خیم سد دوست دارد عمارا در عود ر حق از راه غا میوستگی بست احسان غیر عمل ای عزیز کاین خلاص شئی اهر طاعت	خطایی از اهل دین مستحسن است سنی دین سر داز ملز لیم دست حان تا رود دشمن ز دست ا گوی بد سخن از افاق مال و ده خواهی بود در چش اشیر جست احسان ترک جان و دل مال کر دل از سر احسان و اقباست آنکه خود حق بود و خرابی است تا پس از پیش از این رهگذر
---	--	---

وَأْتُوا الْحَجَّ وَالْمُرَّةَ فَإِنْ أَحْصَرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّى يَبْلُغَ

و تمام کنید حج و عمره را برای حد این اگر بپایان نرسد پس آنچه سبب شود از هدیه و هر آنکه سر را تراشد آنکه رسد

الْهَدْيُ مَحَلَّةٌ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ آذًى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكِ فَإِذَا

فرمان بجایش پس کی که باشد از شما بیمار یا آذی از سر او فدیه از صیام یا صدقه یا نسیک است

أَمِئْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْمُرَّةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فِصْيَامَ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي

این سه چیز پس ستم که نتواند سه روز صوم یا حج پس آنچه سبب شود از قربان پس هر که نماند سه روز

سورة البقرة

الْحَجَّ وَاسْبِغْ إِذَا رَجَعْتَ مِنْكَ عَشْرَةَ كَامِلَةً ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ^{۱۳} الْحَجَّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ مِمَّنْ قَرِصَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفْتٌ خُدَّارُوا بَادِ كَهَذَا سِتْ هَوَيْتْ حَجَّ مَلْعَاهِ سَلُومَتْ بِيَرْكَوْا بَرْدَانِ حَرَابِ سِتْ حَلِجْ وَلَا فُسُوقٌ وَلَا جِدَالٌ فِي الْحَجِّ وَمَا قَتَلُوا مِنْ خَيْرٍ يَمْلِكُهُ اللَّهُ وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى وَاعْلَمُوا أَنَّهُ وَعَلَى حَجَّ وَهَرَجَكِيدِ ارْ بَكِي مِدَامَا رَاغَا وَشَهْ كَرِيدِ بِيَرْكَوْا بَرْدَانِ حَرَابِ سِتْ حَلِجْ وَاتَّقُوا بَا أُولَى الْأَلْبَابِ ^{۱۴} لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَقْسَمْتُمْ مِنْ وَبِيرْهِيَهْ اِلَى صَاحِبَانِ عَقْبَا بِيَتْ رَشْمَا كَلْمِي اِيَكْهَوِيَهْ بِيَدِي رَاارِ رِيْرُودْ كِلَوَانِ بِيَرْكَوْا بَرْدَانِ حَرَابِ سِتْ حَلِجْ عَرَفَاتٍ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَيْكُمْ وَانْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ عَرَفَاتٍ بِيَرْكَوْا بَرْدَانِ حَرَابِ سِتْ حَلِجْ وَبَكِيدَاوَا هَمْهَكْهَرْكَوْا بَرْدَانِ حَرَابِ سِتْ حَلِجْ وَاتَّقُوا الْفَالِينَ ^{۱۵} ثُمَّ أَفِضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ^{۱۶} فَإِذَا قَضَيْتُمْ أِذْكَرْهَانِ بِيَرْكَوْا بَرْدَانِ حَرَابِ سِتْ حَلِجْ وَطَا آفَرْدِي كِيدَنْخَاوَا مَرَسْتَكْهَذَا مَزْمَهْرَا سِتْ حَلِجْ مَنَاسِكَكُمْ فَأَذْكُرُوا اللَّهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمَنْ التَّمَسَّ مِنْ يَمَلٍ رَبَّنَا آتِنَا فِي مَنَاسِكَ حَرَابِ بِيَرْكَوْا بَرْدَانِ حَرَابِ سِتْ حَلِجْ وَبَكِيدَاوَا هَمْهَكْهَرْكَوْا بَرْدَانِ حَرَابِ سِتْ حَلِجْ وَاتَّقُوا الْفَالِينَ ^{۱۷} ثُمَّ أَفِضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ^{۱۸} أُولَئِكَ لَهُمْ نَصِيبٌ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ^{۱۹} وَاذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ مِمَّنْ تَسْجُلُ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ خُدَّارَا دَرِ رُوزْهَائِ شَرْمَشْدَه بِيَرْكَوْا بَرْدَانِ حَرَابِ سِتْ حَلِجْ وَبَكِيدَاوَا هَمْهَكْهَرْكَوْا بَرْدَانِ حَرَابِ سِتْ حَلِجْ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ^{۲۰}

بِرْهَزْ كَرْدِ وَبِرْهَزْ جِلْزَاوَا شَادْ كَشْمَا سَوِيْ لَوْحَرْكَوْا مَشْوِيَدِ

در بیان حج و عمره

<p>حج و عمره فرض آمد بر عباد حج بود ارکان افشائی چنین و آنچه از ارکان باشد در نیت پس اگر منوع گردید از همه سر بقرارشد در شوقش باشد اگر کسی مرض و روج سر</p>	<p>حق بیان آن کند بعد از جهاد بت و احرام رد اهل دین و کفایت است و ساء و لیت یا عرض آراست قربان حکو جز که قربان شود در موضعی چون شیش یا نین روش و حج دیگر</p>	<p>سخنزد باید این دورا لله تبارک پس وقوف اهر مطمئن و طواف هست هم ارکان عمره بطلان گر میرفتند آهم بر شما موضع قربان او احرام حج پس شود عتاق سوی خلق مو</p>	<p>از فراص و در سن در هر مقام در صفا و سبوه سی اوطاف صاف بتو احرام و هم سی و طواف ورده باشد سوم کامی او هدی شد می و در عمره مکه بی حرج از سه ضعیف آورد در حاکم او</p>
---	--	---	---

صفت و قربان و صوة است آن
پس شوی این بیوا و حوسوس
گر میر شد آن از هر کی
دی بود آ را که بود در مقام
از تنم گوتت وصف و صفت
بعد احرام اول از عتات نام
در صفا و صوة می او یکده
پس بعد بذر از بیت الحرام
پس کد اقامه را اعمال حج
پس برهیرید و داید ای حساب
حج در آن واجب شد از حسن حال
پوشه در دارید و سود هیچ داد
ر شا سود گسلی در شمار
بست حرمی هر او دی احرام
ذکر او باشد هدایها که سواست
پس او آنجا که رگسند ملی
و در حدان و لعلد آمیزش و بیم
همچو از آبشان آورد یک
گوید از دما بد یارب سما
به کسوی در جهان با داشم

صوم به بافت یاده روز دان
و ز مواج چاره خود از عوض
در میر بست صوم از هدی می
اهل مکه و حاضر ست الحرام
کوت واجب رد اهل معرفت
و ان دود ملوم رد ناس و عام
میاید می و یوید مرحله
بهر حج احرام دیگر ز اهتمام
بست حاجت و بیان افعال حج
که خدا را می شد آمد عتاب
مردان در شاست و مفسو و حدال
هنگر از خوی اگر دلزید یک
ضلی از حوید او پروردگار
ر شا صلی است این از کردگار
ر شا سود می راه راست
پار گردید و تائید افسلی
که شا را او صورت و درجم
سنت تر با دلی علم و اعتقاد
هره عقی سواصیم از خدا
هم نگهدار از عتاب آ شم

صفت برشت تن کد بارت سک
چون بره کس تم کرد یک
وان سه روز و هفت یاده شد بجم
رحمت از حج است بر شهر و له
آن تنم که بره سوی حج
پس شود درمکه داخل بی صورت
پس کد خضرو کردادو "عل"
پس رود از مکه بر مرغزانو باز
شرح آن صفا است یکبار کد
شهرهای حج که سلوم است آن
راچه دروی می کند اقبال یک
می برهیرید کید ره روشن است
پس از کس شد اجیر کس حج
پس حو رگسید از عرفات شد
پیش ایی دود یکبار در صلال
پس از عرفات یا از "مردابی"
پس مساک را چو نگارید یک
پس بود از سرنگان با جردی
هم دود نایشان که گوید دهن
صفت ایشان را صیپ هم توان

شاد باشد گر جای آری سگ
سوی حج تصیرا هدایت لب
چونکه رجعت کرد نامود حج
وز می بر مکه هم دارد سد
باشد آن از پاری رب الفرح
در طواف خانه پس یاده حور
آید از احرام بیرون یک دل
سوی مشر باز گردد نا نیت
آگه از حله اهل قشر و لب
پس دواها هر که حج کرد از کسان
چنه را داد هدای بیشتر یک
ر اول الانا برهیز احسن است
یا قطرت کرد دور است اندر حج
رد مشر از خدا آید یک
شکر صفت پس کید از نوال لال
لیک عرفات یک ما یف
یاد آید از هدای بیشتر یک
که هر دیا شاد عایدی
هره دیا و دی ای ذوالس
راچه یکی را عودد اکساب



در بیان ایام تشریق



حق می باشد سریع از احرام
وان بود تشریق می ماستور
در قصد تأخیر هم بود گاه
حج بود در رد ما توجیه ذات
سیر می افقو ال الله را تمام
بود اند می را فرض بود
هست ما استشارت در حق
همچو حیوان صیغ و هم قوی
سب دیگر صوب و عسر الاقباد
صع می از مصاش مشکل است
می لانتوا را گوش دار
وان سس ای شاش ماوان
هست مجموع از سلوک از شهود
پس ر اوضیه است از اما کها
چست طوف که رد رهروان
حال طوف در حور دوست چست
یار آمد وقت علم خانه بست
خانها ویراه گردد بار ها
سختو میگفت از مدات خویش
ای خدای کت می یاریست
خانه ویران ما را سکن چنان
خانه دلرا تو پردازی ز غیر

زود می میرسد روز ایام
در می ماند مدی یا دو دود
هر آن کاور است بر هر ار اله
عمره باشد بر توجیه صحت
میاید در سلوک از هر مقام
کار مشکل را جوش آسان بود
رحوس علف و اعلی و دون
که بد اندر تعلل مستوی
حود ر آها بست دوجل اعداد
اندرا حرم از این دو داخلست
موسم آثار ضعت خوش دار
هم صیغ از نوری استعداد و جان
هم ز دید و هم ز روح و خود
با چشم می پرد حاشتها
هفت بوت پیش جان حل جان
بهر از بسکی و رستکی است
جای حرف محرم و یکاه بست
یار ماند ی باز از دوا ها
میود از ذات خویش ایات خویش
حر تو اندر دار دل دیار بست
که در او غیر از تو باید میهن
که شاری حیر بر افکار غیر

یاد آید از خدا در دور چند
ور رمی در دوم گیرد شاف
پس برهیرید داید ابیکعب
وان مقامیکه هب اندر طریق
طر دارد گر شا را می دون
در رمی که دل کان می است
اندرا استعداد و احوال و صفات
صی از آهاست حیوان ذلول
همچو صی اوصاف از حوس
بسی از حاجت دائم محسود
نایل آن هر گز نگردد با کاسب
قلب او از عارشات مستر
وان غلاب وان خیالات و هموم
چیت احرام آن که در طی مقام
پس اندر عشق او یوستکی
وسم از کون و مکان یکبارگی
پاش حاضر خدمت جانه را
همچان که بود و دیاری نبود
همچنان در ذات خود باشد که بود
چون نماند خانه و خانه خدای
در حور آن رتبه کن این خانه را
کاربکو آن کند که قدر است

کان شمرده گنه رد هوشد
لب حرمی هر او اندر نهاب
حشر طلسوی وی از هشاروسب
باشد اشامش از ادراك عمیق
ران مقاصد از امرات ران شتون
این تما طب را ر ما صاحب
مخلف شد شها در واردات
کوت سهل الاشیاد می حو
سهل باشد قف و فمش می عوس
سب دیگر بر مساک ظنود
خس قاربان شد در ارض غلب
صحتش بود اندر حلت مشهر
هست رجسره که گله آرد هموم
کرد لنت ها و شهوت ها حرام
از صهای هستی رستکی
یافت دل از لطف وینع آوارگی
وقت دیگر کن طواف خانه را
درسایش خلق و گفتاری نبود
سب جیش مثل و یاری در وجود
تو بانی فرد و واحد در سرای
ده حقیق صورت افشاء را
هی ملرا ناظر اسف و ساز است

سورة البقرة

عشق گوید ترک مزویوست کن
گرجوی توفیق و عشق افروختنی
هست گشتم چون تو گفتمی هست عشق
من بگویم علم دیگر شایدم
عاشق از حود قرون مینایش
کر غفلت آمد و فصل عشق بود

خدا را خال ز غیر دوست کن
ماسوای خود زدل بیرون کنی
موشیوری نست حلت مست باش
لایق از دانی حرفتی زایم
این غفلت لایق عشق آیدش
زان غفلت جویش حق سدر گدود

گویم این باشد توفیق خدای
من حودم بود من از بود تست
مست بیرون کردی از مجاهد ام
این غفلت حوئی هم آدمما ز تست
ساک آدم حق عشق خود سست
پس غفلت کر تلم در طلب

خواهد ابر او کس ناند دوسرای
هستم مفرع وجود و جود تست
همچنین سر گرم آن بیله ام
عشوق گریختوی افروخته هست
لا حرم این فصل پوشش سرنوشت
لانته عشق است ای ترک ادب

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَبْغِيكَ قَوْلَهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَشْهَدُ أَنَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْإِصْطِمَامِ ٢٠١

و از بعض کسب بگفتند آرد تو را گزارش در دین دنیا و گواهی آورد خدا بر آنچه در دل اوست و او شد جدا جدا و است

وَ إِذَا تَوَلَّى سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفَاسِدَ ٢٠٢ وَ إِذَا

و چون برگردد شایسته در زمین ماسد کند سر آن و نابود کند کسرا و سلا و خدا دوست پیدار و فساد را و چون

قَبِلَ لَهُ أَتَىٰ اللَّهُ أَتَىٰ اللَّهُ أَخَذَتْهُ الْمَلَكَةُ بِإِذْنِهِ فَنَبَّحَتْ بِهَ جَهَنَّمَ وَ لَيْسَ الْمَهَادُ ٢٠٣

گفته شود در او ابر هر خدا را که بدو آرد و حجت که با او کردی پس می باشد او را هم بهر آید سری است

<p>هست از مردم کسی کافران او هر خدا را شاهد آرد در بیان باطن او را و خدا داد که جنت کند و سنها آن مد سرشت خواهد او را در هلاک از نرو کی چونکه گویدش بر هر از خدای عمری در حق و علم است و بود س گیرد چهل مرت موی او</p>	<p>م بورا در زندگی آید حکو لیک طش بس همه مالسان دوسریش خالق و کعب بست جهد دارد تا کند نابود ورشت ر خلاف آنچه خواهد رب دین گیرد او را چهل از سر تا پای مرت باطل بود ایم و تصور باف دوج با گناید روی او</p>	<p>میکنی از حسن گزارش عجب باطل او ر خلاف ظاهر است چونکه برگردد کسی از عباد کشتنای عشق بود حد عشر دوست کی دارد خدا هرگز فساد چهل چسی آن جهلی عالم آن همه عبر و صوع آرد بقی پس بود کافی حسیه او سترش</p>	<p>چون کند اظهار ایمان و طلب س شید اندر عباد او دسراست تا که اندر لرس اندازد فساد سها که باید از وی صدائ تا فساد آن دغل یاد مراد که بود در حطبت مستدام و بی همه چهل و عرو و کرو کین و ر جهای حاه آب ترش</p>
--	---	--	---

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْغَبٍ وَ اللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْإِبْرَارِ ٢٠٤

و از مردمان آنکه می فروشد خودش را برای جسی خوشی خدا و خدا مهربان است بر پارسندگان

<p>هم کسی از مردمان باشد که او این نشان شیر مردان حق است ترک میل خود کند از عقل جنت ای ملائک ر جیب مردان مرد رود هضا پشت او دشمن عید گفت حق تا سر ایل آیا شیا مر علی رجای احد حقه است تا بیاید از چه صمی بوالشیر تا بیاید آن رموز عشقی مرشیا گفتند این سنگ نماست صد هزاران خلق ریزد خونشان سهل باشد گر چنین آدم یکی او مرا اندر زمین باشد ولی جان و سر را تا نزاری خاک عشق</p>	<p>م فروشد صی خود را م و بو که از ایشان کار دین با روضت تا رضای دوست سواست حست سجده ها از روی عشق آری شود و د هیش زهره ها بر تن درید حلی خود سازد در دیگر خدا ترک جان رخصت احد گفته است گفت مسجود ملائک سر سر که نهان میبود در ذات صفی دور از اندیشه و آرزو ملت عالم و آدم شود محروم نشان در جهان پیدا شود دور از شکی گفت ظاهر از حلی ذات علی ک چو اجد بگمری ز افلاک عشق عزلان از کار او برده بی</p>	<p>تا مگر حود رضای ذوالجلال ا کند حصص از خیر و روضت حای احد آن رسول مقدای این چنین مردی رؤف و عدالت پس خدا شاید که باشد مهربان گفت بود در ملائک این وفاد ر زمین از آسمان آرید رو تا نیست از چه رو آدم سرات و آنکه گفتم با خدا اندر زمین مهر بودید کا پسان آدمی تا حشر این خلق عالم سر سر ر زمین آرید رو و ز من سلام هم بینسانت رسم و رله عشق قر خواهی شیوه تسلیم گیر بر رموز معرفت و اسرار وی</p>	<p>زین رضا حوئی بود خیرالجال مقب هرگز نکرد خویشان حقه او هر حطش رفتای حیدر شیر امکان دریا دل است ر عادی این چنین با نکره خان گفت حق پس در زمین بسند خدا فضل آدم تا نکو سید از او آفرینش چون صف او گوهر است خلق خواهم کرد خلقی پاک و طیب خواهد آمد در زمین صاحبی خوشان ریزد ز بیع بیکدیگر مر علی گوید ما صد اسرار تا اند کر عمری ر شاه عشق از علی رسم ما تسلیم گیر</p>
--	--	---	---

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَآفَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ٢٠٥

ای آنکه گرویدید در آئید در سلح همی و پیروی مکید کهای شیطان را در سیکه او برای شایشتی است عودا

قَالَ رَلَلْتُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ فَأَعْمُوا أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٢٠٦ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ

پس اگر لریدید مدار آنکه آمدنشرا سحرها پس دادند گفتا غالب درست کردار است آیا انتظار بر همگر اینکه

يَا نِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلُلٍ مِنَ الْعَمَامِ وَالْمَلَكَةِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ إِلَى اللَّهِ تَرْجِعُ الْأُمُورُ ٢٠٧ سَلِّ يَسِي

باید ایشانرا خدا در سامان از او و فرشتگان و حکمشد کسر و سوی خدا بر مگردند کلهما بر سر بران

إِسْرَائِيلَ كَمْ آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ وَمَنْ يُبَدِّلْ نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ قَالَ اللَّهُ شَدِيدُ

متوسرا چند دایم ایشان را آیات روشن و هر گسند کند صحت خطرا مدار که آمدن او را پس در سیکه خدا سخت

الْعِقَابِ ٢٠٨ زَيْنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَيَسْعَوْنَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ اتَّقَوْا فَوْقَهُمْ

عزوت است آراسه دشوار برای آنکه کفر شد مرد گلی دیا و سحره کند ا کهانکه گرویدید و آنکه بر هر دور ایشانند

بِوَمِ الْقِيَمَةِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ ٢٠٩

روز روز قیامت و خدا روزی میدهد مگر اسما و هر روزی بخواهد

در بیان راه راست که آن سلوك اصفیا است

قطره خود مصل با حق کید
بیت از اسلام و امانت شان
که تورا کافی بود اسلام و دین
را ننگیدی آمدی در حتم و حنک
که پنداری که مشتغال شکست
آرد از وسوسان در اضطراب
آه آمد مطهر او در کمال
که سی مرآت و به واحد است
بیت مضمونش شیر انداخت حق
خان او هرگز که رفت از مان
و ان ولایت طوره را جامع است
و آنکه آمد مرش را پندت
و آنچه بهر کسی کند انبیک و بد
و ان ملائک همچنان با غر و نام
قتلانی آید از حکم وعید
بر خلاف بی ملل بدو ننگ
که کمی نکند آیت و کتاب
یا که سازش با عدل و در دکن
پس بدل کردند آها از وجود
بلکه خود عین حسین و غذای
و ان خیران لطیف پاک خان
کآن همه آزاد و ایمان در خدمت
کز چه صحت گشت املک یا مزید

بسم پی ر ولایت دو کید
بولای اولیا در هر زمان
کرد وسوسا دهر این دیو لیس
این هملن صدمات کروی بدو ننگ
گر تو ایملری دگر ها محمد
کان شارا دشتی بود آنکسر
سجده باشد محس ذات دوالحال
مران صرا الحق شلعت است
سجده حق کرده از مرآت حق
آنکه پنداری بونی بود آنه جان
بور هر دوری بطوری لامع است
پس طریق از شامه از ثبات
هم حکیم ادره اصل خود
در مثل سایها از علم
منتظر پی که بر نهر شد
و ان فنی الامر آنکه کرد کار ننگ
لبن فروز مست نهید و عذاب
یا خویش این را سوزان سردکن
آیت بین که از ما فصل بود
در عقاید و شهادت این عطف
همشان سحره بر ایامیان
امل جت فوق امل دوزخند
غلش پیی بکسی نبود پدید

حکمی در سلم و روی نگرید
از ولایت وان بولی برویست
سی داخل در این دارالسرور
کو تو دان نگاه ای تیره خان
بهر ماضی ذیل حاکمی
تا کردی پیرو آن راهن
عشق شد راه وسواس ای خیر
پیش آن آیه ساعد یکری
گر عاید سجده مهر ادیش او
حشم حاکم در خالت ماملر است
لیک دارد در عایش خور ها
ز آفات از چشم داری رو متاب
بست خیری ماضی در اتمام
حکاید ایشانرا هاما کرد کار
حوس سوی اوست رگت امور
آید ایسان بر تحریب و عذاب
سنت حاکم هیچ بر این گرو دار
در عمل سوره در دان دوشی
تا چه دایم آنکرها و اعدال
کآن و هر سده گلی مکمل کرد
دهگانی جهان با کسکه
فوق ایشانند در روز رستخیز
پسداد و کی شاد کرد گشت

ای گروه مؤمنان داخل شوید
در این اسلام و ایمان چاره بیت
شاهرا تا دل باری در حضور
این ولایت چیست دیگر ای ملل
کردی از ما محرمی یکسانی
گلم شطاعت ان وسواس وطن
کز چه باید بود در تمکین پی
بی او و آیه روی دلری
بیت خود مسعود لیکن پیش او
بور احمد هر زمان ظاهر است
تا اند مانی بود در دور ها
روشیا چله باشد ر اصل
پس بداید اوست غالب یا کرام
میرد آیا مگر آن انتظار
کار ما نگارده هم المصور
وصف نهاریست در مسمی سحاب
چون سوی او بود رگت کار
بیت از انکار حکم تر می
کن ز اسرائیلان از ما سؤال
و آنکه منتای حق تبدیل کرد
شد در هر کافران آراسته
و انکسان از راه غوی و تنیز
مجهودوری مدار هر که خواست

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ^{١١٢} وَعَلَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَلَىٰ

ووشته رشا کلدان و آن مفتاست برای شما و شما بدینکه بس و بدچیزی که آن کرهست و شاق و رشا حیر اسب لك از اطلاق

أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ^{١١٣}

لیکند دوست دارد چیزی را و آن بدست برای شما و خدا میداند و شما نمیدانید

ر شا موشنه شد حکم قال اگرچه باشد شاق آن بر دجال بس و بدچیزی که آن کرهست و شاق و رشا حیر اسب لك از اطلاق
بسرود جبری که میدارد دوست لك از بر رشا شری دوست و شاق حاصل داد او را ه شا چیست علم خلق با علم خدا

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ

میرسد تو را از ماه حرام کلدان در آن نگو کلدان در آن بر رگت و بدو داشتن از راه خدا و نهر است بدو

وَالسَّبْعِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَاتَّقِنَا أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ

و مسجد حرام و بدو کردن ایس از آن بزرگتر است در خدا و چه بر گزاست از کشتن و هت

يَقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَزِدَّوَكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنْ اسْتَطَاعُوا وَمَنْ يَزِدْكُمْ مِنْهُ فَدَيْتُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَبَّوْهُ

کلدان در یکدیگر شاربای که کرد اندام شاربای خود اگر و ای داشته باشد و هر که برگردد از رشا او دین خود بس میرد و او

كَافِرٌ قُلْ أَتُؤْتِيكَ حَبِطًا أَعْمَلْتُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ^{١١٤}

کافر است بس آن گروه و بپذیر میشود کلدان در دنیا و آخرت و آن گروه بدین آتش ایشانند آن ها بودند

إِنَّ الدِّينَ أَمْرٌ وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللَّهِ

مردی که آید که گروه و آنکه هجرت کرد و جهاد کرد در راه خدا آن گروه امیدوارند رحمت خدا را

وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ^{١١٥}

و خدا آمرزنده و مهربان است

<p>دور بدش شد رح شهر حرام در نفس رد رسول پاک جب هر تحقیق از رسول پاک دین مانند از ولایت و کفران آفرید فته از قتل است اگر بالین آن نقل حرمی معظم فرست ر شا با کار بس گیرد تنگ بس ببرد کافر است و مشرک خالهین باشد یعنی خاوندان ک شود آن خلق شوم از وی جدا ست لایق دان از حال و مقام چنگ با شس فدای لا اخلق و اعظم آن ایچکه باض جود کرده اند آن قوم هجرت از دیار که غفور است و رحیم او بر عید</p>	<p>دور آخر از حلقی شد نام مشرکان رفت بر ایزاد و عیب یا که پرسیدند آرا مصلحت گو بزد ملت آن دمی حکیر یعنی اشراخ مصلحت از آن دور جب قتل از چه ذب اگر است دست نکند از حد اقل و قتل و جنگ از شا برگشت از دین و یکی لعل لود آجیبات و امانان هستی او با که میباشد بجا همچنانکه قتل در شهر حرام وقت چیست حق امر است خلق فته باشد کفر و شرک امرو جود و اسکه آورده است ایان از اختیار از خدا دلورده رحتها امید</p>	<p>مردی آمد راه داخل شرک و غیر در میانش بود قتل حرمی حرم را وین بود دور از حرام از او بود شهر حرام احوال اگر است اشراخ اهلش از حرام در هر کس تردید ایشانرا نام با برگردیدن از راه دین اهل ایان را بود و ارتداد در دو دنیا خوار بود حالش همه مسی او چون که خلق شوم دوست کرمی داری سرفراز و خوش سوی حق باشد جهاد نفس غلام اگر است اشراخ ایان از مکان یش اهلش که شرک از وی بکست این جماعت راست رحت در نهاد</p>	<p>مصلحت کشیدش از حاکم عمر اولین فنی که واقع شد همی کرچه رو کشید در شهر حرام آمد ان آیت که رسد از قاتل همچنین است الهاء از هر مقلد یا خود آن همه اعظم کر مقلد میرشا را میکشد از حد و کین تا مگر مصلحت نماید از عباد مشود باید اعمالش همه جاودان در بار وی از چه دوست لك بی تأویل آیت دار کوش در وجه یا که استغرق نام نوه های روحی اهل قتل دان کر کشید او را شامی اندکست هم سودد از بقیه در وجه جهاد</p>
---	--	---	---

سورة البقرة

يَسْتَلُونَكَ عَنِ الْغَنَمِ وَالْبَيْتِ قُلْ فِيهَا أَنْتُمْ كَثِيرٌ وَمَنْعُ النَّاسِ وَ إِنَّهُمْ أَكْثَرُ مِنْ نَفْسِهِمَا

میرسد ورا از غنای و بیتی که در آنها کثیر است و مانع از ایشان و گنای آنها بیشتر است از نفع ایشان

وَيَسْتَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلْ الْغَنَىٰ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ٢١٨ فِي الدُّنْيَا

و بیشتر از آنکه بپرسید که چه می‌دهد بگو غنای کما می‌باشد برای شما آیه‌ها را تا تفکر کنید در دنیا

وَالْآخِرَةِ وَيَسْتَلُونَكَ عَنِ الْيَتَامَىٰ قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ ٢١٩ وَإِنْ تُضِلُّوهُمْ فَأَنْتُمْ أَكْثَرُ ٢٢٠

و آخرت و بیشتر ورا از ایام بگو اصلاح آوردن یتیمان را است و اگر آبروش را بپوشانید ایشان را بیشتر از شما می‌باشد

الْمُقَدَّرُ مِنَ الْمَصْلَحِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَعَمَسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ غَرِيبٌ حَكِيمٌ ٢٢٠

ماده که در آن اصلاح کما می‌باشد و اگر می‌خواست خدا هر آینه در دفع مصلحت شما را می‌پوشید و شما را در سگارت

<p>از او می‌رسد از جزو فقار که بود در این دو حره بشمار ایشان پیش از این از ایشان عقل را باین که در آن است در عقل او جزو مال او فقار آن بکمال از حد که می‌رسد حق ندارد از او می‌دو خط از او می‌رسد از ما می‌نقود حق نباید در شما روشن چس بسی لازم برش از حال بیم مالشان را آمیزش از ساری جمع که وضع باشد با ایله پل</p>	<p>جزو سر و رگای دان گیر هر چه آورد سر جرات آنمگر لحم و ده قلم شود در سلسی مع این دو اسلث شده است گفت ران اشتر زعفران و بود گوئی آخر بوبه و هلم زرد من کوک که اطاق است هواسی رمال از او می‌رسد از پیشین در صلاح باشنا ایله اسواحد و دوست مضال از صلاح و از قناد در شما و رواسی حق بدینک پس هر راستو حکم او در امور</p>	<p>که بود در این دو حره بشمار سی دارد عقل امر و دهش عقل چون شد آدمی لعمرو دست پس کرد مرد مرد دین و دواز ون فراید در وضع در هر می رو و ر کرد مال مع و سر کرجه بیاید کیم اطاق و چون آیت خود با کید ادبیت وین حرکه گوئیم ایست از مال بستم یک باشد بی قناد و اسواطع یا بوجه یک و قطعی شمار ما شود از کارشان بکاره دور</p>
--	--	---

وَلَا تَسْكُبُوا الشُّرَكَاءَ حَتَّىٰ يَوْمٍ وَلَآئِهِ مَوْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكِهِ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ وَلَا تَسْكُبُوا

و نکاح مکیه و رهای مشرکها تا آنکه بگردد و هر آینه مومنین بهتر است از مشرک و اگر چه عجب شما را و نکاح مکیه

الْمُشْرِكِينَ حَتَّىٰ يَوْمٍ وَلَآئِهِ مَوْمِنٌ خَيْرٌ مِنْ مُشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ ٢٢١ أُولَٰئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ

کفار را تا آنکه بگردد و هر آینه مومنین بهتر است از مشرک و اگر چه عجب شما را آن گروه می‌خواند سوی آتش

وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَى الْحَيَاةِ وَالْمَعْرَةِ بِآيَاتِهِ وَبَيِّنَ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ٢٢٢ وَيَسْتَلُونَكَ عَنِ

و خدا می‌خواند سوی بهشت و آمزش بفرمان او و طاهر مکه را با نشان برای مردمان تا تفکر کنید و بیشتر ورا از

الْمَجِيفِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ قَاعَتَرُوا النَّيَّاءَ فِي الْمَجِيفِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهَرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ

جس بگو او بدست پس کار می‌نویسند از در جس و نزدیک شود با نشان آنکه بگوید پس چون طاهر شوند پس یارید ایشان را

مَنْ حَيْثُ أَمَرَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ ٢٢٢

از هر جا که امر می‌دهد خدا بدو توبه کند و دوست دارد توبه کنندگان را و دوست دارد پاکیزه کنندگان را

<p>مشرکات از به بنکونی سر نه باورد اندر نکاح مکه را که ایشان اهل آمد و سب در مقام اذن خود می‌کند</p>	<p>آن زمان مؤمنه پس هر قدر مشرکین را هم نسأ مؤمنه هم شما دارید زین می‌عیب خواست آمزش در هر دو می‌فرمود</p>	<p>هر که ایست آورد از التفات ز آنکه ایست اهل مالد و جال کرجه در مال و حسن او اوقات است حق بسوی جت و کار بر تان</p>
--	--	--

الجزء الثاني

آتشکارا سرد آتشی بنلی
هر یرون برن اسلام
گفت داری هیچ تروسم قبول
گفت اول آیت لا تحکوا
هم نیازی کوست ما اغیار بیلر
آکه بیش او حد برکش تو
از زان دن جهشال باشد دور
دوست دارد حق اگر بنماید سی
ما که خودی است و غافل حاشی است
ک شود این حدیسی از توفور
ادک ر حال خود ک مگری
ظاهرانرا دوست میدارد جدا
در نمیدانست او هر جهت
نعم ورد طرف ادراعی روح
نعم می کارد آتشی ک می
مهره شمی دعی ماری کدی
دوچین اوصی که ایست صفت

یاد آرد او را در سیاس
خواد او را یکنو از مثرکان
گفت آری لک ما فتن رسول
یلر خون بیود کرد ما عمو
دنگرکان مهر جانودرم مار
ک شود هر کرست حویش بو
پاک ما کرد زان عیب و غور
کاش از ذب و پاکان از دس
دوری ارووی حوی ما بیراست
راصی را ما نالی در حضور
مغل گردی شوی ار شود ری
مطهر است آن کرمونی کرد خدا
و اس حق کاره نم صرف
ه حائی کوست دور اندم شرع
همچو ان ایتد ای مرده سی
قدور از انیش غاری شود
مستقل آرد از هم معرفت

شد بنگه زامی یشتر - مکتبیل
روی بروی هر زرجویی سود
این سخن با سید لولان گفت
شهرها از صحت او دور باش
ناظر طرات اوصه خود از دانشش
کوک که آن افتخار و کبرانی
شاید از وجیه کرامت و رواست
خس دون وقتی که میرایس شود
خی او را جور بدن حایس صی
که خوگون رحله و اعصای نیت
و نه توی مدت پیر مکتب
مفهمت ره نبود مردان حق
چون سویت رخت مان غلاله
شوره زار است و روید زان گاه
نهر زانو کردی طلع زار آورد
فخر با گین کردی سگشت شهری
که بود اخ و آلاش تیر

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حَظَّكُمْ مِنْ حَرْبٍ لَكُمْ فَأْتُوا بَحَرْنَكُمْ أَنِّي شَتْنِي وَاقْدُمُوا لَأَنْفُسِكُمْ وَأَتُوا اللَّهَ وَاعْمَلُوا أَنْتُمْ

زمان شما کمترین درجای ششپایه مانده بکشد از این دهم حاکم خواهد بود و مقید بدارد برای خودشان و برهیز سجدارا و بداید اینک شما

مُلاَقَوْهُ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ۚ وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْقَةً لِأَسْأَلِكُمْ أَنْ تَبَرُّوا وَتَتَّقُوا وَتُصَلِّحُوا بَيْنَ

ملاقات کند و با او از تمهید گردگاری و مکر درآید

حداد از دست آور برای سوگنشانان که عیال گیر و نیز هزید و سلام آورد

منان

النَّاسِ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۚ لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِآيَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا كُنتُمْ

مردمان و خدا شوای دادا است میگردشلا خدا مبهوده در سوگستان و لیکن میگردشلا با چه کس کرده

قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ ۚ

دل‌های شما و خدا آمرزنده و دبار است

آن زبان حریف او بر شا
چونکه توای و داری اسیر
اژدهی رو که باشد سگلاخ
قول می آن صفت با پسته
رو مکن در راه منی برقا
چون کنی رو برقا ره بشود
هست ما ششم دلال اختیار
نظرش تا با جیوه در قول
کس نداده ره بر ما سق
میگرداید دست آوژ هم
نورده بد سوگند شخصی بلندار
کی خود سوگند ره گر بخردی
حق نگردد مر شا را از کرم
هرچه ابدل بگردد بیصد نیست

طی را مخلق و خوی یک دالر
تسک آید بر تو انهم فراخ
گفته دان خبی امر صدگزشت
که به گردد تو را سل و قاف
خی رهرو دور از قصد شود
م، ورا بر خی دور غل و کار
شد باشد از حاسن یا ملول
جز که برهیزد با داش ز حق
ستمال را بسوگند و قسم
که نکرد داخل او امره کلر
ترک بکی تا که در موردی
برین تو هیچ ازیش و کم
حق بود آگاه کورا ضعیفیت

از روی او را هرگز نمی
روند اما از آره ارباب عتول
هر چه خواهی در زمین خس خویش
سپاهی بیک اخلاق نکوست
باز تا آنی که بنیایش راه
گر تخت سادی او را آن شود
از شایسته است دوامال خبر
در ملاقاتش بیسکونی بین
که کبد از پر و خوی است باز
زان یکی اصلاح بین الناس بود
شوند حق هر چه گویند از مجاز
بیک گیرد آنچه بردهای خویش
حق شور اینی که آرزوست

حکمت دن من حول داجا
تا بقصد در کف با حرمی
شودکی اهرمان ره بانگ نول
تم بیکور کاید نك پیش
که دوزان دردو عالم آروست
گشته ضایع خلق و انداکت باه
ور بردش بخشی اهرمان شود
خیر آری پیش خیر آید بپیر
بس بشازنهات هر مؤمنین
یا ز اصلاح خلائق در جواز
امداین آیت که نواست این عهود
ر ضلله هم بود دفای راز
کسب کردین ز حاصلها خوش
در غنوت بر دل از بنده است

الحزب الثاني

ما ۴ درمیان کسی تاریم رخش ای قبیله ارشد خطا مارا بجش ۱ ما سگری کینه در دل یا قبیله
ورگی گشت وقتی زاین خود ۱ ظالم است و برسم دارد وجود

فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا

پس اگر طلاق دهدش پس حلال چه اورا بعد از آن تا آنکه نکاح کند حتی جدا پس اگر طلاق داد و او پس نیکو گوی بر آید که برگردد

إِنْ طَلَّقَا أَنْ يَمْسَا حُدُودَ اللَّهِ وَبَلَكَ حُدُودَ اللَّهِ يَنْبَغِي لِقَوْمٍ يُفْقَهُونَ ۚ وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ يَكُنْ

اگر آن داشته باشند که برآید از حدی حد او همان این است حدی خدا کیان یکدیگر آرای او می یکدیگر و چون که طلاق داد و او را پس رسد یا بر

أَجَلَهُنَّ فَلَمْ يَكُنْ لَهُنَّ يَمْرُوفٌ أَوْ سَرَّحْنَهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تَمْسُكُوهُنَّ مِنْ أَمْرٍ لَمْ تَقْعُدُوا عَنْهُنَّ فَإِنَّ فَسَادَهُنَّ أَكْبَرُ مِنْ نَفْسِهِنَّ

مدت آن پس نگه دارید یا تارا ساری پس در اینند یا یکی و نگه دارید یا تارا از امر ضرر بقصدی کیان که کند

ذَلِكَ هَدَىٰ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَلَا تَتَّبِعُوا آيَاتَ اللَّهِ هُزُوا وَادْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ

اینرا پس متقی سم کرد خود را و نگهید آیاتهای خدا را استغراب دارید صفت خدا را روحان دور و فرسود رشتا از شما

الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ بِظُلْمٍ ۖ بِهِ وَأَقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۝۲۲

کتاب و حکمت پس میباید بشوید و او بر هر حد را و هاید که خدا به چه چیز دانست

پس سه بار اورداد مرد اورا طلاق	بیش دیگر حلال او در وقت	حر که آمد در نکاحش دیگری	و ان کند حر او قول شوهری
پس روی گیرد طلاق آنکه او است	گویی آورد خود او اگر که خواست	ایست حد های خدا کرد گن	باشد این دارد بر پا تا که آن
بعد تحصیل حق بی افطار	هر آن قومیکه دارد اصلاح	چون شا بچه دها را طلاق	پس رسد مدت تاخر بی طاق
یا که دارد بشو بشو و خوب	یا دها سازدشان پاک از دود	یا که دارد از وجه ضرر	نگد ای حرکت حلقی پس
بر حدی گر که دارد بشو	تا د خوی بد باز اید بشو	یا که ماند از منش و از ولد	و شاطو عشرت این ظلم است و بد
هر کای کرد او سر و رخش کرد	تا حق را بد ظم امش کرد	گر کسی بدانی آن سد من	تا برک او را ست رخود شورو شد
هم نگیرد آیت الله را هر و	باد امش لحد از صو صو	سد صفا که داد او بیصل	صد دیگر فرست از کتاب
و ان سازا حکمت است و وضو و بد	از د و نک و بسد و باید	یا مرهزی و دادد ای که او	بر همه چیز است دانا مو سو

وَ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ يَكُنْ لَهُنَّ يَمْرُوفٌ أَوْ سَرَّحْنَهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَلَا تَمْسُكُوهُنَّ مِنْ أَمْرٍ لَمْ تَقْعُدُوا عَنْهُنَّ فَإِنَّ فَسَادَهُنَّ أَكْبَرُ مِنْ نَفْسِهِنَّ

و چون طلاق دادید و او را پس رسد مدت خودتان را پس می یکدیگر یا تارا که نکاح شد شوهرشان را هر کله صای هر دو سیمانان

بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يَوْمَئِذٍ وَالْيَوْمَ الْآخِرُ ذَلِكَمْ آدَمُ كُنْ وَ

یکی این بعد از مشورت و آنکه باشد از شما ایست یا آورد شما در روز آخر این شما را بایر در ان سرای شما و

أَطْهَرُ وَاللَّهُ يَسْمَعُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۝۲۳

چون رها کردید رها او گشت	پاکتر وحدا میداد و شفا عیداد	مدت آخر می آن مدت گشت
بازدان باید مدارد از نکاح	گر بود و ان ست بر با تری	پس بود دور این چنین سم از طلاق
پس او خواهد روح دیگری	دان رسد رحل و بر این کرد	طرح از ابدیت ماضی شود
مع ایستاد در دین نباید	که میداد و همداد خدا	بر خدا و روز آخر موافق است
این بود از ک و اطهر رشتا	آگست از له اسرار وجود	کان ضابط وین ضابط آنچه بود

وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنْمِ الرِّضَاعَةَ وَعَلَى الْمَوْلُودِ لَهُنَّ زَهْنٌ

و مادران گشت بر مفرز دها خود را در دو سال به برای آنکه خواهد گشت بر مفرز دها و از یکریه مولود را و او را ست در روزشان

وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ لَا تُكَلَّفُ نَفْسٌ إِلَّا وُسْعُهَا لَا تُفَارَقُ وَالِدَةُ بَوْلَيْهَا وَلَا مَوْلُودٌ لَهُ بَوْلَيْهِ

و پوششان بجوی تکلیف کرده شود نفسی را مگر با اندازه آن تا ضرر رساید نه خود را و فرزندش و آنکه مولود را و او را ست بر فرزندش

سورة البقرة

وَعَلَى الْوَارِثِ مِثْلُ ذَلِكَ فَإِنْ أَرَادَ فِصَالًا عَنْ تَرَاضٍ مِنْهُمَا وَتَشَاوُرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا وَإِنْ

ویر وارث است مانند این پس اگر بخواهد از شیر گرفتن را از روی خوشنودی از آنها مشورت پس بستاند بر آن و اگر

أَرَدْتُمْ أَنْ تَسْتَرْضِعُوا أَوْلَادَكُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِذَا سَلَّمْتُمْ مَا آتَيْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَأَقْوَاهُ

اگر اندکینکه بخواهید فرزندان را پس بستاند بر شما چون گردن بید آنچه را دادند شد بیکی ویر میزدند را

وَأَعْلُوا أَنَّ اللَّهَ يَمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۲۲۴

و بداند که خدا آنچه میکند بیاست

مادران باید که می بدهد شیر	ما دوسال اولاد خود را ماگزیر	کامل آمد این رسالت تلخوسال	گر می خواهد باید کان کمال
هست بر مولود له می پدر	رقی و پوشش مادر را حوض	ایست حکم ملاری کورا حلاق	داده باشد مردودت امر و تان
هر آنکه شیر دهد ر ولد	حق دیگر بست او را در سه	رقی و پوشش باشد رطل شیر	شاید مرد او می است ارفقیر
در کمطلق دست آن زن بر سر	هره خود گیرد آن ف پدر شیر	نقده هم بر قدر معرفت و س	ف پدر آنکه زن دلد هوس
بست سگنی روا از هیچ دو	بر کسی الا قدر وسع او	ف رساید او بایفید و پدر	مادر را پدر فرزندش ضرر
نست هم بر ملاری کرط اب	رق فرزدی کند گیرد نص	تا و بان وارد آمد بر وضع	از پدر والد مادر این باشد شیع
هست بر میراث و مانند ان	گر میرد آن می را ناگهان	پس آن مال که روی و س است	میرد بر والدین این شایع است
همان کر والدیش میرسد	نقده هر رشد هر ده بر میرد	مداور هر کسی آن طفل اقرست	آنکفی حق ترهم اولی و اسباب است
می از او را باشد والدین	وارثت آنکس که مستافرس	پس اگر سواحد گردنش نشیر	زود تر ازحد خود یا آنکه دیر
مشورت آن مردو بر احسان کند	بر رضای پدرگر ما آن کند	یستان گر رصال آهه صلاح	بست ایشانرا با شیرش حناح
ورک میباید غیر از مادرش	شیر بعد آن ولد را بکشرش	بر شما بود گسلی اخر این	ماح ام هر چه باشد بالین
چونکه نیازد رحکم و حوب	حق اسرعاص را آورد خوب	می بریزد و داید ایکه حق	هست بنا بر فعال ما خلق
	هر عمل که میکند از ناگزیر	هست حق بر سر و رکش صیر	

وَالَّذِينَ يُنْفِقُونَ مِنْكُمْ وَيَدْرُونَ أَزْوَاجًا يَرْبِّصْنَ أَنْفُسِهِنَّ أَزْوَاجًا أَشْهَرُ وَعَشْرًا فَإِذَا بَلَغَ

و آنکه و انت میکند از شما و میداند از و اجا بر بستاند از شما را چهار ماه و درود پس چون برسد

أَجَلُهُمْ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا قَلَنْ فِي أَنْفُسِهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَاللَّهُ يَمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ۲۲۵ وَلَا جُنَاحَ

مداور آن پس بست گسلی بر شما در آنچه کرده در خودشان بیکی و خدا ما چه میکند آگد است و بست گسلی

عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَضْتُمْ بِهِ مِنْ خُطْبَةِ النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عِلْمَ اللَّهِ أَنْكُمْ سَنَذْكُرُوهُمْ

بر شما در آنچه که بخواهید درین او خواستاری دان یا بهار داشتید در خودتان دانست خدا که بشود باشد که بگوید ایشانرا

وَلَكِنْ لَا تَوَاعِدُوهُمْ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا قَوْلًا مَعْرُوفًا ۲۲۶ وَلَا تَقْرَبُوا عُنُقَ النِّسَاءِ حَتَّى يَبْلُغَ

ولکن وعده ندهید ایشانرا یا بهار مکر آنکه بگویند کفاری بگو و صمیمیکه پس نکاه را تا اینکه مرد

الْكِتَابِ أَجَلَهُ وَاللَّهُ يَلْمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ وَأَعْلُوا أَنَّ اللَّهَ غَوْرٌ حَلِيمٌ ۲۲۷

کتاب مدت او و بداید که خدا میداند آنچه را که در نفسهای شماست پس مکر کنید و بداید که خدا آمرزنده و دربار است

و اسکانیکه ببرد از شما	حتیا مانند از ایشان بجا	چاره دارند و ده روز از قرار	بر طوس خود بیکی انتظار
شد چو دست نیست جرمی بی طول	شوهر دیگر مایند از قبول	این علامتهای حق در ده بود	حق را آنچه میکند آگه بود
بست جرمی یا کایت گر شما	گفتگو بنم کنید از خطها	یا که اکثر عی خود بیان کنید	تا بیان خطه نسوان میکند
حتال آگه است از دافها	زود یاد آرد زبان دمازها	و ده دسر لیک با ایشان خلعت	کآن پس از تر و خطا و اقراست
چرا گوید آنچه میروست و خوش	زاستهش روی کسی بود ترش	آنچه یعنی قائل تنگی نیست	رغلط یا همی و دیک نیست

قَالَا آمَنَّا فَاذْكُرُوا اللَّهَ كَمَا عَلَّمَكُمْ مَالَهُ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ^{٢٨١} وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنْكُمْ وَيَذَرُونَ

پس چون این شهادت بدارید بخدا و همچنانکه آموخت شما را آنچه که توبه کردید که عاید و آنکس که وفات میکند از شما و او را میگذارد

أَزْوَاجًا وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعًا إِلَى الْقَوْلِ غَيْرِ إِخْرَاجٍ فَإِنْ خَرَجْنَا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا

سختا را و وصیتی مرخصان را هر چه تا سال مومن بیرون نردن پس اگر بیرون رود پس بستاند و شما در آنچه

فَعَلْنَا فِي أَنْفُسِهِمْ مِنْ مَعْرُوفٍ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ^{٢٨٢} وَلِلْمَلَائِكَةِ مَتَاعٌ وَالْمَعْرُوفُ حَقٌّ عَلَى الْمُتَّقِينَ ^{٢٨٣}

کردید در خودشان از یکی و خدا غالب دست گرداوست و ملائکه ممتنع را هر چه راست یکی راستی بر هر یک کاران

كَذَلِكَ يبينُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ ^{٢٨٤}

همچین طریقی که خدا برای شما آیتها را میآید شما را تا که بدانید

در بیان نماز پنجگانه خاصه نماز وسطی

خط باید مستقیم آداب نماز	خاصه وسطی را که دارد ابتدا	هم ما باشد حق را قافیه	ابتدا اوصی بر ما باشد چنین
قولها در وسط باشد مختلف	تا قول خاص گوید مصرف	وسط باشد رد صوفی ذکر قد	که از او اولی گفتن است سب
چه را دارد اهل ذکر یکی	شد در او حقیقت ذکر و حواس	و ان تبار وسط در صف الهام	مکی اوجیت است و وصل یار
وسط از آن گفتند کاشا هر گاه	حون رسد اندر وسط گردد نام	همچو شش اهر میای آسان	یا قبر در سحر هر چه عیان
آن ساز وسط هم در احوال	حاصل باشد تا هم عدالکلی	و در تریب از قنود و از قیام	داخل و را لب نماید اهتمام
پس اگر دره بود خوف و حشر	از برای قافیه اهر سر	یا یلانه یا سواره بر فرس	راغ و ساجد شودش هر طس
در صفات و ذات او گردید حالت	حق تحقیق این بود اهر سلوة	پس حورایی شود اهر مکان	ذکر او گویند یا قلب و لسان
همچنانکه رشا آموخت نماز	آچه را دانا توبه او بچار	و آنکس بکسکه میرد او شیا	سختا ماند ذیشان در سرا
پس وست مساید آن رحال	که ماضی روی مطه تا سال	شد و کوه بگرد می ستم	طرح از ممکن نکرد بکنتم
پس اگر زنده درون زان خروج	ر شا بود گسلی در فروخ	راچه کرد دمان و مان رهن خود	و ان و دسر و عو حوش در شتود
حق هر راست اغنی او را عبرت	قدرش بر کل اشیا مسویت	هم حکم است آچه پی در صدور	آبادی ست هیچ او را قصور
حکمت حق کرد حون صورت قبول	شد کتاب و شرع و احکام عقول	و در هر حا حکم او بر حکمتی	کز رهی وارد نماید خلق
تا و ذال حکمت ماموس را	یابی از عقل آیت محسوس را	هست سوال مطلق را متاع	هره و بر غور و بگو و انتفاع
آچه معروفست و حق بر مضمین	احاطه ایست رد شرع و دین	مکند آیات خود را حق بیان	در باید آن سور عقل و جان

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ

آیا نمیکری سوی آنکه بیرون رفتند از خانههایشان و ایشان هزاران و دهان و دهرس مرگ می گفتند ایشان را خدا بیدار کرد پس زنده گردانید ایشان را

إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَر النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ^{٢٨٥} وَقَالُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَأَعْلَوْا

پس آنکه خدا بر اینها فضل است بر مردمان و لیکن بیشتر مردم شکر نمیکند و کارزار کردند در راه خدا و بلند

سَمِيعٌ عَلِيمٌ ^{٢٨٦}

شوای داناست

در بیان کسانی که خارج شدند از ترس

أَنَّ اللَّهَ

که خدا

موت از دیاد خود و تحقیق آنکه مراد موت آزادیست نه اضطرابی و قصه

عزیر علیه السلام

یا ندیدی آن کسان پیش از که بیرون رفتند از دیار و دیار آنها بود چون بران و مرگ و کشتن پس حق ببرد آن تمام خارج از ممکن شد ازین مرگ در زمان مردود بر کوی و مقام بودند آخرت از اسرائیلیان و اولاد ایشان گشته زانجا و بیان

بعد مدين داداش پس حق سيرة
فضاها از حق بود پر مرمضان
گفته از دار طيبت در پدر
امر شد پس تا بوقت انتظار
قال امر و حلت ذاتي شد
قيمت مستعد بزند اهل سير
تا دوران ياد حيايت سرمدي
تا بنگي گردد ازين بي نياز
تا بساحل آيد اين گشتي فرود
ما حاديم آنچه حق مطلب است
شايد ارم هم حاكي حاك شد
پس چه يك از همي پايه اش
دين بيان عقل از ابا بوده است
ميگفت قدرت ر آنچه حازر است
سره اين حاك سبه مضمود بود
ست اين زي ياد اول صتر
سروجر خود سال چون تويج
گر حواله سطر اوطمار حوش
هر چه از من بشوي و در من
اين زحود بي است يا از غفلتي
ور و غفلت باشد آن خود رايش
روح خود را بقت بود ر علاج
شر ر و راه دانش منه است
بكرمان طارح ماش از گيرو دار
راه حق روشن راست ارمهر و ماه
گر مرسى غالب آيد دشت
ست صي س را شاد در فرار
خشم آيد ارمي و طالب شود
زدهكي بسكست اما ف حار
حق سمع است آنچه كود آشكار

خواست چون حزيل انسان ذات
شاكر انطب بيستد امر فنان
از بلای غفلت و دج دگر
مي بيرد آن جلعت در فرار
وز سيرة صوري سر پر زده
كابين بود مضمود اد قسه عمر
از غاي خود بذات سرمدي
قالب امداد صمراي مجار
روح صاحب خود كامل شهود
داد آن كو خالق ورو و شيت
حد از آهم دمه و چالاق شد
بد مدين ماز سارد زده اش
هر اسفل ساحل بوده است
ف كه اورا حراي امرى عجر است
ور كالات شر محروم بود
قدرت از دلاري يقين در دادگر
شتر كلي را چه داي در سنج
سر عشر حله را داي در ديش
چتر ديگر هم چهي اي عمر
گر زحود بي است باشد آفتي
مي توان شايد بشم ارايش
روح حال بود كه از روح سراج
عقل داشتد اوقات حه است
ما صو لن تا توان كار دار
از دلايل حو دلاي نهر راه
نكته ارم حاك حوش ووش نت
بد بيرون رفتن از شهر و ديار
عار و ذلت را خود اين موجب شود
همج غاري بيست د ر از فرار
مي بوشد از ذات و از فرار

زنده گشت از دعای او هم
آن جلعت طالبان حضرتند
هست ايشارا حنر از موت چهل
جلگي گشت نال از ذوات
وان بنای طرف از بد فاست
گشت از موت اطميني در حدر
دار حق چون بيست بار زمك تن
در همين قالب كند تشكيل روح
ديگر او را بيست بر ين احناج
اي بسا داش كه او بداني است
سره اول جسم آدم خاك بود
صد هراوان بار ك مريد عمر
ياك حق بود اراداش رركراف
آچه در پرده عدم شد غفني
حق چهي كردش كه يسي ايحكم
خود ما در شتر ديگر يه است
هرمي امر وجودت محترست
حفت ثت پای مرد ارمد است
چتر ديگر هم چهي اي عمر
آمي بود در مود بي سر
ايضا كاست او را عقل و هم
باله لن چندا بلكه حوال حق
ادكي در حيل حوش اعيه كي
قل او واسر راست افروسل
در قال صي دون مرده باش
گويد از رهاني او بداني است
در جهاد ارم ثات چاره ست
يش ر دشمن نمودن علت است
يكن نابت ه از صد صي الو
هم ر اسرار هين باشد عليم

گشت ذابل زان جلعت واهمه
كه يرون از خانان كشرتند
سرمه آن باشد كه اين گيرد بسهل
لذان تبلي كه ير ايشان شد ذوات
زغمة حاويد در حين بياست
حق باو آموخت پس موت دگر
باز روح آيد باصلاح بدن
در فوح از فلك باجاست روح
وا گذارد اين طمعت دين سراج
عقل ملاقه كه اين رهاني است
حق بشورت دادش اين فصل و نمود
زنده در حائل كند خلاق غير
تا كند همك سون كوه قاب
عود او حابر فساد ظني
ش چنان آورده شد علم رسم
گر بوجهي را داي ممكن است
دركفت از لك و بها دفرست
ر مدان دمدم او رده است
چون عيادي ست هيت در سر
نهم واهني است او را دود سر
كه جهد ستنش از فهم سهم
كو ر جهل رت گرداد ورق
حاره آن ديو دشمن يه كن
را بلكه در اناش راه آزي دليل
حوفر ك اوسره بهاي ووش
كوبل رهاني خوداي بر هاست
خوش و وشت موجب آورده كي است
سالم از مال حيويت ذلقت
كشود امك روگردان طلب
كه غوي حاليه تا داريد بيم

مَنْ كَيْ الَّذِي يَقْرَضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا قِيَّاسُهُ لَهُ أَضْمَامًا كَثِيرَةً وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَ يَبْسُطُ

كست آن كسكه وامدار وامي شكو پس دو چندان نكته اراي اوست دو چندان بار و خدا منگيرد و بگشايد

در بيان يقرض الله و نكته قبض و بسط

و آله

و موی او

يقرض الله يسي آن كسو وام داد
هر يكي راسق عوس بدهد هرا
بجل اگر باور كند از اجل و مال
باچه باشد قدر بجل و قدر خود
دند باشد دايام امر سوف و نعم
همچنين دان قس و بسط معنوي
دارد از دبا بدل اديته
تاچه باشد آن شوقش بعبادت

بر خدا ارض و مال امر جهاد
باچه باشد قيس و بسط كردگار
قيس آيد مستط كرد خصال
ار و باشد هر چه آيد در بود
سود هاد سر آن خوف و الم
تاچه باشد قدر آن ر مولوي
نيس طارغ ز اشتغال و يشه
گر زترك شققي باشد بد است

وام كسو اين بود ما چون دهم
ما شا همرا باشد در عمل
ور كه ما او خود و بدل آريش
قصد يدي سر آن جو كز كياست
گويد اين ترقيست فارد هيچ ياد
هفت قصي كان بدل يوست است
هم يود غصي كه آيد گله گله
هم بوجوه شقت آدمي شغل

گيرد اقرون هر كه او افزون دهد
و صفا را در عمل ساند بجل
و سف آيد ر شا زانده يش
سقط ديدني دان كه پادشاه است
كايين بود پادشاه آن غويكه داد
دان كه آن دل پرهواني يه است
ايشت اثر ترك موانسي براه
جله را در باب اگر داري بكار

ترجمون
باريكردي

سورة البقرة

چون یکی از هرمانت خسته شد
یا دو تن بودند با هم در نزاع
ذشت گفتی یا سخن را بیوا
سخت تر از جله شک بر هر هاست

راحت از ترک عیادت به شد
داشتی دلاصلحتان رنج و صناع
همین دلت قصه را جا بجا
خاصه کر آن اغلب است و اکثر است

فرض دیگر آنکه بر صاحب خیال
کبر یا داشته کردی بر کسی
بست ممکن کسان تمام آید گفت
این چنین علت شان را همه کی است

در جلالت آمد اسماکت و مال
یا خدای درمی بر عقلی
باید آنکش جان بود باطل جنت
قبض خود شیرگی و مانده کی است

در بیان بسط و علت آن

همین دان بسطها را در غور
طنش ای جان رعای و رعاست
ظلت دیگر که اصل ظلت است
از زمین چنگالها را کشته است
بست هیچ در دوگون آلاشی
یا شبیری ران دیار آمد دگر
آن منبر که قامت او صرم حاست
خفته آمد حیوة روح شد
کوه و صحرا چله شد خرجهشت
روی گیتی از سیم آن همه
این همان آن ذره رحابت
خان راه او دعب از آمد
او بورا جان از ده اکرام داد
خاصه کر گوید که بر من واده
داده رگی سرمد بلع و چلار
خود او کرده که مان و دام بود
سالمکی را کافور او عریق بست
مفضل و رشد هم آن دارد سب
کر بگوید صوه گردد بلرها
در گداز و س ما را تضر کر

آن یکی اسما بود دیگر قرون
کسان صحت غافل از باور است
دل ز دنیا کندن امر خمت است
خس مرده غل و حاش و رعاست
هم به بند راحتی و آسایش
سوی کسان پوی پلوت آمد دگر
امرا این بت العزیز یارم نه است
بر دل ایواندگر صموح شد
خار و خسها سر و سسل دوشهشت
بور در و روات وطن در جان همه
کافریش را بر حجت باقی است
محمد پیشتر صاحب دید
ف عنوان عوس یا دام داد
در عوس میاه گیر این جام ده
نیم سال را عوس باید هرار
چون خواهی گرد این خود است و داد
هیچ سطلی بهتر از توفیق است
بی سب گرانش آن داک الصعب
اوفه از برده بیرون دلرها

بسطها کسان حاروت و منقل
ظلت دیگر بود اکل حلال
ملك دنیا باشد امر شکش او
موبوش رسته اویوستگی است
طای آمد بلع حام قاده شد
آنکه او کم کرده فردنی کفایت
شغلیش ای دل که آمد بوی دوست
هر کجا و پراه بود آند گشت
هر غلی یافت از عت شفا
سلطنت رفت و دور غاتم است
حقه کآمد امان کاشاه بود
قرص الله هر اهل صورت است
چونکه خواهی نمود تسلیم کن
چونکه وقت درست آید سوی من
خود کن رز آچه داری درودش
بسطها کاهو رعت مشهود است
چون نسق توفیق باشد در سراط
ظلت هر قسم و سطلی را صلی
هر کسی پیدا شود امانه اش

وارد آید از غشی جان بدل
کز حرام آید دل قی و ملال
کثر از ساشاک ره درویش او
بی شال ارستکی و دستگی است
شهر عشق از وی پراز آوازه شد
باشد از عشقش دل بیدی کفایت
ایکه می آید سیم کوی اوست
هر گرفتاری زهد آزاد گشت
هر غلی را رسد از صفا
صاحب دور احد کامل دماست
مستی ما دان می و میانه بود
جان حایل وام دادن حیلست
بی عوس ما متی تقدیم سخن
آنکه حلی داده گیرد عوس من
جان طاریت بر سر درگوش
قدر ترک چل و اخذ جودت است
منقل شد رهروار ابطا
بك دامد لك دارد غشی
وان چهره شرکهای تازه اش
رآل اسرائیل در تقرر کر

اَلَمْ تَرَ اِلَى الْاَمْلَاءِ مِنْ بَنِي إِسْرَآئِيلَ مِنْ بَعْدَ مُوسَى اِذْ قَالُوا لَنَبِيِّنَا لِمَ ابْتِئْنَا لَنَا مَلِكًا نَقَاتِلُ

آیا ببگیری سوی گروهی از پسران یعقوب صدوموسی آنگاه که گفتند میفری را که ما ایشان را بود را که بر ای ما بدشاهی که کار دارا کنیم

يَا سَيِّدَ اللَّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ اِنْ كُنْتُمْ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ اَلَّا تَقَاتِلُوْا قَالُوا وَمَا لَنَا اَلَّا نَقَاتِلَ فِي

در راه خدا گفت آیا پادشها اگر دشمنند بر شما کار دارا که کار دارا نکنید و چیست عمارا که کار دارا نکنید

سَبِيلَ اللَّهِ وَتَدَّ اٰخِرُجَنَا مِنْ دِيَارِنَا وَابْنَانَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا اِلَّا قَلِيْلًا مِنْهُمْ وَاَلَّهُ

راه خدا و بتعقیق که بیرون شدیم از احوای خود و فرزندان ما پس چون نوشته شد بر ایشان کار دارا برگشت مگر اندکی ایشان و خدا

عَلَيْهِمْ بِالْقَاتِلِيْنَ ۲۸۸

دانا است پستکاران

مر ندیدی قوم اسرائیل را	پس موسی از بی نیل را	پس ما کن پادشاهی بر قرار
دوره حق کارزار او این است	چون فرود ملوا باهوشگر است	که نوشته بر شما گردد قتال
سرو را گفته ملوا چیست گو	کز قتال چشم گردانیم رو	دورمان کردند ایشان خود را زوار

پس پایشان چون قال افتاد فرض | چنانچه اهل زشعون گشت عرض | زن بگردانند رو جز ادک | از دو صد برجا نهاده الا یکی بود حق دانا که ایشان طالوت

و قَالَ لَهُمْ نَبِيَّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ

وگفت مرا اشاره بر ایشان بدو سکه خداستحق بر اکتب پایشان طالوت را بدشاه گشت | چگونمانند سرور پادشاهی بر ما و ما

أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَمَةَ مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسَاطَةً فِي الْعِلْمِ

سزاوارتر بر پادشاهی از او و داده شصت را خاکی را مال گشت | سوسکه خدا بر گردید او را بر شما و او را دور و گشت ادکی در دانای

وَالْحِصْنُ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ۲۹۹

و بدن و خدا میدهد پادشاهی هر که را خواهد و دوست خداست

در بیان طالوت و پادشاهی او و تابوت سینه

آن پسر گشتان دانه اله | بر شما طالوت آمد پادشاه | آمد امر جد گو از صفا | گشت و ما پادشاه بر دلخواه
ما شاهی زو پیش لا یقریم | او عابد مالو ما ندی سریم | حق شد ارمال و ملک و سخی | تا که شاهی را سزد ما قدرتی
گفت او را بر شما حق بر گردید | در وی افرول نظم و حکم دید | ایق اس او او را علم بود | کی رد هر حلی پیروی حد
هر که را خواهد خدا شاهی دهد | وان در وی علم و آگهی دهد | رانکه ذات حق و وسیع الرقة است | داد از کرا مناسب و مستاست

و قَالَ لَهُمْ نَبِيَّهُمْ إِنَّ آيَةَ مِلْكِهِ أَنَّ يَأْتِيَكُمْ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ

وگفت مرا اشاره بر ایشان بدو سکه خداستحق بر اکتب پایشان طالوت را بدشاه گشت | آرم او را در دکلین و و اما نه او آچه گشت

آل مُوسَىٰ وَآل هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّأَكْمَ إِن كُنْتُمْ مُّؤْمِنِينَ ۳۰۰

آل موسی و آل هرون را بر دوش فرشتگان سوسکه بر این هر آینه است برای شما اگر باشد که گردش گشت

گفت شمعون قوسا کامرستان | پیر او تابوت آید ز آسپان | در شما شاه او خدا طالوت شد | آیت شاهش بر ماموت شد
امر آن باشد سببه استوار | که بنیاد از آل موسی بدگل | بگفت او را و لایک حطد | که صبح حوت از حق جانند
باشد امر وی شایبای یقین | گر شما باشد هیچ از مؤمنین | بود آن تابوت موسی در حق | کش سل افکند مادر دانه حق
پس معظم شد در اسرائیلیان | ز او تبرک می چسبید این و آن | وقت رخت موسی آن الواح را | وضع در وی ژرد بر معاح را
واچه و آثار موت داشت او | وان مان قوم خود نگذاشت او | خط کرد بر آن وصیت و شمش | با رد در کار رد موشش
بود امر قوم محفوظ از عاف | حقه میکردند رو کس شرف | مد اوان شد غوار در دهمان | آلت و اسباب لب کودکان
از میان قوم پس مفقود شد | پیر طالوت آرمال موجود شد | یا برده از میان اسرائیلیان | ران به گردید و دشت آرایشان
آن عمان صدر و قوت یابد | روح دانه و پیرشان بر باشد | تا بر اسرائیلیان غالب شده | سروان از سرکنها و دشت
فرقه گدند هم داخل سر | آمد آن تابوت هر بوالشر | بود در وی صورت یغفران | تا موسی و آلش آمد دان سران
چون راودان قوم انصاف شد | گشت مفقود ایشان ماضی شد | چونکه شاهی داد حق طالوت را | کرد بلول هر او ماموت را

قُلْنَا فَصَلْ طَالُوتَ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَن شَرِبَ مِنهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَن لَّمْ

پس چون جدا شد طالوت | با لشکرهایش گشت | بدو سکه خدا آید پیش کنتماست شهادتی بر او پس هر آنکه از شما بزیست او من و آنکه

يَطْعَمَهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرَبُوا مِنهُ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْهُمْ قُلْنَا جَاوِزْهُ هُوَ وَالَّذِينَ

مشتیاد آرای بر سکه او از منست مگر آنکه بر دارد کهر یا جیش پس آید من از آن مگر | اندکی از ایشان پس چون گشت آنرا او و آنکه

آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِطَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُّلاَقُوا اللَّهَ كَحْمِ مِّن

گرویده با او گشته طاقت نیست ما را امروز | بطالوت و لشکرهایش گشت | آنکه کان میردند که ایشان جدا گشته اند از ارباب از

سورة البقرة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کروه احک کتالبتدکرومبیلاروا برمان خدا و خدا لمشکایاناست

پس چو شد حالت پیدا ما خود	صل می بخارج از جایکه بود	آشکارا گشت امر راه نهر	گفت حق این اسطال بدبهر
نست ازمن هر که زان سیر آشد	و نم است آن کرعش بیاب شد	زان باید خورد سیر الا کنی	مرد صابر شاید اردرد صفی
پس جورد از وی الا احک	سعدو ده ما به بود آن یسکی	وانکه ازان آب سپور شد	در عدد صداد و شش الف آمد
هر چه خورد آن عیش افروشدان	کرد حق از عیش خود مردوشان	واچه کم دود و ما حالات مع	واقف از اسرار حق من قع
مرو را گفت که ایسی است	لیک ما حالات ما را باب بست	بدل جان سهل است لیکن دود	ما کیم و لشکر او بعد
وانکاسکه دوشان علم و طر	مشتان میود بر غیغ و طر	دوشان بر غیغ خود بد ارنبر	که داورم از قضای حق کریر
کته کرکتیم مترا او پوست	ار جوة خوش لقای دوست	هم صحت خود کر اوباشد طهر	جیش احک غالب آید رکتر
کر شکاتی کسد ارباب دین		در دو عالم حق بود ما صابرین	

وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا مَبِيعًا وَتَبَّ أَهْلَانَا وَانْصَرْنَا

وجودرارشد مرحالوترا ولشکرهایش گفتند بروردکلماروربرما شکایترا و تاتمدارهایمارا واپریمداروا

عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ

بر قوم کفران

پس چو برحالوبیان ظاهر شد	در قتال ثلاث و صابر شد	صرت ارحق حواسد امدغرا	در سیه ستر از هر جزا
حق احابت حشر امدعایشان	صرو صرمداد راضایشان	آن احابت بر ثابت هم بود	هر ثابت مهزم کرد آن خود
شد چو ثابت هم وهم واحدیم		انضم بر ایچار کرد مهزم	

فَهَزَّوْهُمْ بِأَيْدِي اللَّهِ وَقَتْلَ دَاوُدَ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مَا يَشَاءُ وَلَوْلَا

پس کر امدادش افرامان خدا و کشت داود جالوترا و داد او را خدا پاشانی و حکمت و آموخت او را آنچه میخواست و اگر باشد

دَفَعَ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ

دفع خدا مردرا فاره بازه هر آیتانیم درمین و لکن خدا صاحب صفت در جهانان



در ثبات عزم



مهزم گفتند آن قوم درشت	دردمان حالت ترا داود گفت	آن سبک باشد این صرو ثبات	هر کرا حواد دمد سلطان ذات
صوفی پشت و قوی در حه	حشرد امر از صها حوصه	هاتی گشتش که این سو رو گدار	دو گداران در سرگرد بر تو بار
گفت من این در صحت میزم	رشته طاعت بود بر گردم	میزم در واین بود عود تر	خواه گردد نار یا مسود تر
در دمل شد نادر روی ماها	وان ثبات هم و زان آفایا	ملک و حکمت گشت در داود راست	حق را و آموخت علی را که حواس
حقتال صبر مردم را و سی	کر سکرش دفع ضد بود اوس	لیک دو صل است حق برالید	محت دی شد شاطر هرو دین

لَكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنْتَلُوها عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُتَوَلِّينَ

ایست آیهای خدا که میخوانم آرایو برستی و بدوست که تو را آید از فرستادگان

ایست آیهای حق خوانیم ما بر تو از هر علامت هر کجا تا خبر یابی از حال دیگران چون تو را تطبیق از ایشان

لَكَ الرُّسُلُ قُلْنَا بِبَعْضِهِمْ عَلَي بَعْضٍ مِنْهُمْ مِنْ كَلَمِ اللَّهِ وَ رَفَعَ بَعْضُهُمْ دَرَجَاتٍ وَ آتَيْنَا عِيسَى

این فرستادگان را از بانی دادیم بعضی ایشان را بر بعضی از ایشان کسی است که سخن کرد خدا را و بلند کرد و بارش را در صفا و دادیم عیسی

ابن مريم البتات وَاَيُّهَا يُّرُوجُ الشَّمْسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا قَتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَيْتِهِ مِنْ بَنِي مَسَا

پسر مریمدا سجرحا و فوت دایم اورا بروح پاکیزه و اگر بخواهد خدا کلروز را بیکروزه آنکه بعد از ایشان از بد آچه

جَاءَتْهُمْ الْبِتَاتُ وَلَكِنْ اخْتَلَفُوا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اخْتَلَفُوا وَلَكِنْ

آمد ایشانرا سجرحا ولیکن اختلاف کردند پس از ایشان کسی است که گروید و اگر میخواست خدا کلروز را بیکروزه و لیکن

اللَّهُ يَقُولُ مَا يُرِيدُ ۲۰۰

خدا میکند آنچه اراده کند

بود و رفت یافت زاو حتی بیل
خانه ر جسی بن سریم بنات
کس بکردی زان حاجت کاروار
فرقه هم سرکش و کافر شده
خواست چنی آنچه در قدرت و است
در جهان واقع شد بگو خلاف
داده آن خود کز سر در منوریت
که قدر فهم عامه گو سحر

است ذاتان آنکه حاجت در کلام
ر نشان دایم از تأیید ذات
صد ایشان خواستی و در کردگار
فرقه ر ایشان بیان آمدند
احتمال میکند انک آنچه خواست
پس چو امرش فرست بود گراف
در گشتن دبی سحر منوریت
مکردل آنکه مدال سحر

آنکه آرمشده اصل اول است
امرو پیش تا آمد در عالم است
یافت از تأیید نفسی است نفس
عجب گشتند لیکن از جهان
کس بکردی هم باشد گیر و دار
داشت احاطه انصاف حکمتش
اختلافی و در ک در وحدت
لعل موی کوهی اندر حدش

این رسل بعضی بعضی افضل است
و ان می احد است و خاتم است
توبت دایمیش او روح القدس
صد از ان تأیید ایشان سجرات
و در خدا میخواست دایشان کاردار
ر گزاه بیت علم و قدرش
این تحالف ز اختلاف کثرت
و انکه منور است رحائنش

جذبه

نود باز آیم سخن نوه حکتم
هیچ حرمی باشد از شود تم
پیش گو حد به هر سمت بود
راف ما در تب تراود از لب
زبان من و تب هور آشفته است
گوید ار که هوشداری کسی است
یا که سحر یا که هنگام نباشت
لطفه دین کش مکش فارغ بیم
هیچو مار از تم بود پیوسته
اصل در دواصل درمان از کجاست
داشی تب یا پهلوه بود و غن
تا من درد بازت حانه را
دل کن تا پیش فروزی دعیم

بی نامل گر تراود از لب
گفتهای بیش ازایت ست بود
من محمولم که تا بگردد مت
گفته گر حرمی نیستی گفته است
ست گوید هر چه کان باگفتی است
بست دمن گامگاه این انجبات
رور و شب ایسان گردار ویم
یا ازل گسو شخصیتی دیده
حال من دای پریشان از کجاست
تا کون در خواب مکشی سخن
کر مگوئی بلر دازه حله را
هر دمن او هر چه است روزی دعیم

دایچه نامل گویدم باشم خوش
زان بود کوشه از لب عطشی
تا بباشد این حسان در اشیاء
تا شام بلر سکوی بیخوش بود
راستی را ست بهر او حرج
چون روشت میکرد ران گفتار
بوت دیوانگی و ماتم است
یا پهران مامه بلشی در شش
کرده مراح از مکملی خواه ات
وقت تغییر است روز آمد بلند
آن مگو که عقل از روی قنار است
تا حلاق بوت عفتی است

من راید خود ده ارا که دیم
گویم آرا که مرا گوید بکوش
گله گله می گیرد از عشق نبی
چون هوش آتی در کره عذره واه
این چون و تب بی رویش بود
کر که محو یا مریمی گفت کج
دارد اندر گسم دوسوز و ب
چون تب و می شود کم نان کم است
هیچ جام از خورده باشی از لبش
یا که هیچ آن رگس متناه ات
لک مرا گوید لب از اسرار آمد
لک هوش آفت خط طاهر است
صحبتی و وقت جام و می است

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمْ يَوْمٌ لَا تَبِيعُ فِيهِ وَلَا تَخْلُ وَلَا تَشْفَعُ

ای آنکه گروید افاق کید او آنچه روز بیکروز بشود پیش از آنکه باید روزی که باشد بیعی در آن و دعوستی و منطاضی

وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ ۲۰۱

و کفار ان باشند سکاران

هر یکی را حد عوس آمده است
غیر خطی کوشت شایع یا شیع
بود آن و می پری در شیت بست

کر نهض از روزها کورده است
امرد آن به دوست باشد به شفع
حاصلی در دست چر ادبیه نیت

پنه ساید ایست در مرقان را
که طشت هیچ سوزی زین و آن
که غیبت از وجود الا عدم

ای گروه مؤمنین افاق را
پیش از ان کاید بشیرا و روز آن
کرده اند آن کافران بر دوستم

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي

خداست که نیست خدائی جز او زنده باشد است بیکروزه و خواب را و است هر چه در آسمانها و هر چه در زمینست کیت آنکه

سورة البقرة

يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا نَذْرَهُ يَمْلِكُ مَا يَتَنَبَّأُ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ

شفاقت یکنزدیکتر از فرمان او میداند آنچه اینان در پیشانی است و آنچه پس ایشانست و احاطه نمیکند چیزی از دانش او مگر آنچه خواست

وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ٢٥٧

و سست یاقه کرسی او آسمانها و زمین و گران نیست او را نگهداری آنها و او نه خسته و نه زود گشت



در تحقیق آیه الکرسی



بی یار از کل موجودات حویش دارد اهر ذات خود پابندی و ز وسعد او و وسعد ما سواى لازم ذات حیات و قدرتت و در شراب زهدگانی متفا شد نوم از این قصیر باشد در مثال که سیاه و بیره خود روشن است که خابود راه دروی سپهر نوم در سراج آمدن را راحت لاجلاج و ان ملای با حیات لم یزل که بکل ماسوی غیوم اوست رد او الا فلان او تمام یا که همیون سانیای کنگره حرکت حورشیش بگرداند دور هم با استقلال خود قوام ملای روشن از دور ظهور واحد یافت زوا اعداد هشی متصل میرسد در هر مقام اعداد ها سوی حیوان یافت وقت ادبیات فرقی باشد اس اوردیدگو دور چون شعر شد بهر اوی حاصل است پس مدد را حواسد بر قابلی کز ذو خویش هم آگاه است همچین دان رتبا را در هشد یا که بر چیزی از ان علم بسط شد آگاهی کبیرا در وسوس ک خطا میود معلوم از توان وین ملای بود س احکم تلم بشد از خواهد بکس پروردگار و در جودش هر وسود آمد بود چس ممکن کر وحدت موفی

حق و قیوم است اهر ذات خویش هشی عس است و عین زهدگی زده است او بود وجود خود میا هشی حق عین قیومیت است هر چه هست اهر عی اهر شد خلق و سان بود دروی مثال و در میود وصف شس آن اهر است کز حق زن وصف خویش اهر نورم یا که خال باشد طبع و سراج بوم شد همد مود اهر مثل قائم بالباب در معلوم اوست ذین حلاق کشت قادر بر کلام جه اشیای چون مقام دایره مفرود سواد سایه را اهر و بطور حور بود در دور حشی مستقل پس حقایق ملای دور واحد حزن ملای شس افران کرده ملای حله را بر قدر استعداد ها پس شود اهر بشرقوت و حیات بیت یکسان آسرا ب در ظهور آن مدد که لازم اهر در کل است یس ممکن هم خابود حاصلی سواد اهر اعداد عالی راه سف چون سکون رهاک وحش میرد کی هداشت حس بر چیزی عجم حرکت خواهد هج علام التوب کز اهر از علش گشتی بهر دیار کار ها میود غفلت در نظام باید در ظلم تلم آرا مکار ذانکه باشد علم حق عین وسود پس احاطه بر وجود ممکن

بر رستش غیر او موجود نیست که طاعتش زده و پاینده است هشی عی هشی عین حیات با پنداری رطوبت حزن ویت چله در حوی وسود ممکن با اهر اهر اهر که شد در ذات خویش که بود آگاه ارشال وسود بیت حالت اهر اهر اهر اهر اهر که سوش طارعی و ذی بکرات شد ممکن بهر او این و اهر ذات کو بود بر یا بدات خود بین که بقیومت ذات یس است ماشوی این روضه و اضطراب وز ره هشی اهر آن حد قائم هر یکی در حد خود دارد بود گشت موجود آنچه شد دردم هم ن تکام باشد او را ی حیات آن خابود بهر ممکن حصوصد ناشود سر سوز گردد طرور هر کما بوی مدد خواهد مثل ست حالت تصور است اهر اهر که بود مستقر اندک و مثل عین دای اهر حق اهر ذات است بعد آنچه بهر هشی لازم است آنچه در پیش است و ان کاید نری کس بشی اهر از ملوم او کرچه ووش ندان خلق عجم هم خواشی ما کند دروی طراح هست لازم علم اهر چشبو کی بداد علم چیزی را تمام نیست خلل هیچ موجودی نوی

آحاد که حزن او ممود است بر رستش ذات اهر اهر اهر اهر آن حیات آمدورا زوا صف ذات آسوی کشتی رطوبت دربی است گشت طاری آب درای حیات زده اشیا بر وید و او حوش طلی و م اهر فهم طله بود طبعه باشد بیره کی را اهر اهر این حوائت روحی در خواست پس کسی کوشش ذاتش حیات زوست ریا این سوات و در میو هست او را آنچه در اهر وسود است معنی من الذی یشفع بین هر یکی در رتبه خود واقف همیون احلال خورشید وجود دور هشی نالت ر عالم هم طلی بود در ذات ذی طلی و حوائت اهر عی اهر اهر اهر دایه میو اهر مدد در حال در رفه زده ما که کرد روح و مثل آن مدد کور است حالت در کمال دایه پس کر آن مدد خواهد مثل قابلی کو در مقام دال است آنکه بر رب اشیا عالم است داد آن علام شب اسرار شس ست آگاه عی اهر حشبو ما خواش ممکن است آید پند یا چه باشد هر کبلی را سراج پس بشد آنچه بر معلوم او ی با دانه احاطه که بنم بلکه در هشی است او غرض عینش

چون مثل شرطت در فهم مثال بسر کر ممکن گفتگو ما کما دایه وجودش را مقام



ط آن شکل و رنگ و طبع و بر خواش نیستی آگاه تمام

هم رنگ و رؤیت و خامشی یک اثر زوا یعنی ما متضمن

تا بهی با تو گویم یک مثال یک کلی بینی شکل و هشی جرکه اهر کوه تاثیر خواش

لیک این حق در زرد خواص
آچه راسخ خواست در تنظیم نام
هر چه بود آن معنی با پیش
هست اینجا تا نو ز او یکگاه
علم الاصل است کشف از این مقام
بد آزان الا بپیشانیست و بس
نقش کلیه است کرسی کاندر آن
هر چه آمد در ظهور از پیش
هم عیض او رسوات و زمین
مصطفی کرمش ز فروش آگام بود
همچنانکه شایق بر مهر منیر
منور او هم حق دهد بر آفتاب
گر بخلط فطره دریا شد سبب
فرد و اخورش سبب این طهارت
هر چه او را هست نامی انوار بود
ک بود بخلط نری سکین بر آفتاب
کوشت بر اشک خات خود علی
نیم طاعت در غور مطول بست

تا نیم است و عبادت اختصاص
چین او در علم ثابت شد تمام
گشت موجود از کون حکمتش
چون موی شد محرم آن خانه
که شد اشیا کشف بر آدم تمام
غیر او در علم ذاتش نیست کسی
مطهر بود باشد زمین و آسمان
گشت محفوظ اندر آن ابروشتی
و آنچه باشد در سان آن و این
قلب مؤمن را برش الله سلود
بست حل منور این باشد نظیر
هم نماید بخلط دروی منور تاب
بلزغ فطره بخلط خود خواهد نوب
که خود بر بخلط ذره فلور است
باشد اندر تحت حفظ حق بود
یا که حفظ منور بر آفتاب
طاعت ایجاب و بر کل معنی
حق خود داد که این معقول بست

این بود الا بپیشانی حق
پس زمین علم آمد در شعور
ایشه گفتیم در سیر نظر
چون دوی بر خواست میچ لو آهی
لا بیعظون بظهور کثرت است
خواست تا واحد بود او در وجود
کرسی آمد در وقت عرش منیر
صورت آن کر که جوی اتمثال
روح اول وانکه ز اشیا باشد
حفظ آها هر خلایق جلیل
این نظایر بر نیم طاعت است
ماسوی را اوست حفظ دیم
هم طوالت راست او حفظ در آب
اوست حافظ ر تمام محسوسات
حفظ اشیا بست هم روی کران
همچین هر عالمی نیست بدون
هم عظیم یعنی که کت ذات او
امر این دریا منقول محسوسات

که معیت کرد بر اشیا مرور
وان حقایق یافت در خارج نمود
لیک بر جا مانده تحقیق ذکر
منظر الله و خود علم الهی
شد و کثرت دفع باقی وحدت
بد اشیا همچنان باشد که بود
هم مکان علم اگر باشی خیر
هر چه هستم باشد آن بی احتیال
صورتش عرش عجب اعظم است
هیچ نبود شایق ایست و قبل
تا چه سبب روح را بپایه است
هم نماید بخلط م هم حفظ نم
بسی دقیق است این پان یکویات
که بود ذاتش منور بر ذوات
هم بخلط منور حق بر شمس جان
تا چه سای هستی بچند و چون
ناید اندر نیم طوالت او
هست همچون پر کامی عرومات

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ قَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ

بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْقِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

بست گیری استواری گانست اقطاعی مراد او خدا شتوای داشت

خداست دوست آنانکه گرویدند بیرون آورد ایشانرا از تلوکیهای کفر

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ

الظُّلُمَاتِ

بروشانی ایجاب و آنانکه کفر شدند در روشنای طافوت بیرون آورد ایشانرا از روشنی

بَارِئِينَ مِنَ الظُّلُمَاتِ

آتش اید ایشانرا در آن سویدانند

هَاجِجِ الْمَدِينِ حَقِّ الْكَرَامَاتِ

چون هدایت نیست دین مستقل

طاهر دین است اسلام و کتاب

آن نهر دفع طلم و قنیه بود

ایضا کردند احدا بر خلاف

هر خلاف را توان طافوت خواند

پس بر ایشان فرزند آمد کارزار

در دین حق ترک ماسوی

وحدت ذاتی است آن همود کو

هر جودی جودی موجود نیست

موج از از هر فرد احتیال

توان بدل گردد ممکن از بدین
هم در انسابت از دین چارمینست
لذره دو گفته کارکنست است
جوه چون میکرد از احدا قبول
بود بر طافوت آن ویرو و بل
تا که باقی در جهان باشد فساد
حب حق را بر هو بگرفت خشم
که نباشد هرگز او را انضمام
بر خود احکام و ولوقش بود
موجا لا شیء محضند و هم
کر بلی واقف از کاری تمام

معنی دین است ایجاب و بین
نظرت انسان ندین آواره مست
گوید اگر کسی که در دین کراهت نیست
ورنه با احتیال و نصرتنا رسول
چون هدایت گشت پیدا از ضلال
انیا را ساخت موضوع حیات
پس هر ان پوشید از طافوت چشم
چنگ زد بر عروقه الوتقی تمام
نیست چیزی از حق نرود در وجود
گر کنش قطع نظر از ربط م
نکته غنی است در لا انضمام

کره از جرات وان زلفه بست
وان هدایت مستقل از جودل
بپیش این قلب و قنیه باب
تا نماند اهل دین در تنج بود
انیا را گشت زبان واجب صفای
کامر حق بپناه و در تنجیک مانده
تا برافت قدم جود از روزگار
ایست ایجاب شهودی بر خدا
مقطع تاب سکنتی بروی جود
بی زودش هیچ بودی بود نیست
نیست ممکن انضمام و انضمام

هیچ امر دین حق اگر ایست
چون هدایت نیست دین مستقل
طاهر دین است اسلام و کتاب
آن نهر دفع طلم و قنیه بود
ایضا کردند احدا بر خلاف
هر خلاف را توان طافوت خواند
پس بر ایشان فرزند آمد کارزار
در دین حق ترک ماسوی
وحدت ذاتی است آن همود کو
هر جودی جودی موجود نیست
موج از از هر فرد احتیال

تطبیق

کثرت الوحدت فتعلوی جد است
بل دویت پیشان معقول نیست

وحدت آمد داد کثرتا نظام
بعد طاعت جلیق لاسلول نیست

وحدت آمد داد کثرتا نظام
بعد طاعت جلیق لاسلول نیست

مجله زبان گویم از هوش بجات
ک ز طاعت یافت معلول انضمام

سورة البقرة

چنان وحش شد این کثرت همه
 که خدا خواهد چویش آید ملام
 حق کلفرد در دلمان ماکلام
 هم بود دانا بر سرالای قیام
 کن ضعیف خود صفا از دغل
 آوردت بیرون ز ظلمات شکوک
 وانگاشنه کافور سرکش شدند
 مرده یعنی نور استمدادشان
 خالودن یعنی صفا شد زشت
 بین مائش در وجود و بود خویش
 هریک ارباب شود بر دیگری

همچنان باقیست بر وحش همه
 شرح این معنی تو را گویم تمام
 بشود هم هر چه گوئیم او تمام
 تا بندیشی خلقی بد ضعیف
 کوست دانا بر ضعیف و بر عمل
 سوی نور علم و اعلی در سلوک
 یار طاعت و در آتش شده
 از صفات حق ظلمت زانسان
 گشت اندر نشان خلق و سرشت
 مثل روشن رای و حق دیویش
 در تو گرد خلق و پیشه داندن سری

پس نباشد هیچ چیز از ممکنات
 اندوایندیش ازین دستور نیست
 حق نوشته سخنها مطلق است
 کن زبان خود بگفتها مطیع
 او تو را بر دعوت گشتی گشت دوست
 چون کانی که حق آچارا ولی است
 سوی طاعت تاخت از بر نور
 اهل دارند این گروه اندر سکون
 همچو اندر بولهب چل و حد
 مثل از اخلاق بیک رهنماست
 یا بخت در خلودی یا بنار

متصل در آتی از سلطان ذات
 گویم آن کز روی لبان مفسور نیست
 تا نکوئی آنچه او بر تاق است
 تا نگرده هیچ بر قول شمع
 در توی پس مدکار تو اوست
 در ولای حق روانان منبلی است
 هم پاتم خانه از دارالسرور
 در جیم چل و طفت خالودن
 روح منی مرده بودش در جسد
 نفس میش بر فساد و پرهواست
 هر دو جن تست نسکو یاد دار

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي دِينِهِ قَالَ إِنَّ آتِيَهُ اللَّهُ الْمَلَكُ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي

آیا فکرستی یا آنکه حجت گرفت ابراهیم را در حق پروردگارش که داد او را خدا پادشاهی چون گفت ابراهیم پروردگرم اینست که
 يُعْبُدِي وَيُؤْتِي قَالَ أَنَا أُخْبِي وَأَمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ قَالَ اللَّهُ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ قَالَتْ
 ذمیع کتب و میراد گفت من زحمیکم و میرام گفت ابراهیم پس میری که خدا میاورد آفتاب را از مشرق پس بلورش
 بِهَا مِنَ الْمَرْبِ قَبِهُتِ الَّذِي كَفَرُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَالِئِينَ
 از مرف پس سرگشته اند آنکه کفر شو خدا را نشاید گروه ستکاران را

در بیان احتجاج خلیل با نمرود

یا ندیدی آنکه آورد احتجاج
 گفت نمرود آنکه مگوئی تو گشت
 ایست حجت یعنی آن دو گهر است
 هم توانم گفت بی جرم و گناه
 فضل او یعنی فطرت منصف
 این زمان صفتی تو ز پروردگار
 دوری این اندرک و این دانش مود
 پس شد آن مهوت و مات اندر جواب
 همچنانکه رها شد بر خلیل

بر ابراهیم از طریق احوال
 غیر من گویند کس معبود هست
 که خدا از دعاست و پیروی کافر است
 هر کرا از دشمنان حوالم راه
 کن یکی را که مری معتبر
 شس را از جانب مرف یار
 کارش حجت ز توحید وجود
 چون ز ابراهیم شنید این خطاب

داده بودش پادشاهی کردگار
 گفت آنکه زدگی بچند پاس
 گفت دهم من حوة و اینی
 گفت حق انشرف آورد آفتاب
 یش ابدان کانی تو مردار شود
 حی بود این می بر خصم یک
 حتی او مفاقت با آن مولی
 راه نشاید خدا را ظالمی

شکر آرا داشت با حق گردوار
 پس پیراد برگرداند لای
 بستم آنکس را که باشد کفنی
 تو یار از مرف ارداری طالب
 حق ز مشرق شمس راطالع بود
 هر اثلعت خدای بشریک
 ر دیوبت گشتی معنی
 تا کنت حجت ز روی مفلو دین
 گشت غالب تا طعم از یکدلیل

أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنْتِيَ بِحَبِي هَذِهِ اللَّهُ بِمَدِّ مَوْتِهَا قَامَاتُهُ

باجون آنکه گشت بر معنی و آن افتد بود بر ستهاش گفت چکو غم کند اینرا خدا پس از سرگش بر میا بدیش
 اللَّهُ مَاتَ عَالِمٌ ثُمَّ بَمَتَّ قَالَ كَمْ لَيْتَ قَالَ لَيْتُ يَوْمًا أَوْ بَقِيَّ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَيْتُ مَاتَ عَالِمٌ
 خدا صد سال پس نغمه کردش گفت چند درنگ کردی که درنگ کردی بیکروز با برخی از روز گفت بلکه درنگ کردی صد سال
 فَأَنْظِرْ إِلَى عِلْمِكَ وَشَرَاكِكَ لَمْ يَنْتَسَ وَأَنْظِرْ إِلَى جَمْلِكَ وَتَنْجَلِكَ آيَةُ لِلنَّاسِ وَأَنْظِرْ إِلَى الْعِلْمِ
 بر دیگر بهور دین خود و آفتاب خود گوئی نگر دایم و دیگر بدرنگت و تا بگردانیم ترا نشانه برای مصلحت دیگر بستموا

كَيْفَ نَتَّبِعُهَا ثُمَّ نَكْسُوها لَحَافًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝١٢

که چگونه از جای برداریم پس بپوشانیمش گوشت پس چون روشن شد مراد او گفت بعد از آن که چیزی نتوانست

<p>یا چون کز قره گفت باز گفت آیا زنده خواهم کرد حق یا که بوده آن زمین ارض دگر از بی رؤیت و ناانکار و عیب پس بپوشانش خدا در آن عالم گفت بل صد سال سودی مقام بوده آن انکسور و اسیر و صبر نفته کردم بد موت در زمان باز بپوشم هم بر عطشها گفت دائم قدرت خلق حق</p>	<p>سقطا دا دید دور از برگ و سلاز این نفوس مرده را بر یک نسق غیر بت القصد از قتل و غیر گفت مسور این زمین گرد زرب مرده بود افتاده صد سال تمام یک خطر کن بر شراب و بر طعم که بتیتر است اغلب با گزیر تا تو باشی آبی بر مردمان لشاهی رست از غلظها</p>	<p>خاها غروب و ویران مستقودر بود بت القصد آخره خراب و انکسور آن قره را ویران سپر زنده سلاز یا که لعش را خدا زنده کرد ترس بگفت ای پرده سوز که زنده است هیچ آن رو و دیک هم خطر کن بر طرط ز اجبار هم خطر کن بر عظام از ما بود شد چو روی کتب حال موت و پست</p>	<p>وز نفوس خلق خالی بوم و بر که نبضت النصر دید آن انقلاب ارمیا یا خضر بوده یا عزیز گر جهان گردد بر آید مدعا چند بودی شفته گشتا نیم روز از پس صد سال کآوردی دولت کاستخوش گشت انور ره غار تا چنان از جلیش دردمر نمود گشت آگاه از مال موت و پست که توانا باشد او بر کل شی</p>
--	--	--	--

وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَدْنِيَ كَيْفَ تُنْجِي النُّوفِيَ قَالَ أَوَلَمْ تَأْمُرْنِي بِالْبَلَاءِ وَلَكِنْ لِيُطَمِّنَنَّ قُلُوبِي

و چون گفت ابراهیم ای پروردگار من بنی مرا که چگونه نجات دهی مردگان را گفت ای ابراهیم و لکن برای آنکه بپوشاند دلها

فَلَا تَقْعُدْ أَرْبَعَةً مِنَ النَّظِيرِ قَصْرُهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ أَجْمَلْ عَلَيَّ كُلَّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءٌ ثُمَّ أَدْعُهُنَّ بِأَتْنِكَ

گفت پس بگردان آنرا از پرده پس یازده پلوی کن آنرا بسوی من بگردان بر هر کوهی از آنها جزئی را پس بپوشان آنها بپوشند را

سَمِيًّا وَأَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝١٣

شگفتی و بدان که خدا غالب دوست کردار است

در تحقیق رب ارنی و بیان آنکه مراد آن چهار مرغ چیست

<p>گفت ابراهیم ما نادای را از هست اطمینان کامل آن شود از پیش تست بر سوء سراج مکتی روشن از آن در شب چراغ طاشق از گوید یاروش می طاق پار گوید شرط دیدار است این گفت حق بر گزیر چار از طایرها تا بدانی باز از عقل سلیم چار مرغ آن چار غوی شایند گشتو دردم کوفت مرده بسیار ماده آرا بهر استیغالی تن چشم و گوش و دم و دماغ و دست و پا پس بپوشان هر یک را در نیوت و اهر و یاب و حیوة می نوال چون ز خود مردهی بحق پاینده</p>	<p>چون غای مرده گارا زنده باز ه کس امر قلب اطمینان نبود که دوی سوی طبعی بر علاج که بهیسی چیز ها را با فراغ خواستی بی پرده بنم در وثاق که باشی با هوای تن قرین پس بکوب آرا بهم در سیرما کوهر کارای عزیز است و حکم حسرت مقامات شهودت ماحنه هر موت استیاری آن چهل تا رسد جان بر کمال خویشتن که بن زین حضورها باشد بجا سوی خویش از ازم حق لایوت و صف و خویش چله گردد اعتدال</p>	<p>گفت آیا پست ایست بر این از پیش تست بر کس که باز از پیش تست بر قع جیلان گفت ابراهیم دارم علم دین این بود از غرط عشق آن نکار مالم است این چار طبع خلف تدوی از هر یک بکوهی و صبح کن غالب است و ظاهر اعمی و بخلاف حید با سر و صعب و شوشت ماده سر هاشان بجا هر شان وضع کرد آن سر هاشان بر جبال کوهرها را تو ان خواندن سواس زنده پس کردند دردم اصلها ایست اطمینان قلی ای حل</p>	<p>گفت معیوم شود اهر پختن میروی هر طوفانی تا حیات که غالی کسب و یکسانی دکان لبک خواهم تا جان گردد پختن ف از بهر امتحان حسن یلار با موانع ره نگرند مشکف پس بپوشان کآیند سوت زاسر کن بر نفوس اندوی حکمت ترک زلف که حجاب آن شهود روز نشاست چیت سرها چار عصر یکسان و ان جبال ارکان تن نشد در مقابل یا که اعضای درون کآید اساس مقتل با هم شوند آن فصلها پس بر از اختصار اهر میل تا حیوة اوست باقی زنده</p>
--	---	--	---

مَثَلُ الَّذِينَ يُبْقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَتَتْ سَنَابِلَ سَبْعِ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سَنَابِلٍ مِائَةٌ

مثل کاینکه اطلاق میکنند آنها را در راه خدا چون مثله است که هر دانه هفت خوشه کلام هر خوشه صد

سورة البقرة

حَيَّ وَاللهُ يُفَاعِلُ لَمَنْ يَشَاءُ وَاللهُ وَاِيعُ عَلِيمٌ ٢١٤

دانه باشد و بخدای می افزاید از برای آنکه می تواند و خدا را بخشد و است

در مثل آنکه از اموالها	میکنند افاق در راه خدا	حق باشد کز او روید بد	هفت خوشه و زهران یکدانه صد
بنیادین خزون بر هر که خواست	واسع و دانا چو او رسواست	مستحق را آگه است لاسر حال	کز چه بت میکند افاق مال
	میدهد و ست بقدر نیش	میفزاید ر قوا و سقش	

الَّذِينَ يُتَّقُونَ اَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللهِ ثُمَّ لَا يُتَّقُونَ مَا اتَّفَقُوا مَعًا وَلَا اَذَى لَهُمْ اَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ

آنکه افاق میکنند مالها را در راه خدا پس از می میکنند آنچه را افاق کردند متنی و آزاری ایشان راست مردان را در هر روز و در گذران

وَلَا عَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ٢١٥ قَوْلُ مَرْوُوفٌ وَمَرْوَةُ خَيْرٌ مِنْ صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَا اَذَى

و نیست بوی را ایشان و هایشان انوشه است و نه گفتار خوب و آسروش هفت است از صدقه کدیری باشد آ آزاری

وَاللهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ ٢١٦

آنکه گمان کامل خود را از او	و خدا بی نیاز و دانا است	میکنند افاق در راه خدا	متن و آزاری از اقرون و کم
و نه بی افاق ترسند هم	گفت لا خوف و لا هم يحزنون	قول بگو مفرقت هست او پیش	بود از صدقهای دل خراش
امشان در نزد حق باشد خزون	هو محمودت ورد ذوالعلال	قول مروف و کلام خوش بوی	ز دل کش بود هزل روی
بنی از طمی کند امرو سوال	هر چه زود داری طمع لوی یار	خرو دولت خلق را باشد مریض	هر او آن کن کز او خواهی عوش

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُتَّقِ مَا لَهُ رِئَاءُ النَّاسِ وَلَا يُؤْنِ

ای آن کیانکه گروید باطل سازید صدقه های خود را بمنت نهادن و آزار چون کیانکه افاق میکند مال را بجهت نیکو مردمان و بیکرد

بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ قَتَلَهُ كَمَتَلُ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ قَاصِبُهُ وَاِئِلْ قَرَكُهُ صَلْدًا لَا يَقْدِرُونَ عَلَيَّ

جدا و رود از پسین مثل او چون داستان سنگهوار است که او شده ناکی پس در سیم باشد آ آبرای بر ک فطر میس و آگه است باشد آ آفزون نیست بر

شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَاللهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ٢١٧

چیزی از آنچه کسب کرده و خدا و امید گروه کفران را

مؤمنان لا بطلوا صدقاتكم	از ده آزار و منت و انتظام	آنکه کرد افاق مال را بر نفس	باشد امر حق حق اسباب
مستاید از راه افاق مال	ن کز و خوش بود کرد ذوالعلال	نست بخلش از ستود و سفوت	یا از ایان ر خدا و آخرت
هست چون سکی که روی اوست خاک	خاکش از فطرات پلان گفت بک	بستش قدرت که ما دارد نگاه	خاک را بر خود زیاران در پناه
بست ایشان تروائی و تاب	هم بفظ آنچه کرده اکتساب	راه سایه خدا ر کافران	که کنند اصال بگو در جهان
	ک زهر سر فل بگو از خشیس	یکی از سقاس و نشی ابلیس	

وَمِثْلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ اَمْوَالَهُمْ اِيْتَاءَ مَرْضَاتِ اللهِ وَتَشِيْتًا مِنْ اَنْفُسِهِمْ كَمَتَلُ جَنَّةٍ رَبْوَةٍ اَصَابَهَا

و مثل آنکه افاق میکند مالها را از ایتاء خشنودی خدا و ایت تشیتا من انفسهم کمتل جنة ربوة مثل بوستانیت بر تندی که بر دستش

وَاِئِلْ قَاتَتْ اُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَاِئِلْ قَطْلُ وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ٢١٨

پلان بر و ک فطر میس و جعفر شر و لود چندان پس اگر رسد آ آبران بر و ک فطر میس از و خور فطر و خدا با آنچه میکند بستان

هم مثال آنکه گمان کامل	میتابد از رضای ذوالعلال	از ده بیتی و نور بین	که مرایش از است امره دین
هست چون باقی بپوش سر هج	بیشتر زان گفت غویی مطع	گر بر آن بستان رسد پلان سف	کم نکرده طع او از حسن ست
بوستان کز زمین باشد بلند	نست از تعریب سبل آرزو گز	حاصل انوی بقتل آید بست	هم بپای کویود بر ارض ست

الجزء الثالث

هست ممکن بلکه مرسل دویار همچنین دان در توب انظارها	حاصل آورد می از آسبی ببار گر که ش است و از اشتها	بلوش لورا گرچه ناید سلف تر زحق مرده او غمر من است
---	---	--

آبُودَ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَجِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَسَابِقُ الْكِبَرِ وَهُوَ يُدْرِكُهُ يَصَفَّاءُ فَاَصَابَهَا إِمْرَأَتُهِ فَلَحَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ

آیدوست میبارد یکی از شما که باشد در او باستان از غنچه ترما و انگورها که روان باشد از زیر خان نهرها سرور باشد در آن از همه

میهن و در سدا آرا یدری و سرور باشد اولاد آن توان پس رسد آرا کرد باری گذران باشد آن می سرور همچنین بیان میبارد باشد آری شیا

الْآيَاتِ لَكُمْ تَتَفَكَّرُونَ ٢٦٦

آنجاها باشد که شما اندیشه کنید

دوست دارد شخصی آیا از شا پس رسد بیری درو و اطفال خرد بر شا آرد حق ایمان آبی باد آتش بابت آن صبر و یا مسه گردد راه غوث او را بدل گرتورا رمی سود باشد نظر	کن بود سنان پر رنگ و وا باشد او را پس رسد فاش خرد تا کنید اهر سال فکرتی که کند یکجا علم را هدا ماد از اطفال غرض سفل ان مثل کافیت امر خرد و شر	باشد انوش از اعاب و نعل حله سودد روضه پر نشش طلقها اصا و ارکان و سواس روح ماد بوا و مشطرب کآورد بر خلق ذات لهرول ما بود مقول درگاه خدا
--	--	---

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا مِنْ طَبَائِعِ مَا كَسَبْتُمْ وَمِمَّا أَعْرَجْنَا لَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا تَيَمَّمُوا

ای آن کسانی که ایمان آوردید اطلاق کنید از سوهای آنچه کسب کردید و آنچه بیرون آوردیم برای شما از زمین و قصد کنید

الْقَبَائِطَ مِنْهُ تَتَفَكَّرُونَ ٢٦٧ وَلَسْتُمْ بِأَخَذِهِ إِلَّا أَنْ تُغْنِيَا فِيهِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ غَفِيرٌ حَمِيدٌ ٢٦٨

بلیصرا که از آن اطلاق کنید و بستاند گیرند آن مگر آنکه چشم پوشید در آن و عاید که خدا می باز سود است

مؤمنان که عید از حس ذات حیها گان حله شد قوت شر پس از اشیا با مطوع خوا فاکر بر آیه عس از وی رواس غیر صفات راسع بر شا بگذرد عاشق زهستی هر دوست او گیرد از وجود خود می یت تریبیکه بعدد هر دوست در بهای داش و عقل و کال	آنچه را کردید کب او طیبات میوه ها گان شد شهرها را لبر که شارا هیچ آن باید بکار چشم پوشیدن و هر سوئی حساب او نمی است و جیب و دوالعطا بدل اموال ادا کن از اطلاق و اس پیش او تا چست مل در می جان و سر باشد که اوداری اوست در عیان هر نسی با ملکی مال	بر شا و ان حله باشد مستین تا کید اطاق اوان می ملزودید که شود اطاق از او زشود و شد باشد از صفات سلطان می باز حد مموست او عشق و وداد تا کد اطاق از روی ریا تا تو مکنم کمی از صفاتی عشق وان حیوة و جان بود بعد از وجود بر چنین انصاف است باد و پس
---	---	--

الشَّيْطَانُ يَدْعُكُمْ الْقَفَرُ وَبَارَكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَدْعُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ٢٦٩

شیطان و صمیمه شیل ایدرویش و میبارد با شما را بدی و عدا و عید کند شیل آرزو شاز خود احسان و خدا را از رحمت دانست

يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذْكُرُ إِلَّا أُولَٰ

مستند حکمت کسی را که می خواهد و هر که داد شود حکمت پس حقیقت داد شد بخوبی بسیار و نیندگانه مکر صاحبان

الْأَلْبَابِ ٢٧٠ وَمَا آتَيْنَاهُ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذْرَةٍ مِنْ نَذْرٍ قَالَ اللَّهُ يَغْلِبُ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ

خرد و آنچه اطلاق کردید از نفاق و لازم کرد انبیا از نفی پس عسلیک غلبه اندیش و نبش سرنگاران را هیچ باری کنند گان

سورة البقرة

إِنْ تَبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُنْفُوا وَتَوْتُوا الْقُرْآنَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيَكْفُرْ عَنْكُمْ مِنْ

اگر ظاهر کنید صدقات را پس جز آن و اگر پوشیده دارید آن را و بپوشانید قرآن را پس آن بهتر است بر شما و میگرداند کفر از شما

سَيَأْتِيَكُمْ وَاللَّهُ يَمَا تَصَلُونَ خَيْرٌ ۝۲۸

گفتمانی و شما بآنچه میخواند کمالست

<p>مصدق یعنی ذکر و فاتحه و یا کو شیارا و صدقه کرده یا را نیست تنها و مست از مملکت و مال چنین بر عکس این بسیار دان هرگز نخواهد دهد حکمت خدای و اسکه حکمت یافت تا دور بر حیا پس ز روی حکمت او میدی همان گنجه دادند بر سالن از جود آنچه را کردید اطلاق از ادب چون ملوک صوم صدقه در ما پس آن هزاران از دست و شلاق میکنند آن بدر بر دفع عذاب بل بود نیک امتیاز فعل حیر چیز است آن هر تزیه صفات</p>	<p>مبدا شیطان زشت اخلاق اسی بر افتاد کند در خطا سم سوی عقل و مغرت ناچار ما و مست چیزی بود در صدور حال روق تنگه و دل پوست لا مکان چیت حکمت علم و فهم با ولای سوی او گردید واسع خیر ما بهمدان نش است از ملک جهان لک باشد هر اقی مرکب فرود از و صوم خیر فرس و مصد واجب آمد تا کند آرا و تا یا در مال غیر یا خشم و خلق وان نکرد دفع و جراید عتاب و که باشد باعث ترغیب غر از شیا پوشم عیب سبیل باشد از عظیم حق باطل غر</p>	<p>و صدقه درویشی از اخلاق درمی دهد تا در مستحق واسع است او هم خلق و عظیم دیده باشی بر کسان در دوز و سک تا تو از تبدیل حق واقف شوی وان از اخلاص عمل پیدا شود پس در نور حکمت و اشرافها بر طبعی دان خفته بود کرم پند کی گیرد یا بصدقه گوش فرس باشد هر ثابت یا زکوة هر که آن باشد از و صوم حاصلی بود ابدان ایشان صدقه ها را اگر تأیید آشکار غنی او دارند هم اطلاق خوش حق بر اعمال شیا باشد حیر ار دعت بر تو زد با سبیل حق</p>
---	---	---

لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَا تُنْفِكُمْ وَمَا تُنْفِقُوا

بسیار بر او هدایتشان و لیکن خدا راه مسلمانان را خواهد آید و آنچه را افاق میکند از مالی پس باشد از برای خود طاعت و افاق میکند

إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ اللَّهِ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ الْقُرْآنَ الَّذِينَ أَحْبَبُوا

مگر از برای طلب رضای خدا و آنچه را افاق میکند از برای خدا و آنچه را افاق میکند از برای خدا و آنچه را افاق میکند از برای خدا

فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَطِيعُونَ ضَرْبًا فِي الْأَرْضِ يَحْسِبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنَاءَ مِنَ التَّعْنُفِ تَرْفَهُمْ بَيْسَاهُمْ

در راه خدا که توانائی ندارند سیر کردن در زمین می نماید ایشان را بدان حال ایشان توانگران را عفت کز بی مشای ایشان اسلام نشان

لَا يَسْتَلُونَ النَّاسَ إِلْفًا وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ۝۲۹

شوال نمیکند از مردمان بفرام و آنچه را افاق میکند از مالی پس خدا آن داناست

<p>از تجویری مستان بر راه راست وین باشد جز ز روی اختیار مشک از سلسی از اقربا آورد حق فرایت را حیا مکنید افاق کرجیزی ز غیر حق و هر دین بکس روزی دهد ای خدا ما را بکنی راه ده تو با آموز آنچه اندام سزاست آنچه از غیر آورده افاق و بر آنکه مشتاقان را مظلوم اوست نستان هیچ استطاعت بر سر</p>	<p>لیکن حدیث هر که را خواست گفت است آن که شود بر خلق بار خواست چیزی کرد آن مسلم ابا وره احسان نیست بر مشرک و روا کرده اید آن هر غوثی پر غیر فی برك شرك نیروی دهد بر رضای خود دل آگاه ده کنیم اصلاح را عملها بر شطاعت بر شیا کرد تامل از جود سر که زیدانش و جزا محروم اوست هر تحصیل شایش غنصر</p>	<p>در مقام صدقه یعنی عرش دین از شیا اصلا است بر مکنید وین گفت این آوری کرر رسول آمد این آیت که دین تحصیل نیست نست آن افاق بر اهل سؤال ست دنیا سلطان علم حکم ما تعالیم آنچه حق بدگی است ما کلیم و چیست استحقاق ما هم زعم آنکه باشد علم و هم بر قدری بیکه دارند امتناع ظن جمال این بود کاقوم صفات</p>
--	--	---

الجزء الثالث

<p>حال خود دارند بپنهان از اسلام نیستان ابرام دروغهای زکی هر چه از نیکی بیرویشان کنید</p>	<p>تو بیجا میثقی آن کرم ن که می ابرام دارند این عوس و لا اطلاق بر ایشان کنید</p>	<p>نیستان از مردمان دوی سؤال بلکه چشم از قیصرین پوشیده اند حق بر آن داشت همایش یک</p>	<p>ن بکتر و نه از آخر و حال جام استقامت حق توحیده اند هست بر خلق از خدای یشتریک</p>
---	--	---	---

اَلَّذِينَ يَتَّبِعُونَ اَمْرًا لَّهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ اُجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ

آنانکه اطاعت میکنند مایه خود را شب و روز بپنهان و آشکار پس بر آنهاست پاداش از خداشان و بستی بر ایشان

وَلَهُمْ يَحْزَنُونَ ۚ اَلَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ اِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ

وهابان اندوهناک شوند آنها کجورند سود سودا بر سرزد مگر همچنان که بر سرزد آن کس و سرکشند شیطان از

الْمَسِّ ذُلْكُ يَأْتُهُمْ قَالُوا اِنَّمَا اتَّبَعْنَا مِثْلَ الرِّبَا وَاحِلَ اللّٰهِ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ

چون آن بایست که آنها گفتند بیع مگر مثل ربا و حلال کرده اند بیع را و حرام کرده ربا را پس آنکه آمدن پند

مِنْ رَبِّهِ فَاتَّبَعْنَاهَا مَا سَلَفَ وَ اَمْرُهُ اِلَى اللّٰهِ وَمَنْ عَادَ فَلَاوَلَيْكَ اَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۚ

از پروردگارش پس از اینست که او است آنچه گفتند و کفرش با خدا است و کی بود که در پیش ایشان اهل آسمان ایشان بدان جا خواهند

يَتَّبِعُوا اللّٰهُ الرِّبَا وَ يَرْبِي الْمُدَقَّاتِ وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ كَفَّارٍ اَتَمَّ اِنَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا

پس بکنند و بپندارند و از ربا و سود و مدققات و خدا دوست عدلند و براساس کلمات را بر سر یک آنکه گویند و کردند

الصَّالِحَاتِ وَ اَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ لَهُمْ اُجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ

کارهای نیکو است و برپا داشته نماز را و دادند زکوة را پس بر آنهاست پاداش از پروردگارشان و نیست خوفی بر ایشان و هابان

يَحْزَنُونَ ۚ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَ كَذَبُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا اِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ ۚ

اموهای خود ای آن کایه که گرویدید بر سبیل خدا و واکندار آنچه را ماند از ربا اگر هستید گروهی که



در ذم ربا



روزی و ششده روز و سزاوارش
بستی بی خوف و حزن و احوال
حق مثل آنکه او دارد قام
چون به شد عقل از من خون
بع را حق کرد بر مردم حلال
همچین اگر را آرد قیاس
از گذشته ست روی حکم رد
هست به از بیهوشی با خدا
کرد پنی خود بر آن قل دون
حق بگذرد مالها را از ربا
چنان کافر بیایس و سرکش است
مستمان دلم افتد بر صلوة
خوشحالی نیستان اندر نشستن

و آنکه بیکند اطلاق بیش
ن زحوف و حزن و دور و ایس
ایستادن سفتان روخ حرا
رفته صاف و مانده دوشی در ایام
بع باشد چون را امر ایس
که بود از افضل از خاک غیبس
ایستاد از ربا و از فساد
اصل آن کرد مغرض و اینست غرض
تا خود دیگر را از حرص و آز
مال ایشان از غدا افساد
که که کارند و هم باطل ورق
بیکند اعمال بیکو از بین
ایریشان دزد حق باشد قرون

اجر ایشانست رد رب دین
و آنکه بیکند مجورند ایشان ربا
کرده شیطانش تصرف در مدخل
زاسب بگذرد از روی قیاس
وین قیاس اول خود اعمی ایس
پس هر آن کاین و عاقل گردد بد
ورک داده بر کسی مای قرض
ور ضل حاصلت گشت باز
برگشتان کز ربا کرده زیاد
تا سبیل را ندارد دوست حق
و آنکه کامل ایانند و دین

فَاَنْ لَّمْ تَقْعَلُوا فَاَذِنُوا لِعَرَبٍ مِنَ اللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ وَ اِنْ تَبَيْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُسُ اَمْوَالِكُمْ لَا تَحْلِلُوْنَ

پس اگر نکردید پس اذن بدهی از خدا و رسولش و اگر تبیت کردید پس رؤس مالهای شماست

سورة البقرة

وَلَا تَقْلُوبُوا ۚ ۲۸۰ وَإِنْ كَانَ خُوفٌ مِنْ ظِلْمَةِ إِلَى يَسِيرَةٍ وَ أَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَقْلُوبُونَ ۲۸۱

وستم کرده نمیشود و اگر بگردانید صاحب صریح می باشد تا آنجا که است تا وقتیکه است و اگر صدقه کنید بهتر است برای شما که باشد که بگردانید

وَأَقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۲۸۷

و برسد از روزی که گردانیده شود و آن سوی خدا پس تمام داده شود هر کسی را آنچه آموخته و ایشان ستم کردند نشود

اتوا الله ای گروه مؤمنان	می پرهیزید از حق در جهان	و اگر گفاید آنچه باقی از دست	هیچ اگر ایان شما را برداشت
و در نیکو دارید این فعل عیس	ز امر حق باشد سرکش چون بپس	با خدا و با منی دارد حکم	قتل را فاشد لایق بدو نیک
نوک امرش دال بر کفر نیست	کافر حری مسلم کشتی است	گفت ملحق آورد از پدرش	پس لابد کن در سیم بارش بکش
باز اگر کشیدو زان کردی من	اصل مال و مایه را گیرد پس	بگوید اندر آن ازیش و کم	چون بکردی ظلم دوری ارستم
و در که دوسر است مهلت حایز است	تا زما بگو صومت غایر است	و در کید آرا صدق هر است	گر کسی دانا بکنج گوهر است
عیسی از داد کال سلطان بود	ر امور منتفی خواهد فرود	از رفتن دهمی ر مسمی	حق تو را شد در دو عالم امیری
زان تصدق پس نکردی بوزیان	گنجها بردی بهای بیم دن	می پرهیزد از دوری شما	که در آن گردید راسخ را خدا
پس بهر غمی رسد یکنفک	آیه کرده کب لایک و بدو	دست طلای هر ایشان در حساب	کشت خود بدو در اندیش و شتاب

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قَامْتُمْ إِلَىٰ آجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ

ای آن کسانیکه ایمنان آوردن چون معامله کنید بوسی تا وقتی نام برده پس بنویسید و باید که بوسی میان و بنویسد راسی

وَلَا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَ لِيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ

و باید ادا کند کاسی که بوسید همچنانکه آموزا بدیش خدا پس باید بوسید و باید ادا کند کاسی که راوست حق و باید برسد از خدا که برود و راوست

وَلَا يَتَّخِذُ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُ أَوْ ضِعْفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمْلَ هُوَ

و کم بکند از آن چیزی را پس اگر باشد آن کس که راوست حق کم خورد یا طهر یا سواد که ادا کند او

فَلْيُمْلِلْ وَلِيَّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ

پس باید ادا کند و لیس راسی و گواهی بگوید دو گواه از مردان پس اگر باشد دومد پس بگوید و دوزن

مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشَّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَهُمَا فَتُزَكَّرَ إِحْدُهُمَا الْآخَرِي وَلَا يَأْبَ الشَّهَدَاءُ إِذَا

از آن که راضی باشند از گواهی چون فراموش کنی یکی از آن دو پس باید آورد یکیشان دیگر را و باید ادا کند گواهی و خبکه

مَادُّعُوا وَلَا تَسْأَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ ضَمِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ آجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ

خواستن و شوق و دل خواهی که بوسی را کوچک یا بزرگ تا مدتی آید است راست زدند و ثابت تر از برای شهادت

وَ أَذْنِي آلا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحُ أَلَّا

و در بیکر آن که شک نکنید مگر آنکه باشد سودائی حاضر که بگردانید باشد از میانان پس بست بر شما گناهی که

تَكْتُبُوهَا وَ أَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَقَلُّوا فَإِنَّهُ فَسُقٌ بَيْنَكُمْ وَ أَقُوا

نویسد آنرا و گواهی بگوید چون بایع کنید و باید که ضرر رسانید بشود و بستن و گواهی و اگر بگوید پس آن قلم را است شما و برسد

اللَّهُ وَ يَمْلِكُ اللَّهُ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۲۸۷ وَإِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ سَفَرٍ وَلَمْ تَجِدُوا كَاتِبًا فَرِهَانٌ

ان خدا و می آموزد شما را خدا و خدا چه چیزی دانست و اگر فاشد بر سفری و نباید گواهی را پس کروکلی

مَقْبُوضَةٌ فَإِنْ آمَنَ بِكُمْ بِمَا قُلْتُمْ الْإِنِّي أُوْمِنُ أَمَانَتُهُ وَلِيَّتِي اللَّهُ رَبَّهُ وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ

باید که شهادت را بر آن که می‌خواهد بگوید بگوید و اگر آنکه این شهادت را می‌خواهد بگوید باید که بر سر خدا که پروردگار او است و بی‌شهادت را

وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آتَمُ قَلْبُهُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ۝۲۸۱

وهر که بپوشد آنرا پس او گنهگار است و خدا با آنچه می‌کند عالم است

<p>اهل ایمان از شما تا مدتی هم باید تا کند که اگر ای ترسد از پروردگار خود که او هست یعنی بر وی عمل او در شهادت بیکسان دارد خلق و ان که گمان نیست در یکی روا از ادای آن باید بر سوره تا رسد هنگام آن وین دست تر در گواهی حفظ چشم شاهد است جز که گردد منتقل در اختیار کر که نویسد آنرا بی ملال آبروی علم و عقل اموخته گر کنید این فسق و فساد است اوست دانا بر امور از سر و کل آنکه خواهد پرس از او که بر دهن باید آن مدیون حفظ منعتش ساخت هر او سب در عتی بسته یید راهها بر خود همه آنکه هم دیمی تو بود است احاط من ترا دادم و تنگها امان مال او را من عوض دادم و خون هم مکن بپایان شهادت را که آن</p>	<p>فرض خواهد کرد کسی در شهادت آنچه بنوشته از تخم خدا کرده خلق و معبد رزق و کلو کافرست از نفی و پیروی خیر و یشتان بر شمع نور انوار خلق که نباید از روی آنرا ای از ره لاشعرا آن تنگبوه رد حق کز جهل و سر دود حیر گزینند حفظ بر شک و اورد است شد از دستی بستی در فرار زانکه هست اقرب و رب و احسان لی که شهری هر شمی سوخته ز سر حق بگشتن از امانت است بر شما بسود انواع سبل هر اطیان دل وین بستی و من رد نباید مال را بر صاحبش باد خواهد زانو فرخ در شدنی بی تبه زان خطا و مظله هیچ بود باید اعلان طهر خلق آن همه حد از اخطات زایل تو بانی در اتفاق خود ندون شد گناه عقب و من داد و دیل</p>	<p>پس بپند آنرا نویسد گواهی و آنچه مدیون کرده بر آن اطراف وقت اقرار او که مدیون اخبر است هم دونی گیرد شاهد از رحال و ریکی را و رفته چیزی از نظر چون بنویشد از آید بیدرنگ بر مشرب است از به حق یا بر کبر انوم آمد سر گواهی را که دور اقوام اعنی ملع و مدت نام یافت دور از وقت و سه رصلاح شاهد امر چها گیرد باز بست بر کتاب و شاهد کرد و او بر هر چیز بی از خدا در سفر باشد و او با صاحبی و در کسی این شود از دیگری از خدا رسد که او همراه بود هر چه مال بر جناش رونوش در شک اما از دیش هر غی محتال گوید او را کای دمک پس کون هم به راه ایسی است پس هر چیز از خدا و ان روز سخت فعل بده ثبت طومار شد است</p>	<p>تا که باشد حجت هر طالبی بی زیاد نفس و یعوف و خلاف یا سفیه اقرار با دیگر کسی است یا زیکند و دوزن نیکو فعال شاید از آرد پادش آن دگر بر گواهی هم از ان باید بقتنگ در شهادت شرط شد صدق ضمیر باشد از سهو غلط اندر امور باشد در خط چون آید مقام یتان پس بر شما سود جناح شامدی کور است در خلق امتیاز کر کسی این کرده باشد یا پسند کز کرم آسوند اینها بر شما که نباید اندر آن ره گواهی فرض پیروی با هد سیم و ذری زانچه شد مابینان آگاه بود کای سبب سالم ساز آفریب که کجا باشد بجام داد رس حد هواران بار دمی روز تنگ دانکه ز سر اخلاقی چاره ست وام را رد کن که دزدت مردخت بر هر آنچه میگوید او آگه است</p>
--	---	---	--

لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَإِنْ تُبْذَرُوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُنْفَوْهُ يُعَاقِبْكُمْ بِهِ اللَّهُ

مهر خدا است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و اگر اظفار کنید آنچه در خودتان دارید یا در زمین یا در آسمان خدا

قَبِيرٌ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝۲۸۲

پس می‌آموزد برای آنکه خواهد عذاب میکند آنرا که می‌خواهد و خدا بر همه چیزی تواناست

<p>هست از حق آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و اگر اظفار کنید آنچه در خودتان دارید یا در زمین یا در آسمان خدا</p>	<p>قَبِيرٌ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝۲۸۲</p>	<p>پس می‌آموزد برای آنکه خواهد عذاب میکند آنرا که می‌خواهد و خدا بر همه چیزی تواناست</p>
--	--	--

أَمِنَ الرُّسُولُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَرُسُلِهِ

کرد رسول آنچه فرودستند پس او را پروردگار خود که هر که گوید بعدا و فرشتگان او و کتابهای او و رسولان او

لَا يُقِرُّونَ بَيْنَ يَدَيْهِ مِنْ رُسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُرَّتْكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ ۝۲۸۳ لَا يَكْفُفُ

فرقه یکدیگر میان آمدی از رسولانش و گفته شنیدیم و فرمان بردیم آمدن فرشته را پس ای پروردگار ما و رسولان ما سرج تکلیف نیکند

اَللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْمَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَسِينا اَوْ اَخْلَاْنَا

خدا قسم! مرا و است آچه کس که دیور او است آچه کس که دمای پروردگار با منو اخذ ممکن بار اگر فراموش کردیم با خطا کردیم

رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِنَا وَلَا تُغْنِنا مَالًا طاعة لنا

ای پروردگار ما و پروردگاری که بر کردی آنرا و آنکه دهنده یش انما ای پروردگار ما و پروردگاری که بر کردی آنرا و آنکه دهنده یش انما ای پروردگار ما و پروردگاری که بر کردی آنرا و آنکه دهنده یش انما

يَا وَيْلٌ لَّعَنَّا وَانْفِرْنَا وَارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ

بآن و در گذر انما و یاسد ملرا و رحم کن ملرا قومی صاحب اختیار ما پس یاری کن ملرا گر و کفران

آیه از بگشت لؤل بر رسول
بر ملک هم رکاب و بر دسل
عز السلطان عا این بود
نکها غیبت در تفسیر عشق
متصل بر وحشت این سلسله
در مزاجی کرد کر شکر دیان
و اسکا کلمش دین شکر شیرین شود
ما تو را پروردگارا شده ایم
بر نی حق هیچ تکلیفی نکرد
بل غلظت باشد از وی درخوس
هست شرط صوم صحت دردن
ستاورا هر چه کرده اکتساب
این سببنا لا فؤاده رتبا
هم به برای گردن بر ما چنان
ما بچرم خود مگر و مدینه
درم کن ما را یامرز از کرم

بگوید از خان بر آن شاه عزول
 بگوید آفتاب آن غل غل کل
 داد این روز آنکه وحشت چیدود
 گر که داوی گوش بر قرقر عشق
 يك شكر شد رایج از صد قافله
 مرد حلوائی كسا بند دكان
 با شكر ریزان مك آیین شود
 و طریق طاعت پیونده ام
 حركه بر طعن توانا بود مرد
 بست بر پیکان لغت یا حلوس
 بست تكلیف ایزود رجودن
 از فلان يك و پادش ثواب
 غلوكر رفت قصیری زما
 كه عودی حل بر پیشبیلان
 بر ثواب و بر علفت موسم
 كر جود كردم از عیان ستم
 خامه رشت و جلد شد دون

هم تپام مژمان از خاموشام
وان سه بلم درخشت واحد
تا تو بیرون وان سرا و حاة
بست فرخی بر رسولان ازکی
فضل حق وادوار از ان دشمن
شاید از کاش و تکی گشت در
زان سملو اطفا گفته اند
بادگشت مات هم در سوی تو
بست احوال تکلیف اختلاف
حج در اولایات واجب بر مصلح
همچو دای حله تکلیفات دین
و انچه کرد کسب هم در انزال د
آچه از مانند حقا در ما مگیر
زانکه ایشان سرکی و وطنی دند
سست و را در ثبات طاقی
حون بوی مولا را مفاخره دین
وان دای حای حسد دین

بر روی آوردند ایمن باقیام
مؤمل در جم ایشان وارد
گوش کن تدری ازین بکافه
فرزا بگلزار اگر زان مسلکی
وگران خر برپا ده جانوسر
رین شکر هروی است الف مر
در طلال سخرها خفته اند
واحد این قطرها رجوی و
ر ملک تاود جبر و کزاف
یک برصی که باشد مستطع
هت بر قدر توانای یقین
سر جرایش باشد اورا تا یق
و غفوری ما گنه کار و آید
هم ده ملجان فقرار آفریند
علو کن ر دغت از ما ماضی
بس ده برای بها ر کافران

سورة آل عمران مائتي آيات وهي مدنية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تمام خدای ستمه مهران

الْمَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ^٢ نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَأَنزَلَ

خدایت خدائی مگر او گزنفه پایده است فروغ سطر تو کتابچرا براسنی یاور دار بدسر آچهر اباشمل خودستش و فروغ سطر

التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ مِنْ قَبْلِ هُدًى لِلنَّاسِ وَ أَنْزَلَ الْقُرْآنَ^٢ إِنْ الدِّينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ لَهُمْ

نوره و انجیلدا لاییش هدایت‌آزیری مردمان و فروغرف ستارگاندا برسته‌آمانکه کفرشدن آتشیای خداآزیری اشاست

عَذَابٌ شَدِيدٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ مُنْتَقِمٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يَتَّخِذُ عَلَيْهِ شَيْئًا فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ هُوَ الَّذِي

مطای سغت و خدای غالب صاحب انظام است بفرستی که خدا بفرستد منقاد بر او چیزی در دین و ۴ در آسمان اوست که

يُسَوِّرُكُمْ فِي الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ* هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ

مگر او کمال بدست گردار است اوست که فرو فرستاد برو کتابی را

مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ

از آن آیات محکم که آنها اصل کتابند و دیگر متشابهاتند پس اما آنکه مکردهای آنها میلی باطل است پس روی میکند

مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَتْلُمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ

آنچه متشابه است از آن برای طلب فتنه و برای طلب تأویلش و نمائند تأویلش مگر خدا و ثابتان در دانش میگویند

أَمَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ

ایمان آوردم بآنچه از خود پروردگرمست و تذکره میکند مگر صاحبان خرد

کو بود حال ز اسبه و صفات که مسی گشت او رجبرئیل شد محمد کآخر آمد در وجود گشتن و خوانم او در فرع اصل وین مسی گشت بر اسم حکیم بست تا نقل او شد کامل بین و ز محمد صورت محکم شود بر خدا و بر محمد سم مختلف با نقل او وی چه آید در شهود هست اشارت برمه رتبه سم عظیم حی و هیوم است و زاو عالم یا از ره ترتب و مرجع و صواب گشت قائل ما بطور عقل کل پیش از این بویای و هم اسجل را باشد آن توحید ضعیلی برق و استقامت است مثلاً بالکیم طاقبت تا جهت هر کسی را بنام دان عذاب مستقم روی شدید در زمین و آسمان عبدالعزیز کو بر اشیا غالبیت و راست کار

هست اشارت این الف باصل ذات لام باشد عقل ضال ای غلط سم در تحقیق ارباب شهود اول و آخر بهم گشته وصل لاجرم کرده اسم او علم علم تا در عالم محسوس فرین حرکه با افتراق دیگر سم شود صورت اسلام باشد اعراف کرده افتراق او بوجود وجود وین صبرف اعی الف بالا یوم آیه آنکویت غیر از او خدا پرو باطل کرد او حق کتاب بود ثابت پیش از ارسال رسل کرد طزل حق بی تکبیل را باز باطل کرد فرار از صلیق مبدأ دعوت بود بر حلس و علم اوست غالب بر امان و استقامت و آنکه کار شد بر آیات حد ر خدا پوشیده نبود هیچ چیز نیست میبوی حزن پروردگار

اندا کرد ازالف و دلام و مسم و وجود بود خود ذاتش بیا او رسماً منهن را پس منیس مصل باشد به اول یکسره و ان محمد مظهر حکمت یقین اسهای بی حایت بی عدد که موکوتی لفظ تهلل از دین بر رسول الله اسلام از اسلام و ان شده ایمان کرموافق بلذلت یافت دور آفریش اعدا که آیه باشد در طول و درصعود بست بر تکرار حاجت درگشت عقل فرآیت نشی در وجود صسط اهر فیه استعمال بود خلق کرده از مظهر حق شای عقل فرقا پیش کر حوالی صسط دو هدایی سخت یا تا سر شمش باز ماند ز اشقم و قهر او که بود اهر پرستش با اید آنچه خواهد از مشیت و اراده

سم الله رحمن الرحیم در وجود او اول است و اندا اوسط است اندر وجود مفسس مشود بروی تمام این دایره مظهر علم است جبریل امین گفت دان در زیر هر اسمی بود بست پس اسلام حاصل عسی آن لا اله الا الله اسمی بست نام لفظ توحید از رسول کامل است زمین سه رتبه پس برد مردگار که ابران کامل بود دورا وجود شرح آن گفتم اگر داری یاد آنچه اوحی با هیار جمع بود سابق از آرایش ایجاد بود تا که باشد و نهائی بر پس آنچه اوحی با صبار فرق ماست و آنکه بر آیات حق کافر شده شاید اهر توبه گردد راه سو آن عذاب اخلاق زشت و خست و او ببرد آنها که شش صور



در تحقیق محکم و متشابه



و ان مشابه را بحکم وصل دان و ان تشابه بر دو معنی متشابه است نیست در فاشی که فرد است واحد جلوه گر شد زان سور شود و وجه باقی را بر شکل و لباس کرمست پنهان در لباس ماخلق جلوه گر از هر طرف رخصا یار همو آن کآید برش اوستوی از برحه تا کند ایشان لباس مطلع و ان کوست بر علم استوار جز اولو الالباب یعنی اهل عقل

محکمات ام الکتاب و اصل دان فیریک معنی از ان معلوم بست احتیال کثرت و فرق و هد قدر استعداد مظهر اهر او میشود طرف کامل اساس میشود از وجود او وجه حق بیند از آیه های پیشایر مبنایید از تشابه پیروی بر حشوت فته و امتثال عسی نیست بر تأویل غیر از کردگار بتدی گیرد ز آیت ها بقل سبها از ذکر نقش صلیقی است

و اید او آیات حکم در خطاب احتیال و اشابه از هیچ سو و ان بجز بد از فاعل خلق ست در مرایا و مظهر اطهر است در لباس حق و باطل شد پیید میشود یقرینه از حکلام و ان تشابه را سوی محکمات هستند پس ذریع تودب و ضیر که بود با فین ایشان و ایکان میکند از پیش خود تلوینها بکرم آنرا که هست از ذوالاکرم که ز نور طم دلائل منجلی است

آنکه بر سر شد سوی تو کتاب حکم اعی ره چاید سوی او وجه باقی حق تالی را یکی است و دیگر کآن بکثرت در وجود است وجه واحد امتحاراً فرد دید همچنان کآیات حکم را تمام فرها را رد کند بر جمع ذات و آنکه بمجموعه زان وجه منیر از وسوه محفل گیرد آن بر مراد و اختیار و مدعا زان بآنها زنده آتوم دم

السُّورَةِ وَالْإِنَّمَامِ وَالْعَرَبِ ذَلِكَ مَتْلَعُ الْحَيَوَةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يَجْتَنُّ حُسْنَ الْعَالِي

تأمل و شکر و کرم و ستودن آن متع و کمالی نیست و خدا خوش نمی بخشد

در بیان دوستی مردمان زمان و اولاد خود را و جمع مال و منال دنیوی که آن مانع حیات معنوی است

بخت زیست مردمان را آن و این و نه قنایطیر مقلد که ز طبع شد متاع آن بر حیات دنیوی مازگشت نیک بر وی منصرف گفت ترک مهر غیر دوست کن فلت لا حق است دنیا ای شن زندگی را سب و زر باشد سب	سب شهوات از نسأ و لا بین مالها و بکسر گردید جم لیک مانع بر حیات معنوی شد ترک غیر او در جهرو سر لی که ترک من مهر دوست کن لی شام و صبح و باغ و چمن کر کرده سرج بوی مظلومین ایمان آید بخت زر صفت	بودن با آرزو بیعت ما و نه غلا و غره و انعام و نخل هر یکی زانها بود جانرا حجاب ترک یعنی ترک آموال و هوا یوست را برود مقام خود بکار کر شوند آنها حجاب حق باشد مطل آرا کرد صرف حق و کیش تاج عیسی را بدل خر دهند	از تلق با زن و فرزند ها یکشتران کبریا دراست میل زود حق نیکو بود حسن مآب لی زدن بر ست حق پشت پا لیک مهر من آرا و اگلدر خاصه کرد مهره دین خودیست تا منظم شو که آید خویش
--	--	---	---

تأمل و شکر و کرم و ستودن آن متع و کمالی نیست و خدا خوش نمی بخشد

قُلْ أَوْفُوا بِعَهْدِكُمْ لِلَّذِينَ آتَوْا عِنْدَ رَبِّكُمْ عَهْدًا يُبْعَثُ عَنْ يَمِينِكُمُ الْيَوْمَ

بگو ای خیرم شما ای که از آنان بر روی آید که بر عهد کرده و در عهد کمال است که بر عهد از ایشان

فِيهَا وَ أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رُسُلًا مِنْ اللَّهِ وَ اللَّهُ يَصِيرُ بِالْإِنْسَانِ الْآذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّا

در آن و زنان پاکیزه و رسل از خدا و خدا پست بندگانش آنکه میگوید ای پروردگار ما هر یک

أَمَّا قَاتِلُهُمْ لَنَا ذُنُوبًا وَ قَاتِلَ عَذَابِ النَّارِ " الصَّابِرِينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الْقَانِتِينَ وَ النُّصِيحِينَ

ما که و کشته می باشد ما را گناه و کشته می باشد ما را عذاب آتش شکنان و راستگوین و فرمان برداران و وفاداران

وَالْمُسْتَقِيمِينَ بِالْأَسْخَارِ

و آمزش خواست کار در سحر کلان

کو حکم آید شما را من خبر هستان از رب هشت و شهرها و انکسان باشد خلود اعدا ربا گوید آمو از ادب صابرین و صابقت آن کرده قائم و دایم آخر ندگی اخر اسطارد آمزش صاب	از نسکونهای بیکان دوسر طری ادر ویر هر یک نهرا چقهای پاک و حالات نسکو کامل ایانم و آمزش صاب که باید از اطاعت بر ستوه میعت اموال خود در ندگی هر دم ارایید ر عشق و ادب	آنکسای که خدا داند خوف هست آن چنان اخلاق صفات هست خواشا از حق یعنی رضاست ده بآمزش ره ای غفورمان صابر ادر امروزه کردگار مالها هر رضای حق دهد از ذوب هنی خود لا شود	روشن بر حسن دین باشد بطوف هر های جاری آمد واردات آنکه بنا بر صلا ادر خلعت هم نگهدار از عذاب ابرمان راستگو در فعل و ترک اعتبار تا که دین را ثروت و روق دهد باقی ادر هنی مولی شود
--	---	---	---

شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

گوای خدا که بیست خدائی مگر او و فرشتگان و صاحبان داشت که بیست بندگان می کرد و کتاب را ست کرد و ادات

إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ وَ مَا اخْتَلَفَ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْيْلُمُ بَيِّنًا

بدوستگین نزد خدا اسلام است و اختلاف کردند آن که داشتند کتاب را مگر پس از آنکه آمد ایشان را دانش و راه صد

بَيِّنَةٍ وَ مَنْ يَكْفُرْ بِآيَاتِ اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ

بیان آنکه کفر شود با آیات خدا پس هر کس که کفر و مصیبت

در بیان معنی شهادة ذات احدی بر یکفائی و وحدت خود سبحانه

ذات حق باشد بابت خود گواه
پس شهادت او بابت خویش داده
ن در آتم شاهد و مشهود بود
پس بتصیل آمد از هم وجود
هستی اشیا زبان صامت
هر گاهی کنز معین روید بر او
در چنین گز بر شهادت زحمة
وان ملائک وان اولوالعلم آگند
هم بصورتهای کثرت بی ذممع
تا چه باشد هر وجودی وحشت
در معنم خواهد بگذر خویش نورا
نیست سیوری جز او که عدل و داد
حکیتش زرب اشیا را نهم
حالی کو با ملک هم دوده است
علم دین از لوح خواند رسطور
این چنین عالم نظایش در مثال
تا بختد کس ز کفرار بوم
بهره ورگردد هریک ز امتداد
هیچ حاجت علم اسطرلاب نیست
علم ظاهر در مقام خود کسوت
لک این دعوی کند هر حاجلی
وان بود تسلیم در وحدت او
گفت مؤمن را توبیاس از عمل
آرد اسلامی که هست از اعتقاد
بنده کی اولاد در کفر و دین
آمی را نیست به زین آزمون
منکرند اختلاف از ناصواب
از حد کردند در وی اشتباه
علم یا احد بود یا آیش

که جز او نبود یسکفائی ده
وین گواهی بیشتر از پیش داد
غیر فکائی که نبود موجود بود
و اندر این مشهد بتصیل شهود
که شهادت گوی خود بیاحت است
خش باشد لا اله غیره
کو در اثباتش جز او کویضه
شاهد اعنی بر ششوات شهت
کسوت طل وحدت انورین جم
تا کد اصلا قبول از حضرتش
فی بقدر شس کز عدالت دور
فیض رحانی مطلق از پیش داد
داد و کرد اصلا بهر شیء در مقام
وصف او حق با ملک فرموده است
زین ره آمد در حدیث العلم وور
بهر است از طاعت حقتد سال
کامل طاهر یسکفان دین هم مهم
جای خود حدادو اسطرلاب سلر
علم عالم را دخیل این باب نیست
کماله شرح چون راجع طوست
بو به سیز اگر صاحب دل
گر مسلک بود توحید خو
کافر ارا هم ز اسکار و دل
بر خدا و اولیانش افاض
امتدادت ارجوی داری یقین
ناحور دین بیل آب اویا که حور
آکسل گامه مرایش ارا کباب
عنها در آن خلاص آمد سیه
یا که باشد سوی ایشان سبت
وانسکه کافر شد بایات خدا

گفت طالع شس وجه وحشت
بیشتر یعنی نرسم قبل و بعد
همنان خود شعله ذات خود اوست
شد بوحداست خود شاهد او
برگشتن و روان یک صرا موجم
قتل بی مهره او موحد است
خود بود برفات خود داشا گواه
شد بوجه عدل از علم و اثر
بهر اصلا حق هر ذی حق
نور خواهد شس دواشراق خود
پس بود حق در تقاضیل وجود
غالب و قاهر بود بر کل شیء
امر این آیت شلون اهل هم
چون ملائک ذیشان از لوت دنی
حق رد بیروش ابدار و خشک
این چنین کس عالم رای است
علم را تقسیم شد از ای حبیب
لیک گر حداد گوید بدلیل
داده از حبب گردان اصافرا
علم باطن لیک گردان مقام
دری سخن بگو که در لایق نیست
باشد آن مبی بر اخلاق و عمل
آن بود در قول و فعلش مر و جرم
اختیار حق هر ارا مدعا است
بر ولای اولیا خود را مسج
با حک ز را شاسی از حلس
حرز شد اهل گامه بر شان
یاسد گشت از شاسانی حجاب
پس آگد او طهور حق شده
رود آید در حباب و در ارا

در مقام جمع وحدانیتش
وزیران قریب بگو نسو سعد
واقف از بر طای اثبات خود اوست
از غیری در ظهور واحد او
میسر اید این شهادت دمدیم
بر وجود خود توحید شاهد است
بست در هستی جز او پس اله
در تقاضیل مظهر جلوه کر
قدر استعداد او با روتنی
قدر استعداد و استحقاق خود
قائم بالقسط بر نظم و بود
چله مظهر امر استلای وی
مظهر آمد دلاری از بار سلیم
پاک باشد و از هوا و از هوس
همنان کاموحت داش بر ملک
جاش از ناید حق نورانی است
تارد هر کس قدر خود حسب
علم من در علم عالم شد دخیل
گفته منکر هر دوی صاف را
اصل اسلام است و ایمان والسلام
گفت دین در دوحق اسلام توست
گر عمل نبود دروغست و خل
وین به جز انکارش امر علم و عزم
او در حل منقاد امر اولیاست
ست ما دی بین تو یا ملوای کج
آمد اهرام بر این میزان شناس
سوی ایشان احد اعنی زامتان
چشم یا بلند بر عهد از صواب
و لطافت کافر و احق شده

فَإِنْ حَاجُّوكَ فَقُلْ أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ وَمَنِ اتَّبَعِيَ ۚ وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ ۖ أَسْلَمْتُ

پس اگر حاجت گیرند از این بگوئی سالم کرد وجهم را برای خدا و آنکه پیروی کرد مرا و بگوئی که من تسلیم شدم

فَإِنْ أَسْأَلُوكَ فَقَدْ أَهْتَدُوا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاءُ وَاللَّهُ بِصِيرِ الْيَأْسِ ۚ وَإِنَّ الَّذِينَ يُكْفَرُونَ

پس اگر متذکر شدند پس بجهت هدایت و اگر روگردانیدند پس جز این نیست که بر تو است رسالت و خدا نیست که بندگان در سبک آن که کفر می‌نمایند

بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الَّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ

باجای خدا و میکشند پیغمبران را باحق و میکشند آنان که میفرمایند بعدالت از مردمان پس مردمان را

بِمَذَابِ آلِهِمْ ۚ أُولَئِكَ الَّذِينَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ۖ وَهَلْ لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ۚ

در مذاب مردان آنکه اند که پیغمبر شد کردارشان در دنیا و آخرت و نیست ایشان را هیچ یاری کننده گان

سورة آل عمران

بَلَد مَن آنکه یاری از تو نیست
ظلمرو باطن عزیز از حق شود
هست بر وفق ابراهه و مشیت
منعوا صلا صریح و بیطو غنی و دفع
در بهاران از نسیم فروین
با لباس عزت ابرو و بهار
درد هم صفت اعرجای خود
سر آن دانی تو ای پروردگار
آوری از مظهر آدمرا رون
روز فتح مکه از پروردگار
گفت دوم و فارسی یثیبی
بست او را مکه کافی در گذ

دبذلت آنکه خوین گشتوست
وانکه خوین حواری و یثیبی
عزت و ذلت خدمت حقوت
در چو راحه موتو ایسا شروخ
باها شد بر شکوه و یاسین
سه ذلت پوشد او را کردگار
شب بود تلویک اما بست بد
کافری لیل و آوری بهار
مشته راهم ز آسمانی شئون
آمد این آیت بر آن هر کار
فتح خواهد شد خدمت مدین
دارد از هر دل سالی ملا
آمد این آیت که ملکست از خدا

هر که را دانی جز قتلش
پس بکشت در خورد آمد از خود
قلدی بر مع و بر اصلا تلم
اخر اشیا بر قرار ابرو است
شد چو موت باز بد چمنش
همچو در هر صفت این زد و صاف
شمعین کروی جهان بر صفت است
روز را آردی شب شب را روز
رفق روحانی صحت از صواب
یا روز سر خندق در خبر
مترکان گفتند تازه دسراو
با سی چند از ماکین عرب
میهد هر که خواهد اوردی

دولای خود کتی صابیلش
مقتی بود آچه آمد در عود
بر هراچه آید از عسی بنام
کو فضل خود بر اشیا غالب است
هست ابرو جام یکی یکراف
در جانش صد هزاران حکمت است
حق نیست میت از حق دورموز
بمعنی هر که حوای چسب
هست گماند بر رسول ابرادگر
مصرک روه و طرس دارد آردو
معز و طرس سوان سیب

لَا يَتَجِدَ الْمُتُؤَمِّنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ

باید نگردد کفو دکان کفار از دوسان از هر کزو دکان و آنکه میکند آنرا پس نیست از خدا در شئی

چیزی مگر آنکه بیزد ار ایشان بر هر کردی و میسر باشد شلرا خدا ابرو و سوی صفت از گشت کوا که بیلادید آنچه در صفت های شلست

أَوْ يُبَدُّوهُ بَيْنَهُمْ اللَّهُ وَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٢٨ يَوْمَ

یا آشکارا کیدار ابرو بادش خدا و میداد آنچه در آسما و آنچه در زمین است و خدا بر همه چیزی و مالک روزیک

تَعْدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ

می ماند هر سی آنچه را کرده از حوی حاضر کرده و آنچه را کرده از شی آردو میکند که کش و بد با آن و بد با او

أَمَدًا بَعِيدًا وَيَعَدُّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ بِالْعِبَادِ ٢٩

سالمی دور و میترساند شلرا خدا از خود و خدا مهربانست به بندگان

مؤمن کفار را در خوش دوست
دوسی با غیر مؤمن ابرو است
هر که کرد این اوجها یکاه است
یار دل خویش حویرا چل
میناید چون سرات شادنی
سوی کورسان رد و افروخت
مردگان باهم کورستان خوشد
مؤمن از مغلوب و کافر غالب است
می رساند شلرا حق را خود
هم بداند آنچه دور از دست است
همچوین اعمال بدکان طاهر است
آن عملها چه باشد پیش رو

می نگردد این ابرو دینی بکوست
کود آیین و عمل دور از شلست
بیش حیری زدن دیوانه است
گردی از آن روید از این خصل
وار میری پس میان و ادنی
باز بسکتند حاج شلست
موشان زده یار مپوشد
عب سود بل قیه واجب است
هم بر او برگشت خلق از ملک و بد
هم هر چیزی توانا از اقتضاست
پیش روی او یکایک حاضر است
میناید بعد آرا آردو
بست اندازش جز از لطف و وداد

آنکه در دین بر شلرا بست یار
انگسی کو زهر آلوده است
از ولای حق ملبود بهره او
لغت صی است عاصد سراب
نار را گیری گدازی باز را
دیده کی ابره هرگز یارشد
زده از مرده گر حود تلاح
هست اظهار موت از زبان
کو کید ابر طاهر از بهل خدا
شلها پایند در یوم الشور
دوست دارد چن او اعمال بد
میعد حق بستان از خویش
چون روشت او بر حرا مرید

دوستی با او بود دور از شلرا
گر خورد کس دشمن خود بوده است
این کید با حق کی غیر از خود
میرد بر حشک نیت ف رآب
بار خوائ صی جلت باز را
هر مکر و قی که سود مرادش
یا شود یار از تقی است و صلاح
لارم ابر موش خوف و زبان
داد آنچه باشد ابر سیها
آچه کرد از شکوئی در محسور
فرق باشد با ناید در حد
تا داید این قی حواله شدن

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ قُلْ

بگو اگر هستید که دوست دارید خدا را پس پیروی کنید من را پس دوست دارد خدا و میگذرد از گناهات شما و خدا بخشنده و مهربان بگو

أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ٣٠ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا

فرمان برید خدا و رسول را پس اگر دوام دین بر مسقیه خداست دارد دیگران را در بر مسیقه خدا و رکزه آنها و ویرا

وآل اراهمدا وآل عمراندا بر جهانان فردمان رنیشان از برخی وحدا شوای ناماست

در بیان آنکه دوستی حبیب خدا دوستی خداست

<p>که کسدا اخیار حب و اخیار حق دارید حب موری حب محب خودا حب خدات حب او دی است اهر احیار رعب او عورت است و رحم که شما دارید عسی را قبول آده و روح آن ابراهیم را برگزید آن قوه را حق باطل کرده بیحی حاشبی مقصد بیت رهان حالت اینضا دلائیل کوئی از بهیبر این کرده است کوئی از تبیبر کرده است و اوست که جبر و آتش ازل مؤتمم</p>	<p>اهل جرار احی کو در خواب گو کید او دی احد بیروی حب می جوید که گوید راست مصطفی تا شد حب کردگار خفای در صراط مستقیم قل اصیوائی فی الدین والرسول اصطفی حق داد و سیم را هیچی حبی و فرزندانش هر یک از پیشانی آمد خود حاشبی سوده تبیی ای خلیل توکی تبیی و صبی پد موت من جو حب و صبی امانت هم بود دانا سر باطم که روی موح ره با مستقیم</p>	<p>بیروی می دلیل حب اوست مسلمان دعا هست از صبح حق شیراز دوست دارد باقی شاد کردی و اودک درخ اوست حق بخت حره او را زن ولا برسول و اهل حق افترا اوست گان بود حق لاجب الکفری بودش در هر عی و ارو می لیک با می از جامع بشر حق او را بود تا عالم است هست رهان حرص در اس حاجی این مکن باور و می واصل را عی و اهل بیث بیلاف که جوهر سر سیم است و عیم</p>	<p>گو خدا را که شما دارید دوست حب حق از راه تعظیم صبح حق در آید اهری دی می که محسوب را کرد داشت دوست حب او را هر که در دل داد هیچی بر هر که باز از اوست و بر بگردید رو از راه دی و آل عمران خانه را و طالبی این شان عصب و عصمت در سطر چون کسی کایموت خاتم است مثل گوید دو کمر این قتل باورماید تویر از حردی شوند حق آمیخته داره اهراف</p>
---	--	---	---

إِذْ قَالَتِ امْرَأَةُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَدَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ

چون گف در هر ای پرو دگار من، من یکم، من که در ای و آنچه شکم مسار او آشفته دایس بدر ارمی بدستگت و نمی شوی

الْعِلْمُ فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَافَّةٌ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ وَلَئِنَّ الذَّكَرَ كَأَلَّا تُنْتَىٰ

دانا پس جون بولاش گف، پروردگار اهرسيگمن بولاش مژش و حاد ابراسا بجه بهاد و سب مذكر خون مؤث

وَإِنِّي سَمِعْتُهَا مَرَّتَيْنِ وَإِنِّي أُعِيذُهَا بِكَ وَكَرِهْتُهَا مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ "فَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ

مریم و بدر سبکمن آمدش و بدر سبکمن نامی هم اورا تو و مردان اورا از شیطان را بدستشده بسید مرتضیٰ اورا پروردگارش بدرستی

حسن و انتہا نباتا حسنا و قفلها ز کربا کلما دخل علیها رکربا البحراب وجد عندها

[illegible]

وَمَا كُنَّا بِمَعْرِضٍ عِندَ اللَّهِ

در بیان نذر کردن مادر یحیی علیه السلام دو وقت حمل و استعاذه او

حضرت عریان گفت کی رب الکرم : مر کرده آنچه دارم در شکم : باشد آزاد از بی طاقت هم : سوی مسجد حاضر خدمت هم :
کن قبول اجرا تو از فضل عظیم : که چهر و سر سبوی و عظم : و صم چون شد دید افق اترن است : گفت یارب مردکی همچو زست

سورة آل عمران

اطعی تو را هر چه گشته و صبح	که نطقه آگهی تا موت و زورع	در رحم هستی تو صورت بدنام	خشن را خشن به داد اساس
این بود زن یعنی او غلام ما	خود بود عدول از ماضی	به او سر به چله در دو دلو	هم به آرد و سلطان عدو
استخافه بودن از چیریکه بیم	هر سواست از دو رجیم	باز دارد مرد و در را رگه	عقل را فاسد کند دین را راه
پس به آرد آن حوادث و آن غم	مرد بر حق که بود در غور و غم	کرد پس پروردگار او را غم	هر نعمت را حریش بر عدول
در قبولش داشت بگور زمر	زانکه او زمر و درون در غم	روح نگو مجرود از حش	پرورش میداد در هر عافش
آن غمی را که روایت خدای	تا چه باشد روح و حسن و نهانی	گر چه روایت بود حیات	غیر حق کز حاک روایت مات
لیک تا بد باشد از بیواسطه	رسته شتی از مرم در واسطه	بود سر بر آبی حاتی که حیا	یوسایط دادش بشو و سما
سر زکریا بود در کارش کفیل	یافتی آداب صنعت دان حیل	هر زمان داخل شوی در مدام	یافت رفتی در مرم س کو
گفت او را هست این روح از کما	گفت از حق که بود رفاق ما	مستعد روح او خواهد بعباد	بی سب حلی پاداش و نواب

هُنَالِكَ دَعَا زَكَرِيَّا رَبَّهُ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ فَفَادَاهُ الْمَلِئِكَةُ

در آنجا خواهد در زکریا پروردگار شد آگهی ای پروردگار من حش مرا از دست و رمی تا گیره موسی که نوش و شست خانی پس ما کردش و شکان

وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمَحَارِبِ أَنَّ اللَّهَ يَنْشُرُ لِي يُخْرِجَنِي مَعْقِدًا بِكَلِمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَنَسِيئاً وَحُصُوراً

و او ایستاده بود تا می کرد در محراب موسی که صد بار در می کرد راسی صدیق که صد کلمه او را دو مهر و پادشاه می او شوی تا

وَنَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ ۝

و موسی از شایستگان

چون در گریه دید امر اصحاب	آن خلاف خدمت آجا آشکار	مویه های صبی امر حاصل دی	از عیایات خدا در پیش وی
گفت ساروب ده من ذریتی	کو رمی بر حق باشد آبی	در حوائ را بوشد درود و آل	این نغود مدید در پیری محال
چون بورا قدرت هر کاری بود	شاید از حش ما داری ولد	تو بوشده دهنی ای عمر	کی دای من احاطت عفر
پس ما کردند او را دعا	سر ملائک صد افرای عرمو یاز	شر خدا بدت شارت پر ولد	کوست بیی معذق تا رشد
هر معذق بر شکلی او خدا	سند و محصور از رسی و خطا	بر کیم بیی صدق بر صبح	می شد صغر لوی و می فنج
در کلمه نکتہ عفی است نکر	عزقان دادند و اهل ذر و فکر	و ان صفی بست دایه صبح	سر توحید است و تطبیق مباح
اسا بودند دان آگه نهد	همچین بیای تا فکر و مشقه	کو پسر بود و هم از صالحین	حق ستود او را قرآن ایچین
	دوق منی هبت او بلند سهم	رو چیری حق توبل آن خیم	

قَالَ رَبِّ آتِنِي بُكُورًا غُلَامٌ وَقَدْ بَلَغَنِي الْكِبَرُ وَامْرَأَتِي عَاقِرٌ قَالَ كَذَلِكِ اللَّهُ يَصْنَعُ مَا يَشَاءُ ۝

گفت ای پروردگار من او که باشد مرا فروری و چشتت بر سیرای پیری ورم بولایه است گفت همین سکه صد سکه آچه مجوهد

قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِي آيَةً قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا ذَمًّا وَادِّعُ رَبَّكَ كَثِيرًا

گفت ای پروردگار من بگردان رای من شان گفت شان تو است کسم کوئی بمرده سه روز مکر باشد و یاد کن پروردگار تو را سیر

وَسَبِّحْ بِالنَّيِّ وَالْأَبْكَارِ ۝ وَإِذْ قَالَتِ الْمَلِئِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْلَقَكِ

و تسبیح کن در شبانه و پادشاه و هنگامیکه گفت فرشتگان ای مریم موسی که صد بار گزید را و پاکیزه کرد و پادشاه و اغیار کردت

عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ۝ يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ ۝ ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ

بر زمان جهانان ای مریم عیبت کن سر پروردگار تو و سجود کن و روع کن طریق کسندگان آن از حرهای

الْقَبِيبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَما كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَقُولُونَ أَفَلَمَنَّمْهُمْ أَهْمُ بِكُنْ لَهُمْ مَرْيَمُ وَمَا كُنْتَ

فاهست وحی میکم آنرا تو و بودی و در ایشان هنگامیکه می ادا خند قیاسان را که که شان باشد ال کسم بر پرا و مودی تو

الجزء الثالث

لَقَدْهُمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ

ردایان مکلیکرام کردند

<p>گفت یارب من کبره دی خیم گفت یارب آتیی حوالهم رآن یاد کن پروردگارت را رسید مرد روحان از صوم و حضور از غای عقل و اسماکال روح همچین مرید و تابد سروش بود هم اخلاق با اخلاصیل پس او گفت آن ارواح پاک و ب خود را بش دردگرسود پس از اوصاف هسی کن گداور در کجی و مسیح و ملاش آچه باشد وحی و اراده غیب موشند آن صحاب با کمال تو سودی تا که بی رافعوا یاد حق را آن شد مرا آگاهی</p>	<p>گفت این از یصل الله مایتا گفت آیت آنکه ل مدی سروز تا که باشد عقل فالت دلیل بود وای پشی موصاف ملک بی مگر دردد ارای ارباب دل یافت قوت روح و بن مقهور گشت با ملائک در صفت هم طیر بود کرد خست صاهر ادر حسی و بد هر شکر و حد رب العالی ای عده ای رسول پاک جب ست پشی وای حرا کاها و او و سودی آرمال کاکلانشان س کماک کرد الهی کردگار حق حواشد دوست باذن رمة حکک شاعران و روه شاه گشت حون شد با آنکه گردش خدا</p>	<p>بست اهدم هرود ای کرم کآن مرا باشد هرودی شان شو مسیح در عشا و باعداد یافت قوت پس ملک یابد ظهور آمد از پشی حیوشترا فوج الهموا بکریعت سوی عقل و هوش داشت رهبر از ریح حا جان در شلوت ابن الله اصضیک کر بو روح الله آمد در وجود مصعب شو بر صحت کردگار وحی مستریم با ثانی ماوش مس دروی اصدال خسور و رب ست غمرا را که باشد در سبیل چون حصوت مسود و لجاج بع بر اشلان رد حرا اهی کو بره قوه گوید اسرا</p>
---	---	---

إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ كَلِمَةً مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِهًا

مکتابیکه گفته فرشتگان ای مریم در سبک خدا شادت بمیدار آنکه از او کاسم اوست مسیح عسی سر مریم صاحب خانه

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ۚ وَبُكِّلُمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهَلًا ۚ وَمِنَ الصَّالِحِينَ ۚ قَالَتْ

در دنیا و آخرت و از نزدیکان و سخی یکدیگر نامردی در کجی و درود مول و باشد شایستگان گفت

رَبِّ آتَنِي بَكُورًا ۖ وَلَوْلَمْ يَتَسَبَّيْ بِشَرِّ قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّا

ای پروردگار من از کلمات خدا هرودی و من کرده مرا اسای کف محض خدا می آرد آنچه خواهد چون فرامیدار مرا بر این دست

يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ۚ

کمی که بگوید او را شود

<p>پس در امر حق با الهه صریح هم در دینکال در کمال خدا گفت یارب از کما آره پس گوید او را بش پس باشد پس</p>	<p>مژده دادمش ملائک بر مسیح در ولایت بی خبر و مقدس حون مرا سوده من هر کمر گوید او را بش پس باشد پس</p>	<p>کله که عسی مریم با اوست گوید ادر عهد با مردم سخن گفت این دو حکم خلق مایشت بست در حکم صا باخبر و چ</p>
---	--	--

و يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَءِيلَ أَتَىٰ فَدَحَّشْتُمْ بِآيَةٍ

و می آمورد او را کتاب و حکمت و توری و انجیل و فرستادش به فرزندان یحور کمن حقیقت آمد بشیرا نایی

مَنْ رَبِّكُمْ أَتَىٰ خَلْقًا لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفَعُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَآخَرِي

از پروردگاران هر سبک من سازد مرا ای شهاد گ چون شکل مرغی پس میبندد آن پس میشود مرغی باذن خدا و میبیم

سورة آل عمران

الْاِخْتِمَ وَالْاَبْرَصَ وَ اَنحٰى الْقَوْنٰى بِاَفْنِىْ اَللهُ وَ اَنْتُمْ بِمَا تَاْكُلُوْنَ وَ مَا تَدْعُرُوْنَ فِىْ يَوْمِكُمْ

کرمند زانرا و پسران و زهمیکم مردگار استوری خدا و خرمم شلرا آنچه مجورید و آنچه خبر می پید در جاهلین

اِنْ فِىْ ذٰلِكَ لَآیَةٌ لِّکُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُّؤْمِنِیْنَ ۝ وَ مَصَدَقًا لِّمَا بَیْنَ یَدَیْ مِنَ التَّوْرَةِ وَ لِأَحْلَلْکُمْ

بر می گویان هر آینه شایسته شلرا اگر هیتد کردیدگان و صدیق کسم آنچه را اشیعیان بودستم او نور تو از برای آنکه حلال کنم رای شا

بَنَصْرَ الَّذِیْ حَرَّمَ عَلَیْکُمْ وَ جَنَحْکُمْ بِآیَةٍ مِنْ رَبِّکُمْ فَاتَّقُوا اللهَ وَ اطِیعُوْنَ اِنَّ اللهَ رَبِّیْ وَ رَبُّکُمْ

رشی از آنچه حرام کرده شد رشیلو آوردیم شلرا اسرار و در گذارتان پس ترسیداد و در قرآن ریدر اهر سیکندار و در دگلمن و پروردگاشلست

فَاعْبُدُوْهُ هٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِیْمٌ ۝

پس پرستیداد و راست راه راست

پس کتاب و حکمتش آموخت حق / فله اله و رایه و امجلیش ورق / پس فرستش ر اسرائیلان / دارم از حق گفت و آیتها شان

هیتی سالم زکل چون طبرها / پس دم روی که برد برها / ه تا به کرد و پس واک را / و ده سلوه سینه صد ساله را

میهم او حاله هائل من شر / تا چه دارید و غورید او ما حشر / این کم با فانی رب العالمین / نگوید او دین شاهان بچین

باور ارداریم او چیزیکه هست / پس از رورایه ما به دوست / حسی از آنکه شلرا بد حرام / ر شا سلوه حلال اهر مقام

پسی احکامیکه مشکل بود شای / ر شا آسای نام در حیلان / آیت آرد و شا او کردگار / تا که داریه صدیق اسوار

پس ترسید از خدای دوالس / هم پرید از حق و دل فرما من / ر شا و ملت او پروردگار / پس پرستش بوجه اصلا

این بود ر حقیقت راه راست / این بود ر حقیقت راه راست / پس شدمش نوم مکر کار است / پس پرستش نوم مکر کار است

فَلَمَّا أَحَسَّ عِیْسٰی مِنْهُمُ الْکُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِیْ اِلٰى اَللهِ قَالَ الْخَوَارِیُّوْنَ نَحْنُ أَنْصَارُ اَللهِ آمَنَّا

پس چون شاهید کردیمسی از ایشان گفت کبت انصار من سوی خدا گفتند خوارین ما اصار خدایم کردیم

بِاللهِ وَ اَشْهَدُ اَنَّا سُلَیْمُوْنَ ۝ رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا اَنْتَ رَکْتَ وَ اَتَّبَعْنَا الرَّسُوْلَ فَاكْتَبْنَا مَعَ الشَّاهِدِیْنَ ۝ وَ

خدا و گواشت ما که ما سلیماست / پروردگار کردیم ما آنچه فرو فرستادی و پیروی کردیم پسول را پس مویس ما را شهادت / و

مَكُرُّوْا وَ مَكَرَ اللهُ وَ اَللهُ خَیْرُ الْمَاکِرِیْنَ ۝ اِذْ قَالَ اللهُ يَا عِیْسٰی اِنِّیْ مُتَوَفِّکَ وَ رَافُکَ اِلَیَّ وَ

مکر کرد و مکر کرد خدایست خیرین مکر کردگان / چون گفت خدای عسی هر سیکمن در افرام توام و بلند کند توام پسوی سوز

مُطَهَّرٌكَ مِنْ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا وَ جَاعِلُ الَّذِیْنَ اتَّبَعُوْكَ فَوْقَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا اِلٰى یَوْمِ الْقِیَمَةِ ثُمَّ اِلَیَّ مَرْجِعُکُمْ

پاک کند توام از آن که کافر شدند و گرداسم پاکان را / کپیروی کردم از الای کساییکه کافر شدند و دور فلت پس سوی منست از گشت شما

فَاَحْكُمْ بَیْنَهُمْ فِیْمَا کُنْتُمْ فِیْهِ تَخْلِفُوْنَ ۝

پس حکم میکنم میان شما در آنچه بودید در آن اختلاف میکردید

پس جزو ایشان دیمسی کفر و کیم / گفت کوفد یار من درود دین / حوازی گفت نام هر همیم / شو گواه ما که راضا اللهم

ما بایهام ای رب البشر / آنچه داری پررسوگ سر سر / پس تو مارا با گواهان کن حساب / ما گواهان کر که دارم اسباب

مبصر آوردد با عسی بود / پیشان پس مکر آمد دو وجود / مکر حق تبدیل حق را ماض است / هر جای مکر مکر عامل است

مکر از صراست و فقدان و ضرور / بست طهر حق معبر امور / مکر ما دوحس با دوش بست / هر چه آری مکر مثلش بست

پیش مؤ انصار از مایه اش / هر چه آری امر الله سایه اش / سایه هر چه آری پیش آسان داد / سایه هر چه آری پیش آسان داد

چون شوی کج سایه انهم کج شود / راست گشتی راست دمهج شود / بی ارایه خود روی حوش / بی ارایه خود روی حوش

مکر کردی هم جرایش مکر بین / گفت زین واکه خیر الاکرین / تا که واقع سوی خود گرداعت / تا که واقع سوی خود گرداعت

چون پیبری چنه د اوصاف بشر / زده مال بر پیکلی مفر / و د خطای کاران د لسان / و د خطای کاران د لسان

خود تو بودی طاهر از جسی و هوا / هچنین طاهر شوی و ارد بها / مر عاود ما بیلان در متاک / مر عاود ما بیلان در متاک

الجزو الثالث

چون پلیده آیه درخود داشتند
زانکه تو آیه خوبی و دشت
دین سیرویان تورا خم نجات
تا قیامت غالب و منصورش
کاش بودی مسح واقف و هوش
همچنین مقرب ایشان و خوار
وان هودان ما یامت همچین

سنتش را بر تو سهل انگاشتند
یا که اوان رو کز توبه همرشت
بشت روح ذکر در حق ذات
بر یهودان سلام او هر شل
تا گشاید در تنه چشم و گوش
تا مین کار و بار کردگار
در سیر و طاعت و رنج و این
پس که حکم آیه دارد اختلاف

جر پلیدی چاره نمود از پید
آیه ه سرخ پلند نه سکود
تا یامت را حکمت طایق هم
تا بود این هر هر قومی مثل
گشت خراج ملک اندست هود
رفت عیسی مرگ نمود گشت
پس بین باشد شهادت هر گشت
چن خود در حال عیسی یطاف

شاید ارنود را پلیدی در توبه
رنکها در نفس آن پینکه بود
بر بد اندیشان سلاطین هم
جست از ایشان جزای هر عمل
مثل شد رهاری آیه بود
رست عسبان از حد گشت
نضای حق هر کس چون گشت

قَالُوا الَّذِينَ كَفَرُوا فَاَعِزُّهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَالَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ۝۱۰ وَأَمَّا الَّذِينَ

پس اما آنکه کفر شد پس عذاب کم ایشان را عذاب است در دنیا و آخرت و بیست و نه ایشان را هیچ یاری کنندگان و اما آنکه

آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أَجْرَهُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ۝۱۱ ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ

گرویده و کردند کارهای شایسته پس بپایند ایشان را پاداش و خدا دوست همدست کار را آن میبواش بر تو از آیه

وَالذِّكْرُ الْحَكِيمُ ۝۱۲

و ذکر ما حکمت

و انکاسکه بر می کار شد
هست ایشانرا در این دبا عذاب
بر حیسان کلنگ ایسان بوش
پست ما و ایشان کی پاری کند
امرشان را حق مد کامل چین
این شایه و پد استوار

غافل از عظیم بقدر شد
حمو حربه غل و اسر یصاب
ما بود پیدا شان بد سرشت
و آتش سوزان کپلهای کند
گفت و اورو لایب الطالبین
در حیل تا از نوماد ندگار
هر مان حسد بود بر طام و حاس

هستال از من عسای درد کوون
ای هم تخت در اورا نشان
سوی دشان همچین در آخرت
و انکاسکه گرویده از اول
بر و حوام ای رسول دقتام
در عوت ما تو را باشد دلیل
آیت حق را حید است اختصاص

هر ایشان ه بود پاری ه عون
هم بر این و عذاب استعظاف
آش سوده شد ببطوت
هستال شایسته اطلاق و عمل
آیت و ذکر حکیم ایسان نیم
رهبا بر حق از رب خلیل

إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ۝۱۳ الْحَقُّ مِنْ

مهرست که مثل عسی در حدیچون مثل آدم است ماحش او خاک پس گفت مراور او پس شد حق ار

رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ۝۱۴ فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْبَيِّنَاتِ قُلْ تَمَلُّوا مَا تَدْعُو

برورد که تراست پس مانی از شک که کندگی پس که شکسته شده که در آن پس از آچه آمد ترا از داش پس گویند مواب

أَبْنَاءَنَا وَابْنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ ابْنَاتِكُمْ وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ تَبَيَّنَ فَلَمَّا لَمِنَ اللَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ ۝۱۵

پسران را و پسران را و زنان را و زنان را و و صهارا و صهارا پس از این داری پس بگردام است خدا را بر در و قویان

إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝۱۶ فَإِنْ تَوَلَّوْا

برست که ای هرایه آرمه ای راست است و بیست و نه چنانی مگر خدا و همدست که خدا هرایه آرمه است غالب دوست کار پس اگر برگردد

فَإِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِالْمُفْسِدِينَ ۝۱۷

پس هرست که خدا داناست بپد کاران

در بیان خلقت عیسی علیه السلام

هست عسی همچو آدم در مثال || کز نرایی کرد خلقت ذوالاللال || گفت او را باش پس شد همچنان || این باشد دان صبر در نشان

سورة آل عمران

پیش از آدم کسی نکشت از خاک خلق
ی یمنی ی منور آمد در وجود
هر یک از افاضل اربابی یوش
زین صابتر سی درخشت است
کرد دور اوشت از خاک خلق
زان صیبت تر یست یی در شهود
صیبت از دیگری یی روی یوش
کز که حق یی زجب و عظمت است
شک غایتی در مسیح حق طر
چونکه رکیش تمام از خاک کرد
راستی باشد از پروردگار
خفت عسی و آده در شل
چشم تو رحم یی حق شوی
تو چش آمد دنیا یی بدر

در بیان مباحله پیغمبر با نصاری

ای محمد پس مرا نکو احتیاج
کویایی کرده داشت گره است
بوده دایو عسی رسول مسیه
هم شیا آرید فرود و رسان
ما که حق ما ما بود یا ما شیا
کی مقید باد آن کل رسته گشت
حرف اگر سر مسیله و رکعتش
در گوهی هم کنم و هم مسیح
ناشی او یکتیقت در ولایت
هم شیا آید تا نهایی حوش
کتاب اسکو آورد حق دین
از رحل و از ساء پیرو جوان
یست هر دو صحن غیر صلاح
که دورا درامی و مییست
غیر آنکو خالق این مملو است
مقل و هشت ورد دانا ادکت
بر خود ماسوی قایق حر او
آرد و سارود ورا خیر الفتر
پس خدا بر مفسدان تلشد علم
با تو کرد ایی سیری یا لحاح
مد اوان کاند را ارحق تیار
گوماند ای صاری ک راست
صهای ما که هم خان و تم
ای موجد هیچ ارگاشی یوش
این کایت امل از تفریح بود
نگه ازان گفت حق ماسی است
حتمی بود و حق یارم است
وال خفت عین وحدانی است
تا رقی حویم در حجت فروغ
گفت اسبق گر کند ایشان دعا
رانکه بیاید حل هر دعا
صلح پس زرد تا اسلابان
هر خدا یار باشد کی سرا
عسی اووی مد رسول و مد
ست مود حق یی حریصکی
هم محقق او میر راست و حکم
همود در فو زول آیه خواست
حق او آیات حق پوشده حتم

گفت عسی را که او ان الیه
یاسی که حق بود پاک از ولد
از ران ما و فردما علی
هم شیا یک یک به اوشیا
من سکرم طش کور سیه گشت
شندو گر هر چه را کونی طاش
هست ما من آده و یوح و ذبیح
طاهرش بهای پاک انیست
آدم من داعی و ماسی خویش
لغت از حق نارسد بر کاوی
بل ناید یک صاری در جهان
یست ما را اندوان ولای خلاص
این بود از صهای صلی و راست
بر کسی اخلاق ایی صلی حطت
آنکه قائل سخدا شد مشرکت
بر پرستش یست کی لایق حراو
هست ظفر که مسی یی یمن
ور کرداد کی رو ای سلیم

عم و رهان از حقایق در مقام
ما صوابم آنکه را حلق ماست
در ظهور ارور واحد روشنم
یک دیوب آنچه شندی بکوش
لک سامع غافل از بویج بود
حق بود ماهر که صلیق در حق است
شش و بیسی روح واحد یی حق است
ما حلق هر زمان هم صورتت
را سها طغر آید از دروغ
پسکرم فای سی ماسد دعا
کامد از هر زاری ابیا
رانکه مدید در درازی بیان
حر حدایک حر او خود خدا
هر حوة خود و حق بیاید
ایی بود مشهود بر هر مدرک
ظفر ایی بر کالات از قدیم
هم مقدرات و قدیرات راست
حق در آید در عمارتش بنظم

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَمَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَقْبَذَ إِلَّا اللَّهُ وَلَا تَشْرِكْ بِهِ

مکر ای اهل کتاب باید نکته راسی با ما و میاهما که سرستیم مگر خدا را و اما فراموش ماو

شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ

چیزی را و نکیرد صلی مان صی را ارباب از هر خدا پس اگر اهراس نکند پس گوید که ما میاهما با ما متقدم

گو بایند ای رسول مصطاب
تا بنیستیم چیزی غیر او
ینی از ارباب انواع وجود
می بگویند ایی آرید اعتراف
کر توهم باشی موجد شرط کن
وقی اوصس را متقی غیر او
این تمهد آن تواند کرد و یی
هر شیا کامل کلامیو کتاب
شرک ردی باورم اوصیو رو
هر چه غیر او است در یجب و شهود
که مسلیم و مؤمن یی خلاف
تا که بریسی حر او را یسجن
وانکه حق ما بود بگفتگو
کز خدا غافل باشد یکسی
سوی لفظی کآن ماسوی صامت
هم دعا صلی مکرر از خطا
پس مگرداید کرورزی قرار
این سخن شرط و عهده است ایی بود
یست ینی میر ذات پاک حق
زانکه ما بر وحدت او تلذیم
هم یست در تمهد حر وجود
لا اله الا الله اصل اسواست
آچه را خود پرستش را سرا
هر ما اسلا دارد استوار
باشد حق طاهر از خط وجود
بر پرستش از وسایط مصن
یوسایط بر حاش ساحره
گفت توحیدش مره از حدود

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنْزِلَتْ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا

ای اهل کتاب چرا مباحله یکید در ابراهیم و فرورستند توره و انجیل مکر پس از آن آیس

تَقُولُونَ ۱۰ مَا أَنْتُمْ مَوْلَاهُ حَاجِبْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ

در نمی یابید آنگاه بشما آید که چه می پندارید و شما را چه می رسد و شما را چه می دانست پس چرا سجده کنید و آنچه نیست سرش را با آن دانست و خدا

يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۱۱ مَا كُنَّا إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كُنَّا حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا كُنَّا

میدانست و شما نمیدانید بود ابراهیم یهودی و نصرانی و لیکن بود حق گرای مسلم و نبود از جمله

مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۱۲ إِنَّ أَوَّلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ

شریک آورده گران بدین سبب که در پیش از ابراهیم هر آنکه آمد که پیروی کرد و او را این پیروی و آنکه گرویدند و خدا

وَلِيٌّ ۱۳

دوست

مواجهه نصاری و یهود در حال ابراهیم علیه السلام

مجمع گشت آن صاری و یهود هود میگفتند پودمات او یهود بعد از ابراهیم آمد ر شیا میکنند این اختطحات از کجیل ه یهودی بود ابراهیم داد باشد از مردم او اولای کسی همانکه این سی پی رسول و اسکان کامل ایستاد و دین	رد پیسر دستور می کند بود گفت ترسا حر صاری او بود مال این تروایه و اجیل از خدا بر هراچه بسد آگله ابران ه صاری در عمل یا اعتقاد که تاید پیروی از وی سی دین او را کرد در حیرت قول پار ابراهیم باشد از پیش هم جدا باشد ولی مؤمنین	اخر ابراهیم سحر کرد اختطحات آمد این آیت که ای اهل کتاب چون پیروی این مثل ارحمد میدانید آنچه را دانست حق بل مسلمان د او سی با کسی باشد او را ناصر احر اعتقاد گفت می ر دین ابراهیم داد پیرو پیسر روشن دمد که ولی حق شد ایشان دین
---	---	--

وَدَّت طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ وَمَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ۱۴ يَا أَهْلَ

و دوست داشتند گروهی از اهل کتاب که گمراه کنند شما را و گمراه میکنند مگر خودشان را و نمی یابید ای اهل

الْكِتَابِ لِمَ تَخْفَوْنَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ ۱۵ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَقْلِبُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ

کتاب چرا که می پنهان می دارید آیاتهای خدا و شما که گواهی میدادید ای اهل کتاب چرا می پلشتان حق را باطل

و تَكُونُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَقُولُونَ ۱۶ وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ آمَنُوا بِالَّذِي أُنْزِلَ عَلَيَّ

و میمانند می دارند حق را و شما می پندیدید و گفتند طایفه از اهل کتاب ایمان آوردند آنچه بر من فرودستد و پندید

الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَكَفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ۱۷

آنان که ایمان آوردند صواب رود و کفر شود آخرش باشد که ایشان باز گردند

دوست دارد اکثری اهل کتاب لیک من خویش را گمراه کند خامه حق روی گواه واقفید فرقه کند از اهل کتاب مؤمنان شاید که برگردد باز لاورد ایمان مگر ر آنکه صحت له دینش در چاری مگر بود گواهی ایشان راسته و اصمات	که شا باشد گمراه از صواب میدانند اینکه خویش الله کند شاهد او از کتاب سالتید که سوزاید قاتل از صواب از محمد و رسول ذن محار پیرو دین شا ر اعطی است و آخر در ورش دین کافر شود هرگز او خواهد تاید رله راست	میکنند همیشه اسلطان لوجه میباشد ای اهل کتاب حق باطل لوجه میوشد و چون اول رود آورد ایمان بر او شبه مازین رو قد در دین او اهل شیر این پوشند از لجاج تا که گردد اهل ایمان مطلب کی خواهد سحر دین پیرو
--	---	--

وَلَا تُؤْمِنُوا إِلَّا لِمَنْ تَبِعَ دُبْسَكُمْ قُلْ إِنَّ الْهُدَىٰ هَدَىٰ اللَّهُ أَنْ يُوْتِيَ أَحَدٌ مِّثْلَ مَا أُوتِيتُمْ أَوْ يُحَاجُّوكُمْ

و ایمان مینمایید مگر از برای کسی که پیروی کردین شما را و اگر کسی که هدایت نمیداد خداست اینکه خدا هدایت دادی مانند آنچه خداست و حاجت آورده بشما را

سورة آل عمران

عِنْدَ رَبِّكُمْ قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ^{١٧} يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن

زرد پروردگار آن گوی در سکه صل است خداست میباید آری انکی که میجو اهل و حلال را رحمت امانت مخصوص مگردانید عفتی آری که

يَسَاءَ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ^{١٤}

• عواهد وحداست صاحب فہمی رود

تا شا را آینه دادند از کاش	رخی دهد و از آب صاف	با تو اند کرد حسی از لاج	تا شا در دین و ایمان اصحاب
اصحاب را بویان کرد اصحاب	که کند صلیق او پروردگار	تا شا شد خدا در اصحاب	حت جسم انداخت است و لاج
شد از فزون بست و دلائل	هر را حواله فراید بر کاش	داده است هر کس از این است	داشت حق رحلای سابق است
سکند بحسب رهنمای خویش	هر را حواله و رهنمای شش	صاحب صل غم است او سقیم	اگر آشد برق صل طلق
خلق نشی نیست بر کار خدای	روزی حاشی هم بر شاه و وکیل	که بود فخری کس بر روی	تا به پای خلق یا خلق یا بی
	بان بود آید آن کار خد	غلو بر روح بر این دهد	

وَمِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ إِنْ تَأْمَنَهُ قَهْطَارُ يَوْمِهِ إِلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ إِنْ تَأْمَنُ بِدَارِ لَيْلِيَتِهِ إِلَيْكَ

وار اهل کتاب پس باشد که اگر این حدیث منقول سازیم و از ایشان می‌است که اگر این حدیث بدیناری عرصه آرمو

الْمَدْمُتَ عَلَيْهِ قَائِمًا ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيِّينَ سَبِيلٌ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ

مگر مازاد کا ناشی بر او ایسا ہے۔ آں ہیئت کا ایشان گمست۔ بہت بر ما در فاحشہ کی راہی و میگوید۔ بر حداد

الْكَذِبَ وَهُمْ يَعْلَمُونَ^{٧٠} بَلَىٰ مَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ وَاتَّقَىٰ فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ^{٧١}

دروغرا وایشان معاده آری کجنگه وها ژد شهسور هر لاری ژدیس هرسنگه حدانو = دادر هر لاری ازا

ناروا صمد از اهل حساب
ناروا هم در امانت خاند
آن امانت را بعد بر صاحبش
که نهاد و روپس خواهی گشت
شرک ادعی گرامتاش ظاهر است
بیست دوربایه این باشد نزوع
مال کاه آرمش باشد حلال
مطل بر رد امانت حاکم است
خوش میدانه کاین باشد طوط
را با امانت از قوی امین
من آن کاین صفت را بدیدیت
ایر ما سواد که و کتابه
فاخر حق بنش کرگونی بوار است

که خضد رد امانت با حساب
رد سادو ارجه باشد پس جد
وی ذکر در رد آن گیرد نش
گر که عهد طبعس خواهی گشت
مانثل بر ما حلال و ضار است
حق نگوید آنچه دوراست از نزوع
که در آید با مسلمان در قال
دین حق بر عقل و شرع سالمست
و رخدا بر کاذب و لئو و سخط
س خدا باشد محی مقصد
هر کسند رد امانت داند ست
از دورترا بعد خلد ست
کاورا در پیش کاذب حواس
پس بکن در حسن امانت لصله

مکند رد باشد از قصتر مان
هر دواشد این دورزه از پود
حر که او را مبره سزای برد
ای امانت باشد که گوید در سنج
در خدا گوید کند و اهر
پس آرا بیت رهان بر عقل
و این عیسات کاری را و عدت
ایده و پای پس حق این اهراس
آری آنکوزد بر عهد وفا
هر و ده بر عهد دوزد کرد او را ست
ست حریف این بدردی نکرد
چون مری رسد و شود نزوع
دوک کسی شش که سکی مدخل
ما ز کن بدانش ایی والای

خس او باشد امین در کل حال
آن یکی باشد امین دیگر بود
آخی بر وی عهد و سند
بست بر ما ده در امین هیچ
کاین رسیدمات از کاسحتی ما
عقل باشد حج امر حکم عقل
ا امان ردی آرا کرگشت
قوی حق بود مکرشد و وفاست
و رسدنا ترسد و نگشت انضفا
حون کند رد امانت سروراست
و در کندی کرد دیوات او صرد
بست از سکی ترا بکھو فروغ
مرد از او یابی بدانش عمل

إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِمَهْدِ اللَّهِ وَأَيَّامِهِمْ قَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ

هر سبكه آيا كه عوسجگر برسد جدا وسوگمعايشن هاي اهل ترا آنگروه بستر هم ترايشان را در آجرت وسمن نيكويد تا ايشان

اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِسْمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ^{٧٣}

خدا و میگرد سوی اشان روز قلمت و یک سکر داهدا شانرا اولاد ای اناست عباد برک

آنکاسکه چشم الحق دوخته | همو سوگندش مکم فروخته | نازل است این آیه بر جرح یهود | که عهد حق ندادند از جود

نام احد را بسوگند از کتاب | صفت کرده و مهان در حساب | نامند او سید و سرور شود | در نمود اکبر اعظم زر شود
میگند این کوه نام مشورت | هره بود میشتن در آخرت | حق ذرعت سوشن لرد نظر | هم مرمايد حق با بد کهر
عابد از زلال یا کتان | چون درون آمد مشر از کتان | رشتی اخلاقی وقت هلاک | هست ایشانرا عبادی درد ملک

وَإِنَّ مِنْهُمْ لَفَرِيقًا يَلُوقُونَ آلسِنَهُمْ بِالْكِتَابِ لِتَحْسَبُوهُ مِنَ الْكِتَابِ وَمَا هُوَ مِنَ الْكِتَابِ وَ

وخرسنگه از ایشان بازه | می پیچد زبانی و در کتاب | اینند از کتاب و نیست آن از کتاب | و
يَقُولُونَ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَيَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُمْ يَقُولُونَ ٢٣

میگویند آن از رد خداست و نیست آن از رد خدا و میگویند بر خدا دروغ را و ایشان میندند
ما كُنَّا لَنُبَشِّرَ أَنْ يُؤْتِيَهُ اللَّهُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنَّبُوءَ ثُمَّ يَقُولُ لِلنَّاسِ كُونُوا عِبَادًا لِي مِنْ

نبیانش از برای آنکه | که میدهند خدا | کتاب و حکم و نبی را پس گویند | ارای مردم را باشد بندگان بر ما
ذَوِي اللَّهِ وَلَكِنْ كُونُوا رَبَّانِيِّينَ بِمَا كُنْتُمْ تُعْلَمُونَ الْكِتَابَ وَمَا كُنْتُمْ تَفْهُسُونَ ٢٤ وَلَا يَأْمُرُكُمْ

بر خدا و ایکی باشد | خدا برسان پس و در شما که میبندد | ایشانرا و سرودنشان | که جوابید و بفرمایند بشیرا
أَنْ تَتَّخِذُوا الْمَلَائِكَةَ وَالنِّسَاءَ أَرْبَابًا أَفَآمُرُكُمْ بِالْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ٢٥

که بگردید و متفکرا و بفرمایند | حایین آفرینا و متفکرا | سر آنکه شما منقادند

هم را ایشان فرقه بار از کتاب | درین عهد هر اسباب | و گمانش که گناست آنچه | بر کتاب آنچه گوید آورده
بسی از حق است این اقوال و است | از خدا آن حکم که سر افروست | بر خدا دانسته این حق و است | که دانسته بر کتاب و بود

ما می گفتم ترسا و بود | بر دورا خواهی خدا خوا بهود | یا بر سبب بود مدگی | سجد آریست ما دیدگی
گفت بفرمایند خدا که من | که بر رسم خدای دوالس | یا سجد غیر حق دادم رضا | یا گفتم خدا را این امر خطا
آمد این آیت که خود از مشر | شس سرا وار کتاب از دادگر | بی او را حق دادم مصری | جشش بر حق حکم داورى
پس بگوید از هوا بر مردمان | که ما باشند عد و مدگان | یا پرست غیر حق را حایر است | یا من و ما مدحق را حایر است
حرکه میباشد عدو حق پرست | راجع دارید از کتاب الله هست | ما جواب آن حق از خود داد | از ره ذاتی و دین بی حد
هم فرمایند که بگردید و طلب | بر ملائکو اما بر خویش و رب | امرتان آما شد بر خویش | بعد از آنکه حواد بر اسلاودن

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنَكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا

و هنگامیکه گرفت خدا | بپای بفرمایند که آنچه میدهند بشیرا | از کتاب و حکمت | سر آمد بشیرا | رسول صدیق که سر آمد بشیرا
مَعَكُمْ لَأَتُوْنَكُمْ بِهِ وَلَنَنْصُرَنَّ قَوْمَ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَنَأْمُرُهُمْ بِالْقِسْطِ وَنَنْهَاهُمْ عَنِ الظُّلْمِ ٢٦

باشند | هر آینه این خواهی آورد و بپایاری | از کید اله گفت آما از کردیم و بر کید آمان بپایان را گفتند | اقرار کردیم گفتند پس گواشتید
وَإِنَّا لَمَعْلَمُونَ ٢٧

و ما شما را | گواهم | پس هر که رو بگردان پس از آن | سر آنکه دانستند بر ما

در بیان اخذ میثاق حق از پیغمبران و تحقیق عهده که بر دو قسم است

در اول میثاق توحید از سران | حق گرفت اعی که از بفرمایند | بر خلق عه از ان میثاق بود | ملک خاص اینها را ایشان بود
تا از ایشان کامل مع اولد | در خود از ما سوی الله اکند | عه کرد بر بی آدم عه | صف صف تا آخر از انهم عه
پس شناسایی بود در انبیا | بحدک را بپایان داد ولا | مع اول طارن باهند | طارن از ربه هم آگند

سورة آل عمران

عهد خاص است هر اسامی
حق گرفت آن از من آدم قبله
عهد ثالث بود متفق که حق
که اولوالعزم ارحم بسطن
هر یکی تصدیق از دیگر حسد
واسکه بد آید کند تصدیق آن
احد آخر زمان که حاتم است
آیه دانه از کتاب و از حکم
امت خود را عهد از وی خبر
هیچ دارید احترام آیا بر این
گفت من بر این گواهی شاعده
می احد روایات داعی است
هم ز مهر نامشان در اول
ت جویدنی کند ایشان قبله
و انبا بگرفت امر ما سبق
در میان انبیا این بیع بن
درین باب من غفلان زرکده
که اروا بدیش اوجبت رحمان
راون و آخر بسی ایه است
بر شیا حون او نگفتی رد هم
صفتش غرض است بر کل بشر
عهد من بحکم گمراه از حق
گواه است ذات واحد
امر اسما حقیقت ساعی است
رعه بیرون زامحق و عقد

أَقِمَّ دِينَ اللَّهِ يَتَّقُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ۝ ٢٨ قُلْ
أَمَّا نَأْتِيهِ وَمَا نَنْزِلُ عَلَيْهِ وَمَا نُنْزِلُ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسَافُ وَمَا
أَوْتِيَ مُوسَىٰ وَعِيسَىٰ وَالْيَهُودَ مِنَ دَهْمٍ لَا تَفْرُقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُجْلِبُونَ ۝ ٢٩ وَمَنْ
يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۝ ٣٠

چون در روزی ضوع می اخبار
وجه اول آنکه اهل آسمان
ست کسی راضی بر احکام قدر
وجه دیگر آنکه عقل دومون
لیک قائل هر دو بر یکباش
دانه منظور اشیاء در بود
هرگز بر اصل حسی استقل
در رهسی غافل و در سر ذات
میوه در عارف بیان دید انوار
نار هم گردد راضی سوی ذات
واچه نازل گشت بر ما از خدا
هم بابطال اکل آل ذبیح
زانکه فرق ادیان کثرت
که که متظایر ما بر اسحق

چون در روزی ضوع می اخبار
وجه اول آنکه اهل آسمان
ست کسی راضی بر احکام قدر
وجه دیگر آنکه عقل دومون
لیک قائل هر دو بر یکباش
دانه منظور اشیاء در بود
هرگز بر اصل حسی استقل
در رهسی غافل و در سر ذات
میوه در عارف بیان دید انوار
نار هم گردد راضی سوی ذات
واچه نازل گشت بر ما از خدا
هم بابطال اکل آل ذبیح
زانکه فرق ادیان کثرت
که که متظایر ما بر اسحق

چون در روزی ضوع می اخبار
وجه اول آنکه اهل آسمان
ست کسی راضی بر احکام قدر
وجه دیگر آنکه عقل دومون
لیک قائل هر دو بر یکباش
دانه منظور اشیاء در بود
هرگز بر اصل حسی استقل
در رهسی غافل و در سر ذات
میوه در عارف بیان دید انوار
نار هم گردد راضی سوی ذات
واچه نازل گشت بر ما از خدا
هم بابطال اکل آل ذبیح
زانکه فرق ادیان کثرت
که که متظایر ما بر اسحق

كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَشَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَجَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَاللَّهُ
چگونه راهنما بخدا گروهی که کافر شدند پس از ایمانشان و گواهی دادند که رسول حق است و آیات آشکارا حجتها و هدایا

الجزو الرابع

لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ^{٥١} أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ أَنَّنَّ عَلَيْهِمُ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ^{٥٢}

وامسانيد گروه ستمکاران را آنکروه پاداششان آست که آهات ستمخدا و ستمکاران و مردمان مکی

خالدین فیها لَا یُنْفَخُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ یَنْظُرُونَ ^{٥٣} إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا

خالدیان در آن سزا زده شود ایشان عذاب و عتاب مهلت نداشتند مگر آنکه توبه کردند پس از آن و اصلاح کردند

فَإِنَّ اللَّهَ تَعَوُّزٌ رَحِيمٌ ^{٥٤}

پس بوستم که خدا آسای و مهربان است

چون باید حق موعی ده مگو که من از ایشان کفر آرد رو دانم اند ایشان گواهی درسون

مضرات آمد بر ایشان از اله کی باید حق را به کاره راه نیست از هر ایشان از خدا

بیست نصف عذاب از ایشان نا اید هم است از مهلت شان حرکت بخود رحق ملا گشت

بودن از حق رگشت و نه عوسی فرمود ایشان دوا لکرم را که آید عفاست و مهربان حق پس از بدیدل و اصلاح شان

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَدِّ إِمَانِهِمْ ثُمَّ ارْتَدَّوْا كُفْرًا لَنْ نُقِِلَ تَوْبَتُهُمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ^{٥٥} إِنَّ

پس بیکه آنکه کفر شد پس از ایمان پس اگر بدیدر می شود و ایمان و آنکروه ایشانند ستمکاران بوستم که

الَّذِينَ كَفَرُوا وَآمَنُوا وَهُمْ كُفْرًا فَلَنْ يُقِِلَ مِنْ أَحَدِهِمْ مِلَّةُ الْأَرْضِ ذُبَابًا وَلَوْ اقْتَدَى بِهِ أُولَئِكَ

آنکه کفر شد و ایمان بود ایشان پس هر که بدیدر می شود و ایمان و آنکروه ایشانند ستمکاران بوستم که

لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ^{٥٦}

پس ایشانند عذاب آسای و نیست از ایشان نصیران

گشت از امان مری یکم گشت هار شد ستم که ده سر پس شیطیل شد و حق زشت شد

با عرسد آن حالت از رسول توبه او هیچ میکرد مگو گشت از آن کف چندی الله راو

س عرسد آن آیت را و او شد مصیق رفت و حالت شد مگو با بودال هر باب رجعت است

از مریدان هراں کار شود بعد از این کفرش از او سر شود و رستم به رصق دناست

توبه او ک شود هر که قبول گره هار از گروه باالقصین و آنکه کار گشت و امان و سر مرد

خیال باشد که وقت از توبه نا و است از شد مگو دوا لکرم و آن کار گشت که شود هر که مگو

گر موی را بر شد از سب و در صی از هر او بعد نیر در فیت بین امانت همه

ست و آن روزها وقت دوا لکرم رود و مری با تاد بریت و آنکه رد آن صیه و ایار و

نزد که دل سحر حق می ده که مد مخرن کفر یا در می

لَنْ نَأْثَرُوا الْبَرَّ حَتَّىٰ يُفْقِدُوا مَآءَهُمْ وَهُوَ شَيْءٌ فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ ^{٥٧} كُلُّ الطَّامِ

ما صحر که یکی را افاق شد از آنچه دوست بدیدر می شود افاق لیم و جبری پس بوستم که خدا امانت مصلحی و دوا لکرم

كَانَ حَلًّا لِبَنِي إِسْرَآئِيلَ إِلَّا مَا حَرَّمَ إِسْرَآئِيلُ عَلَيَّ نَفْسِهِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تُنَزَّلَ التَّوْرَةُ قُلْ

از برای بنی اسرائیل مگر آنچه حرام کرد اسرائیل و خودش پیش از آنکه تورو فرستاده شود توبه بگو

فَاتَّبَعُوا بِالتَّوْرَةِ قَاتِلُوهَا إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ^{٥٨} فَمَنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ

پس یادرد و ریترا پس عواصنا که بدیدر می شود بگو پس هر که افترا بدیدر خدا دروغ را پس از آن پس آنکروه

هُمْ الظَّالِمُونَ ^{٥٩} قُلْ صَدَقَ اللَّهُ فَاتَّبِعُوا بِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

ایشانند ستمکاران بگو راست گفت خدا پس بدیدر که بیعت ابراهیم حق را بر او و بود از شرک آوردن کل

سورة آل عمران

لن تالوالر حتی متقو
 قاچه باشد بیت در بدل مال
 سر قمر نیست ممکن رقت
 این حبب درهه از اخود بربر
 مردجاری دوست آتش گشت
 عاشق ملوک گر دروا دوست
 یارش ارید که داد او آنداشت
 تو بره عشق حلاق ای دغل
 آهم از سعی خون منی
 درخوم سواهی از حق غرومال
 من زکوی را که گشی دانه
 یاکم آن ر که اسوز ارگه
 حاصل اورا میکشم دروا و
 مور رانار از رد یت داهام
 بس قابل دُر اشان درمقل
 هر ضامی بهر اشرایین
 وان صص گشته ر لم ایل
 گو داد و جوابد از صلات
 غات اسرائیل را دودی سا
 عات ایست زد کز کز ابن طله
 که کسدت آینه بود ماسحق
 او بود ار شرکان کفشی
 هس او ری به و سستا ایل

19

ماهن این خانه قد عروست سج پشامست ارحق مهراس گو چرا پوشد ای اهل کلب گو چرا دلاید بار آرا دراه	ملن آتفا از هوای خالصست هر بواثیت او را در اناس چشم او آیات حق را صواب کس بود امان حق بی اشاف واکمی شامد شا بر مهجد بست غلط حق و اعمال او کفید	پس چو از طاهر ماطن روکی واکه کافر گشت و ماله امر عا حق بود شلخه بر آچه مکفید بر کمی خواهد او را از عاد بست غلط حق و اعمال او کفید	روی بر امتی از هر سوکی حق بود از کمر و دیش ینغاف دور خود چون کرم یله مقفید و نه ره توجیه بر کفر و فساد
---	---	---	---

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّي طُفِّئُوا قُرْآنًا مِّنَ الَّذِينَ أَوْفُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ ۝

ای آن کسانیکه گرویدید اگر مرا بر سر کرده مرا ازانکه دادمشدم شما را برگردانمشم پس از ایمان آوردن شما کافران و کفایت نکشورون و انتم تنلی علیکم آیات الله و فیکم رسولهُ و من یقتصم بالله فقد هدی

و چگونه کلمه بشود و شما حواصم بشود بر شما آیهای خدا و در میان شماست رسولان و آنکه سوسل شود پس بقتضی هدایت

إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ ۝

یاقته راه راست ای آن کسانیکه گرویدید بر سر خدا را بر سر دیش و غریب اله فکر و شما بشیم مسلمانان

ای گروه مؤمنان د اهل کتاب چون عاهد کاشکنه مشرجه هم بود مابسی بمرش اتقا الله ای گروه مؤمنان	گر شا مملن رید از موصواب ناهوایش کر رود گاهی راه هرود ریدین حق حاک امرش حق توی نا چه شامد بالیان	بار گردانید از آنسلی کی شا کار شود از هیچ رو پس هدایت یافت او بر راه راست ن روید از این حیوة بیرون	حد از ایمل کافران دیشان ر شا چون حواشه شد آیات او حاکم کشتن راه راست خواست چرکه در اسلام و اسم مسلون
---	---	---	---

وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ

وعلک شود رشته خدا همه و مفرق نشود و یاد کنید حدت حدرا را چون بودید دشمنان پس العتداد میان

قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمِهِ إِخْوَانًا ۝ وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِّنَ النَّارِ فَأَقْدَرَكُم مِّنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ

دلایان سر گرویدید سشن برادران و بودید ر کلهه مفا فی آراش سر دماند شاز آراش هیچ بیان میکند خدا

لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ۝ وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْفِتْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ

راشیا آیهایش را باشد که شاز اماند واید که باشد از شامسی که سواند سوسی وایر کند سوسی و

يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝

په یبیکند از منکر و آن گروه اماند رستکاران

چنگ اماند ر حل مین تاقیات هیچین در در ومان چه آست آب سر و آب جو بست فرساین کاوشی امرو سو بعد از ایشان شرط ره دان سسجو هست زان یک اتصال سسله ما شامی درد را از پنداره و دودود کامل یکی رهبر شود خود شا بودید خصم یکدگر رکار گودی از آتش بدید میکند آیات خود را حق دنان په و اس از منکر و مروتان	کوست قرآن و اهل دست طاهرین حل حق مانی بود در اسطین هیچین دان حوئی از آب از سو که نگردان و چیزی روک و بو کتاب ستوره مصل باشد جو ما بصوم و می بی فاصه هر شکم حواری باشد بر راه همین و همنست پیشر شود داد الفات ممان رب الفشر پس ره اید او شا را خوش شدید راه با یابید بر وی زان شان ر صفات حق کسد موصوفان	جل محکم اهل بیت یصند گفت با حلو که حل متعل لیک در آب سو لید سز آن رسون حق صاحب صمرات تا بود طاهر د ارجاس هوا علم و اخلاق و عمل در انسان از دودود سوسی یکی صاحب دلت ما خدا گردید دلو ر هر رش بود ز اتصال بپیر این و داد کفر و شرک آن کوههای آتشد و دشا باید گروهی سوسی غیر شس خود را پانی لمی دوحشت	چند پسر عی و عر مد در ولایت ر ول شد متصل تا باشد ول یا دهر ای مرید واکه ز آل او بصمت نایر است س علالت هسه حق در اولیا دان موقی غل و اسطو کاب زان هزاران بار یکتن کامل است یاد آرد از خدا و حشش وین اسوت بین ارباب رشاد کافر و مشرک در آن میزم کند خلق را خواهد بی شوش غیر با باشد امرو بهت سرود ست
---	--	---	---

سورة آل عمران

که که نفس امارت و بدیت خشکند و ابرو هت پش ک رسه شد دست و افراس طبعت بر فرق بست سوزی کر که باشد از غم و دل خرابی بر لاج و بر مرص مرشد حق بی یار است انصراف و پیش در دل زکی بیم و امید حق را از راه دل خواهد رب و بر پیش از طریق فکر است حاضر ایشان از ارباب علاج و در گم خواهد و لب مستحسن است طالعش چون متق المعلن است هر چه گوید آن بود صدق و صلاح

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَقَرَّوْا وَاتَّخَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ^{۱۲}

و مانند ماند آنکه متفر شدند و اصلاح کردند پس آنچه آشکارا حسنها و آن گروه از برای آهست عذاب بزرگ
يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا

روزی که سفید شود رویانی و سیاه شود روحانی پس اما آنکه باشند روحی ایشان آیا کفر شدند پس از ایمان پس عید
الْعَذَابِ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ^{۱۳} وَأَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ^{۱۴}

عذابا پس آنچه بودید کافر میشدید و اما آنکه سفیدند روحانشان پس باشند در رحمت خدا ایشان در آن جا خواهند

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنْزِلُهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعَالَمِينَ^{۱۵} وَفِي مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا

این آیاتهای خداست میجویم از آرائی راستی و مست خدا که از او بدست می آید و در ستم است آنچه در آسمانها و آنچه

فِي الْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ^{۱۶}

در زمین است و سوی خدا برگردد کارها

هم عا شد از ولای مطلقه	همچین باشد امر وی مقیم	همه ایشان در خلاف و قهره	می آید که نکردند القات	بد این گماند در ایشان بیانات
کفر و ظلمات عذاب شد عظیم	در عذاب اساسی در خورد	رویا دوری که صبیح صبا	گویی آید و شت و میره سر شد	هت نورانی و صبی دان سیاه
آنکه نبرد روی و کافرند	آج را کافر شد از فاسد	و آنکه نبرد روش و پوراید	سخت حق سواهدد بهر کیستم	او پس ایشان کار شدید
پس عید این عذاب در چرا	که خواهد بر او راست و راست	ماه دارد حالت آن خلق خود	ستم گری ضد دسی در چرا	خودان در رحمت سحابند
این نشانیها و آیات حجاب است	هست از حق هر حد از این و سلب است			کو سلطان خلق است و نوالهم
ظلم آید و احتیاج امر و سود				ار نو بود آن در سلطان عطا

أَكُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَنُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ

هست هر امی که بیرون آوردند شما از برای مردم خیر مایید بحوی بر مسافرد از نشانیته و میگردد خدا

وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكُنَّا خَيْرًا لَهُمْ مِنْهُمْ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ^{۱۷}

و اگر گرویدی اهل کتاب هر آن سوزی بهر سرائدارا بر خیشن گروید گماند و بشیرین ایشان امر باشد

مر شما باشد بهتر امی	نه در هر طاعتی و خصی	همچنان کاحد خلاصه ایمانست	ر شما در دل یکی رهسپارست
هم شما باشد خاص امر امم	بست حیری همچنان از لاله کم	آگست و اصل این قرن انقرون	حق پدید آمد شما را رهسور
مردمان را با ره باید از تصور	و در رسوم طاعت و در شرور	امر بر یکی و بی اصل نشت	حقرا بر است از یکو سرشت
پس تا ناید از طریق و عطا بود	امر بر معروف و بی ارابند	ر خدا ساری اینها استوار	هم خود و حنل زردگار
که که آوردندی ایشان در فضل	بود بهتر هر ارباب کتاب	در حیات اعی شدهی داسطراب	مطش و امر قامت از عذاب
	بارة ذ ایشان را اینها لاشد	لک احب سرگند و طمعد	

لَنْ يَضُرَّكُمْ إِلَّا أَتَىٰ وَإِنْ يَغَالِبْكُمْ يُؤَلِّمُكُمْ الْأَذْيَارُ ثُمَّ لَا يَقْصِرُونَ^{۱۸} ضَرَبَتْ عَلَيْهِمْ

ضرر نیرسانند شما را مگر آنکه آتری و اگر کاردارد بگنند شما میگردد و بشایتها را پس هر تفته محمود رده شد و ایشان

الذِّلَّةَ إِنَّمَا تَهْتَفُوا إِلَّا يَحْبِلَ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلٌ مِنَ النَّاسِ وَبَأْوُ يُغْضَبُ مِنَ اللَّهِ وَغَضِبَتْ عَلَيْهِمْ

سوارى هر کس با وضو نمک ز چاهى از خدا و دربار از مردمان و بازگشتن بنى از خدا و غضبش بر ایشان

الْمَسْكَنَةَ ذَلِكَ بَانْتَهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا

در معاصى آن بابت كه ایشان بودند كافر ميشدند بايهاى خدا و مىكشتند پيغمبران را باحق آن بابت كه ايمان نكرده

وَكَانُوا يَسْتَدُونَ ۱۱۹

و بودند از خدا سرکشند

از يهودان بر شما خود رايان هر كه آردى رسالت از ديان ما شما آيد و در كار دار و بگرداند زود از اضطرار

ميكردند او كه پيش آيد قتال بستان حريت حق در وجه حال دافع دلت حوره ايشان را رو هر كه پيدا شود از سجنو

حر حبل از خدا و در مردمان وان هون نه باشد در عيان را چون گشت از حق اعصا آن مرا مسكت را شد سب

لد رايشان غواى و سوارى و سوارى و در ديار و حائل آورده كى را كه بر آيات حق كافر شدند فائل پيغمبران آخر شدند

این بد از عصيانى و سرکشى و رضى از حدود و ناخوشى

لَيْسُوا سَوَاءً مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتْلُونَ آيَاتِ اللَّهِ آنَاءَ اللَّيْلِ وَهُمْ يَسْجُدُونَ ۱۲۰

بستند يكسان از اهل كتاب گروهى باشند باسلام معاند آنهاى خدا را او دشمن و ایشان ستمگرند

يَوْمَنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَآمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ

ميكردند خدا روز و روزى را رسيد و مىرسانيد حوى و نهديدارند از انايه و مىشاييد در حراب

وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ ۱۲۱ وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ فَلَنْ نَنْفَعَهُمْ وَهُوَ عَلَيْهِمْ بِالنَّافِعِينَ ۱۲۲ إِنَّ الَّذِينَ

و آن گروه از شايسكاند و آنچه را مىكنند از حوى پس اساسى كرده نيستند مگر آرا و احكام را بغير خدا رسد كه آنها

كَفَرُوا لَنْ تُنْفِي عَنْهُمْ آثَامَهُمْ وَلَا أُولَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۱۲۳

كه كافر شدند مگر شايستگداران مالهاشان و مگر داشتان از خدا حرا و آن گروه اهل آشتواشان در آن جاويداند

بر سواى بسند اهل كتاب هر كه در ايشان سرد امر و اب فرقه در ايشان سرد امر و اب

بر خدا و يوم دين از مؤمنان آ و باقى نسق بر مردمان ام بر معروف و نهى از مروتا

سارع و ساعى بعبادت از حق وانكسكاند از عباد صالحين از يهودان حد من مسلم شدند

كه مان ما شد ايشان دليل خوب شد گردن ما خارج شدند در طريق مسيب مانع شدند

را كنوا ايشان بود علوا ملك و طار آمد اين آت سرار پروردگار حق پرست و مؤمن و مسلم شدند

رده اند انرا دين همان حق رسد اند از كافر و ظلم ماسق ما شياض شر پي يهود

آنكس روشن دى و بوريد و ن حسان بده و غلبايد هر چه گويد از خدا باشد فروغ

بر خلاف اهل ايمان و صلاح كز خدا گشت ما بر ملاح شكر منهاي حق را نيكرد

بست ايشان بسب اسباب اوست دلا بر عاف حق شاس و انكه كافر شد بسب از خدا

خودان اين فرقه اندر آتشند

مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ فَلَمَّلُوا أَنْفُسَهُمْ

مثل آنچه افاق مىكند در اين زندگى دنيا چون داسان بديست گذران باشند مراى سست كيرد بيشتر از قومى كه ستم كردند بر خود خداشان

فَأَهْلَكْتَهُمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ۱۲۴ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا بَطَانَةً

پس بايد كرد آنرا و ستم كرد بايشان را خدا و ليكن بر خود خداشان ستم ميكردند ايمان كنائيكه گرديد ميكرد همراه

مِنْ دُونِكُمْ لَا يَأْلُوْنَكُمْ خِيَالًا وَدُّوْا مَا عَيْنَتْمْ قَدْ بَدَتْ الْبَغْيَاءُ مِنْ أَقْرَابِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُوْرُهُمْ

از غیرتان کوتاهی نمیکند شما خیالاً و دُودها ما عینت شد بدست بگشایان و آنچه پنهان دارد سینه های ایشان

اَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الْآيَاتِ اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ۱۱۰

رو کبر است هر سیکه ایان کردیم برای شما آیات را اگر میشدشدا که بداند مثل

در بیان اتفاق اهل نفاق

هست افاق حساب در اهل	همچو بادی سرد بر بخت عمل	محسب افاق بر صد رسول	کی شود افاق عداوان قبول
در حوّه دمای افاقان	دشت و باد و آب چون املاقتان	یا حو حی گشت زنده بر شمشا	سودود و ارفد رود سرشها
کنشهای طالبان گردید سله	از سوه گره یا سرد و ساه	ور که افاق بود اذل و دی	شها را شد حو باد فرویدی
حق نکرده هیچ در ایشان سم	بل سده بر حق خود آورد هم	بگیرید ای گروه مؤمنان	همه راوی سوای خود میان
عیر هکشان خود می که یار	هره سودگر شد ش افسار	تا که در دور تاهی گویی	باید از اشلان پدید از هر می
دار آن باشد که با آخر می	ناشیا همزه بود دور از هوس	و ان اگر هدیی باشد مشکل است	به رفیق ره به دار مرل است
و دستارا دوست دارد از عدا	و از دعا هاشن عید آید عدا	واچه میدفرد بهان در صدور	اگر است از آچه آید در ظهور
هست می خس نهانشان مرو	واچه آید از اذل و ل و رون	تا که از دی شیا بیگاه اند	حسم حامد ارحه یار شاه اند
	بر شها حق زد این را آشکار	تا باید از عقل و اصل	

هَآ اَنْتُمْ اَوْلَآءُ يُحِبُّوْنَهُمْ وَلَا يُحِبُّوْنَكُمْ وَتُؤْمِنُوْنَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقِوْكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَنَّا

آگاهان شدشدا آهاند که دوست دارند ایشان را دوست ندارد شما را و سیکه همه را چون ملاقات کردند شدا آگفتند ایان آوردیم چون خلوت کردند که بگوید

عَلَيْكُمْ الْاَنۡفَالُ مِنَ النَّيۡطِ قُلْ مُؤۡمِنُوۡا بِمَاۤ يَقِيۡنُكُمْ اِنَّ اللّٰهَ عَلِيۡمٌۢ بِّذَاتِ الصُّدُوۡرِ ۱۱۱ اِنْ تَمَسَّكُمۡ حَسَنَةٌ

در شها سرانگشان را از حشم مگو سیرید سشیل بر سیکه خدا داناست ذات سها اگر می کشد شدا حوی

تَسُوۡهُمْ وَاِنْ تُصِیۡبَكُمۡ سَيِّئَةٌ يَّفۡرَحُوۡا بِهَا وَاِنْ تُصِیۡبُوا وَتَقُوۡا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا اِنَّ

دشمنهایشان و اگر در شدا شی شایع شود تا و اگر صر کید و هر چه بد ضرر در شدا شدا مگر ایشان چیزی در سیکه

اللّٰهَ بَمَا يَمْكُرُوْنَ مُحِیۡطٌ ۱۱۲

خدا آنچه میکند مرا رسد محاط

لکشها بگیرد ایشان را بدوست	و ان شدا دشمن از در دوست	مار را بگیرد بر حوش یار	در کین و ان نارد زهری کار
خود شها داود در هنگامه ها	حله ایشان بر کتاب و لجه ها	وانکه که غلوی دین گردد کم	بر شها گوید آسا بکم
بل چون خلوت کند انکشت حوش	میگرد از هفتان ردین و کیش	گویند امر ای شهم فروز	حق بود آگاه بر سر صدور
واچه را دارد امر سینه ها	از خلق و خد و شهم که ها	کر شها را نکلی از حق رسد	آن خبر را به از حد
و دمی بیش آید از کم یا زیاد	مشود ایشان فرحان از عدا	سروریز او کید از دشان	هیچان بود گزند از کیشان
	زانکه حق باشد محیط و مختار	بر همه املاقتان در جهرو سر	

وَإِذْ عَدُوَّتُ مِنْ أَمَلِكَ تَبَوَّيَ الْمُؤْمِنِينَ مَقَاعِدَ لِلْقِتَالِ وَاللّٰهُ سَمِیۡعٌ عَلِیۡمٌ ۱۱۳ اِذۡهَمَّتْ طَآئِفَتَاۤیۡنِ

و هنگامیکه بیرون رفتی با دلا از املت میگیری گروه را در شها ای کارزار و خدا شوی داناست چون صد زدند دو گروه

مِنْكُمۡ اَنَّ قَتَلَا وَاللّٰهُ وَلِيُّهَا وَعَلَى اللّٰهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ ۱۱۴

از شما که بکشد که منم و خدا و دیاورشان ویر خدا بر باید توکل کنند گروه کسان

در بیان مهاجرت حضرت رسول از مکه

یاد آر ای احمد ما کرده کنش چون که می آمدند از اهل خویش
ما مخالف در مقام اضطرار
آه که گفت از حقیقت و دعار
ما شد اندر عریضت کاهی
بودن بل حضرت میزد
بار کرد بی غفلت و کمکو
ران جدا نمودن از و ولی
شد بویک مرغ ایارا دو بل
یاد آر ای احمد ما کرده کنش
ما مخالف در مقام اضطرار
آه که گفت از حقیقت و دعار
ما شد اندر عریضت کاهی
بودن بل حضرت میزد
بار کرد بی غفلت و کمکو
ران جدا نمودن از و ولی
شد بویک مرغ ایارا دو بل

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُشْكُرُونَ ۝ إِذْ قَوْلُ الْمُؤْمِنِينَ آلِ

و شقی باری کرد بشما خداوند دیگر و شما بودید دلبال پس رسید او خداوند که شکر کرد

يَكْفِيكُمْ أَنْ يُمَدَّكُمْ رَبُّكُمْ بِلَنَّةٍ آيَاتٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُزِيلِينَ ۝ بَلَى إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَتُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَجْزِيَكُمْ أَجْرَهُمْ بِأَنَّهُمْ هَذَا يُمَدُّكُمْ رَبُّكُمْ فَتَحْصِيَ آيَاتٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُسَوِّمِينَ ۝ وَمَا جَعَلَ اللَّهُ

تا بید بشما که علامات رسو در است که این آمدند بشما از آیهان به پنج هزار از ملائکه شایکند گیل و گرد آمدند از احدا
إِلَّا تُشْرَىٰ لَكُمْ وَلِتَنْطَبِقَ لِقَاؤُكُمْ بِهِ وَمَا تُنصَرُونَ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ الْفَرِيزِ الْحَكِيمِ لِيَقْطَعَ

مگر شایست برای شما و برای آنکه ستمن شود بدلیا حق و است مگر از برد خدای غالب دست کردار تا قطع کند
طَرَفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْ يَكْتَسِبُهُمْ فَيُغْلِبُوا فَتُحْلِلُوا ۝ لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ

بازو از آن که کافر شده یا بکسوا که بشما را پس برگردند و مصلحت بست میرا از امر جزای مادر بدید
عَلَيْهِمْ أَوْ يُغْلِبَهُمْ فَانْتَبِهْ ظَالِمُونَ ۝ وَاللَّهُ مَالِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ يَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ

او ایشان مذهب که بشما را پس مصلحت که ایشان شکار انبوس خدای است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است ما میزد مرا آن که خواهد و خداوند میکند
مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝

آرا که خواهد و خدا آمرزنده مهربانست

مر شا حق کرد باری روز و در دایم ایند حواری حامو قدر
چونکه گویی مؤمنان را ارشاد منکرده آید کهایت در غرا
بل تأیید از که صبر از حور و شان با پند آید نشان از حور شان
صبر از احدا و بر میرا از احدا گر کنید آدم که آید بر شا
در آید کسی که عدالت است در شکر کرد شا را شرح صدر
خود خود را شکر حق صلیق کید
مر شا را از ملائکه به هزار
میبود آسمان که در تب و لولوب
غش آلااف از ملائکه در حد
حله بر ارض حواس آمد فرود

در تحقیق تعداد ملائکه

آخرین و نه است چون اله از عدد در ریختی شد مثل دو هر صد
ما حواس و قد شد قر روح حق گناید بر دل اوبله قوت
میروستم مر شا را بر کت
گفت از احدا مجاهد میرا پس

سورة آل عمران

ش دشمن روز میدان قتل قتل گوید بخت دواين کارزار تا پيبر جبر صرار ماند در حقیقت فیرك حق هیچ بخت	میکرد سرور و شنه حال مرد و تني حزبی و دواغش حس ماندو عتق ماندو یار ماند جز خود بود مطلق هیچ بخت	حق سنان ببرد مرحدا که که حرق هرچود حس عتق است درمی یکی منت گشم رفت راه اندک باز
--	--	--

جذبه

یکش آمد داد بخورا حر خفته بر ساحه تاند اسلار تا چه حالی آورد غمور و مست آنکه نوش صحت از مدو احد گر تو اورا مشتاقی ادکی سی از دین برده باید سیر پیش لطم مرید در وادوات آچه مکتبی کون گو اد لطم گر حدیث از احد واصحاب مزم پیش او کند هو این شود تا از اشان بر تو سالد مگون بیت جبری بر تو را شان در حساب این گره برک فرمای خاند هست از حق آچه در ارم و ساست لیک از حره بر سر کلت سالم از هوای تاه اصافی بن	تا حقیقت بار دال از عجل ساحه نباید دلب مشکیش دست من تمام کر بوفال کو چه شد گو حدیث از لیل خاموشش یکی ش لطم دند گوید سیر هست هر وب حوه اندر حوه صحن شد لطم در اسرار شمه ور علی و دواغش و روز رده طوخ از امدت دشش شود بارت را پیش او کعاد دون گر بر آتیه حواءه اصحاب در حقوق غنق و خالق عالمه جسته و گیرد سر آرا که حواست می خار از هر نظم گشت خبره کی دمان مودیرا کن این بود رفتی کار یثعلیل	هر ده از خود مشوه نگاه بر گوید آن حره که دندام نکوش پیش از دال صبی را گو گشت من یکی لطم دندو دینه دواغش گو سحبا از لطم در سیدی من بزه دانت می فایده است سرشت گولش اندر برده دال آن بود الا شادوات از حد بیت باری حر در دزدگار مازکون گردد پس ی هر گشت بر رسول امی که حرمش است پس اگر در حق و اسر آمد قاش اوست در حفظ صوم و مهران گر که دمان گشت اندک است ورده طرمان از دود و الم منفی را چه میدان دین فعل
---	--	--

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ مَتَاعًا وَارْتَبُوا لَكُمْ قُلُوبَكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ١٣١ وَأَتَقُوا

ای آن کاتبه ایمان آوردید مودود و مودار را بدین پای رها نمودند و رسید اندک باشد که بشیر سکل شود و رسید

النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ وَاطْبُؤْا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ١٣٢

اوتانی که میارزد شده برای کافران و مغان برید خدا و رسول را باشد که بشیر است که شود

در بیان قباحت ربا

ای گروه مؤمنان اقل ربا چونکه عدت مضی کرد تاه داد او خود و نه این صبرها اول آنکه راه مع او هر گشت دیگر آن که سود ها را ویر عدل بر علم و ستم گردد من زاسکه آید زلفه را صاف زاد خواهد او را مارو ضرب کرکی کاین ربا خوار دلی در عمل بود فلک گر دهم بیش یکی پس یزید را خوار غشی پس یزید از طری که آن	رده چندان بیت حایز ر شای فرع شد بر اصل زاید یکلام که عوده خلق تو و سیم را حک کرد در خلاق در ار رود کرد خلق مشکین و فقیر ممکن بر صد شود علم و عمل و انیس از ستم و از اسط داد مطلعه آتیه بر او باشد سی بر من استبر مرد مثل آیم از اسیر بود اندک دوس حلق اسلان در همچون بیس شد میا نیز هر کافران	بیت اصناف معاصی از خود باز فرعی میشود اموال حرم لیک حسنی و نه دروی گشت و این خلاف علم مسکوت مشش دیگر افراد قضاوتها من خون مروت رفت و اصاف از میان س را حوال آتیه فیکر است زانکه زده شمر بر صبی مار من محوره درجوه الا که خاک ک خون اس حق حد رکی زانکه باشد شمر اصل حوی د از شدا و مصطفی در دعوتش
--	--	---

وَسَارِعُوا إِلَى مَقَرِّهِمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ ١٢٨ الَّذِينَ

وشتاد سوی آیدش از پروردگار خود هستی که عرضش آسماها و زمین است که شایسته برای هر یک کاران آن است که

يَتَّقُونَ فِي السَّاءِ وَالْفَرَاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَالْمُؤْمِنِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ١٢٩

اطاعت میکند در سوشی و باخوشی و فروخورده گان چشم و غیره که آن از مصلحتان و خدا دوست دارد و بیکو کاردار

حق و را گرد خون منوره	سارعوا بالجنة والفرجة	بیشی ای سوی آیدش ده	هم جعت حست باید د اتمام
حسی کایر منه عقل و فرس	عمر او عمر سوان است و اوس	آن مها گشت هر متقی	که گشت اطاق اموال ادین
میدید اندر پای و آشکار	مال خود را بر رضای زردگار	خشم غمنا و صوم بدشای نکوست	من جدا بخشید با دوست
سارعوا بی حساب و سن	با اسلحه و حساب دوالس	با هجرت با صبر از حد	یا با طاق و جهاد و خط حد
آن شیرازی حب و هجرت	حسش عمر سوان و سوانست	گوشی اوجت روست ارجل	من بود دور از مثل رین مثل
د مثل از حسیو حسیو بود	بل و شک روح و روحان بود	گوشی شیکو هم از دی می	در دلت هست از مثال روزی
وسوی آید هم عله و حسی	بر سنه و اوس دارد اصناف	سوالی آورد از مثل لغوسی	هست گویی چون نجیب دوستی
این رازش افه و اسع شد عیان	هم بود از اوس اوسع آسپن	بود حوس حست مثل دوالس	هم سارا زرد داخل در مثال
از ره و صمت صالتی بد رمی	و در ره و صمت سوانت رسی	نکرم هم اوسع و هم زرتراست	بی مثل را آن مثل در حوساوست
ک شک حقیق حد در فوج	کاستارا در عوجا حست و روح	حوس هشت انوچه و صمت و اعلا	در عیان آید شود اوس و سا
عالمه دان هجرت و صمت	و اهل داشت منی و آتش	گرچه بود عمر حست حوس رمی	و اراض حوس سوانت رین
لک کر حوالی مثلث در صان	بست بر ارای رمی و آسپن	فرس امر حوس کرد حوس و اوس	این صمتی در دیش آمد فرس
این مثل باشد در اسما رصوات	بی اوشحسی که در اورا حوا	بیش با صورتو شکلی کداشت	گرچه است او شکل و صورت و اگداشت
لک عمر الدلس و صودت	لک رصورت هودش حست است	من مال گرتو حوالی هر عمر	خارمود هج ارای افلاک اوس
و اسکه شئی باید امر عیو حوس	اوسع ادوی با یایی محکی	هم آن یکی در راه غل و حوس	هم عطا یست الهام حروس
مقبذ از مثال بهره ور	که بود د افضال حست مفر	مکده اطاق اخر جهر و سر	در عا و سگسی صسر
کلمه و صومر سبب امر جهاد	هست یکسال حید را سوود هاد	عوجون زدی و سنی راه شتم	حس و شطارا کانی حوس و شتم
	ش و عوجو خشم عیو او امانی	آید از حدر دل از دیر کشی	

وَالَّذِينَ إِذْ قُلُوا مُؤَامَّةً أَوْ قُلُوا أَنْفُسَهُمْ ذُكِّرُوا بِاللَّهِ فَأَنْصَرُوا لِدُنُوهُمْ وَمَنْ يَتَّبِعِ الذُّنُوبَ

و آنکه حوس کرد با شایسی نام کرد و حوسه شایس یاد کرد حصارا من اسطر عود برای گلهای شایس که با هر یک گلهای را

إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا قُلُوا وَهُمْ يَفْقَهُونَ ١٣٠ أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ مَقَرُّهُ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَاتُ

حر خدا و اصرار سوید رآچه زرد و ایشان میداد آنکه بود بلا شایس آیدش است از پروردگارشان و هشتانی که

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَتَمَّ أَجْرُ الْمُؤْمِنِينَ ١٣١ فَدَخَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَمِيرُوا

میرود از درشان بر ما خلدایان در آن و بیکوست میرد کلوزند گان حقیقت گفت پیش از شما سنانی پس میرکند

فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ ١٣٢ هَذَا بَيَانُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ ١٣٣

در زمین میرکند چکه بود اسطه تکذیب کنند گان این بیانی است برای مردمان و هدایت و پند است از برای هر یک کاران

و انکابیک گشت افلا رشت	یا سم رسی حود در وقت گشت	یا حق و آمزش اروی خواستن	در گه باشد در میان کاستن
مر که را حر حق آمرد	گشت چون سرود گله از صده	گر بشنارد در آن قتل پای	که خود آن دامه بی بریداری
حر ز حد از توه بود مغرت	کر خدا حواله حسیو صموت	هست پلشش این کره را دمل	عود غفران از حدای لم یزل
حتی حاری در او اهلار ها	خاودلی در وی و مرد کار ها	شرح تجری صها الاهلار شد	پیش از این بر قوم بر اهل ود
دخلت من فاشکم با سلیس	ای صفا اهد با سلیس	رفت طاعت و سن پیش از شما	از د و یک از اسم را انیا
بر سوان و رسل حاسد شد	از بی حکمتان قلند شد	هشتان باقی اثرها در دینار	هم در امان و افسار
در کتب شست بیکر حالاتان	هم هویا در بلاد امانتاتان	پس روید امر دین بید باد	بود چون امانت در کار و سار

سورة آل عمران

آنچه میسر کرد تکذیب و سل و آنچه هست آثارشان از جزو کل روی این آیت بر آن باشد گشت میزد در جنگ در روز احد
 این مان از هر مردم و صفت هم قهر متین وسط و ولایت سخت و محروم پس میگردد اوسید مؤید و امد ایمن ر ترید
 از شاخه کشته پی کر کی سد از این باند حررها بی

وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ١٢٤
 و سست نشوید و اموهنگین نگردید و شما برترانید اگر باشد گروهی که ایمان دارید پس هر سست کسی که در قوما
 قَرَحُ مَثَلُهُ وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نَدَاؤُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ

حراصی ماسدان و این روزها میگردد استلیموت میان مردمان از برای آنکه خداوند آثار اهل ایمان آورد و نگارد از شما کولمان
 وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ١٢٥ وَ لِيُخَصِّرَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ يَمَيِّقَ الْكَافِرِينَ ١٢٦ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ
 و خدا دوست دارد سگواران را و از برای آنکه خاص کند شما آثار اهل ایمان آورد و مویکند کافران را آیات باشند که
 تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ ١٢٧ وَ لَقَدْ كُنْتُمْ تَمَنَّوْنَ -

داخل میشوید بهشت را و هر چه اندر کند خدا آثار اهل ایمان میدهد و از شما پاک کند بدمنسرتندگان را و هر سست که بودید از دین میگردید
 الْمَوْتِ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ ١٢٨
 مرگ را پیش از آنکه ملاقات کنید او را پس مستقیم دیدید او را و شما نظر میکردید

گر شا گنبد سست و خسته دل هم رایشان حسکی شد مصل ایں شا را بر مثال آن نود لک این دودین و آن در کفر بود
 می نگردام ایمن رود ها پس مردم در دجیر و سور ها از وجوه مصلحت ها و حکم تا خدا از هر چه گردد و دم
 و چه مرگ داد آن دای را د تا را باشد در ایمن اختیار تا عظمی از مصلحت آید بدید باستنها عمار گردد از پید

در بیان غزوه احد

او شا در صلبان گیرد گواه حالی آید روز و آتش ماسیه در احد آمد شارا پلنگ شک یک شکسی کز بیش مدفع هست
 آن شکست از امان دوس بود متر ها را ابدال از پوست بود ما که کرد ابراه ایل حن روح یا که شد مد غنبت در فوج
 در حقیقت بود آهم فغ و هر تا موجد باشد ادر حول صبر از شکسی گر شود اموهاک پس چنان اوش در آید برباک
 کی موجد شد مومت و حوة ما شکست از مع داد در ثبات طلم بر عاشق بود دلدار او کره متلازش کند در افکار او
 و ان شود عمار ادر امصال کی هیت جو بود یا حل مثال آنکه حز محسوب دوست بست هم خود طالع تراوی کو تو گیت
 طالبی را او کجا گیرد دوست آنکه اسود کند در محسوب دوست مؤمارا حق کند تا کیره جان هم نگفد کار او را د امتنان
 یا که پیدارید داخل در هشت می تبار میشود از غوس و زشت از شا مسوده آثارا خدا که حق کردد ایمان و جان خدا
 می شود بیت را جهاد از و داد خدا جان گردد در جهاد داد او با گیت ادر دین صور از خدا باشد شکبا در امور
 موت را بودید دائم حواسگار پیش از این کاساس آید آشکار سد جنگ هراتن بود آردو لشن و مردن پیش روی او
 شد چو پیدا در احد آثار موت متر گشتید از پیدار موت منویدید از عب روی نگاه وین شا را سسکین اشباه
 هست سکین در شهود حق ثوت هم شدن قاتل مدات لایعوت ما هوزت هست در فضل سر سد تلویی و مستشهد بپیر

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَآنَ مَاتَ أَوْ قُبِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَيَّ آفَافَكُمْ وَ
 و سست محمد مگر رسول متخلت من قبله الرسل افان مات او قبل انقلبتم علی آفانکم و
 مَنْ يَنْقَلِبْ عَلَيَّ عَفْوَ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ١٢٩ وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ
 هر که برگردد و دوباره باشد پس هرگز ضرر نیرساند خدا را هیچ چیز و زودی سزایم خدا را هر که ادا او نباشد مری را که

تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلًا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الْآخِرَةِ

ببرد مگر لکن خدا کتابی معین‌الزمانه و هر کس بخواهد ثواب دنیا را بپذیرد همیشه از آن و هر کس بخواهد ثواب آخرت را

نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ ۝ وَكَانَ مِنْ نَبِيِّ قَاتِلٍ مَعَهُ رِيبُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ

همیشه از آن بود و من جزا می‌دهم شکرگزاران را و ساز می‌زنی که کارزار کرد ما را و سیاهان سیل پس سستی نکردند و آنچه بر ما افتاد

فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُعِبُّ الشَّاكِرِينَ ۝

در راه خدا و ضعیف نشدند و فروتنی نکردند و خدا دوست دارد شکرگزاران را

سر محمد هست او فخر ابرو رسول	قد خلت من قبله بالاقول	اما دود بر طفلان دلیل	پس اگر او مرده یا گردید قتل
مجاهد که آن رسولان و انبیا	هر یک شد پیش او این مقبول	مست گردید بر اصحاب	سوی دین اول و آفتابان
شد صف رقت کایت در امداد	وانکه رگت اوفت بر روشتاد	بر خدا هرگز رهایی نرسد	گر شا از دین او گردد بد
دود پادش او دود رشا کران	که شدند اسیر پاش اسنان	یافت این آیت رون امداد	کر غلط گفتند احد کشته شد

در بیان وسوسه نفس و دعوت عقل

پس سوی دین خود گردید بلر	رفت خون اردین اسلام افشار	این اراصح انشاطین مشر	پس مرده گشت و مردم مشر
دین غیر اسلامیان او کاردار	مهرم گشتند و باطر از فرار	گفت اسلمی که بد فرود صر	در میان سلبی بر وجه صر
کای گروه او گشتند حیدروری	دیده است آنکو فرساده ورا	بعد پشیر کید آرا که کرد	حکم از حق باغی پس برود
بگریزد از حه روین کاردار	دستما من بدفران میگست و طر	کشته باد شد و رانکو کشته شد	مردش ما را بر این سرور شتد
پس جان کورده میبایست مرد	دین حق در دست حق باید برود	میگریزد ای گروه آخر کما	دوشت اس در دگان هرما
زنی دین پس مساک و شمع است	شد مری حایک هم دور حست	همچین آت رسید از گردگار	کاهرام اهل دین از کاردار
بار گشتن بر علف باشد یقی	س بود زشت از اندازی ایچین	بر خدا باید صر دین ارشاد	آید آرا که گریزد از حاکم
میگریزد از حوت بی عوص	بی وقف جاب حوت و صر	میگریزد از طای سرمدی	بر صا و موت و طفلان و شی
میگریزد از حضور پادشاه	سوی حوز و وحم مارو صر جاد	س ملائک یا ملک حوتی شد	گشت احد دمه اسب و مکره
بار گردید ای میان بر دور او	وصف او گردید و ضرور ضرور او	او عیده است از سیرد هم حادی	دین او را ناله دارد سلی
پس راز ایش او را نیش اوست	حوش شود بگشایدش کوش اوست	می باشد صر قی را مری	بر این حق بوقت اسی
جان بود پس دست ذوالعنان	هر صرا حوامد سیراند جان	ت باشد وقت آن در سلمه	ما شل گردد در آینه حمله
مبهم آرا که امر دعوی	حوامد ارماع نواب احروری	پس از روی کید او را مدد	هره دبا و دین بر روی رسد
امر شا کر را برود حمتی	میراید بر روا و صتی	پس سی که باوی امر کارزار	مع ده از امت گروهی پشاز
ه رایشان آمد امر راه حق	صصو سستی و اسکات باغی	اطلاق و عزم ثبات شل جان	برد شاعارا برایشان موکنان
	بودشان این از شکبانی نگار	صارارا دوست دلاور کردگار	

وَمَا كُنْ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا

و مورد گفتار ایشان هر آنکه گفتند ای پروردگار ما را از این گناهان ما را از این گشایشان و از این کفر ما را بجا داشته‌های ما را و پایداری کن ما را

عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ۝ فَاتَّبَعُوا مَا تَتَّبِعُونَ اللَّهُ تَوَّابٌ أَلَمْ يَكُنْ اللَّهُ تَوَّابًا رَحِيمًا ۝ وَكَانَ مِنْ نَبِيِّ قَاتِلٍ مَعَهُ رِيبُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ

بر گروه کافران پس بداندان خدا تواب دنیا و خوبی ثواب آخرت و خدا دوست دارد مسکوکان را و

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَطِيعُوا الَّذِينَ كَفَرُوا يُرْذِلْكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ فَتَمْلِكُوا عَلَيْكُمْ غَاسِقِينَ ۝ بَلَىٰ

ای آن کاسیه ایمان آوردید و اگر فرمانبردار آنها را که کافر شدند و گرداننده شما را بر پادشاهان پس گردید زبانه کاران را بلکه

سورة آل عمران

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَىٰ اٰلِهِ وَ صَحْبِهِ وَسَلَّمَ

خدا صاحب اختیارش را و ستمین باری کند کن زود باشد که ما را بدر دلدای آنکه کفر شدد تر شد ما چشمت آوردند خدا

مَالَمْ يَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانًا وَمَا لَهُمْ الْفَارُ وَ بَشَرٌ مَّتَوًى الْقَالَمِينَ

مادام که نازل شد سلطان جوی و حاکم ایشان آتش است و هاست چاکه سنگران

می بود آن مردمان کفارشان	بیر از این دلاطن و اسرارشان	این قلوب را ما اغیرا	ذما و اسرافا فی امرنا
و پیش اعی که از ما ای غور	درو اسراف که هست امرا و مور	هم بدار اقسام ما ذات سین	هم تا مصورمان و کافین
دانشان پس حق صیب دیوی	هم میگوئی تواب اخروی	حق دهد صرت پیش اراد را	دوست دارد عد بگو کار را
آنگاه که کافیه و د شلی	گر دید ای مؤمنان فرمانشان	بار بر اعتدال سازد رد	مقتف گردید بر خیران بد
پنی از بارو شد امرا آمد	دل خشیان که محمد گفته شد	نکه حق مولی و هم پادشاهت	بهر از هر صبری بشک خدات

در بیان عزم حیدر کرار در نبرد کفار

با پیر گر ثابده هیچکس	حیدر صاحبش از حق س	هر کی گرفت کور واک بست	ما آنکس مثل دولاب است
بودن ای آنکه پاک اوهری	بست حالت و وجود دیگری	ای ولی حق که یا ما سر هنی	فاضل از هر مصلی و حامی
در وجود خویش دین واحدی	خود نکاتی داشت شاعلی	مع یکنی و ت حلال است	بست کی رود و میدان تست
خط جان خود کن احد جان تست	حد زوری در سرا مه جان تست	اوجیب تست چون داری شکب	رود نهائی و محنت زین حسب
قطره را بر چرخ پهل رود	سنگ بردان و روی او زود	صد توجده از پند و ن تست	وای سنگین و وزن کی پندوست
صبر زان داری که بی غم روید	مضغه از هنی خود یا شید	بست عجاج امتداد ای امیر	خود و ارشدان ما و دی خیر
جز بر معلق کر دید نمکنا	کو مقید باش خلق ای روزان	بر ظهور خود بقاد آفتاب	گویند این زردی در حجاب
هم و آگاهی داسرا و سی	راجه عمری رفت داسرا و سی	هم نودان در شاید در خند	کر بغیری خواستم وفی مدد
هر چه شکست نان و پر ما	بار دادی شهر دیگر ما	شکر ما دارم من از اکره و	می بزدل هر مگرد پله تو
گرسیم روح و سواری ساعی	رسمه بود ارمی حقا و نفسی	حیدر خواهم گرچه آن ضرر بود	ل غلط این حرف هم نصیب بود
سده سرا با حقا و نعت است	هر صامی و عدای رخت است	رخت نصیب ما خود ابرون کی	جوی رخت را بجا جیون کی
و ارهائی هم دود باره و غم	هر چه دمی لرش اس صمیمه	مانده ایک مصلی سوز و بار	وقت میدان است رکن دولتار
برس افکن کاهرا را در قلوب	حون و دوی و الی و کتاف الکروب	راجه مشرک ما حقد ارضی	که شد باطن من آرا حسنی
آتش ایشان را است ارحم آنگاه	بش موی الضامشان شد ماه	آمد این آیت پس از غروره احد	که اوسیان سوی مکه شد
مشرکان گفت ما هم در مقابل	ارحه ما باقی پخته این قل	کاش مصطفی ایشان را سده	ما غمی هیچ از آنها غیر ما
بار باید گفت بر دشمنان	هر می و دل و استعاضان	عزمتن گردید حره اندر حرم	رعی آمد پس برایشان دروغ
کرد آن ماحولان را در کشت	و اسکر و حوشتان او حده کشت	حق هر دان دلا در بنفش	هم و یکد دشمنان شد یاورش

وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحَضَّرْتُمْ يَاقِئِهِ حَتَّىٰ إِذَا فَتِنْتُمْ وَ فَنَّا نَعْمَ فِي الْأَمْرِ وَ عَصَيْتُمْ

و بمرستی که راست کرد با شما خدا و عده خود را چون بجا بکنید تا بار ایشان را

مِنْ بَعْدِ مَا أَرْسَلَكُمْ مَا تُحِبُّونَ مَنْكُمْ مَنْ يُؤَدُّ الدُّنْيَا وَ مِنْكُمْ مَنْ يُؤَدُّ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَّفَكُمْ

پس از آنکه عود شما آید دوست داشتید ارشاد است که می خواهد دیار و از شما است که می خواهد آخرت را پس گردانید شما را

عَنْهُمْ لِيَبْلِغَكُمْ وَ لَقَدْ عَفَىٰ عَنْكُمْ وَ اللَّهُ يُوقِضُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ تُصَيِّدُونَ وَلَا تُلَوُّنَ عَلَي

از ایشان تا بیازد شما را و بمرستی که می خواهد از شما و حد است صاحبش را گروهان

أَحَدٍ وَ الرُّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ فَاقَابِكُمْ عَمَّا بَيْنَ يَدَيْكُمْ تَحَرَّوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا

احدی و رسول می خواهد شما را در غیبتان پس بجا بیاورد از شما بنی تا اود مکن شود راه نفوذ شما را و آنچه

مَا أَصَابَكُمْ وَآلَهُ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ۝۱۸ ثُمَّ أَتَوَلَّيْتُ عَلَىٰكُمْ مِنْ بَعْدِ الْقَتْلِ أَمَنَةً تَأْسًا بِمَشِي طَائِفَةٍ

ویدشمارا و خدا آگاهست آنچه میکند پس فرود شد بر شما پس از غم ایسی پستی کفر و میکروت طایفه را

مِنْكُمْ وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا

ارضا و طایفه که استغنیست هم انداخته و دایره افروخته بطن کن بر دین جدا غیر حق را کان حاکمیت میکند آیا مریار

مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُفْضُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يَبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ

از امر هیچ چیزی نگو در سبب که امر همه آن مراد است همان مدار معرکه باشد آشکار میکند در ای تو میگوید اگر

كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَقْنَأْنَا هَهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ

بودی مریار از امر چیزی که مستندید در اینجا نگو اگر بودید در جاهایان هر آینه آمدند تا که و ششست و در ایشان

الْقَتْلُ إِلَىٰ مَضَاجِعِهِمْ وَ لِيُنْبَلِيَّ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَ لِيُنْصَرَّ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَ اللَّهُ

قل تا کشن گاهشان و بایار ماید خدا آنچه را در سببهای شاست و ناخالص گرداند آنچه در دلهای شاست و خدا

عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ۝۱۹

دانات بذات سینها

مهرم گنبد ال اهدای دون

روی اقبال و طبر اهر شود

حص دیگر آخرت خو ار داند

مصرف یا مار گردید اتمام

لک حق کرد از شما آهم صلب

ملکت لی ر کسی را عیارو باز

یا عباد الله إلى ارجعوا

هم دیگر احوال از غلص و عام

غم دیگر ربك امر اردگار

پش او ایجاد شا دارد حر

دعش اماند و وحد انحط

آن کل کز حاکمیت بد نشان

که پاس آیا رسد ما را فروغ

معنی ن آشکار و ر عن

ک رحال ما چینی گشتی قتل

چاره ز مومت امر موش

آچه باشد در صدور در قلوب

پس شما بد دل شدید اعی حو

مد او آنکه رشاش سوده دود

او شما حسی دنیا مایند

فرقه کنند مد او ایزام

واصراف بسی دیگر بد خلاف

حوسکه میرسد بالا در فرار

مضی میجو ایدان در حسو

بد هم اول شما را ابرام

غم دیگر آن هلاکت افرار

حق ر آنچه منکبد از حور شر

آچنان حوای که قومی الاشبا

بر خدا رسد بر حق گلی

وعدت خشان بوم آمد دروغ

مستان در شما این سو من

کر که ما را دود در صرت دلد

کشت میشد همچان در ممش

طاهر آید تا هر ما از عیوب

لک شیرین و امتنان پای روشو

چون کنند امدادشان کاذب خداست

سوی عیان رو بگوید انصاف

و شما داد آچه بد مظلومان

ماز بودید امر آن هم محض

بستد ای فرقه عاصی بر خدای

سعد ازون تنه دیا و دین

لی شاسا مرد را ارجا و سگ

لیک بد پنداشان عه بر می

که صدای شته شد حیرالشر

را چه شد موت انشاهم است ناک

حوالت امید جو خوشی مد سم

ناعت اموهشان بود آن ضو

این باید هج ما را در طر

هر چه خواهد میکند پی راست

از تو آن امید و شک و خلق

و آنکه روی قل بد حم از صا

حق شلرا لای در این از نمود

حق دود آگاه بر سر صدور

رشاش حق و عده خود کرد است

بیان امداد در امر اختلاف

دود همت بر عهد معو بیان

پس شلرا ارد و ایشان مصرف

هم پیشتر شلرا اقدای

دانه دوزخ است حق و مؤمنین

لی شما را بود دود آل درنگ

از قضا میرد صدا او هر می

عم دیگر اسماعیل آن حر

تا باشد این حین اندوهناک

بر شما پس گرد مارن مد ع

رطط افکندشان صی حو

که بعد بر احد آیا حق ضر

گو و ایشان اس یکجا نداشت

مستمر دارند صی در سابق

گو شما بودید گر در جاه ما

کاردار اندر ایشان قهر بود

إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ بِبَعْضِ مَا كَسَبُوا وَلَقَدْ عَفَى

بر سبب که آنکه پشت گرداید ما را شلرا و دیگر روی شد بد و حاکمیت این است از ایشان و در جیم سیرخی از آچه کب کرد و بر سبب که عفو کرد

اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ۝۱۹ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَانُوا

خدا از ایشان بر سبب که خدا آمرزنده و در جرات ای آن کس که ایبل آوردید میانشما ماسه آنکه کفر شده و گفته

لَا تُؤَاخِذْهُمْ إِذَا صَرُّوا فِي الْأَرْضِ أَوْ كَانُوا غَزًى لَوْ كَانُوا عَدَنًا مَا مَاتُوا وَمَا قُتِلُوا لِيَجْلَ

میرند ایشان چون صری کردند در زمین یا دود غارتن اگر میبود رضا می برد و کشته میشد تا بگذرد

اللَّهُ ذَلِكَ خَسْرَةٌ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ^{۱۰۱} وَلَئِنْ قُتِلْتُمْ فِي

خدا آنرا خسرة در دلهاشان و خدا در حق میگوید و خدا آنچه میکند ماست و اگر کشته شدید در

سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ مِتُّمْ لَمَحْرَمَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَحْمَةٌ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ^{۱۰۲} وَلَئِنْ مِتُّمْ أَوْ قُتِلْتُمْ لَإِلَى اللَّهِ

راه خدا یا مرید هر آینه آمرزشی است از خدا و رحمتی است از او چه جمع کنید و اگر مرید یا کشته شدید هر آینه بسوی خدا

تُحْشَرُونَ^{۱۰۳} قِيمًا رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ تَلَوْ كُنْتَ فَقَدْ غَلِظَ الْقَلْبُ لَا تَقْضُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْبُدْ

محشور میشوند پس بر خستی از خدا نمی زود ایشان را اگر دوی دشمنی است دل هر آینه را کثیف شد و احوال و وسر دیگر

عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ^{۱۰۴}

از ایشان و آمرزش جوایه ایشان را و مشورت کن با آنها در کار پس چون عز می نویسی توکل کن بر خدا و استغفار کن از او و او را

إِنْ يَصْرُكُمْ اللَّهُ فَلَا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذِلْكُمْ قَمَنْ ذَا الَّذِي يَتَصَرُّكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ

اگر باری کشد شما را خدا سبب علیه ندمد شما را و اگر بخواهد شما را نیست که باری میکشد شما را و خدا و بر خدا

فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ^{۱۰۵}

پس باید توکل کند گروه کلد

بِكَ حَقِّ فَرَمُودِ اَرِيشَانِ حَلَفِشُ كِه حَقِّ كَارَشِدِ اَشْتِخَانِ بَا حَسَكِ دَشَانِ هَر طَرِ خَدِ اَرَا بَا دَارِدِ اَسْرُوبِ هَر عَمَلِ رَا مَدُ و مِم دَانِ اَوْ رَحْمِي بَكُو تَرَا مَ اِيَسُونِ وَقْتُ حَالِ كَمِنِ نَهِي دَسْتِ حَسَلِ بَارِوَقْنِ اسْتِ وَصَاعَتِ دَر طَرِيقِ بِهَرِ عِيَرِي مِيروِي حَوَارِ اَرِسْرَا فَوَحِ رَحْتِ بِيشِ اَرِ اَنِ عَالَتِ بَا حَ بِي اَزِ قَلَائِشِ دَسَمِ كِي تَو رَمِي و سَمَا دَرِ دَعُومِ چُونَكِه دَاكِ بَا حَلَايِقِ رَقْنِ مَنِ كُنِ وَهَطْمِي كِه اَشَانِ حَاوُسْتِ مَسْتَقِنِ دَوَاجِ و آتَشِ شُودِ مِيكَرَدِ حَيَرِ حَقَارَا حَسَابِ بَاشِ عَمَلِ دَرِ رُوشِ بَا يَارِهَا اَيْنِ دَلِيلِ عَقْلِ بَاشَدِ دَرِ بَشَرِ صَانِدِ اَزْوِي حَكْمِ اَمِ وَحَكْمِي عِلْمِ وَظَنِّ رِزَرِ اَرِ اَمِيهِ وَدِ رَاكِه عَقْلِ كَلِ مِيانِ اَمْنَتِ حَسَنِ عَقْلِي كَرْدِ اَزْوِي مَتْنِي	دو دعوت چون نمود القا را چه زودها گسار اولموسه می باشد اهل ایتان را گسار پیش از هر طاعت ر سفر با صامت کرد ایشان در قنوت حق باید دهم هم میراند او هست آن آمدنی ارسن قنوت که شهر او حله باید کند دل آزماست حر عمل بود رفیق آبچه زردی جمع نگداری صا وقت رحلت آباد ارسن هر مدت تا شوی وارد عرگه صبر پس ایشان ای رسول دهم رفیق کن پیشی و سنی دوسن داسک دوسره طبعت غالب است روور کی صحت یسرش شود طبع سرکش یعنی امر انقلاب شود با ایشان کن امر کارها هر که داند پیش برسد پیش بود از حق صاحب سزید و وحی آنکه با او عمل و میرشه بود گفت زان افع امت حشاست چون ماسر یافت طاهر با غنی	آنکس که لرگند از شا در طریق مریدی امر ایشان حله آمده است و ردگار چونکه میرشد آنها در وص حشش و پس ایشان با بقین ست با گردید برین امر جهاد یا میرید آرمان که شد گش واچه گیرد دامت در راه دین میروی بیرون بصرت از حیا روز نهالی عشاری موسی با سیری با رصای کردگار مکند آن حله استغفار و چون را وارد شوی خان تواست هم رحمت خلق را کن حق صف چون کنی صبی برا کشته شود گرشد کنی صحت و افاضت و صحت تا بگیرد طر دامن گلی هر ایشان حواء از حق صفت هر چرسد بخت دانا بر حوا که بد او سرخند و سلطان عتول تا نماید راه عقل و آمرت گامد آدم وحی حق روفق آن اختلاف اوقات دور است انسان	عیر این بود که شغال حواء شال ر عداد خویش چون پرو کردگار می نگمی هر امواشان چنین کر که میبود رد ما مکتوب این صبی گوید پس از غدا کشته گردید او شا امر رهش پس از اموا و ارواح و حیا آرمان دست بگیرد هیچ از ان مست گر است غیر و عطشی ور که کردی کشته اندر کارزار و اهل رضوان از بی احلال تو چان طریقت یکی دانی صوست رحمت من سابق آمد ر نصیب با رحمت خلق ریده شود کر بوگیری صحت هم گرد صحت پس تو بر می کن که سلطان کلی عقون خواهد چو او بر صمرت عاقلان داند و میرسد باز رفته رفته تا امام و رسول داشت با اصحاب دایم مشورت در عطاء مشورت گفتی چنان لک باشد شرط دروی اطلاق
--	--	--	--

مزم چون کردی توکل کن حق
یکه برحق یا ول میکن مزه
بس حق کن که گان سلطان برد
کر شا را منعکد یاری خدا
بس توکل مؤمن را بر حیات
هم مراد او است بر حزی یار

ی توکل نیست عری بر حق
نیست ووه عرم واجعت رحم
دوست دارد آنکه روی نیکه کرد
کس نکردد هیچ غالب بر شا
اوست یار آنکه یار اولاست
هم مراد او است بر حزی یار

گر جزمت هست عری در امور
مرها وقتی شود عرم دوست
چون بودی نکه راو پای مند
ور شا را او کند غمخوار
از می باشد خات ما پسند
بر حیات ما شود دستش درار

آن توکل راو رد عیب وصور
کایتکالت هست بر عقل هست
فاش و پنهان در امور و مزه خود
کیت زن پس که تواند بود یار
داسکه هر جرست پیش او زند

وَمَا كَانَ لِیْسَى أَنْ یُبْلَىٰ وَمَنْ یُبْلَىٰ یَأْتِ بِمَا عَلٰی یَوْمِ الْقِیَمَةِ ثُمَّ تَوَفَّیٰ كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ

و بستر بر سر او که حیات که میگویند که حیات کرده دور در سحر پس باید شود هر می را جزای آنچه که کرده

وَهُمْ لَا یُظْلَمُونَ^{۱۰۸} أَقَمْنِ أَتَبِعَ رِضْوَانِ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَطَطٍ مِنَ اللَّهِ وَ مَا وَهُ جَهَنَّمُ وَ بَشَرِ

و ایشان ستم نکرده شود آری کس که چروی در صای حد او کس که برگشت کرد بدستی از خدا و بایدگاه او دور است و بد است آنجا

الْمَصِیْرُ^{۱۰۹} هُمْ دَرَجَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ بِصِیْرِ بِنَا یَعْلَمُونَ^{۱۱۰} لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَی الْمُؤْمِنِیْنَ إِذْ ذُكِّرَتْ

ماز که ایشان را سعاد در خدا و خدا سات آنچه میکند بیفقت که گماشت حد او کرد و کس که چون را کیت

فِیْهِمْ رُسُلًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ تَلُوْا عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ وَ بُرْکَیْهِمْ وَ بَلَّغَهُمُ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَةَ وَ إِن كَانُوا

در ایشان رسول از خود ایشان که خواند را شان آیهای او را و آن که ایشان را و امور و دانش و حکمت را و اگر چه بودند

مِنْ قُلٍّ لَّیْ ضَلَالٍ مُّبِیْنٍ^{۱۱۱} أَوَلَمَّْا أَصَابَكُم مَّصِیْبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلِهَا قُلْتُمْ إِنَّا هَذَا قُلٌّ هُوَ

از پیش هر آیه در کرامی روشن آید و چون رسید شما را مصیبتی که محققتر باید بود حد او را گسار که گویای نگوآن باشد

مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ^{۱۱۲} وَ مَا أَصَابَكُمْ یَوْمَ النِّقْمِ الْجَمْعَانِ فَبَآذِبِ

از رد خودشان بر سر که خدا بر همه چیزی و اوست و آنچه رسد شما را روزی که روز شد و محض است پس شد

اللَّهُ وَ یَعْلَمُ الْمُؤْمِنِیْنَ

خداست و میداند که بودگان

و آنچه آمد روی اندر اسی
میرسد در هر کس آنچه کرده کس
پیش از حق الله بر حتم رو
اوست ما بر همه اعمالشان
که در خودشان در ایشان هر کس
هم گنا و حکمت آموزاند او
بر شا آید رسد چون یک عن
روک است حق و فرمان رسول
در آید هم داشت بی قدرت او
دیده را بر هم بی گونی خرا
آن اصوات پس لندن حق رسید
دیده نکش ما که آمد اند حق
مخدرات او کس شود غالب صرب
کر چه پس بخود بود لیک امر آن
کر که میدان بر زیر و شر بود

راستی آید بر او هر کاسی
رکشی آمد ستم و زنده و حس
دور رسد و حای نه ماوی او
و آنچه باشد در امور آتالان
می بر انگیزد فرد و اصلی
خود را شان را بر حق نکسو
که در خودشان متش آمد در عن
شد بر این خوانی ستم خلود و
که شا را غالب آورد بر عنو
من خدم ایست از چهل و عی
بر شا داند آرا اهل دید
پس بیی خشی را بر ورق
با خود رسویم از اول و صرب
ناضی باشد عود یا هان
هر او چون مرصه مجید بود
لا حرم فرما حق بود آنکه او

میرسد روی سل آن محل
آنکه آموخت خوشی حق
رما دارد آها بر نشان
از حد است بود بر مؤمن
هر ایشان حواد آیات خدا
کر که مسود چون ما غفلان
او که گفت این آمد ما
حق هر جرست قدر در امور
لیک هم میود موقوف آن مهم
چون شا ما شکر کن امر آمد
چشم خون بر هم می اندر حد است
کس دشمن از در فرا حارب شود
حارب از چه مؤمنست و حق طلب
بود حیدری میها در برید
میتدی تنها و غفلان سوی رزم
غالب آید روز میدان بر هو

رود و سنا در اعل و دقل
هست چون دارای شتم از سابق
رد حق هر رنه باشد عن
مؤمن را هم بود دن اسان
با کتان سار در ارجاس هوا
هر تکراری عود از شان
کر که بود آن وارد از پس شما
بست هج از هر او عرو و صور
که میگردد از بیی منزه
رو برو کنید و شد جریمه شد
که سنی آنچه میدی تورا ست
بست فرما که بر او غالب شود
کر شود غالب باشد بی سبب
ران شد مغلوب از مردان مرد
همیشه ما شلندی در عش و رزم

سورة آل عمران

وَلْيَعْلَمِ الَّذِينَ نَاقَوْا وَقِيلَ لَهُمْ تَسَالَوْا فَاَتَلَوْا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اَوْ ذُقُوا فَلَوْلَا لَوْ تَعْلَمُ فَلَا

و تا باید آتارا کفای کرد و گفتند ای شما که تالو کردید در راه خدا بایم که گفتا که ما ستم کار کردیم

لَا أَتَيْنَاكُمْ هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ ۚ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ

ما آیتناست که میگویند ای شما که کفر را نزدیکتر از ایمان دارید میگویند با دهانش آنچه نیست در دلهاشان

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ ۚ الَّذِينَ قَالُوا لِأَخْوَانِهِمْ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مَا قُلُوا قَدْ دُرُوا عَنْ

و خدا دانا تر است آنچه میپوشانند آنکه گفتند برادرانش را و شد اگر اطمینان میکردند که میپوشیدند سر میپوشیدند

أَنفُسِكُمُ الْيَوْمَ إِنَّ كُنتُمْ صَادِقِينَ ۚ وَلَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قَالُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ آمَنُوا بَلْ أَحْيَاءُ

خودمانان مریکه اگر حسد را بگویند و مدارد الله آتارا که کشند در راه خدا مردان مکرر کند

عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرَدُّونَ ۚ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ يَسْتَشِيرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ

زود و ردگارشان بر روی داد می شود تا ما آمد از خدا از صل خودشان می یکد تا سکه ملحق شده اند ایشان

مَنْ خَلَفَهُمْ إِلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۚ يَسْتَشِيرُونَ بِعَمَةٍ مِّنَ اللَّهِ وَ قُلْ وَ أَتَى اللَّهُ

ارشد ایشان ایست ستمی بر ایشان و ایشان را می شود تا ما می یکد ستمی از خدا و ستمی و ستمی که خدا

لَا بُشْعُ أَجْرِ الْمُؤْمِنِينَ ۚ

صایح می کند مرد گروهگارا

تا مداد آن دو روی آشکار	گفت شد آمد خون در کاردار	با کس از دشمنان سه نور	با عایشش رخ حوش دور
می آمد راه حق گشت سخت	با محمد را برون مدید رخت	به او ان کورا خود دادند راه	باشد این سسی ذکر عوگاه
می کشید او شده آگه و حال	که شد آن مشرب آب قران	پروای صبرده ما ما شایا	در قال آن جاعت بی عطا
سوی کمر آرو را شان افروید	با این کرجه صاحب میبند	در این کوبه حیران که است	هچان دوفیق و حق داد که جیت
این باشد غیر صوری در مهم	حق بود دانا سر مصمم	آنکه مکند ما او ان خود	طاف و طوط و حال یک و د
رفتی از فرمان ما در کاردار	کی شدی کشته آن مردان کار	او کو دادد کر گوشت راست	موت را از من خود کار مرادت
می پندار آنکه امر راه حق	کشته گشت از جهود ما حق	میده اند اشن که بر زدگار	و ده بل باشد و از حق رقی حوار
شادو خوردند از اروپا که داد	حق را نشان خون بر آن و دادند	همین مشرب از آن و ملار	که شد از حد اشن کاردار
کره ما ایشان میبند	در قال مشرب یکر حقد	وزایش بونی ملحق شود	همچو ایشان رهن صل حق شود
پند از کسی در حضور زدگار	می کند آن و تلوش کاردار	مرحط گوید حطاش در حال	شادی او مگر از ایام و آل
مستان از قل و ظلمت رسوغم	با که شد از غرق می بکطره نم	او چه نم دلود که دما سر سر	شد و سلاب ما فیر و زر
با چو حور از آنکه فردا او	شود او صل حق مهمل او	می شود اعی در مل رسول	دره حق کتی بی عشق و سکول
وز که هم ماعد حتمی در جهان	در ملش است او تکلیف آن مهمل	شاد آنکش حق بود یار و ول	و وحش مرآت حق شد صغی
حاش دائم در حق حطوف	حیت او و در دو عالم جز و صوف	شاملان از ست و صل خدا	کائن دادد در فرو انشا
	کی شود در رد رب العالمین	صایح و نمود امر مؤمنین	

الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَيْنِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ

آنکه اجابت یکس خدا و رسول را از بید ما صابهم القرح للذین احسنوا منهم واتقوا اجر

عَظِيمٌ ۚ الَّذِينَ قَالُوا لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا

بزرگ آن کای که گفتند ای شما که مردم را جمع کردند بر شما و ترسیدند از ایشان و ایمان را زیاد کرد

حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ^{۱۱۸} فَاقْبَلُوا نِعْمَةً مِّنَ اللَّهِ وَفَقِيلَ لَمْ يَسْمَعْ سَوَاءً وَآتَمُوا رِضْوَانِ

سر استماع را بخوبی بگرفتند پس برگشت یعنی او خدا و صلی می نکردشان و بی روی کرد و خوشنودی

اللَّهُ وَاللَّهُ تَوْفِيقٌ عَظِيمٌ^{۱۱۹} إِنَّمَا ذُلُّكُمُ الشَّيْطَانُ يُصَوِّفُ أَوْلِيَآءَهُ فَلَا تَهَافُوهُمْ وَخَافُوا إِن

خدا را و خدا صاحب صلی است و بزرگ جبارین بود که شیطان میرساند دوستانش پس مترسید از ایشان و ترسید از من اگر همدی

كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ^{۱۲۰} وَلَا يَحْزَنكَ الَّذِينَ يَبْأَدُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَن يَغُفِرُوا اللَّهُ شَيْئًا يُرِيدُ اللَّهُ

که بودید ایمان و باید که بگویند که شیطان در کفر مترسید از ایشان ضرر میرساند جبار چیزی می خواهد خدا

أَلَّا يَجْزَلَ لَهُمْ حَظًّا فِي الْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ^{۱۲۱} إِنَّ الَّذِينَ اسْتَنَرُوا الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ لَن

که کردند ایمانی ایشان بهره در آخرت و اندر ایمانی است و ایمانی بزرگ مترسید که حریف کردند ایمان البت

يَغُفِرُوا اللَّهُ شَيْئًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ^{۱۲۲} وَلَا يَحْصِيَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُظْمِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ

ضرر میرساند جبار چیزی و برای آنها عذاب است بزرگ و باید که بشمارد آنرا که کار شد که می کند و ایمانی را برای خودشان

إِنَّمَا نُظْمِي لَهُمْ لِيَزَادُوا إِيمَانًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ^{۱۲۳} مَا كُنَّا اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلٰى مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ

مهلست و ایمانی را بزرگتر از ایمانی که برای ایمانی است و ایمانی خواهد شد خدا کما که از ذکر و کار را ر آیه شما را بد

حَتَّى يَمِيزَ الْغَيْبَ مِنَ الطَّيِّبِ^{۱۲۴} وَمَا كُنَّا اللَّهُ لِنُظْلِمَكُمْ عَلَى النَّيِّبِ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَجْتَبِي

تا حدی را در طهارت از این که باشد خدا که می کند از این که باشد و لیکن خدا را می گرد

مَنْ رُؤْسِهِ مَن يَشَاءُ فَأَمَّا بِلَاهِ وَرُسُلِهِ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا فَلَكُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ^{۱۲۵}

او رسولش را که می خواهد پس بگوید و رسولش را که می گرد و رسولش را که می گرد و رسولش را که می گرد

آنکه است که استطاعت از خدا	خواسته امر جدا و در عرا	با بزر بودشان بیوسگی	حد از آن که شکست دستگی
و آنکه احسان کرد و بر هر امثال	مرد او باشد درک از ذوالطال	گفت اشارا همانا در میان	جمع شد در میان ای میان
گفته اند امی سلطان قرون	از شما خواهد ایشان بخت خون	پس فرسید و بکن بکن شود	پیش از آنکه او را مسأل شود
این سخن شد باعث ضیاعان	مؤمنان هم عرود ایمانشان	با پسر بکن و بکرو شد	ثابت اندر دین او با او شد
حسنا گفت می که خدا	سود ما را پند از ماسوی	آنکه شد در دین خود ما را دلیل	هم بود در کارمان سم اوکل
استحسانت را و چون بخت داشت	حانم اهل در انگشت داشت	ایچین عری کما باشد عجب	گر بصرت گفت ایشان سب
پس فصل و می گفت فار	از شما گمان بود دور او ما عواد	بند اشارا می اوقل و صر	خوفشان در طلب اعدا د حرب
تابع خوشودی ایرد شد	در شهادت ناصر آمد شد	و پند الحق صاحب صل عظم	مؤمنان بیت در لوح قدیم
پس اندر علم حق ایمانشان	بود ثابت و اعلو و ثابتان	معهد جوب سلطان لبی	اولیای خوشتر از مؤمنین
پس آنرا که هم حس و س	در طاق و د فلی حکم پند	پس مرشد اردو انجل صلیقید	چون رسیدند بیک مایقید
آنکه رسد از خدا او عالیت	کی در جوب شایان طراست	هم مشو محروم نباید از شاد	در طاق و ارتداد و ارباب
و آنکه چیزی رسد از پدرین	الطاف نشو کی این و آن	خواست حق با سود اندر مشورت	هر ایشان بهره در آخرت

درفعی جبر و اثبات تکلیف

سنی از او خواست قائل به معصراست	آید اشکال در این باب اندک	بر کسی بکن نیست آگهی یکی	لی که خواهد بهر محلوئی دین
کی ایشان صافی خواهد ضرر	نیز که آیه چشمه بزمه از سر است	خواست یعنی بود عالم حق بر آن	نیز که عالم بود و نقد از دست
هم صلی خود رؤف از هر دو کل	حرکه میکند شش بازای سر	جبر در افعال حق بود دوست	بر فضای نه رسد از هر چه
	دان بر ایشان کرد لولل و سل	نکند آگهی از سر و راه	

سورة آل عمران

پس خواهد بنده را در منزل
میروی ده میرسی بر منزل
در سکوت کسی نگردد جای تو
نفر را آنکه را ایمنی حرد
با بنده آمد عمر و جان
هشتان زمین هفت از درون برین
واگدازد مؤمنان را کی خدا
تا که سجد خدا را در خواب
آید آنکه دیده ده دیده در
وایم بر دل را از عمو
گفت او را احد این بود عیب
آنکه دید او مدگی از گشتی
بگروید او بر خدا و بر رسول

مضاراً هم رساند بر کمال
ده رفتی ساکن اندر محلی
وامر آن رفتن بنده پای و
رود کار خود باطل میرود
اوجه مهلت داد حق را کفران
هرده ایشان عداوتی شد همین
امروز چیزی که هست از حیطه
هم سازد دیده و درکن بر صوب
بورین و نایارای سر سر
کست خار و کشتگی یل و سوز
لک مرده از پاش و نطق و لب
حالی او از حوشه از مرضی
بار بید آن خانی را اصول
میدر هر عامل قدر سی اوست

لک اراقة اوست با اهل هم
باشد اندر هر دو وقت در مدار
همچین دلی همه افضل که هست
چیزی از آن رحدا نود صبر
یا که مهلت بپزایشان هزرات
غریب از شداد و دانش حوش است
سی از شرک و مان و د دل
تا شنید آن هر ها را رعب
با پسر گمت گر خواهی قتل
کرده د حق حشم او رعب دار
گر درو بر چشم جان مایه بود
بر گردید هر گز نخواهد خدا
مؤمنان این بود اندر عظیم
ناجی باشد حرفش حواس است

چون کسی ضعیف گشت آن در قلم
آن اراقة مشتق همراه و بار
ارضا است از خوب و رهن مشقات
لشکته ایشان عداوت و شر
لشکته این مهلت عداوت کفر است
دوره هر آنش حشم و آش است
که شاید اندر آن از حاملی
بنمود را سگری از چشم غیب
و انچه گای بدنام است آن گناه
گر حجت و حش و د امتیاز
سر حقت را بگا بک دیده بود
از رسل او داد اسرار حقا
بست کسی مرد از آن انصافیم

وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ يَبْغُلُونَ بِمَا أَنْتَهُمُ أَهْلٌ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرٌ أَلَيْسَ لَهُمْ بَلٌّ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ ۖ سَيُطَوَّقُونَ

و ما بداند آنکه سلی میورده اند با خدا ارضش که آن بر است ایشان را که آن بر است ایشان را و دی فوق کرده شود

مَا يَبْغُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۚ وَ لِلّٰهِ مِيرَاثُ السَّمٰوٰتِ وَ الْأَرْضِ ۚ وَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ۚ لَقَدْ سَمِعَ

آچه را جلی کرده آن روز قیامت و مرده است میراث آسمانها و زمین و خدا آنچه میکند باست و آنگاه در دست کشید

اللّٰهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ قَتِيرٌ وَ نَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكُفُّ مَا قَالُوا ۚ وَ تَلَّهْمُ الْأَنْبِيَاءُ بِمَبْرَحٍ

خدا گفت آنکه گفتند هر سیکه خدا صحت است و ما می نایم روده شد که سوسیم آچه گفتند گفتند ایشان را صاحب

وَ تَقُولُ دُعُوْنَا عَذَابَ الْحَرِيقِ ۚ ذٰلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَلَدِكُمْ ۚ وَ اِنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ ۚ

و گویند بچند عذاب آتش سوزانرا آن سبب آچه برت گشتند و سببهای شیوه آنکه خدا است سبب برت بکارا

الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهْدٌ اِلَيْنَا اَلَّا نُؤْمِنَ لِرَسُولٍ حَتّٰى يَأْتِيَنَا بِقُرْآنٍ مَّا كُلُّهُ النَّارُ ۚ قُلْ قَدْ

آنکه گفتند که خدا عهد کرده ما که ایان یاریم رسول تا آنکه یاوردی قرآن که سوزد آتش کو حقیقت

جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ قَبْلِي بِالْبَيِّنٰتِ وَ بِالَّذِي قُلْتُمْ فَلِمَ قُلْتُمُوْهُمْ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ ۚ اَنۡ قَدْ كَذَّبُوْكُمْ

آمدند شما را رسولان پیش از من با بینهات و با آنچه گفتید پس چرا گفتید ایشانرا اگر سید و اسگوش می اگر تکذیب کردید

قَدْ كَذَّبَ رُسُلٌ مِّنْ قَبْلِكَ جَاوِ بِالْبَيِّنٰتِ وَ الزُّبُرِ ۚ وَ الْكِتَابِ الْكُبَرِ ۚ

پس حقیقت تکذیب کرده شد رسولان پیش از تو که آمدند بینهات و زبورها و کتاب و کتب بزرگ

می بیدار آن بیلارا که داد
در خدمت راجه میل آورده اند
هست میراث سوات و زمین
حق شید آنها که گفتند از عذاب
هست این محفوظ کاروری صفت
ایزمان زود آید ایشانرا و دیر
در کجا رفت آنچه اوضاع و جاه
نک چرا تالید چون کلب و گراز

حق را ایشان ما را افضل داد
طوق گردشان را آتش کرده اند
از خدا کار است طالع را چس
هست حق و محاب و ما پس بپناز
که چرا پایند از او حرق
کست ما دادند سکین و قهر
که عذاب اینک شما را غیر آه
یش من که بر شما بودم بید

هر ایشان هرات آن مالشان
مالشان گردد صعب دیگران
داد اهل بیلان او همه
این نوشته شد بر ایشان در ورق
آزمان کرده آنگاه اشیا
حتملی گوید ایشانرا چه شد
روی نردوسه تک و لب کود
این بر آن باشد که مرغانه پیش

بکه در رانده و قاتل
او خوش خود شد و زوری گران
بیکه آچه از شر و مصله
وایکه کشته ایا را فیر حق
از غلی حوش و محلی ما
درو زور و مال و اموال که د
آید ایمان بکار آنها که بود
دستانشان را کسانوسه خویش

الجزو الرابع

پس آن مار حریق و خای شد	کرده اند ایشان مهیا هر خود	کی گشت بردهگان خود ستم
تا می گشت اخبار بود	کرده تا ما عهد خلائ الهود	که شخصی نگرود از مریدین
که نباید آتش آن قربان خور	نو یار آرا اگر هستی رسول	کر که آتش خورد آن قربان تو
که پیش ازین رسولان آمدند	بر شما با آبی ظلم شد	اوج کشد آن مهاراگر شما
کرد تکدی تو تنها نی بود	رسم ایشان افرسل تکدی بود	کامده از پیش مثل و طیر

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ اِنَّمَا تُوقَفُونَ اُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَمَنْ زُحِرَ عَنْ النَّارِ وَ ادْخَلَ الْجَنَّةَ

هر نفسی شصت است مرگ را و اینست تا بدست شود مایه ها را روز قیامت پس آنکه دور گزیده از آتش در آوردند بدست
 قَدْ فَارَ وَ مَا لِحَيَاةِ الدُّنْيَا اِلَّا مَتَاعُ الْعُرُودِ ۱۸۲ لَنَبْلُوَنَّ فِيْ اَمْوَالِكُمْ وَ اَنْفُسِكُمْ وَ لَنَسْمَعَنَّ مِنْ-

سیر اندر سود و زیان دنیا را مگر متاع فرس و آریه آمد بدست شود مایه ها را و مهابت و آریه خواهی بشمار
 الَّذِينَ اٰتَوْا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَ مِنَ الَّذِينَ اَشْرَكُوا اَنَّى كَثِيرًا وَّ اِنْ تَفْسِرُوْا فَانْ

آنکه دادند شد کتاب را پیش از شما و از آنکه شرک آوردند خوش سطر و اگر صد کرد سود و زیان
 ذٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْاُمُوْر ۱۸۳ وَاِذْ اَخَذَ اللّٰهُ مِيْثَاقَ الَّذِينَ اٰتَوْا الْكِتَابَ لَيْسَنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُوْهُ

آن امر از عزم امور است و هنگامی که گرفتند ميثاق آنکه کتمان گهر آینه است از برای مردم و نه پوشد آرا
 فَتَبَدُّوْهُ وَاَنْظَرُوْا ظُهُورَهُمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ تَمَتًّا قَلِيْلًا فَبَشِّرِ الْمُنَافِقِيْنَ لَا تَحْسِنَ لَهُمْ اَلَّذِيْنَ يَفْرَحُوْنَ

پس انداختندش پس پنهان و عوس کرد مایه های اندک را بدست آید سود و زیان
 بِمَا اٰتَوْا وَيُحِبُّوْنَ اَنْ يُبْعَدُوْا بِمَا لَمْ يُضَلُّوْا فَلَا تَحْسِبْهُمْ بِعَمَلِهِمْ مِنَ الْعَذَابِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ

بنا چه آورد سود و زیان که سود شود چیزیکه بنا آورد پس بشارت الهی بشارت مرگ و سزاوار عذاب و از برای ایشان
 اَلِيْمٌ ۱۸۴ وَ فِیْهِ مَلِكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ اللّٰهُ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ ۱۸۵

در ذات و در خداوند است در ذات و در خداوند و در ذات و در خداوند و در ذات و در خداوند

هر نفسی خواهد حشمت خدای بگ	و در ذات و در خداوند و در ذات و در خداوند	دانه خواهد شد شیارا از راه
پس هر آن آتش او گردند شور	و اسر آمد در ذات و در ذات	که باشد در جوش اخبار
و بی حیات دوی درو شد	و هیچ الا سراسی ارب	در اموال و در جوش
شود اندر شرکان و اهل کتاب	و من و هو مشرک و محاسب	کرد هو مصطفی و مؤمنان
گشت او را عینی از عیش	آمد آن رسول اندر عیش	این بود بهر شما را در امور
گر بر هیبت و صراوت من	که امر ایشان در اندر خوش	فانکس که داد ایشان کتاب
فانکس آرا سرده آشکار	می پوشدش راه اس و دیار	بر پای که هر شد آن همه
حب جاه و مالان آمد حساب	از مثل احمد کامل حساب	هر دنیا چشم از حق دوختن
می بدارد آهائیکه داد	حق را نشان مل و در ایشان داد	داده از کرد آن بداشن
نام آمد بود پس ناگوار	هر ایشان که نباید آشکار	خونکه بپشتن بهم در عیش
بچیز باشد از آن کافران	خون شود ضمیر هر دستان	سر زده از پرده های معل
آنکه پوشد باشد از عیش	فاداعی هم شان از کرمش	صالح از آن مشرقت و فرخ است
و در او هرگز نکرد مطعی	سجده کرد گرد عیسی و صفی	بورخان هر لطفه بد قابله تر
تا نیندازد که ایشان از هلاک	میرد و از عذاب درد نک	که پوشد حق باطل در میان
شاهی ارض و سوات آمد است	و روان در سیه مساوات	جمله محاسب بر وی لیک باز

اِنَّ فِيْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ اَخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ لَاٰيٰتٍ لِّاُولِي الْاَبْصَارِ ۱۸۸ اَلَّذِيْنَ

بر سببیکه در آفرین آسمانها و زمین و اختلاف شب و روز و آریه آیه است در مباحث خردمرا آنکه

يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُرُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا

ببینند خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوهایش و همیشه بکند و آفرینش آسمانها و زمین و رود گدازانها و این را بخل

سُبْحَانَكَ قَبْلَ عَذَابِ النَّارِ ۱۸۹ رَبَّنَا إِنَّكَ مَن قُدِّعِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَجْتَهُ وَالْقَالَمِينَ ۱۹۰

مهر می نویسی بکنند ما را عذاب آتش ای رود گدازانها و سبکه و کسر اکه داخل کنی در آتش پس قطع کن شو از درختان و او بستی و سبکارا را هیچ باری کنندگان

در بیان دلیل حدوث عالم

۱۰ اختلاف روایتش می از عی	۱۱ هت در آن حادثات دمه	۱۲ و آنکه آید این دور دنیا هم
و اخیر این طبعی شایه ای رب	دار که تیرا و حوت آمد دلیل	حادث از محدث نشان دادای خلل
بر وجود محدثی باشد گواه	رنگ دمی دان که می صلیت	رنگها در کل بود در باغ ست
دیش می بود و دیش وارنت	بر اولوالالباب این باشد عیان	تا که از رمز آیات و بیان
عالم و طاعت و داد ممد	همچو ذرات جهنمی خود	می از هر حش اعیان خود
می ستر مگر باله	پس از یاد او عاقل نمی	رو باو دارند از هر سو می
و این شد یاد او و سود دادن	هم گز اوراق شمع حیدر و	میصد دردم زحمانه یاد
ماد او حسن حرکت او را میست	از سکون وحش ثابت می است	گاشتر همه با فکر کی است
مکند ایشان ز عقل فکده بین	عقل اندش که از پروردگار	حققت نبوده اند در عیار
عری این مجرد اند با منطق	ای مزه از عقل محضات	ده تو مارا د آتش نصرت جان
آتش او باید حق باشد حوشاست	یارب آرا که کبی داخل بار	عالم است و خوابی اصار و بار
زده آمد بر وجود خود سم	از پوشد عاقل باید شوی ست	عقلش می عذاب و آتش است

رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِنسَانِ أَنْ آمُوا بِرَبِّكُمْ قَامًا ۱۹۱ رَبَّنَا فَانْقِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ

بروردگار ما در سگمشیدیم ما آسنداده کن که در ای ایان که تکر و ده رود گداز کن سر گردیم برورد گداز سبکه بر ای ما گمان عاقل و اوبلر و نشان

عَا سَيَاتِنَا وَتَوَقَّاعِ الْآبْرَارِ ۱۹۲ رَبَّنَا وَآذِنَا مَا وَعَدْنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُغْزِبْنَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّكَ

ار ما بدهای ما را و سران ما را نکال بروردگار ما و عاقل و اوبلر رسولان و حواریان و اورد و اوست در سگ

لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ ۱۹۳ فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لَا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِّنْكُمْ مِّمَّنْ ذُكِّرَ أَوْ أُنْتَهَىٰ

تو خلاف نمی و عدا برسانات که در این بار پروردگارشان کتاب یکم کار کرد و مترا ارشاد از مردی یا زنی

بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ ۱۹۴ قَالِ الَّذِينَ هَاجَرُوا وَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَ أُوذُوا فِي سَبِيلِي وَ قَاتَلُوا

مصلبان از منی است پس آنکه مهاجرت کرده و بیرون کرده شد در دیارشان و در سبیل من و کلاز از کرده شد

وَقُتِلُوا لَا كُفِّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَا دُخِلُوهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ۱۹۵ ثَوَابًا مِّنْ عِنْدِ

و کشته شدند و سگشایم از ایشان سبای ایشانرا و هر آید در میان در هشتانی که بر در زیشان نهما بدانی از رد

اللَّهِ وَ اللَّهُ عِنْدَهُ حَسَنُ الثَّوَابِ ۱۹۶ لَا يَزِيدُكَ قَلْبُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ مَنَافِعَ قَلِيلٍ ثُمَّ

خدا و خدا باشد و دش خوبی ثواب باید کفر و بدعت از تو آید آن که کفر شد در شهرها مصلحت اندک پس

مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَ فِسَّ الْمِهَادُ ۱۹۷ لَكِنَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

مکن ایشان در خاست و بدست است لکن آن که میزد کرده و پروردگارشان را ایشانرا است هشتانی که بر در زیشان نهما

خَالِدِينَ فِيهَا نُرَا مِنْ عِندِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْآبِرَارِ^{١٨} وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَمَنْ يُؤْمِنُ

جاودابان در آن ماحصری از دینا و آنچه دینا است چنانست برای یگان و هر سیکل از اهل کتاب هر آینه کسی است که بگوید

يَا اللَّهُ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ خَاشِعِينَ لِلَّهِ لَا يَشْتُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا ۝۱۱

جدداً و آنچه فرستادمند شما و آنچه فرستادمایان شروع کنند گنارای خدا و بیکت بآبهای خدا های املکرا

أُولَئِكَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيمٌ الْجَبَابُ ۚ

آنکرو. مرا بتا رہا ہے: چنان زد و زد گوارشان ہر سقہ خدا زود حیات

این نادار الفل و جان بشود
بایت اندر راه ایمل آمل
پاد کن در حشر یا ابرامون
خلف میباد از تو باد در تیز
از شایبانی زبسی از سرودن
سختد یا امداد پیشتر بیال
این چایی پادشای پانده از خدا
مژد و ضرا اهل کمر و اهل کن
در سفره ها هر پنج و هر سود
سود مؤمن بست حرص و سود
بهر ایشان بست جزو زور و مال
از بی پادشای گفران و فساد
وامه آن جو های شیروا سگین
وعدا بر خولی غشش مهمل
که سق آورده ایمن در قیاب
بی مفرودند آباش محکم
نو شلوی زود از پروردگار
رمی داد این حشر را حریبل
رفه او بیرون در ما پاک دلق

که برب ای اهل اینان بگریزد
بس، بایمان با رسولان آیدیم
می بمان با سکو کارا اعلی
هم همه رسوائی امر رستخیز
مزد عمل مست ضایع زد من
گفته شد با حورود دخی درقال
که بود حاری و زریش هرها
تا که بفرید کسی در زلفل دین
وانکه میرشد کظور و بیود
تا خدا کی حورود لزان قرب
حفظ آن حس و مال و منال
وان بود بر کافران شس الهاد
بهر ایشاست حیات رین
امر آن باشد آنها حلوان
هم کسی میاشد از اهل کاب
در حفا را خشمند امر هم
آسکروه اهریست ایشانرا بکار
را که روی داشت ضمیم آنخلیل
آمد ای آیت که تا داند خلق
زد ضمیم تاوش و صواب

ما شنیدیم این‌ها لیل و چهل
گفت او چون حلقه‌ش در گوش ما
بار دگر از سبکات ما طم
کن صفا چون سقایی مرحزونکل
کفرآید در عصار بر مد کار
یافت ادا در رمه ما کاور زار
هم در آرزو ارضالش بر پشت
که رساید بر صفا مستحق
ما گرسه کافران دوش و پیش
کاورد از شهر ما باشد دین
حاصل عمر و حیوة مشترک
دوزخ آمد در زمان از گشت
کرده ای دای دوش متروشان
علم و عرفان زد عقل مسین
پهر ارمک دوزن اموحراست
هم قرآن نوست طوف رشیا
میگند آرا نشی، ثم عوس
کرد ریفسر غلزش را ردو
راکب او خارج دین صفتی است
بوده مومن، مرسون، و راکب

از مادی تو ای پروردگار
آن مادی بود عقل و هوش ما
حرم ما را پس ببارد از کرم
چه بر ما و صدمه کردی از زل
پس اجابت کردشان پروردگار
و آنکه صبر کرد از دارو دیار
ما پوشیم آنچه زایشناست نشت
هست پادشای مگو درد حق
مؤمنان کنند با شوش و خروش
آمد این آیت که سود کاران
آن مانع دیدی من ادبک
بیاشارد بیا جورایش دوگشت
و انکار تو است حق مطر و شل
بپشت دای منی شهد و گفن
هر ایراد آنچه در درد حدایت
کرده ضعیف او یا بیل از حد
همچنانکه وشوه حواری از غرس
از صاری مرد صریح ما حصور
بدان دل کند این را رواست

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

ی آن کاسه گروید صرکد و شکایتی در دوا آمده باشد و مرسد از خدا باشد که شایسته کار شود

هم ملاطفت و عمل نامت فام
کرد یاد جعد و در حق عود
روید انور عطاف و اعتداف
هر مودل خون نود اژدرمیر
اساسی کرنه جا بر پشت زین
شکست آمد نوبت نپ و تهب
که او را در مقابل مرد بود
هر خشم مرضائی جوش کرد
هر غا را تا تو پشائی زهر
بشکسترب آن زدل یسهر و غیبه
ز ی تسلیم اعرش متصل
نم جهان از طلع یابی شهود
ز پایش بر خلائق شو غیود

اصرار می شود اشراف
 را ملوا می که در سطح حدود
 دشتی پیدا و پنهان را سلم
 چون طایفه کوردر دوشنبه صبر
 سخت و ثابت همچو سه آفتاب
 هر که میدان مهابت وان تنگب
 نفس در میدان او چون گرد بود
 کرد او کار که باشد عب مرد
 وه چنین آموخت در میان کار
 چه دیگر کوی دست در سربو ربط
 مایه را می مرقب شود دل
 و آقا الله یعنی اسرار وجود
 آنچه را دشت بر نو کشف آفرینش

کرد باید در لاسر و سکون
کرد باید همچو با اعضا غرا
بر عضو بنیید بر پیگاه و گاه
مر شا داخل شود پی عضو
دو اردن هر که بیدیدان شکوه
نوه و دریا که آمد در قبال
پیسی اهر شکن خسی و هوا
بر زمین افکند تار در سرش
زان غرا شد در برد ازدها
رطب قاب از بچ آب انکوه داد
سیرکن میشد در شکن دایره
قطره خود وصل کرد بر جریلا
راز حق دانستن و بهجت است

ای گروه مؤمنان بر آذمون
صاحبزادای پنی که باخسرو هوا
سارو آردا بطوا پنی که راه
سند عاید آن تنور را که او
رو هیجا بود نات همجو گره
هر کسی گفت آذماست این بابیل
همین اثر مرد از دعا
هلوان را وقتی در رش
طلم پیش آورد و کرد او را
پن آسان کرد دوجناتو جهاد
اصبر او پنی که باخسرو شریر
ا بطوا رنی بطق مسوی
ستگاری رنی هست گفت است



سورة النسا مائة وست و سبعون آية و هي مدنية



بسم الله الرحمن الرحيم

نام خلی ششمه مهران

يا ايها الناس اتقوا الذي خلقكم من نفس واحدة و خلق منها زوجها و بثّ منها رجلا كثيرا و نساء و اتقوا الله الذي تسالون به و الارحم ان الله كان عليكم رقيبا و
 دو نفر دین بسیار و برادر و برادر برادرانی که در خواست کرده می شود و در چهار مرتبه جدا شده و شما که بایان و
 اتوا الیائی اموالهم و لا تبدلوا الصیبة بالطیب و لا تأکلوا اموالهم الی اموالکم انه کان
 و بعد بسیار مالشان و بعد بدو مال پاکیزه و معیوب و مالها را با مالشان با اموالشان صورتیکه باشد
 حوبا کبیرا و ان خفتم الا تقسطوا فی الیائی فانکم ما طالب لکم من النساء منی و قلت
 گاهی درک و اگر سرید که در ورود در بیان پس یک یک آنچه خوشایند شما را در دین دو سه
 و رباع فان خفتم الا تبدلوا فواحدة و ما ملکتم ابنائکم ذلک اذنی الا تقولوا و اتوا النساء
 و چهار سرا اگر سرید که صالت نورانی یکی یا چهار مالیک باشد در بیان آن در بیان است که میل یک و معصرا
 صدقاتهن نطفة فان طلق لکم عن شیء منه نفقا فکلوه هینا مرثا
 مهرها را و اول جنب خاطر پس اگر خوشی گشته اند برای شلجری و آن از دین می خورد آراسا اگر کار و

بد اسم الله چنان فرماید او خلق را یا ایها الناس اتقوا اختلاف شکل و رو و معصوم زیر پوشه خلقی عیان در روزگار شی حیوانیت وین از ساحت آنکه دو فرید در حاجت سؤال مرشا را خود نطفه تا خلق د شا را حفظ او در کل حال در نکال نشد ترک از خدا
 می برهیزد از پروردگار خلقان از نفس واحد کرد حق می واحد آدم کامل روش میترشد دین دو هن مصل مجبور از به او جوگد ها که دلش او هر حال رقیب هم شا باشد اندر جهرو سر یقید اینکوه با رشت و خود
 کافرد از نفس واحد پیشتر هم زنیب اندر شود آورد حق سخت او حوای کامل پرورش از رجال و از ساء متفدل هم مرق خویشی و پیود ها چون رسید از نطفه در طفل ادیب با وی اندر طاعت و تقوی مصر آمدند از نطفه مطلق در شود

در بیان احکام نکاح

حفظ تقوی پس کنید آسان که او مال ایشان بعد از بشو کم مال این است با یک و حرام مال ایشان مکن در مال خویش پس کنید او را چه خوش باشد نکاح بر یکای پس نباید اقتضار مر فانرا از ره نمکشان هست در تنزیل این آیت خلاف خرجش از خون بود و دخلش اندک
 خطای کرد از مکره مو سو بی ز مدنی که آن باشد ستم زان حرا واجب آمد در ظلم کان بود ستمی و از اهل زمین در دین با چار گان باشد قلع مالیکه آرا که رخصت انقرار باز بعد آنچه شد کاینشان هر یک آید در دین بی اختلاف چیست غیر خرج از دوش و شغل یکی
 مر حرام باشد از قطع رحم مال و اموال که با یکت و بد می لا شخصوا اموالهم و در که دارد از خلاف قسط دم از دو سه با چهار از بد یک این بود در یک تر زرتک خود و در که بگنود چیری د اختیار بد بینی دو سرای هم خویش کرد بر مال قیم از خود عزیم

هم در اموال بیان در مهم دور دارید آن مال پاک خود گوش کن بر جای سر مگذارم بی او احطاف در مال بیم و در که از حدیث مستو شک که کنید از فضل دورا میبش شور بر شا آن بیست و سازگار کوشش ده زن یکی کم یا خویش آمد این آیت که بش آید حرم

الجزو الرابع

<p>مال ایام ازجه رو گردد حلال کم کسبه از شرح می افزاین ورکه داری از دین کمتر ز جار سواست گیرد آن ولش مصداق کآن شاد خوش عاید دستخیز زانکه چون آید او را در نکاح ما سعاد عقل و دین اندر امان ورکه هم داری خوف از چلوق</p>	<p>واگنارید آن بطلش بیحال زن خزون از چار نمود حد آن لو بر ترویج داری اختیار آمداین آیت های سوارستو شاق از یکی تا طوری زان بیشتر مال او گردد عفت غیر اوصلاح بر بیجان او شا باید زبانی ارود طمی بر ایشان دوستی</p>	<p>بست در مال بیجان راه غیر بیشتر از چار زن گردد نکاح دختری یا دود آن صاحب حال ورکه ترسد از خلاف و افتاح یعنی از باشد شاد را هیچ بیم پس بگیرد از زبان با حال از دود دیگران وحه است صعب باشد اعتدال اندر چار</p>
---	--	---

وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ

وَصَدَقُوا مَعَكُمْ خُذُوا أَمْوَالَكُمْ اِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفِنُوا بِهِمْ

كَفَارَى غُوبٍ وَبِالْأَمْوَالِ الَّتِي لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ رِسْقًا لِيُكْفَرُوا عَنْهَا وَمَنْ يُكْفَرْ عَنْهَا

فَلْيَاكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا

فَلْيَاكُلْ بِالْمَعْرُوفِ ۚ فَإِذَا دَفَعْتُمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا

سید محمود سجوی سیم چون قسم زدند بایشان مالها را پس گواه گیرید برایشان و کاتب خدا مصلح

در بیان تصرف در مال یتیم

<p>مان خود نصیب بر بدان یک ما ایشان کند امی کلام سنتش گرد شد سجون و یتیم سر پیش را عاید امضا پس کسید اموالشان را واگنار کاخر این شوب طبع یافته است آن ولی باشد در مال او بی سار آن ولی در دست عجاج و فقیر دادد این آیت دلائل که ولا غرض ازون باشد انما لکم گفته آن در قه تمین با سید تا که مکتد در اربع وقال وقیل میوان کس که آن مال و مال</p>	<p>که حیث را با باشد عیان تا ازان سوشل شوغو شد کلام بر ولی باشد عجاج مستقم بر هوع اندر نکاحی مائیان می راسراف و حیات و اعداد و در پیش ارشدن خدجهست صست بر مال پیش دجه دار قصر حاجت باشد از وی ما گزر ست بحق که گردد نمی زان یتیم بی پدر او را هست رو بر سر از خواهی آرا جنوسد هم نگردد بر مهالت کشل چه را خرج تو کردد چه سال</p>	<p>روفتن سعد و شوت در حال هست طه این حکم در هر موردی مجهوب در هر مقام و هر محل رشدی او بدد زایشان در غوغ هم بگیرد اندر آن یتیمی یکی با د معنی کند مالش نصیب باشد آرا واگنار در بالام گر خورد چیزی را بود خرج حق او باشد امداد کشف گردد از مال تو دیگر چه هست مالشان را ور که میارید رد ور ساجری شود گیرد گواه پس گواهی گیرد از جمعی قریب</p>
--	--	--

لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ

مهر مرداراست بهره از آنچه گذاشت والدین و زدنکان و مرداراست بهره از آنچه گذاشت پدر و مادر و زدنکان

مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا ۚ وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ أُولُو الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالسَّائِغُونَ

از آنچه کم باشد از آن یا بیشتر بهره فرس گردننده و چون حاضر شوند استرا صاحبان قرابت و یتیمان و درماتگان

فَلَزُّوهُمْ مِنْهُ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَرْعُوفًا^{۱۰} وَلِيَخْشَ الَّذِينَ لَوْ تَرَكَوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّيَّةً ضَالًّا

پس بمهرابانرا از آن و گویدمرا بشما از گفتاری خوب و بپای ترسد آنکه اگر بگذارد از پشتان فرزدان عاثر

خُافُوا عَلَيْهِمْ فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ وَلْيَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا^{۱۱} إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا

بهم خواهند داشت بر ایشان پس بپای ترسد از خدا و بپای گوید گفتی درست هر سبکی که آید که ماله‌ای بیابا ستم

إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَهُمْ لَا يَبْصُرُونَ سِيمًا^{۱۲}

عمود در شکمهای خود مگر آتش را و زوئی آنها خست و خور آتش سودان



در بیان احکام میراث



که زن از میراث مادی خشک
میواند بکشد بیرو رو
روزی آمد مرده شوهرش ملو
میرد اموال او و حوش و مار
آمد این آیت می ما سبق
هم باشد از کبر و از صغیر
فرس بی بر حد و بر قریب
جمع سازد آنچه هست اموال او
و در بینان و مساکی بر شما
وارث است بصلح بسند
لک این ما سلم کل با بدست
همچین نفیست ما یوم الحساب
که شود از بعد ایشان چون بیم
شامل کردد یا آیس رود
پس بجواری مگر در امر فقیر
معسور دازست او را در شکم

رسم بود از حلیت در عرب
مال گشت آن رد که ما هو
تا زن اوس بن ثات بر رسول
می سی میکن و اوس مالدار
گفت باشد رسد برای حق
همچین خوشباش از او ویر
این فرجه باشد از حق در حد
کاین چنین شد حکم لایق اوس
و در شود حاضر خدمت و اقرا
پس از آنجا که دی حق بسند
گفتند ای بود واحد درست
مکوا و پوشد سبب این حطاب
باید از اولاد خود دازد بیم
در حدی رمی اگر وارد شود
کر که بسندستان خوار و حقیر
وانکه اموال بیبیلان از رسم
وان نکاهی باشد او را ماکزیر

شرح سابقه از ماء و اورجان
رو و و کوفت بماده مع
همچین مود حاری در عرب
ماده سدرت را از او در حد
آچه امر حلیت رسم بود
هر دو کج باز رنگ اوس بین
سریا که مرجه مامدست او پدر
ژرد در ده آن حالت را خبر
هر که حق خود برد از ستن
سویان آرید گفتاری سکو
وین جوان صلی یا عطالت
رسم این صل و خود البی است
بل جو و احب نمکست و غالب است
تا قول مامد و هم پیش رو رک
هم کید آن بر بیم دیگران
بر بیم آید ما قول سدید
امر آید بود در مار سیر

وت آمد تا که او میراث و مال
گرچه بد میراث ابرو در سب
ما نماند میراث این حکم ص
گفت رفت از دار دا شوهر
خواست ایشانرا می گفتد بود
هست مرد از مال والدین
مردو دن باشد یکجا هر و
آمد این آیت سو بر حیرالشر
ما رسد حکم دگر در قسمت
پس بعد آن چه را جری ازو
هره که محمد ایشانرا حاکم
بلکه این بر عصبان آید از حق است
باقی اما که بوجه واحد است
کر که مرسد را ایشان بدست
هرچه بر اولاد خود حاکم آن
کز حق ترسد وان روز شدید

يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثُ

میراثی که خدا در اولادش از برای مذکر مانند هر دو مؤنث پس اگر باشد زن فوق دو تا پس برای آنهاست ثلث

مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِمَّاهُمَا النِّصْفُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ

آنچه را گذاشت و اگر باشد یکی پس از برای اوست و همچنین و از برای هر یک از ایشان شریک از آنچه گذاشت اگر

كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرَثَهُ أَبَوَاهُ فَلَهُمَا ثُلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِلْأَخَوَاتِ النِّصْفُ

باشه او و اگر زدی پس اگر باشه او و اگر زدی و میراثش را او و از برای پدر و مادر او باشد یک پس اگر باشه او و از برای پدر و مادر او باشد شریک

مِنْ بَنِي وَصِيٍّ يُوصِي بِهَا أَوْ دِينٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَمْدُونَ إِلَيْهِمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَسَبًا

از بعد وصیتی که وصیت کند آن بنی پدران شما و پسران شما تمیید کنید که مثل پدر و مادر شما از برای

قَرِيبَةً مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ۝ وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِن لَّمْ يَكُنْ

فرس کردیتان جدا هر سیکه جدا باشد دارای دوست کار و مرشدان است بیه آنچه آگاهانند چهای شما اگر باشد

لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِن كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَّ مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُّوصِينَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ ۝

مرايشان از زدی پس اگر باشد مرايشان از زدی پس مرشدان است از آنچه گهاشتند از بعد وصی که وصیت میکنند باین

وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَتُمُ إِن لَّمْ يَكُنْ لَّكُمْ وَلَدٌ فَإِن كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكَتُمُ

و از برای آنهاست چهارم آنچه گهاشتند اگر باشد مرشدان از زدی پس اگر باشد مرشدان از زدی پس از برای آنهاست ثمنی که از آنچه گهاشتند

مِن بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصَوْنَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ ۝ وَإِن كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوِ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ

سازند وصی که وصیت کند بن بختی و اگر باشد مردی که میراث در شود درجه کلاله یازدی و مراد از اینست برادر یا

أُخْتُ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الثُّمُنُ قَاتِنَ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهَمَّ شُرَكَاهُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ

خواهری س برای هر يك از آنها شش است پس اگر باشد شش از آن پس ایشان اندر اندک در سیک ارشد

وَصِيَّةٍ يُوصَىٰ بِهَا أَوْ دَيْنٍ ۝ غَيْرَ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ ۝ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ

وصیتی که وصیت شود بن بختی غیر ضرر رساند و وصیتی از خدا و خدا دارای راداست این حدهای خداست

وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرَىٰ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْقَرُورُ الْعَظِيمُ ۝

و هر که فرمان برد خدا و رسولش را داخل کند از راههای که در در زیرش هر جا خواهد بود آن در آن و آنست گنجایی بزرگ

وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَّقِ حُدُودَ اللَّهِ يَدْخُلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُّهِينٌ ۝

و هر که اطاعت خدا و رسولش را و در گداز حدهای او در آورد و در آن گدازد باشد در آن و از برای اوست عذاب بزرگ

حق وصیت میباشد بر شما	اگر اولاد از بی میراث جا	هر که بکند باشد چون دو زن	و زعفران باشد سون از دو زن
پس اولاد از باشد حرام است	و این بود نوعی است از بی میراث	هست ایشانرا دوخت از هر چه است	و رگست آنچه نصف او را بدست
شش يك از مالست هر دو والدین	باشد از فرزند مست را بی	و باشد هیچ پدر او والد	مال نکاح و والدین را رسد
شش مادر میرد باقی پدر	و زرافه باشد او را در خطر	حق مادر در وصیت شش یک است	گر که مال امرو بود یا بدست
وین بود حد از وصیت بی غیر	یا اندک دین اگر او را است فرس	مستند آمد و امای شما	آه او قریب خود اندر اقضا
پس اقرب از شما از زدی مع	یک است ایشان در وقت حد و دفع	تا اندک آنچه فرس است ارشد	بر شما و ایشان را ایشان بر شما
از حقوق همه او باشد عظیم	هم میراث از ده قسمت حکم	صف مان دوچه هر شوهر است	گر که بی فرزند و بی بی بر است
و رگ فرزند است او را بی رشک	میرد شوهر رمالش چار يك	این بود حد از وصیت غرض است	یا که ارشد از اندک از دست دین
هم بر مرگات شوهر میرسد	چهار يك در دوچه گر بود ولد	و ولد باشد در تن او ساد	حد از آنکه باید بگذارد و نام
در قسمتی موالدست و داد	در ثلاثه شش يك از مالش رسد	خواه آنکس مرد باشد حواصن	و این احزاب آن کلاله بین
بر برادر خواهر ارشد مصر	هر دو را شش يك رسد از هر کس	و رگ هم باشد اقرب از دو زن	دوچه يك از اندک باشد پدر و دین
پس اگر پدر شش يك میباشد	بی حاکم میرد و دین هم شریک	بد احاد وصیت یا که دین	بی هماری بر او آوارش بین
در وصیت یعنی او میت ضرر	باشد از احباب بر میراث بر	حق وصیت میباشد آنکار	گفت دانا بر عبد و بر پدر
این حدود حق بود بر بدگاران	که نباید در کسب خود بل	در مهیات میباشد و نکاح	در وصایا و موارث از صلاح
مر تباود بیت زانها حد کی	گر حق باشد مؤمن حق و بی	و رگ دادند ادا و اقربا و رسول	سر اسطاعت در عروج و در اصول
انسان چون بکند از حد حرام	داخل از رحمت حق خودان	وین معطن را بود نوری عظیم	کان چنین در حد است حق مقیم
و آنکه غاصی بر خدا و بر رسول	گفت و زد از حق تجاوز در حق	حق در آتش سوزش داخل بین	جاودان باید غنای بی بین

وَاللَّذِينَ بَالِغٌ الْأَقْبَابَةِ مِّنْ نِّسَائِكُمْ فَاسْتَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ أَرْبَعَةً مِّنْكُمْ فَإِن شَهِدُوا فَإِنَّ كُفْرَهُنَّ

و آنکه بگند کار می نوزادان پس گواهیید برایشان چهارتا از شما پس اگر شهادت دادند پس نکند و ایشان

لِ الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ يَتَفَعَّلُوا الْوَتَّىٰ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ لَهُنَّ سَبِيلًا ۚ وَالَّذِينَ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ فَاتُوهُمَا

در خانه تا در درختان مری یکدیگر ده خدا از برای ایشان راهی آن دو کی می کنند که راه از راهی آن دو کی می آید

فَإِنْ تَابَا وَ أَصْلَحَا فَاتْرِسُوا عَنْهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا رَحِيمًا ۝ إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ

پس اگر توبه کردند و اصلاح آوردند پس بنگرید از ایشان پس توبه خدا باشد توبه پیر مهربان جز این نیست که توبه پیر حق را خداست از برای آنکه

يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ۝

مکنند بد را نادان پس توبه کند از نزدیک پس آنها توبه پیر خدا از ایشان باشد خدا دانی دوست کردار

وَلَيْسَ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ

و نیست توبه از برای آن که می کنند گناه را تا چون حاضر شود یکی از آنها می گوید من توبه کرده ام اکنون

وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كَافِرٌ أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَجِدُ

و نه آن که می میرد و ایشان که کفران آن کرده اند که ایمان از ایشان عملی در دکان ای آن کاش که گروهی را هدایت نیست

لَكُمْ أَنْ تَزُولُوا السَّيِّئَاتِ كَرْهًا وَلَا تَقْلُوبُوا لِنَفْسِكُمْ إِنَّ أَنْ يَأْتِيَنَّ ضَاحِكَةً

مهری را که می آید از زبان آن که و می کند آن را که می آید از آن که می آید از آن که می آید از آن که می آید

مُبِينَةً وَ غَائِبَةً بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَمَا أَتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ فِيهِ خَيْرٌ

آشکارا و ماضی که پیشان چو پس اگر خوش داشتید از ایشان پس شاید که خوش دارید و چیزی را که خدا در آن خیر

كَثِيرٌ ۝ وَإِنْ أَرَدْتُمْ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَ آتَيْتُمْ أَهْلَهُنَّ فَنُطْلَأَنَّ فَلَا تَأْخُذُوا بِهِ

بسیار و اگر خواستید عوضی را جای یکی و دادند به ایشان بکنار ما بسیار پس مگر از آن

شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِنَّمَا مُبِينٌ ۝

چیزی را که می آید از آن که می آید از آن که می آید از آن که می آید از آن که می آید

در بیان احکام زنا

عقل و کامل که رسد اوله
یا عاید راهی آنها را خدا
پرده پوشد از ستاری که
چرا که در پروه و تقوی رده
چونکه برگردد اندر حشرش
ف زخود بی که فرد خطایی
مسکیده ر غطاش او حکمی
بست آن مقول در که بی گنا
مرغ بهنگام را کشن سزد
لک زین توبت بطاهر و سبست
کآن خلاف اسد و فرمان خداست
راچه آید در تصور رتر است
یاد از ما کفری بی اشباه

پس ایشان چو مرد آید گواه
ما بپیرد اندر آن تحت سرا
حق را ایشان چش و یاری کند
از ایشان پس ر ملاقت در زخود
حق بیستد جره خلق او حشرش
کر که آن باشد ر چهل و غلطی
داد او گر باشد اولد توبی
گوید ای مُتْ آلان آرمش
وقت سزدن بی او مؤمن شود
کس نداند سربل را که چیت
توبه اهل حقت دیگر است
گفت آنکو مرد در کفر و گناه

از هوای غش بی ر دنا
در سرائی جستان نیست کرد
و در حال زشت خود حشر خورد
گر باشد فعل ایشان محصه
بگردد از فعل تا هواریشان
از خلق در شان تا سزا
حق بپرد توبه از ایشان در باز
توبه از بیبیز که ایشان گفت فوت
بست موقع وقت جان سپردش
آزمای رین کند روان نهادش
و زهرای غش خود بگشتن است
وانچه باشد غیر ذات لم یرل
تا مودد چست ترک و توبش

وان زمان کآید در صفت اشباح
چونکه دادند ان شهادت چاو مرد
ره مگر پروه و قوی یرش
وان دون که زاید و زایه
پس کینه امر از آوارشان
مر قبول توبه باشد بر خدا
پس چویش ارموت برگردم باز
بست صفی را مگر در وقت موت
همو توبه کافر اندر مردش
چون امیدش قطع کرد از حویه
توبه از دل سویی حق رگشتن است
در طریقت ترک پادش عمل
شرح آن گویم چو آید توبش

ای گروه مؤمنان سود خلال
یا که بر رویشان مانع شود
تنگ زبان گیرد بر زبا ظفر
تا دشوهر لایق ماند و وفه
سخت یا گیرد چهر مهرشان
جز که آهوی سرزد علی شیع

بر شایع میراث نسلان ماجدل
بر مثال و مهرشان طالع شود
تا جفتی بگردد از اژوت و مهر
مالشان تا صد سرگه اووا رسد
تا مرید آرا زور و تهرشان
شاید از غصه مهرش را حم

یعنی از کار کشتان کز سوسخت
سر رسد موتی برایشان باگهان
میگردد اثر جهات کار تنگ
آمد این آیت بی احوالشان
این بود دور از سیرت و وسوسه
و این نشوز است و تقاضای از عطای

می برایشان از طمع کسب سخت
بر شایع عاید شود میراثشان
بر زبان از روی منع و خوشه جنگ
تا که نبود بر غلط و رفتارشان
بل در رسم آمیت در ضلالت
باشد آرا ن ظن از کسب و گرفت

وَكَيْفَ تَأْخُذُونَهُ وَقَدْ أَفْضَىٰ بَعْضُكُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ وَاعْتَدْتُمْ مِنْكُمْ مِثَاقًا غَلِيظًا ۝ وَلَا تَنْكُرُوا مَا

[illegible]

مکاح کرده‌میران شما از زبان مگر آچه تحقیق گشت جوسیه که آن بلندکاری نداشت و دشمنی و بدوهای است حرام کرده‌میرشما

أَمَّا أَنْتُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمْ

ملادينشا و دختران شيا و غولهاقن و صهاقن و خالهان و دختران رادر و دختران خواهر و ملادين

اللاتى اَرَضَعْنَكُمْ وَاَخَوَانَكُمْ مِنَ الرِّضَاعَةِ ۖ وَاُمَّهَاتُ نَسَائِكُمْ وَرَبَّائِكُمُ اللَّاتِى فِي حُجُورِكُمْ

شیردادمشیرا وغواہ امان از شیرخوردن و معبران دستان و خیران کفریت جامعہ احمر کلہو مان

از زمان که دخول کرده باشد، یا پس اگر سوده باشد، که دخول کرده باشد، یا پس دست گلفی بر شما و زبان سر امان

الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ إِنْ يَنْقُضُوا عَهْدَ الْأُمَمِ الْقَدِيمِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَدًا حَسْبًا ۝ ٢٨

باشد از پشهای شما و آنکه حق کید من دخواهر مگر آنچه صفت گشت بدست که خدا شد آمرده بهرمان

الْمُفَضَّلَاتِ مِنَ النَّسَاءِ الْأُمَمَ مَا كُنْتَ أَتَى الْكَافِرَةِ الْفَقْرَةَ عَلَى الْكَلْبِ الْحَاكِمِ الْمَذْكُورِ

شهرداران از دین مکر آچه را مال کنند بمیانی کس خدایت رشا و حلال گردمش را شبها آچسوی است آنکه

أَنْ يَتَمَنَّاهُ يَأْتِيَهُ الْكُفْرُ مَغْضُوبًا عَلَيْهِمْ قَالُوا سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ اللَّهُ مُتَقَدِّمٌ عَلَى الْأَشْغَاءِ الْيَوْمَ الَّذِي يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ يُعْجِزُ عَمَّا يُشْرِكُونَ

اوستاگو کیسا لہان کشور ان جلال شیدہ دعا کندگان بس آچہر متعہ کردیز ایشان بس معدا ہا مہر ہاتار اکفر شمشویست

شکلی رشتا درآچه راضی شدید یا نه چه مهر و احب موسی که خداوند عالمی دوست کردار و آنکه استعانت دارد

شما یواکری گوی خواهد و ان آزاد ایمان دارو پس آید مالک شد عیساکن ان کثیران کایان داره

اَللّٰهُ اَعْلَمُ مَا بَيْنَاكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِنْ نَجْوٍ قَابِكُمْ عَنْ ذَاكِن اَهْلِيْهِ وَ اَسْرَهُنَّ اَسْرَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ

خدا داتراست داتنان جستان ار مئی است پس وئی نوید آچار است حاجت مان و محمد انبار امر ما انرا جوی

صَصَاتْ غَرَّ مَافَاتْ وَلَا تَمْتَدَّاتْ اَنْدَلْ ۲۰ قَاذَا اُحْمَسَ قَالِ اَتَيْتْ ضَاحِجَةً قَلْبَهُ نَفْثَ

خبر که باشد باز دارد گان خود را کارده را کاران و کبرنگان را های نهایی پس چون در نگرشده شد پس اگر کنند کار در سرور ایشانست غم

مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ نَحْيَىٰ الْمَتَّ بِكُمْ وَ إِنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَّكُمْ وَاللَّهُ

آتش بر زنان آزاد است از عذاب آن برای کسی که فرسودن در زنا و اگر سرکشد چهار است مرشدا و خدا

غَفُورٌ رَحِيمٌ" يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبينَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سَبِيلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ

آمر میبرد بر است میجوحد که باین کسب بر است و هدایت کسب بر است طریقه های آسان که بدینش بر است و توبه میدهد بر است

وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ" وَاللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَنْ تَبْلُوا

و خدا دانای دوست دارد است و خدا میجوحد که توبه میدهد بر است و میجوحد آن ها که بی روی میکنند خواهش های شر را که میل کنند

مِيلًا عَظِيمًا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَنْكُمْ وَ يَخْلُقَ الْإِنْسَانَ ضَمِيمًا"

میل بزرگ میجوحد خدا کسب کند بر است و آفریننده اسان

میل بزرگ میجوحد خدا کسب کند بر است و آفریننده اسان

ای سر از برای که شد ملو امثال سیر کرداد دحسکتها خدا واصلح آمد اصالح از افراق جبری ازوی پس میگردد از قنون ایست تا کندی بانگل و عجب عهد حکم وقت نقد و گاه لس چو که پیش از نهی ازوب الام نفع شرعی مقت باشد دوسرشت در شیا باشد حرام ازهر نشان همچون باشد بمرت تا گزیر هیچ ازان دامن توی چاک نیست هر هراچه ارشیا بگشده پیش در شیا باشد حرام و دلخوا گر براد این و این سالکند این مراعات از حلال و حرام دور باشد از زمان بد فعل کر شود اربکدگراسی ران حکم را نهاد بدلی غویم از ران گیری بر میلی که هست مسی از حنی اگر کاللا تراست کست تا او ازده این عریز با وسایه ارکه ن شود و بد صفت حد "حر" بر او باشد روا مرشاد را زان کاهی کاتراست بر شیا آسان که از هادی کاتراست راست کردار اضر اصال و سن سوی توبه حواست هر همد رب هم شود بر فتح و لغت بیان خاک هم باشد صعب و دردناک	و در کزایش است هیچ از کمال ای با مکروه گآرا بر شیا آن شیا را هست چتر از طلاق داده اید آرا اگر مال حرام این چکوه میکند از وی ظف وز شیا نکرده اند اینان نفس در شیا روحه پدر باشد حرام قیح عقل فاحشه است و کار زشت مادران و دختران و سولهران أم و انواتی که هست از راه شیر و در کدن مشغول بود باک نیست جمع مایه دو خواهر است کیش واچه آنها محضند از سآ حر زانی که در ایشان مالکند در شیا شد فرس ازوب الام خرج مال خود کشید از حلال در شیا خود گشای بی گناه حق در اصال است دانا و حکم پس توسع خود کفارشان بدست حق باین شیا دانا تر است این مسها زد حق اید چیز اجیر شارما هم بنحوی مجید و در که آید آن کسیران را دنا در شکلی کشید آن هست است خواهد او روشن نماید از راه راست اوست دانا در امور سر و زن یا که چیزی را که آن باشد صعب در زنا آلوده گردد ذلیلان آفریده گشته است اسان در خاک	و اسکه در دینش مرد آمدن شریک حق باید و هر را در مثل شیر پیش گیری از چه دل دلورتنک کرد در چنت دگر اضر محل هر مالی ببدلی و بی گناه مس دیگر را حشوق و رضا در نکاح آورده بودند از عیال فاحشه است و دشمنی و راه د در ظر هایت صموح و حیل هم عایت داشت و آن بر اهل دین شد عزم در شیا فانی و نهان آن سر ها که بود در اطلاق خود حق آورده است و مهربان دور و حاضر در نکاح دیگر میوان شد مالک آنها را سیر شیر از آهائی که آمد در دین آچه باشد بی دین و دهر شان واچه باشد شرط زوج اوراق بر کاهی کوست نکو تر بجال خفته کم خواهد و کسوت در حیا نی که مال و زیست نام و نسب در نکاح خود بخن افشان عمر خود دارد غمزه از زین کسی چنته بر شد و در زنا هم رؤف و مهربان بر بنده است توبه میدهد بود حرم ارکه پیش تا که سوش باز گردید از زولا خواهد از ره مرکه باید انحراف ز انکسب بماند بود خرد و صمیم	در کانی با ران بایست یک هست بی اضر آن غیری کثیر پس بفرقی زان سر و درک و در که میجوحد حتی را مل یا که گردش سپان و کسل و انکاهی بیسی رسید است ارشیا هم میگردد از زمان کآبایان این محل در نزد عقل مستند نفع مرئی شد پیش سآ لیل عصا و خاله ها بز این چندی مادر رها و دختر هایشان هم حرام است از بر هایشان زان در مثال ما سلب بر بنده گان محضات ای که صاحب شوهر بی آفریده اند در عقد غیر سود خلاصت ارکه چون از ران هره چون در بد صدی اضر شان بما از آچه عرس شد بی صداق و انکه بود مستطیع از زوی مال زان کسیران که بود انضمام در حق بیگوست ایان و اند پس در آرد از طریق سهلان هم نگردد از نهانی دوستان این نکاح از پیر آن باشد که تا حق بطلان جله آفریننده است راه آن کز شیا بود پیش حاصل خواهد از هر شیا و انکه باشد تابع مل خلاف خواست برابر متار حق غنیف
--	---	--	---

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ

ای آن کاتبه گروید معزید مالها تارا میانان بطن مگر آنکه بوماند خرید و فروختی بشود

بِسْمِكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ۝ وَمَنْ يَقُلْ ذَلِكَ عُدُوًّا وَغُلًّا قَسَوَفْ

ايشا وکتيد خودتانرا هر سیکند خدا باشد بشا مهران وکيه مکتد آرا افرامندی وستم بسزد و باشد

نَفْسِهِ نَارًا وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ۝ إِنْ يَتَّبِعُوا كِبَائِرَ مَا تَهَوَّنَ عَنْهُ نَكْفُرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ

کيند از عيش و آتش و باشد آن بر خدا آسان اگر پيروان نکرديگر بگيرهای از چهرهای که ميشو ما از آن در ميکنند انهم از شما که گناهات را

وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخِلَ كَرِيمٍ ۝ وَلَا تَقْتُلُوا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِمَّا

و در ميآورد و بسزد و بسزد گرامي و آرزو ميکند آنچه از خود خدا بختايد آن برخي از شما و برخي از براي مردانست و آنچه

اَكْتَسَبُوا وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِمَّا اَكْتَسَبْنَ وَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ يَكُلُّ شَيْءٍ عِلِيمًا ۝ وَ

کس کرده و از براي رباست بپرت آنچه کس کرده و خواست کسند خدا و رختش هر سیکند خدا باشد چه چيز دانا و

لِكُلِّ جَعَلْنَا مَوَالِي مَا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَلِلَّذِينَ عَقَدْتَ أَيْمَانُكُمْ فَأَتَوْهُمْ نَصِيبُهُمْ

از براي هر که دايه بپيرد آنرا آنچه گشته و والدين و ديگان و کسکه بپيرد بپيرد بپيرد بپيرد بپيرد بپيرد بپيرد

إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا ۝

خود سیکند خدا باشد هر چه چيز شاهد

و دانا و سرقت و نصب و قمار
هم ز قتل یکدیگر در احراز
کشته او را و خود در مجسی
بر خلاق رسم کن زمین و دواي
چون تویر طش من بودی حیر
دائن اسی بر مستکاران خرا
در سرای غاضل بنم مقام
شرکت و طعم و نصب و نصب و مودا
واجب اخلاصت هم شو چنین
دان کافر حله را در اصل و فرغ
داده ر مصی و رختش و خوالیال
هم دلیل بر صافی و اقبالی
کس کرده آنچه اندباو دین
ما بچند ما سبب یا می سب
سرموال دایه ما د از والدين
باشا اهر حیب آمد شریک

حرکه از وحه و صا و انصار
مهای خویش را دلوی باز
تا تو دل که حوری مال کسی
گرفتاری چشم رخت اندشای
داد مطلوبان تو دواو یارب نگیر
وین بی حسلت و آسان برخدا
از شا پوشم بدنها را تمام
وای کافر قل می است و دما
ای سکالر باشد اغفال بینی
بپراچه می شد در حق و شرع
می خواهد آنچه را از جام و مال
این بود رقت حق اعراض
هم دانا بهره داشته باشی
پس کید از فضل او افزون شد
باز گردا می هر کس را حس
و اینکه ما سوگند بیان سمیک
ر وجود هست او که در کل حال

و حذر باشد گمان دارد خطر
مال بود بلکه دهر قاتل است
حق بوده هر دورا تو لم مان
می خواهد رکی اندویمیم
شد هلاک جان و من اطفال من
آوردش دود در بار شم
آچه راو صبی شد اهر کاب
خاص باشد ر صیب و ر صیب
هم را و از روح کس گشتار
نمی بکال ترک صامت خلق د
ترک خلعت اصل دی و طاعت است
دل بپرد داو شود کور این حسد
زایه کرده از نواهد اکساب
داده روزی هر کس را و قدر خلق
مستحق صل او از مدگان
ازت نگارند حد از خود حیا
بهره او را دهد او سس مال

مؤمنان از اکل مال یکدیگر
و زهر او هیچک آن را باطل است
قتلش و خوردن مال کسان
ر حد خویش حق باشد و رسم
تا ناله او که حود این مال من
این کسده هر کس بپیرد و رسم
در عاید او سکالر احباب
حایگاه و مدخلی کآمد کریم
هم حقوق والدين و شرب حر
کیر و حرص و نصب و انکار و حد
زد صوفی ذب اگر بخت است
این سا باشد از بساو حد
هست مردار را حیوی در تواب
این مقرر باشد اوصق هر خلق
اوست دانا تا که باشد درین
آچه بی والدين و افزا

الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا آتَقُوا مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالْصَّالِحَاتُ

مردان کافر گران فرما و در مردان آنچه افرودند خدا و اسی ایشا را بر بنی و باچه اطلاق کرده از اموالشان پس بکنند آن

فَأَيُّنَاتُ حَافِظَاتُ لِنَفْسِهِنَّ بِمَا حَفِظَ اللَّهُ وَاللَّاتِي تَصَافُونَ تَنْوِزُهُنَّ يَنْقُطُوهُنَّ وَأَهْبَرُوهُنَّ فِي

بر سار اید و بکشد از بدگاه و در وقت حاضر بودن شوهر بکشد است خدا و آنرا بکشد برسد افرامان ایشان پس بکشد آنها را و دوری کند از آنها

الْمَضَاجِعِ وَأَضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْتُمْ فَلَا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا كَبِيرًا ۝ وَإِنْ

خواه بکشد و در ایشان پس اگر فرمان بر شد پس بپیرد بر ایشان را و آزاری بر سیکند خدا باشد برتر و برتر و اگر

نَحْنُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَأَبْنَوْا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ

بشیرید از ناسری میانشان بیفرستد داووریا از کلمبره و داووریا از کسان دین اگر بخواهید سامان آوردن را سازگاری دهد خدا

بَيْنَهُمَا إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا ۱۰ وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ

میانشان بدوستی که خدا باشد ذاتی آگاه و پیرسید خدا را و شریک سازید باو چیزی را و بوالدین بگوئی کردن و

بِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنبِ وَابْنِ

صاحبزات و یتیم و درمادگان و همایان صاحبزات و همایه نگاه و همراه درملو و راه

السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنْ اللَّهُ لَا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَلًا فُتُورًا ۱۱ الَّذِينَ يَتَخَلَّفُونَ وَ

کنار مسطح و آنچه مالکشد بپیمانان بدوستی که خدا دوست دارد کسی را که باشد متحرک از آن آنکه سزایکند و

يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبَغْلِ وَيَكْتُمُونَ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا ۱۲

بیفرماید مردم را را بدول و بهان بداند آنچه را دادند خدا از بدی و بها کرده ایم برای کافران عذاب میسوزانند

مرد ها باشد قائم بر سا	هم چنان عطا بر شما	و نوحی ملکه از کل جهات	حاصه اخر عقل و ایمان و ثبات
مستحل از کمال داوری	داد سعی را سعی بر ری	مرد را سعی خرق بر دستان	داد از هر راه حلاق جهان
راش یکی از صلها در حاکم	که شد اتفاق از اموالشان	پس دهن قابل شایسته کار	که برآمد از پروردگار
حافظد امر جاب شوهران	هرس خویش و مال ایشان را	بر هراچه داشت آنها را نگاه	حفاظت از مایه در پناه
و ادکم بر سید ایشان انوش	پس آگهی بدشان از کار و روز	باشد ایضا خوف برمای علم	از قریه گر شایسای علم
پس از دان که آن دن در امور	هست رفتارش ز نظم و عزم دور	اول ایشانراست لازم و عطاوید	تا شود بر دم کلامی دلید
در مضام پس عائد اقتضای	بر ایشان دوری امی از حیل	دان بدو است تا مگر گردد کرم	بدشان بر خوشی سارید بر
یعنی ایشانرا رن باید بچوب	که حاکم شکد ایشان بکوب	تا بقیه از حال و از عود	بی قدری کورت احاطه حدود

در بیان سلوک بانسوان

این قدر هم هر علم خالست	دوره اجرای محنت اقدم است	ا. محبت سگ و کل سبیل شود	خلق زن گر کار باشد کل شود
پس اگر فرمان مرد از شوهران	پس بگوید از چاه ره بران	نزد آیها سوئی و ایراد ما	رفته رفته کج شود سبیل ها
ای سا دن کو دشوهر سرد بود	چونکه شد معلوم حرم او مردود	ور دستند از چاه ایشان یا اسیر	حق زردیون علی است و کبر
گر رود طبعی بکس در هر مقام	حوادث از طالع کشن انتقام	گفت باید دن که تنگین مرد	که کجید رونوش زور و خرد
من بر ایم گر دلی بر سرکت	تلاطم در جزا گیرد حنت	تا چسای دن که روی مردی	سعت گیری از بی نشو و کی
در غلط صد بلوا و افساس کن	بوسی هم بیم ده و افساس کن	چنان و هیچ ترسد از شقاق	صلح انگیزد هر اتفاق
تا میانی زامل - بدو و اهل دن	صلحان عهد بر وجه حس	گر که خولعی از این خیر و خلاف	حق دهد ما یب ایشان اطلاق
حق بیبهاست دانا و خیر	تا چه باشد صلح را در صیر	تدکی حق کید از هر حق	شرک هم باید بر چیزی چنی
هم کنند احسان و بر و والدین	هم خویش و خویشان حین	بال بر همایکل منصب	که حد از راه دست منصب
ذی حواری باز گوئی بیست	باز باری کو امین صحت است	شاید او باشد رفیق و همسر	یا شریک اخر تعلم در سر
یا که دن یا غمی باشد غلیل	همچو بکت بر اس السبل	آنکه دوراست از بد و اواف حب	امر آن شهره میکن و غریب
هم برستانان که بعد رده اند	آن ملکیت دست آورده اند	حق دارد دوست اهل کرو در	که خرامند از ره فقر و عباد
شکست از والدین و اقرباست	یا در هماغه فقیر و بیواست	فقر کرد بر عید و بر فقیر	غفلت و تفریکی آرد در صیر
رفته رفته ما که آن خلق بدش	سازد از درگاه عزت برکتش	و ان چنانکه کم بر رفیق و عمو	مکند انبیل خود بر حل اس
می پیوستد آنچه را پروردگار	دانه بر ایشان و فصل بشار	شکرشان بر نعمت و احسان رب	گفت انگار از رسول مص
ما شدم آمده هم بدویم دین		کافران بر عطای می همین	

وَالَّذِينَ يُتَفَتَنُونَ أَمْوَالَهُمْ رِئَاءَ النَّاسِ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ

و آنکه اطلاق میکند مالهای خود برای مردم و ایمان نمی آوردند خدا و روز بر پسین و کی که باشد بدو حیم

لَهُ قَرِينًا نَسَاءً قَرِينًا ۚ وَمَا دَا عَلَيْهِمْ لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَاتَّقَوْا وَمَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ

سراودا همراه پس همراهی است و چه بود ایشان اگر ایمان میاوردند و روز جزا را میترسیدند و از آنچه روزی بدیشان خدا و کائنات الله بهم علیما ۱۱ ان الله لا یظلمُ مثقالَ ذَرَّةٍ وَاِنْ تَكْ حَسَنَةً يَّضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا

و باشد خدا بایشان دادا هر سکه خداست یکصد بار دره و اگر باشد سکوئی مایه ایش و میدهد از رزق سر می

عظیما ۱۲ فَكَفَبَ اِذَا جُنَّا مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ بَشَیْدٌ وَ جُنَّا بِكَ عَلٰی هَؤُلَاءِ شَهِیْدٌ یَوْمَئِذٍ یُودَّ الَّذِیْنَ

برک پس چگونه باشد و شکایت نماید از منی شهادت را آوردیم ترا ایها شاهد آر و دوست بدارند آنکه

كَفَرُوا وَ عَصَوْا الرُّسُلَ لَوْ تَسَوَّیْ بِهِمُ الْاَرْضُ وَلَا یَكْتُمُونَ اِلَهَ حَدِیثًا ۱۳ یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا

کافرند و اطاعت کردند بشعرا که کاش میبود ایشان را میگویند پوشاند از خدا سحر را ای آنکسای که ایمان آوردید

لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَ اَنْتُمْ سُكَارٰی حَتّٰی تَعْلَمُوْا مَا تَقُولُوْنَ وَ لَا جُنْبًا اِلَّا عَابِرِیْ سَبِیْلِ حَتّٰی تَعْلَمُوْا

زدین نشوید عار را و شهادت مقاتل تا وقتی که ندانید آنچه میگویند و عیبت مگر رود کسان راه تا وقتی که عیبت

وَ اِنْ كُنْتُمْ مَّرْضٰی اَوْ عَلٰی سَفَرٍ اَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا

و اگر باشد بجزای یا بر سفری یا آمد احدی از شما از حاجت یا شادمانی کردید در راه یا مساحت

مَاءَ قَتِیْمًا مَوْصِیْدًا طَیِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَ اَیْدِیْكُمْ اِنَّ اِلَهَ كَانَ غَفُوْرًا ۱۴

آبی را پس نیم کس در روی رومی پاک پس مسح کنش و چاهارا و دستهارا هر سکه خدا باشد در گدازد آبرده

و آنکه مکنه اطلاق مال و حق دارد ایشان از پیش هر که شیطانت از و عیبت هم کند امان از بیل و صا

ما کسی گوید که ما را هم نگار او کرده هر رگی در خطا حرم بود که نودان مثل طول

حق خواهد کرد ضرر و ضرر پس بدیناری رو کند در خوشی از ام پس رسول را گواه

شاهد ایشان و باشی در مثال دوست دارد امیر آن روز مهمل تا ببیند آچنان روز ورود

به حدیثی را پوشد از خدا مؤمنان گردید دوری از عا در جنات همچون آتش دور

گر که باشد از مساحت رهنگو بر طهارت بست قادر ز آب پاک و آن بود انعام مسح دست و رو

حق هر کاری دلیل به است و ریا در رعای دواللال و روز آخرت و اجرای دی

د بود مشک قرین و محمدش داجه رودی کرده ایشانرا خدا به ریان دارد کسی گروا گداز

ما کسی گوید و عیبت از جواب گوئی از حق بست فوق حرم و حقایق ظن و خود اندامور

رشی تا کامل نیک آورده بش بر رسولان هم و رایی اشد هم مسح طم و انکام و کات

آنکه کافر گشت و طم رسول شوهی و ان شهادت از شهود در حضور امیا و اولیا

گاه مستی نهوش آید سلو از عار و مساحت الا در عور با حیات بست باکی در از پس سم بایش کردن بکاف

کافیت آن بر انفل و وضو خفرا دشمنو امیر دمه است در حسم حکم امیر این است

پس از هر بود مردمان هست همچون نشان احسان به دین بود اوست سحر

حق بود آگاه بر ایشان با کسی آنکه کسود حوامی حال آنچه بود در فون آن ضرر

او کرده هر در کفیف خود ورود مکی دو حدش گند پس چگونه است اولمور ارام

ما که هر پیشی را می با که باشد دین گواهی خجل اوس گردد راست ایشانرا رو

ما که هر پیشی را می با که باشد دین گواهی خجل اوس گردد راست ایشانرا رو

ما که هر پیشی را می با که باشد دین گواهی خجل اوس گردد راست ایشانرا رو

ما که هر پیشی را می با که باشد دین گواهی خجل اوس گردد راست ایشانرا رو

ما که هر پیشی را می با که باشد دین گواهی خجل اوس گردد راست ایشانرا رو

ما که هر پیشی را می با که باشد دین گواهی خجل اوس گردد راست ایشانرا رو

ما که هر پیشی را می با که باشد دین گواهی خجل اوس گردد راست ایشانرا رو

ما که هر پیشی را می با که باشد دین گواهی خجل اوس گردد راست ایشانرا رو

ما که هر پیشی را می با که باشد دین گواهی خجل اوس گردد راست ایشانرا رو

ما که هر پیشی را می با که باشد دین گواهی خجل اوس گردد راست ایشانرا رو

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أَوْتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُشْرُونَ الصَّلَاةَ وَيُرِيدُونَ أَن تَضَلُّوا السَّبِيلَ

آیاتنکسی • آنکه داندند هرگز از کتاب میرد گره را و میبایست که کم کنیشتا را را

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا وَكَفَى بِاللَّهِ نَصِيرًا^{۱۸} مَنِ الَّذِينَ هَانُوا بِعُرُوفِهِمُ الْكَلِمَ

و خدا داندارست بشن شما و س است خدا پلور و س است خدا پری کسه از آنکه چودندد س کرداد سحر را

عَنْ مَوَاضِيهِ وَيَقُولُونَ سَمِعْنَا وَعَصَيْنَا وَاسْمِعْ غَيْرَ مَتَمَعٍ وَارْأِنَا لِيكًا بِاللَّهِ^{۱۹} وَطَعْنَا فِي الدِّينِ

از حاشایش و مگوید شیدید و غرقای کردیم و شو غیر شوده و مپستد مارا بجدی و ما پلطان و طاعت دادر دی

وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَاسْمِعْ وَانظُرْنَا لَكُنَّا خَيْرًا لَّهُمْ وَأَقْوَمَ وَلَكِن لَّمْ يَلْمِهِمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ

و اگر آنکه ایشان مکنست که شیدید و رمان بر دیم بشو و مپستد مارا آید بود هر رای ایشان و راست و لیکن است کرد ایشان را سبب کفرشان

فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا^{۲۰} يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ آمَنُوا بِمَا نَزَّلْنَا مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ

بس میگوید مگر ای آن کایکه داندندند مارا کس را و آید چه و ر س تانیم پلور سده را آید چه را بشهت بس را آنکه

أَن نَّظْمَسَ وُجُوهًا فَرَرْتُهَا عَلَيَّ آذَارُهَا أَوْ نَلْزَمَهُمْ كَمَا لَمْنَا أَصْحَابَ السَّبْتِ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ

محرور دایم روپا را را پس بر گردایم آید را غلطان ناست کم ایشان را هجاست که است کردیم پلوران شعرا و باشد اس خدا

مَقْضُولا^{۲۱} إِنَّ اللَّهَ لَا يَبْصُرُ أَن يَشْرَكَ بِهِ وَيَبْصُرُ مَا تُدْوُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاءُ وَمَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ

کردندند هر سبست که خدا می آید که شرک آورد شود او می آید آید چه و تر است از رای هر که بخواهد و کبر شرک آورد و دایم سبقت

أَفْتَرِي أَلِمَّا عَظِيمًا^{۲۲}

از کمال دگله رو کرد را

هیچ آیا دیدی آمل ای حید	گر گشت آسار را صید	گره را میرد از هر قل	هم شیدا دور خواهد اوسیل
حق را عادی شد ادا را است	ر شما دروغ دشمن پاوار است	دوستی را حق س است اور بری	هم ود کالی نه هر پاوری
وان کمال کر عادی و اسم	می نگرداد از موضع کلم	از پیر می شیدیدی چود	هر سحی ضرب میکردد رود
آمد این آیت که حریم لایم	هست چون تعریف و وای ارمط	حت احد هر چه در تورا یه بود	مصرف کردد از و صحن چود
همچنین حرف قول مؤمن	میکند از بل و دای خویشتن	شد سماع و عیبا قولش	بود ارمکان اندر حوشش
پس افعال توه شیدیم هم	اک فرمان کی بریم اوبش و کم	هم نه و اسع غیر مسح میرد	طاعتان از رافتا آید مدد
می آرا بشو و باور مکن	دانکه اورا بپست غری در سخن	را هارا و دووه است احتیال	ضد ایشان بود طمن و احتیال
طاهرش بینی که در مافورگر	لک بلطن بود مقصود دگر	ر دایشان بود رمیها چنین	لیک نه مقصود استنیزا دین
ور که میگفتند شندیم ما	هم مطمعم آنچه گشتی ار خدا	هم حلی رافتا اندر سکلام	بود و اطرنا را ایشان نه
هر ایشان غیر و اقوم بود لک	لست حق بودنشان در کفر یک	بش از ایشان نگردد الا کی	یک موجد هست بش از عاقلی
ایکسانکه داده است از حق کتاب	ر شما آید ایمان بی حیل	ر هر آنچه ما مستقیم آن	ر رسول و سده خود از بیان
وان موافق هست با چیزی که بود	با شما پس که تورا یه ای چود	قل از آنکه رویترا منطس	ما کیم اهی که محو ممکنی
پس نگردام آرا بر خدا	زایل اهی گردد استعاده ها	یا کم آن قره را لست چنان	که لعل ست و اصحاب آمدان
اسر حق مقول پس کائن است	کتب خواهد و افق آنچه کائن است	حق غیر اندر شرک از هر کی که سواست	هر گله را هشتاد هشت گراست
و آنکه بگرفته است ایلوی پاو	ر گلهای بی پروک آوردند و رو	شرک اندر رد اهل معرفت	فد بود سؤ ذانت و صفت
گفت زارو ذب را بستم نهام	یک شرک بپست منظور او کلام	ز آنکه آن شیئت بیست و سوس	ی غالی کائن شور رایل رکی
هست ممکن حله را کردن بدل	ی که نه با شکل را امر متل	شرک اکل از وجود واحد	ی ذوبی کائن رحمت خلقت

أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ يُزَكُّونَ أَنْفُسَهُمْ بَلِ اللَّهُ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَلَا يَذِلُّونَ قَلِيلًا ۚ أَنْظُرْ كَيْفَ
آيَاتُكَ مَكْرِي بَأَنَّهُ بِأَمْرِهِ يَكْسِبُ مَا يَكْفِي وَكَفَى بِهِ أَثْمًا مُّبِينًا ۚ أَلَمْ تَر إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ

اگر ایستادند و ستمشانرا شکستد بآنکه ایستادند و ستمشانرا شکستد و ستمشانرا شکستد و ستمشانرا شکستد و ستمشانرا شکستد
يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَالطَّائِفَاتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا ۚ

ایمان میآوردند بجهت و طافوت و میگویند از برای آنکه کفر شده که آنها هدای ترند از آنکه ایمان آورده و را
أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَمَن يَلْمِزْهُمُ اللَّهُ فَلَنَاجِدَنَّ لَهُ نَصِيرًا ۚ أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ

آن گروه آمدند که لعنت گردانند بر آنها و هر که لعنت کرد خدا پس هر که خواهی بعت برای او باری کشند آیه را ایشانرا میستاز بدشاهی
فَإِذَا لَا يُؤْمِنُونَ النَّاسُ قَبِيرًا ۚ أَمْ يَصْدُقُ السَّاسُ عَلَيَّ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ قَدْ آتَيْنَا آلَ

پس آنکه عیبهم در میان را خبری آید معصوم در میان را آنچه را نشانرا خدا از صل خود پس بخلق دادیم آل
إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مَّلَكًا عَظِيمًا ۚ فَهُمْ مِّنْ آمَنٍ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَّنْ صَدَّ عَنْهُ

ار ابراهیم را کتاب و علم و حکمت و دادیم ایشانرا بدشاهی درک پس ایشانراست که کرد و در میان ایشانراست که گماز است از آن
و كَفَى بِهِمْ سِيرًا ۚ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كُلَّمَا تَضَيَّتْ جُلُودُهُمْ

و سست دوزخ آتش فروخته هر ستم که آنکه کفر شده بآیههای ما رود باشد که بد ایشانرا در آتش هرگز چشود پس نشان
يَبْدُلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا ۚ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا

صل میکنند ایشانرا پس تنهایی را آنها تا چندند خدا را هر ستم که خدا باشد غالب درست کردار و آنکه گردید و کرد کارهای
الصَّالِحَاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ

شایسته رود و شد در آوریشان در تنهایی که در رود در ریش و آنها حادایان دواها همیشه برای ایشانست و آهسته با کبر
و ندْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا ۚ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ

و در میان ایشان در آید باینکه هر ستم که خدا را می کشد باینکه گرساید امانت را و اعطی و چون حکم کنید میان
النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيمًا بَصِيرًا ۚ

مردمان آنکه حکم کنید عدالت هر ستم که خدا خوب است بسمیع و بشیر این هر ستم که خدا باشد شوی بنا

هیچ دیدی آنکه حق نباشد را چو چنان نهد بر حق اقرا یا در ایکه ما خود اند الهیهم چون شدند از به ایمان بترست بخت حق و آرد و طافوت دای بت بر ستمد ایشان در عهد ت برسی هست چهر دوشاخ آن کرد از اعلی بر اله به بود را بدین نوع اعتقاد یا برید ایشان حد بر میان	پاک سازد بلکه ذات ذوالکرم که مستحق حرم روز ما بشد هیچ ایشانرا تودیدی ای حبیب هست در جهت و طافوت اختلاف آن بود از پیش احمد اهل دین این چنین گوید کاین دین پست است این گماند آنکه خشان کرده لمن یا که ایشانراست از شاهی نصیب پس شوعار و نصیبر زعم خویش کآن بودن یا کتاب و بیعت است	پاک چون خواهد ارجح و غطا این بودان از شب و زحفا وین بود روشن گلفی و آگهی دیوشان کرد الهی طافوت مست صورش آن ساحران و کاهان یا گروه مترکین یعنی یهود از روی کاهد نموده اختراع چون خداست خصم دیگر است راه که سی گرد و شاه امروا آچه خشان دانه از فضل میان	هر که خواهد چون هر سم حرم شیدا روز باشند باز رب کز کتاب آخویرا بودی حبیب حق امانت است اسل یگراف متفق گفتند هم با مترکین از مسلمانان که رسم دیگر است نیست یا دراک حق فرموده من یا در ملک این بیلازا قریب از قریب است اما که اعطایان عیش یا در حد عزت است و خست
--	---	---	--

آل ابراهيم را دلتيم هم بود و ايشان كسى كز قبول
نار فروزه را او در خواست
پوسته لسان ز آتش فروخته
جلدها را گشته اند لوباب
باز ينده يرمه ديگر بجلات
منجمله هر زمان زان شتون
يعنى آيد نوع ديگر در خود
ايست سر كذا "صحت جلود
حق بود غالب بهر كارو حكيم
زودشان سلام داخل در" جان
هر يك از طر اضر اسى مستر
طه تر هر شئي و وج سبب
امران باند باقى ا جا
مظان اشارت انصاف حداس

لذات کتاب و حکمت و ملوک و خم
کرده ابرای از حداد از رسول
کآن شرای رفیع و ج کفایت
هر چه گردد یمه بینی سوخته
هست رجم و طبعیها حجب
وان سجاات آرزوها هوست
سورت دیگر جو آید در خون
وان حلی سست گردد درخود
کبد سلزد خدایش درخود
هر کرا بر جا دهد امید و یم
که رود بی هر ها از زیر آن
انیمه و همتی خود نی اثر
فاند و هم حکمت و خاشیت
در وی ازواج مطهر باشد
سایر وره درجست کجاست

هست زایشان پس کی کارآورد
 یس بسته رزایش دونهست
 آنکه کافر عد یاهی ما
 حق کند آن چله بر دیگر بدل
 هر یکی ذری یرده ما کرد یو
 هست بهان در توغی بهزار
 زانیک از اغی نشندان حد
 همین اوصاف فشت دیگر
 وان برونه از شلرو از احاب
 وانکاسکه بگرونده از تات
 وان بود جات اسبه و صفات
 هر که گیرد اندران جت مقام
 یست دوری فخلو و قمارا جمال
 بدن دهن باشد طاعت جان
 بنیاد ایران حق با سبل

بر نی اغان و برحق کرده و
 کآن زهر کافران عکس غیاست
 زود آفرش جل و بر و با
 از بی پشای صنان و عمل
 منزل ماند و انفال جفا
 هر یکی را هم شون پیشل
 مردم او را صورتی از تو رسد
 یرده ها پشتد هر یک در یرت
 ناچشد این بدلان طعم ضذاب
 کرده اند اعمال یک اخر حیوة
 جاری از هر یک وجود ممکات
 یک سر "علم الاسما" تمام
 هم به تیر و شت ی زوال
 داند عائد در آن طای غلب
 رد ثابت آن اماضل لعل

در بیان حفظ و رد امانات

آنکه درود امانت کامل است
حق دهد بیکو شلوا و عطوفند
هم بود مینا کند ار رد آن
زود شلوان این طلسم بد کلمه
ملورش میکرد از دامن ابا
رد کن آرا باز بر من کزیر
آمد این آیت که هم بر صاحبش

از رسوم آدیت غافل است
ناکند افعال بگو را پسند
یا طبع دارید چیزی در نهان
زانکه سجای بارت او را رسید
تا که برد آخر بزد مصطفی
این میراثم رسیده در سر
ده امانت را بسطت مصطفی

میکنند از حکم بی سرمدی
بشود حق آنچه میگویند بی
حد قطع مکه حتم الرسای
به کلید آن روز و دلدوش
گفت این فاشد احاطت از مدت
خواست تاهاش گیرد از رسول
داد روی محمدین هم تا کون

عدل و احسان امد آن یاد جان
در قبول آن امانها ز کس
خواست مفتاح حرم و از آن و این
وقت کارد جانب پیشبرش
چونکه میدانم امور فوالت
شغل حجابی نکرد از وی قبول
هست در آغوش این شغل و شغلون

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي

ای آن کسب که فرمان‌برداران و فرمان‌برداران رسول را و صاحبان اسرار و ازشما پراگر خلاف کنید در

شَيْءٍ قَرُوءُهُ إِلَى اللَّهِ وَالرُّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا^{١٧}

چیزی پس برگرداند آرا بعدا و رسول اگر باشید کایان آرد بعدا و روز بلزین آن هتر است و بکو و خاویل

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ

آیا ندیدی بانها که گمان میکنند که ایشان اربابان و پادشاهان و فرور ستارگانند و ایشان تو را خواهند که

تَتَّعَاكُمْ إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا ١٦

داوری برهه بسوی طاغوت و بتفنیق کفر و مذهب و کفر شوند بان و میفرماید شطآن که گمراه کنند ایشانرا گمراهی دوری

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ دَأَّبَتْ الْمُنَافِقِينَ يَصُدُّونَ عَنْكَ صُدُودًا ٦٠

وچون گفتو در این باره که میاید بسوی آنچه و فرستاده او بسوی رسول می بینی مناقضه را که باز مبدارند از تو تاز دانشی

فَكَيْفَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا قَدِمَتْ آيَاتُهُمْ ثُمَّ جَاءُواكَ يَظْلِمُونَ يَا اللَّهُ إِنَّا آَرَدْنَا إِلَّا إِحْسَانًا

پس چگو باشد و فکر سدان از استیسیب آنچه پیش فرستاده پشیمان پس باید بسوی تو قسم مغرور جدا که هواستم مگر نیگولی

وَتَوْفِيقًا ۛۛ اُولَئِكَ الَّذِينَ يَسْلَمُ ۛۛ مَا فِي قُلُوبِهِمْ قَاعِرُونَ عَنْهُمْ وَاعْلَمُوا فِي اَنْفُسِهِمْ

و موافقت بهر ساین آگاهانه که بداند خدا با وجود دلای ایشانست پس دیگران از ایشان بندهما باشد او یکی از برای ایشان در غفلتشان

قَوْلًا يَلِينًا ۛۛ وَمَا ارْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ اِلَّا لِيُطَاعَ بِاِذْنِ اللَّهِ وَلَوْ اَنْهَمُ اِذْ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ جَاوِزًا

گفتاری اثر کنند و فرستندیم ما هیچ رسولی را مگر تا اطاعت کند و بفرمان خدا را اگر آنکه ایشان تکلیف کنیم کردند بر خودشان آمدند نه ترا

فَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ ۛۛ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوْجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا ۛۛ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ

پس آمرزش خواستی از خدا و آمرزش خواستی را ایشان رسول را بپایندی خدا را تو میفرماید پس بجز پروردگار تو که ایمان نخواستند داشت تا آنکه

يُحْكَمُوا فِيكُمْ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجْعَلُوا فِي اَنْفُسِهِمْ حَرْجًا مِمَّا قَصَيْتَ وَيَسْلُمُوا تَسْلِيمًا ۛۛ

حکم کنند بر اندازد چه خلاف شود میان شما پس باید در خودشان تا خوشنودی از امیه ستم کردی و گردن نهید کردن نهایی

در تحقیق اولوالامر

هم رسول اکرم با احتیاج
هست محمود رسول ذوالجلال
لک این لوح از اساقست صاف
تا شناسی از نائب صاحب
باشی حیدر است واحد است
هر زمان پنهان و پیدا والسلام
بر رسولش یا که در حین جود
فرس آل و اعلیت آمد مثل
هم پرورد آخرت در اعتقاد
سوی ایشان که پریم مشر
واحد بر پیشیارا داده ایم
وان بود یکپای این اشرف در پست
بود آن کاکه در ارتعیر او
از ره اشتقاق با قول ملین
بر مناقق دیو بنی دهرش
همو امراض غمرازیل از صلی
رنج و اضوهی یافاش صمود
در حق پشیر بیکو سرشت
که تو را دارم پس احترام
ف که سر پیچم از فرمان تو
آچه ایشانراست بهمان در تقوی
از تلق و کذب در سوگندشان
زاورد بر دیگران خوف و هراس
چرا که امرشرا کنت از جان قبول
که بخود کردند ظلم اخر سابق
وان طلب نکرد پشیر ذ رب
سوی خود تو پشیر و مهربان
بین خود در دفع غرقای ستم

واحد آمد طاعت حق بر عباد
آنکه احد صفت و علو کمال
هست اقرون در اولوالامر اختلاف
امر را اول بدان از مطلبش
صاحب آن مراتب ذوالایدهاست
صاحب دوراست تا يوم القیام
بالحق امری بر کتاب و حکایت
وان کتاب وستو احیاء و عتل
گر شا شاید مؤمن رخ خدا
ای محمد ص از تعجب در مگر
هم پیراچه بر تو فرستاده ایم
که حکومت سوی طاقوتی برت
وانگهی ظهور بر تکفیر او
آن دور و پیرا چو گوید اهل دین
یا بعضی که کنت یضیرش
میساید از تو امراض ای ولی
پس بگو ماست از برای ایشان رخ نمود
دستهای پنی که فکرهای زشت
لکه بود از حسن و توفیق سام
قصد ما میبود پس شان تو
داد آنکو واقعات از شت و خوب
از تو شاید گر که جمعی پندشان
پنی آن قولی کرو ترسد ناس
ن فرستیم ما هرگز رسول
ور که ایشان پنی ارباب خلق
از خدا کردند آفرش طلب
پایندی حقیقت را عیان
تا تو را سلاطه از هر ره حکم
وان شد ایشانرا بپیرا اختلاف

از خدا و از اولوالامر و رسول
واحد آمد طاعت از عشق و اصول
تا قیامت غول و لش یا امام
رد طاقل مشته پنی که بیست
از مقام غیب یا ملک شود
هست در امرای احکامش معین
رد بسوی حق کید آن میلاف
و امیه ایشان وارد است از ستمش
در مطلق که نمایند اشتغال
از خیال ص و قلوبلات خود
هستشان اعلان حق زلف از خود
خواستن ایشانرا زهتل پست رد
خلعش باشد پیرا همیشه دیو
سوی گرامی دور از دهاشان
سوی آن حکمی که نزل از خداست
که کنی رحمت تو بی جور و فساد
وین سرخشا بست از دواعی علاج
سوی طاقوت از ناسم که پیر خویش
کآن نمود از سستی پیوند ما
میگردد در حضورت از اشتغال
بست در سوگندشان بیکو فرورغ
تا که ستمت بخلاف نشان
در غوس خویش با قول رسا
لازم حکمت بود وعد و عید
بدلان از ترک امرش کافران
از نعمت آمدند او بر تو زود
مغترت را حق زوی کردی قبول
کاین بود و وین بود و اعلان بحق
در هر انچه بیکه داند اختلاف

مؤمنان باشید تابع در قبول
صاحبان امر را حد از رسول
هیچ دوری هست خالی دین گرام
خود او اولوالامر است بس طاهر که کیمت
هست امر از حق صرف درو سود
پادشاه عادل از حق در زمین
پس چیزی گر نباید اختلاف
هم پس از وی بر کتاب و هرنش
حجت است این حار و دفع نزاع
این شما را بهتر آمد در سد
مؤتمنه امنی که از پیدار خود
با وجود دعوی ایمان بود
که بود ما او پنی هم پشته دیو
دیو خواهد تا برد تا گلهشان
که پاید این ناسم را راست
میکنند امراض زان حکم از خدا
هست امراض مناقق از لجاج
دستهایشان آچه فرستند پیش
پس تو را آید با سوگند ما
تا بلند از ما صدائی در نزاع
این گروه اهل تقلید و دروغ
پس کن امراض از قول علوشان
گو بر ایشان مرچه گویند از خطا
اندر آن هم بیم فاشد هم امید
خلق فرمانش باذن حق برد
میلشان در حکم بر طاقوت بود
پیر ایشان سواستی پنی رسول
پس رب تو قسم ای ذو سن

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا خُذُوا حِذْرَكُمْ فَاتَّقُوا ثُبَاتٍ أَوْ تَقَرُّوا جَمِيعًا ۚ وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبْتَغَىٰ

ای آن کایکه ایمان آورده بگردید سلاح را پس بپوشید و یا برود و در جمیع و هر سبکی از شما را بپوشد

فَإِنَّ أَمْثَلَكُمْ مُصِيبَةً قَالَتْ أَلَمْ يَأْتِ اللَّهُ عَلَىٰ آلِهَتِهِمْ كُنْتُمْ مُشْرِكِينَ ۚ وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ قَضَاٌ

که در میان شما کسی را که بر سرش برسد ایستگاری گفت چنین نام کرده اند بر من و آنکه که بودم با ایشان حاضر و اگر بر سرش برسد غلبی

مِنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَن لَّمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَوْهَزَ فَوْزًا عَظِيمًا ۚ

از خدا را بپوشد و بپوشد که او با او بود میان شما و میان او دوستی ایشان من بودم با ایشان پس بخود میفرمودی بزرگ

فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ ۚ وَمَنْ يُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيُقْتَلْ أَوْ

پس باید کارزار کند در راه خدا آنها که خریدند زندگی دنیا را با آخرت و هر که کارزار کند در راه خدا پس بکشد خود

يُقْتَلْ فَسَوْفَ نُوْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ۚ وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ

بغالب آید پس زود باشد که همیشه زدی بزرگ و چیست شما را که کارزار نکنید در راه خدا و در استضعاف از مردمان

وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمُ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ

و زنان و کودکان که میگویند ای پروردگار ما برون بیاور از این قریه که استکبار است اهلی و بگردان برای ما از

لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا ۚ الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا

دست یابوری و بگردان برای ما از دست یاری کننده آنها که ایمان آورده کارزار میکنند در راه خدا و آنکه که کفر شدند

يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الظَّالِمِينَ الْقَاتِلِينَ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا ۚ

کارزار میکنند در راه ظالمین پس کارزار کنید با دشمنان دیو و جیم بدو سبکی مگر شیطان باشد ضعیف

ای گروه مؤمنان آلات حرب چله پس بپوشد شتاب از رجال و از شما صد کسی که در جنگ آن مطابق گوید این از ذوالن ور شما را آید از حق حقی یعنی او را ما شما خود و داد کرده احد چله پس بر شما آن جاعت مؤمنان از حید پس کند دل غلب از اگر استان آنکس که میفرودند از یقین و آنکه روگردان ازین کارزار غالب و مغلوب او را ضد است ضد شایسته را بر جان بدگست هم در استعلا آن مستضعفین ک شود از رحمت حق پیرم تا نکرد آن گرفتاران خلاص کای خدا این قریه ما را دستان هر ما بیکوست از روی خود شد دلی آن جاعت مستجاب	ماز برگردید بهر قتل و ضرب جنت یا فرقه فرقه در قتال باشد ایشان را رقت سوی جنگ مستقل و صنی از پیر من از غیبت یا که قطع و حرنی تا کند یاری شما در جهاد که مرد او با خود از هر خوا ست میکرد از شد و شد از یقاتل فی سبیل اللہ این حیوة دیوی بر دار دین دوره حق کشته شد پس از اقتضای کند و کشته شدن پیش یکست اوچه شد مردی که زده گشت که اسیر کافرانه و غنیم خود شما آزاد و ایشان زیر بند همچین باشد سلطان ملوناس کامل او باشند ظالم بر تحت می بگردان تا کید ملوا مدد کرد فتح مکه احد با شتاب	کآن شما را از هر در دشمنان پس آنی بود که باشد مصلحت گر که آید مر شما را غنی که نبود با مسلمان جنگ با دشمنان این چنین گوید زود از غیبت تا مگر چیزی رسد کاش با ایشان بد من در قتال زنان کشته حق در ایشان رحمت پایده ای بر قتال آورد رو میفتد این داور قاتل را ز دست یا که غالب شد دشمن می زیم ضد او و دشمن جان بدگست مر شما را جانت از مردان کار از رجال و از نسل خود و کلان از رحمت مؤمنان فوق سر کآن اسیران باشد بدو سوز یاری از این قریه کای خلاص هم بساز از دود خود بپوشد آنکه اندر دست احد با اسیر	باشد اسباب حذر دهر مکان در قرق یا که جم از هر جهت ز انهم و قتل زاهد فونی پای بنیم بعد از کتی جنگ که مودت یحسان گویا نبود بر شما این حرفتان هست از ضد بر می تا هرة ذین ذرمال از بی ترغیب مؤمن بر جهاد اهل ایمان در ده دین با هو بر سرای آخرت کآن با نیراست میفرمود زود اجری پس عظیم یش او در خون خود غلبان است که باشد میلان بر کارزار تا که ایشانند اسیر کافران خیزد زد لیکن نبرد یک مطر می باند از شایانگ تا بپوشد متی بر ما گذار از غنایان پیر ما باشد یثلی از حد شد بر اهل مکه زاسر حق لیر
---	--	---	---

آنکه آنکه بگرویده آشکار
پس برده از دوستان دیوسر
آنکه دائم در جهاد اکبر است
انگیز گر یا فشاری در غواش
غزو و لورش در قابل یکم است
مرد این میدان نباشد هر تنی

میکنند اهر ده حق کارزار
نیست هیچ از یک شیطان ستر
و اقب انوسوس خس ابراست
نست برپا هیچ جواسم و عراث
آنکه با آدم شکید رستاست
کو مگو جود دل شیر افکنی

کافران هم میکنند از مثل تنگ
آچه بنیلید باشد جز غریب
در نظر دارد نمود شیر و بر
برگنشه های وهوی شیرویل
وانکه باشد لوحید و ست حد
گفته ام از روز اوصد بلرویلز

در ده طاقت با اشار چسک
میکرود در مرد از یک هب
چون کنی و نیست غیر ازوش غیر
مانده است از پهلوان با سیل
زود افتد آن یک را در کند
گفت خواهم چون باو دلم باز

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ

آیا مگرستی یا آنکه گفته شد ایستادند دستهای خود را و برپایند نماز را و بدهند زکوة را پس چون نوشته شد بر ایشان

الْقِتَالَ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَغْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كُتِبَ عَلَيْنَا

القتال پس یزده از ایشان میرسد از هر مصلی چون ترسدن از خدا ایستادند در ترسید و گفته ای ورود گدما را بر او خشتی بر ما

الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلَا تظْلُمُونَ

القتال از کز ما بر آفرید ما را تا مدتی نزدیک بگو بر خود داری دنیا را که بخت و آخرت بهتر است از برای آنکه برهیز کارش و مستکرده عتود

فَبَيِّنَا ۚ أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ وَإِنْ تُصِيبِهِمْ حَسَنَةٌ

مقدار مصلی بر ما باشد درمی باشد از هر یک و اگر چه باشند در برجای مست استوار او اگر رسد ایشان حوی

يَقُولُوا هُمِنْ عَذَابِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِيبِهِمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هُمِنْ عَذَابِ اللَّهِ قُلْ كُلُّ مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ

میکوید این از رد خداست و اگر رسد ایشان ای میگوید این از درد و است مگو همه از در خداست

فَمَا لَهُمْ لَا يُكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثًا ۚ ۱۱ مَا أَصَابَكَ مِنْ حَسَنَةٍ فَمِنَ اللَّهِ وَمَا أَصَابَكَ مِنْ

پس چیست بر این گروه که در یک نیست گفتند سعیرا آنچه میرسد تو از حسانت و آنچه میرسد تو از

سَيِّئَةٍ فَمِنَ تَقْدِيرِكَ وَ أَرْسَلْنَاكَ لِلْبَّاسِ رَسُولًا وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا ۚ ۱۲ مَن بَطَعَ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ

بدی پس باشد از رحمت و فرستادم برای مردمان رسول و من باشد خدا شاهد آنکه اطاعت میکند پسر را پس حقیق اطاعت کرد

اللَّهُ وَ مَن تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا ۚ ۱۳

خدا را و کی که روی گردانید پس فرستادم را ایشان نگذاشته

سر نمکردی هیچ آیا و طر
بر ناز و بر زکوة آرید و
از فال مشرکان پس هر اس
ضبط آتش بود ست و امانش
تا زمان موت در یک از چه رو
گفت او تا باید اس از ذوالجلال
پس بر ایشان گفت حکم کارزار
تا زمان موت و این از بیم بود
شاید ایشان بوده بر دل یا بلب
کاین متاع دنیوی باشد قبل
بر کسی کز شرک بریزد و می
یکد اندک آن وقت خروج
گفته گشت پس چنگ از این فاش
بدل گفت این نه فلان از دست
و از فراوانی و غیر بشمار

سوی ایشان چون که گفتی از سر
تا رسد بر حاکم موت باشد و
و دشان آتش که از حلق می
ن که بود از اسحق اگر ایشان
لزمان شکافت رجال خود او
مصلحت با مشرکان نمود قتال
آمد این از هر ایشان با گوار
ن ذکره از اسر سلطان و وود
تا که باشد ترک نظم و ادب
که تمنع زان برید از هر غیل
بر شما باید سم و لود کمی
گرچه میباشد در حکم بروج
بهر از زمین بجواری دور فاش
بل گراف از قدوم احد است
هست گویند این نزد کردگار

دست و داد و یک از کارزار
هرس چون کردید ایشان قتال
بلکه حوی دان سبت سحر
راش بگنجد از چه رو پرورگار
و مهاجر کارزار ادا گشت تنگ
چون در مکه بر مدیه آمدند
با بی گفتند چون ملا صاف
و دشان خوف از قتال مشرکان
لاجرم آیت رسد از ذوالجلال
آخرت بهر که دار باقی است
پس میدیدند از موت ایمان
وقت بچون دهن روح از زمین
شد نبطی چون شرب مصلی
آمد این آیت که کریم رسد
و در رسد تنگی و قسطی و بی

تا که فرمان آید او پروردگار
زان برسد بهی از رحال
ن و صعب دین که انصرش
کرده رس ما ارضا کارزار
از پیر خواستی اذن حاک
و ز شرور مشرکان این شد
حق مدارد از قتال و اوصاف
که فرون بودد از ایشان البیان
که مگو بر ترسانگان از قتال
مرح حود تا حوة ساقی است
هر کما باشد با جاریه آوران
بست در وی هیچ تأخیر ز من
شد گران آسفال قله و جوعا
سوی ایشان از قیوس بیدد
هست گویند این زتن احدی

گو بر ایشان ای نبی و صمه
تا بپند آتیه باشد مثل
لیک نیکی ها که بر او میرسد
وین مثلانی بست با آن که بود
بی تفاوت تلفت ، غور و شد و سود
کر تو کوئی ز آفتاب این دور
گفته ایم این را ولی اربوبیان
روی خود د آتیه پند هر کسی
آب مدی ر چین روید گاه
گر بگوئی رسته از آب آن بپشت
حتمال هر وسودی را دهد
نبی رحال و عرش مموی
ر کوهی هم بود کاهی سخت
و انکه کرد اهراس نرسدند حق

قبیله وسط از نزد حق باشد همه
بر حقایق زین کتاب مشغول
باید آرا دانی از رب الابد
چله از حق هر چه هست از یک بود
رگل و سرگین بنیعی خود
راست گوئی شد جو کشف هر دو نو
میکنم از هر تأکید و مثال
تا شود رحمن و قیام آگاه می
تلع و شیرین سوله و ملوله ای باده
ور که گوئی بوده از او هم رواست
از ده هستی نمود از غیبه بد
هر دو را وارد شود بر مستوی
در رسالت ر روح و روشت
سوی ایشان که گمان در حق
از تو تبلیغ است در احکاموس

پس چه حالت ایضا چرا که هیچ
تا بپند از بیان برتری
ور که مکره می رسد انشی است
ذات که اشارا زین امداد است
ناشی از سرگین شد جزوی زشت
ور که ز این است هم کوئی جاست
زانکه تکرار است ر روح دگر
بست در آتیه نقش خوب و بد
آچه باشد اصل از حک و وحش
آب او را میباید قریب
از خودش شس گیرد فین دور
ما عودیت بطبق شود رسول
هر که فرمان از بیس برد او
بست جی خط فکر نماند
بست واحد ر تو حل مارکی

نیست قری سوی لهم انکر بیج
فین وسط از حق بود زدیگری
که قدم نگذاشتی بر جا دوست
بی مدد هر هشتی مسمو به لاست
و زگل آن طبع خوش روی بپشت
زانکه شس انبوی خوب بود جاست
گله لازم هر چند نظر
خوب و بد روی شود ز آگیند
آفتاب و آب هم روی اندیش
بر پروز طبع و شکل و رخسایت
و ان خطاک کوری و نقد خود
تا کسی تبلیغ احکام و اصول
برده فرمان از خدا یکسکو
فرس بر و تا عالمی رانسان

وَيَقُولُونَ طَاعَةٌ فَإِذَا بَرَأُوا مِنْ عُنْدِكَ يَبْتَغِي طَاعَةً مِّنْ غَيْرِ الَّذِي قَوْلُ اللَّهِ يَكْتُوبُ مَا

و میگوید فرمان برداریست پس چون برودند از در تو

يَسْتَبِيتُونَ فَأَعْرَضَ عَنْهُمْ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ۝۸۰ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانُوا

تدبر میکنند و بر سر دیوی بگردان او ایستاد و توکل کن بر خدا و وساست خدا وکیل

مِن عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا ۝۸۱ وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِّنَ الْأَمْنِ أَوِ الْوَقْفِ أَذَاعُوا

از رد غیر خدا هر آینه صد در آن اختلاف بسیاری و چون میاید ایشان را امر ای ای

يَهُ وَيَوِّدُونَ إِلَيَّ الرَّسُولَ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِّنْهُمْ لَعَلَّهُمَ الَّذِينَ يَسْتَبِيتُونَ مَعَهُمْ وَلَوْ لَا قُلُوبُ

ر گرداند آرا سوی رسول و سوی صاحب امر ایشان هر آینه بدانشان که اساطیر بگردان او ایستاد و اگر دو فصل

اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ رَحْمَةً لَا تَأْتِيَهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا قَلِيلًا ۝۸۲

خدا بر شما و رحمتی بر آید بی روی میگردید شیطانی را که اندکی

با تو گوید از تو ما را طاعت است
فرقه د ایشان هم گوید باد
هشتان پیوه از شرک و طاعت
ر امر او پی کرام الکاتبین
حکم بر نقل است اشارا و لیک
اوست کاهی بر امور بدگال
کر که بود از رد فیر حق در آن
زانکه مجاز است گفتار بشر
بر رسول آن به که بگردد طار
میرسد آرسول منجیب
آمد آیت که گذارد این عبر
هر چه تا باشد صلاح افتا کند
همچین برسد علم مخل و شرع

هم در استمرار طاعت متناهیست
غیر از آنچه با تو گوید از مجاز
جست گفتار دور و بیان حشر و طاعت
میوسد آتیه هست از طاعت و کین
هر استمرار دین سراسر است یک
همچین بر دفع شر این و آن
باختی اختلاف از هر شان
از تنقیز زرد ارباب نظر
هم اولوالا امرش که هستند اهل دین
چون بجای لشکری در خیمه شب
باز بر روی رسول از خیمه شر
و صلاح اخلا بود انشا کنند
از اولوالا امر و رسول و اصل و فرع

حواکه بیرون میروند از پیش تو
با غیر از آنچه تا ایشان سخن
حق گوید آنچه را او کارها
پس بگردان روی ایشان امانت
کن توکل با خدا کو هست س
بست هیچ آیا تدبیر خلق را
از رسوم و لفظ و سنی و د ظلم
چون بر ایشان آید امری زایمی
تا که دانند آنچه ز دست بطاعت خود
بر ارجاف از شکست و قتلشان
هم اولوالا امر آن سالارها
حاصل آنکه گفت اسرار رسول
مر اولوالا امر آن اتی عشر

شب که با هم میشدند از حق
گفته گوید با هم از حق
میکنند امر ش با هم از اخبارها
بر تو بیز قیامت واجب اجتناب
بر امور بدنگان در همه نفس
اندر این قرآن بر من و چا
هم ز قانون فصاحت در کلام
یا در خوف افتا کنند از رموز
صفت آن گوید طراز نیکو بد
نشر دادند آن غیر را بد دلال
که نکو دانند وضع کارها
کی نکرد الا مطلق بقضول
بد آمد تا بعدی بر بشر

سورة النسا

کز شهود و غیب اشیا واقعت | بر حقایق بر صفای عارفند | و ربود از فضل حق و زورشش | بر شا از مصطفی و هرفش
 پس شما بودید گمراه انسیل | بیرو شیطان و سرکش حر قیل

قَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا تُكَلَّفُ إِلَّا نَفْسَكَ وَ حَرِّصِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى اللَّهِ أَنْ يَكُفُّ بِأَمْرِ الَّذِينَ

پس کز اوز کشتد در راه خدا تکلف کرد نمیشود مگرست و ترغیب کن مؤمنانرا شاید خدا کبابدارد آسب آزارا

كُفِّرُوا وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا^{۸۷} مَنْ يَشْفَعْ شَفَاعَةً حَسَنَةً يَكُنْ لَهُ نَصِيبُ مِمَّا وَ مَنْ

که کفر شد مود خدا سخت تر است در آسب و سخت تر است در عفو کردن هر که در خواست گردد در خواستی خوب باشد مود او را بهره ازان و هر که

يَتَّقِ شَفَاعَةَ سَيِّئَةٍ يَكُنْ لَهُ كُفْلٌ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ مُقِصًّا^{۸۸} وَإِذَا حُيِّمَتْ تَحِيَّةٌ

در خواستی که کفر خواستی هم باشد مود او را بهره ازان و باشد خدا بر همه چیزی مکمل و چون نصبت دادند و نصبتی

فَعْبُوا بِأَحْسَنِ مِمَّا أَوْفَرُوهَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَسِيبًا^{۸۹}

پس تصدع بچوسر ازان یارو کعبه هار ادرست که خدا باشد بر همه چیزی محاسب

<p>پس تو را در راه حق ناخشنود مردی از ایشان که کشتد در راه که باشد نصیب ارمم عود یار هر کسی بی نفس شود بیان لفظ مرد پس در این آیت حساست صریح کن کشتوان یک جبر است دان مشو محکم که حقت باور است دیده افروغ صبر حق راضی پس و سخت گیر ای صر عاد بار دارد شاید از اسلامی اوست در نفس از اخلاق سر است هیت حق در میان لشکرش هر که خواهد خواستی بر کسی ورگی خواهد بدی از هر کسی هر کسی از حوان حق روئی خورد بود احد بر خلاق یک خواه ر دعای مؤمن ملاشت حد صاحبی را که معاول رحعاد چون نصبت داده کردی از کسی چون سلامت کرد شخصی دوقتا</p>	<p>فرض باشد تا ثانی کارزار داد برده از جیش خشم بیم خود تو سهارو سوی کارزار شد مکلف از نفس دگران خود حور صی مکلف و فراغت و در کثمت دیگر یزاد حور است با و باشد طغویان اهل است زان بر او این دم خود غشی بر قتال مشرکی و بر حاد حطال کارزار کافران هم قطب و حقوت هر حد ساعت پنهان کرد عازب بکشرش هست زان خواست جیبی هراو مرد خود بهره نان مقصودوس آنکه کی خواست برودی مرد قوت زان میورد از حوان ده هم بشف ضرر ایشان مستند هر او حوائی شین خیری زهد بر حیت های خوب و خوش بسی در حوائش کو سلامی با دعا دارد امی از جینا حساب</p>	<p>از مدینه آن رسول ذوقون مشدد اصحاب کاره از جهاد بیست غیر از من و اعمم حرم کر که باشی مکه هم آتاه ورد بر خلاف من خود و قدری پس تا به از حلف از جهاد زانکه چون حق یار کی شد دربرد بر و مدد لب گویم دان یکی هم تا رعب یلوان بر قتال انعکس در عقب ایشان و اعمه همی که شد از یوسیان حوف سطوت شیر خدا اهر برد از کسی بی شود دفع ضرر حوائی از یکی کس نکوری حق بود بر حلقه اشا مقبت از آنکه علمه را باشد حسب نان مصمم بود و سانی رحعاد دان پسر مظم را بر قتال پس نصبت گفت باید دوحواب زانکه حق باشد چر چیزی حسب خویش گوید رفعت کو حواب</p>
---	---	--

اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا^{۹۰} قَمَا

خدا نیست میبوی حق مکر اهر آیت جمع خواهد کرد الیشمل اسی روز قیامت بیستشکی در آن و کستر اسکوی از خدا دوسمن پس چیست

لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِتْنَةٌ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ لِمَا كَسَبُوا أَوْ يُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَنْ

مشرک اند منافقان دو گروهی و سار کرد با ایشانرا باچه کس کرده آید عواهد که هدایت کنند آنرا که انزال میکند خدا و آنرا که

يُضِلُّهُ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا^{۹۱} وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً فَلَا تَنْقَلِبُوا

انزال میکند خدا پس هر گز نیابی از برای او راهی دینی دوست داشتند که کافر شوند همچنانکه کافر شدند پس مبادید بکسان پس مگردید

مَنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّى يَهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مَنْهُمْ وَلَئِنْ نَصِرْنَا ۚ إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاؤُكُمْ

از ایشان دوستی تا آنکه همت گزینند راه خدا پس اگر روگردانند پس بگریزیدشان و بکشیدشان هر جا بایستدشان و بگریزید

تَتَّبِعُوا مَنْهُمْ وَلَئِنْ نَصِرْنَا ۚ إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاؤُكُمْ

از ایشان دوستی و پیروی مگر آنکه میبندد بفرمانی که باشد یا مصلحتی میان ایشان و شما یا آمدنشان بشما

حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَنْ يُقَالُوا لَهُمْ أَوْ يُقَالُوا لَهُمْ قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتِلُوكُمْ فَإِنْ

تنگ شد سینه ایشان که کارزار کنند با شما یا کارزار کنند با شما و اگر خواست خدا میبندد شما را بر شما پس آیه کارزار کرده بود با شما

امْتَرَلَوْكُمْ فَلَمْ يُقَالُوا لَهُمْ وَاقْتُلُوا إِلَيْكُمْ السَّلَامُ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا ۚ تَسْتَعِذُونَ بِالْأَعْرَابِ

پس اگر کارزار کردید از شما پس کارزار کردند با شما و سلام را به شما رسانیدند پس بگریزید خدا را برای شما و ایشان را برای خودی نخواهید یافت دیگر از افر

يُؤِيدُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا بِكُمْ وَيَأْمُنُوا قَوْمَهُمْ كُلًّا رُدُّوا إِلَى الْفِتْنَةِ أُرْكِسُوا فِيهَا فَإِنْ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ

کمتر خواهند که این عهد با شما و این عهد از شما بگریزید از اجتماعشان هر که خواهند نمودی که برگردانند و در آنجا بگریزید از شما

وَيُلْقُوا إِلَيْكُمُ السَّلَامَ وَيَكْفُرُوا بِهِمْ فَقَدْ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَقَفْتُمُوهُمْ وَ أُولَئِكَ جَمَلُنَا

و بپندارند با شما صلح را و بدارند دستها را از شما پس بگریزیدشان و بکشیدشان هر جا بایستدشان و آنرا بگریزید

لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ۚ

اورای شما را بر ایشان تسلط آشکار

پس عاید حشر در يوم الشور
کو بود ملحق بوجه یا کلام
میبود میبود باشد راست گو
بیست حاش ذکر وصف و اماها
که در عهده گشته اید از ایشان
حق بستم کفر و کفر از هر نشان
کس جلال هشت و گرامی اله
که شا کافر شود و بد شان
تا عاید از بلد رو بر شا
بر حق الشرف و از مشرک شود
همو حکم دگر بی پیش و کم
بر گروهی از اهل ميثاق و عهد
شد پناه او رسول با شکوه
بلکه دارند اخصومت اقباس
که میان نبی بمشکل شده
نه شوند اسلای او را سر مین
میبودی حل مشکلهای ایشان
سرمان حلف و ميثاق و ولا
اقبال آرزندگان از بیم جان
سوی قتل و هتیکان بی اشتداد
ناز چون گردند اهریمن شود
دوستی گردد بدل بر دشمنی
پس بگریزید اگر نماند از قاتل

جمع ملود شا در دو فور
اینست بر اضافه هم عوام
غیر حق کبود چسی یا که او
دو طرف کو رهید از دامها
سرشارا در دو روین چست راه
و انگی که باز گرد بپشتان
یا که خواهد آورد آرا راه
دوستدارد آن دین بر گشتگان
زاحضت پس بگریزید اولیا
در طریق دین حق سالک شود
کرجه در طبع ایشان یا حرم
جز کایرا که میزند دود
هر که آید در پناه آن گروه
مستان از جنگ بی افراس
وان چلت از نبی اسلام بدد
که با او در برد آیتونک
ترس بر مبادشت از دلهای ایشان
پس کثره گر ناپاید از شا
می بپوید از شا نبی امان
پس بر ایشان سرشارا بپستراه
از شا خواهند تا این شود
تا ز قوم خویش پانته ایمنی
رد بفر خویش گرفته از ضلال

بیست مسودی بر او رسوا
راست گوی از خدا در عهده کیت
بیست مطلق یا که دارد مال و جاه
خاصه هر فهم عام او میدو زن
آیه چسی در او بیست رو
حشتر خاها هم ماریه اخلاق
وان بود اهل ایمان احتیاج
پس بای هیچ راهی هر او
تا مسوی هر دو باشد از پسند
با شا حمل شود و هم لسان
هر ضحیا باید ایشانرا پدید
در قول عوشان دلورده صار
وان قیام در عزت در ولا
زاکه رو آورد رجوان و چنگ
در قتال آید هر حفظ حد
بای بیست در این باب عهد
بر شا کردی مسلط در مقام
سخت مسوده و سالی در قتال
بل حکمته افلا نظم اختیار
تا که در اصلاحشان باشد علاج
قوم دیگر بر شا رو از دلف
و نظم عهد و ميثاق بگرفتند
سوی قتل یا قتال مؤمنان

آن حدائی کوست میبود بجا
شک در آور و در آن اصلاح بیست
وره زشت است که کوئی باشد
سکند شد حای لفظ امروغن
کس بداد گوید این نمود نکو
قتل ایشان بر شا گردید شاق
راجه زرد از علما اکتساب
آنکه هشتی حق بگرامی فرو
همو ایشان کز غلط کار شد
از بد همت گریست آنکسان
پس بر ایشانرا بگریزید و کشد
دوستهم را ایشان بگریزید و یار
هست بپایان بین ایشان با شما
یا که آید اصلاحت به تنگ
یا یار عهدتان با قوم خود
در مدینه آمدند ایشان بجهت
ور خدا میخواست ایشانرا تنه
پس بگریزید از جنگ و قتال
با شما بپایند اهر کارزار
بر سلامت رو گشته اعنی صلاح
زود میباشد که آرد از عمل
رو بکفر یا بد اسلام آوردند
چونکه برگردند از دین آنکسان

بر شما وانگه کنند اهل آن	که جلع آید یا جویت آملان	وز قتل دلود دست خویش باز	از قاتل آن بد دلان حله ساز
بس بگریه و ببل آردشان	هر کجا آید بی تردیشان	بر شما در قتل ایشان هر کجا	حتی دلازم بس معلوم ما
	تا نباشد عطر ایشانرا دگر	زاجه گردد از خلاف مستتر	

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ يَقْتُلَ مُؤْمِنًا إِلَّا خَطَاً وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيرُ رَقِيَّةٍ مُؤْمِنَةٍ وَدِيَّةٌ مُسَلَّمَةٌ

و نباشد هر مؤمن را که بکشد مؤمن را مگر خطا و کبک کشت مؤمن را بطایس را و است آزاد کردن کردنی مؤمن و خوبهای تسلیم کرده شده

إِلَى أَهْلِهِ إِلَّا أَنْ يَصَدَّقُوا فَإِنْ كَانَ مِنْ قَوْمٍ عَدُوٍّ لَكُمْ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَتَحْرِيرُ رَقِيَّةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ إِنْ

بهاش مگر آنکه تصدق کنند بس اگر باشد از حمله که دشمن مرسلها و او مؤمن و ده است بس را و است آزاد کردن کردنی مؤمن را اگر

كَانَ مِنْ قَوْمٍ يَبْغُونَ وَيَبْغِيهِمْ بَيْنَا قِيَّةٍ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ وَ تَحْرِيرُ رَقِيَّةٍ مُؤْمِنَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ

باشد از حمله که ملن شما و میان ایشان بیابست بس را و است خوبهای را بر سر ده اهلش و آزاد کردن کردنی مؤمن بس که که ناید

فَصِيَامٌ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ تَوْبَةً مِنَ اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ۝ وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا

بس را و است دو روز متوابعی هم توبه داند از خدا و باشد خدا دانا بدست کردار و کبک بکشد مؤمن را از روی عمد

فَجَزَاءُ لَهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

بس برایش دوزخ است خالدا در آن و غشم کرد خدا بر او و لعنت کرد او و میا کرد بر او اهلای درک ای آن کایک

آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْفَى إِلَيْكُمْ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا تَبَتُّونَ

ایمان آورده ای چون سر کبدر راه خدا بس قشیش کشید و مگویند از برای کبک که کشتیا سلام بسنی مؤمن میخواستن باشید

عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَبِئْسَ اللَّهُ مَبَازِئِكُمْ كَذَلِكَ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلُ فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَتَبَيَّنُوا إِنَّ

ماجر غورداری د که کله د یازا بس در حد است غیبهای سبزه جانکه دود پیش او این بس مت گماشت حدایر شایس بخش کبک بر سبک

اللَّهُ كُنْ مَا تَسْمَعُونَ خَيْرًا ۝

خدا باشد آنچه میگوید آگاه

<p>قل مؤمن بیست بر مؤمن روا هم دیت واحد بود بر وی تمام و در که مقتول از قومی لین ساقط است از وی دیت امر چنین حکم او ماند حکم مسلم است بس نباید مدد گر چیلو وضع کرد این حکم بر روی حق آگه است اذقان و مقول حق هست دولخ جاودان پادش او ای گروه مؤمنان از افتاد شد اسامه سوی قومی در سر زد اسلمه تیغ و کرد او را هلاک می نگوید او که او گوید سلام مال دنیا در غنیت ثابست هم ز قتل مردمان از هر مال</p>	<p>از قصد حرکت باشد مر خطا با رساند سوی اهلش یکلام که شا را دشمن از راه دین اثر بود بین کافر و اهل دین هم مسلم خطا نمی لازم است تا بکشد آزاد را کفاره نا داید حق عیان از ورق هم خود او حاکم با هر ماخلق خشم و لن حق دود روی دود چون خر کردید از هر جهل که از ایشان بد مسلمین بکفر زین خبر شد جان احد درد ناک نیست مؤمن گفت از غوغ اینکلام هر هر کسی طرخی و آیت بی نفاذ مد اثر صاحب حال</p>	<p>مؤمنی را از خطا و رکت کس حر که بکشد آن دیت را بی ستم لک مؤمن باشد آن مقول بس و در بود ز آفره که مایتن هست یسی عرض کافره و دیت بس را و صواب است واجب در دوام توبه خود آموزد او بر عیالی مؤمنی را و رکت بر عمد کس هر او آگاه باشد در جهم بس تألیف احتیاط امر صاحب و ان مسلمان نام او مرداس بود آمد این آیت که در وقت جهاد بر امید آن عیالی و ان غم زد حق باشد غشها قرون هم شا بودید بکسر پیش ازین</p>	<p>ندم باید بکشد آزاد بس اهل آن مقول روی اثر کرم بند آزاد باید بکشد و س شرط و پاست در عین مان بر مسلمان امر افضل و بیت اثر بی کفاره زان حرم و کدله هم قول بوه باشد را و عیان کشتش داد حلال آن بوالهوس بر حرای خود عیالی بس عظیم تا بکشد کتت مردی ر خلاف که تحیه ر اسامه گفت زود فص باید بکشد از حال عدا بر مسلمان کد ایسان ستم که بی کردید زابها در قرون همو ایشان اخر اسطهال دین</p>
---	--	--	---

کس نمیدانند آنچه از دین حاصل است
بر شما منت نهد دین
هر تأکید است این تکرارها
گشت زین آیت اسامه مضطرب

وانچه گویند از زبان یا در دست
بر سوختن دین و اکتال بین
و انتظار و لغت کسارها
منور پس در رسول متعجب
بند آرد سخن شاید خدا

پس اسلام شما بدست تر
پس کنید ازاله مردم جستجو
حق بگردار شما باشد غیر
گفت یک از لفظ توحید خجل
بر تو بخت زاده بگشت انخلا

کاین نعمت آشکارو مستتر
نوست و آقا و اشتباه از حد
وانکه بی نصیر بکنید آن قنبر
کو حکمت سد راه آفرینید

لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرَ أُولِي الضَّرَرِّ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ

را بر بستند ششگان از گروه دکان غیر صاحبان رنج و جهد کنندگان در راه خدا با مالهای خود و جانهای خود

قَسَلُ اللَّهِ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْمُتَّقِينَ

زینان داد خدا جهاد کنندگرا با مالهاشان و خودشان را ششگان مرتبه و همرا و وعد داد خدا به پرهیزگاران

اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا ۚ دَرَجَاتٍ مَنَّهُ وَمَغْفِرَةً وَرَحْمَةً وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا

خدا جهاد کنندگرا را ششگان مرتبه و درج مرتبای از او و آمرزش و رحمتی و هست خدا آمرزنده

رَحِيمًا ۚ إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْنَا مِنَ النَّاسِ قَلِيلًا يَتَّبِعُهُمُ الْفَلَاكُ مَا لَمْ يَحْكُمُوا لَكُمْ وَأَلَا تَحْكُمُونَ ۚ

مهربان پس آنکه آنکه میرا داد ایشان را که ششگان را بر خود نشان گمرد و پیروی گفتند و بیم سبیلان در زمین

فَالْوَاكِلُ أَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ۚ

گفتند آیا بود زمین خدا فراخ پس صحرای مکرده و آن پس آنکه و می گشتند در آن است و حیات بازگشت مکر

الْمُسْتَضَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا فَأُولَٰئِكَ عَسَى اللَّهُ

عاجزان از مردان و زنان و فرزندان که توانا چاره و یارای پس آنها شاید خدا

أَنْ يَخْرُجَهُمْ مِنْهَا وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا ۚ وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَافِقًا

که در گشتن از ایشان باشد خدا در گمردن آمرزنده و آنکه صحرای گمردن راه خدا بیاید در زمین مومنان

كَثِيرًا وَسَمَةً وَمَنْ يُخْرَجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ

بسیار و فراخی و آنکه بیرون رود از خانه اش صحرای سوی خدا و رسولش پس در یابد او را مرگ پس بشنود لازم باشد اجرش

عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ۚ

بر خدا و باشد خدا آمرزنده مهربان

بست یکسان قاعده و جلعده
مر عاهد را بپل و ششگان
جله را حق و عهد داد از داوری
ربه ها و پایهای پس بسته
آنکسایکه بملایک ما گزید
کرد مسلم از ترک آن صحرای سود
بر گزید آن مملکهای موت
مانند با که بنویسم همان
باز گفتند ارض حق آیا بود
پس بود این قوم را بیطر جا

چرا که صاحب درجه از اهل دین
حق فرو داد بر بنشنگان
در دو عالم بگوئی و برتری
رحمت و آفرین پیوند و چنه
چانتان بگرفت در بدر کبر
باز گشتند از طریق مستند
چانتان در جهل پس گشتن موت
ما بلوح از مشرکان و مؤمنان
بر شما واسع در انحراف و ورود
در جهنم جلی بد بر جا

که بپل و شهای حویشتن
پایه کاین نام یکست و ظفر
پس مجاهد را بقصد فضیلت
بر گشتن انان خدا باشد لغور
آن جلعت تا رسکین میرند
هر بلوی عدو از حقین صحر
گفت از تو بیخ ایشان شروش
پس بگفت آنکه در ارض شریف
تا کیند از که صحرای افروان
جز دن و مریکه پس مضطرب

مشتان تنظیم اسر ذوالنن
صخرت ها کاید او را حور
امیر او اعظم زهر چیز از خداست
هم ز ششگان فراید بر اجور
پل سکلر از شد نینت
آمدند از مکه با ایشان صحر
در چه بودید از تور و غل و موش
ما مکر و بیم غلار و ضیف
همو مریان حبش یا دیگران
ز اقتدار امر زینتی و اقتد

<p>هیچ عوانه رفتن بر یرون پس زبطاً خیفه بر شرب روع استغری دایود ایمن بی نکول شد ملول آنکودش دینج لاسفر که تالم ترک هجرت بی ستم جانب یزب زمین اکنون برید پس بدست دیگرش بشاد دست میکنم یست وی میکنکو کآنکه هجرت کرد در راه خدا وارعد از تنگی و رج شدید شد هجرت راضای ذوالنن که غلور است ورحم اخرجرا</p>	<p>این سه قاجرد از صبر و کون راه نشانت تا غایب شود هست سروی کامل مکه بردول گشت اندر مکه شایع این خبر گفت از مستظن من بیستم با همین بقر مرا بیرون برید کرد موت اخرویش پرورششت بر هراتیه کرده بیت با تو او آمد این آیت و پایب اهلا وستی در رفتن او گردید پدید وانکه بدون لاسرای خوشن کرده واجب امر او را خود خدا</p>	<p>و ان محاکمه گر دانی سخن تا کنده اوتخانه و مسکن فرار کو طو است و غفور از هر خطا چون ترک هجرت آمد حکم دم بود او را مال و هم اولاد یک دد توقف دین من باید خلل زاسکه میبودن افس مفاد او کن تو از من یست او را قبول هم موحد هم مظهر هم سید موضع بسیار و بگو در زمین ر هدایت های حق باید مجال یک موت آنگاه تاد بر سرش</p>	<p>همچنین سیلان بی قصد و غن بست ایشانرا تو اثنی بکبار پس بیعتد شاید ایشانرا خدا بلک بر هجرت نبندان دست هم جمع این ضرر بد بسیار لک ترسم از آنکه رسد تا گاهل پس پردنش بیرون اولاد او گفت یارب این بود دست رسول پس گشت از دادر دیا روسید پس بزم قوم خود باید چنین یا شود مستظنی از ضیق خلال هم بطول خواهی پیشترش</p>
---	--	--	---

وَ إِذَا قُرِبْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ بَخِشْتُمْ أَنْ يَتَنَبَّهُوا

و چون سر رسید در زمین پس نیست بر شما گناهی که کوتاه کردید از نماز اگر بپزید که متنبه شوند

الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ الْكَافِرِينَ كُتِبَ عَلَيْكَ أَنْ تُؤَدَّوْا مِثْلَهُمْ ۖ وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ

شمار آنها که کفر کرده اند بر تو که کافر باشی نوشته شده است که بپزیری برای ایشان نماز را و چون باشی در ایشان پس اقامت کردی برای ایشان نماز را

فَلَقَمْتَ طَائِفَةً مِنْهُمْ مَخَّ وَلْيَأْخُذُوا صَلَاتَهُمْ فَأَدَّا سَجِدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَلَئِنْ طَائِفَةٌ

پس با یک دست از ایشان را تو واد کردی که سجد کنند و بپزیرد که سجد کنند و بپزیرد که سجد کنند و بپزیرد که سجد کنند

أُخْرَى لَمْ يَلْمُوا وَلْيَأْخُذُوا صَلَاتَهُمْ وَادَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَنَظَّلُونَ عَنْ

دیگر که نهد نکردند بر شما پس بپزیرد که سجد کنند و بپزیرد که سجد کنند و بپزیرد که سجد کنند و بپزیرد که سجد کنند

أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِكُمْ قَبِيلُونَ عَلَيْكُمْ مِثْلُهُ وَاجِدْهُ وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ

سلاحات و کلاماتان بر شما بپزیرد که سجد کنند و بپزیرد که سجد کنند و بپزیرد که سجد کنند و بپزیرد که سجد کنند

مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَقْصُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَخُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا

باران یا باشد یا در آن که بپزیرد که سجد کنند و بپزیرد که سجد کنند و بپزیرد که سجد کنند و بپزیرد که سجد کنند

مُهِينًا ۚ فَإِذَا قَبَضْتُمْ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَقُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا

خوار کننده پس چون گرفتارید نماز را بپزیرد که سجد کنند و بپزیرد که سجد کنند و بپزیرد که سجد کنند و بپزیرد که سجد کنند

الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْفُورًا ۚ وَلَا تَهْزُوا فِي أَيْنَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا

نظارا بر کسی که نماز است بر گروهی که نماز است و بپزیرد که سجد کنند و بپزیرد که سجد کنند و بپزیرد که سجد کنند و بپزیرد که سجد کنند

تَأْكُلُونَ فَأَنْتُمْ يَاطْمَنُونَ كَمَا تَأْكُلُونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ۚ

آزاد می کنید پس بر کسی که نماز است و بپزیرد که سجد کنند و بپزیرد که سجد کنند و بپزیرد که سجد کنند و بپزیرد که سجد کنند

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنَ لِلنَّاعِثِينَ خَصِيمًا

پس بر کسی که نماز است و بپزیرد که سجد کنند و بپزیرد که سجد کنند و بپزیرد که سجد کنند و بپزیرد که سجد کنند

وَأَسْتَغْفِرُ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كُنَّ غَفُورًا رَحِيمًا^{۱۰۷} وَلَا تَجْلِبِ عَنِ الَّذِينَ يَنْتَابُونَ أَنْفُسَهُمْ إِنَّ اللَّهَ

وآمرش خواما ز خدا پرسید که خدا باشد آمرزنده مهربان و سبب از آنها که خیانت میکنند بخواهانشان پرسید که خدا

لَا يُحِبُّ مَنْ كُنَّ خَوَاتِمًا أَيْمًا^{۱۰۸} يَسْتَغْفِرُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَغْفِرُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ

دوست دارد و کسی که باشد خاتمان آیمه استغفار میکنند از مردم و استغفار میکنند از خدا و او با ایشانست و وقتی که

يَسْتَوُونَ إِلَّا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ لِمَا يَسْمَلُونَ مُخِيطًا^{۱۰۹} هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ جَادَلْتُمْ عَنْهُمْ

در شب مساوی میکنند آنچه را می پسندد از گفتار و مانند خدا ناچسبیکه فرارستند ای کسانی که گردیدید که سبیل را گردید از ایشان

فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا قَمَنَ يُجَابِلُ اللَّهُ عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَمْ مَنْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا^{۱۱۰} وَمَنْ يَسْمَلْ

در زندگان دنیا پس کیست که سبیل کند خدا را از ایشان روز قیامت استغفار کنند از ایشان و کیست که باشد بر ایشان کارگر و کیست که

سُوءٌ أَوْ يَظْلِمُ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرُ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا^{۱۱۱} وَمَنْ يَكُفْ إِنَّمَا قَانِمًا يَكُفُّ

خیرا یا سبب که خود پس آمرزش طلبد از خدا یابد خدا را آمرزنده مهربان و کیست که کسب کند گناه را پس کسب میکند آنرا

عَلَى نَفْسِهِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا^{۱۱۲}

مگر بر خودش و مانند خدا دانای دانا دوست کردار

در سؤال قصر صلوة از خلیفه ثانی رضی الله تعالی عنه و جواب او

<p>چون سفر کردید بر روی رمی که که تریب از فساد مشرکان کز چه در اسلام گشت ایستقام گفت این صفت است از حق صلوات پس چو خواهی کرد اقامت در نماز و این گروه دیگر تدارک یابی مرصعی باید از خود دمزد هم وقت یابی ما تیغ و سلاح و از تیغ و از خود خود چینی در برج آید از حل سلاح که که ساری آن سلاح از خود سا بر حذر باشد یی روز و شب</p>	<p>ر شا بود گاهی پس بچین ما شا چون دشمنان ایشان عیان زانکه بود خوفی اندر هر مقام شکر باید کرد دین فصل ریاد لشکر خود را در وقت اوجرم ساز تا گذاری رکنی را بی هراس دور سازد در عار آلات حاکم در کین مایه و این باشد صلاح بر شا پس حله آورد ابر کین می باشد بر شا حرم و جناح بر شا حق کرده آسان کارها تا که حق سلطان سازد سبب داشت نزول این آیت شد این</p>	<p>کر عار خویشا سادب قصر از خلیف نال اخبار و تقات گفت من هم داشتم زین رخصت چون و باشی در مان مؤمن تا و ما استند از دو گروه رفت دیگر در آید از یاد و این سلاخی که عرب آید بکار دوست مدارد سطر عید تا برد از حقه امواتان چونکه سبکین کرد آنها از مضر اسلمه گیرد ما خود تا صو حق میا کرده پیر کافران که جنگی رفت خیر الرسلین</p>	<p>چار را در رکنی اعنی بصیر باز پرسید از قصر صلوة باشد حسم از رسول منجب دوست در وقت خوب اردشنان یک کزه در رکنی راسع چو کوه آنکه او میداشت پاس اندر عار باز بر بدست وقت کارزار کز سلاح خود شا غافل شود دوست آرد از حری مالان یا حسنی بیلر باشد هم ذکر بر شا دارد هجوم از پشت رو مرصعی که بعد خواری جان</p>
--	---	---	---

در بیان قنوت و مروت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم

<p>دیده او را خیره مریدی از صحر تغ بکشد او دید تا بر سرش تغ او برداشت خیر الرسلین این نکوبد ایک بنده مهدها گفت با غم از جوانمردی وی کافران دیدند آن آداب و کیش</p>	<p>از بی کاری ز لشکر گاه دور گفت در پای درختی ساکن او تا غیر میشد رسول آمد رش ما گمان نترسد و شد شن دعوی گفت پر کوک شهادت گفت لا تغ خود بگرفت و رفت او تیری طهر شد وقت عاز آمد پیش</p>	<p>گفت اندر منزل آن بحر نور خلعت پیش او که شد در هنگر میروم با بکتبم او را در مکان گفت آن بیعتی کو با سمع است کز منعت مانع شود گفتا که دست هم نکردم یار خصم در قن با غلاف بود آن بحر بوال</p>	<p>خواست کرد باز سلی از مضر گفت پیران احد است این نشان گفت کبود کز منعت مک مانع است حله بر روی کرد و گفتا که که کبست تا که نمک تن دیگر بر تو من وجه دیگر آنکه روزی در قن</p>
--	--	---	--

منتظر گشتند تا وقت سجد
چون نواز خوف را در زحمها
هم پیلو ها که برگردید باز
کان بود بر مؤمنین قرص نلیم
خواست یغیر پس از جنگ احد
آمد این آیت که هتیه ارشاد
مرشاد را لک هت از حق آمد
در دو عالم از خلد امیدوار
حق بود داسا بر اعمال شا
شرح این دوسوره عمران گشت
تا غالی محکم بین مردمان
می مکن مستور هیچ از خداین
واسکی بر بیکه آری عتاب
کومت آرزیدگار و مهربان
برده مال مسلمی را درهم
دزدنی شد مسلمین دادند خود
با مکر دامن فل لمصلحت پست
یعنی از عدل که آن شاخ بود
به صورت کن بکس از مردمان
بر چودی گنه را حق گواه
غنی دادند از شرم و هراس
شرمان نداشت از خلق ما سام
از خدای دار دان افشا کند
که خورد کرشمه سوگند دروغ
هست بر اعمال ایشان حق محیط
بسی اهل جاهلیت کاین چنین
ان هم هر جود دوست
یا بگهان حیثیت ایشانرا بچتر
گود آنکس که بشیری با جود

آید و آرند بر وی حله نود
باز بگشاید با آن حرما
در نازاید با دانی راز
احد لوقات صین لا کلام
نزد از دنبال با پلران خود
حست و عروج ایشان در غرا
که نماند کافرا را آن پدید
این رجایودمر ایشان را بکار
اسرو و پیش راست بر حال شا
گره خواهی سوی آن کن بلزگشت
بر هراپنه حق بعتت ره رای
آن خاتنها که باشد ننگ دین
این حاشه در صلات مستطاب
برنام خلق خوش از اسروخان
دیگری را پس عوفه مهم
سنت آرا بردی از یهود
می نیاید بر مسلمانان شکست
کثرت شرم و حیا مانع شود
رد محکم از احزاب آن حاکمان
که گنه کاراست و دود او بیکانه
آن خیانتی چن را دلس
ن از ان کوهست با ایشان مدام
آن تقابیری که در شها کند
زاد کند داور رسول ما فروغ
فره اما افا ددان علم بیست
در سداں آتید هر حاکمین
پس کی کوخمسین کردید بکست
ما شود باز از عتاب رود شر
میرساند طلای از کردار بد
مهربان ترکبت بر خلق از خدا

آمد این آیت که در اوقات رزم
یاد حق باید کشید احد حدود
مطلق گشتند چون از خوف باز
صف و سستی میوزید ایمان
ناهان بودند بعضی زخمدار
عسین همتند ایشان در دمند
پس از صد شکست آمد فتح
پس شاد را میل بر حرب و قتال
حکم او پنی یوقی حکمت است
ما فرستایم قرآ را منی
پس مطلق از غیرت دین ابروسول
هر دفع ننگ از اسلامیان
خواه آمدش زحق از هر ضرور
هر خائن حواء بی سرت
آمد این آیت در هر تنهی
آمد آن دعوی بسلطان طول
ای غده سکن تو حکم از روی عدل
چون توداری شرح صدو چشم باز
که بنش خود سوگند دروغ
حق ندارد دوست خائن را بر سر
وز خدا پنهان ندارد آن نگاه
اوستمع ما هرکی در هرور
بست حق راضی بران گذاروا
کوست مسلم و ان یهودی کافر است
پس شوید اگر ابقوم بی طهر
از بی دفع حیا حیا ایشان
تا حشده دفع خائن از سر
بد از این نومحنتان پروردگار
پس تابد از حق آرمش طلب
توبه را فرموده اسباب رجا

با حق بشویید خود را زوری حرم
بی قتال در قیام و در غم
ما شرایط کرد باید نواز
از جهاد و جنگجوی کافران
کاره از بی رفتن و از کارزار
که شا هتبد برود و کرد
وز خدا در یوم دین تأید فتح
بش از ایشان بود باید میژال
موجب آسایش و امنیت است
بر تو ای یغیر صاحب حق
یا ر حان هر حکمتان فضول
عب حان را می خواهی نهان
زاد طلب توفیق در کل امور
که دو صان کرده او ببینرت
بر چودی در مقام سرفی
آن پیروی شد صاحب از رسول
ن که کردی معرف انبوی عمل
از چه پنهان میکنی دودره راز
حاشند آن شلعدان پیروغ
گر که باشد بر گناه خود مصر
کرچه هست اولی که پوشند از اهل
تا ندان نداشت چیزی مستر
حضر دروغ آورد بر کردار ها
قول او زد پسر ابتر است
که شاید از گروهی بی خبر
مشته سازید تا بر هر حکمتان
هیچ از ایشان در مقام رستیز
منحکد بر توپا امیدوار
یاد آورده حق را زان سب

وَمَنْ يَكْسِبْ غُلْبَةً أَوْ إِنَّمَا تُمْ بَرِيئًا فَقَدْ احْتَمَلَ بُهْتَانًا وَإِنَّمَا مُبِينًا ۱۱۳ وَلَوْلَا فَضْلُ

وکیکه کسکد غلطی یا کلمی را پس نهتمت عیان کلمی را پس یسحق متعل شمدروعی و گنهای روشن و اگر بود کرم

اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَةً لَهُمْ تَأْتِيهِمْ أَن يَضْلُوكَ وَمَا يَضِلُّونَ إِلَّا أَنفُسُهُمْ وَمَا يَسْتُرُونَكَ

خدا بر تو و رحمت او هر آینه صد که میودم گروهی را ایشان که اضلال کسند ترا و امثال یکسگر خودشان را و سرور غیر ساسد ترا

مِنْ شَيْءٍ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ

هیچ چیزی و فرو فرستاد خدا رو کتاب و حکمت و تعلیم دل ترا آنچه را بودی که بدانی و باشد فضل خدا بر تو

عَظِيمًا ۱۱۴ لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلَّا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَ

بزرگ بختیر در بسیاری از در گفتن مگر کی که امر کیصد یا کلو خوبی یا اصلاح میان مردمان و

مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ۱۱۵ وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ

کیکه بکند آنرا در طلب رضای خدا پس زود باشد که دعیم او را از پی بزرگ و کیکه زحمت دهد رسول را از بد

نی پرست اهل غفلت درسته
هست اشارت آورد منی سوری نفس
مشرک حق میرسته غس حوش
نیست قائل بلکه باشد مضل
لغت حق هر او باشد مدام
بهره مفروض کثر هر نشان
مینظم اسرشان پس تا برد
دارم اعنی بازشان برآن سن
وانکه شیطانرا بیکرد دوست او
میگد حاصل زیاده که آن
وعدۀ شیطان باشد حر غرور
هم باشد هیچ ایشارا پند
نمودنشان مهم در حق مقام

جز زلفی را که غیر فاطمه
ماده کی حتم است چون درخوی غس
طاعت شیطان کسد در دین و کیش
قائل انفس ذات باشد مستقل
همچین لمن عاد از خاسرو عام
گفته است الابر شرح در بیان
گوشهای چار پایان از گزند
که بود غیر از وصای ذوالن
دون حق ماند مصراک فرو
هست روشن بل زبان امرویان
وامر آن غی مکر قصوصور
با گرید امدان دامایگاه
حارودان مامد در دارالسلیم
راست باشد و هت حق بیضال

طاهر این باشد که بهمارا بیان
متضل باشد قائل ز اخضا
بلکه برحق هر چه باشد ممکن است
هم بنیرسته حر دیو مرید
گفت شیطان چون زدوگفتدود
میگم گر لعنان از راه دین
مینمای اسرشان پس تا کند
ذارتکاب آن قتال د هی
پسی امر او نماید اشیار
میعد شیطان رایشان وعدما
آنکرویکه خورد ازوی فریب
وانکسوزن گشت و امثال شکست
حواشی جاری از شیر و حمل
کست از حق را سگوزن در مثال

مقرایشند بر شکل زلف
میرستش بیان اهل هوا
بهر هر ممکن آثار بین است
بت پرستان که بت دارد ابد
از عبادت من بگیرم بی حد
سازم امر آرزو هاشان رمین
طاعت حق را مبدل در کسند
مسح کردند از نشان آدمی
بر خلاف امر و سی گردگار
واقفند در آرزوها بر خطا
بت ایشان را محدود صیب
قل نکش دمرار ارجح ناست
طعم و احلاقت و عطر و عمل

لَيْسَ بِأَمَانِيكُمْ وَلَا أَمَانِي أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءً يُجْزَ بِهِ وَلَا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ

بست بازوهای شما و آرزوهای اهل کتاب کیست که بدی جز از خدا بشود یا بدی را پیش از غیر خدا

وَلْيَا وَلَا نَصِيرًا ۱۳۱ وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنْتَنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَكْفُكُ

دوست و یاری کننده و کیست که کارهای خوب از ر یا مانده و او مؤمن باشد پس آنها داخل میشود

الْبُحْتِ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا ۱۳۲ وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا مِمَّنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وَاتَّبَعَ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ

بهشت را و ستم گرفته بشود مقدار شیری و کست جز در دین و آنکه خالص گرداید و حش را ابرای خدا و او بیکار است و روی گردان ابراهیم را

حَنِيفًا وَاتَّخَذَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا ۱۳۳ وَ اللَّهُ مَالِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ

حق کرای و گرفتار ابراهیم دوست و سر خدا و آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است و الله خدا به چیز

شَيْءٍ مُّحِيطًا ۱۳۴ وَيَسْتَفْتُونَكَ فِي النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ يُفْتِنُكُمْ فِيهِنَّ وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ فِي

فرا رسیده و فتوی می رسد از دور و دان گوی خدای تری میمیشد اندر آجا و آنچه خوانده میشود شما در کتاب در

يَتَامَى النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا تُوْتُوهُنَّ مَا كُتِبَ لَهُنَّ وَ تَرْغَبُونَ أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ وَالْمُسْتَضْفِينَ مِنَ الْوُلْدَانِ

یتیمان و دایک میعد ایشارا آنچه ستمند از ایشان و و غت دارد که نکاح کنید آنها را و حاران و از فرزندان

وَأَنْ تَقُومُوا لِلنِّسَاءِ بِالْقِسْطِ وَمَا تَقْلُوا مِنْ خَيْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِهِ عَلِيمًا ۱۳۵ وَإِنَّ أَمْرًا

و آنکه کار کرداری کنید بر آن چهار ابد است و آنچه میکید از خوبی پس هر کست خدا باشد بآن دان و اگر زی

خَافَتْ مِنْ بَطْلَانِ نُسُورًا أَوْ إِعْرَاضًا فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحًا وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وَ

کمان برداز خوشتر سرافزدی را روی گردانیدی پس هر کست کلمی بر آن دوا که اصلاح کند میان خود صلی و صلح جزوات

أُخْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وَإِنْ تُحْسِنُوا وَ تَتَّقُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ۱۳۶ وَلَنْ

و حاضر گردانید ستمش را و اهل و اگر یکی کنید و برهیزد پس هر کست خدا باشد با آنچه میکید آگاه و هرگز

تَسْتَظِيمُوا أَنْ تَدُلُّوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ فَلَا تَمْلِكُوا كُلَّ الْمَالِ فَتَنْزُوهُنَّ كَالْمَمْلُوقَةِ وَإِنْ

تواند که عدالت کنید میان زنان و اگر چسبید خواست باشد پس بیل نکند تم مل پس او کار دارد و او چون سبوس و اگر

الجزء الخامس

تَصَلُّوا وَتَتَّقُوا قَالُوا اللَّهُ كَتَبَ غَفُورًا رَحِيمًا ۝ وَإِنْ يَتَفَرَّقَا يُغْنِ اللَّهُ كُلًّا مِنْ سَمْعِهِ وَكَلَامِهِ

باصلاح آرد و پرهیز پس دوستی خدا باشد آسمان برین و اگر جدا شوند بی نیاز گرداند خدا هر یک را از تو انگریز و بلند

اللَّهُ وَاسِعًا حَكِيمًا ۝ وَفِي مَائِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَقَدْ وَصَّيْنَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ

خدا را فراخ دوست دوست کرد و در مائیه آسمانها و آنچه در زمین است و بخت دوست کردیم آنان را که گفتند کتابها

مِنْ قَبْلِكُمْ وَآيَاكُمْ أَنْ اتَّقُوا اللَّهَ وَإِنْ تَكَفَّرُوا قَالُوا فِي مَائِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَ

پیش از شما و نشانه ها که هرگز از خدا و اگر کفر شود پس دوستی خدا راست آنچه آسمانها و آنچه در زمین است و

كَتَبَ اللَّهُ غِنًى حَمِيدًا ۝

باشد خدا بی نیاز ستوده

کار بر باید کار در علم و حساب
هر که کاری به کند یاد جرا

ز آرنو های شما و اهل کتاب
کل روید چونکه کتی گنما

بر باید کار در علم و حساب
هر که کاری به کند یاد جرا

در پاداش اعمال

وان که کرد اعمالك از مردوزن
شرط ایست بی در عمل
پنی از پاداش اعمال نکو
عاصه گشت بعد چری بزد
زاسکه پنی آنچه بودن دسترنج
کست بگوتر زروی دین و داد
عصن است آنکس که در تو حید حق
زان گرفت او را خدا بر خود خلیل
چونکه بندهش عفو بر مستحق
گشت خود حر حتم حلقی
گشت زار و حق هر کارش کفیل
دوستی پوش بصر از احسان
گشت گریه عاصت بر خوشی او
زاسکه فطری بزیاسه شایع است
خاک پر کرده از ره در سوال
کرد ساره زآرد ها مثنی سابق
گفت لیل کز خلیل سابق است

بی زایان شد علما بی عمل
کم شود چیزی از ایشان بکشو
پس سیاری رد او از بیم دزد
هر یکی را مبعده صد باغ و کعب
زاسکه بر اسر خدا کردن بهاد
شد بری از غیر او از ما خلق
دوست پنی انور افعال جیل
استحسان را تا شود زآتش حریق
داد او خود ورگه دارم بی
کرد آتش را گلستان رحیل
ره وردی کرد سوی او روان
میر سلطه شون گفتگو
مفوان داد او با حق قانع است
چون خلیل آن دید فرودش ملال
پست لب از هر اتبع و قنبر
کر خلیل آید دلالت لایق است

پس خود استاد داخل درحان
آچه امر کیه کردی از دره
وقت حلت و او چو سواهی بارش
تا چه سای آنکه چیزی کم شود
خس سود را کرد خالی بهر او
پیروی برکش ابراهیم سکر
نیز آتش داد و جان رسان واز
جبرایش گشت وقت القاصت
هست شرط دوستی کز غیر یار
فقطی شد در زمان او بشام
اشری هم چه تانی و طعام
لیک او حواصد زهر دیگران
بار گشت آن چاعت سوی شام
رفت گریان در جلدخانه زود
سر آن از ساره ابراهیم است
خوام از آن حق هر خوشی او را طیل

در سخاوت امیر المؤمنین علی علیه السلام

شد بدید ابرحق حق دوستان
یش او جز دانه طای نبود
بی لغا و وزنگش با امید
کن توپری و رضای کردگار
خواسته از من امر آن محرم
ده بب آنکه دلالت این صلت
و نه تمام ماسوی الله سرد را
کز هشت اهر زهرام بر ابرار
گفت خود دافا ترا و مای بر است
گفت چمر فاده هر فاطمه
جر نجیر فایه از کس وجود
بر که دارد در سراقب انحصار

در سراقش شد بردی از بود
یک مرضی در میان راه دید
گفت ام پیروی می خواور و یار
گفت دارم من مرضی دوسر
گفت زان نم ذکر یام حیوة
تا تو بشی ولی فرد را
گفت بر جریل امر از کردگار
گفت با صیده کایجا از کجاست
شخصی آورد این طبق پر دوحه
این عمل گرینی از چشم شود
دام آن وصنی که ممتاز است و خاص

گفت جاش بر المری مستحق
در ره آمد امتحان کردگار
گفت صتم چونکه رسیدی اسیر
گفت باشد بر المرم اقتضا
داد بی زان جو پوش آرزو
مستحق را زان طیم شمع صمق
کاین بود گر مرد پنی شد فعل
دید زمان صیب اهر طبق
واسکه از تفصیل آن پرسید دمن
داده از پانی که بد منسوب من
گفت ام غواس این بر حق

داین صبر از امیر مؤمنان
گفت زهر ا فتان و ذشر حق
راو گرفت آرا بانی یشهل
جست حالت کز کجائی ای غیر
گفت بر گو تا چه خواهی از غذا
کرده ام یکده یدای بر او
بیم دیگر داد هم ر مستحق
خواست تکبیر از ملائک زان عمل
چون بسوی شاه آمد شیر حق
خود نو بر خفته ای مؤمن
گفت آری باشد از محبوب من
من بی در علم اختلاف دفع

بجود کردن با شروط الهی است

آن کند که غیر حق بیگانه است آن کند که جان پیش تنگ بود

در شرایط جود

غویرا کثیر شلرد از قید
کر چه حمد گنجهای عالم
زان خواهد می بروی صد
دشمنی بر مهر دل گردد دل
آن کرم را که خود رخصت
آن کند کس که دو کون از یک نفس است

مقالة امیر المؤمنین علی علیه السلام با عمرو بن عبیدود

رو بود که بگوید در گره است مرد
با و خواهم کرد در میدان قال
از سهای خلقی معظم
آچه باید از صلا و سنن
تا ری صد ملک و گنج از غلیم
نام آن دارد که احد دوده است
سر پای او می سرورشی
از ثواب اولی و آخرین
سرخش در سجده سلیم کرد
هشت بریان گشت از پادشاه
زانکه در حبس با شام سر خورد
با میاد سر وحدت محکم
روی دل او هر دو عالم گشت
و یکی حشر دل جیوتی
سم شد با حب هر خار و حسی
شرح و متن لا اله الا الله است
حوتی او توحید اگر تعلیم را
دوست آن توانوی حق علی است
ایک بگردد حولی سر بین را
شرح آرا موم حو او صفی
او هر چیزی محیط از ماسواست
در زبان می زی میراث زبان
در کتاف خود بتوضیح مین
آچه فرمایست از خدا نشان زمانه
میکنید از طبع مال آن دنان
تا خورد مالش صدگون انصاف
به برید در سرای انری
تا بحر دال از چنین سخن
زوجه را از حطی بالاتفاق
میکند زین آیه که بجا است و زشت
این تاج بی قبح اندر مسج
رفع ظلم از رسم و احداث
سر زده باد از کرامت شوهرش
و اگذاوند از حقوق یکدگر

با تو گویم شرطهای جود را
شرط اول آنکه محلی دوستدار
شرط دیگر آن صلا داد کس
شرط دیگر آنکه صد بار بدهد
شرط دیگر که خواهد زان عمل
شرط دیگر آنکه شلرد از حق
این چنین حودی و کار هر کس است
چون جیش دید اندر دشمن را
گفت عمرو و صدوی که دوست
میخواهم با تو آیم در برد
وریه من بر پای مهر ذوالطلال
من سم فرزند کسی سل حتم
حشال دانه پیش از حلقم
تو دراز از باب دولخواهم
ناهای عرب پیوده است
فر احد سگری دی فر شوی
گفت این افرو بود در راه دین
جای احد غمت و بن قدیم کرد
بد خلافت حق او و اولاد او
گفت از حب خلق باش دور
دان و اورادش افرو دوست کم
مثنی را باید رجان شکسته
بار حشر کی شود هر مستودل
حب او این بست با هر کسی
حب حشر شرط مقصود و رست
پیروی کن کش ابراهیم را
گفت بنصر مرا با دوست کیت
من نگویم رک کن شفیقا
وحدت امر کثرت آمد غنقی
هست ان حق آچه دوازم و سبست
از تو میبوند قوی مریض
گو بایشان دانه حق شوی چنین
آن زانکه شفا شید با
لاجرم منع نکاح دیگران
آن ولی آوردی او را در نکاح
تا بر د مالش میاید دیگری
هست اندر قول لاؤ تو بین
دوم آنکه مصلحتی صدق
حشال میایشان زان سرشت
که نیاید نشان میراث هیچ
در مهم مهر و در میراثشان
و در فنی ترسد که اندر بنترش
پس گفتمی نیست در اصلاح اگر

بجای آنکو بر تر از افلاک بود

تا یایی گوهر مقصود را
عوض خواهد که خدمت نه دعا
از نظر سازد فراموش آینه داد
با پیدایش صلا موصوف او
ز او خواهد با تنگ نمرتی
گر وسم بگردد از انصاف
رورش یکجا گشت از قتل او
دوخت از قتل ملوژ چشم را
با ابطال دم چون لعم و یوست
یار او شو کر که مهرت و هرات
میکنم آرا که با یارم دوست
بست چشم ر توانی باحوس
هر من هر دولتی آمده است
خاوندات فارس یل یل کم
فارس آئی در حب جولان ما
سوی دشت انفسه کوه پیکرش
گوهر او را چیست حاجت پرواب
گفت اندر عشق جان پاکساز
داندو گشت از تن این بی از قید
مستوعوم رستم از افکار و یار
ی زبانی هر گاه ابله است
با قلندر پیشگان هم ریشه
قال حق گشت و ریح زده شد
نیست راحت بر ولای مستل
این بود توحید بخش ابرار و صل
هر کس یار است مولای تو اوست
مشرک و بگناه از حق اوست او
بعد آن وحدت جان انشترش
هر یکی دوحای خود مرآت اوست
با حبس آرد سر کشی با فساد
حق دشر یا که حق خواهان
کرچه صاحب مال او یا بنواست
تا که اموال ضعیفان را غورید
که بیم از دشمنی به دلنشین
از نکاحش با برک از بد دل
حق بقیع این عمل ساند مان
منع اندر خلعتی از جود
طز میباید بهر طبع مال
یا ز غرضان خود از افرا
یا هدایت هر ایلم نا
حق بر آن دامت گفت و شنید
یا که سرس لری میخ حقوق
بگردد و از وحش یکتکو

مردم داد حقوق زن نگاه
نقشا بر پهل سانه گشته اند
مردم غت کنت زاورده است
پس بود مشکل کآن خوی کش
پس خدا بر کارتن باشد غیر
و در عید افغان پنی "مصر"
مصطفی ز اصلاح نوان ضرده است
میل پس لایه اخر اجتماع
مشکلات امنی که حل متعل
آن ورامشور و این مقصود نیست
میل دل پس گفت بریکرو مکن
پس گمارد آن زن سرخوبوا
در حدیث آمد که باشد پیر مرد
ور اصلاح آورد از اشد
پس خدا برمانی آمریده است
همچین تا جلوزن کرداد او
گنت چون بیله میرده پلر
در یکی دور از مافین جیل
هر یک از زوجین گشتند از خدا
از فراوان فضل خود خوش
شکست سار و سایل پیر خلق
ماوست کرده ایم افراط
و در بزرگ امر حق کافر شود
لی دگر کسی رسد روی زبان
هست از طاعت خلق خود غی

هم چنان از خود نماند نماند
گویند بر حد و بدل گفته اند
آنجنان کو کرد منت در فراش
و غ کرد تا بچید یک دگی
اصحابان و خصوص تا گزیر
تا کایتد - - - - -
و خدا اصلاحاتاز میکذاشت
میل دل پس بزرگ مستطع
در میان آید وفق میل دل
باشد از مقصود پیر دور نیست
تک احسان از زن بد خو مکن
چون ملق اخر احسان و جزا
کرد و زن پیر یکی میل کرد
آچه سکرید از حقوق زن تاه
مهربان هم در عطا بریده است
نشتن راید شی مکتکو
سترش هر شب حاتی رامیل
شد دوزن بوت او و اخر عمل
او ده ترک مواساة و ولا
یا دل او هر شب آرد پیش
و درمی حکم دهد و روی خلق
ر شب سلق را از اهل کلاب
سوی فرمان الهی سکرید
هم به شع از شکر و حمد مدگل
گر بر فرمان او کسی ورک ف

صلح باشد پیر از یک وطن
زن کند بر سر منت کرکه او
حد و بدل اخر نهاد سر دوزن
خوی و پیریز اگر گریه پیش
ورک خوانید حد و استوا
جز تلوی یتان منظور نیست
کایتد باشد زمن باقی زنت
ملتان باشد صف و اعتدال
گفت زان به نینی کز مؤمن است
بین سوال بخت بر صفت است
آشکه باشد در سع مک ز
مرسلق کنت در موضوع ما
در قیامت سحرده باشد از غلو
هم پیریزد از افعال آن
مردی از اوراست یکن در طلب
مصطفی را بود ازین در وثاق
تا او وحشود باشد آن همه
قرعه ردی و ککن آن یکلام
از دقیق و صاحب خود در عمل
میرسان در قتل بر وفق حال
ماند از روی هر چه در او سوسلست
هم وصیت مسلم بر شما
پس بود زهره در او رسواس
امر بر خوی رحل دخت است
هم جده امنی سوسلست او دعات

همچین به اطلاق از اطلاق
بازن دیگر شود هم وصل جو
هست مدغم همی رکبا بد بدن
وزنوز امرای پهرای کش
در میان آید ما بین سا
وین شارا در عمل مقصودست
کز نور اشکته گردد دوست
گرچه پس مشکل بود در احتیال
از عمل گان مکن این لایکن است
در عمل آوردن آرا غنت است
میل فن روی مکن ردیکر
آشکه بیهو است و ملطوع ما
نیته تن میل سوی پشت او
پنی از اطلاق حق آن زمان
هست یکشب حق از چهار شب
بود هر شب ما یکی لا اطلاق
بر کسی باید چا و مطلبه
تا مقدمه دارد از ایشل مستدام
حق عاید هر یکی را بی پلر
کو بود بر مدگل واضح حال
میرسان پیر هر کسی هر چه خواست
تا پیریزد از شرک و هوا
هم غی ذرات خوش را رسواس
لی که بر پیریزد حاش است
حش او گوید وری محسکات

وَاللَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ۱۳۳ إِنَّ يَسَّ يَذْهَبُكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ وَ

و مرند از است آید آسمانها و آنچه در زمین است و کافست خدا کلام گمار اگر خواهد بر دشمنای ای مردمان و

بَابُ الْآخِرِينَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ قَدِيرًا ۱۳۴ مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ الدُّنْيَا فِيمَنْ دُونَ ثَوَابِ الدُّنْيَا

یاورد دیگران و باشد خدا بر آن و اما کیک باشد که خواهد ثواب دین را پس در خداست ثواب دنیا

وَالْآخِرَةِ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا بَصِيرًا ۱۳۵ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ

و آخرت و باشد خدا شوی بیا ای آن کسان ایمن آوردید باشید که گماران فرمان و اعدا که امان سرخدارا

وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدِينَ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أُولَىٰ بِهَا فَلَا تَتَّبِعُوا

و اگر چه باشد بر خودتان یا والدین و اقربان اگر باشد توانگر یا محتاج پس خدا سرور است بآپاس بیروی مکنید

الْهَوَىٰ أَنْ تَقْدُوا وَإِنْ تَلَوْا أَوْ تَرْضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ۱۳۶

خواهن خود را کمال کنید و اگر چه بایا امان کنید پس دوستی که باشد با آنچه میکند آگاه

هر چه باشد در سوات و زمین	هست او را از بی طاعت چنین	چه را بر در گوش روی نیل	بر مهربان خلاق کار ساز
اوست کافی بر مهم بنده گان	گر صادق یا متفقه همه آن	ایها الناس از خدا خواهند رد	سر شیا را دیگران آورد
این خلاق را سکت بیرون بر	می پدید آرد ز تو خلق دگر	از چه میباشید فرور جهان	کوست واپس مانده بگشتگان
بر مثال و مال دنیا غره آید	لاف خویشی زید و فزده آید	فره باقی بست الا سلسی	بر پشی خود ندارد طاعتی

کر و قر او می اندر هاست

گفت با پاول هرون الرشید

گفت زین ملکی که شاد دوست است
عزیز الله بدست دیگران
که قهر از مال و زر قربه بود
بسته اید ایکنه دل بر مال و جواهر
ملوک کج و بیش و نوش و زور و زور
حانه ها و قصر ها پر خاشتم
زندگارا همین چون مرده گل
حق بر این ایجاد ها و اعداها
در جواب او چو کرد ادوی سؤال
شام چون کردید بر ما کرد رحم
بست حجاب بیان بدست زانست
آهسته میوه ها بدانش عمل
پس بود زده خدا بدست
میرد این مرد هر ارغشت
حق بول و فعل هر برتا و یر
گفت دارو در مقام سنج
ای گروه مؤمنان باز ایستید
این شهادت کچه بر صی شهادت
آهسته مشهوده حق باشد گواه
که نرادی از حق مالداد
تو گواهی که نرادی سیر
بر هوا از حق نگراداد و
و در چینه را حق دان
و در چینه را حق دان

پہنم دیگر کہ چون مستوحیلاست || یکم از باد کہ شمس بر فیم

طلب کردن هرون الرشید یندی از بهلول

بر تو شد زانها بجواری منتظر
داد از دینار ها بروی هزار
با شفا گوشت اصحاب پیور
چون شفا یورم هم ما درغون
رفت ادست آخطولوان آشکوه
که بود خاک سه ملوی ما
بس کارا صبح بودی خاموگاه
دختری "سپین منفر در غیر
کترین حال که صبی در نمود
زین رقم دهه صد مصحزار
این کند حق دوستم خسرو دفع
چون عجلده کو رود سوی حاد
آنکه دیاخواست اداک همتاست
آنگه شه بروی میابد غرق
مس سبھا کوست ملتوتعلل زشت
با دال لطف و هشتمای زرف
هم گولغان حق امر راسی
گرشیا را حق کس برگردست
هم دهد که هر ملا با پدر
در شبانت اروه اصاف داد
حق در ریاضت اولی در امور
دروکاری بی دلیل سن شویش
سبند امراض اسبق ملتشیع

بود دست دیگران را هم زخمست
تا نیتیمی دل زانهای ابرام
گر می ری صاحبش بود
نردن و فرزندو مالکو تنو گاه
شد بدل پرگورتک و مارو سور
دل بصرت زان هم درخاتم
سکند قنیل حق در هر زمان
صفت قادر هم تنی نهها
بر شا گشت چون ایا و حال
هر که مارا دید بر قصبه لعم
را چه می گرچه مهرخوارست
خیر دبی دل از ما حل
خیر دنیا هم ثواب آخرت
یک هر طالب بقدر همتش
گر می دای صحت است و صیر
هوس یا باطل شیخ
را افه بدل حق قیسید
زود افرا روی حق و راست
هم دهد پر خود گوی زانها
که میکشند خود را یکسان شل
نصورتان فی است این خبر
افت سون لایع این ندلوا
کین در حقوق مریدان

میش کوه بانی لاشیم

گومرا پندی کہ پس باشد مفید

بر تو هم هرگز نماند مسلک
گفت مال مردم باید بکار
کای گرفتار این دلاور
حاکمان کرد این چنین بسو زیور
یک بیسایم در رنج و ستم
آز و حاجت و عز و استقامتی ما
شامان نبود چا در خاک راه
با خله گفت یا ششی دگر
بود مارا در واهی هر چه بود
هر سر جارت اصف الهار
تا که دای قنار بر شروق
هر تحصیل غنیمت با حد
وانکه حیدر آخرت فی وقت است
شروی گر خواست باشد کوفی
با طش دودخ بود طاهر هشت
مستی نماند بستی فی جرف
سلاح اغنی از کمی و کاستی
بهر آف آفر صرغ روشن است
یا زهر اقرا در ض و ضر
ن زروی میل شش کیج نهاد
تا فکند زیان درهای بی تصور
و بطریق ضایع و بدل آید بش
است بر اعانتان بکجا حیر

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ

ای آن کتابکہ گرویدہا بہن آوریں جدا اور رسول او ویکانی کہ فرو فرستاد بر رسولش و کتابکہ فرو فرستاد از

قُلْ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا ۝١٦ إِنَّ

پیش و هر که کفر شود جدا و فرشتگان او و کتابهای او و رسولان او و روز بازبینی پس حقیقت گرامشگر اهی دور هر سبکه

الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا ثُمَّ آمَنُوا قُلْ الَّذِينَ آمَنُوا حَسْبُكَ اللَّهُ لَغْوَى الْكُفْرِ لَا

ایمان آوردند پس کافر شدند پس گرویدند پس کافر شدند پس انزوه گرفتار باشد خدا کیامرغبارشمارا وه

لَقَدْ تَمَّ سَبِيلُ ١٢٧ تَمَّ الْغَاهِقِينَ فَإِنَّ لَكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ١٢٨ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ

راه‌پایان از ادبی مژده منتظران را بآنکه از برای ایشانست غنای دودان آفکد بگیرد کانرا را دوسان از

دُونَ الْمُؤْمِنِينَ أَسْتَعُوْزُ بِعَذَابِهِمُ الْعَذْرَةَ فَاِنَّ الْعَذْرَةَ لِلّٰهِ حَمِيْمًا ۝۱۳۹

چر کرونگان آلبویند زداشان هرتاپس برتکهره خدازاست هه

ای گروه مؤمنان می شود. بر خدا و پرورش بگردد. باشد این مقصود از اکمال دن. تا که طن تکمیل یابد رقیق

هون نعل دارو برحق اعتراف اا دو عمل آرد آنرا ی خلاف اا یا پس از تکمیل اعمال بمن اا گشت بر اخلاق باید متعن

الجزء الخامس

<p>روکنید از دل بتوحید هود پس شنید در اصل مستقر ذفرع رفته رفته تا فنا و تا بنا بعد ایمان سوی ایمان بگروید و اشناسید از شان مخلوق با رسولان از بی تعظیم دین در ضلالت پس بعد از ابله است بعد ایمان باز پس کافر شدند باز پس کافر جسی آمدند زانکه توبه نداشتند از ملوای باشند ایشانرا ضلای در دلت و در ایشان پاک قوت این عجب</p>	<p>بعد تصدیق نبی بر حدود پس توبه سی در اعمال شرع یافتن از فرق بر جمع ارتقا گفت زانرو که مطیع و دهرود یعنی او را در کمال خوشتن و ان کتبی که حق آمد پیش ازین هم بروز آخرت پس گره است آنکه انیس که باطل آمدند توبه پس کردند و هم مؤمن شدند بیست آن کاشند ایشانرا خدای ده دو روز را شلوت بر هلاک ارجندی می کنند آیا طلب هر کرا خواهد دهد هر و مقام</p>	<p>روکنید از فرق بر جمع وصال پس بر آن کشتار تصدیق جان تا شود از قلب جرحی چه سلب جای خود گوئیم چون آید نیاز همین از راه مرغان برسول کز حق آورد آرسول مستطاب بر کفایت و برسل از رب و شک ده نباید از تنای بر طریق کافر از گسسته گشتند زود یعنی او انکار سلطان مخلوق ده حق کی باشد ایمان الهی هر خود هر مؤمنان و بن بکوت ارجندی هست خرا مانند</p>
---	--	---

وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ فِي الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتَ اللَّهِ يَكْفُرُ بِهَا وَيَسْتَهْزِئُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا

و بتعظیم فرستاد بر شما در کتاب آنکه چون شنید آیهای خدا را که کفر ورزید و بیستودان پس نشنید

مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ. إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي

ما ایشان را آنکه شروع کنند در سخن غیر آنکه مانند ایشانند هر یک که خدا جمع کند منافقان و کافران در

جَهَنَّمَ جَمِيعًا ۱۰۰ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ بِكُفْرٍ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ فَتْحٌ مِنَ اللَّهِ فَالُوا أَلَمْ تَكُنْ مَعَكُمْ وَ

دوزخ همه آنکه حشمت دارند بشما پس اگر باشد فتحی از خدا گوید آیا بودید با شما و

إِنْ كَانَ لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ فَأَلُوا أَلَمْ تَسْتَعِذْ عَلَيْهِمْ وَتَسْمَعُكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَهُ يَعْنِيكُمْ

اگر باشد مر کافران را بهره گوید آیا غالب شدید بر شما و باز داشتند شما را از مؤمنان پس خدا حکم میکند

بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَلَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا ۱۰۱ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُفَادُّونَ

میان شما روز قیامت و هرگز نمیکند خدا برای کافران بر مؤمنان راهی هر یک که منافقان فریب میدهند

اللَّهُ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كَسَالَى يُرَآؤُنَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا

با خدا و او ستر فریب میدهد ایشانرا و چون برخیزند سحر بر خیزند متکیان بر حیله و فریب و یاد نمیکند خدا را مگر

قَلِيلًا ۱۰۲ مَذْبُذِبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا ۱۰۳

اندکی متروک در میان آن مایوس و پستی آنها و گمراهی که انزال کند خدا پس هرگز نیابی از ایشان راهی

بِأَيِّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ تُبَدُّوا أَنْ تَجْمَعُوا لِلَّهِ

ای آن کسانیکه گروید فرا نگیرید کافران را دوستان از غیر مؤمنان آید و بفرستد که بگردانید برای خدا

عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا مُبِينًا ۱۰۴ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الشَّرِّ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا ۱۰۵ إِلَّا

بر شما حتی آشکارا بر سبیکه منافقان در سطح زیرین از آتش و هرگز نیابی برای ایشان ناصری مگر

الَّذِينَ تَابُوا وَاصْلَحُوا وَاتَّقَوْا اللَّهَ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِ

آنکه توبه کردند و اصلاح آمدند و تقوا کردند خدا و خالص گردانید دینشان را برای خدا پس آنها باشند با مؤمنان و نود باشند که بعد

اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا^{۱۸۷} مَا يَمْلِكُ اللَّهُ بِعَذَابِكُمْ إِنِ شَكَرْتُمْ وَآمَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ شَاكِرًا عَلِيمًا^{۱۸۸}

خدا مؤمنانرا مژدی بزرگ چیمکنه خدا صاف بشناسه اگر شکر کردید و گرویدید و باشد خدا شکر پذیرد

<p>بر شما فرمود تا دل دو کتف حکم اعدا مکه شد بر مؤمنین در مدینه میسکله ننگوا باز در حدیثی غرض غیر آن کند چون سوی حق ازضای قلب و روح زانکه میل نفس بر شرک و هواست سر دو رویاند آنها کاغذظار از دغل گفتند آیا در تو را ورکه هر کاروان بودی نصیب میتوانی نلتیم یعنی کاردار مؤمنانرا از شما مانع شدیم پس بپا باب حوائی سد کردید کارانرا حق نکردان یقین بر موجد شرک ک غالب است خدای حق بیکند اهل خلق میباشد آن عمل بر مردمان یله نازند از خدا الا قلیل ذکر حق با انزان گوید و هم تا بهاء مال و حاشای در امان و اله و مطرود بین این و آن می نگیرد ای گروه مؤمنان یا که میفروغید گردان ارتعاب اتلاف کاران پس غصابت هم مای هرشان یار افتخات بلذکت اسی من زان خوگند دین خود خالص نماید از دغل زود باشد ما دهد امری عظیم شکر او گوید گر بر می</p>	<p>بشنوید آیات حق چون در خطاب که نگردد کسی بشرک همتن حق در این آیت و اول باز دوهوای نفس خود جولان کند روکنید الفضائل بود فوج میل دل بر نفس میناق و وفاست بر شما دلورده نکت و زطر با شما همراه بودیم ما بر شما غالب شدف از شاکب با شما کردن رفوت و افتاد در معد پی از ایشان تن ددیم در نصیحتا شرک خود کمد غالب از راه صحیح ر مؤمنین زانکه من انهم من خاش غایب است حق جای خدای بعد درسیان تا که مؤمنان شانه از کپان نخستان چون در عمل باشد دنبال وان بود سبت مذکر قلب کم وین ملحق راست مکتور نشان ه بود از مؤمنان زکاران دوست لیراز مؤمنین فخر و پان حیثی بر خود خدا را در خطاب موجب انهم حجت بر جرات از درک با بعد ایشارا حیات از دوروی روی دل آسوکند بر رضای حق باخلاص عمل مؤمنانرا حق پس از امیدویم با سکه تصدیش و حدایتی</p>	<p>حال سکون که شود کافر بدان زانکه منکرند استهزا بین پس بشنید ما مستهزآن چونکه ایشان شید از خوشی دل میل نفس گردد مطاف بر ملحق را و کافر را خدا بر شما پس گروند قتی زحق از غلام پس بپا بعد سهیم هم ایشان از دغل گفتند ما لک ما اوحش مکشیم دست سستار کردیم از گفتار ما پس نماید حکم سلطان مرید تا کند الزام ایشان زان صحیح گر زروی جسم و صورت فاخته چونکه بریزد از هر غلظ گر پید هیچک ز اسبابشان یاد حق ازهر خلق امدک شود فی مطلق یا مراد از وقت است زان منسب گفت چه زانکه هر کرا حق و اعدا در گرهی هر کباشد دوست یا اعدای دوست بر عباد اسی که درویم اقیام بر ملحق راست جای امد درک دوح او بر ملحق جایز است هم بین حق نماید انضمام پس خود ایشان امد یوم دین از چه فرماید شهرا حق خطاب امرانرا حق نماید بر هم</p>	<p>بروی استهزا کنند آن بدلان هم آیات و رسول و مؤمنین تا بلون آن قیاح بر زبان صحر ایشان امد سرکشی در هوا های طبیعت محتجب جم ساد درجهن هر دو را خویش دادند از غلام مستحق که بعد بورد در تدبیر و هم غالب آنها خود موبد از شا تا باید بر شما وارد شکست تا شما غالب شدید امد ترا یتان امد نظام رستیز حجت ایشانراست برهنی عوج رد حجت زاعل ایلان طرود کاهلان باشند امد امتراز جله گردد نرک آن آدابشان افک کان لایق شرک بود نام حق گرمبرد ازعت است ه سین لایق و ه هالکند پس بجای هر او راه انبسی زانکه من کاولین جسم نواوست حجت حق بر شما گردد تمام پست تر جای انهم من نذک غیر آنکس که بقوه فایز است بر صلاح آید طاعت تا تمام قدر ویت در شمار مؤمنین کوفتی است از کلاه و از تواب اوست داد بر حقوق انهم و کم</p>
---	--	--	---

لَا يُعِيبُ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا^{۱۸۹} إِنَّ تَبْدُوا غَيْرًا

دوست میدارد خدا صاف بگردد پیدی از گفتار مکر که به ظلم کرد خدا شناسد خدا شنوای دانا اگر آشکار کردید خویرا

أَوْ تَقْتُلُوهُ أَوْ تَعْمَدُوا عَنْ سُوءٍ قَالَ اللَّهُ كَانَ عَمَلًا قَبِيرًا^{۱۹۰} إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ

بانهان کیدش بدار کنند از روی پس در سبک خدا باشد دو گهر عفو تا بدر سبک آن که کافر میشود خدا و رسولان او

و يُرِيدُونَ أَنْ يُفْرِقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُوا نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ

و میفروغند که جدائی املازد میان خدا و رسولان و میگویند میگویم برنی و کفر میگویم برنی و میفروغند که

يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا^{۱۹۱} أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَاعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا^{۱۹۲} وَالَّذِينَ

فرآیند میان آن راهرا آنکرده باشد کفران راستی و میآورد امل از برای کفران خدای خواگند و آنکه

آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَمْ يَقْرَأُوا بَيْنَ أَحَدِهِمْ أُولَئِكَ سَوْفَ يُؤْتِيهِمْ أُجُورُهُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا

گرویده خدا و رسولش و جدائی نداشتند میان احدی از ایشان آما زود باشد که همی ایشان را از جهنم نجات دهد خدا آمرزنده

رَحِيمًا ۱۰۲ يَسْأَلُكَ أَهْلُ الْكِتَابِ أَنْ تَنْزِلَ عَلَيْهِمْ كِتَابًا مِنَ السَّمَاءِ قَدْ سَأَلُوا مُوسَى أَكْبَرَ مِنْ

مهران در میخواستند انزال کتاب که فرو فرسی بر ایشان کتابی از آسمان پس بتحقق سؤال کرده از موسی بزرگتر از

ذَلِكَ قَالُوا أَرَأَاكَ جَهَنَّمَ فَأَخَذَتْهُمُ الْمَاعِيَةُ بِظُلْمِهِمْ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْجِبَلَ مِنْ بَيْنِ مَا جَاءَتْهُمْ

آرا پرسگفتند سبیلی باشد از آسمان پس گرفت ایشان را ماعیه بسبب ظلمشان پس برآفریدند کوه را از میان آنچه آمد ایشانرا

الْبَيِّنَاتُ فَمَقَرُّوا عَنْ ذَلِكَ وَآتَيْنَا مُوسَى سُلْطَانًا مُبِينًا ۱۰۳ وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّورَ بِمِثَابِهِمْ وَقُلْنَا

مقرران و روشن پس در گشتیم از آن دادیم موسی را حق یما و در داشتیم بر ایشان طور را بسبب ایشان و گفتیم

لَهُمْ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا وَقُلْنَا لَهُمْ لَا تَمْدُوا فِي السَّبْتِ

بر ایشان را که در و دروید ادر سجده کنان و گفتیم ایشانرا که در و دروید مکرر بخدرش

شاید او را که گناید لب دم
مهرشان آورد هیچ از خوردن
وین بود در ظلم و جبی از جوه
حرمیب طالعان کان رخصت است
باشد از دشتی خلق و غیبت خلق
یا ضعیف آرا هان را عار و یار
هم توانا بر هدایت عاصیان
لیک آرد هو را بر ایشان
مؤمنان حق را بر سبیل
مؤمنان اما به بر حسی اذن
در مقامی ذم و در حاکمی سرمد
راست بینی که ایشانرا راست
از حقیقت کرده اند ایمان قول
دوستان بهمی بر بسکی حرا
تا کی اهل برایشان در خطاب
نمکنه دین اگر بهیام مثال
آن جاعت را ز گردون صاعه
از او خواهد این کتاب آری فرو
حد از آن کآمد بر ایشان بنات
گفت تا نمکند خود را عاصیان
با درش سر نهاد خاص و عام
خواست کاید کوهشان بر سر فرو
سفر د آرا قدر یک قامت کند
در قول امر موسی لا طلاع
قوم گشتند از قولش لا طلاع
در آری صاعه و تاب روید
رو بیت القدس او را از صومع
جای حقه حقه گفتند از موس
بد گفتیم از ره مهردان

سفر د باشد که کسی بر کسی
آرد مهان حد کسی را یک دفع
آمد ان آب سمر آن گروه
عدت خلق از شان لغت است
همچو بر یک آرد حد خلق
یکوئی را که غایت آشکار
پس بود سار هو آتله جان
گرچه رخصت بر ظلم داشتند
با خواهد افکند از صمدی
یا که میگوید بر حسی رشان
پس سستی و محمد هم کافر
کار د این فرقه بر تحقیق و راست
و انکساکه رحا و بر رسول
آن گروه اهل ایمان و ولا
از تو میرسد خود اهل کتاب
امر موسی قوم کردند این سؤال
پس فرا نرفت از آن طالع
هم بر قلد آمد ان بود
صل بگیرند پس بر سات
حسی دادیم بر موسی علی
بود آن تحت تسلط در حکام
امر موسی چون برایشان شاق بود
فوق ایشان حیر قل ارجد
آمدند از روی عیز و احتیاج
کرد موسی بینی از طفل احتیاج
ور دری گفتیشان داخل شود
باید او باب ولایت در رجوع
داخل از باب فکر گشتند پس
بد ازن از متعلق دلوشتان

حر برضی سو گفرا از کدن
حلی مظلوم از هر ره شود
در محامل باز شکستند لب
حرم بخت سی پست ورد است
غیبت کسی که کند در مجلسی
هم باشد که نکوید از لسان
روست حق ضعیف از موسی
با نمکند طالع عیوه را
هم به بر میسر اش نگوید
وانکهی در ابا کافر شود
که بسوی قافله و بر میر
پس کفر و دین طریقی در وسط
باشد اما خود عادی سی می
هم خدا را ایشان یکبار از گرفت
مهران در حل حقه مشکلات
همچنان کآمد سوسی بالیمان
که با بسا خدا را آشکار
دوشتان از موسی فرخنده فال
خواهش رویت نمود از کلم
بارشان بر توبه مسویم راه
می باشد همچنان از دل درج
عید ما باشد نکردن طوفان
طور اسبیل طمش از قدیم
نیم روح بر سجده بی سوی کوه
کوست جای عقل کرداری سراف
داین تسلط حق بر او کرام کرد
بود موسی آن باب ایلیا
در دخول آن که قول تائب است
یک مات سفر داید از گشت

حق دارد دوست ر وجه مان
تا که خلق از حال او آگه شود
آن حالت هر دشمن رو روش
ور که غیبت بی عیب باشد دست
تا باشد از خدا غافل کسی
بشود حق هر ره گوید از کس
یا گناید آن دنیا را بسا
این تخریب است بر مظلوم را
آنکساکه حق کافر شود
بر خدا از روی دعوی کفر
قدر او این آیت خود آمد به میر
پس خود خواهد کرد از غلط
همچنین آمده بر سقراط دین
چون ایشان هم سکرده اختلاف
هست آری زده حق بر میثات
یک کتابی از آسان در یکرمان
این چنین گفته ما اورا صابر
هر طبعی که بطلست در سؤال
همچنان کآمد ایشان در ضعیف
ظن پس کردم برایشان این گاه
در میان یکدیگر پدید مع
طور را بر داشتیم از نوقتان
در غلطی بود کوهی بر علم
پس سجده او قناده آن گروه
طور را داد اهل دل دماغ
بینی آنها را مثل الزام سفر
اخر آید اعی ارباب خدا
حقیقت گفتن بر ایشان واجب است
شرح این دوسره نالی گشت

مَالَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا أَتْلُجَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا^{١٠٧}

بست برایشان را بآنچه علی مکر پیروی کردند کان و نکشتند یکن با که قتل کردش خدا بسوی خود مسمت خدا غالب درست کرد

وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَإِلَّا يُؤْمِنُونَ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا^{١٠٨}

و نیست از اهل کتاب مکر که درود الهی باو پیش از مردش و روز و سطر باشد برایشان گواه

فَيُظْلَمُ مِنْ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَ بَدَّلِهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا^{١٠٩}

بر سبب سی و آسمانه بیود شد حرام کردیم برایشان یا کز هالی که حلال شد مودای اثر او بسبب از داشتند از راه خدا بسیار را

وَ أَخَذَهُمُ الرِّبَا وَ قَدْ نُهُوا عَنْهُ وَ آكَلَتْهُمْ أَمْوَالُ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَ أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا

و گرفتند از روی مال از او جری که همه بود و در آن و خوردند از مالای مردم را با حق و مباد کردیم برای کفران از ایشان طمانی

أَيُّهَا^{١١٠} لَكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ مِنْهُمْ وَ الْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ مَا أُنْزِلَ مِنْ

در دین لکن استواران در دانش از ایشان و گروهی که میگردند با آنچه فرو فرستاد شد بتو و آنچه فرو فرستاد شد

فَبِكَ وَ الْقِيَمِينَ الصَّلَاةَ وَ الْمُتُونَ الرُّكُوعَ وَ الْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ

یش از تو و زیاده را که سبب و معتدل زکوة و گروهی که خدا و در روز و از پسین آنها و داشتند که در میان

أَجْرًا عَظِيمًا^{١١١} إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَ الْيُسُفَ مِنْ بَنِيهِ وَ إِبْرَاهِيمَ

مزدی بزرگ بدرستی که ما بسوی تو و همانکه بسوی تو کردیم بسوی نوح و یسرا بر ادا و وحی کردیم بسوی ابراهیم

وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَنْبِيَاءَ وَ عِيسَى وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ هَارُونَ وَ سُلَيْمَانَ

و اسمعیل و اسحاق و یعقوب و فرزند و از کسان و عیسی و ایوب و یوسف و هارون و سلیمان

وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا^{١١٢}

و دادیم داود را زبور

ن نطی بلصکه ازیدارو طن
و ز شعی در مکان مشع
مضی بود آنچه شد با حکش
که شناسند امر میدا تا معاد
در مقام کشف قلب و سرور
پس بجمع ذات باید اتصال
واصل اند ذات مطلق گفتن است
بر سپهر چلش باشد مثال
و چه روح الله در آن دارد نبات
بر کمال ذات خود واصل شود
تا کند نصرت بر آن سلطان دین
مر قیامت هست زدیک آفرین
که بر او آورده اند ایلان بگاه
ز انکانه بودشان دین بود
عمر و توفیق از خداوند احد
و اکل اموال خلائق یصواب
خود خدای دود نیک ازمر کران

هر کسی میگفت بر روی سخن
سوی خود فرمود او را مرتفع
داد عزت بر مسیح از عزتش
آرد ایلان بی اهراف جلد
مؤمنند او را هنگام فوج
هفتن اسی اندر آن حضرت مثال
این مقام از دنیا بگذشتن است
یود عیسی قطب عالم در کمال
زبان بر اشیای مریدش حیوة
یش از آن کورا فاعا حاصل شود
در نعمان قائم آید بر زمین
ظهور آید وحدت و کثرت نمان
در قیامت اوست بر ایشان گواه
از ره طمانی که واقع گشته بود
شرش آید امدار امان از بود
وز و با کآن بود نهی در کتاب
هم زما آنگاه شد بر کفران

تا چنان بگشت حالت در پیچ
بلصکه رفت داد خش از زمین
تا کسد تدیر خلق از هر مقام
حر که بر وی بیشتر لر مردش
تا باغر گام سکان باشد فنا
بر کمال خود گشته متصل
جمع ذاتی را فنا فی الله گفت
سکر مراتب رو کند رجع ذات
بازل آجا پیش روح اعظم است
میشاند در ولایت شائش
داد از حق بر مراتب مالکشی
غالب آید بر تمام ما خلق
خواست قائم شد قیامت و السلم
که سلورده ایلان بر الله
که بر ایشان بد حال اندر حیوة
بودن از هر خلق بسیار از عا
مهر و عصب و وشو و کافرا شلست

آنکه سبب است پیروی طمانی
می نکشتند یهودان دالین
اوست غالب هم حکیم اندر نظام
نیست کسی ز اهل کتاب انفرض
واقعه از راه و منزل جا بجا
تا هنوز ذات اندر آن حد مستقل
طمانی سکو گهر اسرار سفت
مردن اصلی است این زرد قنات
چرخ چلوم مرکز این عالم است
آرد ایلان عارف آجا در دشت
پند اندر چرخ چلوم سالکشی
پنی اندر کشف ایمان که حق
کثرت آنکه کز میان خیزد تسلیم
یا بشود بر مضیق خود گواه
شد حرام از ما برایشان طمان
وز ره منی که از و له خدا
از هر امری که آن بر ایلان است

يك درهم آچه زایشان را سجد
واچه آن پیش از توشه لولزما
پر خدا از روی دانش مؤمنند
چونکه این آیت یسیر بر یهود
حق برد ثورلن فرمود ما
هم بارهایم و اسبل را د
همچین شد وی ما را سیرین

وامر اخلاص و عاید شافند
از کتب واحکم دین بر ایما
همچین ر یوم آخر موقند
خواند ایشان انصب بگفتند بود
وخی ر سوی و کردیم از خطا
هم باسحق و مقرب از رشاد
یوس و هرون سلیمان امین

مؤمنان سکارند ایمان سلیم
هم مقید آنها در صلوة
رود باشد حکما حاضرا دهم
بد موسی او خدایوت آتی
همچنانکه وحی شد لزما بوح
هم باسباط مسلم در حور
در هم دادیم مر داود را

بر هراچه بر تو فرستاده ایم
میداند از فرض دین حق رذوة
ذاتیه کرده از عمل امری عظیم
بر کسی نازل نشد در و بی
بعد از اوهم پر رسولان در توح
هم بیسی و نابود صور
ما و پور اعی سخنانی از اجنا

وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا ١١٣

و یضرائی چه که پیش از تو فرستادیم و یضرائی که پیش از تو فرستادیم و یضرائی که پیش از تو فرستادیم

رُسُلًا مُبْتَلِينَ وَمُنْذِرِينَ لِّئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا

فرستادگی مومند و گنویم. مکن امانتد بر خدا بهاد پس از او رسولان داشته خدا غالب

حَكِيمًا ١١٤ لَكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ أَنْزَلْنَاهُ يُطِيعُ وَالْمَلَكُ شَهِدُوكَ وَكَفَى بِاللَّهِ

دوست کردار لیکن خدا گواهی میدهد آنچه فرو فرستاد بتو فرستادش شاهدش خود و هر سخنان گواهی میدهد و کفایت خدا

شَهِيدًا ١١٥ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَدْ ضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا ١١٦ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ

گواهی بدستیکه آنکه کفر شده و فرود داشته از راه خدا بخت گمراه شده گواهی دور بدستیکه آنکه کفر شده و

ظَلُّوا لَمْ يَكُنِ اللَّهُ يَجْعَلْ لَهُمْ سَبِيلًا ١١٧ إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَيْدًا وَ

سم کرده باشد خدا کیامیزد ایشان را و که راه میدهد ایشان را ولی مگر راه دوزخ طردانان در آن هبت و

كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ١١٨ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ فَآمِنُوا خَيْرًا

باشد آن ر خدا آسان ای مردمان حقیقت آمدن شما را یسیر راستی از در وود کلمات پس بگروید بهتر است

لَكُمْ وَ إِنْ تَكْفُرُوا فَإِنَّ اللَّهَ مَافِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ١١٩

میشود و اگر کفر کنید پس بدستیکه خدا را است آنچه در آسمانها و زمین است باشد خدا دارای دوست کردار

وان رسولان که از هر یک قسم
وان رسولان که ایشان هیچ ما
این رسولان را نودم از حق
حق بود طالب در ارسال رسل
هم چه نوع از وحی واحکام کتاب
لیک باشد حقیقت شاهدت
اوست شاهدی بر کاحکامات راست
چله محاسبه و لایه مردمان
هست کافی بر تو را بر حق گواه
مردمان را داشته ابراه بلز
هست او ر شکل و بروی ذکر
می یوشند حق را در علم
جز بدو بخ نیست ایشان را دمی
ر شا آمد رسول ای مردمان
این که من گویم کلام صاف است
جای خود بکن نه سازم ا کت

ر و ما حواجم با دلای حق
ضمه سودیم بر تو دانتضا
ما بطلان مشری و صبرین
راستکار امر موت در سل
در حور است او را هم اصحاب و طالب
ر هراچیزیکه داده و آیدت
ممعرت اقرون دهر یضیر است
در مشای و در صاد خود پیش
کو و را هم شاهد است و هم یاه
از بی کتمان حق امر میو آز
ر صحت دیگر و خوی ذکر
ر بی کرد از کتمان ستم
چاودان ایشان و د منزلگی
با یاق راست از پیر شان
قول صاف بر سخا قایق است
کر جمع اهل دل باشد رعت

یشت ر دین سوود با دمو دینش
شمالی گفت با موسی سخن
تا باشد مردمان را ر خدا
با کلام از انا را احصای
مقصی چون بود با حاکمش
واچه بارل بر تو کرده است از کتاب
حق فرستاد آن علم خویش
هم ملائک شاهد آن طلبد
وانکسان کز بد لی کافر شده
کاین محمد نیست آن کامد کتاب
گرهاند این فرقه کراهی بید
یست حق کامیزد ایشان را و است
وین من آسان بر خدای متکلمان است
قصد از مایع علی مرتضات
از اینجه رسیده است این حیر
پر شا مردم رسولی امامد

ذکر هر یک گشته امرو حای خویش
وین نهایت د و وحی ذوالن
حسی حد از رسل در اندکی
هست اهر هر زمان بر وجه خاص
هر می را در رول و دعوتش
میسرات امله از هر فصل و باب
که را او مامد طهر اهل می
در گواهی یسکران و یکدله
وز ره حق مردمان ره زده
ست او نشانت در هر فصل و باب
که باشد هجستان متضد پدید
هم بسایه بر ایشان راه راست
در غلور از غافل متماثل است
اهل حق دادند کاین متنی حساب
و حه آن دریا اگر داری طهر
آمد ایسان یالقی از پروردگار

الخالق ائني يروايت داعي است در سوا خلق للفق ساعى است
 ور فوا يا اسراو كار شويده ر بيوت يا ولايت مكرويد
 حق بود چني عي از ماسوي تا چه ساي كفر و ايجل شا
 وده او را بست هر كره حاشي ر سلايق در نواب و طاعى

يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى بْنُ
 ائ اهل كتاب غلو ميكيد در ديان و مگوئيد ر خدا مكر حق را حراين است كمعج عيسى بئر
 مريم رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرِيَمَ وَرُوحٌ مِّنْ قَامُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَلَا تَقُولُوا

مريم رسول خداست و سخن او انكش بوى مريم وروحي افوا بئر مكرود خدا ورسولاش و مگوئيد
 قُلْتُمْ إِنَّهُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ

سما را ايستد بئر است مرشد ايت خدا مكر خدای نگاه مرماست او را آنكه بوده ماشه او را و روى مر او است آنچه را آسمانها
 وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ۱۰ لَنْ يَنْصِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ وَلَا لَكَفَكُهُ

و آنچه در ديان است و كلمت خدا كماله كه مرماست هر كره مكرود مع او آنكه بوده ماشه خدا و مرشكان ريك
 الْمُقَرَّبُونَ ۱۱ وَمَنْ يَنْصِفَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَسْكِرُ فَيَسْخَرُهُمْ إِلَيْهِ جَبِيمًا ۱۲ قَالُوا الَّذِينَ آمَنُوا

كرو مكردي و آنكه مكرود از رستن او و كرن كشي كدس بود و ختر كشن سوي او مع بئر اما آنكه كرويد
 وَاعْمَلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ وَ يَزِدُّهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنَكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا

و كرده كارهاي شايسته بئر تا چه صاينار مرماست او را بلنصاينار او كره خود و اما آنها كنه كنه داشتند و كرن كشي كرده
 فَيُعَذِّبُهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ۱۳ وَلَا يَعْصُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ۱۴ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ

بئر صاين كنه ايشار اهدا بئر در و ياست او را راي ايشان او مر خدا دوستي و مپاري كند ائ مرماست حقيقت
 جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَانزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا قَالُوا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَاعْتَصَمُوا بِهِ

آمد ايشار حاشي او پروردگار تان و فرستاديم شا بوري يدا بئر اما آنكه كرويد خدا و چك در دزد مپاو
 فَسَدَّخَلْهُمْ فِي رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ۱۵ يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِنُكُمْ

بئر زود ماشه او را ايشار او در حاشي او خود و فضلي و دما مپا ايشار اسوي او را راي راست قوي مير مستند ائو بگو خدا قوي مپم مشارا
 فِي الْكَلَالَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَهَلْ أَخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَهُوَ يَرِثُهَا

در كلاله اكر مردي بئر دكه باشمر او را و فردي و مر او را و فردي باشم مر او را است بئر آنچه كنه ماشه او مير ماشه او را

از فط در حق عباي صحح
 دلای از كفر آن بود كافرش
 اين مقالات آنكه كره بگرماست
 كو فاش لم يله لم يوله است
 مر بشارت داد مريم را بيو
 يا كنه هست خود عيسى بنام
 داد بر خویش از كال رفتن
 در وجود آمد بدون واسطه
 همچنين بر آن رسولان كرام

كان بود القراط و خريط مرصع
 سبت بد بروي و بر مادرش
 فرقه كشتند هم كاین الهيت
 در غور اينها ن فلات ايرداست
 هم سكله عيني او سباجه
 حق رسانيد اين بريم در كلام
 محض تنجيم است كرق نيش
 يا كه ز اسر حق بين رابطه
 بئر باو آريد ايجل باثام

هم نگویند او که نارد الفتلت
با عدد ما چله همراهت و یار
واحدی باشد بذات خود احد
از سه گر غواص تو اورا هم یکی
ابتداء ای کر از وی چهارست
میکنم بختش تنزه وجود
اوست کافی بر امور پندگنان
بلکه باشد صحر زین بدمی

مر تلک کو بود یسکا مدات
ن که باشد مر عدد را در شلر
بست می بد از او دیگر عدد
غافل از وحشت یا مشرک
بی تعدد ذات پاک داور است
کاید باوی مثل وردهی بود
بی مدد کاری گیری رایگان
در قیامت هیچ کاهر زندگی

هر عدد از خود او کوئی حق است
واحد است اما آسان واحدی
واحدی که مدش آید ناشی
راعتان خواهد شد از ثلث کم
بست حراین کان خدای ذوصفات
هست او را که همی داری بش
ست استکلاف و طری رمصح
بر عودیت ملائک راست عالم

راست گوئی که باو ملحق است
کاید از بدش عدد در مودی
بست غیر از حدت اشکائی
گفت زارو انقوا حیر لکم
در الهیت بود یسکا مدات
آچه باشد در سوات و زمین
گر خدا را مدد باشد صرح
استه زین ست باید افکار

مناجات

کر کسی را مدد خود خواهد او
ای که اهر ذات خود یابد
گرچه لاسم دین از این سؤال
گر بچستی حرم علم بی سبب
کز لفظ خواهد عسی را اله
دان سبب گفت اولملاک یا مسیح
مر ملائک یا میسح شده اند
روشنای پس حتر سازد سوی خویش
پس مر ایشارا بعد احری نام
هم باید آنکروه از مغرورست
ر شیا لعل عودم از یقی
گفته صلفن وین هاروی دورود
ور کسی شاخت آفرای ور
کی کلبه گنج دهد پادشاه
دو گمر زین شرح آیت کوصی
زودشان داسل کند در رحمتی
هم باید راعتان بر سوی خود
یا علی ما هم گدای این دین
جایر اصار شد پهل او
لیک دارم هفت خواهر یا کیش
از تو برسم خواهم اوصفت کنم
گو بایشان میبهد غوی خدا

از تو دارم هم تنها مدد
زاسکه سر پایا گاهم و اضلال
او صهل چشت بود عهد
بود رخوش او صیدت گواه
بمدت قد و این عود ضح
بی کمال مددی زیده اند
حله را هر حرای دین و کیش
هم فرایشان مرا از صل نام
هر خوش الفیجر بی یزی و دوست
از کمال فضل خود بوری می
مصطفی رحمان و جبر دور بود
دهه اش را برقی غیرت کرده کور
یا سنان یا که ر دزدان راه
کو که بود از کور ماند حقنی
دان خود بی شرت وی زجتی
راست راهی باقای روی خود
حوشه جیی غرمت او هر سریم
بر صیافت شد رسول مکتفو
چون قسمت ترایشان مال خویش
چون برایشان مال خود قسمت کنم
قسمت میراث را بر مدعا
یا که تنها باشد از امت از پدر

ستر شلر مددگات حواش
لیک تا هر کرم در حش است
وصف صیدت جیی و ملک
میرسیدد جیی از عد
وره باشد بی سببی کاهلر
واستکه دارد سک او عدیش
آنکس کایان حق آورده اند
واستکه استکلاف و استکار کرد
آمد از پروردگار ای سرمدان
یا عابد بر شا عدی جدا
گفت زین هر کسی بوراستم
یا که شلشد کشی هر طوفی
کر که حلاش شلشد بیم دم
پس کسایکه بورش بگروه
صل او رمدگی تاخو کند
راعتقت آن کرم میل و هواس
هت از مولاست گر خواهد قیر
گفت حله مالدارم من بین
این چنین کسرا کلاله خواهد
آمد آیت کر تو استفا کند
گر یکی مری پیبرد بیوک
پس زعب مال باشد هره ور

در عادت مقتر کرده او
یا که خاک پای ایشان دانیش
مدعا ارحم ابد و حواش است
هست بر رد صاری بی رشک
هم ملائک را ز روی اعتقاد
هست تا هر شده گی کردگار
یا عابد سرکشی از طاعتش
پس عملها در بسکوی کرده اند
هستان الحق عدا پر دود
حقی روشن شیارا در جهان
در پرش را مدلی و رهبا
بشاید ره پرد بر حرم
از روض طم و رحمان واقی
بر سجد این سحر آید شم
چنگ پروی ردد و سرشود
هر زمانش رحتی ارون کند
رهتایی از علی مرتضی است
دست این الفد کرا هم نگیر
« ولد باشد مرا » والدین
وز بی وحش سمع را نه اند
از کلاله با کآن احری کند
خواهری و از والدین او را بود

إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ فَإِنَّ كَاتِبَاتِ الْاَنْتَبِيْنَ فَلَهُمَا الْاَثْلُثَيْنِ مِمَّا تَرَكَ وَ إِنْ كَانُوا اُخُوَةً رَجُلًا وَ

اندا اگر نباشد مر او از فردی پس اگر باشند دوتا پس بر آنها است دو ثلث از آنچه گذاشت و اگر باشند برادران مردان و

نِسَاءً فَلِلَّذِي تَرَكَ الْاَنْتَبِيْنَ يَسِينُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَصِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

زنان پس هر مردی که از او بماند هر دوون بلی می کند خدا و برای شما باشد که اگر امشود و خدا همه چیزی دانا

در بیان میراث کلاله

همچین بر صکس کر نمود ولد
وز سکالاند از وقت بچن

مال خواهر بر برادر میرسد
هم رجال و هم سا و والدین

خواهر اش و و دو میباشد سرد
یا که تنها از پدر دو فتن

پس دوخت او برایشان فرض د
بهره مرد است ماند دو دن

<p>بر شما حکم موارث از صواب حکم ارث و والد و ارث وک و آخر این آیت چهار خاتمه مکر پدر باشد تهائی زام کرد ارث ابدان مکر مطلب است بست و صفاست از کوهامی و بوی با کنم تقصیر قرآنرا نهام هر علم شوی بود عجب ایم اندر نظم قرآن غرضی</p>	<p>مبنیاد حق بیان امر کتاب اول این سوره گفت او هر حد که بود از جاب مادر همه یا برادر خواهری بی اشم و ده با باشد کسی کو اقرست در حساباته شرحش موبو عمرو توفیق او تو خواهم در کلام کر دمی توفیق و عزم در طلب ر رعایت تا بدون بدعتی</p>	<p>این یقین است اویاضی در شکی بر شما هم حق در جری آگست باز ارث اخوت و اخوات را و ان برادر خواهر ازام و زانه کتر پدر باشد و هم او پدرش معمی از ارحام از بی دکر مستن نعلت نعلت ملا جبر وار شیر و بت و کشتار من کن عطا و نهر را آورد سوش</p>
---	--	---



سُورَةُ الْمَائِدَةِ مَائَةٍ وَ عَشْرُونَ آيَةٍ وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای بخشنده مهربان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُمْ بَهِيمَةُ الْأَنْثَامِ إِلَّا مَا يُبْلَى عَلَيْكُمْ غَيْرِ مُبْلِى

ای آن کسانی که گرویدید وفا کنید به پیمان حلال شد بر شما از بهای چهارپایان مگر آنچه شما میباید بر شما حلال گردان

الضَّيْدِ وَ أَنْتُمْ حُرْمٌ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُرِيدُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَطْلُوا شِمَازَ اللَّهِ وَلَا

شکار و شما احرام نیستید هر کس که خدا میگوید ای آن کسانی که گرویدید حلال ندارد شایای خدا را و

الشَّهَرِ الْحَرَامِ وَ الْهَدْيِ وَ الْقَلَائِدِ وَلَا آمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَتَتَّقُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْوَانًا

ماه حرام را و قربانیا و هفتان را اگر بنده او خد کند که خانه که میباید از وی و از ورود گلو خد و خشنودی

وَ إِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَلُوا وَلَا يَجْرِمُكُمْ شَتَاءُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَمْدُدُوا

و چون حلال شد پس شکار کنید و مباد شکار کردی گرومی که مباد شکار کردی از مسجد الحرام که اگر احدی گزید

وَ تَمَازُونَا عَلَى الْيَرِّ وَ التَّقْوَى وَلَا تَمَازُونَا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْمُنَافَرَةِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

و مازونوا علی الارض و تقوی و مازونوا علی الاثم و المنافره و اتقوا الله ای آن کسانی که گرویدید خداست عتاب

<p>مؤمنان را خواهد بر عهد قدیم یا عقود دیگر از راه صلاح حرمت آن در کتاب رحما ر شما صید وحوش آمد حرام کآن بود بیشک حرام از اصل و فرع یعنی از روی مثبت بر عهد بود و آمد در مدینه بی اضم سوی مکه هر عزم بد اذان آمد این آیت که این نبود پسند قل مود سهل در شهر حرام و القلاید لا تطلوا بالادی که بگردن مینهد از نهج بد طاعت در ایاب از مویش قاصدان این حرم عظم کافران حق از طیار و کلاب</p>	<p>بسم الله الرحمن الرحيم عقد بیع و عقد شرکت یا کساح غیر از آنچه خواهد گردد بر شما یعنی احرار حال احرام از مقام غیر از آنچه گفته مستفی شرع میباشد حکم حق بر ما یزید حکم این هتد از شرع عرب از مدینه چون شدند اسلامیان خواستند او را تکبیر و کنند مس درگت این شاعر بر االم بی آن لا تطلوا من هندی یا قلاید آن علاتیای حج وقت رفتن سوی حج بود این نشان هم گنارید این از زوج و ستم مؤمنان خواهند فلان ابرو ثواب</p>	<p>اتفاق کرد او امام رحمت شرط ایل پایی عهد است و عقود چهار پایانی که سونشان زین گاه احرام از حیث عقل هر هیت زمتی بی قل و قال ر شما صید وحوش آمد حرام سرماتک را شکستن در جدال کرداروت هر چه دید از شیخ و طالب بر کرایت دانه امر حسیو داشت باید حرمت حج را نگاه سوی کبه هر کس گاو و گوسفند بردن قلاهد شان نبود پسند حاج بستنی بدفع شر خلق و زترضا بود جانش صون زین احرام جویند از وی میان</p>
--	--	---

سورة المائدة

فَلَمْ يَجِدُوا مَاءً فَسَمَوْا صَيْدًا عَلَيْهِمْ فَاسْتَوْا بُوْجُوهَكُمْ وَاَيْدِيَكُمْ مِنْهُ مَا يُرِدُّ اللهُ لِيَجْزَلَ

پس ناپیدا بویا پس صد کید و پیا تا را پاک پس مسح کید و پیا تا را دستا تا را از آن نضوا خدا که کند

عَلَيْكُمْ مِنْ حَرْجٍ وَلَكِنْ يُّرِيدُ يُطَهِّرَكُمْ وَلِيَسْمَعَ عَلَيْكُمْ لَكُمْ تَشْكُرُونَ " وَاذْكُرُوا

بر شما هیچ عجزی ولیکن میخواهد تا پاک کند تن خود را بر شما باشد کشتا سیاحت نماید و یاد کند

نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ وَمِثْلَهُ الَّذِي وَاَتَكُمْ بِهِ اِذْ قُلْتُمْ سَمْعًا وَاَطَعْنَا وَاَتَوْا اللهَ اِنَّ اللهَ عَلِيمٌ

ست خدا را بر شما و همچنان او کاسه و در کفان آن حون گشتید بشنید و فرما رسیدیم و بترسد خدا پدر شک خدا داد است

بِذَاتِ الْعُدُورِ " يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ

سرایر سبنا ای آن کایه که گزیدید بشید ایستادن مردار و گواهان عدل و داد و دین را دینی

قَوْمٍ عَلَيَّ اَنْ لَا تَدْنُوا اَعْدَاءُ هُوَ اقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَاَتَوْا اللهَ اِنَّ اللهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ "

گرمی بر آنکه داد نکند داد کید کآن ردید که است مردار و گزید و او ترسید و خدا و مردار خدا آگاه است آنچه می کند

وَعَدَ اللهَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَاَجْرٌ عَظِيمٌ " وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا

و عهد خدا را آن که گزیدید و کردد شایسته که ایستاد است آمرزش و بزرگی و بزرگ و آنکه کفر شد و نکند کردد

بِآيَاتِنَا اُولَٰئِكَ اَصْحَابُ الْجَحِيمِ " يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللهِ عَلَيْكُمْ اِنَّهُمْ قَوْمٌ

آینمایان بویا آنکه اول دوزخه ای آن کایه که گزیدید یاد کنید ست خدا را بر شما چون صد کردد گرمی

اَنْ يَّسْطُوا اَيْدِيَهُمْ فَكَيْفَ اَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَاَتَوْا اللهَ وََعَلِيَ اللهَ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ "

کند و از کند شایا دستهای خود را پس او داشتند تا اشارت را بر شما و جسد او را و خدا پس بایستد که کند و مردگان

<p>مردمان را از تو میباشد سؤال هست هر چیزی حلال و رایگان همچنین طلب بودی مع و قید آنچه آموزید اشارت شکار و خورد نمود مطمن آن داد است رده باشد که نام کرد کفر می فرستد از خدا گوشت است هم مطمن ماعلان نموده است بیهت با اهل کتاب اعی حرام مدد جعفر در این باب ایلام هم حلال آمد و رسان یاروا یعنی آن سوان که در حسن حدود انضواین مهمت افزون اخلاف بر شما باشند این سوان حلال باید آن باشد مفت در نکاح و رگ با ایمان شود کافر کسی اوزیان کار است امر آخرت روی خود خویش و قمار و قمار دوست و رنجب گزید از می شایا و ر که بپایزد یا امر سفر</p>	<p>که مطمن چیست اشارت حلال تا مکتوبه شرح اسماحت آن آنچه را کلب شکاری زده صید صیدشان باشد حلال از هر مته آنچه باقی مانده را و صا و صا است چون فرستد کف و صا و صا شکار انضلال و از حرامستن حلال بر شما باشد هر حال روا که مثل سارید چیزی از مطمن غله را دادند که دای مطمن دند یا آورد از پیر شما محصانند از صاری و حدود نسخ داد حصار را بطلان کر که بقیه امرشان بی مثل و قال ی بینای و انندان و سفاح بر حلال و بر حرام حق بسی می ضمیم و با امید از مغفرت شستن شریعت این بر حق پرست شد طهارت واجب از سر کایا کاب باشد از شما بر دور تر</p>	<p>کو حلال آمد شما را طیب است و اسحه اصل آمد ااحت در مطمن با که طاعت این تحریری سیر صید را بر شما دارد نگاه و ر دلف سک جرد حاور آن حلال و پاک بر میده است بر شما امروز حل شد ضیبت هم بود خارج که بر اهل کتاب اموا این باب است افزون گفتگو یا هرا چیزی که هست از اسماحت و امان کامل کتاب و اهل بی بی خود دانند که ایشان حلال ذکر قول غطف در هر مقام دلف امر التزامت آن سهر شرح آن بکشت در سورة س یس بین مطمن شود اعمال او ای کای کامل انعام سار مسح و س و حل تا کین هم در حایت قبل باشد فرس دین جم خصم و جاور باشد برده</p>
---	---	--

نست بدی تا کشید از چاه بر
پس تیم سکر نماید صاف
حق سواد را شاکرد شک
دان یکدیگر تیم رخصت
همچنین میثاق او آرید یاد
از خدا رسید در نفس واد
استبد ای مؤمنان ازیر حق
هم باید ما که نفس مشرکان
عدل را غوی شما را افریت
وعد فرموده است حق مؤمنان
هر ایشانست آموزش یقین
یشک این نومن اصحاب حیم
نقد چون کرده نوم آنکه کدست
می برسد از حدای ذوالکرم

یا که بروشتند و نبود سپه فر
پردوست و روی زمینت پاک
لک شواهد پاکان از جوی و شک
قا شا گوید شکر حش
که بایل القه سید از واد
وز فراوشی حش که دلد
ثابت و راسخ زهد ما سبق
بازن دارد نفس حدشان
لدراغان عدل اصل مطلب است
واسه کاری کرده یکودرجان
همچین احری بزرگ البریدین
حید ووز باشد آن خلق وحیم
بر گشاید از یی قل و شکست
از خلاف عهدو مستران هم

وانکهی باشید حاجتند آب
شرح آن بگفتن زین پیش از کدست
هم کند امام نست بر شا
پس یاد آرید از حشهای او
چونکه گفته این شدم از تو ما
حق بود آگه بر سر صدور
هم گولعل بقط اعی راست
ما بگرداید رو از عدل و داد
وز خدا رسید کو باشد خیر
دل یاس عهد و یاس داشتن
واسه رآیات ما کار شده
ای گروه مؤمنان آرید یاد
دستار از شا حق داشت فار
مؤملرا پس نوکل بر خدا

از جناب یا حدت در ارتکاب
آن تم یکت اخروی و دست
در مرانجا و مشلی ز اقتضا
جانب منم سکند آنگاه رو
در اطاعت آدم و اقتضا
مبصر و قدریتها امور
راستی از حسن میثاق و وفات
حل آن دور است از راه سداد
رهراهه میکند از ما گزیر
هم قدم بر راستی بگذاشتن
پامسکست پس بدو رخ واردند
حقی کو بر شا ذاکر اهداد
تا عاهد از جهاد و از غلار
کرد باد در و او در صا

وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَآئِيلَ وَبَعَثْنَا فِيهِمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ لَئِنْ

وهرستیکه کرتیم بیلان بنی اسرائیل را وراستیکه را بدیدم از ایشان و دوازده سالار و گفت خدا کمن باشمید مرآبه
أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّرْتُمُوهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَّأُكَفِّرَنَّ

اگر بیدار بیدار و بدیدم زکوت را و نگوید بر سولام و بیرومده ایشان را و واهمید خدا را وای بکو مرآبه و دگر امان
عَنْكُمْ سَيَاتِكُمْ وَلَا دَخَلْكُمْ جَنَابُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بِمَعْدِ ذَلِكَ مِنْكُمْ قَدْ ضَلَّ
انشا بجهای شیلرا و در آورده شیلرا دجهتها که بیرو از زیرش بیرها پس آنکه کفر عید بر از آن از شما پس هرستیکه
سَوَاءَ السَّبِيلِ " فَمَا تَقْفِيهِمْ مِيثَاقَهُمْ لَعَنَّاهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَاسِيَةً يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ

که شدمیدان راه پس سسکتن ایشان و با شیلرا است در دستان و کردیم دلای ایشانرا است میگرداند سمان را از لعلایش

وَنَسُوا حَظًّا مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ عَلَى خَائِنَةٍ مِنْهُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَاعْفُ عَنْهُمْ
و فراموش کردند چه را آنچه پندادمند بیلان و همت دیسور شوی را وای از ایشان مگر ادکی از ایشان پس دگر او ایشان
وَأَصْفَحَ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ " وَمِنَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا تَعَادَى أَخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ فَنَسُوا حَظًّا
و در بگردان هرستیکه خدا دوست دارد تو که کلام را ورا آنکه گفت بدوستیکه ما سایم کرتیم ایشانرا پس فراموش کردند چه را

مِمَّا ذُكِّرُوا بِهِ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَسَوْفَ يُنَبِّئُهُمُ اللَّهُ بِمَا كَانُوا
از آنچه پندادمند بیلان پس را آنکه ما بیلان دشمنی و که تا روز قلمت و زو باشد که آگه کرد ما خدا با چه بودند

يَقْتَنُونَ " يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ

میگردد ای اهل کتاب بدوستیکه آمدند شما را فرستاد ما که یان کثیر را با شما بیاری از آنچه پدید پنهان داشتید از نامه

و يَتَّبِعُوا عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ بِضِرَافِ نُورِهِ
و در کرد از بیاری بقیقت آمدند شما را خدا نوری و کتابی روشن را با شما بیلان خدا کسی را که بیرو میگرداند شما را

سُبُلَ السَّلَامِ وَ يَخْرُجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَ يَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ١١ لَقَدْ كَفَرَ

براهم ای ملانی و بیرون ملبودنشانرا از تاریکیها روعتالی فاش و هدایت میکندشانرا براه راست بشنق کفرشدن

الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ أَنْ يُهْلِكَ

آنکه گفتند سرشته کاوست مسیح پسر مریم بگو پس کیست که مناز خدا چیزی را اگر خواهد که ملامت کند

الْمَسِيحَ بْنَ مَرْيَمَ وَ أُمُّهُ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ٢٠ وَ اللَّهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا

مسیح پسر مریم و مادرش و هر که در زمین است همه و سر خداست پادشاهی آسمانها و زمین و آنچه میان آسمانهاست

يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٢١ وَ قَالَتِ الْيَهُودُ وَ النَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَ

میآفرند آنچه خواهد و خدا بر همه چیزی تواناست و گفتند یهودان و نصاریان ما را پسران خدا و

أَحِبَّاءُهُ قُلْ فَلِمَ يُعَذِّبُكُمْ بِذُنُوبِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بَشَرٌ مِمَّنْ خَلَقَ يَفْعَلُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ

دوستان او بگو پس چرا طاعت میکندشانرا نکاتشان بلکه شما را پادشاه آنکه آفرینی آرزو در آرا که خواست بکشد آرا که خواهد

وَ اللَّهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ ٢٢ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ

و سر خداست پادشاهی آسمانها و زمین و آنچه میان آسمانهاست و سوی او سر می آید ای اهل کتاب بصدق آمد شانرا

رَسُولُنَا يبينَ لَكُمْ عَلَى قَتَرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ

رسول ما این بگوید برای شما بر فاصله از رسولان مباد که بگویند ایستمار هیچ مژده نیست و بیم کننده پس سرشته که آمدشانرا

بَشِيرٍ وَ نَذِيرٍ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ٢٣ وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ

مژده نیست و بیم کننده خدا بر همه چیزی تواناست و هنگامیکه گفت موسی سر موش را ای قوم یاد کنید صفت خدا را

عَلَيْكُمْ إِذْ جَلَّ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَ جَعَلَكُمْ مُلُوكًا وَ أَنْتُمْ مَالِمٌ يُؤْتِ أَحَدٌ مِنَ الْعَالَمِينَ ٢٤ يَا

بر شما چون گرداند در شما پست را و گرداندشانرا پادشاهان و دادشانرا آنچه را که داد پدید آید از جایان ای

قَوْمِ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ

قومی داخل شوید آن زمین پاک که داده است خدا را

<p>حق را اسرائیل برگزید چون پس دو ده از تینان صیر در زمین شام چون آورد رو ر رسولان آورد ایمان تمام قرض اتفاق است اندرود حق پوستان کآن مصومت از غولان گرمیها کرده بر غولان اختیار هم نکرد اندم زبان سستی می میکنند از عهد احصیه کلام مطلب یعنی بتأویلات خلم نست زایل اطلاعات بر بود خاندن و بد سیر جز اندک محسانا دوست مبادرد خدا</p>	<p>عهد هر حکم حلالان دون بهرشان کردیم تینان در میر بیمع صرت شاور ر صو تقوت را ایشل کنیده از هر مقام از حوص و تنگی بر مستحق هر ما از دیر آن باشد روان و از طریق راست باشد برکنار در طوت کجاشانرا قبی در قنات این عمل باشد تمام میکنند احکام تروایه و کلام وان خیافتها کز ایشان رخ نمود که غامد از دیات در شکی نیک باشد هنوز موضع از هر خطا</p>	<p>تا موافق چله را موسی شود حتالی گفت با آنها که من گر یا فلوط یا شرطش صلوة بر خدا بعید قرض از روز و مال در گذارم تا گذشتان از شا پس هر آنکس که از این عهدا بکند پس بین از شکستن پیاشاران قب قبی از نشان دوزخ است حرف تروایه از مقام و موموش خط وانی رفتان چسبکی نرید دائم اسی آگهی از حالتان پس زایشان در گذر بی یروش هو احسانت و بی مستحسن است</p>	<p>سوی شام از مصر را سحر رود با شام هتم بر جای سخن هم عهد انعام بر مکنیز کوة قرض بیکو یعنی ازوجه حلال اخذ آرم در پشت پر و ا گفت کافر غیر گرامی دید باز دانستم از دو احسانان دوسوران مستعده این فضا است می برگرداند ر با موموش که ایشان حق بوعط وینداد تا چه باشد یته و اضافتان آن قلیح وز باش شو خوش گر بکافر یا که آن بر مؤمن است</p>
--	---	--	--

همچنین زانها که گفتندی صریح ما ضلالتهم و از اصل خدا همچنان کردند ترك آئوم من پس بآن شومی بر افكندیم بر ای بود و ای حادی بر شا واد كنیزی دان كنند خوارشا مساید حق خلقی امر ایمل تابع رضوان او راه سلام میباشد. خارج از طمانتشان و آنكه كافركت و كفت ادراوا دانكه مریه وده راواكر سال گر عیان گردد اراوة دكش از خدا باشد زمین و آسمان خلق حوا ی زام چون كرده بود آفرید ی بدر همچون مسیح از لفظ گشت رسا و چود كو چكه پس عاید حق عذاب نست هم پنداش فعل دیگری چون شا دارید هرك اعتزاف پس ه احاب و ه اناء الهی در اراوة است نگران و عذاب آندای اهل كتاب از خود ما چو كه گویند از طریق امدل تا كه مانند اشتغال حرم و كل ای عدم مد آور از موسی مد چو كه گرداید او یسران چون شكاف حرو قول مانده كان مطمانت نامودارس شده چو كه ابتشار و حارن هراس

ما ضلالتهم و از شهر مسیح پس بپر تقدیر بگرفتیم ما هرة كان بود وانی دو نیز دشمنی ما بینشان تا رستخز سر رسول ما مكش آمد رما كه می دكرد آرا در خدا ره زوی پنی كه او وروكتاب هست باز اهر طرف روی تمام سوی وور و اعن ٦. آفشان سر مسیح این مریه را خدا نست حادرا خدای در بحال كه حلاق آید مسیح و پندوش واپه باشد این دورا امدریان ی بدر می خفت عیسی عود پا كه می ماند چو عیسی صریح ما پس های حاتم از عود سر شا را در ذوب بصلاب رد گری راجع اهر مطری در صلاب در دوعالی بی خلاف بل شربلشد وخلق او آكهد مستحق با كبت ر عتو عذاب بر شا یشری صاحب لوا پهر ما ماند رسول او كردگار خنر ها موسوع كرد هم زكل چو كه كمت اقوم سودرا افرو داد در شلمه بل شلمان و سران با شا را باشد اقرون قائمه یا دود بیت القدس آن سلم بود در دل مسعود التلی كاش ما را دود سالاری پیش

یود نمران قریه كآتیا مكلان نك حطعت نیز میان كه یود دنده بودیم آنچه را بر پندشان نود باشد كه دعد خشان سر مكند روشن شاخرا از ككاف آمد از حق رشای وری عیان در هدایت نور حق یشر است پنی آسكو خواست خوشنوی وی این بود با فتن او پنی كه خواست این مریه یوقش باشد گواه كبت كویس مالك و تا از خدا یا را چیز یكصد باشد در نمین آفرید هرچه خواست در زمین یی اب و ام نماید خلق گاه حق بود قادر بهر چیزی راست هم احای خدا و اما و یار را كه خلقی هج ی پنداش بخت هر کی یاد خرای كار خوش عمل را كردید سیده انغون همچو دیگر ها كه حلقه و شر بر سوات و زمین شامت او بر شا روشن نماید او سل تا كه دعد زده بر ما یا كه یم حق مرسلد احیا را یی می كای گروه از صت رب الیباد بر شا داد آنچه اندلخ حمال ای گروه من در آید اودشا آرمین كه حق وشه بر شا تا بسوی مصر بر گردد باز باطن میرد تا بر حلی خویش

داشت عیسی نام نخواستن دان بر همانان كه گرفتیم از چود او ظهور احد كامل شان بر هراچه مكند از بدسود آنچه غلی مكند افضل و باب هم مكشای كوست روشن با بیان یا ولی مكش بدافنی سر است باشد از افكات این یی می پهر ایشان تا عاید راه راست اهر این مكش بنده باشد ه اله منع سارد هج ششی ر ملا حله را با یود فرماد چنین همچو آدم صفا فید لزما و طلی هم چو آدم را كه از حاك سباه مسوا د كرد هر كاری كه خواست كی معبد گردد از یزوردگار ورود بدون ردخل و ایمنی است سودر دضر خوش و عار خوشی حكم شد كبر یكده گزیر یسوخون از حق آیدشان خرای خبروش هم داور رگشت هر بار و هود بر دمان قرت از وحی و رسل آمد آنكس با چنین صحت عظیم چون توانا باشد او ركل شى كه شا را دانه او آرد دلو رکی آرا داد انا و اسو جان در زمینی بر هوا كه بر وا رد قست با در آن گیرید حا با حبان و دشان اینكه دلاز

وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِكُمْ فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ ٢٥ قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّا فِيهَا قَوْمٌ جَبَّارُونَ وَإِنَّا لَن

دلبرس مریه در پشهاش پس برگردید دیانكاران گفتند ای موسی بدوستان گروم جاراند وهرستیکما

تَدْخُلُهَا حَتَّىٰ تَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ ٢٦ قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخْلَفُونَ

داخل میخورند آن هرگز تا یزوردن و دهان آن پس هرگز تا داخل شویم گایم گفتند سودر از آنكه میترسیدند

أَنْتُمْ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَانْكُفُوا غَابِرُونَ وَعَلَىٰ اللَّهِ قَتَرُكُلُوا

اسلم كرد خدا بر آن دو كد داخل شوید را ایشان از آن در پس چون داخل شدید در آن پس هرستیکما هالاباید و بر خدا پس توكل کنید

إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ٢٧ قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّا لَنَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاغْصَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ

اگر همتیه گروه دگان گفتند ای موسی جزو استیکما داخل میخورید در آن هرگز تا سلام كه باشند در آن پس ورو و دروگرت

قَاتِلَا إِنَّا هُنَا مُعَاوَنُونَ ٢٨ قَالَ رَبِّ إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَآخِي فَأَقُفُ يَمِينًا وَبَيْنَ الْقَوْمِ

گفت ای هرگز تا دروگرت بدوستان ما لكی سلم خورند و بر آن پس جدای از ازمیان ما ومان گروه

سورة المائدة

الْمُؤْمِنِينَ ۚ قَالَتْهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ اَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيَهُونَ فِي الْاَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ۚ

گفت پس بدو است که آن حرام کردیم شصت و نه سال هر کجا که خواهند و در زمین پس از موسی و بر گروه فاسقان

<p>گفت موسی و برگردید از طریق قوم گفتند ای کلیم این سرزمین بیست ما را طاقت نیرویشان چون درون رفتند ما داخل شویم سوی حطران را بقریه تنگ پس شما منک و آنها غالد تنگه در پروردگار خود کنید تا که حطران در آنها ساکنند رو تو ما پروردگارت در قتال جوار زموسی بود او اکبر یسار دست مرا طاقت از یاد تو است گفت موسی کای خداوند احد بیست ما من قوه یسی متقی گفت حق من گشت رایشان حرام پس بیشان گشت موسی را بداد را که ایشان زار حق سرور آمد با عطا بد لا تأس آن رسول زار موسی چون همی سروازند های شرحش چله در تقدیر بیست لک را ن ترسم که عمر آرد شود شد صفی را سال درود کشیدمت را من می دارم بظنش اهلتم ای خدا را راه احسان و کرم</p>	<p>در خدا و ز فراخی سوی ضیق حلی جباران بود بود امین تا بسنگ آرم رو رویشان تا که زایشان غوار و مستقل شویم امر آید از راه سو حدیثک این کید از حیر خود را طالبند گر شایر و دهه او مؤید هم ندارد سید هیچ این و عضوید ما شیعیم امر ایضاً بی سؤال سیدش زان قوه حواشی در مقابل این جهت رجول ایشان افرست من بسم مالک حر و من خود جز قلبی از گروه معرق تا چهل سال آن رهین پاک به سوی او آمد خطاب از حشمت را در عین صبر شده رخصه نه موسی شد ملول لای آن قه و آن حیرت شده که در من مشکل این تحریر بیست ما نام لرطم این دهر شود مریدیت دایم از عمر آنچه هست تا مگر گردد چون حق تمام کش بسکلی در سیئات من تمام</p>	<p>این وضع و بونوفی رخداست وان گروهی رهیب و شوکتند ما دوان داخل نکردیم ارضون پوش و کال دومد حق پرست راه محمد آنگه رصعراورد بیست ایشان شیر اندام و س نوم گفتند این جواد شد عکبر از دو بن طود تو ای موسی سخن ضد ایشان بود هرون و اسکندر ضدشان یا بوده رب العالمین حاصل اهرتوه دین ده شد راع هم را در دوست هرون یار من پس منی ما و قوم مشتبه یعنی ارس مقدس از عیاشان که مانی اموهتک از طاقان مسحق دود در فرخی و حشمت کوبد او را کی امین مامرای بی و اسرائیل میسکند آید حق در کلام دان دروان صیر بکر مسخر بل بقوم خداوند دود و مسکونان دیگر از پروردگار دوسم از طم این دهر پیش</p>
--	---	--

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَلْ مِنَ الْآخَرِ فَآلَ

وخوان برایشان خبر دوسر آدرا حق منکاب کنز را کردم فرمای پس بدو رفتند از یکیشان و بدو رفتند از دیگری گفت

لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ۚ لَكِن بَسَطَ إِلَى يَدِكَ لَتَقَتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاطِلٍ يَدِي

هر آینه تو نام گشت ترا ای که گفت جراین بیست که می پذیرد خدا از هر یک کوران اگر منکشی بسوی من دست که کشی مرا بیستم کلانند دستم را

إِلَيْكَ لِأَقْتُلَنَّكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ۚ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ تَبُوءَ بِنَفْسِي وَأُثْبِتُ فَتَكُونُ

بسوی تو که بکنم ترا دوستی که من برسم از خدا که پروردگارها بیست بدو بیستم میجوام کلمه کردی که نام من و که نام خود پس شوی

مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاءُ الْفَاسِقِينَ ۚ فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ

از اهل آتش و آن پلایش سنگراست پس آن کرد اند از برای گشتن کشن را در خدا پس گشت او را پس گردید از

الْفَاسِقِينَ ۚ قَبِمَتَ اللَّهُ عُرْأَبًا يَبْعَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُثْبِتَ كَيْفَ يُؤَارِي سَوَءَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتِي

زبانکاران پس برانگیزد خدا فرای را که کوشی که در زمین شنای و او را که می پوشد حد بر اندر شد و گفت ای وای بر من

أَجَبَرْتُ أَنْ آكُونَ مِثْلَ هَذَا الثُّرَابِ فَأُوَارِي سَوَءَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ الْيَادِمِينَ ۚ مِنْ أَجْلِ ذَلِكَ

آیا بر خدایم که نام ماند این غراب پس بیوشم حد بر اندر شد پس گردید از ایشان از برای آن

كُنَّا عَلَىٰ بَنِي إِسْرَآئِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْسًا بِنَفْسٍ أُوتِيَ أَجْرًا مِّمَّا قَتَلَ النَّاسَ

نوشتم بر بنی اسرائیل که کسی که کشت تنی را بمقتل آنکه کشته باشد تنی را بمقتل آنکه کشته است بمردار

جِيمًا وَمَن أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا ۚ وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ إِنَّا كَثِيرًا

هم وکیکزه کردندایش پس گویا که زنده کردند همه را و یقین آمدایشان را رسولان باسراوات پس مریسنگه باری

مِّنْهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ فِي الْأَرْضِ لَمْ يَرْفُوفُونَ ۚ

از ایشان پس از آن دو زمین اسراف کلاشت

لشمان هایل و قایل عدو
یک پس یک دختر افر محبتی
هرش اقبای با بود
تا گوار آمد با قایل عدو
بلکه امر حضرتتو احسن است
زاد بود اقبای دور از نکل
هر قریلی برد از لایه
فعل از قتل نعوام کرد ایا
باشد آن ازرق توی ایضول
ی ز تصدی چون آگشتم
رو شرک اسراو ندم یقین
هم حرم خویش سگری عمن
غلل را بر فل بد دادی تو راه
دیو سرکشت یا که خن آسند
کشت و امدخون کیدان پیکرش
چست تا او را عذاب امری
سکیش روزوشب بر هر طرف
دید قایل آن زغم شد دودک
وین بد از تأثیر فعل با صواب
پس یقین کشت وغم برغم فرود
سکرد پس آتش پرستی اختیار
ما نوشتم این بر اسرائیلیان
که بود لازم بر او بی اختصاص
هم بدزدی بسن ره هر کسبا
میج شس غش دیگر بی رشد
کز هلاکت وارهاند از تمب
سکرده احیا قسها را در سبل
سرفان پودند از آئین و دین
میسودشی بدون خوف و بیم
آمدنی زود آن فخر زمن
چون مود آب و هوای آملیر
پردشان باید که داند آن شمار
اشری چند از سیر با نود
بر دهل و چشم او کرده خار
در مدیه زود آن سلطان چود

که بد آن دو پسر از حلب او
میشد از حوا توبه بونی
اولین فرزند او قایل بود
نامزد چون گشت ر هایل او
گفت آدم این که بر میل منست
هرسرا گردید قریلی قول
صفت از گندم سکم دانه
گفت قایل از حد هایل را
که فرمود از تو قریلی قول
حرم من چود که باید کشتیم
زانکه من رسم ذرسلالین
تا که باشی حلال ابرام من
زانکه اول اوتوسرزد این گناه
پس نمود آسان بر او قتل انیه
سکوت آرای می عمل بر سرش
ایچوب پوش دیان دیوی
مجهودزدان داشت او را درکت
کرد وایغ مرده را دو زیر خاک
من شدم حاجر که ماش چون غراب
کرد مر قایل را در خاک زود
آدم او را راند و شد دود از دیار
گفت پس من اجل ذلک دویان
ی زغل خس و احرای قصاب
هست احسان شرط قتل امردا
پس چون این جهنها گر کشت
وانکه گردد رجوة کسی سبب
گر کسی را شد کسی رحمت دلیل
اکثری از ایشان پس از اندر زمین
قتل تا حق بد تشدید عظیم
در مدیه جمی از ارض یمن
با مزاج آن جاعت سازگار
گفت اهر اشتران شیردار
تا که صحت یلخته از وضع زود
بد غلای از نی قاش سبار
چله را بستند و آوردند زود

دان دو من آدم فر هر شر
راستی مستقر آیات ملت
دادی او کاو بود از چن دکر
هم هایل او زاسر حق حلال
که دعی بر دیگری اشد مرا
هر دو را تکلیف بر قریلی است
وزگیله خشک منی آن عود
وان دگر شد با قبول و ابستد
حق جو قریلی قبول از متین
فی زمن باشد زافراییست
من یلرم دست بر قل تویش
بر گند قتل من اهر غلای
بر تو باشد آن که تا رستغیر
وین جزای مقام است از کردگار
در ومه برداشت سنگی باشتاب
در جوشی خوار و مطر و دغین
در زمین آن چچرا مدفون کند
کشت زایغ دیگری را از چبا
که مرا کتر زلفای بد خرد
سقم بر قدر زلفای طبعک
کسی می کرد از مدی پروی نگاه
چلگی ثبت است در تلخهها
که کسی از بکشد کیرا ملروا
چون زلو دزدی و شرک از یقین
کاغیر آن آسایش خلق حلاست
کشته باشد زین تیری در ظلم
کرده باشد چله در اهر جلوس
آمدند از ما رسولان بر نیات
و از طریق اعتدال آنان که بود
سوی ایشان هر فی از قاروا
وز قبول دین او سرور شدند
چون شبه اسوال ایشان آن خلیل
بول و شیر اشتران شدند
پس شدی بر دیار خود روان
بست کرد قریلی ایشان زوان

می عنوان برامت ای ضر مشر
این غریبانه منی پنی کلاست
دختر یکطن را بر آن پسر
بود پس اقبای صاحب جال
گفت با آدم بر این غم رضا
ور نعلری باور این غداست
گوسفندی برد پس هایل زود
آشنی آمد و بود آن گوسفند
گفت سر هایل فرماید یقین
گر شد مقبول حق قربایت
کز تو بر قلم گشای دست خویش
من می خواهم که تا گردی تو باز
هر که قتل تا کشته از فی تیر
پس توانی زین عمل زامصادار
دید پس هایل را روزی عنوان
گشت او پس دودگون از خاسرین
پس نضامت او که با او چون کند
پس بر انگیزان دلفی را دعا
گفت پس یا ولفی بر عقل خود
تا جو او پوشم برادر را بک
زانکه رویش شد سبب حالتی بد
حال او بر غلاری و توبیغها
حکم بی زین سبب کردیم ما
یا ضلای کرده باشد در زمین
کرکشی آن دند و زاینرا رواست
پس بران ماند که خلفارا نیام
پس بران ماند که احیا غوس
سوی اسرائیلیان با بنگل
بودشان پنی نیلوز از حدود
پس شد ارسال رسولان از خضا
پس ملازم زود یغیر شد
و مسلمان شدند آجا طیل
چند روزی اهر آتبا میگرد
زنده کرده از فی نام و نشان
چون رسیده این بر سر مرد زمان

سورة المائدة

إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ

بست پادشاه آماکه حرمیگند باشد و رسولش و میگوید در زمین از افساد مگر آنکه نشوید باردار که دشواری

تَقْلَعُ أَيْدِيَهُمْ وَأَرْجُلَهُمْ مِنْ جَلَدٍ أَوْ يَنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ

بر مضمود دستهایان و پاهایان از خلاص یکدیگر را اضمحوشوار زمین آن را با شراست خوری در دنیا و از برای ایشانست در آخرت

عَذَابٌ عَظِيمٌ ٢٨ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ تَقْرَأَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنَ فَالْعَلَّاءُ ۚ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ رَجِيمٌ ٢٩ يَا

مگر آنکه بوه کرد پیش از آنکه دست یابد رایش پس بداید جز سکه خند آفرز جمع رانست ای

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ وَجَاهِدُوا فِي سَبِيلِهِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ^{٤٠}

آن کسانکه ایمان آورید، مژیدان خود را خواهید، سوری او و سله و جهاد کند در راه او باشد که شمار سکا شود

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِثْلَ مَا لَيْفَتُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ

میرت گاتا که کار شده اگر آکبر ایثار آید و در من اس و ما ندان باشد اما که خود را رخ نشان از هدایت روز و سنج

مَا تَقَالُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٤١ بُرُوءٌ أَنْ يَخْرُجُوا مِنَ الدَّارِ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ٤٢

که بد، هفت دار ایشان را بر ای شاه ستمدار، بد خاک میوه اند که بر و درویدار آتش و دسه ایشان بر و درویدگان، در آن ویران است خداست دائم.

با سلاطین زروی قتل و ضرب
یا دار از خلق آویز نشان
کس ایشان عهد از روی امان
بیکد هرین سلاح آن اساس
دور اربعد نفلی چارومت
بایش ستن عذارنی خلاص
بس کشی می دور از اخلاف
ی زقتل و اغذ مال و امصاح
یش او آنکه سویش قلدر شود
هم رؤف و مهربان برنده است
هم و سه سوی او حید هان
ظاهر و باطن باطل سکو
که کلن و احسن این نواوست
گرچه بر پادش طاعت موش است
رد نمود آن نبرد یک نفوس
هره بای از عال دیوی
آخر وقتی پای از رب الباد
طاعت از اخلاص دلکن هوشدار
مهر ایشان هم وسیله بر خداست
بر خلق مهرش از حق و احداست
میکرد بر پدر و بی خیتی
خود نو دای کش که دود آنکرم
زاسکه مقلویم بر عشق و نواز
هره عاقل بر مالتور و بیاز
از عباد بوم دین و بیون و چند
وان عباد یحیی دردناک

بی آنها که کمد لوفت گرفته
 آنکه چون ادمت و زهرشان
 آنجا که هع در حای مکان
 من محط را که روحه بی
 کسی را که ناشگفتی است
 و ز خون عو باشد در ضامن
 دت و بی بریش رحلاف
 و زهره سخره باشد او سلاح
 غیر او آجا که بویه مگروش
 حق حاید اینکه آرمزده است
 می فرسد او خدا ای مؤمن
 هم حاید اشر ره او با بدو
 می باید جعل حق رحاست
 پیو آید ارحال مؤمن است
 بیل سکیه مدعی فاضل عیوس
 کر کردی گفته و غالب شوی
 نفس طاقت رو عانی در حید
 بی بوم ایست منشوش دار
 و که باشد حیر و آلتی حاست
 با فاضله عیدی او فوی غالب است
 با همان عظیم حکم هر غنی
 ر صغی حق سخره اسلام سم
 بی مگر الطاف خوش از مکتوب
 که اشاره بود در حق حائل
 بی خود را بی اورآن و آخر
 اثناست سخران و حلال

و باد و باران آمد چو
 هرقل و عارب و آشوب و کس
 و دروس را و عسل با می صاف
 ام غناب آسرت مانند عظیم
 ان حکم است داخل می برد
 و او را بایش حشمت حد
 منع اعتراض کند او است
 و صفا و بی هر دو در حور است
 و آب آمد از بند می گمکو
 و او صاع حد هیچ نیست
 و او را هر دو را و آب شود
 طاعت هر دو صلا در حق
 و اسباب هر که خواهد کرد گز
 و نغمه گم که در گردن حوی
 و باید چیری از کار می داد
 و روی اعتقاد و ایش
 و هر که دل پاک از هوا باشد ترا
 و هر چه کاری بد روی بشکند
 و نجات از انلاش کامل کردست
 و بدکن خالص را مدد است
 و در عالم دست و پا و دامت
 و دیگر از سنگان خود خود
 و کرد که بود آن عیانت حلی
 و هر چیز غیر از حق شد
 و از شای خود که آرد پیش
 و نانی صبر ذات تو از ناست

آمد آیت که جزای حاکمین
میشاند از فساد امر زمین
دست و پاخان یا برید از خلاف
اینست در دنیا رایش خری ویم
هر احوالی چه زن باشد چه مرد
اواران مقول یسی کر کند
یسی کندش صل و ورده است حال
و در راحت کرده عکس دیگر است
نهر رساندن حسنی بی او
زانکه از دست ثوت از او بی است
گر ابر از عمل ناف شود
شد و سبیل سقط امری حق
تا شکا کردید شاید رستگار
چونکه کشی کشت خود مدوی
مر که دم از دانه پوشیده است
مهری رو غنیمت در جهاد
ق که امری از خدا باشد را
وان علما را بر ایصال مویو
یسی وسیله روحی آوردست
هر که اندر مهر حق پاییده است
ای ولی حق چنان روشنست
گر خطائی آمد از مادر ظهور
داند این یمنی که میدان صنی
و انکساکه کافر و حق شد
باشد یهودیان زوجه باشد دوزیم
تست آن مقوله اثنان انماست

هشتمان خواست که دوروزخ شود
 با جنت سوی دوزخ شد چوثر
 این جان بینم ما با چشم حس
 غولهای آرا بر خود و اهر عمل
 مؤمنان دیدی که از هر جهه
 هر صفت یک را دانی حسن
 باجالت خلق و خوی از انوشهر است
 رتو آن حالی که داری شد جیم
 این شان بد ز دوزخ و د بهشت

می برون از آتش دوزخ شود
 اهل قارایت اهر اعتراف
 هم تو میی گر که بلخی ملتس
 بخل و کعبت مانت از ماحصل
 چون روند از روی عشق و اعتقاد
 بر خلاصی لیک میبازی دین
 جان تو از ایشان قرون در آتش است
 یلی از دور از چه جنت نیم
 که بومد باز بر چکو سرشت
 دزد غت را خبری ناک دست

نیست هیچ از بیرون آیدگان
 تا بیرون آید زان در از جیم
 مردی از پی کرم و راستگو
 باب چت ر تو باز از جود شد
 بویی در هرهی مایل شدی
 همچنین بیی که خصلتهای بد
 بیی آن همایگان راصح و شام
 کرکه دانی آن هشت این دوزخست
 جب کاهر گوش دیوت پنه کرد
 جم ملک در سرا چاهمه است

در طایفه آن جاعت حلوادین
 بسته کرد در شوق آتیا معین
 پس تو را می آید آن خصلت نکو
 چون نودت آن صفت صمود شد
 تن زدن ره خائف و بدخل شمی
 با شادی چله سازد ر تو سد
 با وجود بنوای شاد کام
 از چه اراضی قلب و روح تو شمع است
 سر بکم از چه ات تاشبه کرد

وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْتُلُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ٢٧ فَمَنْ

و مرد دزد و زن دزد پس برید دستهای ایشان را بدستی سب آنچه کسب کرده متعزیری از خداست و خدا غالب برست کاراست

تَابَ مَنْ بَدَّلَ ظُلْمِهِ وَاصْلَحَ فَإِنَّ اللَّهَ يَتُوبُ عَلَيْهِ إِنَّ اللَّهَ تَقْوُورٌ رَّحِيمٌ ٢٨

توبه کرد پس از استغش و یکی کرد پس خدا توبه ببرد را و بدو عیب بخدا آمرزیمه راست

مرد یازن هر کسی کسار قیاست
 تاجرای آنچه کرد از کس و کار
 پس هران رنگت ر حق از ستم
 چون نماید او حق ز لاره ایاب
 بر پریش دست پس اولیتر است
 میرد از غله دلدت دانه را
 او دد ره زنده در کورت کند
 تا تو کرم یکتان از سرقتش
 از در همران و هر آید برون
 گوید افزونست ایمن ذوق تو
 رفته رفته تا که خود پست کند
 از گدایان حاصلی خود جوی
 یک مریدی مالدار از صد فقیر
 ست چشت داد سرگین های لیل
 احاطت او که هم در رود کار
 چون بدست آوردی از بهر دماش
 میزاید هردم ترس و آزار
 و در فقران ضیف ای خود فروش
 این بود همران و فقرت بی حال
 برده ملک چله دزد سرشت
 این یکی بود از شان سلوحت
 برده و چیزی در آراست او

دستهای و رهن لایق است
 در قوت باید او پروردگار
 کار خود را کرد اصلاح از هم
 باز گردد هم ر اوضح از عذاب
 زانکه او دود حواله اکثر است
 و ان مرد هم خرمن و هم خاموا
 تا سی عیب خود کورت کند
 تا بری ده ر زمان فرشت
 گردد اهر طوطی دیت رهنون
 صوفی کو در طریقت فوق نو
 رخنه اهر هزل و آینه کمد
 شمع درویشان خاردر پیروی
 به پویر این به از آن نگیر
 میزد او ر میخ و میدی تو فل
 این چنین گوی نور اگر دد شکار
 سخت آید بخل خون و روده اش
 سستی قانع چیزی ز لغتراز
 میگریزی همچو دیوی از فروش
 لک خط وقت حوشی دروشت
 بست پارتی کس جز آن اخلاق درشت
 مایی را دان بخل غلظت
 پس میر ما تنب هر انگشت او

فاصلوا ایدیهما کر خواهد
 حق شکش غالت و هم حکم
 رد کند بر ماضی مال از کفست
 سکوت آرزو دنگل مهربان
 میرد درد او که داری مال و زر
 میرد درد از سرا کالای و
 دد ملک اتاعت از رد
 چون ز ددا دمه غوار و عظمت
 آید از سنگی ر غویش
 کی بصیرت بده هرگز طاری
 با امران گت سی باید رفیق
 شو چو شیران در شکار گاو و میش
 مبتلاید این کلمات سب کو
 آن شکار گلولت از پندار بود
 کفست بخت دو کای شیر زبان
 بستر قانع سی بر قوت حکم
 پیش آن کزوی جبری طلسمی
 ر توزین قانع دود آن پائیسب
 هم رسد وقتی که منی نا گهان
 رفته مایه دگر و فکرت در غفلت
 رده مده او را جود در آید بند
 و در بددند از آن چیز دگر

دست سارق آنچه رسا مامد
 بد توبه بر گنهکاران رحیم
 و ره نام باشد از آن قتل پست
 خواهد آفرش جرم بدنگل
 و ان زدن رنگش ایمان و ظر
 زان بگیرد چشم خون بالای تو
 و ان هر دم رفته عقلت درد
 سکینای دل نماید بر مست
 تا نماید پیشه درویشیت
 از رموز فقر و همران واقفی
 واست این هر تروچ طریق
 پس بار از بهر خرگوشان پیش
 چهر زان کرکها بد راحت او
 لیک شانش پاره کردت قاروید
 هم غور و ناوهم بدرویشان خوران
 ملک بود در هر رگت همدنکم
 از سحر تا شب نشه غاضی
 ست ارضی را و سد قصه و صوب
 مامد تنها زبیل و همران
 بیست سورت غیر انوشهر اسف
 سلطان کالای خویش از بد پند
 کن جیش تا بیدر بر ش

أَلَمْ تَقْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُعَذِّبُ مَن يَشَاءُ وَيَغْفِرُ لِمَن يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ

آبادی است که خدا مراد است بدشاهی آسما و زمین ضامن کند آرا که خواهد و می آرد آرا که خواهد و خدا ر همه

شَيْءٍ قَدِيرٌ ٢٩ يَا أَيُّهَا الرُّسُولُ لَا يَحْزَنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا

جز نواست ای پیغمبر اموهان بکند آرا که بشتابد در کفر از آنانکه گفته گرویدیم

فَلَنْ يَفْرُوكَ شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُبِىءُ الشَّيْطِينَ^{١٧} وَكَيْفَ

پس هرگز ضرر نماند و ساینده را چیزی و اگر حکم کردی پس حکم کن مانند بخل بدست بکنده ادوات دار دهالت کنند کار را و چگونه

يُحْكُمُونَكَ وَعِنْدَهُمُ التَّوْرَةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ^{٤٤}

حکم مبادرتا و ردیاباست توره کدوانست حکم خدا پس برگردد پس از آن و بنده آنکروه به گردندگان

إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ آسَلُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ

بدر سنکھاساگر ستایم نور فرا کندر آستعدادات نور حلم میکند آن یغیر الی کبیر ای فرمان شدد برای آمان که جو دشد و خدا بر سان کامل

وَالْآخِرُ بِمَا اسْتَغْفَرُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُ النَّاسَ وَآخِشُوا وَلَا تَسْتَرْشُوا

معرفت و ایمان دین و از آنچه خواسته شد نگاهدار بشر از کابعدار و دشر آن گو امان پس متر سید از سر دمان و بر سید از من و بدل مگیرید

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَ يَكْفُرُ الْفَرِيقُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ آمَنُوا قُلْ إِنَّهُمْ سَمِعُوا مَا يُنَادِيهِمْ فِي الْحَيَاتِ فَأَخَذُوا بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَفِرًا فَبِئْسَ لِلظَّالِمِينَ خَلِيلًا

بانهای من پای اندک ترا و که حکم نکرد با پیه مرو فرستاد خدا پس آنکرو ما شامده کافران و هشتم رایشان در آن

أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَاللِّسْنَ وَالْحُرُوجَ بِفِصَاصِ

اسکے لیے نظم است و چشم و منہ و کوش و دستان و دستان و جراحات و قیاس

فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ۝

پس کیسکے تعلق کدبان میں آن کفارہ است، اور اُن کیسکے حکم نگرہ باچھن و فرستاد خدا پس آپا ایشان سسکارا

شرح با ابای حسن خودست
 اهر احکام خدا وین حجت است
 کرد آن بر نفس و طمعی واسطه
 حکمت آید سحت باشد التام
 یشان کن حکم از راه سواب
 اسلح است این تورا زاهل مل
 گفته منوشت از حکم دگر
 یت سری و د زایا اینی
 بس عجب کایان ثابت حکم
 با افقه شرع و . اجرای حمود
 چوکه حکم دهم آری بر عهد
 هیچ بر حکم تو کار نه اشید
 که ده از جد موسی رهنما
 بردشان تسلیم محس و ابجد
 نوشتان برقم زان حکمی که بود
 حفظ آن تورا یه از انحراف
 اهر اجرای کتابو حکم حق
 بر پای اهر از وجه سحاب
 حکم حنکت کار فاده این کسان
 برضاس یکن این نعلستوبیت
 آچه دارد بر موان اختفاس
 چون خراش پوست با کسر عظام
 چون نایب حقو جرم غالیش

بر خلاف آنچه ما شنیده اد
سخترا فرمود حیدر شوشه است
امرت حسی که اهر ضاحه
گفت صلیح هر چه از راه حرام
بی باید از تو را اهل کتاب
با شرع خود کسد آنها عمل
حی این نصیه را ز اهل خبر
گفته در این آیت اهل لکنی
مقتضی دوست دارد ذوالکرم
بست بی حکیم مقصود خود
بی کند امر ای احکم تو زود
باور ایشانرا باشد و اعتد
حکیم با وی مینوید انضا
آکاس ر حکم خلق الیاد
زان میبید مقصود از بود
بود امر از حق برایشان خلاف
بی مرید از طریق در حق
هم بتروشد آیات مرا
زاسک بر ما ازل الله یک لکن
خس تلقی آنکه بکنز را کنند
من بالنس والجر و بالانسان
حفظ حدی نیست و ممکن نیام
نوی می کرد آن بر منارین

و تا بدید چنان و دروخ
میدهد احکام قییر از مقام
هم چای خر و مرد کاهان
هر شی اعنی ضرور از حو حلب
هر یان در مقام حکمت است
سوی اهل ملت خود میگردد
گر کسی اعراض و رسلای قول
شرحش آید گر زهست صعب
حکم کن مایشتان اعدل و داد
وامر آن حکم افه از کزل و حوه
هر راجه آمد از سلطان اسر
استانت حق و تورا به متی
وامر آن باشد هدایها و نور
واجه میوز از حلال و از حرام
شد لعا تورا به خلل در حدود
قصه زاجار است و دهان و گرم
تا که شیرینی بیاید ره ر آن
تا جلیل آید از اتبیل حکم
روشتی تا چست غیر از تانچو مار
فرس فرمودم ما امر ضاس
یشی بر بکنی می روی پوش
وین بود حکم حدود اهلان یوش
از ضمعن کرد کس بر تسلط

فتنود از تو سحبا با فروغ
رشوه خوارانده آنها حرام
مردی در ملاء میجامد عاقل
به مینه و به میسر و به کلب
و ابرامی با حشمت و زشت
با گردان روی و ردن بارود
پس خود باشی غیر ای رسول
از آن احکم بهم که شریف
و در که خولعی کرد حکمی و افتاد
زاسکه تورا به است و در آن گروه
بلکه باشد صدشان اهورا
و ان موافق اصر آگین مین
شد زما تورا به نازل در امور
اخر احرای حقوق از هر مقام
هر آتومیکه بود از بود
طایل پاک ربانی سلم
برکات حق و از شاهان حکم
می زمن قریه در تبیل حکم
را نسکه دیا پس بود پایدار
باز فریاد که تورا به خاص
چشم ریشمی و هم گوش بکوش
بر حراحت را بثلت نعلی
حکم آن کرد بر یاد بر دیت

سورة المائدة

کرد آن حکایت ابرام او حق و سید بر حکوتی به او : و احکام بر آنچه فرستاده خدا حکم نکنند احد احکام و قضا آنکه روم از ستمکاران بین : و مع حق سوره بر اهل بین

وَقَبَّلْنَا عَلَيَّ آلَهُمْ يَسِي بن مريم مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ آتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ

و از وی در آوردیم بر از ایشان یسی بن مریم در حالی که صدیق که مسود ما آنچه پیش از اوست از توره و دادیم او را انجیل که

فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ هُدًى وَ مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ ۝ وَلَيَحْكُمَنَّ أَهْلُ

در آن هدایتی است و نور و صدیق که هدایت آید و راهنماست و موعظت از توره و هدایت و بدست از برای رهبر کاران و باید حکم کنند اهل

الْإِنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَ مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ۝ وَ أَنْزَلْنَا

انجیل بآیه هر و مسلمانان و آنکه حکم نکند آنچه رسد خدا بر آنکه و باشد منقلب و فرورسندیم

إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَ مُهِمًّا عَلَيْهِ فَأَحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ

به کتاب را حق را آورده است : آیه منتهی از دوشتر و کتاب و گهات رآن پس حکم کن با ایشان آنچه هر و فرستاد

اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا حَكَمَ مِنَ الْحَقِّ لَكُلِّ جَمَلْنَا مِنْكُمْ شَرْعًا وَ مَنَاجَا وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ

خدا و سر و می کن : با حق ایشان را دل آید و آید ارسق او را برای هر یک که دادیم از هر شتر و سر و در و روشی و اگر خواستی خدا

لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ مِمَّا أَنْتُمْ فَلَيسِقُوا الْفِتْرَانَ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا

هر آینه کردی شما را را واحد و لکن از شما را بشمار در آنچه دادش را بر سر هر یک که بر او رسیده است : سوی خداست هر چه شما همه

فِيكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ۝ وَ إِنْ أَحْكَمْتُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَ أَحَدَهُمْ

پس هر چه منتهی از شما را آنچه در آن اختلاف کردید و آنکه حکم کن : ما را آنچه هر و مسلمانان و بر وی می کن : خواهشهای ایشان را و بر سر ایشان

أَنْ يَقْبُضُوا عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ

که بخواهد از بعضی آنچه هر و فرستاده است : و پس اگر در گردد پس بدان که هر این است که بخواهد خدا که رسد ایشان را بر سر

ذُنُوبِهِمْ وَ لَوْ كَسِرُوا مِنَ الْإِسْلَامِ لَأَسْفَقُونَ ۝ أَفَحُكْمُ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ

که ایشان و هر چه که گسری از هر چه را آید با سقند آید پس داوری از آن پیش را بر سر و بدو گشت

دزد بی آنها که دود داد	ما از ایشان در آوردیم ما	صی مریم رسول پاک را	روشی دیده اخلاق را
و مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ	ما فرستاده از آیت خوش	و در آن توره بر مریم را	پس او دادیم ما احب را
و آتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ	همچین بر علم احکام و امور	بر طریق خطای روشنی	هم مصدق بر توره سنی
فِيهِ هُدًى وَ نُورٌ وَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ	در او نور و فروغ از دین و کش	و در او خلقی غلای را بحق	مخبر را و خط و پندی رسق
و مَوْعِظَةٌ لِّلْمُتَّقِينَ ۝ وَلَيَحْكُمَنَّ أَهْلُ	بر هر آنچه در حق برون در آن	پس کاران کردد ترایان عدول	بر هوا و میل می بی اصول
الْإِنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ	که : درل مسلمانان ای گروه	هم سوبت ای رسول منقلب	درل از ماضی جفت و حق کتاب
و مَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ۝ وَ أَنْزَلْنَا	ما هر آنچه که آمد پیش ازین	و احسن و آیت صق منزل	حل شود زانو ما امور مشکه
إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ	که حق آمد ما حق بر صواب	تا شود سلوم بر آن که ماضی	و در حق زاهد کتاب لرستانی
و مُهِمًّا عَلَيْهِ فَأَحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ	حق را حق حق آورده اند	را و شود مکتوب آن اسرارها	پس از قرآن دمو کارها
اللَّهُ وَ لَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا حَكَمَ مِنَ الْحَقِّ	باشد او بر ستم و صحها گواه	حکم منکن پس بر مصدق و صواب	چو ایشان پس از ارباب کشت
لَكُلِّ جَمَلْنَا مِنْكُمْ شَرْعًا وَ مَنَاجَا وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ	در قصص و رسم و احکام و سن	فرقه گوید : چون فرموده حق	حکم کنی هر صامت مارا بر فرق
لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ مِمَّا أَنْتُمْ	خاند : حکام ما اهل ملل	حکم کردن بر ایشان واحد است	و اهرین آزاد امت غلالت
فَلَيسِقُوا الْفِتْرَانَ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا	بر قول و رد بود هم بر قرار	بست منوع اعیان حکم بخت	که بشمار آمد لر حق پاک مست
فِيكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ۝ وَ إِنْ أَحْكَمْتُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ	و دره سوی خود نشان سلورد	حاکمان از شریعت تا سقند	حکم بر حق سکتان او چند

حرکه نمود حکم حق در شرعشان
ز آرزو هاشان مکن هم پیروی
در مان هر گروهی اند شما
شرع منهای که بود آن حق و راست
نه که میبود آن اوافه رکیزان
دین هم آمد داری از عقل و ادب
لک نخواهد سر شما را آرمود
بارگشت حله باشد سوی حق
هر راهی که در وی اختلاف
هر راهی که رو و فرستاده حق
پیشکش اهی که از عدوت پیود
پس کسد امر اس اگر از سوی دای
پس آن امر هاشان گردد سب
از جلا و قل و حربه و شتم
فاستاد اختر مرده یقی
این به محسوس توانست و دور و
آمد آیت که کسد آیا ملک
واچه در تورات و قرآست رد

یا کتاب حق زاصل و فرعتان
راچه آمد بر تو قائل شوی
شرع و راهی وضع فرمودیم ما
دو شما حق کرد وضع از آنچه توانست
از ناسب تا که باشد برخلاف
برجود سرمدی ای جان سب
بر راهی دادان از وضع و سود
قطره ها را وضع شود بر سوی حق
میکند از شرع و دین بی خلاف
فی بوق میل و آراء فرق
افکند امر صلائی در حدود
پس هادیکه فارمیخواهد غفلای
کافکند از سر هاشان بزه و ب
که دنیا بر هاشان گردیده ختم
تو مشور را کبار ایشان دل نمید
گرچه بودان مکرده از خود و
حکیم دور خلعت را زرب
میکنند از حد و از حد
بوده رسم جاهلست ای چینی

پس بود اجراء حکم از واجبات
همز حکم راست حوئی احراف
سر شما کاهل کتاف لایزیدید
به مناسب چینی آن دهر زمان
سر شریعت در وقت شد راه آب
و در حق میخواست میکردمان
پس شما بگیرد سفت یا گرام
پس خبر نخواهد نمود او بر شما
و ای که نمی توانی و حکم اهر حدود
می کن بر میل ایشان پیروی
و عدت ایان خدمت از دعل
که حقوقی صبی از ذوب
هم حقوق های دنیا و آخرت
ما ذکر چود عتاب اهروی
اندا را بوده اند از مکران
سر پیودان حد ارا آن گفتند ما
و ان قاضی در صامت است و دوت
در صامت بیست و دو ن شد
فی که باشد در کتاب اهل دین

و انحر این قولست اجماع ثقات
بر سکام و مل ایشان را اختلاف
امت موسی و عیسی و احدید
هر طم روزگار سرمدان
دین پوی ششیت آمد بر صواب
اسی واحد شما را در جهان
جانب خیرات و نیکی السلام
چون رسد وقت جزا دادن شما
ستان بی صاری و یهود
کن حلقه حشر قه شان گم نشوی
و ان باشد غیر ربوب و حل
جانب ایشان رسد بالوجوب
سوی ایشان رو کنند معذرت
دادند آرا حق بران قوم غوی
راهل دادن و مل در هر زمان
مستم از قلب بر حکمت و صا
در مقام قل و حرج از مصیبت
هر صبی مریدی حل رن می شد

وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى

بگور از خدا شادوی را برای گروهی که یقین میکنند ای آنکسای که گرویدید مگریید یهود و نصاریا
أُولَئِكَ بِبَعْضِهِمْ أُولِيَآءُ ۖ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ ۚ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۝
دوستان در میان دوستان مرغی اند و هر که دوست دارد با یار از رهش پس هر سکه که او ادا نیت شد در سکه جدا دادند و بگور و مسکنان را

فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ ۚ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْقَتْلِ أَوْ آمْرِ مِنْ عِنْدِهِ فَيَقْصِحُوا عَلَيَّ مَا أَسْرَوُا فِي أَنْفُسِهِمْ ۖ لَئِنْ جَاءَ وَيَقُولَ الَّذِينَ آمَنُوا

آورد کشایش با مرای از دین پس کردند بر آنچه بهار داشتند در نهان شبها و گوشت آنکه گروید
أَهْلَؤَالِ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَاصْبِرُوا خَابِرِينَ ۝
آیا این گروه آمده که سوگند نمودند جدا سخت ترین سوگند هاشان که اینان با شما جدا نپذیرند کردار هاشان پس کشند زبان کلان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ ۖ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَحْفَظُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ۚ ذَٰلِكُمْ فَضْلُ اللَّهِ

بر گردندگان در شبانه بر کلران کلوزار یکدوره خدا و عیسیست از سر زش کشند است از وفای خدا
يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ۝

میدهد هر که خواهد و خدا فراخ رحمت دانست

کست بیکوتر ذوق در داوری
آن یکی گفت از یهودی چرم
گفت آن یک بز ما قوم یهود
آمد آیت کای گروه مؤمنان
وانکه گیرد یار ایشان اودوست
از ره اس و وفاد و احسان
پس تو نبی امروآن دلها مرض
این چنین گویند هر اقتدار
سازد این اندیشه را ماطل خدای
با که فرمانی فرستد از حدود
بس دوریان صبح کرد دناورسوس
بس پیشین و ملول ازین شود
واخرای آن جماعت را شد
چند مکروند و سوگند خوش
ای گروه مؤمنان هر که از شما
پس خدا بود آورد غمی دگر
حب مشتاقان نت باشد در ورق
دوستدار حق بود ثبات دلی
بمع سده زد دوری مصطفی
سند زد و انکرامت از گفت
دوست دارم آن دو سبط با کرا
سند کردم ملاکما حکم اوست
سند کردم دین ثبات از هم
با قیامت بلکه منکر او سعید
میکنند اندر حق کاردار
واسع است و مطلع بر خلق حق
روز حیرت دو بن ابرمدان کار
شد سپهر گفت کار این مرد
صبح چون شکفت پیش کلمات
چون سخن کرد حلق دلدلی
چند سال ذوالقنار اندر غلاب
ذن علما سوی خبر شوسوار
حلق قلعه بند یکجمله کرد
دید روزی بگری را در عور
گفت او را ما خیر از حوصله
او لک بودم هر کار از امور
رد مشک آب او تا خانه اش
گفت بلون کاین علم مرضی است
ذین بطن زوم دریا گر که در
آن شراب این عید الله بنام
گفت رفت او در حق کار او باو
گفت نبوی زین مقام اندر نشست
بلش او عیود اول مرد دین
اکرم از هر کسی که او کرد است نص
گفت او را کای شراب از خود دو
کسی باو توان رسد اندیشیش

هر اولی پشیم و برتری
دوستان باشند خوب و محبی
او صفتی هم مرا بود و د
می نگرید از غلاب دوست علی
خشکت ای که پنا ایشان هم اوست
فی روحه اتجار و اعتقاد
سوی ایشان مشتاقم او غریس
خانم از غلاب دورگار
من شود شاید صحنی رهنمایی
بر خلا و قل و حرب بود
در هراسه بد خاشاک در موس
وامروآن اوج روحی بود
ود پس لوی و سوگند خطا
که صد ایشان شیلرا رد کش
مشود میند جان و بر ملا
که خدای از محب ما در سر
همچین باشد را نشان حب حق
ورعوی حق شد دوسته صبیح
رو رسید سرش اشیا
نشد محب حقت از دقت
... کردم حلق الاضرا
دوم با دوستان دوست دوست
صبح سده بود رشک هم
بی بی از مؤلف رب و دود
بی رسول ولوه لاقم مردوار
کست تا رصل و حوش مستحق
مر کمر بلند هر کار دار
هست آن کسی که در دست خود
آنکه اوقات بهر کار از خدایت
هست کسبیش یا حروباش
مصطفی مامد است مکی در صلاب
رکن ای شریح ادر این حصار
وین خود ابرمدان از مرد بود
کو کشیدی مشک آبی را دور
کرچه داری از علی ایون که
میکنم روح جلال ای که دور
گنج رحمت رفت تا ویراه اش
خواست عداو که تا بغیرت غفلت
کرد این قصیر از حد شتر
بد نوت مرضی رفت او شام
هست حق و د و برحق بازدار
گویند ز اوصاف حیدر رحمت
که بی را کرد اجابت از پیش
هم سختی تر دوست از کلاویر
وصف او را از هراچه بود که
در ذکا و جلالت اندیشیش

رد بنسرت دو تن باصطحاب او
لک در مهر خداوند و رسول
همچین مانی بود بود من
سی از قوه جاری و یهود
پس بود واصل که گیرد احباب
راه سپاید خدا را طالبان
میشاند اسی از راه حلق
کار کرد بلکه چینی از گون
مؤمنان را کافران غالب شود
یا باطبار خلق شد دلال
یعی از شک یا مولات صدل
مؤمنان گویند هم با نکر
کاین گروه اند آنگان آبا سار
شد عملهاشان همه باو و خله
بر زبان آورد قول ارتداد
دوست با خدمتو مشتاقان بلود دوست
ای مودع را چه دلاور کش
حاصم و خاشع بود مؤمنان
گفت دانه حیریل از حق یاد
سند دیگر نمودم گفت باز
بار گفتا گفته حق ز ابرو اش
دوست هر کسی ماطی مرضی است
که فرون بد ذوق ارباب قول
گفت حق بی آنکه نامست دوست
مر فرون و حشرات را خدا
دود باشد تا که آید در مرد
حاب حیرت دهد ایشان علم
صبح چون کرد علم دوست اوست
کو علی ذواللال و مشکوه
تو مصطفی ای ولی مقصد
رفت حیرت گفت او را مصطفی
رفت و کوه و کشت و است هر چه بود
یک مردش بود با کفار این
با خود او بیگت لوب حکما
گفت فرستند مردما حیک
گفت مرمن ده سوی آب حوش
بدون آبها و او را میشاخت
من هر رود آیت می منی
ضد ازین قصیر آیت بود پس
آن مویه ووا اندر خطاب
گفت چیزی گزوفتش سیلاب
گفت چون خواهی کنون کوبی یکی
همچین فضل زهر کسی کو بن
بهترین مرصاف بند از رسول
گفت مرصی سخت دورادش بود
قارق حق بد ذباطل دو کلام

مینمودند از دسات گفتگو
دل بود از مهر آن قوم ملول
زاسکه در مهر دمسوگند من
سی ایشان حس دیگر را دود
مؤمنان مسلم از اهل کتاب
طالع آنکو دوست شد بله نشان
ر دود کافران و اهل شقاق
مؤمنان کردند مخلوق و دیون
کافران سرگشته و عارب شود
کتب سر و قل آن ساسان
که در آنها بود در کار رسول
از قبح دان گروه بد سر
که حق سوگند مسودند باز
صبح پس کرد دوسران بنام
افز من ابطار دین و اعتقاد
حق بود بار کسی که را دوست
پس یسوعه شو در حب کنش
یک سخت و گنه سر را کافران
کطیعی را دوست دارم ای هم
از بنام ذواللال می بار
دوست دارم آنکه باشد یازشان
دوستان دوستی محبوب طاعت
سند تا بطله بیکر آرسول
قهر و استیزه و با خصم اوست
میکنند هر که میخواند صلا
تا جسد اهل حیرت شک مرد
در دو رود دست برگندهم
کوست یاز حق و اوست دوست
کشی و دوحک کار دل جوهر
چشم حق بی تو چون گیرد دم
رود ملتان تو است ای ذوالوالا
وان زانرا را اسیر آورد رود
یک شخص را شو اهل دین
کن از صفت با علی مرضی
گفت برمن روزگار هشت شک
تا که آب از غایت رونویش
آن ولی شک خورا میشاخت
تا کسی مرصی ار که داری غمتی
لک وصف او بود مقهور کسی
گفت مرگو تا که باشد براب
گفت حوامم زین را داری مداف
از هزاران وز فروش اهل
می یوشد او بیا و پیرمن
کامد و شد کرد در عدل و اصول
در حلق ز اهل عالم بیش بود
علم و عقل و سکت و علش نیم

بد روان از پلوش جوی حکم داشت از دنیا و زینتای او دائم اندر فیکر حال آخرت نداشت ازشتکی حراشیدی دهن سوی او ملن قدرت دین نبود پس ملازم پس فروتن یا اهل کس سوال از وی چو کردی در خطاب گفت اورا دوست داری تا چند هرچه آن داید بود می کم است راست گشتی ای سرار افاضی بود او حری جان در در کف موحها دارد بایم مسکی باشی باید نگفتن رو سلف کو خدا را دوست داری در سخن چون بچشم جمع باشد در سخن پنی آنها گشته او شان رهسور گفت ما اصحاب زوری مصطفی حکم من باشد هرمل متخلل گفت لی ل آنکه دودود مودودا مومار ما صاحب است و دلودا اهل ظاهر گفته اند او اصحاب در سرای دیگر اصحابی تواب لک گویند اهل می و اهل راز لیک حب ستم بیشک حادث است و در ششوب غیوتی مصلح ر مح فای از بود و نمود بد مریل از سودی معبودی

موج میزد دریا نش از سیه م وحشی که مرد زاقی وز صدو لی پشت از خیال آخرت جمله های که میوشدی تن کس جبری لب بایستی نکود دوجوس و در سلوک و در کلام دانی از زمی و خوشرونی جواب گفت آری یست حتی در سمد رین کی یوسته حام درغم است دادو از وی راز های غمی زرنر از سرورک باشد صعب سر را از موح خود سکی شک شو قیصر آیت از کتاب قال آید ر صدو در هر عرا جمع ر مرد سمد اهل می ر جهاد اهل کفر و می دون حکم حواله کرد ریدی ارشیا او ماویدت حکمش ما اهل دوست داری در ورور ما در مرد ادا ش و کار کمدار هست حب متخلل با عدل ر محشوتی و احرورید صاحب پنی از اهل حقیقت می بخاد وان فقه روح حادث با صاست ه مح ما حطه حلی و دن پس حق فای شود داد و خود راه نامد ر حود سرفعی

لی قوی را میفکندی در طبع بود متانتش بحق در لیل قار روز و شب با غی خود دو کاردار با وحیدی کز بهب و سطوتش میبشتی آملان ما با بشق بود حتمان دانای بر روی ما با خیران مهران و دلنواز هجو رموسی است حیا ملارش گفت چو در فراق وغوت وی آن صفت سورتش بود و تش جرجون حشش کند در هر مقام طاهر آن موحی که از خود میا شود گفت کر در دم اصفانه سست کرکی گوید که این وصف است نام چونکه بود او بر طریق حق دلیل هر که او را دید و آید هم وی است حد می ما و قین و طاسطین دو هر گیمه آما اس فای مرد ناول است سی نوراب هست ابرون در چشم گمکو حواسی از هر او بوی مله حب سمد ما حلی می گمکو حب حق در داب او باشد ضم چونکه سمد از چشم حب حق پس ر گزار یحوه ورد مس چشم می طر و دانت بلو کرده سوی صدر متخلل

لی ضیف از وی شدی بایسم ونو چشمش جاری از خون جویار مورد خویش کم سبوسش بشیر سکس مد قندو که بند صورتش که پاک از ما بود گشتی برق یک افزان میگشت خلق و غوی ما جله از دما و اهلیش بی نیاز صد خواهم زین قصور اداورش گفت چون یغوب کم کرده می صاحبان داد وصف ذوالش موحها از وی پدید آید بایم موح بپایه ولی دریا بود در مرد آید یکی جلالا حوت لی که مخصوص است بر یکن نام هم مسوب است ر اهل متخلل خود شاع شمس متخلل را و کی است هجیبی با ما شای ارا اهل دن راست آمد هیچ ر بالای ما ر جهاد می داد و صر و نام ما و گوید شرح آن را موبو هم هدایت اندر این دنیا بایم آست خود حالی کند اندرا و وین شد ارا حلت ارا مرفحوم فای از سود گشت حد مسترق صفا دیگر که از حودش سرد وای یحوه ظهورات انساب مد وصف حال احاب و گرام

اِنَّهَا وَلِيَكُمُ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهُ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوا الَّذِيْنَ يُّسْمَوْنَ الصَّلٰوةَ وَيُوْنُوْنَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ اٰكِمُوْنَ

حزاین یست کولی شهاده است و رسولش و آنکه گروهی آمانه که رده دارد باز را و معتمد ر کریم و متکاملان در روشد

وَمَنْ يُّنَوِّلِ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوا قَالَن حَزْبَ اللّٰهِ هُمُ الْفَائِزُوْنَ

و آنکه گروه دارد خدا و رسولش را و آنکه گروهی در سکه گروه حلال باشد لایان ای آن شایکه گروهید

لَا تَتَّخِذُوا الَّذِيْنَ اتَّخَذُوا دِيْنََكُمْ هُزُوًا وَّلِيَمَّا مِنَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَفٰر

مکیرد آمارا که گرفت دین شما را ضحوس و در جهاد آنکه داند سمد نامرا دین شما و کثارا

اَوَّلِيَّاءَ وَاَقْوٰ اللّٰهَ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ وَاِذَا نَادَيْتُمْ اِلَى الصَّلٰوةِ اتَّخَذُوهَا هُزُوًا وَّلِيَمَّا ذٰلِكَ

دوران و سرسبه از خدا اگر همت کردید کهان و چون غایبید و سبیل میگرد آرا با سبها و طرای این سبب

بَاَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَتَّقُوْنَ قُلْ يَا اَهْلَ الْكِتٰبَ هَلْ تَقِيْمُوْنَ مِمَّا اَلَّا اَنْ اٰمَنَّا بِاللّٰهِ وَمَا اَنْزَلَ اِلَيْنَا

است که ایشان گروه کدر می باید نکو ای اهل کتاب آیا با خوش بیدارید اما مکر آنکه ایمان آورد به خدا و آنچه فرستاده شد

وَمَا اَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَاَنَّ اَكْثَرَ كُمْ فٰسِقُوْنَ قُلْ هَلْ اُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذٰلِكَ مَثُوْبَةٌ عِنْدَ اللّٰهِ

و آنچه فرستاده از پیش و آنکه بیشترین شما فاسقاند بگو آیا خبر میم بفرار آن درجرا نزد خدا

مَنْ لَمَنَّهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْفِرَّةَ وَالْخَازِرَ وَعَبْدَ الطَّاغُوتِ أُولَئِكَ شَرٌّ مَكَانًا

كَيْسَكُنْتُمْ لَدُونَهَا وَخَشِمُ زِدْ بَرَاء وَكَرْدَمَدِزِائِلَ بَوِزِكَن وَبِرْسَن طَلُوتُوا آهَ صَرَدِ دَرْدَی

وَأَقْصَلْ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ" وَ إِذَا جَاءَكُمْ فَأَلُوا أَمَّا وَقَدْ دَخَلُوا بِالْكَفْرِ وَهُمْ قَدْ تَخَرَّجُوا بِهِ

وَكَمْ تَشَرَّدَ لَزِمَايَه رَاه وچون آیمشلا گوید گروهی و متحقق داخل شد بکفر و ایشان بصدق بدو روید بان

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ" وَ تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْفُتُورِ وَأَكْلِهِمْ

وَخَدَّاسَتَا دَارِیَا مِهَ هِنْد گه یان میبارد و میسی ساری لایاشارا کمی باشد در کلاه و دشمنی و غوردشان

الْحُتَّ لَيْسَ مَا كَانُوا يَمْطَلُونَ" لَوْلَا يَنْهَاهُمُ الرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَنْبَاءُ

چرا از عباد خدا یشار اخبار بر سار و دایان دین دار

حق باید وصف آن کو در کمال هم رسولش و آنکه آنکه مؤمن

میگردد اطاق در وقت رکوع به مانی یعنی آن اطاعتش

با سکوئی به حضور او رکعت آنکه بیداری توغیر از حق نیست

اصطلاحی است کرا دو وقوع وصف کرا کرده حق باطنها

وصف او است امر انبیا دانسته او در این عمل مخصوص بود

مؤمنان را که دارند آن صفات باشد این مریضی هر که است

زانکه بایسته فرا گرفته اند هم رحمتش ذکر احسان و یار

چونکه معاویه درین عالم آن داناها با گوار آید گوش

ک بسند با دود غیر شر گفت ایشان قومی می سرد

است این الا که ما آورده ایم از شما الا که اغلب فاسقند

بشر از این گفته اند امی دیگر زانکه آن حق را ایشان ندانست

هم رسیدند طاغوت از سه آن بجای راست بد را جایگاه

و ان بود اقراط و فریط از حدود هر دو اقراط و تقریط و لطف

گفت زان خبر امورت او سطل است فرض کن غلظا میان سطلین

مانی بین دو قطعه سوج است از تو باشد راست تا بروردگار

و اختار و جر در اضلال بز در مطلق خدا خواهد نکو

مؤمنان بر طعن و قبح آن بود رحلت لایق است از دو الال

در حد و رسولش موفد بر سائیکه بر تکمل خصوص

با حضور قلب و استراحتان چون شیدا اسائل او بایک سؤال

با ذکر ما در عودش فرق است زاینکه حد حد نام در رکوع

تا نماند نظرها از حد جدا که بعد خاتم سائل دثر طر

در ولایت از حد ماموس بود در حد حق و حرج شطال خویش

دینا را هزو و لب و ریشد هر خود که مؤمن و حق گدار

بر عارض از مانگ اذان همچنان بود شان او غل و هوش

مؤمنان را دان اذان باشد حر نست چشم طاعت بین از حد

غیر از این مود که اولی در شای

و صفات است در سیر صفات

است ایشانرا مانی طامی

هر ایشانست یکسان فرق و جمع

گرمسوی هست او را جمع فرق

گر طایه تاش او یکدم است

لطاح جمع او گشت در حلیم بود

آن ولی دو انصرف بالیل

مؤمنان مانی در سرعت

پس هر است که دوست باشد بالیان

حرج حق پس فالد ایشان بکار

ای گروه مؤمنان باید فرا

آنکه کلام ایشانرا فرود

دوستی تا حرجان باشد شکست

آن دارا هزو میگرد و است

وسع شد باث اذان او هر آن

در چو دان آمد آن پس با گوار

کو که ای اهل کلام آبا شا

هم را آنچه او فرستاده شا

گو هم آبا شا را من سر

سر متوب باشد از روی سد

مورد خشم و حق هر نشان

یا زطاعتت سر کاهن سراد

هست راه راست در حد وسط

در صاری خواهد عیسی را خدا

هم برین و هم یسارت احسان است

از خطوط مستوی و منسی

در میان آن خطوط از هر کار

نی در آن اقراط و تقریط هیچ

سر تخی فرمود و حید درست

اسر ما بین هو اسر آمد طریق

چون اصل من سوا از کردگار

و ان چو دان را بود امر خطاب

زاینکه هر کس از احبار یهود از زمان گویند ما آورده ایم حق پهل آنگاه نام راست میکنند اشباح در کتب و حرام افکندن بکس را و دشوشت

مطالع از مسخ اهل سنت بود بر شما ایمان که دین پرورده ایم آنچه را داند پنهان و اظهراست هم تصور از حدود امر کلام وین عمل سر دشوهر مات است

پس کند وصف متفق را خدا کاره از آخوه خون داخل شود اکثری بی تو دایشل درشتان اتم باشد آن گاهی که رسد بی چون بکنند را در گذارشان

گفت چون آید ایشان بر شما مهربان کفرند چون بیرون رود رگه بی که از اهل کتاب شر آن بر عیون خارج شد رسد عالم دکان و اسرارشان

عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِيمَ وَأَكْلِهِمُ الشَّحْتِ لَيْسَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ " وَ قَالَتِ الْيَهُودُ بَدَأَ اللَّهُ مَلَكُوتَهُ غُلَّتْ

از گفتارشان صرا و خوردنشان حرام را هر آینه است آنچه را همد که کند و گفت یهود دست خداست سعادت مساوی

آيِهِمْ وَ لِمَنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُعْذِقُ كَيْفَ يَشَاءُ وَ لَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِّنْهُم مَّا أُنْزِلَ

دستشان و است که دشمنان آنچه گفتند که دوست است و افکند است اطلاق مکنند چنانکه میجوید و هر آینه می فراید البته بسیاری از اخبار آنچه فرو

إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ظَنَيْنَا وَ كُفَرًا وَ أَتَيْنَا بِسَمِّ الْغُدَاوَةِ وَ الْبَعْضَاءِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ كُلَّمَا أَوْقَدُوا

فرستاد سوی تو از پروردگار سر کشی و کفر و انداختن مباحث دشمنی و که با روزی دستیز هرگاه مرا و بخندند

نَارًا لِلْحَرْبِ أَطَقَهَا اللَّهُ وَ يَسْتَوُونَ فِي الْأَرْضِ قَادًا وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُتَغَيِّبِينَ " وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ

آتش را برای کار دوا و اموال و سر کشی را دایه آرا حاد می باشد در میان برای فاعل در حق و خدا دوست عدل را مدد کند کار را و اگر آنکه اهل

الْكِتَابِ آمَنُوا وَ اتَّقُوا لَكَفَرْنَا عَنْهُمْ سِيَائِهِمْ وَ لَأَدْخُلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ

کتاب گروه بودند و هر یک را دشمنی نمودند و مکر را نه ایم از آنها پنهان از او در میان آوردند پنهانی در دست تو اگر آنکه ایشان برای داشت بودند و توری

وَ الْإِنْجِيلَ وَ مَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكْلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ

و احذر و آنچه فرو فرستادند ایشان از پروردگارشان هر آینه می خوردند از ایشان و از زیر پاهایشان از ایشان از ایشان گروهی مامور

وَ كَثِيرٌ مِّنْهُمْ سَاءَ مَا يَمْشُلُونَ "

و بسیاری از ایشان است آنچه را مکنند

زاکل بهت و هول کند و فضل و اراکه بی ار مکر است انوار است تا کند سواج آرا بشکستی و در جان حله باشد در غفل از دستان شست و از بکان چهل گفت زان کایشان نکرده شتم پس هم ایشان بر حقوق در خوردند پس عذاب آن حالت هر اوست دست ایشان پس دیگری است بد این بود بردن اول آن گروه هست این بی بی بی زدن غفل بر تشابه شد ز قرآن سخت کرد باید کسی از دانی هست چون عطا و منح از هر جهت قدرت است امری که ربح و عطا همچین بی آلت است امر هر منی در حق علی العرش استوی میرسد بر قدر استعمال ها

که در ایشان شایع می شد و آن هر کسی مشکل آمد از حیثات بی از واجب بود و هر یکی غرق کرد خاک و اهلش سر بر سر چون صیاید ایشان مشتعل بر دایه دید چون زنی چشم رخود و بر غیر چون است کرد می نباید کسان عمل می داشت دوست خاشان از هر و ذک غش باد کسی میگوید و در سبکست کوه لیک باشد گوش طاهر بد غل بست بر تغییر طاهر رخنش و شاه بل یونق محکشی میبوی در کار ما سبت بست از ابراهه و شکست بر ماموی همچین در چه افعال دگر فیض و حال بود بر طاموی بر خلاق دهم امداد ها

باشد از آیات این آت باشد نوم از باشد امر محکشی با حدیثی بپندختن دو دست گشت بر پوش خطاب از کردگار گفت وشع مسحق از دکان روز و شب بود با ایشان جلیس گفت بیشتر که مرید کرد گشت از کشف از قبال دل چود هم را ایشان با لغت ذوق مثال با که باشد با دست آفتاب بر حق اطلاق بد و وسیع و صر یعنی از آن دست تغییر است دور قصد از بد قدرت آمد در امور هر غم عله زانو کار ساز آت مسح است گوش اسوار را بیستش تن تا تشدید در مکان میرسد یعنی در روی عمل و دکان پس بود وجه پیدا مبوطان

از بی حدیث بر هر سو و بد پس بشکستی گیرد در با دشمنی قفل تا محفوظ ماند از شکست که هلاک انقوم سازم صد هزار بیست حکمت در هلاک مردان نهی شود از اهل خسی بر دکان و رفتنشان بی نکتش بسته باشد دست حق از فضل وجود دست حق باز است اندر کل حال در جهان از هر بل نور و باب یا بدین و وجه کایید در نظر بایشان دکان به حکمها بطور دهر انجیزی که خواهد بی ضرور گفت باشد دست حق یوست باز لیک آت نیست مسح ذات را بیست رخسار تا بیستی تو آن فیض او بر خلق تو کم یا زیاد اینکه تا نسبی است چون در جهان

سورة المائدة

روزی باشد هم مانند کفر
راچه ناول گشت ازوب المظ
دشمنی اخو یهود بر سیر
حق نبود از بد دل منوشتان
آن گروه از حکم توراتی احزاب
یافت اسلای را ایشان گاه جنگ
دست استیلا بر ایشان یابد
سجی و حرب و براهی ارسام
چنه آوردندی ازواب صاحب
حای مددایشان اخو حیلان
حکم آن توراتی و اسل ازولا
ر سیه مترلات از حد
محبوبیت کتب کار او کاخ
زبان حالت مره گردید و شد
به کشند از بد دل آزار او
از یهود و از صاری کجایان
زاسکه هرگز هیچ دمی مقام

هست عمار او توسع و تفتیق
زاد اعی در سننیری از یهود
هر گاه آتش بهر حرب افروختند
حد زنت آمد اشرا شکست
پس منع گشت بت الصریفود
آن محوسان باز مسائل شدند
طاعت ایشانرا امتداد و عدا
حق ندارد مشندان را محسوس
و در گه پیر هر هم میودش
داخل ایشانرا نصات الحکم
واچه ناول گشت از بودنگار
روزی میوردد از الای سر
امنی هستند از اشان مقصد
مقدمه یی که دست در رسول
مرفه گردید قصد از مقصد
بد از ان حق رتای دین خوش
مساهد حر که ر هب امام

میصد روزی هر کسی خواهد او
کفر و طغیان سازد ایشانرا دیاد
هم در انصتیم ما مرسیر
عزم کردندی سو حاکم مؤمنان
حون نموده از قنات و اختلاف
بد از آن قنطوس رومی سحرک
پس بر ایشان اهل دین متعاهد
قد و قنه هتک و اغشای هم
ور که ایشل بر رسول مصطاب
میگشیم او گاه هاشان عیان
ور ما میباشد احکام را
بودشان تکلف کایان آورد
مشت اعنی رزق را ایشان قرن
هم مستبیرا بدست و یاسد
به شود از روی امان یار او
میوان که باشد او یادگران

يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ بَلِّغُوا مَا أَنزَلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ وَ إِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَمَا بَلَّغْتُمْ رَسُولَهُ وَ اللَّهُ يَعْصُمُكُم

ای پیشتر رسال آنچه ده انداخته و از پروردگارتوا کر نکردی پس رسانیده خواهی بود و پندهای او را خدا نگه میدارد و از

مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ

از میان مردم که گمراهانند هدایت نمیکند گروه کافران را

امر ما را بر حلائق کن اندا
بر حلائق برانعامی بکنو
که مانند قلب ز صافیت سود
اوعسی با حفظ شه سود هراس
پس یسر در دل او انبار و دم
داشت هم از بد دلان شور و جت
حافظم من دین خود را هم یبین
حفظ او از بد دل میامسل است
صورت رود الت رتسکم
روزی حق میوردد
کاروان انعمرو وندآمد بشکر
خان درویش انزال شکر کنی است
تا که باشد بر سر عهد بکه ست
حاصل از یوسف شود پیر لغت
یوسف از یرمان و پیراه دست
چشم عرفاش ولیکن بسته بود
مستی و ذوق و نتاشش زین نیست
لی شنی را کرده در گویش سحر
گفت سپه سالار آن دریش من
همشین او شوی در کوی او
بد تبلیغ صلوة و حج و صوم
گو پس اسرار حقیقت طعم را

آچه ناول ر تو از پروردگار
اصل بر ما مانه آنها مرع بود
بله که اصفا در زمان فاسد است
و له سبیل خدا بر کاروان
تا مگر سر و فرود از امر حق
پس توای احد مترس از حق بود
ور که ترسی از حلق بد دلان
پس یسر از حیا از اشرا
صورت رودی که عهد مدکی
که بودی خواب دریغ از قیبر
کوری صرافان از هر ما
طیل شیرینی زن ای شکر فروش
این ولایت شرط توحید حقت
پوی پیران هم از محبوب بود
طاشقی را دید روزی دلبری
سوخند دل متوقرا بر حال او
طاشقی او گفته بود از نام او
گفت یمن کو که مشتوق تو کست
تا تو را روی رسام متصل
ور که شناسی تو او را ز دمی
گو طبعی مرآت ذات ذوالن است
ایها الناس این طبعی من ذوالن است

شد پس از احکام و امر اسوار
قصد قوت بن زکات و زور بود
پس مرس از در کینت حاسد است
مر و زایشان تا رسد یسی حلق
حکم گردد کشتهای ما سبق
حق و با دلور نگاه اندر عهد
گو یود کل خواهد با گل و امان
ممری تربید داد و شد ران
حق گرفت از مسکان دزد مدکی
فچه کل شد حشمت بگر بید
بر شکر شد شاخه و شهر ما
خواصا کارا حیلان ااب و گوش
وین مقید صورت آن مطلق است
فی برخوان بلکه بر منوب بود
با دل بر آتش و چشم بری
یش او بنشت بهر حسنجو
رقه از نامی در دل آرام او
تا عیم حاره آن گر دمی است
لیک باشد شرط حالی دل
طاشقی ر دهم خود فی بر می
یار او شد هر که او یار من است
هر که حق را نوست دارد با طاعت

ای پسر ای فرستاده خدا
که باری این سا بنام او
صحت صحر از حیوة قلب بود
حق و با دلور نگاه از شر باس
داشت از اظهار این امر عظیم
با راوشورد و گردد کاروست
ور که ترسی از غرایبای دین
آن متعلق با قیامت بد دل است
بود از ذبیحه روز محمدم
در حقیقت رود صبر آرزو بود
داده شد سر سرو آمد بر سر
در شکر عظیم آن مار خوش تر است
آورد اخو پیدایش عهد الت
تا مکرده قد صورت و هزرت
پیرین بگذار و شو یوسف پرست
نام جانان بر لبش پوست بود
وین محساست کو باروی است
فی جالش دیده روزی در گلو
گفت باشد آن قلان و خضر دمن
تا که شناسی جو یینی روی او
ای پسر سر و حجت گو بگو
باز گویند پوش بر تن چله را

این ولایت هر زمان جاری است تا نکرد مشه رخاوس و عام هم مداف حیت راک حاصه اش ذکر اوکن خود خبری هم گو او نکند هم عید شکل ییل له او ردن هرمنی خوش است یا کسی در حواب گوید یا کاکان لیک باشد وصف بحرادی صا کله باشد آنکه در حواب از امور عرق دریم و دوش بهوداست

تایلمت فاسکت از حق یاری است سری است آن فاسهی والسلام یعنی لیک نشان رطه اش تا دسی از ام او برکم او یای ییل آری و در شکل میل با صیرت یا صیا دلکش است عرق گشم دست من گیر ای کال عرقه دریم میوان شد هرکا سد او چری و گوید بشور لک روآئی حاشی شده است لارام صوی صیربان این س است

شرح آرا گفته ایم انیش باز آن سهایی در مثل دانی کچست گفته خصی از زبان دیگری من موادم زین خط گویم سن یا و چون بد برون گوش او کویت از کویری که گرم است آفتاب خه او ادر مای سر است لیک آهم روتومق است ایریر کچه باشد اصل خواص بفروخ کله پادشاه گو مدله هیچ سوات یکنده سیر برآمده که کرات است

چون رسد موضع نگوییم از نایز حقی بریاری که نشانش کیست صت در عالم بدیشان دلاری کوبین دیرده این درو ای حسن هرکی تا چیت فهم ووش او راسگفت از چه مدیال منووات فی بی آجیا ده دیر افتراست هر دوراکن فهم اگر داری نیز لیک خرش راس باشد خدوخ خواص هرش هر دواب است اصواب

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى تُفْعِلُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أَنْزَلَ إِلَيْكُم مِّن دِينِكُمْ

بگوای اهل کتاب بس در حزی ما برای داری سوره واجل را و آنچه فرمودند شما در پروردگارتان

وَلَيَرْمِزَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ طُفْيَانًا وَكُفْرًا فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ١٧

دوهر آینه نازون کندی ساری ارا ایشار او آچمه و غر سنا حشد شو ابر و در گارت، براه و ماساسی، پس اشو ممدار بر گروه کلانان

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِقُونَ وَالصَّالِحُونَ آمَنُوا بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلُوا صَالِحًا

میرسنه آناکه کروید عواآناکه پودشد وازدنی طبیی رود کلوتر سایان آ، که کروید جدا وورور اریمین وکردگار شایه

فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ٧٤ لَقَدْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَآئِيلَ وَآرَسَلْنَا إِلَيْهِمُ رُسُلَنَا

پس بستیمی را بشان و ایشان ادویه‌هاک شود هر آیهست که ققیم می‌ان فرزندان بقوم را و فرستادیم سوی ایشان و سولای چندهر گاه

جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَهْوَاهُمْ فَرِحُوا كَذَبُوا وَفَرَقُوا يَقْتُلُونَ^{٧٠} وَحَبُّوا إِلَّا تَكُونُ فِتْنَةً قُمُوا

که آمد ایشار ایضری باچه «آرزو میدود سانهائی ایشان گروهری را تکدی برد هوگر وهر امیکشد و پیداشد که ماشد آزمایشی بس گوروشد

وَصُومُوا لِقَابِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ ثُمَّ عَمُوا وَصُومُوا كَثِيرٌ مِنْهُمْ وَاللَّهُ بِصِيرٍ بِمَا يَعْمَلُونَ ۝ لَقَدْ كَفَرَ-

پس تو خدا را رایشان پس کوشید و کوشید بیایری ایشان و خدا میباید که هر آیه بخت کافر شده

الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ بْنُ مَرْيَمَ وَقَالَ الْمَسِيحُ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ رَبِّي وَ

آنانکه گشت در سیکه‌ها اوست مسیح بر سریم و گشت مسیح ای می اسرائیل پیرستید خدا را که برود دگرگون

وَبِكُمْ أَنَّهُ مِنْ بَشَرِكِ بِإِلَهِ قَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَا فِيهَا وَالْأَنْبِيَاءُ

پروژه رودخانه شهت نوسیدیه ۱۵ بایومر از ادار جده ایس مدر سیده هر ام کر دماست حدابر او پشته را و حای اوست اش و سمت مر سیگار ار ا هج جاری لکسم

لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثُلَاثٍ وَمِمَّنْ إِلَهُ إِلَّا إِلَهُ وَاحِدٌ وَإِن لَّمْ يَنْتَهُوا عَمَّا

[illegible]

هېڅکله به پر ځمکه نه راځئ، خو د ځمکې په څېر به پرمختللی وي. د ځمکې په څېر به پرمختللی وي. د ځمکې په څېر به پرمختللی وي.

تَقُولُ رَجِيمٌ^{١١} مَا السَّيِّحُ بْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا

آمیزده مهر بافت پست میخ پر مکر یضری کجیقت گشت پیش از او یضیران و علوش پر و دیوار راست گوی بودند

يَا كَلَانِ الطُّغْمَانُ انْظُرْ كَيْفَ نُسَبِّحُ لَمْ الْآيَاتِ ثُمَّ انْظُرْ أَنَّى يُؤْتَىكَ ٨٠ قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ

کمبروردند طغمان بکر که چو یان بیکم از برای ایشان آید را پس بکر که چو مگردانند می شود بگو آید پس از هر

اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ٨١ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي

خدا آنچه مالک نیستد از برای شما بی ضرر و سود و خدا اوست شنوای دانا بگو ای اهل کتاب غلوم کنید در

دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ

دینان تا حق و پیروی نکنید خواهشهای حمی که سقیقت گرامند ما پیش و کم گردید بسیاری را و گرامند از میان

السَّبِيلِ ٨٢ لِمَنِ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى بْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا

راه دست گردند آید که کافر شدند از بنی اسرائیل در زبان داود و عیسی پس مریم این سبب است

عَصَوْا وَكَانُوا يَسْتَدُونَ كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ٨٣ تَرَى كَثِيرًا

که از برای آنکه می نمودند که می نمودند که می نمودند از سگری که بگردید از برای آنکه می نمودند که می نمودند می می یاری

مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ يَخْطُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ لَهُمْ

از ایشان را که دوست می گردیدند آید که کافر شدند از برای آنکه می نمودند که می نمودند که می نمودند در عذاب ایشان

خَالِدُونَ ٨٤ وَلَوْ كَانُوا يَوْمَنُونَ بِإِلَهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوهُمْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ كَثِيرًا

باویدان و اگر بودند که می گردیدند بسا و نیز آنچه و فرستادند و بگردیدند از ایشان و لیکن بسیاری

مِنْهُمْ فَاسْتَفِئُوا ٨٥ لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ

از ایشان را فرماست هر آنچه خواهی یافت سخت ترین بهما را در دشمنی از برای آنکه ایمان آوردند و هر دو را آنکه شرک آوردند و هر آنچه خواهی یافت

أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ

زود بگردیدند از برای آنکه گردیدند آنکه گشتند در میان ما ایمان است که از ایشان کیشان و صومعه نشینان و آنکه آید

لَا يَسْتَكْبِرُونَ ٨٦ وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا

سرکشی نمی کنند و چون بشنوند آنچه فرستادند رسول می می چشمشان را که می گردید از ایشان و آنچه را مشاهده

مَنْ الْحَقِّ يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاكْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ ٨٧

از حق می گوید ای پروردگار ما گردیدیم پس بوسه ما را با خدا

آن یهودان نزد پیشبر شدند پس گفتند از دولتی اصفان آمد این آیت که باهل کتاب حکم آن تورا و هم انبیل را تا وقتی که آنه نازل بر شهادت سرکتی و قته و سکترو غرور زائل این وز ضلای و یهود نیستد و پی بر ایشان از عذاب چونکه بقریم از اسرائیل پس برایشان فعل آید حجت است هر رسولی که آمد ایشان را زود

همچو باو گفتند از حق آمدند این با ما یهودان بی خلق گوشه را بست چیزی بر صواب و آنچه در این دو بود تزلزل را و سر نهی آرا یاد کرد راست پس از قرآشان زاید شروع

همچنین انصاف و اهل حدود هم « انصافی زلفان نواب عهد توحید و نعت در زمان کرکند احکام ترک طاعت است بر هر آنچه عشان مایل نبود

هیچ ر تورا و اینانی قرأت اطلاق بست ما را با تو هیچ نیستد اعنی که درین صحیح و ان سود این رسول آوردست میکند در اکثری داینان زاید پس متو اموهت از کافران هر که زین رخشا و یوم دین هیچ غلی نیست خارج رد حق پس از آید ایشان کاهتراف هم فرستاد ما میضاران فرقه را چون عهد ما یا مسیح

کفتاری کان بود و حق و راست در هر چیزی که گوئی در مسج تا وقتی که آید اذل صرح هم قبول حکم قرآن کردند است آنچه نازل گشت از رب السد نیست واضح نشان در دیگران آرد ایشان هم کند کاری متین زانکه غیر از حق بود بر ماخلق بودند بر احد از این صاف سوی ایشان بهر ما کدو نشان در زمان کردند تکلیف صرح

فرقه را هم بشکستند از حد
 کور و کرکشته پس ز آيات حق
 سوى کورى و كرى بشکستند
 زان مبدل شد بزنى حالتان
 از غلط گفتند مىباشد خدا
 جله يرسيد او را زناخيل
 جاى او دوزخ بود و اهل ستم
 کافر آنکس شد که گفت از اشتباه
 بست هنى را قبول اشتراك
 پس هر که باد ايستد از اين مثال
 هم نياستند آفرى طلب
 مى باشد نزد ارباب عقول
 داشت که او مسرتان موجزى
 والدى او را سودى گر بين
 پس باشد بر الوعت سب
 مى بود خوردن دليل احتياج
 پس نگر کرد بر برگيده سون
 گو برسته اى نصارى در حيوه
 بشوند حق هر چه گویند اين غلات
 در حق عيسى است قانع وان نمود
 پيروى ناپيد ر احواء قوم
 همچنين کردند گمراه از عباد
 آنکه کافر شد ز اسرائيليان
 همچنين عيسى امن مريم کرد طر
 آچنان بودند کز اهل زشت
 نى از مکر بدان ضللى که هم
 نميآيند از حد سلبين
 وان ايرایشان شد بستم حق سب
 و آنچه بر ستاده از حق سوى اوست
 عيسى او بودند ايشان معتقد
 ليک بسيارى از ايشان فاسقند
 سست تر پايى ز مردم در عباد
 هم نرسد ياي اقرب تر کسى
 مى باشد در بهان و در شهود
 نيستند آن مرقه او گردنکشان
 از سلبان در مسکه با عین
 چو سکه ايشان بشوند از سلبين
 از ششائى جرف حق و راست
 پس تو ما را گواهان کن حساب
 سالها گفتند ما را دايه

همو شيا کو غير از بد داد
 چون براين بودند از حق مستحق
 دوى از يغبيران م نهفتند
 هم خدا نيست بر اعمالشان
 آن مسيح اين مريم يى خطا
 کوست مريم و شيا پروردگار
 نيستان يارى در آن ماواى غم
 م خدا باشد يکى او سه اله
 يا قبول افراق و افغان
 مس ناپيشان عصى د مال
 بر طريق اهل توحيد و ادب
 آن مسيح ابن مريم جز رسول
 چه را بود آيتى و مسخرى
 آدم آمد همچين يى والدين
 امر عيسى گرچه پس باشد عصب
 بست حق محتاج رطخ و مراح
 داسر حق وز هم آن در آرمون
 آنکه مالک بر شيا خود بدات
 هم خدا چه سر مسکيات
 آنچه گویند از نصارى و ز يهود
 عيسى اسلاحي که بدشال پس ولوم
 اکثرى را از طريق انضاد
 کردشان داود لست يك لسان
 لست ايشارا شدهى ذان گراف
 کس نکردى يى کس دانوسرشت
 سست واجب بود در کل اسم
 دوستى با اهل کفر و مشرکين
 حادان امر دساند و مس
 مشرکارا هيچ سگرفى دوست
 بر خدا و حله احکامش صد
 خارج از ايمان و حکم ساخته
 کارد ايمان بر حودان و اعتقاد
 سکو بود ما مؤمنان باشد بسي
 دوستى با مشرکانشان چون يهود
 از قول حق چو متنبه آن
 ميش او رفتند چنين مردوز
 آنچه ملول شد بغير الرسلين
 وقتب اصل اين جزون و نکاست
 نام ما بوسى زابشان در نساب
 جانب اسلام و بر آن ساحت

بر گياشان عتلى اجزى و کل
 تو چيس کردى حق ايشان گشت
 ناشائى بر خدا و بر رسول
 پس بصحق آنکسان کافر شدند
 گفت اسرائيليان را مريم مسيح
 هر که آورد شرک پرى از اله
 ممکن است اين قول حق باشد صريح
 و انکس نبود يرهان و شهود
 لازم داشت طو و وحدت
 بر ننگرند آيا سوى حق
 حق بود آموزگار و مهربان
 ميش از او بودند هم اهل سبل
 مرده او گر زنده کردى هم کليم
 عيسى از امرش عصب و مطلب است
 ملورش صديقه بود از حکرام
 بين چگونه مسکرم روشن تمام
 ميکند امر اسامى يى او قول
 نيست عيسى قادر اهر صرو طع
 کوه در دين سود اى اهل کتاب
 آن کند اقراط اهر مدح او
 کان حالت گره از آئين خویش
 و اهر آن ماهد عيسى در سلال
 ميش از اين کرديد در نصيريت
 اين زما فرماي آن قوم بود
 فاده آن بد بود گياشان از فزون
 عيسى از ايشان تو بسيارى بيان
 بد بود چيرکى بر ستاده ميش
 بود اگر کارزد ايمان بدلان
 بود هم گوید دوى اين خطاب
 حکم تو را يافت اين کاراب دين
 مدعيان از عباد مؤمنان
 يا که آنها يک شرک آورده اند
 آنکه گشتان گویند از دوى وفاد
 اين ازان باشد که ايشان در عصال
 وين بود خاص جلش دانکه او
 زاسکه در اعلايشان توسعها
 چشتان يى نو بر از اشکها
 دينا گویند عيسى ما بر اين
 پس ملائت سکرد ايشارا يهود
 همچنان باور شد قول رسول

نيستان دوقل و تکليف رسل
 بازشان دل کور و کور ناپرام گشت
 مشرکين آفت آمد در حول
 که برون از حد خود پسر شدند
 جز بيق باشد پرستش پس شيع
 پس بين جنت بر او کرد حرام
 يا قته قول عيسى مسيح
 در وجود ذاتى الا يك وجود
 هستى ملون خود را طاعت است
 آبر غران تاخورد از جوى حق
 بر جلدش خامه بر مستقران
 قد تخلص من قلبه قوم الرسل
 از دعا ميند عايش پس عظيم
 اسر موسى و اسر آدم اعجب است
 هر دو معوردد جبرى از طام
 ر شيا آيت خود را از کلام
 دين زهر جبريست اهر بدعول
 با تواه بر کسى در جلد و دفع
 ار غلو باشد اهر اشتبا
 وين بيش کرده بر مريط رو
 ميش از اين گشتند دور اندين خویش
 مسرف از راه و رسم اعتدال
 شرح عيب ماعى واصحاب سبت
 کز جهات ميکشدند از حدود
 مرتسک بودند ازاطى و دون
 که تولاشان بود بر کافران
 نضالشان اندو و نى بر عروش
 بر خدا و بر عيسى ارعبد جان
 بر هودان کاهل ديندو کتاب
 مى سگيرد اوليا از مشرکين
 دوستى با مشرکان و دشمنان
 اين دو قوم از دشمنى پرورده اند
 ما نصارايم در زهد و سداد
 راهبند و راستگو در کل حال
 داشت پس سلبين را بس سکو
 شرح آن سبط است در تارها
 روز از آن همجواب از مشکها
 هفتان ايمان و اقرار از بين
 بر قول دين حق آنکوه زود
 چون شلواشد باين زودى قبول

وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ وَنَطْعُ أَنْ يُدْخِلَنَا رَبَّنَا مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ ۝ قَاتِلُوهُمْ

و چه - ملوگانان يا لوريم خدا و آنچه آمدنما را از حق و طمع داريم که داخل گردانما را پروردگار ما با گروهى شايستگان پس جز ايشان

اللهِ بِمَا قَالُوا جَنَاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَلَئِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا

خدا بآنچه گفتند بهشتهاى که ميروند از زير آنها نهريها جلوانيان در آن و آن پلش نيکو کارانست و آنکه کفر شده

الجزء السابع

حافظ سوگند خود باشد سخت || شکند آن جرکه غلی شوربت || یا ناید خورد بر چیزی قسم || یا که حظ آن کینه ایش و کم
 همچون روشن کند حق آیش || تاکید از چن سیاس نمش

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْقَوْمُ وَالْمَيْمِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رَجَسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَلَا تَجْتَنِبُوهُ

ای آسمانیکه گرویدید جز این نیست که خراس و فیل و بیا و تیرهای قرصه پیداست از کردار شیطان پس دوری کنید

لَكُمْ قُلُوبٌ ۚ إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمْ الْمَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْقَوْمِ وَالْمَيْمِرِ وَ

از آنها باشد که شلوستگاه خود جز این است که می خواهد شیطان که بداند میان شما دشمنی و کینه در غیر و فیل و

بَعْدَكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاحْذَرُوا

مازادش را از یاد خدا و از صلوات و آنتم منتهون و اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و احذروا

فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلُوا إِنَّمَا عَلَيَّ رَسُولُنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ۚ لَيْسَ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

پس اگر اتراس کید پس باید که بستر رسول ما مکر و ساین آشکار است ر آسمانکه گروید و کرد کلهای شایسته

جُنَاحٌ فِيمَا طَعِمُوا إِذَا مَا اتَّقَوْا وَآمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ثُمَّ اتَّقَوْا وَآمَنُوا ثُمَّ اتَّقَوْا وَأَحْسِنُوا

گفتی در آنچه خوردید چون بر چیز کله شد و خوردید کله های شایسته پس بر چیز کله شد و خوردید پس بر چیز کله شد و خوردید

وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ۙ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَبْلُوَنَّكُمْ اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنَ الصَّيْدِ تَنَالُهُ أَيْدِيكُمْ

و خدا دوست دارد بیکو کار را ای آن کایه گرویدید مرا بوسی آزمایید شلو انداخته چیزی از شکار که برسد بان سپاهی شما

وَمِمَّا حَكَمَ لَيْلَمَ اللَّهُ مِنْ بَعْثِهِ بِالْمَيْمِرِ قَمِي اعْتَدِيْ بَعْدَ ذَلِكَ فَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۚ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

و نیز همانان تا بداند که خدا آرا که میزد از او درهای پس کیکه میزدی در پس او آن پس او است غلی بر مرد ای آن کایه

آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ

گرویدید م شید صید را و شلو می صید را و کیکه کشت از از شلو از روی حد پس جزالت مثل آنچه را کشت از شلو و کولو و کولو و کولو و کولو

بِهِ قُوا عَذْلَ مِنْكُمْ هَذَا بَالِغُ الْكَمَةِ أَوْ عَفَاةٌ ظُلَمَ مَسَاكِينَ أَوْ عَذْلَ ذَلِكَ صِيَامًا لِيَذُوقَ

آن دو صاحب عدالت از شما فریای رسد که یا عفا و است ظلم مسکین یا بر آن روزه تا چشیدید

وَبِأَلْ أَمْرِهِ عَفَا اللَّهُ عَنَّا سَلَفَ وَمَنْ عَادَ قَتَلْنَاهُ اللَّهُ مِنْهُ وَاللَّهُ غَرِيْبٌ كُوْنَتِظَامٌ ۚ أَجَلٌ لَكُمْ

عفو کرد از شما عفو کرد خدا از آنچه گذشت و آنکه بازگشت در پس افتاد که خدا از او و خدا غالب صاحب انتقام است حلال کرد خدا برای شما

صَيْدَ الْبَحْرِ وَطَعَامَهُ مَتَاعًا لَكُمْ وَلِلنَّاسِ وَحَرَّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدَ الْبَرِّ مَا فَتَحْتُمْ حُرْمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ

شکار دریا و طعامش مایه ترش برای شلو از برای طاقه و حرام کرد خدا و حرام کرد خدا و حرام کرد خدا و حرام کرد خدا و حرام کرد خدا

الَّذِي إِلَيْهِ تَعْتَرُونَ ۙ جَلَّ اللَّهُ الْكِبَرُ الْبَيْتَ الْحَرَامَ فِيمَا لِلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ

که بسوی او معترود میشوید گردانید خدا کهرا شاه حرم بیت خرامیدان و ماه حرام و فریاد را

وَالْقُلُوبَ ذَلِكَ لَتَسْمَعُوا أَنَّ اللَّهَ يَسْمَعُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَأَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

و قلام را آن از برای اینست که بداند که خدا میداند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و بداند که خدا همه چیز دانست

اٰطَعُوا اَنَالَلهُ شَدِيْدُ الْعِقَابِ وَاَنَّ اللهَ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ ۝۱۱۱ مَا عَلٰى الرَّسُوْلِ اِلَّا الْبَلٰغُ وَاللّٰهُ

بدانيد كه خدا سخت عتبات و در سبب خدا آمرزش هر است بستر رسول مكر رسانيد و خدا

بَعْلَمُ مَا تُبْدُوْنَ وَمَا تَكْتُمُوْنَ ۝۱۱۲ قُلْ لَا يَسْتَوِي الْتَّيْبُ وَالطَّيْبُ وَلَوْ اَعْجَبَك كَثْرَةُ الْغَيْبِ

مباد آنچه آشكار ميكد و آنچه پنهان مي دارد بگو يكسان نيست پند و يا كيره و اگر چه بگفت آو و عباد را بسيار پند

فَاَتُوا اللهَ يٰ اُولِي الْاَلْبَابِ لَكُمْ قُلُوبٌ ۝۱۱۳ يٰ اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا لَا تَسْأَلُوْا عَنْ اَشْيَاءٍ اِنْ

پس پرسيد خدا اي صاحبان شما كهشيار ساز شود اي آن كسانيكه گروهيد مريد از حيز ها نيك اگر

تُبْدِلَكُمْ تَسْؤَلَكُمْ وَاِنْ تَسْأَلُوْا عَنْهَا جِيْنَ يَنْزِلُ الْقُرْآنُ تَبْدِلَكُمْ عَمَّا اللهُ عَنْهَا وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ

آشكار كه مشهور مي دارد يا بد بديلاوا گر پرسيد از آن هنگيكه فرو فرستاده شود و قرآن آشكار شود و مريدان كه گشت خدا از آن و خدا آمرزش

حَلِيْمٌ قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّنْ قَبْلِكُمْ ثُمَّ اَصْبَحُوا بِهَا كٰفِرِيْنَ ۝۱۱۴

مردان است چقيقت سوال کرده آراسمي بش از شما پس گروهيد باها كافران

دلود استكل و اكرهي عان
دودي ازوي مرشپاوند فلاح
فظ استعمال آرا مكر است
پيش ازين بشارح ساطد يان
پس شما زان ايستد آيا كه بد
ور مستنيد امراض داهمستر
باشد امثال بر د حق سكو
هم بر اعمال نكو احسان خود
هم بود اعمال بسكش بر ملا
كرده تحقيق امر اين آيت پنين
سد ايان گوهرى بهفه سفت
برشپا فرض است مرغان وسلوك
زان شود تفصيل افعال و صفت
آرنداد حق شما را از عمل
مرشپا را بروى و جنت آساج
ر مضع و حاسى آنچه بزيك بود
هست امثال بى دافراس و ص
آرمان كآيد سواى در حجاب
مثل آنچه كست پس شهد خزا
هر دوعوج است و فرض آمد خدا
صالح آيد كه محال شد خدا
بر مساكين يا ضد آن حيا
وان درون رفتن را خدا و حش
حق كند زانو الله امر عمل
گر عايد ار كه حرم سؤال
كآن شما را شد ماع اعني مكام
تا در احرامند ار سد و مقام
بر وى و بر حرم ديگر نام
هم حالى در حش آن بود صاف
عنه هم گويد بسى اين پنين

رشپا و احباب و ازلام است عار
يا طاعت امر آن بود عيبد
تا بجن گروهيد شايد رستگار
واچه بتوان كرد لوروى مرد و باشت
بسان زان خواهد اماند عتد
طاعت امر امر و بى ارسوروي
حر طاقى در فروغ و در اصول
گر موده مشترك او ر حق نام
واسع اندر حرمت شرك و پيش
مرد نكو كار را دارد دعوت
ر مقام معرفت بهد السبل
سكروه اشطرت بشم اسوا
با نايه فعل و خشق اعتمال
لزمه كويم امر حالى خوش
تا كه دارد زهد و پرهيزى رصه
در مقام رك و غوى مده كست
گردد امر خلق طاهر حاحا
واحر احرام او كسد مبيدى شكار
با شما باشد حرم در مكان
ضد ارمه او با دود آنى بى
در خدا از اشتر و گلو و هم
حكم چون بر اعال الكيماست هم
منى او عدل ذلك اين بود
كرد او الاشرا كه مبيدى و الحاف
در نرد اخش واجب است
زد ما آن ملهى كارواست قلى
كر قديش نوشته كيد شرا كه خواست
واخوا الله اله تحشرون
هست بر حرم حرم ن دكو
گر عمل مبيدى نايه در مقام

اي گروه مؤمين غر و قبل
چه نفس الدين باشد آن پند
زو نايه اجتناب از اغتيال
ميسر اقسام فخر است از شاخت
نور اوين بود كه ديويك مباد
از خدا و از رسول او ريد
پس بماند ايگه بود بر رسول
مرنگنى را چه نموده است احرام
مستر پس كست بر تقواى خوش
حق كه بكو كارى و بيكى اراوست
كه بود مرغان وصول سالكان
از پس لم اغوا و آتموا
كى رسد ايمان مؤمن ر گال
شرح اين كفسم در شيريش
دركه احرام بر جزى زعبد
با خدا دانه كز او تر سده كست
عن ثابث داشت هروع اقتضا
پن مرغان كز جد گشت از اختيار
صيد بسكشيد اي گروه مؤمان
از نمد كست مبيدى را حصى
مثل آنچه كست فرض است ارمه
كرد بايد ذبح عدى امر حرم
روژه ضرر فوت هر مكين بود
حق گشت و عتود كه انما سلف
زانكس در حكم خود مبالا است
زد بسى آن سك باشد چسى
همچين آن كاروا را رواست
وز خدا ترسيد از اعلى و دون
وز على كرد مبيدى صد او
هست انو منعب حشر بنام

که بر او کرمات حق بیت العرام
اول این سوره شرح آن مام
هم بتیق اوست دانا پائنه
هم نفور و مهربان بر آنکه او
می بداد آن هدای جبروس
پنی از سبازی سبت درون
ای سلطان یسید از رسول
ورکه میرسید هیچ از اسرارچی
غیر موقع پس سؤالات از رسول
او سؤال مردمان شد در تحجب
گفت از ما نگذار سرزد گند
هیچ میفرزاید آنها بر شا
میسودمی سؤال از چیزها
از صفی شو مقامات سؤال
گر فرون باشد مرعات اند
ورکه محام است هم راسؤال
سر زبانش را مرد او روج
دین سؤال پس اهر سؤال
در سیم مگر چه باشد فائمه

امر مرده تا بر او یاد قام
گفته شد فقرات حله خاصو نام
برهان شکی که دارد و معلوم
از حرام وی نگرداید رو
آچه را ظاهر حکم و مسر
پاک امانت به رایان فرون
آچه گردید از جواب آن ملول
آن شود ظاهر شمارا وقت وحی
مینودی مردمان موالصون
آن رسول رد مکر متعصب
بودن خون حاکمیت رسم و راه
فیر امد و مفت و ابتلا
قوه از پیشروی پیش از شا
پس مکر از نیرت رسانان
شرع باشد در سؤال و درحک
صورت میباشی در وقت و حال
یا رسد او را داری یا جواب
چون که شرع اولت آن درحاصل
آن سخن رحلت یا بقاضه

همچین مد حرام آنکست چار
این یران باشد که داد آن خدا
می بداید اینکه حق باشد شدید
می باشد جز رسا حق رسول
گو باشد ملوی پاک و پاید
پس مرید لرحق ای اهل عقول
پنی از حیری که کر ظاهر شود
صو کرده حق شمارا ذلن سؤال
یا ردوی سریت یا امحل
سواست طروق معظم عودو عو
باعت این آیت دراین موقع رول
حق بود آسزنگار و ردبیل
پس بدان گنند عود ار کاقران
اون آن سؤال مگر در ثلوث
بست لایق سرزدی کوچکی
گر شرم شاه گوید در سلام
تاچه پای آنکه دوراست از حرق
تال امد مرتبه خودی که حجت
کرکه پرسدی و کفایت جواب

هم ذکر هدی و علاقه بالدار
داد آنچه در زمین است و سما
در عقوبت سخت چنی در وعید
کو شود خوشود ضعی یا ملول
ور تو آتی بر شکست از مامزید
وسکی پاید شاید در قبول
موجب اموهان در سرشود
گر بی پرسید با صد قیل و قال
یا زبا دای و تعطیل رمان
از سپر زان حارها و سهو
هر ترک آسؤالات از رسول
مست طمل بر عقوبت هیچ باز
بر عقوبت شد سب پر اگاهان
ار تو کم باشد روحی یا فرون
پرسد آنکست ساحت امدک
آچه شد مکت وقت چلتو حام
« عدم است و همره رقی
آچه پرسیده حلت پاکبست
حاصلش است بهرت یا سراب

مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِيَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَقْتُلُونَ عَلَيَّ اللَّهَ

نگرداید خدا هیچ بحیره و نه سائیه و نه وصیله و نه حامی ولیکن آن کفار خدا را میکشند

الْكُذِبِ وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَسْقُلُونَ^{۱۰۲} وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا

دروغرا و دشمنان ایشان دروغ میگویند و چون گفته شود به ایشان امانت بدهی بگویند ای آن کاذبان

حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَفْقَهُونَ شَيْئًا وَلَا يُهْتَدُونَ^{۱۰۳} يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

براسته ما آنچه یافتیم بر آن پدران خود را و اگر باشند پدرانشان که همداد حیر را در امانت ای آن کاذبان

آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْتُمْ لَا تَصْرُحُكُمْ مِنْ قَوْلِ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فِيمَنْ أَنْتُمْ

گرویدید بر شهادت شما زبان نمیکشد شما آنکه گرامش چون هدایت یابد بسوی خداست بازگشت شما همگی بر میگردید

يَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ^{۱۰۴} يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةُ بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ

آهیدید که میگردید ای آن کاذبان گرویدید گواهی میاتن چون حاضر شود یکی از شما امر که هنگام وصیت کردن

إِثْنَانِ قَوَاعِلَ مِنْكُمْ أَوْ آخَرَانِ مِنْ غَيْرِكُمْ إِنْ أَنْتُمْ صَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَأَمَّا بَيْنَكُمْ مَصِيبَةٌ

دو تن یا سبیلان حدات یا پدرها یا بوی دیگر از جز شما اگر شما سفر کردید در زمین پس رسیدن شما

الْمَوْتُ تَحْسِبُونَهُمَا مِنْ بَعْدِ الصَّلَاةِ فَيَقْسِمَانِ بِاللَّهِ إِنْ أَرَبْتُمْ لَا نَشْتَرِي بِهِ قَمَانًا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَى

مرگ یا سبیلان یا پدرها یا بوی دیگر از جز شما اگر شما سفر کردید در زمین پس رسیدن شما

وَلَا تَنْتُمْ شَهَادَةُ اللَّهِ إِنَّا إِذَا لَمِنَ الْآيِينَ^{۱۰۵} فَإِنْ غَيْرَ عَلَيَّ أَنْهَمَا اسْتَقَامَا إِنَّمَا قَا آخَرَانِ

و نه شما هم گواهی خدا را دوستی شما آنکه امر آیه از دلان یا شما پس اگر اطلاع یافته شد آنکه آمدن مستحق شد بعد از این دو تن دیگر بر میفرزند

يَوْمَانِ مَقَامَهُمَا مِنَ الَّذِينَ اسْتَفْتَى عَلَيْهِمُ الْاُولَآئِىْنَ فَيَقْسَمَنَّ بِاللّٰهِ اَشْهَدُتُنَا اَحَدٌ مِّنْ شَهِادَتِهِمَا

سای آن دو از آنکه استفتی شد . ایشان که آن دو را و لا مدبر قسم مجبور میداد که هر آینه که امری ماسوا را تراست از گواهی آن دو

وَمَا اعْتَدْنَا اِنَّا اِذَا لَمِنَ الظَّالِمِيْنَ ۱۰۷ ذٰلِكَ اَدْنٰی اَنْ يَّاتُوْا بِالشَّهَادَةِ عَلٰی وَجْهِهَا اَوْ يَخَافُوْا

و ندی نکرده ایم بدو که ما که استقامت بر استقامت آن دو بکرات ما که بگوید گواهی را بر وحش یا برسد

اَنْ تَرُدَّ اَيْمَانُ بَعْدَ اَيْمَانِهِمْ وَاَقْرَأُوا اللّٰهَ وَاسْمَعُوا وَاللّٰهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِيْنَ ۱۰۸ يَوْمَ يَجْمَعُ

که روز گرد شود سوگندهای صادر سوگندشان و بر سر جانها و شنود و خدا هدایت میکند گروه فاسق را روزی که جمع میکند

اللّٰهُ الرُّسُلَ قَيِّمُوْهُ مَاذَا اُجِبْتُمْ قَالُوْا لَا عِلْمَ لَنَا اِنَّكَ اَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوْبِ ۱۰۹

خدا رسول را پس بگوید چه چیز اجابت کردید بگویند بدانی در ای ما مدبر سوگند و بی دانی ما

که خدا امر حاضران را در حق هر دو رساله هم یا وصیله یا که حق بود رسم خلعت ای که چون را نشان حشم را میدادست گواهی همت طعن از دادم و که در ذبح کردمش که این پس بگوید از ده آیین و کیش همچین صلی که ده سال تمام حله بود اینجا در حال ابتداء سبب حرم اینجا را خدا یا که احکام الهی را تمام چونکه بگویدشان کائنات شد حسنا گویند چنی س بود آن برهانان که فانی بوده اند ملزم پس شویش بر صلاح خویش دارند انضال اسمی بگاه پس از و هو و بعد آ که شود مرید امواتی سوی اهل برهان و ان کی طرفی بود انفرس چون و خوش سر بر کرده بار رفت آن دعوی بدو را رسول از شما حاضر یکی چون شد سوت او اقرب و از صلیان اگر که کند اهر زمین وقتی سر پس دو شاهد انسلان یا زبیر حستان ساری تا بعد از صلوة خود مصون به لاشری کرچه تفری بود مشهوده است پس از طمع سوگند ما بعد از آنکه مضطع آنرف شد مدعی گشت کارآز ما بسیم بار کرده آن پیشیر رجوع کرده اند اعلی خیانت اهران اولیان وصف است هر الدین

لله شکاه گوش از تیز لحظه خود کرده خیال اشبار گوش او شکافد از رسم دین بر حیره سانه در حاجت سرش مداد و آنکه درگاه بر نیکنشد بر امیاد شیر او را مرد مجوری چون در بین بود فطی ملی او افری بر حق بسد و زده گمری تا بار داند از رشد هر حقی محکو ملی نظر گوید او حکم طلال و هم حرام از برهانان ز ما داند دست خط می خود گزاید و رین کی فیک وارد آورد بر ملا او غلبانی شد پس حق حرم نامون رفت از صاری سوی شما که رساد آن را اولادش رود کرده بود از خروج خود بهان خواسته از هر حال کرده اما در وصیت آورد اهر مین طلال و مصف کوه بایست کرد سر گواه آورد بر یالین خود و در دست هر دزد بار ویرگ منم بر استی اهر نمود کر که در رینه دایان رسم بر دوغی تا حرم سوگند من آرمان فاشیم ما از آتین دلسوگند آن دو بر پا پس رسول ما تیم و ما هدی آل بیل ذلن نکردیم اعتراف آرا آورد کب کرده ست طلی بر گله که برایشان گشته و لود آن کزید

حق فرمود از حیره هیچ چیز حق فرمود است تبیین این چهار که مدبر بود طلی بعضی هر کشتی میواد بر میت ایست بیکند او ما یکله و رکی بر و د و دیگر ماند از هر کسی خواش وصله در سخن پشت خود را کته بی صلی او لک آنها کز غلط کافر شده اکثری راها خارده آن حرد عقل خود را مسر باید کار هم بسوی آن رسولی قائم میود آ یا س آجیز که هست بر شاها ای گروه مؤمنان گمری دیگران بهر شاها سوی حق گردد راجع سر بر صلی هر تجارت و انظام خود برایشان چون وصیت کرده بود ثمت مال خود و حرمی مانش چون ندید آن امای آجا جا کز گواهان ای گروه مؤمنان پس بنگام وصیت آمد و مرد غیر کم پس ز غیر دین خود چنی آمد سرشا را وقت سرگ در گواهی و که باشند آن شود پس بحق همه ایشارا قسم نکستم اعلی دین مبدل بر تن و ر شهادت را پیشم از بین یافت از حق چونکه این آیت نزول یاد بگرفته از سر طالو قبل چونکه مارا حجتی در کف نمود پس اگر معلوم شد کاذب گواه جای دو خانی ز قوم مسند

یعنی آنها کافند و هم امن
پس خورند ایشان قسم بر ما صدق
ما نهد با بسی از اهلاره ما
بر دوتن پس هات سوگند اختصاص
ایک شد مذکور حکم اقرست
پوشان رس ارسیم و از صدی
راه سپید خدا ر فلسفل
پس دعوت گوید ایشانرا که هم
او شما کرد اجابت رچه چیز

بر بخیل از القین الحق
بر شهادت اینکه ما باشیم امن
مکذوم امر گوی ما
زان دوتن میود یکن عروعراس
هم یاتوا بالهله انب است
که بطف آید هم باز از حدی
کنز یس کتب معبود امان
چون اجابت کرده گنبد از اعم
وین بود توبیح کر دلری نیز
ابا گوید لا طم لا

حاصل این کز قوم بیت هم دوتن
ما گواهم اینکه باشند آن دوتن
ورده باشیم از سفکاران یقین
آن ۱۱ برکت جد از کالو قبل
اخر اسی دانه خراید ستم
از حدی ترسد و امرش بشود
اموآن دروی که جم آورد نام
دعوت اسی چون بموید از حدی
تا که ر ما ذا ایستم انما
خود تو طام النبوی در خطا

سر گواه آید اخر انجین
در گویای خالی و صاحب هوس
چون رسد پادش ظالم یوم دین
مستقل زان دو بوراث هیل
ر وسین ارکه ر کرگند قسم
فاسق است آنکرو امرش سرکشد
مقتالی انبیا را در مقام
در ده توحید و آئین رشاد
شاهد امت بود اخر حرا

إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى بَنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَعَلَىٰ وَالِدَتِكَ اِذْ اَيْدُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ

چون گفت خدای عیسی پسر مریم یاد کن صفت مرا رو در خلوت و تکیه بر دلام ترا روح پاک

تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَكَهْلًا ۚ وَاِذْ عَلَّمْنَاكِ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَةَ وَالْانْجِيلَ وَ اِذْ تَخْلُقُ

سخن میکردی با مردم در کوهاده و دعوای و تکیه آموختم ترا کتاب و حکمت و توری و انجیل و کتاب کسبایی

مِنَ الطِّينِ كَهَيِّثَةِ الطَّيْرِ بِاِذْنِي فَتَنْفُخُ فِيهَا فَتَكُونُ طَيْرًا بِاِذْنِي وَتَبْرِي الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ بِاِذْنِي

از گل چون شکل مرغی بر خشتن پس مسمی دآن پس شد مرغی نخن من و بگردیدایی کور مدوز اندر او پس دایرمان من

وَ اِذْ تَخْرِجُ الْغَوْثَ بِاِذْنِي وَ اِذْ كَفَفْتُ بَنِي إِسْرَآئِيلَ عَنْكَ اِذْ جِئْتَهُمُ بِالْبَيِّنَاتِ فَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا

و تکیه بدون می آوردی مردگار از نخن و آنگاه که باز داشتیم سی اسرائیل را از تو و تکیه آمدی ایشانرا بجهت های گفت آنکه کافر شدند

بِهِمْ اِنْ هَذَا اِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ ۚ وَاِذْ اَوْحَيْتُ اِلَى الْهَوَارِيِّينَ اَنْ اٰمَنُوا بِي وَرُسُوْلِي قَالُوا

از ایشان بستان مگر سخوی آشکار و تکیه که وحی فرسادم به حواریان که بگوید من و رسول من گفتند

اٰمَنَّا وَاشْهَدْ بِاَنَّا مُسْلِمُونَ ۚ اِذْ قَالَ الْهَوَارِيُّونَ يَا عِيسَىٰ بَنَ مَرْيَمَ هَلْ يَسْتَطِيعُ رَبُّكَ اَنْ يُنْزِلَ

ایشان آورد بهر گواه اثبات که ما مسلمانیم و تکیه که حواریان ای عیسی پسر مریم آیا می تواند پروردگار تو کفر و آورد

عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ فَاِنْ اَتَوْهُا فَقَالَ اللَّهُ اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۚ قَالُوا نُرِيدُ اَنْ نَأْكُلَ مِنْهَا وَتَطْمَئِنَّ

رما خواه آراسه را آسپد گفت بر سماز خدا اگر مسمد گروه کان گفتند مواهم که بچورم از آن و یلر آمد

قُلُوبُنَا وَتَعْلَمَ اَنْ قَدْ صَدَقْنَا وَ تَكُونُ عَلَيْنَا مِنَ الشَّاهِدِينَ ۚ قَالَ عِيسَىٰ بَنَ مَرْيَمَ اَللَّهُمَّ رِنَّا

دلهای ما و دانمها که حقیق راست گفتی ما باشیم بر آن از گواهان گفت سی پسر مریم بار خدا ای پروردگار ما

اَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيْدًا لِأَوَّلِنَا وَ آخِرِنَا وَ آيَةً مِنْكَ وَ لَازِقًا وَ اَنْتَ خَبِيرٌ

فرست رما خواه آراسه را آسپد که پروردگار ای ماعدی از برای اول ما و آخر ما و نشان از تو و روزی دهم را و تو بهترین

الرَّازِقِينَ ۚ قَالَ اللَّهُ اِنِّي مُنْزِلُهَا عَلَيْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدَ مَعْنُكُمْ فَلَايَ اَعْدَبُهُ عَذَابًا لَا اَعْدَبُهُ اَحَدًا

روزی دهم کان مفت خدا بر سبک من و فرستدم آرا بر شایس هر که کافر میشود پس از آن از شایس حدی سبک من عذاب یکم او را شکبه که عذاب بیکم مان

مِنَ الْعَالَمِينَ ۚ وَاِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَىٰ بَنَ مَرْيَمَ ءَاَنْتَ قُلْتُ لِلنَّاسِ اٰتِعِدُونِي وَ اَمِي الْهَيْئِ

احدی از جهانبارا و تکیه که گفت خدا ای عیسی پسر مریم آیا تو گفته مرهمانرا کفر اگر پسر او ماندر بر او خدا

سورة المائدة

مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالَ سُبْحَانَكَ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أَقُولَ مَا لَيْسَ لِي بِحَقِّ إِنْ كُنْتُ فَلْتَهُ قَدِّ عَلَيْهِ

از غیر خدا گفت موهبتی تو مزد مرا که نکوبم آنچه بستم را بخواه اگر هستم که گفتام آری این حقیقت دانسته

تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ١١٧ مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي

آزما بدانی آنچه در منست و میدانم آنچه در من است تو هستی که توئی دانی چایها بگفتم را بشارا مگر آنچه فرمودی

يَه أَنَا عَبْدُ اللَّهِ رَبِّي وَرَبُّكُمْ وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ

مرا بآن که بستمند خدا را که برود کار من و شهادت و بودم ایشان گروه ملازم که بود در میان ایشان پس چون برداری مرا عیسی تو

الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ١١٨ إِنْ تَعَذَّبْهُمْ فَأَتُهُمْ عِبَادُكَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَأَنْتَ

نکبان بر ایشان و تو بر همه چیز گروهی اگر عذاب کسی ایشان را پس ایشانند کان و او را که بر داری ایشان را پس دوستی که تو

أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ١١٩ قَالَ اللَّهُ هَذَا يَوْمُ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صُدُقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

نوی طالب دوست زدار گفت خدا این روز سودمند است گویا راست گفتن ایشان را بشار است بهشتانی که رود و در آنجا

الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ١٢٠ اللَّهُ مَلِكُ السَّمَوَاتِ

نهرها جاودانان در آن پیوسته راضی شد خدا ایشان را خوشنودند و او آست کلامی درک مرا خدا راست بدستهای آسمانیها

وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِنَّ وَهُوَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ١٢١

و زمین و آنچه در آسمانهاست و او بر همه چیز تواناست

گویی ای عیسی بن مریم کن یاد	آرامی که حضرت رب السلام	صنی کانی پرو و مرادوت
هم بروح القدس حسی فرو نام	دادم و حکرم مؤید دیگرست	آچنان گفتم من درمهد سهل
در طفولت تورا خلقو کمال	که کند دانا من درس کمال	هم در آن ست کتاب آموشم
وانکه سازی مکار مرا غار را رگل	همین روزی و انحل و حکم	تا بگذرد زنده و پیران شد او
و ای که آوردی بیرون انفرقا	و آگه و ابر صم از نضت نکو	و ای که از بو شر اسرا تملان
که ایشان آمدی با بیات	هم صفای کرده اندر آرمایان	این نماند غیر صبری آشکار
و سی کردم در سواری شرقول	صکرو با آورده مهر اعتبار	گفت آنا و بر ما شو گروه
حال عیسی و حواری بام	کامر را کردی چایم ای اله	و ای که گفتند آن حواری درود
ماتمه نازل ما از آسمان	میخواهد روت ای عیسی عود	از خدا رسید از ایسان سؤال
هیچ داری از قدرت باورش	مؤید از روی امر هر کمال	گفت این پرسش بود از شک و ریب
تا که گردد مطمئن دلهای ما	لک میخوانیم خورد از خوان غیب	زانچه گفتمی هر چه من بماندم
هم روان باشیم ما از شامندان	از خدا خواهم دعد در محرم	بر و باشیم از گرهان صبر
و گویی از طریق استماع	نی که زاهل سمع و قول و خبر	گفت عیسی این مریم کای خدا
چون بوئی پروردگار ما عیال	ماتمه بفرست ما را از سا	تا که آن بتوان باشد از ناید ما
اول اضی زین زمان تارسمز	اول و آخر بگیتی عید ما	گفت در یکشته سازل ماتمه
عید یعنی عود برجیز که آن	زان مرسا عید آرد آمده	آن صاری چونکه آمد ماتمه
در خلعت خانه چهر بدگی	ساحد و شاکر شده از قائمه	میکنند آرزو را در دهه عید
گفت وارو تا ضعیف آروورا	بر حالت عود سازد انبوید	عید باشد بر من و بر قوم من
آینی و رفتی آن باشد چپین	اول و آخر زنده مرید و دن	گفت حق من بفرستم بر شا
پس مرا کسی گشت کافر بعد از آن	این چنین خوانی ز صلوا احبا	آن طمانی کامل عالم را یکی
تا چهل روز از سا آمد شب	بر چنان رجی نگیرم مشک	پس عیسی امر شد کان خوان و بان
افیا کرده شک در ماتمه	بر قنبران ده صاحب مکتان	مسح پس کنند چمن زانگروه
پس شکان آید در این براسیاس	هر غریز این دوان در دشت کوه	صویان گویند نبود ماتمه
که رسد بر سالکان ره مقام	از خدا جز و اوقات زامه	

وان جاءت پیش از استعدا کار
چون زمان آمد حاشا حاجتی
بهر ایشان لب دارد بس خطر
بد از آن حق مهر تیبو نشان
ما الهیوم دون آن خدا
من نکوم آنچه بود حق و راست
یعنی اندر قلب من کرده غطور
بست قصد از من اینها غیر ذات
بر ذواتی خود تو طلاع التیوب
بر پرستی آن تائید اختیار
با بدایب که دهم بی مثل
تو گاهی بر هر چیز که هست
و بر بسیاری هم از فضل عظیم
مستلک گوید این رود از عود
هست آنها را که حق آمد سرشت
جلودانه اندر آن بر یک سق
مر خدا را باشد از وجه یقین
قدرتی که کامر او باشد گزاف
ای توانا تا توان را بدل
هر عمل که بزم آید بر شهود
بس کرامت کردن اسبابها
از توانست اسباب و علم احوال و امور

مستند از سر منی خواستار
که حواله آن رسد بی محنتی
کی حواله گشت روی مستقر
میکنند توجیه بر بدانشان
که بود ذابو عرش و عالمیا با
و این چون من یدم را سزااست
آچه هست انذات بیتل بودور
که بر او باشد غواهی ممکنات
من نکتم حرکاتی بر و حوب
کوست را ما و شا پروودگار
بر گشتی پس مرا در آسان
مطعم بر سر و بحر از فوق و پست
بدگرا خود غیری و حکیم
راستگو یارا رساد مع و سود
در حرا صد گره سان و هفت
حق ارایش راسی و ایشان حق
پادشاهی سوات و دبی
یا که صبور و قنداق و سلاطین
باز مکن باب ممال ممل
صحن بر شرطها موقوف بود
تا گشاید از سبب ما باها
بست از ما غیر فقدان و غور

گفت عیسی اخوانه نین ستال
چون مهر گشت بر ازال آن
پس شود مستقره خشف و سلال
گوید ای عیسی بوگشتی مع گلد
گفت عیسی دان بودود و پاک
خود و دانی کرم آنرا گفتم
من تمام و اچه اندر طریقت
خود و دانی آچه دودات من است
آچه بود امر تو گفتم بر حد
بوده ایشانرا گواهی من بجای
می سپردی و پردی بر سبب
که تائی مدگات را عذاب
غالب امی بر نوابی عقاب
آچه شد از راستی ز ایشان پدید
که رود حوا و زرش هر طرف
این دجول امی جشت بر صم
واچه باشد این دورا اندر میان
قدری کروی شود شی گلشتی
مستاوره حیرت آنرا نظم
اولین شرفش اولاد سرمد است
پس گزندی باب منی بر صیر
پس مید آن در که بگشودی ما

ر شا نبود زمان این سؤال
مستلک گشت حال است این بیان
چو کسی کاو راست این اندر آن حال
سر مرا ما ملایم گیرید اله
کتیود ممکن طاعت اشراق
یا که اندر لب خود بهلقه ام
از رموز علم و امر و اخست
کی مرادش صلات ذوالن است
نی که حرفی گفتم کم یا زیاد
هم بقول و فعل نامر ذوالجلال
پس نوپردی خود کههان فویرا
بده اند ایشان تورا در انساب
و زحکم است آچه سرزد مستطاب
هم جزای راستی خواهند دید
یعنی از ریر درخش و غرور
هست هر آسکان فزونی عظیم
او هر جبریت قلندر بالمان
حق سموت از توانائی وحی
تا باخر کر و خواهی ایست مرهم
هم دگر تقدیر و علم ایزد است
علم و عقل و طلق دلدی بر تقدیر
ای مستنیر الطو سلطان هدی



سورة الانعام مائة وخمسون آية وهي مكية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خدای ششمه مهربان

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ

ستایش مر خدا را که آفرید آسما و زمین را و کرداید تلویکها و روشنی را پس آنانکه کافر شدند برورد گولشان

يَدْعُلُونَ ۚ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجَلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ ثُمَّ أَنْتُمْ تَمْتَرُونَ ۚ

بر ابر کسند یگر از او است که آفریدتان از گل پس تعیین کرد اجل را و اجلت نام در ششمه زد او پس شا شلصا و بید

وَهُوَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَفِي الْأَرْضِ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْدَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ ۚ وَمَا تَأْتِيهِمْ

و اوست خدا در آسما و در زمین میداند پنهان شما و آشکار شما را و میداند آنچه کسب میکنید و نمی آید ایشانرا

مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ۚ قَدْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ قَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ

هیچ آیی از آیتای رب برورد کارشان مگر آنکه باشند از آن رو گردانند گان پس بخیق تکذیب کردند حق را چون آمد ایشانرا پس بود باشد که آید ایشانرا

أَنْبَاءٌ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ۚ أَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ أَخَلَقْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَوْنٍ مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ مَأْتَمٌ

خبرهای آنچه بودند بدان استهزا میکردند آیا ندیدند که چندانیر اخلک کردیم پیش از ایشانرا از قری که صاحب تحریف کردیم ایشانرا در زمین آنچه

نُصِیْكَ لَكُمْ وَآرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَلَّلْنَا الْاَنْهَارَ تَنْجَرِيًّا مِنْ فَضْلِهِمْ فَاَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ

صاحب تصرف کردیم بشما را و فرستادیم باران را بر ایشان و در ری و گردادیم هر را که میروند از زیر ایشان بسلامت کردیم ایشان را بسبب گناهان

وَ اَنْشَأْنَا مِنْ بَيْنِهِمْ قَرْنًا اٰخَرِيْنَ ۚ وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِي قُرْطُلٍ فَلَمَسُوهُ بِاَيْدِيهِمْ لَقَالُوا

و آفریدیم از میان ایشان قری دیگر و اگر فرود فرستادیم بر تو کتابی در کلفتی پس سود می آید از ایشان آنرا بپایان هر آینه گفتندی

الَّذِيْنَ سَخَّرَمُوْا اِنْ هٰذَا اِلَّا سَعُوْءٌ مُّبِيْنٌ ۝

آنانکه کفر شده بپایان مگر جدوی آشکار

هر تا که خود يك از آيات اوست
هر توشه در ناس از فطر بش
هم خود او كويد بسيار و مدحتش
خيزد انجا ماند آن سلطان فرد
ذات باقي كويد از باقي نسا
كآفريد آنكو سوات و دين
يا كدورت و اصفای خشم علم
حال قيت روشني و بيكي است
كافر اهر صت پروردگار
کرد اصل از خلفت افغانستان
و ايمان صت رد بگ جوست
باشد اين دو مدت از رسالام
زانكه بر طاعت و تقوت مستند
بش را وين باشد از ايمان حك
يك مطلق وان دكر حتم الزكبات
دهد باشد تا رسد اورا زمان
سواه برخش سر اهرم زن
بست ميروي جز او اهر يقين
مطلع بر كب و كالای شيا
به بگردد حال و غلظت بي بي
و اي بي: بگديب حق بر بركمان
آنچه ميگردند استهزا بران
يش از ايشان از قرون بي بويك
رو لك مالم مكن را بپوان
و رضيد و ملك و اسباب و حشم
ذير باغ و قصر هلاشان بسروان
قوم ديگر تا بود دايشان بدل
هم تواند كرد خاك مرده سي
با بجلو افروشه را ما ناگان
كه رسولي و زخلاق البشر
بر تو ما ايشان كتابي در نظر
اين چنين بيند قراض و قسم

مرح هر چه و حتى ذات اوست
ظفره كويد جد او ر قشر حوش
پس خود او داد ناي حشر تي
تا مطلق كا ول و آخر جو كرد
اوست آما باقي و باقي نسا
ميكنند اظهار فعل خود چنين
يا كه تاريخي سهل و دور علم
خوي خست سر سر تاريخي كيت
پس كايكه شفته از اعتبار
اوست آنكس كآفريد انجا كتن
مدتي هم كه ميون زد اوست
يا مراد از اول و آخر نامه
وان تمام كس پسر رب الاحد
زانكه كويد پس شيا آريد شك
دو اصل كويد باشد در حساب
كر ميگردد كنه كويند آن قلان
خواه ميبرد او بويت خوشتن
او خدا دو آسپاست و دين
داده او بپان و پيداي شيا
بلد دوع آيد چو آگهستي وي
جز كه ميشد در امراض ازان
زود باشد پس كه آيدشان بيان
چند كردم از طوايف ملايك
بر شيا نكيان ما دم اچنان
صد هزاران از عهد و از عدم
جويها گردانده يودم از بيان
بعد ايشان كآفريدم از عمل
لاشي را چون تواند كرد شي
تا بايد فقه از آسپان
متنوع باشد در آن ام ذكر
آمدن آيت كه بر ستم اكر
پني از ايشان براي الدين هم
كاي بود سحر كه بر ما رخ نمود

كرسياس وحت خلقان و ر راست
جد او كويد از كل جهات
غير ذات بي تبين و اللام
بر خود او از اما تا انتها
بي و غير اسي و موجودات حوش
كادر احسان او يا ما بخلق
طاعت شب نوروز اسر ظهور
طاعت و بود كرملي حوش
جهل و غلغوش و حل و فرسرا
غير او را ميرسد او فصول
كآيد از موت طمعي نومي
وان دگر تا بشت بعد از فوت دان
هر دورا كويد اصل انمو و فوت
در دوم از شم آتم تفرود
چاره خود از قول و ستيز
وان مطلق قتل و ضررت خوردن
هست وقت قيس روح اهر عمل
زانكه در فهم سال سكودن
خالق خلق است و ميود بحق
حيف باشد كر كغاري كج قدم
هيچ از آيات وب در نوبتي
پني اين قرآن در خلق الام
كه شهادت خود در بيح
در زمين يا وسعي آرمگاه
مال و جاه و مكن و عمر دراف
تا بر ايشان بود در بيان بي بي
بر كند و ضررهاشان كشت نك
حق را انگيزاد اهر رسيز
اي عهد هم بر تو ايان تا ورم
كاي و در آن كه نازل شد ز حق
جله يا لم ايلان و اعلان
مي بشت خود كند ايتوبيس
مي بگوينه از خدا و از جود

مرستاش ذات حق و در نور است
غير هستي هر يكي از مكنات
حق حشر را داده كس نهيه
از زمان ما سوي كويد شا
كويد آما حشر و اوقات حوش
صت خود كويد كيون اذ حه خلق
کرد پيدا از كيون طاعت و دور
يا غمال ديو و اسحاق سروش
خلق كرد او آسپان و اوس را
مسكنه ازوي غير او فصول
کرد پس حكم از زمان ما مدني
يك اصل مد از حوض الموت دان
ابداي زندگي و وقت موت
يك مرست مدك و دنون
بش را قائل چو كشي بي ستيز
حتم باشد حب اعب از سرفا
صولين كويند هكام اجل
كر بگويم سر آن سرواژان
هم به جز او بر عبادت مطلق
پس چو او دانست بر ما دم
مي نپايد كافر را آبي
آرمان كآمد بر ايشان ايك كلام
يا نديد و نفاسته هيچ
داده بودم آنكسان را مال و جاه
داشته آنها فراوان غيو ناز
اير و با ورازا فرستادم هي
پس نمودم آنجا بشت را هلاك
پس حجب خود كه خلق مرده يز
چند تن كشته ما كر كآفريم
پس مدعت ايشان كراهي بر نسق
پس براويي بگرويد از قب و جان
وان قرطاسي بود نوشته پس

وَ قَالُوا لَوْلَا اَنْزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ وَ لَوْ اَنْزَلْنَا مَلَكًا لَقُصِيَ الْأَمْرُ ثُمَّ لَا يَنْظُرُونَ ۚ وَ لَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا

و گفتند چرا فرود نرسانند بر او فرشته را و اگر فرود فرستاديم بر تو فرشته را كه قصص ميروند پس نه فرشته را كه اهر دهم و در پس هلا شده بپندد و اهر ميگر داي بش فرشته

لَجَمَلَانَهُ رَجُلًا وَلَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ ۝ وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْتُ بِرُسُلِي مِنْ قَبْلِكَ فَطَاقَ بِالْأَذْيَانِ سَخِرُوا

هر آن مکر در پیش صورت مردی و هر آن سیو شایسته بر ایشان آچو سیو شده نمودم آیت متفق است و اگر مذهب رسولان از پیش تو سر گرفتند آنرا که استعزا

مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ۝ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ انظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ۝

از ایشان آنچه بودید بآن استعزا مکرده بگو سیر کنید در زمین پس بنگرید چگونه بود اجماع که تکذیب کنندگان

قُلْ لِمَنْ مَالِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ كَتَبَ عَلَيَّ نَفْسِي الرَّحْمَةُ لِيَجْمَعَ كُنُفَكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ

بگو مرا که است آسمانها و زمین است بگو مرا که است و شعر خودش رحمت را هر آن سیم خواهد کرد پس در روز رسد

لَا رَيْبَ فِيهِ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۝ وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ

بیستگی در آن آن که زیان کرده در ضعیفی خود پس ایشان ایمان نیاورد و مرا و است آنچه آید بدست و روز و اوست شنوای

الْعَلِيمُ ۝ قُلْ أَغْيَرُ اللَّهِ أَتَتَّخِذَ وَلِيًّا فَاطِرُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ يُعْطِيكُمْ مَا تُرِيدُونَ ۝ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ

دانا بگو آنچه خدا را بگویم و دل پدید آورده آسمانها و زمین و او میجو را و خود را خواهد بخشود بگوید برستگن من فرود نمودم

أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۝ قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي

که باشم اول کسی که مسلم شد و منی اله از شرک آورده گان بگو بدستگن منم اگر مرا فرمانی کنش برود کار مرا

عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۝ مَنْ يَصْرِفْ عَنْهُ يَوْمَئِذٍ قَدْ رَحِمَهُ وَذَلِكَ الْقَوُّوْلُ الْمُبِينُ ۝ وَإِنْ يَمَسَّكَ

از عذاب روزی در آن که گردانیده شود از او و خدا را و از پس حقیقت حجت کرده و او را است کلامی آشکار و اگر رسا در آن

اللَّهُ يَضِرَّ فَلَكَ خَشْفٌ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يَمَسَّكَ يَخْتَبِرْ فَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ وَهُوَ الْقَاهِرُ

خدا ضرری پس نیست در حق کسی و اگر رسا بر خیری بر او ر هم چیزی توانست و اوست غالب

قَوُّوْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْغَفُورُ ۝

قوت بدش و اوست دوست در آن که

هم کتابش قول حق داود است
 زان پس گشت ملک طاهر یکی
 همه قوم لوط و هم داد و نمود
 آنچه خود پوشیده کرده از می
 چون شما این است جز از اسباب
 رهن است و از این و آن
 بر جای سحریت از انبیا
 کاندان بگنندگان را بی حساب
 که بشکست و رسلان بد
 چشم هیرت بین مرا کن تو باز
 همچین بیستم هر دولتی هزار
 کز چه باید قوت ملایم مادم و مهر
 هم کند از خاکشان ناپسند
 یا چست غیری آمد با شتاب
 تک بین کز دروغش گمراه بر
 مال تنها ف که هم اهل و عیال
 هر چه بود افتاد بر این ارض و سبقت

انبا گوید که این بفرست
 پس دگر مهلت ماست بکنش
 پس شود لازم هلاک امرش و دور
 لاجرم پوشیده گردانیم ما
 همچنان از طمع گویند آرمان
 آنکه افریش از بوم میضربان
 آن عذاب که فساد متها
 گو مسلم گردانید آن عذاب
 ناچه بوده است آشکارا و طاعت
 ای غمناک برده بوش بی باز
 دهم ایم از چشم خود پس انتظار
 پودشان غیرت بر آید و از سیر
 غافل از آن کاین سیر تیز
 بانها و قصر ما باشد غراب
 و آنکه میداد از خرمن بر بقیر
 شد خصب غیری آن مال و منال
 گور ایشان ای غمناک مرا بفرست

بر محمد ص چون شد نازل ملک
 حکم آید قوم را هم ر هلاک
 زایل از ایشان سرگردان و شک
 از ملک چون مرد بگویند نظری
 ملک مسلم بستان از کافری
 بر حق این آیت خود اسحق زول
 سفر رفت کرد و گردید از چوغل
 چون رسید آن خوار و مسأله شد
 بگریه از چشم هر خواست بگریه
 بر دیار داد و نگاه نمود
 سیر گیتی نیست حاجت امک
 هر ایش تنک بود از ضرر و کاح
 و آنکسی مید مرا گردون بر
 شد تن سبب دوجار ملو و دور
 سرخا حضرت از غم باری گفت داشت
 میگرفتندی ضرب چوب و قید
 وین نشان عدل و داد آورد است

کافران گفتند هم از روی شک
 و فرشته ما فرست از سبک
 یعنی از پید افواج ملک
 و برگردانیم ما یضری
 یعنی آسای کز بشر یضری
 صد از آن بر تلی رسول
 پس ایشان کرد ملاحظه کرد و سل
 از برای فعل خود غافل شد
 پس کید امروزین ایوم سیر
 بگذرد از ناچیتها در شهود
 که که باشد چشم هیرت پس یکی
 پس کین دیدیم کاین ارض فراخ
 من فلان شهزاده باشم یا وزیر
 از جهان رفته با آن فرو نور
 آنکه موت و پشردا باور غاش
 و آن ستمگران که مال مروزی
 هر که داد تا برای بدست است

اَكْتَنَ اَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آفَانِهِمْ وَقَرَأَ وَاَنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوْا بِهَا حَتَّىٰ اِذَا جَاؤُكَ يُبْعِدُوْنَكَ

برضا مذاکمه آرا و در گوشه نشانی گزای و اگر میسر هم ملازمین میگردان آن آنکه سون آیدندرا مطالعه کند ماو

يَقُوْلُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اِنْ هٰذَا اِلَّا اَسَاطِيْرُ الْاَوَّلِيْنَ ۝ وَهُمْ يَهْتَفُوْنَ عَلَيْهِ وَيَتَوَقَّعُوْنَ

میگویند آنکه که فرستادید این مکر اسمهای پیشین و ایشان امیدوارند و آن دوری میکند از آن

کو باشد چیست اگر در قاف
وحی کرده گفته این قرآن سی
آین بر هر که با یوم القلم
هم خدایان ذکر می بیانی
من ریم زوجه شرک آرد لیک
بر می دارد آسان معرفت
کبت اسکاره بر دان بفرغ
هم رسد روزیکه ایشان نام
که شمارا بدانگان آید بیک
حر که میگوید اندر اعداد
رجح این سوگند افرست خورد
که حق شرک تو دیم او اول
کم شود ز ایشان اند ببری
گوش بدهد آنچه خوانی او کلام
صراط را کند از حدود
لب جهاد چیزی بی سر
ن قصه در کلام حق کند
تا کلمات حقیقتات بشود
می میگردد او را و مشرک
حق را ایشان آرمای نگاشت دوم
گفتند این پیشانی بر گوشه هوش
تا که سون آید او کفر و کلام
ایکه بگوید کلام او کلام
نه خود ایشان آورد اشی او
پاره گوید آمد بر رسول
مانع آرد مرید بود او او
عالم میگویند حکم غالب است
او مقاتل و در عا آورده اند
که بمرگشتن اشی او او چو
لیک حامی بود محس سستی
این سخن باشد بر ما خلاف
چون یک انتقین باشد در ساق
هر که گیرد این دورا از دست من
هم روایت گفته اند ای عمر
پروضا بود نام والدش
یش او شکاشتی تا من دوم
باشد از اسلام بر طالب ذکر
نوده پس او زاولیا و مقبیل
مبسود از عالم پنهان دین خود

بر گواهی از گواهان باله
ما عبا را سم هم در رس
ران رسد حجت را و گردن سپار
کو که بسم گواهی می شناس
پس او اصنام و آن دارد شک
که بر ایشان رجح و دعت
کامری مدد حق او بر دروغ
حشما سارایش از حاس و علم
با خدا همند درستی شریک
و افه آنکو همسار پیرو دگار
و در ره جبرائ و وحشت حور
میرسد به اصنام او دغل
زوجه موبد بر آن عمری
پس ورا اسماء پندارد و حاد
کاو رنارنج هم آگله بود
من هم آن حوام اگر خواهد بر
حویثا در هم آن حق کند
شود ازم میگردد ایج بد
تا شد آرا سواد بر دین
شود آرد او را تا که فوه
برده تا آن سوشل باید گوش
رو انداند پس شرح حلال
ست این حرفه مشلی
به گذارد آنکه آرد بیرو
در حق تو چهل هنگام رون
گر کسی در حق شعی زو کیسو

کو کوه می شناس و ما حداث
و انچه روی آبی آردی رسد
مر شانه آگله آا معبد
کو هر این بود که نشاند اله
آنچه آنکه دانه اشارا کتاب
مر رانگارد آنکه خود
یا حشد کعب آتش علی
مشرک را پس نکوشم از ملا
پس باشد هر ایشان ا حیات
ما بودی از گروه مشران
سوز غور اهل توحید و مقام
پس حشد در حوش ادر دوز
حویثا شد ایشان متبع
مصنعی موبد قرآن درجه
ایکه میبواند محمد حشمال
بر قوت آنکس گردانده ابر
هم به فستقل در گوشه
هست مری کارسول محرم
شود مرا تا کسی آوار او
یا نگاری ایشان حق مشل
ورسید او بر هروغ آبی
هست حی کره بر معانی تا
و انچه ایشان حلقه دارند بار
محبت باشد در این آیت خبر
و انچه او خود یار بفرس بود
لیک خود را مکررت آردی دور

در شهادت اگر او انما سواست
این دمان باشد او این دور رسد
آنکوهی که بود با حق پدید
واحد اند ذات خود بی اشلاء
میباشند متقی و صواب
بر می نارد ایمان تا اند
رسنگاری ست دین بر طالبان
کو نگردد آن خدایان شها
وقت اشی مفسور بر طاعت
و بی فسم کعب اشارا شین
سکرت آید بر سوگند حام
حون سید بر پرسنیا فروغ
هم از ایشان سوت مستمع
مشرک بود جوی دور هم
گفت هست اسماء پیشین
برده ها و اندر عفاشان ماسام
س گران از بی رو پوشها
می جوامی حوکه قرآن درجه
یا به از راه سبلی راه او
یا واحد یار پدر او دل
نآورد ایمان دان بر سوسی
لیک اشد مدد صل ادا
انسی هم خود نباید اسرار
از رولش در تواریخ و سیر
لیک یاری از فرات میبود
میبود از دین و آیش طور
ایکه آیت در حق بو طالب است
قل در تعبیر خود وین کرده اند
رحما یام دلعن مردمان
کرده ایمان خلق این بود صواب
هست بر ایمان و طالب لیل
هر دو گفتند اندر اتم
ز اسلخ اهل بیت طاهرین
مرید را پرد درزد رسول
یش ما آردی این اشکته را
اجر بشدن بپنیرنی بها
وین عیب نبود صدیق این سزاست
تا که بد کیشی انصاف مرقش
در نظرها باشد امر عظم خویش

در بیان ایمان ابو طالب علیه السلام

ناوری ایمان من پس گفت او
تا رسد کسی او هر ما بش
داشت او بدین اسلام اعتراف
قول اهل البیت خود بالافان
مرکز او گرد بگرد درس
امر این باب از تواریخ و سیر
شد ملایم گفت احد حادث
حوشل اندیدار و گفتاوش شوم
شاد بر پاشم کز اسلام پند
و در میگردد اول ابو اطهار دین
تا که باشد در حمایت مسد

کر من ایمان آورد دارم کینان
هم حلال البین رومی در کتاب
قول اهل البیت اول در مسل
گفت پیشتر کتاف و عرم
پس بود ایمان بر طالب شین
روز فتح مکه صدیق قول
گفت ما صدیق پیشتر چرا
گفت من معاظم کر او خدا
گفت پیشتر که این گفتی نوراست
ود قصد از حفظ جان اعدش
کس نگردد دشمن او را و دشین

سورة الانعام

اول از میلاد اسلام آشکار	قول او را کسی بگرد اعصار	داشت از قوه او ظاهر بیروی	تا که گرد دین دامن قوی
تختی گرداشت چندی دین خود	لمت این بود ازسوی داری درد	و در حال الدین رومی در کتب	گفته او را و نه و رساله احباب
ریاضی علمه گفته است ایسحق	و ان خلد هم بیرون از عقل و عی	خفی از ملشد بر قوی مصر	کی بگوید ضد قول مشهر
و در نگود کی سواد عافش	حر که هم ملشد قومی همدش	صد هزار ابراست بر قوی فزار	بمگر صد - حر که باشد - هزار
یس حلال الدین رومی هم مصاف	بوده که گفته است چری در کتاب	بود لایق انقدر بر این مضه	بار بر گردم مصری سکلام

وَأَن يَهْلِكُوا إِلَّا أَنفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ۚ وَتَوَنَّىٰ اذْ وَهَّوَا عَلَى الْآرَاءِ فَأَلَّوَا بِالْحَنَاءِ نَزَدُوا

و هلاک تنیکند مکر و پهای خود را و منادی و اگر میس و گنبد ا که در داشته باشند آتش س که بیدای کش ا و اگر داسه می شدیم

نَكْذِبَ بآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَنَّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۚ^{٢٨} بَلَىٰ بَدَالَهُمْ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ۚ وَلَوْ رُدُّوا

و کذب میگرداند آلهای بزرگوار خود را و میبود از گرد و گلی که صدمه ایشان آچسبید که بهان میداشتند؛ و اگر یک را بدیده باشد

لَمَّا دُؤا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ۝^{٢٩} وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ ۝^{٣٠}

معهه کرد ما سیهی که شده بود و در آن و در سبک ایشان شروع گریاند و گسید به آن

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ تُفْعَلُونَ عَلَىٰ رءُوسِهِمْ قَالَ لَيْسَ هَٰذَا بِالْحَقِّ فَأَلْمُؤُوا بِلِيٍّ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ

روا کره سنی هک انبهار داشته اشد پروردگارشان گوید آه است این بحق گوید آری حق پروردگار ما گویس چشید عباد را

لَمَّا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ ۚ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَتْهُمْ السَّاعَةُ بَغْةً قَالُوا يَا

سب و دیان خیران معقیق دای ز دینا که کعب ز دهر سبیل هر ای حدارانا خون آید ایشارا قوت ماکله گوید ای

حَسْرَتَنَا عَلَىٰ مَا قَرَرْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ إِلَّا سَاءَ مَا يَنْزِرُونَ ٢٧ وَمَا الْحَيَاةُ

حضرت ما را آنچه نصیر کردید در آن و اینان را مدارد و ورزهای خود را در شهای خود آگاه باشد با است آیه را مدارد و بیست و نه گام

الدُّنْيَا إِلَّا لَبَسٌ وَ لَهْوٌ وَ لَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ بَخِلُوا أَمْثَلًا يَقُولُونَ ۚ قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لِيَحْزُنَكَ

یا مکر ناری و هرل و هر آسمرای آخرت و هر است از برای آمانت مبر هر بد آسان بر می ماند مستقل و حقیق میدانم که از غوغاها که معارف

أَلَدَىٰ يَهُودَ لَوْ أَنَّهُمْ لَا يُكَذِّبُونَكَ وَلَٰكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ^{١٢} وَلَقَدْ كَذَّبْتَ رَسُولٌ

ر.ا.ا.ج.م.گ.و.د. پس مدرسه که ایشانی نگذیرد شکست در اولین مسابقات

مِّن قَبْلِكَ فَصَبْرُوا عَلَى مَا كُتِبَ لَكُمْ وَادْعُوا إِلَىٰ مَا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْمَعْرُوفُ وَلَا تُعَادُوا بِمَا عَصَيْتُمْ أُولَٰئِكَ هِيَ الْفَصْلُ الْخَامِسُ

پیش از ویس خبر کردید. در آنچه تکدی کرده شد هنوز جایده شده است آمد. اشاره را برای ما و بحث در این زمینه سخن حداد را و عقبت

جَاءَكَ مِنْ نَبَا الْمُرْسَلِينَ ۝ وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنْ اسْتَطَمْتَ أَنْ تُبْنِي نَعْمًا فِي

قدرت را از خبر فرستاده‌هاگان و اگر جماعت که عظیم‌القدر و اعراس ایشان پس اگر توانی که حوینی غنی در

لَا رِضَىٰ أَوْ سُلْمًا فِي السَّمَاءِ فَتَاتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَىٰ فَلَا تَكُونُونَ مِنْ-

مبین یار دقان در آسپیل پس باری انشا را اعلامی و اگر خواستی خدا هر آنچه می کردی انشا را هدایت پس مطلق است از

٢٦ إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ ٢٧ وَقَالُوا

ادان احاب نمکند مکرانکه مشوع و مردگان رمی انگیزدشان خدایسوی او رگزدابممشوع وگفتد

لَوْلَا تَزَلَّ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ فَاعِلٌ عَلَىٰ أَنْ يَنْزِلَ آيَةٌ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَمْلِكُونَ ٢٨

چرا فرو فرستاده نشد امر او علامتی از پروردگار من بگوید که من بکنم خدا را و او است بر آن کفر و فرستاده میوه و لیکن بیشتر ایشان نمیتوانند

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِفٍ مِنْهَا إِلَّا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مَا تَرْغَبُونَ فِي الْكِتَابِ مِنْ

و بیست هیچ جنبه در زمین و هر چه که میرود در میان مگر آنکه اسباب چند معنی باشد و تقصیر نگردید کتاب از

شَيْءٍ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ ٢٩ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمُّ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ مَنْ يَشَأُ اللَّهُ

چیزی پس بسوی پروردگارشان حشر کرده شود و آنکه تکذیب کرده آیتهای ما را کرامت و کنگار در تاریکی کسی را که می خواهد خدا

يُضِلَّهُ وَ مَنْ يَشَأُ يَجْعَلْهُ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ٣٠ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَنْتُمْ عَذَابُ اللَّهِ أَوْ أَنْتُمْ

اصلاح میکند او را و کسی را که می خواهد بر او عذاب حشر را و است بگو حیرت اگر آید شما عذاب خدا یا ما را

السَّاعَةِ أَعْتَرِ اللَّهُ تَدْعُونَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ٣١ بَلْ إِنَّمَا تَدْعُونَ فَيُخْضِعُهُمَا تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شَاءَ

قیامت آید خدا می تواند اگر عیب راست گویان حکم او را می تواند پس میرد از شما آنچه می خواهید بسوی او اگر خواهد

و تَتَّبِعُونَ مَا تُشْرِكُونَ ٣٢ وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ فَاعْتَدْنَاهُمْ بِالْأَسَاءِ وَالْضُرَاءِ لَعَلَّهُمْ

و فراموش میکنند آنچه را که می شناسید و حقیقت فرستادیم بسوی امتی پیش از شما پس گرفتیم ایشانرا ستم و رجوری باشد که ایشان

يَتَّبِعُونَ ٣٣ فَلَوْلَا إِذْ جَاءَهُمْ بَأْسُنَا تَضَرَّعُوا وَلَكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَّ لَهُمُ الشَّيْطَانُ مَا كَانُوا

داری کنند پس چرا چون آمدن ایشانرا ستمی ما را زاری کرده و لیکن سخت شد دلهای ایشان و آرایش دادند برای ایشان و دور حرم آنچه بودند

يَعْمَلُونَ ٣٤ فَلَمَّا تَسَاءَلُوا مَاذُ جَرُّوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرُّهُوا بِمَا أُوْتُوا

کم کردند پس چون فراموش کرده آنچه بودند شد دستان کشیدیم بر ایشان درهای هر چیزی را آنکه چون فرار شدند آنچه بودند

أَعْتَدْنَاهُمْ بِنَّةٍ قَادَا هُمْ مُبْلِسُونَ ٣٥

گرفتیم ایشانرا آگاه پس آنکه ایشان و میدادند

سوی غیری واضح و روشن نیست
کاش هر کدام را در دما شوم
و ان کنم اوقاف طور می دم
ن که ایشانرا ستمی بدین
میشود آرزو پیدا سر بس
هم پیش آن فرقه اند از کاذبان
هست ما را زدگی در هر دو سر
و فضا ایشان چون شوهران اضطراب
راست بود و سهل و در یک آن محور
لذات که روی بگردید انقلاب
ناگهان بسی قیامت و ان وحید
وزد های خویشا تا فاطمه
هم موافق باشد این ماسک مثل
هیچ شناسی مرا گوید که ن
حل بر روز غمخواران اضطراب
بودن خواهد شد چون بود است
زدان کش حق تقوی و هر است

مود ایشانرا شور ای که بیست
پس بگوید از سای ستم
و در گروه مؤمنان با هم هم
از عداوت امنی از گوید این
آچه علی و دشمنان از بیشتر
و انچه زان سبب می دهد امر جهان
می بگفتی بدیا مصر
و در بنی آنکه بر پروردگار
گوید آیا نیست این روز نشور
گوید ایشانرا پس او نوزاد الداد
چون سبب آمد سالت ایشانرا بدید
و ان کنان بر پنهانان خلعت
از قلعه و ز سدی گردید مثل
چون زخم آید درون گوید پوی
هم تو را بدید شوم اکنون سوار
سازد و درون از ان فرموده است
و انرا می آفرین پس هت است

مکند الهی و می و دست آن
آرما که واقعه ایشان حار
ماور این سر که کردیم از دنیا
لکه ظاهر گشته ایشانرا عذاب
ظاهر آید روز پادشاه عمل
عود بر عیان غایت و سم
بیست در آن قول و انفعوری فروغ
و غت چون عدم از این دارا فرود
حشاش مانند چون هر سؤال
هم سق آن خدا کور است
که مکلف بر لقای حق شده
آچه کردیم امر آن ضعیف ها
حل بار و وز هر حلایین
صورتی مگر یکی انقل غموش
خود بین بودی سواران در غمت
او بهانه چون حیل اندر وحل
غیر لب و لبو رد بر داند

کافران حریف خود را در حلال
و در تو ای منده بی را حصار
تا ذکر تکذیب آیت خدا
بسیار ایشان کند از هم ایات
آچه علی میبویند از دغل
و در بدیا بار و گردد هم
دعوی ایمان ثابت از دروغ
صفت هرگز نکردم از غور
یا بوض یا پادشاه حال
می گوید آری آن حق بود و است
هم بتفتیق از زبان کاران شد
می گویند ای پیشانی بیا
می بداید ای که بد باشد چنین
کافران را روز حشر آید بیش
گوید اعمال تو را بگر دست
پس شود بروی سواران و غل
هیچ نمود زدگان جهان

دانه باشد دار باقی لا محال
ما نکو دایم و هم سیار این
یمی انگار تو انگار حق است
صبر پس زکند او هر دهنگر
صبر کن یی تو هم با صبری
جو آیدت و احبار فرسادهگان
معتدی پیدا کسی اندر رمیی
بر روی دلا بران هر سامی
حکمش و رقصی مودی حدای
سی می تو هج از راهین
شود آرا خود از سح قول
مردگان این گروه بی درد
بس سوی آن مکافات شد
یمی آن معجز گزوا و حامی
لیک داینان میداند اکثری
چون شبا الا که باشد امی
این ود سبه تا دایم هم
ارامور علوی و سستی سب
وانکس کایات ما را دروغ
هر کرا خواهد خدا سلاحد
کو چه میند گر آمد عذاب
گر شبا خود راست میگویی
از شبا پس حق تاید رطرف
گر بخواهد و رکه باشد حکمش
لیک وقت استراحت در امور
چون عودت امان نکدیشان
شاید از داری حق حاضر شود
گر بزاری آمدی سوی ما
آچه دود اندر آن پندارها
بست هیچ اوصی خود بینی
یمی از آس و ضرا آچه دران
بازشان هشتم اندر سو حال
گفت جبر چون تو را آید هم
تا بویسکه ازان کنند شد

از وائل حالی این از دوال
که تو را گمراهی سلود حری
خاند می در صلا مطلق است
هر چه شد تکدی و ایما بیشتر
عزیز آید بدید از فرصی
صبر کن تا وقت صبر با صبر
با فراغت با دروگر دی مکین
بس طری هر اثن آبی
هم ایشرا عودی بر هدی
دال ایکه سب اساری دی
لحان کای مشرکان و الوصول
که جدد از صدا از جای خود
ما برگرداند گردید از وعید
لی کلای شروی آگهی ما
کرس موح بر لا و عشری
در حوب و موت و ستم و صحنی
که ساد کرد بر حوان ستم
بست روح است بر هر صواب
جل گردید از عقول مغرور
می اورام سوش او اوج
می شبا را یا قیامت و اقرب
که عذابها میا در سح
آچه او خواهد ورن دار داف
مقتدی در دفع آن بر ویش
فیر او را میرسد از شرور
پس گرفتم از بی فزیش
لحم و گریب و منتظر شود
منفع و ایشان عودت آن لا
میبود از تنب کارها
زانکه حق را میرد زود از خطر
پند داده گشت دود آنکس
تا بستم فغان آید از مال
زان خلو کن با باشد زهر و سم
هم با او تو عودت احتی
خاب و ظفر بدنه و ناید

بختن آیا خلق با سندن
و رو مکنند تکدی این فرق
هم جیی زکند تکدی و سل
پس نه اثن صبر مالدوسید
بست هر جبر ده در هج حال
و رو دشوار است و راعرا صان
تاری را بنمده ام جوف لرس
یک سدی مله اندر دیش
پس دادان منی اندر دسج
بست هر ایکه احاط مکند
که ملود ایچ گوش اصابع
مردگاری می را بنگر دای
می نکند از حاروش تراو
کو محقق آنکه سح قدر است
بست هج اندر دیش صاعه
در دلالت بر وجود صامی
ما فرو گذاشیم اندر کف
پس سوی رب سود کرده حشر
گر بود از استماع و کث اوان
هر کرا خواهد دم را چه عواست
یا شبا خواهد آیا هر خدا
می بار می جوا بد آرمان
یمی آچه کشف آن خواهد از او
حاصل آنکه وقت در دو اخلا
ما رسولان را فرستیم هم
خود نساء و صرا از عرض
پس چرا آمد جو ایشان اضاف
سخت لیکن گشت بدلیشان
یمی آن رک صرع و انحال
پس فرامش چون عودت آن گروه
پس رایشان نکند ما
این چنین فست حواس تراجست
حاصل آنکه باب نمت نامتین
و گرفتم آرمانشان آگاهان
لیس پنی گشتن حیرت شد

فکدر در این داور درد گرد
دل سیکار در آیات حق
که بدی از ویش امر سل
صیردا صرت ز بی کرد بدید
سریکی بروعه های ذوال طلال
پس و آلی گره هر دفع آن
رطک با سلمی سلوی برص
پس کن آن را بی سکیشتان
که بود ایشان اساری هج
دعوب را مامان هوشند
هم باید از ثلاث اصابع
دس حق را پس عذاب اهل داری
آبی او شد در حوض
که فرسد آشیان طافرات
با نالش در هوا بر مده
عالم و قدر ندون صامی
هج از حریکه آید در حباب
بر جای فل خود در روش
حاط اندر طفت حیرت جان
بر صراط مستقیم و راه راست
بر عذاب آنکه که شاید لقا
بلکه خواهد آن خدای اس و حان
هم بپوش ران عذاب آید و
آورد از فیر حق رو در خدا
آچنان پیش از تو بوسی ام
سفی و تنگی و فطی و مریش
رو باورده ما را در حنل
دیو زیت داده بد از فوایش
پود از صعب اهران امان و حال
آچه بد مله کرا و از جوه
باب هر چیزی لست و زوا
پهر سر ها تیغ افند تیغ بست
ما را ایشان تر گویند از عان
پس ندان سنگاشن پوشیدمان

فَقَطِّعْ دَائِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْمَالِئِينَ^{۱۱} قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَ

پس بریده دایره گروهی که ستم کردند و متاعش را بخورند اگر گرفت خدا گوششان و

أَبْصَارَكُمْ وَنَعَمَ عَلَيَّ قُلُوبُكُمْ مِنْ إِلَهِ غَيْرَاهُ يَأْتِيَكُمْ بِهِ أَنْظَرُ كَيْفَ تُصَوِّرُ الْآيَاتِ ثُمَّ هُمْ

چشمانان و مهرناید بر دلشان کست خدای هر خدا گمباورده و شایان بگر چگونه مکرر میاورد آیتها را پس ایشان

يَصِفُونَ^{۱۲} قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَنْسَخَ اللَّهُ بِمَنَّةٍ أَوْ جَهْرَةٍ هَلْ يَرْجِعُ إِلَا الْقَوْمُ الظَّالِمُونَ^{۱۳}

اظهار میکنند بگویند اگر آیتها را منسوخ کرد خدا با گله یا آشکار آیا مطلقا برمیگردانند مکرر و ستمکاران

١. الجزء السابع

وَمَا تُرِيدُ الْمُسْلِمِينَ إِلَّا مُتَّبِعِينَ وَمُتَدَبِّرِينَ قَمَنَ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ^{١٩}

وېي موسيقم مړسلا را مگر شاور د خند گان وېي م کس د کل بس آسکه کرو و خوشا به شيد پس بست چي پرايشان وه ايشان اهو هاك شوه

وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا يُمْسِكُوا الْعَذَابُ بِمَا كَانُوا ۚ قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ

و آنگاه یکصد کرد به آبنجای مارا رساندند. اعدای مسوودشان که حق میکردند گو میگویم مرشدوا گردمست خراهای

اللَّهُ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ أَنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَيْتُكَ إِلَّا بَوْحَىٰ إِلَيَّ فَلَوْلَئِذَا يَسْأَلُ-

خدا	و تمام	غیرا	و محکوم	میرشرا	گمن	فرشام	پروی	مکرم	مگر	آیه	و	میشود	من	بگو	آیا	کساند
-----	--------	------	---------	--------	-----	-------	------	------	-----	-----	---	-------	----	-----	-----	-------

الاعني والبصير افلا تفكرون^١ وانذر به الذين يضافون ان يحضروا الى ربهم ليس لهم

مايما وينا آيايس اديته نيگند و مرسان مان افاردا كميرسد كمعشور شود سوي پروردگارشان بسته اياشرا

من دونه ولي ولا شفيع لهم بتقون^{١٠} ولا تطرد الدين يدعون ربهم بالدعوة والعشي يردون

۶-۵ ادره او باصری و ششاعت کسم باشد که اتان بر هر بد و میان انرا که جو اسد رود که انرا امام اندو شبانه میوه

وجهه ما عليك من حسابهم من شيء وما من حسابك عليهم من شيء فطردهم فنكون من

۵۳ - سَکَنَ الْاَرْضَ

و حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَبِي حَسَنٍ وَبَشِيرٌ بَيْنَهُمَا عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَرْثَدَةَ عَنْ يَحْيَى بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنِ ابْنِ أَبِي نَجْدٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ:

فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاعْبُدْهُ وَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ الْبَاقِي.

دما در شکرگه اراں و چون آمد را آمانکه مکروید نایبای مایس کو سلا در شما

۲. پس شد منتظم که حدود آردند ضمیمه از ماضی : گشتن بی ساء اصل و سب و بن حیات او

وین حادث اولیا را نہ زور
 زامل عالم تا جہاں نامہ سنی
 ہجرت واساعتان حتی زکورت
 کر ہی متقی لطف داری
 این سرای ہر سکارو فداست
 معرمان بہد بدلہا سر پر
 تا چہ مسید امر حوشتن
 کو کراوان وا دہد یرمسق
 پس کسد اعراض ایشان باجواہ
 زن نکرد غیر استنکار گال
 سرن وحشی پست اورا دلاخ
 ار اطاعت و افتاد مہمان
 آجہ معاولید ابد ایشا غب
 لہن شاگرد بشیل و شتاب
 یمن آید وین بود پیرون فحوش
 رد لہل خوش اعلی و جبر
 سر دلیل ہوش لغی امرال
 باشد این آیت مناسی ہی شک
 یا خداد علم غب امر شہود
 تا توام ہی طہای زیم

گشتان یسی ماه اولو سب
شر اشل را کتاب کرد حی
بیت آاری از ایشان دوطور
مجددی هر طالبی و حلاری
گورید و شر را دفع کسات
نکور ما باشد اهر حال و کر
پس دواصورت و عقل و فهم من
آچه یسی از شما نکره حق
بگله دروب و بر سه گله
یوی ناپود آشکار و ما گله
پس هران کامند ایمان و صلاح
حود شد اشل زیرون رفتار
ما که بچلم شلرا خود نسب
قان قن یرسه هر چتری حواب
هر کارکری بنواهد هروش
گود آا مسودی در ظلم
کرده اند این آیه را اند مثال
افضل ایشان کر که پودد اتمک
کرچه ناید هر او گیتی فرود
گفت زارو من ملائک یتیم

به خود گردید ضم او ماضی
 هلاک مصدین و ضالین
 هر ارباب صلاح آخر جهان
 خدا خواهد بود را رعایت
 که او آنلوشان دانایان
 شایسته گزین و چشم اندوزان
 مبارکتر حرکت او چشم و گوش
 قادر آرا بر شایسته در هر مظهر
 و اسلوی ماسلوی دیگر
 و نکته آید رشیا از حق صواب
 و شایسته آنکه تا عهد و دم
 می گردد آید اشارت صواب
 و می باشد حرائش از خدا
 و از حق یرمن آرا سوده
 اند از امکان بک فرستاده
 می آید از خدای توانا و
 هر کجید اندر این کفر و گداز
 و چون ملک گوید بی من زافضا
 بگفتند از تحکم یارسل
 و خود چون دیگران از جهل علم

آخر آن قوم پس شد مصلحت
 همدیگر صفیوت رب العالمین
 می باشد هلال صافبانی
 کوچه شد شهادت و مردود شد
 گورشان بنا اگر داری غریب
 کوچه بیست و کر کرد خدا
 نا شا باشد دور ازهم و خوش
 اعداد از غیر او باشد کشته
 پس گردایم خون آیات در
 کوچه بند و چه سارید ارشاد
 بر سلسی را ما سرساده ایم
 روانکه در تکبیر آیات و کتاب
 گو بر ایشان من گویم مرشا
 هم تمام شد دادی که وحی
 هم نکویم بر شا کرامشاه
 بیروی نکنم جز آرا که سن
 هیچ آیا من شا ایدیه مد
 که ملاک افتضاد از اسما
 پس سبب است این جوهر انوار
 اگر یقین است او در مقام

طبعه باشد اختصاص من بر آن
پس بوی سر به ده بر شافان
خاکها را دست غیر احوق جمع
با سیر آن صاف دید قریش
و اینکه مارا دین حیات هشتبار
پس نگهد این بگفتد بر نوس
که مران از غلغله خویش آنکس
ضمضان از آن دغا و انقیاد
چسبید از هر حق مستغرق
آمد او را هم علامت در دوح
پاک نشان دیگر اعراس از خیر
اندراهم دوشان باشد طایب
قسم سیم از ارفاده در ناس
بست حریر از حجاب آنکس
با ران سپر دنیا دار حد
باشد افسان مال و جاه و انصار
روغ درویش است مانع از کسی
با تو بود ما که ایشان را خود
دین و ایمان که هم از او بود
ورک سازی خرد اشارات غیب
آرمودیم از علامات صبر
در خیران داده ایم اندر عوس
با نگوید آن روزگار اولی
از مان ما برایشان دست است
بر و چون آمد آفت از نشان
حاصل اینکه کرد این آت روئ
سوزان سوس و مریان لیس
کاین پی ای دالمب الامان در
گفت یارب چیست آن سار هم
با ابدی ما توان ای کسی

کآید احوق وحی بر ما بگوید
که همی ترسد رجوش از زبان
در امور خود ولی یا شمع
این چه گفتد از ارض و پیش
یا که موت برایشان ده فراز
با که ما گردانید این صلت حسن
که خدا خواند از ص و لسان
رو و روش باشد رمای دوالعلا
بر مای دای او حق لا شد
اندراش عودا گردازی در
و اینکه به سر ما اندرا خیر
که در دنیا نگوید از هر دین
ایکه معوضش باشد غیر داب
بر و و اعمال و عادات جهان
آن حلق را نمود واری کرد
پس بس ایشان فروشد انتظار
س عجب در فارماد آمدن
خرد سازی بر قومی بر شد
حفظی ران بود سی می خار
خود توانی از گروه طالب
انصار را بر صعب و در خیر
طاعت و توفیق و قسط بپرس
کاین گروه هیچ آیا آنکس
در روزی که ما آیت
هست بر آیات ما ایشان
پس درویشان صابر در رسول
در دل آفراند از حزن و هراس
حی از طاعت اهل راه بر
از بیم بی راهه گمی اکهم
صعب و ناداری و حد و معنی

پس مای خود این در زدهوش
حشر را کرد بر پروردگار
آنکس را کای صفت دارد حد
کای غلام و گداز و رجوش
گفت و مای معصی در وجه ع
چونکه موشد آرا بر و رو
می نماید اسی از پروردگار
هستش در بدگی ص و ثواب
شد ارفاده در سه قسم اندر عات
پاک تلاوت آنکه بر خضای دین
قسم تی از ارفاده مده را
هر دین بر ضعیف دیا شد و ما
این جلالت حاضرین در گمده
از حساب و برایشان بر هم
در حق ایلان ایشانست
از موی هرگز برسم ای امین
کریمکی هم حوی خود سازد و ما
پس من باشد که اینهای حق
بر موی خود حساب این گروه
هم خیلان آرمودیم از عات
هم خیرا را بر ارباب عا
صحت پسر و احلاس تله
که مضطرب ایشان از خرم
بست حق دانا بر آبا از عات
پس سلا آن موه را که بر شا
خبر که برده از بدانشان
بر یکی از گلمان دولشان
آن مانی کاهین در گدایت
گفت آن باشد متاع اسکار
گفت و ابرو ما رسول بگفت

کو بود اصل شقیق از سر و ش
هم حرا باشد از وی در کار
م ده شاید که ما کردید
دورن ما ما هم آیت سش
زانکه بر ایشان بس بد عجب
حریر آورد این آیت رحق
یاد در صبح منیر و لیل مار
و حقه باشد اشارت سوی دات
اولین ندای عجب از اسفاد
از بی دنا رضا گمش یقین
هست عجب آخرت حویده را
اس دیگر با صاحب اولوا
رسم از محکم های می اله
بست جبری ما که آید در غم
ران در رویشان با عات مشه
صخره ایشان را باوردی زمین
مواند گشت عجب ما عا
من حوش ما معلمان به دانی
تا دود کردان ایشان را حوه
عجب ایشان را عصبی در نهاد
تا چه ایشان ظاهر آید از اولا
عم و ایلان صبی وصحت در کلام
حق برایشان هشت مت مصمم
بست تا شاکر بر امر اعتقاد
دانشکه در غم و عمل دارد پا
بست خبری عیسی بر یادشان
آمد اله این حب آورد اهل
کر طاری صاب آتش هی است
پس و غیر و در واضرار
چونکه آید برایشان سلام

كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلٰى نَفْسِ الرَّحْمٰنِ اَنْهُ مِّنْ عَمَلِكُمْ سُوْءٌ يَّجْهَالُهٗ اِنَّهٗ نَابٍ مِّنْ بَعْدِهٖ وَ اَصْلَحَ

و به پروردگار شما رحمت
و به پروردگار شما رحمت
فَاِنَّهُ غَوْرٌ رَّحِيْمٌ ۝ وَ كَذٰلِكَ نَقُصِّلُ الْاٰیٰتِ لِقَوْمٍ لَّيْسَتْ اَبْنٰی هٰٓؤُلَآءِ سَبِيْلُ الْمُجْرِمِيْنَ ۝ قُلْ اِنِّیْ هَبْتُ اَنْ

پس هر سیکه خدا آرمودیم بر است و همچنین
پس هر سیکه کسی کرد او شایع خدا دادان
پس بگو هر سیکه می می کرده شده

اَعْبُدِ الدِّیْنَ تَدْعُوْنَ مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ قُلْ لَا اَتَّبِعُ اَهْوَاَءَكُمْ قَدْ صَلَّيْتُ اِذَا مَآءٌ اَنَامَ الْمُهَدِّنْ ۝

که رسم آنکه می تواند از
هر خدا بگو بیروی عجب
مرا دعای شایع است که اگر شده باشد آنکه می تواند از هدایت باستان

قُلْ اِنِّیْ عَلٰی بَيِّنَةٍ مِّنْ رَبِّیْ وَ كَذَّبْتُمْ بِهٖ مَا عِنْدِیْ مَا تَسْتَعْجِلُوْنَ بِهٖ اِنِ الْحُكْمُ لِلّٰهِ

بگو بر من بیتی از روشم از
پروردگار بر تو کنید بر دین آراست و من آنچه می تواند
ناب است حکم

يَقْضِ الْحَقُّ وَ هُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِيْنَ ۝ قُلْ لَوْ اَنَّ عِبْدِیْ مَا تَسْتَعْجِلُوْنَ بِهٖ لَفُصِّلَ الْاَمْرُ فَبَيِّنٰی وَ

پس می تواند در او است
هر حکم که کند بگو اگر آنکه بود درین آنچه
ناب است و خواهد آرا آیه که شده در روزگار من

يُنْصَحُكُمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِالْقَالِمِينَ ٩ وَعَنْهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَشْفَعُ إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَ
ويمان شما و خدا داناست سگاران و نزد اوست کلیدهای غیب و خدا را مگر او و میداند آنچه در باطن و

الْبَحْرِ وَ مَا تَنْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَشْفَعُ وَلَا حَيَّةٌ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَأْسٌ إِلَّا
دریاست و ساقط نمیشود هیچ رگی مگر که خدا را و او بخندد در تاریکهای زمین و نه نری و نمشکی مگر

فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ١٠ وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِقَافِي
کند کتابی روشن و بشارت دهنده که موعود میکند شما را و میداند آنچه کردید در روز پس و ما را بکشد و شعله را در روز و تا بهایم که در میشود

أَجَلٌ مُّسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ١١ وَهُوَ الْغَاثُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ
اگر چه در گذشته پس سوی اوست مرجع شما پس هر چه در گذشته شما را چه بود که میکردید و او است غالب فوق بندگان و فرستد بر شما

حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفْرطُونَ ١٢ ثُمَّ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ
نگهبانان تا چون آید یکی از شما مرگ سر آمد و او را فرستادهای ما ایشان حاضر میکنند پس بازگردانند و سوی خدا و خداوندشان

الْحَقُّ إِلَّا لَهُ الْعِلْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ ١٣ قُلْ مَنْ يُبْحِثُكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ
که حق است اگر چه خدا را و او است حکم و او است سریع حساب کننده گانی که کسی که میجوید که خدا را در تاریکهای بر و در

تَدْعُوهُ تَصْرِعًا وَتُحْفَةً لِّئِنْ أَنْجَيْنَا مِنْ هَٰذَا لَنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ١٤ قُلِ اللَّهُ يُبْحِثُكُمْ مِنْهَا
ما خواهی زاری و دعای که اگر رها نما را از این هر آینه باشیم از شکرگزاران که خدا مریضه را در آن

وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ مُنْقَرُونَ ١٥ قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ
و از هر اندوهی پس شما را شکی آورد که او است قادر و آنست که را بگذرد شما را طای از زمین

أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا وَيُدْخِلُكُمْ فِي بُحْبُوحٍ أُنْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ
باز از بر پا جانان با شما را در دستان که روانی غیر متفق و چنان در غی از شما را و آب در غی بگر چگونه مگردانیم

الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْفَهُونَ ١٦ وَكَذَّبَ بِهِ قَوْمُكَ وَهُوَ الْحَقُّ

آیهها را باشد که ایشان فهمند و تکذیب کردند آنرا قوم تو و او است حق

کو روزه بر شما پروردگار	و رحمت امدادات خود لیل و نهار	هر که کرد او از خدا در محل	حاصل از پادشاه آن و زماصل
به اذن آن پس تو که از فضل خود	هم عود اصلاح آن کردی به	پس حق آزموده است و مهربان	نکنود زود از عطا بمرمان
همچنین تفصیل مبین از کتاب	هر یک این آیات را با فضل و باب	تا شود روشن طریق جرمین	باطل از حق فرق یانه همین
کوسرا پی از پرستش گردانند	آچه را خواهد حرق در پسته	کو مگر کم قاج امواتان	گره آم کر شوم تاج بران
من باشم و انگهی از همین	کو هم بر جستی از رب دین	مفرکان گشتند تا چند از غناب	میکنی تعریف ما را در غناب
از طوبت آنچه بتوانی سا	ولود آورد تا بجمع از غنا	آینه این آینه بوجه انصاف	که هم بر حجت از پروردگار
میکنید آچه شما تکذیب آن	مر شریک آید او را از زبان	پست آن دوزخ من یعنی عذاب	که شایروی کنید ایشان شتاب
دآسان گوید مرا سگ را	نست آن یا من یزد یا کردگار	حکم در تمجیل و تأثیر عذاب	نست جر خرا و این باشد مواب
حق بود باضه ای صدق و راست	که عود اخبار بر چه زبانه عواست	اوست غیر الاصلین یعنی خدا	حق و باطل را زهم سازد جدا
کو اگر در درد من بودی عذاب	یا بر آن قدر بدم در هیچ باب	کی بدی حاجت را استعانتان	امر واقع گشته به در حالتان
یعنی اندر من یا باشد شتاب	گفته بودی آنچه باید از انقلاب	معلوم بر شما جاری عظم	آچه دادم بر ووشش بلا چشم
یعنی از دردم من بودی بلا	کرده بودم بر شما قتل و سب	لیک حق رطالان دما تراست	تا بر ایشان کی زمان کفر است

سورة الانعام

هم برد اوست غنهای غیب یا سراید از صبر و اندوخت در جهان سر کند از هر شعر کس عدالت آن همه دروشتون هم نقد داده اند و من روح غفلت مقصود از کتاب پس آنچه هست در صبر شود اوست آن کس که خواند مش احسان صفت شب هر بوم دانست این صفت و صفت اخبرش سوی او گردید بر حیل و پس انداخت حوضه از کتب پس میراند شب را سر سر میرسد هم گمان از کتب موت آید آنکی را اوشا خارده ای از ملک سربل را عس باشد چه عیش در هوا هفت اعتدای هر یکی را در هفت آه او بولایت بی مشهور گو که از طغیان روح هم دان همه جبرای وادیه و درد خواند از روی تبرع هم حیا گو خدا بختد حیات از آن طعم گو بوالا باشد او کبر و فتن حاکم ظالم عدای حق دان یا در آمد گروه اندر گروه ما که احاطه حاکم بر قاتل وین شقوقش در حلقه عدالت چپ که گرداید چون آیات را	کس هدایت شیر او ملوای غیب ظالم غیب است و لعن شود صد هزار اشکوه و برک و تبر رنگا رفت او گنا آمد رزون از آن طاعت شود روش حیا کام او اشیاست نتوان وصل و یاب چند است لوح عدالت از حدود ر شبها را با نهاد از نص هست غنای و حساب از هر بوم با وین دهمی آید سر بر حقیقت رو تیره از نور بشود افکنده بر روی زمین س مشتر از صفت بدهد سر ر شبها بی صبر از الکافی شاید بر دارد ملائک بر سب با مصلحت عذرانی را جر او عین بود تیره و غلا بر ظهور جبر و شر باشد عک ندگاه خوش را اندر امور که رعایت بر شبها را ندیده است رعایت بر خلق مرد از دین و عس باشد در دعا ود هران کر می که آید در قلم بر فرسد حق عدای می گران ظلم او بر خلق کار ضیق دان ر شبها بلم از روی سوه سالمه ماند با هم در حیات یا بویی بجهت شخصی است ما مگر همه دان اوقات را	واچه باشد در میان حرور ما سراید از جبر و سر شکایت چون خراج آید عروس و دیار هیچ رنگی می بندد از درج هم مانند بنی ارسنک و رش یا که ظلم حق شران دریا و حوض عین دانی آن کتاب اور است روغن و شکر کند عس او صبر پس بر آنکرات اندر روز و شب حوالی آید بر شپها سر گران در غایت سر شد آگاهان داده کیدند در دور و کامان هرت حق است حق ندگان ما که باشد مشرف احوال دان بویی هفتان قصه سر هست از رحمت دگر هفت از عصب عقل شد چه اسس با صلاح س نمک نم زد و سوزی حق می شاید آنکه حکم از روی بود سوی اندر هر دمی در جبر و منجی بود را ز روی اصغر از می نگوید از که بدست طاعت پس شرک آید از از آزمون یا که از تحت عذابان خواب واریان و ندگان بد مماش هر گروهی را بک میل و هوا یا که صبی را حشاد اوشا بوده ای در ملک و مالی شرعی قوه و بطفشند آرا دروغ
---	--	--

قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ لِّكُلِّ نَبِيٍّ مِّنْهُم مَّسْقَرٌ وَسَوْفَ تَلْعَنُونَ ۝۱۷ وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَقُولُونَ فِي

بگو بسم رشتا و کل از برای هر چیزی وقتی سقایی است و در دشت که باید و چون بی گناید که گفتگو میکند چناندر

آيَاتِنَا قَاعَرْضُ عَنْهُمْ حَتَّىٰ يَقُولُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ ۝۱۸ وَإِنَّا بِبَيْتِكَ الشَّيْطَانِ فَلَا نَعْبُدُ بَعْدَ الذِّكْرِ

آینا مایس رو بگردان ایشان تا در آید در سبی حرات و اگر از اوست که در دشتان پس مشق پس از دشتان

مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۝۱۹ وَمَا عَلَيَّ الَّذِينَ يَقُولُونَ مِنْ حَسَابِهِمْ مِنْ شَيْءٍ وَلَكِنْ ذِكْرِي لِمَنْ يَقُولُ ۝۲۰

با گروه ستمگران و بستر آنکه میریزد از حساب ایشان چه در و لیکن بدادند باشد که ایشان به هر د

وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَمَآ وَهَوَآ وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَوةُ الدُّنْيَا وَذَكَرَ بِهِ أَن تَبْسِلُ نَفْسُ نَمَآ

و در گذار آنرا که گرفتند دین را باری و هر گشت ایشان را ندگانی دنیا و بیدند آن سالک را بیدند می ناهجه

كَسَبَتْ لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ وَإِن تَعْدِلْ كُلُّ عَدْلٍ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا أُولَئِكَ الَّذِينَ

کسی کرد نیست بر او و از هر خدا دوستی و شفاعت نکنند اگر خداوند در هدایتی گرفته شود از آن آنکه و آید

سورة الانعام

حاصل این ارسوسا ازخفتش حشر اوامست از این کن مراد قول او حق است و لابد در زمان باشد او را یادشاهی در هم ملک طربت کس باقی کی است غیب مطلق عالم عام الهیت	هم بود آنرا وحدانیش همچو احیای ایشان در مباد حشر گردد این خلائق مرثا که دمعه میشود در صورده هرشی احدشاهی اولاشی است و ان مصافی عب ملکوت شکایت	یاد کن رودیک کن گوید خدا گوید او صبی که در یوه الشور همچو که درو اول گشت من است باقی کی دعوای او او بود دامت عب و شهود هم حکم است اوامست وحشرش	بس حاشه دهن ستملا حاشه من ذوالوا در آید در قور خلق شد پس هریک از انا حاشی تا که از شاهی تایید گفتگو یعنی آن ملکوت ملک با خود هم حیر اروحه و قش در اس
---	--	---	---

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ آذَرَ أَتَتَّخِذُ أَصْنَامًا آلِهَةً إِنِّي أُنَبِّئُكَ أَنَّكَ مُبِينٌ ۖ وَكَذَلِكَ

وہ کہتا ہے کہ اگر ابراہیم سرحدوش آرد آتا ہے پیری مارا حنا یان در سج، مہم ترا و غوغا ترا در گراہی روشن و عجبی

نُريٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ٧١ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ

میسویم اراهنهرا صاب آسمانیا و نمین و اودم باشد او چن بندکان من حوی باز باشد او شب دد

كَوْنِكُمْ قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ لَا أَحِبُّ الْآلِينَ^{٧٧} فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي

ستاره‌ها گفت: این است پروردگار من پس چون غایب شد گفت دوست ندارم و رو به کارا پس چون دایما را که آمد گفت ای پروردگار من

فَلَمَّا أَقْبَلَ قَالَ لَتُنَّ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ ^{٧٨} فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسُ بَازِعَةً

بس چون غایت که غنیمت آید اگر راه سپید باشد و در کار هم آید خواه بود البته اگر دوستکاران بس چون دزد آید از راه عالم

قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ ۝ إِنِّي وَجْهٌ وَجْهِي

گفت: ایست، پروردگار ما این مرد گمراشته است پس چون عیاب شد گفت ای قوم من بد، سبکس مر از بازو آتش برافشان و آرد و در سبکس موحه گردان و همه را

لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَيْمًا وَمَا آتَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۚ وَحَاجُّهُ قَوْمُهُ قَالُوا أَنْعَا جُونَى

اور ای آئینہ بند آورد آسپاها ورمم را حق رای و بسمی از شک آوردگان و محتاجه اردستان و قوش گفت آمانداد اسکندران

فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ ۝ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي تَتَبْنَا وَبِمَا نُرِيدُ

در خدا و معنی هدایت کرد مرا و غیر سوار آنچه شمران سکر دادند و مگر آمه و حواصیر و درگاه من چو بر احاطه از دم و درگاه و همه حیرا

عِلْمًا أَقْلًا نَنْذِرُكُمْ ۚ^{٨١} وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمُ اللَّهَ مَا لَمْ

از درآمدش آب می برد و حکومت سرزمین از آن شریک گرفت و بخت رسید که شما شریک گرفتید جدا آنچه را

يُنَزِّلُ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ^{٨٢} الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا

کفر و فساد شهبان ر شہا حسی پس گدایان را این دور فسر او از ترید این حدیث کہ رسید کہ میباید آن کہ گروید و دعا آمیخت

إِيمَانِهِمْ يَظْلِمُ أُولَئِكَ لَهُمُ الْآمَنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ ^{٨٢} وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ

ایستادش را به دستم آنگروه مرا اشارت است ای و استاد همدان بافکنان و آن بود دلایما کدخدایم آرا دارا هم بر غوش

نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَاءِ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ^{٤١} وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَ

بلکہ میرا نام اس آرا کے معواہم ہر سکے پر وردگار و درست کردار دامت و عشتہم اور اسحق و یعقوب ہمرا ہدایت کردہ۔

نُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ ۚ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ ۚ وَسُلَيْمَانَ ۚ وَأَيُّوبَ ۚ وَيُوسُفَ ۚ وَمُوسَىٰ ۚ وَهَارُونَ ۚ وَكَذَٰلِكَ

سوره هدایت کریم از پیش و لر فریداش داود و سلیمان و ابوب و یوسف و موسی و هارون و محمد بن

تَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ۴۰ وَ زَكْرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ الْإِسْحَاقُ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ ۴۱ وَ إسماعيلَ وَ

سرانعم بکوکارار و زکریا و یحیی و عیسی و ایساک همه از شایستهان بودند و اسمعرا و

إِسْحَاقَ وَ يُونسَ وَ لوطاً وَ كَلَّا قَضَلْنَا عَلَيَّ الْعَالَمِينَ ۴۲ وَ مِّنْ آبَائِهِمْ وَ ذُرِّيَّتِهِمْ وَ إِخْوَانِهِمْ

السمرا و یونس و لوطا و همرا فرزندان ما را بر جهانیان و از پدرانشان و فرزندان و برادرانشان

وَ اجْنِبْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۴۳ ذَلِكُمْ هَدَى اللَّهُ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ

و برگزیدنیان و هدایت کردیمشان به راه راست آن هدایت خداست هدایت بکسان آرا که معبود از بندگانش

وَ لَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ۴۴ أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَ

و اگر شرک آورده بودند باطل شمرده می شدشان آنچه بودند که میکردند آنکرو آگاه کردیمشان کتاب و حکمت

وَ الْبُورَةَ فَإِنَّكَ تَكْفُرُ بِهَا هَؤُلَاءِ قَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لِّيَكْفُرُوا بِهَا بِكَافِرِينَ ۴۵ أُولَئِكَ الَّذِينَ

و بفری پس اگر انکار شودند آنها را پس حقیقت معلوم ماها گروهی را شد آنها را کافران آنکرو کافران

هَدَى اللَّهُ فِيهِدُهُمْ أَتَقْبَلُ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنَّهُ هُوَ الَّذِي يَكْفُرُ لِلْعَالَمِينَ ۴۶ وَ مَا

که هدایت در هدایتهایشان اتقاد کن مگو به میوهام انشمار آن بهی سبیل مگر بد دادی سرچهارا و شناسید

قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِذْ قَالُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْنَا نَصْرًا مِنْ شَيْءٍ قُلْ مَنْ أَنْزَلَ الْكِتَابَ

قدر را الله حق قدره اذ قالوا ما انزل الله علی ما من شیئی قل من انزل الكتاب

الَّذِي جَاءَ بِهِ مُوسَى

که آورد آرا موسی

خوش را داد چون اولاد او
هیچکس حواص جانی را خدا
منکشف کردم حیرت را بر او
تیرهگی شب بیوشاید ارض
س بود رد خرد قاسنوار
کردم از پیر حالت ساحش
ز احراض این گفت پنی قرواست
همچین از گرهام در مدار
دید او را روشن و مانند تر
اکبر آمد باز خواهد شد فرو
بخدا گیرد و آن حود نیست بک
من نمود دین توحید اختیار
این به ربه تسوی و روشد
کوش چون روزمره رساست
دزد شد مطوم کاین خود حق
اطهر از بهیست چون آبیرون
ما به باشد چون در آمد آفتاب
عجب طارف جلگی کرد شود
هیچ بر توحید ذاتی طارفی
دید مهربی پس کره النظر او

کن لعل مکه پی یاد او
از خرد کرده اند آیا خدا
از طون عالم اتنی مو سو
پس چو آمدش را و از روی فرش
گفت آیا این بود پروردگار
باچه حای آنکه خواص موجبش
گفت ابراهیم آیا این خداست
ره سن نباید از پروردگار
چونکشف گشت و زدن و شمس
این به استلال پی ایکه او
من ربیم زانچه افتاد و شریک
انمران دین کا بود در روزگار
زرد آنکش بل دال مفتوح شد
استکشاف عش پرور و چاست
چونککه نور قلب تابد از افق
در شب دیچور طبع تیره گون
باخته افوار قلبی احتجاب
زان سپس پیدا شود نور وجود
این تلی ذاتی است او واقعی
چون بیرفتش برورد حدو

مرید را کو سابق بود حمت
من توو قومت برون بیم دراه
روح و سر این سوات و رمین
تا که شد او مگر از موقین
قوم او را سجد کردندی بهر
آغل است و لا اصب الاغلی
سجده بسودند قوش سر بر
گفت از تائید طلام القوب
طراترا در رسد تغیر زود
در تطلی اکبر است و این است
گفت ایهم بخت ای قوم انتال
کافر جماعت این زمین و آسپان
که هر او گیرند سیودی دین
کو بظلمات طبیعت به غریق
کاینست طارو پرورنده پیشی
زانکه اظهار زانچیند الیست
رفت ظلمت شد کواکب مضل
تا مگردیم پیشد الله نور
باقی ازمر سو چویند روی او
تا چه گفت اندر مقام اقیلا

یاد کن وقتی که ابراهیم گفت
گیر این اسم را آیا اله
همچین او را عودیم از چنین
از معاینهای ملکوت برین
کوکی را دید رشتان رسیر
پس فروشد آن ساره گفت این
پس چو طالع گشت برگردون فر
پس عادت آن برهم رو بر فرو
عی این هم در سور تغیر بود
گفت این آیا خداست من است
چون بر او پیدا شد آثار روال
روی خود مطلق نمود سوی آن
هم بیم من از گروه مشرکین
کشف اول هر طرف در طریق
بر گین افتد اعضا و حواس
سر مدارک پیش او ساجد شد
چون بناد بوروح الاشرار
این بود اکبر هاما در ظهور
رو تاب از جبهه سوی او
یاد کردم سوی ابراهیم داد

ما هر ویاں گرد او از مردو رن
 پس ماو حسد حجت قوم او
 و آنکی نبوده ما را راه راست
 ز آنکه سود او چندی بشر
 یعنی از خواهد ضرر او در سب
 این عیب بود که اشیا سر سر
 چون رسیده علم او بی نیل
 یاد یابد هیچ آیا بهر بد
 من حکوه رسم از چیزی منت
 آنچه هر شده است او در شیا
 عین غایت است بی این عمل
 عشرت و هم موجد دهر حق
 نام نظام اینان خود فاسد
 و آن همه برهان ما بود و دالی
 هر را خواهد بر دایره ما
 ما باو است و تقوت نامه
 همچنی بر صبی از درش
 موسی و هرون که از سرها
 بر سکو کاران که احسان
 سار اسرار فرید خلق
 محمدی آقا و در اشدن
 است در حق که سود او راست
 و در که و انان بر سب هر کی
 مشرک کارا که بحدیست
 گر خدا داری برادر از دوزگون
 پس مرد حالت بر حق بر کی
 حکمت شرع و سب او اگر
 پسند اشان بران کافر یکی
 آنکه ده آنگه حشاش ده بود
 بی اصلاحی که از مسلمان
 هیچ بود در عروج و در اصول
 افتد اس در صفت و سبست
 نیست این نطق و احکام
 دوره که داد کمال آفتاب
 حوکم که دایع خرسانه حق

پس تمجید کرد و آمد در سخن
 کز تو باشد باید این گفتگو
 حق بنوحیدش که اموست ماست
 احتیاج نیست وایشان بر ضرر
 بر کسی چون تو کی گناید زشت
 از خدا دارد در حجت او
 بر هر چیزی که او را هست
 فرق تا حدیست بهر ره و قد
 که صبی از گردید از منت
 ناس از شد شرک از خدا
 رد دالی و حسن امر عمل
 است بر دلی بی دوا حق
 بی سب هر حال عمل او حسد
 که شد از دایره و از دالی
 نام ما در اوضاع و اعتلا
 می پیچیده و پیچیده راه
 راه پیچیده و رشت
 نام از ما را و از هر ما
 ناشی از درجه جری الحاد
 و ان سب و ان یوس و لو فاضل
 و ان را در هی با آیشان
 در عاود هر آنکی را که حوائت
 شرک می آورد در حق یکش
 هر را بود خود است عیب
 بدت حالت برشت از ابرو عین
 بدت قدرش گذشت از هر غشی
 کشت کافر بی مرآ یا و شر
 هم باشد از و عیون در شکی
 بی نشان افتد بی در عهود
 یابی بک افتد عیون بران
 افتد بر اسناد شان رسول
 که بران مأمور از حضرت
 هر که بدی بهر خلق عالم
 حرکه او بر خورشود شد بی دلی
 بر شر جری مضری یا و رن

کای خدا این دیگر را از جهل
 گفت نامی هیچ آیا اصلاح
 می سرسب و آنچه بگریه آن
 هر که خواهد اموست بهر
 که در او شد اسباب عرق
 باشد این برورد گل من عبط
 دور خود بی اگر در عین او
 در من شمر و در سر
 می رسد به شکر آورده اند
 بر شیا باشد از دلی و حسی
 بی شیا از این دوا و در سب
 آفتاب نشان بی آورده اند
 هست اش را بر دوا حق ای
 نام حجت شد بر دوا خود
 بی برورد گل را سب کار
 نوح را به شیا از راه واد
 اوت داود و سب در سن
 محمدی آقا شد او ما عید
 هر را بی و عی و عی
 حجه را دایم فاضل مدنی
 بر گریه آن حجت را حوائت
 بر سکو کاران خود اس باشد
 شد آن اعمالشان با و بدت
 بر موجد گشت هر صبی
 گر کسی را شد عیون عیون
 آن گروه اسناد مدعیان
 موه دگر بی بران گناهم
 بی از صبی مرآ یا کافر
 بی اشارت هم سون اینست
 می شد مصطفی را افتد
 را که از اسناد دین شد بدت
 گو خواهم هیچ می بد و عا
 هر حق شهادت آسان بود
 که قدره هر دریای شایف
 گو که خرسانه گوید آفتاب

کرده او خود خلق بهر در جهان
 می کشد او خدا از انبیا
 با خدا انار برین و گمان
 چیزی آن برورد گل ذوالسن
 یا که آفتاب سب سازد جرق
 بر هر چیزی هم از نظم سبط
 باشد این نایب سب کره از عود
 بعد آفتاب بیست غل و عین
 بر خدا و انار جری کرده اند
 و دالی آورد ران بر حسی
 در حور آد اگر داد هیچ
 ده بی حدیست بی حد اند
 در حق بر دوا و در دوا
 بی شرک اندر شد
 هم بی و دایره و در مدار
 راه پیچیده و رشت
 محمدی آقا و سب از رسول
 هر را خدای هر را عید
 از هر ایس خایه و عا
 از برشت بر عا عالی
 راه موجدان در راه راست
 در بواب و در عین و در سب
 ایک این دوا و سب اول است
 حجت و افتاب بود کبر عالم
 از سب حق عالم در مثل
 آفتاب ما دایم اسناد کتاب
 و بی ایشان بر داشیم
 سب دایم مؤمن و کافر
 که حدیست بی سب و عا
 از بی سب در احادی و ولا
 در عاود سب و سب از بی سب
 از بی دایم در عا و سب
 حق درش در عا و سب
 را که از دایم سب و سب
 باشد آن موسی و عا و سب

تُورَا وَ هُدًى لِلنَّاسِ تَجْلُوْنَهُ قُرْاٰنُ سَبِّسَ تَدُوْنَهَا وَ تَخْفُوْنَ كُمْرَا وَ عَلِمْتُمْ مَا لَكُمْ مَلٰٓئِكُوْا اَنْتُمْ وَاٰ

روشنای هدایت از برای مردمان میگردانید آنرا و از آنکه عاقلان میگویند و سبست سارا و آموخته شد آنرا و عا و سب و

اَبَاوُكُمْ قُلْ اَللّٰهُ ثُمَّ كَرَّمْ فِيْ خَوْضِهِمْ بَلَمُوْنَ ۝ وَ هٰذَا كِتٰبُ اَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُّصَدِّقُ الَّذِي

بر اباان بگو و سبست اسناد گداوران را در دوزخ آسان باری میگردانید و این گناهمت که هر دو سبست آن را مملکت میگردانید

بَيِّنْ بَدِيْهِ وَ لِيُنذِرْ اُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا ۝ وَالَّذِيْنَ يُؤْمِنُوْنَ بِالْآخِرَةِ يُؤْمِنُوْنَ بِهِ وَهُمْ عَلٰى صَلٰوةِهِمْ

که باشند این دوزخ و از برای آنکه سبست اسناد گداوران را میگردانید و از آنکه سبست اسناد گداوران را میگردانید و از آنکه سبست اسناد گداوران را میگردانید

يُحَافِظُونَ" وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَ

محافظ میمانند و کس ستمکارتر از آنکه افترا کرد بر خدا دروغی را یا گفت وحی کرده است و وحی کرده است و چیزی و

مَنْ قَالَ سَأُنْزِلُ مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا

کس که گفت و مانند گفت و فرستادم بعد از آنچه فرستاده ام و اگر ببینی هنگامیکه ظالمین باشند در سمرات مرگ و ملائکه باشند کشایندگان

أَيْدِيَهُمْ أَعْرَجُوا أَنْفُسَهُمْ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ

پستیهای خود را که بیرون کشیدند پاها را امروز جزا خواهند دید حواری سب و سدان که گفتند بر خدا ناحق را و

كُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْكِبُونَ" وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادَى كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ تَرْجِعُونَ

بودتان کنار آیاتش سرکشی میکردید و هر آید محقق که آمدند سوی ما تنها همگانه که آوردیم شما را اول بار و اگر مانند آنچه را

خَوَّلْنَاكُمْ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَمَنْ نَرَى مَعَكُمْ شُفَعَاءَكُمُ الَّذِينَ رَعَيْتُمْ أَنَّهُمْ فِيكُمْ شُرَكَاءَ لَقَدْ قَطَعَ

تعلیق کردیم و در پشت شما را پس شفاعان و می بینیم شما که گمان کردید که ایشان در شما اماراد حقیقت ریخته شد

بَيْنَكُمْ وَضَلَّ عَنْكُمْ مَا كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ" إِنْ لِلَّهِ فَاتِحُ الْغَيْبِ وَالْوَلِيُّ يُخْرِجُ الْغَيَّ مِنْ

میان شما و گم شد از شما آنچه بودید گمان میکردید پس ستمکار شما شکسته داد و وصایای بیرون آورد و در شما از

الْغَيْبِ وَ مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْغَيِّ ذُلُّكُمْ اللَّهُ فَاتِنِي تُوفُّكُونَ" فَاتِنِ الْإَصْبَاحَ وَ جَلَّ اللَّيْلُ

سریه و بیرون آورد و در میان از رنده ایشان حدیث پس بکار و گردان میشود شکسته نمود صبح و گردانید شد را

سَكَنَّا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْغَزِيرِ الْعَلِيمِ" وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ

آرامگاه و آمان و ما را بشمار و در میان آن تقدیر خدای غالب دانست و او است که گردانید برای شما ستاره ها را

لِنَهْدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ قُضِيَ الْأَيَّاتُ لِقَوْمٍ يُفْهَمُونَ" وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَكُمْ

تا آرام یابد سب آید تا تاریکیهای خشکی و دریا تحقیق تحصیل دادیم آنها را از برای گروهی که میداند و او است که آورد شما را

مَنْ نَفْسٍ وَاحِدَةً فَنُفِّثَنَّ وَ مُنْتَوِعٌ قَدْ قُضِيَ الْأَيَّاتُ لِقَوْمٍ يُفْهَمُونَ"

از یک نفسی هر حای قرابت و حای نباتات بودی تحقیق تحصیل دادیم آنها را برای تو مکه فهمد

روشنی بخشیده و هم رهبا	مردمان را سوی ایمان و ولا	می بگرداند آرا بارها	مضامینا قرطاسها طومارها
آچه خود خواهد ساخت آید	هم همان طور بسیاری ازان	سر شما ایمان شده آموخته	آچه زبان پرورید تا احوته
پس آچه میداند آن	و شاید به هر طایف جان	تصد میکند دین باشد بود	شاید از هم نام باشد در ورود
گو فرستاد آن هدای می یاد	آچه آرا می ساختند مار	هست معذوف الصرا این مبدا	میتواند سحر حر باشد جدا
گو خدا پس که سلطان دلت	نگرد از چیز دیگر حاصل است	هست افزون متفادیکه شیر	هست دروی چون قزاقه دوزخار
پس او را خوان و باقی را گداز	حق را کاهیت باجرت حکار	نم دوزم بگرد ای ازمه	گو بلب خود بپند این رمه
و اگدا این مکرار ای رسول	در امطلی که گوید از اصول	سود رجوع چه آخرین است	روزی آید کاین لبها الکناست
گو خدا پس که او از چله من	ماتی از ماسوی باشد هوس	این کتاب ما که فرستاده ایم	پس خواند اندر او بنده ایم
سر مصحف و اچه را پیش اند	امد احکام و اصول از حسیو	تا سکنی اشل ازان بر مکان	وانکه گرد که اند از مردمان
پس اهل مشرق و مغرب تمام	هر کجا کز خلق باشد از دمام	آنکه هست ایمان او بر آخرت	آرد ایمان هم پوی یسغوت
پس آهنگر دریافت مؤمن است	بر کتاب و بر پیش مؤمن است	حافظونه آن چلهت بر غلار	کامد او جمع است آداب نادر
کست ظالم از انکس کافرا	بر خدا پندد و کعب و استرا	گوید از جرئت منم پیشترش	با کآید سوی من وحی ازیرش

وانكبي وحی نشد هرگز وی
زانکه میکنند این هر دو که وحی
مثل آنچه کرده بازل کردگار
وان ملائکه رسته شوند باز
مر جزا داده شود امروز خود
همه اولاد و شرک ازهر او
با شا به مال باشد به خدم
ترک کردید آنچه را محس عطا
یشت سره نشد همراه خویش
بودن اندر گنجان کآنها کند
مقطع گردید شک پیوندنی
داده ها را حق شکافده بود
داده کش اسحوا باشد بوی است
پیش ایشان وکل و برک و مات
آورد از آب و خون بری شده
آورد پیون رصل حلای
این عبت و محی از منبر است
میشکاف صبح از شکایت شد
آفتاب و ماه را داد از عیان
این دواز مهر و ماه از نیز
اوست آنکی آفرید اساره ها
این کراک باشد اندر هر سبیل
اوست آنکی که شمارا آفرید
دار در صلب برهمن قرار
در قامت هم در آرد اولسد

حر خرافاتی که گوید بی نی
مشود بر ما زحق دوا و نهی
سوی عید خود رسول طمناز
و عذاب آن گروه جله ساز
بر عادی سختی خواست حد
دعوی وحی و نبوت از عو
به مددگار و به فرزند و حتم
داده بودیم آن شا را از بوا
برده اید و بی فرستاید پیش
کسر ایک سکرید اندر خشد
مصل هم گشت شد از مدین
تا که دلو روید مات و نان شود
حبودی اسحوا و این بر ملاست
که نشو و هم تا دارد حیوة
هر مان یوسف صری بیرون سوما
عالی یک اشتری روشدنی
مرشهارا دهران آبی شد است
هم شب آرد هر تنک از رب
دور های مختلف بر نشان
هت در اندازه شیر عید
ره آن باید تا در چاره ها
دهر و ارا هم طاعت هم دلیل
از بن واحد چه اسود حسد
پس سخن مخران اندر مدار
با رسا در مقر و جای خود
ما بیان کردم آتیهای خویش

و مسلم مورد است این آیه را
گشت هم طاعت از آنکی که گفت
و در که بی طاعت را وقت موت
این بین گویشتان کرجک ما
داده میکنند بر حق اقرا
هم بدید از آتش دامن نشان
آچال که خلقند ستردم حد
پیش آنها را حاکم داشتید
آن شخص را مسلم با شیا
مر به ایشان آن شرک حقد
صاح و باطل شد آنچه در گنیل
همچین هر داده کو کرد شر
دستور آرد بیرون از مرده حق
آورد از داده بیرون مسلم
از مایه شایسته ششکی بیون
مرده هم از رده آرد پدید
پس شا کرده گردید از کجا
کرد شد را بر شا آرمگاه
تا که آن باشد طاعت در حجاب
ظالم و دانا تدبیر و سبب
خاصه در طاعت بر و سر مر
پس میباید احاطه آیت خود
یعنی ارا که بود اصل شر
پس دنیا فادین چندی سکون
هست آنها یا که دوزخ یا بهشت
هر ارباب ستم و فعل کیش

کاتب وحی از بود هم شد روا
میکنم نازل رودی ان هفت
اندر آن سختی که شاد گله فوت
خس خود خارج کید اعی رها
غیر حق یعنی که چیزی ملوا
آمدید ایک تنها مومنان
در رسم سر یا برهت مفرد
که خود پاینده میدانید
که شارا در دشتان الجا
که حق از راه شرکت مصلحت
و دکان اندر شفاعت از بیان
در شکاف تا زهد از خاک سر
این یکت ارضع آن رسالت حق
یا ولد از طعه سریع از به هم
میوه ها از هر قبل آرد بیون
همچو طله و آدمی پاک دید
دو شیر او توبید التضا
تا ز روح رودن باشد بهاء
و فها را سال و به در اطلاق
هم سیر مهر و ماه و روز و شب
که رود هم چاره از کتب هم تیر
بهر قومیکه بداند از رشد
تا باشد از توفد بی خبر
در لحد پس باران سارد بیون
تاچه باشد هر کسی را سر و شت

وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُفْرَجُ مِنْهُ

و اوست کافر و فرستاد از آسمان آب را پس بیرون آورد و به آن درسی همه چیز را پس بیرون آورد و به آن سبز کرد و میآوردیم از آن

حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنْ النَّخْلِ مِنْ طَلْحِهَا قِوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَاءَتْ مِنْ آغَابٍ وَالتَّزَيْنُونَ وَالْأَرْمَانُ مَشْنَاهَا

دانه بر یکدیگر سوار و او در حتما از شکوختن خوشای در یک هم و بوسه ها از انکورها و در بون و امار شبهم

وَعَمِيدٌ مُنْتَشَاهُ انْظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعَى إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۝۱۱

و امشبهم مگر بشنوش چون بار ملورد و در سبب هر سیکه در آن آیه شاه است ادرازی گروهی که بیکرود و

جَمَلُوا لَهُ شُرَكَاءَ الْيَعْنِ وَخَلَقَهُمْ وَخَرَقُوا لَهُ بَنِينَ وَبَنَاتٍ بِعَمْرِ عِلْمٌ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا

گردانید ساز برای خدا اطراف جن را و آفرید آنها را و تراشید ساز برای او پسران و دختران بیون ناشی مرماست او و بر است از آنچه

يَصِفُونَ ۝۱۲ بَدِيعُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنَّى يَكُونُ لَهُ وَلَدٌ وَلَمْ تَكُنْ لَهُ صَاحِبَةٌ وَخَلَقَ كُلَّ

نستیمینه صحت آفرید آنها را و زمین است که باشد مراد از فرعی و باشد مراد از ذی و آفرید هم

شَيْءٍ وَهُوَ يَكُنْ شَيْءٍ عِلْمٌ ۝۱۳ وَلَكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ

چیز را و او به چیزی دانست است خدا پروردگار تان است خدای مکر او که آفرید کار هم مر است بی سر سید او را

وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ^{۱۱} وَإِنْ تَطْلُعْ أَكْثَرُ

وتما شد کلمه رب تو راستی و عدالت است و هیچ کس را در لغت او نیست و او شنوا و داناست و اگر طاعت کنی اکثر

مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ^{۱۲} إِنَّ

کسی را که در زمین است اگر از مسکن خود از راه خدا پیروی نکند مگر گمان را و بیست و شانزده مرتبه گمان حکم میکند و هرگز

رَبِّكَ هُوَ أَعْلَمُ مَنْ يَقْبَلُ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهَنْدِنِينَ ^{۱۳} فَكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ

پروردگار را و او ستاد ماری کسی که گم می شود از راه حق و او است دانای هدایت یگانا پس خوردن از آنچه یاد کرده شد نام خدا بر آن

إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ ^{۱۴} وَمَالَكُمْ إِلَّا مَا كَلَلُوا مِمَّا ذُكِّرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ قَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا

اگر هستید بایهش گروهی که ایمان دارید و شما را چه نیست مگر آنچه یاد کرده شد نام خدا بر آن و آنچه تفصیل داد برای شما

حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلَّا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَ أَكْثَرُ لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِمَا هُوَ عَلِيمٌ

آنچه حرام است بر شما مگر آنچه اضطرار شما را ببرد و بیشتر است تا گم شوند از راه حق و او داناست

بِالْمُتَّعِدِينَ ^{۱۵} وَ ذَرُوا ظَاهِرَ الْأَنْثَمِ وَ بَاطِنَهُ إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ الْأَقْمَ سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا

بمعدی کنندگان و رها کنید پیران گناه و دروغ را و هر کسی که پنهان کند گناه را روداشد که در اندام خود پنهان

يَقْتَرِفُونَ ^{۱۶} وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يَذْكُرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ

کند و میگردند و خوردن از آنچه یاد کرده شد نام خدا بر آن و شیاطین هر آینه سخن می شناسند و شیاطین را می بیند

إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوهُمْ وَإِنْ أَنْظَرْتَهُمْ أَنْتُمْ لَشُرْكُونِ ^{۱۷} أَوْ مِنْ كَثَرِ مِتْنًا فَاحْيَاةُ

نهال می شناسان و تا بگذرد که با شما را بپوشانند و اگر شما را بپوشانند و اگر شما را بپوشانند و اگر شما را بپوشانند

جَعَلْنَا لَهُ نُورًا تَمْشِي بِهِ فِي اللَّيْلِ كَمَنْ مَتَلَهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مَتَاهَا كَذَلِكَ رُتِنَ

از برای او نوری که راه می شناسد و در میان تاریکی چون کسی است که در تاریکی راه می شناسد و در میان تاریکی راه می شناسد

لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ^{۱۸} وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَاثِرَ مُجْرِمِيهَا لِنَعْلَمَ مَا يَكُونُ فِيهَا

از برای کافران آنچه می کردند و همچنین گردانیدیم در هر قریه را کثرت گناهکارانش تا بدانیم که در آن

وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ ^{۱۹}

و مکر میکنند مگر خودشان و نمی دانند

اوست آنکس که فرستاد از سبک	یا که از آرزای او روی زد	لا اله الا هو و اعز من	بهر کسی هست از هیچ العان
پس هم آوردیم بیرون مالدی	از سادات و از گاه از کل شی	هم بر ما ایم - زبنا ازان	دعاها رهم داشته حوشه سان
آوردیم از حل هم حرمان خان	و از شکوه و عتیه او بالمان	خوشهای متصل بر یکدیگر	که صلب از وی برد و ع شر
بنا داسکور و بیرون و امار	مشتبه بر یکدیگرشان رک و ابار	هم غیر مشتبه چسبی دگر	ن که مامد با هم بالار
یا هم مانند در شکل و عود	ن در وجه طعم و غیر وجود	نگارید آن سوا را در حوضت	چون در آید از شکوه حردوست
می مزی می منتقت با سوساست	حون و در حوش و در ساق هر کست	آغزها یعنی میان این دو حال	عری گیرید از شس و کمال
اندر این باشد شاهان بر نسق	بهر غمی که آورد ایمان بحق	هم بگرداند از زن نسق	مر خدا را رفقه با عطش
یعنی آن قومیکه گویند از ضلال	شر و خبیثانست و شیر از ضلال	از غلط گسند و از اهریمر	زان دو فاعل عابد و راهبر
غیر واحد نیست محسن فاعلی	شر بود محمول بران کرعنی	خلق را داد شریک حالتش	هر کسی که ست علی لایش

هر او فاند هم از ترهات
اوست کو ازو پید آرد چن
آن ولد خواند که محام نست
این خدا که جامع این وصفیات
پرسید آنکه میبوی بجات
در نیاید مر او را دیده ها
هم بذات خود لطف استوخیر
زان یکی بارگاه من و س حق
بس بود رازی که آن را یاورت
لک با او خیمه گرگونی بجات
لک با حق گرگوبه ست غیب
پس رسد مر مراند در هفت
بنگی صد بار اگر چه هست
یعنی آمد مر حال آشکار
مع آن یعنی بود راحه یوی
من رسولی که نگهان بر شا
هست نصرت اعتبار او علی شی
دشمن این بود که آن هر کد
پس بگردایم آنها راست
آنکه سبک که دارد باشد
نست این نطق از شر آموخته
خارجت از روح گفتار ای کلام
در بی آرو که رسوی تو وحی
رو بگردان از گروه مشرکی
این مانی لک با تکلیف بود
مر شا دشمن مدد از ملا
همچنان کارا سم از حالشان
امر این بسیار باشد گفتگو
ماه پندازیکه حرمت این سر
این گفت این بی نیت و طاعت است
و ز بی این شی قال گفتی
واچه از دنیا نایند اکتساب
پس چو برگردد بر پروردگار
رحمدا سوگند خوردیدی عهد
یا چو آنکه کرد حاری از حیر
زین قبیل آیات پس از بیان
خود چه چیر آنکه شارا کردمار
ما بگردایم ایشان را فواد
او کمال میبوسا شد پیش
بازشان هشتم برضوان حوش
ورگ میگفت با ایشان سخن
هر گره میباید ایشان را بیتی
یعنی الا آنکه خواهد کردگار
همچنانکه ای محمد در زمان
بخی از ایشان کینه ازبصری
چن کند اخبار بر بخی دانش

بی ز دانای بین و هم بخت
بی صبی این سوات وزین
نه کی کو طایف از وصف ن است
در پیش پروردگار او رشادت
ر برست مستحق از ماسوات
لک باید دیده ها را او حیا
ود لطافت مست هیچ او را حلیم
در امور خلق و یار و رفیق
کر بگوئی کوبد از وحشت سر
بک باید بدنه را حریم خدات
کوست صاحب را موهوم دایغ
لعلش ایسباص لمر مدد خت
بافزون روی کسی رو بپرست
من شاهان یک از پروردگار
بینه از خود مع مشی بی می
تا که ر اعمالان معمر حرا
یعنی از حال حلالی بی می
گیرد این حلیم از حرو پناز
نابنده این به ارفیق اخلاص
کاین کلام ارحم بود مر اسوا
بل بود شمی حق اهر و شه
داد آنکو دانش علم و مقام
گفت از پروردگارت و امرویی
رای ایشانرا بینی چون من
حق یکس تکلیف رحری نمود
آچه را حوائد او غیر خدا
کارا را در طر اعمالشان
کاملها از چو رو آراست او
حر نمود در فضاغ مقدر
لغت و بود و وحودش آست
بنتان آسایش ارباب موس
س بود دعا پرستار صواب
عهد ایشانرا حر از سر کار
حکایت ایشانرا گرایانی عهد
جشنهای آب موسی سر بر
ر سی آرد ایمان مشرکان
کاید آیت کر چو او کار ساز
ا بران آیات نازد اصدا
که خارده آن حاجت بود دین
تا که در سر گشتی ماند پیش
مردم گن آسان که خواهند آمد
در گوهی بر رسول پاک کشت
بهرشان ایمان علم استوار
مر تورا هست افزون دشمنان
وحی یعنی وسوسه دیگری
آچه زایشان باطلانست چن

اوست یک و برتر از آنکست صفت
از کما اوراست فرزند و ولد
آفریده است او را چیریکه هست
بست میبوی بیجری بر سزا
همچین است او هر چیزی وکیل
عتل یعنی سوی ذاتش لمر است
با و گویم چند معنی از لطیف
می توان گفت با وی رازها
همچنین با دوستی دلوا
رازها باشد که هر شی خجل
نشد هم در چنان آواز تو
در دنیا ها از ره بیوسکی
بر شا آمد علامت با پید
پس هر آنکس بدیش با آن ظر
وانکه او را میباید از دورش
هم ز حکمت می گردام ما
گرچه گوید اهل مکه بی ترس
کآن دوسه دودمان اهل روم
می سکیم ایشان سان آیات خود
بست کرد از ترش این خلق و دل
کی مشر را باشد این گفتار و سیر
هر عوامی را باشد اطلاع
پاشنود بر دین نوحه ای دود
ور خدا میخواست هرگز راند
ما بگردایم ایم ایج ای حلی
ما سزا تا هم نکوبد از عدا
ما دهر هر گروه آراسم
تا پیشم آن گروه ایمان رشت
فی و دعا را خدا از شکش
ون بود محسوس مر هر دیده
بی مثل از مال و حال آن
چون خدا ریت فرای عالم است
یعنی آنچه میبوسد از امور
همچو آیه که حق بر اما
یا پیو صالح کور آوردی ز سنگ
کو حراین بود که ایسا برحق
همچین نازد ایمان بر رسول
هم بدینسان چشماشانرا مورد
در رحمت ایمان یاورده چون
میرسانیم گر ما یک یک
هر ایشان ور که میگردیم جم
می نودند آنکه ایمان آورد
لک ایشان اکثری زین چهلند
ما بگردایم ناسان و یری
وحی الهی کلام است از خدا
آن سخنانی بسکند آراست

میبایند این چنین بی معرفت
بخت چون هرگز حوش دوسه
هم بود دانا بهر چیز از اذلت
آفریننده هر چیزی صبا
مر نگهان یعنی او را دوست
لک او را عتلا داشت رهنمایت
جوهر اخلاص است از بیو کف
که نکوتی هیچ با دمسازها
گر نکوتی از تو حوینه امر از
ماد از خود بگرداند کر بدل
هم بگرداند لطف او را تو
ار تو او را بیست هر گشتگی
کآن مد آیات حجت را کلب
پس خود کرده است حیل صر
هر او باشد زبان سکورش
این چنین آیات خود را با بنا
خواهد قرآن ویر تقیم دوس
اندر از ایشان کرده آیات و ظوم
هر دانا یان و ارباب خود
گفت هر شب آن ذک الحب
ما حای آنکه آموزد غیر
کاین سخن دارد دملوق امتناع
بست غیر از او خدائی در وجود
شرک نآوردندی ایشان را خدا
سوی ایشان نگهان یا وکیل
ر خدا و رحمت و طیان و فساد
آن عملها شان کم خود حواسیم
یک آمد هم موقع سر نوشت
داده رحمت خلاق نبش
بست عتلت هیچ از نگفته
تا حه باشد در حرا دبال آن
عالم آرا همچین بر آدم است
ادب و نیک آرمای یانه ظهور
داد چون احبای موسی بر ملا
فاته را از بهر غمش بیوسک
باشد از غولند نایب ر غرق
حق بر این دانست از هر بقول
در رسد کز رو دین کرد و کور
علقت نازد هم قوم حرون
بهر دعوت سوی ایشان از ملک
هر چه کاید نام او بر نطق و سم
چر که حق خواهد مر آرد رسد
و ز اراده و امر باری غافله
دشمنان از بهر مر یشیری
یا که حق یا باطل این باشد بجا
از اهل و فریبی غلصه

سورة الانعام

خواست و در ایشان پروردگار
تا بگرداند قلب آسمان
و در شا فرمان برید ایؤمنان
آنکه باشد مرجه آبا در خلال
بود از برهان بر او دادیم بر
هموار آنکس و ما به بر طاعت جمل
کافر ارا همین آراسته
سجده اصنام باشد حکم عالم
شرک اعظم این بود که مدرک
بگراست او هم بت و هم بت پرست
ز دمی آید که پند هر شیش
پس کسی با ذوالنظرش در زیر
انگشتند صدکه آشوب و جمل
چونکه گویش این صفت بود و ک
گوید این بت از دین بود و حق
شر خود بین باور کرد آن فعل شوم
گفت دای هر جا بای مشرک
ایقدر گفتیم هر امتیاز
آفریدیم ما در هر دمی
پنی آسان نافریدیم این چنین
مکرش با حق و خلقت آفرین

می نکردندی عداوت اکثر
که به بر آخر بود ایشان
زان شاطی موسوس در نهان
یا بگرو جمل و ضامن و وائل
تا بعد مریح و مائل را نیز
هم برون آینه زان بود بسول
گفت در دل آنچه غش آن خواسته
بر هر انکی گویست غش خام
نو گزین و گریز از شرک
بشکن او را هم کش چو آری هست
حوشن اذن که تازی اویش
کر باشی ست و بدل دوستی
که خود هم مثل ناسد هم عمل
علم را برهان نگار آید به چنگ
گر بیکرم عطف میشد ورق
شد غش سید میدان عوم
در زمانش سر بر سر سالکی
گفت باید حاب نصیر باد
از اکار برهان کاری
در دس مسکه ما از جرمین
برهان را باد دارد از طریق
مکر هر صاحب ملاحظ

پس تو نگذار آن گروه بیرون
واحدی پندد آرا هر خود
امر اختلال آنچه شد حرام
داده پس کردیم او را در ظهور
میرود با آن میان بر مصلی
آن چنان کایان قلب مؤمنان
میگند آنچه از عداوت بر صتم
خود پرستی زد اهل معرفت
غش دون را هر شا بای کش
صد هزاران راه دارد در غفون
چون رسی پشایش بر جای خود
بیکرش را با تو گویم دار علم
تا رسد کار او سدهای دوست
که و شکست خصومت علم نیست
منته میگشت مطلب بر عوام
ماهی را حله میکن زین غیاس
تو ز آیت لطف آرا خواسته
همان که بر همان هستند شش
هست نصیب اکار هر آن
طاقت شد کار ایشان منعی
مکر هر صاحب ملاحظان کی کنند
کی شود راجع رحیم سابق

واچه می نماند برهم از دروغ
و اینکه کس آن کسد انیرشد
پس شا باشید مشرک لا کلام
او ده اسلام و مخلوط علم نور
بر طریق راست بر امن و امن
باعت زینت بی تو هم می گمان
وین مرین نیست جز الجس هم
منازات اذیت برستی دوست
دست و پایش را بر با تیغ هوش
هر دم آید با و از راهی برون
گیری از وی سه و کالای خود
چون در آید از طریق دنو علم
برصبتها و فتن و چوسو مش
شان عالم حرکوت و علم نیست
پس بیا بود این تاروس در کلام
کر که باشی که دان و ده شاس
لک یاد از فهم منی ممانه
در زمین مکه ادر دین و کش
کافیه ایشان بطل از برهان
رفساد و مکر و طعم و گرمی
لک شامی سست از بد پسند

وَ إِذَا جَاءَتْهُمْ آيَةٌ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ حَتَّى نُؤْتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ رُسُلُ اللَّهِ أَفَلَمْ يَعْلَمُوا حَيْثُ يَجْعَلُ رُسُلَهُ

و چون آید ایشانرا آیی گوید هرگز نرویم تا آنکه ندهیم مایه رسولان خدا را تا راست که کلام بر دهنده را تا

سَيُصِيبُ الَّذِينَ أَجْرَمُوا صَغَارٌ عَذَابٌ شَدِيدٌ لِّمَا كَانُوا يَمْكُرُونَ ۱۲۵ فَمَنْ يَرْدُ اللَّهَ

زود باشد که رسد آتارا ککند کرد سواری رد خدا و صای ست بسبب و دشمنی که مکر میکرد پس کبک بخواهد خدا

أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يَرْدُ أَنْ يُفِضْلَهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَمِيمًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْنَعُ

کراه بیاورد و میکشاید سوار از برای اسلام و کسی که بخواهد که اسلار اندازد او را میگرداند استوار است سوار کویا لا میورد

فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ۱۲۶ وَ هَذَا صِرَاطٌ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ

در آسمان همین میگرداند خدا صراط را بر آنکه نمیگردد و اینست راهی و در گذار تو که راست است حقیقت

قَضَلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ۱۲۷ لَّهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَلِيُّهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۱۲۸

تصیل دادیم ایشانرا برای گروهی که تذکره میگیرد امرای ایشانست برای سلامت و زیر و درگاهشان و او را اول ایشان است آنچه میدکد میکند

وَ يَوْمَ يَبْسُطُهِمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الَّذِينَ قَدِ اسْتَكْبَرْتُمْ مِنَ الْإِنْسِ وَ قَالَ أَوْلِيَائِهِمْ مِنْ الْأَنْسِ

و روزی که بشکستند همه ای گروه جن بشتند و گردانید از آسمان و گفتند دوستانشان از آدمیان

رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَ بَلَّغْنَا آجَلَنَا الَّذِي أَجَلْتَ لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوًى لَكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلَّا

پروردگار ما بر خود را شده بعضی از ما بر بعضی و رسیدیم با جملگان که تنین کردی از برای ما گفت آتش مسکن شلست ما و دایم در آن مکر

مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ۝١٣ وَكَذَلِكَ نُوَوِّدُ بِالْقَاطِلِينَ بَعْضًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۝١٤

آنچه خواست خدا مژ سیاه پروردگار تو درست کردار داشت و همچنین صاحب اخبار مگر دایم بر حق از سبکواران او بر حق سبب آنچه هست که کتب مگر دید

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُزِيدُونَكُمْ إِقْلَاءً

ای گروه جن واسی آیاباند شمارا رسولانی حدارشما که میخواند مرشما آیههای مرا و بعد بشمار از رو سین

يَوْمَكُمْ هَذَا قَالُوا سَهَدْنَا عَلَى أَنْفُسِنَا وَغَرَّبْنَاهُ الدُّنْيَا وَشَهِدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ

دور تان ابرو د كمند گواهي داندېر حود همان وېرې د ادا پر اردگان دوا وگواهي داندېر خود همان كې اېشان

كَانُوا كَافِرِينَ ۚ^{١٣١} ذَلِكَ أَنْ لَمْ يَكُنْ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ ۚ^{١٣٢} وَلِكُلِّ

بود کافران آن اناجست که است ورود کارشعلای اسماعیل فریهار است و اعلتاش باشد «علائ وزیرای هریک

تَدْرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا وَ مَا رَبُّكَ بِغَائِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ ^{١٣} وَ رَبُّكَ الْغَنِيُّ ذُو الرَّحْمَةِ إِنْ يَشَأْ

مراقبتی است. اگر آنچه کرده و ببیند، ورود گارت غافل از آنچه میکند و ورود گارت بسیار صاحب رحمت است اگر خواهد

يَذْهَبُكُمْ وَتَسْتَخْلِفُ مِنْ بَعْدِكُمْ مَا نَشَاءُ كَمَا أَنشَأَكُم مِّن ذُرِّيَّةٍ قَوْمٍ آخَرِينَ ۚ إِنَّ مَا

میردشمارا وحاش، میگردادارشدشما آچمرا حواهد همچنانک بدیدآوردشماراز فردان حمی دیگر بدستیکه آچه

تُوعَدُونَ لَآتٍ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ^{١٧٥} قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ فَسَوْفَ

و بعد که دشمنه! پسر آیه آمده است و ببید شاه امر کند که آن نگو ای فرخس کار کند و رفتی و امانی خود بدست که می عمل کرده ام پس رودادش

تَعْمَلُونَ^{١٣٦} مِّنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُغْنِيهِمُ الظَّالِمُونَ^{١٣٧} وَحَسَبُوا لِلَّهِ مِمَّا كَرَرُوا مِنْ

گندام سرکه کا معاشد مر اور اعانت آسرای طر سحر سحر نشو و گردیدار بر ای حدار آجہ آند ار

الْحَرِّ وَالْأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلَّهِ بِرِيعِهِمْ وَ هَذَا لَشُرَّكَاءِ نَا فَمَا كَانِ لَشُرَّكَائِهِمْ فَلَا

و شتر و گاو و کوسه و بهره پس که مداین در ای خدا سبکمان فاسدشان و ان در ای اماران است پس آنچه باشد از رای اماران نشان پس

يَصِلُ إِلَى اللَّهِ وَمَا كَانَ لِلَّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ^{١٣٤} وَكَذَلِكَ زَيْنُ

نمبرسد و آنچه انداز برای خدا پس آید رسد مال را نشان ماست آنچه حکم میکند و هم پس آید نشان داند

لَكثِيرٍ مِّنَ الشُّرَكَائِ قَاتِلِ أَوْلَادِهِمْ شُرَكَاءَهُمْ يُرْدُوهُمْ وَلِلنَّاسِ عَلَيْهِمْ ذَنْبٌ وَلَوْ أَنَّ

از برای ساری از مشرکان لشیر اولادشمار اماراتشان باطل سازد اشام او را ملحق کند دادیم ایشان دشارم او اگر چه اسم خود

اللَّهُ مَا قِيلَهُ قَدَرَهُ، مَا قَدَرْتَنِي ۖ قَالَ هُمْ أَعْلَمُ بِحَدِّ لَا يَفْقَهُمُ الْآمَةَ

تکرار آریس و اگدا را اشاراً چپیده مهرورغ و گفتند این شتر و گاؤ کو سفند کشنی است کحر است میغور دانهار امگر کیسه

نَسَاءَ دَعَمَهُمْ وَانْعَامٌ حَمَتِ ظُهُورُهُمْ وَانْعَامٌ لَّيْذُ كُرُوفٍ اِنَّمِ اللّٰهُ عَلِيمًا فَتَرَاءَ عَلَيْهِ سَخِرَ لَهُمْ

بجوابم بگفت: فاسدشان و شتر و گاو و کوفت که مرا در آن بمشقت نهادن و شر و گاو و کوفت که یاد میکند این اخبار را بر آنها دروغ بستی را روز و بادش که

بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ. ١٢ وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الْأَنْثَاءِ خَالِصَةٌ إِلَّا ذُكُورٌ نَاوِعٌ مَعَهُمْ عَلَىٰ آبْوَاةٍ

خداوند ایشان را بسبب بودنش از امر دموگگند آنچنان شکم
این شتر و گاو و کوسفداست خالص از برای مردان است و حرامات بر جتهای ما

وَاِنْ يَكُنْ مِثَّةَ نَهْمٍ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ وَصَفَهُمْ اِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ۱۱۱ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ

و اگر باشد مردار پس ایشان در آن انداخت زود باشد خرام عذاب را و صفشان را و هر که او حکیم دانست

تَقْتُلُوا اَوْلَادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ حَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللّٰهُ اِفْتَزَّاءً عَلٰى اللّٰهِ قَدْ ضَلُّوا وَاٰسَافًا

کشند اولادش را بکفری بی دانش و حرام گردانند آنچه روزی گردان خدا را و از حق و ستر جدا شوند و بی گمانی و

تَكُنُوا مُهْتَدِينَ ۱۱۲

مودد هدایت یابکان

مثل آنچه داده شد بر ایما
در رسالت خاص گرداد ورا
که بکفر ایشان شده از بهرمان
از عدا و بد دل با مؤمنان
هم بر اسلش گناید باب دل
که گشایش را در او بود زمان
سوی گردون راستان آن سخن
تا شود برهان حری در حال
معیاید او ترا بی شک مدد
بست دروی احواح واضطرار
وز مکاره رد حق گشاه است
آپیه کرد از عمل هم یار و چون
داده این داند با عقل و فهم
بر شیا باشد قانع در بیان
زین گره بودیم رخور داره
که مقرر کرده بودی هر ما
آپیه طاعت کرده اند و اندی
هم حال اس و وضع حق علم
از مصلی و مد مصلی بی حساب
سویان ساند مسلط بر شان
خامعرف مالوک از رشت و خوب
بر شیا گردد مسلط هر یاید
مندان دادند از حشر و حساب
هسبان بر حقش از مغلاف
یادشان آورد هول روز حشر
دلان این لم یکن زانک بحاست
سویان ما وقت پیشبر و حق
ه هلاک ادا مل ده با اهل شهر
از قاتل اهل حیر و اهل شر
عصر رحمت اسراو بر صامت است
او شیا را پی آسان کورد
طاهر از ذریه قومی دگر
میکد بحس ترجم در عود
در فراد از قادر مطلق ه اید
آن عمل آید بکر از مستان
بعت و قاتل از بعد پروردگار

از حد گوید آرم از پیش
بر رسالت تاجی غنی در خواست
بلست که خواهد عقل و قلب مطمئن
هم صدایی سخت زان کر و روا
که عاید ده مر او را بر هدی
پس بگرداد هم از ایشان رو
که رود خواهد تو گویی بر سیا
رحس پیی است و روح دو تو
حق که او را مدد در انقیاس
بر تو ابواب هدایت سد شود
پند ما گیرد بروی غایب و علم
از حوالت وز صلیب دمان
زاس و من گردد در موقف همه
بر قد استکثرت همی حشیر
که فرماش باشد از ایا و سر
بر مراد خود مدعی بحس
اغراض است این را آنچه گفته
مر که خواهد حصول آنچه خواست
ما مسلط میس را سلازم هم
هر شان افشار را ساد امیر
هم چرا باشد شدید صریح
آن مدان افزه ز شلعتاه دان
بر شیا آیا حق نامه وصل
بود دین روز مهول و دین قیام
کرده بد کز فشان بد پیروی
که بدند از کافران بد پند
زان ستمها که نمایند آشکار
از ده تبلیغ و احکام و کلام
هر کسی را در عملها و رتبهات
از عبادت علی خلقان جمله بار
ف که خواهد قضی از تکبیلان
بر شیا بد از شیا اندر زمین
پس بود حق بر شیا بی احتیاج
و عهد بخلافه مشهود آمد بین
بر شیا ممکن بود اندر مکان
در شکایتی و در ترویج دین

نود باشد پس که نادید بار
زانکه طالب دست هرگز دستگار
پس از اتمام و حث آن اهلان
می بگفتند ایست - محترما
وانکه باشد مرصدا را بهره او
حق بود پس توانگر درسیج
حکم ایشان سهام و قسمت است
قتل و زودانرا در عمل
میسودد آنچه در مقصوران
یا که بر تحریک مد به چلغان
یا که دیوان یا که غدا حرم
وز خدا میخواست این فعل خبیث
گفتی این اتمام و حث او اختیار
شرح آن نگفتند احد مانده
هم رای اتمام می شود یاد
هم نگفتند آنچه باشد در وطن
زده گزاشد و گرمه است یک
حق حکیم اندر امور و عفت است
بی زلفی پس آن ارجل بود
پایه از ترس اسیری در سب
مستقل و فتنل مصلح و حال
زوجه سبب افرا رحت و رحل

آنکه هست او را در خون پیاز
فلس ماگلیا پدید آید نخل
هره دانی بر خدا و بر پیل
وین بود حق شریکل اوحد
بر شریکل میزد می گفتگو
حاجش بود قبل خلق هیچ
کی خدا را باخلاق شرکت است
آن شریکشان که دیود و دعل
دخترارا دمه اندر گورشان
طفل خود کشیدی از هر بیان
داشتندی بازبان را آن ستم
کی میگردی لغوی لبس
نبر ما باشد حرام و ناگوار
سب بر تکرار شرح قائم
اسم حق را در مقب اعتد
حار پایش را حوض آزمون
مردون باشد دراکثر شریک
آنکه ابراهیم و رحمت است
قتل فرزندان بر اشل سهل بود
فتلو طروت در حوضای دوعرب
وای صهیان را هاین غریب و کهن
کم شد و گریهشان شد سهیل

داد حتی ی سرای آب و گل
می نگذاشتند از پیر خدا
دعشان بود اینکه تا بدهد سهم
آن صبی که شریکارا بود
لاخره پیر شریکل بیکسر
وین شریکایکه ارجو بود سبک
همچنین آراسته دیو لبین
قل اولاد است قصدا آنکه سهل
مختش دختر روا میداشتند
بود سبب خود این صلح
تا مرد از دلعن زاسل شوم
پس برایشانرا حال خود گمار
کی بختند هم عاید خود اوان
چاریان را حرامست از سوار
سبش دادند بر حق ز امرا
حالی است و غایب بر دربارها
رود اشل را دمه پادش حق
در وین مایه و کم کرده ده
دخترارا سعی اهراب او عور
یا ترس آنکه بایشان حیل
ساختند آرا حرام از باروا
هم نباشد آن گروه ارمهتین

آخر نیکو و حال مستل
آچه را او آورده است از صفا
بر خدا و بر شریکل بی زهم
پس نخواهد رسد هرگز رسد
هره بر مداشتند اما حاضر
پس صفه و قبیرو دست تنگ
بر کنیزی از گروه مشرکی
دخترارا می بکشندی ز جهل
هرغوش آن يك مینداشتند
امر اهراب او شرب و اروضع
دیشان پوشد بر لس رسوم
راچه سبب اهری بر گردگل
جرکه ماحولهم و همی ارجان
کس شود یا بر چه برشت طر
رود یابند از دوه خود چرا
هم محرم پیر اروج و سا
وصف کرد آنچه رکب آن برق
آنکه فرزندان بکشند از سه
رسمه مکرده بر با حق مکور
داد وقت شوهر از هر چیز طر
که برایشان کرده در روزی خدا
امر آتی صواب و راه دین

وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَ جَنَّاتٍ مَّعْرُوشَاتٍ وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ مُخْتَلِفًا أَكْثُلُهُ وَالزَّيْتُونَ

و اوست که پدید آورد باغها را بردارست اداستنها و غیر بردارست اداستنها و درخت شمر را او بکشت را مدخلش خوردن او و زیتون

وَالرَّמَانَ مُنْشَأَهَا وَغَيْرِ مُنْشَأَهَا كُلُّوْا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا

و امار را ششم و ناشهم خوردن از ثمرش چون دردمد و همی بکشد را درورد و پیش و ابراهیم یکد

إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ۝۱۳۰ وَ مِنَ الْإِنْعَامِ حَمُولَةٌ وَ قَرَشًا كُلُّوْا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ وَلَا تَقْتُلُوا

در سبکه او دوست و عباد را سراف کند گار او او شرو و کاو و کوسف در بار و غرضی خوردن آچه و زوری کرد بشرا حیا و بی روی مکی

مُحَلِّوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ۝۱۳۱ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ مِنَ الصَّائِغَاتَيْنِ وَمِنَ الْعَمَرَائِثِ

کاهای سلطان را در سبکه او و شرا و غشی آشکار است هشت خت از مش دو و از کوفته ربه

قُلْ مَالِدَ كَرِيْنٍ حَرَمٌ أَمْ الْأَنْثَيْنِ أَمْ أَسْتَمَلْتُ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأَنْثَيْنِ نَبْثُونِي يَعْلَمُ إِنْ كُنْتُمْ

بگو آما آن دور را حرام کرداید یا آن دو مادر یا آنچرا متل باشد بر او و رحای آن دو طاهر و همی در دانش اگر سبید

صَادِقِينَ ۝۱۳۲ وَ مِنَ الْإِبِلِ اثْنَيْنِ وَ مِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ قُلْ مَالِدَ كَرِيْنٍ حَرَمٌ أَمْ الْأَنْثَيْنِ أَمْ

و است و یان و از تر دو و از کلو دو بگو آیا آن دور را حرام کردند یا دو مادر یا آنچرا

أَسْتَمَلْتُ عَلَيْهِ أَرْحَامُ الْأَنْثَيْنِ أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِنْ تَوَصَّيْتُكُمْ اللَّهُ بِهَذَا أَقْنِ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى

مستل باشد بر آن رحای دو مادر آید و بد حاضران چون دوست کرد بشرا و این پس کیست متکار و آنکه بت

سورة الانعام

عَلَى اللَّهِ كَذِبًا لِيُفْلِلَ الَّذِينَ النَّاسَ بَشِيرٍ عَلَّمَ أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ١١ قُلْ لَا آئِدُ فِيمَا

بر خدا بدو رانگراهم که مردم را بپوشانم بدست که خدا را بداند کرده ستم کاروارا بگو می یابم در آنچه

أَوْحَى إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَائِفٍ مِّنْهُمْ إِلَّا أَنْ يَكُونُ رَحِيمَةً أَوْ دَمًا مَّفْضُوحًا أُولَئِكَ خِزْيَةُ قَائِلِهِ

و می که در پیش من حرام شده بر گروهی که می شود آزار می رسد مگر در آنچه که می رسد یا خون ریخته یا گوشت خوک پس بدست که

رَجَسُ أَوْ فِسْقًا أَوْ قِلَافًا لِّمَنَافِعِهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادَ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ١٢ وَعَلَى

آن پلداست یافتنی که پاک شده از برای غیر خدا یا آن کی که مضطر شد غیر باغی و نه سزاوارست که بدست که در روزگار تو آمده مهر راست و بر

الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفُرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالنَّمْرِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ

آنان که یهود شدند حرام کردیم هر صاحب پایی را و از گاو و گوسفند حرام کردیم در ایشان چربی های امورا مگر آنچه را داشت

فَلَهُنَّهَا أَوْ الْغَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِظِلْمٍ ذَلِكَ جَزَاءُكُمْ يَتَّبِعُهُمْ أَنَا لَمُصَدِّقُونَ ١٣ فَإِنْ كَذَّبُوكَ

پس نهانشان یارودها یا آنچه آید باشد استخوان آن حرام اندیشا سبب طاعتان و بدست که علم آید از اسگوا می پس اگر کذب کردی

قُلْ رَبِّكُمْ ذُرِّيَّتِي وَرَحِمَةً وَاسِمَةً وَلَا يَرُدُّ بَأْسَهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ١٤ سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا

پس بگو پروردگار شما صاحب رحمت و سبب است و بر داشته است و بر داشته از گروه گناه کاران رود باشد که گویند آن که شرک آورده

لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاءَنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ كَذَبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ خَتَمَ

که اگر خواسته بود خدا شرک می آوردیم یا و پدر ما را و حرام کردیم هیچ چرا همچوین کذب کرد آنان که بودند پیش از ایشان تا

ذُفُّوا بَأْسًا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَوْلَا أَنْ تَقُولَ الْآلُفُنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ ١٥

چند دفعه بپایان ما را نکو آید بدست شما هیچ علمی پس بیرون آرید از برای ما بدوی می کشد مگر گناه را و بدست که آید که گناه کاران

أَوَسْتَ تَأْكُلُ مِنْ عِلْمِهِمْ أَوْ دَرَسْتَ مِنْ عِلْمِهِمْ أَوْ دَرَسْتَ مِنْ عِلْمِهِمْ أَوْ دَرَسْتَ مِنْ عِلْمِهِمْ أَوْ دَرَسْتَ مِنْ عِلْمِهِمْ

آیا که خوردی از علم آن ها نشوید یا که داری از علم آن ها نشوید یا که داری از علم آن ها نشوید یا که داری از علم آن ها نشوید

أَوْ دَرَسْتَ مِنْ عِلْمِهِمْ أَوْ دَرَسْتَ مِنْ عِلْمِهِمْ أَوْ دَرَسْتَ مِنْ عِلْمِهِمْ أَوْ دَرَسْتَ مِنْ عِلْمِهِمْ أَوْ دَرَسْتَ مِنْ عِلْمِهِمْ

یا که داری از علم آن ها نشوید یا که داری از علم آن ها نشوید یا که داری از علم آن ها نشوید یا که داری از علم آن ها نشوید

أَوْ دَرَسْتَ مِنْ عِلْمِهِمْ أَوْ دَرَسْتَ مِنْ عِلْمِهِمْ أَوْ دَرَسْتَ مِنْ عِلْمِهِمْ أَوْ دَرَسْتَ مِنْ عِلْمِهِمْ أَوْ دَرَسْتَ مِنْ عِلْمِهِمْ

یا که داری از علم آن ها نشوید یا که داری از علم آن ها نشوید یا که داری از علم آن ها نشوید یا که داری از علم آن ها نشوید

أَوْ دَرَسْتَ مِنْ عِلْمِهِمْ أَوْ دَرَسْتَ مِنْ عِلْمِهِمْ أَوْ دَرَسْتَ مِنْ عِلْمِهِمْ أَوْ دَرَسْتَ مِنْ عِلْمِهِمْ أَوْ دَرَسْتَ مِنْ عِلْمِهِمْ

یا که داری از علم آن ها نشوید یا که داری از علم آن ها نشوید یا که داری از علم آن ها نشوید یا که داری از علم آن ها نشوید

أَوْ دَرَسْتَ مِنْ عِلْمِهِمْ أَوْ دَرَسْتَ مِنْ عِلْمِهِمْ أَوْ دَرَسْتَ مِنْ عِلْمِهِمْ أَوْ دَرَسْتَ مِنْ عِلْمِهِمْ أَوْ دَرَسْتَ مِنْ عِلْمِهِمْ

ورک اینها باشد از کشف و شود آمد از روی ترس رسول گفت او تفریم آنها مائل است کیت طالتر از اسکی کاترا راه سباید خدا بر طالین کو عیام قرآن و اچه وحی پاک لم خوک کان باشد بید وقت ذبش غیر حق آوار ما می اردد اکل بیت مصطراست اسکل آن باشد و قرو عری هم ر آجا که پیود از الم هم زگلوو گوسفند از هر کدام آچان برشت و بهیول مصلحت است او بود بر منی و آواز سکلام هست این تحریم دهر دورشان هچین گوید از سبیل بیل حتمال کرد دلی استم حرام نمک صیل عی باشد بر صعد بر قنبران چوکه مرفند نکی حق ضعی آشی اموحه این بود آثار لغزش بر قنبر از بی اطمان آن بار از شیا ملو از اطمان گفت از صافان پس ایشان گو بود رب شیا باس او هرگز نخواهد گشت رد کرد خدا معصوات ما و آله ما این سخن جرات و شریعت سرس با که تکلیفی کند در صورتی هچنانکه سی در تکذیب تو آنکاسکه بوده و ایشان بیشتر گو ر ایشان هچ در رد شیا پس میا طاهر کید آرا کنون نیستند الا که گوید اقری نیست مایل که در تعبیر من می نیذارم که دارد حاصلی

می گویند آن مکلف خود که بود عرفین مالک و پروهی قول از خدا و شهود کاملست مدد اضرحل و حرمت رفتند که ر او مدد کنی آچان شد بین چیزی حرام و ابروی می یا بستی باشد از چیزی بید بلز پر داورد آن خود ساز ها قدر حاجت و اسود چون در خواست ل که از روی ستم یا لنی ذی طفر زدید ستم ما حرام شصتال کردیم ر ایشان حرام یا ر انا طرح از نهی حق است جری اسامت هم می حرام هچین پادش طلم و سوزشان پادشاهان و اسرائیلیان نهر ایشان آچه شد ذکرش تیم هر زمانی هم وقت عدل و داد وان سب بر هر حق شد بدو ک که شود ز اومد حیم ابرو حه تا بلش بر قنبران ستم گیر مع لغتها ستم اهر حرا در حلال و در حرام از هر شان رجش واسع مشکل ملوی از گروه هرمان در ضل بد شرک ما و درم هرگز بر خدا گشت مذكور از که داری دوطر که مباد بست او را قهری میکند این قوم ر مکر از عو کرده کذب از رسولون بستر هست آیا امر ملوی بها زد حجت آورد آرا برون هم دروغی س هویا ر خدا اهراضی کسی باید در سخن ایکه آید در تحمیل ملکی ابتدر دان هچ اگر با ملوک

کرده کی یشری آرا حرام گفت کردی تو حلال اهر ستم آچه کردند آن پسر هان حرام مردمان را تا بناید گره او مشرکان گفند امام از حرام ر غورمه که خورد زان طعمهم یعنی از حوان پاک را میان پس اگر بیچاره را شد ضرور تا شود سه دمن وان ف رداد پس بود پرو دنگلر آمر دنگلر یعنی از هر حاور کاسرطهور شصتال به دیوست او نشان عطف باشد یا حوا می شوم آچه یا اسلطان آبیته هچین قل امیا و اکل را از قنبران منع کرده از غرور این ملشد حکم عل ایشان بایست ورکه هم باشد خرای آن عمل چوکه درویش انقی سوزددنلی هر اشان کرد آن اشیا حرام گفت حق کردید چون منع اهل حال با هم باشد یکسان در خوش پس بناید از که تکلیب بود که دهد مهلت شهر را در طلب زود باشد کمر طریق اضطرر هم نمکریم چیزی را حرام کی عی مشقور ر عاضری یا شود او را در امان میب که مکروه مع ملرا از هم تا چندند آن صداسکه سزا که بدین آورد رهال صرح پیروی اهر مثال خوشن کز کوم شرح طن ر اهل عوش زین گفتیم کو باید در حال جای خود در رد ارباب غول بست از طنت شر دوسلکی

یا مرمعن کی شد از غلی تیم آچه کردند آن پسر هان حرام می نمکرد آن حرم بر الم ی زلم و داشتی دو جنتو نیست بر کسی حرام آنکه دهم حرکت باشد سه یا مسخوح دم کشته باشندش بستی حلالان هر حفظ جان خود دانستند و وان بود بر غیر بلغ و غیر عا هه و حیم و مهربان بر بست خوار با غشش از سماع و از طبور حرکت حیمه بود ر پشتنان شد حرام اهری را شان دروسه ر حرام است ایبه ایگشته خوردن اموال مردم ر حیا اکل لیم و شمع آن حله بطور نهی شرعی از بی پادش نیست هست آن هم فصل دیگر در حل آتش اماند نکشت و حاصلش تا که گردد سهل تر کار عوام آن قنبران را شد آتش اصصال هم بعد بر حلتان حق پرورش دایه کردیم بر توحی اهر حدود بست در امهاتش اهل اعطاف مشرکان گوید حد از اضطرار شرک و تفریم است یعنی زوافام میکند جبر از بدش فازی پس باو گوید چرا کردی چنین هچ از تفریم و شرک آن ذوالکرم بود در مکذیب ایشانرا نما ر کلام خویش وان باشد صحیح مشرکانیست فیرا زوهم و طن سر اصولی ستم آید در غروش آنکه دیواست از بساط اهل حال لازم و واجب بود علم اصول

قُلْ قَلِيلٌ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ قَلَوْ شَاءَ لَهْدَكُمْ أَجْمَعِينَ ۱۰۱ قُلْ هَلْمْ شُهَدَاءُ كُمُ الَّذِينَ يَشْهَدُونَ أَنَّ اللَّهَ

بگوین مر خدا راست است الف حق دل نمایس اگر خواست بودند اهر آیه حدایت کردم و دشوار هم گویا و ر اها را آنکه گواهی میدهند که خدا

حَرَّمَ هَذَا فَإِنْ شَهِدُوا فَلَا تَشْهَدُ مَعَهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ كَذَبُوا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ

حرام کرد این را پس اگر شهادت داد پس گواهی مدهایشان و پیروی میکن خواهشای آارا کتکبید دعا بتهای مارا و آنها که نیکرود

بِالْآخِرَةِ وَهُمْ يَرْجِعُ بِلِقَائِهِمْ يُدَلُّونَ ۱۰۲ قُلْ تَمَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبِّي كُنتُمُ عَلَيْهِمْ آلَا تُشْرِكُوا

با عترت و ایشان پیرو دگوشان را بر یکند تا را بگو یایید بنوام آچه حرام کرد پیرو دنگلر کان برشا کشر یل صلازی

سورة الانعام

بِهِ شَيْئًا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ أَمَلَقٍ نَحْنُ نَرِزُقُكُمْ وَأَبَائَهُمْ وَلَا تَقْرَبُوا

ماروزی میبیم شهر اویاتارا و پرامون مگرد

الْقَوَاعِصَ مَا قُلَّهَا وَمَا بَظَنَ وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ دِلْكُمْ وَصَصِّكُمْ

کارهای بد را آنچه نامر باشد از آن بپرهیزد و آنچه نیک باشد خدا مگر حق آن وصیت کرده باشد

لَكُمْ تَقُولُونَ ۚ وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ ۚ وَأَوْفُوا-

آن باشد که شجره‌ای بدستش ویرامون مگردید مال بدردا مگر تاجه آن بهتراست تا رسد خونش و سادهدند

الْكَيْلِ وَالْمِيزَانِ بِالْقِسْطِ لَأَنْكَفَ نَفْسًا إِلَّا وُسْهًا وَ إِذَا قُلْتُمْ فَاعْبُدُوا وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ وَ

نکب و راور و اعدا تکب می دانکر ضرر شافش و چون گوید بی صداک کیندا کر چه باشد صاحب فرات و

بِعَهْدِ اللَّهِ أَوْفُوا ذِكْرَكُمْ وَصَسِّكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَذْكُرُونَ ۝۱۰۷ وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ

مهد خدا وفا کند: ان که وصت کرد بشمار اندک بشمار بد گردد
و آنکه ای راهب دست راحت پس بی روی کید

وَلَا تَتَّبِعُوا السَّيْلِ فَفَتَرَوْكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذُِكِّرْكُمْ وَصَّيْكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ١٠٠ ثُمَّ آتَيْنَا مُوسَىٰ

راوی: مجری مکسر اہارا سرحد اکر دالشیل الی راہش اہست کے وحدت دیشیل آنا تاشد کشاہ ہر د یس دایم موسی را

لِكُتَابٍ تَامًا عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ وَتَفْصِيلاً لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّعَلَّهُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ

کتاب بر ای‌تایم بر کسکه
خوبه کرد ورم ای‌تصدا م‌ره
حیردا ورم ای‌هدات ورحمت
باشد که اشان بقادر وردگارشان

يُؤْمِنُونَ ^{١٥٦} وَ هَذَا كِتَابُ آتِ لِلَّهِ مُبَارَكٌ فَاسْمُوهُ وَأَتُوا لَكُمْ تَرْتِيمًا ^{١٥٧} أَلَمْ تَعْلَمُوا إِنَّمَا آتَى

میرزا محمد علی خان و میرزا حسن خان در این زمان که در کربلا بودند، به واسطهٔ آنکه در آنجا باقی ماندند، از طرف اعدای خود مورد تندی قرار گرفتند.

نَكُنْتُ عَلَيْهِ طَائِفَتٌ مِنْ قُلُنَا وَ إِنْ كُنَّا عَنْ دَرَسِهِمْ لَمَّا فَلَاحَ ١٥٤ أَوَّلَهُ لَمْ أَنَا أَتَزَلَّ عَلَيْهِ

کتابخانه عمومی و اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

الْكِتَابُ لَكُمْ أَهْدَىٰ مِنْهُمْ

کمال هر آيه و ديم هدايت يافتن از ايشان

و خدا بالغ بود پس حجتش ، عقل عاجز ماند اندر حجتش ؛ بش آن حجت دلایل باطل است قاضی حای علی کس باقالتی است

س پیش و در حور شد اندک | شمع مآرد تا چه جای کریمکی | حق بی اثبات قول مستطاب | جلیش روشن تراءت اوراق

س. چاروا خواست ترور افروخت
م. چاروا خود راه افروختند
د. معنی بقا و حیات
ز. خاص همچنان کاشان و صابر

م. که گاه اندازد
د. که خدا کرده چاره از دست
ز. آینه امامت و جبرئیل است و که
س. چار و آن گاه ادا شا

س. بابت از گواهی مشربک || هر صدق منطقی خود جیب | در گواهی پس تو ما اینتن ماش | کی من هر چه دارم اعانتش

شوی تسلیم در گرفتارشان گشته اندر گوهی بلرزان
 طش کن امریکه عجب آلوده است وان-جی هاشان کبیر مهوداست

• بهتدید رایج روی
• بر اهواء ایشان پندوی
• ای خلق! حیل از غلبه علم
• که از علم است و کار علم

س بود کادم هوای من خویش / منصب خود سازدم مهدی و کیش / زده او غلت پیچزی و احتار / رک آئی باشد پس اورا ماگوار

باید ای که تا من نام خواهم آنچه الحق شایسته مرا در کتاب ای آیه الحق درشت تا دوازده دیکر ابعاد

[illegible]

کشد اولاد خود را داماح : تا کبند بو قزو درویشی علاج : آچماقک رشپرونی دهم : هم راشان رلق و نیزونی دهم

پس چرا برقل با حق مرتکب
ز دمی آن کافر استعلاست
آن برزگن عرب افش خفا
باید این مردوسی و جد است
بالقلم آمد قلم به ما قاص
حاصل این کریمه می گشتند
شد وصیت بر مکه پاری آن
حط آن نایت از روی تمیز
کفل را دای چنانند و نام
و ده کرد و ش و کم در کله
بست تکلف اعی ابراشد سهو
کس نگاری پنی از افکار بود
چون سحر گوید پس گوید است
قول تو باید دو صدی و صحیح
گر شود معلوم کاین بلد شمس
پس شهادت بر خلاف حق دعی
بر شهادت ما که خای آنکه
این شا را شد و صهای او
سکم عاشر رشا حوام بیان
پس کید آرد طاعت پیروی
کان شا را افکنده در مره
هست این احکام عقی سرسر
دین باشد هر مراثت تمام
هردی که عقل روی حاکم است
همچین هرقل یکی است است
عقل بر وحده حق باشد دلیل
ماشا را چشبی دور است
لازم سکمی که آن زایل شد
هر زمان پس آمد از حق باقی
بیت پنی امر ادوار کمال
آهم از بی خفت بی رصل
حسی از ادن گشت قائد همچو غلب
ور رسد دعی بالآت شس
ضو ما هم هست امر آدمی
همو گوری یا که گکی یا کری
ما تأیید آن مرضیا را علاج
عقل که کامل بود خود ده است
عقل در ماض بود اثبات را
راه یابد هر صراط مستقیم
سابقاً از هر روش بر اما
هم کرمانها و ست ما تمام
بر بان هر چه در دین آن نگار
شاید ایشان رب خود را بر لنا
پیروی پس زاکند از پیش و کم
این تمولوا پیر از لنا چنین
غیر این نبوده فاذلت کتاب

می شود از رس قمر منسب
گفتم بعضی فواش خود زادت
می شود از سر جری ها رسا
ما طهر ما غر و ملحق آراست
یا که رحم دانی امر احسان
ما اند باشد در روح شدید
تا شا را رشت و عقل آید عالی
شرح او هم باد از احاطه یز
همچین بر این رعت و اصله
لی در روی عید ما اند ملها
محتفل محکمه از مدد ضو
حق کما کسب روی می شود
زانکه در راستی کفن خطاست
از عرس گمن مرده آمد قبیح
واحدگر ملک خویش و فرده مست
پیروی را کله با حق می
کس نباید پردوخی بی سب
نه با گیرد شاید مو سو
وان دین او چاه آمد در مان
تا رسد اثر آن صفت موسوی
از ره حق و از ولای مصلحه
ور فوئل بیت عقی را کبر
را کیمت امر اوقات و مقاد
هی اوامر هران دین از ارباست
در صدر و در و در و شب است
همچین عقلت افعال جیل
ما می میویش چون امر است
عقل بر حیر آن مایل شد
تا حقه دم ار که دارد تقاضی
پس آن احکام حیری عیان
هست هر چه که بود مصلح باصل
شد حیوة از آدمی باچارسل
مرسلات را مکن دیگر هوس
که روضی آدم آید در کوی
باشد از لغات هستی او بری
هم رسد اصفا صحت هم مزاج
هر مان در دو دواتی ابراست
متواند یافت حکایت را
جز و کل را پند ازین سلیم
پس بود فاضله اعظم اینکه ما
ر نکوئی تا کند هر دی فام
چله بر تحصیل آید در شمل
آورد ایمان تا پنی چرا
و قد تخلص می بریزد هم
عقل آمد دانی از مصلی است این
بر دو غم از قل ما در اسباب

هم تأیید از فواش احباب
آچه باشد در ظهور و درخون
آشکار اویش و بی باکان رای
نه کشد آن هر کس شمرام
هست هم ایمان مقامات ذکر
این یک امر و حار می آمد عقل
همچین لا تقربوا مال الیم
ما رسد رعایت رشت و غوغ
کم هر و شید و سناید شس
حق نکرده رکی تکلیف صبح
کر که داری داش و رای ذکر
پس بوال آنکه هر و شوی نوکم
خاصه در حکم و کرامی کاسته
راست گو کر عاقل و مراد
مع خویشاوند و اسرار حدو
را کس حق در راست مگویم کو
هم جهد حق شد انسان و ما
ایست یک بهی و سهار اهر حق
می از وحده و اطلاق سلم
می نگردید از ره حق معرف
این وصیت شد مستان در خصال
لا اله الا الله دین مسوح بیت
اصل آن تکمیل اسابت است
هم نکرد سج هرگز تا اند
طلم را هرگز کسی شده یک
سرود از مشرک از غلی نگو
اصل هر دین پس سر توحید بیت
باشد احکامی که از توحید است
داشت امری حکم کلیات را
واچه امر طلم دین امر بود
یک مثال گرم از بهت جاست
همچین باشد دماغ امر نیات
چند روز از زنده ماند دوست
زنده ماند آدم اما نفس است
حتیالی سکود ابرار رسل
با غر ده مست کرد از هنر
مشتمل هم دوا هم درد را
لیک در قیاس حرکی قاصر است
باز کردم سوی غیر حکلام
از عا دایم موسی را کتاب
یا که تبلیغ بر مردم مسکو
هم تأیید ره بر اسرائیلیان
این کتابی هم که بر شمس ایم
رحم کرده تا که شاید زان شود
ما فرستیم قرآن زان سب
پس آمد بر حاری و بیود

خود زردی کشت گریز از شتاب
بیت یکو ز د عقل ذو فون
مرتکب بود در شهر و دکان
کشش الا بین در هر مقام
ذکر آنها ست لازم سر سر
مر و ست ما نباید آن عقل
هر وجه احسن و طمع سلم
کار او باید هدایت فروغ
صهدا بند دمران جو خوش
جز بقدر وسعت او در بسج
لا یحکلف راست مصلی ذکر
یک خود دانی گفتن باک است
کر که خافتری بود مشهود له
در حق هر و شوی و هر بگانه
دعای از غیرت بود بی کشکو
مرد هر در راست گوید هم نگو
هم مبریکه عودید از ولا
که وصیت بر طایق کرده حق
هست راه می که باشد مستقیم
حاجب آن راه های مختلف
با بر هرید شاید از متلال
دین بشنوی این سخن و خویست
حسن خلقت را نمودن آدیت است
تا که بود است ایمنان مودود
یا نمود خلق را با حق شریک
دان کلی کز مصلای رسه او
وان بود عقلی در این ردیست
عقل دوا حرای آن تأیید خواست
کز حیر دو رود اثبات را
در زمان ها محفل در شرح بود
طاهر و باطن در آدم صو هاست
رنج او خلش کند شع حو
تیره ز رود جوش از شتاب است
زاسکان اصا در اثبات است
پس تکمیل فرس از حرو کل
کان رسول باطن است امر بشر
رهنا باشد بنحسکی مره را
شد چو توبه با سپر قاهر است
ما وصیت کرده بودیم این تمام
راه پیویم او را رسواست
یا نسکو داشته بود احکام او
هم رسد رحمت بر ایشان جلوان
نعم افزون امر او بنه ای
فیض یاب اندوک قرآن شود
که شا گوید ای قوم عرب
تظلم اندوشتان ما چه بود

پیش ما الطافشان باشد عجب
یا که تا گوید بر ما زاجاب
دان حق منکیم اندر علم
هست حصص جاری و بیود
حون کتلت آمد ترسا و بیود
ما بی دودم اول زانکه ما

هم آیم آنچه چنانکه ل
کر که برستاده بوددی کمال
در قون علم و اشعار خف
محس شهرت کامران دوفره بود
همها دایشان بی افروده بود
برتریم از خلق در نص و ذکا

ست مارا هم آن گفارها
ما هم امدی رایش بی سخن
با وجود آتشکه ما ایسم
حاصل این قرآن فرستیم زان
کر نامی بود بی در سق
راه میرویم هم بر پیش

که ما گوید ما نصکرا ما
اد علو فهم و اکنار من
صاحب حرمان و صلی بسم
تا گوید ای گروه مکمل
ریش آب و کتلت آید حق
راستکان کامل کند و امین

قَدْ جَاءَكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ بَيِّنَاتِ اللَّهِ وَصَدَفَ عَنْهَا

بی حدیقه آتشباراحی افرورد کلام و هدایت و رحمتی بی گیت سفکار را آنکه تکذیب کرد آیهای حداد و اعراس کرد او را

سَتَجَزِيَ الَّذِينَ يَصْغُبُونَ عَنْ آيَاتِنَا سُوءَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يَصْغُبُونَ^{۱۰۹} هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ

روزی حرامییم آن را که اعراس یکسار آیهای ه عذاب سرودشان که اعراس یکدرد آیاه و طومیرد مگر آنکه

تَأْتِيهِمُ الْمَلَكَةُ أَوْ يَأْتِي رَبُّكَ أَوْ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَبْصُرُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ

آیدایشان را ملکه یا یا بدی پروردگار و سی آیهای پروردگار تروریکه نماید سی آیهای پروردگار سمع عیدم

نَفْسًا إِبْرَاهِيمًا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا غَيْرًا قُلْ انظُرُوا إِنَّا مُسْتَفْزُونَ^{۱۱۰}

سی را اغان آوردش محمود اغان آوردند ایشانی با کس کرده شد در ایشانی خیری نگو منظر اندیشد بر سیکه ماب طرایم

إِنَّ الَّذِينَ قَرَأُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شَيْعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ إِنَّمَا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُمُ

هر سیکه آنکه معرفت باشد ایشان را او بود گروه سی و ایشان در جری حرامیست که کارشان باشد سی غیر بد ایشان را

بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ^{۱۱۱} مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ مِثْلِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى

با چه بود که یکدرد کیکه آورد مکی را بی برابر است تعدیل آن و کیکه آورد مکی را سی حرامیست

إِلَّا مِثْلُهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ^{۱۱۲}

مگر مانندش و ایشان ستم کردندشود

بر شا آمد پس از پروردگار
رهنای آمد و هم رحمی
کیست بی ظالم تر از آن در فرق
بود ما بهیم آلمان را حرا
انظر آیا برده از و هم و شک
چو که آید سوی ایشان از سناک
یا که امر حق مثل آن گروه
باشد آثار قبلت این چنین
یا نصکرده کسب در امان خوش
کر کسی را باشد امان بر خدا
که بران باضم هم ما منتظر
فره فرست آمدند ایشان سلام
یا که در جزی نوزایشان نیسی
هست بی در الذین قرأوا
هست هم گویند ترسا و بیود

حیی روشن روح اصلا
تا عباد راه هر و عتی
کرد کاو سکیر آیهای حق
روی گردامند کر آیت ما
تا شمس روحان آید ملک
آن فرشته موت از هر هلاک
یا عبادی و کان سه سرود و حوه
روزی آمد که شود ظاهر خود این
هیچ خلق یک اندک یا که بش
هر عمل را گفته او باشد حرا
در ظهورش تا که باشد مفسر
گفت هر هر یکی یک نام
در امور از حله مستی استی
همچنین در لست منهم گفتگو
میزاد نیش بر چله بود

در مال من فصیح از هر جهت
رهنا و رحت حق در درول
هم بود اعراس از ان میم زداشت
بر عبادی و حو بود اعراسشان
بیسی ایشان را نباشد انظار
یا که آید سوشان امری محال
یا که سی دین علامات و عذاب
آرمان ایشان نمدار هیچ سود
باشد این برهان که گردید عمل
ای محمد ای رسول مانندار
آنکه بر حریق دین سود شد
و از ایشان بیسی ایشان زانو
غیر از این حود که باشد یا خدا
پلوه گویند اهل دعد
هر کسی که امانت در دین قره

که شا را باشد آن لطو لست
یا که قرآست شک یا رسول
مهر دارا چه سود بر کداشت
از حلال حق هم از امانشان
بدل امان آیات و لطیف زدگار
بیسی آن پروردگار لوت در مثال
آید ایشان را روت اصحاب
هر حسی کش و فعل این حود
دارد آن امان و دین شک حل
گو برد آیات مارا انظار
یا املی هم شیع آمده
هر کسی بر صل حود شد کر
کار ایشان در عتاب و در حرا
یا گروه مشرک و سعد
گفت و اهل معرف ر زخه

هر که دین را کرد ر دنیا مثل
داسکه دین حق بخروجیدست
است سرسومه در آیین و کش
هر که او آید نیکی در عمل
سکره سبب عند بر اهل سی

ر هوای خس خود در هر عمل
وامرآن تقرب یا روید بست
فرقه ها کشفند از غفلت آفتابش
نه را بر گیرد از یکی مثل
کوست از پلش خبری ملتس

یا مبدل سکر حق را ر هوا
یس قیامت بعد ایشان را خبر
اوه زایشات وه ایشان از او
بست از ده ضد تبیین عدد
واسکه باشد طاعت او را ازوداد

سکره او تقرب در دین خدا
ر هرافیه میکنید از خیر و شر
بد رسد بر بد مگوئی بر مگو
داد واجب را باشد صبر و حد
ک بود پلانش غلش هیچ یاد

جذبه

سرحد آن عشق جمع با سبب

مخصوص سواد که هر مرد سوادست
بست حایش در کباب و دوسل
تا که عشق نه و بی پروا شود
حاک و ارسر حوش آگله کرد
برده خلوت شب را باره کرد
راه فرق از جمع یکنانی گرفت
دید مستوقت یککبار در ظهور
خلوه گر او غیر او دیار مست
گر بر بی سوی او آیات او
چاه چود تا که پوشد راز من
مست دیگر به فتح یمن می
عقل را در افشاها گره کشم
حله دیو بود اگر ساحل بود
ر سر آید وی مثل و امتیاز
از میان ره کشدش بر سکار
تاومی دیگر بگیرد کسی سراف
یا ناک چک و بی وقت غروش
وقت غمخوری و دور دیگر است
تاچه باشد چون کشد پیوسته جام
ره دل دیوانه اش ر مو دهد
تا انداید چوش از او حیات
مسی او باید نکشیدش دبار
و رک عوفا بگیردش گلو
تا اندستی چوب را خاره بست
و ان: حیات دلش و مرش
خود شود ر بیع مز آویخته
راو او پوشیدم افسرد حساب
هم به هیچ از نظم شهرش کم کنم
بش لعلم چون نسود رفتی میر
ناد کردم سوی صبر کلام
هر دم احساس رسد ش از هزار
بست او را حر مثل آن حرا

ک حاد او حرا و حمت است
من سی این راه را یسوده ام
گر قیای مستح در حسجو
گفت من بودم جهان در ذات خود
از هیوت آدم ساری شدم
خلوه گر شد عشق و عالم خلق شد
حمت تیری از سکین تیرش
هست تنها در همان خلوت که بود
راز دان هوش ما مبهوشی است
زور مستی نده چون افروخته کند
هست ایهم مستی از طور ما
چه مکر دل گردد و عزم شود
موج عشق از حر و رمد طلم
یا هنودم مست و مایه مگو
صبح روش گشت و مردم در حور
رو پوشاید از بیگاه اش
صبح مسان را پوش آورد تام
صبح دیگر مست شد باشد حور
خاصه کال مهر و دهد پیاه اش
فته سلود رنگی مساه را
چاره را گوید در گوش کون
ما درگ مستی روم از مسکنه
بی اند را گوید مسر باشد تن
گر دناش هم رنده از عشق یار
بر کلام او دهد جان بدرنگ
مهر و رمضان دبار خواست خود
مرد عشق او دار گردد سرقرار
ور که هم مستی کم از جام دوست
بد مرین زنده باقی شوی
تا یک طاعت بگیرم ده جزا
هیچ لود حرم کی را در نظر
غفلت و مأمور را از بزش و کم

که يك لوده می شاد هیچ باز

یا کاین رحمت و این یک راحت است
تا چه حال در چه حالی بود ام
سر فرود چاه کن ما خوش گو
دشام عشق چنان ر ذات خود
شاد بودم رده ما زاری شدم
حاده شه بود دنیا دلق شد
شد شان غیر آنچه در خلوتش
جمع و فرقی بست یلجب و شهود
یاچه این گویم که ره خاموشی است
دور اول مست در عیون سکند
اول و آخر دناز دور ما
با بان گوش و زمان همد شود
خواهد از بحر افکنند ر ساحلم
اندر آن مسی صدای میروش
با لک کونش از دریک دور
مست انازید در میاه اش
دین هود افکند باشد با شلم
وامر این مسی مست دانه مروز
خاصه گر گوید مگویش اناه اش
مست گیرد ما فتح دیوانه را
آسکه دای آمد از سلوت برون
باید اخر شهر و نارد مرده
سلک ناراش کیند انردو زن
به حیر از سلک دارد ل ر دار
گر کشند از تن او را گر زسنگ
یش او مرند به از عمر اند
لیک من گفتم بچه پوشده وار
مستی و بیوشم بر کام اوست
بر همه میخواند ساقی شوی
زاو که داش واحدات اخر صلا
رجش لود باصی چون مطله
بست وارد هیچ از وجهی مست

قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قَبِيماً مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفاً وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ١٢٣

گوید در سبب من هدایت کرده ای پروردگارم راه راست دینی درست کش ای ربلم حق کرای و نبود از شرک آوردن کان

قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَعَاتِي قَهْ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُبَيِّنُ وَ

بگوید در سبب که نماز و عبادت و عبادم و در یکم و مردم سر خدا راست که پروردگارها نیست شرکی سر او را و باین فرمود شهادت و

سورة الاعراف

اَنَا اَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ۝ قُلْ اَغْيَرُ اللهَ اَنْفِي رَبِّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ

من اول مسلمانان بگو آيا خدا را بگويم پروردگار اوست پروردگار همه چيز و كسب نيكه هر نفس

اِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰى ثُمَّ اِلٰى رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَعْتَلُونَ ۝

مگر راو در عبادت پروردگار كنه ديگرى را پس سوي پروردگار شهادت بازگشت شايد سر بدهد شهادت را بپايد و كند آنرا اختلاف بگيرد

وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ اِلٰى اَرْضٍ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَبْلُوَكُمْ فَمَا آتٰكُمْ

واوست كه گردانيد شما را خلفا در زمين و مرتبه را بچسبيد شما را بالاى پايى برابر تا بيازمايد شما را در آنچه دادند

اِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَ اِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

بدريست كه پروردگار تو زود عقوبت است و در سبكه ها و آينه آمرده مهر است

دين ابراهيم رحيم زده است
چود و ه صاري البقين
گفت زان باشد مرا دين خليل
من تفاوت داشت الا در اصول
هر حج و عمره روحانيه
هست حق را بويت سپردن
اسرود را بر ارفاع ذوالجلال
هم بولوت باز بگنداري جلت
چرخ خدا چویم دگر پروردگار
چيزها يكجا بود سر و پوی
در ديگر را بجم از زعمه
هست پروردگار خود رجوع
اختلافاتي كه بود آخر بيان
بفضل را نوع بشني پاچا
همچنين دوقدر و ناداری صبور
بر تمام مآثران و شاكران
صحت و اميت و ادراك و عقل
از گمان و فضل و بختايش مرا
تا كسم ظلم اين كتاب مستطاب
تا شود نمت زياد ادر سخن
تا باخر چون تايد راه را
و از ره توحيد را تا مقصم
ظلم سازم سورة اعراف را

آچنان دفعي كه من پايه است
می ببرد او را از گروه مشركين
می شردش سي باك و جلال
وره ما آن ملت آئين رسول
گو عاقل و طاعت و قرايم
يا كه غش زديكي و مردم
يا كه خویش است اين دگر گشت
هم سازی صرف شهوات مجوسه
كو بعل شرك آيا ذاختيل
او بود پروردگار كل شيء
بر ندادد هج پر دارمده
پس شيوا در اصول و دقروغ
پني اهر آخرت گردد بيان
همچنين رداشت در پيراچا
در نها تا كيت شاكر بي ضرور
هم وي آسوده است و مهران
دادت هست يش لوان كاید بقل
داده اهر چين آسايش مرا
برگشود بطق و لب و اضطراب
شكر اين فست كم عيوسه من
پس بظلم آدم سلال الله را
عظ سکن يارب گد بظلم
تقلم گيرم سر آن الطاف را

و صفائي کرده سوي راه است
رگزید او را خليل يا مقام
آل ابراهيم بود از سب
و از غوب آن كز رو كند ايل شود
اصل را پس خواهد دين بطلاب
واچه خواهم سره بروی ناگهان
ه شريك او را بختو همست
هر چه مبلوعد كند با بختايش
اولم من خود بکل مسلمين
هيج ميبود كه اين هست بك
جرگه هم بروی و باش گشت رد
گر چوي داری بر اهر اهر خوش
زوجه بود اهر آن يا اختلاف
سر خليه ساخت بد از ساختن
در هراچه داده است از جمله و مال
در قنوت سايلسان را بزد
كلو قنوبري چنين توفيق يافت
بي رزق و منت و شرمندگی
برمن از خلق جهان از طوبى خاص
سورة اسم گردد از سلال
هم شود افزون فضل حرمت
هم دخوان معرفت روزی دهد
صدر شرح و دانش و تحقيق ده

كو بين پروردگارم كاو عدالت
سر حنف اعلى كه از دينها نهم
اين بران ميگفت كه كل عرب
تا كه دلهاشان بر آن مایل شود
در فروغش بود افزون اختلاف
وانچه دارم زده گان من بران
آكه او پروردگار عالم است
تا كه او در صفي پايه است
كو كه معلوم بر اين الزوم دين
در عدالت تا كنم باوي شريك
كسب نكند هيج شس هيج ده
هر كسي بكتد گناه خود پوش
پس شير بشد شما را بظلال
اوست آن كس كه شيوا در زمين
آزماید تا شما را بالبال
آورد پروردگار از حدود
شكر فست بر صفي تحقيق يافت
واچه لازم باشم در زدگی
نمت ديگر كه دارد اخصاص
اين گيلن هرگز نبودم كه نهم
شكر چون افزوده كردم صلم
بر زبان و عقل نيروزی دهد
فضل كن اكرام كن توفيق ده



سورة الاعراف مائاتان و سبت آيات و هي مكيه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خدای بيشتمه مهربان

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ إِلَيْكَ فَلَا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ تَتَذَكَّرُ بِهِ وَتُخَرِّجُ لِلْمُؤْمِنِينَ ۲

كنايت فرستاد بشتبو پس نبايد كه باشد در سينتو تكى از آن تا بترساند بان و بديست مرگ و دكرا

اَتَّبِعُوا مَا اُنْزِلَ اِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ اَوْلِيَاءَ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ٢ وَكَمْ مِنْ

پیروی کنند آنچه فرو فرستاده شد شما از پروردگارشان و پیروی نکنید از دوسرای اندکی بتبعیگری و بسا از

قَرْيَةٍ اَهْلَكْنَاهَا فَعَادَهَا بَاسًا بَاسًا وَهُمْ قَانِلُونَ ٣ فَمَا كَانَ دَعْوُهُمْ اِذْ جَاءَهُمْ بَاسًا اِلَّا اَنْ

قریه که هلاک کردیم بآریس آمد آریس صاحب حکم ما بود آهغه کان میروزی پس بود درخواستش و فیکه آمد ایشان را عذابا مگر آنکه

قَالُوا اِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ٤ فَلَنَسْتَلِ الْاَذِينَ اُرْسِلَ اِلَيْهِمْ وَلَنَسْتَلِ الْمُرْسَلِينَ ٥ فَلَنَقْصُصَ عَلَيْهِمْ يَلِمْ

گفتند هر سیکه ما بودیم متکبران پس هر آیمه خواهم پرسید الهه از آنکه فرستاده ایشان و هر آیمه ریم التلاوه سادگان پس هر آیمه خواهم بخواهیم ایشان بلم

وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ ٦ وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَاولئك هم المفلحون ٧ وَمَنْ

و فیتیم ما غایب و سنجین اصل در آرزو حق است پس هر که گران آمد سنجدهایش پس آها ایشان در سکاران و هر که

ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَاولئك الذين خسروا انفسهم بما كانوا بآياتنا يظلمون ٨ وَلَقَدْ مَكَانَكُمْ فِي

سیک آمد سنجدهایش پس آها آآمد کدیان کرد سنجهای خود سب و دفشان که آهای ما ستم میکردیم و بقیق ک صاحب تصرف کردیم شما را در

الْاَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَآبِشَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ٩ وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا

زمین و گردا دیدم از ای شغل آن ماهای پیش اندکی شکر میکنید و وقت آفریدم شما را پس شکل دادیم شما را پس گفتیم

لِلْمَلٰئِكَةِ اسْجُدُوا لِادَمَ فَسَجَدُوا اِلَّا اِبْلٰسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ ١٠ قَالَ مَا مَنَعَكَ اَلَّا تَسْجُدَ

مهرشنگار که سجد کندم آید را پس سجد کرد مگر ابلس که بود از سجد کنندگان گفت چه چیز من کرد از آنکه سجد کنی

اِذْ اَمَرْتُكَ قَالَ اَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ١١ قَالَ فَاهْبِطْ مِنْهَا فَمَا يَكُونُ

آید را چون امر کرده ترا گفت من مهر او را آفریدم از آتش و آفریدی او را از گل گفت پس فرود شو از آن پس باشد

لَكَ اَنْ تَسْكُرَ فِيهَا فَاخْرَجْ اَنْتَ مِنَ الصَّاعِرِينَ ١٢

مهر را که کن کنی در آن پس بیرون شو و سنجیکه تو اول دلباش

بعد سم الله چون مردان وفوف شد اشارت هر یکی بر عالی

موج اول باشد از دریای ذات لام باشد لطف حق در رابطه

بر یلان دیگر آمد عقل کل مادگت از ملک صورت ماضق

جز این چهار است هر چیز یک هست هستی اول از مخلوق روح و جسم

حاصل آنکه گوید ابدات وجود اول و آخر منم ذات ذات

زان که ترک از عقل هوشند خود لطیف در خدای بر عباد

از ره حیرل و عقل ذو فرج تسکول می میباش از منور خلق

بیروی باید کند از احتیال باشد اصنام ارکه یا چیز دگر

پس عذاب ما بایشان دروسید غوغ و کرده خدای حروف که باشد روان برون چیزی می

باشن الله جامع شکل صلات در میان حق و خلق او واسطه نفس حش ممکنات از خار و گل

عرش و فرش و ممکنات و ماخلق ماسوای داشت از بالا است حسرت آن کج ما پرا طلم من خدام خالق غف و شود

سوی من باشد رسوخ ممکنات کن بود پروردگاری ارجمند مقدر بر ملک و خلق دروداد تا عطف هیچ درصورت حرج

بهر گهرها که چاراست از هاد مراشارت آن الف را اول است

حق حلی اول امر وی بود بر یان گشت لاش حررل

میم باشد عالم غیب مضاف است بیرون عالمی از این چهار

هونین بدوش خویش از سگری لیک در هر یک مراتب میضات

مالککم بر ذات اشیا سر بر عطر از غلم بدانی نواخت

روح را دادم از سر خود مقام ادبی اظهار لطف ای ذوقاب

هست دنیا بر تو گر سم العیاض حظرا براین کتاب اشار کن

بیروی نازید زاجه فیراوست پس ز اهل قریه ها و شهر ها

بودشان پیوتو همچون قوم لوط و ان الف هم گشت لایوسم و صاد

کاول اشیا وحه اسکلت زان جلی شد هودا هر چه بود

بر حیره و هستی اشیا کبیل خوال از ملکوت تم بدو گراف

دوح در این چار عالمها هر ار چار رتبه طالع است از بشری

هر یک آثار و وفیه ایزد است هم عتول و هم معاد هم صور

تا بود ایمان توان شناخت پس تو خود صورت اشیا تمام

برو طزل گشت از ما این کتاب یابی از تلخ اسرم انسلط

مؤمنان را پند ده اشار مکن دوست هم با آنچه نگرید دوست

حکم بر اهل کائنات کردیم ما در شب آمد بلی ما شان یشرطو

یا که در غیله در صفت اهل
پس ای امر وقت امتیت بها
وقت امتیت بلای بی حد
جز که گفتند از تنفس و از غم
پس در آنها برسم از قول
هم برسم انیا را در ام
پس حکایت ما کنم انحر و کل
هر یکسکه سنجید انما انشان
حکم حق می در روز است حق
و سگار آمد پیشک آن گروه
صطرت خود کرده صایع در محل
ما شما را در زمین دایم حا
ما شما را خلق کردیم در کرم
خلق آن از خاک بی صورت بود
غیر او او کرد خلقی سجد نمود
یا که امیر ترک آن مسطرشی
این قیاسی بود کآورد او پیش
وانکه چون بر سر خود ناشکوه
وان گهر ما کاند او بد غنی
عصری را دید از سود پس ز
گفت حق حق و اطاعت شد دوست
پس عروشی بر ملائک سروری
هم موی انشور او مردند گنگان

خواب بودند از عذاب کردگار
پس حق برگشتان همچون ضا
در مدافق هر کسی آمد پس اند
ما بنی خویش کردیم این سم
که برایشان شد فرستاده رسول
آچه دیدند او تیری و در ستم
آچه شد ما چ امت با رسول
در قیامت برحق است ارحالشان
بی زالعک یا عرون را ما خلق
کم پیش سگ ایشان و در کوه
خوش میبزی کرده حاضر اسافل
هم ملش و مکت و سار و وا
این صور ها قش سودم هم
پند اوان داوختن صورتها بود
وانکه او را چشم حق بن بست بود
چون نمود امرت آوردی ندی
طلم حق را داشت و گفت از طغی
وانکه چون دارد امانت را نگه
کالکن است از شرح و صحو آل صلی
از ره طاهره او عقل و طر
پس فرود ارواح رفت سوی رست
کامل طاعت و از آلاش بری
پس طرح از شکر نصیب

اختصاص این دو وقت امر بیان
می نمودند امر آن دم منتظر
خواهد آن مردی پس می بود
سودی ایشان در ان اعتراف
تا چه گفتند آن رسا در حواب
تا شود طاهر که خلق الا لاله
بوده ایم آگله تا داد ما
وزر اعمال است بی عقل و راست
پس هر ان باشد موازیش قتل
ور موازیی خلیفت و قتل
زانکه در آیات ما ابرش و کم
اندک گویند ششکران سم
اصطفا یعنی که دوآل بوالشر
سجده گفت تا ملائک را واکند
گفت او را حقانی در خدا
گفت من از وی بجلت خرم
او دید او را و عتیق و سادگی
وانکه چون شد خلق طاهر امر
وانکه کعب دات خراشده مسلم
لاحرم گفتا من از وی پیرم
پس روا بود ترا در آسپ
پس رونرو و آسپ با از پشت
صودی پس است مکره آن پلید

زبان بود کار است راحت توامان
بر ضایگان بد از ما منحصر
چون عذاب ما برایشان رسود
تا که از اهل کثان دارد مطاف
از پس تبلیغ احکام و سکنت
کرده حجت را خلق خود بهام
و کز ایشان غایب امر اختصا
ورن گویند آن بسی فصاحت
طاعتی پس فرون جرمش قتل
آن کرده اهل عسرا در جیل
مودش پوست نکید و ستم
او شما گویند بی شکر کم
خلق فرموده اند بهر اثر
کرده هر یک حزین خود پسند
چه ترک سجده مانع شد را
و ان شک و من در بار آورد
و انک چون خود و کند خطا صور
جامع کل صفات آمد باسم
او هرست ناست او من جوهره
باشی از گردن کشان و عاصیان
حون عودی طاهر آن اخلاق رشت
گفت هم ابرحت حق با اید

قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ ۝ قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ ۝ قَالَ قِيمَا أُغْوِيَنِي لِأَقْدَمَ لَهُمْ
گفت ای منظر من تا روزی که بیاورند ۱۱ گفت ای تو ای منظر من تا روزی که بیاورند ۱۱ گفت ای تو ای منظر من تا روزی که بیاورند ۱۱
صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ۱۲ ثُمَّ لَا يَسْأَلُ عَنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ ۱۳ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا يَجِدُ أَكْثَرُهُمْ
مسیر تو را مستقیم ۱۲ پس نه می پرسد از میان آید و از پشت و از شمایلی و نه می یابد اکثر آنها را
راند تو که راست است ۱۳ پس هر آید بیاورند از میان
شَاكِرِينَ ۱۴ قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ يَتَكَبَّرْ مِنْهُمْ ۱۵ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ ۱۶
شاکرین ۱۴ گفت ای تو اخراج شو از این مذموم و مدحور برای آن که متکبر است از آنها ۱۵ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ ۱۶
و یا آدم اسکن انت و در جنة الجنة فكلوا من حيث شئتم و لا تقربوا هذه الشجرة فتكونوا
وای آدم ساکن شو تو در جنة در بهشت پس صوری از هر جا که خواهی خورد و از این درخت تو را نه خواهم شد
مِنَ الْفَالِغِينَ ۱۷ قَوْسُوسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبَيِّ لُهُمَا مَا وَرَى عَنْهُمَا مِنْ سَوَاءِهِمَا ۱۸ وَقَالَ مَا
از ستارگان ۱۷ قَوْسُوسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبَيِّ لُهُمَا مَا وَرَى عَنْهُمَا مِنْ سَوَاءِهِمَا ۱۸ وَقَالَ مَا
نَهَكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْفَالِغِينَ ۱۹ وَقَالَهُمَا
نه می کردیم شما را از این درخت مگر آنکه شوید دو فرشته یا بنویسید ارحام و ایدان و سوگو سورد
إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ ۲۰ قَالَهُمَا بَعْرُودٌ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوَاءُهُمَا وَ طَفِقَا
از برای ایشان گفتم من برای شما از نیکوخواهانم پس فرود آورد ایشان را از غیب پس چون چشیدند از آن درخت طاهر گشت ایشان را و نوازشان و نوازشان

يُصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنْةِ وَنَاهِيَهُمَا رَيْبُهُمَا أَلَمْ أَتَاهُكُمَا عَنْ يَلْكُمَا الشَّجَرَةَ وَ أَقْلَ لَكُمَا

همی چسبیدند از ورق چمن و ناهیهما ریبها آلم اتهکما عن یلکما الشجرة و اقل لکما

إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ۚ فَلَا رَيْبَ أَنْظَلْنَاهُ أَتْسَنًا وَ إِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ

بدرستکه شیطان سر شما دشمن است آشکارا گفتند و در کار ماست که در پی شما نماند و اگر نایزد حق ما را و چشما ما را آید بیاشیم البته

مِنَ الْغَافِرِينَ ۚ قَالَ أَهَيْطُوا بِعَصْمِكُمْ لِيُخَيَّرَ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ ۚ

از غافران گفت فرو شو عصمتان سر شما دشمن و سر شماست در زمین جای فراری و مایه نبی تا وقتی

قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَ فِيهَا تَمُوتُونَ وَ مِنْهَا تُخْرَجُونَ ۚ يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤْوِي

گفت در آن زندگانید و در آنجا می میرید و از آن بیرون آورده می شوید ای فرزندان آدم حقیقت فرو شو بر شما پوششی که پوشد

سَوَاتِيكُمْ وَ رِيشًا وَ لِبَاسَ الْقُوَىٰ ذَلِكْ خَيْرٌ ذَلِكْ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّكُمْ يَذْكُرُونَ ۚ يَا بَنِي

عورت های شما و لباس تجلی و اساس هر یک از آن چهار است آن از آیات خداست که ایشان یاد گیرند ای فرزندان

آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكَ مِنَ الْجَنْةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوَاتِيَهُمَا

آدم نباید که فریب دهد شیطان همچنانکه بیرون کرد والدین شما را از چمن و از آنجا رختار تا بنیاد ایشان را عورت ها نشانرا

إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَ قَبِيلَهُ مِنْ حَبِّ لَأْتَرَوْهُمْ

بدرستکه او می بیند شما را او و لشکرش از جای که نمی بینید ایشانرا

گفت مهلت ده سرا تا پیشون رفت یکجا غریب بر باد او تا تو باشی امتحان زشتی خوب می هم رفته است پیشک بابلیس و در کج اندیشی درآید در سنز آدم از قس و طبعیت و مزاج آدم از قس و هوا با آدم است طارن را در سلوک و در قوت نکستی را اگر نکو نمی نیامد بینش بر صراط کست و است آب ایشان را زیش و از طب وان باشد غشی بر غشی طم در کجانی که بد از خون تن و آنکه آید از قنای بی نهان و آنکه باید بیرون از امر است حاصل از هر دو آید بر جاد نیستان بر نعمت منم سبب شد گمان او کز او یکتگو کشت حق او را زینت دو بیرون بد از آن گلیم با آدم میان یک نزدیک بیوی این شیر و غوری از آن ظلم انعامید آنچه بدیده می زن از دوجت

گفت که تا بکشم لعمرو الله صوفون گیت بکشم تا آید ز اولاد او هر کجا باشد رخت جز در قلوب بلکه خود قس است شیطان عیبی کز چه مهلت داشت او کز سنزیر باشد ابرو زدگی لا طلع دیو سرکی با هوام توام است تا مقام کشف قلب و سیر روح اعراض متنبه در سکلام هر ایشان بر هراچه قرواست کله پیدا کله ایمان در طلب هست روشن تر ز شمس بی غلام چون تواند بود باقی می من باشد آن دنیا و شیطان آن در عملای نکو عیب و رست تا بعد کشت عملها را بیاید وین نگفت الا که از غریب قس استند البته فرزندان او عیب پاک و راعه و غور و زبون که تو با چلت بیان اندر چنان کوست گندم می نیویبه از سر هم بیرون از این سرا و غاه اید خود بدیده آرا می زدگت

آنکه باعث گشت بر این خوازم گفت مهلت ده ایام چند زانکه اندر قلب جای غیر نیست تا که در قس طبعیت غالبست ادرین می بود رمزی دقیق کر طبعیت ماه امدوری زکار زبان هوای خردا از اصول فرغ تا مقام کشف قلب و سیر روح گفت شیطان پس چو کردی گریه رهاشان بی زخم از راه دین آخرت یعنی که پیش آید است گوید اگر کردی روشن تیرمست غیر ازین عالم بود یا عالمی جب چاه و عالم مواضع و رسم و آنکه میاید زجب تیره زند گفت ابلیس از بی آدم چنین زانکه چون مفسود خویش از یواشتر میتوان از رهاشان بیرون نیامد باشد او زایشان کسی تابع شود هم غورید اندر هر کجا خواهد داد میتوان دادن نیز از آن بود و سوسه پس حکر دیو بد سیر زبان دوتی میخواست دیو بمضال

حکرت از باب کرم متوایم تا که فرزندان آدم ندیده اند فوق خود سرخس و زاسر نیست چس خود و ابدان که شیطان چایست گوش کن دلاری گراندا که حق بیست او را زندگانی بر فرار خواند شیطان کامل اندر خلق شر نیستان راحت از قس بر سبب هم بزرگ سببه دور از درگرم همو دزدان که درآید از کین سهل چشم برایشان هر چه هست حقت از پاور غالی خیره است دیو فان کریش راحت زد می خواه باشد از ستم خواه از بیم لغت صبان بدل شیرین سکند نیست اسکر تور را از شاکرین کرد حاصل چله از اکل شیر همچنانکه بر دم از ره آن هام از شکار دوزخ از واقع شود آن نرها که بران باشد نیاید نک و بدشت از دوزخ نیکو بد سوشان بر کشف سوه مستر کشف عورت را که بایست احتلال

سورة الاعراف

گفته وارد دوشنبه کامل چنان بود دیو آگله کنرا کل شیر دو ملک باشد می یگو سرشت با وجود آن وسواس برابتر مشتق من در صحت در کلام پس فرود آوردن از آمدن مرت ماروسواس انفرآن وسواسو کار چون چشیدن آن شررا دردمان برگاه بدو خند از هر چه بود کرد اشارا ما پروردگار هم شکستگان کل پس ناچار گفت بزرگان باشد از سرمدی پس گفتی هم از سرمدی گناه هم نباشتی گناه ای رب دمن ماروشمان آدم و طلاس امان شد شلرا در دمن تاوقت سرگ ای بی آدم فرسادم ما مریم مریم بدشمنی در طواف آمدن این آیت که زد اهل هوش سر لاس از نه باشد دوسر این شلرا به بود دان حله ما جامه قوی شما را هر است جامه قوی است هر خط شرع جامه قوی من را سار است هر تکل صدق باشد در طلب بهره سر رؤیت نور بشود مسر ماند همت ها همه اول و آخر عباد غیر او حرکت بود اوفیل شیو حدیثه این بود زایات حق یعنی لاس تا بیدارد شما را در هن تا کند عرواشان را آشکار از هراحا که بدینتر شما

عورت ایشان بدشمنی چنان چله ها درود از ایشان سرسر جلودان از اکل کنم دوهشت من قابل داشت در اکل شر رده مایه از خوردن از وی مدام بر میوب و کیمو آن سوگندست با بیس فیه سو بودد یلر شد رایشان عورت غنی عیان عورت خود قاتل پوشد رود هتلی آیا بکرم اسوار دشمنی باشد شما را آشکار راجه بر می رفت اهر بدنگی رسا یا طلعا یا اله می یقی بلشم ما از غلری دشمن نمیکرد و آن رمان حاجگاه وعیش و نوش سزورگ ر لاس و حله از هر شما که زما در حله ها سررد خلاف حله باشد از قیاح روی پوش ریش از ریش و پشم و ور که پوشد اهل کرم از طعه ها وان با کرم و بواسع در خواست و امر احکام آنچه مست از اصل و فرع زاجه در شرع اربدها طاهر است زان شود پوشد مشهور هم صمد شد گزان اشیا عابد در خود بی دانا او- در اشیا هم در شود لا اله غیره هم مع او را اوست بی ذاتی و با مکر گردد ایشان حق شاس آچنان کافکند آدمرا من میشود از هم داسان شرمسار زین چنین غصی بود بی اتلا

آدم و حوا غدی هم صریح گفتشان که چنان پروردگار ندم یا مایه با صد اعتلا هر ایشان خورد سوگند بیچید وان دوهم سوگند خوردند ازینست یا که زد نامطشان را طلی ممان شرح آن در سورة نالی گذشت ریت یعنی از تن ایشان را لاس در گیر از شره هر یک سو سو که حفر گیرید از اکل اسمرخت کرد بر آدم غضب آنکه که بو بگریزد از گناه و وحشش ما مص حوش کرد این رسم گفت پس عاقد شود اهر دمن یا که مقصود از خاق آمدن میزید اهر زمی میرید هم تا که عورت شما پوشد لاس پس روا بود که مان حله ها حله ها باشد لاس و ریش وان لاسی که پوشد آن سن هب قوی حله اهل نیلر ردگو است از سکودال لاس حله قوی است از وی صحت و د لاس قوی آمد بهره مد هست از قوی تحت خط روح و ر لاس قوی آن بهره شما آن موت ثوست سازی در خود گفت حفر پیشوای متقی پی آن شیء صوری و آیات بود ای می آدم و شیطان عود راه اوین شما را از حان بید آن لاس و لشکرهای او بی توحق بر کرد او پناه

عورت هم را که بی باشد قیح دین نکرد الا بس اعتبار و نه مایه سرگ هرگز در شما که شلرا شک من از ماصین که کند از وی قول صبح و پند سوی اسل زان ظف در کلام کر که خواهی سوی آن بنارکت حکمت این شد مقصی از رستاس لاس ایشان را جید و روبرو تا به روبرو کند از روست صحت مگر بری از من آیا سو سو و که از پروردگار مؤمن و از اهری تو مارا از کرم حس را مصی است دشمن بالیقن که هر حال ممان با همد دان ررون آید هم در مورد آنچه شش حواس تشش دوقاس در ضواف آتم اهر که ما سار از مسقع و شوشان از بواسع وان و در ورو حش که باشند اهل کبر و اهل بار آن یکی مر اهل طاهر را اسان خاص اهل قزو حال و معرفت قلب و روح و سر غنی اهر پسد غیر مولی ستر دان شد در فوخ ر همت بی غای او بسا مامد و فانی رفت از چشم بشود هیچ ششی را بدین من پیشی چون بی رفت فانی ذات بود ر حمر باشد در دار وجود که نشان از من لاس و شان مر شلرا هر طرف آید رو کر عود دارد هر حالت گناه

إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ ۚ وَإِذَا قُلُوا فَاحْشَٰةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهِمُ آبَاءَنَا

بدینکما گردانیدم شیاطین را یاوران اورای آباها که نمیکرد و چون گفتند کار خیرا گوید یافه ایما را آن پدران خود را

وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ اتَّقُوا اللَّهَ عَلَىٰ أَن تَكُونُوا ۖ قُلْ أَمَرَ رَبِّي

و خدا امر کرد ما را آنکو دوستی که خدا امر می کند بیکدیگر و خدا آنچه بیدارد بگوید و در پروردگار رس

بِالْقِسْطِ وَآمِنُوا وَجْوهَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ

بجمل و راست داری و در هر مسجد و در هر مسجدی و بخواید او را خالص کنید کان از پریش دین را هیچانکه حجت آمد بشلرا عود خواهد کرد

فَرِيقًا هَدَىٰ وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ

گروهی را هدایت کرد و گروهی را همان کرد که نایب کرد بر ایشان گناه را و هر یک که ایشان گرفتند و از وجهی و از دسان از غیر خدا و می سازد

أَنْتُمْ مُهْتَدُونَ^{٢٩} يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ

کایا سعادیت لعلک ای سران آدم برادر عزیزان را در هر مسجدی و خورد و آشامید و اسراف نکنید حریص که

لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ^{٣٠} قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ

اودوست داور سران را بگو که حرام گرداید عیبت خدا را که رون آورد برای سداکش و پائیزها از دوری بگو آن

لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَمَةِ كَذَلِكَ تَفْصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ^{٣١} قُلْ

اورای آیه است که گردید معجزه کافدا خالص روز قیامت هجی تفصیل معجم آیات را برای گروهیک سعاد

إِنَّمَا حَرَّمَ رِجْسَ الْقَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنُ وَالْأَعْيِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا

چرا بنیست که حرام کردی و در گذار بختها را چه ظاهر باشد و آنرا چه بطن باشد و در وستم حاق را و آنکه شرک آورد

بِاللَّهِ مَا لَهُ يَنْتَوِي بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ^{٣٢} وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ

بها علم کفر و غیر سعاد باشد آن حقی و او آنکه گوید در خدا آنچه ایداند و اورای مرا متنی است پس چون ناید

أَحْلَهُمْ لَا يَسْتَأْجِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقِيمُونَ^{٣٣} يَا بَنِي آدَمَ إِنَّا بَاتَيْنَاكُمْ رُسُلًا مِنْكُمْ يَقْصُونَ

وختان باز پس میاهد ساجی و میجو اندیشی گرفت ای سران آدم چون بایند شما رسولان از شما خواهد خوا

عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنْ أَتَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ^{٣٤} وَالَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِنَا

بر شما آیهای را پس آنکه بریز کاری کرد و شایسته ندیشی نشدیمی برایشان و ایشان اعدا شد شود و آنکه تکذیب کرد و آیهای را

وَأَسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ^{٣٥} فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا

و سرکنی کرد و از آیها آنکه و اهل آتش ایشان در آنجا و داند پس گشت نگار از آنکه اضر از کرد خدا دروغ را

أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ أُولَئِكَ يَتْلَوْنَ نَجْمَهُمْ مِنَ الْكِتَابِ حَتَّى إِذَا جَاءَتْهُمْ رُسُلُنَا يَتَوَفَّوهُمْ قَالُوا

بانتکذیب کرد و آیهای را آنکه و میرساند ایشان را بر ما ایشان را آنچه نوشته شد برای ایشان تا و تکیه آید ایشان را بر سدا گن ما سدا ایشان را گوید

إِنَّمَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ قَالُوا صَلُّوا عَلَيْنَا وَ شَهِدُوا عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا أَكْافِرِينَ^{٣٦}

کایا آنچه بودیم و میخواستند ایشان از غیر خدا گویند که شدند او را و گوئی میمیر خودشان کایشان بودد کاران

قَالَ ادْخُلُوا فِي أُمِّ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَمَنَّا لَحْنَهَا

گویند خدا داخل شود دو امت یک بیعت گشتند ایشان را در پیران و آندمان در آتش هرگاه داخل شود امتی لحنی میمیر کیش خود را

فَمَا شَالِبِينَ رَا عَجَبًا أُولَئِكَ يَفْعَلُونَ^{٣٧} هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغُلُقُوتَ فِي السَّمَاءِ فَتَخْرِقُ السَّحَابَ وَيُنْزِلُ مِنْ تَحْتِهِ سُلُوفًا

پس اینان از دره اخلاق پست یافتیم از پند ها و خل ایست بر حق افتاری از بد و عمو بر طریق راستی دو ظلم کار دو عبادت پستی از بعضی خلوص طاعت خویش از کدورت و اشتراک پس رید آتیه در شدی در ذکر خاک کرد خلق خاک را مقام بر سفل از ملکی قانع شدند این گروه که همان چون علم و پوست

وَالسَّحَابِ مِثْلُ بَرَقٍ مُنِيرٍ وَالْقُلُوبُ فِي سَفَرٍ يَوْمَ يُنْفَخُ الرُّجُومُ فَتُكْفَى السُّهْرُ فَتُجْزَى^{٣٨} هُوَ الَّذِي يُنْزِلُ الْغُلُقُوتَ فِي السَّمَاءِ فَتَخْرِقُ السَّحَابَ وَيُنْزِلُ مِنْ تَحْتِهِ سُلُوفًا

سورة الاعراف

هم بپرد از قسط فرماتان
ای بی آدم بگیری از پند
در نوازت جامه سز عورتست
همچنین گرتب باشد از حور
هم خورد و هم باخشد لیک
کجهارا گز کردی تصرف
سر عورت دوقوت احرام از مقام
گو که کرده دینت حقا حرام
یا که بسوده حرام این طلیات
مشترک از با مؤمنان باشد شریک
همچنان کآمد تنصیل این مان
هسان احکام دیگر بر صلا
ان عیاس از امیر مؤمنان
بود او بر هر یکی بهتر سواد
آمدی هم سوی ما از هر پند
هر نکورا دوست دارد ذوالطلال
مشرکارا ای عهد هم گو سام
واچه پنهانست و آن ظاهر نکشت
حاصلان در طاعت بالم
آمد این آیت که پیدا و جان
اتم هم گوید باشد شرب حر
اتم و بنی است آن ضعیف پیش
هم حرامست اینکه شرک آرد باز
هم حرامست اینکه بیدد لغری
پس جو بر سر آید ایشان را مان
بر شا خوانند آیت سرا
کار خویش آرد باصلاح او قریب
پیش از ایشان سواد بنم
کست پس طائران آن پیروغ
یا شا دهم دروغ آیت او
بر جای آنچه از اسوالشان
حاصلان موت پیش از وضوح
پس نکونند آن ملائک در غفلت
کافران گویند ضلوا همه
گوید او داخل شود احرام

وین سبب گردید بر غفلاتشان
زد هر مسجد لباس امتیاز
ز دل اهل دل حضورت نیست است
هست مرغان اولیاس تصرف و دور
مشرارو نیست هیچ اسراف لیک
لیک بر موقع باشد با تصرف
لعم و حرق و با جو کردی حرام
ریشی گآوردند پیرون و امام
که شا را رقی باشد در حیات
در حیوة دنیوی با رزق لیک
هم بمبیل آید آیت از شان
وای میب گشت غولمه مار شد
یامت رحمت با طاهر بهرون
حلمه هایش با عود و شافوار
چون لباس ساراست شد پسند
لیک باید باشد از مال حلال
غیر از این بود که فرموده حرام
شرح آن دوسوره ماسی گذشت
مرزا را دور داسی حرام
حود حرامست این عمل بر مردمان
خواه باشد از عهد آن پلوس
غیر حق باشد حاکمت متین
در عدالت بر غماید از عی
ر خدا زوجه نماید از عی
بست تأخیری و قضایی در آن
امر احکام شریعت جا مسا
حون و خوفی بست ایشان را حب
هم در این و رسول و آئیم
کافری بند خدا را بر دروغ
آن گره را میرسد زافات او
بست شد در دفتر اعمالش
سویان تازد بهر قسمی روح
مر افا را باشد این قال و جواب
بست دان گفتگان عوف بنا
کز شا بودند سابق در ستم

رگانشان اینکه دزده بوده اند
حلمه آنان دینت آمد در عود
کعب عورت در طواف و دور غار
دینت خود را بن سازید راست
حق دادد سرقران را هیچ دوست
ور که مسا صرف ساری در می
همچو آن که ره در طواف
چون کتان و پشه پایش و حریر
گو که هست این دینت و این طبات
خالصی آمد بهر خاصان رزق حق
بیکس اعنی بان آیت خویش
هر آخوبه گشت دانش بیست اند
رو که هر صیحت کز غیث
این خواند سرو را گفتند و
خواهد قل من حرم او را در جواب
پس ایشان کرد طاهر بالانام
آنکه باشد برین او پروردگار
شد فواش و فرجوز آل نشن
لیک میگفتند شب باشد حلال
هم حرامست آنچه بروی بستند
بنی را هم ساخت بر مردم حرام
پس بدیوی ووه دهر مشرت
آچه خر سلفه بر آل حتی
هر گروهی راست وقت و توتی
ای بی آدم جو آید وهری
پس هر ای هرزد ار نکند پان
واکه راپاشا نکند یک کرد
آن گروه فعل آتش جلودان
زانکه گوید دارد او فرموده سخت
هره بلور آچه شدت غضاب
لیک موقوفست اینکم او زکل
هست حتی ملشان را منشی
لیک کبابند آنکه پیروان پیشان
هم بنفش خود شود ایشان گواه
از پری و آسمی بودند یلر

در اقسام ظلم

شرکا اقسام باشد بشمسکی
میکنند اظهار توحید از ریا
یا رضیانی دل صاحبی
همچنین شرکت هر خوی بدت
چونکه در دوزخ در آید امتی
اینست یدما گز زنده سدی دعت
حق تو را بشود ره بی ابتلا
یا بمان خانه از دار السور
مبیر گفت بگزار از طریق
مار ها گویند دینی کآحرت

چشم هر خلق پوشی از خدا
یا کنی تصدیق ز حرف باطلی
زان شوی پیوسته دور از مقصدت
بنیاید اشت خود را لستی
تا که اهازد بگاری درجهت
تا رسی از وی بلوج اعتلا
میکنی تفرین مر او را در خور
شد در آمد مادی آتیا بد رفیق
شد خوراک ما تن مستکرت

یا کنی انگار آیت و کتاب
یا بری مال قبرتان را پرور
هر که باشد خوی فشتن بیشتر
کافدا در دین پایشان کرده اند
گر بعد است از بسوآن بالین
پس کی کارد نالوجت بر خنسی
کرد دیو آواروات از قصر و کاخ
سگلاشی پرگزرد و پر سیاح
چون بینی آچنان هر لول هلاک

ره بشکم مسمون پیبوده اند
می پوشید اندر اوقات سجود
بست لایق زرد عطل و امتیاز
چون شار او قسط طاعت احدات
دوست دارد آنچه در خلقت نکوست
گرفته اسراف مال حق می
میشد این آیت آمد حلال
از مال و زحیوان با گزیر
خاصه هر مؤمن و مؤمنات
در قیامت بشریک امر طلق
ما بتضیی که هم کردیم پیش
بهرمه از نعم و بک ابدشاه
بارشان دارد سوه اتلاف
چهرین هرمانی در طو
شد مخالف از جواب او جواب
آچه بود از حلو و حرمت در مقام
از فواش هر چه باشد آشکار
یا هر ای حرمی درک از شدنش
زانکه مستورات ابدشغال
چون صفای زرد ارباب خرد
وان شنگارست با کبر از امام
ایکه اخق ظلم و بغیوم نیست
در پرستش پاکه امر اسرافاتی
در حیات و دینگی تا مدتی
ر شا و د قوتان پیشری
وز فواش در حیان و در بان
سرکنی را پشه زان قریب کرد
داجه پورده انقوشل سرگران
یا بحق نند کلانی کو نکست
واین حسب آمد برایشان از کتاک
تا که آید سوشان از مارسل
یا تواند بود حرف ابتدا
غیر حق کز فهران بدنه امان
که بحق بودند کافر و پراه
باشا در دین روپه اکنون بلر

بست پرستی باشد از آنها یکی
یا غوری مال یتیم اربصا
یا کنی در حق مظلومان قصور
وارد اند مار گردد بیشتر
روی ر باطل زحق آورده اند
لشش دایم کنی کزوی شداین
یا بگانی نک اندوس عریس
یا برمه وادعت اندر سگلاخ
وایت و اندوس برد زدی متاع
مالا از دل راری دردناک

کہ حاشہ سے رہ کر سو
 حق و راستگی بکثرت بھر دے گا
 رواج سے کہ جسے نہ جانتے
 کتبہ دلی ادا کرتی ہیں
 فرمے رہ کر تو یکساں رہو
 جب و حق و عدل کی شہادت
 کا سر پر رہ کر حق بکھر دے گا
 روزی و سیر سے کہ لوگ
 حق کی راہ پر چلے جائیں
 حق کی راہ پر چلے جائیں

[illegible]

خود تو ایها گنگه وقتی مرده
به ایستاد شدای حار
ایه ز خون دحق ریخته
خفی و سست است جیری فرمت
شرعش عی رسد ترده - در
نه ز ... هه ... ای
هست و ده کردن ... گنگه
به عی ویر خن ریخته

در صفت یی مرشد

[illegible]

در اختصاص این قسم

[illegible]

میرے وہی زمانہ آگاہان
 یہ کہ وہ بکیت لوش میں
 ۔۔ روز میری رحمت میں
 ن رون نہ دیو رہا تھا
 نا ہی تو ہی تیرے او
 حق رشتت بہ اور۔ جس
 شمع جسم و چرخ درص
 خبر نگوارہ وجہ قرار دیت

[illegible]

تو سرش زده است از این
که سستی هر چه گدازد
به افت را و رفتن به
در سر از قدرتی
فست ویت رفته در هر دو
حق را و کف تو در هر دو
رو به روزه چون روزه
به روز به روزه
در روزی شب و صبح

۱- حضرت کی روایت سے
 گھبراہٹ ہوئی، اور وہ گھبراہٹ
 اور وحشت میں ڈوبا رہا۔
 ۲- حضرت کی روایت سے
 وہ وحشت میں ڈوبا رہا۔
 ۳- حضرت کی روایت سے
 وہ وحشت میں ڈوبا رہا۔
 ۴- حضرت کی روایت سے
 وہ وحشت میں ڈوبا رہا۔
 ۵- حضرت کی روایت سے
 وہ وحشت میں ڈوبا رہا۔
 ۶- حضرت کی روایت سے
 وہ وحشت میں ڈوبا رہا۔
 ۷- حضرت کی روایت سے
 وہ وحشت میں ڈوبا رہا۔
 ۸- حضرت کی روایت سے
 وہ وحشت میں ڈوبا رہا۔
 ۹- حضرت کی روایت سے
 وہ وحشت میں ڈوبا رہا۔
 ۱۰- حضرت کی روایت سے
 وہ وحشت میں ڈوبا رہا۔

و هـ و ز ح ط ي كى
جس ر م س ا ف ن
ر د و م ت ج ذ و ه
ب پ چ ق گ ص خ ع
پ ل ت ث د ذ ر ش
ظ ض ط ب ج د
ف ر ك م ن ه
ن ج و م ر ر ح و س
ت ث د و م م م م

سورة الاعراف

[illegible]

مِنَ الْمَاءِ قَالَ يَحْيَىٰ صَبِّ وَ لَكِن لَّا تَقْوُ ۚ ۚ وَ قَالَتْ اُولَئِم لَّا عَرَبِيْمَ فَمَا كَذَّ لَكُمْ عَلَيَا

وَقَالَ كَرِيمٌ كَرِيمٌ
مَنْ قَتَلَ فَلْيُؤْتُوا الْعَذَابَ مَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ۚ قُلِ الَّذِينَ كَفَرُوا مَا يَأْتِيهِمْ
مِنْ قِبَلِي عِلْمٌ شَيْءٌ وَمَا لَهُمْ مِنْ عِندِي نَعْمَةٌ كَثِيرَةٌ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ مُتَكَبِّرِينَ ۚ

لَا تَقُمْ لَهُمْ آتُونَ السَّاءَ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلْبِغَ الْجَنَدُ فِيهِ مِنَ الْغِيَاظِ وَكُلُّكَ نَحْرَى

شود و شود از ایات بخود می آید و در این صورت هشتاد و یکمین سوره و هجدهمین فصل

وَعَلَّمَ الْبَنَاتِ مَا كُنَّ يُخْفِينَ مِنَ الشَّعْرِ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ۝

[illegible][illegible][illegible]

هسته نبرد صدها را بر آماج خود نگرفتند و باز آمدن یمن است از قوای گشتیجا آیه

ما وطينا ربنا حيا قهلا وجذتم ما وعد ربكم حيا قالوا نعم فانك موكل بيهم ان ائمة الله
يهدوهم الى رادى كارسق سرت آخوه خرد ورگوان حق گسترى سرانجامه به شين كه نت جا

علي العالمين^١ الذين يصدون عن سبيل الله وسموها عوجا وهم بالاعرة كانوا^٢

و بينهما جباب و علي الاعرف رجلان يبرهون كلاهما و غنوا اصحاب الجبة اقل

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهِيَ مُمْسِكَةٌ^{٢٥}

سلام بر شما، حال خود را؟ وایستی صمیمانه

موجِ نوحِ مکیگر رسد چه گد آتشِ که پرو - شایدا ر رویِ امیر
سِ روشن ده ابرو - بی دودمانِ این جنت و داب - گئی حایِ صمد و شمر
که دودمانِ جبارا شعل - مشو ابرو - آتشِ نوحِ کافه افس
مستقل گویِ ایش را حوا - امل و اصل - بر شیب و حائل

تابع و متبوع تا داند يك حاصل ايشارا شد حر سبكي تق بايد راه سوى مهرود مله فخر ميكرد كاهن روز پنجم تا شود آزاد از زعيم ما تا بتغيب عدال متحق آسكه آتياهي ملرا بر دروغ مينكره دان تكبر در فرا روح مؤمن تا حتم آسكه بر خلاف روح طاصي كش كند راه خميش خلايق يكجان داخل حث كرنده از محل هم دهم ايمان خراي شده هم زما ماند اين قوم ازيق مشركست اكور برسد ازيق طالم آن كر ميل طي پرستيز وانسان كاهن بقى آورده اند ما نكرديم ايچ نكسلي صلق هم برى از سينهائى مارون در حديث آمد كه دواب چنان به از آن كرده داخل در پشت ميروند از زير آنها جوى ها سر خدا را حد كز فصل فرون زانكه بوعن خدا والطف او مهندي گنگم ما دارشادشلى پودنان ميراث داخل كه خود مى اورتنوا اصطوسات بانيتم آرا كه در دارالقرار ودهه پسي آيه را پروردگار پس مؤذن حشد آراء از ميان مسودند اين طلب را از لاهع كته وارد امر اخبار اوصام كه قرآن مرطلى را اسباب است بر تودله است اوليكاش شر كر راسرار ولايت واقب است اين نكتم من يكي كونه تا من او سواى عشق امرقم كس ناست آن كها بود چه كفت آن لب دوا بباين لب ديكر است چشم بندي باشد اي كاهن خي مي نقت هرگز اين دريا بسوش چون بزم پييد گهي آواز او رود يگه شد بر آمد آفتاب گاه تقير از ايان مطلب است هست بر اعراف آن مردان چنه هست بر ايلاي آن جاي رجال

از عذاب آبريق و اين شريك تا ابد مامند امر لعتي اوقت بر ديش او بي اشتبه آل حق پودند ما را زيرينه وركند قهر كافر كبر ما خود شيا باشد در ضلي زحق حل كرده آن گروهى يفرغ مر كشته سويشان ياب سبا بعد مردن ميروند شادي كلى راسع لو كرون سجين پر كره مي برايش ز باب آسكه بگذرد از چشم سوزن ما حل از سيم باشد ايشان را مهال داده خواهد شد زراي طالبان كرده و در شر حلق اذخير حق كرده خوارلو و روح حق سر مير طاعت شايت از حق كرده اند جوسمش هجو لته قدر حق آيه دورى غلوفش دارد كيون شد دوشني حولى اور برش روان فارغ از آلايش و آثار وشت از يي آرايش و قر و چا شد بر اين توفيق ملرا رهسور كس بايد اين مقام استحسور بر هدايت بود چون بياشش او شيا صادر شد از روى رشد سقه شايت در اعطاي اوست ودهه مرا كرده در پروردگار بر شيا غروده بود امر قرار است حق باير طالبان وز ره تراست و انوجاح كاي مؤذن هست يشك مرعي زان يكي باشد مؤذن وان بياست

جمع آورده چي بي اصول ه بله افكند كافر كيش او اهل حق كونه با اهل سحر يك چرا بر يكدگر لنت كند قالك اولهم لاخرهم خلا پس چنه انقصر هم خود عداب سر كشي كرده دان پس فتعاب هچانكه مؤسار احن و روح ميكنشيدش بهر كردون دري حضروت است آن كفتار حديث كاي به از ارواح طيبي است شد حال اعني كه ما اخلاق نشت يني از آتش فراشي رشتان پس سه قسمه آيه آمد دريان عرم آن كز كرده تكذيب او زكل دوزخ تاينه مى سر كشي است آيه نكف است او را مرهاد كس شكاف از عمل كرد آچنان غل و غش چي حلايت يا عداب لم آن آيت كر داي مهور مد او آن در وصف مزلهائشان چون سده اهل حث حاى خود ما بوديم اينكه خود بايم راه آمدند از حاب پروردگار پس ما كرده خود ايشان ورود هچان كالواد از مال پسر هم كنه از روى تويح آرماني او ثواب آخرت يرحى و راسب مى بگويد آري آنها يك يك خار كاهن راه حق نمكناشتد ر سراى آخرت كافر بدد هچنين از اين عاصي است قل مردمان زان نامها آگه بنه

در بيان الهام غيبي

شد ز آوازش دروم محلى اشترى كك كردو رست از تفرقه آنكه دوسى جز اند صفى هست اين ضم را بر آندرا دهى شم چو شه همگان كم خود در زمان آموخه و دم حنى كم است آنكه لعلش را ز دل در كشي است خواب بودى يزدى در خواست حرف كو ميان اهل چنه و اهل غار حاجزى يا چون بناره و بلره ما مرتجع از هر كجا وهر چه هست

داد آواز از من او حوشه بگر او حرفى تراود از لب رفعت مستي و اين شر رحايفت كچه در وي قزم بيلوراست شد محلى مندرج يا قزى جرك لب بر من كزده اعنى خوش تا كند متناه كشف واد او لب بيند از آنچه ميگفتي بخواب چون شيا آمد وقت خديان و تب است در لنت اعراف شد جاي بلند كر خلايق امرهتد امر جلال

طه را بر قتل فرزد رسول تب چولست بنده شد پرورش او اين توتى يلمدان اين زندان اسير باد هم ايجاع با امت كسيه سر شيا را ست افزون نما زايچه ميكرد بد كافر اكنتاب ديستان از اسبيل اندر صواب سوى طيبي برد اندر قنوح باشدش هر ده قنوح ديكرى رد حقيق ارس اخلاق خيث راه ملحق سيرت و سجنه است دل يابند اهل كفر اهر پشت پوشش هم آتش از فوشتان مشركان و محرمان و طالباي در مقام ك ر آيت و رسل يرو آن تا اند در آتش است وان بود بر قدر طاعت يياد آن گروهند اهل حث خاودان تا حاشه در ماشان سر و داد شرم آن شوي ددل ريك شرور حتمال كويد از هر نشان مي بگويد از دل داي خود كر ما را رهبا كشتي اله سوى ما ر حق رسولان كار كايست آن خنه كه حثان كنه بود صيرد ميراث او حكم و غير اهل دوح را شا اهل جنان كنه آيا شيا آيه سرات پشت وارد مير ما در بوشك باد مريد را ز روه مداشند راه مريد را رطاعت ميروند اين روايت هم بود ثابت مثل ناعل از اوصاف و اسبه ويند مايني را از صفى حو سر برى بر مسي و بر اسبه عارفتد و از خود كفت ادهم آوازي ولى وز دعان انصكه بيرون شفته خفه سكين لي لبشت لي كفى يك چيى كزوى بود پيدا تهى او كه امر جيش آن قزم شود حثك لب اعانه رجا اين غماست ناسخن بر لب رسد كويد مى است آيه برهش ندارد طه طرف برده باشد كه توان زان گذار زرد شيرى بهر حفظ و جلوه ما انيا را باشد اندر وي نشت

فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَةَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ

در زمین مدار اصلاحش و سوا پیدا و از زمین بخواید خوشش کرد و دوستی به یوکاران

روی ایشان را بگرداند چون بر تو یارب میرم اینک پناه می نگوید از شما شوه دفع زمین صاب آن حصو استکاران صاب عمار و سلبی و صهب که ر ایشان رحت حق ک رسد نک در آید ای عزیزان در دشت اهل آتش پس را اصحاب جان یا اناچه بر شما رب الام آنکسانکه برگردند از پس مراوش آوریم اسودنشان مانه از دیدار منی حله دور همچنان کایشان نایهای ما پس از دامانی خود در امور دهنما و رحت آمد بالقی پس الا آنکه دان پایان کار یا چه دسی طلعش شکم چین کر که صهی رچه داری انتظار طلعش برست د پایان و ژرف یوم پائی آید اهی رود آن آمد از پروردگار ما رسل پس بود آیا شیبی هر ما با وحدایش قاتل شوم بر خوس خود سبقت آنکسان با مگر باشند آنها شفع گوید آن پروردگار دوالسل رها پس شش آمد سرس چونکه شد ایجاد عالم ر طاه قلب احد یا که عرض اعظم است این مثل گفت از بی فهم فرق همچو استیلاي حورر و سؤ تاب در عرض او شد جدا از تنگه ستوی شد پس عرض او میشی می جوید رود داشت با شتاب می نماید ایکه اندر انزع خلق کرد او هر چه زاسر مستر پس بزرگست او بوجدانش در برستش سوی او آید رو رو زغرت در دیار خود کید خوانمن اذل خواست اسلطان جان کر مراف سوی او باشی بدل آن صباه شد بلند آوازشان

سوی دوزخ ما بیند آن شون تا که با ایشان طلعیم از گناه این صاب اصار و ر و جمع و غ هیچ رهاه آتش آمد یارهای میکند اصراف افلوت زاسر پس نستنان از حق سحتایش مدد کال شیلرا از لزل بد سر و شت میکند آوار از احراق حل زده دوری از شراب و از طام دین خود را لهو و لعب و رتبعه شد جو سبیل دولت فیروزشان و د لاه رنگم هلمست دستور بودشان انکار از چل و عا درج دوری سرهای خلبو بود بر گروهی کامل ابله و دین طاهر آید سرس رود شیلر کن یقی کروات ناولی متین و ر طعی کن طاهر اصرار ست کرا قدر بخش حدو طرف که شود ر حله تاویش عیان ر دوستی رهایی ر سل تا کند درخواست ر ما از خدا هم یاس و چی او غل شوم کرده اند از کرده های خود دیان آرمان کرده طایوس از جمع کاوست ناشی خلق کل کمال کاو شد او هر یک سوجی طومرگ مستوی ر عرض شد فوق السام وان سر بر پنداه اقم است و ره ایشان ست استیلاي حق یا چو استیلاي دریا ر حیل عرض و ماهاه شود در دم تاه عرض پس طل رجاستش اهر آید از بی او را بصلب هست او را آفریدن و اخراج هست در وی از توانائی اثر در الوهیت هم اهر قدرتش خود چو اضمونکم فرموده او طلعت از پروردگار خود کید گفت خوایم اذان رو در جهان سوانته حق را بخلق ممدل از بی تکسیر او آفریشان

این چنین گوید کای پروردگار هم کند اصحاب اصراف این ها بودن کر از قیوان و ر نقت بودن ملک از صهب و ازلال کاین ر حال آیا باشد آنکسان این بود اوش تا کس با کر بر شما - خوف باشد از هلاک می برید آضر رما ز آب می نگویند ان شراب و این طام و دگای جهل ن لست چون گشت از حق گماردش خود دیدن این رود را بکیم ماد این صباب از طم آوردیم ما آنچه حلقار سام آید بکار هیچ مباشد آیا مسطر آنچه دوری باشد ابرو و عید ره تاویش هارود هر نمی طلعش از مهر و ره و شر است حر یسر یا ول مستطلی می نگوید آنکس کز صواب آرمان شکستش کردیم رود یا که برگرداده کردیم از محل غیر اوانچه ما ر آن غل بزم لم شد از ایشان ر آنچه مفری مد از آن حق لراکل اقتدار آنکه شش و رو آن سوانت و مومین شرح آن حور که داری حوصه عرض قلب عالم آمد در خود آچا که شنه شند ر سر بر طعکه باشد عین استیلاي او از سریش گر شود شلی خدا پس مثال از هر فهم طاعتش روشنی روز را او بر سب آفتاب و ماه و کونها تسل چیز ها یعنی شود از وی بدید یا مراد از ملک و ملکوت آن آفریش را بود پروردگار ای غریب اندوکل در بحر از ره پوشیده گی با حیر و درد خنیه خوانمن افر آمد ر حضور مصطفی اندر غرائی رفته بود گفت پیغمبر سوی حق خود

با مستکاران مکن ما را تو یارب بر رحال که شناسد از صفا در حیوة بی قرار و بی ثبات سرکشی را ایست پایان و مال که شاخورد سگود از لزلان نکرد از روی خواری بر حقیر هم نگردید از روی ادومهاک حتمال سکره ر کافر حرام داد ایشانرا قریب از ترهات گو تان در سهو و سیان ناید سگفرامد از خال و اصحاب هم تفصیلی بیان کردیم ما در امور دین و دنیا استوار حر که ر تاویش آن از ره سر عاقبت گردد مویا بر عید منقطر روی شود سر کوند ر حلاق با هامت رهبر است بر مقام بی مع الله و آسلی رک کردید این کتاب مستطاب یاد از روزی چس ما را بود سوی دنیا هر اصلاح عمل زان علما ر چرا قابل شیم بر بان بودند اهر یابوری ذکر خلقت ستره هر اعبار ن را آید آفریده است این چنین گفته آمد در مان سله گشت مستولی بر آن شاه وجود یبر استیلاي ملک مسحیر هستی هر نمکی برای او نمت باشد همچنان دلقی صا یافت معنی مرئی از علامت می بیوشاد بارویکی شب اسر او را شد مسفر در نظام بخداست امرش پیچری کافیه جسم را آورد در جنبش زبان عالم و آتم باو دارد قرار شلمان بر شهر دل دارد مقر رو آن سلطان دل پایست کرد وز ریا و رب میبانش ضرر شب صحرائی مهول آمد فرود بفر کردید از صدا نبود مدد

سورة الاعراف

او بود حاضر و غایب از شما اینقدر کافیت اینجا در اساس جذب کراشت و زرد حق کوست ای ما بدار هوش خسته تن دردنا باشد مراد و حاشی اینست بوی از صناد امردمی هر عمل کان شد غافل با کتاب هشت ناموس از بی اصلاح ارض ضمت هیچ از عرشت شری صیب خواهنیم بوضع طبع آید بکراست آنکه حاش حد صفت یا پوست حال عاشق را بر سر ارحم و چون من بگویم ما و شرح این مقام گفت خوابیدیم هم از خوف گناه	شود هر کسی کند هر سان دعا جمع از ذکر غنی گردد حواس او دارد صمدین را هیچ دوست ماک ذکرش نه صمدین و الا آچه دوراست از ارحم و مشتقی بر زمین بکشد اندک این چمن در زمین باشد قنار و ماصواب معیضه پس در اسرار اعدا و پس لیک آن را محسن باشد قریب ذکر آن دور از حق است راست باشد اوست و طبع او را احسان دورشن بکشد بود غفل و حوس داد آنکو رده این رده و السلام هم روضه حش و آن قدر و حله	در مقام خود کند ظاهر منی کر حواس جمع بود در طبع ای ما سواد مکی خسته دل صمدین سواد مکی غافل ما صمدین یکی یا اوربا صدرا آن کاصلاح آن مومنین حق فرستد اما را بر عباد می جوابد از شان آیش هر ماو دارد روحی اصلاح ما کسی بود در اوسوای عشق لیک عشق ابرو و آن آراست در پشت و دووخت او را بر ما کسب آن رحال کر رسد ما شبا را باشد از رحمت صمد	وجه ذکر آن جبهه ابرو و دهان کر خدا باشد بر خود مشتعل گفته از صمدی صورت مالید رو نماید در نماز و در دعا داد ظاهر از شرع خود سخن تا بر آید از زمین بیخ قنار هم زخوف قهر و طبع وحش باشد ابرو و طبع او را اصلاح لی بود آگاه زانسان عشق ما حال را بیان آید است روایت و در عتاب و جبر و شر رسد لی که گویم ابرو و امید و آن بود هر نکو کاران قریب
---	---	---	--

وَ هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَثَلَتْ سُحَابًا فَلَا سَحَابَ إِلَّا بُلْغُمُوتٌ

و اوست که می فرستد بادها را بشارت ده بندگان بدست رحمتش تا چون درازد ابرو را بر آید ابروای خلدی سرده

فَاتْرَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَٰلِكَ نُنْزِلُ الْغَوِيَّاتِ لَكُمْ تَذَكَّرُونَ ۝۱۰ وَ

پس فرو فرستیم بآنها پس برون آوریم بآنها همه نرها همچوین بیرون آوریم بر نگار باشد و گشایا بد گیرید

الْبَلَدِ الطَّيِّبِ يَنْزِلُ بِهِ الْمَاءُ فَاذْكُرْهُ يَوْمَ إِذْ تُنْفَخُ الْأَشْجَارُ وَأَلْفَيَا فَبَيْنَ رَأْيِهِ وَالَّذِي حَبِطَ لَا يُعْرَجُ إِلَّا نَكِدَ كَذَٰلِكَ نَنْصُرُ

لد یا گزیده بیرون می آید رسته اش بآنها برورد گارش و آنچه بلیند بیرون می آید بکسرا کسب بایامه همچوین میگردد

الْآبَاتِ يَوْمَ يَشْكُرُونَ ۝

آبها را از برای گروهی که شکر میکنند

اوست آن کسی که فرستد بادها بادها تا حوس بحد گیرد بر ابر را را به ابر افراز پس آن آید بیرون ابرو چنی آسان که زمین یاد حوس بست فرقی دارد ابرو هر زمین یک و شایسته که آن وانکه باشد خوره و بایک و د آن یک از آیات حق یاد باشد بر گروهی که زمین را در ده زان گشتم لیک تا صیر من کر صوبه چنانست از چنین با بگشستی در ان صمدی دقیق لی سخن گویم صمد و عباد لیک باید سار را از کز شناخت جمع خدین ارکه داری بگویم	مژده بر رحمت دهد و امدادها ار حاجت بکشد گراشد از مطر هر اعیای زمین سرده سار میوه ها از هر قبلی دلش و آنو رویه زان بر فضیلت دوین آن حروح و ای خروج قلل درخت و صالح رایگان زای برون باید گاه الا حصه وین یکی زاید در اوج و عباد شکر صفا کنند از غفل و فهم رد هر قومی بود پس مؤس عالم ای دادند حال المؤمنین یا داری مثل و انداک صمد لی اصلاح آورم دو بر فرستد ملارا دل بکل بایست بامت بست ممکن از فروست از کلام	یش او آنکه در زمین برسد مطر هر چه باشد ابر از ابران قلیل پس سوی آن زمین یاقان حساب هم شایسته برده گرا از قور سرده گرا هم در خاک تیره گون شاید از صورت پستی بی برید رسته را روی از وی صد هزار همچو قلب مؤس و کار مرص ما بگردایم آبتیای خود یک حکایت از صوبه مرص است کر نگردد بکای من صمدین است من از قلل با کسی منضم من نوحه دای کسوفی مشرق بست صوفی را خضوع با کسی همچو از خود تیز یک و بد کر رسول حقیقل بوده وح	یادها همد از بلان سار حل آن بر بادها باشد قلیل طول از هر صفا سار آب ما برون آید در یوه الشور آورم آنکه که وقت آید بیرون و آن بیام آید اگر داشوری حوسه فرما باشد ابرو و در گار زد مثل آن هر دو ابرو در اوس این چنین شرح اوست گر کم ذکرش در این موضع صفاست یا که آن باشد یا صوبه است لیک در این یک بقدرت مرص صلح کل ما هر گروه و مقدم حواکمل باشد در این ره پاسی چون صمد را بشتی از صد حر بدو حست کسرا با موج
---	---	---	--

لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهِ غَيْرُهُ ۚ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ

بجققت فرستادم نوح را بسوی قومش پس گفت ای قوم من پرستید خدا را نیست درین راه هیچ خدائی جز او در بکس من بر سر شما

الجزو الثامن

عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۚ قَالَ الْمَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرُوكَ فِي خَلَالٍ مُبِينٍ ۖ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي

از غلاب روری بردك گفتد حمی از نومش دوسته مایه بسم تراند گراهی آشكار گفتای قومیت ما من

صَلَاتُهُ وَ لِكُنِي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ أَيْلَكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ وَأَعْلَمُ مِنْ

کرامتی و بکر می رسول ام از پروردگار حجابی می رسام شهر از اساتهای پروردگارمان و بنده یعم شمارا و میام از

اللَّهُ مَا لَا تَفْقَهُونَ " أَوْ عَجَبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذَكَرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ وَ

آیا معنی داشت که آدمشمارا دری اوروردگارمان بر مری ارشما نامش کندشمارا و

لَسْنَا قُلُوبُهَا وَ لَهَا أَلْسُنُهَا فَكَذَّبُوهُ فَأَنَعَيْنَاهُ ۖ وَالَّذِينَ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ انْغَرَقُوا ۖ الَّذِينَ كَذَّبُوا

اس کتاب کے بارے میں اس زمانہ میں اس وقت کے ماہرین و محققین نے جو رائے دی ہے وہ اس کتاب کی عظمت پر دلالت ہے۔

يَا بَادَا اِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا عَمِينَ ۝۱۲

آنها را راه رسیده گروهی کوران

در بیان احوال حضرت نوح علی نبینا و آلہ و علیہ السلام

روح را دانه ما نمایی سوی قومی ت پرست از برتری گمت یا قوم اعتدوا الله مالکم : هیچ ممودی سر او ل انظم

شما رسم مکر اینان نآوردید. بر عدای من بدلتوس شدید. قوم گفتند: از اکار دالمهی ما و را سم اهر گهرمی

و کسی ما را دلالت شاه . و اله واحد از حدیث اله گفت گره بسم من در حق . مل رسولتم و رب العالمین

برساء در شما یعلی حق رب من پروردگار ما حق امام مبداء الی وحی خدا را چه ارا بسند آیه شریفه

روح گفت آیا کند ادای من
باید از هر سه در فرار
و سزا یمنی از پروردگار

۱- رمان مریخی از حسن سبحانی
۲- بیست و یک ساله را با تو می‌نویسم
۳- شد دآذر ایشان رسیده
۴- مریم شد دهامش مستجاب
۵- آید ایستاده و باز در کعبه سرافراز
امر از حق شد باطلان و عذاب

جس نے کہا کہ سائیکس کی طرف سے جو معاہدہ کیا گیا ہے اس میں جو باتیں ہیں ان میں سے ایک یہ ہے کہ اگر وہاں کے لوگ اس معاہدے سے اتفاق نہیں کرتے تو ان کے لئے ایک اور معاہدہ کیا جائے گا۔

عج را دانسته از صوفیان نجات واکه ما او بود در ملک از مافات عرق کردیم آبشکه و آیات ما و دشان سکدب از چهل و عا

آنکه بوده آن گره فومی میی کور جی از شاهلی دن^۱ شرح حال روح و طوهارا نیلم آ گویم اهرسوره هود از کلام

إِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودَا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ^{١٤} قَالَ آلَافُ

روساندہ قوہ نظیر انرشاں ہودرا کہت ای فوہ می سر سید حدارا بستہ شکار اہج حدائی حراو آایس میر ہزید گفتان

لَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرُكَ فِي سَفَاهَةٍ وَإِنَّا لَنَنظُرُكَ مِنَ الْكَادِبِينَ ١٥ قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ

بخت که کام بود، قوت هر سه کلمه آید. و هر اندر می دهد و هر سه کلمه آید که هر سه را از در و فک و گمان گفت ای قوم سست بام.

سَفَاهَةٌ وَلَكِنَّهُ دُسُوسٌ مِّنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ " أَلَيْسَ لَكُمْ نَاصِحٌ

$\frac{d}{dt} \left(\frac{\partial L}{\partial v^j} \right) = \frac{\partial L}{\partial x^j}$

1. 1. 2. 3. 4. 5. 6. 7. 8. 9. 10. 11. 12. 13. 14. 15. 16. 17. 18. 19. 20. 21. 22. 23. 24. 25. 26. 27. 28. 29. 30. 31. 32. 33. 34. 35. 36. 37. 38. 39. 40. 41. 42. 43. 44. 45. 46. 47. 48. 49. 50. 51. 52. 53. 54. 55. 56. 57. 58. 59. 60. 61. 62. 63. 64. 65. 66. 67. 68. 69. 70. 71. 72. 73. 74. 75. 76. 77. 78. 79. 80. 81. 82. 83. 84. 85. 86. 87. 88. 89. 90. 91. 92. 93. 94. 95. 96. 97. 98. 99. 100. 101. 102. 103. 104. 105. 106. 107. 108. 109. 110. 111. 112. 113. 114. 115. 116. 117. 118. 119. 120. 121. 122. 123. 124. 125. 126. 127. 128. 129. 130. 131. 132. 133. 134. 135. 136. 137. 138. 139. 140. 141. 142. 143. 144. 145. 146. 147. 148. 149. 150. 151. 152. 153. 154. 155. 156. 157. 158. 159. 160. 161. 162. 163. 164. 165. 166. 167. 168. 169. 170. 171. 172. 173. 174. 175. 176. 177. 178. 179. 180. 181. 182. 183. 184. 185. 186. 187. 188. 189. 190. 191. 192. 193. 194. 195. 196. 197. 198. 199. 200. 201. 202. 203. 204. 205. 206. 207. 208. 209. 210. 211. 212. 213. 214. 215. 216. 217. 218. 219. 220. 221. 222. 223. 224. 225. 226. 227. 228. 229. 230. 231. 232. 233. 234. 235. 236. 237. 238. 239. 240. 241. 242. 243. 244. 245. 246. 247. 248. 249. 250. 251. 252. 253. 254. 255. 256. 257. 258. 259. 260. 261. 262. 263. 264. 265. 266. 267. 268. 269. 270. 271. 272. 273. 274. 275. 276. 277. 278. 279. 280. 281. 282. 283. 284. 285. 286. 287. 288. 289. 290. 291. 292. 293. 294. 295. 296. 297. 298. 299. 300. 301. 302. 303. 304. 305. 306. 307. 308. 309. 310. 311. 312. 313. 314. 315. 316. 317. 318. 319. 320. 321. 322. 323. 324. 325. 326. 327. 328. 329. 330. 331. 332. 333. 334. 335. 336. 337. 338. 339. 340. 341. 342. 343. 344. 345. 346. 347. 348. 349. 350. 351. 352. 353. 354. 355. 356. 357. 358. 359. 360. 361. 362. 363. 364. 365. 366. 367. 368. 369. 370. 371. 372. 373. 374. 375. 376. 377. 378. 379. 380. 381. 382. 383. 384. 385. 386. 387. 388. 389. 390. 391. 392. 393. 394. 395. 396. 397. 398. 399. 400. 401. 402. 403. 404. 405. 406. 407. 408. 409. 410. 411. 412. 413. 414. 415. 416. 417. 418. 419. 420. 421. 422. 423. 424. 425. 426. 427. 428. 429. 430. 431. 432. 433. 434. 435. 436. 437. 438. 439. 440. 441. 442. 443. 444. 445. 446. 447. 448. 449. 450. 451. 452. 453. 454. 455. 456. 457. 458. 459. 460. 461. 462. 463. 464. 465. 466. 467. 468. 469. 470. 471. 472. 473. 474. 475. 476. 477. 478. 479. 480. 481. 482. 483. 484. 485. 486. 487. 488. 489. 490. 491. 492. 493. 494. 495. 496. 497. 498. 499. 500. 501. 502. 503. 504. 505. 506. 507. 508. 509. 510. 511. 512. 513. 514. 515. 516. 517. 518. 519. 520. 521. 522. 523. 524. 525. 526. 527. 528. 529. 530. 531. 532. 533. 534. 535. 536. 537. 538. 539. 540. 541. 542. 543. 544. 545. 546. 547. 548. 549. 550. 551. 552. 553. 554. 555. 556. 557. 558. 559. 560. 561. 562. 563. 564. 565. 566. 567. 568. 569. 570. 571. 572. 573. 574. 575. 576. 577. 578. 579. 580. 581. 582. 583. 584. 585. 586. 587. 588. 589. 590. 591. 592. 593. 594. 595. 596. 597. 598. 599. 600. 601. 602. 603. 604. 605. 606. 607. 608. 609. 610. 611. 612. 613. 614. 615. 616. 617. 618. 619. 620. 621. 622. 623. 624. 625. 626. 627. 628. 629. 630. 631. 632. 633. 634. 635. 636. 637. 638. 639. 640. 641. 642. 643. 644. 645. 646. 647. 648. 649. 650. 651. 652. 653. 654. 655. 656. 657. 658. 659. 660. 661. 662. 663. 664. 665. 666. 667. 668. 669. 670. 671. 672. 673. 674. 675. 676. 677. 678. 679. 680. 681. 682. 683. 684. 685. 686. 687. 688. 689. 690. 691. 692. 693. 694. 695. 696. 697. 698. 699. 700. 701. 702. 703. 704. 705. 706. 707. 708. 709. 710. 711. 712. 713. 714. 715. 716. 717. 718. 719. 720. 721. 722. 723. 724. 725. 726. 727. 728. 729. 730. 731. 732. 733. 734. 735. 736. 737. 738. 739. 740. 741. 742. 743. 744. 745. 746. 747. 748. 749. 750. 751. 752. 753. 754. 755. 756. 757. 758. 759. 760. 761. 762. 763. 764. 765. 766. 767. 768. 769. 770. 771. 772. 773. 774. 775. 776. 777. 778. 779. 780. 781. 782. 783. 784. 785. 786. 787. 788. 789. 790. 791. 792. 793. 794. 795. 796. 797. 798. 799. 800. 801. 802. 803. 804. 805. 806. 807. 808. 809. 810. 811. 812. 813. 814. 815. 816. 817. 818. 819. 820. 821. 822. 823. 824. 825. 826. 827. 828. 829. 830. 831. 832. 833. 834. 835. 836. 837. 838. 839. 8

[illegible]

در بیان قوم عاد و دعوت هود علیه السلام

از احاطه هم قصد باشد در کلام
 عایدان بودید عومی زور مند
 خلکی با احتشام و مالدان
 نال یا قوم اعدوا الله مالکم
 من یرسی ست غلی رصواب
 ما ودا بنم راسخ در سفا
 گفت سرود دیوان ایفوم ره
 میرسام بر شفا بیغام او
 کاید ایشان پندی از پروردگار
 یاب آرد ایکه صد اقوفم صوح
 کرد زاید بسط غلت در شما
 قوم کایست آمی آتیا خدا
 میسریندند آتیا از دست
 یعنی اورا آنچه گفتی از عذاب
 میرسد البته از پروردگار
 اهر اسله یعنی اهرآن نان
 شخص اسم است آن هازوحی بیان
 با شما من نیز دادم انتظار
 پویشل چشایش این از دما
 دانکه میبود دور از لاری ما
 تا پنداری که فادی کر وزد
 جز که امر آید تا خلق الطرد
 می اندازا که گشتی پیفوس
 روکی هروسبایش بیستف
 دیوان بکت کایست وقت کوشال

هم سرسام ما ر عادی پیش
 واحدی زایشان قریب تمام
 هم ساور هم بقتل من شد
 ت پرستی و دشان پیوسه کار
 من اله فیه اولی الحکم
 می میرجیزد آتیا از عذاب
 که ساری دین سابق را که
 ست ملصق با من انوحی سه
 بهره با یابد از اکرام او
 سوی مرید از شا درواچار
 چاشنی کرد اوشارا بالوصوح
 قنوت و قنوت پرستو آن
 با کوی که میروم آن خدا
 ترک آن ر عقل ما یابد دست
 راستی کر داری ارحم محاب
 وحس می آن عذاب پر شرار
 که هر یک هشی اید اسی جان
 حق بر سر سله ریحال بر آن
 ر هراچه وضع دادم کردگار
 شکتین را همچین باشد رسا
 از پی شکست آیهای ما
 میتواند ترک کشتی را کرد
 که بکن ای داد از جح از بلاد
 بی اندر صد کشی ر خبر
 از دین با آسان بر هر طرف
 زان مگر بگری اهران عا

هود کایشارا فرادر دود خوش
 هچنانکه فز گویی در خدا
 در دین از آقبیله آرسلی
 حق فرستد از کمال خود را
 ست معبودی شلرا میر حق
 پس بگفتد از دروکل دورو
 هم کایمارا ست کاین انشروع
 لک من لشم و رب العالمین
 می شا را لخصی ماشم امین
 تا برساند شا را از عذاب
 فداکن در اوس احتلف اومکان
 پس باد آریه سهی حق
 کای دود میا و در دایم حق
 پس ساور آنچه گویی ابرود
 گفتمودا کون عظم فقوم
 همچین خشم خدا مرو حل
 هشی اید این لایها از خود شا
 وانگی ر خجالت خم مصر
 هودرا دایم پس ما خود سات
 هم هرید و ر کشید سار
 باد را دایم قرمان با رام
 یا تواند برگی افکند از دست
 یا بگوید این کج سرکشرا گوی
 دم بلدی چوکه بچند در شکم
 از خود او یک از دایم هوات
 آنکه خست عقل و جسم باورن
 مرخصبارا یا فرادر یا اشا
 اعظم و اکثر بود از مردمان
 سوی ایشان نهر دعوت هودرا
 صو بود امر رستن مد حق
 آنچه کافر بوده اند از قوم او
 که در گشتی ست و امری و رف
 خود رسول رشا راسخ دین
 میکند آتیا صحر هج از این
 و از فوالت صحر و سومان
 کرد سستی هم ارمال حنان
 رستگار آید ه داعشی حق
 رایج بود آتیا ما از مسلم
 گرونی از راست گویان پاسید
 رشا واحد شد انجوف ووح
 مسکند آتیا شا ما من حنن
 وان بدر هان رضیان و خصا
 پس شود امر عذاب مسطر
 وانکه با او بود از حل نواب
 پایه و سد آن قوم از درار
 عاید را بد داد و مننه
 دانکه خشت بر کیدی ر مسبح
 یا راکر اویش خود سنی دومو
 سست را ر کشد آری ورم
 کایه و عالم ایش حاجات
 مکرر د سوی شد از لشکرش

وانكه پشش و ازگون باشد دشت
سكند تا پای دارش موكلان
او خواهد چاره هیچ از چارمساز
میکرد ر در دوا هر درد مند
چون نی دصود خواهد دادگر
شد سلاسل از دست نهاری دایر
هر سه بی درجهان اسباب اوست
جان و تن هم بدمه غمراں اوست
رو عائی هر قفا پدید رکت
باد سوئی را فرستد از فغان

میکرد همچو دفتان در سیاه
میصد هر جا پشانی شان
حیو از خصم ذکر امداد باز
آن دواهم باشد ایمن چشم مد
آن دوا چند صد خود اثر
گوید او را دیگری کورانگیر
با و سرکش همه درگاه اوست
هر همد از مانو از احسان اوست
استخوان او شکند بگرد سکت
تا بگوید ریش و نشاند خطش
سد ذکر ضمه اصحاب هود

بس بگیرد يك تلاؤزی دمش
کاین تان دزد است که سلطان گریخت
میکرد از هود ادر سباع
صفت آن حی یکی از لشکرش
ورگی از چشم بدبهای او
ملا کرد ریحی در مزاج
چنه اعصاب سیاه ذوالمد
تا و هم آتی پیش تا اوشوی
یا که اسب آمد سرهنگان داد
ر حستد از میج تا بلاد او
میکند حق ذکر آن قوم نمود

بند از کاکل بدای تا سش
خون او را گفته شه باسترویت
هم سوسی سرو و سرسام از صدام
کرده پیمان در لباس دیگرش
خاصیت پشند شود ریحی نگو
کز طیشی پست تیزو طراح
تا نیشادوی تو را جز تنه
خاک آبره ماه آن مینوشوی
کاین خمیس است از تنه قوم داد
هم بر افتاد زسبت داد او

وَإِلَى ثَمُودَ أَخْلَصَهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ هَبُوا نَاقَةَ اللَّهِ لَكُمْ آيَةً فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ آيِيمٍ ۚ وَادْكُرُوا إِنْ جَعَلْتُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأْتُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَفَتَّحُونَ مِنْ

و فرستادیم شود از دشمنان
صالح را گفت ای قوم من پرستید خدا را
پروردگار تان این ناقة خداست
عذاب آئیم ۛ و یاد کنید که گویید از خلیفها
سُهولها قُصُوراً وَ تَنْحُوتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتاً فَادْكُرُوا آيَةَ اللَّهِ وَ لَا تَتَّبِعُوا فِي الْأَرْضِ مُقْسِدِينَ ۚ
جایهای ریش خرها و نیز باشد
از کوهها خانه بسازید گد صهای خدا را
و نامکاری متتابع در زمین خدا کنید

قَالَ الْمَلَأَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لِلَّذِينَ اسْتُفْتُوا لِمَنْ آمَنَ مِنْهُمْ آتَتْهُمْ أَنْ صَالِحًا كَفْتَهُمْ حَمِي كَسَرَكُنِي مِيكَرَد

مُرْسَلٌ مِنْ رَبِّهِ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلَ بِهِ مُؤْمِنُونَ ۚ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا بِالَّذِي
فرستادیم ما است
اوروردگارش گفت هر سکه یا چه فرستادیم شما آن گروه کاتب
آمَنْتُمْ بِهِ كُافِرُونَ ۚ فَقَرَّوْا النَّاقَةَ وَ عَتَا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ وَ قَالُوا يَا صَالِحُ إِنَّا بِمَا نَدْعُنَا إِن

كَرُو بِيَدِ مَنْ كَفَرْنَا مِ
بر سر کرده آن نفاق او سر از دما از سر و دگارشان
کرفتند ای صالح باور
كُنْتُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ۚ فَآخَذَتْهُمْ أَلْرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جُثَالِينَ ۚ فَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَ قَالَ

يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رِسَالَةَ رَبِّي وَ نَصَحْتُ لَكُمْ وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ النَّاصِحِينَ ۚ
ای قوم من حق رسادم شما رسالت پروردگار و پندادم شما را
و لیکن دوست بدارید پند دگاران

در بیان احوال قوم ثمود و دعوت حضرت صالح علیه السلام

بد ذکر ضمه اصحاب هود ۛ میگوید حق ذکر آن قوم نمود ۛ بوده اند ایشان گروهی باشند ۛ و از مثال و مال دنیا بهره مند

در توانایی و قدرت بی‌شمار
ند گریه آب انک را عرب
سوی قوش که بدنی بتیست
قوم بر تکلیف او کرده حد
گفت خواهید آنچه مقصود شاست
از بیان غولیم ما حاجات خود
صبح چون شد بر قرار خوشتن
مفضل گشتند اندر آزمون
از خدا پس خواست صالح پندرت
جمع این عمرو از قوم خود
خوردی آب چشمه بر لب اگر
شد شما را ناله الله این شتر
رجو وصال بکس باید زوی
ست حق را یاد آورد عین
جای داد اندر زمین حیران
خانها هر نفس هم زنت
پس یاد آورد نت های او
قوم او از ارشادشان گشتند باز
خود شا دارب آبا آگاهی
مؤمنان گشتند بر هر چه از پیش
هست امشب اظهار از مهرت
بر هراچه آورده اید ایان شا
ناله را پس کنت باشند آن همه
هم نگفتند آور ای صالح با
پس گرفت آن بهشت را زلفه
صالح از آن قوم روگردانه بود
هم شد صاحب شلار شاهد اوست
فصه صالح بغض است ضبط
از روایات و سیر هم محلی
شازده از عمر صالح رفته بود
وجه عترت که کرداری صلب
که بد در قتل او ملرا گناه
گر بخت آورد او را داشت
چه شد بر کوز استمال خوش
یکری بود از فواش بدست
ناله را او کت و در آخر زمان
مرتضی کوید اول مه دین
ناله الله قتل دورادیش نت
چه ناله است احوال نسکو

بودن جا بین شلالت و حجاز
آزمین کم بود آتش در طلب
و دی نظم و ستم غمخوردست
چون برای خود بدی متبد
موجب ایان بسود. شاست
هم تو مصفاه اند خداوند احد
خلق بر صحرای شدند از سیدون
پس نگشتند لونسک آری ررون
آمد اندر از آن لفظ مسک
گفت مؤمن گفت رسالغ درود
قدر آهم در عوس میداد شیر
ست از حق رشای آورده بر
لا "سو" ها سوه از کشتی
در دین فرمودن چون شاشین
هم تنکین در نوح و نرسان
آورد اندر حالش پندرت
که شا را دانه این پیرو ورو
انطریق صعب و استکلرواز
آن صالح "رسول" ین دره
شد رسانده وی از توحید دین
عاطی حاشا کز او اندر بشک
هم رای از کافران ملثم ما
داسکه میبود یار مظله
آچه کردی و سده از روح ولا
بد صبه از نین در هاله
دان زمان که ماهر اکنند نود
لیک صاحب را سکرمد دوست

بود نایبان صالح ایش ورم
بود صالح پشت پنم از نمود
نوم خود را گفت باقم اعبدا
آینی گشتد بنا تا که ما
قوم گشتند از شان آرمون
هر که از ما شد دطایش مستجاب
هر چه استقاما بودد آرمون
اشتری آبستی بسیار موی
بانه آمد ررون در دم زیاد
مانی کردد انگارش سید
گفت صالح قوم را کاند بکار
پس کنار دیش که ما از ارس حق
و ره اندر رشای سم هلاک
ستی باشد گر آرد آن یاد
فضل تاسن را افرارید ضر
نصون پی که هر کاهها
هم طعی ناورد اندر زمین
لادن الصفا وینی بران
پی او پشیر است انوسود
ما بران دارب ایان بالسام
باز زانستار گشتند آنکمان
این سالف ناله را پس کرد بی
سرکتی کردد زامر خوالن
کر تویی اندر سیرلن اندر سل
پس سراها صعب د ویرامها
در تیر گفت ای قوم این صعب
تا پایتا بود صیر مصلام

حکایت حضرت صالح از روایات و سیر

که شد او میوت بر قوم نمود
گفتند اهل سیر بر اسلاف
گفت او را ز زادی بی پناه
از شا شاید شود دفع ضراب
نورما چون دید بر دمال خوش
بد فطانه نام حسنی در عرب
گفت صالح را کسی از ما کسان
کسی نمود از معز ره با او قرین
وان فطانه خسی کافریش نت
ناله بی شد چه گردان از نورو
قتل ینبر جو بیست سهل ماند

لان اخلم گفت ارسلای بهم
گفت او میوت از رب وود
زانکه می نمود الهی غیر او
قول تو گیرم رصنق ار خدا
صبح پاما سوی صحرای شیرون
حق بود گیرم قولش بر صواب
بر نیاید حالت قوم از بشان
آورد ایان نورا بی گفتگوی
آچنانکه قوم را د بر مراد
وان شتر اندر سرامی میچید
مر شا را مسخر از پرو و دگر
هر چه بسواستفرد فطن و حق
آید از حقتان عدال دردک
حاشید ای که بد از قوم عاد
او زمین زرمسار آن بصر
میکید از کوهها سوراها
می مانند زو گروه مفسدین
عاطری کلو بود از ایابان
وانسکروی سگروندخواه استورد
نده و محکوم آن قاع الکرام
چیت ما را هیچ ایانی بران
مانی راضی دند از ضل وی
خلق و پرو و دگر خوشتن
صدق مانند پس بین و صبر سل
مرده بودند آن همه در خانه ها
من رسانم در شا ینام رب
سو زاریخ آن شروحت را تام
دو تاریخ از رات هست ربط
ران طعم آرم شو کرمانی
صدار آن در مگشت چندی زیست
شد صالح قوم بر صبر وی
ره ناله آورد اکون تک
کآورد او را بدست انهم وجود
بیت هر چاره ره سست واپ
ناله الله را بود از کیه بی
بغ تلذد بر ولی حق سب
خوانه او را در حقتان زانها
کآن فطانه داروش را بکار
هر چه جوئی بیش یان کنترش

وَلَوْ مَا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ ۝ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ

و یاذکر لوط و انکامیکه گفت قومترا آید بکند کار دشترا بیش مکرته شلار با ن هیچک از حیوان در سیکه شلار آید بماند

الرَّجَالِ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النَّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ۝ وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا

مردار از روی شهوت از غیر زنان بلکه شهید کرده اید که قوام کاران و بود جواب قوش مکر آنکه گفتند

اَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ أَنْتُمْ أَنْتُمْ بَظُهُرُونَ ۝ فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ۝

بیرون کنید ایشان را از قریه خود آن که ظاهر بعد که پاک بشود خود را پس حالت دلایل او را و کاش را و او را که بود و ما را باقی ماند که آنکه بپاک

وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ۝

و ما را باریدیم بر ایشان طرازی سیر حکم نمود اسم کار گشت کاران

در بیان ذکر قوم لوط علیه السلام

| | | |
|--|--|---|
| <p>آمدیم امر بیان قوم لوط
این چنین فضا کشید آیا شما
خود شما آید آیا از هوا
ترک آنها کردی از هر وصل
می بود اهل سواد مارا و ابواب
لوط را بیرون کشید اندیشه و پیش
را که آتید او این فعل برده
او شد با لوط بیرون از دیار
پس گری پایش کار مجرمین
بهر ایشان کرد او حاضر شده
حیرتش گفت ما را مردم
بود واحد تا و دان پان شیر
مرو را کشند با هست برون</p> | <p>ما طایفه را شای قوه لوط
و امر آید از ره فضا او ملا
پنی از شهوت تریا فیه
جمع گشتن و رحلت آمد صلا
سوی لوط امر از دین خطاب
صاحبان بر ما در دین و پیش
کار آمد و دعوی پاک کشند
ماد را حاکم که با قوم یار
و این حرا که حقد در بوجین
که مگر آمد منور در مده
که فوق از آسمان و اجسم
را که از حق بشوای بر مشر
رو کون کاین فریاد بکنون
صبح خوشه همه در و در</p> | <p>قوم خود را چون که گفت او از حرد
خود بران مکرته پیش می کشی
این شمع است اسم حورین
بل شما هستند قومی سرین
حرکه کشیدی بهیچان نهر
با دات و بیرون او کون
لوط را دادیم با اعش حیات
پس عار آمد ایشان را سر
با سروشی حد آمد حریل
خون حورده ما و شد ما را اضطراب
هر می قوم لوط امر دین
س روان کشند را ما پیش لوط
هفت قریه بود هستند آنها تها
و غده در وی بود از حاور</p> |
|--|--|---|

وَالِی مَدَیْنِ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ قَدْ جَاءَتْكُمْ بَيِّنَةٌ مِنْ

و در ساری مدین برادر ایشان را شعیب گفت ای قوم من خدا را بپسندید و آنچه را که در حق آمده شما را ۷۰

رَبِّكُمْ قَافُوا الْكِبَلَ وَالْمِيزَانَ وَلَا تَبْخُسُوا النَّاسَ أَمْثَلَهُمْ وَلَا تَقْسُدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا

و در روزگار آن ستم کشیدیم و برادر را و که مکیار مرده حریفان را و قد مکیار در زمین مدار اصلاح

ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۝ وَلَا تَقْعُدُوا بِكُلِّ صِرَاطٍ تُوعِدُونَ وَتُغْدُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ

آن که بدست شما را اگر هستند گروهی و منته هر راهی که بدیدید و نودارید از راه خدا

مَنْ آمَنَ بِهِ وَتَبِعَ نَهْجَهَا عِوَجًا وَلَا تَكْفُرُوا إِذْ كُنْتُمْ فُلِيلًا فَفَكَّرْتُمْ ۝ وَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ

کسی که اگر که و ستم و خواه او را نیز و نکند حکم را که و شد اندک در دنیا را که در حکم بود اعط

الْمُفْسِدِينَ ۝ وَ إِنَّ كُلَّ ضَالَّةٍ مَكَّمٌ آمَنُوا بِالَّذِي أَرْسَلْتَهُ وَطَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِرُوا فاضلوا

مفسدین و اگر باشد صدامش گروه شده و فرستاده آن و صبی که و شده است سراسر

حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ۖ قَالَ الْمَلَائِكَةُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ

تا حکم کند خدا میان ما و است پتری حکم کنندگان گفته آن حمیکه سر یکی کردد از فرموش

لَخَرَجَكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرِينِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلِّئِنَا قَالًا أَوَلَوْ كُنَّا

هر آه بيرون سم ز اليه اي شيب و آه كه گرويد ما
از قوما يا آنكه ياد ميگرديد بكش ما گفتم آيا گر چه شوم

كَاهِنِينَ ۚ قَدْ أَفْرَبْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنَّ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ نَجَّيْنَا اللَّهُ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ

کرامت داران گاه تحقیق سه شنبه در روز دوازدهم در کیش شما سر او آنکه رسیده را جدا او آن و سر دمرا

لَنَا أَنْ نَعْبُدَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا وَنَسْمَ رَبَّنَا كُلُّ شَيْءٍ عِلْمًا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا

کہا نہ کہ یہ قرآن مکہ آئے جو اہل مدینہ و دروگارا ماحضہ، و دروگارا ماحضہ و از روی عبد خدا وکیل کریم مایہ و دروگارا

افْتَحْ بَنِيَّ وَتَبَّ قَوْمِي بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ ۝ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ

حکم بن ماسه و ماه و نوها و تق و توی و حکم کندگان و گفتد آن حمی که کشی بود و در قوش

وَأَمَّا الْفُلُ فَأُرْسِلَتْ بِرَحْمَةٍ مِنَّا لِيُبَيِّنَ مَا بَيْنَ أَيْمَانِهِ هَذِهِ وَأَوَّلَ الْمُشْرِكِينَ

کے لئے ایک خاص قسم کی تعلیم کی ضرورت ہے۔ اس میں نہ صرف علمی اور فنی تعلیم بلکہ انسانی اور اخلاقی تعلیم بھی شامل ہونی چاہئے۔

[illegible]

الذين كذبوا شعيلا كان لهم يسوا فيها الذين كذبوا شعيلا كانوا هم

[illegible]

عَنْهُمْ وَقَالَ يَا قَوْمِ لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ رَسُولَاتٍ لَكُمْ فَوَيْفَ سَيِّئِ الْقَوْمِ كَايِرِينَ

از ایشان گفت ای قوم من! بخت تو سبب منجزی است. مهربانی و در گذشتن من حدیثه است. پس چرا با هم می‌جنگید؟

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَخَذْنَا أَهْلَهَا بِالْأَسَاءِ وَالْأَفْسَاءِ لَهُمْ يَضْرَعُونَ^{١١} ثُمَّ نَدَلْنَا

وخرستاده در قوه حج بعدی که گفتم اهل آرا سخی و زحوری شد که این صریح کند من بعد از دین

مَكَانَ السِّتَةِ الْحَصَةِ حَتَّى غَفَا وَ قَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاؤُنَا الضَّرَّاءَ وَالسَّرَّاءَ فَأَخَذْنَاهُمْ بَقَعَةٍ

جای دی حویله و گندم محبت من در میان را ز خوری و راحت سرگشته اشارا اگاه

وَهُمْ لَا شُرَكَاءَ لَهُ ۚ وَلَوْ أَنَّهُ أَهْلُ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفُحِّمْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ

وَأَكْرَمَهُ أَنْ يَكُونَ مِمَّنْ دُونِ الْمُنَافِقِينَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاغِبُونَ إِلَى اللَّهِ وَأُولَئِكَ الْمَتَرَفِعُونَ بِاللَّهِ وَاللَّهُ مَتَرَفِعُ الدَّجَرِ الْأَوَّلِ وَالْآخِرِ وَمَنْ يَتَوَلَّ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى فَأُولَئِكَ سَمِعُوا لَكُمْ وَهُمْ أَلَسَ بِهِنَّ كَيْدًا عَظِيمًا فَذَرْهُمْ وَلَا تَكُنْ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى أَعْقَابِهِ إِنَّهُمْ يَخِفُّونَ لَكُمُ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى لَا يَخِفُّونَ لَكُمْ فَخَفَّوْا لَنَافِقٍ رِجَالًا شَرِيفًا وَاللَّهُ يَخْتَارُ مَا يُؤْتِي اللَّهُ الْفِتْنَةَ يَخْتَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يَتَوَلَّ يَخَذُ اللَّهُ الْعِزَّةَ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْعِزَّةِ الْعَظِيمِ

والأرض ولكن كذبوا فأخذناهم بما كانوا يكسبون ١٠٠ آمن أهل القرى إن يأتيهم

و اینک که می‌گویند: «سوره فاتحه را بخوان و در هر روز صد بار بخوان»

بِاسْمِ بَنَانٍ وَ هُمْ يَنْتَمُونَ^{١٠} أَوْ مِنْ أَهْلِ الْعَرَىٰ إِنْ يَأْتِيهِمْ بِاسْمٍ فَسَحِيحٌ وَ هُمْ يَلْمُونَ^{١١} أَفَأَمَّا

کتابخانه مرکزی و اسناد خطی و چاپی مجلس شورای اسلامی

سُكَّرَ اللَّهُ فَلَا يَأْمُرُ بِكَرِّ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمَ الْعَاصُونَ^١ أُولَئِكَ يَهْدِي اللَّهُ لِبُرُوفِ الْأَرْضِ مِنَ

لومړۍ خوا - دیني مشورې لومړۍ خوا - دیني مشورې

بَدِ أَهْلُهَا أَنْ لَوْ نَشَاءُ آسَبْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَنَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِهِمْ قَهْمٌ لَا يَسْمَعُونَ ۚ يَلْقَاهُ

اهلش كما کر میخواستیم بگریختنشان بکلماتشان و مهر میزدیم بر دلهایشان پس ایشان نمی شنیدند این

اَقْرَأْ نَصْرَ عَلَیْكَ مِنْ أَنْبِائِهِمْ وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا

قریبا میخوانم بر تو از خبر همتان بخیق آمدایشان را رسولانتان بحجرات پس نبودند که بگروند بآنچه تکذیب کرده بودند

مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ ۚ وَمَا وَجَدْنَا لِأَكْثَرِهِمْ مِنْ عَهْدٍ

از پیش همچنین مهر میزد خدا بر دلهای کافران و یافتیم برای بیشترین ایشان هیچ عهدی

وَأَنْ وَجَدْنَا أَكْثَرَهُمْ لَفَاسِقِينَ ۝۱۱

و اگر چه یافتیم بیشتر ایشان را هر آنچه فاسقان

در بیان ذکر قوم شعب علیه السلام

مستطال گفت اعظم زین سبب آمد اهل اس از پروردگار که بوسی داد و میشد ازدها بعد اصلاحش که حق کردانوداد تا کیند اگر اه مردم را بگاه نه شود از بدل غلزشان باز دارند از شعب حق منش چون شما بودید نادار و قلیل تا چنان پرودستان یابان کار داشته انگارش ازسکم و بیان هم بران ازحق فرستاده شدم تا که گردد حق میان ماسکم مایرون از غریه ات سالم بود که بران بودید در صین امید خامه گاندرین حق فیک اختیرم سوی آن ملت مگر خواهد خدا نیست بر وفق مشیت در بیان همچنان نبود تنهایی بسکس در حکومت کاشفی و عالی پس شما باشد درخشان و صب مردم بودند انخواس و ازعوام سر جده ها اوفاده بی زبان روی گردانید و شد حش مزید زان نشد حاصل شمارا بزجید در ده و شهری بوجه پتری آن نی را بگروند ایشان مه آن بلا و محنت و رنج و تب و آن هم ایشان سبب شد برضال

بود اوهم زکال مدین درنصب هم شما را سبزی پس آشکار لیک شاید سبزش بود آن صا در زمین باشد عاری از فساد هم بنشینید چون مردمان بره هم تدارق از ره حق بازمان یا که مردم را بپ و سرزشت منش آرد یاد از هر قیل بگری از مضین در اجبار فرقه هم بوده اند از کافران برهراپه از موجب زاده شدم مؤمنان را صبر پس ایست هم قوم گفتند از بزرگان آنکه بود عود اندر ملت خود یا کیند عود چون برشی مکرر آوری ره نباشد تا که بر گردیم ما حق نخواهد یعنی اسیر آک آن ما توکل بر خدا کردیم و پس چون تو بهتر فانی و حاکمی بیروی گر خود بخند از شعب صبح اهلر خنای خود نیم گویا هرگز نبودند اهلر آن چون شعب اموال قوم آنکو بیدید پس صنعت کردم از خلق و داد ن فرستادم ما پیشری در خضر شاید آیند آربه چون نشد تنیه ایشان سبب تا غزون گشتند اضمالو حال

آن برادرشان شعب دلتواز نیست میبودی شلرا عود جز او ذکر سبزی حق فرموده بنام کم یلورد از حقوق خلق و کاست بر خدا و روز دیگر موقیه مالشان ره بست گریه از پرورد تا که حق راه گیرد از فریق تا ناهمه نفس ملول از علاج هم قرون داد و مال و ولد داشته ایشان بی انگار و صیب بگریوند از ره نور و هدی که یابورند ایشان از فساد مؤمنان و کافران را در میان دین نشان سرکنی بود و غرور کارهم از ملت شام شما گر بدین انتری گردیم. باده باشد آن موکل بر اسر حال بر طریق علم خود پروردگار حکم کن یعنی بدل و استوی که جتی بودند کافر با لیمان جلکی میخند در آن هایل بودند سر ما فرو چنان صیب دادشان ره بریزن سر مدی من رسانم بر شما از حق یام و انچنان سنگین دلان بی چین ما یلجاس و جزاه از مقام روکنند انظم و عدوان بر شما صحت و نعت نکونی بر ملا

هم سوی مدین فرستادم باز گفت یا قوم ایصدا الله فاقوا گرچه از بر شعب اندر کلام کیل و میرا را نکوسازید و است این شلرا بقرات از مؤمنه راه مردم را بنهید از عود میباشند آن جاعت در طریق در طریق حق مجوبه اوجاج پس شلرا کرد افزون درود فرقه از اهل مدین بر شعب گفت زانرو گر گروهی از شما هم گروهی ز اهل انگار و عدل اوست یشک چنین حاکمان سر تورا با مؤمنان سازیم دور از ره انگار گفت آیا که ما کرده باشیم اهلرا بر حق زاکر این باشد ربا اهلر مثال برهرا چیزی رسیده است ازقرار رشا انج بین ما و قوم ما گفت و اشراف قیه زانسان پس گرفت آن چشمارا زلفه آنکه میگردند تکذیب شعب گفت آن تکذیبان غریبوی از تأسف گفت کای قوم ظلام پس پرا انده خود بر کافران جز که بگریه اهلرا را تمام تا از ایشان دفع گردد آن بلا پس بدل کردیم بر جای بلا

حاصل آنکه بر بد و بیک جهان
هم رسید آید ما را در جهان
باشی نه کفر و نه ایمان بود
که که اهل مکه با اهل قری
ما بر ایشان بگفتایم این قضی
لک چون کرده تکذیب رسول
پس شدند آیا که این مکان
و آنکه می باشد ایشان جواب
حاصل آنکه صد تکذیب رسول
این از مکر خدا باشد
راه می نمود آیا از پیش
کرده صط خانه و اوقاشن
منکشف یعنی مکار فرشی
آنکه را ایشان رسام اوزمان
آن فری را خوانده ایم اندر
پس مودد آنکه این آورد
خدا را مهر دهد همچنان
یعنی آن عهدی که در وقت بلا

امتنان کردیم ایشانرا عین
مغنی و شفی ز انوار زمان
روح و راحت هست تلذذ و بود
بگروید می مطلق الوری
باب رکات از سوات و زمین
سمند ان ابواب و مامد ماسیل
از عذاب ما که آمد ما گمان
آید ایشانرا شیوع عذاب
چهره نمود از عذاب حر و قح
که تکذیب بین آمد
رخی که گشت میرانش زمین
معوز و اموات و سروکاشان
حق کرد آیا هر اضموشش
خود رسامی آنچه را پیشین
رتو ما احوال اهلش سرس
بر سبب شد آن آفت و بد
بر قلوب این فرشی کافران
منموده از محلات ما خدا

می گفتند این خو شک انفرار
که مراشی گاه غلطی بوده است
پس کریم آنکه را ما گمان
هم شد می طه و پرهیزکار
میبود اوس را بی فراخ
پس کریم آنکه را مرعاب
دربار اعی که شد ردى مرود
یا شده این که آید چاشگاه
یا که کرد روز مراد یا که شد
پس باشد این از مکر خدا
می آنکه در آن سان شده
میرسیم از که حوالیم از عین
که طای آن اسم شده است
بهر نهادنشان بر قف و بد
آمد ایشانرا رقی بفرمان
آنچه را تکذیب میکردند
التری واقوم را یا بایتم
بایتم امر ما و در عین

لا اله الا انت و طع روزگار
آن يك اندر دج و آن آمده است
شاعر ایشان می نمودی از ان
وز رسول حق شکستی رکاب
ما و دور صحت افسر شهر و کاخ
ناچه میکرد ایشان اکسب
یا که دبتوه زان شویس و سوز
پس ما و ایشان لب اخذ راه
تا چه باشد امر آن فرمان رب
حر گروه خاسران و اهل غلط
صد اهلش که در اهلاك آمد
هم بر ایشان ما حرای دشمنان
دل تال و ملک ایشان ستاده
پس فری هم ایشان بشود
چون شب و عود و صالح با بیان
مستور بودند را کار خوش
از روی عهد زارو یاسم
التری را بر فرقا و بیل شک

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمُ مُوسَىٰ بَايَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ ظَلَمُوا بِهَا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ

پس را که پس از او پس ایشان موسی را بایات ما سوی فرعون و حاشش پس سرگردان پس مکر چگونه بود

الْمُفْسِدِينَ ۚ ۱۰۳ وَقَالَ مُوسَىٰ يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۱۰۴ حَقِيقٌ عَلَىٰ أَنْ لَا أَتُولاَ

کار مفسدندگان و گفت موسی ای فرعون خدایتانم رسولی از پروردگار جهانان سزاوار بر آنکه گویم

عَلَىٰ اللَّهِ إِلَّا الْحَقُّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ قَالَ إِنْ كُنْتَ جِئْتَ

بر خدا مگر حق تحقیق آمده باشی با بینه از پروردگارتان پس مرس من سی اسرائیل را گفت اگر هستی و که آمده

بِأَيِّ بَيِّنَةٍ فَأَنْتَ بِهَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۱۰۵ فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ ۱۰۶ وَنَزَعَ يَدَهُ

بایستی پس ما و آرا اگر هستی از راستگویمان پس انداخت عصای خود را پس آنکه انداختی شمع و ما و بیرون کرد دستش را

فَأَلَا هِيَ بَيْتُاءُ لِلنَّاطِرِينَ ۱۰۷ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ ۱۰۸ يُرِيدُ أَنْ

پس آنکه آن بوردان پس مکر کند را گفت حسی از قوم فرعون بدو سی که این را آید مکر کند ما و میباید که

يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ فَأَمَّا تَأْمُرُونَ ۱۰۹ قَالُوا آرِجْهُ وَأَخْلُ وَارْأَيْلَ فِي الْمَدَائِنِ خَاشِعِينَ ۱۱۰

بیرون کند شما را از زمینان در چه میفرماید گفت بپرداز او را در شهرت و در شهر ماسع آوردگان را

يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ ۱۱۱ وَجَاءَ السَّحَرَةُ فِرْعَوْنَ قَالُوا إِنَّ لَنَا لَأَكْجَرَ إِنْ كُنَّا نَعْنُ-

کایند و تو را هر خدوکر دایمی و آمدند ساحران فرعون گفت بدو سی که آید باشد او را می خردی

الثَّالِثِينَ ۱۱۲ قَالَ تَمَّ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ۱۱۳ قَالُوا يَا مُوسَىٰ إِنَّمَا أَنْتَ تُفْقِي وَآمَنَّا أَنْ نَكُونَ

اگر باشم ما طالبان گفت آری و بدو سی که شهر آید انفرانید گفت ای موسی یا نیست که میادری با آنکه انشیم

نَحْنُ الْمَلِيقِينَ ^{۱۱۰} قَالَ اَلْقُوا فَلَمَّا اَلْقَوْا سَحَرُوا اَعْيُنَ النَّاسِ وَاسْتَرْهَبُوهُمْ وَجَاؤُا بِسِحْرِ عَظِيمٍ

امثال فداکن گفت بدلاؤید پس چون ادا نمودند لوی کردند چشمهای مردم را و ترسانیدند ایشان را و آوردند بحری درک

وَ اَوْحَيْنَا اِلٰى مُوسٰى اَنْ اَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا هَمٰی تَلَقَّفَ مَا يَأْتِكُوْنَ ^{۱۱۱} فَوَقَعَ الْحَقُّ وَ بَطَلَ

روحی کردیم ما موسی که بیدار صابردا پس مامان آن فروبرد آنچه میبود بدروغ پس با تشق و باطل

مَا كَانُوا يَمْشُوْنَ ^{۱۱۲}

آچودند میگرد

در بیان ذکر حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام

پس پراگذاهم ازمن بدشان
طلم پس کردید برآیات دین
ماد بر ده سال ردیک شب
چونکه این بشد فرعون اوسم
زین خبرتش دسرفت اورون
گفت با فرعون موسی از پیش
گفت این زید دعد سترق
گفت داری حتی دراین مثال
ر شما آوردم او پروردگار
ر خدای غیر آن یکا خدا
پس حق دردمکی کی اعراف
ما من ایشانا رست اورایشان
پس باز آرا اگر باشد چن
خواست تا فرعون وضرش تمام
گفت خواهم کرد ربیع عمل
دست خود موسی درآورد انشل
خواست تا فرعون گردد تاش
موسی وهرن برون دعدسون
خلق ما یاند افقهرت هراس
آن صا شد ازدها و حله کرد
این چپ کمد سر فرعون
چون شید ای گت فرعون لیب
کن تلمع سعت امراکارخان
هم فرست امر مدای دربان

گفت در قرآن خداوند کرم
آن رسل بینی که آمد دربان
پس مگر بیان کار مقدسین
شاش باشد صاحب اسرافیل
که دو بن باشند مردگره هم
گفت تا آورد ایشانا درون
من رسولم ذرب السالین
تا گوید رندا الا که حق
تا باشند نولت از جهل و ملال
صحق خود را معبرانی آشکار
بست کس شایست هم بود سرا
سبطیارا هم دحمت کن صاف
تا ره ر موطن آتالشان
پس اوهسی قول او صافین
در کد از یک هب امراکام
یک برون رازدها رین عمل
گفت طالع وری اووی بطل
دین عمل کردید طالع ماش
گفت ما فرعون پس طمان دون
ش بلزد روی رایشان وای
در فراایشان شمد وروی درد
ساری دانست این امر عل
پس چه فرماید در تدیر این
ما شود کم در نظر مقدران
کرد آور سحرارار در زمان

ما فرسادم موسی حطلم
موسی عمران بآیانی رما
حاب مدی ز صراو چون گریعت
بد از آن ر گشت یا یغیری
از صفا گوید ما یغیریم
چون در آمد گت اورا کستی
گفت کوئی این جد یا رصراح
امر این دعوی نگویم حریق
گفت از حق آدم ما بیات
تا فرسی ما من اسرافیل
عاری از هر تراپی پری
زاسکه ایشانا از آل خلیل
گفت فرعون او دعوی صافقی
پس صا را او یکمدی رکب
این چپ دیم بتاریج و کاب
پس گرفت اورا صا شد در زمان
یک سفدی طرح اوطدت پیش
گفت مهات ده مرا یکچند روز
که حس این دوزن باشد صلاح
پس فرساده جمی با شات
داوزیر و شاه گتد آنچه بود
او شهرا خواهه اورا سر و فرعون
می بکشد اهرای شیر یک
چون کنی تاغیر از صد یک شود
رتوتا آورد هر جا ساری است

حاجب فرعون و قومش بر ملا
بد قتل قطع کنی چون ریعت
هر دعوت سوی مصر ابرتری
حاجب فرعون ودر دعوت سریم
ما کلام آیت مدین دعویستی
کرده کوئی نباشد ر صلاح
گرسا توفیق حق باشد رفت
بدلیل اقوال باشد ترهات
هم دعی برسدکی با من لسان
چون کد با بود خود مصری
گتد امر دست حارار ذلیل
بر عود مصر از حق لایقی
ازدها شد روعود افرطرف
کوتاد اولین رمع و اضطراب
گفت تا دیگرچه داری رین شان
سیره گتد از فروغش اطهرین
گفت بخت مهات اندی تا تونز
کت بک اشکوه کردد افطاح
درسالی که بد ایشان صواب
خوف و خجالت باز شد و دل زخود
از دیار و شهران سازد برون
بست از تأثیر پتر هیچ لک
رفته رفته کبه و متناک شود
حلق و دانا و ازاین جاربست

فرستادن فرعون از پی سحران

در زمین مصر و اطراف جاه
آمد ایشانا رسول بپاشد
ایکه گوید اهل تاریخ و خبر
آمد او در خواشان چود راه

پس فرستاد او صبح سحران
در زمین مصر دو گتی فرید
خواست امداد کار از غل و دروخ
خواست از وی گناشوار سود

و دعا ما داز وصول مال و جاه
خواستند امداد از گور پدر
تا چه باشد اصل آن بی اشتباه

دو را در بوده اند امر صمد
عاقان بود ایشان در خوج
ر سر گور پدر رفته زود

سورة الاعراف

نیست دورانهم زانوارک و ظر
مر یسر از خدا یا سارند
آن صارا وقت خواب آن دوت
ور که نتواند دلخیزد آن صا
پس روان گشته ایشان فرسول
چون بشمارند ازاده مصر
سامری در شهرها افکنده رخت
جرصائی بستان در وقت غواست
پس بگفتند آن دوسا را بهل
تا در آماجگاه او در خواب بود
شد هراسان گفت دارم از یقین
توبه کردند از یقین رست او
یک روید آخر مقام خوشتن
اخر ما گشتند پس باشد فرون
پس روزی غلام در صحران شدند
ولن هم بود پیش ازاده هرا
موسی و هرون دوتن پشت بپوش
از ادب گفتند خادوان چست
گفت موسی از طریق شرف و جود
ساخته بودند تا جوب و رسن
چون کشید سیلاب گرم از آفتاب
چون نکلند آژسن هرا زدوش
هر یکی دالها سان یکدخت
پس موسی وحی کردیم آرمای
سنگ را در زیر پا میکرد رم
موها ابر نش همچون ستان
خلق بنهادند رو اندر گیر

هتل ر هر بخردی باشد پدر
که پسر ایشان عیط و قاهره
کر همت آورد باشد سحروغن
سجرات و از تحریف خدا
سوی مصر از افسر فرعون جهول
باشد اگر آنها از شد مصر
که سواد ابرن الا تاج و تخت
هر چه داند از فنون اهر صاست
چاره ایشان کیم اهر و اهل
رفت تا دزد صارا او زود
بر خدا ایمن و رموسی دین
پس شد او هر دل پایست او
دین خود بپنهان کید از سر دوزن
غالب آرائیم اهر آرمون
مجتب با خلق در یکجا شده
هم خلق زیاد از حدو شل
هم ستند بکطرف هر خلق و هوش
تو صا ابدانی ای موسی نیست
افکنند اول شیا هر نمود
شکها مانند مار از مکروغن
آمد آن مارها دریغ و تاب
آمد آن سیلها در دم جوش
فغان غلایق را برسانند سخت
که بکنن مر صارا و نشانی
خورد سحر سحر ارا گرم گرم
چشایش تا بگردن خون فغان
دیر یا مردد چنی بی نیز

با حد گشتند آیا این دو بن
عشاق گفتند که سحر صواب
پس علاج سحر ایشان ممکن است
می شاید با خدا شد در مرد
با گروهی پیشتر از سحران
گفت بجم رشیا من مالو کعب
زده رما روز روشن را جوش
چاره ایشان نماند ار که یک
پس شدند ایشان شفق و سراج
در دمان آمد صا در اهرار
پس صا بر پای خود گردید باز
گفت موسی دن خود پنهان کید
حق بر آن کرده شرح این مان
گفت آری رشیا زین اختصاص
سحران از بهر اظهار شون
بکطرف فرعون و قوشن الهام
بوده آروز اول و روز دوم
با که ما سحر یک داریم افکنیم
پس بکفند خادویان بکار
کرده بودی جوشن اوسیل بر
یا بعلت آژسن را پیش ابران
مارها گشتند از هرسو روان
گفت بودی تو گو رخت طلب
چون یکنه از معانی شد سید
داشت پستی فرون دوشکلون
لقب ما بکسکون پستی که او
در عزت رفت فرعون افسیر

که ملک شد شکند این قس
سحر او فاسد شود کارش حراب
زانکه هر سحری علاجش بیست
بندی آورد پیش آن دوسر
او بی اسیر یا پیشتران
کر صا غایب گشتند اندر دریغ
خلق را افکنده در ادمو تب
رشیا باشد در ملک شریک
ار مقام حواب موسی در فراغ
از صا شد حله ور گردید پلر
وان دوتن ردد رموسی غار
هر چه را فرعون گوید آن کیند
که فرعون آمد آن سحران
شود نرزد بکار شوم و زوسا
بکطرف شدند صا زانلودون
کرده اد بهر تانها اندام
روز شب سال بوی اشتاه
هر چه فرمائی ران طاعت کنیم
آژسن ما را که بد بر شکل مار
وان قروتر بد دیار سی فقر
گرم دانش کرده بوده آژسن
خادوش آمد چشم سحران
زانکه آورد سحری بی صعب
تب گرفتی هر کش کردی نگاه
دهگر افزون دوش ارا از دهن
رزد بکسر خادونها را فرو
گشت پیش هم گرفت اورا و سیر

فَقُلُّوا هُنَالِكَ وَاتَّقِیْوُا صَاحِبِیْنَ ۝۱۱ وَ اَتَقِی السَّحَرَةَ سَاجِدِیْنَ ۝۱۲ قَالُوا اَمَّا رَبُّ الْمَٰلِیْنَ ۝۱۱

پس بگفتند هُنَالِكَ و بگفتند بخورشان و افکنند سحران سجده کنندگان گفتند گرویم سروردگار هانان

رَبِّ مُوسٰی وَ هٰرُونَ ۝۱۲ قَالَ فِرْعَوْنُ اَمَنْتُمْ بِهٖ قَبْلَ اَنْ اَدْعٰی لَكُمْ اِنْ هٰذَا لَمَكْرٌ مَّكْرٌ

سروردگار موسی و هرون گفت فرعون آیا ایمان آوردید با او پیش از آنکه دستور دهم شما را بپرستیدگان قبله بود که کید کرد

تَمُوْهُ فِی الْمَدِیْنَةِ لِنُخْرِجُوْا مِنْهَا اَهْلَهَا فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ ۝۱۳ لَا قٰطِعَیْنِ اَیْدِیْكُمْ وَ اَرْجُلُكُمْ مِنْ خِلَافِ

آرا در شهر تا بیرون کیدار آل اهلش را پس زبانش که بداند هر آیه تو اهرم پرستیدگان و پلما را تا از غلاف یکدیگر

ثُمَّ لَا صَیْلَیْكُمْ اَجْمَعِیْنَ ۝۱۴ قَالُوا اِنَّا اِلٰی رَبِّنَا مُنْقَلِبُوْنَ ۝۱۵ وَ مَا نَعْمُ مِنْ اٰلٍ اِنْ اَمَّا بَا یَاتِ

پس هر آیه برادر اهرم کشید اهرم گفتند ای رودگدلمان باز گشت کتد کایم و بد عیباری از ما مگر آنکه گرویم بای

رَبِّنَا لَمَّا جِئْتُنَا رَبَّنَا اَقْرَبُ عَلَیْنَا صَبْرًا وَ تَوَقُّنَا مُسْلِمِیْنَ ۝۱۶ وَ قَالَ الْمَلَا مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ

سروردگارلمان چون آمد اهرم و رودگدلمان در بر ما شکایت و پیران مارا سلیمان و گشت آجم از قوم فرعون

اَتَدْرُ مُوسٰی وَ قَوْمَهُ یَقِیْدُوْا فِی الْاَرْضِ وَ یَدْرُکُ وَ اَلِهَتُكَ قَالَ سَفِیْلٌ اَنَاسُیْهِمْ وَ نَسَحِیْ

آیا امید کنی موسی و قومش را تا فدا کند در زمین و واکند و تو را و آلهان تو را گفت روی سکه در آن اشار اوبلی بکار

نَسَاتِهِمْ وَ إِنَّا فَوْقَهُمْ فَاهِرُونَ ^{١٠٥} قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللّٰهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلّٰهِ

زمانه را و من استیکه فوق ایشانم غالبان گفتم موسی مرغوش را برای خود برد و صبر کنید هر یک که از من سرخوار است

يُورِثُهَا مَنْ يَّشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ الْمَآبِئَةُ لِلْمُتَّقِينَ ^{١٠٦} قَالُوا أَوَدُّنَا مَنْ قَبْلَ أَنْ تَأْتِنَا وَ مِنْ بَعْدِ

عیران بندگان را هر که خواهد داد بدگان خود و او اسلم کار را از برای پرهیز کار است گفتند حایبم شد پس او آنکه باقی ما را و از سادگان

مَا جِئْتَنَا قَالَ عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يُهْلِكَ عَدُوَّكُمْ وَيَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ

آمدی ما را گفت شاید پروردگار شما را که هلاک کند دشمن شما را و جانشین کند شما را در زمین پس خواهی دید که چگونه عمل کنید

وَ لَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالْيَمِينِ وَ نَقَصَ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعْنَهُمْ يَذْكُرُونَ ^{١٠٧} قَالُوا جَاءَنَاهُمْ

و شتاق گرفتیم آل فرعون را و ستم را با ایشان و کم کردیم از ثمرات لعنت شد بر ایشان یاد کردند پس چون آمدند ایشان را

الْحَسَنَةَ قَالُوا لَنَا هَذِهِ وَ أَنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَ مَنْ مَعَهُ إِلَّا إِنَّمَا مَلَائِكُهُمْ

خوبی گفتند ما را اسبابی و اگر می رسد ایشان را بدی شو می گفتم موسی و کس که با او آگاه شد بدین این نیست که شایسته ایشان

عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَتَّقُونَ ^{١٠٨} وَ قَالُوا مَهْمَا تَأْتِنَا بِهِ مِنْ آيَةٍ لِنَسْحَرَنَّ بِهَا فَمَا

در دست است ولیکن بیشتران ایمان ندارند و گفتند هر گاه آوری ما را آن آیه را که سحر کنیم ما را آن پس

تَحْنُ لَكَ لَمُومِينَ ^{١٠٩} فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الطُّوفَانَ وَ الْجَرَادَ وَ الْقُمَّلَ وَ الضَّفَادِعَ وَ الدَّمَ آيَاتٍ مُفَصَّلَاتٍ

تا او را بپوشد و در اگر بودگان پس فرستادیم بر ایشان طوفان و ملج و که و وزغها و خون آبهای مصلها

فَاسْتَكْبَرُوا وَ كَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ ^{١١٠} وَلَمَّا وَقَعَ عَلَيْهِمُ الرِّجْزُ قَالُوا يَا مُوسَى ادْعُ لَنَا رَبَّكَ

پس سرکشی کردند و بودند گروهی گناهکاران و خود را قوی شدند بر ایشان آن حداد گفتند ای موسی حوائی ما پروردگار را

بِمَا عَاهَدَ عِنْدَكَ لِئِنْ كَشَفْتَ عَنْآ الرِّجْزَ لَنُؤْمِنَنَّ لَكَ وَلَنُرْسِلَنَّ مَعَكَ بَنِي إِسْرَآئِيلَ فَلَمَّا

را با آنچه عهد کرده بودی اگر دفع کنی لوما عذاب را بر آن بگرویم سرور او را بر آن فرستیم تا بی اسرائیل را پس چون

كَشَفْنَا عَنْهُمُ الرِّجْزَ إِلَى أَجَلٍ هُمْ بِالْمُؤْمِنَةِ إِذَا هُمْ يَنْكُشُونَ ^{١١١} فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ

دفع کردیم از ایشان عذاب را که بدی که ایشان در ستمند آنگاه آنها بپایان کشید پس انتقام کشیدیم از ایشان پس غرق کردیمشان در دریا

بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ^{١١٢} وَ آوَرَّتْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْفُونَ

پس که ایشان تکذیب کردند آیاتهای ما و بودند از آنها بیخبران و میراندادیم گروه را آنکه بودند که ضعیف شده بودند

مُشَارِقِ الْأَرْضِ وَ مُتَابِعِيهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْفُصْنِي عَلَي بَنِي إِسْرَآئِيلَ

بودند مشرقهای زمین و سربازان که هر یک جدا آورده در آن توابع شده که پروردگار را که بخت بر بنی اسرائیل

بِمَا صَبَرُوا وَ دَمَرْنَا مَا كَانُوا يَفْسُقُونَ فِرْعَوْنَ وَ قَوْمَهُ وَ مَا كَانُوا يَمْشُونَ ^{١١٣} وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي

ما چه صبر کردند و ما را را که فاسق بودند که با خود فرعون و قوش و آنچه را که بودند بر می افراشته و در گذراندیم بی

إِسْرَآئِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَمْكُشُونَ عَلَي أَصْنَامِهِمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا

اسرائیل را از دریا پس گفتند بر جمعی که با سرش می داشتند بر بنهائی که می داشتند ای موسی بگردان از برای ما

سورة الاعراف

إِلَهَا كَمَا لَمْ إِلَهَ قَالَ إِنَّكُمْ قومٌ يَعْمَلُونَ ۝۱۰ إِنَّ هؤُلَاءِ متبرِّ ما هم فيه وباطل ما كانوا

الهی همانکه ما ایشان را گفت هرست که شما گروهی قدامت دارید که باطل است آنچه می

یَعْمَلُونَ ۝۱۱ قَالَ آخِیرَ اللهَ أَنْیْسَکُمْ إِلَهًا وَهُوَ فَضَّلَکُمْ عَلَی الْعَالَمِینَ ۝۱۲ وَإِذْ أَنْجَیْنَاکُمْ مِنْ

کمی کنید ۱۱ گفت آخیر خدا بچویم برای شما الهی و او را بر خود داشتیم و این جهان را و شما را که ما را یاریدیم و شما را از

آلِ فِرْعَوْنَ یَسُومُونَکُمْ سُوءَ الْعَذَابِ یَقُولُونَ أَبْنَاءُکُمْ وَیَسْتَحْیُونَ نَسَاءَکُمْ وَفِی ذَٰلِکُمْ بَلَاءٌ

آل فرعون که خدا را زده و شما را بدی و عذاب می گویند و می گویند شما را و شما را که ما را یاریدیم و شما را از

مِنْ رَبِّکُمْ عَظِیمٌ ۝۱۳ وَوَعَدْنَا مُوسَىٰ نَتْنِینَ لَیْلَةٍ وَآتَمَّامُهَا بَعَثَ فَمِمَّا قَاتَ رَبِّهِ أَرْبَعِینَ

از پروردگار تان بزرگ ۱۳ و وعده دادیم موسی را سی شب و تمام کردیم آنرا و ما را که ما را یاریدیم و شما را از

لَیْلَةٍ وَفَالِ مُوسَىٰ لِأَخِیهِ هَارُونَ أَخْلَفْنِی فِی قَوْمِی وَاصْلَحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِیلَ الْمُفْسِدِینَ ۝۱۴

شب و گفت موسی مرا را برادر خود را و مرا را که ما را یاریدیم و شما را از

گفت غالب امر حق اندر محل قال آخا که شدی موسی ساز

بلکه باشد مصری از رب دین قالوا اما رب العالمین

پیش از آنکه من دهم دستور می دست رهم داده اید او سرخو می

زود باشد ما برای صل خود ساحران گفتند ما گردیم با

پر خدا و در مشایخی او با گفتند آنکه ای پروردگار

دال فرعون آنکه ای افراشتان تا کند امداد امر شهر ما

زود بکشیم آن پسرهایان این سو بشنید اسرائیلیان

مردمین باشد ذوق میروان او باز گفتند از طریق مصری

می بکشند زین اجبار ما گفت موسی شاید آن غلط یک

و انگارند بر شما این قوم را زال فرعون ای اجداد و ره

تا مگر گردند دان آسب ید نیکی چون آمد ایشان پیش

ور را ایشان میریدی ابتلا رنج و راحت شروخیرو بگو

فطیلان گفتند ای موسی ما تا صندو آوری ما را مدام

هست طوفان هرچه کان آب طوفان هم فرسایم را ایشان طبع

هم مضایع کاند از هر ایشان در طمان و جاهای خویشان

پس شدند آن خداون ملوم و بیست ساحران دیدند و داشتند خون

کوئی ایشان را کسی اندکی روی گفت که فرعون آیا خود شما

است دیری بهان کافکند ما ید تا کنید او مصرانش را و خون

می پریم دست و پاان احوالاف می نگویی صد ما در انعام

پس هرسم او روید قتل و سرگ تا خرع داریم امر کار دین

دای آیا دست الاموسی تو را گفت او پس در حواب قوم خود

ما بر ایشانمان غالب و انگره قوم خود را گفت او پس ملوم و

بر عداد خود بشتاد او نمید پیش از آن کانی تو ملرا زین گروه

مجهید وان پس که باان بیات سر شما را سد ایشان در رمید

وان جهت فرمود بفرغیم هیم میوهشان یافت ضامن و درخت

این شد بر پیدشان لکن سب که راین بودیم ما خود مسحق

آن طایفه که روند از شر و غیر لیک این را می هاند اکثری

که بریم توانست آنها مسحیرت پس فرسایم طوفان عیان

یا که بد موت موامی و آله قتل ایشان یا خرد قیر است

هم دم امنی آنچه خود می و آله قتل ایشان یا خرد قیر است

این همه بود آیت ما زما
چون رایشان سحت میشد کارما
چونکه میشد دغ آن امدو و غم
گفتی ای موسی بپوآن ازهرما
کر زما ذایل تائی این بلا
کنت پس کردم چو زایشان عذاب
لی وقف پس شکستی عهود
را در ماسکه ساحرا را کردیت
را صیحت پس کشیدیم اعظم
زاسکه بودد از مائش لی شر
بر صیطان همچین دادیم ما
حونکه شد فرعون و اناض شاه
یا نشرق و غرب باشد قصد این
وازمین شام و بیت المقدس است
از ره صدیکه کردد آنکروه
وان حصارو ستونشکای ساخته
واچه بود از بهای کاشه
دانکه ابشارام این فرعون بود
چون غمی رگندشتد از عرب
گفته اند آن سه تاجیل قر
ریرستن تا که داره آن نگاه
میکید اعنی توهم در جان
ر هراچه در وید از آدمون
طامل است و ذایل آنچه میگذد
تا سین خود سگردید اصلاح
سر شا را حشک لک از جریا
همچنانکه نت پرسیان در طر
وانگهی کاو داد نصیل ایش
که شا را بچشاند از عذاب
وارا را رده می نکشاند
هم سالت از قومان مد حنی
گشت چو فرعون مسرق در آب
پس صور آما تو تا کوبم سعی
از بوی روده آن مسواک رد
بود آیشده از روی حکلام
گشت دواده امرا آن ده دور وید
ما در آن میقات او پروردگار

که مضل شد ر ایشان هرکها
سوی موسی میبودند از نادر
میروندی حشبان و ستم
رب خود را تا شود رم بلا
بر و ایشان آوریم اوصحق ما
ر دغای موسی صاحب حشبان
با ذکر ره امتعاف و غنمود
دادد مبرعون و قومشرا شکست
فرقتان ستردم در بی اله
وز صیاح حشاید ابشارا در
ازس و امیرات از حکم قضا
وارث ایشان رقص گشتدوا
که شدد آخوم غالب در رمین
حت و اوران امرویی ساست
ر مکاره هجو سرو هجو کوه
که بد از فرعونان افراسه
تاستها از جوت و ف افراشه
کیتی از صوت این فرعون بود
که به بود شاعر و زوش
که رسیدند قومی بصر
آهناکه هست ابشارا اله
که علت کرد سر حق را توان
حشمال زودشان ساند سکون
از عذابا ر اصلم درد
گفت اند کردیم لی در او خلاف
ناشده گشتد ما موسی که ما
هر خود سارده اله انوسور
سر شا را ر تمام عالین
رجو سعی وین و دواهداد
که اوایشان چشم حمت داشتد
از پس رج فراوان راحی
خواست موسی تا رسد حق کتاب
وی فاغوش آبتش دید از دغ
آچه بود از مکت هر یک رد
ر ده دیگر مدی حج شد سلم
هم بجوسی نابل از میقات و وود
ر من آمد آن حشبان نامدار
بیروی ملور راه مسلمان

سرکتی کردد از حکم و حدود
ما کند او رف زایشان آنکروه
له واقع چون رایشان شصص
با تو از عهدی که کرد امدوای
ما تو غرستم اسرائیلیان
تا رمایکه رسد ایشان ران
هست موی آنکه موسی بست سال
یکفر آورد اینان زانکروه
راحت آبهای ما را بر دروغ
شرح فرقه گشتن ایشان بهم
سی اسرائیلیان که در دست
شرها و غرها از ارس شلم
آزونی کاهدر آن رکان ما
وعدت پروردگارت شد سلم
هم نمودن آن منازل را خراب
آخارو های عال و ارجد
خضرایها میگذد حق پرسول
نکندایم آل اسرائیل
میکنونیمی اقامت میکنند
مر عوسی قوم گشتد آرمان
گفت موسی خود شاور و پهل
این گروه ت پرسنل ز اشراک
دین ایشان زود کردد خواوریت
گفت روزی سر طرم را بپنمود
بود در تسمیر قولش گفتگو
از تو خواهم اینکه رسم دین کسی
گفت موسی من کسم آیا طلب
بد آرید آنکه راهم ما
هر قل می و افتاد وود
وین لای ر شا بود آشکار
وعدد موسی قوم خود را دانه بود
وسی بروی شد پس از عرب الامام
کرد مسواک از پی سی و وود
گفت ران دایم وده ر کتاب
پس شد آن میقات او دواهداد
گفت موسی سر دواهداد که من
و زمین در قوم من شوا جاشه
کاب و دواهداد وین دارد زبان

زانکه میبود قومی سر ملود
شرط میگردد کابان آورد
سوی موسی میبودند ایلب
که ناید دعوت را مستجاب
تایری هرجا که خواهیشان بیان
موت یا هنگام دیگر راصحان
بود ما غرعیان امدو حدال
مودشال گوتی که دل اسلک کوه
حل کردد آنکروه لی فروغ
گفته ایم و بد از این گوئیم هم
ر گروه قطان و دودو بست
در تصرف آمد ابشارا سلم
نازلت از اعظم ایلب
آل اسرائیل را مسکوو نام
که د آنها را فرعون انشاد
ضرها و کانهای س بست
تا زحال مشرکای ناید ملول
از بی و شکایم آن یل را
ر بیثم و پرستش از بسته
هر ما میاز نتالی چنان
کاین پرسش را می گیریمهل
گشت امدو جل و ادانی هلال
وین تان پرستما خواهد شکست
دغ ینیر نکرید از عهود
لی که تو ینیری و احکام او
سر حدابن پرمایه بین کنی
هران مسودی الا ذات رب
سر شا را ر آن فرعون دغا
آن پسر هان نکشد از جود
پس سلم از حاب پروردگار
کاورد از حق کاب با عود
تا که گیرد روره سی روز تمام
گفت صائم ناش هم مدور و رفت
اریس سی شب عوسی در حطاب
تمام از پروردگار حل و دین
مجموع بر طود زاسر ذوالنن
امر ایشان رصلاح آرای امین

وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى لِمِيقَاتِهِ وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ انظُرْ

و چون آمد موسی بوقت مقرر ملاوس کرد با پروردگار و گفت ای پروردگار من بپسار که بنگر موسی تو گفت مرکز سواهی دیدم و این فکر

إِلَى الْجَبَلِ فَإِنِ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَبَيَّنَ رَبُّهُ لَلْجَبَلِ جَمَلَهُ دَكَّا وَ تَخَرَّ مُوسَى

بکوه پس اگر قرار کردد شایس پس و بداند که یعنی مرا پس چون تبلی کرد پروردگار و مرا اگر داند آنرا از سر و زود افتاد موسی

صَيًّا ۱۰ فَلَمَّا أَتَاهُ قَالَ سُبْحَانَكَ تَبَّتْ إِلَيْكَ وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ ۱۱ قَالَ يٰمُوسَىٰ إِنِّي

بعوض پس چون هوش آمدگفت دانه‌ای بودنت را برکنتم سوی تو ومن اول گروه کلام کف ای موسی بر من شکست

أَصْطَفَيْتَكَ عَلَيَّ الْاَمْسِ بِرِسَالَتِي وَ بَكَلَامِي فَضَعْنَا آتِيكَ وَ كُنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ۱۲ وَ كَتَبْنَا

بر گزیده تورا بر مردمان رسالیهام و کلامم پس بگذاشتیم تو را و پیشترش گزیدگان و و شبتم

لَهُ فِي الْاَلْوَا حِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْظِعَةً وَ تَخَصُّبًا لِّكُلِّ شَيْءٍ فَضَعْنَاهَا بِقُوَّةٍ وَ أَمَرْنَا قَوْمَكَ بِاتَّخِذُوا بِأَحْسَنِهَا

رای او در لوح‌های تودیت از هر چیزی بدی و بیای از رای هر چیز پس بگذاشتیم آنرا که بر سر آورد در زمین سابق و اگر

سَارِبَكُمْ دَارَ الْفَاسِقِينَ ۱۳ سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الْأَرْضِ بِعِزِّ الْقُوَىٰ وَإِنِّي

رو دباشم بسلامت شیرای فاسقان سارویم بگردان آیه‌های خود آنرا که بزرگوارند در زمین سابق و اگر

يَرَوْنَ كُلَّ آيَةٍ لَا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنِّي يَرَوْنَ سَبِيلَ الرُّشْدِ لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ۱۴ وَإِنِّي يَرَوْنَ سَبِيلَ

بیند هر آیه را نمیکردند بآن و اگر بیند راه حق را نمیکردند آنرا راه و اگر سبیل طریق

الَّتِي يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ ۱۵ وَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا

باطل را میگردشند راه آن باینست که ایشان تکذیب کرده آیه‌های ما را بودند از آنها بصران و آنرا که تکذیب کرده آیه‌های ما را

وَلِقَاءَ الْآخِرَةِ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۱۶

و رسیدن برای آخرت را نبردند کردارشان آیه حرا نماند میبوند بجز آنچه بودند که میکردند

و اینکه در صفات با صفت تن قانود الف از حق او امر خطاب

خاصه گر باشد پس یا ولی مردم آید و لودانی خانه اش

هر بی آدم که دارد مخلوقات آدم امر خلق و توت فرمود

زبان تصرع کرد آن دانی را زان چو که ما خواست آید در کلام

ظلمت ارفاد اشارت رفاست مینویسند آن دو گان بدست

غیر آن روحانیان و مرثیان و صفای امر و صفای خدمت طلب

ز جبارت بود و ز ترک ادب تا و از خود با غیر دوستی

تا مگر نمی گاین طلب جایز بود که که موسوی حق زیان خواست

و دره جایز نیست هر انبیا لیک بنگر سوی کوه استوار

در زمان گردید آنکه در روز بود آنسکه وجود موسوی

کوه اندر جای خود اصلا نماند گشت باقی بر بختی سبکریا

که توان دیدن تورا غیر از تو کسی

این چنین گوید که حق میشد و بی عیب بود که امر اربعین

آن تکلم باشد او را واردات در جان علم الاسماء

از پدر آموخت حوس و غار او را اما طلبا دور او تبارک شد

حق تکلم کرد با موسی بطور هفت فرسخ دور او تبارک شد

دور از وی گفت کرد کابین در فضا مرد ره ارفاضال رست

زان تعلق خان او یتاب شد رب ازل گفت از معشای است

گفت بشنا روی تا بیم تورا واقعی زان که تویی تویی منم

بود جایز بلکه واجب آن طلب فرقه گوشت پیر دفع لوم

چون نمود این سؤال از عشق تاب پس مرا باشد که هم بی یوزود

لوقته بود بهشت ما دو یوم هم بود ممکن که دنی آن جال

گشت یکجا ظن از حسیث وجود پس زخلق و حجت آمد در حسن

اول مؤمن منم در جهر و سر

تا چهل دور او حلال من ملید

را در ها کرد میان رسد بدین

در مقام کتب اسماء و صفات

کرده از حلق این منی تمام

کتاب سارود حق بر او امر او را

چون دوستی دیدم بود امر حرکت

را که پس در صفت دیدن بیور

رفت کثرت حال حق رویت شد

چون شد از ارفاضال مطلق سوی عین

بست کابیرا در آن احوال دست

از کفش سر رشته آداب شد

حرس عاشق بر لغای باقی است

گفت از طبع صفای بر ترا

حق حوی بود و وجود ذوالهم

تا مها بر وصول آید زوب

که نمودن خواهش او بر میل قوم

ان ترا گفت حقش در خواب

پس تعلق کرد بر او که بود

هم نبرد آنکه با او بد دق

وین بود طلق بر امری محال

پس حواله آمد بهوش امر شود

گفت زان اشی توبای ذوالن

بر پردگی و حلال حق مقر

اهل صف اول امني از رجال
بعد از آنكه آن فاشل و رشود
ناگه موت طبيعى و زو و شب
هر مرضى يافت صحت داخله و
پس چرا آن طالبان رؤيت
بر يام و بر كلاه خود نهاده
پس توبش از شاكران مستم
هم بوشتم اضر الواح اديود
هفت لوح آن بود پايه دو نزول
ارشابل و روح و ظ و عق و فكر
كن مرانصح و تقييد ارواحيات
شرك ماور شكر مي كن مستدام

كامل و جويده و تحت در كمال
مر عالى از ي ايشا را نبود
مات و مسترق بنده از دور و
گشت شيرين آچاي لغ و شور
مريده باشد از غرغ طلفتش
پس بگير آرا عمن دو مقام
شكرگو يا شامسكاران در حضرت
آچه آن ولس زامروهي بود
خود قدر طلش و در عرس و طول
مكها لرحق رسيدش خروكر

مردن هفتاد تن كفت از فاست
بر گشتند از مقام جمع و از
كان تظلي بود اسباب كمال
هر زمين شوده زاري شد چمن
پس بوسى كفت خلاق جهان
آچه دلم بر تو اندر زير و وحى
آنكسلكه ر گزيمد دو مقام
از هراچيز ارسلا و از حرام
اخر آچه بود ثنت از ممتوى
چند حرف الهوى مكارم مصلى

موتوا ان قبل موتوا گفت راست
سوى ملك فرق و كون امتياز
كشود باعث موت و مضطحال
دست هر عجبوسى از بد عمن
بر گزيمد من تورا بر ميمان
ميرسان آرا بخلق از اسرو هي
هريك ايشا را از ايلار و گرام
بود آن پندى مضل در حكام
مر تامليل وجود موسى
مر بران بايد لشكر عاقل
كه خدائى غير من نبود پدات
شكر هم روايت كن بنلم
كان تورا باشد حرام و هم كگاه
كه كسم دورت زهر توفيق هم
مر كوهي ر دودت دورو
دور مده مر سود از رحم
تيره كرد از دا سر آن جمل
پس درك آمد گفشت در تيز
حله اين ده حكم بهر وظ و يد
هم عزوت امر كن رحمن عهد
يا بسكي مطلق اهدر حست و است
حله را حاشي عمل كردن بپاست
كز كان حالي شد ديو و نير
در زمين ر غيبر حق واز بايست
كل آتبهلى ما را بر عان
ور بپند آنكره راه رشاد
ايكسان كردد بر آيت ما
ن كه بود اسحق سلو مشا
بشتان ضي رطاعت در سيل

در بيان ده حكم از تورايع

چون كسى اين عيش تو گردد حسن
تنگ گردد ر تو عالم هر هس
شئوى از كوش و مى ر عيان
كه باستقتال او من رسد
روى و رحت نكوبد از توبه
كان تورا گردد زبان ر جلوتون
وين تورا رسن ذات آمدند
فمن راوله وى رود كامل شود
همو سير و طو رد امتصا
ل اضافه و سبتى در مرغل
آن سراى فاشقا را هر كسا
هم ر آتبهلى فطرت ر شان
كر ر حق كرمكين رضى است
كفت مالم هم حلق ايجا
راه گرلهي مران بويد ملك
تا كند از هرتى دروى طر
هم بدار آتمرت سى لقا
مر سرا دانه شود آيا حزان

خون كس باحق سر از ايميزه راه
هم محور از كلف ر علم قسم
راسكه فردا ميمده اضاى تو
كارمان فاشى ميمده صتم
هم سدم ر تو تاب آسپل
قدر كرس ما زن هياه بيز
هست در روايع عدل ارجند
پس بگير الواح را باسوحيد
يا هراچيز كه در دانش نكوت
هست نيكو اسرو هيى كز خداست
ضر آن مرحون و غوش مر سر
آنكسكارا كفتسكدر ميمكند
ور بپند اين گروه سر كان
سكروند ايشان را آرا از عله
اين راى فاشدكه سكيب از غلظا
بود آن علت زخه شومشان
شد باه امكانات اضر و كل
كه عمل كزنده از سود و بيان

وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَىٰ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ حُلِيِّهِمْ عِجَلًا جَسَدًا لَهُ خُورْلٌ أَلَمٌ يَرَوْنَ أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ وَلَا

وكرتند قوم موسى از بدينش از زور حشاشان كوساقتى را كپود مر اورا و از وي مانند گلو آبا عبيدند كه او مسمن ميكند ايشا را و

يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا ۱۸ اتَّخَذُوهُ وَكَانُوا ظَالِمِينَ ۱۹ وَلَمَّا سَقَطَ فِي أَيِّدِهِمْ وَرَأَوْا أَنَّهُمْ قَدْ ضَلُّوا

مينايد ايشا را مى كرتند آرا و بودد سفاكاران و چون افكندند در حشاشان و ديدند كه ايشان بيقيت گمراشدند

قَالُوا لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا رَبُّنَا وَيَغْفِرْ لَنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۲۰ وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ

كفتد مر آيت اگر رحمت نكسما را برود و دكار و ملو مي زود ما را هر آيت ايشان به ايت از زيا بكاران و چون بارگشت موسى بسوى قومش

غَضَبًا اسْفًا قَالَ يَسْمَاعِيلُ خَلَقْتُمُونِي مِنْ بَنِي أَعْيُنِمْ أَمْ رَكِبْتُمْ مِنَ الْأَلْوَابِ وَأَنتُمْ بَرَأْسُ

خشكيان اسفهاك كفت ۱۸ از خاشكيى كه كردد مر از زمين آيايشى كرتيدد مر و در دكار را تار افكند الواح را و كرفت مر

أَخِيهِ يُسْرَهُ إِلَيْهِ قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَفُونِي وَكَاثُورًا يُقْتُلُونَنِي فَلَا تَمِثْ لِي بِالْأَعْدَاءِ

برادرش را كه مي كشتش بود كفت هرون اى بر ملازم من استضف من و در دكار بودند كه يكشنه مر ايس شلمگر دان بن دشمن را

وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۱۰۰ قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِإِخْوِي وَادْخُلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ

و مکران مرا با گروه مستکبران گفت بروردگلو من یار و یار و از سر او داخل گردانم در رحمت خود تو می رحمت کنده

الرَّاجِعِينَ ۱۰۱ إِنَّ الَّذِينَ اتَّخَذُوا الْهَيْلَ سَبِيلَهُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَذَلَّةٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَكَذَلِكَ

رحمت کنندگان بدستیکه آنکه کرده کوساها را مانند کوساها را از سر و گردنشان و غوازی در در میان دنیا و همین

تَجَزَى الْمُفْتَرِينَ ۱۰۲ وَالَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْضِهَا وَآمَنُوا أَنَّ رَبَّهُمْ مِنْ بَعْدِهَا

جزایم افترا کنندگان را و آنکه کرده کارهای بد را پس توبه کردند از بعضی و گردیدند بدستیکه بروردگلو تا واسطه هر آینه

لَقَدْ رَوْحِمٌ ۱۰۳ وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ أَخَذَ الْأَلْوَابَ وَفِي نُفُسِهَا هُتُوٌّ وَرَحْمَةٌ

آرزویم رحمت و چون ساکن شد از موسی خشم گرفت لوحها را و در نوشته آنها بود هدایت و رحمت

لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ ۱۰۴

از برای آنکه ایشان بروردگلو را ترسیدند

در بیان فتنه سامری

صل یعنی جسم به روح و روان
امر کن ر قوم در حق حل
چم سازند آن پیش سامری
هنگی بر شکل گلو می ساخت او
چون صدای گلو می آواز داد
گوید از خواهد مران رب الام
یا زبان در دعای مدغم
حرکت آن مانی مدد ده در حق
فی شوم من گریه خواهم می
بر احیات پس رسان این الناس
بازم از احسان صحتی دور نیست
بر کلام و نظم و گفتار صلی
بر پرستش گلورا سارده سبب
راه تنبیه کسی را در -
پشتان بنمود غلی سبب
هم زاموه و اسم ماد آفران
یا در افتادن دودی پس چم
رحمت از طرد تا بروردگلو
رد بر گوشه آن ساعت سعود
سجده کردند ایست بقر الوجوه
چله کرد آچه در خورد قوم
خشم و امدهش در آن اندک گشت
مؤمنان بودند او در خطاب
و ز رجوع من باوردید یل
ر شما آرم شان ذوالن
از جیها که میبودش بدین
مکتبش سوی حوش از زهر و تب

از حلهای که بود از قطن
سامری گفتا بیرون از حل
گفت هرون قوم را از داوری
حله را امر زمان بکدانت او
چونکه در آن تنها پیچید باد
شرح این در سوره طه تب
بی ارفاده او کما کردند قم
حکیم من تا توان لاشی
پس بوالد مانی امده می
تا فطیر آن شود متکین حواس
شکر احسان مرا مقصود نیست
او بود مکر بر اسرار صلی
بر سبب مکر از فی ادب
که باید گاو نرین دو سخن
چون پرسند پس قدم شدند
از تعبیر دستشان امر دعان
پس از حسرت گردید آن قم
می بگفتند از احسان و انکسار
گفت بصری غیر هرون هر گدود
پس هم گوشه یعنی زانگروه
و ادعا بود دلیل آنکه قوم
پس چو موسی سوی قومش برگشت
بود ما هرون سر او را این خطاب
دین خود تیر فلانید از فساد
صبر باوردید کایم بقا من

قوم بگرفتند از حله و قود
هنگی کش بود صوت و فاف
و ان شری و پستان باشد حرام
او نگار زرگری استاد بود
که پیش داد میداد آن صدا
چون درآمد سجده کرد از میان
هم ملل و هم روان وهم من
باب این یوقی بر من ده نام
با که لا شیتی بشکل فی شود
چون تو خواهی خون توان کرد مشک
که شود مانع تحقیق و سخن
سامری کی داد آخر و مقام
غفلت انداخت حق پیشه و گوش
می میداد و داشتند هیچ
طالبان بودند فی دانا و اهل
که بر ایشان کرد حق در سالها
که زکار آن دهستان اوقات
عربو مطرود در گه گشته اند
آردن شایم ما از حاسرین
بابرادر شاید از بختی مرا
سجده گوساله سکری فی همه
شد نصوری کن بهما خون حلا
بد می گردید زان رفت این سخن
امر این بر امر فرمان حلا
و حق حاجتایی حق غافل شد

بدانرا که رفت موسی سوی طود
ساختند از آن حله گوساله
کرده اند ایشان تصرف بالجم
پیش او بردند قوم آنها برود
در گلویش کرده بد سوراخها
آن صدا بر گوش اسرائیلان
عمر و توفیق از خدا بود استوس
خاصه امر علم تفسیر کلام
فی ارفاده مانی آهم کی شود
و در هرگز کی شود چوب مشک
می یارم آنکه امده از من
موسی جان را تو آموزی کلام
گوید آورد از کمان ظم و هوش
گفت زار و حق که آیا دور هیچ
بر غدائی برگرفت آن زحل
پشتان آمد از آن اصحابا
باشد او لا سقط این مستند
می میداد آنکه گره گشته اند
یا گاه ما یارمزد یعنی
زانکه موسی گفته خوش امدها
صنی از آن قوم اندر مظلله
در دعا گفت او که یارب گرما
گفت از من جاشینی بد من
پیشی آیا خود گرفتید از خطا
بر سجود جبل مستبیل شدید
پس فتنه الواح را او بر زمین
رأس هرون را گرفت از غضب

در بیان خشم گرفتن موسی بر هرون

بیکه آن ضلحظم اتون نمود
هم بداند اوتاد خود بدین
سر مرا حاضر گرفته و زیون
هم مکن استاد قصیری بن
گفتم این زامر و میباید خلاف
رب امر گفت پی سر مرا
بهتری چون تو را هستندگان
کالکسانه را برگرفت بیز
و قبول توبه وان بد بدو
به جای عبادان عمل این
بگروید از طریق اعتدال
عابدان عمل زان فعل شیخ
تا یامزد غمناود آن گاه
این چنین کرد و آمد طلعتی
چونکه روشن شد مواضع الی
کته هر کس گشت امر حیات
واحد آجا بود کتب امر مظم
از سدی قلاست که حش شد غلط

اغدرای و لعی هرون نمود
مصر باشد در آینده زمین
بود زدیکم که تا زود غون
که بی زمین قته پوره در حزن
چون توام داری خلاصت بگراف
با برادر حق کن دین ما جیرا
پس بشن افضل خود بر نندگان
و ختمی عمل را از حق تیز
که قتل بکدر بکشد تیغ
هم دهم اینان برای مقربین
و خدا و رسول کردگار
بام و حال سوگند آن جمع
پس غلط آمد عوسی از ده
این ایشان هر مع شغلی
کته پورده زامر امر صوم غلط
واکه غلطی ماد روی حیات
و صلیها و رحمت ما تلم
سوی موسی که زردی صواب
تا کد اطاعت عمل اعتبار

خرد این تا بجان عمل را
گفت هرون گای برادر اینام
پس مگردن ششتم را تو شد
چون شدن این قوم گواه طلب
چون زهرون دید موسی آفتاب
داخل اندر رحمت خود مارسان
شد جو طوط از دعا و اسباب
زود باشد که رسد در روزگار
ذلت ایشان رسد در دمی
و انفسا بیکه عمل ر سببات
هست سر پروردگارست مداران
با صرع سوی موسی آمدند
شرط توبه این بود که نهند
تا نکرد مانع اسی رحمتان
دل ایشان سوخت موسی را و نخواست
چونکه موسی با آمد انفس
هر آغوشی که او پروردگار
ز آل اسراییل ر غفلت تن
گشت متذ او پس کردگار

اعتقاد باشد از فعل خطا
ان قوم استغفون "کلمه"
با سنگران مکرم در حداد
سواستیم کایم و را اندر غلب
بر ترحم زود گرداند او ورق
بر مزید لطف خود بوالعین
عابدان عمل را گفت از مال
سوی ایشان خشی از پروردگار
هم ز بد پادشاهی بدی
کرده اند و توبه دان پس یافت
و حکمان آمرزیدگرمهریان
ز او با شظیر مسدعی شدند
تیغ دهم تا داین خسران رسد
از قتال بکشدک امر عیان
غرض حق صحتی کاین قبول است
بر گرفت الواح را امر طلب
ترسانند در دل و صلی
سوی طور از هر بعد آن جن

وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا رِيشَاتِنَا فَلَمَّا اخَذْتَهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ اهْلَكْتَهُمْ مِنْ

و برگزید موسی از قوشم هفتاد مرد برای میثاقنا پس چون گرفتند ماله کفایتی پروردگار پس اگر میخواستی هلاک کردی ایشان را از

قَبْلِ وَ اَيَايَ اهْلَكْنَا بِمَا فَعَلَ الشَّهَاءُ مِنَّا اِنْ هِيَ اِلَّا فِتْنَةٌ تَقِيلُ بِهِمَنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِي مَنْ

یش و سرآمد ای هلاک میکنی ما را آنچه کردی که گردان ایستگاریان کبریا که میوای ورامانیای

تَشَاءُ اَنْتَ وَلِيْنَا قَاتِلُ لَنَا وَ اَوْحَمْنَا وَ اَنْتَ غَيِّرُ الْفَافِرِينَ ۝۱۱ وَ اخْتَبْنَا لَنَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا

کی ای که جوایم تویی صاحب اختیار ما پس در امور و رحمت کن ما را و تو بهترین آسودگی و بپسرای ما در این دیا

حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ اِنَّا هُدْنَا اِلَيْكَ فَالْ عَذَابِيْ اُصِيبُ بِهِ مَنْ اَشَاءُ وَ رَحْمَتِيْ وَسِعَتْ كُلَّ

سوی و در آخرت دوستی که ما را کردیم و تو گفت عذاب مراسانم آرا هر که بخواهم و رحمت فراگرفته

شَيْئٍ فَمَا كُتِبَ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَ يُوْنُوْنَ الزُّكُوَّةَ وَ الَّذِيْنَ بَايَاْتَا يَوْمِيْنَ ۝۱۲ الَّذِيْنَ يَتَّبِعُوْنَ

چیز را پس روزی و عیب و رسم آرا را برای آن که میرمز عیب و زکات را و آن که با یاران با میگرد آساکه پیروی میکند

الرُّسُوْلَ الَّذِيْ اَلَمَّي الَّذِيْ يَحْذَرُوْهُ مَكْتُوبًا عَنْهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَ الْاِنْجِيْلِ بِأَرْحَمِهِ بِالْمَعْرُوْفِ

آن رسول را که مکتوب است که نباید نوشته در تورات و انجیل مهربانتر از کتابهای پندیده

وَ يَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يَجْعَلُ لَهُمُ الطَّيَّاتِ وَ يَحْرِمُ عَلَيْهِمُ التَّبَاغِثَ وَ يَقْضِ عَنْهُمْ اَصْرَهُمْ

و از میگردان از استیجاب و طاعت بپسرای ایشان پاکیزه را و حرام میکند از ایشان بدیها را و فرو میبندد او ایشان را در گناهان

وَ الْاَفْعَالِ الَّذِيْ كَانَتْ عَلَيْهِمُ قَالِدِينَ اَمَّنُوْا بِهِ وَ عَزَرُوْهُ وَ تَصَرَّوْهُ وَ اتَّبَعُوا التَّوْرَ الَّذِيْ اُنْزِلَ

و آن کتاب که مکتوب بود بر ایشان پس آنکه گردیدند و عزم کردند و او را پندید و در عزم او پیروی کردند آن توری که فرو فرستادند

در بیان رفتن هفتاد نفر با موسی علیه السلام بطور

کرده ما موسی مرای رسالام
اری آمد رفت موسی در عام
گفت شنیدم قول حق کون
حرکه سیم آن خدا را دعوت
ر خلاصت مبد ایثار سب
کرد از هم مقطع در جایشان
دست موسی بوی پیر خنور
آمد اندر قوم پس نهاد فرد
دل بکشتی خود توأورا از حد
خود کند بریدن خود اعراف
زاوشدند آنچه ودان چند مرد
این چنین گوید و این باشد درست
تا گوه باشند او را در امور
جمله مرده از وقوع بلوغ
این همان میثاق باشد که پیش
صانع بگرفتند یا دلوه
کس ندارد طور از وی هیچ آن
وقت فرق قطبان در رود دل
در سؤال رؤیت از روی عا
ر امتثال از وصه نهی من شا
یا الهی ات شیر الظرفی
هم رابطیان بر احدا هری
کرچه از رگت مای بیاز
واردند رملوکون از قنوم
رحمت حق در نوقم اعراف
مطلق اهر شرط وقید اومد کی
بسؤال سالی ر ما خلق
هر يك امر رتیه دارد بود
گفت نایش در حقیقت در محار
حکود الحقائق هستی رحمت
گله قول و فعل زود موشتند
بر خواص مؤمنین و اهل قلوب
دوست دارد مال چون هر بیجوه
خواهد ما نوشته حق یغفرش
نمت در توبای و اجیل از مقام
هی او منکر خود اسباب علم
شد بخاطر مثل سکل یغفرت
وان تکالیفی که شاق آمد بپوش
نکردید این می را ییکبار

قوم یا بود در شک که کلام
حور رسد می میثاق اسکره
چونکه موسی از مقام آمد برو
همچنان مای بود ریبی که بود
رد مصی رخنه درجی ملک
گفت ردیک آنکه مصلا پتان
صفت سروی هم که بفرمود بطور
موسی او را صل داد و رفت کرد
قوه گشته این باشد بر ستند
دنده سلوم سرو را تا محلاف
بر دعای موسی حق رده زرد
بسی از لایب تفسیر از دست
رد آن هفتاد کسی بانود بطور
در مدعی آمد ر ایشان صافه
شرح آن گفتم در آیات پیش
پس هر تفسیر در آن مایه
منهم گردد در اسرائیلیان
میسودی هم علام در سبیل
بیت این هر امتیاعات هر ما
هر را خواهی شوی هم ر دنیا
هر در آرزو کاروان پیش
میش خوش با صفت و امیتی
زانکه ما سوی نور گفتم از
هم پهرش است واسع رحمت

هر میثاق آن کلم الله کرد
از سما کفار و بروی بگروید
حق موسی آمد اندر گفتگو
کاین کلام حق بود از انری
می سرمد آسکس از مایه
که شده از دنگانی ما آمد
خواست تا دلایشان آمد بجا
حتو درختن ز عالم در گشت
گفت او بگشت اندر حال بود
تا سائل ر تمام آگه شوی
امر آن مدعی بوده احسن
آمد ایثارا صل دای مسته
رفت تا گیرد ز حق توری او
هم دوسی طالع رؤیت شده
ر تا بد از غا زیده کرد
هست از اقوال این قول صحیح
که دوحشت گزیده ایشان ملاق
کردی ایثارا ملاک امر پیش
کرد گر ما صریح فعلی زون
یسی از آن ابتلا و امتثال
رسم کن در عین آمورش تا
یکوئی از راحت و عیش و هوا
یکوئی ده در مقام و مغفرت
هر را خواهم رسام در عتاب

انتخاب از قوم خود هفتاد مرد
بر دشان در طور تا خود بشنوند
که بیدیدند او را قوم او
قوم گشت این صابستم ما
کوه آمد ران سخن در زلفه
بل بر ایشان از طاشی دروسید
چونکه موسی دید آجال از خدا
ما گهان غالب بیرون حواس گشت
چونکه از هرون پیر رسید قوم
گفت مای چند تن مره شوی
پس باو همراه شد هفتاد تن
مفضل گشتند و از حق زلفه
کامد آن جسی که ر میثاق او
چونکه در میثاق حاضر آمدند
بد ایشان حتمال رده کرد
هر تأکید است تکرار صریح
گشت موسی زان حالت ترساک
گفت یارب خواستی گریش این
میکنی ما را هلاک آیا اکنون
هر را خواهی کنی گمره آن
دوست چون مارا توئی ناظران
بر نوی از هر ما دوا پس را
همچنین اندر سرای آخرت
حتمال گشت اشک و عذاب
هست در درد محقق از سؤال
انتاب است و ذابیه یکی
اندر آن دریافت مشرق و دوگون
هم بدون آنکه غشایی کند
رحمت دیگر وجوب است نیز
هست استحقاق بنده هم ران
رحمتی کامل وجوب بنام
پس نویسم زود بر متقین
ممنعت ایشان ز سکو مالها
پروندگان مؤمنان خود بر رسول
هیچ نه نوشته و خواهم بود
و صدقانش در صفت فرمود بود
آن عا من چه را معروف دکان
سازد ایشانرا خللا از طیات
همچنین بر دلور آن اغلال و پنه

در تحقیق رحمت امتانیه و وجوبه

منع از وی شد عطای ماسق
هست از آن رحمت اشیرا وجود
آبهم از آن رحمت ذابیه باز
همچنانکه پیش از رسم و ست
کان پودمش و طخود بر شطاعتند
رحمت خود را که آن دارد و سوب
از فرایس سحت تر باشد زکوة
امی اعنی زاده شد چو از مادوش
آن می که یافتند او را نام
میله امیر بر معروف هم
عقل باشد بر عا من رهبریت
باز ایشانرا فرو بپند فحوش
پس مر آنانکه داسرائیلیان

مر فرا بگرفته اشیا را سون
هرس حالت فیس هستی تا پرد
کال مقید باشد از داری نیز
از شیع امتیانه عیال
دان مقید خواهم الله آرا گرام
آسکان کز شرک بر میز جمعی
مستانان ایمن بآیت های ما
ولن غی امی کامل وصول
پیش پروازش ملائک مامند بود
فرد ایشان رفتن معلوم بود
هر حیثی منکر است آرا غان
هم خائن را حرام انحرافات
که برایشان بود سابق دریدند

غير ایشان یا که از قوم ذکر
آپتان بوری که روی دادند
نسبه قرآن از آن آمد بود
ر ولایت کر کنی صبر بود
باید اول هر یی در صود
یا علی دان گفت احدکای علی
کر خدا خواهد مان رین ظهور
لیکن کرم چون رسد اینها کلام
زان حلی از ظهور سرمدی
سرور باشد دوو حای پاک دلق
وحدت و کثرت امر افشاح
وحدان کان مطلق ابرار است
در مقام بود داریم اتصال
همچنین کز وحدتش ذات وجود

هر تظنش فرو رفته سر
ناوی اسیق بود ویر ستاده شد
کان حظیر است کاشف در ظهور
رد لعل حق بود روشن عبور
کرده از نور ولایت یا شهود
در بیان ودی تو با هر مرسل
کرم امر آیت آتة نور
عملی امر بیان این مثله
طاهر آمد انقلاب احدی
آن یکی رحمت و دیگر سوس خلق
باشد آن کر هیچ دان اصطلاح
در رسالت حبه حسلی است
بست التبت آحا یا صناد
در تجلی داد کثرت را عود
ایضا کاهی در ارمی نیم

بارش کرده از رتیک و دور
قصه زلی بود است قرآن مجید
ایکروه دهران و قلمسان
بود آن نور ولایت یا رسول
در بیوت پس شود صاحب علم
لیک ما من در نهان و آشکار
هست لبعبد کر محمد علم و حجة
چون تجلی کرد ذات دو صفت
از موت آن تجلی نام یافت
و حه ظایرا ولایت دان حق
خواهد آمد این رتبه را و احد
ما علی دان گفت بود و احد
در مقام جسم هم او پلن است
هم در این کثرت جزا و موجودیت
دار کرده سوی قصیر حکلام

هم شده ش پیر از اندک نور
تا ابد باقی است یا او هم پدید
رستگوارانه و سرحد از شان
کایت از حق یافت در حین نزول
با پیر پس علی بود از قدم
هم تو بودی هم نوری در روزگار
با در آتیا باز گویم نور ذات
احد اسبه و صفات اربع ذات
رتبه پشیری انعام یافت
کآن بود مطلق زید ماسلق
مطلقیت از اسو رسو رسو و صود
ر دو صورت بر خلق آدمی
سر می را روح باقی باین است
گفتوای غیر از این محمودیت

قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا ١٠٨ أَلَدَى لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ

نکو ای مردمان بجز من رسول خدا میم سوی شما همه آسمانی کمر او است پادشاهی آسماها زمین بست

إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ فَأَمَاتُوا بِاللَّهِ وَرَسُولُهُ النَّبِيُّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَكِتَابِهِ وَأَتَمُّوهُ

خدای مگر او زنده میگرداند میراند پس بگریه خدا و رسولش آن بی مشوسلم اتزی که بگریه خدا و کتابش و پیروی کنید

لَكُمْ تَهْتَدُونَ ١٠٩ وَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى اُمَّةٌ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَبْدُلُونَ ١١٠ وَ قَطَعْنَا لَهُمُ

اورا باشد که شل را و امیاید و از قوم موسی امتی باشد که هدایت یکسج و آن هدایت یکسج و خدا جدا کردیم ایشان را و ده

عَشْرَةَ آيَاتٍ اَمَّا وَ اَوْحَيْنَا اِلَى مُوسَى اِذْ اسْتَقْبَلَهُ قَوْمُهُ اَنِ اضْرِبْ بِصَاحِ الْجَصْرِ فَاَتَجَسَّتْ

سپه امان و موسی کردیم موسی چون آب حواسش از غوش کردن بحایت آن سکر ابر و روان شد

مِنْهُ اِثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ اُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ وَ ظَلَّلْنَا عَلَيْهِمُ الْغَمَامَ وَ اَنْزَلْنَا عَلَيْهِمُ الْمَنَّ

از آن دوازده چشم بقیقت دانسته مردم آب حورشان را و سایان کردیم ایشان را و فرو فرستادیم بر ایشان من

وَ السَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا دَرَسْنَاكُمْ وَ مَا ظَلَمْنَا وَ لَكِنْ كَانُوا اَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ١١١ وَ اِذْ

و سلو و را جوهر را یا کبرای آنچو روی کردیم شل را و ستم نکردیم بر او لیکن بوده که ستم داشتند ستم میکردند و مکناسه

قِيلَ لَهُمْ اسْكُنُوا هَذِهِ الْقَرْيَةَ وَ كُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ وَ قُولُوا حَظَّ وَ ادْخُلُوا الْبَابَ سُجَّدًا

گفتند برایشان اسکن کنید این قریه را و بخورید از آن هر جا که بخواهید و بگویند و غره را و غلبه را و داخل شوید در اسبده کلان

تَعْبُرَ لَكُمْ حُطَيْبَاتُكُمْ سَنُرِيهِ الْمُحْصِينَ ١١٢ فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ

بیا هر زیر برای شما گنجانید شما را و دیدیم که از امر بیکو کار از اریس بدل کرده آنگاه که ستم کردند از ایشان گفتاری غیر آنچه که برایشان را

فَاَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِجْزًا مِنْ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَظْلِمُونَ ١١٣ وَ اسْتَلَمَهُمُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ

پس فرو فرستادیم برایشان طاری از آسمان میبودن کسندند و بر سر ایشان از قریه که بود

حَاضِرَةَ الْبَحْرِ إِذْ يَبْدُونَ فِي السَّبْتِ إِذْ تَأْتِيهِمْ حِثَانُهُمْ يَوْمَ سَبْتِهِمْ شُرْعًا وَيَوْمَ لَا يَقِينُونَ

رویا هنگامیکه تعدی میکرد و در شته چون میآمد ملهاتان رور شته ایلان مله ر روی آسوروز بگشبه عیداشتند

لَا تَأْتِيهِمْ كَذَلِكَ نَبَلُوهُم بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ ^{١٦٦} وَإِذْ قَالَتْ أُمُّهُم مِّنْهُمْ لِمَ تَعْطُونَ قَوْمًا

نعمت‌الله ابراهیم‌نیا می‌آموزد عثمان آنچه بود که مال می‌کرد و هنگامیکه گفتد حسنی از ایشان که هر آید محمد در ویرانه که

اَللّٰهُ مُهْلِكُمْ اَوْ مَعْدِبُهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا قَالُوا مَعْدِنَا اِلَى رَبِّكُمْ وَلَمْ نَلْهَمْ يَتَّقُوا ۝۱۵ فَلَمَّا نَسُوا

خدا هلاک کننده ایشاست ماعداد کننده ایشاست عذاب سخت کننده عذر خواستی سوی پروردگار سهل و آسان باشد که ایشان را به هر دلیلی چون فرافوش

مَا ذُكِّرُوا بِهِ أَنْجَيْنَا الَّذِينَ يَنْهَوْنَ عَنِ السُّوءِ وَأَخَذْنَا الَّذِينَ ظَلَمُوا بِعَذَابٍ بَئِيسٍ بِمَا

کرد آیه پیدا شد تا آن زمان که در آثار کتب دیگر دیدار می و گرفتیم آثار کسب داد بداد بهت است

كَانُوا يَفْقَهُونَ ۖ فَلَمَّا عَتَوْا عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قَوْمَ خَاسِرِينَ ۖ وَإِنَّا لَآتَيْنُ

بودنشان که حق مکرمه. پس چون سر بار دهنه را آچین شد، آرا آن گفتم: آرا، که شود. و رنگان و رنگان و چون اطلاع کرد

رَبِّكَ لَيَمْنَنَ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْفَتْحِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْغَدَابِ إِنَّ رَبَّكَ لَسَرِيعُ الْعِقَابِ وَ

بروردگار آب، از گد می شود در اشان کار و راهت نمی گد عذاب خدا اشارت نمایی بر من که بروردگار بود آب و دغوت است و

إِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ ١٦٧ وَقَطَّاعُهُمْ فِي الْأَرْضِ الْأَمَّا سَمُومُ الْعَالِيُونَ وَمِنْهُمْ دُونُ ذَلِكَ وَبَلَّوْنَا

کتابخانه آیت الله العظمی بروجردی

بِالْحَسَنَاتِ وَالْأَسَاطِ لَعَلَّهُمْ يَرْحَمُونَ ١١٨ فَخَلَفَ مِنْ بَدْنِهِمْ خَلْفٌ وَرَوُوا الْكِتَابَ فَأَخَذُوا عَرَصَ

[illegible]

$\frac{1}{2} \times \frac{1}{2} = \frac{1}{4}$

هذا الادبي و يقولون سيفر لنا و ان ياتهم مرض مثله ياخذوه اثم يوخذ عليهم ميثاق

— ۱۱۰ —

الكتاب ان لا يقولوا علي الله الا الحق و درسوا ما فيه والدار الاخرة خير للذين يتقون

کتاب کج و د. ر خدا مکر حق و حوادث و چنان است و ساری آفات هزار است برای آنکه رهبر

أَفَلَا تَعْلَمُونَ ^{١٦٩} وَالَّذِينَ يَمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نَضَعُ أَجْرَ الْمُصَلِّينَ ^{١٧٠}

آبیس در غنایند و آب که مسکینو بد مکاتب و بر باداشند بجزرا در سکه کا مایع ساریم در فصلان را

وَإِذْ تَقَرَّبَ الْجَبَلُ فَوَقَّهْمُ كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَادْكُرُوا

هنگامیکه بلند کردیم او مردی رزبر ایشان که گویان سبایی و دو گمان برد که آن خود آسمه ماها بگیرد یا چندادیم شلرا قوت و لذت

مَا فِيهِ لَكُمْ تَتَّقُونَ ١٧١

آچندر آست باشد کشتا رهیز کید

گو بگو بگو ای مہمان ہستم رسولؐ | بر شاہ یکجا زحق اندر رسولؐ | آسکہ هست اورا بشیخ متیبؐ | پادشاہی سہواہ و زہیبؐ

است معوی جز او بگفت و

سید ابو احمد ایضاً نے اس وقت کے وزیر اعلیٰ سر سید احمد خان سے مل کر ان کے لیے ایک کمرہ بھی دلایا۔

بر سخن هالک برسانده حق
 هست هم از قوم موسی امنی
 هم بوی یمنی حق ابر عباد
 راسخ ابر دین وهم قائم حق
 لشهر این باشد که چون موسی گذشت
 سواسته از حق گروهی از خواص
 عمل در ایشان خود کردند چون
 بعد شرح حال ایشان حق نمود
 گفت هر سبطی قضا و امنی
 هم موسی وحی شد از ما حوالت
 یعنی آسگی که گفت در گذار
 در میان شکافت سبک آمدنشان
 ابر را کردیم هم ما سایلان
 گفتیم ایشان را حورید از طاعت
 زان ذخیره یا و صیان ذکر
 بدان آرا که چون گفتیم ما
 زان خوید اهر چه معاویان
 از تواضع خاص و ساند شوید
 شرح آن در سوره ناک وقوع
 حکمت غیر الهی قل لهم
 پس مرسلیم روحی ز آسمان
 و اهل آن شرع موسی و دهان
 یوم ست ایشان دید ما همان
 و اهل امانت غیر از شمه بود
 منجانب ابعیبت شان امتنان
 روز دیگرشان در آوردند رآب
 سوخته گفتند اسمی ز ایشان چرا
 اینچنینی تو که حستان ملک است
 اهل آن قره مدی بره قسم
 بی ابر که چون بر ما و احو است
 ما بود کایش سرست از خط
 ما رها نمید آسکارا که سب
 زاسب کان قوم بود از تر
 پس گفتم آن حجت را و امان
 ای محمد به بدان جواب داد کرد
 هر کسی را با یرو رستمیز
 بد داود و سلیمان و شکیب
 هم بود آذربکار و میرسان
 هم حافظها که بعضی دای فرق
 بر صیغ و بر محمد بکبان
 آمدیم آسکارا سر سر
 باد ما کردند شاید از معاد
 که بد از ماسلف قاشقام
 می یگوید آنچه باشد پستتر
 می یگوید اینکه غفران لزا
 هم گراید مثل آن آراسته

بر وی و ر آبیای ما سبق
 حله بر چگون باقی آبی
 حکم حق طاری کند از لوداد
 بودشان اصاف در ظلم و سبق
 همه ابر قوم او بسار گشت
 کر بیان قومشان ساند خلاص
 و مستثنی زان کرد حق بر عدلون
 ابر آیت ذکر اخبار هرود
 دآل بیستوب آنچه بود از حکمی
 زانو طلب کردند قوه الوهات
 سر را در داکت بشم نگار
 راوه و دو حشه جاری شد و آب
 بهر شان در نه از گرمای آن
 راپه کردند و همان ابر حیوة
 علم را میگردند آن حشر
 سر شا گردید با افریه ها
 حله هم گوشت کال باشد دیار
 در وصول آن هم حمله شود
 یافت گزوغانی رآب میگرد
 کر که غمی لب بد از اراشم
 بهر ایشان چون شد الوهات
 پس بدی ز ابر حق سودمان
 در شریعت بوده اند امپیان
 آمدند آن ملعون ریدیک رود
 آنچه میبودند در آن فاسقان
 گفت و این حجت در امانت حله
 بد عهد اینکسارا رین خطا
 یا مدب ملحق کر معوک است
 صاید و واضع دگر سالت اسم
 پندشان هم و این رطال است
 واد صاف آفرت و از ابلا
 ملعون بود زان فعل حرام
 خود نموانی به پادشاهی در
 که شا نشود خود دور کال
 میورا زید گارت دوست بود
 که چناندهان عدالت در دجر
 سواری ایشان است پدری سب
 بد توه بر گروه عیسان
 سالحد و پیرو فرمان حق
 بودشان امان و پند هر زمان
 ر مدویک جهان از حق ضرر
 سوی حق هم بر مصالح ویرسان
 وارث توبه گشتی بنام
 از متع دنیوی اهر نیر
 بود ما را میرسد در هر گله
 آسکارا از متع و خجاست

ره مگر باید بر مهران او
 و اهر آن باشند با ایشان حق
 در زمان موسی از حکم کتاب
 مؤمنان باشند از اهل کتاب
 مؤمنان گشتند یکسا حواریست
 بر دیار حق باصیت تمام
 در شب صراح دیدم ما چا
 در و ده سبط ابر احتیا
 فاضل و موصول و هم خوار از عزیز
 آنکه اهر تو ره داری کون
 و ابر صا را رد بوی آفتاب
 مشرب حودوا هرا ن سبطی که بود
 امن و سلوی ن روح و افرار
 آنچه ساند بر ایشان رآسمان
 بودشان بر صهای خود شمر
 و ز قرائت مقدس در شمر
 چون در آید از در قره و راه
 ریدیکو کاران فرایم در چرا
 قول نامور به از صبا ش
 غیر از آنچه حق بر ایشان گفت بود
 قره کان بر حصار بحر بود
 کاسیدی ملایم بر روی آب
 روزست این سوید و ارشکار
 بر پاوردی سر از آب ایچ پک
 شنه امسکند ملایم را قید
 از پودان ما چه گوید اذمتال
 داشتندی از اهر نبی قوم
 بر عدالت اهر آخرت
 باشد از این وسط بر و رود کار
 هم بر ایسم از ره مقنوم
 آنچه را که پند دانه مشدند
 بر عدالت سبت و امان چاره بود
 ز آنچه میبودد موی زان وجوه
 از صفا و رحمت رب انور
 میکند یعنی مسلط بر بود
 که بر ایشان میرسد از سو حال
 در عقوبت کافرا با گزیر
 آل اسرائیل را ابر زمین
 راه می سودشان اهر کمال
 فاسق و استیره روی و نیر
 و ز بلا و قهر و سبزی و نم
 خلف یعنی قوم دیگر حاشین
 علم آن ناموخته از ما سلف
 خامه در احکام و تعریف کتاب
 شب زحرم روز و روز از جرم شب
 گر باید هم بر ایشان را بکان

سورة الاعراف

| | | |
|--|---|--|
| چشم داود از خدا غفران تا
غیر حق حرفی بزد مدعا
آنکس را که نفی دوسو است
هست و او تحریف دارد اعتنا
کان بود بید طاعت و یاد
ثواب را در داشت از وقتان
بر سر ایشان سراسر در سجود
بر شایسته آیه از روی عهد
از عهود و ابرو و چو خلوص
اهل دین را در حداد و در شکر | آنچه را حق کرده بر ایشان حرام
حق برایشان هیچ مبتلا کس
وی میداد امر او پیش و عیان
بر صلاح و بر فساد بود یکی
یا قرآن کرده شد اعراف
بر پیش کار و بر اصلاح رو
بودشان اعمال در حق عمل
تا بر ایشان کی شد گوه از عمل
که بگریه آید حکم است از کتاب
تا شایسته بر ریزگار | باز خواهند آنکه گیرند از ایم
باز گرفته است آبا در حساب
خوانند آفرین که باشد در آن
نشتان آبا مثل ادکی
بستان زانکه توبه اعراف
رد ما ضایع نکرد یک سو
زانکه بر احکام توبه از غفل
نیم رخ بر سده پی بر چرخ
آرمان گفیم یعنی در خطاب |
|--|---|--|

وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنْ بُنَيِّ آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ

و هنگامیکه گرفتیم از پشت آدم فرزندان او را و بر ایشان شهادت دادیم بر خودشان آیا من نبودم پروردگار شما

قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ ۝ أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ

گفتند آری گواشتیم بدان که بگویند روز قیامت هر سبکی بودیم ما را این بچران یا بگویند حرا این یست شرک آوردند

آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَ كُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَنْتَ عَلِيمُ بِمَا فَعَلَ الْمُطَّوِّقُونَ ۝ وَ كَذَلِكَ نَقُصُّ

پدران ما از پیش و بودیم فرزندان از بعد ایشان آری می دانی کارهای ما را آنچه کرده اند پدران ما و همچنین می بیانیم

الْآيَاتِ وَ لَكُمْ يَرْجُونَ ۝ وَ اتَىٰ عَلَيْهِمْ نَبَأُ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَاتَّبَعَ فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ

آیه ها را و شما را امید است و آمد بر ایشان خبر آنکه و پیروی نمود از آیه های ما و او را شیطان

فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ ۝ وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكُنَّا أَخْلَقْنَاهُ إِلَى الْأَرْضِ وَ أَنْتَ هُوَ فَفَعَلَهُ

پس شد از گمراهان و اگر می خواستیم او را بالا می بردیم و ما را خلق کردیم بر زمین و تو هستی او را پس او را

كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحَبَّلَ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَرَكَهٗ يَلْهَثْ ذَٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا

مثل سگ است اگر سبکی بر او مان در من بدون ما و او را بگذاشت بر زمین در من بدون ما و او را مثل گوی است که آن سبکی کرده آیه های ما را

فَاقْصِصْ الْقَصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ۝ سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ أَنْفُسُهُمْ كَانُوا

پس بیان کن قصه را باشد که ایشان اندیشه کنند و بدستور مثل آن گروهی که کذب میکردند آیه های ما و خودشان بودند که

يُظْلَمُونَ ۝ مِّنْ عِندِ اللَّهِ هُوَ الْهَادِي وَ مَن يَضِلِّ فَلَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ النَّاصِرُونَ ۝ وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا

سب می کردند از سوی خدا کسی را که راهنما باشد پس او را هدایت و کسی را که گمراه باشد او را هدایت و ما را بزرگواری

إِبْرَاهِيمَ كَثِيرًا مِّنَ الْعَالَمِينَ وَ الْإِنسَابَ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آتِينَ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ

دوزخ بسیاری از دنیایان و نسب را برای آنهاست که نمی دانند و برای آنهاست چشمهایی که نمی بیند و برای آنهاست

أَذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَٰئِكَ كَانُوا فِي سَاءِ أَصْلٍ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاطِرُونَ ۝ وَ هَلْ الْأَنْسَاءُ

گوشه ای که نمی شنود باها آنها چون چهارپایان باطل که ایشان گمراه اند و آنکه و ما را بشارت میدهند و میران و مر خدا را است باها

الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَ ذُرِّ الَّذِينَ يُطْعَمُونَ فِي سَمَاءِهِ سَيُزَوِّقُونَ مَا كَانُوا يَسْمَعُونَ ۝

نیکو پس بخوانید شایسته باها و بشارت دهید در آسمان به آنکه که می خوردند و آنچه را که می شنیدند و آنچه را که می شنیدند

باد کن بگرفت چون پروردگار
نسلان از سد سلی دفرودن
بنی ادر خطاهان ر هاد
ر شها آیا بم پروردگار
یست لایم ذکر آبا مالک
کو بود پروردگار این عباد
هشش داعیت او را بالهود
گفت زان حق مملکت شاهد
بس گواهی خود او باشد رواست
مر طبع گشت ایشان احصا
می نگوید اهل غفلت ما هوا
بیشتر پی می که از عباد و ملک
بس کی ما را هلاک آبا کون
ما هم از پست بدر ما آید
بنی از ظلم اهل زنا سر
که بر او دایم آگهی یکی
دیده بود او که رسول آرمان
حون می موث گشت اول احد
بس ملو لا حشد المسی از درون
بر هوای مس خود کرد آن دعا
یا که علم آن حکم باشد مطلق
ور که ما میخواستیم ادر پسند
از ره رغبت بر آیات و کتاب
از دلت میل بر پی عود
کر سله ران او را انداخت
لمع باور هم بود این جی
این مکن پی بر اسرائیلان
ان نشان نکت و دشمنی است
چسب کا کراکت لغت شمس است
همچین از اختلاج عمو ما
این مثل دارد ران قومی مروع
همچون علم که حالت گشت در
سد ازان کاگاه گشت از حجب
حق ناید هر کز ر خویش راه
ما سی کردیم خلق او حق وافی
همچین حشی است ایشان مل اصل
تربت یاسد ما ر وضع حاس
گو چون بیرون رود اصل خویش
مر خدا را اسباب باشد نگو
هر صفاتی راست ملی ما گزیر
همچین موصوف را می است یک
خوانن او مصنف گشت دوست
هر مایق داد آن اوصاف مایق
وصف خود بر وصف حق سالی بدل
وا گذارد آنگاه که کشته

از بنی آدم بدور روزگار
همچین آورد بی در پی برون
آچه داعی بود ربوب الیاد
جمله گشت آری ایست آشکار
آچه آن ولایت در نظم کلام
سر بیچند از اطاعت و اخلاص
کش بود پروردگاری و دود
کاین خلایق اهرابین عهد آمد
و ر خداوند و ملائک هم سطت
رقش از یاد آن عهد و اهل
بیشتر بودم زین افراز ما
همو ما بود ادر احصا
ر حال گهران و مطون
غفلت از عهد رویت شدیم
رو بقیق و بیق آورد مل
ما ر آیتی خود در مفرک
مشتد مصوت بر خلق جهان
شد بر او کار گشت از علم خود
پس شد او ادر گهران در آرمون
لاخره شد راضه از مل رجا
رهران کرد ادرین حست اصراف
میویم آچان کسی را شد
که باس اعطش بود اتساع
می حورده هیچ بر متی فرود
امکند بیرون بیرومی زبان
می بود الا که باست قرن
و دهای مد که سد دود دان
هم دای خیرگی و سستی است
حشو گوشت زآرد و باست
مه کردی رکل ما رو ما
کاشتره آیات مارا در دود
شاید اهر خود کد ایقوم فکر
پس کند انکار آیات و حج
یا عاص او راه بس فاشاه
بر دود حون ران دود حسی
که بیست هیچ از ان آیات او
چار بیان مائل ما مثل
مستل گردد هم بر اخصا
میرود خود بر شارب و حل خویش
پس ورا خوابید بر اسباب
وصف قدرت لم او باشد قیر
خوان تور آن مهابش شریک
بر صفاتی کان چو ام لو نکواست
هم ران لمش نول حوا ملو کلام
لایزال آتی بوصف لم لزل
میل بر اسباب حق بی مایست

از ظهور اهل کاز از اهلان
همچین بگرفت ایشان گواه
اخر اقرار رویت بجد
اندر این آیت سخن باشد قرون
این بود بروحه تحقیق متین
هم بیرست چیزی را او
مقل و غیث هم بر این باشد گواه
مقل و روح اصی شر را بر اله
پس چو دود ای ران لایزال
در قیامت چونکه گردد رده مار
یا هر ایگوند بود که شد
ما هم از مدشال ذری
پی این صلت بود در آدمی
ما کسم آیات خود متصل میر
ای مصد خوان بر اسرائیلان
شاعری بود از عرسلو در سود
داعه بود که باشد آرسول
س ر و ن آمد چلی کربوت مار
لمع باور یا بوده است او
حال او تحت است در کار حیا
شد و علم و حمد دور او دین و کش
میرسد اسی که ران احصا
کرد لیکن مل او سوی دین
او مائل در صحت بس چون مکت
و ر که گداری ران هم ورا
هم معوا بود و هم باوی حار
و ن نکت او را سب راضاه
همچین آید را هر ده راه
گر پیش لمش جده گر که باد
وا که باشد عاقل از علم و عمل
پس حوان ان قصه مارا انصص
مد سی باشد مثل آن قوم را
ر طوس خویش آوردند ظلم
واسکه را در خود ناید و انکار
هست انشرا قنونی در
که بیست گوشتی است ثرو شود
وانکه گردد آن هاتم مفر
هر چه قصه اهر مکتش
وین حالت از بیاتم صکر
اسباب باشد حسی اسم ذات
یا بوصف دشت خواف رحیم
خاص ذات اوست پی آصاف
ی که خوان مهابش بر زبان
پس مراد از حوا ملو اسباب او
بیرو آنها نگردد از ضلال
ی ز انن شرح بر حق اسباب

پشت در پشت انره و آدایشان
بر بخس خوشتن بی اشتباه
که بران هر ضی باشد مستند
در میان اهل قسیر و قنون
کوشش بگرفت عهد آن رب دین
شرک بروی داورد از هیچ رو
وین گویا در ملک دارد نگه
شد بر اقرار عبودیت گواه
در ظهور خویش اطلع و راج
مر پدید آید حقیقت از محال
مر پنهانان شرک از پیش چنه
کر سو ایشان دین در غفلتی
کر عروان عهد رو رگی
ما که باز آیند شاید بر سیز
یا قنوت دایمکس اخبار جهان
که کسب آسای سواحه بود
خودوی وهم اوست مقول متول
ران همه آیات و علم اسوار
که ر اسرائیلان شد که سو
واچه بر وی باشد از توجها
لردنک ظلم هم معلوم خویش
هم رگوری ملک مملک عرصی
بیرو غی و هوا شد از پیش
خشن هم دور باخون درو گشت
امکند بیرون دین در مارا
در حسی آمد ره کاین ست کار
لطفه از کف داد آرم و راه
آیی از حق که یاف انشاء
یاد آری از هلاک قوم عاد
همچون کلب است گامد در مثل
پهر اشان کس آمد از آن مس
که مسکند بر آیات ما
ی که بر حسی دگر آورد ظلم
آن گروه از اهل شر آمد و رار
در نی یاسد ما آن هیچ چیز
هیچ وصلی تا که روی نکرو
که کسی ر زحراش ران مصر
که بدان کار و راه ران صاحب
واسکه غرق غفلت از بیات سر
بسی دیگر اسم اصلا و صفات
یا بوصف علم او آمد ظلم
غیر او را بست خود وصفی نفات
لیک ناشی بیشتر ز اسرار آن
ایست کاری سوی او از غمرو
کاسم بنده از کبی بر ذواللال
میگفتند از ره چهل و عی

سورة الاعراف

مَنْحِينَ كَرِهَ يَرْوِدُ أَنْ مَرَبَ بِوَالِكَلَامِ وَابْنِ الْوَجْهِ ابَّ بِأَحْدَى حَوَادِثِ أَوْرَا بِوَالْبَحْ وَبْنِ أَسْمَى بِرِخْدَا بَاشَدَ قَبِیحْ
زود باشد که جزا داده شود ۱۰۰ و ر ۱۶۱ باشد و کنت

وَمِنْ خَلْقًا أُمَّه يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَبْدُلُونَ ۱۸۱ وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ

و از آنکه اگر پدر بر جانی باشد که هدایت یابند پس و بان عدالت کند و از آنکه تکذیب کرده اند آیات را و وی در تدریج مرتبه بر تبه ایشان از

حَيْثُ لَا يَنْقُوتُونَ ۱۸۲ وَ أَمْلِیْ لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَنِینٌ ۱۸۳ أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِهِمْ مِنْ حِنَّةٍ إِنْ هُوَ

آنها که ندانند و مهلت بدم مرا باشد از هر سکه که رفتن من سخت است آیات تبه نیکد که نیست صاحبان را حق است او

إِلَّا نَذِيرٌ مُبِینٌ ۱۸۴ أَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ

مکرم کنند آشکار آید بگرد در صاحب آسها وزین و آنچه از آفریده است خدا از چیزی

وَ أَنْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ ۱۸۵ مَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَلَا

و در آنکه شاید که باشد بقیقت و در کشف شده باشد صاحبان پس کدام پس و آن اینان خواهد آورد کسی را که اسلا از خدا پس

هَادِي لَهُ وَ يَذَرُهُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۱۸۶ سَتَلَوْنَكَ عَنِ النَّاسِ أَيَّامٌ مَرْسُهَا قُلْ إِنَّمَا عَلَّمَائِدَ

بست هدایت کنند هم را و او را که دارد ایشان از برای رویشان که میران باشد منبر دستور از رفاه که می خواهد و در قوش بگویند این بست داشت آن فرد

رَبِّي لَا يُضِلُّهَا لُوفُئْهَا إِلَّا هُوَ قُلْتُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَأَنبِئَنَّكُمْ إِلَّا بَقَعَةً ۱۸۷ سَتَلَوْنَكَ

پروردگار مظاهر نیکد از در و قش مکر او گران آمد در آسها وزین عیاضها مکر اکلد میرسد از تو که

كَأَنَّكَ حَيٌّ عَمَّا قُلْ إِنَّمَا عَلَّمَائِدَ اللَّهُ وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ۱۸۸ قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا إِلَهُكَ لِنَفْسِي

گویند اما ای ابراهام سار بر زمین از آن بگوست ظم آن مکر در خدا و لکن مشر مردمان عبادت گو مالک نسبت از برای خود

نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَأَسْتَكْبَرْتُ مِنَ الْغَيْبِ وَمَا مَنَعْنِي -

سودی و زیان را مگر آنچه را خواسته باشد خدا و اگر بودم که دانستم غیبا مرا بسیار از مردم بود چه و سر کرده بود مرا

السَّوَاءُ إِنِ أَنَا تَذِيرٌ وَ بَشِيرٌ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۱۸۹ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَ جَعَلَ

بدی نیست من مکر بستم و در مضمون من برای تو یک بگرد او است که آفریدها از نفس واحد و کردانی

بَيْنَهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا فَلَمَّا تَشَبَّهَا حَمَلَتْ حَمْلًا خَفِيًّا فَمَرَّتْ بِهِ فَلَمَّا أَفَلَّحَتْ دَعَا اللَّهَ

از آن چشش را ما آرام گردید او پس چون در گرفت آرا در داشت باری شک پس مستر بود آن پس چون گران شد خواهد خدا

رَبَّهُمَا لِيَنْ أَيْتَنَّا صَالِحًا لَتَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ۱۹۰ فَلَمَّا آتَتْهُمَا صَالِحًا جَعَلَ لَهُ شُرَكَاءَ

پروردگار را که گروهی را از ایشان هر آینه تو احم و در از شکر گذاران پس چون داد ایشان را شایست گرداید هم را و از ایشان

فِيمَا آتَاهُمَا فَتَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ۱۹۱ أَبَشْرُكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلَقُونَ وَلَا

در آنچه داد ایشان را پس بر تر است خدا از آنچه شرک بعبادت اند شرک بیکر دانند آنچه را که نتوانند آفرید چیزی را و این را بدست خود و

يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَقْسَمُ يَنْصُرُونَ ۱۹۲ وَ إِنِّي تَدْعُوهُمْ إِلَى الْهُدَى لَا يَقْبِضُكُمْ سَوَاءَ

نمی تواند پس ایشان را یاری کرد و خود غوطه ها تا از برای می تواند کرد و اگر بخواند شایان را بسوی هدایت پیروی نیکد شایان یکسانست

عَلَيْكُمْ اَدْعُوْهُمْ اَمْ اَنْتُمْ صٰلِحُوْنَ ۝۱۳ اِنَّ الدِّیْنَ دَعْوَةٌ مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ عِبَادَةُ اَنَاۡلُكُمْ

پر شما خواجوا بیاشارا یا شایانوشان باشد هرستکه آنکه میخواند از غیر خدا تنگاید مانند شما

فَاَدْعُوْهُمْ فَلْيَسْتَجِیْبُوْا لَكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ ۝۱۴

پس خواجوا بیاشارا یا شایانوشان باشد که شایانوشان را گهتیه راستگوین

هم از آنها آفریدیم استی حق خبر داد او رحال غنی روی نازد از بکوتی رمی حبر از علم و اسرار کاتب حق مرابشاراست بر خود رهنما ظریف از گفتگوی بیش و کم اندک اندک زودشان گیرم ما برگشتن کال مصلحت است و بر رود ایشاراست از ما مملی می کند نسیل آید کارها نمیه آن شد بیکد از پهر آن موسم صبح مصطفی پاک دید گفت رمی از صاید قریش فکر هیچ ایشان نکردند لغزو کردید این اصنافن سنگدوچوب این بود دیوانه یا آنکس کهیز میسکردید از دلیل آبا طر یا بدیدد آیه داشا آفرید هم بیدد ایسکه شاید بطل و درخان نکروند این مشکان هرکارا حق واکامرد در مثال از پودان غرقه یا از قریش آمد آیت کنویرسد این توان کر حراین بود که باشد علم آن شکی ساند اسر آرا آشکار بی اندر حال و هیت پس تقل از او برسد از حدوت آجیان گویند این بود کطش رد حق مسکیان گفت ای احد چرا تاگران بروشی و اردان حری بستم آگه بیج از غیب من ن رسیدی هم مرا هیچ ازیدی اوست آنکس که شایدا آفرید آمد آن حوا زمنل او بیرون پس چویشیش بختن آن خطب میخواند آستدارا زاضطرار پس خدا چون داد ایشارا اولد امر این شرکت فرون باشد کلام آنچه باشد حق تحقیق سخن

هم حق باشد مر ایشاراحول با و گویم تا شامی هم تو یز نرک و منوک خلق و دربار کم دوعالم بنشایشان ازحسبت رسته از خود رعدا پوسته اند وایسکه بر رادیب آبیای ما چون بچیلن رو بناید و قناد پس پیرایه بر طشان خویش دیر گر گیرم ایشارا خیال داسکه کید می میماند مین فکر ایلمی بکسرکرد این کسان بشمی بر کوه و بارفرا او یلرتارا رده حق دیوانه است آسکه را بت میرسد برده حق می پرسید آنچه مخلوق شهت پست او پس غیر ترساند در وجود این سبوات و زمین حله را هم دارد از قدرت نگاه تاخود این فکشان بیطوت رکعایی گفت دلش بگردد میگوید از در طماشلی کسرتامت چون تو بکوتی سخن معنی این مرسیا هست ای بیست کسی را از ملائک و زورسل مر قیامت بس عظیم است و گران آن باید هر شیارا اگاهل آگهی ازوقت آن نشی و صب لیک از مردم شامد استکبری تاکی اردان میشود یا کی گران گوکه مالک نیست برضی خویش و در غیب آکله بوم من پیر سنم من هر خبر و جز بشیر ضی واحد آدم است از گفتاو انی گیرد با چنان جنت جیل بود با آن مستر لیل و هار بدی از ما را تو فرزند از کرم می بگرداند او را خود شریک نیکر آنها جلگی میطالاست معنی این باشد که با حق خدا

در قول اسرو هم حق حول از صفات و حالشان اندر تیر قانع و طامع شقیق و اوقار روزنو از حشاش روق پوست تا صفات دل چیری به اید آمدند از کفر و انکار و اما صست ایشارا شود شاید زیاد پیر از آخر و پایل خویش می نکردد فوت ازما وقت آن کید امرهی است از آن و این که حنوف پست اندر بارشان منضال و اصنام کردی سو سو کان چپس ساهی برای اساهاست ن کی کوراست قلب عطش بربرشتن لایق آن سلاطامت سوی مسوی بحق خواندند تا که باشد مالک ملک مین در هران رحمت که دارد اذاله داهی اندر حال و کار آخرت یا حدیثی را شسکی مشوند واه و سرکنه و حیراشان کی شود گو تا قامت بر طین تاکی است اثاث و ایض پین آگهی انوقت آن برجز وکل بر خلائق دو زمین و آسپیل کاهلم احوال باشد هم گران بحر کان باشد از اسرار غیب که بحر حق بس آگه دیگری اطعمه هم ایسه در هر زمان حلق شمع و دفع ضری رادیش جستی در هر ازقو ذخیر بر کسی کاروده ایمان اندضیر و آفرید از جسم آدم حقت او وانکه الجنی مع الجنی بیل رفته رفته تا که سنگین گشت طر از سیاس آرمندگان باشم هم درهر اجهیزیکه حششان داد نیک پس دور افعل و بعضی مشکل است حب او آمد شریک آن هر دورا

وین قرآن بود هم حکم اوست
وین بر آید نسبت جرم اول داشت دوست
پس اول بود واحد محفل
گفت دافو شده اند اولاد و مال
ایست وانی رد عقل ذو شئون
آیه حشاش کرده بود از خود صفا
پس بی توبیح مشرک گوید او
خوش مخلوق و غلوفی کما
ه واند آنکه یار خود شود
هست یکان گرایش خوانید نشان
پس از خوان ما را یا که بی
پس حوجبوا ایشان باید کند
ایشان آبا رفس هیچ هست
ور که میگوید ایها بی نشان
دن سفا مشرکان ملرم شده

که ولد را آم و آحاد و دوست
میولدوا کایهم از فرمان اوست
پس دوا شد وین باشد دشمنان
آمی واز دلاوت از کمال
تعالی الله عما یشترتون
شد شریک اولادش در خیرها
شرک آبا رفس آرد از مو
میولد شد چیزی رهند
در حاشا جو آنها را حششد
یا حوش آید ولی بید از ان
پس از سنی رسد آفرین
پس احاطت صلیق از درسد
یا که اشر گرفته مع دست
پس شفا باشد اصل از مان
پس مجموع پسر آمدند

میرسد کی وره عظمی بر شر
ایست شرک که بذات الابد
این تحت لازم کوست است
هست حودد موجد رسی
و نه دیگر آنکه آفرید مک
کی می ما حق اطر آورد
در عیادت ما وی ایلیز آورد
هیج سواست تا باشند دلا
ت بر ستارا بخواید از دین
یا که اصنام از آیت مراد
حزق آمارا که خوابه ارامید
گر که مودود و میگوید و است
چشم یا دلاوت ما مند دلا
ست مقول این مرد مظلوم کش
کاین الهارا بگوشت کرکی

بی زهر ملو و حب پدر
سر شریک آورده آید از ولد
که با حق در عادت شرک است
از هراچه او را ست بدل سکی
کت ایشارا مدار حق شریک
هرض چون رو دوا باز آورد
آیه را که چیز دیگر نافرید
راکه ایشارا برسد ز اختیار
پروی دلاوت از ضیای و این
بسی بودی رد خواندن در حید
چون شفا باشد مخلوک و هد
اید اوزایشان اجابت زود خواست
گوش یا ما بشود آلود و راز
لایسد هیچکس معمول سوش
می مدار از تهرایشان ای

اَللّٰهُمَّ اَرْجُلُ يَمْشُونَ بِهَا اَمْ لَمْ اَيِّدْ يَمْشُوتَ بِهَا اَمْ لَمْ اَعِيْنْ يَبْصُرُوْنَ بِهَا اَمْ لَمْ اَذِّنْ

آیا ایشان را ایستاد راهبر و نشان ایشان را دستهای که بگرد ماها یا ایشان را چشمهایی که بیند ماها یا ایشان را گوشهایی که

يَسْمَعُوْنَ بِهَا قُلْ اَدْعُوا شُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ كَيْفَ يَوْمَ فَلَا تَنْظُرُوْنَ ۱۹۰ اِنَّ وَلِيَ اللّٰهِ الَّذِي تَزُوْلُ

شود ماها که بخواهد امارا را پس مگر که بدین بس مصلحت میدهد و سرست که باور من خداست که فرود رسد

الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ ۱۹۱ وَالَّذِينَ تَدْعُوْنَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَلِيْمُوْنَ نَصْرَكُمْ وَلَا اَنْفُسَهُمْ

کتاب را و اوست که برای میکند شایسته کارها و آنکه که میخواند از غراو نمیتواند یاری کردن شفا را و نه خودشان را یاری

يَنْصُرُوْنَ ۱۹۲ وَاِنْ تَدْعُوهُمْ اِلَى الْهُدٰى لَا يَسْمَعُوْا وَتَرْهَبُوْنَ يَنْظُرُوْنَ اَلَيْسَ لَهُمْ لَا يَبْصُرُوْنَ

نوازد کرد و اگر حوسد آنها را سوسی هدایت نمیشود و می بین ایشان را که بگرد بسوی و ایشان نمی بیند

۱۹۳ اخِذْ الصُّوْرَ وَاتِرْ بِالْمَرْوِ وَاَعْرُضْ عَنِ الْجَاهِلِيْنَ ۱۹۴ وَاِنَّا بِنَزَرْنٰكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْرًا

بگیر صور را و اسر کن شایسته و روی بگردان از لعل و اگر از جای در آرد تو را از شیطان و سوسه

فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ اِنَّهُ سَمِيعٌ عَلِيْمٌ ۲۰۰ اِنَّ الَّذِيْنَ اَتَّوْا اِذَا مَسَّهٖ طَآفٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوْا

پس بیا بگرد خدا پرست که او شنوای داناست و سبیکه آنکه هر چه کار شد در چون من کند آنها را سوسه و در رسم پندگردد

فَاِذَا هُمْ مُبْصِرُوْنَ ۲۰۱ وَاِخْوَانُهُمْ يَمْعُدُوْنَ لَهُمْ فِي الْقُبُوْرِ ۲۰۲ وَاِذَا لَمْ تَأْتِهِمْ بِآيَةٍ

پس آنکه نمایان بیاید و برادرانش میکنند ایشان را در گرامی پس کوهی نمیکند و چون یاری ایشان می

قَالُوْا لَوْلَا اجْتَبَيْتَهَا قُلْ اِنَّمَا اتَّبَعْتُ مَا يَوْحٰى اِلَيَّ مِنْ رَبِّيْ هٰذَا بَصٰٓئِرٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَهُدٰى

گوید چرا اختیار کردی آرا بگو روی نمیکند مگر آنچه می شنودن از پروردگرا و این دلایلی پیش رخ است از پروردگرا و شهادت

وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُوْنَ ۲۰۳ وَاِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوْا لَهُ وَانصِتُوْا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُوْنَ ۲۰۴

و رحمت از برای گروهی که میگرد و چون خوانده شود قرآن پس گوش بدار و آرا و خلوش باشید شاید کاش بشارت است که

وَاذْكُرْ رَبَّكَ فِي تَقِيٍّ تَقَرُّعًا وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْإِقْدَامِ وَالْأَصْلِ وَلَا

وایدن پروردگار ترا در خست از روی زاری و نهالی و غیر بلندی از گفتار بیامداد و شبانگه و میانی

تَكُنْ مِنَ الْمُنْأَفِلِينَ ۲۰۰ اِنَّ الدِّينَ عِنْدَ رَبِّكَ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَيَسُوعُوْنَ تَوَلَّوْا لِمَعْبُدُوْنَ

از پیغمبران بوسه که آنکه رود پروردگار او را نرسد نکند از پریشانی او و سبیم بکنند او را و سبیم بکنند

گو شما حوایید اما بدان خود نیست تا کی حق بود تا یارمن از تو اند آسکه بخار خود شود یا که خوانند از باران کافران را تو نیست از نه تن از دین یا بگر آسانی امر کارها از خدا الطوفان رسول بقرن حق کن بر آسکه زاویینی سم امر کن بر قول و فعلی کان مکوست روز حمله گر بگردانی بیه نیست بجله نظر زعیضه سو هست مروی چونکه این آیت زول آمد اما بفرهنگ در زمان فاستند باقی بقی بر پید آسکان کز شرک و صیاد دور طالب از طلیعت مشتق در مثال سر خدا را آردمان آرد یاد دیو ایشان کند در گهر می نگویند باقی از چه رو گو هر این سود که مشط وی هست سجنای بفر این کتاب هم شود چون خوانده قرآن دو عاز یاد کن پروردگارت را در دل مل میان هر دو سر کان بختی است با حق را عشق ملکی صبح سلام آسکه سانه زد آن پروردگار از پرستش نیست استیکارشان سجده را گفتیم جود پیش این فایده در سجده شکر اعظام ملک بنظم سوژه اصل هم حق کند بیکو درایند قال ما دارم امید آنسکه فراید ختم یارب ازمن فیض می و انکبر خامه ملکی کان شاهنشست است اول هم صده گیر آن هر طرف سالها گوید فقیهش در مقام نه یقین کآهم حشنی تا گزیر من چگون چون تو دانی بیخالی فیستم از شرماری روی آن

جمع گردید با ایشان بود هم کفیل است و ولی دو کار من پس بچشم خوب ارکس با پشت خود نشنوند و بستان سحر روان نشان چون چشم من در زمان شاق تا باید بکس کردلرها حست وقت پریشانی روح الامین هم عطار آسکه مانت اترسم رد عقلو شرح سحر موح اوست بشوی با وی مقابل در سه پس بود نك ارکس امر اس از او یافت از حق دو دادند رسول که زیشان کردد رعی جان پس تو را استک زعش راه و ز خدا رسد در کل امور وان فرود آوردند امر خال پس بیست آنچه شیراست و سداد بستان زانحال آها کوهی آیه از رد خود دو گفتگو در بیان خود وما یوسی الی که نان مرئی شود راه صواب شود آرا بسج و امید از ره داری و غبت فصل رد اهل معرفت ذکر خفی است اینست ذکر و فکر عارف برمدام از مکات و مکات و دارد یاد حله توبه ویت اذکارشان گر بابت باشد آن شرح متین گر دهد توفیق بر گیرم قلم شرح صدر اقرون کند زانحال ما مدغم بر شرح صدر و مدغم صده از خلعت واجب بر فقیه مولش دروی بنظم دولت است بر دو دوستش اینست به حاف هر چه داری در خطر دارم نام چون کند شاه ارشدند بر فقیه حال ما را آنچه باشد از اقبال که کنم رو بر جنب آسکان

بهم امر خود من حیلت صید واسکه صوابشان لیلو بهار مؤمنان خواهد و در حصار را بی ایشان که سوبت بگرد تو فرا از غرضش گیر از ادب یا زوکه از افقا بر دق گیر ردت و رسید آدم از علامت بی از عطار می عودت با امید روز داداش گردان گر رسد انحر اخلاق است این آیت تمام او تو را ساقیت رضی و شرور گفت یارب شایان کز یکسب منع رامت تا عاید از تو او شود حق استعاده مدکان پس جو شایان کند من در طواف یا که از طوفت آرا اشتقاق واسکه احوان شایقند هم هم جو از قرآن باری آبی چون فراهم لوری از اضری پیری میسکم آرا که وحی بر شا آمد فرود از دین هجیب باشد در سمش خوش یست بر د آواز حیر و آشکار از زبان قلب باید خواند می میانش از غفلان در زدگی پس آها کامل قرب و غرند سجده او را بنظم و دات اصل آن ارقند هستی و سن است از هزارو سیمده و هفت ایجب چون شود تا چون عطار از نو ده ظم این تعبیر تا گردد نام خامه کاسرود اول ماه صواب یا بوجه دیگر آن ماه را بشاه خامه کان نه مشهر باشد جود بیتم بر دانه عایت ساسی جز که از شاه آن قید را بنماید بر خذ الطو است امید صفی یلم آید چونکه از طعای شاه

هر چه بتواید لی مهلت کنید می شوابنکان گردید یار هدایت نشوند انکار را ای محمد من که بیاد و احمد کر کلای بر تو گویند از غضب هم ده از مهر و شفقت بر فقیه گفت پس آن رسول با عجب هم بر آن بیود که از توره رود ایشان رعی از جهل و حد کر که باشی آگه اندر کلام بر خلاف خلق نکو در امور آنکه مسئول شود بر من غضب بر کسی کز وی رسد وحی بو هم مداد چاره دیو از جان دورشان گردید چون هم اندر صاف میکند یعنی احاطه در سان بستن و سواشان بر هم زو هم حصار را در مقام حشی دان سحبا که بهم باقی فرا میشود از رب من در امر وی مؤمنان و هر است و رحمت آن رسم کرده مرشود اراده گوش هم نه انحر سر که قاید استوار هم نبود عشق الروح از فتنش نیست شرط بعده غیر از بدنگی ساسکان بارگاه حضرتند میسند آن واصلان جم ذات دل بآدای بحق ربش است سوژه اعراف گت اکنون نام هست امروز اول ماه رجب هر چه نوشد بفره بر مجنون دهد زان قرونها که بهمدرد کلام هر گاه پیش او بر خرو است نسی باشد که راند اهل راه تاجیهش بر فقرار در نود و رگش شد نبود از ناشناس تاقیبت زان که شرمده است خود تو کردی امر بر خوی و فی وانه کرد من بیای آن گناه

سورة الانفال

من نبودم غیر لاجزی قنبر
تا بوی میگویم یکی از داد او
تا که عالم بر شد اعرابان من
ور که از جر الطایق یک ورق
یک فرور از این بحر عمیق
خودنمی اصاف یکسان بحق و ل
عقل بر تصور آن لود رجوع
چست موری تا کلام او بود

تو همی گفتمی عطا آمد بگیر
تا ز عشق افزون عانی یاد او
گفت هر دماقی امیدخوان من
بر کمال آری دهمی برگش حق
می این خیرا گر باشی ذوق
حاض او باشد دیشتهای رب
تا چه حای آسکه آید درو غوع
در عطای وصف و طه او بود

گر شلهم بست آرا هودود
اخی دود من او را زدود
گر دمی روهة الاسرار گوش
ور که عمره بن الضد آمد دست
تا بای داد حق را سالیله
جمع کرد بد خلق از روی عرم
گفتم این بر شکر داد دوالین
یک گفتار آمدم خلوش فاش

قدر آرا داند آسکودده خود
شرح صدی داد درس از خود
تا وقت سرگشتی منشی دوش
تا ابدی با طه بخوری و مست
ر صفی از این بای و این کلام
صحنه تا آورد از آن نظم
ورنه باحزی چکوبید درسمن
طلم اجال است بشو گوش باشی



سُورَةُ الْأَنْفَالِ مِائَةٌ وَتِسْعُونَ آيَةً وَهِيَ مَدَنِيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مام خدای عشقه میران

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرُّسُولِ فَأَقْصُوا اللَّهَ وَاصْلِحُوا دَابَ بَيْنَكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ

میرسد، و از غایب دارالبحر گو افغان می بخدار است و رسول است بر هنر بخدار او اصل او ما تارا و اطاعت کنید خدا

وَرَسُولُهُ ۖ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۚ إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا نُلِيتْ

دورسوش را اگر میشد کروندگان جزاین پست کروندگان آمانند که چون پند کرده شود عا برسد دلهای ایشان و چون خواهم شود

عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ رَأَوْنَاهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ۚ الَّذِينَ يُحِمْيُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ

برایشان آجهای اویز ایدایش از اینان و مردود گلشان توکل میکند. آماکه ربامیدارد. مجازا و از آنچهره‌ی قدیم ایشانرا

يُنْفِقُونَ ۖ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ۚ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ

[illegible]

رَبِّكَ مِنْ بَيْنِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ قَرِيبًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَاذِبُونَ^١ يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا

بروردگاروت اذخاغات براسنی ویدرسینکه ناره: ازگروه گان هرآینه که اهداوار دگانندملا لیسکد تورا در حق پس ازآنکه

نَيِّنْ كَأَنَّمَا يُسْأَلُونَ إِلَى الْعَمَلِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ ۖ وَ إِذْ يَدْعُوكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنهَا

حاضر شده بود که بار اعمی بیرون بوی مرک و ایشان می‌تند و هنگامیکه و صمیمی‌اند شهر اخدا یکی از دو طایفه که آنها

لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَيِّنَ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ

بر سر شل است و دوست منداشید که کفر صاحب شوکت و دینا چشمی شل و میبوست خدا که ثابت کرد اسحق را بنفایش

وَيَقْطَعُ دَابِرَ الْكَافِرِينَ ۚ لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ وَ يُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ۙ إِذْ تَسْتَثْنُونَ

دینا کافران را تا ثابت گرداند حق را و ما جز گردانده باطل را و اگر چه کارمودند که گناه کاران متکلم به استقامت نمود.

وَبِكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُمْ بِآلِيفٍ مِّنَ الْمَلَكَةِ مُرَدِّفٍ ۚ ۝ وَمَا جَعَلَ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ

رود دگواران اسرار است که من مدک تمام شمل از او اطلاع کنی این در آنگاه و اگر داد آزاد مگر مزه

وَلِتُطْمِئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝

ویرای آنکه کار آمدن دولتی شما نیست یاری مگر از خدا
خوشت که خدا غافل در ست کردار است

ابدا سارم نام آن خدا
هم مؤمنان است کسی در اخذ آن
از غنمای کفار ای رسول
گو غنمایا بود مهر خدا
پس ترسد از خدا هم رزاع
هست ذات حکم اصلاح حال
روزر هر امر غیبت مردمان
پس شده اصلاحیان دردم خوش
رد ایشان از خدا دلپاشی
چون برایشان حوائج کردند آبی
ویم و امید اوصاف دارد و بی
مؤمنان آنگر که اوصاف حق
هستشان آموخت و روح کریم
چون خروج و عود از ستور است
بود و سبیل رئیس قاضی
شد روان از مؤمنان امر و مانی
که بود اموال در عرص غیب
چونکه بپس شد این مامرا
میلان بایست از غیر و حیر
ه که پرداخت ما را کاروان
پس نداشت و مهابت از کار
زان غرض و حق از راهشان
تا تو در حق نمکند ایشان حدال
یا بر ایشان گفت روشن او هر
نکرد افسی غلامهای مرگ
ناشیا را باشد آن بجا لک
ناشیا را باشد امر هایشه
هم مرد مع مضطر عود
حق شهلا احواس بی سر فراز
اسر آمده که مری او قاتل
بر فراز ارشده کایه او عقب
قلباتان باطل یاسد قرار

کوست خنایند و صاحب صفا
در قبالت از گروه مؤمنان
او و سرستد ارسال قبول
هم بود مهر رسولش هر کجا
روی ناپدید از بی حال و متاع
رد میرو ملت بی قیل و قال
پس حل کردند از پیرو حوائج
حکم صبر و اجار کردند گوش
مصطرب کردند در سر امر و مانی
زاهد ایشان شود هر بویی
اصفای دستشان بر هیچکس
در صفا و صبر باری مستحق
که نکرد سقط هیچ آن جسم
و اسر آن پروردگار حق و راست
نا به تن از شرکشان بیاضه
تا که گیرد ره برایشان ناگهان
رو باشد آورد از هر طرف
گفت بیرون یک بود شکرها
اشد آن پاشک این بر ناگر
بنا مام او قاتل کافران
حرب را کردند بر ترک ایشان
که بود آن کار پر دلتوا هفتان
حق بود امر حیات از نوال لال
که بر اشد باشد اشارا طفر
دای گزیراند از طوایف مرگ
غیر ذات التو که را دارید یک
حق احد آن متاع از قاضی
دن خود طاف شد همه عود
و اهل خطارا طاف و حبه بد
م شهلا می بود اجمع حال
مؤمنان را بی در داک الصب
مست صرحت جز فرد کرد کار

هم غنمایا رسام در جلد
این بود ستای رحمن الرحیم
قل حوائج است آفتابرا اران
تا کند قست هر کس حوائج او
بر صلاح آید غنی بیکدیگر
از خدا و از رسول از مؤمنان
آمد این آیت که الحق است و سی
است حرای کاهل ایتار و سداد
حون باقی اتقا الله شود
هم کند اقوام بر پروردگار
آنکس دارند هم بر با طار
دتها دارند طال و لشد
حد ازان سار و دبان از حکم
کاروان از قرش امر مقام
گشت نصر حیر از خاکشان
چونکه بوسمان شیدان زاضطراب
پس ساهی از پیاده و اسوار
ان چنی دانه صر پروردگار
فرقه کفد حون ما را صلاح
دید حون لوگشتان کاره رسول
و امتحان بود این بر مؤمنان
فرقه از دست بر سوی هر
حداران کاهل عان و بی غالب است
کار هدا ساس که گوی سوسی موت
یاد آید آنکه داد امر طریق
سی آن رحمت شعت باشد
هم خدا حوائج که ما شد
هم باید امر باطل را ساد
یاد آید آنکه حون مراد و سی
سی احاط کرد خطای در زمان
حق کرداد این مدد را و اید
آفتابی لوست طالب بر امور

بی نمرت در قتال و در جهاد
اول اقبال گر طای عظیم
کان زحق صلی بود بر مؤمنان
بیجبال و بی رزاع و گفتگو
در مواضع از ره عقل و نظر
هر زمان فرمان رید از هر فید
و از رسولش هر فیت لژی
آنکس باشد کاری حون یاد
بر کهر صان کند از خود و د
سر و گل در امور از اختیار
ردن خود را میکند اغان بار
رد آن پروردگار ارشد
تلقای هر سی را شرح صدر
سوی مک طرمی آمد ز شام
گفت باید رفت و برد اموالشان
سوی مک کس رساد ایشان
آمد از مک بیرون ما هر از
وان بود عیدو صبر از سر فراز
بیست اندر حکایا بود صلاح
گشت از تنوشش عثمان ملول
در مقام اشد طال و ترک خان
کار هدا بر مؤمنان نک صر
کسپاد ارحم بر ایشان احسان
میشد از غلات گله غوث
و هده حقان بر یکی بر دو طریق
هست اندک دوست داوریدان احد
حق نهر و حوی آبهای حود
گرچه دان من کار هدا لعل گاه
حوائج ارب حود در هر سی
که کسم امدادان من در بیان
عیر مرده صر از بر شیا
از طریق را سکاری انصود

اِذْ يُثَبِّتُكُمْ اَللّٰهُ اٰمَنَةً مِنْهُ وَيُنَزِّلْ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَ بِكُمْ بِهِ وَيَذْهَبَ عَنْكُمْ

هکابه طرس کرد او شهلا اینکی رای ای از او فرو فرستد رشیا از آسمان آبی نیاک سلا زد شهلا بان و ورد ارشیا

رَجَزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلٰی قُلُوْبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْاَقَامَ " اِذْ يُوحِي رَبُّكَ اِلَى الْمَلِكَةِ

و سوسه شیطارا و قاضد ردلای شهلا و قاض کرد امدان شهلا هکابه کوسی بیکدیگر پروردگار تو سوسی ملاکه

اَلَّذِي مَعَكُمْ فَتَتَّبِعُوا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا سَاقِيْ فِيْ قُلُوْبِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا الرَّعْبَ فَاضْرِبُوْا فَوْقَ الْاَعْنَاقِ

کمن با شیم پس استواری هدا آس که کردید و در دینش که چید این مرد دلای آنکه کار شدند ز سر را پس رید رزیر کردنا

وَاضْرِبُوْا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ " ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ شَاقُوْا اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ وَ مِنْ يُشَاقِقِ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهُ قَآئِلٌ

و رید از ایشان همه انگشتارا این سبب آنکه ایشان مخالفت کردند خدا و رسولش را و هر کس مخالفت کند خدا و رسولش را پس بدستیکه

اللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ^{١٢} ذَلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ ^{١٣} يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

خدا، رحمت عودت اوست پس چشدارا و در سبزه کافراست عذاب آتش ای آن کسایکه گرویده

اِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا رَحُّوْهُمْ رَحًّا فَلَا تُولُوْهُمْ الْاَدْبَارَ " وَمَنْ يُّوْلِهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرُهُ الْاَلَا مُتَّعًا

منگلیک سلطان کسدا آماکه کفر شه بابونه پس گردا بدما شان پنهانرا وهر کنگر دادا بدما شان در آروزیشت خود را مگر جولان غوده مانده

لِقَاتِلٍ أَوْ مُحَارِبٍ إِلَىٰ فَتَىٰ قَدِّ بَاءٍ بِعَضْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَ مَاوُهُ جَهَنَّمُ وَ تَمَسَّ الْمَصِيرُ ^{١٧} قَلَمٌ

در برای کارزار پارتی و نه سوی گروهی پس بنده سینه که از گشاده دهنی از خدا و جانگامان و دور است و بد مر جیت پس

مَقْتُلُوهُمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلِئَلَّيْكَ الْغُوثُ ۖ

لیکن خدا کے اشارے اور ہدایتی روش کیلئے اللہ تعالیٰ کا ارادہ اور حکم خدا اور اس کی رضا و رغبت سے ہوتا ہے۔

بَلَاءَ حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيمٌ عَلِيمٌ ۝١٨ ذِكْرُكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنُ كَيْدِ الْكَافِرِينَ ۝١٩ إِنَّ تَسْتَفْتِحُوا

است. و پدر من که خدا است و من که بنده او هستم که این را اگر فهمیده و با او

قَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ وَإِنْ تَنْهَوْا هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تُؤْذُوا نَذْرٌ لَنِ تَنْهَى عَنْكُمْ

س عبرتکہ آمدنشلوا دفع وا گراوا۔۔۔ بس آن ہر است مہشلوا وا گراوشت مہکاید ماروشت مہکیم وہ گراوشت مہکاید

فَنُفِخَ فِي سَافِرَةٍ ۚ وَلَوْ كَثُرَتْ ۖ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ ۚ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ

رشد حاجات شما حیرت راوار که چه بسیار شد و هر سبب که خدا را کرده گشت ای آنکه که گریدید فرمان برین خدا و در سوار را

وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَانْتُمْ تَسْمَعُونَ ۚ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ۝

وز. مگردید ار او - وشجا - هیشو - وماشبه - ماسد - آماکه - کمد - شیدیم وایشان شد

هم چو پوشد آفتاب و غمی : در شفا حوائی سگ درانی

است. مری کاملاً اشغال نبود. در میان یک ناری دروورد که در آن مشغول با هم قدم از آب دور اجراضا

حق را نشان کرد غالب خوار را تا بود ادبش اصل را تا وقت صبح هر کس خواب بود از طهارت حصص و از آب بود

مسح چو شد باد اعدا اضطراب | اندر ایشان گر کجا آید آب | تا خضم اندر طهارت اهتمام | و در شان چون آب واحد ز احتلام |

آنکه میگفت او حیات باطنی
هم با هم کی شود اندر از
پس مرد آن آب گامد اوستا
در شطآن پس آن وسواس

هم بسند ما شما را بر قلوب من آمد از لطف علام التجرب هم گذاشت آن اقدامات را می از هر استحکامات

دانی آراء چون پروو دکنو
بر مکتب وحی نزد اهرمنو
د قائل مش کان ثبات فیه
از اعداد و احاطت بسین

س زید از فوق کردهایشان هم رید آجمله دست و پایشان قصه کل بیان انگشتماست جی هم گوید الله دست و است

و حق با وده قصد اشرافان
وار سان بایگان وسطه کن
بهست لویه امراین معی درنگ
که ملائک زده ما کار جنگ

ببیند تاویل و تاویل انبساط زد آن کا که در مطلب است ، هر فهم اهل حس مقول را کرده محسوس آن رسول یثرا

ز ملائک الہ پی شد هزار
 قوۂ روحانی اشارا مکار
 این بران شد کہ گشت از رسول
 سر محراب خدا و ما رسول

ای گروه دؤستان بر کافران چون رسید آنگاه کانبو دهمان آچان سر فایت پیوستگی او باخان بیست راه رستگی

الجزو التاسع

پس پراشان پست لایه از گریز
پنی از سونی رود سوی دگر
رو شوم حق کینه هر سوی
بار گردد پس بشمی اندوا
از صا دید قریش امر سرد
پس بکشد آن حاتم را شبا
هم بکشدی توناک ای مصطفی
تا شود ایشان خود مشغول پس
رفت آن یکا چشم و حلقشان
نو شکدی چو افکندی دگر
ببارد از رمی طعن است انبی
کشت مری را و رمی افکند
گوید آن کو صاحب ثلوی بود
چون یسر بلقی بله بود
فل را پنی پوی منسوب کرد
هر چه و آزار کسی حق کرد است
آن بلا آمد حسن که فی قوس
حق سبح است او خدا را بشود
ست سلازم است خلق البشر
صرت آرا ده که می باشد احب
پس بلند فتح آن دین بر شبا
پس شلوا آن زهره هنر است
دفع نمکد اضلع و اقلان
صرت ابتاز بود چند از صو
زانکه میگفت با خیر الشری
تا زمین بشک و پیروی
و ذکی حزن ترسید آن سمد
پس فرستد آیت ابتاز را خدا
یا فزک امر و فرمان رسول
عود بر آن ورکنید از احتیال
هم بر این سنی مؤید باشد این
وانگهی کز من شبا می شنوید

گرچه پس باشد امان دوستی
از حیات یا ظهور کر و فر
هم سردار سله از حاجی
شد جهنم بارگشت او را و صا
کشت شد در بدر پس منت سرد
لیک حشاش کشت در وقت نوا
سوی خدا ملکه افکند آن خدا
زانکه بکشد هر منت کس
پس خود مشغول کرد از غفلت
حاکرا کافکند حق بر هر طرف
که فکد امرا خود بران
در پودان وای بد از رب اله
رفا حق رصبا ره عود
سلب مل ازوی بمل او عود
امرا آن حی کر او ملوک کرد
وان ز چشم مردمان دورده است
خاک ابتازا عاید از غوس
هم علم از بیت هریک و بد
مکرو حیل کفار را هر سر
رد تو دودین و وحید و طب
کو بود فاضل امر و دما
همین بر رخ دالین اطهر است
لا شبا هیچ از عوذهای شاق
در حد بلند افزون رو پرو
کن طب از بهر ما فتح و سفر
وز شکایا شد آسان قوی
گرسنه از گرسندی ن رسید
فتح گر میخواستند الحق شبا
چهرت است آن مرشدا در قبول
بر شبا هم باز گردید از قرار
کای گروه مؤمنان و اهل یقین
آچه فرمان بران عید
وانکه ایشان شوند از عهد و عود

وانکه پست آرد بگلر روز روم
یا بسوی قوم خود خود پید
چو منی وجه فرگند رخصت پست
از نانت مؤمنان پاک صبر
هر کسی میگفت بپر امصار
زانکه صرت رشاد ابرو ش
مشت حاکیرا خود آوردن و نشان
مشت خاکیرا گرفت احمد دست
مشت خاکیرا طشتد این از
یا بکشدی تورع امر قوت
یا که آن دریمه است کافکند او رود
اهل حقیق امرا این سی فرو
کفت کشت آفره واقع فشا
کرد سلب از طریت آرا نوی
چون تو اهدی خدا افکند آن
با خطا هر مؤمنانرا ممد او
یا که آن باشد که بد مثلا
کار این باشد که دیدی افزون
در دعا و حیل میگفت ای خدا
آمد آیت پس که ان نستحقوا
ایستد از بار فانی مامدگان
گر شا گردید بار از هریشان
گرچه باشد اجباعت پیشمار
یا که این نستحقوا در اشبا
گفت میبود قومی پیش ازین
تا که نها یکسواری بر ثروت
همو ایشان گشود امر صفت
پس رسید آن قلع و ریزا ایستد
از صلب پی از باز ایستد
پس شبا را سود عهد اجتناع
اندا فرمان برید و از رسول
مثل آن هم میباشد از خطا
ن هم لایسوس دارو گوش

جز که کرد منحرف بر اندو حرم
خویش را بها چو بند دوسیه
بست او را غیر محرمی بحث
منهزم گشتند امرا روز بدر
من غلارا کنتم امرا کارزار
کردم ششپان بر قلب و هوش
که رود بر چشم جله دشمنان
سوی دشمن ریخت از هر شکست
و مشو پس غافل از صر شر
لکه آن افکند کتاب الکروب
روژ غیر حاب حسن بود
مشتل گفتارها از هر خون
تا رده از حال خود ره بر قا
بود پس دوا و ربت اسرار می
فعل تو فل ربت امرا نشان
مطلی را بار در دین بلا
کحل حق غالب باطل گشت چون
رین دورقه دوست داری هر کرا
گر طلب کردید صرت را از او
از مطادات رسول پاک جان
ما بنصرت بار گردیم آومان
زانکه حق بی مؤمنین دست و پا
خود بسوی مؤمنان باشد غلب
کز هو دیدن عوالمها بین
میشد از صفا سوی خسروست
آنها گزید هم در طاعت
از کتابها که میگردد دید
چتر است آن مرشلوا بریزد
هر چه گردید آن شود رفیع صلاح
رو سکر دانه و امراش دوقول
که بگفتند این شیدم از خدا

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَقُولُونَ " وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيمَ خَيْرًا لَأَسْمَعَ "

بهر سبب که مترین چندگان رد خدا کران گنگند آنکه نمی بایستند و اگر دانستند که ایشان خیری را آید شوا چه بود ابتازا

وَلَوْ أَسْمَعُ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُرْضُونَ " يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ "

و اگر شوا چه بود ابتازا هر آینه ای که میگوید و آنرا می گرداند گان بودند ای آنکه ای که میگوید و بایست که خبر خدا و سر سول را چون بخواهید شلوا

لِيَا يُصِيبَكُمْ وَأَعْلُوا أَنَّ اللَّهَ يَنْزِلُ فِي يَوْمِ الْقَرَارِ وَقَلِيلٌ مِّنْهُ وَآخِرُ قَوْلِهِ " وَأَقْرَبُ قَوْلِهِ "

رای آنچه که میگوید و بایست که خدا حاضر می شود در روز و در آن وقت که اوست که بگوید و او مشغول می شود بر شلوا

لَا تُصِيبُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةٌ وَأَعْلُوا أَنَّ اللَّهَ يَشِيدُ الْعِقَابَ "

کفرند آنرا که مستکرمند از شما تنها و بایست که خدا سخت عودت

در نهي يابند حرا در فخر
منود از لطفشان حق منیع
سر اجابت از خدا و از رسول
خواند او را احد کامل يابز
گفت بودم در ناله ارشد قصور
حواصم در هر محل آيم ز سر
کوست مني ر حوة ديون دل
حایل آيد بن مرد و قلب او
را چه هم از صاحبش گاهيت سلب
بين او با ميل و مقصود دانش
بودمانه از کثرت نعم الطلاق
کرد افزون مردمانش غولعلل
عطفان در او دلهر کم کنند
اگر اين جلوه گراني عقيق
واچه مع باستي است از اولاد
اقترب اولد در وجود آدم است
نيست اقرب آرا هيچ از نري
اصل هتبهات رد هوشند
از نري بآب ليک اقرب حق است
بين من و قلب جث سرمدی
گفته غلغ و ز خفا دارد قروح
ور استعداد از او زایل شود
نیک مردي کوست درده پيش بين
که رسد شرش بهر اهل و اهل
شرآن فته رسد بر حاصو عام
هم در بر و طبعه نماز ولي
فصل از آن کوست شرح حال ما
در رسيد آن فته زاسفاسق
روهاش مدد ره در زير ما
ود ره ديگر بسا شير حق
مکمل احسان هيچ اگر صاحب

آنکه ماستند مني گنگ و کر
پني از قرآن شدی گر متع
هم کيد ای اهل اجل و عقول
بود از احباب مردي در نماز
گفت چون دير آيمي احوضور
گفت داستم کون زين سدا کر
شايد آن باشد ولای معتدل
هم عدايه ايکه حق در حوض
مطلع باشد معصکوبات قلب
یا که اعداد حائل عاقلش
مؤمن در دوق حرب اديتک
تا هي باشد رسان و کيل
امل داش قلب را يابند چه
هم مني را هست تحقني دقيق
ممع علم است و انداک وجوه
هستی مطلق که چان عالم است
شو فروز در سن تا ي ري
ذات مطلق هستي چون چند
کرچه بآب آرموط ملصق است
پس شود حایل بيبيک یا دي
از مقام من و قلب وسر و روح
پر دي و درميان حایل شود
پس باو عشور گرديد اين چنين
می برهيزد از ان هر چه حيل
بلکه چون پيدا شود اهل الم
گفته حري آمد اين ادر طيم
گفت اين آيت حواصم سالها
از خلاف پيم با شير حق
از پيام آيد پرون ششيره
زانکه دروهمي رود ارمافق
در سلوک ازين مانند حاسي
سنگاراي که دورد احوصا

رد حق آن سم بکند از بين
پشواي قول ختان درسيج
باز میگفتد با احباب از ان
قرض باشد طاعت بر خاسرو عام
سوی آسلاطيل بکو رو شافت
از سکلام استجوا فرسول
بر هراچه نغمه ميگردد از ان
ترکش اسباب هلاکت و فساد
بشور چون قرب سطر احوروق
که بود در قلل او در صد حفا
بر اواض حوش غلام الشوب
بين قلب کافر و اميش
که بود از سر مني یا شر
در چايت پس بود سزا حجاب
شيرد از دل فکرو هوش معتدل
بيست چيزي اقرب ابدل و وجود
اقرب از قلب است در ملک چين
وان رطوت آرد ا ادر ياست
وان نري آثار آب افسوس
ود نهمي طو غولم واللام
المراتب رست رهرو اهل است
واحد مطلق تاج در جيان
گفت صدر حکم تا مسعوديت
کر بود شر يافت شرو و شير خيم
خاصه کرده از شيا پيش و کم
هم نزرک اسودهي از ديگران
شد فرو در فکر مردنه سير
پس رسيد آنچه رسيد از من
دها حلفت شود از بد من
با طي در هر مقلی مع شوي
چون تند آها و حدر شاه دل
پس شايد اوست سحت اموه

بد ترين جيندگان امو دين
حق در ايشان خبري اردانست هيچ
پشواي و رکه هم از لطفشان
چون شهباز خواند او در هر مقام
چون نار شيد تيم آسوشافت
گفت بودي غافل آيا در ضول
پس کيد او را اجابت در زمان
با غافل یا که آن باشد جهاد
اينست تشيل از کمال قرب حق
صاحبش غافل بود وان راز ما
یا تصرف ميکنه اهل غلوب
گفت حق مانع شوم هرويش
ليک گويد اهل تحقيق و ظر
یا که دل هلايت اول بر صواب
نيست اقرب مردها چيزي زدل
آدمي را پس شقيق شود
آنکه باشد نقش بد قلوب ن
چر وجود آب کمال اهل وي است
و آب اتمر رنه غول طل اوست
اين بود حيلوه گر نهمي تيم
بين ايشان گر يبيک حایل است
نيست ديگر قلب و روي درميان
نيست ديگر روي بر بهبوديش
هرکي يابد جزای خود سير
في رسد تنها بر آها که ستم
سر شکار از ستم سوزد دران
مرضي دوبره نواخان بر دير
در خلاف آورد ما را آن غي
گفت با عمار آن فقر لمن
بر تو ميباشد که ااصل شوي
نو را يويد و باقي را چل

وَ اذْكُرُوا اِذْ اَنْتُمْ قَلِيلٌ مُّسْتَقْفِرُونَ فِي الْاَرْضِ تَقَالُفُونَ اَنْ يَخْرُجَ الْاِنْسَانُ مَا وُكِّنُمْ وَاَيْدِيكُمْ

و ياديد مکابکه کشايويديدک ماوان شر دکان در دمن بمرسدید که ربايندشار مردمان پس خايد ادا و شلرا و توت کرد شلرا

يَنْصَرِهِ وَ زَرَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَكُمْ تَشْكُرُونَ ٢٧ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا اللَّهُ وَالرَّسُولُ

بهر سر و رودي داد شلرا از یا ذرها باشد کشا کر کيد ای آنکابه گرويد خبات مکيد باضا و رسول

وَ تَقُولُوا اٰمٰنًا نٰيْكُمْ وَ اَنْتُمْ نٰفِلُونَ ٢٨ وَاَعْلَمُوْا اَنَّمَا اَمْوَالُكُمْ وَاَوْلَادُكُمْ فَتْنَةٌ وَاَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ

و خبات مکيد امانها را و شله ياديد و هابيد جزاين نيست االباقان و اولادان لاس و بد نيکندا ر دش

اَجْرٌ عَظِيمٌ ٢٩ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اِنْ تَقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَ يَكْفُرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ

ايمري زدگت ای آنکابه گرويد اگر برهيزه از شدا ميگرد ايمري شيا نيزي و در ميگرد ادا شدا گلهان شلرا

وَيُغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ۝ وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ

وہابیوں کی ہمت اور شہادت کی مثال ہے۔ ان کے ہاتھوں سے کئی مسلمانوں کی جانیں بچ گئیں۔ ان کی شہادت نے مسلمانوں کی دلچسپی میں اضافہ کیا۔ ان کی شہادت نے مسلمانوں کی دلچسپی میں اضافہ کیا۔ ان کی شہادت نے مسلمانوں کی دلچسپی میں اضافہ کیا۔

أَوْ يُعْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ ۝ وَإِذَا ثَلَمَ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا فَأَلْهَوْا

بابرون کشتند و مکر میکردند و مکر میکردند و خدا بهترین مکر کننده گانست و چون خواهد شد برایشان آنهای ما گویند

قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ٢٢ وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كُنَّا

حقیقت شنیدیم اگر معواستیم آسم گفتیم ما بدو را در استان مکر افغانهای دشمن و هگامیکه گفتند بار خدا یا اگر باشد

هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَامْطُرْ عَلَيْنَا جِوَارَةً مِنَ السَّمَاءِ أَوْ آتِنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۝ وَمَا كَانَ اللَّهُ

این که آرزو است از دین به حد ابد رسد
از آسین بیاورد به حد دردناک
و باشد خدا

لَعْنَتِهِمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُدْبِرَ ۞ هُمْ يَسْتَفْهِنُونَ ۚ وَمَا لَهُمْ إِلَّا لَعْنَةُ اللَّهِ وَهُمْ

THE UNIVERSITY OF CHICAGO LIBRARY

وَأَمَّا الْفُلُ فَأَنزَلْنَاهُ ذِي الْقُرْبَىٰ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمَ يَسْرِينَ

يَعْلَمُونَ أَنَّ الْحَرَامَ وَمَا كُنَّا نَحْنُ أَوْلَىٰ بِهِ مِنْ أُولَئِكَ يَكْفُرُونَ وَلَئِنْ كُنَّا نَعْلَمُ أَنَّ هَٰؤُلَاءِ لَيَكْفُرُونَ بِهِ لَأَبْلَغُ عَذَابٍ لَّهُمْ لَئِنْ كُنَّا نَعْلَمُ أَنَّ هَٰؤُلَاءِ لَيَكْفُرُونَ بِهِ لَأَبْلَغُ عَذَابٍ لَّهُمْ

بایمیدارد ار مسجد الحرام و مانند دوستای بستن دوستای مریز کاران و لیکن یترشان

وَمَا يَكْفُرُ لَكُمْ وَيُنَادِيَكُمْ لِمِ الْآيَاتِ أَلَمْ تَكُونُوا أَقْبَرُ
وَمَا يَكْفُرُ لَكُمْ وَيُنَادِيَكُمْ لِمِ الْآيَاتِ أَلَمْ تَكُونُوا أَقْبَرُ

وَمِنْهُمْ مَن يَدْعُو بِحَبْلِ الْإِسْلَامِ وَدُعَاؤُهُمْ شُرَكَائِهِمْ فِي مَا يُعْبَدُونَ ۚ وَإِلَهُ الْإِسْلَامِ وَدُعَاؤُهُمْ إِلَهُكُمْ ۚ وَإِلَهُ الْإِسْلَامِ وَدُعَاؤُهُمْ إِلَهُكُمْ ۚ وَإِلَهُ الْإِسْلَامِ وَدُعَاؤُهُمْ إِلَهُكُمْ ۚ

که کفر مشدد هر تنکه آتاکه کفر شد اخلاق بیکصد مالهای خود امان ندارد ار را بخدای برودی صرف بیکصد آهار ایس خواهد بود

ثُمَّ يُطْبِقُونَ^{٢٧} وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ^{٢٨} لِمِيزَ اللَّهُ الْغَيْبِ مِنْ-

بر اشان جس ٿي پر غالب مشو ٿي و آڻاڪي ڪم شدد مورخ مشور مشو ٿي اچا ساڙا ڇڏا ٿا اٿا ٿي از

الطَّبِّ وَ يَعْمَلُ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ فَيَرِثُهُمْ أَجْمَعِينَ فَيُجْزَىٰ جَزَاءً جَمِيعًا فَيُجْزَىٰ فِي جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاعِلُونَ ٢٩

مک دایم ایستادگی می‌نماید و در هر صورت به هر چه که در آنجا می‌باشد، دست نمی‌زند و به هر چه که در آنجا می‌باشد، دست نمی‌زند.

قَالَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ يَنْتَهُوا يُعْرَ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يُسْأَلُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ ۝

که آید که کلام شما که از اسماء و مرثا آمده معجز گشت، اگر بگردید به حضرت گشت، طایفه ایشان

وَقَالُوا هُمْ حَسْبُ لَا تَكُونُ فِتْنَةً وَبَكُوا الدِّينَ كُلَّهُ لَقَدْ قَاتَيْنَاهُمْ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ

در میان آن ازماء، جناب اگر بار اقدس بدستگاه خدایا میسر کند

نَصْرٌ^{٤١} وَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَكُمْ نَعْمَ الْمَوْلَى وَنَعْمَ النَّصِيرُ^{٤٢}

مجلس شورای اسلامی ایران - تهران - ۱۳۸۵

بد آرے ایک مہود سک
ہاکہ کیرون روید انشاحت
روزی پاکڑ داد او لعل
در زمی مکہ میں پیلارہ م
برشا خود مثرکان آرد تاشت
از غام کان ہد سائی حلال
بودن خوف الفریض آسیاگاہ
میں شا را در معینہ حای داد
تا شا آئند شاید بر میس
تا کہ برابندن جون پر کاہ
کرد ہم تیب بر نرو گند
ہم شود اندادۃ اوحش شای

در صحابه بود بنی بنی و الفضول
آمد آیت کای گروه مؤمنان
همچین اندر امانها که هست
حاجه دایم اینکشان ثواب است
هم بدانند اینکه در تحصیل آن
بر شما حرت دهد بیایی
هم بیوشد از شما امرستان
ای محمد می یاد کن کفار دون
بنی از شمشیر های بی نشان
مجمع گشته در کار رسول
میکند ایشان بدی پس او خدا
مکر او نیست بنگارن حراست
مکرش بدست نکس درخوسودشت
ور دایات الله اندر نوبی
بست این حر قه پیشینان
بنی این قرآن گردانیش نواست
یا ما آور طلاق دردتان
قه اسفندیار و رسم او
کشتند درحس زایشان چندی تن
هم مصف بست ایشانرا عیان
بنی احد رفت و انتظار ماند
کرکه اوجن است ای پروردگار
گفت این ماست بشیر عذاب
چست ایشانرا کس نکند ضابط
هم بنده ایشان امین نولیت
بست زان گفت ابولایت راسرا
هم مانشدهان نواز اندر حرم
میزند از کام چون مرفان صبر
گفت زانو نیستان اندر نیت
میکند اتفاق صفتار او سه
پس بر ایشانست امد و دم
آمدن آیت که رود اموال خویش
این نماید بر تمیزی خدا
اندر احاط که دارنده احتیاج
کو بر ایشانرا که گریزایسته
در صلوات ورکه برگردند و کین
زد با صفتار باید کاردار
تا که باشد دین خدا را بالذم
دین حق غالب شود باید رواج
بنی آتودی که اولیاد ظهور
دین اگر باشد هزارا صمدزار
لیک گوید اهل مسمی دین حق
پس اگر از کفر خود باریستند
ورکنده امراضی که از دین نکاست

چون کلامی میشنید از رسول
بر خدا و بر رسولش در جهان
مر شما را بین یکدیگر هست
بر شما ضبط امانت واجب است
هست امری از خدا بر مردمان
کوست بین حق و باطل تاریخی
می بامردود دهد آراسان
تا تو چون کردی مکر از هر نوع
یا کند احراست ارمک و مکران
تا چه راتی چله را افتد قول
هم رسد بر مکر ایشانرا جزا
با تو آسان که بوی شکند است
خوب و بدرا مبتلاید در سرشت
خواهد کرد هم بر ایشان آبی
مقتش را خواهد گویند از میان
وین محمد صاحب کیش نواست
گفت پس درحس مقدار اولاد
خود مهرب کرده بد درگفتگو
زان یکی در صرحوت فسخن
تا در ایشان از مستغفران
وای بی آرزوش اراور ماند
سک بر ما ز آسایش ایستد یار
شون این از توه هرگز رومتاب
چیشان بنی که مانع رحمت
بر حرم ما کفر و شرک و مصیبت
غیر آن پرهیز کاران از خطا
جر صدا و دست کومدن هم
دست برهم گرفته از ناگزیر
زود بت الاثمکاء و صدیت
با برگرداند مردم را ز ره
رفته مال و گشته مغفونده هم
چله را خمد و مغفونده پیش
تاخیر آن کرد اولاد خدا
زان ترا کم نیستان هیچ انظار
از هدایت تا رسول ایستد پند
طاعت ایشانرا گشته زاولن
تا عاهد قه اندر دیار
اندر این آیت بسی باشد کلام
در مانی اهل عالم لا طایع
دایل از گیتی شود حق و جور
اصل آن واحد بود و از کردگار
در قنای سالکست از ما خلق
پس خدا بیست بر هر چه کند
پس چو دایم اومدد کارشاست
از مکتب الله بوقوف خدا

قش میکردند و اولاد خلق
از غیبت بود باید بر حذر
نواد آن مال بود یا مطلبی
هم باشد اینکه زود اقلان
ای گروه مؤمنان هم گر شما
هم نگرداند حق را او خدا
حق چه باشد صاحب ضرر و صدم
که و را در حاد حادند حد
هست اشکات این باطاع قریش
به شب روت از مدینه سوی عار
هتر از ایشان نماند مکر حق
آیه آرا که آیه دو پرو
مکر پس در دست و در کردگار
می بگویند این شدیم ادا ام
بذکر آرا که گشده ای خدا
سک پس بر ما ماران و آسان
بنی آنکو قائل این قول بود
کاینست شیرین تر از این اصاها
حق صمد نیست ایشانرا زود
مرقی فرمود اندر مردمان
مشرکان گشته کاهو ما بپرا
شب پوشده گشته نام دان مطلب
شد چو انتظار بر مشرک امان
وانکه ایشان مؤمنانرا بالمسلم
رد قولست اینکه میگویند ما
بولیت سود روا بر کافری
قول آن باشد که مریان در طواف
یا که چون میشد پیر در عار
پس چشبه از قتل اسیر بکران
زود داشت کاین خسان بالذم
هر حک خبر بودی ده در
وانکه در کفرند ثابت هم مقیم
جمع گرداده باید آرا و پس
پس برگرداند پوزخ شان مقام
مرحمتان حشیده گرد ناسف
پس آنچه رفته بر پیشینان
قصه از قه شیر اثر شک بست
فرقه گویند بنی ایسکه این
یا که جریک دین عاهد زائلاف
یا که دین یکجا بود بر خدا
اختلافات از ره شی و هواست
کل دین آنگاه کرد از خدا
بنی ایشانرا هدای بشریک
دوستانش را بود بر ناگزیر
سوء طاهر را تحمیل ابتدا

میرساند آن بر اعدا از انسان
در هران امریکه باشد مستر
حفظان قرص است در هر مشرق
محمد اموال و اولاد شما
می بریزید و ترسد از خدا
خود و بیعت از خدا را زاولا
غنی اعظم را خلائق صدم
یا که بکشتند بوحی میباید
سوی دارالندوه برید و بوطیش
سخت مر حایش ولی کردگار
لوت خبر الباکرین اندر حق
میباید از حق و از خود
چون که کشتی هم مکر آمد یار
بنی از امانت این حرف و کلام
کرکه این حقت و از توفی ما
همو بر اصحاب قبل اندر امان
صبر طوط نام آن بد در خود
که محمد ص خواد و آرد ما
تا تو باشی اندر این قوم خود
دوامان بزمان یکی رفت انجهان
شد محمد ص بر گزیده از خدا
پس با انتظار بگشود لب
چون نکرد بر موصد نور جان
بار مبادرت از بت الهام
خود ولایه که ایم اوجا
لیک این را میندانه اکثری
مرد و نوبی بود ما هم بظلال
مشرکانرا بود این آسمان و ساز
رج فذل کفری که هتید اموال
مال خود افاق سالد از حرام
روح لشکر را کفیل از مال و ور
را دگان باشند ایشان بر حجم
بنی را مرضی امداد چوش
مر زبیکاران مشرک را نسل
ار ره پیر لهم ما قد سلف
ما که ماصال شدند از مؤمنان
مشرک حراست بنی کشتی است
حالی از ابدان شود اندر دینی
وین شود در دور قائم بظلال
هر چه آن دین است بنی صفا
وان خدا ادینی و از امر خداست
که نماند در هیچ از ماسوا
چند از فضل کو پادشای یک
چترین مول و هم هم النصیر

بسم الله الرحمن الرحيم

وَأَعْمُوا أَنَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ فَهَ حَمَهُ وَالرُّسُولَ وَلَيْلَى الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ

وَسَانِدُ كَاجَ غَنِيمَةٍ كَرِيمَةٍ لَوْ جَزَى بِسْمِ اللَّهِ الرَّسُولِ وَالْأَزْوَاجِ وَالْمَسَاكِينِ وَغَنِيمَتُهُمْ

وَأَبْنِ السَّيْلِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى عَبْدِنَا يَوْمَ الْقُرْآنِ يَوْمَ النَّحْيِ الْجَمْعِ

وَرَاهُ كَرِيمٌ سَاحِجٌ إِيَّاهُ أَنْزَلْنَا بِسْمِ اللَّهِ وَالْمَسْكُونِ فِيهِمْ يَوْمَ الْقُرْآنِ يَوْمَ النَّحْيِ الْجَمْعِ

وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ " إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدَّةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدَّةِ الْقُصْوَى وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ

وَعْدَا رَهِيزٌ تَوَاسَتْ مَكْسَكُهُمْ بِدُرٍّ كَلْبَةٍ وَبِكَبَرٍ وَبِإِثْنٍ بِكَارِهِ دَوْرٍ وَسَوَارِثُهَا بِالْإِنْزَادِ

مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لِأَخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيَادِ وَلَكِنْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا " لِيَهْلِكَ

أَشَا وَكَرُوهٌ كَرُوهٌ بِهَرِيقٍ بِهَرِيقٍ وَبِهَرِيقٍ وَبِهَرِيقٍ وَبِهَرِيقٍ وَبِهَرِيقٍ وَبِهَرِيقٍ وَبِهَرِيقٍ وَبِهَرِيقٍ

مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَبَيِّنَةٍ مِنْ حَيٍّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ " إِذْ يُرِيكُمُ اللَّهُ

كَيْفَ مَلَكَ الدَّارِ دَلِيلٌ وَحُجَّتٌ مَشْرُودٌ كَذَلِكَ مَشْرُودٌ زُرِّي دَلِيلٌ وَحُجَّتٌ مَشْرُودٌ زُرِّي دَلِيلٌ وَحُجَّتٌ

فِي مَنَافِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَدْتُمْ كَثِيرًا لَفَتْنَاهُمْ وَلَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ

دِرْخَانِ امْكٍ وَكَرُوهٌ دَوْنِهَا بِهَرِيقٍ بِهَرِيقٍ وَبِهَرِيقٍ وَبِهَرِيقٍ وَبِهَرِيقٍ وَبِهَرِيقٍ وَبِهَرِيقٍ وَبِهَرِيقٍ

بَذَاتِ الصُّدُورِ " وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ الْقَبْنَمِ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَقُلُوكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ

أَوْدَانَهُمْ سَبِيحًا وَهَكَذَا عَمْدًا بِهَرِيقٍ وَبِهَرِيقٍ وَبِهَرِيقٍ وَبِهَرِيقٍ وَبِهَرِيقٍ وَبِهَرِيقٍ وَبِهَرِيقٍ وَبِهَرِيقٍ

اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ " يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُتِلْتُمْ فَبَلِّغُوا

أَوْدَانَهُمْ لَرِي رَاهُودٌ كَرِيمَةً وَهَكَذَا كَرِيمَةً وَهَكَذَا كَرِيمَةً وَهَكَذَا كَرِيمَةً وَهَكَذَا كَرِيمَةً وَهَكَذَا كَرِيمَةً

وَإِذْ كُرُوا اللَّهُ كَثِيرًا لَكُمْ مَخْلُوقٌ " وَأَعْلِمُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَبَلِّغُوا وَتَقَبَّلُوا

بِسْمِ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ وَرَفَعْنَا رُفْدًا وَرَفَعْنَا رُفْدًا وَرَفَعْنَا رُفْدًا وَرَفَعْنَا رُفْدًا

وَيُعْظَمُ وَأَصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ " وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا

دَوْلَتُهُمْ بِالْهَوَا وَكَثِيرًا لَكُمْ مَخْلُوقٌ وَهَكَذَا كَرِيمَةً وَهَكَذَا كَرِيمَةً وَهَكَذَا كَرِيمَةً وَهَكَذَا كَرِيمَةً

وَرِثَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُخِيطٌ " وَإِذْ زَيْنُ لَمْ الشَّيْطَانُ

تَاهُوا وَتَوَدَّعُوا وَهَكَذَا كَرِيمَةً وَهَكَذَا كَرِيمَةً وَهَكَذَا كَرِيمَةً وَهَكَذَا كَرِيمَةً وَهَكَذَا كَرِيمَةً

أَعْمَالِهِمْ وَقَالَ لَاغَالِبُ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَآتِ الْفَتَانِ كَتَمْنَ

كَدَارُهَا وَكَتَمْنَ كَتَمْنَ كَتَمْنَ كَتَمْنَ كَتَمْنَ كَتَمْنَ كَتَمْنَ كَتَمْنَ كَتَمْنَ كَتَمْنَ كَتَمْنَ كَتَمْنَ كَتَمْنَ

عَلَى عَقِبِهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيٌّ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ "

رَدِيعَتُهُ وَكَتَمْنَ كَتَمْنَ كَتَمْنَ كَتَمْنَ كَتَمْنَ كَتَمْنَ كَتَمْنَ كَتَمْنَ كَتَمْنَ كَتَمْنَ كَتَمْنَ كَتَمْنَ كَتَمْنَ

إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَوَاهُ دِينَهُمْ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ

هَكَذَا كَرِيمَةً وَهَكَذَا كَرِيمَةً وَهَكَذَا كَرِيمَةً وَهَكَذَا كَرِيمَةً وَهَكَذَا كَرِيمَةً وَهَكَذَا كَرِيمَةً

در بیان حکم خمس

هم خداید از غنایم هر چه هست
هم ز خویشان رسول منتخب
از نواید هر چه آید بکف
که ثالث قدر آن معلوم است
هم بدو از العرب آنچه آید دست
آپده شد سهم خدا و رسول
مابقی باشد بقسبی که بود
آنچه را بپا فرستادیم ما
امیر آن روز بیک نام دو گروه
آوردید از صدقه الدیبا یک
دشتمان را عده القنوی شد
و این سواران صلح در طبر
را خلاف صدقه صوی شما
غلب نکردید در میدان هم
آنچه پس آوردند حق حکم آن
ما مگر گردد هلاک از جوی
حق تکلمار شما باشد سمح
پس بدو دانا که ایشان بود
هم تنازع بودند در کاردار
یاد آید ایستکه در وقت لقا
هم شما را هم بود اودیدید
کسی امیر سر و سواران اصلاح
اول ایشانرا چنان دیدید که
تا عاید حکم امیری را خدا
چونکه آید ای گروه مؤمنان
از خدا آرید هم سوار یک
دور باشند از راع و از خلاف
بد نصرت میروند آمد دور
خفته آمد شما را داد روح
رحمتی کان بود سابق بر غضب
هر کرا عند سراق در دهه
پس جو آمد خفته رحمت هست
رو کنی هر سو حیره دل بود
حق بود ما سماران پس صبر کن
آنچه بر ایشان رسد انرا خدا
از بطر می زروی سر کنی
چند روزی کرد امیر بدرعیش
مردمانرا اینکسان دارند باز
یاد آید آنکه چون بر کافران

چونکه آوردید از کافر دست
راکن هاشم و آل عبدالصمد
از تجارت و از نهالت و حرف
شکست ارمعلوم شد مکتوب است
از غنیمت و ان بود مل از که هست
سد احد هست دلا واد رسول
امیر آیت ز امیر خلاق و دود
هم سفته خویشش دلا و ما
القتا اند در عین شکوه
را کبار و ادنی از آب و زاد
را فرود امیر زمینی آمدند
را سه فرسک اوشا بردند
را را و دوشان در یک پا
را که میبیدند سوزانست و کم
در مقام ظم از سود و رین
آنکه باشد در هلاکت هستی
هر چه اندیشد هم داد جمع
در عمارت پس قبل و موجود
که عرب آید رو یا برقرار
را شما بدو دشان اندک خدا
پیش ایشان را دایر آمد و مرد
حاکم این هر ما هست اصلاح
پس بلای چون تودعی هم
کان پیش بود و هفت از انما
ما شما امیر قتل مشرکان
تا مگر باید را نصرت مراد
از ره آراء خود در اختلاف
چون دور آید عند فروزور
رهنگی بخشد و اقبال و ضوح
دل نواز د جان فراید دوصاب
را که غلبه مرش امیر دل بد
شوراف دانکه وقت کارست
فتح و نصرت شر مستقل بود
حکم پس بر آفتاب و ارکن
را رسیدی هم بنده آنچه شد
وا ز راه التاس و فرو بهشی
خلق تا دامن دزد و دیش
از ره حق زانرا و عصب و لظ
دلا و زب اعلاشان دیو از کین

پس یک دانا انداد از رسول
هم بیجان و ساکن از انما
ود کوز و غوس و مسمی یکبار
هم زمی آنکه ذبی مطم
حس را بر حله واحد دارین
هر که باشد صد پسر اسلام
حکم پس ایست آورد آن جان
بهر فتنی می امیر روز و هر
حق بوا باشد او را کشتی
بود و یکسان آید ش رو
را حصار حقه آب روان
در میان کاروان می که بود
و عهد میباید و را نکند
جمع پس در بدین فرمود حق
اولا را نصرت جمع و طفر
هم زید آنکس که بیایست دست
یاد کن چون کافرا را در میان
ور که ایشانرا تودی بیشتر
ایک سال بدانت حقان دانمور
حشمان ما عند ایشانرا قبل
پس امیر حرمان عند عرب
بیست پی پیچان صاحب حاکم
ما خفا خودشان امیر طر
ما گردا بد کرد سوی او
شاید از باشد دت همور اوه
از خدا مران برده امیر قبول
پس شما مسائل و دت شود
گردود بدی باطل آن سلطنت
ما رحمت بود کلمه شاد و رعت
رفت و بار آید بهنگام ذکر
پس وزدگر دو چین بار ذکر
چونکه کرد بازوید روشت
امش کن صیر فانی آن تست
را نبیند آن تلزع و اختلاف
همچو آنان می نباشد از رویا
مکن گفت قبل از حاکم بدر
گفت زان مانند ایشان را سرا
حق بگردار شما باشد عیط
گفت غالب بر شما امیر و زکی

باشد از حین خلاق عتول
هم بود سپی را بیه السیل
و از حلال گوست مخلوط حرام
از مسلک عوده است اومبع
هست افاع امامه بر این
هم ذوالقرن است هم صاحب مقام
گر حق آورد اید ایمان شما
که حداند حق و باطل بل و هر
دست شینی است کان مشهوری
را زمین را بایسان میشد عرو
از مدینه دور و مغرور اردیان
آن اوسیان و اصحاب عود
ما نصرت دشمنان خوید را
ما عند حکم زام ما حق
مشرکان را دلب و مصبوط
از هویدا حقی و این ایمی است
حق عودت اندک و بقدر و خام
میشد الله عند زان حشر
را که او دامت بر سر صدور
قتل کرد قوی چون شیر و یل
رو نکردانه از میدان دوم
رسد آید این جانب را بیک
دو برابر مؤمنان را با طر
کارو حال حله از یار و هود
رو بنده از قتل آن گروه
و از فرستاده خدا پی رسول
عصاف و آراء بپا حاصل شود
ور که آید از قضا و یل و است
طالبان را جان و ایمان داد و رعت
تا دهد را قلب آرام ذکر
شاخ حشک اوری شود خشکبتر
پس چه باید مریم آبت
حاکم جان حسم در میدان تست
در میان مؤمنان امیر صاف
که بیرون آمدند از حاه ما
باید انرا کشت هر صیت قدر
در بایند از ره صعب و ریا
گوست ظالم مرمرک بر بیط
نست هیچ از مردمان دیو کنش

من شما را میدهم زنتان را پس چون تریش از مکه بیرون آمدند گفت من زان قوم را بشم پاد حاک با ایشان نشان احتیاست را عیب گردید باز ایس دون بنم آنچه می بینید آن یحیی من ذوق ترسم که کزوی ایم یاز کن گفتند چون اهل شقاق و رانکه با فتنان اسباب و صد گویند هر کسی توکل بر خدا

باشم از قوم کتاه داد و س او کتاه خائف و بددل بدست را گردید از چپین غوفی ز راه هم دلیل طاعت و قرب خداست کت لاجل یعنی آن کف و قسوف یعنی افواج ملک را بر زمین با کسی کاوارست دشمن دشمن و انکه دودل بودشان روح و خلق و سلاح و بی سیاه و بی مدد و اکدارد کار خود را برای بر توکل زنده گلی از حکمتش

زانکه بودند اهل مکه بیست خاستند از راه تا کردند باز و ز مله بان شما افزون تریه پس چو آن هنگام دیدد افواتر گفت من بیزار و دورم از شما هر امداد رسول و مؤمنان سخت باشد چون غوثهای حق که خود را اهی جهت بی حد کرده اند ایکوه عزم کاروار پس خدای غالب او را مامرات میوزد پیوسته پاد حشرش

زان جماعت گفتند ایشان نیست باک دانشان دل دیو غوفی از مجاز در شکوه و قوت و شوکت سرید آن دو لشکر یکدیگر را در خطر هم ز چهاریکه دایم بر خطا بی به بی آید ملک از آسمان نیست کسی را باب آن آزمائش دستان داده است ایشانرا غریب با سبلی همچو آتش شعله بار که هر کاریکه خواهد قلند است

وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَذْهَبْنَاهُمْ وَتَوَفَّوْا عَذَابَ الْحَرِيقِ ۝

و اگر می بینید هنگامی را که می رسند آمارا که کافر شدند ملائکه میرند بر روی ایشان و دستانان و پیشه عذاب سوزان

ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيَكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ۝ كَذَّابٌ آلَ فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ

آن سبب آنچه بدست گشایش فرستاد دستانهای شما بودست که بدست خدا بداد که سبب را کارا چون شیوه و عربیان و آنکه بودند پیش از ایشان

كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۝ ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَىٰ

کافر شدند با آیهای خدا پس گرفت ایشانرا بدست که گناهان هر سبب که خدا پرورست عقیبت آن بایست که خدا باشد

بِكَ مُّتِمِّرًا نِعْمَةً أَنْهِيَ عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُفَرِّقُوا مَا بَيْنَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۝ كَذَّابٌ آلَ فِرْعَوْنَ

تعیید نموده سبب را که احسان کرد آرا حسی تا آنکه تیردند آنچه را که دشمنان و دوستی که خدا شای دانات چون شیوه

فِرْعَوْنَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَعْرَفْنَاهُ آلَ فِرْعَوْنَ

فرعونیان و آنکه بودند پیش از ایشان تکذیب و دمایهای پروردگار را برایشان کرد بدست که گناهان و غرق کرده و عمارا

وَكُلٌّ كَانُوا ظَالِمِينَ ۝ إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۝ الَّذِينَ عَاهَدْتَ

و همه بودند ستمکاران هر سبب که بدترین جنس گان در خدا آماند که کافر شدند پس ایشان ایمان نمی آورد و آنکه بیعت کرده

مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْفُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ ۝ فَمَا تَعْلَمُهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرَّدَ بِهِمْ

از ایشان پس می شکند پیمان خود را در هر باره ایشان می ریزد پس اگر دریایی ایشان را در حرب بر سر آنکه سبب ایشان

مَنْ خَلَقَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَدْخَرُونَ ۝ وَإِنَّا تَحَافُنُ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً قَاتِلِ الَّذِينَ عَلَىٰ سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ

کسی را که آفرید ایشانرا پس آفرید که ایشان بد بگرد و اگر ترسی البته از کسی خیانت از سوی ایشان برنگشایی هر سبب که خدا

لَا يُحِبُّ الْعَاقِبِينَ ۝ وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْزِزُونَ ۝ وَأَعْدَاؤُهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ

دوست نمیدارند ایشانرا و نباید در حالت آنکه کافر شدند گشایش کردند هر سبب که ایشان طایر می کنند و آنکه سبب از برای ایشان آنچه بتوانید

مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْقَحْلِ تُرْهِقُونَ ۝ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُهُمْ إِنَّ اللَّهَ

از اسباب توانایی از بدست آسان که بر سبب بآن دشمن خدا و دشمنان را و دیگران از غیر ایشان نمیداند ایشانرا خدا

سورة الانفال

يَسْمِعُ مَا تَنَادَوْا فِي شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوفِّي الْيَكْمَ وَ أَنْتُمْ لَا تَقْلُوبُونَ ۝ وَ إِنْ جَنَحُوا

میداد ایشارا و آنچه اتفاق میکند از چیزی در راه خدا تلبه انداخته و شما را و شما را که میگردید

لِللَّهِ فَاجْتَنِعْ لَهَا وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۝ وَ إِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ

مصلحت را پس میل کن بر آنها و توکل کن بر خدا هر سیکه است شوالی و اگر سواد کند که باو پس در دست

حَبْكُ اللَّهِ هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ وَ أَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ

کلیت ترا خدا است که تقویت کرد ترا بر نرس و بگردد گان و الفداد مبادله ایشان اگر صرفه کردی آنچه در زمین است

جَمِيعًا مَا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝ بِأَيُّهَا النَّبِيُّ

خدا الف میکند میان دلهاشان و لیکن خدا الف میکند میان شما هر سیکه است خال دوست کردار ای پیشتر

حَبْكُ اللَّهِ وَ مِنْ أَمْعَكِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۝

پس است ترا خدا و آنکه بیرونی ترا از مؤمنین

مژد از قهر و تهدید دوست
دستهای همی ز اعمال خویش
هر حرا بر قدر غل اوید
کار امر آیت الله روز چند
عمرها حله خود از طاب
نواچه باشند قریب یا نه
بر فداست پرستی بی اصول
داده آن اشیاء و اعمالشان
کامد او پروردگار از جز و کل
که سم کردند از خویش آرمه
رد حق باشند امار از پیش
شس پس کرد و بیکند عهد
پای ایشارا یکی بر شرق و عرب
با دایب کسی دگر دگر دار
با بخت کافری باید دگر
بر حیات تا مگر باشی قریب
بسم بر عهد خود من در گزار
ناورد از غر و جلت و تروید
هم بوش عهد سودن بی زلوم
کارهای پیشی گرفته ادهاب
یا شود علم ز گاهی ارو باد
و امرا ک کاهران باشد صلاح
فیر اهل مکه در هر بوم و بر
خود شما امان امن یا سید
صلح کن یا آجیعت لی سرد
تکیه کن رحن را بود زبان
پس بوا کانی بود رب العجب
اوس و حرد را پس از زود و گرو
وین میر پست الا فرس را

با عود آتش بروی و پشت
وین بران باشد که فرستاده پیش
اوست طعن و حرای بگو بد
و اسکا که پیش او ایشان بوده اند
چون قویست و شدید از طاعت
حرکه سود تیر بهمد از خطا
سم عود آن سادات رسول
مستمال شود اوقاتشان
و دشان تکبیر آیات و رسل
آل فرعون آچه بودی همه
درین حسد گان امر و مین
آهسکا که تا تو برسد عهد
می تیر بهمد از آل پس که عرب
پس ایشارا چنان کن را و ماز
کن حان پای جور ایشان ظفر
ور که ترسی از گروه باقی
ده غیر منی که پیش از کاروار
تا تو باشی بر سوه و اقتضاد
ضی عهد خویش چون کرد قوم
می پندار ای رسول مستطاب
یا که پیشی گیرد از وی در سراد
یعنی از مردان یا تیغ و سلاح
هم بر ساید سکار دگر
و انچه افروده حق جبری کیند
ور باشند قوم می مل کرد
پس از بیلست بود تا صلحان
ور که خوانند آنکه بخت غریب
الف او افکند ما چن قلوب
کر نبوی خرج طلق الا لاس را

فص میکرد چون روحان
وین بود هر شیا اول هلاک
با صاب کی باید لی فساد
همو داب آل فرعون عود
زاجه کرد از کلهان ردوم
حق قومی بهمد از پیش و ستم
که قروندی رکفر بر صد
زان سب باود و مسائل شد
قل از آنها هم زایع صلال
فرقتان کردی در سل از گند
همچنان فطیل در طرور و پیش
ناورد ایمان را با کار و خود
بوده اند آنها قرطه از بود
آچه آید او فاشان فصول
تا پس او ایشان و دست انفال
که زنی آید هم با حرای
نوم را هر خال اعلام حسن
همچین من سسم بر عهد پیش
پس عهد و قول و د و نکوست
همی از امریکه داری در نظر
آنکه از قدرت میر چاپ کند
آچه بتواید از قوم و خول
دشن حق را و خود را در میان
فانده اما حتمال حای بها
هم باید بر شیا هیچ از ستم
کو که دواست اعلیت تورا
هم بتیهاشان دما جمع
میکنند باید بر یاری یخین
برد و حای خاومت اولاد را

و رتو میدی که روح کاران
که چشید ایمن عذاب سوزناک
و اینکه حق نبود ستر رحید
متر کارا با توشه داب او بود
پس خدا بگرفت ایشارا نیم
این بر آن باشد که تیر سم
هست بهمد فریش از این سراد
بهر تکدی می بکند شده
دانشان چون داب فرعون و آل
پس عود آن حالت را تله
هست حال این قیلان قریش
چه افریشت آن حالت چنان بود
در هران باری شکند آن عهد
پس ایشان کن رسد در قال
کافران را بر ایشان کوشش
تا مگر گیرد ایشان عری
پس ممکن سوشان عهد کهن
چون شا کردی ضی عهد خویش
حق ندارد تخمین را هیچ دوست
بی زلوم است کایشارا شر
کی تواند حاجری طار کند
مر شیا آمده سلاز از قبول
می بر ساد ادهاب را بران
که نمیدانید ایشان را شیا
مر جرا باید آرا قام و تم
زان مترس و کن توکل بر خدا
حق قبول مترکان باشد سیم
اوست آنکو بر تو و پر مؤمنین
آن خصوصهای چندین ساله را

امر این الفت مان آن قلوب || تو نودی ظفر ارشاهی و سوب || لیک الفت داد حق مایشتان || چون عزیزاست و حکم آن بیشتان
غالب است اسی که بر هر نفسی || هم منتاب بر قلوب از حکمی || حسبك الله ای رسول بقرین || وآنکه باشد ثابت از مؤمنین

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ
ای یسیر ترغیب کن مؤمنان را بر کارزار اگر ده صابر باشند

وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ۚ الْأَلْفُ خَفَفَ
و اگر باشد از شما صد غلبه شود هزار از آنکه کافر شدند آنکه گروهی اند که نمی فهمند اکنون تخفیف داد

اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلَّمَ أَنَّ فِيكُمْ سِتًّا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ
۱- از شما و دانست که در شما ابواب است اگر باشد از شما صد صابرند غلبه شود صد صابرند و اگر ده باشد

مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ۚ مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهَ أَتْرَافٍ
از شما هزار غلبه شود دویزد هزار و سوزی جدا و خدا با صابرند گاست سوز مر میسر را که باشد هزار و اسیران

حَتَّى يَبْتَغَى فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۚ لَوْلَا
آنکه شش بار کند در زمین می خواهد صلح دنیا را و خدا می خواهد آخرت را و خدا طالب درست کردار است اگر سود

كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۚ فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا
نوشته از خدا گشتی گرفته و هر آینه سود شد پس از آنچه گرفته بودی ببرد پس خورد و از آنچه غنیمت کردی حلالا پاکیزه

وَأَقْوُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۚ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي أَيْدِيكُمْ مِنَ الْأَتْرَافِ إِنْ يَسْلَمَ
و سر بر دار خدا امر که خدا آمرزنده است ای یسیر بگو مرا آنکساید اگر دستهای شما پیدا و اسیران اگر داد

اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرٌ يُوَفِّقُكُمْ خَيْرًا مِمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَشْرُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۚ
خدا در دلبای شما خیر را می دهد شما را آنچه گرفته شد از شما و خدا آمرزنده است و خدا آمرزنده مهرباست

وَإِنْ بُرِدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۚ إِنَّ الَّذِينَ
و اگر دادند که خیانتهای تو پس حقیقت خیانتهای خود را از پیش پس و امالی دادند از خدایان و خدا دای درست کردار است درست که آنکه

آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ
گروه و هجرت کردند و مهاجر شدند با اموالشان و جانهاشان در راه خدا و آنکه خای داد و پیروی کردند آنها

بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَالَهُمْ مِنْ وَلَايَتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا
بعضشان دوستان بعضی است و آنکه گروه و هجرت نکردند نیستند از دوستی ایشان هیچ چیز تا هجرت کنند

وَإِنْ اسْتَنْصَرُواكُمْ فِي الدِّينِ فَقُلْ لَكُمْ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
و اگر یاری طلبند شما را در دین پس رسان باری کردیم بر جمعی که میان شما و میان ایشان میاست و خدا با چه میکند

بَصِيرٌ ۚ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَمَلُّوهُ تَكُنْ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ ۚ
بصیر ۲- و آنکه کافر شدند بعضی از ایشان دوستان بعضی است اگر کنید از آنها دوستی است در زمین و فساد بزرگ

سورة الانفال

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ

وآنکه گرویده و هجرت کرده و جاهد کرده در راه خدا و آنکه پناهنده و یاری کرده آنکه گرویده باشند

حَقَّ لَهُمْ مَغْرَبَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ۝۱۱ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنْكُمْ

براستی برای ایشان است آمرزش و روزی خوب و آنکه گرویده از بعد و هجرت کرده و جاهد کرده با شما پس آنها از شماست

وَأُولَا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

و صاحبان رحمها بعضی از ایشان اولی باشند بعضی در کتاب خدا هرستیکدام چه چیزی دانست

است تن گردد غالب بر دوست
لی تهنه از سر حق سر وازند
که یکی با ده مقابل چون شود
آچه میداست یسی شد پدید
هم با بیست غالب در عیار
فاتو گویم تا که باشی مترقی
استانت خو ز طلاق عید
ر قرار شود عامه آن انکال
با دو تن باشد مقابل هر کسما
که شود آمد مقطع از سب
لی دعا بر استقامت درخوالت
شد اسیر مؤمنان امر زمن
یا خدا گیرم زایشان بدو یغ
یا که اسلام آورد از سر دوام
در احد ائیم تا در کاردار
یعنی امر قتل و عید بظاف
ضیه گرفتن بود و در پسند
از حیان آواره و دمک شود
وازار رضا و مل خیر الرسلین
مر اسلام امر این باشد چنین
و آخرت هر شا حواله خدا
از عطا و منع در دفع فساد
ر کسی برده عقوبت در قبیح
کله هرگز ضیه کی گیرد زرگر
پس باشد ضیه مأثون آمده
کز خدمت هرچه میباشد خورید
کل بود آسز کار و مهران
سکونی زایشان و اخلاص ازین
بمعد حق بر شا ران بهتری
این خنات با خدا کرده چند
بمکن از کرده بورا مکت نرید
هجرت از مهر پسر کرده آمد
اهل هجرت را ادا صابر متیار
می نکردد از گروه مؤمنان
در قال مبصین و مشرکین

از شا باشد صابر گر که است
زانکسکه بر خدا کفر شده
مؤمنان دلشده از این حکم د
ضعب و سسی در شا امرو دبد
ور که باشد انشا مهران مرار
علت این هر دو حکم مختلف
از حوة سود نکی با آمد
پس چو ارون گشتان مار و وحال
حکم نل شد که یکن از شا
مسحاب آنکه دعا کرد ز رب
وقت دیگر که مضطرات گراست
روو پدر از مکان هفتاد تن
صناین اسیران کشیم اینک بیغ
حکم ایشان بیست بیرون زمین سقیم
واحد این ضیه عید ایشان قرار
واحد این اسطبار بود اختلاف
بعد از این شاید که اسلام آورد
تا مگر اهل فساد افک شود
وین برون بود از مصالح مسلمین
با کنت سباز از ایشان در زمین
ران اسیران حواستد اصی خدا
داد آچه هست لایق بر خدا
که چون هی معلوم صریح
آن ضفای که بسی باشد یردک
چون ضیه متکسر گردید چند
ترک آن کردند پس آیت رسد
هم تر شد از خدا در هر زمان
حق بعد گر که دو دلهایان
داده اید از در خدا سم و لری
هم خیاب با تو خواهد ار کند
پس رایشان حق توانا لیت داد
آنکسان کایان حق آورده اید
وانکه با داند و هم گشتد یار
وانکسکه هجرت از طاعت و مسکن
از شا خواهد و در یاری بدین

کن هی قریص امر اطفال
پس چنین گردد غالب بر هزار
هفتاد افک بود غفلت حرون
خضع الله حکم الان گفت حق
ردود غالب شود از فرو دور
حق بود با صاران یکسکو
بودنشان از خون مدد از ذوالکرم
با یکی رایشان مدد تن مرود
کم شدگان فوت که در مؤمنین
روزی دل حق حرون از مضطرات
چون بر آید حالت ابر و در کار
نک نشو حال اسیران از کلام
مشورت دو کارشان کرد آن حلق
احیاء از پیر ما بر هر شان
یا که زایشان ضیه گردید از طلام
ضیه بود اسهل و قتل مشرکین
مر بورا مدد این قوم افرا
گشتن باید بیغ امر حضور
تا ضیه بیغ فکسر نه قرار
کر اسیران گردید از یاد خدا
خواستند آنکه حرا وایشان است
دوستان را صبرت امر امتحان
که بود در لوح ثبت از ماسق
در هراچه بر گردید از خدا
که مدد اسبابان سکیم در مدد
شد هراسان هر کسی از اند خدا
وان بود هر شا پاک و خلال
که اسیران در دست شا
دراچه بگرفتد ایشان از خدا
مرشا را کو غفور است و رحیم
کآمدیدی با بد اخیان بدین
حکم از دانش کند در هر زمان
در ره حق کرده اند از اعتقاد
بعضی ربی سین در مال و زر
جز که تعجیرت کنند ایشان زبا

ای پسر مؤمنان را ر قال
ور که باشد انشا صد مرد کار
زانکه باشند آن گره لا یظنون
گشت پس مسوح حکم ما حق
از شا پس باشد اوصد بن مسود
این بلان حق بود و اوعو او
چون در اول مؤمنان بودند کم
هم مدد میکرد حقتان در عود
برده گشت اسباب ر چشم چنین
هرچه آمد از حلقین گفراست
دیده باشی در مقام اسطبار
شرح این در حای خود گویم تمام
زانکسان پرود عیاس و عقل
هست در اسلام قل و فدیستان
یا که بپسند این اسیران اسام
پس رضا بر ضیه دادند اهل دین
گفت صدیق ای رسول عفا
گفت فاروق این بود از هر دور
کسکو سباز شد از هر کار
آمد آیت مستریمی بود سرا
خواست دبا شمارا حواشی است
حق بود غالب دهد بر دشمنان
گر نمی بود این چنین فرمان حق
میرسد البته از حق ر شا
بود انکار خدا از این مد
چون رسد این آیت ارباب افرا
ضیه بیغ از غایب بیضال
کو برایشان ای می ذوالوفا
نیکسی بهتر دهد هم ر شا
هم یامزد مدد سوری عظیم
پیش از این یعنی بتنهم و غیر
آگست او بر مال بتدگان
همچین ز اموال و غش خود جهاد
آن گروهند اولیه بپسندگر
نیست چیزی از ولاشان بر شا

برشا غرض است یارشان بجهت
یعنی از با نفع آن مؤمنان
بر شا بود روا آمدنشان
همچنین از کاراند اولیا
یعنی از سود با هم پشت و پا
و اسکان کادر حقیقت مؤمنان
و اسکانه سای دارند استوار
در جهان آسایش و رزق کریم
همچنین محبت نمودن از و داد
پس از پس دگر اولی ترد

حر بقومی کامل میکنند و عهد
که نکرده هجرت از شهر و مکان
کریچه باید ده پیشکی دفعتان
سسی بر سسی دگر در هر کجا
اسر ایشان می شود با استوار
بر خدا و بر رسولش موقتند
اهل محبت را و هم کنند یار
در حلق آمزش و جور و جیم
با شا کردند در مدائن سواد
در موازین ارجه دوازده صمد
کتاب آخر سوره افعال ما

مست ماین شا و ایشان عهد
در قتال آید و آن فرقه بجهت
حق یود یثا بر آنچه میکنند
کر که نکند آنچه گفتم درودند
کلران یاند در هر جا ظهور
کرده هجرت از دیار و بار وطن
آن گروه از اهل ایمان و حق
وانکه آوردند این آسکان
آن گروه از شا در هر کجا
در کتاب الله و قرآن سید
خواهم اندر نوه توفیق لرشدا

تقش یسان تا نیاید در شود
با شا باشد در میان و عهد
از و تا و تقش بر عهد سدید
در زمین حادث شود قنه و فساد
نه دین اسکیبر باشد در امور
جلعدند اندر ره حق در علن
مستقل غفران و رزق اسرورق
از پس صلح حدیبه عیان
هم اولوالارحام یعنی اقربا
حق هر چیزی بود دانا یقین

سُورَةُ التَّوْبَةِ مَائَةٌ وَ ثَلَاثُونَ آيَةً وَ هِيَ مَدِينَةٌ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ النَّارِ وَ مِنَ شَرِّ الْكُفَّارِ وَ مِنَ غَضَبِ الْجَبَّارِ الْعِزَّةِ فَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ

بِرَأْفَتِهِ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۚ فَيُحْوَ فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ
بیزاریست از خدا و رسولش سوی آنکه بپان سیدار مشرکان
پس سیر کند در میان چهار ماه

وَ اعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَ أَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ ۚ وَ أَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ
و بدانید که شما غیر طرد کننده اند و هر سیر کند از سواد کافرانست و اعلانیست از خدا و رسولش
بر مدائن

يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ رَسُولُهُ فَإِنْ تَبَيَّنَ لَهُمْ فَهُمْ خَيْرٌ لَكُمْ وَ إِنْ
روز حج بزرگتر
پس اگر توبه کرد پس آن هجرت مرسلها و اگر

تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَ بَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۚ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ
اگر ایستادند پس بدانید که شما غیر طرد کننده اند و بشارت دهم آنرا که کفر شدند صدای دردناک
مگر آنکه بپایانند

مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ أَحْدًا فَأَتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَى
از مشرکان پس ضمان رسانیدند شما را چیزی و مهم نشدند
شما احدی را پس بپایانید ایشان بپایان

مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ۚ فَإِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ
تلفیقشان پس سیر کند از دوست داد و در هر کار از او را سحر و منعی شود شهرهای حرام پس بکشید مشرکان را هر جا بپایید ایشان را

وَ خُذُوهُمْ وَ احْصُرُوهُمْ وَ اقْبِضُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ فَإِنْ تَابُوا وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ
و بگیر ایشان و حبس کنندشان و تشدید
رای ایشان بر راه گفندی پس اگر توبه کردند و رپای داشتند بجزرا و دادند زکوة را

فَقَاتِلُوا سَيِّئَاتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۚ

پس خالی سازید از ابد ایشان را بدست که خدا آمره عفو فرماید

| | | | |
|-----------------------------|---------------------------|---------------------------|---------------------------|
| توبه و افعال آمد در خبر | که بود يك سوره در اصل ظر | زان در این سوره باشد بسطه | تا نكشد در میانشان فاصله |
| در مدینه یافت این مرد و زول | چند آیت کوست مکی بر رسول | حق یود بیزار و هم بفرش | از عهد مشرکان تا عهش |
| یعنی از عهدی که مابینش است | بر خلاف امر و فرمان حساست | مشرکان گرفته چون تقش عهد | بر شما هم تقش آن واجب بود |

سورة التوبة

صله نین سوره سلطان انام
هر کما خواهد آمد و رود
جز باطن را شا نبود امان
هم بداند اینکه رد امتنان
حج اگر گفت زان کلام حق
پس اگر گردید باز کفر و غر
پس بشارت ده بکفار انیم
می کشند آسکان پشت و مد
وان کلاه و مشرعه اند از مشرکین
بگذرد چون چارمه کلمه حرام
ر اسیرشان بگیرد انصاف
پس اگر از شرک و کفر کرد باز
راهشان را پس بود خالی کید
او عامه کشت مرده از کرام
ورده بکشم یا خود آراست کیم
ور سستی آزاد هم بچشمه
گفت آذات نمودم رو بجای
حسن خلقت پرست شد دلیل
نوم خود را گفت با کسی زاعظام
چون پیشتر رسیده این شیر
حاصل آنکه ما وقت مصطفی

جانب مکه فرستاد از مقام
چارمه دارم مهلت می مزید
چارمه چون یقت اتمام از دمان
حق بود رسوا کنتیم کافران
بود در آن روز ر احکام حق
آن شلرا بهتر است از روی قدر
برضات درد پاک امی که بیم
بر کسی در جنگان ارمال و عد
عهد خود را که مضطاض و کین
مشرکان را کشت باید لا کلام
حشاش ساید و هم منع الطواف
مر با دارم از ایمان عمار
دست یسی باید ادا یشتن کشید
مر اسیر او کس امانه بود نام
تا دلم از حنه زاهدت کیم
مهری را سوره صاحب دینه
گفت این خلق است و اوصاف خدای
لی دلت نیست جبری درسیل
سوی مکه هیچ مرست طعام
سوی او بوشت سلطان شر
قتل و فدیه هر دورا بود انصاف
هر دو حکم باشد و ثابت چنین

برد حیدر خواهد وقت حج بلند
چارمه مهلت شلرا پیش نیست
می شاید اینکه کر حکم پیشد
این دود اعلای ارحم و ادرسول
بود اعلام اینکه حق باشد بری
ور که برگردید ارحم پس شفا
مر کما یکم نکرد ایچ کم
پس کید انله ایشارا عهد
دوست دارد متیق را حق عهد
هر کما یایشان شکستند هم
هر قل و اسرشی دهر گداز
هم دهم آنها زکوة مال خود
حشال سون طور است و رحم
گفت پیشتر باو کلام اگر
گفت که بکنی رزق قوم را
لیک دوراست اینکه اسلام آورد
آنکه خود هیچ مبردی حراو
پس بسوی خود شکست آوردان
سه از عامه مد طعام ممکن
که ممکن مع طعام از آن گروه
تا نکود کسی که این آیت نمود
بود دین مرسوم حیرالسلین

آکمی از بند یسین داد چند
بعد آن آن ایهامت متقی است
مر شفا حاضر کنتیم حق شد
سوی مردم رونج ادرسول
هم رسول از مشرکان متری
بشید آن طاهر آرمه شفا
با شفا در عهد و درملاق هم
با نمایمکه مقرر گشته بود
هست از غوی یکی هم پس عهد
گرچه در حلد ایشان با حرم
بر شید و سید آن مر
از بی اصلاح جان و حال خود
تافان را ایچی بچند دیم
یا هر سود را مال بشلر
کشد ناشی هم اگر گردی خدا
درفقه خویش چون من مبرم
هم رسول تو دوی یکتو
کرد پس منع طعام از مکان
مر مصر آید دین ره مشرکان
داور ایشارا دفعی بر سه
سج آیاتی که اهر صلح بود

وَ اِنْ اَحَدٌ مِّنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَاجْرُوْهُ حَتّٰی يَسْمَعَ كَلَامَ اللّٰهِ ثُمَّ ابْلِغْهُ مَأْمَنَهُ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ

واگر یکی از مشرکان پناه آورد تو پس طاعت او را تا شود کلام خدا را پس رسان او را امنش این است که ایشان

قَوْمٌ لَا يَمْلِكُوْنَ ۚ كَيْفَ يَكُوْنُ لِلْمُشْرِكِيْنَ عَهْدٌ عِنْدَ اللّٰهِ وَعِنْدَ رَسُوْلِهِ اِلَّا الَّذِيْنَ عَاهَدْتُمْ

گرومی که تمیاد چگون باشد مشرک را عهدی نزد خدا و در رسولش مگر آنکه عهدی

عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ اِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِيْنَ ۚ كَيْفَ وَ اِنْ

در مسجد الحرام پس بماند که استقامت و زدا از ای شلرا استقامت و زدا بر ای ایشان سرست که خداوند استقامت و زدا بر ای کار او را که

يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيْكُمْ اِلَّا وَّلَائَكُمْ يَرْضَوْنَكُمْ بِاَقْوَاهُمْ وَ تَابٰی قُلُوْبُهُمْ وَ اَكْثَرُهُمْ

غالب شود بر شلرا که عیدارد دشنا سوگندی و هم عهدی و خوش و میلاز عیدار و عیدار و دلشان و بیشتر این باشند

غَافِقُوْنَ ۚ اسْتَرَوْا بِآيَاتِ اللّٰهِ ثَمَّ نَا قَلِيْلًا قَصَدُوا عَنْ سَبِيْلِهِ اِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُوْنَ ۝ لَا

ماستان مرس گرفته بآیهای خدا بای احتکار پس از داشتند از راه بدرستی ایشان داشت آنچه استعبد که

يَرْقُبُوْنَ فِيْ مُؤْمِنِيْ الْاَوَّلٰئِكَةِ وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُوْنَ ۝ ۱۱ فَاِنْ تَابُوْا وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ وَآتَوْا الزَّكٰوةَ

نیدارد در مؤمنی سوگندی و عیداری و آن گروه ایشان را از حد کفر مگان پس اگر بوب کرده و بر پا داشتند بار و داد و نوترا

فَاِخْوَانُكُمْ فِي الدِّيْنِ وَ نَقِيْلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَمْلِكُوْنَ ۝ ۱۲ وَ اِنْ نَكَثُوْا اَيْمَانَهُمْ مِنْۢ بَعْدِ عَهْدِهِمْ

پس برادران شایند در دین و نصیب مسمم آیتها از برای گرومی که میداند و اگر شکست سوگندش را از حد بمانان

وَعَلَّوْنَا فِي دِينِكُمْ مَقَاتِلًا آيَةً الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا آيَاتَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ " أَلَا تَتَذَكَّرُونَ قَوْمًا

وطلی رفته در دینان پس کارزار کنند با ایشان کفر بدینست که ایشان سوگند میخارند باشد که آیه ای باشد آیا کارزار میکنند با کسی

نَكُونُوا آيَافَهُمْ وَهَؤُلَاءِ بِأَخْرَاجِ الرُّسُولِ وَهُمْ يَدْعُوكُمْ أُولَٰئِكَ مَرْغَبُكُمْ فَأَنْصِتُوا لِلَّهِ وَأَنْصِتُوا لِمَا تَدْعُوهُ

گفتند ایشانرا و صد کردند بپروان کردن رسول و آیه ای که در خداست اول بار بپرسیدند از ایشان پس خدا را و از راست گفتند

إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ " فَأَتِلُوهُمْ بِدِينِهِمْ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُغْزِهِمْ وَيَنْصَرُّكُمْ عَلَيْهِمْ وَيُشْفِ

از او اگر هستند که ایمان دارند کارزار کنند با ایشان که با کسی که ایشانرا خداست برای شورش و سب و کینه

صُدُّورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ " وَيُدْهَبُ غِيظُ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَيَّ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

بپناه های کسی که ایمان دارند و سرودن غم دلهایشانرا و تو میبخشد خدا از آنکه سوار و سوارانای دوست کردار است

" أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ

آیا بداند شما که اگر گداشته شوید و هر دو دست خدا آمار که سپاه کرده از شما و نگرفتند از غیر خدا

وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ "

و رسولش و غیر مؤمنان دوست هم را ازی و خدا آگاه است آنچه میکنید

| | | | |
|---|---|---|--|
| <p>بشود ما قول حق بپراستن
 کن بوی تلوار باشد راحیل
 رد حق یا رد پشتر زهد
 زان حالت رد حلاق شر
 خود بپایان دلدای انهدست
 که بیباید ثابت ز آنمون
 بست از لا یرقبوا حکم کبر
 بر زبان گویند قول لصور
 کن یاس عهد و پیمان لایقند
 سرس از راه خدا و طاعتش
 حق سوگند و قربات را نگاه
 پس غلبه مردود از کردگار
 سر برافرد در ضایات خدا
 ناگهان سوگند خود بداند خود
 که باطلاند و الهی چون پس
 طعن در دین قس عهد است آشکار
 امر اصرار از ذنکند از زوم
 بر شکسته از خدا رای خوش
 کرد دعوت هم برمی در غلب
 از قتال مشرکان و اهل ملامت
 تا که بر دستن حشاش غلاب
 که بی دیده از ایشان جدا
 توبه چون آرد از اعمال بد
 هست انبار از توب زان دلواز
 هم کنند حکم آنچه را فرمودینست
 راحت و این شارا این چنین</p> | <p>ده ماو دهبار و هم سار ایشان
 پس رسالت در دین و انگاه قتل
 چون تواند مشترک را و دهد
 پس باشد عهد و پیمان دگر
 در حدیقه که رد مکه است
 متین را دوست دارد حق فزون
 ر شا آمد و انگاه از طفر
 از قسم واد عهدان باشد دور
 نامه اکثر زان حالت فاقستند
 پس شدند از میل فز و شهوتش
 بیست تا در مؤمنی دارند گاه
 قس عهد لهر دو پوش آشکار
 پس در اسلامت ایشان نا شا
 مشرکان و بر پشند آمد رشود
 از ائمه کفر ضد آمد ریشی
 بنشاند ندهد و سوگند اعتراف
 حکم این آیت مگردارد عوم
 آنکروه امی که پیمانهای خوش
 زانکه پشتر در اول رکتب
 خود شا باشد آیا ترسان
 خود کینه آن مشرکارا باشد
 هم صدور مؤمنان باید شفا
 باز کردند حق فصل و سود خود
 مارکتی چون بوی اوکت باز
 اوست دانا بر هر آنچه بودینست
 باز بگفتند بر وجه چنین</p> | <p>رو بعد از انضای چار ماه
 بد از آن کر سرزاجیل و از بد
 کر حقیقت بیست ایشانرا خبر
 خبر کرد از فساد چلی خود
 با شا هم عهد خود شکسته اند
 سوشان باشد بر عهدیکه بود
 چون عهد آید بی مشرکان
 حق سوگند و قربات را بجا
 قتلش سر بیست از مضودگان
 بر نهی امک از آرو امل
 با پسر ضی پیمان مسکند
 مشرکان این حالت یا بود
 ر ناز آرد روی و ر زکوة
 هر قومی که عهد از شان
 پس ائمه کفر را کشتن مرد
 پس و بیاید بر کشتن حق
 ایستد از طمع شاید و ز غلاب
 با گروه با کشتن از اختیار
 ابتدا هم اول انقض و نکول
 ابتدا کرده از کفر و ملامت
 که شا ترید از او کر مؤمنند
 بر شا نصرت دهد فانی و جان
 که د کفر در روح و کروب
 که سوی حق کینه از شرک رو
 توب زان گویم توفیق خداست
 این گن کردید آیا از ظور</p> | <p>ور یکی از مشرکین آرد پناه
 با فکر در کلام الله مسکند
 این امان از هر آن باشد مگر
 پس ایشان چونکه در دین خود
 غیر دو قومی که پیمان بسته اند
 تا که ورزد استقامت در عهد
 یک عنوانست ایضا فعل آن
 ک کند امی مراعات شما
 با عاید از دین خوشودتان
 سر بودند آیت الله را مثل
 اینست کاری مکه ایشان میکند
 وین کنان نگذشتگاه او خود
 و ر حق کردند از از سلالت
 مسکین آیات خود را مایان
 طعن در دینان زند از ببرد
 راه مرصدا زند از مرئق
 پس کینه آن طاعترا در مصاف
 خود شا سکند آیا کارزار
 قصد هم کرده اخراج رسول
 و ان جعلت ر ملادات و قتال
 پس خدا باشد حق درزد دید
 هم برسوائی کنند متهورشان
 تا برد اموه و غیظ او از غلاب
 این بود اخبار از توبه عمو
 باز کردند خویش آرا که سواست
 ام حسنت یا رحلت ان ترکوا</p> |
|---|---|---|--|

سورة التوبة

وانكهى كه حق مانده غور
تا كه آيد ل توقف در جهاد
هر دوامر علم حق معلوم بود
مكرده تلى علم ظلم التوب
دوستى هم مكرير از نهى
امتناع اين در جهاد امر است
منع شى است آن زلفات وهما
دست عثم وشهوت اوستى چنان
طرفى بنشت وقتى در چله
پس شيد آواد چاوشان جرم
نفس گشتى خيزو رو باغرايان
كى شود مردى بپالم سر فراز
گفت نعمتى و ده بر بكنى
گشت ملهم كاي عدوا ز راه ناس
باچه حالى آنكه در اين چاه آنكه
رسر اورا ران بود شوق سرد
هم نماند نام مستكم ما امد
كثيرين آنكه شوم آداد من
در رياشت حس را نگداشن
با زكرم سوى شير اين سراسر است

علم ايجا هست بر صناى ديد
بشتر از حرب كى آيد محس
يسى آنچه ود در طش نهان
حاصل آنكه ست معلوم از حيل
بايد امنى تا كه كرد در جهاد
امر آجا ترك هستى گفته ايد
آن جهاد ار جدست و متكل است
حسم كنه دان كند ميدان تست

حكايت آن مجاهديكه در چله نشسته بود

گوش كن آوار اين مردان مرد
ام حسم از گلاب آور باد
يا رب اين ره را عن هوار كن
دروايت بودن اردو گشتى است
ه كسى را باشد از جالش خبر
كته كويد گر شده در درمگاه
ود نام ردمه ششم مصر
گفت گمى رست ايكى اين مراد
هر دو انسان واسوا كنش است
حق نكر دار شا باشد خير

چون دريان بيقوه ماف خستمان
تا مگرد در سردى يكه تلو
درد نود شمع در نار حكنى
خوشر اوين بشكنى خواهد خلاص
هر دشمن فوجده گردد سرسنگ
كه خود را واغاييد شير و مرده
چون حرارت كوست تاقى در دك
يك دورود از زم اين ملانمن
صعتر باشد دمغان تاشمن
مرد روزمان بست كامر حس است

از شا ينى عيده حق بيد
سر شطاحا نجين و در زمس
بايد آن معلوم آيد در عيان
تا كه آيد در جهاد امر ميدان
سر بيد اينان هر كى ز اعتقاد
رضى و رستم هر دو راجه افتاد
يك آن كلون اينكار دل است
ديو و آدم شقه فرمان تست
تا چند راه شى از مشقه
كه بشود ميشده ارباب رزم
زن به ازمريكه كم حويد برد
امتناع مؤمن است از حق جهاد
آگه از فكر اين نهاد كن
هر شى جان كند و سر دلاست
تا كه آرد ربح و مرگش در طر
واوهم از صرت اين كيمخواه
در لاله ر شطاعت مشتر
بر بايه هر گرت در افتاد
هر گشت اورستم و روين تست
هم ر آچه هست معنى دوزير

مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِم بِالْكُفْرِ أُولَئِكَ حَبِطَتْ

نفاذد مشركار كارا كعاهرت كند مسجدى خدا را گوهمندگان ر غوطه شان نكر آنها مانجز شد

أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِهِمْ خَالِدُونَ ۱۸ إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مِنْ آمَنِ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَ

كر دواش و در آش ايشاد خدا دنان حراين است كعاهرت نمك مسجدى خدا را كيه كرويد خدا و روز بارين و

أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَلَمْ يَغْشُ إِلَّا اللَّهَ فَمَسَىٰ أُولَئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ

ر دواشت نماز و داد زكوة و عرسيد مكر ار خدا بر شايد آنها كه باشد او راه بافتن

۱۹ أَجَلْتُمْ بَقَايَةَ الطَّاعِ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ

آا گردايد بآدان و عاهرت مسجد الحرام را چون كيكه كرويد خدا و روز بارين و جهاد كرد

فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوِ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۲۰ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا

در راه خدا يكسان باشند رد خدا و عاهدايت بيكد كروه سكارا را آنكه كرويد و معرفت كرد

وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ۲۱

و جهاد كردند در راه خدا مالهانان و عاهداش و در كرم عرسيد رد خدا و آكروه ايشاد كايانان

يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّتْ لَهُمْ فِيهَا نَيْمٌ مَقِيمٌ ۲۲ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ

مردم عاهداش را برو دكارش رحمنى از او و خوشوى و عاهداش را بر اى آنكه كرو آهست نعتى خدا دنان در آن همه عرسيد

اللَّهُ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ۲۳ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَ أَوْلِيَاءَكُمْ أُولِيَاءَ إِنِّي

خدا نزد اوست مزيى بزرگ اى آنكايكه كرويد كيريد پدر ابارا و رفرا ابارا دوسان اكر

اسْتَجِبُوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ٢٤ قُلْ إِنْ كَانَ

کریدند کفر را بر ایمان و کس که دوست گردانند ایشان را پس آنها باشند مشرکان بگو اگر باشند

آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَانْعَمَانُكُمْ وَازْوَاجُكُمْ وَغَيْرُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَتَّخِذُونَ

پدران و پسران و برادران و دختران و خویشان و مالهای که اخذ نموده اید و تجارتی که میگیرید

كَذَابًا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبُّ إِلَيْكُمْ مِنْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّىٰ

از کذب و مسکنی که دوست دارید از خدا و رسولش و جهاد کردن در راهش پس بنگرید

يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ٢٥ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ

یاورد خدا امرش را و خدا هدایت نمیکرد قوم فاسق را ایمان را خدا در مواضع بسیار و روز

حُضَيْنَ إِذْ أَجَبْتُمْ كُفْرَكُمْ فَلَمْ تَقْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَفَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ

حق هنگامیکه بشتابید کفر خود را پس نیافتید بر ایشان چیزی و شکست بر شما رسانید زمین به وسعتش

ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ ٢٦ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُودًا لَمْ

پس برگشتید پشت گردانندگان پس فرو فرستاد خدا آرامش را بر رسولش و بر مؤمنان و فرو فرستاد لشکر هائیکه

تَرَوُهَا وَعَذَبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ٢٧

دیدید و عذاب کرد خدا ایشان را که کافر شدند و عذاب است ایشان را

| | | | |
|-----------------------------|-------------------------------|-----------------------------|------------------------------|
| ب رسوا باشد هر چه | هیچ خبر مباد بر سر | تا دهد ایشان گواهی موافق | در موس خود شک تو بود |
| شد از آنکه که عاص او میشد | مؤمن گردد او را بر سرش | بود بر قطع رحم و شغل | هم در ستمین نوع پتان |
| گفت گوشت او بد ما سر بدید | وز محسنی همچان آورد بدید | حجت گشت آسان گشت ٢٤ | همی صبر مت الله چنان |
| که را دانه در حضم از صواب | دازان کشید را همه آب | آمد این آب که صبر حرم | می شاید بر ستم صبر |
| این گروه اعمالشان شد ماه | همشان در آخر دوزخ خاکه | ب خبر مباد در با | حر که بر من آید با دروا |
| وانکه او بریوم آخر مؤمن است | بر صوف و در دوزخ او مؤمن است | داشته باشد با دائم صوة | داده شد هم زمان خود روة |
| صح با ترسیده باشد او شیعی | حرکه ارحق در مقام شرع و دین | این محاربت را شاید ما حصل | حرکه باشد نی هم و دین مثل |
| شاید ایشان سر وجه المهدین | که محاربت میکند آنز دی | می نگرداند آیا از عوج | آب دانی حاجب از وقت حج |
| یا محاربت کردن بیت الحرام | همو آن کایان حق دارد تمام | بر خدا و روز آخر مؤمن است | بر حجابش در ره حق بین است |
| بیشد ایشان برابر برحق | باشد آنکو گوید این مظلوری | طالبان را راه سعید خدای | عدو اصاب است اصل اعدی |
| صانع و عاصی شد در اعدا | گر طی ما اصدم اعدا بار | بر حقیق حاج و حیر حرم | آمد آیت کاین پی باشد ستم |
| او معاهد باشد اعدا راه دین | بوده دائم در حال صریح | هم بر سببه ت از کثودک | بود دور از کاری و مشرک |
| حای اعدا سخت و جان سلیم کرد | همی خود بر خدا تقدیم شد | خان و سر دوراه همش شایع بود | از هران صباب و عیبی پاک بود |
| علم باشد که ساری دانی | خود تو با هر حال و هر دانی | آسکان کاین حق آورده اند | و از دیار خویش هجرت کرده اند |
| هم جهاد اعدا رسای ذوالجلال | در راه او کرده اند ارحل و مال | اعظمت از روی جاه و مرتبت | رد حق هم رنگار اهرجهت |
| مژده دهد دشمن بر رجش | هم بر صواب و هم و حش | امر آن رسوان و حنات و شمع | خاودان باشند و پیوسته مقیم |
| حق بزد او بود اعدا بزرگ | راجه کرد از علمای سرک | اهل ایمان میگردد از ولا | سر پدر و اخوان را اولاد |
| کفر گر دارند زبان دوسر | ر گردید آن خدایا رگر | از شایداره شان و وجه دوست | طالم و اسکرافردین خود دوست |
| دوستی را دانکه در غیر عمل | ومع نکردند از دای اعدا | پنی اعدا منع هجرت و امر دین | قام ایشان نگردید این چنین |
| لیک امر امر دنیا جایر است | خطه با ایشان هر وجهی گشت | کو اگر آید و اینا شای | با که اخوان یا زنان و اقربا |
| مالها کز کسب گردید آن دید | ود نظارت دای برسد از کد | خانه هائیکه پیغید از قول | دوستق دارند از حق و از رسول |
| وز جهاد اعدا سبیل استوار | پس شایا بر بدید انتظار | تا بپردازد حشای امر خود | کان حقونهایت بر هر پیروز |

حق یساق راه نباید جان
وان موافق آنچه در تعداد بود
همچنین اضر حنین از حکما
دو قبيله از هوا زن واز قیاف
سوی ایشان شد سی در کفران
زانکه خود را بیشتر دیدم هم
هر کسی منتول شد بر اند مال
بگریزد از چه راه اینکوسهل
بسد ن ماضد باقی در سز
بار گشتند اهل ایمان که خو
بد شکست اول از صعب و غرور
رفی چیزی از شا کثرت نکرد
بش پس گردید یکجا دان مهم
هست مریودان شکله سرشت
دائما ما هر سی و هرول است
دائمه با او باشد اوج فروش
کفر ارا ای چنین کرد اوطاب
هم ز گاؤ و اشرا و د گوشتند
دان قبیلهها که آوردند پیش
حک ما لردیم و گردیدند حد
چو شد ای مصطفی اندر زمان
بدهساره دوزخ ادوس حایان
خله گند آیه کمی بود است
که بورا دادند از شهر و بلد
داشتند عوه بر کعب و دوع
خله بوسیدند او را دست و پای
بل گان لردند بر تفری است

از حدود احی که بیرون رفتگان حق شیوا از کیر و از صبر

در بیان غزوه حنین

فصد کردد از موضع و از شریف
باسعی بیشتر از ده هزار
دشمارا در صف حوش کم
طرح از امدت جسم و مال
وا دشمن مینهد اولاد و اهل
ماقی گشتند یکن دل در گریز
ما گروه مشرکان اربشت و رو
آن عاید شده را دور ارجور
حرکه افزون در شا و شت نکرد
هم شده از حاکم اعدا مهم
که سبکه هست ملکی را بهشت
وان شان رجعت از رب العالی است
حنها پیشش خطوخند و خوش
گشته در ایشان گروهی مصدا
مش از پشه هار آمد حد
شد مهاجر قشیر احوال شش
ت برسان ارعیت بهره مند
جم لرد اصار را در یک مکان
می سرطاهه ارا ان مأوانان
در دو عالم مست بر جان ماست
ما تو را دادیم جا در ملک خود
ما تو را صبیق زدیم از فروغ
لای بورا جاهای ما یکجا ضای
کآمد کبر در شش دست
دان دوقوه از بد ده کافه حسی

کرد یاری در مظان کثیر
در حروب مصطفی مشاد بود
داد نصرت ر شا ز آفتکها
در مرد آیند ایشان از کین
مؤمنان بودند این در صف
بس جو آمدشان غیبتها دست
منتق گشتد و گفت ای شتر
مهرم لردند اشل را ساد
کرسه ای یاری گریزد اوغرا
هر کسی گردید نوعی دستگیر
کامدها کثرت خود در شکست
ما فراخی حون در آن لردیم شک
س سکه در رسول و مؤمن
همچو روی آده او را صورتست
رو خود صی یلند ایزام
ران هدید آن خود سوله
را کروه اوسردن را یارید
که لبست اسزده با پسران
کار بار دادش او را رسول
ایرماش بست بر ما احصا
ار ملاکت من گشتم رهنبا
هم رمی گشتند ابرون هم جمل
در حواص آنچه فاصفت حلت
ایست لردیم ما از بیم و پاک
ارسان نکرستند از هار کار
بوده در حرس وضع رمالها
عوان که ردت حیمی در قم

ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مَنِ بَعْدَ ذَلِكَ عَلَيَّ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٢٨ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا

پس توبه پذیرد خدا پس از آن هر که میخواهد بخدا آمرزد و مهربانست ای آنکس که

الْمُشْرِكُونَ نجسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عِلْمِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيَكُمْ

مشرکان نجسند پس نباید که در یک مسجد حرام پس از حالشان ایستاد اگر ترسید از عیال پس از وفاتش بشارت کرد

اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ٢٩ قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ

شارع افاضلش اگر خواهد هر سکه خدا دای حکمت است کازار که بیاد آنکه بگردد بعدا و به روزیابی

وَلَا يُحَرِّمُونَ مَحْرَمَ اللَّهِ وَرَسُولَهُ وَلَا يَقْتُلُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا

و حرام نمیکند آنچه را حرام کرد خدا و رسولش و قتل میکنند دین حقا از آنکه داده شد کتاب را آنکه دهم

الْحِزْبَ عَنِ يَدِهِ وَهُمْ صَائِرُونَ ٣٠ وَقَالَتِ الْيَهُودُ عَزَبَ رَبُّنَا اللَّهُ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ

جریما از دست و ایشان باشند و اوان و گفته یهود که هرگز بر خدات و گفته ترابان مسیح

ابن الله ذلك قولهم يا قومهم يضاعفون قول الذين كفروا من قبل فانتهم الله الي يوفقون^{٢١}
 بر خداست اين گفتار است بضمهاشان مانع ميشود گفتار آنرا كه كافرند ازيش كشتن اشارا خدا چگونه كرد انبشود

اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله والمسيح بن مريم وما امروا الا ليعبدوا
 گرفته دايان اشارا و زاهدان اشارا صاحبان از خدا و مسيح بن مريم و فرموده شد مگر آنكه پرستش

الها واحدا لا اله الا هو سبحانه عما يشركون^{٢٢} يريدون ان يطفئوا نور الله يا قومهم
 كماله بگمارا بستاندائي مكارا مزداست او را چه شر كجا آورد ميشواعت كفو نشاند و در حداد صفتشان

و يا اي الله الا ان يتم نوره و لو كره الكافرون^{٢٣} هو الذي ارسل رسوله بالهدى ودين
 و بخارود خدا مگر آنكه تمام كند و روغود را و اگر چه كه كند و لو كه كافران اوست كه فرستاد رسول خدا ه ايت و دين

الحق ليظهره علي الدين كله و لو كره المشركون^{٢٤} يا ايها الذين آمنوا ان كثيرا من
 حق قاتل كردند اقرار دين هباش و اگر چه كه كند و لو كه كافران اوست كه فرستاد رسول خدا ه ايت و دين

الانبياء والرهبان لياكلون اموال الناس بالباطل و يصدون عن سبيل الله و الذين يكتفون
 دايان و زاهدان هر آينه مي خورد مالهاي مردمان باطل و بصدون از راه خدا و آنكه بفرستد

الذهب والفضة ولا ينفقونها في سبيل الله فيسرقهم بذاب آليم^{٢٥} يوم يحصي عليها في نار
 طلا و فبر و احاط بگماراها در راه خدا پس شارتند ايشان را صدمه دردناك روزي كه فروخته شود در آها در آتش

جهنم فتكوي بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم هذا ما كنتم تلافقونكم فذوقوا ما كنتم
 دوزخ بر داف و دشو دايان ايشان و بپوشان و بپوشان اين است آنچه بديدن هتر ايشان و بپوشان بر چشيد آنچه او دشو داف

تكتفون^{٢٦} ان عنة الشهور عند الله اثني عشر شهرا في كتاب الله يوم خلق السموات
 ميسر بگماراها در راه خدا دوا دماست در كتاب خدا روزي كه آفريد آسمانها

والارض منها اربعة حرم ذلك الدين القيم فلا تظلموا فيهن انفسكم و قاتلوا المشركين
 و زمين را از آها چهار حرام ايت دين دوست پس سيم كند در آها روح دماست و كارتار و كند مشركان

كافة كما يقابلونكم كافة واعطوا ان الله مع المتقين^{٢٧} اما النسي زيادة في الكفر
 مكن همچنانكه كارزار ايشان با همي و هدايد كه خدا با همي كارواست حراين است نير دادن مالهاي حرام با همي بستر كند

يُفصل به الذين كفروا يجلونه علما و يحرمونه علما ليواطئوا عنة ما حرم الله فيطوا ما
 اصلا كردم بيو دمان آيا كه كافر شد ملامت يگر دما آسالي و حراين كند دما آسالي هوات نياشيد ايشان چه حرام كردايد خدا پس حلال مكر داند

حرم الله زين لهم سوء اعمالهم والله لا يهدي القوم الكافرين^{٢٨}

آيه حرام را كند خدا و اوست هم ايشان را ندي كردايد و خدا واهنيد گروه اگر دما كارا

آمد اين آيت كه ميرد بيش حق زهر كس خواست و بپديدان حق و ان اين خواهد شد قبول كه زصق دل نداشت بر رسول
 همچنانكه فرقه دان مردمان لار كند از حق ابره روان حق و دان تا كين توبه پذير كه عاد همچنان شك دوزخ بر
 پس ر ايشان حتمال مكني هست آرمه دگار و مهران اي گروه مؤمن داييد پس مشركان باشند دوزخ بر

سورة التوبة

پس نگرند ایچ زبک آنکسان
ور ومنت مشرکان ترسید ناس
نود باشد که غسل خود خدا
چون دری مدد روی نمند
مؤمنان نکشد آمارا که هیچ
هم عیدارد چیزی را حرام

سوی مسجد با حرم نش و جان
که نکشد از خون درویشی دیان
خواهد ارسلازد خوانکرخته را
کس جز اوهم نیست نکشاید
درخشانان بست این در مسج
که خدا کرده حرام آن بر افام

بعد از این سالی که خواهد این سورما
بسته که در راه لب و انظار
حتمی خود غلام است و حکم
باب دیگر بر گشاید سوی او
همه ایمانان روز آخر است
دین سخرای می بدود او عباد

بهر ایشان سرهمی اندر ملا
پس شیا افتد اندر اضطرار
بر مال و حال خفتن از قدیم
کان صلاح اوست هم یکوی او
قل کافر واجب است این طاعت
ز انکسان که داده گشتد از کتاب

در بیان حکم جزیه

ایست ست برهاری و پیود
ن سوان و مستحل و مائی
ار یهودان آنکه عتق کرده است
این سخن بود جز از غشی
در تشاه قولتان باشد حاش
نکشد ایشانرا خدا بر ما کعب
بر گرفت آن دورغی ن سده
همچو خوانند از چهل و عا
وانگه ایشانرا بود امری بر این
پاک باشد ذاش از اسالو و یار
با دعاهاشان که کعب گرام
پور یا باشد پس یا کنت
کارهد از چند کنار از جانب
هم بدین حق که ظاهر سارد او
ای گروهی کامل ایادی داد
نار دارند از ره حق خلق را
هم سارد او - ال پیج پیج
نوم می پی آورد که باز
داع کرده پس شود اوسم دور
پس حشد انک وائل گچها
هست مثل کای فراید رشرف
پسی اندر لوح محفوظه می
هم صحنه ای اهل این کارزار
هم بداند ای گروه مؤمن
بر صحنه حرمت ماه حرام
سال دیگر میکند آتیه حرام

که مدبرا گذشتند او حدود
نل دهند اندک خود را حلی
گفته اند ای که هر این افادت
عاطل هسد در هر امنی
که رقل از این کلام کارل
که حق زرد آن را صسد
راهان واحار را اولاب خود
بر مسج این عزم را خدا
نایرسد ایچ بر سخرای
واچه مکرید ماوی از تار
میکند او حاصلی در هر مقام
یا هر دوری ولی مستطاب
همچو حاش از شمع آفتاب
بر همه ادبایش اندر سحر
باشد از انبار و رهاشان داد
ن شاسی دیو ابرق دلق را
دوره حق دای کوفه ای حج
گچها را بر ورود شطه فار
بر حی و پشت و پهلوسر
که دمیجده کرده اید از رچها
هم بود کاه آورد روح و لب
رود خلق این سوان و رمی
مشرکارا کاه در هر دیار
حق بود با اهل تقوی المص
مره دیگر که هست آن حرم عام
ن موافق دمه را سارد و تام
راه سبب خدا بر کافران

پس ایشان زرد نماید قتل
خریه خود بر ناله و بر صبر
همچو گفتند ایچ صبح
قولتان ایست در افواه خود
منصب کرده صی بر وجود
حق داخل می که داد خون
دوون حق فراموش داده رود
پسی این الله خواندش دله
آن حدانکه خرافا موجودیت
این اراشه هشتان او شش هوش
پسی آن آثار و اسله و صعات
حق خواهد لبک آن اوصح رو
اوست آنکس که فرساده روداد
کرچه ران باشد کاره مشرکان
که خورد اموال برده را ورور
وانکه از اهل کتب و غیر آن
پس شارت ده را ایشان ای حسب
این اشاره است ای اهرم کش
کای بود آن گچها که بر خود
ن سکولی هست هر ملل حین
بر شطر طعنه ای مطاب
دان ده و دو حرمه باشد حرام
همچنانکه میکند ایشان قتل
غیر از این سوده که اواید سیه
این فرایه کافرا را بر صلال
سو اعمال که شش حواسه
کرچه باشد رهبر هر ضلع و حل

خریه با دهند در هر ماه و سال
بر عیای هم نسکین و تقیر
نوبت باشد خدا را بر صرح
بجود گویند بر دلخواه خود
آچه را برشان اولایق بود
حیث با بدایشان بیژمگون
می اندر آچه حکم حق بود
از ره ذلت تلافی آن عوام
واحد است و غیر او موجودیت
نورخرا ن کسد ایشان حوش
که از ان کرده شایا وجه ذات
پای الا ان قتم سوره
با جفت قرآن رسولی بر عباد
نزه ایشان ماورد در دین زان
پاروشوت وین بود و احاف دور
کعب سیم و ورهد اندر پان
بر صحن دردناک و بر لب
گچها آتش شود بر صاحبش
روی هم بهانه بود اندر
فرقا باشد بران اهل و طین
بر حق باشد ده و دو در کتاب
ایست دین قیام از روی کلام
ن شیا از کاه در راه و سال
بر صو و شر ما آید سیه
کهرامی را کسد از سرود حلال
گچه اندر و هشتان آراسته

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَقَرُّوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِتَّقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرَضَيْتُمْ

ای آنکسانکه کرویدید چیست بر شما چون گفته شود شما که بیرون روید در راه خدا سگتم نشوید زمین آزار می شد

بِالْحَيٰوةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ ۚ إِلَّا تَتَقَرُّوْا بَعْدَ بَعْثِكُمْ

برندگان دنیا از آخرت پس نیست با تیش زندگان دنیا در آخرت مگر اندکی اگر بیرون بیرونید عباد میکند

سورة التوبة

کم شد آنجا بی برده ایچره
صاحبش را گفت او محزون من
کرد آیدیش بشکرهای غیب
باز گردآمد اندر را سیم
داد رخت دعوت اسلام را
ذکر فضیلت غار غلاف الانامه
بست مصور حدی محتاج کس
گر غی باشد پستی یا غیر
هم کند اموال و نفس خود جهاد
امر بر رفتن چو شد سوی تیغ
فرقه بودند کاره زان سر
آمد این آیت که کرد این سفر
لیک چون طی مسافت شد دیده
اشیا می آیدم اندر جهاد
داد آن دانه غیب و شهود
خواستند آن وقت از رسول
آمد آیت کزچه داری ایشان
برپسری که این خبر بود
ما که گوید راست در آن اعتبار
بس بدی اولی که امر افتاد
از بسوسری سعید از روداد
بست پستی را اطوار احصاء
کرد چون مرهم بوی آن بکلم
زانکه اند صلیح و ریزد خلاف
زانکه باشند دور و دیار در کین
چند روزی چون این آیه گفت
چون پیریدید گفتش کزچه رو
که علی را با دین و کردگان
گفت حد او من جیر او برتر
مال گردای شریقی بر جای خود
حاصل آنکه میر لرد مردگار
بر خلاف این سابق سیران

که علمی رفته زانجا یا عدل
دانکه حق با ما بود و جان و عقل
تا بود محفوظ در ملوای غیب
مطمن مانند تا در آن مقام
بر رسول اتمام کرد اکرام را
هر این فرمود اندر این مقام
هر حق چون دسد از پیش و پس
یا سواره یا پیاده ناگزیر
دوره حق و ایستاد او علم و داد
فرقه گفت ساهی در سلوک
لیک زان حق پیچید سر
سهل و درید این کار را در طر
بهرایشان صمد و شاق آمد جید
باشد این گمانش اندوخت
کادد ایشان سوگند و عهد
دانکه میبود او درمن ملول
حق مرید حیات بکمال
ترک اولی لشکر در بدر بود
کدام را هم دانستی شمار
رخت ایشان دادی بر ملا
مؤمنان متقی هر جهاد
شر باشد میل درم او را
رضی را گفت ماه در مقام
بست تشویش اندرید و انصاف
حق را پس صلاح آمد حین
بسته رشید از قوف ملک گفت
آمدی هستی سر را در عو
هشت امر شاه از سر و دین
بست در دین و دین ناب
منتظر میانی بر هیای خود
تا خدمتش از هر کاردار
کز بخواهند آن مامن درمکان
در شک است ایشان را قلوب

مصطرب گردید یار نیکو
حق فرستاد آن سبک رختی
شد خود لم تر وها سوی غار
می گرداند آسخت کفران
غالب و دامت حق در کلامها
که دیر امر آووقی که بود
پس درون باید روید اندر تیغ
روست نامد سوی حرب از حرم و کل
کرکه دایم این شیارا هجرات
وان راهدار و همار از کار
فرقه هم او ملایق سیران
هر طبع و ذر و مال دوی
رود اندک که حورید ایشان قسم
از بین گفتی شوش و پاک
زانکه دارد اسطاعت بر حور
مستم داشت سلطان حرد
کز روض فضیلت باشد مسلک
بود اولی که میگردد در یک
چون سوری واقف از احوالشان
تا که روشن بشفت او کردگار
که بود ایشان بسمعت
چون فراهم کرد اسباب مرد
گفت پوشش دانکه حیران این سر
شر حق را گویند انام مکان
لا حرم فرمود او بایب ماب
بر میان بر ست در ده تیغ نیر
گفت باشد در ملایم شهر و شاه
دیگر ارا که ما خود دلائل
تو مشو همگی وطن دشمنان
وقت دردت ما رسد ما مشران
کی تواند کرد هر گر صبر مرد
بست ایمان آنکارا بالین
و اندر آن رسید حیران از قلوب

سخت چون دودند اخراجتو
مطمن تا گفت دل در ساحت
از بی خط رسول الله و یار
بست و یقین امر امحل
بر زوال صم و عو یارها
یار او یکن حش یاری نمود
از تقلید او سبک بر سلوک
با رسول آتشد و سرجل و سل
دوخ اندر قطره صبر گوهر است
بود اند ایشان رخت و اشبار
خواستند آن وقت در مکان
مجدودت رفتن بیروی
کاستفادت کرکه ما را بود هم
غی خود را انعکس اندر هلاک
لیک مایل بست حاشان بر مروج
تا عباد آن دو رویان در بله
و که بها فضیلت اندر جهاد
تا وراوش شدی شهد و شرک
تا چه باشد ملت امثال
صنق و کذب و افعی در اعتقاد
بر خدا و هم روز آت
کی تواند بود ساکن شرم مرد
ست لازم حیر فرخنده فر
بهر خط شهر و اموال و دین
آنکه را را و در ده دریا و آب
بر سوک او شد روان هر سیر
لیک طین دشمن آورده برآه
بود است او وی مکدر خلاف
کرمات یک وره شد کاروان
حق بود آنکه رحال متین
تا بعد او را احاطت بر مرد
بر خدا و بر حکمت و یوم دین

وَلَوْ أَرَادُوا الْفُرُوجَ لَأَعْدُوا لَهُ عُذَّةً وَلَكِنَّ كَرِهَ اللَّهُ انْقِبَاءَهُمْ قَبْضَتُمْ وَ قِيلَ اقْبَضُوا مَعَ

و اگر اراده کرده بودند خروج را از آنجا که میخواستند و لیکن کراهت داشت خدا را که از پشت ایشان بازداشت ایشان را و گفتند و قیل اقْبَضُوا مَعَ
التَّائِبِينَ ۱۷ لَوْ تَخَرَّجُوا فِيكُم مَّلَاحِدُكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا تَصْهَرُوا جَلَّالُكُمْ يَبْعُونَكُمْ الْفِتْنَةَ
بغیبند ایشان را که بیرون آیدند و در شما نمی افزودند و در شما نیستند و خبالتان را که میفرستند و بگفتند و بگفتند و بگفتند

وَفِيكُمْ سَمَاعُونَ لَهُمُ وَاللَّهُ عَزِيزٌ عَلِيمٌ ۱۸ لَقَدْ ابْتِغُوا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَ قَلْبُوا لَكَ
و ایشان را که می شنیدند و ایشان را که می شنیدند و ایشان را که می شنیدند و ایشان را که می شنیدند و ایشان را که می شنیدند

الْأُمُورَ حَتَّىٰ جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ كَارِهُونَ ۝ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَّهْوَىٰ أَلْتُنَازِلَ لِي وَلَا

امرأارا تأخذ حق و ظاهر شد فرمان خدا و ایشان بودند باحوش داران و از ایشان کيست که گوید من دوستی ندارم

تَقْتَبِي إِلَّا فِي الْبَيْتِ سَقَطُوا ۝ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ ۝ إِنْ تُصِيبْكَ حَسَنَةٌ تَسُوءُكُمْ

و چشمه سبزه را آگاهان گذرفته اند و درستی که در آن هر آینه احاطه کند مگر کافران اگر در سزا حوی بمشاید ایشانرا

إِنْ تُصِيبْكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ وَ تَوَلَّوْا وَهُمْ قَرِحُونَ ۝ قُلْ إِنْ

و اگر در سزاتو مصیبتی میگویند حق که در پیش کلام مرا از پیش و برگردد و ایشان باشند شلغمان بگوهر گر بر سر سزا

يُصِيبُنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ۝ قُلْ هَلْ تَرَبُّصُكُمْ

مگر آنچه را شست خدا و ملاوت صاحب احرام را و بر خدا پس باید و کل کند که در کل بگو آقا انتظار میرسد

بِنَا إِلَّا أَحَدَى الْحُسَيْنِ وَ تَحْنُ تَرَبُّصُكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بَأْدُنَا

یا مگر یکی اردو حوسرا که در صورت شهادت و توما انتظار میرسد که رسد شما خدا عبادی از روض ایستای ما

فَتَرَبُّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ ۝ قُلْ أَتَقِفُوا طَرِيقَ أَوْ كَرِهْنَا لَنْ يَتَقَبَّلَ مِنْكُمْ إِنَّكُمْ كُنْتُمْ

س انتظار کنید در سیکه ما شما را انتظار کشد گام بگو اطلاق کند خواه مانع شود که پذیرد من و او باشد و شما در سیکه باشد

قَوْمًا فَاسِقِينَ ۝ وَ مَا مِنْهُمْ أَنْ يُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَاتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَ بِرُسُولِهِ وَلَا

گرومی طرفداران و معرکه در ایشانرا که قول کردند و در ایشان صفای ایشان مگر آنکه ایشان کفر شد خدا و رسولش و غایب

يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ ۝ فَلَا تُجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا

سپار مگر و ایشان کمالان و معده کند مگر و ایشان باحوش داران پس شکست آورد در اماهای ایشان و

أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذِيبَهُمْ بَهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ تَرْحَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ ۝ وَيَخْلِفُونَ

فرزندانشان نخواهد خدا مگر اینکه عذاب کند ایشانرا و بگذرد گامی و بیاورد ملائکه شود و معاشان و آنها باشند لایران و سکنند بیورد

بِاللَّهِ إِنَّهُمْ لَمِنْكُمْ وَ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْرَقُونَ ۝ لَوْ سَجَدُونَ مَلَكًا أَوْ مَآزَاتٍ أَوْ

خدا که ایشان هر آینه را شهادت بدهد آنها را و لیکن ایشان گرومی اس که برسد اگر می باشد بانی یا غلامانی یا

مُدْخَلًا لَوْ لَوْا إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ ۝ وَ مِنْهُمْ مَّنْ يَّبْلُغُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا

سواران در حریفه را به قبول کردند و بپای و ایشان شهادت بدهد ایشان کيست که بر سر در صفتها پس اگر دادند مدد از آنها

رَضُوا وَ إِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْتَخْطُونَ ۝ وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ

خشنود کنند و اگر داده شد از آنها که ایشان خشم بکند و اگر آنکه ایشان را می شوم و بدید از ایشان خدا و رسولش و

قَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ رَسُولَهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ ۝ إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ

گفتندی س استماع را خدا و رسد که معاش را خدا از فضلش و رسول او بعد که ما بوی خدا را غایت دادیم حلال به صدقات

لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْفَارِسِينَ وَ فِي

از برای درویشان و درماد کل و کلرکان بر جمع صدقات و آنکه بپست آوردند و معاشان و در آرد کردن کرد و او فرخنده ان مظان و در

سَبِّحْ لِلَّهِ وَأَبْنِ السَّبِيلِ قُرْبَصَةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ١١

راه خدا و راه کنیز صاحب قریب کردار خدا و دادا ای دوست کردار است

و در اوله مسودد از رضا حق سحر است داشت لیکن مشتر با زبان پس داشت از ترس از خوا در مبالغه آمدنی گزین درون فقه محضه بین سرمدان حق بود آگ جان طالبین صرحت و تأیید شای تا رسد هم کسی گرفت ابرایش که مرا یا دلاشتی این باشد مراد دایمکه ایشان در دست اعداء بر تو نمی رسد و آگاه می گوی - این - عداوتی وحش ای عده من گوی و بر ما کی رسد آنگاه ساء ما - او در دل حال کر که بکشد آن صبح و صرحت یا که امر دست مملکت حرب بر شما داریم هم ما اصرار حبیب بن قس با فقر رمن آمد آن کینست امان حصول منع ایشان نکرد امر حصول پیشانی دل بر عدا از غلبی پس عدا در شکست راطق شهر از این بود که حق نخواهد شد امر آجالی که در لغت است از شما و آنگاه باشد آنکس یا سوارانی که امر وی حرم حبیب حرم او او ارباب صانع پس دلبخواه خود از آن صفتها و رشوه ایشان رصا گاه قبول در غیبت و آنکه مرسانه است حاصل اینکه کر رضا باشد شد بعد از آن در صحت فعل رسول هم بود دیگر دهر علمایی هم ذکر اندر تأیید قلوب هم ذکر تا کردی در رشکی غلامین دیگر نمی واد دار هم ذکر در راه حق بی عدا حاصل آنکه این جهات از جهات

تا بیرون آید ایشان بر غرا زاصلت این جماعت بر سفر گفته شد شاید امر خاها ل شهلای حربی شد درون برس میدانندگان او رومیان فقه محضه آنچه شای این امر حق کرده اربابین پید اند نه با راه نام در سرا غشکی امر رک امر رصا دل نگر و در دل سپاه اند از عداوت و در طه در حکما - کرم - اعدا خود ویش خبر او آنچه شد و شت در سه مؤمن را هت بر وی اتکال شت و در کرب و روه و در حقت بر شما پیوسته آمد قتل و ضرب او هلاک و سوء حال و اشغال گفت رصحت ده که نام در وطن یست امانی چینی خرا قبول با از ایشان حقا گردد قبول سر زروی اصرار و کمالی مال و هم اولاد ارباب حاق سازد ایشان عدا امر جهان کار از دنیا روم نکشد رخت لیکن رسد از شما امر چای روی از برس شما آجا کند چون کسی تقسم صفقات ارسالی کر عطا یابد یا پیشانی رصا بر هراچه حق دشمنان هر رسول پیش از این بدهد که اینک دامت بر عطا کرده و ایشان را صفت مصرف صفقات را گفت انقول جامع صفقات یعنی داهل دین با پیشی کردند مایل ل کروب و از حد از قید و بند بدکی کز امای دبی دارد اضطراب صرف آن قریب است امر اعدا خاص نباشد او هر زحوة

مسوددی میا رک و سار آمدنی کر که ایشان ر جهاد دوسری خود شید این چنین وضع می کردند ما بی شما در شما دارد حاسوسان مکر هم کردند هرت مار ها و انکی کاره شد اراکونو و میکن سر مرا امر حق چون باشد ممکن اهرام سر سر جهنم کافرا را دهم از حد گردد سر ایهو ک چون زحلهای خود گردد بار یسی امر لوح کاجا - اوصوح چشم مدارد هیچ آینا شما چشم هم داریم ما لرحق عدا پس شما شاید رصا مسطر گویند اراطوع و لره امان چون لیکن عدا در مال و مال خود چون شما حدید قومی ماستی حرکت ایشان ر حد کار شده لیکن عدا هم از مال وحش را که بود کثرت اولاد و مال میرود حاشا بسختی از حد می شود ایشان حق سوگند میی ملطانی یابد کر در حاره ها یسی از حاشا بانی در حقا کاین دودور از طریق عدا و دود و کر لی ارباب عطا داده شود صل حق گویند سر باشد تا ما بسوی حق بعثت و پیش هر ایشان هر امر اقصاست غیر از این بود که باشد صفتها وان بود موقوف بر رأی امام عدا که بر حوث الی رد ما آن بدگان مؤمنند قریب ایشان زیت اللال هم هم ذکر آن ر هکدر وان السل این عریضه نبشت از کردار

کان بکار آید سفر در حواز زان حوی حاصل بود الا فساد صاف و ترسده دل با فاعین از سنی جینی فساد و فقه را که ایشان میرد از ره سر امر مکیاب و اندل در کارها وار ظهور صرحت و آثار تو شود صانع مال و مال من گر کسی تکلیف اتم در حطر شود عیبت است و مرا گیرم و صرحت و شت و انکت و انکت شدنای باشد ارباب عدا و از داده مارا انصاف امر فوج او دو یکی حر یکی کاید عا بر شما آید دشمن و انقلاب آنچه کان بیکت اندر هر سر هست مقول از شما امان دون لشکرت را در تبه ره مدد رعه بیرون ارحم و حکم دین هم روم از سر پیشی شدند حر زروی کره اندک یا که ش غیر اسدراج و حرمان و مال از ملایق ر حیوة بر عین کر شما باشد در اسلام و دین در حال و قلمه و مغاره ها با گندی ناشت از شما بر یکی کم داد و بر دیگر زیاد آرمان گیرم حشم از یابد دودمان دهد زصل خود عطا راع و اسد و این چنین هر که راضی شد شت عداست هر مصکین و قیرو و بنا هر چه باشد امر او دهد نام داد حاصرا رصه فسی که بحث شدی بر سید کرد میاید ادا از بش و کم که رمال سود دودور آن جالب گوست داا ر حقوق و راستکار

وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْثِقُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُنْتُمْ قُلْ أَنتُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ يَوْمُنَ بِاللَّهِ وَيَوْمُنَ الْمُؤْمِنِينَ ١٢

و از ایشان کسانند که می پندارند و میگویند که تو هستی خیرتر از ما در روز خدا و روز مؤمنان

الجزء العاشر

وَرَحْمَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُوقُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝ يَحْفَظُونَ بِاللهِ

و رحمتی است از برای آنان که گریه و زاری می‌کنند و آنان که مرخصند رسول خدا را از برای ایشانست عذاب و دردناک سوگند می‌بخورم و بجهنم را

لَكُمْ لِيَرْضَوْكُمْ وَاللَّهُ وَدَّوْلَهُ أَحَقُّ أَنْ يَرْضَوْهُ إِنَّ كَانُوا مُؤْمِنِينَ ۚ أَلَمْ يَلْمُوا أَنَّهُ مَنْ

در این میان، به نظر می‌رسد که در صورتی که دولت بتواند با استفاده از ابزارهای مالی و اقتصادی، به کاهش تورم و افزایش تولید ناخالص داخلی، اقدام کند، به بهبود شرایط اقتصادی و کاهش بدهی‌ها، کمک خواهد کرد.

يُحَادِدُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ الثَّغْرُ الْعَظِيمُ ^{١٥} يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنَّ

بجالت مکتبہ خاندان سولش پس سرسنگ اور ای او ت آتش دوزخ و جاویدر آن ایست رسوائی بر دك مینر سید منافقان کفر و

نَزَّلَ عَلَيْهِمْ سُورَةَ فَفِي قُلُوبِهِمْ قُلْ اسْتَهْزَؤُا إِنَّ اللَّهَ مُخْرِجُ مَا تَحَدُّوْنَ ۝ وَلَكِنَّ

بر ستاده شود. ایشان سوره که آ که در دادا اشار انا بعد دل های ایشانست بگو اسه از آن بعد دست که خدا ظاهر گفته است آنچه امر شد و هر آنه

سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَعُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِإِلَهِهِ وَرَسُولِهِ كُفْتُمْ تَسْتَهْزِؤْنَ ۚ لَا

اگر بررسی از ایشان هر آیه گوید، این بستان بودیم که صحت مبدا هم واری میگردید و آیا چه او آسایش و رسولش بودید که اسامی اندک دید

تَتَذَرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنَّ نَعْفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِنْكُمْ يُغَدِّبُ طَائِفَةٌ بَانَتْهُمْ كَانُوا

محقق که کار شد، پس از اینها من اگر عموکم از راه ارشیا عذاب خواهم کرد باز مرا پس آید، نشان باشد

٢٨ الْمُتَافِقُونَ وَالْمُتَافِقَاتُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ

گفتگاران مردان با حق و مردان با حق حق ایشانند از حق امر بیکد مناسبت و حق بیکد از شایسته

وَيَقْسُوفُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ١٩ وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ

دست‌شاهان افغان، امیر شکر دشتیار، امیر فراموشک دشتیان، بدستگمان‌نشین استادخانستان و عیدیه دختیار دل‌افشان

الْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارِ نَارُ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ وَلَعْنَةُ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ٧٠

وَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ دَارُكُمْ إِذْ تُلَاقُوا يَوْمَ الْقِيَامِ فَالَّذِينَ بَدَلُوا بُرْهَانًا بِلَآئِهِمْ كَذِبًا أُولَٰئِكَ يُنَادُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنُضَلُّوا أَوْ يَكُونُوا مُرْجَوِينَ

كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَ أَكْثَرَ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا فَاسْتَمْتَعُوا بِخُلُقَانِهِمْ

مانند آتاکه از پیش شما بوده سحر ارشیا قوت و شرف باها و زردان در کامراند و حصار

فَاسْتَمْتَعْتُمْ بَخْلَافِكُمْ كَمَا اسَمَّيْتُمُ الَّذِينَ مِنْ قُلُوبِكُمْ بَخْلَافِهِمْ وَخُضِعْتُمْ كَمَا لَدَىٰ خَاضِعِهِ أُولَٰئِكَ

کامجدی بختار محبتیک که ارجح بر آتاک بدویش از شای بدویش دی آتیک دید محبتیک دی آتیک دید آتیک ..

حِطَّتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ۝ أَلَمْ يَأْتِهِمُ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ

چون شد کردارشان در دعا و آخرت و آنگه و ما شانه زما کاران آماند است از این غم آما که بود

فِيهِمْ قَوْمٌ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودَ وَقَوْمَ إِبْرَاهِيمَ وَأَصْحَابَ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَتَتْهُنَّ رُسُلُهُنَّ

ش از ایشان نوم روح وعاد ونمود وقوم اراهم واصحاب مدین وآن زیر و بر شده آمدن از ارسولان

بِالْآيَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ٣٢ وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ

معجزات پس خود جدا گهستم کندهایشان را ولیکن بودند که نمود هایشان ستم میکرد مردان گروه و زنان گروه

سورة التوبة

بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ

برخی از ایشان در استان برخی امر میکند نگارهای شایسته و همی میکندار ناشایست و برپایه دارد به آراء و مذهب

الزُّكوةَ وَيُعِلمُونَ أَنَّهُ وَرَسُولُهُ أَوْلَىٰكَ سَيَرَحُهُمْ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَكِيمٌ ٧٣ وَعَدَّ اللَّهُ

زکوٰۃ و فرمان میرید خدا و رسولش را آنکروه و در دامن رحمت خدا بنشیند و خداوند سبب دعا اعال حکیم است و عطا داد خدا

الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَا كُنْ طَائِفَةً فِي جَنَّاتِ

سردان کرونه وزن کرونه را پشتهای کمربود الزیرشان مهرها حاودایان در آن مسکهای بالیه در پشتهای

عَدَنٍ وَرِضْوَانٍ مِنْ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ^{v1}

افه تدائی وحشودی ار خدا نذر کمر است آت آن امامی بزرگ

میکنند داور بروی ارم
شود سی که گاه در جگر
روشا عشق ضح است و ذریع
میکنند اظهار ایثار را ملا
بلکه سفر اوسطی اندر حیات
دردگون ابروین عباد دردناک
هم رسولی مؤسرا را بعضا
کرد هر کسی را خدا و پارسول
دست حرر سوائی و غری عظیم
هر سمن شمشاد احوای خوش
سر حیر دارد سکایت ز آسپهن
این آتش «عرج» ما محزون
دو سرا و «کشتان» منزل کند
روگو این دوتان گشای ها
تا چه بگفتد ایشان ارعاز
هشتان سحریت اندر گشگو
تا که مایه از شا زآزار سنبه
وین گشای مایه در حرم و شقایق
امر را میسکر نماید از شقایق
ور اطاعت را رسول حق یله
هم وراش کردش حق دورا
ودعه هشتان دوزخ آمد لیسن
دائم ایشار است دار و قضت
کز شا دودعه ساقی در سابق
آچه بد و در حقیقت شیرش
در حضور و اعتدال نایه
هم سنبهرا را آب آورد
که بدد از این حیات بشر
پیش یته کرد ایشان را هلاک
می گویند بیهوشان سر سر
لک کرده آنکشان بر خود ستم
دوست بیتی بس و دوا نمند

کوت گوش از شود می
گو که باشد آدن سیران یکجو
نی سبباینکه دوراست او روع
رحمت او آسکارا کز شا
برده پوشی گرگد رحمت است
ایشان ار خدا باشد ملاک
مر حق باشد صیوشدی خدا
مر حلا آبا خداند این عقول
این ورود و این خلود امرحجیم
کهرسد باشد او دورای خویش
آمد آیت کهی ملحق سیران
گو که استیلا کند اوحسرون
آن شهارا خوارو متاصل کند
گفت ما عمار ما سر مصلی
آمد این آیت که بررسی وبار
گو که آیا مر حدا و قول او
حد اعلی کرده این اسرار کثر
زاسکه آنان توه کرده ازطاق
بهمد اعی مشاه در حق
باز میارده مردرها ذ راه
کرده اند ایشان فراموش ار خدا
کای دورویان مشرکند اندر دور
دورشل کرده خدای از رحمت
همو ایشانید ای اهل طاق
هره برده اوحس این جهان
غوس کردید از عقول دایه
وای زبن گردید بر اخلاق بد
آمد آبا سبب طوبیانش خبر
قوم ایراهیم مستأخر در متاک
قوم لوط آنها که در شب دبیر
پس نباشد حق سنگر مر امم
گر که مردی اهل اعلان وزجده

مکتبہ از گشای فی اصول
 معصوم از ہر چی آن قسم
 مسی ملشد بر چسکی در بیان
 ہمہ صدیق قول مؤمن
 متنبہ یا روی اقوال شاست
 از رہ اقوال و اصل زہد
 یا شارا و امی اوسری گسہ
 حق زحق انحرافات شد احق
 خاودان ماند در او بی اشباہ
 کردی استرا مان خود چلی
 بہ کہ آرد آیت او در صحرایہ
 بعد از مدخل و گمرہ
 خواہد این کرد بلای ملک
 سز کہ کرد کارہا مشکور
 کاین بود الا نعل رہبار
 غوس مکریم و لب ادسرسن
 صدر خدایان کما دارد فروغ
 پس دیگر را عذاب آمد زما
 پس از حنی دورتر بسج
 تا شامی قوم انرق دلق را
 ور اعات بر صیغان و ذعلا
 پڑان نگاشت رب ما خلق
 در حقوت لرو دوزخشان بست
 ارماتی و احمد چون ولہب
 از شاہ در قرۃ و مال و ولہ
 ہرہ ور گشتہ کان بشیان
 در خلوط ویش ووش اینہان
 درود دنیا ہم جسران حالتان
 کہ بفرق صبیہ مرہد آچہ بود
 کہ یوم الفلحہ مستقبل شد
 از ما ذی الفلحہ و مجرات و نیات
 کردہ وصف مؤمنین و مؤمنات

الجزء العاشر

هم بر یکی جانید از نیاز
از خدا فرمان برد و اورسول
و عهد داد او مید و را مهرها
حت عدست در وطن بهشت
اگر اندای حله شوشدی حق

هم مصکر خلقا دارد باز
آنگر همت اهل ایمان و قبول
حی جاری زدرش مهرها
دائم و بقای هر یکو مرشت
کال زحمت است افزون رطیق

هم چا دارد ارکلی صلوة
رحمت ایشانرا رسد زود افتخا
تا در آن ماضی ایشان حادنان
حوی سیم اندر آن حای مدام
باشد این رسول و این ورومیم

هم عدست از روی دائمی ذکوة
کو میر است و حکم از اقتضا
مسکن پاکیزه پس در آن حان
علم توحید است آن زود گرام
مؤمرا در چنین عودی عظیم

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفْرَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَهُمْ جَهَنَّمُ وَ بُنَى الْعَصِيرُ ٧٥

ای | بنسیر | جهادکن | با | اعراس | و مسافران | وسعت گیر ایشان | و پایگاه ایشان دور است | و هدای مازگشتی است |

يَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ بِمَا قَالُوا يُجَاهِلُونَ

سوگند بخورید بعد از آنکه گفتند و حقیقت گفت کلمه آخر را و ظاهر شد بعد از اسلامش و خواهش کردید با بهر صلوات

وَمَا تَقْصُوا إِلَّا أَنْ أُغْنِيَهُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَنْتُوبُوا يَكْ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ يَتَوَلَّوْا

مگر آه، مبارکدایا رخسار خند و سوز او از غمش بی‌اگر بوه‌گند باشد چتر می‌بشارا و اگر روگرداند

عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَالُهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ۝

اهداد که با شرایط اجتماعی فردیک در دنیا و آخرت و مانند ایشان از زمین و آسمان و دوزخ و بهاری گشته و

مِنْهُمْ مَّنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِنْ آتَيْنَاهُ مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ ۚ فَلَمَّا آتَاهُمْ

هزار و بیست و هفتم از مجموعه آثار آغا محمد خان در این کتابخانه

۷۸ مَنْ قَضَاهُ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُرْضُونَ ۚ فَأَعْبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ بَلَّغُوهُ

مجلس خبرگان رهبری / وایران بود و در این کسبه گان پس از آنی آوردن اشارات و دلهان و روزیکه سانه آرا

يَا آخِلْفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ٧٩ أَلَمْ يَسْمِعُوا أَنْ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَ

سبب آنچه خلاف کرده اند، آنچه عدم کردنی را سبب آنچه بود که کردند و آنچه اند که خدا مدد و یاریش را و

تَجْوِبُهُمْ وَآلَ اللَّهِ عَلامُ الْغُيُوبِ ۝ الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ

رأبشارا عرسبكه خدا دانای بهاساآ آفاسكه عیبكس امروزهسگارالار كرونگل در صدها

وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ^{٨١}

و کاہر آگے ہی آند
مگر طائفہ را پس اسہز امیکند او ایشان استہر اردشدہا ایشان و از برای آہستہ ہادی دردناک

ای پسر حاکم کا کاروان
هم ایشان باش سعد و دورتش
که ننگش در حریف اگوار
زبان او کرده چو شد منتظر
س قسم خود دکانی نه غایت
از سر امتحان کافر شد
با که کرد پخته این ای
هم مدینا باشد رایین لاف
که و رکشد با چرخ
که او کردستی احسان انجمن
هر ایشان از خدا امر حاکم
ای پسر حاکم کا کاروان
هم ایشان باش سعد و دورتش
که ننگش در حریف اگوار
زبان او کرده چو شد منتظر
س قسم خود دکانی نه غایت
از سر امتحان کافر شد
با که کرد پخته این ای
هم مدینا باشد رایین لاف
که و رکشد با چرخ
که او کردستی احسان انجمن
هر ایشان از خدا امر حاکم



حکایت ثعلبه



دانه که مسر بود و پس ذواتنظر شاه ارغوانی که هشم بنوا هست حالتی مصطفی زاهد یاز باک چمد روز و شب در امتیاز شد دگرگون خلق و خوی ثعلبه بازگشت او رد سلطان جاد کرده عهد ایسان که گریه غنا از محکومکاران مکر ما شیم هم بودشان رسم از اعراس آمدند که کند ایشان ملاقات خدا در خلاف وعده و قول دروغ کاین ذکوة مال حریه است و ستم رد او احار مری با و ما یک مانق با رفیق خود بر سر مر جلیت یابد او عصرت طاقه زانکه خواهد مستحق گردید تعجس پس کند او بد دل سحرش هم بپردازن بر صدای دردناک

تا توانگر سازش پروردگار باز آمد گفت چهر من غا دوت سال کو باید در عمار پیشش فرصت که آید در عمار چونکه او آمد بسوی ثعلبه پس مکمل کرد و هیچ آخر داد باشد از ایشان کسی کو با خدا صده پندهم از مال و ارحتم روی گرداند و او من سر شد تا روز حشر و هنگام جزا هم او آنکه بوده اند شروع راجه میگردد پنهان هم صاعی او خرما برد مصطفی کرد اشارت بر طریق لبرو و بر با دهد او را هر وقتی ذکوة آمد آب که کند از حرمة رج حرکه مقدار و سم و دانه مشاطه این حالت بر خلایق

خواست از رفیق آخر زمای قتر را آخر حیر است و خلاص از دعای احد روشن صیر گوشه پس صاحب مال و ربه بر قایل ساخت سر بر او روان از صلیان حریه او گرد جزا نو اما کرد از ذکوة واهی ما کسیم آفران ز کوش را رون از رکوش حل آورد پیش در قوس آن حلوفش اندر سابق واهی و عدله بود از گراف آگهی از سر قلب این فرق داد آنچه هست پنهان در قلوب و او کرد همی و الموصول خوش را او یاد مردمان که حادد کس بر این مع احتیاج و انحصار که خاند از روا بیفهم صبی سحریت حرا

ثعلبه نمی که بود از اهل عدان گفت پیش که این خود صلاح حاصل آنکه شد توانگر آن غیر مردمان گفتند از حالت هم پس بی اند ذکوة اندر عیان گفت این حریه است کو خواهد زما آمد این آیت حق ثعلبه دهم از فضلش خدا مال فرون پس چونستان داند مال از صل خوش پس دی آورده ایشانرا خلق دانه با حق کرده اند ایشان خلاف آگهی آیا ندارد آنکه حق یا ضامد اوست علام العیوب تا که حریه صدتها سالد رسول کاین بران آورد کارد در میان و ده میباید او خود لا اطلاع دامل ابل در ادا صدتها پس کند سحره ایشان را خدا

اَسْتَغْفِرَ لَهُمْ اَوْ لَا تَسْتَغْفِرَ لَهُمْ اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ كَفَرُوْا

خواهی آمرزش خواهی یا بشمار او خواهی آمرزش خواهد از برای ایشان اگر آمرزش خواهی برای ایشان هفتاد بار پس هرگز ناسرود خدا ایشانرا آن بایست که ایشان

بِاَنَّهُ وَرَسُولُهُ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِيْنَ ۝۲۷ قَرَحَ الْمُخْلَفُوْنَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَ

کافر شدند و رسولش و خدا را نباید گروه فاسق را شدند و مکرگشتگان پشمنشان از بد مرسله خدا و

كُرْهُوْا اَنْ يُّجَاهِدُوْا بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ فِيْ سَبِيْلِ اللَّهِ وَقَالُوْا لَا تَقْرَبُوا فِي الْغَرْزِ قُلْ نَارُ

ماوش داشتند که مجاهدند بپاهایشان و جاهانشان در راه خدا و کفند مریود در کرما کو آتش

جَهَنَّمَ اَشَدُّ حَرًّا لِّوَكَاوُنَا يُقَهِّوْنَ ۝۲۸ فَلْيَضْحَكُوْا قَلِيْلًا وَلْيَكُوْا كَبِيْرًا جَزَاءُ مَا كَانُوْا يَكْسِبُوْنَ

دودخ سخت تر از دگر می که آتشند که باید پس باید که چندند امك و باید که بگریه بسیاری بدانی باجه بود که کسب میکردند

۝۲۹ قَالَ رَجَعَ اللَّهُ اِلَى طَائِفَةٍ مِنْهُمْ فَاَسْتَاذَنُوْكَ لِلْخُرُوْجِ فَقُلْ لَنْ تَخْرُجُوْا مَعِيَ اَبَدًا وَلَنْ

پس اگر باز گرداید از احدای یاره از ایشان پس دستور طایفه از تو را بیرون رفتن پس کوهر کرد بیرون خواهد آمد من هیچگاه و هرگز

تُقَاتِلُوْا مَعِيَ عَدُوًّا اِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُسُوْدِ اَوَّلَ مَرَّةٍ فَاَقْسَدُوا مَعَ الظَّالِمِيْنَ ۝۳۰ وَلَا تَصَلِّ عَلَيَّ

کاردار خواهد کرد من دشمنی را بر سر تن که دشمنی دشمن اول را پس شنید با یار ما کسان و بیامکدار ر

اَحَدٍ مِنْهُمْ مَّا تَ اَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَيَّ قَبْرِهٖ اِنَّهُمْ كَفَرُوْا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُوْنَ ۝۳۱

یکی از ایشان که مرده هرگز و نبیست بر فراز کورش بر سر تن که آنها کافر شدند خدا و رسولش و مردند و ایشان بودند فاسقان

وَلَا تُصَبِّحْ أَموَالَهُمْ وَأَوْلَادَهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَن يُصَدِّقَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ

وَشَكَتْ نَاوَرْدَ اِمَاطَاي ايشان و مغرورشان ايشان حواين يستموا بعد خدا كه خدا بگفتن در دنا و ملاك شود شهان ايشان

كَافِرُونَ ۴۰ وَ إِذَا أَنْزَلْتَ سُورَةً أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ جَاهَدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُوا الطُّولِ

باشد كافران و چون مرستند خود سوره كه ايشان آورد خدا و سها كه خدا رسولي دستور حوا بعد از تو صاحبان بروت

مِنْهُمْ وَ قَالُوا قَدْ زُنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ ۴۱ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْغَوَّابِ وَ طَبَعَ عَلَي قُلُوبِهِمْ

ارشان و كويدا كه دارا كه ايشان را شكان راضي شد بآنكه باشد با از سها گان و مرده شد ر دهاشان

فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ۴۲ لَكِنِ الرُّسُلُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا دَأْوَالَهُمْ وَ أَنفُسَهُمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ

پس ايشان عرصه ليكن رسول و آنكه گروه با او جاد كردند بپاهانان و ايشان و آنكه مرده ايشان را است

التَّيْبَرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۴۳ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ

حيرات و آنكه مرده ايشان را بستانكاران مهيا كردند سداي ايشان شهاني كه مرود او درشان بها حاو ابايان

فِيهَا ذَلِكَ الْقَوْرُ الْعَظِيمُ ۴۴

دو آن آست كاساي درك

هست يكسان هر دويي در اثر
بست استعار اشارا سزا
آهم امر عطفه مراد اوست
ادعياي بده دل آن روش ناست
اين امر صحت و او را هست
گرچه خود باشد مثلان رهساي
با رسول حق نكره و اعراف
امر اين گرما بايد شد برون
هم برون گريد چون بپران يكي
عاطل امر وي شادي كي بود
او شكر شيرين شدي غافل دسم
دام دنا رد ره آزاديست
وانكه ديوانه است حمد بسبب
در چنندي پس در اين ويران زباط
آچه كردند از بديك اكتساب
تا برون آيد در عروه دگر
دار اول كه قتال در رسيد
و عروسان سخطه كردند اختيار
حيث باشد ر چنازه او غلظ
بر يكي ز ايشان حقيقت يا مجاز
هم برون از امر يفسر شدند
مال و اولاد كه نازد از هب
نار ايشان مر صداي يشمار
وانگهي كافر يي ذوالنار
در خلال كفو خوارى بر شر
با رسولي رو كند اخر جهاد

هست امر اينضا عطاي حمر
پس بيارند مطلق را خدا
ترك خطلهاي د فغان اوست
و نه آن هم لي سداد كر كه است
خود مطلق كمت غير ان حوى بسب
ماستان را راه سپاه خدای
در سراي خود شدند از خلاف
حاج اين عروه گمشت انفسون
بايد ايشان پس بچند اشكي
شادي او را غم امر بي بود
صبح شادي تا رسد كي شاه غم
غير بشاري بود آن شاديت
ماستان گريد بر خود زور ووش
زانكه باشد حتمه را باحت نشاط
حق حمد باشد در يوم الحساب
پس بخواهد او در خوش دسر
برستن حون شيا راضي شديدي
زانكه باشد كل مردان كلردار
مرد كز رزم او سكرده سرفراز
آمد آيت كه ممكن هرگز غلظ
زانكه ايشان رخدا كافر شدند
تا جملاد شما را ايد عيب
غير از اين خود كه سواد كر دگر
روحانان يي رود برون دن
سرك ايشان هم چو سرك كلب و شر
ر خدا آرست ايشان از و داد

يا بخواه آمردش از هر شان
بپرايش جيت سوي در شهر
بست او شكان رهي مرصرت
و رخواهد دوست دشمن خوشود
مهر خواهي است ركب و السلام
كافرد و سراج از راه قول
ر قصد خود و غرور ر گيل
تا كند از مال و تي ماو جهاد
كر كه مدود دانا ر مقر
بروح اين سگاي اورد عيب
عش آن بديده وقت ماتم است
آن شكر مدار و آن ره رفتين
هر كه رهشيد ردل عفت
دروى آخند كه خود ديوانه است
محنت دلبام رود عيت دمي
سوي غم نين دور و بان دسلوك
ما من امر حك دشمن با ايد
هم دگر كايي سبرد بر اعدا گيل
با بايد غير سربد امر صاف
خواست كمداد غلظ او سي
درس او سون دنا مقبول يست
بر غلظ اهل حق الايشه
حلكي با قدر و قوت دو جهاد
سر بس باشد در دج و وبال
حلق بعمومي وسعتي كنده ام
مر بايان قبايان مايي شود

خواه آمردش راين با مردان
خواهي آمردش اگر صفاد را
حاصل آنكه ناك دارد ان صفت
كر بخواهد كره شي نكو شود
دم شايد رد در اين صفت بام
دانكه ايشان رخدا بر رسول
شد كريدند و ايس ما دگان
د سكره ايشان دسو اعتقاد
دار دوزخ كو شده است و اخر
زانكه دباي عيش و شدمه يست
شاديت بل كر كويي غم است
كريد كن با ره را شكر صبي
عيش دبا حله ره قابل است
حاي عشرت لدران و براه است
كريد كن كايي پس از شادي عي
پس اگر بار آردت حق از توك
پس نكو برون باياد از غلظ
ماز بشييد با پس ما دگان
عرصه ميدان شد از امر صاف
رفت چون از دار دبا سي ان
بر دنا هم بر سر گوش مايست
مرحه اند امر تفاق و طمعد
مالان افزون و غرضه ايل
تا كه در دبا جمع و سخط مال
چون بپايد در الم تا زنده ام
چون اريشان سورة غزل شود

وَيَقَافًا وَاجْتَدُوا لَا يَتَّقُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ " وَ مِنْ

وفاق و جزا و جتدوا که میگردند حدای آنچه را که فرستاد خدا بر رسولش و خدای دانای دوست کز است و از
الاعراب من يتقوا ما يتيقن ممرها و يتربص بكم الدوائر عليهم دائرة السوء والله
باید بستاند که مگر بد آنچه را که بر سر یکدیگر ایستاده و چشم بسازد بشما که در دهای روزگار بر ایشانست گردش بد و خدا

سمیع علیم
شوالی دالمت

| | | |
|---|---|---|
| آمدنی هم زهر آرد گمان
سار بشند قومی بفرغ
عمر آنان شاید از مسعود بود
گفته بن عباس بصری را صحیح
در حال برقل و عارت در حورید
بست بر بچارگی و طهران
ز آنکه ضوت شرط باشد رفعت
بر نکوکاران باشد راجع
هم حرج خود بر ایشان یافت
گفتی آهرا بایم راه
رحم خدا و غم بر فاشد
و شوشه و مرکب بر ایشان بر سر کسی
بست جز آنکه علامت یافت
را ضعیف از آنکه شد آنکس
حد از آن احوال مستقل بر
ای عده که گویند اعتدال
زاجه دارد اوطاق امروزی
پس شما خواهند گفتن حله دار
رود بر سوگند آید او بار
پس شما فاینان کسده امراض است
موجود از هر آن سوگند ها
حق باشد که رضا از همه پس
است دل و اطمینان و دانش بجز
پس سر او زد و الق بر عا
حق بر ایشانست دانا و حکیم
بد صلاح هر که علم آموختن
دیگران مامد در حال و تب
نمین و قلوب بیکد آراست
سر که یاد دور گشتی اطلاع | چسی از اعراب گد استقام
که پیش ما حد اکتی دوغ
وین کسان را حد شروع بود
بود حد امر خاصه فقیح
هم بصرت در سرای دیگر
هم عری حکم رفتن از مکان
خاصه شرط و حور امروزی
سوی ایشان هیچ راهی بر عتاب
تا بر همراهان ما ماله
و آنکه هیچ اموال می یافتند
داخل دین دارم هر متنی
آکسار را در حور آمد در حساب
با حوائط خاصه امر مکان
بعد از سلطان فخر
کر شما هرگز ندارم استوار
رود بند کار با آن حدای
سوی آن دانی بر پیدا و راز
مر شما را جوار سفر گردید باز
چون بید و خشن و شور است
با شما گردید از ایشان رضا
ست سودی گر ما گردید کسی
همش با کشته با اهل هر
تا باشد آگه از احاطه ها
کز چه در گرفت و دلال قسم
شع دانا ای طاق امروزی
مقتضی وین بود انبر بولع
چون عمار روی ابد تو
پایه اسلام و دین گردد حراب
شوند حق هر چه گویند از زبان | تا که رخت داده کرده آن حد
حد ها گفتند کان بد ماقول
با حد آنها قسم کرده اند
رود ایشان رسد از گردگار
بعد از آن تیرین احوال صحیح
هم بر آن که باید هیچ راه
در وقت بست ایشان را گد
چون حق آمدند است و میران
تا تالی آن جاعت را حور
از ایشان بکشند آن عا
تا کسند ایشان مافوق رستر
حاصل آنکه از پیستان راه
کر و میوه و حد رست و رست
مهرشان سپاه در لپا حد
از شما باشد ایشان حد خواست
را که داند خود غیر طرا حد
هم رسولی تا که بپایند بر راه
پس غیر بعد شلرا در سیاق
با کسده اعراب از قیستان
چنانکه دوغ بودشان در مات
پس شما خوش بود که بر ایشان شود
هست اند که رو طاق اعراب را
در دایها بود ما و ایشان
دان حد و حد که فرستادست حق
آگه است از حال طاق از هر جهت
همچو اصحاب رسول و پیروان
هم کسی را عا باشد پیولا
هست اطاق از چه در شلرا
گردش گی بر ایشان داد بد
داد آنچه هستند در دل جان |
|---|---|---|

وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَاتٍ عِنْدَ اللَّهِ وَ صَلَوَاتِ

و از باده بستان کسی است که میگوید جدا و روزی بلزین و مگر بد آنچه را که بر سر یکدیگر ایستاده و چشم بسازد بشما که در دهای روزگار بر ایشانست گردش بد و خدا
الرَّسُولِ أَلَا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيَجْزِيهِمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ " وَالسَّابِقُونَ
رسول آگاه باشد که آنها در یکست برای آنها بود باشد که در آورده ایشان را اندر در حقش بد و یکدیگر است از نعمت بر ایشانست و سبقتداران

سورة التوبة

الْأُولَئِكَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِأَخْصِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ

نصف از مهاجران و انصار و آنکه پیروی کرده باشند از ایشان که خوششند خدا را ایشان و خوششند خدا را او

وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ١٠٧ وَمَنْ

و مهیا کرده برای ایشان بهشتهاست که رودها از زیرش جاریست هر جا خواهند ماند در آن همیشه است کایابی بزرگ و فزاینده

حَوْكُمُكَ مِنَ الْأَعْرَابِ مَتَّافِقُونَ وَمَنْ أَهْلُ الْمَدِينَةِ مَرَدُّوا عَلَى النَّيْفِ لَا تُلَاقِيَهُمْ نَحْنُ نَقُصِّرُهُمْ

برای مردم از اعراب متفق و از اهل مدینه است که بر گردن ایشان گردانیده شد و ما را بر ایشان کوتاه کردیم

سَمْعَهُمْ مَرْتَبِينَ ثُمَّ يُؤْثِرُونَ إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ ١٠٨ وَآخَرُونَ أَذْرَبُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا

گوشه های ایشان را مرتب و پس از آن به عذاب بزرگ می افشانند و آنکه آخر کار بگناه خود را با نیکوئی آمیخته کردند

صَالِحًا وَآخَرُ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ١٠٩

نیکو و دیگری بد شاید خدا که بخواهد توبه کند بر ایشان بخشد خدا آمرزنده و مهربان است

هم را امر است باز از مؤمنین چه را اسباب دیگری رب

می بداید اینکه اخلاق از قول دوستش داخل حق در جهشت

سالمون الاولون امدر شای حق از ایشان را می و ایشان حق

اگر آن باشد حاویان معین است چندان حاصلی در ذکر آن

مفضل هر قطره را دریا و جویست آن دو روپایه و آید از عمار

توبه از حالتان آگد و ما مکتد اظهار ایمان از خلق

کل بود اذکره از روی داد با بود معای لفظ مرتب

در قامت حد از آن کرده بار نام و خاتم شد از فضل خویش

او نو در رنج و ما آسوده حال خویش را بسته با سوگند ما

توبه می بود و خضر کارشان گفت با من هم ایشان را

قوم دیگر کافر از امر و ما یعنی امدر چکها بود یار

کار بود آسودگار و مهربان مال خود کرد پس بروی کار

گفت من بر امد اموال شما در خدا و هم رود و ایست

در دعا های یسر هم سب یا که صلوات دعا های رسول

کان محل رحمت آمد در سرشت کان بود امدار و میرت کردگان

ایشان باشد میسکی برود این بود نیروی و غوی طبع

خود نویاش ارساین در خلق و جان این زمان با آفرمان ماضی و است

در شهادت یا بطل و ناز می بشایم آسودگار در دعا

دان شما آگه ماید امد و تانی هم در تکلیف و رنج و جهاد

سر عذاب جسم و جان در شایب در دعای می برک و وس دراد

خوشتان بود امداد دین و کیش مردم ایشان از خون پودی ملال

در ستون مسجد امدر بد ما تا مگر بشتد گنه فطرشان

مکتد آید تا که فرمان از خدا میسکتند ایشان بر کمال اله

این سر کنند ساکن در دیار رجعت باشد به عاصیان

تا بره حق دعد ضرر عیار گفت من بر امد اموال شما

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ

بگیر از اموالشان صدقه که پاکسازی ایشان و زکات دهد و دعا کن بر ایشان بجز صدقه که پاکسازی ایشان و زکات دهد

سَمِيعٌ عَلِيمٌ ۱۰۰ اَلَمْ يَقُولُوا اِنَّ اِلَهَهُمْ قَبْلُ التَّوْبَةِ عَنْ عِبَادِهِ وَيَاخُذُ الصَّدَقَاتِ وَ اَنَّ اِلَهَهُ

شنوای داناست آیات است که خدا اوست که میبرد و بخواه از بندگانش و یکبار صدقها و بر سر بند

هُوَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ ۱۰۱ وَقُلْ اَعْمَلُوا قَسِيرِي اِلَهَكُمْ وَرَسُولَهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَاسْتَرْشِدُوا اِلَى

اوست و پیر مهربان و بگو کنید پس زودی میبخشد عمل شما را و رسولش و گروه گان و زود باشد که از گردانیده شود

عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّاهِدِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۱۰۲ وَآخِرُونَ مَرَجُونَ لِأَمْرِهِ اِنَّمَا يَبْدِيهِمْ

سوی دانهای جان و آشکار پس با کلامش شما را بخوبی که کردید و دیگران موقوفند بر فرمان خدا را یا بعد از آنکه

وَ اِنَّمَا يُنَوِّبُ عَلَيْهِمْ وَاَلَهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۱۰۳ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ

اشاره او را و پیر دانا ایشان و خدا دای درس ایشان و آنکه گرفت مسجد برای ضرر و رسیدن کفر و جدایی افکنن میان

الْمُؤْمِنِينَ وَ اِزْوَاجًا لِمَنْ حَارَبَ اِلَهَهُ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَ لِيُطْلِقَنَّ اِنْ اَرَدْنَا اِلَّا النُّصْحَ

گروندگان و اطوار مکی را که حرب کرد خدا و رسولش را از پیش و هر آینه گویند خواهد خورد که عیسوا ستم مگر خوب را

وَاَلَهُ يَشْهَدُ اَنَّهُمْ لَكَافِرُونَ ۱۰۴ لَا تَقُمْ فِيهِ اَبَدًا لِمَسْجِدٍ اُسَسَّ عَلَيَّ الْيَوْمَ مِنَ اَوَّلِ يَوْمٍ اَحَقُّ

و خدا گواهی میدهد که ایشان را کافر و کافیل است در آن مرکز هر آینه مسجدی که ساخته شد بر هر کاری از اول روز و از اول است

اَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ اَنْ يَبْتَطِرُوا وَاَلَهُ يُحِبُّ الْمُنْطَهَرِينَ ۱۰۵

که ای ای در آن در آن باشد مردانی که دوست دارند که بپوشند و خدا دوست میدارد پاک شوند گرا

آمد آیت که بگوید در میان شما

هم شود بگوئی آنها را زید

حق سبب است آنچه دارد از طرف

گفته اند از حق قرآن بعد

در حد آیه باشد آنکه حق

با نموده کان سلطان خان

گو عابد ای گروه نیکان

زود برگردید گردید از قرار

ماز دیگر از نصب کردگان

تا که مریحون لاسرافه را

دائم از باشد نام زان خلاف

حق بود دانا بجال عفت

مسجدی کردند با اعلان سا

تا که بر ضد مسلمانان عا

هم بدین مصون نوشت اولی

ضدشان دان بود اضار و ضل

تا رسانند اهل امارا زبان

انتظار آن برت از ما قول

چون کسی گردید که این مسجد با

ضمت بگو که آن باشد نماز

این حالت از گناه و از ملاک

قبضش ما کی شود در ثبات

واچه باشد در صیر از ایشان

که بود رای صدقه مقصود از توف

گفت ایسان حاری او را در قلم

عایت لطف است و رحمت بر عباد

هم رسول و مؤمنان پارسا

بر هر چه کرده اید از بند بود

حکم ایشان یافت تأخیر از اله

گفت زان اما تعجب او بوق

بر عباد و مغفرت تاجیت کار

هم حکیم امر عباد و مغفرت

زد آن مسجد که بد نامش فیا

امر آن مسجد کند او را امام

که کند اول در آن مسجد نماز

مسجدی اهل خان امر ضرار

با رسول و مؤمنان از زلفه

حاضر امر جنگ با کفار بد

ضمه ما جر ضلت نیک از نمود

کاذب این قوم بر مکر و ستم

هر آن کسی که تا کردید پاک

هم دعا کن هر ایشان کرد عباد

هم علم او بر مانت ایشان

افقی باشد بر این از تخت

هم بگوید صدقش از کرم

این زحق گرفته را باشد یاد

پس بروی فتلان بند خدا

پس شماره آگهی از روی رسد

هر سه گشت از پیر فرخ خواه

باعتقاد ایشان از ترش و خوش

شاید ایشانرا مستند کردگار

در بیان مسجد ضرار

چون ابو طلحه کند رحمت ز شام

خواستند از احد کامل بیار

آمد آیت که گرفته از طر

در میان آورد یعنی قرعه

این طری آنکه در بدو احد

میخورد ایشان قسم کزوی نبود

حق گواهی میدهد کافر قسم

پس بران مسجد رسول مستجاب

امرو آن مسجد گذارند از مجاز

زد ایشان چون بد او علامه

ن که باشد از مصلح در ساق

بیت غیر از کفر و غیر حق امرو آن

که نمود اویش حرب او بر رسول

از سه رو کردید زدیک خدا

توبه هم بر صفتان بد نماز

که ازان جز کفر و کفری ضد نیست

سورة التوبة

این طایر زود هم درخام مرد
امر احوال که او باشد غریب
مسجدی که گشته بر توی بنا
آنکه پاک و امان دارد دوست
چست باعث گفت سر در جواب
ز داکش مثل روح افلاک است
قلب باشد مسجد روشن دلا
مثل ویران خواهد این ساحرا
صدایان دانکه جز ترقی نیست

یکس و مطرود و جز حیرت برد
یکس و مطرود و او دین نصیب
از حسین یوم ان باشد قفا
دوست حق را بیکر گاهم نکوست
خویشا بد از حشر شویم ز آب
خس باشد سجد گاه جلان
وز ملایق شود انشاء را
هچنان بر یکدل توفیق بست

زانکه چون کرد او حل بمصطفی
امضا را احد آئین گفت زود
هست البقی تا در آن سری قام
مصطفی برسد از اهل قبا
زود مصیشتن قلب از غلظت
طاهره اهل دل از هر حس و در
راش پی گرفت آرا رکد
هسته اند آن هر صر مؤمن

گفت کاذب را عیرا خدا
این طایر که تو آن دم مرده بود
کافران آن دارد مهاد مثل
حق شبا را کرده ریاک شنا
و در خصال کان خود انقش و هرات
حب غیر حق بدل بایاک است
و اهل غی آلوده و هر شرک و حب
مسجد هوشه را ویران کنه
فله اش سود میز آشوب و کین

أَمَّنْ أَسَسَ بُنْيَانَهُ عَلَى قَوَى مِنْ اللَّهِ وَ رِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرُفٍ

آبایی آنکه اساس جلدش باشد بر دایره یز گادی از خدا و خوشنودی چهرات یانکه اساس جلدش باشد بر دار لار گدگرله

هَارٍ قَانَهُلَا يَهِي فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۱۱۱ لَا يُزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةَ

سبیل خال شده شکست خورد میسر فرو و آسایش در آتش دوزخ و سدا هدایت یکدگر و مستکارا را هجته باند مانند کماستد شکر

فِي قُلُوبِهِمْ ۖ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۱۱۲ إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ

در دلهاشان مگر آنکه یازد شود دلهاشان و خدا نای دوست کار است هر سبکه از هر جاز گروه گان جاهلهاشان

وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي

و مالهاشانرا تا که سر ایشارا باشد هجته کاذب و اریکد ده راه خدا پس می کشد و کشته شود و صدادی بر آن حق در

التَّوْبَةِ وَالْإِنْبِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِعَيْكُمُْ الَّذِي بَايَعْتُمْ

توبت واجب و قرآن و کت و ما کسده تر هجش از خدا پس شغوش و بیدر و خشتان که مایست کردید

تَوْبَتِ وَأَجَلِ وَقُرْآنٍ وَكُتِّ وَمَا كَسَدْتُمْ عَهْدِي مِنْهُ مِنْ خَدَا بِسْ شَغُوش و بیدر و خشتان که مایست کردید

يَهِي وَ ذَاكَ هُوَ التَّوْبَةُ الْعَظِيمُ ۱۱۳

بآن و آست آن کلیل و رک

هر کسی آیا که مای دین خود
بر سکنار رودی اضی بر می
بر دمی ایچین هشتن سا
راه ساید خدا بر طالبان
داید از چیریکه در دلایان
از طاق و شد و حیرت شده اند
پاره پاره چرکه گردنشان قلوب
حق بود دانا بیت ها نیم
این بحر سی است از بهر جهاد
مالک مطلق سر او را بود داد
کرکه آن قطع قیض از وی شود
میجده چنت سر ایشارا عوس
از جهاد دشمن ذی فر شوق
قش باشد مایه مد شو شور
چون خرد لو آینه کان ملک و یست
و عه حق دلد است ایشارا بران

هشت بر توی زحق رد خرد
که دسلی گه لیر آن تهی
ست تر پس باشد از بناد ها
زاید او مضوشتل امر جهان
ماند از شک وز نماد رایشان
واصر آن اهد و غم یوست اند
لوزل و رک از خصال زشت و خوب
هم چکست حاکم امر انتقام
وره مال و جان هم او بر عه داد
ن بود خود که محض خود داد
یست موجود او دگر لاشی شود
دلا حنت برایشان بد غرض
بر خلاق در دو عالم سر شود
مال هم اسباب ملایق و غرور
هر که تفرقه نه در ملک یوست
و هجته حق است ثابت یکسان

هم رسواں چتر آن یا زاهد
طاهرش بر پاستند با شکاب
ست کرد اوقده گردایش
لازاله آن بنشان تا ابد
خشتان افرو بی زلی مهم
یا همیشه باشد آن تجزیشل
یا توه و دهم بر مثل آن
حق خرید از مؤمنان خوش سرشت
عید مملوک که خود معصوم بود
چیت اورا تا که فروشد حق
لطف دیگر بود گفت از نو الحلال
خواست ما کرد و راقب رحجاد
از زمین بیرون قند تنم فساد
گفت بکن این دو قند راقضا
در ره حق میکند از ملایق قتال
هست در توبه و اجیل این غلظ

ر شفا حرف از بائی کس هلد
لک مشرف بر فتن دلاف
در جسم آن شا تا شاش
که هلد از علد و از حد
چون خود آن نمانن مهم
هم بدوخ متصل تمیضان
زرد آن دای پیدا و چان
خان و هم امواتلارا رهش
از وجود و بود خود بخرو بود
هر دمی باشد جمعی مسحق
میجده از بد گام حال و مال
زاهم ایشارا و د حید و سراد
پس رسد از دین و دیا بر سراد
در هم سان هجته امر چرا
میکند و کت کرد آن رحال
هم شر آن وعده بی بر نواب

الجزء الحادي عشر

کست وافی تر جهد از شاه جود | شاد پس باشید بر آن بیخ سود | شد بیتی بر شری و بیخ غیوش | که بلو کردید این سواد زیش |
 هست این به نگو به شما | دستگیری ذوق از ذوالعلا |

التَّائِبُونَ الْعَامِلُونَ الْمُتَّعُونَ الرَّكَعُونَ السَّاجِدُونَ الَّامِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ

آن توبه کنندگان پرستندگان ستایش کنندگان آن روز دگران آن در کوع کنندگان آن سجده کنندگان آن امر کنندگان پیرو و فو نهی کنندگان

عَنِ الْمُتَكَبِّرِ وَالْعَافِظُونَ لِعُدْوَةِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ^{١١١} مَا كُنَّا لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ

از منکر و آن نگذار، دکان مریضهای خدا را و مریضه که رویدگان را باشد مریضه را را و آنای که گریه کند که

يَسْتَعْمِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ

آمرزش خواننده در ای مشترکان و اگر چه صاحب قرابت از بدایط ظلم دشمن مرایشار اگایشانده اهل آتش

١١٥ وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ

و نبود آموزش خواستن ابراهیم از برای پدرش مگر از و گذشته که و ندانند و آرا بی چون ظاهر شده، او را که او

عَدُوا لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ ۝۱۱

دشمن است مگر خدا را این از او شد از او درست که این را می بود هر آینه سار و پاک نمود و دایر

که جلالت هیچ در جالی مقلم
گویش حق هرگاه خواهی غان
کرده راه ضی علی بر مرز آمد
تا ز اسرار دو کون آگه شود
یک هزار و صد و هفت از قرار
ش صیاب شو عین البرق
شرط خمت را بجا آر آنهم
وقت اقلان نگهدار تو بست
وقت حاجت زار و تنها مادمه
حد اوکی تا شوی از حمدون
تا گذری شکر نشهای او
دل بی از یاد غیر او شود
بی زماوات کون رسن او
تا شنای از نشان آقود را
روکنی از فرق بر جم صلات
چون ولی حق در آری در کوع
می نهد اجر جان ما نوئی
رسن دیگر از ضی بشو کون
سوی فرق آیدگان از حمدون
سر عود را بنا بد از فاست
که فاست صنف بر این صلات
کز خی و زمین بود صبح
بعد از آید کشت ووش از فاست
این کز اول در حق بواسط است
سر شهادت سر می یاری کنی
این سر نبود صمت رهشون

صاحب را گفت سائیم در کمال
غیر صائم کلاست آزاد انصاف
سائمان با سالکان حاصلست
نفس ازوی سالک اغوده شود
رفته از محنت بسال انزوی
کاتورا دین مقدم گفت حق
بعد توبه و عبادت کن قدام
در دو عالم کسی سر او یار دوست
یاد کن آن کس که گمان و امانست
چون شد احلاصت و طاعت رهنمون
هیچین دولت و ملک حصد نکو
روی حیات جدول تمام آسوده شود
مردم نهاده از این بن بست
ساقون زنان گفت اهل صومرا
چون شدی طالع زبیر مکنات
حلقه می زانگشت غصوع
سر مودت وست یکجا از دوی
اینست سر را کون الساجون
این جلعت علوان حضرت
این مقام انبیا و اولیست
مؤمن کامل خواندش شدت
آمد این آیت حق دودم صریح
که چه میباشد خوشنودنشان
علم خود آیت این بر خال بیان
خواهم بکنم یرده ابلان زنی
س بکنم او رفته از دنیا بیرون

روزه داران هر هفت روزی یک
هنگامی را هست حالتی در بهشت
هر کجا يك آيتم ميگن قرار
هم بود بهتر دوا اين درد را
کار اوبار راحت شد بحکم
در طریقت شرط اول توبه است
توبه اهل دل را غير خداست
دل بباری ده که مشتاق تو است
با مود کسی حر آن دای دارد
يك دیوانه در پیش کن دعا
حکم را آن که نفوذ حق شای
جانه در مواضع دانش سیاسی
رومات در دست است او بایست
میثوی سار در آفات حق
گر خیمی رم آيات و سلام
وصف خفتی رفت وریای شوی
پیشوی فانیات ابر سعود
غیر باقی کیست در کاشانه کسی
در جهان در می مگردیست
خلفا الزرق و جمع آگه کند
که آن وصفت مرصوف ادعا
تا که ایشان بلغزد خدا
بهر شرک آردگان فد-
این دعا را بست و نه کرد کذب
حت نوزست بر من و ابتدا
بن ابراهیم و عبدالمطلب

تالپون و مایون و جلمون
در خیر آمد که در حسن مرشت
سیر میکنی در پشت انداختار
صوم شد بهتر ریاضت سدا را
هست فردا اول ماه صیلم
خواهی از روزی آری نوشت
نور طالع فضل مارواست
کز پیشانی دانگه خلق نواست
چونکه مای ابدان خواه داد
پنی آهم نیست یاری مرخدا
آن هر صحت که اوقات سبب
کن کند هرچه دروهم و فانی
شد روز غیر از سارا در پیش
چونکه نسی در روی ما خلق
سیر افادت در ایضا شد نیم
در عطا لم دل فانی شوی
و گدازی مرگدا ملک شود
آنکه باقی بود فانی ماند و بس
آسودن برینکوشی تا کسید
تا جن حفظ حدود الله کند
ده شادان مؤمنان را از ولا
از یسر خواسته اهل هوا
که نایب از حق آمزش طلب
کلان جرات مشرکند و فانی
و تن سربد حاجت اورا مصطفی
گفت من طعم دین مستحب

سورة التوبة

| | | |
|--|---|--|
| <p>ذات که آخر رسیده بود این رسول
و ده که هم شد خبر صدق و صبح
بوده بطالب اگر بر دیشان
رو کنم بر اصل آیت ای سلیم
عش اتری که د او را چون پدر
بنی آلی گر من بمن
هم غلیل او را بشقت گفته بود
هم نهوا که گشت مؤمن هر کز او</p> | <p>یافت سال تاسع از هجرت دول
هست بر ایان بطالب صرح
پس سلطنت او در هشتان
گفت ایشانند اصحاب جیم
تربت را ده از هر و مکنند
بر تو خواهم کرد استقامن
بکنم بهرت من استقام زود
جست بیزاری روی چون بدو</p> | <p>یافت فرمان وین عین است از شیر
بوده مسلم هم راهم از سابق
تو مسلان باش و سکو اعتد
منفرت بهر پدر هرگز نتواست
گفت خواهم هرت آمرزش و درپ
که شوم مؤمن در آیم در سبیل
کوت دشمن مرخدا و داند نهاد
سیر او افزون خضوش پیشار</p> |
|--|---|--|

وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ حَتَّىٰ يَبَيِّنَ لَهُمَ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

و باشد خدا که اخلال کند خبرا پس او آنکه هدایت کردشان آنکه بیان کند رای ایشان آنچه هرگز کس بدو سبب که حجاب بهیزد است

۱۱۷ إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا

بهر سبب که خدا را و است پادشاهی آسمانها و زمین و زنده میکند و میمیراند و بیست و شش بار در این خدا هیچ دوستی و

نَصِيبٍ ۱۱۸ لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْمِرَّةِ

یاری کننده سختی تو به پذیرفت خدا بر پیغمبر و مهاجران و انصار و آنکه پیروی کرده او را در زمان دشواری

مِن بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبَ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ ۱۱۹ وَعَلَى الثَّلَاثَةِ

از بعد آنکه نزدیک بود بر کند دلای پاره از ایشان پس پذیرفت توبه از ایشان چه سبب که او ایشان را در زمان دشواری و بر آن سه که گذشت

الَّذِينَ خَلَفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنَّ

شده تا چون تنگ شد ایشان زمین بآن فرا می و تنگ آمد ایشان شهبان و زمین کردند که

لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ۱۲۰ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

بست پناهی از خدا مگر سوی او پس توبه پذیرفت ایشان تا آنکه توبه پسندید هر سبب که خدا دوست و بخیر مهربان ای آنکه آید

آمِنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ ۱۲۱

گروید و بپوشید از خدا و باشند از راست گویان

| | | |
|--|---|---|
| <p>حق ندارد هیچ قومی را نهاد
آنکسان که از مصطفی ناپب شدند
باز پرسید ز اعمالی که پیش
یا که پیش از حکم بر تحریم فر
از نبی گشتند مستغرق چهست
حق بهر چیز است دانا از امور
می باشد مرشدا از ج غلای
چونکه داد اذن تغلب از قتال
بل زجب مال و از انانی وطن
توبه او باب توبه است
یا که باشد توبه از ضعی بشر
از رضام میوشت کز هر رسول
هر مشی بودند یعنی در توبه
بودشان همت زلند و راحه</p> | <p>نه از آنکه گشتن هادی راه
بشیر از نسخ آیتها صد
کرده بودند آنکسان در دین و کیش
یافت فرمان آنکه او را غلای زامر
حال ایشان گفت احدی است
هم ز قبل و بعد اشیا در حضور
کار سازی یا مدد کاری بجای
او با حار مهابر در سؤال
هم بی آسایش و آرام تن
هم رهت بهر جلب و رحمت است
چاره خود زاین المیت در سیر
توبه آن قاصدین آمد قبول
هم بسرت بود ایشان را سلوک
هم در آبی و سد مرطه</p> | <p>تا کند روشن را ایشان آنچه هست
باز چون گشتند و دیدند از نمود
آمد این آیت نشان آنکسان
یا که از تحول قبله بی حیر
آمد این آیت که هیچ اعمال کس
هم مراد از اشلی ارض و سبب است
حق بود بر پیغمبر گشت باز
زانکه بعضی ز اجابت از جهاد
این بود ثابت ببرد اهل راه
یا که باشد توبه او بر خدا
سوی حق را گشت هر کس قدر اوست
و اسکان که پیروی از حضرتش
فوق طاقت بودشان جوع و عطش
در چنان شکی ز سلطان رسل</p> |
|--|---|---|

بعد از آنکه بود ردیک از کرب
پس برایشان گفت حق بر تو باد
چون برایشان حق رؤفست و رحیم
گفت بشیر صاحب کرام
تا برایشان شک شد و این امتناع
پس بداندند خود بی اشتباه
داشت اشاره توبه مستقیم
توبه روئی کر کرد صد بارگی
اتقوا الله ای گروه مؤمنان
از صلی بشو غلظتهای صدف
دیگران که مال دیا درو کج
لب حجاب - حریم در خطاب
گفته اند این آیه در شان علی است

آنکه قومی را رسا کرد قلوب
را که بود ایمانشان دور از جمل
دلشان ده بر صراط مستقیم
که برایشان لب حجاب از کلام
اوس امکان با وجود امتناع
است از حق حرسوی او پناه
گشت در مراحل ثواب الرحیم
خلاف را بپذیرد او از ندم سی
دور باشد از غلای آجیان
گشت تا در هر زمان دارای صدف
بر ذخیره بهد از یادش روح
جز که گوید - مسؤول و احواب
کرچش باشد خلاف صدف نیست

یمی از یهلرگی مرتد شوند
دلشان توفیق کز وسوسها
هم دگر بغیرت توبه زان سکن
هج یا ایشان نگردد کسی سخن
همچنین شد شک دلهاشان زخم
حق برایشان بس موبه گشت یاد
گر مواجبت طاعت و رعیتون
و این بود از رحیم صفا
هم شایا باشد امد قول و دین
اول آنکه تا تقربان در سوت
هم نکرد عهد او هرگز خلاف
کر تالی حویرا آسان بطبق
دا که او در سراسی مروف بود

باز کردند از جلد و بد شوند
توبه ها آرند و بپذیرد خدا
کز فرا باشد ایشان باز پس
همچنین باشد جدا هر کسی زدن
میگردد امده و غلظت دمیم
دلشان توفیق توبه واضع
توبه بپذیرند یعنی بر قرون
کامبر او غرقند بکجا مادی
از گروه راستگویان بالین
آهوان باشد که با شاه و ملوک
هم تاه رود دشمن در مصاف
کاجان سادگی و پاک دلق
بر صفت سادگان موصوف بود

مَا كُنَّا لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا
سود مر اهل مدینرا و شایه بر اوس آنها باشد از ایدیشان که بزماید از رسول خدا و آسانکه بکنند
بأنفسهم عَنْ قَبْلِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَبْطَلُونَ
سببشان از سر او این است که ایشان رسالت ایشان را بگریه حق و کرمی در راه خدا و در نوردند
مَوْتًا يَفِطُّ الْكُفَّارُ وَلَا يَتَالَوْنَ مِنْ عَذَابٍ نِيلًا الْأَكْثَبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا
کلی که بستم آورد کفر را و باند او دشمنی بدی مگر آنکه بوشم و درای ایشان کار خوبی درست که -
يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ^{۱۲۹} وَلَا يَتَّقُونَ نَفَقَةً ضَيْقَ وَلَا كِبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادًى إِلَّا كُنْثَبَ
خارج سارند و بگو کفر را و با حق که است اوج امر و در کسار و قطع بکند و اندرا ما آنکه بوشمند
لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ^{۱۳۰} وَ مَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ
از برایشان که از همه ایشان جدا و بر آید که کرد
مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ
از هر گروهی از ایشان پاره باشد از امور دین و ایمان که بوشم را چون باز گردد سوی ایشان باشد که آید برسد
^{۱۲۹} يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِئُوا فِيكُمْ غَلَقَةً وَأَعْلَمُوا
ای آنکه بایک گروهید که از لایر که آنکه ردیکه بشما از کفران و بایبند در شما سخن و باید
أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ^{۱۳۰} وَ إِذَا مَا أَنْزَلْنَا سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيْمَانًا
که خدا با پرهیزکاران - و چون فرو فرستاد شود سوره پس از ایشان کسی است که بگوید کدام از شما افزوده و این سوره ایمانی
فَمَا الَّذِينَ آمَنُوا فَرَادَتْهُمْ إِيْمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ^{۱۳۱} وَ أَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَرَادَتْهُمْ
پس اما آنکه گروهید پس از ایشان که بایبند و ایمان که در دلهاشان مرض است پس از خود

سورة التوبة

رَجَا إِلَىٰ دَجِيمٍ وَآمَنُوا وَهُمْ كَافِرُونَ ۱۳۷ أَوَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً

شان بی‌بسی ایشان و مردند و ایشان بود کفران آیای سده کایشان اومده بود در هر سال نیکار یابد

أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذْكُرُونَ ۱۳۸ وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ نَّظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ

بار پس توبه میکنند و ایشان بدیدند و چون رورود سورة میکرد بعضی ایشان بعضی

هَلْ يَرْجُوا مِنَّ أَحَدٍ ثُمَّ انصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ۱۳۹ لَقَدْ جَاءَكُمْ

آیا می‌پندارید هیچ احدی پس برگشتند گرداند خدا دل ایشان را آنکه ایشانند گروهی که نمی‌فهمند سستی آمدن ایشانرا

رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ ۱۴۰ فَإِن

رسولی از خودشان که است از روح کیشان حریص است بر شما که در کمال رحمت است و رحیم است

تَوَلَّوْا قُلَّ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ

اگر این کندی پس بگوست است خداست حدائی نیکو او تو تو کل کرد و او است پروردگار عرش بزرگ

هستند از آن روی او عدول
ما می‌باشد در سبب سکون
سستی در راه حق امر سفر
و اسروقت و سبب و روایان
زد حق مستقیم امر و توب
او بی‌ایماری دین امر شتون
کان روز دادان باشد پل
تا که عهد حقیقی شان مرا
کان است اوصل هدایت قرار
که عاید شد آید هر روز
خانه ها غلظت در آن ده
یاد امر دینی و دنیا افشاش
در وقت برد خیر الی سبیل
راجه داده سستی رب البشر
باشد از سستار امر در کما
عطی باشد از ادامه اش
کاری اقرب و را ارحم است
خالی اوضاع کید او روحش
ره شود متوج بر مع جهان
خود استعرا و انکار از شفق
وین بان در هم و در میان دینی
مگر در آن سوره زافراک ماند
نازل ایشان را بود ایمان و کیش
توبه پس نبرد هیچ اردی وین
بسی امر حم بر سعی دگر
چون یکی بیرون روی او همگان
خشمناک و حالت و دشت و ملول
تا در انداختن سال مایه است
در عیادت خرا خود بسمل

که است ایشان تصف ارسول
هست این ترک طلف و آنکه چون
کرمات آچه هست اندر سفر
هم باشد از عدو درین
باشد آن کردارهای مسطاب
بی‌کینه اطاق اهل یافون
یا داشته فطرت امر قطار
هر که گردد در این رسا
هست حسن وصف امر او در دگر
مؤسرا حله این گردد غم
جهت می‌فرست بیرون آرمه
و آنکه عمل گردد اوضاع سلس
تا محمود هم احکام دین
ما که باشد تا کند اشل حذر
با کسب بیکه سربک شها
باید ایشان در شها دست بیوش
گفته حق کعادای اقر کنتی است
مصطفی در کمت اول و در خوش
دشمن زدند خون وقت ارباب
پس کسی گرد و ارباب خلق
کست پس که بفروش یثین
شلمان گردند ایشان چون کتند
هم بر دغا انکشان در کفر خوش
سریه فی کل عام او مرتین
از کراهت مکند ایشان نظر
پس آبا سلبین یستغفران
لر پس گردد از بیم رسول
قله اش را خدا گردانده است
زانکه ایشانند قومی که زچهل

راجه و امر باید گردا گردان
ر عوس خوش رخت اربند
صدمه هم پس که روح و متعه
که چشم از کاران آورد تنی
کارهای یک از پیر شان
زود خود امر گنه کاران نیم
کر کچی ناید چشم مردمان
او و سبب کاران ما شادی
گردد اند ایشان علما آن یثین
آمد آبی چنان از بند آن
یا مرشد لشکری را به خواه
باورد آن حله از شهر و مکان
اکثری مانند هم باقی حاشا
چونکه برگردند سوی قوم خود
امر باشد سر شها را کاردار
ضرر و قتل و حربه را منوحه
فرد حفظ و حریت او نامتین
ره بگردد صف و صفی مشورت
وین امر سر شها انبار هست
با که حسنی از کتب ارجح
ای بی از راه ایمان در عود
پس بران ایمانان گردد زیاد
راید ایشانرا شود حسنی و غم
میرسدشان قتها در آرمون
سورة گردد چو نزل سودمند
یکدیگر را دل بر یکم من احد
و در غریب و غریب و در غم
که قرآن است و جیش تخلف
قتلشان پسی می‌کردند خدا

بست بر اهل مدینه رایگان
بی‌رسد هم تا رقت وی کند
ن رسیدن شکی و غصه
سیرد از اینک سیرد
حرکت موشه ایشانرا بدان
می‌نگرداند خدا ن اشک
همو مع بل اس و بیم نان
جیح هم نمکند طی وادی
سهرین آچه امر راه دین
خون جهید تصف کردگان
کرچه پسر رود خود سایه
آمد آیت که نضاید مؤمنان
ارچه بی بیرون روند از غمها
باید ایشان سه هفت از رشت
ای گروه مؤمنان از کردگار
پس آنها که باور یثین
هم داند اینکه حق باشد یثین
تا نکرد کشته غم اقرت
فتح تا گردد بلاد و دور دست
سورة نازل شود چون درسد
از شها کبود که او را فرمود
باشد اما آنکسرا کاغذ
و آنکسکه هستان در دل سرس
می‌نیزد اینک آن آبا که چون
هم بیکدیگر ایشان هیچ پند
پس بگوید از ظان و از حد
پس اگر ماضی ما کن شود
یا شوند ازان فراید مصرف
شاید این باشد بنوان دعا

| | | | |
|--|--|--|---|
| پس بی تبه فرساید جا
پس باودشوار باشد روان سبب
مؤمنان را س روف و مهربان
پس توبه و حسن الله وین سست
من باو ارم توکل ز اعتماد | ر شما آمد رسول از شما
آنچه زان اقتد از رنج و تب
دانش سبار و رحمت بیکران
حق تو را کانی زعن هر کس است
کار خود نگذاشتن روی نیم
حاصل آنکو عرش را دادندگاه | پنی از جنس شما کامل عیار
پس حری است احد اسلام شما
پس شود از مرض ازبیری تو
لا اله غیره پنی که بست
کو خداوند است بر عرش عظیم
هم نگهدار است مارا در نهان | تا چشمت باو گردید باز
بر نکستی تا بود نام شما
روی تابند از هوا داری تو
هیچ سپیدی جز اوین ایمنی است
چشم اعظم عرش را گوید حکم |
|--|--|--|---|



سُورَةُ يُوسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِائَةٌ وَتِسَعُ آيَاتٍ وَهِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای مہربان

اَلرَّ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ ۱ اَكُنْ لِلنَّاسِ عَجَبًا اَنْ اَوْحَيْنَا اِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ اَنْ
این آیتهای کتاب با حکمت آید باشد بر مردمان عجبی که وحی فرستادیم بر وی از ایشان که
اَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا اَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صَدَقَ عَنْهُمْ اَنْ الْكَافِرُونَ اِنْ هَذَا
ترسان مردمان را و بزمیدار ایشان را که گویند که ایمان راست است خوی و در پروردگارشان کنند کفران بدست که این
لَا حَرَّ مُيِّنٌ ۲ اِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ اَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى
هر آینه سر نیست آنکار هر ستمگر پروردگارشانند است که آورد آسمانها و زمینها در شش روز پس استو شد
عَلَى الْمَرْوَةِ يَدْبُرُ الْاَمْرَ مِمَّنْ شِيعِ الْاِيْمَنَ بَعْدَ اِذْنِهِ ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاتَّبِعُوهُ أَفَلَا تَكْفُرُونَ
بر عرش تدبیر میکند کارها را بتدبیر هیچ شیعی مگر پس از دستوری او است خدا پروردگار شما پس پرستید او را آیاس پند بیکریه

| | | | |
|--|--|--|--|
| از ایل و ولایم و را بشو حجت
یا اشارت سوی اسباب الهیت
لطف او شد اعت ایجاد خلق
لا شرط مطلق در ذات خویش
ای پسر کاول هر اول
که بود این سوره یا قرآن مهم
نبت لوح است آنچه از حکمت دارد است
مردمان است آیا زین عجب
که خدا که خواهد او شش شر
زد ایشان بر روی در مال بود
گفت زان حق نمیکند آغای
حاصل آنکه وحی فرمود ما
پیشترش آنکه ایشان است یک
یا که باشد در نهانی خود | بسم الله توفیق خدا
تا شاسی راه و منزلت درست
رد آن کز دمن اسباب آهست
از او رحمت یا شاد خلق
پس نمود طوط در آیات خویش
لطف و رحمت را ظهور اکتلی
چله آیت حکمت با ظلم
پنی امر طم حق شک و است
که عری وحی کردیم از مهرب
خود رسول تا فرستد یک فر
و انکه ممکن شد اقبال بد
کز شما کرد رسول کی زرب
سوی مری کست در اصل از شما
زد آن پروردگار پیشتر
زد را در کارها از یک و د | سورة یوسف عالم امتنا
این حرف ارمج داری در طر
اول الاشارات پنی در طوط
حاصل آنکه گوید آسمات قدیم
آیت اعظم رسول الله است
میخورد سوگند را احسان تو
بر تو اول از حکیم مطلق است
چله احکمش حکمت و مهربون
گفت پیشتر چو وحی آید می
از چه سارو اختیار او در حطم
لاجرم او را شرده می کم
کو باشد از صغیرد سکیر
یم کن از قهر حق بر مردمان
سابق است آن در سلطت غایب را
فرد اهل معرفت حب خلعت | د و پنی هست اسمی سور
لطف و رحمت ظاهر از وی پیتور
هم اله هم لطیف هم رحیم
من احد و صفات او احد است
هم با لطف و رحمت بر جان تو
رحمت پنا از حق است و رحمت
ثابت امر لوح محفوظ ارشاد
میکار با به تعبیر زین سخن
آنکه را بد زد بر مطالب بیم
بودن از وی تعبیر بدیم
بل بود ممکن و پیتور و قیر
مژده ده بر مؤمنان نشان بخوان
تا شاسی از نیاث اشخاص را
کان عجب را بر سلطت و نهضت |
|--|--|--|--|

حذیه

| | | | |
|---|--|---|---|
| عشق چون آید رود تعبیر ما
بکتم نهد جز بر حکم دوست
پیش از آن کاید ز عیوش نام
عشق آمد عقل را از اید درد | چون یابید از درگاه دوست
بلان تکف در پندگی بگردن نام
دگر و طوط ما را بد برد | این قدم را صق گویند اهل دل
میدود از بهر فراموشی پسر
نی نشان از صق مامم نور دم | بکشد عشاق را ز تعبیر ما
قلب گردد زانو بطلعت منزل
کرده جان در کار یار از پیشتر
یک جهان وصف ایجاد و هم |
|---|--|---|---|

سورة یونس م

لوقتام رقم از منی زدست
میشیم ذو خود این افهامن
باید آوردش تنبیری بهوش
ساحران گشتند و ضرر کار
حق شهادت باشد او پروردگار
گفت پس مرخص مسولی خوداو
نیست بر نگران حاجت کن روع
بست کمر شافی از هیچ رو
آسمانی کاین سناش بکار

تا کجا شد بفروشو می پرست
چند پیودم ر او بیله من
تا غافل ز گفتارش خوش
ساری این مرد باشد آشکار
آنکه از قدرت بدون عون و یار
شرح این از سورة اعراف جو
هر نفس کز چه کرد ایمن شروع
در قیامت جز زنده شدن او
مر شیا و باشد او پروردگار
رایکه او جز بر مقام ماخلق

دور آخرت و حرامی هوش
باید احکام از ایشان داد حام
گر بهوش من و گریست و غراب
این دلیل است آنکه قوم با قبول
آفرید او این سواست و زمین
همچین آخر بیان سه
مکد تدبیر بهیست و عون
با هدای نور همد آجل
پس پرسید آسمان را در پست
بر برش بست قهری متعلق

بست کس افی کتان خرقه پوش
زانکه ملور است بر نظم کلام
باز کردم جاب نظم مکتوب
غیر طاعت دیده بودم از رسول
حله را شش روز ایام من
سر شش روز آمد آخر مثله
مقضی گشت آنچه در ایستاد کون
حر باذن آنکه دادش نور و تاب
با بیکریه آیا هیچ بد

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا أَنَّهُ يَبْدُوا الْقُلُوبَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا

سوی او ستان ز گشت شباهه و عدل و انوار حق چرتکه او حست آفرید بشر اس بر میگردد و او را آخر افعه آبارا ککرودید و کرد

الصَّالِحَاتِ بِالْقِطْرِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ هُوَ

کارهای شایسته حدات و آنکه کافر شد برایشان شرابی از آسوان و عذاب دردناک سرد و دستان که افرموده است

الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرُ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ النَّيِّينَ وَالْحَسَابُ مَا خَلَقَ اللَّهُ

که کرد ایند آفرید و روشائی و علما روشی و مقدر داشتش منازل را قادیب شما سالها و حساب را آفرید خدا

ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ۚ إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ

آرا مگر حق تفصیل میدهد آیات را رای کسی که بداند درخت که در اختلاف شب و روز و آنچه آفرید خدا

فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَأْتِ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ ۚ إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا

در آسمانها و زمین و هر آنچه آید است از برای کسی که میزد و در سر که آید که امید میدارد ملاقات ما و او را راضی شد در دکان دنیا

وَاطْمَأْنَوْا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ ۚ أُولَٰئِكَ مَاؤُهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۚ إِنَّ

و آرامیدشان و آنکه ایستاد از آفتابها ما بهرامند آنها جایگاهشان آتش است پس آنچه آورده که کسب کردند در سیکه

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يُعْطِيهِمْ رَبُّهُمْ بِأَيَّامِهِمْ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ

آنکه گروید و کردند کارهای شایسته راه را بدای ایشان را پروردگارشان بسبب ایستادن می رود از زیرشان بهرها در پشتهای باصت

۱۰ دَعُوهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ ۚ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

خواستشان در آن مقام است و درودشان در آن سلام است و آخر خواندن ایشان که الصلوات المالحین

۱۲ وَلَوْ يَسْئَلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِجَابَ لَهُمْ بِالْقَوْلِ لَقُصِيَ إِلَيْهِمْ أَجْلُهُمْ فَبَدَّلَ اللَّهُ دِينَهُمْ لِقَاءَنَا لَعَنَّا فِي طَبَقَاتِهِمْ يَسْمَعُونَ ۚ وَالْأَنسُ الْإِنْسَانُ الْأَعْرَابُ لَعَنَّا لَعْنَةً أَوْ قَاتِلًا قَلَمًا

و اگر تمیل میکرد خدا از برای مردمان شر را استجیل ایشان صیر هر آینه از دشمنی و سوسی ایشان اهلان پس و اینک ما را آمار که آمد

دعا در ملاقات ما و از زیر ایشان که حیران می شود و چون من که نمایان را ضرری میخواند و او را خواسته میباشند یا بسته یا بسته پس چون

كَتَبْنَا عَنْهُ صُورَةً مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ صَرْفٍ مَّهْ كَذَلِكَ زَيْنَ الْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْلَمُونَ ۚ

دفع کردیم از او ضرر و شر را یکبار کرد گویا که خواسته است برای ضرری که من دعا را و همچین از استهزا برای مرقان آنچه مودت که میکردند

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا

وسفقت ملاک کردیم اهل زمانه را از پیش شما چون ستم کردند و آمدنشان را رسولان با مسجرات و نودندگی ابله آوردند

كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ۱۰ ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ۱۱

همین چنین از این قوم مجرمین ۱۰ پس گردانیدیم شما را در زمین از پس ایشان تا ببینم چگونه عمل میکنید

| | | | |
|--|---|--|---|
| <p>لرگشت حله روی از شلخت
مؤمنان را جزا امر عمل
پس از عمل که ایشان بقصور
هفتان از حق عدالت در دهن
مالها نورانی امر دید کرد
اکثری گویند همیشه ضعیف
فقر شهای شهرور امر بیایان
مشکل را مامها چون بود سال
می سود ایشان از مهوره سی
باشد امر اختلاف دور و شب
آچه سکرد احاطه رب العالمین
مرگومی را که ترسد از زمان
بر حیره دیوی خوشدل شده
واضح از آیات ما ربی ذات
واکسان کاچان حق آورده اند
مؤمنان که ز اعمال بسکو
کای خدا یاد و برپا کی کسب
هم نمیتایان باشد سلام
اینچنین گویند ز احلاس و پیش
مهمم در دست پر سقند
که سقند اشاف درخبر ارفدا
وقت دلگی کی مرین خود
گوید از راه کرم ما کای
پس گدایم از اسکارا غلوروار
پسندونی که دوسر گشتی
گردد از پلو پیلو در فرائش
نقد ایست از خود و از قیام
کوبتا ما را خوانده هرگز او
دیو شان پیش چشم آراست
خالصکون کآمد ایشان را دل
مشکرانهم دم ایسان مرا
بر شیا سکردیم یکجا و گدای</p> | <p>و عظمی در شیا جفت و راست
معد از زردار بکو در عمل
کرده باشد امر ایمن و امور
بر خرای کفر لوبک ملاک
کسب و برآگاه از حور شد کرد
بر قدر واضح و بر شمس سیر
حردوش که ماه باشد در علق
نصیرمه را حق بگردانم مثال
یا طری یا طحل یا هوس
بگذر را تا در آید از حق
از خلاق در سوات و زمین
در خوابم امور و سوء حق
مطمن در سبل مستحل شده
فاطمه و بیتان هیچ التماس
کلرهای یک ابرون کرده اند
زیر مسکایان طریست جو
حق ذات را چالاک کنیم
بگذر را امر آن اعلی مقام
حق که کوس رب العالمین
دوسای و حد ذات حسرتند
راحمه گرد سوشان دوده خدا
یا ناولاد و حال از صل مد
این سخن رسیده سوبید هیچ
حسرت لای ما مد اسموار
ما ماماد ایشان ردین گشتگی
یاد ما آنگه که از افشانش
کلرمانه خواند ابرو و سونم
امر آن وحی که دروی بفرو
آچه او زاعمال مد مخواست
ماشان و حسرت ابرحق در سبل
که جزا دایم امر ما موی
مکن و ملوایشان در روزگار</p> | <p>حلق را اول نمود اسناد و بار
از عدالت کوزک در ما یص
واکسان که در خدا کفر شده
اوست مسودی که کرد از لغتی
هر هریک کرد قدر آن مدیر
کرده تدبیر اهی او اوسرطهور
با حدایب از شهر سالها
ما فزید این حد را ابرو ترش
مستحکم آیت خود را مایان
رکم و من احتلاش می است
حدت برهنی بر حد فزوش
آکسان که بستان از مسجد
آچنان کرده ابروی قرار
آکسان ملوایشان در آشت است
حق ثلث راهشان در آخرت
امر آن حدت بر حدت مدام
ذکر ایشان رعایا است
هستان آخر دعا حد خدا
علمان را الهی و سی
گر کند تسلی حق بر مردمان
دود سی برسد آگاهشان
خضعت این دعا را در شای
راکه کرد از افاضی او این دعا
مکملیم امر اسرارشان
خونکاسا را که مدی و حور
یا شسته یا سقند در مزار
پس حور دایم او آبر و جود
مثل این آراسته بر مرقش
ما تبه سکردیم زامل قرپا
می بودند آکسمه ایلان آورد
پس شیا را ما بگردانیم همین
تا جیم از شیا در خیر و شر</p> | <p>نمده سارد بد مرین کار ساز
عدل یا بر عد باشد مستب
می بنوشد از جیم پر گزید
شس را دارای خود و روشنی
سر منزل در فک هر مسیر
این منزل هر که مدیور
هم حساب وقت ما در حالها
سر حق سی بوقت حکمتش
هر توبیکه هاند از عیال
یا خلاف ازین کرد و روشنی است
بر کمال علم و صبح و شکتش
بر نواب و بر عطا ما امید
که موگویی بستان زاجا گذار
اکسایبر آکسان سر بخش است
خود دایمان بر پشت و مغرت
اینچنین خواهد حق را در مقام
ف عنوان عمل یا طاعت است
کو بود پروردگار ما سوی
یست به از حد حق در نونی
بر احاطه در دعای مد چنان
میشود بیش از دایمان احوالشان
بست حکمت که باید مستجاب
بر کلام مد بکیرم این گها
دورو گره از ده و مناهشان
خواهد امر حب خود مارا دگر
آرمان خواهد حادرا داضطرار
باد کرد در همان خلعت که بود
میکنه آچه از ملاهی بالبان
آچه کرد است از پیش از شیا
رو بقی زاکار و کفران آورد
حاشین از بد ایشان در زمین
بر چگونه است آن علمای سیر</p> |
|--|---|--|---|

وَإِذَا تَنَلَّى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا إِنَّتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ

و چون خواندند و در ایشان آیات ما روشها میگردید آنکه امید نمیدادند ملاقات ما را باور قرآنی غیر از این یا بتدیل

قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَلَّا أُبَيِّنَهُ مِنْ تِلْكَ الْبَيِّنَاتِ إِذْ أَنْتَ عَلَيَّ أَوْهَعِي إِيَّايَ أَخَافُ إِنْ

کنش بگو نزد من که بتدیل کنم آنرا از پیش خودم بدوی بیکم من مکر آچه وحی کرده میشود بدوستیکه من میترسم

عَصَبَتْ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۱۷ قُلْ لَوْشَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ قَدْ لَبِثْتُ

اگر تان مانی کنم بروردگارم از عذاب روزی بزرگ بگو اگر خواست بود خدا هوامدوم آزار بر شما و باعلام کرده بودم شما را بآن پس صیقل حدیث

يَكُنْكُمْ عُمْرًا مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَتَّقُونَ ۱۸ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ

کرده بدشلمری بش آفران ایسی می باید بخل پس کست متکلم را از آنکه میرست ر خدا دروغی را و تکذیب کرد آیاتهای او را

إِنَّهُ لَا يُلْقِي الْمَجْرَمُونَ ۱۹ وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَنْصُرُهُمْ وَ يَقُولُونَ هَؤُلَاءِ

بدر سبک رسکار نشود که گناهکاران و میپرستند از غیر خدا آنچه سرور غیر ما است اینان را و هیچ بیدشان و میگوید ایها

شُعْمَاءُ وَاُنَا عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَنْتُمْ تُؤْتُونَ اللَّهَ بِمَالٍ يَتْلُمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَانَهُ وَ

شفا میاید رد خدا بگو ایبحر میباید خدا را آنچه میداد در آسمانها و نه در زمین مرعات او

و تَمَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ ۲۰

برتر است آنچه شریکند خدا

خواندم چون بر مشرکان او ماضود
بستان امید بینی در حساب
پس آنچه ما بچشم آیم از آن
آینی کاب هر ما باشد همان
گو سزا بود که قول مسد
می برسم گر شوم طامی رب
هم به بر آفران دادا بود
من درنگ اهریما تان چند سال
من مفران سواهی م فاشا
ان بود در زد دادا حتی
نی حکایت خوانده باشد از طوم
دوج در وی حکما از هر قل
ملش از کونی بود ممکن شعر
فانکه هم بودند با او در ذراع
حاصل آنکه گفت او من بر خدا
کیست پس از آنکس خود اندنگاه
گو بد اسحق بود مارا بدان
غیر خرا میپرستند آن حشر
گو خدا را بکبد آبا شر
ذات پاک او بند و برتر است
کرده ایم ازیش متقی وجود
تا بتکرارم میکنند در دایره
یک خطی کردم اشیا هست شد
جه عالم جلوه روی من است
رشم از خود گرد شناسی رستم
این سخن گو تا پنداری صفی است
باز چون کردم برق از جزم من
باز چون سازد نهان دیرینه روی

باز که گوید زین قوم عدد
غیر از این بر ما تو قرآنی بار
یا مدلل سلا آرا ن سخن
ضمضش این بود که حال خویش
میروی بکنم زحرفی در سخن
کو اگر میخواستی حق بر شما
حاصل این کرمیت الله است پس
یش پس از رول این کاب

در اثبات معجزه قرآن

ی شده با طالی هرگز حدس
عالم از وی اهل آن لفظ و لسان
بود اگر ممکن را هر چه بود
گر که باشد همه وظیفی دوشیا
افری دل رشا رینده است
ر خدا بند دروغی سالمان
یا کند تکذیب قول کردگار
سرشار می بگوید این فرق
می باشد او شریکی باقی
ود دادا میسر آید به یک
بست لایم تا کنم تکرار آن
با که گوید غیرم دلداریست
نیست باقی دوره کاشر حکم
شد دگرگون خلیل ناچون شد
من نشود رشم شد او را حل من
که سخن گوید بپای او همه
بیم گفارت است باقی در لب
فک صفی بر جای خود برگشته باز

آینی کآن واضح المی بود
در رسدن ر صفای یا نواب
زاسرو هیش هر ما باشد دین
ثم سوسلان ما بود در آن
من مدل سلام بیش می خود
از عذاب روز اعظم وان تب
پس بود اعلان او افاضل خود
کرده امر هر قبل از این مقال

کرده ای تحصیل علی بر رسوم
در فصاحت در بلاغت ی بدیل
داده او باشد زحمت هیچ هر
هم بدد از اهل علم و اصلاح
بکنم از حدیث قرآن افتری
حکایتی گوید بخلایق شر
دین توبیخت و فرج اویان
آچه کاندوی باشد شعور
و هراچه که حداد در سیر
راچه بر شوهر یکی در سورا است
کآن یوخت ثابت اندر شهود
نک کنند از طره باز آه کره
داده خوار از پی می سر مست شد
هر دل در تاب گیوی من است
اندک بیانی تا بطلای منم
بلکه آن گویند در وی غنای است
بیم او رفته است و من گویم سخن
بر من آورده سخن گوید بگو

وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا

و بود مردمان مکر امت واحد پس اختلاف کردند و اگر بودند کلمه که پیشی یافته از پروردگار بر آیت حکم کرده شده بود مباینت

فِيهِ يَخْتَلِفُونَ^{۲۱} وَ يَقُولُونَ لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا النَّبِيُّ فِى فَا تَنْظُرُوا

در آنچه در آن اختلاف میکردند و میگویند چرا بر ما نازل نشد پس بگویند ای پیغمبر خدا را پس منتظر باشید

إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ^{۲۲} وَ إِذَا أَقْبَأْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ قُصْرَاءِ مَسْتَهْمٍ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ

بجویند که من باشم از منتظران و چون چنانچه رحمت را پس از سختی رحمتی که بر ایشان را گماشته باشم

فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ^{۲۳} هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي

مکر است در آیتهای ما که شما در و در است و مکر درستی که هر سالگان ما بنویسد آنچه مکر میکند پوست که بگرداند شما را در

الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّى إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلِكِ وَ جَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَ فَرَحُوا بِهَا جَاءَتْهَا ريحٌ

در بحر و در تاجور باشد در کشتی و جاری شود ایشان را طای یا از به و شد و شد آن باد آید آنها را طای

عَاصِفٌ وَ جَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَالٍ وَ قَالُوا أَنْتُمْ أَحْيَيْتُمْ بِهِمْ دَعَا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ

سخت و بباد ایشان را موج از هر جا و دادند که ایشان را احیاء کرده شما را و احیاء خدا را و دانستند که برای او دین را

لَئِنْ آتَيْنَا مِنْ هَذِهِ لَنُكَوِّنَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ^{۲۴}

که اگر حطمانه ما را از این هر آیه ما بشیم از شکر کنندگان

| | | | |
|---|---|--|---|
| <p>هر شکل درجه و محمود بست
و اختلاف از شیء بر هر صیغه و است
هست هر شکسته شامد بر دوست
واحد اندر اصل فطرت بود نام
این عروس آدیت و آدنی است
که گرفته سبقت آن در روزگار
آیتی شد بر او از رب او
مطلع بر صفت باشد نگو
باشم اندر انتظار مابری
که بنحی و همداد از فوشت
میکنند آیت ما را طین ورد
از شما اندر جای مکر و ضر
چون نباشد بر خدای یابید
فلک ما کرده در دریا روان
و اصل کشتی زان بسی باشند شاد
کشتی افته در جنبش و اوجها
بهر ایشان تارند پس الحوة
طهرات قس افته در تفر
در زمین کرده سامی برستم</p> | <p>غیر يك امت بتفق و شان
شرح آنها حله گفن سود بست
زد ما توجید اصل مدعات
اصل ایشان بوده واحد دوست
ما شما هم ریشه و هم دونه ایم
رو باطل کردن از حق هر چیست
گر نبودی قول از پروردگار
مشرکان مکه گویند از چه رو
پس یگو حرامت غیب ایمی که او
منتظر باشید هم من با شما
یا که شام منتظر بر عرش
که رسیده باشم ایشان را رد
ای عهد من گو بود حق نودتر
بر ملائک چون بود چیزی پدید
چون شما باشید در کشتی چنان
میوند آن را بر وقت سراد
آید از هر سو بر ایشان موجها
پس شود سه ممالک در نجات
فطرت اصله آید در ظهور
پس چون بر همان شان زان هر دو هم</p> | <p>می نودند آنچه هست از مردمان
هست هم واقع در ایسی خلاف
کرده ایم از داشت یاد آن کلام
از هوای شیء بر آقوب و لاف
ما بظنرت بوده ایم از یک گهر
میر مسودی که او بوده است و هست
تا ربح و اختلاف از حد گذشت
آچه در وی منبجید اختلاف
کرده ایم از وی مکر او آردو
غیر مقولست پس این اقتراح
تا چه خواهد کرد در حکم وجود
و سمت و صحت پس از غلطوالم
پس صحت را کنته از غم و روید
حافظان کتب یعنی مکران
سوی بر و جر اندر اقتضا
بد نرم و سوس بر دشان هر کیا
تا که دریا را در اندازد بشور
که اساطیر مکرده ایشان را بلا
دین خود سازند خالص بر خصوص
تا ابد از شاکران باشیم ما</p> | <p>پس در ایشان گشت واقع اختلاف
پس اولین تحقیق این معنی نیم
هر زمان در بشر بود اختلاف
گفت اصل مکه را غیر شر
بود آحاد ف بقی ف مشیرست
درین صحت اختلاف افزوده گشت
پیشانی میرت حکمی بگراف
پس اعجازی که ما خواهیم از او
این عیداد شما را بر صلاح
بر شما از انکار آیت و حدود
مردمان چون چنانچه از کرم
یا که در باره پیر مکر و کید
می نویسند آرسولان از نشان
آحصالی سکونت رانند شما
با کمالی کائنات آن دارند ما
با کمالی بادی و وز سفت و نور
میکنند ایشان چنین زان ادلا
آرمان خواهند خرا با خلوص
کرده ما را نعمت از این بلا</p> |
|---|---|--|---|

مِنَ الْمَيْتِ وَيُخْرِجُ الْمَيْتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يَدِيرُ الْأَمْرَ فَيَقُولُونَ اللَّهُ قُلْ أَقْلًا تَتَّقُونَ ۝

مرد و بیرون ماورد مردها از دمه و کاند بر می کند کارو کارایا بر روی میگویند خداست پس بگو آایس غیر هیزد

قَدْ لَكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصَرِّفُونَ ۝ كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ

پس آمدها پروردگار شهادت حق پس است خدا حق مگر گمراهی پس بکار گردانید میشود همچین لازم شد کله

رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ قَسَمُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۝ قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَاءُكُمْ مَنْ يَبْدُوُ الْفَلَاقِ ثُمَّ

پروردگار بر آنکه قسم و دریدند هرست که ایشان بگویند بگو آیا از شریشان شاست که میارید خلق را پس

يُبَيِّنُهُ قُلْ اللَّهُ يَبْدُوُ الْفَلَاقِ ثُمَّ يُبَيِّنُهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ ۝ قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَاءُكُمْ مَنْ

باز میاورد او را بگو خدا مافرید حق را پس ایس او را بر این بکار گردانید میشود بگو آیا از اشران شاست کس

يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلْ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَقَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُنَجِّعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي

که هدایت میکند سوی حق بگو خدا را میاید حق را آایس که بکار آمدن میاید سوی حق جز او را س که بیروی کرد نمود یا که هدایت

إِلَّا أَنْ يَهْدِيَ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ۝

بی نامگر آنکه هدایت کرد نمود پس چیست شما را چو حکم میکنید

خود ناتالارم گهرست اوزمیں
از حوت و از غول و از شایر
باز گرفت آنچه داد او را پیش
که آن صورت مگر میداشتند
همو اوس را دوده سر بر سر
گویی هرگز به دست او باسی
گرفت تا در غر داری که
بند روئین شود شتک و تاه
ی دنیا بلکه دارالسلام
هر کار خواهد برد پرده راست
بل جزا هست از عمل مرده زند
کان فروست از ضای آسوی
این گروه اهل حست خالدهین
دارد از حق روشنی و نصرتی
گردنل و اتصال از چار سوی
روشان در یارهای لیل تار
میشوند از نیک و بد دروی هم
با شریکان آیند اندر مکان
می برستید ایشانرا بسکوی
می بگویند آن شریکان دوزمن
تا که شرک آرد در طاعت حق
از وجود و از عبادت شما
چون بحق مولاست او بر ماخلق

پس یان آیهه گت و هیچ
را چه مردم میبورد آن اختیار
تا بونی که ندین پدایه اش
اهل اوس آرا وجود پنداشتند
پس عودیم آزدرا در طر
چیت لم تنم که موجود اوزطی
چند فوالت امرویه و حه شه
یا که آن دارد شاعت مرگاه
بمدکارا حواصه خلاق الا نام
حاب دارالسلام او هدایت
حق نکوی را بگو بدش داد
یا زینده حب او باشد دل
هم آقاری ذذت بر حین
نست او را تیرگی و ذلتی
پوشد ایشانرا و بشینه بروی
گویی پوشیده گت زانطرار
یاد کن روزیکه مشهور این ربه
پس بگویم آوزمان ما شریکان
بت پرستارا بگویم از چه روی
حق در آرد آن ظاررا دوسخن
بودن داعی هوا از ما سبق
داند او که بشیر نودیم ما
شما کردند در هم سوی حق

در مثل آیت کاید رآسان
غفلت کردد محسی زان سر
شتک و در می طوطه سرز کله
به سرین در سکوتی چو جروس
چر و بران بلوس دل درور
ی در او مرغی نه آثار گله
بهر غمی که کسد اشته بش
قطع گردد بد یکدم در طر
لنت آرا زوال امری ی است
دار سالم روصه ی آفت است
هست هم پنداش بگو و ارجد
و ان زیلت آنکس حقش و دوزست
روی ایشانرا فوشتند فیلر
اشک چشی درود امرویه فرو
مثل آن باشد حراشن در ثبات
از عذاب حصال یوم دین
کرده کسب سیئات اقدر جهان
یا بداید ایکه می آید چنین
پس اهل سکتر و مسودانسان
داعیان دوند در طاعت زیش
خود نمی یورید الا از هوا
کلوشیر از اصل و فرع ماسواست
آچه برستند زیش از هر عمل

غیر از این بود که عیش ایشان
پاک جسمی دان مات از الواحب
چار پایان هم حورب و آن گله
از عود و غمی کاسد غوس
تا که آمد امر ما شب یاکرود
باطل و رکنده و شتک و سیاه
همچین روشن کنیم آیا زخوش
اول آنکه شش دنیا چون مطر
پاک این اوصاف یکجا باوی است
و آنکه دنیا جای رج و غمت است
آکنس را که نکوی کرده اند
پاک حسی مغرت بگفتگوست
اهل آن دارالسلام از انتظار
گفتند از خوف حق روئی که او
و اینکه کرده اکتساب سیئات
نست ایشانرا بگماید چنین
این گروه اهل آتش جادان
چله یا تریب از دوزی چنین
پس جدائی افکیم اقدر نشان
می بگویند این بیان ملاعبوش
که پرستند زما هرگز شما
دو شهادت بین ما کافی نداشت
آزماید هر کسی در آن عمل

سورة یونس ع

که شود از کفران آن بگری
ز آسپان بلران ماران بگام
هم کند ز آفت یکم خطایان
نطفه پا دامه است آن در اثبات
زود باشد پس که گرد آید احداث
پس مگو آیا درسد از خدا
هم شایرا دوست میبوی بحق
همچنان کورا دوست میزاست
تاسد و رفته اند از حد رون
آفرید خلق را می زو
هم که آثار حقت فی سخن
از شریکان شما گوشت کی
کو خدا لعن بظلمت رسالت
یا کسی که خود هاد راه و چاه

که ایران بوده بر حق مغری
ود رمی روید بر فسی گنه
زانکه پس باشد اقرب یزبان
باشد آن طاهر رجوان و پات
مستأسده تنه ملوالت
که شریک آرد با او دامرا
پرومته جسم و جان ماخلق
به خاورد که زوالی در عدالت
وصف ایشان احم لا یؤمنون
حد موتش رده ملود فی غلو
هم نباید رده حد اموت تی
هم آقا رهنا در هر حی
در کی از هم دلایل بر رسالت
حر که عیش رهنا گردد راه
پس آنکی که نو نکش شما

کو شما را کست تلروزی دهد
کست با دواقتدزی کلمو اثر
کست آن گارد رون هر لستوی
کست و آنکی کو کند شیرکار
این بود در دردنا احتیاج
پس کسی ثوابت نات این صحت
پس حاشد حد حق غیر ارحال
هم سراواراست و واجب حکم او
کو که آیا از شریکان شما
پس را کوراست این شان و صفت
ارضا پس عتقن هم ارحست
با کسی را حوی حق باشد دلیل
رهنا آیا پس آنکو بر حق است
پس شازا جنت همچون میکند
خاصه عباد یا او را شما

از ساء و اوس باشد کفر
آفرید در شما سم و بحر
حق زبنت مت اوحی بی پیل
اهل عالم را هان و آشکار
کز قبولی بیت آدمرا علاج
باشد او پروردگار محسکات
پس تان گردنه گردید ازنگال
در هر ان کر حکم گردایدرو
هست حشر خلقی نباید ابتدا
رید او را گر برستدش ظلت
مار گردامه شود از راه راست
صص حها که در هر دبل
با دلایل در اصاعت الحق است
در سوه حکم زد عل و دید
خاصه عباد یا او را شما

وَمَا يَتَّبِعْ أَكْثُرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ۲۸

و پیروی یکسده بیشتران مکرکا. ۱. مرسه کان = بتی حضا و حق حری را دوستی که خدا است آنچه میکند

وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَ تَفْصِيلُ

و مانند این قرآن که مدوع استمود از غیر خدا و لکن تصدیق آنچه است که پیش از آن و تفصیل

الْكِتَابِ لِأَرْبَبٍ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۲۹ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا

کتاب و بیست شکی در آن او پروردگار جهانیان آید بگوید درست مدوع آری بگوید یاوردیسوره مامش و بخواید

مَنْ اسْتَفْتَمَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّ كُنتُمْ صَادِقِينَ ۳۰ بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ

هر که را تو اید از غیر خدا اگر همد را بگویند که کذب کرده اند آنچه را احاطه نکرده اند و هنوز بماند ایشا تاویلش

كَذَلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ۳۱ وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَ

همچنین کذب کرده آنکه بود پیش از ایشان پس مگر چگونه بود احاطه مستکاران و از ایشان کسی است که میگوید و

مِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ وَ رَبِّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ ۳۲ وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَ لَكُمْ عَمَلُكُمْ

از ایشان کسی است که میگوید و پروردگار تو را فرستاده دلالت و اگر کذب کرده تری پس بگو مراست کردار تو مراست کردار تان

أَنْتُمْ بَرِيضُونَ مِمَّا آعَمَّ وَ آتَا بَرِيٍّ مِمَّا تَعْمَلُونَ ۳۳ وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَقَأَنْتَ نَسْمُ

شایان از ایند از آنچه منم و من بر ارم از آنچه میگوید و از ایشان کسی است که گوش میکند آری تو مشوا

الْمُ وَ لَوْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ ۳۴ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ أَقَأَنْتَ تَهْدِي السَّمْعَ وَلَوْ كَانُوا لَا يَبْصُرُونَ

کرارا و اگر چه باشند که نباید سفل و از ایشان کسی است که نگاه میکند آری تو را میبانی کور از او اگر چه باشند که چید

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الشَّيْءَ وَلَكِنَّ الْقَوْمَ أَنفُسَهُمْ يَهْتُمُونَ ۳۵

هر سیکه خدا طعم میکند بر دمارا پیروی و لکن مردمان بچو دشان طعم میکند

می باشد اکثری را پیروی
می اندر مرد عقل مستین
عقل رهان آورد ادبش جنگ
کردم از تعلیل این مطلب خوش
یا تواند گفت جرح این چنین
هر کس ایمی که آمد دلس
هم مصون از افسوس و افساس
چون بود منزل روبرو طالبین
گو بوان که مات آرا هم شا
هم جوابد او پ لعداد خوش
حاصل آنکه هم کسد این چنین
ما رسد دانش ایشان بران
پی از تأویل آن اختلاف
چون حسد از عقل دار او
تا که میکرد سگدب رسل
هست زایشان که قرآن مؤمنست
هم پیش پیرو دگارت اعظم است
پس بگو باشد با اعمال من
را نکسل حسد که حسد گوش
نشوال خود تو آرا بر گران
هم بود دایشان که ساید مطر
راه بر کوران بوان آبا عود
میتواند کرد که در اندک شی

جر بوم خود ه عقل مستوی
طن و تحسین نیست بر جای بین
او بود واسع مجال این سبک
تا ناید آسکه دای دغروش
تا که باشد متری آن و این
مر مصدق حله را از حله و کل
تا قامت وین بود بی افساس
تا سمت این چه بر عقل من
سوره نادمه منش بر ملا
هر کرا خواهد از هر با پیش
گر گفتند هیچ از صفتین
ناچه باشد اصل و قرش در بیان
هچشان نکشود دای را نکتاب
بهر مامد از اصلا او
هر نبی بود امین حارو گل
هم بود زایشان که اولادین است
بر تبه کاران چو پیش قدم است
ور شا اعمالان با حسن
چو که قرآن خواند از اقبال و خوش
خاصه گر ایشان باشد اچ آن
سوی تو ارضین و تحت پیش
لی حیرت خاصه گر خواهد بود
کور دل چ تا چه باشد در کوی
لک بر خود میکند ایشان ستم

طن میگردد کسی را بیخبر
چون گمان از حق ناستا بود
حق بود دای بر آنچه میکند
نیست این قرآن کائناتش هم
لیک باشد مصدق آنچه هست
هم هر آنچه شد و شسته رشا
بر بایش هیچ نبود شک و ریب
مشترک گوید آبا بنده است
زانکه اعلی اوشا در نظم و نثر
خر خدا که مدول است اروی کتاب
بلکه بر تکلیف آن ساعی شده
هم دشمنان دای را تاول او
هست قرآن سحر ایمی سخن
همو کفر لیکه حسد ابرمان
پس طرکی تا چه باشد طاقت
آن یوشد آنچه دانست ارضاد
گر که تکلیف تا بد ای ره
هم شا را در و اعلی مید
هم کی طبع کس احکام دین
سبح و عقل از هر دوشد استدل
مد آثار سوت را پدید
ه حیرت چو که باشد نه هر
کی باید طلم حق بر مریدان
صرف بر باقی هم اندک و هم

چیزی از حق در مقام ابتیاز
هم یقین از عقل کار اخرا بود
ار یقین یا از گمان اغریسته
یا چنین اعجاز و رهان و حکم
بیش وی از عقل و صدق و یقین
از اوامر و ذواهی جا بجا
یا معاشش ز اسرار غیب
احمدانی که از حق یافته است
پس بلند و فصیح از وحه حسر
صلاتی رمد در این آداب
که ز کشتن بحر یسکبا بدند
چون نکردند هیچ دروی حسو
ار در منی و لطف از ذوالن
بش اینان هم بود اذ کافران
طالبان را وین س اندر تلبت
ون در گذر رده چهل زاهد
با که رایشان با ابد ای هم
هم ممد زوار از آنچه مکتب
تا که استهزا کند از حقوق
حال معلوم است باقی را بل
پس باید از آسان کو دید
حال معلوم است با چو در
چیزی از ابعاد حق و علو جان

وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ كَأَنَّهُمْ يَلْبِسُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ يَتَذَكَّرُونَ بِهِمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا

روزی که مشرکها را بیاورند و بگردانند مگر ساعی از روز شاخت یکدیگر دادند ماه خود بجهت زین کرد اما آنکه تکذیب کردند

يٰۤاَيُّهَا اللَّهُ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ۝ وَإِنَّا نُرِيدُكَ بِبَعْضِ الَّذِي يُعَذِّبُهُمْ أَوْ تَتَوَقَّعُ قَالِنَا فَرَحَهُمْ

ای خداوند خدایان و ما را هدایت نداشتی و ما را می خواهیم از آنکه بعضی از آنکه عذاب کند آنها را یا ما را بفرح آنها

ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ ۝ وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ فَسِيَّ بَيْنَهُمْ بِالنَّقِصِ

پس خداوند شاهد است بر آنچه آنها می کنند و برای هر امتی رسولی است پس چون آمد رسول ایشان حکم کرد و میان ایشان بداد

وَهُمْ لَا يَظْلُمُونَ ۝ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝ قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا

و آنهاست که ظلم نمی کنند و می گویند کی خواهد بود این وعده اگر شما راست گویید بگو ما را که نیست از برای خود ضرری

وَلَا نَصَّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ۝

و هیچ چیز را نمی توانستیم بخدا از برای هر امتی اجل است چون آمد اجل ایشان پس و ایس مانند ساعی و میشی تواند گرفت

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِن كُنْتُمْ عَذَابُهُ بَيِّنَاتٍ أَوْ تَهْلِكُوا لَمَّا يَسْتَحِيلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ ۝ أَنَّهُمْ إِذَا مَا وَقَعَ

بگو خبر میداد اگر آید شما را عذاب یا بیهوشی شما می شود یا بیهوشی شما می شود یا بیهوشی شما می شود یا بیهوشی شما می شود

سورة یونس ع

اَسْتَمِعْ فِي الْاَنِّ وَ قَدْ كُنْتُمْ فِي تَسْتَعْجِلُونَ ۝ ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا تُوْقُوا عَذَابَ الْطُّغْيَانِ هَلْ

میکردید آن اکنون و هر سیه بودید را انتظار میخواست پس گفتند و ما را کستم کرد چه عذاب خواهد بود ای

تَجَزَّوْنَ اِلَّا يَمَّا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ۝ وَ يَسْتَنْبِئُكَ اَخِي هُوَ قَوْلُ اِي وَ رَبِّي اِنَّهُ لَعَقَ وَ مَا اَنْتُمْ

جز از اینست بیکر آنچه دید که سب میکردید و حیر میسازد که ای اخایان و کاری حق پروردگار که کل حق است و نیستی شما

بِمُعْجِرَيْن ۝ وَلَوْ اَنْ لِّكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْاَرْضِ لَا اَقْدَمَتْ فِيهِ وَ اَسْرَوْا الدَّامَةَ لَمَّا

عاجز گشتید و اگر آنکه هر داری را هر نفسی گسترده چه را در زمین است هر چه اندکی آن و پوشیده است و نیستی شما

رَاَوْ الْقَذَابَ وَ قَفِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقَبْطِ وَهُمْ لَا يَنْظُرُونَ ۝ اَلَا اِنَّ فِيَّ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ

دیدند عذاب و حکم کردند میان ایشان بطن و ایشان ستم کرده بودند و نگاه دارید هر سیه که خدا را است آنچه در آسمانها و زمین است

اَلَا اِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لٰكِنْ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝ هُوَ يُحْيِي وَ يُمِيتُ وَ اِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۝

آگاه باشید هر سیه که وعده خدا حق است و لیکن بیشتر ایشان ایمان ندارند او زنده کننده و میراند و سوی او بازگردند

| | | |
|--|---|---|
| <p>یاد کن دوری که اندر وصف او
صفت آدم که گرد آمد آن حشر
خود میسراند بکشد آفران
برخی از آن گر مالیت غنی
حاضر فرسوده اند شد
پس خدا بر ایشان باشد گواه
پس بپوشد سوی ایشان آفران
را چه و اصل شد قوم از او ردا
درد عشر هر می با اشی
کاران گوید تا کی آفتاب
مشرکان میسند میکنند این
گویند من بر حق خود مالکیم
هر چه باشد مقصی با حکمش
پس باشد هیچ چون آید زمان
بر چه موائست خون گردد بد
بند او آن آید که گردان عان
پس بدیشان گفته خواهد گفت هم
خود جزا داده شود آید شما
ما شما این دعوی نور حق و راست
آیه مگویم بود بر صدق حق
ورگ باشد بر هر نفسی که او
ک شود زایشان بول ذوالکرم
اوقند از حسرت اندر هیچ و ناب
نست هم کار ایشان ستم دیدم شوند
پس باشند آنگاه دلاری شی</p> | <p>گفت شش هم کان لم شوا
آدا باشد هم با یکدیگر
ر لک الله دران روز گران
وعده سویم کل رکب افان
فلا را دال که است از او را
ما از او خود خرای هر گاه
ره شکمش رده از نامول
و ارسول از حق بودش حرمت
آید اندر داوری در حسرتش
که تا شد وعده آید ما شای
در جواب مؤمنان و ارباب دین
صرو می را که تا ملک ویر
هم کند طغر دین مشقت
اندکی تأخیر و تقدیم اندر آن
پس راستی آن طبع شود
خود شا آید هیچ ایشان بدان
که خود کردند از عصیان ستم
جز برایشه کس کردید از خطا
وین کلانی کاوری گفت خداست
بسته هم حرفی از خود در ورق
کرده بر خود طمع از دوشی غو
می پوشد از هوا داران هم
چونکه بنده آنگاه روی عذاب
در عملها چونکه سجده شوند
تا که خود را و اهرم از غم روی
او طایفه زده میراند دگر</p> | <p>گویی آبا را سویدی در یک
لک از هول قنلت ساکاهان
می بود آفتابان ره یافته
از عذاب و است و سو حال
فلا را آفرین و کر یال وفات
بهر هر قومی رسول از خدا
چو ایشان پس هم از رب العباد
بر حال خوش سجده شوند
پس تا شد حکم از طمع و ستم
صادق او باشد در گفتار خود
راست که میداند ایشان معاش
حرکتی برین زمین خواهد صدای
هر گروه را است وقتی در عذاب
گو شای دید آید هر عذاب
بر چه بر او روی کید ا گور شای
هم حقیق آنکه راست را شای
لک چیده از آن عذاب مسموم
او و میجوید از قرآن خبر
گو شای آری بر خدا وعده قسم
هم شای طمع کنند حق را اید
اچه در اوس است افران و مثال
سرش تا نکند را ایشان کسی
حکم کرده میشود در حال و راست
می نماید ای که هست از حق بین
می نماید ای که وعده اوست حق
هم بسوی اوست برگشت و مگر</p> |
|--|---|---|

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ شِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ ۝

ای مومنان ای که رسیدن موعظه از پروردگار و شفا برای آنچه در سینه است و هدایت و رحمتی برای اهل ایمان

الجزو الحادى عشر

قُلْ يُغْفِرُ اللَّهُ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ ^{١٠} قُلْ آوَيْتُمْ مَا أَنزَلَ اللَّهُ

مکو بکرم خدا و برحمتش پس آن پس بایشاد شوقمان بهتر است از آنچه جمع میکنید مگو خبر دعبد که آنچه را فرو فرستاد خدا

لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ قَبْلَئِمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ اللَّهُ أَكْبَرُ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ ^{١١} وَمَا ظَنُّ

رای شما از دوری پس گردانید از آن حرامی و حلال مگو آیا خدا رخصت داد شما را یا ر خدا دروغ می پدید و چیست کان

الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ

آنکه می بسند ر خدا دروغ روا درو قامت خداست که خدا را بیصاحب است مردمان و لکن بیشترین ایشان

لَا يَشْكُرُونَ ^{١٢} وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَقُولُونَ مِنْ عَمَلٍ الْإِنْسَانِ

شکر نمکنند و باشی تو در آن امری و معوان از آن هیچ خواهد و کند هیچ کاری مگر آنکه

عَلَيْكُمْ شُهودًا إِذْ يُضْفَوْنَ فِيهِ وَمَا يُعْزَبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ

داشتم شما گواهان هنگامیکه شروه میکنید آن و همان قیامت از و در گذارتم و در زمین و در آسمان

وَلَا أَصْنَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ^{١٣} أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ

و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر مگر در کتابت روشن آگاهان باشید که دوستان خدا باشند ترسی برایشان

وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ^{١٤} الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ^{١٥} لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ

و ایشان اموهالک باشند آگاه که و بدو مودت که بر هر کاری میکنند برایشان است شاد در دنیای دنیا و در آخرت

لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْقُوَى الْعَظِيمُ ^{١٦}

بست تغییرلی مرسان خدا را است آن کلماتی درو

| | | | |
|--|---|---|--|
| <p>درج دروی گنهای حکمت است
هر سالک رهبا با مقصدش
رهنهای خلق عالم بشکلی
همچنین بر رحمت او یا جلد
مؤمنان باشد شاد اندر شترش
آن تورا کامل کند وین رهبر
زان گنشم ظلمت قرآن غوشتراست
که مقرر گشته اندر آسمان
یا بضی سود و بضی را زبان
که بنا کرده است اسرار آشکار
لک ز ایشانند اکثر امیاس
هیچ کاری جز که او پند خدا
می نماید در زمین و در سما
اندر ایشان ره ندارد غوص و غم
بنده گانی چند کامل درودند
فیض ایشان خورده اندیش و کم
کارشان از سب دل با بر تو است
روشان چون مهر روشن در ظهور</p> | <p>ر شما وصلی و بندی آشکار
مؤمنان را رهبا و رحمت است
هر عاقل حجت نیک و بدنی
حله قرائت کر ذی مدورک
گو فضل حق شما باشد شاد
پس باین فضل خدا وین رحمتش
فضل او به یا قزوی مال و بر
گر بگویم شرح آن صفت تراست
بر شما از رزق های یکران
چون صیبره و سایه و مانند آن
یا که گویند بقری پر کردگار
حق بود تو رحمت او بر کل پس
هم به ای مردم کنند از کارها
هیچ از پروردگار تو در غنا
دوستان حشال نیم دم
گفت پیشتر که هسته از حد
هر نفس و هر شهادی لا یرم
چنان با یکدیگر محض حق است
چایشان بالای منبر های نور</p> | <p>ایها الناس آمد از پروردگار
هست و امراض جهالت در غنا
خاصگارا راه آراندی رسد
میشناسد ز او شود صاحب مقام
ره باید هر که ز اوست هواس
شاد آن کو حق بر او این هر دو هواس
جمع کردید از حطام دنیوی
این کنی باور شایستی که کلام
کانه طریقه خلایق بشر
خود بر آنها کاین حالات آن حرام
اخر این تحریم و تحلیل خطا
کافری بنده بر حق و تمیز
هم زقرآن می نخواست بر ملا
غرض چون دروی کینه از انعام
نست جز غمخوار دلخ از کون
نیشان در دل هوای جرحا
لک دو عشر زهر قومی سرد
گفت آنها کز غوی عظمت
که بود دلتا خوف و غم دوتیم</p> | <p>هم شایان زواجه احو سبها
هست قرآن هر عامه و عظمیوند
طایف ازوی سر ایشان تمام
هر کسی را در مقامی و در نهایت
فضل قرآست و رحمت و احو است
بهر تر است این را چه دور از پیروی
فضل و رحمت بر صفتی کرد او نیم
گو عهد امتحان رمن غیر
پس بگردانید و بنهادی نلم
گو شهادت داد دستور خدا
چیت آچارا گین در دستگیر
نو مکاری بستی از کارها
بر شما باشم الا ما گواه
قدر ذره کمتر از آن یا قزوی
زانکه ایشان فارغند از طوسوی
فی شید آنها و فی شیرید
هدی برسد کاهای حکمت
نست ایشان را دم حزن و غم</p> |
|--|---|---|--|

| | | | |
|--|--|---|---|
| واحد اوصاف ولایت جامع است
شخص خود را کرده از هر دره دلیل
در امور حل و حرمت بر بنیان
به شمی آید اضر اتمام
من چگونم زانکو صفات غناست
زانچه حق کرده است بر ایشان حرام
یا مثل یک و مهر مردمان
مژده آید با سلام و تعینت
باشد از حق رستگاری عظیم | مهر حق چون به زویش لاحت
هشت از دنا قامت بر قلیل
یا خلائق و ز مقصودی خلق
به عینی دوست گردد با عوام
جه قرآن شرح وصف اولیات
هفتان یریز کاری ز اتمام
وان بود رؤیای صانع بیکدل
او ملائکتان هم اضر آخرت
آن بشارت هر ارباب جم | داد جبر و ارادت یمنی هر است
کرم اوصافش تو را گر باولی
صد کلام او بشنود گوید یکی
بیت غلت هیبتش اوید خدا
ایقدر هم بهر فهم عالم است
مکرومست بر خفیه اضر بین
مزدگان در حیوة دنیوی
و این بشارت در حق و راستی حوت
از وعید و وعده دانه ملایق | باز گفتندش ولی الله کیت
صفت در هر دورۀ حشر پیش
خورد و خوابش نیست الا ادمک
یاک باشد دلقش از لوث ربا
وصفتان بیرون و شرح و نام است
گوید اضر وصف ایشان رسدین
هم زشتان را خصام منوی
پس آرا مردمان دارد دوست
بیت تبدیل ایچ دو کمار حق |
|--|--|---|---|

وَلَا يَصْنَعُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْفِئَةَ اللَّهُ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۝ أَلَا إِنَّ اللَّهَ مَنَّ فِي السَّمَوَاتِ

و ایداد و هکیم کسفر آفات را ایشان هر چه کسرت بر خدا راست همگی اوست شنوای داد

وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَشِيعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءُ إِنَّ يَسْمَعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَ

و هر که در دهمیات و پیروی یکدیگر آنکه معواذ او غیر خدا شرک را پیروی یکدیگر مگر کارا و

إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ۝ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي

استدیشان مگر آنکه دروغ بگویند اوست که کردار برایشا شدرا تا آرام گیرند آن و روز را

ذَلِكَ لَا يَأْتِ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ۝ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ

آن هر آینه آیه است از برای حق میگوید گفت گرفت خدا فرزند ی یا بکش را دوستی باز مرا و راست در آسایا و

مَا فِي الْأَرْضِ إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ۝ قُلْ إِنْ

آچه در زمین است بیت و در شیا هیچ حق این آیه میگوید بر خدا آچه میداند مگر بدستیک

الَّذِينَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يَفْلَحُونَ ۝ مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ يُنْفِخُهُمُ الْعَذَابُ

آهنگی میدهد بر خدا دروغ را رستگار نمیشود یا نهیشی است در دنیا پس سوی ماست هر که ایشان پس بپشتانم با اشاره صاب

الشَّيْءَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ۝ وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِن كَانَ كَبُرَ

سختی بودندشان که کار نمیداد و خوان را ایشان خبر روح چون گفت مرغوش را ای نوبین اگر باشد که عظیم آمده

عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذَكِّرُونِي بِآيَاتِ اللَّهِ قُلِّي اللَّهُ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءُكُمْ ثُمَّ

باشد بر شیا اقامت و تذکره بر خدا پس بر خدا توکل کردم پس گرد آورید کارتان را و ابا و انا را پس

لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ ۝ فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ

ناید که باشد کارتان بر شیا پوشیده باد و پس کما و شعیب و پس و مهلت بجهنم را پس اگر اعراض کردید پس مرا و منم از شیا هیچ

أَجْرٍ إِنْ أَجْرِي إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَ أَمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ۝ فَكَذَّبُوهُ فَجَعَلْنَاهُ وَمَنْ

مزدی نیست منم مگر بر خدا و فرمودم منم که باشم از مسلمان پس تکذیب کرد و منم را و ما را و او را و هر که

مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَ أَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ

بود با او در کشتی و کردیم ایشان را جانشینان و غرق کردیم آنها را که تکذیب کردند آیهای ما را پس نگر چگونه بود اتمام کار

الْمُنْفِرِينَ ۝ ثُمَّ بَدَأْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ ۖ فَلَمَّا كَانُوا يُوْشِكُونَ

همدانندگن پس را نیکبخت از بدو رسولان بسوی قومشان پس آمدن ایشانرا بآیهی پس بودند که بکرد

يٰۤاَكْذِبُوا ۖ مِنْ قَبْلِ كَذٰلِكَ نَطْعُ عَلٰى قُلُوْبِ الْمُعْتَدِيْنَ ۝

آچه نیکبخت کرده آرایش همچو مهر میمیرد دلای نمدی کنندگان

نادرستی ای رسول اسوه کن
سر تو را در مردین باری کند
می شاید اینکه هست از حقین
بیروی ایشان نباید اوچه چیر
بیروی نکند حیران خویش
با در او باشد آرام و قرار
باشد از آیات حق این روش
ذات حق با کشت لورده بوخت
هست یکجا ران نمی یقین
هم میگوید آیا در خدا
ایست به نام دانا و دانا
فرا که برود و در حق و کتاب
کای گروه از در شتابانند گران
پس نمود من توکل بر خدا
با شریکان که دارند از حق
لی که مگر اندر هلاک من کید
هم نباید تا ما مهلت دهید
این چنین میگفت با قوم عید
در رسالت بر اندای حق خویش
گفته ما مورد از حق در پیش
بوح را پس ما رها می دهیم از حد
پس گردانید ایشان را پیش
بد چو بر آیات ما نیکبختان
پس بر آوردیم حد از وی رسل
پس بدیده آن احم در دهر دهن
بودشان نیکبخت پس رسم و راه

از کلام اهل شرک و اهل کین
در هراسات مدد کاری کند
هر که هست از هوسات و دین
که هر او را داعیه اولی سز
کافران الا که در گمار خویش
زرد روشن و زور را از هر کار
هر قومی کاشود احوال و دین
این سخن حراحتی هرگز نکفت
آچه هست اندر سوات و دین
آچه را دانا به اید از انری
می ایست که هست او را اول
میشد می کار از هر صل و باب
بودن من می شتابان در دین
جمع پس گردید از خوش را
ماوری خواهد در هر کار انان
ملکه آرا ظاهر و روشن کید
راجه نام و عهد در خلوت عهد
ان بود الا رحمتی اعید
از شما اندک جوامع می پوش
تا که باشم از گروه مدین
واکه با او بود در حق از لای
فرو پس و اماندگان امر زمین
یافت ضلوع دست بر حدیثان
سوی هر قومی و خلق در سب
کاورد ایشان بدان پیشان
لی که باشد از کلامی اند

زانکه مرت چله باشد از خدا
شود گوید هر چه از هر زود
در سواب از ملک بر شان
پس آیه را که از جهل و صلاب
اوست تو گردان پس آید
تا در احاطه مهلت از دین
این چنین گفت قومی بیرشد
او بود در ذات با کشت نهاد
بست در دین شما امثال کل
کو هراسی رحله مدد دروغ
پس سوی ماست یک و امان
می بخواه از روح بر امان حد
گهم یا می شتابان و عیون
احسان نمی کند و احسن
پس باشد در شتابان امر شما
پس انصاف آورد امی حیا
در توکل روح ذات هم
پس گردانید از من هر که روی
بست میاید الا حق در دین
داشتی قوم او را در دین
اهل کین می گفتم اند از هر دور
حق گردید آن دگر هارا تمام
پس نگر کا حکم کار معین
پس شدد آچه با شما کین
دان سب کایشان نیکبخت رسل
همچو ما بر قلوب مدین

اوست غالب بر تمام ماسوی
هم حادث بیت هر یار و شد
در دین از آدمی و از غیر آن
گردان ایشان شریک ذواللال
ر شما شتابان و زرد ایسان بدید
اندر آن باید با نش قیام
که گفتم نکرده هر خود ولد
حی کوراست فریدی جان
رسکاری هست بهش یا مرغ
سخت اشارا چشام از حد
حود نیکت او تو خود را از حد
با طمناهای روش گاه حد
بر هلاک دل و سر و طمنا من
فدایان پوشیده پس در خدا
در حق من آچه خواهد احاط
با وجود خصم از من لایم
در قول قول من در کمان
هم جز او بود بهاد از حد
بودشان حود اصل و گوهر بیرون
بوده اند از مؤمن شدن
اندر آن طومان دین انعام
بر چوکه است از توئی دانا بر این
با شان و مصرات از هر قبل
پس از آن بوده اند چو بول
مهر بهیم از شان نظم و دین

ثُمَّ بَدَأْنَا مِنْ بَعْدِهِ مُوسٰى وَ هٰرُونَ اِلٰى فِرْعَوْنَ وَ مَلٰٓئِهٖ ۖ يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا قٰلَتُمْ كِبٰرًا وَّ كَانُوْا قَوْمًا

پس را نیکبخت از بدایشان موسی و هرون سوی فرعون و سیاحش بآیهی ما پس سرکشی کرد و بود کردی

عَبْرٰٓمِ ۚ فَلَمَّا جَآءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوْا اِنَّ هٰذَا لَسِحْرٌ مُِّٔيْنٌ ۝۲۸ قَالِ مُوسٰى اَنْتَ لَوَلٰٓؤُ

کامکاران پس چون آمدن ایشانرا حق از دانا گفتند سحر است آشکار گفت موسی آیا میگوید

لِلْحَقِّ لَمَّا جَآءَكُمْ اَسِحْرٌ هٰذَا وَّلَا يَفْلَحُ السَّٰجِدُوْنَ ۝۲۹ قَالُوْا اَجِئْنَا لِنُقَاتِلَ عَمَّا وَّجَدْنَا عَلَيْهِ

محق را چون آمدن ایشانرا سحر است این در ستار می شود نادان گفتم آیا آمدی برای مبارزه با آن آیهی پس بر آن

آبَاتْنَا وَ تَكُونُ لَكُمْ اَكْبَرِيَا. فِي الْاَرْضِ وَمَا تَنْحُنْ لَكُمْ اَبْرَئِي ۴۰ وَ قَالَ فِرْعَوْنُ اَنْتَوْنِي

پدران خود را بپادشاهی دورا در کی در نمی و بسم الله بپادشاهی دورا و گفت فرعون ماوریدم

بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسَى الْقُوا مَا اَنْتُمْ مَقُولُونَ ۴۱ فَلَمَّا الْقُوا قَالَ مُوسَى

هر ساحر دانرا پس چون آمدند ساحران گفتند ای پادشاه ما را بپادشاهی دورا و گفت موسی

مَا جِئْتُمْ بِهِ الْبَحْرُ اِنَّ اللَّهَ سَيَبْطِلُهُ اِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ ۴۲ وَ يُحَقِّقُ اللَّهُ الْحَقَّ

آچه آوردید ساحر است خدای که خدا رو داشته که باطل شد و آموست که خدا همان آورد و در دلدن کار او نادیده کرد خدا حق را

بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ۴۳ فَمَا آمَنَ لِمُوسَى اِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ

بکلماتش و اگر چه او شورش داشت با خدا که اگر ان س این را آورد موسی مگر در دلدن از فرعونش و موسی از فرعون

وَمَلَأْنَهُمْ اَنْ يَفْقَهُمْ وَاِنَّ فِرْعَوْنَ لَمَلٌ فِي الْاَرْضِ وَاِنَّهُ لَمِنَ الْمُفْسِدِينَ ۴۴ وَ قَالَ مُوسَى يَا

و حاکم است و دلدن که باطل است با خدا و اگر چه او شورش داشت با خدا که اگر ان س این را آورد موسی مگر در دلدن از فرعونش و موسی از فرعون

لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۴۵ وَ نَبَا بَرَحْمِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ۴۶ وَ اَوْحَيْنَا اِلَى مُوسَى

ما نکردان ما را فتنه از برای گروه مستکبران و حاکم است از خدا خود از گروه دلدن و موسی از پادشاهی دورا

وَ اَخِيهِ اَنْ تَبُوَ الْقَوْمَ كَمَا مَضَى بَيُّوْمًا وَاجْعَلُوا بَيُّوْتَكُمْ قَبْلَةً وَ اَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ

و برادرش که باطل است بپادشاهی دورا و اگر چه او شورش داشت با خدا که اگر ان س این را آورد موسی مگر در دلدن از فرعونش و موسی از فرعون

۴۸ وَ قَالَ مُوسَى رَبَّنَا اِنَّكَ اَنْتَ فِرْعَوْنُ وَ مَلَأْتَهُ زُفَاً وَ اَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُفْلَا

گفت موسی پروردگار ما موسی و پادشاهی دورا و اگر چه او شورش داشت با خدا که اگر ان س این را آورد موسی مگر در دلدن از فرعونش و موسی از فرعون

عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَيَّ اَمْوَالَهُمْ وَ اَنْتَدُّ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْاَلِيمَ

که پادشاهی دورا و اگر چه او شورش داشت با خدا که اگر ان س این را آورد موسی مگر در دلدن از فرعونش و موسی از فرعون

۴۹ قَالَ قَدْ اُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمْ فَاسْتَقِيمُوا وَلَا تَتَّبِعَانِ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَمْلِكُونَ ۵۰

گفت بپادشاهی دورا و اگر چه او شورش داشت با خدا که اگر ان س این را آورد موسی مگر در دلدن از فرعونش و موسی از فرعون

بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ۴۳ فَمَا آمَنَ لِمُوسَى اِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ

بکلماتش و اگر چه او شورش داشت با خدا که اگر ان س این را آورد موسی مگر در دلدن از فرعونش و موسی از فرعون

وَمَلَأْنَهُمْ اَنْ يَفْقَهُمْ وَاِنَّ فِرْعَوْنَ لَمَلٌ فِي الْاَرْضِ وَاِنَّهُ لَمِنَ الْمُفْسِدِينَ ۴۴ وَ قَالَ مُوسَى يَا

و حاکم است و دلدن که باطل است با خدا و اگر چه او شورش داشت با خدا که اگر ان س این را آورد موسی مگر در دلدن از فرعونش و موسی از فرعون

پس مقابل چون شده آماحران
پس چو افکنده جلودین زکب
گفت موسی آنچه را کاورده اید
فانکه حق دارد اصلاح و نبات
و ان سسبا که بن مرودملو
پس باورده ایلان خود بوی
کرد دعوت او را اسرائیلیان
بود در فرعون طلعی در قلعین
کای گروه من شلرا کر حق
بگدره اسی که از خوف و رسا
قوم پس گفتند کردیم ابرولا
هم خلاصی ده محشهای خویش
و حی را فرمود کردیم از پی
خاها در شهر مصر اهرسا
هم با دارید در آنها صوة
در حرة دجوی مل و متاع
رعا اطلس علی اموالهم
گفت حق کردم رسا مامی
بیروی سکد هم اهر پسد

گفتان موسی در اماره یان
رسمها و صسا ها هر طرف
همسری گابنچین خود کرده اید
کار هائی مشدان را از محات
راه حیرت ها بن نبوده او
حرک فرودش قوش بی بی
حر سوانان زو بندرتد آن
هم رحد کلکشتگان و در مصر
باشد ایلان حیت بیم ارماسحق
وا گداید ارس خود را رسدا
ما حان و دل توکل رسدا
لرماس از کاران و شت اش
ما موسی و رادرش اینچین
مسجد اسی هر طلعت ارسدا
ده ثلثت مؤمنان را رسدا
زیت و اموال و املاک و صاع
سحت را دلیشان گیر ارمهم
از سو و هرون املاک ایضا
راه آن را که در نالغاید
حاصل آنکه صریاید در امور

آچه را کفکنده گانید ازغون
گرم شد رقیق شکل مارها
رود باشد که صسا سارد شد
لیک من خود مرهم آسان کرده ام
کرچه دلی مانند کله خرمان
واجب بودی که چون ما به
داسکه از فرعونان میود م
گفت موسی مؤمنان را که دید
س حق باید تائید انگال
آن وکل ملشد از داری ضب
می ممکن ارا نوای پروردگار
گفت موسی ما کد آنها ما
که فرا گیرید سای ناکت
هم شتا و فوتمال دهره شتون
گفت موسی دای ای پروردگار
دای ایها کفکنده اهرضال
تا که را ایلان باید اشراف
پس شتا ملشد بی تشویش و هم
عم پی بیستان داری وقت
کآچه قدر است آید در حضور

تا شود پیدا حق از باطل کنون
آمد اهر حیو و اطوار ما
آچه طاهر کرده اید از اشتباه
ما کد ثلث هرابیه آورده ام
لوس و اوی عهد خود را مکن
سوی مصر از مدین آمد یکته
وز ملا کاهسد در فقه عظیم
امرایش خوئی ازوی پرزید
گر که صفا دید او را در فعال
که بیی هر مسب از سب
آزمایش را گروهی طلم کلر
بهر صافت مسجد اهر شایها
هر قوم خود برای ناکت
خاها را قبله سارد از درون
تو طوعون و گروهش بشار
تذکات را زواحت لا حال
هم بستن آن عذاب و افصاح
در طریق دعوت خود مستقیم
که بود موقوف هر کاری وقت

وَ جَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَآئِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ بَيْأً وَعَدُوا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ

و گذرایم بنی اسرائیل را دریا پس اری رسیدن اهر فرعون و لشکرهایش از دروی سم نصدی تا چون درایش غرق

قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَآئِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ " الْآنَ وَقَدْ

گفت ایها آن آورده که بت الهی مگر آنکه گروه ما باو فرمودن بفرق و من از مسلمانان

عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْفٰسِقِينَ " قَالِيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَ آيَةً وَ أَنْ

طرفان کردی پیش و بودی از فسادکنندگان پس امروز ما را نجات دهیم بر بدنت تا برای کسان صلاخوت آیی و بدستیک

كَبِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لِنَأْطُلُونَ " وَ لَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَآئِيلَ مِوَاءَ صِدْقٍ وَ رَزَقْنَاهُمْ

سبزی از زمین از آبهای ما هر آیه براه و صفا قشود آورده بنی اسرائیل را در منزلی خوب و روزی دادیم ایشانرا

مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّى جَاعَهُمُ الْيَلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ

از پاکیزه ها پس اختلاف نکردند تا آید ایشانرا علم سرسبیکه پروردگار تو حکم می کند میان شان و در قامت در آنچه بوده در آن

يَخْتَلِفُونَ " فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْئَلِ الَّذِينَ يُقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ

اختلاف می کردند پس اگر باشی در شکی از آنچه فرود سلیم و بر سر از آما که می خوانند کتاب را بشنونی

لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ " وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَبُوا بآيَاتِ اللَّهِ

بسی حق آمدنرا حق از پروردگار است پس باش از شک و تردید و ممان البته او آنها که تکذیب کرده آیتهای خدا

سورة یونس

فَتَكُونُ مِنَ الْغَالِبِينَ " إِنَّ الَّذِي حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ " وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ

پس خواهی بود از برندگان و هر یک که کلام الهی بر او رسیده باشد ایمان نیاورد و اگر آمدند ایشان را هر

آیة حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ "

آینا تا آنکه عذاب دردناک

| | | |
|--|---|---|
| <p>وقت خود کردیم منتقل را
 همه حور وارد شده ایشان هم
 گفت آوردم من ایان رخسار
 من در مقام او را هم بین
 هیچ فرمان مینوی بشر
 هست حق تعالی باب ازمان
 اینقدر گویم چهی که مصر
 در قاصد این چیه آورده اند
 کائنات داشت زانها دست
 پس هستند اموات خود هری
 امر آدم کاو شد امر حیل
 پس راهبیت در این دور ارفین
 تا مگر کاید تورا هرگز
 ما را اسرائیلان دادیم هم
 هوس از هر چه با کیزه
 پی آن بویه تا دور نظام
 یا قول علم حر قرآن بود
 مکن پروردگار ای عزیز
 یا که از احکام توری و کتاب
 پس بر سر از آنکه بشتر
 اینست الزام از حاری و یهود
 از پودن آنکه بود آگه تمام
 عام باشد این خطاب ای کسی
 خود کلامی روانه صدق و راست
 هم معنی از آنکه در غلای حق
 پس و مانی اورا بکاران بین
 که حق اوستی دل نکروند</p> | <p>کنداریم آل اسرائیل را
 آب دریا هشت در ده سر هم
 آنکه هر لویست میوی جا
 بر سه و ت کرد افراز ایچین
 بودی از اهل صلا امر بشر
 لک در نصیر بود جای آن
 هست بوسه امراشا مستر
 که روزی حریل ارجد
 که شود که مدینه مروروست
 ترک او کردی شود بکلمه ری
 داد آن موی شای حریل
 تا که اند غاری از روح حق
 باشد این خودایی از بهروی
 جایگاه صف و پر زوق و هم
 در میان دایم ما او شکت و تر
 غلبه دروی شده ایشان تمام
 کافر او شد غلبه رای یهود
 بین ایشان حکم امر رستیز
 یا رعد حق رسول مستطاب
 او بو رلویات کشاد و حر
 نام احد در کتاب اشی که بود
 کرد او نصیر چون این سلام
 کر بشک باشد ریشیر سی
 دانکه او پروردگار ماسوات
 مکن تکلیب آیهی حق
 کر کسی تکلیب آیت من
 دن را ایشان موم هرگز میند</p> | <p>از بی آنها ذبی وهو رود
 غرق خواهند گشت و سود چارم هیچ
 بروی ایمان هم وی رو کرده اند
 آوری یعنی که ایمان این زمان
 گشت نماینده که دور از چاره بود
 وارفت کاین بوضوح است
 و چهی بکدر آن دوریست
 کد دیوان مطامر حیل
 دانه باشد برتری دیگران
 کر کشش غرق در حر
 آمد آرونت که خود گمی پیش
 چون کاری کرد از روح و حوة
 مصر باشد از چهل و می
 راست بود آن وصه حق را ام
 تا که علم آمد ایشان اختلاف
 غلبه گشتند از حال و دون
 بود اند آگه یهود ازشت او
 میبود امر آن چیز اختلاف
 راجه بارل بر تو گردید آن دعا
 حت و وصف احد کامل نصاب
 کر کد انکار چهل و شیره کیت
 داشت او اجیل و ودش هر می
 و غرس در کل بیوشه آفات
 شک کد آنکه دارد ورحل
 پس کد فرین هر زمان او
 قول آنکویت لوست ازقرار
 تا که شد آفات دردناک</p> |
|--|---|---|

فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَمَنَّا إِيَّانَهَا إِلَّا قَوْمٌ يُّؤْسَسُ لَهَا آمَنُوا كَفَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْغُرَى

پس چرا بود قریه که ایمنی داشت پس می کردیم تا از ایشان مگر یونس چون گردید دفع کردیم از ایشان عذاب رسوائی را

فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَنُصَلِّهِمْ إِلَى جَنِّ

در زندگی دنیا و بر خوددار کردیم ایشان را قوی

| | | |
|--|---|--|
| <p>پس بود اهل آخره چرا
 قوم یونس لک ایان ناصر
 می بود ای اهل قریه ما
 بود آن ایشان از اختیار</p> | <p>کاورد ایمان زایش او انلا
 رحق آوردد و شد رحق عذاب
 که بیگانه رول هر بلا
 و در خلوص دل و حرا و اضطراب</p> | <p>نشود دفع آن عذاب او احسان
 در جهالت و اهل تکلیف
 هر که نوبت بوس آوقت عذاب
 قصه بوس بان سلام</p> |
|--|---|--|

قصه حضرت یونس علیه السلام

داد دعوت حق را هلال موصلش
خواند مردی را حق در سالها
یافت آواز او فروغ از هر طریق
مستقل گشت لی اخبارشان
این سرور را حق شهادت است
رو بسیم کاند آن مهلت سر
ناگهان دید اهل موصلان
میچه رو دهنده برق سله
دود بارش از سیاهی در شرف
را که داشتند او گفستند راست
چاره حسد از ریزش خوش چند
بسبب گر یونس جدای مالوا
مهری بر او خلق اوماد راست
ر شدند از حشر آواز ها
بست یونس کاوریم ابلای بوی
گفته تو منه در شادش آید
گفته کافران را گرفت دست
ما سلم روحش از خون زدمان
ما گشود اهر حیات ستم
گفته داری مهبان را هریر
بسبب آمدن دامن و آفرینش
خار ها گردید گل دروسان
یونس آمد پس روی آمده زکوه
گفت داده وعده ایشانرا شهر
نرک اولی بود آن دلوهایش
گشت چون در ارجی جنس
کرچین ششهم ابلای دورست
رست راس حق در حق اید
تا که فوب یادت گفتش پس جدای
حق مراد را گفت تو نمیکشیدی
که دعا زدی بر ایشان در هلاک
بسبب انکشت اوسوی شهر خویش
گشت خوشحال آن شانگما نیام

پس شکایت کرد حرق و اهریق
بر عدالت سخت دو ابلایشان
و این سبیلان عدل و شت است
شد تالک امر از دودخ شرر
بزه از بر شر او و در دهن
آتش آوری چون مضرب زده
و در درازا کرد چون بر عراب
و عشت شد صدق و مینوار شد است
را که بی بد اوس خوشید
هست حاضر در عهد و سنجو
ان شریک یافت حق در کاس
بود ماحق هر ذلی را زارها
مشتی غایب بوجه ارسندگی
هم حریف از مال و آوازش گشت
ما کون افتاده ایم ای کوه
یک شریک توری آوردیم
خود بخاری و ضلای خاتم
ما تهنیل آیدم از لی سر
هر رخت کر که گلزار خویش
کار ما هم بر مراد دوستان
تا خیر گیرد رحل آن گروه
کادیم خواند اگر رخت شهر
حق فکته اهر فعلی مایش
مایش افکند بیرون از دهن
هر دین ویران ما مسودست
ما که باشد سیاه هر او
تاورد در فوه و باشد رهبری
دین شو که همه او مدی
و اهر آن مهلت بود اوده واک
دیده اهر ده شاک را بش
فوه مشتاق و اهر ای مکمل
حق بیرون شد باسند او

کس شد در دعوت حق موصلش
چر دو بن کردد فانی را و اما
گرفتی ضل ایشانرا سزاست
بر شیا از حق مانی خانه سور
خود شد اهر رخت کوهی جان
تا سورد حله شهر و کویتان
خانه سورد و ششاک و شطه خوی
شد هسبا حد اهر سنها
از لی یونس دودید اهر شتاب
لی خرد آوری پاد اهر
راشتن فز چون غلای اگاست
پس سواشتن راوی متصل
با رعه حاک رسر مردون
یک موس مؤسس اهر جهت
از وجود بود خود شرمده ایم
پس اسیر و دارمان آواز کن
بر شیا دای بگشود از من و کم
رد سارید از دو خود و عطا
این بیان بر عطا داری شتم
ما بر واک در یلیم ای اله
بر پراشتند اهر ها را ده ها
آگره را بر طاح و ر حات
گشت غالب بر وی اوده و ملال
روی بر صحرای پاد آن مقصد
چون سوره انیا یام ورود
کر ما هشتند بر سر بلخ او
سر صیبت و شت و راز راو
مرو را از امر حق مداد شبر
یونس از آن گشت میکان آرم
بر موس صد هزار از مردمان
که صدی ایشان تمام آورده اند
کیلی گفتم من این می
کاند آن رلطف گرماشد بهر

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآتَيْنَا مِنْ فِي الْأَرْضِ كُلِّمْ جِئِمَا أَقَاتَتْ نَفْرَهُ النَّاسِ حَتَّى يَكُونُوا نُحْنِ

و اگر خواست بود و در دگر و هر آیه که میخواست همه آنها را از زمین میگردانید تا آنکه آنها را بکشند و بکشند و بکشند و بکشند

وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُوْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ قُلْ

و هر نفسی که بخواهد ایمان بیاورد باید با اذن خدا باشد و خداوند رجس را بر کسانی که نمی دانند میگرداند بگو

انظروا ماذا في السموات وَالْأَرْضِ وَ مَا تَعْنِ الْآيَاتِ وَ التَّنْذِرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ قُلْ

نگاه کنید در آسمانها و زمین و آیات آنها و تذکراتی که برای قومی که ایمان ندارند بگو

يَنْتَظِرُونَ الْأَمْثِلَ آيَاتِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانظُرُوا إِلَيَّ مَعْكُمْ مِنَ الْمُتَنَبِّئِينَ

ایستاده و منتظرند امثال روزگاری که پیش از ایشان بودند بگو پس نگاه کنید به من از پیشانیان

سورة یونس ع

ثُمَّ نَجَّيْنَا رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا كَذَلِكَ نَجِّي الْمُؤْمِنِينَ ۱۰۰ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۱۰۱ وَآلِهَ الْكَرْبِ ۱۰۲ هَمَّيْصَات قَتِوَدَرْمَا كَسَلَتْنِیْمُ كَرَوْدَكِرَا كَو ایزردمان ایزردمان

كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَقَّعُكُمْ

باشید در شک از دین من بسم الله است که میرسد از غیر خدا ولیکن میرسم خدا را کسب ایزردمان

وَأَمَرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۱۰۳ وَأَنْ أَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

و امرمودم که باشم از گروه دین و ای که اسگردان وجه تو را ای دین حق نرای و نه اشغال از شرک آوردن

وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فُتِلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ ۱۰۴

و معوان از غیر خدا آنچه هم معشدر اوصو نیرساند بر این اگر از دین من بوسه که تو در این هنگامه و دوا سرکاران و اگر

يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَنْ

من که رسد اما ضرری پس ستغف کسبم آرا من که او را خواهد سو خیری پس ستغفم که رسد و او را رسد و او را رسد

يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ۱۰۵ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْقَاتِلُ مِنْ دُونِكُمْ فَمَنْ أَهْتَدَى

میخواهد از بدگاش و او ست آرمه مهربان کوی ای دینان سقت آتش را حق از و در گویان من که کعبه است

فَأَتَمَّا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَأَتَمَّا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ ۱۰۶ وَأَتَمِّعْ مَا يُوحَى

باید پس حرای پست که هدایت یافت رای خود تو هر که که آمدند پس حرای پست که آمدند خود تو هر که که آمدند

إِلَيْكَ وَأَصْبِرْ حَتَّى يَخُصِمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ

سوی و وصری با آنکه حکم کند خدا و او ست بهترین حکم کننده

سوی و وصری با آنکه حکم کند خدا و او ست بهترین حکم کننده

ای محمد خواهد از بروردگار

سوی و وصری با آنکه حکم کند خدا و او ست بهترین حکم کننده

فان اذن الله انزل الله

کوی ای دینان سقت آتش را حق از و در گویان من که کعبه است

سوی و وصری با آنکه حکم کند خدا و او ست بهترین حکم کننده

سوی و وصری با آنکه حکم کند خدا و او ست بهترین حکم کننده

سوی و وصری با آنکه حکم کند خدا و او ست بهترین حکم کننده

سوی و وصری با آنکه حکم کند خدا و او ست بهترین حکم کننده

سوی و وصری با آنکه حکم کند خدا و او ست بهترین حکم کننده

سوی و وصری با آنکه حکم کند خدا و او ست بهترین حکم کننده

سوی و وصری با آنکه حکم کند خدا و او ست بهترین حکم کننده

سوی و وصری با آنکه حکم کند خدا و او ست بهترین حکم کننده

سوی و وصری با آنکه حکم کند خدا و او ست بهترین حکم کننده

سوی و وصری با آنکه حکم کند خدا و او ست بهترین حکم کننده

سوی و وصری با آنکه حکم کند خدا و او ست بهترین حکم کننده

الجزو الثاني عشر

واسه که کرده شد حراين بود که هم
بيروي کن ای محمد آجوشی
صركن يمی که امان طهر
سوره يونس حون شاه خود

کره او روض خودت دوستم
ميشود سوی تو اهرامو نهی
لایر ما بر مشرکان حیره سر
شد تپا اكون کم حیره خود
کرکی از آیات او پرسد عدد

من فلتهم سر نگهبان بر شما
ثابت اهر دعوت خود باشو هم
صركن تانق که حکم لوبین
خه گوید اهل قدير و کتاب
ست و سه آیت است اهر عدد

کشف خود حدود هر کس بجا
صركن بر هر چه بینی در ج و غم
کاو بود بر خلق غیرالناکین
مکی است ای سوره یونس باشد صواب



سورة هود علیه السلام مائة وثلاث وعشرون آية وهي مكية



بسم الله الرحمن الرحيم

نام هدای ششده مهران

الر کتاب احکمت آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبير ۱ اَلَا تَعْبُدُوا الْاِلَهَ اِنِّیْ لَکُمْ
کتاب است که حکم کرد آید به و آن استغفروا ربکم ثم توبوا الیه یسمعکم مانعا حسنا الى اجل مسمى

و یؤت کلّ فی قفل قفله و ان تولوا فانی انا ف علیکم عذاب یوم کبیر ۲ الى الله
و یؤت کلّ فی قفل قفله و ان تولوا فانی انا ف علیکم عذاب یوم کبیر ۲ الى الله

مرحکم و هو علی کلّ شیء قدير ۳ اَلَا اِنَّهُمْ یَسْتَوُونَ صُودَرَهُمْ لَیَسْتَوُوا مَه ۴ اَلَا حِیْنَ یَسْتَشْوُونَ
مرحکم و هو علی کلّ شیء قدير ۳ اَلَا اِنَّهُمْ یَسْتَوُونَ صُودَرَهُمْ لَیَسْتَوُوا مَه ۴ اَلَا حِیْنَ یَسْتَشْوُونَ

یَبِیْهِمْ یَعْلَمُ مَا بُرِئُوا وَ مَا یُلْبَسُونَ ۵ اِنَّهُ عَلِیْمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ۶ وَ مَا مِنْ دَآبَّةٍ فِی الْاَرْضِ
یَبِیْهِمْ یَعْلَمُ مَا بُرِئُوا وَ مَا یُلْبَسُونَ ۵ اِنَّهُ عَلِیْمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ۶ وَ مَا مِنْ دَآبَّةٍ فِی الْاَرْضِ

اَلَا عَلَیَّ الله رَزَقُهَا وَ عَلِمَ مُسْتَقَرُّهَا وَ مُسْتَوْدَعُهَا کُلُّ فِی کُتَابٍ مُبِیْنٍ ۷ وَ هُوَ الَّذِیْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ
اَلَا عَلَیَّ الله رَزَقُهَا وَ عَلِمَ مُسْتَقَرُّهَا وَ مُسْتَوْدَعُهَا کُلُّ فِی کُتَابٍ مُبِیْنٍ ۷ وَ هُوَ الَّذِیْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ

وَ الْاَرْضِ فِی سِتَّةِ اَیَّامٍ وَ کَانَ عَرْشُهُ عَلَی الْمَاءِ لَیَبْلُوکُمْ اَیُّکُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا ۱۰
وَ الْاَرْضِ فِی سِتَّةِ اَیَّامٍ وَ کَانَ عَرْشُهُ عَلَی الْمَاءِ لَیَبْلُوکُمْ اَیُّکُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا ۱۰

در میرا در شش روز بود و سرساز و آب از اهر پیشه که همانا بگویم عدد کردار

حد اسم الله باید اندا
اولت از اله باشد - یاد
لازم اعی شد بظن طاعتش
حاکم او مایع خلتان در حق
سوره سوره آیه آیه بر ملا
قصه ایست از کتاب و اما
منفرت خواهد تا از زدگار
صحت و است و رون و روان
شکر مسم یا که هر صحت است
ورک بر گردید پس من بر شیا
هست برگشت شیا یکجا بوی

ختمی از اله در لام و را
لاهورا آن لطف و رحمت
مدح کردید تا بر رحمت
نار از داد لطف و رحمت
حق و لطف را کند او هم خدا
تا که برسد جبری مر خدا
پس او گردید باز از اعدا
تا زمانه رسد بر سر زمان
یا که خلق نیک و حس است
ترسم از روزی بزرگ اعدا
که تو اما باشد او بر کلش

که نام ایش شرح این حروف
از اله باشد امر صحت است
دان مر خدا این کتاب استوار
پس خدا کرد مشاهدات ادوی تلم
لعل از بر د خدا بی طیر
ای عدد هم کو شیارا من روی
بهر تا بعد شیارا ذوالخلال
هره یک از جهان یا آن بود
تا هر ذی خلق اهر دوسری
روزی اهر دوسری و محسن عظیم
می شاید ای که درم سیه ها

عدد اسم الله باید اندا
لا اشارت بر روم طاعت است
خه آیتش صحت بر قرار
آچه محتاج خلق از هر مقام
کو خلق خود حکیم است و شیر
بدم هم و شلوت بی بی
هره یک از سم و زمره مال
که روا حاجات خلق از روی شود
سر جای فعل او بعد خدای
هر ذی افروزی از وحشت دوم
می دودند آنکان از کلبا

| | | |
|--|--|--|
| <p>درد اسی می بگردد آنکروه
او عداوتهای خویش از ما قول
می کشیدی عاها را سر
می یافیدی اینکه چون بر سر ایشان
هست یکسان پیش آن دایمی سر
در زمین حنفته خود مگر
گفت بعضی آنکه باشد مستر
چی اندر همه و صل و رحم
عالم حسدانی اسی شش جهت
عرش باشد مثل اول ای سسی
باو بکنم شرح حلفت پیش ازین</p> | <p>که از پیش صاحب شکوه
می پوشد از خدا و از رسول
تا بیند آن حیل یک مر
میکنند از بد دل و از اوصاف
گر علان سازند آن یا مستر
بر خداوند است روشش در مقر
از زمین مآوای کل حاور
چه در لوحست خطوط این مهم
هر او عرص است رد معرفت
آن بود در هم اول متنی
که سب بست دودهر بین</p> | <p>تا از او دلزد پنهان سر خویش
فرقه دود از اهل حلق
هم بید مصطفی شان در عور
داد آن دایمی پیدا و پنهان
کو بود آگاه از سر معور
جمله حوالت را اندر حوة
لیک مسوده بود حا با یقین
اوست آنکس که شش روز آفرید
بود پیش او خلقت ارسوسها
به مقدم عیب مطلق بر شود
آرماید کا شیا را در مقام</p> |
|--|--|--|

وَلَئِنْ قُلْتُمْ إِنَّكُمْ مَعْبُودُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ

و اگر بگوئید هر که که شما را می شناسد که از پس مرگ

وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَى آتِيَةٍ مَسْجُودَةً لَيَقُولَنَّ مَا يَجْعَلُ الْيَوْمَ بِأَنفُسِهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ

و هر آینه اگر ما را پس از ایشان عذاب

وَأَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ وَلَئِنْ أَدْخَلْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَكَافِرٌ كَوَّارٌ

و فرود آید ایشان آنچه بود که آن

لَيُؤْمِسُ كَفْرًا ۖ وَلَئِنْ أَدْخَلْنَا نَصَاءً بَعْدَ قَرَارٍ مَسْجُودَةً لَيَقُولَنَّ قَهْبَ السَّيِّئَاتِ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ

هر آینه نوید و باطن است و هر آینه اگر بخواهد

فَقُورٌ إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ فَلَمَّا تَرَأَى

شاهان را زنده شد آنکه صد کرد و زرد

بَعْضُ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَصَافِيكَ بِهِ صَدَرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ كُتُبٌ كَثِيرٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ

رحمی از آنچه وحی فرستاده شود و صاف شود

إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأَنَّا نَمَشِّرُ سُوْرَ مَنَابِلِهِ

جز اینست گفتویم آمد و جدا در همه جری و کل است

مُقَرَّبَاتٍ وَأَدْعُوا مَنْ اسْتَغْنَيْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِنْ لَمْ يَنْجِيُوْا لَكُمْ

آن را بیاخته دعا و اواید هر که را اواید از هر خدا اگر چه در اسگوین

فَأَنظُرُوا إِنَّمَا أُنْزِلَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَأَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ قَهْلَ أَتَمُّ مَسْلُومُونَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيٰوةَ

پس بداند که آنچه فرود فرستاده شد علم خداست و آنکه است خدا می گزارد

الدُّنْيَا وَزَيَّنَّاهَا نَوْفَ إِلَيْهِمْ أَعْمَالُهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْصِرُونَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي

دنیای و زینت آنرا بهمیم ایشان کرد و از آنرا در آن و ایشان در آن که کرده شود

الْآخِرَةَ إِلَّا النَّارَ وَحِيطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَ بَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ٢٠

آخرت مگر آتش و ماودند آنچه کردند در آن و باطل است آنچه نمودند

کمیکردند

و در تو کونی ای محمد ص مد موت
پی آسان که دند چلو قرب
از میگوید راهترا چه چیز
پی امر صی از امر اوص
پی اسهرا کند آفره چند
گفته چنی این صاب امزشان
مرد را چون بست عقل مدکی
حلق فعل ماضی امر صاصل است
گویی بگفته است ای را
پی میگیرم آن دوی من نامند
صست پی آدمی از شایس
گوید از من شد مصها دور
حاصل آن کاسر خم باشد محور
کرده اند اعمال بکو در حال
وین مقام قرب شده اخذ است
حق تو را گشت چون کسی داد
پی نوشاید تارک آتی دین عرف
تا مگر را ایش عالی دفع شر
کز چه نامد رو گسی ز آسلی
حاصل آنکه تو مان بازرسول
حق بود رک اشاکل سار
گو شما آریده ده سوره چنان
هم جوابید آنکه تواند هم
پی نداید آنچه نازل رنی است
هم نباشد هیچ معودی خراو
هر که باشد از دو هشت
پی آنکه کنند اعمال بک
امر شان را هم بعد حق را چنان
شد نام اعمال ایشان سر سر
در قیامت گر نباشد طلعی
یا نای مرده او را در عمل
وان صفا مبداء بر مردم دید
بود آن بک من خلق و ردار

منتصو میباشند در حرف و صوت
هم فریصه است این قول و صص
داشت باز آرا زما راست بر
کر که بلشی واقف از انرا وقت
گشته تا در دست مهندس شوند
قتل حریت از مستیزان
در دو دنیا غریبست از دشمنی
وصع کرد موضع مشکل است
سر حیات سفلو را دافلا
کرد او از صل بازی در دند
تا ترسد با امید و سلیس
شدان کرد کد خبر از غرور
همچین در شادی و حنت صور
هشتان آفرینش اسحق آنکسان
حاصل آن از خلق مسلم و در ناست
یا ملک نامد تصدیق ارسداد
و حی کرده آنچه شد سویت حق
یا که قریب تا نورا باشد خطر
تا کنی اخلاق آن مردمان
از رست وین مقامات صول
یا کوله حله آن دای راد
نامت رحم دوشش امر مان
دوین حق گر صافند امهم
صه بر علم الهی مدی است
مسبب آیا شما پی ن علو
حواعد او بهر حال ویش
بهر دنیا ی که بهر حال بک
کاست خود بی گردد هیچ ازان
دانکه خدا دشمن در خطر
صنی آن بر خلوص صی
کلیست مردی طاف و شیعی اصل
تا که گویدش صنی طبع است و واد
تا ناید خویش را کامل علو
اصل اخلاص است پی در هر عمل

لگران گوید از عقل زیون
ور که اعجاز تاثیر آفتاب
ام صدوده گر داف صکلام
امت صدوده را صی دکر
یوم یا نهم صاب اذیکه
شاید این باشد مراد ای صند
سر محض آمد دشمنان گمان
بهر ناصب و وقوع آمد نام
گر دهم او خود نامد صی
سلیس از حنت نکندس من
در ختابیش پی از روح و الم
حای شکر صت آرد صرور
سر شاکه صارد اندر لا
همچین مدی برک امر عمل
گشت وارد لثراق مکنان
نکند بشد رسول او گشتان
پی او صب الهان در کتاب
یا که شاید بک گرد صیهات
یا چرا نامد مرثله تا گواه
از و سر امار بود بر عاد
لگران گوید احد نامه است
ده بکش را آورد ای شما
من سکرده از اوقات این گروه
وان بود علی که سلطان را نگار
یا که داخل مشو آیا شما
هم یتیم صعم ایشانرا تمام
بستانان مقصود هج از آخرت
این گروه آنکسان کاهم قرار
گشت ماضی آنچه کردد اردیا
بست امری یا نواص بر او
آمد آن بک در فرا از امتاع
وان یکی ده فایم الدن و مدین
باطش چون زدها بر در هر سوز
بست گر خالص بود مکر و قل

بست این حصر ین در صون
تا که صدود ایشان در صاب
چی از اوقات باشد ای هم
قوم مهدی میشلرند از شر
مصرف ایشان صاب این بود است
که کند جبریشان د رار خرد
آچه میسکرند استورا دمان
وین بود سیار واقع در للام
تا که یاد در نیم لدنی
بسی او را حریکتران دسترس
حتی یا شادنی از مد هم
غرضود صایع کند در صر واکر
شا کر امر صت و حیروا
که هشت آن سید را باشد اقل
بود امروین بر پیر در بان
یادت این آیت فزونی از ب آن
آچه باشد داری آرا در صاب
دچه گوید اهل کفر و کیه اب
بر تو باشد در حوت از ال
شکل پس ارچه کردی در دهان
این سخن هارا که از حق یافته است
تخصیص او من بود گر انرا
آچه را گشت و اتیان اردویم
باشد آن امر ماضی و در فرا
امر اسلام از چین امری صر
ما جزا کردها در هر مقام
تا که خواهد از صطالی صبر
بستانان در آخرت الا که نای
چون راحلاص است طاعت را
بوده اجزش در حان عیش نکو
تا که گویندش بود مردی صغ
تا که دین دلش شاد و امن
طاعش چون گشتان دلرو د

أَمَّنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِن رَّيِّهِ وَيَقْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كُتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً

آیا که بکشد بر ریه از پروردگارش و شاهد از آن و از پیش کتاب موسی ایما و رحمتی

أَوَّلِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَن يَكْفُرْ بِهِ مِنَ الْأَحْزَابِ قَالُوا مَا مِثْلُهُ لَكَ فِي مَرِيَةٍ مِّنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ

آن گروه میگردان آن و هر که کفر بشود بآن از گروههای دشمن من آتش و صد گناه است پس بشنید شکی از آن بدو بیک آن حق است

مِنْ رَبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَوْمِنُونَ ١١ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ اقْتَرَىٰ عَلَىٰ اللَّهِ كَذِبًا أُولَٰئِكَ

انبرودگان و لیکن اکثر الناس لا یؤمنون ۱۱ و من اظلم ممن اقتری علی الله کذباً آنها

مَعْرُضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ أَلَا لَمَنَّةٌ اللَّهُ عَلَى الظَّالِمِينَ

عرض کنند بر روی پروردگارشان و گویند که اینها آنکه کذب کرده اند بر روی پروردگارشان آگاه باشید که خداست رستگارشان

١٢ الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ أُولَٰئِكَ لَمْ يَكُونُوا

آنکه کار می دارند از راه خدا و می خواهند آنرا بجای و ایشانند آخرت ایشان کافران آنها باشند

مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءٍ يُضَاعِفُ لَهُمْ الْعَذَابَ مَا كَانُوا

عاجز کنند در زمین و ناشدند ایشان را از هر خدا هیچ دوستی مناصبند که مضاعف درایش عذاب بپندد که بودند

بِتَعْلِيمِنَا السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ ١٣ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا

شنیدن و نرسد که بودند آنکه بودند کورین و دهندهای خود و گشت ایشان آیه بود که

يَقْتَرُونَ ١٤ لَا جَرَمَ لَهُمْ فِي الْآخِرِ هُمْ إِلَّا خَسِرُونَ ١٥ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

درخواست می کنند از خود هیچ گناهی ندارند و آخرت ایشان را گم کردند و آنچه آنها کز کردند و کرده کارهای شایسته

وَاخْتَبَرُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ١٦ مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَصْمَىٰ وَالْأَبْصَرِ

و آزمیند سوی پروردگارشان آنکه اهل بهشت ایشان در آن جا خواهند مثل آن دو گروه چون کور و در

وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ١٧

و سنا و شنواست آیا یکسان باشند مثل آیهایی که میگیرند

| | | | |
|---------------------------------|---------------------------------|--------------------------------|-------------------------------|
| هر که او را باشد آن را برادر | هر دو را برادر از پروردگار | که این بود صدای که از او نشنید | و در او را شامدی باشد حق |
| جه فراتر از برادران | شامدش یا معضی یا سرزنی | شاهد او در ولایت حیر است | به یا آنکه خود بشر است |
| به یا خود بود برادران عقل | شاهد این قرآن بود بر شانی عقل | پیش از آن در درو ارباب سیر | شاهد قرآن بود بخواه نیز |
| آن کتاب موسی از برادران حق | هست بر قرآن مصدق هر ورق | واسطه بهشتیش بین خدا | بود بخواه اهل دین را بشود |
| آنکه بود آمد ایمان بر کتاب | اهل برادران یعنی اهل عقل و صواب | موعظت ایشانست در درج در دشتول | و آنکه کفر شد بر قرآن یا رسول |
| پس ازین موعظه ایشان اندر گشت | گشت بر حق و آفریده جهان | بر هوای خس خود چون پیروند | لیک روی مرده اکثر نگردد |
| گشت استکاره تر از آن که گفاری | بعد از راه دروغی بر خدا | عرض کرده مرد موفد در فرار | آنکه کرد بر پروردگار |
| شامد آن گشت با قول متین | شامد آن بی حکم و الکاتبین | میستند آنها گرامی بر شان | یا که افتخارند آن اصحابان |
| کاینکه بودند آنکه از طوفان | گشت بر پروردگار خود دروغ | کز خدا است بود بر خالین | بی شاهد این حقیق و یقین |
| آنکه گشت باز دارد از لجاج | خلق را از راه حق بر اعوجاج | کفر اعیان و زبانی و ولای | و آنکه ایشان بر دیگر سرای |
| مر خدا را نشد ایشان بین | از روی طعن کینه دوزمین | از بی دفع عقوبت او را | هم بر ایشان را شاهد مر خدا |
| می شود از خود ایشان ضابط | هر اصلاح و خلات در حساب | مر شدند را و دیدارشان | می بود می توانا در جهان |
| ایکروند آنکه بر پاهای خود | کرده اند ایشان زبانی در حد | شبه بودند از آن حیات خاوندان | کم شد از ایشان خود آنچه اقتری |
| شبه نبود کاینکه در آخرت | در زبان باشد و در اول مشورت | هم گرفتند آرام و قرار | و آنکه گارده این از خلوس |
| این دو فرقه در دشت از کفر و دین | خود بفر و نام از پروردگار | | آنکه گشتند اهل جنت و اعدا آن |
| | کورو کرینا و شوا همچنین | | می چوید آنها برادر در مثل |
| | باز بر تذکر و توبه از عاصی | | میکنند حق ذکر حال انبیا |

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ٢٨ أَلَّا تَتَّبِعُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ

وحيثکه رسالت ووح را سوی قومش بدوشید که من شما را بیدار دوشم ای که برستد مگر خدا را هر چه بستم بر شما

عَذَابٌ يَوْمَ الْيَمِّ ٢٩ قَالُوا الْمَلَاءُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا تَنبَأُ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا تَنبَأُكَ

از عذاب روزی که در آن است پس گفتند آن بزرگواران ای قومش تو می گویی بیهوده را مگر اسان ما را و می بینی ترا که پیروی کرده

إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرْأَيْنَا بَادِيَ الرَّاي وَمَا نَرَىٰ لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ ٣٠ قَالَ يَا

باشند ترا که آنکه ایشان را می بینیم و ما را که در میان ما در میان است و تو می بینی بیهوده را و خود هیچ بدانی که گمان می بریم شما را و در میان گفتی

قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ يَمِينٍ مِنْ رَبِّي وَأَتَانِي رَحْمَةٌ مِنْ عِبْدِهِ فَقُيِّمْتُ عَلَيْكُمْ أَنْتُمْ مَكْمُوهَا

قوم من خردید که اگر من بر حق است از درود و گدازه و خدا باشد که ای حق از درود پس پوشیده باشد شما را آیا برکت شما را

وَأَنْتُمْ لَهَا كَاهُونَ ٣١ وَبَا قَوْمِ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَالًا إِنْ أَجَرِيَ إِلَّا عَلَىٰ اللَّهِ وَمَا أَنَا بِظَالِمٍ

باشد شما را که اگر من را که از حقش دارم که گویای قوم من خطم باشد شما را آن مالی بستم بر من مگر بر خدا و مسلم من را باشد

الَّذِينَ آمَنُوا أَنْهُمْ مُلَاقُوا رَبِّهِمْ وَلَكِنِّي أَرَأَيْتُمْ قَوْمًا تَهْتَلُونَ ٣٢ وَمَا قَوْمٌ مِّنْ يَّسَّرُنِي مِنْ اللَّهِ

آن که گدازید بر من که ایشان را ملاقات کنند که خدا نشان و لیکن می بینید که مردم بدان و ای قوم من بخت که باری که شما را از خدا

إِنْ طَرَدْتَهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ٣٣ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبُ وَلَا أَقُولُ

اگر بر من ایشان را آید پس بیدار گردید و بگویم بر شما که در دست شما باشد خدا و عذاب خدا و بگویم

إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تُوذَوْنَ مِنْكُمْ أَنْ يُوَيْمِنَ اللَّهُ خَيْرًا إِنَّ اللَّهَ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ

پس تو می بینی فرشته است و بگویم بر شما که من را که از حقش دارم که در میان است و خدا باشد که ای قوم من بخت که باری که شما را از خدا

إِنِّي إِذَا لَبِنُ الْقَالَمِينَ ٣٤

پس تو می بینی آنکه از کلام است که از حقش دارم که در میان است و خدا باشد که ای قوم من بخت که باری که شما را از خدا

روح را که گدازد فرستاده هم
یکم دعوت که برستد از
پس بگفته آنکه بود از عذاب
هم بسم آنکه قانع گشته کن
چون صیت بود در آن گروه
زبان سپید گفت از قولی بجا
نوح گفت آیا که آرام آید
پس عذاب بر شما پوشیده آن
داده باشد حتی بر من خدا
و آنکه که گدازید از روی شما
مرد کلری را نباشم منتسب
قوم گفتند این را در اول و از خویش
بستم رانده ایشان را خویش
چون گفتند ایشان ملاقات خدا
یار من تا کشت ایام از ازم
قوم گفتند ایضا و بخت
نوح گفت من بگویم زدن من

من حق باشم شما را بیدار
و شما من رسم از یوم الیم
ما صیت جبر از آدمی
ف قائل ف عسکری نظر
و آنکه از اولش بد جبری دست
می جیب او را شایسته چنین
داده باشد بر من آن پروردگار
ل منی ای که گدازد
آمل آیا صیت از ایشان
من بلیغ رسالت از وجود
می باشد از من جز بر خدای
گفت من هرگز سلام طردشان
چون قول و ادعای حق خواص است
ایک من بین شما را فرقه
در تنبیه آید پس شما
من سواقی تا نو اند طاهر
من بگویم ای که نام طم غیب

سوی قومش گفت ایام از ارم
و خدا را که که در اولش است
کلر امر وی در قومش در دست
مرد را غیر از اولش در دست
مصر بر مان دعا از وجود
هیچ از وجهی باشد در شما
کأن و در صق قول حق
و آنکه باشد از اولش بگدازد
عنی از ترک قدر بر شما
ف کتب اگر اهل بر امدی
صلح و طلاق شاق آید کسی
دور کن تا تا تو ششم پیش
باشد از آنکه در میان و کش
خشم پس گردد با و عذاب
طرد ایشان را زدن در اشته
که نانی صلح ایشان این چنین
هست غزنیای علم ذوالن

روح را که گدازد فرستاده هم
یکم دعوت که برستد از
پس بگفته آنکه بود از عذاب
هم بسم آنکه قانع گشته کن
چون صیت بود در آن گروه
زبان سپید گفت از قولی بجا
نوح گفت آیا که آرام آید
پس عذاب بر شما پوشیده آن
داده باشد حتی بر من خدا
و آنکه که گدازید از روی شما
مرد کلری را نباشم منتسب
قوم گفتند این را در اول و از خویش
بستم رانده ایشان را خویش
چون گفتند ایشان ملاقات خدا
یار من تا کشت ایام از ازم
قوم گفتند ایضا و بخت
نوح گفت من بگویم زدن من

سورة هود

که خیریه رزق سود مردم
حاجت همه شود این احسن
چشمه‌ای که نهد ابشار حقیر
چون شفا از ملک عطر آوارم

ہوج پس شد از خرق شدگان

قوم گفتندش که سر با احدال
گفت بود غیر از این نآورد خدا
که نوحی خواهد شما را کردگار
با کما درین باستان انبیا
باقم که وحی را گرم هم
گفته بخی ربیب این ضبر
گفت او اودوحی حق گرم هم
وحی پس کردم روح اوهان
مر بنا کن هک را ماضی ما
هم عواء ازمن چگام صواب
وقت کتبی ساختن کریش او
طسه میزد هر کی بقلعه
گفت انمن با کتید این سعیرت
آنگه را گاید حق روی صواب
روح پس چون کرد کتبی را به
مختلف باشد سجا در سور
روح را گدم بردار اهران
حرکی که یافت یشی نون ما
کس بوی مؤمن بود الا قبل
باز خواهد آسادی خود سام
گو خدای من غفوات و رحیم
پس صدا بد روح آدم ر سر
کامدرین درود ایشان خلعرق
گفت روح امروز گرداسه
نکمره آب از حلال مرتع
سکوها اندیشای خام ست
است طومر اندران جیانشداد
ش ناد امورین فلزای روح

کردی ای نوح لزجواب و از سوال
که که خواهد هر زمان آن پرشیا
پس چه سود ازید و صبح پیشه
در مقام آم "تولون" افتد
پس وایل آن بود ر گدم
ست راح بر کلامی کرهید
نام از روح آنچه آدم درقم
قوم و فرود ایلان بیکلی
هم روحی کت کیم اهر ما
کر سفکاران شود روح صواب
مکشند آنگره همه سو
بست اهر دستر حله فایده
سحریت گویم شما را عفت
در حان غرق است در طوفان آب
اگر ما آمد پس آدم در مقام
آن ناطورده است از روی کدودور
پس اهر فلک نوحی از نشان
رهلا کتی بوده و این حکم ارضا
مرد و ن شاد بود اهرنیل
تا شود در آسان کتی راح
مر شما را صبی از طوفان ورم
کایطه در ذ کتبی دور تر
خواهد از مؤمن صانع یات فرق
بست ز امر حق نکه داره
حر حق باشد یلمی عتم
اهر این کتبی دوا کرامت
روح حایل شد باستان راسفاد
حر کی که بود در کتبی روح

پس یار آتوجه کامر مذاب
مر شما عاجز کسده حق ما اید
او بود پروردگار ف بیار
روح بقده وحی را برهم هه
من ز اسرام شما باشم بری
مشرکان گفتند بانه دروضوح
جرم من رمن بود ف ر شما
حرکی گآورده ایلان پیش ادرین
پس اوردو داشت باشد خلل
دانکه ایشان در طوفان غرق
خامه از اشراف قوم اهر مثل
دشن حلال سی باشد عیال
همچان کلمروز استرازا کید
هم ر او در آخرت اید فرود
آب از تود حوشین گرفت
ار ایش بست حمان حاصلی
ماده ویر اهراس حیوان دون
همچیز در فلز در فلک ای صی
پس روح آمد خطاب از کردگار
چون در آسان کتی راح
طعکشان سرور اهر موحیا
کای پس با ما بکتی شوسوار
گفت کتبی زود میجویم یله
هیچکس ممنوع بود از عذاب
دین قامت گرفتن دای و روح
شد کلام روح با کمان دراد
گفت او با کفران در حال فرق
تا بشش به حبه عالم آب بود

داده که هست نوح ر صواب
سود خدمت نصهان کلمر پند
سوی او خواهد کتبن حله باز
بست نولش از کلامی ترجمه
نیم بر حق زوحی متری
مر محمد بر هم این اخبار نوح
عالم از اچه گفتند افتد
پس میش از فلشان ادموکی
ما خود اموریت اودوحی اصل
چاره بود از هلاک این فریق
مسودش سحر دان عمل
که باشد طین و طرش برهان
نود پس گردید دانا بروید
مر صفای دامن از حکم خلود
اچان کزوی خردا طعکشت
عزت از اصلش نوبکر از طاقی
واهل خودا حله از فرزندون
انکه را "نوموس" است و ملعی
که و باقوت کتبی شوسوار
میشه انکتی و ساکن همچان
آن دی چون کرهها را و اها
هم مشو با کفران هراه و اهر
سوی کرهی دارد اوزام نگاه
جزکی کس حق مشد در مات
مر پلمی بست جزکتی نوح
زانکه او را در کتبی است از
شمراب اواب یکطرف و شرق
روح در وی رجه با صواب بود

وَقِيلَ يَا اَرْضُ ابْلَيْيْ مَاءِيَّ وَيَا سَمَاءُ اَقْلَيْيْ وَغِيصَ الْمَاءُ وَفُصِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ

و گفته شد ای زمین آب من را ببرد و ای آسمان امر را بگردان و آب کشیده شد و امر آشکار گردید و کوه جودی

وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۝ وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ اِنَّ ابْنِي مِنْ اَهْلِي وَاِنَّ وَعْدَكَ

و گفته شد دور شو از این قوم ستمکاران و نوح ندا کرد خدایا این پسر من از اهل من است و وعده تو

الْحَقُّ وَاَنْتَ اَحْكَمُ الْحَاكِمِينَ ۝ قَالَ يٰنُوحُ اِنَّهُ لَيْسَ مِنْ اَهْلِكَ اِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَسْتَلِ

حق است و تو حکم کننده ترین حکم کننده گان و نوح گفت ای نوح این پسر من از اهل من نیست و او عمل نیکوکاری نکرده است پس نخواهد

مَالِيَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ اِنِّي اَعْطُكَ اَنْ تَكُوْنَ مِنَ الْبَاطِلِينَ ۝ قَالَ رَبِّ اِنِّي اَعُوْذُ بِكَ اَنْ اَسْأَلَكَ

از من آنچه است بر زبان من و من به تو پناه میبرم از آنکه از تو بخواهم و نوح گفت خدایا من از تو پناه میبرم از آنکه از تو بخواهم

مَالِيَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ وَاَلَّا تَغْوِي وَاَتَرْحِمْنِي اَسْكُنْ مِنَ النَّاصِرِينَ ۝ قِيلَ يَا نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ

آنچه است بر زبان من و من به تو پناه میبرم از آنکه از تو بخواهم و نوح گفت خدایا من از تو پناه میبرم از آنکه از تو بخواهم

مِنَّا وَبَرِّكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ وَأَمَّا سُلَيْمُ ثُمَّ يَبَسُّمْ مَنَا عَذَابُ آيَمٍ ۚ تِلْكَ

از ویرکتها رتو و ر کوهی چشما آنها که باوند و لشت چنده که بر خود دار کیشال پس بر سداشار انماضای در داک این
من انباء القیب نوحیها الیک ما کنت تعلمها انت و لا قومک من قبل هذا قاصیرا ان المافیة
الجزهای نهات وحی میکنم آراسوی بیودی که ویدی آرا و جودی خود و جومت پیش از وحی پس صیران چه سیکه ایطام یک

لِلْمُتَّقِينَ ۝۲۱

مردم پرهیز کاران است

که فرو بر آب خود را از قرار
از تو آمد بر زمین اول فرود
هفته شد فرمان رب العالمین
او که در اثر موران شصوش
سر به بر سنگی آزاده باش
بر سنگاران بود در دوسرا
بود کل اهل و هم فرود من
بلد از کردار شایسته او
آچه عدت ست روی اندک
بر بگردد و انکه برسم دشتاه
امد ان دارم یقین در شکم
همچین بر گاک و از روی و داد
هره شعبم آنکسارا از خود
م و را میباشد از اغراض
هم عقومت و اهل نرو و اهل دین
نهر پرهیز دکان بگفتو

آنها که گشت یکتا بر زمین
چون که سوزید و در طوفان بریش
خود تاجها بدل اقله بش
گفته شد حد و ملاک از خدا
گفت کای پروردگار دوالمن
گفت ای روح او به اوله تو
سر سرس اوسن توهج او ملوک
گفت ای پروردکن من به
از دیکاران هما من یکم
س سلاتها که اوس بر تو اند
همچین باشند امثلا که رود
این بیان ای احد ما که به حب
موهودی آگه فری بیش از این
زانکه میباشد سر احاط نکو

هم ده ایسان ماه واحد هوا
کان توصل فاش است استوار
شو در این می فرو بکوگر
زانکه جودی عجز خود را دمود
بر خود را بران عجز خویش
همه اهل را من از طوفان حالت
به بی تو دشمن آتین نت
آنکه باشی از گروه طلائ
گر باسردی نشستی در رمی
امد امک با سلامت بر سر
کامد ایان با قامت ما تو اند
عد شش از ما ضال در داک
تو جودی آگه از روی در طوح
در رسالت همو روح جن شاس

بر زمین شد امر از پروردگار
هم بگیر ای آسبان آبد که رود
زین اشارت شفا رس است آرا
پس جودی یفت آنکشی قرار
لاجرم شکست طوفان در سر
پس جودی طک روح آمد فرود
عوادوح ارحم طوفان یکیش
وعدہ کردی گشتی اصد و اودات
اهل تو است و دهمین ست
میهم من بر توید اورا یگان
آنها را که روی من آکلین
گفته شد کای روح از کشتی در
هم سلام ما را اسهای چند
پس رایشان میرسد هوز و ملاک
وحی ما کرده سوز حال روح
پس شکبا باش را پناه باش

وَالِیٰ عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُقَرَّرُونَ ۝۲۲

و فرستادم توهم هود را در شان هود را گفت ای قوم من در سید خدا را بپشت ار چه خدای مرا و سید شما
یا قوم لا اسئلکم علیه اجر ا ان اجری الا علی الذی فطرني اقلًا تعلمون ۝ و یا قوم استغفروا

ان قوم من عظیم ارشاد را آن مردی بیست مردی مکرر آنکه ما فرموده ای پس در بی فاضل وای قوم من آمرزش خواهد

رَبُّكُمْ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا ۝ وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا

از پروردگار ما پس و به کیسوی او بر سفلار اسان رشا ماران در دبی و میرا بدشارا قوی باقوت شوا و امر اس بکند و حال که

مُجْرِمِينَ ۝ قَالُوا يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِنَارِكِي آلِهِنَا عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ

اصرار کن در گاهان گفتند ای هود ماوری ما حسی در شن و بیستهما و آگه در دکان خدایان خود را که گاه تو و بیستم ما حسی را

بِمُؤْمِنِينَ ۝ إِنْ تَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ بَعْضُ آلِهِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أَشْهَدُ بِاللَّهِ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ

که و دکان بگوینم مکرر آنکه سوا بید اندر ارضی خدایان مابدی گفتند سیکه من که امیک برم خندار او که امایش بکسی برام

مِمَّا تُنْشِرُونَ ۝ مِنْ ذُوهِ فَكَفَيْتُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنْظَرُونَ ۝ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي

از آنچه شری می آورید از حراو پس مکرر بید من همه پس ملتحمدمرا بدستیکم توکل کردم بر خدا که پروردگار

وَرَبُّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنْ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۝ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ

من و حسات بیستهم چندند مکرر که بر حسات سوزی بیانی او را بر سیکه پروردگار من در راه است است پس اگر امر اس بید پس

اَبْلَغْتُمْ مَا اُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَ يَسْتَخِيفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَقْصُرُونَهُ شَيْئًا إِنَّ رَبِّي عَلِيٌّ

بجفتن رسایید به اشار ایچفر سعادتمندم بآن سوی شما و استخیف کردید پروردگار من گروهی غیر از شما و از حد خود فراتر نرفتید چیزی را که من بفرستادم و از حد خود فراتر نرفتید چیزی را که من بفرستادم

كُلِّ شَيْءٍ حَظٌّ " وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ نَجَّيْنَا هُم مِّنْ

همه چیزی که است و چون امر ما رسید و ما را که گروهی را نجات دادیم و آنرا و را که با او ایمان آوردند را از عذاب نجات دادیم

عَذَابٍ غَلِيظٍ " وَ تِلْكَ آيَاتُ جَعَلُوا بآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ عَصَوْا رُسُلَهُ وَ اتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ

عذاب درشت و اینها آیات است که آنرا را که پروردگار ایشان را از عذاب نجات داد و آنرا را که از آیات پروردگار خود عاصی شدند و از امر هر سرکش پیروی کردند

" وَ اتَّبَعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَمَنَّةً وَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِلَّا أَنَّا عَلَا كَقَوْمِ هُودٍ

و پیروی کردند در این دنیا از مصلحت و در روز قیامت اما که مانند قومی که هود را کشتند

در بیان ذکر هود

هود را که بود نامی از عباد
راستد آن شریک را مومن
همرا داشتید هیچ از عباد
رین دوست شد جهان ز دانشان
او بود در مکتب کار ساز
دفع دشمن تا فایده از بلاد
جایی در صحت دعوی خویش
زاجه کوئی از صفا و دین
مرور از ایشان رسیده این خون
واجه بر سر دست حرق لایمان
مفق کردند در اطلاق من
اوست رب ما و هم رب شما
را مدارش در میان آن مکان
صل او بحق و عدل از قدیم
پس رسادم من رسالتا سام
قوم دیگر آورد در روزگار
مر من آزاد از باشد در قدر
بر عباد آسان که بود امرضا
از مان قوم از عالمی دون
رحلت از آن عباد مر درشت
که در استطاعت پیدا از اعتبار
شود از خا نشان اقبال و آه
هست انگار یکی انگار کل
لک دامن حق عود استماع
دوری آثار از لطف و رحمت است
صلایان دود از رحمت نهم

ما فرستادم پی سوی عباد
خود شما سوید غیر از عباد
بست نهم جز از انکس آفرید
هم حقیق و عاقلان سواش
پس سوی او شما گردید بار
کردن اولاد شما پی روی
قوم گشت ایچ آوردی توبش
هم تورا ما ستم از مومنین
سختی ده الهان سر درون
آهسته بزارم ز راه احوال
ما هم از شورا طالب احسن
را که می زده و کل رحما
احد موی اصیب انبیل دان
هست در بر صراط مستقیم
سر لید امر ما هیچ از دین کلام
گردید امر ما پس پروردگار
هم سواد ما چیزی صرد
و امر آن هنگام کاهد امر ما
امر حق شد بارود ایشان روون
بودن احتیاجی از ما عشت
این هوو عطا است و دیل
کر شد از دیده عورت نگاه
همچین گشت عاصی در سل
امر حلان را ایشان در مطاع
همچین نشان در قیامت است
می دادید آنکه در یوم القیام

و ای عباد احکم هود گفت
که شما را بستم مسودی جزا
مرد مبلغ رسالت فی سخن
کامر اعتقاد در قسط و وفال
باز خواهم از فی دفع عا
قوة امر قوة از قیام عیان
از کنه کاری خود انقباض
از کلاه تو که کوئی مشرکم
از الهات رسیده روح و سک
هم شما خود گروه از اقتد
ما شما خود از عبادان الهام
کتر شما در دل عاوم هیچ
موی یشایش گیرد بر حق
دوالصرف بر نهم هر و سر
هر وجودی را قدر آن سب
مر شما را آن رسادم نشان
در شما یکی عاود در رس
مر نگه است خود بر کلانی
واکه ما داشت در امان تات
گریستن بر هود مؤمن بوده اند
از رعد از غلب انوری
و آشی کز قهر بود افروخته
رشتن از پروردگار خود شده
آن گروه از کل حلال عید
امری دنیا قرون بر حشری
عذاب کنند مکر و اسلار

صه دیگر در این مقصود گفت
گفت با قوم اصدوا الله و اتقوا
من حوام از شما ای قوم من
طیار را قطع طران شد سمال
هود گفت آمزش ای قوم اصدوا
بر شما بلان فرستد داسین
رو طالب ازمن از امرها
ما ه مبودان خود را ترکم
هم بگویند نشان الا فرائد
گفت من گمرد عدا را برگاه
شکید پس امن کرد اراضیه
پس سر املت منید ارضای
ست من حیدر الا که حق
در خلاق مالک است و مقدر
بکشاد سوی خود در دست
آیه هر ساد گشت من ران
تا که باشد آن شما حاشین
زاکه آن پروردگار مردی
هود را دادیم در است نجات
چا االب ایشان منین بوده اند
چونکه رسد از عباد دوی
استوا ایشان سراسر سوخته
چونکه از آیات حق سر او وید
پیروی کردند از ادراک وید
از فی آمد هر ایشان لمتی
می دادید آنکه پروردگار

وَ إِلَى تَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ عِندَهُ هُوَ أَنشَأَكُمْ مِّنْ

و بسوی تمود برادرش صالح را گفت ای قوم بپرستید خدا را بستم شما را هیچ خدایی جز او از پرورش را از

الْأَرْضِ وَاسْتَمَرَّكُمْ فِيهَا فَلْيَشْهَرُوهُ ثُمَّ قُلُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ ١٠ قَالُوا يَا صَالِحُ

زمین و سر دادرش را در این سر ابرش خواهد او پس باز گفت کیدموی او در ست کبر و در گدازم و در یکست و احب کیدمست گفتندای صالح

قَدْ كُنْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدَ آبَاؤُنَا وَأَنَا لَهِيَ شُكُّ مَا تَدْعُونَا

در ستیکه دوی در ما نبید داشته شدم پیش تو این ایاهی یکی مارا از انکه برستم ایچه امیر سیدیدر ان ما و در ستیکه ما ایچه شکریم از ایهی صالحا

إِلَهِ مُرْسٍ ۚ قَالَ يَأْقُومُ أَزَاتِمُ إِنْ كُنْتُ عَلَيَّ بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّي وَأَخْلَانِي مَنَ رَحْمَةً فَمَنْ يَتَّبِعُنِي

را آن کان شکی بگمان با دادر صالحست گفت ای تو هر دهم را اگر با تم رحمتی ار: ورد کارم و دانه با دهم را هر دهم رحمتی پس کست که باری کند

مِنْ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتَهُ فَمَا تَزِدُونَنِي غَيْرَ تَضْمِيرٍ ۚ وَيَا قَوْمُ هِدْهُ نَافَهُ اللَّهُ لَكُمْ آيَةَ فَذَرُوهَا

مرالرحا اگر قمرمانی که او را پس خواهد او رده یا در ستیکه باری وای تو: این لله هدله شطرا این است پس بگدازش

تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَتَّبِعُوا بِسُوءٍ قِيَاعَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ ۚ فَذَرُوهَا قُتَالَتْ فَمَنْ تَمَتُّوا فِي

خورد در زمین خدا و مس بکنش حدی پس خواهد گداز شطرا عدلی و یک پس بری که دهم او را پس بگداز پس کید در

دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَلِكَ وَعْدٌ غَيْرُ مَكْذُوبٍ ۚ فَلَمَّا جَاءَ آخِرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ

خانان سه روز ان و حدایت خبر دوی پس چون ادم را ما با دهم صالحا و انکه گرویدند با او

بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَ مِنْ خِزْيٍ يُؤْتَاهُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ ۚ وَ أَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْطَةَ

رحمتی ارما و از رسوائی آورد در ستیکه برود گداز تو است و بر و مصلاب و گرفت امارا که ست کرده گردید هلك

فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِيَيْنَ ۚ كَذَلِكَ لَمْ يَجْعَلْ لَكُمْ فِيهَا آيَةً تَتُودُونَ بِهَا أَنْ تَتُودُوا كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِمَن تَوَدَّ

پس گشتند دو خانها شان رجا ما دکان گریا قامت داشتند در ان اگدما شد در ستیکه نمود کافر شد و در دکان او دهم اسلاک با دهم تودوا

در بیان ذکر قوم صالح ع

او برادر بود با خود از سق
سرشا را از زمین ایسان بید
سوی او گردید از او ماسوی
ر تو ما را و در ازون هم تلاح
در میان ما م و از انداز
زانکه بیست درون از عقل دود
گوئی از آن ما تا نیم اصرار
با بران گردی تو لرما هع عب
وله تا باید قومی سرود
زد تلخ رسالت ر گروه
قوم را درید کای با حدسات
نوشد آب از شنه دواوس اله
ر شا آید نزدیک از شنه
رعت و در سه ملک از روی سوه
تسه و روز و در اراں بود جیات
پخته سرح و در چه سید
سود ره کند و محوط ازیدی

زان اعظم صالحا فرمود رب
غیر از او نمود خدای کارید
پس روی خواهد آموزش شا
قوم گمش که امید صلاح
بودمان قصد ایکه باشی مستلار
ار تو ما گشم ایک دایم
زانچه می میر سید ما
ما دین خود دارم ایچ رب
داده باشد رحمی از رد خود
رب ابرش کر ظلم از و حود
همچین در باب فاه گفت راست
پس گدازش خورد تا از کید
پس کید از قصد آراش هذاب
بد متر فاه چه او بکوه
گفت میباید باقی در حیوة
چار شیه زود شد و شها چوگاه
رحمتی بود این زما که مکتی

با صالح رد دعوت بر نمود
من اله عیبه و اولی تکم
در دعوی هم عوت و ضرر حال
یده ه امید واری را و صب
در میان ما حکمی یا برتری
باشد در قوم هر جع استلار
پشت آید ما اهر نمود
راکه حواله سوی او ملوا و یک
حسی را در کمال اصرار
از عذاب حق دگهداری شد
ر من اثر امیدهای بیج بیج
تا مگر گردید از وی عرف
زانکه این فاه حق است و بلش
شرح آن گوئیم دوسوره قمر
چونکه آمد گشت آگه زاصل
غیر مکسوت پس مطلق
دست صالح ما طبعین از عذاب

عادیان بودند ایشان قوم بود
گفت یا قوم ایموا الله مالکم
هر ازون دادان ما ملک و مال
سرشای من قریب است و عجب
یش از این که دعوی بشیری
را میو بیت و و بگردام را
بهیان آبا تالی زاپه بود
هم سحقی آنکه ما داریم شک
گفت گر بایم من اثر برود ککل
پس که باشد کوسرا یاری کند
پس بفرایند هر قصیر هیچ
کرده آرا ر شا حق آبی
ه رساید ایچ آزادی وی
فاه را کردد پس ی از تر
آزمان صالح بود اهر عل
هیچ در این و دهم بود اختلاف
پس جو امرها دآمد با شتاب

الجزو الثاني عشر

و اثر عذاب آسمان روز که بود // چله رسوایی و خواری بر نمود // پس نوا داشت آن پروردگار // بر جبات مؤمنان از هر قرار
 باز غالب بر هلاک دشمنان // زد حکمت چون رسد هنگام آن // میخ اهل ستم را بر گرفت // که نمود از وی فروتر دوشکست
 در سراها چله سرد آسمان // که در هرگز توگویی کرد آن // می دادند اسبکه پودشی نمود // رخسای خویش کافر در عهود
 هم دادند اینکه از پیر نمود // هست دوری پس از نور وجود // بعد ذکر قوم صالح و ان سقوط // مینماید حق بیان از قوم لوط

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا اِبْرٰهٖمَ بِالْبَشْرِىۤ ۙ فَاَلُوْا سَلٰمًا فَاَلْسَلٰمُ فَمَا لَيْتَ اَنْ جَاءَ بِعَبْلِ حٰنِدٍ ۙ

و مستحق آمدند // فرستادگان ما ابراهیم را بوده فرود گفتند سلام گفت سلام پس بدست کرد که آورد کوساله را بران دوزیر سگ پست شد

فَلَمَّا رَاۤیْ اٰیٰتِیْہِمۡ لَا تَمْلِكُ اِلَیْہِ نَجْرُہُمۡ ۙ وَ اَوْجَسَ مِنْہُمۡ خِیۡفَۃٌ ۚ فَاَلُوْا لَا تَخَفُ اِنَّا اَرْسَلْنَا اِلَیۡ

س چون دیدند ایشان // میزدند بر سرشان // باخوش گرفت ابراهیم را و در دل گرفت بر ایشان // پس گفتند پس بدستیکه ما فرستادیم و بدوی

قَوْمِ لُوطٍ ۙ وَ اَمْرَآتُہٗ قٰتِلَیۡہٗ فَفَحَّکْتَ فِیۡہِمْ نٰلَہٗا بِاسۡحٰقَ ۙ وَ مِنْ وَّرَآءِ اسۡحٰقَ یٰقُوْبُ ۙ ۝ فَالْتَ

قوم لوط // و زن او // ایستاد و پس خنجر // پس نزد ما رسید و از اسحق و از یسحق یعقوب // گفت

بَاوَلٰتِیۡ ۙ اَلْیٰوۡنَا عَجُوْرٌ ۙ وَ هٰذَا بَطْلٰی شَیۡخًا ۙ اِنَّ هٰذَا لَشَیۡءٌ عَجِیْبٌ ۙ ۝ فَاَلُوْا اَتَجِیۡبُ مِنْ اَمْرِ

ای دایم // ای ابرو و داورا // من بر هر مرد و این شهر منت که بر مردست و بدستیکه ان مرا به میزست و بدستیکه ایستاد و بدستیکه ایستاد

اَللّٰہِ رَحْمَۃٌ ۙ وَ بَرَکٰتُہٗ عَلَیْکُمۡ اَهْلَ الْبَیۡتِ ۙ اِنَّہٗ حَمِیۡدٌ عَجِیۡدٌ ۙ ۝ فَلَمَّا ذَہَبَ عَنْ اِبْرٰهٖمَ

خدا رحمت خدا و برکتی او بر شما اهل خانه // بدستیکه او دستور کرد از دست پس چون رفت از ابراهیم

الرُّوْحُ ۙ وَ جَآءَتِہُ الْبَشْرِیۡ یُجَادِلُنَا فِیۡ قَوْمِ لُوطٍ ۙ اِنَّ اِبْرٰهٖمَ لَطِیۡمٌ ۙ اَوَّاهٌ مُّیۡسَبٌ ۙ ۝ بَا اِبْرٰهٖمَ

نرس و آمد ابرو // نزد مرد // سخن میکرد باطل را به شفاعت قوم لوط و مرد سرکار ابراهیم و در دیار راه که مدتها گذشت کسند ای ابراهیم

اَعۡرَضَ عَنْ هٰذَا اِنَّہٗ قَدِ جَآءَ اَمْرٌ رَبِّکَ ۙ وَ اَنْتُمْ اٰیِسَہُمۡ ۙ عَذَابٌ غَیۡرُ مَرۡدُوۡدٍ ۙ ۝ وَلَمَّا جَآءَتْ

روئی کرد از این شاعت بدستیکه آمد // فرمان رو در دگارت و بدستیکه ایستاد عذاب کرد و خواهد شد و چون آمدند

رُسُلُنَا لُوطًا سَتَیۡ بِہِمۡ ۙ وَ ضَاقَ بِہِمۡ کُرۡعًا ۙ وَ قَالَ هٰذَا یَوْمٌ عَصِیۡبٌ ۙ ۝ وَ جَآءَتۡهُ قَوْمُہٗ یُہْرَعَوْنَ

رسولان ما را بر سر ایشان و شکستند ایشان در کاف // و گفت ای دو دست // و آمدند او را و فرستادند گفتند از ایشان

اِلَیْہِ ۙ وَ مِنْ قَبْلِ کٰنُوْا یَعۡمَلُوۡنَ السَّیِّاۡتِ ۙ قَالَ بَا قَوْمِ ۙ هٰؤُلَآءِ بَنَاتِیۡ هُنَّ اَطۡهَرُ لَکُمۡ فَاتَّقُوا

سوی او و از ایشان بود // که بدستیکه ایستاد گفت ای قوم // این گروه دختران من ایشان پاکیزه ترند برای شما پس برسد از

اَللّٰہِ ۙ وَلَا تَعۡزُوۡنَ فِیۡ ضَیۡغِیۡ ۙ اِلَیۡسَ مِنْکُمۡ رَجُلٌ رَّشِیۡدٌ ۙ ۝ فَاَلُوْا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَآنَا فِیۡ بَنَاتِکَ مِنْ

خدا و رسوایتیکه در میانم // از استراشا مردی هدایت یافته // گفتند بدستیکه ایستاد گفتند از ایشان و دختران تو هیچ

حَقٍّ ۙ وَ اَنْتَ لَتَعۡلَمُ مَا نُرِیۡدُ ۙ ۝ قَالَ لَوْ اَنَّ لِیۡ بِکُمۡ قُوَّةٌ ۙ اَوْ اٰوٰی اِلَیۡ دُخٰنٍ شَدِیۡدٍ ۙ ۝

حق و بدستیکه او را ایستاد ای ابراهیم گفت کاش بودی برایشا // قوی یا منتر و میگردید // حاسی سخت

در بیان ذکر قوم لوط ع

معد // از شنگان خوش نهاد // بر شارت سوی ابراهیم داد // آن شارت بود او را ر ولد // زانکه سازه بد ضیه و ذی عقد
 یا شارت زانکه آید در وجود // احد از نسل خلیل حق عود // یا شارت بر جبات لوط و هم // بر هلاک قوم او از پیش و کم

سورة هود

پس بخشود و می نمودش سلام
بهرشان گوسفات برین نمود
تا مگر باشد ایشان خصم او
حت او استاده خلق استماع
پس ثبات یافت را اسحق داد
شوهرم پیراست و هم دور از اولاد
بجشش و خیرات حق باشد ریاد
رفت ابراهیم خون رس اردانش
دانه بود او من حلیم و دربار
حاصل آنکش رحم و رفت و بدش
پس نگذشت عیالک در سوال
هست آیه در ایشان ک رسد
گشت او دلتاک از دیدارشان
زانکه این قوم در اقبال زشت
که بعد لوط از گاهی چار سال
پس شد آگه زهمان لوط
پیش از آن بود در احوال زشت
پس بر رسید از جدا نمودن
قوم گشتش و دای کاسحاب
لوط گفت ای کاش بوده قوی
دو ده دای کفار ها می باشد

شد جیانش هم جنت دو مقام
پس همان ی دوتاک آورد رود
پس بگفتش مفرس ای کفو
آن سخن ها کرد زایش استماع
او زما دیگر یعقوب از مراد
عمر او چون بود ابرو در بود
ر شا ای لعل بت یک زاد
هم اثاثت و ولد شد حاصلش
صار امر حور خلق را احبار
با ملک زالی حمل آورد پیش
رو گردان ای غلظ از این حال
آن عدای که سواد گشت رد
چونکه دین صفت و رخسارشان
مسحوق لب و قهر امر سرشت
ر خلاف قوم خود ای اخلاص
قوم و رو هشد بر سلمان لوط
بیعیانی و دشمنی امر سرشت
پیش همایان رسوائی من
پست ما را و ر بابت راه و اح
دفان تا نبوده سلمی
تا حصار خانه را شکستند
چون بدیدند اسطراش را چش

او خاست آنکشان ارشده اند
دستان را فرسا دید او جوان
سا و سولان ختم امر هبوط
پس جدد از تحب یا سرور
گفت او یا و یلانی از شر و سوز
این عیب باشد بگفتند از ادب
حق سوده است او باطلای هم
میبود او با یلایک من حبل
آه میسکند او گناه ندگان
عذاب قوم تاخیر اوند
امر چو از پروردگار است آینه
آمد آگاه ایشان سوی لوط
دو میل زشت قومش در خطر
چار بوت کرد تکرار ان صص
مسحوق کرد در قهر و عذاب
سوی او گشت از هرس و روان
لوط گفت ای قوم امر ضات
ست آیا بر شا مریدی رشد
هم بود آیه مرا خواهش است
یا که گیره حاب رستی باد
مضطربند لوط از این گناه است
پس او گفتند آن روحایان

بر ساطن یا ز رحمت هت اند
رسی امر دل فداش زان کان
میدوم از هر غی قوم لوط
زانکه فرود از کانش و دودور
م دایم و انگی پاشم عبور
میکنی آیا زاس حق عجب
هم عجب از روی اظهار کرم
دو خصوص قوم لوط از حاصل
هم روع آرمه بر حق هر زمان
دو گشت آرد شاید قوم بد
هر شان حسنی که میاید شده
دو خود مهمل واری غری لوط
گفت این دروی بود در من بر
هم بدیشان بود امر از فوالمن
شهر هاش را کد آگه غراب
خس دوشن میواید آچنان
چهره از بر روح این سات
بد همد کا شا را ر مرید
و اندر او خواهش جان آسایش است
تا عام معن زین رسم و راه
کار خاسان دالیم است

قَالُوا بِاللُّوطِ إِنَّا رَأَيْنَاكَ زَكًى لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسَرِ بِهَا لَكَ قَطْعٌ مِّنَ الذِّلِّ وَلَا يَلْتَمِثُ مِنْكُمْ

گندای لوط ما سیکار سولان پروردگار تویم خواهی رسید هر گز بوسی شب روی نمی آید. باز داشت و باید که ملتفت شود از شا

أَحَدٌ إِلَّا أَمْرًا إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصَّبْحُ أَلَيْسَ الصَّبْحُ بِقَرِيبٍ ۝۸ قَلَمًا

احدی جز زنت در سیکار سده است آنچه رسیدی ایشان امر به وعده که دایان صبح است آیات صبح و دیک پس چون

جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَاهَا سَافِلًا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَابًا مِّن سَحَابٍ مَّنضُودٍ مُّسَوِّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَ

آمد امر ما گردانیدیم بر آن را پست و بارانیم بر آن سحابی از سحاب که هم به هم درشتان کرده رد پروردگار تو

مَاهِي مِّنَ الظَّالِمِينَ بَعِيدٌ ۝۹

بستان او ستکاران دور

| | | | |
|--|--|---|---|
| ما فرستاد خدای ای امین
پس مرع مالیشان حریل بر
کی بوا پس نکرد هیچ از شا
آنکه زد او را رو کافر است
چون صدائی صحت بشنید از عتب
لیک این باشد صبح امر خیر
وقت آن برسد لوط از جریل
پس چو آمد امر ما جریل چند
باز گردانیم امر برد و مات | کی رسد ایشان ماضی و زکین
سکور گردیدند در طغی و در
جز دنی حضور جنت در سرا
برضای قوم لوط او در حور است
روی خود و ایس عود انده شب
که بیروش لوط مایه او در خطر
گفت صحت این بر همان خلیل
شهر هاش را ز شهر حله کسد
عالمش را بی حکم سلالت | نو از ایشان باش بکره بر کار
گفت پس جریل با لغت بیرون
پوده است این مؤمن را امتنان
لوط با لغت چو پیو شد دشهر
سود سکی بر سرش ناپود گشت
گفت زانکه که رسته پیوست
ست ای صبح ز دیک ای حیب
برد بالا تا بگردون یا اثر
پس یار اندیم بر آن سر زمین | باوشان مرما باطنیان گداور
دو توصیف البل زین قوم حرون
تا که و ایس شکرد زان رحمان
جنت او کز دین بودن هیچ هر
پار با ان قوم با مسود گشت
ایس ایشان رسد و امر پاست
تا که دیدیکت گر داری شکب
سرگون پس زد را بسوی زیر
سنگ از سبیل پس پیه ملین |
|--|--|---|---|

الجزء الثاني عشر

۱. بی بی بود آن سلطو ایشان
 خطبا از رنگ عا پیدا دران
 ۲. گفته اند آن سنگ ها بد لمره
 بر کسی کو بود دور زشهر خود
 ۳. گفت برسیه رسول از حیرت
 بکنند این طالبان گفت اصیل
 ۴. پس پیش از تو استمکاره
 هر رود تنگ خود صخره چاره
 ۵. بود تات بر صلب و چو ما سبق
 صد رنگ بسی اندر طمحق
 ۶. سنگ باردگر بر ایشان تا نوبر
 این حاشه از سنگباری دور
 ۷. که بران سگد تا عشر شان
 ظالم این اعتماد ای پاک شان
 ۸. آمده استقامت بر بالای سر
 وقت مرگ بی آسنگ از سر

وَالِى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَقْسُوا الْمَكَالَ

وبسوی مدین و اندراشان شهبدا گفندی قومین بید حادرا مسر شهاب المم الی حرا و ام حکید یابرا

وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرْسَلْتُكُمْ بِغَيْرِ وَآتَى أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٌ^{٤١} وَيَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمَثَالِ

و ترار و در می بسم شہار امانال و حجر سار و حضرت کس م۔ سیم رہنماز عبدالرور و یکا احاطہ العیضا استوای قوم بیاہدند

وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَتَّبِعُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ۚ ۞٨٧ بَقِيَتْ اللَّهُ حَيَّرُ

وثرارورا سدات ودممکید اامردماق چیرهای ایشار اوماهی مکید در رمبی املد نندگیا فانی کداشت خدایه تراست

لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۝۸۸ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحِطٍّ ۝۸۹ قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصْلُوكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ

ایده‌ای شما را شاید گروه‌دگلی و جسم‌پریشا نگاهان کسب ای شنبه آناه‌یو بی‌دعای و جرم‌دور آگاهان کنیم

مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ تَقُولَ فِي أَمْوَالِنَا مَا نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَكِيمُ الرَّشِيدُ ۝ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ

آچھر امیر سسہ دیوان ما یا آنکہ بکنیم در مالہاں آچھ بیور اہم ہر سکہ و ہر آچھ نوئی ردار ہدایت ہاہہ گفت ای قوم خیر ہد

إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيْتِهِ مِنْ رَبِّي وَدَرَقِي مِنْهُ دَرَقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَىٰ مَا أَنْتُمْكُمْ

کامیاب شدیم. حتی از پروردگار پروری کرده‌ایم. از آن پروری خوب می‌خواهم. کخلاف کنیم. در آنچه می‌کنیم.

عَنِّي إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ"

مگر شاید گردانیدن شترآچه توام و بست و قیق من مگر جدا بر او توکل کردم و باو باز گشت بیکم

وَيَا قَوْمِ لَا تَجْعَلُونِي مِثْلَ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ

| | | | | | |
|-----------------------|------------------------|------------------|-----|------------|----------------|
| وای قوم ران دارد شجرا | مطاعت امن که برسد شجرا | منزل آچه رسد قوم | نوح | یا قوم هود | یا قوم صالح را |
|-----------------------|------------------------|------------------|-----|------------|----------------|

وَمَا قَوْمٌ لَوْظٌ مِنْكُمْ بِبَعْدِ " وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ "

و نباشد فوم لوط ارشما دور و آردش خواهد از پروردگار تا بس باز گشت که سدوی او سرست بکیر و در دگر من مهر بانو دست دار است

هم شمس ابرما بدین شد رسول که راند و دشمن اندر اصول گفت لیسر قوم خندا اعدوا را حکم که گشت مملوید جاو

هم بنمائید مستم پیاه را مر حقوق خویش وهم بیگانه را عدل مانند اصل توحید و کمال اعتدال از بست شرکت و خلال

من شایسته این بسم است و چون جان من توانگر بی لعل و مال حق گذاری این بود که مال خوش بهار را به هر دو سازد و بیش

مجلس سیرت و سیرت ائمه اطهار (ع) در بیان فضیلت حضرت علی (ع) و سیرت ائمه اطهار (ع) در بیان فضیلت حضرت علی (ع)

مینگوید در عالم خدا که باشد در به کاری مراد آنچه حق مافی کدلود بهر است مرشا را ازم این که باور است

نمود مکهان بستم من بر شا | لمرقان ما دارم از هر دروا | فوه کفشد ای شمس آیا باز | کرده اسرت بر مقالات دروا

ز آنچه به خواهم در اموال خوش

دانه باشد از عود و زوق بك

ز سم دین و دبا مشار | داده باشد رمی این پروردگار | پس خیانت من کنم دروچی او | زد بگرد این بود نه یا نگو

ان مولم ما شا کیرم خلاف ا زاجه هی اران علم نکراف ا بهین ایا علم من وخیر ا ما که ان مخصوص من فاشد به غیر

سورة هودم

من حوام بر شا الا صلاح
تسكه بران منكم كوقادرات
ان رسد تا مر شارا كرسيد
با شا پسي فرست از مكان

واقع باشد موجب خیر و صلاح
مارگرم سوی آنسکو حاضر است
نوجارا آن ز طوقان شده
همچین از حث اوقات و زمان
باشد آن پروردگار مهربان

آیه تمام شکوه در ولای
کس شکند بر ندارد انکوه
یا بقوه هود و صالح دهور
سمرت خواهد از پروردگار
دوست و مسلمان و باطن

قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقْتَ كَثِيرًا مَّا قَوْلُ وَ اَنَا لَتَرَىٰ فِينَا ضَيْفًا وَلَوْلَا رَهْمُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا

گفت ای شعبہ نمی‌دایم بسایر از آن جمعی که گوی و گفت که ما هر آینه بی‌شمار از ایشان خودمان را و اگر خود را در جماعت تو هر آینه سزاوارتر می‌دانیم

أَنْتَ عَلَيْنَا يَمْرُورٌ ۚ قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ لِي كُفْرًا أَكْبَرُ مِنْ كُفْرِكُمْ أَنْ تَقُولُوا لِمَنْ آتَيْنَاهُ الْكِتَابَ لَا يُغْنِي عَنْكَ الْإِسْلَامُ أَنْ تَكُونَ كَاذِبًا ۚ وَاتَّخَذُوهُ وَرَثَتَكُمْ طَهْرِيًّا

موسیٰ نورما غالب کہتے ہیں آیہ احسان میں عزیر پر عذر شاہد ار خدا و گریہ دارا انقباض پیر شہزادہ

إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ۝ وَيَأْتُواكُمْ عَلَىٰ مَكَائِبِكُمْ أَنِّي عَلِمْتُ سَوْفَ تَعْمَلُونَ ۝

مدرسینگی پروردگار من، آج سیکہیغیر ارسدسات **وای قوم** **نکبہ** **ر** **نوا اینان** مدرسینگیمن اسماءپرودمانده که داداد کہ

يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُغْضِبُهُ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ وَلَا تَقْبُولُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ ۚ^{١٧} وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَحْنُ

جیت کی میاں یاد اور اعنای کمر سوا کند اور اودیت کو اوپر ونگو ست و چشم دروہ باشد گمن ماشا چشم در راہم و چون آمد امرہا رہا ہیم

سَمِعْنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بَرَحِمَةٍ مِنَّا وَاتَّخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْئَةَ فَاصْحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَانِمِينَ

ئىبىدىرا ۋاڭاڭە كروپىدە ئالو رىختى ارما ۈكرىت آمارا كەڭىكرىدغىر ئىمەك پىس كروپىدە دىرغاڭاڭلار دىرغاڭاڭلار دىرغاڭاڭلار

١٨ كَانُوا لَمْ يَنْتَوُوا فِيهَا إِلَّا بَعْدَ لِمَدِينٍ كَمَا بَعْدَتْ تَمُودُ ١٩

که گویا اقامت نداشته در آنها آگاه باشی بطلاق مردین در همچنانکه طلاق شدن بود

فروم گفت ای شیب البتست
گر بمحود قومت از کبار
یعنی القوم نو باشد از کرام
گفت آیا قوم من رد شا
هست و ب من ر آچه میکند
میکنم من هم بر آچه موسم
ما ضایع خزی آید بر کدام
چونکه آمد اسرا ظاهر غیب
بس گرفت آن کافران را
هر که بود اهر سرا حاضر بود
میباشد آنکه تا حین ما نداشت

هم بیاری رگفلوت که چست
ما تو را سکریم ایندم سگسار
ما گزیریم آنکسار را احترام
عزت اشارات اقرون از خا
مر محیط ایی بران باشد چید
باشد آن اهر مکات ممکن
هم که میگوید دروغ اهر کلام
به سخت از ما مگر قسم شعیب
میچه سکان بود باک جرئیل
همچو سگ اقله و افسرده بود
دوری از رحمت رها نموده است

ما تورا بیمم اندر خود ضعیف
که خوئی بدوشان زان چسبیدن
تو بهر مالی عزیز و ارجمند
خود گزشتی چون آیه پیش
ای گروه من سبب آرا عمل
زود باشد که هدایت این دو کار
منتظر شاید هم من انتظار
وانسکه با او بودم از مؤمنان
گفت او متروا جساً در زمان
آچنانکه گئی آیه از امام
آچنانکه دور گشتی آن نمود

دامن با شیب بازوون حریف
 بلکه گفتند و افزای اسم
 عزت تا طاع آید او گردد
 اسحق را دورا، پشت خویش
 که دران دایره امکان در محل
 چون خرای مثل کرد آتشکار
 یا شا فارم صواب سحر دکار
 وحی بود این رماشتن با لیس
 چنان مرشد در با ناگهان
 در جلای هرگز سه گرا مقام
 سحر و جادو دورا از سرود

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ

وېزېنېکفر ستاېم موسی را مآقبای ما وحشی روشن سوی مرغون و حاشش پس بر وی کردد امر مرغور و سودا

فَرَعَوْنَ بِرَيْدٍ ۝ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَبِئْسَ الْوَرْدُ الْمَوْرُودُ ۝ وَاتَّبَعُوا

عش دره، شوقموش دراز و زحمت
بس در آورد این از اند آس و حیات احی و رود کور و دایه شده

فِي هَذِهِ لَمَّةٍ وَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَلْسَرُ الرَّقْدُ الْمَرْفُودُ ١٠٢ ذَلِكَ مِنْ آتَاءِ الْقُرَى نَقْصُهُ عَلَيْكَ مِنْهَا

شدمدو این وقت است در او روز قیامت است آن عطیه که عطا کردشده این از اخبار قریاست که میسویب آرا رتو از آنها

فَاتِيْمٌ وَ حَصِيْدٌ ١٠٣ وَ مَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ ظَلِمُوا انْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ آلِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ

راست و از آنها بدویمشده و ظلم نکردیم ایشانرا و لیکن ظلم کردند خودشان پس کتابت نکرد از ایشان حدایشان که میخواستند

مَنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَ مَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْبِيبٍ ١٠٤ وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ

از غیر خدا هیچ چیز چون آمد فرمان پروردگارت و چیزی را نداد و ایشانرا حراکت و همچنین است گرفتن پروردگارت

إِذَا أَخَذَ الْقُرَى وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ ١٠٥ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِمَنْ خُفِيَ عَذَابُ

حون گرفت قریار و آنها ظالم بودند هر سبکی که گرفتن او در دایه است است هر سبکی که آنرا به نیت است رای آنکه ترسید از عذاب

الْآخِرَةِ ذَلِكَ يَوْمٌ مَجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذَلِكَ يَوْمٌ مَشْهُودٌ ١٠٦ وَ مَا نُؤَخِّرُهُ إِلَّا لِأَجَلٍ مُعَدَّدٍ ١٠٧

آخرت این روز است که جمع کرد مشهور برای مردمی و این روز است حاضر کردشده و تاخیری اندازیم آرا مگر اندر ای وقتی مین

يَوْمَ يَأْتُ لَا تَكَلُمُ النَّفْسَ إِلَّا بِآيَاتِهِ فَمِنْهُمْ مُعْتَبَرٌ وَ سَمِيعٌ ١٠٨ فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فِي النَّارِ لَهُمْ

روزی که باید سخن بگوید نفسی مگر مشغوری او پس از ایشان باشد به نیت است پس اما آنکه بدست شد پس باشند آتش بر

فِيهَا ذُرُوفٌ وَ شَيْقٌ ١٠٩ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ قُلْ

ایشانرا است در آن فریادی است و ناله از احواد یار در آن تا بقای است آسان و زمین مگر آنچه خواست پروردگارت و هر سبکی که پروردگارت خواست

لِمَا يُرِيدُ ١١٠ وَ أَمَّا الَّذِينَ سُبُحُوا فِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ إِلَّا مَا

آنها خواهد و اما آنکه بدست شد پس باشند و به نیت است احواد یار در آن مقام که بمانی است آسان و زمین مگر آنچه

شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَعْدُودٍ ١١١

خواست پروردگارت حشیش غیر منقطع

| | | |
|--|--|--|
| <p>هم فرستادیم موسی را ذکر
پس عود به آن حالت پیروی
پس عاید وارد ایشانرا دار
به عطای باشد آخر رسوخ
تا فتداری عطای حق داشت
آنکه بیداش از برای چندی
ضعة آن را تو میخوانی ما
ما بگویم ایچ را ایشان ستم
میرسید آنها را راز
ایچین باشد گرفتن های رب
مر کرتیهای حق در عقوبت
آنکه ترسد از عذاب آخرت
این بود رو بیکه حاضر گشته است
در آن کان مقفی با حکمت است
اندر آرزو مهول بر عی
انیا و راسان از هر طرف</p> | <p>ما کتاب و محزاتی مستقر
در ملال از امر فرعون غوی
موردی بداشت این اهر شار
هر ایشان از سداود هریر
این مدی پادشاهی میزدند است
هم سزاوار است بر آتش یقین
مضی از آن باهی است و هم یا
بل بود کرده ایشان ظلم هم
حر حدای کار ساز و نیاز
چون بگیریم آن قری را در دست
شد چو بخت در دایه است و شنید
عزت آرد خواهد اوج حق شرف
خلق عالم از بدو نداشت چست
چون شود آمر قیامت بونت است
حر بدسوری مذکور کی سخن
همچنین از شنگان نکشده صف</p> | <p>حقی دانیم هر وی آشکار
کار فرعون آن بد رو چو است
قاموا فی هذه است بین
این صفی گوید که هر چو از نداشت
آتش از ران یار آتش سو بود
ایست زاده از برای دوم و دایک
مسی دیگر گشته مقنود و خراب
ضع ایشانرا شد اندر مسح
امر چو از پروردگارت دورید
و انگی باشد ظالم در قتال
ایکه ما بگویم بد از آن اسم
این قیامت هب روزی کامران
پس میدانم باز آروز را
چو بخت آروز آید و گردد حرا
در حدیث آمد که در یوم النشور
پس ندا آید که میرسیده است</p> |
|--|--|--|

زهره ترا بست تا گوشت حرم
 مار آید این جدا از ذوالجلال
 در قفسان آید کای خلاق خان
 آنکه بدست است امر آشت است
 جاودان باشد در آتش مای
 چرا که خواهد مرد و جاودت صفت
 کی از افس او شد عیر او
 با خود بر با سوات و رمی
 عشقی و یک هست امر و
 پس مظهر آمد آن اصلی که بود
 ای بهر اسب از حدی داری بهوش

هر سری اصد جیش اوشع و شاد
بد آید ه دانی او حکام
پس ملایک ما هزاران اسهال
آن ملایک که بحر خود نام
کن در طاعت تو اکر د آسمان
لهن بحر از شمع و از صمد

دريان السعيد سعيد في بطن امه

پاشا ۱ چه باشد خلق وفات
تا چه باشد در خلاص جیر او
هر که خواهد حق نسل ابری
همستان در نفس او خود مقر
ظفره مانند امیر اخو
جبر او عزت کجاشتم و کوش
پاشا ۲ چه باشد خلق وفات
تا چه باشد در خلاص جیر او
هر که خواهد حق نسل ابری
همستان در نفس او خود مقر
ظفره مانند امیر اخو
جبر او عزت کجاشتم و کوش

ست طائر دی شوری برکلام
بوده بریک سینه یا بریک قام
از وعید و وعد درسم و امید
در رید و باز، های ماحوش است
با سوات و رمی باشد بجای
آچه خود حوامد کمد با اقتدار
پس بود خلود او هم در چشت
هر دم از حقد و غمی مضغ
حالتان اوجیر و شر بریک سق
بش اراشاگان - ممد - آت آسياه
ش ده شوری دغم اندر امور

فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّمَّا يَفْعِلُ هَؤُلَاءِ مَا يُعْتَدُونَ الْأَكْمَامُ يَعْبُدُ آبَاءَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَ إِنَّا لَنُوقِفُهُمْ
بِسُورَتِي فِي يَوْمِ ذَٰلِكَ لَا تَتَّخِذُونَ أَهْلَهُمْ عِدًّا وَهُمْ عَدُوٌّ لَّكُمْ ذَٰلِكُمْ أَلْفَاظٌ مِنْ لَدُنِّي فَاصْطَبِرُوا وَرَجِعْ إِلَىٰ آبَائِهِمْ
فَيَقُولُ لَئِنْ أَدْرَأْتُكُمْ فِي الْمَنَازِلِ لَأُقَسِمَنَّ لَكُمْ يَوْمَ تَفُوتُنَا هَٰؤُلَاءِ مَا يُخَفُّونَ عَلَيْكُمْ وَ أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَاتُنا أَنْ يَتَذَكَّرُوا فِي الْحَدِيثِ

ایشان را طوبی فرمودند و حقیقت نادیم موسی را و در آن اختلاف در مصدر آنرا اگر نبود شکی که شدی باده از وردگات
 لَفْضِي بَيْنَهُمْ وَ أَنتُمْ لَفي شَكٍّ مِنْهُ مُرِيبٌ ^{۱۲} وَ اِنْ كُنَّا لَمَّا يُوقِيسُ رَدِّكَ اَعْمَالَهُمْ اِنَّهُ بِنَا
 هر آینه حکم در دهم چنان شان و بر سبب که آن در شکی باشد و آن که کتب اخبار ما مستور و هر سبب که هر او را بماند آیت نام و اعداد ایشان را بر وردگات از ای
 مَعْمُولُونَ خَيْرٌ ^{۱۳} فَاسْتَقِمْ كَمَا اُمِرْتَ وَ مِّنْ تَابٍ مِّنْكَ وَلَا تَقْلُوبُوا اِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ^{۱۴} وَلَا

۱۱۱

وَبِرَّاءٍ يَدْعُوهُمُ إِلَى دِينِهِمْ وَرُوحَانِيَّةِ رُبُّكَ تَزِيدُهُمْ حُسْنًا مِمَّا كُنْتُمْ عَلَيْهِمْ

[illegible][illegible]

لَا مَلَأَ جَهَنَّمَ مِنَ الْعَبَةِ وَالنَّارِ أَجْمَعِينَ^{۱۱} وَكَفَّلَا نَقُصَّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ

که میاید برکم الصدوق را از حین و سید علی مه و هرا میوایم رنو ار اخبار رسولان آنچه ثابت کردایم آن

فَوَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَتَوْعِيلُهُ وَذَكَرُ الْمُؤْمِنِينَ^{۱۲} وَ قُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا

دلشرا و آمدنورا در این حق ویدی و نصیحت را برای کرمگی و نکوار رای آنکه بکروند کار کرد

عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَامِلُونَ وَانْتَظَرُوا إِنَّا مُنْتَظَرُونَ^{۱۳} وَ لَقَدْ غَشِيَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ إِلَيْهِ

بر تو ایان درست که ما کند که مومطل باشد درست که ما منظر ارام و سر حراست های آسمانها و زمین و سوی او

يَرْجِعُ الْأَمْرُ كُلَّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَ مَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

را برگرداند همه آن پس سرستاور و توکل کن بر او و سر برورد کار تو را بر آید چسبند

| | | | |
|---|--|---|---|
| <p>عاشقان از هلاک چاره جست
حر که بر عقید آید از مثال
آچه دشان بهره ایستقام
مستحق گشتند بر خذلان همه
پس درواشده اختلاف اراصواب
کان گزیده بیتی ادر حلق و کار
و اینکه سطل حواری و متناصل شدی
عقل را شوریده و فاسد کنند
داد هم خواهد یقین رب الامام
آیتان کاهشت دان فرمودایم
از امانات حل رحمت چه بود
روح جن بن نگه دارد حسان
از خطا و ضمه و روح و گزید
قدرش ادر پیروی ادر گذشت
هم خاصان هم هر عامه است
حق باطل است ما دمدم
سرخوش ارماسوی پوشی تمام
یا دعا گوید او را از امید
هم شلوا بست حرق دوستدار
هیج یازی کرده هرگز کن شریه
بر عار طهر و صبر و صبر شام
ذکر و مکرر رومل آوردند
کت بود دل جله ما دای راز
بگوینا سریدی ها را پرد
ن مستند ماود امر عظیم
که دمد اولوا حبه در زمین
از غیبت را رها در ایشان
وان سب شدر هتوسر کشی
قریه را سارد از صد یهو پاک
سرمسار امتی واحد تمام
تا قیامت اهر آیین و اساس
رحم حق باشد قناعت بیخلاف</p> | <p>شلتکن بی که ایها گهری است
صاحت اشل می کردند از مثال
ما هم ایستار و سادته از تمام
اساسی دس عودد آرمه
ما حد دلف موسی را کتب
گر مودی عولی از زور و در کار
تا حق نماز ادر سطل شعی
اصطراط و وهم را زاید کنند
سر حرای آن عیالشان تمام
پس توای احد دلس خوشمقیم
در طر آور که بیعت چه بود
عهد کردی تو که باشی حان
حل هر می که آنها کرده اند
و اینکه هم ماتت ادر طر گشت
هر کسی را در معای رته ایست
س دمد در مگرید اوش و کم
کمت آن باشد که در سر مقام
ام طالع را معصوم ادر دید
پس شلوا می که الیه نثار
س شیا گر طالع را زیورید
اهل طاهر زده تعبیر این تمام
ب باری غلت ادر حق گردست
پس یادار او توان آن عار
گفت رای دایست هر یک و ده
ص کن پس حطل با یزین
آید اوسان عقل و رای و دین
و انکساکه از کرم خواند ایشان
ردگی کردند رهش و خوشی
بودی پروردگار که هلاک
و زخامت خواستی کردی تمام
دان هسته عطف باشد فاس
یا که در حق و غا شد اختلاف</p> | <p>میرستند آنچه در این مشرکان
پیش از ایها ادر پرستی رعد
هم بر سید ایشانی تیر
از عیم ان حای چر که بود
هم حرا ف شس دو آراسه
تا ازان تمکین باشد حان و
او ثواب و از عقالی شانی
رجی کو رهز غلظت و حان
قوم تو یا قوم موسی سر سر
را و نگردد فوت چیزی بششیر
در بوث ما حق آور در عمل
هم چنان سارد خط ادر در دود
حل پس باید کسی آزاد کل
و اینکه آبا مفرود و تو موش
خود ناصان پایه با عوام
هر تصور کرد دورست او شرد
ز اسقامت گشت رسان یگرفق
هیج معنای پیدا و جان
ما که اظهار مودت و اساط
ما را اسسکار گرا او روان
دود و دود و در سادات ش
یاد حق کی بی ادر چه و سر
لک بیعت دست رو بر تصور
ش او ارمود و حروق بود
ص بر رطع کن ادره مان
کار شیا بود سابق در شوش
اهلک بود اهل ارباب داد
و آردو های که بود اهران
گفت زان دود ایشان عرمس
وامر اشل باشد امد فلاح
و اینکه مشد شرط نکات ادر
عقل باشد بر سانش رده جلی</p> | <p>پس توای احد دلس اهر کین
همچنان کاند هلاک بر ام
آچه آیتان بر سیدد مر
بهره یا دایشتان وانی روح
هره هاشان حوکه مد کاسه
جو اختلاف قوم بر قرآن و
حکم کرده پس شدی درای حان
هم و فرآید ایشان در کین
د اختلاف آردگان ف هر
حق هر چه میکند باشد خبر
می آن عهدی که کردی در اول
پس امانت را حلی سارد و د
عهد شدت عودی بر رسل
حله را باید کنی قها خوش
هم رامت او صاه و در گرام
پس بود لازم بهر خط حد
و علی طاق را ادر طریق
میل اندک هم بر اسسکارگان
ما که با ایشان عاید اختلاف
کنز شیا داره از آن دوستان
دار بریا هم نثر ای صبح
لک گوید اهل عریان مستر
پس بود کاند نادی تصور
قلب ذاک هر چه میر از حق بود
ایش پندی میر یاد آردگان
پس نمودی حرا دامل فروز
داشتندی خلق را از امداد
پیروی کردند هم آن کافران
گفت نمت موح فخران و کین
و انکی باشد اهلش بر صلاح
لک این بود بوق ظهور کار
حرکی که کرده رحم آرا خدای</p> |
|---|--|---|---|

هر انهم خلق چند و حساب
از بری و آدمی در هر شان
رتو آمد آچه بر حق است و راست
گو سر آقا را که ایمان باورده
آچه خواهد آن کسکه اندر سیر
منتظر باشد در حال شبا
هست حق را آگهی اندر شب
بس بر سن کن - باوردا کسراست

آفریده است او که تا بعد توان
چو از آن عاصیان و سرکان
اخر این سوره که رفا کید ماست
امر آیت از لعل نکرد
هست ما را هم علمای دگر
هست ما را انتظاری هم جا
در جان این سوات و زمین
هم بکل نوی الاصفی و راست

قول رب یا عهد رت شد بلام
رو خوانم از خبرهای رسل
پند و ذری باشد آن رومین
خود کید آرا عمل کامروان
بیکم آرا عمل کل حال ماست
ا چه باشد اغلاز دور کار
هم سویش باز گردد ناله
هست سر پروردگاروت اهر

تا جهنم را کنم بر لاسلام
تا یار آمد دلت ای شمس کل
خون بلد آورده آیهی دین
سر شپارا در مکتات باشد آن
هم حرا مسترزم اعمال ماست
بر شبا و مادر این دوانظار
کارها از حرو و کل در هر مقام
واچه مردم میکند او خیر و شر



سورة یوسف علیہ السلام مائة واحدي وعشراية وهي مكية



بسم الله الرحمن الرحيم

نام خدای ممتنع مهربان

الرَّاهِلَ آيَاتِ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ۱ اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَّعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ ۲ نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ

ان آیات ثانیست روشن در سوره که موعودیم آفران از آن لغت بازی باشد که شپارا باید

أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ اتَّابِلِينَ ۱

سکورین حکایتها را آیه وحی کردیم تو این فرار را و بدو سبک بودی و پیش ازین از یسرا ن



در بیان حال عشق



آدمی اندر بیان حال عشق
امت مکی روان چال و عید
هر یکی زبان رفته گشت ابرو خود
قدر هستی امر آیات و صور
زبان ایا کرده این اطلاق و اس
عشق هم معصوات بخون پیشه
در رهش گر حر های آشت است

در آن کورا بود افلا عشق
نکات از عکس حشش شد پیدا
با سر آمد اشیا در عود
خلوگر شد اصل اول زبان نظر
پس بر آدم گشت این اندیشه فرس
با خود از راه نظر هم رفته
بیکه هوادار با آتش حوش است
شرح این احال اگر خواهی پس

در حدیب عشق حق زادت حوش
آمد اندر حشش آفرای دور
اصل و نکت چون درواشتی بود
مطهری معصوات کامل در مقام
زاسکه آید محرم این حاه بود
شاه بعد تحت اسوه را
از لای هیچ باید در ضل
حق قرآن گفته در هر نفس

روی خود پس دید در آت حوش
رجعت ران بیرون گرهال صورت
مرتض گشت با هم در عود
با بریر از عشق آید نیم
دیده بود آرخ بر اود و اود
رحمکد با موی مژگان کوه را
سر لای هر کاید ران بیان

کرد اشارت از الف و لام و اورا
در الوهت الف دارد نام
لطف مشوق از لب دلکش است
رنج و سببها که رهی دوسر
چون زید و ایشوی معشوق است
چون بسی آیه لطف خوشش
یافته وصلت میاید چلم
آیی سو و شستن این در خطاب
تا شهید ار که با عیون جان
بر تو ما خوانیم هر قصه
سوی تو این سوره ما اوحی ماست

و در روم مدکی هم حرف لام
در رهش چند از کوه آتش است
با حضور یار باید در نظر
برخ افتاد گلاب خود دست
وان مست خوش زلف دلکشش
پرد از رخساره برگرد نیم
بشو ازوی کله آیات الکتاب
ار زبان خود که دایه ایزدان
تا پرد از لفظ و مسمی حبه
دان تو دینی پیش از این غافل راست

بسم الله الرحمن الرحيم
حسن اوینی چو دیدی مده شو
را بر اخیای حد آمد مشیر
چون تو را خواهد نرم حوش بار
بهدت سر بر سر زوی حوش
واست اندر دم صفق منتظر
ای از بد از گاهای گمشا
ما فرستیم قرآن را چین
سوره یوسف از ان مقصود بود
لفظش اعجاز است و تباری از شکون
چنی آن ششیم بودی از کسی

در اندای ما خلق با انتها
در سلوک عشق او پورده شو
راحت دینار یار از طبر
از سرو رویت راضاند سر
آورد دگر رهوش از روی حوش
و شاد آن ملک منبر
چو کما ماند ساد آن رحما
بر زبان تازی از ده سین
تسیر هر از اسم فل عود
خدا ما افغ مطلق در سلوک
عالی تاراج دان موسی

طروکسلار که هوشی در دست است
گفت زان احساس بودی انتفاع
در یکی روواحد آن سلطان را
حسرتی امر رمان داشت سلام
گفت اندام مردودا خواهد گشت
مادامه بیوا نهی و حوا
چون شود او شسته از شتر و پیر
گفته به در دهه الاسرار می
وقت یزای درنده ملک کوشش
گفت خون ابر بهاران گریه
بد ایام او مطهر حسه
ساعت بهر خوشی او مت العز
گریه پس کرد او دو چشمش گشت گور
الها مکتوبه کی ملاق جان
شد خدا و آنگه بوی جان او
بر مشبها باز به اضلاس

بهر آن کاین وحی حق باشد پس است
یاک اندام ضیق تغییر استماع
دو سر و زلف بود عین را
گفت داری دوستی در دو گام
از شرار دهر و حیرت ها عشق
دشمنش در مقابل صد هزار
میچاید اهدیش را اسیر
شرح آرا تا فایده در حق
ضعة یوسف شو خوش باش
بر سلی گفت حریفش دگر
سازد به شکمش چنه
که مثل گشت آن دوامو می
که رحمتش بود و در دهه دور
نورانی یک بدنه بد در جهان
مظهر حس و طالع او
آچنان کاین نوید اعراس
مشبها را بود احساس و اسف

دو نایل این حکایت بر سه
و سه دیگر گفته اند ارباب حس
بر سر راو شاد ار حوشان
گفت هر دو غرة الی صد
آن یکرا در هر دو کاش گشت
سر ریش شتاب از مطنه
حاشای عده در ویرانها
دهه الاسرار را گر حوا
مصطفی از گنهای سلال
پادشاه که شایه ای رسون
پس و را بر روز تم عود
مجلس سال از افش خوب گشت
غریب از غمش اندام مردود
ارچه انگشتی عیدان در غمش
حقانی گشت کی روحانی
حواست چون حقت آند کم
کاین داشت حرکت بر مطنه

هست با انسان بوجی بر سه
گرچه گفت این قصه را هر قصص
بسه میداد او ظرف و روشن
هر دو محمود و یار از شد
وین سرآمد بزه رانشان کنند
آنگره زدیک مهر طقه
صفت ایشانرا برده او خایها
بست عشقت رده هیچ اراده
حواستی از هر دو چشمش رود بدل
که ملک بوی احوالش مالول
در غمش جان پیر را سوختند
حکمی و آنگه آنال غم ریت
با که مادماد و کوع و از سجد
بر حران دادی بهار شرمش
مصلحتها اندر این باشد بهان
خاک را بر سر جود محرم گشت

اِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَخِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ

هنگامی که گفت یوسف به برادر خود ای پدر من من دیدم که در خواب ابرو ده ستاره و آفتاب و ماه را دیدم که در پیش من ساجد شدند

فَالْيَا بَنِيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ

گفت ای پسر من معاول جواب خود را برادران بر میگردد برای تو کیدی میسازند و در حق تو میگویند که تو را در دشتی است

مُتَّبِعِينَ ۚ وَكَذَلِكَ يَبْطِغُ رَيْبُكَ وَيُؤَيِّدُكَ مِنَ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ ۚ وَبِمَنْعَةٍ عَمَلِكُ وَ عَلَىٰ آلِ

هویدا و همچنین رگزیب تو را برود کلمات و نامورد و التاویل حواها و مانع شد خود را و بر آل

يَعْقُوبَ كَمَا أَتَتْهَا عَلَىٰ أَوْتِكَ مِنْ قَبْلِ إِبْرَاهِيمَ ۚ وَاسْتَقْبَلَ إِيَّاهُ إِذْ أَخْرَجَهُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ ۚ فَكَفَّنَا كَافًا

مقبول همچنان که آید از پیش رود و بر او پیش ابراهیم و استقبال کرد از او از پیش او و او را در میان دو کاف

فِي يُوسُفَ وَ إِخْوَهُ آمَنَاتُ لِلْغَائِبِينَ

در حق یوسف و برادران امانت های غریبه رسد گارا

ای محمد ص باد آورده که گفت
گفت یاقوت دینه من جواب
گفت یقوت ای برادر حوا
زانکه شیطان آید از دشمن است
این حسد را می آید و امان است
همچنانکه رگزیب دو اللال
حسن آری قلنگاه عالم است
سر عید می عده شد عید
حسن چون رذل زد او رذل در
چوب شاه و بوب پیش او
کر و را دل بر کندی سست

مصف چون بود در حرور اسف
بر سر گهی بلند آنها تهم
با که ایشان حالت آرد و صد
پس مین از یکد اخوان مطمنش
هر که را بد ز خویش آفریند
برگزیده در عان پروردگار
حسن را حیزد دولت عشق

حذیه

ست ملکی ملک کجاست است
با خود حرف من و نشانه ام

گشت مصوف آن یوسف در سلف
سجده نموده بر من از مقام
بر تو از اغوی دیو بر شش
هم تقویات سلطان مطمئن
میرد روی ز فالح حسد
بر نیوت بر شوی دوروزگار
کار ساز من هر مهر و ست عشق
گر صحبت دل از خود برآمد
چو عله را حقه عشق که ناز
چو کند طوالت امان در قلنگاه است
حرف با خود میزم دیوانه ام

سورة يوسف م

من سخن مأنوش کوبم سال ومله
ایشن ها با خود و ما دل کنم
بست سردیاه را هیچ آگهی
جواب شاه حس را تنیر کی
یوسف موزنت ز قاپا
عشق گرد روز ما و کارمات
دیده کرهچ آن دو چشم بی جواب
کری لای کو تا یکی دهنه
هر که بند روی سوخته بده است
حق کند انعام ست درودگو
یعنی اند انعام و اسبق وود
آگهی است ای راستی ها

از دل میروم بنگاه و گاه
که تا هر کودی غافل کنم
با سوت چیت یا شالشی
عکس و شلرشی بدن حدود کن
حق مگر سیرعله جواب ها
خواب کی دوشنه و لاراز ملت
مجنش ارضوطن دل باشد غراب
شش صفی بر درود و هم ریشه
صفت شاعری نورا زبده است
همه روزا غنچه پر دم پروردگو
که عایشان رقت میبسته و د
ناخرا باشد سر اواز احسا

میروم دل من زنی میخواست
ور تو ما من عمل مائه بش
وقت آمد هیچ اگر دیوانه
تا که آید مهر و ملت دوستود
آخر این سوره شرح جواب من
جواب عاشق چون شد آمرزیت
حاجه که بقوت عم پرورده است
یوسفا تو شاهد حسنی لا الام
و تو و ر آن بیغوی ای هم
همصاحبه ستره ایام عم
حق بود دانا و هر استودع کار
باشد ادر یوسف و احوان او

باز سر بر جای خود گردانیش
شد چو ذکر زلب او دیوانه بش
ال و خود و ود خود یکگاه
هم شود پشت سپهرت در شهود
مانو کوبم ملک یوسف کوسمن
بحر از جواب و ال بدارست
همچو یوسف دلبری که کرده است
بر و منهای حق باشد شایم
ای لریب من کریم من سحریم
بیدر هایت دو من داخل کریم
هر شعر را تا نرسد جود بار
من شاهان سابقین را من جو

إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَى آبَائِنَا مِمَّا وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۖ اقْتُلُوا

مگر بکے کہ مسمر آئے وہ مسمر اور اندر دوسر دوسری نذر مال مالو حال آنکہ ماہیم جو امن کار از

يُؤَسِّفُ أَوْ أَطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهَهُ أَنْ تَأْكُمُوهُ أَفَ تَكْفُرُونَ ۚ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ ۝۱۰ قَالَ فَاذْكُلُوا

یوسف: یامادر! مادرا در معجوی ای حال! مادری شادوی بدین و شود پس از آن؟ و می شایست گفت گوینده

مَهُمْ لَا تَقْلُوا يُوسُفَ وَالْقَوْمَ فِي غَيَابَتِ الْجُبِّ يَلْقَاهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ ۝ قَالُوا

ارایشان کنکته به سحر و عمار داود اندر فرمایند و عمار داود را بی حیاری از او بان که هستند بندگان گشت

يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْتَانَا عَلَى مَوْفٍ وَ إِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ ۝ أَرْسِلْهُ مَعَا غَدَا تَرْفَعُ وَ تَلْعَبُ وَ إِنَّا

ای پند و اندرز، مگر اکامی عبدالعزیز یوسف و عزیز کی گمان اور از جبر حواہام پرست اور اہل فردا در جہد واری شد و سر سبز کہ

لَهُ لِحَافُطُونَ ۚ قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ

ماسر اور ام آسک کے نام سے گفت و شنید، کہیں صاف مکمل لکھ کر دے اور

١٥ قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الدَّثْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذَا لَنُغَابِرُونَ ١٥

کفعم آہا کر جو داورا کرے و حال آسکھا جو امان تار از ہم بدو سکہ آسکھر یا نکاد ایم

گفت پیوت ای می پیوروش
پس شیدت آن خبر اخوان او
توخلی اریوشده مانه رارها
او وی ایمن راندش از ملک
یا که یوسف را رید ازبحر
یا که حالی مانه از هر شها
کارمان یا ود پیوت انظام
کنش دوداست از راه صواب
یعنی از مقصودان دوری اوست
سوی پیوت آمده از مکرور
گفت می پیروی یوسف چورقم
چوادر بند کنند مایوس آمده
سوی پیوت آمد آن مانه منیر

جواب خود را براندرهای خوش
رشت ربد اوعطف رحان او
رب از دل بر راز آوازا
رد پیوتده او ما س احب
افکندش یا رومی دورتر
روی پیوت از ره مهر و ولا
پایه آنگه که مانه در مقام
افکندش بل چمنی او شد
این کید اولی و چهوری اوست
که خود سرس صرا و چین
کر باشد او هانا من م
رد یوسف بمعنای شند
لحن را کید ترخ را زید

میکند او شهادت غدیر ه
چو گمش آن ردفنی یا اندول
دوسر دارد رما او را پدر
او ره داشی پدر سگت دور
دیوشان کردید ایسان واهرن
بر علاج او توبه آید شوم کار
سخت باشد حرق قل بیکله
پس رش سوی شهر دورتر
کافکند او را جبه رش شودی
کی صبرا نهر عرج روان
که شود در صحر جرج ملا
حاب صبرا حرامه از غل
با سعده در میاشان شد دراد

یا پدر گفت احوان چند تن
هره ما کن روانش در غدا
ما بکهایش اندر هر مقام
هست رمن سبت همرش ما گوار
دیده بد درواص که کرگان چند
حاصه ما در غنر و قوت برتر
دادن خواهی سواهی رضا
با زیلایش همداه زیش
رفت خود افان و خیران همرش
کر مرا بشع دوت شب رسد
غم کنون بد شب برصرای من
با پیر حالت بود در تن و حق
ور که درمان جوتی در بلا
اصل حله بود این گروهی

صورت ذکره ای شیر
چون صورت رسته او شاه دلست
رعه رفته از صور بیرون شوی
صورت یعقوب و اسحق و خلیل
قا کدم می یا دهم ادبتهات
آن بود رهان رب دانش نگاه
آن بود رهان رب درهر رعت
سود احواس اول در رعت
چون شدی درجهای می سودو
روو مکه بشود یاق مشعاع
او گناید غننه های مشعکست
سواب بود آندم که رفتند اسرا
کردم راپا و از ای بر دود
کر گام و چکره او در دواع
گشت من مطمئن با روح مار
میروم درم دل از کف ره کنبد
میروم یا میریم شیر ها
کرد اشارت دلرم تدبیر چست
این منم یاس رخود بیرون شدم
وین که میگوید من در خانه کست
وانگهی بر قالب حاک وید
یا که این تیرده آن طمست است
من نمم سرزد کلانی ل ادب
بند کن این سبل گیتی کو را
یودم آگه که کسی گلی بوش
این همه هست و امرو و یارمن
هست بر ما مست یاک و یلد
ای بری زانبدنه و آداب ما
چون توانی عجز و ناداری ما
ر دل یعقوب و یارهای او

چون راو ملرا جاری مؤسن
ما ساریش نمی از خود جدا
از مگاه و از سلغ و از عوام
خاصه ترسم کنش جود کرک از کدرا
میرساندند یوسف را گزید
گرشود در کنگر صبران در حوریم
گشت بر شعیر و بان رصا
حفظ حق دادد مکه و آلودگش
با تلاید از حقایق آگشت

نصیحت نمودن یعقوب یوسف علیه السلام

می شاید با کسی فقت حق
هم بخو باری هر اصل جدا
سکتهارا هر و بگو شوی
چند او این ماران دگرش دل
ای نگو سارحون حنت حلیل
مراموشم مکن هیچ ای سر

در بیان سکینه قلبیه

فارغ از آرایش آب و گل است
مخواب جوشید در درامون شوی
همچو با آند از رجه حال
چون صبراند ری دوشتهات
کو نگه دارد تورا اندر پناه
هست توید آن بردان وحیت
یسی احوار ضعت با گشت
با تو یعقوب آقا رو ورو
لک سدرم بر خدات در اوردن
مغو در هر قدم تا میرات
یوسف و یعقوب احوان حاصا
با باشان در دواع او رسید
می تاه از سخی و روستایک

جذبه

با گند عشق و با دجبر ما
چوکه او گوید و با جبر حست
حدو حوین هم در آن میوشدم
کرده داشته با منگاه کت
این ضمم اثر گورا شکست
در حساب آن صورت صورت
کو کرد بر من رشت پرداب
داد یهلان سر آن محوب را
کرئی آنگه حرما دیواه وش
سود گناید رده از گافل من
لی بر آنکو یک و هوا آفرید
یا که کن ز آلودگی با آب ما
می صفتا هر که کاری ما
وان غم و بیلاری شهای او

بر تو دارم خوشحالی زواه
هم کسد باری باشد روز ترش
برمن او را گریز آفریش من
یا مکاری از مستحل شوی
کرک او را یا که حاصه او درد
همچو اسرار در ضلع خویش
بار پیراهان ابراهیم را
تا سکرده دل رها از دام او
تو غالی ای بیسه هر ادب
با رسده صبح جان رل رسد
ای سر شو و صبهای من
داود را چه با حق مشعل
حسی اللهم حسی هم الوکیل
با راموشتم سالم از خطر

مش دل کی صورت ربای بر
قشت او بند چشم حق مثال
لی کهر ح صورت حقوق است
وین گنیشتم یوسف کی یاد من
صورت فکر آورد آقا در خطر
حور احوان چاه و رهان اندکت
نکبری ران تا عمل با نگاه
هست یعقوب ره رهان دل
کان جوار شکل پیراست ویدو
ماهی را با تو میگوید صعی
لک شو گر اوست بریا عشری
خان ادب از اب هجرت هاست
تو رود گمت ای و حکم ضا
یوسف اریقوت و دیا دورشد
رهت دل در سر عشق دلوار
یاد میکنی ضره را آگه آید
بست حالت با که مدمم مد
شد دگرگون حالت دیواه باز
در نکم داشت بر مار و کسات
بر کشد از هر قلم کارد ها
یاچه بست نور مطلق راجهم
در سرای دل جود مدم شود
با خبر لاش اندک از کفار ها
یا که مستی یا سجن گوی خواب
تب سکر دی چاره ملاز بشعاست
بهر ما باشد سزا تصویر ها
ره بتریش ندارد چمن چون
او بو هر دم بر امید دیگری
خاصه گر طاهر تر و سکین تراست
حرما از راه غلری مشش

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْتَمَعُوا أَن يُجْزَوْهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ

پس چون رد هاورا و اتلاق کرده که املازشش در سر چاه

| | | | |
|---|---|---|--|
| <p>گفت چون بنوب دارا مرو تاق
میشد از چوب و سگ آواز مهر
باز شو حال آن گنگته را
مفوا دهنش سبیلها راه
که مدد زان مهر و نه جو ایلام
رحم بر بنوب و بصر مستبد
آن پدر را کو پیر بود و پیر
آن تظلمها تنها افشا بود
همچون بر قصد خود بایست بود</p> | <p>دید در هر گوشه خشن الفراق
گفت در بیت الحزن دملزهر
جواز پدر شد او باگامی خدا
بلگون کردند آروزی چومله
که تورا کردند سحبه درمام
ور خدا ادبش و زعتر کید
تیره گردید ابد ادبش سیر
با برادر خدشان بر میزود
امسکدیش در مان چاه بود</p> | <p>شهر و کو یکبار بر از امده وغم
در خیال یوسف و ناله شد
اوهاد اخراج خوشوار چند
سوی هرک میبود اوهامو
گفت کر دارید بلن این حد
با شبا چون آید اهر انقل
باطی کرهرومه روشن تراست
سواسه اورا کشد از غروبی
بیکتر دیدد این وجه اوروحه</p> | <p>و زمین از آسبیل لرد الم
کو ز چشم پاک پشش یاده شد
ر فکدهش زدوش ارایسد
سر طیاچه میزدش بر فرق ورو
بر پدر خود روا حور از ولد
اچره حسد آن دل آینه قام
هر غار آلوده کرد او کافراست
گفت ششون قصد ماد غیر اونی
ایست شرح و احوا ان یصلوه</p> |
|---|---|---|--|

افکنند برادران یوسف علیه السلام را بچاه

| | | | |
|--|---|---|--|
| <p>گفت یوسف حتی الله ایضا
گر تمام ستر عورت شایدم
پس در آورد با قبر ازتش
پس ریخت آرس در چناره
که کبر این بفته آورده را
رفته بود اعروش آن ماه تمام
او هشت آرد زهر او طام
کو تورا ما پیر تاج و پیرکله
حریش سر راو بر کرت
سکرد بناد شکایت ما پدر
ماه بیکرد اعروش روح الامین
گفت ای یوسف ای عذیمین
حق سلات میرسد ای هام</p> | <p>منق کشد یسی که خواه
من سیرم بر تو خود را در لا
ور عیرم هم حشش میامد
تا نگر آیت بود پیراهنش
اوهاد او از وسط در قهر چاه
دل بطوان لا پهلوه را
روی سگی داشت آسه مقام
هم حراشش ناید الیلم
آرمیسیم ی از هر حد
چون هوش آمد بسی کرد او شکست
آچه راخوان میروا آمد سر
بر صدا و شکلی بنوب حری
لصکه حیرلم اس ذوالن
گرفت عکس ماش او حور عام</p> | <p>کافکند آن ماه منی را بچاه
پس بگشتش رون کی پیرهن
باز گشتش که مهر و نه دور
پس دهن پشته بر نظری او
حله گشت از زندگانی ناید
در زمان اوسده پرد حریل
امر شد کر سلمهای حشش
گفت چون آید هوش آید لیلوار
شو تو بر شکل پدر روی جاب
ر کماش آنکه مهر ادبش او
پشت و پهلوه حراحت کشد بود
اندک چون یافت تمکین حال او
آدم کرشوف و غم بر هاعت
یافت حواشی در جهان اوردادر</p> | <p>گفت یوسف مردهم خواهد کن
ر تو پوشاند پیرهن زبور
در میان چاه در دهنش فرو
شد جبریل امر او رب عند
رگفتش در هوا زاسر جلیل
پوشد امر تن امین حصرش
سر را بواز و یاری کن تو باز
تاسلی یامش یک لحظه جان
آمده است ازهر یاری پیش او
بر امین مشال می نمود
پس بشکلی خوش را پوشود رو
ور خطر ما مطمئن گردادت
علم و شاهی و موت سر سر</p> |
|--|---|---|--|

وَ اَوْحَيْنَا اِلَيْهِ لَنُنَبِّئَهُنَّ بِاَمْرِهِنَّ هَٰذَا وَمِمَّا لَا يَشْعُرُونَ " وَ جَاؤا اَبَاهُمْ عَشَاءَ يَكُونُ "

روحی کردیم بسوی یوسف که آید آنکه کنی ایشان را کارشان ان و ایشان دادند که تو بسوی و آمدند و دیدم خودشان که اگر میگردند

| | | | |
|--|---|--|---|
| <p>گفت زان کردیم وحی آدم وی
واسگی باشد ایشان بشور
خواست چون رسد میرند جبریل
تا زیدمارت دلتش شرم شود
رفت ششون به شب نزدیکه
کسی گفت ای که برسی حال من
و د روی زمین از زندگلی
گشت ششون زاسنجا پیرار
صبح پشود بار آن پیراهنش
بشنو از یوسفم پرورده باز
گشت با دیا برون از شهر صحت</p> | <p>از زبان جبریل یک بی
هیج شاسدت امی در حضور
باز فرمان آمد از رب جلیل
غارغ از امده و درد و غم شود
تا پیرسد حال او بی اشتباه
گفت ششون ای غریب عثمین
و در اوردن گلی رخ خاک کدن
کره و ر شد هیچو ایر و پیرار
می بیالود بر خون ازغش
تا چه آمد پشش او پرورده باز
نارو فالان تا مای از غرغ</p> | <p>که تو خواهی کرد احوار احمر
سوی او رسد چوار قطعه
که تان روزی دوا یوسف چاه
میرشد آتپ استکارگان
گفت ای کر زخم مهر آژوده
گفت چون باشد تو کو حال کسی
یکس و تنها غریب و حسه حال
ماکشش اخوان چوشید ارفصو
سوی کمال پس روان ابرو شد
شام چوشد دید فرمدان او
که مسی گشت بود اورداد</p> | <p>راچه آوردند احواری بر
شرح آرا ما تو کویم غریب
همه او پاش در بنگاه و کله
سوی کمال پیر تمیل زمان
چست حالت رفته یا سینه
اوداد است او دسل محسی
همچو سینی شش که رو مال
آمده از حه سردش خور
بهر او یوسف و انچه شده
بار با گشتند شد در حسو
آتش آخا ماد با سور و صاع</p> |
|--|---|--|---|

آمی را سحر باشد دل بست
این زحوظ ای اخی بر یاد گیر
هیچ جانی بی انوی پاره نیست
کرده آسان ریشا کاری بزرگ
ز چاه اورا مکتب ایمن صفت
دروژ چارم آمدنی کاروان
بس فرستاد وارد را ز راه
و سی شد روی نشین در دلو ز
دید اندر دلو خوش آناه را
بوده شری یا که نام خواجانی
باشد ان گفت ارضان هوش
پس شد اخوان غم کاه درون
پس بیش مالک اورا اند
گفت برونید اگر اورا بن
شرط کردند آنکه زبیرش کنند
امر او بوده از بی رفاهان
زان یکی که منعم شد بر گز
چون خرمستان رسید آن کاروان
بس شانهای ما دو یاد نکرد
گفت وادها که گشت از نوراست
خواجۀ مصر آرمای بودی عمر
پس فرستاد او نالک تا بنگاه
سوی شهرش رد در رود دگر
هر کسی از دیدار او شد در شکفت
هم عزیزش شد خردار از نظر
به دلها حش او در شاه اش
گفت اورا در شان رحلی نیک
رشد امیر دل شانه اورا بخت
حش باشد کرمی شایش درون
ایرمان مهبان موازی هر است
یار آمد وقت مهبان داری است
می یاردا هر او کاشا را
کترین آنکه تو پیش لاشوی
اکرمی متوله را منکن تنز
شاید از وی ض باشد هر ما
مهبانی کردم بروی مهربان
واقع اندر ارض مصر شایم
حاصل ایها هر آن کردم ما
بود یا بر امر یوسف غالب او
بس بدیدی باشد اینکه آفت

تو خوانش آتی دیو ده است
هر چه جز یوسف بود بر مذکور
گفت آفت اینشن زین چار نیست
می نهد این نعمت از جهلی بگرگ
از هلاک یوسف طالع است
نزد آن چه که بی یوسف خزان
نهر آب آوردن ایشان سوی چاه
پس در آن شست ماه ملک از
کرده روشن چرخ را و چاه را
باجو گردان مطالب او خواش
سر متالی می مناسب بر فروش
آن می کز بهر گردون مغزون
سوی او از هر جهت مشتفتند
مصر بر درمی چند از تن
پند ربا هر تدبیرش سکند
یا آن وجه قلیل اندر عیان
وان شود اسباب سطل و ستز
دید یوسف قمر مغر در میان
واچه دوران بزی دیداد کرد
که غلات یت و اسیر مرآت
هم وزیر شاه و هم صاحب تبر
سوی بازار آورد در روز ماه
شد قیامت شهر مصر از بام و در
وز تیر دست بردمان گرفت
داد بر مقدار و وزش سیم و وز
راست جان روح کاشا اش
هر اوکن خانه از دیانی بک
کار دل را دل طر کردید سخت
حای مهر دادگو لرد خون
وقت آشوت زمان دیگر است
موت دلماری و محبوی است
زان برون کن عرم و یگانه را
قطره در دیا دمی دریا شوی
داد محکو حای مهبان عزیز
یا بود فرزند ما در شهر ما
ما عزیز مصر را بر رایگان
مهرش اندر طلبا امل شیم
مسافر شود ما رهنما
هیچ بر بر میشت سوده رو
هست روشن یا که دلم و زویاب

رو بی دل با طبیعت خو من
چونکه دید آن پیرمن یوسف بود
بل شبا در خشان آراست است
کار من می صبر بیکو کردن است
چون شید عیان شد با خواش خیل
سوی حیر ایشان و مدین میشد
شال او این ود و مالک ناهشت
یافت وارد دلو را سنگین چاه
گفت یا شری مددن در مقام
پس در آوردند یوسف را و چاه
حتمال آگست او کارشان
آمدند اندر میان قاطعه
کای غلام ماه رو باشد زما
بس بهمه درهش فروشد
تا مغدا آنکه بگرود ز راه
یا که بر غبت مدنه آن قافه
پس شد اموان نکسل رهیار
از شر خود را زیر اندر فکند
چون موکل دیش آمد بیکون
پس بدمش صد خواری مصر
یافت آگاهی که آمد کاروان
شدت مالک روی و مویش افشار
هر کسی اورا دید دل تسلیم کرد
و تلاش خلق گشت احسن
یت خود را حش از دلخواه کرد
رد اورا روی از آتین سیرد
پس بگریش زلیبا بر شلف
حای یوسف سلطان آری دست
تو چرا ای دل شدی زیر وزیر
آمد آن مهبان غبی دوسرای
یار آمد خانه پر دازی خوش است
راش از مزگان و موطر و من
کار آمد خدمت در داه کن
گفت سر ذرا عمر بر غرد
دانکه ایشان را در فرد هیچ
حای داندش در آن ایوان و کاه
هم یوی آموخشم آفت ما
حق طول غالب بر امر خویش
این بهی در اهل صبی است
اکتری لیکن نبد آگه ران

جز که بر یوسف جلال رو من
دید در وی نیست آثار غدا
اینچنین و عقل و دانش کاست است
بر خدای مستان رو کردند
پیر کتمان داد بر اخوه دل
خیه بر روی آن چه بر زند
دلورا اویس فرو در چه گذشت
در تعب شد بهی کرد او نگاه
با شتارت ده مرا بر این غلام
داشتند اورا همان از اهل راه
هم ز سرو ماه و مقدارشان
حشو کرد او را بحد کده
دی زما بگریخت او غلی خطا
چشم او سود دو دیا دوستند
سوی کسان سخت داورش نگاه
از و جوی روی اندر مرحله
کاروان مهبان مکان کردند وار
از دل افغان بر کنید آن دردمند
کرد رویش را سبلی بلیکون
آمد آن حورش بزاری مصر
هست اندر کاروان مایه چنان
خانه ما یوشاد بروی زرمگار
بر خردارش سان قدیم کرد
آمد از غاه بیرون مردون
مشرق خود بود بر ج ماه کرد
سر بهشتی را حورالعین سیرد
حالی از دل هر او بهر یافت
هر مهبان عزیز این منزلت
آمنت مهبان مشو دور از مقر
تو زحاه مبروی بیرون کبابی
سر بایش هشت سازای خوش است
آچه شایسته است با محبوب کن
گپوش از ریشه دل شاه کن
ما ورا بگیرم بر جای ولد
د عظم او یا که صبی در سیح
یا که داندش جات ارمو چاه
صبی و تبر چله خواها
یست کسی را حد طول و مدرن
هم زحقی و بان مستی است
که چه باشد حکمت ارمو مهبان

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ۚ وَادَّاهُوهُ إِلَيْنَا هُوَ فِي بَيْتِنَا عَنْ

و چون رسید بهایت حوالی خود دادیم او اعظم شربت و دانش و همین سرانیم بیکو کاروان را و آمد و رفت میکرد و از بیکو یوسف در ساری بود

تَقْبِهِ وَغَلَقَتِ الْأَبْوَابُ وَفَالَتْ حَيْثُ لَكَ فَلَا مَمَادِفَ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنُ مَنَازِلَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ

از طری یوسف و محکم شد در محراب و گفت بشت بسوی چیزی که داد ما است تو را گفت بتعبیر مهبان در سینه کاه و سیر و دگر من بیکو ز دنیا بیکامه ایدر سینه کاه

الْقَالُونَ " وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا اَنْ رَّآیْ بُرْهَانَ رَبِّهٖ كَذٰلِكَ لِنَتَرَفَّ عَنْهُ السَّوْءُ

شیوه ستکاران و هر آینه تو را نشانکار زشت کردی آن اگر مودی کدیمی حجت پروردگار خود را همچنی که در آنکر دانیم اندوگاه و کنار

وَالْفَحْشَاءُ اِنَّهٗ مِنْ عِبَادِنَا الْمُفْلَسِیْنَ " وَاسْتَبَقَا الْبَابَ وَهَدَّتْ قَبِیضَهٗ مِنْ دُبُرٍ وَ اَلْقِیَا سِیْدَهٗ اَلدَّی

دشت در سبکه که از سبکای باو دیک که در دوزخ افتاد و توشی که نمد آرد و یوسف در اهراب را که در این اهراب سر و پا بند شوهر و لعل را

الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ اَرَادَ بِاَهْلِكَ سَوْءًا اِلَّا اَنْ يُّسَجَّنَ اَوْ عَذَابُ اَلِیَمِّ "

در درگاه گفت آری هست سزای دیکه تو اهل دیکه کنایه و کنار می مگر آنکه محبوس شود یا عاصی در

| | | | |
|--|--|---|---|
| <p>و ابرار همگام که یوسف رسید
علم و حکمت را باو دادیم ما
همچین مهم ما پادشای حیر
دمید میگشت عشق او ریخت
عشق بود تا بود ملی هوس
ک کدادد غیرت سلطان عشق
پس اوله روی از هشی عود
چین زلف عبر اشتهان میباید
تا که او بر جیل او محبوس شود
پس سرپادشای شان خلوت سرا
نظمت ابواب و قات بیت لک
کرده بگو جای من پروردگار
وان هرگز زده نکونی حاشی
ایست هم شای که خود رسدگار
دع او را کرد صد امر گیر
همچنانکه مرد شهید زن
وین بود دور ارباب ما سق
حشم و شیوت بر فروی یاقی
غالب او کردند که رهان یابست
سورنی کان روح پش عالم است
سورنی کان طوطی گردش بر رسول
زد لک ما ملک بر پشت او
حاصل ایگه یوسف از هم زدم
مر زلیخا غش لولاه است کو
همو ملون در مقام روح باز
پیر ترین صفت و لغزش
راههای مکر و مده های بور
رویت برهان رب اندر ان دوست
همچنانکه گفته شد دوزخه بار
وانکه زد بر سب یا پشنگ لک
آن مایه که ز شهوت بود سد
رویت برهان بود پس قلب را
زانکه هست او از جاد غصین
امر آن ساعت زلیخا روی او
تا مبادا آنکه از مسود خوشی
خالی کو طاعت است و حاضر است</p> | <p>ر کتل شدت از سر شد و شد
ما باید حکم در هر جا حیا
بر مطلبان و سکونان سیر
تا بود از وی نصای مراد
ک کدادد عشق شهوت هوس
که عابد حس در سلطان عشق
آری که هوشش در حیا بود
در اهراب در تکرش در کد
وصل او را در خط صاف شود
او شد از پیش و زلیخا از قضا
باش تا من کز و شمشیر رشک
سور را عاصی شود وین و دنگار
چو شکم ملوی خات دوسر اش
هرگز اسکاره امر و رو کرد
زانکه پوشش می عیانی تیز
زانکه دیوانه در دورا شد اهراب
لشکره را در محل برد او حق
لازم آمد در به د آبی
هم میش روی او هم در لب
در دل طرب شکل آه است
همو دمه کالی او داری قول
که هست شهوت از انکشت او
بست قفسی چو از خطا باکت ذیل
س بود مایل قلب نجیب
بر وجود قلب امر احترام
وایچه بر لولاه باشد غبشت
سد شود ارباب و مایه ان روح دور
رجس لوی و رهائی نکوست
دید مر یقین آن یا فلز
باشد آن تا بد عشق بر ولد
هم شود موح از بور گرد
اقتال دل غلظت بی خطا
یا که از آرایش غش دو بین
یرده انصکند تا باشد جهان
شرماز آگیم در مقصود خوش
بر جان و آشکارا قاتل است</p> | <p>و ان بود باسی ده گاه غوغ
خلق بردی تراحم بر هر
از زلیخا شد و حال دلش
با طاعت عشق او آلوده بود
عشق نباشد آمال خاره سور
در توانا قی است جری اهراب
بر هوای خود اهراب حواسی
خنده ساخت بر خشت و نگار
دست او بر گردن و لب رشش
هفت حجره بود در هم و بو
گفت یوسف دین حق کیم پناه
رتبه می در راست از مهر و ماه
گرشوم بر حق صفت لایس
پس زلیخا قصد او زد از شق
گفته محس گرد او هم صد او
حشش در این شان ی اند
ور که او هم زده باشد قصد
گر باشد در جوی نصای است
حیث برهان صوری کیش را بر
صورتی شان همه بر سر دید
پس یوسف گفت رهان سلوک
یا که شد روح الامین طاهر او
چون دمه برت سطر گشت مر
هست تلون قلب را در مقام
قبیله اذبت شود اوسوی خوش
سد نباید در طهورش باوصوح
تا تضار قبی تنکی مایل است
بنگرد او در قتل و چشم سر
یا که شید آن صلیب از زنون
شود چون ساک از قتل اهراب
دل زور قتل و روان شود
گفت زارو تا گردام ازو
هست از سپید م روی این شیر
گفت یوسف این پیرا کردی بگفت
گفت پس من بر جیا باشم حق
تو کنی شرم از بی کنی نیست دید</p> | <p>قوه و حس در دین یابد فروغ
و ان بوی مکرر دماغ اثر تیز
که یوسف بود عشقی الخش
آن اراده لاجرم میده بود
و ان هواها همچین عرف امر بود
دور باشد دل لعنتی حاضر
همی خود را محس آراسی
مقش خود دنگشت در آغوش پار
میشود حاصل دین غن عطش
شد چو داخل دست در اهراب را
کاوست دم دلد از طلم گاه
چون سحیر در کیم زان جایگاه
بسم هرگز صوبی حق شای
تضد کرد او هم که نگرورد حق
تا که شمش با هم رو رو
هست لولا ان رای برهان رب
پس باشد سر صبر راوصاف
عالم آنکوشد شهوت شغصا
تا تو گفتم اشد گر نشین
گفت آسم روح انچه چو دید
سویکه آمدن آن طبع در شر
تا که بخوبی در دین رو
لک شو تاویل و تحقیقات غز
بر ظهور لولاه تنه
اضراب استیلاي خود روی پس
راههای قلب را بر سوسی روح
سوی نفس و بر تزل قابل است
آن تلون را شود او مبرر
قتل باشد سر پدر دیک ذوق
ترك تنوینا که آید بهوش
خارج از طاعت آسان شود
همچین از وحی دل نشاء و سو
کامران حیره بی بود از حیر
تا که مایه قتل مایه از دهر جفت
زآفریننده تنه ما خلق
شرم از ان اولی که مارا آفرید</p> |
|--|--|---|---|

سورة يوسف م

بود این برهان او از ذوالجلال
اصل آن دان صورت زیبای پر
قانت در دویوسف از آن حرمزود
جانب خود داشت اندر یک کعبه
دیدشان او چونکه اندر اضطراب
گفت تا چو دجای آنکه خواست

که بر این داشت زشتت انتال
ما کن از غلبه از جلالت ای قنیر
لی کعبه آن قتلها رمی گود
پیرمن مرطول از پیشش دود
یافت کلمی گشته واقع در غیاب
مرابطت آنچه زشت و فحاشت
پس چه باشد جزای غبه کر

گفته اند از هر رهان وجهها
در سلوکت چونکه او هر ه شود
هم دوان را بی دلها داشت
باشد آن مردو در در از کر
بیشتر زان سکو تابد حسو
تا تابد که یوسف بد گد
حرکه رسان یا فعال سست تر

بست لارم حله در صبر ما
از تو دست اهرمن گرفته شود
ر گرفت او زن در پراهنش
سید خود را که آن پودی عزیز
یش دمی کرد زن در گفکو
من ری از فغانم ای اشتاه

قَالَ هِيَ رَأَوْدَتْنِي عَنْ قَبْرِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنَّ كَانَ قَبِيصُهُ قَدْ مِنْ قَبْلِ قَصْدَتِ وَ

گفت یوسف این زن حله کرد من جهت فصل کتب خود من و گواهی داد گواهی را حوینان زلیخا که اگر باشد پیرمن و سبب بارشده - تاروش پس
هُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ^{۲۷} وَ إِنَّ كَانَ قَبِيصُهُ قَدْ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبْتَ وَ هُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ^{۲۸} فَلَمَّا رَأَى

راست گفته زلیخا و یوسف را در دعوای خود با یوسف که با یوسف در می سر ۲۷ بدو که یوسف را در دعوای خود با یوسف که با یوسف در می سر ۲۸ بدو که یوسف را در دعوای خود با یوسف که با یوسف در می سر

قَبِيصُهُ قَدْ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِ كُنَّ إِنَّ كَيْدَ كُنَّ عَظِيمٌ^{۲۹} يُوسُفُ أَعْرَضَ عَنْ هَذَا وَ
عَرِبَ بَرِئَانِ او یوسف در می سر گفت آن را در دعوای خود با یوسف که با یوسف در می سر ۲۹ بدو که یوسف را در دعوای خود با یوسف که با یوسف در می سر

اسْتَفْرِي لِذَنبِكَ إِنَّكَ كُنْتَ مِنَ الْفَاطِئِينَ^{۳۰}

آزمایش خواهی ای گد که خود در دعوای خود با یوسف که با یوسف در می سر ۳۰ بدو که یوسف را در دعوای خود با یوسف که با یوسف در می سر

گفت یوسف که زلیخا مرا
بر این را هم خدا روشن کند
گفته اند او بوده است ای عش
یوسف از کذب و در پیرمن
و در دیده است از قاضی دستر
پس چو دید آرا عزیز منیب
صدق یوسف شد چو طاهر عزیز
هم تو آزمایش طلب زدن خویش
زانکه از روی تو او را بگناه

خواست رخود من عودم را و اما
کذب او سلوم وصف من گند
داد از حکمت گواهی دوشش
از قاضی دهنه دان صغیر ز
از زلیخا بوده یوسف در کریر
بود پیرامن دویه از غف
گفت یوسف را که نکورین تو بر
ای زلیخا چون بودی ظلم دیش
ور و میبود این که با اختیار

گفت دایم را که ای یوسف را
پس شهادت شاعی داد آرمال
گر دوده پیرمن اویش روی
زانکه پیراهن دیده است از پیشش
پس زلیخا نیست در فویش روع
گفت در این خود او مرا که شهادت
زین سنی نگه های دار او شان
گفت سنی سنی این باشد گدود
کر چه داد این همه را تسکین هریر

چون گواهی ست گفت آن کو است
خود و حوینان زلیخا با همان
هست در دعوای زلیخا را است کو
مرا به راه یوسف را خویش
یوسف او را سگوز مردوخ
مکر و ن باشد در دعوای است
باش شد در از آن چو آمد رلان
عطر از یوسف عواء ار کلرید
لیک گناه پان خود عشق نیز

وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي

و گفت سنی زنان در مصر کرم عزیز آمد و رفت مسکند افلام رای تحصیل نام خود را غرض او سبقت شفته کرد این غلام او را از راه حق

ضَلَالٍ مُبِينٍ^{۳۱} فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَكَاوَاتٍ وَأَتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ

بدست که ماییم او را در گواهی آشکارا پس چون شنید لیست مکر ایشان را دست بدست ایشان و هه آرد رای ایشان نیک گواهی و داد دست هر یک از

مِنْهُنَّ سَكِينًا وَقَالَ أَخْرِجْ عَلَيْهِنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ

ایشان کاودی و ترشی و گفت بیرون آی برایشان پس چون دید او را از رک داشتش و بریدند دسهای خود را و گفتند یا است خدا

مَا هَذَا بَشَرًا إِنَّ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ^{۳۲} قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَّنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَاوَدْتُهُ عَنْ

نست این آدمی است این مکر فرشته پر گوید گفت زلیخا پس این غلام است که علامت میکرد بهر اندر عشق او را بهر دست که

نَفْسِهِ فَاسْتَقْسَمَ وَلَئِنْ لَمْ يَنْصَلْ مَا أَمَرَهُ لَيَصْحَبَنَّ وَلَيْكُونَا مِنَ الصَّاعِرِينَ^{۳۳} قَالَ رَبِّ السِّجْنِ

کردم باو چله کام از تن او پس خود را نگه داشت و امر آید آنکه آید چهره نام او را آید سبب خود را گفت و امر آید بهر دهنده از خود را شد کان گفت ای پروردگار

أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونِي إِلَيْهِ وَالْأَقْصَرُ عَنِّي كَيْدُهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ ٢٢

من زندان دو ستر است بسوی من از آنچه میروند بسوی آنرا که مکر داف از من مکر ایشان را می کنم بسوی ایشان و بشمار از نادانان

| | | |
|--|---|---|
| <p>پس گفتند آرم آن ساده دل
حب یوسف در دلت ده یافه
با وجود آنکه دارد چون عزیز
کرده قمر سخن را مکر زان
هر شان آمده کنی تکیه گاه
سفره چون گسره گشت از خودی
تا بسند آفرایش در حضور
تا که ایشان را موسف دیدم بود
حاشا پس نگفتند آرم آن
با سراد از حاشا باشد این
این نه آدم زاده بل کفرشته است
و گفته را و آده من نه
پس زده ان وقت خواهد اگر بر
ر هاه ای که ساربت ملوم
گفت یارب سخن را داره کو</p> | <p>که دلها را غلاش داده دل
عشق پرده قلب او بشکافت
هری ذی حشمت و صاحب تیز
کآن سخن میدانند از وی بان
با یاسایند از تشویش راه
دست هر یک داد سکین زاینی
چون ورا دیدند از درین دور
دستها را هر کی مرید بود
کاین ملک باشد به آدم دوزمان
که تو داری حق عشق او تین
شاید گر دل بشق آفته است
پس بیل من نکرد او هر می
اند از رفت شود خوار و خشر
پس بود حواصند او را بر سوم
را چه خواهد ایشان قدم را و
پس زده ان شوم خاطر و پست</p> | <p>خواست یمنی تا که بعد کام او
دور ما بیفش اراده صواب
چون دلها مکر ایشان را شود
آرم آن را پس دعوت خواست او
یا طلی هر شان آمده کرد
تا یرد از آن فرج و هم طلم
پس درک آمد برایشان در حال
با چو ر دیدار او فایس شده
بان از عجز است یمنی ذوالجلال
کر که دلداری عمر او رواست
پس زلف گفتش هستن همان
داشت یمنی خوش را از من نگاه
یوسف این شبیدو ایشان رو حات
سک آمد یوسف از گمارشان
مکر ایشان کر مکر داف من
را رنگا آنچه ماسوده است</p> |
|--|---|---|

فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ٢٣ ثُمَّ بَدَّلَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوْا

پس پدید رفت دعای او را و رد گار شد پس مکر داف از او مکر ایشان را هر سیکه او خواست ادا

الآيَاتِ لِيَسْجُنَهُ خَنِي جِبِين ٢٤

صفت یوسف را که با بدو در شان گفتش تا زمان سرک

| | | |
|---|---|---|
| <p>هم باشد در تصرع و از خلق
حب دوزخشان کسی ای دلفروز
من شدم به نام اندر خاص و عام
گفت ر زده ان بردش بی تیز
که زده ان فرستد از حصار
ر نشاند آنکه بود آزاد و سر
بر سر ده با کد چون گفتو</p> | <p>را که اومی بشود آواز خلق
که صلاح است کورا چند روز
پس گفت او را عمر بر این غلام
این سخن کردید عقول عزیز
ایشان بگرفت خود را بر فراز
گفت تا بعد پس با بر شتر
رفت خود با حلقه تبدیل او</p> | <p>را گرداند و حشید ران
ر زلف را نگفتد او بود
را م گردد تا تو آید در کند
من شوم طارخ از ان شوش و سوز
که عیدد آن طامنا عیان
سخت و جبری که بدمش ران
خا قارا در حرم یخشا</p> |
|---|---|---|

جذبه

| | | |
|---|--|---|
| <p>از رفتن دست و پا در سله
خود دارد هیچ شرطی دوست
میکنشش تا زهر سو موستان
حلقم اندر سله گیسوی تمت
کو شود هر مو گشت اندر کنت
با کنا کش همچنان پیوست ام
را سمور او شرو و در گشت کنند
که زده ان برند این گوه زود
جر که جوم استانت بر تو باز
را و ها گفت ارحم اندر گوش او</p> | <p>تا بجم رفته دو گیسوی دوست
گشت تسلیم او بجوی میوه ان
به ندم حلقه بند موی تمت
من غلام رو از ان زنجیر بند
دل بر نفیر و گشت دست ام
گر زدن و در که در چشمت کنند
چو انخوان رج غرت پس بود
میدانم چاره ای چاره ساز
دور بد از زهر بر حق هوش او</p> | <p>کرده خود زنجیر ما اختیار
بوده ما از اول زنجیر ساز
هیچ بکشی زنجیر ما تا می کشی
تا شود خوین تر ایدل یا که آب
سوی گردوت گشت امان خیم
بودش هیچ از ک کش خشکی
آهی در سر و سر از حال من
که شدم زده ان از خود تا امید
دلتواز حق برستان جیریل</p> |
|---|--|---|

یوسفا تمکین مشو در مرحله آمد ای یوسف زلیخا در دهن دومکن زنجار ای یوسف ترش باش خندان کر زلمات رعد هست سکنها مرا در کار تو شد بلند از درد او آنگها ی زنجیرش برندان میرند دیگری گفت ای عداود عیب ناله و افتان مرده و زن یابی یعنی این باشد سزای عرمان پیراهن این خواری از آن فل خوا. گفت یوسف این زلیخا چون شد

چون تو را خولعم من اغرسله تا که یسد دوحجر بر ناکت چین ر ابرو در میکن دلوش سوی من لریغ و ایوانت مرد این بود مراح تو ف طر تو در مزدی برست هرکی سکنها بافل و زنجیرش اینان میرد ورم کن ر این دل افکار غریب بود اندر شهر و بازار و سرای در حرم خسروان و مسلمان که بود پادشاه و نیران و لار پس خود پیچید شد ز او نامید تک بروی گیر از هر دهکنفر

شیر از زنجیر میچش نک پست تا کرا از هر استغلاش خود رو مگردان رنجید و بر یسار بر تو و دشارا لیم حرم چست پس مردمش یادوار اوسرای هرکی گفتی که معلولست او دیگری گفت از وطن آوارمست دیگری گفت این مرد سادوست چنین نزدیک زلیخا آمدند گفت من حرم یوسف چه من کوش او رسام دلاز سو پس فرستاد او زندان ان پیام تا تک آید کند ایسو ظر

چله و زهان برود هر و تنگ پست سوی اوسازی شفع از نیک و به هیچ سر ازیش رویت بر مدار تا سگری تگدل زانجای زشت مردودن کند جم ازهر کجای و رنگ باقه که مسموم است او و پیچید در شهر ما بیچاره است آنکه کرد این هیش از حق یاد پست آن سندی گفت حرف بایستد که بگویند «ز قهر رب دین شود لب بر او آواز تو که به رخای تاریکش مقام

وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَّنَ فَإِلَّ آحَدُهُمَا إِنِّي أُرَانِي أَحْسَنَ مِمَّا لَمْ يَأْتِيَنِي وَأُخْرَى إِنِّي أُرَانِي

و در رفتند او و در زندان دو جوان گشت یکی از ایشان دوستی می دید چه خواب که بشنید و در راه او گفت دیگری ای دوست که من دیدم خود را

أَحْسَنُ قَرْنًا رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرُوكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ٢٧

که مرا داشتم و در هر روز سر خود را می دیدم و در راه او گفت دیگری ای دوست که من دیدم خود را

بردن یوسف علیه السلام را ب زندان

چون زده باش بر درد آردمان بگذر گرا کرده بود آن دوتی گفت طعان اوسمرت کرده زهر گفت هم طعان ا حور زن طعان یوسف از زندانان داناگان مینودی سر مرصرا طعان گشت من یوسف پسر زاده خلل لیک قصیری اکنون در خدمت زان دوزدهانی یکی گفت از خطاب بود جام پادشاه در دست من حل کردم فوق داس خویش ان

گشت داخل نیز لاری دو جوان منهم در رد زبان ار ده کت رد اردنگال حظ و مهر اوسجود از طبع و فایت شکلاام پس نقد مینود از حاشان میزودی گاهشان ر اجهاع این بقوب کرد من اسحق نعل می خواهم کرد هر رفعت و ستان دیدمان من خوش صواب میبدم دروی انگور آومن که سه سفره بر دنان میود آن ده خر ما را تو از خمیر این

وان دو یک ساقی و یک طعان شاه گفته به ساقی ریان در مقام گشت باساقی ملک کاین جام می هر دورا پس حکم بر زندان بود حاتم خرمشلمان مینودی غلط زندان میرشد که تو گفت طعان گر توانست تو را می شستی رورما درویشی بودم اندر زیر تاکی نا طرب گفت آن دیگر که دیدم من صواب می بخوردمی از آها مرصرا چون تو را ببسم ما از محسنین

که بر ایشان سسی بود از گناه که خورد چون در راه اکتان طعان تو بیور خود در عادم خوردی مهم را چاره از دندان بود طلم و دین رحمة می آموختی کسی ای ماه روی یک خو ای پسر رانه میبدم رها گشت و دادر ارادت خویشی که سه خوشه برد بروی از صاب بودم اندر مطیع شه کادیاب که پند از فوق داس دروا

فَالْأَبْيَاسُ طَعَامُ تَرْزَاغِهِ إِلَّا نَأْتِيَكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذُلُّكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي

گفت نایب شمل اطعامی که روزی دادم به شما را مگر آگاه گردانم شما را تا خبر این خوابش از آنکه بیایان طعان شما را این از جمله طعانهاست که آموخته است

إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ٢٨ وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِبْرَاهِيمَ

برورد گامم بر ستمکنم و آگاه شتم کیش گروهی که نمیگردند خدا را و ایشان آخرت ایستادند کافران و پیروی کردم کیش ابراهیم

وَاسْتَقَى وَيَتَّقُونَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نَشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ

و استحق و بقیوب ما را که انظارا داریم بها هیچ چیزی را ان از فضل خداست بر ما و بر مهربان

وَلَكِنْ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ٢٩ يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَزْبَابٌ مُتَقَرَّبُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ

ولیکن بیشتر مردمان شکر نمیکند ای دورفق زبانی اینها را بنام مقدس بفرست یا خدای یگانه

الْقَهَّارُ ٣٠ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاءُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ

قال برعه مجربند از جزا و مکر ما را بنامها را که نامیده آید از شما و از پدران شما فرو فرستاده است هیچ سلاطین

إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

نست حکم مگر خدا را از خود ما - که بر سرید مکر او را ایست دین راست و درست ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند

يَا صَاحِبِي السَّجْنِ أَمَا أَحَدُكُمْ قَبَّيْنِي رَبِّهِ عَمْرَأً وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُضَلِّبُ فَتَأْكُلُ الْفُطَيْرُ مِنْ

ای دورفق درودان اما یکی از شما پس با شما آمد خواست خود را از شما و آن دیگری پس در کار کرد و می خورد مرغ از

رَأْسِهِ فَيَمْسِي الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ ٣١

سر او حکم زده شد که از خواهی که در دهان آن خیر میخواستید

تعبیر نمودن خواب زندانیان را یوسف م

پیش از آن کآید شهباز در طرب
و نهانت باشد این یا او هوای
و اینها بر گهری تا آخرت
هم ذکر اسحق و اسراییل را
وین خود را بر صل خدا بر ماست یک
خلق از این صفت ندارد امتنان
قال و یکنات امر چستجو
حق نفرستاده روی حسنی
آنکه نرسید جز او را عیان
میشود سه روز دیگر او رها
مزد از حکم شاعر رسلب
جمع باشد خلاصی سی سن

حرکت می دهم با او پیش غر
اینکه گفتم کرده تعلیم خدای
هم دار آمر ایشان کاربرد
گوست ابراهیم کامل اعتقاد
ی او سلاطین حزی ماشریک
قسم ای که ما را در مدخل
یا خدای واحد النهار سکو
مر شبا و آستان کز وحشی
امر سترد از گفته یغیران
ای دیوار من می یک از شما
وان ذکر را گوست طراح از صبی
آچه را جسد اولی از من
میرد من اوسن ویداشت رموز

که سوخت از آن بوقت اقتضا
ما که بر توحید باشد کیشنان
ملت توحید بر حق مگروند
بر رسوم و مات آید خود
ما جدا گریه و دعا و بهت
اکثر از طغند لکن ما پس
آنها را بر آنکه که هست
غیر اسمای که خود شدید نام
جز خدا از تمام ملسوی
اکثری او مردمان بد یا که یک
غر اندر ره بر مولای خوش
شد قضا ای کوه جلوی دراهور
پس برد آمد و راجد از ساروز

گفت باید سر طلمی ر شبا
گویم اعی ناچه آید پشنان
فراتر از آنکه من از اینست
پیروی نموده ام از رفته
بست هر ما رو اکایا و سخت
داده مارا بر روی رکلی سالی
ای دیوار من آبا هر است
ی بر شیده او روی او تمام
بر عادت نیست فرمان از خدا
ایست دین راست خداست لک
پس یاشاماد او ماند پیش
پس خورد از سزا و شک طوبور

وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ

و گفت یوسف مرا آنکه میباید که او را شکست و در آن دوهر که یاد آوری کن مرا از خواست خود پس از یزداد او را و بر حرم یاد کردن

رَبِّهِ قَلَيْتَ فِي السَّجْنِ بِفَعْ سِنِينَ ٣٢

او را از خواست خود پس در یک کرد و در دهان هفت سال

دود شه یاد از من آنرا اعی یا
رد یوسف را ز زندان در کتار
هست گرمی برک سوز بردهان
که کنی بر خلق از خلق رو

آنکه صرفی وید و یک یلانی
پس در آمد حر جیل از کردگار
ستلیم شکایت پس دید اولان
ک بود غفل از احوال تو او

بر عیادت از امر خلق جهان
میرسان رفتی و چون از سخن یک
دید سگی پس بر لبی هفتین
هست اینان پیش علی در حور

گفت یوسف آنکه را بودش گداز
مهری ی تصمیم را بر ملک
برزد او شکایت تا هفت زمین
پس یوسف گفت آنکه ملو مو

خلق گر باشد زانو درجواب
فهرتش دیدی تو چون یساجری
چو شنباین یوسف از وی شد خجل
ذکر رب چون برد دیر از یاد او
هجو و عروسی و دوری از پدر
بود کارش گریه در خام و سر
بر شادش بران در دلک تنه
داشت روزی چشم در راه عبور
آن شتر بکشد از دستش دام

تو چرا دو وقتی زان آفتاب
رو عودی از چه رو بر ما جری
زاشت پیشش حالت زان کشت کل
ماد چنین سال دوزخه ان فرو
و آنکه کرد او غفلت از پروردگار
بر زلفا رفت از حالتی غیر
تا بپرون نکرد از روزی

گفتگوی یوسف علیه السلام با مرد اعرابی

چون کسی حشاید سوی آشای
گو که یاروی و سام من راست
کز کتای ای انی گفت اراحد
که ز حالتی ظاهر آثار و قامت
گفت زین بگم که باید در میان
از عراق یوسف سرین عشار
ار ما روی رده از کمره شک
بر غم و دود و فراق اوداشی
تو سخن مارا فراموش هم ذکر
هر چه بنی با تنقن یا اونگوی
از دهانش سود ها یاق روی
کز نرد از مایه اهل راه
و آن چشم یوسف از سر کشت

خفت در بیرون آن روزن صبا
سوی یعقوب که یغنی تور است
کرد یوسف پانک سوی آن عرب
گفت بر گوزی شر کو ارا کاست
گفت چون بحال یعقوب از امان
رو رو شب میگردد آقا زار زار
کشته چشمت کو از ادمو اشک
گو یایی دلم از دلدانی
ما نکردیم فراموش از طر
ایک دمن که که و ز شکل دوری
گر رسال این سلام من بوی
چون رسی آقا بیان تا شامگاه
بشدان کو هر روان ششوی دشت

پیغام آوردن اعرابی از یوسف یعقوب علیه السلام

با کاش راحی ر دل رسد
میرسم از مصر و گفت آهاسان
ر صاحتش کن دعا خوشه تمام
گفت هیچ الا دعا ای محسن
بار دار آشدنی کآید عوت

چون رسیده از ره بکتان آترب
جانب بیت العزیز داشت کم
چون صدا یعقوب پیشتر شنید
گفت باشم قصد هدایان
بر تو داد ایگوه از دمان پیام
مژده گانی که چه میجوای زمن
گفت یارب بروی امروقت فوت
ولن جواری ده حالت از بسکی
بار الها حق یعقوب و فی

مناجات

تو دنیا را توان کرد خوب
هر گر بگذشت ر لب و عار
خدا خود دانی چه بودم در ضرر
عذر و مسکین و معلیم و تو
ما کیم ای ذوالجلال مستان
کرد زان یعقوب یوسرا دعا
بر سر آمد روز امد و عیش

بر صلاح از او بیجا استم شد
از تو خواهم طهت را هم بچیر
یا حلای از من آمد در ظهور
ورده ما را حق این گمار است
ملک اوتونق از توبان توداست
دود ها را راه پردوشم تست
هم صارا آن دهانش چار شد

هفت سالک باشد ایضا جایگاه
بایدت بودم زندان هفت سال
سهل باشد هفت سال این عیشم
بود خود آن گریه را افرو سب
اهل زحمارا بر او بیبوست دل
هر نسکبش سوی مری
شغوف از طایرین گفار ها
دید خود اشق سوار بر ایزدوز
سوی دمان شد با شغال نیم

سوی کسان ای اسیرده هم
آن شتر را ست با صبر صای
هر کاری مبروم آسوی باز
بس جبریده و دهانت اورامگان
دام آرا هشته او مت العزیز
گردد از خود پسر ماد رهوش
سوی کسان بران بخورن نام
ان عجبوران ز دمان دعا
گفت از مام فراید ر عیش
شستند گوزان چشم اندر فراق
کن صا زانو که گردد مستجاب
کو بود طراغ ز لوفای کسان
تا که بشم این چنین همای فاش
صکر کرد او تا که شد نبی نشب
داد ر یعقوب در درگ سلام

گفت رگو تا که آتی از کجا
که زندان بود در ضرر و شک
ر مقام میرسد وی وصال
از تو ام غیر اعدا بود امد
ما که کی در بهشت ارفه ها
ده چو شاش ذکر بیوستگی
حال پیرا را کو کن ماصی

سر سبب آید ز سار المیوب
عزکن بکدر پیش ای بی ماذ
ر کلمی کان بود ازل مکبر
هر چه را حوالی کسی گفتگو
که گویم این چنین کن و اچان
که خلاص کن ز زندان اچدا
بد فروزی و زید اندر دشت

و قَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أُرِي سَبْعَ بَقَرَاتٍ سَوِيًّا يَأْكُلْنَ سَبْعَ عَجَافٍ وَ سَبْعَ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ

و گفت پادشاه بدستگمن بی من هفت گاو ربه که مجورند آنها را هفت وقت خوشه خندم سبز و هفت خوشه

بایسای یا ایها الملاء آفئونی فی رؤیای ان کنتم للربوبیا تمیرون قالوا اقصائنا احلام و ما

دیگر هفت تنگ ای گروه میران خوی معبد را در خواب من اگر میند گفتن آنها را شیر میکند گفتند این خواهای آشفته است و ستم

نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ ۚ وَ قَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ

ما تعب خوابهای آشفته داناان گفت آنکه عالی یاف و داور آن دوا و جابر و شامسین یوسف پس از مدتی من آن کدکنش پیدا

قَارِئِينَ ۚ يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَسَبْعِ

بناویش پس مرسله از دیوسف ای یوسف ایستگاری اعلام نبایستیر و ادراک نکست کوفه که می خوردنشان هفت گولایم و هفت

سُبُلَاتٍ خُضِرٍ وَ آخَرُ يَابِسَاتٍ لَّعَلِّي أَرْجِعَ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ ۚ

خوشه گندم سبز و هفت دیگر خشک باشد گندم زرگندم سبزی مردمان باشد که ایشان هاد

خواب دیدن ملك مصر

| | | | |
|--|--|--|---|
| دید دین ملك ایگوه خواب
فرهبارا چونکه خوردند امر را
خشکها پیچیده بر آن سرها
گر شما از علم رؤیا آگید
خوات اعیان و بهوداست
رؤیت شوری را نمیر بسب
واسه یوسف گفت در زندان او
گفت من علمم خورین خوابان
هست در زندان کسی کو آگست
گفت ای یوسف که بدیتی شول
هفت خوشه سبز بود امر جان
تا چو کردم باز سوی پادشاه | کآمدند از حوی خشکی درآب
ر شکهاشان نند چیزی زاید
زیر خود کردند پنهان چه را
ر طریق علم و حکمت گرهه
از خیالات طبیعت دوده است
گر حاکم این دما نصیر است
یاد من کن زده در گنگو
پس مرستم مردان این زمان
گوئی او را ر قشقا ر همت
ده خبر مارا ز خوابان برز هول
هفت خوشه خشک پیچید امران
گویم آنچه بشنوم بی اشتیاله | هفت گولایم و خوردند زود
هفت خوشه سر ما انبار و
پس ملك گفت ایگوه کامان
پس بگفت آملیت ما بخور
ما ه دانایم ر این خوابها
شد مرو دین بفرخواست خویش
آمدش از مد زایلی ر دله
تا برسم روانکه ر تشر حواص
گفت دین زود رو آور خبر
هفت گولایم و خوردند زود
سبزه را خشک کرد از شتاب
شاید از فضل تو باید اطلاع | هفت گولایم و خوردند زود
هفت دیگر خشک و نزدیک درو
آگیم سارید بر خواب چنان
کاین مگر باشد ز سولات دیو
بلکه دایم از بود ر آدایها
پادش آمد سانی از احوال پش
ران غریب مامه در زندان یاد
دارم آگلی مکت آرم جواب
سوی زندان گشت سانی ره سپر
هفت گولایم و خوردند زود
چه دادند زین کو تا جواب
هم ز سر خواب خود ل انتفاع |
|--|--|--|---|

قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ ۚ ثُمَّ يَأْتِي

گفت بکارید هفت سال مراعت مستمر پس آچرا نروید پس و آگاریه آرد خوشه آن مگر اندکی از آن چه می خورد پس باید

مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعَ شِدَادٍ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ ۚ ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ

از پس آن هفت سال سخت که جوید آچرا پیش اموشه از برای آگاریه مگر اندکی از آن چه کامیداری پس باید از پس

ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يَأْتُنَّ النَّاسُ وَفِيهِ يُصْعَقُونَ ۚ وَ قَالَ إِلَيْكَ أَتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ

آن سال که دوان فریدیمش و مردمان و دوان چنان باشد و گفت پادشاه چاریداور از من پس چون آمد او فرستاده گفت

أَرْجِعْ إِلَى رَبِّكَ فَقُلْ مَا بَالُ النَّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَعْنَ آيِدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكِذِبِهِنَّ عَلِيمٌ ۚ قَالَ مَا

بازگرد سبوی حواغی دیو را و که جوید حال آروان که بریدیمشهای خود را بدستیکه برورد گندم من بکار آنها داشت گفت چه

تَخَطَّبْنِ إِذْ رَاوَدْتَن يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لَهُ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ فَأَلَّتِ أَمْرَأَتُ

بودن آنان متکلم که کلمه می شد فریب و سبب از رفتن گفتند حاشه خداستیم را و هیچ بدی گفت لد

الزَّوْجِ إِلَّا نَاصِرَ الْحَقِّ أَنَا رَاوَدُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ۚ ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي

غیر اکون ثابت شد حق من کلمه می شدم فریب او را از نفس و بدستیکه آیه او از راستگو داشت این برای آنکه بداند گندم

لَمْ أَخْنُ بِالْقَيْسِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْفَاسِقِينَ ۝

شاید کردم او را بیهوشی و هر سگ خدا هدایت نمیکند کید فاسقان را

تعبیر خواب نمودن یوسف علیه السلام

| | | |
|---|---|--|
| گفت یوسف که شاید دهفت سال تا بنام بطل در خوشها می باید بعد از آن سج شهادت حز قلی که هند از هر زوج حق خلائق را شود فرید رس پنی از انکور دیون با کثیر کرد چون حید یوسف غوارا شاه گفت آید او را در حصور گفت یوسف طرز دریش شاه آگست از مکرشان پروردگار با سیدش حق از ی تیز چونکه ملر آمد رسول و گفت حال حلقه گنده آژان بیوسف و پاک ما داسیم روی از بدی راست گردید ای زمان و هم درست خود با کادر حضور ای هام بلکه این درخواست کردم اوسیر | گفت ر طلت تانک لوجال وان ذخیره گردد او بر هر هفت سال سعت می دمراد مای را پس حورید از اصل و فرع یا رسد ملائش از متس ر فراش این دد مانا مشیر رفت ساقی سوی ته آذاسرا تا که خود ملود شاش قصور گو پرسد زان زبان از یگاه هم بداد کسدشارا شهر سل کایت آکود خالی ر مرغز نه بار را کرد حاضر در سوال شاش قه حق ود از صر پاک هج با از غلی و کاسری من طلب کردم خود او را در دست بکشم از این حود پرسان اختام با پیدارد سرا خالی مرغز راه سپاید خدا ر حالین | در دید آنچه پس از غلات خوشی حز قلی که شاید از آن حورید پس حورید این سالیای قویش پس داید از س آن سالیای اندر آن مان ذکره قطعیت داد یوسف رین خر راسالیای با ملک گفت آنچه را و او شدمود پس رسول آمد ذکر در یک او آژانیکه رید از ول حواست یوسف در صحتین باندست لازم هر هر کس اهل کیش گفت چون به شیرا کار و حال کفرید این چنین خوب طیب هم زیبا کرد راین اقراراف نه یوسف داد پس بنام رود گفت یوسف ده قدم رین بیان من و را شای بودم در غاب این بود ر اهل دانش مستین |
|---|---|--|

وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالْأَسْوَاءِ ۖ إِنَّمَا مَزَحْتُ بِكَ وَبَيْنَ يَدَيْكَ تُفَكِّهْنِي ۖ إِنَّكَ مُتَمَلِكٌ بِالنَّفْسِ ۖ فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ ۖ آمِينَ ۝

و منی بگفتم که من را از خودم جدا نمائ که نفس را امروا را ای خودم پس چون سخن کرد با تو گفت درست که تو امروز در ما ملوک و ما شای

اَتُفَكِّهْنِي بِهٖ اَسْتَظْلِمُهُ اِنْفِصِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ اِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ اَمِيْنٌ ۝

خدا را و او را از من با خاص کرد ام او را ای خودم پس چون سخن کرد با تو گفت درست که تو امروز در ما ملوک و ما شای

| | | |
|--|---|--|
| این بد از حلقه خدائی که من پس دورا بر غلا باشد مدار بر ملک گفتند چون گمار او پس فرستاد اسب ز رینه لایم پس در آوردش از زنمان گروه باب شای شاه بروی ملر کرد زانکه ریان آ که از آن چه بود گفت اصلش را کزبان دیرد خواجهی بود بل لازم شکاف آب بل آنکه فروشد در زمین بی زشرو بد زیستان پس درشت بر شکسته استخوان و موشان هفت خوشه بازم خشک و سید آتش زان خشکیا پس فروخت | میکنم تیره پس خوشان حز که یوفی آید او پروردگار شوق او افزود بر دیدار او با ایوان آید او با احتشام سوی شه پردد ملش با شکوه بر شاش ر سریر او از کرد باوی امر متعلق دان لب گود کویت حکارا فرامش کرده هفت گاو آسانکه مثلش کسی یافت وز میان گل درآمد هچنین چه را چیده انکها یشت میبکشد اسحوان غرضش رست و میکردی تو از هر تنگ خوشهای سرور هم را وسوست | خس فداست و امر ر بدی حق خود آسزگار و مهران گفت آروش بسوم در صام هم فرستاد او امیران بی بدی چون نزدیک ملک شد در ورود پس ملک اوی درآمد در خطاب گفت ایک لب گنا قریر کن بد از آن تیر آن گرم تمام فریه و امید و پستان بر زشیر هفت گاو دیگر آن لاف میان بنیه و دفا نشان چون ملک بر هفت خوشه گندم از دوست باز پس آمد بد تندی پس دزم پس تو حنی ز خواب اضطرار |
|--|---|--|

حز که باشد حق و رحم ایزدی چشم پوشد از عسای بدنگان تا آکن او را زهر خوشی خاص تا که با اعزاز آید سوی وی گفت روی هم سلام و هم درود یوسف از چندین زبان دانش جواب خواب من دریش من تیر کن که ملک دیدماست آرا درام ران برون آمد بخو بنظیر فرد یا هر ملک خاک امیرشان پس بران گلوان شدی حضور سبز و خرم پرزاده پر زساز خشکیا بر سزا آمد بهم غبر او این بود که دیدی تو خواب

بس تعجب کرد و این دین کلام
سوابد او را چونکه خود تحریر کرد
گفت کجا هر چه گفتم یا خواست
شد چو وقت بفرودین بارها
چار باین هم خورد آن ساقها
ماهی را کن ذخیره چو رسد
آزمان تو فارغی از رحمتا
و مراد خود فروشی گفتمت
گفت ای یوسف تو امروز بی

گفت ایست آنچه دهم دوستان
بس چنانکه گفته شد تخییر کرد
جمع سازد او را که گفت یا خواست
گو بهت از خسته و ابلهها
تا میرد آریان از قهقهه ها
چونکه آید نصیب از دست
بر نهی از زرد گوهر گشیا
غر دولتها کنه دوش از غت
رد ما با آروی و س این

اکثری زان دفعه بود اربابان
گفت شه نصیر آرا بیغل
و آنچه در امر خود داری نیم
تا که این باشد از گرم و گزند
آنچه حاصل کرد از هفت سال
چونکه کرد نصی این هفت سال
سوی از هر شهر و ملک آرد و رو
آنچنانکه هیچ شای مثل آن
آنچه داری آرزو امان و حاد

یادم آمد چونکه گفتم دردم
چیت رایت تا کفم بیروی عمل
کن زراعت تا روزی گردد طعام
دام ما در وقت گیرند و یزد
غش آرا فوت کن و احتیال
هفت سال قسط آید بی سؤال
چای گشتم گوراست از چاروسو
به شیشه به بدیده و صیان
کو بن کارم صا بی اشتباه

قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ

گفت کردار مرا در خزانه های زمین گنجانند و مرا عاقل و دانایم

گفت کردار مرا در خزانه های
آگهی خارج نگردانم می
دو تا سیراست مذکور ای که شاه
وان هر روز او را که میزد گشت
مر ملک مردم شورش میزد
چون زندانی شد هر روز میر زاد
گفت عین بود و ببردی هر روز
گفت یوسف هرگز است این با خود آن
من جوان بودم بشکونی قرین
ملا گشتم مردمی کاویان

کر شای دو اسات عالم
ز آنچه بر من و اکلوری دهمی
از سر جمع کرد او را قح و گله
اشکی گشت کوشید در گشت
تا که او اقر کسی رشمود
شد زانجا را یوسف خوانمود
دان عالم بگرویس یا کز نه
که تو میخواستی رام از دین
هم ندیدم چون تو باری دلشین
می نگردم بیلا کسی در جهان

تا که آن صرف زراعتا کنم
یا که دام حکما را در مقام
و سر او را کلبه غرض
یوسف امر مصر او را و هر
عقل و فضل از روی بودید از چهر او
چونکه سلوک کرد و او را برگرد
شد دلیلا را فریوسف دو سر
گفت ای یوسف حالت خود تو را
عشق تو نگرفت حار حلی من
حاصل آنکه گشت و سب کاسکار

من خطم صرف آن بر جا کنم
یا ششام هر زمان و هر کلام
ساخت بخار او ملک و مشکش
گشت صد از پنهانهای تاجور
میروشد هر زمان مهر او
نکردیش را و بر سید انگشت
وان بد افراشید و پوشا از شر
می مکن بر من که دانی درواز
ند هم اندیشه و ارکان من
بر زمین مصر هم فرمان گذار

وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوهُ مِمَّا حَبِطَ بِشَاءَ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ

و همچنین گنجانیم میروسل و در زمین گنجانند که بگنجد از آن چرا که خواهم بر سبب رحمت خود هر که را خواهم و صاحب نالزم

أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ وَلَا جَزَاءُ لَآخِرَةٍ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ

مزد و پاداش کاران را و هر آنچه را آخرت و هر است از برای آنان که گرویده و میبودند که هر کاری میکردند

گفت زانو و همچنان دادم جای
هم رسایم آنکه را خواهم ما
اجر علی نزد ما نکوتر است
یوسف از احسان و از تقوی نهاده
چونکه سال قسط ارباب دورید
سال اول مصریان از تنه خویش
سال سیم از غلام و از کنیز
سال هفتم چله خط بندگی
هر چه را بگرفته بود از جزو کل
مر ستایش کرد گله را و سزاست
مظهر حسن خدا این آدم است
کر تداری مثلی بی آدمی
تا چه جای آنکه زانو افراسیاب
کر نالی اندک در خود نظر

ما باز او را و شد فرمانروای
رحمت خود از نصیب من بشا
آنکه را مومن صلوات دیگر است
یافت رفت شد بهر او بخت
کرد آن کز غیری او کسی متعبد
هله طریقه زانو که یا پیش
سال چهارم از موافقی و ز جبر
سر روی دادند اندر زندگی
رد ایشان کرد محبوب و سل
کاینچنین آدم زنا کرد و راست
صورت و سیرت و حشایم است
تنش حلی به شکل رستی
زهره اش کرد بگاه حله آب
واشانی فک و بد را سر بر
از متقی یک نشان گویم ز صد

ساختی چار کلبه میخواست از
خارج و باطل نگردانم هیچ
می بود ایشان از ان پرهیز کار
ذکر قوایش شنیدی چون تمام
گفت قسطی دهمت مصر و عام
سال دوم از طلا و آلاتان
سال پنجم از صنایع و از غلظ
یش دین چله را تعداد کرد
چون ملک دمیانه بین اسنان و رو
وصف بگو اینچنین است ای قهر
بر نیاید کار از دعوای دوجو
رستم گرامه کر نویست است
وصف مردان گردناری اختیار
تو زنی هیچ اندر خود فرو
حب غیر می یزد او حب خود

تسلما و غنا را آراست او
اجر نیکو کارگان را در سبب
از خواست و از قلیح پر کار
ذکر احسانش شنو بر خام و عام
شد خلائق چله حاج طعام
وز غلایس آنچه بد زانو نشان
دو شش از غرض نشان بی اختیار
دو زمان آن چله را آفرید کرد
گفت در دم لا اله غیره
بت پرست از وی شود ایمن پذیر
سرد بر معنی بود جانش گرد
ک ز کرد و سببش جزوی شکست
دم من از قمر رو کنی میر
تا بداند حق صبری یا دورو

وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَمَرَّهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ٩ وَكَأَ جَهَنَّمَ بِجَهَنَّمَ قَالَ التَّوْنِي

وآمدند برادران یوسف پس داخل شدند بر او پس مراست ایشان را و آنها بودند بر او و اشکاف گن و چون سلطان کرد ایشان را پس از سرشان گفت: بارید

يَا أَيُّكُمْ مِّنْ أَيْكُمُ الْآ تَرَوْنَ أَتَى أَوُفَ الْكَيْلِ وَآتَا خَيْرَ الْمُنْزِلِينَ ١٠ قَالَ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ

مرا برادر کسی شما راست از این بران آتی شد کمن نه اسمم بیامرا ومن چترین فرود آورد کلام پس را اگر جلدی نزد من! اورا

فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ ١١ قَالُوا سَنُرَاوُدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَآتَا فُلَا عَلُونَ ١٢ وَقَالَ لِقِيَانَهُ

پس مانند شما را پسله زمین و نزدیک منویدما گفتند و منی چارم منی بکنیم از او پدرش را و پدرش که سمر آیه! بد گنید و گفت: مرا ملاقاتش

اجْتَلُوا بِضَاعَتِهِمْ فِي دُجَاهِهِمْ لَتَلْمِزَ بِمَقْرُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ لَتَلْمِزَ بِمَقْرُونَهَا ١٣

بگناید ما به تجارتشان را در دجله هاشان باشد که ایشان ششاسد و او را چون باز گردد بسوی کاشان باشد که ایشان بارکت کسد

| | | |
|---|--|---|
| <p>سوی یوسف بازوان کاغذان او
هرم کرده آنکه ره پسلی مصر
هم باطم و مساکین دناواز
پس احازت داد بقرب حزن
هم بنام این پامین در قطار
پس پیروی رسم خمنرا پسلی
را سکه اضر کردن او را رها
بر سر بر یغشلی مستر
یا زیست یرده یوسف گفت راز
پس نگفتند اهل کلام ما
قطر اندر شیر ما گردیده علم
ماز گشت ای ملک ما مدخر
گفت دورد چند فرود ای تقات
وان یکی کر مقرر او بدیدر
کس نگفتند اضر اینجا نیست کو
پس بگفتند آوریش بد از این
ما دشمنون پس در آن بیت السکون
و ازمان که کارشان یوسف ساخت
گفت آرد آن برادر سوی من
بهتریم از فرود آردنگن
کر نبارید آن برادر را بشام
پس بگفتند آورم او را برود
گفت یوسف سر غلامان را هم
بر طریق منی ی بر آشکار
شاید ایشان باز نتشاند آن</p> | <p>میرسد او فقط بر ایوان او
حله کردد او ی مولای مصر
هم باطه السبل او کار ساد
جز به بامی که پوش هشتین
اشتری برد ما آن سرور بار
اخر آوردند او را هر عطای
سکرده بودندی نکشان بیوا
تاج زویش بر از گوهر بر
زان سبب نتشاندش هیچ باز
ور شبان خست از قسطو لا
شاید از جودت رسد ملرا طام
جلگی باشم نسل یک پدر
بارده گفته ایک در جودت
هر نعمت داشت با خود درمتر
واقف از احوال ما باشد مکر
تا عاتی تو صدق ما پتین
فره چون پر ام او آمد رون
هر یکی را داد یکلو و نواخت
کز پدر دورد ی نمپروغنی
چو رسد بهام اضر و پوخوان
نیست قدم بر شاکیل از طام
وز پدر گنیم باز درود
که امین فله بودد آرمه
سر نکردند آن جاعت شرمار
باز چون کردند بر اهل و ککن</p> | <p>شد چو در کشتن دید آثار قسط
ا پدر گمشد کاه مصر همت
کر که رماتی سوبش زاهتم
رفت باقی هر یکی با اشرف
آمدند اخوان یوسف سوی مصر
بازشان شاخت یوسف چون بدید
آزمان بگشت بد زان سالها
فلطونان گفته اند از سعیت
گفت یوسف خود شبا ابردها
آدمی ایجا که از حودت مگر
گفت چاسوسلی باشید از بلاد
نام او بقرب و خود یغشراست
پردمان هم از رادر خود یکی
گفت ایجا خود بود آیا یکی
گفت آرد آن رادریش من
گفت ماد یکفر در این بلد
گفت یوسف ما صاحبان
خواستند افروده یکبار دکر
یا نینید آنکه یکلم نیم
هیچ از اکرام و احسان بر صد
بد از این یاید اضر شهر من
حله اندیشم و آرمش سیه
که صاحبان را پس دید
پوش اضر دل همن مهر قدیم
سر بسوی مصر بر گردند باز</p> |
|---|--|---|

قَلَمًا رَجَعُوا إِلَى آيِهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَنِي الْكَيْلِ قَالُوا مَنَّا أَنَا نَا نَحْتَلِ وَإِنَّا لَهُ

پس چون باز گشت بسوی پدرشان گفتند ای پدر ما باز داشتند ما زما بیجا پس فرست ایشان را و مار آید باها به گریه و بدستیکه مار اورا

لَا حَافِلُونَ ١٤ قَالَ هَلْ أَمْسَكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا سَمَّا أَمْسَكْتُمْ عَلَيَّ أَخِيهِ مِنْ قَبْلُ قَالَهُ خَيْرَ حَافِلًا وَهُوَ

نگاهدارند کلام گفت آیا امین گردانم شما را بر او مگر همتان که امین گردانیدم شما را بر ادرش را پیش شما چه راست از انگاهدار و معبود و اوست

أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ ۝ وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَوَدُّوا بِضَاعَتِهِمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مَا نَبْيِي

وهم که بدترین رحم کنندگان و چون گشاده متاعش را یافتند ما به تجارتناز آید کرد که دشمنیو ایشان گفته ای پسر ما چه میفرمایم

هَبْهِ بَضَاعَتَنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَبِيْرُ آهْلِهَآ وَ نَحْفَظُ أَخَانَا وَ تَزَادُ كَيْلَ بَيْرٍ ذَلِكَ كَيْلَ بَيْرٍ ۝

ایست ما به تجارتناز آید کرد که دشمنیو ما بر شما را می بینیم و نگهداری ما را می بینیم و ما را می بینیم و ما را می بینیم و ما را می بینیم

قَالَ لَنْ أَرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُتُوْنِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتِنَنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ

که تر که جوابم و ستاد او را می شناسد که خبر می آید از شما که ما را می بینیم و ما را می بینیم و ما را می بینیم و ما را می بینیم

مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ۝ وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ

بهاشارا که گفت خدا را آنچه سگویی و بگوید است و گفت ای پسران من داخل نشوید از یک دروازه و داخل شوید از

أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَ مَا أَغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنَّ الْعَهْمَ إِلَّا مَوَظِعٌ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ

دروای جدا گانه و کفایت نمیکند از شما و از خدا هیچ چیز نیست حکم مگر سرخدا را بر او توکل کردم و

عَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ۝

بر او پس توکل کنید توکل کنندگان

| | | | |
|--|--|--|--|
| <p>یكونی كآئیم راسو شرماسر
ر کرو گشده مانده اولیسمن
تا برمش ان یاس را پیش
آورش تا که باز آمد وطن
کس بطوسی عودی متهم
بک فرشی سوی آصدهلیل
کوست چشایه ز دهرخطر
ر شم و مصوری و دلگیرم
پس نگشده ای پدر هلمالند
که ر او بریم از هر سها
اند کل افزون آسای کنیم
تا که سگنده آوریم از خدا
انگیزی که هلاک آید ازان
کرد یقوب آفرمان هراشان
کز شما کرد ظرما منصرف
من راو کردم توکل لسن</p> | <p>کآخمر ما ما بعد آن شهریار
گفت شمع چون شد ای اسامین
داشت شمعوز را که در دوش
ما سگایم او را ل سن
پش او گشته ما را از مهم
تا صحت قول ما باشد دلیل
پس خدا باشد بخط او خوب
هم مستجاب صفت و پیرم
گفته بود آنها را ایشان حله رد
کرده رد را ما ضاعهای ما
خود رپایم نگینا حکمر
گفت فرسم من او را ما شیا
حر فروگرد شما را ناگهان
ای یاس را پس از دلقواشتان
بل دو آید از سها ت مختلف
حر که خواهد هر چه او خواهد شد
هم بر او باید نمودن انگال</p> | <p>پس سو رگشده و سوی پدر
بد زفر زمان یقوب از کسی
زاسکه او را کلدرا او داشت باز
پس برادر را بوا ما کن روان
گفت یقوب او را داشت هم
حال خود گشتم چون بر پادشاه
گفت گیرم باران آیا امین
شاید او را حق باشد هم عن
چونکه نگشود بار خوشرا
چونکه افروند طلب را ن شهرار
مر که برگردم سوش و داشتیم
آوردیم این یک شرم هم ما گیر
ما غورید اسی نام حق قسم
پس او داد به عیدی زان نزل
گفت ای امام من کلد و رود
دفع بکم من دین صح او شیا</p> | <p>حال خود گفت ما اوسر سر
پیش از این ما ما شکر دوسی
نه مگر ر اس یاسی سار
هر آن گیرم ماکل آچنان
که رادر هشتان دیگر چه
سولست از ما این رادر گواه
روی آسایه سوس پیش اوین
ما نگردم ر هراش سخن
یاسد آن عیدی ما شیش را
پیش از این کز کرده ما و افشار
آوردیم از هر اهل خود طعم
پر دگشتم ذلك ککیل بیه
کآوردید او را سوس سارهم
گفت حق رگفت ما باشد وکیل
داخل او بیکو برگردید از خود
هیچ چیز او شیت و حکم خدا
ما شیار او کنگ خط از و بال</p> |
|--|--|--|--|

وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةٌ فِي نَفْسٍ

و چون داخل شدند از جایی که فرموده ایشان شده که کفایت کند از ایشان از خدا هیچ چیز جز حاجتی در نفس

يَقُولُ فَقَسَمُهَا وَ إِنَّهُ لَدَوْ عِلْمَ لِمَا عَمَلْنَاهُ وَلَكِنْ أَشَقَرْنَا نَاسًا لَا يَتَّقُونَ ۝ وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيَّ

یقول که بجا آورد آرا و سر سیکاه و هر آنچه علم است مرا آنچه را چه اندام او را و لکن بیشتر مردمان عبادت و چون داخل شدند بر

يُوسُفَ آوَى إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ فَلَمَّا جَهَّزَهُم

یوسف کشید در بر خود و اندر شرا گفت در شیکه منم را بدین پس که کفایتش با چه بود که میکرد پس چون سامان کرد آرا

سورة يوسف

بِمَهْلِكِهِمْ جَمَلَ السَّيْفَةِ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَتَى مُوَقَّتَ آيَتِهَا الْيُسْرَ إِنَّكُمْ لَأَرْقُونَ ١١

باز سفرشان گشت آسوارا در رسل برادرش پس ما کردها گنمه ای قاطعه برست کشمهر آیدندادند

| | | |
|--|--|--|
| <p>چیزی از حکم خدا در وقت صلح
حاشی بود از شفقها پدید
هم وصیت کرد بروی زان امور
چیز از عالم منتهی
هم یوسف آرمان داخل شدند
آمدیم از هر شکر و امتنان
ما مکریم ایچ دزگران ضرور
برصیت دیده گفت این شدتیم
گفت تا آردشش خوان زاعزار
ای پادشاه ماد تنها در مقام
که بهر دوش گزگ و من آهشدم
بار شد در گریه هنگام طعام
از شانی دل شدم یاست او
پس یوسفم زایچه احوان زدهاند
ره تا نزد دست اب ارگشوی
با برادر آنچه روی رفت گفت
گفت این مسور بود این زمن
با که دارم جرمت نان مهم
تارید هنگام آن ای هوشند
می میرد از هر رنگار
پس غلامارا بود ازین روان</p> | <p>می بد رایشان باید تا که دفع
لیک اهر نفس یقوب ابرید
پس بود آرا هویدا دوطور
لیک مردم اکثر آگ بستند
پس زدند چون که دوسر آمدند
می بگفتند آسکه ما کبابان
آنکه گفتی آوردش دحورور
گفت داشت گفت باشد این چه نام
داشان اذن آنکه ششند طر
هر دین خوردند از یک حوراطم
گفت یاد او آن برادر آمد
سوی خود داد او برادر را مقام
باشد این دست ملک چون دست او
گفت می خود یوسف ای احمد
این پادشاه چون دید آرویی سوی
حس از وی حال خواست دهنفت
گفت دور او تو مکریم هیچ من
جر که رهیت عایم منیم
گفت رو در دد اخوان لاسند
گفت پس کنما مارا کاروبار
چو شدند از مصر بیرون کادوان
که شما دزدید اهر مرحله</p> | <p>از هاجا که برادرشان گفته بود
باز دلد حکم حق را در میان
آورا از چشم به از حد
آنچه را کامو ختم او را زغب
هیچ بکند عقل گردد کورو کر
برادران برسد ز احلاق مگو
هم فرستاد آن برادرش تورا
چیت طاعت ما عابد در بهت
نام زام هشت یقوب نی
و سریک خوان شدید و غورید
گفت یوسف چست گریه و غم دور
من برادر داشت روح کم حراش
گفت دست یوسف آمد ییل
رهنگد از روی روزافزون طالب
حق چو شد از غریب بستیک
دست کرد انشائی افروز گشتش
گو بناد در کلو آواز ها
مر یو از درد غم گزنده
من تا به از و دهر حال رو
گفت هم بالی مرار او درام
شتره دین یحیه از وداد
آن ما در داد اهر قاطعه</p> |
|--|--|--|

قَالُوا وَاقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَقْدِرُونَ ١٢ قَالُوا تَقْدِرُ صَوَاعَ الْمَلِكِ وَ لِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا

گفتند روی کردند برایشان که چه کردید گفتند بیویم آسوارا ملکر و برای کی که آورد آرا مال شریعت و منم

بِهِ زَعِيمٌ ١٣ قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْتُمْ لِنَقِصَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ ١٤ قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ

بأن كبدل گفته پیدا که حقیقت داشتید که بیایم ما قاطعه که بیور زمین و بیسها دزدان گفتند پس چست پاداش

إِنْ كُنْتُمْ كَادِبِينَ ١٥ قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وَجَدَ فِي رَحْلِهِ قَهْرَ جَزَاؤُهُ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ١٦

آن اگر دارید و قهقران گفتند برایشان که بیایستد در ماضی پس آن کسی برای آست همین جله کردیم برای یوسف ستکارا

قَبْدًا يَا وَيْلَتَهُمْ قَبْلَ وَعَاةِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وَعَاةِ أَخِيهِ كَذَلِكَ بَدَأْنَا يُوْسُفَ مَا كَانِ

پس ابتدا کرد نظرهای ایشان پیش از طرف برادرش پس بروان آورد آرا از طرف برادرش همین جله کردیم برای یوسف نود

لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ نَبِيٍّ عِلْمٌ عَلِيمٌ ١٧

که بگردد برادرش در دین پادشاه جز آنکه خواهد خدا شد کرد اندیم مراب آرا که خواهد و بالای هر صاحب دانی داد است

| | | |
|---|---|---|
| <p>چو نشنید آل یقوب این ما
آنکس گنمه بیویم ما
پس آنکو آرد آرا لا کلام</p> | <p>سوی ایشان رو نموده از قضا
شتره دین که بود از پادشاه
هر او یک اختر آمد از طلم</p> | <p>می بگفتند از شما که شمشیر
و این جله به جل بیور
می بگفتند آن پیش زادگان</p> |
|---|---|---|

خود شما دادید ما هم این
ما زکمان فتمیم ایضا چنین
مصریان گفتند پس چوید خزا
آنکه صاحب مال گیرد مزدوا
پس فلان کاروانرا زرهه
پس ما را این یاقین داشتند
با خرای کید انوارا چنین
آن هم و اموه و خطهای بیش
دل شکستند آن پدر را نسب
تا که وصف عدل هم یابد ظهور
گفت بگشتم من از اعانتان
پس خردم را یاقوت اخلاص
این بد شوکت مصرودن شاه
پس باسرتاق شکرت او مگر
که خزای درد مصاحب مانع
تا که گردد منتهی ذرات حق
شرح آن دوحای خود سلام مان
از شما صدور چرا گفت این عمل

مخانت یقینا امر زمین
تا کنیم افسد در این سرزمین
کر که باشد امر آن کذب شما
هر حجت تا سالی مرید را
ماز گردانید بر دوگاه شد
چونکه آخر بار او شکافتند
بعد از سلیم ما امر زمین
پوشان پادشاه آن افضال پیش
سالها بگشت امر روزوش
کرچه اشکد خرا و ابرو و صورت
هم تو بگویم رحمتی رحمتان
گشت وارد در سال گشت حال
او برادر را وجود دارد نگاه
با ارفاد حق برادر را ذکر
هست سالی مدتی از اسامع
توست دانا در رموز مالحق
گفت یوسف که چه با کلمات
در دیانت و دینان پنهان دغل
کان را بیل این معنی بد شد

اشرار را به تمام افسان دمان
ما به دزدیم و نه دزدی کارماست
مر خزا گفتد کر در پارکی
همچنین پادشاه اسکارگان
اسدا کردند پس در حسو
ما موسف ایچین آموختیم
یست مصلی یحرا چه ارشادی
آنکه افکندد یوسف را چه
کرچه حق حشدران لکن خرا
ود آهم او دعا های پدر
پس بد ای تقدیر از الهام حق
چه کرده او نشان بد منش
دل عراست بود سارق را رمال
کد حق بود اینکه آن کتابان
رنگها حوامم چون ابرو بکدم
علم حق داشت تمام از اضمات
خود شما گفتند ما آمده ایم
پس برادر ها به زبانی خطاب
کز موسرزد خواری آمد مرجع

تا بلب نازد از زرع کسان
هر چه دور از عقل باشد عارماست
یافت کردد مال دزدی بکشم
مستم اعی که دزدانرا بیان
پیش از بار راندر رو پرو
شع تدبیرش بوسی افروشم
مخمارا بچند ارضل و عطای
پس سیردیش ببالک بگله
شرط باشد هر عمل را لخطا
که درد اصاب ایشان از خطر
تا که ریوسف باشد ضن و دق
رود یوسف بر برادرش زرش
هم ردن با قانیه لا محال
ایچینشان گشت جاری بریان
کان یوق کل ذی علم طبع
بستحق را وصف اورا بد سات
پس اسبیم و برادرانه ایم
این چه کردد از ره و عاب

قَالُوا إِن يَسْرِقَ قَدْ سَرَقَ أَخٌ لهُ مِنْ قَبْلِ قَاسِرْهَا يُوسُفُ فِي تَقِيهِ وَلَمْ يَبْدِهَا لَهُمْ قَالِ أَنْتُمْ

گفتند اگر دزدی کند پس تحقیق کند زدی کردد برادر از پیش پس نهان داشت آر یوسف در حق خود مطلع بگردد آری ایشان گفت شاید تردید

شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهِ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ ۷۸ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْمَزِينُ إِنَّا لَهُ أَبَا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَجَدْنَا

از راه امرات و خدا دانای تر است آنچه توصیف میکند گفت ای عزیز بدو بکسر اورا است پدری بزرگ پس بگری از ما را

مَكَانَهُ إِنَّا نَرُوكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ۷۹ قَالِ مِمَّا لَِلَّهِ أَنْ تَأْخُذَ الْإِمْنِ وَجَدْنَا مُنْأَعًا عِندَهُ إِنَّا أَذِلَّةٌ بِهٖ ۸۰

جای او بدو است که محسنی بسیار را بدو بگو اگران گفت مبادا که کریه که ابراهیم که نام ما را از دشمنی است که اهلک باشد ما آه ستمکاران

پس بگفت ای ملک مودع
ما کالی بوده گردید از هر
عه اش با آن مگر ندیده است
چو میدان یوسف را اخوان بدل
که سرقت آن برادر از پدر
بیرهن گردید و رنگش چون
حق بود دانا تر اندر معرفت
دست روی رد مدانی شد
دوچه افکندید و ظلم افروختید
گفت میگویم که باشد زما و
گفت گشته خشکین دیگر سخن
خشکین گردید و روئل از عزیز
خشکیش دید یوسف گفت ممت
گفت با اخوان مرا کردی همی
زاسکه هست اورا پدر شیعی کبر
هریک از ما را که غولای جای او

ازوی آن کار که سرزدی اند
در سرا یاقوت را روزی مگر
برگر اورا و گشت او بر مصاب
داشت پنهان کرچه نداشت مشعل
دور افکندید از وسعی شر
که صورت گرد او را برغشون
راچه اورا افکندد اکنون صفت
گفت دادید این چه گوشه سودمند
بر پای افکندش فروختید
هم شما بیعتش امر چسبو
می بگویم با کسی اندر انجین
گفت بر ما ده برادرش سبز
مر برادر را دادند او را پشت
یا که از یقویان حرماست کس
خسته و مغزون بکچ نم اسیر
ماز گیر او را چهل یکلفکو

از دزدی هم ایخ ادا پیش
سایلی آمد خردوان ماسکان
ما سکه دادد سرور او پیش خود
می بکشدد آرا را ایشان آشکار
دوچه افکندید و پس فروختید
علق پشیر شدید از بد نشان
در جبر آمد که حلی داشت او
دو ده گوید برادر موده اید
گفت بنشین کر او از نعمات
گفتهم دیگر بر سر ای که هشت
پس با غلظت بیاییم پند
و نه فریادی زم کم کز صدا
درومان ما کن شد آن پدر و خنب
ما تضرع پس بگفتد ای عزیز
بد یوسف که شد او را از خطر
چو از نگو کاران تورا یقیم ما

پیش او ای وای بود ادا پیش
دل روی یوسف از هر کس نهان
داسکه باو داشت مهری از حد
گفت دتر مریدم از روزگار
جان خود او فراقش سوختد
این نهان میگفت فاقش و همان
کان کلمات را بد اسباب نکو
از پدر خود آن یکی سودمند
زین بر سر او مردی با خور و حماست
صاع را در دما من برام زشت
هر چه گفتد آن نامد سودمند
بار نهاده آرمان در خانه ها
کرد و روئل از زحال خود بچیب
کن رها او را با سهاست بر
الفتش نبود بجز با این بر
مر خرمبارا با حسن بر تو

سورة يوسف عم

بر خدا گفتا که میگویم پناه زنانه گیرم دیگر را بر گناه
پس مستکارم که غیری بماند از کرم این دود طلبی هلاک
ما مانع حوش را در مار او غیر از آنکه یاقم از مستم

فَلَمَّا اسْتَبَاسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ

پس چون و میدهندندارو تنهاتده راز کویان گفت در گمان

وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ

واریش آنچه تمیز کردید در یوسف پس هرگز روم / برای زبانیستوری دهد! بزم یاحکم! خدای من واوست

خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ^{٤١} اِزْجِعُوا إِلَى اٰيِكُمْ قَوْلُوا يَا اٰبَانَا اِنَّ اَبْنَكَ سَرَقَ وَ مَا شَهِدْنَا اِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا

مهرن حکم کسندگان مازگرد پسوی بدندان پس گوشتای بدما هدمتیکه پستو دزدی که دو گواهی خسته مگر پاپیه دانستیم

وَمَا كُنَّا لِلْقَيْبِ حَافِظِينَ^{٨٧} وَاسْتَبَلَّ الْقَرْيَةَ النَّبِيُّ كُنَّا فِيهَا وَالْبِرَّ النَّبِيُّ أَقْبَلْنَا فِيهَا وَأَنَا لَصَادِقُونَ^{٨٨}

باشیم، بهار، نگاردارندگان و... ساز آن خیره که بودیم در آن و غایب که آمدیم در آن و درشت که ما را آید را: نگوا، م.

سزوی گشت چون مایوس لر | یکطرف دهند رشود او را ز | گشت روشل آنکه اگر ب سن | و زینوم ما خود مطمئن

نمود عبدالله آیا از ولا
تجیی گردد وافر از صا
که پرسیهای کرد است از شما
ش. این کرد هم قصه ما
مر خدا را کلا را امان کرد
بشیر اهر را یوسف شصتور
از مکاره خط میامی کرد
کز بر او را خود افکند دور

سنگردم من جدا زین سرزمین تا دعد بزم پدر ابر پیش
با برکت سوی کنش بفرک یا کنم تا مصریان با چارک

که آمد دست بر من حکم حق
یا بخت آمد تنم عابد کوه

تایین یامین کرد دزدی رداشه
ما ر این داشم دانا و گواه
ما پنجم این گواهی بی یمن
حرکه صاع آمد زبار او برون

میرزا یونس خان را که در این زمان در کابل بود، به همراه خود به قندهار فرستاد و از او خواست که به قندهار برود و به قتل میرزا یونس خان بپردازد. میرزا یونس خان در کابل به قتل رسید و سرش را بریده و به قندهار فرستاد. میرزا یونس خان در کابل به قتل رسید و سرش را بریده و به قندهار فرستاد.

حال را گفتند یکجا با پدر او نکرد این باور از روی خبر

مَا كَانَ بَلِّ سَوَّاتٍ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ

رفت بلکه خواص او عود رای شما همان امر را بر صریح است مگو شاید شما که ما و در دین اشاره به دوست که او دای دوست

لَحِيمٌ^{٨٤} وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَأَبْيَضَ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزَنِ فَهُوَ كَظِيمٌ^{٨٥}

دار دروی گردابد از ایشان گفت ای امده ر یوسف و سقبدش دوجمش از اشوه پس او بودشم حورسه

لَا تَأْتِيهِمْ فِيهِ الْيَاسُوتُ وَالْجُتُ ۚ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ خَزَائِنُ الْحَبْلِ ۚ وَأَوَلَيْكُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۚ

مقدمه جدا کهشت ناشی که پادشاهی و سمراتا شوی بهار ناشوی از هلاک شدگی گفت جز این نیست

أَشْكُرُكَ يَا رَبِّ وَخُذْ إِلَيَّ اللَّهُ وَأَعْلَمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُ ٤٧

کوشاک مکرمہ بازار جالندھر اور احمدیہ مسجد امام محمد باقر علیہ السلام

(The following information was obtained from the above-mentioned sources.)

کری ایسکه خواستید ارادوا
باز آورد جم بعد از انتظار

س. دغرضان بگردید روی چاب بیتالون شد باز اوی زد ما اسفی علی یوسف ضی ای غم یوسف یوایی باشوس

از غم یوسف شوی اغراق
می بختی بوی بس دوداک
گف نبود غیر از این کز دود و غم
خشم فرزندان مرا و با بد مرید
با کینه اموست از دزدی چنان
دو چشمش شد ز خون و غم سفید
بخت کردی سر این و ناتوان
من شکایت با خدای خود که

گذاوریم بر این انصاف و در شکوه نام جز بران خلاق فرد در حدیث آمد که چون او در مقابل گمت اشک و وحی شد او ذوالجلال

کای پیروست ارمه مرده بود
کرد دای حایه روزی سؤال
وسی روی گشت زاده ای راز

نشد اورا میرسانم یزوزود
کزچه گشتی اینچنین بشکست بال
که مطلق از من نالی شکستاز

آچه را من مینداید آن شیا
چشم من شد کورو قد من خید
نام یوسف پیش کس ماند نهان

يَا بَنِيَّ اذْهَبُوا فَتَحَسَّبُوا مِنْ يُوْسُفَ وَ اَخِيهِ وَلَا تَيَاسُوا مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ اِنَّهٗ لَا يَاسُ مِنْ رَوْحِ اللّٰهِ

ایسران بن روهه پس تخم کنی از یوسف و برادرش و بپیمود از رحمت خدا بدست که تو میباید بدواز رحمت خدا

اَلَا اَتَقُوْمُ الْكَافِرُوْنَ ۝۸۸ فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا اَيُّهَا الْقَزِيْزُ مَنَّا وَ اَهْلُنَا الْقَرْىَ وَ جِئْنَا بِبِضَاعٍ

مگر کرده کفران پس چون داخل شدند بر او گفتند ای عزیز من از ما و اهلیت ما و ما را بیاوردیم ما بشارت

مَرْجُلِهٖ قَاوِفٌ لَّنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا اِنَّ اللّٰهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِيْنَ ۝۸۹ قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا

انسانی پس نهاسی ما را بیا که و صدق کن بر ما بدست که خدا جزا میدهد مصلحت گذارا گفت آید استند اچرا

فَعَلِمْتُمْ يُوْسُفَ وَ اَخِيهِ اِذْ اَنْتُمْ جَاهِلُوْنَ ۝۹۰

کردید یوسف و برادرش و اندیش می کردید که شما بودید جاهلان

پس گفت او یا می اندخوا
می نگردد تا امید از وحش
که منبک مصر و صاحب دمی
حله اعداد ما تا والشر
پس مردش برادرهای او
چشم من از فرقتی کردید کرد
تو غمزدی کرده او را ست
گرچه مرستی بن عموار من
ریشه ات از من را ادازم بنام
هم مرد از کتک ویشم وروغش
پس در کمال ملک داخل شده
او صاحب آمدی آورده ام
بوده چیزیکه بیزد دومی
حق دهد بچند گذارا مرا
چون جوانه و لوله و انگریست دراز
در جهان با یوسف و هم ما را
این گفت او بر طریق سرش
پس برایشان رفکند از خواب

می کند او یوسف می حسو
حر که او کفر بود بر حشرش
ر توفیق دادند اسب ملک و سنی
در بلا و ده فرقه سر سر
سوی صحرا ماند خالی های او
کره می کردم بر شام و سحر
ار و این نهبت تا بود پند
پس قرس از آه آتشبار من
ار می است این رنوح و السلام
هدیه از کمان بویحه احش
بله قنوط را حمل شده
و ان را احداث بهاء زده ام
پس مردن آن در کشتی می
پیش او آ که دهد ایشان صلا
رفت از دستش هان احتیار
که عود از فلها آرا شبه
در کربان بیت ابو صبوروش
لی حاشیش تا بیند آفتاب

لی شود از رحمت حق زاید
پس یوسف بله نوش او
اهلیت درد و اندوم ما
بود فرزندیک در سامان ما
پس بگفتند آنکه او را آوردند کز
یک برادر داشت از فرقه که من
ما به ام از خاندانی که تا
بیکم بر تو دهانی در سحر
پس مردن سید آن به را
پس چو در مصر آمد ایشان فرود
پس گفت ای عزیز بیکت
مختلف باشد از سبب شیر
کبل را پس کی زهر ما نیم
بله بطوراً هم پیش تخت
رو خامون کرد و گفت آیا شیا
چون شیا خامون هم حامل دید
خواست تا بایند دوشی انجام
مرو را از روی و موشناختند

راحت از وحش تا غواهد رسد
کلیست از بطون پیش تو
حق موکل کرده هر ما بلا
دوستر بود او زفرزدان من
گشت رمی درد و اندومش درک
راو تلی داشتم اصرار من
باشد این نسبت مزاول و دورا
که پشت هشتت بچند اثر
تا یرد آناه زدن حله را
مطلق گشت با روبری زود
گشت بر ما و اهل ماس کار سحت
که چه جد است آن ساعت دوطر
کن تصف لی هائی ده طلم
بر هادی بیروزی حث
هیچ دید آچه کردید از جفا
سخت از قطع رحم غفل بدید
هم رسد غمراشان زود از اذه
خوشتر را یای او اداختند

قَالُوا ءَا نَكَ لَا نَتَّ يُوْسُفَ قَالَ اَنَا يُوْسُفُ وَ هٰذَا اَخِي وَ هٰذَا اَخِي قَدَمَنَ اللّٰهُ عَلَيْنَا اِنَّهٗ مِّنْ بَقِيٍّ وَ بَصِيْرٍ

گفتند ای پدر بیکتو هر آینه یوسف گفت من یوسف و اینست برادر من و اینست برادر من بدست که بیکه بریز کلمی بیکد

قَالَ اللّٰهُ لَا يَصِيْعُ اَجَرَ الْمُحْسِنِيْنَ ۝۹۱ قَالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ آتَرَكَ اللّٰهُ عَلَيْنَا وَ اِنْ كُنَّا لَخٰطِلِيْنَ ۝۹۲

و صرم میاید بر سیکه خدا نایب نمیگردد بیکه کارا را گفتند چها که بنشین بر گردن را خدا بر ما و بدست که ستم هر آینه خطا کاران

قَالَ لَا تَتَرَبَّ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللّٰهُ لَكُمْ وَ هُوَ اَرْحَمُ الرَّاحِمِيْنَ ۝۹۳

گفت پس سر زنی بر شا امروز میاورد خدا شلوا و او رحم کند بر من و رحم کند بر کسانست

سورة يوسف م

یوسفی آیا تو ای کامل خصال
چون بدیدنش بآن فرو شکوه
و اینست بنیامین برادر سرافرا
زانکه هر کسی کوزند از خدای
گفت الله رکزیت حق ما
ز آنچه کردم از عملها برخلاف
حق مسلمزد شما را بیکسان
مرگها را چست مرمن از حدود
آچه با من کرده اید از مر قیل
ظلمان گفتند خود جز صیر
گفت خواهم باشا کرد آچه پیش
ملکه گوئی بود از ایشان او خصل
ای کریمی سحر کرتان دتی

جز تو را خود چنین حسن و جمال
س صبح آمد چشم آنکروه
که برافستیم از یک ما فترا
هم تاجه صر دو روح و بلائی
از کمال سیرت و حسن و سما
ر خطای خویش دارم اصراف
کلوست پشیده ترا ز شدگان
ر شما جاری غایم سحت و دود
خود شما دایده معرف و دلیل
در تو چون در خود بماند یغیر
کرد یوسف با برادرهای خویش

این بگفت از تنب زانکه بود
گفت آری یوسف من پسین
حق تا از فضل خود منت نهاد
پس شما صاحب سازد از بلقین
مروا و د این سکوی در سرت
گفت یوسف ر شما امروز پس
روز مع مسکه گفا مصطفی
مکاین از خوف او سوی حرم
طمان رس چه باشد خود شما
تو کریمی هم پدر پودت کریم
پس و افش کرد اخوان را و چنان

مناجات

هم امیدی مرا کرامت بویست
که معنی حرمهای بی زهد
که بد آرا ره طاعت جز و مباد
یکوئی رحای صفا او کند
بودها فانی و باقی و دواست
خود او هم حقه رسد و دیت
خود او کرامی کند از خدایش
رحمی افزوده بر نعمت کند
میزداید جودش از حالت می
لب بند از شکوه یا دلارگاه
با سحر بی ایچیدن مهر ناز
مشت اخوان امان مان در طبق

حرم او را هم چست از وی میکرد
بلکه دارم از تو امید ای اله
با چه خای آسهای بشیریک
خود غلوق از غم باشد هم
هر کریمی در جهان آمد فرد
پس کرم در حیات مبتلی سزد
مجان چو بدید که دروی منی است
گر کریمی بر تو وفا کرده بود
کم نکرد او هرگزت هیچ از صفا
کو سستد حرم و نظاری سسد
یکی حق را بد از آری فقیر
چو سکه ابشارا نشکونی نواخت

در نظرشان زابتا بس بی نمود
بر سر این باشد نشان زاهدان
از سلامت و از کرامت و ز شداد
در دو عالم هیچ ابر عسین
بود مارا هم سرشت افعال زشت
هیچ خود سر زشت از هیچ کس
مکارا چو سکه من با شما
حس و دندی به از پیش و کم
سر غلای را هم از آن کرده
خون حشالی بر این مشت لثم
که بد گوئی یاد افلاکشان
با باشد از عمل ها مصل
ر گناهکاران رحمت یابوری

و حیات خود ضعی ما فقیر
که دهی بکی بدیش گد
اوست اول ما ده بدایش یک
خود ذاتی هست غاس نواکر
گرچه گوی بکی از گری برد
کر ازل حاربت خوش تابید
گفت گزمت رید از حشاست
شکر او گوئی ترون از آنچه بود
هر چه کم کردی تو باز مهر و وفا
برده پوشد طرو ستاری کند
کن هر کسی از پیرا و پیر
پس شد اسیر کار و مقرب از شفاخت

اَتَقْبِرُوا بِقَبِيصِي هَذَا قَالَتْوَهُ عَلَيَّ وَجْهَ اَبِي بَاتَ بَصِيْرًا وَاَنْتَوْنِي بِاَهْلِكُمْ اَجْمَعِيْنَ وَاَلَمْ

برید بر این مرا این پس سزا داشت بر روی پدرم کمایید با و باورید زدن کشتار را همه و چون

قَصَلَتِ الصِّرَ قَالَ اَبُوهُمْ اِنِّي لَاجِدٌ رِجَ يُوْسُفَ لَوْلا اَنْ تُعْدُوْنِ قَالُوا تَافَهُ اِنَّكَ لَمَي

حدا شد قافله گفت پدرشان بد رسکه من را بیامی و یوسف را اگر بفشان غل منسوب سازیم گفته جدا پدر سکه تو را آید مانی

صَلَاكَ الْقَدِيْمِ قَالُوا اَنْ جَاءَ الْبَشِيْرُ اَلَمْهُ عَلَيَّ وَجْهَهُ قَالَتْ بَصِيْرًا قَالِ اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ

در سیرت کسابق بود پس چون آمد او را از منصفه اداست آرا ر رویش پس گت بیا گت آید بگتتم مرشلا را

اِنِّي اَعْلَمُ مِنَ اللهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ

کمن میدام از خدا آچه نمیدانید

گفت ای اخوان برید از مسکم
هم یارید اعلیت خود تمام
نک رم این برین من سوی او
پس میا کرد یوسف در زمان
خواست دستوری زحق بد صبا
وی یوسف میرسد از هر کشتار

سوی کشتان بر پدر یار لهنم
با فراغت تاسکید اینها مقام
خوش کنم تا خاطر یکوئی او
سید اشتر خود جنش از پیرشان
تا یعقوب او برد وی ولا
کر نفسی مثل ضعیف قرار

انصکید آرا برق و روی او
پس یودا گفت خون آلود من
برین را برگرفت و میشت
چون جدا شد کز او از شهر مصر
چو بدیدش وی یوسف بر شام
پس بگفت آنکه گفت الکرم

چشم ما روشن کند ابروی او
چون بر دم ر پدر آن برین
وی آرا بش از آن یعقوب یاف
سوی صرا هر صد را هر مصر
گفت آید وی آن ماد تمام
تو هنوز سنی بگمراهی قسم

پس در آمد آن شیر دلواز
هم سبا آمد مرا ازکوی دوست
شاید اگر کوبه غل از سر شده است
گفت آیا من نکتم با شما

پیرهن بر روی او افکند باز
بر شام خورد پیروی دوست
طریقه دیوانه ندید ده زده است
می پندام من به از خود کز خدا
پس رکشان چله بر بسته بود

گفت چنان دست از ان اشکتگی
میشود پیوسته خرم خاطر
حافظ طهرات ابرو صاف را
آنچه را کز روی شما خود غافلید
سوی مصر و شهر عشق و کوی بار

وز فراق و انتظار و شکی
مهره مانا که از پی دلیرم
رو که پیوسته ابر انتظار
آست اصلیم شما بر ساحلید

قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِلِينَ " قَالَ سَوْفَ اسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي

گفت ای پدر ما آمرزش خواهیم برای ما گناهان ما را کما هستم خطا کاران

إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

خوبه که اوست آمرزنده مهربان

خواستند امانه یعقوب از پدر
ار خدا ای پیر روحانی بخواه
بگفت از ما و ذوق آموزش جو
شو بخواه خدا ما را شمع
ما اگر باشیم چه در خاطر
از من آید حرم و عیار و غلط
کو بود آمرزگار و مهربان
پس عیسی او طریق آمد خبر
هم خوشال کن سر را ای قهر
رو بپاستمال آن مهربان را

عمر ما از حرم رفته سر سر
تا که ارما دو گدازد این گناه
چون تو اما بگویی بگفته او
ما بچشمه از کرم ما را جیب
جرم ما را صوفی و شد پتین
و او توره و صوفی و اکرام و عطا
زود همیشه غلطی ندگان
کاهار و زودت رسد لوده پدر

تا ایشان خواهد آمد در حق
کر گناه کارم هم ما از تو ایم
کر که خود کما کرد عاقل
در شصت حق تو را بگردید است
هم صفت دارد شما با اعتراف
گفت پیوسته آنکه خواهم از خدا
طاعت تأخیر این به در دعا
خانه را از غیر پردای پند

مر عادت عشق صیقل ورود
داده این خرمیم از چه حرم
عفو حق یا رحمت یسیران
چون توبه جانی او بین بشیعه است
مر گناه و بر خطا و بر خلاف
رود آمرزش من از بهر شما
کند هم یوسف از او خوش را
که رسید آن پیر روحانی زواه
از وجود غیر گناه دور پیر
گناه از عیب از تو می مهربان را

اسرار

نور او اول پهل تابد و رفت
گر تو گشتی غایب او غایب نکشت
و نقش هم چشم پندی بود دراز
هر کجا در پرده میشد غفلتی
تا شد اندر پرده غیب التیوب
لیک در پهل که در آن پرده است
هرگز از این پرده هم فاصرون
بود آگه من که این اسماء است
خواهد آمد را و برون اله یار
پی مکن کم کفر بدست است
بر سرافت سوی مصداق امتحان
آن دود در کار دل عوان پیر
آن ه صورت بل مثل حضرت
و ان شوقن ضعیف پر حورو خفا
چله بر نمکین تو از دانه
چامو دندانیش این ملک کبیر
رو برون او شهر باطلان مصر
بیت اکرام و استقبال نیست
خواهم اندر حق احسان حسا
داد فرمان خلق تابرون رود
خان فدای نام پیر و یاد پیر
گشت نازل در زمانش حریل
در عمت بودند عینک سلسا

مر تو را اول جان بشیورفت
هم پهل واسع بلوجب نکشت
و ره کن از دل چاشند دلواز
چله میدیش چشم دل صلی
پرده بگرم ششم بر و حوب
کم شد پی او ای ار که کرده است
و امیر ایضا میگفت چشوی چون
یار در این پرده و این شاه است
مر مراقب را که شید نگار
هر دم اندازد سویی در صورت
میکند امانه خود را که روان
هست باوی بخت آن روشن صیر
در قاضی صورت بصورت
زان سپس کرده اخوان صفا
مهره روح و یار حایه
امک بد تکبیر کن یک بر سر
گامد ادر حرم مصر آخن مصر
دستی رو کرده و ان زانیا نیست
او تو را از خلق دل گردید
از سر او کوی بر طعون روزه
شاد و درویشی که گشت از انبیر
گفت کای و باوه باغ خلیل
یک زند اندر سرور و باها
چله افواج ملک دلجلال تو

و غنچه خود چله در وقت از موصی
گفت غایب تا که سازی حاضرش
بلکه شد در پردای دل جان
چشم ندی گرچه کرد از اخطا
امیر آخا دانکه دیگر ره خود
میشدیم از درون پرده وار
بود آنهم و سر پی کم گردش
هم ندارد این سرا دیگر داری
پس مراقب شو شدن دو کوی او
چشم از پیکره و یک خط رمیدار
چیت امانا حظه را کاید بیش
فکر را حکم بگفت از اخطار
چون شست آن صورت ادر صیر
آمد ای یوسف کون یعقوب و
در ریاضت خانه گردوی می
هم باستان رو تحصیل سخن
گفت با زبان که از کتب رسد
کر باستان آتی در خواست
کر حقایق او بدقت است
هم شد او خود همسان با دانش
آمد آب یعقوب و کای پند
سوی بالا کن نظر بگر جان
پیش آها خلق عالم اندکد
آمدند اینک باستان تو

با حاشا حاضری یا غایبی
بینی اندر حق قیام طاهرش
پرده ها را تا گشتی از میان
رسم از پی دیشم درم غنا
افس آن غیر او آگه بود
که برون زین پرده باید دلواز
تا میگردد دست کون دامنش
هم حراو دارد بیرون از وی سری
یاد تان پرده سی روی او
کو کند باطن از ان راحت گداز
غیر بیایدی ران باقی زخوش
کز حال او شود یک پرده بار
مطش کرد آن ضعیف شریر
با هر اسکی که بود مسوب تو
تا ابد بر پی بصیران شعی
شاه غیب آمد پهل نبیل کن
پیر کمال از او بود امید
کاو و حق را من و جان یسیر است
در دو عالم تا توئی شامت کند
بهر استقبال پیر از بلر کند
بود حیران ران شکوه دلید
در نشاط خود سیاه آسین
پیش دریا قطره ها مستهلکند

سورة يوسف ع

قُلْنَا دَعُلُوا عَلٰی يٰسُفْ اَوٰى اِلَيْهِ اَبُوْهُ وَ قَالَ اذْكُلُوْا مِمِّسِرَ اَنْشَاَ اللّٰهُ اَمِيْنَ ۝۱۱ وَ رَفَعَ اَبُوْهُ

پس چون داخل شد بر يوسف كه در پر خود البشرا و گفت داخل شويد ميسر اگر خواست باشد خدايان و بالا برد البشرا

عَلٰى الْمَرْثٰى وَ غَرُّوا لَهُ سُجْدًا وَ قَالَ يَا اَبَتِ هٰذَا تَاوِيْلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّيْ حَقًّا

بر تخت و بر او افتاد سران دران را و در اسجد كه او گفت اي پدر من اينست تفسير خواب اويش حقت كرد خدا را و ابرو و دگر من

وَ قَدْ اَحْسَنَ بِيْ اِذْ اَخْرَجَنِيْ مِنَ السِّجْنِ وَ جَاءَ بِكُمْ مِنَ الْبَيْتِ مِنْ بَعْدِ اَنْ تَنْزِعَ الشَّيْطٰنُ

و بشقت خودي كرد من هنگامكه بيرون آورد مرا از دمن و آورد شما را و از بديه پس از آنكه انزال كرد شيطان

بَيْنِيْ وَ بَيْنَ اِخْوَتِيْ اِنَّ رَبِّيْ لَطِيْفٌ لِّمَا يَشَاءُ اِنَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَكِيمُ ۝۱۲ رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِيْ مِنْ

مابين من و بين برادران من سبكه و در دگر لطيف كند ما را كه تو ناله بدو سبكه او ست خدای دوست كردار و پروردگار من هست خداي سرا

الْمَلِكِ وَ عَلَّمَتْنِيْ مِنْ تَاوِيْلِ الْاَحَادِيْثِ فَاطِرَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ اَنْتَ وَلِيُّ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ

اريد خدای من و آموختي مرا از تاويل احاديث و پديد آورده ما را و دني و نولي او در نولي و آخرت

تَوَفِّيْ مُسْلِمًا وَ اَلْحَيِّ بِالصَّالِحِيْنَ ۝۱۳

بيران مرسلان و مسلم كن مرا بشايد كن

در دره ياري چو شك افكند
دل بجزر گمنازي هفته
رفقه در دام ترك جابجكي
كته جانت صبح و شام از اشتياق
در دره دل هره بقوت رفت
من نكتمان تو بسكن خاقد
توهنوزي در قم دلدل خویش
تا بهوش آرد كجا دلدل مرا
هم نور مقصود خود يان حال
بد قتر از وصل اوقاروشوي
غرق گشت چاره در گرداب بود
حل مرا با ايندل و آن دلتوار
مي بجوم طوري الا طوار
در سرا ها باسر افرازي مقام
هم حريداری بازاری دل
سر كه كبرد دامت را در صور
آه او سوجه تر از آتش است
از چگندي اينچنين داشته حال
وان همه رعالي و وارو مش
تا كه كويم با تو شرح ساز او
كرده عشق ايسان سر سوده گشت
سالمها بقوترا هم دانه بود
ور خدا خواهد رخصت اين شويد
بهر طمطم سادد از مكان
راست گردايد آرا لرزگار
سر شيا را سوي من در سحر

باني از خود پس اگر دادند
دست هفت بست بر پا رفته
خونده هيچ از دگلي فلوكي
رفقه عمرت سال و ماه اهر فراق
انمش اعني زاحل خوب رفت
بود با من پهران سال و ماه
من رسيد يك بوسل بارخوش
همي سکن يكدم ديگر مرا
تا چنانكه من رسيد برومال
تا غرقاب فنا يرون شوي
خون شد آمل كلوندم يتام بود
تو شيب با پوست برقت دار
من خوش با مهر او و سحر او
داد مسواين و اسوارا تمام
يوسفا باشد گرفتاري دل
و سر راحت شته يروكور
آه و زاري گرچه از طاعت خوشست
اي وليبا چون شد آغاز حال
وانكه پودت يرمين فقر انروش
يوسفا شنو زمن احوال او
دل عزت ذلت و خواري گرفت
چون پدر با پدرش كولاخانه بود
گفت وارد اخواني مكن شويد
همچنين اخواني باقي مريدان
بد سال و ماه افزون از قرار
همچنين باز بويه آورد او

تا به آمد تا چه رفت ابلان و داد
يش چش رفته از خود همي
كرده روز از هم ملي شي
بست سات ركند سر كشتي
شد صفي عو از خود و آثار خود
چون توهدي دوره عشق رفيق
تو عشق آنكه با كس رام بست
تو مهل تنها مرايك ليله هم
موش از دل پاش با چوشم
كت بر آرد حق مراد و مدعا
من گفتم از غراق و لرومال
ه دگر در شد دوام ه درد
يار با من جورخوش از سر گرفت
رذل و بر ديدمش كتر دجا ي
بس عطا ما هر شان آمده ساحت
ديده و وي دل كشت در خواب عشق
بين كه تا آتش سكيد دامت
رهبره كن ذوي ياري بريس
وان شچون سرو حسن دلرب
وان با ميد آموز نشچون كند
گشت هر چيزي ابلان چيز دگر
ياقت ازو جلومورنگي كه داشت
بهره و در هم از تلای او شدند
هر دو افتادند در سجده پرو
لئين مرابله مگر تير خواب
چون در آوردند ز دمن از عطا ي

چون يوسف چشم بقوت او افتد
ديده در فرقت ياري همي
پودمي در عشق روي در شي
و دلت افكند از عشق آتشي
من چكوب كن قيس از كار خود
را سكه نامن گفت آن يرم طريق
من دشت يوسف آرام بست
من زغود رشم كنون اي عشقم
بسي اهر بويت شلوشم
چون بهوش آيم تو را كويم دعا
تو غان با پوست ايجوش حال
كار خود را كرد با من آنكه كرد
سر تو را رسبه يوسف برگرفت
مريد را در يوسف دوسراي
هر يگيرا بلز بر حاش ساحت
خاغانش رفته و سيلاب عشق
بود او هم خوشه چين خرم
هم زلبا را بدلداري بريس
چوشد آن نيگوي رخشار و ديب
وان لب چون شكر و گشت خوشه
عشق كرد ارگان اوزيرو زر
برد او را هم باورنگي كه داشت
چونكه داخل دوسراي او شدند
بر دشان چون بر فراز تخت او
گفت يوسف مريد را در خطاب
كرد بكوني بجلي من خدای

الجزو الثالث عشر

| | | |
|---|---|---|
| <p>بد از آن کاکمکه شیطان از عناد
لطف او هر مکر را و هر شود
کرد صد تدبیر اهر کار من
بد هفتاد سال گوید از غیر
بست و سوسال یوار خوش گشت
من در محله ر مصر آمدم
شاهی یغوث تا بی تو هم
ملک و شاهی دایم در روزگار
ای پدید آمده ارس و سبا
مصریان هشتاد حش در حمام</p> | <p>سوی من و اخوان من از بغداد
کر که خاک ره بود سرور شود
تا که شد ویران من گزاف من
یافت اهر مصر فرمان مر پدر
بوت نگشتن فرود گشت
تا خیدار تو روشن دل شدم
اهر این مصر حقیقت بی الم
هم قسیم شدی آوردگار
تو ولی مر مرا دودو سرای
پس بفر بیل دادمش مسلم</p> | <p>چون لطیف اوجله بر قدر ماست
خواست از لطفم مکر پروردگار
هست من دانا بتدبیر امور
رد یوسف سوی بیت المقدس
دید مر یقورا یوسف جواب
شعلی تو دیدم اهر مصر تن
چونکه شد پیدار گشت از اینی
تا بس از خوابها آگاه شوم
مر مسلحان بمران از حیان
تا باید آب بیل از روی عبور</p> |
|---|---|---|

ذٰلِكَ مِنْ اَنْبَاءِ الْقَتِيبِ نُوْحِيْهِ اِلَيْكَ وَ مَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ اِذْ اَجْتَمَعُوْا اَمْرَهُمْ وَ هُمْ يَمْكُرُوْنَ وَ

آن از پیغامی هاست که وحی بکم آرات و خودی تو ز دایان ملکات با حق مکرده کارشان و آها مکر میکرد و
ما اکثر الناس و لکن حرصت بمؤمنین^{۱۰۰} و ما تسئلهم عآیه من آجر ان هو الا ذکر
باشد اکثر مردمان و اگر چه حرص من بشی و مکر و دنگلی و عیوای از ایشان رای هیچ سدی نیست آن مگر پندی از رای

لِلْمَالِیْنَ^{۱۰۱} وَ كَايِّنَ مِنْ آيَةِ فِي السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ يَمْرُوْنَ عَلَيْهَا وَ هُمْ عَنْهَا مُعْرِضُوْنَ^{۱۰۲} وَ مَا

جهانان و یا از شاه در آسما و در و کمیکرد رآها و ایشان از آها اعراض کسدا کند و ایشان
یوم من اکثرهم بالله الا و هم مشرکون^{۱۰۳} اقامنوا ان یأتیهم غاشیة من عذاب الله اوتأتیهم
نیآورد اکثرشان خدا مکر و ایشان مشرکانند آری این شده که ایادارا فرو گیرند از عذاب خدا یا یا ایادارا

السَّاعَةُ بَعَثَ وَ هُمْ لَا یَشْعُرُوْنَ^{۱۰۴} قُلْ هٰذِهِ سَبِیْلِیْ اَدْعُوْا اِلٰی الله عَلٰی بَصِیْرَةٍ اَنَا وَ مَنْ اتَّبَعَنِیْ

قیامت ناکه و ایشان حاد و کوا این است و این مبعوض بسوی خدا و بتالی من و آنکه بدوی کرد مرا
وَ سُبْحٰنَ الله وَ مَا اَنَا مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ^{۱۰۵} وَ مَا اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ اِلَّا رِجَالًا نُوْحِیْ اِلَيْهِمْ مِنْ
و مرز هاست خدا و مستمن از مشرکان و فرستادم پیش از تو مکر مردانی که وحی میکردم ایشان از

اَهْلَ الْقُرٰی اَقْلَمَ یَسْبِرُوْا فِی الْاَرْضِ فَنَنْظُرُوْا کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الْاٰدِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَدَارُ الْاٰخِرَةِ

اهل قریا آری سیر میکنند زمین پس بگرد چو نمود احاطه آنکه بدید پیش از ایشان و مر آسرای آخرت
خَیْرٌ لِلَّذِیْنَ اٰتَوْا اَقْلًا تَغْلِبُوْنَ^{۱۰۶} حَتّٰی اِذَا اسْتِیَاسَ الرُّسُلُ وَ غَلَسُوا اَنْتُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاؤَهُمْ
چیز است از رای آنکه سیر میزدند آری سیر در نماید غلظ تا چونکه نومید شد رسولان و دانستند که ایشان نکذب کرده اند آمدشان

نَصْرُنَا فَنُجِیْهِمْ مِّنْ نَّشَآءٍ وَ لَا یُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِیْنَ^{۱۰۷} لَقَدْ کُنَّا فِیْ قَصَصِهِمْ عِبْرَةً لِأُولِی

نصرت ما پس و هاند شد آنکه خواستیم و فر کردیم بشود خدا را از گروه گناهکاران هر آید باشد دوزخهای ایشان زدی مر صاحبان
الْبَابِ مَا كَانَ حَدِیْثًا یُّتْرٰی وَلٰكِن تَصْدِیْقَ الَّذِیْ بَیْنَ یَدَیْهِ وَ تَفْصِیْلَ كُلِّ شَیْءٍ وَ هَدًی وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ
خردهارا نباشد حدیثی که دروغ و تشو و لیکن تصدیق آن چیزی است که باشد میان دودستش و بیان هم چیز و هدایت و رحمت از برای گروهی که میکردند

ای محمد ص این بد از اخبار غیب
درجه اعلا که یوسف را مگر
اکثری از مردمان چند ارمی
می خواهی من در ایشان کرچه هیچ
بس شاهبخت از پروردگار
یعنی اندر وی چشم افکار
این آبا پس شد از غاشیه
یا که ایشان یافت ما گمان
می بپاوی بنگارها سر بر
حق بود پاک از شرک اندرین
که زما سر وی شد سوختن
یعنی اندر آن زمین که زما
صفتان تا چهل رسیده اند
هست پس بهتر برای آخرت
تا بهنگامیکه با وحد و وجد
یا گمان کرد قوم از اثری
آمد آن پیشتر از آن سر ما
هست اندر صفه قوم و رسول
لیک می باشد مصطفی زانسان
شرح رؤیا تا تو تک گویم تمام
هر چه بد آن شود تیر بست
روح اندر خواب چون بیدار شود
هر چه بد چله عین واقع است
هست با واقع مطابق گد گد
پس بشیر است محتاج از تمام
لیک خواب این خلائق نادراست
هم بود ممکن که از عالم معنی
پس چو شد بیدار او خوابد کسی
هست آرا چند وجه اندر سبل
روح او در صورت وحدت فرق
یا که باشد عالمی کما گشت
تا نگوید بود از این بعیر
پس چو یوسف دید اندر خواب در
و اینکه دید او سجد کردمش تمام
سالمها نکشت تا آن خواب او
دیدید اندر خواب هستی زانسان
خواب خود را هیچ با ایشان مگو

که نمود رتو وحی اثر کلوغی
مگر میسر کند اخوان ما پدر
تو بر ایشان شوی از جهروس
رد تبلیغ رسالت در پیچ
در سوات و زمین بر آشکار
می بیند و میگردد اختیار
حکایت ایشانرا بمن و حاشیه
و ابیجهت بعیر باشد اذان
من برای که باشم دیمور
هم باشم من زقوم مشرکین
زامل شهرده ز حسن خوشتان
گفت باطل هر زمان دوری لا
آنکه اندک پیش از ایشان بودم
آنکه را پرورد او بمنور
آن رسل گشت زامت ما امید
که رسول راست کتب و اثری
چو که وقت آمد نصی من تا
عقلارا عبرتی از حزه و کل
آچه سابق گشت فزل از کتاب
زان یکی رؤیا صلیق شد بام
هیچ و ان محتاج بر تحر نیست
سوی غب از عالم جسم شود
در سلوک و سیر خود بیجااست
بدر است این فی مدام از افاده
دور یا نزدیک تا جود مقام
کآن بشیر آید این بس طهارت
بند از سرین واقع را سی
بر وازد خانه بخت تا گشت
با تو گویم آن وجود س جل
بست او را هیچ روی دل فرق
حق عطلوی کسی در ما گشت
بست حد بر صفت در حکم طر
سر پدر را کز جهان میکن سر
با کواکب مهر و عالم اندر مام
یقت تحیری چنان زانسان او
سجده کردمش تمام ماموی
کز حد سلوک در چلعت فرو
رفته چون از یافت آرزو جام

و خودی نزد ایشان ای رسول
چون تو این شبیه از مردمان
بر ظهور مسوات از هر قبل
لمکه قرآن بست از صومعین
نگرود اروی سی این مردمان
اکثری میگرد از مضحجای
از حق ایشانرا هر گرد عذاب
ای محمد ص که در کلو صاد
و اینکه ارمی کردمش او پیروی
سابق از تو فی فرستادم ما
سیر محکد اچ آبا در زمین
همو قره طر و هم اوش نمود
بر جهان مشعوب بودند از غلط
می بینید آبا صفتان سر است
هم دانستند سکامرد رد قوم
تا طوطا ایهم قد کشتوا
هم میگردد طر گرداید بر
بست قرآن گفت بر هم بخت
بختش است و رحمت است و رحمتی
وان بود طوحی ازیک سر زمین
زانکه باشد قوه های علم وحی
قوه های طبع و نقش تصد
لیک خواب مؤمنان کاندر رود
لیک از اضناک اعلاست دور
فرق آن ماصواب دیگر مردمان
زانکه باشد قوه های حی قوی
همو محوسی که بد در مام
همچین شده اندر هر مقام
یا که طع باشد آرا اسطرار
کرد آمار طبعیت می صعب
یا که باشد طالی کسی در مام
مخلی بود این نقل سکن ظم
عید واقع بود و وحی برده سوز
چون هوز او دره از تاثیر بود
خود نوایشی یوسف وقت ایگز
مرنه کردی آن روح نثارای
هم موهرا مان دوسر و گشت
زین قسم یاد کردت حق والام

وای خود کردند چون جمع انخول
پس چنین از اخبار غیبت این بیان
نگرفت هرگز ایشان از خلیل
غیر پندی از خدای عالین
روی گرداند و فاضل ذان نشان
جز که ایشانند مشرک بر خدای
چون زمان آن در آید پر شتاب
راه من باشد هاتا بر رشاد
بر صبر باشد از عقل قوی
بر رسالت هر رجالی زانقتضا
پس بیند از نقل و زین
کمال بشیرا اوان عرت نوره
عانت آن بودشان بهج و عط
ص شها را در نقل بهتر است
بستان سوال الا کتب ولوم
نقشد از یکدیگر باچار و
قهر ما از حکمران بر سایر
یا رسولش از خلیل یافته
هر انکوار است ایمان بر خدای
خاص شد بر اولیای مرسلین
سر مطیع روح و از وی متقی
ار پی ضبط صور بیجااست
فی بهم از ملک و ملکوت آگفت
زانکه نمود روح غالب را قور
این بود که بست اضناک اندول
بستان ره بر ساط حوی
شد خلاص از بدو مردمان یافت کلام
خواب ما واقع مطابق این حرام
و اینکه مصطبر بشی باض کار
پس بولغ بر خورد روح لطیف
حق سکد اسلام حجت لا الام
ماشی را اگر زفمت هست سهم
از جهان شد رحمان بدها سوز
خواب او محتاج بر تعبیر بود
نیست یافت خواب خویش از هیچ چیز
گفت پیمان دار ز اخوان حوای
که در روح حوامی دور گشت



سورة الرعد ثلاث و اربعون آية و هي مكية



بسم الله الرحمن الرحيم

بسم خدای بخشنده مهربان

المرّ بلك آيات الكتاب و الذي أنزل اليك من ربك الحق و لكن استختر الناس لا يؤمنون

این آیهای کتابست و آنچه را که از حق است و لیکن اکثر مردمان نیکو نیستند

الله الذي رفع السموات بغير عمد ترونها ثم استوي على العرش و سخر الشمس و القمر

خداست که بر فراشت آسمانها بی ستون کعبه ایها را بسوی شد بر عرش و سحر کرد آفتاب و ماه را

كل يعرجى لاجل مسمى يدبر الامر فصول الآيات لتلكم بقاء و بكم توفون و هو الذي

هر یک سیر و غایتی نام برده است که در هر یک کلامی که از این می کند آیه های الهی که در هر یک از اینهاست و بکم توفون و او است که بگذرد

مد الأرض و جعل فيها رواسي و أنهارا و من كل الثمرات جعل فيها زوجين اثنين يبغي

زمین را و گردانید در آن کوهها و دریاها و از هر یک از میوه ها گردانید در آن دو صفت دو تا میوه ها را

الليل النهار إن في ذلك لآيات لقوم يعقلون و في الأرض قطع متجاورات و جنان من

از شب روز را هر یک که در آن آیه های الهی است که در هر یک از اینهاست و در زمین جدا جدا است و در میان آنها

أنهار و زرع و نجبل صنوا و غير صنوا يسقي بماء واحد و تفصل بعضها على بعض في

آبها و درخت و زمین و در میان آنها رودخانه ها و در میان آنها کوهها و در میان آنها رودخانه ها و در میان آنها کوهها

الأكل إن في ذلك لآيات لقوم يعقلون و إن تعجب تعجب قولهم أنذا كنا ترابا أننا لفي

خداست که در آن آیه های الهی است که در هر یک از اینهاست و اگر تعجب کنید از این که می گویند ما را که از خاک بودیم و ما را که از خاک بودیم

خلق جديد و أولئك الذين كفروا بربهم و أولئك الأغلال في أعناقهم و أولئك أضطأب النارهم

ما را که از خاک بودیم و ما را که از خاک بودیم و ما را که از خاک بودیم و ما را که از خاک بودیم و ما را که از خاک بودیم

فيها خالدون و يستملونك بالسبي قبل الحنة و قد خلعت من قبلهم المثلثات و إن ربك

در آن جاودا ماند و شما را که از خاک بودیم و ما را که از خاک بودیم و ما را که از خاک بودیم و ما را که از خاک بودیم

لذو مغيرة للناس علي ظلمهم و إن ربك لشديد العقاب

و اینهاست که از خاک بودیم و ما را که از خاک بودیم و ما را که از خاک بودیم و ما را که از خاک بودیم

سورة الرعد است و آيات کتاب و ميم هم بر سلك في بيان او

یا که این اوصاف ذات مطلق است و لیکن سیرای زبردت مکرود

یا ستوش پس پاک آدم است و عرش را پس کرد مستولی بران

هر یک از آن می رود بر عظم و طور خلق تا گردد ز آنها متعلق

همچنین تحصیل آیات از کتاب تا شاید بگویند که اینها

کوهها را آفرید از هر این از دو صفت الهی که شیرین یازش

بیست تنان اندر این آثار الهی است و اولئك الذين كفروا بربهم و أولئك الأغلال في أعناقهم و أولئك أضطأب النارهم

ما را که از خاک بودیم و ما را که از خاک بودیم و ما را که از خاک بودیم و ما را که از خاک بودیم و ما را که از خاک بودیم

بسی آزان شوره و خشکسواد
بافها زانگور و غراما پس فراخ
بسی را بر پسی افزون دهم
کامد اشجار و شرها ببنلاف
ورنه میاید که اریک آسوخاک
زانکه از یک غله آموخته ما
دو نفر وانکه چو چنی در پیچ
کر نصب میکی ای مسج
میشوم آیا که زان پس زعمار
کاربرد این قوم بر پروردگار
دوزخی سودهتر از جهل بست
روح اسماعیل چون تأخیر ن
بیش از آله او انکی کشه است

که روید هیچ ازان وقتی گاه
رسد انیک اصل چندین برک و شایخ
هر خوردن طعم و موز و لیم
ایچنین باشد نمایان اغلاف
یک تر روید چو ایا کوری زتک
گفته اند از چار عصر ابتدا
نست بر یکمورت و یکمورت هیچ
شاید از افواشان کردن عصر
پشم فکرت اینکروا نیست باز
بودشان خولعد بگردن غل زبار
وان سرد اهل دانش سهل بست
امد این امت که سابق مشافت
داساها هست و امتثال بست
هم بود پروردگارست مست گیر

حن دیگر نرم و صالح هر زرع
میجور این گشت وستان قرون
مرد لاقتناتش اش احر و حرد
نست این ق اختیار صامی
همچین باید که بریک شکو خو
هچ بود احتلاقی امد او
همچین بر یکصفت و یک خصال
که شوم آیا شدم آنکه که خاک
کایککه اول کرد ایجاد بشر
سوادان ایقوم امد دوزخ
ر حقوت میکند ایشان شتاب
بود تأخیرش مگوئی ر امد
صاحب آمرزش بود پروردگار
ر حقوت کاران را ماکزیر

ویدلروی هرگاه ازال و رقع
در تنها ارض یک آب از عیون
اندر این از هر ارباب خرد
که حقوت نیست او را مامی
چله داشته این خلایق سوسو
ار طریق اصل و هم از رنک و نو
ویست حر ارفقوت بچون حال
باز ما در خلقت تو زاجاست پاک
هست قلدر باز ر هود دگر
گرهشان داده و ایشان دوفتند
سر بودا قل اوسکوئی و ثواب
میکند آرا صف با اعتیاد
مردمارا ر سها آشکار

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ

و میگوید آنکه کافر شده چرا فرو فرستاده شد بر او آیه ای از پروردگارش باین نیست که تو نم کشنده او را ای هر قوم راه هادست

بر یسر کافران گویند چیست
بیم ده تو خلق را ر آردانی
هر زمان کاشد حتی پاک دلق
توق آرا داد پیروی کردگار
سحر هم در عهد موسی بود بش
ایرامن طم فسادت شایع است
تا قیامت هیچ ر لطف عرب
سوره کر مقلش آید از شایع
کر نکوبم در حسن باشد قصور
در کس آرد رسد قرآن دهرنی
احد آورد این نشان در دعوتش
قطره پا چس از نایب عصری
شد چو قرآن مسخر از سابق بطق
پارسی یا تازی آنچه گفتنی است
تا چو قصیر صلی دلف مکر
نی که باشد مصیری و حتی
سوره را ظلم کن در امتحان
سکرم از اظهار داد حضرتش
ای خدا دلق تو خود سر نهفت
مبغواهم ناکسی را من بکیش
سال عزم هست زردی که شمت
شمت سالم داده ثان بی متنی
آنچه فست در نعمت داده بود
صحت و آسایش و امنیت
آنچه ر من داده سلطان ملک
گفت من در وقت دهم برین خلق
واچه پیروی نیست بهجت احتیاج

ازچه دل آیت از بر کس است
هم هر قومی است ارحم خلقی
بل مناسب مسخرش با وضع خلق
تا خود حجت بطق روزگار
وان عصا آورد در تاج خویش
و این کلام اغترض صاحت جلیع است
این چنین باید کلامی و اوالص
نست حالت هیچ بر یک و زواج
هم بود راضع و دانی دور
هم نباشد حر یایش حیی
سر بیان الا که باشد حشش
عنده آید سر را زان داوری
حکم سابق سایشت ای پاک دلق
بعد قرآن بالیقین اعجاز نیست
تا قیامت در جهان باید دگر
لیک چون داود بر قرآن سیتی
مهورا و آیه صاف و روان
سایسی سکرده ام ر فتنش
که صغیر خود ستالی این بگفت
زین سخن مایل تمام سوی خویش
از هوسها تا چه دیگر بانی است
هم بر آورد ار که بودم حاجتی
بی تکلف بیر من آمده بود
داد و ر افزون صفای بنم
باشد اربانشه کسی با من شریک
مهمخواه از من تو ملک و کنج و خلق
در جهان و از وی باشی لا علاج

آیی میی که ما خواهیم ادا
ر تو پسی بست چیری حرافخ
آنچه شایع بود در ایام او
مرده زنده کرده میی ر شان
همچین هر عصر هر پیفری
یافت هم روی صاحت احتام
سخرایشت از شیا داوید هوش
چون رسیده ایسا کلام دلیر
تا پندارند که باشد قصد من
نست مکی دعوت او را بیان
کر بتادی آد آرد پس پیش
شبه را سلوم قوی گر چند قوم
بعد از آن خود دگر سر بیان
کر شامی یاسیرا ای رفیق
گوهر او کسی ممکن است ایسان حسن
مقلش آوردن بسی باشد شکفت
شس را ستایم الا آنکه هست
امد این اکرام خاص از مانتق
بلکه فکر بست ذوالطول کرد
یا که خواهیم مزی از خلق کا
ور که هم باقی است چیزی از امید
هرگز از دنیا نیومد دهری
از که خواهیم در جهان چیزی دگر
بیستم هسر یکس دوهچ کلر
یا که باشم پس یاسری در راع
آچه علمی تیوری بی طلب
واگذار آرا بر این خلق عاز

نی که خود آورده است آن ماعو
ار مراد صدمت باشد فراخ
اد کمال و علم امد حسنو
نه چو شایع علم طم در آردان
فوق خلقتش بود فرما و مری
یاد این باشد کسی از تازی کلام
هست ابان کافی ادا سک و خروش
با تو گویم بکشتن خدای غیر
می قومی لك پیش آمد سخن
حسکان بد از پیفر آخر زمان
پیش قرآن چیست کنش خواله متین
مثل قرآن باشد آن اربیش و کم
حر که باشد چیر دیگر در شان
اندک شو امد این دهر دقیق
بشو از وی لبک تو باور مکن
گر توانی کی گشت ده ر گرت
شکر منم ختم بهر حق پرست
رکزیده سر صغی را خون حق
وان زغب وهش فغصن قول کرد
یا که سویم پشت دهر حرحدا
کاهی از خلق است خلق عده
هم حوردم بهر صحتش می
با وجود آنچه دادم داد گر
تا کشم با کسی مکاری کاروار
منت ابد را مداد ق صداع
دهشت سود با سب یا بی سب
خود دما و آخرت کنش بیناز

تا بلك معرفت میرد حکمت
این توراه پاک ملک هر دوگون
هر زمان باشد اندر دعوتی
کامد این آیت غاطب برضی است
کشد این آیت جواری رسول
شد آنکه هایش دروه علی است
در سلوک آسمان و سر سیر دست
اهل طاهر را طلم باشد امام

صاحب این خلق و تحریرت کلم
چشم و لعل یار و یاقش و لون
و علمای پیغمبری بر امنی
هر همه خلق جهان اورده ناست
دست بر سینه هاد اندر قبول
هر زمان در ولایت باولی است
در حقیقت پیش جان مردست
راه و منزل اهل طاهرا نیام
نگنوم زین نگنود چند از زمان

نظم خیر از نانی جایز است
گو کتاب امروز رهاست و بی
چه در خیر کل قوم هاد
ضررازی گفته در صبر خویش
که نبی مدد من بر جلد
در سلوک فقر و سیر مرطه
در طریقت ره بری بر روی یار
حق برسانش بحق داد و بی
داشتی نگنود از کف حق جان

تا شود ظاهر که قرآن مجراست
نیست یرهان بر ساد و مل کی
با هم آن دو فرقه دارند اتحاد
پیش دیگر هم زاهد دین و کش
هم تو اشی ای علی مولاهد
منقول سلوک چهره سلسله
در حقیقت دین و دل سازی شار
حق بود بر قول درویشان غش

اللّٰهُ يَتْلُمُ مَا تَعْمَلُ كُلُّ اَنْثَىٰ وَ مَا تَنْفِضُ الْاَزْحَامَ وَ مَا تَزْدَادُ وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِعِقْدَارٍ ۝۱۰ عَالِمٌ

خدا میداند آنچه میبرد از هر ماده و آنچه را میگذارد و آنچه را میافزاید و هر چیز در داد و بازداشت دانای

الْقَيِّمِ وَ الشَّهَادَةِ الْكَبِيرِ الْعَمَلِ ۝۱۱ سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ اَسْرَأْتَقُولَ وَ مَنْ جَهَرَ بِهِ وَ مَنْ هُوَ مُسْتَتَفٍ

بها و آشکاراست بزرگت و بزرگست از شما کی که بگوید گفتار او و کی که آشکارا بگوید آنرا و کی که پنهان است

بِالْغَيْبِ وَ سَارِبٌ بِالْهَارِ ۝۱۲ لَهُ مُعَقَّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُوْنَهُ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ

بشمار و آشکاراست روزی که او را است از هر چه در پیش و از هر چه در پشت او نگاه میدارند از امر خدا که او را نگاه میدارد

لَا يَغَيِّرُ مَا بَقِيَ حَتَّىٰ يُمَيِّرَ مَا يُنَاقِشُهُمْ وَ اِذَا اَرَادَ اللّٰهُ يَقُومُ سَوَاءٌ فَلَاحِرٌ دَلُهُ وَ سَالِكٌ

نبرد و پنهان آنچه است تا وقتی که تغییر دهد آنچه را که میبحثند و اگر خدا بخواهد که بایستد و اگر خدا بخواهد که برود

مِنْ ذُوْهِ مِنْ وَاٰلٍ ۝۱۳

مرا و ائمه را و اولاد را

گو خدا داد که هر روز حل او
آن بود راضی است از هر روز
رد او هر خبر باشد از هم
هست بیکان که کسی قول بمان
و آنکه او در شب طبعکار حضرت
شد مساوی پیش آن دانای روز
تا که بیداری کسندش و از هر حق
ده ملک باشد مگر آن که بگوید
چنانچه میبود از زمین
روزی آمد عالم این طفل
در خلقت گفت دارم استوار
گفت پس منی چه مصعب ناگزیر
تا تو خواهم کرد نه گفتگو
از قضا تا که پیشتر زده
تافت بر تنی زود و خلاصا خرد
در وه او مرکب بمرورم نهاد
در شیر باشد که چون نه بر هر
شسته بود از شراش در بل

در دم چو بدست آن یا مگو
پاک امروز هست مباد این مهم
سر پادشاه هون پیش و کم
سازد از وی یا که دناکسان
صل خود پوشیده اندر خطاست
کاو خاد سرو چهره از
سر ملایک از حوالت بر تنق
بندار وین هست اشارت بر مظل
و سر مظلوت این چکو بین
سوی او با جفا مصعب و شیل
بعد خود گفت این بودا کردگار
گفت بر اصطلح و اسباب امیر
تا دام حق و باطل را مگو
ببیر کائن تیغ بر خود بر زد
گوتوان شیر بر روی خود درسد
دست و پایش خود گفت و جان هاد
شد ما که زامر حق بر زد و عمر
چون تافتش چشم بر شاه ابل

ر بود یا مده کوه یا دراز
صد یا صد بود دان بنگال
اوست داد بر پنهان و آشکار
پیش اندر حق سازد خفی
و آنکه او ظاهر کشفه فعل خود
خود بوند آیدنگان او را بر پی
یا برسد آن سترام الکامن
در حدیث آمد شکست او ملک
گفته اند این آیه از خود زول
گفت اسلام آوردم کرم بر است
گفت بر قومی کنی فرمان روا
گفت حاجت نیست بر این منصب
گفت راضی مصطفی با او شد
اهد آرا دید و گفت ای ذوالن
رفت طهر گفت از لشکر رود
آن الله لا یخیر ما یشوم
بود روزی مصطفی امر ضرور
گفت یارب پرده بکنکار دگر

کلمه الهی یا شود افزوده باز
اندک شش به قرون نزدیک سال
پس بزرگ و پس بلند از افتاد
یا که گوید قاض یا یار و فی
هست اندر روز نزدیک و بد
هم زین روی و هم از پشت روی
قول و فعل باشد را اندر زمن
سر موکل ندانرا یک یک
هست راجع بر مشیرش بر رسول
چیت بهرم گفت آنچه مبراست
گفت فی بر عمل این باشد بنا
زانکه من اسباب خود را صاحب
گفت خادم حربه گیرد دست
کن کلیات شر ایشان را من
بر کنم این شهر را من از وجود
چو که خود محمد تیران زلوم
یک جوان دید زانهارا زود
بر کشی بر روی کار من اگر

سورة الرعد

| | | |
|---|--|--|
| ترك اين صيان كنم قالشوم
گفت آرد پيش تايم كه چيت
گفت بود اين خر اى سلطان جان
حق نعواد بهركى جز بكوني
حكمت حق چوكه بايد اقضا
ما لهم من دوه من وال را | ستركن اى رده يوشو الكرم
چون چنبد اوجيغرا ز سر كه نيت
چون تورا دهم عودم توبه زان
كه بآيد پيش خود باعث توفى
تا كه قوبرا رسد سوء القضا
ماش موفى تا شاسى حال را | گفت باشد سر كه اى سلطان دين
بود سر كه آن جوان بگرستند
توبه كردى بافت تير آن رود
بد كنى آن بد پيش پيش آيدت
باز شوان داشت پنى بر گرفت
تا كه دارد باز از ايشان گريست |
|---|--|--|

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ ۝ وَ يَسْجِعُ الرُّعْدَ بِعُنَيْنِهِ وَالْمَلِكُتَهُ

اوست كه چنانچه چلرا برق راى، جداى و ايدوار گردانم و چنينم آورد درهاى كرامت را و سيجيكدمد بخايش او و فرشتگان

مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَن يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ

از ترس او و ميرستد صاعقها را پس مى رسد آرا هر كه مى خواهد و ايشان مطاع مى كند در خدا او سعت عتوت

۱۰ لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُم بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٌ كَفِّهِ إِلَى السَّمَاءِ

مرا و است دعوت حق و آنكه، يعوايد از غير او احاطت نمكند مرايش را چيزي مگر چون كتابه و كفش سوي آرد

يَلْتَقِ فَاهُ وَ مُخْرَجُهُ يُبَالِغُ فِي دَعَا الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ۝ وَ لَهُ يَسْجُدُ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَ

فارسد بعضى و است آن رسد مان و است خواندن كافران جز در گمراهي و مراحط را سميكدمر كند آسمانها و

الْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ ظِلَالُهُم بِالْأَعْدَاءِ ۝ وَالْأَصَالِ ۝ قُلْ مَن رَّبُّ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ قُلْ اللَّهُ

و درين است حواء و ماخواه و ساهاش در ابداد و ساكنها بگو كست پروردگار آسمانها و زمين بگو خداست

قُلْ أَفَاتَعَدُّنَّ مَن دُونَهُ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ نَفْعًا وَ لَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ

مگر آيايس گفديد از غير او دوستان كمالك عبادت از اى خود خداى خودى و خداى نكوت آيا مساوى ميشند مايا و يا

أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَ النُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهُ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلْ

يا آيا مساوى ميشند ابركها و روشنى با كرامت در اى خدا لاله لاله كه آفريد چون آفرين او ستميشد آيد ايشان بگو

اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ۝ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ

خدا آفريننده همه چيز است او است يگانه، هر كس فرو رسد از آسمان آبر ايس و اشتهر و خدا ها از آن آبر ايد از خود پس رداست

السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَ مِمَّا يُوقَعُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلَهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ

اين آبر روان ميشدند و از آبه مى فروزده ايشان در آنش از ابر اى طلب براى يابايش كمال است مثل آن همچنين ميزد

اللَّهُ الْحَقُّ وَ الْبَاطِلُ قَالًا الزُّبْدُ يَدْفَعُ جَفَاءً وَ أَمَّا مَا يَبْتَغِ النَّاسُ فَيَمُكُّ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ

خدا مثل حق و باطل را پس اما كذبى مى رود و اخشنده و اما آنچه بغيعد مريدها پس در ابر ايد در زمين همچنين

يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْفُحْشَى وَ الَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُم مَّا فِي

ميزد خدا آن مثله را از اى آيا كه اجابت نمودند سر پروردگارشان را و خويست و آنكه اجابت نكردند مرا و آيا كه و در ايشان را در

الْأَرْضِ جَمِيعًا وَ مِثْلَهُ مِمَّا لَاقُوا بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَ مَا لَهُمْ جَهَنَّمَ وَ بَشَرُ الْمَاهِدِ ۝

زمين است همه و مثلش با آن هر آنچه خدا داد و در ايشان از اى است اى حساب و منزل ايشان دوزخ است و با است آن سر

اوست آنکس کوتایه بر هما
در هوا گردد بچه از روی سحاب
یا که چون آواز دهد آید مگوش
کم بود کز مهر دل پاش کنی
هست اینهم نوعی از الطاف او
نرس از موشی که چند در حیر
ورس کنی پاشی ز روی مهر
ظل از باقر م غایب این شیر
میکند ایشان جمال اندر خدای
حق بود مسحت قوت در حال
نی اجابت کرده بر چیزی شود
تشفه سکو بر سر پاهی رسد
زانکه نه دانست در خوانده آب
باز طوعی چون ملک وان عباد
سایه اهل سوات و زمین
ای عده کیت گزیرد در کار
گو فرا گیرد آیا پس شای
کود و بیا گو که آیا در هر
ساختنی با خدا آیا شریک
بسی آسان کو جهان آفرید
گو خدا کاه واه نیز هاست
آب را نازل نمود اود آسپان
پس کی را حل کرد آن سیل بر
هست چون آن کف کبابش روی آب
در مباح میروید پستی از او
پس در دلف ساقط و مطرح و پست
حق مثله را رد ایشان نیام
و آنکه شوقه اجابت را لطفی

بر قدر از خوف و طمی در هوا
ایر هائیکه گرا ببارند ز آب
میکنند تسبیح سماع زاعروش
جز که بیم از فیر جانش کنی
کنایه سوی خوش او خوش و رو
ز او ترسی این دلیل است اقتیر
از تو امیدت بر فشار سپهر
ما روایتی من صدیق و مستر
کثره جهاست او بطل مقتدای
هم مگر ایله کند در لوی جدال
نی محسودی رندی شود
پیرمن از دلو از راهی رسد
هم به قادر تا ر او گردد شتاب
هجم مر اسفرا ما انشال
که کدش ساعت از عرق و روداد
صبح و شلش سپید آرد از پیش
بر سوات و زمین بر استوار
فیر او میباید و گیرد اولیا
مر صاری باشد از روی طر
آچه را نمود بر خلق ملک
هم کند ایشان فرح و طمینی
آفرینند نیل بجز هاست
رومدا ران پس هر سوسه روان
پنی آورد از توح بر زر
همنانکه فخرش کرد در انسان
در عروق ارض هم بسی فرو
وان فخر مایه بشر اندر نشست
ما که عزت باشان را بر خامروم
کر که زایشان باشد آچه در زمین
آنکه باشد در سواد العباب

مر سطر را بود از یزید جم
میکند بر حد او تسبیح و حد
زانکه موجب ملک او بر خشت است
زبان بر ساد فرا از کز شش
گر زمهری روی دل باو کنی
گر جوی رسی سطرها ز حق
مر صواقر فرستد از سبک
ساخت بر مؤمن و کافر رسد
یا چهل سارند یا بفرش
هست او را خواند حق و انکاس
جز مثل آنکه بکشاید کفش
آرا خواند کش آید بر دهن
خواند کفار هم باشد چنین
میکند سپید خدا را بالین
یا رکعی همچو سکنار دیار
سر ایجاد این به بر پیرایست
هست ایشانرا حوال کو خدات
که نفس خوش مالک پسند
یا برار باشد آطلبات و دور
همنانکه آفریده است آندای
حاصل آنکه خلقی نگرفته باشد
در الوهت بود بیکتا بجات
در هران وادی بشود وسع تاب
و در هر انچه بر روزد آن سار
حق رفت سرحق و باطلرا مثل
هست بالای نظر یا روی آب
واچه باشد غم مردم را در آن
پنی آها که احداث آورد
یا که باشد مثل آن با او چه
ر جهنم باشد ایشانرا ایمل

لیک طمع ز اوست بار از اطمین
هر چه که باید حکم فریدن بود
یاد حق کردن در آیه نویت
تاضی از ترس و خوفی بادی
بهجت از خلق عالم ایمی
می ترسند از تان ما خلق
تا که ز او هر کرا خواند ملک
جز بر آنکوز که حق بادی بود
کاوصفت ارحم کند در محشرش
که بپیر او بچوانند از پتان
سوی آب از دور پهر مشرفش
نی رسیده باشند آب ای حسن
مر تبارا بست سودی اندران
آچه باشد در سوات و زمین
که بسوایش مگاه اضطرار
هر چه خلط باشد او را ساه است
ز کنی الرامان بدین و راست
هم به بر سود و ریان مینی استند
بور این طاعت شرک و غرور
تاتایه نمود اندر خلق و رای
که تواند آفرید از خلق چند
غالب او هر چه هست از کمکات
نی نرون دانده سازد خراب
پیر دیور یا مثالی اهل کار
بر چنان آل که آید در محل
قول ماطل چون کفی در اطلب
پس تاند در زمین صای روان
رب خود را هم بیکدی در خورد
ندبه هعدت آن حق بیا همه

نیل

نیل

أَقَمْنَ يَتْلُمُ أُنْمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْقُرْآنَ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَنْتَظِرُ أَوَّلُوا الْأَلْبَابِ ٢٠

آپا پس آنکه بداند که آنچه فرو فرستاده شد به تو از پروردگار حق است چون کسی است که او کور است پند نمیبرد صاحبان خردما

الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَبَسَ اللَّهُ ۚ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ

و يَقْتُلُونَ رِبَّهٖمْ وَيَضَافُونَ سَوَاءَ الْحِسَابِ ۚ وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقْلَمُوا الصَّلَاةَ

و مِلَاسَهُ لِيُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ بِمَا عَمِلُوا ذَٰكِرٌ ۚ وَالَّذِينَ مِمَّنْ جَاءُوا بِهٖ بُرْهَانٌ ۚ وَالَّذِينَ هُمْ يُؤْتُونَ

وَأَقْلَمُوا الصَّلَاةَ ۚ وَالَّذِينَ مِمَّنْ جَاءُوا بِهٖ بُرْهَانٌ ۚ وَالَّذِينَ هُمْ يُؤْتُونَ

وَأَقْلَمُوا الصَّلَاةَ ۚ وَالَّذِينَ مِمَّنْ جَاءُوا بِهٖ بُرْهَانٌ ۚ وَالَّذِينَ هُمْ يُؤْتُونَ

وَأَقْلَمُوا الصَّلَاةَ ۚ وَالَّذِينَ مِمَّنْ جَاءُوا بِهٖ بُرْهَانٌ ۚ وَالَّذِينَ هُمْ يُؤْتُونَ

وَأَقْلَمُوا الصَّلَاةَ ۚ وَالَّذِينَ مِمَّنْ جَاءُوا بِهٖ بُرْهَانٌ ۚ وَالَّذِينَ هُمْ يُؤْتُونَ

وَأَقْلَمُوا الصَّلَاةَ ۚ وَالَّذِينَ مِمَّنْ جَاءُوا بِهٖ بُرْهَانٌ ۚ وَالَّذِينَ هُمْ يُؤْتُونَ

وَأَقْلَمُوا الصَّلَاةَ ۚ وَالَّذِينَ مِمَّنْ جَاءُوا بِهٖ بُرْهَانٌ ۚ وَالَّذِينَ هُمْ يُؤْتُونَ

سورة الرعد

كُلِّيْ بَابٍ ۝ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِمُّ عَلَيْكُمُ الْعَذَابَ ۝ وَالَّذِينَ يَقْتُصُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ

هر دوی سلام بر شما بیسایه سر کردید پس غوسه است از آسرای و آنکه می شکند پیمان خدا را پس از استوار

مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفِيدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ الْعَذَابُ وَلَهُمْ

کردن و سرفرازی آنها امر کرده خدا بآن که وصل کرده شود و فایده کنند در زمین آنها را ایشانراست از تنویر ایشانراست

سُوهُ الْعَذَابِ ۝ اللَّهُ يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرَحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا

در آسرای خدا وسیع بیکروز و آرای آنکه میسر و مصلحت بگرداند و دلشده در زندگانی دنیا و نیست و در گدایی دنیا

فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ ۝ وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُفِلُّ

در آخرت مگر متاعی و میگویند آنکه کافر شدند چرا فرو فرستد نشانه بر او آتی از پروردگارش که مودت است خدا گمراه

مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ ۝ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ

بیکندارد آرا که میسر و مصلحت است که بسوی خود آرا که بگذرد که آید آنکه که در و بدو می آید دلهاشان در خدا آگاهانند خدا را

تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحَسَنَ مَا بِهِ ۝ كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ

می آید دلها آرامه گروید و کردد کارهای شایسته خوش نام ایشانرا و بگویند در گدایی و همین مرستند

فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لَتَلَوُنَّ عَنْهُمْ الْوَدَّ الَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ وَهُمْ يُكَفِّرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ

در امتی که گذشتند از پیش آنها امتها ناجوان را ایشان چیزی را که وحی فرستد بر تو و ایشان کافر میشوند بجای بدستند بگو

هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابٌ ۝ وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ

اوست پروردگار من نیست الهی مگر او را توکل کردم و پوست باز گشتم و اگر آنکه میسر و قدر آن که هر روز آورده شدی آن کوها یا

فُطِّمَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُفِّلَتْ بِهِ الْمَوْتَىٰ بَلْ هُوَ الْأَمْرُ جَمِيعًا أَفَلَمْ يَنبَأِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَوْ

پاریدار میشدی بآن زمین یا پسین در آورده شدی بآن مردگان بلکه هر خدا را است امر می آید ایشانراستند آنکه گروید که اگر میخواست

يَشَاءُ اللَّهُ لَهْدَى النَّاسَ جَمِيعًا ۝

خدا را میسر و مصلحت است که بدو هر مردمان را هدایت کند

| | | | |
|-----------------------------|--------------------------------|-------------------------------|--------------------------------|
| داند آیا کسی فرستد بآن | سوت آید از کردگار بی نیاز | راست باشد بی تشکیک و گمان | واهی است آنکس که کرد انگاران |
| غیر ازین نبود گران گیرند | سایبان عظمای اوجده | آنسکان کایشان بجهنم وفا | میکنند از غیر قضی بی چنا |
| و آنکه بودند با آن کارشان | کرده حق روی بخلق و نشان | باشد آن پیو نشان باصلاص | با امر اهل اذن باید کمال |
| هم بودند غشی از حق در طلب | هم رسانند از سودا صلاب | و آنسکان از مکاره یا جهاد | سایرند و ثابت امر اعتقاد |
| از بی خوشبختی پروردگار | ز ریا و ستم یا ز اشتغال | داشتند از قرض هم بر ما تلز | بر تقیان قصه کردند از نیاز |
| آیه ای بودند روز وصال | نهی پس داشتند ازان نهان و غش | دفع کردند از نکو نیایی چه | آیه بودند زشت و بیست و فساد |
| فیضی آوردند بر پندش بد | خو کردند و صلا از قبلو بد | باشد ایشانرا چنین انجام بد | جنت عدن و مقام یثرب |
| امر آن کردند داخل لا قلاح | و آنکه با ایشان بود مع در صلاح | از پدرها و از زنان و اولادشان | باشد از هر غیر استدانشان |
| داخل آن افروختگان از کل باب | در سلام آید نشان بی اجتناب | بر شما بد از شکایتی درود | صبرتان چون در لا ابرود بود |
| گفت پیشتر رسیدی بر خدا | از قشیری چتر آمد کر فنا | زانکه لعل قهر آید سرورند | ورد حق از دیگران بگو نزد |
| نیست چیزی به زهر از خصال | داد بگو قهر خود را ای ببال | بس بود بگو سر انجام فقیر | نم قضی الدار بشو آن بگر |
| و آنسکانه قش مهد حق کنند | بد حکم کردن آرا بشکند | قطع شرف امر خرازان باصل | که بدان ز او حکم بود است و وصل |
| میکنند امر زمین ظلم و فساد | دورست از رخت ایشانرا بد | بد و نشان بس سرای آخرت | یا که سوء غلبت میطورت |

الجزو الثالث عشر

| | | | |
|---|--|---|--|
| <p>و سستو تنگی از ذائق از خداست
بیت امر آخرت غیر از امتناع
یعنی آنکه از گشت از راه راست
سر بگذر حق که سازد چلیبان
کرده اند اعمال بیکوالتند
ما فرستادیم اقرار امانی
شد زما سوی تواند رامو بهی
عهد نامه از رسول خوش سرشت
گو که او پروردگار ماسوی است
هم تمام ماسوی را باز گشت
خونعی از تاج شویمت سخن
سوها بهر زراعت در زمان
گوید این باشد سیر از اله
ایکه راند کوهها را از حدود
ورنه زین قرآن شود بر کشد کوه
بود کافی زان همه قرآشان
ره ناید کر که خواهد حله را</p> | <p>هم ناید تک بر هر کسی که خواست
ز مکی این جهان پر صناع
کو کند گره خدا آرا که خواست
مؤمنان آرام یابد طیشان
آنصفا که بگوید بر حقد
ای محمد سم همین از رحمتی
تا که پرغواش را بشان آچو می
چونکه در صلح حدیبیه شست
ما رحن سیم آگه راست
هم بسوی اوست ملایا باز گشت
هست وین قرآن رحن دازل بن
اوس را بشکاف تا گردن روان
تا که در حقیقت گردد گو گو
آمد این آیت که قرآن کر که بود
هم ماورد می ایمان این گروه
حاضی گر داشت بر ایشان
یا دانند آبا که خدا</p> | <p>از ره حکمت گناید هر صفا
بر حیوة دینی بی اضل
بگرد آیت از ویش ر او
کرد بر وی وافر میثا گذشت
مطمن گردد غلوب یا صفا
دور را طوی لهم حسن مآب
یش از ایشان و دماچه از امتان
لام او از سع ایمان شتود
مشرکان کردند از رحن اما
من ر او کردم توکل از صفت
که تو گوئی من رسول ار خدا
دور کن تا ارض ما یابد صفا
رند کن او را غول مستجاب
سرد را مکرر زده پس صبح
سرد یا زنده شود راو در زمان
قادر است اما بر آن سود صلاح
مؤمنان از ایمان این قوم عد</p> | <p>رزق هر کسی که می خواهد خدا
گنهد این لعل دنیا جله شان
کافران گویند نازل از چه رو
ره ناید هم را آنکو باز گشت
می دادند ای که بر ذکر خدا
باشد ایشان خوشها بی حساب
امی که برگشت است از ایشان
کر چه هیچ ایشان رحن مکرود
بسیله چون ر نوشتند افتدا
آنکه میبوی جز او بود بدات
مشرکان گشتند یا غیر الوری
پس باین قرآن حال مکه را
حد خود پنی نفس این کلاب
چون نفیسی بهترم گوئی صریح
یا زمین شکافه کسی ندان
حق بر آیتیکه کرده افقرا
می گشتند ایچ آبا یا لید</p> |
|---|--|---|--|

وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّنْ دَاوِمٍ مِّنْ سَمٍّ أَوْ أَلِيمٍ

و هبش آنکه کار شدد می رسد ایشان را سبب آچه ز دند صیبتی سخت یز و دما بی در یک جاه ایشان نایاب رده خدا

إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْهَاسِلِينَ ۝ وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْتُمْ بُرْسًا مِّنْ قَبْلِكُمْ فَأَمْلَيْتُمُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُمُ

بدرست که خدا خلاف نیکد و همدرا و بتحقیق استهزا کرد شدد بر سولان پیش از او پس مهتدادم مرآمارا که کافر شدند پس گرفتشان

فَكَفَّ كَثْرَ عَذَابٍ ۝ أَقَمْنَا لَهُمُ فَايْمًا عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلْ

پس چگونه باشد عذبتن آبان کی که او که هست ر هر شی نآچه کسب کرد و گردا بدند از برای اله اشربکان نکو

سَمَوْهُمْ أَمْ تَنْبِتُونَهُ بَمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بَظَاهِرٍ مِّنَ الْقَوْلِ بَلْ زَيْنٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ

نامرید آچارا بلکه غیر میبندد او را نآچه عذاب در زمین بلکه ظاهر است از گفتار بلکه آراسه شد از برای آنها که کافر شدند صلیه ایشان

وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَمَن يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن هَادٍ ۝ لَّهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَلَعَذَابُ

و باز داشته شدد از راه و کبراک اضلال کرد خدا پس ناشمر او را راه صلی مرآبارا اضابطه در زندگانی دنیا و هر آیه عذاب

الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُم مِّنَ اللَّهِ مِن وَّاقٍ ۝ مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

آخرت سخت تر است و نا بشمر ایشان از خدا هیچ نگاهد رنده مثل چشتی که و عذاب شدد بر هر زکاران می رود از زیرش

الْأَنْهَارُ أَكْثَرُ دَائِمًا وَظِلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ ۝ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِن

هرما میبوماش دائمی است و سایه ایشان است ایام اند که هر میز کار شدد مواجم کافران ایشان است و اما نیکدادم ایشان را

الْكِتَابِ يَقْرَهُونَ بِنُورٍ أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَن يُنْكِرُ بَيْعَهُ قُلْ إِنَّمَا أَمْرُهُ أَتَى عَبْدَ اللَّهِ

کتاب شایع شد و نآچه فروخته شدد بنو و قرطاییهای دشمن کسی است که انکار میکند برش و از اینکو بر این نیست فرومده شدد که بر ستم خدا را

وَلَا أَشْرِكُ بِهِ إِلَهًا أَدْعُوا إِلَيْهِ مَآبٍ ۝ وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ

و شرک باورم باو بسوی او میخوانم و بسوی اوست باز گشت و همچنین فرو فرستادم را همگی بر می و اگر تیری روی خواهتهای ایشان را

بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ ۝

پس را آنکه آمد ترا از دانش باشد مرتزعه خدا هیچ داری و هیچگاه نداری

| | | |
|---|--|--|
| دائم آثار که خود کافر شد
یا تو بر دینستان آتی فرد
تا که آید و ده حق بدست
سفرت پیش از تو هم شد بر سر
باشد آیا آنکه هر غی او
ایشن یعنی قادر ذوالاکتار
می برگرداند از هر خدا
پس بملک آن صفای در امور
یا خبر بدهد او را از آن
بلکه زیت داده گشته زاشت
داشته سر راهم گردیده اند
کافرا را هست اندر این جهان
هم نگهدارنده خود جدا
حاری انبارش دور قصر است
این بود عجبی هر پیر کار
زاده برساند ایم آن بر تو
والا ضاری عجیب منتظرین
منکر باشند ز آیات من
تا یکتائی پرستم من خدا
همنانکه من فرستادم عیال
که مرجم اوست بر لفظ عرب
می باشد از عذاب حق تو را
بر پیر سرش زده است پس | میرسدشان و آنچه کردند و گفتند
از دیار اعلی حصبه رود
فتح مکه یا قیامت یا که موت
پس بدادم ملک آثارا و کل
مرنگه یا حرا ده از غلو
با نصف طاری یکسان نگار
کافران از چیز ها امار ها
هیچ از ایشان نخواهد آمد در ظهور
هر آنچه که نداند در زمین
کافر ارا مسکرتان از اندام
آورده حق واد طریق فرجند
مرضاب و ایلا از هر شان
با مکه شان دارد از هر خدا
بیه هایش دائم اندر صراحت
طاقت هم کافرا را هست بار
وان پیروانند داریان ولا
که اسلام آمدنی عتس
که موافق پیشان باشرو دین
هم بلام شرک بروی چون شما
ایا را ر زبان تومشان
تا کنت ارحمن آن قوم عجب
هیچ پاری یا یکمداری بنا
که شدافزون بر کاح اورا عوس | قاره که ر کند از مکتان
این وقایع هر شان باید وقوع
و ده حق بست اندر وی خلاف
پس کریم آنکارا بر عباد
هر آنچه آن خبر کرده آنست
صف کر باشد خبر در این کلام
گویند او را ایشان و صحر دام
کر شود طاهر و جوی مایند
یا غارا نام ر طاهر نهد
در طر یس ابطلی قبیح
واکدار در هر زا حق در سال
در سرای آجرت باشد دگر
و صفا آن چنت که در ظهور حق
سایه آن قصر ها در ایسی
و اسکنداریم آن حالت و اکتان
یعنی آنها که با سلام آمدند
هم زحمت کفر ز ارباب کتاب
ای محمد کفر این بود که کتاب
خلق را غوام پوش در شتاب
هم فرستادم بورا عکس کتاب
کرشوی تابع و بر هواشان
گفت این دامت تا قوم افرار
هم او صرفت یکجا با و ان |
|---|--|--|

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَوَرَثَةً وَمَا كَانَ لِرُسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ

و عشق فرستادم رسولان چند از پیش از تو و گردانیدم از برای ایشان زن و وراثت و باشد هر رسولی که ندارد آیتی

إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ ۝ يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُنَبِّئُ وَعَنْدَهُ أَلْمِ الْكِتَابِ ۝ وَمَا

مگر بمسوری خدا از برای هر اجل و کتاب است محو میگرداند آنچه خواهد و طاعت میدارد و رواست اصل کتاب و اگر

نُزِيرٌكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ تَوَفِّيكَ فَأَنَّا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ ۝ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا

نماینده ترا می آید و عیبم را یا بر ایامی بر این است و ترست و ما من ویراست حساب آید و عیب که ما می آیم

نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَكْفِيكُمْ لَعْنَتِكُمْ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ۝ وَقَدْ

زمین را می آید و عیبم را یا بر ایامی بر این است و ترست و ما من ویراست حساب آید و عیب که ما می آیم

مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ

مکر کردند آنانکه بودند پیش از ایشان پس مکر خداست مکر همه مدد آید که یکدیگر عیبی و زود باشد که بداند کفران که مکر است اهل آساری

۝ وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ

و میگویند آنانکه کفر شدند نیستی تو فرستاده شد مگر کفایت خدا گواه میان من و میان شما و عیب که زود است دانش کتاب

الجزو الثالث عشر

آمد آیت که فرستاد ما
هم رسول را شاید سکایی

بیشتر از تو رسولان راقتضا
آورد حرکتی دهد حق و معنی

همچین دادستان فرزند و زن
هر زمانی راست حکمی از خدا

یش لزانچه بر تو ندادم این زمین
که نوشته بر عهد از آن ابتدا

در معنی محو و اثبات

مقصی با حال خلق آفرینان

حکم وقتی بخت چون وقت دیگر
پس آن بر نسخ دارد اقتضا
لوح محفوظ اصی از محسوب
نکمود چون اوشبیل روزگار
اختلافاتی فروز از هر قبل
بر تو ظاهر تا نماند معنی
داد اسرار حقایق را تمام
غلب کرد در افکار وجود
چه اندر لوح محفوظ نیست
پس شود رزق و حیات هر شری
لیک باشد در ملامت املاط
قصه ما راسع بلم قاصد است
گفت عسی گشته عمر این تمام
این نگنی نیست زنی ما دلو
راوقیری سواست داد آرا عرد
گفت این سنگت آن مال کداد
گفت بجهت بر هر مصلحت
بست کثرت هیچ بر آن ماجرا
آنکه بآلیم ما اندر زمین
بست موجودی که املاد بخت
با وسل کردند مکر و غیر چه
کآخری بگو که دارد درجهان
در میان من دگر بین شما
قصه اذام الکتاب ایدر علی است
شلمدان هستند از ارباب عیان

مختلف چون باشد اوقات اشر
عمر سارد هر چه را حواله خدا
هم بود در زد او ام الکتاب
بصد و شصت و سه اله امرمدار
هست اندر محو و اثبات از دلیل
حاصل آن چله را سارد صفی
لوح محفوظ آن بود کزوجه نام
واجه از غیب آید آن امرشود
اختلافش تا ثمر از خم و نت
قصه تا گردد شعر مدح نیر
اصل آن ثابت بود در خاک و آب
تا مظلومی کآن حکم واحد است
هزم آن یک میکند از اهتمام
گفت با جسی سوازی کرچرو
ودش اندر دست مال هر حورد
در دماش بود سکی کلوقند
باز ر تغییر کردم دین جهت
یا بمرانیم یش از آن تورا
محکبل آبا می بنده این
حق باید حکم و آرا در طلب
کلران کیش از ایشان بودمداد
زود دانسته این گروه کلران
که بود کلمی گواهی را خدا
آچه زانهار دوفره منجلی است
ما قیامت پس اندر هر نعمان

ازشراج و از رسوم این جهان

هست حکم اعی نوشته درخام
باشند با حکمت اندر اقتضای
قلبی قابل بود برود و کور
دور دیگر نت گردد در مظلم
ذکر چله نیست لازم در کلام
فی تغییر او وجود ممکنات
هم در آن اسرار اشیا مجتمع
شد چون حکمت بخت درووزگار
اختلاف اوارست در شو و نما
حکم دیگر باشد از حالت روی
هر مظلومی راست حکمی راقتضا
عمر سارد هست اگر درده خطر
سالمش دیدند در رود دگر
گفت صدق داد درست اودرسبل
ود مازی در میان عویش
حسن صفت تا کند طاهر مسیح
کلرا از اسرو قتل و قتل و طوبی
هست هم برما شهل فعل عام
حکم ویرانی زما زانهارف نام
کلرا از ابد کش و اثبات
داده آنچه کسب کردند این امام
گو و ای احد بزم ما قول
پس آن روح الامی بایزرا
عام باشد این بر ارباب وصول
کلین کتب از حق و من پیشیرم

سُورَةُ اِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِقْتُلْ وَ حَسُوْنَ اَيَّةٍ وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

الرَّكِيبُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

کتابت کافور و قاسم آراشو تا بیرون آوری مردمان از تاریکی بروشنایی بخشن برود و کلران بسوی راه غالب

الْحَمِيدُ ۚ اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَيَرْسِلُ لِّلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ۚ

ستوده خدا ایکمرا و است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و وی می فرستد از عذاب سخت

الَّذِينَ يَسْتَحْيُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا أُولَئِكَ

آنانکه بر میگیرند زندگانی دنیایا بر آخرت و بزمیلوند از راه خدا و میخوانند آنرا کج آنها

سورة ابراهيم ع

فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ۚ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيَقْبَلُوا مِنْ يَشَاءِ وَيَهْتَدُوا

در گمراهی دورند و فرستادیم هیچ رسولی را مگر ب زبان قومش تا بیان کند برای ایشان پس هر که می شنود خدا را آگاه می شود و هدایت یابد

مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۚ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظَّالِمَاتِ

آزما که خواهد و اوست غالب درست کردار و بدستگیر مستقیم موسی را با آیات بیان کرد و چون آورد قومش را از تاریکیها

إِلَى النُّورِ وَذَكَّرَهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ۚ وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ

کفر نور آید و یادشان را ب روزهای خدا هر تنگ در آید آیه ها است از برای هر صبر کننده شکر گزاری و چون گفت موسی

لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيَدْعُونَ

مرومیشان را که یاد کنید صفت نجات را بر شما چون نجات داندان او فرعون که عذاب میکرد دشمنان دین عبادی و می گفتند

أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَعْبِدُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ۚ وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ

بر شما را و بانی بگذاشتند زنان شما را و در آن بلا بود از پروردگار شایان و در آن وعده بگذاشت که اگر

شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ ۚ وَقَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرًا أَنْتُمْ وَمَنْ

شکر کنید مرا بزیاده بدم شما را اگر ابرو شود بدست عذاب من هر آنست است و گفت موسی اگر ابرو شود شما و هر که

فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا قَالَ اللَّهُ لَأُمَيِّتِي حَبِيدٌ ۚ أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبُؤُا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودُ ۚ

در زمین است همه پس هر تنگ شده را آید بنابر ستودم است آید ب شما را خدا را آنکه بود پیش از شما قوم نوح و عاد و ثمود

کاو سلطان و های مطلق است
آوردی بیرون سوی طعم و در
هم بنویفتن که باید امانتی
حر حادی غالب استود کار
کافران را از عذاب سخت تر
مردمان را کاین چیست وادارو
حر طلق قوم او در گزوری
پس آنکو خود گشت از ابراست
با صفا و معجزی بگران
روز های حق باستشنان
زیر دست قوم فرعون شریر
بهر هر صبار شاکر بر سق
معه الله انصروا یا قوما
دج و سحتی بشارو بصلاب
کرد از بقویان طلق بدید
گر سر دمی بگشت لرعد
حق بی اهوری اسنان
مر دهم مایسار است صحت
مر شما گردید سود ماکل
لحقه اشیا بشکرش مر مزید
و انکاس که از شما بود پیش

اول هر اولی پس حق است
تا خلایق را ز طلیعت شرور
وین شود با اذن و فرمان خدا
نیست دروه سالکارا خون و بار
روح و عت باشد از هر هر دگر
پد میدارند از راه خدا
ک فرستیم ما یضری
پس خدا کرده آرا که خواست
ما فرستیم موسی را چنان
بندشان ده آورد امد یافتان
یا زایلی که دودمی اسیر
امد آن باشد پس آریات حق
بد کن چون گفت موسی قوما
می پنداید ندان از هر عذاب
کاهشان گفته بود از عید
پس ز ابرایان هنرن که داد
پد آورد آنکه کرد اعلان
لیلی و کینه از سو بخت
گفت موسی ابرو که از قلیس
از هران شکر فنی است و جد
پد شما لعد خبر آید که پیش

کرد اشارت از افاق و لام و را
ما فرستیم از لطف ای کتاب
رهنا کردی بنور حق و هم
منتهی گردد بمحل بی گزند
هر چه هست او راست برو بختین
دوستر داند از دگر سرای
گرمی دور و اید ز آگاهی
هم زبانش را خفته آنکروه
کاوست غالب است و او هم کارها
آوردی بیرون نانی در تصور
رعه بر پایش کفر از ج و هم
روز های وصل عشق آموزها
ورگ دست رو کینه باشد شکور
چون دهان از آل فرعون دغا
وان ز دنان را صحت داشتند
دولت فرعون از او آید بر
مر شما را پس بزرگ و دگوار
نصت اقوام شما را بی سخن
تا رسد همه را بر قرب وی
بی بلز است او ز شکر مردمان
فی بر آنکو عاقبت از خوشی است

سد هم الله لطیف رها
بر تو ای یغیر کامل ضابط
یا که از غریکی پندار و هم
تا که آن راه عزیز ارجحت
آنها کانور سوات و زمین
آنصکاس که زندگی این پای
این گرم باشد امد گرمی
تا بیان سزد سال از وجوه
هم شود آرا که خواهد رها
قوم خود را از ظلمت سوی نور
پس از آن روز ها که بر امد
مردمان گویند هست آن روزها
گر بلا آید بود مؤمن صبور
نسبی کامل حکرد او بر شما
تبع بر ابتکاش بگفتند
که کند این ملک را ز روبر
وین بانی بود از پروردگار
که کند او شکر نصیهای من
شکر افزاید نیست بی بی
هر که هست از مرزین انش و جان
پس زبان مایسی بر شملت

سورة ابراهيم ع

وَلَنَسْخُكُنَّكَ مِنَ الْأَرْضِ مِنْ بَيْنِهِمْ ذَلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَالِي وَخَافَ وَعِيدٌ ۝۱۸ وَاسْتَفْقَهُوا وَخَابَ كُلُّ

وساكن ميگردانم چنانچه از اين ايشان آن را براي كسي كه ترسيد او مظهر و ترسيد او و عذاب او و طلب فتح كردند و نوبت شهر سر كشي

جَبَّارٍ عَنِيدٍ ۝۱۹ مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَىٰ مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ ۝۲۰ تَجَرَّعُهُ وَلَا يَكْذِبُ يُسِيمُهُ ۝۲۱ وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ

حقاني شديدي از پشت درويش دروخ استوار آيد و مبيد شود از آن كه خون را احتسره بر صبا خلد آرد او زديك نباشد كافر و دشمنان او ميايد مرگ او را

مِنْ كُلِّ مَكَالٍ ۝۲۲ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ ۝۲۳ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ

از همه جا و ميتاو مرده و از پشت درويش عذاب است سخت مثل آنكه كفر شده ميرود و در كارشان كردارشان

كَرُمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَيَّ شَيْءٍ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ

چون خاك ترست گسخت چرخها باد در روزيكه باد است عاصف باشد و از آنجه كه كرده اند شديدي است آن گرامي دور

۝۲۴ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ يَاسًا يَدْعُبُكُمْ وَيَأْتِ بِطَغْيٍ جَدِيدٍ ۝۲۵

آبادان كه خدا آفريد آسمانها و زمينها را بسي اگر خواهيد مرد شيلا و يادود غلبي تازه

وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَزِيدٌ ۝۲۶ وَبَرِّزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالِ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ

و بستان ر خدا دشوار و طهر شده بر خدا همگي پس گفتند ضعيفان سرآر اكله دروكي كردند و بوسيكه و ديگر مرد شيلا

تَبَعًا قَهْلَ أَنتُمْ مَعْنُورُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ ۝۲۷ قَالُوا لَوْ هَدَّيْنَا اللَّهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ

بيرون پس آيا شلبيد كيايت كنندگان از ما العذاب خدا همچو چيز گفته اگر هدايت كردند و ما را خدا هدايت كردند و ديگر شيلا

عَلَيْنَا أَجْرُنَا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ ۝۲۸ وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ

يكسانست بر ما و ما اجر عود ما شديدي صابر كرده باشم كه نيت ما را همچو كزي گرامي و كزي شيطان چون گزارده شد اسر بوسيكه شيلا را و خدا خدا

وَعَدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُمْ فَأَخْلَفْتُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ ۝۲۹

و عطف است و دوست و وعده دادم شيلا را پس خلاف كردم شيلا را و ديگر را رشا همچو تسلط

| | | | |
|--|--|---|---|
| گفت يضر هران عسايا را
اين بود اسري مقرر بسجن
يا كه ترسد از عدم بر عذاب
پس طلب كردن نصرت از خدا
بعد از اينهمه دروخ آمدن ايشان
كه فاحشاي عس به سير
با وجود اين چنين عنت ديني
همو آن خاكشري كه تند باد
ضل بك كافرين باشد چنين
هر عمل كان نيست از حرم و حضور
كافريه است آفنده انزوي حق
مر شيلا را ميرد گر خواهيد آن
سر برون آيد ز سر حق تمام
طاجران گويد پس با سر كنان
يك شيلا هستد آيا كز شعب | مر شيلا را بر زمينشان جادهم
مي ريفاد بوفق آيه را
ترسد از كسي از مقام حكم من
كان بود موجود در يوم الحساب
يا كه حكم اندر تراحم انبيا
ميدهد از آب آتش ز ايشان
بشوي اين پيش آن باشد شكر
سفت تر باشد طغيان هر وي
بگنود هر وي وقت اشتداد
تم حفظ كل بعد بل اسكبن
هست گرامي ولا مضود دور
اين سوات و زمين را رنق
آورد خلق جديد در جهان
سردگان از قر در يوم القيلم
بيرون سكر پني آنگشان
چيزي از ما دفع سلايه از عطف | بد ايشان اندر آن سكا دم
حق كنند از شهرويت آورده اند
پس از آن موضعي كز انتقام
گرچه در آنكه عطف رهاست
باز رسند اينا شد نا اميد
هر صرعه ميخورند ايشان از او
آيد او را رنج موت از هر مكان
اينست وصف آن كسان كز سالشان
ميكنند آرا پرا كشته چنان
بششان قدرت چيزي در چرا
هچ اي بدمه آيا نكزي
بني از كشتن و ر توبو مجاز
يست اين اهدام و ايجاد از امور
ظهور اركشت او شده اند و شهود
كه شيلا را ما بجان تمام بديم
گفت گر بر ما نايه رد خدا | خانه را غيري برد رچه رايش
باز دارد اهل عالم را تمام
هر دم حشرو حساب ديگراست
هر كسي سكويو جبار عتيد
نيست زديك آن زلفي بر گلو
يك بود مرده دارد بلكه جان
بر خدا باشد بكنر اعمالشان
كه تمام زانو اثر اهدر مكان
زايه كردند اكلشان از غير ما
يا حالي از طريق بر تزي
كاوست از يهوده كاري دينار
ر خدای مقدر دشوار دور
از تنق ر وقوع اسر بود
منصكر بغيران آسان شديم
هم شيلا را رد تايلم از ولا |
|--|--|---|---|

الجزء الثالث عشر

پس نگویند که در هجر و فرج | سر ما باشد ملوی بر جرج | ست مارا خود چلی بر قرار | دیو گوید امیر چون شد بر کنار |
وعدۀ حق مرشد را بود راست | وعدۀ من گشت ظالم که غلط است | اینکه گفتم بست حشری در حین | و در بود باشد شعلت تا جان |
پس شلوا وعدۀ من شد خلاف | آنچه گفتم بود برکنب و گرفت | بر شا از وصالی بی خود | حجت و سلطانی از من نبود

إِلَّا أَنَّا دَعَوْتُكُمْ فَلْتَجِبْتُمْ لِي فَلَا تُلُومُونِي وَلَوْمُوا أَنفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ

مگر آنکه خودم ندا دادم پس اجابت کردید مرا و ملائت کنید خدای خود را بستم فریاد رسا و مستی شایسته را بر من

إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ٢٨ وَأَدْخِلِ الَّذِينَ آمَنُوا وَ

از ستمگینان کافر شدیم باینکه شرک کردید با من از پیش هر ستمکاران مرا بشارت عذاب است بر دود و در آید و خدا آگاه کرد و بد و

عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُدْخِلُ فِيهَا بِائِنٍ رَحِيمٌ تَجْنِبُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ ٢٩

کردید کارهای نایب در بهشت باینکه میروید از دریشان نهرها خود دانان در آن باین برود و در کارخان درودشان در آید و سلام است

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ ٣٠ تُؤْتِي أُكْلَهَا

آیا ندیدی که چگونه زد خدا مثلاً کلمه پاکیزه چون درخت پاکیزه است که اصلش ثابت است و عمرش در آسمان بلند میشود میوه اش

كُلٍّ حِينَ يَأْتِي رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ٣١ وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ

هر حین باین برود و گذارش میبرد خدا مثلاً را برای مردمان باشد که ایشان بتذکرند و مثل کلمه بد چون درخت

خَبِيثَةٍ رَاجَتْ مِنْ قَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ ٣٢ يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي

پایینست که رخت کن شده اند از بالای زمین که خدا سر آرمی بر آری ثابت میگرداند خدا آگاه کرد و بد که معمار ثابت است در

الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَيَقُولُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ ٣٣ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ

زندگی دنیا و در آخرت و ضلالت میکند خدا ستمکاران را و میگرداند آنچه میسراند باینکه رستی آگاه

بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَ آحَلُوا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ ٣٤ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ يَسْسُ الْقَرَارِ ٣٥

تبدیل کردند نعمت خدا را کفر و فرو آوردند قومشان را سرای عذاب که در خاستند و آید از او است آن جای قرار

چرا که من خواهم شلوا بر ضلال | هر شلوا من بیم فریاد رس | از آنکه امروز است طالع اعقاب | هزل در سعی خود بیغیرت |

چونندی همراه میل نفس دون | گوئی ازچه من چنین پیدل شدم | این همان روز است و این حال حسس | نفس مردم افکنند در صد نفث |

بد ذکر حال کظ و وعید | در بهشتی دل بپذیر و دانستن | جاودان دارند اقداری مقام | مرگ را بیا که گفت اندر سرشت |

چون شبر که اصل آن باشد بیضاک | مزید حق این مثلها ز خاص | شاخها باشد عملهای نسکو |

پس شلوا کردید اجابت بپژوال | هم شلوا بودی بر من داد رس | خود بیک سجدۀ از طعنان پیش | چاره بود مشترک را از اعراض |

بر تو سازد کشف حال محشر | حزن و انغمی ترا بگذرون | خائف و همگی و مستأسل شدم | که بنود یابی بود قول بیس |

دو نغی خود نیست تنک از دو نغ | وعدۀ ایمانیان از حق رسید | جلوی ازوی جوی شیدا و گین | ز امر حق افترشتگان در سلام |

چون درخت پاک باشد در بهشت | شاخ ایشان رفته ازوی بر شک | تا که در یابند آرا جام و غاس | کر زمین بر جرج هلم رفته و |

پس شلوا بر من ملائت ماورید | من شدم کثیر بران کریش ازین | پس ۴ من امروزتان بر یلوم | این سخن بشنوم امروز از هود |

قصد را بنی که پیش بر هوات | در تو کرد و هم غالب دلخیز | شهر را والی و در چشم امید | کر بدین یابی تنه قی هشی |

دوزخی سوزنده فرج از تو نیست | گفت اَدْخُلِ الْآلِينَ آسوا | رد اهل معرفت شیر و عمل | هیچ آیا نگر ای دیعه در |

آن سخن قهیل و توجیه عداست | هر زمان از رخست پروردگار | یا که باشد حب و ایمان آفرخت | هر زمان از مشیت حق بارور |

ز آنکه هم خود مملات در سوزید | ما حق ابازم گرفتید از بین | باشد از شرک شا بیزارم | بست حاجت محشری تا گوید او |

میکند امرت بخیل کان عطاست | خوش بینی پیش مردوی خلیف | هم بودند از چه گفتم سر بریز | و ده تو ن آتم کاتم کھی |

سوزی اندر خود هبت امر محبت | که عملها کرده اند ایشان نکو | گنه مر تیر بر علم و عمل | حق مثلها چون زد در خویش |

اصل ثابت فرع آن امر ساست | میوه شیرین و خوش آرد یار | اصل امر دل ب توجیه است سخت | اهل داشت میخورند ازوی نمر |

| | | | |
|--|---|--|--|
| وان کلام کفر باشد و مثل
بست او را هیچ پايان و قرار
در حيوۀ دنوی بی صورت
هم کند ثابت بچون درجۀ ا
واگدازد پس امر گرمی
ای رسول آید چندی که چنان
و آملوا نوحهم دارالبوار | چون درختی کلان خست است از ازل
هم نه امر اصل و قرعش اجبار
همین امر سرای آخرت
و عتۀ خود را در اكرام و صفا
تا گویند آن کلام از آگهی
حتم کرده تبدیل آسمان
چنان دادند در پیش الزار | همو حفظ تلخ و ناخوش بوی دود
میگردد در مؤمنان ثابت خدای
یا دنیا بعد ایشان را ثابت
مطالب را هم نباید گره او
میگردد آرا که میباید خدای
صفت حق را بگشای مدلی
همو اولاد امیه که زید | وست از روی زمین بی بیخ و حد
سر بخول ثابت امر عقل و رای
تا بآخر دو کلامی بر حدت
تا نباید دره بپوشد صو
مصلحت را بر عباد ازل اقصای
مشکران کرده اند هر محل
با خود آنها را بدو بخ در کشید |
|--|---|--|--|

وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا لِّيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتُّوا قَالًا مَّيِّمِرُكُمْ إِلَى النَّارِ ۚ قُلْ لِمَا بَدِئَ الَّذِينَ

و گردانیدند برای خدا مساوی تا گمراه سازد راهش تا گمراهان کید پس هر یک بگمراهی کشانند است بگو مردگان مرا آسان

آمَنُوا يُمَيِّمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا يَتَّبِعُ فِيهِ وَلَا

گرویدند کفر بخدا سازد و اطاعت کنند از آنچه روزی دادیم این را پنهان و آشکار پیش از آنکه باید روزی که باشد بی در آن روز

خِلَالِ ۚ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَانزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا

دوستی خداست که افرید آسمانها و زمینها و فرو فرستاد از آسمان آب پس بیرون آورد بآن از میوه روزی

لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْفَلَكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْأنْهَارَ وَسَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْ

از برای شما و در آید برای شما کسری را فلک را نوازش دهد و دریاها را در آید برای شما افشان

الْقَمَرَ دَائِمِينَ وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَآتَكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَدْعُوا نَمْتَ اللَّهُ

و ما را دویشمندانی و در آید برای شما شب و روز را و دایم آن را هر چه خواستید از آن و اگر بشارید صفت خدا را

لَا تُحْصِيهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَقَلُومٌ كَفَّارٌ ۚ وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي

احصا نماید از شمار آید که انسان هر چه بخواست سبکوار است و چون گفت ابراهیم ای پروردگار من بگردان این شهر مگر را امن و دور در آید مرا

وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ ۚ رَبِّ إِنَّهُمْ أَضَلُّوا كَثِيرًا مِنْ النَّاسِ فَمَنْ يَبْعِنِي فَإِنَّهُ يَتَّبِعُنِي وَمَنْ

و پسران مرا آنکه پرستیم بتان را ای پروردگار من بپرستیکه آنها گمراه کرد بسیاری را از مردمان پس هر که پیروی کرد مرا پس هرست که او را

عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝

من است و هر که مرا مان کرد مرا پس دوستی کن و مرا ز صغیران

| | | | |
|---|---|--|---|
| می بگردانند همچو پايان زید
گو بپایان ای رسول جانروز
گو تو بر آن بتدکلم زامیاز
پیش از آنکه روز دین گردد پدید
آن خدای سکا فرید از روی و سا
فلک را فرو بردن رام از امور
هم بدایب خود صغیر و مرده
هر چه باشد در زمین از مهر و ماه
روز ره باید بر کعب مطهر
پس آنچه از فلک و استعدا خویش | مر خدا را در عبادت از جاد
بر خود از آرزوها یکدروز
که یا دارد با ایمان نموده
که در آن خود فروشی یا خرید
کرد نازل ز آسمان بر او را
تا رود با امر باری در معور
شد شا را ز امر حق داشتند
بر صلاح آید در بیگاه و گاه
شب کند آسایش از آن پنجش
خواستند آرا را از اعلازه پیش | مردمان را تا که بر دامن او نشان
چند که باشد در کفر استوار
هم کنند افاق اندر هر روز
هم بتوان دوست گرفتن در آن
پس بیرون ران آسود و در زنا
هم سفر بر شا اهل را
باز و گردند تا اشتهار از آن
روز و شب را بر شا هم کرد و نام
بر شا داد از هر چه خواستند
آنچه بود آن قضی ما حکمت | خود کنند از راه حق گمراهان
چایکه باشد شا را پس بنار
زانه خشان داده روزها زور
تا شفی باشد او را بر اسان
میره ها تا شد شلار و رزق پاک
کرد تا بگیرد از ان اشرار را
پشت و شیرین خود انار از ان
متنع گردید تا مرصع و شام
چشم و جان خود هان آراستید
بر شا دادم از ملک و نعمت |
|---|---|--|---|

کر که خواهد از نیم کردگار
هست اسان پس ظلم و ناپای
رَبِّ أَجَلْ آيَسَا هَذَا لَدِ
کر کسی گوید که چونند کسان دعا
حاصل میگویم عد نام ن
کرچه دادگان دعا مستطاب
که کند نیت فرزندان خویش
گر شا در بت پرستی بایستد
از وجهی کاهل تضرع و استقام
پس مرا کسی پیروی کرد از من
حق می بود اینکه بر اختلاف خویش

بر شرمن هیچ باید در شلار
کم بود که نداشت اوصاف شش
از مکاره و از غلوف تالید
و اجابت بلند از رب الوری
خاص گردد باید اصنام سکی
میخواهد شد هر که مستطاب
ت شیرستد احد دین و کث
زکال ابراهیم پس خود نیستد
گفته اند این ستر آید در مقام
احد آکین ارمن است او یسین
زین صرع رهنا کردم کیش

بست قنوت در شلار اصنام آن
یگر کن چون گفت ابراهیم داد
سر مرا کن دورو فرزندان من
زانکه بودند آن قریش از آل او
وجه دیگر آنکه شرط مذکی
لیک آید آنچه در فکر صلی
ایست پستی نشد ای اولاد من
هم بد او شد این دعایش هم نیاز
گفت ای پروردگوار من جان
وانکه صبح آورد در استقام
لیک تا خود خالق هر بنده

شکر یا پر خدا آن بر جای آن
در دعا خوش یا رب الیاد
از پرستش بر بیان دهر من
میرسد به بت در شهر و کو
ود او را این دعا دوزدگی
بوده این ضد ابراهیم وفی
حق خود کردم امان یسین
هم ادای حق فرزندان برادر
گفت مرا گمراه از ایشان مردمان
پس تویی آمرزگوار و مهربان
و عباد خوش آسوده

رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بُوَادٍ غَيْرِ ذِي قَرْعٍ عَنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُعْمَلُ الْمَلُوءَ قَانِجِلْ

ای پروردگار من هر سگی که من ساکن از فرزندانم بر سی غیر خدا و خدایان و خانه تو که حرام گردانیده شمری پروردگار ما را بپار و بازدار

أَفْتِدَةٌ مِنَ النَّاسِ تَقْوَى إِلَيْهِمْ وَأَرْزَقَهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَنُحْمَ بِشُكْرُوكَ رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا

پس بگردان دهای رخ از مردمان را که شانه سوی ایشان و روزی دهایشان از شرها باشد که ایشان شکر گزاری کنند ای پروردگار ما هر سگی که تو بدانی

تُخْفِي وَ مَا تُعْلِنُ وَ مَا يُخْفِي عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي

انچه را پنهان بدارد و آنچه آشکار میکند پوشیده میباشد بر خدا هیچ چیزی در زمین و در آسمان ستایش مر خدا را که

وَهَبَنِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدَّعَاءِ رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ

بخشید من در دردی اسماعیل و اسحق را و من سگ پروردگار من شنو و دعا علی ای پروردگار من بگردان مرا بر پادشاه غل

وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَ تَقَبَّلْ دُعَاءَ رَبَّنَا اغْنِ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ ” وَلَا

و از فرزندانم ای پروردگار ما قبول کردی مرا ای پروردگار ما یا پدر مرا و والدینم و مرا و مؤمنان روزی که حساب شود حساب و

تَحْسِبَنَّ اللَّهُ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخَّرُهُمْ لِيَوْمَ تَشْتَقِ فِي الْأَبْصَارِ ” مُهْطِلِينَ

میدارد خدا را مضحک از آنچه میکنند شکاران چرا این نیست از پیش ما مایلیم ایشان را روزی که گشاید سیاهان چشمانشان شب زدگان

مُتَقِنِينَ رُؤُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْتِدَتُمْ هَوَاهُ وَ أَنْتَ الْبَاقِي النَّاسِ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ ”

مالداران و سران و دایر بگردن روی ایشان چشمان و دل ایشان باشد خالی و یکن مردمان از روزی که بپار ایشان عذاب

فَقُولُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا آخِرْنَا إِلَى آجَلٍ قَرِيبٍ

پس بگویند آنکه ستمگرند نمای پروردگار ما بپار بر ما را تا وقتی نزدیک

رَبَّنَا أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي
چون سگ اسماعیل از ما بر نام
در دمی را که آبادی در آن
و اسحق پس برد ابراهیم
گفت یا رب دادم ایشان سکون
دادم ایشان سکون ای بنابر

أَنْتَ رَفَّ عَالَمٌ قَالَتِي
مر تو را بگفت احوال عالم
می باشد شد بگزار و درمان
حاجر و فرزند در ارس حرم
تا یا دارند در طاعت نماز

می بودم ساکن از ما تو بخود
رشک آمد ساره را بشوهرش
آمد او را یک خلق جنل
در زمین مکه ن بار و سین
رد خانه تو که کردستی حرام
پس بگردان قلب بنی رافا

رزمی می زنی زرع این ولد
گفت کن دور این بر بلبلش
کاسه گوید ساره بنی ابراهیل
باز ایشان هفت آفتاب پاکین
احد آن هفت و تهاون را نام
سوی ایشان زابگان از هر پاس

ده بر اهل این بلد رزق آجتان
رحم تو بر ما زما باشد فرو
مر خدا پوشیده نبود هیچ چیز
آن خدا را حد گویم بحد
مهر را گردان توای پروردگار
کن تو ای پروردگار ما قول
اهل اینانرا هم افزون کن ثواب
غیر از این بود که امدالندیس
مهلطی پی که انا سده گان
ار حیر و اضطراب و اندلا
یتی لر حیرت سود کردن نگاه
قضا از خوف یا ر حلقا
پس بگوید آنکه سکه سم

از شما مر شود از شما کران
کاکی از حال بیرون و درون
در زمین و در سیه روح بز
که بن پیشه در پیری ولد
در غار و در حضور بیدار
این دعا را ای تو خلاق غول
اگر آن روزی که قائم شد حساب
درستان را پروروی سختس
سوی اسرایل خوانده عیان
باز ماد سوی مالا راهها
بست ممکن هر شان دره چگاه
باز ماد مهر شلی در هوا
کرده اند از شرک و از تکیبیم

خود تو داف ای خداود علم
هر حاجت محس ضرورتی گیت
آچه خنی گوی آرا با زبان
داد اسبیل و اسحق آن هیچ
همچین ر حنی از فرخ
والدین را هم ای پروردگار
می میدار ای رسول پاک جان
کامد آن مرغره کرد دیده ما
که خلاق را تشر خواهد او
باز ماد چشمه ای اشلم
همچین باشد زسوه وایشان
آبرائس ای رسول مصلط
ده تو ما را مهلت ای پروردگار

آچه پنهان و آشکارا میکنم
دوره حاجت محس ضرورتی گیت
یا سر دل بداند پیشان
مر دعا را رب من باشد سیم
ده تواین توفیق خیر از غلظت
مغرت کن چون نولی آسزگار
حق بود غفل ز غفل ظالمان
ما نغول آید پروشان از قفا
ماتو حیران آجتان گرداند او
اجبت لا یرد الهم طرفهم
غلی در فهم و خرد دلایشان
یم ده از یوم یانهم غلاب
بازمال پس قریب از روزگار

نُحِبُّ دَعْوَتَكَ وَ تَتَّبِعِ الرَّسُولَ اُولَئِكَ تَكُونُوا اَقْسَمَتْ مِنْ قَبْلِ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ ۝۱۷ وَ سَكَنَتْ فِي

تاجات ساجد تو را و پیروی کیم رسول را یا بودید که سگم مورد پذیرش کیت مرشلا هیچ زوال و ساکن شدید در

مَسَاكِنَ الَّذِينَ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ وَ تَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَ ضَرَبْنَا لَكُمْ الْاَمْثَالَ وَ قَدْ مَكُرُوا

مکه های آنکه متکرید مکرها را و ظاهر شد به شما که چگونه کردیم با ایشان و در دنیا برای شما داستانها را و بدست مکه کرد

مَكُرَهُمْ وَ عِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ ۝۱۸ اِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِيَتَزَوَّلَ مِنْهُ الْجِبَالُ ۝۱۹ فَلَا تَحْسِنَ اللَّهُ مُغَلِّفٌ

مکر شما را و در خداست مکر ای مکر شما را و چه بود مکرشان که زایل شود او آن کوها پس میدار البت خدا را غلاب کننده

وَ عِنْدَهُ رُسُلُهُ اِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ۝۲۰ يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاوَاتُ وَ بَرَزُوا لِلَّهِ

و عینش رسولاش هر سیکه اهل صاحب انتقام است روزی که تبدیل گردد زمین از زمین و آسمانها و ظاهر شد در ای خدا

الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ۝۲۱ وَ تَرِ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ ۝۲۲ سَرَابِطٍ مِنْ طَبَرٍ ۝۲۳ وَ تَنَشِي

یکای قهار و می بیند گناهکاران را آورد قرین گردند گناه در غلها پیراهنهای از طبران و پوشید

وَجُوهَهُمُ النَّارُ لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ اِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ۝۲۴ هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ

رو چاهارا آتش تا از احمد خدا هر نفسی آنچه کسب کرده پس سیکه خدا زود حساب است این کفایت است مردم را

وَلِيُنذَرُوا بِهِ وَ لِيَعْلَمُوا اَنَّما هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ وَلِيَذْكُرَ اُولُوا الْاَلْبَابِ

و تا ساجد شود ایشان و تا بداند که این است که اوست خدای یکتا و بداند که صاحبان خردما

جواب ملائکه آنانرا که گویند ما را بدینا برگردانید

| | | | |
|-----------------------------|-----------------------------|----------------------------|----------------------------|
| خواهانت را تا احابت ما کنیم | پیروی خود از رسول یکتا کنیم | پس بگوید آن ملائکه باشکوه | که شما آیا نبودید ای گروه |
| پس از ایشان بود سوگند عیال | که بدینا همچنان بود زوال | یا که اعمال شما بودی دلیل | مرقای جان و مال از هر شیل |
| آن غرور و کبر و اخلان دغل | شومی اعمال و آن طول امل | وان عملها و سلطان ها همه | که فکندی از ضرور مطلقه |
| وانکه غرورها نهایی از کبر | همچین صنوعها را سم و زر | مینودی ضبط در احبارها | بشتر از رزق خود غروارها |
| کار مردم تا شود دشوار تر | خلق کردند از غورش فدا تر | مر که بغرورش برج و گنبد | بیشتر وارده شود صد گوشت |
| میشدی هر چند بیرون تا توان | مرصو آت ز پیشه در جهان | دیگران را هر چه میدیدی زطع | دست از کتب آنچه را کرده جم |

الجزو الرابع عشر

هیچشان بر ما نماند از ملک و مال
میرونی بر قیاح دیم
پنی اندر ممکن داد و نمود
هیچشان لیکن بعد در نظر
تا ایشان ما چه کردیم از شتاب
ما زدم ابله مثل از حالتان
مگر ایشان بود در شعب حان
خواستند از مکرشان زایل کنند
گفته اند این قصه نمود بود
پنی از آنکس حوی خودترد
شرح این در سوره بل اتمام
اوست طالب و انتقام اولیا

رفت اندر خانه غیری خیال
خوردند در زمین گشتی قسم
دان نه هیچشان وقتی نبود
کاین ساکن لرحه شمر روزر
خاهاشان شد چو گردن خراب
تا شبا باید ره زانسانان
که پرد مرگها را از مکان
اسر خرا فاسد و باطل کنند
که بیلا کرد پا کر کسی نمود
سوی گردن ایچینی خواهد پرد
باشد از وفیق حق گویم تمام
میکنند اندام ایشان اندر خرا

هیچ نکردی از آن یکنره پند
وانگهی وید ساکن خود شبا
گشت طاهر سر شله را در جان
چو شمد آنها که ما بر حایان
مره این ویرانها زان پوهامت
کوشش آوردند اندر مکرها
پنی احکام و شرایع که چو کوه
وان نمود الا خیالات محال
خواست یگردون رود با کر کسی
چردان را دین پی باشد شکست
پس بیدار آن خدا را در سبیل
اندر آن روزیکه میگردد بدل

بسته دوت چشم خود بین ازینند
در مکان طالبان بر شها
کاین منازل وده ایشانرا مکان
ساختیم و لفلل از ماوایشان
وین حرما ممکن محرومهاست
زد حق تا مکر را چو د خرا
ود آنها در نبات و در کوه
کی رود از باد بر بی جبال
وین باشد بی عیب از ابا کسی
کام این ادبیه چون دسرگرت
وده اش باید تطب با رسل
این نمین ارض دکر اندر محل

در تحقیق یَوْمَ تَبْدُلُ الْأَرْضَ عَیْرَ الْأَرْضِ

همچنین این آسمان اندر طر
شرح عالمها تو را گفتم زیش
سره را منی اندر خواب در
هم صدایش گر نائی التفت
چونکه آرا بگری منی نیز
مردمان پس سرد آرد از تراب
مجرم را پنی آن دور و ده
باشد ایشان را ز قناری پهرن
می پوشد آش آن روهایشان
این رساندن بود ر مردمان

میشود ما سوات دگر
زلی یکی باشد مثال ایوب کش
با همان صورت که دوت در نظر
همچنان باشد که بود اندر حیوة
ما سله و ارضو دیا هیچ چیز
اندر این صورت نتوان حساب
دست و گردن بسته بر غلها و ده
وان بود دمی سه گون یسین
کب کرد آچه اندوهایشان
پم تا باشد هراس غمی بدان
پند ما گیرد اولی غرد

اندر آن کون مثال بیژال
حله اشیاء شهودی را در آن
گرچه او را صورتی بود کنون
همچنین داب این سوات وزمین
اصل تحقیق این بود ای تیزهوش
بر حساب آن خدای بشریک
آن نبود و آن منتهای زشت
وان بود قهری ها و عیب و ناز
بر حرای آنچه کردند اکناس
ما دادند او خدای واحد است
هستشان چون خود تیزیک و ده

آسمان و ارس هم داور مثال
هستی باشد مثال با همان
لک باشد رحمان شکل و شون
دو مثال آسان که شک باشد چنین
لب بند او مایه هم نلب و گوش
واحد انهار سلطان ملک
متداول پردست و یا گردید و ده
که بظنران ند مثل دامی راز
زود آید از خدا وقت حساب
رصال و حال غفلان شادمانست



سورة الْحَجَرِ تِسْعَ وَ تِسْعُونَ آیة وَ هِیَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خدای مستنمته مهریام

تفسیر

الرَّ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ وَ قُرْآنٍ مُبِينٍ ۚ رَبُّنَا يُؤْتِي الدِّينَ كَمْوَا لَوْ كُنَّا أَوْ سُلَيْمِينَ ۚ قَدْ هَمَّ
این آتای کتاب و قرآن مبین ۲ با که آورد و کشته آمانه که فرستاده که کشید و مسلمانیان و آگاهان ایشان را
بَا كُتْلُوا وَ يَتَّبِعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمْلَ قَسَوفَ يَمْطُورُونَ ۚ وَ مَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَكْمُومٌ

تا جود و کلامی کند و مشغول کنایه ایشان را آورد و پس زود باشد که هاید و هلاک کرد و هیچ قهر را مگر بود و اورا نوشت سلوم

۰ مَا تَسْتَفِیْ مِنْ أَتْمَةٍ أَهْلَاجَهَا وَ مَا يَسْتَأْجِرُونَ ۚ وَ قَالُوا يَا أَيُّهَا الَّذِي نُزِّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ

یست پیخته هیچ امنی از ایشان و ایست نماند و گفت ای آنکه فرو فرستادست و او ذکر بر سینه تو هر آینه

لَمَجْبُوتُونَ ۚ لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَكِ إِنَّ كُفَّتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۚ مَا تُنْزِلُ الْمَلَكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَ مَا

دیوانه چرا می آری ما را شکارا اگر هستی از راستگوین فروغ فرستیم ملائکه را مگر حق و باشند

الجزوالرابع عشر

مَاءً فَاسْقِنَا كُؤُوهَ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ ۝ وَإِنَّا لَنَعْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ ۝

آسرا پس روا شدیم شلوار آن و بسند شمار ابراهیم داران و هوس کسملر ایضالیم کردیم و میرانیم و ما بنیان وراثت

وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقِيمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ ۝ وَإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَشْرِيكُمْ أَنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ۝

و بنیق دانستیم پیش رفتگانرا از شما و بنیق دانستیم و ایس مادن کاندرا و هوس بکیر و دگر کار و او مشهور میکند ایسرا که او درست کار دانست

| | | | |
|---|--|--|--|
| <p>هم بسحق آسکه کردایم ما داشتیم از دیو سرودش نگاه پس روا آمد زلی اهر شتاب هم بریوایم ما اهر زمین همچنین بر ساختیم از بهر تانست زاشا چیزی اهر موشکی پس آچه خلق را آمد بکار باد ما یا میسکند آستن آن زاسیلن پس بر فرستایم آب طسکه ما از اگاه داده ایم وارث غلیم ما خود لی سن می بدایم از شما تا کشتیش باصلین بود دوم صبح و شام پس دیگر آمدند اهر عقب مسکند پروردگارت ختم</p> | <p>خلق یعنی رحما اهر سا تا نماند از صود انصای راه تا سوند ناگهش روشن شهاب خود نکل شتی مؤذون و مین آکه را قوی روزی ده ران حرکت زد ملت اصل و غرض وان بود رونق و علم روزگار مر دوشنارا پشاور آچنان پس غورادیم آن شلوار برحاب در مقام خود بکار افرده ایم فانی اندر حد افشانش نین کست و ایس ما فیهم ذاسلاب و کیش بکون در حسن و بکونی تمام در تپاشا تا کسد او را ملک هر دو را اهر مطلق مسع</p> | <p>از کواکب اچه دروی خواستیم چون رود بر استراق اجهان کوهها در وی فکندیم استوار مر شا را این زمین پیداوش که شادانستان مزوق خوش هم ناهاده که ان معلوم ماست حاملان سر اهر را باد ها به چا ماد درختی به شر تا نگه دارود در حق زمین هم پیرام جسم نام را وین یکست اندر بقا زیات ما اچه سره و اچه میرد بدتر تا سندن ان پری را دوطرف زاسکه رفت او رحلوا بر قفا مطلع هم بر جهان و آشکار</p> | <p>در هیون ناظرین آراستیم حر کسی کو آراستیم دزدسین هم ویرا مر کشیم از قرار هم مکرادیم اسل مساش چون مواشی پندم کم پاکش می فرستیم حر اچه طسات بر فرستیم دانستند ها بادگر رادهزه اید بیشتر سید ارا شا او خادین زده ما سازیم مر احسارها مرک باشد چه را حر ذات ما با زمردم از زبان یوالبشر بیشتر رفتند بسی زاهل صف اند این ایس که میداد حما باشد او حکم فعل و راستکار</p> |
|---|--|--|--|

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ۝ وَالْبَاطَنَ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السُّمُومِ

و بنیق کافریم انسانرا از گل خشک شده از لای رسیده شده و بدویران افریدیم از پیش از آتش سوزان

وَ إِذْ قَالَ لِلْمَلِكَةِ اِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ۝ فَاِذَا سَوَّيْتُهُ وَ تَفَخْتُ

و هنگامیکه گفت پروردگار تو مرا ملائکه را ادرسیکنم افریننده ام اسباب از گل خشک از لای دیوی پس چون راست کرده ام او را میدم

فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَمُوا لَهُ سَاجِدِينَ ۝ فَسَجَدَ الْمَلَكَةُ كُلُّهُمْ اَجْمَعُونَ ۝ اِلَّا اِبْلِيسَ اَبِي اَن

در او از روحم پس بنشینم او را سجد کنندگان سجد کردند او را افرشتگان هم ایشان نامی بر شیطان که با کرد که باشد

يَكُونُ مَعَ السَّاجِدِينَ ۝ قَالَ يَا اِبْلِيسُ مَا لَكَ اَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ ۝ قَالَ لَمْ اَكُنْ لِاسْجَدَ

باسجدندمگان گفت ای شیطان چیست نمود که نیلانی باسجد کنندگان گفت که بستم که سجد کنم

لِشَيْءٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ ۝ قَالَ فَاَخْرِجْ مِنْهَا فَاِنَّكَ رَجِيمٌ ۝ وَاِنَّ عَلَيْكَ لَلْعَذَابَ

مر اسباب که افریدی او را از گل خشک شده از لای رسیده شده گفت پس بیرون و از آن پس هوسیکه تو را افریدم و هوسیکه برت است

اِلَى يَوْمِ الدِّينِ ۝ قَالَ رَبِّ قَاتِلْنِي اِلَى يَوْمِ يَمُوتُونَ ۝ قَالَ فَاِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ۝ اِلَى يَوْمِ

تا روز جزا گفت ای پروردگار من پس مهلت دهم از تو روزیکه برانگیزم و هوسیکه تو از مهلت ده گان قروز

الْوَفَى الْمَعْلُومِ ۝ قَالَ رَبِّ بِمَا اَفْوَيْتَنِي لِأَرْبِئَن لَّهُمْ فِي الْاَرْضِ وَلَا تَفْوِيهِمْ اَحْيَاءُ ۝ اِلَّا

وقت دانسته گفت پروردگار من اناکه افروا کردی مرا اهر اچراست بیکم افرای ایشان در زمین و هرا این باز دارم ایشانرا همگی مکر

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ۚ قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ ۚ إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ

مگر بتدک آن بندگان که منحصراً اند گفت این رست و راست است بر من راست بدو سبک دکن من نیست مروتوا برایشان

سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَكَ مِنَ الثَّالُوِينَ ۚ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ ۚ لَهَا سَبْعُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ

سلطان مگر آنکه پیروی کردتو را از گمراهان و هر سبک دکن در آید و سبک دگان ایشان همه مر آنراست هفتدر مهر

بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْشُوفٌ ۚ إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ عِوْنٍ ۚ اَدْخُلُوْهَا بِسَلَامٍ آمِينَ ۚ

در راست او ایشان را در وقت کسر دهم بدو سبک هر هرگز گران باشند در هشتاد و شصت داخل شود آهارا بسلامتی ایشان

آفریدم آدم را صلوات ما
جان که پیران را پدر آفریش ده
یادکن پروردگار تو چونکه گفت
پس چو سوارم راست منی مستد
پس در آید چون نمود او خیر روح
حاصل گفت ای ایلیس چون
بد گلی خشک و سیاه و بوی ناک
گفت حق پس در پیروی ای بفرست
گفت مهلت دهی ای پروردگار
روم و موعودی که آن معلوم است
در زمین کانیا بود دارالفرور
گفت حق را خلاص باشدر ابراست
مر تو را نبود برایشان سلطنت

وان گلی بد تیره و بگرفته بود
کز لطافت میبود احوال
کافرینم از گل خشکی بشر
چون نایم زنده او را ایلیس
چلکی کردد سجده جز بیس
گفت سجده من نکردم حاصلش
چون رسیده کرد آبا و امتناع
پر تو باشد و امدگی تا یوم دین
گفت پس باشی تو مهلت یافه
گفت او ربنا العزیز
چله را گمراه سالم از فساد
یا صراط من باخلاص قوم
جز کسی کز تو ناید پیروی

از گل خشک ای ابروایت
آفریدیش زاری بی زدود
مر ملائک را سابق در هفت
بسم در وی زروح خود جسد
سجده کردند ملائک بالوضوح
سجده باری ما لک الا لکنون
هم اغرض امری آب و خاک
ز آسپان یا از ملائک یا بهشت
تا بروز بستم اندر روزگار
بیت اهر دفر معکونم است
از ماضی و از متالی و از شرور
سوی من و از طاعت اصل مدام است
اهر اصل و متن از هر جهت

معنی خاص در غفران الهی

مر صلی را مسکنه آمد هوش
گفت حق فوال افکنم بگاه
آپه تو مری ز ده برگانه
اینست هم وحی که گزیند از منی
تا مگر ما عاصیان شرسلر
پس جهنم هست بیشک و همدگد
باب های آن بود حرم و هوا
و روضه آری جای کبریش
دوخت نفس است و ابواب انبیا
حق فرستد انیا را بی ه
غل باشد در تو زایشان سایی
می نگشتی منتق یا آن رفیق
پشتوات غل یا تیر سکن

که به روی حق من دوم رسد
هرچه افقوا را کسی انزودتر
سخت مفروری سلطانین
لیک آن کز حق من شد ناامید
هست دورا همانا هفت در
وقت غشم ارحم کردی رسته
همچین مخلق بد را سرری
کن بوی لذت میر در دعوتش
تا تو گشته آید بود انشوی و رشت
غل خواند بر کباب ایزدیت
پس مال از دوزخ انشودن کله
در عون و جسد آن متقین
سایب اسی زهر قر و قلد

بدمگام را تو اهر آن گناه
می بیستم در حق بی اشتباه
کز تو این حق ف باور کسی
خود حق شوم امیدوار
پیروان را که خود بری زواه
غل و کبر و غشم و شد و هم را
باب دیگر بسته بروی خویش
دایت ایلیس پیروی و وبال
تا کنند آگهت از تسویلی
حاضرات او کز تو ایشان قایی
پس روی همراه دزدان در طریق
و از هوای غی دون ریز کن
این بود قول ملائک ما عباد

و تَرَعْنَا مَا يَصْدُوهُمْ مِنْ غَلٍّ اِذَا خُودَنَا عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ ۚ لَا يَمَسُّهُمْ فِيْهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا

و بیرون کشیدم آنچه بود صدقه های ایشان از کبر و اهران بر سرهای رویم دارند دکن تیر سبک ایشان را و آهاران و باشند ایشان را از آها

بِمَقَرِّجِينَ ۚ نَبِيُّ عِبَادِي اَنِي اَنَا الْقَوْدُ الرَّحِيمُ ۚ وَ اَلْ عَذَابِيْ هُوَ الْعَذَابُ الْاَلِيمُ ۚ وَ نَبِيُّهُمْ عَنْ

بیرون شدگان خبر دندکن مرا که بدو سبک منم آفریدم بران و بدو سبک عذاب من آنست عذاب دردناک و خبر دندکن از

الجزو الرابع عشر

صَبَّأَ إِبْرَاهِيمَ ۝ إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ ۝ قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نَحْنُ

مهمانان ابراهیم ۝ هنگامی که داخل شدند بر او ایستادند سلام گفت بدوستیکه ما از شما سرسازیم گفتند مریس بدوستیکه

لَتُبْرَكَنَّ بِفُلَامٍ عَلِيمٍ ۝ قَالَ أَبَشْرُ تَمُونَنِي عَلَيَّ أَنْ مَسْنَى الْكِبَرِ فِيمَ تَبْشُرُونَ ۝ قَالُوا بِشْرُكَ بِالْحَقِّ

سزدهم بسم بیری دانایا گفتند بشارت بدو میسر است که بزرگسالی بر تو آید گفتند بشارت بدو میسر است

فَلَا تَكُنْ مِنَ الْفَاطِنِينَ ۝ قَالَ وَمَنْ يَقْطَعُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّي إِلَّا الضَّالُّونَ ۝

پس مباش از پنداران ۝ گفت و کس که قطع کند از رحمت پروردگار من گمراهان

گفت ما بیرون کنیم از شما ۝ اهل حق را حد یا سستیها ۝ هر چه خواهد در صدق صیر

فرمود اهل برون از نظر داشت ۝ خفتن بی سرگردی ۝ با شود بافت بخرد و مریس

ای پیر ده سر بر مدگان ۝ من نمودم بر شما به مهران ۝ میوهی حرکت برعاصی رسید

ده خبر از صف ابراهیم ۝ کاندیش سه فرقه میچلی ۝ میس او گفت ا جهت سلام

گفت ابراهیم ترسایم ما ۝ او شایون بود علت رس را ۝ هم نور دیش ز خواص چون آمدند

گفت آیا ما می توانیم بهای هم ۝ که ثارت سمیت بر غلام ۝ تمش اسحق از بون با صعب

گفت آیا مژده عهد این شس ۝ که مرایی چن کرد است من ۝ این شکست لوما دور او فروست

مژده گدش که دادیت پرست ۝ پس مشایرا با مبدان حق جو خواست ۝ با امید از صفتش آید بزدو

با امید از رحمت کرد کجا ۝ عیر گمراهی که دور است از هدی

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ۝ قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ ۝ إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا

گفت پس چیست کارتان ای فرستادگان ۝ گفتند بدوستیکه ما از شما سرسازیم مگر خاندان لوط هر سیکه

لَنُنَجِّيَهُمْ أَجْمَعِينَ ۝ إِلَّا أَسْرَأَهُ قَدَرْنَا إِنَّا لَنَ الْغَايِبِينَ ۝ فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطٍ الْمُرْسَلُونَ ۝

ما را نجات دهیم همه ۝ مگر دشمنی که کردیم که او را به آشکارا بر ما ندان ۝ پس چون آمد آل لوط از فرستادگان

قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُّكَرُونَ ۝ قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ بِمَا كُنَّا فِيهِ يُفْتَرُونَ ۝ وَآيَتُنَا بِالْحَقِّ وَإِنَّا

گفت بدوستیکه شما پنداران ۝ گفتند ما که آمدیم بر شما چه بود ۝ و آیت ما حق است و ما را نجات دهیم

لَنُصَادِقُونَ ۝ فَاسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلَا يَلْتَمِسْ مِنْكُمْ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ

ما را نجات دهیم همه ۝ و گداوش بفرستادگان ۝ و ما را نجات دهیم همه ۝ و ما را نجات دهیم همه ۝ و ما را نجات دهیم همه ۝

تَوَمَّلُوا ۝ وَقَصَبْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَوْلَاءَ مَقْطُوعٌ مُّصْحِفٍ ۝ وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ

ما را نجات دهیم همه ۝ و گداوش بفرستادگان ۝ و ما را نجات دهیم همه ۝ و ما را نجات دهیم همه ۝ و ما را نجات دهیم همه ۝

قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءَ ضَيْغِي فَلَا تَقْصُصُوا ۝ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَحْزَنُوا ۝ قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ عَنِ

گفت بدوستیکه اینها ۝ و ما را نجات دهیم همه ۝ و ما را نجات دهیم همه ۝ و ما را نجات دهیم همه ۝ و ما را نجات دهیم همه ۝

الْمَالِيقِينَ ۝ قَالَ هَؤُلَاءَ بَنَاتِي إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ ۝ لَمَّا رَأَىٰ لَقِي سَكْرَتِهِمْ يَمْهَرُونَ ۝ فَاعْتَدْتُمْ

چهاران ۝ گفت ایست دختران من ۝ و ما را نجات دهیم همه ۝ و ما را نجات دهیم همه ۝ و ما را نجات دهیم همه ۝ و ما را نجات دهیم همه ۝

الصَّبْحَةَ مُشْرِقِينَ ۝ قَصَصْنَا عَلَيْهَا سَائِفَهَا وَآمَطْنَا عَلَيْهِمْ حِجَابًا مِنْ سَجِيلٍ ۝ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ

فریدان ۝ گفت ایست دختران من ۝ و ما را نجات دهیم همه ۝ و ما را نجات دهیم همه ۝ و ما را نجات دهیم همه ۝ و ما را نجات دهیم همه ۝

سورة الحجر

لِّلْمُتَوَسِّمِينَ^{۷۸} وَ إِنَّمَا لِّسِيلُ مِقْمٍ^{۷۹} إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ^{۸۰} وَ إِن كُنَّ أَصْحَابُ الْآيَةِ

مراهل فرستاد و بر سبک آن راه را باطلات در میان کرد آن راه را به سبک و در راه و اگر چه بود بران ای که

ظَالِمِينَ^{۸۱} قَاتَقْتُمْنَا مَهْمٌ وَ إِنَّمَا لِبَأْمَامٍ مِّنْ

هر آینه سفکاران پس اسباب کیدیم از ایشان و در سبک آید و در راهی روشد

| | | | |
|--|--|---|---|
| <p>کفر دیگر هستان پس در شک
عیر آل او بدون اشتراک
حاجات او را داخل شد
بر تو باید آمدیت تا مگر
که رایشان دادی از فرزند
پاره چون رفت از شب ای حب
خود رویه آید که مامورید پس
شد ربه صبح رانل این دیار
اقل شهر از هر آینه و صاد
پس ساریم رسولی شان
ر تو سودیم آید بلر ها
کر کنید آرا که گویم بسته
که بدد ایشان بکر مدیم
صیحه پس ملک حرل امین
هم بلوا هستان بر سر حیر
در خون رهنمویان بر ملاحت
ما کیدیم افتخار از آن کان
مبارین یستو آن پس اجناس</p> | <p>بر پشت بود کانی یک ملک
سوی قوم لوط پس بر ملاحت
پس در آن هنگام کایشان آمدند
گفت ای پیگانه ام از مامور
راستی آورده اید بر وعد
اهل سود را پس بریدون شب
از شما می نکرد بکن پس
حکم ما کردیم و پیش کایست کار
آمده سوی خانه لوط شد
سرما شد مهجان این کان
می گفتم از فرینان می ما
گفت بشد این بام ایگروه
ای غده در بر حیوة تو قسم
صیحه پس مکرش اهل زمین
پس عودم آن همه بیروزی
آن ملا اهل سر راه شلست
بوده اند اصحاب ای که طالبان
ایک و مدین بر راه روشن است</p> | <p>غیر از این اهل زمین و اسرار کان
حله ما را سوی قوم محرمین
خروش لولاند اویس مانگلی
نرم فرشی سود وین مردمان
بر صند و صق شک آلوده اند
یکیم این لحظه قوم ترا ملاحت
در قتلان و رو خود کاند صواب
کان زمین را بست ای افتخار
در سر ما بود و مسائل شوید
گفت لوط آن قورما بام و غم
تا بام خواری انمهجان جال
چون گشتی از شروط سفر
هر د این دختران هر کج
میش و حیران چواراب خون
روشی روز چون آمد بیرون
هر اوب فرست و اعتبار
آبی باشد زهر مؤمنین
حای خود ماکور سلازم در کتاب</p> | <p>گفت ابراهیم چود کاروان
گفت فرستاده اند اهل زمین
اهل او باشد او را در این
لوط گفت از شما مانگان
برها چیزی که قومت بوده اند
راستگوایم ما وز عیب پاک
اهل خود را پیش افکن باشاد
یا صبرا یا بسوی مصر شام
تا صبح اعی که بر جاشوید
مزه دادی زمبابان چم
می رسید از حق ایقو ضلال
با کردی حامی هر رهنکار
هر شما را بند من باشد صلاح
مستی شهوت ده ایشان قرون
شهر هستان کرد یکجا سرگون
باشد اهل این مناها پیشتر
اهل این که یاد کردیم از پیش
شرح یوم الطه را اهل حداد</p> |
|--|--|---|---|

وَ لَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْجِبْرِ الْمُرْسِلِينَ^{۸۱} وَ آتَيْنَاهُمْ آيَاتِنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ^{۸۲} وَ كَانُوا يَنْجُتُونَ

و صیقت کذب کرده اصحاب حجر رسولارا و در ایشان آیهای خود پس و در آیهها را پس کنند گان و در صفت ایشان

مِنَ الْجِبَالِ يُّوْتَا آمِينَ^{۸۳} فَآخَذَتْهُمْ الصَّيْحَةُ مُصْرِعِينَ^{۸۴} فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ^{۸۵}

از کوهها حاجت اعجاب پس گرفت ایشان را فریادی مهلت ندادند کشته گان پس کثابت کرد ایشان آن چه و در کتب مکرده

وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَ إِنَّ السَّاعَةَ لَأَتِيَةٌ فَاسْفِجِ الصَّفْحَ الْجَبِيلِ

و ما فریدیم آسمانها و زمینها و آنچه میان آسمان و زمین و در سبک قات هر آینه آید ما پس در کرد و گشتی خوب

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْعَلَّامُ الْغُيُومِ^{۸۶} وَ لَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ التَّوْحِيدِ وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ^{۸۷} لَا تُنَادِ

بدوست که برورد کار تو اوست آفرید کارها و بنیقت و ادبیم تو را هفت آیه از سوره که در اول سوره آن حکم مکتبی جوازش اله

عَيْنِكَ إِلَىٰ مِمَّا مَتَنَّا بِهِ أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ وَ لَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَ أَنْخَضْ جَنَاحَكَ لِّلْمُؤْمِنِينَ^{۸۸} وَ قُلْ إِنِّي

دو چشمه را با چه کاسه را ندیم آن استغیرا ایشان و امو مسفور را ایشان و فرود آور دالند از ای که در و گشتن و کوه و

أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ^{۸۹} كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ^{۹۰} الَّذِينَ جَمَعُوا الْقُرْآنَ عُسِينَ^{۹۱} وَ رَبَّكَ

من منم کشته آشکارا همتان که فرستیم بر آما کفر از ای که در و فرود آور دالند از ای که در و گشتن و کوه و

الجزو الرابع عشر

لَتَسْلُتَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ۚ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۚ فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ۚ إِنَّا

قسم که هر آنچه خواهم بر سید ایشان نهادم از آنچه بودند که میکردند پس آشکار کن با چه صلوات شد و در برگردان از مشرکان بدو متنبه

كَفَيْتَكَ الْمُسْتَزِينَ ۚ الَّذِينَ يَبْتَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ قَسُوفَ يَبْطُونَ ۚ وَلَقَدْ تَلَّمْتُمْ أَنَاكَ

ما کفایت میکنم از تو استیزا کنند کار آتاش که میکردند خدائی دیگر پس زود باشد که بداند و تخطی مداینه کنی

يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ ۚ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ ۚ وَاعْبُدْ رَبَّكَ

تنگ میشود سینهات آنچه میگویند پس تسبیح گوی سایش پروردگارت و باشی ساجده کنده گداز و پرست پروردگارت را

حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ

تا بیاورد ترا مرگ

استغری دادیم ز آیت ها جود
رو برگرداند از آیت دین
در زمان مرده! باید انضاح
واچه باشد در مان آن و این
بر هلاک سرکشان بی اشتباه
صفح حق بی تاسیت ای خلیل
زافته وز ذرو گوهر بار آن
مشرکارا باشد این نورو حریر
باز قرآن عظیم از ضل و باب
رتبه های عسکاه است از جود
پس فای طوفت اهر وجود
شرح کردیم لکه داری در نظر
بر تمام آفرینش مالمسکی
بر و ازون کرده ایم الطافرا
یا که از قدر صباه این چنین
در حضور اهل ایمان و صلاح
چون صدای که فرسادم ما
وین مود الا زطنبان و هنو
میکنم از آنچه کرده از ضلال
کن هراچه کرده امرت کردگلر
شر آن سهرزین را ما تمام
چون حزا باید از کردار خود
ذکرش از دل جشی از تضرع کن
تا بوقت مرگ کنان باشد بین
هرچه فیر از حق بود متنگ شود
جز شهود ذات مطلق والام

یا جالح که می بد و نمود
پس اوان بودند ایشان مرشدین
صبحه پس برگشتان وقت صبح
ما فریدیم این سوات و زمین
مقصی زان گشت حکمت از الله
در گذر تو کشف الصم العلیل
دید احمد هفت رشته سکاروان
پس گرسه بی رهه پس قیر
هفت آیه تافحه است آن از کتاب
قصه از سع الثانی در شهود
کشف کرده این مراتب در جود
این فنا و این تا را پیشتر
گر که بر اسرار قرآن مدوکی
بهره ما دادیم زان انصاف را
هم میانش از سرکان اموهکین
یا که خوشروئی بود نفس جناح
هست گر طرید ایمان بر شای
که غلان سوره زمن بانی زانو
پس حق کردگلوک که سوال
جبرئیل آورد آیت حکمتکار
ما کفایت از تو کردم ای هم
زود پس آگه شوند فیکر لغو خود
ملتی شو پس حق تسبیح کن
کن پرستش رب خود را همچین
عابد و عبود آتاش یک شود
مراتب ماند آتیا تا تمام

اهل حرامی نمود از شرک و کین
شاید از آیت بود مجبور مراد
خانها کاین شوند از اعتلال
دفع چیزی را از ان روح و عذاب
وان ملایم بیت دایم با خدا
زاهل تکلیف کند حق اتمام
حکم از حکمت کند در علم و کار
کلل اسلامه مضطر در امور
هفت آیه از مقال بر ملا
گاهه کفایت و این رنجی جان
هم دگر ایمان و اسما رکال
گر که خوانی پس بود جا بجا
ای عهد ص به وجهه ما خلق
زایچه بر خلق نماز آمد پسند
پس این ملک عظیم بی دلیل
وان دوبال خویشین را و فرو
بیتان مسمی دهم از کردگار
جشی میکرد از قرآن سوره
منشودی متقمم آتاش را
خلق را میبگرد پنهان دعوی
گو عائد از گمان خود بکین
با خدا سازند مع از ابری
سپهات ز اقوال ایشان بدو یک
رو کا از فرق برج وجود
طوفش خواند فای فی الوجود
بی چنین ذات پاک مطلق است

هم بتکذیب آمده از مرسلین
چونکه از صالح کتابیست یاد
میرسانند ایشان از حیل
می نکرد از آنچه کرده اکتساب
جز حق یعنی یوق عذر دود
باشد آینده قیامت ای هم
حاصل دایمت آن پروردگار
کرد اندر خاطر پاکش حطور
آمد آیت که تورا دادیم ما
آن تورا بهتر ز مال این خسان
ملکوتهم ملکوت و حور و متعال
وان متان را تا بد از فنا
بهر آن سبب الثانی گفت حق
می مکش دوشستم خود یعنی بند
مال دنیا پس بود خوار و قبل
کن تواضع مؤمنانرا پس انکو
گو خبرم من ایمان و آشکار
ر کسایکه ز استهزا و شر
یا که بر سر و کفایت و اقتری
بد بشت مصطفی تا مدتی
هم گردان روی خویش از مشرکین
آنکسایکه خدای دیگری
ما ندایم اینکه میگرد متنگ
ماش هم از ساجدین و امر سجد
باشد این موت ارادی در شهود
شد دویجت از میان مانی حق است

سُورَةُ النُّعْلِ مَائَةِ وَ ثَمَانٍ وَ عِشْرُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام غلونه بشناخته مهربان

أَنِّي أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَأْتِي عَمَّا يُشْرِكُونَ ٢ يَتَوَلَّى الْمَلَائِكَةُ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ

آمد فرمان خدا پس عجل متعلیل مکیه آید ایدام یک بودش را و روز آمد از آنچه شرک می آورد فرمود پس متعلل مکیه را باروح از امرش

عَلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ مَنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ ٣ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ

بر آنکه سرعادت از بدگانش کسی میدهد هر که بخت الهی مگر من بیدار من آورد آسمانها و زمین را

بِالْحَقِّ تَأْتِي عَمَّا يُشْرِكُونَ ٤ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْقِهِ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ ٥ وَالْإِنْسَامُ خَلَقَهَا لَكُمْ

براسی بر آمده از آنچه شرک می آورد عباد را اسارا از نطقه پس انسان است خدای که او را و شر و کافر و گوشتند آید آنها را

فِيهَا يَفْ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ٦ وَلَكُمْ فِيهَا جَمَلٌ حِينَ تُرْجَوْنَ وَحِينَ تُسْرَحُونَ ٧ وَ

رای شاندر آنهاست گرم و منفعتها و از آنها می خوردید و برای شاستند آنها خلی در وقتیکه باز می آید و اگر کاهو می گاهیکه سر می دهد

تَعْمَلُ أَفْعَالَكُمْ إِلَى بَلَدٍ لَمْ تَكُونُوا بِاللَّيْنِ إِلَّا بِشَقِّ لَأَنْفُسِ أَنْ رَبُّكُمْ لَرْوُفٌ رَحِيمٌ ٨ وَالْحَبْلُ

و در می آید و درهای گران شمار او می برد شهری که شایسته است آن مکریم صفا هر سیکه رود که در شمار آید هر بار رحیم است و اسبابها

وَالْإِنَّمَالُ وَالْحَمِيرُ يُنْزَكُّوهُمَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَحْسِبُونَ ٩ وَعَلَى اللَّهِ قَسْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ

و اسرارها و خرطراها و اسوار شوی آنها را خشنه از آیش و طارید آنچه را که عبادند و در خدات راستی را و بعضی از آن منحرف

وَلَوْ شَاءَ لَهَدَيْكُمْ أَجْمَعِينَ ١٠ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ

است اگر خواستی هر آینه هدایت کردی شایسته او است که در و در ستاد آسان آنها را می شالاز آست و شید و از آست درختی در آن

تَبْسُمُونَ ١١ يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَنْعَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ

میراید میروید رای شمان کشدا و زیتون و درختان خرما و انگورها و لوزها و ثمرها هر یک که در آن

لَايَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ١٢ وَسَخَّرَ لَكُمْ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مَسْجُرَاتٍ بِأَمْرِهِ

هر آینه آیت است از برای قوم که اندیش می جویند و سخر کرد برای شایند را و روز را و آفتاب و ماه را و سواها سحر شد گاهه بر میان او

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ١٣

هر سیکه بخرد آن هر آینه آیت است بر کوه را که در مانتا بخشد

سورة النحل است از روی حد
در تفسیر این چنین آورده اند
می بگفتند اهل عدول لا کلام
یعنی از ما رد کنند رجوع و لا
و ان بود ما خود قامت یا عذاب
یا که و رز باشد آتش ملک
لهت آن خود بر حیوة دل خود
نا کنند انداز خلق بر حل
آفرید او خود سوات و زمین
بر تراست از آنکه گیرد کسی شریک
له هیچ از هم و اندر آتش سهم
قصد از این باشد الی این خلف

منی از آن مکی است و بعضی هم
پهرانه و هشتاد دانی رسول
و در برش آرا که گوئی رو کند
آمد آیت که رسید امر خدا
می رسد یعنی در آن تعطیل نیست
می رسد هر ملائیکه را روح
ز امر خود هر که خواهد از عباد
پس برسد از من اندر امر و نهی
بر صلت و شکل و وضع مختلف
آفریده است آدمی ز آب منی
پس نباید احتیاج او یا حل
با پیر گفت من پسی العظام

است و هشت آیت آن در صمد
شرکان تعیل می کرده اند
این باشد هر غریب و اتهام
بر الهی چونکه رو آید ما
پس شایا فایز و روش شتاب
را چه میگوید هم باوی شریک
نا که موت چهل ارباب زایل شود
زانکه می سود خدائی غیر من
بالحق اعی از ره حکمت چنین
با وی اندر هیچک زافال یک
پس رساند او را لوح عقول و هم
کاستنویان مرده بگرفت او یک

سورة النحل است از روی حد
در تفسیر این چنین آورده اند
می بگفتند اهل عدول لا کلام
یعنی از ما رد کنند رجوع و لا
و ان بود ما خود قامت یا عذاب
یا که و رز باشد آتش ملک
لهت آن خود بر حیوة دل خود
نا کنند انداز خلق بر حل
آفرید او خود سوات و زمین
بر تراست از آنکه گیرد کسی شریک
له هیچ از هم و اندر آتش سهم
قصد از این باشد الی این خلف

الجزوالرابع عشر

آمد آیت که بد این اول چاد
هشت صفت از چارپایان آفرید
میجورید از لیسان و لک و کوش
مار کردند از چرا چون وقت شام
سوی شهری که دمان سید هم
حل بیم آن بگزار او خستند
آفرید او اسیر و اسب و حمار
گفته اند از شرح مالا جلوس
از وجود و بود شئی و از اثر
هست اسیر هر یکی آثارها
وانکه هم بی و دای وصل آن
از مکس برسد شخصی اروام

ایست از ما حسی و خلق انشودند
تا زبشم و مویشان پوشش کند
همین از روغن و به و پیر
هم بر جرح صبح چون گردگام
خود رسد ما گرایار از مسج
مخروصات صفتند هم جان و د
بهر دست تا شود آنها سوار
هست اولتر سکوت فرج و دوحون
بر تپلی کی روان گشتن شر
و آید از هر يك طاعت کارها

بر اعانه ماورد ایسان دلیل
سر شیا را مافد امر اسباب
سر شیا را باشد و آسایش
بارهان جل در هر راه چند
حل آن باشد بر اندان درسیاق
ر شیا باشد رؤف و مهربان
که هدایت آن شیا راسل و اثر
مکن از ایسان خلق آگه نیست
هم صوف اوس بعد و اغیا
با چه جای آنکه داد عیش
حله دای اثر یا اصل آن
کز خودست حست حاصل در نظام

در سر خلقت مکس

بر گاه در شد چون دای
صفا در اوست از حلق شئی
کل اشارا چنین دای و الیاف
هم بود سر رخدا قصد السبل
حلو حرمت طع و صرو غیر و شر
خواستی بر وجه الهاء از خدا
او مرستاد از سنا یا از حجاب
میجور از نرک آن پستی نگاه
در هران میوه بود وین آبی
پهر اصاح خوا که هم بگاه
و این کواکب زاسحق باشند نام
خوان لایات لقوم یستقون

هر چه روید از دمیج در الفات
بار و برگردن نور این مع سر
بست آگه از ابلهش و چسکی
داد آرا هسی بیدو چون
تا عات کس مگر اسی غریق
مجرور از قصد و دور از هیچ
و این به حرکت بودی قال و ثیل
چارینا را مراد اموران
ر شیا زاصل و زینون و حیل
همچین شس و قیر و دمهادر
ماهی را اهل مش دادند و س
هم در این باشد طاعتها غرون

دست و پا آلوده ساند بر لب
این یکی بود ترخواس و لغوی
از حلد و هم زبوان و بات
راه موصل بر حق اسی از دل
حله را طاهر نماید بر شر
سر شیا را چله گشتی رهنیا
بر دمیج ماء لکم مه شراب
قصد باشد از شر یا هر گیل
آنکه را باشد قفسکر سانی
زان توان کردن حساب سال و ماه
بر شناسائی راه از هر مقام

وَمَا تَزَا لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُتَعْتِلًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ ١٤ وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ

و آنچه آفرید برای شما در زمین که مختلف است از قبایض هر ستمگر آن را آیه نیست مگر کرم و اکدمیاید مثل و اوست که تسخیر کرد

الْبَحْرَ لِيَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِبًا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَبْلًا وَ تَلْبَسُونَهَا وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ وَ

در ابرایا تا جوید از آن گوشتی نکره و بر او آید از آن برایا کمیو خید آرا و می بیند کتیپارا شکفتن کان آب سیر آن

لَتَبْتَؤا مِنْ قُضِيهِ وَ لَكُمْ تَشْكُرُونَ ١٥ وَ آتَنِي فِي الْأَرْضِ رَوَاسِي أَنْ تُبَيدَ بَكُمْ وَ أَتَهَارَ وَ

تا جوید از قضایا و باشد کشا شکر کنید و افکند در زمین کوههای استوار و بلند که استیسا و بهرها و

سُبُلًا لَكُمْ لَتَهْتَدُوا ١٦ وَ عَلَامَاتٍ وَ بِالْأَنْجُمِ هُمْ يَهْتَدُونَ ١٧ أَقَمْنَ يَفْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ لَقَدْ لَعَلَّا

راهها باشد که شار ایاید و طاعتها و سطر ما یثان را می یابند آبابس آنکسی آفرید چن کیست که نمی آفرید آبابس

تَذَكَّرُونَ ١٨ وَ إِنْ تَسْأَلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصَوْهَا إِنَّ اللَّهَ لَنَفُورٌ رَحِيمٌ ١٩ وَاللَّهُ يَلْمِزُ مَا يَسْرِوْنَ

بد نیکیبرد و اگر شارید نصت خدا را بشمارد و تو باید آردش هر ستمگر خدا را آیه آفرید تسخیر باست و خود امید الله آتیهر اینان میدارد

وَمَا تُلْهِنُونَ ٢٠ وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلَقُونَ ٢١ أَمْ أَتَى غَيْرُ

و آنچه را آنکار می کرد و آنرا که میخواند از جر خدا نمیتواند آفرید جز را وایشان آفرید می شوند مرد گانند ه

أَحْيَاءَ وَمَا يَشْعُرُونَ ۚ أَيَّانَ يُبْشَرُونَ ۚ ۱۳ إِلَهُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ قَالَتِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ

زندگان و بیدارند کئی را که نمی‌شنود خدایا خداست یکاه پس آنکه عکروند مانت دلهای ایشان

مُنْكَرَةً وَهُمْ يُفْتَكِرُونَ ۚ ۱۴ لَأَجْرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُشْعُرُونَ وَمَا يُفْلِتُونَ ۚ ۱۵ إِنَّهُ لَا يُحِصِبُ

بشاشت و ایشان سرکشند باطر هر یک که خدا را چه ابراهیم و مدار و آنچه را آشکار میکند هر سکه او دوست ندارد

الْمُتَكَبِّرِينَ ۚ ۱۶ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَرْزَلْ رَبُّكُمْ قَالُوا أُسَاطِرُ الْأَوَّلِينَ ۚ ۱۷ لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ

سرکش را چون گفته شود ای ابراهیم و رفسایر و در کارها که می‌باشد اعطای مثیلان را باطر و دار دلهای که طهارت را

كَلِمَةً يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَمَنْ أَوْزَارَ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِلَّا سَاءَ مَا يَزُرُونَ ۚ ۱۸ قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ

سام روز قیامت و از برای آنکه آن که گمراهی که ایشان را می‌آوردند و بی‌دانشی که در راه حق می‌گردانند آنکه

مِنْ قَبْلِهِمْ قَاتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَسْمُ الْعَذَابِ مِنْ

و در پیش از ایشان پس آسمان را خدای تعالی از اساس و بر سر و در آستانه ایشان نام از بالاخان و آستانه را عذاب از

حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ۚ ۱۹ ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَّائِي الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقِقُونَ فِيهِمْ

جایی که نداشتند پس روز قیامت بخوار میکند ایشان را و می‌گوید لطیفان را من که در دید مخالفت نمودید و بدید آنرا

قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ ۚ ۲۰

گفتند آنکه دانشمند دانش را بی‌دانشی که روزی بر کافر است

| | | |
|---|--|---|
| <p>وام کرد او بر شما هم در زمین
دوستان یک صبح حق باشد دید
مافی آمد اضی از دریا هام
هم بنویس آرید اردویا بیرون
طک را و اندهم یعنی در جبار
بر شما کرده میشت را سب
هست و آنها هر صبح و غلظت شل و غم
کشتی دریای هم باشد و رضا
و در شوی هر کشتی ذکر اسوار
باز ذکر فست دیگر کنند
بر شما یعنی نکرد مضطرب
حویها هم آرید از هر قیل
سکرد پیدا هم طلائها راه
راه پانده از ستاره عام و خاص
پس شما آیا نغارید این یاد
نمشت را کی توانید اندکی
مهربان یعنی از این نصیر هم
و انکسایرا که جرحی از زبان
مرده اند ایشان طاری از حیوة
مر خدا تا آن خدای واحد است
زانکه ادماخ بعد مرش غیر
حاصل آنکه از دو طالع دوامور</p> | <p>چیز های مختلف پس دلشین
سر کایرا که هستند اهل دید
زان باشد بر شما چیزی حرام
حله تا بویشد از هر نمون
چون شکافه از راه گردان
تا مگر شاگرد ازل و لولوب
فلسکها هم کرده ایجاد از حکم
ساحل آن شدی آمد زانصا
آکی او دریای غلظت بر کنار
کوهها را بر زمین لنگر کند
هم نکرداد شما را حلق
در زمین همچون فراط و رود نبل
بر روهه تا نکردد اشتیاد
بر فرش این داشت که چه استصاف
قتل و دانش در شایه چون او نهاد
بر شردن و زهر اوان صد یکی
ست خود را نلزد هیچ کم
می خوانند اهل شرک اندر میان
کی سود ندارد جلی القات
خود بکالی دانش شلعداست
پس دو صاع نیست ممکن در نظر
قل واحد متع دان در ظهور</p> | <p>غضب اوج غلظت و طلع و لون
هر را هم رام کرد او انصا
هر که در درد اسامیه بود
پیر ویت آوردی اضی تک
چرا هم رام کرد او در نمود
همچنین در صم آدم پیر ها
تا کند از باب دانش زان مورد
شد قاعت فلکت اهر صر آر
ندی از بر کشتی توحید طلع
زان دراه که آن روا سی در زمین
مر زمین او کوهها گشت اسوار
راهها هم کرد اهر وی میان
کرد هم اسلر و مکن را مسفر
پس کسی تو آفریند چون کسی است
که که خواهد آورد افروشیار
اوست آفریننده نصیر لو کبد
آگست اوزانچه پنهان یابید
چون تواتر آفرین هیچ چیز
یا کما داد چون اشیای حی
و حش باشد پید از کلشی
در بیان شرح این آیت نبی
پس هران شبلی یکتای گواه</p> |
|---|--|---|

الجزو الرابع عشر

پس مصداقکه رود آخرت
صدق حق است این خدا داد نام
چون ایشان گفته کرد که خدا
ملائک این سخن یوم القضا
سستی بپایه هر کسی بر خلاف
پیش او ایشان مکر میکرد هم
مهد گشت از قواعد هر چه بود
اخر آمد پس ایشانرا عذاب
گوید ایشان را که ابا انان من
می گوید آنکسان که داده شد

نستان اعلان بدون مغفرت
سر بنهان وآشکارا از اهل
ر شا مارل چه فرود ازسا
حل و زور خود غایب از تمام
حل و زور او کد ل اختلاف
با بین هر گره زایل ستم
پس ر ایشان ستمها افساد بود
بسر بود و فارغ ما جواب
چون شد و در پناه این رس
دانش ایشان را قلب آورده شد

قله نشان ناشسته است و سست
سرکشارا حق ندارد هیچ دوست
از ره سر به میگویند آن
هم دورور آنکسان کز راه نشان
بود در پیکه ایشان میکنند
آمد از حق حکم ر ایشان
اوغدا آن ستمها از مو نشان
پس شود قائم جو آتور شمار
آن شریکان که بود از گرفت
هست رسوا در این روز و دی
کلوارا ز انضام ایردی

[illegible]

عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۚ فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فليش مَوَى الْمُكَلَّبِينَ ۚ

دانش آموختار میکروید پس درآید درهای دوزخ را جاودانی در آن پس هر آنکه آید آگاه کردشان

وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلْ رَبُّكُمْ فَأَمَلُوا خَيْرًا لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ
وَكُلِّمَتْ شُعْرًا أَرَاكِ مَهْرًا كَالْمَدِينَةِ مَهْرًا مَرُورًا سَابِقًا وَكَانَ الْكَافِرُ كَالْمَدِينَةِ كَالْمَدِينَةِ كَالْمَدِينَةِ

وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَ لَنِعْمَ دَارُ الْمُقِيمِينَ ۚ جَاءَتْ عَذَابُ يَتَخَلَّوْنَهَا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

وهرایسرای آخرت بهتر است و این خوبست برای هر کس که از این بهشتی که نامش داخل شود آری می رود از در آید بهر

لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ بَجَرِي اللَّهِ الْمُتَّقِينَ ۝ الَّذِينَ تَوَقَّعُوا الْمَلَأَكَةَ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ

میرا پتار است در آنجا آنچه اسو امانده پسین

جز امید جدا

بره رگبارا

آیا کعبیر امشان

رخشان

پا زده

مگوئند

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ۚ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ

سلام بر شما درآید بهشتیان با چه سود که مکرر آید اظهار مکر آنکه آیات اشارات ملائکه

یا ایها المرءه یروودک کما یروود علیک و ما علیک بهما و لیکن کانوا انفسهم

يَقْلُمُونَ^{١١} فَاصْبِرْ لَهُمْ مَا عَمِلُوا وَخَافَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ^{١٢} وَقَالَ الَّذِينَ

اَشْرَكَ كَوْنًا لَوْ شَاءَ اللّٰهُ مَا عِبَدُوا مِنْ دُوْنِهِ مِنْ شَيْءٍ وَلَا اَبَاؤُهُمْ وَلَا اَبْنَاؤُهُمْ وَلَا حُرْمًا مِنْ دُوْنِهِمْ
 شَرَكَهُ آوَدَدَ اِذَا عَزَمْتَ خَلَا عَصِيْمًا مَّا زُفِرَ اِلَيْهِمْ مَعِجْرًا مَّا وَهَّ اِشْرَانًا وَحَرَامًا يَكْرَهُ بَشَرٌ حُكُوًا مَعِجْرًا

سَيِّدِي حَدَّثْتُكَ عَنْ الْوَيْلِ مِنْ فِتْنَتِهِمْ بِهَلْ عَلِيَ الرَّسْلُ إِلَّا ابْتَدَعَ الْعَمِيصُ وَنَعْدَ بَعَثَا فِي كُلِّ

جزءا همین کرده‌ام که دود پیش از این است آیاتش در سولان مکرر ساین آنگاه و بیفتد را کیستید هر

وَمِنْ قَبْلِ الْوَيْلِ مِنْ فِتْنَتِهِمْ بِهَلْ عَلِيَ الرَّسْلُ إِلَّا ابْتَدَعَ الْعَمِيصُ وَنَعْدَ بَعَثَا فِي كُلِّ

امنی رسولدا کگیر سبد خدا را دوروشو ملاطفتون پس از ایشان کیمت گهدایت کرد خدا و الا یان کی است کتابت شہرا و گرامی

فَيُؤْثِرُوا فِي الْأَرْضِ فَاقْتُلُوا كَيْفَ كُنَّا عَائِدَةً الْمَكِيدِينَ ۝

پس سرکشی در زمین پس بکشد که چگونه بداند کار نکشید کنندگان

آنکه سواران را که میراثند و صلح آید پیش مرگ را بیند و صلح آید پیش خود گشته کار بدو شرک پیش بل این چنین اهل نیکو را سزا است چه فرستد شا تر اگر دگر بکوی کد و بکوی خدا جنت حدی که آیند اندر آن وقت قبض روحشان از فرشتگان زانه میگردید و یکی مل یا که فرمل آید از رود دگر حق فرمود ایچ برایشان ستم هم فرود آمد بدیشان از آزمون ما و لی آید ما و هیچ شی این دانستند بگفتند از عند پس چه شد جز ساندن بر رسول او فرستد این رسل با بیات ما بر انگیزانده ایم اندر اسم پس اند ایشان کسی گوراندای پس شا آورد سیر اندر زمین

سر ملایک چونکه آید وقت آن ما سویم ایچ بد کردلو کش حق بود دانا شا را بر عمل جایگه بد سر ایشان بسات بکوی گویند مجد و شاد دلدان اندر عوض بر مدعا هر را از زیر آن باشد روان که بسی پاکیزه باشد انسان این بود پادش یک از مل و مل تا باستانان سازد دوجار مل بخود کردد طعم آتوم هم شر ماکاوا به پنهان سجد می کردیم کرمبوعاست وی ف که از اخلاص و توحید و وداد کر قبول آید بکسی یا بقول تا بداند اسم و پیش کایت از رسولان هر تکمیل نم شد زویش سلطت رضای بگری اندر مال مشرکین

اندر آسمان که استکاره الله بکشد اقرار بر توحید وین پس در آید اندر ابواب جیم هم شود سر گفته آمارا دگر قال تَعْرِفُ الْفَنِّ احسوا لك دار آخرت نیکو تر است هر چه خواهند اندر آن باشد بقی بر شا گویند داد انفس سلام منتظر باشد آیا حکمران همچنین کردد آسمانک زیش پس رسد اندر حرای سیات مشرکان گفتند کرمبوعاست ما هم بگردیم چیزی را حرام همو ایشان پیش از این کردد بیز احسا گفتند اعمال خود پس باید امر بشت را بیان آکه بر ستم حق را بر سوا هم بد از ایشان کسی گزینم حق تاچنان بوده است اندر جوعا

بر توس خوشی و بیچاره اند قابض روح گویندش چنین خادان باشد اندر وی مغم که بدد اندر جهان پرمیزگر اندر این دنیا نمود الا نکسو هر پرمیزمدگان و اندر خوراست حق چنین عهد حرای ملتین در بهشت آید و ر اعل مقام ایکه ایشان ملک دروغ جان بوده اند از ایگروه طلم کش آچه کردد از بدبا دوحوة کی پرسیدم چیزی حر خدا بی زحمتش ما بخود رمج نام که مرئی بودد از علو نیز از شا بود بترد حق پست ستنش جاری چنین قد مرزبان هم کنند از دیو طاغوت اجتاب شد بدلان و ضلالت مستحق حال آن مردم بتکفیب رسل

إِنْ تَعْرِضْ عَلَيَّ عُذْبَهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُفْلُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ۝ وَأَسْمُوا بِاللَّهِ

اگر عرض در بر من در ستم که خدا هدایت میکند کسی را که اهل ضلال میکند و نیست را بر ایچ بری کنندگان و سوگند خورده بد خدا

جَهْدَ آبَائِهِمْ لَا يَمْسُكُ اللَّهُ مِنْ يَمُوتُ بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

مظلمه ترین سوگند ایشان را که بر نمی انگیزد خدا کسی را که میرد آری وعده و او نیست را حق و لکن بشر مردمان نمیداند

لَيْسَ لَهُمُ الَّذِي يُعْتَفُونَ فِيهِ وَلَيَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ ۝ إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ

تا بان که دلاری ایشان آنچه اختلاص بکردند و آن تا ندانید آمارا که کفر شد که ایشان بودند و فکوان حرایست گفتار با هر چیزی را

إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ۝ وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنَنْصُرَنَّهُمْ فِي

چون بخواهیم آرا آنکه بگویم مراد او که شوی میشود و آلفیه هجرت کردد در امتداد بد آنکه سکر مند هم آید بجای میبیم

الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَآجِرُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ۝ الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

ایشان در دنیا بجای خوب و آید امر آخرت زودتر است اگر بداند آماره شکایتی نمودند و برورد گزاشان و کل بکشد

۝ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجُلًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْلُوا أَهْلَ الدِّسْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۝

و فرستادیم پیش تو مگر مردمان اگوحی میکردیم بسوی ایشان پس برسد اهل ذکر اگر باشد که مداد

بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الدِّسْرَ لِيُتَبَيَّنَ لِلنَّاسِ مَا تَنْزِلُ إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ۝ أَفَأَمَّنَ

صحبها و کتابها و فرود فرستادم حق ذکر را تا بان کسی از برای مردم آنچه فرود فرستادم بد ایشان و باشد که ایشان اند شکسته یا بر این

الجزء الرابع عشر

الَّذِينَ سَكَّرُوا السَّيِّئَاتِ اَنْ يَخْفِىَ اللهُ بِهِمُ الْاَرْضَ اَوْ يَاتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ

شده آنان که کمر کرده بدو را کز روز رکنند خدا ایشان زمین را یا بیاورند از جانبی که آنها

اَوْ يَأْخُذُهُمْ فِي قُلُوبِهِمْ قَتْلَهُمْ بِمِصْرِينَ ۝ اَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلٰى تَرْوِفٍ قَالًا رَبِّكُمْ لَرَوْفٌ رَّحِيمٌ ۝

یا بگیرد ایشان در کردید تن پس نیست ایشان عاجز کنندگان یا بگیرد ایشان را رزی پس هر سبکی برود که از شعله آید پس بآن رحمت است

| | | | |
|--|--|--|---|
| <p>کرهش هم نبشتان یا این بجاست خورده اند از صفت قوم بر شد کاه ایشان بست از دانش فری وده اند ایشان همارا بر دروغ پس بیاشد از ذبطی بیاض از فریش و رجاشی ره زنده کر هاند اجر خود در مغفرت بر رسالت جز رحالی پاک دم از ملک را نبشتان چون همی ده می هر عصر آدمی از ملک رسد از حیوان و آدم شده هتر است از طاعت همد سال راه او گردیده طی بر مزلت یا در او خیریت ولست هیچ نیست فخرک شاید تا کند این مردمان یا ضایع آرد ایشان را برو بست کسی عاجز کننده حق بن تا رسد در خوف مرک پولیب پس شوم از آبرو درخشان و عام که نماد لست ابرمال و نواش دورشان اینگونه وهم آید طرف شاید آرد از خطا رو بر صواب</p> | <p>پس خدا لود راه آرا که خواست سحت تر سوگند در انگار خود یک مردم این خانه اکثری کافران دادند هم کز فریغ این بود گویند او را که باش بد از آنچه ستم کرده شده هشتان اگر هم امر آفریده پیش از تو از فرساید هم بر رسالت تا فرسم آدمی که اید آگاه شیا این امریک پنی از آنکو بدل همدم شده لطفه دچار او در کل حال اهر ذکراست آنکه اوصاحیلست بر خلاف آنکه صندوقی بی است آنچه باشد سوشان لاول در آن رانکه خشان در زمین سلود فرو پا که بگردشان در آن آمد شدن می نماد آن خوف را سبب که ملدا مال من گردد بام لک حونی در دل امداد خفاش این یکی بود از هزاران قسم خوف سدهد می که مهلت در عذاب</p> | <p>چون سر لایبندی من بشل فوکن لایمت الله من بحت بست اهر وعده حق اخلاف آنچه را در وی نایند اخلاف بر هراچیز که خواهم آفرید کرده اند ایشان زاین و بین اهر این دنیا هم لراکان سیر کرده الله و هم توکل بر خدا گت جاری عادت نای بر این می از ارباب طرح و علوم ماروید اهر اید آگاه بگر بنی از آیه او وجه حق که دل از ذکر او نموده صبی بر رود صندوقان از لعلو در تا کمی روشن بر دم هرکها آنکاسکه مکرها کرده اند از چه گردد چاره وهم اوجه است بر شود از خوف و خشیت خوفان رسد از فضا مالش بشمار مر دوائی هر مالش هیچ نیست ماد آن در خاک و این گردن ملک می سگردد بر عتوبه چندان</p> | <p>کره صری بر هدایشان زدل بر خدا خورده سوگند انشوت خلق بر خیزند آری از خلاف تا بیان سازد ایشان بگراف غیر از این نود که قول ما بدید وانکاسکه صبرت اهر را بدین جای ایشانرا شهر ملک تر صبر اهر غرت و آزارها که بر ایشان وحی کردم ارباب پس زاهد ذکر رسد این رسوم هم کمال آدمی را و اهل ذکر چون شینی در حضورش باقی یا وحی است این می را یولی هشتان هم ببت و هم در بر این آقا پس شده از بر شد آن همدان که بداند از کجاست یا بگیرد از اهر خوفان گله باشد آنکه شخصی مالداد کر که باشد دیده صدالودوست پس غایب سیم ورر را بر خاک پس خدا باشد رؤف و مهربان</p> |
|--|--|--|---|

اَوَلَمْ يَرَوْا اِلٰى مَا خَلَقَ اللهُ مِنْ شَيْءٍ يَخْتَلِفُ اِلٰلَهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ

آبایدند بسوی آنچه آفرید خدا از چیزی که کرد ساجدش از راست و چپا سجده کنندگان ایشان

دَاخِرُونَ ۝ وَ لِلّٰهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ

ذلیلند و سرحدار از سجده میکنند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از جنه و ملائکه و ایشان سرکنی نمکند

۝ يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ قُوَّتِهِمْ وَيَقُولُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ۝ وَقَالَ اللهُ لَا تَتَّبِعُوا الْهَوٰى اَتَتَّبِعُوْا اِنَّمَا

مترسد از پروردگارشان از اهلان و نمکند آنچه میسر شود و گفت خدا که نگیرد دوالهرا که دوست چاین نیست

اِلٰهُ وَاٰحَدٌ قَالٰى فَاَلْهَبُونَ ۝ وَلَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَلَهُ الدِّیْنُ وَاَصْبٰهُ اَمۡبِرٌ اَللهُ تَعَالٰی

که او الیکاست پس از من ترسد و سرا راست آنچه در آسمانها و زمین است و سرا راستین که دالمی است آبا پس بر خدا امیر بود

۝ وَمَا يَكُمۡ مِنْ نِعۡمَةٍۢ مِّنَ اللّٰهِ ثُمَّ اِذَا مَسَّكُمُ الضَّرُّۢ قَالَۤیۡهِ تَجَارُونَ ۝ ثُمَّ اِذَا كَشَفَ الضَّرُّ

و آنچه بباشان از نعمتی پس از خلاصت پس اگر برسد بضروری پس لو مبتالید پس چون دفع کرد ضررا

سورة النحل

عَنْكُمْ إِذَا قَرَّبْنَا مِنْكُمْ بَرِيئِينَ يَشْكُونَ ۚ لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتُّوا قَسَوفَ تَمَلُّونَ ۝۸

انشا همانگه باره از شما بیرو دگرلر شان شرفیآ وود تا کفران ووز حیا بحداد عثمان بر سر خو بدسز و دماند که عابد

وَيَعْمَلُونَ لِمَا لَا يَشَاءُونَ نَفْسًا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ قَالَهُ لَسْتُمْ لَهَا فَاعِلُونَ ١١

و دیگر داند برای آنچه عداوت کرده از آجروزی دایره‌شان جدا
سگدم آمده سده‌ست، داز آنچه و دنیا فقر اسکر دد

هیچ آبا می‌دید آن فرق
خامش و ساجد بود هر دو وجود
موجش را در خضوع و ستود
موجش را در خضوع و ستود
هم ناید سجد حق را در حق
رب خود را خائست از خوفشان
نیکه آرا که مایور او بود
فهر او این نبود شهر آں اله
و درسد چیزی شهر آں هم
پس رسد گر رهش با که ضرر
برخیزا فومی حق مشرک شوند
برخیزا از زندگی پس چندانکه
چره دایم ما ایشان دانه ام

وَيَسْمَلُونَ لَهُ الْبَنَاتِ سُحْبَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ ۝ وَإِذَا بَشَّرَ أَحَدَهُمْ بِالْأُنثَىٰ عَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا

و میگرداند. رای خدا دختر آن دالم باک و دختر داورم افشار است آنچه خواهد و چون بزد دادند دیگر از ایشان سؤ میگردند و میشناسد که دوشده

وَهُوَ كَظِيمٌ ۝ يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَبِهِ أَيَسْكُنُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ

و او مانند راز خشم پنهان شود از قوم ازادی آچمز حدانمشده آن که آبا گه داودش ر غواری یاسهان کندش در خاک

الْأَسَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ۚ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ ۚ وَفِيهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ

آگاه باشد بد است آنچه حکم میکند از برای آنکه عجز و د تاخیر مثل بد است و از برای «د است مثل رز و او است غالب

الْحَكِيمُ ۝۱۳ وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهِمْ دَابَّةً ۖ وَلَٰكِنْ يُوَخِّرُهُمْ أَجَلٌ مُّسَمًّى

واگر مؤانیم بکر دشنام در مار است نشان نگداشته بود مردوی زمین هیچ حسینه ولیکن از بس مدار دایاشار اتاوقی نامر دهشده

فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْجِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقِيمُونَ ١٥ وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ

پس وقتی که آمد اجلان باز پس نجاته ساعتی و پیش می افتد و دیگر دادها از برای خدا آید اخوت مبارکه و وصع میکند

الَيْسَ الْكَيْدَ أَنْ لَمْ تُحْضِرْ لَاجَرَمٍ أَنَّ لَمْ يَنْتَهِ النَّارُ أَنْهُمْ مَقْرُونُونَ ۝ تَاللَّهِ لَقَدْ آتَيْنَا

دروغدا که، ایشانراست خوبی ماچار برستیکم، ایشانراست آتش وهر سبک که ایشانراست پیش فر سادگان جدا سوگند حقیقت فر ستایم

إِلَى أُمِّ مِنْ قَبْلِكَ قَرِينَ لَمْ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ "

پسو ی امتانی پیش از تو پس آراسته کرد ای ایشان دیور رحم کردار شایر ایس اوست دعوت ایشان امر و زمر ایشان است عبدالخردانک

سورة التحل

پس بخود از هر عمر و زهر گداز
شرعی از بطنان آید برون
حتمال می شیا و آفرید
من میری پستی آن کردوی خل

پس روید اندر ده از امر اله
غضب دورنگه و دیمستی فزون
پس تیراه شیا و آن فرید
مست آن مستند در ضلالت غل

یعنی امر خائنان بر نسق
مردمان را مانند امرویی شفا
و ز شیا باشد کسی که رد شود
بد داشتن فراموش او کند
هم توانا بر مروت و اخلاص

آنها که بر شاد شد و سی حق
آفت این اطرازا در غنا
سوی عمری اروزل امنی خوا رود
چیز ها را هم بماند از خرد

وَاللّٰهُ قَصَلٌ بِنَفْسِكُمْ عَلٰى بَعْضٍ فِى الرِّزْقِ فَمَا الَّذِىْنَ قُضِلُوْا بِرَاٰىيْ رِزْقِهِمْ عَلٰى مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُمْ

و خدا انزوی داد بر خوار و شلوار رشى در دورى پس مانند آن، اجرو دادند و شد مگر دادگان دوریشان را چه مالک شدستنهاشان

فَهُمْ فِيْهِ سَوَاءٌ اَقْبَضَهُمُ اللّٰهُ يَجْضُدُوْنَ ۝ وَاللّٰهُ جَمَلٌ لَّكُمْ مِّنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوَاجًا وَجَمَلٌ لَّكُمْ مِّنْ

پس ایشان آن یکسانند آيا پس مانند سمعت خدا آن کاره کند و خدا اگر داد راى شیا او شود و طاعت طاعتها و کرداد بر اى شیا او

اَزْوَاجِكُمْ بَيِّنٌ وَحَدَّةٌ وَرَزَقَكُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ اَفَالْبَاطِلُ يُؤْمِنُوْنَ وَبِيعْمِهِ اللّٰهُ هُمْ يَكْفُرُوْنَ ۝

چهاران پیران و وادگان و دوروى دانشواران یا از ما آيا پس حائل مگر بود و نسبت خدا ایشان از اهراب میوزد

وَيَعْبُدُوْنَ مِنْ خُورِ اللّٰهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِّنَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُوْنَ ۝

و میپرستند از غیر خدا آنچه مالک عبادش برای ایشان دوروى او آسمان و زمین چیزی را و او توانی ندارد

فَلَا تَعْمُرُوْا لِلّٰهِ الْاَمْثَالَ اِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ وَ اَنْتُمْ لَا تَعْلَمُوْنَ ۝ صَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا عَبْدًا مَّمْلُوْكَ لَا يَقْدِرُ

پس سرانند راى خدا مثلهارا بدرستی که عباد خدا موشها نمیداند زد خدا مثلى بنده در هر خبری که قادر نیست

عَلٰى شَيْءٍ وَ مِّنْ رَّذٰىلَةٍ مِّنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْرًا هَلْ يَسْتَوُوْنَ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ

ر چیزی و کسی روزی دادیم او را از خود دوروى خودی پس او امان بکند او آن پنهان و آشکارا آيا یکسان باشد ستایش بر خدا را

بَلْ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُوْنَ ۝

لکه بیشتر ایشان نمیداند

مصر را حق کرده بر بعضی فزون
بمگن را خواجگان پس شریک
پس حسد آيا منتهای حق
حق پدید آورد از حدی شیا
داد روزی هم دگر از طبقات
میرسانه آن خبر حق که نیست
یعنی از آنچه آید ر آسمان
زانکه حق دادند صد توفیق
هم سرآزادی که از نزدیک خویش
پس چه بود عاجزی با مالکش
پس چنان اصنام و روح و اثر
ناچه جای آنکه باشد مستحق

ارشا درود و مال اهریون
در مال خود کنند از خلق نیک
مردمان انکار را با مستحق
چونان امر سانس حتما
مر شادا بر دیش در جوده
مالک ایشان را روفی هر ذیست
وز گاهی کز فرمان روید میان
سید آگاه شیا واد قبح آن
روزن مگو دانه میشی بیش
نیست یکسان کر که دای اندکی
باشد از وجهی شریک دادگر
بر پرستی غیر او از ماخلق

پس پند آمانک در مال افضله
پس خود ایشان سلوی دوظر
مگر هست حق آن گشت ایک
هم نگرداند از زن پیدا بین
پس باطل هج آيا تکرود
او سوات و رمیه و هیچ چیز
پس سلاطه از برای حق مثال
حق مثل رود صد جلوه که هیچ
پس کند اتفاق زان غنی و پنهان
هر دو باشد ارجه میزود یکی
حق سزاور است رعد و تها
او ز تو حدش بنا ننموده راه

مال خود بر زبردستان ناطقه
در مایشان پست چیزی دگر
که کند در طاعتش بغیر شریک
ر شیا و اولاد اولاد این چنین
هم منتهای حق کافر شود
و اسطاعت بستان رخوش چیز
با شبی در پرستی از خیال
قدوتش بود چیزی در دح
این دو یکساند آيا در مثال
همچین ملوک ملک کی بشکی
ر او از خلق دارد گدا
و این عادت اهر از برای تاه

وَصَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ اَحَدُهُمَا اَبْكُمُ لَا يَقْدِرُ عَلٰى شَيْءٍ وَ هُوَ كَلٌّ عَلٰى مَوْلَاهُ اِمَّا يُوجِّهُهُ

و زد خدا مثلى دومرد یکی از آن دو کنت است که قادر نیست بر چیزی و او ست گران ر صاحب هر کج متوجه میگردد ماش

الجزء الرابع عشر

لَا يَأْتِ بِغَيْرِ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ يَأْمُرُ بِالْقَدْلِ وَهُوَ عَلِيٌّ صِرَاطِ مُسْتَقِيمٍ ۝ وَفِيهِ تَقِيبُ السَّمَوَاتِ

ببازر خیری آید که است او و کسی که میزاید عدالت و اوستر و ده راست و مرشد است نهانی آسمانها

وَالْأَرْضِ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝

و زمین و نیست فرمان قیامت مگر چون طر انداختن چشم بآن و دیگر است در سرنگه خبر هر چیزی توانست

وَاللَّهُ أَنْعَزَجَكُمْ مِنْ بَطُونٍ أَمْهَاتِكُمْ لَا تَمْلُؤُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَكُمْ

و خدا را آورد و شما را از شکهای نادانان که عیادت چیری را و گردا بر ای شما گوش و دیدن و دلها را باشد که شما

تَشْكُرُونَ ۝ أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوْءِ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ

شکر کنید آید و سوی بریده را باشد که در دامن آسمان که عیادت نشان مگر خدا هر سیکر آن

لَا يَأْتِ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۝ وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ

هر آینه آید است جسمی که ایان می آورد و خدا گردا بر ای شما را خانه ها را گردا بر ای شما از پوستهای شروکاو و کوسند

بُيُوتًا تَسْكُنُوهَا يَوْمَ غُلِبْتُمْ وَ يَوْمَ أَقَامْتُمْ مِنْ دُونِ آبَائِهِمْ وَأَوْبَارِهِمْ وَأَشْوَائِهِمْ وَأَنْتُمْ إِلَى جِئِينَ ۝

خانه ها که سکندر میسوزد آید از و ز کچان و دور و مدام و در کجاست و موها شان پوشش و فرش و مایه حارث تا همگی

| | | | |
|--------------------------------|-----------------------------|------------------------------|--------------------------------|
| حق شلزد بر دوسری کاکم است | زان دویک قلعه ریختی است | هست از فهم سمع ای تیز | در صایع میشد هیچ چیز |
| هست بر مولای خود تزل و وال | حلگی در مامه مولایش جلال | هر کجا او را فرستد هر کار | به باید بر کونی سوی بار |
| زانکه حاضر باشد از گفت و شنود | به عهد به عهد رود | او بود آیا ملوی با کسی | کوست من با هر بدل ای دیون سی |
| یمنی او باشد سخن گو در مقام | با کفایت طر و بار شدی تمام | وصف او بر بدل را نکرد اربکال | راست که باشد بدل جمع در خصال |
| باشد او در غمی خود در راه راست | تصدیق زهر کار حاصل از حطالت | سر خدا را باشد از و به بین | علم بر غیب سوات و زمین |
| نیست خود کار قیامت سر سر | رد حق الا کسله بالصر | طکه از آن هم قامت افرست | زانکه آن دوش و این یک کمال است |
| بشن و نگردد دست آید به را | و ایست بشتن یا گشودن بر ملا | این به دورتر طر و هفت است | تا زنی چش قیامت رفته است |
| حق هر چیز است قدر یمنی | بش و شتر از شترش با شنیکی | سر شما را احتفال در حیوة | اخر آورد از طون امهات |
| منه است بد چیزی را شما | از مامع یا مکره زانکه | سر شما را داد اهر سلها | گوشها و چشمها و قلب ها |
| شاید او را شکر گوید و سپس | کر که باشد از مها حق شناس | سکرند آیا خلاق سوز طبع | رام در سو شما از هر سر |
| جز حق ایشانرا نمیدارد نگاه | مؤمن را ایست آیت از آله | خاها بر ساخت ختن استوار | تا در آن باید آرام و قرار |
| همچین بر ساخت از بهر شما | از جلود چلایان خاها | پرده ها یمنی که دوسرا زید | وان زبش میش و اشتر رکند |
| در سفرها تا بروز حل و نقل | رشد باشد سک از روی عقل | با که دوققت اقامت در مقام | یمنی اهر راه و منزل بانام |
| هم دیشم میش و از طر شتر | هم زموی بر پید آورد بر | ر شما پوشیده زده حس | زم و بگو تا که گردد ندوس |

وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ

و خدا گردا بر ای شما از آیه آفرید سایه ها و گردا بر ای شما از کوهها و گردا بر ای شما از پندارها که نگردد نازان

الْعَرَّ وَ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ بَأْسَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ لَكُمْ تَسْلُمُونَ ۝ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا

از کرما و ویرانه های حاک که نگردد نازان از آسب شما و چنین تباه کند نصرت خود ایر شما باشد که شما مقدس شود پس اگر رو گردانید پس نیست

عَلَيْكَ الْبَلَاءُ الْمُبِينُ ۝ يَرْفَعُونَ نِعْمَةَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ ۝ وَيَوْمَ نَبْعَثُ

بر تو مکر را بدین آشکار می شناسد ست خدا را پس آنکاو یکدست آرد و بیشتران کافران و روزی که برانگیز ایم

سورة النحل

مِنْ كُلِّ أُمَةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُوَفَّقُ لِلْذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْمَعُونَ ^{٧٧} وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا

از هر امتی شاهدی را برده شود ^{از برای آنکه کافر شده و ماینان طلب در حقش رد شود و چون بنده آنرا گشت کرد}

الْعَذَابَ فَلَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ^{٧٨} وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَائِهِمْ قَالُوا

فما لنا من شريك لهم ^{و ما شان ما هفتاد شود و چون بلند آنکه شرك آوردند اما انشأرا گویند}

رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَاؤُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ قَالُوا إِلَهُكُمْ أَلَمْ يَكُنْ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

پرونده گردان ما شریک ما هفتاد و آنکه ^{از برای نویسنده اند و ایشان کفار و آخر سبک شهر آید و عواید و سود انداخته}

يَوْمَئِذٍ السَّلَامَ وَخَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ^{٧٩} الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ ذَٰلِكَ

آروز صلح را ^{و کشته اند ایشان آنچه خود ما را کردند آنکه کافر شده و او را داشت از راه خدا امروز}

عَذَابًا قَوْقُ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ ^{٨٠}

ایشان را عذاب را ای عذاب آنچه خود ^{اصدا میگرد}

| | | |
|--|--|--|
| هم شما را ساخت ز آنچه آردید
هم عود از کوهها سپار ما
هم ز آفتاب ایشان او پیرمی
ور که برگردد پس اندر مرغ
اکثری ز ایشان سود و کازند
افزون پس را کاران نمیدار
چون بیند آن سکاران عذاب
می بگوید ای خدا ایان خود
حق بستان را پنی آرد در غلط
سوی حق آروز اما از سد صلح
کار آسکه شد اندر پیش | سایبان ها تا نواب آردید
می شما را ساها و قار ما
ساعت تا در جگ پوشید آن تن
بر بود ره و ما حر بلع
پیر و اهل و شای ابرید
تا که عود آرد ز اقلان غار
پس سگ ز ایشان کرد این عذاب
آشوب کار که میجویم چه
تا که گوید ت راستار جواب
بر قبول امر حق سار صلح
هم صد و عن سبیل الله رنج
آچه را بودند ایشان بر خدا | از درخت و کوه و امثال و ما
هم برگردید از صوف و کسان
صفت خود زرد انعام این چه
صفت حق را شایسته این گروه
روزی آید که بر انگیزم ما
ه طلب کرده شود ایشان سال
هم ه مهلت داده کردند آفرمان
سوی ایشان پس فکند می کلام
که شما در قتلان بود دروغ
گم شود و ایشان را چه بر خدا
زاید ایشان را تویم از حساب
رنجشان شد غرض تا باشد زیاد |
|--|--|--|

و يَوْمَ تَبْمَثُّ فِي كُلِّ أُمَةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَتَرَاهُنَّ

رو روید می انگیزد هر امتی شاهدی بر آنها ^{از خود ایشان آوردیم تو را شاهد بر آنها و فرو و ستانیم}

عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ ^{٨١} إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ

بر تو این کتاب را ^{بانی کلام هر چه جزا و هدایت و رحمت و بشارت هر سلسله را بر سبک خدا میفرماید عدالت}

و الْإِحْسَانِ وَإِتَاءَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْقَتْلِ وَالْمُنْكَرِ وَالَّذِي يَعْطُقُ لَكُمْ تَذَكَّرُونَ

و بیکواری و سطر کرد صاحب قربات و می یکد از دل زشت و تابند و طام ^{بدیدید و بشارت باید که یاد}

وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا الْأَيْمَانَ بِدُونِ حَيْدِهَا وَقَدْ جَعَلَهُ اللَّهُ عَلَيْكُمْ

و وفا کنید عهد خدا ^{چون عهد کردید و متکبد و سوگند را باید از اسوار کردش و حقیقت گرداید بشارت خدا را در خود ان}

كَيْفًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَعْمَلُونَ ^{٨٢} وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَقَصَّتْ نَفْسُهُمْ عَنْهَا وَاللَّهُ غَفُورٌ

گواه ^{بر سبک خدا میداند آنچه یکد و میشد و چون زنی که گردانیده بش را از صد صغری لریهای تا سطر زدند میگرد}

إِيمَانَكُمْ دَعَلَا بَيْنَكُمْ أَنْ تَخُونَ أُمَّةً هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَلَيُبَيِّنَ

سوکستنان را مضمده میانان که باشد گروهی از دوتر از گروهی بر این نیست که می آید مشر را خدا بآن و هر آیه بان خواهد کرد

لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَفُونَ ۝ وَأَوْشَاءَ اللَّهُ لَعَلَّكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يَقُولُ

برای شاد روز قیامت آنچه بودید و آن اختلاف میکردید و اگر خواستد خدا هر یک را یکدسته و دشوار است اتحاد و لیکن گمراه

مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلَتَسْتَلْنَ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝ وَلَا تَتَّبِعُوا إِيْمَانَكُمْ دَعَلَا بَيْنَكُمْ

میکند از آنرا که خواهد هدایت میکند اگر خواهد و هر آیه بر سید می شود آن از آنچه بودید و هر یک را یکدسته و دشوار است میانان

فَقَتَلُوا قَوْمَ بَعْدَ بُيُوتِهِمْ وَتَذَوُّوا السَّوءَ إِنَّمَا صَدَقْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۝

پس کشتند قومی بعد از بیوت ایشان و پنداشتند امور را آنچه از داشتند از راه خدا و از برای شایسته عذاب بزرگ

| | | | |
|--|--|--|---|
| اندر آن روز که در هر امری
بر تو قرآن را فرستادیم ما
میکند رحمت و احسان اسحق
میباشد پس او شا را بگوید
متکبر اینان خود را در فرار
بر هر چه میکند او آگاه است
چون زنی بینی مشاهده کند لغت
بینی آسان که بگوید آن بینی
زاد که میباشد قومی بشر
تا نباید بر شا در دستگیر
لیک خواهد هر که گمراه او
هم میگردد آن فساح که بود
هم میشد اندوه روح از آن سب | شاهد انگریز ما را رحتی
که مای روشن است و رهنا
هم صلا دایم و چون متعلق
تا از او شاید شا بگوید
چون که کرد آن فساح استوار
از بین عهد و عهد و عهد
در سبایا پس گود می شکانت
در خیانت یا دایم آن و آن
از عهد و مال از قوم ذکر
آنچه در وی غضب بودی نیز
میکند و هم مگر ای فرو
بشن از مکر و لغو بفرستد
که عاقبت از ره حق دروغ | سویان از فشان بی اشتباه
هر هر چه باشد باشد بالیقین
منکه از مکر و لغو و شی
هم کذب در حق و بفرستد او
می گردانید حق را یا اهل
لا تکتونوا کانی قشت و را
عد از است حکام کان میباشد تاب
عهد و سوگندیک باشد چنان
غیر از آن بود که حق در استحقاق
در که خواهد خدای بیستوه
و آنکه را خواهد شود مهربان
پس ملزوم گشتن زین شوکار
و آن صلا بر شا باشد عظیم | هم تو را آرم بر ایشان گواه
رحمت است و مژده بر مسلمان
نهان اندر مقام امر و می
عهد چون بنید با او میگو
خامن خود بر فساحی التام
کافی است از حق قس صفا
پس شاید آچنان در احسان
بر خیانت تاورد اندر میان
آزماید هر شا را خود بدان
مر شا را هم نباید یک گروه
تا شود بر سید هر کسی در حرا
بد از آنکه گشت دره استوار
لی در آن سودی پسران و دیم |
|--|--|--|---|

وَلَا تَتَّبِعُوا بَعْدَ اللَّهِ مِمَّا قَلِيلًا إِنَّمَا عِدَّاهُ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۝ مَا عِدَّكُمْ

و عود میگردد به مان خدا جای اندک را هر سب که آنچه در خداست آن هر است مشر را اگر باشد که باید آنچه در شایسته

يَتَّقُوا ۝ مَا عِدَّاهُ يَأْتِي وَتَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ مَنْ

سیری شود و آنچه در خداست یا بنده است و هر آیه بر سید می آید اگر که صبر کردند مزدش را به مهر از آنچه بودند که میکردند هر که

عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيٰوةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ

کند کرد و شایسته از مرد یا زن و او مؤمن باشد بر مردگای نعم او را از حد که بگوید و بر نعم ایشان را مزدش را

بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ۝ إِنَّهُ

بهر از آنچه بود که میکردد پس چون دعای قرآن را پس بگوید خدا از شیطانی را مضمده هر سب که

لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ دِينِهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ۝ إِنَّمَا سُلْطَانُ عَلَى الَّذِينَ

بست بر او را تسلطی بر آنکه گروهند و بر پروردگارشان توکل میکنند و بست تسلط مگر بر آنکه

يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ ۝ وَإِذْ بَدَأْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُتَوَلَّوْنَ

دوست میدارند و آنکه ایشان باو شرک آورده اند و چون تبدیل کنیم آیه را بجای آیهی و خدا دانای است بآنچه فرستد گویند

سورة النحل

اِنَّا اَنْتَ مُقَرَّبٌ بَلِّغْ اَحْكَمَهُمْ لَا يَمْلِكُوْنَ ۝۱۰ قُلْ تَزَكَّهْ رُوْحُ الْقُدُسِ مِنْ رَّبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ

جراي نيست كه تو اقرا كنى بلكه بيشتر خان عبادت بگردد آوردند و باي او رود كملت حق ثابت كردند

الَّذِينَ آمَنُوا وَ هُنَىٰ وَ بُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ ۝۱۱

آنها را كه گروخت و آسايى و بشارت و آسايى مسلمانان

| | | | |
|---|--|---|--|
| <p>فِي يَهْدِ اللَّهِ غَيْرَ اِلٰى تَبَيُّرٍ
فَالِ اَنْ كَرَّدَ كَه دُرُودِ شَاسَت
مَه كَرَّد اَوْ كَارِبَك اَلْمُرْدُوْنَ
زَانِيَه كَرَّد اَز عَمَلِهَا ر مَلَا
بَسْت اَوْ اَرَا سُلْطَن ر مَوْثَن
يَا ر اَنَهَا كَه م اَو كَرَّد سَبَب
مَه حَقِّ وَ قَتِي فَ رَسَد دُرُودِ شَاسَت
آبِي وَ قَتِي مَكْنَد اَزَل سَدَا
غَيْر اَز اَيْن كَوِيْد مَوْد كَا حَرَا سَت
كَزِيَه رَمَت اَن مَكَم سَابِق اِرْمَان
مَوْثَن رَا تَا بَدَان مَقْنَد ثَبَات</p> | <p>مَر هَاي اَمَك اَوْ بَسْت چَر
هَسْت لَمِي اَنَه دُرُودِ حَمَا سَت
مَه بُوْد مَوْثَن دَعِيْش بَسِيْن
هَتَرِيْن مَرِيْدَت اِيْثَارَا ر مَلَا
كَه حَقْتَان اِن كَا لَت اَن چَلان
سَر شَتَان رَا رَخْد اَلْمُرْدُوْش
آبِي نَح اَوْ شَد اَوْ دَا قَرَا سَت
كَه دُرَا ن وَ قَتِي اَرَا اَن صَا
اَن هَا كَوِيْ بَسِيْ اَوْ اَر خُصَا سَت
حَكَم دِيْكَر اَمَد اَمَد حَا اَن
مَه دَعْمَتَان مَرْدَه دُرَا ه سَتَان</p> | <p>اَن هَا دُرُودِ شَاسَت اَكْبَر اَسْت
صَارَان رَا مَا حَرَا هَم مَل
رَه كَتِيْ يَك بَحْكُو دُرُودِ حَمَل
بَس چُو قُرْآن رَا حَوَالِي ر پَلَا
غَيْر اَز اَيْن مَوْد كَه سُلْطَان اَو سَت
آبِي رَا چُون دَل سَلَزِيْم مَا
حَمَكْهَا بَا شَد حَمَكْهَت مَقْنَد
وَقْتِهَا رَا دَا د اَوْ دُرُودِ حَمَل
مَل عَمَادَت زَا بَشَان بَشَر
كُو رُوْد اَوْرَد يَا اَيْن اَسْطَنِي
سَلَبِيْن رَا رَهْنَتَان رَخْمَا سَت</p> | <p>كَه كَدَا بَد اَن شَا وَا هَتَرَا سَت
مَزِيْد اِيْثَا سَت هَتَر دُرُودِ حَمَل
مَه حَرَا يَك دُرُودِ حَمَل
تُو رَدِيُو رَا مَدَه كَشَه ر اَلَه
رَكْسِيْ كَه كَرِيْد اَوْرَا يَارُوْدِ سَت
اَوْرَشِيْش اَن ت دِيْكَر حَا
چَسْت حَكْمِي دُرُودِ حَمَل اَسَد
حَكْمِهَا رَا مَه حَا دَا د حَمَل
عَلَت اِنْبَا ت وَ سَخ اَمَد ثَمَر
اَيْن كَفَا ت اَز دِيْت اَرُوْح اَلْفَس
مَه ثَلَا ثَت بَر عُلُوْ وَ اَعْلَا سَت</p> |
|---|--|---|--|

وَلَقَدْ تَمَلَّكْتُمْ اَنْتُمْ يَقُولُوْنَ اِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّئَانِ الَّذِي يُلْحِدُوْنَ اِلَيْهِ اَعْجَبِيْ وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ

وهر آيه مبداء بر ستيكه ايشان بگويد چرا اينست كه ما موز دارو اسان زبان سبكه مگر داد كذا تر اوسى اوعيت و اين زبان عربست

مُيِّنٌ ۝۱۱ اِنَّ الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يُهْدِيَهُمْ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ ۝۱۲ اِنَّمَا يُفْتَرِيْ-

روشن بر ستيكه آنكه نميگردد بايهاي خدا داده نايه ايشان خدا و آسايى ايشان خداست و خدايى كه ميگردد

الْكُذِّبِ الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْكَافِرُوْنَ ۝۱۳ مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ اِيْمَانِهٖ

دروغ را آنكه نميگردد بايهاي خدا و آنكه ايشان دروغگويان كسيكه كفر شد پس از ايمان

اِلَّا مَنْ اُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مَطْمَئِنٌّ بِالْاِيْمَانِ وَلٰكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا فَلَئِنْ نَفَخْتُمْ مِنْ اَفْثَةٍ

اوردند و آنكه مگر كردند و دلش آرام بود بايآن و لكن كسيكه بشارت كمر از سبب بر ايشان است غشاي از خدا

وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۝۱۴ ذٰلِكَ بِاَنْهُمْ اسْتَحْبُوا الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا عَلٰى الْآخِرَةِ وَ اَنَّ اللَّهَ لَا يُهْدِي الْقَوْمَ

و آسايى ايشان است عظيم و ذلك بآنكه ايشان اختيار كردند دنيويان ديارا بر آخرت و هر ستيكه خدا هدايت نميكند گروه

الْكَافِرِيْنَ ۝۱۵ اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ طَبَعَ اللَّهُ عَلٰى قُلُوْبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَ اَبْصَارِهِمْ وَ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْغَافِلُوْنَ

كفر را آنكه آنكه كمر بپايد خدا بر دلهايشان و گوشهايشان و چشمهايشان و آنكه ايشان در حذر

لَا جَرَمَ اَنْتُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْغَافِرُوْنَ ۝۱۶ ثُمَّ اِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِيْنَ هَاجَرُوْا مِنْ بَعْدِ مَا قُتِلُوْا ثُمَّ

قها و بر ستيكه ايشان در آخرت ايشان را بگراياند بر ستيكه برورد كذا تر اوست از براي آنكه كمرت كردند و ايشان را كه كمرت كردند و ايشان را

جَاهِدُوْا وَ صَبَرُوْا اِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَيْنِهِمْ لَتَقُوْرَ رَحِيْمٌ ۝۱۷ يَوْمَ تَأْتِيْ كُلُّ نَفْسٍ نُّجَاتُهَا عَنْ نَفْسِهَا

جهاد نمود و صبر كردند بر ستيكه برورد كذا تر اوست از براي آنكه كمرت كردند و ايشان را كه كمرت كردند و ايشان را

الجزو الرابع عشر

وَتَوْفَى كُلَّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ^{۱۱۳}

و تا هادید و هر نفسی جزای آنچه کرده و ایشان ستمگرند همیشه

ما بدایم آنچه بگویند قوم
بوفکیه پس اینها را یلو
سوی او گفار او را ایضی است
قول بت ایضی را بر حرف
پس از بجان حرف سوختن
باشد ایشان را صلی دودمان
آنکسایکه هرگز مگروند
قلب او باشد بایان مطلق
کرده خط حان بقول ماسوا
آب خواهرها روان دهر او است
زنده بودن را حار آسرت
این گروه آنکس که حق بهاد
پس کایدا بر آن پروردگار
سر بنموده و آن هر دویم
میشود داده بر نفس تمام

در تو و گفتار تو او ملن ولوم
میکنند تسلیم اندر گفتار
مرضعات اندر آن گفتاریست
چیت سفت خامه ای گفتار و لب
آگه از حد گویند این سخن
چهل شی از هر صفت و ملاک
بر شاهای خدا و حکم بدید
هم بر آن سخن آفرین جل مطلق
زیر به است ارم غاید احباب
هم صفت پس درک از هر او است
میکنند ترجیع و هم مضرت
مهرشان بر گوش و چشم و هم نواد
که نمودند صبرت از دینار
دین پس دین غفور است و رحیم
بر جزای هر چه کرده است او عام

غیر از این بود که آموزادش
فولتان را پس خدا فرمود رد
وین کلام کاری است و طهارت
که حرف و اینان مثل طهارت
آنکسایکه آیت خدا
غیر از این بود که یطوب فروغ
مد اینان آنکه شد کلام سخن
لک آرد حرف کفر از زبان
لک بگشاید مگر از بی کسی
ایست هر آنکه میدارد دوست
راه هدایت خدا بر کافران
غافلاند آنکس که الحق چنان
پند زحمتها و هم روح زیاده
اندر آن روید که هر نفسی حل
خود سلبیده مگردند و زیون

این زبان را آدمی چون خواهد
که لسان آنکس که گرداید خود
در فصاحت بر زبان طهارت
این سخن داده خود نیاید است
مگر و بدستان هم رعدا
بر خدا بدست بهمان و فروغ
حرکه بر اگر او دارنش فرق
می نماند بر ایشان زبان
هر او شست است از حق هر نفس
این حیوة دیری از هر یوست
که بحد بدست راه فهم جان
که نفسی بدستان غیر از زبان
آمد ارمال و جان پس رحمت
میکنند با خود نقصان عمل
روز و اواس و هم لا یظنون

وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ

وزد خدا مثل قریه را که بود ایمن آرامیده می آمد آرد و ریش فراوان از همه جا پس کفران ورزید

اللَّهُ قَادَاتِهَا اللَّهُ يَأْسَ الْجُوعُ وَالتَّحَوُّفُ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ^{۱۱۴} وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ رُسُلٌ مِنْهُمْ

نصبت خدا پس چنانید خدا پوشش گرسنگی و ترس آنچه بود که می کردند و سقیت آمد ایشان را رسول از ایشان

فَكَذَّبُوهُ فَاتَّخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ^{۱۱۵} فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمْ اللَّهُ حَلَالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا لِمَصْنَعِ

پس تکذیب کردند او را پس گرفتند عذاب ایشان بود مستلکاران پس خوردند از آنچه روزی دادان خدا حلال پاکیزه و شکر کنید صفت

اللَّهُ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ^{۱۱۶} إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَيْزِرِ وَمَا آهِلَ لِشِرْكِهِ

خدا را اگر عبادت او را می پرستید جز این نیست حرام کرد شای مردار و خون و گوشت خوک و آنچه آهله کرده شد برای غیر

اللَّهُ بِهِ قَمَنَ اضْطَرَّ غَيْرُ بَالٍ وَلَا عَادَ قَالَ اللَّهُ تَعَزَّوْا رَحِيمٌ^{۱۱۷} وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ

خدا با آن پس آنکس طرند که طعنی باشد و طعنی پس بدست که خدا آرزو شده است و مگویند رای وصف کردن زبانان

الْكُذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَهَذَا حَرَامٌ لِنَقُتُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ

دو لغو را این حلال است و این حرام تا جسد بر خدا دو لغو را این حلال است و این حرام تا جسد بر خدا

الْكُذِبَ لَا يَقُولُونَ^{۱۱۸} مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ^{۱۱۹} وَ عَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا

دو لغو را و سنگار نمیگویند آنچه عیب کسی است و برای ایشانست عذاب پر درد و آنکه چو بدستند حرام کرد آنچه خوانند

عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ^{۱۲۰} ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ

بر تو از پیش و ما ظلم نداشتیم و لیکن بودند که بخودشان ستم میکردند پس هر ستمگر پروردگار تو است مرا آنکه کرده

سورة النحل

بِعَمَالِهِ ثُمَّ تَأْبُوا مِنْ بَيْدِ ذَلِكَ وَاصْلُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَيْنَيْهَا لَتَقُورَ رَجِيمٌ ۱۳۱

دیر ابدانی پس تو گردن بس از آن سلمان آمدند بدستگیر و در کار نویسی از آن آمرزش شمر است

| | | | |
|---|---|--|---|
| زد خداوند مثل و انت این
پس بندهای حق کار شد
زایه کردند از به ناپردی
پس فرا بگرفت ایشان را عذاب
پس حلال و طیب و پاک و نیکو
غیر از این بود که میباشد حرام
آفتن اضطر غیر لا و ط
در دوم سوره بیان شد در تمام
کتاب تا بنید بر پروردگار
بر کسب که شد ایشان بود
ما نکردیم ایچ را ایشان ستم | مردهی که بوده مسورو متین
زاینی بر حق و کفران آمدند
حق و صیان با سیاسی و بدی
چون ستم کردند بر خود و حساب
شخص باید پس بندهای او
خون و هم برادر و برادران تمام
پس الا اضطر او حدی را بد
شرح و تفصیل امر این باب را تمام
و آنکه مدد است هرگز دستگار
شد حرام از ما همارا در حدود
لیک طلم ایشان سود کردند هم
نم تاوا آمد ذلك و اصلوا | این و آسوده او کل زبان
پس چنانچه از لباس خود و سوغ
آمد ایشان را هم از ایشان رسول
پس خورد ایمان از آنچه حق
شکر هم واجب آمد در عطا
ما آحل هم لیس الله
پس حق آسوده است و مهربان
میگویند آنچه وصف امر کلان
آن مقامی است آمد از همان
آچه ضمه رفو از به آذینش
پس خداوندت شکست گاه
باشد امر حال آسوده او | رفتار آمد فراخ از هر مکان
حق را ایشانرا بپنجم وقوع
پس بنکدیش شد از قبول
داده وودی یرشیا از هر حق
میرسد ارکه او را خود شما
ر شما خود تا عباد متنبه
حرم آکل به را بعد از ان
میگوید این کاین حلال این حرام
هستان لیکن عباد پس گران
دست در اسلام شرح آن کیش
زده اند ایشان بجهل و اشتباه |
|---|---|--|---|

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا فِيْهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۱۳۲ شَاكِرًا لِّأَنْعَمِهِ إِحْسِيَةً وَ

بدستگیر ابراهیم بود امتی مطیع از برای خدای حق گرای و بود از مشرکان شکر کسب بر نعمتهای او را برگیرنده

هَدَاهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۱۳۳ وَآيَاتُهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَآيَةُ فِي الْآخِرَةِ لِكُلِّ الصَّالِحِينَ ۱۳۴ ثُمَّ

هدایت کرد بر او راست و دانی در دنیا خوبی و درستی است و آخرت هر آینه از شایستهان پس

أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنِ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۱۳۵ إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ

و فرستادیم سوی تو که بروی کن کیش ابراهیم را حکرای و بود از مشرکان حرامی است که در دایم باشد بر او

عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۱۳۶

را آنکه اختلاف کردند در آن و بدستگیر و در کار تو هر یک حکم می نماید از روز قیامت در آنچه بودند در آن اختلاف میکردند

أَنْتَ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالنُّوعِلَةِ الْحَسَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ

بخوان بر او راست برود و در کار تو حکمت و دین خوب و مناظره کن ایشان با آنچه خوشتر است بدستگیر و در کار تو راست

أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ۱۳۷ وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ

دانانر با آنکه کند از راهش و او دانایتر است حدایت یافتگان و اگر عوبت کنید پس با آنچه عوبت شد پس آن

وَلَكِنْ صَبْرُكُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ ۱۳۸ وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ

و اگر صبر کنید هر آینه آن صبر است از برای صبر کنندگان و صبر کن و نیست صبر تو جز بوقوع خدا و او معذور را ایشان مانی

فِي ضَيْقِي مِمَّا يَمْكُرُونَ ۱۳۹ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ

در تنگی از آنچه ستم کنند بدستگیر شما با آن است که هرگز کار نشود و آنکه ایشان نیکو کارند

| | | | |
|--|---|--|--|
| این ابراهیم سکن امة
جمع در یک تنه آن ضل و داد
میتوان خوانش تنها امتی | قافا ش حنیفا مة
چر که در انخاص ببل از عباد
هم بوجد و با ایمان مطی | امت امتی بود ابراهیم او
پس از آن با کافکند او را عا
یا چه فرسا و خود و است | جامع هر حال و اوصافی مسکو
مؤمنی جز وی سه در روزگار
مسترف بودندش از حال و است |
|--|---|--|--|

حاصل خوانده زانو امتش
شاگردی است به آنچه ذوالجلال
یکش دادیم در دنیا بدین
که او مایل زانین مخفی
بر حساب که نمود اختلاف
خوان پسوی راه آن ورودگار
پند ده با یگویی در هر عمل
مترکان کردند مکه حرمه را
آمد آیت که حقوت گر مستبد
مباران دالک صبر اولیاست
هم میش از مکر ایشان تکمل

اندر ایشان کرده شایع منش
کرده بود اتمام یروی از کمال
هم بود در آخرت ارمالین
هم نید مشترک پیش دین حلیف
دروی اموال به یا صید گرفت
سرمغان را با دلیلی استوار
کن بوجهی ملک با ایشان حذل
بعد کشتن در افسد از کینها
مثل مغروریم آورد آن پدید
صبر کن بوفیق صبر تو خوراست
حق بود ما حقین بر عمل
مؤمنین و مقین و عسین

می نبود او بر خدا از مشرکین
برگزید و ده نبوتی بی ذم
پس نبوت وحی فرمودیم ما
غیر از این خود که گردانیده شد
بنشان ریت کند در دستگیر
حقی کان شهبه را زایل کند
رب تو بر گمراهی دانا فرست
چون شد این گفت یفسر که من
بکفر کردند پس مظه چون
وان باشد حر بوفیق خدا
وان نکوکاران را بران غلوس
ربا سلم ظلم اجین

دل مود بود و کامل در بین
بر صراط حق و راه مستقیم
پسوی کن کیش ابراهیم را
احترام شنبه وان مفروس بد
حکم دوان اختلاف و آن ستر
اسر حق را ثابت اندر دل کند
همچنین بر مهادون اواجر است
مظه هم زایشان کنم منتظر تن
کرد باید مکه یکتا بی قرون
می مشو عکین برایشان وان بلا
که بتوحید و ایمان رضوس



سُورَةُ بَنِي إِسْرَآئِيلَ مَآثَهُ وَاجِبِي عَشْرَ آيَةٍ وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ
دایم یاد کردن آنکه برداشتی از مسجد الحرام مسجد اقصی گمراشته دایم پیرامونش را نشانیم

مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ۚ وَآتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هَدًى لِّبَنِي إِسْرَآئِيلَ
اورا آیتهای خود مونس و سنجش و استخوانی ما و دادیم موسی را تورات و گردانیدش هدایت از برای فرزندان یعقوب

أَلَّا تَتَّخِذُوا مِنْ دُونِي وَكَيْلًا ۚ ذُرِّيَّةً مِّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا ۚ وَقَضَيْنَا
گمگیرید از غیر من کارگاهی فرزندان آنکه حل کردیم نوح و گردانیدیم او و جانشینش کردیم و اعلام نمودیم

إِلَى بَنِي إِسْرَآئِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتَقِيدَنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوقًا كَبِيرًا ۚ فَإِذَا جَاءَ
به بنی اسرائیل در کتاب گشاده خواهد کرد در زمین دو بار و هر آینه سرکشی خواهد کرد با لیس سرکشی و در پس چون باید

وَعَدُ أُولَئِكَ بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا
وعددهم استیلا و میفرستیم بر شما مکهان مراد ما صاحبان قوت و سخت پس و دشمنان و ستمگران آنها و باشد و وعد کرده شد

ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاهُمْ أَكْثَرَ قَبِيرًا ۚ
پس برگردانیدیم برای شما سر تار ایشان و مدد کنیم شما را مالها و پسران و نگردانیم شما را بفراتر از ازل سر دهمند

| | | | |
|---|--|---|--|
| باک آن ذات مقدس را سزا است
هست پیرون از اشارت مهتراسم
ره باید کسی پری هیچ از منی
سر محمد سازد او را عون حق
قلب را فرموده زان بیت الحرام
زانکه می بود هرج و مرج و اوقات
و نه شبهه ضد کان مشتوق جان | گمرون از حرم وصف ماسواست
اسهانش گنج فانتش را طعم
جز که از راه خدا گراهی
در مبدویت و وصف ما خلق
کس عزم شد قوای نفس خام
مکن الا با هیئت طبع و قوا
مید خود را داد و رفت در همان | نست محمود او جندی در وجود
هم مقدس از حدود و از جهات
وان نکند در میان از پیش و چون
از مقام قلب او را در توح
لب لب بنی امدارین ظلمات تن
یعنی الا آنکه دوسرو طلب
برد از بیت الرامش بی خلاف | و آنچه در حد آید از لیس و شود
هم صرا از عول ممکنات
جز که خود کرد پندی و دهنون
میرد تا مسجد الاضای روح
وین نواشی طبع وین بین
چشم باشد سر قوی را سبب
جانب اضای روح از انکشاف |
|---|--|---|--|

سورة بنی اسرائیل

کان ز ملک جسم باشد دور تر
 بشود یعنی مناجات و دعا
 و نه وقت تا که از غیب و شهود
 ما زود دایم موسی را کتاب
 خود فرزندان او کاتب بلا
 کان نوح ^۱ بعد شکور
 کز شیا گردد نیام آشکار
 علی اخر سرکنی کردید هم
 می را اسکیزم بر یافش ها
 قتل و غارت کننه از شیخ و شاد
 سوی بیت القدس انضام روان
 بی بگردانغان غلب دگر

ست خیرات و فضایل زان پدر
 در مقام سر ^۲ بلورک ضا
 و فرمود باید غای فی الوجود
 و عینا کردم ادرا بر صواب
 حل با توحش توهم از ولا
 در عبودیت حق کامل حضور
 در زمین ازهل و لدائی دویار
 بی بزرگ ادر غرور و دوستم
 زندگان خوش با پر حش ها
 سبقت و شهرشیا کردد حراب
 کش و گرد آرا که زود از عیان
 بد مظلوم ادم از دگر طفر

تا که نمانیش از آیات خویش
 هم پیر اعی ملتحداد او
 زنها را علی کد زلفی مقام
 سوی اسرائیلیان تا غیر من
 قصدا این سام تا کاهرقل بود
 شد بر اسرائیلیان اطام این
 کتن شباست اول زان سراد
 بی بهنگام اخر آید زان خطا
 صایان قتل و قهر و کارزار
 بوده ست العر و رغرول صیغ
 و عده مظلوم ست ای در روا
 هم مدد بشیم ازفال و ردا

کوسیم است و جبر و زان خویش
 قدر ادا کنی کد امداد او
 تا مقام جمع ذات و اصل تام
 میگیرند او و یکی در سنن
 حد ابراهیم صاحب ملک بود
 خود زما ادر کتاب مستین
 قتل یسی دومین است از فساد
 و عده حق اولین ره بر شیا
 بر شیا کردد داخل دودیلا
 عامل لهراس او بوده شریا
 میشود و افق هسار بر شیا
 بستر کردد از روی عدا

إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ

اگر خوب کردید خوب کردید برای خودمان و اگر نکرید پس مرخصیها ما است پس چون بماند و بعد دیگر تا بدست میرویم چنانچه

وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا ۚ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يَرْحَمَكُمْ

و تا داخل شود در مسجد همچنان که داخل شد آبر اول باز و تا نامه گرفت و دست او چنانکه گشاد شد تا که دایه‌ی شاید پروردگار شما که رحم کند شما را

وَأِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا ۚ إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَ

و اگر شود کند شوایم کرد و گردانیدیم / موزح را در برای کاران / حای حس / بر سبک / ان قرآن / هدایت میکند / ما چقدر ست تراستو

يَسِّرُ الْمُؤْمِنِينَ ۝ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا ۝ وَأَنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ

شارت مبعده آن مؤمنان را گمى كند كارهاى شايسته اينكس را نشان است مدي بزرگ و ايكه چيست كه آنا كه ايمان ميآورند

بِالْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ۝ وَ يَدْعُ الْإِنْسَانُ بِالشَّرِّ دُعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْإِنْسَانُ عَجُولًا

و درخواست میکند اسان شروا مثل درخواست کردش خبر را وود اسان شاب گفته

١٣ وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آتَيْنِ فَمَحَمُونا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَوا فَاصْلَا مِنْ

وگردانیدیم شد وروزرا دواآیت پس معجزه دیدم آیت شد و گردانیدیم آیت روزرا نور چشمم چشم تاج و تاجم را از

وَرَبِّكُمْ وَاتَّعَلَّمُوا عَدَدَ السِّنِّ وَالْحِصَابَ وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا " وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلَيْنَا طَائِرَةٌ

برودگار خان و تاجانید شہزادہا و حاکما و ہر چیزا تفصیل دانی و ہر انسانی ملازم گردیدیم اورا علی

فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجْ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَشْهُورًا ۝١٥ اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا ۝١٦

بر کفش و بیرون آوردم برای او روز قیمت ماه که خواهم دید آنرا اگر نه بخوان نامه انرا پس است غش تو امروز ر تو حساب؟ همه

بگوئی که می‌کند آن بگوئی || بر خوس خود کینه از پیروی || و رکنید از بموالتش بر شاست || فل ها راسم خاغل درجاست

رضی فرمود مرکز من بکس « بدی کردم » بیکی یک نفس پس جواد این آیه در ابانت مرد تا خود اعی میکند خلق آنچه کرد

کامدند از پیش آن اربابان
تا هلاک و نیست سازد آنچرا
که بر او کردند غلب هرکجا

پیورہ بنی اسرائیل

لَا تَقْبَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْدَّ بَدْعُومًا مَنذُورًا^{١٢} وَ قُضِيَ رَبِّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ

مگر دین یا خدا خدای دیگر پرستشی نکوش کرده شمع تہاواگدا شمعہ وحکم کردید و رد گارت کثیر سفید مگر اورا و

بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِنَّمَا يَبْتَلِيَنَّ عَنْكَ الْكِبَرُ أَحَدَهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا قَوْلَ لَهُمَا أَفٍ وَلَا تَنْهَرُهُمَا

برادین بکونی کرنا گریرست زدتو بهیری پکشان بامردوشان پس گوی مران دورالو ویرمکن انمورا

وَقُلْ لَهُمَا قَوْلَا كَرِيمًا ۝٥٠ وَانْخِصْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّنْدَيْنِ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي

ویکیوی، مہدور اگنی خوب و فرود آور ای آن دو مابل توامہ را از مہدو مگور و رود گلومن رحمت کن آن دو تار اہمہ ناسکتہ رب تہ کردہ

صَفِيرًا ٢٦ رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِنْ تَكُونُوا صَالِحِينَ ٢٧ فَإِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا ٢٨

مرا که بودم خور و دود در کنار شعله‌ها را است. ما چقدر فضاهای شهت‌آگراژان

وَأَبِ الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمَكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا ۚ إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ

وید صاحب فراتر از احش و بهار را و منش باشد بی باس را و منش باشد بی باس را و منش باشد بی باس را

الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا ۚ

شهابین و امشد شهبان مروردگار شد و اساس

ایست لا فضل مع الله
حکم از پروردگار شد جدا
یا رسد آن هر دو رسن کر
هل فروان مواضع «چراغان»
گفت بشیر که چیزی نیک
ختمی را شد داد تراست
پس باو ایام او باشد غفور
ده باقاری حقوق او تمام
در آسیری گفت زین النادرین
ان کر ما بین کر دلوای عرب
در عهد الله موسی را عیان

ما خدا امر الوهیت میکرد
پس تو نشستی بی‌وزن حجت
هم کنید احسان شایر والدین
مأنک بر ایشان ردفتگی سر
کو خدایا رحم کن بر این نویز
نیست از احسان و برتر والدین
گر شا باشید از شایستگیان
جرها میک عهدشیر ار حداست
گفتاد ارباب اخبار و اصول
گفت ازی گفت ذالقرن تو اهور
پس بگو این امر رسد از کرا

اشارت از فديك است

یس فک را کرد رد اور شتاب

از غرمد احتمال ظلم و کی
که عین بوده است از دج ذک
میگشتند از تمام دال و حن
که عین جشیده این خیرالانام
تاچه بوده است اصلان داداله
وانگهی با احتیاج مصلی
حق میکنند هم بد وای السبل
هم حواس و مشرو ضرر قوی

چیت ر صدیق و قاروق امین
قلمه ابك این چنین شدیست شك
دوره غیر الشر اسلابان
خانه كودشد مدعی با اهتمام
شبه كود خواسند نوری كواه
این كند اوتصل دور اند چنین
دور از قسیم گشتم ابطیل
فكر و اضارا مكن صرف هوا
مست شغلان مرندوا تا بس

تا چرا شد متزع از ماضی
بر امور خلق و حکم حق صبر
ترضی او بود اولی ر فرق
بودن اهل این نمود قبول
چون بنان اوز تعلیم آیت است
طلوع با همی قاروق دقیق
بمهد پادشاه کی هر چه خواست
ز آنکه صرف شد برادر نایب
امیر باشد از د ر ب نایب

این خبر را او بوشت امروز

صدق مطالب را خدا داد همه
بعد احد بوده اند ایشان امیر
مسلمین را هم دران گروه حق
از ذمبی چون زفرزد رسول
قول اوهم بی ثبوت است
راست کرداری چو صدیق شفیق
عالم و حاکم بهر کاری خداست
صرف بر ناحق مکن مال نفس

وَإِنَّا نُرْصِنُ عَنْهُمْ ابْنَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا قَتْلَ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا ۝ وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ

از اقامت این کشور، ترانسان برای طلب رحمتی، از یورو دگولن که امید داری او را پس بگویی سرانجام گرفتاری درم و نگران دست را

مَثْلُولَةٌ إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسِطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّضْمُورًا ۚ إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن

رست بکردت و بکشایش مکن کلان بر نشینی ملات کرد مشتمل بر دوستی که برود کلاوت کشد مگر دام و زور بر آید

يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِمَا فِي أَيْمَانِهِ خَبِيرًا ۚ وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ غَشِيَةٌ عَلَيْهِمْ إِمَّا ذِي نَفْسٍ نَزَقَتْ

آنکه میفروشد و تنگش مگرداند بر سر یک دام باشد غشایش گناش آگاه است و مکتب فرزند عاقل را زبیم نکشتی ملووزی میمیرد یا شارا

وَأَيَّاكُمْ إِن قَتَلْتُمْ كَانَ خَطَاً كَبِيرًا ۚ وَلَا تَقْرَبُوا الرِّزْقَ إِنَّهُ كَانَ فَاجِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا ۚ وَلَا

و شلوا بر دستیکه کن ایشان باشد گاهی رزق ویران و گردید دارا دوستی که آن باشد کاری زشت و هست از جهل واه و

تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا قَدْ جَعَلْنَا لَوَلِيٍّ سُلْطَانًا فَلَا

مکشد میرا که حرام کرد خدا مگر حق و کشته کنند مظلوم پس صفت گردانده از برای وارثش سلطان پس باید

يُسْرِفَ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مُثْمَرًا ۚ وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالْيَقِينِ هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ

که اسراف کند در قتل هر سیه که او باشد برای کرده شد و بر او نبرد مال یتیم را مگر تا آنکه آن هر است تا رسد بکمال

أَشَدُّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّا الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا ۚ وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُم وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ

فوتش و وفا کنید به عهدان در دستیکه جان بدیدر سید شده و نه که بیدید با بر او نبرد و وزن کنند بر از و بقیان درست

ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا ۚ وَلَا تَقَفْ مَالِيَسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْعَصَرَ وَالْقَوَادِحَ كُلَّ

آن هر است و خوشتر و صفاست و رومشو آنچه باشد مرزا نماند در دستیکه گوش و چشم و دل آنها

أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا ۚ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَ لَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ

باشد از آن بر سید شده و راه مرو در زمین از روی کرو تا بر دستیکه تو رفته توانی کرد زمین را هر گز و جوامی رسد هر گز

طَوْلًا ۚ كُلُّ ذَلِكُمْ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا ۚ ذَلِكُمْ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ

بگو هر دلی می همان باشد هیش رد برود در کلاوت ناخوش داشته شده آن را آویزست که گوی فرساند برود در کلاوت از حکمت

وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا ۚ

و کردان با خدا الهی دیگر پس ادا نشوی در دوزخ ملات کرد خواسته شد

پس بگو قول نکوشان با نوب
تا نشینی خود برهت از لاس
بر هراچه داری از کم یا گیش
بر هر آنکه خواهد اندر روزگار
قتل فرزندان بود کفر و غلط
متقل کردند از خلق مجز
هست بر ما نیست کسی بر کسی عقل
کوست فعلی زشت و داهی بدنا
بر ولی او بگردانیم ما
بر همتدیریکه مشروع است و نیک
بر کمال رشد از روی سنده
هم بقتل او هیچ اذنان داد فروغ
صدق و موزون با بر از روی درست

از حدافندی کز او داری امید
هم ممکن عمل آنچه داری از لاس
آمت این آیت که مکتب است خویش
میکناید رزق را برود در کار
و از شما از خوف فقر امر ببط
تا مگر نبوده قلدر بر جهل
رزق آنها و شما از جز و کل
میگردید هیچ در یک زما
کشته شد و کسی بظلم و ثروا
و لوث دم باشد او منصور لیک
جز بوجهی خویش تا او رسد
تا رسد بر غایت رشد و بلوغ
هم بیچند کمال آزا که هست

اضطرار رزق را از هر او
جل میثاوت محسین و حق
چون برهت بد نیاید بر نخل
لک پس صحت است در پیش کریم
او بود دانای و بیبا بر عباد
زهد میکردند در گور اسرار
قتل ایشان گفت کفر است و حرام
هر کسند فرزند خود را کافر است
جز بسکم راست یعنی انتقام
پس قتل اسراف نبرد و اختصاص
می نگردید از امید و سلم
منبط احوال کبند از امتیاز
عهد مؤثرت بر عهد ولا

از قنبران و بر گردان تو رو
هم مگردان سه دست زهت
یادمن بر سایل او داد از خیال
این بود در حکم عقل مستقیم
ورگ خواهد تنگ ساند هم فساد
در زمان صلح است دختران
گفته ایم از پیش شرح این تعلیم
قتل فرزندان خطائی آفر است
بر شما هم قتل غرض آمد حرام
اسرا و استیلا و قتل در تضاد
همچنین نزدیک بر مال یتیم
غیبه اش سنی مکه اندر بیل
هم بعد شود کینه از حق وفا

چراست از روی قبول این دین
ز آنکه گوشه چشم و دل یواژه
یعنی آنکه گفت حق از این سوره
این بود از خود پستی هم فرح
کلی اینها سینه است و تابند
پایزه اسراست و پیش چاره
می بگردان باشد دیگر خدای

یعنی امر طاعت از روی دین
چه مؤمنند هر یک زان همه
آنچه را که روی نداری علم تو
گفت زان لاشعری الارض صرح
فردیت هست مگر و زده
بوده اینجا ثبت امر لوح شه
که در اسی در چشم زانقضا

از این آن می رسد در هر مقام
زین نسبت مرمی را دوزخ
هم رسد راه از تکبر تو برض
در بلای ک دسی هرگز بکوه
بست و بیخ از سر نهستی ای راه
ایست آنچه بیکه وحی اگر دگار
مر ملائت دیده و راهه شده

که باشد دانستی بروی تم
هیچ باید بد و وطنی بیکر
که بشکافی زمین را تو برض
پس قتل کن نه کوه و شکوه
تا باینجا از مع الله اله
ر تو شد از حکمت کامل جبار
شرک تو خود دوزخست و شکوه

أَفَاصْفُكُمْ بِرَبِّكُمْ بِالَّذِينَ وَأَخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَّا أَنْتُمْ لَيَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا ۝ وَلَقَدْ صَرَّفْنَا

آبیس محصور کرد شما را و در کار شما پیران و گرفتار مرشکان دختران در یکسره ایست که سوره سحر و جادو و بخت و پان کرده مکرر

فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذْكُرُوا وَمَا يُرِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا ۝ قُلْ لَوْ كُنَّا مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذَا

در این قرآن تا بیدگر و نیز و اینها را مکرر ثروت که اگر بود اله الهان همانکه مکتوب است که امر است

لَا اتَّبِعُوا إِلَى يَوْمِ الْقُرْآنِ سَبِيلًا ۝ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا ۝ تَسْجِعُ لَهُ السَّمَاوَاتُ

حسب بود سوره صاحب عرش راهی مر است او و زرات از آنچه مکتوب و زری در کتی تسبیح مکتوب مراد است از آسمانهای

السَّجَّ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَقْضُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ

مفکاه و زمین و هر که در آسمان است و در هیچ چیز مکرر تسبیح میکنند بانش و لیکن عقیده تسبیح ایشان را بر سبکه

كُنَّا حَلِيمًا غُورًا ۝ وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا

اوباش در برابر آورده و چون جوان قرارا مکرر در میان تو و میان آنکه نمیکردند تا آخرت رده

مَسُورًا ۝ وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا ۝ وَإِذَا ذُكِّرْتُ بِهِ

پوشیده و گردانیدیم ر دلها را پوششها مباد که فهمد آرا و در گوش ایشان کرا و چون ذکر کنی پروردگار تو را

فِي الْقُرْآنِ وَحْدَهُ وَلَوْ أَعْلَمُ بِمَا يَسْمَعُونَ ۝ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْمَعُونَ بِهِ إِذْ يَسْمَعُونَ إِلَيْكَ

در قرآن تنها ر گرد در رشتان رسد گن ملاقاتیم با چه گوش ممانند آن که گوش میدادند سوره تو

وَأَنَّهُمْ تَجَوَّيْ إِذْ يَقُولُ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَعْتَبُونَ ۝ إِنَّا دَجَلًا مَسْحُورًا ۝ أَنْظِرْ كَيْفَ صَرَبُوا لَكَ

و آنکه که ایشانند در از کوشی آنکه که مکتوبند ظالمان بی روی می کنید مکر مرید را مکرر مدهد بگر حکوه زده برای تو

الْأَمْثَالُ فَصَلُّوا قَلِيلًا يَسْتَعْلِمُونَ سَبِيلًا ۝

مثالها را پس گرامش نمیشی و تا بیدایت راهی

بر گزید آ خدای عالمین
از شما باشد در ک این تومس
امر این قرآن بگردانید ما
با خدا بود از خدایان ذکر
فیضان چون کرده حق بی فروغ
یا که و بر تراست از گفتارشان
نیست چیزی هیچ اندر جستجو
او تامل بردار است و ظهور
هشیش یعنی دلیل موجود است

مر شما را زد قسمت بالین
آنها که باید امر عقل کسی
از ولد خود را بری در چندان
آنها که مکرر کان گوشت ر
ماجر ایشان کر بود از شوش
بلکه حال و اکبر الوصف و بیان
جز که در تسبیح و در تحید او
زین تامل زین تامل زین تصور
کویات خویش فرد و واحد است

وز ملائکه دختران را بر گرفت
تهدت اولاد بر حق می دهد
بند تا گردید اما حر طور
بر خدای عرش میبستد راه
با خدا باید کسد ایشان جدال
مر بتسبیح سوات و زمین
لیک خود تسبیح ایشان را شما
نیست شئی کز زبان خلقت
کز دهی گوش جان از اجنات

چرخود پس باشد این قسمت شکفت
پس در آن تفصیل خود را میدهد
هیچشان تقاری اسهل و فرور
با خود از وی هما که بخواد
یا که از خود فی عز و استقلال
واچه در آهست زانیا بالین
در میباید از حال و می
ظالم او بود صد حشرش
بشوی تسبیح او از مکتات

| | | | |
|---|--|--|--|
| چونکه قرآن را بخوانی در هر روز
تا عهد آچه خواهی از کلام
همچنین بر گوشان سنگینی
پشت زانو بیندند از عذاب
داد میگوید چون با یکدیگر
نروین ما چون دند ایشان مثل | ما بگردانیم ای قهر اسم
به گرد گوش و گوش ایشان
فهم تا نکند از خود پستی
کز خدا ایشان یکی لری یاد
آن سنگران پست و هنر
پس خدمت ایشان بگرایی اصل | چون تو آذانه بر روز حساب
می بگردانیم بر دهانشان
چون بر آن یاد یکجائی او
ما آنچه بشنود آ که ترم
که نیاید هیچ از غل
پس بتواند زین گفتار خام | تاورد این عسوری حساب
پوشی کل مانع است از فهم آن
میکنی ایشان بگرداند رو
گوش چون دارد سوت و اصرار
فیرمادی را که معذرت او
باقن رهای بمانند حکرام |
|---|--|--|--|

و قَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرَفَاتًا إِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا ۝۳ قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حديدًا

و گفتند آیهیون باشیم استخوانها و ریزمرها یا پراکنده ایماز آنکه شد گام بفرستی تاره

أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ فَسَيَقُولُونَ مَن يُعِدُّنَا قُلُ الَّذِي فَطَرَكُم أَوَّلَ مَرَّةٍ قَسِيحُ قَوْلٍ

یا خلقی اولا چه عظیم آید در سینه یان

إِنَّكَ دُوسِمٌ وَيَقُولُونَ مَنِ هُوَ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ قَرِيبًا ۝۴ يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ

سوی تو سرعاشارا و میگوید خواهند بود آن

بِحَدِيثِهِمْ وَتَقْنُونَ إِنْ كُنْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا ۝۵ وَقُلْ لِمَ أَبِئِي يَقُولُوا الَّذِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ بَنَرُ

بنایش از لوگان میرد کدورت کرد و اینک را که بگوید آچه آن

يَتَّبِعُهُ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوًّا مُبِينًا ۝۶ رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِكُمْ إِنْ يَشَأْ يَرْحَمْكُمْ أَوْ إِنْ

میانشان در دست که شیطانشان باشد

يَشَأْ يُعَذِّبْكُمْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ وَكِيلًا ۝۷ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَقَدْ

خواهد عذاب کند شما را و فرستادم بر ابرایشان کار گذار

فَقُلْنَا بَعْضُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ عَلِيَّ بَعْضٌ وَأَتَيْنَا دَاوُدَ ذَبُورًا ۝۸ قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِهِ فَلَا

که آنرا و دادیم بعضی از پیروان را و رضی و دادیم داود را زبور

يَمْلِكُونَ كَشَفَ الضُّرِّ عَنْكُمْ وَلَا تَعْوِيلًا ۝۹ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ

مالک باشد رفع ضرر را ارشاد و تیردا

أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَ يَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا ۝۱۰

هر که ایشان که نزدیک تر می آید و امید دارد رحمتش را و میترسد

| | | | |
|---|--|--|--|
| همه را یوسید و کشته
یا درک انچه آمد در گمان
زود پس گوید از انکار و صوت
زود باشد که نصیب رین غر
یوم پیغمبر که اجابت پس کید
کو حلام را که گویند این سخن
دیو آدم راست خصی آشکار
خواهد ارجند شما را بعیص
رب تواند راست الحق و فرض | هم بکشد آفرمان آیا که ما
می شویم آیا زو آنکیست
مر شما را هیچ کوه و آسان
کست طرا زده دارد بدموت
می بچاید بر سوی تو سر
مر را با حدی از خوف و عید
کاسن است آن دفع شطرا باغ
در عصمت هیچ شنبه زکار
و که خواهد هم بکشد بر عذاب
بر هراچه اندر سوانست و لرض | استخوان کردیم و خاک بنوا
گو شما باشید گر سخت و شدید
پس بچرا شد شما را حق یقین
گو کسی کالو شما را آفرید
می گوید این شود که ای حب
مکید ایشان کلان آرزو تنک
زانکه دیو اهازد ارواح عاد
اعظم آمد بر شما پروردگار
ما تو را خود ای رسول پیدل
بعضی از پیشبران را ما مگر | همه را سنگ و کوه یا همچون حدی
زده سازد همچین دیوم دین
آدمی را کرد از خاک او پدید
گو که شاید این سنی باشد غرب
که نکردید هیچ خرافات در تنک
پن مردم در سخن گفتن فساد
بر طعاب و غول دارد اختیار
ن فرسایم بر ایشان و کل
دفری دایم بر بعضی ذکر |
|---|--|--|--|

سورة بني اسرائيل

مهمين دلايم دلود را زيور تا فرون باشد او را در مورد گو بخوايد آن کار خود شا که گمان کرديد ايشان را خدا
نور او پس مالک ايشان نيست کشف خري اثر شا تاچيست فطو و ياري و رمي از شا بر نيمداند و در تغيير ها
مر ملک را يك قيله از عرب ميرسيده از روی طلب آنکروميرا که حواصا آنکلان سروسيله سوي حق جوده هان
هرکدام اقرب بسوي خستند يشر زانو بر قيد وحده بي ترسيد از عذاب دادگر کرد بايد از عذاب حق خضر

وَإِنْ مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَمَةِ أَوْ مُؤَذِّبُهَا عَذَابًا شَدِيدًا كُنَّا ذَلِكَ فِي

ويفت هيچ قريه مگر گنايم هلاک کنيم ايشان را روز قيامت يا عذاب کنيم عذابى سخت باشد آن در

الْكِتَابِ مَسْطُورًا ۱۱ وَمَا مَنَعَنَا أَنْ نُرْسِلَ بِالْآيَاتِ إِلَّا أَنْ كَذَّبَ بِهَا الْأَوَّلُونَ وَآتَيْنَا نُوحًا

کتاب و شفته شد و ما داشت ما را کبرسم آيتها مگر آن تکذيب کرده آرايشيان و داديم نوح را

الْإِنَّمَاءَ مُبِينًا فَظَلُّوا بِهَا وَمَا نُرْسِلُ بِالْآيَاتِ إِلَّا تَحْوِيفًا ۱۲ وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ

نامه بنا کنيم پس سترده تا آن وى ترسيم آيتها مگر اى مبدل و هشنگا که گفتم ترا خدا ستره و ستره و ستره و ستره

بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي آرَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُفِثْهُمْ

کرده مردمان و نگردايديم آن خوابها را مگر اى مبدل راى مردمان و آن درخت است که دشمنه در قرآن و نيفتيم ايشان را

فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا ۱۳ وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ

پس مى افزايدشان مگر ز بخت وى و چون گفتم مژنگار اسجد کبريا را پس سجده کرد مگر ابله گفت آيا

أَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتُ طِينًا ۱۴ قَالَ أَرَأَيْتَ هَٰذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَى يَوْمِ

سجده کنم از اى آنکه ابرى او گل گفتم خرد مرا کاین کبري که تشريف دادى در من هرايه که بر پس دارى مرا تا روز

الْقِيَمَةِ لَأَحْبَبَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا ۱۵

و ستمتر هرايه بديگر اهدا مى دهم بفرزندانش را مگر اندكى

يست هيچ آن قريه الا که ما اين بود در لوح محفوظ از پيش پيلي آن مسجور که خوانند ان رسول فقه را دلايم بر قوم نمود
ما بترسيم هج آيت خود ياد کن گفتم چون رب الانام ما نکر داديم رؤياى تو را در حديثه چنين ديد او خواب
آن دو ديوان طنها گفتند پس مردمان دو فقه افتاد پس نيست جاى حله در تفسير ما زين عمن کرديد سلطان شر
ميکنند اتباع و فرزندان تو زانيس اورا کسى خدا نريد گفتم اورا صبح چون کرد خدا راين مابى را گر نويسم متصل
ما نگردايدم خوابت را مگر بر ابو جهل است تغيير شجر ميکنم آن را حلاک اى فسا تا ت و مسطور در جل آرين
زافراحات نوس و انفصول آيتى بود آن مبرهن در نمود حر خراسانين هر بيرشد مردمان را خود فروگيرد سام
حر که فقه مردمان دو ملرا که بد اهر حج و عمره باشتاب کز چه حواب او نشد معلوم پس طمسيزد زاروش مرغلوروش
حواب او گشتند در تفسير ما حريش دلد زين سنى خبر بايد او ايشان خلل بنان تو که زحريل آن اشکانتا شيد
کافران آن مه رح پين کردم از ديدم حارى حور دل فقه فم و آزمون بر بشر يا که بر آل ايه سر بر سر

ميکنم او بسد اهل صواب اينکه برستم آسان سحران بر دمل تکذيب زانها العيان وان سبب شد بر هلاک آرمه
هست استعالتان حتم اداصول حله درست تو مستأصل شود در ميان اهل تغيير و عذاب سال ديگر گشت تغيير ميان
ديد خواب آرا که دريغه نمود و ادا احوالات مشروح آن نبود ميرود بوريگان بر مرش اهل حق آيد دايان بر سوه
حله را ما بسد لولاك گمت مى زين العالدين زدم سلام در ميان آل فرعون آرمان زين گشتم گوشى تغيير من
شد قرآن ذکر هر اطمعان پس بحر ضياع بيزايد هيج

الجزء الخامس عشر

چونکه گفتیم آن ملائکه را كنند
كافريستى توان از خدا كو
بر من امان ده غير از آنچه بود
و همانكه بپندد از حق

سجده آدم زوى حق و ديد
بر منى تا چيست فضل مستل
فضل او را من كه توانى نمود
جلاليان را خلاق بر رسن

سجده پس كردند آنها جريش
كفت آيا هيچ ديدى خود توان
باز پس گردانم تا دستخيز
من بپرونداش در هر سلكى

كفت آيا سجده آدم پرشين
كه كرامى دارىش بر من چنين
يايم استيلا بپرونداش نيز
ميشوم متولى الا الفسكى

قَالَ اَتُحِبُّ قَوْمَ تَبِيعَ مِنْهُمْ قَالَ جَهَنَّمَ جَزَاءُ وَكُنَّ جَزَاءُ مَوْفُورًا ۝ وَاسْتَغْفِرُ مِنْ اَسْتَقَلَّتْ

كفت بود پس كيكه يرو شودنتر از ايشان پس دوست بكنوز خجراى شاست جزاى نام و فرغده كبرا كنوانى

مِنْهُمْ بِصَوْرَتِكَ وَاجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَنْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدْهُمْ وَ

از ايشان باوالت و فرماييزن بر ايشان با سوارات و يادكات و اناز خود ايشانرا در سالها و اولاد و وعده ايشانرا و

مَا يَدْعُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا ۝ إِنَّ عِلَالِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا

و وعده نميداد ايشانرا سلطان مگر فريب درستيكه بندگان من دست نميزا بر ايشان تسلطى هوس باشد يرو دكارت و كبل

۱۸ رَبِّكُمْ الَّذِي يُزْجِي لَكُمْ الْفَلَكَ فِي الْبَحْرِ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا ۝ وَإِذَا

يرو دكارت شاست كسرا اهر اى شا كشترا در دريا باجويد از فضلش درستيكه او باشد بشماريان و چون

مَسَّكُمْ الْفُتُورُ فِي الْبَحْرِ قُلْ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا آيَاهُ فَلَمَّا نَجَّيْكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ

مس كندشرا ضرر در دريا كم ميشود ارا كسرواند از غير او پس چون نجات دادن سوي ما من روى كردن شد چو باشد امان

كُفُورًا ۝ أَقَامْتُمْ أَنْ يَصِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ

تاسيس ايا پس اين عيبه كفو و در دشتا طرف روا با فرستد رشا تند بسگريره باشي داس بايد اى خود

وَكِيلًا ۝ أَمْ آمَنْتُمْ أَنْ يُعَذِّبَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَىٰ فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِبًا مِنْ الرِّيحِ فَيُغَرِّقَكُمْ

ساخته روا يا اين شديد كمالز كرا دشترا دران را ديگر پس فرستد رشا درهم شكند ارا باد پس غرق كندشرا

بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْهَا بِهِ تَبِيعًا ۝

بسبب آنكه كار شد پس بايد اى خود رما مان از اين اينده

كفت روهر كس تورا كند تعليم
يمنى از اذاعت صند هر كسى
مى را انگيزان بر ايشان لشكرت
عشم و شپوت صوت و عجب و روا
و در شناسى هم پندارم بكار
اين رود پرسد و نامه آزمون
شركت اهر مال و فروماندن
به حادام يست استيلا تو را
تا نكشان دلازد از سواس تو
تا كنيد از فضل او روزى طلب
چون رسد مفتى شارا در جور
پس جواو بر هادنان برسوى بر
پس شديد آيا كه اين از اطلاق
پس بايد ايج اهر شهر خوش
پس فرستد باد همچون بر فتن

پس بپوزخ جاينان باشد حج
چركه باشد دوده طاعت خشى
از سوار و از ريشه دبرت
هر يك از اذاعت اهر صد بلا
هيچ ترايشان جلورى دو كروار
تا بجان حد خود را در شتون
هم تا در وعده اسانسان
مى نيند از روى املا تورا
واژ هواى نفس و از ارجس تو
در حش مهر شا سلازد سبب
غير او رايد چيزى در شطور
رو بگردايد زوايا دكر
او فروتن ميتوان بر من بلك
سر نكهدار فقه از پير خوش
بشكند ارا تا ناپد غرقان

اين جزا موفور باشد بر شا
هر كرا پس ميتوانى تا بخت
از سوارش تو را بجم غير
همو باد صرصر آيتن طاعت
تا لقي چشم و بگردان كلاه
كفت زانرو از فريده و از سوار
و دشمنان نست بركن بوفرب
پس بود يرو دكارت در سيل
و رشا باشد كسى يرو دكارت
بر شا باشد خدا پس مهربان
كم شود از يادنان در چشمو
هست انسان پس نعت تاسيس
يا فرستد بر شا بديك سنگ
اين آيا هم شديد از آنكه باز
از ي سكرانان پس سوي ما

پس چناننان توانى كرا رجا
مى ببينان مرصاد خود رسوت
قائشاسى چونكه كرد حله و ر
هر زمانى با لاسى قاضاعت
رو دكارت كفت در يكدم سياه
بر خلاق حله كن از هر كرا
كس نيز از غير خوارى زان نصيب
بندگان خوشرا يلو و سكيل
كه براند قلعه كرا در جلا
حل مشكل ما كند درهم زمان
ميرسيد انچه را الا كه او
ميشود طلقى چو كشت او پهراس
رشا يرد چو باران ب درنگ
عودن جعد جوا زانتر
ره ناپد اهر آن غرق و غا

سورة بنی اسرائیل

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى

و حقیق کریم گردانیدیم فرزندان آدم را و در بر و دریا و در رودی دادیم ایشان را و از پاکیزگیها و از اولاد دادیم ایشان را

كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْصِيلاً ۝ يَوْمَ نَدْعُ كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمْبَارِهِمْ فَمَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينَةٍ فَأُولَٰئِكَ

بسیاری از آنکه از ایشان آفریدیم و تفصیلاً روزی که دعوی هر کس را بخوانیم و هر کس را که کتابش را با دست راستش بدهیم

يَقْرُونَ كِتَابَهُمْ وَلَا يَظْلُمُونَ فِتْنَالاً ۝ وَمَنْ كَفَرَ فِي هَذِهِ آيَاتِي فَعَسَىٰ فِي الْآخِرَةِ أَنُعَذِّبَهُ أَصْلَ

میرانند و کتابهای خود را نمیخوانند و ظلمت فتنه را نمیدانند و هر کس که در این آیات من را کفر کند عسای در آخرت عذابش را بدو مضاعف کنم

سَيِّئاً ۝ وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذَا لَا تَعْدُوكَ

فراست و اگر نیکو بودند که فتنه دادند از آنچه وحی کردیم بسوی تو تا فتنه برانند بر ما چرا تو میگوئی که ما را کفر میگویند

تَحِيلًا ۝ وَلَوْلَا أَن تَبْتَئِنَّاكَ لَقَدْ كُنْتَ تَرَكُنَ إِلَيْهِمْ ذِكْرًا قَلِيلاً ۝ إِذَا لَذُنُوقًا فَذُوقُوا الْعَذَابَ

دوست و اگر نه اینکه بابتنا ندادیم از آنکه تو میگوئی که ما را کفر میگویند پس ای پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان

وَصِفْتُ الْآلَمَاءَ ثُمَّ لَا يَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيراً ۝

و دو چندان عذاب میدهم پس می یابی برای آن دو دفع عذاب برای کسی که

| | | | |
|------------------------------|----------------------------|------------------------------|------------------------------|
| ما مکرم کرده ایم اندر جهان | حله فرمان آردا جهان | تا کجا در داشتند اندر سیر | ما خود ایشان را حله بحر و بر |
| روزیشان دادیم هم از طایبات | هم غزوی در کتب از کائنات | فضل آدم پر دوشم است ار خدا | فضل علم و فضل خاص از احسان |
| فضل عایش دومقام خلقت است | فضل خاص از حقیقت و وحدت | یاد کن روزی که میجویم ما | با امثال هر گوهی را بیا |
| پیشوای هست عقل و اعتقاد | گوست هدای بر مصالح و رشاد | با عملهای نیکو و افعال | یا پیر یا بیس پرشد |
| هر گوهی را هدایت از هر کجاست | طایفه اعمالشان در دست راست | پس بخواهند آن کتاب از هر قیل | بست استندیدگی قبل قیل |
| هر که در دیانت از پیش خود | هم بود در آخرت ناچار کور | دیده نگشود ای ادریک و ده | هم رسد او را که بر گردان سزد |
| بل ز کور دانت و هم گمراه تر | باشد او کی در حقایق دیمور | مشرکان گشتند مارا ده امان | با ببال مت پرستم از جان |
| آوردیم اسلام دین پس پیوسته | و ان تاروا بشکرم آدم زست | یا بگفتش گوهی بت پرست | که تو از فی تنان بردارست |
| و ان اراول را بخود میکن خود | تا که نبوشم غوث در حضور | هر استر خای ایشان خواست او | تا شود واضی مگر پند رو |
| آمد آیت که شدند ایشان قریب | کافکنستند در دلالی ای حبی | زانه کان سوی پیروان وحی ما | ما کنی رما حر آرا افتری |
| آرامت تا مگر گیرند دوست | کشدو یار آنکه در منی دوست | کره آن باشد که دادیت نجات | تا بصمت ساهی خود التفات |
| نو بدی روزی که تا مایل شوی | سوی ایشان و ادکی عمل شوی | میچندیم آرامت از عذاب | در حیات و موت رخصت از شتاب |
| بر دو چندان از عذاب دیگران | بر تو پس آمدی و ناگهان | پیر خود من ماضی ماضی | تا خلع عفت بشتانی |

وَإِنْ كَانُوا لَيَسْتَفِزُّوكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذَا لَا يَلْبَثُونَ خِلَافَكَ إِلَّا قَلِيلاً ۝ سَنُتِّ

و هر گاه که بخواهند که بگریزند از زمین تا بکشند تو را از آنجا و اگر بکشند تو را از آنجا و اگر بکشند تو را از آنجا

مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسِتْنَا تَحْوِيلًا ۝ أَيْمُ الصُّلُوْةِ لِذُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى الْعَسْ

آنکه حقیقت فرستادیم پیش از تو از رسولان ما و نمی یابی برای استنادهای ما و ایمن صلواتی در ذوال آفتاب

الذَّلِيلِ وَ قُرْآنَ الْقَجْرِ إِنْ قُرْآنَ الْقَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا ۝ وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَّكَ عَسَىٰ

شب و غوامض صبح را بر سر بگو خوان من صبح باشد حاکم است که شورو روز و از شب پس بیدار شو و بگو

أَنْ يَمُنَّكَ رَبُّكَ مَقَالًا مَّحْمُودًا ۝

که با حمت و پروردگارت بیایا ستوده

الجزء الخامس عشر

بود دیک از زمین زان منون
مشرکان از مکه و زبیر پیود
مسکن او کبری تودشام از بلاد
یکدم منزل او مدینه هم برون
گرچنین باشد پس از اسکن زمان
جمله غنوطه ایشان از عذاب
سنتما آنچه بوده است از نشان
تر زوال شمس پس تا غروب
میکنند از شنگان شب صعود
از نمازت شب کتیم پیش
چون کسی کاهم کسی دارد لنا
همو ذرات هوا در آسمان
هم غازی را مباح است نام
هم غازی کان نام است اخذ
عبد از شمس خود طای شد
بسی از شب رهند کن قیام
وان بود ستم ولایت ماله

تا خزانده و سازعت بیرون
خواستند او را برون سازد زود
ما بصدیقت گرامیم از وداد
رفت سوی شام تا کبره سکون
خودشود آواره ایشان لرمکان
پس با شراعت کند لرحه شتاب
می نبال هیچ بدلی در آن
غنی است آن عثمانی اوجوب
هم برول او شنگان روز نمود
نک شو تعلیل آن اجل خویش
وان کردند واقع الا در خطا
است چیزی با که آید در حساب
در مقام سر سچین گرام
در مقام می دارد اعتقاد
نمی ابرو هست و روان شود
زاید ابرو اس کران یال مقام
در حضور مهدی کامل مقام
شرح آرا گفته ام از پیش

سد بیرون رفت پس خود درنگ
هود گفتندش رسولانرا مقام
او چنین پنداشت کایشان غیر خواه
آمد این بیت که خواند از سرور
طاعت حق گفته طاری از قدم
سنت این کردم خود بر اجا
داد را یا سر غار امر زوال
هم غار صبح را برای دار
چون بیست آن غار صبحگاه
پس قسم آمد غار اسر چنین
یعنی امر عالم احی که هست
هم غار دیگر را و ده شهود
هم غازی کان حضور آمد نام
لذاتک التمس یعنی راسوات
امر ان حالت وحشی به او
دان را انگیرا هست پروردگار
چون رسد دور ولایت مرکان
از هم گوئیم در حای دگر

یاورد الا قلیل از طر و لشک
بوده تا یود است از حق ارض شام
باوید از این صحت یکنه
کز زمین شربت سازد دور
که نبی تا بود در قوم هم
آچه پیش از تو فرستادم ما
تا بلوکی شب امر بجای
کوست مشهود ملائک در گذار
بر معلین میشود از حق گواه
اولین باشند نماز واصلین
جمله هستها دران معلوم ویت
در مقام روح آید در عود
حای آن قلبت گر دای مقام
شمس وحدت رو عابد بر فضا
نست ما باشد مصلی مو مو
در مقامی سس پسندیده نکار
خاتبت را در آن باشد حال

وَقُلْ رَبِّ اَدْخُلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَّاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَّاجْعَلْ لِّيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا

وگویند در دگر نام داخل گردان سر داخل گردید راستی و بیرون آوردن راستی و بگردان از برای من از دست تسلطی یاور

وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبٰطِلُ اِنَّ الْبٰطِلَ كَانَ زَهُوًّا^{۸۸} وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَاهُوْا شِفَاۗءٌ

و بگوئید حق و باطل شد باطل هر چه باطل باشد نابیز و فرو فرستیم از قرآن آنچه آن شفا

وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِيْنَ وَلَا يَزِيْهِمُ الْفٰلٰطِيْنَ اِلَّا خَسٰرًا^{۸۹} وَاِذَا اٰتَمْنَا عَلَيَ الْاِنْسٰنِ اَغْرٰضَ وَنَآبِجَاتِهٖ

در رحمتی است از برای گروه گمان و نمی آید است که از ابرو دین و چون انا هم بکیم در انسان روی بگردان و دور شود بکطرف

وَاِذَا مَسَّ الشَّرْكَانَ يٰوَسٰ^{۹۰} قُلْ كُلُّ يَعْمَلْ عَلٰی شَاكِلَتِهٖ قَرِيْبُكُمْ اَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ اَهْدٰى سَبِيْلًا

و چون مس کند او را شر و حق باشد امید بگوهر کسی میکند مانندش پس درود دگر شود از راستی آنکه او درست راست از جهت راه

^{۸۷} وَيَسْئَلُوْنَكَ عَنِ الرُّوْحِ قُلِ الرُّوْحُ مِنْ اَمْرِ رَبِّيْ وَمَا اُوْتِيتُمْ مِنَ الْيِلْمِ اِلَّا قَلِيْلًا^{۸۸} وَلٰٓئِنْ

و میرسد ترا از روح بگو روح از امر پروردگار من است و ده شده بفر دای مگر اندک و اگر

شَيْئًا لَّنْذَعِبَنَّ بِالَّذِيْ اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِ عَلٰیئًا وَكِيلًا^{۸۹} اِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَّبِّكَ اِنَّهٗ

بخواهم مرا بزم آچه وحی کردیم بهو پس نای برای خودان بر ما کلام داری مگر رحمتی از پروردگارت

فَضْلُهُ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيْرًا^{۹۰} قُلْ لِّئِنْ اٰجَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلٰی اَنْ يَّاتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ

بدست کمال او باشد ترا بزرگ گوهر آید که جمع شود آسمان و زمین و آنکه یاورد باشد این قرآنرا

لَا يَّاتُوْنَ بِمِثْلِهٖ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِيْخَصِ فَرِيْقًا^{۹۱}

یاوردند مانند ترا و اگر چه باشد بعضی شان بعضی را هم پشت



محل استجاب دعا



با کرامت آورد میرون دگور
 تو مرا هم آر میرون باظفر
 وحدت مکتوت اعنی پسین
 طرح ای راحم کن در سواد
 ل دران صد امدی باشد ضلال
 حتی یاری گشده در رشد
 ثابت اهر حال تنگی و شای
 که به تدبیر است و تیری دوان
 هستی و همی است مال لا عا
 لک به حیر به هم عام
 هیچ قرآن غیر حیران وزیان
 دور سارود غش خود را از پاسبان
 آن بود رصمت و تنگی که هشت
 یافته است او بر سوال از اله
 با که نریختن پس ممکن بود
 که سوت وحی کردیم از کرم
 تا که آرا گیرد از رب جلیل
 ماده امدامت پیسرف و تق
 تا که منش آورد اندو جان

ینی امر وقت بشم در حور
 یا که داخل کن بشیر یکنفر
 که مرا داخل بین الصبح کن
 هم بسوی کثرت و فضل باد
 سوی حیران صفت و اتصال
 هم گردان هر من آورد خود
 اهر اشیا باشم از پیر ما
 همی موهوب حقایق شای
 آن بود لایق بشیر و زوال
 آنچه گشتم بود قبول سلام
 لک حیران در اسمکارگان
 رو نکردند حق از شایس
 گو گشتم کس اهر اخو و ورش
 هست دانا بران پس کراه
 یست او از عالم خلق و رش
 دیرم آرا اگر خواهم هم
 هم یکن و بدان بر ما و دل
 پرو میباشد ذوق اضلال حق
 گو شود اهر یکما اسرواح
 خلق هم پشت ارشود از نوبی

راست اهر قیرو رصدم در آر
 هم سلامت آورد از غلام برون
 اسلشن را بوجه حضالی
 دجه را نمود بسوی غیر ذات
 فخران ز شوب و لوین غلت است
 ست یکخوا اهر افترض حال
 از فی اثبات و تنگی یاری
 پس آمد هستی به چمن حور
 پس آن هستی امکان سرشت
 باقی الناس بانی لم یزل
 مؤمنرا یا که رحمت وین جلست
 صحت و امدت و ملک و عا
 از خدا گردد بروی ما اید
 اعظم عن هو امدی سبل
 گو که آن باشد زام رب من
 هم ز دانی غیر از امدکی
 عو ساریم از صحاب و دمدور
 بر تو آرا خود تلید و اگمار
 تا قامت در خلایق مانی است
 مثل آن مارد هر کر آبی

گوشا داخل کن ای پروردگار
 یا غلام چون تو گشتی دشمن
 لک تحقیق این بود گر مایلی
 منضم مرصی و بیکو کالعات
 غرض صادق که دوران افت است
 واد صراط اسقامت و اعدال
 ماضی کان باشد اهر کار من
 گو که آمد حق و باطل شد برون
 گشت با چیز آنچه باطل بود ورش
 بوده غل غالی الذات از اهل
 ما ستم آنچه از قرآن شاست
 چون که رسانا کنیم اسام ما
 ورکه روی روح و فتری در رسید
 پس بود رب شما غل و قلی
 از تو میرسد از روح این دمن
 فی شما داده شدید از مدرک
 ینی این قرآن که باشد ضرور
 دخی الا که از پروردگار
 کس باید هر عویش هیچست

وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا ۝ وَ قَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ

و محقق مکر در دایم برای مردمان در این قرآن از هر داستان پس سر باز ده اهر مردمان مکر با عیسی و گفتند ایله ابریم

لَكَ حَتَّى تَقْضِيَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا ۝ أَوْ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٌ مِنْ نَجِيلٍ وَ عَسَىٰ تَقْضِيَهُ الْآفَاقُ

سرزا تا آنکه مردمانی برای ما از زمین چشم باشد سرراستای از خرماسان و انگور و دوان ساری هر هارا

خِلَالَهَا تَقْضِيَةً ۝ أَوْ تَقْطِطِ السَّمَاءُ كَمَا زَعَمْتَ عَلَيْنَا كَيْفًا أَوْ تَأْتِيَنَا بِالْهَمِّ وَالْمَلِكَةِ قَبِيلًا

در بایش روان سانی یا بکنی آسانرا همچنانکه دعوی کردی ما یا بار باره یا باوری خدا و فرشتگانرا کدیل باشد

۝ أَوْ يَكُونُ لَكَ بَيْتٌ مِنْ ذُرْعَةٍ أَوْ تَرْفِي فِي السَّمَاءِ وَلَنْ نُؤْمِنَ بِرُفَيْكَ حَتَّى تُنْزِلَ عَلَيْنَا

یا باشد سرزا خانه از طلا یا بالاری در آسان و باور و ابریم هر کس را از زمین زرا تا آنکه فرود آوری بر ما

كِتَابًا نَقْرُوهُ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا ۝ وَ لَمَنْعَ النَّاسِ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ

کتابیکه بخوانیم آرا بگویم تراست پروردگارم یا بعنم مکرسانی رسول و منع نکرد سرمارا که ایمان آورد چون

جَاءَهُمُ الْهُلْهُ إِلَّا أَنْ قَالُوا آمَنَّا بِاللَّهِ بَشَرًا رَسُولًا ۝ قُلْ لَوْ كُنَّا فِي الْأَرْضِ مَلَكَةٌ

آمدنشانرا هدایت مکرانکه گشته آید انکیست خدا اسانرا رسول بگو اگر بودی در زمین ملائکه

يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا ٢٨

که رامبرختند و مبعوث گشتند بر ایشان و فرستادیم بر ایشان از آسمان ملکی را رسول

| | | | |
|---|---|--|--|
| هر کجا گرداده ایم از بهر این
رتو گفتند آنکه ایان ما ویم
کو نکون سنه لك من بخل
با ملائک و یا یاری با خدا
هرگز ایمان بر تو نبریم انجان
کو بود پروردگارم یاک از ان
منع مردودا خود ارایان نکرد
کو اگر بودی ملائک در زمین | ماد این قرآن نبروی اساس
جز که از تو خادق و یا بگرم
تغیر الایهار فیها کمال
بر گواهی نوت نزد ما
با تا ماری سکتان ز آسمان
که بران حکمی توان کرد از کجایان
چون هدایت آمد از خلایق فرد
حای اسیردم که هسته این چنین
میرسانیم بر ایشان ملک | پس نمودند اکثری از آن اما
پشته آب از زمین ساری روان
آسمان را یا که بر ما بکنی
خدا از زود بود یا سر تو را
تا بخوایم امر آن تصدیق تو
هست آیا من هاسا جر شر
جز که گفتند آدمی آیا خدا
منی بیکردن و امد و یم
بر رسالت ز آسمان و از طک | خواستند الا که کفران و دغا
یا نغای پورانی در میان
پاره پاره گر بدمت موقنی
یا بود بر اسباب ارتقا
که نوشته او بی توفیق تو
که فرستند بظلم داد گر
بر رسالت می بر انگیزد تا
اندر ان حال که بودندی مقیم |
|---|---|--|--|

قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ أَنَّهُ كُنَّا إِيمَانِيَّ خَيْرًا بِصَبْرٍ ٢٩ وَمَنْ يَّقِدِ اللَّهُ فَهُوَ

نکویس است خدا گواه میان من و میان شما در سکه او باشد صد گاش آگاه ما و کبرا که هدایت کند خدا پس اوست

الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضِلُّ فَلَن تَجِدَ لَهُمْ أُولِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عَلٰى وُجُوهِهِمْ عَذَابًا

رایانه و کبرا که گمراه کدام پس هر که گمراه شود و نیت باز یاد کنیم ایشان را از غیرش و حشر کردیم ایشان را روز قیامت بر روی ایشان کوران

وَبُكْمًا وَصَا مَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ كُلًّا خَبِثَ زَنْدَانُهُمْ سَمِيرًا ٣٠ ذَلِكَ جَزَاءُؤُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا

و کنگار و زکران جایگاهشان دوزخ است هر کافر و نیت باز یاد کنیم ایشان را از غیرش و حشر کردیم ایشان را روز قیامت بر روی ایشان کوران

وَقَالُوا إِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَافًا إِنَّا لَمَجْمُوءُونَ خَلَقًا جَدِيدًا ٣١ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي

و گفتند آیا چون باشیم استخوانها و ریزه ها ما را بپزد آید بر آنکه بپزد که ان خلق تازه آیا نمی بیند چو سبک خدای که

خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فَإِنَّهُ عَلَىٰ أَن يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَّا رَيْبَ فِيهِ قَابِى الظَّالِمُونَ

آید آسمانها و زمین را توانست بر آنکه بپزد ما را بپزد که ان خلق تازه آیا نمی بیند چو سبک خدای که

إِلَّا كَفُورًا ٣٢ قُلْ لَوْ أَنْتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذَا لَأَسْكَنْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنْفَاقِ وَكَانَ

مکر ناسیسی نکوا کرشا مالک نبودید خیرهای رحمت پروردگار بر هر آیه ای که بپزد که ان خلق تازه آیا نمی بیند چو سبک خدای که

الْإِنْسَانُ قَتُورًا ٣٣ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ سَمْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ فَلَمَّا نَبَىٰ إِسْرَائِيلَ إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ

ایمان بعل و چشمتندادیم موسی را ممتنه روشن پس بر سر ساز نی اسرائیل و تکیه آمد ایشان را پس گفت

لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ مَحْجُورًا ٣٤ قَالَ لَقَدْ عَلِمْتُمَا أَنزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبَّ السَّمَوَاتِ

مراود از فرعون در سبکس هر آیه کلان بر من ای موسی چو بپزد که بپزد که ان خلق تازه آیا نمی بیند چو سبک خدای که

وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا ٣٥ فَأَرَادَ أَن يَسْتَرْحِمَهُم مِّنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ

در زمین دلپای روشن و بدر سبکس هر آیه کلان بر من ای فرعون هلاک کردمشه پس خواست که بر کشته کند ایشان را از زمین پس غرق کردمش

وَمِنْ مَعَهُ جَمِيعًا ٣٦

و هر که با او بود همه

سورة بنی اسرائیل

| | | |
|---|---|---|
| گو بود کاهی شعاعت را خدا
بر هدایت کرد حکم او هر کرا
حشرشان سازیم انور و مستغیر
اینست ایشانرا جزا کافر شدند
می نینته ایچ ایا کاین چندین
هم برگردانده است امدادی قیوب
گو بر ایشان کرشیا مایل شوید
هست شدت از احتیاج اعلی
معمراتی کنز تواریح و کتب
گفته بوده است اینکه بر رودر دگار
هم زحمر و از سمایت وزر
زال اسرائیل پس بیکن سؤال
گفت فرعونش که در پندار من
گفت موسی که بدلذین اگاهی
هست این ابات روشن بر صر
یا که هلت رفته پندارم ز سر
خواست فرعون ال موسی و از کین | در میان من ذکر بین شما
اوست پس ده یخته بر مدعا
کنکک و کور و کر پروی یرسز
چله را ایست ما کافر شدند
افزیده است او سوات و زمین
بهرشان رفتی که دوری نیست و رب
بر خرافه رزق خلایق عید
ثابت امر وی یافزون یا کین
هست واضح زد لعل قشروب
شرک قریب از چان و اشکار
هم ز صفت محضات از دروا
اند ایشان را یوموسی در مثال
هتل تو گفته محط فی سمن
کرچه رب راوری از گهر می
حرکه اب شده اند کور و کر
بست هجیت الطاف از خوضر
دورشان سفر سوازی از زمین | زانکه باشد ان خدای یظیر
واسکه را گره غایب از فرق
باینلن دوزخ دیم امروکون
که شوم اسکه که خاک و استخوان
هم تواد مثلثان را افرد
پس ایا کرده است کارکان
میکنید اسماک و جل اوردیش
ما مکر دلفم موسی را عیان
لیک یرسید از سر یک چود
هم ز خون درری غایب احتباب
وز حید ایمن بگریزید هم
دایچه شد ما چن او باطلان
دایچه ای موسی تو گویی بیهده
که بفرستاده این ابات هان
بر کین من توای فرعون بز
بود ان پندار فرعون از کز اب
فرق پس کردیم او را ما نیل |
|---|---|---|

| | | |
|---|--|---|
| وَقُلْنَا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ فَإِذَا جَاءَ وَعْدَ الْآخِرَةِ جِئْنَا بِكُمْ لِقَاءًا وَبِالْحَقِّ
وَكُفَّهَا بِسِ الْأَوِ مَرِي إِسْرَائِيلَ إِسْرَائِيلَ إِسْرَائِيلَ إِسْرَائِيلَ إِسْرَائِيلَ إِسْرَائِيلَ إِسْرَائِيلَ إِسْرَائِيلَ إِسْرَائِيلَ إِسْرَائِيلَ
أَتْرَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ تَرَلْ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ۝١٧ وَفَرَأْنَا قَرْعَاهُ لِقْرَاهُ عَلِي النَّاسِ
فَرَسَلِمَ فَرَأَرِ اسْقِرُوا دُونَ فَرَسَلِمَ فَرَأَرِ اسْقِرُوا دُونَ فَرَسَلِمَ فَرَأَرِ اسْقِرُوا دُونَ فَرَسَلِمَ فَرَأَرِ اسْقِرُوا دُونَ فَرَسَلِمَ فَرَأَرِ اسْقِرُوا دُونَ فَرَسَلِمَ
عَلِي مَكْنَبْ وَتَرَلْنَاهُ تَنَرِيلًا ۝١٨ قُلْ آمِنُوا بِهِ أَوَّلًا ثُمَّ آمِنُوا إِلَى الدِّينِ أَوْفُوا بِالْعِلْمِ مِنْ قَبْلِهِ
بَارِام وَفَرَسَلِمَ فَرَأَرِ اسْقِرُوا دُونَ فَرَسَلِمَ فَرَأَرِ اسْقِرُوا دُونَ فَرَسَلِمَ فَرَأَرِ اسْقِرُوا دُونَ فَرَسَلِمَ فَرَأَرِ اسْقِرُوا دُونَ فَرَسَلِمَ فَرَأَرِ اسْقِرُوا دُونَ فَرَسَلِمَ
إِذَا يُنْزِلِي عَلَيْهِمْ يُعْرَوْنَ لِلْآذَانِ سُبْحًا وَيَقُولُونَ سُبْحًا إِنَّ كَلَامَ وَعْدِ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا
۝١٩ وَ يُعْرَوْنَ لِلْآذَانِ يَكُونُ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا ۝٢٠ قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْادْعُوا الرَّحْمَنَ أَبَا مَا
و رومی افته و نجا میکریم موسی افراید ایشانرا تصرع نکو صوابید خدا را بسام افشایم و اید بنابر حسن هر کدام که
تَدْعُوا قُلَّةَ الْأَنْسَاءِ النَّسِي وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا ۝٢١ وَقُلْ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْمُوا لِلَّهِ اسْمًا عَظِيمًا ۝٢٢ قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْادْعُوا الرَّحْمَنَ أَبَا مَا
سَتَائِبِ مَرْدِابِرا که گرفت فرزند و فرعی را و اید بنابر
پس اسرائیلیان گفتیم این
در خیانت میشود انگیخته
بود پس حق و ثبات در اصول
خضر تلقین کرد این ایت را و
تا بما کردند خلق امیدوار
تا که خوانی از ره شایستگی | که شما گردید ساکن در زمین
خود هم بچیده و امیخته
هم حق کردیم درل رسول
بروح برخواهد و دودم شمشکو
هم بترسد از که در انتظار
بر خلایق چله ما امشکی | پس بگوید و ده ارم از ردیف
ما فرستیم قرائرا راست
هست مذکورین غیر از این سبک
فی فرستیم ای روشن صیر
هم پراکنده فرستیم هین
هم فرستیم ارا چست سال |
|---|--|---|

ای عدم کو که ایمان آورد
انسانکه ظم را داده شدند
خواهد گرد چون پراشان سوی او
از خلاف وعده بر چیزیکه داد
کو که الله را بنواید از بیج
صوت خود را بر مدار اندر ناز

خود برین یا که نلرید از عهد
از ازل در راه ایمان آمدند
بر زنها میقتد امنی پرو
شد و قاهر وعده او بر صد
یا که دهن را نباشد فرق مع
هم مکن لسته پیش از حد توید

چچ ازوی کم نکرد یازید
یا که پیش از این میان غطاب
پنی اختد از تشکر در سجود
میقتد اسر زنها زانوقوع
هست بیکو خواهند این مرد قام
کن طلب راهی میان جهورس

بهمان دلوی بر وی اقیاد
خواهاند اپت جن را از کتاپ
رب ما گوید خود یا کت و بود
میزار باشند زقران بر شمع
نمای نیک پس او راست قام
نش در خبر الامور امنی صبر

تحقیق

جمع سخن پنی میان طالبین

جمع صورت با حقایق باقیام
جله احکام شریعت هم شود
در تصوف چون گناید نطق و لب
چون کسی کاند سرای خود نیام
یا که از راه و منزل کلرولان
که سیاسی و حد حق را یعد
پنی ان کز صبر باشد و احتیاج
کس داده وصف او جز ذات او
عظما در وصف او صفت و مات

ناید الا از توای غفر اتم
با حقیقت کرده جمع از کار و بود
نیست پنهان موئی ازوی نیشب
هست و اصف کاین که استان کلام
سر جله پند از عین عیان
کآن بنگرفت از برای خود و له
باشد امر دوستی زو لا علاج
وصف دریا باید از روشنائی او
کن یوسف خود نویس تکبیر ذات
هم در خواهم زلف حق مدد

یا ولی کو علیه مصطفی است
سر هر شئی بداند مو بخو
وا نماید نکجا را مو بخو
همچین از شرع و صورت با خبر
حاصل آنکه در میان جهورس
هم نه در شملی تو را باشد شریک
هم تا نظم و تکیه برش چنان
وصف خود ممکن نداده سر بر
منت ایزد را که اخرا این مقام
بیم دیگر تا فانیان ان رسد

کوست فرق و جمع پیدا بین

ا که از سر بنا چند از فطانت
میگردند نمکته مقلود ازو
تا مقام وحدت بی کثرت او
اوجنامه صبرنی برسم و زرد
جو دمی اندر نملز مستر
هم بهار و دوست کانه نیست نیک
که صدای بر تر از و صفت آن
تا چه جای وصف خلاق البشر
شد و تفسیر صلی نبی نیام

خروج از طبع جلد اول لودی هشت ۱۳۱۸

بسم الله تعالى

جلد دوم

تفسیر صفی

للعارف الكامل جناب مستطاب
سراج الوهاج افتخار الحاج حاجی میرزا حسن
الملقب بصفي طلیشاد نعمة اللهی

چاپ دوم

بسرمايه شرکت تعاونی علمی و کتابفروشی خدام به چاپ رسید

چاپخانه علمی

اردیبهشت ۱۳۱۸



سورة الكهف آية و عثرون آية و هي مكية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خطای مشفق مهراب

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيَّ غَبِيهِ الْكِتَابَ وَلَمْ يَجْعَلْ لَهُ عِوَجًا ۚ قَيِّمًا لِنُذِرَ بَأْسًا شَدِيدًا مِمَّنْ

ستایش مرشد ایزد که بر من فرستاد بر من کتاب و نگردانید مرا ورا ازی راست درست مرا تا مرا هدایتی سخت از

لُدُنْهُ وَيُنْذِرَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَمْلِكُونَ الصَّالِحَاتِ ۚ إِنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا مَا كُنِينَ فِيهِ أَبَدًا ۚ وَ

فرود و از محمد گردانید که بکنند کارهای شایسته که را ایشانراست بری بگو مکتب که بکنند آن همه و

يُنْذِرَ الَّذِينَ قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا ۚ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَائِهِمْ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ

بیمه آنرا که گفتند گرفت خدا فرزند ما لهم به من علم و لا لآبائهم کبرت کلمه که بیرون میاید از

أَفْوَاهِهِمْ إِنَّ يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا ۚ فَلَمَّا كَانَتْ نَجْمُكَ عَلَى آلِهِمْ ۚ إِنَّ لَهُمْ يَوْمَئِذٍ عَذَابٌ

دهنهای ایشان بگوید مگر دروغ را من شاید نوبت که آید نمودن در اثرهای ایشان اگر ایشان را برونند این کلام از دهان

أَسْفًا ۚ إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِيَتَلَوْهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا ۚ وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا

افسوسه بسیار درست که ما هر آینه گردانیدیم آنچه را بر زمین است زینتی را آنرا تا آید تا هم ایشانرا که کمالش خوشه از راه کردار و بر سر که ما هر آینه گردانیدیم

عَلَيْهَا صِمْدًا جُزْأً ۚ

آچرا بر آست زمین صمد

سورة الكهف

بعد مسلم الله که در کار ابد است
اعظم نصلی حق بر بدگان
حد خود را کرده خلاق و دود
شرح آن گفتیم از پیش ابرق
چشم آن احد کامل دم است
یا نیند غیر او را در نهج
سقیم و مستحل از حراف
الدین یملون الصالحات
یم و آسار امد که گفته اند
یعنی ایشان هم این از اهل
این نیگویند الا در دوع
حسرت و اده غوری از حالشان
ما بگردانیم بر اوس آچه هست
تا فایم آوامايش در محل
تا که باقی در عمل بکرو است
یسی اینها جل هر درخشان است

هر ما و جدی ازین خصات
هست قرآن رد داد مکان
از زبان فرق و نضل و شهود
گر محلت باشد آشرح دقیق
راقریش اقم استو از ابد است
تا که آید و ستمت رعو ج
دور در اراط و زخریط خلاف
مردشان مکتوبه الحق از جهات
حق گرفته هج مرده از بسند
از ره بمانشی گشت و چهل
یست بر گشت کیکویلی مرغ
سخت گیری روح از اقوالش
زیتی اهل زمین را در شست
که از ایشان گشت هترو عدل
دو جهان و در جهان بکو فر است
دل بر آنها حرکت دادان است
صورت خوان و زلف میوشان

آنکه بر ستاد بر عهدش کتاب
کانه از طم مشامات و مساد
حق کند که حدوش از سطق ذات
امر ایضا کرده حد ذات خویش
تا ناید حد او ف احوال
قیماً لیمو باسماً شدید
بیمده بر کفران از نزد خود
مرعیت اندران امر از سند
هیچشان طمی بدن گفتار بست
سرور گاست این کلام سکون
بس هما خود نو در فعل و مهم
ماورد ایان اگر بر این حدیث
از جاد و هر ز حوان و سات
آوامايش یعنی اهل ارض را
از گردانده ایم این ضرور کند
شهر ها یکجا شود زیر و زبر
خاک گردد میانه زان شان

بیکر داخدا کسید وی خطاب
اعوان در جست یقینو غناد
بی شانی از وجود محسکات
الزوم تقبل در آیات خویش
بست پی سوی غیث احتیاج
من لقه و یشر بالید
هم میسر مؤمنان را تا ابد
در ثبوت ما کنش فیه ابد
کسره دامشان بدین گفتار بست
کر دهانشان بر غلط آید بیرون
فاش شک می ابرهم
بس عور عم حدردونی غیث
یا که ز اهل علم ولوات و فقات
بر وجود اولیا و اصفا
که تو بی هم ربی بی گناه
وین نلحا جله شک و هکندر

اَمْ حَسِبْتَ اَنْ اَصْحَابَ الْكُفْهِفِ وَالرُّقْمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا ۱ اِذْ اَوَّيَّ الْقَيْتَةُ اِلَى الْكُفْهِفِ

لمکه بنده اشتر که سربک اصحاب کف و رقیم بود در آیه های ما مع هکلیکه جای گردید با حیوان سوی مار

قَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا ۲ فَوَصَّيْنَا عَلِيَّ آدَانَهُمْ فِي الْكُفْهِفِ

بس گفتند ای پروردگار ما بسمار از دردت رحمتی و آفند گردان برای ما از کلمات و معنی حق بس ویم بر کوشششان در آن ظر

سَيِّئِينَ عَدْدًا ۳ ثُمَّ بَنَيْنَاهُمْ لِعَلَمٍ اَيَّ الْحَزْبَيْنِ اَحْصَى لِمَالِئُوْا اَمَدًا ۴ لَنْ نَقْصُصَ عَلَيْكَ نَبَاهَهُم

سایه شعله بس از گیتی ایشان را ما به که که در آن دو ر و مشهور نگارنده تراست امر آچه در یک گردما از امدت مایه و ایم بر تو شر ایشان را

بِالْحَقِّ اَنْهُمْ فِتْنَةٌ اَمَّنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى ۵ وَرَبَطْنَا عَلَى قُلُوْبِهِمْ اِذْ قَالُوا قَالُوا رَبَّنَا

بحق در سیکه ایشان بود معوا ما به که گردید مع پروردگار خود از و در تستان هدایت و سقیم در دهانشان هکلیکه برخواستند بس گفتند پروردگار ما

رَبِّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ لَنْ نَدْعُوْكَ مِنْ دُوْنِهِ اِلٰهًا لَقَدْ قُلْنَا اِذَا شَطَطًا ۶ هُوَ اَوْ هَلَا قَوْمًا اتَّخَذُوا

پروردگار آسمانها و زمین است هرگز حوامیم از غیر او خدای را آچه گفته ایم آنکه دور از صواب ایشان قوم گردید

مِنْ دُوْنِهِ اِلٰهَةً لَوْلَا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطٰنٍ بَيِّنٍ فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرٰى عَلٰى اِلٰهِ كَذِبًا ۷

از غیر او الهان چرا نمی آرد برایشان حقی روشن بس بجهت ظالم تر از آنکه افرا کرد بر خدای خود و غی را

در بیان قصه اصحاب کف

| | | | |
|----------------------------|--------------------------|----------------------------|---------------------------|
| برگان آبا تو داری کز قدیم | قصه اصحاب کف و هم رقیم | باشد از آیات طما با عجب | بل بود ز غنای رب |
| سجده سال هر رفته خواب | بازشان مدار گردیم از شام | کف باشد طامری ز آسمود | که دران شهر دقاوس بود |
| ما آن وادست یا آن که رقیم | که در آن کشته آمدان مقیم | یا که باشد نام آن ده درسون | گاند اصحاب کف از وی بیرون |
| یا که بود نام لوحی از دواص | که در آن شد مایه آن خواص | آن جوان از عتاب شهر بار | حای بگرد چون دوحو غلر |

الجزو الخامس عشر

وب قالو من لدك اتنا
برده پس منتهم رد اخضا
زان پس كرده ما بمفرشان
پنی اهل دو كشف متین
قصا اختراشان بر صدق و راست
كشارا در ثبات و در قرار
چونكه استاد باغب فوی
رب مارب سواست و اوس
گر که بر سیم قیری بر قسط
بت برسان حنی دارد خون

رحه هی لا من امرنا
سالمای چششان بر گوش ما
تا بادیما از دو قوم اختراشان
یا که اهل قل و جد و کفرو دین
میگیم اکنون تورا وین پس طاعت
سالمی اسان که باید استوار
رد طقاوس یا دیو غوی
طاعتش بر ماسوی حتم است و فرس
قول باحق گاه بشیم از شطط
هر ایشان امروین تکلیف دون

کن حیا بر ما از فرد خود
خوابشان کبریم چنی سالها
خود کشفین آنگه اندر عدد
وین دوفر که باش بر خورد
وده اند ایشان تی حد ازخی
در مقام سر و هجرت ار مد
کرد چون برت برسی دعوت او
ماه بر سیم هر گر غیر او
برگشت این گروه از قوم ما
کیست پس طالسراز یا نیروغ

بنشی برودگارا در شه
تا نباشد آگه از آن حالها
از بی احسی لا لیتوا بعد
تر زمان ایشان آگه ترد
آمنوا باش و زودا هم عدی
هم حدائی ز اهل اوطان و ولد
پس نگفتند آنجاوان برده
هیچ ممد و الهی دو برو
سر خدایان دگر غیر از خدا
کز صلات بر خدا بدد و دوع

وَإِذَا عَزَلْتَوهُمْ وَمَا يَجِدُونَ إِلَّا اللَّهَ فَأَوْا إِلَى الْكَهْفِ يَنْشُرْ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَ

و چون کاره گیر بدان ایشان و آنچه بر سر آمد از هر حدی پس جای گیرید مان عازر

يَقِي لَكُمْ مِنْ أَمْرِكُمْ مَرْفَعًا ۖ ۱٦ وَ تَرَى الشَّمْسَ إِذَا طَلَعَتْ تَرَاوَدُّ عَنْ كَهْفِهِمْ ذَاتَ الْيَمِينِ وَ

و می‌بینی آماسرا چون برآید "حرف‌شودار" طارشان بطاب راست و

إِذَا غَرَبَتِ نَفْسُهُمْ ذَاتَ الشَّمَلِ وَهُمْ فِي فَجْرَةٍ مِنْهُ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ أَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ فُقُو

چون فرو شود قطع کدبنا را احاطه چپ و اینان و دودند و فراغاتی را آن آن از آیهایی خلاصت کبرا که هدایت کند و ایس

الْمُهَبَّدَ وَمَنْ يُفْلِلْ فَلَنْ يَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْسِدًا ۝١٧ وَتَحْسَبُهُمْ آيَاتُنَا وَهُمْ رُفُودٌ وَقَلْبُهُمْ دَاتٌ

اوستر، ماه موکیر اکہ اصلا کندیس هر کز بانی سر اورا بلوری ارشد همد و می بداری یشار ابدازان و یشار خفگان و دیو مگر داند یشار طباب

وَأَذَانِ السَّعَالِ وَكَذَّبَهُمْ بِأَسْطِ خِرَاعِهِ بِالْوَصِيدِ لَوِاطَفْتِ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتُ مِنْهُمْ فِرَارًا

سکشن کنترانده بود و دو ساعت در آنجا کار کردیم و بعد از آن در غار اگر دیو می‌شدی برایشان پشتبگر دادی از آنها بگریختی

وَلَعَلَّيْتُمْ مِنْهُمْ رُءُوسًا ۝۱۸

وهر آیه را که همیشه از ایشان اترس

[illegible]

سورة الكهف

وَسَخِّدْكَ بَتْنَاهُمْ لِيَتَسَالَكُوا بَيْنَهُمْ فَلَا فَلَا قَائِلَ مِنْهُمْ كَمْ لَيْتُمْ غَالُوا لَيْتَنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ

و همچنین بر آنکس که ایشان را تیرش کند ایشان گفت گویند از ایشان که چندند که گردیدند که در میان روزی یا یکی از روز

غَالُوا رَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا لَيْتُمْ فَلَابَنُوا أَحَدَكُمْ يَوْمَئِذٍ هُدًى إِلَى الْمَدِينَةِ فَلَيْنَظَرُوا إِلَيْهَا أَرْكَبُوا

گفته بودند که اگر شما از راست یا چپ حرکت کردید پس بر سبب یکی از این دوستان این سوی شهر پس رسید که کدام از اهل شهر را کرده راست

طَمَاحًا فَلْيَايُزِمُكُمْ بِرِزْقٍ مِنْهُ وَلْيَتَلَطَّفْ وَلَا يُشِيرَنَّ بَيْنَكُمْ أَحَدًا ۱۱

طماح پس باوردن روزی از آن و باید که بر می و عطف کند و باید که آگهی دهد شما احد را

| | | | |
|---------------------------------|----------------------------|-----------------------------|--------------------------------|
| رفت طبایوس پس دبالشان | تا مگر حیدشان از حائلان | یافت چون باشد در آن غار تنگ | ما را آرد سداوشت و سنگ |
| حالتا را بر روشنی و رطوبتی | بر دو عار اهل امور از خواص | مرد طبایوس در امک زمان | ماد دور از سکت و مال جهان |
| چند کس گشتند و آن پس شهر یار | سجد و نه سال نکشت از مدار | عسوس آنگه شد آسا پادشاه | بود شاهی حق پرست و بیکواه |
| شبه افلاک امدان دور از دست | دو مان خلق در حشر حسد | حشال حواست تا نا حسی | مسحرانرا و باید آبی |
| یک شبان را داسا شد گداز | کرد هر گوسدان صاع غار | چه درد آید بخیر آمد دوستیز | آن شبان نگریدت و احوال دیر |
| مستقل کرد پس سداوشتان | خواب گرد آساکه امد طریشان | گفت و ایشان شمت کردیم ما | بر شهود او شب آوردیم ما |
| مبیت سحر دیدم ایشانرا حال | تا کند از بیدگر مانا سوال | گفت مرگیده و ایشان درنگ | چند که گردید در این غار تنگ |
| می بگفتند این درنگ ما بوم | یا که بومی بود یا یکی دیو | لیک از آثار داسها و موی | حکمی گشتند در حیرت فروی |
| ز آنکه از خون گشت بود او سداوشت | بافت آرا داسه بار | ربط گشت پس دامنرا است | بر درنگ او آچه گردید اصرار است |
| و نه آرا چون داسیم طز | بر هم خود به او گرییم ساد | بکن از خود باز میمانی گفت | سوی شهر اینک فرستید از دست |
| تا که آرد هر مان روز و صلام | بگرد پس تا بود عیب کلاه | باید او بر می سجد تا رشا | کس نکرد مطلع از شهر ما |

إِنَّهُمْ إِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ يَرْجُمُوكُمْ أَوْ يُعْدُوْكُمْ فِيْ مَلْبَعَةٍ وَلَنْ تَلْعَلُوْا إِذَا أَبَدًا ۲۰ وَ سَخِّدْكَ

چون سخته ایشان کردند تا بیدر شما سنگها که بشیر از بازگردانند شما در کیش خود هرگز درنگ نشود آنگاه هرگز و همچنین

أَعْرَضْنَا عَنْهُمْ لِيَعْلَمُوا أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيْهَا إِذْ يَتَنَزَّلُ عَنْ بَيْنِهِمْ أَمْرُهُمْ

واقف گردانیدم بر ایشان تا بداند هر سبب که خواهد خدا حق است و هر سبب که غفلت است شکی در آن نمکساکه از یکدیگر در میان خود در کار ایشان

قَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ بُيُوتًا رَبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَيَّ أَمْرُهُمْ لَتَنْجِفَنَّ عَنْهُمْ مَسْجِدًا

پس گفتند بنا کنید بر ایشان بنایی پروردگار ایشان دامنرا است ایشان گمده اما که غالب شده را بر ایشان را بر بنیایم بر ایشان مسجدی

۲۱ سَيَقُولُونَ لَوْلَا رَبُّهُمْ كَلِمَتٌ أَوْ يَقُولُونَ كَلِمَةً سَاءَتْ مِنْهُمْ كَلِمَتٌ رَّجْمًا بِالْغَيْبِ وَيَقُولُونَ سَبْةٌ

روزی بگویند تا بود چه دامنرا است و بگویند پنج زن و ده شتم ایشان بود سگشان اداختی نباید و بگویند سبب تن و ده

و تَأْمِنُمْ كَلِمَةً قُلْ رَبِّيْ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُّهُمْ مَا يَقْتَضِيْهِ إِلَّا قَلِيلٌ ۲۲

و همت ایشان بود سگشان بگو پروردگار دامنرا است بشیر ایشان سید انداخته ایشانرا اگر اداکی

| | | | |
|------------------------------|------------------------------|------------------------------|----------------------------|
| مطلع کردند که ایشان را کار | بیکد ایمن و شا را سنگار | یا شازا هیچگاه نخواهد پیش | لو گرداند بر آبی حوش |
| می نکردید هیچ مرکز در سنگار | آزمان کلاه شوند از حال و کار | از قبول دینشان یا دستکی | بست دیگر بر شا در سکی |
| حاصل آنکه رفت تلخان نام | سوی شهر از هر تحصیل طام | جو رسید اوسوی شهر ابرو سگوار | شهر و افش دید روضه در |
| گفت حیران پس در آوردند دم | تا خرد بن گفت آن غدار هم | تا کجا این کج آوردی دست | باربسی می تران سواهی نورست |
| رفته رفته تا که بر حاکم رسید | پس وی کرد تهدید شدید | گفت ملجا غصه خود بار گفت | شور و آسوجو از وی این شعت |
| با کثیری ز اهل شهر از بکتب | از وی نقیض آن امر عجیب | چه دیدند آنوارا بار | با دس بوه و چوک و غار |
| لورا خواندند کاسا همت بود | و امدان احوالشان بوشه بود | گفت اعتراضا کدک از نشان | مطلع کردند تا بر حالشان |

می بداند آن و هداقه حق
 یاره گفتند که در میمت
 بودشان ایسان مان سوحصال
 فرقه گفتند دیواری بلند
 این چنین باید بانی ساخته
 آنچه یعنی آومان و ان زلمان
 دود پس باشد که گوید آنکسان
 این دود سگی بنیر اداغفن
 نوده یا گویند ایشان همت تن
 بود دو عهد رسول انرون سخن
 ر سه میوه اس اقول پیود
 مسلیم گفتند دود اهل غار
 رجم نائب اعنی از روی هوا
 هم بیدار گاه از آن خراش
 روح وقت و عقل ابراهیم است
 کلب ایشان من حیوانیه است
 آنچه روی مش اصلا و حواس
 عالم حساسیت ابر نشان
 هر حیوانی ابر اندازد قرون
 سه باشد ارکه داری مدرک
 گفت بل هر همت تنها خودم
 ست اینها حای شرح این کلام
 احد و جبر حبیب و هم حسن
 تا دمال که ملون یاد ظهور
 من نکوم هم تو نگذر زین بیان
 ن که گویم بسجعت عقل و هوش
 هر سه عقلت بشر حاضر شود
 هر مرغان گشم اینی هر تو
 آنکه ما هوشی و همدست
 مرغی از خواهد بگرفت

در قیامت نیست رب و سر و صدق
 روح تنهایی که با جسم دنت
 کرد ایشان پس هود انوال لیل
 همت باید تا مر آن باید کرد
 که شود از این ما بشنخته
 ز اهل کعب آورد سر بر زان
 سه هر دود و راح کفشان
 ن ز دلائی یاک ساشن
 کفشان بوده است غشی سخن

چونکه بوده ایشان در قراع
 یاره گفتند یا هم روح و تن
 بودشان یا گفتگو بهر بنا
 هم دمی بابت بیکو تر وجوه
 همت داما تر رایشان کردگار
 وانکه میبودن شل غالب دین
 هیچین گویند دود استند پنج
 بستان یعنی که آکلی رحال
 کو دود دافتر آن پرو دگار

در بیان حدود اصحاب کشف

آن دو میگفتند از پندار و هم
 قوه سیم مبتی ر صحت
 روه از طاهر فرو در بدن جسم
 عقل را میدان دوقط ابراهیم
 کعب باشد مایل جسم عظیم
 نت دوری ماهانسان با تمام
 عالم طوبیت آن قریه کر او
 آدم و اندرس و ابراهیم روح
 گشت حوا سائلی این با رید
 با دانی کاین بن از یک آدم است
 در زمان احد کامل صلات
 دیگران مهدی که دانی قانش
 ک صفی این مکه را افتشکند
 هر کبیرا همت ذوق و مشرب
 از صدای مرغ یا صوت حرس
 ورکه گویی بیجا گشتی تو این
 حای در بابت ابر هر تو
 تا گشتید ل صفی ابر سرش
 با که میرفت نامورد زمان

خود تبیین یسر هفت بار
 قوه سیم د سیم مصطفی
 که خود از آن سه میانشد یکی
 قوه قصبه و سر و خفی
 حارس اشراق روحانه است
 گشت و شد روح و صبر از شالی
 وادیشی که کوه کعب آمد در آن
 باشد از آن همت تن ابرشون
 جم هم هر همت ابر هر یکی
 درج باشد همت عالم در سم
 یک بیان سه و اشو سلم
 باز سلمان و اویس یمتن
 این تو ک نفی بود خلق ظهور
 و در که گویم هم نفی می گان
 بلکه زین صوت بود مگاه گوش
 مشر از فهم آن قاصر شود
 فهم از مرغی بود در شهر تو
 میبودد حر و ابر ساحل است
 ابریان کو کن سفر در کو قلف

زود امر دین خود بالا جلع
 منبت کردند در یوم السن
 که کنند آنجا بانی خوش بیا
 کرد مر بنید در این پای کوه
 ز آنچه ایشان گفته خلق روزگار
 مسعی گفتند کیریم ابر این
 کفشان بوده است سانس زرنج
 قول اندانند از وهم و خیال
 از موس آنجا همت ور شادر
 تا مگر بود ایشان چند تن
 وان جاری فو شان ر بیج بود
 ر کار روی کتاب و عقل و فهم
 ابرین قل روی اعلم سجت است
 گفت گنج فیدرا ن چون سلم
 ران یکی باشد طر دیگر محل
 خواسته طارف طاهر آرا رقیم
 همچین اسوال و اطوار و مقام
 آمده ایشان رون در چلیو
 سوسی و جسی محمد در فوح
 که توتی ران همت ابرید و سید
 طر از آن همت هر ابر عالم است
 سه دود ارکه داری الفات
 هم در ادوار ولایت دالاش
 برده از چهر مای و اسکند
 زان چهری چون کعبه از مغلی
 او چهره چون رسد رگزش
 چونکه میدان خبید کس یثین
 همت قد طارف و زهر تو
 فهم اسرار سخن ما آخرش
 س کنیم الله اعلم بالیان

قُلْ أَمَّا فِيهِمْ إِلَّا مَرَأَ ظَاهِرًا وَلَا تَسْتَفْتِي فِيهِمْ مِنْهُمْ أَحَدًا ۝ وَلَا تَقُولَنَّ لِيْهِ إِنِّي فَاعِلٌ

پس حال من در ایشان مگر حالی ظاهر و قوی و صوری در ایشان از آنها احدی را استفتی و من کنتم

ذَلِكَ عَدَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَادْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنَّ رَبِّي لِأَقْرَبَ

آرا خدا مگر آنکه خواهد خدا و یاد کن پروردگارت را چون فراموش کردی و بگو شاید که هدایت کند مرا پروردگارت را نزدیکتر

مِنْ هَذَا رَشَدًا ۝ وَلِكُنْوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا ۝ قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لِكُنْوا

باین از اعداد این یاقین و در کتب و تفصیل از ایشان و از اورد و تیرا بگو خدا تا راست با آنچه در کتب کرده

لَهُ غِيبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِ وَأَنْعِمْ مَا لَمْ يَنْصُرْكَ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا ۝

مرا در است نهان آسمانها و زمین چه بدست او و شواست نیست ایشان از غیر او هیچ یاری و شریک نمکنند کس احدی را

سورة الكهف

پس در ایشان می‌توانی مکن یا کسی چنان
می‌توانی یعنی نسق در محل
که سخن گویند از پندار ما
می‌گویم در هیچ کاری از پیش
من حکیم یعنی که تا کاری کم
زانه پرسید از حکم و دلیل
پس چون آمد آیت آورد این چیز
آنکه او از رای خود نقل بود
این تو بشو که پیر از سلومن
عقل تقلید این بگویی در امور
یک شان دیگرش ترك حد
یاد کن پروردگارت را بگر
گو من شاید ناپدید خدای
نیست چندان عه ایشان عهد
نیست هیچ اورداری از دانش صعب
گرفتاشی که قرآن محض است
حق تواند آنکه سرور ازو کند
گفتم اینهم زار و الهام فروش
سر خود بدینش ما که از غیبت است
بگذر از این قصه اصحاب گو
یا که سعد سال شمس بوده است
در طلوع ولده روز و دو ماه
نسبت آنکه زه کایان کلمات
مروار غیب سوانست و اوش
امرا او بی بود خلج پیش

حر حدی اشکار اضر مثال
خوان ز قرآن آنچه باشدی خل
هم زوج غیب در هم و صفا
که حکمت فردا چنان می‌یابین
حر که خواست ذوالجلال ذوالنعم
بر امید اینکه آید جبریل
یعنی الا این شاه از رب دین
کی جدا آید و اسنا شود
بست جهت تکلیف در سخن
لی که از روی نقل یا شعور
یکه بر حرص او هر یک بود
چون فراموش کرده باشی از هر
آنچه فرسایست در شده‌های
در حقیقت پیش قدرتهای رب
همو قرآن دوحان جبری صعب
اخرین نصیر غوث نایز است
خاک و اراذل طایر کند
منت ایزد را که عوم سو فروش
آنچه پس من گویم او دیگر کسی است
چشموده آنکسان در خواب گو
نه بر آن اهل دیار افزوده است
سعد شمس شود می‌اشته
آت آمد که مگر دانا خداست
همه را پوشیده هیچ ارض و عرض
خود ردوک سلیمان و مصری
همه در محنت نه کرا شریک

همه مسو قوی گفتار و خطب
چونکه تو زان آگاه ارواحی دل
لا حول لشی یا قی
جر که الا این شاه از رب دین
با پیودان گفت نصیر جواب
پس یابند او دو هفته در سو
چرا او شده است این سرخ را
یکه استناست از با سرش
ملکه حر خود را سبی در ضم
گر در گویی در آن نامشعش
اندک عور لورکنی در این سخن
پس استا فراموش نشده است
مقدم پس ملائکه آن
ملکه قصه معطی من اصداست
سعد از آن ملکه نصیر من
مصر قرآن در این نصیر من
رضی عهد چهر خلق ولی
میرود آنکه خود در پیش است
شر خود این شمس گر سخن
سعد و سال دوا غارتنگ
سعد و تا که از سال قر
ما می‌گفتند سعد از حساب
اهم است او در دین آن گروه
اجرا و رک شمس و اسع
هست یکسان پیش شمس ایول
کبت کسی در حکم آتاه میک

امرو ایشان از یکی زاهد کتاب
حاجت بود بقول جملنی
اسع ای قائل ذلک خدا
گوئی از امرش باضلال خوش
روز دیگر گویم از وحی و خطاب
مس پسر گشت زین معنی ملول
در خطاب آتاه روشن دل را
در زبان کر چه یلود دیگرش
هست استا الهت هم داد لب
یک شانش سامبی رین و ان
یکی در حال خود صلیق من
رب آتاه که رب یله آمده است
اوسع از اصحاب کم است از این
زد آن کا که در سر مضرات
هم و قرأت آن قریر من
وین رلف حق و عون پیری
کوت روشن زله اضر شی
امرو باغ از ذی می‌بش نیست
دل بود تاید عس از حق من
بود ایشان را داسر حق درنگ
در شمار آید در اجبار و سپر
بوده آنچه آتاه ما اضر کتاب
اوشانده آنچه حق است از دوحه
من ولی ما لهم من دوحه
آنچه باشد از شی و از حل
کبت کسی در حکم آتاه میک

وَاتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابٍ رَبِّكَ لَا مُبْدِلَ لِكَلِمَاتِهِ وَلَنْ تَجِدَ مِنْهُ وَحْدَةً ۚ وَأَصْبِرْ

و همان آنچه وحی فرستاده شد تو از کتاب پروردگارت نیست بدل کندهم کلماتی او را و هرگز برای او شکیان کردان

تَقَسَّمَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْأَلْدَاوَةِ وَالْأَشْيِ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ

قسمت را آنکه میخواندند دعا را و اشیا را میخواستند و چهره او را و چشم تو را از ایشان

تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطْعَمُ مَنْ أَغْنَيْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ

که میخواست باشی آرایش زندگانی دنیا را و اطاعت مکن کسرا که غافل گردید از یاد او را و پیروی کرد از روش او را و داشت کارش

قُرْطًا ۚ وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ

ناب و بگو حق از پروردگار شماست هر که خواهد پس بگردد و هر که خواهد پس کافر شود و ما آتاهیم برای ستمکاران

نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَأْذِنُوا فَيَأْتُوا بِمَاءٍ سَالِغٍ يَبْشَى الْوُجُوهَ بِشَرِّ الشَّرَابِ وَ

آتش را که احاطه کرد با آنها را و اگر بخواهند پس بیایند با آب جاری که بران میزند و چهره را است آن آتش را و

سَاءَتْ مُرْتَقًى ۚ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا

بدست از جهت یکباره بدو آنکه گروه و کرده کارهای شایسته بدو است که شایسته است از برای هر کسی که خوب عمل کرده از راه کردار

۲۰ أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتٌ عَدْنٌ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَيَلْبَسُونَ

آبهای یاراست بپشتهای جای اقتصاد الی بیرون و در زیرشان چرا بپراکند و در آنجا از دستو آنها از دستو آنها از زر و سیمونند

ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُندُسٍ وَاسْتَبْرَقٍ مُتَنَكِّينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَاكِ يَوْمَ الثَّوَابِ وَحَسُنَتْ لَهُمْ أَجْرًا

جایهای سبز از دیای نازک و دیای سطر یکیزندگان دواها رتختها خوش از نواس و یکواس جفتیکه گاه

| | | | |
|---|---|--|---|
| و انزل ما او حی الفک من کشف
با حی گفتند اشراق و عرب
چون تو فلان ماشی عمتین
بهر استرمای آن مستحکین
صبر کن یا آنکه خواند از خوشی
و چه او حوید می در نهان
خواهی از کشتار آن قومگوی
ورنه پس بیستاد این کورامود
کرده ایم از یاد خود غافل دلش
بر گشای می از راه صواب
اینکه فرآست فوق حق و راست
بهر آکس خواست روی بگرد
کرده ایم آشفته ما رطالان
گر شود از تنگی فریاد خواه
یا چو درد زیت یا چون ربهیا
وان کوی کاران اینلینش یک
هیچ شوان بود فعلی ی جزا
ساخت آن پیرایه ها اهر عک
ر اراک مکی اهر هشت
قصد باشد از ملا توبه ذات
سندس است آن موهنهای بان
وان اراک اسهای حمر است | آمد او پروردگار تو خطاب
ران رخویش این مضانی سب
با تو نشیم در صحت یقی
سر قوی در ایشان خود ملاودین
رب خود را بالقدوة و البشی
جر رسای حق سوا خدا رجهان
قینت و زیب حوید دیوی
هیچ رخت و سحای ی سود
ر هوای می سر کشی مالش
بست هیچی از طریقی خجالت
از خداوند شای کم و کاست
و در سوا که در آن کافر شود
سر فرو گزیده برای پردهان
پس رسیده میشود از داد سواه
هست زبان و شد گارا بیبا
ست ضایع اشران ز اعمال یک
یا که صلیح امر کاری زردما
و چه فیما من اساور من نص
وین بود پادش کردار و سرشت
کوست عاری از شئون ممکنات
کالک است از هر چه بدیاری و آن
کل مادی رصاعت و طاعت است | ف جعل سرو را کس رکلام
که بود ملرا از ایشان تنگ و طر
ر خیالش کرد این می خطور
آمد این آبت که نفس خود نگاه
میرسته آمده را روز و شب
مکدر از این سلطان شرعش
می مکن یعنی مثله ملخوش
می میر فرمان آنکه غافل است
بیروی کرده است از هر آرزو
گو در ایشان که هوا را نهد
من کدم بر مقصای این عمل
ایست قهیدی ز حق بری اصول
سر سرافندیش یعنی بر دعا
خود آبی چون مس نگذاشته
بلشت آن طس الشرای بر فرق
آنکه حات حق از هر طاعت
سه ایشانرا شود و افراشته
حاجه ما پوشد سر اهر طر
نیک مالدی است ایشان راز حق
و ان لبس سر باشد در ظهور
کب اخلاق از ریاضتها حیر
آن خطهای اسائی تو را | ف بیاضی غیر از او بای نام
چونکه میانشیدر قوم از کبار
تا شود ز ایشان مگر چندی دور
دار با این مطلق حق پناه
مستان چیزی یاد از غیر رب
لا تند بینک ضمیمه دلو گوش
با کسی کوراست دبا دین و کوش
قلب او از پلما فی شافل است
هست پیش اعتدال حق کاروار
وار قیارات صحبت مانند
ن که ر میل شا در هر محل
ن که رحمت دانه بر ترک قبول
که محیط اهل خود را هر کجا
حق بی بشوی الوصوه آن ساخته
شرهمش و سکت سرتق
بهر شان کز زیر آنها هر طاعت
از ملا دسیه های ساخته
سندس و استبرقت آنها بر
خندو آن تحکام سرتق
وصف بیکو که فراید ر سرور
باشد آن استبرق حله سطر
یکه گشته ر اراک ذ اقتدا |
|---|---|--|---|

وَأَضْرَبَ لَهُمْ مَثَلًا رَجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِاحِدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَ حَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَ جَعَلْنَا

و درون برای ایشان مثلاً درود که گرداندم برای یک از ایشان دوستان از اسکورما و فرو کردید آمودا بدست خرمالو گرداندم

بَيْنَهُمَا زَرْعًا كَلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهُمَا وَلَمْ تَفْظِلْ مِنْهُ شَيْئًا ۚ وَ قَجَرْنَا جَلَالَهُمَا نَهْرًا وَ

میان آن دورا اندر اهر دوستان آوردد نهر خود را و کم کردد از آن چیز را و درون زدیم میان آن دورا نهری و

كَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ أَغْنَىٰ نَفَرًا ۚ وَ دَخَلَ جَنَّتَهُ

و در او نهری پس گفت مرا ستر را و او گفت کوی بگردا و کمینیشم از دور و مال و او ترمل از تو درمردم و داخل شد در بوستانش

وَ هُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا ۚ وَ مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِن رُدِّدْتُ

و او ظالم کنتمو بدیشش گفت کلان صبرم که خالی شود از این مرکز و گاه بنمیرم قیامت را و آنها اگر برگردانده شوم

إِلَىٰ رَبِّي لِأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا ۚ قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَ هُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي

بسی و درودگار هر آینه بام بهتر از اینجای بازگشت گفت مرا و درویشش و او گفت کوی بگردا و آیا کافر شدی یا آنکه

سورة الكهف

خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نَفْثَةٍ ثُمَّ سَوَّكَ رَجُلًا ۖ لَيْكَنَا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا

آفریدت از خاک پس از نطفه سر درست ساختی از صورت مردی لیکن من میگویم او خداست پروردگارم و شریک نمیکردم پروردگارم احدی را

وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتِكَ قُلْتُ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنِّي تَرَىٰ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَ

وهرگاه که داخل شدی در بوستان گفتی آنچه خواست خدا است و می بینم اگر من سر را که من کمتر از تو دمال و

وَلَدًا ۚ قَسَىٰ رَبِّي أَن يَبُوتِينَ خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ فَيُصْبِحُ صَيْدًا

فرزند پس شاید پروردگارم که بدیدم را بهتر از وستان و وهرسد بر آواصاتها از آسمان پس گردد زبیری

زَلَقًا ۚ أَوْ يُصْبِحُ مَاوًا غَوْرًا فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ مَلَبًا ۚ وَأَجِطْ بِشِرِّهِ قَاصِحٌ يَلْقَابُ كَثِيفَةً

ساده یا گردد آتش زمین فرو رفته پس توانی هرگز - راورد استن واسطه زده شده شریک پس گردید که بر میگرداند و کشتن را

عَلَىٰ مَا أَتَقَىٰ فِيهَا وَهِيَ خَاطِبَةٌ عَلَىٰ غُرُوبِهَا وَبَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أَشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا ۚ وَلَمْ

را آنچه صرف زدم و در آن و آن آمده و در ستفایش و سکت ایگشتن من شریک کرده بودم پروردگارم احدی را و خود

تَكُنْ لَهُ فَتَنَةٌ يَصْرُوهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مُتَنَصِّرًا ۚ هَٰذَاكَ الْوَلَايَةُ فِيهِ الْحَقُّ هُوَ

راورد اگر و می گردی کشتن از غیر خدا و سود مع کثرت - آید سلطنت مر خدا و است کثرت است او است

خَيْرٌ ثَوَابًا وَ خَيْرٌ عُقَابًا ۚ وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلِ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا كَمَا آتَيْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاَنخَلَطَ

بهتر از دماخرا و خیر و بهتر از دماخت و درون رای ایشان مثل رنگداندن را که چون آیت کثرتش را آسمان پس آیت بآن

يَه تَبَاتُ الْأَرْضُ فَأَصْبَحَ هَيْبًا تَذَرُوهُ الرِّيحُ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا ۚ

رستی زمینی سر گردید در هم شکسته که بر آید که در او را انداخته خدا بر همه چیزی و او

| | | | |
|--|---|--|---|
| <p>او پیرشان او آن دو بوستان
او تر چیزی نکردی ستم
هر شرب اندر میان آن دو باغ
شد باغ خوش آن استیزه کر
هم نیکدام فیلست کایمان
و آن بدل میکرد با او در غطاب
راست یعنی تا شدی مردی غوی
چونکه کشتی داخل امر باغ خود
از تو دو مال و ده هم دیگرم
وستان پس شود خشک ارگاه
نهر حق بگرفت باقش را فرو
ستفایش افتاده شد پرودی هم
من نکردم کسی شریک از مالگر
یا کشته انتقام از ذو النین
بهر است اندر صواب و عاقبت
پس بآن شد محط است و گناه
حق بهر چیز است ما ما مقدر
پس شود بی ضح و خشک از لاجها</p> | <p>هر دو احوال هم و اسرا تالیان
میره خود هر دو میداده هم
هم روان گردیدم بهری بافرغ
هم فروم از تو دو مال و ده
که شود حال مرا این بوستان
گفت او را صاحبش اندر حواب
پس ز طله پس بودی مستوی
از چه لوردی بگفت از می رند
ایکه مینی مرا که کترم
هم فرستد برقی از گردون نگاه
راست پس فرمود حق گفتار او
زاچه دروی کرده بخرج از دهم
می بگفت ایگشتن پروردگار
هم به یاری دهنده خویش
راست گفتار او که از او عاقبت
ما فرستیم آت را از سا
سیر و تر نمود بیکلی مستر
کر زمین میبود از آب سا
دشت باید نمود پرست از مقام</p> | <p>که دو سان داشتای خلایق فرد
پس آن دو کشت و داری می خیل
صاحب خود را غربت و ظلم
گفت پس مرا بشیرا از جدال
گفت این هرگز مرا باید خطی
بانی از این به نیام زود طلب
کرد خلق از خاکت اندر جستجو
سایوم کسی برخدای خود شریک
قوتی بود حر او را تا بود
بهر از باغ تو بر من دومند
پس تو خواهی طلب گردان بین
بر هم از انفسر کن شد مشک بوست
وان عملها همه ناکام و شراب
یاری از غیر خدایش دو گزیده
اندر آدم یاری از حق است و بس
بهرشان ماند آب که خود آن
خشک و رکنده هاشمک زما
بر گلی میزد رب اجل
تا شوی از زندگانی شد کام</p> | <p>بهر ایشان و ن مثال آن دو مرد
بود آن دماص جنوب از جبل
میوه میدادند هر فصلی تمام
سوه ما و دوش دگر را اتصال
سب سنگار او پیش خوشتن
ساز گردانیده کردم گر رب
کافر آبا ر کسی گشتی که او
گرم او ساد شدی من بولک
چون کشتی آنچه حق خواهد شود
شاید آن پروردگارم پس دهد
یا رود آبش فرو اندر زمین
صبح پوششی بگرداند از دودست
اوس و اتلاش تپه از اطلال
می نبود او را گروهی که دهته
یافت چون ست زوال از پیش و بس
زین مثال رسد گفت جهان
دست شد آتیش زمین پس بدماد
حاصل آنکه زندگانی را مثل</p> |
|--|---|--|---|

الجزوالخامس عشر

مهلت ایشانرا بند هد هم دم
که سلسله آفرمان جز حق نیاه

مشتبانه بدانش ستم
ق سوی او گر بزد او کلاه
هم بلوح لعلاکتان سرخود بود

لیک نکند هیچ تحمل احزان
آن قرائی کامل آنها را نگاه
غشایشرا دهه سلطون بود

تا که ایشانرا رسد وقتوزمان
ما سویدیم از منتهاشان تباه

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَتْلِهِ لَا أَبْرَحُ حَتَّىٰ أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْسِيَ حُقُبًا ۚ فَلَمَّا بَلَغَا

و هنگامیکه گفت موسی مر جوامع درش و ایوسته غولام در تنگ بزم سبل جمع شدن دود زیار و مورد گرداری در راه پس چون رسید

مَجْمَعَ بَيْنَهُمَا نِسَاءُ حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ۚ فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِقَتْلِهِ أَتَيْنَا عَذَابَنَا

بجمع میانهم و اموش کردند و ایشانرا بر سر کرتر اموش و اندوختن پس چون گشتند گفت موسی مر حواشی یا ویر چاشتمای

لَقَدْ قَتَلْنَا مِنْ سَفَرْنَا هَذَا نَسَبًا ۚ قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوْتِنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ

مرستی که دیدیم از سفرمان این شبی گشت و پوش آمدیدی هکاسکه که زنگرییم آن سگ پس در سگس مر اموش کردیم

وَمَا إِنْسَانِيَّةُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا ۚ قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا

آن ماهی را و او را فلان من در آرا مکرش طای گمده و سار و اور او کرتر اموش در دریا عجبی گفت آنست آچما و دیدیم

تَبَخَّ فَاتَّخَذَا عَلَيَّ آثَارَهُمَا قَصَصًا ۚ

گفتی حسیتم من و کشند را از هاشان بی چوبان

حکایت موسی علیه السلام و رفاقت او با خضر علیه السلام

قصه موسی و خضر آمد پیش
بیستم راقل کیم بوسه سیر
پس رسیدند از پس رج صم
ماهی پسته که گفتش زرگزار
پس تطاول چون مودد از حدود
آن طعام ما برون آو او مه
گفت داری نو سر کردیم حا
کاگی همهم واد آن در طلب
گفت موسی اینست آنچه بیکسا
تا داجائی رسیدند او قصه

حق بیان کرد آنچه در قرآن خویش
سوی صر و یکسب هم و خمر
معمبرا که دلدن چه دویم
ره نایب او را بر سوی یار
پنی او عجم که حقتان گممود
که می گشتیم سه و کر سه
چون کار حشر بر آن صحرما
راه خود گرفتند در سر اوصاف
در پیش مودیم در صبحو ما
که هاسما و ده ما می هم

گفت موسی با حواء دش گمود
ما رسم بر جمع العین دار
در بخار حر آرد آرمایان
راه خود گرفت در دریا چش
رور دیگر چونکه آمد چاشگاه
وین سر دیدیم افروین رجها
آیدم از ما می فرامش در بهاد
هر کجا میرفت می شد راه لار
لار پس گشتند بر آثار خوش
پس روی دیدند خشک و سگد

پوشش بن بود در آن هنگام رود
میرود پیم روی مس دوار
ماهی شود و اموش او مکان
که سر داده شود پندی روان
گفت موسی من می را رفداه
نه باشد صم ما ار کنهها
وای سرد الا که شطام زیاد
هم رویی حر خشک او امسار
از بی آن روی که دعت پیش
امیر آن گشتند وارد راعباد

فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عَيْنِنَا وَ عَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا ۚ قَالَ لَهُ مُوسَىٰ

پس یافتند سده از سگامارا گداه مودیم او را رستی از رها و آموختند مودیم او را از رها علی گفت مر او را موسی

هَلْ آتَيْتُكَ عَلَيَّ أَنْ تُتِمِّلَنَ مِنَّا عَلِمْتَ رُشْدًا ۚ قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ۚ وَ

آیا بروی کنیز را آتیه یا موزی از آتیه و آموخته شمر ای رسید بر حق گفت در سب که تو هرگز نمی توانی بلین صبر کردن و

كَيْفَ تَصْبِرُ عَلَيَّ مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خَيْرًا ۚ قَالَ سَتَجِدُنِي إِنِشَاءَ اللَّهِ صَابِرًا وَلَا أَفْصِي لَكَ أَمْرًا ۚ

چگونه صبر میکنی بر آنچه اطلاع نداده بآن ابرار احاش گفت زودی یابی مرا اگر خواسته باشم صابر گفتم و غافلیم بکنم مر زاندر کاری

قَالَ قَائِلٌ ائْتِنِي فَلَا تُغْنِي عَنِّي شَيْءٌ حَتَّى اُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ وُجْهًا ۝

گفت پس آید و شود مرا پس بر سر مرا از چیزی تا آنکه ایضا کمبودی نتواند سار

دلالت نمرودن حضرت موسی هم خضر علیه السلام را

| | | | |
|--------------------------|---------------------------|----------------------------|---------------------------|
| بسته پس از عدم عهد | با اولاد سوی او شامند | ممنه کز ما بهش محتاجی | داشت امر مثل فصل آسایش |
| دانشی آموختن از خود سو | عده حصی بود آن بکنکو | گفت موسی - پورا اندر دمن | بروی آیا مایه از تو من |
| خود شرط آنکه از علت - | می آموز آل او رشد وهدا | راچه آرا در تو آموز اهدا | سوی و بر کس آم خواصدا |
| گفت هرگز اسطاعت نمودت | ص - من آنچه که رشت | گفت چون صابر باشی که دان | که بولی پیر از حکم و بیان |
| حله اسبکات دروی مظهر - | و در حقیق سبب شدت صرا - | شد از من امیری آید در ظهور | که مداد حکمش با می نور |
| جوشوی صابر را چهر اطر | که بر آن بود احاطه در بحر | گفت نشد رود که می مرا | مار اندر کارگر حواصدا |
| لورم صیان را در هیچ کار | کرده شد آنچه بیم ناگوار | گفت پس گر پیروی آری دمن | پس بر سر از من وحشی وطن |
| ما کم من رو احداث از نان | امدا پس مکن رو خود نان | باید احداث سخن باشد دمن | حکمش تا کشف سارده بی سخن |

فَاَنْطَلَقَا حَتَّى اِذَا رَكِبَا فِي الْفَسَةِ خَرَقَهَا فَلَا اَخَّرَقَهَا لِعَمْرٍ اَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا اِمْرًا ۝

پس رفتند تا چون سوار شدند در فسی سوراخ زدند و آری آرا را فروشی افسان در شکسته آوردی چیزی باقیات

فَالَمْ اَقُلْ اَنْتَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ۝ قَالَ لَا تَأْخُذْ بَعِثَ بِنَبِيٍّ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ

گفت ایانکم موبکه و هرگز نتوانی با من صبر کردن گفت مؤاخضه کن مرا تا چهر اموشن در دم و سر مرا

اَمْرِي عُسْرًا ۝ فَاَنْطَلَقَا حَتَّى اِذَا لَبَّيَا غُلَامًا فَهَلَّهُ قَالَ اَقْنَلْتُ نَفْسًا رَكِيَةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ

کار بدشوار را پس رمد تا چون دیدند بر سر سرکت او را گمت آیا کنی می با تو را غیر خاص می پس صفت آوردی

شَيْئًا نَجْرًا ۝ قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَكَ اَنْتَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا ۝ قَالَ اِنْ سَأَلْتُكَ عَن شَيْءٍ

چیز فسی را گمت آیا کسم مرده اندر شکسته و هرگز نتوانی من صبر کردن گمت اگر بر سر مرا از چیزی

بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا ۝ فَاَنْطَلَقَا حَتَّى اِذَا آتَيَا اَهْلًا قَرْيَةً اسْتَطَعْنَا

پس از آن رفاهت کن با من بقیقت رسیدی از دمن صبر پس رفتند تا چون رسیدند اهل قریه حواصند طعام

اَهْلَهَا فَاَبَوْا اَنْ يَصْغَوْهُمْ فَوْجِدًا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ اَنْ يَنْقُصَ فَاَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ اَجْرًا ۝

از اهانش پس ایاز دمد که همان کشند و او را پس اندر آن دیدی که میخواست کفر و دایم بر او است که دما را گمت اگر خواستی بودی هر آیه که نتوانی بر آن مردی

مصاحبت نمودن موسی و خضر علیهما السلام

| | | | |
|--------------------------------|----------------------------|----------------------------|---------------------------|
| کرد موسی آن نام از وی فوول | پس روان گشته هر سه بگول | تا که اندر ساحل دریا سوار | بر سینه هر سه گند آن سیار |
| خضر پنهان در اهل کنی مایر | کرد سوراخ آن سینه چسبر | لوسی از الواح آن برکه رود | چند حا سوراخ کنی را بود |
| گفت موسی فلان را دید تو غرق | اهل آرا تا کنی آیا تو غرق | امری آوردی کسب باشد شمع | زان حدیث است جری بر مطیع |
| خضر گفت آیا گفتکم در هود | صبر پامن خود و غولی بود | دید موسی داخل از آن قبه آب | در سینه ماد اندر اخطاب |
| یافت پس کلن سحر است و حکمت است | کرچه آن دور رسوم صورتست | گفت موسی لا تأخذنی که می | رغه بود از یادم آمده حکین |
| از تو خواهم طر اندر اهراض | سخت من بر من مگیر از اغیاض | پس برون و رفته از کنی بگاه | در دمی وارود شده از کردوا |

| | | | |
|----------------------------|---------------------------|---------------------------|------------------------------|
| یا غلانی یك غلامی دید او | سر خط و مشکوی و ملعرو | رکبارش خواهد کشتی بدوگ | یا سبی نوش باس بسنگ |
| گفت موسی کنی این سر زک | خود تو آیا بکه در کودکی | غیر از آنکه نشی غنی راجاس | گفته باشد تا بر او واجب قصاص |
| غلام او از قبل حلق بودک | بگذاه او را چرا کردی هلاک | چیزی آوردی مظهر ما پسند | در شربت بست جز زشت و زند |
| گفت آیا من نکند دست | صرا من نیست هرگز نمکت | گفتن پس گر چه چیزی سؤال | از تو شاید گیری از من کرمال |
| پس مشو با من صاحب دوسمن | و انکه بر عدلی و سمنی زمن | باشی از هر چه منصور نو | شاهوار خود کردی از من دورنو |
| پس دفته آن سه یار او آفتام | و دهی گشت و لود وقت شاه | خواستند این کنا داخل شود | سه بد دیوار بگشودند بلد |
| خواستند از اهل ده ش و سم | از صیحاتش انا سردرد هم | پنجه آجری دیواری بلد | خواستند شامد فاش کرد ارجد |
| داد استحکام با سنگ و کشت | بر هاند سوکه دید او مایش | گفت موسی اهل این قریه ما | ه طلمی بار دادند و ه ما |
| واست کردی از جیس دیوارشان | بی و منزی آمدی بر کارشان | خواستی کر مگر سی در مقام | اخری کر آن خریم آیا طعم |

فَالْهَذَا فِرَاقُ بَنِي وَبَيْنَكَ سَائِبُكَ بِأَوَّلِي مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ٧٨ أَمَّا السَّيْفَةُ فَكَانَتْ

گفت اینست حدائی مان من و میان تو بروی جرد هم ترا میسر مال آچه سواسی رآن صر زدن اما نشی پس بود

لِمَسَاكِينٍ يَمْشُونَ فِي الْبَحْرِ قَارَدَتْ أَنْ آيِيَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ بَلَكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا

از مسکینانی که کار بر کرد در دریا س خواستم که میویم آرد و در مش و مایشان بادشاهی که مگر مکر کشی را بنص

٧٩ وَأَمَّا اللَّامُ فَكَانَ أَبُوهُمَا مُوَبِّينَ فَضَبْنَا أَنْ بُرْهَمُهَا طُفْيَانًا وَكُفْرًا ٨٠ قَارَدْنَا أَنْ يَبْلُغَهَا

واما پس بر بود والدیش دومین س ز سیدیم که تکلیف کند آخور را بدو روی در صابو کفر س خواستم که بل بدهد و آرد

رَبُّهُمَا خَيْرٌ مِنْهُ زَكْوَةٌ وَأَقْرَبُ رَحْمًا ٨١ وَأَمَّا الْإِصْدَارُ فَكَانَ لِلْعَامِلِينَ يَسْمِنِينَ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ

برورد کارشان بهر از او دریاک و در دیگر در خلوت و اما دیوار پس و داز دوسر که میویم اند در شهر و اند

تَعْنَهُ كَثُرَ لَهَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا قَارَدَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَثُرَ هَا رَحْمَةً

در ورش کنی او آمو و بود والدین این دو کو کار پس خواست برورد کار تو که رسد خوشان و بیرون آوردد گشتان دار جی

مَنْ رَبُّكَ وَمَا قَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا ٨٢

از پرورد کار تو که آرد او و ان خود ایست طیر مال آچه سواسی رآن صر کردن

مفارقة نمودن منظر از موسی علیه السلام

| | | | |
|-----------------------------|------------------------------|--------------------------------|------------------------------|
| گفت خضر آمد زمان افتراق | در میان ما و تو هذا فراق | گفته بودی احرام او شد سطر | ترک کن بطن دگر صحبت مدار |
| زودت آگ سازم او سیرشان | کر شکیبش پس تو باشی تا توان | طاهرش دیدی و پوی بی خبر | زایچه در بطن به از تو مستر |
| آن صیبه بود اما در پید | اندر آن دو پا ز محتاجان چند | ده برادر پنج پیلر و پیر | پنج دوجرت حمل مس قهر |
| پس ارائه کرد از امر خدا | تا کنم میویم خود آن فلک را | زاکه باشد بدشاهی در حب | غالب و جبار و بیرحم و ادب |
| میباد غلبه را کشتی است | کان بود و با که میویم هست | کردم آن میویم تا با امان | از شرور غلبان و ظالمان |
| صاحبان آن مشکلی ما بعد | هم نکردند از مثل واز بود | وان غلام کشته گشته پس بلو | خود شقی و والدیش پس نکو |
| پس بر سیدیم حکایت را رسد | کفر و طغان از وجود آن ولد | خواستیم آن پس کشتی بمعرض | بیکر زار آن دورا دور از مرض |
| بتر از روی و کار رسم رفت | کون او با نظم کون آید یوق | ایشدر باشد چشم طامه خوب | آگه از باقیست ظلام القیوب |
| حکم شرح این بست کاری افشاند | کر چه کشت او آن پسر را بیکاه | گفته بود او خود که میویم است | امرین با شرع و طاهر این بیست |
| اصلش آن باشد که قاتل آرزود | قتل خود را میویم نپود دروید | وان چار اما بود از دویم | زیر آن گنجیت پنهان ای کلیم |
| ه پدرشان مرد شکی از خواست | که دلزد بر چنان اختصاص | کر که می افتاد مانا این چار | میشد از زیر شکر گنج آشکار |
| خلق میزدند مال کوه کسان | خواست پسر و در کار آرا جان | نفرستند آن هر دو بر و شد و نیز | کنج را بایند بیصرف و نیز |

سورة الكهف

| | | |
|---|--|---|
| <p>و ان سبب كرمين اين ديوار است
 پس باشد غاصب ملك بمن
 شرح آن هر جا مكرر گشایم
 او چه گردنكته این طاهر شود
 رسته چون از قوهای طبع پاک
 پس باید دست خضر آراغوی</p> | <p>تا حلق و من امیری کثر خدمات
 از ریاستن رده و لو بی سخن
 در معنی پس متصل سقه ایم
 مستقم از خضر صاحب سر شود
 هست درین آنکه تا گردد هلاک
 مرگالات و صفات معوی
 این بود تیر آجا از جمیع</p> | <p>آن سفینه نبود کاورا شکست
 کشتن خس است قتل آتلام
 هست نفس مطشع آن حدار
 دانکه گرد از ریاضات دید
 حال او را کرده تیر از سد
 این اشقار س بود در این مقام
 که تو در صبرش نبودی مستطع</p> |
|---|--|---|

و يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا ۝٨٠ إِنَّا مَكِّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ وَآيَاتِنَا

و میرسد ترا از ذی القرنین نکور روی حوالیم و اهر شایار و ایان بهر سیکه مانکن دایم در دین و داندیش

مَنْ كُلِّ شَيْءٍ سَيِّئًا فَاتَّبِعْ سَبِيلَ ۝٨١ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَقْرَبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَرْجُو فِي عَيْنِي حَمَإٍ

از هر چیزی سببی پس از پی رفت سورا ما چون رسید جای غروب کردن لطف یافت از اگر و بیکد در حقیق لای دار

وَوَجَدَ عَنْدَهَا قَوْمًا ۝٨٢ قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّمَا أَنْتَ مُقِيمٌ وَإِنَّمَا أَنْتَ تَتَّخِذُ فِيهِمْ حُسًّا ۝٨٣ فَإِن

یافت در آن گروه را گفت ای ذوالقرنین باصدا یکی ایشار او ای که سکریم اراشان بگوئی را گفت

أَمَّا مَنْ ظَلَمَ فَسَوْفَ نُنَبِّئُهُ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِ فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا ۝٨٤ وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ

اما آنکه ظلم کرد پس زود باشد که عذاب سکیم او را پس برگردانیمش و سوزی پروردگارش پس عذاب کشاو و اعلای سحت و اما آنکه ایمان آورد و کرد کار

صَالِحًا فَلَهُ جَزَاءُنَ الْخَيْرِ وَ سَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا ۝٨٥

سوی پس مراد است با دانش یکی و بزودی حوالیم گفت مراد از فرمان خود آسان

| | | |
|---|---|--|
| <p>يك شئو تفصيل ذوالقرنین را
 سر و را خوانند ذوالقرنین از آل
 یا که شاه طاهر و باطن پاد
 بست خدای شخص او تا بود چون
 ما باو دایم مکت از طلب
 تا رسد آنجا که میشد آفتاب
 یا بکشی این قوم را از چارسو
 زود باشد ما کنیم او را عذاب
 و آنکه مؤمن گردد و شایسته کار</p> | <p>کر تو پرستد ای رسول دلخواه
 که دو لرت گفت بر گرد جهان
 یا که بود است او اصل از هر دو سو
 قصه اش فرموده حق پیر سون
 دو زمین هم از هر آجیزی سب
 مرفرو دو چشمه او گرم آب
 یا که حل ما بستان شرع نکو
 میکنم آن هر چه باشد از شتاب
 پس جزای يك باید پیشتر</p> | <p>بود آن اسکندر از روی کلام
 یا که بودش در تصرف غرب و شرق
 یا دو قرن از سرحدان در دور او
 رود باشد گو که تا خوانیم ما
 کان و سبله پوش اندر کارها
 یافت زد آن گروهی بیشتر
 قال اما من ظلم چنی ستم
 هم جو پر پروردگارش گفتد
 زود باشد که و راا گوئیم ما</p> |
|---|---|--|

ثُمَّ أَتْبَعَ سَبِيلًا ۝٨٦ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَرْجُو عَلَيَّ قَوْمٍ لَمْ تَجْعَلْ لَهُمْ مِنْ

پس از پی رفت سبب را ما چون رسید جای رآمدن آفتاب یافت آرا گرمی آیدر گروهی که سکر دایم بود پیرای ایشار او

دُونَهَا سَبِيلًا ۝٨٧ كَذَلِكَ وَقَدْ أَحْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا ۝٨٨ ثُمَّ أَتْبَعَ سَبِيلًا ۝٨٩ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ

پیش از آن پرورش همچین و بر سیکه حامل داشتیم با چه مرد و دلاور اما کلامی پس از پی رفت سبب را تا چون رسید ماه دوسد

وَجَدَ مِنْ دُونِهَا قَوْمًا لَّا يَبْكُلُونَ يَقْتُلُونَ قَوْلًا ۝٩٠ قَالُوا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ

یافت از پیش آمده گروه را گردید نبود که کشتد سخن را گفتند ای ذوالقرنین بدر سیکه آجوج و مأجوج

مُقِيدُونَ فِي الْأَرْضِ قَهْلَ تَجَمَّلَ لَكَ خَرْجًا عَلَيَّ أَنْ تَجَمَّلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا ١١ قُلْ مَا

فدا کنندگانم در زمین پس آیا نکردیم برای تو خیریی بر آنکه سازی ما را و ما را ایشان سدی گفت آنچه

مَكَّنِي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ قَالُوا نَبِيٌّ قَوِيٌّ أَجْمَلُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا ١٢ أَتُونِي زُبُرًا الْعِيدِ

تو کنی دایم مرا در آن پروردگار من هر استیسی مدد کنی مرا بخوبی که باز میان شما و میان ما را سدی باریزد زمین بارجمای آن

حَتَّى إِذَا سَاوَى بَيْنَ الصَّدِّيقِينَ قَالُوا أَتَقْنُوا حَتَّى إِذَا جَمَلُهُ نَارًا قَالُوا أَتُونِي أَفَرِّغْ عَلَيْهِ قَطْرًا

تا و تشنه را بر شود مایه آن دو کوه گفت همه بولونی که گرد آمدند آتش که بر سر دهن تاروم را آن س گمانته

١١ قَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَاعُوا لَهُ نَقْبًا ١٢ قَالُوا هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي ١٣ قَالُوا جَاءَ

پس نتوانستند که بالا رود آرا و نتوانستند مرا و او را سرور کردن گفت این رحمتی است از پروردگار من پس چون آید

وَعَدُ رَبِّي جَمَلُهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا ١٤

و عهد پروردگار من میگردد شد در روزی و عهد من و عهد پروردگار من حق

پس دینی شد بهیست را در و روح تا رسد آنجا که شود باید و روح یا خدایان و مکش بود آستان

که محط الا حق بودی بر آن یا خدایان و مکش بود آستان یا خدایان و مکش بود آستان

که زبانی میسعد هیچ در زمین یا حوج و ماحوج آشکار هر مار حوری ماحد هر

ی در میان و موشی یا چیز آنچه خواهی آوردت ما جمع پس مرا یاری کنید او چیز ها

تا کنی ما بین ماسدی رفیع پس از اسباب و آتشی شا پس رجی را که تا زدن آت

قطعی افکند ز آهن بیست گفت آنها آتش را بعد تاوان گفتند مرا یا حوجیل

تا که بر بالای آن وزم جدید گفت آنکه بهیست از خدای من بود بهیست

تا بر آید هیچ بر بالای آن و عشق باشند بر صدق و راست یکجهت بر غم و قمع مشرکین

وَرَوَّحْنَا بِبُخْرٍ يَوْمَئِذٍ بِسُجٍّ فِي الْغُورِ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَعَلْنَاهُمْ جَمًّا ١٥ وَعَرَّضْنَاهُمْ

و دوا کردیم همی ایشان را آرد که با فطر اسباب میشود در بخشی و دیم شد در صور پس جمع کردیم ایشان را جمع کردنی و نمودار کردیم دوزخ را

يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرَضًا ١٦ الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غَاطٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ

آوردن برای کافران سودا کردنی آنکه بود چشمان در پرده از یاد من و بودند که نتوانستند

سَمْعًا ١٧ أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ

شعین آید پس بداشتند آنکه کفر شده که کفرند بندگان مرا و غیر من صاحبان هر که که اندامه کردیم دوزخ را

لِلْكَافِرِينَ نَزْلًا ١٨ قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا ١٩ الَّذِينَ ضَلَّ سَبِيلُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

اوردی از کافران ماضی بگو آیا خبر شدی ازین کافران دوزخ دارا آنکه ضایع شد عیشتان در زندگی دنیا

وَهُمْ يَحْشُرُونَ أَنَّهُمْ يُحْشَرُونَ صُنْأًا ٢٠

و ایشان می ترسند که ایشان خوب میکنند کار را

سورة مريم م

جن وانسانى ذرورى اضطراب
عرض گردانيم دوزخ را عيان
هم بتواند بشينم نگوش
فهرمن گيرد پنى اوليا
يا کليم آمده پس مى حابلى
آنکه ضايع گشت و کماز کبروى
اصل طاعت را که حديق دولت

و آگاهيم امدان روز و خروج
در هم آميزد همچون موج آب
امدان روز از براى کافران
قول حق و آيات را قضا محوش
از نان يا از ملايك و ابا
سر جهنم کافران را منزل
سنى ايشان در حيوه ديوى
طاعت اوزايان نباشد حاصل است

بخشازا از نى حق يوج
پس عبيده مشود در صور دم
آنکسکه چشاشان در غطا
میکند اين کافران آيا گمان
يمنى آيا جز من از گيرد دوست
سکودم آيا خير من فاعيان
هستشان طاعت از روى روا
مکند ايشان گمان در کارها

جمع پس سلازم ايشارا نيم
باشد اثر ذکر اعنى از آيات ما
آنکه گيرد از حيلدم دولتم
هيج شى پهرشان در جستجوست
در عمل از بدترين خلقتان
لى که از احواس و ايمان و ولا
که مکر کارند از پندار ها

أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَاءِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا تُنْفَعُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ ذُنُوبُهُمْ

آنها آنکه کفر شده اند بايهای پروردگارشان و ملائكتش پس باييز شد کارهاشان پس نفع نراند عبيدهم براى ايشان در وقيامت روزى

ذَلِكَ جَزَاءُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي هُزُومًا ١٧ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا ١٨ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَمُوتُونَ عَنْهَا حَوْلًا ١٩ قُلْ لَّوْ

اينست پاداش ايشان دوزخست سبب آنکه کفر شده اند و گرفتند آياتى مرا و رسولان مرا بيهستزاد بجهنمست که آنانکه گرويدند و کردند

الْصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا ١٨ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَمُوتُونَ عَنْهَا حَوْلًا ١٩ قُلْ لَّوْ

گفته ام تايت باشد براى ايشان چشمايى فردوس منزلى خالدين در آنها همچويد ازانها انتقال بگويا

كَانَ الْبَحْرُ مَدَادًا لِّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَعُ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَعَهُ كَلِمَاتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا

بودى دريا مداد ادراى سخنان پروردگار همرايه آخر شدنى در ايشان و آنکه آخر خود کلمات پروردگار بود و اگر چه آورديم بويى مثل آنرا مداد

١١٠ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ وَاحِدٌ قَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ

گويا من است گمان گنم انمى ابا خداى كوسى فرستادم بشود كه نيت خداى شامگر خداى يگنا پس كه باشد كه ابايد در ملاقات پروردگار ش

فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا

پس بايستد كه كوشايد و شريك نلود برتنش پروردگار ش ادا

اين گروه اند آنکه رآيات دوت
پس نه گرويد سر ايمان
آن حراشان دوزخ آمدو پند
و آنکسکه بگرويدند و عمل
خاودانند اندر ان دار الفردوس
سر کرد فاني از آن بيشتر
حسبش را بست حدواها
جز كه وحى آيد سوى من زحق
پس هر آنکسکه است از پروردگار

کنند کافر چشمان ره در طلب
تاچه باشد در قیامت حاشان
رهر آنچه از خود سرى کافر شدند
پر کوفتى کرده اند از هر عمل
زبان نعوذت ايج مرجى دگر
که کلام رب من آيد پس
آفتد گويد که دارد اقتضا
او بود نکا ديات از ما خلق
در جزای خلق خویش ابد و در

وز لغای حشال بيب
پس ميرای سقيم ايج ما
وانکسکه بگرفتند آيات مرا
باشد ايشانرا ز عظم رسل
کو شود چر از عوشن و اعدا
مثل آن چر آوريم از هم مداد
کو جز اين نود گنم با شترش
غير از اين مود که معوذتها
بايد او پس تا کند اعمال نیک

همو بيارى کوا امان از طب
آچه کردند از عمل روز حرا
هم رسولان جهو و احقرى
بر حرا حلت فردوس دل
در کلام رب من او هر مراد
يمنى او نلتش کنيم آرا زياد
چون شافرو وضع و طبع و حواس و خور
واحد است و بر خيزد از ماسوى
کس طاعت او و باوى شريك



سورة مريم عليه السلام ثمان و تسعون آيات و هي مكية



بسم الله الرحمن الرحيم

نام خداى بيشمعه مهربان

إِنَّمَا أَنْ سَيِّئُوا بِكُرَّةٍ وَغِيًّا " يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْعِلْمَ صَبِيًّا وَ

ایشان گنبد کنه حسد و شکله ای یحیی بگیر آکتابرا بیروی دانی و دانیش حکم دودوکنی و

حَنَانًا مِنْ لَدُنَّا وَزَكَاةً وَكَانَ هَيَّا وَبَرًّا يُوَادُّنِي وَلَمْ يَكُنْ جَبَّارًا عَصِيًّا " وَسَلَامٌ عَلَيْهِ

رحمتی از دود خود و پاکیزگی وود پر هیزکار و نیکو کنتمو دانیش وودو سرکش بافرمان و سلام روا

يَوْمَ وَلَدَ وَ يَوْمَ يَمُوتُ وَ يَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا "

روزیکه دانه شود روزیکه میرد روزیکه را یکتصیر شود رده

| | | |
|--|--|--|
| گفت چربش که در پیری تو را
ر من آساست این کز قیلوی
گفت باشد این علامت که کلاه
کرد اشارت سوی خوشبختی
چون توله یافت چبی پاک هوش
خود تو ای یحیی بگیر آکفون کتاب
و حسنا من لدا و زکوة | گفت چربش این فرزند ما
کرده است خلق و دوی هیچ شی
می نگوئی سه شایروز نیم
تا که قیصش کنی او صبح و شب
گفت امر دودکی بشیبه پیش
دان نو سخنها که دایم باب
بود پر هیزاز کلهش در فلت
ا دودت روی آوردی کلاه | گفت چربش این دود کردگار
گفت یارب می بگردان هر من
پس برون رفتا و بسوی قوم خوش
قوم داشتند کان و حسنا است
داشت بر طاعت روز و شب فایم
هم یلو در سکودگی دلایم ما
دود نیکوکار پس ا ا م و اب
دود سوت و دودر دشتی در معاد |
|--|--|--|

وَ إِذْ كُنَّا فِي الْكِتَابِ مَرِّمَ إِذِ اتَّخَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْفِيًّا " فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا

و یکن در کتاب مریم هنگامیکه کلاه گرد از اهلش در جای شرفی پس کردت از پیش ایشان ستری

فَارْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا فَمَثَلْ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا " فَالَّتِ إِنِّي أَخُوُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِن كُنْتَ

پس فرستادیم بسویش روح خود چربش را پس ما همه شدیم را نفس را دست اقدام گفت چربش که من نیامی بر جدای بشنیده از تو اگر هستی

هَيَّا " قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا " فَالَّتِ إِنِّي بِكُونِ لِي غُلَامٌ

پر هیزکار گفت جسم من مگر فرستاده پروردگار تو نامیستم سرزایبری پاکیزه گفت اگر کا باشد سرا غرضدی

وَلَمْ يَتَّسِبْ بَشَرًا وَلَمْ أَكْ يَفِيًّا " فَالْكَذَلِكِ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ

و من نگردم را اساق و سوده ای دیکار گفت چربش گفت پروردگار تو که بر من آساست و تا کرد ایام آنرا ایی او رای مردمان

وَ رَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا "

و رحمتی از ما و باشد امری فرارده شده

| | | | |
|---|--|---|--|
| کن بر آن یاد مریم را چو او
بود هنگام طلوع آفتاب
هست دوری اثر مقام طبع و شای
پس فرستادیم روح القدس را
صورتی روشن تر از مهر منیر
تا گهان پدافند او را در میان
عفت مریم مگر کاو را اله
تا بگرد بر من از کار توتک
پس من از به بین بحق گدیم نه
او فرستاده سرا بی اشتغال | گوشه برگرفت از یار و هندو
از مکان شرق وین باشد صواب
وز خوا های طبیعت گاه رفس
سوی او چون گشت پاک از غلوا
دلفریب و دلشین و دلپذیر
روح القدس از لامکان اهرمکان
از چنان صورت جهان جوید پند
پس د زود من در توتوبدو تک
که چنین خیره کنی رمن نگاه
تا مرا در حسن خود دارد نگاه
گفتو از من سوی او گدیری پند | از می تطهیر در جایی که دود
زد تاویل اصالت ان بروج
یرده برگرفت زایش پیش رو
پس صورت شد مریم دوطرف
صورتی پس سفوی و مستدل
آب و گوگرد اقم چون دافان اسفندی
گفت من گیم پده افرزنت
هیچ اگر از حق نور هیزند
قصه خلوت باشدت با من چنین
گفت من نیود چراین گردن دالین
من ینله هر ینله آرنده ام | جانب مشرق بقیین و حدود
عالم قدس آن دود گاه فوح
یا پس دیولو و کوهی رشتاد
او بشکل آدمی سکو سیر
همو افر سر طرف بوردل
کاه سازد صورت از روح القدس
از تو بر بشنیده کنی مستخت
بینی طایفی متعین و بدنه
این سلند او شان متعین
ر تو میباشم رسولی مؤمن
در ینله خود نگه دارده ام |
|---|--|---|--|

الجزء السادس عشر

| | | |
|--|---|--|
| <p>من خود آیم می میوش از من تورو
رو کنی بر تا ابدی از زجا
تا نکلام قش هر شیش بیجا
که دم او مرده را باشد حیوة
هم بوده زاهل غی بینی نمود
و من آسانت گرداری بین
هم تو را باشد ضررها نشان
و ده روی حکم وهم یادسلور</p> | <p>آنکه از من میگیزی سوی او
او من اینجا میگیزی بر کما
کرده ختم قش بنده ماسوی
و ان بود یضری کامل صلات
او تکلم بوده دست مرد دور
گفت مریرور دگولت اکت این
تا کیم آن آبی بر مردمان
و ده روی حکم وهم یادسلور</p> | <p>تا پناه آورده بر من ما خلق
دو هر سوئی کنی آسو منم
بست بیرون هریم از حکم و حال
مر تو را ادر دم با زیرک
باشم لیرا سو دستم بشر
کس تو را بنده منم ز صراح
میوانم کرد هر وقت از سر
وین مگر امریت شخصی از امور</p> |
|--|---|--|

فَعَلَّمَتْهُ فَأَنْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا ۚ فَاجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جَذْعِ النَّخْلَةِ فَأَلَتْ يَأْتِي مَثْ

پس بارگرفت با ویس کاره کردید او در جای فرارده شده پس آوردش مرد زان سوی نه درخت خرما گفت ایکنش من مرده بود

قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسِيًّا مَنِيًّا ۚ فَادْبَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزِنِي قَدْ جَلَّ رَبُّكَ تَحْتَكُ سَرِيًّا

پیش از این و بود مرا من فراموش شده از یاد تو پس ما کرد او را میس با بریل از زیرش که امد و مار که بدو تنگ گردانید و در گذار تو در دیرت نهی

وَهَزِي لِيكَ يَعْذِرُ النَّخْلَةُ نَاسِطًا عَلَيْكَ رَطْبًا جَنِيًّا ۚ فَكَلِمِي وَأَسْرِبِي وَقَرِّي عَيْنًا قَامًا

و یکش سوی خود نه درخت خرما را که فرود بر او بر تو رطوبت نازده چهده پس بود و یا خام و یا دام او را چه منم سرا که

تَرَيْنَ مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا ۚ قَوْلِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا ۚ فَأَنْتَ

چینی از انسان احدی را پس بگوئی من خور کرده ام پرغذای هفتده روزه پس سخن نمکم امروز آفرما پس آورد

بِهِ قَوْمَهَا تَعْمَلُهُ فَاَلَا يَأْمُرُكُمْ لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا قَرِيبًا ۚ يَا نُعْتُ هُرُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ أَمْرًا سَوْءَ

او را و در قوشن که برداشته بود او را که تصای سر به سخت آوردی چیزی عجب ای خواهر هرون بود بدو مرد بدی

وَمَا كَانَتْ أُمَّكَ نَبِيًّا ۚ فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ فَاَلَا وَكَيْفَ نَكَلِمُ مَنْ كَانَ فِي الْيَمِّهِ صَيًّا ۚ قَالَ إِنِّي

و نبود مادرش بدکار پس اشاره کرد او گفت چگونه سخن گویم با کسیکه باشد در کوهاره کودک گفت مرد سنگ منم

عَبْدُ اللَّهِ أَنَا نَبِيُّ الْكِتَابِ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا ۚ وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْمَنًا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَ

بنده خدا داندم کتاب و گردانید مرا نبی را و گردانید مرا مبارک با راست باشم و وصیت کرد مرا صلوات و

الرَّكُوعَ مَا دُمْتُ حَيًّا ۚ وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَلًا شَقِيًّا ۚ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ

زکوة طلبا که باشم زنده و نیکی بپدرم و نکردانید مرا سرکش بدیعت و سلام بر من روزیکه زاده شوم

وَيَوْمَ أُمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا ۚ

و روزیکه بمیرم و روزیکه بر انگیزم متوفی شده

| | | |
|--|---|---|
| <p>ر اضال حل از خویشا خود
قل هذا كنت نسيا قاصيا
که تو را داد انصاف از ماسویش
تا حق از گوشت مرئی عیب پاک
کت نمود او چه آسایش روان
روح عشق طالبی بر زد علم
وین جود زائل غیبت پاشی نشان</p> | <p>گوشت بگرفت پس دور از بلد
گفت یوم مرده کاش از ابد
بل بیکرم خدا خرسد پاش
بلر چون بایست زایلارت چاک
بین بزر پای خود سوئی جان
غم خود بینی کت از زرقدم
تا که خبر نازده ریزد مر توین</p> | <p>شد ز طبع جبریلی حمله
سوی جنج النعنه با صد اقتضای
جبرایش که میانی ایشان بهم
از چه عروق و درخست فرو
پاشی بر پروا نه دوجون و تب
یا بود جو عیب یا کیزه خو
از بی خرما بجایان سوی خویش</p> |
|--|---|---|

پس ایشان و بطور با غمی
روفته است این در زمین
قوم گفتندش تو بودی ذی نسب
بوده او از آل هرون بنظر
که پدر که مادرت بود بد
زبانکمن با روزهام امروز بخت
گفت آن کودک بنا کرد خطاب
پس ملوک ساخت حکم بر عباد
ساخت شکو کار هم با ملوک
رحمت حق و سلامش رحمت

دیده روشن کن هر زحمت می
با بشر امروز نام در سخن
آسمی اکنون بشی پس عجب
و نه یا هرون عابد هم او
بر تو این زشتی ازست رسد
اید او از گوهر ذاتش بگفت
بند حکم بن داد او کتاب
حق و غیره هر کجا باشد زید
تا بود او راضی از خلایع
روز مبدی که دادم و ایندست
باشدم در حال ملای جدید

با اشارت مدح و ذم
همی روشن روان را در ظل
اضر اقوام ز مردان یازگان
در میان قوم خود آن ملک سرد
که از او پرسد این منی صریح
کودکی در مهد کو حوید لن
هر سرام کردند از لب کوری
کرده حکم با که هستم در حیوة
سرگش و بدختور لعلم نواخت
که در آیه زده در ارس حضور

ذَلِكَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ ۱۱ مَا كُنَّا لَهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ

آیت عیسی بن مریم گفتندست که در آن شک نیست
اذا قضی امرنا نقول له کُنْ فیکون ۱۲ وَ اِنَّ اِلَهَ رَبِّکُمْ فاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطُ
چون قرار آفرینیم بعد از امر ایس بر این است گفتگو میسر بود اینست و درستی که
خدا پروردگار من و پروردگار شماست پس برستید و اورا بپرستید

مُسْتَقِيمٌ ۱۳ فَاتَّخَذَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ قَوَائِلَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مُشْهَدٍ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۱۴ أَسْمِعْ بِهِمْ

داست پس اختلاف کردند طایفه از ایشان پس وی سر آرا را که افروشد از حضور روزی بزرگ
چشوا و بید ایشان
وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۱۵ وَ أَنْذَرَهُمْ يَوْمَ الضَّرَةِ إِذْ قُضِيَ

و چشیا روزی که آیند ما را لکن ستمکاران باشند آرزو دو گرامی آشکار
و بید ایشان را روز وحشت چون گذارند شده

الْأَمْرَ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۱۶ إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَ مَنْ عَلَيْهَا وَ إِنَّا يُبْرِجُونَ ۱۷

کار و ایشان در غفلتی و ایشان نمیورند
خویشکما میراث میریزیم را و دیگر آست و سوری باد بیکرود

ذَلِكَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ حَقِّ
او مژده باشد از فرزند وی
آن خدا رب من و رسالت
وای آنکو گفت کافر بی زیم
کاران چه بنگرد و بشنود
طالبان امروز یک اول عهد
کن زیوم حشر فی اضلالتان
ما زمین و فعل آن را و اویم
که بشک باشند اند روی غرق
یا که از هر نیستی ز اوصاف تن
پس پرستیش گاهین شد را بر است
وقت حاضر گفتن روزی عظیم
در قیامت چون ما حاضر شوند
در خلال روشتن و محکمت
ساخته بر ارا حق شد کارشان
خود جو میراثت هر خدایم
سر مرا خود که تا گیرد واد
چون کند حکمی باشد پس بر این
هر گروهی پس نشود اختلاف
تا دوائی گفت یا حرفی قبیح
سود نکند هر شان مسخ و بر
یا که باشد امری با زبان
و اینکه در غفلت و نگرود
سوی ملایین خلایع رایج شود
حق نالی یا که جشی بهر خود
گوید او را ناشی پس باشد پتین
بین خود تر تا صواب از گرفت
در حق عیسی و سر از صریح
چونکه بیدان و مدحان شکر
ای نبی شوا و بنا سازان
صح و بد نصایان را نشود
چون نیست احسان و پرورد

وَ أَذْکُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا ۱۸ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ

و یادکن در کتاب ابراهیم را برستیکار و د راستگوی یغیر چون گفت بر خود را ای پدر من چرا پرستی آنچه نشنود

وَلَا يَبْصُرُ وَلَا يَشْعُرُ عَنكَ شَيْئًا ۱۹ يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ

و عیبت و کفایت میکند از تو چیزی را ای پدر من هرستیکار آمد مرا اندازش آنچه مانند تو ایس بی روی کن مرا هدایت کم ترا

صِرَاطًا سَوِيًّا " يَا آيَّتُ لَا تَمْنِدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَنِ عَصِيًّا " يَا آيَّتُ إِنِّي أَخَافُ

ایمنی و بهداشت و محیط زیست **دوستکشتان** **طشد** **مرغهای بستاندو** **انگزان** **ایمنی و دوستکشتان** **میز سم**

أَلْ يَمَسُّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَنِ فَتُكَونَ لِلشَّيْطَانِ وِيلًا ۚ ۞ فَلَا أَرْغَبُ أُنْتَ عَنِ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ

کمرکنده را ضایع از خدای خسته پس مانی مرسلان را فرین گفت آیا دو کوردمو از خدا من ای ابراهیم

لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا ۖ ۝ قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ

اگر بازتابی در آینه‌سنگار کم‌زاد دوری کن، انفع‌مدنی، مدب‌گفت‌سلاچود اع‌ر تو ب‌ودی آدر دش‌مخوام‌رای تو از پرورد گرام بدو سنی‌گه‌اواشد.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَاعْتَرِ لَكُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَادْعُوا رَبِّي عَلىٰ أَكُونَ بِمِثَالِ

مهریان و کناره بیکم تر شا و آچه میبایند از جز خدا و میبایم پروردگار پراشاهنر دباشم بطوافن

رَبِّي شَقِيًّا ۚ فَلَمَّا اغْتَرَبْتُمُ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا

روگام دھشت ہس چون کلارہ گزی دلا ایشان وآچہ میر سبہ احر خدا بخشیدم مرا اسحق و یحوب و ہمارا گردانیدم

نَبِيًّا ۝ وَوَهَبْنَا لَهُم مِّن رَّحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا ۝

بشیر و حبیب‌پیر ایشان را از رحمت خود و گردانیدم برای ایشان زبان راستی گفتند است

کن ز ابراهیم یاد اندر کتاب او بی بود صادق در خطاب مر پدر را گفت پیرستی چرا آیه از ستم استو ینالی جدا

بیت اورا قدرت ادرهج کار وز تو مکد دفع مکروه مضاد ای چو آمد مرا از علم آن که بنامد مرتو را هیچ آستان

بیوی کی پس مرا داراوست
 برو بایم که آن نوزاد هست
 ای پدر میرت بجان دارا
 از خدا عسی بود مرا
 کن دست از حق تعالی طلب
 در نهان دیر در اندیشه دار
 مشی بد که ز یادگار دار

گفت‌گروهای تو آچارن‌سوی ای بر احم از الهام خودی ایستی جز لونه از دم بیان سنگلوت من نصایم بی گمان

بود شوا از من دعای بس دراز ما و سببه از منت رنج و گداز گشت اراجم زان مهر شدید چونکه از ایوان عشق ما آمد

و اما کوی گره و شما و اما معابد از غر خا و در خود را من رستخا و در خود را من رستخا

منی از دم عاشم ما امید / وین بر آذر بود نهیدو عهد / از بلن یمنی که از هرشا / نیست غیر از ما امیدی مردما

ما سنجیدیم فرزندی نیل که بد استیلا و زساره برخیزد

هم به چشم آبشار و خود
ما زان مردمان را ما فانی

وَمِثْلَانِ لَا أَهْلَ مِلَّتِهِمَا | رِزْقَانِ آتَيْنَا مِنْ دُونِ الْأَهْلَامِ

اَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَى اِنَّهُ كَانَ مَلَكًا وَكَانَ رَسُولًا نَّسًا ۚ وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ-

ملک: پاکستان صوبہ: سندھ ڈسٹرکٹ: قمبر تعلقہ: قمبر سیکشن: قمبر

ذیل کے درجہ دیئے گئے ہیں:

الظُّلُومِ الْأَمِينِ وَقَرَّبَاهُ نَحْمًا^{٢٢} وَوَحَّيْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا أَنْهَ يُرَوِّدَ نَسَاءً^{٢٣} وَإِذْ كُنَّا فِي الْكِتَابِ

[illegible]

سَمِعَ أَنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا . وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ

[illegible]

كَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضًى^{٧٧} وَإِذْ كُنَّا فِي الْكُتُبِ آدَمَ أَنَّهُ كَانَ صِدْقًا نَسًا^{٧٨} وَرَحْمَةً

[illegible]

سورة مريم ع

مَكْنَانًا عَلِيًّا ۝ اُولَئِكَ الَّذِينَ اَتَمَّ اللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ النَّبِيِّينَ مِن ذُرِّيَةِ آدَمَ وَ مِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ

بجای بلند آنها آتند کسانم که تمام بر ایشان از پیغمبران فرزندان آدم و از آنکه برداشتم باوح

وَمِن ذُرِّيَةِ اِبْرَاهِيمَ وَ اِسْرَآئِيلَ وَ مِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَنَبْنَا اِذَا تَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم آيَاتُ الرَّحْمٰنِ غُرُوْا

و از فرزندان ابراهیم و اسرائیل و از آنکه هدایت کردیم و برگزیدیم چون خوانده شود بر ایشان آیهای خدای جتتم و در وقتند

سُجَّدًا وَ بَکِيًّا ۝

سجده کنان و گریه کنان

| | | | |
|--|--|---|---|
| هم بر آن یاد از موسی که او
پس انطور آنکه بود آن دستاوست
همی هرون کش برادر بود و یار
هم فرستاده حق و پیشبرش
این خود اسحیل بن غریل بود
بد پندیده حق امر حال و کار
رفتنش دادیم بر حالی مسکن
نی که نیست بهر ایشان خاص بود
بجای آن هست که خاص اولیاست
خود از فرزندان آدم در قبح
و اسکاکنها که شومیم راه | هم موحود بود و هم یاکو و یو
در مقام سر که آن اقریب است
هم می از جاب پروردگار
کرده بد حق بر گروهی رهبرش
نستغور از پند اینان در شهود
شاد مردی کش پیغمبر کردگار
جی امر اوج طبعو مرشجان
بل نیست ذکر خاصان را نمود
که عام از بهر خلق نیواست
وز تاج آنکه بد در ملک نوح
برگزیدم از جهان بی اشتباه | بد فرستاده و بی کریم ما
ساقتم از قرب او دلدار ز کو
سکن بر آن یاد اسحیل کو
فرقه گویند غریزه غلیل
حاصل آنکه بود آمر بر صلوة
یاد کن هم در کتاب لغوی را
این گروه از بین آنکسان
پس ایشان داده اند آن فرق
این گروه از نبین در سل
هم ز فرزندان ابراهیم داد
شیر ایشان خوانده چو آیات خدای | سر و را از وادی این ما
هم پیشبیم از رخت سار
بود اندر وعده خود راستگو
مرد او بش از پدر بیال و قبل
اهل خود را هم ایات ذکوة
بود صریق و نبی او از خدا
که بر ایشان داده نعمت یکران
که بر ایشان بدل صحت کرده حق
انتم الله علیهم من رسل
هم ز اسرائیل کمال اعتقاد
میتادند به سجده با بکلی |
|--|--|---|---|

فَقَالَتْ مِّنْ بَعْدِهِمْ خَلْفَ أَصَاغُوا السَّلْوةَ وَ اتَّبِعُوا الشَّهَوَاتِ قَسَوْفَ يَلْقَوْنَ عَذَابًا ۝ اِلَّا مَن تَابَ

پس از ماندند از بعد ایشان خلفا که خارج کرده اند و پیروی کردند خواهشها را پیرو داشته که بپسند شرها مگر بک که نوب کرد

وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صَالِحًا فَلَا تُؤْتِكُ الْجَنَّةَ وَلَا يَظْلَمُونَ شَيْئًا ۝ جَنَاتٍ عَذْنِ النَّبِيِّ وَعَدَ

و بگوید و کرد کاری خالص پس آنها داخل میشوند بهشت را و ستیگرند بنیو دجری بهشهای باقالت داللی که وعده کرد

الرَّحْمٰنُ عِبَادَتَهُ بِالْقَيْسِ اِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًا ۝ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَأَوْ اِلَّا سَلَامًا وَ لَهُمْ فِيْهَا رِزْقُهُمْ

خدای جتتم بهت گناش را بنایدا بهر سبب که باشد و صدای او آورده شده شوند در آنها قوی مگر سلام و مر ایشان است و روزیشان

فِيْهَا بُكْرَةٌ وَ عَصِيًّا ۝ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَن كُنَّا نَشَاءُ ۝

در آن بهشت و عیبگاه است آن بهت که بهر اثنا پیغمبر از بت گان خود آرا که باشد بهر هر کار

| | | | |
|--|--|---|---|
| آمدند از بد قوم ذی شرف
زود باشد که رسته از بهر شرف
در بهشت آیند و راحت بنور
هست غایب آن بهشت از آنکسان
نفتونند از پیغمبر دوری کلام
ضملا از این روز و شب پیوستگی است | باز فرزندان سوء ناخلف
آنجاعت بر جزای عمل داشت
هم بهر چیزی ستم کرده خود
یا که ایشانند غایب زان چنان
اهل جنت جز که تیرک و سلام
و ده آنها هیچ صبح و شام نیست | که ساز ایشان فروخته و پس
جز که تاب گشته باشند از ناد
جنت هدف که از پیشایش او
هستنان اینان بهر صبح ذوالجلال
زرق ایشانست از رب الامام
هست میراث این بهشت انور قرار | پدر شہوات گشتند و هوس
مؤمن و صالح شوند از اقبال
وعده کرده بر عبادش بی ظور
خواهد آمد و هدیه او لا محال
در جان پیوست امر صبح و شام
بر بهشت زانکه شد بهر هر کار |
|--|--|---|---|

وَ مَا نَنْتَرُكَ اِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ اَيْدِنَا وَ مَا خَلْفَنَا وَ مَا بَيْنَ ذٰلِكَ وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا

و دروغ نمی آیم مگر بهر پروردگارتو مرا و دست آنجهان دستهای ما ست و آنچه در پس ما ست و آنچه میان آنست و بنشیند پروردگارتو فراموش کار

رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا قَاعِقِدْ وَأَصْطَبِرْ لِيَأْتِيَهُ هَلْ تَكُنْ لَهُ سَيِّئًا ۚ وَ

پروردگار آسمانها و زمین و آنچه بین آنهاست پس بایستاد و ای دل من پریستش و او را ایستاد و او را ماندی و

يَقُولُ الْإِنْسَانُ أَإِذَا مَاتَ لَسَوْفَ أُنْخَرُجُ حَيًّا ۚ ۱۸ أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ

میگوید آدمی آقا چون بپیرم هر آینه بودم بشیروان آوردم و بهر همه با فکر سکه مانسان که آنرا بیدار و از پیش و نبود

يَكُ شَيْئًا ۚ قَدْ زَكَّيْتَهُ لَتَنْصُرُنَّهُمُ وَالشَّيَاطِينُ ثُمَّ لَنْصُرُنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ حِثًّا ۚ ۲۰ ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ

چیزی پس حق پروردگار تو که حشر کنیم ایشان را با شیاطین پس هر آینه حاضر خواهیم کردشان که اگر در دوزخ جز آن بودی پس هر آینه بیرون میکنم

مِنْ كُلِّ شَيْعَةٍ أَهْلَهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَنِ عِثًّا ۚ ۲۱ ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ بِالَّذِينَ هُمْ أُولَىٰ بِهَا صِلًا

از هر گروهی هر گاهستان سخت تر است بر خدا از راه فراموشی پس هر آینه ساقیم با داری بآن که ایشان را سزاوارترند و او را با خدا سخن

۲۲ وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتًّا مَقْصِيًّا ۚ ۲۳ ثُمَّ نُنْفِخُ فِي الْأُفُنِ أَفْئُودًا وَنَذَرُ

و بیست از شما مگر که او دوشو است باشد بر پروردگار تو واجب حکم کرده شد پس بر همان آمارا که بر هر کاری کردیم و مکن داریم

الظَّالِمِينَ فِيهَا حِثًّا ۚ ۲۴ وَإِذَا تَنَفَّسْتُمْ فَلَهُمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا ۚ لِّلَّذِينَ آمَنُوا

طالبدان در آن را بود آید و چون خواهم شود ایشان آیههای ما که روشن است گفته آنگاه که کافر شدند را آزارا که گویند

إِنِّي الْقَرِيعِينَ خَيْرٌ مَّقْلًا وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا ۚ

که کدام یک از آنها که و بهتر نماز و اماری و جوهر ساز و در امطی

گفت با حریف اندر و همه ما گشت ماهی کش مانند حیرت

آچه پیش از ما و چه از ما است آن هم فراموشی ملود هر گز او

پس پرستش کن تو در هر حالتی در عادت باش پس ثابت قدم

جستار این دو نام مسلط یا کسی را داد اندر ما خلق

یا ولید من غیره یا ای آمد این آیت که گوید آدمی

یاد آید که اسان که در طین پس بآن پروردگار تو قسم

پس برون از هر گروه آریم از شا سود ح آنکه او عار

پس اندر دوزخ و آن عکسه گوید آن که مگردد از طلام

نامدی این چند گاهم از چرا پس جو آمیز او برسد آن خیل

و آچه باشد این و آرا دومان میرسد وقت خود ما را تو

هم شکیا باش اندر طالعش هم مثل او طعن در گویند هم

داشت لر ، مردان امر حجاب که در نام و وصی مسحق

گفت دانکار و نصب باشی حد برین زده کردیم این همی

آفریدیم آندرا پیش از این حشر با دیوانان ساقیم هم

آنکه را سرکش تر است او بر خدا گشت او را و است حتم از کردگار

همچو مردانی بر او آمده مؤمنان را زین دو فرقه کدام

گفت فردا ما شا گویم جواب

تا یابید امر ریت در ورود

بی و امرش خلق از هر سبب

و آچه درما پیشان از چیز است

سر فراموش ایچ شینی را نکرد

کاو بود الله یا رحن نام

یا چیزی غیر ذات بی نشان

اندر امکامی کنز او باشد فنا

زنده کرد فلز زین مار است پاک

این بود از ظل و دما بدور

خواستیش چون کوزه گنوسوی

گامه باشد بر زانو چنان

که موزخ اولین آن مردمان

ظالمان را و اعلم اندر فوات

آبی کان روشت اندر بآن

از فنا و مجلس و ملک و مقام

زانکه آن پرستگار اندر خطاب

گفت هر گز ما بیایست فرود

حاصل آنکه وحی امر حشریم

او بدید آرمه اوش و ساست

ینی او دانسی آسلاق رود

دانش آیا سسی دو مقام

تا کسی تنهد مر آرا برخان

چاره پس بود ز تسلیم و رضا

کاستن ان ماشوزان پس گفت

پس برون آورده کردیم از قبور

اندر آتم هم عود او جمع کنی

حوله دوزخ پس کتم احضارشان

پس باین مایم حلقه تر ر آن

پس دعیم ارباب قوی راحت

چونکه خواهند بشود بر مشرکان

ینی از ما و شا بهتر کدام

و كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَانًا وَرَدًّا ۚ ۲۴ قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ

و چه بسیار هلاک گردانیدیم پیش از ایشان انجسی که آنها مکتور بوده اند و همان بگوئید که باشد و اگر کسی

الرَّحْمَنِ مَدًّا ۚ ۲۵ حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ إِمَّا الْعَذَابَ وَإِمَّا السَّاعَةَ فَسَيُطَوَّقُونَ مِنْ هُوَ شَرُّ

اورا خدای بخشنده را مدد تا چون دیدند آنچه و بعد از آن میشود یا عذاب و یا قاتت پس زود باشد بقدر که گشت که او بدتر است

مَكَانًا وَاضْفَ جُنْدًا ۲۸ وَ يَزِيْهُ اللهُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا هٰذَا ۲۹ وَالْبَاقِيَّاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ

از راه جای و ضیف تر از راه لشکر و افزون بر یک خدا آثار اکملات یافتند اینی و کردارهای پاینده شایسته جزا است در

ذٰلِكَ تَوَابًا وَ خَيْرٌ مَّرَدًّا ۳۰ اَقْرَبْتَ الَّذِيْ كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَ قَالَ لَا وِيْلَتِيْ لَمَالًا وَ وَلَدًا ۳۱ اَطْلَعْ

برود گزین تو از راه و توبه و بهتر از راه بازگشت آید پس دیدی آری که کافر شد بآینهای ما و گفت مرا آینه اندوخته اله مال را و فرزند را آری آبا اطلاع یافته

الْعِيْبَ اَمْ اَتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمٰنِ عَهْدًا ۳۲ كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُوْلُ وَ نُنْذِرُ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا ۳۳

بر عیب یا فرا گرفت از در خدای حشایم و بیایی چه است بروی بیویم آچو سیکو بدو طول بیسیم برای او از عذاب طول دادی

وَ نَرٰهُمَا يَوْمَ لَا يَقُوْلُ وَ يٰ اَيُّهَا قَرْنَاهُ ۳۴ وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللهِ اِلٰهَةً لِّيَكُوْنُوْا لَهُمْ عِزًّا ۳۵ كَلَّا سَيَكْفُرُوْنَ

و در آن روز می بینیم او را آچو سیکو می آید سوی ما و او را گرفته از غیر خدا الهان تاباشند برای ایشان از حمی می چنانست بروی و سکار کشندش

بِبَآدِيْهِمْ وَ يَكُوْنُوْنَ عَلَيْهِمْ نَارًا ۳۶ اَلَمْ تَرَ اَنَّا اَرْسَلْنَا الشَّٰطِطِيْنَ عَلٰى الْكَافِرِيْنَ تُوْزِمُهُمْ اَزًّا

بر ستش ایشانرا و باشد بر ایشان ضدی آید پس کما فرستادیم شایطین را بر کفران کدر حیات ایشانرا و ببارانید

۳۷ فَلَا تَتَجَلَّ عَلَيَّهِمْ اِنَّمَا نُنْذِرُ لَهُمْ عَذَابًا ۳۸

پس شتابم بر ایشان جز اینست عیبی لهم برای ایشان شردنی

| | | | |
|--|--|---|--|
| <p>و ذرات و حیات و حسن و مقال
و عده کرده میشود آنچه بدان
آچه اندیشیده اند انحر کان
یافتند از وی بیکی ز اقباله
زین جهان چون با کونی درگشت
پس وی بگرفت سست آن بگفت
بستم ک با توهم آئین و کیش
مال و زر سوار باشد بگمان
مال و صحت و اگاه بودم خویش
در هشت عدن از مال و ولد
یا گرفته هیچ بیان از خدا
آن عبادی که پس باشد دواز
سوی ما آید تنها بی مراد
از خیال قس خود بری تنب
چون بدو خواری از ایشان روند
بارشان دارد هم بر مصیبت
رور هاشان تا رسد بر منشا</p> | <p>که عده آنها خزون از حطو مال
تا تنگی می کند بنده آنکسان
عکس بنده اینی از روی مکان
می فراید حق سر آثارا کرده
هم بود بهتر ز روی طرکست
دو اندا میکرد اهل آجو
گفتم هم کیش بودم با تویش
گفت رفتم شا اهر حنلن
از تو من در چو آتیل را که یش
گفت بافت بیصم می عدد
گفت آیا مطلع بر هسبا
رکتم او را عدا می هم ساز
زاجه کرد که بن خواهم داد
از بتان کرده یعنی تا خرد
بلکه با ایشان بیان دشمن شود
تا بنجاستان از هر جهت
غیر از این خود که دشمنی ما</p> | <p>کرده ایم از اهل هر قری بگله
مهلش را پس خدا بخت کند
زود پس دادند دتر تا که بخت
یعنی احب مطلع یک خواه
رد دت این جهان بی ثبات
داشت انحر مرد کار خود طلب
فک بستی از چو غول می مرد کار
تا حاد رود کافر مال من
در هشت هر چه ز دانداری صلب
که شد او کافر بآینا جهان
دادم خواهم شد خزون اولاد و مال
آچه میگوید ز انکار این خود
آچه دافیش ستایم آرمان
تا و دشان حزنی در آسرای
آن عادتیا کز ایشان نبود
دیو را بر کافران اهر خفا
از بی آن کاید ایشانرا ضباب</p> | <p>ای ما که پیش از ایشان ما تبیل
کو بود هر گره از راه رفته
وان ضباب دیوی یا انحر ویت
بخت و اصف ناز از روی سیاه
صفت چتر با قیات الصالحات
مسلی از مشترک پس بی ادب
گفت مشرک پس بدی نور دطر
لذات هم در اند حق خویش
پس مر اهل باک مضم می تص
آمد این آیت که آید دیدی آن
خود سوگند او استنزل و قال
نه چنان باشد که نویسم زود
هم زوی میراث گیریم از میان
بر گرفتندی خدایان هر خدای
نه چنان باشد کنند انکار زود
سر ندیدی که فرستیم ما
پس مکن تو هیچ بر ایشان ضباب</p> |
|--|--|---|--|

يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِيْنَ اِلَى الرَّحْمٰنِ وَقَدْ ۳۹ وَ نَسُوْا الْمَجْرِمِيْنَ اِلَى جَهَنَّمَ وَ ذٰلَا ۴۰ لَا يَمْلِكُوْنَ

روزی که حشر میکنیم بریز کما از سوی خدا حشر میسواران و در حشر میسواران و در حشر میسواران و در حشر میسواران

الشُّفَاعَةُ اِلَّا مَنْ اَتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمٰنِ عَهْدًا ۴۱ وَ قَالُوا اَتَّخَذَ الرَّحْمٰنُ وَلَدًا لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا اِذَا

شفاعت را مگر یک که گرفت از نزد خدای حشایم و بیایی و گفتند گرفت خدای حشایم فرزندی چه سیکه آورد بدی سخت

١٧ تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَنْفَرُونَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًا ١٨ أَنْ دَعَا الرَّحْمَنُ وَلَدًا

ویدکشد آسمانها چاک چاک شود آن و شکند زمین و رود افتد کوهها رو بجای بیفتند و اینان را ای خدای بختشده فرزند

وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا ١٩ إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَنِ

و سزاوارست بر خدای متعالی که نگیرد فرزند و هر کسی در آسمانها و زمین است جز آنکه آمده خدای بختشیده

عَبْدًا ٢٠ لَقَدْ أَحْصَيْتُمْ وَعَدْتُمْ عَدَا وَكَلِمَتُكُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ قَرْدًا ٢١ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ

اسیدند دوستی که حساب کرده اند و وعده شمارش را ایشان را بشمارد و در روز قیامت آید و بگوید و زشتانیزنها هر سبکی که آن که گردیدند و

عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا ٢٢ فَإِنَّمَا يَسْرُنَا فِي السَّمَاءِ تُبْدِرُ بِهِ السَّعْيَيْنِ وَتَنْزِيلُ

کردند کارهای شایسته روزی مگرداند برای ایشان دوستی را پس هر این است که آسان گردانیدش را برای او که بدی با او میگردانند را و بپوشی

بِهِ قَوْمًا لَدَا ٢٣ وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ يُجِئُ مِنْهُمْ مِنْ آخِرِ أَوَّلِهِمْ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا

بان گروهی است خصومت را و سواد هلاک کرد پیش از ایشان از قری آیای می اید ایشان هیچ کس پایشنوی را ایشان را و آوری

اخران روزی که جم آورزد و

سوی دوح همراه ما باشد

یعنی او را داده از جانشند

مر ملائک یا که جیسی و میر

گشت دان در دیک کاشکند سا

بسته هر کسی در سواست و اوس

هم شمره ملائکان شمرند

آنکه باشد مؤمن و شایسته کار

غیر از این بود که فرآ آید

ای بسا که پیش از ایشان مانده

یعنی آمد چگونه ایشانرا عذاب

مقتل را سوی دوح دورود

شده همراهی چون جوان دو آب

ر شلالت اذن دو یوه الحوا

هر او باشد فرزند خیر

هم زمین و افق شکست کوهها

جز که آید همه او را در عرض

ست بیرون از شمار اوئی

سورة طه مائة وخمسة وثلاثون آيات وهي مكية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خدای بختشده مهربان

طه مَا أَتَرْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لِنَشْفِيَ ١ إِلَّا تَذَكُّرًا لِمَنْ يَشْفِي ٢ تَنْزِيلًا مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ

ای یغیر بر گزیدم و فرستادم بر تو قرآن را که مپسکی لکن بختشدهست مرکب که بپزد

وَالسَّمَاوَاتِ الْعُلَى ٣ الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى ٤ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا

و آسمانهای بلند را خدای بختشده بر عرش استوار شد

وَمَا تَحْتُ الثُّرَى ٥ وَإِنْ تَجَهَّرَ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى ٦ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى ٧

و آنچه زیر طه آخرین زمین است و اگر آشکار کنی کفر را پس بدوستی که او میداند پنهان و پنهان تر از خدا نیست خدای مکر او را و است اسمهای نیکو

سورة طه

آند او دیکه چنانچه است کرد اشارت بر جان فصل هم طامو الطولت اشارت در حق ها هویت و امثیر آمد سات هر مانی باشد آن نفس ذات امدارین ره تا نو گوید يك مثل طیب را بر کل هدایت کرد او این هدایت راست از حق واسطه ای بی ظاهر از دخیس هوا سخت گیری بر حودای شیعیان قبول بل هر سزاوار این دارنده آفرید ارض و سوات بلند گشت مسئول هر حق جوش حق بی خو خود رفقا سبیلای وی سر بلند و عاش کر کوئی سلام

رحمتی رندگان بیخه است حق ز بسم الله رحن الرحیم ها مشیر از همه ر ماحق یافت هستی ز او تنه ممکنات باندو عجز است داش و ان صفات ما بایی نکها را بی حلال هم بکه را بر هر ی گفتو عقل اول پدر معاد راعه ر و قآن بی فرستیم ما دعوت را کشته ایشان فون باقر آن رسدگان گیرنده خالق مضمده رب اوجده کالوست مسئول جمله ماحلق بل ماسالاب کوئی عین شی سر و امثی را بس اوداده تنه

ولن داند در دو دیا اضطلع کر که هستی بکه از کفار ها طاعت یا بر طول اضلالش دلیل یا که تا صاحب اسم طهارت ها اشارت بر هدایت های اوست برودین بادرا او دهانت این بی مقبوه گشم مایشش مطهر عقل احد صاحب دعات تا که خود را در سلوک و در صلح یا که در ضاعت شوی مجرود و خواب شد و سنده از آنحو آفرید می رخ عی العرش اسوی هرچه دادند بهی مو سو هست او را آنچه در اوس و سناست آن جدا گشت مسوی حراو

دادند از ذات قیاس امتناع هست امد عا و ها اسرار ها هست پنی طل رختی طویل باک ابر و من و این بس طهارت ران هدایت هر چه برایش نکوست تا وزد هر جا بوتی که بهیات هم کنیز داشت و ادراک خویش کر هدایت پس بخش طالت افکمی در محبت و رح و محب با مومن از گنهای ماصواب این دین و آسمان کاه پیید گفته ایم از شش در تقییر ما باشد ابر تحت استیلای او واحد و مایه و در تحت اثری است باشد او را حله اساء محکوم

وَهَلْ أُنَبِّئُكَ حَدِيثُ مُوسَى ۹ إِذْ رَأَى نَارًا فَاتَّالَ لِأَهْلِهَا امْكُنُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا ۱۰ لَعَلِّي آتِيكُمْ

و بدین سبب که آمد از احکامات موسی در دند آفتی س گشت مرگاش از کشته شدن سگمن دیده آشتی را باشد که یار بهیلا

مِنْهَا بَقِيسُ أَوْ أَجِدْ عَلَى النَّارِ هُدًى ۱۱ فَلَمَّا أَنهَا نُوحًى يَا مُوسَى ۱۲ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي

از آن گرابیده شده یا با بر آن آش هدایی بس حو آمد آرا مکر دنده که ایوسى بدو بیستم در و در کار بوس بیرون کن ملن خود را

أَنْتَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ۱۳ وَأَنَا أَنْتَ فَكُنْ لِمَا يُوْحَىٰ ۱۴ إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي

بدین سبب بودای ما بیزه طوایی و من برگردیم را پس گوش دارم آنچه وحی کرد و خود من سگمن خدائی که بخت خدائی مگر من بس مرست

وَأَمِ الْصَّلَاةَ لِلدَّكْرِى ۱۵ إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أَخْضِهَا ۱۶ لِيُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا تَسْمَىٰ ۱۷

برای دار دلوز را یاد دکرى بدو سبب که بخت آمده است بیحواله بهیلا دارمش با مراد اندو در تنی باچه مکتود

فَلَا يَصُدُّكَ عَنْهَا مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهَا وَاتَّبِعْ هُودَ قَتَرْدِي ۱۸

بس بر دارد و در آن شیکه ایمان نیاورد و دنا و بیروی کرد و او هاش را بس هلاک شوی

در بیان حدیث حضرت موسی علی نبینار علیه السلام

آمد آیا بر تو از موسی خبر ورف مارینو شب بس بودار شد صفورا وضع هلن سر قرب گفت دیدم آشی را شعله سار دهشانی یا از آن آرم هست شعله بلز بای ناسرزان درخت دیوش او رد این یوم اند مقام زانکه دید از سزی نخل آن وفی یا که چون نزدیک میشد او بطار

آشی حو از دور دهلو در خطر سک و آمن هرچه رد و او در بار دود از او برود آرم و شک و اند این موقع شا مایه باز مروتان از خوف این شاهرست فی کسی آجا در تعجب ما ماست که مگر زابیس باشند این کلام هم بر آن حضور این مونس کوش می گردد هیچ آتش مطلقى سوزی دیگر وحی آتش و اختیار

گفت ما هاش کیده ایما درخت رفته بود از برختان از دست راه در فکند او سک و آمن راز خشم تا روم من شاید اندر جلوه چونکه آمد و آتش باز دید سر نما کرد دشت آنگاه از هدی گفت موسی پس ز عقل متنا هستم و چونکه دیدم جل و ار هم آتش سوختن ک از درخت خواست بگرد آتش دور و

کاشی دیدم دودور اسپد رنگ در بابان ل جداری ل پناه دید از دور آشی را بس میشم آرم از آتش هلا پاره او درختی سیر لاری بس شد که من ایوسى تورا بشم خدا بسم شک کاین بود قول خدا گشت ترسان کرد رو امد فرار از شود این عیب نرسید گشت بلک ای افقه زد باو

موسیام باشد پروردگار
ایست وادی مقدس که طوای است
بر آرزیم من تو را پس گوشه دار
دار دریا مهر یاد من نادر
تا هر آن صی مرا داده شود

تک زیبا حین کوئین احوار
یاد افکند او که طینی یاست
و حی کرده آنچه گشت از کردگار
یاد معبود است و امید نیاز
بر هر آجی اشتاد او از یک و بد
گفته مانع رهوای غش دون

شو مجرد چله از غش و بدن
حالم روح یعنی آنکو رز است
من خدای پرستم نبود خدای
باشد آمده قامت بیکسان
باق پس باید خارد زان نور
پس هلاک او وی شوی در آمون

وصف خود را کن فخر و منمن
از طایق که بصورت در خواست
فیر من پس بتدی کن مرمرای
هست روی که غنی سازم آن
آنکه مؤمن نیست در یوم الجرا

وَمَا تِلْكَ يَبِيبُكَ يَا مُوسَى ۱۱ قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّوْا عَلَيْهَا وَاهْتَسُوا عَلَيَّ غَنَمِي وَلِي

و چیست ای که در دست راست تو است ای موسی گفت آن عصای من است که بیکم بر آن و درو میریزم بر آن و غنایم را بر گوسفندم و مراست

فِيهَا مَا رَبِّ آخَرَى ۱۲ قَالَ أَلْقَاهَا يَا مُوسَى ۱۳ فَأَلْقَاهَا فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَى ۱۴ قَالَ خُذْهَا وَلَا

در آن مطالب دیگر گفت بمشاورش ای موسی پس احاطت آن را پس آنکه ماری بود که میشتات گفت یکبار بشو منس

تَتَفَّ سَمْعُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى ۱۵ وَاضْمَمْ يَدَكَ إِلَى جَنَاحِكَ تَخْرُجُ مَيْمَنًا مِنْ غَيْرِ سَوْءٍ آيَةٍ

زود باشد که با در هم او را خفتش را که او نود و پنج دسترا بالک با کربان که بدون مایه سفید و ران از غیر بدی که آیت

آخَرَى ۱۶ لِيُرِيكَ مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى ۱۷ أَفَهَبْتَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ ۱۸ قَالَ رَبِّ اشرح

دیگراست تا منظر ترا از آیتهای ما که بزرگ است رو سوی فرعون در سبک باز و از صبر و در صبان گفت پروردگارا

لِي صَدْرِي ۱۹ وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ۲۰ وَاحْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي ۲۱ يَفْقَهُوا قَوْلِي ۲۲ وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا

کنده کن را بمن سه امرو او آسان کن را بمن که هر او بکنای که از زبان من که منته کفار مرا و کنان را بمن و ذری

مِنْ أَهْلِي ۲۳ هَؤُلَاءِ أَخِي ۲۴ أَتَشُدُّ بِهِ أَرْذَىٰ ۲۵ وَاشْرِكْهُ فِي أَمْرِي ۲۶ كَيْ تَسْبِكَ كَثِيرًا

از اهل من هارون را در بر من نوی سلوا بشترا و از آن او را در کل من تا تسبیح گویم ترا بسیار

و نَذْشُرْكَ كَثِيرًا ۲۷ أَفَلَا كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا ۲۸

و یاد کنم ترا بسیار و دیگر که تو هستی حال ما یا

چیز است ای موسی تو را در دست راست
هست حاجتهای دیگر که بدان
بشاید از هر آسو چون شتر
چونکه موسی دید آن حین من
مطمن شد زبان غصه و دردت پیش
که گریزی از عصای خود چرا
بر فرو در چلوی خود دست خویش
تا که بباید او آیات خویش
با خود امید به موسی که خدا
گفت یارب شرح صدمه که کتا
زد سختها کردم نگدل
از زام هغه بگشا تا کند
روزی امر کردی بر کند او
گفت ایست آنکه گویند از نوم
کاین بود که چه دانه مهر و کین
آتش را باشد که شدست امرو آن

گفت موسی تکیه من صامت
هر من در این صا از هر نشان
هر کسی از پیش من و هر میر
رو نهاد از دین او و هر گیر
و گرفتند دهان بر شکل خویش
این همان باشد که بوقت متکا
پس برون آیم به آن چویش
سجراتی کان بزرگ آید پیش
من چنان با وی توام ایستاد
گنبد اندر سه ام اسرار حا
و د مهم خود صام محفل
سر فرو در زان بدان رک او شر
گفت ای موسی یش از این صا
زیر پایش نرم گشتی سگفت
قال غلظا لا تخف باشد که رود
هست صبری کرد چون موسی فرار
تا بدای هر جق دو هر سط
هم بهر سوء یعنی او بر ص
رو باین دو مجزه بهر رشت
با چنین اکت که دادم بر زمین
حلاقت و صبرم شود یعنی فرود
هم تو آسان ساز بر من کار من

از برای کوفته شدن گاه خور
چون فکند او گشت دردم از دما
تا برشته بلع کردی هر درخت
بدش بر هیات اول نمود
ز از دما گفتش پس آنم کردگار
تکیه کردن بست جز غش و غلط
باشد آنت آیت دیگر پس
جانب فرعون بگشت ز به حد
او توفا من فخر و تقوا
مر توام کرد کافر را از یون
هم رسان بر نهان گفتار من
هم گفتارم بوجبی دلپند
در کنارش ریش فرعون حد
عطر پس ز او خواست دردم آب
روه غشی با توام در یاد نیست
برد گف جبریل سوی آتش

در بیان کندن موسی علیه السلام ریش فرعون را در کودکی

خشم من گردد بلکه آرد هیوم
بر جواهر دید ریش را چنان
چونکه بنه اشتغال و قلب آن

دردمان پرد و زایش سوختن وان
گفت زان یارب تو کشتاین کره
هست هرونم برادر زان مرا

عنه مامش دهانشان در وان
هر گفتار از زبانم بکسره
یشت عکرم ساز در این ملرا
کی سبک و تدرک حکمر

درنگم یود زان آرد است
هم سرا گردان وزیری زامله من
تا که ادر کارون باشد شریک
اگه سکت بنا دی صبر

کس شهیدی کلاشرا دوست
تا که باشد پشت من در هر عن
هر خود زاو به منم یاربک

قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى ۚ وَلَقَدْ مَتَّأْنَا عَلَيْكَ مَرَّةً أُخْرَى ۚ إِذْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّكَ مَا

گفت چه سئوالت کردم خوسته اندرا موسی و چه سکت چه دیم رو بار دیگر و هنگامیکه موسی را ستم بدادند آنچوس

يُوحَىٰ ۚ أَنْ أَقْبِدْ فِيهِ فِي الثَّابُوتِ فَأَقْبِدْ فِيهِ فِي الْيَمِّ فَلْيَلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ يَأْخُذْهُ عَدُوٌّ لِّي وَعَدُوٌّ

فرستاده شود که در آورش در ثابوت پس بدادش در دریایس باید که بیدازد و در اندر بانکار تا که دشمنش که مرست و دشمنی

لَهُ ۚ وَالْقَبْتُ مَعِيَ مَنِي ۚ وَلَمَّصَنَ عَلَيَّ عَيْنِي ۚ إِذْ تَمَشَّىٰ اُنْحَثَ فَقَوَّلَ هَلْ أَذِلُّكُمْ عَلَيَّ

که او راست و ادا ختم بر تو مهر را بدادش باز مت کرده شوی در که داری من هنگامیکه برفت خواهرت پس میگفت ای دلایلت کنم شادار

مَنْ يَكْفُلُهُ ۚ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ ۚ وَكَلَّمْتُ نَفْسًا فَجَعَلْنَاكَ مِنَ الْتَمَرِ وَ

کسکه کفایت کند او را پس باز گردانیدم ترا مادر تا خاماید حشمت و ادو هک باشد و کشتی تورا پس دهامیدم ترا از تم و

فَتَنَّاكَ فُتُونًا ۚ فَلَقِيتَ سِينِينَ ۚ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ ثُمَّ جِئْتَ عَلَيَّ قَدَرًا يَا مُوسَىٰ ۚ وَاصْطَلَمْتُكَ لِنَفْسِي ۚ

آزمودیم ترا آزمودی پس مادی سالها در اهل مدین پس آمدی و ادا ره ای موسی و گزین کردم ترا برای خودم

آنچه گفتی شد بر آورده نام
حیوکه میگفتند آن دروغشان
آتش آمد سراو قصر او
که هلاک تو بود بر دست او
چون توان یافتی تو مادر
ما فرستادیم بر شکل بشر
باید ادا زدیم اندر صالحش
بود نهری جاری از دریای نیل
مرگرفته و درش سکرده باز
تغیر مهرت را بدلهای کاشتم
تا تو یابی پرورش بر دهنم
و این چنان بودی که چون صندوق را
دید رفت اندر سرای شامو
دایه پرورش خواستند از هر مقام
آیه گفت از کنی این باتوم
گفت زان حق پر و حله خواهرت
بست اندر و همه ما پس خلاف
به پهرانت شود اموهات
شرح قتل قبلی و خوش بش
و قتال کتون بینی شدی
تا رسیدی تو باغازه گال
بر گزیدیت از هر چه خویش
وسی میبود ابا را در نهان

قال قد اوتيت سؤلك يا كليم
ر تو دان مت پلایم ای هام
تا که حیوید او تو در حاتی شان
سوخت یکا شد در آتش فرو
قبضان کرده صید شد او
مضطرب گشت از حلی کافرت
او ملایک سوی امت بکسند
تا فرا گیرد عدوی ناقش
بر سر او بلغ فرعون عجل
تو که دیدم در وی دلتراز
هر سکت را بر عبت داشتم
تربت یابی بغض و روشم
مادرش افکند در میل از غنا
رفت در برهم هان در که او
شیر کس را هیچ نگرفت او نکام
من سی از مال و زواجران کم
ملز گردادم سوی ملذرت
لی کنم در و همه من با کس خلاف
هم نوشی تو بخر ارشیر پاک
گرم از تمیل در سوره قصص
خالس از عتک از بی آمدی
اخر این رفتی شدی فرشته حال
بود این فعلی دگر از ادا بهش
با تو من کردم تکلم بالهسان

مت ما بر تو زین باشد عظیم
وسی چون کردم سوی ملذرت
دیدم بد در خواب فرعون سود
نگهان گشتند در قیصر آن
زان سبب هر طفل کاند در وجود
چونکه آن فرعونین در جستجو
گفت موسی را بدستونی گلاو
آنکه باشد دشمن من خصم او
برد آن صندوق را آب ادر آن
مهری از او شان طلب ادر قتل
زوجه فرعونت اندر پیش خود
یاد کن وقتی که آمد خواهرت
خواهرش رفت از غنی تاد آن
گفت فرعون این مرا باشد بر
خواهرش گفت شاد و من دلیل
رفت و آگه کرد ملذ را ز حال
کرد بدم زانکه او و عصمن
پس رسانم نمود من بر ملذرت
قبلی کشتی دهامیدت ز تم
پس بدین سالها کردی درک
زانتاها آمدی بسکوی یرون
بشوی از ما خطاب از برتری
بر خود بینی ز هر طایفم
وین تورا باشد نشان اختصاص

کافکند از خوف دوسر ادرت
کز علف آل اسرائیل زود
زانه گردد طفلی از یقومان
گر پس رود از شاکتند زود
آشمنده اندر سرای از چارو
پس و را در رود بیل ادر بسیار
پس چنین کرد آرون از خوف و
آمد آن در چشم فرعون از مسکن
ر تو ر دلها مکند این و داد
پرورش میداد زان مهرش که
رتحصس سوی ایشان بکسرت
در کما با آب خواهد شد روان
آیه گرفت چون جانش بر
میشوم بر دایه کش گردد کفیل
رداو را سوی ایوان حلال
کت رسانم سوی لوی راج تن
دیدم تا روشن کند بر مسطرت
از سودیت فتنه زان الم
شده اندر اسبان پایت سبک
زان فردی چلر مصر و سکون
یابی ایسان رتبه پیشیری
هم سلطان را اقامه حجیم
همچو بر درگاه سلطان میر خاص

اَذْهَبْ أَنْتَ وَأُخُوكَ بِأَيَاتِي وَلَا تَبَيِّنَا فِي دِكْرِي ۚ۝۱۰ اِجْعَلْهَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَلَى ۚ۝۱۱ قَوْلًا لَهُ

| | | |
|------|-------------------------------|--|
| روبو | ماتېالي من وستی مک مدد ذکر من | سوی فرعون هوسبکا اور اندروی کردیس بگو اممار اورا |
|------|-------------------------------|--|

قُولَا لَيْسَ لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَحْشَى ٢٧ فَلَا رَبَّنَا إِنَّا نَتَخَوُّ أَنَّ يَفْرُقَ عَلَيْنَا أَوْ أَن يَطْغَى ٢٨

گفتی: شاید کما و بد کرد یا ترسد گفتند: ورود کند ما بجز سبک‌های سه‌م که پیش‌گیری کسر ما یا آنکه از داد و روی کسر عسبان

فَلَا تَتَّخِذُوا إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمُ وَ أَرَى " فَأَتِيَاهُ قُولَا أَنَا رَسُولَا رَبِّكَ فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ

گفت متر ... نزد کهن پادشاه ... شو و موی منم آید و اور اس کف در سینه کلاه زده ... و دیگر و این سبب است طامعی اسرا بپای

وَلَا تُعَذِّبُهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكَ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ أَيْمَنِ الْهُدَى ۝۰ إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا

و عباد مكن! ان الله باعفت آدم ترافى اذ رور دكرت و سلام آكه
 مرد شده اند و مرد
 مرد و نكهه او حق سر شده شد

آلِ الذِّبِّ عَلَىٰ مَنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى. ٥١ قَالَ فَمَنْ رَّبُّكُمَا يَا مُوسَىٰ ٥٢ قَالَ رَبِّنَا الَّذِي آعْطَىٰ كُلَّ

که خدایا بر کسی است که نیکو بگوید که در آید گفت من هستم برو و در آنجا نوبتی که به تو برود و کارها آنکسی است که در آنجا

سَمِيَّ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ ۚ قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ ۚ قَالَ عَلَّمَهُمَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا تَضِلُّ

«ری خنجر را به هدایات کرد گفت چیست» زفرهای گفت عذر آن بردارد گار - تذکرانکه خطای نام دارد

رَبِّهِ وَلَا يُنْفِخُ بِهِ ۚ أَلَمْ يَلْمِزْ يَهُودَ إِذْ تَبَذَّلَ لَهُمْ هَذِهِ الْأَسْفُلُ ۖ وَقِيلَ لَهُمْ خُذُوا الذِّهْنَ أَلَمْ يَذَرِكُوا أَعْيُنَهمْ وَأَفْئِدَةً ۚ يَخْلَوْنَ فِي أَكْثَرِ الْأَسْفُلِ ۚ وَمَا أَكْثَرُ الْقَوْمِ لَكَاظِمِينَ ۚ

فرورد گرامین و فراموش کند آنکه کردا در شنا
همه را صبری و عبادت آورده باشد آن راهها و فراموش آن

مَاءً قَاتِلًا حَيًّا بِهِ أَزْهَجْنَا مِنْ نَبَاتٍ قَبْلَهُ كُلُّهَا وَأَزْهَجْنَا الْفُلَامِكَةَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي

آنها را به دست آوردیم. آن اصل را دوست داشته ایم.

شاید که بعد از آن که ما به آن رسیدیم، آن را دوست داشته ایم.

٥٧ مِمَّا خَلَقْنَاكُمْ ۖ فَعَلَّا كِبَارًا ۖ فَوَدَّ أَنَّهَا عُنُقٌ ۚ ٥٨ وَلَقَدْ أَزْهَقْنَا أُمُوتًا

صاحبان چراغ آرای نام می شمارا در آستان اومر بشمارا و از آستان و سواد بشمارا از دیگر و بصفت عارف و مر آتشی

كُلُّهَا فَكَذَّبَ وَ أَبَى .

منہا اش میں تکدب اردو و الماعود

از هات و احوک یا کلبه
 رو تو با او سوی فرعون حرون
 رفت موسی و هارون سوی مصر
 که دودیاگون فرعون اقرار
 پیش از آن کاهنار آبی کنبه
 مستقال گفت همس با شا
 پس گویش چو هید اوبول
 کن رها این قوم را از مدگی
 هم مکان تکفشان در اشراف
 ما رسولان حقیق از حسی
 وحی کرده شد با کر کردگار
 پس فرعون آمد از هر دیوار
 گفت ایوسی که باشد رتبان
 باه آت ما ی خوف و بیم
 که زده خوشتر دست اورون
 دید هرور را مکر دو کوی مصر
 کان شده طاقی سی رکردگار
 یا نرمی در سخن راهی زبیم
 بشوم صم غرض از دعا
 سوی او قائم از دیت رسول
 در مقام خود در هر ردگی
 که بر ایشان آن دودمالا طلاق
 آمدیم از وی تو را با آبی
 که بود آرا غلب پیشو
 مدتی مانند بر دو اضرطران
 گفتی و ماست آن خلایجان
 رو مصر آورد و یادم درست
 پس او گوید کهاری سرم
 گفت ماو حال را از ش و کم
 می بگفت ای خدا نرمس ما
 یا کلائی رنو گوید یی ابد
 لطفه من از شا غافل یم
 پس تو فرست آل اسرائیل را
 که دست یزدان ابرویشام
 این جاعت می یم زنده اند
 هر سلامت بر کسی ر اعتناست
 که کند تکلیب بر یسیران
 تا برسد نه تالی آن خود
 آنکه فرموده عطا بر کل شود
 هم « در ینام ما باشند ست
 هر برسد یند کید را یشرم
 وحی ایشار شد آبا زاهم
 که کد ما را هتوت آن دعا
 یا بطیان آید افرون از غصبه
 از که ترسد آنکه داده لوم
 هره ما در مکان قبل ما
 مسکن مالوف آباء مکرام
 بر تو خط بندی کی دادند
 که ناید پیروی بر راه راست
 یا که اعراف از نبین دوجان
 پس رساند آن یامی را کبود
 صورتی که بولاق یی

آفریده هر چه را بر جای خویش چشم را هم هسته بر جای برد راه پس بنودشان بر غیر و شر کر که یقین دادند چیزی دین گفت فرعونش غایب مال القرون گفت موسی دادند آن پروردگار نه کند پروردگار من خطا کرد قائل در آسمان مرا آندرا هم خورده از آن که گفت استانتان ما شما را آفریدیم از زمین گفت این تا آنکه فرعون نمود او شدتیه و زوایات خواست پس همان آیات هیچ او نگریود

از خلایق سر بر راعضای خویش تا بیرون نکرد آفات او دلی علامت شد خود هر دور میگرد زانو جودزد از بدن حال آن پیشبان بودم است چون که بود ضعیف عجز از هر قرار به راموشی شود چری بنا رسیده پس برون آردم ما هم چرا به اندر آن آمدن در زمین هم باز آردیم از پیش بد آرد کامل اواز شک و دد پس بنگار و عدا از دست تراست دلی شد داد اسبب و بحد کرد سر تکبیر موسی از عجز

گوشه ای نهاد بر جای مسلح بر کشید این شکلی را سر بر میبرد راسو که پید خبر خود پس هر شتی خود آن شیشی که خدا را هیچ بر سقیه اند کسی علامت علم غیب الا خدا فرست کرد آنکوز میرا بهر تان رسی و اسلاف گواگون دست اندر این باشد نشانای بی زحد باز هم آریستان بیرون دگر واکماد آن فرور و کبر خویش هم پید و بیا نمود او را چنان که بودیش فام آیات خویش بر ابا آورد اسکار و صد

تا کلام حق مباد استماع همور خاشی که نگارد صور هم باید احتراز از شی بد ده سانی کرده اسر خشش حد سوب اصغر حلق زده اند ثبت لوح است آنچه هست انداسوا راعضا شود از هر سودر آن آوریم از غلبه چهره هست بر خداوندان انزاک و خرد صحت گردیده پس سر سر از ره سکین و عجز آمدش که بساطت گفت شرح آن بیان بکنم صد زحد کفر بش

قَالَ أَجِئْنَا لِنُعْرِجَنَّكَ مِنْ أَرْضِنَا بِسُحْرِكَ يَا مُوسَى فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ

گفت آیا آمده ما را تا بیرون کنی ما را از زمین ما بسحر خود ای موسی پس هر آنچه آوردیم ترا سحری ماسمان پس کردن بیان ما میان تو موعدا لا نطفئه نحن ولا انت مکنا سوي قال موعدهم يوم الزينة وان يعجز الناس ضعی

و سبکلی خلاف تکبیر آرا ما و نه نو بجای هواری گفت و صد گلیش روز آرایش است و آنکه هم کرده شوند مردمان چاشگاه

قَتُولِ فِرْعَوْنَ قَبْضَ كَيْدِهِ ثُمَّ آتَى قَالَ لَهُمْ مُوسَى وَإِلَّكُمْ لَا تَقْتُلُوا عَلَيَّ كَيْدِيَا قَيْسَ جَنَّتُمْ

پس از گذشت فرعون پس بر ارم آورد مکرش را پس آمد گفت سرانبارا موسی وای بشا مدید بر خدا و روز را پس را نهاد و اشارا

بِمَدَائِبِ وَقَدْ خَابَ مِنْ أَقْرَبِي قَتَلُوا أَمْهَرَهُمْ بَيْنَهُمْ وَأَسْرُوا النَّجْوَى قَالُوا إِنَّ هَٰذَا

صافی و مریکه و می شد آنکه افراست پس تکبیر سرخ کلر شان را ما نمود و بیان داشتند از او گفتند بر شکله این مردو

لَسَاحِرٍ يُرِيدُ أَنْ يُفْرَجَاكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِمَا وَيَذْهَبَ بِطَرِيقِكُمُ الْمَلَى قَاجَمُوا

هر آینه سحر جمعوا نه که بیرون کند اشارا او زمین سرشان و دراهانند بر ایشا که تو بر است پس جمع کید

كَيْدِكُمْ ثُمَّ أَتَوْا صَفَا وَقَدْ أَقْلَعَ الْيَوْمَ مِنْ أَسْتَعْلَى مکران را پس بایله صفت کید و سحر و سحر که لایله شد امروز آنکه تقابل آمد

گفت آیا آمدی ما را کنون کر من و تو میکرده استلاف یعنی اکثر روز بعد مصریان آمد او یا سحران که جمع کرد مضطر اوسازد اشارا بر غلبه سحران کرده پس گفت و شوند گفت او حر کفته خود گراست با خود این دادند حلوان قرار دید فرعون چون نبویا شلی سحرانیک زسر و مکر و زور جمع پس سحر آلات حیل

از زمین سازی بطون و یون در مکانی کان و د هوادر صاف چاشکه که جمع کرد مردمان وان همه بودند هفلا دومرد مقری کی کرد از حق پیر میاد در مهم خویش رجیریکه بود وضع وحال را نشان دیکر است که اگر کردیم ما غالب نگار گفت چو د سحران شور ایشان از مکان خواهد ما سحر شود صف زده آید پس هر حیل

پس یارو از رایات مثل آن گفت موسی از این این جهل است گفت پس فرعون در حال ای گفت موسی و یکم لا تقرو گفت بی چهره را انکو افرا بیستان یحی سعفا شد دواز راز خود را داشت اندر نهان پس ماضشک کاو خلور گراست سحران گفتند ما در این تقیم هم برده آیفان را او میان هر که غالب شد طو اوسرود

کن مین موعدی را در میان مرشا را و صد روز زینت است فجع سکیده شم اتی بر غلبه اند کد کد و دشو است بر حق از حار و احتراز کاین بیلوان ما دهج از در حق موسی از آن فرعونان ورکه غالب شد بنا پیر است تا جلال این دوسا هر دمید که ه از هر معنی میاشدان اطلع الیوم من استعلی و قد

قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا أَنْ تُلْقَى وَإِنَّا أَنْ نَكُونَ أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى " قَالَ بَلْ أَتَوْا لَدَا جِبَالِهِمْ وَ

گفتند ای موسی یا اینست که می افکند و یا آنکه ششم اول کجکه افکند گفت بلکه بملزمی آنکه رسالتان و

عَصِيْمُهُمْ يُعْطِلُ إِلَيْهِ مِنْ سِحْرِهِمْ إِنَّهَا تَسْمَى " فَأَوْجَسَ فِي نَفْسِهِ خِيفَةُ مُوسَى " قُلْنَا لَا تَخَفْ

عصاهاشان و اتوهم بشبوسیاد سحر ایشان که آهلیشانند برایت درخوش بی موسی گفتیم ترس

إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى " وَ أَلْقَى مَا فِي يَمِينِكَ تَلَقَّفَ مَا صَعَوْا إِنَّمَا صَنَعُوا كَيْدٌ سَاحِرٌ وَلَا يُفْلِحُ

خودتیکه و بوی رت و انداز آچودوست راست و راست تار و برد آنهم را سحره اندر که و ساخته اسلحه سحر است و کجایان میشود

السَّاحِرُ حَيْثُ أَنْتَ " فَأَلْقَى السَّحْرَةَ سُجَّدًا قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى "

ساحر هر جا آید پس در افکند شد سحران سجده کان گفتند و دیدیم پروردگار هارون و موسی

سحران کرده ای موسی جف انکی آیا عا را تو زکف یا که ما خود انکیم اولدین که بهم آورده ایم از سحر و فن

گفت بلکه بچیکه اول شما پس بکشد ایشان حلها پس موسی شد سوده کان چال میباشد از هر آن سود خیال

گشت دوازده شش کرچه رو آمدان چوب و رسن در حشوی بهت موسی پس در ترسی او آن با ماد افند خلق امر کان

فرق یا معند اندر انکولی در میان مصره یا خلولی یا که پیش از آنکه اندازد عا و توشی ترزاز روی نمیشد

یاد از صف شریف و اسف پس باو گفتم ما فلا صفت تو باشی ترزاز روی نمیشد قبل ایشان جز عکرو فریب

ما عصای تو رد دردم فرد هر که آید بود خواب وزد پس بکند آرمان موسی صا کی توان آورد ما مجر شکیب

ک شود سر سحری نمیدومد قالو آمنا به حی السجود و ت هرون و موسی کز پیش از دعا گشت و بخورد آنسر ما

جادوان در سجده افتاد زود جادوان را که غلاب چنین شد خود را که غلاب چنین

قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آتَاكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَا ظِلْمَ لَآيِدِيكُمْ

گفت ای بابان آوردیدم را و از او آنکه استوری دم شرا بر سیکه آن هر آید و ک شاکه آموخت شرا بر سر پس هر آینه خواهم بر دالستهای

وَ أَرْجُلُكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَا صِلْبَكُمْ فِي جُدُوعِ النَّعْلِ وَ تَلَمَّنْ إِنَّا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى " قَالُوا

شایوهای شارا از خلاف یکدیگر و هر آید و ک شمل را و د تعالی درخت غرام و هر آینه خواهد دانست که کدام از ما سخت تر است از راه طایب و یا بدتر

لَنْ نُؤْثِرَكَ عَلَيَّ مَا جَاءَنَا مِنَ الْيَتَامَى وَالَّذِي قَطَرْنَا فَاقْصِ مَا أَنْتَ فَاقْصِ إِنَّمَا تَقْصِي هَيْدَ الْحَيَوةِ

گفتند هر که از اختیار خواهم زد را و آچه آمد ما را از حیثهای روشن قسم آنکه آفرید ما را پس حکم آن آچه چون حکم کنند شرا این است حکم سرالحدان زندگانی

الدُّنْيَا إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيُخَيِّرَ لَنَا غَطَايَانَا وَمَا أَكْثَرُ هُنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى " دیا

در سیکه ما که دیدیم پروردگار ما را تا یار و د را با ک شمل را و او آچه که بپر از داشتی طوار آن از سحر و شد بهتر است و یا بدتر

إِنَّهُ مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى " وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ هَدَى

در سیکه آنکه آمد پروردگار شرا ک شمل را پس او را است و دوزخ بهیبرد در آن و هر دگانی میکند و آنکه آید او را با ایمان کس متیق کرده باشد

الصَّالِحَاتِ قَوْلَ لَيْكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى " جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا

کلامهای شایسته پس آنها را ایانشانست مرتبهها بلندتر بهشتی جای انصاف عالی کسیر و د از زیر آنها نرها جلا و دایان در آن

وَذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى " و آن باشد کسی است که پاک باشد

گفت فرعون از ره نفوسم
مستان او خود بزرگ و اوستاد
تا بداند اینکه از روی ضلالت
آچه بر ما آمده است از بیانات
هست اندر این حیوة دبیوی
تا به چند مرها ما کا هان
هر که آید و خود را درگاه
وانکه آید مؤمن و شایسته کار
چارست از زیر آنها هر ما

بروی آیا بگردید از غلط
و شما آموخت سحر اندر بلاد
کیت از ماسخر و اهر غلاب
ف آفرینده تمام محسکات
ک بودند ملک مدین جاری حوی
واچه بنودی بران اثر اهلان
یعنی او شرک و طغی را که
آن گره را پس دو آن دلار قرار
خاوداند اندر آن از هر ما

یش از آنکه رشیا و رخصتم
پس بر دستویان از خلاف
ساحران گفتند مکیم اختیار
حکم کن پس گر کنی حکم ما
ما خود آوردیم امان را خدا
کردی اگر امانی اندر جانوی
پس حسم باشد او را در نبات
باشد از حق رنهای پس شد
این جزی آنکه او شرک و دسی

ست از اکرامت بر جان هم
وامر آویزه بعل از احتلاف
سر تو را بر آیت پروردگار
غیر او این بود که حکمت درضا
کو بود پروردگار ما سوای
حق بود پاینده تر در بکونی
ه ببرد و در آن دادود حیوة
حت عدن و مقام لارجده
پاک باشد و هر ما و از هوس

وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ أَسْرِ بِعَبَادِي فَأَصْرَبْ لَهُمْ عَذَابًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا ۚ لَا تَخَافُ دَرَكًا

وهر آینه وحی کردیم موسی گفت بر مدگلان سرا من بر رای ایشان دلمی در دریا خشک بیم خواهی داشت در دلمی

وَلَا تَخْشَى ۚ قَاتِبَهُمْ فِرْعَوْنُ يَجُنُّهُ فَتَشِبُّهُمْ مِنَ الْيَمِّ مَا تَشِبُّهُمْ وَأَصْلُ فِرْعَوْنَ قَوْمَهُ وَمَا هَدَىٰ

وخواهی ترسید پس از بی رفتن فرعون فالتکه هایش پس در یافت ایشان از دریا آچه در یافت ایشان را و گره که در فرعون نوش را و هدایت نکرد

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ قَدْ أَنْجَبْنَاكُمْ مِنْ عَذَابِكُمْ وَأَوَاعَدْنَاكُمْ جَانِبَ الْطُورِ الْأَيْمَنِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمْ

ای پسران یعقوب در سیکه هایدیم شیل از انشتانان و وعده دادیم شیل از جانب طور ایمن و فرود فرستادیم رشیا

الْمَنَّ وَالسَّلْوَى ۚ كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ

من و سلوی ودا جوید از پاکرهای آچه روزی دادیم شیل را و ندی مکند دو آن پس برود آید رشیا سخطن و هر که

يَطْغِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ ۖ وَأَنِّي لَتَفَارُّ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ ۚ

فرود آید بر او سخطن پس در سیکه هلاک شد و بر سیکه من آرد تمام سر آزا که توه کرد و گوید کرد کلمی شایسته پس هدایت یافت

وحی بر موسی سویدم از درون
پس مکن اندیشه از هر خوبان
پس دو آمد از بی ایشان رود
قوم سود را کرد فرعون صید
و عهد پس دادیم بر کوه طور
من و سلوی ما فرستادیم هم
فیة لاختار از حد حوش هم
هستم آفرنده کرد از توبه کسی

که مرشد بشکام را درون
که شما را دو بداند از مکان
از بی تعلیم فرعون و خود
گره و شودستان ره برآمد
لازه این که لاسع گفت بود
بر شما بودید چون در تبه شم
نگرید از ما سیاسی در سم
گفت مؤمن کار نیکو کرد پس

ز روی دوسر خشک از زهرشان
هم شرس او آنکه فاکری فریق
پس فرو بگرفت در ایشان حوش
ای نمی یعقوب از اهلان
از بی ابرال قووة قوم
همچو گندیم روجه نبات
بر شما پس ششم من آید رود
پس ز اصال کو حق گرخواست

آید از بی کرچنسم اشهرشان
سالم او دو یا در ایشان فریق
آچه بد بگریزی از کم و بیش
ما سات آروز دادیم آچنان
یا که از هر مایجات سکلم
ما در فاکم کلوا من طیبات
چونکه ششم آمد هلاک رخ نمود
یافت بشکند سلوک او و ادرست

وَمَا أَجَبَلَك عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى ۚ قَالَ هُمْ أَوْلَاءُ عَلَىٰ أَثَرِي وَعَصَيْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِيَرْضَىٰ ۚ

وچه چیز شتاب آوردن از قوم ای موسی گفت ایشان ابلان بر اثر من و شطختم بسوی تو ای پروردگار من گشتن و ندوشی

قَالَ قَاتَا قَدْ قَتْنَا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَصْلَمُ السَّامِرِيُّ ۚ قَرَجَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا

گفت پس در سیکه کسان از کردیم تو را از سحر و گره که در یافت ایشان را پس از گشت موسی بسوی قومش خشک بسیار غصه آلوده

ۚ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ التَّهَدُّ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ

گفت ای قوم آیه و عهد شد ایشان را پروردگار و عهد دادی نیکو آید پس در از شمشیر آرمایان باغواستد که فرود آید رشیا

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ يَتَّبِعُوْنَ بِهٖ قَبِيْضَتْ قَبِيْضَةٌ مِّنْ اٰثَرِ الرَّسُوْلِ قَبِيْضُهَا وَكَذٰلِكَ سَوَّلْتُ لِيْ نَفْسِيْ ۚ فَاَلَمْ تَلٰمَسُوْا لَكَ فِي الْحَيٰوةِ اَنْ تَقُوْلَ لَا مَسَاسَ وَاِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَّنْ تَنْطَلِقَ وَاَنْظُرْ اِلَى الْهٰكِ

بانهيدمورتندد آن من گزمتی از آثر آن فرستاده پس امانتم آرا و همچنين خوشاود بر ايمان صم گفت

فَلَقَدْ هَمَمْتُ فَاَنْ لَّكَ فِي الْحَيٰوةِ اَنْ تَقُوْلَ لَا مَسَاسَ وَاِنَّ لَكَ مَوْعِدًا لَّنْ تَنْطَلِقَ وَاَنْظُرْ اِلَى الْهٰكِ

پس رو هم در سیکم تراست در زندگی که گویی روانیست من کردن من و بدوستیکم تراست و عهد که خلاف کرده شوی آرا و بگره اله

الَّذِيْ ظَلَمْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا لَّنُحَرِّقَنَّهُ ثُمَّ لَنَنْبِفَنَّ فِي الْيَمِّ نَسْفًا ۝۱۶

که کسی نامرود بر آن متعبرش را آیم و زایم آری هر آیم افشاش در دریا افتاد

| | | | |
|--|--|---|--|
| <p>گفت هر روز پیش از آن که بگذرد
هست چنانچه آن پروردگار
نوم گفتنش که زایل شود
تا که موسی بگوید سوی ما
گفت موسی پس یارون که چیزی
سر کشیدی داس من آیا تو
بر من ای موسی میکنی در غضب
چون غم تو مکنی تفرقه
که نصیحتی من کس میشود
پس این کار را چندی در خیال
دیدم آنچه کسی شد از نوم کول
دیدم اندر زمین روحانی
پس ز خاک کلم اشیش قستی</p> | <p>قوم را کاین فتنه باشد عظیم
و مرا طاعت مرا و دهشت را
دین رستی حله از جان پیروم
تا چه باشد امر او رستی ما
ز دست چوکه دیدی این سیر
که ایشان نامدی امر سیر
زان نور از بدم امر حق
خط غول را نکردی ای
حرف من در گوش ایشان بدود
که گفتندی قوم ما را در ضلال
و گزمت خاک از کلم رسول
کش سود امر نکولی غالی
و گزمت هر دفع حاجتی</p> | <p>فیر از این بود که بروی بیلا
پیروی من مستند اندر امور
پیش او باشم از زندگی
او شود گوساله را چون ملطخ
دیدم اصلی کان رده گره شده
گفت هروش که ای من عازم
هم نکردم سخت با ایشان قتال
که بگفتی بد من در قوم من
دیدم هر روز از سرم ری
چست این کار که کردی ای بدو
بود این آثار فعل حریل
ایتم کارو باشد از افلاکیان
پس نکندم در دل گوساله زان</p> | <p>گفت اید از جهل و طغیان و عا
لورید از من اطاعت بقصور
هم مجاور در مقام ندکی
یا که این داه و اهل شمع
ایک آبی از بیم زین با پند
می نگه از شمع خود ریش و سرم
زان بترسیدم که گوئی در قتال
کن تو اصلاح او شود حادثن
قال لها خطک یا سامری
قال صرت بئالم یصروا
وقت غرق قطبان در رود نیل
یاک از طمع و مزاج خاکسبان
زده شد اندر ناو از اوسان</p> |
|--|--|---|--|

در بیان گذشتن هر صی علیه السلام از قتل سامری

| | | | |
|---|--|---|--|
| <p>و حی اندیس ذوق کاور امکش
روح او را زان خواهم متزع
مکتوب او را چو گیرد دستاله
ایک گفت از قوم باید دور گشت
که هر انکی دید او را کرد تب
روز و شب تهبان کومودشت
موعدی و امر قیامت در عتاب
الذی ظلمت علیه عاصفا</p> | <p>قد تفلش کرد موسی و ورش
خلق کردند از حوش متزع
گفت پیشتر سخن را از گاه
پس ز قتل سامری موسی گشت
از حق این بدانی و دش از غضب
همی حیوات وحشی می گشت
ی سلب هم تو را باشد عتاب
پس سوی ان الهت آشنا
پس بر اکتف من بر او را هم</p> | <p>در طر این علم امض حسن
قلب و جانش من احسان و انصاف است
که گداور از سخی مرد خلق
دستگیر اوست از سلاقی حی
فی الحیوة ان قول لاساس
پد گزبان هر که میشد ز دور
که بداد اولاد او هم این چنین
نه تو را دارد از دوزخ صاف
می بودایش از لور الم</p> | <p>این چنین آواست بر من هر صی
کند او وصف مساوت غالب است
اری ان کز خود کرد ایضا خلق
هر که که اندر اید حق پوی
پس بیرون روی تو را بشم و ش
لاجرم کردند مردم ز او شور
در تفسیر است مذکور از قین
نه نباید اهران موعده خلاف</p> |
|---|--|---|--|

اِنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ الَّذِيْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا ۚ كَذٰلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ اَنْبَاَءِ

نست المشاجر خدای که نیست الهی مگر او احاطه کرده هم چیز را از احوالش همچنین میجویم بر تو از سرهای

مَانَعْتَ سَبْقَ وَاَقْدَ آتِنَاكَ مِنْ لَّدُنَّا دِكْرًا ۚ ۱۰۰ مِّنْ اَعْرَضَ عَنْهُ فَاِنَّهٗ يَجْمَعُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وِزْرًا

آنچه پیشرفت گشت و بدوستیکم در دعت از تو در حق آن باشم یکباروی کرداد از آن بدوستیکم او بر مسعود و و حیات بازگرای

۱۰۱ خَالِدِينَ فِيهِ وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ حِمْلًا ۱۰۲ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَشْأُ الثَّجَارِمِينَ يَوْمَئِذٍ

جاودایان در آن و بد است آنرا بشمار روز قیامت طری روزیکه همه بیدار شوند و حشر عالم گناهکاران را روزی چنین

زُرْقًا ۱۰۳ يَتَخَفَتُونَ بَيْنَهُمْ إِنْ لَكُمْ إِلَّا عَشْرًا ۱۰۴ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ

کودستان پنهان گردند و آن خود کدر یکدیگر میگردانند و در روز ملاقات تیر ماه میگویند هنگامیکه خواهند گفت غور شران

طَرِيقَةً إِنْ لَكُمْ إِلَّا نَوْمًا ۱۰۵ وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا ۱۰۶ فَيَذَرُهَا قَاعًا

دروملک کدر یکدیگر میگردانند و در روز و میسند ترا از کوهها پس بگو اینها را از بار و در کوهها برافشانند پس و اگر آواز آید

صَفْصَفًا لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا ۱۰۷ يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ

هموار گاه می در آن کزی و خرامش و روزی چنین و مشغول خواهند شد و آوازه را می شنود و است و آوازه

لِلرَّحْمَنِ فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا ۱۰۸ يَوْمَئِذٍ لَا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ

رای خدای مستند پس بشوید مگر آوازه امروز سود یک شفاعت مگر آنکه کدستوری داده باشد و او را بخدای مستند و او را داده باشد

قَوْلًا ۱۰۹ يَتْلُمَا بَيْنَ يَدَيْهِمَا وَمَا خَلْفَهُمَا وَلَا يَحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا ۱۱۰ وَنَعَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ

مرور و اگر کار میدادند و از میان دستهاشان و آنچه پیش ایشان و آنچه بعد از ایشان و او را در روحها و او را در خدای زنده

الْقَيُّومِ وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا ۱۱۱ وَمَنْ يَمُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا ۱۱۲

بایدند و در سبک و میباید که برداشتن و او را و آنچه میباید از خویشا و او است مؤمن پس خواهد شد سید اوست و او را

غیر از این خود شیر او و خداست کسر او نیست معبودی را است خود به شئی رسیده علم او

و افغانی را که در ماسق بر او انگشتی درم او صدق و حق را تو ما دایم قرار و خود

در قیامت کرده از جل و در است این اعراض از اثر و روز حادمان باشد در اندر

هست روز میخ در صورت آن ما فراهم آوریم آن حرمان پیششان امروز میباید کوه

در عرب میبود شایع این صفت در شان دشمنی او معرفت گش حکر باشد سه اهر سود

پس هم گردید است بشر ان حالت ما نسیم غیر عشر ار تو میرسد از وضع حال

بل شما بودید در این دار تک روزی او روی تو به خداوند پس گذارد از او را حال خود

پس پراگنده بگو خواهد بود چه را پروردگار خود در خود خیزد اشی از مان ضعی و صراح

به لندی باشند به احو حال کسی نماند منحرف شد از نفس چون جوایم که گشتا و اشی است

لا حول له سوا من ان خواهش شود از او از ما خود امروز از شفاعت هیچ سود

است الرحمن شود آواز ما هم رسای او بود در قولها داد اجبریکه ایشان را است پیش

کسی وی اما محیط از روی ذات زانکه از او هر چه باشد غفلت است و است

کرد ذکر این هر تمسک از حواله یعنی اچه شد توان بروی محیط

کس دادد او که از ذات او شرح این در آیه الکرمی تمام

خوار باشد روحهای ممکنات پس بود بی بهره از هر غیرهم

و آنکه کرد او غلبه از او من است پس فرستاد سلم هم در شکت

وَسَكَدَكَ أَتَرَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا

و همچنین و در مسالیم را از قرآنی و مکرر و او در بیان از وعید باشد که ایشان بیهوش نماید و در آیه ایشان بیدار گشتی

۱۱۳ قَمَالَى اللَّهُ إِلَيْكَ الْحَقُّ وَلَا تَجِدُ الْإِقْرَانِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَقْضِيَ إِلَيْكَ وَحْيَهُ وَقَدْ رَّبِّ

پس برتر آمد خدا حق و شتاب مکن بر آن پس از آنکه گذاردند و بشود بنو و جبر و بگوی پروردگار من

وَذُنِيَ عِلْمًا ۱۱۱ وَ لَقَدْ عٰهَدْنَا اِلٰى اٰدَمَ مِنْ قَبْلِ قَبْسِيْ وَلَمْ يَعْصِ لَهُ عَزْمًا ۱۱۲ وَ اِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ

زینتی برافشای و برستی که عهد کردیم با آدم پیش از آنکه او را آدمی و همگانه کنیم بر ملائکه را

اَسْجُدُوا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّا اِبْلِیْسَ اَبٰی قُلْنَا یٰۤاٰدَمُ اِنَّ هٰذَا عَدُوُّكَ وَ لَزَوْجُكَ فَلَا یُخْرِجُکُمَا

کسی که گفتیم آمدن بر سجده کردید پس گفتم ای آدم بدو سجده کن دشمن است از تو و همسر تو این باید که بدین کند شاید

مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْفٰی ۱۱۳ اِنَّ لَكَ اِلَّا تَجُوْعَ فِیْهَا وَ لَا تَمْرِیْ ۱۱۴ وَ اَنْتَ لَا تَظْلُمُوْا فِیْهَا وَ لَا تَنْصَحٰی

از بهشت پس شفا یابی بدو سجده کن از آن و هر چه شوی و بدو سجده کن مؤمن شوی در آن و باشی در آن

۱۱۵ قُوْسُوْسَ اِلَیْهِ الشَّیْطٰنُ قُلْ یٰۤاٰدَمُ هٰلَ اٰذْکَ عَلٰی شَجَرَةِ الْغُلُوْدِ وَ مَلٰٓئِکَ لَا یَبْنٰی ۱۱۶ فَاصْلٰ

پس سوسه کرد بر او شیطان گفت ای آدم آه! دلت کم تر از درخت خاودان و ملائکه که نمیشود پس خوردند

مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْاٰتُهُمَا وَ طَفِقَا یَخِصِّفٰنِ عَلَیْهَا مِنْ وَّرَقِ الْجَنَّةِ وَ عَصٰی اٰدَمَ رَبُّهُ فَوٰی ۱۱۷

آن دو را آن پس ظاهر شد بر آنها و هر دو را شروع نمودند چسباندن آن دو از برگ جنت و عصای آدم را پس پشیمان

ما فرستادیم قرآرا حین

شاید ایشان می بر هر یک چه

پادشاهی کا بود ثابت شد

سکمی می می کن رهج حیر

یا را حکام شریعت کن فرو

یاخیز او را در عرض ثبات

سوی که ما گفتم ما از شنگان

پس گفتیش که هست او دشمن

ان که الا تنوع کرده

پس نام و سوسه کردن پس

می برد هر که خورد از آن درخت

ایستاد و چسباند رود

کرد آدم چون خلاف رب خود

هم مکر ما سودیم از شان

پس پادشاهان آسمان درخت خویش

خود قرآن می کن فصل تو

هم گوی و در گذران دید

عهد ما زدیم با آدم و پیش

تو می کنی فراوش اسما

سجده پس کرد از روی هر کس

پس شمارا یاد از تحت درون

ه شوی شده مسلمانی نام

و هتا زدیم دورا ایا که می

هر دو پس خوردند از آن شنبه

شرح آن گفتم در اول نام

گفتی که بر هر خاودان

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

پس نام از آنه او را قصد

الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِينِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النَّهْيِ ۝۱۳ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ

فرها ۱۳- میروند در مسکنهای ایشان بوسیله کدبان هر آینه آینه است مراجهان فرهادار و اگر نبود کلمه که پیشتر در تیر و رود کدبان

لَكَانَ لِرَأْسِهَا وَ أَجَلٌ مُّسَمًّى ۝۱۴

هر آینه بود لازم و مسمی نامیده شده

| | | | |
|---|--|---|--|
| بر گرد او وافر پروردگار
ایضا مها حتما گفت حق
آن هدی را پس کند هر بروی
در قامت میشود مشهور هم
مستطال گوید او را در حواب
هم دهم ایشان خزای مسرفان
آن یکی ضلک میشت در جهان
راه می سود آنا گردگار
چون مسکنهای ایشان میروند
گر سبب آسمن کر فوالنی | ر قبول توه امر آتسکار
دشن بعضی است معنی زاغرف
ه شود گره غرضش حوی
امی اسی ل بصیرت چون غم
همچین مد قبل تو را مواب
که نصد گفتت لاشک جلی
وان دکر در آخرت رج کران
مشکارا ر طریق اختیار
مکین امر خطرات بست بد
حت پیشی آن رامل این زمی
بودن لازم طباب وارده | تو هاش بدعت واورا ده سود
بر زمین پس گر که اومن بر شا
وانکه گرداید رو از بد من
گودای پروردگار از چه شریر
تو فرامش کردی از آیات ما
هم باقیهای دیش نگوید
هست روح آخرت سحت واشد
پیش از ایشان اینکه پس کردیم ما
آن علانها که پیش آن وصول
که مؤثر دارد ایشانرا هداب
باش لك تا وقت امیبه شده | اینهم از توفیق حق یربده بود
آید از هر هدایت وهما
تنگ گشتش زندگی و زیستن
حشر من کردم پیویم من صیر
ترک کرده زان شمی امروز را
دو عقوت زان بر او گردد پدید
هم چنیو یابنده تر چون دودسد
خود هلاک انسان زاهل فرها
هست کالی هر ارباب عقول
ه روز هر یا یوم الصل |
|---|--|---|--|

قَاصِرٌ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ

پس سر کن بر آنچه میگوید و تسبیح کن سایش پروردگارت پیش از آسمن آفتاب و پیش از غروب و در شب

سَبِّحْ وَ اطْرَافَ النَّهَارِ لَمَّا تَرْضَىٰ ۝۱۴ وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعَتْهُ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ

پس تسبیح کن و اطراف روز باشد که تو خوشنود خوشی و نگای سواش البته دوشست و سوازی آنچه دلچسب کردیم آن اسامیرا

الْحَيَوَةِ الدُّنْيَا لِتُنْتَبِهَ فِيهِ وَ ذَرُّوْا رَبَّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقَىٰ ۝۱۵ وَلَمْ يَرْهَقْكَ بِالْمُؤَلَّةِ وَ اصْطَرَّ عَلَيْهَا

خوشی دگر گندیا ناموس ساز ایشان از آن روزی پروردگار تو بهتر و پندار است و امر کن کدبان و بیل و سر کن بر آن

لَا تَسْتَلْكَ رِزْقًا نَحْنُ نَزِدُّكَ وَالْمَآئِةَ لِلتَّقْوَىٰ ۝۱۶ وَ قَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ

نحوه ایم از تو روزی ما روزی میهم تر اوجام بکسر بر میز کدبان است و گفتند چرا می آورد دلا آیی از پروردگارش باقیما بشارا

بَيِّنَةً مَّا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ ۝۱۷ وَلَوْ أَنَا أَهْلُكُنَّاهُمْ بِمَذَاقٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ

هه آچه و در کدبانها چنین و اگر آنکه هلاک میکردیم ایشانرا سداص از پیش آن هر آینه میگفتند: و در کدبانها از سرفادی

إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْذُلَ وَ تَقْرَأُ ۝۱۸ قُلْ كُلُّ مُتَرَبِّصٍ فَتَرَبَّصُوا فَسَتَمْلُؤُونَ

بنا رسول پس بروی میگردیم آیههای تر از ایشان آنکه خواندیم و رسوا کردیم مگر هر منتظر پس انتظار کشید پس روزی خواهید داشت

مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ وَ مِنَ اهْتَدَىٰ

که کس صاحب صراط راست و کس که هدایت یافت

| | | | |
|--|---|---|---|
| پس تو کن هر چه میگوید صبر
سبح اعنی از صلات خود او
صورت آن در شریعت دان نذر
هم ساعات شب امر انتظار | تا در آید شس هر تنها زایر
کن مژه ذات خود را مویو
کان بود مقرون به بیاز
پس تو کن تسبیح و اطراف النهار | لك شو از سر او می جبه
در فای ذات حق حد حق
سجده قبل از طلوع آفتاب
از تو سرخشود کرد ذوالجلال | معنی سبح بعد رك
ظاهر آید ایشان از ماخلق
شام پیش از آنکه باید احتیاط
هم کنند راضی تورا دوكل حال |
|--|---|---|---|

سورة الانبياء ع

| | | | |
|---|---|--|--|
| بنده گرامی شد از حق در امور کرد مہمانی پیش برود | خوردند در خانه اش چیزی نبود جز که بگفتاری متنی بر گرو | آمدن مہمان بخامہ پیشبر مصلی اللہ علیہ و آلہ | او بود اورندہ و اعی نصور |
| گفت او نعم ز کسبم بیم جو در تسلی آمد این آیت را او | که مکش عین خویش ای یکسو زینت دیباستان گر بصل | در خود شکست پیش آن بود سوی آن چیزیکه سرور داران | خواستار وی قریب جبری اوطاء |
| صنفا از کافران و اهل کتاب روزی پروود گفوت در اثر | هست همت هر و پایہ تر رزق تو بر ماست فوج و مل | آرمایم آنچه ایشان را توان اهل خود را امر فرما در مار | ہرہ طیتنک اشر مہان صبر کن روی شد اورندہ دراز |
| از تو ما یکدم در وقت سؤال مشترکان گفتند غلام مصطفی | که بود روشن طلی درخش است دور آن فضیل از سون | هست ما را اهل خدای بشریک یعنی آن صبر که ما مواہم ازو | ہر پره زندگان احاطہ یک |
| نامد آیا ہر ایشان این کتاب پس آبا شرح حال این قرون | پشت زانو بر صفای دوداک سوی ما پیشری سکاہل عار | در صفت بود آنچه از ایشان در صفت صبر است آمد عاب | زایا و قومش در امتحان |
| گر کہ میکردیم ایشانرا هلاک ارجہ تر سستی ای پروودگار | منظر باشم اہم سکارا تاجہ خواہد دید و خواہش کردگار | پشتی می فر آن یا رسول بر وی کردم تا د آیات دین | میکشند این کردہ نقول |
| کو باشند ہر یک از ما و شا ما بصرت نیز داریم انتظار | زود پس شد کہ تعادب کشت | نکت ما را شا خواہد ہم سطر باشد پس در صبر و سر | پش از آنکہ خواہ کردیم اینچنین |
| | | اہل راہ راست وانکہ مہندست | قوت و اقل خود را دندہ |
| | | | آچہ را ہم ہر دو متفر |

سورة الانبياء عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا هِ وَ اَنْتِ عَشْرَاَيَ وَ هِي مَكِيَّةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ماہ خدای شہنشاہ مہربان

اِقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حَابَتُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مَّقْرُوءُونَ ۱ مَا بَاتَ لَهُمْ مِنْ عِذْرِ رَبِّهِمْ مَدْحَبٌ اِلَّا

زدیک شمر مردمار احاطت و ایشان باشند دیر ایام کسندکان نمی آید ایشانرا هیچ بسی

اَسْتَمِعُوهُ وَ هُمْ يَلْمِزُونَ ۲ لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ وَ اَسْرَوْا النَّجْوَى الَّذِيْنَ فَلَمَّا هَلْ هَذَا اِلَّا بِشَرِّ مَلَكُكُمْ

شنیدند آرا ایشان مازی میکردند غفلت روز مدلهایشان و پنهان داشتند را را آنانکہ

اَقْتَاتُوا السِّحْرَ وَ اَنْتُمْ تَبْصِرُونَ ۳ قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ وَ هُوَ السَّمِيعُ

آبایس یالید سحر را و شما بینید گفت پروودگار س میباید گفتار را در آسمان و زمین و اوست شنوای

الْعَلِيمُ ۴ بَلْ قَالُوا اضْمَأْتُ اَحْلَامَ بَلْ اَقْرَبُهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَاْتِنَا بَايَةٍ كَمَا اُرْسِلَ الْاَوَّلُونَ

دانا ناکہ گفتند فراہم آوردند خوابات بلکہ بدو است آرا بلکہ او شاعر است پس باید کہ ما بدو را آئی مہما کہ فرستادند شدہ پیشمان

۱ مَا اَمَنْتَ قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْيَةٍ اَهْلَكْنَاهَا اَفْهُمْ يُؤْمِنُونَ ۵ وَ مَا اَرْسَلْنَا قَبْلَكَ اِلَّا رِجَالًا نُوْحِي

نکرد بدینش از ایشان هیچ قرہ کھلا کردیم آرا آبایس ایشان میکردند و خرسندیم پیش از تو مگر مردان کہوسی کردیم

اَلَيْهِمْ فَاسْتَلُوا اَهْلَ الدِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۶ وَ مَا جَعَلْنَاهُمْ جَسَداً لَا يَأْكُلُونَ الطَّامَةَ

ایشان پرسیدند از اهل ذکر اگر نمیدانید کہ جسد است و کردیم ایشانرا حسی کہ نغورند ضایع

وَ مَا كُنَّا نَاوِيْنُ اَهْلَ الدِّكْرِ اِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۷ ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَاتَّعَيْنَاهُمْ وَ مَن نَّشَاءُ وَ اَهْلَكْنَا السُّرَفِينَ ۸

و نبودند جاودانان پس راست کردیم ایشانرا وعده پس رعایتیم ایشانرا و کسی را کہ میخواہستیم و هلاک کردیم سرفرازان

سورة الانبياء

برضا کردیم بزل این کتاب
کان شاربا بر شرف گردد سر
بد ایشان قوم دیگر را بدید
پس ما چون اهل آن ده یافتند
آچه در وی بر نعم و هدایت
از شا پرسند از خرد و درشت
می گفتند از اسف یا وینا
فایزیم این درم و آسمان
بسی از حس مجرد کافریه
فاعل از دودیم لهویرا مبار
شکند پس آچه را برضایت
بود اهل را چوسکی روحا
هست او را آچه در او رسوست
دور و شب تیره کوبد از دست
گر که دوی درم و آسمان
را آچه و صفت میکند از مجرد
ذکر آن از هر فهم عامه است
بیش عاقل بر سوت دلرس
شاد از او کوبد این اسماه است
بیش آن کلمات اسرار صی
ر که گزنی این حسن زار ای حکم
که باشد هر ای یک آفتاب

کامل آن باشد شرافت می خد
مقرر گردد در عالم عرب
حاشا کردیم و این باشد وعد
رگرز از قریه می شادند
حالبا سکا در آن سودماید
این که این صحرارا که است
و آنکه میباشم اسکاره ما
ما ناری و آنچه باشد ستاین
آن یلوا فوج ست است
مکرریم آچه مهر بود بار
باضل آن هنگام محو و دایم است
شکند آرا چینی علاج
و آنچه درش املات را علاج
هم نکردند از دست هج ست
در حاشا هر خدای شای
را اتحاد لغو و انار و ولد
بر که هر مرد صوفی عامه است
گردیل آری شکست اندر رش
یا که این اسماه کو اوه است
حیت ما برهان و گفت طفلی
مردود در این کور و کلیم
آفتاب دیگری بر سو و قاب

از حد آید از وی رمل
ای سا از قریه کاشکتیم پیش
گفت بر تهدید نظر عرب
می مگرید و برگردید بار
برسان کار گردیده شود
خندان پرسدای یا در سوال
س عیبه و دشتان را خواص این
حواصیر از لهر را گریه ما
یا رواندار ما فرود وین
بل مدالیم حق را که حد است
حدت ما غلست اعی حان
برشالویت و حرن انهر حوت
ش ملود سرانی او طاعتش
می گیرد از حدای او رمی
مردوبی گشتن نماین غرضش
ایست برهان ساح کسان
آکه حاشا هر عرو و حدت
کوئی او را که هانی دوست
من از این اسماه گردن سرم
میر حق کجیت هر صرف عدم
این رآن ماه نه آردش دلیل
پس شبی باشد از صمیمیت

در می یابد آبا پس شا
اهل آرا که سستان و دیکش
هم شاربا هست ای بی سبب
بر تنسیا و آمان دواز
برشا شاید که پرسیده شود
حیت فرمان ۲ مایم امتثال
بملاهم و حیدای خامدین
میگرمیم آن ورد خود بها
میگرمیم آن رحس خویش
سحت بر بطل وجهی که سزاست
که اگر میگشت محسوس و جان
را که دروی میبکشد از واصلت
هم به ماده میبشود از شمشیت
مردمگان قلعه سارند از زمین
پس بود پاک آن خدا خلق عرش
محلی گسم اویش این بیان
کوش اوکی ردیل وحت است
آن طای دلم و مشوق ست
بلی ما سرمد رب دلم
دلیل آری پیش از حکم
بر نوت آفتاب بعدیل
که میرک هست اهرمست ست

لَا يَسْتَلْ عَمَّا يُصَلِّ وَهُمْ يَكْفُرُونَ ۲۸ آم اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ هَذَا ذِكْرُ

پرسیده میشود از آچه کف و ایشان رسیده میشود بلکه کردند

مَنْ مَعِيَ وَ ذَكَرُ مَنْ قَبْلِي بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَمَنْ مَعْرُضُونَ ۲۹ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ

کتابی باشد و ذکر کتابی بر من بوده که که خدا ترا نشان داد

مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوْحِيَ إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ ۳۰ وَ قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ

هج رسول را مگر کوحی مفرستد ما که بت خدای مکرمن سر رسید ما و گفتند که خدای خدای دایم پاک بودش را

بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ ۳۱ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَقْعُونَ ۳۲ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ

بلکه بندگان گرامی باشند کولی بیش شکر ما و را که کار و ایشان ما را و کلام می کند

وَلَا يَشْفَعُونَ ۳۳ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفَعُونَ ۳۴ وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ

و شفاعت نمیکند مگر برای لشکر می باشد ایشان از رسا باشد خدایان و آنکه بگویند از ایشان کسم الهی اتز او

فَذَلِكْ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ۳۵ أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ

پس آن را ما به پیش دوزخ همچین ما به هم ست کرد را را آیدید آنکه کافر شد که آسمانها و دس

كَانَتْا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ۳۶ وَ جَعَلْنَا فِي الْأَرْضِ

بودند به پس کشف کردیم آهار او که ما به هم از آب هر چیز زنده را آیدیم مکرود و کردادیم در زمین

الجزو السابع عشر

ذَوَاتِي أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لِّتَمَّ يَعْتَدُونَ^{٢٢} وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا

که مای استوار بادا که بیل کشیانشان و گردانیدیم در آن کریمای وسیع که راه است باشد که ایشان هدایت یابند و گردانیدیم آسمان را مای محفوظ

وَهُمْ عَنْ آيَاتِنَا مُعْرِضُونَ^{٢٣}

وایشان باشند از آیهای آیدوی گردانندگان

| | | |
|--|---|---|
| <p>نیست حق در فعل خود مسئول کسی
گو دلیل خود بیلگرد ابرین
زانکه تقلید است از پندار وطن
پس این قرآن که هست ام الکتاب
بلکه حق را مینماید اکثری
نی فرستادم ما هیچ از رسول
غیر من نمود خدا پس مذات
اوست پاک و هم ملائک در شئون
دادند اسرار ملائک هر صی
هم بود از غیبت حق ترست
پس جز اندوز دعش وین حاست
اینگه بودند این سوات و زمین
نکردند آیاه که با این بیات
هم نگردانیم در آن محفوظها</p> | <p>ایک مشوکه او را خلق پس
کر شیارا هست رهانی چین
ی زعم و عقل نزد اهل فن
هم در توری و اجل از عطف
چیت تا رفتن زشتی دیگری
ساق را تو رهها اندر سبل
پس بر سینه و روی الثبات
ی بود ایشان عباد مکرمون
آچه زایشان پیش باشد یا که پس
ما شود از نفس طاعتها هلاک
همچین هر طالعیرا این جرات
ست و برهم نهاده پیش رفتن
مترکال که بیستند ده بر صفت
راحمها تا راه یابند از ولا
رنگه دارهه است این روضون</p> | <p>برگشت این گروه کور و کر
و این بود رخی تلبه آتی
وانگیش از من بوسی نوالن است
عیر توجیه خدا بیست و پنج
پس زحق باشند این و سر وضون
لا اله الا آناها غامیون
از ملائک بر دلای و بیست
کار بر امرش باید آن تمام
غیر آنکه حق بر آن باشد رضا
من خدام هر خدای دادگر
آنکسکه رخدا کار شد
رشد گردانیم هر چیزی رما
مردم را با جناب مسکار
سب محفوظ از فتن درجیان</p> |
|--|---|---|

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ^{٢٤} وَ مَا جَعَلْنَا لَيْسَرِ

و اوست که آرمید شب و روز را و آفتاب و ماه را هر یکمدر گردوی کمربود و گردانیدیم سرائین

مَنْ قَبْلَكَ الْفَلَاحُ أَفَأَنْ مَتَّ قَمُّ الْفَالِدُونَ^{٢٥} كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبْلُوكُمْ بِالْأَشْيِ وَ

یش از تو بودن حاوید را آبابی که بری نویسی ایشان چاوداید هر نی چشم حرکت و با نایتم شلرا شر و

الْقَبْرِ فِتْنَةً وَ إِنَّا نَرْجِعُونَ^{٢٦} وَ إِذَا أَرَأَاكَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا أَهَذَا الَّذِي

غیر از مودوسی مانا گردانیده شود و چون بشنوا آنکه کفر شد عکیرعت مکررها آیانت

يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَهُمْ يَذْكُرُ الرَّحْمَنِ هُمْ كَافِرُونَ^{٢٧} خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأَرَبَكُمْ آيَاتِنَا

کذکر میکند آلهان شلرا و ایشان ذکر خدای چشم ایشان کفران آرمیدند اسان اشتاب رود اندیشایم آیهای خود

قُلْ لَا تَسْتَعِظُونَ^{٢٨} وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ^{٢٩} لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ

پس شتابمکدیان و بگویدکی خواص و داین وعده اگر همد راست گویان و اگر همد آنکه کفر شد و تهر

لَا يَكْفُرُونَ عَنْ وُجُوهِهم النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يَنْصَرُونَ^{٣٠} بَلْ قَاتِلِهِمْ بِغَتَّةٍ قَتَلْتَهُمْ

کباز بمتو انداختند از رومشان آشر را و باز بپشتشان و تایشان باری کرد مشوید که بپشتار امان پس نصر مکرر دشتان

قُلْ لَا يَسْتَعِظُونَ دَعْوًا وَلَا هُمْ يَنْظُرُونَ^{٣١} وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَطَاقَ الْبَالِدِينَ سَبْعُ

پس خوانند گردانند آرا و ایشان بهلند دشتند و بطوق استهزا کرد مشوید سولان از پیش تو پس اساطیر دبان که استهزا کرد

سورة الانبياء

مَنْ مَّا كُنَّا اِيَّاهُ يَسْتَهْزِؤْنَ

از ایشان آنچه بود بآن استهزا میکرد

دولت باشند اشناور می
پس نوباً گریزی در میان
گفت زانوی که هست زده است
مرگ را باشد چشمه هری
هم سوی ما شبا گردید باز
گفتند اسبها که اینست از گراف
میگردند بجزر و جزو هم
آمی گردیده مخلوق از شتاب
می بگردان مواعید از خطاست
آتش از دودها و پشت حوشن
پس بتواند از خود داشت باز
پس ایشان کرد احاطه آن فرا
آمد از ذوالون مصری در شیر
بود از مهابت آن روشن شی
انیش رخم حوئی بی رسید
جبرم افروزد و کفم حکمتی است
کرده ضد خفته یک ماری مهر
دفع آیم بود ممکن می سب
گر که بی آجوانت را مواب
توحای شکر احسان این چس
حلق خود گمار گیرد بدیم

اوست آنکس که فریادین روز و شب
هجو ملای که شاند در پی
سوداں خواهد سامن در جهان
این جهان ره چسک باشد بست
کس ندارد رستن را صلی
بر هر آنچه کرد باید از قبل و ساز
مر پسر برسی عد مع
کایت آنکس که حدایان کردیم
عادل است او چنان شد آن عدا
پس که استان و عد که گوئیم راست
پستان هم ماری امر عن
هم به مهلت باشد ایشان باز
که ماحر سحریت را ابا

آفتاب و ماه و دایم بر سب
آمیرو ما گردادیم همان
مشرکان گفتند که باشد که زود
گرومیری دشت رساودان
ما بیکی و پیدان در جهان
رفرش احد روزی رگشت
آمد آیت که بودا منت حون
ار حدایان کرده نه دلمورد
رود سائیان آفت خویش
گرداد آن شان در اعتبار
لکه آید شان قبلت ناگهان
همی سحره کرد آن ام
کیت کو آنکو شارا و روو شب

پیش از نوجاودان امر جهان
مصطفی میرد و هم از بارودود
آن پیرد که دارد و روحان
آدمی آزموی بر نشان
وان بیان و چهل روی خیره گشت
آنکس که کافرد و بدرون
لیک خود بر ذکر رهن کافرد
پس بشناسد او اماره بش
آرمایک دارد ابع باز
پس کند مهوشان امر لغان
پیش از و بر رسولان از تم
شد گیدار عدا و از تب
که شی رخم رون از شرودر
میرود دیدم سرعت طرف
بگماد او را خاسو ز آب حو
دیدم امانه است متی بر کنار
خفته شد پیدار و گشم سرگشت
زب و هم وانیش کایند شارا
تا توانی بود باقی در جات
عادل از آنکو گیدار تو اوست
هسی موهوم تو موهوم ولات

در بیان حکایت ذوالنون مصری

یک دوغ دان سوطا که سرشید
امرن فهدید باید که جیت
عشرش دوش و کت او را بر هر
کرد این تا ظاهر آید سطر و
عظمی است گردآب از اضطراب
روزش باطلی در چنگ و کین
شوی راصل خود می عدم

رشت آن قرب امیشتاو
از پیش گشم سدی رهیار
ارها بجا عز آدم باز گشت
آمیرو هست در لیل و نهار
حق باید از او دفع استغاث
بلکه گیری غیر او را یارودوست
چه ذرات وجودت را هوات

بگماد او را خاسو ز آب حو
دیدم امانه است متی بر کنار
خفته شد پیدار و گشم سرگشت
زب و هم وانیش کایند شارا
تا توانی بود باقی در جات
عادل از آنکو گیدار تو اوست
هسی موهوم تو موهوم ولات

قُلْ مَنْ يَكْفُرْكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ ۝ اَمْ لَمْ يَلْمِزْكُمْ لَمَّا بَدَأَكُمْ اِنَّكُمْ كَانْتُمْ اَعْدَاءً ۝ قُلْ مَنْ يَكْفُرْكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ ۝ اَمْ لَمْ يَلْمِزْكُمْ لَمَّا بَدَأَكُمْ اِنَّكُمْ كَانْتُمْ اَعْدَاءً ۝

مگو که گماد شارا شب و روز از طاعتی ششم لکه باشد از دگر و گران روی گرداد که لکسرا باشد

اَللّٰهُ تَتَّبِعُهُمْ مِنْ دُونِنَا لَا يَسْخِطُونَ عَلَىٰ اَعْيُنِهِمْ وَلَا هُمْ مِّنْ اَعْيُنِنَا ۝ بَلْ مَتَّعْنَاهُمْ هَٰؤُلَاءَ وَ

الهان که کفایت بکند ایشان را تا سواد بی کردن سواد شارا و ایشان از ماهر می گردمشود لکه کفایت کردی آنها را و

اَيَّاهُمْ حَتَّىٰ طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ اَفَلَا يَرْوَوْنَ اَنَّا نَأْتِي الْاَرْضَ نَنْفَعُهَا مَنْ اَرْثَاهَا اَفَهُمْ

پدرانشان را بخارشد برایشان مدت کرد آن آیم عید که می آیم زمین را که کم یکسرا از آن اطرافش آیم ایشان

التَّالِيُونَ ۝ قُلْ اِنَّمَا اُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ اِذَا مَا يُنذَرُونَ ۝ وَلَكِنَّ

خالیان گویند آن نیست که می بکیم شارا و می شنود کران حواض را چون بهر کمیشود و اگر می کند

مَسْتَهْمٌ نَّفْعٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا وَيْلَنَا اِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ۝ وَ تَنْصَحُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ

ایشان را و زمین بوی از عذاب پروردگار هر آنچه گویند الهای وای را می رسد که ما بدیم سنگران و می گداریم از زود دست رای

لَيَوْمِ الْقِيَمَةِ فَلَا ظَلْمَ لَنَفْسٍ شَيْئًا وَاِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ اَتَيْنَا بِهَا وَكُنَّا بِهَا

روز قیامت پس ستم کرده ننود می چیزی را اگر چه باشد مقدار دانه از خردل پلیم آرا و سیم ما

حَاسِبِينَ ۚ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَهَارُونَ الْقُرْآنَ وَظِيَاءَ وَذَكَرْنَا لِلْمُتَّقِينَ ۚ الَّذِينَ يَتَّقُونَ

حساب کنندگان و موسی و هارون را و دوستان و دوستان حق را و یاد کردیم برای پرهیزکاران آنانی که استرسند از

رَبِّهِمْ بِالْقِسْبِ وَهُمْ مِنَ النَّاسِ مَخْشَوْنَ ۚ وَهَذَا ذِكْرُ مُلْكِ آتَرْتَاهُ أَفَاتَمَ لَهُ مُكْرُونَ ۚ

پروردگارشان در پستی و ایشان را بشدت ترسانند و این ذکر است از پادشاهی که فرمودند بر پادشاهان و این ذکر است از پادشاهان که

| | | | |
|--------------------------|----------------------------|---------------------------|---------------------------|
| بکست تا دارد شازا کو کله | ارضا و دور و شب بیکه و گاه | بلکه او ذکر خدای خویش | بکند امراس و غفلت زان عن |
| مستان آبا خدایانی که بار | دارد از ایشان عباد ما بار | بلکه خوانند مموداشل | من خود را کرد یاری بگمان |
| بست هم مصوشان یاری ما | تا تاند از نگهداری ما | کاران و آستان را بهره ور | شکه ما کردیم از هر و همگر |
| عرشان تا گشت دوست دواز | پس سید آبا حج بار | ایستکه ارم کافرا بیکم | قاضی از اطراف تا بایند هم |
| آوریم اسی حور و صلیح | قریه ها و قضاها را حین | کردند او هر جا خطا سرکون | پس بود آبا که ایشان غلبون |
| کو برسام شازا می شش | خود و حق و او گمنام خویش | خواهی را بشود اما گران | سم زده خون شود او سروران |
| گروند بر کاران بیری قبل | از عذاب کردگار از هر قدر | میگوید او عا یا وینا | س بود بودی استکاره ما |
| میگزاریم آن رازوهای عدل | و حرای دور حشر رای عدل | پس ستم دیده نکرد آن عش | خردی از قدر حق هیچکس |
| آوریم آرا و در بریان صم | هم غلای خضر آن دیم | پس آستان را که سر عدل است | یسم ارحه باشد خوار و پست |
| ما بسی شامی کافی در حساب | هم بسط حله داد رصواب | ما موسی و هارون در غمناک | از عا دادیم قرآن و کتاب |
| هم صبا و پند بر پرهیزکار | تا کسکین رسد از پروردگار | خوف خود دارد از مردم پاد | و از غنا رسد اسکندر آستان |
| وین بود ذکر ملوک ارشد | که فرستادیم آرا بر شا | پس این قرآن که خورشید جان | پس کید آبا شا اسکار آن |

وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ ۚ إِذْ قَالَ لِأَيُّهُ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ

و تصدیق دادیم ابراهیم را رشتش از پیش و بودیم او را دانایان چون گفت مریدش را و قومش را حسابان

التَّمَائِيلَ أَلَيْسَ لَهَا عَاكِفُونَ ۚ فَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ ۚ قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ

تنهایی کشاید مرآه را متعبد بر پیش گم داشتیم پدر آرا را مرآه را پسران گشت متعبد داشتند

وَأَبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۚ فَالُوا أَجِئْنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتُمْ مِنَ اللَّاعِينَ ۚ قَالَ رَبِّكُمْ رَبُّ

و پدران در گمراهی آشکار گفت آبا آمدی مرا را راستی یا صنی تو را پاری گم کردان گفت که پروردگار شما

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَلَيْسَ فَظَرُّهُنَّ وَأَنَا عَلَىٰ ذُلِّكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ۚ وَتَلَفَهُ لَا كَيْدَ لَكُمْ أَنْتُمْ

پروردگار آسمان و زمین است که آفرید آهارا و من بر آن از شاهدان و تلافی که آفرید آهارا و من بر آن از شاهدان

بَعْدَ أَنْ بُولُوا مُدْبِرِينَ ۚ فَجَبَلَهُمْ جُذُودًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَمْلَهُمُ إِلَهُ يَرْجِعُونَ ۚ

شماره آرا که گم داشتند گم کردان پس گردشان را در میان مکر و تردید آهارا باشد ایشان را و رجوع کرد

در بیان قصه ابراهیم هم رشکستن اصنام را

| | | | |
|-------------------------|-----------------------------|---------------------------|----------------------------------|
| هم ابراهیم دادیم از عین | رشد پس ده هیچکس یاض | هم او بودیم ما دادا و پیش | چونکه گفت او با پدر و اقوام خویش |
| این موجود که بوسه شا | ما طعن باشد آرا را ملا | گفت ما آد خود را یاقیم | همین که ما بدان بستانیم |
| میرسد این بنیاد | گفت او بودی طری ارمی | سخت امر کرهشی آشکار | هم شا و هم برهاتن زار |
| گفت آوردی ما حرفی توصف | این ما گوی تو از بد پلرب | گفت ل رب شا امر پیش | هست رب این سوات و زمین |
| آفرید این حله را مانا | من بر ایم از گواهی یک گواه | گفت آخر این فلان کبی کم | در میان بنی زحمتان رسکم |
| بشار آنکه میگرداید پشت | خروشان پس کرد از خرد و درشت | روز عدی کلال شهر از مردون | سوی صحرا میشدند او در فتن |

سورة الانبياء

يك تير بگرفت و درضاه شد باره ياره كرد زاضاه آچه بد جزت اعظم ك آرا وا گداشت
تا باو كردند باز اهر سوال ك اين دارا اچه كردى غمخال تا ك بر عرودىل ير لياج او عايد اهر اين باب احتياح
چونكه درضاه دو شاه آمدند دوتير دين چين غوغا شدند

قَالُوا مَنْ قَلَّ هَذَا بَالِهِنَا إِنَّهُ لَكَنَ الظَّالِمِينَ ۝ قَالُوا سَمِعْنَا فَتَى يَدْعُوهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ ۝

گفتند كه كراين را هالان ما بپرستگه او را يماشد اسكاران ك مىشد يه جوانى كه مى ياد بگردد آهار كه كغه بشود سر او را ابراهيم

قَالُوا قَاتُوا بِهِ عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ ۝ قَالُوا ءَأَنْتَ قُلْتَ هَذَا بَالِهِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ

گفتند پس ياوريد او را برابر چشمهاى مردمان باشد كه ايشان شهادت دهند گفتند آيا تو كدى آرا هالان ما اى ابراهيم

قَالَ بَلْ قَوْلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَلُّوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطَفِقُونَ ۝ قَرَجُوا إِلَىٰ أَنْفُسِهِمْ قَالُوا إِنْكُم

گفت بلكه كراين بزرگتران اين پس بپرستد ايشان اكر مى شن ميگويند پس رجوع كردند سودخاگان پس گفتند بپرستگه

أَنْتُمْ الظَّالِمُونَ ۝ ثُمَّ نَسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ يَنْطَفِقُونَ ۝ قَالَ أَقَعْبُدُونَ مِنْ

شهادت شاهانان پس بكون كردند سر هالان بپرستگه ايشان كه باشد ما يها كسمن كند گمت آيا پس بپرستد ار

دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ أَفَ لَكُمْ وَلِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝

غير خدا آچه سود نكند بپرستگه ايشان و زيان نكند بپرستگه ايشان و مر آچه بپرستند از خدا آيا پس دونى ياد بقتل

| | | | |
|-------------------------------|-----------------------------|-------------------------------|-----------------------------|
| با خدايان مى بگفت اين كه كرد | هست ز استكارگان دو اين مرد | فرقه را داشت عرود عمو | تا كند او را سرعت حسبو |
| آنكه ز ابراهيم او شديه بود | لا سبقت شهادت داد زود | ك اين چنين او گفتواين كارويست | غير او خصم الهان كى كى است |
| فرقه گفتند هم از لك سوال | ما شديسم من ذم مان | بش ابراهيم ميگويد هست | اين بتارا شايد او درهم شكست |
| پس چنين گفتند آن عروديان | كارويد او را بپشم مردمان | تا كوه باشد روى رآچه گفت | كس روى ذم الهان كرفت |
| پس بگفتندش كه آيا اين چنين | احدايان خود نوكردى درلش | گفت ابراهيم بل كرد اين عمل | خود درك اين خدايان در عمل |
| كرده غشم از آنكه مرسدخون | ما خود او را ايشارا سخون | غشم او هم رمان باشد حا | ما يكي كس ميرسد صدحا |
| پس بپرستد اين كه كرد از اديت | كره دارا اين خدايان خلق اول | هشاش يا عقل و ادراكى مي | منشاهد آنكه كرد است ايجي |
| پس سوى شهادشان دان سعي | بارگشت آن گروه در انص | مى بگفتند از دم حيرت هم | كه شا كرديد خود ر خود سام |
| دين سوالى كه شا كرديد ابو | ساخت مله و دكان در كعبكو | ميرسد اى آجورى وهم | كه دارد چشم و گوش خلق وجه |
| پس بكون كردند سرهارا ش | خوشه ها گاه از ازم حوش | پس بگفتد اوچه كسى در عقل | كز جان ما كيد اين را سوال |
| چونكه بى داستى اين خود كه سعي | مى كويد اين باب اين بودنى | گفت آيا پس شا او لغير | ميرسد آچه سود هج جز |
| صح و ضررى اضران رسدى | كس رسد ميرحق در زد كى | داد رشتى در صلحت ر شا | ميرسد آچه را غير از خدا |
| | پس شيا آيا جوان آمد يش | در سى ياد فتح صل حوش | |

قَالُوا خَرُّوهُمْ وَأَنِضُوا أَلْهَتَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ فَا عِلِينَ ۝

گفتند سودايد او را و يارى كند الهان خود را كسيه لشكركان

| | | | |
|---------------------------|-----------------------------|--------------------------|---------------------------|
| پس بگفتد آن گروه يا بگردد | مى سودايد او را و يارى كند | رون سوداگان يارى كند | كر كيد اين دلا ديمارى كند |
| كرد پس سرود ربا يك حمار | حكم كره نم رود بر سوزا من | حضرت ابراهيم عليه السلام | تا در آن سود حيل حق مان |
| گفت تا جاع اهر آن هم كند | وين علما حله مردم كند | تا عامي ميز آخرد وزن | ردى از غير حيل محسن |
| تا زهير گشت چون كوهى بلند | پس در آن از عقل خام آش كند | مجننى ساخت زانقوى پس | ديوحوى كه مراد او د حليس |
| بت ابراهيم را بر مصديق | مى نمود او را معنى زان فريق | خواست آدم فاه زانلا سكين | ك خدائى شريك لى شان |
| باشد اين يك بعه پردوى دين | كه تو را خواند يك يكالى چين | ك رد كى نامى از پروردگار | ك رسوزد اين موجد را چار |

الجزو السابع عشر

| | | |
|---|---|--|
| شد خطاب از حق را بنان آورده
گفت مرا فرشته بد آرمان
گفت افروخته زمینی که کو
گفت من در پیش امر و نالی
بندهام من چنه کبود تا که او
چون در آتش شد نگویند و محقق
کبار هر باقایی العاجات بست
حیف که این حد در غم و سوزش گشت
کز نور آغشی است دای که چه گفت
که مکش آه از کمر خاموش باش | که اگر خواهد کفید او را مدد
امکیم این طر و نرویدیل
تا بریم این چله را دروی فرو
کردیم نالی لافه خویشتن
باشدش در حکم مولا گفتگو
حرکتش در رسید از طریق
آنکه او محتاج کسی در ذات بست
وین شر او از هر حال یکم است
این گل از بنیان عاشق رشکست
و از عشق افتادن در و پویشش
نمودند ده کاره را تا من کم | آمد افلاک و از امر جلیل
تا بسوزد از صغیر و از کبیر
هر یک از اهل سوات این چنین
در لایم گرچه دل خرسه اوست
من چه عهد دارم که عالم آتش است
گفت هیچ اولیای داری مگو
حاجتی دین مرا بود کون
کاش جان بسپار بود آتش منام
خواست تا از دل کند آبی ز عشق
که و آتش آتش افند در جهان
مرو آتش حن و گلشن کنم |
|---|---|--|

قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ۝ وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ ۝

گفتیم ای آتش مایه سرد و سلامت را بر ابراهیم و خواستند او را مگر یی که دریم ایشان را از اسکا و تران

| | | |
|--|---|--|
| پس بر آتش حکم از داور رسید
در زمان آتش غدا او اشتعال
پس بر آتش حکم از داور رسید
در زمان آتش غدا او اشتعال
خواستند از هر او کادی چینی
پس شدند آنها دین کار و غمی | آب یا بار کوی در رسد
شعها شد حله حیات وصال
خواستند از هر او کادی چینی
پس شدند آنها دین کار و غمی | پس بر آتش حکم از داور رسید
در زمان آتش غدا او اشتعال
پس بر آتش حکم از داور رسید
در زمان آتش غدا او اشتعال
خواستند از هر او کادی چینی
پس شدند آنها دین کار و غمی |
|--|---|--|

ماور شدن پشه بر هلاکت نمرودیان

| | | |
|--|---|--|
| پشه را پس داد فرمان دفرع
تا که حیوانی چنان مود و غرد
آنکه آید تا حد امد برود
نو در کبی میشی بر آسمان
آنکه دور پشه میبرد راو
ایریدم هر گشایش کم است
راه آن ارما و من نگشتن است
چون تویی رمل خود بی سوار
رو تو ابراهیم سوی ارس شد
گفت زبان دادیم مالوطش حلت | او بر آرد پشه بایست کرد
رشادت پشه بر مال آجیل
حاشش بود کرکی یکسو
تک رسم منع عالم است
از خود خوشی می کنند است
و بداند که پشه ساقد مهار
لایق مال باشد بر مقام
سوی شد از ارس مال نباتات | این دعا از قرون و از غرطوم یل
گفت من بر آسمان دور
دلیل می برد او را و حلی
فایم دین ده شدن بر آسمان
بل خودیست لمن اگر لا مکان
گفت کردون معالی اسحق است
رو و تو ابراهیم و یرواست
و آن زمینی خاخر و یرواست |
|--|---|--|

و نَجَّيْنَاهُ وَ لَوْطًا إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ ۝ وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَ هَبْنَاهُمُ إِدْرِيسَ ۝ وَ هَبْنَاهُمُ إِدْرِيسَ ۝ وَ هَبْنَاهُمُ إِدْرِيسَ ۝ وَ هَبْنَاهُمُ إِدْرِيسَ ۝

و در بایمید او را و لوط را سوی زمینی که برکت دادیم بدار آن از برای جهان و هبنا له اسحق و یعقوب که نافرمانند و هبناهم ادريس

وَ كَلَّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ ۝ وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ

و همرا کردیم صالحان و کردیم ایشان اطمان که هدایت میکردیم ایشان را و وحی کردیم ایشان را در کلمات خیر و

إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ آتَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ ۝ وَ لَوْطًا أَتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عَلِيمًا وَ نَجَّيْنَاهُ

برای داشتن نماز و دادن زکوة و بودند مایل را عبادت کنندگان و لوط را در پیش حکم و علم و نجات دادیم او را

مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْفَخَائِثِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوَاءٍ فَالَيْتَن ۝ وَ آتَيْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا

از قریه که بود عیبر کرد بدیدار و بدید که ایشان را در گروه همان غفلان و داخل کردیم او را در رحمت خود

سورة الانبياء ع

إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ۝ وَنُوحًا إِذْ نَادَىٰ مِنْ قَبْلُ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ-

بدستگاه او بود از شایستگیان و نوح را متکلیف نکرد از پیش پس ایستاد کردیم مرا و او را پس راه دادیم او را و اهلیش را از آلوده

الطَّيِّمِ ۝ وَتَسْرَنَاهُ مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ ۝

دور و دلاری دادیم او را از آلوده کننده تکیه بر کردیم آنچه ایهای ما را بدستگاه ایشان بود و دیگر و مدعی بی شرف کردیم ایشان را همه

| | | | |
|-----------------------------|--------------------------|---------------------------------|------------------------------|
| هم پیشدیده ما اسحق را | پدرم یعقوب او را از غصا | شاه شد علیه در تخت | پادشاه امر ولد از موهبت |
| چله را کردیم ما شایسته کار | یشوا و رهنما و حکمدار | سوی ایشان وحی هم کردیم باز | ر کتبی و اقلیت در ساز |
| هم پایه ز سکوته امر عیان | چون ز ما بودند ایرستدگان | علم و حکمت لوط را دادیم هم | سکرتین بود حاری در امم |
| هم راهدیش از آن قریه که بود | اهل آنرا کارهای مد عود | و آنکره دود قوم زشتکار | رقه بدون زاموشع کردگار |
| هم در آوردیم امر رحمتش | د جوار شایسته کاران حشرش | روح را کنی بد چون سواش از دوداد | سرشار را یس از ابراهیم داد |
| پس نورش ایستاد در دعا | پس راهدیش از اموه و بلا | اهل و فرزندان از کرم عظیم | باز بر طاهر و آسب و دم |
| صرتش دادیم بر قومی که بود | کارشان تکلیف آفت از سود | آنکره دود قوم بد شرشت | چله را از بیه فرق از فضل زشت |

و دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَسَتْ فِيهِ غَمَمُ الْقَوْمِ وَ كُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ ۝

و داود را و سلیمان را هنگامیکه حکم کردند در دشت از رشاد و ضحیکه پریشان در آن گوشه قوم و بودیم مر حکم ایشان را شاهدان

| | | | |
|-----------------------------|------------------------------|------------------------------|------------------------|
| کن رداد و سلیمان باز یاد | حکم چون کردند در دشت از رشاد | مشرکتند چون در دلیل تبار | گوشه قوم در آن تخت رار |
| مبادان حکمی که شد مانند شان | خود گوی بودیم یا دادا بدان | شاهدیم از آنچه رعت اویش و کم | پس صاحب ذرع صاحب علم |

آمدن ایلیا و یوحنا در محضر حضرت داود^ع بمرافعه و حکم نمودن
سلیمان^ع مابین ایشان

| | | | |
|-------------------------------|-------------------------------|-----------------------------|-------------------------------|
| آمد این قصه چندی امر حرم | روزی از هر ترماع دور | سوی دارالشرع داود آمدند | ایلیا در راه و یوحنا دند |
| بود دهقان ایلیا امر سب | داشت رویی پاک طای اوغب | بود یوحنا همانا گله دار | وزغم دوش صحرا بشار |
| ایلیا گفت که گله او را راه | رفته در دشت کرده دهم را تپه | یا که در دشت باغ انکور مرا | کرده داند گوشه دستان در چرا |
| گفت یوحنا که من بودم صواب | گفت واقع بی دمه این صواب | گفت داود از صهای گوشه | داد باید آن روان بی چون و چه |
| اروش آن گوشه دستان و رو که هم | هست قدر آن روان لبش و کم | گوشه ما را صاحب ذرع پس | داد باید حکم شرعت این و پس |
| چون ردالشرع رفتند آن دو تن | ما سلیمان باز گفته آن سخن | یافته گفتش بود او را ز سال | داند این حکش موافق دهقان |
| شد بازالشرع و سر داود را | گفت بهتر زین توان کرد این قصا | ایلیا را از لعل این گوشه | تا شود اویشم و شیرش بهر دمه |
| هم یوحنا سیاران باغ رود | تا رساد رحمان حال که بود | پس کد تسلیم آن بر ایلیا | راو سعاد باغ خود را رملا |
| تا که به بهره شد ایچ پاک | گفت داودش سکه الله ملک | حکم این فاشه که گفتی پس بود | حکم را ایشان چنان کر گفته بود |
| زین قصه پرسوش ذواللیلان | داد از مهر حکومت اقبال | گفت عهدهای او علم حنین | ما حکومت مرسلین این چنین |

فَهْمَنَاهَا سُلَيْمَانُ

پس فهمیدیم آنرا سلیمان

| | | | |
|------------------------------|-----------------------------|----------------------------|----------------------------|
| یا زلم و حکمت با اختلاف | آید اشکال امرا بر منی و رون | که دو حکم بود ارواحی چون | فرقه دین آیه گردد اعتقاد |
| برجواز اجتهاد امر رسل | که باشد امرا بر طن و کراف | حرکه زان باشد یکی راجعه | ارچه شد حکم سامانی روا |
| حق تحقیق این بود که حکم حق | پس مظهر آمد امر حکم کل | گر نبودی آن روا بر ایلیا | حکم دیگر شد راهل دین و کیش |
| و آنکه از نطق سلیمان منق کرد | بود آنچه کرد داود از نسق | و از نطق مسوخ گشت آنکه کیش | که سلیمان بعد داود استاد |
| شاهی و حکمت مرا و را داد حق | حکم سابق را خود امدادی مرد | بود چه اینکه خود اشتاد | هر یکی را دعوی این کار بود |
| خواست ظاهر کند پروردگار | بست کبر حکم جزوی مستحق | زانکه داود را پسر بیارود | کایلیا داشته مافی راجه |
| | که سلیمان یافت بر امر اسرار | اختلافی باشد این امر رشاد | |

الجزو السابع عشر

[illegible]

وَكَلَّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَخْرُنَا مَعَ دَاوُدَ الْجَبَّالِ يُسَبِّحُ وَالطَّيْرِ وَكُنَّا فَاعِلِينَ ۝۸۰ وَعَلَّمْنَاهُ

وہ بڑے انداز میں حکم و علم و معجز کریم کا دلوں کو ہمارا کہ نسیم سیکر دہلیوی دہر او انشہ کہ مدگان و آموختہ اورا

صَمَّةَ لُؤْسٍ لَكُمْ لِيُخْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ ^{٨١} وَ لِيُنْفِثَ الرِّيحَ عَاصِفَةً

ساختن لباس حلقه‌های شانه‌ای شماران آینه‌شایان شکرکده‌ها و مریخ‌ها یاد کندود

تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ ^{٨٢} وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ

میرفت فرماش مائ رمی گهرکت داندیم اندر آن وهیم ما به حر داما واز دوران کاسیگه گهرما

تَعْمَلُونَ لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ ^{٨٢}

فرومشتد برایش و میکردند 'ناری عبر آن و جدید مرا اشارا . کا اعداد دگان

تتمه بیان حال داود و سلیمان علیهما السلام

هر دو را دادیم حکم و علم ما
هم باو تعلیم فرمودیم ما
پیشها آید باید اوستی سراسر
در دین شام کادوری رسا
ما بهر بریدیم دادای خلاف
و چون او بر دیگر کلامها

روم شد داود را سر کوهها
تا زوره سازد و بهر حکما
که که باشد اعدای مست شاس
هست رکعت و سی قاجا
این حکمت بود منی مرکزاف
و در آسانی دشوارها

و در دستش با او کوه و طیر
آن لاس آمد شارا و روبر
بر مسلمان باد را کرمی را
هر کما محاسنات اندهر و لاد
وز شافش روم غرویم یاد
حاصل اشارا عدم با ناسد

تعلیم این حله را ماثود پیر
تا کمالی داود از هر چه صوب
و دلخاری بند زار او بدام
صبر او میرد دیگ لفظی یاد
صبر را از هر چه غصه بد
با بیعتش سراز فرمان و مد

وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ ۖ أَنِّى مَسْنَى ٱلْفُرِّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّحِيمِينَ ۝۱۱ فَٱسْتَجَبْنَا لَهُ ۖ فَكَفَّيْنَاهُ مَا يَدَّ

وایو سراہا گلیہ کہ ہمارا دیر و درگاہ گلوں نہا لکھی کر کے آرا اور تو دھم کہ سنہ تر رحم کہند گانی

مَنْ ضَرَّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمَلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِزِّنَا وَذِكْرَى لِلْعَابِدِينَ ٨٥

ماہوار آراء اور اعلیٰ و مثالی اہل خانہ کی زندگی پر مبنی گرامر

در بیان حال حضرت ایوب علی نبینا وعلیه السلام

یادکن اوسرا چون خواهد چند
باده آمد حال ایوب صورت
بود صرخ از محنت بر آله
دو محنت امتناع دوست را
کشته آهی درلا مانند صبر

رب خود را چون رسید اورا گرد
گمش از صروسگون پیکاره دور
آن امین راه حق روحی فدا
که از تن بار خایب پوست را
دو محنت تا جوی باشد تصور

که مرا من کرد ضری این چنین
منتظ شد حال از اسوال او
گریه گر بنگاردم گریه قلم
آنکه باقی از لوحش اینان کند
چنان بخش گریه بود گران

تو به عالم اوحی از راجین
آدم چون در نظر قتال او
حال آن بگریه و رالانم
ترک ملک و مال و جسم جان کند
صد سلام اورا چنان از طاعتان

سور الانبیاء

مال و ملکش بود بیش از حور و د
روزی آمد جبرئیل از حق پراو
نفت کرد میل و تم
گفت دادم دل بر این جله بین
پس براق عشق آمد شد سوار
بر پای دوست بود او منتظر
که تلف شد کله و شیل و روم
پس خبر آمد که افتاد او مقام
فوت فرزند آن دل آودش نمود
در حشورش کن کهداری دل
کی توردا جان بود یا جز در
آچه خود داد ارکهم بگریه بار
بار آمد امتحان ساز شد
زخم گشت اصابی او سرامی
هفت سال اینک بود اسوان او
گفت از این کوسرا شد سال
سر و رخت ری یان آمد شوش
که بود چون حالتی بیاز من
پریاد سکار بر دعوی من
آن درمان لب رشکایت باز کرد
رنج او در داشتیم ازصل ما

تا اینجا بود نصیر سلام
گوش دل نکشا شفیق صفی
وقت موج سر ماضه هوشدار
بلکه شفیق است و زاسرا وجود
کان بود مرا ح سمران و ملوک
کرد دل خالی را بدیدر دوست
عش و وصعت خانه و مرد و مال
ماند عامل هم زبان و هم رن
سوی کثرت چون وحدت گشت باز
گفته آن بنیاد ها یکجا خراب
لک آنکو گنج وحدت باوی است
در سرا بارید سه و ورش خلا

هم غلام و اسب و اسیر میند
داد یتام از حق او را و ورو
صحت پرورع و هم شادی خم
کر رصای دوست باشد ایچین
سوی سراج ما هم رهسار
تا که فرمان کی جهراید رسر
رعت بر سبل حوادث آن همه
سفت سر بررق مروغان تنه
پس سجده او خدا و شکر زد
یلوت آید تا که بریلوی دل
یا که بهجت او وجود خودشن
مت ابرو. دایر و لغت ساز
مدت رنج و مریس سیرار شد
در لایحه سورا دادند جای
لی بر سیدی و مهرت حال او
داد مت صحت دارم اصل
اورنات او شود عاشق شوش
عالم سوئی و یا دیدار من
صنار باشد بر قول ذوالین
رب انی سنی آغاز سکود
بار دادش ر هلتا شفا

بر کهرای مای گوشتدار
گره می تو گله ازما خود
که ره گردید مرده سلوک
رعت بیرون از جهات و ریوس
اشتر حق را ماد حون غلال
وین بود در راه عشق اول سن
دشمن است هیچ ازیر که وساز
یامه اوصاع گیبی اظلال
در غم فقدان دیناری سنی است
این بود سباز فا سر خا
تا که پندی باشد این بر طاعتین

بود مشغول صلت صبح و شام
گفت بودی عمری ابرمیش و ساز
قر و بخاری رسد سدار غا
که وایم از برای او گشت
روح سان شست در غلک رما
بود روزی در عذتگاه او
گفتها و سلها را زد سوم
بود مشغول او در ذواللال
بایک رود غیرت عشق غیور
داده حق بود ایضا فسخ
او تورا جان داد و غل و طم و دید
دوره ایضا امتحان عاشق است
هیج عیوی سالم ازوی برساند
رجه بد مشغول شمشکارتش
گفت رجه چون سواهی ارشاد
که رنج کم روی شوام شفا
هر صافی از غم و بیلاریش
گفتی آرامش تودانی ای خدا
بود صبی منتظر دسر و هوش
پس تودیم آتعیاش مسخر
میدوچندان راجه بودش بشیر

چیت نصیر هر که دای این گدای
کرد حق احسار چون ایود را
جان و دل برداشت از کثرت غم
رعت انشود هر چه او را نمود
وقت مستی کرد آرا سل و مار
بن چو از نصیر آن کردی دور
رغه بر باد آن همه آنلرها
آنچه قابل رما و ده است آن
آمد او ناگنج وحدت آسمان
گفت بروی بار اواب صفا
صبر در صحت کند اهل شین

تصحیح

دل بودش خر مهر حق مدام
آن سر آمد وقت انصوت باز
میشوی بر صفت و خواری مبتلا
باغ ما چو از نامهرش تازه گشت
داد دل یکجا بطوفان خفا
کدام اورد یک عشق از چلو سو
زرد و بران هر چه بود از سوز و نوم
می عابد از آن خرما زاشتند
کایر دمان دل را کهداری صبور
بار حون شوام و حان تسلیم کن
هم رصها کی در تو پی رسد
تا که رزمش از ابدت لایق است
حرمان و دل گشت از من می حواء
میسود اسر مریس عمواریش
تا تورا بهجت و طها شفا
یاد دارم آن همه عیش و وای
گر برسد از او دلداریش
لر چیم یا چنان در مضا
آن غلاب حق ورا نامد بکوش
هم مثل رشقا روح و عذاب
زامل و اولاد و مال و گنج و زور
ک بتشقی آدمیم ابرم مثل
آشایی گر با سرار صفی
کرده این نصیر را صوفی رای
در مقام قرب و اوح اغلا
و خیال جسم و جان و رنگ و دم
زانکه خود در دام عشق او صید بود
س سراج فضا شد رهسار
میشود رصور و فساد دان قصور
نیامد شستی او دیوار ها
گفته فانی ست هیچ ازوی شان
هر چه خواهد هست لای در زمان
از نشان رجه من عید با

وَ اِسْمٰعِیْلَ وَ اِدْرِیْسَ وَ ذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِّنَ الصّٰبِرِیْنَ ۝۸۱ وَ اَدْخَلْنٰهُمْ فِی رَحْمٰتِنَا ۝ اِنَّهُمْ مِّنَ الصّٰلِحِیْنَ ۝۸۲

و اسمعیل و ادریس و ذاکفل همه بودند از صابران و ما را در رحمت خود پذیرد که ایشان و دنا باز خایگان

یاد اسمعیل کن و ادریس را که هم در ذی الکفل را آورید که را در رحمت از حد تروین و تات ابر راه ایمان و بین و در گروه صالحین ابر شیار

وَ ذَا النُّوْنِ اِذْ كَتَبَ مُّطَافِیًا فَظَنَّ اَنْ لَّنْ نَّقْدِرَ عَلَیْهِ فَنَاقِیْ فِی الظُّلُمٰتِ اِنِّیْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ

و صاحب ماهی را چون رفت غمتش که پس کان که هرگز تنگ نشوایم گرفت پراو پس دعا کرد در تاریکی که است خدای مکر نو

سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ ۘ قَاسَتْجَنَاهُ ۙ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ ۙ

مزمونی نو سرسکسی منم از سگاران پس اجابت لردیم مرا و راهیدیم اورا را از غم و همچین راهیم کرد سگدارا

در بیان حال حضرت یونس علی نبینا علیه السلام

| | | |
|---|---|---|
| <p>یادکن از صاحب ماهی که دوت
را سگوده کرده بود او از شاب
شرح آن گفتیم در آیت پیش
پس گمان کرد او که سگ گرفته هیچ
حق نگردد نک بر روی ران عمل
عمر دره ارد و بر کشتی شست
ادرای کشتی بگفته از تیر
خاست یوس گفت آن بنمصم
وین غرقه پس توده اعیاد
ماهی کشود پیر او دهان
چاب دیگر مردنیش و یم
ماهی ادر دم فرو بردش بگاه
ند دو عالم حله رو آن قدم
کو زیوس کو بطن ماهی است
کاین مطنه تستدار او را بگاه
معت یاسه یا چهل دور تمام
راست گردید کاین از طبع بیست
سیر میکرد او بربرای شود
پس در آن تاریکی و تشویش را
ما رغود بگاه کتیب ای خدا
من را اسکار کال برض خوش
گفت لردیم آن دهایش مسکاب</p> | <p>برخود او کمرت و از من نفس
خو که آمد حاشا را از حست
پس حاشی خواست رفوس عدا
یا گمان کرد او که خون لادن حق
پس چو بدون شد سوی او نفس
موجها ریخاست یا مامد گره
شورش سر است اوطیان او
یادیم در بحر مرودی کند
دوت کاهلرد خویا حویش را
کافیکد ادر دهان ماهیش
پس وکل سدر بر سم الصبر
نکندار داشت از خود سوی دوست
نک داشت آن قدم را اهل دل
گفتاد از باب نصیر این چس
گر مصمم ماهیش ادا ختم
طبی کوید و برهانی متین
داد این گرهست خود لانی شده
میشند آواز اشیا را دوت
کای خدا نکه خدای حو نبست
من کیم تقییس و تسبیح توران
ارد چون رطیم حو اوعراف
مؤمارا هم رهم این چس</p> | <p>او غصه ک از من قوه رفت
قوه سودا و مطلق و صاب
پس غصه و مود او بر نفس خویش
نک بروی راه روزی ادر مسح
یا سادو نک پیر او عمل
شد پکی راهشان در بحر ست
سده باشد و مولارو کرد
که ر خواصود گیریمه هم
قره رط وی ادر دم قناد
آمد این راهل کشتی بی گران
طر آمد ماهی و بگشود هم
طعن ماهی کت سرایش تیار
وان های خلعت ادر قدم
طعن خوش لورگاه شغواست
دل بونی گردون این رشتهمله
طعن خوش بود مراح و طه
سر است و آیت پیمبری است
در سه تاریکی و دوش مفرد
حواد اهل مرغی خوش را
تا توانشی ادر دهالیم یار ما
بود او غصان او ادا رهش
هم رها هم از هم لور ارشاد</p> |
|---|---|---|

وَذَكِّرْ يَا إِذْ نَالَى رَبَّهُ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ ۙ قَاسَتْجَنَاهُ لَهُ وَهَبْنَاهُ لَهُ ۙ

و ذکریا چون نالید ای پروردگار من و انکه ادر من اهل تونی پیر و ارکان پس اجابت لردیم مرا و او سیدیم مرا و او را

يَحْيَىٰ وَاصْلَعْ لَهُ رَوْحَهُ ۙ إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْفَعْرِاتِ وَيَدْعُونَنَا رَحَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا

یحیی و شایسته کردیم برای او ست او را هم سگایان بود میشتانند در حیرات و میخواستند تملرا اورا را امیدوم و بودند مرا

لَنَا خَاشِعِينَ ۙ وَاللَّيْلِ أَحْصَنَتْ قَرْحَهَا فَفَقَعْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا وَجَلَّنَاهَا وَأَنْبَتَا آيَةً لِلْمَآلِئِينَ

خضوع سگداران و آرا که کاه داشت فرخش را پس سیدیم بدو ادر روح خود و گردا دیدیم او و پیر شد ای ای رای طالبان

ۙ إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ ۙ وَاقْطَعُوا آمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلُّ إِلَهِنَا

مورسگایان مانت شما کدین واحداست و هم پروردگار شما پس سیدیم مرا و یارو یاره کردند ادر ما را امتان همه باشند بسوی ما

رَاجِعُونَ ۙ قَمَنَ يَمْعَلُ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ قَلِيلًا كَفَرًا لِسَمِيهِ وَإِنَّا لَهُ كَآتِبُونَ ۙ وَ

را گشت کمدگان پس آنکه کرد از کارهای شایسته و اوست مؤمن پس به شاکاری مرستش را و بسوی سگایان مرا و او را و سگداران و

سورة الانبياء ع

حَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ ^{۱۱} حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِنْ

حرام است بر قریه که هلاک کردیم آنکه ایشان رجوع نکند تا چون گشودند یاجوج و ماجوج و ایشان از

كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ ^{۱۲} وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا يَا وَيْلَنَا

هر بلندی می‌شایند و نزدیک شود وعده درست پس آن گمان برآمد باشد بجهای آنکه لشکرشهای او بر ما

قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا بَلَّ كُنَّا ظَالِمِينَ ^{۱۳} أَنْكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصْبُ جَهَنَّمَ

بودیم که بودیم در غفلتی از این که بودیم ستمگران عرض که بشوید آنچه می‌ستند از غیر خدا می‌پرور و خن دوزخ شد

أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ ^{۱۴} لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ آلَ اللَّهِ مَا وَرَدُوهَا وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ ^{۱۵} لَّهُمْ فِيهَا زَوْجٌ

شاید مرا وارد شوند کمال اگر بودند آنها الهان وارد نمیشدند آنرا و همه شدند در آن جاودان را ایشان را ست خوان ناله دار

وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ ^{۱۶}

وایشان در آن نشنود

در بیان احوال حضرت زکریا علی نبینا وعلیه السلام

| | | | |
|---|--|---|--|
| وار زکریا ید میبکی در ولا
شد دعایش مستجاب آن نیکو
چلکی بودند این پشیمان
یاذن آن زن که رح حویش را
می‌کرد ایم او را نامسح
دین بود است آن دوران خطا
پاره پاره اسیرین خوش را
این گروه محفل در هر زمان
ناسیسی بیت من رسمی او
نیکی صاب کردد زور دین
اینکه هر کردد برضارت که بود
کان قوای نفس باشد هم‌دن
که سرایشانرا محل بود و مقر
خیره کردد چشهای سکاران
یعنی از این روز پرشوی وغم
چلکی خود هیزم اندر دوزخید
این نان یعنی هدای ازایی | حوادث چون پروردگار حویش را
ما مستعجبیم یعنی را ما
من ششامه صبرات عان
کرد خط از فایده و طروا
آیی رافع عالم من سرخ
بوده بر آن اطلاق ادبا
من خود کردد مردم خطا
سوی ما باشد بر سر کرده گان
امش از این بیت صاحب ملک
لا یصیب الله امر الحسین
اصل آن بوجد در حکم وجود
حونکه محل گشت این رکین
رذخا و برول از رهگذر
از موب رسبز و هول آن
ملکه ما بودیم اسهکار هم
همچو صدی بگرمه زان نده
کی د از دورخ رایشان آتی
وامران گفتار بیکی شنود | لاحول فردا ای هم المیر
رصلاح آمد زش سمار هم
هم حواصن حنه بود ایش
پس دایم اضرا و از روح خود
باشد این ملت شما را مانع
ر شما مشک منم پروردگار
فرقه فرقه آمدی از کزاف
و انکی کور کرد گری از غفال
میوسم آنچه راو صادر شود
منع رقریه شد سکر اول
تا شود نکشود اندر آشکار
میشاند اوهر آن بیت وهد
گنمزدیک وعده نوست راست
می‌گوید از اسف یا ولما
خود شما ای سترگان اندرزا
گر خدا بود ایشان در وجود
واسران باشد ایشان جاودان
یا کلامی که مدان خرم شود | است وی است غیر الوار دین
ر ولادت قائلش کردیم هم
رامع و راهب تا و از شاشین
ما دروا شد رنده روحانی ولد
منی واحد دروی عقل و دین
پس مرا باید پرسد او قرار
پس شد آن حله باهم در خلاف
یک و او مؤمن بود در اشتغال
نت لوح را رده و کلی درس شود
حکم بر اهل کتان رفت از محل
سدان یا حوج و ما حوج اقرار
یعنی انصافی تن لشد و سد
استخمس در آن حد که باست
خائل از آن سعت میبودیم ما
و آنچه عرضد از غیر خدا
کی بدوزخ میسود می ورود
هر دم از رون در زبیر و در قتل |
|---|--|---|--|

إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُعَذَّوْنَ ^{۱۷} لَا يُسْمَعُونَ حَسِيسَهَا وَهُمْ فِي مَا

برستی که آنکه سبقت یافتند از ما خوبی آنها باشد از آن دور کردند کمال معیوندهای خوش آنرا و ایشان باشند در آنچه

اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ ^{۱۸} لَا يَحْزَنُهُمُ الْقَرْعُ الْأَكْبَرُ وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي

خواست نفسشان جاودان نمکین نازد ایشانرا قرع اکبر ملائکه ایشان روز شملت که بود

كُنْتُمْ تُوعَدُونَ^{۱۰۹} يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجْلِ لِلْكُفْبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْدًا

که وعده کرده بودیم روزی که درودین ظهور برای شما همچنانکه آفریدیم اول خلق را طوری که وعده کرده ایم

عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ^{۱۱۰} وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ-

وهمه کردی بر ما و ما شدیم فاعلین و ما را در کتاب زبور از بعد از ذکر آنکه زمین را عباد من

الصَّالِحُونَ^{۱۱۱} إِنَّ فِي هَذَا لَبَلَاغًا لِقَوْمٍ غَائِبِينَ^{۱۱۲}

من که شایسته اند در این آیه کتابت است مکرر و بر سر گذار

| | | | |
|---------------------------|---------------------------|----------------------------|-------------------------------|
| مشرکان بهانه بودمی مقیم | سعد و شعیب و هان اسو حطیم | وقت و پشت آن رسول خوش لام | رشدان یگرو در بیت الحرام |
| آید با آن قوه آمد سخن | در عادت حرر ذات دوالین | ساخت مردم و تیرسارا نام | در مقام احتیاج امر و حکام |
| آیت حسب جهنم خواند پس | فهرشان افروزد گشتی هرص | مترک کفا که فردا در حرم | من عده را قسم الزام |
| روز دیگر نای آمد ابلح | فرصور مشرکین در احتیاج | گفت گوئی تو که سودان ماه | حر خدا داره در دوزخ مقام |
| پس بگوئی در ملائک یا مسح | که رسید مشن قومی صریح | گفت ایشانرا مگر مسودشان | بود دیو از شیوة مردودشان |
| که خود ایشانرا بر مبدلتار | لی ملائک یا مسح یا مستنار | آمد این آیت کبارا که هست | ساخته مشکو رمانان از الت |
| آن گره باشد از دورج دور | بود و اینست گذشتن من مور | شود آواز آتش را بکوش | هست در دنیا شمشیر حان و عوش |
| خاودان باشد در آنچه آرزو | مشتاشار است که حسو | ست ز قرسی شود اموهاک | قرسی اعظم از هر آن ترسی و پاک |
| چون درآید از نور اسرار | پیشوار آید نشان افراش | می بگویند این بود روز شما | که شان بودید موعود از خدا |
| باشد آرد و که پیغم از حکم | آسماها در حوض منری هم | ماند آناری کما از مشر و لب | کاد مستطی السجل للعکب |
| همچنان مشاعر کریم اوست | آفرید را تربیتی دوست | بار گردانم آرا مهاب | و همه چون کریم برمود آزمان |
| آوردیم آن وعده را شک بها | فاطمین آرا که داند انصا | پس آن روح علم و حکمت است | لی گزاف و بی روی قدرت |
| نحت فرموده ما امر دور | ادیس توری موسی در سطور | کلوسحت هست میران از قرار | بر علم آنکه شد شایسته کار |
| | امرا این از هر ایرسدگان | خود کفایت باشد از روی بیان | |

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ^{۱۱۳} قُلْ إِنَّمَا يُوحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ قَهْلَ أَنْتُمْ

و نفرستادیم را مگر رحمتی بر عالمیایا بگو خدایست که وحی کرد به من گفتند انما اله واحد پس ایاهتید

مُتَّبِعُونَ^{۱۱۴} فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ آذَنْتُكُمْ عَلَىٰ سَوَاءٍ وَإِنْ أَثَرِي أَقْرَبُ أَمْ بَعِيدُ مَا تُوعَدُونَ

متبعان پس اگر روی گردانید پس بگو آگاه کردم شما را بر یکسان و عیدام که آید از من و یاور است آنچه وعده داده میشود

إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ مِنَ الْقَوْلِ وَيَعْلَمُ مَا تَكْتُمُونَ^{۱۱۵} وَإِنْ أَثَرِي لَمَلَّةٌ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَمَنْعٌ إِلَىٰ

خبرست که او میداند آشکار از گفتار و میاند آنچه پنهان میدارید و عیدام شاید که آن فتنه باشد مرشاد و کام یافتن

حِينَ^{۱۱۶} قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ

و فی گفت پروردگار من حکم کن حق و پروردگار ما مستعان است که باری خواست شمر آنچه وصف میکنید

| | | | |
|-----------------------------|--------------------------------|----------------------------|--------------------------------|
| لی فرستاده بر خلق و می | ما بورا حر رحمة للعالمین | گو ب مردم اما یوحی الی | بست جزاین کان خدای فردی |
| که شما را اوست موعود ما | واحد و یکتست چون و چرا | پس شما هتید آیا مسلون | کر که در گردد پس اورای دون |
| پس بگو کما که انما مستعان | رسو به آنکه معلوم دان | پس این هدایت را امور | کلان بود از بیل و خود دالی دور |
| من پیام که قریب است آن وعده | که شما را داده است او یا بعد | پس آنچه وعده داده میشود | خود ز قتل و اسرو انظار شدید |
| بر شما گردد غالب مسلین | داده او تا که شود واقع خود این | حق باشد آنچه گویند آشکار | واچه را دارید هم در انتظار |
| هم شام من نشد چون وحی رب | چیت تأخیر حقوت را سب | شاید آن باشد شما را امتنان | چو آزماید بک وید در درجهان |
| یا که فرخود داروی شاید بود | تا وقت مرگتان چون درسد | ای پیر امر خود با حق گذار | از تورب احکم بحق لل و نهار |
| زان می بگفت در میدان این | سک کن ماین ما و مشرکین | دینا الرحمن خدای مسمان | بر هر آنچه میکند اوصاف آن |

سورة الحج

ما از حق خواهم یاری دهم : بر هر آنچه نیت لوحت از قدم : یعنی آنچه کمالی و حق مشیت است : حکم آن صادر ز کلام قدرت است : برخلاف حق بود آنچه شما : میتوان باشد بخون ما : که ما عیب شوی و کمال کار : هم شما منسوب ما در کار دار



سورة الحج ثَمَانِيَةٌ وَسَبْعُونَ آيَةً وَهِيَ مَدِيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای رحمت و مهربانی

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ١ يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُدْخَلُ كُلُّ مُرْسِمَةٍ

ای مردمان ترسید از پروردگار من چون زلزله ساعده عظیم : روزیکه خواهید دید آفاق را خوار شود هر دهم

عَمَّا أَوْصَمَتْ وَ تَقَعُ كُلُّ أُنَاقٍ خَلْفَ حِمْلِهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا لَهُمْ بِسُكَارَى وَلَٰكِنَّ

از آنچه شرداد و مگرداد : هر صاحب حمی : حسرت را و می بینی مردمان را ممان و ناشد ایشان ممان : و لکن

عَذَابُ اللَّهِ شَدِيدٌ ٢ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّوَدٍّ

عذاب خدا : سخت است : و او مردمان کسی است که می داند که خدا : و برو می شود در شیطان سرکش را

كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُفْلِتُ وَ يَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ الْعَذِيبِ ٣

و نوشته شد بر او که کسی که او را برگزید و او را پیروی می کند آتش سوزان

ای گروه مردمان از مرد و زن
اوس تن دوشتر صری بکده
گرتو جی پیرمان آن اضطراب
چشم تا برهم ری شد عسری
کبر کردی ر خبر و سوا
و ده حاضریش گری عسریست
مازم گرمی بای انتقال
وانه ده باشد ه صد همدار
پس ز خود در نفس مر حق گیر
روی غلر و توبه از تضرمان
یعنی از تو است اند جان و دل
در زمینی چون فرستی زلزله
مامه امی قوه غلظه مار
یعنی ای بیننده مردمان جهان
لیک چون باشد عذاب حق شدید
بی زداش وزره جیل مزید
کاین کتاب امی که قرآن متین
آمد این آیت که این بحث و جدال

می رسید از خدای خویش
اند اندر اضطراب و زلزله
علم و لغت گردد او ایدش آب
اندی است این لغت حشر دیگری
یا چشم اندکشی دیدی جا
حش اوست نهول دیگریست
از دیگر باید از بی اشتغال
فهرق را بست اندام و شلار
با کرد اندر قبری از -
بست تا خواهم از قدرت امان
ق در راحه که باشد متصل
صد قامت حاضر است آجا نه
رایکه بر اضراساد رک و سار
که مگر مستند از سگری بهمان
میتود آخر مستی زان بید
تبع است او کل شیطان سرید
نست حر اضاهی سابق
بست هیچ از دانستی اندر حال
پس نباید گره او را ناگیر

ز آنکه حایین حشر ز بم
وضع آرا ارضی بشنوسون
فطنت لکن بود مانع و دید
با تو گویم بپشتان او عسری
زود او این ایدش استمار کن
خواری و سخت رسیدت ناگهان
پرتو آید یک خبر سکری وقت
ایقتور هم گفتم او هر عون
ایضا سواره تر رانم ما
خود تو دای چیست یارب شان حاک
گرتو خواهی رومه و اسری حیم
نگرید آورد که مامعت دور
فکند باز از ه و ولوله
وانگی حکایتان باشد مست
هست او مردم سکسی کا در خدا
نصر حالت او رسول فوالحال
یا بلاتاق بود افرشتگان
دیو سرکش را و ته هر اوست
ره نباید از خلالتی بر سپر

مردمان را باشد آن شیء عظیم
حکایتش دل بود لیر خون
دان غری دهم رخود چوبید
دو تو تا مردم چه باشد کیش
سپل بر خود کار بی دشوار کن
که شوی را ضی برک خویش امان
لزد و دوزخ خود بیراهت
تا اوان اند بریده بر فزون
که دبان حید به کام امر دعا
عبر و بخاری و قدان و ملاک
هم ز دوزخا کنی ورم و سم
مرضا ز طشت از خوف و غور
آن زمان مرزن که باشد حامله
لیک داد از حوالت آن حال مست
بنیاد او چال از ملوا
بود دایم بی زداش در جهان
یا باشد خود هر مردگان
ایکه باشد هر که او را بدوست

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَيْتِ فَأَنَا خَلَقْتُكُم مِّنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ ثُمَّ

ای مردمان اگر هستی در شک از بیت : پس من هستی که ما از قدیم شرار از خاک : پس او منی پس

مَنْ عَظَمَ ثُمَّ مِنْ مُضْمَةٍ مُعْظَمَةٍ وَغَيْرِ مُعْظَمَةٍ لِنَسِينِ لَكُمْ وَتَقَرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَأَ إِلَى آجِلٍ

اورد به شوق سه سر از پاچه روشی تسلطت و غرت نام خلقت تابان کنیزهای شا و قرار میبندد دروحها آنچه میباید نامی

مُسَيِّئٍ ثُمَّ نَفَرُكُمْ بَطْلًا ثُمَّ لِيَأْتُوا أَثَدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُوَفِّي وَمِنْكُمْ مَنْ يَرُدُّ إِلَى آثَرِ

بهره دشمنی بیرون آوردی شاره کوفتی سر تا رسید کالار و لاشاکی است کموفی میشود و لاشاکی است کوفته که میشود و بایزین

الْعَمْرُ إِكْبَالًا يَلْمَمُ مَنْ يَبْدُ عِلْمَ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ حُلُمَةً قَائِلًا أَتَرْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَرَّتْ

رنگار فاکه انداد او مد داسن جزیرا وسی و مرزا خشک اهره پس چون و فرستم بر آن آسوار حرکت

وَرَبَّتْ وَانْتَبَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ يَهِيحُ ۱ ذَلِكَ بَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُخَيِّبُ الْمُؤْمِنِي وَأَنَّهُ

و از روی دور و یاد او هر صفتی گشود باستان سبایست که خدا اوست حق و آنکه او زنده بگرداند در کارا و آنکه او

عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۲ وَأَنَّ السَّاعَةَ آيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ ۳ وَ

بر همه چیز تواناست و آنکه فایست به معاصات بستگی در آن و آنکه سار مار بکشد آثار که باشد در قبرها و

مَنْ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُبِينٍ ۴

از مردمان کسی هست که میجاولد بکند خدا شون علم و دانش و نه هدای و نه کتابی نور هدایت

ایها الناس ادرست اندر شکند دان پس از مقدار خون بسته این چنین دادیمان ما انتقال

هم کید از این نیدل در سبیل میگردد از رحم سقط آن چنین پس رسید اسرار شد و عقل

بش از آن گاید سرحد طوغ یعنی اندر من پیری که خوف اوص را من چنین شک و خراب

می روید و هر صفت از سن هم پیر پیری و افا باشد او هم برانگیزد او از فرما

ای مثل واصل خود و مفر کید پس زلفه گوشت ریوست لعل لعل هر دم از حال حال

ما شیا را آفریدم از نراب که بود در خلقت از وحی نام تا بیان سالم شیا را درین روش

معهد امر و رحها و قرار پس بر و نعل امرایان دلو حوۃ از شیا باشد کسی در حستو

ور شیا باشد کسی سکو میرسد با داند مد داشت هیچ چیز پس آید خشن در آید دو عو

زاسف که حق بود است حیات مرعات است شکلی امر آن هست از مردم کسی کوم حال

لکتاب روشی رمدعا لکتاب و ل دلیلی رمدعا

نَانِي عَطِيهِ يُفِئِلُ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ وَ نَذِيْقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابُ الْحَرِيقِ

سحر و لکتاب شاش تا گرامه که داند از راه خدا مر او راست در دنیا رسوائی و بیچشم او در دور قامت از عذاب آتش و زبان

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ۱۱ وَمَنْ النَّاسِ مَنْ يَبْدُ اللَّهُ عَلَيَّ

ان سب آجیر است که پیش فرستاد دوست و تو هر سب که خداست متکلم مرید کارا و از مردمان کیست که میرسد خدا را

حَرْفَ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَيْرَ الْبُشَى وَالْآخِرَةِ

ناروغی پس اگر رسید او شیر آرمید مان و اگر رسید او را بلای برکت درودش زیار کرد در دوا و آخرت

ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ ۱۲ يَدْعُو مَنْ دُونَ اللَّهِ مَالًا يَفْضَرُهُ وَمَالًا يُنْفَعُ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْبَاطِلُ

آستان ریان آشکارا بخواند از غیر خدا آنچه ضرر نمیرساندش و آنچه سود نمیدهدش آستان گرامی دور

سورة الحج

۱۲ يَدْعُو لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْهِ لَيْسَ الْمَوْتَىٰ وَلَيْسَ الْقَبْرِ ۚ

میخواهد آن کسی را که ضررش نزدیکتر است از نفش مرا بیدار کند و از دست او آید بد

معاشریت

| | | | |
|-----------------------------|----------------------------|-------------------------|-------------------------------|
| مردم را هم ز عقل و دین حدای | تا ناید گریه از راه خدای | کردن از گریه روحه خرد | اگر آنجا بکنی پیچیده بود |
| دستهایش بکش برشته بود | میگویند این حساب پرورد | هم چنانیش معشر از حساب | خواری دنیاست او را از حساب |
| بمردود هر گشته خود را عیب | ست اسماگره حق پرندگان | افزون باشد گردست پشت نص | گنه بروی یعنی اصالت سبب |
| تجه باشد حوائج او عیبسان | خواید او را ازین رخص و جان | میرسد او خدا را صحرای | باشد از مردم کسی که صریح طریف |
| پس مالو آرام گیرد از بود | پس ای حبی رسد فروی بدید | این اصابه غیر اضحی به | من نباشد تاسکه بروی مشتبه |
| این مرا ورا هست خسرات مبین | در دو دیشد ریانگار و چین | رو نگردد و کل ما و ص | قتل و ریاید او تر و مرص |
| باشد او را تا بداند این حد | این بیستین ملال پس حد | ص یعنی استن و در هیچ | میرسد جرحی او جز که هیچ |
| هم معشر یا قریبی بد شان | هست دیناری مرا ورا در جان | باشد او را و اشعش بی سی | خواید آرا که وایش چه وی |

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ إِنَّ اللَّهَ

بدرستی که خداوند را در آنجا که او میسر آورد از راهی شایسته در پیشگاه پرورد الهی را برآید

يَقُولُ مَا يُرِيدُ ۚ مَنْ كَانَ يَظُنْ أَنْ لَنْ يَبْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَىٰ

مکند آنچه خواهد که باشد که کند در هر گهر

السَّمَاءِ ثُمَّ لْيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُدْهِنَ كَيْدُهُ مَا يَمْضُ ۚ وَكَذَٰلِكَ أَنْزَلْنَاهُ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَأَنَّ

آسمان پس قطع کند پس بفرستد که آید بدید چه از آنچه او استمبارد و هیچی فرو نهد آیههای روشن و بدید

اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ ۚ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّالِّينَ وَالنَّصَارَىٰ وَالْمَجُوسَ

خدا هدایت میکند آن که او خواهد هدایت کند که آید بدید و آنکه هدایت شود و آنکه هدایت شود و آنکه هدایت شود و آنکه هدایت شود

وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ بِيَسِّرٍ يَتِمُّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ۚ

و آنکه شرک آوردند بدید خدا حکم میکند به ایشان روز قیامت بدید خدا همه چیز گردانست آیه هدایت

أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَ-

خداست که سجده کند او را هر که در آسمانها و هر که در زمین است و آفتاب و ماه و ستارگان و کوهها و

الشَّجَرُ وَالسَّوَابِغُ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقٌّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ ۚ وَ مَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ

درخت و چمن و گیاهان و بسیار از مردم و بسیار از مردم حق علیه عذاب است و کسی را که خداوند خوار کند خداوند بستر او را

مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ۚ

هیچ مرد را در همه چیز که خداوند بکند آنچه خواهد

| | | | |
|-----------------------------|--------------------------------|--------------------------------|-----------------------------|
| حق در آورد مؤمنان را در جان | و آنکه زده کار پاک در جان | پرستارها که مرا تا را زویر | میرود جوهای آب ابر میر |
| میکند آرا که خواهد خدا | خداوند را بدید و مایه | هر که است این گمان از خدا | که نباشد یارو بصر خدا |
| هم بدهد باری او را در دوگون | آنچه است که و عه داد او را چون | یا که این باشد گمان که و از حق | نست و زان البلاد از ساختن |
| باید آورد نصف خانه او | رسای پس بندد رگلو | بکند آرا خلع تا گردد نفس | و او بداند از این تنگ نفس |
| بازد گویند یعنی زان رس | رفق بالا رود از نمن | تا ناید دفع حرمت از رسول | یا کند در وی خود بد آن اصول |
| پس بدید سجد او آید بد | آنچه حقش در مشیت پرورد | این مثل باشد چنان کرنا یکی | چاره خواهد چو در کار امدی |

الجزء السابع عشر

پس بگویند من کرامت کنوراست
این جایب باشد اینچریکه او
تا شود منصور خیرالسلین
یا رود در آسان بر چارماش
هرگز او خواهد نماید ره خدای
پس استاره یرسان درشان
حق هرچسرت ذات او گواه
مهر ومله واهیم وکوه وشر
حق ولایم شد مرایش اهداد

زین عمل خود را جلق آورد داشت
میرسد فکشرش بدان دوستشو
یا باشد راضی از زوق این چنین
مرشود ساکن دل عسوارمانی
بست سر او بنده را دهنای
ورعاری و محوس و مشرکان
هم هکس را غیر ذات او بنده
چارایا هست آنچه امر حر و بر
که رسیده سر کشیده از طالب
میکند کاریکه خواهد دوالکرم

یا که دو از غیظ خود بر آسان
حاصل این کر حکم حق گریا کسی
که که خود را امر آورد جلق
نزل از خود مایوم این چنین
آسکانه میگردید از بین
من ایشان پس خدا سلقم ما
مرشد سعه کند او را پیش
هم مستنیر از مردمان باشد حق
خوار سازد هرگز خواهد خدا
از اطاعت و از اطاعت دستم

تا توان سر سالی دفع آب
نستوانی غشم از آن دارم سی
تا ببرد وارعد از شد خلق
سر شاهای هریدا در زمین
وازهودان وار گروه صابین
دقیامت چونک آن کرد بنا
هر که هست امر سوات وزمین
هم کنیری بر غلبش مستحق
مکرمی پس در جهان نبود ورا

هَذَانِ خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَيْبٍ فَأَلَّذِيْنَ كَفَرُوا فَتَقَسَّ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ

این دو خصم خصوص کردند در پیوردگار خشن پس آنکه کافر شد بر خصم خود در ایستادن ساهما از آتش ریخته میشود از بالای سر

رُؤْسِهِمُ الْحَمِيمُ ۚ يُصْهَرُ بِهِ مَانِي بُطُونُهُمْ وَالْجُلُودُ وَلَهُمْ مَقَامٌ مِنْ حَدِيدٍ ۚ كَلَّمَا ارَادُوا

هشاش آن آب گرم کاهه خود دان آنچه در شکلهای ایشانست و پوستهاشان و مرایشان است کرمها از آن هرگاه او را بکند

اَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مَنْ نَعَمْ اُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ۚ اِنَّ اللَّهَ يَدْخُلُ الَّذِيْنَ آمَنُوا

که مردن رود از آن از آردگی باز گرداند شود در آتش و بچشد عذاب آتش سوزان در سیکه خدا در میاورد آن را که گردیدند

وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يُطَوَّلُونَ فِيهَا مِنْ سَآوَرٍ مِنْ ذَهَبٍ وَلَوْثٌ اَوْ لِبَاسُهُمْ

و کرده کارهای شایسته در بهشتها که سرد از زیر آنها بهر جا زیور کنند در آن لباسها از زر و مروارید و پوشش ایشان

فِيهَا حَرِيرٌ ۚ وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطٍ الْحَمِيدِ ۚ

در آن زیارت و هدایت کرده شدند مایکزه از گمار و هدایت کرده شد در راههای سزاوارش

این دوفره یکدیگر را داشتند
پس کاهه که حق کافر شده
آب گرمی که گدازد در خون
گرمها باشد در ایشان از حد
وین بود از کثرت اهدو وغم
خشم دیگر کامل ایامه و دین
مطلی در وی بریورها شود
حانه ایشانست درخت حریر
همچنین سوی صراط می رسد
قول طیب هست حد زدگار

که مثل در کردگار خود کسد
هرشان میرسد گردد باز چند
آچه ایشانست از استا در طولن
که بر آهانشان بگوید اندشید
گر گریاند و آتش دیم
کرده اند اعمال بیگوارش
صاحب دمی از رهها شود
تا که باشد از لطیف لطفی

دوره دین اختیار واضطرار
جمله از آتش اکیخته
یوستانها هم شود بگداخته
و آتش او خواهد تا یرون رود
ایچین گردیدشان دسور و ناب
حق در آردشان بدت درجا
شرح آنها گفته ایم از بشر
ره نموده هم شود ایشان تمام

میکند ایشان بخشی کار زار
هم شود از فرق سرشان رفته
طاهر و مایل ز دانش ساخته
باز گردانده امر وی شوند
کای اسپران هوا ذوق طلب
حتی گراوست جاری بهرها
چیت تا منی ز سر دارند وزر
سوی طیب رد گفتار و کلام
ره نموده میشود امر امید
راه طیب بر موده وصل یار

جذبه

وقت مشوقت و لغش در مقام
حالی چه باشد تا بیابا دم
جه را دیگر کتم روی تار
خواهر اهرج از سر و سلس او
بر سر این کشته است یک آمدی
سر بهشی تا که برایت هم
مهر خواهم من دعوت مضم
بر صراط ثالث ستوده اش
من بگویم سر هخیل و تم

از صفتی شو که ملک میدان اوست
لی ز زشتی آگه زمره ش
سر کشند در دهن آیین ملت
درد او بر حن من ملوی گرفت
گر بداند به طلیت بخش
خه فرمائی که پوشتم فن
آری آنکو جان فرمان ویت
یش او چون کشته و افکنده شد
رفته است از صفت حنان معلیم

عشق کید کار عاشق شد تمام
من لقا در دوش درو مانها دم
برتم و سر نهی مردم هزار
غیر عشق او قسم رحان او
دلها چند از که نزدیک آمدی
دل نمانی تا در آن حایت دم
مهر خواهی تود که خوشی
راه یابد عاشق فرود داشت

عشق آمد نوبت جولان اوست
کوسری سکنز تو نیم بر مضم
هر چه باشد کار عشق او دین ماست
دل دواول ترک در ماهها گرفت
نست ورجان هر تقدیت بخش
رتنی کو مامه سلور از کفن
گر کنند هم چان دعد کان ویت
هم بختان بزوالش زنده شد

سورة الحج

إِنَّ الدِّينَ كَفَرُوا وَنُصُّوهُ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَالنَّحْبُ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلَهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً ۚ أَلَا كَيْفَ

بدوستیکه آنها که کافر شدند و باز میبارند از راه خدا و مسجد الحرام که گردا دیدم آرا رای مردمان که بکسان باشمعقیم

فِيهِ وَالْبَلَدِ ۚ وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْعَادِ يُغْلَمْ نَذْرُهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ ۚ وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ

ہندو آن سب رسول الحق و خیر حق در چشم اند اور از عدل بر دردد

الْبَيْتَ أَنْ لَا تُشْرِكَ بِي شَيْئًا وَطَهَّرَ بَنِي الطَّامِنِ وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعَ السُّجُودَ^{٧٨} وَأَخَذَ فِي

آگاه، کثرت نمگردان، یمن، چیرا، ویاگردان، خامه‌سرای طوافی‌کنندگان و اسدگان ودا کلان، ساچدان و مدانه در

النَّاسَ بِالْحَقِّ يَأْتُونَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ " لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ

مردمان جمع نمایندگان و بر سر شتری لاغر کاهدار هر راجدوری تا حاضر شود و معافی گرای ایستاست

وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَّعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُم مِّن بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَ

وید گفت: نام حداد را در روزهای معلوم بر آیهی روی که دایم از الزام به شرف و گلوگو سفیدین و نوریدار آنها و

أَعْلِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ ۚ

جو رايد سڃي ڪٻه دروڻ ڏرا

آنکساکہ در خدا کافر شد || از حق مردار را ده دزد || باز بمردمان هم در کلام || از طواف مسجد و بیت الحرام

مسجدی حکمر هر مردم ساختم هست بکسان اندران داد و مقیم یعنی اوصحابشان و اهل شهر جله دارند اوطاف که هر

ره دادن حاج را در خانه ما هست خود مکروه اهل مکه را بلکه باشد رد علمه آن حرام که شود کس مانع حاج از مقام

حکم فاروق معظم شد چنین

ما چنانچه چنانچه چنانچه
ما چنانچه چنانچه چنانچه
ما چنانچه چنانچه چنانچه

پس او گمبہ کلاں کھلے غیر شریک رہا می ماور ہم چیز پاک سنن بنم د ہر طاقتیں ہم د ہر طاقتیں این زمین

| | | | |
|-----------------------|--------------------|-----------------------|-----------------------|
| وانکساکه راکند و ساحد | در عبودیت شان واحد | کن ما مردمان را هر حج | که یکنه یا سواره بخرج |
|-----------------------|--------------------|-----------------------|-----------------------|

سوی نو آید اردیگ و دور طاعت حق را در این دلاصویر مرسواری بر شترهای رار که سوی مکه آید از دیار

از راه دور و فراخ از هر طریق می رسد از روح من هیچ عیبی در مایع تا مگر حاضر شود

نام حق و الهی و انواران مبارک و دید
روزهای خاص معلوم آن هفتاد
که آن خوار و بدیده شتر اول است
طاعت امروزی به تحقیق اصل است

کفران قرآنی از علم حقان
میسوزد و مسوزد از آن
حق به زدن دهم باطله
که مراشارا قرآن به مسئله

گفت ز اها هم غورید و هم دمد

Table 1 Demographic characteristics of study population

ثُمَّ لْيَقْضُوا تَتَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ ۚ ذٰلِكَ وَمَنْ يُظْمَ حُرْمَاتِ اللّٰهِ

پس باید از اله تا بندگش آواز او را میخواند سفر شلمان که خواست که بد

[illegible]

پس آن بهتر است مرا و درید و ردگوش و حلال شد است رای شاه چهار بیان مکر آن خنوا نعم شود در شمس اجتناب کند بیدیدن را از مان

[illegible]

واحتساب کنند قول دروغ را مصلحتان مر خدایا غیر شرک آور نگنایا و که شرک آور دجدها بس که بغیر افتاده از آسمان

61

الجزو السابع عشر

فَتَنَّهُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيحٍ ۚ ذٰلِكَ وَمَنْ يُعِظْ شُعَاثِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ

پس را بدین پرده یا رود آردش او باد درحالی دور است لیکه تطم طلائهای خدا را پس بدینیکه از

قَوَى الْقُلُوبَ ۚ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ مَبْلُهَا إِلَىٰ الْبَيْتِ الْمُقَيِّ ۚ

: هر کاری دلهاست : مرشله است در آهسته تا مدتی نام برده شده پس محل آن بسوی بت حقیقت است

| | | | |
|-----------------------------|------------------------------|---------------------------|--------------------------------|
| پس گذارد آن مناسک را تمام | پیش از این گفتم شرحش در مقام | هم وقتا در حوای خود هستند | هم طواف خانه در هر حد کند |
| خانه آزاد از طوفان و غرق | یا شازا از تملک رد فوق | پس او تحریق بین مردمان | تا شود مالک یعنی سکن بدان |
| ایست اسرج که شده ذکر ادرسق | کرد هر عطیم حرهای حق | مرورا رد حایش هرات | هم حرایش در کوئی اگیر است |
| چاپریان بر شیا باشد حلال | بوت احرار یا در کل حال | قبول آیه خواند کرد در شیا | پس آیه میه است و غاروا |
| از پلیدی پس غایب اجتناب | وای بود اعتنا اندر انسان | هم غایب اجتناب اقول دور | بترستی اصل گدست و فیهور |
| دین حق گیرد و میل آسوکید | رخدا از غیر شرکی در سکید | طاعش پس غایب از حلوس | ش یا کم در دعوم و در خصوص |
| واسکه شرک آرد حق باشد چنان | مستوفاد او در مین او آسان | پس بدینش بطور چه غوار | میکنند اعضای او را تار و مار |
| پادش اندازد بجالی یا که دور | از مکنای مرتفع یا مد تصور | حق امر این بود در درد خرد | واسکه عطیم شمار الله کند |
| پس خودان باشد بقوای قلوب | که ود یا بکره از حق و هیوب | یا مرتضی از شد اعتقاد | یا مری از ملال و ارتداد |
| آن شعائر شد مناسک بالهم | حس یا باشد مدین احر کلام | اشراف مستوفد پس مهر صر | خوب و غریب او هر آن وادی و شهر |
| مرشیا را اندر آنها سوده است | تا وقت نام رده کان مدی است | یا مراد از مع آن باشد نوب | در قبالت حاصل از حکم کتاب |
| پس محل آن مناسک یا که تخر | سوی آن متالفین آمد ز هر | مرحل طرح اندر منی است | حلی هر عمره مکه به شطاست |

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنَسَكًا لِّذِكْرِهِمْ وَأَسَمَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِلَيْهِمْ اللَّهُ وَاحِدٌ

و از برای هر امتی گردانیدیم قربانرا تا یاد کنند نام خدا را بر آنچه روزی دادا بشا از دران به شتر و گاو و گوسفند پس الیه احواد است

فَلَهُ اسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْمِتِينَ ۚ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمُ وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ

پس راوردند و بشارت دهم و بارا آنکه چون ذکر کرده شود حطارد دلشان و شکایان رآچه رسد ابشارا

وَالْمُقِیمِ الصَّلَاةِ وَمَا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ ۚ وَالَّذِينَ جَعَلْنَا لَكُمْ مِنْ شُعَاثِرِ اللَّهِ لَكُمْ فِيهَا

ویر پای دارند مکن نام و از آنچه روزی داد ایشان افاق میکند و شتران نومد گردانیدیم آهارارای شیا و علامهای خدا مرشله است در آهارا

خَيْرٌ فَلَا ذِكْرَ اسْمِ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافٍ قَالَا وَجِبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَاعْلَمُوا الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرِ

منافع دیوی و اخروی پس یاد کنید نام خدا را آهسته از دعایس چون فرود آید جلوشان پس مشور باز آنها و خود باید قانع و معتبر

كَذٰلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَمَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۚ لَنْ يَنَالَ اللَّهُ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ

همچنین مسخر کردیم آهارارای شیا لند گشت اشرک کند هرگز نرسد خدا را گوشتهای آنها و خونهای آنها و لکن میرسد او را

التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ كَذٰلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدٰكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ ۚ اِنَّ اللَّهَ

برهیز کوی از شما همچنین مسخر کرد آهارارای شیا از در دعایس خود و خود را آهسته و مکرر آهارا بدینیکه خدا

يُدَاخِلُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا اِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَثُورٍ ۚ

کفایت میکند از آنکه ایمان آوردند بدینیکه خدا دوست نمی دارد هر خیانت کاری را بسیار

الجزو السابع عشر

بهر هر امت بگردانیم ما
یاد نام حق کنند از آنچه بود
پس خدا تان ای خلائق بکشد است
آنکه که چون شود ذکر خدای
و آنکه که دارند که بریا ناز
و زشرا ما بگردانیم هم
هست نگاه شیا را امدان
پس چه خواهی امد بر زمین
فان آن محسوب خواهی شد است
لعم و خوشان نرسد هر که حق
همچنین گردیم نام امام را
بر هر چه ده بود او بر شیا

سر عقل طاعتی اندر رحا
روز ایشان از چه در بود
سرور کردن پیدا و صفی و دوست
ظلماتان ترسد و نور و وحی
روح خود افاق سازد ارباب
از طاعتی دین عزه
نظر کرا اسم الله علیا بالان
زان خوید و هم خوراید ازین
میران کشور ستوان آورده دست
رفوشت میرسد لیک ارق
بر شیا آسایش و استراحت را
ده شادان رنک و کاران زما
شائبان ارمون حق باشد دور

تا نایب اندر آنجا بد حق
گوشه و گاو و اشتر سحرین
مژده بر اهل تواضع ده که هم
مژده ده هم سار را در لا
زاجه ما دلائشان از روزنها
هن باشد اشراش ست تن
و ده نرانی چور شد صف
ر تاج قنص و متر ضام
همچنانک صفت شد گردیم ره
گرفتوی باشد آن و رصف دل
باشد را آورد اندر باد
حق نایب دفع ضرر ستان
لا پس کل حوال مستور

ذبح قربانی نماید از نسق
نهر میگردند اندر راه دین
در دو دنیا ایستند از رخ و نم
آچه ایشان را رسیده زابلا
میکنند اطلاق میروی و را
تسبیح آن کشت ر عظم بدن
رد باید نام حق از هر طرف
راں دهد از حسن استمرار نام
بر شیا کارید رشک و اهتمام
کست ما رصف بیت منزل
برزدگی از خلوص اعتقاد
و آنکه که بگوید از علان

أَيُّهَا الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بَاتُّهُمْ ظُلُمُوا وَ أَنَّ اللَّهَ عَلَيَّ تَصَرُّهُمْ لَقَدْبَرُ ۝ أَلَيْدِينَ أَخْرَجُوا مِن

دستوری داده شمس آنکه اگر او کرده شد سب آنکه آهسته تر شده بود هر ستم که خدا بر ایشان آیه و است آنکه بیرون کرده شد از
دیوار هم بتیر حق الا آن یقولوا ربنا الله و لولا دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت

سزایشان خیر حق چرا که می کند برورد کار احد است او اگر بیرون دفع خدا سزاد را می او ایشان را ستمی آیه و بران
صوامع و بیع و صلوات و مساجد بذكر فيها اسم الله كثيرا و ليتصرون الله من بنصره
کرده شد و در صومعه و مساجد و از راه و مساجد گذر کرده شد و در آن نام خدا سب از راه آیه و یاری خواهد کرد الله کسرا که یاری میکند

إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ۝ الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقْلَمُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوُا الزَّكَاةَ وَ
اورا هر سب که حدام آیه و اواء غالت آنکه اگر متکبر گردانیشان در زمین را یاری دارد عاروا و بعد ذکر خدا و

أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لَهُ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ۝ وَ إِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ
امر کند معروف و نهی کند از منکر و سر خدا است عاقبت کارها و اگر تکذیب میکند ترا پس متقی تکذیب کردند

قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ ثَمُودُ وَ قَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ أَصْحَابُ مَدْيَنَ وَ كَذَّبَ مُوسَى
پیش از ایشان قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و قوم لوط و اهل مدین و تکذیب کرده شد موسی

قَالَمِيتٌ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرٌ ۝ فَكَأَيِّنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَ هِيَ ظَالِمَةٌ
پس مهلت دادم سرکاران را پس گرفتیم ایشان را پس چگونه بود انکارم پس با از قریه که هلاک گردانیدم آنرا و آن و ظالم

فَبَيَّ خَاطِبَةٌ عَلَىٰ غُرُوشِهَا وَ يَتَرُ مُطَطِّلَةٌ وَ قَصِيرٌ مَشِيدٌ ۝
پس آن فردا آمد است بر سخایش و جامه مطلل شده و خوشک و رفیع

| | | | |
|--|--|---|---|
| <p>داد رحمت آنکارا کردگار
آنکسای کردیار و دار خویش
حرکه میکند رب ما خداست
دفع کردن در نبود از دادگر
هم کلیای سودان بد غراب</p> | <p>که بدل دلربد میل کار زار
مروان کرده شد از ظلمتیش
بودن تنه صبر می قول راست
مرها را صبی از حس دگر
که جلوات است فخر و کبر و کث</p> | <p>و آنکه استم دیده کشند آنکس
غیر حق یعنی بعنوان و ستم
مصرف بودند بر توحید حق
پانی بیع و موانع اهدام
هم مساعد کادر آنها از ثلوث</p> | <p>پس خدا قادر بود بر سرشان
خارج از بیت و هلاک کند هم
متر کارا بود ابران انکار و دق
دیر رها مان و ترسایان بنام
یاد کرده نام حق شد بر خرون</p> |
|--|--|---|---|

سورة الحج

پس کشف یاری خدا بر هر که او
آنکشاف سترتبات دستان
آرامش بر نیکیها آمد
گرتور کذب ایشان میکند
و اهل مدین با هم موسی بوم
بار بگرفتند چوشت پس
و انگی بود طالم لیسن
چلما در هر عمل ماضی فرو

میکند یاری بخارا او بسکو
در زمین دلبام ما عکیشان
شلی از هر دشتی در دین شد
پیش از ایشان هم یکدب آمد
همچنین تکبیر کرده شد قوم
بایستی ما را ایشان هر نفس
پس تادهی مرش خویش
پست کسی تا آب لوت کشد و یون

حق بصرتها قوی است و عزیز
داشتند ازیدی که را صلو
هست سرق را سرانجام امور
قوم روح و دود و هم قوم شود
مهل پس دلبام ما بر کافران
پس سا اراهل شهر و ده که ما
پس ادر سقهای خود همه
کوششها بس طلی و افراشته

قدر و غالب بر اعدا چه بیز
هم بداند از عبودیت زکوة
تا چه از مشیت نباید در ظهور
قوم ابراهیم و لوط با خود
تا رمانیکه رسد ابلاشان
کردم آنرا هلاک از هر کجا
بود این پادش سطر و مظله
حنکی از ساسان پرداخته

أَقْلَمَ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونُ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا

آبای زنده در زمین پس بدهد سر ایشان را دلهای که در آمد دانه با گوشه های که شود تا هایش در سبک

لَا تَمْتَنِي الْآبْصَارُ وَلَكِنَّ تَمْتَنِي الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ ۱۱ وَ يَسْتَعْبِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ

نباشد کوران دیمال کن کور باشد آن دلهای که در آن سیاحت و مشاهد می خواند از تو صواب او هر که خلاف کند

اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنْ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَتَّافٍ سَنَةٍ بِمَا تُقَدُّونَ ۱۲ وَ كَاتِبِينَ مِنْ قَرْيَةٍ أَمَلَيْتَ لَهَا

خدا وعده خود را و بر سبک روزی رد پروردگار تو چون هزار سال تا از آنچه بشاید و سا از فریه که مهلت دادم سر آنرا

وَهِيَ ظَالِمَةٌ تُمْ أَتَدْرُكُهَا وَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ ۱۳ قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا آتَاكُمْ كُفْرًا تَذِيرٌ مِّنْ

و او بود ظالم پس گرفتیم او را بسوی نیست از کت بگو این بدست کسم سر شمارا سپه مند آشکار

فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَ رِزْقٌ كَرِيمٌ ۱۴ وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا

پس آنکه ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته را بر ایشان است آمرزش و روزی خوب و آنکه تلاش کردند در کسان با اسطال با انکار آیات ما

مُاجِرِينَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ۱۵

ما طالان طالع گردا بدین آها اهل دوزخ

سیر آیا پس بکردار او خوب
یا که گوش که آها شود
قلیهای تیره ادر سیاه
حق بسکند و صد خود را خلاف
یا که بکردار صواب او طول
ای سا از اهل دغا آنکه ما
بار بگرفتند پس بر صواب
پس هر آنکه بگردد از ولا
و انکساکه سبی در آیات ما
برنی غالب شود از مکر و فن

دروغ پس بده باشد شارقوب
قصه پس ایست و د هوشد
پرزغلت وار هوا و حسها
میرد شان آزمان از اخلاف
چون هزار سال باشد در رسول
مهلای داریشان بر اقتضا
هم بسوی ماست برکت و ایاب
هم بکوی بکردار از کارها
کردم اسطال آنرا از آنجا
مرو را طر کنت ادر سخن

سکه آن پادش ما چیزها
که باشد چشمان هیچ کور
اوتو می خواند ایشان با شتاب
هست بکردار صواب او حق
پس چرا محمل دارد این چنین
و انگی و دشت است که در آمد
گردم غیر از این بود که من
باشد ایشان از دوزخ و بیم
زعمان ایست حکام میرات
این گروه اهل دوزخ آشکار

یاست بدمد از سرد تمیزها
قبشان لیکن ربا است دور
تا بحیل از خدا خواهی صواب
بهر اران سال یکسان رد حق
ر خطب لادمان از بقرین
بود مهلت از پی تبه و پند
برشما ناشم بدیر ادر طن
از خدا آمزش و روق کریم
بگردد ارما بکشد و زرات
جایشان بود مگر در هر بار

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيهِ فَیَنسُخُ اللَّهُ مَا بَلَّغِيَ الشَّيْطَانُ

و فرستادیم پیش از تو هیچ رسول و نبی را مگر آنکه چون تلاوت کرد از زود خود انداخت شیطان در تلاوتش از زویش پس زایل میکند خدا آنچه را بدست شیطان

تُمْ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۱۶ لِيَجْزَلَ مَا بَلَّغِيَ الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ

پس محکم سازد خدا آیاتش را و خداست دای درست کار تا بگرداند آنچه را بدست شیطان لا از برای آنکه در دلهایشان

مَرَضٌ وَالْفَاسِيَةُ فَلُوْهُنَّمْ ۚ وَاِنَّ الْفَالِغِيْنَ لَفِيْ شِقَاقِيْ بَيْدٍ ۝۱۰ وَ لِيَعْلَمَ الَّذِيْنَ اٰتَوْا الْيَلْمَ اِنَّهُ الشَّقِيْ

مرض است و سست است دلهاشان و هر سستی که تکران مرآه باشد در غلای دور و تاب داشته آنکه حدشده طهرا کانه است

مِنْ رَّبِّكَ قِيُوْمُنَا بِهٖ فَتَنِيْتُ لَهُ فَلُوْهُنَّمْ ۚ وَاِنَّ اِلٰهَهُ لَهَآيِ الْاٰدِيْنَ اٰمَنُوْا اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ ۝۱۱

از پروردگار تو پس ایان آورد بدین پس ز مشهوری آن دلها تاب و هر سستی که خدا را آیتر اما باید ماست آثار که ایان آورد ندی روی راه است

وَلَا يَزَالُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا فِيْ مِرْيَةٍ مِنْهُ حَتّٰى تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً اَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَقِيْمٍ ۝۱۲

و همیشه باشند آنکه کفر شده در شکی ازان تا باید تابار اقلست تا که با باید تابار اقلست عذاب روزی بادیده

اَلْمَلِكُ يَوْمَئِذٍ يَفْحَسُ بَيْنَهُمْ ۚ فَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِيْ جَنَّاتٍ النَّعِيْمِ ۝۱۳ وَالَّذِيْنَ

پادشاهی در چنین روز سر خدا است حکم می کنند میان آنها پس آنکه گروهی که در کارهای شایسته در هفتا با از وسعت و آسایش

كَفَرُوْا وَكَذَّبُوْا بِآيَاتِنَا فَلَوْلِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ۝۱۴ وَالَّذِيْنَ هَاجَرُوا فِيْ سَبِيلِ اللّٰهِ ثُمَّ قُتِلُوْا

کفر شده و تکذیب کردند آیاتهای ما را آنها سر تابار است هادی خواهد گشت و آنکه هجرت کردند در راه خدا پس کشته شدند

اَوْ اَمَاتُوْا لِيَرْزُقَهُمُ اللّٰهُ رِزْقًا حَسَنًا ۚ وَاِنَّ اللّٰهَ لَهُوَ خَبِيْرُ الرَّازِقِيْنَ ۝۱۵

یا پروردگار آمرزوی و مهلت تابار انداز روزی مگو و هر سستی که نسل را آید است چنین روزی دهند گران

دیو خود را در سلاطین باشد
کوهی است و حکم از ذات خود
باشد از تردید و انگار و غرض
هست طالب بر شقای دوردار
زان بود الهی سلطان مرکب
رم گردد طبعشان از امید
دانا باشد در شک و اعتدال
مقطع کرد نماد سستی جا
میکنند مایشتان حکم او هلی
بستانش دوش روحی جزو بیم
روز و امضا عدل پس همین
یا برود اندران هنگام و حال
کلوست شیرا از این اخراج
دورلی از لقای میزدان
بی چه خواهد دیگر از داد او خوش
خامه عاشق گریه اش دیده رنج
رنج و سحرها کشیدی هر زن
حرکه خواهد پیش او میرد در
راستحاج ما قای می الهیات
کوسری ما گیرد انوی رکنار
هر چه خواهی گویند فرمانت
رقعی بیرون دیداری و حواب
راز گویم با کسی لطف دل
لب ستم موج آن دریا شدم
لب چه باشد با اب الای من
در حشورش خسته و خاموش او

حرکه چون کرد او ثلاث تو گفت
پس کند محکم خدا آیات خود
آسکسیرا که در دلتان مرص
دستش زان برستم باشد دراز
اینکه قرآن باشد از پروردگار
پس قرآن نگردد از طل و دید
آنکه آنکه نگرویدست بلر
روز بخور ای کز ایشان نلها
شاهی آرواست محس حق و س
حایان باشد بجات سیم
آسکره باشد پس ایشان را پیش
کنه پس گشتند آها در قال

خود رسول یا می در بسج
کافکند دیو از واسوس در میان
که کند القار که ایس دون
حت دل شد هر شقی تیره بخت
که را ایشان داده شد علم و بیان
تا چه ماند پیش بود آفتاب
نگرویدند آنکه سوی و امراست
یا هجاب روز در ایامه زان
روز دیگر است هیچ او را روی
کرده اند اهل مسکو محل
کرده هم تکذیب آتجای ما
کرده اند ارمسکه از زوری پیش

فرستادم ما پیش از تو هیچ
حتال پس باید باطل آن
تا برگرداد سر آرا آرمون
و آنکه آنکه قف ایست سست
دیگر آنکه میباشند آنکه آن
قول دیو آمد چون که در حجاب
حتال آنکه آن را رهنماست
تا که آیدشان قلمت تا کمال
یا مراد از عظم آن باشد که وی
پس هر آن که در داد ایمان ردل
و آنکه آنکه نگروید از می
و آنکه آنکه هجرت امر را هدین
رزق ایشان را دهد بگو خدا
نست در مهابرای عاشقان
و همه گردگر عاشق دلبرش
خامه گردان او ذی مکت است
خامه هست ارشاق و صاحب کرم
نک یاباش آنچه خواهی سر است
او قند ابا رود از خوش یاز
بیشتر از قاف و قافی شود
هر چه مردم بیشتر نوازند
دان لطف او شود مدحشتر
در کشف آمد طرط جامه
نه زبان در کام و نه جان در دست
میکنند گاهی بنویسم فرو
من نادم در من این گویند کیت

جذبه

چشش الله رجال یلر خوش
خامه گرشای بود ملک و کعب
عمر از او خواهد که اخراج من
ک حیوان و سلی دارد خطر
این قبی عاشق از حد خلاست
گیرد او خاشکی مگر گذار
گوید این شاهی و این ملک آنست
رقم از خود هلیم ظلم و کتف
محسری بنم و درو است این مشب
این نه من گویم من از خود لاشم
بی اوسود گوید از لایهای من
گشت لا یا و کت از موش او

حونک او وارد شود در محسرت
هر مهابرای فراوان ست است
قدران و حق شاس و ذوم
بی چه عاشق در گریه بجات
بند آتشی شود درویش بار
صمت و عو از طلمت سلقی شود
لغت و صت فروور سازدش
یش لطف مرده و خلوشر
این مین یمن ندود مگام
نامم هراز او یا او من است
که برآرد گوید اسرارم مگو
جر میگوید ستن این من صفا است

الجزء السابع عشر

گفت: تو چون گند ملک دوکون
خونبام را بکشی بر دگر
برخام ماسوی شامت حکیم
کی کد جز رمائی بازگشت
هم مباد گرچه از پوش وضاعت
رکنند از تنی گر شهر لفظه پوست

٤٨٦

سورة الحج

او بخلق خود لطیف و خیر | رزق شد بر کبیر و بر صغیر | هتاورد آنچه در اوس وسعت | نیاز و هم ستود بر سزاست
برستایش او سزاوارست و بس | غیر او نبود سزا رحمت و سکس | خود تو این آیا صیدی آنکه رام | کرده آنچه اهر زمین آراست نام
لک را فرموده رام آن دوسم | تا پس او روان باشد بیم | آسپارا دارد از قدرت نگاه | زاحکه الله بر زمین داشتهاد
جز که بر غم آن بود بین | بود این آسان بر یا چنین | زانکه حق باشد رؤف و مهربان | بر تمام مردمان او هر شان

وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ ۝ لِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا نَسَكَةً
واوست که زنده کرد شما را پس می میراند شما را پس زنده میکند شما را پس که انسان را چه بسیار است | در برای هر امتی گردانیدیم طریقه که

هُمْ نَسِكُوهُ فَلَا يُنَازِعُكَ فِي الْأَمْرِ وَأَذْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُّسْتَقِيمٌ ۝ وَإِنْ جَادَلُوكَ
ایشان مسکوت دارند تمام آری نباید که نزاع کنند با تو | در آن امر و جوان بسوی پروردگارت بدستیکه تو هر آیه را در امتی | و اگر معادله کنند با تو

قُلْ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ ۝ اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ۝ أَلَمْ
پس بگو خدا داناست آنچه می کنید | خدا حکم میکند میانان | دور است در آنچه می بود | در آن اختلاف میکردید | آ

تَعْلَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَىٰ اللَّهِ يَسِيرٌ ۝ وَيَعْبُدُونَ
دانستی که خدا میداند آنچه در آسمانها و زمین است | بدستیکه آن در لوح محفوظ است بدستیکه آن بر خدا آسانست | و میسرستند

مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يَنْزِلْ بِهِ سُلْطَانٌ وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ ۝ وَلَئِذَا
از سر خدا آنچه فرو فرستاد شد آن حسی و آنچه نیست برایشان آمان دانستی | و نیست برستگاران را هیچ یادی | و چون

تَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا يَتَّبِعَاتٍ تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ يَكَادُونَ يَسْطُونَ بِالَّذِينَ يَتْلُونَ
خوانده شود برایشان آیهای ما که روشن است شناسی در | روحای آنانکه | که فرستاد بر ایشان انکار را از رویک باشند که حله کنند آنانکه | معصود

عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قُلْ أَفَاتُيْتُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذُلِكُمُ النَّارِ وَعِدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبَشِّرِ الْمَصِيرُ ۝
برایشان آیهای ما را انکار آری | شرهم بشمارد بر ایشان آتش | و وعده داد است آرا خدا آیاتیکه | که فرستاد بر ایشان آن های از کت

| | | | |
|-------------------------------|--------------------------------|-------------------------------|--------------------------------|
| اوست آنکس که بشمار زنده کرد | هم سر داد بر این رسیده کرد | و ده پس داد بشمار از بس | آمی باشد همان اساس |
| یا وجود آنچه لطف و خوشی | میکند انکار بهت از سر کشی | هر گروه را بگردانیم چند | مسکی کارا پذیرد شوف |
| پیش آیی و شرمی که عمل | بروی از دانش کند از هر مل | یا بود مسک مکان اثنای | یا محل ضاعت اندر اعصاب |
| یا که منکس موضع قریال است | دومی یا غیر آن هرما که هست | پس باید که کل ادیان در راع | باتو در این امر باشد از دفاع |
| مردم را خوان ریت کو خداست | چون که میبانی تو خود را و اوست | و وحال آورد پس که اطم است | حق بر آنچه میکید این اسلام است |
| در قیامت بستان حکم او کند | ز آنچه کردید اختلاف از هر سنده | این صیدی خود تو آبا و ایاگان | دیده و دانسته بل بالسان |
| کران خدای را زان دان داد چنین | آچه باشد در سبوت و دین | این همه بپوشد گشتند کشت | لوح محفوظ امی از وجه ثواب |
| علم برایشان تمام از پیش و تم | پس بود آسان جدا در دقلم | میرسد آن هر حق و شر کان | که گشته حتی قزل رآن |
| آچه بر وی نیستان دانایی | بلکه بود جز که از خود را می | طلاند و نیست ظالم را زحق | در جهان مرادوی از ماخلق |
| خواهد چون گردد برایشان در ملا | آبی چن خود از آیات ما | میشانی در وجود حکمران | سالت انکار بر وجهی عیان |
| هست نزدیک آنکه بپندد از غضب | تا بگیرد آنکارا ران سب | پیشی آنها را که معصود باز | هر شان آیات ما را با یاد |
| کو حکم آیا شما را من غیر | بر هر آچه هنر آمد در ظن | ز آنچه خواهید آن شما بر تالین | لو دوزخ پس از راه عیان |
| هست از غم شما آن صبر | خون شود لهای بشر از ان شر | سکره آرا و عده حق بر کاران | دود شش الصبری آچار |

يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاذْكُرُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَ
ای مردمان | زده شد مثلی | پس گوش از یاد و سر آرا بدستیکه آمانکه میخوانید از جز خدا | مرکز خوانند آن ترید مسکی را و

سورة المؤمنون

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ^۱ الَّذِينَ فِي صَلَاتِهِمْ خُشُوعٌ ^۲ وَالَّذِينَ عَنِ اللَّغْوِ مُرْصُونَ ^۳ وَالَّذِينَ

مستغفرانند که از شنیدن و گفتن آنکه ایشانند نیکوکاران و آنکه ایشانند سراسر روز گردانندگان و آنکه ایشانند

لِلرَّكُوعِ فَاعْلُونَ ^۴ وَالَّذِينَ يُؤْرِجِهِمْ حَافِظُونَ ^۵ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ

برای زانو زدن و آنکه ایشانند میروند تا ایشانرا نگهدارند در آن مگر در زوجانشان یا آنچه را مالکند دستشان

فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ^۶ فَمَنْ ابْتَغَىٰ زَوْجًا، ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْغَافِقُونَ ^۷ وَالَّذِينَ لَأَمَانَتُهُمْ وَعَقْدُهُمْ

پس خود را که ایشانند غیر ملامت گردند که پس آنکه سوا آن پس آنها ایشانند ندی که ایشانند و آنکه ایشانند در امانتها و در امانت و در عهد

رَاعُونَ ^۸ وَالَّذِينَ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ^۹ أُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ ^{۱۰} الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ

و رعایت کنندگان و آنکه ایشانند که بر سالواتان محافظت میکنند آنکه و وارثان و آنکه سراسر امیر در فردوس را

هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ^{۱۱}

ایشان در آنجا در آنجا خواهند ماند

| | | | |
|-------------------------------|-------------------------------|------------------------------|-------------------------------|
| مؤمنان گفتند از حق و سگای | در توبه آن جمع رحمتکار | با هر دو دوازده آن ستمکار | در توابع شب و روزی لسان |
| مؤمن اندر هر اعظم داخلست | در حور و در حان چاهان و اصفست | در حضور بود عجلت در شهود | حشمت و هیت مثل یابد و ورد |
| مرصند ایشان ز هر بیبده | وین باید از هر آن آلوده | نباشد هر چه آن غیر از حرامست | مهرس از وی عارف اندر احتیاجست |
| در حفظند آنصحت حافظون | باشد ایشان در عهد آزمون | و آنکه بر هر چه امر مهم | حافظند الا علی ارواحهم |
| یا آنچه گشته مالک دستشان | پس ملاحت بست ایشانرا در آن | پس هر آن حیدر حرامست خود | خلوت او نگذشت از قانون وحد |
| گفته مایل اهلان از هر حرام | در گشتند از حدود و از مقلد | و آنکه سگای در امانت و عهد | میکنند ایشان رعایت آنچه بود |
| و آنکه سگای در صلوات خود تمام | حافظند از هر آن وقت و مقام | وارند آخوند من در دوس را | خودان دوازده در فردوس حیا |
| وارث از آن سوا ایشان پروردگار | و از آن سوا ایشان پروردگار | که بود فردوس حق آن کار | |

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ طِينٍ ^{۱۲} ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْقًا فِي قُرَارِ مَكِينٍ ^{۱۳} ثُمَّ خَلَقْنَا الطِّفْلَةَ

و به خلق کردیم انسان را از سلسله ای که از گل است و سپس او را سخن گفتار دادیم و در قرار مکانی

عَلَقَهُ فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْعُضْمَةَ عِظَامًا فَكَسَّوْنَا الْبُطْنَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ

پس او را خون چسبیدیم پس از چسبیده سوراخه گوشتی پس گردانیدیم تا که گوشت را استخوانها پس گوشت را چسبیدیم تا که استخوانها را از گوشتی پس از چسبیده

فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ^{۱۴}

آوردن و دیگر پس برتر آفریننده که بهترین آفرینندگانست

در بیان حال طفله

| | | | |
|------------------------------|--------------------------------|------------------------------|--------------------------------|
| آفریدیم آدمی را ما یقین | از خلایع کان شده از خون و زمین | سل او را پس درخته در ممر | مسقر حشریدم از روی اثر |
| پس گردانیدیم آن علقه سفید | خون سرخی آچنان گماند بید | پس گردانیدیم لاش پس عظام | پس نوشیدیم مراحم آن تمام |
| ثم انشاء خلقا آخرا | و بعد شد پس روح آن دیگر | یافت خشت را پس که بد جلد | صورش باشد امانه در سبک |
| با قوی مستردیم ایجاد اندر او | پس آمد او مرده بخت خود کو | صورت و روح و قوی پس تمام | یافت خلق از صورت و مسمی عظام |
| خلق آخر گفت بلوان که جلد | بود و حیوان گشت را پس در گشت | گود کرد بد چشم و گوش و دندون | بود احکام داد او را بحق و لب |
| شرح خلقت در حکایت طب تمام | گفتند ارواح محسوس در مقام | پس در تفسیر خلق آن بیان | کر که خواهی رو و تشریح آن جوان |
| پس بزرگست و مله او در زمین | پس بزرگست و مله او در زمین | هم بود بیکوثرین تفسیرش این | |

ثُمَّ إِنَّكُمْ تَعِدُّ ذَلِكَ لَقَيْسُونَ ۝ ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ تُبْعُونَ ۝ وَ لَقَدْ خَلَقْنَا قَوْفَكُمْ سَبْعَ

پس در سبک شما نمودیم و شما آن را تعدیل می کردید و در روز قیامت شما را می فرستیم و در شما هفت

طَرَاتِقٍ وَ مَا كُنَّا عَنْ الْفَاقِ غَافِلِينَ ۝ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاصْبَرَ أَشْجَارُهَا فِي الْأَرْضِ وَ

ضغاث النالی و ما غافلیم و از آسمان آبی را فرستادیم و در آن روز درختها در زمین

أَنَا عَلَى ذَهَابٍ لَهُ لَهَادُونَ ۝ فَاتَّخَذْنَا لَكُمْ فِي جَنَابِ مَنْ يَخْلُجُ وَأَعْنَابٍ لَكُمْ فِيهَا قَوَاقِبُ

من در سبک شما در آن روز است و شما را می فرستیم و در آن روز درختها را می فرستیم و در آن روز درختها را می فرستیم

كَثِيرَةٌ وَ مِنْهَا نَأْكُلُونَ ۝ وَ نَجْزِيهِ نَجْزِي مَنْ طُورَ سَيِّئًا نَبِيٌّ بِالذِّهْنِ وَ صِنْعِ الْأَكْلِينَ

سار و از آنها می خوردیم و در آن روز درختها را می فرستیم و در آن روز درختها را می فرستیم

وَ إِنْ لَكُمْ فِي الْإِنْعَامِ لَعَزَةٌ تُتَّقُونَ مِمَّا فِي بُطُونِهَا وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ وَ مِنْهَا نَأْكُلُونَ

و در سبک شما در آن روز است و شما را می فرستیم و در آن روز درختها را می فرستیم و در آن روز درختها را می فرستیم

۲۲ وَ عَلَيْهَا وَعَلَى الْفَلَكِ تُحْمَلُونَ ۲۳

و بر آنها و بر آسمان و بر فلك می بارانند

مبارک این ایستاد و استقامت و در آن روز درختها را می فرستیم و در آن روز درختها را می فرستیم

پس شما خود را در سبک شما می فرستیم و در آن روز درختها را می فرستیم و در آن روز درختها را می فرستیم

آوردیم و آنچه در آن روز درختها را می فرستیم و در آن روز درختها را می فرستیم

ما گشت زنده در آن روز درختها را می فرستیم و در آن روز درختها را می فرستیم

مروها باشد در آن روز درختها را می فرستیم و در آن روز درختها را می فرستیم

مستند در آن روز درختها را می فرستیم و در آن روز درختها را می فرستیم

هست در آن روز درختها را می فرستیم و در آن روز درختها را می فرستیم

در آن روز درختها را می فرستیم و در آن روز درختها را می فرستیم

در آن روز درختها را می فرستیم و در آن روز درختها را می فرستیم

در آن روز درختها را می فرستیم و در آن روز درختها را می فرستیم

در آن روز درختها را می فرستیم و در آن روز درختها را می فرستیم

در آن روز درختها را می فرستیم و در آن روز درختها را می فرستیم

در آن روز درختها را می فرستیم و در آن روز درختها را می فرستیم

در آن روز درختها را می فرستیم و در آن روز درختها را می فرستیم

در آن روز درختها را می فرستیم و در آن روز درختها را می فرستیم

در آن روز درختها را می فرستیم و در آن روز درختها را می فرستیم

در آن روز درختها را می فرستیم و در آن روز درختها را می فرستیم

در آن روز درختها را می فرستیم و در آن روز درختها را می فرستیم

در آن روز درختها را می فرستیم و در آن روز درختها را می فرستیم

در آن روز درختها را می فرستیم و در آن روز درختها را می فرستیم

در آن روز درختها را می فرستیم و در آن روز درختها را می فرستیم

در آن روز درختها را می فرستیم و در آن روز درختها را می فرستیم

در آن روز درختها را می فرستیم و در آن روز درختها را می فرستیم

در آن روز درختها را می فرستیم و در آن روز درختها را می فرستیم

در بیان دعوت نوح هم قرم را

سوی غومش نوح را ماریتیب : خود فرستاد دعوت را چیه

سورة المؤمنون

گفت یا قوم اعداوا الله ما کم
پس نگفتند آن ملا از حق او
خواستی و رحمت و رسادی ملک
شما را کرد پس بر سر
پس ریش با و مناف اعظم
و چون ما بوس شد دامادش

پس الله غره اول حکم
آه که که فکر بود از حق
برسات در حلق بی روش
قرینک مود ما بود دگر
که میرد یا گداود گر و دار
گفت ای پروردگار بر شین

او سلامی رحمت است آیا شما
یست این حر آتی مثل شما
هم شیده این را ما بکش
ست روح الکه ری در خون
بخشیدش حسنی تا وقتی که او
ده ما برای و رحمتی از حق

می پرهیزد از شرک و دغا
خواهد ابروی از این جود تا
در پنهان کنیز بود پیش
که در او بود استماع و چون
سک آید بگوید رین گفتار
راجه کرد این که نکند پنهان

قَالُوا حِينَا إِلَهِ أَنْ ائْتِنَا الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحْيُنَا فَأَدِّ جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التُّورُ ۚ قَالَتْ فِيهَا

سویچی اردیمو که سار می‌دا، گاندازت ما ووحی، سجون آفرمان ما و سوشد نور پس درآور درآن

مَنْ كُلِّ رَوْحَيْنِ اُنْتَيْنِ وَ اَهْلَكَ الْاَمِّنْ سَقَّ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الْاَذْنِ ظَلَمُوا

از هر يك توصیف هفتم گذشته - تو هفت را می‌گفت اشکافست گردید او گمازار اشان و معاضد می‌کنی پس در آگاه که - سکر دید

إِنَّهُمْ مُعْرِضُونَ ۚ فَأَمَّا آسَفَاتِ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلِكِ فَقُلْ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّيْنَا

که انشاالله عرق زنده گیلان بر چوین را زنده نو آید که

مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۚ وَقُلْ رَبِّ انزِلْنِي مُنْزَلًا مُّبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ ۚ إِنَّ فِي ذَلِكَ

از گروه - مسکاران و یکو فرورد گیلانی مروغانود مرو او و داودنی مارک و دو هتری مرو داودنی گیلانی مرو - که باشند آن

لَا يَأْتِ وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ^{٢٢} ثُمَّ أَنْشَأْنَا مِنْ نَعْدِهِمْ قَوْمًا آخَرِينَ^{٢٣}

هر آینه آینه و در سینه که بود هر آینه از ما بدنگلیس آفریدیم از حدایان گروهی دیگر

روحی پس گردیدم سویش که سار هک را احاطه ما و روحی در میحکم اعی به کارش مدد ما تو را از روی وحی معنی

سپس چواید نامیا امیر ظهور
آب رخسود ماگاه از سور
ویرانه ویر ازهران جوان که هست
آور امیر ملک درالا و ست
و اهل خود را هم حرانگور شتاب
جسته پیشی قول حقش مرعاب

همه می‌کنیم خضاب اندوختن. اندر اسکارگان. بر صفت از. از آنکه ایشان از سفرین. چنان‌که در حلال آنها قین. در حدیثی که در رساله. و آنکه باشد باه که. حدیثی. آنکه برانند از راهی سم. گویند. در حدیثی که در رساله.

م. فرود آوردن اعدای زمین مس مبارک و امانت خیرالمرایین اعدای این است آیت و هشتم ما مرامه دران و سامه لا

[illegible]

فَارْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ اَبِيْ عَبْدِوَاللّٰهِ مَالِكُ بْنُ اِلِيٍّ غَيْرِهِ اَقْلَامًا نَقُونَ ^{٢٢} وَقَالَ الْمَلَأُ

سرمستادیم و ایشان رسولان و ایشان که سرمد خدا را مستم شاد و هیچ الهی تبار او پس نمی برده و گفت آن صح

مَنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِإِيمَانِ الْآخِرَةِ وَاتَّرفَعُوا فِي الْحَيَوةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا

فرموش آياکه خورشيد و يكديگر دارند ملاقات آخرت و موسم كرده اشارت در رسيدگي ديا نيست اين مگر

يَسِّرْ مِنْكُمْ يَأْكُلْ مِمَّا تَأْكُلُونَ ^{٢٥} مِنْهُ وَ يَشْرَبْ مِمَّا تَشْرَبُونَ ^{٢٦} وَلَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَرَكُمْ

سای ما بشما معذور از آنچه معذرت
از آن و ما شامد از آنچه می شامد
و اگر فرمایید است مثل خود را

أَتُكْفَرُوا إِذَا لُعَسُّوْنَ ^{٢٧} أَعَدَّكُمْ أَنْتُمْ إِذَا مِتُّمْ وَ كُنْتُم بِرَبِّكُمْ أَغْطَايَ
أَنْتُمْ مُبْحَلُونَ ^{٣٨}

مردید و شدید جان واسحوایا بدرسه کشانده رون آورده شده گان

هَهَاتَ هَهَاتَ لِمَا تُوعَدُونَ ۚ إِنَّ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَتَعْبَا وَمَا تَعْنُ بِمُؤْمِنِينَ

دور است دور مرا آنچه وعده داده است و بداند که این جزو حیات ما نیست و ما می میریم و تعب می بینیم و آنچه تو وعده داده ای را نمی بینی

إِنَّ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا وَمَا نَحْنُ لَهُ بِمُؤْمِنِينَ ۚ قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَبُوا ۚ قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لِّیُصِیْحَنَّ نَادِمِينَ ۚ فَآخَذَتْهُمْ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غَنَاءً قَبْعَدًا

بست او مگر مردی که می گفت دروغ و نیستی ما را و او را که می گفت کذبت کردی مرا در روزی که من را یاری ده مرا بس

كَذَّبُوا ۚ قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ لِّیُصِیْحَنَّ نَادِمِينَ ۚ فَآخَذَتْهُمْ الصَّيْحَةُ بِالْحَقِّ فَجَعَلْنَاهُمْ غَنَاءً قَبْعَدًا

آنکه تکذیب کردند و گفتند که در اندکی می صیحتند و نادم می گردند و گرفتار آمدند آنرا صیحه حق پس بدیدیم ایشان را احسان کردی پس سبیل سبیل نادانان

لِقَوْمٍ الظَّالِمِينَ ۚ ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَوْمًا آخَرِينَ ۚ

مرا گروه ستمکاران را پس از بدیدیم از ستمکاران دیگر

در بیان دعوت هود علیه السلام قوم را

| | | | |
|--|--|--|--|
| پس فرستادیم در ایشان رسول
پس شبها آیا نرهیزد هیچ
هم تکذیب او قنای آخرت
چون شبان خوشتر کند بس
طاعت او مردی که مثل شهادت
بدمرین کاه جوان پوشد و رحمت
دور باشد دور آنچه شود
چون یکی میرد زیاد دیگری
بیشتر او را و دور زدگان
گفت حق خدا را همان سزایی
پس گردانید ایشان را تمام | هم از ایشان با باشد ، دیون
می رسد از حدش در سح
آمدنی و رخصت و مهرت
مهر و مهر با آنچه خوردست
گر کند آن خود را پس رعایت
بمعا او دیگر خواهد گشت
هم بر آنچه وعده داده میشود
ن را که بدهد آنچه از بری
آچه را بعد شری را بیاگان
کافران گردند ، نه در سبیل
همچو آب آورده حاشا بی سام
فقطی دیگران هم هیچ منتی | اینکه بر سبب حق را ، شبها
گفت پس افرود هود را ایشان
داده بودیم امرای دار ما
می شناسد او آنچه هم شبها
وعده داد آیا که چون کسب حال
شما وعده دهد برای رسول
رنگی بود سر در این جهان
ست این مردی مگر که رغبت
گفت باز یاریم نه زین خواه
صفت حریفان پس در گرفت
بد دوری پس خود حالین
می نماند او وعده خود بشویش | که باشد غیر او دیگر شما
آنکه که نگریختی بدان
ست بسیارشان بر مدعا
وای باشاید در صبح و ما
زنده کردی و دو آید از مناک
رنگی را بکشید گنجی قول
که بریم و راتم آچنان
سه رهن از دروغی اقرا
راچه نکندیم نمود این گروه
صیحه بالحق که در سودا شکست
بدان ایشان خلق پس از بدیدیم |
|--|--|--|--|

مَا تَسْتَعِیْ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلُهَا وَمَا يَسْأَلُونَ ۚ ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرًا كُلَّمَا جَاءَ أُمَّةٌ رَسُولُهَا

پس نکرید هیچ امتی احقر را و ادیس نمی ماند پس فرستادیم رسولان را تا در هر گاه آمد امری را رسولان

كَذَّبُوهُ فَاتَّبَعْنَا بِقِسْمٍ بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِبَ قَبْعَدًا لِقَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ۚ

تکذیب کردند و ما را پس نام گردانیدیم کسی از ایشان کسی را و گردانیدیم ایشان را احکامات پس حاکم کردیم مرا و کایان می آورد

| | | | |
|--|--|--|--|
| کس بنگرفت اچ پیشی رعایت
هر که آمد مرسلی در امتی
هم بگردانیدشان همت شان | زان امهم پس عاهد از لغات
قوم تکذیب نمود او دعوتی
ماند احادیثی از ایشان در جهان | رتواتر پس فرستادیم ما
پس در آوردیم از وی بجزیب
پس در رخت دور میباشند | مرسلان را بسم در اقتضا
پس ایشان را زمینی در حاکم
آنکه که ر نین مکرده |
|--|--|--|--|

ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ وَ أَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ ۚ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ فَاسْتَكْبَرُوا

پس فرستادیم موسی و برادرش هارون با آیات ما و حجتی روشن پس فرعون و جانشینش پس گردنکشی کردند

سورة المؤمنون

وَكَانُوا قَوْمًا غَالِيَيْنَ ۝ قَالُوا أَنُؤْمِنُ بِشَرِّينَ مِثْلَنَا وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَاثُونَ ۝ فَكَذَّبُوهُمَا

و بودند گروهی متکبران پس گفتند آیا ما آن آدیم را که باشد ستمگر و قوم آنها را بر ستمگر اند پس تکذیب کردند و دورا

مَكَانُوا مِنَ الْمُتَكَبِّرِينَ ۝ وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ۝ وَ جَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ

پس شد از متکبران و بطریق دادیم موسی را توره باشد که ایشان را هدایت دهد و گردانیدیم پس مریم

و أمه آية و آویناهما إلى ربوة ذات قرار و معین ۝

و مادر او را آیتی و جای ساختیم آن دورا اسکان رفیع صاحب آرامگاه و آب جاری

در بیان دهرت حضرت مریم علیها السلام قمر را

| | | | |
|----------------------------|----------------------------|----------------------------|--------------------------------|
| پس مریدیم موسی را ذکر | پارافروش اوست هرون پس | با صفا و سعادت روشنی | حقی صفا و هدایت |
| سوی فرعون و ملا با دلخواهی | کر پس ستمگره او گردگشتی | پس نگه داشتیم آری که ما | رودن ایشان وجود دادیم |
| و انکس که قوم ایشان عباد | حلقه مراهم بر آن ریخته اند | پس گفتم این دروغ است اریقت | و انکه بود آن گروه او را ستمگر |
| هم ذکر دادیم موسی را کتاب | و راه ما باشد قوش بر صواب | این مریم را گردانیدیم هم | آری با ام او اندر ام |
| در طبعی بارشاد دادیم جای | سوی استالقص از آل بنای | پس رفیعت آنکس از مریم | زوی فایز قرار و معین |

يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ۝ وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ

ای پسران رسول از پاکیزه و نیکو کارهای شایسته پس بکنید پاکیزگیها را و در ستمگره این است شایسته

أُمَّةٌ وَاحِدَةٌ وَ أَنَا رَبُّكُمْ فَاقْوُونَ ۝ فَتَقَطُّوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ ذُرِّيًّا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ قَرُونَ

گشتند واحد و من پروردگار شما پس هر یک از من جدا جدا گردید از شما را نشان از راه هر گروه باشد آنچه در ایشان است شادمان

۝ فَذَرَهُمْ فِي غَمَرِهِمْ حَتَّى جِبْنَ ۝ أَيَتَضَيُّونَ أَمَّا نُنْصِرُهُمْ بِهِ مِنْ مَالٍ وَ بَنٍ ۝ نَارُ

پس از گذاردن ایشان از غفلتشان تا وقتی آبی می بارد که آنجا ستمگره ایشان از مال و پسران می شام

لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ ۝ إِنَّ الَّذِينَ مِنْ خَشْيَةِ رَبِّهِمْ تُشْفِقُونَ ۝ وَالَّذِينَ بَيَّات

برای ایشان در خوبیها بلکه عباد هر ستمگره آنکه ایشان را ترس پروردگارشان باشد و آنکه ایشان را بپای

رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ ۝ وَالَّذِينَ بَرَّيْهِمْ لَا يَشْرِكُونَ ۝ وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوْا وَ قُلُوبُهُمْ وَجَلَةٌ

پروردگارشان می گردند و آنکه ایشان پروردگارشان را شریک نمی آورند و آنکه ستمگره آنچه را دادند در ستمگره و دلای ایشان را ستمگره ایشان

أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ ۝ أُولَئِكَ يُلَاقَوْنَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ سَابِقُونَ ۝

پس پروردگارشان را برگشت کنند گشتند آملی باشد در غنما و ایشان را آملی گردان

| | | | |
|----------------------------|------------------------------|------------------------------|------------------------------|
| ای پسر ما خورید از طایب | هم ستمگر اعمال نیکو در حبه | آ که من بر هر آنچه سبک | این شجره را طایب باشد پدید |
| ملتی واحد منم پروردگار | هم شما را پس پسرید از عتار | پس عود امر دین را در میان | پاره پاره پدید خود در هر دین |
| شاد فرمودی صافچه نزد اوست | برگانش آنچه هست او را نکوست | شرح این معنی بوسم گرتام | دو غرض آید بر من خاص و عام |
| دل و دستارم بفرست از غضب | که بشرع و قرضش باید سب | پس پاره باشد نهان در پره راز | سوی نصیر کلام آیم بار |
| حشاش گفت در قرآن چه | آچه ستمگره آنچه باطل زین رده | پس برگردان خلالت و گناه | این کار را تا عود از قرار |
| می ستمگره آنکه گناه ستم | هستند این قوم فطال و ولد | می شام از بی خیراتشان | بل شمس ایکه بود آچنان |
| اینست است و راج فسرعت بغیر | که چاه را بود این هم و سیر | و انکس از خشت پروردگار | مشقون باشد معنی ترسکار |

الجزو الثامن عشر

واجبه را بآن نشان مگرد **||** شرک حق وانکه بیآورد چند **||** وانکه مبعثد از التماس **||** آنچه مبعثد آن ز صدقات و زکوة
نفس ایشانست فرسان از خدا **||** سوی حق کرده چون ناز ازولا **||** بر معشوقها شفته آسکلان **||** ساقط از آن سبب بر مردمان

وَلَا تُكَلِّفْ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَدِينَا كِتَابٌ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يَظُنُّونَ ۝١٠ بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ

وَنَكَلِبُ بَعْضِكُمْ مِثْلَ بَعْضٍ وَرَدْنَا كِتَابَهُمْ فِي سِتْرٍ لَّهُمْ نَارٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَكَانُوا هُنَا قَبْلَ ذَلِكَ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ أَخَذُوا مِنَ اللَّهِ عَهْدَ أَنَّهُمُمُ الْمُتَّقُونَ كَانُوا فَاعِلِينَ

وَنَكَلِبُ بِكُمْ مِثْلًا مِمَّا تَعْمَلُونَ فَمَا تَعْمَلُونَ إِلَّا أَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا مُدْرِئًا

وَإِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا

وَيُرِيدُ اللَّهُ لِيُعْزِزَ لَكَ الْأَمْرَ إِنَّهُمْ جَاءُواكَ مِنْ أَرْضِ الْمَغْشِيِّ لَا يَأْتِيَنَّكَ مِنْهَا خَائِفَاتُ ذُفَرَانٍ

وَنَكَلِبُ بَعْضِكُمْ مِثْلَ بَعْضٍ وَرَدْنَا كِتَابَهُمْ فِي سِتْرٍ لَهُمْ نَارٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَكَانُوا هُنَا قَبْلَ ذَلِكَ وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ أَخَذُوا مِنَ اللَّهِ عَهْدَ أَنَّهُمُمُ الْمُتَّقُونَ كَانُوا فَاعِلِينَ

وَنَكَلِبُ بِكُمْ مِثْلًا مِمَّا تَعْمَلُونَ فَمَا تَعْمَلُونَ إِلَّا أَنْتُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا مُدْرِئًا

وَإِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا

وَيُرِيدُ اللَّهُ لِيُعْزِزَ لَكَ الْأَمْرَ إِنَّهُمْ جَاءُواكَ مِنْ أَرْضِ الْمَغْشِيِّ لَا يَأْتِيَنَّكَ مِنْهَا خَائِفَاتُ ذُفَرَانٍ

در فصل است

مِنْ هَذَا وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ ۝ حَتَّىٰ إِذَا آخَذْنَا مِيثَاقَهُمْ بِالْعَذَابِ

از این امر و مر ایشان است از دروازه‌های آفرین
که ایشان باشند آفرینندگان
تا چون بگیریم معلمان ایشان را
بهداد

اِذَاهُمْ بَاجِرُونَ ۚ لَا تَبْجَارُوا الْيَوْمَ اَنْتُمْ مَنَا لَا تَنْصُرُونَ ۚ ۱۴ قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ

آنگاه ایشان زاری کرد: «رای من که در امروز در سبک‌بند از مایاری کرده خواهد شد» هرگز نگردد. ایهای من! گناه منم! شما

فَكُنْتُمْ عَلَىٰ آعَابِكُمْ مُكْضَوْنَ ۖ مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ سَلْمًا ۚ تَهْجُرُونَ ۖ أَقَلَّمْ بِدَبْرٍ الْقَوْلَ أَمْ

پس نویدر . پشپان . پس رکشد . نکر لمان . مان اساعشر شو بان کهدان . مگفتد . آمار فاما . مکر دسلان . گشتار را

حَافِئُهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ ۚ أَمْ لَمْ يَفْقَرُوا رَسُولَهُمْ فَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ۚ أَمْ يَقُولُونَ

مادامہ شانہ راچہ مامد بن اشتر را کہ وہ شہابی
 باغی شاعتہ
 رسول اللہ را اسرار اشارہ و دہم اور انشا سید گل امام گند

بِهِ جَنَّةٌ بَلْ جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ ۝٤٢ وَ لَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ

والا حویست که امیدات را بیتی و اکثرشان و دهم حق را مانوش در دگرگان و اگر بر مود حق بر اندازی ایشان راه را به ساد شد بود

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ ٧٤ أَمْ نَسَاهُمْ

اسانها و ره گندراهنهست نهکده به ايشان داد که شان س ايشاد از در شان روی گردانده گان اندر خواست مک

خَرَجًا فَعَرَّاجٌ رَبِّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ٧٥

ارایشان میدی پس مرد درودگار تو هزار است و او است **هرین** رونی دهندگان

نان بود هیچ تکبیری زما لا حکم ما الا وسعها رد ما باشد کتابی در شئون یطق الحق وهم لا ینظرون

هست ابر غفلتی و خبری غیر از ایشان باشد اعمال دند

۱. که ایشان بنیکه از احمد بن
 ۲. استایه به از امام جعفر بن
 ۳. بن کعبه از آنکه بود که در حدیث
 ۴. بن احمد مر فیه

دود آبهای قرآن منه دما | خواهم بشد مرز مال رشما | پس شما رفعتی و دود آن | منه همی گید و اعقابان

بودید اعی از آن اعراس داشتید از اسبانش اطفال
سرکان بودید و در شد در حرم

دشمن آمد آچه در قبیله بر شاهان نامد شد این که مع آما رسول خوشا

اصید انگارش از بی معرفت : بلکه شناسدش از رسم و صفت : یا که میگفت آبا که رسید : من بوی بی خوی رضید

کتابخانه ملی ایران

سختی از ذری که آمد در میان

سود میده تو از بروددگار / میده او هر دو خلق روزگار / هر خلق اوست خیر از ازیقین / که دهمم خلق و هم رزق از یقین

أَتَاكَ لَدَعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ" وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاجِفُونَ

سرسره که تو را به جوانی اشلی دارم رانست و در سر که انا که گریه کردی تا آخرت از راه راه بیرون روید گانند

الجزو الثامن عشر

| | | | |
|----------------------------|----------------------------|----------------------------|----------------------------|
| زود باشد که گویند او خداست | که پس آید و نگردد باز | گفت برگزیند این هفت آسمان | و ز این عرش عظیم افرشتان |
| زود گویند اینکه میباشد خدا | که نیزه یزد آید پس چرا | گفت آنکس که گفت او را بدست | شاهی هرچیز از بالا و پست |
| میبرد دهار روی ریحار | کس سجد کر که داد آشکار | زود باشد که گویند این شئون | هست حق را غل غل آن شعرون |
| لکه آورد پیشان رحمت و راست | و عهت کز حشر و شر آن مصلحت | و آنکه ایشان بر دروغ و دغل | بر هر آنچه میسرستند از عمل |

مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا أَذَّا لَدَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّي بَعْضُهُمْ

فَرَاكَرَتْ خُدا هیچ فرزندی و باشد با او هیچ الهی آنکه هر این مردم پدر الهی را چه بدو هر این برتری چه بدو در حقیقتان

عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ ۱۰ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَلَطَّى عَمَّا يُشْرِكُونَ ۱۱

در برخی دایم پاک و دایم دادا چه وصف میکند دایم جان و آشکار پس برتر آمد از آنچه شرک آورد

قُلْ رَبِّ إِنَّمَا تُرَبِّي مَا يُوعَدُونَ ۱۲ رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۱۳ وَمَا أَنَا عَلَىٰ آلِ

بگو پروردگار من اگر منم آنرا چه وعده داده میشود پروردگار من پس نگردان مرا در گروه ستمکاران و در سبیکه ماران که ناپایم

تُرَبِّكَ مَا نَعِدُهُمْ فَاقْدُرُونَ ۱۴ اِدْفَعْ بِالَّذِي هِيَ أَحْسَنُ السِّبَّةَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ ۱۵ وَقُلْ

نرا آنچه وعده میدهم ایشان را هر آنکه توانم دفع کن آنچه خور است بدینا دادا تا زیم تا چه وصف میکند و بگو

رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ ۱۶ وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ ۱۷

پروردگار من یا مهربانم از هوسهای شیطانی و یا مهربانم از روی پروردگار من از آنکه حاضر شود مرا

| | | | |
|--------------------------|-----------------------------|------------------------------|----------------------------|
| حق تعالی هیچ گرفت از ولد | ست با او هم خدائی نالاند | گر که بودی هر خدائی ردی او | آچه را خود آورد از جستجو |
| همچنین بر حق بعضی برتری | می رسد او شان همی | درین تنگ میشدی دریا فساد | عالم ایجاد میرتی بیلد |
| گفت وارو خود را که صدی | این جهان در لحظه ماند شدی | پاک ماندند حق را هر چون و چه | و زهر آچه خلق و صفت میکند |
| اوست دایم جان و آشکار | را چه شرک آورد برتر و افتاد | کو خدایا که تائیم از حاد | آچه را که و صد گری از عذاب |
| س نگردد از قوه طالبی | می کنی پس تان قوم قرین | تقدیرم آرا بدات میرشک | رهوت ماند هم ان ریک |
| دفع کن ناحلی کال هت راست | صحتی را آنکه و شد و راست | ما سی دادا تیرم از هر صفت | بر هر آنچه میکند ایشان صفت |
| تا مرا از دست شرک و ولد | یا بورا از سر و وار اوصاف | کو خدایا بر تو میگیرم بیلد | من و وسواس شیطانی زانابه |
| | برو هم گرم بید ای ذوالین | زانکه ما کردد حاضر رد من | |

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ۱۸ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ ۱۹

تا چون آمد احدی او را بشنود مرگ گوید پروردگار من برگردان مرا شاید کنم من کار خوبی در آنچه او گذاشتم

كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ۲۰ قَالُوا فَنُفِخُ فِي الصُّورِ فَلَا

چاست در میان آن که آنست که او بگوید است و از ایشان جای است تا روزیکه را یکجاست و پس چون دمیده شود در صور پس باشد

أَنسَابٌ يُبَيِّنُهُمْ يُوَمِّدُهُمْ وَلَا يَتَّخِذُونَ ۲۱ قَمَنَ تَقَلَّتْ مُوَاظِنُهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۲۲

انسابها و ایشان روی و مورسند را یکدیگر پس آنکه بکینست نرا زوهای او پس آنکه روا باشد و ستمکاران

وَمَنْ خَفَّتْ مُوَاظِنُهُ فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ۲۳ تَلْقَاهُمْ وَجُوهُهُمْ

و آنکه سبک است مواظبت او و آنکه رو آنکه زیان کردد در میان ایشان در دوزخند تا و دایمان پس از آنکه روی ایشان را

الجزو الثامن عشر

| | | | |
|---------------------------|-----------------------------|---------------------------|----------------------------|
| کر مبادید اینکه فدای قصیر | پس بود در حبس این عالم سبیر | پس شبا پنداشتند آبا ضحی | برعت شود خلقان حکرمید ما |
| هم با راحم نیس کردند باز | بوده است ایضاً نال لب و عجز | پس بود برتر خدای بید | راست که خلقی آفرید بر عاز |
| لذتهای که سزاوار است او | بر خدائی لا اله غیره | خالق عرش کریم اعی محیط | ماسوی را اورسکب تابیب |
| و اینکه شود بخدا دیگر خدا | ست او را حسی دوانه | پس براین سوکه باشد فرقرار | مرعاش درد آن پروردگار |
| رسکاری کافر اراست هیچ | بر خلاف مؤمنان اندر سب | گو سار و جش ای ربّ دبی | چون تویی مرغلق خیر الراحین |



سُورَةُ الْبُورَةِ اَرْبَعٌ وَ سِتُّونَ آيَةً وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

سُورَةُ اَنْزَلْنَاهَا وَ قَرَضْنَاهَا وَ اَنْزَلْنَاهَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ۝ الزَّائِنَةُ ۝

سوره است کفر و سر ستایم آرا و سر زد آید آرا و در ستایند بر آن آیهی واضح باشد کشتا سبیر

فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ

پس بید هر یک از او را صد بار و یکصد کتک بدینرا نامورای در دین خدا اگر هستید که میروید

بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلْيَشْهَدْ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ ۝ الزَّائِنَةُ ۝ لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ

بعدا و روز روزی و یکصد کتک هر دو صاحب آموخارا گروهی از گروهان میداد شایع یکصد مرکز زن نامورای

مُشْرِكَةً ۝ الزَّائِنَةُ ۝ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ وَ حَرَّمَ ذَٰلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ۝ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ

در مشرک و در زانی و زانیه که نکند با او مشرک و حرام از مؤمنان بر کردگان و آنکه سبیر باشد

الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بَارِئَةً شُهِدَآ فَاجْلِدُوهُم نِصْفَيْنِ جَلْدَهُ وَلَا تَقْبَلُوا لَهُم شَهَادَةً أَبَدًا وَ

بر آن بخت پس با و در محضه از گواه پس میداد با شایع هشتاد بار و چون یکصد بار با شایع واهی هرگز

أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ۝ إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ تَعْدِ ذَٰلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ۝

آنکه و ایشان فاسقان مگر آنکه توبه کردند پس از آن و صالح شدند پس هر سبک خدا آرزو سبیر است

در بیان حکم زانی زانیه

| | | | |
|------------------------------|------------------------------|----------------------------|-----------------------------|
| سوره است اینکه سر ستایم | فرمید حکرمید احکامی با | نازل آید بر آن حکرمید جد | پس مبادا شایع گردیدند |
| راک و زانیه هر یک را وید | در جزا صد کتک یا بر شد | تا یکصد بر شایع را واهی | این دورا بر خط دین بر نویی |
| کشتا باشد مؤمن بر خدا | هم برود و او پس در حکما | باید آنکه طایفه حاضر شود | وقت اجراء حدود و بشوند |
| باید آنکه طایفه از مؤمن | وقت حد کرد حاضر با لیبی | به صد زانی کتک از هر که | هیچ حر زانی یا مشرک |
| زانیه هم با و در اندر نکاح | حر که دای یا که مشرک و انصاح | وین و در مؤمنین رشت و حرام | دوسا کتیم شرعی زین مقام |
| سر زانرا دمی آن که محضات | می باید افرج باشد از قات | پس با و در او کتک چارصد | باید ایشانرا حد تغیر کرد |
| نازیان تا تاجی برود | برده را زانکه باشد در حد | هم گواشان هرگز در امور | نمود بنی برید در غیب و حضور |
| و اینکه باشد آنکه و در محضات | حر که توبه کرد خدا او بد آن | هم کتید اصلاح نیت در نهان | پس حق آرزو است و سبیران |

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شَهَادَةٌ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ فَشَهَادَةُ أَحْوَجِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ

وآنکه سبب تهمینه شدن ایشان و شاهدان را ندارند و آنکه خودشان را شاهدان میگویند چنانچه چهار گواهی

بِأَنَّهُ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ۱ وَالْخَامَةَ ۲ أَنْ لَمَّا أَتَى اللَّهُ عَلَيْهِ إِنَّ كُفَّاءَ مِنَ الْكَافِرِينَ ۳ وَبَدَرُوا عَنْهَا

خداست که او سحر آلوده را سگویی و چه چیه آنکه خدا را و اگر خدا را بدو و گویان و دفع شده از آن زن

الْعَذَابِ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِأَنَّهُ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَافِرِينَ ۴ وَالْخَامَةَ ۵ أَنْ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهَا

عذاب که گواهی دهد آچار گواهی خدا که او سحر آلوده را بدو و گویان و بهین آنکه خشم خدا را آن زن

إِنَّ كُفَّاءَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۶ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ ۷ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ ۸

اگر خداست آید در راست گویان و اگر عودصل خدا بر شما و رحمت او و اینکه خدا توبه پذیر دوست گردوست

و آنکه سبب بر زان خوشی رمی کردن آن حالت ۱ من هم باشد خدا را و هر شان جزو خود سحر آلوده را و آن

پس بعد دان بک گواهی چاربار هر صحن قول خود را گردان آنکه امر حق را و او را سگوست پس حق بهم گواهی را و است

پس از خدا از قسم بر صحن خوشی خدا و او خود کند از روی شش شاهد بهم خود را باین است که در آن دعوی همارا صادق است

امروزان سبب که رد داده او سبب کاذب صادق است و راست که بود آن مرد بر صحن و سبب بهم آنکه خشم حق باشد را و

چاربار اعی خود بر حق شد هر آسمان شد این حکم از خود است توبل شد عفت خاطر او تعدیل آن شد مصرف کارها میشد هودا او مہان

إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ

مستبکیه آنکه آوردند دعوای دروغ که اعیان او شد و باری آن شر برای شما که آن غیر است برای شما از برای هر مرد است

مِنْهُمْ مَا أَكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۱۲ لَوْلَا ائْتَمَسْتُمُوهُ فَلَن

اذا ایشان آنچه کرد از بی و آنکه بخود گرفت عظیم آرا و این است برای هر که را که سبب شد با ارا من برود

الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ فَاغْفِرْ لَهُمْ قَوْلَهُمْ هَذَا فَكَفَّ ۱۳ لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شَهَادَةٍ

مؤمنان و مؤمنات و بفرما که این دعوای دروغ را بکشد اگر چه باورده آن چهار گواهی

فَاذْلَمُوا بِأَنَّهُ بِالْشَّهَادَةِ فَالْوَلَّيْتُ عَنْدَهُ هُمُ الْكَافِرُونَ ۱۴ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ

پس رفیکه باورده آن گواهی را پس آنکه زود خدا را باشد و گویان و اگر عودصل خدا بر شما و رحمت او

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَقْسَمْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ ۱۵

در دنیا و آخرت هر آسمی بگر دشمنان آنچه گفت و کردید و آن برای هر که

در بیان افک عایشه

آنکه آوردند از سنی دین حسد و دشمنی ام المؤمنین

چونکه میگفتند باز از مسلمانان مادر او از کاروان انحط حق

مهرمان رفته و او برجای ماند مردی او را بر دو بر منزل رسد

آمد این آیه که جمی از شما روی آورده حرفی سازوا

هر گروهی زائل بهازا جزا هست زانچه کرده کذب او انخطا

چون شده این مرد و زائل گشت ظن نرند از چه بر یکی خویش

در مقام عایشه جهت رسول

او خود از هودج بر روی مطلی

بدلان گشت حرفی دشت و خوار

بل شما را به تر است آن در سرشت

مرحمان اعظم است او را چنان

چشم یکی داشتند از ذوالنسن

تو گفتد از شما جمی فضول

دست نزدیک مدینه میسکتی

شرح آن دو حطم ما باید بکار

هر خوش آرا میفرمودت

و اد که گرفت او مطهر افان

پس آساکه ز بهر خویش

الجزو الثامن عشر

تا نطقه این بود آهکی می
چراغش پس باورد چون
بست احراق او شایسته این
رد خند آن حالت کلایون
از به باورد بد این قول بد
گرد عسل خدا و رهش ا در دو دنیا میرسد انصرتش
در هر آنچه حوس کرد احران
مرصعی بر شایسته و گران

إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالسِّنِّكِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّئًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ

و میگردد و هنگامی که صد آرا را با هم آفاق و مبیّن نماید آنجا که آیه بجهت مرشدان امانی داشته باشد و آن را در آن سبیل و آن روح خدا

عَظِيمٌ ۚ وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ

وچرا وقتیکه شدیداً ناراحت باشد مرازا که سعی کنم دایم مهربان و این هاست بروک

يَعْلَمُكُمْ اللَّهُ أَنْ تَوَدُّوا إِلَيْهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۝ وَيَسِّرْ اللَّهُ لَكُمْ الْأَيَّاتِ وَاللَّهُ

مبشدهش، از احداث ادا که عودت باید ساد آں هر گر اگر نه: کروندگ اں و مانه کند خدا رای شما آیتهارا و خدا

عَلِيمٌ حَكِيمٌ^{١٨} إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

ای درست کار است بدست که آنکه دوسه دلار که هاش شود دست نگاری در آنکه این آورد همایشان دست صابی پردرد

فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ

لِللّٰهِ رَوْفٌ رَّحِيمٌ ۝۱۱ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ

ای آن احاطه کردید بیرونش گاهی شایعاً و اغلباً بروی سنگهای

شَيْطَانٍ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنْكُمْ مِنْ

ماخذ: ۱- بزرگوار، ۲- کوروش، ۳- واکر، ۴- دهن، ۵- جدا، ۶- شها، ۷- ور، ۸- جنش، ۹- پاک، ۱۰- شدار، ۱۱- شها، ۱۲- هوش

احد ابدا وليكن الله ير كي من بشاء والله سميع عليم

ما به برگرد آن سوی دریا و گشتان به در دهی آنچه بی طمی بر آن میباشند و آن سحر را مهمل میباشد

می‌باشد این نص خوشن اراده و جبهه شهادت است. حق بود پاک و مبره دین خطا، چنانچه از این که گدازد از نعم فدح و رحمت رسول محترم

در حریم یکتا جبرالرسین حق شما را مبتدیه و حد پس
گر شما دارید بر ایوان یار حق میبش مرشما آیات خویش

د او د انا جان بڼه وده راسته کړه او نور و موند
چېان سمعت ادر دوسه واده حق داند ښاید آن شپا
گرچه هماغه خدا و رحمتش

خامنه و رعدا شفق عايشه كبر خطوات شيطان هر كه مش
 ديوارش ميكد بركلو زشت

اه و دیت دراهک و دروغ ، دمان مرگ یسی از غوغ ، ایت خواهد هرکرا حق می دیم ، یاک سازد کوسج است و عظیم

لَا يَأْتِلُ الْوَا الْفَضْلُ مِنْكُمْ وَالْعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَى وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ فِي

دوسو: د حور و صاحبان اړوي اېشلو او اګري نېغه صاحبان قرات ودرمانګان وهرت کښنګان در

سورة النور

سَبِّحْ لِلَّهِ وَلِيَقْتُوا وَلِيَقْتُوا أَلَا يُحِبُّونَ أَنْ يَتُوبَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ تَعَزُّزٌ رَحِيمٌ ٢٠ إِنَّ الَّذِينَ

راه خدا باید که توبه کنند و بگویند که ما را بخدای خود توبه کنید و خدا آمرزنده مهربانست بر ستمکاران که توبه کنند

يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْفَاحِشَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ٢١ يَوْمَ

زاستند بر زنان عیبه گروندگان لعنت کردمشغفرد، و آخرت و در این دنیا و آخرت و برای ایشان عذاب عظیمی روزی که

تَشْهَدُ عَلَيْهِمُ أَلْسِنُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَمْعَلُونَ ٢٢ يَوْمَئِذٍ يُوقِفُهُمُ اللَّهُ فِي بَيْنِهِمُ الْقَوْمَ

که برآنها شهادت دهند و دستهایشان و پاهایشان با چه کردند که میکردند روزی که باین بین توبه کنند و ایشان را از خدا جدا کند

وَيَقُولُ أَلَمْ يَأْتِ الْفَحِشَاتِ لِلْفَحِشِيِّنَ وَالْفَحِشِيُّونَ لِلْفَحِشَاتِ وَالطَّيِّبَاتِ

و میباید که خدا اوست حق آنکه بداند و بداند که این فاحشها را از فاحشها و این پاکها را از پاکها

لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ أُولَئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ٢٣

برای پاکها و پاکها برای پاکها آنکه برآنهاست و آنکه برآنهاست و آنکه برآنهاست و آنکه برآنهاست و آنکه برآنهاست و آنکه برآنهاست

| | | | |
|--|---|--|--|
| باید آنکه صاحبان فصل و حال
با سر و پایشان و صورت کردگان
خود سوگند او که تا هر که در
باید آنکه نگردد او در مقام
او بود آمدن و مهربان
می ایشان غافل از عطف
هستند می عیبه می عظیم
زوجه ایشان کرده اند امر محل
می باشد امران دور از چنین
هم پیدا شد شایان بر سر
هر کدام پاک می دشوار است
با بفرموده واضح این ضمیر | که فرموده از حسب و زمان و حال
در دین و دین و دین حق چنان
بسیار از صفات او را هر دور
روی گرداند اما و انعام
بگردد رود از خطای عریان
زوجه ایشان شده اند غافل
این برای هر ستمکار و عیبه
زاجه و عیبه و سوگند و عیبه
سر این فاحشه و فاحشه عیبه
در عیبه که و عیبه است و عیبه
آنکه را پاکها و عیبه است
هم نام الفاحشه شمس میر
هستند آمدن و روزی که | بی خورد ایشان قسم بر ایشان
داشت خوشی بیوا و عیبه داد
آمد این آنکه این سوگند است
دوست آیا میداند آنکه هم
بیکد آنکه رسی مصداق
در دودیا دور باشد آنکه
روزی آنکه بعد از ایشان را
بعد ایشان حق آنکه از تمام
آن عیبه که با پاک است و عیبه
عیبه است آمد در هر عیبه
میرا آن که عیبه از عیبه
می آنها هر دو پاک و عیبه
بر برای آن عیبه دور | هت تا بعد از خوشاشان
بود و اهل افکار آن امر
روای حق که عیبه و عیبه
حق بامرد را از کرم
مصدقات الفاحشه و عیبه
از کوفی رسی می گران
مرکوبی خود ران دست و پا
آچه باشد سزاوار مقام
بر بداند و سزاوار سر
طوبی لطفاست این عیبه
و کلامی عیبه بود در ناز
زوجه گوید اهل افکار کوفی |
|--|---|--|--|

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَ تَسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكَ

ای کسانی که ایمان آورده اید داخل نشوید در خانه های غیر خانه های خود را تا آنکه استأذن کنید و سلام کنید بر اهلی آن

غَيْرِ بُيُوتِكُمْ تَدْخُلُونَهَا ٢٤ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يَخْرُجَ إِلَيْكُمْ وَ إِنْ

چنانچه است برای شما باشد که شاید بگریزد بر آنکه بگریزد در آن که بگریزد در آن که بگریزد در آن که بگریزد در آن که بگریزد

قِيلَ لَكُمْ لَرِجْمُوا فَارْجِمُوا هُوَ أَزْكَى لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ٢٥ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ

گفته شد بر شما که بگریزد بر آنکه بگریزد بر آنکه بگریزد بر آنکه بگریزد بر آنکه بگریزد بر آنکه بگریزد

تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ

شوید خانه های غیر مسکون که در آنها نیستی است مرشاد او خدا میداند آنچه آنکه بگریزد بر آنکه بگریزد

در بیان منع بی اذن داخل شدن در خانه مردم

| | | | |
|--|--|--|--|
| مؤمنان در خواهی غیر خود
اینها را بهتر آمد دویدند
تقدم صاحب سرا اذن دخول
زاکه هر روع نهیست و خوراست
بس شما را گریه کنید ارجوا
حق را چسبید او آگه است
تا که رغو در گریه اندران | در چایه این سبب است و بد
مرضا شاید کین گیرد بد
ناست این درد عقل لیاول
خاصه گزخال زرد و میتراست
لذ گردید از سرا دگفتگو
تا که در یک در عمل با الله است
مال و جان مخلوط ماد از زبان | تاسکبه اعلام وهم دیگر سلام
پس بایدار دوتاها هیچ کس
بی زحمت دو سرا و خانه
از شما راست آنها بیشتر
بازگشتن مرشیدار هست
دوسرای غیر مسکون و در راه
مقتل داد ارا سرار سکار | بد دستوری زامل آخام
دوسرا داخل نگردید ایچ پس
ک رود جز از خود بگا
پس مشو داخل بیستی لشیر
بیکراهت نا نباشد مشبه
حس دیوآید از شما نبود گناه
زاجه پنجاه میسکند و آشکار |
|--|--|--|--|

قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ بَنَاتٌ مِّنْ آبَائِهِمْ وَبَنَاتٌ مِّنْ أَبْنَائِهِمْ وَأَقْرَبُونَ ۚ وَلَا يَمْنَعُ الْمُؤْمِنِينَ أَن يَكُونُوا آبَاءًا أَوْ أَبْنَاءً أَوْ إِخْوَانًا أَوْ عَمَلَةً ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ غَفُورٌ

مکرم مؤمنان را کفر و گریه مدیم معاشان را و گناه دارد عورتها را آن پاکیزه تر است رای ایشان هر سبب که خدا کلمات

بَنَاتٌ مِّنْ آبَائِهِمْ وَبَنَاتٌ مِّنْ أَبْنَائِهِمْ وَأَقْرَبُونَ ۚ وَلَا يَمْنَعُ الْمُؤْمِنِينَ أَن يَكُونُوا آبَاءًا أَوْ أَبْنَاءً أَوْ إِخْوَانًا أَوْ عَمَلَةً ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ غَفُورٌ

ما چه بکند و کفر و گریه مدیم معاشان را و گناه دارد عورتها را آن پاکیزه تر است و ظاهر سازد بر این خود را مگر

أَوْ آبَاءُ بَنَاتِهِمْ أَوْ أَبْنَاءُ بَنَاتِهِمْ أَوْ إِخْوَانُ بَنَاتِهِمْ أَوْ بَنَاتُ إِخْوَانِهِمْ أَوْ عَمَلَةٌ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ غَفُورٌ

آچه آشکار آمد آن را و باید کفر و گناه مدیم معاشان را و گناه دارد عورتها را آن پاکیزه تر است و ظاهر سازد بر این خود را مگر

أَوْ آبَاءُ بَنَاتِهِمْ أَوْ أَبْنَاءُ بَنَاتِهِمْ أَوْ إِخْوَانُ بَنَاتِهِمْ أَوْ بَنَاتُ إِخْوَانِهِمْ أَوْ عَمَلَةٌ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ غَفُورٌ

یا پدران شوهرشان یا پسران شوهرشان یا پسران مادران یا پسران

أَوْ آبَاءُ بَنَاتِهِمْ أَوْ أَبْنَاءُ بَنَاتِهِمْ أَوْ إِخْوَانُ بَنَاتِهِمْ أَوْ بَنَاتُ إِخْوَانِهِمْ أَوْ عَمَلَةٌ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ غَفُورٌ

شوهرانش یا مادران یا آنچه بر ما مالک شد بیباکان یا بیرون هر صاحبان از مردمان یا مادران

الَّذِينَ لَمْ يَنْظُرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبُونَ بِأَرْجُلِهِمْ لِيُعْلَمَ مَا يَفْعَلُونَ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ غَفُورٌ

کامله با یاد ر عورتهای ران و نباید کردند با مادران ثلاثه شود آنچه نهیست میدارد از پیرایشان و

تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَكُمْ قُلُوبٌ

ارگت کیدوی جدا ای مؤمنان باشد که شارسق کار شود

ای محمد! هر که با مردمان
اینست بهتر برایشان دوسه
زینت شود هم سلاط آشکار
گفته اند ارباب نه از موش
بر زنند و برگرداند آن زمان
ظاهر آن زینت سازد از بین
یا برادر هیچ اگر او را بود
آزبان پس که مدین وند
زود سنی شد امم ملک بین
اینست رای عایشه هم شامی
موضع اربو شمس عبدین در خوراست

چشم نا پوشداد باحرمان
حق خبر است از هر آنچه میکند
جز هر آنچه بست ممکن استوار
باشد از دست مراد المومنین
مقتنه باید بگردنها جان
جز ز مهر شوهران خوشین
یا پسرهای برادرهای خود
حافظ اسرار و آئین وید
ار امام و از عید انورین
نست درد بوحته وانی
مهاجمه بر این و این اشهر است

فرحهای خود میدارد هم
همگو چشم پوشد آن زمان
همچو چادر یا که کش و روی بند
وره نبود دین دینت حرام
تا شود پوشیده زایشان بدمری
یا پدر یا خود پدر شوهر بام
یا پسرهای که هست از شوهرش
دشمنان را چه بر ما مالک شد
موضع دینت بر ایشان گردید
نکته اوجیز پس اینچنین
بیروانکه غیر محتاجه بلز

از زنا و از لواط ازین و کم
از دجال غیر محرم در زمان
باشد او ظاهر باشد باشد
وین بود سلوم و نالت در کلام
کردن و موی و ناگوش و گوی
یا پسر یا پسر شوهر هم
یا زن عیش اگر باشد برش
از سکنیان کافره یا حق پرست
شد هانا نیست نین منع شدید
گرچه محبوبست و همین جبهین
بر زنان از پیری و عمر دواز

سورة النور

کردگان هم که ندارد اطلاع هیچ بر عروای سوان وز جلع
 بر زمین بینی روان آهسته پس تا گردد غنجا معلوم مگر
 مؤمنان توو ایل الله جم کرشیا باشد منقد و مطیع بازگشت آرد سوی سرگردار
 تا که زینها نکرد متین ارسدای آن حال امر و حال
 تا شیا کردید شاید دستگار

وَأَنكُمُوهَا الْأَلَمِي مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا قُرَّاءَ يُنْمِئُهُمُ اللَّهُ

و عروج عالمی ستار که از شادی و بیکو کلان را در نعلکشان و کز قلان اگر باشد درویشان غی سبانه ایشان را خدا

مِنْ قَفْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ۝ وَلَيَسْتَفِيبَ الَّذِينَ لَا يَعْبُدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُنْمِئَهُمُ اللَّهُ مِنْ قَفْلِهِ

از صلتش و خدا فراخ دست دامت و اید و ستور زنده آنکه عاید نکامی تا آنکه غی کند ایشان را خدا ارسدای

وَالَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الْكِتَابَ بِمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكُلُوا مِنْهُمُ إِنَّا عَلَّمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَأَنُوهُمْ

و آنکه طلب میکند مکتبها را آنچه مالتند بیجانان پس مکنه کید ایشان را کرد است باشد ایشان خیری و بعد ایشان را

مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ وَلَا تُكْرِهُوا قِيَابَكُمْ عَلَى الْمَاءِ إِنْ أَرَدْتُمْ نَحْصًا لِّبَسْمَا

از مال خدا که دادند و صبر نمایند از کسارت را را اگر اوانده باشد عشرتا تا بحدید

عَرَضَ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهْنَهَا فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِهَا كَرَاهِيَةً غَشَوْرٌ رَحِيمٌ ۝ وَلَقَدْ

مراع و دگرگی دبارا و کبک اید که ایشان را پس در سبک خدا ارسد اگر امانت آسیده مهر است و در سبک

أَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَمَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ ۝

فرستادیم شما آیهای روشن و مثلی از آنکه گشتند شش اوشا و بدی از برای پره کاران

در کجای آری آن دها که است شوهر ایشان را آن را پس است

وَرَكَّ إِثْنَانِ تَكْتَسِدُ وَفَقَرٌ حَقَّ مِثْلَانِ سَادَ لَوْضَلُ كَثِيرٌ

و رکه ایشان تگتسند و فقر حق میشان ساد لوضل کثیر

بَابُهَا دَرْ خُود دَارِي سَكُنْتُ كَمَا فِي أَرْبَعِ أَرْبَعِ

بابها در خود داری سکنت که کما فی اربع اربع

بَدَلْكَانِ سَوَامِدِ وَرِ حُودَا خَرَدُ سِرْ مَكَانِشَلِ سَكَبِ وَهَرِمِدِ

بدلگان سوامد و ر حودا خرد سیر مکتان شل سکب و هر مید

بِئْسَ الْأَمَلُ كَالَّذِي خُوِشَ رَا مِي نَحْرِهِ أَرْبَعِ أَرْبَعِ خَبِشَ رَا

بیس الامل کالذی خوش را می نحره اربع اربع خبش را

مَرْحُومٌ زَارَا سَادِرِ اِجْ هَمِ رَا اَنْزَوِي اَحَارِ وَ سَمِ

مرحوم زارا سادر اجم هم را انزوی احار و سم

مُتَرَنِّمٌ مَالِ اَلْ حَيَوةِ دَيَوِي اَيْنَ يُوَدِّعُ اَلْ اَرْدِيَانِ يَرُوِي

مترنم مال ال حویة دیوی این یودع ال اردیان یروی

حَقَّ مِرَاشِرَا اَلْغُورَا سَتِ وَرَحِيمِ وَاَنكَ اَرْدَا اَكْرَامِ اَنْ اَوْرَا سَتِ يَمِ

حق میراشرا الغوراست و رحیم و آنکه اردا اکرام ان اوراست یم

مَا فَرَسْتَ بِيَانِ آيَاتِ غُوشِ آيَةٍ رُوشَنِ كَتَبَ دَوَاكِي وَ كَبِشِ آيَةٍ يَلْمِيْنِ شَدِ بَصَرِ

ما فرست بیا ان آیات غوش آیه روشن کتب دواکی و کبش آیه یلمین شد بصر

الجزو الثامن عشر

لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۝ فِي بُيُوتِ الَّذِينَ اللَّهُ أَنْ تَرْقُمْ وَتُذَكِّرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ

برای مردمان و خدا به چیزی دامنست دروغاهائی که انان دلائل خدا که بلند کردمشو دوزکر کردمشو قدرآها امش تسبیح میکند

لَهُ فِيهَا بِالْعُدْوِ وَالْآصَالِ ٢٧

مر اور اندر آجھار بھادان
و شام کا مان

دین یکی کالیجیوی دادود طور
 نور بود جر بصلی وجود
 چون شکست آن نیست چیزی آب
 حق بود پاک از نشان محبت
 هم شئی باید آجا درکم
 هشت مندک شود امر نخست
 هسی مطلق چو خود درمؤنور
 فاضل آزائی که شد اصل شعر
 اصل آن آست پیدار اندو
 حتی از اثبات پندار او
 مثل منها نمود امر ظهور
 همچو شکسته است بی شری و دل
 روشنی روح آن تابد فرو
 همچو قندیل اجزاء متصل
 چون زرق استاره ابر سجا
 هم کثیر الفخ در حق و اثر
 هست او خود این و آنرا دربان
 شد لاشرقی و لاغربی مثال
 سرنگان اشرق و غروب و دحا
 که فرزند از خلق بی دگر
 هست او بر علی بورت نخل
 هرگاه خواهد هدایت بر خلق
 آچه مقصود است بی شغل
 که خدایتان در محنت رسور
 صغ و غل الحن عهد ماسق
 کتب اباسکر مدق ادر زمان

هر کسی نوعی سکنه نمیرد
لیک و تیسر ارباب شهرد
هستی اشیا خوداست و حباب
سردیق است اشک کن اشقات
چونکه حالت نیست جز مرفهم
هر چه را آری بداران آن دوست
مستجاب محلی از قرط ظهور
از شهر بینی عود و برگ و در
اشک گردد شهر بینی نسکو
منی اراشا تو آتار و عود
شد جویده رایت الله نور
وصف نور هوسی حق درخشا
وان حواس آمد ملحد کردون
بلشد آن قبیله برضو و جا
شرفی و غری فاشد بلکه آن
به خودش واجب آمد به غزل
یا که خوار و روح و بیود و در
سعد بسی چنان باشد بکار
همه گرد وور و سود و نور عقل
میباید حق بیور خوشتن
تا که دریابد مردم از مثل
نوسونی باشد آن مشکوة نور
میباید اندران تنه مشعق
درخشا ملشد خاشع شیخبران
بافت از راکه ملکه لونه

آفرینش حله راه روشن جبین
مرمور مسوی را در خیانت
هستی رود جز هستی او
چو به چاه سفلای فانی دگر
لمحه اشیا بر عودی هیچ نیست
تا که مهیا باید در ظهور
غافل سکن نفور تا پای حکو
لیک بینی آنچه ز زو رست و وقت
دید آن موقوف بر بانی است
بسی مثل پدر مراد آید دست
زد اندر اسکند حود غم عدم
دستو داشت هستی اندر غیب دور
چون سگدان زوشت را زو رست
بسی از انقب صورت در ظهور
غیر خود را روشنی حشده است
از درختی کوست ریون دوسراغ
دو فضای قلب بر گزیده رخت
باشد امر کروغ و های وهو
وان کلمات و قرقی دو از
روشنی حشده دور و غشی
سر غیب اندر ظهور و زو رست
آن سال حاصلت افروده شد
میکند مغزول را محسوس و غش
داد آنچه خلق از هر مقام
یاد کردی اندر این سر آمد
گفت مریدی این سرا مشدند
این سرای جبر است و طالع

حق بود دور سوات و زمین
 اوید به آرمه اوش و سجات
 اوست پی عین هستی بیلو
 سخن دعوت طارنی صرف طر
 منی حق که تابش بکی است
 خرد زان تعبیر ستی را دور
 گرچه از افکار این انداک تو
 شمس وحدت شعروان بی حجاب
 آب چهل دروی ازیدمالی است
 این منقوش و متلاقی است
 بی فکری مایوی اوش و کم
 پیش کعبه از یاد نیست رب
 و اودان باشد چراغی درووح
 در روحا باشد این صلح بود
 روشی او را شطه نمانده است
 مرفروان گشت آن روشن چراغ
 همی نصب است اما اغرست
 بی شرق روح و غرسمم او
 هفتش اطلاق و عمل غم و تر
 هست درینک آنکه دود نی آشی
 عمل منی اوست دور ازمل روح
 پاک هم درود استمداد خود
 حق منها را در هر حاجش
 هر چه چیزست فاما التمام
 سخته خود آوارها در آن شد
 فواید ای آیت مگر حیرالام

وَجُأَدٌ لَا يُفْلِحُهُمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَتَفَاوَنَ

دبیکمار شمار دایان و انزراگای و هنر و مور و خشی از ذکر جدا و در یاداشتن: علز و دفتن: رکوة سم داره

يَوْمًا تَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ^{٢٤} لِيَجْزِيَ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ

و دیگر میگردد در آن دلها و دیوها نامرغصانان را انداخته از آیه کردد و زانیمندانان را از ذکر معبود و خدا

نَزُّوْ مِنْ يَشَاءُ بَعِيْرٍ حِسَابٍ ۝ وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا اَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً

روزی بهمدان را گفت: «مردم چون حساب و آماره کافر شدند که در راهشان چون راست در زمین هواری کمتر ندارند آنرا نشانه

سورة النور

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ قَوْمَهُ خَابِئَةً وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ ١٠ أَوْ

تا چون آمد آریا لَمْ یَجِدْهُ شَیْئًا وَ وَجَدَ اللّٰهَ عِنْدَهُ قَوْمَهُ خَابِئَةً و خاست زود حال

كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لَّعِيجٍ يَسْهُو مَوْجٌ مِنْ قَوْمِهِ سَحَابٌ ظَلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ

تاریکیهای در دریای صیق کفر و دشواری موسی که اندر لایب موسی از لایب اری تاریکیهاست بعضی بر بعضی

إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكُنْ يَرُهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ ١١ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ

چون بیرون آورد دستش را ندید که می بیند و اینکه کرد آید خدا برایش روی پس نباشد و او را هیچ روی آید بیکه خدا

يُسَبِّحُ لَهُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْطَّيْرِ صَافَاتٍ كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ

تسبیح میکند او را آنکه در آسمانها و زمین است و پرندگان تشکر کنند در هوا و حقیق دانه عازم خدا و تسبیح خدا و خدا

عَلِمَ بِمَا يَعْمَلُونَ ١٢

داند آنچه میکنند

| | | | |
|---|---|---|---|
| آن رجال که سارده مثل هم در افق رستوه امر قبول تا چرا عهد خداشان بیکتر میدهند و روی خدا هر که خواست چون سرای زمین صاحب و راست زد خود باید خدا او در خطب یا بود کردار بک آن فرق فوق آن باشد ساری در محوم پس کسی کادر میان آن ملکم هر که او را میگرداند اله هیچ آید میدی سکه خدا چه از ملکم حق دانند | قلل اشرا شظای ممل میخرد از جهان روز مهول رایچه سکرده آنکه روز بکتر میزایش از رویی را سزاست نشه پیدارد که آن آید بسلطنت سکت تمام آورد هزاره در حساب محبوب در کبر سکی سری عشق که شود زان ستر اوار محوم مانده باشد فرق اسروح ویم بوری اوراست و در اجماع راه چله سبشی غایب از ولا خواهد و تسبیح خود را می کرد | یا حطرت یا که بیع او ذکر حق که در آن زاهدان کرد قللها هم زفشن میفراید پرتوهای و اسکناس که نکروید از آخر پس بپا آورد سوی او از دور رو حق نماید هر حسابی را زود که بوشد روی آریا موسی حنی از آن تیرگیهای چنان دست خورایون روون آوردنی بیت یعنی دهائی یا دهی هر که باشد در سولت ورمین حق بود دانا بر آینه خلق او | و در غار آید چو و قش رنق هم درین دهائی تا صبا هم درودی چو خواهد حساب هست اعمال نکوشان سر بر میباید چیزی اندر حلقو تا علمها چیست در پرمالورود فوق هم امر حنی و اوها فوق حق دیگر آمد در مکان دست در یک آنکه سفت خوش عقل روش یا که قلب آگهی مرغهای مال نگشوده چپ میکند از جزه و کل د یا کو |
|---|---|---|---|

وَاللَّهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ ١٣ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَرْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ

و میخرد از است پادشاه آسمانها و زمین و سوی خداست برگشت آید بیدی که خدا آید برادر اریا بر در ارم باورد

بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكْلًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خَلَالِهِ وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ

باید را پس میگرداند آنرا بالای می آید پس یعنی طارا که بیرون می آید از آبش و فرو می رستد از آسمان او دوهائی که در آن از

بَرَدٍ فَيَصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَ يَصْرِفُهُ عَنِ مَنْ يَشَاءُ يَكُادُ سَابِقُهُ يُدْهَبُ بِالْأَبْصَارِ ١٤ قُلْ لِّب

تبرک پس سر و غیر سامان کسی را که خواهد میگرداند او را از کیکه خواهد نزدیکت تا بر قش بر د چشمه را میگرداند

اللَّهُ اللَّيْلُ وَالْهَارِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ ١٥ وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَّاءٍ فَمَتَّ

خدا شب و روز را برست که در آن هر آینه برتی است بر حلقه بصر را و خدا آفرید مرغها را از آب پس صبی

مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللَّهُ

از آنهاست که راه میرود و بکشی و بعضی از آنهاست که راه میرود و بکشی و بعضی از آنهاست که راه میرود و چهار پای می آفرید خدا

مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبِينَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ

آنچه خواهد هر سکه خدا را چه چیزی تواند مستحق گرفتند آیاتهای روشن و خدا هدایت میکند آنرا که خواهد

الى صراطٍ مُسْتَقِيمٍ

راه راست

| | | | |
|----------------------------|---------------------------|----------------------------|--------------------------|
| راوست شای زین و اسبل | دارکت حله روی هم چنان | هیچ آیا می بینی آنکه حق | می راند اربا را برینق |
| می رسد تالیف ایشانرا هم | هم را می کشد برین صم | ثم یطه رکابا و اتصال | خون الدوق یخرج من جلال |
| می اسی آنکه ارباها درون | ار میل اربا آید درون | مفرسد داریای بر شکوه | کند آنها قطعا باشد چه که |
| مربکری سخت درین اوسط | هر را خواهد رساند ان عباد | یا فرسد در را دران دوما | مستعود در آسبان اوسها |
| مستوها هت از تکرار امرها | که تکرار آنرا اوس آیدها | حق حو خواهد شه و بلغ رک | منشود با دومیوب ارتکرار |
| باز دارد ور که هم خواهد سی | آید یل ارتکت دروغ هر کسی | هت درین آنکه بودرق آن | دیهمهارا در دریا در زمان |
| می گرداند خدای دوالی | روز و هم شب را برض و آمدن | با مشل وکی یا خر و برد | یا نور وطنی آن دای فرد |
| امراین که گشت مذکور ار شای | هت اولوالا صا در اعتر حال | ژد هر حد و راحق او رآب | بی ار طفه یوه اعتلاب |
| یا مراد از آب در نحرها | هت آبی اوست اصل چیرها | حسی از آن میکند مشی ار شکم | حسی از آن میرودم بر قدم |
| حس دیگر می رود دست دای | آرد هر سه معاهد خدای | حون واما باشد اویر کل شی | لش باشد سر خلقت غیر وی |
| ما مرسلیم بر شقی و راست | روشن آبی که خدای بر خداست | حی هر آنکس را که خواهد سی | رو نماید بر صراط مستقیم |

و يَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ الرَّسُولِ وَ أَطَعْنَا ثُمَّ يَقُولُ فَرَّقْ بَيْنَهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ مَا أَوْلَيْكَ

و میگویند ایمان آوردیم خدا و رسول و اطاعت کردیم پس میگرداند و رسول را بفرماید ازین پس آن و باشد آنها

بِالْمُؤْمِنِينَ ۝ وَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرَّقَ بَيْنَهُمْ مَعْزُومُونَ ۝ ۱۸ وَ إِنْ

مؤمنان و چون خواهند بود سوی خدا و رسول تا حکم کند ایشانرا ازین امر اسبکال و اگر

يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ ۝ أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ

باشد بر ایشان حق می آید سوی او و ما را در آید یا باشند در دلهاشان مرض یا شک دارند یا ترسد یا کور اند

اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَ رَسُولُهُ بَلْ أَوْلَيْكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ۝ ۱۹ إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ

خدا بر ایشان و رسولش بلکه آنها ایشانرا ستمکاران جز این باشد سخن مؤمنان چون خواهند بود سوی خدا

وَ رَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ أَوْلَيْكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝ ۲۰ وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ

و رسولش تا حکم کند ایشانرا که گویند شیدیم و اطاعت کردیم و آنکه و ایشانرا ستمکاران و هر که فرمان برد خدا

وَ رَسُولَهُ وَ يَتَّقِ اللَّهَ وَ يَتَّقِ اللَّهَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ۝ ۲۱

و رسولش را و ترسد از خدا و بیزهر در او ترسد آنکه و ایشانرا ستمکاران

| | | | |
|------------------------------|----------------------------|----------------------------|-------------------------------|
| از خدا گوید ما فرمان بریم | و از رسول او که می یستحزیم | فرقه ایشان نگرداند رو | بهدارین افراری از حکم او |
| می باشد این گروه از مؤمنان | بل سابق میرد و تیره خان | شخصی از اسلامیان حرمه بود | آب یا طبعی ز جسد باحدود |
| خواست تا او را جایی بر ملا | رد نماید بر علی مرتضی | شد خصم ایشان پس در قبول | شد با تا حکم خواهند از رسول |
| بیکسانی گفت با آن اخلاف | کهه یبیر ارطی گیرد حرف | پس اما سکر او از حکم مطعی | آمد این آیت در آن حال از اسما |
| چونکه خواهند میشود از اختیار | و رسول و بر حکمت استوار | بین ایشان تا حکم گردد رسول | میکنند امر اس قومی باقول |
| ور که ما ایشان و دحق پیروند | سوی او تا حکم حق را بشوند | میرد ای از او فرمان کبی | که و دحق سوی ایشان از زمی |
| هستان آیا دل هیچ از مرمن | یا که در شک او فاند از غرض | یا طرآن ترسد که حق جی حور | یا رسولش از دینار بطور |
| این گروه از ستمکاران بین | هستان دل تیره و عاری زین | غیر این بود که قول مؤمنان | خواهند چون گرد ایشان فرمان |

سورة النور

| | | | |
|----------------------------|----------------------------|-----------------------------|-----------------------------|
| پرخدا و دروسون قاصد | پس ايئن حکم از شرع وسع | شد سبأ و اهلما گشتان | و ستگاروت آن گروه اخراشان |
| هر که او طاعت غايب از خدا | و در رسون ترسد از حق و خدا | هم هر چه در و حشم و واللائل | و ستگاروت آن گروه در کل حال |
| چون رسيد اين آيت احق مدلان | هر دفع نيت اوجود در عاين | گفت طقه گرده فرمان رسول | بگيرم ارمال و سان اخرا قبول |
| | پس بي تکديشان آمد فرود | اين چيه آيت رلاق و دود | |

وَ اقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ اَيْمَانِهِمْ لَنْ اَمَرْتَهُمْ لِيَخْرُجُنَّ قُلْ لَا تَقْسُمُوا طَاعَةً مَّعْرُوفَةً اِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ
 و سوگند ياد گرديدند سبأ و تيرين سوگند ياد گشتان که اگر فرماندهي ايشان را بيايد و برون بر من مکتوب سوگند منور خصايتي است معروف هر سبکه خدا آگاه

بِمَا تَعْمَلُونَ ۝ قُلْ اطِيعُوا اللَّهَ وَ اطِيعُوا الرَّسُولَ قَالِ تَوَلَّوْا قَاتِلًا عَلَيْهِ مَاحِلٌ وَ عَلَيَكُمْ
 است آنچه ميکنيد مکتوب نماييد - ايرا و هر نماييد رسول را پس اگر روي گرداندي پس حراي بست که راوست چه بارگرددند

مَاحِلْتُمْ وَ اِنْ طُيْعُوهُ تَهْتَدُوا وَ مَا عَلٰى الرَّسُولِ الْاَلْبَلُغُ الْيُمِينُ ۝ وَ عَدَّ اللَّهُ الَّذِيْنَ آمَنُوا
 و ريش است آنچه بارگرددند شيوا که طاعت گويد و ارايادوست رسول مگر رسا من آنکار و عده گرديدند آناسکه گرديد

مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لِيَسْتَغْفِرَ لَهُمْ فَاِنْ اسْتَغْفَرَ اللَّهُ مِنْ قَوْمٍ لَّمْ يَكُنْ لَهُمْ
 انشا و از دود لغزهاي شايه گهر آيه خلصه خواهد گرديا ايشان در دمين چايه گهي که در آن را که دودش ايشان و هر آي ممکن خواهد بود

لَهُمْ دِينُهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ اَمَّا يَعْبُودُوْنِي لِاُشْرِكُوْا بِي شَيْئًا
 راي ايشان و هر آيت بدليل خواهد گرديا راي ايشان از دود خوشالي اسير رسيد ايشان ساز دمين چيز را

وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَاُولٰٓئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ۝

و آنکه كفر شد پس ازان سر آياد ديرون و چنان اوزر است

| | | | |
|------------------------------|---------------------------|-----------------------------|------------------------------|
| ميجويد ايشان سوگندي شديد | رخدا سوگند ايم و ايميد | که حرماني گر ايشان را حشون | رويت از حشون خود برون |
| گرچه حاجت در قسماين بارو است | طاعت معروف مکتوب ساز شد | وان بود اخلاص در طاعت و سوس | دام آنچه ميگردد او هر شي |
| گوشتيد از حق طاعت و در سون | پس گرديايد گرروي از قول | پس حراي خود که ميشاهد او | آيه بروي عمل گشته موسو |
| بست يمي غير نيت از يمين | رسول حق و احکام مي | رشلم از گشتات از رشاد | آيه آريد از اصاعت و ايجاد |
| گر ناله از پير پيروي | ره حق بايد و جبر منوي | مي سلشد رسول الا ملاح | راه روشن خواهد اركي در ساراغ |
| سوي صحت گرديدگان از فرضا | دود مني بظماي غم فرا | عورم اخلاص و در صلاح | مؤمارا همه اسباب سلاح |
| ميگفت اين شود آيا که هم | مطمن دوزي شوم اودج و هم | آمد آيت که عوده وضع حق | آيه را شد رضايش من حق |
| آنسکه پسي گر و به اوشا | هم بود شايسته کار و يك را | تا عايشان حيفه در دمين | همجو ايشان که نوده ميش اواين |
| دنيا را هم سکن شد او | که پنديده است و گر حموک | هم بدل شد خداوند غني | به شان از سد حوي ايسي |
| تا برسند آنکام از سير | هم شريك من سلوفا ايج چير | وانکه مرتد معاوين شد طاعت | حکم او هر حکم صبر حاق است |

وَ اَقِمُوا الصَّلٰوةَ وَ آتُوا الزَّكٰوةَ وَ اطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ۝ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ

و رعاياد نماز و بيميد زكوه را و رعاياد رسول را باشد که شربت گرديدن و مدد القادرا که
 كَفَرُوا مُبْتَغِيْنَ فِي الْاَرْضِ وَمَا وَبَهُمُ النَّارُ وَ لَيْسَ الْمَصِيْرُ ۝ يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنَكُمْ

كفر شد معاصر کنندگان در زمين و بيا گما ايشان آتش است و هر آيه عايت آن چاي بازگشت اي آنکام که اين آورد و بايد که دستور خواهد

الَّذِيْنَ مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ وَ الَّذِيْنَ لَمْ يَتْلُوا الْعِلْمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلٰوةِ
 آنکه مالک شد پيمانان و آنکه نکرديدند بعد احکام انشا سبيلش از مار صبح

الجزو الثامن عشر

الْفَجْرِ وَجِبِّ تَقَعُونَ يُابِلَكُمْ مِنَ الظُّلُمَةِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَوةِ الْعِشَاءِ ثَلُثُ عَوْرَاتٍ لَكُمْ لَيْسَ

ووقبلكم ید حامهان ار میانروز واز حد نخل حقن سه عودت مرشرا نیست

عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَ هُنَّ طَوَافُونَ عَلَيْكُمْ بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ

ریشا و مریشان کلهی بشار آهاکرو دنگان باشد ریشا حصیلان بر مصی محمدین نان مکند خدا

لَكُمْ الْآيَاتُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ٥٨

مراي شما آيتهارا و خدا داي درست كردار است

| | | | |
|--------------------------|----------------------------|----------------------------|-------------------------------|
| گویا دارید ای مردم عالم | همه سکه فرس همه اودار | هم نایب از سر روی | دم زده مرشید و مهری |
| می میداری رسول ازجمله | کاران طاهره حق شود | آتش ایشانست ملوا و صبر | بی ادب است آن بازگشت و آن سر |
| مؤمن باید که رخت دردمول | از شما خواهد می شن و بکول | سنگان زودگان روی سمار | سخت گشت ناکسته قلم آشکار |
| وقت ضرر وقت وصح جامعها | سرور اعی می قافه را | همچین مدار هتا که این سبوت | هست عورت آشکار و مشت رخت |
| بمدار این سبوت آید اردون | بست جرمی پرشیا و پایش کنون | باید اعی حبه اوقات و مقام | اندن امر ولایت خود خواهد غلام |
| مرغله بالغ اعی در نبود | افز خواهد چون لیدیری رود | هر عالم یک دارد اخصاص | کاین خواهد امدان سبوت خاص |
| ریشا باشد زیرا در طواف | بسی رحمتی این باشد می طواف | خود عالم یکدینی روزوش | مومنان را بخدمت در طلب |
| گرهسته اندن خواهد از هیچ | آید امدار گشتان سر و حرح | همچین آیات را سارد عین | حق که دانا و حکیم است امان |

وَاِذَا بَلَغَ الْاَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ

چون پرسند کودکی از شما مدد بخواهد

اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ۝ وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ

خدا را ایضا آغهاش را و خدا دادای درست کلا است و مشنگان از راه که امید دارم و تو هم را بیست

عَلَيْهِنَّ جُجَامٌ أَن يَصْنَعْنَ بِيَاهِنَّ غَيْرَ مُبَرَّجَاتٍ بَزَائِهِ وَأَن يَسْتَفْتِينَ خَيْرٌ لَّهُنَّ وَاللَّهُ

ایشان کلمه که میبندد حامیانشار غیرطالع سارده گمان زمهر راوانکه هفت جوند هت است مراشارا وحداي

سَمِيعٌ عَلِيمٌ

شواهد ادبی - ۲

چون رسد اطفالان راسخام
 اخذ می باید که خواهد اینستام
 حکم لرداش سکند راستوار
 تا یرد اوهر دیریری یری
 موضع ویت که آل مود پسند
 میکند ایشان واداد مکر زن
 چون رسد اطفالان راسخام
 اخذ می باید که خواهد اینستام
 حکم لرداش سکند راستوار
 تا یرد اوهر دیریری یری
 موضع ویت که آل مود پسند
 میکند ایشان واداد مکر زن

لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ

بسم الله الرحمن الرحيم

أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِمْ أَوْ يُبْدُوا آبَائَهُمْ أَوْ يُبْدُوا أَنْفُسَهُمْ أَوْ يَكُونُوا كَالْحِجَابِ الْمُحْجَبِ بِنَجْمٍ لَيْلٍ

که مورد بحث از صاحبان بار، با خانهای روبرو است. با خانهای، ملحق افغان، با خانهای، روبرو افغان، با

سورة النور

يُؤْتِ أَخْوَانَكُمْ أَوْ يُؤْتِ أَعْمَلَكُمْ أَوْ يُؤْتِ عَمَالَكُمْ أَوْ يُؤْتِ أَخْوَانَكُمْ أَوْ يُؤْتِ أَعْمَلَكُمْ أَوْ يُؤْتِ عَمَالَكُمْ

حبابی خواهر اقلان یا خابهای صومالی یا خابهای صومالی یا خابهای خالرهان یا خابهای خالرهان

أَوْ مَا مَلَكَتْكُمْ مَفَاحِهِ أَوْ صَدِيقُكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا ۖ فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتَكُمْ فَاسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ

یا آپسٹل شدید کہ بعد از آنرا بدوستان بیست رشتا گاهی که حورید با هم یا جدا جدا پس چون

وَدَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَاسْلُمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَجِدُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ

اختل شوید در خواها پس سلام کنید بر خودها ان سلام کردی از رد خدا مارا یت پاکیزه همیچی بان میکند خدا را ی شها

الآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ٦٢

آیهارا باشد که شهر با مدیقل

ستاره‌مرسی و هم رکوردبانگ : حرم و به پادشاهان بعد از آن که خوردند از غذای حرم طعام : یا مینی کاه از دست تمام

وایکرا خواستو آخوان ارتانات هم بوت هم و هم علات حوش هم جس خالات و خال مهرکش

بیوت آہک مالک گتہ اب
رحماتنا وزن سرشت اب
وین بود قصہ اروکلان واولا
مکارسان امین ما ولا

م. بیوت آسکلان کاہر طریق باشما باشد در یاری صدیق خواہی از یاری اگر وقتی درم گوید او خولہی نوچہ ازیش درم

ست یار ازوی ذکر چری مجواه واهل اورا ٲک ٲلدروزی راه یار آن باشد که مال خود سام از تو داد چو که یش آید مقام

سولدان خان رویش تا در قسم : همی ار جان بار مهر ایش را : بس خجی مکن ملائت خویش را

حور عاشق بشته اسرار آن عشق توید ارور باد چون کجاست جان و سر لایق و مرقدیم اوست

روح آن فرقه هرگز نیست
ای زمان حرکت در رست
بر شما بود گدایی در طام
جمع ویرکنده خورید انزاسم

پس شما بر خود که بندگان اسلام
 یمنی ان حدیث و محمد بن حنیس
 و او همی و ادب الزوی بس

و سرور و لذت دارد چنانچه از جانب و سمت و صورت باشد | حتی تا بی سرود بنیاد خویش || خود را چه از گل رود پس

نَمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى

برای بست کمزبان آهنگ که گویید صدا و رسوایی و چون باشد باز پرکاری هم آورده میروند موفیکه

يَسْتَاذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَاذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا أُنْتَادَوكَ لِيَقْرَأَ

سوري خواهانداز اوچر سېنگه آاگندستوري خواهانداز نوآگر و آاندا کمر وند ورسولش يې چون دستوري خواهانداز نوآگر و آاندا

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا دُعَاءَ الرُّسُلِ

آره هاشان یس دستور دهم آرا که خواهی ایشان دآمزش خواهی ایشان از خدا هست که خدا آمزش معبراست مگر داید حواجن رسول را

يُنِصُّكُمْ كَدَّاءُ بَعْضِكُمْ بِبَعْضٍ قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَسْتَلُونَكُمْ لَوْ إِذَا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُفَاخُونُ عَنْ

اخاڻ چوڻ خواهن برغي الاشيا برغي راستيقت بدهاء خدا آمار اڪبر وهه آهسته آهسته از شيناز ديهه گر تڻن پيس ايڏپاروسد آما سڪم حالت عبور دار

مَرَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ^{١٢} أَلَا إِنَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدِيمًا

ماش که بر سه انشار ابائی یابر مدایشانرا غذای در دایک آگاهانیدنبر سیکمخندار است آنچه منو آسما بهاور من است حق بقت مداند

مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَ يَوْمَ يُرْجَمُونَ إِلَيْهِ فَيَنْتَهُم بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

آچر اشپار اید و روزیکه برگر دایم مشو دسوی او بیخه میده اشار اناچه کردنوخانه به چیزی دامت

الجزو الثامن عشر

غراين بود که آنکومؤمن است چون ماری مجسم بلوی شود آنکه نخست از تو حید آنکسان بدو تو نخست پس چو خواهی هرگز می گردانید چو خواهد رسول که تواند کرد آ آ کر سهل از پسر خوشتر پوشد باز آرموی ساخته ایشان را رسد داد آرا که رأید از حوار

رخدا و در سولش موقن است پس باید تا که می دانش روند بر خدایت و رسول از مؤمنان شربت حوتم برایشان از خدا مرشما را هر گاری او قول رد جرد است ذاتی و سهل در پناه یکنگر حوید ساز باعدای دودناک وسعت و مد هم و دوری که راو گردان او هر چیزست دانا موبو

مگروید رخدا و رسول هجو استقامت و عباد و حروب از تو دستوری چو خواهی لعل کش کو صلق خود غفراست و رحیم خوانم او را چو خواهی خود داد آرا خدا بی چون و چند پس ترسد آنکسان که خلاف از خدا باشد خداید این عشی پس کند آگاه او را همان کس خدایت هیچ آرا چه داداو

مؤمنان از روی ایمان بی کول یا بزد مشورتها بر وجوب تارود ایشان بی اشتال خوش رکب گاران بود خوش عظم که حواد پس سعی و ازود کاملک اندر انباشت بیرون رود مینایت امر حق را او گزاف آنچه هست اخرسوات وزمین رانچه کرد از بونیک آرمای

سُورَةُ الْقُرْآنِ سَبْعٌ وَ سَبْعُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام حطوط هشتاد و هفت

تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْقُرْآنَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا ۝ ۱ الَّذِي لَهُ مَلَكُ السَّمَوَاتِ وَ

از و ن آمد آنکه هر دو ستانده اند حق را از اظلال را برده باشد تا نوده باشد بر عالم را رسیده اند آنکه هر دو است بدشاهی آسمانها و

الْأَرْضِ وَلَمْ يَسْغُدْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمَلِكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ قَدِيرًا ۝ ۲

زمین و مرا نکرت فرزند و سودا را از وی در بدشاهی و آفرید همه چیز را پس تقدیر کردش تقدیر کردی

وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَ هُمْ يُخْلَقُونَ ۝ ۳ وَلَا يَمْلِكُونَ أَنْتَفُسَهُمْ صَرًّا وَلَا نَفْثًا

و در اگر آمد از غیر او الهای که می آفریدند چیز را و آما آفریده میشود و مالک نباشد رای خودشان سروری و همسفر

وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَوةً وَلَا نُشُورًا ۝ ۴ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّا هَذَا إِلَّا آفَاقٌ مُتَنَزِّلَةٌ وَ

و مالک نباشد مرگ را و هر چه گرا و و حشر را و کفند آما که آفریده است آن مگر دعوای که یافت آرا او

أَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَ زُورًا ۝ ۵ وَقَالُوا أَنَسْأَلُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلِي

دری داد او را و آن گروهی دیگران پس حقیقت آمدند سنی را و او را سنی را و آما را پس آرا خواسته میشود

عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ۝ ۶

او آمداد و شانگاه

حق گفتند و ما سر است آنکسی آواست از روی عشی آفرید او هر چه پس اخاره کرد رکب شد اهل کفر الا هدای بستان قدرت نفس خویش نه چا با سر آمد مور مده است آرا ویش خود هم پس سبقت آمدندی رستم هم نگفتند این سبها عالم

کار ساز مدگل هر ساعت است بدشاهی سوات و زمین آچنان اداوار غمز و درد مرشما را دگر از سؤ رای سر و شی را بیهان یلخن هم نه قدر رحیم و رشور مرعدی هر آما و سم هم بیهان که باید در قلم دست ر اسانه ییشیان

باز این قرآن منده خود بود هیچ او نگرفت بهر خود واد مرهبا ساخت او را و امتیاز فرمود آخما یان هیچ چیز تا که از خود دم آفای کند سکاران گفتند این گفتارها دانه یاری هم باو نومی دگر یا که بر قائل بود راسع ضعیف و رواسه است آرا پس نام

اهل عالم را کند قائم زود ه شریک او را بدشاهی می بود بهر افضالی کرا و مینواست باز آفریده گفته اند آجمله بز یا که جلت قع را دای زنده نیست هیچ الا که افک و انتری تا هم رست آرا سر بر منی این قولت بهانی کثیر خوانم کرد پیش او در صبح و شام

سورة الفرقان

قُلْ أَنزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا ۝ وَ قَالُوا مَا هَذَا

مکمل فروز سفد آرا اسکمداد پنهنرا در آسجاها وزمیر در سبکاو باشد آمزیده مهراپن وگمندن چ-ن-مراپن

الرُّسُولَ يَا كُلُّ الطَّعَامِ وَيَمْشِي فِي الْأَسْرَاقِ لَوْلَا أَنْزَلْنَا إِلَيْهِ مَلَكًا فَيَكُونُ مَعَهُ نَذِيرًا ۚ أَوْ

رسول خدا گهی خورد و گاهی بازاری را
چراغ فروخته و سینه اش را با بوسه گشوده

يُلْقَى إِلَيْهِ كَثْرًا أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنَّا تَبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْهُورًا

چرا داخله میشود سوزی او گنجی با چرا نباشد باور او بر سانی که مجبورده باشد از آن و گفته طالبان بی روی نمکبد مگر مردی را سر که ده شده

١٠ أَنْظِرْ كَيْفَ صَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَصَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا ۝ تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ

۴۰۰ چکوه زده برای نو تنها پس گرفته بدست عتیقا بدیانت راهی افزون آمد آنکه اگر خواهد کرداد

لَكَ خَيْرٌ مِّنْ ذَلِكَ حَتَّىٰ تَقْرَىٰ مِنْ قَضَائِهَا الْإِنشَاءُ وَتَعْمَلُ لَكَ قُصُورًا ۚ نَارُ كَذِبًا بِالسَّاعَةِ

[illegible][illegible]

و الحمد لله رب العالمين

۱-۲-۳-۴-۵-۶-۷-۸-۹-۱۰-۱۱-۱۲-۱۳-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷-۱۸-۱۹-۲۰-۲۱-۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۶-۳۷-۳۸-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-۵۴-۵۵-۵۶-۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۶۹-۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-۷۵-۷۶-۷۷-۷۸-۷۹-۸۰-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۸۹-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۰

وإذا ألقوا منها مكانا ضيقا مقررب دعوا هنالك نبورا لا تدعوا اليوم نبورا واحدا

وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا ۝۱۶

و یحیٰی اندر هلاک مسافر

بده. پرشد در عوب ددگان
 حال او د در حلال دیگران
 دای او باشد ساقن بیم ده
 فی سبکد الا دسجوری بیان
 تا بالرامت دھی یامد هیچ
 پرتو سجن زبش رود سواروان
 هرش آمانه است سوارسانار
 که جوشد بهر طبع حکامران
 ادر آتش سه برهم آن فریق
 رخود آجا سه طلاق خویشرا
 یک نورانی جواد ایکره

او بود آمدگرل و مهربان
دعوتش کرد بد صدق ارشادش
ما بکسی ارشش عادت مشیه
بی روی گفت اهل ظلم هان
پس روانی شد او از سیح
هتر از این گنج و بستان آسمان
کرد هر تکسب حشر او کردگار
بستی آوار و خروش غم آن
چون شرفها بداخته دحای حق
پس حواس از این تفتیش را
قالی کرد دوا سرور از سوه
کاشت از و جان کند از دوا سرور

آنکه داد سر اطلاق و ریم
که خود جر ورود دوسو
سوی او هیچ ابری سرش
یا که باقی درمیست سکو
ره نیمودند جر اضلاع را
تا که ساند شد امر حسو
بل گردند آن ضلع و دروغ
شوند آوار آرا بی طور
بر کسی که از شد دروغ و فل
دست و گردنشان بر دست
چون رانستی ستر وایی کند
نه ضامن است نه ورا و افزون

ای عمده کوفستان این چنین
چست گفتند این سیرا کما
ی فرستاد چون اعره
یا شد افکنده کنی سوی او
پن چنان پرت زود اتالوا
سزوک ورتزاستاروخلعاد
سلامت هم قصه‌های با روغ
بند ایشاا چویژ ازخای دور
چون کیگه بند ازروی نصب
بسته اند اعی جودندان سل
برخود اعی دیمم ترین کنند

قُلْ أَذَلِكْ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ النَّارِ الَّتِي أُعِدَّ لِلْمُتَّقِينَ ۚ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءٌ وَاصِرَةٌ ۖ لَّهُمْ فِيهَا

گو آمانی چتر است تا هشت جاودان گوید و در ده دیر هر کاران باشد و بیشتر ابدانی و بازگشت مرایست است در آن

بَشَاوَنَ خَالِدِينَ كُلًّا عَلَى رَبِّكَ وَعَدًا مَسْرُورًا ۝١٨ وَ يَوْمَ يَخْرُجُهُمْ وَأَمَّا يُعَذِّبُونَ مِنْ دُونِ

آه! منو اهنجاودانان باشد بر پروردگار تو عهده خواسته و روزی که حشر کند ایشان را و آنچه میرسد از غیر

الجزو التاسع عشر

الله يَقُولُ ءَأَنْتُمْ أَصْلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ مِمَّ صَلَّوْا السَّيْلِ ۱۱ قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كُنَّا بِشَيْءٍ

خدا پس گویا شما چه کردید که مرا اینان را صلوات دادید؟ آنان گفتند: زهر و مسمومیت جزاوار

لَنَا أَلَّا تَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَ لَكِنْ مَتَّعْنَاهُمْ وَ آبَاءَهُمْ حَتَّىٰ نُسُوا إِلَيْكَ أَلْأَنْفُسَ وَ كَانُوا

سرمدار کفر اکبریم او را تو را دوستان و لیکن کلمات کردی ایشانرا و پدر ایشانرا تا فراموش کردند که خدا بود

قَوْمًا بُورًا ۲۰ قَدْ كَذَّبُوا كَذِبًا قَالُوا قُلْ مَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا ۲۱ وَ مَنْ يَظْلِمْ مِنْكُمْ

گروهی ناله پس حقیقت کذب بود شما را آنچه میگوئید پس نتوانستید صرف و یا نصرت کردید و هر کس از شما ظلم

نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا ۲۲

مستجابم از او عذاب بزرگ

ای عدا که آیا این جهان هست بهتر یا عشت خاوندان آنچه میجویند از پروردگار

یا دوزی که شکران بگمان بشود ایشان و مودلان میرسد آنچه را عیار خدا پس خدا گوید که هیچ آشی

گرمه ایشانرا نتواند از دود مدگی که باشد این گروه یا خود ایشان گشته اند و این افرس و اختلال عقل مستین

یا که و بیستی و گوید ایضا بست هیچ از ما جزاوار و روا تا که از غیر تو ما گریز دوست جز تو هرگز و لی گمراه اوست

ای که و خود را میپندارند که در راهشان تودای او همان که مرده از خطر یاد و را صرف کرده از غلط داد و روا

ز آنکه بود این گروه از عالمی پس مان تکبیلی کرده و این را چه میگویند و مود هیچ که شما گریه کس با حق شرک

پس نتواند مودلان ملا دفع و حکرومی باری از شما هر چند عالم را دوزخ و صبر میپاشیش عذاب پس حکیر

وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَشْرَبُونَ فِي الْأَسْوَاقِ وَ جَعَلْنَا بَيْنَكُمْ

و مرستادیم ایشانرا و رسولان مگر آنکه ایشانرا آید میبوردند خوردند و میبوشند در بازارها و گردادیم میانرا

لَبِئْسَ فِتْنَةً مَّتَّعْتُمُوهُمْ وَ كَانُوا يَنْصَرِفُونَ ۲۳ وَ قَالَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ لِإِضْغَاتِنَا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا

رای عیبی ما آید ما را آزاره که موداد پروردگار و ما و گماند آنانکه عید عباد و ملاقات ما را بر او فرو نهد و ما

الْمَلَكُ أَوْ أُنْزِلَ عَلَيْنَا لَدَىٰ ذِكْرٍ لَّعَنَّا لِنَبْلُغَ بِهِ فِي الْأَنْفُسِ وَ نَسُوا عَذَابًا كَبِيرًا ۲۴ يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ

ملائکة یا اعی میبوردند و در ذکر ما شد در مصلحتان و نبرد کردند در ذکر روزیکند و فرشتگان را

لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَ يَقُولُونَ جَعَلْنَا مَحْجُورًا ۲۵ وَ قَبِعْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ

بست تشاری دور پس رای که اهل کاران و گوید برای موع و مود ما شد سوی چه زدند از کار پس گردادیم او را

هَبَاءً مُنْقَرًا ۲۶ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْقَرًا وَ أَحْسَنُ مَقْبَلًا ۲۷ وَ يَوْمَ تَشَقُّ السَّمَاءُ

فردا هوا را شد اهل جنت دوری چون بهتر از راههای فرا و خوشتر از راههای آسایش و روزیکند آسایش

بِالْقَامِ وَ تَرَىٰ الْمَلَائِكَةَ تَتَرَبَّعًا ۲۸

بار و فرو فرستند ملائکه را و فرو فرستند

ای مومنان ما هیچ از رسول ساق ابرو مرده از حر و کل حرکت میجویند ایشان از طعام

لوشما خود میبوشد ذکر ما تودیم آدمایش دوسر افشا را و در زبان و ایسی هم قبران را بردان غی

مکنید آیه که صراحت مقام رفت تو صانت رحال امام می گفتند آسمانها بسته اند ست اسکان کردند آن گروه خیر خوش اطمینان شدند از جود

چون با طری بگردند ملک رفت سود یا چون میبیم یک ست اسکان کردند آن گروه خیر خوش اطمینان شدند از جود

سورة الفرقان

بر زامانه گشتند از عو^{۱۹} مرتوی استراحت عو^{۲۰} یکن روزی که بعد از آن
 هست دور موت آن بارودستر بست زنده کافران را روز شر میگویند آن ملک رشتا
 ضد ما کردیم انروی شن سوی آن کردار خوب کافران میگردانیم آن را درها
 بهرید آن دور یزای بهشت از مکان مستقر در سرشت بدستین دوریکه شکاهند
 هم فرساده شود از شکن س - هر سدی در آفران

أَلَمْ تَكُنْ بِمُؤْمِنٍ نَّالِقٍ لِّرَحْمَنِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَذَابًا ۲۹ وَ يَوْمَ يَقْبِضُ الظَّالِمُ عَلَى

بادشاهی دورچین حق است بر خدای شایسته را و دشواری در کاران دشوار دوریکه بدمان بگردانم بر
 بدیه بقول با لیبی انتخذت مع الرسول سبلا ۳۰ ما ولفني لیبی لم انتخذ فلانا حبللا ۳۱ لقد

دودستین بگوید ایکاش مرا کرده بود رسول را بدرا ای وای لکش کرده بودم ملا را دوست ستیق
 اَصْلَانِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ اَوْ جَانِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَدُولًا ۳۲ وَ قَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ

کم گردانم از در صد آینه آینه و شد دورچین بر اسرار و دمار شد و گشت آن رسول ابرود کلیم
 اِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا ۳۳ وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ

در سبکبوم من کرده این قرآن را دروک و همی گردانیم برای هر کسی دشمن را لکن کفار را

وَ كَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَ نَصِيرًا ۳۴

و س باشد و دگر تو راه نایب و یاری دهد

ثات آفرود است شاهی رحما صب رخصت آن دور خرای بدستین دوری که استکار رد دستهای خود بدمان بگرد
 گردید کاش آنکه از راه قول مکرم من خیزی با رسول وای برین کاش مکرم دوست آنکه موحد را هم بر اوست
 بر ای بی خسته از بشرد گشت مانع کرد کافران از شر ارد گمراه او را و ذکر حق داشت باز ایک مار مسیق
 ذکر حق را دایم کایدین رد از یلحم همان اهرمن و آنکه شیطاست بر آید خمول و آنکار د چونکه در راه آن رسول
 گفت ما گوید می کارد من قوم من هدیان کردند این سخن ما گردانیم ایشان هر دمان هر سی را دشمنی از هرمان
 می بود درود گمارت هادی او دوست را صرت دهمه رعبو

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاَحَدَهُ كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ

و گفتند آنانکه کافر شد بر او فرود سق شد بر او قرآن همه بلند و همچنین ۳۵ انت داره ما دل را توانی فرستادن

تَرْتِلًا ۳۶ وَلَا تَأْتُونَهُ بِعِلٍّ إِلَّا خِشَاقٌ بِالْحَقِّ وَ أَحْسَنَ تَقْوِيرًا ۳۷ الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ

تازی فرسادی و داور در را علی مگر آنکه آورد بر ترا حق و خور از راه دان آنانکه حشر کرده شوند بر رویشان

إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ شَرُّ مَكَانًا وَ أَضَلُّ سَبِيلًا ۳۸

سوی دوزخ آنها را حشر در جهنم می و گمراه در سبیل

هم بگفتند از کفار از خطاب برمی نازل کردند این آیه بدستین دوری که اول این چنین
 هم شود باعث مسکن شود دوتوم کرد بصیرتها زد و آنکه دوتجید و حی از دگر
 این صدد خاص این بشیراست در خصوصیت دلیل دیگر است کرد شاهی ما امیری مؤمن
 یا فرستد معصم روی پیام که چنین آن یا جان در نظام این دلیل برری باشد قرآن
 گفت ما بر حق بود یعنی بر خواندیم آن بیایی خواند ماورند از هر فضا آن مثال
 حرک ما آورم روحه صریح آن خوانی کت در حق و صبح هر رد قول ایشان اظهار است
 مشرک آنانکه حشر در راه شوند بر جهنم حشر در سر میروند بشرند آن قوم انروی مکان
 ما شود نص بوآت در پیش دل بر روزی زو یاد قرار
 که رسد حکمی بویش بکرمان
 که بود مشکل حواش دومثال
 و در ده سی بکفر است
 هم دوری راه گمراه جان

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا ۖ^{٢٨} فَقُلْنَا اتَّبِعْنَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ

پس کھیم پرویشہلو تاسوی آن قومی کے

كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا هَدَمْنَاهُمْ قَسَمًا ۝٩٠ وَلَوْ أَنَّهُمْ رَأَوْا أَنَّهُمْ لَا نَارَ لَهَا لَوْلَا أَنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مِمَّا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَكْفُرُونَ ۝٩١

تنگبند گرد آید، نه‌ای مزارع هلاک گردد. اما با اعلان جنگ و فرار جونیتهای دز سواد از قریه‌های خود و گداخته شدن بازار ایروان،

آيَةٌ وَأَعَدْنَا لِلْفَٰلِثِينَ عَذَابًا أَلِيمًا^٤ وَعَادَا وَهَارُونَ وَأَصْحَابُ الرَّسِّ وَقُرُونَا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيرًا

آبسی و آمادۀ ساعد برای سنگ تراش هبانی در دشت و خنرا و ویدرا و امداد و رسیدا و قریه های میان آمل و ساری

٤١ وَكَلَّا ضَرْبًا لَهُ الْأَمَّاكُ وَكَلَّا نَسْرًا نَسْرًا ٤٢ وَ لَقَدْ آتَيْنَا عَلَى الْقَرْيَةِ الْآلِيَّ أَمْطَرْنَا

وهم از دیدم، ای آن که به
و همراهِ او - زردی - زردی
و بهیچ کسی که به
که باز اینست

مَقَرَّ السُّوءَ أَفَلَمْ تَكُونُوا بِرُؤُوسِهَا عَلَى كُنُوفِكُمْ لَا يَرْجُونَ نُصُورًا ۚ وَإِذَا رَأَوْكَ أَنَّهُ يَمْخُذُ بِكَ

آغا خان، یونسکو، ویدیا، سیکسٹھ، کادھ، ہمارے، حیرا، وحوش، نگارستان

إِلَّا هُزُّوا أَهَذَا الَّذِي يَمَسُّ اللَّهَ رَسُولًا ۚ إِنْ كُنَّا لَنُفَصِّلُ عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا أَنْ صَبَّرْنَا عَلَيْهِمَا

مگر ہاتھ آتا ہے تو آکر لڑکتے خدا رسول
 سرسبز رنگ بدکھ آہنگی ہمارے اسی جگہ جہاں دوکھسز دھو دیر

وَسَوْفَ يَلْمُونَكَ بِرُؤُوسِ الْقَذَابِ مِمَّنْ أَقْبَلَ سَبِيلًا ۚ ۝ أَرَأَيْتَ مَنِ اخْتَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ

آیدیدی آنکه گرفت الهی را خواهش من خودامایس تو

نَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا ۝ أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَقُولُونَ إِنَّمَا أَكْثَالُنَا مَادٌّ خَالٍ

اشی بر او و این پایداری که بسزایشان می شود پامی فاندنقل بسندشان یک رمل چهار فاندن یک

هَمْ أَفْخِلُ نَسِيلًا 27

ایشان گفتند: «در راه

ما پیش دادیم موسی را کتاب
پس تکلمیم این زمان با یسوی
مرفشان کرده و گردانیم مل
همین عاد شود و قوه رس

مار او کبره هروی و اسباب
سوی قوه قطعی است و شعیب
پس بودیم آن جهت را ناه
هر سره آیت ابشارا سار
قرنها که نوشتن مایی می
هم رفته از هر هریک حاصل

فاصله مند باز او اسرارها
آمین قومی که آیات ما
هم گروه روح را ادر- وکل
ضالانرا شد مهیا درهالک
بیش می ر اهل قرها
دست و مودستان امر محل

هم رانز هم مد در کارها
ارده تکمیل و پروند ازولا
چونکه سودم تکمیل رسل
درحال از ما عبای درونان
می مستدیر در هر قرن ما

در بیان باریدن سنگ بر اهل مدرم

آدمد امروں قریب امر معی
وان شدائل منو امر شان
می بدید آمسکارا متصل
حرکی گوانست ذخوروں شعد
از خدای سواد او گریهان
کت گریز زره در اصف
تا بعضی از داری از سیل
بسه الا جوانم این گروه

که بران لڑت اوان ناگی
پس سوده آسخته آیدامروں
ی توقع لکه بود از شور
کاین بود آسکت گشت احق رسول
گره آن بودیکه صر ما بر آن
دیدم آیا آسکه بگرفت او ال
بل تو بنادریک ایشان بشود
ل تر از چارویان اردوجوه

بگردان لکه دیدم از تصور
زان ندیدم آن رجتم غلور
می رانگزه شش در زول
سکرمان تات بوسه امتحان
مرهوی خوش را به اشتباه
قول حق را باطل می کنند

سورة الفرقان

اَلَمْ نَرِ اِلٰى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الْفُلَّ ۚ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلْنَهٗ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسُ عَلَيْهِ ذَلِيلًا ۝۱۸ ثُمَّ

آیاتی بسوی ورود کلمات که کوچه کرد یا سوار او اگر خواست بود هر آینه گردا میگرداند اما پس کرداد و سوار او را آن دلیلی پس

قَضَاهُ الْيَا قِیْصَا سَبْرًا ۝۱۹ وَهُوَ الَّذِي جَمَعَ لَكُمْ الْاَیْلَ لَبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ تُشْوَرًا

فرای که به آراستی خود را هر کردی آنان و او است آنکه داد - رای - با - شش و او است آنکه آسایش داد بدو روز و رات که پس

۝۲۰ وَهُوَ الَّذِي اَرْسَلَ الرِّیَّاحَ بُشْرًا بَیْنَ يَدَیْ رَحْمَةٍ وَاَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا ۝۲۱ لِّنُحْيِی

و او است آنکه هر داد - ده را - شش و او است آنکه آسایش داد بدو روز و رات که پس

بِهٖ بَلَدَهُ مَیْمًا وَتَقْوِیَهٗ مِمَّا خَلَقْنَا اِنْعَامًا وَاَناسِیَ کَثِیْرًا ۝۲۲ وَلَقَدْ ضَرَقْنَاهُ بِبَنَمٍ لِّیَذْکُرُوا

آن بانه میم را و او است آنکه آسایش داد بدو روز و رات که پس

مَاۤی اَکْثَرَ النَّاسُ الْاَکْذُورًا ۝۲۳ وَلَوْ شِئْنَا لَافْعَاۤیْ فِی كُلِّ قَرْۢیَةٍ نَّذِیْرًا ۝۲۴

پس آید نود و سه مکرر آسایش را ۱۰ که خواست بود هر آینه گردا میگرداند و بدو روز و رات که پس

| | | | |
|----------------------------|-----------------------------|---------------------------|-----------------------------|
| می ندی خود بوی صاحبش | هج آه صبح آن رب انش | که حکوه گردا ساه را | خواستی و سوا کش کردی ساه |
| شش را کرده بر طای پس دانی | سج رفتیم آن خود رای عدل | سیرا کرده ای آسان و سهل | روشت این رفتن بی رحمت |
| هست فطین ادرا بی آیت ساه | هنگام اصل شش و ساه را | هست مصلحت اش بر حق | هم خفته ای ایان مثل حق |
| وصف دائمی هستی قط | سوی خود مضیق اسی می صف | مدش اظهارش بود بر اسم بود | آن وجود خارجی اخر ظهور |
| پس تا و ساه شد آید هر خود | تا از گم عده هم در خود | سوی هستی امانی را قضا | شد از مملوت آن روش ساه |
| خواست و سوا کن گردا پیش هم | ساختی اسی که عادت در عده | و ان حرا هستی آمد در حین | لوح محوشت و هم ام الکتاب |
| نات اندروی و سود فل شری | ست خود صرغده پی گوی | شش را هر خود بروه جن | سای گردا عیم بر ساه دلیل |
| مقل باشد ضد ایضا در آد آب | ساه را از وی شاسی بچای | سای خود بر پیش مقص | صافی را رو هم اندوز دل |
| اوست آنکه کن گردا سوا ساس | بر شیا نریکی شب را لیس | و راهم راحت و آسایش | رور و اشرا دنی ارایشی |
| تا را گدیده شوه ساه کن حق | بر حاصل ماضی لرحیق و دلی | اوست آنکه کن گردا سوا ساس | لد را دده دده بر مطر |
| پیش او آنکه رخش اندرین | گفته خشت اندر و سنان و حران | و آسایش آنی فرستادیم | و هم ما زوی کم این در عتبات |
| طه سب و سب دای که آن | مامطر را بد تا گردا لوان | شود سرب اوان ساه و س | کاه بر سب سب سب سب |
| می گردا نهم س س س | حون بد اشان شست فاشش | تا مکرر در آن زده حد | در گدای او آنکه تا گردا سید |
| پس آید گردا سب سب سب | سم ده پی حقیق آن هم | خواستم از نعمت میباشم | تا رسول در هران ده هریم |
| | | تا دعوت در ده آمد آن روه | |

فَلَا تُطِيعِ الْکَافِرِیْنَ وَجَاهِدْهُمْ بِهٖ جِهَادًا کَثِیْرًا ۝۲۵ وَهُوَ الَّذِیْ حَرَّجَ الْبَحْرَیْنِ هٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ

پس از سب ممکن کافر را و جهاد کن با ایشان قرآن جلای درک و او است که بدیم آسایش و او را این شریعت سوار و سب

و هٰذَا مِلْحٌ اُجْبَاجٌ وَجَعَلَ بَیْنَهُمَا بَرْزَخًا وَجَبْرًا مَّحْجُورًا ۝۲۶

و این شوریت بسیار شور و گردا سبستان خالی و طای صاحب

پس میر فرمان صفا و سب : کن قرآن احتیاج اسی زیاد : اوست آنکه گاهیم گدشت از : هر دو بر شور و شرین راسل
آسان یک عصب و خوب و خوشگوار : وین یک آتش شور و تلخ و سب : ریحی ما ایشان که شد حربه : هر دو را درهم شدن در انتظام

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَبَدَّلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا ۝ وَيَبْدُونَ

واوست آنکه آید از آب پس گردانیدش ز نای و بیو نخی و مانند پروردگارش توانا و میرسته

مَنْ دُونَ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا ۝

از غیر خدا آنچه نیست معدهایش را و مضرت رساند ایشان را و باشد کافر بر پروردگارش هم پشت

تعبیر نمودن نژاد و صهر بعلی و فاطمه علیهما السلام

| | | | |
|---------------------------|----------------------------|----------------------------|----------------------------|
| اوست آنکس که آید از آب | پس خودش دی یاد از اسباب | صاحب بود و دشت اهرم بود | ژرد او را ارامات و از دگور |
| پس توانا باشد آن پروردگار | هر انگاری که خواهد و اسباب | از نژاد و صهر اهر برده | هست مقصود از هی و فاضله |
| اهل نصیرت بر این و اهل غی | کانه این آیت نشان این دوس | حونکه شد ز نوح جعفر دسول | دارن این آیت حق شد بر رسول |
| رجس داناد و رایسان زاد | وحت حق دنده اهرودند | هست پس پروردگار ماضیر | که برایشان شد این برضر |
| یاب اهری کی ما عرفتین | حق بل پاک و فرستادین | همچو انصاف نورشان کردی یاد | هرچه حاش خواست اهل عاد |
| پر برخصر کرداء ورق | گفت مرستند ایشان دون حق | آچه همه هفتان سودورین | کرکه برسد بانی مرغان |
| کافران باشد هیرت از نام | خود ده مانی رب الااله | | |

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ۝ قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ

و طرسایم ترا مگر بزمعه و نه کسده گویم و اهل ارشاد بر آن هیچ بری خراسکه خواست که ترا گیرد

إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا ۝ وَتَوَكَّلْ عَلَىٰ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَىٰ بِهِ بُدْثُوبَ

بوی پروردگارش دهمی و توکل کن بر خدای زنده که نمیرد و تسبیح گوی صحتش و پس باشد او بگمان

عِبَادِهِ خَبِيرًا الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْقُرْآنِ

بدگاش آگاه آنکه آمد آسمانها و زمینها و آنچه میان آنهاست در شش روز پس مستوی شد بر عرش

الرَّحْمَنُ فَاسْتَلِ بِهِ خَبِيرًا ۝ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا

پس بر سران آن آگه می را و چون گفته شود ایشانرا که سجدید که بپروردگارش سجدید و گوید و سجدید آنرا سجدید که بپروردگارش

نَاغَرْنَا وَزَادَنَاهُمْ نُفُورًا ۝ تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا

میرمانی ما را و افزود ایشانرا نرفت افزود آمد آنکه گردانید در آسمان رحما و گردانید درها جراحی

وَقَمَرًا مُنِيرًا ۝ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا

و بزمی نور دنده و اوست که گردانیدش و روز را برای آنکه خواست که بذر کند و یا خواست شکر کند از او

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَتَّقُونَ عَلَى الْآرِضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا

و بندگان خدای ستمه آگاه که میروند بر زمین با آرام و آسکی و چون خطاب کنند ایشانرا که بجهان

وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ لِرَبِّهِمْ سُجْدًا وَقِيلًا ۝

و آنانکه شری و زیادهای پروردگارشان سجد کنند و برای ایشان دعا کنند

سورة الفرقان

| | | | |
|--|---|---|--|
| می خواهم امر و مزید از شما
که در این جهان است
هم دل اندیش تا پیوسته شاد
که حال برتر است از کس و کم
واچه باشد دویشتان زافضا
این محیط آمد رایشان و اختیار
رحمت رحمت بر حق یار
هر چه خواهی از طریق درصیر
یا شش رود از چه کرد آرا
سجده چیز را کیم آیا سار
رحما در آسایش خلق از خود
بر خلاف بندگان از غلب
از تواضع میروند بر روی ارس
رب خود را در مقام و در نمود | کو تبلیغ رسالت در فرا
مزم از حق طاعت اهل الله است
هم زخا شش یا کی کن تواید
حد کن یعنی چشش در صم
آن خدای کلایه ارس و سها
گشت مسئول برش آنگاه باز
هرش رحمت گشت می استوار
پس بر سر او آنکه میباشد خبر
یا بر سر از خفت ارس و سها
میگوید ای که رحمت حسان
از حد است و بر رکه آنکه بود
اوست آنکه کرد خلق در ورش
معه رحمت کس باشد بر سر
و آنکه شش برود آمد رود | حرمش هم خیرت بر عباد
خواست کرد سویب خود می
کوست برتر از دلیل و از نبوت
که بنده شش سیاسی آور فرین
بر ذوب بندگان خود خبر
شرح آن که بنده وین وین اربان
تا تصد مولی الا و اسر او
عرش را که حق آن مولا است
نبش جود عرش از حستو
سجده رحمت را زوری عطا دید
پس وایستادن شود افروده دم
مهر روشن ماه نشین در رواج
امر خود را یا کد شکر ابراهام
تا سلامتشان دهد آنها حباب | فی فرستادم ای کامل رشد
جز بکردار آنکس که آگاهی
کن توکل پس بچی لایموت
معنی سمع بصدقه باشد این
اوپندیده است و کافی تا کبر
خلق فرمود او بوش درواریشان
امرش ایشانرا گرفت از حق و
ور که خواست قلب احد اول است
یا بر سر از معنی رحمت که او
چون شود گفته را ایشان که کد
که تو فرمائی یا امر از سم
هم بگردید امر وی سراج
بهر آنکه خواهد او آورد یاد
حاصل آن ایشان چون در خطاب |
|--|---|---|--|

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا إِنَّهَا سَاءَتْ مُسَقَّرًا

وَأَنَّا كَافِرُونَ ^{و آنکه میگویند پروردگار ما را عذاب دوزخ را از منزه بگردان} ^{لارم} ^{در سبب آن داستان ابراهیم}

وَالَّذِينَ إِذَا أَتَقَوْا ظَمَّرُوا أَنَّهُمْ يُغْفَرُ لَهُمْ وَالَّذِينَ إِذَا أُنذِرُوا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِبُوا لَأْخَذُوا بِهِمْ وَقَدْ خَلَّيْنَا لَهُمْ ذُلًّا وَمَا يَشْعُرُونَ

مقام ^{و آنکه} ^{چون با حق است و سراسر باطل و ستم را} ^{و آنکه} ^{تبعوا}

مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ وَلَا يَقُولُونَ الْقَسَمَ الَّذِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ

ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَمًا ^{با خدا الهی دیگر را و می باشد} ^{تیرا که} ^{حرام کرد خدا که حق} ^{و زانی کند و کس که} ^{میکند}

ذَٰلِكَ يَلْقَى أَثَمًا ^{و میضاعف له العذاب يوم القيمة و بعدد فيه مهابا} ^{الا من تاب و آمن}

وَعَمِلَ صَالِحًا قُلُوبُهُمْ يُبْذَلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَابًا وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ^{آنرا میباید} ^{عقوبت را} ^{مناصحت میکند} ^{مراد از عذاب در عقوبات} ^{و خود میباید بر آن حوار} ^{میکند} ^{آنکه برگشت نمود و کرد}

وَعَمِلَ صَالِحًا قُلُوبُهُمْ يُبْذَلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَابًا وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ^{و کرد کارهای نیک را} ^{پس آنها را بطل میکند} ^{بدریافتن از او} ^{خدا آمرزنده و مهربان}

وَعَمِلَ صَالِحًا قُلُوبُهُمْ يُبْذَلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَابًا وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

وَعَمِلَ صَالِحًا قُلُوبُهُمْ يُبْذَلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَابًا وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

| | | | |
|---|---|---|---|
| و آنکه آنکه میگوید ای خدا
و آنکه آنکه وقت افغان از درون
و آنکه آنکه می خواهد او را
نکند ایشان را و رکنی کند
حرکه آورد بازگشت و بکردار | رح دور را گردان تو را
دست اسراف و بگردید تک
با خدای خود خدایان ذکر
آهه شد ذکر را را بر روی رسد
کارها شبانه و بیکو کند
کاوست آمرزنده و مهربان | و آنکه دوزخ مرعش داشت
ایسجده شد آن اعانتان
نشد آن صرا از حق حرام
باشدش در حشر دوزخ در عذاب
آکره را پس خدا سارود دل
شد از رحمت کند بندگان | مستری در مقامی شد و پست
صغیر و هم اسراف ایشان
قل او شد هر حق در اقام
داودان در خواری و روح و عذاب
مریدان بیکو در حق |
|---|---|---|---|

وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَبِيتًا ^{و آنکه توبه نمود و کرد کارهای نیک} ^{پس هر سبب که او برگشت میباید بسوی خدا برگشتنی} ^{و آنکه حاضر میشود}

وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَبِيتًا ^{باصول او چون بگذرد}

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا دُخِرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُوا عَلَيْهَا سُومًا وَ ضَعِفًا

بَلْ هُمْ كَافِرُونَ ^{و آنکه چون بیدار میشوند} ^{بایتهای پروردگار شدن} ^{بروی نیندند} ^{بر آنها کاران} ^{و کوران}

الجزو التاسع عشر

وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْ لَنَا لِمَتَيْنِ ۖ اٰمٰمًا ۝

وَأَمَّا مَبْكُوْهُ رورودگرمایش ملرا از سختهان ورودمان آسایش چشما و بگردان مار برای بره زکلران یشوا

أُولَٰئِكَ يُجْزَوْنَ الثَّوَرَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا نَحْوَهُ وَسَلَامًا ۝ خَالِدِينَ فِيهَا حَسَنَتْ مُسْتَقَرًّا

آهآزادامشود درجه نند آسآچهرگرمساده بشود و آن دعی غیر وسلاما حاودان دوان خوست اورامآرامگاه

وَقَامًا ۝ قُلْ مَا يَعْبُودُكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا

و مقام بگویند و چون و قدر به شیار از رورودگرم با کرطاشدهای شیلیس محقق که بگردید پس روی میشود لازم

| | |
|---|---|
| <p>واکه توبه کرد و شمسودگوار
 واکسانکه بر گراهی دروغ
 نگردد ای شاسان که گره
 لم حروال غند ای رو
 با بود آن روشنی حشم ما
 یعنی از بداش صراحت سرشت
 حاوداداد اهران بسخوگرف
 یعنی از اورا ببرسته مار</p> | <p>پس میگردد باز سوی کردگار
 صراحتان میگردد از دروغ
 گمرد بر حق از دال لثم
 همچو دران و ژان در حشور
 خوامی بر متنی هم یشوا
 عرقا باید حال دو پشت
 از مقار و مقام امور شرف
 بست قدری همچان در امثال
 رود پس باشد که گردد درخرا</p> |
| <p>بر جای توبه ستاورد او
 حاصل از سوا حکراما میرد
 مرآتیهی رب از روی بند
 از رهن ملرا بخش اولادوار
 غره را از صبر چون آسورود
 سوی حش بر تفت بر ملازم
 گرسند صلت او یا دعا
 رشیا گردیم آنچه اودین پد</p> | <p>از گری ماندش اوس بگو
 حوخته رتو آجاست گمرد
 واکسانکه با دکرده چون شود
 واکه میگوید ای پروردگار
 آنگره بداش داده شود
 همضا داده شود این نه
 مستوبد ریم حویری رشیا
 پس رشیا زدید تکتد او گرد
 آن ملازم یا که لازم رشیا</p> |

سورة الشعراء مائک و ثمان و عشرون آية و هي مكية

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای رحمت مهربان

طَسَمَ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ۚ لَمَّا كُنْتُمْ لَكُمْ بَاعِثٌ نَفَسَتْ ۚ إِلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ۚ إِنَّا نَنزِلُ

این آیهای کتاب واضح گنده است شاید که بوشی هلاک. ده و دوت را از پر آکمشو ده و دمان اگر خواندیم فرو فرسیم

عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةٌ فَظَلَمْتَ أَغْنَاهُمْ لَهَا خَاصِصِينَ ۚ وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنَ الرَّحْمَنِ مُعَدِّبٍ

راشان از آسمان آبی بر زرد زرد هاش در آنرا خنوع که گمان و نی آما یشارا ده و ذری از خدای جشتمه نوید آورده

إِلَّا كَانُوا عَنْهُمْ مُرْصِنِينَ ۚ فَقَدْ كَذَّبُوا قَسَبَاتِهِمْ انبَاءًا مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ۚ أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى

شدمگر آنکه اشعار آید روی گردان گمان پس محقق که ب تود باشد که یا بد یشارا لشارا چه و بد بیان اس بر امیر کردند آیامید سوی

الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ۚ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ

زمین که چیدن رو یا بدیم در آن از مرصنی بگو موسی که در آنرا آیه آینی است و ناشد اکثرشان گروه گمان

ۚ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهوَ الْقَرَصِ ۚ

و بدستیکه پروردگار تو هر آینه لوست غلام مهربان

در بیان آمدن موسی علیه السلام بدر خانه فرعون و سؤال و جواب ایشان

| | | | |
|--|---|--|---|
| موسی و هرون را بر او آمدند دید موسی را چو او دردم شاخت سالها اندر سرای ما دودک سود توئی از اسیان ر هم قل او در حقیقت رسواست یا که گره بدم ای بی خبر پس من بشدت دلم بدار آن صبی مستوی بی مت من خواهران کردی مکتبی در حق که بشکری و فساد از جا آنچه می برد بومر من استاد یاد آوری بکلی کان کدی مال ما مگر بی آنچه بود و حتی تو بودی می بر سر آه که مگر بی تو هر دم دایه حق آه که بودم در خانهات چون خواشوخ فرعون عید | چونکه در دگر فرعون آمدند و آنکه او را دور کاری بنواخت کردی اندر هم و بی من شک کاری کردی حور آیین منم گرچه سود آن حطارشع و شاب زانکه از مشق بیدر حاور حکم و گردادم ز فرستاده گان را من سب بد که گرمی از حق بکنی اولاد حق بی سب او رحال و ارسا قوه مرا بیستحت لشکری و قنات است و زیانهای خود غلطی پس بجرع شامش زدی دوجو مال خود خودم خانه دیگر را مگر من بود و عیایه میزد بر کلش از ویرامان راجه بروی من دزد و زو شدی | مندی بگفت تا فرعون دود گفت آیا من بیوردم کما شتر دود را کردی از روی حق گفت موسی کردم آن قتل آرم آن قتل او هم قصد من املا بود از شما مگر چشم من لاصتلام داد یعنی علم و فهم و حکمت آن اسرائیل را ر مدگی را من مرا حق دوسری تو گفتد مرا شتر دود قوم تربیت قوم من کردی دلیل از قضی کمال بود تعبد اسرائیل می بود ایمن دلت و گوهرم هم ه از پیمان خنودره لی اندر هم حق و آرم ما ربهای کشتهات بهم روی گفت رگو چیست رسا العالین | گفت آنکه خواستان اندر دود در میان خود بفرزدی تورا بکنی آن قتل که غبار من که بدم دردم نو از گهران بل زدم مشی و مرده آن بسود زانکه ترسیدم رقت و اعظام پس فرستاد این چنین بر دعوت زدی اندر مالشان دزدنگی در تلاقی تا زمین بای گردد بروی محتاج بودم زمین جهت پس بی مت من در صبی هیچ باری رانیه کردی در بیان کسی می بر من الا اندرم با شکر آرم خاتونالین که شوی خواهم زکفر و کفر رما حق دیگر بیست بر من حوی که و زو بفری در این زمین |
|--|---|--|---|

قَالَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ ٢٦ قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْمِعُونَ

گفت پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست اگر متد بین کنید گان گفت مرا آن را که دود بفراموشی می شود

قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ٢٧ قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ

گفت پروردگار شما و پروردگار پدران شما که پیش است گفت در سب که رسول شما که فرستاده شد سوی شما را بفراموشی است

قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ٢٨ قَالَ لَيْسَ اتَّخَذَتِ الْهَاءُ

گفت پروردگار مشرق و مغرب و آنچه در میان آنهاست اگر متد بین کنید گفت مرا آن را که دود بفراموشی است

غَيْرِي لِأَجْمَلِكُ مِنَ الْمَسْجُونِينَ ٢٩ قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُبِينٍ ٣٠ قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ

چون مرا بفراموشی کردی بفراموشی است گفت مرا آن را که دود بفراموشی است گفت پس بیاور آن را که

كُنْتُ مِنَ الصَّادِقِينَ ٣١

مندی از راست گویان

| | | | |
|---|--|---|--|
| گفت آنکه خالق ارم و سموات گفت آیا آن که دور او دود کرد موسی قولش انفاق می بود موسی که فرعون از زبان گفت فرعون قوم خویش را منتقد روی شد موسی دگر | و آنچه در میان شما از ما سوی است شویا چاه گوید مرد و چه گفت آن پروردگار که بجات تا که شد خالق ایشان این فرستاده است معنون رشا گفت مرا از هر تا که طر | گفتا عید هج از مؤمن بر سامی من زوی از املش از دست او شارا در بین بر هادکی که شارا خالق است مگر بیاور آنکه در خطاب و ب شرق و غرب و سامان است | عالیه یعنی پاشا در بین او دود بر من جواب انضوی هم پرهاتان که بودی پیش از این خالق ایشان در سابق است با سؤال ما مطلق يك جواب از دود دارد چیزی که بدست |
|---|--|---|--|

سورة الشعراء

| | | |
|---|--|---|
| خود حافظ کو بود باریک بین
ذات حق باشد موه زانکه کسی
که اگر گیری خدائی غیر من
تا که آن باشد گواه قول من | خود حوائی رشدا بود جزاین
باشدش فهم حقیقت دست و س
حکم و رحمت تایم بر سخن
هم دلیل صغ حی ذوالنخن | زانکه کسی از کت ذات آگاه نیست
ماضی فرعون اوجواب او فرو
گفت دوزخ لمن کسی آیا مرا
کرد استعد او آن کفا کمالست
عقل را بر فهم ذاتش راه نیست
گفت از شهر و غضب ما با بلو
کرچه آدم حتی روشن ملا
پس یلو آرا اگر کوئی نخواست |
|---|--|---|

قَالَتِي عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثَبَاتٌ مُبِينٌ ۚ وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاطِرِينَ ۚ قَالَ لِلْمَلَأَةِ

پس اداخت عصایش را پس آنگاه آن بود از دهانی آشکار و بر آورد دستش را پس آنگاه آن بود سفید نورانی هر گاه کسی گذشت مرا آصاعت

حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ ۚ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِحُجْرِهِ فَلَمَّا ذُتُّوا مَرُّوا ۚ قَالُوا

را که بود دیدار او شمرسبکه این هر آینه ساحرست دانا و ماهر که برون کشید از زمینان سرش پس چه بفرماید کند

أَرْجَاهُ وَآخَاهُ وَابْتِغَى فِي الْقَدَّاتِنِ حَاضِرِينَ ۚ يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَابٍ عَلِيمٌ ۚ فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ

ما از دین او را و برادرش را و برست در شهرها جمع آوردند کاندرا که باز در ساحری دانا پس جمع کردند در وقت مقرران را و بعد که

يَوْمَ مَقْلُومٍ ۚ وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ ۚ لَمَّا تَنَبَّ السَّحَرَةُ إِنَّ كُتُوبَهُمْ هُمُ الْفَالِقِينَ

روزی معلوم و گفته شد به مردم را که آیا شما جمع شده اید و گفتند که ما را که استماع کردند باشد که ما را وی کهیم ساحر را را اگر باشد ایشان فالتان

ۚ فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا فِرْعَوْنُ أَئِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِن كُنَّا نَحْنُ الْفَالِقِينَ ۚ قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ

پس چون آمدند ساحران گفتند فرعون را که آیا پادشاه است که ما را پدید آید اگر باشیم یا خائن گفت آری و بر سبکه

إِذَا لَمَنِ الْقُرْآنُ ۚ

شانه آنگاه آید و در میان

در بیان انداختن نیزه‌ی طلحه السلام حصار را و از دین شدن آن

| | | |
|---|---|---|
| پس بیکدیگر اوصاف را و احبار
دوی ر فرعون آورد از دینها
گفت داری هیچ دیگر آیی
گفت با اشراف که دورش بود
پس چه فرماید امر کار او
زانکه آمد از رویت جریر
سکرد استنار ز استلای او
گفت اسیر که این بچون کند
هم برانگیز آری جمع آوری
ساحران کنند پس در مصر جمع
پیروی شاید کنم از ساحران
همچنان آری بود مندی ز تو | دو فصل شد از دهانی آشکار
تا برد او را فرو در خود سا
دست خود را پس در آورد آیتی
ساحری طلعت ابر در آید
مشورت را تا کشیم آرا نکو
مشورت با بدکارا شد مشیر
بر رمی مصر اندر گفتگو
از مکان و ملکات بیرون کند
کاوود از ملک هست از ساحری
روز مطبوع که او را بود طبع
غالب او گردد امر انجان
شک ابرویش مفلوود بر هو | پس غریبه اند ظهور آن مهم
گفت ای موسی بگش پس گرفت
بود دست او در چشمه وسید
خواهد او سحر که دارد در مومن
این دلیل است آنکه فرعون از دست
وانکه گفت از ملک بی خواهم جان
هم ز موسی سکرد در تیر نشان
پس بگفتند امیران دوسر را
سکرد و او مردان که تا ساحر کند
مردمارا گفت شد کایا شایا
پس پیروی آمدند از ساحران
گفت آری مرشدارا ابر هاست |
|---|---|---|

قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُقْتُونَ ۚ قَالُوا جِبَالُهُمْ وَعِصْبُهُمْ قَالُوا بِمِرَّةٍ فَرَعُونَ إِنَّا

گفت مرا بنابر موسی پدید آید آنچه را شما پدید آید و گفتند که ما را که استماع کردند و گفتند که ما را که استماع کردند و گفتند که ما را که استماع کردند

الجزو التاسع عشر

لَتَعْنُ الْعَالِيُونَ " قَالَتْ مُوسَىٰ عَمَاءُ قَادَاهِي تَلَقُّ مَا يَأْكُفُونَ " قَالَتْ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ "

ماهر آیسمان غلبه کنندگان پس اماعت موسی عیاشی را پس آنکسان می بود آنچه را می بود و بدو بی در افت کنند شد سحران سجده کنندگان

قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ " رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ " قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آتَاكُمْ لَكُمْ إِنَّهُ

گفتند که و ایمان آوردند کلوحیایان پروردگلو موسی و هارون گفت آیا ایمان آوردید و در ایشان را آنکه دستور می دهد شما را هر سیکه

لَكِبَرُكُمْ إِلَيَّ عَلِمْتُ السَّحَرُ قَلْبُوف تَلْفُونَ " لَا قَطْمُنَ أَيْدِيكُمْ وَ ارْجُلُكُمْ مِنْ خِلَافِ

آن روز شمس که آموخته است شیلا سحر پس هر آنچه و دانسته که باید هر آنچه و نام هر چه دستها را و اهل اقرارا از خلاف بگذر و

وَأَصْلَيْكُمْ أَجْمَعِينَ " قَالُوا لِأَصْبِرْ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُقْلِبُونَ " إِنَّا نَقْطَعُ أَنْ يَبْطُرَ لَنَا رَبُّنَا

هر آنچه و در خواهم کرد شما را همه گفتند بی تا کی درستی که ما سوی پروردگارمان نگریم که گاه که درستی که ما پیش داریم که بسیار در راه را پروردگلو ما

عَطَايَانَا أَنْ كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ "

که ما را که هم اول مؤمنان انقویم فرعون با حصار

ایمان آوردن سحران بموسی علیه السلام

| | | | |
|--------------------------------|---------------------------------------|-----------------------------|--------------------------|
| گفت موسی سحران را که گفت | آچه را که گفتند گاه از امید | پس گفتند آن در سها و صا | که چار سبیل پر در آن صا |
| پس حورده این قسم در نوشت | که فرعون و هو و خرش | ای زمان ای لیس العالون | موسی و هرون شود اومارون |
| موسی ارکند دو گند آمد صا | آمد امر سجو شد ارما | خورد آنچه کرده بود از فسون | ار بان تنف ما یا ماکون |
| سحران پرده قنای ساجدین | قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ | رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ | رهنا کشد پر راه هدی |
| چون خندیدین خواست فرعون از شاد | سحران را که از دوی صاب | مگر و چید هیچ آ یا پیش ازان | که دهم رخصت شیلا من میان |
| مرشما را از اوزرک و صهر است | پرشما آموخت سحری که صهر است | پس بداید این شاد باشد پرود | چه صفت لوتان خواهم بود |
| می سرم دست و پان از خلاف | هم بدار آوریم از این اعتصاف | خودان کشد بود ضر و بیم | ما رب خویش برگزیده ایم |
| ماضی داریم آرزو زین | که ز ما سجد گند ماسق | که بدیم از رقه فرعونان | اولیم اینک حق از مؤمنان |
| پس دزد آن حق رسا را دارد | هر شان بگریست موسی را در دار | ساختار را پس موسی حق نمود | دان تلی یافت قب آن دود |
| | سالمها دعوت نمود او آن گروه | آمد از طیبان تا رستوه | |

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِبَنِي إِسْرَائِيلَ أَنْتُمْ مُتَّبَعُونَ " قَارَسَلْ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ

و وحی زدیم موسی که شایر مدکان مرا درستی که شاید از درستی که شایر مدکان پس فرستد فرعون در شهرها جمع کنندگان

" إِنْ هَؤُلَاءِ إِلَّا نَجْرٌ مُسْتَعْتَبٌ قَلِيلُونَ " وَ أَتَاهُمْ لَنَا لَمَّا بَطَلُوا " وَ إِنَّا لَجَمِيعٌ حَائِرُونَ " فَأَعْرَجْنَاهُمْ

در سکه که ایها را بیغره باشد اندک و در سکه که ایشان را بر ما احشام آورد که گاه و در سکه که ما هم آمدگان با حصار در دکان پس برون کردندشان

مِنْ جَنَاتٍ وَ عُيُونٍ " وَ كُنُوزٍ مَقَامٍ كَرِيمٍ " كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ " فَاتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ

از جنتها و چشمه سارها و کجها و جای خوب همچنین و میراثند ایم از اهل اسرائیل پس از پی رفتند ایشان طوع در یافتگان

" قَلَمَّا تَرَاءَ الْجَحْمَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا لَمُدْرِكُونَ " قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ "

پس چون دیدند که راه را از مواضع گفتند اصحاب موسی در سکه که ما را پیرو شده گاه گفتند چنین است چه در سکه که ما پیرو شده گاه و در سکه که ما پیرو شده گاه

در بیان بردن حضرت موسی علیه السلام بسطیانرا
از مصر خفه و رفتن فرعون از پی

| | | | |
|---|---|--|--|
| موسی وحی پس کردیم ما
چون ذی آیدتان مصاد خبر
پس برون رفتند شب اورا مصر
که شب موسی و قومش رفتند
گفت باشد این خفه سی قیل
پس برون رفتند مصاد سلور و یک
پس از آن بانهای ساخته
ایستادند و مرا آن نام
سوی مشرق یا شرق آفتاب
کایزمان باشد مارا این گروه
اصطراط قوم را موسی چوید | که مرد اردم در شب قوه را
می ساید اوشا جزئی اثر
بهر از قبطیان و ز شاه مصر
چه ریشهای ما مگر نه اند
که حشم آورده مارا ذی قیل
قبطیان اردم سوی شرق و مشرق
چشمها و گنج پس بردند
ما مارا لیلی دایم هم
از پی ایشان رسیدند اوشا
آورده از کبه مارا بر ستوه
بانه کرد او سوی حلاق عید | آچنان که کسکس از فرعونان
زاهر موسی پس گرختند اندا
روز چو شد قبطیان آگه شدند
پس فرستاد او هر شر و درش
ما مگر همیم قومی باختر
گفت زبان دردم ایشانرا سوز
هم زهرها که بود آراست
آمد از پی پس ایشانرا چینی
یکدیگر را پس چویدند آموهم
گفت بود این چنین کردگار
که بوسی حال ما از پیش و پس | می کرد و واقف از اموالان
سبطان از قبطیان پیراها
آگهی را در دعوی آمدند
در زمان از هر جم لشکرش
از عمو یا از خلاف امرش
ما زنجار و هیون و آن کور
خسرها از زر و گوهر خواست
قبطیان فانیوم مشرقی
گفت موسی را مرا صابن زلوم
نامن است و ره نباید در گذار
اول و آخر توئی در کار و پس |
|---|---|--|--|

فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنِ اضْرِبْ بِصَاحِكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ ۖ وَ

پس وحی زدیم موسی که در صاحت دربارا پس شکافتند پس بود هر باره چون تومی درک و
از لقا تمم الآخرین ۱۰ وَ اتَّجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَنْ مَّعَهُ أَجْمَعِينَ ۖ ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ ۖ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ

جمع زدیم آحادی را و جانشان را موسی و او هر که با او بوده و سرخ زدیم دیگر را را هر که در آن راه آید
لَا يَآءٍ وَمَا كَانُوا أَكْثَرَهُمْ مُّؤْمِنِينَ ۖ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ۖ وَأَنَّا عَلَّمْنَاهُمْ بَنَاءَ بُيُوتِهِمْ

آبی است و ما نشان اکثرشان کردیم و در آن روزگار تو هر آید او ست خال مهربان و در خوان را نشان خدا را ابراهیم
إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ ۖ قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَّلُهَا مِنَّا فَيَكْفِي ۖ قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ

هنگامیکه گفت من درش را و قومش را و کعبه سید گفتند منیم ظاهر این مکر دیم بر آهوان را و در قبطیان بر سرش گفت آبی شود و اوشا هنگامیکه

إِذْ تَدْعُونَ ۖ أَوْ يَسْمَعُونَكُمْ أَوْ يُقَرُّوْنَ ۖ

دعایکند یا ضعیفند اشارا یا ضرر میرساند

در بیان عسا زدن حضرت موسی^۱ بدر باره پیدا شدن و گذشتن موسی^۲
و قوم از دربار و غرق شدن فرعون و قوم او

| | | | |
|---|--|---|--|
| پس بوسی وحی فرمودیم ما
پس نشان هر باره چون کوه طلم
هر یکی از سبطیان رفتند از روی
دید راهی باد فرعون امر آب
خواستار کردند ز راه افشوف جان
خیلش از پی چون همه داخل شدند
موسی و هر کس که با او بد راه
سر علامت دوشن اندران
خوان را نشان ابراهیم آن خبر | که زن در سر این ساعت صا
روی هم گردید بر یکجا مسم
سوی دریا همچو درباری می
خواست تا دروی در آید با شتاب
است او نکشد از دستش جان
بر هلاک خویش مستعمل شده
و از راهم از این ایشانرا نگاه
می نمود استغری از مؤمنان
چون بدو را گفت و قومش را در | زدها بر سر و جراح هم شکافت
بره دریا وزید آن لطفه باد
را نیسی در یک گردادم هم
گفت ما ما شمر و کاین راه بست
رفت در هر اری بی شرمهای
آب دریا هشت دردم سر هم
پس بودیم آن در کمر و فریق
ماند آن پروردگار و بکمان
چیت آه که میرسد این شما | هر که از سر او تواد راه یافت
خشت کفر در آه کاسان در گذارد
قبطی را رحمت از روی
بلکه این از سرهای موسیست
تا چوید استاصل آن داغ شدای
رفت موسی ماد فرعون او هم
تا مگر کبر عرت در طریق
ای عده غالب و هم مهربان
گفت میرستم این استامرا |
|---|--|---|--|

الجزو التاسع عشر

پس مرا بتازا هب ما حکیم | در صفت حاضر و واقف | گفت آیا بشنود ایشان کلام | چونکه ایشانرا بخوانید از مقام |
یاسته غمی میرساند از وفا | دفع غری یا نمایند از شها |

قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَمْشُونَ ^{٥٥} قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ مَعْبُودُونَ ^{٥٦} أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ

گفتند بلکه یافتیم پدرانرا که چنین میکردند گفت آید پیدا آنچه را هستید که میرستید شاید ایشانرا که بتشبیته

الْأَقْدَمُونَ ^{٥٧} قَانْتُمْ عَدُوِّي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ ^{٥٨} الَّذِي خَلَقَنِي هُوَ يَهْدِينِ ^{٥٩} وَالَّذِي هُوَ

پس دوستی که ایشانرا دشمن را جز پروردگار جهانیان آنکه آوردم را پس او هدایت میکند مرا و آنکه او

يُطْمِئِنِّي وَيَسْقِينِ ^{٦٠} وَإِذَا مَرَضْتُ هُوَ يَشْفِينِ ^{٦١} وَالَّذِي يُعِيتِي ثُمَّ يَمُوتُنِي ^{٦٢} وَالَّذِي أَمْلَأُ

میرساند مرا و می آساید مرا و چون بیمار شوم پیاورم مرا و آنکه میراند مرا پس زنده میکند مرا و آنکه طعم دارم

أَنْ يَتَّخِذَنِي تَخِيَّاتِي يَوْمَ الدِّينِ ^{٦٣} رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَالْحَقِّي بِالصَّالِحِينَ ^{٦٤} وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ

که بیاورم مرا که بگویم دور برآوردن کار من عطا کن مرا حکمی و در حق مرا ثابت کن و کردار مرا مر از زبان

صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ ^{٦٥} وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ ^{٦٦} وَاعْبُرْ لِي يَا اللَّهُ كَانَ مِنَ الصَّالِحِينَ ^{٦٧}

راستی در آخران و بگردان مرا از وارثان بهشت مایوسست و بیاورم مرا بهر سبب که بود اگر اهلان

| | | | |
|--|---|---|--|
| <p>می بکنند این باشد بالیقین
گفت ابراهیم آیا دیدماید
دشمن یعنی من ایشانرا زیاد
و آنکه او بر من دهد رزق کلو
و آنکه زانو دارم اید مغفرت
هم تا خلق مرا با صالحین
کنی بلند آوازه ام در پروردگار
هم بیاورم پدر را دوا مان
بعد فوت من از کرد این دعا</p> | <p>می رستید یعنی ای فلان
واچه بود آلمانرا اختیار
حق آنکو آفریدیم بر سر است
چون شوم بیمار او بعد شفا
رب هب لی یعنی ای پروردگار
می گردان هر من خلقی بر است
هم تا او وارثان جسم
یعنی او را رهنائی سخن بشین
زانکه غمرا هر مشرک خواستن</p> | <p>یا تقم آیه خود که ابراهیم
میرستد آنچه را بقتل و دید
زانکه بود و حق در جاد
هم طعم و هم شراب هست او
روز عشر از عطا میخورد
ایمانی رستگار پاک دین
اخر آنها سستی آید آشکار
هم من پس که بود از گردان
بوده او مؤمن همارا در عطا</p> | <p>ما بر ایشانم تابع می گمان
در من اعتمادی هر پروردگار
پس شود او سودا در من و اموات
چون بپیرم زنده پس سازد مرا
زده مرا حکمی بشین اسوار
در جهان ابرام بپسور گریست
فلان یعنی بر لواب و طاعت
تا باشد از گروه مشرکین
ایمان را بست در سواری سخن</p> |
|--|---|---|--|

وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُمْتَوْنَ ^{٦٨} يَوْمَ لَا يُنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ ^{٦٩} إِلَّا مَنْ آتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ

و رسوا نکردن روزی که بپایان می رسد روزی که نفع نیامد و پسران مگر کسی که با خدایا دلی درست

وَأَرْلَقْتَ الْجَنَّةَ لِلْمُتَّقِينَ ^{٧٠} وَبَرَزْتَ الْجِجَمِ لِلنَّارِ ^{٧١} وَقِيلَ لَهُمْ آيِنَا كُنْتُمْ مَعْبُودُونَ

و زدیک گردانید بهشت برای پرهیز کاران و ظاهر شد دوزخ از برای گمراهان و گفتند شما را چه بودید و پرستید

مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْصَرُونَ ^{٧٢} فَكَبِكُوا فِيهَا هُمْ وَالنَّارُ ^{٧٣} وَ جُنُودُ

از غیر خدا آیا یاری میکنند شما را یا یاری میکنند پس رویانکنند و عدو آید ایشانرا و گمراهان و لشکرهای

إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ ^{٧٤} قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ ^{٧٥} قَالَهُ إِنَّ كُنَّا لِفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ^{٧٦} إِذْ

شیطان همه گفتند و ایشان در آن عصمت میکردند بقدا قسم که هر آینه ما بودیم در گمراهی آشکار هکانه

سورة الشعراء

نُؤَيِّكُم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ وَمَا أَقْمَلُنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ ۝ قُلْنَا لَنَا شَافِئِينَ ۝ وَلَا صَدِيقٌ حَسِيمٌ

برابر بگردم خدایا پروردگار جهان و گمراه کردم مگر گناهکاران پس نایستگار هیچ شفاعت کننده گان و دوستی نزدیک

۱۰۲ قُلُوا أَنْ لَنَا كَرَّةٌ فَتَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۱۰۳ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ

پس گفتند ویدی سراب بازگشتی پس بچندین از گروه گناهکاران دوست گناهکاران هر آینه آتی است و ما شاهد ۱ اکثرشان مؤمنان

۱۰۴ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ۱۰۵

و بدستگیر پروردگار تو اوست و غالب مهربان

| | | | |
|--|---|---|--|
| <p>مهر مصلحت رسوا مرا در پیوست
هر کسی کایه بقی لقب پاک
هم بگمراهان شود ظاهر حسیم
اینک آیا همچنان یاری دهنده
استیلاست این برادران شرور
همچون ایلس و لشکرهای یو
از طریق دشمنی با یکدیگر
از سوختنم بر بالابین
نیست پس مرا کسی از شافیان
آچه شد مددگوار باشد آتی</p> | <p>میت کردد چون این خلق وحشر
از هوای شی و کفر و اشتراک
بر خلاف اهل جنت و نهم
یا که حویش از اضماعی میرهند
و درخت را نیست تکلیف و شعور
میشود انکه در دورخ پرو
یا بدیوان یا جان زشت فر
خود شها را مایه بودید ایچنین
هم صدیقی حیم و مهربان
حافظان را در مقام میری
بعضو پروردگارت غالب است</p> | <p>یوم لایتنج که عهد سود هیچ
اندر این روزیکه نزدیک اور شد
مشرکارا گفته کرد چون شد
پس مکلفه میشود اردو بطور
یا مراد است خود آن در حجت است
کفران گویند از تنوش و بیم
از شها دیوان قسم پر کردگار
هیچ ملوا از طریق حق ورد
پس خدا بومدان برگشت گشت
می بودد استغری از مؤمنان
مهربان هم بر مطیع و ثواب است</p> | <p>مان و اولاد ایچکی و اندر هیچ
میشود مرا اهل قوی را بهشت
آچه جز حق میرستید چند
ت پرستان و بنان از هر کار
گوست بکریات او را صورت
کرچه میباشد ایشان در حسیم
ما بهم اهر خلای آشکار
حرکت گناهکاران کسی گمراه
تا بهم از مؤمنان معلوم و شاف
تو ابراهیم بیوهم و گمان</p> |
|--|---|---|--|

كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ ۱۰۶ إِذْ قَالَ لَهُمُ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ ۱۰۷ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ

نکذب کردم قوم نوح فرستادگاران چون گفتند سرایشان را برادر ایشان نوح آبی می ریزید دوست گناهکاران رسول

أَمِينٌ ۱۰۸ قَاتِلُوا اللَّهَ وَآطِيعُوا ۱۰۹ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجَرْتُ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ

استمن پس شریک خدا و قاتل نوح را و اطاعت ریزد و بخواهم از شما بر آن هیچ مزد نیست مهربان مگر پروردگار عالمان

۱۱۰ قَاتِلُوا اللَّهَ وَآطِيعُوا ۱۱۱ قَالُوا أَتُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ ۱۱۲ قَالَ وَمَا عَلِمِي بِمَا كَانُوا

پس بر من عداوت خدا و اطاعت کنید مرا گفتند آیا ایمان باوریم سر تو را و پیروی کرده تر از فرمایگان گفتند دوست دانستم بآنچه هتبه

يَعْمَلُونَ ۱۱۳ إِنْ جِئْتُمْ إِلَّا عَلَى رِبْيٍ لَوْ تَشْعُرُونَ ۱۱۴ وَمَا أَنَا بِطَارِدٍ الْمُؤْمِنِينَ ۱۱۵ إِنَّ

گم گنجه نیست حاشان مگر بر پروردگار اکر داید و تسنم رانده گروه گناهکاران باشم

أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ ۱۱۶ قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ ۱۱۷ قَالَ رَبِّ إِنِّ

من مکرهیده هشدار گفتند آری اگر داید نایستی ای نوح هر آینه خواهی شمش سکار شد گناهکار گفت پروردگار من مهربان

قَوْمِي كَذَّبُونِ ۱۱۸ قَاتِلْتُم بَنِيَّ وَبَيْنْتُمْ قَتْلًا وَتَحْيًى وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۱۱۹ قَاتِلِيهِمْ

قوم من نکذب کردند مرا پس مکر من میان من و میان ایشان حکمی و بینت مکر او آنکه باشند از گروه گناهکار پس چنان دادیم

وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلِكِ الْمَشْهُونَ ۱۲۰ ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَنَدُ الْبَاقِينَ ۱۲۱ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ

اورا و همراه با او بودند گشتی بر پس غرق کردند مصلحت آن مانی با ماضی گناهکاران دوست گناهکاران هر آینه آتی است و نایند

أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ۱۲۲ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ۱۲۳

اکثرشان مؤمنین و جدیست که پروردگار تو هر آینه دوست غالب مهربان

در بیان تکذیب نمودن نوح علیهما السلام را قوم او

| | | |
|---|---|--|
| ایچنین تکذیب کرده از وصوح
من رسول بر شما باشم امین
پس شریب از خداوند شفیق
بیروی سر کرده از تو سلطان
گفت نبود یا چه بشد علم من
گر بود ایشان از قب و جان
مؤمنانرا من سکا و امیر خویش
آیی گشت تومش گره ساز
گفت ای دم که پیشی و شد
هم همراه آنکه هست او مؤمنین
غرق پس کردم باقی ماندگان | چله خرد نگویند را قوم وح
نا اوائله و اطیون را ای
بیروی وارند که اندر طریق
که دفاود اچ دوستم و شان
آچه روا شد طفل یمن
یا دور حمال و اندن
بستم من برادر لریق کش
نوردهوت یا که از افاض و ساز
قوم من کرده حکمدم جد
مان او رهازان از ظلم و کین
اندوان هست آیی مردممن
هست دت غالب او رگافران | چون رادرشان که بد روح ازولا
از شما مری حوامم مری من
بر تو ما گفت ایمان آوریم
تاسد ایشان را در دانی
مستان با حق حاسر زشت خویش
بست ایشان را بجز با حق حساب
هم ده می بستم در هوس
نوردهوسی یعنی رادگان
حکم کن پس یمن یا ای گروه
س رها دیم او و با لوه که بود
مؤمن او ایشان نمودند اکثری
هم مؤمن در جنت مهربان |
|---|---|--|

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهِمْ إِذِ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودُ أَلَا تَتَّقُونَ ۱۲۴ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ

تکذیب کردند طغیان را آن گاه که گفت برایشان را برادرشان هود آیای بر هر مرد هر سبک من بر شما را رسول امین

فَأْتُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ ۱۲۵ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْقَالَمِينَ

پس برهن از خدا و فرمانبرداران و عیب و حوام از شما بر آن هیچ مریبست مریب من مگر بر پروردگار جهانان

أَتَيْنُوا بِكُلِّ رَمْعٍ آيَةً تَعْتَبُونَ ۱۲۶ وَتَخَذُونَ مِصَافٍ لَكُمْ تَقْتُلُونَ ۱۲۷ وَإِذَا بَطِشْتُمْ

آیا نیکه مریحایند طاعتی که ای گزید و هر ایکه برید فصرهای حکم باشد که شایا بدیداید و چون حله نیکه

بَطِشْتُمْ جَارِدِينَ ۱۲۸ فَأْتُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ ۱۲۹ وَأَتُوا الَّذِي آمَدَكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ ۱۳۰ آمَدَكُمْ بِأَنفَالٍ

حله نیکه دستم کردان پس خردند از خدا و فرمانبرداران و بره زدهای آنکه اندر دگر دشوار آید و اندر دگر دشوار آید

وَبَيْنَ ۱۳۱ وَجَنَابٍ وَعُيُونٍ ۱۳۲ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۱۳۳ قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا

و بران و دوسها و چشمها هر سبک من بر شما بر شما عذاب روزی در کرا گفتد یکسات بر ما

أَوْ عَقَلْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ ۱۳۴ إِنْ هَذَا إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ ۱۳۵ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ

خوایند تدادمانی یا سوده پخی از بدعتن گلان نستان مکرطت پیشان و ناخیم باعدای که دشواریان

فَكَذَّبُوهُ فَأَخْلَعْنَاهُمْ إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ وَمَسَاكِينَ ۱۳۶ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ۱۳۷ وَإِنَّ

پس تکذیب کردند او را سر ملاک کردیشان هر سبک که بر آن هر آینه ایست و باشد اکثرشان مؤمنین و بدست که

رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ۱۳۸

پروردگار تو دوست غالب مهربان

❦ در بیان تکذیب نمودن هود علیه السلام را قوم او ❦

| | | | |
|--------------------------|--------------------------|----------------------------|---------------------------|
| هفتین تکلیف کردد اوعاد | مرسلین وا بی مثل قوم عاد | چون برادرشان بگفت اسی گمود | افز خدا آف ترسید و حدود |
| پس برسلو از خداوند رفیع | پس برسد وشود اوس مطیع | من حوامم از شما مندی یقین | هست مندم با خدای طالبین |
| برنشینا سکند آفا جا | خاها تو و هیت بی انضا | حوضهای آب میگردد دست | با ضرور و انتهای پردرخت |
| گرفا باشد جاوید ابدان | سختگیری پی خودی ایران | سخت گیرهای حطون خلق | بی شفت چون سگی کاند بدلق |
| پس برسد انضا و بیروی | هم سکند از من وجه منوی | می برسد از خداوند احد | که شما را کرد اوهر ره مند |
| آن سدعا را شما دادد هین | که خود او شود نام و سین | وساها چشمه های پر ز آب | برشیا ترسم من از پوز عذاب |
| قوم گمشد ساوی ردما | گفتن ونا گفتند وعطا | ایسکه برسیتم ماونداین دان | بست غبار از عادت پیشینان |
| ما جادها ممب یسیم | پس ورا دادد بر تکلیفیم | پس نمودن آن چاهت را تباد | امردان باشد نشاها براه |
| بیشتر رایشان نبود از یقی | بر خدا و رسول از مؤمنین | غالب است وهران پروردگار | وعداب و ثواب خصم و یار |

كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ ۚ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلا تَتَّقُونَ ۚ ۱۸۲ إِنْ لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ

تکلیف آرند نمود مرسل را چون نفت مرایشاندا دوشان صالح آجایی بره زید بدرسیکه مسمر شازا رسولی امین

۱۴۲ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا ۝۵۰ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجَرْتُ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ

پس تر سیدالخذاء و عمراسر عمرا و نوجواهر لاشا و انجمنی بیست و نه مد و پروردگار رحمان

١٤٦ أَتُرْكُونَ فِيهَا هَهُنَا آمِينَ ١٤٧ فِي جَبَابٍ وَعُيُونٍ ١٤٨ وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلُوعًا هَهِيمٍ ١٤٩

در سوایا و چشها وزرعیها و جلی کشکونه اش لطبات

وَتُحِثُّونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ ۝١٠ قَالُوا يَا اللَّهُ وَأَطِيعُوا ۝١١ وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ ۝١٢

از کوهها، خانه ها، ماهران، پس من به دل خود دو فرما می فرمایم و اذیت نمیکند، ای سراف، سیدگار!

الَّذِينَ يُسُدُّونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ^{١٥٢} فَأَلْوَا^{١٥٣} إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمَسْجُورِينَ^{١٥٤} مَا أَنْتَ

آیا که اصلاح کند در زمین و اصلاح کند گفت در این است که تو را از سر به از درخت گلن

الْأَبَشْرُ مِثْلُنَا قَاتِ يَا يَٰٓأَيُّهَا إِن كُنْتَ مِنَ الْعَادِينَ ۝۱۰۰ فَالْهٰذِهِ نَاقَةُ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبٌ

ای ای مگ ما اینجا به ماوراء آخره اگر کسی از واسکو کوب گفتام است انهم آما است آما به دشویر شاد است آما

يَوْمَ مَلُومٍ ۝۱٥٦ وَلَا تَسْوَأْهَا يَوْمَ فَاخَذَكُمُ عَذَابٌ يَوْمَ عَظِيمٍ ۝۱٥٧ فَقَدْ رُحِمَتْ وَأَقْصَتْ ۝۱٥٨

نوروز و روزی مهم و سرگشته می باشد یکتر دشوار آداب روزی و روزگ

فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ۝ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ۝

گرفتار اشرار ادب / هر يك كنار آن ها آمده است و باشند / كنهان / گروه گلن / و هر سنگه رود گز نه آمده است غال به بان

در بیان تکذیب نمودن عدل و بهای اسلام را قوم او

هم شود آمد بنکذیب رسل ۱۱ چون زگمراغان دشتنازحہ وکل ۱۲
من رسولی پس اینم باقوا ۱۳ پیروی ازمن کنید ایہون نکو ۱۴

الجزو التاسع عشر

مرشدا گفتند آیا شوی
زرها و سلای بس طرف
پس بنرسد از خدا در کل حال
اسر خود لرب هرگز صلاح
تو نه حاکمی ماهد ما
گفتند ایستایکند خواب از شتاب
هست پیکر واهی از پیر شیا
مرشدا را گرد آرج عظم
شرش اندر سوره اعراف شد

امران متحکه دروی می بود
که بود اشکوفش دم ولطف
پیروی و دین مکه اندر فال
میفریاند از عل و افراط
راستی را آیتی آورد با
خود حبیبی میروا بلند زان
روز دیگر بر این راه جدا
در چنان روزی دروگ از هول و بیم
چله منسکور آنچه در تیسیر
می بود اندک استری انؤمنان

ایمن و آسوده می هر آزمودن
میراشد از حر و دسکوها
پیروی نازد زهر مرین
قوم گفتند جز این بود که تو
پس اویانی تو مع از صافین
هم شیا را پره می گفتو
لا تهموا بآی قوم من
ما را کردند بی از کینه پس
پس گرفت آقو را ناگه عذاب
حق بطلش غایت و مهربان

یعنی اندر بوستانها و حیون
غایب در شادانی و اهلا
که بود اهل فساد اندر مین
چلوی سکرده شمنی وینو
باید آوردن شان در صدق دین
روز معلوم است زان پیر و جو
که فساد آید شیا را در زمین
زای پشیمان سخت گفتند آن نفس
و اندر این باشد شایا بر صواب

كَذَبْتَ قَوْمٌ لَوْظُ الْفَرَسَيْنِ ۱۱۱ اِذْ قَالَ اِيْمٌ اُخُوْمُهُمْ لَوْظُ اَلَا تَنْقُوْنَ ۱۱۲ اِنِّي لَكُمْ رَسُوْلٌ

نکذب کردید قوم لوط مرسلرا چون گفتند ای ابراهیم برادرشان لوط آیا بی رهزی بدستیکه من بر شما را رسولی

اَمِيْنٌ ۱۱۳ فَاتَّقُوا اللهَ وَ اَطِيعُوْا ۱۱۴ وَ مَا اَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ اَجْرٍ اِنْ اَجْرِيْ اِلَّا عَلٰی رَبِّ الْمَالِيْنَ

امین پس بپرهیزد از خدا و فرمان بریدم و نیخواهم از شما و آن هیچ زدی بست مگر بر پروردگار عالمیان

اَنَّا نَوْنُ الذَّكْرَ اِنْ مِّنَ الْمَالِ مِّنْ ۱۱۵ وَ تَذَرُوْنَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رِبُّكُمْ مِنْ اَزْوَاجِكُمْ بَلْ

آینداید شما را از جهایان و او نگهدارد آنچه را برای شما پروردگاران ارسلهتان

اَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُوْنَ ۱۱۶ فَالْوَالِیْنَ لَمْ يَنْتَهُ بِاِلَوهٍ اَنْ يَكُوْنُوْنَ مِنَ الْمُفْسِدِيْنَ ۱۱۷ قَالَ اِنِّي لِعَمَلِكُمْ

شما قومی دشمنان و شما را ای لوط اگر بگویند ای لوط هر چه می خواهی شده و چون کرده شکر گفتند من سر کار شما را

مِنَ الْقَالِيْنَ ۱۱۸ رَبِّ نَجِّنِيْ وَ اَهْلِيْ بِمَا يَعْمَلُوْنَ ۱۱۹ فَتَجِيْنَاهُ وَ اَهْلَهُ اَجْمَعِيْنَ ۱۲۰ اَلَا عَجُوْزًا

از دشمنان پروردگاران جهان را و آنچه را از آنجا بکنند پس دعا می اورا و اهلش را همه مگر بر مردی

فِي الْاُنْحَارِيْنَ ۱۲۱ ثُمَّ دَخَرْنَا الْاٰخِرِيْنَ ۱۲۲ وَ اَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا قَسَآءً مَّطَرًا لِّمُنْذِرِيْنَ ۱۲۳ اَلْ اِنْ فِي

در زمانه شبان پس هلاک کردیم دیگران را و بارانیم برایشان برای پس و در آن روز که در دهان در سق

ذٰلِكَ لَاۤیَةُ وَ مَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِيْنَ ۱۲۴ وَاِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيْزُ الرَّحِيْمُ ۱۲۵

در آن روز آیه است و باشد اکثرشان کفر و ایمان و پروردگار تو توانا و عزیز و رحیم

در بیان تکذیب نمودن لوط علیه السلام را قوم او

| | | |
|---|---|--|
| <p>همچین کردید تکذیب و سل
من رسولی من اینم ما و داد
خود شیا آمد آیا در حال
میگذاشت آنکه حق بر شیا
آبی گفتند که قرض و پند
لوط گفتا من بیکرم را شیا
پس برادرم او و اهلش را نام
ساز مطر اندرین یعنی بدست
اندر این باشد علامتای بین</p> | <p>قوم لوط از مرد و زن و جز و کل
فاقوت و اخوت یا عباد
از میان اهل عالم زانشتان
آورد یعنی زان یار و
تو ز بیرون دشمنی با کرد
دشمن بیرون شد و انجا
حزشتی تو را بدستی در مقام
بارش کان هر قومی مرتد است
هم نمودند استری انؤمنان</p> | <p>لوط کاشانرا برادر بود گفت
می خواهم از شما زدی مکار
میگفت یعنی که با مردان لوط
دل شیا باشد قومی پس خود
یعنی اغراض تلم از بلد
ده مرا یارب تو با علم جات
چله کردم آدم را و هلاک
بود آن بارش مکر کیرت سک
هست مر پروردگارت غایب او</p> |
| <p>می ترسید از خدا اندر نهفت
نست زدم جز که پروردگار
هیچ از این مسی فاعاد با حیات
فرقه بگفتند از حدود
بافضای بی شاز حر و حد
زایه ایشان میبکنند از سیات
می باوریم بر سر شک و شک
که بر بیرونشان در وقت نک
مهربان بر مؤمنان طالب او</p> | | |

سورة الشعراء

كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ ۱۷۷ إِذْ قَالَتْ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ ۱۷۸ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ

تکذیب کرد خدا صاحب ایکه مرسلرا چون گفت مرا بشناختن آید من برهیزد بدوستیکه شما را رسول

أَمِينٌ ۱۷۹ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ ۱۸۰ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجَرْتُ إِلَّا عَلَى رَبِّ

الامان بود ایمن پس برهیزد از خدا و فرمانبردار و عیوالم از شما در آن هیچ مزدی نیست منم مگر بر پروردگار

الْمَالِينَ ۱۸۱ أَوْفُوا لِكُلِّ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُنْصَرِينَ ۱۸۲ وَزِنُوا بِالْقِسْطِ الْمُسْتَقِيمِ ۱۸۳ وَلَا

جهایان تمام کنید میانها و نباشد از وزن در مانند گان و وزن کنید با ترازو و یقین درست و کم

تَبَخَّسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَتَّبِعُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ ۱۸۴ وَأَنْتُمْ الَّذِينَ خَلَقْتُمْ وَالْجِبِلَّ الْأَوَّلِينَ

مکنید بر میان چیزها شان و ندهد کار می مکنید در زمین الله که ساخت گان و برهیزد از آنکه آفرید شما را و خلق پیش از این

۱۸۵ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ ۱۸۶ وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَإِنْ نَطَّلُكَ لَكُنَ الْكَافِرِينَ

گفتند بر این است که تو می از سر بیبار کرد مکن گان و بستی تو مگر انسانی مانند ما بدوستیکه کلام بریم ترا که آیه را در دو و شکوایی

۱۸۷ فَاسْقِطْ عَلَيْنَا كَيْفًا مِنْ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۱۸۸ قَالَ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ

پس برود آوری ما بارها از آسمان اگر هستی از راست گویان گفت پروردگار من در راست آنچه می کنید

۱۸۹ فَكَذَّبُوهُ فَأَعَذَّ لَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۱۹۰ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ

پس تکذیب کرد ما و او پس گرفتشان عذاب روزان سایه بان عذاب که آن بود عذاب روزی بزرگ بدوستیکه در آن آیه آتی است و

مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ۱۹۱ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ۱۹۲

باشد اکثر شان کرد گان و دوستیکه پروردگار تو هر آینه اوست غالب مهربان

در بیان تکذیب نمودن حضرت شعیب علیه السلام را قوم او

| | |
|---|--|
| <p>چون ایشان گفت او آید شما از شما مزدی نغولم در سوال وزن باید که با میزان راست مرخص باشد وزن سخن آید پس تو مثل ما جز آنمی گفت دیم بر هر آنچه میسکند سایان آتش افی روزیم</p> | <p>همچنین سحرده تکذیب شعیب می برهیزد ای قوم از خدا نیست منم جز در ب ذوالجلال کم سازید از حق کسی که بیاست مرخصا و قوم پیشین را پدید گفبت الله دائم این می هست دایم از آنکه یا مزد وان عظمی بود هر چو و عظمی هست رت او عزیز و هم رحم</p> |
| <p>اهل ایکه و زبیرها از و بی من رسولی پس ایمن از وجوه بر تمام آرند وزن چیزها می بگوید از خلقی در زمین غمرا زاین نبود بگفتند آنکه تو ذاسان انفسکن با پس روزه پس تکذیب آمدندش پس گرفت اندر این باشد علامات از وجوه خلق را تا نافرود ابد و بیم</p> | <p>فَقَالُوا وَ أَطِيعُونَ أَجْرِي إِلَّا عَلَى رَبِّ كَم نَبِيٍّ- وزن سبیل را تا شما باشد هیچ از مفسدین سحر سحرده گفته می گفتگو هستی از تورات کو رجاء مرطبات یوم طه پس شکست غیر مؤمن بود اکثر زان کرده</p> |

وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۱۹۳ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ۱۹۴ عَلَيَّ قَلِيلٍ لِيُخَوِّتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ

و بدوستیکه آن فرود است نازل بر پروردگار عالمیاست فرود آورد آن روح الامین بر دلت تا نودد باشی از بیم مفسد گان

الجزوالتاسع عشر

۱۱۰ يٰلَيَّاسِ عَمِّي يُيُوسُفُ ۱۱۱ وَ اِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْاَوَّلِينَ ۱۱۲ اَوَلَمْ يَكُنْ آيَةً اَنْ يَمْلِكَهُ عُلَمَاءُ

بلنت تلوی واضح وچو سکه کنه آیت بلنت کتب شیخان آیات شماریات آیت ای که سید اسرار دانیان

بَنِي إِسْرَآئِيلَ ۱۱۸ وَلَوْ تَرَىٰ اَنَّهٗ عَلٰی بَعْضِ الْاَعْجَمِينَ ۱۱۹ قَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوْا بِهٖ مُّؤْمِنِيْنَ ۲۰۰ كَذٰلِكَ

بنی اسرائیل واگر تو فروریستایم و دیدم آثار ارحی صانع پس خواهم بود تا بر ایشان دود ببارم کرونگدل هجین

سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوْبِ الْمُجْرِمِيْنَ ۲۰۱ لَا يُؤْمِنُوْنَ بِهٖ حَتّٰى يَرْوٰى الْعَذَابُ الْاَلِيْمَ ۲۰۲ فَيَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ

سلوک داشتیم آثار دلدای کاتملکل اینی می آوردن آن تا آنکه بحد صواب برسد پس یا بشارت اراکلوایان

لَا يَشْعُرُوْنَ ۲۰۳ يَقُوْلُوْا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُوْنَ ۲۰۴ اَقْبَعْنَا بِتَسْمِحٰتِهِمْ ۲۰۵

نداد پس گوید آیات نامیهت دادکل آیات صواب اراشایب واهد

اِنَّ هٰذَا نَذْرٌ لِّرَبِّ الْعَالَمِيْنَ ۲۰۶ كَذٰلِكَ لَوْ اَنَّ هٰرُونَ سَمِعَ مِنْ رَّبِّهٖ وَلَمْ يَدْعُوْا لِقَوْمِهٖ اَنْ يَّخْرُجُوْا مَعَ رَّبِّهٖ

این دود نذری رب العالمین کذک لورن هره روح الامین بدن تو با وی ارمیدین

وَلَمْ يَدْعُوْا لِقَوْمِهٖ اَنْ يَّخْرُجُوْا مَعَ رَّبِّهٖ ۲۰۷ اَفَلَا يَرٰوْنَ اَنَّهٗ يَخْرُجُ مِنْ مَّكِنَآئِهِمْ

و ندیدم که از کاینجا بیرون آید و ندیدم که از کاینجا بیرون آید و ندیدم که از کاینجا بیرون آید

وَلَمْ يَدْعُوْا لِقَوْمِهٖ اَنْ يَّخْرُجُوْا مَعَ رَّبِّهٖ ۲۰۸ اَفَلَا يَرٰوْنَ اَنَّهٗ يَخْرُجُ مِنْ مَّكِنَآئِهِمْ

و ندیدم که از کاینجا بیرون آید و ندیدم که از کاینجا بیرون آید و ندیدم که از کاینجا بیرون آید

وَلَمْ يَدْعُوْا لِقَوْمِهٖ اَنْ يَّخْرُجُوْا مَعَ رَّبِّهٖ ۲۰۹ اَفَلَا يَرٰوْنَ اَنَّهٗ يَخْرُجُ مِنْ مَّكِنَآئِهِمْ

و ندیدم که از کاینجا بیرون آید و ندیدم که از کاینجا بیرون آید و ندیدم که از کاینجا بیرون آید

وَلَمْ يَدْعُوْا لِقَوْمِهٖ اَنْ يَّخْرُجُوْا مَعَ رَّبِّهٖ ۲۱۰ اَفَلَا يَرٰوْنَ اَنَّهٗ يَخْرُجُ مِنْ مَّكِنَآئِهِمْ

و ندیدم که از کاینجا بیرون آید و ندیدم که از کاینجا بیرون آید و ندیدم که از کاینجا بیرون آید

وَلَمْ يَدْعُوْا لِقَوْمِهٖ اَنْ يَّخْرُجُوْا مَعَ رَّبِّهٖ ۲۱۱ اَفَلَا يَرٰوْنَ اَنَّهٗ يَخْرُجُ مِنْ مَّكِنَآئِهِمْ

و ندیدم که از کاینجا بیرون آید و ندیدم که از کاینجا بیرون آید و ندیدم که از کاینجا بیرون آید

وَلَمْ يَدْعُوْا لِقَوْمِهٖ اَنْ يَّخْرُجُوْا مَعَ رَّبِّهٖ ۲۱۲ اَفَلَا يَرٰوْنَ اَنَّهٗ يَخْرُجُ مِنْ مَّكِنَآئِهِمْ

و ندیدم که از کاینجا بیرون آید و ندیدم که از کاینجا بیرون آید و ندیدم که از کاینجا بیرون آید

وَلَمْ يَدْعُوْا لِقَوْمِهٖ اَنْ يَّخْرُجُوْا مَعَ رَّبِّهٖ ۲۱۳ اَفَلَا يَرٰوْنَ اَنَّهٗ يَخْرُجُ مِنْ مَّكِنَآئِهِمْ

و ندیدم که از کاینجا بیرون آید و ندیدم که از کاینجا بیرون آید و ندیدم که از کاینجا بیرون آید

وَلَمْ يَدْعُوْا لِقَوْمِهٖ اَنْ يَّخْرُجُوْا مَعَ رَّبِّهٖ ۲۱۴ اَفَلَا يَرٰوْنَ اَنَّهٗ يَخْرُجُ مِنْ مَّكِنَآئِهِمْ

و ندیدم که از کاینجا بیرون آید و ندیدم که از کاینجا بیرون آید و ندیدم که از کاینجا بیرون آید

وَلَمْ يَدْعُوْا لِقَوْمِهٖ اَنْ يَّخْرُجُوْا مَعَ رَّبِّهٖ ۲۱۵ اَفَلَا يَرٰوْنَ اَنَّهٗ يَخْرُجُ مِنْ مَّكِنَآئِهِمْ

و ندیدم که از کاینجا بیرون آید و ندیدم که از کاینجا بیرون آید و ندیدم که از کاینجا بیرون آید

وَلَمْ يَدْعُوْا لِقَوْمِهٖ اَنْ يَّخْرُجُوْا مَعَ رَّبِّهٖ ۲۱۶ اَفَلَا يَرٰوْنَ اَنَّهٗ يَخْرُجُ مِنْ مَّكِنَآئِهِمْ

و ندیدم که از کاینجا بیرون آید و ندیدم که از کاینجا بیرون آید و ندیدم که از کاینجا بیرون آید

وَلَمْ يَدْعُوْا لِقَوْمِهٖ اَنْ يَّخْرُجُوْا مَعَ رَّبِّهٖ ۲۱۷ اَفَلَا يَرٰوْنَ اَنَّهٗ يَخْرُجُ مِنْ مَّكِنَآئِهِمْ

و ندیدم که از کاینجا بیرون آید و ندیدم که از کاینجا بیرون آید و ندیدم که از کاینجا بیرون آید

وَلَمْ يَدْعُوْا لِقَوْمِهٖ اَنْ يَّخْرُجُوْا مَعَ رَّبِّهٖ ۲۱۸ اَفَلَا يَرٰوْنَ اَنَّهٗ يَخْرُجُ مِنْ مَّكِنَآئِهِمْ

و ندیدم که از کاینجا بیرون آید و ندیدم که از کاینجا بیرون آید و ندیدم که از کاینجا بیرون آید

هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيْمُ ۲۲۱

اوست شنوای دانا

سورة النمل

دیدم آیا اینکه امر سالها دفع نماید از ایشان حق عذاب را ملاکت باشد از ما هیچ ده شرکان گفتند احد کاهن است مشایطین را باشد این سزا پس سخنان باطن خدایان دگر بهم سخن خوشای خود را کاکردند پس از مهر و توابع کوسین اقربایت پس از سرکش شود کن توکل بر خدای مسلمان

کرکه رخوردن ایشان ساریم ما آنچه را بپوشد از آن چه یاب حرکه در وی موصول بیم ده دیوش آموزد سخن از هر چه هست استطاعت بیستان هم بیضا پس عذاب آید تو را از دادگر سر شرافترا بوجود انسید باستانی کوگرد بیکر و فن رخسای فرد واحد گردد کاست غالب رامور و مهران همیشه گردیدمت در ساحتین

پس بایشان بداجه بودم اند بی آن مال و مال و عمر و دار از بی الزام حسیا و پند گفت دامن حق مائرت ه کاکروه از سبب اقوال و سرش زانکه مشرکا غایب حق عذاب پال خود را فعل فرو آرا که شد پس غایب از که حسان کو صریح دست نمکند از پرستش رتبان آحادا که بدست دهر و دواز سکوسیمت و عظیم امر بشین

خودمان موعود از رح و کردند رنج ما و ایشان خار و هیچ باز تا خاشد طلای از ما دور گرد ده مزولند و از منشی خوش آنکه شرک آورده باشد و دباب بیروت از مؤمنان از عذاب و ود اوشا برارم از فعل قبیح کوری باشم من از اعمالشان چو سکه رخبری و مجلس بر عاد

هَلْ أَنتُم مِّنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ ۚ ۲۲۲ تَنَزَّلُ عَلٰی كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ۚ ۲۲۳ يَقُولُونَ السَّمْعُ وَآخْتَرُهُمْ

آیا خبر دم شما را رکند دل میشود او شایطین باز میشود هر دروغگوی کلمه گاری می اندر دگر و انکارشان

كَاذِبُونَ ۚ ۲۲۴ وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ ۚ ۲۲۵ أَلَمْ نَرَأَهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَمِيمُونَ ۚ ۲۲۶ وَآهُمْ يَقُولُونَ

دروغگو یابید و شعران پیروی که شایان را گاهان آیا بدی که ایشان در هر وادی سرگشته میروند و آنکه ایشان میگویند

مَالًا يَقُولُونَ ۚ ۲۲۷ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا ۚ ۲۲۸ وَانْتَصَرُوا

آچه امرای کند جز آنکه ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته و یاد کردند خدا را بسیار و انتقام کشیدند

مَنْ بَعَثَ مَا لَمْ عَلِمْنَا ۚ وَسَيَلَّمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا آيَ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

اورد آنکه ظلم کردند و دوروی خواستند آنرا که سپرد ده که کند امای از گشت میگردند

خودش را من حکم آیا حار قول دیوارا سعی حاذق شاعران مشرک او ایشان کند هم سفیه چند لاف دهن عرب خود تو آیا می بینی که صون میگوید آنچه نمکند از پسند بگوید سبده یا آن شاعران یاد حق دوشرمان باشند و زبون خود کشید انتقام ایشان صا شرها گفتند از راه قول زود دادند اهل عظم از سرگشت هر صفات بد بود پس انصبر

ما فرود آید گرا دیو از اثر اتری و ایشان گفتن کاغذ پیروی حیوان و بی عقلان حس پیروی زرد را نشان دوروش دهر آن وادی چسبند چون فسق ما کرده خود سبب دهند هفتان گفار یک اندر بیان پاک صحت احدی کامل شون پس جواستیم دیده کشید از صفا درسپس ایزد و بت رسول باز چه ممکن خواهند گشت و صفت بگویم توبیختی بر هیزر وصفی اربد باشند نکوش کن

میشود بر ستم آتاک ایم پس باشد سر او را در رسول صحران کرد از پیر چندن آمد آت کان گروه طلسم چون طایم که رود از بی شور بایده از شاعران پایه گو فعل شایسته است گفتار حکمو یا بدار شغل شر را اعتبار همو کردند آنکه ساراکه صفا چون حسان من در و احوال آرمای دارالها سر صفی حیدر پناه کن دل وصفی که میدانی توبخت جبروت کو حام حوش کن

بازل از خاطر شایطین وحیم تا غایب قول دیوارا قول شاعران پایه گو در احسن ناس و متوعدان دوشر مند ره پستی میباشد از قصور مردمان الا این آملوا شاعران را دوقط و گفتگو آصاحت و اراضات هیچ باز بری کشند و اصحاب رحا مدح او کردند و همو مشرکان رتو ز اوصاف دو آستینگاه از تقیری سکاظرتش سرشت



سورة النمل خمس و تسعون آية و هي مكية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خدای متعظم مهربان

طَسَّ بِكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ ۚ هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ۚ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ الصَّلَاةَ

آنانکه برای مبارزه با

وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ أَكْبَرُ ۚ إِنَّا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ ذِي قُلُوبٍ

میهن
د کونړ وایستان د پخوانی مبارز
موسټیګه آغا ننگه کابل می آزده
ماغرت آراسیمه رای ایستان

عَمَالِهِمْ قَوْمٌ يَسْتَهْزِئُونَ • أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْآخِسُونَ ۝

پس ایشان حیران می‌باشند آها آمده که مهربانتر است علی‌حداد و ایشان در آخرت باشد زبیکاران

وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ ۝

وهرستیکه نوهر آیهفر ایدامیشوی قرآن را المیزه در دست گرفتار

پس یعنی که ذات ذوالجلال ظفر است و سالم از غص و درواں مرصحات اصل هر وصف کوست نفس و عبادی بکل مملو از دوست

هم کتاب مشیر مستین
ایم و د آیات قران من
درمحو دانش عالی رومنی است
هم سلامت بی اجزیه بست
در کتاب خود جیون العلوة
آکسان باشند گر خواهی شان
سای احمد و عف پوتون الزکوة
باید است و بزده رموزمان

دانشگاه اربستان دیت راست : وانکی کو گردود ر یو دی
آی عملیات کی حیثیتا سزاست : و د زانجا ان مگه حیا

کاو و در بیک حکمی من دم و الوه حکمت آن ای-ام .

اِذْ قَالَ مُوسٰى لَآ اِلٰهَ اِىَّى اَنْتَ نَارًا سَآءَ يَكُوْنُ مَهَا بَعْرًا وَاَوَ اَنْتُمْ بِسَهَابٍ قَبَسٍ لَّمْ تَكُوْنُ

گام که گزیده ام مرا هست و اگر چه دادم آتش را ز دی ما و در شعله آن نریختی با تره شعله اش به کمر احواشاد کشید

عَلَّامٌ ۚ فَلَمَّا حَاطَ بِهَا يُدَيَّ، أَنْ يُدْرِكَ مَرْفِقَ النَّارِ ۖ مَرَّ حَالِمًا ۖ سُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ

میر چون آمد آواز دشنه گهر کز دانه دانه آکامه دشنه آتش و آنکه دشنه را منو آنو مره است خدا پروردگار

الْأَلَمِينَ ١ يَا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ١٠

مهاجران ای مومی، عذر منکم، خطای غالب در دست کردار

در بیان رفتن حضرت موسی هم برانی مقدس از پی آتش

رفت چون موسی باهل خود کمن آشتی از دور دیدم بی سخن رود باشد کلورم از آن خبر رشیا یا شطه ز آتش مگر

م تا رسید شاید ران شده
س جو موسی آمد اور دیکار
وارید از روح سرما زانجا
شد خدا کرده مرا و او هرکار
پنی ارم یا که راهی من نیست
گفته حرکت داده و غایر بغیر
یا که ارم آتشی زانجا که هست
آنکه درواست و گردش بی غیر

ك باشد آن - دادند جان - تا بشهش باوری درگان - باك منی واسكه باجری شیه - سازش كرهج ازوچی وجه
تحرشد كله از آن دا - ازكها كمت آد آا ان صا - گفت باار الله الحكيم - مدد موم حكه كركم

• • • • •

اتق عساک فلما راها نعتز کانهما جان ولی مدبرا ولم یقیم موسی لا تقف ای

بیدار عبادت را هر که بخواهد آن را بر سر گذارد پس روح و الفات خودای موسی

يُخَالِفُ لَدِي الْمُرْسَلُونَ ۱۱ إِلَّا مِنْ ظُلَمٍ نَمُ بَدَلٌ حَسَنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي عَصُورٌ رَجِيمٌ

من سرسلان مگر آنکه ظلم کردی دل آورد یکی را پس ازیدی پس دوستی کن آرزو منه هر انام

وَأَنذِرْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخَرُّجَ يَدَاكَ مِنْ غَيْرِ سَوَاءٍ فِي نَجْعِ آيَاتٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ إِنَّمَا

و داخل کن دستهای گریانت که بیرون آید به نورهانی که بی در عکله آیتا بسوی فرعون و قومش دوستیکه

كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ۱۳ فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ ۱۴ وَ جَعَلُوا بَيْنَهَا

ایشان بود که می ناسخن پس چون آیات ایشارا آیتهای ما که یکا که سماعت گفتند این است جلوی آشکارا و اسکار کرد ما را

وَاسْتَبَقْتَهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلُمًا وَ عَلَوْا فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ ۱۵

و استیغانت آراضا نشان در راستم و گیر پس مگر چگونه شد انانم کالر فساد کنندگان

می بیند این صارا چون گفت یا بهلاستی و چستی بود حال موسی از وی رو بگرداندی صاحب

لیک بر خود هرستم کرد از زلال غلت اشی که سر رد و انیا هم در آوردست خود را دوش

سوی فرعون و گروهش نشان مبر اشی می باید و دید نکان به هستان می جان

جسیر کردو چو ماری پر گرد از دما درجه و شکل و توان و توهم بر گشت اهر صاب

وان می پس کرد بر یکی بدل بار لخم گشت و راجع سوی ما تا سفید آید برون دور از خلل

چونکه ایشان قوم فاسقان پس بگفت این بود سحری شدید لیک می کردند اسکار از زبان

پس توانی بنده چون بود استین آخر و اسلام کفار مفسدین

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا وَ قَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ

و شتق دادیم داودا و سلیمانرا دانش و گفتند ایست که از تو جدا کردا بر ساری از بدگوش که ما باشد

۱۶ وَ وَدَّتْ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مِنْتَ بَقِ الطَّيْرِ وَ أَوْفِنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّا

و وارث شد سلیمان داود را و گفت ای مردمان آموختند ما را سلق پرده و دانستیم از همه چیز بدستیکه

هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ ۱۷

این هر آینه مزین است آشکار

در بیان دانستن سلیمان علیه السلام نطق مرغان را

وزین دایم دانش از اختیار بر کثیری از عباد مؤمنین گفت از مردم خدمت آموخته

گفت طایس این سراید بر ملا طوطی این گوید که هر زده بن تا یابید این بوقت احتیاج

سرطلاره گوید آسکوست لب این می گوید خروس اهرتکل

هم صواب این گوید اندوری قس بدل این گوید که جمعیان زنون

من شنیدم خود ز زبونری که گفت ما پاداد سلیمان آشکار

که فروند از تمام طالبین سلق مرغان و علوم انبوخته

هر جزا می همان یا می جزا می سید هم شود هر تو سکین

همو صحت وقت طاعت بر مزاج از تکلم گشت سالم از صاب

از خدا آرد پندی غلاتان مع گردد دل یلراند حواس

وان دو گفتند از خدا و دی سیاس هم زدود آن سلیمان بی شکست

چند روز از مطلق الطیرش بیان همد این گوید که آرزش نگاه

گوید آن عطف در آواز خویش رخه گوید جرخه هر چه رحمت

گوید این یتا که بر آن بدوئل نر گوید باین آدم در جهان

سار گوید ای شمای سافروز فاخته گوید مر این را هم غراب

من نتوانم بر تو ندیش اختیار که فروی دانمان بر کل ناس

دوروات ملک و شاهی را گرفت سلیم اضطرظم کثیر از نشان

ای که کاران شواله از ال که مرستید از خود از چیز بی شیش

سرو را می شک و ان اهری است که باشد حرسه ردیش بدل

مرچه نامی آخروند مرکه دان از تو جدا هم قوت خود را در روز

که لوالصوت و ابوالغراب که که بی عی نادری دوشنیر

الجزو التاسع عشر

| | | | |
|--|--|--|--|
| رحمت افراتون بود بر خلق پس
ارسلان گوش کن گفت که داد | رتو نشید بیرجی مگس
منطق الطیرم سخاوت ازوداد
رستمی مظم قصیدی چنین | ماپی را هم سخن از ماهی
هم بجاغده است او از گل شش
آن هذا لہو الفضل الین | که نماز دست وزین سونی کنی
باشد این ضعیف جان برمانوی |
|--|--|--|--|

وَحَبَّرَ إِسْلِمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْيَحْنِ وَالْأَنْسِ وَالطَّيْرِ فَمِمَّ يُوَزَّعُونَ ١٨ حَتَّى إِذَا اتَّوَا عَلَى وَادٍ

وحسرت کردامشدرای سلیمان لشکرهایش از جن واس ویرمه پس ایشان را وزادست میفرمود تا چون آمدند

الْتَّمَلْ فَأَلَّتْ نَمْلَةً يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطُمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ١٩

مور گفت مورچه ای موران داخل شوید در مسکنهایتان که قدرهم شکستند شما را سلیمان و لشکرهایش و ایشان ندانند

در بیان رسیدن حضرت سلیمان علیه السلام بوازی نمل

| | | | |
|--|---|---|--|
| رسایان جمع شد روحه شیر
ملك وشاهی سهر اوزان بودیش
گفت ناموران یکی موری که بود
تا شجرا شکستند ایشان هم
نطق حال است این اگر دانی کلام | جیشا ارحس واس و حش و طیر
که توان آرد کنی اهرن من حوش
مهرت موران در آن وادی زود
یا نعل احمی سارده از ستم
حق رساده آرا هم او تمام | داشت پادآن همه رعای خود
تا که در وادی نمل اورا تصور
فی الساکن ایا الله ادخلوا
وانکه ایشان نیستند آگه ز حال
باشد آگه رحل مار و مور | مرسوق بودید بی طرح زود
شد پوئی نسیاه از راه دور
تا سلیمان بگذرد با پیش او
که شما خواهید گشتن یا نعل
عدل و وزد در سکون و در هور |
|--|---|---|--|

فَتَبَسَّ ضَاحِكًا مِّنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتِكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ

پس تبسم نمود ضحاکان از گفتارش و گفت تیر و زد کلامن الهام کن مرا که شکر کنم صحت تو را الهام کردی بر من و در والدینم

وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ ٢٠

و آنکه منم بیکر را که پسندی آرا و داخل کن مرا بر رحمت در صد گنا که شایسته ام

| | | | |
|--|--|--|---|
| خورد مرغوش سلجلی این صدا
گفت نشید او جو حرمی ماعك
ده مرا توفیق ای پروردگار
گفت پس نامور میکرد از کما
بلکه گفتف در میان دروود | تبسم صاحبکا من قولها
رب او دعی ان اشكر صنتك
تا که باشم در محل شایسته کار
لشکر من یا نعلات در هوا
تا ماد از یاد حق غافل شود
تا تو دانی حب دنیا هر گز است | خدمش بود از تبس یاگ شاد
آچه بر من کردی امام ارکرم
باش راضی سخن پرستند دالم
گفت قصد من نبود آنگه شوند
بگرد این جاه و ملك مستقل
قدوموری گیر او تنهی بجاست | گفت او آن کش خدا این علم داد
همچین برو والدینم دان هم
در عباد صالحیت حاصلم
در زمین پست و نشکسته مورچه
جای گیرد حب دنیا نشان بدل |
|--|--|--|---|

وَفَقَدَ الطَّيْرُ قَهْلًا مَالِي لَا أَرَى الْهَظْهَدَ أَمْ كُنَّ مِنَ النَّاسِ الَّذِينَ ٢١ لَا تُعَذِّبُهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ

و حواشیه بر معر او پس گشت حجت مرا که می بینم هضموا یا باشد از طایران هر آنکه نصیب کنش از به صافی صحت یا

لَا تُبْعَثُهُ أُولَئِكَ يَتَنَبَّأُ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ٢٢ فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ نَحْطُ بِهِ وَحِشْتُ

هر آنکه منم اورا الله باهر آیه سارده الله حق روشن پس در ملك خود معور پس گفت احاطه کردم با چه احاطه نکردم آن آوردم ترا

مِنْ سَائِرِ بَنِي آدَمَ ٢٣

از سبای خیری بنی آدَمَ

در بیان غایب دیدن سلیمان علیه السلام در دزد را

سورة النمل

| | | | |
|---|--|--|--|
| روزی از سران تنس کردیش
هست یا از غایبان اورا عذاب
بکشش بپهر هرت دوزمن
بالبان گفت احطت لم تسل | دی محمد نیت افشای خوش
کرد خواهم من طایب حساب
یا که آورد حتی روشن بین
دیدم آنچه تو ندیدی مضطرب | پس سلیمان گفت چوید مرمر را
سالم انجشش جدا اهرقش
پس درنگ او کرد امکنش بید
آدم سویت شهری کان سبست | که نیت هیچ همد راجا
جس فاشش غایب بازس
چونکه آمد واجنان نهیدید
بنا یعنی که اخباری بر است |
|---|--|--|--|

إِنِّي وَجَدْتُ أُهْرَاقَهُ تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ ۚ وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا

بدوستیکم یافتن را که بکشلی میکتایان را و دهمشده از همه چیز و مراد است خفی درک یافتن او را و قومش را

يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنَ دُونِ اللَّهِ وَذَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ قَصَدَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ

که سجد میکنند بر آفتابها از حر خدا و یارستان برای ایشان شیطان کارهایشان را پس باز داشتند از راه راست پس ایشان راهی نداشت

۲۵ أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْغَبَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُنْهَوْنَ

چرا سجد نکنند بر خدا که بیرون میآورد پنهانها در آسمانها و زمین و میداند آنچه پنهان میکنید و آنچه نهان میکنید

۲۶ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ۚ قَالَ سَتَنْظُرُونَ أَصَدَقْتُ أَمْ كُنْتُ مِنَ الْكَاذِبِينَ

خدایت الهی مگر او که برود کار عرش درک است گفت زودی مظهر خواهم کرد که آیا راست گفته یا سنی از دروغان

۲۸ أَفَهَبْ يَكُنَّابِي هَذَا قَالِقِهِ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّى عَنْهُمْ فَانْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ ۚ

مرا همسر این پس بیاورش بر ایشان پس رو برگردان از ایشان پس بین چه میآورند

در بیان عرضه داشتن همد تفصیل شهر سبار اخذ مت حضرت سلیمان م و بردن نامه

| | | | |
|--|---|--|---|
| یاجم آتیا ذنی بلبس نام
یاقم اورا و قوش باصواب
پس نکردد آسکانده یافته
همو نظرات مطر کا کوسر حساب
داند آنچه نیک دارند آن نهان
گفت باشد رود تا بینم این
پس مگر تا برچه میگردد باز | یادشای میسکد با احتشام
سجده میکردد حرقت ز آفتاب
رو ز راه راست می بر تافته
غنی است و دهاجا در خاک و آب
و آنچه را ظاهر باید لز زبان
صلفتی آیا تو یا از سکا کین
برد همد نامه را آنو بساز | اورت من کل شیئی لا قایل
دانه زیت دیوانا کردلشان
زانکه سجده بودند ایشان حتی
آورد پوشیده ها را کار برد
آسمان که بیت حر او کرد دگر
سوی ایشان رکعاتم این زمان
هشت پیش تفت بلبس آن کتاب | ولها عرش عظیم فی السجل
داشت بار ادره و رفتارشان
کاورد بیرون چاهای بر نسق
در سوات و زمین هر سران بید
عرش اعظم داشت او پروردگار
در قنق پس رو برگردان شوهان
نامر او خواهد چو بر شمش خواب |
|--|---|--|---|

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَ إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ ۚ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ

گفت ای صاحبان بدوستیکم مرا افکندمشده بسم نامه کرمی بدوستیکم است سلیمان و هر سیکه است بنام خدای بخشنده

الرَّحِيمِ ۚ أَلَّا تَقُولُوا عَلَيَّ وَأُتُونِي مُسْلِمِينَ ۚ قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَ أَفْتُونِي فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ

مهربان که گفت منوید من و بیایید مرا مستغان گفت ای صاحبان قوی ندید مرا در کاره بسم م

فَاطِمَةُ أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونَ ۚ قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةً وَ أُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ

چون گفتد کار را احاطه منوید مرا گفتند ما هم صاحبان قوت و ما جان کلاز او سخت و کار بانو است

فَانْظُرِي مَاذَا يَأْمُرِينَ ۚ قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَ جَعَلُوا آيَةً أَهْلِهَا

پس مظهر کن که چه میفرمایند گفت بدوستیکم ای شاهان چون داخل شوغری را تباه میسازند و آنرا میگردانند هر را اهل آن را

آيَةٌ وَكَذَلِكَ يَقُولُونَ ۚ وَآتَىٰ مَرْسَلًا إِلَيْهِمْ يَهْدِيهِ قَائِلًا لَهُمْ يَمْ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ ۚ

دلان و همچنين ميکنند و هرستکه من فرستادم بسوی ایشان هدیه پس ظاهر کنندم که چه بر میگردد فرستادگان

در بیان مشورت کردن بلقیس با امرای خود

| | | | |
|---|--|--|---|
| گفت فرسان گفت با اعیان خویش
هست رهام خدا عوان آن
گفت بلقیس ای امیرانم دعید
میکنند اینک ما مردمان کار
گفت چون در قره داخل شود
میکنند و میرشد الفرون اسیر
یعنی افرستادگان آید بلز | سویم این نطفه کرم گفتدیش
خالق مستند من مهربان
قوی اموشکار من گراگید
صاحبان غوثم و ستارزار
بلشعلی کرکه از راهی رود
میکنند ایشانم ایشان را گریز
کاریم تا چنان باشد ساز | باشد از خود سلیمان این کتاب
که بزرگی داریم در پام
من نکردم قطع امری بر سخن
اختیار این امرا است وس
مکنند آفریه را ویران ویت
مفرستم سوی ایشان هدیه حد
پس رسولی بادهایا و تحف | کاو بانس و من بود مالک رقاب
سوی من آید مسلم بانهم
تا میکنند حاضر پیش من
تاچه فرمائی ضلع و جنگ پس
وان عزیزاش ذلیل و نیردست
پس شبنم چون با راج شوند
بر سلیمان او فرستاد اطراف |
|---|--|--|---|

فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانُ قَالَ أَتَيْتُكُمْ بِمَالٍ قَمَا آتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدْيِكُمْ

پس چون آمد سلیمان گفت ایامی که بیدم مرا مال پس آنچه داد مرا خدا بهتر است از آنچه داد شما را بلکه شما بیدتان

تَقْرَحُونَ ۚ إِنْ جِئْتُمْ بِالْحَبِّ أَوْ بِالضَّيْفِ فَإِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ مَا يَشَاءُ فِي رِزْقِهِ وَإِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

شاد میباشد برگرد سوی ایشان پس خواهم آورد ایشانرا لشکرهای که طاقت باشد ایشان را با ناهو آیه سرون خواهم کرد ایشانرا

آيَةٌ لَهُمْ وَهُمْ صَاغِرُونَ ۚ

البته از آن دلان و ایشان باشند خواران

| | | | |
|---|--|---|---|
| چو بیکه آمد بر سلیمان از ورشد
من به عظام به بر مال اخلاص
قصد من زایشان ممالک و ممال
لشکری کایشان بدان طرف تاب
ملک و شعلشان رود بیکجا زدست
بافت بلقیس آنکه اوینسر است
غالب آید او بیا درگیر و دار
صنتر طریق بندی و اقتدار | گفت رهام میکنند آیا مدد
بله بدیده خود شما گردید شاد
ما بیکه باشد بیروی ذوالجلال
چون مقابل ایستد اموشش
هم اسیر و سده گردد از شکست
ستخوانستیزه نابوی درخور است
میشوم اله بقدر و خوار
خواهم آمد رنجات خوشو شاد | آچه حق فرمود پس بر من صفا
سوی ایشان بلوگرد از راه خویش
با فقه از نایب آدم برسیا
سارم از شهر و بلد بیروشان
شد رسول و بلوگرفت از کار بود
گفت با اعیان خود نبود صلاح
رای او کردند اشرافش قول
تحت خود در حیره نهاد بلز | بهر است از آچه داده رشیا
گوسن آید از طاعت پیش
لشکری بیرون زهد و انشا
ذک و خواری دم افزوشان
آچه دیده بود و هم بشیده بود
با سلیمان حاکم کرد اصحاب
داد رحت بر سلیمان پس رسول
شد روان سوی سلیمان فلانز |
|---|--|---|---|

فَالِ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَ أَيْكُمْ يَأْتِي بِعَظْمِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ ۚ قَالَ عَزِيزٌ مِّنَ الْجِنِّ

گفت ای صاحبان کداهان میآورد مرا قعش پیش از آنکه آید مرا متغلب گفت دیوی از جن

أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٍّ عَمِيمٌ ۚ قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ

من میآورد ترا او پیش از آنکه برخیزی از جایات و هو بیکه منم بر آن هر آیه قوی امین گفت آنکه بود زودش طی

مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ بِرُفْقٍ فَلَمَّا رَأَاهُ مُسْتَقَرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا

از کتاب من میآورد ترا برایش از آنکه برگردد سوی تو چشم تو پس چون دید آنرا قرار یافته زودش گفت این از

مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ءَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّا نَكْثُرُ لَهُ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ

تفضل پروردگار منست تا بامیزد مرا که آیا شکر میکنم یا کفر میکنم و کس که شکر کند پس بر این دست کثرت میکند برای خودش و کس که کفر کند پس

رَبِّیْ غَیْثِ کَرِیْمٌ ۝۱۱ قَالَ نَبَزُوْا اِلَیْهَا عَرَشَهَا تَنْظُرُوْا اَتَهْتَدِیْ اَمْ تَكُوْنُ مِنَ الَّذِیْنَ لَا یَهْتَدُوْنَ ۝۱۲

مدرستی که پروردگار من بی یازگرم است گفت سوار بر ملو می نمودی ای او تشریف بیا که ایستد یا نه از آنکه می راند

در بیان آوردن تخت بلقیس را نزد حضرت سلیمان علیه السلام

| | | |
|--|--|---|
| پس سلیمان گفت ای اشراف بنویش
خواست آورد تخت او را پیش او آن
گفت طریقی رحمن آرم تو را
گفت زبیم زودتر سخن بود
پیش از آنکه چشمها بر هم روی
آزما بد تا بر خلاق ماس
شکر او مست کند روی دید
نظری که او رواست علمه است
گفت گرداری ولایت از ولی
گفت زان بودی تو را هر سلی
پس سلیمان گفت ما باین گنید | او شبا آورد حکم آن حد پیش
تا نباید عقل نفس امتناع
پیش از آنکه نور خیری رسا
و ان مکار هر شر یا بین بود
آز آن تخت او ملوک ارمی
که سلسل شاکرم یا ماسیاس
و انکه شکر صحت او اوردست داد
قل از وی این شر در علمه است
آورده آن سود الا علی
در بیان در کل ادوار ای علی
باشا تخت را و چون که دید | باز آن بی که آید از پیش
خواست تا آن تخت را حاضر کند
می راین کاره قوی وهم امین
گفت آنکی کاکه از اسرار بود
دید پس چون بود تحت اندو مفر
هر سبب آورد پس بود حراین
س بود پروردگار و اعراف
که سرمد از رسول این سلام
این بود را بر او داخل هوش
ایک نام در همان و آشکار
عش او تا تکبر از امتحان |
|--|--|---|

فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرَştُ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ ۖ وَأُوتِيَا الْقَلَمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ ۝۱۳ وَ

پس چون آمد گفته شد آیا چه است و گفت گویا آنست و در خدمت هم نظیرا پیش از آن و در بین مسلمان و

صَدَّهَا مَا كَانَتْ تُعْبِدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ ۝۱۴ قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ

نارداشته بود او را آنچه بود کسیر بهار غیر حلا طوس که او بود از گروه کاران که شده باور داخل شود در صحن با صحر

فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا قُلْ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِرَ ۝۱۵ قَالَتْ رَبِّ

پس چون دید او را بهداشتش آسما و پرورد از دوشان گفت در سب که آن صحنی است و در آن بها که پروردگار

إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَاسْلَفْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ فَهُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝۱۶

من خود سبب گشتم کردم بر خود و اسلام آوردم ما سلیمان صحرایان که پروردگارها این است

در بیان آمدن بلقیس خدمت حضرت سلیمان علیه السلام

| | | |
|---|--|--|
| پس چه آمد که شد کایا چینی
هم رمضان و کردن مشگان
جز خدا را میرسد اعنی او
رکبش دله آیت آن
گفت ای پروردگار منستم | بوده تخت گفت راو ماله این
بر سلیمان زود گشتن کن
در دوقم مستقران در حنیو
حاله را برداشت اوسان آرمان
کردم از بیگانی بر خویش هم | داده شد زین پیش را و اعلام و هم
حتال داشت سر طقیس را
گفته شد او را بهر تو زمام
سفت ای بلقیس حله جل فرو
باز آوردم من اسلام از پیش |
|---|--|--|

وَلَنذَرُكَ إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِیقَانِ یَتَخَصَّمُونَ ۝۱۷ قَالَ یَا

و بیعت فرستادم سوی ثمود برادرش را صالح که بپرسید حاد را پس آنکام ایشان دوری شد که نزاع میکرد گفت ای

العز و التاسع عشر

قَوْمٍ لَمْ تَسْجُدُوا لِلَّهِ قَبْلَ الْحَنَةِ لَوْلَا تَنْتَفِرُونَ اللَّهُ لَمَلَكُمْ تَرْحَمُونَ ۝ قَالُوا أَطِيعُوا

مومن چرا شما سجده نمائید را پیش از خوی چرا آمرزش بجوایید خدا باشد که رحمت کردمشود گفتند مگر کنیم

بِكِ وَبَيْنَ مَكَ قَالِ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّشْكُونُونَ ۝ وَكَانَ فِي الْيَدِيَةِ نَمْعَةً رَهْطُ

تو و آنکه ما و است که منشا فرشتا رد غنایست شکستند مگر و هر که سلاشود و بود در شهر ۴ فر

يُقِيدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يَمْلِكُونَ ۝

که اسیر کردند در زمین و صلاح نکردند

در بیان اسرارال قرم نمرد

| | | | |
|-------------------------------|--------------------------------|-----------------------------|------------------------------|
| هم فرستادیم ما سوی نمود | م را بران شد که صالح بود و بود | اخته رسید حق را در سر | دو که گفتند و خصم یکدیگر |
| هر یکی که گفت حق بر سوی داشت | شرح آن گفتند در امر ابراست | گفت داشت یک و هم از حد | قل محکونی و شنبه شاد |
| از چه آمدش سوا بعد از خدا | و چه آمد م شود اندر چرا | در حواش قوم گفند از رعد | برو بگریم ما خود فال ده |
| و آنکه باشد تا نو ابراه و رسو | چه رسد ما بپس و شود | گفت صالح این روشمی شلست | بر شنبه فال ده او رد خداست |
| مل شاه شهید قومی سه کر | آرموده می شود از سر و شر | یعنی آنچه میکند خوب و ورشت | رد حق نیست است یکبار و ورشت |
| کر کسی گوید براد تست چند | بش پای خود بین بنگاه و گاه | فال ده گوی می در رمی است | فال ده این فکر مایوس تست |
| بود دوشهری که صالح پدر آن | م در در سه شاد دیگران | رهط از آن هر بود کاشراف لده | هشتاد حکم حیات در دهد |
| تا بی رخکشان دارد چشم | رگش از حشاش کرد چشم | در رمی بود ساهی بر باد | طاری از رسم صلاح و عمل و داد |

قَالُوا قَاتِلُوا بِاللَّهِ لَيْسَ وَأَهْلُهُ ثُمَّ لَتَوْنَ لِوَلِيِّهِ مَا نَهَدْنَا مَهْلِكِ أَهْلِهِ وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ ۝

گفتند سو که نمودید با هم خدا که آید و آن من بیاور او اوش را پس هر آید سگویم مرا و اوش را که حاضر بودیم در جای هلاک اهل او و در سب که ما هم را به

و مَكْرُومًا وَ مَكْرُومًا وَ مَكْرُومًا وَ مَكْرُومًا ۝ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مُكْرِمِهِمْ إِنَّا نَدَّبَرْنَا

راست و گویان و مکر زدند مکر کردی و مکر زدند مکر زدند و ایشان بدیدادند سر مکر و مکر نمود اجم مکرایشان که ماله کردیم ایشان را

هُمْ وَ قَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ ۝ فَلَيْكَ يُؤْتُهُمْ خُلَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ۝ وَ

و قومش را همه پس ایست خاهاشتان فرو ریمه سب آنکه ستم کردیم بر سب که آن را به آیتی است او را ی گروه که سبیداد

أَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ۝

و هادیم آنرا که ایمن آوردند و بودند هر هر یک کرد

| | | | |
|-------------------------------|---------------------------|------------------------------|-----------------------------|
| ۴ فر گفتند با هم پس شدید | که حق سوگند بیاید بخورید | یا گفتند این جالبه قسم | خود بودند از تبه کاری چه |
| که شبحون آوردیم امروفت | روی و راهل او در پیش | چه را کذب و بر صاحبش | ایچین گویم اهر ماتش |
| ما نبودیم ایچ حاضر که قبل | گفت صالح هم بر خوش دخیل | راست گوایم ما در گفتگو | بیسر بودیم و دور اوتل او |
| مکرشان این بود و هم کردیم مکر | ما و سای مکر او زدیم مکر | مکر ایشان سه را کشتن بود | مکر ما آن مکر را پادش بود |
| می بود آن شعور را را خبر | تاچه آمد مکرشان آخر سر | پس بین چون به مال مکرشان | چله را کردیم تا بود از نشان |
| آست پس افتاده خالی و غرب | خاهاشتان باید آیتی جواب | راچه زدند از رسم باشد در این | آیتی بر اهل دانش بالین |
| هم رهاند آنکارا که باو | بودشان ایمن از پرهیزی سکو | چه ما صالح بدد آجیم یار | مؤمنان بودند و هم پرهیز کار |

وَلَوْطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ ۝ أَنْتُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ

و لوط را هکلی که گفت مرغوش را آید آمدن آن کار دشوار و شای می بیند

آید بر سب که ما هم را به آیتی است او را ی گروه که سبیداد

سورة النمل

دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ ۝ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ

بلکه شاید گروهی که چهل موردید پس نبود حواسش مگر آنکه گفتند بیرون کید آل او را

مِنْ قَرِينِكُمْ إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ ۚ فَأَنجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَرْنَاهَا مِنَ الْغَابِرِينَ ۚ وَ

از فریه خودتان بفرستید که اینان مردمانی اند که با یکدیگر می‌باشند پس راه‌پیم‌ها و اهلش را بگریزید که اگر مردان شما را که باشند آن‌ها را بفرستید و

أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ ٦٠ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى ۚ اللَّهُ خَيْرُ

برای دیدن و رایشتن باوای پس بدودبار ان هم دانه مشگلن بگو سنایش مرخدار او سلامر مدگانش که رگزید آباخا بختراست

أَمَّا يُشْرِكُونَ " أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَانزَلَ لَكُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاتَّبَعْنَاهُ حَذَّاقِينَ

با آنکه آمریکا آساها وز میردا
و غرور سادرای شاهزادگان
آسرایس رو پندید بآن باهای

ذَاتَ بَهِيْمَةٍ مَا كَانَ لَكُمۡ اَنْ تَنْتَوۡاْ شَجَرَهَا ؕ اِنَّهٗ مَعَ اللّٰهِۦۤ اَبۡلَ هُمۡ قَوۡمٌ يَّعۡدِلُوۡنَ ۝۱۷

صاحب بهجت ناخنده بشمارا که رو باید درخت آهار آبا الهی است ما خدا نیکو ایشان گروهی اند که عدل نمیکند

لوطو هنگامکه گفت او فوراً : مکتبہ آیا کہ کاری بارو : مرشدان آیند ر فلی قبح ا وانگی بنید فحش راصریح

من شما باشد قومی می‌جز
که شاید از عواف حج بهتر

بس راهبیم اوو امش حرش که متفر ده ملاک از خواش چوکه گت آن فرها زمرودیر سنگ باز ایشان دیگر بر

[illegible]

آسمان کردیم بلبل رشما ! آب و روایم با آن معا ، فونت های که صاحب مهت است ، تیرداست و خیره اطل است

است آيا با خدا ديگر خداي
سختش نمي باشد خلق ماسواي
طبعك ايت قومي كه عيول
كردند اراده عدل ازاي اصول

Page 23 of 23

امن جعل الارض فرازا وجعل حلالها انهارا وجعل لها روسي وجعل بين البحرين حاجزا

بالا که گرداید. مسافر و گرداید. ماش. چرا و گرداید. چرا راههای ات و گرداید. چمنان. دودریا. حایلی.

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ أَغْنَاهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ وَالْكَافِرِينَ

با با خداوند است که اکثر ایشان میدانند آيا كه احاطه ميکند مصطفی را چون حواء را و دروغ نميگندد خدا و

تَحْمِلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ، أَلَيْسَ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذْكُرُونَ ۝١٤ أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ

[illegible][illegible]

لِجَبْرِ وَمَنْ يَرْسِلُ الرِّيحَ بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ءِإِلَهُ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ

وَأَتَكْمِلُكُمْ دِينَكُمُ الْإِسْلَامَ الَّذِي كُنْتُمْ عَلَىٰهِ شَرِكًا وَاللَّهُ يَخْتَارُ لِمَن يَرْثُ ۖ وَالَّذِينَ لَا يَرْثُوا يُنْفِقُونَ مِمَّا كَسَبُوا وَهُمْ لَا يُرِيدُونَ ۚ أُولَٰئِكَ أَمْثَلُ الَّذِي يُنْفِقُ مِمَّا حَبَلَتْهُ أَرْحَامُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ عَن ذِي الْقُرْبَىٰ ۚ وَاللَّهُ يَخْتَارُ لِمَن يَرْثُ ۚ

۱. آمَنَ بِمَدْوَاِ الْخَلْقِ ثُمَّ يُعَدِّهِ وَ مِنْ يُزِفُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ؕ إِلَهُ مَعَ اللَّهِ فَارِ

آباد که به آفرین خلق را بر اعاده میکندش و آنکه روزی مفید بشمارد از آسمان زمین آلاهی، ما خداست بگو

هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ١١ قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ

ساورید دلایرا اگر همتی راستگوین مگر می‌داند آنکه باشد در آسمانها و زمین غیب را مگر خدا

وَمَا يَشْعُرُونَ ١٢ آيَاتُ يُعْثِرُونَ ١٣ بَلْ أَدَارِكُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ تَبْهَتُونَ ١٤

و میدانند که می‌راکی بختی شود بلکه بکجا در سحلهان در آخرت بلکه ایشانند در شکاهان از آنکه ایشانند از آن کوران

| | | | |
|-----------------------------|----------------------------|---------------------------|-----------------------------|
| آنکه کرداد این زمه، آرامگاه | هرها آورد و اطراش نگاه | سکوها را ساخت مسهلر زمین | حاجری بین دوجر منبیز |
| کوست حشود و شیرین دورسوم | یا خلق فارس یا دریای روم | هست هیچ آیا غمائی یا خدا | بل نداده احکمر این آثارها |
| صحت آیا که ناید منجیب | خواهند بچلهه را در هیچ باب | چون سواد مرورا اراضطرار | زوکند دفع آنچه باشد ما گوار |
| مطران باشد که از خود ناید | گفته باشد در مهات شدید | همو بهیلهی که باشد مختصر | یا غریبی را هلاست منتظر |
| شت لوح دل دشت محسکات | بست رویش حرکه بر سلطان ذات | شیخ داود بقال رفته بود | رجابت شته را خود زحود |
| گفتن که یا شیخ بهر من دعا | ما دهد حلم و بهیلهی شده | گفت تو می‌کن دعا که مصطری | بست حاحر در دعای دیگری |
| هم بگرداند شله را در وی | اوری پیشیان حرمشاین | مر خدائی باشد آیا یا خدا | ید اولسکن کید امانک شیا |
| از شیا یا امستی گردید بد | پسید اولسکر صم بهر صمد | رهنا آیا شیا را هست کن | هیچ در صلیت بر و بحر ص |
| وانکه هر مژه فرسند ریخ | یشتر دارائی رخت بر صلاح | باشد دیگر خدائی هست یک | بر راست اوزاچه کرمش شریک |
| هر آیا نیست آسلاخ خود | کاربرد و در صمد وجود | پس دهد او را اعاده ناروم | در قیامت بپدار آنکه بد عدم |
| وامسکه بعد ارمی و آسپل | بر شلهوری اوقات رمان | باشد دیگر خدائی پس کلمات | کودلیل آید کر گوید راست |
| کو عاده در زمینی و آسپل | وب را کن مر خدای غیردان | سود بپاد ایشان تاحسنا | می را کیزاده گردد از خدا |
| بل رسیده علم ایشان کر که مک | برو نوع آخرت هر چه لک | در شکند ازان هالمکه کور | بسد آکه بنطق از شور |
| | علم آن می که ر شید دست | حق دانش حریان وید دست | |

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا وَآبَاءُنَا إِنَّا لِلْمَعْرُوفِ ١٥ لَقَدْ وُعِدْنَا هَذَا نَحْنُ وَ

و گفتند آنکه کار شدند آبا حون ناشیم خاندن و بران ما آید رسکه ستم هر آنه روز آورده شدگان هر آیه بر سبک بوعده داده شدیم این

آبَاءُنَا مِنْ قَبْلُ إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ١٦ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ

راما و برسان پیش از این بست مگر اصاهای پیشان مگر روید در دمن پس سکرید چکوه رود

عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ١٧ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ ١٨ وَ يَقُولُونَ مَتَى

اسام کار که نامکاران و ادمه گین ساتر ایشان و ملای در شکی از آنه مگر مکند و میگوید کی خواهد

هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ١٩ قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ رَدْفُكُمْ بِبَعْضِ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ

بود ان وعده اگر همتی راستگوین مگو شاید باشد که برسد شمارا رخی از آنچه شای مجواید

وَأَنْ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ ٢٠ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا

و بر سبک برود که ز توهر آن صلاست با مردمان و لکن بیشتر ایشان شکر نمی‌کند و بدست که برود که ز توهر آن صلاست

يَكُنْ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ ٢١

آچه بهان میدارند ایشان و آنچه آشکار مکند

| | | | |
|------------------------------|-----------------------------------|-----------------------------|-------------------------------|
| و انکساک کنند که کافر شده | هم نیشان علم و ادراک باشد | مداران که می‌شوم آیا که خاک | ما و آلمان در آیم از مسک |
| و عده دانه ما بران و آلمان | کتهایم از زیش و زاری است این بیان | بست غیر از ضما که گفته اند | سایتین کاهر عدم ک گفته اند |
| سیر گویند کینه ادم زمین | فانظروا کف مال المجرمین | هم متوکلین بر ایشان هم ملای | در مضیق از مکرشان بنهان و ناش |
| کافران گویند این وعده است کی | راست گویند اولشیا وین سستی | سکوبا باشد در دین ادم نون | یا شیا سستی الذی استعجلون |
| هست نوزصل اجداد و بنای | لیک احکمر می‌داندش سیاس | رب توداد هر آچه در صمد | هشتان غنی و یداد ظهور |

سورة النمل

وَمَا مِنْ غَائِيَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ٢٨ إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلَيَّ بَنِي

و نیست هیچ هائی در آسمان و زمین مگر که مستدرکاتی واضح بر سبکهای این قرآن میجواید بر بنی

إِسْرَآئِيلَ أَكْثَرَ الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ٢٩ وَ أَنَّهُ لَهْدَىٰ وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ٣٠ إِنَّ رَبَّكَ يَقْبِضُ

اسرائیل اکثر آنچه ایشان در آن اختلاف میکنند و هر سبکی که آید بعد از هدایت و رحمت است برای مؤمنین ۳۰ این ربّت که قبضی

بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ وَ هُوَ الْغَفِيرُ الْغَلِيمُ ٣١ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ ٣٢ إِنَّكَ لَا

میکنی میان ایشان حکمش و اوست غفار و دانا پس توکل کن بر خدا هر سبکی که توئی بر حق آشکار بر سبکی که تو

تَسْمِعُ الْمُؤْمِنِي وَلَا تَسْمِعُ الشُّمَّاعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ ٣٣ وَ مَا أَنتَ بِهَادِي الْعُمِّيِّ عَن صَلَاتِهِمْ إِنَّ تُسْمِعُ إِلَّا

نی شنوای مردگانی را نمی شنوای که اگر اعمی چون برگردند پشت بر کردارند گمان نیستی و راه مایند کوهان و فکر ایشان را بشنوای مگر

مَنْ يَوْمُنَّ بِأَيَّانَا فَهُمْ سُلِيمُونَ ٣٤ وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ

آرامه میگرداند بآنها و ما پس ایشان را مقتدا میداریم و چون واقع شود گفتار بر ایشان آید چون آری ایشان حسنه از زمین

تُكَلِّمُهُمُ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِأَيَّانَا لَا يُوَفُّونَ ٣٥ وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ قَوْجًا مِّمَّنْ يُكْذِبُ

کلمه میکند با ایشان که مردمان دردد که دانهای مایبی میگردند و روزی که حشر میکنیم از هر امی گروهی را آنکه تکذیب

بِأَيَّانَا قَوْمٌ يُوزَعُونَ ٣٦ حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوا قَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِطُوا بِهَا عِلْمًا

کرد دانهای ما را پس ایشان را زداشته میشود تا چون آید گوید آیا تکذیب کردید بآیههای مرا و احاطه نکردید بآن اندر علمش

أَمَّا ذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٣٧

آیا چه میکردید که بودید میکردید

از هائی است در اوست و سبک اکثر آنها را که کرده اختلاف

ایشان دبت عاید داوری پس توکل بر خدا کن زایانی چه سبکی برگردد و گرد آمدن

حکمی و اگر بآیههای ما دانه یعنی سبکی چشمه

در زمان آخر از دور وجود آید از ارض بین بنی برون

آن نهداری که انوشاخ است یاد کن رودی که هر حکمی باز پس داردشان امر مفر

خود شما آبا که آیههای من حرکت در لوح مبین در اقصا

مستین گردد و قرآن بطلان هر حکم عدل خویش اورتری

زاکه و راستی روشنی می کشد اهراس اندوخت درشت

بگردد پس سلسله ایشان بنا تا سخن گوید حق گوینده

آنها را چشمه کفایت نمود دانه میگوید پنهان در غروب

بی آفتش که روح خارج است مبعث وحی حکیم از انبی

اول و آخر بجای میکند در دروغ انگشاید از مد وزن

خود چه بود آبا شایرا زبان بس

وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَتُوبُونَ ٣٨ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنَا فِيهِ وَالْهَارَ

و یوفوغ آمد گفتار بر ایشان نسبت آنکه ظلم کردند پس ایشان سخن نمیکند آیا بدیدند که ما کرداریم شب را آرام کرده در آن و روز را

الجزء العشرون

مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ١٠ وَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ قَرْعٌ مِّنَ السَّمَاءِ وَ

بیش بخش مدرست که در آن هر آینه آینه است از برای گروهی که میگرد و دور و دور بگذرد معجز شود در صورت پس هر اسان شود در گذر آسانها و

مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلُّ أَتَوَهُ دَاعِرِينَ ۚ وَتَرَى الْجِبَانَ تَحْشَاهُ جُلُودَهُ وَهِيَ

گداز زمین است مگر کیبکه خواست خدا و هم آباداورادیلان و منی کوهارا بیداری آهاراسان و آها

تَمْرٌ مِّنَ السَّحَابِ صُنِمْ لِّدِي أَقْنِ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَيْرٌ لِّمَا تَعْمَلُونَ " مِّنْ جَاءٍ وَالْحَسَنَةُ

میر و نذر و شراب کردن خدا را کدورت ساخت همه چیز را نذر سبک‌ها و آگاہ است آیه می‌گوید آنکه آورد و نذر برد

The musical score for 'The Rose Tree' is presented on a single staff. The key signature is one flat (B-flat), and the time signature is 4/4. The melody begins with a treble clef and a key signature of one flat. The notes are: G4 (quarter), A4 (quarter), Bb4 (quarter), A4 (quarter), G4 (quarter), F4 (quarter), E4 (quarter), D4 (quarter), C4 (half). The piece concludes with a double bar line.

فله خير منها وهم من فرغ يومئذ آمون ومن جاء بالآية فلبا وجوههم في النار

پس مرا دوست بداران و ایشان را هر اس روز چن بایسد و او را اورد بدی و پس بوسا و در دستش درانش

هل تجزون إلا ما كنتم تعملون^{١٣}

آبا حرا اذعشوبیدن آچشودید که میگردید

قوت پس واقع شود بی عذاب | سوی ایشان ارستها رشتاب | پس نگویید ایچ مرغری سخن | از حجب یا زاخوه و سخن

می‌شدند. آج ایام ازمنی
ایک شش را از منجم ما
با دران برد ارام وسکون
رو را سکر دم روشن درون
مردم به می‌شود در صور دم
مردم به می‌شود در صور دم

م.س. تره مهر که در اوضاع و احوال است جز کسی کوردا خدا باقی حواس همه اول است و اسرائیل این میرسد رکب ایشان از یقین

فایل فی‌فاه اصی ازولا
قوله یس میرد اروح جسم ارمواق
عبر امارا که می‌خواهد خدا
و ان شهدان که حق می‌سازد
مردمان آمد در موقت تمام
مد چه ناله ارجاس و عالم

اسرآن دلکہ مستاد و ذلیل حمله باشد از مستبیر و ارغیل سکوه‌ها را خود توبی درمکال برگمات کایساده است آفوتان

وان گوی کارامور است و فغان چون مروری که عانت از صاحب
بست مریزم که بر آفتاب و در
مشر تا چون شود اشرار شود
یک باشد هر چه بر آفتاب
صفت او است اینجاست مرید
کنده هشت حلقه اعلی

هم حرفی سلطان بعد مرا آنگه مآید بیکی هر او هست خبری هر از آن سنانو

وانكاسد ابن آروز افرغ فارغ ازادوه وعصون ازوح واحدك آيد رمي پرداخته ويثاں گردد سار اداخه

[illegible]

إِنَّمَا أَمْرٌ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلَدَةِ الَّتِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأَمْرٌ أَنْ أَكُونَ مِنْ

حز این بست فرمودند که برستم پروردگار ان خدا که را بگردانید او را و مرا و است هم چیز و فرمودند که ما هم از

الْمُسْلِمِينَ^{١٢} وَأَن تَتْلُوا الْقُرْآنَ مِمَّنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْدِي لِنَفْسِهِ وَمَن ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ

[illegible]

وَأَمَّا الْفُلُ فَأُرْسِلَتْ بِرَحْمَةٍ مِنَّا لِيُبَيِّنَ مَا نَالِ الْغَاثِ وَالْفَاطِ

المسكين و علي الحمد لله سيرتكم ايها القريونها و ما ربك يعاين عما تعملون

پیم گند کام و بلو ستیش مرحدار از و دی مباد شمار ایها پیش پس شایده امر او بستر رود کنار تو بجبر از او چه میاید

این بیان بر مبنای از مصطفی است
که برسم در این شهر و حرم
مک می کان سرا و شهر ماست
آه آه آه من واک ایام

همیشه از و تدبیر

اه یابد یس هران خودجاین که ر مهر غوش یابد ره چین و اینکه گره شد یس ای احد نکو نیستم حرم ده از اس او

وین یوت برمن اسلحه‌هاست
بست دت فلفل ارآچه کد



سُورَةُ الْقَصَصِ ثَمَانٌ وَ ثَمَانُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند بخشنده مهربان

كَلَّمَ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ۲ تَقُولُ عَلَيْكَ مِنْ تَبَا مُوسَى وَ فِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

ایستای کتاب واضح و بجاوسرینو از سر موسی و فرعون بحق رای گروهی که میگویند

۲ إِنْ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِيفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ يَتَّبِعُ آبْنَاءَهُمْ وَ

پدرسکه فرعون درتری بلندتردمین و کرداداهل آرا گروه که وصف میداشت گروهی را از ایشان مکتد بران اشاره و

يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ۴ وَ نُورِدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَفْضَوْا فِي-

باقی میکند از ایشان اشاره برسکه او بودار فسادکنان و میخواستیم که مکتدکنار آسانکه ضعیف داشته شد بودند در

الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ *

زمین و نکرادبستان پیشوایان و نکرادب اشاره اوارثان

| | |
|--|---|
| <p>رسد اسم الله ورحی الرحیم
 ملا اشارت بر طهارت دان تمام
 طب عارف طاهر از تعظیم غیر
 طهارت اسرار ارباب شود
 سین اشارت باشد اودانی پس
 سر صوفی را کرت اهدیه است
 آن کما گوید کما دای صلی
 منت دیگر لعل عشق از اوست
 تا سلطه آرد مستطابش را تمام
 واکند او آرا که زانراش وحده
 پس بیان کر درحکات تا اید
 فرو شوایم از غیر چیزی که هست
 اینکه فرعون از ره استغری
 یک کره را کرده مطلوب و ضعیف
 کاهنان گفته ایشان یک شر
 احق از آن یک کران کاهنان
 بود او از زمین ما خواستیم</p> | <p>امدا سلام و صفا و سین و بیم
 هر کجا درست خود در کلام
 خردشاید باید اهر یاد و سیر
 از توحه بر سلطان وجود
 اهل حق دارد سرش مستر
 داد آنکو با صمی هدیث است
 سر غنی مستوحاد معنی
 داد آنکو چل گرفت دوست
 بدخشا این منت از رسالام
 گفته قائم داش و دین و خرد
 همچنین در عمل و انکار وحده
 فالحق از موسی و از فرعون پست
 چست اهر اهر مصر او برتری
 ز آل یعقوب از موضع ارشرف
 میکند ملک تور از زیر و زیر
 راست گفتند آنچه گفتند از ایشان
 تا بر آن مستضیف منت بهم
 پیشوایان نمودم آچنان</p> |
|--|---|

وَ نُمَكِّنْ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُورِي فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ ۱

و نمکنیم برایشان در زمین و بنمایم فرعورا و هاملان را و لشکرهای آید و از ایشان آنچه بودند که بیم میداشتند

وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ قَالَتْ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي

و وحی کردیم ببلد موسی که شیرداد او را پس چون ترسی بر او پس بنواز شد در را و ترسو و اموهان مشو

إِنَّا رَأَيْنَاهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ ۚ فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَرَمًا

در سیکه ما را که دایم با او رسوی تو کردیم ای پسران و جاعل او را که کن فرعون تا بشمار ایشان را دشمنی و اعدای

إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِلِينَ ۙ وَقَالَتْ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ قُرَّةُ عَيْنٍ لِي وَلَكِ

در سیکه فرعون و هاملان و لشکرهای آنها بودند خطا کاران و گفت زن و چون آرایش چشم است سر را و سر و را

لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ يَتَّبِعْ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۙ

نکشید او را شاید که بشمار ما را یا بر گریش فرزند و ایشان ندانند

| | | | |
|---------------------------|---------------------------|-------------------------------|-----------------------------|
| حاجان بدعهم ما امر زمن | تا که ر فرعون سبالم این | هم هاملان و لشکرهایشان | آچه زایشان بد حرد و ایشان |
| وان موفی شک میگفتد غرق | هیچ نی سدی داد آن مکرور و | دیده خواب او که برای بر فروخت | تصرفش دان شرارت و سوت |
| حت از داشوران سمیران | شواب او کرده من این چنین | که ز اسرا انسان در این بلد | راده خواهد گشت ما با یک ولد |
| که شود ملک دورو زیر و زور | یک بود و یک کاید آن پسر | پس اسری کرد تبین آن خود | باشد هر طفل کاید در وجود |
| پس از انشاء اسرائیلیان | کودکی رحا شد آرمای | مادر موسی چو گشت او حلقه | حل خود میکرد پهلای یکده |
| چون تولد یافت موسی و می | داشتند او را دهر کنی عینی | تا که برود از آن رحموان | آمدند اندر سرایش ناگهان |

در تنور افکندن موسی علیه السلام را مادرش

در تنور افکندنش از خوف او و فرعون و وحی پس از دم سوی مادرش و می ترس او آنکه او گردد ملک و در فراش هم ماش اندوخت

بدریا افکندن در سبی علیه السلام را مادرش و گرفتن آل فرعون

پس مکند او را بدریا آرمایان و آنکه آن فرعون و هاملان وجود زوجه فرعون گشت او را سر قتل او ازید پس در منر آبیه دان گفت در مکر دروا و در برونه کال ولد

وَاصْبِرْ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَارَأَتْ أَنَّ كَذَّاتٍ لِّبَيْدٍ بِهِ لَوْلَا أَنَّ رَبَّنَا عَلَيَّ قَبِيلًا لَنُكُونَ

و زردید دل مادر موسی و آید از نشانی پا را از اعدا و در سیکه بود و یک که مرایه اشکار کند او را اگر مان بود که سیم درانش نماند

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۙ وَقَالَتْ لِاخْنِئْ نَفْسِي قَبْرَتٌ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۙ وَحَرَمْنَا عَلَيْهِ

از مؤمنان و گفت من خواهرش که از بی برد او را پس دیدش او دور و ایشان میباشد و حرام از داندیم را و

الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلِ قَالَتْ هَلْ أَذِلُّكُمْ عَلَيَّ أَهْلُ بَيْتٍ يَخْلُفُونَ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ

شیر دهنده ها را از پیش پس آفت خواهرش را بدلات کم شلوا بر کین خانه که بر خود که بر تغییر و رن او را ای شلوا ایشان باشند و او را می غفلان

ۙ قَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ ۚ وَنَلَّمْنَا نَّ وَعَدَ اللَّهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۙ

پس را کردیم او را سوی مادرش تا نیاید چشش و اده ممکن باشند تا بداند که وعده خدا راست است و لیکن اکثر ایشان نمیدانند

رد نمون مزی علیہ السلام را بمادر او

چونکہ دردناک شد اورا بصر
شد دانش طریح را عامه یانک
تا کہ باشد از گروه مؤمنین
پس چو بر درگاه حق آمد او
ما او را بدیدہ شری محرم
گفت آیا رہ تاثیر بر شما
پس گفتند آو اورا نکش
چونکہ شد او کوہ صوفی اود
او تابد راز خود را آشکار
گفت پس ما مواہر موسی خیر
کہ در آورد موسی را ہم
بشارت آنکہ آید آنجا ہواش
ما دین او ک شود اثناعشر
رد سوی مادرش از ہم ما
اک سیاری ہا شد آن

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَى آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ^{١١} وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى

چون روئے کنجش و شورش و اسرار از دست او را
 شکست و داشت و هیچ حرام بهم نکو گران را
 و داخل شد در شه یوسف
 حن غلّة من اهلها فوجد بها رجلین یفسلان هذا من سبیه و هذا من عذوّ کاسفانه

وَالَّذِي مِّنْ شَعْبَةٍ عَلَى الْآخِذِ مِّنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ

۱۰ قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْنِنِي بِفَقْرٍ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَوْرُ الرَّحِيمُ ۝

قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ^{١٧}

کتاب پروردگار من یا چه نام زدی بر من سر مشو که برهشت گناهکاران

در بیان کشتن حضرت موسی هم قبایلی را بحدایت سبطائی

مخوف و امیدواران را
که روحی و دوش نام برد
دانه دشت بود نوی
کان عود گره شده است آشکار
و درم از اسبق
هر آج امده و مودی س

فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فَأَدْبَى اسْتَصْرَهٗ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِحُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ

سرگت در آتش. برسان من صمیمی و دیر با گله آکسرای طلسم و داور در روز خبر بدی حواست اورا آگند. اورا موسی بدی سبکه دوشی

لَقَوْنِي مِثْنِ ١٨ فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ قَتَلَنِي

هر آیه که مرا آشکار می چون خواست که حسیب کند آنکه اودش بود را آید و آنکه ای موسی آیا شما می که کنی مرا

كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ إِنَّ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ

همانکه کنی می را در روز بیوهی حرایک می سبک در زمین و شما می که باشی

مِنَ الْمُصْلِحِينَ ١٩ وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْمِي قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْأَعْلَاءَ يَأْتَمِرُونَ

از اصلاح کنندگان و آمد مردی از آهای آن شهر که مشقت گشت ای موسی بدست که حاکم مشورت میکند

بِكَ لِيَقْلُوكَ فَاتُخَرِّجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ ٢٠

در باب تو که گفتند می بیرون و هر که می می از از حرم او ام

در بیان تفسیر روز بردان کشتن حضرت موسی هم قبطی را

حضرت موسی در شهر آتش آمدند جانب و ترسمه را می آورد

پس بیای خواهش آن خوانده بود روز نگهش در آن حکم وجود داشت او باقی فکر راع

گفت موسی روز امان کردار خود توئی در گری آشکار دی خل کفر کنی سر

نه اگر می کنی از بد صفت است عرفت مع بر سر و مات پس از آمد موسی آرمای

تا وسطی دفع شد او قصد گفت ای موسی تو خواهی می شد که مرا کنی میان رهگذر

می خواهی نو که باشی در زمین هر که جاری که خود خوره این هم خواهی باشی از شایسته

چون که او شید این گمار رفت هر دورا و یکدیگر بهاد و رفت قتل آن حار خون بدشته

گفته مد فرعون که می جسی می شاید کشتن را بوشی چون نکردا کار موسی در میان

پس مردی می چون این حار که ورا شت است موسی در گذر مشورت کرد او با مع و حواس

مردی آمد و آخر شهر آرمای پس از درگاه فرعون از بهان بود ساهی گفت ای موسی و

که تو را نکند از روی خاص روز و رو گفتم ریدت اختصاص

فَفَرَّجَ مِنْهَا خَابَأً يَرَقُبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ٢١ وَلَمَّا تَوَجَّهَ نَقْلَاهُ مَدْيَنَ قَالَ

پس بیرون رفت از آن ترسان که ترسمه بود و گفت ای پروردگرم از بهان مرا از گروه سبکگران و چون توجهد سوی مدین گفت

عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ ٢٢ وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِنَ النَّاسِ

شاید که پروردگرم که هدایت کند مرا میان راه و چون وارد شد آب مدین یافت آن گروه را از مردمان

يَسْقُونَ ٢٣ وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمْ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ قَالَ مَا خَطْبُكُمَا فَإِنَّا لَا نَسْقِي حَتَّى يَصْبِرَ

آب می دهد و خواهی خود را و از آن روایت در روز مع می کرد گفت چت کنشما کس آب میهم تا آنکه از درند

الرَّعَاءُ وَأَبُودَا سَتَيْحَ كَبِيرٌ ٢٤ فَسَقَى لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظَّلَالِ فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَزَلْتُ

شادان و هر ما درست برون پس آمدند ای آمو پس رفت سوی سایه پس گفت پروردگرم من می می کن برای آچه

الَّتِي مِنْ تَحْتِهَا كَبِيرٌ ٢٥

فرورسانی من از زیر معنام

سورة القصص

در بیان فرار کردن حضرت موسی^ع از مصر و رسیدن مرسل آن مدین
و دیدن دختران شعیب^ع را بر سر آب

| | | | |
|---|--|--|--|
| پس بران ارشاد شد بفرامه
ده تمام از گروه طالع
ارسه ره گامد - شش بی غلط
داشت حق مستور ایشان راهراست
آمد او بر آن مدین در ورود
بر خستاری دید او مرده دوش
رفت موسی زرد از ایشان سؤال
ن گفتند آب معجم این روم
همان بر کهن سالی پدر
ماشاهن گفت موسی کرمه مات
آب میده این دور را رودتر
بر خستید آن داور حمی رساله
گفت پس ناب رنگی تا کرر
دردار را دید در خانه پدر | کرمه تنها مدون غلطه
در پناه خود که دارم چس
اوسوا - سرد احوال اوسو
کرو ستم بر تو حق اینک و صواست
وان چهی اندر کار شهر بود
گوسفان داشته دور آن دوش
چیت ما مظلومین و بی انتقام
تا که فارغ میشدند از همه
بست قلدر ما خود آید در کمر
این دارا را رودتر عهد آب
این استرها نکهت آن حشر
داد آب اعلام سوارا کلاه
آچه مرستی سراج فقیر
آمد امروز از ره رودتر | بود خائف داشت دیره اظهار
پس روان شمسوی مدین اورراه
زان دوره رسید آقا حضرت
شد مدین هشت مدین بودگان
یافت تو میرا و مرید از شتاب
تا دید آن روم بر دیک آب
گوسفد دور میدارید و آب
پس ساد هر چه حاصل را نشان
بالصروه خواهران آتم ما
آب ما گناه عظیم از نگاه
را که بود آن کاره - دعوی
مکشد پس رسای صلی رجوع
از تو به جوام که معاصم ران
وان سب پرسید گفتند آنچه بود | کریش آید - گفت ای در کمال
ره نایب شنیدم کهما ^{۱۰}
تا بعد و خارج از مرعوبان
بر خواستار همی دادند آب
یافت ایشانرا ست در حجاب
در روم ما در برید از شتاب
بر خواش ما دعیم از سد آن
تا که دعیم آب - انظار را
تو توای داورا رنگی نهاده
عبرت آمد در پناه موسی
لوحراوت یا که ارضیان جوع
خوردند را کرمه شد دم مان
گفت آیدش کنون در خانه بود |
|---|--|--|--|

فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْسِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا

س آمدن یکی از دو خواهر است تا روزم گفت مدرسته که می می خواهد مرا که باندش دهد مرا بآچه آبدادی برای ما

فَلَمَّا جَاءَتْهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ^{۱۱} قَالَتْ إِحْدَاهُمَا

پس چون آمدن او را و حواص را او قصه را که در رس حالتی از کرده سادگان گفت یکی از آن دو

بِأَبْتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ^{۱۲} قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَمْكِكَ

ای شمس بر دوری گیر او را مدرسته که می می خواهد که بر دوری گری و ای ای ای ای مدرسته که می می خواهد که بر دوری

أَحَدِي ابْنَتِي هَاتَيْنِ عَلَيَّ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حَجَّاجَ فَإِنِ انْتَمَبَ عَشْرًا فَمَنْ عِنْدِكَ وَمَا

تو یکی از دو خواهر این دو را بر آنکه بر دوری مرا هشتاد - اگر نه بزدی در را - پس از بردوست و جوام

أُرِيدُ أَنْ أَمْكِكَ سَجِدْنِي إِتِئَاءَ اللَّهِ مِنَ الصَّالِحِينَ^{۱۳} قَالَ ذَلِكَ بَنِي وَبَيْتٌ آيْمًا الْأَجَلَيْنِ

گفت هم بر رو داشته که بانی مرا اگر خواسته باشد خدا را شایسته گناه - بیایم و بیایم که هر نام از آن دو دست

فَقَصِيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَيَّ مَا تَقُولُ وَكِيلٌ^{۱۴}

را که بایان رسانیدم پس از شد مدی بمن وحدا آنچه میگوید خداست

در بیان آمدن موسی علیه السلام نزد حضرت شعیب ع

| | | | |
|--|---|---|---|
| پس یکی زان دختران آمد زوله
مزد آچه آب دادی و ما
گفتی او را می ترس ای عقی | کرجا درویش یا پوش کله
پس چو آمد سوی تو بامد رجا
اگر گروه طالبی گشتی رجا | گفت او را آن چو که ای
خواهد یکما قصه خود در شعیب
پس روم بهمان در مقام | تا چرا بعد ترا از موحی
از ولایت تا غروشی می زرب
ن سزدی گفت آیدش طلم |
|--|---|---|---|

دان دودشتر سرهد را گفت که گفت خواهم بر تو سهام نکاح می دهم و بر تو گزیده هج شاق گفت این عهدیت به جا که گفت پس آسانکه خونه سالم که شد بر شبان چون روان شد ارشد

کی احمر او را بی اغنام ملک وین دودشتر یکی را بر صلاح من نگاری کمال بود ملاطاف هر مقام ارای دیدمت که گذشت حق دگر خود داشت هم بهشت سواست موسی یکسار الهام

را بکنه بگوشی باشد بدین هشت سالم بشکر باشی احمر دود باشد که خدا خواهد مرا پس بدی یا فرون جوئی من ر هر آنچه بر بکنه گویم آن اله داد بر موسی ها آن صبی

هر اهرت کز قوی است و امین که شود ده از تو ضعی شد کثیر یابی از شایستگان اندر وفا باوری از هشت یا ده بی من کارسز ماست در اس و گواه که سی رو شد عیان آثارها

فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ نَارًا فَلَا لِأَهْلِهِ امْكُؤْا إِنِّي

پس چون بالید ساسد موسی آن مدت را و روان شد اهلش دید

آنَسْتُ نَارًا لَّمْلِي مَبْهَا يَغْبِرُ أَوْجُودُ مِنَ النَّارِ لَمْلَكُم تَمْطَلُون ۲۰ فَلَمَّا انْهَأ نُودِي مِنْ

میدیدم آتشی را شاید که آوردم شبان آن صبی یا گریایم شده را آتش باشد که شبان گریه شود پس چون آمد آرا ها کرده شده

شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَأْمُرُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ

کهاران وادی که از راست بود از قطعه و صبی باشد که شده را آرد در نه که ای موسی هر یک که منم که مد که برورد که گاه با نام

وَأَنْ أَلْقَى عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تُهَنَّرُ كَأَنَّمَا جَاءَتْ وَلِي مَذْبَرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى أَقْبِلْ

و آنکه اند عصابت را پس چون دید آرا که در نه که کرد که آن دود را یکی بگشت از پس و نه و روحی که کرد ای موسی ما

وَلَا تَنْفَخْ إِنَّكَ مِنَ الْأَمِينِ ۲۱

و منرس هر یک که کنونی را ایمن

در بیان دیدن من موسی علیه السلام آتش طور را

پس موسی هشتصد و هشتاد و یک که میشد سوی بیت المقدس آن راه گشت و مسجحل زن رسید آتش از جانب صور او دید و این که که کرد آتش و اهد پس چو آمد شد خدا کرده خود او از درختی کال بودی رسته بود شرح آن بگفتش پیش از جدو چون چند و سه آراست از روی کلام همچنانکه گفت کرد در امور بر سر مالی که در ادوی جان مار در جانی دگر گوئی سخته شاه باشد این نکران دت در لاله مال او در آروی او در بهت فی که خارج انصاف باشد آن چون کلایرا مرکز کف شاه ارشاد آمد موسی شد خدا بود در سرت سان بره مار

یادت رخت او شنید یک ماه از ای عداقت است این در میان وان ده انرف و سر ما میرید گفت اهلش را دوت ایجا آید ده برسم که که برده طرمد از پیچ وادی اندر حتمو بود عوح یا که هاب از عود بست بر تنگر او مان حاجت کون سر اصلی را خدا داده نیم مال مغنوی پر آتکس رود بست زن نکران چاره درمان داد مضطرب دهد فاشنه بلوگوئی بست طالم را دوام رشت کارش از آن او هر گیت این باید حرفی می که خدا و قش او باید بن بر اهل حه صحت ممکن ای دلم از صحت صا لیک در حه حوتمان بقرار موسی پیش آ مرس از بهین

تا رود در مصر ارد مادرش در اهل و مان خوش آن نکرد می نیست اوسط و آهن هیچ طر آتشی دیدم اراش شاید حر رشیا یا آتش آرم یاره در مکانی س ملک بود شاط و او نما آمد موسی ایچین و رکی گوید که نکران از چه باب و این که این باشد که دادر حتم از کوئی بر صاحب استماع چون که گوید این راه او بر رجست همچو آن معنوم او را دورو همچو آن صالم که اعظم را پس مکر در مکر شد للام و ده دیگر آنکه در امدار و بهد چه ده دیگر است او را کلام پس موسی دو کند آرا ر کف منظم شد موسی از دیدار او چون که ماشی توح از او امن

هم برادر و اقرا با خواهرش همه خود می شش تارک و سرد ماه حیران سحت روی گشت کار رشیا آرم و ده یام اثر کرم تا گرفت اندر چاره شد خدا کرده در آن خرم بساط می حتم پروردگار عالین زده حق این داستان در کتاب رط بر قول دگر اندر طن داشت آسطلوم ما طالم زراع گوئی آن جریر مال برده بست خواست و رطالم گرفت اموال او و ده کرد امکد طالم او را زیا جلهم رسا بد از نهی مقام هست نکران از نهی ممدان پس نام از صبر گر گویم تمام کت ماری دیدید او هر طرف پشت کرد و باز ما گردان رو

سورة القصص

أَتْلُكَ بِكَ فِي جَيْبِكَ تَتَرَجَّجُ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سَوَاءٍ وَأَنصَمُّ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ

در آرد دست و پا در گریبات کبر و نرنگ آید سود بالند از ترس پس این

بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ أَنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ " قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا

دو تا دودلیل آمد از پروردگار تو سوی فرعون و حاشش عسرت که ایشان بشهر و شاه گویا گشت ای پروردگار من هرست که من اثنم از ایشان نمی را

فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ " وَأَجِجِي هَرُونَ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسَلَهُ مِنِّي رَدًا بِصَدَقَتِي إِنِّي أَخَافُ

پس می ترسم که بکشند را و در اندم هرون اوست فصیح تر از من زبان پس فرست او را ایمن صدکار که صدیق دایم را هرست که من می ترسم

أَنْ يَكْذِبُونِ " قَالَ سَنَنْتُهُ عُصْدَكَ يَا حِيَّكَ وَتَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا

که بکشد بدم را " قَالَ گفت تو داند که گوی کردا هم بلوی را بر اندر دت و کردا هم برای شاه اسطی پس حوا هم رسیده شد با تو باسد

بِآيَاتِنَا أَنْتُمَا وَمَنْ أَتَّبِعُكُمَا النَّالِيُونَ "

آینهای ما شد با تو تا و آنکه پیروی کردن شما را طالب آید

دست خود را در گریبان رفرو تا سید آید روم می بر سو دسبا کن جمع سوی خوش طار

جمع کن پیی دحیث می را رد خشم آنکه که اداری صا را که حوت موجب نقصان شود

ان دویس باشد دوحیث بکار سوی فرعون و گروه از دزدکلر زاکه ایشان قوم فاسقین

گفت ای پروردگار از بشر کشتنم ای من دین حاجت بکمر می خرم که کشم در نفس

هست هارون اصبح ارم در دلسان لمن او را پس برست آجا روان تا که باشد در مسکانه پشتم

و آنکه می رسم می از نیکو ب قوم گفت بازوی تو را یعوف ویم

هم نکرد استان بر دشمن ما مسلط از برهانی بیان پس رسد ایشان هر گردش

خود شما و آنکی کرده پیروی مرشدا قال آید از وی

فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُقْتَرَىٰ وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا

پس چون آمد ایشان را موسی بآینهای ما که روشن و دده که صد بیت این مگر خادوی بر اشته و شنیدیم این را در دیر و دیر است

الْأُولَىٰ " وَقَالَ مُوسَىٰ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِنْدِي وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ

که پیشین باشد و گفت موسی پروردگار من دانا تر است آنکی که آمد چلایت از زودش و کی که باشد مر او را عاقبت

الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ "

آسرای برسی بیکر نکلر شود و نکلر ان

پس حوا با آیات می سویشان شد کلام امر پیش و گویش

مثل این جادو نیشیدیم پیش از یزید همانا سکین و دده پیش

ینی از نزدیک حق بر معن داد او ما که من نام حق

میکرده اهل اسم و سنگار طلم آن گرفت او فرمن کردار

و قَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْعُلَآءَ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهِ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ

و گفت فرعون ای جانت می نام مرشدا هیچ الهی غیر من پس بر او را برای من ای هاما در کن

الجزو العشرون

فَجَعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطْلُعَ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ ^{٣٩} وَاسْتَكَبَرَ هُوَ وَ

سناورای من کو شکلی باشد که من اطلاع یابم ^{٣٩} و من استکبر کنم مرا آن کسان سر ماورد از دزد و قاپو را و زور کی کردد او و

جُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ ظَنُّوا أَنَّهُمُ الْإِنِّيا لَا يُرْجَوْنَ ^{٤٠} فَآخَذْنَاهُ وَجُودَهُ فَبَبْدْنَاهُمْ

لشکرهایش در زمین ناحق و گمان کردند که ایشان سوز مار گردانده شود ^{٤٠} پس گرفتیم او را و لشکرهایش را پس انداختیم ایشان را

فِي الْيَمِّ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ^{٤١} وَ جَعَلْنَاهُمْ أَتَمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ

در دریا پس مگر چگونه باشد ^{٤١} احاطه دارست کاران و گردانیدیم ایشان را بشوایان که خواستند سوی آتش ورود فنام

لَا يَبْصُرُونَ ^{٤٢} وَ أَتَمْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَمَنَّةً وَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ ^{٤٣} وَ لَقَدْ آتَيْنَا

پاری زده عیون ^{٤٢} و اری ز دید ایشان را در دنیا لذت و روز قیامت ایشان را درشت زده شده کسان و معنی دادیم

مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَيْنِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً

موسی را ^{٤٣} کتاب از حد آسمان که گردانیدیم قریهای و بشیرا که دلای های منش عیاش است را و مریدان و هدایت و رحمت است

لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ^{٤٤}

باشد که ایشان پند گیرند

| | | | |
|----------------------------|------------------------------|---------------------------|-------------------------------|
| گفت مرعون ای گروه من حقای | می ندانم روشها حرم حقای | پس توای همان را بر او آشی | و بگل آن قاصه گردد بپشی |
| پس ما را از هر من سخنی عهد | تا روزه بالا را بر او سود پس | شاید آنکه در ایام اطلاع | اگر حقای موسی امر ارجاع |
| من کجای دارم و را از کادین | کردم غیر او هم خود شریزمین | این بصره ناحق سوی ما | رنگشان را از انداز می |
| سوی ما واضح نکرده این گروه | یا که ما آیم از ایشان رسوه | پس گرفتیم او و لشکرهای او | عزقتان زده دریم دین هو |
| پس مگر ابناء استکار گل | ای عهد نه خود صحت گان | ما در این عالم گردانیدشان | بشوایان حلال امر شان |
| خلق را خواست این سوی دار | در قیامت بستان مرعون و یار | و امر آوردیم از بی آفتی | امرا را دیا برایشان لدی |
| همچین از رشت رویدند سار | در قیامت از شان اندر | و پیشه دادیم موسی را کتب | که از این صخره مر حکم از مطاب |
| بعد از اهلاک قرون اولی | تا صیرت رسیدن یابد دین | و دنیا بود آن کتاب و وحی | پند از آن گیرد شاد امی |

وَ مَا كُنْتُ بِجَانِبِ الْقُرْبَى إِذْ قَضَيْتُ إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ وَ مَا كُنْتُ مِنَ الشَّاهِدِينَ ^{٤٥} وَ لَكِنَّا

و سودی در جانب غری ^{٤٥} هکسانه که از من نادیم - وی - موسی - را و - دی - از جانب من و لکن

أَنشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَرُ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَ مَا كُنْتُ نَاوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَ لَكِنَّا

آوردیم قریها ^{٤٥} پس در او شد ایشان مدت مدتی و سودیدیم مقیم در اهل مدین که خوانی برایشان آیهای ما را و لکن

كُنَّا مُرْسِلِينَ ^{٤٦} وَ مَا كُنْتُ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَأْتَتْهُمْ

ما بودیم مرسل کمال و سودی ^{٤٦} خطاب خود ^{٤٦} هکسانه که از دین و لکن رحمتی است از پروردگار تو تا بهی که هر که باید ایشان را

مِنْ تَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ^{٤٧} وَلَوْ لَا أَن تَصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيَهُمْ يَقُولُوا

هیچ بیم دهده ^{٤٧} ایشان را ^{٤٧} باشد که ایشان پند گیرند ^{٤٧} و اگر نود آن کسر حین ایشان را عیبی ^{٤٧} سبب آید ^{٤٧} شمس و ساند سهاشان پس می کنند

رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَ نَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ^{٤٨}

پروردگار ما را اگر فرستادی سوی ما رسول ^{٤٨} پس پیروی میکردیم آیهای تو را و بودیم از گروه کمال

سورة القصص

تو مودی حاب غری بطور
که موسی نگذاهم آن امور
شد جور هفتون امر ازاله
نویزیدی خود که دال دروغ
مدی نگشت وان پنی که دال
ما رای یلک گزیم از ام
بس فرستاه سوگتی ری قرار
سخرشیم موسی آمد ارسمه
چون ما ازیم اورا درصور
راهلست و امت واصحاب تو
بیده علمه سرایشارا شکش
از عذاب و ارضوت درسد
ی فرستای رسول تو بنا
مفرستای برایشان عذاب
تو مودی حاب غری بطور
یا سرفش سودی تو گواه
پنی امها باشد ازاحاطه غیب
و مدعی پس برایشان شد قرار
آچه اعلام اوتو فرمودم هم
ارمش و فتان مودون دورکار
ما برایشان خوابی آبیهای ما
هم بودی ای عده توطور
تاچه گفتم یای اودآب تو
یم تا مدعی قومی گزوتیش
کردم آنکه برایشان میرسد
پس نگفتندی شاید اوجه راه

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْعَقَبُ مِنْ عَيْنِدُنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ

بِسْمِ حَنِیْئَتِ اَمَدِ اِشَارَا حَقِّ اَر رَدْمَا كُفْتَحِرَا دَادَه شَد مَامَدِ آچَدَاوَشَد بَوَسِی آيَا كَلَر شَدِيدِ مَا چَدَاوَشَد

مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ ۚ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا ۖ وَقَالُوا إِنَّا بِكُلِّ كَافِرٍ وَهٖٓ ۚ قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ

سوسی از باش گفتند و سحره که هرشت شد و دو گشت خرد که به کافرا م نکوس یارید بخار از

عَنْدَ اللَّهِ هُوَ أَهْدَىٰ مِنْهُمَا أَتَبَهُ ۖ إِنَّ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۚ فَإِنْ لَمْ يَسْجُدُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّهُمَا يَتَّبِعُونَ

کے ان ہمدانہ مشاعر آموگہ کی روئے نام آرا اگر کہتے ہیں اسکو مانیں یہ اگر احاطہ کر دھم مزیں اسی بیان میں جان ہیست بروی میکند

أَهْوَأْتُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ أَتَبَعَ هَوَاهُ يَتَّبِعْ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ٥١

خواهششان را و بگویند که اگر از آنکه می‌رودند

پس بهیگاه که حق از ردما آمد ایشانرا سعی مصطفی
 با چرا اسنان که توریه اوعود آمد آن یکفیه رموسی فرود
 ستارها نامی کشندی چنین راجه دلدندت سوسی پیش او این
 با اینها هیچک میگویم قول این که میسرگرا شوم
 بهدر باشد او این دوکتب یعنی از توریه و قرآن در حجاب
 می سنجید احاطت کرتورا پس مداحکه تا مانند از هوا
 شد از غیر هدایت از خدا سحر خدا یاب بود بشک خدا
 پس بهیگاه که حق از ردما آمد ایشانرا سعی مصطفی
 با چرا اسنان که توریه اوعود آمد آن یکفیه رموسی فرود
 ستارها نامی کشندی چنین راجه دلدندت سوسی پیش او این
 با اینها هیچک میگویم قول این که میسرگرا شوم
 بهدر باشد او این دوکتب یعنی از توریه و قرآن در حجاب
 می سنجید احاطت کرتورا پس مداحکه تا مانند از هوا
 شد از غیر هدایت از خدا سحر خدا یاب بود بشک خدا
 پس بهیگاه که حق از ردما آمد ایشانرا سعی مصطفی
 با چرا اسنان که توریه اوعود آمد آن یکفیه رموسی فرود
 ستارها نامی کشندی چنین راجه دلدندت سوسی پیش او این
 با اینها هیچک میگویم قول این که میسرگرا شوم
 بهدر باشد او این دوکتب یعنی از توریه و قرآن در حجاب
 می سنجید احاطت کرتورا پس مداحکه تا مانند از هوا
 شد از غیر هدایت از خدا سحر خدا یاب بود بشک خدا

لَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ۝ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ

آلہ کا ذکر اور اشارہ

• وَإِذْ يُنَالِي عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُّسْلِمِينَ ٢١ أُولَئِكَ

و چون خواهش شود این گونه ای بیان آید و دم نانی که آن حق است از پروردگار ما میسر می شود و دم نانی که آن مستطاب آن گروه

وَيُؤْتُونَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ ۖ إِنَّمَا صَبَرُوا وَبَدَرُوا بِالْحَسَنَةِ السَّنَةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُقْفُونَ ۚ وَإِذَا

[illegible]

سَمُّوا النَّفَرُ أَقْرَبُوا عَنْهُ وَ قَالُوا لَأَ أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا تَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ

شود ایها اعراس بندگان آن و گوید بر ما راست در دنیا و بر شما راست در آخرت سلام بر شما پیغمبر خدا را

| | | | |
|--|---|--|---|
| هر تحقیق آنکه ما کردیم وصل
تا او آن گنبد شد هیچ بند
نگردد ایشان قرآن پیلاف
آمده از رب ما صدق و حق
صریحی آنچه کرده از پیش
و امیر این هر دو بودند احسان
و آنچه روزی دادیم از او شویم
کار ما گنبد و صلح سوی ماست | بر ایشان قول را ابرو وصل
و در خلائی خود ما ورود
در حقایق می بیند اختلاف
بش از آن چشم کردن بحق
بی تکلف بر دو نفس دو دین
رشد و بر سولای اندیشه
ما را پیش می کشد افاق هم
بر شما واضح هم اعمال شهادت
صحت حاصل میجویم ما | یعنی آنچه قرآن می
آنکه که در او قرآن کتاب
و او در قرآن سوخته را پیشان شود
آنکه را داده خواهد شد و بر
ش از این دود دردی مسخ
دفع ایشان در حقیقتی مکس
چون شده آصافست او را
بر شما باشد سلام او را
و به رحمت و هوا و بویم ما | ما فرستادیم بی دردی یقین
ما ایشان دادیم از احسان
گوید شما به رحمتش بود
اگر ایشان را در تکبر نشمار
یک واحد میگوید از صریح
سپید و روشنی خود در پسند
دان گردانده رو در اسما
بر سرای نورانی از روی سهو |
|--|---|--|---|

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ

خود که تو هدایت میکنی آنرا که دوست داری ولیکن خدا هدایت میکند آنرا که خواهد و او را راست هدایت میکند

در بیان ایمان ابطال طلب طایفه اسلام و بدعتی

إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ

| | | | |
|---|---|---|--|
| ای بخدا ره تو احوال بود
حق حال مهدین دانا ترست
کار بدش می میل برایش هم
آنکه داری عهد برایش او
اول آنکه رای میل رسول
پس سرخواستش با حق یکی است
خضر و طالب مصل شد مان
و آنکه کرد او با کافر حق
گر که دارد دوستی را با است
دشمنی بر می سوس
بست و اواب غیر ذات ذوالجلال
شد آگاهی رسول را اله
یک شد سر حقت غمی
باشد آگاه را از چه ساه | یکی نشود دوستی خود بود
اهل ره را روشن دیگر است
داشت و از اهل و حش و رح و هم
غیرت این در او حق یک سو
گر خلاف شد خود دور از حق
آنکه گوید بر او این اخراجی است
از اجماع آنکه خواهی رو سوان
حاصه بر صاحب حق
و بهره و آن که اند مؤمن است
بست هر صلح و دعوت بر هوس
بر دور حقت از وجه گنبد
آچه باشد و اواب از مقصود و راه
حصر چه شد الهی منضمی
و دیگر را روشن و دین یزد | خضعتی میباید آنک راه
گفته احباب آیت از حق بر سوس
آمد این آیت او آن رحمتی
انرا بر می بود چنین نظر
خواهد بود و آنچه را که حق خواست
باشد در دادش باشد تصور
همچو این آیت او همی قال
س دارد دوستی کافر را روشن
و بر گنبد آمده از صلا
هستی مضیق باشد بر حق
آنکه دانش ره باشد بر حق
بشد او را غم و حکمت بر سر
یکت آن مردود و گناه وصل
پس توای احد خواهد آرا که حق | هر را خواهد سپید او پاسه
نامه در حق و طالب برول
دل است الهی خلاف علم ما
عمی دان گوید از داری خبر
بست بر سر یقین اهل هوست
یا بود مفرس در احکام و امور
هست برایش و طالب دانی
که را اهل او باشد حصول
از حق تحقیق آیت در مقام
کا بود از لطف خلق مانع
باشد آگاه از قول و قبول
هم باید کان سیاست این سپید
رهبا وین مار در ارادت دل
خواست بر حلقان رحیم مانع |
|---|---|---|--|

وَقَالُوا إِنَّا تَبِعَ الْهُدَى مَعَكَ نُنْخَفِئُ مِنْ أَرْضِنَا أَوْلَمْ تُنْكِنْ لَهُمْ حَرَمًا آمَنَّا يُحِبُّ إِلَيْهِ

و گفتند اگر روی نام خدا را می بینیم از زمین خود آید ایهای خدا ما آن که در دهنه بشود سوی

نَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ وَ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِ

آن نمره های همه چار رویی از زما و لکن اکثر ایشان ندانند و سا که ملامت کردادیم از قریه

بَطَرَتْ مَوَاسِنَهَا قَتَلْنَا مَنَّا كَيْفَ لَمْ تُنْكِنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَ كُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ

که اگر آن اجماع پیشش پس است مکه هاشان که مگر کون شد از ایشان مگر آنی و هستیم و از آن

سورة القصص

وَمَا كُنَّا بِمُهْلَكٍ قَوْمِكَ إِلَّا لِقَاءِ قَوْمٍ يَكُونُ لَكَ بِهِمْ عَلَمٌ ۚ

و باشد برود که گزین تو کلاف کشتی را تو غیبی که از کبر و دراصلش رسول که خواهر را بشن آیتهای مارا و بیست و مملکت کرد و مملکت

الْقُرَىٰ إِلَّا وَ أَهْلَهَا طَالُوا ۚ ۱۰ وَمَا أَوْتَيْتُمْ مِنْ شَيْءٍ قَطُّ إِلَّا بِمَا لَكُمْ بِهِ كِبَارٌ ۚ

فرما مگر و اهل آنها شدند سالان و آنچه دادند بشید از چیزی س ما پیش از کبر و دیانت و برایشان و آنچه در دهانت

خَيْرٌ وَ ابْقَىٰ أَفَلَا تَقُولُونَ ۚ ۱۱ أَقَمْنَا وَ عَدَانَا وَ عَدَا هَؤُلَاءِ كَمَا لَمْ يَكُنْ لَكُمْ بَأْسٌ مِنْهُنَّ وَ بَدَّلْنَا مَا بَيْنَ يَدَيْكُمْ

خیر و بایستد تراست آری نی باشد گفتن آری ایس که کوه شدادش و عدم خوب پس او باشد است چون نی است که دادم او را و اما پیش از دگرایی

الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ ۚ

دنا پس او سرور دهم از حاضر در دهم شد گلان

بَارِعًا كَمَا كُنْتُمْ يَوْمَ يَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُّبِينٍ ۚ

لیک و اظهارش و دعوت او هر ب بارع که گشتی یوم آیت که گشت آن برین

كَذَّبُوا عَنْهُمْ وَ يَكْفُرُونَ ۚ ۱۲ وَ أَتَيْنَاهُم بِالْأَسَدِ ۚ

گر کذب از آنها و کفر و آید از او هر که کذب در دوی شرب

وَأَتَيْنَاهُم بِالْأَسَدِ ۚ ۱۳ وَ أَتَيْنَاهُم بِالْأَسَدِ ۚ

در دوی شرب از او هر که کذب در دوی شرب

وَأَتَيْنَاهُم بِالْأَسَدِ ۚ ۱۴ وَ أَتَيْنَاهُم بِالْأَسَدِ ۚ

در دوی شرب از او هر که کذب در دوی شرب

وَأَتَيْنَاهُم بِالْأَسَدِ ۚ ۱۵ وَ أَتَيْنَاهُم بِالْأَسَدِ ۚ

در دوی شرب از او هر که کذب در دوی شرب

وَأَتَيْنَاهُم بِالْأَسَدِ ۚ ۱۶ وَ أَتَيْنَاهُم بِالْأَسَدِ ۚ

در دوی شرب از او هر که کذب در دوی شرب

وَأَتَيْنَاهُم بِالْأَسَدِ ۚ ۱۷ وَ أَتَيْنَاهُم بِالْأَسَدِ ۚ

در دوی شرب از او هر که کذب در دوی شرب

وَأَتَيْنَاهُم بِالْأَسَدِ ۚ ۱۸ وَ أَتَيْنَاهُم بِالْأَسَدِ ۚ

در دوی شرب از او هر که کذب در دوی شرب

وَأَتَيْنَاهُم بِالْأَسَدِ ۚ ۱۹ وَ أَتَيْنَاهُم بِالْأَسَدِ ۚ

در دوی شرب از او هر که کذب در دوی شرب

وَأَتَيْنَاهُم بِالْأَسَدِ ۚ ۲۰ وَ أَتَيْنَاهُم بِالْأَسَدِ ۚ

در دوی شرب از او هر که کذب در دوی شرب

وَأَتَيْنَاهُم بِالْأَسَدِ ۚ ۲۱ وَ أَتَيْنَاهُم بِالْأَسَدِ ۚ

در دوی شرب از او هر که کذب در دوی شرب

وَأَتَيْنَاهُم بِالْأَسَدِ ۚ ۲۲ وَ أَتَيْنَاهُم بِالْأَسَدِ ۚ

در دوی شرب از او هر که کذب در دوی شرب

الجزو العشرون

۱۶ قَامَا مِّنْ تَابٍ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَحَسِيَ أَن يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ

سر امام که توبه کرد و ایمان آورد و کارهای نیک کرد و نجات یافت از رستگاران

| | | | |
|---------------------------|-------------------------|--------------------------|------------------------------|
| امروز آری که می خواهد خدا | مشرک را سر بکوبد در دما | در کعبه آن شریک این دمن | که گمان کرد ایشان ایا مان |
| خود پس گوید ایشان از حق | که را باین گناه و حق | کاین گمان باشد آن ایما | که حد گمراشتان کردیم ما |
| گمراه ایشان شده از ادب | همچو ما که گمراه از شرف | یک تیرا سوت او ایشان کیم | هم بری بودیم و ایشان انقب |
| فارسیده شد ایشان و ما | می رسد بل می و هوا | مشرک را بر هم کف شد | سه شاهنوا بد ایا مان خود |
| پس همچو اید ایشان و ما | از جبر ایستاده اید خوش | من را ایشانرا احاطت دارد | پس چو من آن عذاب پر کرد |
| می کشد ایشان تما آنکه کاش | پایمی رده رده از روحش | پدمن رو که فرماید خدا | اغل تکذب و حسد را در خدا |
| سجوات از زمین داری چون | رخدا خواهد شد در آرمون | س. ایشان شود پرشیده بار | آنها را که بران شان دوسار |
| می کشد اسی فراوش آنچه را | کعبه است از حواب ا. ا | انداز رود از به دست | انهم ایشان هم درستند ایچ چیز |
| پس خود ما بوی آن کرش کرد | کر و سبب او خدا خلق کرد | شش کردار و شامه بگو | شاید آن سر رستگاران باشد |

وَرَبِّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخَبِيرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ۱۷

و پروردگار تو می آفرید آنچه خواهد و اختیار کند خدا را احدی از بندگان ندارد و او را چه می دانند از آنچه او می آفریند و می آید

وَرَبِّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُبْلِسُونَ ۱۸ وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأَوَّلَىٰ وَ

و پروردگار تو می داند آنچه در دلها پنهان کنند و آنچه می گشایند و او است خدا و او است الهی که او را هیچ شریک نیست در دنیا و

الْآخِرَةِ وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۱۹

آخرت و مرا و است حکم و سوی او برگردانده شود

| | | | |
|-------------------------------|-------------------------|---------------------------|-----------------------------|
| می کشد حق آنچه خواهد و بخواهد | همه است آنچه بخت اید | بر ذات برگزید می او | آنکه باشد بر او وصف و شو |
| ما گوید هر چه می توانست | صبر کرد حق و راست | از عرب باید بپایه اید | دگر گرا گشت ما نام و تار |
| همچو منست هر دو را بهمان | کعبه است روی و آرام | هر چه آورد استکباری رو | حوسنی صبر و ماه آید جو |
| من از این هر دو را بهمان | دیده و شهادت کند | شرعی از کرم ازان کمالها | جیره از جبریت شود ازارها |
| هست ظاهر رد از این مرد | کعبه که خرد او خدا و حد | فرگشت از این قابل خیریت | ایرمان حروف نصیر است |
| یک ازان شد حدای لبین | کعبه را اختیار کسی حق | همد و برتر ازان صبور | شرک روی بوالصو بیحد |
| دانشان پروردگارت در صو | آچه می شود از حد و شرور | هم داد آچه سازد آشکار | ضمین قرآن و می را ازان آزار |
| و هو الله لا اله غيره | در دو دبا حد باشد هر او | هم بود در حکم او فرمانروا | سوی او گردید راسع در حرا |

قُلْ أَزَايِمُ إِن جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِّنْ إِلَهٍ غَيْرِ اللَّهِ يَأْتِيَكُمُ

نکوه دهنده که اگر کرد خدا در شبها شدرا بایده تا روز قیامت نیست الهی هر خدا که با پرورشها

بِضْيَاءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ ۲۰ قُلْ أَزَايِمُ إِن جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِّنْ

روشنایی آتیش می شود تا که برده شد اگر کرد خدا در شبها روز را بایده تا روز قیامت نیست

إِلَهٍ غَيْرِ اللَّهِ يَأْتِيَكُمُ بَلَيِّنٌ تَسْكُونَ فِيهِ أَفَلَا تَبْصُرُونَ ۲۱ وَمَنْ رَّحِمَهُ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ

خدا را هر خدا که او در شبها می کشد که آتیش می کشد و از رحمت خود گرداید برای شبها و

النَّهَارَ لِنَسْكُوتٍ فِيهِ وَلِنَسْمُوتٍ مِنْ فَضْلِهِ وَلَكُمْ تَسْكُورُونَ ۲۲

روز را تا ما باید در آن و در جود و از فضل او و باشد که شما بکشید

سورة القصص

| | | | |
|--------------------------|--------------------------|---------------------------|---------------------------|
| ای بخت دارکو ر مسخران | می بیند این شما آیا عیان | رشها گرداد ارش را خدای | سرمد ایی مستدام ادراى |
| تا بروز دستگیر این آفتاب | بریاید ماعد اهر احتجاب | خرخدا حضور خدائی تا که او | روشنی آرد شجرا پیش رو |
| تا بتعصل ملش آید چند | شخود آیشا پس وعه وید | کو رایشن نکرید آیشا | رشها دلیر مستند روز ارخدا |
| تا قبلیت کوسدائی میر او | تا که آرد رشها شب وارو | تا در آن پید آروم و سکون | پس سببید آیا این شتون |
| باشد از ستایش اوخته قرار | رشها داد اچنین بی و بهار | تا بش آروم گیرید او حد | دورهم زدید نازوری طلب |
| | آچه اوقعتش مقرر شد منی | تخصیص ادرستش شاید سسی | |

وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنتُمْ تَزْعُمُونَ ٢٥ وَتَزْعُمُونَ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا

و روزی که خدا نداشدار این گوید که ای خدا را ازین من

قُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ قَبْلُومَا أَتَى الْقَافُ فُلَهُ وَخَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْعُرُونَ ٢٦

پس گفتیم ماورید دال بر این پس دانست که حق را خدا راست و گشتند ایشان آنچه بود که امر را بکرد

| | | | |
|----------------------------|-----------------------------|------------------------|------------------------------|
| یاد کسی روزی که آید در دعا | ت رسا را بگوید پس خدا | دور حد شد ادراى من | که کمال زدید امار آرم |
| هم درون آرم اهر امی | ما گولهان از برای حسی | حصر آرد آیا را آن همه | مرگوا می پس اهر محکمه |
| نامند ایشان گواهی در مقام | متر شخارا رسلا و رصلا | پس بگویم آنچه میماند | آورد ارجحتی دان داشید |
| جست مرگوند رهان شما | ا بر سببید چیری خر خدا | پس باید آنکه حق را خدا | در عادت یا صبح یا فو را راست |
| | که شود زایشان در اهر او خین | را چه رسد از ادب و دین | |

إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ قَبْلَىٰ عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُتُوبِ مَا أَتَىٰ مُفَاتِحَهُ لَسَوْهُ بِالْقَصِيَّةِ

هرست که قارون بود از قوم موسی پس قارون در ایشان و دادیم او را از کتب آنچه که گشتند ایشان بامر پایش هر آنکه گوی می کردند گوی

أُولَى الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ ٢٧ وَابْتَغِ فَمَا أَمَرَكَ اللَّهُ

ا بره صاحبان دور هم نگاه که گفتند او را قوش که گفتند ایشان هر سبب که خدا دوست و عباد و سبب را داورا خدا

الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسَنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَمْنَحِ الْفِسَادَ

سرای آخرت و فراموش کن بهره را از دنیا و احسن که احسن که خدا کرد خدا تو و عیبی صادر را

فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ٢٨

در زمین هر سبب که خدا دوست و عباد و سبب را داورا خدا

در بیان حکایت قارون

| | | | |
|------------------------------|------------------------------|------------------------------|--|
| قصه قارون حضور آمد پیش | بود او بن هم موسی اکنوش | پس رایشان خواست خود را برتری | در حد او بود همچون ساری |
| ما عطا کردیم بر او پس در گنج | که ت از حل معاشی مرج | صاحب قوت از حل کلید | رج سرمد پس بود آن مرید |
| یاد کن گفتند چون قوش زیند | که مشو مرور و شد او مال چند | حق فرخا کان دارد هم دوست | را که عاقل هر در حای اوست |
| می جو در آنچه حق کرد عطا | توسرای آخرت را بی عطا | هره خود را فراموش ارجح | هم مکن اوسوسه و توان |
| کن تو بی عطا اسان که حق | بر تو بی عطا کرد بی خوف و تق | هم تکاروی عوی اهر رمن | إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ |

قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ غِنِيَّيَ أَوْلَمَ يَلْمُ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ

گفت جز این نیست که دادند به من آبر و دانشی که زدمست آید عادت که خدا بختت هلاک کرد پیش او را از فرها آنکه او

سورة العنكبوت

| | | | |
|---|--|--|---|
| تا که بتواند انوار یاری سود
زانچه ما او کرد بکشد اسطام
حشرت قاروشان میبود پیش
میباید چونکه خواهد بشود
منی باشد خوداین بر ما او
رسگاری پیشی در دوسری
بر و افتاد و هوای در زمین
هر آری در حرا باشد بر او | پس گروهی هیچ از یاران خود
هم بود او تلموسی در مقام
صبح کرد آنکسکه روزیش
بگشاید بر بادش روق شک
در زمین ردد هم مارا فرو
با کسی که بگروید رشتای
می خواهد آنکسان امروقی
هر چه آید خشنی را بر سکو
هم مراد را مثل آنچه کرده خویش | یا سرا و کج و مائل در زمین
دون آن حشرت مای کار ساز
از خود او دفع غلظی در خود
این کلامت از تعجب در عرب
خود ما که مال دبلمان شد
که نکرد اهل قرآن رستگار
ما نگردانیم بهر آنکسان
از برای اهل قوی حله رو
و انصکار محسند آید پیش | پس فرو بردیم او را از کین
یا صابی را افرو دلفراز
یا نه زانان که بتواند سود
و بکن الله بکشد از حس
گرویدی آنکه حق منت نهاد
بنابراین مصواب این حال و کار
ایست دار آخرت و اعدا نشان
هست اجماع پندیده و مکر |
|---|--|--|---|

إِنَّ الَّذِي قَرِئَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأَيْتَكَ إِلَى مَا دَقَّكَ إِلَى رَبِّهِ أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَى وَ مَنْ هُوَ فِي

سورته آنکه او را ساخت رتو فرآرا هر آید بار که دادند تو است حای دار گشت کور و در گذار من داناست بآنکه آورد هدایت را و آنکه است در

ضَلَالٍ مُبِينٍ ۸۶ وَمَا كُنْتَ تَرْجُوا أَنْ يُلْقَى إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ

کرامی آشکار و بودی تو که امید داشته باشی که آید گشت بدو گشایا مگر رحمتی از پروردگار تپس منی باشد

ظَهْرًا لِلْكَافِرِينَ ۸۷ وَلَا يَصْطَنِفُ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أَنْزَلَ إِلَيْكَ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ وَلَا

مبین بر کفار را و باید که بار دارد بر آری آیهای خدا پس آنکه میروست و ستانده میروی و حوان سوی پروردگار تپس منی باشد

تَكُونَنَّ مِنَ الْمُسْرِكِينَ ۸۸ وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا

الله از شرک آورد مکل و معوان ما خدا الهی دیگر را نیست الهی مکر او همه چیز هلاک و روانی میدهد

وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

مکرو معوان را و است حکم و سوی او برگردانده میشود

| | | |
|---|--|--|
| حون ز مکه مصطفی حضرت بود
نزد پی بر تو را پیش او
یا که قصد از بازگشت امر معاد
ای عهد که خدا دانا تراست
خود تو را مرکز عبودیت این آمد
پس مثل ااکامان هم پیش تو بار
خدا را آنکه گشت مثل بر توان
هم بخوان ما آن خدا دیگر خدا | شوق مولد در دلتی از پرورد
روشن گردانست باز او بخت
بهت در وعده رسالید
رسمی کاورا هدایت در حور است
گشت شود انانیت ایمان هدیه
تا کسی بر میل ایشان خود تو کار
سوی ریت بر مدارا می خوان
بست غیر از او معانی رهبا
سوی او هم بار گردیده شود | آمد این آیت که آنکه زده میرو
حشمت بر شرفان دین طغر
می را کرامت پی چنان
و آنکه است او در ملال آشکار
لک بود آن حشمتی از درون
میرو را باید عذر از این بار
میمانی از مشرکین پی قوم
کشتنی هالک الا وجه
رحمت خویش سجده شود |
|---|--|--|



سُورَةُ الْعَنْكَبُوتِ نِسْعَ وَ سِتُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

إِلَهُمَّ إِنِّي أَتُوبُ إِلَيْكَ وَأَسْتَغْفِرُكَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِكَ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ عَذَابِكَ

ایهان آوردم و استغفار از تو کردم و پناه میبخشیم از عذاب تو و پناه میبخشیم از عذاب عذاب تو

الجزو العشرون

قَلِيلُهُمْ قَلِيلٌ مِّنْ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَكَثِيرُهُمْ كَثِيرٌ مِّنْ الَّذِينَ كَذَبُوا

پیش از ایشان سر آید همانند السعداء اگر است که قدم هر آید بعد از اندر و عقوبت را

| | | | |
|--|---|--|--|
| خواهم اعداد ارخداى لا يوت
ميكند آيا كين اين مردمان
همچاه كه آردويم آنكان
تا مدافق كندويم واسكوت | ازي ضمير سورة عسكوت
كه فرو شده بود از اسنان
كه مدافزيش اوايشان درجهان
مهوردار امضاها كند است
تا كه نبد احدى و امبار | هست اشرف آن السوان لا يوت
چونكه گويد آن كان ي آرمون
اسنان چنى كه در حقل اسم
پس آيه ود انت در اول
مؤمن ار كافر حقيقت از غير | ار اما ايه مالك ملك عطيم
قول آما وهم لا يمتنون
بوده است و لا خواهد بوديم
در ظهور آيد ز آثار و عمل |
|--|---|--|--|

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَن يَسْفِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ۚ مَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ

بازنداشته آيا كه مكد مديار كه تاجر شده اراعات آيه حكم ميكند كه كند كه ايند مديار ملاقات خدا را

قَالَ أَجَلَ اللَّهِ لَا تَ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۚ وَمَن جَاهَدْ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ

پس خدوت كه وقت مقرر شده آيه است او است شواى دا و شيكه سبطه كند پس حراين است مجاهد ميكند راى خودش در شيكه خدا را آيه

الْعَالَمِينَ ۚ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُنَّ الْحَسَنَ الَّذِي

ي بار است ارحا: نو آنكه گروه خود زده كراهى شايسته ه آيه موف م ادا نشان كه لغات را و هر آيه مرانده ما يشار خوشتر از آنچه

كَانُوا يَعْمَلُونَ ۚ

بودند كه ميكرند

| | | | |
|--|--|--|---|
| سكه مديار آيا شده كند
بود حاكمي كه ايشان ميكند
اوست شواى م باقواى خدا
حق بود خون بار العالمين
محو ما ساريه از آنها سنت | آن شيها كه بود پس بايد
از قاسى ر عقل ارعد
مضع هم رسال و اعد
خلق مجاهد او را بايد
مر حراى صل بكو از حيا | آنكه برگرد خود بشو نما
هر ايد او را قاتله بود
پس حراى بود شمرش جدا
واكسان شاورده ادين حق
هكتر هدم يادش آنچه را | ورعناى صصوت واحد در حرا
سر شد وقت حق از آكه بود
هر نفس خود خستند كم ياريد
كراهى بك كردند آمرق
دادند از بسكوتها را ميا |
|--|--|--|---|

وَوَعَيْنَا الْإِنسَانَ الْوَالِدِيهِ حَسًّا وَإِنْ جَاهِدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا

و وصيت كرديم اسارا والديش خود را و اگر حاكمي شد را كشر يفتادى من آنچه بدنه تر آياى على پس اطاعت مكن آمورا

إِلَّيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ۚ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ ۚ

سوى مست ارگت شباى سر هدم شلرا آنچه بوديد كه ميكرديد نو آنكه زودند و رند نار شايسته ه آيه سكم يشار اندر سالان

| | | | |
|---|---|---|--|
| اس ما حصرديم رقل مشر
در هر آنچه بشت على بان
آچه ديد امد آكه ميكند
واكسان ما اياشان ضرارها را | بيكلى اهرق مادميم
پس نو ايشارا منى از فلمان
لاكوئى يا پدى خستد پيد
هست ريكى خشودى ما | كر كه بيلند و شش ما حلال
سوى ما اند شلرا از رگت
پس آچه در مقام والدين
در اهر آره آكارا يكمان | تا كه شرك آرى بنات ذواللال
پس شران هدم اهر رگت
ميكند همت بكي فرس عين
در اهر جف شايگان |
|---|---|---|--|

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِن جَاءَ

وار مديان كسى هست كه ميگويايان آردويم خدا پس حور آوارر ساميمشود در حاكمي راضيل مديار را چون هفت خدا و اكر آيد

نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ يَقُولُ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوْلَىٰ وَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ النَّاسِ ۚ وَلَيَعْلَمَنَّ

هرى از پروردگار تو هر آيه گويد الت خدستكس لميوديم فاشا ياوست خدا ما آنچه باشد در سبهاى هيايان و هر آيه بعد الت

سورة العنكبوت

۲۸ وَ لَوْ كُنَّا إِذْ دُخِلْنَا فِي الْقَوْمِ لَنُؤْتِيَنَّهُم مَّا سَفَعْتُمْ بِهَا مِنْ آخَرٍ مِنَ الْعَالَمِينَ

ولو چنانکه آنوقت سر قوش را بدستیکه شما را می آید کشتار داشتی که شما را نجات دهد از همان

اَنْتُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَ تَقْطَعُونَ السَّيْلَ وَ تَأْتُونَ فِي نَادِيكُمْ الْمُنْكَرُ فَمَا كَانَ جَوَابَ

آیا بدستیکه شما را آید آنکه شما را قطع کند و آید و می آید در نادانان ناپسند را پس بود جواب

قَوْمِهِ اَلَا اَنْ قَالُوا اَتَيْنَا بِعَذَابِ اللَّهِ اِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۲۹ قَالَ رَبِّ انصُرْنِي

قومش مگر آنکه گفتند یا اورد ما عذاب خدا را اگر هستی از راستگویان گفت پروردگوار من یاری کن مرا

عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ ۳۰

بر گروه فاسد کسها

| | | | |
|---------------------------|--------------------------|-----------------------------|--------------------------|
| گفت قومش را حرا بن نودشما | برگرفت آن تان غمرا خدا | رشتا را این موت در میان | هست امر ندگی این جهان |
| پس شود کافر و رو و سحر | لژشما حسی صی و که خیز | پاره کشت صند بر پاره | حایکها آنش است از پاره |
| بست هم یاری کشته دولا | شما را سار و آتش دها | پس وی آورد این لوطا | دود خواهر واده آن بدست |
| گفت من فاشم مهابر می مقام | سوی دم لومراست و حکم | می روم پتی سار کله راوست | حاصلم چون اودا ضرر دوست |
| پس مستقیم او را دو پسر | بود آن اسحق و یسوع آذکر | هم نگردانیم در فروش | ما موت هم ثواب از زشت |
| در جهان بلند رسول دو سیل | حرکه آن نبود از سل خلیل | هم دو دادیم احش در جهان | باشد امر آخرت از صالحان |
| لوط همگانه او رفوم خود | گفت بر کلهی شما آید بد | که سگرت است پشی رشتا | همگی داخل جهان آن فلزا |
| شود شما آید آری بر رسال | راه مردم را خیز از وال | می شبید او مواجیش هم | بر لوط می حواید از ستم |
| وز تضاروت همچنان بود جا | هم و کشف صورت امر هر کجا | پس بود او را جواب از آن رده | حرکه گفتندش راسته را همه |
| کرکه باشی راسکو از کردگار | آن عذابها که میگوئی یار | گفت ده صرت مرا ای رب دین | در عنایت بر گروه فاسدین |

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا اِبْرٰهِيْمَ بِالْبَشْرِىْ قَالُوا اِنَّا مُهْلِكُوْا اَهْلَ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ اِنَّ اَهْلَهَا

و چون آمد فرستادگان ما ابراهیم را بشارت گفتند سریکه شما را کسها کیم اهل این قریه را سریکه اهلش

كَانُوا ظٰلِمِيْنَ ۳۱ قَالَ اِنَّ فِيْهَا لَوْطًا قَالُوا نَحْنُ اَعْمٰمُ بَيْنَ فِیْهَا لَنُجِیْنَهُ وَ اَهْلَهُ اِلَّا اَمْرًا

باشد ستمکاران گفت بدستیکه در آست لوط گفتند ما در آستیم مگر که در آستیم او را و اهلش را مگر زش که

كَانَتْ مِنَ الْغٰثِرِيْنَ ۳۲ وَلَمَّا اَنَّ جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِیِّئِیْهِمْ وَ ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَ قَالُوا

باشد از غلامان کسان و چون آمد فرستادگان ما لوط را محزون شد ایشان و شک شد ایشان در طاقت و گفتند

لَا تَقِفْ وَلَا تَخْرُجْ اِنَّا مُنْجُوْكَ وَ اَهْلَكَ اِلَّا اَمْرًا ۳۳ اِنَّا مُتَرَلُوْنَ عَلٰی

مهرس و نه اندوهگین شوهر ستمکاران شما را و اهلش را مگر زشت را که باشد از غلامان کسان بدستیکه شما را و اهلش را

اَهْلَ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ دَجْرًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا یَفْسُقُوْنَ ۳۴ وَ لَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا آیَةً

اهل این قریه عذاب از آسمان بس آنکه صفت کشته کاری یکید و شقیق و آگاهانیم از آن علامتی

بِیِّنَةٍ لِّقَوْمٍ یَّقُولُوْنَ

آشکارا برای گروهی که می مانند مثل

در بیان در خواست کردن از خدا عذاب را بر قوم

| | | | |
|---|---|--|---|
| چون رسولان آمده اند مرد ما
پس روا گفتند ای مصلحتخوا
گفت لوط است ابراهیم که تهمان
چونکه لوط آرسولان آمدند
چون بدیدمش چنان در اضطراب
تا کائنات هر که هست الا دلت
زانه با فرمان بدد ایشان هم | مرسلوت را بر ابراهیم را
اعمال خدا القیه قومی زشت خو
حوش دامد ایمنه لوط است ابراهیم
لوط بدلت و عجبی لور کرد
این چنین کرد سوی لوط طالب
بار رها میم و ساریم است
کارشان بدکیم و غن و مظلله
آیی هشتم ما زان پس حیان | یعنی آجیریل با جمعی ملک
لعل آجا را که استکروا
او و اعلمی را رها میم از بلا
تنگدل کردید و بی طاقت بکار
که نامزد دلدار خود ویم
ما فرو دارم دایم از آسین
پس هلاک ایشان شده ابر چه بود
هر ارباب نفل در حیان | لژی فرزند اودا یک یک
از دیار سرمدی آورده اند
حزنش کوماند افتر ابتلا
لژی تدبیر ایشان در فرار
که تورا دین قوم رها نندایم
اعمال این ده را هدای تا کاهان
شرح آن بگشت در تفسیر خود |
|---|---|--|---|

وَالْإِلَهِ مَدِينَهُمْ شُعَيْبًا قَالَتْ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَتَّبِعُوا فِي الْأَرْضِ

و سویی مدین راند شار اشعوب پس گفت ای قوم من... شعیب خدا را آورد و کعبه و دیوار دین را و تامل کردی مکتب خود و دین

مُتَّبِعِينَ ۲۱ فَكَذَّبُوهُ فَاتَّخَذَهُمُ الرَّجْفَةُ قاصَّبُوا فِي دَارِهِمْ جَانِبِينَ ۲۲ وَعَادًا وَ نُؤُودَ وَ قَدْحَبِينَ

فنا کردند گمان پس تکذب زد ما و او پس گرفتند در خانه ایشان را و عادی و نود و قدحبن

لَكُمْ مِنْ مَسَاكِينِهِمْ وَرَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُصْتَبِرِينَ ۲۸

بر شما از مسکینان و راست را ایشان بدید و چه کرد در ایشان را پس داشت ایشان را از راه و بود بدیدگان

وَقُلُودًا وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ مَوْسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَ مَا كَانُوا

و قلوب و فرعون و هامان و خلق آمد ایشان را موسی بحرما پس سرکش کردند در زمین و نودند

سَابِقِينَ ۲۹ فَكَلَّا اتَّخَذْنَا بِذَنبِهِ قَمِيْنًا مِّنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَّنْ اتَّخَذَتِ الصَّيْحَةُ وَ مِنْهُمْ

پیشی بریدن گمان پس هر ایشان را گرفتیم که ما و او را بدیدیم که موسی از ایشان کسی بود که گرفت او را و امادی جبریل

مِّنْ خَصَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَ مِنْهُمْ مَّنْ أَغْرَقْنَا وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ۳۰

و موسی از ایشان کسی بود که ما و او را بدیدیم که موسی از ایشان کسی بود که گرفت او را و امادی جبریل

| | | | |
|--|---|--|--|
| سوی مدین هم فرستادیم ما
هم مجتهد اخلاف عدل وفاد
حائین ماصبروا فردارم
قدتین بن ماصتبهم لکم
هم دیگر قرون و عرون هو
سرکش صغردند پس ادر دمی
پس گردیدم آشکارا بالیه
مر فرستادیم چنی بدو که
مس دیگر را از ایشان هم چنی
حق نکرد اسم بر ایشان یک نمود | مر برافروشان شیب رها می
دو مدین رسم تاهی و فاد
پس حصنون بنادش را مصلحت
زین الشمان لهم اعالم
از آن همان بر سر و دورو
می بود آن گروه از سابقین
که آن شد رگله و اعالم
سوی او خدیجه دوری بود ملک
منصف کردیم ما ادر زمین
حق نکرد اسم بر ایشان یک نمود | گفت یا قوم اعیواش بالیقین
پس روا کرده تکلیف ابرو خو
همچین آفره طد و نمود
دیو ایشان را پس از دره داشت باز
موسی او یا بیات آشکار
یعنی افعی تا که بر حکم خدا
پس از ایشان بود یعنی غالباً
هم ادر ایشان که روحی شکست
برخ دیگر را از ایشان بازم
طالبان بودند بر خود می زد | بر امید امر روز واپسین
صافه بگرفت پس بر آن گروه
برضا ما و ایشان روشن بود
کرچه مستبصریند از راه و ساز
سوی ایشان آمد از پروردگار
باز گرفت لژی دفع قضا
خود من ارسلا علیه حاصباً
مرغاب میباید اودا برگرفت
غرق فرمودیم در طوفان ویم |
|--|---|--|--|

سورة العنكبوت

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الشُّكْرِوتِ أُخْذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ

مثل آنها کفر اگر کنند از غیر خدا دوستانی مادمعتل عسکویت که گرفتار ایود خاهر او بر سبکست ترین خانها ره آیه

لَيْسَ الْمَكْجُوبُ لَوْ كَانُوا يَلْقَوْنَ ^{١١} أَنَّ اللَّهَ يَلْعَنُ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ الْغَازِ

خانه عکوت است اگر باشد که بداند
بر سرنگند امده آچهر امیواند از فیرو از چیزی و اوست خال

الْحَكِيمُ ۚ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنَفْسِهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ ۚ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ

نبرد کردار و این متلا میزیم آهلو ارای-همان وعی-یاد عقل آدا مگردایان آرد خدا آسمانها

وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ^{١٢}

وز میرا درستی در سبک کمر آهر آیه آیتی است از برای گروهی که در مکان

داستان آسمان دوستان | جرعه گرفته از این و آن | در مثل باشد همچون شکوت | که را گیرد زهر خود موت

می باشد خود زینت و عسکریست
هوا شست و دیوار و ستون
به یانه او هر ورد اخسرون
ستاریت اچه نی از خون
تاروش چله وا اوم درد
اگر باشد داما دوعمل
سم لای گروود او را رد
هست ما دیشان موافق این منزل

هرچو از حق و یگری بار و دوست
حق بداد آنچه را خوانند باز
ارسلک خود عبرت و حکم
ای منها میریم از چرخ

آرید ارس وسما را او سق . مؤمین را آیه است ای درتق

أَنْزَلَ مَا أَوْحَى إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَ

سوان آچہر اوسی درمے شود و نیز از کاتب و برای دادر باز را چہرے کہ تازہ میکند از کار زشت و پایید و

لَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ ۚ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَقْسَمُونَ ۝ وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ

میرا پند کر خدا رو کر است تو خدا معاد آنچه میگید و معاد میگید اهل کتاب مکرمانه آن پتراست

الْأَٰدِينَ فَلَّوْهُ مِنْهُمْ وَ قُلُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَأَنْزَلَ إِلَيْنَا وَالْهَٰنَا وَالْهَٰمُ

| نام کشور | ارایان: نگین | ایران آوردیم: فروغ سرمد، بانو فروغ سرمد، شیدا | والدا | والدین |
|----------|--------------|---|-------|--------|
| | | | | |

وَاجِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ^{١١} وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ

| | | | | | | |
|---|-----------------|--------------------|-------------|--------------------|------|--------------|
| کی است و مالیم | میلور و استخوان | وہمہ نین و نر ستیم | سوی تو کسرا | پس الماس کدو پیمان | کتاب | ایمان مبادود |
| ۱ - ۲ - ۳ - ۴ - ۵ - ۶ - ۷ - ۸ - ۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ - ۱۳ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ - ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۱ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴ - ۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۳۸ - ۳۹ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ - ۵۴ - ۵۵ - ۵۶ - ۵۷ - ۵۸ - ۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ - ۶۶ - ۶۷ - ۶۸ - ۶۹ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۶ - ۷۷ - ۷۸ - ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ - ۸۸ - ۸۹ - ۹۰ - ۹۱ - ۹۲ - ۹۳ - ۹۴ - ۹۵ - ۹۶ - ۹۷ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۲ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۱۹ - ۲۲۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۳۳ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۳۸ - ۲۳۹ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸ - ۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۲ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۳ - ۲۶۴ - ۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۲۷۷ - ۲۷۸ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۴ - ۲۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۲ - ۳۰۳ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۱۰ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۵ - ۳۱۶ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۶ - ۳۲۷ - ۳۲۸ - ۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۳۴ - ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰ - ۳۴۱ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵ - ۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۱ - ۳۵۲ - ۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۶۹ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۶ - ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷ - ۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۴۹ - ۴۵۰ - ۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۲ - ۴۶۳ - ۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۶ - ۴۶۷ - ۴۶۸ - ۴۶۹ - ۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۷۳ - ۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۸۰ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۰ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۵ - ۵۰۶ - ۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶ - | | | | | | |

لَهُ وَمِنْ هُوَ مَنْ يَوْمُنَ بِهِ وَمَا يَحْطُ بِأَيَاتِنَا إِلَّا الْخَائِرُونَ

نام و نام خانوادگی: _____

هم کتاب درو از منی دری در مقام جسم و نفس و قلب و روح سر اغنی و خفی اندر روح

در سالک امرای اکبر است
گشایم از پیش هر جا دو کلام
در این منی بتغییل نهام
مکن مجدد سیر دوشرخ سوار
بست خلقی در اورانی است
حاجت او داری بتجدید طر

گفت و الله يعلم ما یمون
یا بود منوخ از حکم قال
مرجیل نکند با اهل کتاب
لک مرزومش منوخ نست

مقام گفتگو باید سخن هر زن باشد بوجهی من حسن غیر استمحل و گان زاهد مثال کاندک کردید ایشان بر قات

ست واحد خالق ما و شما | کردن اندر حکم او هستیم ما | همچنانکه ایا را ما کتاب | سابقاً نازل نمودم از صواب

073

الجزوالحادی العشرون

هم فرستادم قرآن بر تو نیز | پس خود اوقات خود و اهل نیز
از صلات وقت پیش یار : نگروید اهل دین بگفتگو
کس بود که او قرآن بگوید : غیر کافره را او مگر شود
نگرند ایشان بر آن یمن | زین گره کامل بکشدند باز
با که اهل مکه و اهراب سباز | غیر کافرا گشت دور از رای ما

وَمَا كُنْتُمْ تَنُكِّلُونَ مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِمِيمِنِكَ إِذَا لَا أَرْزَابَ الْمُجْتَلُونَ ۱۱ بَلْ هُوَ آيَاتٌ

و نودی که میوه نامشی پیش او آن هیچ | کتابی و می و شمش آراست و است که آیه کاهر آیت شکست کس داخل کتابان | مکه آن آیتهاست

بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أَوْفُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْعَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ ۱۲ وَ قَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ

طاهر در سبای آن که | دامشده معلوم او انکه بیورید | آیتهای ما | مگر سگاران | و کتقد بر او فرستاده نند

عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ ۱۳ أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ

بر او آیتها | برورد که گوش کو جز این نیست که آن آیهها در حد است | و ستم من مکریم کسده اشکار | آیه کافی نبود ایشانرا که

أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرًا لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۱۴

رو و ساندیم رو | آن کتاب را که خواستم در ایشان در ستم که در آن مر آیه رحمتی | وید است | برای او که میگوید

توبودی آنکه حوای بشادری | مر حوای یا و سی میبید
میفرمادی ته کاران شک | ستر که این باشد اروسی ملک
کی کند انکار آیتهای ما : غیر استکاره از جهل و عما
کو بر این بود که آیتها تمام | شد اندر روح از همت
مست ایشانرا پس آیه که | که مرستند قرآن بر تو ما
کریم که به دروی پس خود آن | رحمت و نذیریت هر مؤمن

قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيِّنًا وَبَشِيرًا ۱۵ بَلِّغْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ

بگو که کفایت خدا | میان من و میان شما گواه | میداد آنچه در آسمانها | و زمین است و آنکه | اینان آوردند ساطل

وَكَفَرُوا بِاللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ۱۶ وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَوْلَا أَجَلٌ مُّسَمًّى لَّكَ أَتَاهُمْ

و کافر شدند خدا | آنکه و میباشند با کافران | و شتاب | میوه اندر تو عذاب را | و اگر نبود حق بایر دهمشهر آیه آمد بود ایشانرا

الْعَذَابُ وَلَئِنَّهُمْ لَشَاءُونَ لَا يَشْعُرُونَ ۱۷ وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ

عذاب | و مر آیه خواهد آمد که ایشانرا آگاهان و ایشان دادند | شتاب میوه اندر تو عذاب را و بر ستم که | دور خهر آیه حاطه کسده است کافران

يَوْمَ يَشْعُرُ الْعَذَابُ مِنْ قَوْفِهِمْ وَمَنْ تَحْتَ أَرْجُلِهِمْ وَ يَقُولُ ثَوَقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۱۸

رو و بگو و بگردانید عذاب | از ایشان | و از در | پاهایشان | و گوید | پیشد آنچه را بودید که | مکرید

کو بود کامی بهر وجهی اله | تا بود بی شها و من گواه
و انکس ایشان ساطل نگروید | رخدا کافر شده او عید
میگردد اشب ایشان را عذاب | از ره انکار و تصدیب و عتاب
خواهد آمد از ایشان بر آگاهان | آرام و ایشان چه بدند آن
اندر آرزوی که پوششاند عذاب | از در روز در پایشان را شتاب
فرقه همت بکشد از هر م | میبندد از د ایشان سم
مک داند آنچه در ارض و ساست | مک داند آنچه در ارض و ساست
مشتان حرمان و همت یوم دین | آنکه روید از زبان کاران یمن
آمد ایشانرا عذاب انتقام | که عود آرمان برده تا
هم چنین شد عجب کفران | بر عذاب اشب دلون آنگاه
رخزای آنچه کردید از عذاب | گوید آن گریه ذوق درد
مکشد این آیت و دل از ذوالنن | بد سب یا قهر یا حب وطن

يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةً فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ ۱۹ كُلُّ نَفْسٍ ذَٰئِقَةُ الْمَوْتِ ثُمَّ إِلَيْنَا

ای بندگان من | که اعلان آوردید | بد ستم که من مرا خواست | پس مرا عید | هر نفسی | چشمش مکشد است | پس سوی ما

سورة العنكبوت

تَرْجُونَ ۝ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا

رکړدایم بشوید و آنکه ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته را بآیندگاراییم بجهنم ایشان از بهشت غرفه های تکریمدرد از ویرآنها

الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا يَتِمُّ آبْعَرُ الْمَلِئِينَ ۝ الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ۝ وَكَانَ

نهرها جلودایان در آن خوبست بپاشان چل کند گال آنکه صبر کرده و بر پروردگارشان توکل میکند و سازز حسیده

مِنْ دَابَّةٍ لَّا تَحْمِلُ رَزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۝

که می تواند روزی دهد روزی را روزی را حلاوری میدهد و او را و شایدا و او است شوی دانا

يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا ۝ لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَفْقَهُونَ هِيَ مَرْفَعَةٌ مَرْفَعَةٌ مَرْجُونَ ۝

ای عبادی الدین آموا ۝ لوس من واسع بود آرید دو ۝ هر کس که تم آبا ترجون

الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهَوْنَ ۝ يَوْمَ يُغَيِّرُ حُلُوفَهُمْ كَمَا تُغَيِّرُ خُلُوفَ الْأَرْضِ ۝

از صدان بجهنشان ما دورف ۝ سوجا حاری روزیش هر طرف ۝ سوجا حاری روزیش هر طرف

يَوْمَ يُغَيِّرُ حُلُوفَهُمْ كَمَا تُغَيِّرُ خُلُوفَ الْأَرْضِ ۝ يَوْمَ يُغَيِّرُ حُلُوفَهُمْ كَمَا تُغَيِّرُ خُلُوفَ الْأَرْضِ ۝

یرو توکل باشد ایشان را حودان ۝ در امور خویش را پروردگار ۝ در امور خویش را پروردگار

يَوْمَ يُغَيِّرُ حُلُوفَهُمْ كَمَا تُغَيِّرُ خُلُوفَ الْأَرْضِ ۝ يَوْمَ يُغَيِّرُ حُلُوفَهُمْ كَمَا تُغَيِّرُ خُلُوفَ الْأَرْضِ ۝

یرو توکل باشد ایشان را حودان ۝ در امور خویش را پروردگار ۝ در امور خویش را پروردگار

يَوْمَ يُغَيِّرُ حُلُوفَهُمْ كَمَا تُغَيِّرُ خُلُوفَ الْأَرْضِ ۝ يَوْمَ يُغَيِّرُ حُلُوفَهُمْ كَمَا تُغَيِّرُ خُلُوفَ الْأَرْضِ ۝

یرو توکل باشد ایشان را حودان ۝ در امور خویش را پروردگار ۝ در امور خویش را پروردگار

يَوْمَ يُغَيِّرُ حُلُوفَهُمْ كَمَا تُغَيِّرُ خُلُوفَ الْأَرْضِ ۝ يَوْمَ يُغَيِّرُ حُلُوفَهُمْ كَمَا تُغَيِّرُ خُلُوفَ الْأَرْضِ ۝

یرو توکل باشد ایشان را حودان ۝ در امور خویش را پروردگار ۝ در امور خویش را پروردگار

يَوْمَ يُغَيِّرُ حُلُوفَهُمْ كَمَا تُغَيِّرُ خُلُوفَ الْأَرْضِ ۝ يَوْمَ يُغَيِّرُ حُلُوفَهُمْ كَمَا تُغَيِّرُ خُلُوفَ الْأَرْضِ ۝

یرو توکل باشد ایشان را حودان ۝ در امور خویش را پروردگار ۝ در امور خویش را پروردگار

يَوْمَ يُغَيِّرُ حُلُوفَهُمْ كَمَا تُغَيِّرُ خُلُوفَ الْأَرْضِ ۝ يَوْمَ يُغَيِّرُ حُلُوفَهُمْ كَمَا تُغَيِّرُ خُلُوفَ الْأَرْضِ ۝

یرو توکل باشد ایشان را حودان ۝ در امور خویش را پروردگار ۝ در امور خویش را پروردگار

يَوْمَ يُغَيِّرُ حُلُوفَهُمْ كَمَا تُغَيِّرُ خُلُوفَ الْأَرْضِ ۝ يَوْمَ يُغَيِّرُ حُلُوفَهُمْ كَمَا تُغَيِّرُ خُلُوفَ الْأَرْضِ ۝

یرو توکل باشد ایشان را حودان ۝ در امور خویش را پروردگار ۝ در امور خویش را پروردگار

يَوْمَ يُغَيِّرُ حُلُوفَهُمْ كَمَا تُغَيِّرُ خُلُوفَ الْأَرْضِ ۝ يَوْمَ يُغَيِّرُ حُلُوفَهُمْ كَمَا تُغَيِّرُ خُلُوفَ الْأَرْضِ ۝

یرو توکل باشد ایشان را حودان ۝ در امور خویش را پروردگار ۝ در امور خویش را پروردگار

يَوْمَ يُغَيِّرُ حُلُوفَهُمْ كَمَا تُغَيِّرُ خُلُوفَ الْأَرْضِ ۝ يَوْمَ يُغَيِّرُ حُلُوفَهُمْ كَمَا تُغَيِّرُ خُلُوفَ الْأَرْضِ ۝

یرو توکل باشد ایشان را حودان ۝ در امور خویش را پروردگار ۝ در امور خویش را پروردگار

يَوْمَ يُغَيِّرُ حُلُوفَهُمْ كَمَا تُغَيِّرُ خُلُوفَ الْأَرْضِ ۝ يَوْمَ يُغَيِّرُ حُلُوفَهُمْ كَمَا تُغَيِّرُ خُلُوفَ الْأَرْضِ ۝

یرو توکل باشد ایشان را حودان ۝ در امور خویش را پروردگار ۝ در امور خویش را پروردگار

يَوْمَ يُغَيِّرُ حُلُوفَهُمْ كَمَا تُغَيِّرُ خُلُوفَ الْأَرْضِ ۝ يَوْمَ يُغَيِّرُ حُلُوفَهُمْ كَمَا تُغَيِّرُ خُلُوفَ الْأَرْضِ ۝

یرو توکل باشد ایشان را حودان ۝ در امور خویش را پروردگار ۝ در امور خویش را پروردگار

يَوْمَ يُغَيِّرُ حُلُوفَهُمْ كَمَا تُغَيِّرُ خُلُوفَ الْأَرْضِ ۝ يَوْمَ يُغَيِّرُ حُلُوفَهُمْ كَمَا تُغَيِّرُ خُلُوفَ الْأَرْضِ ۝

یرو توکل باشد ایشان را حودان ۝ در امور خویش را پروردگار ۝ در امور خویش را پروردگار

يَوْمَ يُغَيِّرُ حُلُوفَهُمْ كَمَا تُغَيِّرُ خُلُوفَ الْأَرْضِ ۝ يَوْمَ يُغَيِّرُ حُلُوفَهُمْ كَمَا تُغَيِّرُ خُلُوفَ الْأَرْضِ ۝

یرو توکل باشد ایشان را حودان ۝ در امور خویش را پروردگار ۝ در امور خویش را پروردگار

يَوْمَ يُغَيِّرُ حُلُوفَهُمْ كَمَا تُغَيِّرُ خُلُوفَ الْأَرْضِ ۝ يَوْمَ يُغَيِّرُ حُلُوفَهُمْ كَمَا تُغَيِّرُ خُلُوفَ الْأَرْضِ ۝

یرو توکل باشد ایشان را حودان ۝ در امور خویش را پروردگار ۝ در امور خویش را پروردگار

يَوْمَ يُغَيِّرُ حُلُوفَهُمْ كَمَا تُغَيِّرُ خُلُوفَ الْأَرْضِ ۝ يَوْمَ يُغَيِّرُ حُلُوفَهُمْ كَمَا تُغَيِّرُ خُلُوفَ الْأَرْضِ ۝

الجزو الحادی العشرون

۱۰ قَادَا رَكِبُوا فِي الْفَلَكِ دَعَاُ اللهَ مُطْلَعِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا تَجَسَّمُوا إِلَى السَّمَاءِ إِذَاهُمْ يُشْرِكُونَ

پس چون سوار شود دو کشتی جو اسد خدا را پیش در کمال رای او دین را پس چون حالت خدا را بشمار ایسوی دشت آنکامایشان شرکی آوردند

۱۱ لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ وَلِيَسْتَتْمُوا أَقْسَوْفَ يَطُورُونَ ۱۲ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا وَيَتَخَفَتُ

تا کفران و ورزد آنچه دادیم ایشان را و تا اکیلیاب شود پس زودی خواهند داشت آیدند که ما گردانیدیم حریم امن و رورده میشود

النَّاسِ مِنْ حَوْلِهِمْ أَفَالَا يَاجِلُ يُؤْمِنُونَ وَنِعْمَ اللهُ يَكْفُرُونَ ۱۳ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَىٰ

مردمان از حواله ایشان آیا پس باطل میگوید و نیست خدا کفران میورزد و کست سگکتر از آنکه بگفت بر

اللهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَنَازِلٌ لِلْكَافِرِينَ ۱۴ وَالَّذِينَ جَاهَدُوا

خدا دروغ را یا کذب کردند و یا حق را کذب کردند چون آمد و آید است در دوزخ حای اقامت رای کافران و آنکه مجاهد کردند

فِيْنَا تَهْدِيْنَهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ

در ملامت آنها بتهدیه ما را نشان او راههای خود او در سبک شده اند آید بگو کبر است

| | | |
|--|---|--|
| این سوره دوی بیست و سه سوره است
پس چون کشتی شود ایشان سوار
در سطر آدم هفت و شصت است
پس چون راه خدا نشان زان خاطر
تا دادند ما از آن کافر شود
حای شکر آورد شرک و کافری
ممکنه را یعنی با نیت حرم
قتل و غارت امر اطراف حرم
پس حامل هیچ آید نکرد
یا کشتند تکذیب حق یعنی رسول
و انکسای کشتن آمدین ما
در مصلاب دشمنان باشد مرد
راههای معرفتشان یا عیان
حق بود با عصبان در کل حال | در دیگر رسد کایرا سراسر
کسی از روح افتد از بیرون تاب
زانکه راهبند را دادند حق
آوردن آمد شرک از غوی خویش
رخوردد یعنی با جماع آنکسان
می دیدند ایچ آید ممکن
وانکه از دورش رورده میشود
و اهل آن باشند در مبد امان
کیست طالبی از آن گویر خدا
صفت آید در مبد حایگاه
روز و شب بیدار و نین در جهاد
ما هدایتشان میکنند امر سبیل
بهر آن کوشش کند بر راه راست
محسن است آنکس که کشتن و هدایت | بیت یک و یکری در سوره
می خواند آن خدا را از اضطراب
دشمنان در دو کس حق یکسر است
یعنی از اثر آوردن سوری
مختص گردد چون هم هر مبد
زود پس آگه شود او دیگری
تا در آن باشند این از ستم
هست یعنی از آنکه آید در قلم
هم بنسبتی حق کفر شود
یا که قرآن کند او را در زول
می بیند از خلوصی و ریا
هر چه با حق شرک در بر
می کند انسان که در رکب روان
عارفان در هر یکو خصال |
|--|---|--|



سُورَةُ الرُّومِ سِتُّونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند شتابنده مهربان

اَلَمْ غَلَبَتْ الرُّومُ ۱ فِي اٰذْنِي الْاَرَمِيِّ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ عَلَيْهِمْ سَيِّئُونَ ۲ فِي يَضِعُ سِنِينَ لِلّٰهِ الْاَمْرُ

سوکند این گروه مغلوب شده روم در دین کبرین یزدین و ایشان از مد مغلوب هستند از غلبه میشود در سال مرشد است امر

مَنْ قَبْلَ وَمِنْ بَعْدِ وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ ۳ يَنْصُرُ اللَّهُ يَنْصُرُ مَنْ يَّشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ۴

از پیش و روزی چنین شتابد که گروه کسان یاری خدا یاری کند آنرا که خواهد او است غالب مهربان

سورة الروم

بد بسم الله الرحمن الرحيم
لام یٰنِیْ کُنتَ لَاجِئَ شَرِّح
هَرکَزا خواهی گشت مطلوب و سب
بد منوی دگر غالب شود

باز کرم ازائف و ذلام و بیم
در مرایای وسوسه مایلان
همو روم از ظرس هنگام شکست
زود درخس سین بچون و چند

مراتب باشد اثاثت بر احد
بیم پی مالکیت و مقتدر
رومیان مطلوب گشتند از بفر
بی از سه تا سه از سالها

نیت او را اول و آخر چند
برملوک و ملوک اندر جبر و سر
در زمانی بر عرب نزدیکتر
منف کرد بر ایشان حالها

در بیان محاربه عجم با رومیان

از عجم گشتند مطلوب از خبر
گشت از رویز شهریان روان
رومیان را کرد خواب و بخت
رومیان بودند چون زاهد کتاب
سر شجاعت پوشان رامل دین

باز هم یاسد بر ایشان طفر
سوی روم از هر حک و رومیان
بد هم سال این صفت بفرست
اوس مردم بخوش و شاد
که شبا اهل حشمت از پیش

هست از قسیر و تاریخ این پیش
بود شهریان شامی از عجم
چون شکست رومیان را فرسول
مشرکان گشتند شاد از این خبر
و این چنین گشتند مطلوب و زود

شرح و تفسیر این حکایترا چنین
شد سرداری سوی روم هم
بار گشتند او شد از ابراهیم ملوک
مژده میداد دین بر بیکدگر
برطو خود تال میزد

در بیان کرو بستن امی امن خلف ما ابوبکر صدیق در ماب غلبه روم ما عجم

گفت از غیرت ابوبکر صدیق
اوس گشتا گفتد گوئی این سخن
ما ای عمرو صدیق امین
گفت صدیق نکوفر با سه سال
گفت پیشر خطا کردی تو این
رفت و کرد او سال را بد عهد
شرح آرا اهل تاریخ ایچین
مارادش آنکه فرمان داشت نام
شد خبر خسرو شهریان بوشت
این ز شهریان بل بگرفت شاه
او بشهریان بگفت این ماجرا
ناک ما پرورداد ایشان مرا
گشت شاد او دیسر اسرومان
رومیان گشتند غالب و ان سب

شاد دین منی باشد افریق
گفت او قول رسول مؤتین
کای دولت دروغ اوردت همین
رومیان گردد طالب حشوات
بی سه تا سه بود صبح سین
پس گرورد او صدیق گفت خود
خود رقم کرده از کتک من
داشت اهر رم شری اوستم
که نکش او را کدی با سوار بوشت
لمه رفغان فوشت او با سوار
هر دور اهل حشد از شه رین خطا
گر که خواهی هم عجم او را سرا
لشکری آرامت کرد او روان
دروسی کان بد اقر بر عرب

چشمان روشن مباد ارایین خبر
بن خلب کور او داریان فروغ
گفت ای گر راست باشد حرف تو
پس گرو رده شتر بستند نام
رومیان و مدت ازرا دو گرو
روور پسر آمد خبر بر مؤمنان
چون کمال گشت شهریان روم
گفت فرغان خواب دیدم من چنان
شد مکتور و پیشان این گفتگو
کر را بر راس کشی سواست
لمه بوشتن سلطان روم
لشکری فرست و بیجا چون کیم
تامت شهریان بیروز ارشاد
حشوات داد زین همه خبر

رومیان کردند هم غالب دگر
گفت باشد با اموال فصل این دوغ
سکن مبین وقتی از هر کور
گفت این صدیق ما خیر الا نام
پس پیش صفت و عهد و قول و
رعسم گشتند غالب رومیان
شتر و بران سر بر آرزووم
که حاضر تحت پرورمه مکان
عذر رفتل برادر گفست او
حای او رطرس وال سادمت
که ژموریان تو باشد میژووم
ملک را از دست او بیرون کنیم
رشکت و کرد ملکش از غراب
وین بود و امضا قرآن در طر

در تأویل آیه مبارکه هذ گورد

چونکه از تفسیر گشتی بهره یاب
باشد آن مطلوب در اقر زمین
در ظهور قب هنگام رجوع
اسرو و ان از قبل و بعد از حش
و اندر آرزو که غالب میشوند

طک شو تاویل آیت بر صواب
ارومین ضی و صرامت آن پیش
سوی حق وین بکنی با دوفوع
صکوت مدیم میده مایلان
رومیان بر فرسان بد چند
هرکزا خواهد که یاری خدا

روم باشد بیست کرهم قوت
بد منظری شود غالب می
چست آن هم سین اطوار و حال
حکم باشد چه از پروردگار
شد آرزو بد بیست مؤمنین
غالبت و مهربان بر ملوس

آن قوی کاهر بن روحا بخت
برقوی طس پست اعصی
کامران باشد ترقی رستگار
کارها اوارست اهر اخبار
که حشد یاری خدا مرا حل دین

وَعَدَ اللَّهُ لَا يَخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَفْقَهُونَ يَمْشُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ

و بعد کردن وعده است خلاف نمیکنند خدا و بعد از آنرا و لیکن بیشترین مردمان نمیدانند مینماید ظاهر را از دسکای

الحزب والحادی العشرون

الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ ٥ أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ

دنیای من و دنیای آخرت ایشان را از آن غافلند ۵ آیا تفکر نکردند در خودشان که نیافرید خدا آسمانها

وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَ إِن كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ

و زمین را و آنچه میان آسمانست مگر حق و مدتی نامرئیت و عمری که پیش از ایشان بود و در پیشتر

لَكَافِرُونَ ٦ أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ

هر آینه کافرانند ۶ آیا نرفتند در زمین پس نگریستند چگونه بود عاقبت آنکه پیش از ایشان بود و در پیشتر

مِنْهُمْ قُوَّةً وَ أَثَارُوا الْأَرْضِ وَ عَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا

ایشان در توانایی و بر گردانیدند زمین را و آباد کردند آنرا بسیارتر از آنچه آباد کردند و آمدند ایشان را رسولان با صریحات روشن پس

كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ٧ ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ اسَاءُوا السُّوْا

بود خدا که ظالم گردانید ایشان را لیکن خود را ظالم گردانیدند ۷ پس عاقبت آنکه بد کردند و بد کردند

أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ ٨

که تکذیب کردند آیاتهای خدا را و بودند که آنرا استهزا میکردند

وَعَصَىٰ خُودَ رَا سُونَ اخلاف

و عصای خود را سون افکند

وَعَصَىٰ خُودَ رَا سُونَ اخلاف

و عصای خود را سون افکند

وَعَصَىٰ خُودَ رَا سُونَ اخلاف

و عصای خود را سون افکند

وَعَصَىٰ خُودَ رَا سُونَ اخلاف

و عصای خود را سون افکند

وَعَصَىٰ خُودَ رَا سُونَ اخلاف

و عصای خود را سون افکند

وَعَصَىٰ خُودَ رَا سُونَ اخلاف

و عصای خود را سون افکند

وَعَصَىٰ خُودَ رَا سُونَ اخلاف

و عصای خود را سون افکند

وَعَصَىٰ خُودَ رَا سُونَ اخلاف

و عصای خود را سون افکند

وَعَصَىٰ خُودَ رَا سُونَ اخلاف

و عصای خود را سون افکند

وَعَصَىٰ خُودَ رَا سُونَ اخلاف

و عصای خود را سون افکند

وَعَصَىٰ خُودَ رَا سُونَ اخلاف

و عصای خود را سون افکند

وَعَصَىٰ خُودَ رَا سُونَ اخلاف

و عصای خود را سون افکند

سورة الروم

حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ ۝ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَحِينَ تَقُولُونَ ۝

مکمل که شبانگاه یکدیگر مکتوب کنند و صراوات ستایش در آسمانها و زمین و طرف آبرود و در مکتوب مکتوب می کنند

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُخْبِئُ الْأَرْضَ بِقَدِّ مَوْتِهَا وَكَذَلِكَ تَخْرُجُونَ ۝

بیرون می آورد زنده را از مرده و مرده را از زنده و زمین را در مکتوب می برد و زمین را در مکتوب می برد و زمین را در مکتوب می برد

| | | | |
|-----------------------------|----------------------------|----------------------------|----------------------------|
| آفرید او خلق را از ابتدا | مرد عهد بدینک آسوله را | بس سوش حله میکرد باز | بر حقیقت رست آرد از مجاز |
| افزون روزی که بیاید قام | مرقات حرمان اهر مقام | حله میکرد از حیرت خوش | با آمد احوال خود بطل و هوش |
| شافی بود سر ایشان را راست | هم زاه ایشان در داند خواست | کفر ایشان خود بایران سود | بشریکشان بری دایشان شود |
| کرد آروزی قیامت که با | سرمان ازوم شود آینه حلا | بس خود اما بگوید آنکه هم | کارها شایسته سکرتند ازوم |
| بس بود ایشان روزه شاد و سوش | طرح و آسوده ارجح و طش | بس خود اما بگوید آنکه باز | بودن تکیذ آیت از محاز |
| هم لقای آخرت پس آنکروه | فی القاب محض و در او وجود | بس ورا تسبیح گوید از فزون | چین سون و چین حصون |
| پنی اهر بانداد و وقت شام | ر بهار آورد صاید قیام | جد صراوات در اوس و سبا | می بود اهر ستایش ماسوی |
| وقت عصر و وقت طهر آید و در | از بی سج و جد دات او | یا بهر حال بیان و آشکار | حد و سبش آید از احاط |
| زنده را آرد رزون ازمت او | هجو اسارا زحله تو دو | یا که عالم را زحامل در دزد | یا مود را خود از مشرباد |
| همچنین بیت زحدر آرد رزون | در خلاف آیه شد در داشتن | سرزمین را و دمه سارد صنوت | همچس آرد بروان حد فوت |

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْشُرُونَ ۝ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ

و از آیتهاش آنکه آفرید شما را از خاک پس آنکه شما را بشناسد که را از آیتهاش آنکه آفرید شما را

مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ۝

از خود همان جنسها تا آرد بر شما سوا و آرد بر شما سوا تا آرد بر شما سوا تا آرد بر شما سوا تا آرد بر شما سوا

| | | | |
|--------------------------|--------------------------------|---------------------------|----------------------------|
| این بود از آیتان خلق پاک | که شما را آفرید است از خاک | اصلا از خاک باشد کلام اسب | آفرید از خاکش این جسم است |
| باز صله اصلان و ان احداث | و ان غدا بود رشاک این بر ملاست | مشر گزند پس اهر زمین | چون مشربید خلق از ما و طین |
| وز غلاش ایست که آفرید | مردان از صفا و برید | سوشان کردید تا آن زود | اورد حبس و شکلی که شد |
| هم پدید آورد ماچ شما | دوستی و مهری را ایضا | ان می ذک لایات لقوم | که بود اهل عسکر بر لزوم |

وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَخَلْقُ السَّنَنِ وَالْوَابِغِمْ أَنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ

و از آیتهاش آفرین آسمانها و زمین و اختلاف دهای شما و در تکای شما بدید که در آن آیه آیتهاست

لِلْعَالَمِينَ ۝ وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَاسِكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَإِنَّمَا مِنْ قَوْلِهِ أَنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ

رای دایمان و از آیتهاش خواست شد بدید و در و حش شد است از فتنش بدید که در آن آیه آیتهاست برای گروهی

يَسْمَعُونَ ۝ وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمْ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُخْشِئُ بِهِ الْأَرْضَ

کمی شود و از آیتهاش آنکه شما را بدید و در و امید و غم و بر - و آسمان آرد بر و بدید که در آن آیه آیتهاست

بِقَدِّ مَوْتِهَا أَنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ۝ وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ

ملازموت آن بدید که در آن آیه آیتهاست برای گروهی بدید و در آیتهاش آنکه ای می باشد آسمان و در و امرش

ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ ۝

پس چون خواهش شما خواهی از زمین آنکه شما بدید و در می آید

الجزو الحادی العشرون

هم بود ز آیات او اندر چنین | در بیان خلق سوات و زمین | اختلاف الست والواتان | هم نانیهاست بر خلق جان
بودیکمان کرکه صوت و شکلش | موجب آمد رتجبل و التباس | مصلحت را بدین پی بد بر خلاف | پس وفق حکمت است این اختلاف

در بیان اختلاف صوت و صورت

بست و صوت و دو صورت ملزم | وین گمان صنع ملشد زان طم | نیک کردی گرد این منی دقیق | قوت مانع بایی ای رفیق
این نگار طم باشد یا مزاج | زرد اندواکت باشد اوجاج | بل طبیعت فعل او برضد این | باشد اندر رد عقل خورده بین
از حاضر و مزاج مؤلف | کی پدید آید شئون غطف | اختلاف اوهم پدید آید یکی | در عقلی نیست غیر از اندک
نی پیدایش اختلاف یزجد | که در آن انده سیرانی خود | این نباید درو نوع از ماطری | حر زحلق حکیم قلادی
مهرگر ز آیات او خواب شهادت | در شب و روز و در این پراختن قوی است | هم شیا را در مقام جستجو | حسن رویی ز بهشتیهای او
در شب افنی استراحت شغوی | روزان تسبیل روزست از خدا | و امروین باشد دلالتها جان | هر قومی کاشونه از گوش جان
و دلتانهای منشر هر حکما | برق باشد که عاید بر شیا | رستگار راوست خوف صاعه | طع نارن پریمیم از باره
می فرستد آبرو از آسپین | اوس مرده دهم پس سورد دهن | اندر این ملشد نشانی تصور | هر ارباب مثل در بطور
وز شایها توانائی او | بر فعل محسوس در حسو | این بود کاشنه است اوس و صبا | واسه او بی استن واکت یا
وین زعفرانهای او بلک قدرست | حافظ هر ممکنی درست است | پس بخواهد چون شیا را بخواند | از دین آید بیرون لا فلام
اخرخوا یا ایها البوی تمام

و لَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَهٗ قَائِنُونَ ۚ وَ هُوَ الَّذِي يَبْسُوُا السَّمَاءَ وَ هُوَ

و سر او است هر که در آسمانها | و زمین است هر او را در زمین | و او است آنکه می آفرید خلق را | پس اوست که آرد او آن

أَهْوُونَ عَلَيْهِ وَ لَهُ السَّمُوتُ الْأَعْلَى وَالْأَرْضُ وَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَكِيمُ ۚ قَرَبَ لَكُمْ

آسان تر است بر او و سر او است در صعد و در آسمانها | و زمین | و او است حال درست کار | و در برای شیا

مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِيمَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ

مثلی از خودتان | آیه شایسته است آیه الله شد مینهاد | از شرکیان | در آنچه بودی دادیشان پس شایسته در آن یکسان

تَعَاوَنُكُمْ كَيْفَ يُنْفِخُكُمْ كَذَلِكَ تَقْصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يُقَالُونَ ۚ بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ

که هم مدد داشته باشد از ایشان چون پیدایشان از خودشان چون میبیم آیهها را از برای گروهی که میبندند مثل یک پیروی کرده اند که ظلم کرده

لَقَدْ عَلِمَ قَوْمٌ يَهْدِي مَنْ أَهْلَ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ۚ

خوایشان از آن دهن دانی پس که هدایت میکند آرا که اضلال کردند و نیست مرایشان از هیچ یاری کنندگان

است او را آنچه در اوس و سباحت | حله فرما هر حال که خواست | اوست آنکه کفریند از ایدها | پس نباید زده بل از افتضا

زده کردن هست بر رسالتش | در دوم طر از حقین سهار | وصف اهل هر ذات حشرست | وحدت ذاتی و فردانیت است

هر چه باشد در سوات و زمین | وصف او کردی بهکاتی چنین | اوست غالب بر تمام محسکات | جمله افاضل به حکمت از جهات

کوئی ارباب سخته شئی هست | بخت خود لا اله الا الله است | وجه اول زاین جاساست و نام | وجه ثانی از تقدر در کلام

اول افنی نیست چیزی مثل او | چیزی الا او بشی چیست گو | رد ماقول قلاده احسن است | زانکه در توحید باری این است

چیز پنی غیر او تا کوئی آن | نیست مثل ذات پاک بی مثل | زد مثل از قهاتان بر شیا | هست آبا ایشان هرگز روا

بعد ملوک اوشا دارد نیک | که بلك و حالش آید شریک | یا کسی خواهد شریک آن بده را | بر هر آنچه داده روزین خدا

تا بود ایشان ساوی یسین | با شیا در دلتامی فوالن | خوتان زایشان بود زین همگن | همچنانکه خواجگان از یکدیگر

پس چرا شایسته دادید این حق | آورد او را شریک از ماضی | شوح آیهها نهای این چنین | هر قومی که بهنید از بین

بیروی بل مینجند آن حکسان | که ستم کردند بر خود بالبان | پیروی از غیر ذاتی میکند | ز آرزو همان بوجی ناپست

دغنا پس حکمت آرا که خدا | در خلالت هست و درین می | بستن خود باوری انحرساب | تا نگهشان دارد از رنج و طباب

سورة الروم

قَامِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِعَلَقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ

براست که دین را بدین گونه برای دین حق گزاید آفرینش خدا را که آفرید خلق را بر آن است تیری را آفرینش خدا را ایستادن بر راست

الْقِيَمِ وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْقِلُونَ ٢٠

و درست ولیکن بیشترین مردمان تصداند

| | | | |
|---|---|--|--|
| دین خود بر راست گردان هر دین خلق مطعور در دین است همچنانکه عقل در آدم نهاد یک مثل گوید در این معنی صفتی همین باطل و دین آمد بشر دین حق مبدل نگردد بی خلاف است دودین خدا تبدیل هیچ | یکجهت از کل اديان باقيست که خدا از روی فطرت حق پرست دین حق را ایشان هم نهاد تا عباد بر صورت غنی از خدا در فطرت از روی طری مرموعه از تیر و اخلاف دین فطری گیر و برائی هیچ دین قیم آن بود لکن زنی | و ان یوق فطرت از کردگار بازشان بر فطرت از بعضی نیام عقل و دین با هم هانا تواند آساید ز آسپان صفت و خوش پس شده از کیش اصلی منحرف اخلافات از ره شی و هواست دین فطری دین اسلامت و پس می داد استکری از انباش | خفتن کرد او بدین استوار هست و توحیدشان میل و مقام خلق از حق در هاد آمنت چون کسی در سر که بگردش عطا و حکمتها شد مختلف تا نینداری که این دین حداث طره از توحید نبود هر کسی |
|---|---|--|--|

مُتَّبِعِينَ إِلَيْهِ وَاقْصُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ٢١ مَنِ الَّذِينَ قَرُّوا

از گشت کنند کلی سوی او بریزد از او بر یاد دارد او را و باشد از شرک آورده گن از آنکه باز پاره کرده

دِينَهُمْ وَكَانُوا شَيْعًا كُلِّ حَرْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ قَرْحُونَ ٢٢ وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ

دینشان را و شدند گروهها هر گروهی با چه ز دینشان شد انداد و چون مس کرد اسرار اضری می خواند برود و گدازا را

مُتَّبِعِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا قَرَّبُوا مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ ٢٣ لِيَسْكُرُوا بِمَا

پاد گشت کنند کلی سوی او پس چون چنانند از او رحمتی آنکه پاره از ایشان برود و گدازا را شرک با آورد تا کفران و درند از چه

آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتُّوا قَسَوْفَ تَقُولُونَ ٢٤

دائیمتان پس کامرانی کنید پس زود باشد که بگوید

| | | | |
|---|---|---|---|
| رو سوی او عاود از و حوه چون نماز آمد بوجبت دلیل هر گروهی آنچه نماند ز دشان سوی او کردند باز از لایر او دفع بباری و فقر روح و غم تا بود انباشان سکار شدن | یا متبعین اله ما قوا ترک آن نمود پس اندر میل زاسر دین باشد رآن دشان هم را خلاص و باز آمد رو حق کند دایشان فراید پرگرم زانچه تا دایستان در هر زمی سر سراجام تنع را زود | و اتقوا الصلوة ای مردمان و انصبا که دین خود کرده چند مس تا بد مردمان چون ضرر پس رسد چونکه ایشان خدا فرقه زایشان حق مشرک شود پس بشکهای این دنیا شود طز دایب از عتوب در شود | هم میباشد از گروه مشرکان سرچند از فرقه فرهم شده رب خود را باز خواند از اثر رحمتی از خود خود امر بلا جای شکرست از دفع کرد هر چند از عتق و مع دید |
|---|---|---|---|

أَمْ أَتَرْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهُمْ يَكْفُرُونَ ٢٥ وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً قَرُّوا

یا فر فرستادیم بر ایشان حتی پس او سخن کند آنچه هستد کمان شرک با آورد و چون چنانم مردمان را رحمتی شد شود

بِهَا وَإِنْ نَسِيتُمْ سِتَةً بِمَا قَعَمْتُمْ آيِدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْتُلُونَ ٢٦ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ

بان و اگر برسد ایشانرا سختی سبب آنچه پیش فرستاده دشمنان آنکامیلتان نوبت می شود آید بدند که خدا کتاب بگرداند

الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ٢٧ فَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْيَسِيرَ

روز را برای آنکه میخواند و تکبیر را چه و حکم بر آن را آینه است برای گروهی که بیکر و عیب و صاحب قربت را بخش و در نامه

وَابْنَ السَّيْلِ ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ٢٨ وَمَا آتَيْتُم

وان سبيل را

آنهرات مریآبادک میبوامدخ و نی و قریبندرا و آنکروه ایشا سدرستکاران

وآنها را می‌توانید

مَنْ رَبًّا لِيَرْبُوهَا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُوهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ ذِكْوَةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ

از زیلادی تا مرایط در مالهای مردمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رکونی کمیخواهید خوشنودی

اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُضِلُّونَ ۚ

خدا را می آید و شما را می آید و...

ما فرستدیم آیا حتی با صحنی کافرا را بوی
بیتی امر صحت اطوارشان باطن آ که شد شوهر کارشان
میرمبارا چون چشمش ارشان واهی گردد آن شمعش
بیتی از آن سلمات می حساب که در یادش از روح و عذاب
این بداند آیا که غلبت روغن کشانیده بر هر کسی که خواست
پس بدی القری به توحی او
و انکه شرک از آید ایشان و ان سبب
در حال ت برستان بوی
دستهای را به مرسته پیش
زبان ایشان را روح و غم سبب
هت آیتها در دهن
پس بصر اولید مرقی ولد
حاصل آ که آمد آیا بوی
در رستان عجمی که بوی
مشوید ایشان همان آ آمد
یک ساردم خوشو اعدا احرار
قصد وین اعطای هر آمد بگو

در بیان بخشیدن فداك بحضرت عديقه طاهره هم

گفته اند آدم چوایی اسرائیل را
مهمی که آنکه او یثوت سال
است این ای خواد امان مک
بشد امان اسرائیلی امان
شور و حرکت خرد اووی در سق
بست و امان وریا یاز هوس
فاد در دها دك را مصطفی
همچو ای السل و هکابر
آکاسرا که خواد او خمان
وايه از رواجده اعرط
وايه هکابر از حوضه واحه
آنکه بی صاحب اوید

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَدَّكُمْ ثُمَّ يُعِيدُكُمْ ثُمَّ يُعَذِّبُكُمْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَقُولُ

خدا است که آفریدند را بر روی داندش را بر روی ایشان را بر روی دهده ایشان را آماز ایشان را بکنان شایسته ایشان را بکنان ایشان را

مِنْ دُلكُمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ۚ فَطَهَّرَ الْقَسَاوِي فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ

میرا ہے اور تراست از آچہ شریک میاوردہ ظاہر شد بانی در بر وحر بس آچہ کس کردہ

آيِدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ^{١١} قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا

دسته‌های مردمان باجناد این‌بار را بر حی برآورده‌اند

كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ ۚ فَأَمَّا وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَصِيمِ مِنْ

که چنگو بود ایام کار آنها که بود در پیش بود اکثر ایام مشرکین پس راست دار و پست در ایام دین راست و دوست

قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَنِي يَوْمَ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يُسْعَدُونَ^{١٢} مَنْ كَفَرَ قَبْلَهُ كُفْرَهُ وَ مِنْ عَمَلٍ

بیش از آنکه با دروژی که نیست باز گردانیم مراد از اسناد و نوی چنان جدا شود آنکه کفر شد پس بر او ست کفر شد آنکه کرد

سورة الروم

صَالِحًا فَلَا تُفْسِمُ بِمَهْدُونَ " لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ قَبْلِهِ إِنَّهُ

کلر شایسته برای خودمان آنرا می کند تا از همه آنها را که ایمان آوردند و عمل کردند کلرهای شایسته انضداد و از من درستی

لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ "

او دوست ندارد کافر را

| | | | |
|---|--|---|---|
| حق بود آنکو شهادت آورد
هست آیا کسی را از اهل ایمان
پاک و پر باشد آن خلق حق
در زمین انضداد و اسروند و محروم
تا چندادشان پیش عمل
گو روید ای مژگانان از زمین
آن ماها و محلات و قصور
که رسیده ز استقامت و رکاب
آید آرزوی که نتواند هیچ
روزی آن گمراه جدا گردد باز
وانکه یکی کرد بهر خود ریش
تا که عهد حق جزای مؤمنان | در قتل پس دایم تا زندهاید
که کند از هیچ چیز ایها جان
زانکه شرک آورد از وحی وی
دوسور از آفت طوفان و غرق
پاره از آنچه کرده از دغل
پس چگونه بوند از بین
گفته و بی و از یکجا قبور
ماند ثبات در وی امر کل حال
تا گرداید او را در سیج
اهل حق و اهل باور از امتیاز
گشاید آنکسان ملای حیوش
ز آنچه کرده از کوفی در میان
کارا را حق شاد و هیچ دوست | پس سیرامد شما را حلقه بر
هست چنی آنکه مواد بود
شد تباهی ظاهر امر هر و بر
باشد این لوشومی سکر دارشان
تا که شاد آنکسان آیند باز
آخر آن که می دهد پیش
روی خود پس راست گردان ارواحه
بیشتر از آنکه یوم لا سرود
بار آرا یا گرداند خدا
هر که کار گشت پس پیروی رسد
می کند اهی که تنبیه فراش
قدر استقامت افشان بهمد سرا
هم مؤمن این زشتیهای دوست | پس باید رنده امر دستحر
خلق و احباب و امانه در شهود
دستشان کس کرد آنچه و شر
وز مداد حق استمکارشان
سوی مهر و سدی از کبر و باز
درن گروه از مژگانان بود پیش
هر دین استوار با شکوه
بر تو آید از حد او اند احد
کال بود ثبات طبعش زانجا
سر جزای حشر او و اعمال و
در جهت حادان بیانشان
حق زشتیهای خود را انصاف |
|---|--|---|---|

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّياحَ مُبْشِرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِيَجْزِيَ الْفُلُكَ بِأَمْرِهِ وَلِيَسْتَبْشِرُوا

و از آیه های او آنکه بفرستد بادهای را بشارت دهد که بگوید تا به شما شایسته از رحمتش و تا برای که بکند کنایه را بامری تا بخوابد

مِنْ قَبْلِهِ وَلَكُمْ تَشْكُرُونَ " وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَى قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ

از نشانی و مانند که شایسته شکر گردانید و حقیق فرستادیم پیش از تو رسولان سوی قومشان پس آمدند ایشان را باینها

فَانْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ " اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّياحَ

پس انتقام کشیدیم از آنکه گناه کردند و مانند ثبات در ما یاری زمین گردانید حد است که بفرستد بادهای را

فَتُبْرِ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَمْلَأُهُ كَيْفَ يَشَاءُ قَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خَلَالِهِ فَأَذا

پس بر می آید بادهای را پس می کشدش در آسمان چگونه که بخواهد و گرداندش بر ما پس می یاری را که بدون بادهای را در خدایش پس چون

أَصَابَ بِهِ مِنْ يَسَاءٍ مِنْ عِيَادِهِ إِذْ هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ " وَإِنْ كُنَّا مِنْ قَبْلُ أَنْ يُرْسِلَ عَلَيْهِمْ

برسان مان او را که خواهد از نگاهش آنکما بایشان خدای بکشد و اگر چه بودند پیش از آنکه فرو فرستاده شود ایشان

مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ "

پس از آنرا آید و مبداء

| | | | |
|--|--|--|--|
| هم ز آیه های این سکر داد ما
هم شود جاری بدها و حقیق
تا شایه شاید که شکر او بکشد
آمدنی آرسل با بخت
پس کشیدیم انتقام از مجرمان | میرسد در موافق بادهای
ز امر او که شد با زبان ملکها
از سراب و هم بر این رو کند
سوی قوم خود با کسید و نبات
باز دایم اهل اعجاز امان | سر مشرها بباران و بوش
در قیارت تا شایه جوید از او
ما فرستادیم پیش از تو رسول
پس از آنها با جان آمدند
یاری مؤمن بود بر ما سزا | تا چنداد رشیا از رحمت
حشش اهی روزی امر دستحر
هم سوی قومشان امر سبل
پس دیگر زانکه سر کش شد
نصرت ایشان را دایم امر ولا |
|--|--|--|--|

الجزو الحادی العشرون

| | | |
|--|--|--|
| حق بود آنکو فرستد بادما
قطعه قطعه سازد اوراصف صف
پس رسد چونکه باران را دید | پس برانگیزد صباب اندر هوا
یا غلیظ و متجدد از هر طرف
بر بلاد هر که خواهد از بلاد
بیش از آن بوده ایشان مایه | پس نماید دو سایش منبسط
می توبنی سحرمان آن مطر
میشود آنگاه ایشان خلعتان
که شود غزل مطری آن بوی |
|--|--|--|

فَانْظُرْ اِلَى آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ كَيْفَ يُعْطِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَمُعْجِي الْقُوْنِ وَ هُوَ عَلَى

پس بنگر سوی اثرهای رحمت خدا چگونه میبخشد زمین را پس از مردن آن و هر گاه که میسر شود و او را

كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا رِيحًا قَوَّارَةً مُمْسِقَةً لِّأَقْلَامِهِمْ مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ ۝۱ فَاِنَّكَ لَا تَسْمَعُ

هر چیز تو است و هر آنکه اگر فرستیم بادی را که دانه شمع آید و گردان میبرد پس بدستیکه تو میشنوی

الْقُوْنِ وَلَا تَسْمَعُ الصَّهْمُ الدَّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ ۝۲ وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمَى عَنْ صَلَاتِهِمْ إِنَّ

مردگاران میشنوی کارها خواهد چون برگردند پشت کنندگی و نیستی تو راه نایبند کردن از کارهای ایشان

تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ سُلُوفٌ ۝۳ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ

نمیشنوی مگر آنکه هر که ایمان ما را داشته باشد کردن و بدگمانی خدا است که آفرید شما را از ناتوانی پس گرداید

ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ ۝۴

پس از ناتوانی و از ناتوانی پس گرداید از پس توانائی و ناتوانی ویری مایه را بدو آنچه را که میسر شود و او است خدای توانا

| | | |
|---|---|---|
| پس تو بر آثار و رحمتی حق
آنکه خاک مرده راسته حیات
او هر چه زیست قادر بی خلاف
کشته اشال پس شود زرد و تپه
چونکه برگردد از خوابگاهان
هر کمی کایات مارا مؤمنند
کاوست طله داد بدو صمصم | دیگر از چشم حرکت پس اندک
آورد اشجار و انبار از بوات
هم به امر قورش مانند گراف
بد از آن کار شود انفراته
پشت برایشان کنند اندر رمان
سر تو را مقلد اسر و موفقه
غوثی از روح تن را هر غرض
آفرید هر چه خواهد بقصور | تا چنان سازد زمین را زنده آن
مردگار هم تواند زنده گرد
و رو که برستم بادی سخت و بد
مردگار را شنوائی پس تو بد
تو بگردان می باشی رعدنا
مرغهای رحمت است آن کرخت
داد بدو خوش خلقی ذکر
کاوست داد و توانا بر امور |
|---|---|---|

و يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ ۝ مَا لَيْشُوا غَرَّ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ ۝۵ وَقَالَ الَّذِينَ

در روزی که قائم میشود قامت سوخته میجوید که انکاران که در یک نکرده میسر یکست هفتین بود که گردانیده شده و گفته اند که

أَنُؤْمِنُ بِالْإِيمَانِ لَقَدْ كُنْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَتِّ فَهَذَا يَوْمُ الْبَتِّ وَلَكِنَّكُمْ

داده شده اند و ای بارا تصدیق که در یک نکرده کتاب خدا تا رود دستیز پس اینست درو رستخیز و لکن شما بودید

كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۝۶ قَبُولُ قَبُولٍ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْدِنَهُمْ وَلَا هُمْ يَسْتَجِيبُونَ ۝۷ وَلَقَدْ صَرَّفْنَا

که نمیدانستید پس در روزی چنین سوخته اند که ستم کرده اند خواهی ایشان و ایشان خوانده میشود با چه متاسران که بدو ستمگرانه میزدیم برای

لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ وَلَئِنْ جِئْتُم بِآيَةٍ لَقِيلُوا الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ أَنْتُمْ إِلَّا

مردم در این قرآن امر مئی و اگر آوری ایشان را آیه می آید که گفته اند که کافر شده اند و نیستی شما

مُظِلُّونَ ۝۸ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ۝۹ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا

مثل کشان همچون مهر مینهد خدا بر دلهای آنانکه میدانند پس صبر کن بدستگاه و خدا حق است و نایب

سوره لقمان

يَسْتَفْهِكُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ

کازجای در آوردن آیه که چنین میکند

در بیان حال قیامت

| | | | |
|--|--|---|--|
| می بود اندر جهان بر شرک
علم و ایمان را حق دانسته شد
نت اندر لوح محفوظ خدا
آن ستکاران و لایسنس
او مثل هر جر داز، از ساس
ار عادت ان اسم الامطلون
تا دامت جهت یا خلق
داورد نامشان خواهی عذاب | ایکه طواغیر یکلیف دوت
وانکان گوید کازانه شده
هت بی مدّت لث شها
عبرهشان سود پس محدکون
مادرین قرآن زدم او هر یس
پس نگوید لعل کفر اعرصون
صبر کن پس ان وعد الله حق
یا که انکار جهوت در شتاب | می بود سوگند محرم می نیز
از طریق صق رسد پس
آچه بود اندر کتاب الله آن
می هاستید لک آرا چس
کسکند زایشان افزایه مرصاف
مسکر آرا در مقام دعوتی
رقوب آنکه داند زین
ار شروع می شدن در شور | کرد آرویکه بریا دستگیر
بار گردانده باشد ایچین
که شها را مدرك اندر جهان
تا رور پت و آروزاست این
تا بیاید اثنی آچیز احساب
ای عهد آری او هر آبی
حساب مهر نهاده ایچین
ره باید دتو پی در تور |
|--|--|---|--|



سوره لقمان اَرْبَع وَ ثَلَاثُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خدای شسته مهران

اَلَمْ تَكُنْ لَكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ ۱ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّلْمُحْذَرِينَ ۲ الَّذِينَ يُبَيِّنُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ

ایست آیه های آن کتاب محکم هدایت و رحمت برای بگوئیاران آیه که برآی میبارد باروا و میبدهد

الرَّكُوعَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ ۳ أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِّن رَّبِّهِمْ ۴ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۵

در کوفه و ایشان با آخرت باشد که چنین میکند آیه هدایت از پروردگارشان و آیه ها باشد در ستارگان

| | | | |
|---|---|--|---|
| ازاف وزلام وسم آن ذوالن
ار لبان حکمت آمد در خطاب
حاکمت آن در حلال و در حرام
باشد این آیات معلوم متین | کرد اشارت و ابتدا از لطف و من
بارسل از تکت آیت الکتاب
عکم و اسوده یا در مقام
رهبا و رحمتی بر عجب | اول هر اول بی خطاست
بی ارمه الب هم لام وسم
یاسته باشد این کتاب استوار
آکان کامل صلوت و در کوه
حکمی باشد و روی رستگار | کاکه او از قل و صد ماسواست
ایست آیه های قرآن حکیم
ار خداود حکیم راستکار
یکبار را آخرت از حسن ذات |
|---|---|--|---|

وَيَنَالِ النَّاسُ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُفِئَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ يَقْبِضَ عَلَيْهِمْ وَيَنْتَظِعُهَا هُزُؤًا أُولَئِكَ

و از سرمدان که هست که بجزر و لعل کلانرا تا کم گرداندار راه خدا مون طلی و یکبار در آیه ها

لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ ۶ وَإِذَا تَنَالَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّى مُسْتَكْبِرًا ۷ كَذَلِكَ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ رَحْمَةٌ فِي آيَاتِهِ

مرا با تاز است طلی خوا کند و چون خوا شد شود او آیه های ماری کرد و تکبر کنان گویا که متعب آرا گویا کدر گوش

وَقَرَأْ قَبِيرَهُ بِعَذَابِ آيَةٍ ۸

که نیست پس از مدد و او را بطنای بر فرد

درمان آوردن ضربین حارث حستان رستم و استدیار را از ایران

و خواندن در مجالس

| | | | |
|---|--|---|---|
| گفته کسی صراطی شده بود
خواهی آرا در جامع برقریش
لاف ببرد صراطی که نمود
من هم از آن حروان ناجو
کان مصابیک است و کفار ضول
لبو را سزد قرآن او شبه
یا که از لاهو الحدیث آمد عا
می برد اهل دیو در سزا | در صم بهر خطرها و سود
مندهی شیفته در یرم عیش
کرده قضا مد و بود
فصه گویم و زعم بهر از او
بست آرا اعتباری در اصول
قول حق را هر دو دام آسینه
وان سترای منی با وا
تا که ایشان شود آن ضعا
بود این از سحالی ممولان | داستان رستم و اسفندیار
بودن رنصر آنها اشتغال
از سلبان یا زادود او ح
آمد این آیت که هست از مریض
تا که گره سار از راه خدا
آنگره باشند سرباشا ریش
آن کبیرا خریدی شن
می کشد این کسی خوشتر است
تا که در دین حین مشولان | سوی مکه رده بود از آن دیار
ترک قرآن مفود از خلال
میعد و موسی و قوم دگر
که خرد لاهو الحدیث او در جان
مرهنا می زداش از حدی
سر غلی غوار سزده مهین
تا شوند از اهل ایسان راهزن
ران سحالی که از رنصر است |
|---|--|---|---|

در بیان قضا

در نما باشد ترو و احیا ! رو سواں گروهای از لاجها ، خواهد چون گردد را و آیات حق ، روی گرداند ارد از سترق
کوتای شده آن هرگز کوش ، یا کرانی باشدش دو کوش هوش ، پس اشارت ده ساروا رهاک ، رحیم و بر عذاب دوداک

اِنَّ الدِّينَ اَمْنًا وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ ۝ خَالِدِينَ فِيهَا وَعَدَّ اللَّهُ حَقًّا وَهُوَ

مدرسه که آما که گروید و کرد و نکرهای خایه ، سرباشا رستم پنهانی از روستا و دایار در آن وعد و زنی از خدا راسی و اوست

الْقُرْبُ الْعَظِيمُ ۝ خَلَقَ السَّمَوَاتِ بِفَرْقٍ عَمَدٍ تَرْوُنَهَا وَالْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيًا أَنْ تَمِيدَ
عالمی در کردار ، آفرید آسارها خیر موسی که میسار و افکند ، در زمین ، که هانا باشد که نکرد

بَكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَاتَزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَظَرِيمٍ
باشا و سرباشا در آن او هر حیدم و غرو فرسایم او آسین آسرا ، پس رویا و سرباشا در آن او هر صنی و کو

۱۰ هَذَا خَلَقَ اللَّهُ قَارُونِي مَادًا خَلَقَ الدِّينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۱۱

است خلق خدا پس سرباشا ، که سرباشا آفرید و آما که سرباشا در او بلکه سرباشا ، در گرامی آشکار

| | | | |
|--|--|---|---|
| و انکس که گروید و حیدم
راست باشد وعد و زور دگر
که هانا از زمین امانت از
که هانا دلدش سکون از اطلال
هم فرسایم آب از آسین
ایست صغ و آفریدهای حق | کوتای شده و سرباشا
لایست قال را و زور دگر
تا نباشد سرباشا در اصرار
تا باشد سرباشا در اصرار
پس رویا و سرباشا از آن
ماروی موسی ماما خلق | پس ایشانست حات جم
آسارها آفرید او بی سون
بود اول اوس ماما یکون
هم پراستند بود اندر زمین
پنی از مریض گرامی در قرا
آنکس که دود اوید از تان | واضرا باشد حادین مشیم
آچنانکه بنی او را در سون
واضلا بود طاهر در نون
از مریض جنبه مریضی توان
که دود از زود مش از سرباشا
طالبان دل دودلاخ از عیان |
|--|--|---|---|

وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ

و سرباشا که دادیم لقا را ، که شکر کن مریض را و آنکس که شکر کن پس جز این نیست که شکر مریض را می شود و آنکس که ران میوزد

قَالَ اللَّهُ غَفِي حَمِيدٌ ۱۲

پس مریض که شکر می یازد سرباشا

در بیان حال لقمان علیه السلام

| | | | |
|--|---|---|--|
| ما فلان حکمتی داریم هم
آنجاکه جسم از زبان او
فکر مکان تمام ارضه
شکل و غنی باشد این دوست
بست زبان هر ساسی کند | قول صاف قبل کمال در حکم
مات گردد عل او مدد و
قدر مافت در حال صه
قد روح ارفاده و علم
اوساس شریود در آورد | حکمت ارمی افطه حکمت است
یا که استکمال می آدمی
حکمت آن باشد که در می
دل این حکمت عشاق رب می
و اینک بُد او مایلی بر خدا | فلان دوست حق و بی آفات است
برهلو عقل آن باشد می
دوستان هر چه کردی صصح
گفت بر رفاده مکنی ساس
سودقی است و بعد از مایلی |
|--|---|---|--|

وَإِذْ قَالَ لِقْمَانُ لِأَبْنِهِ وَهُوَ يَا أَبْنَى لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ " وَوَيْتَا الْإِنْسَانِ

و ده گنج گشت افغان • پسر شهزاد او محمد دلاش ای پسر گن من شریک مبار حد امدوست کشتن هر آیه غنلی بزرگ و دوست زویم اسارا

بِوَالِدَيْهِ حَتَّىٰ أَتَاهُ وَهَنًا عَلَىٰ وَهْنٍ وَفَضْلًا فِي عِلْمَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ

١٤ وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا

Handwritten notes at the bottom of the page:

Handwritten notes at the bottom of the page:

وَأَمَّا الْفُلُ فَأُرْسِلَتْ بِرَحْمَةٍ مِنَّا لِيُبَيِّنَ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَخَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

وَأَمَّا الْفُلُ فَأُرْسِلَتْ بِرَحْمَةٍ مِنَّا لِيُبَيِّنَ مَا نَالِ الْغَاثِ وَالْفَاطِثِ

وَيُؤْتِيهِمْ مِنْ أَشْجَارٍ مُتَنَافِرَةٍ ۖ لَكُمْ فِيهَا مِنْ أَعْنَابٍ وَفِيهَا زَيْتُونٌ وَنَخْلٌ ۚ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَجَنَّاتٌ مِنْ نَخْلٍ وَنَعْلَمُ كَثِيرًا مِنْ شَعَرِهَا ۚ لَكُمْ فِيهَا خَمْرٌ ۚ لَكُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ ۚ وَأَنْتُمْ فِيهَا يُخَاجُّونَ الْآفَافَ ۚ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

| ان ارشد | مقدار | فاجاز | مرد می بود بهشتی | ان ساسی | مرد | اساسا | یا در | مرد می بود | ان ارشد |
|---------|-------|-------|------------------|---------|-----|-------|-------|------------|---------|
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ |

إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الصَّلَاةُ وَاسْمُ الْمَعْرُوفِ وَإِنَّهُ عَنِ الْمَكْرِ وَالْعَبَثِ عَلِيمٌ

| | | | |
|--------------------------|------------|----------------|--------|
| ایسرکمن بر دی دار و دروا | واسی معروف | و هی بی او مکر | و صرکی |
|--------------------------|------------|----------------|--------|

ما أصابك أن ذلك من عزم الأمور " ولا تصبر حَتَّى يَمُوتَ وَلَا تَمُتْ فِي الْأَرْضِ مَرْجَا

آورد در ا شرحی که آن از کارگاه است که سبب ایجاد آن شد و در آن مکان رویه را برای زمین‌پوشی و در می‌آوردی اعتبار

أن الله لا يحب كل مختال فخور.^{١٨} واقصد في مشيك واغضض من صوتك أن أنكر الأصوات

موسم کے آجوشیں آواز علم آئے

أصوت - د. هادي زيدان: أقولان علماء الإسلام يسبون

دار

لەسەن چوڭ گەشتان بابەر پەداومەددا ھونەرچەر و شر بێرخدا نوشرک ماوریا سی شرک ھونەرچەر و شرک

است این يك پدگانی گریکی باشد آگاه از معنی ادبی هست هرچیز استر این یکبار گرفتاری در عقل هم بود او

[illegible]

دکه شرکت بین‌گوشش‌گسد آنچه را علمی برآت بیست چند می‌یعی از هیدر بر مرغان نام بی‌می شرکت دهان شد تمام

س. مەر ەرمەشان و امەرحەمان باش ما ايشان بھەتە رايگان .. يەروى ئان رەھ آسەس رەدەين كەش وەد تەركەت سەوى مەنەفەيس

الجزو الحادى العشرون

| | | | |
|-----------------------------|----------------------------|----------------------------|---------------------------|
| او بتوحده و باخلاص عمل | بار حق گفته صنى بنى غل | پس بین باشد شیا را بارگشت | پس گنم آگاهان از سرگشت |
| راچه پنی کرده اید امر سه | در جهان با والین ادبک وند | ار و صفتای انبیا ر پسر | حتای مسعد دیگر خبر |
| ای پسر که آید را دو حال | قدر خرد صلی باشد پان | زیر مکی دوست و دمی | آورد امر حساب آرا یقین |
| زاکه حق لایکد است و غیر | مر هر آن موحدی انبلا و دیو | دار در وقت ای پسر برما نیل | سکی یکی امروز ارشاد اهرار |
| مانی در رج و متشا صور | ان دلت کل من عرب الامور | پنی امر کارها عره حداست | ساره بود راچه در حکم ضاست |
| می میگردد روی خویش از بهمان | کایت من اهل کر اخراش | وه سرو در اوس از روی شاد | شاد و حیرانه پنی واسا |
| این باشد حرکت از عصب و عروق | لا یجبت مثل عیان صور | شو رفعت و پابرو رحیم | در ره اعی و صنی ووه سریم |
| صوت سود سکوتی و آو در | لایکد الا صواب الصوت الصیر | صوت خردا سو که در دانشو | کان زهر شهوت است و کاموحو |
| درمان آید بهد ای که رام | زده از هر شیا و بالاسام | آچه باشد در سوات و زمین | و آداب و طه و حرور حدی |

اَلَمْ تَرَوْا اَنَّ اللهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِی السَّمٰوٰتِ وَ مَّا فِی الْاَرْضِ وَ اَسْبَغَ عَلَیْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَ

بَاطِنَةً كَذٰلِكَ اَمْرُ اللهِ رَای شا آچه در آسمانها و آنچه در زمینهاست و سترگه در پنداشها صفاش را ظاهر و

بَاطِنَةً وَ مَن اَلَامَسْ مِّنْ جَبَلٍ فِی الْاَلَمِ یَعْمُرْ عِلْمٌ وَ لَا هُدًی وَلَا كِتَابٌ مُّبِیْنٌ ۚ وَ اِذَا قِیلَ لَهُمَّ

بِاطِلٌ وَاَرَادَ اَنْ یَّرْمِیَ اَشْرَافُ اهل عالمی که از کوهها را که در حدیث و معانی و شای روشن اسم و چون که میشود را با نارا

اَتِیْعُوا مَّا اَنْزَلَ اللهُ قَالُوا بَلٰی نَسْعُ مَا وَّجَدْنَا عَلَیْهِ اَبَاۡنَاۡ اَوَّلُوْا كَاَنَّ الشَّیْطٰنَ یَدْعُوْهُمْ اِلٰی عَذَابٍ

كَبِیْرٍ كَذٰلِكَ اَمْرُ اللهِ وَ فَرَساده اگر داند که بیروی میگوید آنچه را که در آن پندار خود را دید اگر چه در حدیث و معانی و شای روشن اسم و چون که میشود را با نارا

السَّیْرِ ۚ وَ مَن یُسَلِّمْ وَجْهَهُ اِلٰی اللهِ وَ هُوَ مُّصْبِنٌ فَقَدْ اَسْمَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقٰی وَ اِلٰی اللهِ عَاقِبَةُ

اَشْرَافُ و کسی که با سلامی آورد و پیش را سوی خدا و است و کونار پس هر کس که چنانچه در حدیث و معانی و شای روشن اسم و چون که میشود را با نارا

الْاُمُور ۚ وَ مَن كَفَرَ فَلَا یَعْزُزُّكَ كُفْرُهُ اَلَبٰیۤا مَّرْجُمٌ مُّسْتَمِرٌّۢ بِمَا عَمِلُوْا اِنَّ اللهَ عَلِیْمٌۢ بِذٰتِ

كُلِّ شَیْءٍ و کنگه که در حدیث و معانی و شای روشن اسم و چون که میشود را با نارا

الشُّدُوْر ۚ ثُمَّ یَنْصُرُهُمُ اِلٰی عَذَابٍ غَلِیْظٍ ۚ

سرا بر سپها کلابیکر داستان اهل کس و معانی و شای روشن اسم و چون که میشود را با نارا

در بیان ذکر نعمتهای ظاهر و باطن خداوندی

| | | | |
|-----------------------------|----------------------------|----------------------------|-----------------------------|
| پس شیا فرمود صفتها نیا | صفت ظاهر بود درین و جوه | صحت و امت و عیش و لذات | علم و ادب و امانت و عین |
| ملك و مال و جاه و دست و ولد | صفت باطنی کمال و عقل و دین | بهر امر غصنی عشق خداست | کمال سر آمد و سبب و صفات |
| عدل و احسان و سروت و عاف | رعایت و ان بود موقوف و س | کویت بر مدعی خود و عشق | بسته آرا اگر خدا خواهد کس |
| عشق حق کر باشد باقی چل | کمال شو تغیر جای خود و عشق | یزدانی حتر دانی مساف | باشد آن و زره نهایی دیر خاد |
| شرح این می روست اربابان | بیروی گوشتان چون خود کنید | دو آ آ خواه ابتارا مکر | راچه بر سله خلق مجید |
| باشد ارمید کی حضور در مثل | واجب که از خود ناید و آگاه | پس زده چک او مستور سعت | بر عباد دوزخ و لار سفر |
| هم به از روی حسنا و روشی | پس زده چک او مستور سعت | واجب که از خود ناید و آگاه | ار ره تسلیم بر پروردگار |
| بیروی گوید بل آ آ صمیم | واجب که از خود ناید و آگاه | پس زده چک او مستور سعت | لز عایت باشد این یا حسن نعت |
| بیروی آ آ مرا ابتارا رواست | واجب که از خود ناید و آگاه | پس زده چک او مستور سعت | و زکشتی کر ناید کازی |
| و انکی بیکو بود حتر دار او | واجب که از خود ناید و آگاه | پس زده چک او مستور سعت | بهم ابتارا وجه اقتضا |
| کارها انتظام آن سوی خداست | واجب که از خود ناید و آگاه | پس زده چک او مستور سعت | |
| سوی ما خواهد کردن بارگشت | واجب که از خود ناید و آگاه | پس زده چک او مستور سعت | |

سوره لقمان

زانکه حق دانات بر سرمدور تاجه اعرسیها دارد خضور الاحسان شعیشان بهره قیل نارشان ساریم مصطر در سبیل

وعدای س طبع اعنی کز آن هیچی حرم آنها اندر شان

وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلَى أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

وهر آيا که برسي ارايشان که که آنرد آساها ورهيرا هر آيسک و چدهدا نکوستاش مهندارا نکهدا ارايشان هاند

٣٥. اللَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝ وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ

۴. «خدا را ست و آنچه در آسمانها و در زمین است» در سبک «خدا او است» می‌باشد.

أَعْلَامَ وَالْبَحْرِ يَمُدُّهُ مِنْ بَمَدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا قَدَّتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّزَ حَكِيمٌ مَا

طیبا و دریا امداد و داداور از بدش همت دریا فاجر میرسد گلانههای خدا دوست بگمدا عرب و حکیم صفت

خَلَقَكُمْ وَلَا تَعْلَمُكُمْ إِلَّا كَفَسٌ وَاحِدَةٌ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ ٣٨

آدم بن شامه اکبر شاہ کارخون ہر واحد ہرگز کہ جدا شوای بنا است

در این سوره و در میان کلمات پند
و ایچین اثر از مرده مشهود
و ز ساس آرد گن زمانی خلق
گر خم گشتی و در نما مداد
از هر دم و قدرت و رب العالمان
وصف می دهد در خود محمود است
در چو خلق و بهت یکس از اهل
هت یکسان برداشد آرد گنار

می گوید آسمان خود پس
باشد از حق ایچین از مرده و ساس
گر باشد حق تا گرد ساس
و ان مداد آید پایان سرس
پس بیان امدی از یکورق
حق عریض است و حکیم از اختیار
تا گشتی خون را گردید حدای
شود مد خدا و یک حق

کاسچین از ایمان حق زرد س
کوشی و هم جد از ماسوات
او مدات استودنه باشد نقاس
سدر آه ام هت دریای دگر
شرح مملومات و مقصودات حق
غالب اسی در امور و راست کار
این خلاق را ستر جابجایی
قول و فعل جمله این ماخلق

و در این سوره و در میان کلمات پند
و ایچین اثر از مرده مشهود
و ز ساس آرد گن زمانی خلق
گر خم گشتی و در نما مداد
از هر دم و قدرت و رب العالمان
وصف می دهد در خود محمود است
در چو خلق و بهت یکس از اهل
هت یکسان برداشد آرد گنار

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَبُورِجَ النَّهَارِ فِي اللَّيْلِ وَاسْخَرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ

آما بدیدی که خدا در آید و در شهر را در روز و در احوال که در روز را در شب و در گزیند آفتاب و ماه را

كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۖ وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ۚ ٢٩ ذَٰلِكَ بَيِّنَ اللَّهُ لَكَ هُوَ الْحَقُّ ۖ وَأَنَّ

هر يك مربوط با مدنی یا غیر مذهبی و سرگودا یا آگاهی که آگاه است

مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَلِكُ الْعَكْبَرُ ۚ أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ يَجْرِي فِي-

آبای بدیدی که بینی مرود در آبهرا جواد از فراوانست و آنکه خدا اوست رفیع ذریع

الْبَحْرِ بِنَمَةٍ اللَّهُ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ۝ وَإِذَا

درباره دعوت خدا تا شما را از آنها بازدارد و در آن راه آنهاست برای هر سرکنده شرگمازی و چون

غَشِيمٌ مَوْجٌ كَالظَّلَلِ دَعَا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمَا

فروگر دایار اموجی، چون ماه گستره ها جو انداختار اخالس دار مدگان رای او دین رایس خون ره پایدار اسوی ریس اراشاسدناات
ر طریقه

يَخَذُ بَأْيَاتِنَا الْآكُلِ خَنَارِ كَفُورِ ٢٢

حق و انکار بکند بآیت‌های مامور هر عصر کننده کفران و ورع

الجزو الحادی العشرون

| | | | |
|---|---|---|--|
| مریدی نوک چون رودر دگر
رام سکر او مهر و راه در خاک
حق بر اعمال شبا باشد حیر
واکه خواند آچرا در دوزخ حق
مریدی این تو آیا چه سم
اسرا بی باشد شایا بر غور
می خواند ارجوس اورادین
مشود توحید فطری آشکار
بانت اعی بر طریق عدل و راست | طفت شدرا درآرد در هزار
تاود این مردوخلوی بی رشک
آچه هست آن لرغیل و لورکثیر
هست لعل نام او در هر ورق
میرود سکنی مسپاتی هم
رد جرد کلاست صبر و شکور
از ده صطرت کس صق است ویشی
از غنوس آرد رو در کردگار
یا واد مرعد و سپیل کال صاست | روشنی روزهم داخل صند
تا زمان نام رنه در صبا
ای بر آن باشد حق است او خود
هم در زانکو طراست و کثیر
تا ناید رشبا آیات خود
موج گیر نشان در خون او خود
اصطراب و اضطراب اوردید نشان
پس چو ایشارا رهاست هم صد
خس شد کافر بآیهای ما | درش و آثار آن زایل کند
دور هیک نارسد بر اشها
واجب اسرافات و ثابت در وسود
هم به چتری محیط از غنوق و زیر
که روان کسی سببا از چه شد
بر مثل سایان یا ار و کوه
دور سارد آسم از تقلید نشان
سوی بر باشد بچی مقصد
غیر صبر آرمه کافر تا |
|---|---|---|--|

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ وَانْخَشُوا يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلِيِّهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَارٌ عَنْ

ای مردمان هر چه از یار و رودر دگر کنان و ترسیدار و دیکه گفایت که بدیوری اورادین و ده رانمشه و اوقات لسماست او

وَالِيهِ شَيْئًا ۚ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَرْغَبُوا الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا وَلَا تَمُرُّكُمْ بِاللَّهِ التَّوَرُّۗۚ

بدش چیرا بترسکه و ده صدا حق است پس ما که فرستد و ده شیار او ده گای دیوانه که بر صمد شیارا صبا آن مرید صمد

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا

ترسکه خدا را دوست هم نیست و فرو می رست از ازارا و میداد آچه در رحمت و سیداد هیچ نمی که چه

تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ

کسی که بدد او میداد هیچ نمی که کند رمی می دد ترسکه صفاست دای آکد

| | | | |
|--|---|---|--|
| ایکروه مردم او یار و دگر
هم به فرود ابریز در دستبر
پس حیات دوی باید غریب
گفت مردی او عربت کزنج چیر
همرا خدا به صلی واقصاست
میفرسد بارش او در هر مکان
هم داند هیچ صی از عاد | می بر هید و ترسید آشکار
مواند مرخصا آرد اص جیر
رشا را بعد او به و ص
ای بیست صفت مرا آگاه بیز
مهم دیگر که کافر خطاست
واچه در اوجا باشد داد آن
هست موش درچه از صی اولاد | آچنان رودیکه والد او ولد
راست باشد در ثواب و در عاق
هم چه ما صمد مژورتان
که مضر اورد شودنک رستخیز
آمد این آیت که باشد در حق
یغاد می تا فردا چه صیر
حق بود دانا و آگاه از انام | دع که هیچ جبری شرسد
و ده یار و دگر اندر حجاب
دو بفرستد بر حق ما گاهان
رو به راید کر که دای اربز
هم ساعت هم دد و ماسق
می باید کتب از وحه صیر
بست خری حاج ارضش نام |
|--|---|---|--|



سورة السَّجْدَةِ ثَلَاثُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام حای ستمه مهران

اَلَمْ نَنْزِلْ الْكِتَابَ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۚ اَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ

فرورسان آن کتابست هست شک در آن او یار و دگر طالبان آیا مکرید و مبروع ست آرا مکه آن حق است

مِنْ رَبِّكَ لَسَدَرٌ قَوْمًا مَا آتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ۚ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمٰوٰتِ

او یار و دگر است نام ای گروه که آمد ایشارا هم صمد شش او تو باشد که ایشان هدایت یابد شفاست آنکه آرد آسماها

وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ اَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوٰى عَلٰی الْعَرْشِ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلٰى وَلَا

در زمین را و آچه میان آن دو است در شش روز پس مستوی شد بر عرش بسته شیارا از غرا و هیچ یاروری و

الجزو الحادی العشرون

لک این قولست حق ازمن می بر شود دودخ ز دیو و آتشی | پس چید از آنچه شد فروشتان | از زمین باز در روزی چنان
هم ز خاطر با زبان ردیم ما | هر سبیل بست سبایا مرا | خادق باشد ایشان دروغها : ز آنچه میگردید فعل ماضی

أَمَّا يَوْمُنْ بَايَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ
حرایب است که ایان ما در بایاتهای آنان که چون بداندند و در وی در افتادند سجده و سبوح و ستایش را می کردند
۱۱ تَنجَافِي جُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ۱۲ فَلَا تَعْلَمُ

رجید بپوشان از جوانگاه | میخواند بروردگیشان را از راه میوه و آب میوه و در ایشان اطلاق میکند | می بیند
نَفْسُ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۱۳ أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ
حسی آنچه پنهان کرده شد برای ایشان از آسایش چشمها و بانیان است آنچه بود که کرده | آری ای کسی که باشد مومن | چون کسی است که باشد

فَلَسًا لَا يَسْتَوُونَ ۱۴ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ الْمَوَازِي ۱۵
طابق یکسان نیست | اما آنکه ایمان آوردند و کردگارهای شایسته را پس برای ایشان است پاداشهای عالی از پاداشهای سبب آنچه بود که

يَعْمَلُونَ ۱۶ وَأَمَّا الَّذِينَ فَتَقُوا قَمَائِهِمُ النَّارُ كُلُّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَ
میکردند | و اما آنکه فتنه زدند بر سر آنها بانیان است | هر گاه میخواستند که بیرون آیند آنان را برگردانده شود در آن و

قِيلَ لَهُمْ قُوفُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ۱۷ وَلَبُدَّ قَسَمٌ مِنَ الْعَذَابِ الْآدْنَى دُونَ
گفته شود | ایشان را چید عذاب آتشی را که بودید آرا نکند | می کردید | و هر آید چنان است که آری آن عذاب نزدیکتر می

الْعَذَابِ الْأَكْثَرُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ۱۸ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَغْرَضَ عَنْهَا
عذاب | عطف باشد که ایشان را نکند | و کسست طالعتر از آنکه بداندند | بایه های بروردگیشان پس روی گردانده | آری آن

أَمَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُتَقَبُونَ ۱۹

در یک سبب از آنکه گناهکاران را مقام شد گناه

| | | | |
|----------------------------|----------------------------|-----------------------------|-----------------------------|
| ست حرایی که بایتهای ما | در حلال و حکم محتای ما | چونکه ایشان را پنداده میشود | چونکه ایشان پنداده میشود |
| اودن ایشان روی امر مسعود | همچو سبب گویند از شود | از بی بائش بروردگار | همه ایشان را در شمار |
| دور گردد حشاشان از خوانگاه | رب خود را چون خوانندی نگاه | اورد خوف اعی از خوف و تحجب | یا که از او اندر رحمت در سب |
| ایست حال شروان دومون | که میسر آید اوسر رزون | و آنچه دوری ما ایشان دادم | میکنند اطلاق از طبع کریم |
| پس بداد حسی آنچه دروغها | هستان از روشنی دیده ها | امرشان داد خدای لاهل | رجای آنچه کردند از عمل |

در بیان امتیاز مؤمنان از فاسقین

| | | | |
|------------------------------|------------------------------|-----------------------------|------------------------------|
| پس بود آیا کسی که مؤمنان است | چون کسی که طامع و لمؤمن است | بشد ایشان برابر در حرا | چون موحد باشد آشرف کما |
| مؤمنان که کرده اند اعیال یک | پس مرا باریت است حشاش و لیک | بوستایا کسوت در واقع مقر | و زحق ایشانرا چه پنهان ماحصر |
| مرحای کرده های نیکشان | بر چنان حشاش و لیکشان | فاسقان اما که هم از راه دین | میرون رفتند سوی کفر و کین |
| پس مرا باریت است آتش جایگاه | بر چرای کفر و طغیان و گناه | هر قدر خواسته زان بیرون رود | باز برگرداند در آتش شود |
| بر چنین مردم ایشانرا ایاب | است و قیل لهم ذوقوا عذاب | آتش که بودتان تکذیب زان | چونکه میگردد و سفش رایان |
| میباشیم از عذاب حکومت رود | چو عذاب استعرازی روی خود | رج او قل و اسر و غارتست | رج اسکر دوزخ بر آفت است |
| شاید ایشان بخدا راجع شود | ماقی بر حکم حق تابع شود | کسست طالعتر از آنکس درست | بند داده گو بایتهای شود |
| | پس کسست امراض از آن اهر مقام | ما کسکم از مشرکان خود نظام | |

سورة الاحزاب

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَآئِيلَ ۚ

و تحقیق دادیم موسی را توره پس مانی درنگ از ملاقاتش و کدامید آید تا لاریش را اسرائیل

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ ۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ

و گردانیدیم از ایشان دشواری که هدایت میکرد در میان ما چون صبر کردند و بود که آیهای ما را یقین میکردند هر سبکی بیروند کرد و او

يَقْضِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۚ أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ الْقُرُونِ

حکم بکنیم ایشان روز قیامت در آنچه بود در آن اختلاف میکردند آیا هدایت نکردیم ایشان را که سیاهلاک کردیم پیش از ایشان و او را

يَمْشُونَ فِي مَسَاجِدِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ ۚ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى

که میروند در مساجدشان پس که در آن آب آنها را میسر شود آیا نمی شنود که ما میرویم آب را

الْأَرْضِ الْجُرُزَ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَ أَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ ۚ وَ يُفْلُونَ

زمین گاه پس در میان اویم تا آن در می را که مسود و تار آن چهار زبان و سوهستان آب پس می رسد و می گوید

مَنْ هَذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ مُدْأِقِينَ ۚ قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِبْرَاهِيمُ وَلَا هُمْ

کی خواهد بود این فتح اگر متحید را ستیزان گو روز فتح سود نکند آنرا که کفر شده ایمان آوردند و ایشان

يَنْظُرُونَ ۚ قَاعَرْضُ عَنْهُمْ وَانْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظَرُونَ

مهاجمند و منتظرند پس روز گردان شو از ایشان و سطر را می رسد که ایشان منتظر اند

| | | | |
|----------------------------|-------------------------------|-----------------------------|---------------------------|
| ما یقین دادیم موسی را کتاب | پس مکن شك از تایش در خطاب | می گردانیم آری و هبنا | هر اسرائیلیان را قصا |
| هم گردانیم از ایشان و آنچه | پیشوایی که شود راه | صبر کردند آنچه در طاعتات ما | رضی بود بر آیات ما |
| سختد بیروند گشت او خدا | چرا ایشان و در عشر آنچه را | که در آن خود میبود اختلاف | اربعین ما جمع کرد خلاف |
| راهشان سود آیا شود اله | پیش از ایشان سر قرون آمد تاه | گریختی بعد و ادراک و ادب | باشد آن بیشک هدایت را سبب |
| اهل مکه میبود امر عبور | سوی مسکهای از باب غرور | کشتی میدادند آن شهر و دیار | بود وقتی حایکی در دور کار |
| هست آنها و میرتها در این | شود آیا سبها این چنین | ای می رسد آیا کاب را | در وجهی می سبکاریم ما |
| کشا پس میروایم از آن | چرا زبان تا غرور آری چای | هم خورد از میوه و ارداهایش | پس می رسد آیا در مایش |
| می گوید اهل مکه بالوصوح | سکی و دیگر است گویند این موج | سود روز فتح گو حمد نگاه | کار ارا که شد ایمانش تاه |
| هم مهلت داده کرد از عذاب | پس گردان روی از ایشان با عذاب | منظر شو صرت حق را نگار | رانکه ایشان ببرد از انظار |



سُورَةُ الْاَحْزَابِ ثَلَاثٌ وَ سَبْعُونَ آيَةً وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند محتایند مهران

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا ۚ وَ اتَّبِعْ

ای پیشتر مهران را خدا و اطاعت مکن کافران و منافقان پس که خدا شنیدای دوست اردار و بدویان

مَا يُؤْخَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ۚ وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا ۚ

و حی کرده میشود و او روز دگارت می رسد که خدا شنیده آید پس ای خدا گاه و تو تکیان را خدا و کفایت خدا را کار دهنات

الجزوالحادی العشرون

حد مسافه گناہ ما را
گوشانهم در قیامت شصده
این سحر شریبیر سخت شاق
واگماز این قویرا درین خود
گفت بود بش عهد اورمزدست
میمر اومشکان واهل حق
بیروی آن آچه او پروردگار

در خلق سوره احزاب را
هرما اندر برستن داشتند
روهم نکند از اهل شقاق
ماش و پرکش و آیین خود
حون امان دادیشان اندرست
هیچ تو مرمان و زایشان باشرطان
برو آید وحی دهرمل و کلم
حسین توکل برخدا اندر سمل

مشکران گفتند فرات و سات
هم تو را ما واگنایم از ولا
گفت او را یکپودوی می آمد
گفت طروق ایرسول و شکاک
آمد آت کبانی ایه ای سی
حق گفتار عمو باشد ظلم
راصکر هرچه کید امروضا
برسود او و مستفی بخت و نکل

هل تو مارا ای رسول باخات
تا سستی طاعت خدای خویش را
که شنوان حرف زاشراغرب
لذن ده تا سلوم ایشانرا هلاک
سخت و قلات باش درواه ای سی
هم راملاح مصله او حکیم
آگست آنکر دگر ذوالحلال

مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلِيلَيْنِ فِي جَوْفِهِ وَمَا جَعَلَ أَرْوَاجَكُمْ اللَّائِي تَظَاهَرُونَ مِنْهُنَّ أَمْهَاتِكُمْ

انکر دانه خدا ای مریدی هیچ دودل در دوش و نوکر دایه حبای شیارا کاظهار میکند ارایشان واد اران

وَمَا جَعَلَ أَذْغِيَاءَكُمْ أَنْبَاءَكُمْ ذُلُّكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي

و نوکر دانه یسروا نهای شیارا ابرار ان آن گستاخ شست معها ان و خدا میگوید راست و او هدایت میکند

السَّبِيلُ أَذْغِيَاءَهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَطْمَؤُوا آبَائَهُمْ فَاِخْوَاعُكُمْ فِي

را ورا سوا بدایتا ابرار انان کان دوست راست در خدا یس اگر خا داند پدر اشارا یس را در ان شیارا بندد

الَّذِينَ وَمَا لَكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَمَسَّدَتْ قُلُوبُكُمْ

دن و دوستان شما و مست رشیا گلمی در آچه خطا کردید در آن و احسن آنچه را میبندد دلها ان

وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

و باشد خدا آمرزنده مهربان

ناریده هر مریدی حق دو دل
که تاد این رهنل فرموده است
که بودم حت کسی هم عاوش
هم یسروا نه باشد حوس یس
هم یسروا نه که اوردی کردی
باشد او که امور آگند او

در دروش رد و حیت مسل
در عرب یا این مثال بوده است
تا حرام آید از این پرشورش
طوسی بود چواصلی در از
باشد او خود یواقع او یس
طریق حق ناید راه او

او دل تار حق او کلمر شود
کلیانکه بیت دودل در حال
حق را مارا نوکر دایه امات
ند طهار اندر عرب الا خلق
در عها این عقلا شست
آمد این دوش و د حار

هم موجد پلن دگر شود
هر یکروم شدای مسی حال
که طهار آید از ایشان در حوة
هم در آن ایا در حکم صلاق
واچفرما شد احق است و راست
این چینی بوده است شرح حاد

در بیان ذکر حال زید بن حارثه

زید نده بود از روی شر
حارثه یس نا اوصاف گفت
یس با بر گشت آسوده است وید
حارثه گفت او هر مرد می است
روحه خود را چوید امروزی
آن حور دان و صاف بشکان
گفت حق نبود یسروا نه بد
ر پدر هان اگر خوابد بین
و در بیان یا که اوسق لیل

مروا عریضه د حیرالشر
کوراند زلفهات را در بهت
هر خط خواهد رود یس بد وقت
گفت یسیر که داند من است
داد او از روی فاسو صلاق
طمه هر کسی مریدی از آن
نوباشد این سخا سر سر
راست را باشد نزد حق یس
که از آن حلق دید از ابتدا
بندارین خوابد حرمی در آن
حق بود آمرزگار و مهربان

رموت شد چو میوت آرسول
که ناید دید را آزاد او
او رفعت و بلند از خشت ملول
س ورا دادم بفریدی قبول
دود ریب بشت حش اندر بنام
کلو و ن فرزند آرد در کلاخ
خود شما گوید حرمی از قبول
و بر هاشان نداید این نکوست
دانکه یعنی زحرا از پیش ازین
الکبر است ارکه دها لیل کند
هم صاحب عهد کرد توبه آن

حضر اسلام او دیشتر قبول
یا که هر شود در ی گنگو
دوستی یس بود او را ارسول
دان ورا خواهد دیدن رسول
در کلاخ آوردش آخر ایا
یسی ما واکه کند زین افشاخ
حشال داد اسرار و اصول
کسین خوابدشان اخوان و دوست
خواهد اید اولاد خیرالسلین
ضد آچه نهش آمد در سده

سورة الاحزاب

اَلَّذِيْ اَوَّلَىٰ بِالْمُؤْمِنِيْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَازْوَاجُهُ اَمْهَاتُهُمْ وَاولُوْا الْاَرْحَامُ بَعْضُهُمْ اَوَّلَىٰ بَعْضٍ فِيْ

امی اولست بمؤمنان از خودهاشتن وحقایقشان مادران ایشان و صاحبان روحها

حشمان اولی باشند بعضی در

کِتَابِ اللّٰهِ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُهَاجِرِيْنَ اِلَّا اَنْ تَقُلُوْا اِلَىٰ اَزْوَاجِكُمْ مَّعْرُوْفًا كَانَ ذٰلِكَ فِي الْكِتَابِ

کتاب خدا از مؤمنان و مهاجران مگر آنکه بکسی موعظتان

خوب و دانشتان در کتاب

مَنْظُوْرًا ۲ وَ اِذْ اَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّْنَ مِيْثَاقَهُمْ وَ مِنْكَ وَ مِنْ نُوحٍ وَ اِبْرٰهِيْمَ وَ مُوْسٰی وَ عِيْسٰی بَن

مستظوره و هنگامیکه کردم از پیغمبرین میثاق را و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پس

مَرْثِيْمٌ وَ اَخَذْنَا مِنْهُم مِّثَاقًا غَلِيْظًا ۴ لِيَسْتَلِ الْصّٰدِقِيْنَ عَنْ صَدَقَتِهِمْ وَ اَعَدَّ لِلْكَافِرِيْنَ عَذَابًا اَلِيْمًا ۶

مرثیه و گرفتم از ایشان پستی سخت تا رسد و استیلا کند بر راستان و آماده کرد عذاب برای کفران صلابی دردناک

دردناک است از پستی شد حضرت

که سی اولی بود بمؤمنان

هم اولی از هم در میانها

اولی از هم در میانها

این بود مستظوره و مستظوره

از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی

ما از ایشان حله کردم و

کرد هر کار را آماده هم

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اذْكُرُوْا اللّٰهَ عَلِيْكُمْ اِذْ جَآءَ نَكْمٌ جُنُوْدٌ قَارَسْنَا عَلَيْهِمْ رِيْحًا وَ

ای آنکسانکه ایمان آوردید یاد کنید است خدا را بر شما هنگامیکه آمد لشکرها پس رسانید بر ایشان بادی و

جُنُوْدًا لَّمْ يَرَوْهَا وَكَانَ اللّٰهُ نٰمًا تَمْلُوْنَ بَصِيْرًا ۱۰ اِذْ جَآءُوكُمْ مِنْ قَوْفِكُمْ وَ مِنْ اَسْفَلِ مِنْكُمْ

لشکرهایی که نمیدید آنها را و بود خدا نامیچین کرد ما هنگامیکه آمد لشکرها از بالای شما و از پائین

وَ اِذْ رَاغَبَ الْاَبْصَارُ وَ يَلْمِزُ الْقُلُوْبُ الْحٰجَاجُ وَ تَطْلُوْنَ بِاللّٰهِ الْقُلُوْبُنَا ۱۱ هُنَاكَ ابْتَلٰی الْمُؤْمِنُوْنَ

و هنگامیکه میران شد چشمها و در سدلها سحرها و گمان میدید خدا گاهها آنجا که امتحان کرد شد مؤمنان

وَزُلْزِلُوْا زَلٰلًا شَدِيْدًا ۱۲

و لرزیدند شدید لرزشی سخت

آیکره مؤمنان آرید یاد

خسهاشتن تا که در کدبان رها

حق بود بنا بر آنچه نمیکید

با یهودان مشرکان بفعل

در میان کنند خندق بتعلیم حضرت سلمان و ذکر جنگ عمرو بن عبدود

ما حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و کشته شدن عمرو

گفت سلمان خندق بایست کرد

پس رسیدند از قبایل فوج فوج

گفت از خود دینما و غیره شد
هر کسی را محقق و معی کین
وان ملایق: شکان گفتی چنین
امکان آمد و رب العالمین
بیت دوران هر دولتر و دور
با که عمرو عبود زوری سوار
بر شما ظاهر گشتم امروز
بود معروف اولیل در عرب
گفت او را سبسی فرمودن
را که بودم با او مال صديق
گفت خواهم کردی امر مستی
مستمره حاکمین روا سازد یکی
گفت این ممکن باشد بسی
عالم او کرد ایشان در مرد
گفت گرم این کم سوان قوه
گفت هم شو بیانه بیلاف
گفت دای او را تو کین رمن
تغ تیر آورد رجعت فرود
گفت صرب خود دی صری بوش
رد سوی احمد آن سرافکند

روزان از حروف و حیرت پریشند
معنی بود و نالت مؤمن
کاین گره فتنه شل و سنبلی
همین گشت و بیمار اول دین
دنبه حشاک و زرد جو
گفت و آمد اوهان در کاروار
کاهه کوبد مصطفی المستوی
هم پیری حیدر دویمان طاب
این بوحال ولی ذوالن
پیش حق اوست و رسم دوشریک
باشد از کتب تورا اشک من
گفت آری اعراف بود شکی
که کلامی خوش اردست من
قصه و حاصل شمعوی سوز و درد
هم من آمد اسیرا و اوه
با حکم این لفظه سالخده صاف
می کردی گنه با شیر من
اوسر بر سر گشت از حرد رود
حشم از خود و خود خوش
آنکه مبرهای شیرانش شد

روحان فلما شد ز اضطراب
حق یقین خواهد بود آسار و عد
پس چو بر ما حضور یکدل شود
صمیم گشت جنابیه سبت
دویان حد سری سحت و حک
حکمت از خلق سسی او عور
در شطاعت بود مشهور آن سوار
ره راو نکرت امر المؤمنین
گفت لربش کای صی و لرب کرد
گفت می ریای مهر دوالعالم
لک من شدمه تو بارها
گفت ارمی ضعیف و آبی خوش
گفت دیگر آنکه ملرا مغربش
ور که مایه شوبه انداد خوش
این را که کونی که گوید از کراف
گفت از خلق مرا آید درج
در صفت شد عمرو از کعبه وی
تیش از او گشت آمد سر
تغ و د افکند دویمان سرش
بوفل از ورق که د غمر و یار

روغم امایید امر بیج و تات
عالم و قدر شوم ارجعت شد
صمدی مطوب و مستاصل شود
همچو از انواران رب ذرعت
حرکه افکند رحم بیروسک
اسرا را جهاد و گفتا از غرور
رور دمان مدقت با هزار
آرمان باید مرد اوهان دین
تا کردی شته ارمی در مرد
او حوامم بود ساعی در فانی
گفت و ستره اعراف
وان بود تصدیق مردن رسول
و اکیداری وین صبر آرای و دش
و با آوردند از شرط سبیش
ارشی رسید عمرو از مصاف
رو که سالم مان این دست و قیغ
شد بیانه و اس حود را کردی
رخم امان یاب فری تا خود
همچو کوه آمد در ره بکشر
اوداد و شد صلیق سکار

در میان ذکر حال معین بن مسعود و تدبیر کردن او در پریشانی

لشکر قریش

از هم ای مسعود کیون
لک قواء که سازه آشکار
گفت تدبیری در این لشکر
پس سوی قوه قریشه تمصیب
ایکه غطمان و قریش را شاند
را شکسته ایشان از شهری بد
حاج او شان خود کرد سار
دست اصحاب عده با گریز
حرکتی شدند از بیجان متص
حون نمود این هودان اسلح
گفت در اسراوات حرمی پیش من
ایچین شده امروز از محل
گذا راضی شوی از مشرکان
گفت عده هم برای بیرون
که شیا را که باشد غم حاک
چون شد این هودان در حواب
دیگر ایچیکه تا که معبد اوجان
کرشکتی بشود وارد ملک
ما بهنام اندران وادی اسیر

کوبه او شیر با انصاف حون
حاکم دفعه خود را زار و یار
که تدبیرات اصحاب کارها
چون ایشان داشت صدق اذقیم
جه و حرب عده آمدند
کرشکتی ای که ایشان ارشد
پس شما باید در جرح و گداز
میشود اطمان و دهان اسیر
برگرو گشت ایشان چندین
مدی دانسته آن سلاح جمع
گرم از دلاوت دهلی راجعین
که پیشان گشته اند از این عمل
حقی یقین فرستم از کلان
ناقت ویم د از این ملرا
یا عده حست باعث مر درک
این چینی گشتند کاین بود صواب
حجتی بر ما گرو بی نقل و قال
برشیا چون ما نباشد کلاوتک
در صکت اسلامیان را و یر

که ت دارم بر تو این ایش
آن رأید درهانی بی در غن
محض کرد در غم امور
صح من باشند شقی این امر است
برشیا و ریه صم حرضور
برگزر آمد و و پس بیدرک
برشیا را ای که باشد توان
عهد با اعدای ایشان باید
ممکن باشد دجار ارشد
رهت پس رآءا برد مشترک
ور اما کسش ورون آورده اند
که عهد ساختن اینک تنام
ناوهم یارم دین پس بحکام
مشرکین دانده ایشان بر هود
تا نگشته زار اس و خام مرد
مدود کردن مکاری ابتدا
را چکه بر ما غلبه ایشان برزم
نست همراه شیا فرزد وون
راست آمد درشان گفت نس

آمدن باد سرد و گریختن ابرو سفیدان

| | | | |
|-------------------------|-----------------------------|-----------------------------|---------------------------|
| می ایشان شد راع و احلاف | هر طرف بودی سبها بر گرفت | دور دیگر بازی آمدند و سرد | که عادت از هر کسی مگر سرد |
| می کند او حسبا و ج و ضب | شد دمای احمه آری مسحاب | گفت و سوسین که ما اینجا راه | بروضن طبعم از جایگاه |
| اس و اشتراکشان بکذا تلف | خود خوره ارموت خود باید اسف | پروخت بر دوش و برودند | شد سوار و روسوی مکه کرد |
| | هم چو دهنه باقی حل در | بود به از بهای آن کریر | |

وَ اِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ اَلَّا نُغْرَوْرَا ۚ وَ اِذْ

| | | | |
|---|----------------------------|-----------------------------------|----------------------|
| و هنگامه که کرد ماهان | و آنکه در دلهای ایشان مریس | و عهد کرده اند از رسولش | مگر و سب و هنگامه که |
| فَالْتَّائِبَةُ مِنْهُمْ اَهْلُ تَرْبٍ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَ بَسَّاتُفْ قَرْنُ مِنْهُمْ النَّبِيُّ يَقُولُونَ | ای اهل ترب | و در روی و سب و اسد پاره را ایشان | اگر کسی که |

اِنَّ بَيْنَنَا عِزَّةً وَّمَا هِيَ بَعْدَ اَنْ يَرْجِعُوا اِلَّا فِرَارًا ۚ وَلَوْ خَلَّتْ عَلَيْهِمْ مِنْ اَقْطَارِهَا

سرب که سبهای ما اسوار است بختی رسد ما امن و بوده آید اسوارت و سب که گریز را و اگر در آمدند و در ایشان از طرف مدینه

| | | | |
|---|-----------------------------------|---|---|
| تُمْ سُّئِلُوا الْقِسَّةَ لَا تَوَّهَا وَّمَا تَلَسَّوْا بِهَا اِلَّا سَبْرًا ۚ وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا | پس خواستند و در اسوار سادو انقباض | بشماره آن، آورده بودند آن در یک کردند آن مگر ادبی و سب و عهد کرده اند | از پیش که |
| يُؤْتُونَ اَلْاَذْيَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مُسْتَوْثَقًا ۚ قُلْ اِنْ يَتَّقِعْكُمْ اَلْاَعْرَاضُ اَنْ تُرَدَّ مِنْ اَلْمَوْتِ اَوْ- | نکردند پشمارا | و باشد عهد سب سب شده | تا هر که سب و سب پشمارا گریز اگر گریز از مرگ یا |

اَلْقَتْلَ وَاِذَا لُتِمُّوْنَ اِلَّا قَلِيْلًا ۚ

اگر کشته شدن و آنکه کشته شدند مگر اندکی

| | | | |
|--------------------------------|-----------------------------|------------------------------|------------------------------|
| چونکه گفتند تدور و بان اعرس | بودی امر و فکانش چون مریس | که خدا و هم رسولش می هدا | و عهد رما جز غربت امر مراد |
| ای که گفت او صبح شام و هم مریس | تسویم و قیصر و تریس | خواست تا اسباب خود را او غرب | عهد از این عهد نامش شک |
| فرقه کند را بشن در کلام | اهل یثرب و یثرب ایضا تمام | حای ماهان بست ایضا بر حوار | سوی مرالهای خود گردید باز |
| دو کید از این مقام پرخطر | و مدینه مکتوب از خود و شر | و در پیش اند هم قومی دگر | خواستند از هر رحمت از هر |
| بر بهاء که موب ما حل | درد امر شهروین باشند حل | میروم آرا می نام استوار | رود برگردیم بر کار و از |
| حبابان معکم است و بی غل | بر گریز از شک آورد این دغل | و روش داخل را ایشان با کبان | اگر کشته ظاهر از اطراف ایشان |
| نه بر شرد را ایشان بر مد | دعوت ایشان را شرک اهل کند | پس که ایشان اجابت آسود | بود می آید بر شرک و صلح |
| هم بر آن آمد مرا شک در یک | بستان حربه از ایشان چیک | قوم دیگر هم شد از اهل دین | با خدا سب عهد از ایشان |
| دو آید کرد مرصع گریز | پس بر آن گشت اند از قدر | عهد کرده ای که امر کار و از | بر گرداند پشت اندر راز |
| می رسد از جهود حق یقین | تا چنان رسد رسد اهل دین | گوشا را سود عهد این گریز | چاره بر میگفت یا اهل در |
| | نیست بر خود نداری آن هکلمان | از حربه الا قلی اوردان | |

قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَتَصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ اِنْ اَرَادَ بِكُمْ سُوءًا اَوْ اَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ

بگویند که گماندار شما را خدا اگر خواسته باشد بدی یا خواسته باشد رحمتی و باشد

الجزو الحادى العشرون

لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا^{١٨} قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّذِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ

فرای خودار غیر جدا صاحبی مانوس به باوری به یقین به داد خدا دادار دیگر از شما و گز. ممکن هر را در انشا را

هَلَمْ أَلْيَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَاسَ إِلَّا قَلِيلًا " أَشْعَى عَلَيْكُمْ فَاذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ

کہا: دسویں ماہ و تہی آمد کار و ارادہ مکر اندیشی جہلان در شہا پس چون آسمم ہی اشارا کہ مکر نہ

إِنَّكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشِي عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوا كَمَ بِالنَّسَةِ

سوی یومک دد چشمه شاپ جون کیکه هوشی ضری شهناشده اولاسکه اتوبوس چون رودسه - چمن شهناشا راههای

حَدَادِ اشْعَةَ عَلَى النَّجِيرِ أُولَئِكَ لَمْ يُولُؤْا مَا حَبِطَ اللَّهُ أَعْمَالُهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بَسِيرًا ۝

آسان فرغیر آہا ایسان باوردہ سے اور گردا بد خدا یدار انا را و ماشہ آں فرغدا آسان

گوشتان است ، دارد نگاه مرشدان را در حق امر باد خواهد از دیشا او با که پت سواران رسد باچان این

می‌باید این خلایق به‌رحمت دوست یا یاری سواى حق‌گش مى‌ماند، مرسوم را خدای از اعانت بر رسول و هدای

وانکه میگوید در احوالشان که سوی ما ۹۰۰ سال مرحوشی و عش یاد اشتن و از بهد آبخت حدك و قتل

می‌بایند آسودگیان دور در درختی سبز و سر در آید بی یا اندک اندک از طایفه برآید

مرحله ششم: آشنایی با روش تحقیق و روش گردآوری داده ها

مردمان را از بر سر با دانه‌ای حداد اند که تیر اشراقی حلال که در یک جمل بر شما باشد و اینر قال و قبل

کہ شا ادر' ما غلبہ شدید و رہ بس مصوب و مہ اصلا دیدہ ابی جماعت بیستہ اہل حق یدہ حتی انما اثنان ماطل سام

۱. سہل و آسانت ویں نہی ہر حق کہ شویہ قش اعمال از ورق

يَحْسُبُونَ الْآخِرَآءَ لَمْ يَذْهَبُوا وَإِنْ يَأْتِ الْآخِرَآءُ يَدْعُوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ

می‌بازد. آن صاحب‌های دشی را که به امید واگر آید صاحب‌های دشی دوسه بارند که گشتی ایشان نابغه‌شان بود و پدرشان

يَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبَاءِكُمْ وَلَوْ كَانُوا مِنْكُمْ لَكُنْتُمْ فِي رَسُولٍ

میراثش که مصر سده باشد از هرهای شا و اگر بود در شا و اگر از بکرده و اگر از بی

اللَّهُ أَسْوَأُ حَسَةً لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا ۚ وَلَمَّا رَأَىٰ

دادا افتدائی خوب مہ لای را کہ مردم کہ محتاج است عدل اور و در بابہ روادار اردعدادا می آید وحسن دیند

لِّلْمُؤْمِنِينَ الْآخِرَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا أَرَادَهُمْ

مفاتیح آینه: نیازهای دشوار که نمی‌توانست آن‌ها را بر عهده‌داران خود و رسولش و راسائیت خدا و رسولش و برود این‌ها را

لَا اِمْئَانًا وَ تَسْلِيمًا ۚ۲۳ مَنِ الْمُؤْمِنِينَ رَجُلٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللّٰهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضٰى

ایمان و اعتقاد از هواداران مردای ابد کهر است گردانیده آینه آینه مستدام آن پس از ایشان کسی است که سر

خَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ وَمَا بَدَلُوا قَدَمًا ۚ لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ وَيُعَذِّبَ

برداشتش و از ایشان می‌است که ما را می‌کشد و فرموده است: «برداشتش و از ایشان می‌است که ما را می‌کشد»

الْمُنَاقِبِينَ إِنَّ سَاءَ أَوْ بَنُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً ٢٠

مناظر را اگر خواهد باز پذیرد و به از ایشان بدرسد که خدا باشد آمرنده مهربان

سورة الاحزاب

| | | | |
|----------------------------|--------------------------------|-------------------------------|----------------------------|
| بگناختن بدلال مرده پیش | ایک لشکرهای غنجان و قریش | با اگر دیمداد آرد آن مهم | بستان ماروک گشته مهرم |
| که بیهان دوسراها همچون | نشان یارای بیهن آمدن | هرچه گوی مهره کنند نوم | شود این حرف را گوئی نوم |
| حزبا آمد دور بار دگر | دوست دلاوت ایکروه دسر | ایکسان باشد حایتان در پایه | دین بد گوید هر پایه |
| اربابان منکند ایشان ملک | مسکن صحرایشان از عرب | می رسد از خرمای شا | حایتان تا بوده چون در املا |
| مدطر بود تا اهل شود | و زعدو مخلوط و سامل شود | ران برسد انداز شا | خاند تا گردد و آزار شا |
| و رستق ما شا بود بار | می بگردی حرامک کلر وار | هسل ای بدلال عشق | حسلی س بک دوداب رسول |
| و ان ثات وصل باشد در مرد | هر که کرد او را قاسی اوست مرد | شکند گرفت و دنداش سک | و جرج ای باد رو زحک |
| یا قاسی روی ادر هر صفت | هست یکو معزاید معرفت | بر کسی تا اورد ابدیست ازین | بر خدا و هم مرور واپس |
| و ایکنه د لحن کند سیار او | شد داسوه بک بر خودار او | مؤمن دیدد خون احرا را | و عده حق است کفندی ما |
| و اس باشد و عده حق هم رسول | دین غیر دادد برادر رسول | یا حضرت و عده حق است و است | که ما داد آن ضرار مرعات |
| بهرایشان می شد چیزی و یاد | و ان طوایب حرکت ایشان و اختیار | بر خدا عده ادر مؤمنین | احدا گفت صدق اوست حق دین |
| آچه را بیان بر آن نگرخت حق | دشات آن رفتان ادر ورق | بر زول این آیه را بود این سبب | که رحالی حشد دنت در ضب |
| عید دند آنکه ادر دلم چند | یکچه کرشد تا کشته شود | همچو حرم ما جویمم یاس | گفت دین حق در حق آن حدکی |
| پس بود ایشان کی ادر عرا | کرد او برادر و عهد سود و ما | هم بود ایشان کسی که اختر | مکشد ما اعهده اسوار |
| عهد خود را می دادد آنکسان | هیچ تیزی و تدبلی عا | بر خدا عهد حرا بر صانقین | برشان صفتان ادر بین |
| هم منافع را غایب او عدا | کر که خواهد بر حرای اصواب | بار کرد یا برایشان در امان | که بود آمرزگار و مهربان |

وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِقِطْعِهِمْ لَمْ يَأْلُوا خَيْرًا وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللَّهُ فَوَّيًّا

و در گرداند خدا آمارا که کار شدند با حشم خود در تان که باشد خیری و امانت در خدا مؤمنان را در امانت و شد خدا وای

عَزَّوَجَلَّ ۚ وَ أَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهَمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ

عز و جلال و انزال کرد ایشان را از آهل کتاب از صیاصیه و انداخت در دل های ایشان هراس

فَرِيقًا ۚ تَقْلُوبُونَ فَرْقًا وَ أَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَ دِيَارَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ وَ أَرْضًا لَمْ يَنْظُوهَا

بارت را می شد و اسیر میسود بارش و اوارت داشت از ارمیتان و سر اهلشان و مال ایشان را و رسمی را که و ورید میسود

وَ كَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ۝

و آرا و باشد خدا بر همه چیز توانا

| | | | |
|-----------------------------|----------------------------|----------------------------|-----------------------------|
| حاصل آنکه مشرکین را می قتال | بار گرداد ارمیتان فوالجلال | و در عهدی آطوایب را تمام | سوی مرلپستان رسالام |
| خشتان او آنکه رگشند پست | و ز غلام اید ایشانرا دست | لم یالو غیر رو بر نامد | که حرکت یا نصبت یامد |
| حق قنایت گرد از حاکم و ستر | مؤمنین را کو قویست و عزیز | شد کشتی الله مؤمنین القتال | ارطی و عمر اشارت در قتال |
| عمر چون شد کشته بدست علی | شد سپر خوف خصم تیردلی | دل نماند آتش کارا بر مرد | بشت براندان شکست اصر بر مرد |
| | قل عمرو دك فصل آن مهم | گشت و سفلان زاده مهرم | |

در بیان حال یهود بنی قریظه

| | | | |
|----------------------------|-----------------------------|--------------------------------|----------------------------|
| جبریل آمد رسالت از حق سلام | از قریظه گوش کن چون گشت باز | بر مدینه احد حشامل نیاز | هر که داشت امانت بیعت |
| ز اسحق باید گذارد وقت عصر | که روکار قریظه حشمت تمام | شد سوار از شهر بیرون زمت و گمت | د آران لاره دوا بر صریح |
| مردمان کشته شد درها اسیر | او غلر ادر قریظه هم بصر | شرحش او را رخ بر خوان تا کجست | بشت احزاب آنکه کشته اربعد |
| عهد پیشتر شکست از حد | دفع خون نماند ازین کی مکیر | حشامل آورد مانا فرود | دعشان آنکه دقت و صیر |
| فرقه شد کشته بنی او و جال | آمد اعدای او را برمد | از قلاع و حشمان آورد دیر | حق شیار دك میراث از و سوره |
| | فرقه هم شد اسیر از سو حال | لرزش و اموال و دیر آن گروه | |

الجزء الثاني العشرون

هم رمی راحه نهاد گام مالک آن با موبد او مقام شران یا طرس باشد که روز یا زمینی کان شد قح ارمیوم
بی آن ارمی که امره ج لب خود بگردد لیل و رکاب حق روا باشد او رستگشتی باشد این تفسیر سهل از حکم دی

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُحِدْنَ الدِّينَ وَالْأَرْضَ وَزَبْنَهَا فَمَنْ لَّيْنُ أَمْعُنَّ وَ

ای: صبر تا که مردان ترا اگر عهد که بخواهند در دنیا و دنیا داران را براس باشد تا سر بیاورند شما را و

أَسْرَحُكُنَّ جَمِيلًا ۚ وَ إِن كُنْتُنَّ تُحِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ

رها تم بشمارا و هارزدی جوسوا اگر عهد که بخواهند خدا و رسول ترا و سرا را بر سر خدا آید کرده برای و کواکرا

مَكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا ۚ

اوشا مری در کرا

| | | | |
|---------------------------|-------------------------|----------------------------|--------------------------|
| ای: هرگز و درهای خوش | گر حوة دیوی خواهد شد | اوشا خواهد دیدها و در | بشر از آچه شدان صاب |
| بی باآه آنکه تا سوره وها | در جلازم هم بهره و و | در دهانی حرة بکود هم | بشر از مهر او را و هم |
| ور خدا خواهد هم می شود | هم رسولش و ان سرای آخرت | بس خدا آمده هر محبت | زده اری سیرک از حوة |
| اشران از وین دهد پروردگار | حق تا که تا آمد احسان | باعت این آه بود این در دل | از وین حویث دلور شد رسول |
| خود سوسه ای که باقی لاری | سخته فردا گشته کرد دغان | و آنکه از وی موی می آید | بشر از حة و صحت شک |
| هر یکی از هر جنب اند | روز و شب بوده او در راج | حصه روزی کرد او ی شور و شر | حوالت بصر حکومت ارمی |

بِرَأْسَفَنَ فَارُوقَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ مِنْ سَفِينَةٍ

سینه را فرمود فاروق ای غی گویم تا که کونی نامی حصه گما تا پسر که سن میگو حراست ای ضرر من
دست فاروق از تلاش در صعب خواست تا شش روز بر فریاد گفت پیشتر او او در دست که دمارا گفت این باشد که دست
گفت فاروق ای صواقه رسول میگوید حرکت صلی و اصول حاصل آنکه بودشان دلم راج تا پسر از بی مال و متاع

نَأْسَاءَ النَّبِيِّ مِنْ نَأْتٍ مَكُنَّ فَاحِشَةً مُبِيَةً بُضَاعَتْ لَهَا الْعَذَابُ ضَعِيفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى

ای: دران بصر آنکه آمد اوشا که در بی گناه سر آتش کار بر او و دست و برای او عذاب و جملان باشد آن

اللَّهُ يَسِيرًا ۚ وَمَنْ بَقِيَتْ مَكُنَّ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَعَمِلَ صَالِحًا نُفُوهُمَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا

خدا آسان و آنکه باعث ورود اوشا مری و رسول ترا و کند از شایه مرا بیدم او را پیش دوزخ و آمده کردیم

لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا ۚ يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْنُنَّ كَأَجَدٍ مِنَ النَّسَاءِ إِن أَتَيْنَ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ

را بزر و دی و گو ای: دران بصر که چون احدی از زن اگر بر هر کاری بکشد پس بر می بکشد بکند پس طمع کند

الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرْضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا ۚ وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ

آنکه در دلش مری است و گواید کفی بیدم و فر از کردید و خاها ن و طاهر سازید زنت مردان یکا طاهر ساخن حادله

الْأُولَى وَآمِنَ الصَّلَاةَ وَآتَيْنَ الزَّكَاةَ وَآمَنَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمَّا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ

پشتی و برای داری و خا و ر و کوفرا و فرما بر خدا و رسولش را این دست که میباید خدا همی مردان ساز

سورة الاحزاب

الرَّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً^{٢٤}

بدیرا اہلیت وک کرداد شمارا یک کردادی

چونکه این آیت رسیده از گردگار
سرود از وی بظاهر موصوب
ارشاد او آنکس که طاعت و رداد
مستقیم آمده او را ابروشت
همچو یکر از زبان رودگار
پس نباید قلمی که در شفا
ارشاد دید درختی در کلام
که کید اظهار زینتها جان
غالب این ابراهیم است است
هم با دارید در وقتش صلوة
عباد را بی سود که معاهد خدا
شد گوید اهل بیت از همه
در قرین امرای مصلحتین
خواست ازواج می را حق قرین
هست در عرف اهل بیت و اسباب
لک حسرت را بجای یادشاه
این تبار از میان فریقین
آنکس باشد از دور اول
و آن زمان یادشاه را در حرم

شق ز شد زبان را احبار
پس دو حداثت ایشان را عدل
اوق و پیشش بی گسکو
روزی بگو دو حداثت در بیت
گرشما باشد به برهنگار
ش بود جاری امر در شفا
تا در حق مغفرت بهید گام
که در او حاکمیت آرا
بعد عیبی تا مومن بخت است
هم جدید از اهلای خود رفته
تا کید دایم بدی از شفا
آن دوستی و علی و طایفه
هست از آنکه سادش حش
در بیت از صوب طامری
بیت این محتاج همان یادای
هم بر شاهه کی مرتضاک
دور کنگشته پیدا شد بی
پاک از رحمتی و هوا دور از خل
هم توان گفت اهل بیت محرم

ای زبان مصطفی هر که ارشاد
در خطا میباشد این صفت هـ
هم گذرد از سکو پس دم
هم ای رهائی و شرف شفا
پس شفا بود بر می در حش
باشش بی بد قصد محور
هم شفا گردید آرام و قرار
حاکمیت کثرت اولی امیران
هم طرح گفته اند آخر سد
هم احداثت از خدا و از رسول
پاکان ای اهل بیت احدی
سخت بود ازواج رسول
لک شاید داد تبیین این کلام
لک ظاهر کرده بود امر از
دختر شاه از مادر شد پسر
و احداثت بی بلکه امر و عزم
اهل بیت حش او مواه
آسرا اندر پناه عصمت است
حد کنگار از تویی کامل مقیم

آید او بر من رش و نرو
استام کاین را و ده اهل
از او را دو حدان در حش
می باشد از شان احیا
آچانه رمی آمد رسم زن
عزل بگویم تا کوبید آن زور
دورای خویش الی و بهار
هست حرف آن بوده تا کز ابرام
حش صحنی شامین بود
آورد امر فروغ و در اصول
سازد از رهیب و عیب و بدی
رحلی خاص است و سبب بود
تلمک شامل شود بر حش و طم
اهل بیت حش او را از دحل
رسیده کلاشه پیش تاحور
می شود هم مبسکر حش
حیدرات آن دو سوط و طایفه
دور از بیت و خطا و عزت است
حاصل حد راست و رحمت و السلام

وَأَذْكُرَنَّ مَا بُنِيَ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا ٢٥ إِنَّ

و باز نسیم آید و چون آید می شود در دریا های شما از آب های خدا و حکمت هر سبک خدا باشد صاحب اطفال آگاه در سبک

المُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ

مردان کس بهدگان دوران کردن بهندم مردان مؤمن و دین مؤمنه و مردان بسیار و در فلان رستار و مردان راستگو و مردان راستگو و مردان شایسته

وَالصَّابِرَاتِ وَالنَّاشِئِينَ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ

وزان شکیبا و مردان مخصوص و زنان مخصوص و مردان مقتصد و مردان مقصد و مردان روزگار و مردان روزگار و مردان روزگار

قُرُوجَهُمُ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَعْمَرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا^{٣١}

مرحله‌های خود و زمانی بگذارد و مردان یادگذاشته‌های خدایان و زبان یادگذاشته شده خدایان را آموخت و می‌نوشت.

پادشاه ای رمان مصطفی
حفظال چون لطیف‌استغیبر
راستگوین از رجال و انسا
وان رجال صفت ده بر مستحق
آنکه دارد فرح خود پستی‌گاه

آچه را که حوائد گردد رشا
رشا پیدا و پنهان ناگزیر
صایران اندر دهن دهر که
همین صفت عفته راست حق
مرد یا زن زاهرش راست حق
حق میا دارد حق اینکروه

در سراها مان و آینه‌ای حق
ملج و مؤمنین و اهل نجات
ترس کین قرون از رحان
مرد صدم هم دهن صافه
واکنجی حق که در اطق و دل
بی روی آسروش و امر از خود

هم در حکمها که شاد در س
سفلیت و مؤمنات ذات
هم‌بان باوصاف در خصال
حافظین و رحا دایشان همه
مرد یا زن شکار و شغل
مصل

وَمَا كَانُ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَىٰ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ

و می باشد مریدان ایشان را و عرس ایثار چون که از شدت محنت و سوز او امیر را که دیده باشد ایشان را احتیاری از امر ایشان

وَمَنْ نَقِصْ إِلَهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا ۚ وَ أَذْهَبُوا لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْقَمَتْ

و اینکه امر مای زرخندار او، میر او را پس، تحقق که گم امشد گم امشد لعل و او چون منگونی، آری که احسان خدا بر او و احسان کردی

عَلَيْهِ أَمِيرُكَ عَلَيْكَ رَوْحُكَ وَأَتَى اللَّهَ وَتَضَعِي فِي نَفْسِكَ مَا لِلَّهِ مَبْدَهُ وَتَضَعِي النَّاسَ وَاللَّهَ

برادر نگهبان را بخود حقت خود را و برهبر ارجحدا و بهار دار در هر خود
آچهر احد اصغر شده است و بهاداشی از مردم خود

أَحَقُّ أَنْ تَخْشَهُ فَلَمَّا قَضَىٰ رَبُّهُ مِنْهَا وَطَرًا رَوَّجْنَا كُفَّهَا لِكَيْلَا تَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ

سراو از رانده آید، یکیم ثانی آری بس چوں و انکار دارد
از او حاشا، ترازو و پند رسد، توارا تا نبوده باشد

فِي أَرْوَاحٍ أَدْعِيَانِهِمْ إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا ۚ

در «های» سر و آمدی این چون گذاردند را این حالت را و مانند مرمان جدا کرده‌اند

❦ در بیان قصه زینب وزید ❦

هست مروی چو که ریب و اوسول
رگبایش که پسر مرو را
آمد آیت هست رمؤمن سزا
چو که شد حکم خداوند و رسول
وانکه عاصی رفتند و رسول
من سبکت راضی گشت آنچه هست
این اراهمی در تحیر خود
گفت تصبی خاتمی را کار بد
گفت شاید کرده مبل آغا
رید آمد ز آری هر عفا
گفت ای ناله گران پاستیریمو
گفت پسر که داد او را نگاه
حق که اندر پسر اربابین
زوجه ات را دار پیر خود نگاه
از کج ریب از عهد حلالین
که پسر ارباب مکرمت وین
چون بودا سنی که ریب هست تست
این غنائی بر بند بد و حق
پس سوا حکام که نگمارد ریب
که زن و فرود خواهم ارام

خواست بهریدگست اورین مول
هر خود حواهد رضا شد داماد
همچو عداقت حشش از نرعا
هر دکازی وایست فانت دواصول
اشت خود گزست گراف فون
مقدوی بی صغی باریدست
کرده دستار اسال داحا ورسد
ایچس حسی که متشکس مید
گست خواهی سلامت میدرم
سخت خود را گمت منام رها
من میدم هر سکتونی یک سو
رو خدا رس اورا ملاش می گاه
که با دلاری رسول یا سکن
می رهیز اورا دین باجاوله
زید اورا یا اولاده آن ساق
گمت اورا ده ملاش هر می
افو بهان گرگی باید دوست
کاربرد رس ده پوشی اوفرق
جست خود را رب وقت فید
ست چون دو حلاطت آجرام
ده اندر کج سدا خواهد می

د چومو واده یسم او
پات جون کاورا ره رهنه و ست
مهزل لوموه چون وېب است
ایبکه ماش هر آها اېبار
هت دوگره افی سی آککار
همر ستن صدق لومل خویش
که حیره فید وروری مصطی
چوکه آید دیه وېب گف تار
گفت شاید گروام مې طلاق
گفت باید عبت ما اغنعتی
افراشت لبت یا دیو یکو
کرد او اسرار دواب علاق
چوکه گفنی رکی کاما کرد
پدختن کردی چو درخت تان
و د ترس لومېت دوسروش
حق افسق است آسکه تاتری اور
ملن مردم خالفت زانظار کرد
آپوه من خواهم که ملزمه بر ملا
یو روپوش عودم افورخ
چوکه کلامه زاین دوسراق
دو مقامات ادا و نه لاف و
د

هر چه سحر داران شوهر او
 در غیب شد گفت این را بدست
 تا به سر در آری کرب است
 از مهر و خویش هست از حق گداز
 چون شب این روز آمدند
 داد مرده را طاف افرو ویش
 رفت دید او دب سحر لقا
 آنچه شنید از رسول باستان
 او خواهد بکرم حلق
 گشودن از وی بود یاقی
 سر نرفست مناجد مرمن او
 در حلق از دست اگر بد حلق
 دست خود روی آفاق فرد
 آیه حق طاهر گشته بود آن
 و در هر کج خیال بدمنی
 صنوبرات را زها را موم
 زایه شد داد و پروردار کرد
 تو سکنی از حق زاهدش یا
 تذکره مؤمنین نبود حرج
 حاجت خوش از ملک و از طاق

مَا كَانَتْ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ

نمیباشد. در پیوسته هیچ یکی در آیت الله شاه خدا را از دستور خدا در آیت الله گفتند. شش از این

سورة الاحزاب

وَكُنَّا أَمْرًا قَدَرًا مَقْدُورًا ۚ الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا تَحْشَوْنَ أَحَدًا

وہ باشد ام، خدا و عالم فرمودہ شدہ آنگاہ میرساند رسالہائی حجاز و ہند اور او برسد ارضی

الْأَلَّهِ وَكَفَى اللَّهُ حَسْبًا ۚ ۱۰ الْمُسْلِمَانِ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ

مکمل جلد و سراسر جود اجابت باشد
نیکو از مردان شریف و پاک و دهم

جلد و دهم واکلی و دهم

الْمُسْتَمِينَ وَكَانَ اللَّهُ سَكَّارًا نَسِيًّا عَلِيمًا²¹

دیده ای که در این کتاب آمده است

که حق شد و می دادند گان
گفته است پی از حق فریاد
که آن از حق است است
همه دعا که در بصران
حق بر پا است سبای خوش
اصحی شده اساره و غیر
آی رسای بی زن بوده اش
بودن ترس از خدا در هر نفس
و رسیده زینت خدا
و صبیغه مومنان حسد
میزن چو باد روح واد
هر رسولی هدایت براب پدر
که سبب است بر روی احبه
جای سرور داد او را سبب
سبب بود که بی رحمت است
سبب بود که بی رحمت است
سبب بود که بی رحمت است

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَبِيرًا وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ۚ هُوَ الَّذِي يُفَلِّي

ایک روئے آہستہ کر دے بلاتے ہمارا یاد دہی سناؤ سناؤ اوراد و خدائو شاہ گاہ واوے تات آہستہ مفرسہ

وَمَلَكُهُ يُخْرِجُكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا ۝٣٢ جَنَّتُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَ

شما و همکاران او نامون کدشمار از بار کجا سوی نور و هاشد بگردنگار موبان جغتایان در دریکه ملاقات بکندش

سَلَامٌ وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا ^{٢٢} يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ^{٢٣} وَدَاعًا

ای: غیر طرز: کهم = از سر: اگر چه و مشار: دهنده: هم: استند و خواسته

إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سَرَّاجًا مُنِيرًا ^{٢١} وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنْ اللَّهِ فُضْلًا كَبِيرًا ^{٢٢} وَلَا تَطْمَئِنُّ

سوی خدا ماذن و چراغی در پیش
و به نعمت و ماسا انا که اشارت است از خدا افری درک و احاطت مکن

الْكَافِرِينَ وَالْمُشَاقِقِينَ وَدَعَّ أَدَاهُمْ وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا^{٤٨}

و ما نقله کلامی و او که از آثار شارح و تفسیر کنی در حدیث و من باشد حدیثی که کار او را داشته شود

❦ در بیان ذکر ❦

سکرواته ایگروه مژمان
سکریسار از طریق اقبال
بود حب خدا ذکر مستحضر
از دل غریبش بیهم دم
تو آنسکه که فرسد سرود
بیرون آرد شما را از عالم

دگر سیار از ره قلب و فانی
ذکر کلی در پیش باشد مراد
گزود مرید محب از صبر
حب عجیب اخذند هست کم
هم ملائک رب شما گاه ورود
سوی او فرضی و غرضی هم

همچین تسبیح داش صبح و شام
زانکه محکم است ذکر متصل
هر چه و افتری بیای و دل دوست
چنان شود یکبار فراموش از طر
اخوان و اهل دوش در رحمت
با یوسفی طبع در قوت

میگوید آسان که شد مرسام
خفتنی را بحر از حق دل
بروان و دل منت ماه اوست
یاد عبرت کند در آمد مر
و ربانیک زندها دشت اوست
سوی او و روشک و روح

الجزو الثاني العشرون

| | | |
|---|--|--|
| با زکریا یکی تن بر نور جان
دارد این رحمت مؤمنان خاص
بهر شان با آن نعت دوم
شامدی رحان است نا کریر
چون باز یکی شود پیداسراج
هم در فرمان کبار از رحمت | کاه بود بر اهل ایمان مهربان
کشیده از فرق ده بر جمع خاص
کرده است آمده اوستی کریم
هم مشر بر خلائق هم صیر
بگرد هر کس سوسن لایزال
هم ملایق سیران بدیت
در نوال مر شداد حلیل | حاصل آنکه ذکر حق باشد بسیار
یوم یقوت تجویم سلام
ای یحیی ما تورا برندگان
سوی حق خوانده نامان او
مزده ده مؤمنان صر پهرشان
دستهم رداز وایداشان نه
بس بود او و کمی باشد و صغیر |
|---|--|--|

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَخَفْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ ظَلَقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْوَهُنَّ فَمَا لَكُمْ عَلَيْهِنَّ

ای آنکه ای کسانی که ایمان آورده اید اگر از زنانی که ایمان آورده اند بترسید و از پیش از آنکه تمویهن کنید ایشان را بس بترسید و از ایشان جدا شوید

مِنْ عَدَةٍ تَقْتُلُوهُنَّ فَمِمَّوهُنَّ وَتَسْرَحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَرْوَاجَكَ

مجموعه کشتن و از ایشان جدا کردن و از ایشان جدا کردن و از ایشان جدا کردن و از ایشان جدا کردن

اللَّاتِي آتَيْتَ أَجُوزَهُنَّ وَمَا مَلَكَتْ بَمَنْكَ مِمَّا آفَاءَ اللَّهِ عَلَيْكَ وَنَبَاتٌ عَمَّكَ وَنَبَاتٌ عَمَّاتِكَ

کدامی آنها را که می آید از ایشان جدا کردن و از ایشان جدا کردن و از ایشان جدا کردن و از ایشان جدا کردن

وَنَبَاتٌ خَالِكَ وَنَبَاتٌ خَالَاتِكَ الْإِلَهِ هَاجِرُونَ مَعَكَ وَأَمْرَاءُ مُؤْمِنَةٌ إِنَّ وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ

و در میان حاکمان و در میان خالان آنکه هجرت گیرند با تو و در میان خالان آنکه هجرت گیرند با تو و در میان خالان آنکه هجرت گیرند با تو

أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْكَنْهَا خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ عَلِمْنَا مَا قَرَضَا عَلَيْهِمْ فِي أَرْوَاجِهِمْ

خواهد باشد که آنکه از ایشان جدا کردن و از ایشان جدا کردن و از ایشان جدا کردن و از ایشان جدا کردن

وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

و آنچه مالک شد از ایشان جدا کردن و از ایشان جدا کردن و از ایشان جدا کردن و از ایشان جدا کردن

ای گروه مؤمنان چون از صلاح مردان را آورد اندر نکاح

پس بر ایشان مریدان است تا که شایسته باشند و در میان

ورک در دهن نکاح او ذکر مهر می کرده باشد هم داد هر

تنه در دهن بود که ذکر مهر می گفته تا بود معلوم هر

سرخسرها می شنید چون که ایشان را بیکدیگر زید

مترود کردیم ای پدر ما حلال خطبات کارشان دانی و ما

دختران هم بات همه ما هم بات خال و حالات آن ترا

بازل این آیت هاما پیش شد شرف حضرت صادق آن مسوح شد

پس پس گفتا توئی من مرام چون کردی هجرت از شهر و مقام

بی زنده و مهر میباشد خال رتو آن کرکه خوالی سوزان

اینست مخصوص توفیق بار مؤمنان طرح ایشان از امری چه

قصه ما تفسیر اصل آیت است شرح آن در دهن بیت از حجت است

چله ما داستایم اندر شان فرس کردیم آنچه در دوزاخشان

قارح نمود تورا اندر نکاح آنچه گری رتو میباشد مباح

حق بود آمد دگر و مهربان حق بود آمد دگر و مهربان

پیش از آنکه می گفتا در سابق
 موعدی بود روا هیچ از عیان
 جزای اهل غیر و سوس ارمال پس
 داد باید رزن از روی رضا
 باید ایشان را درون سازید هم
 و ز غایب بار کرده اند خدات
 در مدینه باو و اهدا پرده اند
 چون شدم من یافت این آیت دول
 رسی نشد گر او خواهد نکاح
 رتو با خاص است و خالی دیدنش
 جو تفصیل از شرع و ز قبیله
 اهل تنه آنرا شاست از تنام
 شرح آن در دهن یکجا آمده است
 بر تو در دوزاخ از حق دست است

پس شیخ سعید ایشان را صلاح
 می تواند شد شوهر در میان
 متوجه دهنش به پس
 ورک گفته ذکر صف مهر را
 ی وایدا و ملاک از حرم
 و آنچه را که گفته مالک دستهای
 شد حلال آن که هجرت کرده اند
 ام هالی که غم غم غم رسول
 پس خود را در دوزخ زایل صلاح
 کر که خالی باشد آن شنیدش
 شرح این احکام روحه و چه
 تنه باشد غیر تفسیر حکام
 دهنشان و آنچه را مالک شدست
 چار زن در دهن مهر است
 ز آنچه هجرت باشند از پندگان

مردان را آورد اندر نکاح
 تا که شایسته باشند و در میان
 می کرده باشد هم داد هر
 می گفته تا بود معلوم هر
 چون که ایشان را بیکدیگر زید
 خطبات کارشان دانی و ما
 هم بات خال و حالات آن ترا
 شرف حضرت صادق آن مسوح شد
 چون کردی هجرت از شهر و مقام
 رتو آن کرکه خوالی سوزان
 طرح ایشان از امری چه
 شرح آن در دهن بیت از حجت است
 فرس کردیم آنچه در دوزاخشان
 آنچه گری رتو میباشد مباح
 حق بود آمد دگر و مهربان

ای گروه مؤمنان چون از صلاح
 پس بر ایشان مریدان است
 ورک در دهن نکاح او ذکر مهر
 تنه در دهن بود که ذکر مهر
 سرخسرها می شنید
 مترود کردیم ای پدر ما حلال
 دختران هم بات همه ما
 بازل این آیت هاما پیش شد
 پس پس گفتا توئی من مرام
 بی زنده و مهر میباشد خال
 اینست مخصوص توفیق بار مؤمنان
 قصه ما تفسیر اصل آیت است
 چله ما داستایم اندر شان
 قارح نمود تورا اندر نکاح
 آنچه گری رتو میباشد مباح
 حق بود آمد دگر و مهربان

سورة الاحزاب

تُرْجَىٰ مِّنْ نَّشَأٍ مِّنْهُنَّ وَ تُؤْوَىٰ إِلَيْكَ مِّنْ نَّشَأٍ وَ مَنِ ابْتَغَيْتَ مِّنْ عَزَلٍ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ

از آ آ انکه تر ز ری بس بست گاهی بر تو

ذَلِكَ أَذَىٰ أَن تَقْرَأَ عَلَيْهِنَ وَلَا تَحْزَنَ ۚ وَتَرْفَعِينَ بِمَا آتَيْنَهُنَّ كُلَّهُنَّ ۚ وَاللَّهُ بِمَا فِي قُلُوبِكُمْ

این زد کمر است آنکه آرام گز چشمهاشان / و غمگین شود و خوشود گردد - آنچه لای ایشا راهم ایشان و خدا مداد / آنچه در دل های شامت

وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَلِيمًا ۝ لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدِ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ

باشد خدا دای برادر حلال مشهور بر زبان از حد و مایه های کی ایشانرا بختیانی واکرچه

أَعَجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا ۝٢

خوش آمد ما شد در احتفال کجای جماعت کثرت
می تو باشد خداره چیزی نکهان

دیس داری کسی ترک ازما هررا خواهی درجی من نشا سوی خود و ارا که خولعی حلقی . هم خود مسم کسی ملوی دی

نمی آرا که مجاهدی صفاق - وای که را خواهی مای دروناق ' منگی باوش بدلیجونی صند | آنگه را زدی کلاه زو صند

نویس بود گاهی یا خور : که چو در دینک ساری یا که دور این بود رد کنز در هر مقام : چشمانان : شود روشن تمام

سنان احمد و حرر رابعہ آجہ میٹھان بدون چون و حد : چو کہ داسد حکمت منورست : کی عزت و افتاحوس بہت

بقیہ داد آئیہ در قلب شہادت چون علم و در بیان ذوالہ صلاحت

محل آن است تا ساری بدن. بدن دیگر یکبار دو محل خدمت آن چند اردن کرد شکست. خبر این مژد در خوان کرد

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَىٰ طَعَامٍ غَيْرِ نَافِلٍ مِّنْهُ

ی آکسانکه اسان آورد داخا متو مدرخاچای نه مگر آکلاستوری دادمشودر شهراسوی ضام غرا اقطار کشدگان

وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَأَدْخُلُوا قَادًا طَعِمْتُمْ فَأَنْشُرُوا وَلَا مُسْتَأْنِِينَ لِعَدِيبِ إِنْ ذِكْمُ كَانَ يُؤْي

وہ ہنس رہا لیکن چون ہوا اٹھ سہو نہیں رہا اٹھ سہو ہو رہا ہے اس جو ہنگامہ چھاننے پر سنبھلے آئے تھے کہ وہ

$\frac{1}{2} \times \frac{1}{2} = \frac{1}{4}$

النبي فيستحي منكم والله لا يستحي من الحق و إذا سألتموهن متاعا فاستوهن من وراء

سید ا پی شرم مکہ ارشلو خدا شرم مکہ از حق و چون خواهد ار ایشاں مامی بی سواهد از ایشاں از پشت

1. 2. 3. 4. 5. 6. 7. 8. 9. 10. 11. 12. 13. 14. 15. 16. 17. 18. 19. 20. 21. 22. 23. 24. 25. 26. 27. 28. 29. 30. 31. 32. 33. 34. 35. 36. 37. 38. 39. 40. 41. 42. 43. 44. 45. 46. 47. 48. 49. 50. 51. 52. 53. 54. 55. 56. 57. 58. 59. 60. 61. 62. 63. 64. 65. 66. 67. 68. 69. 70. 71. 72. 73. 74. 75. 76. 77. 78. 79. 80. 81. 82. 83. 84. 85. 86. 87. 88. 89. 90. 91. 92. 93. 94. 95. 96. 97. 98. 99. 100. 101. 102. 103. 104. 105. 106. 107. 108. 109. 110. 111. 112. 113. 114. 115. 116. 117. 118. 119. 120. 121. 122. 123. 124. 125. 126. 127. 128. 129. 130. 131. 132. 133. 134. 135. 136. 137. 138. 139. 140. 141. 142. 143. 144. 145. 146. 147. 148. 149. 150. 151. 152. 153. 154. 155. 156. 157. 158. 159. 160. 161. 162. 163. 164. 165. 166. 167. 168. 169. 170. 171. 172. 173. 174. 175. 176. 177. 178. 179. 180. 181. 182. 183. 184. 185. 186. 187. 188. 189. 190. 191. 192. 193. 194. 195. 196. 197. 198. 199. 200. 201. 202. 203. 204. 205. 206. 207. 208. 209. 210. 211. 212. 213. 214. 215. 216. 217. 218. 219. 220. 221. 222. 223. 224. 225. 226. 227. 228. 229. 230. 231. 232. 233. 234. 235. 236. 237. 238. 239. 240. 241. 242. 243. 244. 245. 246. 247. 248. 249. 250. 251. 252. 253. 254. 255. 256. 257. 258. 259. 260. 261. 262. 263. 264. 265. 266. 267. 268. 269. 270. 271. 272. 273. 274. 275. 276. 277. 278. 279. 280. 281. 282. 283. 284. 285. 286. 287. 288. 289. 290. 291. 292. 293. 294. 295. 296. 297. 298. 299. 300. 301. 302. 303. 304. 305. 306. 307. 308. 309. 310. 311. 312. 313. 314. 315. 316. 317. 318. 319. 320. 321. 322. 323. 324. 325. 326. 327. 328. 329. 330. 331. 332. 333. 334. 335. 336. 337. 338. 339. 340. 341. 342. 343. 344. 345. 346. 347. 348. 349. 350. 351. 352. 353. 354. 355. 356. 357. 358. 359. 360. 361. 362. 363. 364. 365. 366. 367. 368. 369. 370. 371. 372. 373. 374. 375. 376. 377. 378. 379. 380. 381. 382. 383. 384. 385. 386. 387. 388. 389. 390. 391. 392. 393. 394. 395. 396. 397. 398. 399. 400. 401. 402. 403. 404. 405. 406. 407. 408. 409. 410. 411. 412. 413. 414. 415. 416. 417. 418. 419. 420. 421. 422. 423. 424. 425. 426. 427. 428. 429. 430. 431. 432. 433. 434. 435. 436. 437. 438. 439. 440. 441. 442. 443. 444. 445. 446. 447. 448. 449. 450. 451. 452. 453. 454. 455. 456. 457. 458. 459. 460. 461. 462. 463. 464. 465. 466. 467. 468. 469. 470. 471. 472. 473. 474. 475. 476. 477. 478. 479. 480. 481. 482. 483. 484. 485. 486. 487. 488. 489. 490. 491. 492. 493. 494. 495. 496. 497. 498. 499. 500. 501. 502. 503. 504. 505. 506. 507. 508. 509. 510. 511. 512. 513. 514. 515. 516. 517. 518. 519. 520. 521. 522. 523. 524. 525. 526. 527. 528. 529. 530. 531. 532. 533. 534. 535. 536. 537. 538. 539. 540. 541. 542. 543. 544. 545. 546. 547. 548. 549. 550. 551. 552. 553. 554. 555. 556. 557. 558. 559. 560. 561. 562. 563. 564. 565. 566. 567. 568. 569. 570. 571. 572. 573. 574. 575. 576. 577. 578. 579. 580. 581. 582. 583. 584. 585. 586. 587. 588. 589. 590. 591. 592. 593. 594. 595. 596. 597. 598. 599. 600. 601. 602. 603. 604. 605. 606. 607. 608. 609. 610. 611. 612. 613. 614. 615. 616. 617. 618. 619. 620. 621. 622. 623. 624. 625. 626. 627. 628. 629. 630. 631. 632. 633. 634. 635. 636. 637. 638. 639. 640. 641. 642. 643. 644. 645. 646. 647. 648. 649. 650. 651. 652. 653. 654. 655. 656. 657. 658. 659. 660. 661. 662. 663. 664. 665. 666. 667. 668. 669. 670. 671. 672. 673. 674. 675. 676. 677. 678. 679. 680. 681. 682. 683. 684. 685. 686. 687. 688. 689. 690. 691. 692. 693. 694. 695. 696. 697. 698. 699. 700. 701. 702. 703. 704. 705. 706. 707. 708. 709. 710. 711. 712. 713. 714. 715. 716. 717. 718. 719. 720. 721. 722. 723. 724. 725. 726. 727. 728. 729. 730. 731. 732. 733. 734. 735. 736. 737. 738. 739. 740. 741. 742. 743. 744. 745. 746. 747. 748. 749. 750. 751. 752. 753. 754. 755. 756. 757. 758. 759. 760. 761. 762. 763. 764. 765. 766. 767. 768. 769. 770. 771. 772. 773. 774. 775. 776. 777. 778. 779. 780. 781. 782. 783. 784. 785. 786. 787. 788. 789. 790. 791. 792. 793. 794. 795. 796. 797. 798. 799. 800. 801. 802. 803. 804. 805. 806. 807. 808. 809. 810. 811. 812. 813. 814. 815. 816. 817. 818. 819. 820. 821. 822. 823. 824. 825. 826. 827. 828. 829. 830. 831. 832. 833. 834. 835. 836. 837. 838. 839. 840. 84

جَبَابٍ ذِكْمٍ أَطْهَرَ لِقُلُوبِكُمْ وَ قُلُوبُهُنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُسَبِّحُوا

آن با کثرت مریدان و دلای ایشان و شاهدان و همکاران که رسانید رسول خدا را و به آنکه گنج کبند

6: 1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35 36 37 38 39 40 41 42 43 44 45 46 47 48 49 50 51 52 53 54 55 56 57 58 59 60 61 62 63 64 65 66 67 68 69 70 71 72 73 74 75 76 77 78 79 80 81 82 83 84 85 86 87 88 89 90 91 92 93 94 95 96 97 98 99 100 101 102 103 104 105 106 107 108 109 110 111 112 113 114 115 116 117 118 119 120 121 122 123 124 125 126 127 128 129 130 131 132 133 134 135 136 137 138 139 140 141 142 143 144 145 146 147 148 149 150 151 152 153 154 155 156 157 158 159 160 161 162 163 164 165 166 167 168 169 170 171 172 173 174 175 176 177 178 179 180 181 182 183 184 185 186 187 188 189 190 191 192 193 194 195 196 197 198 199 200 201 202 203 204 205 206 207 208 209 210 211 212 213 214 215 216 217 218 219 220 221 222 223 224 225 226 227 228 229 230 231 232 233 234 235 236 237 238 239 240 241 242 243 244 245 246 247 248 249 250 251 252 253 254 255 256 257 258 259 260 261 262 263 264 265 266 267 268 269 270 271 272 273 274 275 276 277 278 279 280 281 282 283 284 285 286 287 288 289 290 291 292 293 294 295 296 297 298 299 300 301 302 303 304 305 306 307 308 309 310 311 312 313 314 315 316 317 318 319 320 321 322 323 324 325 326 327 328 329 330 331 332 333 334 335 336 337 338 339 340 341 342 343 344 345 346 347 348 349 350 351 352 353 354 355 356 357 358 359 360 361 362 363 364 365 366 367 368 369 370 371 372 373 374 375 376 377 378 379 380 381 382 383 384 385 386 387 388 389 390 391 392 393 394 395 396 397 398 399 400 401 402 403 404 405 406 407 408 409 410 411 412 413 414 415 416 417 418 419 420 421 422 423 424 425 426 427 428 429 430 431 432 433 434 435 436 437 438 439 440 441 442 443 444 445 446 447 448 449 450 451 452 453 454 455 456 457 458 459 460 461 462 463 464 465 466 467 468 469 470 471 472 473 474 475 476 477 478 479 480 481 482 483 484 485 486 487 488 489 490 491 492 493 494 495 496 497 498 499 500 501 502 503 504 505 506 507 508 509 510 511 512 513 514 515 516 517 518 519 520 521 522 523 524 525 526 527 528 529 530 531 532 533 534 535 536 537 538 539 540 541 542 543 544 545 546 547 548 549 550 551 552 553 554 555 556 557 558 559 560 561 562 563 564 565 566 567 568 569 570 571 572 573 574 575 576 577 578 579 580 581 582 583 584 585 586 587 588 589 590 591 592 593 594 595 596 597 598 599 600 601 602 603 604 605 606 607 608 609 610 611 612 613 614 615 616 617 618 619 620 621 622 623 624 625 626 627 628 629 630 631 632 633 634 635 636 637 638 639 640 641 642 643 644 645 646 647 648 649 650 651 652 653 654 655 656 657 658 659 660 661 662 663 664 665 666 667 668 669 670 671 672 673 674 675 676 677 678 679 680 681 682 683 684 685 686 687 688 689 690 691 692 693 694 695 696 697 698 699 700 701 702 703 704 705 706 707 708 709 710 711 712 713 714 715 716 717 718 719 720 721 722 723 724 725 726 727 728 729 730 731 732 733 734 735 736 737 738 739 740 741 742 743 744 745 746 747 748 749 750 751 752 753 754 755 756 757 758 759 760 761 762 763 764 765 766 767 768 769 770 771 772 773 774 775 776 777 778 779 780 781 782 783 784 785 786 787 788 789 790 791 792 793 794 795 796 797 798 799 800 801 802 803 804 805 806 807 808 809 810 811 812 813 814 815 816 817 818 819 820 821 822 823 824 825 826 827 828 829 830 831 832 833 834 835 836 837 838 839 840 841 842 843 844 845 846 847 848 849 850 851 852 853 854 855 856 857 858 859 860 861 862 863 864 865 866 867 868 869 870 871 872 873 874 875 876 877 878 879 880 881 882 883 884 885 886 887 888 889 890 891 892 893 894 895 896 897 898 899 900 901 902 903 904 905 906 907 908 909 910 911 912 913 914 915 916 917 918 919 920 921 922 923 924 925 926 927 928 929 930 931 932 933 934 935 936 937 938 939 940 941 942 943 944 945 946 947 948 949 950 951 952 953 954 955 956 957 958 959 960 961 962 963 964 965 966 967 968 969 970 971 972 973 974 975 976 977 978 979 980 981 982 983 984 985 986 987 988 989 990 991 992 993 994 995 996 997 998 999 1000 1001 1002 1003 1004 1005 1006 1007 1008 1009 1010 1011 1012 1013 1014 1015 1016 1017 1018 1019 1020 1021 1022 1023 1024 1025 1026 1027 1028 1029 1030 1031 1032 1033 1034 1035 1036 1037 1038 1039

وَأَجِبْ مَنْ يُبَدِّلُ أَبْدَانَهُ أَلَمْ يَكُنْ مِنْ بَنِي آدَمَ الْفَاعِلِينَ

حقتهایش را از سداو هرگز هرسنگه آن باشد زد خدا درک اگر آشکار کنید چیزی را بپنهان دارید پس هرسکه

اللَّهُ كَذَّابٌ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ۝

خدا باشد چه چیز دانا

ایکروہ - مؤمن لا یشکوا ۥ در سراهای نمی یازند او ۥ جز که بعد از نوحول بعد طعام ، منتظر بود برای آن مقام

لیک چون گیتید خوانده از رسول پس کنید انفرسرای اودخول ماحضر چون غوردمشده بیرون دیوید از مقام خود پراکنده شوید

هم نشیبت از هر سخن بد از آنکه بریرا کند ایجن این توف از پس صرف طعام : یا که استیسانان امر حلام

موجب رنجاندن پیشبر است || پس کنشرم از شما بود لغو راست ، حق دارد شرم یک از گفت راست ' کان شما اموی دانش و نه است

سورة الاحزاب

مَلُومِينَ اَيْنَمَا هُمْ وَاعْلُوا وَتَقَبَّلَا ۝ سُنَّهٗ اَللّٰهُ فِي الَّذِيْنَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ

لنت که متذکران را کجا باشد و بگویند و بپذیرد ۱۱ سُنَّهٗ اَللّٰهُ فِي الَّذِيْنَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ

سورة الاحزاب

سورة الاحزاب

| | | |
|---|---|---|
| آهنگاری کرده و از رسول
و انکسار حیرت‌آمیز و مؤمنان
جل و ذری کرده اند ایشان چنین
ایکه بر روی ادبی سترو حجاب
اقرب این باشد صف می‌سز
حق بود آمد زگر و مهربانی
وانکه در دلش سرسپهر غناست
که ساد مسلمی امر ممکن
رنگ‌بازت بر ایشان در زمین
چنی اهرسانکت آواره اند
خود گشته مشهود و گفته هم
قتل ایشان سستاست از رسیدن | در دود ایشان حد و حدت نش
چنی از غیر حایت که رهن
ای میسر گو ارواح حین
تا بوشد سپه و روحا نشان
تا که ایما کرده راحل اصباح
آن دور ویش بازگری ایستد
وانکه انظار از اجاب اوسرار
تا شود قب مسلطان صعب
پس تورا سود ایشان در حوار
ماخذ امر است حق بر حید
چنی از حکمت ترک نماند
ست حق را بانی در جهان | می‌کشد ایما و ضامن ضول
می‌کشد ایما و ضامن ضول
هم‌گفتی می‌سوزد و مس
چاندی گیرد در وقت دعا
تا که شاد نشان اهل سر
برگناه رفته و اصلاح عش
مثلش بر حق و صواب و راست
مهرم گردیده اند از کافران
نارویشان ساری او شهر و وض
حرفی و زحد آن مجاور اند
کنی درشت شوری و غم
امران نگشتگان از ایشان |
|---|---|---|

يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ اِنَّمَا عَلَيْهَا خَبْرٌ مِّنْ مَّالِكٍ مُّسَكَّنٍ وَمَا يُدْرِيكَ لَمَّةَ السَّاعَةِ نَكُونُ قَرَبًا ۝

پرسیده اند از ساعه ای که برایت که غلبه برده است و چه آگاه است از فاشد آمدن و بیک

اِنَّ اِلَهَ لَنَحْنُ الْكَافِرِيْنَ وَاعْدُ لَهُمْ سَعِيْرًا ۝ خَالِدِيْنَ فِيْهَا اَبَدًا لَا يَخْرُجُوْنَ وَلِيَّا وَلَا نَصِيْرًا

مردی که خداوند است از کافران و آنچه در برای ایشان سوزان و دمان در آن همیشه بنیاید

يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوْهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُوْلُوْنَ يَا لَيْتَا اَطَعْنَا اِلَهَ وَ اَطَعْنَا الرَّسُوْلًا ۝ وَاَقَالُوْا رَبَّنَا

روزی که گردانیده شود و چنانچه در آتش گوید ایکن که ما را مان برده و بدید و ما را مان برده و بدید و ما را مان

اِنَّا اَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِبَرَانَنَا فَاَضَلُّوْنَا السَّبِيْلَ ۝ رَبَّنَا آتِهِمْ ضَعِیْفِيْنَ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَتُمْ لِمَا

مردی که ما اطاعت کردیم سرور ما را پس گمراه کرده ما را از راه و ما را مان برده و بدید و ما را مان

كَبِيْرًا ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا لَا تَكْرِهُوا كَالَّذِيْنَ آخَوْا مُوسٰى قَبْرًا اَللّٰهُ مِمَّا قَالُوْا وَكَانَ

روک ای آنکه بیکه که بیدید می‌شاید آنکه که بیدید می‌شاید آنکه که بیدید می‌شاید آنکه که بیدید می‌شاید آنکه

عِنْدَ اِلَهٍ وَجِهًا ۝ يَا أَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا اتَّقُوا اِلَهَ وَ قُوْلُوْا قَوْلًا سَدِيْدًا ۝ يَصْلَحْ لَكُمْ اَعْمَالُكُمْ

در خدا کریمی ای آنکه بیکه که بیدید می‌شاید آنکه که بیدید می‌شاید آنکه که بیدید می‌شاید آنکه که بیدید می‌شاید آنکه

وَيُخَوِّرْ لَكُمْ دُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اِلَهَ وَرَسُوْلَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيْمًا ۝

و ما را در پیشگاه که ما را مان برده و بدید و ما را مان برده و بدید و ما را مان برده و بدید و ما را مان

| | | | |
|-----------------------------|---------------------------------|-------------------------------|-----------------------------|
| از توبه است از قیامت مردمان | از توبه است که بر این بود که آن | در حد حقان بر آن کردت چیزی | شاید آن در یک باشد در توبه |
| کافران را کرده لغت کردگار | همه را پیرشان سوزده لر | چاودانده اندران چون لم و پوست | می‌باشد این بازی یا که دوست |

الجزو الثاني العشرون

| | | | |
|--|---|--|---|
| ما اطاعت مي‌نويدم از قبول
يدعوي پنداشتن ظناي ربي جان
که رنجاندند موسي را بسي
کرد اجابت خواستي هرچه از او
هم يامزد گنه در حالتان
و زخما فيروني يابد عظيم | کاش گويد از خدا و از رسول
پس ببود آسکان گرا همان
مي باشد اهل اينان چون کسی
بود موسي رذيق بقر و حياه
تا اصلاح آورد ايمانان
پس شود تاير صبرات عظيم | رويشان در پر چون رانده شود
صاعت از سادات خود کردم ما
اي زردگرا کرايشان گريم
داجه درخش همي گفته خلق
قول حق گويد منکم هر کجا
مرد ادر فروغ و در اصول | اخران روئيکه گردانده شود
همين ارزال گويد اي خدا
لن کن لمي زوك ادر الميم
پس خدايش ياك گردانده دلق
اهل اينان مي خرسيد از خدا
وانکه مران از خدا و از رسول |
|--|---|--|---|

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَلِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلَهَا وَاسْتَفْتَيْنَهَا وَحَلَمَهَا

چون سيمه ما عرض کردیم امانت را بر آسمانها و زمين و کوهها پس اجاب نمودند که در امانت ما را نرسيدند از آن و مرداشتن

الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ۚ لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتُ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتُ

انسان را آنکه كان ظالما جهولا ۚ تا عذاب الله کند منافقين و منافقات و مشرکين و مشرکات

وَيُنُوبَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

و بپوشد خدا بر مؤمنين و مؤمنات و كان الله غفورا رحيم

در تحقيق حمل امانت

| | | | |
|---|--|--|---|
| سکندر را در حمل امانت را قبول
طهران گويند شق است و و داد
این سپهر باشکوه وارس و کوه
کعب بپ آتش جان ساغر هست
گم زمين و آسپاش ادرين حق
آنکه زید شاه ما را کجاست
رفت طاشق يشه زیر بار عشق
مظهر کل شرح اسبه و صفات
هست گنجي پر کمر کز خای
غير عاشق کوست حوای وصال
عدله را برده ادر خود فرو
جيت صاح طاشق دیوايه را
آنکه دانی مرشد باکتش بکوش
گرد زرد زجير نديش دگر
سرخين افشاه زمينش کند
کوه وارض وآسپان در رفتن
بردها پردرد اثر راز غلی
در سکناري بر تانديش بنار
مرشد ساکن دل سودايش
دور کرد از سکنارش ميکنان
تا گمان ديوار و دروا برکنه
بروردست اثر در مباحه او | بر سوات و زمين و مرجال
رانکه نبود او طول و هم حول
در امانت حرفها باشد زید
چون دجل عشق آمد رسوه
آمد انبياه بيرون محووست
تن محرد از لای ماخلق
گفت حل بلر عشق آن خامي است
قتل نامد در شگفت او کار عشق
آدمي آمد مسلم کنع ذات
شاه اگر گوید که زیر این سرای
این عابد هر خارش غلال
ظالم است او و رخو اطالم او
برکنه تادلد او جان شاه را
حده آمد مروم يهود زهوش
ميسکد غوغا کنون در شهر دور
نسترد دلمه نهر تبخيرش کند
گرد کرد گرم شد چون توشش
مت چون کرد زيو می منی
جانب مي باغش آرد پاژ
چنگ را گوید عهد نايش
خوش را ساقی روی عهد نشان
پاژ نگذاريد تا پرد زنده
بار ديگر شود دیوايه او | هرس ما سکرتم امانت در حال
حل پس کرد آدمي اهر زمان
یا که تکلیف ارکه ماخلق تو بار
غير او را يست اين ناموضی
هم ز داشت هم دقل يگا
تارخ اوديا و دين و دندک و نام
لکه سر را کرده زیر بار غار
ساجي را ورس و مرا لک بود
تا که آن گنجي که دينيان چه بود
وصع شرموشش دريش است
هم شود خود در طاشق او خواص
ز کندی يکه از مرزگان و چنگ
کاین را و اعظم يا سواد طم و زور
هم و پلش از حوضه و مرند است
ره بگريش که ست از خانه رفت
خز مار موی صبر نام من
تاچه باشي بگويم که و ميش است
کرد سازدم يره افلاک را
فی رسد تا بر متلش روی می
تا ميلا پردود ما که مرو
بجرايش مرکه بنشيد دوش
هم گوید کسی سرودی ماطرب
وقت متی صحو آن دیوايه | پس ايا کردند و ترسيدند اوان
یا که باشد آن امانت احتياز
حل عشق آدم تواند کرد و س
گفت پیدا زان بيان دیوايه
ماسوی را هسه زیر یا تمام
سره او را برکت او هر تار
فرس ما این کار در لولاک بود
سر سکنت کبر آمد در عود
علم و حيلش عين در و داشت
هر او آن گنج دارد اخماس
برکنه او گرچه باشد کوه و سنگ
او کجا دارد راين سبي شود
اوه مگر گنج و ه عد تن است
سکر ساربان اين صفي ديوايه رفت
سفتش بود بجزير و رسن
او پوت هوشباري سرخوش است
لک بنديش که توفه خاک را
سر مي خواندنها را زوی
جله درها را بديد از درون
نشود بکرم ز چنگ و فخر و ش
نام جام می نارد سکن لب
پس شکست است او در مباحه |
|---|--|--|---|

سورة السبا

| | | |
|---|---|---|
| برکند دشمن و کوی آوازها
زان سپس یابند اگر سونی وشی
گرچه این دیوا را بود غر
اویضگر دله دل برده است
دیده است آچشم میگو را چو آب
رانکه اوسطی و لش تریر مشق
آنکه اوکویا و هر طبق و لی است
گرداری طبع غلطی یسکی
کرده شود روشن بین بظلم و کلام
ورساق پشه و غفلت غوست
گفت انسان را مامت استص | سرس می پرده کرد وادما
رکنند از آتشش و آتشی
گر جهان بکشد شود زیر و بر
می داند زده کس یاسر دماست
چه عشق که دور گردون شد غراب
میراود خاصه در قصر عشق
او عشق هر سوغوش یاری است
امداین دفتر فرو رو امک
حله طالهای معنی را نام
رو زغور شد ابر گردانده کوست
تا مابق را عاید حق صلاب
حق پیبرد توفه هر مرد و نس | خلق را بر خود بشوارد تپا
خام گردد بپشهای هر او
گیرد این اوس و سبها حله آب
می بود اوهستی و هی طوطی
لک باید گز زستی او جوش
پشم خنای او بد بیان شود و تب
مطلق او را کرده غایب اهر کلام
بی دال کاشاب روشن است
گر باشد چشم اندرا ک شیر
را سکه بور آفتاب بر شعاع
مردوز کاشاب دوروی و مترا کند
که حضور است و رحیم آن ذوالنس |
|---|---|---|



سُورَةُ السَّبَا أَرْبَعٌ وَتَحْصُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام حداد و حشاید، مهران

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَلَهُ الْحُكْمُ فِي الْآخِرَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ

سایش مرحداد اگر اوراست آچندر آسماها و آچندر نمیا است و اوراست ستایش در آسمان و اوست درست کردار

النَّصِيرُ ۲ يَعْلَمُ مَا بَلِّغُ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَرْجُ فِيهَا

آگاه مدد آچه داخل بشود در زمی و آچه سرون ایدار آن و آچه و بآید از آسلی و آچه عروج یکم در آن

وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ ۳

و اوست مهربان آمرزنده

| | | | |
|--|---|---|---|
| بد اسم الله از سورة سبا
هم ستایش باشد در آخرت
در قیامت حشش و واسطه
دوستان و دشمنان او را یسای
داند آچه در زمین گردد فرو
او بطلان مهر است و ظهور | میکنم از حد برای ابتدا
حد ذاتش را مزد بحدت
میرسد بر بدگان از راحه
یکد از فضل و عدل بقیای
واچه بیرون از زمین آید راو
مرحمتش و در دعویش از هر ضرور | هر شایش هر یسای هر دوراست
در دودیا تمش بر بدگل
زان ستایش در قیامت اطهر است
اولیات خود حکیم است و غیر
واچه میآید هرود از آسمان
برده پوشد از حشر بر عیبا | که بود رو هر چه از اوس و سبهاست
یش ازان باشد که آید در دین
هر چه آن یواسطه بپشتر است
در امور خلق و اسرار صبر
واچه بالا میرود باز اهران
داشت ران محی و حششان فیها |
|--|---|---|---|

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِنَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ عَالِمِ الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ

وگفت آنکه کافر شدند می آید ازلای قیامت بگواری قسم بیرون دگر گرامی که آید و اوست آسمان را که دانی غیب است مستور بپشدار او

مِنْقَالٍ قُوَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْنَمٌ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ

مقدار ذره در آسماها و معدر زمین و و نشود در آزان و میزدن و مرکا شد کای واضح

لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ۵ وَالَّذِينَ سَعَوْا

تا برآمد آمرکا بایان آورد و کردند کارهای نایب را آنکه و برای ایشانست آمرزش و روزی خوب و آنکه شتاند

الجزء الثاني العشرون

فِي آيَاتِنَا مَا جِئِينَ أُولَئِكَ لَمْ عَذَابِهِمْ مِنْ دَجْنِ الْيَمِّ^١ وَ يَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِي أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ

در آیه ها ما اینها را نازل کردیم آنکه روی ایشانست و عذاب او عذاب درد و می چید آنکه دانشمند علم را که آنچه فرو فرستاد شد تو

مَنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقُّ وَ يَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ الْعَمِيدِ^٢

از پروردگارت آن حق است و هدایت میکند راه حقای غالب سوده

| | | | |
|-----------------------------|-----------------------------|--------------------------|----------------------------|
| آنکسان گفتند که کار شده | که ما باید قامت تا چید | کتولی و روی آمد رشتا | مریقات وقت آن داد خدا |
| خورد سوگند آن اوستایان لایق | که باید سنی از حد وفات | ای عجم هم تو را پروردگار | خور هم باید قامت آشکار |
| آن حسای عالم القبی سکتارو | چیت : یان هیچ قدر یکسو | در سواب و زمین پس جودتر | یا ازل آن که آمد در سطر |
| حرکه ملکوت در روش ثبات | لوح محفوظ است و ان در اسباب | ما جزا بعد بر آنکه نگوید | مستخرج کردار آنکو مرید |
| آنکه را باشد آمیزش پس | همه بی روق زبده اوزد دین | واجبه مراحتل آیهای ما | حق حضرت آنکسان از اروا |
| تا مگر طایر حسیه مانشود | الزام روی خدا شارسا است چند | می باشد آنکه دانه شد | علم ایشان را حق و آمده شد |
| آنکه سوب نازل از پروردگار | آیه باشد اوست صف و استوار | و هیا باشد راه آنکه او | غالب و اسوده است آن بی غلو |

وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُبَشِّرُكُمْ إِذَا مَرُّكُمْ كُلُّ مَرْقَبٍ أَنْتُمْ لِيَ خَلْقٍ

و گفته آنکه که نکرده است دلالت بر شما را مردی که سرده سبارا چون پاره کرده شد هر اوه اردی در سکه شایسته آیه

جَدِيدٍ أَفَرِي عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَمْ بِهِ حِجَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَ

در آیه شتر آیه است رشتا دروغی یا اوست حوی بلکه آنکه ایبل بی آوردند با خرت باشد در عذاب و

الضَّلَالِ الْعَمِيدِ^٣ أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا يَبْنِي أَيْدِيهِمْ وَ مَا غُلِقَ مِنْ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَنْ تَنْفُ

کرامی دور آیهی بر یک سو آیهی شمشیر و آیهی باشد شتران از آسمان و زمین اگر خواهان فرو

تَحْجَفَ بِهِمُ الْأَرْضُ أَوْ نَنْفُضَ عَنْهُمْ كَيْفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ^٤

برای اشاره زمین بار و ادا لایم را نشان پاره از آسمان در سکتا آن آیهی آتی است هر شترانه که کت کشد

| | | | |
|---------------------------|----------------------------|-----------------------------|------------------------------|
| و آنکسان گفتند که کار شده | رده اعلام بلکه از رشتد | سوی مردی ما شوم آیا دلیل | خود شما را که خرد از آن خلیل |
| یا کند امان صبر حد هلاک | که شود آن پاره پاره در خاک | حاصل باید تحرق پس شود | احکم کل لی خلق جدید |
| آریه شود از و همه | جم گردد عظم و لحم این همه | بر خدا شد دروغی یا و او | مرحوم باشد از این گفتگو |
| حق روا گردد کلامی از دروغ | میکند امان او از بفروغ | دل هر آنکو را قیامت نگزید | در عذاب و صلال پس بید |
| کاران آیه عید پس | سوی ایشان آیهی است آیهی پس | از زمین و آسمان از دست و رو | چلکی گرفته اشارا فرو |
| در بیان محصور و موانع چند | تا که از افق آن بیرون رود | این شا صعب بهم می جواست | در ایشان دورم ای چون راست |
| یا ایشان احکیم از آسپل | قطعه مماند تا در دیر آن | هری باشد در این قل از و نوح | هر عید که کند روح روع |

وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مَّا نَفَّلْنَا يَاجِبَالَ أَوْبَىٰ مَمَّ وَالطَّيْرِ وَ أَلْنَا لَهُ الْعَلِيدَ أَنْ يَمْلِكُ سَابِغَاتِ

و متعین دادیم داود از خود مرغی ای کوه را سیح کویشا و طر و زب که دایم برایش آمدن که بیل از دهمای رسا و افزا

وَ قَبِيزَ فِي السِّرِّ وَ ائْتَلُوا صَالِحًا إِنَّي بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ^٥ وَ لَسْتُ لَكَ الْيَمِينُ وَ لَسْتُ لَكَ الْيَمِينُ

که داد و در پلتن و کد کار شایسته هر سکه هم آنچه می کنی و مرسل را با باد باندیشی مایه بود

وَرَوَّاعُهَا شَهْرٌ وَأَسْلَنَّا لَهُ عَيْنَ الْقَطْرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَنْ يَمْلِكُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِأَفْنِ دِيَةٍ وَمَنْ يَنْفَعُ

و شاکستن مملی و جاری در صومیه برایش چشمش گشاده و از جنی بود که از مسکد . آن بود که شایان بروردگار و آنکه سر میبرد

مَنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا تُذَفُّهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ " تَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِبٍ وَ تَمَاتِلُ وَ

ایشان از فرمان ما میجستند به او را از عذاب آتش سوزان . مانند رای او آنچه سبوا را تا عرما به ما میبندند و نساها و

جَنَائِنَ كَالْجَوَابِ وَ قُدُورُ رَأْسِيَاتٍ اَعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَ قَلِيلٌ مِنْ عَادِيَ السُّكُورِ " فَلَمَّا

کاسها و جویها و درگاههای . بر این از برگی مثل تحولی شد که در داود شد و ادلی از مکیل می شایند پس

فَقَضَيْنَا عَلَيْهِ الْقَوْتَ مَا ذَلَمَ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا ذَاةُ الْأَرْضِ مَا كُلُّ مَسَانَةٍ فَلَمَّا خَرَّ نَسِيتَ الْجَنِّ

چون گداوشدا . او را از آواز کردی از مکیل مکر حسرتی که آرا از و جوی خود که در که مورد عذابش را پس چون روی را انداخته

اِنَّ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْقَيْْسَ مَا لَبَوْا فِي الْعَذَابِ الْمُهِنِ "

شاید که اگر بود که می دانستند قضا نمی مانند در عذاب شوار شده

در این تفسیر حق تعالی در حق حضرت داود علیه السلام و بیان حال

ساحمان علیه السلام

| | | | |
|---|---------------------------|-----------------------------|-----------------------------|
| ما عَصَى دَاوُدَ اَوْ رَدَّكَ حُودِ | صل و ایروا داود آنچه بد | و هها کیمیم - یا او اند | هر زمان تسبیح با صوت بلند |
| اَوَّلَىٰ يَسَىٰ كَمْ كَرِهَادِ . | صوب خود باوی . تسبیح و صد | همچین صریح بر این ندا | مکر کرد با او هم صدا |
| رِمَ صَدْرِي لَعْنِ اَلْبَدَنِ اَوْ | تا رده سرد بی هم عمو | خاص را دارد افسانه نگاه | سلطنت می مساوی چنین نگاه |
| مِهْمَا كَيْتَمِ اَوْ اَهْلًا رَا سَعِيدِ | کارهای بیک ترشگر مرید | شکر مهای بیرون از شهر | باشد اعمال محکو در ورور کار |
| مِنْ اَهْلِي شَيْءًا لَمْ يَصِرْ | دست را ن پوشیده قهریک شهر | بر مدحیان باد را خضر در ارم | رفت راه دومه اندر صبح و شام |
| مَعْمُورِ يَسَىٰ اَوْ رَا دَ صُودِ | آن هوازی مشت از وجود | راه یک مه رعت در هر بلنداد | در سبک مدگی ماسر باد |
| هَوْنِي بِسُودِي اَمْرٍ شَامِ رَاهِ | قدر نمی در ضریق انبیا | جری او را ساحم ارماسه | عین قهر اعنی می گداشته |
| يَسَىٰ اَلَّ حَسَمِ مَلُؤُ مَحْمَدِ | خروان در ضاعت و قوی صد | هم پس خود صبی پیش او | کار میگردش اندر بشرد |
| حَلَهَ يَسَىٰ قُوَّةَ وَهْمِ وَ حِيَالِ | بد بفرمایش بدن دوا لیلان | باشد این تاویل تا نریل حات | طبی تا داود لوی نگت |
| سِرْكِي وَا كَسِي كَرْدِ اَوْ حَانِ | را میا که بود ملور او حان | میچند پیش شود لشو حه | از عذاب و آتش افر حه |
| طَمِي اَوْ مَنكَرِ يَسَىٰ سِرْكِي | دوسان از حکم حل اربهی | در ریشت حات او را کد حات | تا واد با مراد نقل ساخت |
| هَرَاوُ لَرْدَنَ دِيَوَانِ اَبِهَ خَوَاسِ | ساحسی عربانیک حات | هم تپای و حان کالجواب | کاسها و حوصها از هر آب |
| هَمَ قُدُورِ رَأْسِيَاتِ اَمْرٍ قَرَارِ | دیگها یسی درک و اسوار | آن داود اعملوا شکر ا لور | و قیل من عادی السکور |
| مَوْتِ يَسَىٰ رُودِي مَشْدَاوَمَاضِ | مرید بود و نکه بر دش رخصا | کرسوتش واقف ایشانرا کرد | غیر موری که عذاب ا رته جود |
| يَسَىٰ هَادٍ وَ شَدَّ هَوَا اَنَّهُ حَنَ | گر که مصلحت غیب ارمش | میگردید درک امر عذاب | فی شندی روح صیر از شات |
| دَلَّشَ يَسَىٰ قُوَّةَ وَهْمٍ اَرَاكَ رَاهِ | بر مقام سر خون اشده | ک شدی مشول در افعال بست | تا صیرت حاصلی آورد حات |

لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَهُمْ آيَةً جَنَّاتٍ عَنْ يَمِينٍ وَ شِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَ اشْكُرُوا لَهُ

شستن که بود مسرا در مسکها تن آتی دوستن از راست و چپ صوبید از روزی بروردگار و شکر کرد او را

بَلَدَهُ طَبَقَهُ وَ رَبِّ غُورٍ " فَأَعْرِضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ سَيْلَ الْغَمِّ وَ بَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتِي

بلدی یا کیم و بروردگاری آریده پس روی گردادید پس بر ایشان سیل باران سختی و بدایم ایشان از دوستان دوای مایه ارمی

أَكُلَ حَمَظٍ وَ آتَلِ وَ شَتَّى مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ " ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَ هَلْ يُجَازِي إِلَّا الْكُفُورَ

تلخ و شور که و چیزی از کسل امک آن سزا بدایم ایشان را بسبب آنچه شرفی و رده بود آید ارمهم حرا ارمی را

الجز والثانی العشرون

« وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً وَغَدَرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا

وگردیدیم میان ایشان و میان قریاتی که برکت دادیم در آن قریا ظهر و ایسی سر را مقرر داشتیم در آنجا رفتن را سیر کنید

فِيهَا لِبَالِي وَآيَاتُ آمِنِينَ ۱۸

در آنها شها و دونه ایان

در بیان حکایت اهل سبا

| | | |
|--|--|---|
| <p>در مسافتی پودشان اهل سبا بود است پیش از آن کاید نگفت که جوید از هر محرومی دانستم باشد آسوده سر پروردگار آب سدی کان و را بقیس است شد بیدل حبیبی اهر ظهور شد گرسن باغهای پرچیل پس ایشان ما گردادیم هم فرجای ظاهره بر اصال یا متغیر مراحل اندران بست حصص بخاج داد و راحه</p> | <p>آتی انجمن اهر و با هوایش ایسی سود خفت رشیا گوشت شکرش رسق آنکه را شد و در شکار موشها سورج زرد و شکست ردو بلخ اومو سالیح و شور و درخت سدر آکل را قیل و ان فرای دیگر ارجود و ارم حله رهبر طریق اهر عال اهر آوردیم در مرعا علان هم به آبادی در آنها فاضله</p> | <p>هر کسی از خواصی می چید سرده فرقه بدایمان با صا ایچینی شهری پستجه و نکو پس گرداده روی او شکرهم یا که سبب آمد از اهرای شهر حصا یا باشد درخت خاردار این فرا دا پیش را ناشنی خون صطیف و اریضه و روع سیر مرده بد در آن تقدیر ما امرا این دهها خون هربست اینست از خوف قطع الطريق</p> |
|--|--|---|

قَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِبَ وَمَقَافَهُمْ كُلُّ مَتَرَقٍ إِنَّ فِي

پس گفتند پروردگارا ما را دور گردان از سفرهای ما و ظلمت نمودند بر خودشان و گردیدند ایشان حکایه را بر آید که در ایشان هر را که کند کردی در سبک کرد آن

ذَلِكَ لَا يَأْتِ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ۱۹ وَلَقَدْ مَنَّا عَلَىٰ آلِ إِبْرَاهِيمَ إِذْ بَايَعُوا أَنَّهُمْ غُلَامٌ نَجِيٌّ

هر آینه آیه است مهر شکبای شکرکار و صفت است گردان بر ایشان انس گهش را پس روی گردان او را خیاره از

الْمُؤْمِنِينَ ۲۰ وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لَنَعْلَمَ مَنْ يَوْمُنَّ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي

کرد و کان و مودر او را برایشان هیچ تسلطی مگر برای آنکه ما را آسان کرد تا غروب از آنکه او از آن در

شَكَ وَ رَبِّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ حَافِظٌ ۲۱

شك است و پروردگارتو همه چیز نگاهبان است

| | | |
|--|---|---|
| <p>پس گفتند اصحابان رسا پس ستم کرد و رشود دین دعا شد غراب آفرینا اهر زمن پس براسکند بر ایشان چنان پس برایشان ملن خود را کرد است می نبود او را برایشان حتی از سبک باشد از آن در کان</p> | <p>دوری افکن بی مرالهای ما یا که زین گران ستمای ما که میان شام بود آن تا بین که باید آن قرق در میان دیو شکر رهبر این است خواست یا که اسلا بگه دعوی یعنی از زحمر و حساب اهر نشان</p> | <p>تا که خواهد خند مرئی سر پس بگردان ایشان تا اهر خلق تا که شد از ضربات اهل انوار باشد نشانها بر حضور بیروی کرد او را پس میان حرکت نام و کنم او را جدا باشند آن پروردگار از خوف و است</p> |
|--|---|---|

قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ

نکو بگویند آنان را که بگویند در غیر خدا نباشند ماله مقدر خود در آسمانها و در زمین

وَمَا لَهُمْ فِيهَا مِنْ شِرْكٍ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ ۚ وَلَا تَقَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَتَىٰ لَهُ حَتَّىٰ

و باشد مرا نشان از آن دو تاجم شرک و ناخند مرا و از ایشان هیچ مددکاری و سود و منفعت ندارد مگر برای آنکه مستوری داد را پیش تا برون

إِذَا قَرَعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ فَأَلْقُوا مَاذًا فَأَلْقُوا رَبَّكُمْ فَأَلْقُوا الْحَقَّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ۚ قُلْ مَنْ

برداشتند و از سر او دلپاشان گوید پس مالد که سبستان بعضی که گفت برو و دلگوشها گویند و اوست رافع و درک بگو بست

يُؤْذِنُكُم مِّنَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ اللَّهُ وَآنَا أَوْ آيَاكُمْ لَعَلِّي أَوْفَىٰ صَلَاحِ مُبِينٍ

که رودی بمعدشها از آسمانها و زمین بگو خدا و منم که خدا و منم که خدا را در کرامت افکار

قُلْ لَا نَسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نَنْتَلِ عَمَّا تَعْمَلُونَ ۚ قُلْ يَجْعَلُ يَبْنِئَانَا ثُمَّ يَفْضَحُ يَبْنِئَانَا

بگو پرسیده نیستند از آنچه بد کردیم و پرسیده نشویم از آنچه بد کردیم گویند بکنند یا ما را برود و دلگوشها مایس حکم میکنند

بِالْحَقِّ وَهُوَ الْقَاضِ الْغَلْبُ ۚ قُلْ أَدْرَأَيْيَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْغَفُورُ الْعَلِيمُ ۚ

ماحق و اوست حکم کننده ما را گویند بیا آنگاه رسیدند اما زمان هیچ است مگر اوست خدای عالی درست کردار

گویند آنگاه را که گویی غیر حق گوید یعنی او را دان

است ایشان را که گویی شرک است از حد و از حدی ما

سودهم سعد شاعت زد او هر دوری و حق بکنند

در فرج باشد پس چه سر شمع و مشق و اندر رسیدن

سبستان گویند در حق از نیت در شاعت مگر دلگوشها گفت

آسمانی ما طریقات و کبر است در فاش شاعت تا کبر

گویند خود اندر سوا این سؤال که در دوری خدای دوالطال

گویند پرسیده از احرام ما می کردیم ارج اندر ما را

پس ما کرم ساد و ما پس باید حکم بالغ بینا

گویند از شریکان آنچه را که حق گوید امان از ما

گویند بیا بل هوانه الیرر قال دانا به حکم حله چیز

وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشَرًا وَ نَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ۚ وَيَقُولُونَ

و نفرستادیم ترا مگر ظاهر مردمان را مؤذنه و مژنده و لیکن اکثر مردمان میدانند و میگویند

مَنْ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۚ قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْأَلُونَهُ عَنْهُ سَاعَةً وَلَا

باشد این وعده اگر عهد راستگوین گویند شایسته و روزی که کار پس نباید از آن ساعی و ریش

تَسْتَفِيدُونَ ۚ وَ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَٰذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ لَوْ تَرَىٰ

می افتد و گفتند آنکه کفر شدیم بکرویم این قرآن و ما چه باشد میان دودست و اگر کسی

إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَفْضُوا

هنگامی که سفاکان بلزده شده گام بر دیر و دلگوشها را مکرر داد و جملتان بعضی سخن را میکنند آنکه ضعیف گرفته شد

لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ ۚ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَفْضُوا أَنْتُمْ

مرا آنرا که بزرگتر است اگر شما بودید بر ما و دین ما را مکرر گفتند آنکه در کسی است مرا آنرا که ضعیف گرفته شد یا ما

الجزء الثاني العشرون

صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَى بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ ^{٢٧} وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَفْسَفُوا لِلَّذِينَ

فرود داشتیم شما را از هدایت بعد از آنکه آمدن شما را فک کردیم گناهکاران و گفتند آنکه صعب گشته شد برای شما

اسْكُبُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَأَسْرُوا

کمر زدن که بکنید شب و روز هر گاه بگوییم که کافر شویم خدا و بگردانیم - ما را و پندارید و پنهان داشتید

الدِّمَاءَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُعْذِرُونَ أَلَا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ^{٢٨}

بشمارا چون دیدند عذاب را و گردانیدیم غلها را در گردنهای آنها که کفر شدند آیا برانده میشود مکر آنها و کفر کردند

| | | |
|---|--|--|
| <p>ی فرستادیم الا آنکه عام
و عدنان گویند مگر باشد راست
وان قامت یا بود وقت وفات
به آنچه پیش از آن آمد هرود
کافران حال رسول مستجاب
خی کردند آن تپه از خندق
ورسبی طالبی را آیند
رد قول هم نباید از حد
واهل استکار گویند ایضاً
ما نگردانیدشان از راه دین
بل ما کافر شدیم از رسول و آو
هم راو گریه همایان کش
وان دعات را بهای دارم
بشویان یا ر اشیع حلال
دتر از نعت شی مرکب</p> | <p>یک فدا اندا کفر مردمان
و شایا و عده و ورست
می گفند آنکه خود گاه شدند
پیش آن توری و اصل من
وصف او گفتند باشد بی ضرور
کاین - گویند شعر او عباد
و گردانید من صحن سخن
سر کشارا - بودید از شایا
از من ما داشتم آیا در راه
از گویند آنچه - چاره شد
امر مگردید و فی - ما
هر دوفه حلال او گاه شود
یا شود امر دشمنی جان
همچس بها ما قیم آتش
میشود آیا مرا داده مگر</p> | <p>مژده هم ده هم ده خود را -
صفی گر گویند و مشک از حد است
و در و روش چون شایا است است
که در آن است مگر حبه بود
از - چنانچه از اهل این
یادت این آیت بر او و دین
چونکه رد و رت خود سوار بود
می گویند آن شده اهل در مقابل
در جواب فرقه مستمعین
بل شایا بودید خود از مجرمین
مگر در و روش را بهای داشتند
شماران و دال شایا مرد غوث
چونکه شد آن عصب بر اهل
آنچه بهای کشد از صحن حال
دست تا باشد شایا کودکی</p> |
|---|--|--|

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ^{٢٩} وَقَالُوا

و فرستادیم در هیچ قریه هیچ یک که میفرستادیم و در گذارش میفرستادیم که ما را چه رسد به آن که فراموش

نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ ^{٣٠} قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ

ما بیشتریم در اموال و اولاد و شایا ما عذاب کردمشدگان - ما و شایا که هر روز کفر بران میگویند و برای آنکه میجوید

وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ^{٣١} وَ مَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِاللّٰهِ قَرِيبٌ مِّمَّا عِنْدَنَا

و نیک مگردانم و لیکن اکثر مردمان - شما و اولاد شما چیزی که در دیکر شما را شمارا ما

زُلْفَى إِلَّا مَن آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهٗمْ جَزَاءُ الْوَصْفِ بِمَا عَمِلُوا وَ هُم فِي الْغُرَفَاتِ

در دیکر کردند لیکن آنکه آید و کردند شایا - پس آن گروه را چهار است برای افرین آنچه کرده و ایشان باشند در غره های

آمِنُونَ ^{٣٢} وَالَّذِينَ يَسْمَعُونَ جَىٰ آيَاتِنَا مَّا حِزْنَ أُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ^{٣٣} قُلْ إِنَّ رَبِّي

ایستاد و آنکه می شنیدند - در آیه های ما طالبان طاعت گردانیدیم آنها را شایا عذاب احتضار کردمشدگان که بود در دیکر

يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ وَ مَا تَقْتَضِي مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُعْلِمُهُ وَ هُوَ خَبِيرُ الرَّازِقِينَ ^{٣٤}

فرمان بکنم و زری برای آنکه میجوید و نیک بکنم و این و آنچه را از کلام خدا چیزی پس او میجوید و او است بهترین روزی دهنندگان

| | | | |
|--|--|---|---|
| <p>که فرستاده شدید از دینان
ما فرسود امر امون و ولد
یا غلانی بست تا دین بسم
خلق دادند اکثر لیک از این
ان هل که صالح آید در عمل
از مکاره ایس و از آدد
ان قوم بی النداب معصرون
بس خدا عهد عوصه بر مرید
گوید این کن مال معسلرا نه
نمود هموزی ازوهم حال وخلق</p> | <p>جز که گفتند اهل ستم را
می گفتند از نکر وز حد
می غلانی ما صفت سیم
معنی حکمت یزوده کردیدی
موجب قریب ایان و عدل
و انکسار در غریهای حسد
آنکروه باشد در دین فرو
واجرا اطاق از بیری آدد
گویدان بر منتان معنی ایان
روزی کس معسر آن اخلاق خلق</p> | <p>یا که در شهری رسول بیده
بود نعت وجه تکلیف و سل
مر شا از هر جهت اولی تریم
تکلیف ملایذ یخواعد بر عباد
که باید زد ما در دیکان
بر علها که کردد از دعا
تا مگر طاهر کسده ما بود
روزی را هم ملک سلود حسن
هر صیاحی میکند امر خرا
ما می باشند از حق واسطه</p> | <p>نی فرستادیم ما در هیچ ده
مکروم و مکرم از هر وکل
اندر این دعوی که ما میفریم
کو گناید رزق رب من زیاد
مال و اموال شا نمود خوردان
پس دو چندان باشد ایشارا جزا
و آنکه ساعی امر آنها بود
کو گناید بر جایش رب من
دو ملک بر متفق و محکم دعا
اوست غیر الزلفش در صایحه</p> |
|--|--|---|---|

و یَوْمَ يَصْحُرُوهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَكَةِ اِهْزِلِي اَبَاكُمْ كَاُنَاوْا يَعْْبُوْنَ ۝۱۰ قَالُوْا سُبْحٰنَكَ اَنْتَ

و روزیکه صبحش را همه بیدار کنی و بگوید برای ملک که ابرایان را ببرد و بگویند سبحانک انت

وَلِيْنَا مِنْ دُوْنِهِمْ بَلْ كَاُنَاوْا يَعْْبُوْنَ اَلْحَنَ اَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُّؤْمِنُوْنَ ۝۱۱ قَالِيَوْمَ لَا يَمْلِكُ لَكَ بَعْضُكُم

و اینها از دین خود نیستند بلکه ابرایان را ببردند و بیشتر از دین خود بودند و بگویند که امروز تو را هیچکس از دین خود

لِيَقْبُضَ نَفْسًا وَلَا صِرًا وَنَقُولُ لِلَّذِيْنَ ظَلَمُوْا دُوْنُوْا عَذَابَ النَّارِ اَلَّذِيْ كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُوْنَ ۝۱۲

برای خود را میبرد و بگویند که امروز ما را عذاب آتش است که شما را بابت آن می گفتید

وَ اِذَا تَنَلٰى عَلَيْهِمْ اَيَاتُنَا بَيِّنٰتٍ قَالُوْا مَا هٰذَا اِلَّا رَجُلٌ يُّرِيْدُ اَنْ يُّصَدِّكُمْ عَنْمَا كُنَّا يَعْبُودُ

و چون ما آیات خود را بر ایشان آشوبان کردیم و بگویند که این مرد است که می خواهد شما را از دین خود ببرد

اَبَاوَكُمْ وَ قَالُوْا مَا هٰذَا اِلَّا اِفْكٌ مُّفْتَرٰى وَقَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا لَلْحَقِّ لَمَّا جَاؤْهُمْ اِنْ هٰذَا اِلَّا

پدران شما و بگویند که این مرد است که می خواهد شما را از دین خود ببرد و بگویند که این مرد است که می خواهد شما را از دین خود ببرد

سِحْرٌ مُّبِينٌ ۝۱۳ وَ مَا اَتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَّذْكُرُوْنَهَا وَ مَا اَرْسَلْنَا اِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَّذِيْرٍ ۝۱۴ وَ

ما را از کتابی که یاد کنند و ما را از کتابی که یاد کنند و ما را از کتابی که یاد کنند

كَذَّبَ الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ مَا يَلْمِزُوْا مُنْشَرَا مَا اَتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوْا رُسُلِيْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيْرٍ ۝۱۵

و اینها از دین خود نیستند بلکه ابرایان را ببردند و بیشتر از دین خود بودند و بگویند که امروز تو را هیچکس از دین خود

تکذیب کرده آنکه و مدعی ایشان و رسیدند به یک آیه از این اشارات پس تکذیب کردند و ولان را پس چو بود آنکه

| | | | |
|---|---|---|---|
| <p>عابدان وودستان آبا عیان
توول ما و مولای و بس
تا شوم اوقل حکایت رما
حکم لبس خدا لا و سر
این همان لراست بی در تون
بست این الا کمری در طر
کافری رحت کند از پرورغ
چون دیشان آمد از حق در شعاب
درس تاخواند آن از قشورل
هیج استدلال آرد از سند
ملی نبود جز حال و معی
پیش از ایشان انیا در بلاد</p> | <p>پس ملاکرا بگوید کاین کان
پس ازانکه برسد حزوکی
دوستی بود حوی ماین ما
جویک از قالیوم لایک غبر
اللی حکمتن ها تکسون
می گوید ایچین یا بیکدر
واین سخن گوید یزد دردوغ
یا اسلام و بیوت یا حکتاب
مشرکارا ما نعلیم از کسب
یا که اندوخت اشراک خود
حاصل ایکه مشرکان معکرا
همچین کردد تکذیب از اعتد</p> | <p>مشرکارا امدان یوم انضا
ران توک و برتری ی اشتباه
ناچای ایچین حد و مقام
بشر و ایشانی بودی های
میچشد این روح آتش دیمد
چه آیهای ما روشن چنان
را بیکه آلمان برسدیدی آن
رحیق اعنی ر رسول اوجدد
لفظ یا سحر است و معنی پیلر
از دلیل آرد قول یا اسول
بیده پیش از تو مریدی با نشان
یا تکذیب تو یا در دین خود</p> | <p>پس کن دوزی که جمع آردشدا
پس بگوید آن ملک کای ال
قاصریم امر عودیت تلم
میرسدند دیوان این کان
ما باستکارگان گوئیم هم
چونکه خوانده میشود بر کاران
که بجوامد یا دمان دارد عیان
و انکسار گفتند که کافرشدند
کاین باشد جز کسری آشکار
تا که بریطلان قرآن و رسول
نی فرستادیم مالم سوبشان
نبتشان و جیبی سهر و کین خود</p> |
|---|---|---|---|

الجزء الثاني العشرون

صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ ^{٢٢} وَفَالَّذِينَ اسْتَفْضَوْا لِلَّذِينَ

مردانستم شمارا از هدایت بعد از آنکه آمد شمارا بلکه بودید گناهکاران و گنجه آگاه صبیح گشته ضعیف آمارا

اسْكُرُوا بَلْ مَكْرَ الْإِلَهِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَأَسْرُوا

که ز کردی حسد بلکه شد و روزی که کفر می نمود شمارا که کافر شویم جدا و گردایی مایه و ایمان و پنهان داشتند

الْعُدَاةَ لَمَّا رَأَوْا الْمَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَعْلَاقَ فِي عُنُقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُعْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ^{٢٣}

بشمارا چون دیدند عذاب را و گردانیدند قطارها در گردنهای آنان که کفر شدند آیا عزا داده میشود مگر آنچه خود کرده اند

| | | | |
|-------------------------------|----------------------------|---------------------------|----------------------------|
| از مستدبیت الا آنکه عام | مژده ده هم هم ده خود را | لیک دادا اند اگر مردمان | از حشاش و دمه پشیران |
| و عدنان گودک باشد راست | صق کر کویش و شک و حشاش | و شارا و دمه دور پست | نه می ناید از وی پیشرویس |
| و ان ذمات یا بود وقت وفات | و دروش حوش و است اسدات | می گاهد آنکه خود کافرشد | ما قرآن کرویم را یا پس |
| ه ناچه پیش از آن آمد غرود | ه در آن است بحر حبه بود | پیشی آن توری و اصل من | صحه سوسی و صبح آمد پیش |
| کافران حال رسول مستطاب | بار می چیده او اهل تاب | وصف او گنجه شد می شور | من سوریه و اصل و دور |
| خی کرده آن تپه از حشاش | یادت این آید زبون او و دین | کاین حق گوید کفر او عباد | ه بر آنها پست ما را عباد |
| و ربیبی طالبان بار ایستد | حکمه رد و رب خود خواریست | د گردانند من نفسی سخن | سوی نفسی دیگر احوال از من |
| و در قول هم نباید احوال | می گویند آن صفت در مثال | سرکارا می بود از شای | ما صبح از مؤمنان می ما حرا |
| و اهل استکار گویند ایچیه | در جواب حرفه مخصوصی | از تن ما داشتم آیا در راه | بعد از آن گاهد شمارا راه |
| ما گردانیدشان از راه دین | بل شای بودید خود از مجرمین | خار گودد آنچه دوازه شد | بر کسان ز امر حق سرکش شد |
| بل ما کافر شدیم از میل و آزار | مکر و دروش را بهمان داشتند | امر میکرد و نئی ه ما | ایکه تا گردیم کافر بر جدا |
| هم بر او گریه همان کش | شعرمان بود شای برده خویش | هر دودعه صدانوار گاه شود | در دعوات غرق اند و دست سود |
| و ان دعوات را بهمان دارم هم | حکمه بعد آن عذاب بر اهل | یا شود امر دشمنان جان | یا دعوات طاهر آید زان کسان |
| یشوایان یا در اتباع صلا | آنچه پنهان کند از صاحبان | هیچس ضیا عالم آشن | امیر اعان آنکه کافر شدین |
| هزار از لغت نمی برگردی | پست ما باشد شنن کودی | میشود آیا حرا داده مگر | رهر آنچه صیقل از خبر و شر |

وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِّنْ نَّذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَاذِبُونَ ^{٢٤} وَ قَالُوا

و هر سانیم در هیچ قریه هیچ بیم گنجه مکرر گنجه متبر و در گذرش هر صیقل عالم آچهر رسانده شد آن کفرانیم و گنجه

نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا وَ مَا نَعْنُ بِمُعَذِّبِينَ ^{٢٥} قُلْ إِنْ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ

ما بیشتریم در اموال و اولاد و باشم ما عذاب کردمشدگان تا هر صیقل که برورد در اموال و فرزندان و هر صیقل که برود در اموال و فرزندان و هر صیقل که برود در اموال و فرزندان

وَ يَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ^{٢٦} وَ مَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّذِي تَقْرَبُكُمْ عِنْدَنَا

و ملک مکرر ما و لیکن اکثر مردمان مجاهد است مالیات و اولاد شما چیزی که نزدیک کرد ما شمارا از ما

زُلْفَىٰ إِلَّا مَن آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ جِزَاءُ الْغَيْبِ بِمَا عَمِلُوا وَ هُمْ فِي الْعُقُوفَاتِ

دریک نزدیکی لیکن آنکه گردید و کرد کارهای نیک را پس آن گروه را است حرای اقرون ناچه کرده و ایشان باشند در غرقهای

آيُنُونَ ^{٢٧} وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُجَازِبِينَ أُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ^{٢٨} قُلْ إِنْ رَبِّي

اینان و آنان که می شایند در آیههای ما طالبان طر کرد این آنها باشند عذاب احضار کردند شدگان که بود در یک روز و در گذر من

يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَهُ وَ مَا أَنْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ قَهْرٌ يُغْلِبُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ^{٢٩}

فرانگ کند و زری برای آنکه صیقل اهل از عذاب و ملک صیقل برایش و آنچه را اطلاق کردید از چیزی پس او خوش می باشد آرا و اوست بهترین روزی که شدگان

سورة السبا

نی فرستادم ما در هیچ ده
مکرویم و منکریم از جز وکل
اندر این دعوی که ما یشیریم
کو کشاید رزق رب من وکل
مال و اموال شا خود خردان
پس در چندان باشد ایشانرا
و آنکه صافی اندر آنها بود
کو کشاید بر عباد رب من
دو ملک بر من و ملک دعا
اوست غیر الزلزلن در صابحه

یا که در شهری رسول میدهد
بود صحت وجه تکذیب و سل
بر شا از هر جهت اولی تریم
تکلف ملزوم خواهد بر عباد
که باید درد ما نزدیکان
بر علما بلکه کرد از دوا
تا مگر طبع کشفه ما بود
روق را هم ملک ملزوم پیشین
هر صافی میکند اندر جزا
ما حی باشد از حق واسطه

چرا که گفتند فعل دستما را
می گفتند از یک و در حد
و عظامی ما معصم بیسم
معنی حکمت می رود کفر و دین
موجب فرست ایان و عدل
و انکسار در هر صافی حقد
آنکروه باشند در رحی غروب
واجب را افاق از بیری امید
لویان بر مقنن بش ایان
روزی که دهم سر آن اخلاق خلق

و یَوْمَ یَصْرُهُمْ جَمِیْعًا ثُمَّ یَقُولُ لِلْمَلٰئِكَةِ اِهْبِلُوْهُ اِیَّاکُمْ کُنُوْا یَعْبُدُوْنَ ۝۱۰ قَالُوْا سُبْحٰنَکَ اَنْتَ

و روزی که صحرانده ایشان را میگوید
مر ملائکه را آیاینها را بده که
کشد دایم ک و دست را نوی

وَلِیْنَا مِنْ دُوْنِهِمْ بَلٰی کُنُوْا یَعْبُدُوْنَ اِلٰهَیْنَ اَکْثَرُھُمْ بِهِمْ مُّؤْمِنُوْنَ ۝۱۱ قَالِیَوْمَ لَا یَمْلِکُ لَکُمْ

صاحب ما از غیر ایشان که بگوید
میرسد در اکثر ایشان بود و اگر و کلان
پس امروز ملک نباشد معنی

لَیْسَ نَبْعًا وَلَا صِرًا وَنَقُولُ لِلَّذِیْنَ قَالُوْا کُفُّوْا عَذَابَ النَّارِ اَلَّذِیْ کُنْتُمْ بِهَا تُکَذِّبُوْنَ ۝۱۲

میرسد را سودی و صیر و ناک
آمار که ستم در عذاب آتش را
تکذیب میکردید

وَ اِذَا تُتْلٰی عَلَیْھِمْ اٰیٰتُنَا بَیِّنٰتٍ قَالُوْا مَا هٰذَا اِلَّا رَجُلٌ یُّرِیْدُ اَنْ یَّضِلَّکُمْ عَمَّا کَانَ یَعْبُدُ

و چون خوانده شود بر ایشان آیای ما
که روشهاست گفتند ما این
مگر مردی که می خواهد که گردانده شود

اٰۤاۤاۤوْکُمْ وَ قَالُوْا مَا هٰذَا اِلَّا اِنْفٰثٌ مِّمَّنْ قَدْ خَلَّوْا لَیْسَ لَکُمْ جَاۤئِزٌ اِنْ هٰذَا اِلَّا

پدران شما گفتند نیست این مگر
دروغی اندر اگر دشمنی که کافر شد
سحق را پس آمد ایشانرا است این مگر

سِحْرٌ مُّبِیْنٌ ۝۱۳ وَ مَا اَتٰیْنٰھُمْ مِنْ کُتُبٍ یَّدْرُسُوْنَهَا وَ مَا اَرْسَلْنَا اِلَیْھِمْ قَبْلَکَ مِنْ نَّذِیْرٍ ۝۱۴

سحری آشکار و هدایت ایشانرا
استخوانها که درس خوانده اند و اگر و خرافات ایشان
پیش از تو هیچ کسده و

کَذَّبَ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِھِمْ وَ مَا یَلْمُوْا مُشٰرًا مَا اَتٰیْنٰھُمْ فَکَذَّبُوْا رُسُلِیْ فَکَیْفَ کَانَ نَصِیْرٌ ۝۱۵

تکذیب کردند آنکه و دشمنی از ایشان و رسید
بمدیک آنچه دادم ایشانرا
پس تکذیب کردند و سران را پس چگونه بود انکار

| | | | |
|---|--|--|---|
| <p>پادشاه روزی که جمع آورده شد
پس بگوید آن ملک کای ده
قصریم اندر خودیت تمام
میرسد دیوان این کسان
ما با شکارگان گوئیم هم
چونکه خوانده میشود در کاران
که بخواند با دمان دارد میان
و انکسار گفتند کافر شدند
کاین فاشد چه کسری آشکار
تا که بر طلال قرآن و رسول
نی فرستادم معلم سوزان
نیشان و جویی بهر و کین خود</p> | <p>مشرکارا امدان یو و انصا
زان توپاک و بربری ایشان
تاچه صای اینچنین حد و مقام
پیشتر و ایشان بودی دای
میوشد این ریح آتش دهم
چله آیهای ما روشن چنان
را بسکه آلمان بر سیدمی آن
بر حق انی در رسول ارشد
لغظ یا سحر است و سنی بیار
از دلیل آرد قوی یا اصول
پسده پیشتر از تومردی یا شان
یا تکذیب تو یا در دین خود</p> | <p>پس ملائکه را بگوید کاین کسان
ینی او آنکه پرسند جزو کس
دوستی نبود حوی مابین ما
جویک از قالیوم لایک غیر
الهی سکنتم ها نکسون
می گویند اینچنین با یسکندر
و این سخن گویند بود خردوغ
یا اسلام و بیوت یا سکنت
مشرکارا ما غلامم از کسب
یا که امر صنعت اشراک خود
حاصل اینکه مشرکان معکرا
هوچنین کردند تکذیب از عدا</p> | <p>علمان بودند آن آبا عیان
توولی ما و مولای و مس
ما شویم از فضل دیکش رصا
حکم لبس ما لا و صر
این همان طراست پی در عون
بست این الا کسری در طر
کافری رحی که در یروع
چون دیشان آمد از حق در خضات
درس تا خواند آن از تروول
هیج استدلال آرد از سد
ملی بود جز چهل و می
پیش از ایشان ایما در و بلاد</p> |
|---|--|--|---|

الجزو الثاني عشرون

ن رسیدی بشر آنچه ما | دادیم این فرموده او هر نوا | یا خادمی ایچ ر پیشانی | آنچه را دادیم ما بر محکبان
پس بکعبه رسولان آمد | پس چگونه باشد از من تائید | یعنی انکارم بر ایشان درورش | هم صدام بر برای بعتش

قُلْ اِنَّمَا اَعْظَمَكُمْ بِوَاحِدَةٍ اَنْ تَقُومُوا لِلّٰهِ مِثْلِيَّ وَفَرَادَى ثُمَّ تَفَكَّرُوا مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ

نکو این است: و معصمه شما را که خدایتان را که مرا غایبم | شما را خود و و یکدیگر | پس اندیشه که بدست صاحب شما را هیچ حویلیست

اِنْ هُوَ اِلَّا نَذِيرٌ لَّكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ۶۱ قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ اَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ اِنْ

او مکررم: و مرا ای شما | و از دوست خودم | و دوستم | و آنچه خواستم از شما | و بد پس آن را مرا خواست

اَجْرِي اِلَّا عَلَيَّ اللّٰهُ وَهُوَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ۶۲ قُلْ اِنَّ رَبِّي يَصَدِّقُ بِالْحَقِّ عِلَامَ الْيُوسُفِ

مردم مکرر بر خدا و اوست بر همه چیز شاهد | و گوید که هر روز در کار من القاب بدست خدا و دایه حاجت

۶۳ قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَما يُبَدِّلُ الْفَاسِدَ وَما يُبَدِّلُ ۶۴ قُلْ اِنْ صَلَّيْتُ فَاِنَّمَا اضِلُّ عَلَى نَفْسِي وَ

نکو آمد حق و بی آفرید فاسد را و ما را بگرداند | و گوید که اگر گمراه شدم پس گمراه شدم مکرر خودم و

اِنْ اِهْتَدَيْتُ فَيَسِّرْ لِيْ اِلٰهِيْ رَبِّيْ اِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ ۶۵ وَ لَوْ تَرَى اِذْ فَرَعُوْا فُلًا قَوْتًا وَ

اگر هدایت یافته باشی در قدرت کوی میگردی و در کار و مکرر که او شنوای درنگت و اگر گمراهی کنی باز شد و

اُخْذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ ۶۶ وَ قَالُوا آمَنَّا بِهِ وَ اَنَّا لَنُحْسِنُ التَّوَالُفَ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ ۶۷ وَ قَدْ

گرفتند از جای نزدیک | و گوید ایماں آوردیم با او و اگر گمان داشتیم با او را از جای دوری و بیعتی

كُفَرُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ وَ يَذْفِقُونَ بِالْقَيْسِ مِنْ مَّكَانٍ بَعِيدٍ ۶۸ وَ حِيلَ بَيْنَهُمْ وَ بَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ ۶۹

کفر شدند با آن از پیش و می افکند | و از جای دوری | و حیلانی افکند شده با ایشان و میان آنچه میخواستند

كَمَا مَلَأَ بِاشْيَاعِهِمْ مِنْ قَبْلُ اِنَّهُمْ كَانُوا فِي شَكٍّ مُّرِيبٍ

چنانکه پُر شده با اشیا ایشان از پیش | و راستی که ایشان بود در شکستی مهلت داده شده

نکو این بود که بدیم بدین | نیک آید بایک خصلت جهان | ای که مریضه از سر خدا | دو دو و یکسخت شدن هر هوا

دو و دو تا مشورت نامیده | بیکدیگر می مکرر تاهرم دیده | حال و کارم و اینها آید یاد | تاخستون می مکرر و تقیید و فساد

هم مثل اندر اضواء صمد | مکرر در حق و کلام صمد | با نداید ای که سود از حقون | هیچ در این یازان بر آرمون

حاصل ای که در مثل بر شا | حال من روشن شود دور از خطا | که سی از هم و عظم هر مرد | بیست قول از حقون و ریشود

نکو مثل صفتان چشم نامست | برهما در باغ مکرر شبنم است | بیست الا نامه او بر شا | بش او آن گانه عذاب و ابتلا

و هر آنچه خواهم آورد ما | در رسالت اوست پس بر شا | دست مرد در عظم هر راه | که بهر سیرت زاشا او گواه

گو که آن پروردگار و رحمت | صدق بالحق عذاب القرب | و سی را القا نماید بی علق | رمی فاضل می نماید یا حق

گو که آمد حق که فرستاد و دین | یا که اسلام و رسول حق حبیب | نگرید شیشی فاضل هیچ بر | بی آن ایلیس یات می سیر

هم طعم خود چیزی درسیج | بیست او قدر صلی و صحت هیچ | گو اگر کرده شدم بود حرا ب | که شده گره نفس خود پتیی

دست بر من ص و ال گهری | به شیر من مرد آگهی | در دوم بر راست راه از خطا | پس بود وحی آن هدایت را سبب

و سی سوی من فرستاد و من | که صبح است و قریب او هر دم | پس چو بی کاران را ترسانک | رد مرگ و وقتبخت از مملکت

پس کردد قوت و امان در گریز | آن عذاب بر من بود حول خیز | هم بر ایشان را گیرند از کین | از مکان بی قریب اعی زمین

پس از دوری و مینان «گهری | بگفتد از هر و باحوالی بیز | آن زمان آفرشد و ره منتهی | که زمان آفرشد و ره منتهی

سفر را نگرمن ایشان از کبر | باشد ایشان را مهمل از دورا | از مکان دور قریب دم زد | از مکان دور قریب دم زد

و آگاهی که کردد آن کسان | بر سر یا بیست از ایشان آن | قیظمی بلکه از ایشان و رب | قیظمی بلکه از ایشان و رب

بود عقی پس آن گفتار ما | که بلا می بگفتد از خدا | بیروزی دانش و دیدی جان | بیروزی دانش و دیدی جان

سورة الفاطر

بن ایشان و آرزوهایشان قبیله اند اله جدائی یوم دین | همچنانکه این عمل از ایشان رفت ما اشیائشان از مشرکین
 همچنان از عقل و جان نمودند | اللهم صل علی شاک علی

سورة الفاطر خمس وأربعون آية وهي مكية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خدای یحشده مونس

الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاءِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولَى أَجْنَحَةٍ مَسَى وَتَلَّتْ وَرُبَاعَ

سپیش مرخدار ابدیآ ورنه آسماها ورمی کرداسه مرشکان رسولان صاحبان مالها دوخوتا وسه اسه اوچهارهار

يَرْبِدُ فِي الْخَلْقِ مَا بَشَأَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۚ مَا يَقَعُ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ

می ارا بیدر آرمش آچم جو اهد منور بکنده ر ه ر هواست آچرا اکنایدهدا برای مرغان اورحت

فَلَا مُمِيسَ لَهَا وَمَا يُمِيسُكَ فَلَا مُرِيْلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۚ يَا أَيُّهَا النَّاسُ

پس بہت مار ڈیر دہہ آراو آچھرا اڑا کر دے پس بہت سڑ سٹھہ مہراور اپس لراو واوستہ عزیز دہست تڑ دھار ای مردہ ان

اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَزُولُ فُكْمُكَ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

دادگند دهت حدارا دشما آناهج باشد آرمیده‌هر خدا گرو ری‌چمدشار اترآسان وزمین بیت‌الهی

الْأَهُوَ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ ۚ وَإِنْ يَكْذِبُوكَ فَقَدْ كُذِّبَتْ رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ.

کروا پس کا، گردا دیم شود

و اگر تکلم می کند ترا پس تحقیق نکند که دهم سولان را بش از تو

و حدان گردا دیم شود اما را

مذہب ذاتی را کہ خداست و مرص و افریضہ سواتست و ارمس مرستیش ہرما کہ ہست و بود باشد اورا کاوست خلاق و حود

دوست گردانده امزشگان : بردسولاتان فرستد رابگان : صاحب آن : ماهای بشمار : دو و دوهم سه و سه هم چهارچهار

[illegible]

اچھ کپڑ ناز او از مرہمان بیت فرستہ اورا خداوآن جی اوسندہ اگرچی نکس بستئس اگیرد اروی ماریس

رکه چیزی کرد او از بنده بار کسی نداشت تلخه بارش سار اوست برار سال و براسا کپ غلب و دانا همه گیرد با

[illegible]

که تکذیب نماید ابر رسول ورنه سبایند دعوت را قبول همچین نکذیب کرده خود شدند آری سالی که ارتو سابق بوده اند

إِنَّمَا النَّاسُ بَرَكَةٌ لِّدُنَىٰ أَهْلِ النَّبِيِّ ۚ لَوْ كُنْتُمْ فَاهِقِينَ ۚ

مردمان **عمر سید که همه خدا حق است** **پس اعدا القهر** چه بکنند شمار از زندگان دنیا **و اعدا کفر** غنه **صعد** الیه شمار احد آن فرموده

ذَ الشَّيْطَانِ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ

دشمن پس نگریش دشمن جز این نیست مچو اندک رهش در ا تا باشد از اهل

السَّعِيرِ ۚ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ۚ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ

ش.سوزان آمانکه کفرشده خبرایشان راست عظمای سفت و آقا، که ایمل آورده و کرد کلهای شایسته مرایشان راست آمرزش

الجزو الثاني العشرون

وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ مَن يَشَاءُ وَمَا أَنتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ إِنَّا أَنتَ نَذِيرٌ ۝ إِنَّا

و مرده ها در سبک خدا می شنو ا ه ا را که مرده ها دوستی نوشوا خد
آنا که مرده ها عاید بشی تو مکریم ده مرده که

أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِن مِّنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَاهَا نَذِيرٌ ۝ وَإِن يَكِيدُوكَ خَدَّ

ما در ساد م ترا حق مرده ه و دم کده و ست ه ا می مکر آ که کشت و آن بی ل و ا کر کذب یکسر ا ی حق

كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ وَ بِالْزُّبُرِ وَ بِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ۝ ثُمَّ أَخَذْتُ

کذب از دین آنا که مرده ه بشی او ا یان آما ا یار از سولان ا یها و ا م صا و ا کسروش کرد ا م یس کریم

الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرٌ ۝ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاتَخَرُّجْنَا بِهِ

آنرا که کفر شد پس حکو و دنا که م آما ا یی که خدا فروه ا دار آملی آنرا بشی پرو آورد و ا ن

تَمْرَاتٍ مُّخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَضُّ وَ حُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَ غَرَابِيبُ سُودٌ وَ مِنَ النَّاسِ

نرمائی که مصلاب در کهای آما وار کوهی ر ا م ده و سر ه که مصلاب در کهای و یاهی سار و ا مر د ن

وَالدَّوَابِّ وَ الْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ

و حسیما و شر و کاو و مصلاب در کهای ه و ا ن تر ا یی و ست ک م تر سار و ا و ا د که ا یی د ا ن ا یان در سبک خدا

غَفُورٌ ۝ إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْهُم مَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَ عَلَانِيَةً

آمر ز عباد مرده که آنا که م صا و د کتاب خدا و ا و ا یی داشت سارا و ا یی کرد ا ر ا چه و ر و د ا یی ا یار ا یان و ا ن ا ر

يُجُودُونَ يُعَاذُ لَن نُبُورَ ۝ لِيُؤْهِمَهُمْ أَجُورَهُمْ وَ يُزِيدَهُمْ مِّنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ ۝

ا م صا و د ا ر کهای که مکر مده شود ا م صا و د ا یار ا م صا و د ا یار ا یار ا ر ا حاش مرده که او آ مر د و شکر ا یی ر ا ست

| | | | |
|------------------------------------|----------------------------------|---------------------------------------|----------------------------------|
| بیست یکسان کور و نا در امور | هم عا شد مسوی ضلالت وور | سای یکسان احرارت بیستخان | هم به یکسان رنگان ماردگان |
| نشو ا د هر صفا خواهد جدا | ا ست ا ن ا ف یسع م ن شاد | نشو ا د م ت و در حدود | ای عده ا مردگان در قور |
| یعنی آدلهای که ا مر د و و و | م ر د م ا ا یان ن کور ستان م | نسی وای عده ا حریر | ما مر د ا یی د ا ل ف شیر |
| می بود ا متی هیچ ا ر ا م | م ر د ا ن بیده نکشت هم | کر که نکشت عاید ا ن خا ن | یش هم کرد نکذب آنکسان |
| کامد ا یثار ا ر سل ا م ا ت | م ر د ر کان ر صا د بر صا ت | م م کاب روشن ا م ر ا ص و فرع | م م حلال و هم حرام ا ر م شرع |
| پس کریم آنکس را ا د ر م | پس حکو بود آن انکار م | نکری آما وای بیده کاب | حق فرسدا ا ر سا ا ی ا صا ت |
| م م ر و ن را ن آ آ آوردیم ما | م و ه ا ی عصب ا ر ر کما | و زمین سکوها اسعد راه | سرح ا و ر ت و ه م د یگر ساه |
| رک سرش مختلف ا م ر سل | رک م م ا یی که ا ر م صی ق د ل | وای بود سود و عراب ا ر و عو ن | که سیاهی باشدش ا و د قرو ن |
| همچین ا م ر م و حشده گان | خاصه ا س ر ا د و ا ب ا م ر ا ن | چل وایان عصب ا الو ا ش ا ن | هجو ا یار و جبال ا م ر ش ا ن |
| غیر ا ر ا یی م و د که تر س ا ر خدا | ا ز عا د ش عا ل م ن ن ک ر ا ی | ریش ا ر و ن م ر که ا و د ا م ا ز ا ست | م ه ز ر و ر بشی خوف ر ه ا ر ا ست |
| ز ا م که حق غالب بود در ا طام | کر چه د ت آ م ر د گار او ر ا م | آ م که خواند ا ز ک ت ا ب ا ف م ا م | بر سلو ت ا ست آ صا ع ت را ق ا م |
| مکشد ا طاق و ا ر و نکی که ما | د ا م ا یی ا م ر م ا ن و ر م ل ا | در ه ا ن ا ا ر ر ا یی بود | فاش تا قیری طان ر ا ف شود |
| دارد ا م ا یی آن نطارت ا ر ا ل | کامرا و خرا ن ب ا ی د هج و ا ه | م د ش ا ن تا ح ی ر د ا ف ت ن ا م | م م فر ا ی ش ا ن ز غل خود م ا م |
| | کوفور ا ست و ش ک و ر ا م ر ع ل | ب د آ م ر ش د م ا م ر ع ل | |

وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُ لَطِيفٌ خَبِيرٌ

و آچه ا و حی کردیم بشی از کتاب آ م ت حق ص ح ق ک ت م م ا نچه ا ا ی ش م ا ن د و د ستی مرده که خا ن د گ ا ش آ ک ل ب ا ست

سورة الفاطر

۲۹ ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ

سَابِقٌ بِالْغَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ٣٠ جَاءَ عَنِّي يَدْخُلُونَهَا يُحَلِّقُونَ فِيهَا مِنْ

بیشتر گیرندگان دعوایها باذن خدا این است آن فصل درک بهشتی‌های حلی‌انگام در رویدادها زیورکده درآنها از

أَسَاورَ مِنْ ذَهَبٍ وَ تَوَلَّوْا وَ لَبِئْسَ فِيهَا حَرِيرٌ " وَ قَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَتَقَبُّ عَنَّا

دستوها از مولا و مراد و بیش این در آهایم است و گوید سایش م خدا را که برد از ما

الْحَزَنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَوْرٌ شُكُورٌ ۝۲۲ أَلَمْ يَأْتِ الْفُلَّانَ دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ قَبْلِهِ لِابْتِسَانٍ فِيهَا نَصَبٌ وَلَا

ادومر اعراسنگه پروردگار ما را به آمل بخشید؛ است آنکه در آورده مرا سر ای ایات و احساس من بچشمکدارا در آن حی و می

تَمَسَّا فِيهَا ثُوبٌ ۚ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فِيمَوتُوا وَلَا يُغْنَفُ عَنْهُمْ

«کامیاران و آن خشمگی و آه که لاف شده مرا ای باشناست آتش دورح حکم از چه شود بر ایشان سی سیرد و نه نصیب داده بشود

مَنْ عَذَابُهَا كَذَلِكَ نَجْزِي كُلَّ كَفُورٍ ۚ وَهُمْ يَصْطَرُخُونَ فِيهَا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا

ارایشان هم عداش هم چیز امید هم هر ماسطی را وایشان را بدید

غَيْرِ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ أَوَلَمْ نَعْمَرْكُمْ مَا يَذْكُرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ وَجَاءَكُمْ النَّذِيرُ ۝

جراچه و دیم که مکروب آبشار شادیم شهر آتش که بد میگرفت در آن کبک بد گرفت و آمد شارام کنده

فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ ^{٢١}

بِسْ چَڙِڻ، بَسَ مَڻ مَڻ ڪارار ۽ ڇپاوري

وحي كرديم آنچه مويش از دلباشد آي حق و مصدق مرصوب آيه را كه موده است از شيران در كتاب آسماني در بيان

یعنی از توبه واجب و رور جمله را باشد صدق در ظهور حق مدگان باشد خبر هم چهار و سرش یکجا میر

ہم اورنا کتاب المرشد . الدین اسطیلا من عاد
 استمر منہ بنو خود کنند از خلاصہ کہ فآں کہ
 لغت میرات اوعصران سب مقصد میرات از ان فہم
 ہفت میرات اید خود مابہ دو سید اشراف

همه ایشان سابق امر خبرها و اسر و فرمان خدا دوسرها غلت ارحشان داسد یکشم وین و دفضلی مهابشارا کبر

کامر آبد اهران بیراسته دستاواشی ز لؤلؤ وز دم لیشان دروی حریر اهر حبس

ما تو ما گفتم ایها بش ایزدین
می گوید اینک از است حاجت همسین
که دما اید ایزدان دین پاس
که دما اید ایزدان دین پاس

| | | | |
|--------------------------|-------------------------|--------------------------|-----------------------|
| از راه حشر که مارا امدان | و رعد و صیحه آمد و وزان | و انکساکه مگرو شد از لثم | هرشان آمده شد بار حجم |
|--------------------------|-------------------------|--------------------------|-----------------------|

مکرم بود پیرشان از ذوالکرم در جهنم تا میرد از الم تا بوب اضی دهد از رخ و تاب هم سنند ایشان حواهد شد عباد

محمدين هراسي را مرا | مديهم ايشان سے داد اقاما | مكد ايشان دو آن ورجعا | كه برون از امان آراي خدا

ما ملأنا من قبله الكتاب من بينا وبينهم وحى مما يريدون

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِيمُ بِذَاتِ الصُّدُورِ ٢٧ هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي

بر سر پیکه خدا داد ای بهان آسانها وزمین است بر سبکه اوستادانا جنایرینها اوست که گرداید شمارا خلیفها در

الجزو الثاني العشرون

الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَلَا يُزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا مَقْتًا وَلَا يُزِيدُ

دین پس آنکه کفرش بیشتر است کفرش و زیاده میکند کفران را کفرشان رد پروردگارشان خردشنی و عیاری

الْكَافِرِينَ لَكُمْهُمْ إِلَّا خَسْرًا ٢٨ قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَاءَكُمُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ

کفران را لکمهم جز باینکه خسران کفردهد او شریکان آنکه معبودان از هر خدا

أُرْوِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا فَهُمْ عَلَى بَيِّنَةٍ

سایه که حشر آید از زمین یا برایشان راست از آسمان یا دادیشان از آسمان پس ایشان بر به

مَنْ بَلَى إِنْ يَدُ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ بِبَعْضٍ إِلَّا غُرُورًا ٢٩ إِنَّ اللَّهَ يُكُِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

از آن بلکه وعده بدهد ستارگان حشیش صغیرا هر چه در دستک خدا نگاه میدارد آسمانها و زمین را

أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَا أَنْ أَمْسِكُهُمَا مِنْ أَجَدٍ مَنْ بَعْدِي إِنَّهُ كَانَ خَلِيفًا نَجُورًا ٣٠

از آنکه زایل شود و آیه اگر زایل شود که بدارد آن دواره چکس بر او و بر سر که او باشد مردار آید

خداوند داد این باشد یعنی هر آن را در سوات و زمین او تمام داد بر سر صدور

اوست آنکه که شلوا حاشین صغیرا در پیشان امر زمین پس هر آن شد لایس و در جو

ی فراید کاران را هر عاد حضرتان در ردان و رساناد هم بر آمد و حضرتان

گوشا دید آیه در عیان هیچ زلزلان خود را امتحان آنکه بجا و بدیشان آوردن حق

آفریند ایشان را چه جز اوردن پیدا و نهان در قدر هستان با هیچ آفرینش

دادیم آیه خدای ما چنان حقی تا باشد ایشان را از آن فیه حدت برایشان از شرک

در جهان خود که در صل صبح مشقتار را حقی باشد صبح وعده می دهد صبی در صبی

حق نگهدار زمین و آسمان را بکنه او بایل کرد و بارمکان و روشن این مردود باین نگاه

در بار است آن خلود صور رحمتی گوید کرد او شرور

وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَيَكُونُنَّ أَهْدَىٰ مِنْ أَهْدَى الْأُمَمِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ نَذِيرٌ

و سوگند نمودند جدا صحت برین سوگند همانان که اگر آید ایشان را باینکه سوگند آید باشد عبادت یا خیر از امریکه از امتیاس چون آمد ایشان را باینکه

مَّا أَزْدَرَهُمْ إِلَّا نُفُورًا ٣١ اسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ وَلَا يَحِيقُ الْكَرُ السَّيِّئِ إِلَّا

بفرود ایشان را حضرت ادرامرگنی در زمین و اندیشیدن می و امانه بکنم اندیشیدن در مکر

بِأَهْلِهِ قَهْلٌ يُظْهِرُونَ إِلَّا سُنَّةَ الْأَوَّلِينَ فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا ٣٢ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ

ملحش پس آیه انظار در هر دستور باینکه در هر مکر ای دستور خدا را تبیری و هر گز ای دستور خدا را

تَحْوِيلًا ٣٣ أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَكُنُوا

گردیدن آید بر کرد در زمین پس مکرده که چگونه بود انام آنکه بودند پیش از ایشان و بودند

أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيَجْزِيَ مِنْ شَيْءٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا

سخت تر از ایشان در توانائی و نباشد خدا که عاجز کند او را هیچ چیز در آسمانها و نه در زمین بود که او باشد دانای

قَدِيرًا ۝ وَلَوْ يُوَدُّ اِنَّهٗ اَلنَّاسُ بِمَا كَسَبُوا مَا تَوَكَّلْ عَلٰى ظَهْرِهَا مِنْ دَاۤئِیَةِ وَلٰكِنْ يُّوَخِّرُهُمْ

توانا و اگر بخواهد که خدا مرموز بسبب آنچه کرده اند که ناشی از پشتش هیچ حسنه و لیکن در پس می داند ایشانرا

اِلٰى اَجَلٍ مُّسَمًّى فَاِذَا جَاءَ اَجَلُهُمْ فَلَاۤ اِنَّ اِلٰهَ كَانَ بِمَا هُمْ بِعَمِيرًا

تا وقتی نام برده شده پس چون آیاتشان پس هر سبکه خدا باشد بهرگاهش ۱۰

| | | | |
|--|------------------------------|-----------------------------|------------------------------|
| وَلَقَدْ عَلِمْتُمْ اَنَّهٗ جَدُّ اِبْرٰهٖمَ | گفته اند انچه که پر خود میزد | مشرکان چه کنی یا امید | رحمدا خودد سوگند اید |
| کے ہاں ہن زحق کر ہم دہ | پس شود ایشان از وہ پخت | از بعضی دان امان پیش از این | خون ماری و پیود و صائبی |
| پس چو آمدشان نظیر ادم و نوح و | از خدا مارا ہم الا نور | از طریق سرکی اندر زمین | هم زمکر مدگ و شست و غشی |
| ی احوطه بیناید مفسر بد | جر باطل آن یستحق و سد | پس رد آیا که ایشان مضطر | حرک سہای پیشین و ارماد |
| طاعت الله بد چنین ماری زک | که مظلوم آمد و تنگد بر رسول | مستار فاشند ایشان هم میان | برعاش سخت چون پیشین |
| پس نیای سبب الله را نگاہ | هیج تبدیلی در آن از هیچ راه | ای تواند کرد یحیی را ظلال | کس عدالت را مدد بر توان |
| هم فاشند از مقامش باقی | طاعتش را مع گردایدی | سیرت سبک ایچ آیا در زمین | تا حکو و دہ بسد از یقین |
| سر اسرار کسان را که آن | بشار ایشان بود اما در دہان | در توانائی از ایشان سخت تر | تا چه می نماند از ایشان اثر |
| زائن قہر استخوانشان سوخته | بارشان می موز افرخته | بست حق تا عذر از چہ می شود | در سوات وہ دراز این بود |
| او بود دانا و عالم و پست | هم توانا و ہر آچہ ریکہ هست | حق بخودی گرو مرید با سوات | کس از دہا چہ را از کج و کاست |
| هیج از حسدہ بر پشت زمین | یکسفر نگاشی و مرا یقین | ی که کتا ابری و از شر | بل زہر حسدہ کاید در نظر |
| بلک دارد بارشان پس در سن | تا رمای نام رده گشت حق | پس چو ایشان اجل مرا کرر | پس بود حق بر عجل خود پیر |
| داد اسی خله را جای و مکان | هر خسترا خواهد بگرد در زمان | ہر وجودی کاسر امکان و بست | ک برون از ہم و فرما و بست |



سُورَةُ يَسِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَلَتْ وَنَمَانُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خلود پشایده مہربان

يَسَّ وَالْفُرَّانِ الْحَكِيمِ ۚ اِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ۚ عَلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ۚ تَنْزِيلَ الْغَوْنِزِ الرَّحِيمِ ۚ

یس ناد قرآن مبتدل بر حکمت کتونی مرا بیا از مرسلان ر را مرسلان فرو فرستادن غالب مہربان

لَتُنذِرَ قَوْمًا مَّا اُنْذِرَ اَبَاؤُهُمْ فَهُمْ غٰفِلُونَ ۚ لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ عَلٰى اَكْثَرِهِمْ فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۚ

تا بیم می گویم و ما هشدار می دهیم و پدرانشان پس ایشان غافلند بتعقیق ثابت دشمنان ر اکثرشان پس ایشان نمی گرد

اِنَّا جَعَلْنَا فِيْ اَنْفُسِهِمْ اَعْغَافًا لَّا يَفْقٰى اِلٰى الْاَذْقَانِ فَهُمْ مُّقْمَحُونَ ۚ وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ اَيْدِيهِمْ سَدًّا وَّ

بهرستیم که اگر داندیم در گردن ایشان غلافی پس آن تا فقه است پس ایشان سر بر او کرده اند که امور گردانیم از میان دستشان سدی و

مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَاَعْمٰنٰهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ۚ

از پس سرشان سدی فرو انداختیم و دیر چشمه شان پس ایشان نمی بیند

| | | | |
|------------------------------|----------------------------|-------------------------------|------------------------------|
| از علما و عوام و رب العالمین | آدمی اندر میان یا و سین | که تو ام شکر این احسان خود | که رسید این نام بر ایشان خود |
| مر داد و صحت و طعم و حیوة | تست و امتی و طلق و ثبات | تا که این تعبیر بر ایشان رسید | هم چنین افضل او دارم امید |
| تا رسد روزی بیایان این کلام | نظم این تعبیر یعنی بالتمام | کامل اقام ای که هر شبی کنان | از تو باید تا یار آید نال |

الجزو الثاني العشرون

نیایات تو کی گردد قلم
خود تودا اصل آری که بیست
داد این حکم تو بمن آفری
قل من لرب دریای اوست
نک شفی رسایل پیدای ما
ای هم ارحم بود کاوردن گفت
رو تود اوهر شانی رضا
یا که رین سر نزم از سر نهادم
یا که هر شمس ستایم خوشدا
موسوم باشد او را در سیاست
حفظ کرد از صد هزاران آفت
داد: این مسقط که بنی در کلام
داد من نطق و تقریری چنین
یا و سپی پنی که ای اسار کل
مرسم بر این منتضات استوار
ای که حقت در رسالت برگزید
هست تدریل خداوند غریب
بم تا همی خومی سکه خود
تا ندیری نامد ایشان را در رب
خود توانشان را در اوصاف بیمده
گشت واحد هر ایشان بشر
پس در حکم سابق ایشان نگردد
غل نگردشان در ادا از ما
مقبوض آن شترها مضرتش
یا جوقصد قل بصر مستند

تاچه سای اینچنین نظم و نظم
کسی منشست قادی که بیست
آفرینش چنین ملایق ولی
چون سوح آیدش گویای اوست
یا سوح آید کما دریای ما
قللم لغو دستانی گشت حقت
گفت همتها زیر سبک لا
حوی زخود و رخلق نگردم
چیت اساحت کسی درویش را
خامه کوکرده حق ست شمس
داد هرما قدر حاجت مستم
از پی قصیر قرآن با نظام
تا تایم علم خدیری چنین
سد و ملالز بر خیر و وصل
یا که حاکم در میان خصم و یار
بر صراط مستقیم ای پاک دید
قال ادر او ملکش حله یز
بم ده آفاقشان را در شهود
ور که آمد بود از غیر عرب
راه و رسم مدگی تعلیم ده
آن وعد و آن عتاب مستر
بود عالم کان گره گره شود
پس رسد آن تلقفها رطلا
سر بالا میکشد از روی آب
دست و گردنشان بلزیکر کند
س فر و گیریشان وان نکر دون

سکریایش عاجز نداین اس و جن
این تودا که زمان گویا زست
اینچنین لب که لاسوح پیامت
ک تو آگاه اوچین سوح و بی
دفتر کوبندگان دلدود بود
رست از بود و خود خود قنبر
تاچه سای آنکه کوما و من
هرچه خواهم داده حکم فرخون
داد مان بیمنت ظلم خدای
گرشیا دم دلمعایش یسکیک
طافت کرده حیر از حق سال
شکر این احسان کما آید من
شرح یاسین است طعن و اموشش
یا که یا باشد اثبات رشتین
یا حکم امنی که آتپای او
راست در دین یاجت با حق
مهران بر خلق خود و راضی
آن بدعاشان که در مدره شد
یا بود ما اعر ای که ناگیر
پس بود اشان هاما عاقلان
حکم حق گمشده در دماستق
رملاک داد دین معنی شر
دشاهان سته رگزن چای
قل بود انکار حق اصول
سای ادر پیشرو و اوریشان
هم طعشیا فهم لا بصرون

این سکنه باور و هر شامش
این زمین و آسمان بر پا زست
بر لب وی برهما چون شبنم است
چون و مادریا تودان همی
کامران گردون بود هر کشته کرد
زیر تر بنشته او بالا و زیر
یا کابلش از من این خلق و سخن
تاچه خواهم دیگر از غلوق دون
منتش باشد معان این گدای
چله را خصوص دای بی شک
مداران کرهر رفته شصت سال
قدر رک و بلوش از همدن
بی تا سر بریانم گوش باش
که تویی بر سوات و زمین
جلکی باشد حکمت بی غلو
در امور دین و دنیا بی لطف
سکرت ارسال رسل در دعوتش
بهر از دین و از دعوت بدد
همیو بر آستان شمساد شیر
زاجه اما از خدا باشد نان
تا که ابشارا سه باشد ورق
قول امت گشت ویدا دواز
سر سنده از اتان بر آسمان
که بود مانع رخصدق رسول
بیکباره ابری شقی مکان

وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۱۰ إِنَّمَا تُنذِرُ مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ

و یکسانست بر ایشان خواه داده باشی ابشار او خواه هم نداده باشی ابشار ای ایلی بی آوردن این دست که بمی بینمی کشی را که بروی کند ز کسبی قرآرا

الرَّحْمَنِ بِالْقَلَمِ قَبْرَهُ بِمَقْرَرَةٍ وَآجَرَ كَرِيمٍ ۱۱ إِنَّا نَعْنُ نَعْنِي الْمَوْتِ وَنَكْتُبُ مَا قَدُمُوا وَ

و بر سدا و دای چشمه در جهان می زده دد او را با بر سر و پادش خوب بدست که ما و همی یار بر دگر را و موسوم آچارا پیش فرساده

آ نَارُهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ ۱۲

و از رشتان را و همه جز صراط کرم آرا و مقلای بیان کنند

| | | |
|---|--|--|
| <p>پس بود بکان بر آتیا ای هم
غیر از این نبود که هم از هر اوست
پس بشاد ده با بر سر و را
نکشت ما قدموا و آتوهم
هم پوشه میشود هر ستانسان</p> | <p>گرعی یا همی ایشان را تو بم
که در قرآن پیروی او را نکوست
هم نواب خالی از شوب و یا
در طریق حق خون انشتم
سکه بود در مبع اسلامان
پس اهر لوح محفوظ مین</p> | <p>هج بر آیات ایشان نگردد
هم برسد در جهان بی گفتگو
مرده گارا زده گردانیم ما
آچه بر سدا دد امنی که پیش
هرچه را از نیک و بد بنوشته
کاهران نیست است هر چیزی بین</p> |
|---|--|--|

وَأَضْرَبَ لَهُمْ مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ ۚ إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا

وَرَبَّيْنِ ابْنَيْنِ شکی اصحاب قریه هنگاه که آمدند ایشانرا فرستادند گمان وقت که فرستادیم سوی ایشان دو کسی پس یکدم زدند

فَقَرْزْنَا يٰ بَالِثُ قَالُوا إِنَّا إِلَيْكُمْ مُّرْسَلُونَ ۚ قَالُوا مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ

آن دو تا را پس نوی زدیم آخورا بسوی می گفتند بدستیکه ما می شویم شهر را ندانید گمان گفتند بیست شهر را که آسانی است معلوم و هر سلسله خدای جسته

مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَكْذِبُونَ ۚ قَالُوا رَبَّنَا عَلَّمْنَا مَا لَا

هیچ چیز را پنداشتا نکرد و دروغ میگوئید گفتند پروردگار ما مباد که ما سوی شما هم آید فرستادند گمانیست بر ما مگر

الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ۚ قَالُوا إِنَّا نَطَّيَّرُكُمْ بِكُمْ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا لَنَرْجُمَنَّكُمْ وَتِلْكَ مِنْ عَذَابِ

رسایدن آشکارا گفتند در تیکه ما را که می بیند شما اگر باز نایستد که ما را سنگ افکند شما را و هر آن کسی که بداند شما را را اعدای

الَّيْمِ ۚ قَالُوا طَائِفُكُمْ مَعَكُمْ آيُنْ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ۚ

در دناک آمدند متشومی باشد شماست آید داده اندید بلکه شما بدید گروه اسراف کاران

در بیان فرستادن حضرت عیسی علیه السلام دو نفر از حواریین را بانطاکیه

| | | | |
|----------------------------------|-----------------------------|----------------------------|------------------------------|
| امران ده که در اطلسیه بود | مکیارا ای محد کن بیان | چون رسولان آمدند آنها درود | ای مثل سحر شالان باشدشان |
| از دهانشان گشت بپلری نگو | شد در اطلسیه فاشی این گسنگو | دایم از درد عسی ر شیا | هر دعوت از حواریین دومرد |
| میروشنی باز گفتد اینکه ما | سند روح و امر پسر مرید | از دم ما در زمان مسح و صبر | ر بیوت تاختند او را قبول |
| همدگش ت برستی بگمرد | فکسحق کرده پیش پادشاه | فکسحق کرده پیش پادشاه | گفت حجت است دوا بن بیان |
| حجت این گفتد باید کور و کر | شد بانطکیه دالاهام حنا | گشت در سگت ندیبن مسک | گفت ملک کردید باز ادر مقام |
| مدتی بگفت تا دوری براد | گفت شمون آور ایشانرا سن | از شاسالی شمون بن زدند | در غصب شده شاه و گفت از کروز |
| این خبر آمد شمون الصفا | بهر طبع اندر این شهر آمدیم | اسکه و ابرس دما باید شفا | تا کند بجای و غومان خلاص |
| با توسط یافت تازه بر ملک | چشم را جادو بپند و روشنی | سوی اطلسیه دوتی زانود | چون و روا شه یافت مردی هوشند |
| تا که صحبت در وقت روزی داند دوتی | گفته شد سر است شمون گفتی | حاشان از قلب و غش بردا خد | تا که با ایشان علم گسنگو |
| حونکه از زمان بلوان آمدند | گفت زانکه چون فرستادیم ما | بپند الا بشر مانند ما | گفت شمون او کطایب ایمان |
| ما بگفتند آن رسول ایزدیم | قوم گفتد از قتال که شیا | ایکه ما پیشم از فرستادگان | تا کنند از بیت برسی باز دست |
| گفت حجت چیست گفتد از خدا | رب ما گفتند دانه بی کلان | بد گشتیم از شیا بی انتقام | زاسر شمون نوری آورده رود |
| گفته شد سر است شمون گفتی | قوم گفتد از قتال که شیا | موش قسط افتاد در ازار ما | هنگاه باشد مصر این می چنات |
| گفت زانکه چون فرستادیم ما | رب ما گفتند دانه بی کلان | میرسد و از ما غلب در دناک | داشتند آن مردی را در دروغ |
| غالب ایشان را بسوم ساختیم | قوم گفتد از قتال که شیا | نسبت آن را باطل بد دجه | هر سبب گفتد با آن قوم چون |
| قوم گفتد از قتال که شیا | رب ما گفتند دانه بی کلان | که خرابست و در وقت ناگهان | حق نفرستاده هیچ از سوی چون |
| رب ما گفتند دانه بی کلان | قوم گفتد از قتال که شیا | بل شیا باشد از سر گسنگان | نست رما جز بلائی آتسکار |
| قوم گفتد از قتال که شیا | رب ما گفتند دانه بی کلان | | خود شیا بودید بر ما قال بد |
| رب ما گفتند دانه بی کلان | قوم گفتد از قتال که شیا | | باز گرفتار پند از حرف و کار |
| قوم گفتد از قتال که شیا | رب ما گفتند دانه بی کلان | | می گفتند آن رسولان مال بد |
| رب ما گفتند دانه بی کلان | قوم گفتد از قتال که شیا | | کر کسی گوید که امر راه تو |
| قوم گفتد از قتال که شیا | رب ما گفتند دانه بی کلان | | تو عالی حل آن بر قال بد |
| رب ما گفتند دانه بی کلان | قوم گفتد از قتال که شیا | | هم زدند خوشن بگسنگان |

وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ رَجُلٌ يَسْمَى قَالَ يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ۚ اتَّبِعُوا مَن لَّا يَسْتَفْئِيكُمْ

وآمد از دورترین جای آن شهر مردی که میشت گفت ای گروه یروشد مرسلرا یروشد آرا که میخواهد او را

أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ ۚ وَمَا لِي لَّا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۚ ءَاتَّخِذْ مِنْ دُونِهِ

مردی و ایشانند هدایت با آنکه و چیست مرا که نپرستم آرا که بید آورده او بسوی او ملوک دانمیشود آنگاه که از خود او

آلِهَةً إِن يَرْزُقِ الرَّحْمَنُ بِغَيْرِ لَاحِظٍ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونِ ۚ إِنِّي إِذَا لَقِيَّ صَلاَةً

الها که اگر سوا خدا من خدای خشانیده که نمی گفاید بکنار من درخواستن جزیرا و مرا هتدم موسی که من آنکه مرا آید در گمراهی

مِنْ ۚ إِنِّي آمَنْتُ بِرَبِّكُمْ فَاسْمِعُونِ ۚ قَبْلَ ادْخَالِ الْجَنَّةِ قَالَ يَٰأَيُّهَا قَوْمِي يَسْمَعُونَ ۚ يَٰأَيُّهَا

آشکارا بدو که من کردید هر و در و در گمراهی شوی و من که منته که داخل شود بهشت گفت با کاش فوهم آگامی می یافتد باینکه

تَغْفِرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمَكْرُمِينَ ۚ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُندٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ

آمریده هر و در گمراهی کردا بدو را از گمراهی داشتن و در و در سادیم ما ر فوش از سدا و هیچ لشکری از آسمان و

مَأْكُنًا مِّنْزِيلٍ ۚ إِن كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَاذْلَهْمُ ۚ خَالِدُونَ ۚ يَٰحَسْرَةَ عَلَيَّ الْيَٰدِ مَا

بودید هر و در سادگی بود در جریادی واحد پس آنکه ایشان شده اند در گمراهی و در گمراهی و در گمراهی و در گمراهی

فَأَنبِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ۚ

ایشان را هیچ رسول ایشان را که می گفتند ایشان را سزا می گفتند

| | | | |
|-------------------------------|----------------------------|--------------------------|-----------------------------|
| گاه من اقصی المدینة مالبان | نیک مردی که شتابم دهان | ز اطراف که بود پی دورتر | گفت مردی سوی ایشان رسیده |
| بیرونی گفت ای گروه از مرسلین | خودکد از روی اغلاص و بغیر | آنگاه که جواهرت از شما | از تبلیغ رسالات خدا |
| روح ایشانند خود ده پامه | خیری از حق سوختن بپامه | مرها خود که پرستم بید | آنکه را کرب و خاشاک آفرید |
| هر ما و خواهد گفتن حله دار | باشد از طاعت خلقن بی بار | ما را که می پذیر از خدای | من خدایان ذکر بر باروی |
| که گفتن خواهد رسد بر من مرد | دفع میاید پس از آن خطر | که که ای شفاعت آن مان | حاصلی بود بفتح آن زبان |
| ل رحامه رحمت در مسج | پس من ایشانرا پرستم که هیچ | باشم آنکه در حلال آشکار | خدا او کردند قوم از هر کنار |
| یا رسولان گفت پس آرمون | ال است بر حکم ماسون | پس ورا کنند اهل آن غده | زیر سبک و چوب و زشت و لگد |
| گفته شد او را در آید امر بهشت | گفت پس بطنی حالتی در سرشت | گفت او یا یلت قومی سلون | کاش میبودند دانا زین شتون |
| را چه آمریده آن پروردگار | هم نگرداند او در گن دوشلر | ل فرستیم بر فوش فرو | ز آسمان چندی زبد قتل او |
| هم مایم او مرسلین او آسمان | لشکری هر هلاک کافران | ل عوتشانند در عاظمه | ما کهان الا که صیه واحده |
| چند مرد در یک لفظه چون | صحه آمد فندام خلدون | همی آتش که میرد دوسیل | چند مرد از فروش میریل |
| ای سبب رجایی کابوچ | عرشانند صرف هر وقت و کین | هم رسول شد ایشانرا از آن | که براوشان بود استهزا حیان |

أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنَ الْقُرُونِ ۚ أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ لَا يَرْجِعُونَ ۚ وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جِئِمْ

آیا بدیدند که سوا هلاک کردیم پیش از ایشان از قربا که ایشان سوی ایشان برنگردند و نیستند هم که جیم کرده شده

لَدُنَّا مُعْضَرُونَ ۚ وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الَّتِي أَخْيَيْنَاهَا وَآخَرُجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَيَنْهَ يَأْكُلُونَ

در ما حاضر که دادید گمان و آیتی است بر ایشان از زمین مرده که زنده کردیم آرا و بیرون آوردیم از آن دانه را پس از آن میخوردند

وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِّنْ نَّعِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ ^{٢٥} لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَ

وگرداسیم دوازده سالها از غمنا ملن و اسکو دها و روان گردیدیم و آنرا همیشه تاجیورد از نرش و

مَا عَلَّمْنَاهُمْ آيَاتِهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ ۚ سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ وَمِمَّنْ

ساخت آرا صفایان آلبیس شکر نمکد دایم بادوی آنکه آفریداصلاحرا همه آهاز آچمیر ویا زمی واز

انفسهم و مما لا یفون^{۱۸} و آیه^{۱۹} لهم الیل نسلع منه النهار فاذا هم مظلمون^{۲۰} وَالشَّمْسُ تَجْرٰی

وآنجی است که ما با اشاره اش که بیرون می ایستیم از آن روز را پس آب آما هدا حلا عدد بارکی و آنا سیر می کند ای

بُئْسَ نَفَرًا ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ۝ وَالْقَمَرُ قَدَرُنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ ۝

حای فراری هم او را ست آید بر او دانند حای هلال و دانات
و مبراهن و دنا بشیر هر را آتاکه مارگت شد چون حوب حوشه خرمای که

لَا الشَّمْسُ نَتْفِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَاتِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكَ يَسْبَحُونَ^{١١}

آداب مسرود آرا گذارید میرزا و مشایش از روداست و هر یک از کردنی آمدن و رفت می نمایند

هج آيا نگارم از تو ش خون
 به تماشا گر که غل افسرد است
 بس حسد آن فاعل را اعظمه
 چشمها زده حری اعدای
 شکر بس کند آيا هج حق
 آنکه زده اصحاب را حق انعام
 همچو صند و سات حری که بهست
 زود از آرم دلب پرون چو پوست
 همی آن حد معین که نمود
 هم مندر زلفه از هر ماه
 هر مرد مرشد روشن راه را

ما نه زخم سبار از قرون
 آت ایشارا دین مرده است
 موجود از آدم و حوالی هم
 تا حور و افسوسهای دماغی
 وین صفا کاهلری باشد فرق
 رایچه روایت رمی در مقام
 از شود خلق وان متعهد بیت
 پس حلی یکجا تاریکی فروب
 منهی گرد دو در سیر وضو
 از روح و ابرامان نه نگاه
 ایست که زده رمی ماه را
 ان صوم ورمه افسرد است

ارم لا برحمتن سود هم
 که دلالی رخسارش گردم مار
 آرمیم ادران هم در صلب
 و در آچه شمشال در تیر
 پاک باشد دلت علامالبوب
 همسن از صهای در میان
 شب شان دیگر است از آیش
 از شاهای دگر هت آفتاب
 ایست تقدیر خداوند عزیز
 بار تا گردد حودش در شعی
 هم شب پروویشی گرد او
 در صلب ساز صوم افسرد است

ردما حرج حاضر پیش وکم
 داه آوردم دلب پرون سار
 بوسایا از بدل و از صلب
 در عمل آرد نودشاه و مور
 هم مرا از توانی وو عیوب
 و از آچه بستگی دانا شدن
 هر ایشا ور کشل قدرش
 که رود از در مقرر رشاف
 غالب و داناست او در حجه چتر
 همچو حوشه تن کاکر کرد کهن
 پیشدگر را لب دلی در صوم

وَأَيُّ آيَةٍ لَهُمْ إِنْ جَاءَنَا ذُرِّيَّتُهُمْ فِي الْقُلُوبِ الْمَشْحُونِ^{٢٢} وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ^{٢٣} وَ

آبی از به ایشانرا که ما را در دین فرزند ما را بار داشتی بر رفته و آید پدر ایشان ارادت آن آید و او را میشود و

اِنْ تَشَاءُ نَرْفُقْهُمْ فَلَا صَرِيحَ لَئِمٍّ وَلَا هُمْ يُنْقَدُونَ ^{۱۱} اِلَّا رَحْمَةً مِّنَّا وَمَتَاعًا اِلَىٰ حِينٍ ^{۱۲} وَ اِذَا

قَبْلَ لَّهُمْ أَتَوْا مَا يَبِينُ وَيَا أَيُّدِيكُمْ وَمَا خَلَقَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ۝ وَمَا نُنَبِّئُكُمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا

يَهُمَّ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ۖ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنْقِضُوا مَا رَزَقَكُمْ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا

ورد گشتنشان مگر کاشند آن آرزوی که دادندشان و چون گفتند و این را که افاق کسند آنچو روی که دشوار اندا گوید آنکه لغزشند

لَّذِينَ آمَنُوا أَنْظِمُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ أَطَعْتُمْ إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۝

مرآب آکا بیان آورده اند بخود را کی دعیم کسی را که مر میخواست خدا خود را کی داد و دور آید بستر دیگر در که ای روش

الجزو الثالث العشرون

| | | | |
|---------------------------|---------------------------|--------------------------------|----------------------------|
| آیت دیگر که در بستان | حل ماست کردیم درختی جان | پس آن آستان درک لوح | کان مار موع بر ابرو و سوح |
| ذکر آید، دان محبت خود | که خود آمد اصل ذیبات خود | مثل آیه آورده او قرار | دوستانها تا شود ایشان سوار |
| مثل هک لوح پس در خون | بهرشان منته مایرکتون | غرضش خواهم چون سار و ما | هر را در لوح انالو ما |
| پس باشد بهرشان مریخس | هم به روانه از مرکب آن صی | حرکت ایشان را مستانه هم | جشتی از درمود درموج و به |
| بهرشان سار به خود از حیوة | تا بهنگام اجل حاضر ثبات | چون برایشان کعبه گذر اهل ایشان | که بهر به راه بوده پیش |
| وانه باشد هرشان را در عقب | از عوینگی از یون در نص | براید ای که شاد از شما | نکیرد و رحمت آید از خدا |
| نماید اشارا وجه اغراض | آبی و آیات آن پروردگار | حرکت بود سوا خط از در درخت | بی مثل روی گردانده گان |
| مشترکان را حوکه گوید احو | راجه دوری برشان فرموده او | راجه حتن دانده سی مرغید | هم به ساحت و درویشان دید |
| گوید آنکو که گوید از حدیث | اهل از ترا رضی و سرورش | ما ضنه آورده آرا نگاه | که خدا گرواسی دانی تمام |
| بسید الا بکرمی شما | که شید از الا حلال اقصا | پس آنچه برخلاف متب است | خود غصه گذران دو فرست |

وَيَقُولُونَ مَنِي هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ١١ مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا سَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ

مکرمی و بدلی باشد این وعده اگر چه واسطه گویان احضار نماید مگر فریادی و اطوار که سواد گدازان بشنوا

يَتَخَصَّمُونَ ۚ فَلَا يَسْتَظِيمُونَ تَوْحِيدَ وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ ۚ^{١٠} وَبُفٍّ فِي الْأُسُورِ قَادَاهُمْ مِنْ-

وہاں حضور میکر کے ماضی میں ہوا۔ وہ ترقی و
سوی نشان دہندہ کی گئی ہے۔

در صورت اس آگاہ اہل ان

لَا تُجِدُ إِلَى ذِيهِمْ يَسْلُوكَ ۚ قَالُوا يَا وَلَدُنَا مَنْ يَمْسِكُ مِنْ مَرْقَدِنَا هَذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ

سوئیڈن و ردگارشان می شناسد که هدایای می. که در این زمانه از این کشور به این کشور می آید. آن کشور و مذاکره و مدارا می باشد.

سَتَقِ الْمُرْسَلُونَ ۚ إِنَّ كُنَّا فِي صَيْحَةٍ وَاحِدَةٍ فَأَذَاهُمْ جَمْعٌ لَدَيْنَا مُخْضَرُونَ ۚ قَالُوا لَا

راست گفتم جان باشد جز بیانی واحد پس آگاه باشم ز دهنده در محاصر زنده گانی پس اسرار

ظَلَمُ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ مَعْلُومُونَ ۝ إِنَّ أَصْحَابَ النَّجَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهِونَ

نام رده شصتی هجیر و حرانده شویج. آریستید کمی لبه. در سکه اهل بهشت. آریستید در کاری شانی نام

• هُمْ وَآزْوَاجُهُمْ فِي ظُلُلٍ عَلَى الْأَرْبَابِكُمْ مُتَكِنُونَ ۝^٧ لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا يَدْعُونَ ۝^٨

استاد و حضراتان در سایهٔ سریرها تکبیرندگان
م. ایشان است خدای بی‌بوه و ایشان است آنچه خواهش می‌کند

سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ ۝ وَأَمْلَأُوا لَيَالِيهَا الْمُحْرَمُونَ ۝

سلا گیتی از پیورد گلومهریان وحاشا شوہ امہر ای گاہکارین

از هر یک دو حواله بود حتی
صفتی است قصداً بر این حروش
روند تا گاه از اهل صور
سند آمد آن صفی در صور
یافا گوید آدم را
نمود این واقعه را که

و عدنان که حقیقت و بشی
که رمسی تا که آرتشان پیرش
حسها بر دیگران گرد پیور
آنکه ایشان بی آید از قور
که برانکه احسان از جاگاه
حرکت صفی واحد صفی احیر

مضر بود حرکت صفی را
و آنکه ایشان در عصمت محمد
مروعت سست از اهل و سایر
روی رب خود شناسد از مقام
ایشان و عده که برادر محمدی
آنکه ایشان بی مرهم آمد

که نگردش خرمش
شامل امر کار دنیا آن دم
و سوی اهلش گردید باز
احسان صحرای دانا در مقام
راست گفتند آن رسولان با فرق
رد ما باشد و هم حاضر شده

چند

س خضاب آمد که این روزی بود • که ای اسم کرده زجیزی شود • مرا داده شود اندر اثر • هر با چه رمداد انجیر و شر •
 حیران روزی اصحاب حین • همه در کار حیم و شامان • کارشان هنر و ولت بردست • چیست کارشان خون خوردست •

کدود در پادشاهان مل و حرا
با کلاهین دل کند آجیا شاما
بانه خواهد تا کند از اردو او
باز ماند اهل عشر ارحام
رشد ایند نامگی فروش
گویمان گوی غنوی گیر گو
دل اها در مکی گرد قرار
مگردل یارم از تدبیر عشق
آسکان و از و احسان در ساها
ولهم ما معونی می شود
باشد آن گمن سلامی لاسق

که آه آن لعلت و این تهر ولا
باشد آن جانتان سم العیاط
جان کند خواهد شد قتل او
حالها یابد و حاشی اغلاب
اومد یک رود از تاب و هویش
دل زو دیوانه شد و حر و
گرم شد آن بحر در راه یار
که نکند در دل صبر عشق
در حال باشد با بیراهه او
حس آچه غاشق ایشان راود
بر سلیمان و ارا و صبق
ای که کلان شایه اها ولا

به رخت آگه و ر دوخند
دیده خواهد تا مارد چون مهر
چون کشش وارد امر و ستبر
چو مکتب گویش که آواز است
چون چوئی آید شود باستر
میرد زبان دل از سو دچاره است
ماو در دشت و خاک کوی دوست
گو رخت و رسم و خویش
بر ازل مکی و اهر حلی
باشد ایشان سلالت هم حلق
رشد چو می که ای اهل صن
خود شود امروز صایب خدا

مد زلف بر شمع و برفند
خاک خواهد تا کند دیگر سر
دل پر از خون دیده غولیه ریز
یار حاضر وقت وصل و شاد است
اشکش ارامه شود خواب تر
از در عالم و ت آواره گشت
و درو عالم گوشه ای روی دوست
و رفص و سحر و طیب و هویش
هستان از مینوا در هر زمان
کفتن از پروردگار مهربان
خبر و یکی بات از رب و جم

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَن لَّا مَسْبُودُوا الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ " وَأَبِ اعْتَدُونِي

آب بهان مرسله سوزی شما ای آدم گناه خیز
شطن را خرد گاه او شمار است دشمنی آشکار
و اینکه مرشد مرا

هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ۚ وَلَقَدْ أَفْلَحَ مَن كَمَلَ أَفْلَحًا ۚ أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ ۚ هُنَا جَهَنَّمُ الَّتِي

است. راه راست و حقیق گمراهه و بد الشا حقیق بسیار آسان بود و گذر نماند. است. شور و جی که

كُنتُمْ تُوعَدُونَ ^{١٤} اسفلوها اليوم بما كنتم تكفرون ^{١٥} اليوم نعلمُ علي اقوالهم وَ تَكَلَّمْنَا

و دین و عهده نادمه شود. بحث در این باره را امروز بسا چه دود که نمی‌رود دید. امروز همه یک‌دگر از هر دهه‌اشان و سخن می‌کنند اما

أَيَّدَهُمْ وَنَشَدُ أَرْجُلَهُمْ بِمَا كَانُوا بِكَيْبُوتٍ ۚ وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ

دسپاشان وگواهی به بعدپاشان مانجه بودد که اسم بگردوا که جو اسنبه آبرقم جو شنبه دوسر چشمه اشان سیشی که دودغرا برا

فَإِنِّي يُبْصِرُونَ^{١٧} وَلَوْ نَشَاءُ لَمَمَسْتَهُمْ عَلَى مَكَائِهِمْ فَمَا اسْتَطَاعُوا مُضِيًّا وَلَا يَرْجِعُونَ^{١٨} وَ

پس اجازت بداد و اگر منواسد هر آیه معجزه را در حیاتش پس خواستی و من و او می‌کشند و

مَنْ نَعْمَرُهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ أَفَلَا يَعْلَمُونَ^{١٩}

سی را که هر روز از مدیجش بگون مگر دایش در خلق آیابس در می باشد، متعل

عهد آنا من کردم ما شما
کاو شهرهاست خسی آشکار
مهر بین پیمان که برسد هین
بویوگره سکرده خفتی مرید
انهم باشد آن که در جهان
اندازد امروز ازین قطع سخن
می دهند اسی گواهی در عمل
در جهان در چشمه نشان مارم
با که میگردیش در طریق
سرخ و روغواهی نشان سازم
بسد اسی که قادر بر بعضی

ای آدم و نعت عهدا
را دادم و راحت خوار و رار
سر را از روی اینی و پیتی
از شما آریا غریب اهل دید
مهر آن موعود بود اوشان
مهرشان بهیم ما سود رخص
دست و پاهای او چه کرد ارفل
میکنیم او را کرم و کرم هم
باجی کوری که دارد این فریق
بر جانهاشان که کشی عهد نیز
تا رکود از موضوع غریبش و پس
باشد این تپیدن و تکرار و خدا
در میان آنا من شما

ایکه مریشان سرکش گرید
عهد حق باشد مراعت و حجب
این پرسیدن بود خواره راست
می بود این آریا ضعیف
اخوان آند از سر از خلود
پس سخن گوید اما در ضعیف
همچین اعصاب مؤمن را اله
پس شریک حق کند ایشان طلب
پس چنان بیا شوها ایشان مان
پس بقواعد رفتن پشتر
پس صبره محضی در عمل
در میان آنا من شما

قول او در شک و عصیان نشود
شوق را از غل و وصل اندر هیچ
تا مقصودیکه شرط اصدادات
تا تغل افران آید حد
زایچه پوشیده حق را از وجود
دست و پاهای او چه کرد ارفل
بر سکوتی باشد از حالت گواه
و اکی باشد ران ثوری عهد
و اصف حد او را این
هم هرگز بدو از آن شر
کرد او را فریشت خود بل

سورة الصفات

قَادَا أَنْتُمْ مَنَّهُ تُوقِفُونَ^۱ أَوَّلَيسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِهَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ

پس آنکه شما از او ایستاده اند؟ اولیست آنکه آفرید آسمانها و زمینها را آنکه توانا بر آنست آفرید

مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ^۲ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ^۳

مقتضای آری و اوست آفریدگار دانا چنانکه امرش چون خواهد چیزی را بگوید مراد او بشود

فُجِّعَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

پس دام ناله و فتن آنکه دست اوست بادشاهی همگی و سوی او برگردانیده میشود

در بیان آوردن امی من خلف استخوان پوسیده را خدمت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله

| | | |
|---|--|---|
| رد برای ما مثل کاین استخوان
سی خفته قال من یحیی المصام
مانی کند امی ای از خلف | که سدا بیان حال خودم بر داد آن
و می خضم رسم سال تمام
مرگه است و استخوانی را که | رغم خواهد گفت و جم آبا دگر
بست پی کاستخوانها را حشاد
پس فترد و داد او را رهوا |
| کوبوری رده سارد او دوست
آنکسی کاورد پدا و آفرید
دو شعر گوید در می از دیار | استخوان را کاورد اسیر دست
از دشت سر آتش رد دید
هست کال پلنجه باشد پلنجه | او بود رحن سود دانا هم
پس خود هر و جدا آتش را شر
حون هم ساید انگیزد شر |
| بست آیا آنکسی کاورد یمن
اوست بسیار آفریده و عیم
باشد او پس چون که متاورانش | آفریده است این سوات و رمی
تا چنان احیا کند خضم و رمی
بیکند حق آنچه را خواهد طش | مروا کا فرید مثل آن
بست خرابی شان آن یکمکو
ان اشاره است اوطاد امر حق |
| پس بود آنکه دست او را خدمت
یادشاهی هر آید بیکه هست
بر عاراش رسد ادر ایب | فاجان احیا کند خضم و رمی
بیکند حق آنچه را خواهد طش
یادشاهی هر آید بیکه هست | دار چون عظیم از ملک عار
بعضا واقه اعظم بالوصاف |



سورة الصفات مَابِهِ وَ أَتَنَلِ وَ تَمَانُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خدای شریف مهربان

وَالصَّافَاتِ صَفًا^۱ فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا^۲ قَالَتَالِيَاتِ ذِكْرًا^۳ إِنَّ إِلَهُكُمْ لَوَاحِدٌ^۴ رَبُّ السَّمَوَاتِ

وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَ رَبُّ الْمَشَارِقِ^۵ إِنَّا زَيْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا نَزِينَةً^۶ الْكَوَاكِبِ^۷ وَ حَفَظَا

وَمِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ مَارِدٍ^۸ لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَ يَقَذِفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ^۹ دُحُورًا^{۱۰} وَ

لَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ^{۱۱} إِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ فَأَتْبَعَهُ شَهَابٌ ثَائِبٌ^{۱۲}

پس از پی برد آسمان را بشعر و انشعور و انشعور و انشعور

سورة الصافات

زنده پس گردد و هم درده مرون ارتقور آید از اضم یضرون بگرد اسی قامت را چشم که دایشتارا ارآن اسکاروشم هم بگوید از صبا و ویا رود بپشت است این را اناها اینست بوالصل آری درخون الی حضم ه نکدون

أَحْشَرُوا الَّذِينَ خَلَقُوا وَأَرْوَاهُمْ وَمَا كَانُوا عِبْدُونَ ٢٢ مَن ذُوْنُ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَنَّةِ

هم گفد آنگاه که سر برد و استخار او آید بعد که بر سید و از هر خدا سر ذلال دایشتارا ابراه دوح

وَقَهُمْ أَنَّهُمْ مُسْتَوْلُونَ ٢٣ مَا لَكُمْ لَا تَنصَرُونَ ٢٤ نَلْهُمُ الْيَوْمَ مُسْلِمُونَ ٢٥ وَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ

و بگردید ایشان را و استخار او آید بعد که بر سید و از هر خدا سر ذلال دایشتارا ابراه دوح و روی آورد به ایشان

عَلَى بَعْضٍ يَتَأَلَّلُونَ ٢٦ قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ نَاوَسًا عَنِ الْيَمِينِ ٢٧ قَالُوا بَلْ لَمْ نَكُونُوا مُؤْمِنِينَ

بر بعضی مدرستار یکدیگر گفست و سبک شما بود که می آمدید از راست یعنی از او را بر خواهی که سبک منک سوزید و مسلم یعنی ما جزا بود

وَمَا كُنَّا لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَائِفِينَ ٢٨ فَهَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَاقُونَ

و بود سر باران شما هیچ سطلی که بودید گروهی را طایفه و سبک شما بود که می آمدید از راست یعنی از او را بر خواهی که سبک منک سوزید و مسلم یعنی ما جزا بود

فَأَعْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ ٢٩ فَأَنبَتَ بَوْمُئِدٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ٣٠ إِنَّا كَذَبُكَ نَقْلُ

پس گفد آنگاه که سر برد و استخار او آید بعد که بر سید و از هر خدا سر ذلال دایشتارا ابراه دوح و روی آورد به ایشان

بِالْمُجْرِمِينَ ٣١ أَنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ ٣٢ وَ يَقُولُونَ إِنَّا لَأَنَارُ كُوا

ما که ظهاران سبک شما بود که می آمدید از راست یعنی از او را بر خواهی که سبک منک سوزید و مسلم یعنی ما جزا بود

أَلْهِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ ٣٣ نَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلِينَ ٣٤ إِنَّكُمْ لَذَاقُوا الْعَذَابِ الْآلِيمِ

آنگاه از برای شاعری دیوانه که آمد بحق و صدق بود مرسلان سبک شما بود که می آمدید از راست یعنی از او را بر خواهی که سبک منک سوزید و مسلم یعنی ما جزا بود

وَمَا تُجَزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٣٥

و هر آن چه می نمودید جز آنچه بودید که می کردید

| | | | |
|---|--|--|---|
| پس ما آید ملای را منع
هم چون گشت و چاند راه
مرشدا را است گوید ای حشر
من روی آورد بر من دگر
آمدید اعوانی مارا از بین
در ره اعی خود بودید آرمش
قول رب ما بپایست راست
را که ما خودم دگر افاضیم
عمرمارا ما دهم ایسان را
بود استسکار ایشانرا چید
بست ایسان بی عده حق نکل
ایها التوم اسکم لداقوا | که گفد اهل سموا همه هم
پس راه دوح ایشانرا نگاه
بست برای هرچند او یکدیگر
می رسد لرم اهره آن حشر
نظم می که حق بود حراين
حشره باشد تا کسی گرافش
یک حشمه ارضایم و پست
عادل احق تابع شغل دهم
بست بی بدانی صلی رد ما
زین کلام صدق پاک دلید
بالحق آمد ارد صدیق رسول
از عذاب دردناک از آن عتو | هم تنع و از او حاشا در دوح
فرشتن دلید دیگر رسول
بست ایشانرا جواب از چه حوون
طاوین ما سواين گویسگه
منوین گویشتان بود چید
پرشیا مارا هم سستنی
پس گشت ایشان اعوان اعراف
پس بود آرزو همه در عذاب
اچم مسکوا اذا قیل لهم
سکر حطلا شاعری مجنون کیم
پس آورد او ایشانرا چید
فی حرا دانه خود الا بران | و انچه حرق می رسد در
راست که مسئول ایشان را
بل بود امروز خود مستموم
که شیا زید اعوانان را راه
قوما بل لم یستقوا مؤمنین
بل ضحیان خود دید از رانی
که رده دایسان ما اعراف
مترک باشد اهم راست
لا اله الا الله ان بران
ترک نمودن خود این چون آمد
که آن بود معوث اما
که عمل زید در دار حای |
|---|--|--|---|

إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ٣٦ أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ ٣٧ فَوَاكُهُ وَهُمْ مَكْرُومُونَ ٣٨ فِي جَنَّتٍ

مگرندگان خدا که خالص گردند که اند آهرا ایشانرا استروزی معلوم میوه ها و ایشانرا که می داشتگان در بهای

الجزو الثالث العشرون

النَّيْمِ ٢٢ عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ ٢٣ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَيِّمٍ ٢٤ بَيَضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ ٢٥ لَا

ماوراء نهر نهجای روی، وی یکدیگر مگر در خور آورده شود، اشباح ماله و شراب جاری سبید که لبت است، مرا آشامندگارا

فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزِفُونَ ٤٧ وَعَنْهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عَيْنٌ كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ ٤٨

در آستان هادی و اهلین ادای مستمبوعه و زدیاست دین فروغ و چشم فرایح حقه گو ایشان صهای شرمی و در ساز و گدداشته اند

فَاقْبَلْ بِعَقْمِهِمْ عَلَيَّ بَعْضَ يَسَاءَتِهِمْ ۚ قَالَ فَاَنْتَ مِنْهُمْ ۚ اَنْتَ كُنَّا لِي قَرْصًا ۚ يَقُولُ اَنْتَ كُنَّا لَمْ

بہر روی آور سے محفل پر بھی سرسبز رنگ کر کے گویہ ارٹان ہر سنا کہ وہ اہم شی کہ ملت آبانہ آبانہ

الْمُصَدِّقِينَ ۝۱۰ أَتَذَرُنَا وَكُفْرًا بِنُورِ الْإِسْلَامِ وَكُفْرًا بِرُسُلِهِمْ ۚ قُلْ هِيَ تَذَرُنَا كُفْرًا وَعَدَدٌ مُنْقَلَبٌ ۝۱۱

تعمدتی اندکمال که آياحور ميريم و شو و خاين و استخوانهاي آمازه آيه. ممر اداده شدگان گفت: باشم اندر و نکره گان بر در اکرست

قَرَأَهُ فِي سَوَاءِ الْجِيمِ ۝ قَالَ تَاللَّهِ إِنِّي كُنْتُ لَتَرَدِّدُن ۝ وَتَوْلَا نِعْمَةً رَبِّي لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِينَ

پس دیدار از ماه دودج گذشتند که هر آیه فردینا و که ملک گردان او اگر نمود، تیر و در گنج آیه بوده و احصای کرده شدگان

٥٦ أَفَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ ٥٧ أَلَا مَوْتُنَا الْأَوَّلَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ ٥٨ أَلَمْ نَكُنْ نَافِلِينَ ٥٩

آباس باشم مامردگان حرم مردانِ حیات و باشم ما عدای کرمشده گان سرزمین که ایستهر آه آن کاهای بزرگ

٦٠ لَعَلَّ هَذَا فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ ٦١

برای مثل این می‌باید که کودکان

روح داسه شد آن بیوه مات که هر ده دلی اورا حیات ، خط ممی را دل آن عابد شود ، که آرزای فو فی راه شود

روح داسته شد آن میوه‌هاست که هرده رفتی او را حیات . حط می رانل آن عاید شود . که ار آن فونی رایب شود

| | | | |
|--------------------------|------------------------|--------------------------|-------------------------|
| مکاره‌دست اجاعات یرسم | دو بهشت یردوان یرسم | متحکمی بر تنها ناصد مراد | دورروی یکدگر بشسته شد |
| هست ندرگوش در دست جورویی | هرده اشارا نکاس می میی | باشد آن جری گوارا و سعاد | لب آشامده کارا زلب مرید |

خود مساد و آبی بود رآی سستی مرد و آشامدگان عدهم و قاصرات الطرف من کاهن بس مکتوب نکای

زنان یکی گامک زردی مایا است
روزی حوران اودو و حه سی و حه
روزی حود پوششم حورای بی
و ان صاحت را شان کامل است
از غنای اسر دور لب هری

رو بهی آرد حتی ملال

کویت آن کویت د ایستل که می | دو جهان بودم قریبی همجن | که ده اوخوندم که مې و شور | عاشقی را احسان مرا بوسه دوز |
سرش مکړد و مکت اوسل | که ده آنا د لور د کونگان | چوکه ما آنا سره و شور | خلک باح-ی و با عظیم و موم |

سازای آبا چرا دلازه دگر ماشوم اوخل دوراست این خبر با رفیقن گوید او آبا شها آکپیدار وی که باشد در ابا

یا کہ این کوسه باشد دوالخلل یا کہ يك اعرشہ بیکو حصان بس میں اورا بس او می نکرده در ملین دورخش با حال بد

وید او را نام این درختند
د ماسازی هفت اوقات خود
تا تو میبومد زحاضر نشانی
چشم حق کرمود در پانی
ستم از مدهگل آبا که ما
اشر ایضا مدهگتیم از شما
تو بجایی که حرمت هست
بست مازاج موت اندست و ست

هم باشد هیچ مهر ما عذاب هم به رجزه دوحتر و حباب این چلی چنگ که مرشد عطا و سادگری بزرگت از خدا

أَذِلَّكَ غَيْرُ نَزْلًا أَمْ شَجَرَةُ الزُّقُومِ ۚ إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ ۚ ۝ أَنهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ

آیا آن هنر است و ما به صباقت باندخت
چو رنگه ما کرد ایدیم آنرا ای ستار ایں

الْحَجْمُ ١٢ عَلَّمَهَا كَأَنَّهُ رُوسُ الشَّيَاطِينِ ١٣ فَلَنَنهَضَهُمْ ١٤ لَّا يَكُونُ مِنْهَا قَائِيَةً ١٥ مِنْهَا يُبْعَثُونَ ١٦

بدون شک و تردید اگر با کسرهای دیوهاست پس دوستی که ایشان هرابه خود را گذارند از آن پس هر که گدازد از آن شکمبارا

سورة الصافات

ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِّنْ حَمِيمٍ ۝١١ ثُمَّ إِنَّ مَرِجَهُمْ لِآلِي الْجَبِينِ ۝١٢ إِنَّهُمْ أَقْبَوْا أَبْأَنَّهُمْ

پس هر سنگه ایشار است و آنه آبه آماجی ال آب گرم
 پس هر سنگه از گیت ایشار تهر آیسوی دورج
 بدر سنگه ایشار یاضد پهر ایشار

صَالِينَ ٦٨ فَمَّ عَلَى آثَارِهِمْ يُهْرَعُونَ ٦٩ وَلَقَدْ نَسِيَ قَبْلَهُمْ أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ ٧٠ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا فِيهِمْ

کرامت **پس ایشان بر** **از هاشمی** **شاه میرود** **و مکتب گرامش دانش را ایشان** **و مکتب فخر صادق در ایشان**

٢١ فَاَنْظُرْ كَيْفَ كُنَّا عَاقِبَةُ الْمُتَدْرِمِينَ ٢٢ اِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ٢٣

همه مسدودان بر سر کار حکومت اعطاء زده شدگان هر مدگیان خدا که خالص زده شد گیاه

| | |
|-------------------------|-------------------------|
| این چه آید است امر برون | یا درخت شوم رفو ارجسون |
| هر اسم کاو گال امر چنان | آن شعر دوح روح رستفانت |
| هست سرهای شامین در ده | دو عرب باشد دوشی شش در |
| هست در واس الشیخین مشور | وان صب پروردگار پیر |
| لنجم منقون مهابتونی | سی رایشانرا بران آمیتنی |
| هست سررگستان حوی حرم | ایست وان کاتانرا باند |
| خود شده ایشان نگاهی شش | ما در حرم دوح روحه پیتی |
| میسور را از عاب صردگار | در عاقبت محضی پیتی |

ما بگردانیم آرا امتقین
میوه نشا با خوشه های کدو
امر اعراب امرت از مسر
امهات ما هم لاسیون
بی رسد از صرف رفو روح
پیش ایشان اسیر است شملی
مگر ما بوده حوی اعلم کار

هر سرگر هر خوشی آن حساست
سی زیادت و قس امر نظر
ود بی رفوم دوح رامتق
دوب کره دورست امرمن
صان و رآرتشان باشند
وایا اندر میانشان مفری
یک کده گنگان از شرک واهی

وَلَقَدْ نَادَيْنَا نُوْحًا فَلَمَّ الْمَجْبُودُونَ ^{٧٤} وَنَجَّيَاهُ وَآهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ^{٧٥} وَجَعَلْنَا قُرْيَتَهُ

و غرض حواله دادن از او است
 سر هر آنچه خوب احاطت است که ما
 و گردانیده او را اندر
 رزق

مُهمّ البابين ^{٢٦} وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ^{٢٧} سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ ^{٢٨} إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي

پیشانی امامان دکان وو اگداشیم راو درسلس سلاط م روح درجه ایاں هر سبک ما هر چن سبک هم

الْمُحْسِنِينَ ۖ إِنَّهُ مِّنْ عَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ۝٤٠ ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ ۝٤١ وَ إِنَّ مِنْ تِجَارِهِ لَأَبْرَاهِيمَ ۝٤٢

مذہب سنی کا اوستاز مددگار ماہر مکتوبہ : د
پس عرق : دیم
دیگر اثرات
مزید سکھانے پر توانا اوستہ آیتہ امیر احمد

هم بتحقق آید که ما را خواهد روح
 بی خودیش است با تو صوح
 اوستی توئی را می دانستی
 پس سلاست و درود از هر روح
 درین اهل عالم در روح
 عرق زده آب که با بر آب
 است ابراهیم از آب و ح
 هم راو هفتاد و روی زمین
 همدین سه بیگارا ح
 او و آتش را در آتش از لا
 دستریکو در میان آخرین
 از هفتاد و زمین است او رما
 پیروی را و داشت امر عقل و روح

اِذْ جَاءَ رَبُّهُ بِقَلْبِ سَلِيمٍ ۝۸۲ اِذْ قَالَ لَآئِيْهِ وَاقُوْمِهِ مَاذَا مَعْدُوْنٌ ۝۸۳ اَتَفْكُنَا آلَآِهَةً ۝۸۴ حُوتَ اللّٰهُ يُرِيْدُوْنَ

فکھ آمد رور دگازیر اخلیل درست چون گمت، بفرستہ او فومش را کہ چہ را آسکند سیدہ آرزو را دروہ البان عمر = دہا و جاوہ د

٨٦ فَمَا ظَنُّكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ٨٧ فَظَنُّوا نَظْرَهُ فِي الْجُحُومِ ٨٨ فَقَالَ إِنِّي سَقَمٌ ٨٩ فَتَوَلَّوْا عَنِّي

سرحد گلستان، وردگان، جهانان

سرگرد تکریم در عزم

سرگمت در سنگم

سر ایدان دشتارو

مَذْبُورِينَ ۚ قَرَأْتَ إِلَى آلِهِمْ طَغَالٍ أَلَّا تَأْكُلُوا ۚ مَا لَكُمْ لَا تَنْظُرُونَ ۚ قَرَأْتَ عَلَيْهِمْ نَفْسًا

ہشت گندگن: میں چار موٹی دھتسوی ہانٹا رہی کہ آج آخر انچھو رہے۔ جیسے شکار اکسہیں ہو گئے۔

۱۳ مَاقْبُلُوا إِلَيْهِ يَرْفُوقَ ۱۴ قَالَ أَسْبُدُونَ مَا تَنَحَّوْنَ ۱۵ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ ۱۶

است پس رو آورده سوی اومی شتافت گز: آلبیس باد آچهر افر اشد و خدا آفریده راو اچهر اهدا ید

قَالُوا إِنَّا لَهُ بَنِيَاءُ فَأَلْقَوْهُ فِي الْجَحِيمِ " قَارَأُوا بِهِ كَيْدًا قَبْلَتَانَهُمُ الْاَسْفَلِينَ "

گفتند بنایکید برای او ساختی پس بنماور و او را آتش مبارشته و او را سویم خواستند و او را طردیدند

در بیان شکستن حضرت ابراهیم علیه السلام و آتش افکندن سرود آن حضرت را و بر دو سلام شدن آتش بروی

| | | | |
|------------------------------|-----------------------------|-----------------------------|----------------------------|
| یادکن آمد چو ابراهیم خوش | رو حود را بلل خال و غش | چونکه گمناو و اندر او باغوش | بیت ایست که میرشدش بیش |
| از دودش آبا خدایان غیر حق | خود اراده محکیمه المانع | پس گلهای جنت بر پروردگار | که سر او را میرسید از شارب |
| اگر حق او را کید اصفی گیلان | سکه تانیش قبل فائق | س نکشدش که امروز است عد | تو یا اما صحرا مهر دبد |
| پس طر کرد او حیرت در صوم | یا که بر صوم وین از آن رسوه | شد فکر از هو واصل فتح | گفت من رها قسم بر صبح |
| یعنی این استار گارا هست او | ک برست آبی حرا کج و لوف | تا شبا حواء آمد بیکقدم | فشد از اهل هوا اندر سقم |
| یا که باشد غب و روح من طرل | راجه دارد دوره الفرب حمل | یادم باشد برج او این قیاس | که روح این مشرکان زوایشان |
| حاصل اینکه گفتند و روح و دود | ک روانه شبا شد ره ورد | روی کردن پس شد ابروی راه | از سرا رهند سوی صد گاه |
| ماند ابراهیم نها در زمان | پس صبه شد روان سوی غان | گفت خود آبا شهادت خون | گفت دیگر ما همک لاسطون |
| پس بیضای ابرایش رد تر | نابین شکفتن امام و سر | دایم پی که سوخته مد فم | کان تارا شکستد دوری هم |
| حرمت اعظم که مردوشی تر | هشت پی رفته او این شوروش | آمده از عده که چون قوه بار | حاب مطاع و رند از باز |
| آن عمل دیده گند آن جن | کلر ابراهیم باشد بر صحن | پس سوش رو عود از اوش | سوی بیرونش مردد از عتاب |
| شرح آرا پیش گنیم از مثال | پس او زدند آتار حلال | گفت آبا بر سجد از صلا | آچه را خود میتراشد از حلا |
| مرشدا را آورده است آسمان | واچه میل خود با دسها | گفت پس برود مله باغواص | شه لیکن تا کد رطام و غاص |
| مرما گفتد سال شکید | هر هیزه پس ملوش افکید | خواستند او را از اویشی دگر | پس برگردایشان بر ریزر |
| | ساحنم اعی که اصل مکاشل | شد گلستان در بر و دختل | |

وَقَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي سَيَهْدِينِ " رَبِّ هَبْ لِي مِنَ الصَّالِحِينَ " قَبْرُ نَاهُ بِلَامِ حَلِيمِ " قَلَمًا

و گفت کمی روده سوی پروردگار مرو و مانند گمناست گندم را پروردگار من بخش مره از انشا پس گلهای سر بر داری پس رسد

بَلِّغْ مَعَهُ السَّعْيَ " قَالِ يَا رَبِّي إِنِّي آذَى فِي الْقَتَامِ إِنِّي أَذْبَقُ فَأَنْظُرُ مَاذَا تَرَى " قَالِ يَا

ماوروش را گفت ای پرکنم بدر یکس می بر دخواست کدخ مکم را پس بر کدخی میی گفت ای

آبَتِ أَهْلَ مَا تَوَمَّرُ سَجَّيْ أَنْشَاءُ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ " قَلَمًا اسْلَمًا وَ تَلَّهُ لِلْحَبِيبِ " " "

بدر من کن آنچه موده سرود شده گامی مرا اگر خواستد بنمده الی شکایان پس چون زدن نهادند او را بیکطرف پستی

در بیان هجرت حضرت ابراهیم بشام و بیان ذبح حضرت اسمعیل علیه السلام

| | | | |
|-----------------------------|-----------------------------|-----------------------------|-----------------------------|
| صد هجرت کرد رانشهر و دیار | میرود گفتا سوی پروردگار | رود فشد مستغایب ده مرا | سازد او مقصود و راه آگه مرا |
| گفت سوی شاه ارباب روان | ساده حاضر را خو داد از زبان | گفت یارب دمرا از صالحین | یک پسر فواید از من جاشین |
| مژده پس دادم او را از غراز | مرغلامی بر دین و دلتوا | دید در خواب او مستی تبیل را | که بکشد دهرم اسمعیل را |
| برد او را پس بربانگاه دوست | گفت خواهم کشت در راه دوست | اگر این بکر که تا بیی چنیز | گفت اسمعیل ابرووش و نیز |
| کای پدر کن آنچه ملووری بران | خواهد اوق پیلم از صابران | گفت گر داری وصیت کو من | کاروم آرا بیا ای ملمن |
| گفت ایست از وصیتای من | کردن یعنی دوست و دین من | تا بیلدا مستطرب آرام بخو | نیزی تیم جویید بر کلو |

سورة الصافات

| | | |
|--|---|--|
| کیم شود مارا بدان سرت اجور
تا روی من نورا نبود طر
یمی این جان قابل آنکوی بست
باشد امورسم این دو طبع
مهرما دربر ولد باشد جان
دست و پایش بست اولیاس
هر دو کردد اسحق را افتد
در غیب شد کارد را از شکند | در لا خواند ما را ماسور
غم تورا افزون شود بین و مکنور
گرمول اضحی زین غوی بست
چون سوی خانه برگردی توش
هست مسور او که برگردد فلن
رومی هشت آن رخ چون یاسمن
رحیم او را در افکند از وداد
گفت ما او کارد با صوت حد
هست روی که و من را از حدید | ایست امور دگر که روی من
دیگر آنکه این حالت اقربست
از فلان غوش دلور اصل
گر خروشد مردم امر عرا
بر نیام خود پوش او را دلیل
از قضا اسباب آمد پیش
آج رحلتش باز او را دوست
که کسی حشم او چه رمن ای حبل
حلقه در خلق او آمد پدید |
|--|---|--|

وَنَادَيْنَاهُ اَنْ يَا اِبْرَاهِيمُ ^{۱۰۰} قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا اَنَا كَذَلِكْ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ^{۱۰۱} اِنَّ هَذَا لَهُوَ

و دعا کردیم او را که ای ابراهیم بشنق و است کردابی حواس و انفس که ما می جوییم که بگوئی که اگر آری

الْبَلَاءُ الْمُبِينُ ^{۱۰۲} وَقَدْ بَدَأَ بِذِئْبِ عَظِيمٍ ^{۱۰۳} وَ تَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ^{۱۰۴} سَلَامٌ عَلٰى اِبْرَاهِيمَ

آن ابراهیم و دعا دادیم او را بدیع عظیم و ترک نمودیم او را در آخرین سلام بر ابراهیم

كَذَلِكْ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ^{۱۰۵} اِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ^{۱۰۶} وَ بَشَّرْنَاهُ بِإِسْحٰقَ نَبِيًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ

هم چنین را و بدین هم بگوئی که اگر آری هر سبکی که است از سبکی که ما می نوامد و بشارت دادیم او را اسحق و بشارت دادیم او را اسحق و بشارت دادیم او را اسحق

۱۱۲ وَ بَارَكْنَا عَلَيْهِ وَ عَلٰى إِسْحٰقَ وَ مَن ذُرِّيَّتُهُمَا مُّحْسِنِينَ وَ فَعَلِمَ إِنَّهُ مُبِينٌ ^{۱۱۳}

و برکت کردیم بر او و بر اسحق و از آن دو تا بگوئی که او است و سبکی که شد و برکت دادیم او را

در بیان فدا آمدن بجهت حضرت اسمعیل علیه السلام

| | | |
|---|---|--|
| هم ما شدیم ابراهیم را
گوسفندی بی زحمت حریل
تا کسی ذبح این صای س عظیم
و ده اول صبر ابراهیم هم
خود صبر صطحت اعنی س صریح
هم عمل باشد عظیم اندر حساب
رد آرا بست حاجت ردال
بر تایش تا که بگفتند لب
بست فنی صبر امر پیش
او نبی بودیم از صالحان
سلطان باقیست یعنی تا اند | و است زدی جواب خود را در فدا
کرد حاضر را اسحق رد خلیل
حای اسمعیل از طبع آری
آن عمل در درد حق س عظیم
هست واضح بر هر ی از ذبح
هم معظم آورده امر و نواب
هم به حاجت بر مای ذین قبل
فعل هر قری عظیم و اند
این بود پادشای صل عسین
هر دورا دایم برات در جهان
حسی از ایشان هم در سد | هیچی معین سکارا حرا
گفت شد مقول حق قریبت
می دج عظیم در طر
و ده دیگر کار ما آمد رو
هر دورا شای عظیم ارحمت
فرقه گوید دمج اسحق بود
باقی امر آخرین و اهل جهان
بر ابراهیم از خدا باشد سلام
میر ابراهیم از عالا مؤید
یا بر حضا سوت شد مراد
صعی از اولادشان بگو سکن |
|---|---|--|

وَلَقَدْ مَتَنَّا عَلٰى مُوسٰى وَ هَارُونَ ^{۱۱۰} وَ تَجَنَّبَاهُمَا وَقَوْمَهُمَا مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ ^{۱۱۱} وَ نَصَرْنَاهُمَا

و پشتیبانیم بر موسی و هرون و ساختند ایمان و تورا و قومشان را از کرب و یاری کردیم ایشان را

فَعَاوُوا لَهُمُ الثَّالِثِينَ ^{۱۱۲} وَ آتَيْنَاهُمَا الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ ^{۱۱۳} وَ هَدَيْنَاهُمَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ ^{۱۱۴}

پس بود ایشان غالبان و دادیم آخرت را کتابی و هدایت کردیم آخرت را راه راست

الجزو الثالث العشرون

وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ ١٢٠ سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ ١٢١ إِنَّكَ ذَاكَ نَجَرِي الْمُحْسِنِينَ

و واگهشتیم را ایشان در پیشبان سلام موسی و هارون در سبکه ساهیدین یادش هم بگو کارا را

١٢٢ أَنَّهُمْ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ١٢٣

در سبکه آهوا اماره دکان ما که کرم و کاند

| | | | |
|--|-------------------------|----------------------------|------------------------|
| موسی و هارون را آنها می | ما بایز او مثال رحمتی | هم خود و هم قومش را بی ذم | بار رحمانه از سبک عظیم |
| و هر تلم فکاکوا غالب هم و آیتا مضامین | راه سودیشل بر راه راست | که صحت موصل آهم بر لغات | |
| هم نای یک را ایشان در میان باز ملتزم اندر اعتن | در موسی و در هارون سلام | صحت این یادش بیکان بالتمام | |
| هر دو بود از عباد مؤمنین | مرصق همه احکام دین | | |

وَإِنَّ إِلَاسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ١٢٤ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَلَا تَتَّقُونَ ١٢٥ أَتَدْعُونَ بَمَلَأَ وَتَذُرُونَ أَحْسَنَ

و در سبکه ایلام را به از سر سلاست چون گفتم قومش را آیا نمی ترسید آیتا ساهیدین چل را و او امانداری بهترین

الْمُفَالِقِينَ ١٢٦ اللَّهُ رَبُّكُمْ وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ١٢٧ فَكَذَّبُوهُ فَاهْتَمَّ لَمْحْضَرُونَ ١٢٨ إِلَّا

آفرید کارا خطایر و در دکان شایر و در دکان پدران شما که پیشانید در سبکه زد میس سبکه ایلام ساهیدین کار دکان مکر

عِبَادَ اللَّهِ الْمُفْلِحِينَ ١٢٩ وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ فِي الْآخِرِينَ ١٣٠ سَلَامٌ عَلَى الْيَاسِينَ ١٣١ إِنَّا

دکان خدا که خالص زد کاند و واگهشتیم را او در پیشبان سلام موسی و هارون در سبکه

كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ١٣٢ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ١٣٣ وَإِنَّ لَوْطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ١٣٤

ماهیچ یادش بدیم بگو کارا را در سبکه اوست لوش دکان ما که کرم و کاند و در سبکه لوط هارون بود از سر سلاست

إِذْ نَجَّيْنَاهُ وَآهْلَهُ أَجْمَعِينَ ١٣٥ إِلَّا عَصَا فَاارِقِينَ ١٣٦ ثُمَّ دَمَرْنَا الْآخَرِينَ ١٣٧ وَابْنُكُمْ

هکلیکه و هایدیم او را و اهل او را همه حریر دینی که در باز ما دکان در سبکه کردیم دیگر ارا و در سبکه هارون

لَتَمُرُّوا عَلَيْهِمْ مُبْصِحِينَ ١٣٨ وَ بِاللَّيْلِ أَقْلًا تَقْلُونَ ١٣٩

بیکر در ایشان با صداد کمد دکان و شب آیا پس در می ماند سطل

| | | | |
|---------------------------|------------------------------|------------------------------|-----------------------------|
| مردم ایلس را فرستادگان | حان راه حکم پدران داند دکان | یادکن چون گفتم قوم خویش را | می بترسید آیتا از خدا |
| حل را سبک سکر اهری است | و اعلیاد آن خاکباز کاحسن است | آعدا کار افریده شلعت | و اولین آیتان را هم حداست |
| شرح آرا همه از تاریخ غولی | ایقدر ثابت است ارما در چان | پس و را کرد در سبکه چون | قوم او طهم لبحزون |
| خرعادات علس و انکروه | که مراد او مکر و دزد از وجوه | روی اندر آخرین نگهشتیم | این تا گورا جان می داشتیم |
| هست از حق هر ایلس سلام | هم خود اینچیز مراد او بودیم | هیچو بیکایل و بیکان این دوام | و حداست و حواسه کرد در دوام |
| آل ایلسی حواسه صمی را حاد | لک این دور است از سوق لاد | محسین را هست یادش اینچنین | بود ایلسی از عباد مؤمنین |
| لوطهم در او رسل آور باد | چون رحمانه او و لغش را بداد | حرصوزیرا که بود از غارین | پس به سکر می یافتی را چنین |
| خودش را ای اهل مک در دین | لبرون عظیم مصعبین | همش پی بر و روش مرود | بیکسید ارا آن زمین کله جور |
| | خود شما را به قتل امران | بست کره گشه ویران آنگان | |

وَإِنَّ يُوسُفَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ١٤٠ إِذَا بَقِيَ إِلَيَّ الْفُلْكَ الْقَشْحُونَ ١٤١ قَالَهُمْ فَكُلَّانَ مِنَ الْمُفْضَحِينَ

و در سبکه یوسه را به از سر سلاست و فکاکیت سوی گشتی بر زده شده پس فرمود دیش شد اساخته شد دکان

۱۴۲ قَالَتْهُمْ الْعُوتُ وَهُمُومٌ ۱۴۳ قُلْ لَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمَسِيحِينَ ۱۴۴ لَلَيْتَ فِي بَطْنِهِ

پس مردودش می داد و او بود دملالت کنتم پس اگر مایه او بود از نسج مسکین هر آینه سجاد در شکش

إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ ۱۴۵ قَبِضْنَاهُ بِالْمَرَاءِ وَهُوسِيمٌ ۱۴۶ وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ شَجَرَةً مِّنْ قَطِيطٍ ۱۴۷ وَأَرْسَلْنَاهُ

تا روزیکه را بیکه بمبشود پس امانش بر دلی بی ملو او بود چهل درو یا هم بر او درختی از نمو و فرستاده او را

إِلَى مَائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ ۱۴۸ فَأَمَّا نُوا فَغَنَمْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ ۱۴۹ فَاسْتَفْهَمَ إِلَٰهَكَ النَّاتُ وَلَهُم

پسوی صد هزار یا زایدی آمد پس امان آورد پس کس را ن کرد مثل توفی پس مکه کنان او ایشان که آید بر و در گذار است در غنای و مرایش را است

الْبُنُونَ ۱۵۰ أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَكَةَ إِنَانَا وَهُمْ شَاهِدُونَ ۱۵۱ أَلَا إِنَّهُمْ مِّنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ ۱۵۲

پس بنی یا فریدم فرشتگارا مؤمنان ایشان و در حصار کن آگهی کنان ایشان در و در گذار ایشان را گفت

وَلَدَ اللَّهُ ۱۵۳ وَإِنَّهُمْ لَكَادِبُونَ ۱۵۴ أَمْ طَعَنِي الْبَنَاتُ عَلَى الْبَنِينَ ۱۵۵ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ۱۵۶

فرزدان آوردند و در سبکه ایشان را آید و در و در گذار ایشان را فرزند را را بر سران چیست مرشد ایشان که مکه مکه

در بیان فرار کردن یونس ع از قوم خود و در کام ماهی افتادن

| | | | |
|--|--|--|--|
| مرد سوی فلک مشغول او باد
طعنی ردش بکام از ما گیر
تا پرویزت بد در وطن حوت
هر آسایش درختی از دستند
که ماهوی بشود و آرمادش
خوشتر آید برین اروج دون
سوی صدف از کوه یا بیشتر
حکم او ایشان را برین تست طلب
هم برها در خود از هر شلیت
و ادم ارایضاد آها می رخ
رگزید آیا مات او برین | یاد کنن مگر بهت چو اوقوش بگه
خویشرا افتند از شکستی بر
پس بود او را در مسخر لایوت
پس رویا بر در سادات راو
پس تائب خود از شکستی
گر چشم صحران خلق من
پس فرستاده او را در از
ای عده ای رسول منت
چیت طاعت بانی او از سادات
د ملک حاضر در ایضاد شر
کاذبه ایشان قبول سود بشی
حکم در این امر بی تحقیق دید | شرش ادر سورة یونس گشت
پس فدا آن فرسها برام وی
که چون ان حق وقت او نفوم
مستقیم و بی با و بی با
آن گوسفند شک با خود رفته کن
کر کوفی کردی ایسان اضطراب
که دورا حوت از پروردگار
هر مور گشته از دما و دین
واحصات را پسر ها در نای
حاضر ایشان که امان آورده اند
انرا بنده رحق در ولد
مرشد را چیت که ایشان مستند | مرد یونس را دل هم ماست
فره و د با اهل شکستی بی بی
شس خود را بوده در تنج ولوم
پس فکست پیش از صی گیاه
تا که فوت پاد و آسودش من
آمد از حق بر صیر او غصاب
رو پسوی آن گروه پیشار
پس او می نگریست از پیش
که بود پروردگار را نای
یا در ایضاد ملاک بوده اند
ماش آگه کابکروه اراک خود |
|--|--|--|--|

أَقْلًا تَذَكَّرُونَ ۱۵۶ أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُّيْنٌ ۱۵۷ فَأَتُوا بِكِتَابِكُمْ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۱۵۸ وَجَلُّوا بَيْنَهُ

آبایند بیکرید یا مرشد را است حسی و دوش پس باری که امان را اگر حقیق راست کنان و گرداید جان او

وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَبَاً وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ۱۵۹ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ ۱۶۰ إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ

و میان من سبی و حقیقت دانست جن که آید ایشان را حلو کر دند که در مایه کنان و در ارا او آید صحت مکر مدکنان

الْمُتَخَلِّصِينَ ۱۶۱ فَإِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ ۱۶۲ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ بِفَاتِنِينَ ۱۶۳ إِلَّا مَنْ هُوَ ضَالٌ الْجَبْمِ ۱۶۴

که خالص کر دند که مدکنان پس در سبکه ایشان را چه میرسد پس مدکنان مکر آرا که است در آید در درج

وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّطْلُومٌ ۱۶۵ وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُونَ ۱۶۶ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسِيحُونَ ۱۶۷ وَ إِن

و نیست از ما حرکت را و است مقامی مین و در سبکه ایشان را چه میرسد مدکنان و در سبکه ایشان را چه میرسد مدکنان و اگر چه

الجزو الثالث العشرون

كَانُوا لَيَقُولُونَ ^{١٧٨} لَوْ أَنَّا عِدْنَا دُخْرًا مِّنَ الْأَوَّلِينَ ^{١٧٩} لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُغْلَبِينَ ^{١٨٠} فَكَفَرُوا

رودهم که آن بندگان اگر ایستاد بودیم و در دگر از پیشینان هر آینه بودیم و بندگان خدا که از اهل احلاصید پس کافر شدند

بِهَ قَوْفٍ يَقُولُونَ ^{١٨١}

آن من سر زود باشد که بگوید

| | | |
|---|--|---|
| <p>همه کفر نکرده ایح آبا حده بود
پس بگوید آن کسی اگر سپست
دان تواند فایده ابرشتگان
آن را در حلق خیر است و دور
خوشی و بود چو او و من
دانش حق به دست را بپایان و صفا
پس شما و آنچه بر رسید هم
یعنی الا آنکه اهل دور است
این بود قتل از اختلاف حریف
که مقام ما ملایک حق و راست
پیش از صفت نمکند از شب
همچنان بودیم ما در کار دین</p> | <p>دانش حق معنی از حق و اول
رشد با نون اگر گویند راست
مرفعه که همه از دگر
و این را برادر طبع شراست و زور
حداقل دانسته و راین معنی
کافی گویند حق را برادر
مان او را بستید از شش و کم
ارشد با ک پای مشک در صفت
بر سر گفت او را بر سر حبل
در عودیت من و از خدمت
آن قریش از بود در دگر کتاب
هم شاعت از عباد غصیب
رودند پس که داد این دمه</p> | <p>اینها را حسی باشد عیان
و نه بیکهاده ای که شمای
که خدا بخیر سرش در حبل
گفته دان در حق ایشان ذواللال
قال این قول در دور حساب
مردمانه محسوس کان گروه
تا آید اعوا عاشر را رسم
ست او را در صفت هیچکس
امر احسان کسی حشر هوا
از حشم اما لعن الصان
از دل آیه بر پیشین
پس چون آن گشت طول انداخت
آخر واضع حشر و مطهر</p> |
|---|--|---|

وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ ^{١٨٢} إِنَّهُمْ لَمِنَ الْمَنصُورُونَ ^{١٨٣} وَإِنَّا جُنْدُنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ

و تحقیق که پیشی گرفت کلمه ما بر بندگان ما را که مرسلانند برستی که ایشان هر آینه باشد باری شدگان و منورست که ما را باشد غایبان

قَوْلَ عَنَّمْ حَتَّىٰ جِئَ ^{١٨٤} وَأَبْصِرْهُمْ قَوْفٌ يُبْصِرُونَ ^{١٨٥} أَفَعِدَّائِنَا يَسْتَمْلِحُونَ ^{١٨٦} فَأَنزَلَ

پس روی کرد از ایشان تا وقتی و میباید ایشان سر زود باشد که بعد آید اعدای ایشان را تا ببینند پس چون مرود آمد

بِأَسَاحِبِهِمْ قَاءَ صَاحُ الْمُنْذَرِينَ ^{١٨٧} وَتَوَلَّىٰ عَنْهُمْ حَتَّىٰ جِئَ ^{١٨٨} وَأَبْصِرْ قَوْفٌ يُبْصِرُونَ ^{١٨٩}

حساب ایشان سر صحت صاحب جم شدگان و روی کرد از ایشان تا وقتی و میباید سر زود باشد که بعد

سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ^{١٩٠} وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ ^{١٩١} وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

دایه پاک بودن پروردگار و پروردگار عزت او آنچه وصف میکند و سلام بر مرسلان و ستایش مرسلان را پروردگار جهان دانست

| | | |
|---|---|---|
| <p>قول ما بگرفته پیشی بابتین
عالمت عالیا در حجت است
گشت عیسی که چه منسوب بود
ساری که ملک دای کان برید
و از هم از حق حقی واجب بود
پس بی رودشان خوار و زیور
در سر ایشان بشود صبی چنین
یعنی آن صبی که آرد در رسوم
پس تو تا بیدم حکم از دون
را چه وصف او کند و بستی دیک</p> | <p>رعاد مرسلین راست این
ای را از بوجه صورت
لیک غالب بر تنه خلق بود
بود غالب یا حبیب اندر امید
که شمشیر که سی غالب بود
قال و ابصرهم قوف بصرور
اینست فدای صلیح التنبیین
دشمن ایشان را زهر حباب هجوم
حالا و ابصر قوف بصرور
را خلف جفت و اولاد و شریک
مرسلین و مرستایش البتین</p> | <p>که رسولان منصورون تنیام
گر شود مطلوب هم وقتی بکار
زانکه غالب بود امر حجت او
گاه هم گردد غالب بالان
پس گردان روی از تو مصلان
ر عذاب ما کجید آبا شتاب
بغیر را وقت غارت دوسر
دو بگردان ای رسول از کافران
بتر و پاکست من پروردگار
هم بر افرستدگان فدا سلام
هست بهر ذات رب العالمین</p> |
|---|---|---|



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشَفَاقٍ ۚ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ

قرآن صاحبذکر بلکه آنکه که کفار شدند در سرکشی و مصالحت اند ما که هلاک کردیم از ایشان از

قَرْنٍ فَنَادَوْا وَلَا تَجِئْ بِمَنَاصِيٍّ ۚ وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَ قَالِ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ

لعل روزگار گذشته پس ما را ندانید و آنکه که بگویند که ما را خبر ندهید و گفتند کافران کاین جادو است

كَذَّابٌ ۚ أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ ۚ

بیاد دروغگو آیا کرد اندام اله واحد حریفیکه این را آیه باشد چیزی عجب

| | | | |
|--|--|--|--|
| حد بسم الله حواص در معجرات
رجعین قرآن ذی ذکر قسم
بل کتابی که قرآن مکرود
پس ندا میداد که اینها خدایان
می بود آن لفظ حکام قرار
ایست ساحریم دروغ آردند
او فریاد آنکه خود میفرمودند
میگفتند رب الهان بالانعام
خستند ابو طالب پسر را طلب
گفت دارم یک نماز من
بل عجبم زانکه کلام مستجاب
پس زوی کرده ام را آن گروه
که بگردانید آیا هر ما
سبح و شست تا امر این کشور خداست | ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ اوست
انما خواند ذکر هر چیزی ام
انصاف در عبادی می بود
از عذاب و می بود وقت ماضی
رفته بود او را خبر می آید که کار
تمام دعوت بر لفظ کلامه
رد و طالب صحت آمدند
خدا را ما سفیه آردند
گفتند اید این قوم از روی سر
تا شکویدیم هر می بود که سخن
طاعت آرد از ایشان رعب
که خدا را یکی کرد از وحود
از خدا یان هر چند یک خدا
که بگوید که از ایشان نیست و است | ص اشارت باشد از صفت رسول
ما حضرت ذات باری معنی است
ای صاحب زینش او ایشان سانه
اسماه می نمودند از شتاب
س عیب آوردند کلمه داشتند
ارمی چون خبر زد ایشان خون
که تو را میفریذ ذوالوقا
امک ماضی است گزاینده ما
کن تو با ایشان مدارا در امور
و ان سخن می زدند نصیران
چیت آن گفتند روزگار و است
آمد این آیه که گویند از عیب
این بود حرفی ص کاورده او
خستند شکویدیم انهم اوبیک خدا | ما صحت دل کند صید عتول
یاد گزارد و پیش مطوی است
سکرده اند از قربا می آید
روسل تا رعب گردان عذاب
مدر عجب طالب العساکرون
یافت امک قوتی دین رسول
حکیم می مایند ما و مصطفی
طبر و مصطر شوم اندر ملا
لی نکی و اقربای خود خود
می شود ملک عرب نصیران
گفت قول لاله الا الله است
مشترکان مک و اشراف عرب
میرد بر پیمان می رده او
راست چون کرد عیب باشد بنا |
|--|--|--|--|

وَ انْطَلَقَ الْمَلَأَ مِنْهُمْ أَنِ امْشُوا وَاصْبِرُوا عَلَى آلِهَتِكُمْ إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ ۚ مَا سَمِعْنَا بهذا

و رفتند آنهم از ایشان که و می بود عیب و وزید ر الهان بدو سبکه این را آیه چیست که سواست می شود شدیم این را

فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَافٌ ۚ ءَأَنْزَلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ يَقِينًا بَلِ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْ

در کیش آخرین سست این جز دروغ ساختی آیا فرود شد بدو را و ذکر از میان ما که ایشان در شک او

ذِكْرِي بَلْ لَمَّا يَتُوقُوا عَذَابَ ۚ أَمْ عَنْهُمْ عَزَإٌ ۚ رَحْمَةً رَّبِّكَ الْفَرَزْنَ الْوَهَابِ ۚ أَمْ لَهُمْ

ذکر من بلکه هنوز نه بداد عذاب را آیا از ایشان است غریبای رحمت پروردگار که کتاب بخشاید است آید ایشان را است

مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَلْيَرْتَقُوا فِي الْأَسْبَابِ ۚ جُنْدٌ مَا هُنَاكَ مَهْزُومٌ مِنَ الْأَحْزَابِ

پادشاهی آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست پس اید که بالا روند در سبها لشکری اند آید شکسته شد از طایفای دشمن

الجزو الثالث العشرون

«كَذَبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادُ وَ فِرْعَوْنُ ثُلُوثًا ۖ وَ تَمُودُ وَ قَوْمُ لُوطَ وَ اصْحَابُ

کذیب زدند پیش از ایشان قوم نوح و عاد و فرعون و تمود و قوم لوط و اصحاب

الْاَيَّةِ اُولَئِكَ الْاَحْزَابُ ۚ اِنَّ كُلَّ الْاَيَّةِ كَذَبَ الرَّسُلَ فَحَقَّ عِقَابُ ۚ وَ مَا يَنْظُرُ هَؤُلَاءِ اِلَّا

ایکه آنها در دعایهای دشمن بودیم هر یک کذب نمودند پس از این آیات که بر ایشان آمد و قطعی شد بر ایشان و آنها

صَيِّفَةً وَاحِدَةً مَّا لَهُمْ مِنْ فِرَاقٍ ۚ وَ قَالُوا رَبَّنَا عَجِّلْ لَنَا قِطْلًا قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ ۚ

در دای واحد هستند از آماج رویی و گفتند پروردگار ما را زود بکش و پیش از روز حساب

| | | | |
|---|--|--|--|
| <p>بر ما نعم این بواله خواست
دروغ می رفتن آخرین
حرکت ابریش خود آن مراغه
اشرف آروی بار میشدند
که نموده ماه است آرا هم
و خلاف عقیده گفتارشان
عزیز ستایش پروردگار
واچه ما نیست باشد درین کنار
و می رسد و آیت و رسل
پارسلان خدا کردند حک
صاحب او بخوهم قوم نبود
و ان صفت آمدن از حرم و کل
حرکت یک فریاد را بر اصحاب
نمایش پرست چپ نامورند
که دهد مرا نموده ر شد</p> | <p>ایست چیزی حالت و اواسه
ما رطبتا متشبه این
است این وجود صحرایه
و انکه خود را اشراف که داشتند
بل ما آن باشد که گوید از رسم
قالا باشد رعد استکارشان
بر این است آیت و قرار
یا که شامی رمن و آسمان
حلم عالم ما بعد ایشان زحل
او ذل آنکه که بیدار
قوم روح و عد و فرعون آنکه بود
حرکت مکرر کذب و رسل
ایضا صحت بکشد استعار
که بود آتش که متراکرا بعد
ایضا شتاب امر آن و بعد</p> | <p>رخسایان این امثال و اسروا
ایضا که او دارد از ابد رعد
و انکه می جوید است
اربعه را اشراف یامد و رین فری
ایکه باشد از من آن و می و خطاب
آن صبا می که باشد کمر سوز
هر چه خواهد مرا کشند نگو
در صراط تا عرش اندر شود
همه شکسته ایشان دور بزر
شهم زدند بکذب ایضا
می بود آماج رسر
گفت واحد برشان انا صواب
واقع آن الله گردد در پای
قطعا قبل الحساب اندر ما</p> | <p>بس روان بکشد و کند از طو
یا بود مقصود از شی راد
درین می هم که آخر مات است
گفته قرآن بل اندر حسود
بس کذب از پیشی از رین حق
ملک که در شکست ایشان از کذب
می چشیدند بل ایشان هنوز
آن حقای عالم بشنیده کوا
بس ما با حالا بر روضه
و انکه انشاء حدی می رفت
بست این کذب محسوس و هیج
قوم لوط اصحاب که از سر
بر سرایش بود اشارت عتاب
ست این یک صبر را ج از عواقب
قوم کمی رما عجل لا</p> |
|---|--|--|--|

اَصْبِرْ عَلَى مَا يَفْعُلُونَ وَ اذْكُرْ عَبْدُنَا دَاوُدَ ذَا الْاٰیٰتِ اِنَّهُ اَوَّابٌ ۚ اِنَّا خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ مِمَّا نَفْسُحْنُ

صبر کن بر آنچه می کنند و یاد کن بنما را داود صاحب قوت در سب که او در وجود او و معجزات که بر او نمودیم که با او تسبیح بگفت

بِالنَّفْسِ وَ الْاَشْرَاقِ ۚ وَ الظَّرِیْرَ مَمْشُوْرَةً كُلُّ لَهٗ اَوَّابٌ ۚ وَ سَدَدْنَا مَلَكُةً وَ اَنْتَبَاهُ الْحِكْمَةَ

شبانگاه و وقت را من آهت و در صبر را در مشقه همه بودیم او را در سوره و سب که کردادیم به پادشاهش را و دادیم او را حکم و تکریم

وَ فِصْلِ الْغَطَابِ ۚ

که ابریش می بان روشن می افشاند

در بیان حکایت داود علیه السلام و اوریا

| | | | |
|---|---|--|---|
| <p>هم اسبها و بر تکذیب تو
یا عرای می وان نرنگها
ذکر میکند شام و صبحگاه
بار گرفته بد از هر مقام
شکست دائم و هم فصل الخطاب
هست از ضلای بضای اقبال</p> | <p>و انچه میگوید در تحریب تو
صاحب قوت بد اندر حکما
نومهارا راه شتر قوت زحل
نومها و مرغها او را سلیم
شاهنش حکم تو در او شتاب
می صفت الخطاب اندر مقال</p> | <p>هم چه داری صد بی درگمستان
صد ما بود و دالای و سعاد
روز و شب در ز و اسرار بود
دور او بود مع اوشت و رو
خته مکرر او کسرت و
درمان خلق و باطل مرد حد</p> | <p>درین صحنه از رسول حق شان
یاد کن داود را داور از عاد
در دعوی رحمتا سباز بود
دایم زدیم - یغارا تراو
چون کشود اوی که رنج ل
ما خدا سارده حسبان بود</p> |
|---|---|--|---|

آنچه لازم دومیان فاصله است
در نخل او بیعت اورا
آنکه داد دهری یضیری
سببا اینگونه فاش و بر ملا
خامه گریشد زوگی سرقرار
مثل داود نمی با صحت غیر
هوش وحی را امدکن غنح
مرز را از اسرار اورا
خواست پس داد او را هر خوش
بود این بروی سر او را هر
و نه دیگر ستاهم آمد دهر
این دووه از روی صحت قابل است

فارتش نخل الصالح آن مسئله است
اختلاف افزون بود در گفتا
کی کند ضلی درسم دین ری
که نویسد از وی امر اصفا
چشما باشد راو در ع باز
عشق یازد ست در این گنه غیر
ایست ممکن پس کر با جمع
خطه کرد او د و چه و پارسا
وین بود اتوی سدی به کش
که شود ساعی صلح آن گروه
و ان در راه قتل باشد دورتر
و نه دیگر چه دشت اطل است

گفت حیو به ر معی است
اغلی کلوردهاد آرا بقل
سفا آهم مردمان را پیروی
دیده باشی مردمان عیسو
درمان خود سی این دصدام
و انگی که پیش از عتد و کجاش
حرک وحی باشد آرا در ملا
شد راهی بستان پیش لور کج
را که دن میار جوش در حرم
این روی خترک اولی در سوم
وصف حسن ذی می شبیه بود
حاصل از این ترک اولی حق شد

همین بر سر کاین خصل نیست
هست بیرون از سوم شرح و نقل
باشد اتوی ز اعتقاد منوی
حرف را کوهی گنه اوست مو
واژگفت و از خبر بشیدام
وصل او حوید تاید اقتضاح
که میدان عقل از ان حودا با
رک آن وصلت عوده اصلاح
ود ای را وریا اوری ستم
گشت ارحق پس دو آن وصلت معلوم
را وریا خرق آن خواهش عود
معد ر احد بیصکو سیر

وَهَلْ أَنتَ نَبُو الْقَصَمِ إِذْ تَسُوْرُوا الْمُحْرَابَ ۚ إِذْ دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُدَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا

وَأَبْأَتُنَّ بِشِرَارِطِنَا مِمَّا كُنَّا بَيْنَكَ يَوْمَ دَاوُدَ وَفَكَادَ يَخْلُجُهُمْ دَاوُدُ ۖ سَرَّسَدَ الزَّالِمَانِ ۚ كَذَبَ مَرَس

تَقَفْ خَصْمَانِ ۖ بَعَىٰ بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فَاجْرَمَ ۖ بَيْنَنَا وَبَالِغُ ۚ وَلَا تَشْطَطْ ۚ وَاهْدُنَا إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ

کدو فر صدام گشت کرد صبحان ر صبی پس حکم بی جان با حق و حور مکن و هدایت بی مارا میان راه

۲۲ اِنَّ هٰذَا اَخِيْ لَهُ يَسْعَ وَ يَسُوْقُ تَبَعًا وَّلِيْ نَجْعُهُ وَّاحِدَةً قَالَا اَكْفَلْنِيْهَا وَ عَزَّنِيْ فِي الْغَلَابِ

بدرستی که ان برادر من را ورا و تو دوعیش و مرآت مش واحد پس گفتوا گداورن آرا و غلوت کرد برادر اسطال

۲۳ قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسْوَآلِ نَجْعِكَ اِلَىٰ نِعَاجِهِ وَاِنَّ كَثِيْرًا مِّنَ الظَّٰلِمِآءِ لَيَبْنِيْ بِعُصْمٍ عَلٰٓى

گفت بتحقق ستم کرد بتو حواسن مش او سوی بیشای خود و در ستم کسبای ا با هم آمیختن هر آیه ستم یکسد بصیثان بر

بَعْضٍ اِلَّا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا وَعَمِلُوا الصَّٰلِحٰتِ وَ قَلِيْلٌ مَّاهُمْ وَظَنَّ دَاوُدُ اَنَّمَا فُتِنَاهُ فَاسْتَعْمَرَ رَبَّهُ

صنی مکر آنکه کرویدند و کرد کارهای شایسته و ادکی اندایشان و گمان در داود که ما از مودید او را پس آرزوش خواستار ورود گروش

وَحَرَّ رَاكِبًا وَّ اَنَابَ ۚ فَفَقَرْنَا لَهُ ذٰلِكَ وَاِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفٰى وَ حُسْنَ مَّآبٍ ۚ

و در وقت توبیس آرزید بر او را و در ستم کسبای او را ستم زدند بر او بقر و خوشی از گشت و در وقت انکار کرد کسان

رو آبا فیه حصین رسید
گشت پس داود زایشان سناک
دو زطلعت وود و در مان شد
پس بگفتندش مکن از ما تویم
حکم کن ما بین ما زاضاف و داد
این سرا باشد را در و ز عدد
پنی آرا هم نیا نلیک من
گشت داود بر تو کرد صامت او ستم
بسی بر صنی کشته آنکه ستم
پس ملایک در زمان غایب شده
خواست پس آرزوش از ورود گار
زاشک چشم او گاه از شک و پست

که شده ایشان بران خسر میشد
تا مگر باشد رقصد هلاک
من مردم میبود از کسبر
زانکه ما از دشمنان تو به ایم
زانکه در حکم تو دارم اعتدال
باشد او را به زجه ما وود
در صعب آن تا بود در دیک من
خواست چون پیش تو هر خوش هم
ز ان تعلق گاه پیش و گاه کم
یافت پس داود که د اثر صید
رو در افتاد آمد اثر اصعار
دفتر حصین تویش از گره شست
رد ما قربت او را بی صاب

آزمای که بالا و ر شده
زانکه مودد باشکلی عیب
رگشای که بود از دشمن
را شدیم اینجا که تویش حکم
حکم بی ما حق کن بی جور
مر ما یک میش باشد در سبیل
گشت غالب بر من او در این غلط
از شریکان ای ما منصط
در ستم کسبک مؤسد و میک کار
رد طن داست بیو کان صمون
در امت سوی حق هت گشت
پس زوی ران قبل قراند ما
حسن خان حسن مکن حسن مآب

ر جاده اش خصلان جد
در لاس و وضع و صحت سربوب
هر نقش آمده در آن مکان
صنی از ما کرده رسمی ستم
راه نیا نالویه صحن توخو
گفت پس گردان مرا آن آذبل
خطه زن کرد پنی بی صاب
مال خود سلاطه مام غلط
و اد که ایشان چون یکس در هزار
بست بر او اسمان و آزمون
تا چهل ش رسیده در داشت
در زمان گتبه آرمده ما

يَا دَاوُدَ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَنْ

ای داد و در ستم که اگر داد بدیم ترا حایه در رمی پس حکم کن بیا به مردمان حق و بی روی مکن خواهش من و این بیرون بردن را

سَيَلَّ اللَّهُ إِنَّ الدِّبْنَ يَفْضُلُونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِصَابِ ۚ وَمَا

و ار راه خدا موصوفه آید مرون سرشار راه خدا مرشار است عظیم سعت و آنکه اموش که در و شملها

خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَٰلِكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا قَوْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ

باید آسای و مرعرا و آجسان آن دولتست مهودا است گن آادک. کفر شده س وای آادک. کفر شده از آتش

٢٧ أَمْ نَحْمِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ

امیرداد، اهازا، که گردید و کرد و شاهی شایسته، حسن، صادق، در رمی، نام که در این روز هزاران سالگردان

٢٨ كَتَابُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ ۝

شماره کمر و دهانه آبرو را در دست داده به داخل راه مدرای پیش و ایند کرد صاحبان جریها

کدامت ای داود هم در امور حق حاکم در زمین
حکیم است - چنانکه پس حق
ل هواریا فاش تمام در حق

[illegible]

ہے نہ آگہ کار شد ہلاک : ویل آنکس را د آتش کہ شید

کامل اے د و از شبہ ہاں حوں نہ کاراں ارض اندروباں مفتی را باحو ہزار اور حساب

خود را می بیند که در آتش که دایمیت دارد هم اولوالایمانان او گیرند

وَهَبْنَا لِذَاوُدَ سُلَيْمَانَ بِمَقْعَدِ الْعَرْشِ إِنَّهُ آوَابٌ ۚ ۳۰ اِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافَاتُ الْجِبَادُ ۳۱

میتوانیم در او در اسلحه جوشیده در سنگ او و در جوی دانه ها که گاهی من زده شد در طرف صخره اصلی تمام می شود تا و گاهی دست از رسم گداز استاده بیرون

قَالَ أَنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْغَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ ^{٢٧} رُدُّوْهَا عَلَيَّ فَمَلِّقْ

پس گفت ای حکام من دوست داشتم دوستی با اسیران داشته باشم و در روزگار ما پسند شده در حجاب و درگاه آهوان پس شروع کرد

مَسْعَاً نَالِقٍ وَالْأَعْيَاقِ^{٢٢} وَلَقَدْ فُتِنَّا سُلَيْمَانَ وَآلَقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ^{٢٣}

مهم کردن سامان و گردنها و حقیق آوردن به سامان و ادا ختم بر کریش و درها پس زحوم کرد

در بیان قصه حضرت سلیمان علیه السلام

هم محبتش را ما دادو را
مره شد بروی جوشگاهم عداد
شد بازش موت اوزان سانسیر
تا که شد پوشیده یکجا آفتاب
هم برید از حله کرد در مقام
کرصق کرده باشد او خون
فرقه گوینعم زارباب لب
داد این دام خدا که دراست
گفت خوام زانخلای این زبان

خود سلیمان مستیر السود را
بالمی الحافان الحاد
بسگفت است ان حب خیر
این بود حی توفرت الحجاب
کرد قران اسها را ماتیم
بیست چنی ولاداورا دراصل
دافع کردو یا گردشان نجب
شسرتعلیم امرش حاضرات
عد صر محمد مراحم یکمان

بمده دودن سلیمان که دجوع
آخر رود اسها که بد هزار
اشیار امنی سووم حب مال
گفت دوما علی از ووق
سیر را نمند براین قل اعتراض
دوستترجون بده اسبان نزد او
گفت جسی شسرا او کردرد
گفتاد اهل روایت این کلام
تا راه حق گفتند اشل جاد

سوی ما میکرد سپیل وشنوع
یشتن آوردند رشان و شیلر
خود بدکر سکر دگر زوالجلال
کردشان بی صلفق سحا سق
کرچه کشت آن بزبان زانخاض
کرد آنها را صدق بی غلو
تا بوقت آرد بها طاعات خود
که سلیمان داشت مدزین در مقام
پس نابود ایچ استا یاد

پس بگفت آتشی از آسمان بار
برکنندم آن حمد رخت او
نه انگشت و دیو آنچه هست
حاصل آنکه امتحان شد در بلا

حریکی کاورد طفل مرده ناز
گفت زارو حقتان کاپان
آن سر یا پرده رخن شاف
قصای قصه حواسست و س

ما سلبا را سویم امتحان
ارغباً مرد او بخت آجانب
آن نکوید حرکه دیوی پرموس
اصل و طاعت حله را داد خدا

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَنِي آدَمَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ٢٥ فَخَرْنَا لَهُ الرِّيحَ

گفت پرو و درگرمش با مرادش مرا بدشاهی که سر اور باشد رای احدی پس از من غرضه که تو بوی غایت هتاییده پس صبر از بیم برای او داد

تَجَرِي بِأَمْرِهِ رُحَاءٌ حَيْثُ أَصَابَ ٢٦ وَالشَّيَاطِينُ كُلٌّ بَنَاءٌ وَغَوَّاصٌ ٢٧ وَآخِرُ نَفْرَتَيْنِ فِي الْأَفْصَادِ

که میرفت غمنا و آسگی با که از راه کرده بود و دیوها را که همه هر روز و در هر جا و دیگران را قرن زدند که گذار غلبا

٢٨ هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ ٢٩ وَإِنَّ لَهُ عَذَابًا لَوْ لَفِئْ وَحَسَنَ مَا بَ ٣٠

ایست جشتم: پس عطایا یا که در دهنش بود و در سکه او را دست در ما را بفری و حوی باو نکست

خواست س آتش از و در گداز
ده ما را آنکه که آن خودن سرد
صی او را خود را ای دعا
بیست جنت هج هج بی دعا

دست اعلی بگفت او امضار
کمر را بزمین ارجوب و بد
آن حق خود زد او حسا
هت کالی این بر او ب نظر

امضار از اشی که هج چاره ها
خود توئی شعله رحمتی و راست
آچه باشد حق می پی سی
راه پس از دم او را بد ما

که خودن منقطع از ماسوی
هرت خواهی هشی آرا گرسا
ن عطا وان بود ملک یمن
رسی از فرمی نامش هجا

دوایم از دم دیوار را باز
هر طایفه عواضش باز
فامن او امسک میر هر حساب
رد ما او را دست حافی می رسد

که خودن منقطع از ماسوی
هرت خواهی هشی آرا گرسا
ن عطا وان بود ملک یمن
رسی از فرمی نامش هجا

وَأَذْكُرْ عَبْدًا إِبْرَاهِيمَ إِذْ أَنْذَرْنَاهُ رَبُّهُ أَنْ يَبْيِغِيَ الشَّيْطَانُ بَنَصْبٍ وَعَذَابٍ ٣١ أَزْكُضْ بِرِجْلِكَ

و بداند بشما ایبراهیم که خود پرو و در دلش را که می رسد در اشیان برمی و از برای برن پایت در می

هَذَا مُنْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ ٣٢ وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرًا لِأُولَى

این حشمت ایست جفته شوشی سرد است و آغایین و ششمیم در اشیان را و منتشارا مانند دل رحمتی از ما و بدی مرصافان

الْأَلْبَابِ ٣٣ وَخُذْ يَدَكَ ضَمًّا فَاغْلُظْ بِهِ وَلَا تَحْنُتْ إِنَّا وَجَدْنَاهُ ضَالًّا ٣٤ نِعَمَ الْقَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ ٣٥

دعایا و بکار بست دست سر بر یان و خلاصه که ممکن در سکه ما ما میم او را شکایت و بدید و در سکه ما و در جوع کشیده

در بیان قصه حضرت ابراهیم علیه السلام

حد: ایوب را آور یاد
می تو را اندر بلا صادم
او تو گرفت آنچه بودت و نوحه
گفت هرش که خدا منسل

چون تش شدت را از او بر می
را که گفت از ما بخشش یابی او
از پی بدانی تون معسکری
زانکه در پیش در صبح و شام

پس من در این دست گاه
چون خواه او بر دورا داشت
دیو یک امه دهد در حاتم
همچو که زده شد پهل راه

سرد و آتش می در این محل
می جشتم به از اهلی عوس
تا بود در علقان بدی معکو
که در وجه سرد اندر معسری

خمت خود زده بدروی جام
ترک سوگند می کن چون بیست راه
ایسکه شغلن میرسام مصاب
که تو را کرحی گرفته و دت باب

امشده که بر زمی رزن تو را
یا چو هر عمل در آب او کدکست
دلمهم مهم قرون کردیم ما
خو رده بد سوگند که صد جواب او

خواست با سوگند خود سو در راست
گفت حق بر گیر امر دست شوش
خود این باعث که ایس عدو
که طون من مکنم او را ککو

چون و طایت را سلود منتصاب
چون که دد پیداشت آبی با صا
خوشد رو در میان رحی کدکست
بر دو حندان سی اولاد و را

برود در وجه سخت بیکو
دل داشت را و ایات آرا که خواست
دست را کان بود صد احشیش
گفت طون من مکنم او را ککو

الجزء الثالث العشرون

| | | |
|--|--|---|
| شرم ای که حوکه به شد بر ملا
حامل این کاپوت بند در حرج | گوید او من دلدلم اورا شفا
دلن همه عت که پوشی در دوح | زون شوهر گشت و او شد غصب
گفت دین حق یامش در حصور |
| بر بلا و فقر و بیهوشی مجبور | رنق اورا دم رجوعی مصفا | |

وَاذْكُرْ عَادَنَا اِبْرَاهِيمَ وَاسْحَقَ وَبَقُوبَ اُولَى الْاَيْدِى وَالْاَبْصَارِ ۝ اِنَّا اخْلَصْنَاهُمْ بِخَالَمَةِ

و یاد کن عبادنا ابراهیم و اسحق و یعقوب اولی ایمن و بینش و عیال را که ما را از آتش نجات دادیم

ذِكْرِى الدَّارِ ۝ وَاَنْهُمْ عَدُوْنَا لِمَنِ الْمَصْطَفَيْنِ الْاٰخِرِ ۝

حق که که آسراست و عیال را که از آتش نجات دادند و آنکه دشمنان منند از آنکه برگزیده شد

| | | |
|---|--|---|
| از خانه یاد کن سی خلیل
یا خداوندان من عیال | هرگز اسحق و یعقوب خلیل
صاحبان خلیل صافی و پاک | صاحبان دینا و دینا و دینا
حشیش و دینا و دینا |
| مثل ایلان شد بر منور
بر من بود اینان بر من | یاد کردن او سرای آسراست
آسراست و دینا و دینا | رد هم به وصل و پاک جان
آسراست و دینا و دینا |

وَاذْكُرْ اِسْمَعٰلَ وَالتَّيْسَ وَذَا الْكَلْبِ وَكُلٌّ مِّنَ الْاَخْيَارِ ۝ هٰذَا ذِكْرُ وَاِنَ لِلْمُنْفِقِ لَعُنٌ

و یاد کن اسماعیل و التیس و ذالکلب و همه از نیکان این دین است و مفسدین لعن

مَاب ۝ جَنَّاتٍ عَدْنٍ مَّقْصَدٌ لِّهِنَّ الْاَبْوَابُ ۝ مُكَبَّرُوهَا يَدْخُلْنَ فِيهَا بِمَا كَسَبَتْ كَثِيرَةً وَ

در بهشت درختان است که در آن دروازه ها است و در آن دروازه ها در آن دروازه ها در آن دروازه ها

سَرَابٍ ۝ وَ عِنْدَهُمْ فَاَصْرَابُ الْطَرَفِ اَبْوَابُ ۝ هٰذَا مَا تُوعَدُونَ لِيَوْمِ الْحَصَابِ ۝ اِنْ هٰذَا

شرب است و در آن دروازه ها در آن دروازه ها در آن دروازه ها در آن دروازه ها

لِرَدِّقَتَا مَا لَهُ مِّنْ نَّفَادٍ ۝ هٰذَا وَاِنَ لِلطَّاعِنِ لَشَرٌّ مَّابٍ ۝ جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَنَسُوا الْيَهَادُ ۝

در آن دروازه ها در آن دروازه ها در آن دروازه ها در آن دروازه ها

هٰذَا فَلْيَتَوَقَّوْهُ حَيْمِمْ وَغَمَاقُ ۝ وَ اٰخِرُ مِّنْ شَكْلِهِ اَزْوَاجٌ ۝ هٰذَا فَوْجٌ مَّقْتَحِمٌ مَّكْمٌ لَا

اینست پس باید که چشند آرا آسراست و چشند آسراست و چشند آسراست و چشند آسراست

مَرَجًا بِهِمْ اِنَّهُمْ سَالُوا النَّارَ ۝ قَالُوا بَلْ اَنْتُمْ لَا مَرَجًا بِكُمْ اَنْتُمْ قَدْ مَتَّوْهُ لَنَا فَنَسُوا الْقَرَارَ

ایشان را که ایشان را در آتش گفتند که شما را در آتش گفتند که شما را در آتش گفتند که شما را در آتش

۝ قَالُوا رَبَّنَا مَن قَدَّمَ لَنَا هٰذَا فَرَدُّهُ عَذَابًا يُصْغَا فِي النَّارِ ۝ قَالُوا مَا لَنَا لَا نَرٰى رِجَالًا

گفتند پس ما را که پیش فرستد برای ما این را و این را و این را و این را

كُنَّا نَعُدُّهُمْ مِّنَ الْاَنْسَارِ ۝ اَتَعَدُّنَا هُمْ سَحَرًا اَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْاَبْصَارُ ۝ اِنَّ ذٰلِكَ لَتَقْوَصُمُ اَهْلُ النَّارِ ۝

که و اینها را از انبیا و اینها را از انبیا و اینها را از انبیا و اینها را از انبیا

يَا زَاكِيْلُ ۝ اِنَّ ذٰلِكَ لَكُلُّهُ اَهْلُ دَرَجَةٍ ۝ بَرَكَةٌ لَّهِ يَوْمَ ذٰلِكَ لَاحِقٌ يَوْمَ تَنفَخُ السُّنُورُ ۝

| | | | |
|--|---|--|--|
| میخواهد از تو که خود کثیر
رشدان تو تا چشم از دیگران
ریشا میداد حق ابر تو با
نک شو از حال اصحاب حیم
ایست پس باید چشت اهل گناه
و بعیای مصعب در هر دو تن
داهل ایلی که عش و که رمز
زاجه گردید ادوی شایگان
ز شر او خلق د آتش کشد
ه بود بر دهن لا مریحا
ورشاد دانه ای دج و شرار
که شده اسل راضا شایگان
میشود و می بود آن حسن
که به ایج ک را ما با
داند اهل حق صاصم اهل بار | منکی باشد در آن ر سریر
طرافت الطرف یعنی آرمان
ایست آموخته که از یو با اسباب
حال اهل حق این بود اندم
پس می باشد دهن آرا گناه
هم مصعب دیگر است اشکال آن
هر دو تن زدی بوعی علی و عمر
امیر آید این زمان ما تاض
آنکس آمدگان در آتشند
لی ران باشند لایتر شای
هست دوح هر ما بشی القار
ن رید او را دو چندان اوصاف
که واسرا و آگاهار در حین
نار ایشان زده میل این دینما
پس تحقیق و پیشی اوضاع را | برگشود باب حستان پرو
که تاضیل بر حال سرمد است
یا پس از دیگران باید کم
من ناذ اعی میگردد قطع او
دوزخی کاید در وی بی حساب
گفت هذا طبعوه حیم
یا مصعب ایضا کمی از حد
مال مطلوبی که می رسد
مرحبا بود در ایشان در مهم
ای چنین گوید در حال خطاب
و زشا باشد ایسان ر سوه
داشت این را چه را که فرسوش
چپ مارا که نام آن ر حال
به آیه که دوح در کرد
سوی ایسان او نکر یا که حتم | متین را هست برگشتی بگو
میوهام لاف افروزی انحصار است
چنگی از راه سن رسا هم
آن هذا لردفا ما له
آن الطافین لشر مات
آن ضابعت و آسگره و ریم
باشد آنها خلقهای دشت
کردی آواز گنان اودست و لب
آن هذا روح ممکم مقسم
ماحان آدم سوسن خواب
بالصمیم اعم ۱۱ قصیده
میگوید ایضا آنکس که پیش
ایچس گوید با هم در مقال
میکردم آنکس را رشتند
یا بود ضد ای که حکمیه چشم |
|--|---|--|--|

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ وَمِثْلُ مَا أَنَا إِلَهُ الْوَاحِدِ الْقَهَّارُ ۱۱ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الْمَظْنُورُ

نکوز این دست که من بگویم و دست هیچ اهر مندا که بگویم که هست بروردگار آسمان و زمین و آنچه میان آید و ناست ظانی است

الْقَهَّارُ ۱۲ قُلْ هُوَ تَبُوعٌ عَظِيمٌ ۱۳ أَنتُمْ عَنْهُ مُرْسَلُونَ ۱۴ مَا كَانَ لِي مِنْ عِلْمٍ بِالْمَلَائِكَةِ الْأَعْلَى إِذْ

که آمدند است نکو آن حدیث بر کرد کشا و آن رو کرد اند گایه سوره ما هیچ دانشی صمم مرتی هکسکه

يَخْتَصِمُونَ ۲۰ إِنَّ يَوْحَىٰ إِلَيَّ إِلَّا أَنَا أَنَا تَذَكَّرُ ۲۱

که میگویند کردند وحی کرده میشود من مکر آن الله المسمی به قصه روشن

| | | |
|--|---|--|
| کو حراین بود که باشد بالقی
آفریننده سموات و زمی
که عظمت آن شیر و اسری طغیر
یعنی از ایلس و آدم و ملک | من شایار مدوری اورد دین
واچه باشد نشان پیدا چنین
سرمد ازان شایرا و پیر
چون ضومت میبود از عک
وحی کرده که شود بر سوی من | هم سراوار پرستی بت کی
حال او رخلق و راعل رجا
هم حودم دانشی زین پیش هیچ
بودشان با یکدیگر یعنی جهان
غیر از ایسکه من ندیم رطی |
|--|---|--|

إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ ۲۲ قَادًا سَوِيَّةً وَ تَفَعْتُ فِيهِ مِنْ دُوْحِي

و فیکه گفت بروردگار تو مرا ملک را هر سب که من آفرینم اما بی راز گل پس چون دست کردم و صیدم در آن از دوح

قَفُّوا لَهُ سَاجِدِينَ ۲۳ فَسَجَدَ الْمَلَكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ۲۴ إِلَّا إِبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ ۲۵

پس روی در افتد بر آرا سجد گنان پس سجد کردند ملائکه همه ایشان چنگی از ایلی که شکی حود بود از کرد و گنان

| | | |
|---|---|---|
| گفت چون دت ملائک را چنین
آورد دامت خویش آرا جای
پس چو سازم دنده او را پیش او
گفته ام از پیش و پیش یکیک
غیر ایشان کلا ابا کرد از سجد | کافریم آنی را من ز طین
که خلقی باشم بر مساوی
سجد آید و در افتد رو
کر چه آدم گت مجود ملک
کافر ادم گت یا از پیش بود | پس مایه خلقتی را چون تپام
روح چون بروی زاشا افرست
سجد پیش آدم روشن جین
پس ملائک سجد کردند تپام
خویش را اعظم شرد از آدم او |
|---|---|---|

قَالَ يَا إِبْلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ بِإَيْدِي ۖ اسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْغَالِينَ ۖ قَالَ

گفت ای ایلیس چرا داشت ترا آتاکه سجده کنی مرا چه آفریدم و دست خودم نکردی یاودی اولدم مرتکان کت

أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ ۖ قَالَ فَأَخْرِجْهُنَا مِنْهَا فَإِنَّكَ رَاجِعٌ ۖ وَإِنْ عَلَيْكَ

من بزم از او آفریدی مرا آتش و آفریدی او را گل گفتم پس بیرون دو آن پس عودت کنونی را دادم و مشغول هستی که بر و است

لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ ۚ قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمٍ يَمُوتُونَ ۚ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ۚ

لست تا دور مرا کت پروردگار من مهلت ده مرا که روز دیگر مرا بکشند گفتم پس عودت کنونی را دادم و مشغول

إِلَى يَوْمِ الْوَعْدِ الْمَعْلُومِ ۚ قَالَ فَمِيزَكَ لِأَعْوَبِهِمْ أَجْمَعِينَ ۚ إِلَّا عَادَكَ مِنْهُمُ الْمُفْضَلِينَ ۚ

تا روزان وقت معلوم گفتم پس مرگ تو که هر آیه که از تو خواهم در ایشان بیاورد چه می کند که بداند که

قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَتُوبُ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ ۚ قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ

گفتم پس درست است و راست است من که هر آیه که از تو خواهم در دوزخ از تو و از لشکری و پیرویشان بیاورد که بگویم و از ایشان را

مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُسْأَلِينَ ۚ إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ۚ وَلَنُفْنِنَ تَبَاءَهُ بَعْدَ حِينٍ

هیچ مریدی و ستایم از مرغود مکان هست آن مر که می درجه باز از او خواهم بداند و خیرش را پس از هر گاهی

گفت حقش کای پس او سجده کرد ایستکار آیا سر شدی

خود دشت قدم می رط غیر اندر اول عالم عرقه اند

سحر باشد از خود در شود از حق و از ملائک سجد

ایدم استکار کردی بازیش من را آتش گشام خلق او را عیب

گفت شود در ارادت و آسپان مر تو باشد لعنت تا یوم دین

گفت حق باشی نویس از منم برین حر صا تو در مردان او

گفت حق خالق و الحق اقول ای عده که اهل مکه من

چون شای سحر تصح میکند این حر را می باید از پیش

رصدگان و مریدگان می استماع کرد چه مدت که ماوردی ما

خویش را حق یقینی کار شدی بست تکلفی را ایشان در سعود

بودی از مسکران از طمن خویش خود تو ما را آفریدی ایچین

یا آن خلق که حضرت بدان پس خوشد مرود و سالالین

تا یوم وقت معلوم از پیش که در شرک و دین یا کدو کو

از تو دوزخ را حشتم زری بکول او شای مریدی معلوم درین سخن

طاهر از خود آینه را در آن دید پس این گفتار قرآن صد حدی

دین خیر باشد چه اخلاص زده گان از خود انکار جان شکر



سورة الزمر خمس و سبعون آية و هي مكية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خدای شسته مهریان

تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْكَرِيمِ ۚ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فَاعْبِدِ اللَّهَ مُخْلِصًا

فروغستان آن کتابست از خدای غالب دوست کردار بدست یکسان و فرستادم تو آن کتاب را

راستی پس پرست خدا را خالص دانه

الجزو الثالث العشرون

خفتن کرد او ز نفس واحد
کردهم ایستاد از هر شبا
مرشها را در خون امهات
در سه ملت صلب و بدن و مهرم
ملک دین او و شاهی خاص او
پس اگر کافر شوید ای مردمان
و در سیاست آید پیغمبر خدا
بر عباد هیچ رداخته
پس شهادت میدهد آقا غر

رو بگردانیدم در فایده
او زانهم شبا بی زانفتا
خلق حجاز خلق سازد زانفتا
پس رها شد از جهات منظم
مل هستی لا اله غیره
یا بگردانید بر سرکش زدن
رشا آرا و بر خود زانفتا
ورود دیگر کرختل از زحمت
راجه گردید امیر دبا دگر

زوج اومنی که حواری پدید
پس اومنی ویر و گلو و شتر
معه را بی نیاید مکه آن
آنکه کرد او خلق این اشیاچین
پس کما گردید گردانیده باز
لزشها بی میزبان است آجدا
یعنی اوجاع شکر از خلق بست
پس شهادت های رگت استم
پس جزا میدهد شبا را بی تصور

یعنی او را از همان غش آفرید
سکندر خلق از بهر تان افزون ویر
عنه را هم منه و تانرا استخوان
آفرینده شبا باشد چنین
از ده توحید و حق جز بر عجز
بر عبادت بست بر کفر اورضا
بلکه خود فکر اندر وطن گشت
سوی آن پروردگلو ذوالاکرم
کا که است اوچه راسر صدور

وَ إِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ ضُرٌّ دَعَا رَبَّهُ مُنِيبًا إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ نِعْمَةً مِّنْ نَّبِيِّ مَا كَانَ يَدْعُو

و چون مس کند اسارا ضرری حوادث پروردگارش را بگشتگان باو پس چون بعد از او را خود فراموش کند آنچه را بود که میخواند

إِلَيْهِ مِنْ قَبْلُ وَ جَعَلَ لَهُ آفَادًا لِّيُقِلَّ عَنْ سَبِيلِهِ قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ

آن او پیش و گردانید برای خدا متقابل تا گدیده شد او را و نکوت نکوت اهلای در سبک تو می

أَصْحَابِ النَّارِ " أَمَّنْ هُوَ غَانِثَ آلَاءِ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَائِمًا يَعْتَقِرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُو

از اهل آتش آیا که باوست عبادت شده در اوقات شب سجده کنده و ایستاده هم دارد از آخرت و امید میدارد

رَحْمَةً رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَمْلِكُونَ وَالَّذِينَ لَا يَمْلِكُونَ إِنَّمَا يَنْذَرُ أُولَئِكَ الْآبَابُ "

بخشش پروردگار را بآبای یکسانست آنکه میداند و آنکه نمیداند جز این است که بگوید صاحبان آسمان خردما

قُلْ يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَ أَرْضُ اللَّهِ

گو ای بندگان من آنکه ایمان آورید بر هر چه از پروردگارتان برای آنکه خوبی کردید این دنیا خوبست و زمین خدا

وَ أَسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ "

و وسیع است جز این است تمام داده میشود به کندگان مردمان را چون شلر -

چون که اسارا کند سر دج و هم
بشار آنکه حق عطا فرمود باز
یا رود از پایش آرا که زینش
گویند که تو بکسر خویش
آنکه استاده است آقا چشم
سکندر بود آبا سازی در مقام
گرمی ناشی طاعت با چنین
خواند این آیت یکی اندر نهاده
گفت او را تا نهد مشبه
گوشه ای رسول بیکسو
اندر این دنیا باصلان ساینده
پس از هر یک دروی مضطرب
فرمان این بود که صابر را ثواب

یا که قسط و انبساطش و کم
ستی از خود بوی یا اعزاز
خوانده همان یا گرداندا کیش
پس بر خود را در دامنک زمین
ساجد و قائم دظوا زرد و
آنکه دانا و انکه نادانست و خام
به که عمری بی فایده از ساجدین
کرد پس قبر توقف و از نیاز
تشن او بلکه از عطاش به
یا عبادی الدین آنرا
غیر نیکی نیست ایشانرا پند
روی بر سر دگر زانیا برچه
بر تنهای دانه گردد بصلاب

پس بخواهد بر خود را پس گو
خود فراموش او کند اندر زمان
میرست هر چه را غیر از اله
زود آید سر هاما روزگار
می ترسد از عذاب آسرای
غیر از این بود که میگردد پند
مرتضی در سکوته بهتر شای
مرتضی فرمود چون کردی درک
چون جان شد پر ز لولاب خلق
میریزید از پروردگلو
هست ارض متعلق پس فراخ
یا مراد از ارض واسع چنانست
کرده صراحت و لا یوقر و دود

باز گرفته بود بر سوی او
آنکه حق را خوانی اندر دفع آن
تا سکندر که خلق را ز راه
پس تو خواهی بود از اصحاب نار
هست امید رحمت او را از خدای
زین مثلها طاقان هوشند
میکشفت آمد صدای یاری
گفت مادم زین صابر چایوست
نست پس دانا چو ندان در میان
آنکه آرا که بود یکی شلر
روبان آید ازین تکلیف مناع
یا دل پاک از قشور و آفت است
یا بطن دشمنان حرف سرد

قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ وَأُمِرْتُ لِأَنْ أَكُونَ أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ ۝ قُلْ إِنِّي

بگویم من که من فرموده شد که پرستم خدا را خالص دین را بش و فرموده شد که باشم اول مسلمانان بگویم من که

أُنْذِرُ إِنْ كُنْتُ عَبْدًا لِلَّهِ يَوْمَ عَذَابٍ عَظِيمٍ ۝ قُلْ اللَّهُ أَعَدَّ مُخْلِصًا لَهُ دِينَهُ ۝ فَأَعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ

من بگویم اگر من برده ای کنم پروردگار مرا او عذاب و روزی بزرگ بگویم خدا را پرستم خالص کنم دین را بش و فرموده شد که خواهی

مِنْ دُونِهِ قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَلَا ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ

از غیر او بگویم من که زیانکاران آنند که دین را از دست دادند و اهلیان روز قیامت داده باشد که آنست آن زیان

الْمُسِينُ ۝ لَهُمْ مِنْ قَوْلِهِمْ غُلُلٌ مِمَّنْ تَبِعُوا وَ مِنَ النَّارِ وَمَنْ تَبِعَهُمْ غُلُلٌ ذَلِكَ يُعَذِّبُهُمْ بِمَا عَابَدُوا يُعَذِّبُهُمْ

آتش را بشارت است از آتش سبایا از آتش و از پیرویشان سبایا آن هم سمع خدا آن شدگش را ای سگانشان را بگویم من که

فَأَقْصُوا ۝ وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَى فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ

اگر آنکه اجتناب کرده اند از بتها که پرستند را بگویم من که بشارت است از خدا بگویم من که بشارت است از خدا بگویم من که

يَسْمَعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ ۝

شنود سخن را پس پیروی میکنند خوشتر از آنها آنست که هدایت کرد خدا را خدا و آنها ایشانند صاحبان خرد

| | | | |
|--------------------------------|---------------------------|----------------------------|------------------------------|
| گو که ما مردم من را حکم و محوس | ای که پرستم خدا را خالص | ایک سالوم دین او را از دین | باشم اول کسی ز کردن مشتگان |
| گو که من عبادش ارس هستم | پرستم ای او جان روزی عظیم | گو پرستم من خدای را حق | ایک سالوم مشت ماطل زین ورن |
| دین خود را بشم از پر خدا | ایک سالوم دین او را | فایندوا ما شقتم اعی خردا | هر چه خواهد آن پرستد از هوا |
| مشرکان کنند تو زدی زمین | که دین ما گشتی با گمان | ای عده که حیران است آن | که بطل و دین خود کرد او دین |
| دوامت که بود هر کسی خیر | می باشد اهل خود را در سر | می داید ای که خیران دین | آن بود که هست هیچ از اول دین |
| هست ایشان را دین و دشتان | سبایا د آتش او سمع و نشان | ذکر یعوف الله | شدگش را که بایست آگهی |
| چون من باشد عوذا هرون | در قامت یا عاد قافون | و انکاسه که طاعت او دین | کرده است امر برشتن و اسباب |
| سوی حق که همه در او حق | مردم باشد را بشارت دین | مژده ده پس رحیم آنکس | کاشود آقون حق را بمان |
| پروی پس آجاست ما که | چراش را در اعمال از بس | صورا واضح شایند از خاص | صفه پنهان زید را احتیاس |
| در عملها آنست بهتر و انب است | اندا مروی کسب این را بدست | آنکه که تابع شکو تر | حق بوده و اعلان بشارت |
| | آنکه روه از شن عاقه | صاحبان خدای صاده | |

أَقَمْنَ حَقَّ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ أَفَأَنْتَ تُنْقِذُ مَنْ فِي النَّارِ ۝ لَيْكِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَدَّتْ لَهُمْ عَمَلُهُمْ

آبایی آنکه از بدست او سخن عذاب آبی پس تو نجات دهی آنرا که باشند در آتش لیکن آنکه پرستند پروردگارشان برای ایشانست

مِنْ قَوْلِهَا عَمَلُهُمْ نَبِيَّةٌ تُبَيِّرُ مَنْ تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ وَعَذَابُهُ لَا يُغْلِبُ اللَّهُ الْبَيِّنَاتُ ۝ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ

فرمانت کرد از آبی است غریب است بشارت شد که پروردگار آنها را و عذاب خدا را بگویم من که

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَلَكَهُ يَنَابِيعٌ فِي الْأَرْضِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ ثُمَّ يَهِيجُ

فرود آمد از آسمان آبی پس روان کرد آنرا در زمین پس بیرون آوردن آنرا که مختلف است اصناف پس خشک شود

قَتَرُهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَجْعَلُهُ حُطْلًا ۝ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرًا لِأُولِي الْأَلْبَابِ ۝ أَقَمْنَ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ

پس بی آب از رفته پس بگرداند آنرا خشک و زهره و سبزه را آنرا بگویم من که بشارت است از خدا بگویم من که

الجزء الثالث العشرون

لِلْإِسْلَامِ هُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ قَوْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ أَوْلَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۝

رای اسلام میاوست نور از نور و در گذشت می و ای را آنکه هست است دلای ایشان ارباد خدا آهانه در گمراهی روشن

| | | |
|--|--|--|
| <p>آنکس آیه که واجب شد را و
لیک رهیبت کارا از شرف
جاری ایشان را در غمها
بارن آیه میسی این که کرد
پس برون زان آب آرد کشتار
چون ربع و یکدهم مثنوی
پس بگرداند سر آرا در در
با وسیله قوه ادراک و عقل
یا که اواز روح روشن دل است
برقوت قاسیه پس ویل و وای
ذکر باشد یاد علامه البیور
صورت مکرست کرداری صورت
دست دیو شش نه ارواحی
از مفلات ارحق حوثی پناه
علی حنظل بود قرآن و س</p> | <p>قول جدید عباد ایضا
غرمای منی بود فوق غرق
باشد انباری روان از مضرها
آرا از آسین خلای مرد
دکهایش غفلت پیش از هر
میوه ها از هر قبلی و نو
انوارین بنیست راهل سز
و ردلیل وجبت و رمل و نقل
شرح صدر از روح حاضرت
کان باشد روشن اندر خدای
که حق آرا داده ست بر قلوب
و حه و روات فی حنظل النور
از لیجان حشیتی یا آسمی
یافته اید چه پردیوی ز راه
یا که صاحب سیه کامل حق</p> | <p>پس نوایا میرهانی داشت
آنکسای سترجا نرسداده
است و عده حق که داده بشیر
پس مکلور و بیع این چنین
یا سراد از محبت الواء
میشود حشکان پس اوسری دگر
پس نمی آیه که کشته حدای
یا که ارحس غایت در قرار
هست چو آنکس که نامشده است
در ملال آنکاره این گروه
هر که سر می شد دگر و راه مگر
ی که هر چه بود رخسار شه
آن سلیب صورت بهر است
و هر اوقتی من دای که کست
وین دو همسده بام در سواک</p> |
|--|--|--|

اللَّهُ نَزَلَ أَحْسَنَ الْقَبِيْطِ كِتَابًا مُّشَاهِدًا مَّتَانِيْ قَشَرُ مِنْهُ جُلُوْدُ الدِّيْنِ يَتَقَوَّنَ رَبَّهُمْ ثُمَّ تَلِيْنُ

خدا نور ستادترین سحر را آتای مشاهه مای که سرزد ازان یوسنای آناه میترسد از نور و در گذشت می و ای

جُلُوْدُهُمْ وَ قُلُوْبُهُمْ اِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِيْ بِهِ مَنْ يَّشَاءُ وَمَنْ يُفْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ

پوسته اشان و دلهایشان سحر خدا آن از شاد است که مای یکد ناکس را که خواهد کسیرا که اصلا کسده ایست

مِنْ هَادٍ ۝ اَقَمْنَ يَتَّقِيْ بَوَاجِهُهُ سُوْءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَقِيلَ لِلظَّالِمِيْنَ ذُوقُوا مَا كُنتُمْ

مرا و راهی هدایت کسده آتای کس که مکلور کس و روش ارحی عذاب روز قیامت و کستند در حال را که چشیده آید و بدید

تَكْسِبُوْنَ ۝ كَذَّبَ الدِّيْنُ مِنْ قَلْبِهِمْ فَاتَتْهُمْ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُوْنَ ۝ فَاَإِذَا قُمَ اللَّهُ

کس یکد بدید تکدب رده آا که و بدیش از ایشان پس اعمای شرافوت ارحای که عداستد پس چشاید ایشا را خدا

الْفُتْرَى فِي الدُّنْيَا وَالْعَذَابِ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُوْنَ ۝ وَ لَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا

سواری در دنگان دنیا و آخرت در آن است اگر باشند که عداستد و شفق و دیم از برای مردمان دوا

الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ لَّهُمْ يَذَّكَّرُوْنَ ۝ قُرْآنًا عَرَبِيًّا غَيْرَ ذِي عِوَجٍ لَّهُمْ يَتَّقُوْنَ ۝ ضَرَبَ

قرآن از هر مثنی باشد که ایشان یکد کرد قرآن عربی صاحب کمی باشد که ایشان رهیبت زد

اللَّهُ مَثَلًا رَّجُلًا فِيْهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُوْنَ وَ رَجُلًا سَلَمًا لِّرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا لِّمَنْ عَدُوٌّ لَهُ

خدا مثلی مردی که آید شریکان مسافران یکد و مردی سالم و مردی را آید یکد مسافران سرخدارا

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُوْنَ ۝

بلکه اکثر ایشان نمیداند

سورة الزمر

| | | |
|--|---|---|
| حق فرستاده بگویند لا حجت
یا که آتش طرز بسکندر
لرزد از وی پوستهای آنکسان
پس از افران چو میآید یاد
وانکه را گمراه ساند در سیح
چون کسی باشد که در یوم القیام
پیش از ایشان بزنکب ازشتاب
خواوی دبا و دفع اخروی
هست قرآنی گفتار عرب
حق زد اندر شرک و توحید ایستل
هر شریکی حتمی گوید ز دور
تا بود مردی غلام بسکندر | پس این قرآن بر هم مرشد
در صاحت و تسلط در خبر
سخر خدایا ترسد گداز امتنان
زم گردد عقابان ز اشد
پس سرلورا و صفا بیست هج
هست امین از عذاب و انتقام
زانا سحرده و آشتان عذاب
اکبر است آن که رسد آرووی
امداد سودگی و ن ی صبی
هست مریخا شریکان در عمل
میچک باید تا بم آن امور
مرد از خود ساروش شوشنور
هست حل را هر نا و هر بیاس | سر شاه با هم فخر اعتقاد
مرمتی متلوی پستی پستی
پوستها و عقابان پس شود
باشد این خود دمسوزان ز اشد
آنکه بریزد پس آیا در حجاب
گفته کرد ظالمین را که چند
از وی که دور بود از شعور
امراین قرآن زدم الزهرای
بیست دروی هیچ وجه اصراف
چند مولا باشدی که بدم
هم از او خود را نشی میچک
در خلعت اند و باشد مثل دم
بل نمائند استکبر این اولش |
|--|---|---|

اِنَّكَ مَيِّتٌ وَّانْتُمْ مَيِّتُونَ ۚ ثُمَّ اِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ عِنْدَ رَبِّكُمْ تَفْتَحُصُونَ ۚ فَمَنْ اَظْلَمُ

هر کس که بمردم و سرشک است که انصاف و کمال پس هر کس که بشود ز غایت رود
پس هر کس که عالم را

مَنْ كَذَبَ عَلَيَّ اللّٰهِ وَكَذَّبَ بِالْحَقِّ اِذَا جَاءَهُ اَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ ۚ وَالَّذِي

اگر آنکه کذب و راست را خدا و کذب نمود است و چون آمد او را آیدست در دوزخ مقام مرد فرار را و آنکه

جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَّقَ بِهٖ اُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ۚ لَهُمْ مَا يَشَآؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذٰلِكَ جَزَاُ الْمُحْسِنِينَ

آورد صدق را و صدق سود آرا آنکه و به ایشان میز کاران
مرا به ایشان راست می خواهد و در دوزخ است پادشای بگو کاران

۱۱ لِيَكْفُرَ اللّٰهُ عَنْهُمْ اَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ اَجْرَهُمْ بِاَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ۚ

تا مگویند خدا از ایشان ستریز آنچه کردند و پادشای صفا را برستان
سورتن آنچه بودند که دیگرند

اَلَيْسَ اللّٰهُ بِكَافٍ عَبْدَهٗ وَيُخَوِّفُكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهٖ وَمَنْ يُضِلِلِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ

آیاست خدا کفایت کند به امثال او و بترساند را با آنکه
از غیر او بترسد و کسی را که انصاف کرد تا بیست بر او و هیچ صفاست کند

۲۸ وَمَنْ يَهْدِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُّقِيلٍ اَلَيْسَ اللّٰهُ بِعَزِيزٍ ذٰلِجُنَاحٍ

و کبریا که هدایت کرد خدا بیست بر او و هیچ گمراه کند
آیاست خدا قلب صاحب انتقام

| | | |
|---|---|--|
| مشرکان گفته دایم انتظار
صد موت امر مقام رسد ز
سحر دم نگذیرد بر کفایت راست
نیست آیا از مجازات جان
آنکه و ایشان بود از متون
هستان در نزد خود چینی
هم مدد پادشای حق در کارشان
مشرکات بهم چیده از زبان
حق اگر کر مکنند درویشی | موت است تا دهم از گیر و دار
خشم هم نوزد حق باشد ج
پس این قرآن هر صدف غنایست
در جنم سایه سکاران
هم صدف هم صدف امر شتون
گر چنین داری جزا الهیست
بر سکوت چیزی از کارشان
زانه غیر از حق پرستد اقلان
بند واپس نیست پیرش ملائی
نیست آیا ظالم آن در بالامام | آمد آیت که تو و ایشان تا بم
کبت پس ظالمین از آن رملا
چونکه آمد بروی از حق برقروغ
وانکه آورد او کلاسیرا بر است
صفت ایشان بیست دهم
تا یوشانه غنای لیل
نیست حق بر پادشای آیا که س
که زنی گر بر پادشای ما جر
وانکه را کرد او هدایت تا گشت
بر هر چیزی ز روی انتقام |
|---|---|--|

الجزو الرابع العشرون

وَلَيْنُ سَخَّلْنَهُمْ مِّنْ عَطَاقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِن دُونِ

و اگر بی‌ایمانان که کافرند آسمانها و زمین را بآتش خواهند گشت و کائنات را که خداست بگوا آتش خبر دهد که آتش را سوزاند (از غیر

الله إِنْ أَرَادَنِي اللهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ

خدا اگر خواست حدای مصری آبا ایشاند دفعه سده صد و شصت و پنج باخواست بن رحمتی آبا ایشاند گاه دارم گل

رَحْمَهُ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ ٤٠ قُلْ يَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنِّي

رحمنش بگو مسامت مراد را توکل مکنند توکلندگان کبر ای کرده مکده در فوائدها بنویسند

عَامِلٌ قَسُوفٌ تَعْلَمُونَ ²¹ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ إِنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ

من که حسام‌پسر رو دیشد که داید کرا که آیدش عسای که حواز کشاورا و و و دآید را و عسای پاینده هر سکه کشاور و و سقا دیم و تو

الْكِتَابَ لِلنَّاسِ بِالْحَقِّ فَمَنْ اهْدَيْ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَاِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا اَنْتَ عَلَيْهِمْ

آنکه از برای مرخصان حق سکنه‌های تپات بس باشد، ای همنس و که که گویا امشب بس حرای بست که گمر امشب و در آن و بستی تو را بشان

يَوْمَ كَيْلٍ ۚ إِنَّ اللَّهَ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَازِلِهَا فِيمَكُمْ ذُنُوبٌ أَلَيْسَ فِي الْقُصَصِ

کهنان خدا قسم میکند و وحی را و حق مردش و آنکه مرده است در خواش بی گناهی ببرد آرا که گزارش داد

عَلَيْهَا الْمَوْتُ وَبُرَيْلُ الْأَخْرَى إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ۝

برآن - و سر مضمون میگوید که او می - رده شده جز - که در آن هر آیه آنهاست رای گروهی که فکر میکنند

| | | | |
|----------------------------|---------------------------|--------------------------|----------------------------|
| و زبیری مشرکان مکه را | که سود این حلقه ارس و سوا | می گوید آسمای ذوالجلال | امرای ره بستانجت رسول |
| گویند آ آچه را درون احد | می خوانند انزالان خود شا | می بخواهد گزایی هرمن | دم آن آ یا کسد ایشان من |
| و رسوا رحی دارد ساز | این نان آرا رمی آ یا ساز | لود کافی خدام که راو | نصحه زرد اهل وکل می عو |
| گویند آرا محل ایتم می | که توا به از صوموت و ر من | عالم من من صد درکار خویش | زود پس باشد که داد این زیش |
| آن کسی کاید سوی او عذاب | محت رسوا متضد می حساب | هم درود آید راو رحی مستم | پند روح دیوی اندر جسم |
| دانگ مارن زور دیم این کتاب | دهدای مردم ارق و صواب | رهضایت هر که پس زان بردی | فائده آن هست هر غنی وی |
| وانگه گره گشت پس و در این | که شداد گره می خود چپ | نور ایشان خود گهش بستی | تا که برایشان سست ایستی |
| حق کرد صهارا عین موت | هم بگرد در مقام ارقل موت | پس گه دازد موسی را که آن | موت روی شد قضا در ایجهان |
| و اچه هست از رن گن می رسوا | سوی امان بنویس می گفتا | با همگام اهل کاید زمان | رمای مؤمنان و سکاگران |
| | امرایان باشد خلافت دگر | هر ارباب تفکر در نظر | |

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ شُفَعَاءَ قُلْ أَوَلَمْ كَانُوا لَا يَتْلُكُونَ شَيْئًا وَلَا يَقُولُونَ^{١٥} قُلْ لِلَّهِ

آیا کرد ار خدا شمعان بگو آیا و اگر باشد که مالک باشد چیز را و نه نهید بگو مضررات

الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ^{٤٦} وَإِذَا دُكِرَ اللَّهُ وَحْدَهُ

شفاعتِ ہمگی مراد است باندھائی آسمانها و زمین میں سب کی اور گردائے جمشود۔ و چون ذکر شود خدا تھا

أَشْمَارَاتِ قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَإِذَا ذُكِرَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذَاهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ^{١٧}

درم شود دلهای آماک که ایوانی آورد و آخرت و چون ذکر کرده شود آنگاه از خبر او بد آنگاه ایوان شاد مشود

سورة الزمر

قُلِ اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِيمَا

كُنْتُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ۝ وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ

بودند آن کما خلاف کردند و اگر آنکه روی مرآه را که سکرند آچهر زمین است همی و نقش الاور آیهضامیدادند از

سَوْءِ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَبَدَأْتُمْ مِنْ آفَةٍ مَالَكُمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ ۝ وَبَدَأْتُمْ سَيِّئَاتٍ مَا

بدی عتوبت درود جابت و طاهر شد مرا از غذا آنچه بود که گن برد و طاهر شد مرا از ابراهای آنچه

كَسَبُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ۝ قَالَا مَسَّ الْإِنْسَانُ ضُرُّ دَعَانَا ثُمَّ إِذَا عَوَّلَاهُ نِعْمَةً

کسب کردند و احاطه از ایشان آنچه بود که آن اسیران کردند پس چون مس کنند از انا ضرری خواهد ابرای خون دایم او را حتی

وَمَا قَالَ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ عَلَّمَ بَيْنَ مَیِّ فِتْنَةً وَلَئِنْ أَكْثَرْتُمْ لَا يَعْلَمُونَ ۝ قَدْ قَالَهَا الَّذِينَ

او را گوید من نیست که گفته اند آرمی بلکه آن لای است و لکن اکثر ایشان میدانند متفق کنند آنرا آنکه

مِنْ قَبْلِهِمْ فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۝ فَاصْبِرْ لَهُمْ سَيِّئَاتٍ مَا كَسَبُوا وَالَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ

بوده پیش از ایشان پس کما به ذکر در ایشان آنچه بود که کسب کردند و آنکه سم کرده از

هَؤُلَاءِ سَيَّئِهِمْ سَيِّئَاتٍ مَا كَسَبُوا وَ مَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ ۝ أَوَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ

اینها رودی بر ایشان ابراهای آنچه کرد و میسرند ایشان طرک کنند آنرا آیه است که خدا کند بیکراده روزی را برای

يَشَاءُ وَ يَقْضِي إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۝

کسیکه میخواهد بیکراده روزی بیکراده آنرا آیه است مرکوبه که ایان میاورد

| | | | |
|--------------------------------|------------------------------|--------------------------------|----------------------------|
| می ناورند ایان این فرق | بر کرسی شایان دون حق | کوه آب شمع لوطه بند | مالک حیری و هم برضند |
| کوشاقت هست مرقح راجع | هر کرا خواهد کس سرد شمع | بند این حق را بدن و اشیا | این لوانا رگ بندد زوکلر |
| هست او را شملی ارم و سا | پس سوی اوست برکت خدا | چون که در حق شکلی شود | مشا فخر در عقوب می رشد |
| آن قلوبی ضرره مضراشان | بست بر دیگر برای ایانتان | وان ثارا فخر حق جو آرد بد | آنکه ایشان قارم و کرد و شد |
| که که ای میبود مرقح و بین | آریسته سوات و زمین | عالم شب و شهادت فرزار | راجه بهاست و اوجه آشکار |
| حک کس بین عبادت بیلاف | آچه را کرده دوری اختلاف | ورگ اشتکاره کار آیه هست | دورین همه دهد ایشان بست |
| هم بستان دلچندان در حساب | حوش تا جرد ارسو العذاب | در قیامتشان شود طاهر خود آن | که بیکر کرد بهر خود گان |
| مردود طاهر را ایشان از حساب | سیات آچه کرده احکام | هم محیط آید برایشان آرم آن | آچه بیکر کرد اسیرا ران |
| مس چوایش را کند قهر و مرض | خواید او مارا در آدم پیوس | پس چوما دایم او را در طلب | بخشی ارسود دفع آنکوب |
| گرداو بود جزاین ر متفق | من براین یوم بداش مسق | آچان بود که گوید لکه هست | امضال آچه ارم دایم بست |
| لیک زایشان می داند اسفندی | کلن هم یافت است اوردیگری | پس از ایشان بودشان هم این مثال | که حدایشان دایم من و من |
| پس میزایشان داشت خود از ان طاف | آچه کرده از رومال استخفاف | پس جزای شکستان در رسد | کلن بود الا عذوبات شدید |
| و این مستکاران که در صر تواد | زود باشد که رشتان بی گرد | بر جزای آن صها هم نید | این کلن صر شمع ماچد |
| میدانند آیا حق بر است | میکناید روزی هر کرا که خواست | هم باید تک بخلاف وستی | از ود میزدن را آتی |

قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا

بگو ای بندگانی که اسراف کردند بر خودشان نوبه شود از رحمت خدا بدو سیکه خدا می آرد که امارا

الجزو الرابع العشرون

إِنَّهُ هُوَ الْغَوْرُ الرَّحِيمُ ۝ وَأَتَيْنَا إِلَىٰ رِبِّكَمْ وَاسْتَلَوْا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ ۝

مهر سبكه او است آمرزنده مهربان و بگوشت كنيد بسوی پروردگار تن و افتاد و بدم را و رایش از آنكه آید شل را عذاب بسوی سرگردان

وَأَتَيْنَا أَحْسَنَ مَا أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ مِنْ رِبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ بَقْعَةً وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ۝

و پروردی کمد چهرین آنچه فرو فرستاده شد بشما از پروردگار تن و دش از آنكه آید شل را عذاب مأكله و شما ندانسته باشید آنكه

تَقُولُ نَفْسُ يَا حَسْرَتَىٰ عَلَىٰ مَا قَرَّبْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لَمِنَ السَّاعِرِينَ ۝ أَوْ قَوْلُ

گوید نفس ای اندوه و شبای بر آنچه قصیر کردم در قرب خدا و بسوی که بودم از پیش هر آینه از استیذا کسیدگان یا گوید

لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ۝ أَوْ قَوْلُ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كِسْرَةً

اگر آنكه خدا هدایت کرده بود مرا آید بودم از هرگز کاران یا گوید و اینکه بنده خدا را کائن روی مرا از گشتی

فَأَكُونُ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ۝

پس میشدم از نیکوکاران

إِيَّاهُ يَدْعُو بَدْعًا وَرَأَى أَنَّهُ يُغَادَلُ ۝ هَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْكَافِرِينَ ۝

ای عده! بدنگام را بگو چون لغور است و در صدم اویرانم

هَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْكَافِرِينَ ۝ هَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْكَافِرِينَ ۝ هَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْكَافِرِينَ ۝

ای ندانست بر من از افراط و تفق پس از تقصیر من در حد حق

تَاكَ لَأَحْسَنَ كَوَلِيٍّ يَمْسُوكَ ۝ أَلَمْ يَكُنْ لَهُ الْبُيُوتُ الْمُنِيرَاتُ ۝ أَلَمْ يُصْطَفِ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ ۝

یا که گوید ره خود او حق مرا منی اندر وقت رؤیت رمضان

بَلَىٰ قَدْ جَاءَ نَكَ آيَاتِي فَكَذَّبْتَ بِهَا وَاسْتَكْبَرْتَ وَكُنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ ۝ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

آری بختیق آمد ترا آیهای من پس کذب نمودی آنها را و سرکش کردی و شدی از کفران و دور قیامت

تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى اللَّهِ وَجُوهَهُمْ مُسْوَدَّةٌ أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ ۝ وَيَنْجِي

خواهی دید آنها را که دروغ ستند خدا رویشان شان ساخته آیه است در دوزخ مظمر نکر اندک را و میرساند

اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا يُغْفِرْ لَهُمْ أَسْوَءَ الذُّنُوبِ وَأَسْوَءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ

خدا آفرانگر هر که را که شد و بسوی استگار تن پس کند ایشان را و ای و ایشان را و هک شود خداست آمرزنده همه چیز و اوست

عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ لَهُ مُقَالِدُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ أُولَٰئِكَ هُمُ

ر همه چیزی نگهان سرا و است کلمهای آسمانها و زمین و آنکه کفر شد با آیهای خدا آنها ایشانند

الضَّالِّينَ ۝ قُلْ أَصْبِرْ لَهُ قَوْمِي أَنَا أُصْبِرُ ۝ قُلْ أَصْبِرْ لَهُ قَوْمِي أَنَا أُصْبِرُ ۝ قُلْ أَصْبِرْ لَهُ قَوْمِي أَنَا أُصْبِرُ ۝

زبانکاران بگو آری من صبر می کنم ای خدا و بختیق وحی کرده شد بر تو و آنها

الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۝ بَلِ اللَّهُ فَاعِلٌ

که بودند پیش از تو که اگر شرک آوردی مرا به توبه نخواهد شد عمل تو را و خواهی شد از زبانکاران بلکه خدا را پس

وَ كُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ۝ وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَتَّى قَدَرَهُ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ

پرست و بشاکر کنندگان و شناختند خدا را حق شناختن زمین همه گزیده شد در دست او است روز قیامت و

السَّمَاوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ ۝

آسمانها پیچیده شده گند در دست راستش با کلاو و تر آندار آنچه شریک میکردند

| | | |
|---|--|---|
| حق بگوید بلکه آیات او
پس آمارا برود و ستیز
حق رحمتش را او نص
آفریننده هر آن چیزی خداست
و اسکے کافر شد بآیات خدا
و حق ما کردم در احکام خویش
و زبانه کاروان تو باشی پس
می نسزد ارج طلب خدا
این زمینش بپسند اندازد | آمد و کردی تو تکذیب از حق
که دروغی رخ داد مستدین
از اطاعت که بپوز است آسم
هم بکینان او هر چیزی حاست
آنکه رومد از زبان کاروان چا
سوی تو و آنکه بودند از تویش
و ایستادست خطاب از خوالین
قدر قدر تو طلبش چا
در قیامت وین سحر اهر مدار
ذات او پاک و طاعت از پیش | سر کشی کردی حق از کارین
رو سیاه آیا باشد پس نگاه
رسدشان سؤ حال در پیش
هم مطالب سوات و زمین
گو بخرج امر آیا میکند
آوری گرشك اعمال تو پس
بل خدا را سخن پرستی با ترم
آچه بود اهری سرای عطیش
هست چه شده ما رفتش
ز آنچه شرک آورد پیروی مشرکین |
|---|--|---|

وَ يُفَيْحُ فِي الصُّورِ فَصَيِّقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ يُفَيْحُ فِيهِ أُخْرَى

و دیمه شد در صور پس هوش شد آنکه بودند آسمانها و آنکه بودند زمین چرا که خواست خدا پس دیمه شد دران دیگر پس

فَأَنذَرَهُمْ قِيَامَ يُظْلَمُونَ ۝ وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وَ وُضِعَ الْكِتَابُ وَ جِيءَ بِالنَّبِيِّينَ وَ الشَّهَادَةُ

آنگاه ایشانرا بداندگان که منکرند و روشن شد زمین نور پروردگارش و پناه شد کتاب و آوردندش پیشبران و شهادت

وَ فِيصِّي بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَ هُمْ لَا يظْلَمُونَ ۝ وَ وُفِّيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا

و حکم کرده شد ایشان راستی و ایشان ظلم کرده شد و پناه دادندش هر نفسی آنچه کرده بود و او است دانایر آنچه

يَقْلَمُونَ ۝ وَ سَبَقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَى جَهَنَّمَ زُمْرًا حَتَّى إِذَا جَاؤَهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَ قَالَ لَهُمْ

می کنند و رانده شده اند آنکه کافر شده سوی دوزخ فوج و جمعی را آمد ارا کرده شد در عایش و گفته را ایشانرا

خَرْنَهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِ رَبِّكُمْ وَ يَنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا

خازنهای ایشانرا بشیرا رسولانی ایشانرا که می خواندند بر شما اینهای پروردگار را و می نکرده شد ایشانرا ملاقات در روزتان این

فَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِنَّ حَقَّتْ كَلِمَةُ الْعَذَابِ عَلَى الْكَافِرِينَ ۝ قِيلَ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ

گفته اری ولیکن لازم آمد سخن عذاب بر کافران گفته شد که داخل شوید در درهای دوزخ جاوده ایان

فِيهَا قِيَسَ مَثْوَى الْمُكَفِّرِينَ ۝

دران پس خاست مقام نکر کنندگان

هم دمه شد در صور دم || قصه سخن از اسرائیل ابرام || یعنی انتهای اصل و نمود || ظای اول دم شود از صبح صور

الجزو الرابع العشرون

فیر آمارا که میخواند خدا
چون بگرید گوشوار خود بر
ایها ایلتی بنای وجه ذات
پس عطا شد یکسری زنده گیست
زنده سود حاضر ذات او
زنده ایشانرا کند سلطان سود
زاده که ایشانرا او ماعد حیوة
تا شود از دنیا فانی تمام
پس بنا که زنده کرد آن تمام
اشرف اوصی نور دجا
وضع کرد نامه ها هر صاف
وای شهیدان که گواه صافند
داده هر عسی شود او را سام
واحد از عضو مدلت سوری
تا نوزح چون در آید از فرول
بر شما قواوه انهای رب
هست میخواند آن بر کتلیان
دید که در دستنارای حاکم

هر که امر آسپستو زمین
 حان بیکافلو اسرافیل یک
 زعه دیگر کت گوشت حبریل
 ببتو فانی منم درحال غویش
 جان کند شام بر حن آفرین
 خاص بر اهل تایش کاکه است
 فقه دیگر روحی از وسوء
 بیکه اثر فنا بیوسه قل
 هم دهمه میشود در امتناز
 تاجه ناایشان مستندار اشتبار
 مل شمس وحدت آن مخالف
 هر الرام حجج بر امتناز
 بهم باطنی وهم لایطیلون
 بدگش از پندو باید
 فوج روح و رفه رفه ماشوه
 اثر شفا نعلت رسولی وهما
 لک واجب تولد شمر عباد
 امر آتدو در دودر عباد

جلایک معوش کردہ اذکین
 میں جزائیل گویہ کبر تک
 پس خطاب آید دلائل حل
 دام ولای توئی زلال غویں
 میں تاجہ سجدہ جبریل امین
 طرہن گویند من شافقہ است
 درقعات میں تیرہ آنگرہ
 اقامت غی و قلب و روح و عقل
 خضہ دیگر میں ادر صور ناز
 والہ و مہووت ادر انتظار
 غی آید بر هدایت اصناف
 اسما و اہم یازد آفرمان
 حکم کردہ میں شود در آزمون
 مستند ادر فراخ می کہ
 سررس جہی کردہ ادر کردہ
 مخازن گویہ آیا بر شہ
 می گوید آمد آری بر صواب

وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاءُوهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا

وردا شده‌اند اما اگر نرسید، باز پرو و دو گولان بسوی هشت خروج نمودند. ناچون آمدند، ابرو او گشوده شد. درهایش و گشوده، اشاره‌اش را خازناش

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طَبَقُوا فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ ۖ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَ أَوْفَا

سلام شما بلك شديد بر داخل شويد و احاطه دايان و گفته سايش سر خدايترا كراست گردا، دبا و عده اشداو سازداو مارا

الْأَرْضِ نَبُوءًا مِّنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنَمَحُ جُزْءًا مِّنَ الْعَالَمِينَ ۝ وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ حَافِّينَ مِنْ حَوْلِ

ان زمین کامکن سلیم الہ ہشتہ رجا کے خواص پس حومت مرد علی سکدگان ویسی فرشتگان ا ہرورگہکنان ار پرامون

الْعَرْشِ بِسُحُورٍ يُحْمَدُ بِهِمْ وَفُضِيَ بَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَقِيلَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

عرش نفع کند. سایش پروردگارشان و حکام کرده شعراشان را سنی، گفته شد سقایش مرخدا را که پروردگارها با است

فوج نوح از حسن اطوار سرشت
قال طیم فداخواهوا حال دین
هر کجا خواهیم کریم از ولا
بگری از سول هر شافرشکان
در سراسر حد آن سلطان ذات
مؤمنان گویند در عین الفین

هم راسته اعتبارا و بهشت
حارمان صد از سلام و اردین
دادمان میراث حستوا و حیا
سرفرونگرفته آروز از عان
چهارگی مستغرق حر صیات



سُورَةُ الْمُؤْمِنِينَ خَمْسٌ وَتَعَانُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند بخشنده مهربان

سورة المؤمن

حَمْ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ ۚ غَافِرِ الذَّنْبِ وَقَابِلِ التَّوْبِ شَدِيدِ الْعِقَابِ ۚ

فروغرفغان آن كتابت ازخداى غالب دانا آمرودة گله و پدیرنه توه سعت عثوتات صاحب

الظُّلُمَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِلَهَ الْمَصِيرِ^١ مَا يُجَادِي فِي آيَاتِ اللَّهِ إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَا يَحْزَنُكَ

است. دست‌های مرا سوی او ست مهرج معذله بکند در آیه خدا مگر آنکه کلاه شدت بس باید کفر بدهد

قَلْبِهِ فِي الْيَلَادِ • كَذَبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَالْأَحْزَابُ مِنْ بَعْدِهِمْ وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ

دیدن اندر شهرها نکهت کرد پیش از ایشان نوم طواعی دشمنان و حوایان و صد ارادت هر امنی رسولان

لِيَأْخُذُوهُ وَجَادِلُوهُ بِالْبَاطِلِ لِيَذْهَبُوا بِهِ إِلَى الْحَقِّ فَآخِذْتُمُ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ ^١ وَكَذَلِكَ حَقَّتْ

لکھنؤ اور اوس محلہ کے رہنے والے تھے۔ ان کے حق میں یہ کہنا بے بنیاد اور اس کے بعد حکومت نے اس کے خلاف کارروائی نہیں کی۔

كَلِمَةً رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ ۚ

صحن پروردگار نور آما که شکر شدد کهای سداهل آتش

محمد اسم الله رحمن الرحيم آمين ادر بين حا و ميم حا مشير آمد جني ههتوب در حجاب هه طافي ههتوب

ظاهر حق بالشفقة اعمدات ظاهر ارباب مظهر اصد سرمدات هست فریدون قرآن و حق اقبال و دانا بحکم ما خلق

[illegible]

س تو را بدهد فریب ای دشمن گردش کمار در شنه و بین حکمت اموال و ثروت های اش

لوچه بهت دالعام براسکروه | باوجود شرک و طغیان ابروحوه | بیش از ایشانم روح آزوی بهد | و دستان تندب و دزان مستبد

مدیدی با رسولان در محافل حق حاصل تا می شود از ضلالت از خصوصت ما که حق حاصل کند با المطلب امر حق زایل کند

س گرفتیم آنکه را مرعوب : بی چگونه بوده ایشانرا متاب ، همچنانکه شد ضوابط و تم

شاه واحد حکم آن پروردگار مقرر است که این امر واجب بر او نیست و اگر چه در بعضی از روایات آمده است که هر کس که با کسی دشمنی کند یا با کسی بیگانه شود، باید با او صلوات بفرستد و اگر نه، خداوند او را عذاب خواهد کرد.

الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الصَّلَاةَ وَالزَّكَاةَ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ إِحْسَانًا وَتَقَرُّوْنَ بِهِمْ وَسَبِّحُوْهُ بِالْحَمْدِ الْكَثِيْرَةِ

ناکه رولاند و شیدا آریک را می شناسد که از رود گیلان بود. مادر آن دو در شهر ای آریک

(Musical notation continues)

اسماء بنت ابی بکر و أسماء بنت ابی بكر و أسماء بنت ابی بكر

برود که ما را خطایش دادی همچو از آزار محبتش و داشتی با من در میان راه تو به راه دوری خود را و ما را از آن جدا کردی

لَجْجَمٌ^٤ رَبَّنَا وَادْخُلْهُمْ جَنَّاتٍ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ

وزخ بروردگار مایه در پشتهای حای اقامت دائمی کو عددی ایشار او آرا کشاسته تدویر اشان و جهانشان و اولانشان

أَنْتَ الْغَزِيُّ الْحَكِيمُ ۖ وَفَهُمُ السَّنَاتُ وَمَنْ تَقِ السَّنَاتُ تَوْمَهُ قَدْ رَحِمَهُ وَ ذَلِكَ

دود و جان من بخشنو بخشدی اور او است

1. 2. 3. 4. 5. 6. 7. 8. 9. 10. 11. 12. 13. 14. 15. 16. 17. 18. 19. 20. 21. 22. 23. 24. 25. 26. 27. 28. 29. 30. 31. 32. 33. 34. 35. 36. 37. 38. 39. 40. 41. 42. 43. 44. 45. 46. 47. 48. 49. 50. 51. 52. 53. 54. 55. 56. 57. 58. 59. 60. 61. 62. 63. 64. 65. 66. 67. 68. 69. 70. 71. 72. 73. 74. 75. 76. 77. 78. 79. 80. 81. 82. 83. 84. 85. 86. 87. 88. 89. 90. 91. 92. 93. 94. 95. 96. 97. 98. 99. 100. 101. 102. 103. 104. 105. 106. 107. 108. 109. 110. 111. 112. 113. 114. 115. 116. 117. 118. 119. 120. 121. 122. 123. 124. 125. 126. 127. 128. 129. 130. 131. 132. 133. 134. 135. 136. 137. 138. 139. 140. 141. 142. 143. 144. 145. 146. 147. 148. 149. 150. 151. 152. 153. 154. 155. 156. 157. 158. 159. 160. 161. 162. 163. 164. 165. 166. 167. 168. 169. 170. 171. 172. 173. 174. 175. 176. 177. 178. 179. 180. 181. 182. 183. 184. 185. 186. 187. 188. 189. 190. 191. 192. 193. 194. 195. 196. 197. 198. 199. 200. 201. 202. 203. 204. 205. 206. 207. 208. 209. 210. 211. 212. 213. 214. 215. 216. 217. 218. 219. 220. 221. 222. 223. 224. 225. 226. 227. 228. 229. 230. 231. 232. 233. 234. 235. 236. 237. 238. 239. 240. 241. 242. 243. 244. 245. 246. 247. 248. 249. 250. 251. 252. 253. 254. 255. 256. 257. 258. 259. 260. 261. 262. 263. 264. 265. 266. 267. 268. 269. 270. 271. 272. 273. 274. 275. 276. 277. 278. 279. 280. 281. 282. 283. 284. 285. 286. 287. 288. 289. 290. 291. 292. 293. 294. 295. 296. 297. 298. 299. 300. 301. 302. 303. 304. 305. 306. 307. 308. 309. 310. 311. 312. 313. 314. 315. 316. 317. 318. 319. 320. 321. 322. 323. 324. 325. 326. 327. 328. 329. 330. 331. 332. 333. 334. 335. 336. 337. 338. 339. 340. 341. 342. 343. 344. 345. 346. 347. 348. 349. 350. 351. 352. 353. 354. 355. 356. 357. 358. 359. 360. 361. 362. 363. 364. 365. 366. 367. 368. 369. 370. 371. 372. 373. 374. 375. 376. 377. 378. 379. 380. 381. 382. 383. 384. 385. 386. 387. 388. 389. 390. 391. 392. 393. 394. 395. 396. 397. 398. 399. 400. 401. 402. 403. 404. 405. 406. 407. 408. 409. 410. 411. 412. 413. 414. 415. 416. 417. 418. 419. 420. 421. 422. 423. 424. 425. 426. 427. 428. 429. 430. 431. 432. 433. 434. 435. 436. 437. 438. 439. 440. 441. 442. 443. 444. 445. 446. 447. 448. 449. 450. 451. 452. 453. 454. 455. 456. 457. 458. 459. 460. 461. 462. 463. 464. 465. 466. 467. 468. 469. 470. 471. 472. 473. 474. 475. 476. 477. 478. 479. 480. 481. 482. 483. 484. 485. 486. 487. 488. 489. 490. 491. 492. 493. 494. 495. 496. 497. 498. 499. 500. 501. 502. 503. 504. 505. 506. 507. 508. 509. 510. 511. 512. 513. 514. 515. 516. 517. 518. 519. 520. 521. 522. 523. 524. 525. 526. 527. 528. 529. 530. 531. 532. 533. 534. 535. 536. 537. 538. 539. 540. 541. 542. 543. 544. 545. 546. 547. 548. 549. 550. 551. 552. 553. 554. 555. 556. 557. 558. 559. 560. 561. 562. 563. 564. 565. 566. 567. 568. 569. 570. 571. 572. 573. 574. 575. 576. 577. 578. 579. 580. 581. 582. 583. 584. 585. 586. 587. 588. 589. 590. 591. 592. 593. 594. 595. 596. 597. 598. 599. 600. 601. 602. 603. 604. 605. 606. 607. 608. 609. 610. 611. 612. 613. 614. 615. 616. 617. 618. 619. 620. 621. 622. 623. 624. 625. 626. 627. 628. 629. 630. 631. 632. 633. 634. 635. 636. 637. 638. 639. 640. 641. 642. 643. 644. 645. 646. 647. 648. 649. 650. 651. 652. 653. 654. 655. 656. 657. 658. 659. 660. 661. 662. 663. 664. 665. 666. 667. 668. 669. 670. 671. 672. 673. 674. 675. 676. 677. 678. 679. 680. 681. 682. 683. 684. 685. 686. 687. 688. 689. 690. 691. 692. 693. 694. 695. 696. 697. 698. 699. 700. 701. 702. 703. 704. 705. 706. 707. 708. 709. 710. 711. 712. 713. 714. 715. 716. 717. 718. 719. 720. 721. 722. 723. 724. 725. 726. 727. 728. 729. 730. 731. 732. 733. 734. 735. 736. 737. 738. 739. 740. 741. 742. 743. 744. 745. 746. 747. 748. 749. 750. 751. 752. 753. 754. 755. 756. 757. 758. 759. 760. 761. 762. 763. 764. 765. 766. 767. 768. 769. 770. 771. 772. 773. 774. 775. 776. 777. 778. 779. 780. 781. 782. 783. 784. 785. 786. 787. 788. 789. 790. 791. 792. 793. 794. 795. 796. 797. 798. 799. 800. 801. 802. 803. 804. 805. 806. 807. 808. 809. 810. 811. 812. 813. 814. 815. 816. 817. 818. 819. 820. 821. 822. 823. 824. 825. 826. 827. 828. 829. 830. 831. 832. 833. 834. 835. 836. 837. 838. 839. 840.

مَوَاسِرُ الْجِيمِ مِنَ الْبَيْنِ سِرْدُ يَمَانٍ لَمَعَتْ أَيْدِي الْبَرِّ مِنْ عَصِمِ السَّيْمِ رَدَاكَوْنِ

[illegible]

الجزو الرابع العشرون

| | | |
|---|--|---|
| <p>هم یسکتالی خاشی موقتند
رخت وطم توای پروردگار
پروی کردند چون راه تورا
الهی وهنهم و م صلح
هم کپشان دار از روح الم
صبر تو باشد وهده راهل جیم
ناصوت کشرشاد این طا
هشتان مرص یا پر خود جا
خواه و سوش نگر ویداردون
پس حرم خویش دارم اصراف
هیج مارا زین عذاب مقرر</p> | <p>و انکه تمسحتی کفنه از کرد آن
اورای مؤمنی در روز وش
از ضربت حشش و دانش بیم
از عقوبت تا موت در راه
هم در زیارتان از حر و قل
در پایش کفنه رخت مات
در ذات خود خدا زده شود
دشمن حق شما را از است
پس تا از غش منی نگر وید
تو دو و دهان بر داری ملا
رعد کردی هیچ در شتابی
س بود آیه ره بیرون شدن</p> | <p>آنگاه که حلق می شد هان
یکد آمدش از حضرت جنب
با هر چیزی رسیدی و انتقامه
دارش از آتش دوزخ نگاه
از بهر ما و رشتان دوسل
وانکه را داری نگاه اوسیت
وانگاه که کار آمد و نگر وید
پس ملاکتان گر وید از شکست
خونکه حواسموی اینین میشود
شوند این خون نگر وید اسدا
مرده می آردی مرتب</p> |
|---|--|---|

ذَلِكُمْ بِأَنَّهُ إِذَا دُعِيَ اللَّهُ وَحْدَهُ كَفَرْتُمْ وَلِنْ بَشَرٍ مِّمَّنْ تَدْعُونَ قَالُوكُمْ لَوْلَىٰ رَبِّكَ إِتَّقِيتُمْ لَمَن كَانَ بَيْنَ يَدَيْهِ جَهَنَّمُ سَخِرَ لَهَا مِمَّنْ يَدْعُونَ أَن حَزَّ إِلَىٰ رَبِّكَ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ أَلَمْ يَجْعَلْ لَّكَ آيَاتٍ تَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرُّسُلَ هُنَا حَقًّا وَمَا يَزِيدُ الْإِثْمَ إِلَّا أَنْ يُبَيِّنَ اللَّهُ لُغَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا ۚ فَمِنْهُمْ بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَلِ لَكَ يَوْمَئِذٍ نُّصَرًا يَتُوبُونَ عَلَيْهِمْ وَالَّذِينَ كَانُوا فِي يَدَيْهِ يَصْبَرُونَ ۚ أَتَأْتُونَ التَّائِبِينَ عَلَىٰ عِلَّتِهِمْ عَدَاوَةً كَالَّذِينَ كَفَرُوا ۚ فَمِنْهُمْ بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَلِ لَكَ يَوْمَئِذٍ نُّصَرًا يَتُوبُونَ عَلَيْهِمْ وَالَّذِينَ كَانُوا فِي يَدَيْهِ يَصْبَرُونَ ۚ أَتَأْتُونَ التَّائِبِينَ عَلَىٰ عِلَّتِهِمْ عَدَاوَةً كَالَّذِينَ كَفَرُوا ۚ

این ناست که چون خواه شد خدا نها انکار کرد و با کبریا که دشمن او مکر وید پس حکم بخدا را است که مکر و زرت

هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرُّسُلَ هُنَا حَقًّا وَمَا يَزِيدُ الْإِثْمَ إِلَّا أَنْ يُبَيِّنَ اللَّهُ لُغَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا ۚ فَمِنْهُمْ بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَلِ لَكَ يَوْمَئِذٍ نُّصَرًا يَتُوبُونَ عَلَيْهِمْ وَالَّذِينَ كَانُوا فِي يَدَيْهِ يَصْبَرُونَ ۚ أَتَأْتُونَ التَّائِبِينَ عَلَىٰ عِلَّتِهِمْ عَدَاوَةً كَالَّذِينَ كَفَرُوا ۚ فَمِنْهُمْ بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَلِ لَكَ يَوْمَئِذٍ نُّصَرًا يَتُوبُونَ عَلَيْهِمْ وَالَّذِينَ كَانُوا فِي يَدَيْهِ يَصْبَرُونَ ۚ أَتَأْتُونَ التَّائِبِينَ عَلَىٰ عِلَّتِهِمْ عَدَاوَةً كَالَّذِينَ كَفَرُوا ۚ

او نکه که میاید شما آیتهاش را و او میفرستد ای شکار آسمل روز را وید که در حلی کار کست میاید پس جواب خدا را
مُغْلَبِينَ لَهُ الَّذِينَ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ۚ دَفَعُ الْفَرَاجَاتِ دُوا الْقَرْصِ يَلْقَى الرَّوْحَ مِنْ أَمْرِه

خامس کمل رای او دین را و او کره او شتر داشتند کملان پس میان صاحبش می آمد و در او از امرش

عَلَىٰ مَنْ بَنَاءَ مِنْ عَادِمٍ يُنَادِرُ يَوْمَ الْفَلَاقِ ۚ يَوْمَهُمْ يَارُدُّونَ لَا يُفْعَىٰ عَلَىٰ اللَّهِ مِنْهُمْ شَيْءٌ

را آنکه معاهد از سدگاش نام که روز ملاقات را و وید که اینها معاهد را نوشیده میباشند خدا را اینان چیزی

لَمِنَ الْمَلِكِ الْيَوْمَ ۚ فَهُوَ الْوَالِدُ الْفَتَّارُ ۚ الْيَوْمَ تُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ

مرز است پادشاهی آروز مرز است که ای پدر که است از روز مرز داد می شود هر کسی کرد بستنی امروز

إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ۚ

موس که خدا دود حسابات

| | | |
|--|---|--|
| <p>و در کفر آورده میکت او شدید
هم اگر است هر خصم و لی
پند از این پدید از ان میب
هشتان اگر از آن انحصار
علی است از حق و فهم شکست
رفت عن و حلال ذواللال
مر آنکه خواهد از اندکان
یا ولی کلاوست مرغیل منزل
یا برهم خلق عشر یی شهر
عذر آورد از ضال بدگان
جز از حق و احد الله تعالی نیست
نوشی آمرزگار و ذوالعکرم</p> | <p>خود محکمانش کار میشد
توسوا ما لکم فی الی
مست ز آسمل رزق و حبیب
گرچه مر دل کاران می نیز
یا که شد مرغ او را صفات
تا به جای آنکه آید در حین
امکن از امر خود روحی علی
شاید از قرآن و دوا یا رسول
امران رودی که باشد آشکار
می تابد بر خدا چیزی نهان
گوید او امروز شای به کست
ما گشتیم و کنه کار و عدم</p> | <p>خواهد خون میشد ای وحده
در شریک دوان اینان دی
از شایهای وحشت هر کجا
برای می حاشا و دی
داده هر جا رفته مر منوی
با چنان کرد آسمل را مرتع
تا جفت به دای دایش
غیر مرده زده شد زو مقبل
کائنات است آن زده امراق
که عیان گردد سراتر از کون
که سوده رو بهان هیچ از امور
جز تو بود مالکی یکتا جات</p> |
|--|---|--|

سورة المؤمن

| | | | |
|--------------------------|----------------------------|-----------------------------|----------------------------|
| ورنه حق دهر دو عالم بدشت | این جهان و آن جهان ست بدشت | ور بشتی مهربم و مقدر | گر کبری مالهکی و مقدر |
| هر نفس یروی سنی خرم هشت | وانکه را باشد نیکی سروشت | هر دش را دوزخ و عتر کنی | چونکه خواهی سرغ بدایر کنی |
| یوم تجری کل نفس ماکب | هست هر ساعت که خواهی درسد | رو ز صبحان رو دوت آورده ام | ما حساب نفس خود را کرده ام |
| | حق بود هر دم سرخ اهر صاف | نست ظلم امروز کرکی را آفتاب | |

وَأَنذَرُهم يَوْمَ الْآزَةِ إِذْ الْقُلُوبُ لَدَى الْعَنَاجِرِ كَاطِبِينَ ۝ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَسِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ

ویم کن ایشارا از روز آت و دیکه و تیکه دلهاست زد حلقه شمشیر و سوردگان بست مرطال دارا هیچ بدیشی و بدو خوانده که

يُطْلَعُ ۝ يَلْمُ عَائِثَةَ الْأَعْثَرِ وَ مَا تَخْفَى الصُّدُورُ ۝ وَاللَّهُ يَقْبِضُ بِالْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ

اطاعت کرده و بدید اید عیادت چشمه ارا و آنچه پوشیده ندارد سینه خدا حکم میکند حق و آمارا که معواذ از

هُنَّ لَا يَقْضُونَ بِشَيْءٍ إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ۝ أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ

غیر او حکم جتنوار در پیروی سورت که خدا اوست شنوای بیا آیوسر حکم دهنده زمین پس مگر بد چاکوه

كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ آثَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ

بود اهل کار آنکه دود پیش او ایشان دود آجا سخت تر از ایشان در توانی و اثرها در زمین پس گرفت ایشان خدا

بَذَلُوهُمْ وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ ۝ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَكَفَرُوا

بگماشتان و سودم ایشان از خدا هیچ بگذاشته اند آن بس آست که ایشان بدیده ای آمد ایشان را رسولان با بشارت پس کافر شدند

فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ أَنَّهُ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۝

پس گرفتشان خدا پس سبک او بیروند سخت عوقبت

| | | | |
|----------------------------------|---------------------------|------------------------------|------------------------------|
| سکن روم الازقة املارشان | کافرب اردیسات را بشارشان | آزمان دلای مردم بیکسره | آزمان دلای مردم بیکسره |
| آید از دشت قریب حجره | برود از دزد و مها آقاوب | نست استکاره را در سنجین | نست استکاره را در سنجین |
| متقی وهم شفاعت عساکر سر | شامی که قول او باشد مطاع | داد او چشکی که در دوستان است | داد او چشکی که در دوستان است |
| واچه محفی در صورت و کاین است | پسی آن حشی که منه از زبان | واچه پسی از حلق و خند و نگی | واچه پسی از حلق و خند و نگی |
| هست پهان در صورت آن و این | حق نماید حکم او حق و راست | سکیم می کند هر چیزی بید | سکیم می کند هر چیزی بید |
| وانکه میباشد دادر و خاد | بر سکلاه و رفال مدگان | دور بستان دست سر آید که چون | دور بستان دست سر آید که چون |
| بود پس به حال آن قرون | حال اهل قریبا پسی که پیش | امر آثار و تنکن در حدود | امر آثار و تنکن در حدود |
| بود اهل انزون و فرا ایشان در عود | پس گرفت آنچه را حق و رگند | زانکه آوردند را ایشان رسل | زانکه آوردند را ایشان رسل |
| پس کتاب سبجات اموسل | مگروند و گرفت او رشاف | | |

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُبِينٍ ۝ إِلَى فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ فَكَذَّبُوا سَاجِرٌ كَذَّابٌ ۝

و یحیی فرستید موسی را با آیهای ما و سنجین روشن بسوی فرعون و هامان و قارون پس گفتند ساری است سباز دروغگو

قَلَمًا جَاهِلُهُم بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَ اسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَمَا كَيْدُ

پس چون آورد ایشان حق از شما گفتند که کید پس این آنانکه گرویده اند و دشمن گارید زبان ایشان است بجهل

الْكَاذِبِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ۝ وَ قَالَ فِرْعَوْنُ كَذَّبُوا قُرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ

کافران مکرر گمراهی و گفت فرعون بگذاشته مرا که بکشم موسی را و بداید که بخواد پروردگار خدا را بسو بکشد من بترسم که بدل کند

دَيْتَكُمْ أَوْ أَنْ يَظْهَرَ فِي الْأَرْضِ الْقَسَادُ^{٢٨} وَقَالَ مُوسَى إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ

دشمنان را که ظهور آورند و در زمین فساد را گفت موسی خودم بکنان و شما سرور و دگر سرور و دگر سرور را از هر متکبرانه

لَا يُؤْمِنُ يَوْمَ الْحِسَابِ^{٢٩} وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا أَنْ

که نکرود برود شمار و گفت مردی گروه از کنان فرعون که پنهان می داشت ایمان خود را آیا شما می دارید که

يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ مِنْ رَبِّكُمْ وَإِنْ يَكُ كَاذِبًا فَلْيَلْهُ كَذِبُهُ وَإِنْ يَكُ صَادِقًا

میگوید پروردگار من خداست و بقیق آورده است شواهد از پروردگار من و اگر باشد دروغگوی پس رواست و دروغش روا گراشد راستگوی

يُصِيبُكُمْ بَعْضُ الَّذِي يَدْعُكُمْ أَنْ اللَّهَ لَا يُهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ^{٣٠} يَا قَوْمِ لَكُمْ الْمُلْكُ الْيَوْمَ

در شما را بعضی از آنچه می خواند شما را که خدا هدایت نکند کسی را که اوست اسراف کننده و فساد کننده و شما را است پادشاهی امروز

ظَاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ قَمْنٌ يَصْهَرُنَا مِنْ بَأْسِ اللَّهِ إِنْ جِئْنَا قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَ

علانیان در زمین پس بگفت کارای شما را از عذاب خدا اگر آید ما را گفت فرعون که منی با شما را حراچی بینم

مَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ^{٣١}

و هدایت بکنم شما را که راه راستی

| | | | |
|-------------------------------|----------------------------|-------------------------------|-------------------------------|
| ما فرستایم موسی را یقین | با شاهان و سلطانین | حاج فرعون سرور شریر | همه کارون و همان وزیر |
| اختصاص این سستی امر را | است و اقرون سست و دیگران | پس گفت او بود در انداختن | ساحری مستجاب از راه خدا |
| پس چو آورد آنکرموا دین راست | او درد ما که انداختن بر ما | می گفتند آسمان است | حده ایمانین آسمان |
| رسم نگارید ز بهایشان حال | است که کاران در در حال | گفت مروجون سرکش با شتم | و اگر بایم که موسی را کتم |
| گو بگویند و بگویند از پیش | تا ما صبح شود از گشتش | من ترسم که ده دیگر زد | دین و این شایع مدعی کند |
| یا شود در اوس ما ضار عباد | چونکه گردن تا بپاش او ریخت | گفت موسی من رب خود پناه | از هر آن گردن کشی گریم بگام |
| آنکه بیرون حساب او نکرود | تا که دفع شر او ارسن شود | دین ما شاید اگر بود من ملول | بست او قادر شتم در قبول |
| بر خدای خویش و بر رب شما | من شاه آوردم وین ما را | گفت مردی دال فرعون خود | که چنان است این او از قوم بود |
| صد قل مردی آیا میگوید | و ایضا گوید ریاضه یا عید | پس ای مردم خدای ما بگو است | که کند شک کسی را مدبر کیست |
| و اگر کسی کار کرده است او است | او خدای خود شمارا از جهات | پس اگر گوید دروغ او بر ما است | مروان مستحسن این بی گفتم است |
| و در که باشد راستگو بی رسد | رسم یا سزا چه و همه میبند | راه میباید حق ابراهیم گشتار | کاف از راه دین بگفتند و |
| ایکرمه من لکم الملک یوم | قال اسر مصر میوسی وقوم | گفت پس آنکه بعد یاری ما | از عذاب و باس حق این چنان |
| کرد اسری پس گردید او بکن | که زوال مکان باشد در آن | گفت پس فرعون سر شربل را | ما اریکم قومی الا ما اری |
| رسم خود میباید من دلیل | حرکه اسم امران خبری جلی | رسم سلیم الا راه راست | و ان خلاک موسی صاحب صاست |
| | کر کرد که او در رهگذر | این زمین ابراهیم است و خط | |

وَقَالَ الَّذِي آمَنَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مِثْلَ ذَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَ

و گفت آنکه ایمان آورد ایستاد بر من ترسم شما را مثل روز و طایفه ای دشمن مانند شیوه قوم نوح و عاد و

ثَمُودَ^{٣٢} وَالَّذِينَ مِنْ بَنِيهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ^{٣٣} وَ يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ

شود و آنکه نکرده از بنیانشان و مستحقا که بخواهد ستم بر بندگارا و ایستاد بر من ترسم شما را روزی که

الجزو الرابع العشرون

إِلَّا مِثْلَهَا وَمَنْ عَمِلَ ضَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أَتَتْهُ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْزَقُونَ

مگر مانندش و آنکه کرد کاری ضایع از ذکر او و اوست مؤمن و اگر و نه است پس آنها داخل میشوند در بهشت در روزی داد میشوند

فِيهَا بِمِثْرِ حَبِّ ذَرَّةٍ وَيَأْتِيهِمْ فِيهَا الْمَوْتُ وَتَدْعُوْنِي إِلَى النَّارِ ۚ تَدْعُوْنِي لِأَكْفُرَ

در آن بیشمار و اچلعت چیست مرا که میبویا بشمار ایوی نجات و میبویا من را سوی آتش میبویا من را که کفر شوم

بِإِلَهِهِ وَاشْرَكَ بِهِ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى التَّوْبَةِ الْتَقَارُ ۚ لَا جَرَمَ أَنَّمَا تَدْعُوْنِي

بجدا و شریک سازم با آنچه نیست مرا آن دانشی و من میبویا بشمارا سوی بخدای غالب آمرمده و اچراست که آنچه میبویا من را

إِلَيْهِ لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ وَأَنْتَ مَرْدُنَا إِلَى اللَّهِ وَآلَ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ

سوی آن نیست مرا و او را خواست در دنیا و در آخرت و اینکه او گشت ما سوی خداست و اینکه ارباب کنندگان ایشانند اهل

النَّارِ ۚ فَتَذَكَّرُونَ مَا أَقُولُ لَكُمْ وَأَفُوضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ بِالْغَيْبِ ۚ قَوْلُهُ اللَّهُ

آتش من روزی بدو خواهد کرد آنچه میگویم مرا بشمارا و بگوید که مرا کفر را خدا در دستش گذاشته است پس بگوید که او را خدا

سَيَلَّاتُ مَا مَكَّرُوا وَخَاقٍ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءِ الْقَذَابِ ۚ النَّارُ يُرْضَوْنَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَ

از دینهای آنچه اندیشید و اچلعت کرد بکنان فرعون سی عیوب آتش عرض کرد میبویا در آن امداد و شاکله و

يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ ۚ

روزی که قائم شود قیامت و داخل کنید بکنان فرعون را در سختترین عذاب

ایکروزه من برایان بود که هست و ندکی این جهان بر خود بدست پس باشد حقه نشی در جهان

هر که کاری بد کند بدانش آن آنکه پس داخل آمد حشمت رفیق دانه مصداق انحصار

پس دنیاها گشت رضعتش در آن داشت او دین خود دست از جهان باز کرد پس شایا جوابد سوی آتش

گفت او ای قوم مال با نداشت ای که میبویا من را بر حیات با خدا آورم شریک آنرا که هست

میبویا من را که تا من جدا من هیچوایم شما را از فرار دعوت فرعون را یا از خدا

یا هم دانا را آنکه بر خدا و ان رجح خویش بیرون دکان و ان گندام کار خود را من حق

ناشت این کچه میبویا من را که بود حقه که بازگشت ما تمام را که قصد قتل او فرعون کرد

ایست حق که بازگشت ما تمام از حش سوزش آمد زبمی و ان گندام کار خود را من حق را که قصد قتل او فرعون کرد

رود باشد پس که تا آورد یاد و ان گندام کار خود را من حق را که قصد قتل او فرعون کرد

پس بگفتش داشت حق او میبویا کرد پس حشمت را گوی فرعون حلق مال اعنی که فرعونان

مار از سوزش آمد من که بر ایشان عرضه گشت اندر عمل در قیامت بخدای سختتر

و إِذِ يَتَحَايَوْنَ فِي النَّارِ يَقُولُ الضُّمَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَا فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْجُونَ

و هنگامیکه متحاشی میکنند در آتش پس میگویند ضحاکان بزرگوار که بزرگوار گشتید ما بویا من را یا شماست که کایت کنندگان

سورة المؤمن

عَنَّا نَصِيحًا مِّنَ النَّارِ ۝ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ ۝ وَ

انما هر آیه از آتش گفتند آنان که بزرگی کردند در سبیکه ما در آیم در سبیکه که ما متعین حکم کرد میان ما و

قَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِغَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا تَوَمَا مِنْ الْعَذَابِ ۝ قَالُوا أَوَلَمْ

گفتند آنانکه در آتش در غلطان دوزخ را بخواهید و در کلام را بایست که ما را از ماری و آری از عذاب را

تَكَ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا فَادْعُوا وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ

که می آمدند شما را رسولان ما میا گفتند آری که می بینید و استخوان کلام را

۝ إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ ۝ يَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ

در سبیکه ما هر آیه یاری از پر رسولان ما را و آنانکه گرویده و در سبیکه ما در روزی که ایستاده شود شاهدان

مَعَذَرَتَهُمْ وَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ۝ وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى وَ أَوْذَنَّا بَيْنِي وَ بَيْنَ إِسْرَائِيلَ

عذرشان و ما را بشارت است و ما را بشارت است و آری و صفت دادیم موسی و هدایت و صراحت دادیم می اسرائیل را

الْكِتَابَ هُدًى وَ دَجَّرْنَا لِإِبْرَاهِيمَ الْأَلْأَلِ ۝ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ

آن کتاب هدایتی و بدی ما را در خرد ما را در سبیکه ما و عذر است و آموزش خواهر ما را که گفت و او تسبیح کن سبایش

رَبِّكَ بِالْحَقِّ وَ الْأَبْكَارِ ۝

پروردگار ت را با حقیقت و با علم

| | | |
|---------------------------|------------------------------|---------------------------------|
| پس گوید آن صبا و وورو | بام ایشان میبکشد او را و باح | پادشاه و قد که دواز احضار |
| مانع بود بختن امر مون | شما چون بومان هر جا شک | یا که چیزی کم که بیا از این صیب |
| از الله قد حکم جزا داد | چون شما خود در عاصم و شه | سرکش گوید اما کل فی |
| تا شک کرداد امر این عذاب | که شما حواص او پروردگار | خوار ما می گوید اهل از |
| میگوید آمد آری ما | آمد می آرسل ما مانع | بر شما گویند آبا در حیات |
| آن دعای کافران در کل حال | بست ما را رشاعت از نو آب | از شما تا او نماید کم عذاب |
| هم در سبیکه گواهان ایستد | صرت امر و دگال می دیم | ایا و مؤمنان را ما دعیم |
| لست بشارت او پروردگار | طالبها عذر ایشان هر دفع | امر آروزی که عذر هیچ ضح |
| هم بپشت امر اسرائیلان | پس احکام و شرع را دعو | ما ز خود دادیم موسی را عدا |
| پس تو که میران و هدایت حق | مر اولوالالباب را چون و چه | هر راه حق بختن هر پند |
| حرف سخت شرکان خیر چشم | ذوب است یا که او آن خصم است | ذوب او یا خشم و اقوال بد است |
| گری تسبیح که شد مقرر | خواه آموزش و حق از بپوش | گفتند او و صبر کن و دشمن خویش |

إِنَّ الَّذِينَ يُبَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِعَمْرِ سُلْطَانٍ أَنَّهُمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَّا هُمْ بِبَالِيهِ

در سبیکه آنانکه بدل میبکند در آیات خدا مون حتی که آمده اند بشارت است در سبیکه ما را هر یکی باشد ایشان رسد گمان آن

فَأَسْتَبِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ۝ تَلَقُّ السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ أَخْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَ لَكِنْ

پس بماند و جدا در سبیکه او استخوانی ما را آیه آنرا با ما و زمین عظیم تر است از آفریده دین ما و لکن

الجزء الرابع العشرون

أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ١٠ وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالبَصِيرُ ۚ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

سترن مردمان عبادت و بکنان یقیندا بیا ویتا و اما که کرویته و کردم گلهای شایسته

وَلَا الَّتِي قَلِيلًا مَا تَنذَرُ ۚ كُرُوز ۝

و هداکار اهل بی بی گریه

| | | | |
|--|--|--|--|
| <p>آنکس که بیکه ایشان حدان صاحب ما متنی گفتند تو پی آن حدان که وصف و نشان بستان هرگز وضوح در صورت هم صفتی را که گفته اند گوید آن اهل که دلگیر شود و در قرآن رنگشت او هر و ماه روی بدانی نشان رخ و موی سکنو باد رازها دورده بی شور مری بست هیچ امور و در روان هند اندر ره بی تاجه های خالق این عبادت یا که خلق مردم از داشوری همین آن مؤمن شایسته حال</p> | <p>امر آیت خدای لایران بل صبح این داد است او میشود ظاهر وی از آخر زمان بی و سده هم بیان قصد و امور از حدودان نشان راه چیست قرآن تا که تفسیر شود تو عیدی در دلت کور و ساه بر سراع منتی در شهر و کوی رو تو با اشیاء مصورت ساز یاده نهایی سل و شجرت چون ما ایشان ما گویا کسی که بشیر مرد او سکناب لک مردم این عبادت اکثری بست بکنان غلبه حدان</p> | <p>بوده امر باب حدان این حدان که رسد شاهی او مریر و چیر بی از بره های بدون حتی بی پناه از شر بدینان بگیر خامه در تفسیر او ستر گنگو تو چه دال ایچون مدرس فوت مردان عیدی در صاف مافی را من سکوم ازجا مهم آنها حله مدوم و لک روشن در حله با آن کار و بار هم صفتی گرین قرش دولتی است بار کردم رسمن روشتر است مستوی خود اخی و حیر اهل گیرنده این مردمان</p> | <p>که یهودان را در آن بودی مثال میشود ما او روان در راه نهر کلمه باشد برایشان نوبی بر خدای کاو سبب است و چیر می قرآن میکنند از کین او که بشوی از آیت متکس با فواش مریز از چهره لاف حق بود سار بگذار آن بیا بیتم پروای آن گفتار نیک صحت قرآن و بشیر مدار حاجتش بر مرز گونی چون تو بیت خلقت ارس و سبب آن اکرامت وین مثل باشد مقصود و نظیر ذین مثلها و طایر در بیان</p> |
|--|--|--|--|

إِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا ۚ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ۝ ۱۱ وَقَالَ رَبُّكُمُ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ

مردم بیکه نیست هر ایامه است چیست که در آن و بکنان اکثر مردمان این بی او برد و گفت و رود کارشاه و اندر ما تا اجابت کنم

لَكُمْ ۚ إِنَّ الَّذِينَ يُسْكِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ ۝ ۱۲ اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ

شمارا مریس که اندک سر کشی مریس از عبادت من زود باشد که داخل شود و در آن از ایلان حله است که گرداید برای شما

اللَّيْلِ لَتَسْكُنُوا فِيهِ ۚ وَ النَّهَارَ مُبْصِرًا ۚ إِنَّ اللَّهَ لَدُوٌّ فَضْلٌ عَلَى النَّاسِ ۚ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا

شمارا را از ام گیرند در آن و در روز را بیش حسن مریس که حله ای صابر است و مردمان و بکنان بیشتر مردمان شکر نمیکند

يَشْكُرُونَ ۝ ۱۳ ذُلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ ۚ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ۚ فَاتَىٰ تَوْفُكُونَ ۝ ۱۴ كَذَلِكَ يَوْفُكُ

است خدا و در دیگرشاه مریس که چیز بست خدای مکر او بی کجا مریس که بجهت همین برگردانیده

الَّذِينَ كَانُوا بِآيَاتِ اللَّهِ يَحَدِّثُونَ ۝ ۱۵ اللَّهُ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ قَرَارًا ۚ وَ السَّمَاءَ بِنَاءً ۚ وَ

میشود آنکه بود بانهای خدا انکار میوزید خداست که گرداید برای شما زمین را آرام گاهی و آسمان را بانی و

صَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ ۚ وَ رَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ ۚ ذُلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ فَتَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ۝

تصویر کرد شما را پس خوب ساخت بکر شما را و روزی داد شما را از بکر شما است خدا بی رود کارشایس از وین آسمان را که بر و در کار جهان است

| | | | |
|--|--|---|---|
| <p>خود قیامت بیکان آید است گفت آن پروردگار ما را با تو کوبه حکمت در این مقام</p> | <p>بست خدای خودی کسی او را استعانت می بخواند از عبودیت مرا خولن خدا را در سراج والام</p> | <p>لیک بپاری ز مردم کروی و عاجبیت من حکمت که خدای است که که او را خوانی از قلب و ضمیر</p> | <p>زانکه بی در راه فکر و رهروند خارج از حکمت سر آن بی نیست رفت میل نیست از دل تا گریز</p> |
|--|--|---|---|

سورة المؤمن

| | | | |
|---|--|--|--|
| خون مرا گشت اورد میل نهدا
هر شود از طاعت من سرکش او
مرغهای بر حش آن کافرید
هم چنانکه سگند از ده شتاب
آنداد کاو آفریننده شایا است
همچنین سگزدین شایا گنبد ر
آندای بر حش او سحر از
ساخت تصویر شما را مو مو
آنکه باشد داخل اینها خداست | مستجاب ارقش کی کرد دعا
نود آید در جعب و آتش او
بر شاخ تا دو آن ساکن شود
هم ساش خود عابد استجاب
خانی هر چیزی او بر مقتضات
طر گردانده گشته از شر
رشا کرد این زمین را سحر
کرد صورها خارا پس بختو
برورده و آفریننده شاست | یا شایا خوابید بر یسکتایم
دایرین یسئ ذلیل و خوار و یست
رو زو را هم آفرید ایشان جان
لک رین باشد استخر شایا
غیر آن یکانی پاک ارچه و چون
آنکسایکه بایات خدا
هم نمانی چرخ را رداست
داد روی رشا او طاعت
پس بود رتر خدائی کریش | اجر تا باید از دارالم
سرکش امر تا روز و اورد است
چیزها را تا بند امدان
امسکد از مردمان مست شایا
بیت میبودی های نزکون
ودشان انکار از سهل و می
فای بالای ارض افراشته
پاک و خوش یسئ ز حیوان و جاد
باشد او پروردگار طالبین |
|---|--|--|--|

هُوَ الْحَيُّ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَادْعُوهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ١١ قُلْ إِنِّي نُهَيْتُ

اوست زده گشت خدائی مکر او
پس موافق او را خالص گردامد گن رای او دین و استایش سر خدا را که پروردگار حایان است که هر سیکه بی کرد

أَنْ أَعْبُدَ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَمَّا جَاءَنِيَ الْيَسَاءُ مِنْ رَبِّي وَأَمُرْتُ أَنْ أُسَلِّمَ لِلِرِّبِّ

مرا از آنکه بر ستم آزارا کمیخواست از غیر خدا چون آمد مرا
پیشها از پروردگار موافق و موشدم که مغاند و سهر پروردگار

الْعَالَمِينَ ١٢ هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نَفْثَةٍ ثُمَّ مِنْ عِلْقَةٍ ثُمَّ يُعْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ

حایبارا اوست که آرد و شلرا
از خاک پس از سلفه پس از خون پس پس بدین موافق و شلرا کرد کی پس

لِتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ ثُمَّ لَتَكُونُوا شُيُوعًا وَمِنْكُمْ مَّنْ يَتَّقَىٰ مِنَ قَبْلِ وَلِتَبْلُغُوا أَجْلاً مُّسَمًّى وَ

تا بر سبکبال فوت خود پس بکشود
پیران و او شایا هست که متوفی میشود از پیش و تا رسد بوقی طایر دفعه و

لَكُمْ تَقَبَّلُونَ ١٣ هُوَ الَّذِي يُعَيِّ وَيُيَسِّرُ فَادَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ١٤

باشد که شلرا بیدخل اوست که از نعمت کند و میراند
پس چون تر او شنید و در این است که بگوید و او را شنویس میشود

| | | | |
|---|--|--|--|
| زده باشد روحه ذاتی او
دین خود خالص کند از هر او
میرسد آنچه را حرق شایا
حکم دبالالین از کف و کم
یا عاصورت روحی مستین
پس بشعوبت آرد او شتاب
تا باید آن شایا شید مثل
که گوید باش پس باشد یقین | که هر او لا اله غیره
هر سایش هر سیاسی بالین
آرمان که جلت آمد س
اوست آنکی کافرید از خاک گن
مثل آردان رون از جن ام
باشد افران یش سنی را و طاعت
اوست آنکی که عاید دهم طر
حکم او را چونکه خواهش | پس و را خواهد روحه مکر
منهم سکوس که بر ستم کسنا
هم شد ملور که کرد هم
خون به که می در اوجین
پنی از طلی قوی گردید و شتاب
قا اجل از سن من آرد مثل
پس چونکی او کند خود جزاین | هست از پروردگار طالبین
و آیت از پروردگار ذوالن
پس زلفه پس زخون جلا گن
بعد از آن لفتو اند ستم
لوسید امی پیری در جرات
هم سیراد شایا را از عمار
بیت حاجت راسا و آنی |
|---|--|--|--|

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنْتَىٰ يُصْرَفُونَ ١٥ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِالْكِتَابِ وَ بَمَا

آیاضی سوی آنا که
ماز صیکنند از آبیای خدا که بکبار گردام میشود آنا که کبر برودد کتاب را و آنچه را

أَرْسَلْنَا بِهِ رُسُلًا قَسَوْفَ يَسْأَلُونَ ١٦ إِذِ الْأَعْلَالُ فِي أَعْنَانِهِمُ وَاللَّيَالِي يَسْحَبُونَ فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي

فرستادم بآن رسولان را پس زود باشد که بماند
منگاب که غلغله است در کدهای ایشان و زنجیرها که میبست و بعد از آن کم برسد

النَّارِ يَسْجَرُونَ ١٧ ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ إِنَّمَا كُنْتُمْ تَشْرَكُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَأَلْوُوا أَلْوًا بَلَىٰ لَمْ

آتش انداخته میشوند
پس گفتند و شما را آکیست بودید که شریک ساختید از غیر خدا گفتند که شد از مالیک بودیم که

الجزء الرابع العشرون

نَكُنْ نَدْعُو مِنْ قَبْلُ شَيْئًا كَذَلِكَ يَقُولُ اللَّهُ الْكَافِرِينَ ٥٠ ذَلِكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِمَقِيرٍ

میعادیم اویش چیز را همین احوال میکند خدا حکم را از آن سبب است که بودید شادمانی میکردید در زمین مایه

الْحَقِّ وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ ٥١ ادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فِيمَا فِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ٥٢

و سبب آنچه بودید کمی از جید داخل شوید در درهای دوزخ خالداً نایب در آن پس مایه است تکرار کنندگان

قَاصِرِينَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ قَالِمَا تُؤْبِتُكَ بَعْضَ الَّذِي نَبِّدُهُمْ أَوْ تَتَوَقَّعُكَ قَالِنَا يُرْجَمُونَ ٥٣ وَلَقَدْ

پس سرکن در سبب که وعده خدا حق است پس مایه الم ترا رخی از آنچه وعده میم ایشار ایشو فی سببیم ترا پس سوی مایه گرداید میشوند و بتحقق

أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُرْ عَلَيْكَ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ

فرستاده رسولان را پیش از واریشان کسی است که تو ادبیه قصه ایشار ایشو و از ایشان کسی است که سوادید و سر در مری و

أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِآيَةِ اللَّهِ فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ فُجِئَ بِالْحَقِّ وَخَسِرَ هَٰؤُلَاءِ الْبَاطِلُونَ ٥٤

که یابورد آیی مگر از خدا پس چون مایه برمان خدا حکم کرد و حق وریان منکند آنها باطل گشتان

| | | | |
|---|---|--|---|
| <p>نکری آیا واریشان که حمل داشتند ایشان همارا ردود و می و تریل است و حکم آن در سبب پس شود ایشان در آن سبب می گوید آن سبب گندم کم لکن تمها الی من تن شئی این عذاب امر و تنل کرد و سر از وقوع رنج و زهی برسل بارها شدی ما در جهن ملک در آید اندر ابواب جهنم پس تو میکی سرور و حورق با سیرایت از زان بیشتر بعضی از ایشان بود آنها که ما می بد بیشتر را در سبب مؤمنان آن دوقوم و کلان</p> | <p>امر آیات الله آمد از دخی هم رسول هم کتاب طرور رود پس باشد که داسان تیه آتی از خلق د افروسته آنچه امایه بود و اشیم دودمان اندر کلان ایگو که ک شد چون بودید در دنیا مرس می شکند استنایش را چوکل کی بداسان که و اشی شد از آن وادران فاشید خلوجان متیم ای پسر ان و عذاب حق پس مایه گردید از ایشان ذکر بر تو فرموده قصه هر کس کابنی آمد دون اند حق مؤمنان آن دوقوم و کلان</p> | <p>تا چنان گردهامه ایشان میشود و اچه را که رسولان دلدایم چو سبب که در اهلان غلها جهنم پس نگوید آن غلها چو شد منکه طاهر شد بود اچه چیز کافر را واکارد حق چین غیر حق میبودن آن اساط مؤمنان دل شود و ادوه آب ن کران شدی تومانی دارسا پس داسات آرمگاه سرکشان پس تالیم اورتو راجی از آن ما عسبیه ربان و شان پس دیگر را فرمودیم هم پس چو آمد امر حق حکمی راست و اهل بطلان میکند آجا زبان</p> | <p>مرطوبه کابنی و مکرود بران ر خلق بر ستادیم و السلال یسجون فی العینم آن خدایان که غیر از حق شد ما غلط پنداشتیم از می نیز پس ملائکشان بگویند از کن و اچه میسر کردید در دنیا نشاط چو که خواست آن ملائک در کتاب بر تو دان گیم پناه ای ذوالعطا از حال مذک بود اندران که واریشان وعده دادیم آچنان بیشتر از تو پس یسفران قصه ایشان نووا از بیش و کم میشود چه دوقوم این رسالت</p> |
|---|---|--|---|

اللَّهِ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْإِنشَاءَ لِتَرْكَبُوا مِنْهَا وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ٥٥ وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَلِتَبَلَّغُوا

خداست آنکه کرد ما برای شما چهار باب را تا سوار شوید رخی از آنها را و برخی از آنها را بچوید و مرشداست خدا را سببها و تا برید

عَلَيْهَا حَاجَةٌ فِي صُودُورِكُمْ وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُعْمَلُونَ ٥٦ وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ قَالِي آيَاتِ اللَّهِ

بر سوار ای آنها سبب که اندر سینه ها کن و رآیا و ر کشتی مایه که میبود و مینا پنداشدا آیشایش پس بکلام آیات خدا

تُنشِرُونَ ٥٧ أَقْلَمَ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَكْثَرَ

از سبب که می کشید آیی بر قد در زمین پس مکرند چو بود انبیا آنکه بودند از پیش ایشان بودند بیشتر

مِنْهُمْ وَآتَتْهُمُ الْقَرْيَةُ وَآلُهَا فِي الْأَرْضِ قَالَا اتَّخَذُوا عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ٥٨ فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ

از ایشان و سبب تر از راه تو آلی و اثر هادر زمین پس کفایت نکرد از ایشان آنچه بودند کسب کردند پس چون آمد ایشان رسولان شان

سوره فصلت

بِالْبَيِّنَاتِ قَرَأُوا بِمَا عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَحَقَّ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ۝ قَلَمًا رَأَوْا بَأْسَنَا قَالُوا

ما چنانچه شاهدند آنچه بودند را باینکه از دانش واطاعت گردانیدن آنچه بودندمان استهزا میکردند پس چون دیدند عذاب را واگفتند

أَمَّا إِلَهُهُمُ وَحْدَهُ وَكَفَرْنَا بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ ۝ قَلَمَ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا

گرویدیم خدا تنها و کافر شدیم آنچه بودیم بآن مشرکان پس باشد که سودمند بایشان ایمانشان چون دیدند عذاب را

سُئِلَ اللَّهُ أَلَمْ يَخْلُقْ فِي عِبَادِهِ وَخَيْرَ هَذَا الْكَافِرُونَ

دستور خدا که بیفقت گفتش دوم گفشان و زبان زدند آماجستان را

| | | | |
|-----------------------------|---------------------------|----------------------------|-----------------------------|
| حق کسی باشد که امام آفرید | رشیا تا خضا ز آبا برید | ترسید امر سرها کاوستدور | سوی حاجتها که هست اندر صدور |
| سودها باشد شهرها و ان حزون | سوی هر و پرشود اهر گمار | برشیا آیات خود سالد بیدید | رحکدام از آیت الله منکرید |
| مشکران آیا رفتند از مقام | هم ز روی غوغا آذر افش | تا چگونه بوده باشد از - فر | آخر آنان که بوده بیشتر |
| ماش و مسخرات ابرو و کل | هم داشت هم بیات ضحیر | دم پس دایشان بگرداج احضار | آچه کردد از نکل اشکبار |
| هم وحی اوروی دوم بشکشد | پس این اورو هارود بردهوش | شاد گشتندی آنچه بر نشان | د و داشت هم ز گمار و بیان |
| کوش خویش اودر ذکر تفسیر صبی | کلام اما وحکم و وحی | تلفه روده است باطن آن طوط | همه هم با طایع یا حوم |
| بالمش گفشد اما به | زبان بدید ازیش کافر برنما | همچو بود که آیات و رسل | لک باشد ایشان نزدیک پل |
| که باشد وقت پس ایشان قول | مرث بهنگامرا شاید که بر | کارشان را مایا نشر بود | سنگرا ز امر دگر زاکیر بود |
| | | کوبان در حبل واکاری حکیم | ک سروای تواند لعل سیم |
| | | پس فرو بگرشاند در آمدون | حسکم ما کالوا به استهزؤن |
| | | بر خدائی کوود یسکتا بدات | کرده اوسان رسل یا بیات |
| | | پرسید کابهلشان سودی نهد | چونکه دیدند انضام ی زهد |
| | | آن طریقه که چاد او در جاد | کافران غشیران نمودد از عدا |
| | | رسکندش یا رخش زود سر | |



سُورَةُ النَّازِعَاتِ أَوْ فُصِّلَتْ أَرْبَعٌ وَتَحْمِلُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

حَمَّ تَنْزِيلُ مِنَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ۝ كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ۝ بَشِيرًا وَنَذِيرًا

لروفرستادیت از خدای بخشنده مهربان کتابت تفصیل داشتند آیاتش قرآن عربی رای کرد و می شنیدند از بزم عده و سم کنند

قَاعَرْضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَا يُسْمِعُونَ ۝ وَغَالُوا قُلُوبَنَا فِي أَكِنَّةٍ يَمَّا تَدْعُو إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا وَقْرَ وَ مِنْ

بدر روی گردانیدند اکثرشان پس ایشان نمی شنوند و گفتند لایما در حجابت از آنچه می خواندیم را بآن و در گوشهای ما کراست و از

بَيِّنَاتٍ وَبَيْنَاقٍ جَبَابٌ قَاعِلٌ إِنَّا عَمِلُونَ ۝ قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحِي إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ اللَّهُ

ما عباد ما بیا تو ماست پس مثل کنی که ما ایم عمل کنندگان بگو خدایین است گمن اسام مثل شایو حی کرده می تو بین حرا این به خدا الهی است

وَإِذَا فَلَسْتُمْ قِيَمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ ۝ وَيَلِ لِلْمُشْرِكِينَ ۝ الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ

اینها پس در آورید و بخواهید بخوانید از او و ای مشرکان اینرا آنها که عیبند زکونوا و ایشان تا آخرت

الجزوالرابع العشرون

هُمْ كَاغْرُوْنَ ۚ اِنَّ الَّذِيْنَ آمَنُوْا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ اَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُوْنٍ ۝ قُلْ اِنَّكُمْ لَتَكْفُرُوْنَ

ایشانند کافران هر سبکی که آنها کرد و بدو کردند کارهای نیکایه مرایشانراست بخدا می فرستد بگوی آیه را بکفر می شود

بِالَّذِي خَلَقَ الْاَرْضَ فِي يَوْمَيْنِ وَ تَجْعَلُوْنَ لَهُ اَنْدَادًا ۚ ذٰلِكَ رَبُّ الْمَالِئِيْنَ ۝

آنکه آفرید زمین را در دو روز و میگردد برابر او را بندگان آست برورد کارهای نیک

| | | | |
|--|--|---|---|
| <p>آن حقیقت کاذب است اندر ظهور
زین اشارت رفت اندر حایم
ضلت آیه بی بسکو
یا بداند از شان مرمت
مژده ده مرزومان را در بهشت
مستحل گفته دلا در خلاص
هست بی ما وجه و حساب
گو جریان سود که ما بشیر
وحی سوی من شود بود جریان
ویل باشد مشترک را بی حساب
این صفت از قبل زاید و خود
قول تلیل ابرود از مدرستی
همچو توجیه باری سون در کوه
منشود اهل شرک اطعام حاج
اشران باشد بدون منی
وان دو یوم است امر و قول اندر شر
اولست امرای ارضه تبلی</p> | <p>موج اول باشد او در بی بود
در زول اوحی رحن الرحیم
بلکه تنصیل آیت های او
سبکی آیت را لرجهت
کفر را برده رحای زشت
زاده خوابیان سوی آن بیطاف
برده چون باشد چنان و رشک
چون بشیر شکل و طعم و خواص خود
که بود میدود ما واحد پیش
کان کسان معصه از زشت در کوه
مشترک را بود استمراد و خود
نیستل حس را سازد در سکی
یاک سواد نفس را از ترمت
لیک بی مرزومان در احتیاج
یا خون قطع از روتی
همدر یوم قضا یوه قد
صورت توجیه نیک و اسطاف</p> | <p>خود که گشت از طام اضمی
بی از بهشت کار مهران
هست قرآن دزی در بیان
این کتابی که شیرت و شیر
قلمس اسکرزم نیم لایسون
هم بود سگنی اندر گوشان
پس عمل میکن تور آیم حویث
هستند دعوت از عقل دور
پس تالیف استقلت سوی وی
استطاعت اندر رزایل این صفت
انحصارش پس زهر مشرکین
چون زکوة مال زرووی و حوب
لا اله الا الله از کولی یکی
وان کسان گلوداد ایسان حق
نکرود آباشا میگو یوم
صورت و مانه یقصد از آن
هر او عطف و اشتاء آورد</p> | <p>در صلات و در لباس آدمی
یا تخریل این کتاب حق نشان
هر غومی که بداند این زمین
مؤمن و مسکران را تا گریز
وان شانرا باید از درون
آچه خوانی شنوم ایچان یان
زانکه با بشیم هم عادل بکیش
تا ضایع را بود از آن طور
مشتز خواهیم زد بی پس
بستان ایسان بهر آخرت
سود زرتک ترکیت باشد پیش
یاک سواد مالها را از عیوب
خس منشوت شود پاک و ذکی
سخره اند اعمال نیکو رنسق
آنکرا خلق زمین کرد او دو یوم
اخر این دو شکل ارس آسمان
اوست رسالت الهی کاین آفرید</p> |
|--|--|---|---|

وَجَعَلَ فِيْهَا رَواسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَ بَارَكَ فِيْهَا وَقَدَّرَ فِيْهَا اَنْوَارَهَا فِيْ اَرْبَعَةِ اَيَّامٍ سَوَاءٌ لِّلَّيْلِ لِّلْاَيَّامِ ثُمَّ اسْتَوٰى

و گردید در آن کوه های استوار او بالای آن و بر کشته در آن و تقریر کرد در آن نور و در چهار روز مساوی برای خوانندگان پس برداشت

اِلَى السَّمَاءِ وَ هِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَ لِاَرْضِ اَنْتِيَا طَوْعًا اَوْ كَرْهًا فَاْتَيْنَا طَائِفِيْنَ ۝ فَفَصَّلْنَهُنَّ

بایسان و آن بود دودی پس گفت سر آرا و مرزید و کایتید خواه یا نخواهد گفتند آدمی بر من بر دلوان پس فرمودند اهل او

سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِيْ يَوْمَيْنِ وَ اَوْحٰى فِيْ كُلِّ سَمَاءٍ اَمْرَهَا وَ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَ جَعَلْنَا ذٰلِكَ

هفت آسمان در دو روز و وحی کرد در هر آسمان کار آرا و آراست کردیم آسمان دنیا را چراغها و مسافطی اینست

تَقْدِيْرَ الْعَزِيْزِ الْعَلِيْمِ ۝ فَاِنْ اَعْرَضُوْا قُلَّ اَنْتَرُكُمْ صَاعَةً مِّثْلَ صَاعَةِ عَادٍ وَ تَمُوْدُ ۝ اِذْ جَاءَتْهُمْ

فرمودند خدای غالب دانا پس اگر روی گردانید پس بگویم بدام شما صاعه مثل صاعه عاد و تمود هنگامی که آمدند شما را

الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ اَيْدِيْهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ اَلَّا تَتَّبِعُوْا اِلَّا اللهَ فَاَلَا تَوْشَّاءُ رَبَّنَا لَآ تَزَلُ مَلَايِكَةُ قَانَا

در روان از میان دستهایشان و از پس سرشان کثیر حقیقتم خدا را گفتند که خواست بود برود که ما فرستدیم و ملائکه را پس هر سبکی

بِمَا اَرْسَلْتُمْ فِيْ سُبْحَانُورِ ۝

ما آنچه فرستدیمید بآن کفرانیم

| | | | |
|---|---|--|---|
| <p>وضع اتمال است بر اقبال باز
برنگهداری که هست اتوی زمین
برکت لوز است یعنی اینچنین
با عناصر در مزاج و دور مواد
هر که میزوقت می در زمین
طوباً اوسگرها با ر و ان ما
این دورا نکون ذات است از مثال
و حی هر یک را نمود امرش نقل
در صفا و در لطافت الخب است
بدرخشت از لطف همچون چراغ
و زینت ملین در کمال رفعتش
پس بگو امرتکم من صافه
پند دادند الحواب و از صوفه
میرفتندی بزد ما ملک
آمی هتسکل و هم بیود ما</p> | <p>زانکه لوز و کوه زرد امتیاز
هر دو محتجب این کوه و زمین
یا بود راجع ضیاء بر زمین
رواست سکینات ارجح سرمد
هست یکسان آن زهر سلطین
پس بگفت ارس و سهارا اکتبا
ضد از این اثبات و امتثال
ماده است و صورت آن در حکم عقل
آسمان اولی سحر افرست
یعنی این استاره گان کلام فرغ
هم نگه ما داشتیم تراقتش
پس کنت امرهم و از لطف
هم زیش و هم زینت آن گروه
تا که بر شیم چیزی نداشت
زانکه میباشد ر مانند ما</p> | <p>واست کرد از همت هوش جمیع
نیست کسی در اکثریت شکسی
از صلح و از مناج می شل
در چهار ایام سر اتفاق را
بالوه احتفال و استراج
و ان صاری بود و دودی در میان
خالق خود را اثبات طاعتین
در دویم یعنی دوحیت اعظم او
چست تا کوش زو قار و نشان
صاف و بر زیش چن مسواستیم
از محض رو بنگار و طر
قالب و دادا بوض ماسلق
و آمده بود آنکه انبار اوسل
قوم گفت از خواستی خود بدما
ما بآن می گویم از هر هود</p> | <p>هم ز فوشت سحرهای مرتع
زین کند همت مگر غی مدوک
ماد برکت کوهها را برقرار
کرد تقدیر اشوان ارزقرا
هر مرکب باید از وی لا علاج
ضد پس فرمود خلق آسمان
هر دو گفتند آسمان و هم زمین
کرد پس هفت آسمان را حکم او
کرد پیل و حی و هر آسمان
بر صایش چنین آراستیم
شرح ایشرا گفته ام از پیشتر
ایشن تقدیر اعنی اشاره زحق
همو بر ط و نمود امر سل
آنکه بر سید چیزی خر خدا
پس چیزی که فرستاده شد</p> |
|---|---|--|---|

قَامَا عَادُ فَلَمْ يَكْتَبِرُوا فِي الْأَرْضِ يَمْشِي الْبَقَى وَ قَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الْبَدِ
پس اما عادی سرکشی کرد در زمین طاقی و گفته کست مستتر از ما در توانای آید عید کعدائی که

خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ۱۰ قَارِئُنَا عَلَيْهِمْ رِيسًا صَرَصَرًا فِي آيَاتِهِمْ

آفریدایشان را و مستتر از ایشان در توانای بودند آیهای طرا انکار میکردند بر سر ستیزه برایشان بدی بر غرورش در روزهای
تَصَابِتٍ لِيَذِيقَهُمْ عَذَابَ الْغَرْزِي فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لِيَذِيبَ الْآخِرَةِ آخِرَتِي وَ هُمْ لَا يَتَصَرَّوْنَ ۱۱ وَ
شوم تا چنانکه شانند عذاب خواری در زندگانی دنیا و هر آیه طاعت آخرت خواهد کنته تراست و ایشان باری کرده نشود و

أَمَّا تُمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمِيَّ عَلَى الْهُدَى فَاتَّخَذْتَهُمْ صَاعَةً الْمَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا يَكْبَرُونَ
اما تمود هدیایت کردیم ایشان را پس اختیار کردند بر راه هدایت پس گرفت ایشان را صاعه عذاب خواری سبب آنچه بدکب میکردند

۱۷ وَ تَجَبَّنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا بِتَقْوَى ۱۸

و چنانکه ایمان آمارا که اینان آورد و هم بر عزم میکردند

در بیان قصه عاد و ثمود

| | | | |
|---|---|---|--|
| <p>سخت سکود هم از مال و هوا
آکه میسر کرده انکار ارمی
جلگ مردن دویت و دکل
هر شان بدی فرست بر مطر
تا چنانهم از صاب خیزان
هم دمع دج و خلای کند
جهل و کور را مگر بر اوساوت
رج صالح عر قلله در طلب</p> | <p>می گفتند از توانای و ما
بعد ایشان با بختی ما
یا که بدی سرد گری آن
چون خدا خواهد بفرمید و من
امر آن ایام یاد آمد چنان
هم که زایشان میسر گری کند
بر گزیده می پس ایشان درخواست
زانچه میگردند کب انور سبب
زانکه بر عزمه بودند از نظم</p> | <p>سرکشی کرده در نظم و وسع
سخت باشد بقوت زود دید
که ز آوازش شده ایشان هلاک
هر ایشان دوزخ ملوم بود
آن نشان رحمت آمد بر عاد
زان بود اخیری صاب اخروی
ما شدم امر هدایت بر سیل
از عذاب الهون بوقت باره
هم رعایم لعل میزد از تم</p> | <p>عاد پس اما بارش از غیر حق
می خوانستند او شان کافرید
پس فرستادم بدی سبک
امر ایامی که نفس و شوم بود
ورگ باران فرست میزد
رج و خواری دوحیه دیوی
هم نبود اما پس ایشان ذلیل
پس فرا بگرفتشان مر صاعه</p> |
|---|---|---|--|

الحزب الرابع العشرون

وَيَوْمَ يُعْذَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ قَدْ يُوزَعُونَ ^{۱۱} حَتَّى إِذَا مَا جَاءُوا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ

روزی که حشر کرده دشمنان حسابوی آتش بر ایشان زده باشند و چون آمده اند آنرا گویم داد بر ایشان گوش ایشان

أَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ^{۱۲} وَقَالُوا لِمَ جُلِدْنَاهُمْ لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْتَقَضْنَا اللَّهَ

و دیده های ایشان و پوستهای ایشان با آنچه بودند کم کردند و گفتند سر و پاهای خود را بر گواهی دادیم ما گفتند پس آورد ما را خدا ای

الَّذِي أَنْتَقَى كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ^{۱۳} وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَرْوُونَ أَنْ

که سخن آورد هر جزوا و او آنرا حشر را بدست بر و سوی او بازگردید و بودید که پنهان نمیدید که

يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا

گواهی میدهد بر شما گوش شما و دیده های شما و پوستهای شما و لیکن گمان کردید که خدا نداند بسیاری از

تَعْمَلُونَ ^{۱۴} وَ ذَلِكُمْ فَلَكُمْ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْذَلَكُمْ فَاصْبِرْهُمْ مِنَ الْغُلَسِيرِينَ ^{۱۵}

آنچه میکردید و آن بود گمان شما که گمان کردید بیرو در گمان ملاحت کرد با دشمنان بر سر کردید باز و زایل کاران

فَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَمِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ وَمِنْ أَهْلِ الْأَنْدَلُسِ وَمِنْ أَسْپَرِ

و از آنکه می آمدند از بنی اسرائیل و از اهالی یمن و از اهالی اندلس و از اسپر

وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَمِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ وَمِنْ أَهْلِ الْأَنْدَلُسِ وَمِنْ أَسْپَرِ

و از آنکه می آمدند از بنی اسرائیل و از اهالی یمن و از اهالی اندلس و از اسپر

وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَمِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ وَمِنْ أَهْلِ الْأَنْدَلُسِ وَمِنْ أَسْپَرِ

و از آنکه می آمدند از بنی اسرائیل و از اهالی یمن و از اهالی اندلس و از اسپر

وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَمِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ وَمِنْ أَهْلِ الْأَنْدَلُسِ وَمِنْ أَسْپَرِ

و از آنکه می آمدند از بنی اسرائیل و از اهالی یمن و از اهالی اندلس و از اسپر

وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَمِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ وَمِنْ أَهْلِ الْأَنْدَلُسِ وَمِنْ أَسْپَرِ

و از آنکه می آمدند از بنی اسرائیل و از اهالی یمن و از اهالی اندلس و از اسپر

وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَمِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ وَمِنْ أَهْلِ الْأَنْدَلُسِ وَمِنْ أَسْپَرِ

و از آنکه می آمدند از بنی اسرائیل و از اهالی یمن و از اهالی اندلس و از اسپر

وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَمِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ وَمِنْ أَهْلِ الْأَنْدَلُسِ وَمِنْ أَسْپَرِ

و از آنکه می آمدند از بنی اسرائیل و از اهالی یمن و از اهالی اندلس و از اسپر

وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَمِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ وَمِنْ أَهْلِ الْأَنْدَلُسِ وَمِنْ أَسْپَرِ

و از آنکه می آمدند از بنی اسرائیل و از اهالی یمن و از اهالی اندلس و از اسپر

وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَمِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ وَمِنْ أَهْلِ الْأَنْدَلُسِ وَمِنْ أَسْپَرِ

و از آنکه می آمدند از بنی اسرائیل و از اهالی یمن و از اهالی اندلس و از اسپر

وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَمِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ وَمِنْ أَهْلِ الْأَنْدَلُسِ وَمِنْ أَسْپَرِ

و از آنکه می آمدند از بنی اسرائیل و از اهالی یمن و از اهالی اندلس و از اسپر

وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَمِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ وَمِنْ أَهْلِ الْأَنْدَلُسِ وَمِنْ أَسْپَرِ

و از آنکه می آمدند از بنی اسرائیل و از اهالی یمن و از اهالی اندلس و از اسپر

وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَمِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ وَمِنْ أَهْلِ الْأَنْدَلُسِ وَمِنْ أَسْپَرِ

و از آنکه می آمدند از بنی اسرائیل و از اهالی یمن و از اهالی اندلس و از اسپر

وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَمِنْ أَهْلِ الْيَمَنِ وَمِنْ أَهْلِ الْأَنْدَلُسِ وَمِنْ أَسْپَرِ

و از آنکه می آمدند از بنی اسرائیل و از اهالی یمن و از اهالی اندلس و از اسپر

پس شکایتی نکنند اگر افران
یا که گردد باز از غم و هاب
و آن شیاطین هر شان آراستند
هشتیان این بود و سواستان
صاحب ملکند و مال و گنج و زر
تا بدین افسانهای بی فروغ
ورگ باشد دار دیگرم بیا
و انگی بودند امتیای زینش
مشرکان گفته در بیت الحرام
در میان خواندنش یعنی سخن
پس چشمهای آن کلدایا بر مریز
آن طبابت سخت روز بدر بود
زان سبب دایم از حیل و می
کان بدکس را ایضا اراس و جان

بایشان پس دوزخ آمد بیکان
نیست ایشانرا احابت زانینجا
زانشه دنیا که خود میسواستند
چونکه بنشینند با ایشان
تو چه مرغی مایه می یازد ویر
مثل مرد مرا بزدند از دوزخ
این شوقشش بود صدف از کجا
ازیری و آبی زین قوم بش
یکدگر را گوش محمد این کلام
اصعبند الدنو و یلوه ارم
ملایمی سخت زبان کفر شدید
بدرستی در آخرت خواهد نمود
بودشان اسکار بر آیات ما
و اعا کرد صفتان گریه امان
تا که باشد از گروه اسطین

و در سکنه از حق تنای رضا
از خدا کردم خبر این چنین
چین امیهم منع دیوبست
که بین این همراهات و احسان
آخرت را دیده کی کی بر ملا
بودشان بر سر هوای ریزی
قولی و ادب ایشان گفت و حق
مستحق گشته ایشان بر طاف
خواهد افتد چونکه قرآن مصطفی
هم بقلیش زهر جان شود
هم چرا بپیشان خنجر حرا
آن چرا اعداء حق را آتش است
آن کان گویند کفر شدند
تا بگردایشان در روز گام
یا در اسفل رتبه دوزخ مکن

تا شود خوشنود از ایشان خدا
مشرک را دوستان و هشین
خلقه بداند امور اخروست
در ترفع برگشتند از سکنان
گفتند این مظان بیوا
این کد دور حراز دانش نری
قوت می آن طباب با لطف
هست شران کفران را می حساب
مشتوب و الفسکب افواها
تا شا شاید را و غالب شود
زانچه زرد از علما نازا
جان در اشان جاودان آتش کش است
چونکه وارد درجه آمدند
ما نکند سبوت آچنان در انتقام

إِنَّ الدِّينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَتَّخِذُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ ابْتِغُوا

بدرستی که آنها که گفتند پروردگار ما خداست پس ایستاد کردند و فرو می آید بر ایشان ملائکه که بتربسی و اموه می کشند و شادمان شود

بِالْبَیِّنَةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ ۱۱ تَنْعَمُ أُولَآئِكَ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا

چهارمینی که در دین وعده داده میشدید مایه دوستان شا در زندگانی دنیا و در آخرت و سرشار است قرآن آنچه

تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَ لَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ نَزَّلْنَا مِنْ تَحْتِهَا رَءِیْمٌ ۱۲ وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى

میخواهد ضمهای شا و سرشار است قرآن آنچه میخواهد ماضی از خدای آمرزش میسر بران و کست خوبتر دوسمن از کجیکه حواصی

اللَّهِ وَ عَمِلْ صَالِحًا وَ قَالَ إِنِّیْ مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ ۱۳ وَ لَا تَسْتَوِی الْحَسَنَةُ وَ لَا السَّیِّئَةُ إِذْ قَع بِالْأُیِّ

خدا و کرد کار شایسته و گفت هر یک ستمکن از اسلام مایه و یکسان است خوبی و بدی دفع کن باجه

مَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا الَّذِیْ یَنْبَغُ وَ بَیْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِیٌّ حِیمٌ ۱۴ وَ مَا یَلْقَیْهَا إِلَّا الَّذِیْنَ صَبَرُوا وَ مَا

آنست بهر پس آنگاه که یکدیگر می آید و می آید دوستی دشمنی گویا دوستی میسر بران و داده شود آرا اگر آنکه صبر کرد و داده

یَلْقَیْهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِیمٍ ۱۵ وَ إِنَّمَا یُتْرَعُكَ مِنَ الشَّیْطَانِ تُرَعٌ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ ۱۶

نشوند آزار صاحب هر بزرگ و اگر از جای در آوردن از شیطانی و سوسه پس بگفتد بر سواست که او است و او شرای دانا

| | | | |
|--|--|--|---|
| و با الله آنکه گفته از کسان
میگویندش مریضه از هلاک
ما شارا دوستان ما میم و یار
حاضر است از بهر تان میگفتند
یشکش دوحالی که باشد آن
باشش سکر دار بگو در ضال
دفع سکن آن مبنای کایر است
عوسکن یعنی یافاش گند
از تان حسن خلق اندر عمل | هم نموده استقامت خود بدین
مهربانید از گند اموهات
در جهان بودیشان ناصر بکار
آچه دارد ضهان آورو
از خلوت غفور مهربان
بر طلاه حسن و گفتار و مثال
بر کوی که آن نیکور است
ور سکنی اسان بهت آنزانیه
دشمنی در دوستی گردد بدل | سر ملائکتان فرود آید نور
شادمان رجعت آید از امید
همچنین امر سرای آخرت
هست دوحی شما را بی نزاع
کست بهتر از ره گفتن آزو
می بگوید که من از ملین
یعنی از باشد دونهی در نظر
پس چو این او تو باشد خدای
داده این خلعت بگردن بر آن | وقت بوقت وقت اخراج از طور
آچه بر آن وعده داده میشد
باشا باشند یار از هر جهت
آچه را دعوی صکید از انتفاع
که عوامد برخدا می گفتند
بست یکسان خوب و سازوی دین
دفع کی مرا بان کایر بکتر
دوستی گردد جم و زو و داد
که ناید سر بردن و زبان |
|--|--|--|---|

الجزء الرابع العشرون

هم عطا کرده گردد این کمال | جرح صاحب پرده اعظم خصال | در که دیوت غلر و سوا سی نه | گوشت یکی مکن بر جای بد
پس پناه از شر او بر رخصا | سجده واجب | عطا بود دقتا و شتوا | بر شا

وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي

و از آیتهای شامت دود و آفتاب و ماه و سجده مکتب مرا آند و مرا بدو سجده کنید مرشدانی را که

خَلَقَهُمْ إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ۚ فَإِنْ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ

آفرید آنها را اگر همنده او را میسرند پس اگر سرکشی کنند پس آنکه رد پروردگارتو تا تسبیح میکنند مراد را بش دود و

هُمْ لَا يَسْمَعُونَ ۚ وَ مِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَّتْ

ایشان ملول میشوند و از آیتهای اینک نموی بینی زمین را فرسوده مفرده پس چون فرو فرستیم رآن آنرا حرکت کنند و فرو می برد

إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُحْيِيهَا لِلَّذِي الْمَوْتَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۚ إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَصْطَوْنَ

پرسه که آنکه زنده گردانید آنها را می زنده میگردانست مرسته که او هر چه جز تو اوست مرسته که آنرا تکمیل ماطل میکند آیتهای ما پوشیده نباشند

عَلَيْنَا أَقَمْنَ يُلْقِي فِي الْبَارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمَنَّا يَوْمَ الْقِيَمَةِ اَعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَعِيرٌ

بر ما آتایی که که داد خانه شد و آتش بهت است یا که باید این رود نیست مکتب آنچه خوانید مرسته که او آنچه می کند نیست

ۚ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ ۚ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ

مرسته که آنکه کفر شد میان در که چون آمد ایشان را و مرسته که آنرا آیت است کرامی باید آرا ماطل از ما خود دست

وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٌ ۚ مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَدُوٌّ

و از پس سرش فرو فرستاد نیست از دست که استوده گفته میشود در تو را مگر آنچه بخت گفته شد در سوا را پیش از تو مرسته که پروردگارتو را به

مُفَصَّرَةٌ وَ دُوْ عَقَابٌ عَلِيمٌ ۚ

صاحب آفرینش است و صاحب عقوبت در

| | | | |
|--|--|--|--|
| <p>و در تپهای او دور است و شب
زاخدا نی که شا را آفرید
فرضا هشت اند رد و
وز علامتهای او امر و نوع
مستحق گردد بر آید چون خبر
او احیا و امانه قدر است
و انکه آنکه محرف باگ شود
پشونم اقوالشان را سرس
هست بهتر یا کسی کلو می شیز
نگوید آنکو مکر آمد چون آن
یا عزیز از روی حجت در نظر
دروی اشیای چه فرمود است حق
مگویند این مساند کفران</p> | <p>و آفتاب و ماه در دور طلب
سجده آید اگر که بیست نماید
اوری تسبیح او در دود و شر
اینکه یعنی ضمیرا باخوش
روید ادوی لاله و گی ناگریز
هم میر جری که بروی طهارت
امر آیتهای ما و زده شود
و انسلام تو و گفت یشر
ایس آید ذاتی افرو و ستیز
سویان یعنی کتاب از آسان
کسی بایان بست قدر از یشر
نیست کسی از حکم بد و سابق
رتو الا آنکه بر ضمران
زاکه دبت می سؤال وی جواب</p> | <p>سجده دارد آفتاب و ماه را
پس بود اوسر کسی از پروردگار
اینچنین پیوسته دارد اشغال
خشک و سر زمره برستم باز
آنکه کرد احیا زمین مرده را
فلود اشیی قابلیت بر ظهور
مستقی بر ما کردند از پیش
آنکس آیا که شود اعانه
هر چه خواهی آن کنی از ناگریز
ذکر یعنی بهترین امر پسند
ناید او را باطلی از پیش و پس
هست باز از خدای می عید
گفته اند از پیش ارباب هلاک
صاحب آفرینش است و ذوقهاب</p> | <p>زاکه مطوقند ایشان چون شا
ذیل نقوش را بنشینند غبار
هم نگیرند از عطش ملال
آب بروی آید اندر اعتراف
زنده سازد مرده گارا زافضا
پس نضک مشتش با دمصور
در باطل اینکوه ملبوس
با کفر در آتش پرداخت
حق بر اعمال شا باشد صبر
پس بدادست این کتاب ارحمت
کس باطلان عمارت دسترس
بر مصالح کو حکم است و حید
پس میش از کشتن انصوات</p> |
|--|--|--|--|

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَجَبًا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ ۚ أَعْمَىٰ وَعَرْبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ

و اگر میگردانیدیم آنرا قرآنی عسی مرا بچسبند و بر این کرم نشاندیم تا پیش آنقرآنی عسی است و من حاضر عربگو اورای آنکه آمَنُوا هُدًى وَ نَشَاءُ وَ الَّذِي لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقُرْ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يَبْذُلُونَ مِنْ كُرْهِهِمْ هَدًى وَ نَشَاءُ وَ آنکه ایشان را آورد در تویشان را بسو و اورایشان دوست آجا هدا که میخواستند

مَكَانٍ بَعِيدٍ ۚ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتَلَفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُتِي

حائی دور و سرسبز گلدان به نام موسی را توریتس احلاف زده شمع را آن را که بود شمع که شمع و قه‌ار مرود گل‌توهر آیه حکم زده شمع و

بَيْنَهُمْ وَ أَنَّهُمْ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ۝۱۱

مبانی و هر دستگاه ایشان را آموخت و اعداد این اعداد را به دست آورد که در دسترس است و در دسترس است.

بِفَلَاحٍ لِلْعَبِيدِ^{٢٢} إِلَيْهِ رُودُ عِلْمِ السَّاعَةِ وَمَا تَخْرُجُ مِنْ نَمَرَاتٍ مِنْ أَكْشَاهَا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ

مسئله را بدین گونه می‌توان بیان کرد: «آیا در صورتی که تمام اعضای یک جامعه به هم پیوسته باشند و هیچ

أَنْتَى وَلَا نَفْسُ إِلَّا بَعْلُهُ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ إِيْنِ شُرَكَائِي قَالُوا آذْنَاكَ مَا مَنَا مِنْ شَهِيدٍ ۝۸۶ وَصَلَّ

[illegible]

فَمِنْهُمْ مَا كَانُوا يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَفَلَّوْا مَا لَهُمْ مِنْ مَحْصِنٍ ٢٩

اربابان آسمود که خواستند از پیش ودا سبده که بسته باشد اشارت به هرگز نگفتی

کر که لاری بمود از رفم
 این حصار اعلی آید به
 حاصل ایکه ما زاری ای کاب
 وایکه مکرده اندکاو کد
 به دفع عیر و احسار شی
 شینکود ما به هم این است
 ورکه آری درمون استارودن
 و انکاسکه بگرو ساز قصه شوش
 واکروه ایشان دا کرده شود
 گرویدی آن سفین که مرگرفت
 اهرم به لقی شلب "میرب
 ورکی مدرد کاری بی رلوت
 گفت نادان قیامت کی شود
 همرون باید نرها از غلاب
 چونکه خوانده مشرکین و ذوالن
 یسی آن نهاکه مجاوند پیش

ما خود این قرآن بگفتار عجم
 پس عرب باشد و مضروب "عجم
 لاری ایشان را بودی اوصاف
 دوسی آورد بها اسر خضاب
 گفته آن گزیده به بحر صفی
 وایکه قوی باشد انزوی سن
 بود این انکار رسب از سبق
 هشتان تقی و سگی ماکوش
 از مکان دور وایکی شود
 یسی از ورود گاورت بی شکست
 رب لژتک است اعظم ای داس
 مردین فشن آیه با نکوست
 آیت آمد کاین حلم وی شود
 مایه حلی بکرد می خلاف
 که حکما باشد اسرار من
 هم پیش ایشان آمد از فکر خویش
 پس حرص است آتیزد و حوول

می نگذرد از چه رابط عرب
 بی ادبی که باشد تنی آن
 وورعش و قومش و صبی
 ست حر انکار و کسب و ادع
 به هم وجه و وجه بد به غرب
 اری به هم صفه شد دوسی
 ای محمد که این مر و مومنی
 ولن ریاست پوشده بدید
 از پیش دایم موسی را کب
 روست که خیر عباد ارفوم و
 هر که بکوکار شد درغن
 رت است بکناره بود رعد
 بار گردانیده بی سوی اوست
 هم منهد بر خود بی گمکو
 قال ذلک ما منا شهید
 که باشد هجشان بی گریز
 باید اسم از خواش بیکر مولو

بعد آتشی مفصل این عهد
 تا هم ما رسد ملک این بیان
 به بدیدر آتات آردی
 از بهی گزیده به بد لایح
 می عهد هر که حواصن بی بس
 گردکاری حشر رهش دسی
 هانی است و به شفا مشویش
 مع آن بود ماینان را بدید
 مصطف دروی شد دارش و شاد
 شالی میردت حکم ازلان هو
 اوست پس درم او در هر محل
 بیار است اوصلاح و ار داد
 عجم ساعت کردی در مستحوت
 هیچ وقو به بدانی او
 که شد از ایشان به آیه بدید
 من محرم به اهرم یوالتیر

لَا يَسْأَلُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْغَيْرِ وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَومُسْ قَنُوطٌ ۝ وَلَئِنْ أَدْنَاهُ رَحْمَةً مِمَّا

الذئاع خبر وا کرمس کداورا شریس دانیداست انید وهر آیه اگر دختایم اورا حسی ار خوداز

بَعْدَ ضَرَاءَ مِنْهُ لَيَقُولَنَّ هَذَا إِلَى وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُجِعْتُ إِلَى رَبِّي إِنَّ لِي

بِسَيِّئَاتِي كَفِيرًا و اما بعد از آنکه این امر است و گوی که در مقام بازگشت و باز آید که باز گرداند و بشود سوی پروردگارم خبرست که مراست

عِنْدَهُ لِلْحَسَنِ فَلْيَسْتَبِذْ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمَلُوا وَ لَنُدَبِّقَهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ٥ وَ إِذَا أَنْعَمْنَا

بر او و آید به سوی من پس هر آنکه از ایمان باز آید که کافر شده باشد و دشمنان را از انعامی درشت و چون انعامی

عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَ نَأَى بِجَانِبِهِ وَ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَدُوْ دُعَاءً عَرَضَ ٥ قُلْ أَرَأَيْتُمْ أَنْ كُنَّا

بر انسان روی گردان نمودیم و نه از او دور شدیم و چون من کماوراش من صاعقه است پس بگو و خبر دهید کها کرده شد

مَنْ عِنْدَ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مِنْ أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شَفَاقٍ ٥ سَرَّهَمُ آيَاتُنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي

از و در خدا من کافر شده شدیم پس از آنکه ایمان آوردند و از او دور شدیم و در آفاق و در میان آفاق و در

أَنْفُسِهِمْ حَتَّى لَيْسَ لَهُمْ أَنْهَ الْعَقْلُ أَوَّلُهُمْ يَتَكَفَّرُونَ إِنَّهُ كَذَّبَ نَبِيُّ شَهِيدٌ ٥ أَلَا إِنَّهُمْ فِي

سوداهاشان تا آنکه شکار کردند و از ایشان را که او استحقاق آید کافر است و در کفر است و در کفر است و در کفر است و در کفر است

مَرَّةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ نَبِيٍّ مُحِضٌ

شکندار ملاقات و در گذشتن دایم است از او و به هر که او می رسد

گردند او را ندیده بود و در پیشانی خود خطی کشیده آید و در پیشانی خود خطی کشیده آید و در پیشانی خود خطی کشیده آید

می پندارد قیامت را که آن کافر را بر حسب اندازه در محفل آورده اند و در محفل آورده اند و در محفل آورده اند

که زحمت گرفتار ایشان و در محفل آورده اند و در محفل آورده اند و در محفل آورده اند

رویکرده و در محفل آورده اند و در محفل آورده اند و در محفل آورده اند

گوشه دیدید و در محفل آورده اند و در محفل آورده اند و در محفل آورده اند

خسعت پس گویا و در محفل آورده اند و در محفل آورده اند و در محفل آورده اند

تا خود روش ایشان را که او استحقاق آید و در محفل آورده اند و در محفل آورده اند و در محفل آورده اند

در محفل آورده اند و در محفل آورده اند و در محفل آورده اند و در محفل آورده اند

آیت اله و در محفل آورده اند و در محفل آورده اند و در محفل آورده اند

در محفل آورده اند و در محفل آورده اند و در محفل آورده اند و در محفل آورده اند

در محفل آورده اند و در محفل آورده اند و در محفل آورده اند و در محفل آورده اند

در محفل آورده اند و در محفل آورده اند و در محفل آورده اند و در محفل آورده اند

در محفل آورده اند و در محفل آورده اند و در محفل آورده اند و در محفل آورده اند

در محفل آورده اند و در محفل آورده اند و در محفل آورده اند و در محفل آورده اند

در محفل آورده اند و در محفل آورده اند و در محفل آورده اند و در محفل آورده اند

وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ٢ تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ

و آنچه در زمین است و اوست عظمی و برتر و نزدیک است که آسمانها چاک چاکند و دعا از ایشان و ملائکه تسبیح میکنند

بِعَمَدٍ دَابِّهٍ وَيَنْتَظِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ٣ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا

سایه بر در و در گذران و آید و می شناسد برای آنکه در معاصی و گناهان است و اوست آمرزنده مهربان و آنکه گرفته

مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِظَ عَلَيْهِمْ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ٤ وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا

از غیر او دوستان خداست که بر ایشان و سوا بر ایشان کشته و همین وحی کردیم و قرآنی

عَرَبِيًّا لِنُبَيِّنَ لَكَ الْقُرْآنَ وَتَنْذِيرًا لِيَوْمِ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ

عربی تا به کسی اصل قرآن را و آنکه بر او آید و توبه می آید و روز حشر است شکی در آن ندارد و در هفت و پاره باشد

فِي السَّعِيرِ ٥ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ دَخَلَ مِنْ بَيْنِهِمَا فِي رَحْمَةِ وَالْقَائِلُونَ

در دوزخ و اگر خواست و دمه هر آینه کرده و می داشت از آن واحد و آن داخل میکرد آنرا که خواهد رحمت و سنگار از دست

مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ٦ أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَإِنَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ يُعْطِي الْمَوْتِ وَهُوَ

بر ایشان را هیچ دوستی و پنداری ندارد برگردد از غیر او دوستان می خواهد اوست خدا و او هر چه بخواهد بدارد و او

عَلَى كُلِّ نَفْسٍ فَدَرٌّ ٧ وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَهِ اللَّهِ ذَالِكُمْ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ

بر هر چیزی زاری است و آنچه اختلاف در میان شماست از چیزی پس حکمش خداست آنست خدای بر در گذران را و

تَوَكَّلْتُ وَ إِلَهِ أَيْبٍ ٨

توکل کردم و سوا او را نگویم

| | | |
|-------------------------------|---------------------------------|----------------------------------|
| کتابه از پیش شرح حا و بیم | حق مصطفی عالم سر قدم | همچو سبوت کند وحی از کرم |
| هم سوا آنکه بود از وحی | آعدای عالم دانا را راست | باشد او را آنچه در او رسد و سبوت |
| هم مدام سود علی است و عظیم | هدایت عقل و فهم نمکند | اگر اندک خوش مهر و مروت |
| است برین آنکه شکند و هم | هم تسبیح ملائکه صغیر | بر سر رب خویش ابر مقام |
| منفرد خواهد بر اهل ربی | می داند ای که خلاق جان | اوست آمرزنده کار و مهربان |
| و آنکه نگردد حق را یار و دوست | بستی ما تو را بر ایشان و حفظ | بر تو و ایسان و می ژدیم ای طبل |
| دین منتها تنوی امر مامری | و اچه بر اعتراف مکه است از بلاد | از بجز روح مشکون در رشاد |
| معی از روز قیامت بستان | فرقه باشد در اینک در هفت | فرقه هم در سیر و جای رشت |
| و در خدا دعوات میگردد بستان | ایک بدخل می یابد می رجه | خالقون مالهیم می خد |
| دوستی یاری که در یزد الصاب | بیکر قندی در ارق دوستان | پس خدا باشد ولی غیر آن |
| زنده سازد مردگرا حله وی | و اچه در وی میباید احلاف | اگر آچیزی گفت تا در دوحاف |
| است حکمش معوس رحما | من را و ژدم توکل در امور | دار کرده هم سبوت العصور |

فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا يَذُرُّكُمْ فِيهِ لَيْسَ

پدید آورنده آسمانها و زمین گرداننده برای شما از خود عیان حقا و از شتر و گاو و گوسفند و چهارپایان را میگرداند شما را در آن است

كَيْفَ لَهُ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ٩ لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ

چگونه برای او چیزی و اوست شنوای و بینا و او است کلیدهای آسمانها و زمین و گسترده میگرداند در روز برای آنکه بخواهد و تنگ میگرداند

إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۝ شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا

در سنگاو به جوی دانست آئن بهادر ای شهادرین اچه وصیت کرد بآن وحرا وآمه وحی کردیم سو و اچه وصیت کردیم

إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى وَ عِيسَى أَنْ أَقِمْوْا الدِّينَ وَلَا تَتَّبِعُوا فِيهِ كِبْرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ ۚ مَا تَدْعُوهُمْ

آن ابراهیم موسی و عیسی کبرای دوزخین را وحشی مکند در آن کران اندر مشر هسان او میجوایدا با شافرا

إِلَيْهِ اللَّهُ يُجْتَبَىٰ إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ ۚ

مان از تو جی خدایم کشد سوی ان ارا که میخواند و هدایت میکند سوی انکی را که از گت مسامد

| | | | |
|---|---|---|--|
| و شکافته سوانت و اترس
تدر این قدرستان سارد غرون
کاف زاید خورا تشدید کرد
و بنات خود سوج استوصر
م پند هرچه آن دارد وسود
این پنبی بود در رد خواش
مقاقد سوات و زمین
و هرچیز است دامت بطلاف
ی کردیم دامت دایم
ان بود توده و تصدیق دل
پودن و گران رشتن دل | آفرید ای بی ماضول و عرس
سی از اوج کاید در خون
که مئی دارد آن کای مرد
ی سحر با و شوا در خیر
ز آفتاب و دزد در غب و شهید
گفت ت باشد من را احسن
اشد او را هر آن حنیف
دام استحق هرکی سگراف
رو و ارامید و موسی و موسع
هم رود آفرین در سل | آفرید از سپهان زوجها
دست جری مثل او اهر وجود
یا که امثالش بود اوصاف ذات
شود او صوت هر خوانم
محسسی که دارد این سحر و صر
بست مکن میو و اسد در صفت
میکناید ررقی خون تواند مکی
زرد روشن رشا در کی وح
مروست زده آن را امداد
دین او دارد و سید امزان
ا حواله ششم روی اورد | صفا دامام هم هر شبا
هستان بود نخی و ی آت بود
هم دادر میل و مامدان صات
در زمین واسد از داسد
گفت لا شته تکرار مضر
م دوواص بست مکن در ذات
هم عاید نک آرامی ای
سود تود آرام و صت بالوصوح
شک فرامل آن هر سه
همق قریق ایست آرایان شان
ره تاب رنبد اندر رده |
|---|---|---|--|

وَمَا تَقْرَءُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَلَاءُ بِمَا بَيْنَهُمْ وَ لَوْلَا كَلِمَةُ سَفَتٍ مِنْ رَبِّكَ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى

مختلف شد. یک پس از آنکه امدادش را را داشت از راهی که پیدا شد و او کی بود به کشته شده و در گذارتا مدعی نامر دشمنه

قُضِيَ بَيْنَهُمْ وَأَنَّ الَّذِينَ أُورُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَقِيَ شَكَّ مِمَّ مُرِيبٌ ^{١٥} فَلِذَاكَ قَادِمٌ وَ

ای به حکم: روش دوم، نشان و غرض یکسان است. شده اند. سزاوارند ایشان هر اندر دشمنی اند. ایران گمان اندازنده پس برای این پس عنوان و

سَنَجْعَلُكُمْ كَمَا أُمِرْتُ وَلَا تَسْمِعُوا لَهُمْ وَ قُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمِرْتُ لِأَعْلَمَ

بشباش حاکم و موده شدو بیروی مکان مراندهی اش را و گوی کردیم آه و ورمندها از شاد ورموده شدم که عدالت اسم

يَسْأَلُكَ اللَّهُ رَبَّنَا وَرَبُّكُمْ لَأَءَعَالًا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَأَحْجَةٌ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ بَيْنَنَا

این شما خداست، وردگار ما و وردگر شما ملاست؟ باز ما و شما ملاست؟ باز من است خصوصی میان ما و شما خدا هم میکند میان ما

إِلَيْهِ الْمَصِيرُ^{١٥} وَالَّذِينَ يُعَاجِلُونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتَجِيبَ لَهُمْ حُجَّتُهُمْ دَاحِقَةٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ

موسیٰ اور اہل گشت و ایام کے خصوصیت سے مکتبہ خدایہ کے اہل ایمان کے احسان اور احسانِ اہل ایمان کا ذکر و درکار ہے۔

وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ۝۱۶

ورایش است خصی و مرایش است عذار است

براکمه گشتند آن فرق ، هر چه از هم گشتند و حق
 ی از داستانی بر سر پلین امتن را بود صف و کبر و این
 برکت و پرورل فر عشتان
 همین داسته گشته اند رسول
 وین ده از جر و ستم مایشتان
 مرچدا این مشرکان غافل

سورة الشورى

گريد سخت گريه مر سلام
وايكسانكه دنده گشته از كتاب
كلمه اين قرآن پس از حدثن كتاب
پس باين ترتيب فاذع ماستم
هم مكن تو بيدوى احوالشان
آمد آيت كاين مقلانت خام
هچنين مأموره از زوال الصدم
هست مارا م حراى كرده ها
طاهراست وغال اعني ذوالجلال
بين مارا جمع حق خواهد بود
در اهل كرده سويش قول
سخت ايستان را مكر در ردوب

از خدا تا وقت آنكه مرده ام
اژس بگفتگان در استناب
پهر ايستان وزعنا مگشود ناب
آچه را باشي تو مأمور از مهم
واچه خواست بران زلوايشان
تو دعوت باشي يكتل ران
رسوه بدين فاشم حاكم
هم شفا بدهد از كرده جرا
در سخن بود خصومت و ايمان
سوى اورگت خواهد بود و درود
ياهودن پيشان را نيك رسول
ماضيت و هست بر ايشان نص

حكم كرده ميشدى بايشان
قصد او ايشان نرسا و چود
پس در آن كرده شك نداشتى
باشي ثابت پني امر دعوت
مشركان گفتند بصيحت يق
مكرو بستم مگو م بر صواب
آن خدا كوخاني اشيا هم است
مي ناند اوقوب حق را يني
زين سيس ديكرش از ردا حفظ
حقت ابد حق كاين كه است
روى رحمت و مستؤمن بند
هم هداي باشد ايشان راشيد

از غناي سخت و بد مرعيتان
يا كه كظار قريش امر عود
آن چنان شكي كه بود از ريتي
هم هر چمكي رسد هر نوبت
مل و دختر كركه ركردى ردين
آچه را حق كرده بارل ايتاب
آورنده شما و ما هم است
خصني مامى ما يا حتى
آن باشد مرصود و حل لجاج
روايات كرده ران س كه شده
سر و كيش چو آمد وا زده
شد برك در آتش پديد

اللّٰهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ وَمَا يُدْرِيكَ لَمَّا تَسَاءَلُ قُرْبَبُ ۝ بَسْمَجُلْ بَهَا

خداست كه فرستاد كتاب را بحق و ميزان و چه آيد كه در تراشايد كه اشتغاف. يك شام سيمو آمد آرا

الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ إِلَّا إِنَّ الَّذِينَ يُمارُونَ

آنانكه بيگروند مان و آنانكه گرويدند ترسدگان ازان و مدامه كآن حق است آكه ناپيد مر سكه آكه شكست كد

فِي السَّاعَةِ لَقِيَ ضَلَالًا بَصِيدُ ۝ ۱۸ اللَّهُ لَطِيفٌ بِمَا تَدْعُو يَزُوقُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ ۝ ۱۹

در قيات هر آيد ز كراهي دورى اند خدا صاحب لطف است سد كاش روزي ميبند آرا كه سيمو اوست توانى حال

آجدا كوخاني ارم وسيلت
شرع را را نكته بران كه مان
گفت ران حرمه ميران و راه
هم قيات بر قياش قائم است
مليتش است ايكه از مژگان و دور
گرچه اندر صحن گذر و كلام
نايم دور سحرين تفسير بر
قصد استهرا بود را اشان
مي ناپيد آنكسايكه حد
حق بود ربه دگان خود لطف
مر سمويان ضمت بر هيد
يا كه طلعت آنكه خواهد ارام

خود فرستاد اين كتاب را بحق و راست
مشتود سنده امان حسان
گردد ارم ربح رب و اشتباه
وين در انداز ولايت نام است
برو اقر باشد آن مي گفتو
گفتام اسرار ان را با نيام
تو را كارت همي هم چيز
كان بود مستند از آدابشان
مي خستد اهر قيات مي عمل
لطف باشد از نوي بر هر صيبت
دان بود بار كير كايه پديد
حسن حال و في سؤ از ديمد
هم توانا در ظهور مر حمت

بار مزارا كه باشد را مشرع
يا بود ميران پسر يا ول
مؤمن و همق شمع اعني پديد
مر چه جيت كرده دا اي حبيب
وقت نشد سر آن بود هنوز
يك تو ه قلاني ه پارسى
رقبات ميبكند ايشان شتاب
دور هاس او حرم مؤمن رسزاست
در صلال بس بسدد از عي
لطف پني درجاي غير مش
هم او آن پداور كايه بگفت
ميبعد دورى هر كس خواهد آن
هم بارش قال اهر مصلحت

صالحان اعدن حقيقي زاصل و مرع
كه خدا مشتود زو مهي
فسق است آن تر ولايش سر شيد
رفايت شايد آن باشد قريب
برده دارد صفى اذان دور
بايطلب زان دن بلوين رسي
آنكه روى مگروند از اصواب
رايكه آفاده باشد حق و راست
چون خدا خواهد شود چود اما
شكر ايك خواهد ارم و روي خوش
يا خود احمى پداور و هفت
قواست حق روزي حواره گان

مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ

كيكه ارامه بكند زراعت آخرت را مي ارايم او را در دواشش و كيكه ارامه بكند زراعت دنيا را مي ارايم او را در و

مَالَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ ۝ ۲۰ أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ أَشْرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَالٌ يَأْتِي بِهِ اللَّهُ وَلَوْلَا

نست مر او را در آخرت هچ چره بكم رايشان است شريكان آين نه ادمي ايشان از دين آچه را ستورى هاد نان خدا وا كنيود

كَلِمَةُ الْقَصْلِ لِقَاصِي بَيْنَهُمْ وَ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ^{۲۱} تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا

لنه صلواتی تقدیر ناخبر هر آینه حکم کرد مشمیع دنیا بشان و بعد شکست کاران را برایشان است عدای دودک سی سکارا را از سیدگان از آچه کب کرد

وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ

و آن واقعت برایشان و آگاه که روید و کرد کلهای شایسته باشد بدر حهای هشا برایشان است آچه خواست نزد

رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْقَصْلُ الْكَبِيرُ ^{۲۲} ذَلِكَ الَّذِي يُبَيِّرُ اللَّهُ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

بورد کبرشان است آن صلی درک این است آچه در میبندد حداد کاش و آگاه کایان آورد و کرد کلهای شایسته

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا التَّوْبَةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَمَن يَقْرَفْ حَسَنَةً نَّزَدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا

بگوئی خواهم از شما بر آن روی مکر دوسی در قراف و شکستند حوی را می افراشد و اورا در آن سوی

إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ^{۲۳}

در شکستند حساب آرد و مکر شیر اس

| | | | |
|-----------------------------|----------------------------|----------------------------|----------------------------|
| کرد اراده هر که حراست آسرای | حرا او را بد تمام اندوختی | هر یکسرا در دعوس ده هفتصد | میدهم امر حرا بل بسند |
| و اینکه دبا شد او گشتند | و این دم او را صبی فرید | بست پی را آخرت هفتصد | هر شری ترک کرد این صند |
| هر که کرد او ضاعت او هر حد | حق سواد کار او را در دودا | در دودا باشد او را کار ساز | فب او از غیر دارد بسیار |
| و اینکه باشد شیر دایش | رشت رو بهد حبش | حاصل او روق مقبوسستوس | بیش بر سر حق دستوس |
| کاران را و که هست اسرها | ارشدن در جان و در شا | برایشان آن شامی وضع کش | کرد و با حق کرای خویش |
| گر بودی خون صل امر قضا | حکم بود الملل یعنی راقضا | یا بود اسق و هده در صدور | حکم حق را نشان يوم النور |
| درمان مؤمنان و کاران | زده شد حکم حق امر زمان | هر استکارگان امر حرا | مرعدای دودا صفت از شا |
| مشکلانی بود در و الصواب | سهرسان را چه کرد آداب | و انگی باشد فرود آیفه خود | سوی ایشان سر جای قبل بد |
| و اینکه نگروید از این | زده اند عمل آن امر جان | هفتان در روجه حد جای | برشان هست آچه خواهد ارشادی |
| رد آن پروردگار می خیزد | و این ایشان را بود صبی نیز | این شارت شد از پروردگار | رعاد مؤمن شایسته کار |
| گو که بر نفع احکام خدا | هم مری می خواهم از شا | گفت ما بغیر اصار او داد | دخل تو اصر و در شرت و داد |
| که گویی توبه اعوان خویش | تا ثانی حبه صرف حق خویش | آمد آن که خواهم از شا | هم چو الا که حب اقرا |
| جز مودت حری بر دیگران من | خواهم از شا در هر و من | و این بود حب صبی و غنچه | و این دوسط یک ز آرایش همه |
| فرقی این قول دارد اسوار | کارهای اوست مخصوص این چهار | کس کی هر که این و داد | میکنم آن بگوئی دروی زیاد |
| حق بود آمرزگار از هر خطا | هم شکور اعی را بد در حرا | آمد آیت حوی حب اقرا | صبی آرا برگرفت افرا |
| که مکر خواهد رسول کند | کامل بش بد او باشد تمام | ست چنی حکم حق بل مثل اوست | کامل او را بریدن دار دوست |

أَمْ يَقُولُونَ اقْرَأْ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِن يَشَأِ اللَّهُ فَخْتَمْ عَلَيَّ قَلْبَكَ وَيَتَّبِعُوا اللَّهَ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ

یا مکر و بدست بر خند و دعوی مرا که خواهد خدا مهر بد بر دات و میگوید خدا باطل را و عت میگرداند

الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ^{۲۴} وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ

حق را نکاش خدایه که او دانست بر این سها و دوست گفت و یکد تو را از بدگاش و در میگرداند بدیا

وَيَعْلَمُ مَا تَقُولُونَ ^{۲۵} وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَزَيَّدَهُم مِّن فَضْلِهِ وَالْكَافِرُونَ

و میداند آنچه می کنید و اجابت عینا آمار که روید و کردند کلهای شایسته و در میبندد ایشان از فضلی و کاران

سورة الشورى

لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ ۝ وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَوَّاهُ فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يَنْزِلُ بِقَدَرِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ

مرايشاراست عذابى سخت و اگر بگشاید رزق را بر هر چه خواهد بود بر زمین نازل کند ولى در آنجا که خواهد بود بحدى که خواهد بود

بِعِبَادِهِ خَيْرٌ بَصِيرٌ ۝ وَهُوَ الَّذِى يَنْزِلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَطَرُوا وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِىُّ الْحَمِيدُ

بندگش را آگاهى است و اوست که هر چه بفرستد بر ابرار و سزا آنکه بفرستد بر مفسدين و اوست خداوند بخشنده و مهربان

۝ وَ مِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا بَيْنَ فِيهِمَا مِنْ ذَاتِ آيَةٍ وَهُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ

و از آينهاى اوست آفرين آسمانها و زمين و آنچه را كه در آينهاى اوست و آنچه را كه در آينهاى اوست و آنچه را كه در آينهاى اوست

قَدِيرٌ ۝ وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَغْفِرُ عَنْ كَثِيرٍ ۝ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ

موانست و آنچه بر شما نازل شود از اوست و آنچه را كه كسب كنيد در دستهاى شما و او را بگناهان بزرگ مى بخشد و شما را بر آنچه مى خواهيد

فِي الْأَرْضِ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا نَصِيرٍ ۝

در زمين و بستاند شما را از هر خدايى جز خداوند و نصيرى ندارد

| | | | |
|-------------------------------|-----------------------------|-----------------------------|--------------------------------|
| آمد آيت ام بفرمودند | رخسداست او دروغ را بفرمودند | پس حق را خواهد فهميد و بپند | گر كسى قصد دروغ را بخشد |
| پس اين قرآن دليل صديق است | مهرى كه از خدا آيت گشت | مكند خود را خدا را بخداى | هم كه امانت حق را را امانت |
| با صلوات خود كه حقى صادق است | هر سخن زوى باشد حق است | حق داد آنچه امر سپيد است | و آنچه بپندارد كان را بر امانت |
| اوست آن كس كه بپريد تو را | از خداى خود كه حق را بخشد | هم داد از پند و ناسد | هر سخن زوى را بپند بپند |
| بجانب الهى آمو | كرده هم باشد امر بگو | هر پرايشان صل خود سازد مزيد | كاران را هم خود روى شديد |
| دروغ گر حق بگشادى رحمت | مكششد از طريق انصاف | نه مى كردد پس در زمين | اعمال اينسان را هم بگشاد |
| ايك طرفه شده اى كه خواست | ولى بوقت حكمت امر را بفرست | را كه او باشد حال مدگان | همه داد و بپند با ايمان |
| او فرستد است باران را و او | خدا را آنكه با ايد آيد او | رحمت خود را نهد بفرست | رحمان و رحيمى مى رسد |
| تا از آن شو و تا پند بپند | او ولى است و سوده درصفت | و عطايش بفرست در پند | همه حق اين سواست و زمين |
| و آنچه در اين هر دو باشد بپند | او را آن حسنه دروغ و سر | هم بپند باشد او رحمت | چون خواهد چنان آن جهان |
| بر شما هر چه اوصفت مى رسد | و ان بود كه بگشاد آيت | او نهد حق بپند او كمال | آنكه را امانت عواست امان |
| بر شما طر مستند بپند | در زمين حق را بپند او بپند | هم باشد دوستى حق كردگار | هر چه را كار ساز امان و بار |

وَ مِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْخَوَرِ كَالْأَغْلَامِ إِنْ يَنْشَأْ سَكِنَ الرِّيحَ قَيْظَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ إِنَّ فِي

و از آينهاى او آينهاى روى است در هوا - در دريا چون كوهها اگر خواهد سكون را بپند و در باران بپند و در باران بپند

ذَلِكَ لَا آيَاتٍ لَكُنْ صَادِرُ شُكُورٍ ۝ أَوْ يُوقِفْهُمْ يَأْمُرُ كَسْبُوا وَيَغْفِرُ عَنْ كَثِيرٍ ۝ وَ يَعْلَمُ الَّذِينَ

مرا بپند آيت است هر چه در صفت كسى بپند بپند بپند بپند بپند بپند بپند بپند بپند بپند

يُحَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ حَافِظٍ ۝ قَمَا أَوْتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ

مستند بپند در آينهاى ما كه مستند بپند بپند بپند بپند بپند بپند بپند بپند بپند بپند

خَيْرٌ وَ أَتَقِي لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ۝ وَالَّذِينَ يَتَّبِعُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ

بپند بپند بپند بپند بپند بپند بپند بپند بپند بپند بپند بپند بپند بپند بپند بپند بپند

وَ إِذَا مَا غَضِبُوا يَغْفِرُونَ ۝ وَ الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آمَرُوا بِشُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَ

و چون خشم بپند بپند بپند بپند بپند بپند بپند بپند بپند بپند بپند بپند بپند بپند بپند بپند بپند

مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُقْتُولُونَ ۲۷ وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ ۲۸ وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ مِمَّا

و آنچه روزی دادیمشان مقتولند و آنکه چون رسد ایشان سستی ایشان استقامت دهد و بدش بدی بدست ماعدان پس آنکه مغرور

وَاصْلَحَ فَاجْرَهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ۲۹

و اصلاح نمود پس بداد و رحمت که او دوست ندارد سگزاران

| | | | |
|-----------------------------|---------------------------|----------------------------|---------------------------|
| همه بود رانند او امر نمود | محکهای طایفه و امر نمود | هست اصلاحی می همو کرد | موجهای هر یاطک از شکوه |
| در که خواهد بدو - انند | کای سب بر روض شتی بود | پس نکراند - ستم می نمود | طکرها چه در پشت نمود |
| وین رآب وی است اسر شن | هر هر صار شاکتر - کجانی | یا اگر خواهد عرق و تاه | آچه را که لب کرد از گناه |
| نمردم را کشتی از سبیت | نمرد ایشان را و من و عدوت | که ساد آخته در آیت ما | میگند ایشان حدال از باروا |
| سختی نگریز گلی از صاب | حق و خواهد هر گز در عتاب | آچه می داند شدید و جری آن | هست بر خورداری انجیش چنان |
| و آنچه شد از نواب آخرت | رد حق نیز بود - عدوت | هر آن که زود آمد انجی حق | که روی زود آمد از ماخل |
| و آنکه ایشان از کافران است | هستن در حال رشت و صواب | ترشی چون میگند ایشان صاب | رود ایشان نگردد از آن سب |
| از عدالت و آنکه از بروردگار | داشتی ربا نیز آن حق گدار | هستن در کار اینها و ثورت | در مای خود - چون معدرت |
| عد هجت است شورائی که داد | روی تربیت او ایوب داد | هم تربیت از آن که مؤمنان | مشور نام نمودمی چنان |
| هسته بوی که شد بدعت مرد | که در او بود شوروی کار | میگند اهل روی خوش را | که مرانند را عطا کردند ما |
| چون ز کد آب ایشان راستم | میگند از شو اصاب هم | میگند اهل که از خشم استقام | حدت از هم میگند ایشان نهم |
| من آن شد حرای کار | در نفس و در دل - رشت رد | نگردد هر کار - سگارش راست | صنع آرد احوال پس رحمت - |
| | حق دادد ضایعها هیچ دوست | نقشش از سوه من است | |

وَلَمَنْ أَنْصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَٰئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ ۳۰ إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ عَلَى الَّذِينَ يَظْلُمُونَ النَّاسَ وَ

و هر آینه آنکه آنکه شایسته از او نجات یافت پس ایشان هیچ راهی پس او را که سبب است و سبب که سبب است

يَبْقَوْنَ فِي الْآرْضِ يَحْكُمُ الْقَوِيُّ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۳۱ وَلَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ لَكُنْ

ساده که بگذرد و حق انکار و است ایشانرا عذاب گردد و هر آینه از او نجات یافت پس ایشانرا عذاب است

عَزَمَ الْأُمُورَ وَمَنْ يُقْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ نَاصِرٍ وَمَنْ يَكْتَسِبِ الْإِثْمَ يَكْتَسِبْهُ خِصْمًا ۳۲ وَمَنْ يَفْعَلْ مِثْلَ مَا

از و در قوی و اگر اقل الله باشد و او را هیچ ناصری نیست و هر آینه از او نجات یافت پس ایشانرا عذاب است

هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ ۳۳ وَ تَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غَاشِقِينَ مِنَ الدُّخَانِ يُغْفَرُونَ مِنْ ظَرْفِ حَقِّقِ

سوی از کد هیچ راهی و بی ایشانرا می گردمشو هر آن خود بخاک از او نجات یافت پس ایشانرا عذاب است

و قَالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْغَاسِقِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ أَهْلُهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ

و گفت آنکه اینان او را بدست گیرانند که نجات ندهد و نجات و نجات و نجات و نجات و نجات و نجات و نجات و نجات

فِي عَذَابٍ مُّقِيمٍ ۳۴ وَ مَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءَ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَنْ يُقْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ

در عذاب در عذاب و نجات ایشانرا هیچ دوستان که نجات ندهد از غیر خدا و از او نجات یافت پس ایشانرا عذاب است

مِنْ سَبِيلٍ ۳۵ اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَأٍ يَوْمَئِذٍ

هیچ راهی احاطت کند برورد کار تا ایشانرا که ایرویکه نجات ندهد از دین خدا و از او نجات یافت پس ایشانرا عذاب است

وَمَا لَكُمْ مِنْ تَكْوِيرٍ ۝

و مانند مرشدا هیچ انکاری

| | | | |
|--|---|---|--|
| زنانکه نکند که را سکار خود
رنگانکه علم بر مردم کند
وانکه حشید و طمس شعور
و انکسرا که کماود حق فرو
هست میگوید آیا خود روی
هرس کرده منی ایشان را شود
مؤمنان گوید آن الطاسری
می داد اینک استسکارکن
آنکه را که واید بر خود اله
آچون دوری که می بود اراو | حداد آنکش طلی ارحاله ورد
در دین از حد خود بیرون رود
ان ذلک و لین عر الامور
بست زان پس لاسازی اراو
تارگشتن را دنیا مایگی
برجم س فروس می زند
که دین دزد ایشان ایچون
هستن چا در صای خاودان
پس باشد مرعلاش هیچ راه
ار کردین در آن فرجه سو
هم باشد راه انکاری بش | بست راه آقود را پس رعاب
ی دین وحشی پس آنکروه
پس این نمران بود ران کارها
ای ای اندک استسکارکن
ایچون آچونوت اوه قصور
نکرد ایشان پایش در هان
فرشود و مرعلاش خود در سحر
بستش او دوستان در آن گرد
مرعلاش او صدامی خود شد
معانی بود شای را - شود
تا شد اگر اراو ارحال حوش | بست حزانکه بود راه عتاب
در عتاب دردناکشد ارحوه
که رد مر قوت اینیل صلا
چون بند آن عذاب سگران
خود سارک ارحال دارالفرور
روبر چشم ای رهول و خوف آن
لایق آتش شد از می تنیز
عر حق روی ارباشان کند
پیش اراو شای مرشدا او بعد
منفی روی در آن رور شدید |
|--|---|---|--|

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِظًا إِنَّ عَلَيْكَ الْإِبْرَاقَ وَ إِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مَتَاعًا

پس اگر روی گردانند پس مر - بدیدورا ایشان نگهانی بترور - حریفان و مر - که چون شامدیم این را ارحور حلی

قَرَحَ بِهَا وَ إِنَّا نُصِيبُهُمْ نَيْفَةً بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ ۝

شاید شود مان و اگر رسد ایشان - روی - آچون پیش فرستادنشان س - دست که این - دست ساست - مر - خدا راست - دشاهی آسمانها

وَالْأَرْضُ يَتْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهْبُ لِمَنْ نَشَاءُ إِنَّا لَهُ نَافَةٌ لِمَنْ يَشَاءُ الذُّكُورُ ۝

و زمین می آرد - آچون خواهد - بیشتر آرا که خواهد مژده و - شد - آرا که خواهد - مژده - هر دو - بعد ایشان را

ذُكْرَانَا وَ إِنَّا وَ يَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيبًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ۝

و دخترها و مژده و اگر رسد آرا که خواهد - در ایده - در سبک - او - ستادی و او - شد - آرا - آرا - که سبک - او - رسد او را

وَحَيًّا أَوْ مِنْ وَرَآئِ حِجَابٍ ۝

و حی یا از پس - حجاب - یا برستان - رسول - س - وحی - شد - ایشان - آچون خواهد - در - که او - در - در - حکم

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِمَامُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ

و همچنین وحی ارحیم و روح را او ارحور بودی که های - دست - کتب - و ایمیل - و ان - کرد ارحم آرا

نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَ إِنَّكَ لَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۝

نوری که هدایت کند من آرا که خواهد ارحم - بدگان خود - و در سبک - او - آید - او - مای - راه - راست - راه - خدای - که او - راست

مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ إِلَّا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ

آچه در آسمانها و آچه - در زمین است - دانستند که جدا از او - کرد کارها

الجزء الخامس العشرون

| | | |
|---|--|---|
| پس گرداند روی از مرگ کان
رتو بود ای یسر هر بلاغ
وود ایشانرا رسد که پاک بش
شاهی اوس و سبها باشد حق
حمت بختد پاک دشر یسر
می باشد آدمی را در او
یا سخن میگوید از پشت حجاب
تاخند افتا صلاه ذوالعنه
که سلام از او رسد و اوست
روح فرآرا خان گفتار پات
و بودی پیش از وحی امر
لک گرداند آرا روشی
تو راه راست میبواب حرس | پس سازند آید امر ظهور
چون پشام آدمی را در خود
پس بود اسن در آدم باس
هرگز خواهد شد در او
هم کرداد عتی آرا که خواست
جزوی ای که از راه چنی
به رسون را فرستد از شک
اوست برتر بر آیه در هر
وحی از او ای که را آید
یا در اند اروح باشد حریف
ای می باشد نیری ما الکتاب
هرگز از مدگان خواهد خود
می باشد ای که همه سوی حق | از احاط دعوت را بالان
اوقش و در شان معبر غرا
دستهای را به غرقه پیش
آفرید خواهد آنچه از عاشق
هم بهر معنی خلاف بختگر
ای که تا گوید سخن بوی خدا
که سعادیت می در حجاب
روی از رخمت حکم شده
که درک باشد سب در راه
که قلوب میزد و دران بود
ای که در فای بود قرآن و سر
نه که معجزه ده تا ای
راه حق تا زوا سوانت و اوس |
|---|--|---|



سُورَةُ الزُّحُوفِ بِسْمِ وَ تَمُوتُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

حَمَّ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ ۱ اِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۲ وَ اِنَّهُ فِي اُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا

قسم حق کتاب روشن درستی که ما گردانیدیم آفران هر می شد که شما دریا بسطل و درستی که آن در اصل کتاب زدما

لَعَلِّي حَكِيمٌ ۳ اقْتَرَبُ عَنْكُمُ الذُّكْرُ مَضْعًا اَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُّسْرِفِينَ ۴ وَ كَمْ اَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيِّ

هر آینه بلند می باشد که ما آید پس گردانید او شما در و در امر این آیه که هستند گروهی اسراف کاران و بسیار فرستیدم از پیشانی

فِي الْاَوَّلِينَ ۵ وَ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيِّ الاَّ كُنُوزًا يَمْشُونَ بِهَا وَلَكُنَّا اَشَدَّ مِنْهُمْ بَطْشًا

در پیشانی و بی آمدن از راهی از پیشانی و می آمدن از راهی از پیشانی و می آمدن از راهی از پیشانی و می آمدن از راهی از پیشانی

وَ مَقْصِي مَلِ الْاَوَّلِينَ ۶

و گذشت داستان پیشانی

عَد بِسْمِ اللَّهِ رَحْمَى الرَّحِيمِ ۷ اِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۸ وَ اِنَّهُ فِي اُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا

قسم بسم الله رحمتی رحیم ۷ اِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۸ وَ اِنَّهُ فِي اُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا

قسم بسم الله رحمتی رحیم ۷ اِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۸ وَ اِنَّهُ فِي اُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا

قسم بسم الله رحمتی رحیم ۷ اِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۸ وَ اِنَّهُ فِي اُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا

قسم بسم الله رحمتی رحیم ۷ اِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۸ وَ اِنَّهُ فِي اُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا

قسم بسم الله رحمتی رحیم ۷ اِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۸ وَ اِنَّهُ فِي اُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا

سورة الزخرف

الْأَرْضَ مَهْدًا وَجَعَلْ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا لَّتَلْكُم تَهْتَدُونَ ۝ وَالْأَبْيَ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ

درمین را بستری و گرداگرد برای شما در آن راهها باشد که شما هدایت کنید و آنکه مروج و مستند از آسمان آب آید از

فَانْشَرْنَا بِهِ بَلَدَةً مِّنْآ كَذٰلِكَ تُخْرَجُونَ ۝ وَالَّذِي خَلَقَ الْاَرۡوَآجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْفُلۡكِ

سرزمین گردآباد در میان حای مظهر المحمدين بيرون آورده ميشود و آنکه آفرید اصافرا هم آنهاو گردآباد در ای شمال از کتبها

وَالْأَنْفَامَ مَا تَرْكَبُونَ ۚ ۝۱۳ لَتَسْتَوُوا عَلَى ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَ

و چهار بابان آنچه سوار میشود ناظر از گریه مرثیهای آن سید گردد نعمت پروردگلو فارحون قرار گیرد بر آن

تَقُولُوا سُبْحَانَ الْبَدِيِّ سَعَرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِبِينَ ^{١٢} وَآنَا إِلَى رَبِّنَا الْمُقْبِلُونَ ^{١٣} وَجَعَلُوا

وگویی پندار پاک بودن آن کرام که را میسر می آید و این را و نمودم به آرا توانائی دارندگان و غیره که منتهی به ورود گاهان و از گویا و گردا بدیده

لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ مُبِينٌ ١٠

۱۔ اور اگر: دگنیش پھرہ بدر سنیکہ اسان هر آیه اے اسی است هویدا

بررسی ارزش مطلق که آید این رمی و آسپن کاید بدید می‌گوید آندوونیکه هست عاب وداما هر عال و پت

آنگاه مردان در برابر چویند: «تا عطر باشد شما را دعاست» و به پیش آوردند و روی راهها: «شما باید ره مر مر»

وانکه فرستاد آب از آسمان ، قصر صحت و میلاد و برهان ارض و به درخشند را و ایستاد : مرده گان آید و درون از زمین

وانکه ارد اصافرا خلق اوردشاد همه حيوان و نبات و جان و صفت حيوان و نبات امرطوبت هست ملا از اناث و ازذكور

همه را در دست و پا می‌داشتند و همه را از میان برداشته بودند.

ہاں ہے، ہاں ہے۔ ایشیہ و شام کی

ما کردیم بر پروردگار حالت در مرتبه خوبی سوار ایم باشد داخل بر ماه را که خواهد در رکوب این آفر

اعراف ایساں کند از دہگان پس درآگیرت جز ایستہ گان جز اسی در والد است دہند جس ملائکت بہت اور است بہت

رنگه اسان باباسد آشکور

أَمْ اتَّخَذَ مَا يَغْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَكُمْ بَالِيَيْنَ ۚ وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا قَرَّبَ الرِّحْلَىٰ مَثَلًا

آیا کرم از آیه آمد دختران و برگزیدگان و پادشاهان و خون بر زمین نشود که این آیه در ای حدای پشایدها می کرد

فَلَّ وَجْهَهُ مُسَوِّدًا وَهُوَ كَظِيمٌ^{١٧} أَوْ مَن يُشَوُّ فِي الْحَيَّةِ وَهُوَ فِي النِّصَامِ غَيْرُ مِينٍ^{١٨} وَ

رویش سیاه واوست بر خشم آبا و آسکه ریت نافه شو و قلدر زنت و اوست در مطاصبه با اشکار کینه و

وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنَانَا أَنشَدُوا خَلْقَهُمْ سَخِيبًا شَاهِدَهُمْ وَ يَسْأَلُونَ

مردگان خدای حیات، بی‌مغز شپا آحاد مصر بوده. آفرینش، ابشار ابروی و شه‌شودگو اهی ایشلن و بر سینه‌شود

وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا خُرُوصٌ ۚ أَمْ آتَيْنَاهُمْ

و گفتند که خواسته و خدای بهشت ایمو نمی رسدیم ایشان را

كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُتَمَكِّنُونَ ۚ بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ آيَةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم

کلام پیش از آن پس استادان چنانچه روز گل
ملکه گشتند که ما فتنه برادران را
بر طرفه و بر سبک مسم برادران شان

الجزو الخامس العشرون

مُتَّبِعُونَ ۚ وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا

مدیریت باغبان و همسرش حضرتعالیه بشارتو در قره

عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِم مُّقْدُونَ ﴿٢٣﴾ قُلْ أَتَوَلَّوْا حِجَابَكُمْ فَأَعِدُّوا عَلَيْنَا بَاءَ كُفْرِكُمْ قَالَُوا لَا

و بعد از گفتن اینها، ایشان از ما که در مجلس گفت: آبا و اجداد ما را خداوند آفرید و ما را به او بازگردانید.

إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ٢٤ فَانْتَقِمْنَا مِنْهُمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ٢٥

که با ما می‌روید و در شرف است. ۱۰۰۰

دستراں آیا گهت او بیرونه
 بیده دانه من شود وایش کی
 آورد اسی شش بر دیا ی
 بر خدا کسید آقا بدهه
 بیست او را حق و روان مؤمن
 و در سوزن او و حبه قاصد
 هم بر او شش تامل بدهد
 داشته آید محصور این مشرک
 خواستی کشید این از خدا
 داده ام آیا که اشرا عصب
 می کشد آیا که با آید خوش
 هیچی پیش او نبرد خدایه
 ما شدم آید بی آید شش
 گرچه من آورده ام دینی بها
 قوم گفت بگوید ای دانی

آید و راه آن وقت احد
 راه بر چو مل رود دشکی
 که تو را حقه دار و بدی
 آنکه در بر او بزرده شد
 کاورده شد بر سرش
 بر او نهاده و سست
 که خدا را بگویند حد
 و شت آمد ملائک
 که ملائک را بر سر من
 پیش را از قرآن ده و حجب
 بده آنگو دولت در شش
 ما رسو شدی از هر چه
 افتاد بر سر او شش
 بر شش بر سر او شش
 آچه را که آمد از این آن

پس شمر اس زدا و نای
 ای جان دگر و افاده
 روی او گشت ده از حبه و
 ای الله و هو غر من
 من خدا بزرده دوا
 مشا را بود چون آنکه کو
 از آید این حدان حضرت
 آن گواش شود و ده دود
 می شود این رسم و حقی
 پس حواش حاکم و شوی دود
 همه ما بر از افغانی به
 حاکم که با آید شش
 گشت او را آید شش
 راه بر آن یکه آید شش
 ما از این بی نیایه اقم
 بی مکتب دانش چون بدیده

بیست این فست عجب ارمش کی
 دجای و اسی چو و حد
 میرد در دن فرو حری و الم
 دران ای حبه و دین
 کچه این بر دود قول او را
 رد مشا بده و قول وی او
 بود ای حبه و شش
 همش بی سید کرد از شهود
 دست بی سراد او بدستی
 مل سیدی حری این شد
 راه دهم او شش پای و شش
 یکه آید بر این و شش
 هست روان دانی بیوی
 رخداد از بد دین و شش
 بی مکتب دانش چون بدیده

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِإِلَهِهِ وَقَوْمِهِ إِيْسَىٰ نَرَاهُمَا تَبَدُّوْنَ ۚ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ وَجَعَلَهَا كَلِمَةً

وہنگامہ کہتا رہا وہ بے شہر اور غمش راہیں سننے لگے بس بزم آواز ہے۔ یہ سہرا کہ بے پند آواز ہے۔ اس مدرسہ کے اوپر دیو راہ ہوا ہے اور گدی آرا

بِأَفْئَةٍ فِي عَقَبِهِ لَعْنُهُمْ يَرْجِعُونَ ٢٨ نَبِيٌّ مَّمْنُتٌ هُوَ لَاءٌ وَآبَانُهُمْ حَتَّى جَاءَهُمُ النَّقْتُ وَرَسُولٌ مُبِينٌ ٢٩

اللہ باور فرماتے ہیں کہ ایشیائی مارکٹ ۱۰ دہائیوں کے لئے افریقہ، ایشیائی مارکٹ اور امریکی مارکٹ کے درمیان ایک نیا پل بنے گا۔

وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ ٣٠ وَقَالُوا لَوْلَا نَزَلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَيَّ

و چون آمد ایشانرا حق که - ابن حادوات و نرسید که ما این کار ایر و گفتند چرا فرو فرستیدند شهابان فران پر

رَجُلٌ مِنَ الْفَرِيقَيْنِ عَظِيمٌ ۚ أَهْمُ يَقْسِمُونَ رَحْمَةَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مِمَّا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

مردنی اران دوزخ کورگت اماشان، قسمة کسرحمت پروود کورتوا مافست کر دیم یاشان و حشاش اتانز ادوزخ گانی دنا

وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُلَاحًا وَرَحْمَةً لِّرَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ ٢٢

فدنه کردادیم بصی اثار الای بصی لومراف فیکید مرخیشان برخی رادکار باندداشتو رحمت پروردگار نو جهراست از اچه چهم میکنده

سورة الزخرف

| | | |
|--|--|---|
| یادسکن چون گفت ابراهیم برد
جز کسی سگاو آفریده پس رود
میگرداند آن کلام مانی او
امر اولادش خدا پانی گماشت
ملکه دادم به من براین گروه
احد متامل صفات غلظه
نکروم ویت مارا طور این
یعنی اهل مکه و مشایخ حن
قول و حکمتش اندر مردم
رحمت پیرو دگر این مبتلان
آچه پستی رد گای را سب
پس زبند ابرو رسالت ابره دست
آن یکی باشد رسد رقی شد
تا که این قصه بسط و غش و روح
تا مایی هم شوند اندر معاش | میدهم قوم خود را ارشاد
را میروم از سترم خواهد نمود
که بود آن لا اله غیره
لا اله الا الله ارحی که داشت
میرد هاشان بر ایشان اروحه
با جان و معجزات باهره
شکست بر سر و رسالتش
که پرو کند از ره قدر و مان
کسی سجد بر زانوش لا کلام
مکنند آیا که سخت این و آن
در جهان باشند در حق ابرو صف
شلی خود افلا رنه انسان است
و ان بعضی از تنگ آن برادر
مردمان ابرو بیکدیگر یاد مع
نکند و ستر جهان بر هاشان | زاجه پرستند من با شری
پس اندر راه توحید ایزد
دوخت پستی که در اولاد خود
طرا تا گردد در دین پیر
تا حق آمد یعنی این قرآن راست
پس بگفتد ایضا آوردند
هم گشتند از چه این قرآن حق
آن بلا کس یا طایر کاهو عرب
دور لر آن کلمه موت موسوت
بل مبتله ایشان را سخت ما
چونکه از تنه قست عجز
حس را برداشتم از سی ما
آن یکی از روز خود را دور
حس برسی دگر باشد وام
رحمت و پروردگارت شای راست |
|--|--|---|

وَلَوْلَا اَنْ يَكُوْنَ النَّاسُ اُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمٰنِ لِيُؤْتِيَهُمْ سُقًّا مِّنْ نَّفْسِهِ وَ

و اگر آن بودی که شد مردمان یکایک واحد هر آینه گردا میدوید برای آنکه کاهو میشود صدای حاشا شای سقفا از شه و

مُعَاجِرَ عَلَيَّاهُمْ يَنْظُرُونَ ۳۳ وَلِيُؤْتِيَهُمْ اَنْوَابًا وَسُرًّا عَلَيْهِمْ يَسْكُنُونَ ۳۴ وَزُخْرَفًا ۳۵ وَإِنْ كُلُّ ذٰلِكَ

رداها که آن بر آید و برای حاشا شای درها و سر و ها که آن یک باشد و رسته و باشد هم آن

لَمَّا مَنَعَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ عَنَّا ذَرِكًا لِّمَنْعَتِنَا ۳۶ وَمَنْ يَمْنَسْ عَن ذِكْرِ الرَّحْمٰنِ تُفَيِّضْ

مکارم پیش رد گای دیا و آخرت بر پروردگارت ای هر کار است و سگاو اس لمطوید خدا یکبار

لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ ۳۷ وَانَّهُمْ لَيَصْنُوْنَهُمۡ عَنِ الشَّيْلِ وَيَصْبَوْنَ اَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ ۳۸ خَتَّى

برای او شیطان را پس او ست مراز و رفیق و دوستی آنها را بعد از هدایت از راه و می پندارد که ایشان هدایت باشند تا چون

اِذَا جَاءَنَا قَالْ تَالِيَتْ بَيْتِي وَبَيْتَكَ بَعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَيَمْسُ الْقَرْنَيْنِ ۳۹ وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ اِذْ

آمد ما را گوید ای کشودی ما این و میامو دوری مشرقین پس می رفتی بودی و هرگز سود نیست مشرب از امروز چون

فَلَعَلَّكُمْ اَنْتُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ۴۰

ستم کردید که شما در عذاب شریکاید

| | | |
|--|---|--|
| گر بپودی آنکه در فکر و گمان
می بگردانیم بهر ستارگان
پایها و تنها در هر یک
آخرت در نزد ریت بالیقین
دیو برینند سگواران
آنکه ایشان در دهنه و ساعد
گوید آن طای فریش را بین
حاشا را گوید آن افروشه زود | امنی واحد شود این مردمان
خامها گرفته باشد سب آن
که بران گردد ایشان سکی
حت اصی هست هر ستین
باشد امنی صبح و شمش هم ستین
یا که دیوان بر هدایت راهید
بودمان ایضا کشش به مشرقین
این نشا همد امروز ایچ سود | مرحطام دیوی مایل شود
زرد باها که بر آن بالا رود
گرمی آنها و غره و ز غلا
و ا که خوش اند از رحمت داشت کرد
باشان دارم آن دیوان ز راه
یا که آن طای و شیطانش بینا
تا نمی دیم تو را هر کر چین
چون سگاری و طری از صواب |
|--|---|--|

الجزء الخامس العشرون

أَفَأَنْتَ تَسْمَعُ الشَّمَّ أَوْ تَهْدِي السَّمَى وَمَنْ كَانَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۚ قَالُوا نَذْهَبُ بِكَ قَالًا مِنْهُمْ

آبایی تو میثوابی کردار یا ولعنبتائی کردار او آنکه باشد در گمراهی آشکار پس اگر میریزایم درستی که ما میثواب را ایشان

مُنْقَمُونَ ۱۱ أَوْ تُرِيكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ قَالُوا عَلَيَّهِمْ مَقْتَدِرُونَ ۱۲ فَاسْتَمِيعْ بِالْأُذَى أَوْحَى إِلَيْكَ

انگه شدگان یا سمع التبرا آچه وعده کردیم ایشان را پس ما قهر را بر ایشان قدرت دادیم پس چنگ درون نایبه وحی کردند تو

أَنْتَ عَلَيَّ صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ۱۳ وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ ۱۴ وَاسْتَلْ مِنْ أَرْسَلْنَا

درستی که توئی بر راه راست و در سبکه آن هر آید که درست می توانی بود و فرموده شد و پرسش از آنکه فرستادیم

مَنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجْمَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ ۱۵

پیش از تو از رسولان ما آیا گردانیدیم از غیر حقایق حجاب شده آنها که پرستیده شوند

| | | | |
|-----------------------------|---------------------------------|------------------------------|----------------------------------|
| شوالی مرستگان آیا تو حرف | یا ثانی ده گویان پس حرف | و آنکه باشد در ضلال آشکار | ک مسر کرد این دو هیچ کار |
| پس بگویند انصار او را | حضر حود را در ایشان حرف | پس بر او در سواری خود بوزار | نصیبیده انظم از اشفا |
| ما شکسته اخایم از عدو | هم تادم لرزه حوله ام آن تو | وعده دادیم آچه از ضب | ما را ایشان خاصه در پیروان الصاب |
| ما را ایشان ما ا مقدر | آچه حوله ام آن کهیم از حیر و سر | چنگ پس درون ناچیریکه وحی | و شود سوی تواند امر و هی |
| خود توئی بر راست راه از حرف | و ان بود هر تو و قوت شرف | پس این قرآن که موحی عزت | دود پر شده شود از آن راست |
| می پرس از اهل توری و کتاب | و آنکه بوده از پیش از خطاب | آن وصل می که از پیش از تو ما | سود فرستاد ایشان بر مرضا |
| می پرس از اهل عدو و دین | صالحان آیت و آتش | هج گردانیدیم الا خدای | کاوست حجاب شده شود بر ما سوی |
| ما خدایان که رستیده شود | خلق ایشان را حیات کرد | حاصل آنکه امر آید زده ام | بر پرش جبر خدا را از قدیم |

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۱۱ فَلَمَّا جَاءَهُمْ

و مستحق فرستاد موسی را بآیاتی ما سوی فرعون و جماعتش پس گفت درستی که می فرستادیم بر تو و در گنجها این پس چون آوردشان

بِآيَاتِنَا إِذْ هُمْ مِنْهَا يَصْحَكُونَ ۱۲ وَمَا تُرْهِمُ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتِهَا وَأَخَذْنَاهُمْ

آبای ما را آنکه آید ایشان را آن خدمت کردند و می عود ایشان را هیچ آبی بزرگتر بود از منش و کردیم ایشان را

بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ۱۳ وَ قَالُوا يَا أَنَا السَّاحِرَاتُ لَنَا رَبٌّ بِمَا عَهِدَ عِنْدَكَ إِنَّا لَكُهْتَدُونَ

عذاب باشد که آنها برگشتند و گمراهی خلکو که جوان رای ما بر و در گنجها ما چه بهمان زده رد تو در سبکه ما بهمان بهمان ایشان

۱۴ فَلَمَّا كَفَتْنا عَنْهُمْ الْعَذَابَ إِذْ هُمْ يُسْكِنُونَ

پس چون دفع کردیم از ایشان عذاب را آنکه ایشان بیچاره شدند

| | | | |
|--------------------------|---------------------------|-----------------------------|------------------------------|
| که رسول من ز رحمت عالمین | چون فرستاد موسی را مان | سوی فرعون و ملا مسترشان | زان علامها که می آورد آن |
| ما نتو دیشان هیچ آبی | پس جواب آورد آیات معنی | خده میکرد ایشان آرمان | پس این آران یک که بود از پیش |
| پس گردم آنکه را عذاب | بر دردم بیکدیگر در حق | زر که بود از زایش در نظر | رب حود را به الساحر حوان |
| زاجه ردست همدن ز انسان | مرصق گردد بار از اصواب | زاسته می گشت آنکه کان | تا که او در دارد این عنت زما |
| رتو ایشان آوردیم از معنی | واست ایشان یا دعای مستعار | حاصل آنکه هر ما می گشت دعا | مهدود دردم شکسته از شایب |
| | کرد از ما این عذاب معنی | پس چون ایشان دفع کردیم عذاب | |

سورة الزخرف

وَنَادَىٰ فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا

ویدار کرد فرعون در قومی گفت ای قوم من ایست مرا ملک مصر و این روزها میرود از زیر پایی

تَبْصُرُونَ ۚ أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَٰذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ ۚ وَلَا يَكَادُ يُبِينُ ۚ فَلَوْلَا أَلْقِيَا عَلَيْهِ آسُورَةٌ

نی بیند بلکه من بهتر از اینکست که گواست خوار و در یکست گمان نوازد پس چرا انداخته شد بر او و سواران

مِّنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلِكُ مَقْرِبِينَ ۚ فَاسْتَنْفَ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ۚ

از زر یا با مدد او مرگشان بهم میسختن پس ای راوی را آورد فرعون و اساطعت کرد و او را که ایشان بود و گوی افرمان برداران

فَلَمَّا آسَفُونَا انقَمَطَ مِنْهُمْ فَاغْرَقَهُمُ الْجَمْعُ ۖ فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِّلْآخِرِينَ ۚ

پس چون دشتند آوردند ما را از آنکه کشیدیم از ایشان پس غرق کردیم ایشان را و گشتند سلفی و مثنی برای آیندگان

صعد پس فرعون در قومی نهاد بست گشت ای قوم من مرا

يَا قَوْمِ تَحْتِي يَوْمَ قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّكُمْ كُنْتُمْ عِندَ رَبِّي يَصْبِرُ أَلَا تَرَىٰ أَنَّ الْمُلُوكَ يَرْجُونَ

ای قوم من تحتی بود قضا از منی که بود حوفا حکم می رواں امان موسی و اعراف من

يَوْمَ يَكُونُ الْأَرْضُ الْأَحَدُ ثُمَّ يَكُونُ السَّمَاءُ الْأَحَدُ ثُمَّ يَكُونُ السَّمَاءُ الْأَحَدُ ثُمَّ يَكُونُ السَّمَاءُ الْأَحَدُ

روزی که شود یکشاه زمین و آسمان شود یکی و آسمان شود یکی و آسمان شود یکی و آسمان شود یکی

يَوْمَ يَكُونُ الْأَرْضُ الْأَحَدُ ثُمَّ يَكُونُ السَّمَاءُ الْأَحَدُ ثُمَّ يَكُونُ السَّمَاءُ الْأَحَدُ ثُمَّ يَكُونُ السَّمَاءُ الْأَحَدُ

روزی که شود یکشاه زمین و آسمان شود یکی و آسمان شود یکی و آسمان شود یکی و آسمان شود یکی

وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ ۚ وَقَالُوا يَا إِلَهُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا قَسَرَبُوهُ

و چون زدندش پس مریم مثنی آنکه فرستاد او را و گفتند ای الهان ما هر چه با او رد و آرای تو

لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَبِيرُونَ ۚ إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ اتَّعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَٰئِيلَ

جز جدلی بلکه ایشانند گروهی صورت گشتگان بست او هر چه که امان زد بر او و گردیدیم او را مثنی برای بنی اسرائیل

وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ ۚ وَ إِنَّهُ لَيَكُونُ لِلنَّاسِ عَذَابٌ ۚ وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُقُونَ ۚ وَ إِنَّهُ لَيَكُونُ لِلنَّاسِ عَذَابٌ ۚ

و اگر بخواهیم آید گردانیم از شما ملائکه را در زمین که بایستند باشند و چو بخواهیم برای قیامت بسازیم شما را و

أَتُوبُونَ ۚ هَٰذَا جَزَاءُ مَن سَبَّ ۖ وَلَا يَصْدَنُّكُمُ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ۚ

پس توبه کنید این جزای کسی است که سب کرد و بگرداند او را شیطان و بگرداند او را شیطان و بگرداند او را شیطان

شده زده بر این مریم چون مثل که بر سرش صاعی در غل چون صبح و طبعش در جبهه جنگی باشد از روح و الم

با الهان گوید ما باشیم هم اوست بهتر یا الهان بست هم صبی ارحب چون باشد او کوه که ما باشیم هم یکشاه

می نکند این مثل جز رحمت در خصومت بیکره سخت بل وجه دیگر آنکه چون صبح صبح معطی بیکره دریم صریح

مشترکان گفتند قصد اوست این که بر سرش صاعی در غل وجه دیگر آنکه روزی ماعی گفت بصر کمار حلی

کافر این است تو را باشد مثل همچو صبی در قومی در غل فرقه علی شده او را سخن فرقه اردی صبی و دق

خفته کردند اهل من از این کلام کان عشت گشت بنمیر مته آمد این آیت که بر صبی مثل این عت را ردی چون در غل

گفت مشرک که طی چون صبی است چتر از صبی است و تمام مشرک است بست صبی غریبی که بر او سکه دایم اهل ما گفتگو

می کردیم او را ما مثل
بروای که وحشی یا گرفت
دو آید از بیرون چون شبا
اوست آجری که دانه آن
و آن حقیقت حشمت یابد آگهی
دیدم شای حواب سیزده روز
و در دشت اندک از لایع شود
هست اسباب الهی صراط آن
چون گردش از دعا بود صبر
علی ابرو در گردان سازد
تا آن جا بی که شک
نارسان باد دارد دو کرک

بهر اسرائیلیان در هر محل
وین و قدرتهای ما خود شکست
ایچین تبدیل سهل آید بنا
می شود ما دامت ما گاه
حرکت کردند عزم اسرائیلی
دین آن واقع شود فرد و سور
هر چه بی عین آن واقع شود
که توانی دحضت تو نشان
کلی الهی بود ز طبع و سب
نومید حین احقر را ز راه
ناورید اسیر قفس هج یث
کان شهباز دشتی باشد بر یک

قصه یثی که من باشد غرب
و در کهم خولهم گردایم عین
بر ملائکه من آدم خل
یثی اینکه عسی آمد می یث
ایک رن دشت می گردید یکی
نیست و سوا سوا طبع در شوع
آچه در ملک دشت و انوار است
آسمی سده ارضی دست است
خفوق طغات همه ایچین
در قامت عهد آرا لا علاج
هم باشد او رسولی بدوی
دشتی شود بود او آشکار

زود آن کو دارد انداختن جیب
از شبا ارشنگان ابرو زمین
ما کنیم این اصص است انور مثل
باشد از علم ثابت در اثر
گزارشت همه و صاحب مدرک
هیچ اسای که آن یابد وقوع
در حقیقت عین آن بی مانع است
حاشا او د حشمت حشمت است
باشد از روش دل و نرین
ارشد چون برده طبع و صراح
ایست راه راست زود متوی
صبرده و سوا دشت خوار و زار

وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ قَا

و چون آورد عسی معجزات را گفت در سر که آوردیم شایسته ترا و سالیان برای عسی از آنچه اختلاف میکند در آن

اَتَقُولُ اللَّهُ وَ أَطِيعُونَ إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَ رَبُّكُمْ قَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ۱۰ فَاتَخَلَفَ الْأَحْزَابُ

پس در سر مبارک خدا و مرا بریده اید که آمد اوست برود و گوی و شایسته و سالیان برای عسی از آنچه اختلاف میکند در آن

مَنْ بَيْنَهُمْ قَوْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ عَذَابٍ يَوْمَ الْآلَامِ ۱۱ هَلْ تَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَ

از این ایشان پس وای بر آن که ظلم کردند از عذاب روزی درود آیات مبارک کند هر قیامت را که آید ایشان را ناگه و

هُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۱۲ إِلَّا عِلَآءٌ نَوْمٌ يَدُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ ۱۳

آنان حسد و نه روی چسبی ایشان می بینی و دانشمگر رهبر کاران

| | | | |
|---|--|--|--|
| چون عسی آمد او بابت
ریشا آرا که دارد اختلاف
اوست ما و شای پرو و دیگر
از من آن معنی معنی
شرح آن گذشت در صریح
تا که ایشان را هر گدرد
غیر پیریه گمان او اهل دین
حس حجاب حجاب در ابروین
دوستی اما و اوایا | گفت اسرائیلیان را و البت
امروز در این دور از خلاف
س شای او را پرستد آشکار
که برایش بود معوت او عین
تا چه بود آن اختلاف از امام
و اکبر باشد ایشان
که هم باشد احباب و حین
دوستی اصل آن کردند عال
هر دم افراید صا افرضا | آمد من ریشا با حکمی
س رسد او را و زمین گد
ایست و اوست می گد و خلاف
وای پس بر آن که از دست او ستم
انظار آید کند این صریح
آنکه ابروین در ابروین و ستم
دوستی از عین حجاب ایست
مفراید هر اگر ایست است
دوستی بر پرستند شد شود | تکتم روشی در راه دور
بروی دشت خدای می بدید
در قضا کرد و آن سوا خلاف
از عذاب دردناک بر رقم
حرفیه را که آید ناگهان
حس را آبرور حشمت دشمن
دوستی حشمت می آید دشتی است
دشتی گردد و گریه می است
تیرگی بر تیرگی می شد شود |
|---|--|--|--|

يَا عَادَ لَا خَوْفَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ۱۴ الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَ كَانُوا مُسْلِمِينَ ۱۵

ای عادیان که من است ترسی رشا امروز و شما امروز می شود آنکه گرویدم آیه های ما و بودد مقنن

أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَ أَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ ۱۶ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصُفَافٍ مِنْ دَهَبٍ وَ أَكْوَابُ وَ فِيهَا مَا

در آمد در دشت شای و حشمتان که از روش شایسته باشد که دایم شود ایشان شایسته می گد از خلاصه گدای دست گردید و آست آچه

تَشْتَبِهَ الْإِنْسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَ أَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۱۷ وَ تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورَثُوهَا بِمَا كُنْتُمْ

خواهش دارد آرا من و لست میرد شای و شایند و آن سوا دایان و ایست آن شای کلبرت دانشمند آراست آید بدید

سوره الزخرف

تَمْلُؤُونَ ٧٣ لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ ٧٤ إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ٧٥ لَا

کمبریڈیج مشہور استاذین کے ساتھ معرکہ کاو آن معرکہ سر: کنگسٹون کاو آن معرکہ خلیفہ کاو آن معرکہ حاو ادان

فَقَتَّرَ عَلَيْهِمْ وَهُمْ فِيهِ مُلْسُونَ ۚ^{٢١} وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمْ الظَّالِمِينَ ۚ^{٢٢} وَنَادَوْا يَا مَالِكُ

ماده میخانه شود از ایشان و ایشان در پی میخانه

يَقْضِ عَلَيْهِ رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَا كُودُونَ ۚ لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنْ أَكْثَرُكُمْ لِلْحَقِّ كَاذِبُونَ

یاد که ترا نه از راه رود گهرت که من بجز منیا شیزینت شد که در ده روزه آورد، شایق را واک، اگر شام بود = یعنی را خوش دارم یگان

٢٩ اَمْ اَنْتُمْ اِمْرَاۗءَۙ قَالَا مُتْرَمُوۡنَ ۚ ۝ اَمْ تَخْشَوْنَ اَنَا لَا نَتَمَعُ بِرُءُوۡسِهِمْ وَنُحُوۡسِهِمْ

[illegible]

بِذِي وَرُسُلِنَا اِلَيْهِمْ نَكُونُ ۱۱

تري و سولای ما ادرتانی و وید

سین شود آن سلطان مهربان
آنکس صاحبش بپایه
هنگامی مرور گردانده شده
همچو من استخوان می زورده
ناله می آشی ناله آرزو
زبان بملها که شیا زبید بیش
افسانه تاول آنها چه می
از این باشد ایشان دایه
می و آب مایه آب
در دست را اهل راست
ناله بر او این چنین بود

حجاب دیوانش سرور
مژده و ساه ارشاد و
خوانی عمر را حور ارجمه
آه آه می با
واجبه منته خفا کردند
دانه ارشاد خال را خورش
هر حجاب آمد مده امر می
از این وی خود عباد شنید
خواه آه می که مرا خدا
از این حق که حق امانست
ارموا آری را سرمون
مشای آری را هم دیت

که سحر ابرو و صوف ابرو دیت
اگر آید ای عمر خوشی رشت
میگردان رایتن عرب
شی الا می نالاین است
از این باشد بویان شیا
دوبخت از عواک بشیر
عمر میهر می خیم بویان
رایتن می کرده اسی
که گوید مرحدودان دایه
اقت سوا من می افرو حق
رنگشان شیره افروان
و شش می شیه کث

را که مرا می شهرت سور است
مشای و سوا من در پشت
کاسه را عواک صبه اوده
مکی ابرو و می ابرو است
لوت باشد رشا این دلگشا
تا عوریت ازان شیا در اختیار
در عباد و نکرد دست و آن
خودست ازان بدایان می
می موتی ابرو این عشت سرا
اصری می اشراف ارق
و سوا من می و شان

قُلْ إِنِّي كُنَّا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا وَأَوَّلُ أَلَمَادٍ ۖ سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ

کواکب مانند مهند، هشتاسمرا فردوسی به او رستم گمان دایم دایمی بروردگار آسمانها ورمی روزگار هرش

عَمَّا يَسْفُونَ ^{٤٢} فَذَرَهُمْ نَحْوَصُوا وَيَلْمَعُوا حَتَّى تُلَاقُوا بِوَمَنَ الْأَنذَى تُوعَدُونَ ^{٤٣} وَهُوَ الَّذِي فِي

از آتش و صف می‌کشد سوا گمارا بشنوا که صف نداز ضواری بسد آتشی که ملاط سیر و شایا که و سمنانه شود و او - تا که در

لَسْمَاءُ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ ٤٥ وَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

اسمیتان اہانت ودریمیت اہانت و اوسترت شردا و اوون آما آکام اور است پاشام آسمارا ورو

مَا يَنْهَاهُمَا وَعَنْهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَاللَّهُ يَرْحَمُ ۝٨١ وَلَا تَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ السَّاعَةَ

$$A = \begin{pmatrix} 1 & 0 & 0 \\ 0 & 1 & 0 \\ 0 & 0 & 1 \end{pmatrix}, \quad B = \begin{pmatrix} 1 & 0 & 0 \\ 0 & 1 & 0 \\ 0 & 0 & 1 \end{pmatrix}, \quad C = \begin{pmatrix} 1 & 0 & 0 \\ 0 & 1 & 0 \\ 0 & 0 & 1 \end{pmatrix}, \quad D = \begin{pmatrix} 1 & 0 & 0 \\ 0 & 1 & 0 \\ 0 & 0 & 1 \end{pmatrix}$$

AA 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35 36 37 38 39 40 41 42 43 44 45 46 47 48 49 50 51 52 53 54 55 56 57 58 59 60 61 62 63 64 65 66 67 68 69 70 71 72 73 74 75 76 77 78 79 80 81 82 83 84 85 86 87 88 89 90 91 92 93 94 95 96 97 98 99 100 101 102 103 104 105 106 107 108 109 110 111 112 113 114 115 116 117 118 119 120 121 122 123 124 125 126 127 128 129 130 131 132 133 134 135 136 137 138 139 140 141 142 143 144 145 146 147 148 149 150 151 152 153 154 155 156 157 158 159 160 161 162 163 164 165 166 167 168 169 170 171 172 173 174 175 176 177 178 179 180 181 182 183 184 185 186 187 188 189 190 191 192 193 194 195 196 197 198 199 200 201 202 203 204 205 206 207 208 209 210 211 212 213 214 215 216 217 218 219 220 221 222 223 224 225 226 227 228 229 230 231 232 233 234 235 236 237 238 239 240 241 242 243 244 245 246 247 248 249 250 251 252 253 254 255 256 257 258 259 260 261 262 263 264 265 266 267 268 269 270 271 272 273 274 275 276 277 278 279 280 281 282 283 284 285 286 287 288 289 290 291 292 293 294 295 296 297 298 299 300 301 302 303 304 305 306 307 308 309 310 311 312 313 314 315 316 317 318 319 320 321 322 323 324 325 326 327 328 329 330 331 332 333 334 335 336 337 338 339 340 341 342 343 344 345 346 347 348 349 350 351 352 353 354 355 356 357 358 359 360 361 362 363 364 365 366 367 368 369 370 371 372 373 374 375 376 377 378 379 380 381 382 383 384 385 386 387 388 389 390 391 392 393 394 395 396 397 398 399 400 401 402 403 404 405 406 407 408 409 410 411 412 413 414 415 416 417 418 419 420 421 422 423 424 425 426 427 428 429 430 431 432 433 434 435 436 437 438 439 440 441 442 443 444 445 446 447 448 449 450 451 452 453 454 455 456 457 458 459 460 461 462 463 464 465 466 467 468 469 470 471 472 473 474 475 476 477 478 479 480 481 482 483 484 485 486 487 488 489 490 491 492 493 494 495 496 497 498 499 500 501 502 503 504 505 506 507 508 509 510 511 512 513 514 515 516 517 518 519 520 521 522 523 524 525 526 527 528 529 530 531 532 533 534 535 536 537 538 539 540 541 542 543 544 545 546 547 548 549 550 551 552 553 554 555 556 557 558 559 560 561 562 563 564 565 566 567 568 569 570 571 572 573 574 575 576 577 578 579 580 581 582 583 584 585 586 587 588 589 590 591 592 593 594 595 596 597 598 599 600 601 602 603 604 605 606 607 608 609 610 611 612 613 614 615 616 617 618 619 620 621 622 623 624 625 626 627 628 629 630 631 632 633 634 635 636 637 638 639 640 641 642 643 644 645 646 647 648 649 650 651 652 653 654 655 656 657 658 659 660 661 662 663 664 665 666 667 668 669 670 671 672 673 674 675 676 677 678 679 680 681 682 683 684 685 686 687 688 689 690 691 692 693 694 695 696 697 698 699 700 701 702 703 704 705 706 707 708 709 710 711 712 713 714 715 716 717 718 719 720 721 722 723 724 725 726 727 728 729 730 731 732 733 734 735 736 737 738 739 740 741 742 743 744 745 746 747 748 749 750 751 752 753 754 755 756 757 758 759 760 761 762 763 764 765 766 767 768 769 770 771 772 773 774 775 776 777 778 779 780 781 782 783 784 785 786 787 788 789 790 791 792 793 794 795 796 797 798 799 800 801 802 803 804 805 806 807 808 809 810 811 812 813 814 815 816 817 818 819 820 821 822 823 824 825 826 827 828 829 830 831 832 833 834 835 836 837 838 839 840 841 842 843 844 845 846 847 848 849 850 851 852 853 854 855 856 857 858 859 860 861 862 863 864 865 866 867 868 869 870 871 872 873 874 875 876 877 878 879 880 881 882 883 884 885 886 887 888 889 890 891 892 893 894 895 896 897 898 899 900 901 902 903 904 905 906 907 908 909 910 911 912 913 914 915 916 917 918 919 920 921 922 923 924 925 926 927 928 929 930 931 932 933 934 935 936 937 938 939 940 941 942 943 944 945 946 947 948 949 950 951 952 953 954 955 956 957 958 959 960 961 962 963 964 965 966 967 968 969 970 971 972 973 974 975 976 977 978 979 980 981 982 983 984 985 986 987 988 989 990 991 992 993 994 995 996 997 998 999 1000 1001 1002 1003 1004 1005 1006 1007 1008 1009 1010 1011 1012 1013 1014 1015 1016 1017 1018 1019 1020 1021 1022 1023 1024 1025 1026 1027 1028 1029 1030 1031 1032 1033 1034 1035 1036 1037 1038 1039 1040 1041 1042 1043 1044 1045 1046 1047 1048 1049 1050 1051 1

مگر کسی کے اہم داد حق و انشان منادہ و اگر سر انسان کہ کہ او جاننا آہی کہ بدالذہب سجاد کجاہ گدا دہمیشہ

وَقِيلَ يَا رَبِّ اِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَا يُؤْمِنُونَ ^{١٩} فَاصْفَعْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ

و غواش ای دور دیگر من خبر به که ایها گروهی اند که این نمی آورند پس این اسب را ایشان و گو سلاسه سروداشند که مانند

ای عده گنهار حق را ولد
یک آنرا که ناشیست و ولد
تا بهائی که روز خوش را
او حکم است و شاه از امور
دایه الرکات کار داشت آن
هر بود ملک قامت بد او
حاجت به حاجت
پس از دایه که حاجت شای
ده یا رب آن مؤلف
کوسلا اسی هیلانکه

ایک شد حلق از وسای
ناشانی گنهار سی که گنکو
اوس عبور ملک در ملک
و در مخصوص غلامان
و از عین آن اری وسایست
آه احوال بر حق بد
هر بد از آن آری که شب
پس حکم را کرداده شود
پس از اسی از اسی که در
آن بد از اسی که در
و از اسی که در

رب مرث از وصف بد آنرا
که بود از یعصوا یلیوا
دور از عبود سی واس یک
که بود دایه از اسی
حک از اسی
بر شدت ملک آن به بد
خود گنهار دایه مرث رب
عبر از اسی بر مرث بگرفت
می کرد آن ملک عبود
آن بد از اسی که در



سورة النحل: نَمِ وَخَمُوسَ آةٍ وَهِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱۱۰ حدائق و مشایخ

حَمَّ وَالْكُنَّاتِ الْمُبِينِ ٢ اَنَا اَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْمُأْرَكَةِ اِنَّا كُنَّا مُنْذِرِيْنَ ٣ فَهِيَ بِفُرْقِ كُلِّ اَمْرٍ

کتاب آشکارا شد

حَكِيمٌ ۚ أَمْرًا مِّنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ۚ رَحْمَةً مِّنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۚ رَبِّ-

حکایت از پده، شربت کاه، و جبهه کاهان، رحیمی از، پروردگار بود و کاه و تاد و ای داه، پروردگار

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا ۚ إِنَّكُمْ مُوقِنُونَ ۚ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ

[illegible]

آبَاكُمْ الْأَوَّلِينَ^٤ يَلْهُمَّ فِي سَعَتِكَ يَلْبَسُونَ^٥ فَارْتَمَبْ يَوْمَ فَنَالِيَ السَّمَاءَ بِدُخَانٍ مُبِينٍ^٦ يَعْشَى

سر انشا ہاں کہانشا ہند شکر بزمی مکہ مہ اعجاز شیرازی کہی آورد آسمان ہودی آشکار ہر مگر

النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ إِلَيْهِ ۝ رَبِّمَا اكْثِفْ عَمَّا الْعَذَابِ إِنَّا مُؤْمِنُونَ ۝

م. جمال الیخت عباس رفرد پروردگار مدینه فی اوما عباس را مرستی که ما تمیز کرو مدکان

حدسم ایته خورد شاه هله : رحیوة وحب وحر خود قسم : روح دانی کاوین آیت اوست : سرحد مظهر و مرآت اوست
هم مصتاب روشی رما جوی : یات در ابی مبارک و رسول : وان شب قدر است و غیرش درجهان : یشار آن گایت نعداد و بیان

سورة الدخان

| | | | |
|--|---|--|--|
| گفت آن ازواج عفو ظعد
رش آرا داد آرا اسباب
لبه القدر است لب احوال
فصل اعی یاد و کرد عیان
حکیمهای بی کافر شده
حششی این باشد از درودگار
بروزند آسپادت و زمی
او بود رب شما صدف و درست
کاورد این آسمان دودی بید
وان علق لخصمت حاصل است
یا که گوید این صفت شکن
از زمین برخواستند دودی
او دعا فرمود کای درودگار
هم بود روی که این دود و دخان | هزل اندر آسپان عقل و دید
کاشش از خلقت حوش و حساب
عاشقان داند سر این عقل
او مانع و وصایا که در آن
صنفر آید چه از غیب وجود
پی اوسل و سل در درودگار
واحه صبی است ناز و ارضی
هم برهتین که بود از حبت
مردمان آن فرو گیرد شرف
ترک آن حرر سگارا مشک است
کای عباد دود است این دخان
حواس از اعد کامل پس
تو دعا بردار روح و اضرار
د او شل و شل و ناگهان
از دعا سید لا را برین | رد عرف این شمراخ اوست
سیر سالت است طهر رنگی
ما قرآن خلق را معین می
همین هر حکم کافر عریض
ما و ما همه سینه و وسی
او دعای سنگلی را شود
بیت مسوئی حراو می گنگو
نکه در شکله نری میدان
وای بود دودی که در برع روان
چنگوبد این عباد آت و دس
در دهن فقط در قریه
صبرده که در دوزخ این عباد
فر تو ما درود گیرا مؤمن
میدردا می رود دوش و گوش
اوست بر اسرار آتیا مقنع | کش مارک باشد از دربار دوست
حرکه آتوی اوقان گردد بیان
کل مها یفرق ام حکیم
میشود صاف و در گذل حلال
خدت این الله بود در حکم کل
بر صلاح کارشان دانا بود
رغم گرداند میراند هم او
پس مراقب باش درویرا چنان
بچه اندر حبه و گوش پندان
که به کلمات حق ارض وین
که شد ایشان کبر و بی مصر
بر و اینها آورده اشرح و شاف
رکال اصف و نهرت موفقم
خلق زبان که دود از آت و دوش |
|--|---|--|--|

اَنۡتَی لَہُمۡ اللّٰہُ کَرۡہِی وَّ قَدْ جَاۡئَہُمۡ رَّسُوۡلٌ مُّسۡنٌ ۚ نَّمۡ وَاَوۡلَا عَہٗ وَ قَالُوۡا مُطٰمَ مُجۡبُوۡنٌ ۚ اَنَا

نفسه را بشارت کردیم و هر سبکه آمد با رسول آشکار شد

کَاشِفُوۡا الْعَذَابَ فَلۡیَاۡ اَنۡتَکُمۡ عَاۡدُوۡنَ ۚ یَّوۡمَ نَبۡطِشُ الْعِظَمَۃُ ۚ اَنَا مُنۡقِمُوۡنٌ ۚ وَ لَقَدْ

مادم که عذاب را می بردم و روزی که بر من است گردن من

وَمَا قَلِمُہُمۡ قُوۡمَ ۚ فِرْعَوۡنَ وَ جَاۡنَہُمۡ رَّسُوۡلٌ کَرِہٌ ۚ اِنۡ اَدۡوَا اِلَیَّ عَاۡدَ اللّٰہِ ۚ اِنۡتَی لَکُمۡ رَّسُوۡلٌ

که آرمه دیم، ش از ایشان تو هر عوی و آمد با رسول شریف

اٰمِیۡنٌ ۚ وَ اِنَّ لَا تَقُوۡلُوۡا عَلٰی اللّٰہِ اِنۡتَی اَنۡبِیَکُمۡ بِسُلۡطٰنٍ مُّسۡنٌ ۚ وَ اِنۡتَی عَدۡتُ بِرَبِّیۡ وَ رَکۡمُ

امین و آنکه حق تعالی می گوید بر خدا هر سبکی که من آوردم بشارت می دهی و من

اَنۡ تَرۡجُوۡنَ ۚ وَ اِنۡ لَّمۡ تُوۡمِنُوۡا لِیۡ فَاَعۡتَرِلُوۡنِیۡ ۚ قَدَّعَا رَبُّہٗ اَنۡ هُوَ لَا قُوۡمَ مُّحَرَّمُوۡنَ ۚ فَاسۡرِ

سکار شدیم و اگر تو را در دین من ایس ناره دارم

بِعَاۡتِیۡ لَیۡلَا اَنۡتَکُمۡ مُّنۡبِیُوۡنَ ۚ وَ اَتَوۡکَ الْبَحۡرَ رَهۡوَاۡ اَنۡہُمۡ جُنۡدَ مُّہَرَّقُوۡنَ ۚ کَمۡ مَرۡکُوۡا مِنْ جَبَاۡتِ

شدگان مرا دوش من که شایان از دوش من شدگان و او که در دین من آرمیده

وَ عُیُوۡنِ ۚ وَ زُرُوۡعَ وَ مَقَامَ کَرِہٍ ۚ وَ نَعۡمَۃٌ کَانُوۡا فِیۡہَا فَاکَہِیۡنَ ۚ کَذٰلِکَ وَ اَوۡزَنۡہَا قُوۡمَا

و چشمها و شها و دوی خوب و معنی کرده

آخِرَہٗ ۚ فَمَا یَبۡکُثۡ عَلَیۡہِمُ السَّمَآءُ وَ الْاَرۡضُ وَ مَا کَانُوۡا مُّظۡہَرِّیۡنَ ۚ

بیکر پس نگریم بر ایشان آسپان و زمین و شدد مهتابه کل

| | | |
|---|---|---|
| بر ملائک چند آن دباشر
بر منسکر بود این انصام سب
زان غلامان این ملای آموخته
دو زمان آمد اما محکمید
یشراو ایشان احد انکبید ما
آن عداوت که در فاء شما
واجبه بحق حضرت مبارک بود
گفت من درم در خود سه
خواهش پروردگارش را درون
سر را بر حق خود دل مخرج
ایضا کان قضی کما شایسته
نشی هم که شدی بیهوده
هیچ ادا آن در وسوسا کبریتش
بر خلاف ادا و اواضا
واسطه امری و دفنش منضمه
ایک هرگز مکتوب شده نش | آمد اراو اهر منضری شر
ار سهی دگر ذات السب
با بود محزون و غش اموخته
عود حضرتان سابق در مرید
مرشد قوه و عروص دفا
ملا شد در روح و لا
ان آنکه منضم من
ما لایه منکار انوار برام
هؤلاء ان قوم محزون
در آن کردید یکجا مخرج
بوده بیکه حله داشته
ما این بوده دروی شیخ و نبات
رجالی هفتان نگه داشت
کرباشی شون کرباش و سوا
شاید از دلا و او بگفت دروم
و منکاری شفی من هوس | بد چکوه بد را زایشان و
یشت و روید و گفتد آشکار
باز سو آورد اسبند در ایام
یوم غنشی بختنا لکری تمه
آمد ایشان را رسول ارجمند
یعنی اسرائیلیان را در حق
چونکه موسی گفت حق صبح و بد
ور رمن و نور شارند ان سحر
گفت حق در من عداوت شد
امد آید ابریت زلی راهها
پروا شد و عیون و دروغ و شست
همین است ابرامان بود و بر
را ایشان شمر است نکرد
رجعت ان عی که یست عرش
عبد حق و در صبریا آسپش
می و دست آید و از منضری |
|---|---|---|

وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَءِيلَ مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ ۚ مَن مَّوْعُوذٍ لَهُ كَانَ عَلِيًّا مِّنَ الْمُسْرِفِينَ

و تحقیق نجات دادیم بنی اسرائیل را از عذاب حارثه در فرعون بود که او بود ری و سوار اسراف نندگن

۳۱ وَلَقَدْ اخْتَرْنَا لَهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَى الْمَالِئِينَ ۚ وَآتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُّبِينٌ ۚ

و تحقیق اختیار کردیم ایشان را را دانی و رجاسای و داد ایشان از آیات آنچه بود در آن منی آشکار

إِن هَؤُلَاءَ لَيَقُولُونَ ۚ إِنِّي هِيَ إِلَّا مَوْتُنَا الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ ۚ فَأَنبَأُوا بِآبَائِنَا

هرست که اینها آید بگویند دست آن من بدین حدت و پشیمانه و مرده در دست و سگای پس پروردگار ما را اگر

كُنتُمْ صَادِقِينَ ۚ أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ ۚ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلُكُنَّاهُمْ ۚ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ

هست راستا گویید آیا ایشان خیرتر است یا قوم تبیع و آنانکه بودند پیش از ایشان را کشتیم و آنرا بودند که مجرمین

۳۲ وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا عَيْنًا ۚ مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَتَّقُونَ

و ما بدیدیم آسمانها و زمین را و آنچه بین آسمانست و چیزی شد گن بفریدیم امور را که حق و لیکن اکثر ایشان عبادت

| | | | |
|---|---|--|--|
| خود خودی آل اسرائیل را
برگزیده او و قومش را چنین
و زشاهانان دلبه از قرار
می گویند این گروه اهل قریش
بعد از این بود حیوی بیست شک
هرند آیا قریش اهر ست
ما عودیم آجاعات را شد
خود ما جان بود است و حق پرست
لقریش این سوات و زمین | از عذاب غوار سارمده رها
از ره داشت در اهل عارین
آیه در آن حتی بود آشکار
در جواب مؤمنان داکار وضی
رضیم ما می کردید ایست
یا که قوه تبع از روی عید
چون زنده بگشته بود از گنه
قوم او دور از زرد ضرورت
واچه باشد من آها لا عین | که در او هر عشت بسیار و بد
عده می بوده از ما سبق
مرا فلزا خواست مت را که آن
بیت آخر کار ما امر جیل
گرشیا باشد در این راستگو
و انکس منضوق تبع بریش
بود تبع حق پرست و خوب او
چنان او که زو غولی از خارج حوان
مافرییم این دورا الا بق | بود او ظل و بگشده رحه
که منشد ان جماعت مستحق
هر حضرتیاست ما امتان
حرکه او مرکب خستین در جهان
آورد آیه ما را روبرو
بوده اهر در حد زاندازه پیش
کینش ما ابر ایوب او
بیت در این نظم کنیا شرح آن
لیک کاندان اکثر زین نق |
|---|---|--|--|

سورة البجاثه

إِنَّ يَوْمَ الْقَضِئِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ "يَوْمَ لَا يُبْنِي مَوْلَى عَنْ مَوْلَى شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنْقَرُونَ" إِلَّا

موسسه روزنیز است و ده گله این هنک روزیکه کفایت میکند و سوس از دوسو چیرا و هایشان یاری کرده شود جرآرا

مَنْ رَجِمَ اللَّهُ أَنَّهُ هُوَ الْغَرِيزُ الرَّجِيمُ^{١٢} إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ^{١٣} طَلَامُ الْأَنْبِيَاءِ^{١٤} كَالْمُهَلِيِّ يَمْلِي فِي

کمر حست کرد خدا بدر سبک او است عز و مهر مان دوست بگفتار حق و قوم خوراک گشاه اراست چون فریاد آخه میجو شمع

الْبَطُونِ ١٦ كَلِمَى الْحَمِيمِ ١٧ خُذُوهُ فَاعْلَوْهُ إِلَىٰ سَوَاءِ الْجَحِيمِ ١٨ ثُمَّ صُبُّوا قَوْقُ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ

شکوه چون چو شبنم آب گرم نگار بدش بر کاشیست دو رخ بر روز عطای سرش از عذاب

الْحَمِيمُ ۖ قُلْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ۝ إِنْ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ ۝ إِنْ الْمُؤْمِنِينَ فِي

آب جوشان چش در سبک تو خونی هرگز نمی بدو سبک است آچمو بد آن شلخته باور بد در سجده های خوارانند

مَقَامِ آمِينَ^{٥٢} فِي حَنَاتٍ وَ عَوْنِ^{٥٣} تَلْسُونِ مِنْ سُنْدُسٍ^{٥٤} وَ اسْتَسْقِ مَقَالِيلَ^{٥٥} كَذَلِكَ وَ رُجَاهُ

حاجتی امین در پشته و حسن‌ها موشد از دیبای ادکود ای سف روی هم دارند گل همدان - توجه مکان دامستان

يَدْعُونَ فِيهَا بِكُلِّ فَاكِهَةٍ أَمِينٍ ۝ لَا يَذُقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ الْآلَةَ الْمَوْتِ الْأُولَى

[illegible]

وَقَسَمُ عَذَابِ الْجَحِيمِ ۝۷ فَضْلًا مِّن رَّبِّكَ ذَٰلِكَ هُوَ الْقَوُّ الْعَظِيمُ ۝۸ قَاتِلُوا نِسَاءَهُنَّ بِمَا نَكَحْتُهُنَّ

بگذاشت اسرار از خدا دور - فصلی است از: ورد گلوت آست آن - الهامی عظیم پس خاین است که آسان آرد به آراءه تو باشد که ایشان

بَتَدَّكُرُونَ ۝ فَارْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ

سند گورد
 بیاض ارمکش در متکه ایشان منظر اند

ان يوم الصلحان جنگ بود " حق جدا آروور ارماتل شود | آرماتل محمد حق از سر و پوست | دفع نكاه دوستي حيدري دوست

فوست غالب مرعاب تالابی همچنین رافعل صنعت مهرای هست رفوق احدحتی درحیم که حورد زان هرک هکارتیم

یون مس بکاشته او ددروغی وای مطون لمل ماراید سوسی درمل کمالهیل بی فی الطون کشت کشتی العجم السرون

زید آتش را غصه دعوه درمیان اصل دورج از وجوه نم صوا فوق راه من صواب تا شود کاشته دین گره آب

مگویندش پیش او این جم
است آری که در دنیا شما
ارو خوش بودتان شک را ملا
ماتک است الفریز ات الکره
و همان قوم خود روی شد
تیرم می س درک و ارجم
راشهر و هوای جاری در آن

امامان سنی واسترفت بش روی یو نشان پرشت
هست حال اهل دت ایچسن ج کآن موت بست اسدحان
هم قری سارتشان حور عی ر هت تلت ایچ ق

نگهبانان را به اشاره او از حجاب بار سوزان دریاه فصل و است بر اهل قیام و این بود عری بر مصف عظم

سازمان امور حقوق بشر و حقوق بشری

سورة الجاثية سَبْعَ وَ ثَلَاثُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تمام خداوند متعالیدہ مہربانی

الجزو الخامس العشرون

حَمْ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ۚ إِنَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ ۚ وَ

مروفسانين ايفاست از خدای عالم دوست کردار
 عربی که در آسمانها و زمین
 هر آینه آینه است مرگ و زندگان را و

فِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُتُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتُ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ۚ وَاختِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ

در آرایش شما و در آنچه می‌را که از حسنه آیه است: ای گروهی که یقین می‌کنید و اعتقاد شب و روز و آنچه در روز است خدا

مِّنَ السَّمَاءِ مِنْ رَرَقٍ فَاحْيَاهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ آيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ • تِلْكَ

از آسپن از روزی سر زده گرداید تا از میز و احدا از مردش و گردابین باهما آینه است رای گروهی کمی باشد مثل این

آبَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ^١ وَلَقَدْ أَفْلَكُ أَتَمِّمَ

آبهای بهداشت که جوانان از این دریاچه می‌کشند، بسیار خداداد و تابناک و شیرین و دلی و ای در هر در و عکوی صحنه کاری

٧ نَسْمُ آيَاتِ اللَّهِ نُلِمُ عَلَيْهِ ثُمَّ نُصْبِرُ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ تَسْمَعْهَا فَنَسْتَوْفِي عَذَابَ آلِمٍ ۝

مشاور آگاهی دادا که با هم مشورت او را به از خود روست که باید که بنشیند و آن بر سر دونه اودا سوار در آن

اِذَا عَلِمَ مِنْ آثَانَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ۝۱۰ وَرَأَيْنَاهُمْ هُمُومًا

Seitdem sind diese Indizes nicht mehr als "Gut" oder "Schlecht" zu bewerten.

[illegible]

از استاد آگاه کسی که در این باره ۱۴۰۰ هجری قمری غرض از این خدا دوست و مرآت است عباد در وقت

Κατά την εξέταση των αποτελεσμάτων των ερωτηματολογίων, οι ερευνητές διαπίστωσαν ότι οι περισσότεροι από τους εκπαιδευτικούς που συμμετείχαν στην έρευνα, θεωρούν ότι η χρήση των ΤΕΧΝΟΛΟΓΙΩΝ στην εκπαίδευση είναι απαραίτητη και ότι η εκπαίδευση πρέπει να προσαρμόζεται στις ανάγκες της εποχής. Οι εκπαιδευτικοί που συμμετείχαν στην έρευνα, θεωρούν ότι η χρήση των ΤΕΧΝΟΛΟΓΙΩΝ στην εκπαίδευση είναι απαραίτητη και ότι η εκπαίδευση πρέπει να προσαρμόζεται στις ανάγκες της εποχής.

نرسهات ار جوه : شعله درمې ناشخووه وائل خروځوه ، ازخمد و رنده لار ورسې مۇلمان را شه شاهان راجې

وَأَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ آيَاتِ رَبِّكَ الْبَاطِنَاتِ الْفُتُورَاتِ

واحد سال و آسمان زرد از آبر، با دامن از روزها بسی مضرب، سرزمین را درنده حصار مردگی، زرد و خنجر شکنی و انفرادگی

هر يك آيت بر كن ضرورت دارد آنان گر خردشان قست است اين شانهاي قدرت اوعداست رتو خواب آن حق بلي براست

پس وی گریه کرد این مثنوی را

سینه اسرار : دهر وعد : مدت گردکش و خلاق الماد : هرگز آری : گونا شیه دی : ده شات برعاش بی بی

پدر ارا رشید امیر ملا
 نورجست از شرو و رشتن

م. آ. که و ا. ک. رف. ا. د. دوسان اوغیر حق ادر پسد : ه. شان ادر حق هدایی سع. ع. ط. م. حاصل ار گویشان باشد. ح. ب. م.

هَذَا هُدًى وَالدِّينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ " اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ

اینست همدان و آمانکه انفرج شده مآبانی، و دیگران را از است همدان است و همدان را درود خدایت کرام کرد

لَكُمْ الْبَحْرَ لَنَحْيِيَ الْفُلْكَ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلَتَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ١٢ وَسَخَّرَ لَكُمْ

در ایستادن در آن ناروا شود ایستادن در آن نادرش و تامل گشتن از فصل او و باشد که شما شکر کنید و رام کرد ای شما

سورة الجاثية

مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَتَىٰ أَنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ١٣ قُلْ لِلَّذِينَ

آچند آسمانها و آنچه در زمین است همه از او است پس که در آن آیه آیهات برای کسی که ادب کند بگویند برای آنکه

آمَنُوا يَقُولُوا لِلَّذِينَ لَا يُرْجُونَ آيَاتَ اللَّهِ لِيُخْزِي قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ١٤ مَن عَمِلَ صَالِحًا

گروید که گفت که در آسمانها آیهات خداوند را روزهای خداوند تا آنکه گروید پس آیهات خداوند را کسی که در دنیا شایسته را

قَلْبُهُ وَمَنْ أَسَاءَ فَلْيَسَاءَ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ١٥

پس برای کسی که اوست و کسی که بد است است پس سوی پروردگارتان لوگرا حاکم شود

| | | | |
|---|----------------------------|--------------------------------|--|
| وَمَا لِي لَا يَأْتِيَنِي الْآيَاتُ إِذْ أَخَذْتُ عَهْدَ ابْنِ إِدْرِيسَ الْأَمِينِ ١٦ لَمَّا أَخَذْتُ عَهْدَ ابْنِ إِدْرِيسَ الْأَمِينِ ١٦ | یا هر آینه که عهد از درگاه | مگر و آیهات که در این روش نلام | وَمَا لِي لَا يَأْتِيَنِي الْآيَاتُ إِذْ أَخَذْتُ عَهْدَ ابْنِ إِدْرِيسَ الْأَمِينِ ١٦ |
| وَمَا لِي لَا يَأْتِيَنِي الْآيَاتُ إِذْ أَخَذْتُ عَهْدَ ابْنِ إِدْرِيسَ الْأَمِينِ ١٦ | آیهات که شایسته را | در ای شریک و علم اخلاق | وَمَا لِي لَا يَأْتِيَنِي الْآيَاتُ إِذْ أَخَذْتُ عَهْدَ ابْنِ إِدْرِيسَ الْأَمِينِ ١٦ |
| وَمَا لِي لَا يَأْتِيَنِي الْآيَاتُ إِذْ أَخَذْتُ عَهْدَ ابْنِ إِدْرِيسَ الْأَمِينِ ١٦ | عهد از او در این روز | امیران باشد خود روح خو | وَمَا لِي لَا يَأْتِيَنِي الْآيَاتُ إِذْ أَخَذْتُ عَهْدَ ابْنِ إِدْرِيسَ الْأَمِينِ ١٦ |
| وَمَا لِي لَا يَأْتِيَنِي الْآيَاتُ إِذْ أَخَذْتُ عَهْدَ ابْنِ إِدْرِيسَ الْأَمِينِ ١٦ | در سوخت آفت و ماه را | در شهادت جرح این مملکت | وَمَا لِي لَا يَأْتِيَنِي الْآيَاتُ إِذْ أَخَذْتُ عَهْدَ ابْنِ إِدْرِيسَ الْأَمِينِ ١٦ |
| وَمَا لِي لَا يَأْتِيَنِي الْآيَاتُ إِذْ أَخَذْتُ عَهْدَ ابْنِ إِدْرِيسَ الْأَمِينِ ١٦ | اوست یا خضر و روح و شهادت | رام فرمودی پس احتضار | وَمَا لِي لَا يَأْتِيَنِي الْآيَاتُ إِذْ أَخَذْتُ عَهْدَ ابْنِ إِدْرِيسَ الْأَمِينِ ١٦ |
| وَمَا لِي لَا يَأْتِيَنِي الْآيَاتُ إِذْ أَخَذْتُ عَهْدَ ابْنِ إِدْرِيسَ الْأَمِينِ ١٦ | ان فی ذلک لآیات لِّقَوْمٍ | کمال شهادت است امر اقدس | وَمَا لِي لَا يَأْتِيَنِي الْآيَاتُ إِذْ أَخَذْتُ عَهْدَ ابْنِ إِدْرِيسَ الْأَمِينِ ١٦ |
| وَمَا لِي لَا يَأْتِيَنِي الْآيَاتُ إِذْ أَخَذْتُ عَهْدَ ابْنِ إِدْرِيسَ الْأَمِينِ ١٦ | مؤمنان را گویند از اقام | روحد صانع عالم دانی | وَمَا لِي لَا يَأْتِيَنِي الْآيَاتُ إِذْ أَخَذْتُ عَهْدَ ابْنِ إِدْرِيسَ الْأَمِينِ ١٦ |
| وَمَا لِي لَا يَأْتِيَنِي الْآيَاتُ إِذْ أَخَذْتُ عَهْدَ ابْنِ إِدْرِيسَ الْأَمِينِ ١٦ | تکمیل این شهادت از اقام | و مبدیان باید احسن | وَمَا لِي لَا يَأْتِيَنِي الْآيَاتُ إِذْ أَخَذْتُ عَهْدَ ابْنِ إِدْرِيسَ الْأَمِينِ ١٦ |
| وَمَا لِي لَا يَأْتِيَنِي الْآيَاتُ إِذْ أَخَذْتُ عَهْدَ ابْنِ إِدْرِيسَ الْأَمِينِ ١٦ | روزی که کسی بر شهادت | از این حد و مایه | وَمَا لِي لَا يَأْتِيَنِي الْآيَاتُ إِذْ أَخَذْتُ عَهْدَ ابْنِ إِدْرِيسَ الْأَمِينِ ١٦ |
| وَمَا لِي لَا يَأْتِيَنِي الْآيَاتُ إِذْ أَخَذْتُ عَهْدَ ابْنِ إِدْرِيسَ الْأَمِينِ ١٦ | هر روز که کسی بر شهادت | بر آید هر شهادت | وَمَا لِي لَا يَأْتِيَنِي الْآيَاتُ إِذْ أَخَذْتُ عَهْدَ ابْنِ إِدْرِيسَ الْأَمِينِ ١٦ |
| وَمَا لِي لَا يَأْتِيَنِي الْآيَاتُ إِذْ أَخَذْتُ عَهْدَ ابْنِ إِدْرِيسَ الْأَمِينِ ١٦ | پس سوی حق شهادت شود | باشد او را و آیهات | وَمَا لِي لَا يَأْتِيَنِي الْآيَاتُ إِذْ أَخَذْتُ عَهْدَ ابْنِ إِدْرِيسَ الْأَمِينِ ١٦ |

وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَءِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ وَزَعَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ

و تحقیق دادیم بنی اسرائیل کتاب و حکمت و نبوت و زوری دادیمشان اما گریه و ابرو دادیم ایشانرا

عَلَى الْمَالِ ١٧ وَأَتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ فَمَا أَتَفَلَّحُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ بَيِّنَاتٌ

در جهان و دادیم ایشانرا بیهانی او را پس اصلاح کردیم مکر خدا را که آمد ایشانرا داشت انراست

بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْبَضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ١٨ ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلِي

ماشان پس سستی که پروردگار تو حکم بکسی میباید روز قیامت را که در آن اصلاح کرد پس گردا برد

شَرِيعَةٍ مِنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ١٩ أَنَّهُمْ لَنْ يُغْنَوْا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ

طریقه از اریدین پس جوی آنرا و پیروی مکن خواهشهای آنرا که نمیدانند هر سستی که شایسته را که در آن است

شَيْئًا وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بِمَقْصُومِهِمْ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ لَوَلِيٌّ لِّبَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ٢٠ هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى

چیز را و هر سستی که کاران بعضی ایشانند و بعضی و خداست دوست هر ایمان است ایمانی شایسته را برای مریض و هدایت

وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ٢١ أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَن نَّجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَ

و رحمت از برای گروهی که یقین میکنند آیا باشند آنرا که کسی کرد بدایار که گردانند ایشانرا مانند آنها که گروید و

عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءٌ مَّحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ٢٢

کرد کارهای شایسته یکسان زعیشان و سستی که است باست آنچه حکم میکند

| | | |
|--|--|--|
| حکم و توری و بیوت از ورشد
در حکومت بیست از حق و قرار
بیان روشن امور امر دین
امر ایشان موجب رفع خلاف
حر و مدار عیش و راین رسول
بی ایشان حکم روز و سحر
ما نگردانید ز امرت پیشوا
که صاحب هیچ رهائی نوی
یا بهودان که گذشت از سعاد
ارشد از برحق دون قانع شود
ش بی در امر شرع ثبات
ش با ایشان نوی ما مثرکین
بشکنی هم هر ارباب پیش
ازداد از حارجه بی رم
این چه فکر بسد و رها
د بود حکمی که ایشان میکند | حکم بی حکمتی کان لازمه است
روشان دادیم هم از حیات
پس نکرده اختلاف ایشان در آن
زان عدالتی ثابت در سرشت
او بی سکتان امر احمدی
اندر آن چیزیکه در آن اختلاف
پروی بی پس از آن شرع کو
پشتان بی بی که امرکش خود
منصرف گشته از حکم و سکت
پروی و ایشان مکن تو کان بر حق
طالبان حسی مجبی از حلق
حافظت از شرط حق بی بی
گردانید آیا گمان ازشت دات
آنکه گردانستلی روز شمار
در صیوة اسن که امر راجد
پرساوی حال خود هم « بسد | ما با ایشان دادیم خود
حاکمی که پیش حکمت نگار
هم دگر کردیم اعضا مثرین
دانشی کان بود بی دستور گراف
با سکتان اختلاف امر اصول
میکند برورد گات بی ستر
مدار ایشان شرعیت س و و
هم بسکتان راهوا آن پروی
در سر سکتان شاید بی مراد
ن هرام استان تابع شود
پشتان قدرت دفع حادات
حق بود مانا ولی مکتب
بی این قرآن و هادی مدین
حارجه دست بی سکتان
یا مساوی در حوة و در مات |
|--|--|--|

وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَ لَتَجْزِي كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ٢٢

و آفرید خدا آسمانها و زمین را براسی و آخرت را بدو می باز کرد و ایشان سز گردند

أَقْرَأَ آيَاتِ مَنْ أَخَذَ إِلَهُهُ هُودَ وَأَصْلَهُ اللَّهُ عَلِي عَلِمَ وَ خَنِمَ عَلِي سَمِيهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى

آبایی بی آری که گرفت اله و خواستش و اصل از خدا بر علمی و مهر نهاد بر گوشش و دلش و گردانید بر

بَصَرِهِ عَشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ٢٣ وَ قَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا

بشکن برده پس که هادیت میگردانید و آبی بی پیگیرید و گشت بی آنی هر و ده گای در دبا

نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا تَهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ ٢٤ وَ إِذَا

که میرید و در می بینید و هلاک میگردانید و هر و استمرات را آنی هر حادش بیشتان مکر که کان میکند و سحر

تَنَلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا اتُّنُوا بِآيَاتِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

خواهد شود ایشان آیه ای ما که روشن است با شهادت ایشان حرا که گوید سوزید حرا را ما اگر سکتان راست گویان

قُلْ اللَّهُ يُحْكِمُ لَكُمْ أُمُورَكُمْ ثُمَّ يَصُدُّكُمْ ثُمَّ يُحْكِمُ إِلَيْ يَوْمِ الْقِيَمَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَكِنْ

گو خدا و در می گردانید شما را پس جمع میگردانید شما را و در وقت بیست شکی در آن و انکن

أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ٢٥

بیشتر مردمان تصاند

حقیقی این سوات و زمن گردید از راستی و عدل بین

تا که هر صی از او بد جزا بر هر آنچه سکتان کرد از فضاها

هست مری از سمن جیر بود مری سکتان اسیدی بر

ترك سری میبود آن حشر می رسید آن شکی دگر

بهد او مابن مجلس و اهل رزق
مردمان امر ثواب و در عذاب
پنجر از آن جزوی از گشتی بیان
می بینی آنکس آیا که گرفت

منتهای عدل آن باشد که فرق
بی ستمیده شود امر حیات
بشیرتند آری مثرکال
حق بی شیر چینی گفت از شکت

سورة الجاثية

از هوای نفس شود سیود را
مهر بپاشد بگوش و دل ز شمع
سکبت پس آنکه باید و میرا
نست گفتند آن خیشان غری
چون باید شخصی اندیادگر
هم فای ما سازد غم دهر
نست اینجا در هلاک ما دلیل
نست ایشان را این گفتار ما
خواهد گردد چونکه آیهای ما
آورد آیه مارا رو برو
پس میرا شها را لا استقام

هیچ تشنگد زبان و سود را
بوشی گردانم او را بچشم
بعد از آنکه حق باید و ده نگو
زدگان هر حیه دنیوی
زاده گردد دیگری با زب و فر
رسور از چه او بشیم زهر
بلکه هر است و طبیعت خود اصل
داشتی الا سته از بدخوا
طاهر ایشان را از حیثهای ما
هیچ اگر باشد حق و راستگو
ثم یجمعنم الی یوم القیام

دوخلات و انهاد آرا خدا
منی مهری که حق بر دل نهاد
بند پشیرید آیا پس شها
می بینم و دگر زنده شوم
حاصل آنکه نیست بعد از موت تن
دور گیتی قاض ارواح ماست
زین طبیعتی همچنان در عصر ما
رگمن خویش گویند این مقال
در مقابل نیست ایشان را دلیل
کو شها را در بطن اموات
هیچ سود شکی و ویسی در کن

بر چنان دانش که پوش زافدا
یش از این گفتم کرداری باد
بند چود دوری از غی و هوا
پس از ام باز زاینده شوم
زندگان در گمان بی سخن
لعلک فاشه اسری از عداست
همچن هند بیش از حصر ما
لکه در رهان و طبی و اختلال
حرکه گوید از طریق قال و فعل
زنده سازد خالق کامل صفات
لک دادند احسن مردمان

وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُنْفِخُ بَصُرُ الْمُبْطِلٰتِ ۚ وَ تَوٰی

و سر شد است بادشاهی آسمانها و زمین و روزی که قائم شود قیامت آروز و زبان کند اصل کشان و بنی

كُلُّ اُمَّةٍ جَانِیَةٌ كُلُّ اُمَّةٍ تُدْعٰی اِلٰی كِتٰبِهَا الْیَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۚ ۲۸ هٰذَا كِتٰبُنَا یَنْطِقُ

هر امة را از نزد آید همراهی خواند میشود بکتابش آروز جزا داد میشود آنچه او بدید که میکرد اینست که اسامی میگردد

عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ اِنَّا كُنَّا نَسْتَنۡسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۚ ۲۹ قَالُمُ الَّذِیۡنَ آمَنُوْا وَ عَمِلُوا الصَّالِحٰتِ

بر شما حق هرست که ما بدیدیم که می نوشتید آنچه او بدید که میکرد پس اما آنکه ایمان آوردند و کرده کارهای شایسته

فَيُدۡخِلُهُمْ رَبُّہُمۡ فِی رَحْمَتِہٖ ذٰلِكَ هُوَ الْقَوۡرُ الْمُنِیۡنُ ۚ ۳۰ وَ اَمَّا الَّذِیۡنَ كَفَرُوْا اَقَلَمُ تَكُنْ اَبَیۡی تَتَلٰی

پس داخل سازد ایشان را برود در گلستان در رحمت است آن کتابی آشکار و اما آنکه کارشده آید پس بود آیهای من که خواند میشود

عَلَيْكُمْ فَاسْتَكْبَرُوْا وَ كُنتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِیۡنَ ۚ ۳۱ وَ اِذَا قِيلَ اِنَّ وَعَدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَ السَّاعَةُ لَا رَیۡبَ

بر شما پس سر کشی میکردید و بپدید کرده ای گفتگاران و چون گفته شود که وعده خدا حق است و قیامت نیست شکی

فِیۡہَا قُلْتُمْ مَا نَدۡبٰی مَا السَّاعَةُ اِنْ تَقُلُّنَ اِلَّا فُلَانًا ۚ وَ مَا نَحْنُ بِمُتَّبِعِیۡنَ ۚ ۳۲

در آن گویدند فلانیم چیست قیامت کلن تیرم مگر کمال و ستم ما بین دارد گان

باشد از حق شاهی از خود و سا
ینی آروز از نشان قاصد
هر گوی خواهد کرد ما کتاب
این کتاب ماست که بگفته اند
بر شما باشد کوه گوید سخن
پس که آنکه مؤمنند ایشان حق
و آنکه ستمکاران برخدا کافر شده
پس شها کردید ابا ی اشناد
پس شها گفتید این سلوم نیست
ما از مستقیمان مردمان

ظن است او بر اعاده هر کیا
هر گوی را بر او آمده
و ان صبحه است از اعمالها در حساب
مر کرام المستکین نوشته اند
بر دستهای هر چه کرده مد وزن
کرده اند اعمال نیکو ان فرق
پس ملا می کشان چنین گویند چند
فرقه بود سلمی در گناه
ما قیامت را نیدانیم چیست
در سلوم بلکه دایم این کلان

چون قامت قائم آید میطلون
یا که آروزند فرقه فرقه خلق
پس جزا داده شود امروزه ان
یعنی این طوطی اعمال شاست
خود باستان اعمال شاست
آورد در رحمت پروردگار
بر شما قائد رسولان هر کیا
و انا قیل ان و دعاه حق
نست ما را هیچ ظنی اندوین
بر سلوم نیست یعنی این سخن

اندران روز عدو سران قرون
یا فراهم گفته درم ذلک خلق
ناچه کردید از اعمالها در جهان
که زانرا ما نوشته شد راست
امر فرمودیم ز کید آنچه را
و سنگاری بود این آشکار
خواهد زاینان نشود آیات ما
هم قیامت نیست دوری و بوق
چرا گوی که بود دور از بین
ظنان در حقان باشد چنین

وَبَدَّلَهُمْ سَيِّئَاتِ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ۚ وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنفُخُ كَمَا

و در ضمن اشاره‌ای آیه کرد و احوال کرد. ایشان آیه‌ها را با آن استهزا می‌کرد. و گفته‌شده که امروزه و می‌گذارم شما را می‌دانید که

نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ نَّاصِرِينَ ۚ^{٢١} ذَلِكُمْ بِأَنكُم مُّعَذَّتُمْ آيَاتِ

روگاش، دملانات، رودان، ابروز وحی شما آتش است و سادهمشعل اربعه بازی هستندگان آن نیست کشتا گریه آیهای

لِللّٰهِ هُزُوا وَغَرَّكُمْ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا ۚ قَالِیَوْمَ لَا یُغْرَجُوْنَ مِنْهَا وَلَا هُمْ یُسْتَعْبَقُوْنَ ۚ وَ لِلّٰهِ الْحَمْدُ

نادرالاستبرار و فرشتگانش را زدگی دبا پس ایچو، بیرون آوردند میگوید. قرآن و نماز ایشان مولود می شود پس بخدا راست

رَبِّ السَّمَوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝ وَلَهُ الْكِبَرِيَاءُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

سایس، وردگنر آسما و، وردگنر س. بی وردگنر حایان و ماوراستر گوری در آسما ورمی

وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

واوست نال درست کار

تکثیر ایشانرا شود در حالتی آچه هست از سادات اهل بیت هم فرود آید پیش و آرمون این ما حکما و به سهرژن

چون شفا اور یحیٰی مریضوں دینے میں ہرگز کوتاہی نہ کرتے تھے۔ ان کے پاس ہرگز کوئی دوا نہ تھی۔ ان کے پاس صرف اللہ کی رحمت تھی۔ ان کے پاس صرف اللہ کی رحمت تھی۔ ان کے پاس صرف اللہ کی رحمت تھی۔

بزرگان باشد که نگرند هنوز آینه را در حوت کای و حرو میشا را آورده برعود شبته زندگی این جهان و افروزه

می‌باید از ولا یستغنون حدیس خراست رسالین : آریسته سوات و زمین

ہے ایسا ابن زمین واسطی
 استوار رہا آئندہ کہ ہمت
 ہو و شوخ و شیر و اس و جان
 سرمد رہا آن عالی و ست
 ہست اورا صبر دانی و حلال
 مسجد بدر اشا رضام
 دوری و اسجان کی فل حال
 با حکمت دایمہ دملک اسنام

برائی مرو را زیده است ، هم صحت ذات او زیده است ، همش یابده و بیش عظیم ، ظالم انور ام و در خلق او حکیم

張

سوره الاحقاف خمس وثلثون آية وهي مكية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خواص و محتایده مهرطن

مَمْ تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ۚ مَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ

وزیر بهداشت و درمان و آصفعلی آشتیانی

جَلَّ مُسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَا تُنذِرُوا مَعْزُومُونَ ٢ قُلْ آرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ

وومنی با مردمشه و آباء که سوار شد از آنچه بم کردند مدد ازش آستدگان بگو خبر دهید از آنچه میجویند از هر خدا

وَنَبِّئْهُمْ مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَوَاتِ اتَّخَذُوا مِنْ قَبْلِ هَذَا

ایده‌ها که چیز آری به در زمین ما می‌باشد است سر کنی در آسایا ما در دنیا کثای پیش از این یا

وَمِنْ أَهْلِهَا مِمَّنْ دَعَا إِلَى دُونِ اللَّهِ مِمَّنْ لَا تَسْمَعُ لَهُ

آر اكايات بنگلہ دیش

سورة الاحقاف

إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَهُمْ عَنْ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ ۝ وَإِذَا حُيِّرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا

تا روز قیامت و آنها از خواندن ایشان بیخبرند و چون حیرت کرده شدند، دشمنان ایشان شدند

بِمَادِيهِمْ كَافِرِينَ ۱ وَ إِذَا تَنَلَّى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ

بیرستش ایشان انکار کنندگان و چون خوانده شود در ایشان آیههای ماکروشن است گویند آنرا که کفر شده مردم را چون آمد ایشانرا

هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ ۲ أَمْ يَقُولُونَ اقْرَأْهُ قُلْ إِنِّي اقْرَأْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ

این سحرست آشکار مکتوب گوید و میگوید است آنرا که اگر در وقت آنرا پس مالت نمیشد مگر کفر چیزی او

أَعْلَمُ بِمَا يُفْسِدُونَ فِيهِ كُفًى بِهِ شَهَادَاتُ بَنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ۳

داناتر است آنچه من میکند در آن تباه شد و گواه مبین و ما شهادت و اوست آمرزنده مهربان

| | | | |
|---|--|--|--|
| شد حق ارضی عهد در شهادت
فریاد این سوات و زمین
تا زمان نام رده صحنه آن
گویند میبند این آیهها
یا که ایشانراست شرارت از کفن
یا که آثاری در ضم او شهادت
یعنی امر تیرستی خود شهادت
تا قیامت خواندش در شهادت
حشر و زبانه شود این مردمان
خواهد چون کرد در ایشان بر ملا
زین صحنه نام بخولون امریه
پس شهادت قدری بختری و من
تا که مسمودان اطوارا کشید
پس مرا این انزلی ستنی چاسود | از بی تریل آیات و حجاب
واچه باشد در میان آن جوان
منهی گردد مغفیر و رحمان
میرسد آیه را عیراف خدا
دوسوات اعنی امر خلق آن
کرد این دعوی شهادت گویند است
گردلی هست آورد آن بها
زین دقای او نکرد مستجاب
دشنامد این حاضرا شان
باشان روشن آیههای ما
باقه است آنرا که آمد از اله
هچ نبود از صلب ذوالن
ترك و رو رشاق پکا پدید
هر چند از عرسل وجود
هم گواه را میان مابین اوست | خود فرستاد این حجاب استوار
از بی شکست و ماخلق
کافر آشکوت عیا امروا
چیزی از آن و انانیم غرض
بر من آورد آن صحنه را بدین
پس از دارد برهان و دلیل
لیک زان کمر لهر که خواهد او
وز دعاتش بان س غامد
حق سخن آورد مرا بشانرا چید
کافران حق را که آمدشان چید
گو که کفر امری مدح حق
گرفرس از هر اشفاق شهادت
پس چو او قزل کند بر من عذاب
اوست داناتر آنچه میگوید
که غفور و مهربان هر کسی اوست | آن خدای غاب است در حجاب
حرکت در صحنه حرم
مروضن پی نکر داند رو
کفر رسد از اجزا ارض
کامد باشد شهادت را پیش این
آورد از هم ازون یا غلب
غیر حق آنرا که امر حشبو
که رآها در صحنه مایند
تا راز رسد گان کافر شود
میگوید این ود سر مین
پس هم خود رضاش مسحق
رشد الله دیسان اقتری
ف غش قانید از معراج باب
خوس دو آن صحن قرار پدید |
|---|--|--|--|

قُلْ مَا كُنْتُ دُعَاً مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي وَلَا بِكُمْ إِنِّي أُنْذِرُكُمْ أَنْ تُتَّبِعُوا إِلَّا مَا يُوْحِي

بگو نیستم نودر آمدی از رسولان و ما بم که چه کرد شود من و ما شهادت پیروی نیکم مگر آنچه منی کرده شود

إِلَّيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ ۴ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنَ عِبَادِهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَ شَهِدَ شَهِدٌ

بن و بین من مگر بیهمنه آشکار مکتوب رسد که اگر شد از دشمن و کفر خودشان و گواهی نمیشد

مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى مِثْلِهِ قَامَ وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لَأَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۵ وَقَالَ

از بنی اسرائیل بر مثل آن پس ایمان آورد و سرکش کی بدوستی که خدا هدایت نکند کرده سبکبارا را و گفت

الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ قَسِيحُوا

آنکه کفر شدند رای آنکه ایمان آوردند اگرودی شر سبقت نیکر تقدیرا بسوی آن و چون هدایت نداشتن پس زودی خواهند گفت

الجزو السادس العشرون

هَذَا أَفْكَ قَدِيمٌ " وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمْلَاكَ وَ رَحْمَةً وَ هَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانَا عَرَبِيًّا

ایستخرومی همه پیش از آنست کتاب موسی امام و رحمت و این کتابست تصدیق کننده و بیان سری

لِيُنْذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ يُبَشِّرَ الْمُتَّقِينَ " إِنْ الَّذِينَ قَالُوا رَبَّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفْهَمُوا فَلَا خَوْفَ

تا ملاحظه آید که بگوید و بشارت دهد بر مکرر کارها برسد و بگوید که آگاهانه گفتند و پروردگار ما خداست پس ایادگی کرد پس دست بی

عَلَيْهِمْ وَ لَهُمْ يَحْزَنُونَ " أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ " ۱۴

بر ایشان و ما شنیدیم که شود آگاهان اهل بهشت خاندان در آن بادا می آید و بدد که بگوید

کوباشم من رو دیدا شده از رسول انجرامی حکم می دادم که من میخندم با شهید از پند و اندیشه بود بر من و حق در او بودی که قرآن شد از رسالت و آن بقریش شد از او احدی هم شهادت داده اند شاعری حاصل از حق که که نشان داده پس آید شهادت از کرده ان گفته یعنی قصد ازین شاهد که گفت کرده تصدیق او از آن رسول آمد آیت اهل کفر ایسان شد چون شران راه می باشد پیش از این قرآن حقش مدام برست موسی و آیات او در کونکاران شاد نه هم آن خوشحوری است مع از ایشان

کوباشم من رو دیدا شده از رسول انجرامی حکم می دادم که من میخندم با شهید از پند و اندیشه بود بر من و حق در او بودی که قرآن شد از رسالت و آن بقریش شد از او احدی هم شهادت داده اند شاعری حاصل از حق که که نشان داده پس آید شهادت از کرده ان گفته یعنی قصد ازین شاهد که گفت کرده تصدیق او از آن رسول آمد آیت اهل کفر ایسان شد چون شران راه می باشد پیش از این قرآن حقش مدام برست موسی و آیات او در کونکاران شاد نه هم آن خوشحوری است مع از ایشان

وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَ وَضَعَتْهُ كُرْهًا وَ حَمَلَهُ وَ فَصَلَهُ ثَلَاثُونَ

و وصیت نمودیم انسان را با والدینش خوبی کردن و داشت او را مادرش دشواری و جهادش دشواری و وحشت و پریش از شارس

شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ اَشُدَّهُ وَ بَلَغَ اَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ اَوْزِعْنِي اَنْ اَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي اَنْعَمْتَ

مدامت تا چون رسید و او پیش و رسد و چهل سال گشت پروردگار من بدین من امداد که شکر کنم حست ترا که امام کردی

عَلَيَّ وَ عَلَى الْوَالِدَيَّ وَ اَنْ اَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَ اَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي اِنِّي تَتَّبِعُ اِلَيْكَ وَ اِنِّي

بر من و بر والدینم و اینکه کنم کارهای نیکو که پسند آید از او شایسته در اولادم بر من میکنم که شکر کنم عود بسوی تو نمودم شکر

مِنَ الْمُسْلِمِينَ " اُولَئِكَ الَّذِينَ تَتَّبَعَ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِيْ اَصْحَابِ

من از مسلمانان آنها اند که می پیروی از ایشان هر چه آن کرد و در مکر و کار بدیهای ایشان باشد در اهل

الْجَنَّةِ وَ عَدَّ الصَّدَقَ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ " ۱۵

بهشت و عدالتی که بودند و عداوتند

هم وصیت کرده ایم از من این کلماتی میگوید که والدین من در حق چون حشر از سخن خود که هم خدا را و بدیهای آنها بود

سورة الاحقاف

| | | |
|---|--|--|
| چهل او تا کبرش از شیر باز
چون رسد او بر پهلان از فرار
ز آنچه برین زردی انعام از کرم
بر صلاح آورد مرا از بنم
آنکروند آنکه بیکور عمل
در میان اهل جنت که خدای | سیم است از حکم آن دانا را ز
گوید ارشادش که ای پروردگار
هم چنین ر والدینم دمدم
جاری آرا ساز در فریم
گردد از ایشان قول لبرل
وعده داد از راستان رعای | بر کمال قوت و اندک و عقل
مولع و ملهم بشکر حس
موجب خوشنودیت آیا شد او
هم تو را باشم ز کردن هتکان
رخصتی نیت کرد هتکان
رجعت صن و جای ارجند |
|---|--|--|

وَالَّذِي قَالَ لَوْلَا إِلَهِیَ أَفْ لَكُمَا آتِیَانِیْ اَنْیْ اُخْرِجَ وَ قَدْ خَلَبَ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِیْ وَ هُمَا

و کیکه گفت سروالیدش را اهرم شل و دارا آلبوسه بدهد که چون آورده بشوم و تحقیق در گذشته ها از پیش من و آن دو

یَسْتَسْتَانِیْ اَللهُ وَ یَلْکَ اَمِیْنُ اِنْ وَعَدَ اللّٰهُ حَقَّ قَیْقُولَ مَا هَذَا اِلَّا اَسَاطِیْرُ الْاَوَّلَیْنَ ۱۷ اَوْ لَکَ الْاِذِیْنَ

استانگاری کرده و ادوی رتو اعلان آورده و ستمو وعده خدا حق است پس میگفت بستان مکر اماهای پیشانی آنها آنرا که

حَقَّ عَلَیْهِمُ الْقَوْلُ فِیْ اَمْرِیْ قَدْ خَلَبْتَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ اِنَّهُمْ کَانُوا خَاسِرِیْنَ ۱۸ وَ

کلمات شد مرا ایشل سعی در امتان گذر کشد از ایشان ارجن و انس هر ستمگایان بود مرا، کاران و

لِکُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا وَ لَیُؤْتِیْهِمْ اَعْمَالَهُمْ وَ هُمْ لَا یُظْلَمُوْنَ ۱۹ وَ یَوْمَ یُعْرَضُ الْبَدِیْنِ کَمَرَا عَلَی

رای هر یک، بهاست از آنجا برد و تمام اعمال را ازده هاشان و ایشان سکرده میشود و روزی که عرض داده شد آنرا که کار شد

النَّارِ اَفْهَبَتْ طَیْآنَکُمْ فِیْ حَیْوَتِکُمْ الدُّنْیَا وَ اسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا قَالِیْمٌ یُّجْزَوْنَ عَذَابَ الْهَوْنِ بِمَا کُنْتُمْ

آتش برده اهرمانا در و دگتان در دنیا و تمیض کردید آن بر سر و جزا داده شود عذاب خوار بر آس آچه بودید

تَسْتَكْبِرُونَ فِی الْاَرْضِ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ بِمَا کُنْتُمْ تَفْسُقُونَ ۲۰

سر کشی میکردید در زمین ناحق و سبب آچه بودید کفایت میکردید

| | | |
|--|--|--|
| و آنکه گوید والدین خوشتر
قربا بگشته بیش از من هرا
و ملک آمن ان و صاف حق
حق برایشان گت قول انعام
پیش از ایشان بربری و آدمی
این دو فرقه هر یک را رتبعه
یکسکن روزی که آتش شود
صرف شهنوا نمودید آچه | بر شا اب ناد بینی باز
زده زانکه ای شمر و در گذر
آنکه گوید ایست قصه سابق
که گشته پیش از ایشان بزم
گفته ود آن قول جاری بودی
هست رد حق و سکر دار و جزا
عرمه کرده کاران خوار و زود
بر شا ماد او حساب مظل
زن تسکرها که قانع در زمین | وعده آیا میدهم از من
اسحاق پس سبزه از خدا
بست حر اصفه پیشانی
گفته و است قول بی دوحاب
آن اسم با این قرشی کلران
هم حرامی علها نشان تسل
سود شا بر دید بهره در حو
نک خرا یاید از رج فزون
و دکل و زرتک فرمان ایچس |
|--|--|--|

وَ اَذْکُرْ اَمَّا عَادٌ اِذْ اَنْذَرْتَهُمْ قَوْمُهُ بِالْاِحْقَافِ وَ قَدْ خَلَبَ الثُّدُرُ مِنْ بَیْنِ بَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ اَلَا

و یاد کن برادر طوطا انگلی که بهم کرد قوسش را در دهنها و تحقیق در گذشته کنگل از میان و دستش و اریس-ش که میرسد

تَعْبُدُوا اِلَّا اِلَٰهَ اِیْنِ اِخَافُ عَلَیْکُمْ عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیْمٍ ۲۱ قَالُوا اَحِیْتُنَا لِنَا فِکُنَا عَنْ اٰلِهِنَا

مکر خدا را به ستم میترسم بر شا از عذاب روزی بزرگ گفته آیا آیدی مارا که گردان ما و اهر الهان

قَاتِبًا بِمَا تَبَدُّنَا اِنْ کُنْتَ مِنَ الصَّادِقِیْنَ ۲۲ قَالَ اِنَّمَا الِیْمُ عِنْدَ اللّٰهِ وَ اَلِیْمُکُمْ مَا اُرْسِلْتُ بِهِ

پس طریبا آچه و صمیمی مارا اگر هستی از راستگوین گفت نیست آن طلم کرد خدا و میرسان بر شا آچه از راست شدی

الجز والسادس العشرون

وَلَكِنِّي أَرَاكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ ۚ قَلَّمَا دَارَوْهُ غَاوِيًا مُّسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ فَأَلَا هَذَا غَاوِيٌ

ولیکن می بینم شما را گروهی که جهل می یوریدید پس چون دهم آفرای من شد در افاق متوجع آفرای ایشان گفته این ایرست بین شده

مُطَرِّفًا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ۚ قَمَرٌ مِّثْلُ شَيْبٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا

درواق که بارانده ناست که آنست آنچه شتابم و استبداد ایرست که آن عذاب است بر درود که ملا می از دهم جز را مفر برود کهارش پس کشته چنانکه

لَا بُرَىٰ إِلَّا مَسَاكِينُهُمْ كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ۚ

دیده نیستد جز مسکینان همتین بادش بدیم گروه گناهکاران را

| | | | |
|-----------------------------|-----------------------------|---------------------------|-------------------------------|
| بار از خود شی آور باد | که را قدر بود او با قوم داد | بارش این مگر اسوان خود | چونکه کرد اعداء قوش ناچه بود |
| ادخالط ای اوس دیگرار | منه بگشته د زو بشار | یعنی از یسران دی ندر | پیش از او وز بشار او بودند بر |
| دعوتش بود این قوم اندر ملا | که بیرستید هر حق را شا | رشا دارم من از آروز بیم | که عذابش بهر عاصی شد عظیم |
| آمدی گشت در ساحل ما | ما زمان داری ز صودان ما | من دور زانچه وعده میکنی | ارصاف ای صافنی و ایمنی |
| خود گفتم من مدام این راست | هر او این سوگه دنازین خداست | کل من باشد و سامن آنچه را | که فرستاده شدم زان رشا |
| لیک می بینم شا را در بسج | از گروهی که عذابند هیچ | پس سوختن گم دهم از شتاب | آنها را موجود بود اعداب |
| بود آن ایری عرض آورده روی | سوی ایشان هر گشته شهر و کوی | پس گفتم این مگر ایرست بین | که با ماران دهم پیش و هوین |
| خود گفت این ار ماران ایرست | بایهات اروس بر سید جمیت | که رآن می بود استعجالان | ردگرگون زان شود اسواتان |
| بادی انرو وی عذاب و درد ناک | که اند یک کلمه نماند و طلاق | هر چه هست از شا و مالها | وز مایه حله یا امر خدا |
| پس نکشت آیدان در جایشان | د به پیدا غیر مسکینان ایشان | همچنانکه بلند آنها سزا | بحر ماران دهم ایشان سزا |

وَلَقَدْ مَكَنَّاكُمْ فِيْمَا إِن مَكَّنَّاكُمْ فِيْهِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ سَمًا وَ أَبْصَارًا وَ أَفْتَدَ قَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ

و جعلت مکن داد ای ایشا در آنچه مکن دادیم شما را و در آن و گردادیم سر ایشان آتش و دلیا سر کایت نکرد ایشان

سَمَّيْهُمْ وَلَا أَبْصَارَهُمْ وَلَا أَفْتَدَهُمْ مِنْ شَيْبٍ إِذْ كَانُوا يَحْضُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا

گوششان و حشمانشان و دلهایشان هیچ چیز چون بودند که انکار می یوریدید آفتای خدا و احاطه از دلیایشان آنچه

كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ۚ وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقَرْيِ وَ صَرَفْنَا الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ

بودند که آن استهزا میکردند و تصنیق هلاک گردادیم آنچه را بر امون شاست از دریا و مکرر آورده آیه را باشد که ایشان باز گشت کنند

ۚ قُلُوا تَصَرُّهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ قُرُونًا آلِهَةً بَلْ صَلُّوا عَلَيْهِمْ وَ ذَلِكَ أَفْكُهُمْ وَمَا

پس چرا ایاری نکردند ایشا را آنکه کردند از غیر خدا و سبب تحرب که ایلانید که کرده دار ایشان و اینست دروغشان و آنچه

كَانُوا يَفْتَرُونَ ۚ

راوردند که می یافتند

| | | | |
|----------------------------------|-------------------------------|-------------------------------|----------------------------|
| ما نهادیم آن تحکم رشا | که قوم داد خود دادیم ما | گوش و چشم و قلب گردانید ایشان | تا بینند و بیابند از شان |
| چشم و گوش و قلب از ایشان پس داشت | باز چیزی زانچه ایشان گشت | دع ایشان میکرد افعی عذاب | بودشان راتو اسفا در عذاب |
| بود بر تقلید قول و کلوشان | هم بآیات خدا انصافشان | هم بکرد آورد ایشان را جان | آنچه میکردند استهزا بآن |
| و آنچه گردا گردشان بود از قری | ما به کرد ایشان ملک و سرای | ما چند گرداده بود از رشد | امر ایشان جله آفتای خود |
| تا مگر کرده بار او کفر خویش | رو گفتم از کفر می بردین و کیش | صرت ایشانرا نکردند از چاه پس | آنکه می گرفته بودند از هوس |
| دوین حق بهر تحرب بر خدا | خود الهان دگر محنی هوا | بلکه کم گشته زایشان شباب | وقت محنت یعنی ازال عذاب |
| وین دروغی بود ایشان و اجتری | آنچه میکردند بر آن افتری | یعنی آنکه مقلب سوی حق | زین بیان جویم خود از اسلاف |

وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِّنَ الْعِبَرِ يَتْلُمُونَ الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ

وتمت کتاب که کردید بر سوی تو حاضران را از من کمی شنیدند قرآرا پس چون حاضر شد ما را گفتند خواهش باشد پس چون گذارده شد

وَلَوْ إِلَى قَوْمِهِمْ مُّذَرِّينَ ۖ قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِن تَعْدِ مُوسَى مُصَدَقًا لِّمَا بَيْنَ

برگشتند سوی قومشان بگویند ای قومها ما سنجیدیم کتابی را که فرود فرستادند خدا را موسی تصدیق کند ما آنچه را

يَدِيهِ يَهْدِي إِلَى الْبَلَدِ وَإِلَى طَرِيقِ مُسْتَقِيمٍ ۚ يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُم مِّن

باشماید که هدایت کند بسوی حق و راه راست ای قومها احاطت کند خواهنده خدا را و ایمان آورید تا تابا بر زدن شما را از

ذُنُوبِكُمْ وَيُخَيِّرَ كُم مِّنْ عَذَابِ آلِيمٍ ۚ وَمَن لَّا يُحِبِّ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ

کاهاتان و بخواهد شما را اوصاف برورد و آنکه احاطت کند خواهنده خدا را پس نیست طغر کس مفسر زمین و ست راه را و

مِن ذُوْنِهِ أَوْلِيَاءُ ۚ أُولَٰئِكَ فِي شَرٍّ مِّمَّنْ

از ذوا او و اوان آنها اند در گمراهی آشکار

در بیان آنکه وجود جن نمر قرآن ثابت است اما نه بقسمی که شیادان گویند و عوام الناس اعتقاد کرده اند

| | | | |
|--------------------------------|-----------------------------|------------------------------|-------------------------------|
| یاد کن کردیم سورت نمر | چونکه قوم را زحمت صرف | هست در تحقیق حق سرکشو | بست حاجت لک در تحقیق او |
| من بود مکی ز تنبیل حکیم | هم دارد زان اما عقل سلیم | دیده ام ارباب کتب است و شود | هم بمن ایما دارد وجود |
| ما وجود من و کفار و می | بست لازم ذمیر قول غلی | خلق اشیا کرده آنکو خود تمام | هم خبر داده است از جن در کلام |
| ای ما محسوس کافر موردش | بست کی در مطلع جرم و حدش | تا چه حای شبلی با محسوس کان | ناید اندر دیدنش فاش و بیان |
| لک قائل دین بیان ایشه کرد | که توان حق را گریه ایشه کرد | یا کسی بهر غریب عیبش | رام سازد در طلسم و ماهش |
| عزق یا عسرش را آش حسند | ما چو مصروفش بیدیش کند | ما مزایم یا کسی خواهد رش | یا تا زوره کند خاکش |
| یا که سبک امداد اندر غایه | این تو گراور عسی دیوا | چنی است آنکس که گوید از شکست | آن فلان بخون شده حق گرفت |
| گیرش حق کرد منصور ماند | و دشمن آفتاب دور ماند | شرح آیت کو که ما حیم از کلام | نیست سود از ذکر محو ان خام |
| ای بهر یاد کن سوی تو مل | جیان را دلدن چون وقت لیل | چونکه قرآرا نمود استماع | حاضر آساعت شدت بی صدا |
| یکدیگر را پس بگفت اصوا | بشود اندر خوشی صوت او | و انگارید این معوم و مهمه | قول حق است این بیوید آن همه |
| حق سخن گوید کون به صد گوشت | جن و اس این شود الاهوش | پس چو قرآن خواند مشغول شد | منفردی رفوق خود از من شد |
| بلا چون گشتند گفت از شب | ایکروه حق شنید آن کتب | که پس از موسی روح بار شد | حکیم سابق را مصدق آمده |
| آنچه زبیده است پیش از حرم و کل | مرصد حق از کتاب و از رسل | سوی حق از لفظ و سیر و نهایت | رصاص مستقیم و راه راست |
| ایکروه ما احبوا بالتقول | داعی حق را کآن باشد رسول | آورد ایمان وی و انان کانید | طاعت و تصدیق او از احسان که |
| تا حق آرزو گشتان شیا | هم زمان از عذاب پر ما | داعی حق را احاطت هر کرد | حق فضل را از این مصغر نکرد |
| بست او عابر گشتند حق بین | نی یعنی از غایبش در زمین | نیست او را هم بحر حق چون ویر | در ضلال این گروه آشکار |

أَوَّلَهُمْ يَوْمَ أَنَّا أَنشَأْنَاهُ خَلْقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَنَمْ يَمِي بَطَلُهُنَّ يَفَادِرَ عَلَيَّ أَن يَمِي النُّونِي

آیا دانستند که داعی که آفرید آسمانها و زمین را و ما می گشتیم آفرین آنها قدر است بر آنکه بر مد کرد داعی را که

بَلَى إِنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۚ وَ يَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ قَالُوا

آری بدست که او بر همه چیزی تواناست و روزی که عرض کنند بر آتش و روزی که عرض کنند بر آتش آری بدست که او بر همه چیزی

الجزء السادس العشرون

بَلَىٰ وَرَبِّنَا ۚ قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ۝ فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا

آری پروردگار ما کو ندیس چید آن عساراً بسبب بودن کافر میورد چید صبر کن هفتان که صبر کن صاحبان نبات انوسلان

تَسْتَجِيبُ لَهُمْ كَمَا تَهُم يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبِسُوا إِلَّا سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ بَلَاغٌ قَوْلٍ يَلْعَلُ

و کتاب محو ام برای ایشان گویا ایشان روز یکم می بند آید و همه که همیشه نذر یک می کرد از هر ساعتی از روز رانند نخست پس از آنکه می شود

إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ

حرکوه قاسقان

این ماستند آیا که خدا
شرح این درآیه الکسی میان
با کن روزیکه اهل کفر چند
میگویند از این حق است و راست
هر سخن پس همان کافر جیل
گفتا روزی که بسد این گروه
آزید لافوت این لوس و سفا
گفته بخت از خواهی بجوان
خود خووخ هر صکره بشود
حق آنکوش و بیجان رب ماست
ص کرده آن از اول الزم لورسل
اچه و صد داده گشتن ازوجه
این لاف و دس آ آ ناه
هم شدن زیر آفرین در نس
هست راجع موتی قدر او
پس ملائکان بگویند این عذاب
پس موکل گوید از توغولاف
هم مکن تحویل ایگامل صاب
می مکرشدن در دنیا درک
مشود هر فاسق که زده راه
هم گشت از حفظ اشباحه رب
مل مهرجری توانا بر غلو
بست آیا بر شهاب حق و صواب
زانه پوشتند حق را در صواب
هر پی مشرکین یا بر طلب
جر که یکسات خود از یکروز ناک

سُورَةُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَرْبَعُونَ آيَةً وَهِيَ مَدِينَةٌ

張

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند چنانچه مهربان

الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ ۚ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَآمَنُوا

آنانکه کفر شدند و بار داشتند از راه خدا حاکم کردند در کارهاش را و آنکه گروهی زدند کلمه‌های شایسته و این آوردند

بِمَا نَزَّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَاصْلَحَ بِأَلْفِهِمْ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّ الدِّينَ

بیا سفر و فرستاد مشیر معتمد و اوست حق از پروردگارش در گذراند از اشران که ما را شارب او اصلاح آورد و حالش از این پاست که آنکه

كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ

کمر شده بی روی درد خاطر و آواش که آگاه که بر روی کمره و در درگاهش هم میزدند. خدا از برای میان منهای اشارت را

فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَخْتَلَفْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوُلُقَى • فَأَمَّا بَعْدُ • إِمَّا فِدَاءً

پس چون ملاقات کید آمارا که کفر شد عیس فتن کردنها تاوخته سبیلر بکشید ایشازا پس محنت کینیدهر ا پس ایست نهاد فی بد از آن و ایضا اگر قلم

حَتَّى تَفْصَحَ الْحَرْبُ أَوَارَافَهَا ذَلِكَ وَ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَا انْتَصَرَ مِنْهُمْ وَ لَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ

تلمبه کوزار آلاشدا اینست و اگر میخواست خدا هر آینه انعام کم و مو را بپایان و لیکن کایا ما بعضی از شما بعضی

وَالَّذِينَ قَتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَن يُضِلَّ أَعْمَالُهُمْ^١ سَيَجْعَلُ اللَّهُ لَهُمْ جَزَاءً بَاطِلًا^٢ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ -

و آنکه گفته شد غدر راه خدا پس هرگز ضایع نیگیرد و اندک در راه هلاکت از راه برودنی هداایتان کسوسامان آوردن آثار و در آوردن شان

الْبَنَّةَ عَرَّفَهَا لَهُمْ

بجهت کتیریف کردن برای ایشان

| | | | |
|---|---|--|--|
| برجای ضی دود تابع شد
که طبع و خرچ دادندش پیش
بر کسان اضماتان بیاض است
گرود پادشاه آرا گشت است
دو فرد آینه او زایل فرق
میکنند اعمال بیکو یریا
کند از حق رسول بی بدید
آخر ایشان را ست رفو و فلاح
او نه ستاری چو سلطان فری
گشت غول رده فرمان زانگیر
هر صفا پنجهان گین زید
بکمراید امر ایشان آمد
نا که نگرورد خون دست آورد
با خدا گیرد از ایشان دلیر
اعظم از سکاران یرشد
میکنند اضماتان سود ها
کردن تریش را ایشان در سرشت | یا که مردم را دره ملایم شد
چندین بود زامیان قریش
گفت حق کا اعمال مترک اضمات است
یا عطای کر دیا و شهرت
مال میداد تا با اهل حق
وانسانکه بگروید از ولا
اوست حق بنی که قرآن عید
کاشرا آورد هم بر صلاح
کافران سکرده بنی یروی
بنی از قرآن که پذیرد کار
پس مدد از کافران تان زید
تا لغات را و غلظت را زید
پنجهان محکم دست ویا بدید
بداز آنکه رشیا گشته اسیر
کار ایست او خدا خواهد کند
سکار زار آمانکه دوراه خدا
داخل ایشانرا تاید در پشت | باد استعد از راه خدا
که نمودی نیک آن اضماتان
بلز تا ماند از آتین او
هر عمل کان باشد از حور و قداد
مال حق بر اشی هرگز مدد
خوعد از وی تا شود باطل حق
بر عده گشت زانجام و سق
بکفراد حق از ایشان سیلت
بیروی کرده از باطل حال
بیروی ارحم فرمان کرده داد
حال ایشانرا را کفر و دین عیان
ز دوست آرد ایشان را قتل و صرب
که باشد از روی قدر حرب
ی عوس از بدشان رخصت نمید
باقی ایچکم است تا آوقت و حد
سیر را بر حق خلای جهان
هم مصلح آورد در حالشان | آنسانکه نگروید از می
حق مگر تا بود سکر اضماتان
بر ستره احد پاکیزه خو
لیک این حکم است امام انور عید
ترک منی از صلاها جله
کی گشت ایشان صلا جزا حتی
بگروید آنچه را قتل ذوق
آنکسیرا که باشد این صفات
ایست هر آنکه ارباب ضلال
وانسان کابیان حق آورد مداد
حق دینان میکنند بر سیدمان
آرمان سنی که قائم گشت حرب
یا کران ساز بدشان چندان حرب
یا ایشان پس شیا منت عید
تا که نه مصلح حرب آلات خود
لیک خواهد تا عاید اضماتان
زود بنیاده از اضماتان |
|---|---|--|--|

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنِّي تَنصُرُوكُمُ اللَّهُ يَتَوَكَّلْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا تَتَنَصَّرُوا

ای آگاهانکه ایمن آوردید اگر یاری کنید خدا را یری کند شما را و اوقات کردد نصای شما را و آمانکستار شد پس نکونری

لَهُمْ وَأَصْلُ أَعْمَالِهِمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَخْبَطَ أَعْمَالَهُمْ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي

مرا ایشانرا و اصابع کرد اید که ایشانرا آن نیست کایشان ناخوش داشتند آنچه فرستاد خدا پس بجز کرد اید که ایشانرا آیین سیر نکردد در

الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَالْكَافِرِينَ أَتَانَهُمَا

زمین پس بیکر چگونه بود اید که کار آمانکه بود پیش از ایشان هلاک کرد خدا ایشانرا و برای کفار است امان آن

ذَلِكَ بَأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَ أَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ

آن ایست که خداست باور آمانکه ایمن آورد و مومنی که کفران یست یلوری مرا ایشانرا

| | | |
|--|--|---|
| مؤمن یاری دهند او را خدا
وانسانکه نگروید او دوداد
مشد این اضلال و نفس از کرها
سکاران سکره سر آفاقون
کردشان سکوب و مستاصل خدا | اوستد مصورتان در هر کجا
پس یلزد گلهایشان در حاد
که د را ما اول الله درشان
دومین بوده است تبعید چون
مترک است این چنین در منها
سکارانرا یست مولای و یلر | تا خوبد امر فرامیاض قدم
یا که از اقدی دوا در امدت
پس خدا باطل بود آن کرها
آخر آمارا سکار ایشان یشر
این بران باشد حق یواست و دوست
وزبان یاید را ایشان هیچ کار |
|--|--|---|

إِنَّ اللَّهَ يَدْخُلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا

پدر سیکه خدا داخل میگردد آمارا که ایمن آورد و کرد که می شایستد در بهشتی که میورد از زیرشان صرما و آمانکه کفر شدند

الجزء الخامس والعشرون

يَتَمَنُّونَ وَ يَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ " وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً

کامران میبکند و مجبور است همچو کسب مجبور چهارپایان و آتش مقابلت مرا بشمارد و سازد از قهرها گمان سخت نرم دین تو انانی

مِنْ قَوْمِكَ الّٰى اَخْرَجْتَ اَهْلَكْنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ ۝ اَقْمِنْ كَلَّا عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ

از فریاد که چون گرترا هلاک، دیدم آثار ایستادن مروری ایستارا آبایس کجبه ماند بر حبی از پرورد گلشن

ذِينَ لَهُ سَوْءَ عَمَلٍ وَاتَّبَعُوا آهْوَاءَهُمْ " مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُجِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ

چون کسی است که آراسه مادر ای اوسی ژدارش و بیروی لحدو اوشتاناز امتل بهشی که وعدامه شمع بجان کفر آنت هر ها ار آپ

غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارُ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارُ مِنْ خَمْرٍ لَذَّةٌ لِلشَّارِبِينَ^{١٧} وَأَنْهَارُ مِنْ عَسَلٍ

وهرها ار شیری کنگسته ضمیم آن وهرها-تار حمیری کلدنست برای آخاند گمان وهرست از شهد بی غش

نُصْنِي وَ لَهِمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ غَالِيٌ فِي النَّارِ وَ سُقُوا مَاءً

مراپاراست درآن ار همه سوا و آمرشی اور و ردگوشاب چون کسی است که او را دعاست در آنش و آشاماید شد آی

حَمِيمًا قَطَّعَ أَمَانَتَهُمْ ۖ

حوشان می یاره یاره کردو دهاشامرا

حق باید داخل از حسن سرشت
کافران که هر دایا برد
ایضا از قریبا کاشان اند
ما نموده آجیاجت را هلاک
که مرا و را دیو دشت آراست
و صبا آجیت که همه دانه حق
هرها علم است عقل و معرفت
جویای شیرم باشد در او
هست هم از جر خالص هرها
سویهم در جهشت از عمل
پهرشان باشد در آن از هنر

مؤمن و صالحان را در دهشت
میور و مسان که حیوان خورد
بودند از قریه تو درسد
پس نشان امری دوم واک
سوه افلاک چاسکه خواست
متقی را این بود پیش و حق
ی حیر در شان از هر جیت
از مانتش لم تیر ضمه
شاونج را لغنی می نهما
و لودات طرقت آن یغل
روح آسزش پایا بشر
هم چنانچه شود از آن جم

حتی حاری درویش نهرا
در جهان خودست آمان و راه
راهن مکه و دهاد اهی خزون
هرود رحمتی آیا از رب
کرده اند از آلودن بیروی
حوا باشد حران زای پیش
می باید ره در آن صی و دهاد
هم و احلاقت و امان و پیش
از غمت هیچ اگر کردی بد
آنکه غبار غمت بلرش کار بد
هست ماضی کاهم شد
که در د رومندان خود

علم و اندر اسکندران از پیرها
و آتش است امر قیامت جایگاه
خود خوت که نمودنت رون
هست سون آنکس نیست در سب
پسند این هر دو یعنی بر سوی
که میگردد طلع و رنگ و پویان
هم تیر دو اصول و اعتقاد
از ریاضت در ریاض السالکین
حس دانی الداذ متصل
شرعی شیرین تر از دیوار است
کاهم آتش درخا دارود خلود

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا مِنْ عِندِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ آنفًا

کامیون مرندو **اردو** **گوتمہ آواز کا دانشمند علمبردار کہے گفت همین ساعت**

أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ ۖ وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَآتَاهُمْ

آنها کسانیکه مهر نداد خدا بر دلشان و پیروی نمودند خواهشائرا و آنکه هدایت یافتند و ایمان را هدایت داد خدا تا از

٢٠ قُلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ إِذَا جَاءَهُمْ

هواشارا پس آيا انتظار ميريد جز قبلت كه آيا ايتازا ما گاه پس شوق كه آمد علامت هايش پس از كه باشد ايتازا چي آمد ايتازا

۲۱ فَاَعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاسْتَغْفِرُ لِدُنْيِكَ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلِّبُكُمْ

بندر گشتان پس دادن که نیست خدائی مگر خدا و آفرینش خواهم از رای که شملت و از برای مردان که و نمودن و نمودن خدا بداند جای که دشمن

وَمَثَلُكُمْ ۚ وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا تُنَزِّلُ سُورَةً فَأَإِذَا نُنَزِّلُ سُورَةً مُّعْجَظَةً وَذُكِّرَ

وآرامگاهانرا و بگورته آنکه امان آوردنمرا فرو فرستادند سور پس چون فرو فرستادند سور محکم و ذکر کرده شود

فِيهَا الْجَنَّةُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ فَتَنْظُرُ الْمَشْيِ عَلَيْهِ مِنَ الْعَوْبِ قَالُوا

در آن کارزار بی آزار که
در دلای ایشان مرصع است کعبه گرهی تو که برین طاقی شمع هوشی را و از ملک بس اولی است

لَهُمْ طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَّعْرُوفٌ ۚ

برای ایشان طلعت و گرفتار خوب

روانکارند آنکه می‌معدن گوش
باصفا که گاه از خردند و دین
ایگر وند آنکس که حق بهاد
روانکارند یافتنی ره خدا
کمال باید سوی ایشان ناگهان
همچنان گیرند به آران اساس
دافع هر هنر و خود و عادت است
مقطوع شوینی از مادن حق
زهر آن قیدی دهی زهر آن
جز موجد را باشد این فنا
حق داد از شیای اشتباه
پرسیده شود چون در قبال
ظلمات مانده پس است از افق
هست اولی پس برایشان افتاد

می‌گوید از خلق و از غرور
ما بحکوم رایح فهم آن اصول
هم تهاون بر حکام منوی
جریفتند برایشان زاضطرار
چون فغانستان درآید ما شتاب
بست حر پروردگار ماخلق
هم پنبه مؤمن و مؤمنات
روتن ارقید تبین توت است
این غای غرقان فایه است
هیچ اگر از قتل و علت هست هم
سوره دل شد چون در جاد
ینی آثارا بدل باشد مرص
گیرش دودقت موت امر علیش
مرزواران از بهر جاد

چون زردیک تو میرسد دور
او چه میگفت آقا پی رسول
کرده اند از روشن پیری
همدهد توی بکشد انتظار
از لبا پس باشد ایشان ایا
پس حدایه ایگه نمود حق
از حق آمزش صک پر ذرات
چیت توبه کر که کوبه نوت است
تا بکی واره ای زهر چه هست
ایقدر کافی است باقی را بهم
مؤنان گویند از شوق و داد
واهران دستگرفتن از مافرش
سوی تو مستحق آنکس که غش
طلعت و گشتار نیکو در خد
کار مده طلعت است و عید

روانکاران روح اهل جوش
داده خشان همه وایان و بین
میراثی بر ظهای بهاد
زاید ایشانرا کشد زوردهی
شد ملاقاتش هماغا بی جان
دروغ و سالت ازهن و هراس
آنکه ذاتی مصعب پرودند
دل به دل از وجود ماخلق
ثالث خوانند ما را در روان
تا شایس تو همارا حاسا
جای گرداییدن و آرامگاه
سوره مستحکم ملاح دروان
نیستان در اسم اسلام افتاد
یا بود اولی جاد در امر واد
می‌گوید اسم اسر زردیک

فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرَ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ لَكَانَ غَيْرَ لَهُمْ ۚ قَهْلَ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفِيدُوا فِي

پس اگر راستی در رسوایاها در آیه و دهن از رای اشان پس آواز دیک شدید اگر او شوید گفتا دیکید در

الْأَرْضِ وَتَقَطُّوا أَرْحَامَكُمْ ۚ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ ۚ أُولَٰئِكَ

مهری / قطع کبند / وسعنا را / آنگروه / آناه / کلین درماتولوژی / کنگر داندیشان / کور درماتولوژی / آناپس

يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبِ أَهْلِهَا ۚ إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا

هنگر میکنند در قرآن باز دلالت می‌دهد از سد آنکه ظاهر شد

تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَى الشَّطْرَانِ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمْلَى لَهُمْ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرَهُوا مَا نُزِّلَ

سرایدار امدایت شطرنج خود را تودازر ای ایشن و طول امل دادر ای ایشن آن بجنب ایست که ای ایشن گفت در آمار که ناخوش داشتند آنچه را و قر ستاد

اللَّهُ سَطَمَكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَلْعَنُ إِسْرَافَهُمْ ۚ فَكَيْفَ لَدَا تَوَقُّعُهُمُ الْمَلَائِكَةُ يُضْرَبُونَ

خدا کبردی فرمان بر شایان منم ایام و خدایند از گشت: نهان اشارا هر چو عاشق و فکیر اندیشا ملائکه مرید

(Musical notation continues)

وچاشار **وچاشار** **آب سار آکاماناس** **د کور د پلوه او وختدار** **داخوش داشتنه، شونت** **په ايجز کې دکر دار هاشارا**

الجزء السادس العشرون

پس حوالام گشتوزم برافرا
پس بود آیا توقع از شما
از شما بود نه ایشان فساد
فکر در قرآن آیا چرا
سد از آنکه گشتان روشن هدی
وین سبب بود اینکه گشتند آنکن
زود باشد سر شما مراد بر
حق بداد حق اسرارشان
هم حیی رشتخان گزومست

باقی ارگندم صق آدم و جان
وانی خلق از شوی و یشوا
همچو عهد حطعت از عدا
بیت دلیا حرکه دارد نصفا
دبوشان آراست و ریشم از خطا
با هویدا یا صافق یشگان
زرد صبی از لبور خود سیر
تا حکوه باشد آخر کارشان
زباکه کرد آمد روی از حق بشت
بد و خوشی حق اگر اشتهان

در حدودا هر ايشان بوندك
آنكه اصاد آوريد اهر زمين
اينكرو هدا آنكه خشان زنده دور
الدين ارده هي اندازم
او فسيكه اعني در آبال دواز
آكامبكه سكرات داشتد
يعني اهر هي قرآن و رسول
فيس و روح اهر شنگانان چور كهد
زانه ايشان بروي زرد اوان
بق عجمهاش ته فرمود ازان

از نشستن یازمان در خانه لیک
صلح خویشها کید از طبع و کین
از در رحمت کرد آگوش و کور
بارگشت اسی از حق در هم
یا بوم آوردشان پس حرم و آو
زاجه برشته حق ز احکام و بند
و ایچه از حق یافت در طاعت و نول
گرهای آتیم بر و و دند
کاورد حق را شهر اندر میان

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَمُزٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَصْفَانَهُمْ ۖ وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ

ملکه پنداشتند آگاهان مریض است که مریض خواهد آورد خدا بجهای یثرا و اگر هواسم هر آینه عود بودیم توانشان را

فَلَمَّا رَفَعْنَاهُمْ فِي لَيْلِ الْقَوْلِ وَآلَهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ^{٢٣} وَلَئِبْلَوْنَكُمْ حَتَّى تَعْلَمَ.

پس شتاء بودی خان حلاستان ومی شاسی اشل وافر روش گهار وحدا سدا رتاروشلرا وه ای می ارماتم الفتشلرا ما دام

الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَتَبَلَّوْا أَخْبَارَكُمْ ۚ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ

پهلوایان و کنگل را از شما و سر تاییدکنان را و می ارماییم حد های شهر را در دستگاه ای که لغزشند و وارد شدید راه جدا

وَشَاوُوا الرُّسُولَ مَنْ بَعْدَ مَا بَيَّنَّ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَيَخِطُّ أَعْمَالَهُمْ ۖ يَا أَيُّهَا

در ابتدا یک مصاحبه شده با این نام را داشت که هر دو سواسترسا، هخدار اجیری و وودی ماچیز در دینک درازشان را ای

الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرُّسُلَ وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ ۚ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا

کمالی که ابتدا در دین و مایه بنیاد است ۵۵ طریقه در دسترس است و بعضا مکمل
۹ در خانه را بدستگاه بار که کار شده از دسترس

[illegible]

عن سبيل الله ثم ماتوا وهم معاد من غير الله لهم

راه خدا پس مردوا و اما

مردگان را پس هر گاه در خدا شنوا

پس سستی مکید و معاصد

صلح و شفا

$\frac{1}{\sqrt{\pi}} \int_{-\infty}^{\infty} f(x) e^{-x^2} dx = \frac{1}{\sqrt{\pi}}$

الاعلوان والله معكم وكن بركم اعمالكم^{١٤}

روزناید و غما باشات و هرگز لم بیکد اشیا کردارها را

د کابل کې د دې آواز نه دی. | آواز ته د مشتاق د وروڼه مری | آواز ته د کونړ په ښار | د دې آواز نه دی. |

تو بشایم اگر خواهم ما : علامات آتصافا هر کجا : تا که بشای تو ایشارا تمام : هم بشایم بکنار و کلام

من بود دانا را اعمال شا "آرامد مرهاد آینه را : تا بخشد را بباد کمت بار هم گنارد صابر را امتیاز

امایه همچین اخباران اچه گوئید امی از کردان ان سحها خرفه و احسن اوشا علیر شود در هرمن

نیز کرده خصوصی در بیان
بغض از آن که گفت روشن را همان
گفت که ظاهر امیرشاه اهدی
آهنگد احمد شهبخت و مقتدا
فاسمی باز حصار را و راه
سرگردان است و این

خدا دارد ضرر چیزی وزود خواهد او اعمالتان ماضی بود . ای گروه مؤمنان احقر قبول طاعت آرید ارشاد وازرسول

مطل واصلد نازید از ویا با زسه آن عثمان شها آنکاسکه بر خدا کافر شدد مردمانا الزه حق وازدند

همه را ملاحظه فرمایند و اینست از کارهای

حق ملزوم نفس اعمال شما هم بود از ثواب و از جرا

| | | | |
|---|--|---|--|
| <p>مرتوا بگشودن ظاهر مین
برصفت و برصکال لیزل
از قوتش بود بررب و شک
بود این صلح ازفتاش دوست
حق بجایش باب اسماء و صلات
ما تقدم ما تاخرت از گشت
زانکه اوسوم و پاکانزلت
ذبت او بدیجای جسم و جان
مکتف شد بر دعایش درصود
وان سیرگفتا توانیود حساب
داد آنکو نهید اسرار خفی
نمت نمود کرده از هرده مقام
که شود منصور ازاولی مرتز
کرد طول مؤمنانرا بر وجوب
کرد در اسلام و دین ثابت قدم
میکنند زایشان مدد بر اولیا</p> | <p>ما گودیم ای رسول یاسکندین
وصف خلقت شود اینها مثل
فتح مسکه یا حبیبه یسکی
فتح گردد یرتو یسلی این طه
خامه آزا کگشود از سرذات
این سب شد تا یامرزد الله
یا مراد اراین گله امت است
لک امر و هم صوفی مشربان
از مقام فرق قاجم و سود
لازم فرق و شهودات انتخاب
هست این تحقیق هم خاص صفی
ای عده ر تو خلق الانام
هم قصد یاری تورا تاوستیز
اوست آنسکه که سبکه درقوب
آن سبکه مؤمنان را ندمم
هست حقرا لشکر ارض و سوا
رو یابد زجر امری صدور</p> | <p>گوش کن امراولان زارباب دل
وان بود فتح مین امر توح
فلاح حق پیش و قسری روشنش
در مدیه فتح مسکه بود
چیت پیش فتح ملک و کنوری
ما تورا دلازم صفی اینچنین
وان گاهی کرتوزین یس سرزد
حق سب شد آپ کرده از عداد
بود ذبی زرد خیل ذولباب
صفت امر فرق ارحمی جان
لکیرا غیر او زائل و صول
تا چه امر یرده بود آوزما
تا مقام جمع مطلق بی زیم
ذات بیچون ناموین تاچون کند
که بد ارماد اهراسان درحروب
این یا ایمان ایشان بر فرود
حق طاعت و حکیم اضر امور</p> | <p>سورة الفتح است نکشا طبع
مد کشف قتب باشد کشف روح
برهر آن موئی که بود امرتش
ظاهر اما ضما از ورود
حون گشاید حق روی کسی دری
ای سهادو مانی از یقی
آن کنفی سکز سرزد ای سد
یا که حرم مکان باشد مراد
تا مقام وصل مطلق هر حجت
ایست ذب ماتم حد از آن
و دعاست این کشف حصول رسول
سبکه دامن واقف از واقعا
ره نمود بر صراط مستقیم
عزت را جمیع ابرون سبکه
سکرد آرام اشی اثار اعلو
زاید ایشان کند اراپه بود</p> |
|---|--|---|--|

يَدْخُلُ الدُّمَيْنِ وَالْهُمَاتِ جَنَاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفَّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ

تداخل دیمین و الهومات جنات تجری من تحتها الانهار خالیدین فیها و یکفر عنهم سیئاتهم

وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا عَظِيمًا ۝ وَيُذَبِّحُ الْمَتَّاعِينَ وَالْمُنَاقِبَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالشِّرْكَاتِ

و باشد آن نزد خدا کبلی درک و عذاب کند برهان بافاق و زین باطن و مردان مشرک و زین مشرک را

الْقَاتِنِينَ يَأْتِيهِمْ مِنَ السَّوءِ دَابَّةُ السَّوءِ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝

که کاتن برسد کاسد کان بد برایشان گشت بد و حشم کرد خنار ایشان و لعنت کرد بر ایشان را و میاید از روی برای ایشان دوزخ

سَأَتِ مَصِيرًا ۝ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ غَنِيًّا حَكِيمًا ۝

و دعاست افرامار گشت و مریدان است لشکرهای آسمان و زمین و باشد خدا غلب درست کردار

| | | |
|--|---|--|
| <p>تا ناید مؤمن و مؤمنات
می بود هر مهشان هست و این
که بحق باشد ایشان مدکین
حق برایشان خشم بگرفت و نمود
باشد از حق لشکر ارض و سوا
یاد گرفته چه قصت این
گشت آن صلح و حلیه سبب
هر کرا خواهد خدا سازد بلند</p> | <p>حتی جاری ز یرش بهرها
ان دور و یار اعدا از مرد و زن
هم برایشان گردشای بد
هم حشم برشان آفاده ساخت
در حلیه رسول حق مراد
بدکین گشتند وز آن بصر
حاصل این بد بدکین بر خدا
غالب است او بر سود در مقام</p> | <p>دوستان داخل حو سبک
زدحق خوری عظیم امر یقین
نکد امی صرت اسلامان
دورشان از رحمت خود در حدود
چله متاد اس او را جابجا
که دوح گشیم متوع اینچنین
هر فتح مکه کاند در حق
هم بندش زود سقوط و زنه</p> |
|--|---|--|

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ۝ لَتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَنَعَزِدُّهُ وَنُؤَيِّدُهُ وَنُسَبِّحُ

بدرستیکه سافر ستایم ترا گواه و بشارت دهم و بیم کننده تا ایمان آرد بسدا و رسولش و تقویت کنی و او را عظیم تایید و اورا تسبیح گوید

سورة الفتح

بَكْرَةً وَآمِيلاً ۱۰ اِنَّ الدِّينَ يَأْتِيُنكَ اِنَّمَا يُبَايِعُوكَ اللّٰهَ يَدَافِعُ عَنْكُمُ اَيْدِيَهُمْ فَمَنْ نَكَثَ

اورا بجا نماند که بر سر یک آنگاه بست کرد تا تو جز این نیست که میست کرد ما خدا دست خدا بالای دستهای ایشانست پس آنکه شکست

فَاِنَّمَا بِنَكْثٍ عَلٰی نَفْسِهِ وَمَنْ اَوْفٰی بِمَا عَاهَدَ عَلٰیهِ اللّٰهُ فَسَيُؤْتِيْهِ اَجْرًا عَظِيْمًا ۱۱ سَيَقُوْلُ لَكَ

همندویس جز این نیست که میست کند بر خودش و کیست که وفا کند بآنچه بیان است بر آن باشد پس زودی میبخشد و از برای عظم زود باشد که بگوید

الْمُخْلَفُوْنَ مِنَ الْاَغْرَابِ شَعَلْنَا اَمْوَالَنَا وَ اَهْلُوْنَا فَاسْتَغْنٰ لَنَا يَقُوْلُوْنَ بِالْبَيْتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي

سرزایان که گذاشتگان از باده شیان که باز داشتند اموالمان و کسانان پس آرزایش خواهد برای میگوید و راجهشان آنچه بستر

قُلُوْبِهِمْ قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا اِنْ اَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا اَوْ اَرَادَ بِكُمْ نِعْمًا بَلْ كَانَ اللّٰهُ

دلهاشان بگوئید که مالک خود برای شما از خدا چیزی را اگر خواهد بشا ضرری یا خواهد بشا نفعی بلکه باشد خدا

يَمَا تَعْمَلُوْنَ خَيْرًا ۱۲ بَلْ عَلَّمْتُمُ اَنْ لَّنْ يَتَقَلَّبَ الرَّسُوْلُ وَ الْمُؤْمِنُوْنَ اِلٰی اٰهْلِيْهِمْ اَبَدًا وَ زَيْنِ

بآنچه میکنید آنگاه بلکه کان بر دید که هرگز نخواهد گشت رسول و گروهشان سوی کسانان مرکز و آراستند

ذٰلِكَ فِيْ قُلُوْبِكُمْ وَ عَلَّمْتُمُ عَنْ السَّوْءِ وَ كُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا ۱۳ وَ مَنْ لَّمْ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ

آن در دلهاشان و کان بر دید کسان و هشتم گروهی مالکان و کیست ایمان نیاورد خدا و رسولش

فَاِنَّا اَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِيْنَ سَعِيْرًا ۱۴ وَ لِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ يَتَرَكُنْ بَيْتًا وَ يَمْدُبْ مِنْ بَيْتًا

پس بر سر یک که ما برای کافران آتش سوزان و سرخار است بدستهای آسمانیا و زمینیا آرزو آنگاه میبخشد و عذاب میکند آنگاه میبخشد

وَ كَذٰلِكَ اللّٰهُ غَوْرًا رَّحِيْمًا ۱۵

و باشد خدا آرمیده مهربان

| | | | |
|--|---|---|--|
| این عاهد بر خدا و رسول
این که آنگاهست از کاش زری
مع پیشتر نبود از ستم
آزمان اصحاب را خبرالام
بیت رضوان درایان و اصول
اینکه دست مصطفی دست خداست
حاصل آنکه دست او دست است
دست پادش خدا الالار است
رو نگر داریم هیچ اندر فرار
حق فرستادیت ایشان زانصا
در دوکوش نیست روی و او رو
بر هر آنچه کرد عهد او ما خدا
عز مصطفی کرد اعدا و آزمون
قدر عمره کرده شد یک دلق
که شوش از مسکنان خوار و تنه
ساخت اموال و دین از دست دل
پیرما آرمیش از حق کن طلب
تا شود چری از حق مالک بکس
بست کس طغر بدش در وجود | تا کنند ایشان بدق دلقون
هم شایسته امر و فرماش برون
چونکه کنار از دخول اندر حرم
شرحی آید عتقبر اندر کلام
جلگی حکم کرد بر دست رسول
از پادش فوق ایدهم بیاست
دست اعدا پوشان دلالی دست
یا فضل بندگان حق پرست
آنکه تاهنگام موت از کارزار
پس بر تر جیب ما کت هدر ا
هست شورش نبیست همی او
و انکهم بر عهد خود کرد او و ما
هست سر و زان صامی یکجهون
بست پس امرام تا دانند خلق
که رفقت با گروهی نیست راه
از رفقت با تو ملاقات حق
تا مدیم اندر روکایت زین سبب
در جواب طویشان گوئیت پس
یعنی اوصی کرد اودانند خرسود | هم پیشتر هم تدیر و هم گواه
باری از بدیش کید اعنی بعد
ایست نسمع مصابیح صبح شام
کاو بسکه رفت بر نقش کار
خواست پهلای محمد هم دگر
باتو بیت با حق آن اجرا کند
هست دست آنکه شد بایست او
برتر امر حرت دین همی
اندر آن بیت بریم اندر حد
گشت در زیر شررها آزمون
بست کاین بخش شکست آرد بین
مگر و ظلم و عهدست از ی تیر
دو جهان و در جهان بی حزن و بیم
تا کنندش همی در آن سفر
زین رفقت کرده همی در تنه
از همها زود واپس ما دگان
عمر مسوحت چون دوشنرت
آینه نبود در قلوب اندر نشان
ریشها یا حق کر خواهد دگر | ما فرستادیم بر خلقت بگه
باز حق باشد و در دین سبب
بلش از پا کیست از دل مدام
یافت حرف قتل ضلایان اشتهار
بجست فرمود در زیر شعر
آمد آیت کان کان کاینجا کنند
زانکه حق را نیست اعدا دست او
زامل بیت یا بود دست خدا
گفته چار ما هزار و چار صد
غیر بر نفس مطلق کو هلی
پس شکست آنکس که میست پس جز این
گفته اند او را بود راجع سبب
پس دهد زودش خدا امری عظم
خواست امراب نواشی را بر
می ندارد هیچ یعنی قصد جنگ
حق خیر داد اینکه گوشت میان
زان سبب ما قدم دور از خدمت
میگوید از زبان این پیشان
تا اگر خواهد رساند او ضرر |
|--|---|---|--|

الجزو السادس العشرون

| | | |
|---|---|--|
| بلکه حق دامت زوجه مکتبه
سوی اهل خود رسول و مؤمنان
دین حق باطل شود افتد بدور
نگرود هر ریشخا و رسول
هست هر آن خدای عالمین | از تعلق چیست تصد و امید
برگردند ایچ هرگز در مکان
زین گمان گنبد ما قوم دور
رزبان کر صد دل دور از کول
بدستهای سوات و زمین
من غفور است و وجه از رافتش | میگرد باز آن لن یطلب
کاین گمان مد برید از غلط
زین غدا اعتقاد و سوء ظن
آتش فروخته بر سکاران
هرگز خواهد کنت رنج و طلب
بر غصب بگرفته یعنی دهنش |
|---|---|--|

سَيَقُولُ الْمُتَخَلِّفُونَ إِذَا انْطَلَقْتُمْ إِلَى مَوَانِمَ لِنَأْخُذْهَا قَدْ رَوْنَا نَتَّبِعْكُمْ يَرْثُوكَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ

زود باشد که بگویند ما کنشکان چون برید بسوی غنیمتها که در دایم آرا بکنار ما که از بی آیم شاراب خواهد که تیر دهند سخن

اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ اللَّهُ مِنْ قَبْلُ قَيِّلُوكُمْ بَلْ تَصُدُّونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ

خدارا بگو هرگز از بی خواهد آمد هر چه این گفت خدا از پیش پس زود باشد که گویند ما که صمدیر ندیا بلکه هستی کنی بختند

إِلَّا قَلِيلًا قُلْ لِلْمُتَخَلِّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سِتْرُكَ إِلَى قَوْمِ أُولِي الْأَرْبَابِ فَأُولَئِكَ سَبِيلُهُمْ وَأُولَئِكَ سَبِيلُهُمْ

مگر اندکی بگوی مر با کنشکان از طایفه بنی ن زود باشد که خوانند بسوی گروهی صاحبان آب سست که کارداران بایند ایشان یا

يَسْمَعُونَ فَإِنْ يُطِيعُوا يَكُونُوا مِنْكُمْ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ

مسلمان شود پس اگر اطاعت کنید به منده شارا خدا مژنی خوب و اگر روی بگردانید همچنانکه روی گردانید باز بیش عوبت کند شارا

عَذَابًا أَلِيمًا لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْمَرْيُومِ حَرْجٌ

بختی بر دود است و کور کلمی و مبلنک کلمی و مبلر پلوان کلمی

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يَكُفِّرْ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا

و که بفرمان بر دشت و رسول را داخل مگردند در جنتهای کمر و دلاز در آهارها و کج روی گردانند عذاب کند و از عیش و در دشت

| | | |
|---|---|--|
| در ششم سال از حدیث رسول
غیر آنکه در حدیث رفیق
پس بگفتند آن تعلق کرده گان
آمد این آیت که گوید بود آن
بیروی مارا گمارد او شای
گروون مارا ببالد این سفر
در مقام با شای تما شریک
گویا پس مالدان ز اضرار دود
تا که اشاره است که امروزین
مرد بعضی قاطعیت او مثال
لشکر از اسیر او مکر صدیق
پس اگر فرمان برید او اقتضای
همچنانکه رو گردانیدیش
چون وجه آن تعلق کرد گان
تاج باشد حال ما امد مال
و آنکه او فرماند با اقتضای | کرد محبت ماه فیض در قول
بود ملی دوشروح و در عرق
خود تصد رد اسر حق چنان
ستر حدیث مد او پس مالدگان
تا تصد امد جهاد و در عرا
همینکه گفته است حق ابرش
میباشیم این گان کفر است ایک
خوانده خود خواهد گشت در نمود
یا که اسلام آورد از مردوزن
که صفین با حق کردی قتال
رفت و گردانندش در خون غریق
زانکه خواهد او شارا رحمت
در حدیث ز صمد رای و کیش
گوشزد شد طمان را آچنان
یافت این آیت زین ذوالحلال
از خدا و از رسول در جهاد
و آنکه رو گردان از اسر جهاد | مد ملی شد حیر گفت پس
دانه بود او بر صماء و صماء
همه او ملوا برید از اعتقاد
چونکه رسوی غنیمتها روید
مسجولند آن منافق روی چه
رود پس باشد که گوید این چنین
در باشد ایچ بل قرارزگی
سوی قومی مداف و ناشکوه
جودا د ایشان هولازن دوسر
یا که اهل رده ایشان جودا
ایک اصح ایست کاهر چکها
میصد حق ریشا مری کوه
حق شای را بر صاء دودان
سست بر سقیمت و گفتند اسر
نیست برامی و رلک و سقیم
حق دوازد دویشتن با کزیر
دودان دودان از سق قتاد |
|---|---|--|

سورة الفتح

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُوكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ

صافی خوشنود مشفق از مؤمنان و فیکه بخت کرده، تو در زیر آن درخت بیس می دادید آیه را دلای ایشانست پس فرو فرستاد آرام

عَلَيْهِمْ وَاتَّابَهُمْ فَتَحًا قَرِيبًا ۝ وَمَا مِمَّا يَخَذُلُونَهَا يُأْخِذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ۝ وَعَدَكُمْ

رایشان و ایستاد ایشان را فتحی نزدیک و غنیمتهای سار که گردیدند آرا و ایستادند غالب دست کردار و وعده کرد ایشانرا

اللَّهُ مِمَّا يَخَذُلُونَهَا فَجَعَلَ لَكُمْ هَذِهِ وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَ إِنَّكُمْ آيَةُ

خدا غنیمتهای سار که گردیدند ایشانرا پس ایستاد ایشانرا این و نبرد داشت دستهای مردمن را ایشانرا و نماند آیتی

لِلْمُؤْمِنِينَ وَ يَهْدِيكُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا ۝

رای مؤمنان و هدایت کند ایشانرا راهی راست

چون رسد اندر مدینه رسول گفت پیش دوش عدالت این

از شرافه آورد مدنی را و چون سوی مکه میری از هر آن

پس شد شملت رفوف روی اشترش از حسب زردی بی

ما قریش او کرد جمیع نام که بود مقصود حج و بی همه

پس بگفتش نورو نگمار حج ست و سخت دیگر آرا در حج

پس روا گفتند مانع از رجوع و ده و ایرون بست و منع کردند

کأن هرار و خار و یا باید که شد امرش نصیبش بن

پس او زدند ست آچنان گفت چون درختان رسالانه

ستال رسولان ورا شدند هم چست از احلاس و صدق رایشان

پس خدا داد که در دلایشان راجعین است مکه صبی قریب

داد ایشان را دادش از حسب گفت حج مکه وین صبح قوه

حق بود غالب هر کار و حکم سر عتقی بیرون او شیار

حق شما را و عهد دادا برقرار رشاد حد پس وین یک نود

که شما گردید مشک آلود شد قلاع و مکه غالی تسلیت

اهل خبر بی آن که بیای هم و هدایت حکم صراط مستقیم

وَأَخْرَجِي لَمْ تَقْدَرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ۝ وَلَوْ

و دیگرها یعنی غایب دیگر که قدرش در آنجا بود و احاطه نمود خدا با آنها و باشد خدا همه چیز توانا و اگر

فَاتِلَكُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا وَلَوْ كُنُوا الْأَذْيَارُ ثُمَّ لَا يَحْذَرُونَ ۝ وَلَا تَعْلَمُونَ ۝ سَأَلَ اللَّهُ إِلَهِي قَدْ خَلَّتْ

کار از او که در دوش آنکه کار دشمن آید گردا بمرد دیشته را پس می یافتند دوسی و یابوری دستور خداست که حق گفتند

مَنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِنَسَةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا ۝ وَ هُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ

از ایشان و هرگز نیایی مردستور و نندارای خبری و او است که نبرد داشت دستهای ایشانرا و ایستاد و دستهای شما را ایشان

بِطَلْحٍ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا ۝

درودای مکه از بعد آنکه نیروزی داد ایشانرا ایشان و باشد خدا با آنچه بکنید بیا

ار حديه رسول فرده سوز
 يازده روز اندر آنها حلك بود
 گفت او را كه نيك بيم بود
 رفت و كشت و كند و ست و بر دور
 صلح پس كرد ايمان كانه همت
 چون حديث خبر آمد بر شك
 گفت ديدار از غيبها درون
 حق به بر پريت ظنوم شود
 پشنتاشان نادگسي در فراز
 باغدي هم به يار و مصري
 هم بائي هج قنبل از مد
 وقت صبح آمد درود از گهوار
 تا نكرد قل واقع در حرم
 همچين دست شلرا داشت بار
 چله بدست شيا گشته اسر

كرده است چون نيميز است روز
 روز روشن بر يهودان تك بود
 روتو آسان ساز كاراين سرد
 مريب و حسن واسير و خنودور
 حليس خود هفتاديشان ندمت
 صبح كردند از مطوت يكرت
 كه آن سويد قدر تا نسون
 بر شيا صبح مديان وني سرد
 دوستي به دوستي هم به يار
 كار ساز اندر همه و قدری
 هفتاه را به كنه او بهاد
 چندن چون زن هر كار رار
 آمد اين آيت در اين هكابه
 را حلكان در دهن مكه را مرار
 حق را حمل شيا باشد حير

شد بغير بهر بك آنكروه
 گفت يغير كه فح اين حصار
 كي بدون پيشه خبر حست
 حصار از مان حالان بود
 شرح آن ثبت است در قدری
 حق دهد حداز قوت خريش
 معنه است آن قدر اخلافة ها
 كرتوي حشر كليل و اهل صلا
 پشت ميگردد يمي در سير
 حق چاهه مر شجارا در بيان
 هت مروي در حديه رسول
 حه را در دم گرفت اهلادي
 اوست آنكي ار شيا دست عدو
 مدار آنكه داد رايشان ضر
 به آچه مكده از كوئي

با هزار و چارصد تن پاشكو
 قهر شد بر طي از كردگار
 مشكلي دل شد يكي حوشنت
 مؤامرا دولت و اقبال بود
 خوان ز تاريخ اوتو حودا شوري
 از غيبت و عده هاي دكرش
 يا هوارن ياكه ديگر شهرها
 با شيا اندر حديه قتال
 بر شيا اندر هزيت در گرز
 سني حشر يش ادين در اسان
 چونكه او فرمود تا قوس زول
 صير دشت آزاد شيرالرين
 زدمع اركسوه چون آمد فرو
 مر شيا را ناگه آن غر
 معهد بداش خير و اخروي

هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيِ مَكْرُوهًا أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ وَلَوْلَا

اينسان آيا كه كافر شده و از مسجد حرام از هدايت مكرهه كه نرسد به محله و لولا

رِجَالٌ مُّؤْمِنُونَ وَ نِسَاءٌ مُّؤْمِنَاتٌ لَّمْ يَكُن لَّهُمْ بَعْضُهُمْ عَلَى الْآخَرِ بَعْضٌ أَتَتْكُمْ الرِّسَالَةُ وَأَنَّ تَتَنَبَّهُوا وَأَنَّ تَذَكَّرُوا أَنْ تَحْضُرُوا حَقَّ بَلَاءٍ وَأَنَّ تَعْلَمُوا أَنَّهُمْ فِي حَقِّ عَذَابٍ أَلِيمٍ

مرداني مؤمن و زنان مؤمنه كه نيستند بر بعضي ديگر بعضي رسالت آمده و اينها را بلي است و اينها را بلي است و اينها را بلي است

اللَّهُ فِي رَحْمَةٍ مِّنْ يَّسَّاهُ لَوْ تَزَلُّوا لَمَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا

گر خدا در رحمتي است كه يسهل است اگر گمراهي كنيد و اگر گمراهي كنيد و اگر گمراهي كنيد

باعت مع دخول مديني
 اشتراهم و فرماي فكر
 منمان آمد پس چون متق
 تا كه آسي ديد بايس
 ميهاديد اوه آن بودي كه كام
 يا كه بود از مشركان من و من
 مي رداش منوويد اين خط
 چون شيا در هشتاد داشديد
 مؤمان و مستانرا از يكديگر
 حق من مؤمان بك كار
 چون مكرده بيام و گفتو
 كه اگر گواهيد تا وقتي جان
 كر در اين مدت نوديد افتاد
 گر چن نيكيد الله لا عمل
 بر نوشتند اينچنين پس بديك
 و زقرش اندر مديه هر كي
 پس بگفتند از قبايل رويرو
 گفت يشر كه بگمارد هم

درجه بود ايكه كويد رب دين
 تا بصي خود رسد او مكر
 بر قند آسمان مستق
 مؤمن را كه امر مكه اند
 در قتل مشركين آن گرام
 كه نكشيد اهل حق را با حق
 بر شيا بود اين ملايت هر شيا
 خواست رحت مر شلرا در مريد
 كرده بود و پيدا در حشر
 هل و غارت كرد دور از اين ديار
 كه به يرك او يوكه كرده رو
 شيا باشيم هم عهد آهنيان
 ملت اسلام را هم الراد
 پاشا خواهم نمود من قن
 كه باشد بستان دمسال حك
 آيد او اين بود از خود پسي
 آيد اندر عهد مر حشني خواهداو
 بر طواف آيم ايك در حرم

آنكند اين گران كه نداشتند
 هره ايشرا شر همداد بود
 ليك ما داريمان را از قتل
 كرسود اهل اين مرد وزن
 ميشد آيد وون يعني ملاك
 پس شيا را مرسيد اراين حيت
 پس بخود اين كدمه رحاست
 بود اينهم حشني او كلسار
 كارا را و اهل مكه ما ملاك
 قصه صبح حديه چي
 ياكه دارد ضد عمره پس يام
 كه ما را شيا باشد حدان
 و ره اندر شهر و مكه اي خود
 ممكنان كرد بر اين عهد ميل
 هر مسكه آيد از اسلامان
 ورو پوان اطاعت كس رود
 فرقه رخت در عهد رسول
 پس سبل مر و كفت اسالاج

او در ميان بار و بك انگاشند
 بهر فرماني وان متحد بود
 امراين سال ارسه با مشران ملال
 كه عايد آنكان را نزن
 پس شيا وان ميشيد اموهاك
 هم كراهت هم ملاك هم ديت
 داخل اندر حشني آراك خواست
 كز ملاهتا شيا را داشت باز
 ميسويم از عذاب دردناك
 بوده است اينان بيقين و يقين
 داد ايشرا نيكسي از مقام
 به شلرا مان اندر هيچ حال
 بر شيد اين از تناي خود
 سوي او شد بهر اين بيان سبل
 بر تحارت يا جمع بود لريان
 در مدينه مرو را سازند رد
 مسرا عهد قرش آمد قبول
 نيت ممكنان بگفرد از اين نهج

سورة الفتح

سال دیگر خود سعادت از کما
پس برانند آن مدی را سوری رله
کس قول او ننمودن الفت
کن تو خرمی و خلق را س خوش
از پس قصر و نهر از آن کسان
زان یکی که عصا جان بوسیر
تا برد او را سوی محله بار
پس تورا باید که گشت باز
پس بکرا گشت در ره زان دوش
سلطنه رفتند سوش چار و پنج
هر که میکرد از قریش آسود
در مدینه کس فرستاد زود

میرود آید هر حج شما
پس گران بود این راهل آناه
دلان روش بود غفلت و سومات
می ممکن با دیگران تکلم بیش
بر مدینه گشت اندر دم روان
آمد از محله بربز ناگیر
آهسته که دوشان بیان و ساز
تا نکرد ضایع این سی دراز
دیگری بگریخت از آن محض
که بیکه دوشان تنوش روح
میشد از رکور زایشان که عود
که گشتیم از قرار و از عود
پس بربز خواه ایشان را رسون

ایزمان فتح هدی آید ساز
گفت پس پیش پا بکزه دلق
رفت اندر غبه خود ششاک
استعد پس خود عود و تراشیدر
واضاتی داد در این صمن رو
غبه این وایش بود نالم
گفت پیش که با ما مشرکین
پس روان شد سوی که بوسیر
بوسیر او شد بجای فظام
تا شد آهنا گروهی بجمع
تک شد در مکان رانفته کار
می سواد آن کارا سوی خوش
حق بود ان قصه شاه غول

در همان پتان که ما دریم باز
تا کشند هر کس در آن خرو و حل
ام سله آگشت از این بستاک
دیگران گشتند در دم بی سیر
پس فرستاد دوش ز اتمام
اینچنین زدیم پیمان پیش از این
درمان ما آن دوزیر ناگیر
در کنار هر اندر راه شام
شد عود محضیان زان مضطع
ترک عهد خود نمود از قرار
ورکی آیم نگه داری پیش

إِذْ جَمَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ قَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا سُبْحَنَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى

مکابکه گرداید آنکه کار شد عود لسانی نصب تصبهاات پس فرو فرستاد از امرش را رسولش در

الْمُؤْمِنِينَ وَالزَّيْمَةَ كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ٢٧

گروندگان ولازم گرداید با از اکلته خوی و بود سزاوارتر مان واهل آن داشت خدا چه چاری دانا

لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَدْخُلِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِنِشَاءَ اللَّهِ آمِينَ مُحَقِّقِينَ دُؤُسَكُمْ

بمحقق راست بود خدا رسولش را آن خواب حق که آید داخل حرام مسجد الحرام را اگر حواسه اش خدا ایمان ترسد گن سزاوارا

وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ فَمَلَمِ الْمَ تَلَمُّوا فَجَمَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتَحًا قَرِيبًا ٢٨

و کوتاه گندگان که رسید پس داسه بود آنچه راست بود پس گرداید از ش آن نیروزی در یک

یاد آور چون کرداد عان
غیرتی حشر حاجیت در عرب
سکندر بات مهربان آن سخن
ویر کسان ریمه باشد حق
حق بود دانا جمله چیزها
باصلاح گفت خوابی را که دید
که سودی راست رؤیای رسول
راست گرداید حق خواب رسول
خواب او در راست داشت و طلسم
باشد استرا دهر آنکه هست
آمین آید در که بطوف
پس بگرداید خلق عجب

در قلوب خود جیت کافران
بود شایع کیه راو لی شمس
که بود موسی نقوی هرومن
هم راهش ارقابیل ود فرق
رحمت بر سبکیه هر حشیا
زین قلوب لعل ایشان آرمید
راکه ما گشتیم ملوع اردشون
آچه دیده بود الحق درو صول
میشود الهه داخل در حرم
وقت وعده حق این کوتاه دست
هم علق در بصر بی زخوف
پیش او این بر شایه نفسی قریب
یا بود صبح حسیه مراد

تا که خدمت شهر محله راد
حق رسد او سیکه پس فرو
ولی سخن در درد اهل اعراف
پس از این مشرکتان بقول
دیده بد در خواب ستمان اام
در مدینه چه سکه رگشید بئر
حق تصدیق رسول و خواب او
بود در آن حشکی معلوم بن
چندکی غبه در مت الحرام
بازره بپز و محی سرمداد
پس هداد حق داید آنچه را
از دشون زت پس پیش
ناز از فتح قریب اهر رشد

زاکه اوو دین ایشان شفیاه
رسول و مؤمنان اهر سکون
لا اله الا الله آمد بظاف
مؤمن است اولی که در دخول
که دو آمد سبل در مت الحرام
شد ران محس بر این قول باز
در فرستاد این سخن آیت فرود
تصوحد از دوش یاد نیز
میشود ارخواهد اوداخل تمام
محس دیگر عیب و در دمداد
حاضه در ملع حدیبه شما
کوست حج در از روی غیر

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكُنِيَ بِاللهِ شَهِيدًا

اوست که فرستاد رسولش را با هدایت و دین حق تا غالب سازد در دین همانو کافی باشد خدا شاهد

الجزو السادس العشرون

٢١ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ وَهَمَّاءٌ بَيْنَهُمْ تَزْتُمُونَ دُكْمًا سَجْدًا يَلْبَسُونَ

محمد رسول خداست و آنکه با او میستایند بر کفار و با جمعی از خودی ایشانرا دگر که کنند گنجد کنند گنجد

فَقُلْ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَتَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي

که بگویند تمسار از خدا و خوشنودی علامتشان در رویهای ایشانست از نشان سجده ایست صفشان در توره و صفشان در

الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَظْلَمَ فَأَسْنَوَىٰ عَلَيْهِ سُوْرَهُ يُعِجِبُ الزَّارِعَ لِيُخِطَّ بِهِمُ الْكُفَّارُ

احد چون کشتی که بیرون آورد بزم و ستم را کنی پس قوی کرد آری پس ستمش در این در ساقهایش که شکست می آورد در اعرار او چشم آورد ایشان کفار را

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا

و وعده خداست آنرا که ایمان آوردند و کردند کارهای نیکه ایشانرا آمرزش و پاداش بزرگ

| | | | |
|---------------------------|---------------------------|----------------------------|------------------------------|
| اوست آنکس که فرستد او عطا | و هدایت بر رسول خوش را | هم دین راست تعال محمد | دین حق را بر هر آن دین ازست |
| حق بود کافی و هم روی گواه | که جمعه شد فرستاده اله | و احضاکه باورد از مؤمنین | سخت بر حصار و بر سر بر و کن |
| ینی ای بدیده ایشانرا مدام | و آنم و صامت بر حق و مقام | اوستا حیدر صلی بر سر | همچین خوشنودی او با ابد |
| هست ایشانرا علامت در وجوه | از حق سیمت حق نشسته | قسم از این سبب بود و روشود | که شد از رخ اهل سعود |
| و ان پسند اهل عرفان و بین | ی کسی کاو را باشد نور دین | باشد این وصف ایشان مؤمنان | گفته در توره و انجیل آن بیان |
| ینی ایشانرا ستوده در کتب | زین صفت رسالهد امیر توان | همو داده کاشته کافر نصت | شامها آرد بر او ناریک دوست |
| پس قوی گرداند آری پس شود | اوست بر صفت و بر حق ایست | آچنان گر در حق و رگ صبر | رو سجد اهل دراعت در صفت |
| این مثال احد است و مؤمنان | که شد ایش بر صبح آچنان | بصفت اعی قوی گشته دوست | همو حدادستن و مامن درخت |
| گفت این تشبیه بر اهل دین | ناشود شعار و ایش خشکی | و عده کرد آن مؤمنان را دگر | که بود کرد ایشان یک اعرار |
| | در حجاب و در حلل یرسیم | هستشان آمرزش و اجر عظیم | |



سورة الحجرات ثَمَانِ عَشْرَ آيَةٍ وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَهِيدٌ عَلِيمٌ ١ يَا

ای آنکه ای ایمن آوردید بشی که بیداد دوست شما و رسولش و بر سیدار خدا بر سبب که شای داناست ای

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ

آنکه ای ایمن آوردید بیداد آوازها را بالای آواز بصر و نه له خطاب کنید بر او را در گفتار چون بلند گفتن برخی

لِيُخْبِ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ٢ إِنَّ الَّذِينَ يَمْضُونَ أَمْوَالَهُمْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ

او بشما سر برخی را که بجز شود کرد و نامان و شما بدینیکه آنرا که بکست بوازند آوازها را در رسول شما

أَوْ لَكُمْ الَّذِينَ آمَنُوا فَلَوْ لَهُمْ لَتَقْوَىٰ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ٣ إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِنْ وَرَاءِ

آه آنکه از مردم خدا را بشما را ای بر هر کدی ای ایشانست آمرزش و پاداش بزرگ بدینیکه آنکه خدا بکست را از پشت

الجزء السادس العشرون

| | | |
|---|--|--|
| <p>آمد این آیت که شد مذكوران
زامل تنوی قره دیگر خوش
دانه زیت زان شیرا درغوب
راشد و سداگره امر صلاح
متری را داند او از خلقتش</p> | <p>این شود مفهوم از سوق یان
زد یغیر بعد از حرم و هوش
یسی از اینان ثابت و رجوب
برده یسی راه و غرور و علاج
کرد بر تیش حکم از حکمتش</p> | <p>داشتندی باز چی نامح
حب الایمان الیکم والولا
آچه باشد کفر و صیان و فسوق
کاو طیم است و حکیم اندامور
لبز قوم مصطفیست از فضول</p> |
|---|--|--|

وَ اِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَلَوْا فَلَا ضَرَرٌ فِيْهِمَا قَاتِلٌ اِلَّا الَّذِيْنَ ظَلَمُوا ۚ اُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَعَذِّلُونَ ۚ

و اگر دو گروه از مؤمنان کشته شوند در میان آن دو نیست کسی که گناه دارد بجز آنکه ظلم کرده باشد

قَاتِلُوا الْاِيْمَانِ حَتَّىٰ تَخْرُجَ اِلَىٰ اَمْرِ اللَّهِ ۚ فَاِنْ فَاَتَتْكُمْ قَوْمٌ مِّنْ بَنِي اِيْمَانٍ فَاصْلَحُوا بَيْنَهُمَا بِالْقَدْلِ ۚ وَاَقْبِلُوا

بس کشتن ایمان را تا که به امر خدا برسید و اگر دو گروه از بنی ایمان بیفتند میان شما صلح کنید با عدل و بپذیرید

اِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ۚ اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ اِخْوَةٌ ۚ فَاصْلَحُوا بَيْنَ اَخَوَيْكُمْ ۚ وَاَقْبِلُوا اِلَىٰ اَمْرِ اللَّهِ ۚ لَعَلَّكُمْ

مهربان باشد خداوند به ستمگران و ایمان را دوست دارد و خداوند دوست دارد عدل را و مؤمنان برادرانند پس صلح کنید میان برادران و بپذیرید از امر خدا تا که باشد که شما

تُرَحِّمُونَ ۚ يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا لَا يَخْرُجُ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ اَنْ يَّكُونُوا حَيْرًا مِّمَّنْهُمْ وَلَا

رحمت کرده باشید ای آنکه ایمان آورده باشید که از گروهی نمی آید که از گروهی خیرتر باشد و گروهی را از گروهی خیرتر نباشد

يُنْسَاءُ مِّنْ نِّسَاءِ عَسَىٰ اَنْ يَّكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْبِسُوا اَنفُسَكُمْ وَلَا تَابِرُوا بِالْاَقْلَابِ ۚ يَسَّ اِلَاسُ

زنان را از زنانی که از گروهی خیرتر نباشد و از ایشان عیب نگیرید و خود را با ایشان نلبسید و از ایشان دور نگردید و آسان است

اَلْقُسُوقُ بَدَّ الْاِيْمَانِ ۚ وَ مَنْ لَمْ يَتَّبِعْ فَاُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاقِلُونَ ۚ

فقیر شدن ایمان را بد کرد و آنکه نپیروی از او نکند و آنکه نپیروی از او نکند

| | | | |
|---|--|---|---|
| <p>و در قوفه از مؤمنان با یکدیگر
حکم حق را بدست راضی و صلاح
پس بگویند و از آشوب و کجی
فقط آن نشد در احکام و امور
چون چپ شد بشمار صلاح
حاصل اینکه هر ایشان را عدل
غیر از این بود که نام مؤمن
ایکروه مؤمنان با یکدیگر
شاید آنکه روی استهزا شده
از ذی یمنی مبادا سعیرت
هرگز از خود عیب گوید و چکی
با زلفها که در آن شامت
گوید از شکال و شایل یا نمود</p> | <p>در راع آید پس بر دع شر
گوشالت واجب آمد با صلاح
پس بکند اصلاحات از عدل و دین
که باشد فرق در دین و دور
از تو آید از راه بی اصلاح
بکند اصلاح امر از امتثال
اموند و صنع باید چنان
حرف اسپر نکویند و استشر
به و استبوا کسبه آمده
درن فکر شود از عیب
یکشان اهل دین نیست و بی
بکس وارد درشت این خلعت
کلین ساند محسوس است و بهبود</p> | <p>مصلحتان دعیم مهم و رسم
با فروغ حوکرد باید کلام زار
عدل را در کارها آید ریش
خوبت را و بی با ولد
کرد سید حد کسبه در جهان
در فروش احلاف این آیت
صنع پس به دشمنان راضی و دود
از شا قومی قومی میکند
هم چنینان لاساء من ساء
عیب بی خوشی بکند اذقن
هم با قاتی که آن درشت و بد
حد ایمن بدود نام فسوق
زین مقلات آنکه او توه کرد</p> | <p>و ان یکی بر دیگری آوردم
دار کرد تا نامی کرد کلام
دوست دارد مصلحت را حق بخش
هم خواهی داشت بی حق شود
در دامن دولت و شیروان
گر که باشد هم بخش و رخصت است
فاقوت الله لعلکم ترحمون
از رسوم جاهلیت ریشه
ان یکنن غیر مبین عسی
عب عهدیست عیب خویشی
یکدیگر را میتوانست از حد
برکی بگذاشت از نا توفیق
آنکروه استکرند و روی زرد</p> |
|---|--|---|---|

يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ اِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ اِثْمٌ ۚ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَتَّبِعْ بَعْضُكُمْ

ای آنکه ایمان آورده باشید اجتناب کنید بسیاری از گمان زیرا که بعضی از گمان گناه است و تجسس عیب دیگران را و پیروی از او نکند

سورة الحجرات

بَنَفَا أَيْبُ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ ١٥

بخشید ای دوستمبدار یکی از شما که گوشت برادرش را بر سر میزد از خدا بترسید که توبه پذیر و مهربان است

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ

ای مردمان بدو جنس شما را از مرد و زنی و گردانید شما را در قبیله ها و قبایل تا بشناسید یکدیگر را و هر یک که

أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَى اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ١٦

گرامی ترین شما نزد خداست پر هیز که از شما بترسد خدا دانای آگاه است

| | | | |
|------------------------------|----------------------------|------------------------------|----------------------------|
| دور باشید از گروه مؤمنان | راستخیزی ارطند و این و آن | طی سگیزی ران بودمان و گند | از فوسه یکرا پند بید راه |
| هم تنفس از دنیا و عوب | تاورد ارش های بست خوب | چون نواهی دعد عت رو | هم صحن ارجب مردم حشعو |
| هر کسرا حب و غمی درخاست | آنکه از هر حب یا بست خداست | پس جس می صحن از دنیا | تا که سارت موشد عبا |
| آنچه حق پوشیده است و غمی است | تو صحن شش آن اصف بست | پس صحن از هم رعیت حشو | تومش آورده مثل آشفه مو |
| خضا دارم در این مطلب و یاد | سکرویس نام اواصل مراد | ارشیا بعضی که باشد عقل مند | فیت صمی باید د صند |
| دوست دارد ارشیا آبا چورید | سزادر لعم اورا تا که خورد | پس شیا ا لعلن باشد ازین | پس صکی ا کراه ارغ استچی |
| می ترسید از عقوبات اله | ور وی ان الله تواب رحیم | لك عیت در حقنی و احسان | گوت کردل بهشت رعاست |
| قد نه بی ار دارد صحنی | او تو یام دین و هم صحت بی | عیش واد دود می گفتگو | تا که مردوزن مرهرد ارو |
| بست حاجت مع شرح و بیان | مرح باشد ر صحن و بیان | از کسی در امر دنیا یا که دین | کشف حال او بود واد یقی |
| بل مگوئی حال اورا گر کسی | واجب البیة توفی الله یس | با صغایت گر کسی دریش تو | میجلی فی دین و ایش نو |
| یا صند توفی او تودو خواص | لی پیوی بلعد و احسان | تا نگرداند کبیرا از طریق | قبیش کن کاوست دزدی رفیق |
| حاصل آنکه های عت را حمان | توبش واته اسم بالیان | ای گروه مؤمن خلق شیا | ما زمره وزن تودو از عطا |
| و جمل صحن مایل و شوب | یکدیگر را کاشاند از خوب | پس باشد ده که حود را می ظیر | در نوب داید و لبر ترا شیر |
| روز فتح مکه از مهر اذان | رفت رمان آن لال یان خان | بسی از اهل صلات رمالان | یافت ره بر شاعر از ملک لال |
| گفت مردی در محار دیش سراغ | مصطفی در اذان جراین کلاه | ه کی چیزی گفت از صحن و دق | ذکر آن چله بدارم بحق |
| آمد این آیت که این گفتارها | ست لاین دوق حق یارها | چله از یک حدرد و یک پدر | وین سب کانیست از هر شر |
| آن گرامی بود برد خدا | کاوست اقی از عا یارها | حق بود دانا و آگاه ارحام | کیست تا اولی و اسب درهاد |

قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ

گفتند آن بدو شیان که گرویدیم بگوایمان باوردن ولیکن مگوئید

إِنْ تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُمْ مِنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ١٧

اگر اطاعت کنید خدا و رسول را و او را نکر دامت شارا از کردار مان جزیرا هر صی که خدا آرد مهربانست جز این است که مؤمنان

الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ لَمْ يَرْبَاوْا وَ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أُولَئِكَ

آمانند که گرویدیم خدا و رسولش بر شک کردند و جهاد کردند با مالشان و نفسشان در راه خدا آنکه

هُمُ الصَّادِقُونَ ١٨ قُلْ أَتَسْلِمُونَ اللَّهُ بِدِينِكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَاللَّهُ

ایشانند راستگوان بگو آیا کامی بدیدید در انکشان و خدا میداند آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و خدا

شَعِي عَالِمٌ ١٩ يَمْتَنُونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لَا تَمْنُوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمَنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ

چیز دانست متنبهند تو که اسلام آوردند بگو مت گفتار من امتارا بلکه خداست یکبار و بر شا

الجزو السادس العشرون

هَدِيَكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝ إِنْ أَفْهَ يَلْمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

رای ایمان اگر صد راستگوین درستی که خدا می پندارد ایمان آسانها وز میرا و خدا بیست ما نمی کند

| | | |
|---|---|---|
| <p>قَالَ الْأَعْرَابُ آمَنَّا نَتُوبُ
لَهُمْ دَرَقَانِ إِيَّانَ هُوَ
لِكَ إِيَّانَ مَشْدُوقِ أَنْ مَدِينِ
كَشَا عَمَانِ رِيْدَ اِدْرَقُولِ
زَانِكِ اِشْرَهْ كَارِاسْتِ اَنْ اَلِ
مَدِ اِيْمَانِ بِسِداوَرْدِ شَكِ
رِاسْتِ مَاشْدِ كَرِاِيَهْ اِنْ كَرِوَهْ
كَوْفِدِ اِيْأَشْرِ اِزْ دِيْنِ حَوْشِ
رَتُو مَتِ مَكْدَلُوَهْ اِيْرَسُوْلِ
بِرَشْمَا كِهْ رَاهِ رَايَانِ تُوْدِ</p> | <p>درواح آقود را لم تؤموا
صبح کاذب است پوش و چوروز
وان مَاشْدِ رَسْرَاقِ عَمَلِ
مَاشْوَصِ اِدْرَحَا و اِزْ رَسُوْلِ
مِهْرَانِ رِشْتِهْ دِرْ عَوْ كِهْ
بِشْ مَلِ اِمْرِ حِجَادِ اَمْدِ عَمَلِ
دَعُو اِيْمَانِ چِرْوَهْ اِرْوَحُوَهْ
مَاجِدَارَا كَاوِ دُوْدِ دَاا اِيْشِ
زَانِكِ اِسلامِ اَلُو مَشُوْدِ قُوْلِ
رِاسْتِ كَرِكوِيْدِ دَرْدِيْنِ اِزْشُوْدِ
مَ دُوْدِ مَ اَرَاچِهْ مَ حَاصِدِ</p> | <p>زَانِكِ اِيْمَانِ رِزْرَارِطِنِ شِلَسْتِ
مَرِ سِلَاسِيتِ اِقْرَارِ اِلَاقِ
بِشْ مَالِ و حَالِ يِ اِيْلَ كِهْ
حَاصِدِ نَادِ چِرِي اِرِ اَعْمَالِ
بِشْ حَرَايِنِ مَؤَسَدِ اَنْ كِشَانِ
دِرْ حِجَادِ قِي سَبِيلِ اَقِهْ رَايِنِ
يَا دُوْدِ بَا عِشْ سَرَكِشِ دِرْغَرَا
دَاكِ اِيْجِهْ دِرْوَرْمِ اِسْتِ و سَا
كُوشِ مِشْدِ اِرِ اِسلامِ حَوْشِ
حَقِ مَاشْدِ عَمَلِ اِرِسْ و اَسَانِ
حَلِهْ اِمْرِ عِلْمِ اُو مَاشْدِ بِشِدِ</p> |
|---|---|---|



سُورَةُ قِي خَمْسَ وَ اَرْبَعُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

ق وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ ۚ بَلْ عَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ فَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا شَيْءٌ عَجِيبٌ

قرآن در کوار بلکه صد دانشمند که آمد با شما را بسم الله تعالی ایشان پس گفتند کافران کجا این چیرست عجب

۲ اِنْدَا مَنَّا وَ كُنَّا ثَوَابًا ذِيْكَ رَجَعٌ بَعِيدٌ ۚ قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَ عِنْدَنَا كَنْزٌ حَافِظٌ

آخون بزم و شورید که آن دشمنی است دور حق داسه ایا چه نقص کند زمین را ایشان و در دست ما ای کفایده

۳ بَلْ كَذَّبُوا بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِجٍ ۚ اَفَلَمْ يَنْظُرُوا إِلَى السَّمَاءِ فَوْقَهُمْ كَيْفَ

لَمَ کَذِبِ تُوْدِ حَقِ را حو اَمَد ایش را پس ایشان در امری مضرب آریس مکرستند آسمان بالای ایشان که چگونه

بَنَيْنَاهَا وَ زَيَّاهَا وَ مَا لَهَا مِنْ فُرُوجٍ ۚ وَالْأَرْضُ مَدَدْنَاهَا وَ الْفِیْءُ فِيهَا رَوَاسٍ وَ أَنْتَبْنَا فِيهَا

ما را در آید آرا و آراست ما را را و سر آراه او نکاه و زمینش دادیم آرا و افکندیم در آن کوعلی استوار و وایده در آن

مَنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِجٍ ۚ تَبْصِرَةٌ وَ تَذَكُّرٌ لِّكُلِّ عِبْدٍ مُّسَبِّحٍ

ار هر صفت خوش آیند رای بیای و بد مهر بنده از گشت کسند

| | | |
|---|--|---|
| <p>فَفِ قَلْبِ عِلْمِ اَمْدِ زَا مَاضِ
يَا مَنُوْلِ عَمَكِ حَكَمِ بِلِدِ
كَافِرَانِ كَشْتِهْ سَرِاشْدِ عَجِبِ
مَدَارِ اَنْ بِرِ كِهْ خُكِ اِمْرِ شُوْمِ
رِدِ مَ اِشْدِ حَقَقِ كَاوِ اُو
بِسِوَهْ اِنْوَمِ دِرْكَارِي مَرِجِ</p> | <p>کوست کوه ف و ارس آرا ماض
هم بقران عید لوجند
ابن بان یا این رسالت زین عیب
زده مانشود نوبت دیگر شور
نت باشد حال اشیا موسو
فاسد و شوریده و زانری مرج</p> | <p>و عبط ماسوی یعنی قسم
بل عیب کرده قومی مثبه
اما متا و حکما الراب
ما بدایم آچه کرداد زمین
لنکته ایشان مرغلط هستند
نکردن آیا که رسوی سا</p> |
|---|--|---|

سوره ق

هم دورا آواستیم از اختران | هیچ می نبود شکافی اندران | هم کیدیم این دمی را در فرار | کوهها در وی مکدیم استوار
مهبّات از وی پروانیم ما | ازمرآن صقی چنین بیعت فرا | بر نظر کردن زهرت زین عصار | تا نماید یاد از او عید ضیاء

وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ ۱۰ وَالنَّخْلَ بَاسْقَاتٍ لَهَا

و فرود رسانیدیم از آسمان آب گوار که شمع بس رویانیدیم و بوستانها دادیم و درویدم | شوهه | و درخت خرمای مد که سر آراست

طَلْعَ نَضِيدٍ ۱۱ رِزْقًا لِلْعِبَادِ وَ أَحْيَيْنَا بِهِ بَلَدَةً كَذَلِكَ الْعُرُوجُ ۱۲ كَذَبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ

شکوه در هم رسته | روزی برای بنمگل و زخم گردانیده بان | بده | مریدها | همچنین است سرون آمدن | تکلیف | کردد | بش از این قوم

نُوحٍ وَ أَصْحَابُ الرُّسِّ وَ تَمُودُ ۱۳ وَ عَادُ وَ فِرْعَوْنُ وَ أَهْوَانُ لُوطُ وَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ وَ قَوْمُ

نوح و اصحاب رس و سود و عاد و فرعون و و برادران لوط و اصحاب ایکه و قوم

تَبَعُ كُلِّ كَذَبَ الرُّسُلِ فَحَقَّ وَعِيدُ ۱۴ أَفَتَيْنَا بِالنَّفْلِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ

تبع هکی تکلیف سود در سولاریس از پیش در عیدیم | آریس | توان شده تا عیدیم هست | لکه ایشان در شکست | از آفریدن | و

۱۵ وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ عَلَّمْنَاهُ مَثُوسُ بِهِ نَفْسَهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرْدِ ۱۶

و به حق آفرید انسان را | و میدادیم آنچه سوسه می کردیم به نفسش و ما نزدیکتر به او | و | در گن

هم فرستادیم آبی ز آسمان | سوارک پس رویانیدم اولی | بوستانها پر زمیوه | و دو | دامه ها که میساختند آرا دوو

چون روح و گندم و جواریات | وز درختان با زحل اسفت | آیهه یعنی بلد و نردار | برهم و پیچیده گلهایان یار

جمله رویانیدیم اینها از زمی | به گارا تا بود روزی اینچنین | زخم ستر در بر ارم مرده بالمان | همچنین باشد هروح مرده گان

بش از این کردیم تکلیف بس | قوم نوح اربابا و اصحاب رس | میسود و عاد و فرعون از سقوط | و اهل ایکه همچنین اخوان لوط

هم گروه تبع این مرده و کل | هر دمن ستر در تکلیف و سل | ماده انشخ صحت آرا شدیم | تاشور از خلق نال چون قدیم

بلکه ایشان دوشکند از خلق و | چاشن در هم ما باشد کرو | خلق کردیم آدم را تو بود | سلم و ما توسوس شده

می دادیم آنچه خوش میساخت | و سوسه ارحسن وضع و یکدود | اورک و جان ما انسان افریم | روی آگه از روی رود و شیم

۱۷ وَ جَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحَفُّظًا ۱۸ وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ

هنگامه که فرا گیرد آن دورا گرفته که از دست و از چپ | بیرون یفتد | از دهن هیچ معنی هر که در دست نکهای آمده

و آمد بهوشی | حق اینست آنچه بودی که از آن بگریختی | و ندیده شد | در صور | ایست رود

الْوَعْدِ ۱۹ وَ جَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ عَهْدٌ ۲۰ لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَفَفْنَا

و عهد و آمد هر نفسی باو است و عهده و شامی | بشقین بودی در بغیری از این بس | مراد ایتیم

عَنْكَ غَفْلَتَكَ قَبْرُكَ الْيَوْمَ حَيِّدٌ ۲۱ وَ قَالَ قَرِينُهُ هَذَا مَا لَدَيَّ عَيْدٌ ۲۲ أَتُفِي فِي جَهَنَّمَ

انزو پرده ترا پس دیدم است امروز تیز است | و گفت رفیقش اینست آنچه نزد من آمده است | بنماید | در جهنم

كُلُّ كَفَّارٍ عِنْدِي " مَتَاعٌ لِلْفَيْزِ مُتَدِّ مُوسَى " أَلَيْدَى جَمَعَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ قَاقِيَاهُ فِي الْمَذَابِ

هراباسی عباد کسبه مع کسبه مرخر برآمدی کنمشک آوری نما آنکه گرداید با خدا الهی دیگر پس بنمازش در خطاب

الشَّيْءِ " قَالَ قَرْنُهُ رَبَّنَا مَا أَصْغَيْتُهُ وَلَكِنْ كُنَّا فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ "

سخت گفت رفتش پروردگار ما صغی نکرد اورا و لکن بود در گمراهی دور

اخر آن چنین که فرا کرده شان دو مرتبه از مرا کرده گمان
از دعال حرفی بنمازد روم حرکت باشد فرد او در آزمون
آورد موهشی موت از دست که مرل عقل شد آسری دوست
اینست آنچه که بودی تو ازان در حوضه خود گریبان درد سان
این بود روز عهد امر عیان که حیرتگی خلایق را بدان
نوبدی گویند در لغت ارایان پردات برداشتم از دیده بین
گوید اورا همنیش در زمین اینست آنچه بد میا رد می
پس خطاب افتابا آید پدید فی چنین کل ضمار صد
آهستان حسی که گردانیده یک با خدا دیگر خدایرا شریک
بازین خود گشته خسی چو او که مرا رد راه این دیو عمو
یک خود بود او نگاه می و دور داشتی از قوت اهل حق خود

قَالَ لَا تَقْتَصِمُوا لَدَيَّ وَ قَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْكُمْ بِالْوَعْدِ " مَا يُبَيِّدُ الْقَوْلَ لَدَيَّ وَمَا أَنَا بِظَلَّامٌ

گفت نزارع مکید زمین و شقیق پیش فرستادم بسوی شما وعدرا تیرداده می شود پس زمین و بستم من سکار

لِلْعَبِيدِ " يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَ تَقُولُ مِنْ مَرِيدٍ " وَ أَزَلَفْتُ الْجَنَّةَ لِلْمُتَّقِينَ فَخَيْرٌ بِعَبِيدِ

میرند کارا روزی که گویم مردوز خرا آبار شدی و گوید آیا هیچ ریانی هست و زدیک کرده شد هست برای بر هر کاران * دور

" هَذَا مَا توعَدُونَ لِكُلِّ أَوَّابٍ حَفِظٌ " مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَنَ بِالْغَيْبِ وَ جَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ

اینست آنچه وعده کرده شد بر برای هر از گشت کسبده نگاهداشته آنکه ترسد از خفای حجابده میهای و آمد بادل بارکت نایبده

" ادْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْظُلُودِ " لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ " وَ سَخِمَ أَهْلُكُنَا

داخل شود در همت سلاسی است در روز خدادی مایشرا آنچه خواهند در آن و زمانست ازین و بسیار هلاک کردم

قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هُمْ أَشَدُّ مِنْهُمْ بَطْشًا فَنَقَّبُوا فِي الْبِلَادِ هَلْ مِنْ مَحِيزٍ " إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِرَبِّ

پیش از ایشان از قری که آها سخت تر و دمار ایشان در قوت بسیار ادا داشته شد بها آنچه بود در گزگی بر سبکه در این هر آینه بندهست

لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ "

رای آنکه باشد مر اورا دل یا احوالت گوش و او باشد شاهد

حتال گوید امر فرد من هیچ می کنیکه خسی این زمن سوزان چون ما فرستادم یش برسولان از وجید و صد خویش
می نیاید فرد ما تبدیل قول یلت چون در رفته تکلیل قول من نیم استم کشته بر جلد کتفه خود بل کند هر کسی حاد

سورة الذاریات

اندر آن روزیکه گوید برچشم
میشود نزدیک گردانده هشت
اصل جنت غلغ و غوی نیکدان
بر کسی چنی که برگشتش باوست
بابیاضی که حق زاول غایب است
آنچه خواهند از لقایند در پشت
یعنی از کفار مسککه بیشتر
اندر این پندیت آرا که رود
یا که بعدد کوش و باشد حاضر او

یرشدی آبا ز کافر و ایم
مقتن را دور نبود این سرشت
رخود آرا همچو جان زدیکدان
حافظ هر ضل یکی در کومت
لیکثو فحق جاش غالب است
هست زد ما رید از سر وشت
قوت و قدر و غلطان شتر
قلب دانا که فکر اهر رود
تا نماید هم قرآرا حکو

گوید او حل من مزید احوال
آدمرا اقرب از حق و صفات
ایست آنچه دوتان عهد بدان
ترسد از پروردگوش در همان
میگوید اندکها با حدود
یش از ایشان ای سا و اهل قرون
پس بریدم آسکان و در بلاد
یا که باشد از رجال و ده دل
شود آسان که گوئی اطلیل

ایست حال من و وجه من و آرز
تاجه باشد عقل از آن دار و حیوة
بر هر اواسط است این نشان
آورد ظنی بحق رگنه آن
سلام ذلک یوم الفلود
که نه کردم ایشان را خون
هیشتان آبا پناه از سرک داد
پناه از حق حوة متصل
آن شنبه از سی یا حرلیل

وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُثُوبٍ ۚ فَاصْبِرْ عَلَىٰ

و بتیقن آفریدیم آسمانها و در چهل و پنج ایام آموخت در شش روز و مس نکرد ما را هیچ تنی بر سبب گریه

مَا قُولُونَ وَ سَتَجِدُنِي فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِنْ لُثُوبٍ ۚ فَاصْبِرْ عَلَىٰ

آنچه میگویند و سبب کنی بنایش برورد گشت پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب و از شش سبب کنی او را و مضای

السَّجُودِ ۚ وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِي الْمَادَّاءِ مِنْ مَّكَلٍ قَرِيبٍ ۚ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ يَوْمُ

سجود و شنو روزیکه ندا میکند اکتفا از جای نزدیک روزیکه می شنود شوغله را در راستی آنست روز

الْفُرُوجِ ۚ إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَ إِنَّا الْغَافِرُونَ ۚ يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَٰلِكَ

پیرون آسمان بدر سبب که از زمین می میرانیم و بسوی ماست بازگشت روزیکه شکافت خود زمین از ایشان شتابان آن

حَشَرَ عَلَيْنَا يَسِيرًا ۚ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ ۚ قَدْ جَزَّ بِالْقُرْآنِ مَنْ بَخَالَ وَعَدِدِ

حرشت بر ما آسان و ما را نیز آسانه میگویند و صفتی تو را ایشان تسلط دارد پس پندیده قرآن کسرا که میزدند و وعده

آفریدیم این زمین و این سا
رخلاف آنکه گوید می شود
عد کن پیش از طلوع آفتاب
یعنی از شد و زنده و سجد باز
داد آنکو بوده عاشق نوبی
اندر آن روزی که مردم پس قریب
این بود یوم البروج از امتیاز
میشود از ایشان زمین یعنی که زود
یعنی آسان این بر این گزیده است
تو مسلط هستی بر مشرکین

واچه باشد بین آن شش روز ما
که بشنود راحت از روح او نمود
همچو پیش از غروب ای ذلیل
در عهد یا هر وقت از ساز
حال عاشق چیست امر طاعتی
بشود آن صبح و است و محبوب
زده ما سازیم و میرانیم باز
مردمان آید پیرون از قوت
بر خدا کو خالق جان و تن است
تا بجز و قهرشان آوی بدین
یعنی آنکو سرتع گردد ز پند

هم به مارا ندکی و خشکی
کن شکایتی بدین گفتار ما
باز کن تسبیح او امر سجود
طاعتان گویند مدد هر نفس
و استمع یوم یفادی اللطاف
بالحق اعمی آنچه در صفت و راست
هم بسوی ماست برگشت از زمین
میشانند از مکان وین نیست در
ما بی دانا تر از حکما را
پس بقرآن بپدگوی آرا که او
ن که برگردد سر آرا و رشحت

زبان رسید این پای از بسوگی
هم تسبیح و حدیث اکتفا
و من اللیل و انداز السجود
این بود تسبیح اهل مشق و بس
از مکال کاوست ردیک بلاد
موت و نیست آن اگر هوش بخت
امر آرزو یک شکافه زمین
ایست حشریکه بود بر ما سیر
واچه میگویند از گفتار ما
لر و عهد من ترسد مو بود



سورة الذاریات سِتُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای بخشنده مهربان

الجزء السادس العشرون

وَالذَّارِيَّاتِ فَزُورًا ۚ فَالْحُمَلَاءِ وَفَرًّا ۚ فَالْجَارِيَّاتِ يُسْرًا ۚ فَاَلْمَقْسِمَاتِ اَمْرًا ۚ اِنَّمَا تُوعَدُونَ

میرا ہندو گلی پر ایک لڑکی پس پر ہندو گلی لڑکا پس ہندو گلی کا کافی سے دوستی نہ کر سکتا تھا۔ امیرا کہ ہندو گلی پر ایک لڑکا ہندو گلی پر ایک لڑکا

لَصَادِقٌ ۚ وَ إِنَّ الَّذِينَ لَوَاقِعٌ ۖ وَالسَّمَاءُ ذَاتُ الْحُبُوبِ ۚ إِنَّكُمْ لَعِىَ قَوْلٍ مُّتَعَلِّفٌ ۚ يَوْمَئِذٍ عَنْهُ

میشود آید از آنست که در سکه همراه آیه وقوع آمده است تا سبیل صاحبزینهارا که در سکه شهادت دهد آید در گماری معصی در گردانید میشود

مَنْ أُولَئِكَ ۙ قُبِلَ التَّحَرُّصُونَ ۝ أَلَدَيْنَ هُمْ فِي عَمْرَةٍ سَاهُونَ ۝ يَسْتَلُونَ آيَاتَ يَوْمِ الدِّينِ ۝

آیا که انشاالله در روزی حل می‌شود؟

يَوْمَهُمْ عَلَى النَّارِ مُنْمَوْنَ ۚ ذُوقُوا فِيكُمْ هَذَا الَّذِي كُنتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ۝

روزبکا خان برآش عذاب ازدمیتوبه بخت به عذاب را اعدت کهودیدشیا آراشتاب به عذاب

معمود سوگند حق بر ماها ؛ که برائمه شد و ابدانها ' ابره یا خاصها را چون ورد آسمان ترسندگی کروی سزد

باد خنات الهه است کان | روحی سرد عباد روزی کن | پس سر داندگان | ازهای پیردانی در هوا

پس، بستهای تو دره زوون / که با تو منور باشد از قضا / قصد ابرام / ماه که باره شهاد / که هر آن نگرانکاری هشتاد

وعدہ دادہ گئے آپہ رشہادت مست شکی المیزین ارجح باب کہ حراو واقع بود امرحباب

والله ذات العرش العظيم
 ربنا ورب كل شيء
 فالبحر والنخل والمجان
 رب كل شيء عليم
 ربنا ورب كل شيء
 فالبحر والنخل والمجان
 رب كل شيء عليم
 ربنا ورب كل شيء
 فالبحر والنخل والمجان
 رب كل شيء عليم

مفود شما ای اهل مکّه بطلاف چنگی دارد در قفون اخلاف گاه خوابد این می‌را خاموش کلمن و عهون و گاهی ساحر ش

مرکز شد معروف را چند کتاب گفته برگزیده را خیلی مجانب گفته خراصون شده‌اند اردو و گفته بود نجیب‌شان دور از فرهنگ

از میان کی بود تا بوم دین

سولش خود را چشد ایست چون ^۱ الی ^۲ ضم ^۳ نطقون

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ۚ آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُجْسِنِينَ ۝۱۷

بر سبک پرور ارا: پسر پنهانی و چشمه ساز هانی

كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ الَّذِينَ مَا يَهْتَمُّونَ^{١٨} وَبِالْآخِرَةِ يَسْتَفْهِرُونَ^{١٩} وَفِي آيَاتِهِمْ حُكْمٌ لِّلرَّاسِخِينَ

پند که انگی از شس خواب بگردد و در سرها بستان آمرزش محو اسعد و در فقر اموال ثان بهر برای سوال گشته

الْمَحْرُومَ ٣٠ وَفِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ ٣١ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ٣٢ وَفِي السَّمَاءِ

معروف و در رمی آیتهاست ای غیبی سید گل و در خوهانان آا پس نمی بند و در آسماست

رَزَقُكُمْ وَمَا تُوْعَدُونَ ^{٢٢} قَرِيبَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَمَعَ مِنْهَا مَا أَنْتُمْ تَتَطَوَّعُونَ ^{٢٣}

رویشا و آیهو عده یوشو و دوگز آسین و زمی که آیه آیه است و آنکشا

اهل تقوى از فيوس ساره در پيشت و عيون خاربه جه پيشت از مرا كيردگان

از این بوده ایشان يك كار خواشان كه بود درشهای تار. در مابات و خضرع جه شب بوده در اسطار آمزش طب

چنین در ماهاتان با سق
بوته بهر سال و عروه سی
مرتب است چرا در زمینی
ز دسرها ز بهر موفین

زاین دروغها را از امتیاز زانو نشاء است که بیدار پس شما متکرر آید این تاکید از منی مانع بین

یتین در دقتان کردنثرون | فی الساء رزفکم ما تودون | یس قسم بر خالق ارض و سما | اوستن چون حرف گفتن از شما

سورة الذاریات

هَلْ أَنتَ حَدِثُ صَیْفِ إِبْرَاهِیمَ الْمَكْرَمِینَ ۝ إِذْ دَخَلُوا عَلَیْهِ قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ قَوْمٌ

آباد ترا حکایت مهمان ابراهیم که می داشتگان شکایت داخل شدند و او پس گفت سلاما گفت سلام گروهی

مُنْكَرُونَ ۝ قَرَأْتَ إِلَىٰ أَهْلِهِ فَبَاءَ بِجَبَلٍ سَمِیْنٍ ۝ قَرَّبَهُ إِلَیْهِمْ قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ۝ فَأَوْجَسَ

نگه داشتگان پس همان رفت بسوی کاشی پس آورد کوهی بزرگ و در پیشگاه او

مِنْهُمْ خِیْفَةٌ قَالُوا لَا تَنْفَ وَبَشِّرْهُ بِأَلَمٍ عَظِیمٍ ۝ فَأَقْبَلَتْ امْرَأَتُهُ فِی صُرَّةٍ فَصَكَتْ وَجْهَهَا

همان از ایشان ترس گشت و ترسید و بشارت داد و بگری دادا پس شروع کرد درش در فریاد پس در رویش

وَقَالَتْ عَبْرَةٌ عَظِیمٌ ۝ قَالُوا كَذَٰلِكَ قَالَ رَبُّكَ إِنَّهُ هُوَ الْحَكِیمُ الْعَلِیمُ ۝ قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ

و گفت پیر زلال ام باریده گفتد همین که آمدت پروردگارت که او است درست گفتار دادا گفت پس چیست کار شما

أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ۝ قَالُوا إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِینَ ۝ لِنُرْسِلَ عَلَیْهِمْ جَآءَازَهُ مِنْ طَیْنٍ ۝

ای فرستاده شدگان گفتد هرست که ما فرستادیم بگرمی که گفتد کاران نامردیم بر ایشان سکه ها از کج

مُؤَمَّةٌ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُؤْمِنِینَ ۝ فَأَخْرَجْنَا مِنْ كُلِّ فِیْهَا مِنَ الْمُؤْمِنِینَ ۝ فَمَا وَجَدْنَا فِیْهَا غَیْرَ

نشان کردیم در پروردگارت برای اسراف کاران پس بیرون کرد آنکه بود در آن از مؤمنان پس یافتیم در آن جز

یَبِیتٍ مِنَ الْمُسْلِمِینَ ۝ وَ تَرَكْنَا فِیْهَا آيَةً لِلَّذِینَ یُحَافُونَ الْعَذَابَ الْاَلِیمَ ۝

خانه از مسلمانان و وا گذاشتیم در آن علامتی از برای آنکه می ترسند از عذاب پرورد

| | | | |
|------------------------------|------------------------------|-------------------------------|---------------------------------|
| پرتو آیا آمدی ستمگر نهاد | حرف مهمان ابراهیم داد | که گرامی رد حق سبطه | وداده آن ضایعها یا زد او |
| ده فرشته ووداده آن پاک هفت | زبان یکی حیرت آمیز می یافت | آمد ابراهیم را ایسان گیلان | که بود ایشان سرور را مهمان |
| چون با و داخل شدند امر ورود | پس گفتند سلام و هم درود | گفت ابراهیم ایشان چه در سلام | نشان شدی ای قوم تپان |
| بر شما یعنی سلام سلام | و که آید این احتیاج | کرد پس میل او بسوی اهل خویش | تا طعمی بپوشان آورد پیش |
| عجل برایی می آورد او سین | پشتان ردیک نهاد او زمین | گفت آیا نمی خورد از این طعام | همزه بر تا کید اکل است ایستام |
| زاکل کردند امتناع از نهفت | سلامه ابراهیم را زان حال گفت | آمد ابراهیم را افزون شکست | پس او ایشان ترس در خاطر گرفت |
| زانکه میباید او کسی دشمن کسی | از طمأنینه میجویدی یکدس | پس بگفتندش که ما امر غلام | می ترس از ما که او آن درسته نام |
| پس هدایتش بشارت در ستم | ر غلامی عالم و کامل مقام | سوی خانه پس جلدی رودش | مرد او فرید امر رودش |
| پس طمانه زد بروی آن در فروز | که ز زان من مقیم محضوز | پس بگفتندش ملاک همین | این بود گفتار رب العالمین |
| ما گوئیم اعلی این لایش خود | بلکه هست از جاب رب الاحد | سفر حکم او ورو نعم داد او | که قشعی و زانی هیچ نو |
| هشت ابراهیم خوف و اشتام | گفت پس یا رسولن ما خطبکم | چیت آن کار بزرگی که بان | آمدید از اسحق از اسحاق |
| می بگفتندش فرستاد شدیم | ما قوم محرمین زان آمدیم | تا بر ایشان خود فرستیم لڑبا | ما حطره از یک ایست انصا |
| و این حیرتا فرد ریت آمده | مهرین را خود نشان کرده شد | پس بیرون خواهیم آورد آرمات | هر که باشد امدان از مؤمنان |
| پس نایم امدان جریت سرا | که بود از مسلمین ما بجا | و ان سرای او طوطو در خای اوست | ما بی امر زمین قریه فروست |
| آبی بلی گدایم امدان | هر آنکو فرستاد درون گران | پنی امدان موم سکر هلاک | شد طاعت و ز عذاب در دهک |

وَفِی مَوْسٰی إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بِسُلْطٰنٍ مُّبِیْنٍ ۝ قَتَلُوا بِرُحْمِهِ ۝ وَ قَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ

و در موسی هنگامیکه فرستادیم او را بسوی فرعون باجست واضح پس کردید یکسوی و گفت بدو که است یا دیوانه

الجزوالسابع العشرون

۱۰ فَأَخَذْنَاهُ وَجُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ ۱۱ وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ

پس گرفتیم او را و لشکرهایش را پس انداختیم ایشان را در دریا و او بود مایل و در حد هکلیکه گرفتیم ایشان را پس بادی می

۱۲ مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَنْتَ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلْنَاهُ كَالرَّمِيمِ ۱۳ وَفِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ

که بگذارد هیچ چیز را که بگذشت را آنرا که گم کرد داشت چون بوسید و بر زمین نهاده و در حد هکلیکه گفته شد را ایشان را که رخورید تا

حِينَ ۱۴ فَتَوَّأ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ ۱۵ فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ وَ

و فی پس سر کشیدند از فرمان پروردگارشان پس گرفتشان صاعه و ایشان می کردند پس نواستاده و چرخ نواستی و

مَا كَانُوا مُتَعِمِّرِينَ ۱۶ وَقَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ۱۷

و نبودند انعام کننده گان و قوم نوح او پیش دوستی که ایشان بود و گروهی بیرون دشمنان از فرمان

| | | |
|--|--|--|
| <p>همچنین در قصه موسی نشان
پس تولا کرد او در کن خود
پس گرفتیم او و لشکرهایش
همچنین در قصه عاد از قرار
پس آستین بسته زانو دوخت
حاصل آنکه سوشان روح الهی
حرک آرا کرد و ماند و رسید
چون ایشان گفته شد که رخورید
پس زانو دوخت خود سر کشید
پس دشمنان استطاعت رفیق
یا که کشند انعام از ما پدید</p> | <p>چون هر عرش گرفتیم ما
گفت موسی را که سار باشد او
آزمان بود او پس خود ملیم
چون ایشان ما سر کشیدیم داد
یا عظیم ایست و جایی از وجود
هیچ می نگاشت آناری ما
همچنین در قصه قوم ثمود
و ان سه روز از زیر عرش بود
پس گرفت آسمان را صاعه
هم بودند آنکه در دفع عذاب
بوده قوم نوح از ایشان بیشتر</p> | <p>هست هر اخبار آرسد گان
سکند پس قوتش را مستند
پس معصوم ایشان را بیم
هست آنها را اهل اخبار
و در قهری برگرد شورش
ما روان کردیم بر اهل و بیوم
گفته و درینده آن داد عظیم
از من و عمر تا وقت و صد
و ان سب متوجه آتش شد
ما که برگزیده از آن آشوب عالم
و ان عوینها که ایشان رسید</p> |
|--|--|--|

وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسُونَ ۱۸ وَالْأَرْضَ قَرَشْنَاهَا فَتَنَّمَ الْمَاهِدُونَ ۱۹ وَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ

و آسمان ما کردیم خود دستهای ما هم دستهای گان و زمین کردیم آرا پس خوب کردیم آسمان را و از هر چیزی

خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَكُم لَكُمْ تَذَكَّرُونَ ۲۰ قَبَرُوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُم مِّنْ نَّدِيرٍ مُّبِينٌ ۲۱ وَلَا تَجْعَلُوا

آوردیم دو صفت باشد که شما یادگیرید پس بگریه و بیوی خدا و دستهای من را بشمارا او را و بگفته آشکارا و مکرر دادند

مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ إِنِّي لَكُم مِّنْ نَّدِيرٍ مُّبِينٌ ۲۲ كَذَلِكَ مَا آتَى الدِّينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ

با خدا الهی دیگر دوستی که من را بشمارا از او و بگفته آشکارا همچنین نباید تا آنکه پیش او ایشان بود و هیچ رسول

إِلَّا قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مُجُنَّ ۲۳ اتَّوَصَّوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَافُونَ ۲۴ قَتَلُوا عَنْهُمْ قَتْلًا

مکرر گفتند چو کرات یا دیوانه آواصیت بگفت دیگر در بیان بلکه ایشانند گروهی زیاده و دشمنان پس امرای کن از ایشان پس ناشی تو ملامت

يَعْلَمُونَ ۲۵ وَذَكَرَ قَالِ الْإِذْ كَرَى تَقَعُ الْمُؤْمِنِينَ ۲۶

که گفته و پندیده پس بر سختی که سود میدهد مؤمنان را

سورة الطور

| | | | |
|--------------------------------|-----------------------------|------------------------------|---------------------------|
| بد نسکر ایما و قوتش | حق زعفرهای خود سازد بان | چرخ را حکمته از قوت با | رفای آن توانیم ما |
| یا چیزی اوسع از وی در وجود | یا دهد و ست برق اندر نمود | همین را گشاده اینچنین | بر صلاح مدگان خود یقین |
| گشترانده نگو ماییم پس | قدر اندر هر عمل ماییم و پس | وان کسم از هر اصلاح شر | ی که ملوا هیچ ازان شد نسر |
| آفریدیم از هر چیزی دوخت | بند تا گرد ما در هفت | پس بسوی حق کنده او خود قرار | می شلوا رو دهم بم آشکار |
| همین نمده بدیشان از رسول | پیش از ایشان حرکت در حصول | کاین مگر خلوص یا دیوانه | قول حق را ساختند افسانه |
| سر وصبت کرده اند آیا باین | سلفین بر اهلین از نفر و کین | ملکه خود ایشان سلطان اندر | رفه از هرمان برون کن آورد |
| پس بگردان روی از این تکلیف فرق | پس نه تو بر ملامت فرد حق | بند ده مراحل اینان را که بند | مع بشد مؤمنان را در یستد |

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ٩٧ مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطِيعُونِ ٩٨

و ما یافریم جن و انس را مگر برای آنکه بپرستند ما نیستوام از ایشان هیچ دوری و سحواهم که اطاعت کند مرا
إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ ٩٩ قَالَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُنُوبًا مَلَ ذُنُوبِ أَصْحَابِهِمْ قَلَّا

پرستکه خدا اوست دوری همت صاحب حق و بی هرستکه سر آزار که مسلم زدند بر است مذهب یارشان پس باید

يَسْتَعِجِلُونَ ١٠٠ قَوْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ

که عیشتان بخواهید من پس ای را آنکه کفار شد از روزشان که وعده داده میشود

| | | | |
|-------------------------------|------------------------------|-----------------------------|----------------------------|
| آفریدیم اچ جن و انس را | حرکت پرستد ملوا از ولا | ی که حق را حاطی بر خاست است | فیس حتی بلکه اصل خاست |
| آورد او تا که بر خضود او | بهره ور کرد خلق از خود او | لیک طاعت بود موجب رتوات | ما پر د از گنج او در حساب |
| راه گنج لرود بر خشتان نمود | این هم از اکره او بر خلق بود | تا بیکان فیس او پسر رسد | ورنه او دوزی دهد ریزک و بد |
| گفتند زنی من از این مخلوق دون | منحوام ما اورد آن یطمون | ملکه باشد از صفات خلق من | که دهم رزق و کلو ضمیمه من |
| مختل اوست دوری پیش و پس | کست خزاو نلده روزی کسی | او بود دوا قوه و ذی اقتدار | در توانی و من و استوار |
| پس بود هر متکبران ذوب | چون ذنوب یارشان بر وجوب | بهره یینی که باشد از عذاب | مقتی این است رعل و نواب |
| س باید تا سکنند ایشان شتاب | دروغ و همت حق ر صلاب | وای پس را کاران از روزشان | روژه کاست و رجاء دورشان |
| وان بود روز قیامت یا که شد | نک شمر کافرا را تب و صدر | و عتد حق اندر او سود خلاف | زهر معا آروز گرد صد شکاف |

سورة الطور تسع و اربعون آية و هي مكية

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم خدایتعالیه مهربان

وَالطُّورُ ١ وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ ٢ فِي رَقٍّ مَنشُورٍ ٣ وَالْيَتِىِّ الْمَعْمُورِ ٤ وَالشَّفْعِ الْمَرْفُوعِ ٥ وَالْبَحْرِ

بطور و کتاب نوشته شده در ورقی پندریستی گنوده شده ویت مسور و شفع حد رفراشته شده و دریای

الْمَسْجُورِ ٦ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَافِقٌ ٧ مَالَهُ مِنْ دَافِعٍ ٨ يَوْمَ تُنْفَخُ السَّمَاءُ مِثْرًا ٩ وَتَسِيرُ

بیرا بر فروخته بدست که صلاب برورد گل توهر آید و فقه شدست باشد مراد را از دفع کست روزی که صبح و نه آسین موج ندی و روان شود و هوا

الْجِبَالُ سَيْرًا ١١ قَوْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ١٢ أَلَذَّيْبُهُمْ فِي غَوْضٍ يَلْعَبُونَ ١٣ يَوْمَ يُدْعَوْنَ إِلَى

دولان شدی پس وای روز چنین برکت بد کتندگانی که باشند در کشتکوی که بازی میکند روزیکه در سداخته شود در

الجزو السابع العشرون

نَارَ جَهَنَّمَ دَعَا " هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ " أَقْبِرْ هَذَا آمَنَّا أَنْتُمْ لَا تَبْصُرُونَ " اِصْلَوْهَا

در آتش دوزخ ادا شدی ایست آتش که بودی آرا تکذیب کردید آتشیست سراسر این باشد می بیند در آورید

فَاصْبِرُوا أَوَّلًا ثُمَّ اصْبِرُوا سَوَاءً عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ "

در آن پس شوم صبر کنید یا صبر کنید بکاست در شعله ادا شد بشود مگر آچار بودید کسی کردید

| | | | |
|--|--|---|---|
| طور باشد کوه موسی در سراج
هم کتابی کاوست سوخته شده
هم قسم ربیت مبرور که آن
یا مراد ارقب روشن سینه است
محرور است یک اموجه
حاصل آجسته مسعود در الکرم
اسر آرزو که یاد اصغر است
مهر و آن کرد از جا کوهها
آنگاه کاسر شروع باشد
همه اثر الی حسنت جا
وسی حق را سر مینداید
صبر یا نکند بکسان رشیدیت | رد تاویل است اشارت در مانع
ثبت امر رقی منثور آمده
هست آند از دوزخ طاکتن
کان حال غیب را آینه است
قله ای از تحت سوحه
خود بر این اشیاء مذکوره قسم
آسیان آن اصغر است بصل
چون ما بر صدمه بر روی هوا
حق باری شمرده و غلام
که بدان تکذیب کردید از عی
این همان سحر است که فرمودید
صبر می روی مفری دین لاس | مضمر قتل است و مضن الموشر
پس آن لوحی که محصور امراو
بیت مسورت آن در آسمان
سقف مبروعه اطلاق شد
بذل این حال که پیش آید مقام
که عذاب زود گارت واقع است
بیزد در دوزخ دوزخ سوت موج
وای پس آرزو بر آن بفرود
دفع سحر کرده کاران سوی صبح
این بود آیه که خدو در شان
یک موزخ امر آنگاه انباش
غیر از این خود خزا دانه شود | موجود سوگند حق بر وی ذکر
هست اسرار خاتین موسی
که باشد صوت محسوس آن
یا که فوق قلب روح ارجد
شرح آن دل باو میگویم تمام
سحر شوش ماله من دامن است
که چون کسی در حبس که باوح
داشتی تو قول حق را بر دوزخ
مشود آرزو دمی پس جسم
ما که گردید و سینه آن
صبر پس باید کید امر عذاب
ر هر آچه بشنود آن بدید |
|--|--|---|---|

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَعِيمٍ " فَاكِهِينَ بِمَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ وَوَقَّعَهُمُ رَبُّهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ " كَلُّوا

بدو سبیکه بر هر کار اندر دستهای وستی متحان ناچه در ایشارا برورد دگر کاران و نگه داشتن برورد دگر کاران از عذاب دوزخ حورید

وَأَثَرُوا هَيْثًا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ " مُتَكَبِّرِينَ عَلَي سُرُرٍ مَصْنُوفَةٍ وَزَوَاجَاهُمْ يُحُورِينَ " وَ

وای باشد کوه را ناچه بودید که سر کردید تکبر زده گن در سر راهی هم پوست و جنت کردید ایشارا محوران فراخ چشم و

الَّذِينَ آمَنُوا وَاتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ قَالُوا هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ تُعْلِمُونَ " وَمَا آتَاهُمْ مِنْ عِلْمٍ مِنْ شَيْءٍ كَلَّ

آیا که ایلی آورد و میرود و شد ایشارا اولادشان ایلی در میرسانم ایشان اولاد ایشارا که بکر دایم ایشارا در کار علان هیچ چیز هر

أَمْرِي بِمَا كَسَبَ دَهَيْنَ " وَامْتَدَّاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ " يَتَنَزَّلُونَ فِيهَا كَأَنَّهُمْ لَا

سری ناچه کرده دوزخ است و در اندام صلیب کیم ایشارا سوره و گوش از آچه خواش دارد میگردانم در آجایی که

لَمْ يَلْمُ فِيهَا وَلَا تَأْنِيهِمْ " وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ زُمُرٌ مِنْ كَأَنَّهُمْ لَوْثٌ مُنْكُتٌ " وَاقْبَلْ بِمَقْعَمِ عِلِّي

لنوی در آست و عا ساد کردن دانی و گردش بیکند را شان لایم بر ال کمر آهار است که کو با آچار و او بر دسار نگه داشته و آورد در فضیلتان بر

بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ " قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلَ فِي أَهْلِنَا مُتَّقِينَ " قَمَنَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَوَقَّعْنَا عَذَابَ السُّمُومِ

صنی میرسد از یکدیگر میکند بدو سبیکه سادیم بیشتر در کسان ترسد گن پس منته نهادیم ما و نگه داشت ما را از عذاب آتش خود گذشته

" إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ "

بدو سبیکه سادیم از پیش که بغوا ایمم او را بدو سبیکه او است یکی که سده هر ان

برخلاف اشقا و اهل جرم
و زنگنه‌داری رشتان او ضام
متنکی بر تنهای زورگار
بیرو اشارات فروداشتن
از غمناشان سلازم ایچ که
برواکه می‌نشیند انداختن
کاسهای شر گیرده و دهنده
بود ایشان حاتم‌ان ادر طواف
بسی از ایشان حسن آگروم
دوبان اهل خود گویند ما
پس از این دهم گروه‌هاوس

چله ادر لبت و حال و هوش
اکل و شر ادر گروانی‌ست
خفت گردنشان با خون من
از ره ایلتن کسب اطاق ما
هست بر مرد مضرب او من
پس از نیم آیه دارد آرزو
آچین جری که دود ادران
دروم و در صافه طرف
که شمشاد لایق سبب راس
خود بیا تهاد از این‌روم
س کاکازات از سر دنگ
زاده حجتی دانه ارقان خوش
زاده کردید از غمها مرید
واکسانه مؤمنه و پاک دین
چله فرزدان اشفاق ما
مره‌آینه زده سبب ادرین
در دمان حاضر شود دریش رو
حرف لغوی یا گنجی مهرشان
همی در وازد پای دوصف
و نه آرا کند از ارم غنپ
خود که‌های داشت از سر
در دمان می‌بشت و نه بار

قَدْ كُنْتَ فَمَا أَنْتَ بِعَمَةٍ رَبِّكَ بَكَاهُنَّ وَلَا مَحْجُونٍ ۚ ۳۰ أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَتَرَبَّصُ بِهِ رَبُّنَا السُّورِ

پس می‌توانست پس از آنکه

٣١ قُلْ تَرَبُّصُوا فَإِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ ٣٢ أَمْ نَأْمُرُهُمْ بِالْعِلْمِ هَٰذَا أَمْ هُمْ قَوْمٌ طَائِفُونَ

گوشت پخته باشد پس سرکه کمی شاهی از مسراره پام پک های تازه و دوشن باغیات کوهی و دانه روان

٢٣ أَمْ يَقُولُونَ نَقُولُ بَنِيَ لَا يُؤْمِنُونَ ٢٤ فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ ٢٥ أَمْ خُلِقُوا

یاد گوشت و نبات آرا لکه آبهای نی آوردید سیاه و ناور و لاهی ۱۰. بدان اگر هست بر اسکوین آخر بدو شادید

مَنْ غَيْرِ شَيْءٍ أَمْ هُمُ الْخَالِقُونَ ۚ أَمْ خَلَقُوا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بَلَىٰ لَا تُفْقَهُونَ ۚ أَمْ عِنْدَهُمْ

از هر چری باانشاد آفریدگان باآفریدند اسمها و وز چیرا که بقی بکند بار دایانده

خَزَائِنُ رَّبِّكَ أَمْ هُمُ الْمُضْطَرُونَ ۚ أَمْ لَهُمْ سُلْمٌ يَسْمَعُونَ فِيهِ قَلِيَّاتٌ مُسْمَعَةٌ لِسُلْطَانٍ مُبِينٍ

در نهایت، وردگازوهاست. دستفروزان بگس

٢٦ أَمْ لَهُ الْبَابُ وَلَكُمْ الْبُيُوتُ ۚ أَمْ سَأَلْتَهُمُ آجْرًا فَهُمْ مِنْ مَعْرُومٍ مُنْقَلَبُونَ ۚ

ہم اور استغفران و ہم شہزاد استغفران

پند ده پس ایرسون عیارم
صفت حق ربو و صی صاف است
بروی اعی حادثات روزگار
باشا من سی برانم استوار
مرغاض باشد اعی خوشان
بلسکه باشند از ره گشتگان
بلسکه ایلمی باد این فری
راست گر گویند و دارم این شامت
خاقلی منی مبارک این رده
یا که ایشان آفریده شود
بلسکه می باید ایشان برین
تا دند آرا که خواهد از عطا
سلم آبا مشتاقان را رهد
صفت آبا مر خدا را دختران

ششم در صفت خود دست فده
و این به رلیو و نکات لایق است
در رسد با موت داره انصاف
دارم اعی ره لاصت اضا
بست هیچ ارجع امور حوکن
قومی ارشد و روح بد گشتگان
خوشان امر حق بست حق
که جو قرآن مغولان توان ساخت
یا که برار چه شد حق این همه
خود نگهدار خود و دهم خودم
آرمیده یا که اشیا را چنین
صفتش یا داند پرودت سرا
رسا قول ملک تا شود
هم بر سرها مرشدا چون اختران
و التزم آتجان اوان خود

سی مر صفت پروردگار
می گویند اوست شاعر درموی
گرشما باشد ماء منظر
بل نید امر ایشان را حق
وانکه از حق مرود باشد حوکن
بلسکه گویند این گروه بحد
گر قول شده این پس آورد
گفته اند آبا که حق لایق چه
یا ساد حادثات و حیر
آرمیده آبا این چنین
رد ایشانست آبا مر قرار
غالبه آبا را شا در ظهور
صفتش یا داند آرد بی زور
خویش آبا امر و ساری زین گروه
پیر گرامر این که اعتدال شود

کاه و بخوی بوی کامل بیا
مختر شیش از رب البون
نکت و مک مرا در هر و سر
هفتی خام شوریده باین
شاعر و کاه بود عتق مروی
باده ان را بخدا بش خود
مثل قرآن خود تلاشی از حد
عی ای ای ای ای ای ای
سی چو شد و ی ی ی ی
یا که ایشان سیوات و زمی
گنجی صلی آبا پروردگار
با صفت از حق تغییر امور
حقی مر صفت صبح خود رقیب
نو صبح رست از و حوه

الجزو السابع والعشرون

أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ فَهُمْ يَكْتُمُونَ ۚ ١٢ أَمْ يُرِيدُونَ كَيْدًا فَالَّذِينَ كَفَرُوا هُمْ الْمَكِيدُونَ ۚ ١٣ أَمْ لَهُمْ

بابر دیاست ۴۰۰ پسر ایشان سوویستند یاقار احمد فرم مکاری پس آنا که اکثر شهدا باشند مکر زنده شدگان بامرایا مراست

إِلَهُ غَيْرَ اللَّهِ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ^{٢٢} وَإِنْ يَرَوْا كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ سَاقِطًا يَقُولُوا سَحَابٌ

خدا مرا از آتش محفوظ دارد و اگر ستم یزد از آسمان فرو دایم گوید اریست برهم

مَرُّكُمْ^{٥٠} فَذَرَهُمْ حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ يُصْعَقُونَ^{٥١} يَوْمَ لَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا

بسیار گداز بیشتر اهل آنست و رودش از اکثر آن هلاک گردا میخورد و معتقدند که آب آن کد از استان مکرشان چیزی را

وَالَهُمْ يُنصَرُونَ ^{٢٧} وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ^{٢٨} وَأَصْبِرْ

ماہنامہ بازی کر دھو و دیگر سنگھاری آی اھا کہ سنگھری دیدہ عادت ہر اشراقی

ولیکن اسے لایٹ بن ٹھاندا و صبر کی

لَكُمْ رَبِّكَ فَأَنْتَ بِأَعْيُنِنَا وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ جَمِيعَ قَوْمٍ^{١٩} وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ

بر حکم پروردگار است و فی سبیلش برود و کار و فداکاری و ایثار و شهادت و درشت گردی ستارها

سنت آبا رد این عبا پس ویست از هر وجهها فادان گوید از حشر و حساب قول: میر: حاشد بر صواب

فرو معامده آبا ارد بد هر اراج ارند بفل و فبه آکاکه مکر و بسته س مکر کرده گشته اند ایشان وس

بود و مان مکر و بُداعتی سار سوی ایشان کرد از هر گونه مار خود را ایشان است آبا بر سر او حج نمود و الهی جز خدا

ق مرہ باشد از او دل شنی : را کہ شرک آید لوجیزی وی قول خود گفتند که صنعت دود : رسیمہ آسپان آور فرود

پسند از خود آمد سبزه بزمه زینت لب
 بزمه زینت لب از سر کمره زینت لب
 از سر کمره زینت لب از سر کمره زینت لب
 از سر کمره زینت لب از سر کمره زینت لب

بشارت در رایش مسیحیان روح و بازی بر دهر و نیکشان هر استنکارگان هست از خیر عمر و آفت و رحمت و دگر

ن عباد فر یحییٰ ولادت پاک قتل و اسرزان دافاحداشت هست عشتا مروی امر جهان لبک دادند بسیاری از آن

بشکایت حکام رت خویش را پس مؤثر امر دیه‌های ما یاد حق را ما که هم‌سایر گو بسپارای دست بقای

مزانوفی که بخیری دخواست حصی از شد تا یکی ر حق ایست پس نما تسبیح و آتش در سوم تا هنگامی که برگردد حوم

صبح بخی چو شود روشن زغیر || دختر او کی می که بر ابد اح

سُورَةُ النَّحْلِ اِثْنَانِ وَسِتُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

| phases | 1978-80 | 1981-83 | 1984-86 | 1987-89 | 1990-92 | 1993-95 | 1996-98 | 1999-01 | 2002-04 | 2005-07 | 2008-10 | 2011-13 | 2014-16 | 2017-19 | 2020-22 | 2023-25 | 2026-28 | 2029-31 | 2032-34 | 2035-37 | 2038-40 | 2041-43 | 2044-46 | 2047-49 | 2050-52 | 2053-55 | 2056-58 | 2059-61 | 2062-64 | 2065-67 | 2068-70 | 2071-73 | 2074-76 | 2077-79 | 2080-82 | 2083-85 | 2086-88 | 2089-91 | 2092-94 | 2095-97 | 2098-00 | 2099-01 | 2100-02 | 2101-03 | 2104-06 | 2107-09 | 2110-12 | 2113-15 | 2116-18 | 2119-21 | 2122-24 | 2125-27 | 2128-30 | 2131-33 | 2134-36 | 2137-39 | 2140-42 | 2143-45 | 2146-48 | 2149-51 | 2152-54 | 2155-57 | 2158-60 | 2161-63 | 2164-66 | 2167-69 | 2170-72 | 2173-75 | 2176-78 | 2179-81 | 2182-84 | 2185-87 | 2188-90 | 2191-93 | 2194-96 | 2197-99 | 2200-02 | 2201-03 | 2204-06 | 2207-09 | 2210-12 | 2213-15 | 2216-18 | 2219-21 | 2222-24 | 2225-27 | 2228-30 | 2231-33 | 2234-36 | 2237-39 | 2240-42 | 2243-45 | 2246-48 | 2249-51 | 2252-54 | 2255-57 | 2258-60 | 2261-63 | 2264-66 | 2267-69 | 2270-72 | 2273-75 | 2276-78 | 2279-81 | 2282-84 | 2285-87 | 2288-90 | 2291-93 | 2294-96 | 2297-99 | 2300-02 | 2301-03 | 2304-06 | 2307-09 | 2310-12 | 2313-15 | 2316-18 | 2319-21 | 2322-24 | 2325-27 | 2328-30 | 2331-33 | 2334-36 | 2337-39 | 2340-42 | 2343-45 | 2346-48 | 2349-51 | 2352-54 | 2355-57 | 2358-60 | 2361-63 | 2364-66 | 2367-69 | 2370-72 | 2373-75 | 2376-78 | 2379-81 | 2382-84 | 2385-87 | 2388-90 | 2391-93 | 2394-96 | 2397-99 | 2400-02 | 2401-03 | 2404-06 | 2407-09 | 2410-12 | 2413-15 | 2416-18 | 2419-21 | 2422-24 | 2425-27 | 2428-30 | 2431-33 | 2434-36 | 2437-39 | 2440-42 | 2443-45 | 2446-48 | 2449-51 | 2452-54 | 2455-57 | 2458-60 | 2461-63 | 2464-66 | 2467-69 | 2470-72 | 2473-75 | 2476-78 | 2479-81 | 2482-84 | 2485-87 | 2488-90 | 2491-93 | 2494-96 | 2497-99 | 2500-02 | 2501-03 | 2504-06 | 2507-09 | 2510-12 | 2513-15 | 2516-18 | 2519-21 | 2522-24 | 2525-27 | 2528-30 | 2531-33 | 2534-36 | 2537-39 | 2540-42 | 2543-45 | 2546-48 | 2549-51 | 2552-54 | 2555-57 | 2558-60 | 2561-63 | 2564-66 | 2567-69 | 2570-72 | 2573-75 | 2576-78 | 2579-81 | 2582-84 | 2585-87 | 2588-90 | 2591-93 | 2594-96 | 2597-99 | 2600-02 | 2601-03 | 2604-06 | 2607-09 | 2610-12 | 2613-15 | 2616-18 | 2619-21 | 2622-24 | 2625-27 | 2628-30 | 2631-33 | 2634-36 | 2637-39 | 2640-42 | 2643-45 | 2646-48 | 2649-51 | 2652-54 | 2655-57 | 2658-60 | 2661-63 | 2664-66 | 2667-69 | 2670-72 | 2673-75 | 2676-78 | 2679-81 | 2682-84 | 2685-87 | 2688-90 | 2691-93 | 2694-96 | 2697-99 | 2700-02 | 2701-03 | 2704-06 | 2707-09 | 2710-12 | 2713-15 | 2716-18 | 2719-21 | 2722-24 | 2725-27 | 2728-30 | 2731-33 | 2734-36 | 2737-39 | 2740-42 | 2743-45 | 2746-48 | 2749-51 | 2752-54 | 2755-57 | 2758-60 | 2761-63 | 2764-66 | 2767-69 | 2770-72 | 2773-75 | 2776-78 | 2779-81 | 2782-84 | 2785-87 | 2788-90 | 2791-93 | 2794-96 | 2797-99 | 2800-02 | 2801-03 | 2804-06 | 2807-09 | 2810-12 | 2813-15 | 2816-18 | 2819-21 | 2822-24 | 2825-27 | 2828-30 | 2831-33 | 2834-36 | 2837-39 | 2840-42 | 2843-45 | 2846-48 | 2849-51 | 2852-54 | 2855-57 | 2858-60 | 2861-63 | 2864-66 | 2867-69 | 2870-72 | 2873-75 | 2876-78 | 2879-81 | 2882-84 | 2885-87 | 2888-90 | 2891-93 | 2894-96 | 2897- |
|--------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|-------|
|--------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|---------|-------|

مقام خداوند بختاییده مهران

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21 22 23 24 25 26 27 28 29 30 31 32 33 34 35 36 37 38 39 40 41 42 43 44 45 46 47 48 49 50 51 52 53 54 55 56 57 58 59 60 61 62 63 64 65 66 67 68 69 70 71 72 73 74 75 76 77 78 79 80 81 82 83 84 85 86 87 88 89 90 91 92 93 94 95 96 97 98 99 100 101 102 103 104 105 106 107 108 109 110 111 112 113 114 115 116 117 118 119 120 121 122 123 124 125 126 127 128 129 130 131 132 133 134 135 136 137 138 139 140 141 142 143 144 145 146 147 148 149 150 151 152 153 154 155 156 157 158 159 160 161 162 163 164 165 166 167 168 169 170 171 172 173 174 175 176 177 178 179 180 181 182 183 184 185 186 187 188 189 190 191 192 193 194 195 196 197 198 199 200 201 202 203 204 205 206 207 208 209 210 211 212 213 214 215 216 217 218 219 220 221 222 223 224 225 226 227 228 229 230 231 232 233 234 235 236 237 238 239 240 241 242 243 244 245 246 247 248 249 250 251 252 253 254 255 256 257 258 259 260 261 262 263 264 265 266 267 268 269 270 271 272 273 274 275 276 277 278 279 280 281 282 283 284 285 286 287 288 289 290 291 292 293 294 295 296 297 298 299 300 301 302 303 304 305 306 307 308 309 310 311 312 313 314 315 316 317 318 319 320 321 322 323 324 325 326 327 328 329 330 331 332 333 334 335 336 337 338 339 340 341 342 343 344 345 346 347 348 349 350 351 352 353 354 355 356 357 358 359 360 361 362 363 364 365 366 367 368 369 370 371 372 373 374 375 376 377 378 379 380 381 382 383 384 385 386 387 388 389 390 391 392 393 394 395 396 397 398 399 400 401 402 403 404 405 406 407 408 409 410 411 412 413 414 415 416 417 418 419 420 421 422 423 424 425 426 427 428 429 430 431 432 433 434 435 436 437 438 439 440 441 442 443 444 445 446 447 448 449 450 451 452 453 454 455 456 457 458 459 460 461 462 463 464 465 466 467 468 469 470 471 472 473 474 475 476 477 478 479 480 481 482 483 484 485 486 487 488 489 490 491 492 493 494 495 496 497 498 499 500 501 502 503 504 505 506 507 508 509 510 511 512 513 514 515 516 517 518 519 520 521 522 523 524 525 526 527 528 529 530 531 532 533 534 535 536 537 538 539 540 541 542 543 544 545 546 547 548 549 550 551 552 553 554 555 556 557 558 559 560 561 562 563 564 565 566 567 568 569 570 571 572 573 574 575 576 577 578 579 580 581 582 583 584 585 586 587 588 589 590 591 592 593 594 595 596 597 598 599 600 601 602 603 604 605 606 607 608 609 610 611 612 613 614 615 616 617 618 619 620 621 622 623 624 625 626 627 628 629 630 631 632 633 634 635 636 637 638 639 640 641 642 643 644 645 646 647 648 649 650 651 652 653 654 655 656 657 658 659 660 661 662 663 664 665 666 667 668 669 670 671 672 673 674 675 676 677 678 679 680 681 682 683 684 685 686 687 688 689 690 691 692 693 694 695 696 697 698 699 700 701 702 703 704 705 706 707 708 709 710 711 712 713 714 715 716 717 718 719 720 721 722 723 724 725 726 727 728 729 730 731 732 733 734 735 736 737 738 739 740 741 742 743 744 745 746 747 748 749 750 751 752 753 754 755 756 757 758 759 760 761 762 763 764 765 766 767 768 769 770 771 772 773 774 775 776 777 778 779 780 781 782 783 784 785 786 787 788 789 790 791 792 793 794 795 796 797 798 799 800 801 802 803 804 805 806 807 808 809 810 811 812 813 814 815 816 817 818 819 820 821 822 823 824 825 826 827 828 829 830 831 832 833 834 835 836 837 838 839 840 841 842 843 844 845 846 847 848 849 850 851 852 853 854 855 856 857 858 859 860 861 862 863 864 865 866 867 868 869 870 871 872 873 874 875 876 877 878 879 880 881 882 883 884 885 886 887 888 889 890 891 892 893 894 895 896 897 898 899 900 901 902 903 904 905 906 907 908 909 910 911 912 913 914 915 916 917 918 919 920 921 922 923 924 925 926 927 928 929 930 931 932 933 934 935 936 937 938 939 940 941 942 943 944 945 946 947 948 949 950 951 952 953 954 955 956 957 958 959 960 961 962 963 964 965 966 967 968 969 970 971 972 973 974 975 976 977 978 979 980 981 982 983 984 985 986 987 988 989 990 991 992 993 994 995 996 997 998 999 1000 1001 1002 1003 1004 1005 1006 1007 1008 1009 1010 1011 1012 1013 1014 1015 1016 1017 1018 1019 1020 1021 1022 1023 1024 1025 1026 1027 1028 1029 1030 1031 1032 1033 1034 1035 1036 1037 1038 1039 1040 1

نَجْمٌ إِذَا هَوَىٰ ^٢ مَا خَلَّ صَاحِبُكُمْ وَ مَا غَوَىٰ ^٣ وَ مَا يَنْفِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ^٤ إِنْ هُوَ

آب آلوده و فاضل را دریاچه های مصنوعی جمع می کنند و با استفاده از سیستم های تصفیه آب را تصفیه می کنند و دوباره دریاچه های مصنوعی را تغذیه می کنند.

.....

الْأَوْحَى الْيُوحَى .

سورة النجم

| | | | |
|-----------------------------|------------------------------|----------------------------|-----------------------------|
| میسورد سوگند ظلام التیوب | پرستاره چونکه بنیاید غروب | وان سود مضطلت اهر قفا | در قلبی یاحکه قلب مصطفی |
| هستی و هی سحر او بمنتس | در وجود مصطفی آید منتس | نخجا گردد یکا میو و مات | چنه در غورشد رودارون ذات |
| چون بنام و در غورشد وجود | نعم را هرگز بدیاری که بود | سورت استره درخود لم شود | قطره چون باشد که درخود شود |
| حون پیر سحر اصال پتان | ممکن گفتد گره شد فلان | که را آیین پدیرا در گفت | گره آمد عقل و رایش باوه گشت |
| آمد آیت که قسم رحان او | یاران گره شد بی گفتگو | جم اشارت رهن پک وی است | بر روان و جان جالاک وی است |
| که شود گره کمی کاورا خدا | ره تنید او داور او خطا | باعث این آیه شاید در رون | پوده ای که گفت پسرده رسول |
| هر دری که بازوی مسد است | سد کند اسرار خدای واحد است | حر سرای مرتضی و مضی | خاها را در بدید آن همه |
| بدلان کند این حکما از شهادت | میرا و این حکم سوی مرتضی است | آمد آیت که شد یار شیا | گره و چسبکی فرمود از خطا |
| | اوهوی حرفی نکند از ابروی | است حقش حرکت از تریل و وحی | |

عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى ١ ثُمُورَةً فَاَنصَوَى ٢ وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى ٣ ثُمَّ دَنَى قَدْلَى ٤ فَنَكَلَى ٥

آموزش اوست قوای صاحب توانائی سر راست تابد و او و همراهان در پس در یک شد با تو اجمع بود پس بود

قَابِ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى ١٠

فَر دواکن یازدینتر

| | | | |
|------------------------------|------------------------------|-------------------------------|----------------------------|
| روی آموزاد حریل امین | ضیق و وحی از دروازه العالیین | آن فرشته که شعبشش قوی | داده حقش فوه شش را ماسوی |
| صاحب روی محسوساتک بشی | میروا در صورت اصلی خویش | خواست بیند اجدد یا یزید دلق | مرهان شکشش که حق مردم خلق |
| شد بیان در صورت اصلی که بود | در دوازش در صورت و در زول | دوستان برتران عین و ما | دید باشند بر او را مصطفی |
| بود آن افروخته در اعلی افق | دیش آقا ره سحر شعل شوق | مشرق و مغرب تپش در بر | زان طر مپوش شد شیرالبشر |
| چون پویش آمد هدیش در خویش | مرهان شکلی که دیده بود پیش | پس اهر صورت و حسن شر | کفر و پی مرد را در بر |
| دست خود رسبه و پیش نهاد | نهد از قریش شر و ربا نهد | پس شد او رفیق رفیر و من | و ز سرش آویخت پس بر سرش |
| سر در آورد از افق پنی رش | خویش را آویخت بالای مرش | یا تدل و دی اهر مقام | هست ربکی از دای کلام |
| ر پسر گشت پس او قریب | با اقراب چون حسنی با حار | بجماعت بین ایشان دو گمن | یا اران ردی بکسر افند بیان |
| بود این تصویر طهر ای و فی | ناک شو تاویل و تحقیق از صفی | چون مزاج اجدد کامل روح | باز نکشت ارمقه فب و روح |
| در رفتی او مقام حریل | رگشت آن رهسار بعدیل | قای اهر و حجت ذاتی شد او | ایست وجه هائک الا وجهه |
| قای اصلی هستی امکانی است | ذات حق باقی و باقی قای است | این بود سردی اهر مضلام | قوس شدنی درایجا شد نیم |
| قوس دیگر در تدل ملی شود | چون خلق از حق رجوع وی شود | او مقام جمع مضیق سوی فرق | باو گردد آفتاب حق جو رقی |
| این دو قوس اهر صورت و در زول | ملی شود در سیر ارباب وصول | دس نویسنده پوشد کتب ابر و شوش | سر او ادبی شو اوسع هوش |
| قوس نالی آن قافا مدار غاست | در مقام دق حجت محاسن | واقضت از آن هویت مرد راه | که برین داور اشارا نگاه |
| اقراب ادریشی پید اوج را بشی | بلکه مضمومتش بی بود وی | پس و قوسین است حق ردی بکسر | در شهود عارف کامل طر |
| هیچ ردی بی چه گفتم ای قریب | گریزی بی ممکنی رو میر | مردی که گمروی و افلاک دور | بی تر آن مردی روی دوش کور |
| سردنی سحرشنی خود لا شوی | از حیوة و موت ربا لا شوی | از عناصر نگدوی و از ملک | ود مزاج و وضع و اسان و ملک |
| فرغوس آن طاعت حرفی در طول | ر وجود شیرین بجز وصول | میبین ردعوت حانه وقت | هستی خود هست و اسرار حوت |
| چون درآمد از غودی سگاه و د | هرمش خانه خدا با خانه بود | نیت ابطراف و صدی در رسوم | گفت او ادبی بی بیم عموم |
| هستی و موهوش غالب شود | نی که بکن درقا و لاجب شود | چون تو گشتی قای اهر شام و د | او در زحتای وجود |

فَاَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ ١١ مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ ١٢ أَفَتَمَارُونَهُ عَلَىٰ مَا يَرَىٰ ١٣ وَلَقَدْ

پس وحی کرد به بنده اش آنچه وحی کرد نکذب مکرده دل آنچه را دید آری می گفتم که او را آنچه می بیند و تحقیق

رَأَىٰ نَزْلَةَ أُخْرَىٰ ١٤ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ ١٥ عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْمُورَىٰ ١٦ إِذْ يَنشَىٰ السُّدْرَةَ أَهْبَاشِي

که دیدش بار دیگر نزد سدره المنتهی که نزد است بهشت آرمگاه ملک که پوشیده سدره را آنچه پوشیده

الجزو السابع العشرون

" مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَى " لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى "

نگرید چنانچه چشم و تصور از حدش بود شش گدیها را آینهی پروردگارش که بود زک

| | | | |
|------------------------|----------------------------|---------------------------|------------------------------|
| وحی کرد اویس سوی سدهاش | آچه وحی او کرد و د و سدهاش | قب یغیر گفت آرا دروغ | که بیان دید انوح از فروغ |
| لشک او عا از حیل بود | هر هشت در سپهر حیل بود | با عده مستعید آبا حلال | را چه در میرا حیدار کشم حلال |
| بار دیگر دید در حیل را | بر همان صورت سفره مصطفی | هست سفره مهی هست ملک | که نهایت باشد از سیر ملک |
| ش داد دورا آن لحظه | در اردک غول و حلو حست | حست الدوی بود ردای آن | هست ارواح شهید را مکان |
| بور غنمت آنگاه در دیدش | سوره را پوشیده بودش | دید پی احمد روش محال | مسدود سفره درود حلال |
| حش فتن حیل ارسوی گشت | هم زبان حنی گوید اندر گشت | سوی حاراست ملک او حشر | این بود تحقی طراز البصر |
| | دید از آفت رب خود رسول | اگر آرائن کام یابد در غفل | |

أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ ۖ وَمَوْتَهُ الْآخِرَىٰ ۚ أَلَكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ ۚ تَلْكَ إِذَا

بس خردید آلات و عری و موت سبی کد نداشت آید بیزار است مدهوده او راست موت این ا دون

قِسْمَةٌ خِزْرَىٰ ۚ إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمِيحُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاءُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ

بش در بیست معاصی است آن چه میانه که در آید آید اشیا و پیران دو سر ساد خدا آن هیچ حقی

إِنْ يَسْمُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأُنْثَىٰ وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَىٰ ۚ أَمْ لِلْإِنْسَانِ

بیروی سبک سبک کیمارا و آنچه را خواهش دارد معاشا و تحقیق آمد اشیا را و در کارشان هدایت و اسرار است آنچه آرد

تَمَيَّ ۚ فَلِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَىٰ ۚ وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُحْسِي شَفَاعَتَهُمْ شَيْئًا ۚ إِلَّا

مکند سر مردار است آینه و ایجهای و ساری او و شیه در آسمان است که طاعت کند شفاعت در شان حزی مکر

مَنْ بَعْدَ أَنْ يَأْفَظَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَىٰ ۚ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ لَيَسْمَعُونَ أَلْمَلِكَةَ

از صد آ که اندر خدا برای که خواهد و خوش بود شد و سب که آنا که این می آورد تا در تهر آیه تا میهد ملاک را

تَسْمِيَةَ الْأُنثَىٰ ۚ وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَسْمُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ

نام نهان موت و بیست را یا را آن چه داشت بیروی سبک مکر کیمارا و هر سب که گن طاعت میکند از حق

شَيْئًا ۚ قَاعْرَضَ مِنْ تَوَلَّىٰ عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْغِيُوتَ الدُّنْيَا ۚ ذَٰلِكَ مَبْلُغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ

چیز را پس امر است که او آن بیروی کرداد اندر ما و هو است حوز و گای دیا را آینه نهان می رسیدن از دانش

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَىٰ ۚ

هر سب که پروردگار او داد امر است آن که گم شد و راهش را و دانراست تا نسکه هدایت یافت

| | | | |
|------------------------|-----------------------------|------------------------------|------------------------------|
| لات و غری بگرد آبا شما | وان مانند آن سبین بت و اسبا | حاصل اینکه این سبعت کاظم زرد | و اگر اندر زندان از دیگر |
| بگرد آبا سبقت از حد | خلق را چه آورده ذواللال | بر شا آرد یا تم و ضرر | یا سبقت از عباد ایشان دفع شر |
| مرشد را هست آبا ز ولد | هر حق فرد مده یست | ز دجس اینست یعنی که شما | دختر را خواهر پند از خطا |

سورة النجم

| | | | |
|---|--|---|--|
| زنده دوگرو انكيد از نيكشان
اينچنين قست نباشد استوار
هم پدرونان كه اين اصاصرا
پروى نكنند در آنان و شش
هست آيا آتى را آچه او
هرچه را خواهد بركش منهد
آن شفاضا نمكند هچ سور
آنكس كايان طار آخرت
يست هچ از علم ابتار ايران
پس كردان روى ازانكور ملا
غايب اينست از رسد نهايتان
رب تو دانست اى رديده | مزيد از بدلى بر سكتان
كه شا به را نيكند اختيار
هفتهاد اين بدهاى خاب را
حركيل وحر هواى غش حوش
مى سايد در مهيات آرزو
پروايش كس كسى حيزى رسد
جز رسد انى حق سفلان خود
يستنان ايض بدون معصرت
پروى نكند جز من و گيلان
رو نگردايد است از دشمنها
رد علم و دانش امر درايتان
راشى كاوكند كرهه اورده | لات و غري كه اماند ارخرو
اين شان بود حراسا چند
حق نبرستند رآن حتى
هم غطيق آمده است از دروب
پس عدوا باشد امر هجرت
اى سا و افرندگان آسمان
بهر ركنى خواهد ويستند او
بر ملايك نه دهد او يستند
من بعد سود از حق هچ جز
خواست بى ارغلهها در بيع
هم و همتان بود پى نيه
هم بود اعم بر ره پاته | پس پرستد اين بود نه يا نكو
كه شيا همتند نام او ميسد
زرد غلش بست بچكو صحنى
آيوه باشد رعدايش سب
ملك ديا و ملك آخرت
حشم دارند ارفشتاد مشركان
بعد آن در خواستن ضى نكو
آنجان بركه بر سوان هد
يعنى از اصل حقيقت در نيز
حر حيوه دوى بست هچ
صرف نهاى دنيا راهيله
ور ايتان نه آكه پاته |
|---|--|---|--|

وَلِلّٰهِ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَمُلْكُ الْاَرْضِ لِيَجْزِيَ الَّذِيْنَ اَسٰوْا بِمَا عَمِلُوْا وَيَجْزِيَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا

و سر خداست آنچه در آسمانها و آنچه در زمين است تا هر چه آمارا كه مى زرد بآچه زرد و هر چه آمارا كه خوبى كردند

بِالْحُسْنٰى " الَّذِيْنَ يَجْتَنِبُوْنَ كِبٰرَ الْاِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ اِلَّا الْاَلَمَ اِنَّ رَبَّكَ وَّاسِعُ الْمَقْعَرَةِ هُوَ

بسووى آسانكه اجتناب كنند از بزرگى ايرى گناه و گناهى درشت مكرمتره هر سكه پروردگار تو فواح آمردش تا او

اَعْلَمُ بِكُمْ اِذْ اَنْشَأَكُمْ مِّنَ الْاَرْضِ وَ اِذْ اَنْتُمْ اَحْيَءٌ فِيْ بُطُونِ اُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوْا اَنْفُسَكُمْ

دانست بيشتر از شما كه كه پديد آورد شما را از زمين و مى گويد كه شما را در بطون رحم در كهاى مادران تن پس بآنكه شريفتر از شما را

هُوَ اَعْلَمُ بِمَن اٰتٰى " اَقْرَبَتْ اِلَيْهِ تَوَلٰى " وَاَعْطٰى قَلِيْلًا وَاَسْكَنٰى " اَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ

او دانست بيشتر از شما كه بهر كس كه ايد بديى كبر اكر دورى كردان شد و داداى و اسكان سود آيا دوست علم غيب

فَهُوَ يَرٰى " اَمْ لَمْ يُنَبِّ اِمْا فِيْ صُحُفٍ مُّوسٰى " وَ اِبْرٰهِيْمَ الَّذِيْ وَ قِي " اَلَا نُنَزِّلُ

پس او مى بيند آيا خبر كردند بآچه در صحيفه هاى موسى است و ابراهيم كه نام افكرد كه بر ما نازل كردند

وَاَزْرَءٌ وَ زُرَّ اَنْعَرٰى "

لهر گناه ديگرى را

| | | | |
|--|--|--|--|
| هست حق را آچه در ارض و سماوات
تا جزا دهد بهما را رعل
آنكه سكه مينمايد احتساب
حرفيره كه يود سهل اركناه
اوست دانستر باحوال شيا
نفس خود را پس بستاند هچ
ديدى آيا آنكه گردانند رو
تا بدان بدلى بشند حق گناه
گفت و زرترا كه ازوى دلمورى
نى شده است آيا خبر زانچه ايراست
در صفت اين مردورا باشد حق | راست و اطله كه بپايش رساست
هم بپگان امر بيكى مى بدل
از گناهان برك امر حساب
هست منظور آن مزدك اله
آفريد او از زمين جان پنا
پا آورد آن فساد بيج بيج
صغرد اعطائى انك ايمان او
داشت باقى را زهر خود نگاه
ميرم به برمن آن با اشترى
در صفت موسى و ابراهيم راست
ضبط از پروردگار ماخلق | كرده خلق او اسوحن در اعظام
بر بدن بعد جزاى آن ندى
و زفواش كان بود دشت و قبح
رب تو سائر آرزنده است
آزما كاهو طون امهات
اوست دانستر هر چند گناهان
رو نگردايد بچى او هيات
علم غيب آيا بود در پيش او
حق نيكند ازمن آرا را خواست
آنكه بر يكي نمودى او وفا
ايكه در نامه نبود هيچكى | ضاعت حق تا غايب اين نهام
بر بچكو كاروان ثواب سرمدى
مى كند برشك اصرارش صريح
عمر و غمراش فروز برنده است
خود شيا بوديد خرد و بر ثبات
كه بود امانش از احوال جان
داد ملاك كم صبران فساد
تا بداد سكيت و در اديش او
چونكه مزان علمها كشت راست
آچه را مشهور مى بود از خدا
لهر جره ديگرارا بچكش |
|--|--|--|--|

الجزوالسابع العشرون

وَأَنْ لِّسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَاسِيًۖ ۝ وَأَنْ سَمِيَهُ سَوْفَ يُرَى ۝ ثُمَّ يُعْزِنُهُ الْجَزَاءُ الْأَوَّلَى ۝

وآنکه بخت رسا سارا جز آنچه کوشش شود و آنکه بشن بر روی دیده نخواهد شد پس جزا داد شود جزای تلختر

وَأَنْ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ ۝ وَأَنَّهُ هُوَ أَفْضَلُكَ وَأَبْغَىٰ ۝ وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتٌ وَأَحْيَىٰ ۝ وَأَنَّهُ

وآنکه، سوسی پروردگار است نهایت کارها و آنکه بر سبک است او غنایند و گریاید و آنکه او بر آید و در همه گریاید و آنکه

خَلَقَ الرُّوحَ الْجَبِيْنَ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ ۝ مِنْ نُّطْقَةٍ إِذَا نُمْنَىٰ ۝ وَأَنْ عَلَيْهِ النَّشْأَةُ الْآخِرَىٰ ۝ وَأَنَّهُ

او آفرید دوصف مذکر و مؤنث از نطق چون دیشته شد و آنکه راوست بدید کردی دیگر و آنکه

هُوَ أَغْنَىٰ وَافْتَىٰ ۝ وَأَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشَّعْرَىٰ ۝ وَأَنَّهُ أَهْلَكَ عَادَانَ الْأَوَّلَىٰ ۝ وَتُودَ قَمَا

او غنی گرداند و سر ماینداد و او است پروردگار ستاره مشرقی و آنکه او هلاک کرد عداد صغیرا و تود و ایس باقی

أَبْنَىٰ ۝ وَتَوْمٌ نُوحٌ مِنْ قَبْلِ إِيَّاهُمْ كَانُوا هُمْ أَظْلَمَ وَأَطْلَىٰ ۝ وَالْمَوْصَلَةَ أَهْوَىٰ ۝ فَفَسَّيْهَا

نگذاشت و قوم لوح را پیش هر سبک ایشان بود و مایان سنگ گز و طایف تر و آفرید و در شده و از نو آنکه پس پوشاید او را

مَا عَشَىٰ ۝ فَيَا آلَاءَ رَبِّكَ تَتَمَارَىٰ ۝ هَذَا نَذِيرٌ مِنَ النَّذْرِ الْأَوَّلَىٰ ۝ أَزَقْتُ الْآزَقَةَ لَيْسَ

آنچه پوشاید پس کدام کار است نهایت پروردگار و شکست می آری این هم گفته است از حقش هم گسکان حسین زدیک شد آن زدیک شود نیست

لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ ۝ أَقَمْنَا هَذَا الْحَدِيثَ تَحْبِوُونَ ۝ وَتَضَحَّكُونَ وَلَا تَبْكُونَ ۝ وَأَنْتُمْ

مرآة الزمیر خدا دفع کشفه آبیاری این سخن تحب می کنید و ستعجبید و نمی گریید و شجاییید

سَامِدُونَ ۝ فَاسْجُدُوا لِلَّهِ وَاعْبُدُوا

صلوات پس سجده کنید و عبادت را او را رسد

| | | |
|---|--|---|
| <p>وایکه باشد سسی بر یکی روا
پس شود پادشای دانه مرخا
در صیغه آن دو باشد نیز این
وایکه او بر آید و زنده کند
خود رطبه عاده و را ناکا
اوست آنکس که تواند سار داد
و بشعری گفت از آن کاه عرب
بر خلاف اختران که یک یک
اولین بود ایشان در هلاک
هم نمود آورد ایشان را سر
چله شهرستان قوم لوط را
پس زینستای ریت در همدام
پایانی زدیک شد که خواهد آن
اقرن هذا الحديث تسبیون
خود شما بانی گشته و غلطید</p> | <p>آمی کرد آنچه سسی اجر محل
وایکه شد سوسی در متفرع و حو
نخ را حداد از بد صبا
وایکه آورد از طریق در شعور
وایکه حدازمت ما مرشدان
در صیغ هم باشد این کرافند
اخصاش ایکه سیر او مطول
وایکه آن پروردگار مبرو ما
یا که اول بودمان از سرحان
قوم روح ایستیزم کاکروه
پس پوشاید زیر سنگها
این سسی باشد عبیری ارشد
نستکی طاهر کشفه وقت آن
می حدید لرجین آیت چنان
هست مری چونکه این آیت رسد
فاسجدوا و اعبدوا و اعبدوا</p> | <p>لیس للانسان الا ماسی
رتبهی آنچه دارد اقضا
حتو حداد مگر آید یثین
قدرت خود تا نیمه سکند
در تنا گشت از ایشان حداد
مهمند سرمایه و موزاد او
میرسد آن سکوک شد
سیرشان از عرس باشد در ظک
بد روح ابرهتان بر روی خاک
پس جا گشت از ایشان کافر
سکرهم در نطقه کرد هوا
میکنی شک بدین حال و کلام
گشت زدیک ازین فی لژکین
پس از قرآن شکست آید چون
بر هلاک خود ز غفلت عاجلید
ای عباد پرشعور آید رو</p> |
|---|--|---|

سورة القمر



سُورَةُ الْقَمَرِ خَمْسٌ وَخَمْسُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ^۱ وَإِن يَرَوْا آيَةً يُعْرَضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسَمَّرٌ^۲ وَكَذَّبُوا

نزدیک شده است و شکافته خورد ماه و اگر ببینند آیه ای روی گردانند و گویند سحرست هیتکی و کذب دارند

وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلٌّ أُمَمٌ مُّنتَمِرَةٌ^۳ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْإِنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ^۴ حَكَمَةً بَالِغَةً

و پیرو شدند خواهشهای خود را و هر یک از ایشان روی یکدیگر پیروند و حاکمیت آید از ایشان از اخباری که در آن آمیخته است حاکمیت کامل

فَمَا تُصِحُّ الشُّدُورُ^۱ قَالُوا عَمَّ يُدْعِي الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نُّكْرٍ^۲ خُشَعًا أَبْصَارُهُمْ يَبْعُرُجُوجٌ^۳ مِّنْ

پس سود میدهد دودان پس اعتراض کن از ایشان روی یکدیگر پیروند و حاکمیت آید از ایشان از اخباری که در آن آمیخته است حاکمیت کامل

الْأَحْدَاثِ كَانَتْهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ^۴ مُّهْطِئِينَ^۵ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمٌ عَرِيرٌ^۶

غیرها که با ایشان آمیخته است و هر یک از ایشان روی یکدیگر پیروند و حاکمیت آید از ایشان از اخباری که در آن آمیخته است حاکمیت کامل

اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ^۱ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نزدیک شده است و شکافته خورد ماه و اگر ببینند آیه ای روی گردانند و گویند سحرست هیتکی و کذب دارند

وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ وَكُلٌّ أُمَمٌ مُّنتَمِرَةٌ^۳ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْإِنْبَاءِ مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ^۴ حَكَمَةً بَالِغَةً

و پیرو شدند خواهشهای خود را و هر یک از ایشان روی یکدیگر پیروند و حاکمیت آید از ایشان از اخباری که در آن آمیخته است حاکمیت کامل

فَمَا تُصِحُّ الشُّدُورُ^۱ قَالُوا عَمَّ يُدْعِي الدَّاعِ إِلَى شَيْءٍ نُّكْرٍ^۲ خُشَعًا أَبْصَارُهُمْ يَبْعُرُجُوجٌ^۳ مِّنْ

پس سود میدهد دودان پس اعتراض کن از ایشان روی یکدیگر پیروند و حاکمیت آید از ایشان از اخباری که در آن آمیخته است حاکمیت کامل

الْأَحْدَاثِ كَانَتْهُمْ جَرَادٌ مُّنتَشِرٌ^۴ مُّهْطِئِينَ^۵ إِلَى الدَّاعِ يَقُولُ الْكَافِرُونَ هَذَا يَوْمٌ عَرِيرٌ^۶

غیرها که با ایشان آمیخته است و هر یک از ایشان روی یکدیگر پیروند و حاکمیت آید از ایشان از اخباری که در آن آمیخته است حاکمیت کامل

كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا وَقَالُوا مَجْنُونٌ وَازْدُجِرَ^۱ قَدَّارَةً آتَيْنَا مُغْلَبٌ^۲ فَانْتَصِرَ^۳

تکذیب کردند پیش از ایشان قوم نوح پس تکذیب کردند و پیرو شدند و گفتند مجنون است و از او دور گردانند و از او دور گردانند و از او دور گردانند

"فَتَتَحَنَّنَ أَيْبَابُ السَّمَاءِ بِمَا هُمْ فِيهَا مُنْهَرُونَ^۱ وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ عُيُونًا فَالْتَقَى الْمَاءُ عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ^۲

پس گریه کردند آسمانها بر آنچه در آن در حال گریه بودند و زمین را شکافتیم و آبها بر آمدند و بر آمدند و بر آمدند

وَحَمَلْنَاهُ عَلَى ذَاتِ أَلْوَاحٍ وَدُسْرٍ^۱ تَجْرِي بِأَعْيُنِنَا جَزَاءَ لِّمَن كَانَ كُفِرًا^۲ وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا

و برداشتم آنرا بر صاحب نهالی و بیغیاتی که میرفت بگذاشتیم از برای آنکه بود آنرا که در دست داشتیم و گذاشتیم آنرا

آيَةً قَهْلٍ مِّنْ مَّدْكَرٍ^۱ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٍ^۲ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ

آیه ای است از آنچه در دست داریم پس چگونه بود عذاب من و بیم دادم و یقین آسان کردم فرآرا را بر اینند پس آید

الجزء السابع العشرون

مَنْ مَذْكُرٌ ۱۸ كَذَّبَتْ غَدَاً فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٌ ۱۹ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي

همچو بدگرده کذب نمود غدا پس چگونه بود عذابم و بیم دادم هر سبکه مافستخیزم ایشان را بی یغروش در

يَوْمَ نَحْسُ مُسْتَمَرٌّ ۲۰ تَتَرَعُّ النَّاسُ كَأَنَّهُمْ أَجْعَالُ تَغْلٍ مُّقْبِرٍ ۲۱ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٌ

روز شومی استمرار دهم کس رود مرده را که گویا ایشان بود زبانی خرم را نهاده ام پس چگونه بود عذابم و بیم دادم

۲۲ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ ۲۳

و قطعاً آسان کردیم قرآن را برای یاد پس آیا هست هیچ بدگرده

| | | |
|--|--|--|
| <p>بیشتر از قوم تو اسیر و صوح
این بود دیوانه گفتند آن گروه
رب خود را سردار کرد اوسر
همه و آن اوس را اندر میان
پس نکستی حل او کردیم ما
ایست معنای این کان کفر
پس چگونه بد خوشهای من
هیچ پس باشد غنای آریست
پس چنان بود آفتاب و دم ما
مردمان را حشمتی از حاکم
پس چگونه بود آیا آن عذاب</p> | <p>کرده تصکیر از آیه ت فودوح
ما دعوت ماند و آمد رساوه
که مضم مطلوب دنی ما میر
ساختیم از هر طرف هر جا روان
که ما را قصصا و مبعها
که دشمن قوم را بران مصر
همچین اعدای و آبهای من
مسقط تا گرد از وی ممت
حون روان شد تا ما مله ما
کاهیم اصل از جل مشر
که را بنزد وی شود از حساب
سهل ما کردیم قرآن را حین</p> | <p>داشتندی آن گروه و فروع
و از در ده قول ایشان ما سار
بر نکشیده ابواب سما
شد ملائی آنها یکدیگر
با یکداری ما معرفت آن
باقی آرا در حین هشتم چند
سهل ما کردیم قرآن را عیان
طایفه زدند کذب از دهن
مد مصر را فرستادیم سخت
همچو تنهای دراز طلبا
بپرده آساخته در حواریها
کست پس نماند گرد و اهل دین</p> |
|--|--|--|

كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِالنُّذُرِ ۲۴ فَقَالُوا أَبَشْرًا مِمَّا وَّاحِدًا نَسَبُهُ إِنَّا إِذَا لَمَيَّ ضَلَالٌ وَسُوءٌ ۲۵ أَلْقَى-

نکذب کرد ثمود بدگره پس گفتند آیا اسیر از ما یکی بیروی کیش خود که ما آنکه نمرای به باشیم بدگره و دیوانگی آنا افکند

الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيِّنَاتٍ بَلْ هُوَ كَذَابٌ أَشْرٌ ۲۶ سَيَقُولُونَ غَدَاً ۲۷ مِنَ الْكُذَّابِ الْأَشْرُ ۲۸ إِنَّا

شد ذکر او از میان ما که او دروغ گوید تا بدو رودی خواهی داد تا در که کذب دروغی راه دوست هر سبکه

مُرْسَلُوا الْفَاقَةَ فَمَنْ لَمْ يَلْقَ تَقَبُّمٌ وَاصْطَبِرْ ۲۹ وَنَبِّئْهُمْ أَنَّ الْمَاءَ قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ كُلُّ شَرْبٍ مُضَاعَفٌ

ما نم فرستدگان فاقه را بانی ایشان را پس چشم در امتش از او صبر کنی و آنگاه این اشاره که آب قسمت است میان هر حصه ای حاضر کرده شده است

۳۰ قَاتِلُوا صَاحِبِ الْمَسْأَلِ ۳۱ فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي وَنُذْرٌ ۳۲ إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً

پس خواهی مبارکشان را پس متصل شد پس زد پس چگونه بود عذابم و بیم دادم هر سبکه مافستخیزم ایشان را بی یغروش در

وَاجِدَةٌ فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ ۳۳ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدْكِرٍ ۳۴

و احد پس شد چون دهم شکسته خطبه را و قطعاً آسان کردیم قرآن را برای یاد پس آیا هست هیچ بدگرده

هم مصالح کرده نکذب آن نمود بیم کردن را که از قوم او نمود پس بگفتند آدمی که حشمت است بیروی از وی کنیم آیا براست
در میان ما بود تنها و فرد به حشمت دارد و مثل این که کرد که کنیم این دو صلا و آشیم آتش سوزد را هیزم کنیم

سورة القمر

| | | | |
|-----------------------------|----------------------------|--------------------------|-------------------------------|
| یا کنیم این کر که ما دیوایم | گرهرا در جهان افسا عالم | گفته انا کرده آیا او وحی | دومان ما که تا ناسی و بی |
| گر بنا باشد که وی آید ز حق | ما زانو بپشم اولی و احق | لمحک کدایت او و خود پید | خواهد امر نوم کردد از جنت |
| زود پس داند فردا این گروه | کیست کاندیکست خودین ازو حو | پس طغ زود ازوی تا رون | آورد از سبک نه از آزمون |
| ما برون آرمه با حق حیم | قه ابشارا جان مسر شدیم | پس حضا لرحق صالح شد سر | آمو را فراتهم واسطر |
| پس کباب با شربت چون کد | با شرم کنی صوری دور کد | ز آب چش آب ابشارا تا | که بود ما شنن قست و ما |
| دوری ابشارا دور و دوری | و ابیین حتی از اهلای باست | ق شرب مکتس می قریب | که حاضر هر کیرا زان عیب |
| یا دهر شرب هر شرب رنجو | مندی حاضر سوا آمد دور او | رضی مفسر و ان حشر هج | پس شده ایشان حکریج یج |
| یا ز خود را پس حواحد ان صو | د قمار ای سالت کیه خو | در ده باقه شست از کیه وی | با فاه از بن عیوان کرد بی |
| گفت لعل پس عیاب دوالین | پس چگونه بدضا و بیم من | سبب و اوند فرستای رود | ما را باشتان و ان د سر یل بود |
| پس شده ایشان ز صبحه بجم | چون دوخت خشت شکست هم | که کد صاحب سطره حق آن | هر خط سبب ابار و دکان |
| حای سبک اهری رد آرا نکار | چونکه خواهد زد نیا دجار | یا کیمی شت کاندیکست خود | گوسفندان در عطیره کرده خورد |
| | سهل ما کردیم قرآن هر بد | مست آیا هج یاد آرمه حد | |

كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِالَّذِي ^{٢٢} اَنَا اَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا ۖ اِلَّا اَدَّ لُوطٌ نَجْيَتَهُمْ بِسَعَرٍ ^{٢٥} نِعْمَةً مِنْ

تکلیف کردیم. لواط به قصد گناه، مدتی که حاضر شدیم بر ایشان تعداد سکس رو به پاش حرال لواط که حالت خدایشان در سحر عسی از

عَبْدُنَا كَذَلِكَ نَجْزِي مَنْ شَكَرَ ۚ^{٢١} وَلَقَدْ آتَيْنَاهُمْ بَطْشًا فَمَرَوْا بِالْأَنْدَرِ ۚ^{٢٢} وَلَقَدْ رَاوَدَهُ عَنْ

ردما همین پادشاه میبهم احوال که شکر گذاری تو بود حقیقت رساندشان از گرفتاری من و لاله تو بدید چه تمام دادم شد و تو شقیق و بای کام شد و اور از

فَمَنْ مَّا أَعْيَنَهُمْ قَدْ وُقِفُوا عَذَابِي وَنُذِرٌ ۚ وَلَقَدْ صَبَّحَهُم بِكُورَةٍ عَدَاْبٍ مُّسْتَغَرٍّ ۖ قَدْ وُقِفُوا عَذَابِي

مہمانیاش پس معور دے چٹھاشار ایں جٹھمدام او مہدام و محقق آمدیار اولورو عادی برقرار پس چٹھ مدام

وَنُذِرُ ۝ وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ ۝ وَلَقَدْ جَاءَ آلَ فِرْعَوْنَ النَّذِرُ ۝

و جم داد مرا و محقق آسان گردانیدم فرآر ای بد آیهست هیچ بد گردیدم و خدای که آمد آل و عور آچنان اماندار کرده میشود

كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كُلِّهَا فَأَخَذْنَاهُمْ أَخَذَ عَزِيزٌ مُّقَدِّرٌ ٢٤ أَكْفَارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أَوْلَئِكَمْ أَمْ لَكُمْ

نکدیر گردیدند. اینها ملازمه‌اش
 من گزیدم ایشانرا کردن عالی توانا
 آبا کافران شما هر مدار اینها
 اینها به شهر است اعلی‌نامه

بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ ٤٤ أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ جَمِيعٌ مُنْتَصِرُونَ ٤٥ سَيَهْلِكُ الْجَمْعُ وَ يُؤْتِلُونَ الذُّبُرَ ٤٦

در کتابها پناه بگویم با هم اشقام کشندگان رود باشد که بریت داده شو بدان حمید و مرگ را بدو شو بدستش فر میر

لوط را کردند تکدیب اینچنین قوم او را اسلحه‌ها بر آن و این **|| ما فرستادم بادی سگدار ||** سوی ایشان غیر لوط و اهل و بار

او و دحرهای او را در سر باد رها هم زن دنج و خطر

فرم خود را می‌پرساید لوطا از رختهای ما که ستوتا پس شک آوردند ایشان را در وای نی وید و عطا چو در

هم طلب کرده اند - چو
و آنچه ما زبان ریشا داریم به
کرد وقت نهم شان به آمدند
آفتاب مسخر کاه و عده داد

پس چہدالہ زان رمی کولو

هم برعون و فرعون ییم ده آمد اونی موسی کردون به پس دروغ انگاشته آیات ما کل آرا علق ارسطونات ما

پس گرفتیم آنکروه مقرر چیست نا اعلیٰ عزیز مقرر

با بقوت یاعد از این گروه که یان عند حالشان یادشکوه هزغ ایا که درائین و بیش یا ازایشان چه یاد دارد بیش

مجموعه نام از امام

بَلِ السَّاعَةِ مَوْعِدُهُمْ وَالسَّاعَةُ أَذْهَىٰ وَآمَرَ^{١٧} إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُورٍ^{١٨} يَوْمَ يُحْبَوْنَ فِي

ملکه فتمت است و همه گاه بان قیامت است در به گریه و تنه بر سر که گاه کارا بدر گریه و آتشهای سوزان رو در یک چشم می شوند در

النَّارِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ ذُقُوا مِن سَقَرٍ ۚ إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ۝ وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ

آتش در رویاها نشان میدهد مسرتن دور چرا بدستگاه هر چیزی آفریدیم آرا داداره و بستن ما مگر واحدی

كَلِمَةٍ بِالْبَعْرِ^١ وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا أَشْيَاعَكُمْ فَهَلْ مِنْ مَّذْكَرٍ^٢ وَكُلُّ شَيْءٍ مَمْلُوءٌ فِي الزُّبُرِ^٣

چون بگریستن چشم شب
و صدق هدایت دریم امثال شجر
بس آینه است و بدگرده
و هر دری که زده آرا در آفتاب است

وَكُلُّ ضَمِيرٍ وَكَبِيرٍ مُسْتَظَرٌّ " اِنَّ الصَّٰفِيْنَ فِيْ جَنّٰتٍ وَ نَهْرٍ " فِي مَقْعَدٍ جَدِيقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ

وهر صوره وکېره نوشته شمعوات څر-کېره کاره پندږنهالې واساډ در محسې سدهمزدادشاهي توانا

بل بود روز قیامت از قیام و همدگه ایمی ایشانرا سر هفت ساعت صحابه مصر از عذاب طوفانی و اسر و صر

ماهیچه باشد جهت شدید که غشای جبهه بد بهید مجری امر صلا و آشد روری آسانگی که در اثر آشد

فست آرا در وجود امانه (بسی خود لایق حمد و آوازه) نیست امری، مبراز یک معنی، چون نگاه اجناد شنی در زمین

بازی ادبک حرف می‌زند دیگر هست در صورت لمس با هر ماهه در ماه اجه

اک انداز - مخصوص صفت جلگی اعاشن - سهو و غلط هست - وجود و برگی از حال نیت انداز لوح انداز کلی حال

تجربہ در حید و ہرما ، مستثنی را انواع است ہرما قوہ دیگر از گروہ مغبی ! پردہ و حالتان است اویسی

زمرگان و مجلس صدق استوار رد شاهی عاتق دلا دادار محمد جلی مهتاب مختار وحدت دانه است از جگر سر

است حاج. شفیق بی مروت که مبارک آگه ارم چه هست وصف آن ده گمان و هن بر شانه افشای از ده و شان

گذشتن حضرت موسیٰ م بویرانه و دیدن غریبی را

دستی مبرفت موسی سوزی ضرور تا شود مسمری بحر حضور شد عوژش از در ویرانه پس شیه او دهه مستانه

یون نگار ادراک احشوبان دید مردم که همه او حاکم داشت روز سر یاسی درویش داشت داری ویرا با دلفریز

آمد اورا پس غصہ اڑا دیا اور چوموسی فرماحت وہاں : کچھ حال آن ہے جسے جان مرصہ یہاں منگوری ایسرمان

افت خود آگاهی از احوال خلق : او و آخر توفان حال خلق . او حدیث از وحدت خود میسود : مشوئی آچه میگفت آن دود

موسی آمد گهت پیغمبر اله
 در د مرد و افتاد او براه
 موسی آمد بر دوش راه دیر
 تا که در دادر حماره آن فقیر

بد آناری او آن درویش بست | هر بلا و وحشی آجا بشست | گفت یارب خوشداین با بره خو | کرکه خوردش با زمین بر دشمن فرو

سے فائدہ دے دیا اور پھر اس نے کہا کہ میں نے تم کو یہ سب کچھ بتا دیا ہے۔ اب تم لوگ اپنے اپنے کاموں پر متوجہ رہو۔ میں نے تم کو یہ سب کچھ بتا دیا ہے۔ اب تم لوگ اپنے اپنے کاموں پر متوجہ رہو۔

من مقام از رنهای بالا نیست و حدت دایه را اندر غورست اهل آن در هر توحید غرق بستان هیچ آگهی از جمیع غرق

حق آمد چه دمرها بشت | راه حق را خرابی هست | فتنه صفت آن خرابان فاست | کسی است که نفس ذات الهیاست



سورة الرحمن ثمان وسبعون آية وهي مكية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سازمان خدای معتمد: سازمان

سورة الرحمن

الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ ۚ خَلَقَ الْإِنْسَانَ ۚ عَلَّمَهُ الْبَيَانَ ۚ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ ۚ وَ النَّجْمُ وَ

ندای بختاندهم در دفتر آرا آرید اسارا آموزا بدش ببارا آحاب و ماه بصاد و ساره یا

الشَّجَرُ يَسْجُدَانِ ۚ وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ ۚ أَلَّا تَطْغَوْا فِي الْمِيزَانِ ۚ وَ أَقِيمُوا الْوَزْنَ

گیاه درخت سجود کند و آسمان را برداشته و قرار داد بر او را کندی میکند در میزان عدالت و برپا سازد سنج را

بِالْقِسْطِ ۚ وَلَا تَعْصِرَا الْمِيزَانَ ۚ

بسن و کم مکند میزان را

| | |
|---|---|
| <p>رحمت اول همه را بود سکرد
هست رحمن اسم رب متعال
داد می عقل قرآن تمام
چونکه این سوره عددا هم
سوره الرحمن از آتش ساجد نام
می رحاست آتشکوی می
و اینکه در نوع شرمشخص بود
لذیقت چون صورت و دهم
بر سجد می تا کنند انگارگی
اول او را داد حق اعی در
گفت طاری میشود غور شد و نه
ذکر آن دان کرد او بر حد
باشد اوضاع فروش دان یکی
هرگاه و هر شعر کاهم نمود
اسر کرد اسی بدن امر ظهور
عدل و اصف است اسرار و روش
که با دارد میرا را تمام
ثم معی لم میکند از اشیاء
تو سال سرائ کثر دمی
پس مکن مل از ترازو یادم
قدر آن باید که اصاب و داد</p> | <p>هم حق سراج گنج رحمت
در دوم تکبیل بین ار خود کرد
د اداع زمین و آسپل
کرد خشت چونکه اسارا نام
گفته مقصود احوال ذوالکرم
زانکه رحمن شد و مسم اسم نام
رحمتش واسع بود بر کل شنی
آمدش قرآن زج خود فرود
خسرد قرآن را باو سنم هم
این مان را دان مکرور دین
گفت همه الناس وین شمریر
ما حساب امر هات می افشاه
که در ایشان طع آن باشد زیاد
رور و شد گروش داری ادمی
ار دین روید ؟ شد و اسعود
تا و مران نگردد امر امور
داد طامرا حدش پرورش
خسب ز سجدن باید از احوال
خشت بر گشت اوچه شیر دهاات
ده فروز مدی بر نرحمی
رحمت و اعرش آری "و کم
رخود افزود از اطاق اصاب داد</p> |
|---|---|

وَالْأَرْضُ وَفَسَّهَا لِلْأَنَامِ ۚ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَالنَّعْلُ ذَاتُ الْأَكْحَامِ ۚ وَالصَّبَّ ذُو الْقَصْفِ وَالرَّيْحَانُ

و زمین فرو گسترش برای بر جان در آسوده و و دوخت خرما می صاحب غلایای خوشی و دانه صابرب و روشنی خوشی

فَيَايَ آلَاءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۚ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَتَّارِ ۚ وَ خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَّارِجٍ

پس یکدایک تسبیح ای پروردگار تا انکذب میکند آری اسارا از کل خشکیها مانند سفال پخته و آفرینش را ارشمه دمدوی

مِنْ نَارٍ ۚ فَيَايَ آلَاءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۚ رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ ۚ وَ رَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ ۚ فَيَايَ آلَاءَ

از آتش پس یکدایک تسبیح ای پروردگار تا انکذب میکند پروردگار دو مشرق و پروردگار دو مشرق پس یکدایک تسبیح

رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۚ مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ فَاِتَّخَذَا بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا لَا يُبْدِيَانِ ۚ فَيَايَ آلَاءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ

پروردگار تا انکذب میکند سر دادند دو دریا را که هم میرسد ما شان طایی است که باندی هم یکدایک تسبیح ای پروردگار تا انکذب میکند

۲۲ يَخْرُجُ مِنْهَا اللَّوْلُو وَالْمَرْجَانُ ۚ فَبَاقِيَ آلَاءُ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۚ وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي

بیرون می آید آمو لؤلؤ و مرجان ۲۲ بقی آیات الهی را انکار می کنید و او را ست گشتهای رود در

الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ ۚ فَبَاقِيَ آلَاءُ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۚ

دریا چون نوحه ۲۲ بقی آیات الهی را انکار می کنید و او را ست گشتهای رود در

| | | |
|--|--|--|
| <p>اگر را بهاد ترک ایچین
هم دیگر حرمان کی خلاف
هم دیگر آن دایها گواست گند
پس ریاحین از زمین روئند است
و مستدامین صفت بروردگار
بافت تکرار آن در هر مقام
زبانکه از رس سخن بگانه
که در حق دیت روی درسد
و ان اوالی است و المسموعه
از درعصر کائنات و خاصه او
آن دانی کاوست رساله شرقی
یا بود زیر هر دو مقصود اله
خود شفا دارید از حق احساس
ساعت خیزی آن دور دای مورد
سلطان نام مستعدی تجس
شم هر شور و شیرین مرشد
زین دونیا لؤلؤ مرجان هر دو
روح هر عضو جسم آن هر شور
دان دو گردید روح در اقل
هست او را خود سوار شدت
با قصد اشیای در حار</p> | <p>هر میده تا شود آرا مکن
پس تا گردد بود امر خلاف
برگهای شست می رسد
خوردن ریش و موی و بید است
پس قید انگار پیمان و آشکار
هست لازم در صحت ارکانه
غوی مگر غصه و امانه
هر دو آواری شود آروی شد
از ریه آتش او را آوید
آتش کشتن حق می گدازد
صعی و شوی و رساله شرقی
مشرق و مغرب مهر و ...
در تمام این مامه و این خواص
آن یکی شیرین و دیگر تر و شور
داخل اندر همه کرده از هر ای
این استوارش اگر تازی د
هر چه در میان آید چون
همه حیوانه روح می شود
آن همه جسمی و حیوانه
در به اشیای حری از جهات
در آن صیغه های اسوار
رحه صفت می و غلای مجید</p> | <p>امران هست از هوا که صفت
در این از هیچ داری همی
دایها و صفتها هر یک جدا
روی خوش قسمت از هر جماع
این صفت از خود و بی رحمی
لک بخاری تو کانی کراره
حق آینه از گشت او نمود
باطش را دوست از حق مستعد
کمه محی الدین که روح آتش است
در تمامین پس و صهای رب
لای و مستانی و مستانی است
صفتها هست بیرون از شایر
در تمامین صفت حق پس شفا
میرسد آن هر دو بر هم در میان
سنان باشد در قدرت خاشی
در تمامین صفت بروردگار
در زمین است صفا و جسم و روح
از صفا و لطیف روح او را بر
بر تمام از صفت رساله شرقی
شی بود از هر طرف در صفا
صعی غنچه عظم این در نمود
همین تصدیق پیمان بایدید</p> |
|--|--|--|

كُلِّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ۚ وَبَقِيَ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْعَرْشِ ۚ فَبَاقِيَ آلَاءُ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۚ

هر کسی که راست در زمین است و بایمانه دانات بروردگار و صاحب عرش است پس آیات الهی را انکار می کنید و او را ست گشتهای رود در

۲۳ سَنُفْلِتُكَ مِنَ الْجِبَالِ الْمَخَشِيِّاتِ الَّتِي يُوعَدُونَ لَكَ بِهِنَّ أَنْ يَكُنَّ حُجُجَ بَاطِلٍ لَكَ إِذْ تَقُولُ لِلَّهِ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ سَلَامٌ عَلَيْكَ ۖ كَذَبَ الْفَاكِسُ وَحَدَّثَ الَّذِينَ يَمْلِكُونَ الْكِبْرِيَاتِ ۚ فَبَاقِيَ آلَاءُ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۚ

سوزان کنده را او را که در آسمانها و زمین است هر روز او در کار است پس آیات الهی را انکار می کنید و او را ست گشتهای رود در

سَنُفْلِتُكَ مِنَ الْجِبَالِ الْمَخَشِيِّاتِ الَّتِي يُوعَدُونَ لَكَ بِهِنَّ أَنْ يَكُنَّ حُجُجَ بَاطِلٍ لَكَ إِذْ تَقُولُ لِلَّهِ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ سَلَامٌ عَلَيْكَ ۖ كَذَبَ الْفَاكِسُ وَحَدَّثَ الَّذِينَ يَمْلِكُونَ الْكِبْرِيَاتِ ۚ فَبَاقِيَ آلَاءُ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۚ

رو داشتند ۲۳ در آیه های دیگر از آیات الهی

| | | | |
|---|---|--|---|
| <p>هست و همتها شود یکجا هم
مرضاها هست انگار از کلام
هر روز سوزد هر آنکس ساز و برگ
باشد آن کس او باشد شفا
که شود شفا غنی ذی عزتی</p> | <p>وجه رب ذوالجلال ذوالکرم
پس منتهای آن رساله
بر دو وجه است آن یکی که بفرمان
رد خامان لیک ذکر این فای
در تصور نیست و زین نعتی</p> | <p>ما بعد فانی ذات در افان شود
وجه آن باشد که هست از خود
در اقسامها امر بلی
در بین بلایان صفت است
پایه پایه تا لای شاه خود</p> | <p>هر که هست امر درین فانی شود
زین هم بود مراد الا فای
چست امر حای غرض امتان
بایردن کردن خود صفت است
در سن اشیای از صفات وجود</p> |
|---|---|--|---|

سورة الرحمن

پس نهاده گزمت اور ما صلحت کاین قارا دوقا اینسان صلحت گفت آهیم تا شود شرکت مزید | در سبب اقرون شود فر و امید
خواهد او تا فرغها باشد حج فکه دلاور بر سر و کاح احتیاج حاجت افزوی هر گذار بر وسعت | خواهم هر روز نیکوگری خداست
بخشد و آسرد و روزی دهد در هر وارا فتح و غیر روزی دهد هر نفس هست اوسان کافه جوی | در جنبهای امایش شتون
بر کدام او نعمت رسالتش پس شادان هست تکلیفی ذکر رود قارغ از شا کرده ما | ایکره اس و جن اهر حرا
که گرامرد یا قومی گران ایست تهدیدی رحن بر مکیکل دوسرع هست اسراری حی | لکره از انکاش بر صفی
که مگر گزانی این را دوش با ظنهر قارغ از کوبین متی زو گشتم زود بشد کر شا | قارغ از آیه ای دوقوه اهر حرا
بر امداد ارحمت حق میبستد پس شا تکلیف گرداید دید

يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ إِنَّ اسْتَعْتَمْتُمْ أَنْ تَتَّقُوا مِنْ أَظْهَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَاتَّقُوا لَا تَتَّقُوا

ایحسانت جن و انس اگر توباید کمر بر بیرون رویه از اطراف آسمانها و زمین بیرون رویه بیرون واحدت
الْبُسْطَانِ ۲۵ قَيَّيْ آلَاءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۲۶ يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ شَوَاحِدَ مِنْ نَارٍ وَطُحَالٍ فَلَا تَنْصِرَانِ
مکر شیطا پس کدام یک از منتهای پروردگار تار انکبیر یک پسر دهمه شود بر شیطاها فی او آتش و من نمانده پس دهمه شواهد کرد

۲۷ قَيَّيْ آلَاءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۲۸ قَادَاتُشَّيْبَتِ السَّمَاءِ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ ۲۹ قَيَّيْ آلَاءَ
پس کدام یک از منتهای پروردگار تار انکبیر یک پسر بی بی چون چاک در آسمان پس شود کانون چون پوست سرخ پس امداد از منتهای
رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۳۰

پروردگار انکبیر یک پسر

| | | | |
|--|--|---|---|
| ایکروه جن و انس از بیرون
پس رویه ایک بیرون اهر واز
نقد از این زندگات ا قال
مور لکی در مان شش
چار عنصر چه مد پیکندر
تا به حای انصاف بدست صفت
زه خدمت خان او قوس صفا
کی تواند کشرد از برای
کشش زهاد اوسکاره وار عی
مفرسد بر شا بی باشد
یا نفس آمد من بگذاخته
هر کدامین پس دمنهای حق
کر ناصدی تو بکشند اقام
پس بپوشکند سپهر لاکون
رنک او چنی بگرد هر زمان | گر بواثید بر بیرون شدن
بست بر بیرون شدن راه گذار
وره می باشد دهنی بی مثال
هر قسم ارحمت امدت
مجمع دوهیگلی این الم
دو کوش حارسان اهر طرف
رشادت اورد کشی شد رها
حرکه سرمد سگ اضطرار
باشش زهر و دیو راهرن
او رها آتش و دود سیاه
کار مشرک زو شود پرداخه
یکدیگر انکار یا تکذیب وافی
امثال باید تورا زان اهتمام
میشود چو روشن زیت از تون
از شر او دوزخ و دود و دنان | خود ز اظفار زمین و آسمان
هر قهارت و سطایم
که بیرون انجیعت حق دوتیر
روح خود دامنات زهر سوک و رو
این بیست ارحمت و صراحتی
دور او باشد حصار آمین
موسوی سه هرو یکسه
داد الا حق کی اورا پار بست
هر چند دهنی پس دمنهای او
رعه باشد از برای او بیرون
پس شا صرت نتواند کرد
بردن او محرمان را رحیم
دشن دین ذرات از غضبان
باشود سرخ اوصافین همچو رود
بر خندامین صحت پروردگار | تاریخ اهر و ریح اهر جان
و افتخار و قدرت رفیم
هج شکی بست از برای گزیر
آرد اند بار اهر شیت او
هست ابرو او عین گمی
شود سر بر سر صفتی
در خند ناف دوالیه
در دو عالم خط و مختار بست
مستکبر انکار و گرداید رو
از رها اوسان سرد رون
یکدیگر را اهران آس و درد
هست مهر مؤمنان و روعه
سودا را بی جسم و روح و روان
پس شود چون دهن زیت اوس و رود
پس خند انکار اهر و زگار |
|--|--|---|---|

قِيَوْمٍ يَدْعُ لَا يُسْتَلْ عَنْ دَنِيهِ إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ ۳۱ قَيَّيْ آلَاءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۳۲ يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ

پس دوزخ آرزو میسر شود از گفتن کسی ده جی
سَيِّئَاتِهِمْ قِيَوْمَهُدْ بِالْأَوَاصِي وَالْأَقْدَامِ ۳۳ قَيَّيْ آلَاءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۳۴ هَبْ جَهَنَّمَ أَلَيْ يَكْذِبُ
بلانندان پس گرفته شود بپوشای ایشان وضعا
يُهَا الْمُجْرِمُونَ ۳۵ يَطُوفُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ حَمِيمٍ آتِي ۳۶ قَيَّيْ آلَاءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۳۷ وَلَمَنْ

آز انکبیر گران
میکرد دمنه آن و مانه آب جوشان
پس کدام یک از منتهای پروردگار تار انکبیر یک پسر
و برای کیه

خُفَّ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ ۚ قِيَّاتٍ آلَاءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۝ قُوَانَا أَقْنَانِ ۝ قِيَّاتٍ آلَاءَ رَبِّكُمَا

ترسد مقدر پروردگارش و دوستانت بس کدامیک از هستیهای پروردگارتان انکدب میکند ما جان ابرام بس کدامیک از هستیهای پروردگارتان را

تُكَذِّبَانِ ۝ فِيهِمَا عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ ۝ قِيَّاتٍ آلَاءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۝

نکدب میکند در آن دو تلو چشمه است که جاری میباشند بس کدامیک از هستیهای پروردگارتان انکدب میکند

| | | |
|--|---|---|
| نیست حاجت هیچ بینی رسولان
برده کسی دانگه متوالیوب
بهر الحرم سبلم بین
بس گرفته میشود ایشان تمام
برسدند پس و آلاء و هم
ایست آن دور که از روی صاف
رچه صفت میکند انکار پس
وزدای آنکه ترسد از خدا
حاصل اینکه بر چنین یکو شرت
و ان دوخت صاحبان شایخا
بس کید او صفت حق بر کدام
و ان بود اندر آگاهی جز و کل | بی شود بر سیده آروز از کلاه
ظاهر آید عزم لرسید و حال
میخورد در دو عالم ر ذوب
این بود تریف ستم از زمین
حدود مقام و توانی او مقام
مکشد انکار و تکذیب انقسم
مشکان مکر مدد از بسید
از خدای ذوالعالم در عرض
در مقام ایسان در جزا
از خدا باشد حیو دو هشت
باشد امر قسرما و کاغها
خودشیا تکدب حله خاص و عام
زد اولی طر و اهل سل
رچه صفت پس رستههای اله | آمی داد و پری می افشا
یا گنهی کاران مؤمن را خدا
غیر مشرک یا که استکاره را
از کبودی چشم و تاریکی رو
موی ششال و پاهایشان بلند
پنی آنکو مکر آلاء صامت
لعل دوزخ را حد احوال و طواف
شد فراموش او که آن امدادان
یا از آن ترسد که را عمل او
ر سکندام از دست رسالند
صفت هر شای شان از نسی
در دوست صفت دوشه روان
شرح آنها گشاید او بیشتر
میکنید انکار و دارد اشتد |
|--|---|---|

فِيهِمَا مِنْ كُلِّ فَاكِهِۦ رَوْحَانِ ۚ قِيَّاتٍ آلَاءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۝ مُتَكِينٍ عَلٰی قُرْشٍ بَطَّانِيهَا

در آن دو است از هر میوه دو صفت بس کدامیک از هستیهای پروردگارتان انکدب میکند یکدیکه ر قرشهایی که آستر آنها

مِنْ اِسْتَبْرَقٍ وَ جَنَّاتٍ لَّيَّتٍ ۚ قِيَّاتٍ آلَاءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۝ فِيْهِنَّ قُلُوصَاتُ الْاُطْرُفِ

از دمای سحر است و مدد شود آن دو هشت زدن است بس کدامیک از هستیهای پروردگارتان انکدب میکند دو آهست و هفته چشمان

لَمْ يَطْمِئِنَّ اَنْسُ قُلُوبُهُمْ وَلَا جَانٌّ ۚ قِيَّاتٍ آلَاءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۝ كَاَتْنُ الْاُفُوتِ وَالْمَرْجَانِ

که کسی نکرده اشارة اش از ایشان و صبی بس کدامیک از هستیهای پروردگارتان انکدب میکند کواها باقوت و صبور است

۝ قِيَّاتٍ آلَاءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۝ هَلْ جَزَاءُ الْاِحْسَانِ اِلَّا الْاِحْسَانُ ۝ قِيَّاتٍ آلَاءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۝

بس کدامیک از هستیهای پروردگارتان انکدب میکند آباشد بانش مکر کوری سر احسان بس کدامیک از هستیهای پروردگارتان انکدب میکند

| | | |
|---|---|---|
| در هوا که امدان دو سولان
بر کدامین پس رستهها که هست
میوهای پیچید دان دو حان
وامدان باشد ر آو چشمها
پس آلاء حد اورد رچه حسی
یا رفتن یا رسا امر حان
باشد آبا خود جزای فعل ملک
خوف از حق را جزا نیست است
توضیحی ر سوائی گر صلا
ور باشد شکش در هر کما
بر کدامین پس ر استیهای او | هست دو صفت از برای دوسان
میکند انکار او حال و پست
ر زمین و دیک باشد یا دعان
حشتان از حور صبی و ششیا
هست انکار شایای حق و اس
شوهران را می باید آن چنان
غیر یکی از خدای بی شریک
صفت دیا حراش صفت است
او که در صفت او بی کسی دعا
کرد از ان چون مقام آید تا
میکند انکار امر حسیو
نانشا گیرد ترک فعل داشت | زان یکی معروف و ان دیگر غریب
مسکی ر قرشها کاهد متر
رچه صفت پس ظاهر یا چان
که سوده پیش از ایشان هیچکی
گوئی آن حوران بر شی و بها
رچه صفت پس زشتیها هشت
توبه را باشد جزا از حق قول
هم جبرای آن مای فی الهیت
ورعانی در حق کس غمینی
ایستدر کافست گفتن را بهم
ساخت آهکان زلفه ستوی
وو یکی آورد اندر سرشت |
|---|---|---|

سورة الرحمن

وَمِنْ قَوْمِهَا جُثَنانٌ " قَيَّيْ آلَاءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبانِ " مَعًا ثَمَّانٌ " قَيَّيْ آلَاءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبانِ

وَالْأُخْرَى آن دو نام از صفتای پروردگار تان تکذیب میکنند هر دو را یکی در همه این نام های از صفتای پروردگار تان را تکذیب میکنند

" فِيهِمَا عَيْنانٌ تَنْصَتَانِ " قَيَّيْ آلَاءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبانِ " فِيهِمَا فَاكِهَةٌ وَنَخْلٌ وَرُمانٌ

در آموخته است هر دو در حوشده پس کدام یک از صفتای پروردگار تان را تکذیب میکنند در آن دو است میوه و نخل و امار

" قَيَّيْ آلَاءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبانِ "

پس کدام یک از صفتای پروردگار تان را تکذیب میکنند

| | | | |
|--|--|--|---|
| هم دوستان ذکر هست از شای
پس زمینها که دارد انحصار
در حشده این پس ز آلاء انص
وان دوشه مگر که داری واردات
میوهها در آن دو هست مشبه
هر فهم علم چاره دین مرد
آدمی باقی بود از روح و حق
انحصار هست در آن هر کس | قرب آن دوستان ایستد آن
رکد این میگرد اوزاد و غص
هست آن کذب امر مثل وص
علم توحید است ذوات وصف
باشد از آن چه شرما و امار
که کند مقول را محسوس رود
ن دروی علم و حس و مکان
کرده ایراد اهل نظر و لب
بر چه هست پس در صفتای روح | حس روح است ذوات آن بر شود
سیرانی کان بر سبیل عالم است
هست در این دوستان جاری دوحی
رکد این هست اوزاد و مکان
هست اشارت وان دور داخل حال
حل و رحمان چه فهم عالم است
رمان ملزد حق شرما و امار
حای ذکر آن در این قدر نیست
مکید آیا که تکذیب از وضوح | وان بود مر سبیلها در دورود
آن دوحه را زلف شامل است
که حوشه از میان آن روی
پس شما دارید کذب و ملل
در نفسی حل و هم حل
و در هر دوستان وصف آن شده است
کاین دوام ارمیوهها در هزار
پست صف این هم نصیری است |
|--|--|--|---|

فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ جَدَانٌ " قَيَّيْ آلَاءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبانِ " حُورٌ مَقْصُورَاتٌ فِي الْغِيَامِ " قَيَّيْ آلَاءَ

در آنهاست خوب زیاده پس کدام یک از صفتای پروردگار تان را تکذیب میکنند هر دو را یکی در همه این نام های از صفتای پروردگار تان را تکذیب میکنند

رَبِّكُمَا تُكَذِّبانِ " لَمْ يَطْمِئِنَّ أَنْسَ وَلَا جَانٌ " قَيَّيْ آلَاءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبانِ " مُنْكَبِنِ

پروردگار تان را تکذیب میکنند هر یک را بداند انسان پیش از ایشان و معنی پس کدام یک از صفتای پروردگار تان را تکذیب میکنند تکیه در سنگین

عَلَي رَقِرف خُضِرَ وَ عَجْرِي حَلِ " قَيَّيْ آلَاءَ رَبِّكُمَا تُكَذِّبانِ " تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ

ر انشاهی سر و کار هر دو که پس کدام یک از صفتای پروردگار تان را تکذیب میکنند افزون آمد نام پروردگار تو

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم الله الرحمن الرحيم

| | | | |
|---|--|--|---|
| هست در این چارچست از زبان
نست خلقی هر ایشان نایست
حقت نیکو نمئی میست هاست
این چنین زترا خدا باشوهرش
بی سلوک و زشتی و بارگار
زین گفتیم باز کردم رکلام
آن شوقم جلال حشرند
ازیری و آدمی ماست کرده می
یعنی اوایل چال دلفروز
متصکی بر فرشهای سزگون
نست جز دوحه ذات وصفات
بافه یعنی که جن این چاه را | کادر اوصاف خیرات حسان
از هر آن عید پاک و ارشد
وان بنده فضل خاص از غنایست
امر آورد در هشت و کوثرش
به رو باز آرد و آبسکار
حور مقصورات گفت او فی الجاه
مخمس کادر حیل و جدتند
پیش از ایشان آسمان راهی کس
بر کسی از پرده تنوید بروز
همبانی که کند خیره عیون
مسکن اصحاب غا را بافت
پس لطیفست و سرین طه را | حق و خلق همه مسلطه کو
بر چه هست پس کید انگار ارو
وان بود بهیزکار و شرمناک
حقت بشده هر دو کوی و همسن
گره داری این چنین هست است
یعنی امر پرده ها پوشیده اند
بر کدامین پس در آلاحین
بیشتر یعنی ز اصحاب هشت
بر کدامین پس کید انگار من
بر سلطه الهی اولیای یقین
عجری باشد متاعی کر عیب
هستی محبوب خلق است آن | مک روی و کحوی و مکوی
که بود دانهای یکی حقت نکو
خوسروی و در مگو و رض مالک
هم دهان هم جد او باشد می
صد هزار از کردگار متاست
در مقام و سر خود کشیده اند
هست آن تصکید در داودی
شومر آن حورین خوش سرشت
اوسم که چه باشد حور عین
منکی امر حسن با حور عین
ر بلاد حق دهد دست عرب
که بود از عالم غیبش نشان |
|---|--|--|---|

الجزو السابع العشرون

| | | |
|---|--|--|
| بل بود از غیب آید بود
می رود گشت همه رت ای هم
کرچه سبهای او رددگان
بختیاری مانو گویر شود حق
لبک در هر شر کشتای طر | کس نداند چرخدیش کان چوید
ذواللال و ذوالکرم فوق التهام
هست بیرون از شلر و ازین
دو مقام داری از همی عین
تو چیزی نمی باشد ذکر | بر کلمین می کشید انکار و عیب
ذکر ستهای خود پروردگار
بر تکرار تست کند از آن قیاس
چشم باشد حتی از حق رو
حله اشیا را ز خلق الایام |
|---|--|--|



سورة الواقعة سِتِّ وَتَسْمُونَ آية وَ هِيَ مَكِيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند ستاینده مهربان

اِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ۚ لَيْسَ لَوْقِهَا كُادِبَةٌ ۚ خَافِضَةٌ رَافِعَةٌ ۚ اِذَا رُجَّتِ الْاَرْضُ رَجًا ۚ وَبُسَّتِ

و تشبیه بوقوع آسمان وقوع آمدی بسته می شود و غرض از آنکه بگوید که پس گردانید است شد گردانیده است و تشبیه سرانده اند مشو زمین حرکت سخت و تشبیه

الْجِبَالُ بَنًا فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًا ۚ وَكُنْتُمْ اَزْوَاجًا ثَلَاثَةً ۚ فَاصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ۚ مَا اصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ

شود کوهها بریده زدن پس باشد دود بر آسمان و تشبیه اصناف سه گانه پس از آن اصناف و چهاران حاضر است

وَاصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ۚ مَا اصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ۚ

و باران جاس چپ و باران جاس چپ

| | | |
|--|---|--|
| یادت آید آنکه چون یابد وقوع
همچو محسوس و ذکر حالی
چون رسد دی مگر یقین نه
اهل خود را خاص است و راجع است
خود پیش همچو سبب ایشان
در زیر و بریزا کند و جا
روح گوید صغیرا منازع
اسما عهدشان در دست راست
بودند از سمت قبر قریب
نیستند اهل یلدر ایشان همه
گوید او می طایر بالشیان | ساعت واقع شود در رجوع
میدهد امر خراب آردی خبر
تا که شود در وقوع آن دروغ
آنکه را همه جمع سازد فرو
آنچنان حریف که از فور
شود شیا باشد از اوج ثلاث
پس یکی راهب است لعل میب
بودند اهل سعادت گر صفت
در قیامت چونکه برگرد وری
شود جان و دست طبع و رشتند
باشد این وصف از شامت در مقابل | است در ذکر وقوعش کندی
این خبر را مگر ندان آنکه خواهد
بسته دینی در قیامت واقع است
یاد آید آفرمان نماید رهن
کوهها کردند چون گرد هوا
یعنی اصناف سه گانه در صفت
صاحبان بوم که می در حواست
چونکه شد در دست از صفت بیرون
قوم دیگر است اهل مشبه |
|--|---|--|

وَالسَّافِقُونَ السَّافِقُونَ ۚ اُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ۚ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ۚ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْاَوَّلِينَ ۚ وَقَلِيلٌ مِنَ

و بیشترین در کفان مشروانند آری بیدار و بیدار شدن در چشای نزد است گروهی از ایشان و قلیل از

الْآخِرِينَ ۚ عَلٰی سُرُرٍ مَوْضُوۡنَةٍ ۚ مُتَكَبِّرِينَ ۚ عَلَيْهِا مُتَقَابِلِينَ ۚ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وَاِلَآئُا مَّغْلُوۡنَ

بسیار در سررهای معلق از درو جوهر تشبیه کنندگان بر آناه و روی یکدیگر مکرر در ایشان بران حاضران

ۚ بِاَسْحَابٍ وَ اَبَارِقٍ ۚ وَ كَسَیْ مِنْ مِّمِّنٍ ۚ لَا يَصُدُّوۡنَ عَنْهَا وَلَا يَرْجُوۡنَ ۚ وَ فَاكِهَةٍ مِّمَّا يَتَخَيَّرُوۡنَ

از صفا و ابریشها و جامی از شراب طری در در یکدیگر از آن و از خود درود و میوه از آن به اختیار کنند

سورة الواقعة

”وَلَمْ يَطِرْ بِمَا يَشْتَهِونَ“ ۲۲ وَ حُورٌ عِينٌ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ ۲۳ جَزَاءُ ۲۴ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

وگشت مرغ از آنچه میخواهند ۲۲ و حور از فراخ چشم چون الماس مروارید در دریاها گنجانده ۲۳ پاداش بسیار آنکه بودند که میکردند

”لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلَا تَأْثِيمًا“ ۲۵ إِلَّا قِيلًا سَلَامًا سَلَامًا ۲۶

نمی شنود در آن بوی و ناله ننگ زدند مگر گفتن سلامی سلامی

| | | | |
|------------------------------|-----------------------------|--------------------------------|--------------------------------|
| قوم سیم برتر از چهارده و چون | خواهانان و آفتابان المکنون | سابق از هر صل و در توحید و دین | دروست و در وصال و در دین |
| در خلایق ایکه بودند از موی | بر صفا و در بصر اندر سونک | در مقام و مرتبت و در یک حق | هستایش سست و کل مانع حق |
| بودند از کودک دور از صفت | ازده سال مال و جان امر حیات | پیش از ایشا خواست حق را بشیریک | یک که وای بودند پس گشته بیک |
| ت در سینه هرگز بیکس | استی از ایشان در آن است | باک و طاهر بودند از هر خطا | خواسته حق این بر خرا از اولیا |
| از صد ایشان صفت سیم | در صراط عمل و ایمنی مستقیم | خود حقیقت بهر آن صفت | در صفت اوقات و در ذات اوصاف |
| قوم سارده از دشت باین | و ادب از آفرین در اندیشه | پیش از این سابقین امر ایم | ش از این اهل هدایتان گم |
| لک در حقی ارباب بقی | اهل صف اول در اولی | پیش اولی رعایت در اول | بی راههای فن و حد بل |
| قوم محوی و ارواح و صفوی | بی غش از حب داری و قوی | وای قبل از آفرین آسمان | مگر محبت در وصف و شان |
| رتبه ایشان و محوی است | و اهل صف ... این اسم است | فکر بشت اولون از آن ایم | و اخرون از امت مرحومه هم |
| لیکس است از این امت خواص | پیش از این در اخص | ران بپرگشت هفت ابروی | زات من همه مرتبه بطن |
| منصوبی آن قوم سابق بر سر | کلی صریح شد از نبوت و در | وای مشک با پیوسته | و زکریا بر یکدیگر در ستاد |
| روزی هم بر آیه می بستی | با فرج شد اندیشه | موهنها باشد آن افعال | که در ایشانند هم از ذوالجلال |
| مستودکان با صفت دورشان | به شهادت در صواب و شورشان | و دای آن مستودکان ماه و | بی تیر ماهه با حسن و صکو |
| گرمها دستشان در دست هین | و ابرق و کاس بی مین | خاهای پیشی در بحر وصال | و در شرب عشق و مرغان و کمال |
| در سر کشته وای از کوشش | پشت پیشی بحر و حدیثا در | هم بران ماه در اوقات و هوش | بی شوق قطع آن شراب از باده و ش |
| همچنین با موهبا اندر ضرایف | مستودکان و دایان بهره بکار | میل موه چون کند از اختیار | هم زلم طیرشان هست از بکار |
| همچنین خود را شان از هر طرف | رمش در محض در وصف | بر خرای آیه را غل محکو | مستودکان ایشان بدای غلو |
| شوند اندر بشت اقوال نو | آچنانکه بوفه در دنا سپر | یکه وایم و محبت است از کلام | قولان باشد سلام امر سلام |

وَأَصْحَابُ الْيَمَنِ مِمَّا أَصْحَابُ الْيَمَنِ ۲۷ فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ ۲۸ وَ طَلْحٍ مَّنْضُودٍ ۲۹ وَ غُلٍّ مَّعْدُودٍ ۳۰

و بزرگان یمن از بزرگان یمن ۲۷ در سدر و در طلع و در غل و در معدود و همیشه شده

وَمَاءٌ مَّسْكُوبٌ ۳۱ وَ مَأْكَلٌ كَسْرَةٌ ۳۲ لَأَمَقُوعَةٌ ۳۳ وَ لَا مَمُوعَةٌ ۳۴ وَ فَرْشٌ مَّرْفُوعٌ ۳۵ إنا أنشأنا

و آبی در بران شده ۳۱ و موه ۳۲ و در سدر ۳۳ و در طلع ۳۴ و در غل ۳۵ و همیشه شده

نَاهُنْ ۳۶ وَ جَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا ۳۷ غُرَبًا أَنْزَلْنَاهُنَّ ۳۸ لَأَصْحَابُ الْيَمِينِ ۳۹ ثَلَاثَةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ ۴۰ وَ

آهاریا آفرید پس کرد از ایشان دانه ۳۶ و جملها را بکار ۳۷ غریبا آنرا ۳۸ لاصحاب الیمین ۳۹ ثلثه من الاولین ۴۰ و

ثَلَاثَةٌ مِنَ الْآخِرِينَ ۴۱ وَ أَصْحَابُ الشِّمَالِ ۴۲ مِمَّا أَصْحَابُ الشِّمَالِ ۴۳ فِي سُمُومٍ وَ حَجِيمٍ ۴۴ وَ ضَلَّ مِنْ يَمِينٍ ۴۵

گروهی از پسند ۴۱ و بزرگان جنوب ۴۲ و بزرگان جنوب ۴۳ در آتش موز شده و آسودگان و سه از دود و سه

لَا بَارِدٌ وَلَا كَرِيمٌ ۴۶ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُسْرِفِينَ ۴۷ وَ كَانُوا يُصْرُونَ عَلَى الْغَيْبِ الْعَظِيمِ ۴۸

سرد و بی سید ۴۶ و آنکه بودند پیش از این از موه و حوس و شکر بود که در ماه بود بر کوه ۴۷ و کانی بصری

وَ كَانُوا يَقُولُونَ ۴۹ أَلَيْذَا مَتْنَا وَ كُنَّا تُرَابًا وَ عِظَامًا ۵۰ أَنَا لَمَبْعُوثُونَ ۵۱ أَوْ آبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ ۵۲

و بودند گفتند ۴۹ و آنکه بودند پیش از این از موه و حوس و شکر بود که در ماه بود بر کوه ۵۰ و آب و آب و آب

الجزء السابع العشرون

قُلْ إِنَّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ ۝ لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ ۝

نگویرستیکی پیشانی و پنهانی
هر آینه حیدر تاوهی مقرر ضروری معلوم

بعد ذکر سابق و اولین
س مضطرب سرگرم س کار
هم درخت مو رگ یا تا سر
سعی مغرور حق در بان
طل محمود آن عیبه سیه ها
هست فکر سوه های بی شکل
و برای اسراحت فرجه
وین بان باشد بر این آیت مشر
پس گردا بدشتن دوشبیه باز
خلگی باشد بر سن شد
آرمان را می چشمه اشا چینی
سعی او آن اقل که دود پیش
سعی اصحاب پیش ارفل و حد
چون صفا حدس پیش دیگران
آلوده افل رسوائی و بد
نیك چون سیه دیوار و در
آزاره ای دیان و شوم
بودن این حرف کاید صدمه
کوشما از اولین و آخرین
می باید ذکر اصحاب پیش
حاشان زیر درخت بی دخت
از شکوه خوش دوز و زشت
رین مثل محوس دیوار پیش
که گردد رصف هر گز رسا
از آن حریکه سیه ابر
روزی برداشته بر رخشا
گرم باشد مدر دوری صبر
یار و هم رانان شوه باز
مدام اغر حال درنگ و آن
ما ها هر اصحاب پیش
هم در این امت سیه آفرینش
قوم ساریه با اقل سید
حای که مد و مشی در اریان
یا ایلی پیش سیوم و حد
که حدس پیش رس بر صبر
بودن اصحاب برجه مدرک
کاود اصحاب ما سر و زنگ
خفته گردید و مشور از پیش

ثُمَّ إِنَّكُمْ أَتَيْتُمُ الْفِتْيَانَ الْمُكَدَّمُونَ ۚ لَا كَأُولَِّ مِنْ شَجَرٍ مِنْ زُقُومٍ ۚ فَمَا يَثْبُتَ مِنْهَا طُورٌ

پس در سنه هشتاد و نهم از آن کتب تأیید گشت
هر آنچه مشهور در کتابها بود در حق ارفقه
بسیار از حد که در آن شکها را

٥٤ فَتَارِبُونَ عَلَيْهِ مِنَ الْحَمِيمِ ٥٥ فَتَارِبُونَ شَرِبَ إِلَهُمِ ٥٦ هَذَا نَزَّلْنَاهُ نَوْمَ اللَّيْلِ ٥٧ نَحْنُ خَلَقْنَا

پس آئندہ سکاہد ہم آن ارادہ خوشی پس آئندہ سکاہد گماشتہ بدین نہ ای - نہ ہم جاں آشتی زور ما آفریدہ شہرا

كَمْ قَالُوا بُعْدُ قَوْمِ آدَمَ ۖ أَتَأْتِيهِم مَّا يُنْمَوْنَ ۙ أَتَنْمُوهُمْ ۙ أَمْ عَنْ غَالِظُونَ ۚ تَحْنُ قَدَرًا

سبحان الله وبحمده
آب و خورشید که آفریده اند این عالم را
و آسمانها و زمینها را
و ما را در آن

يَنبَغِي الْمَوْتُ وَمَا تَعْنُ بِمُسْؤِفِينَ ۚ عَلَىٰ أَنْ تُبَدِّلَ أَمْثَالَكُمْ وَتُنْشِئَكُمْ فِيهَا لَا تَعْلَمُونَ ۚ

ملک شہزادہ - انرا و جنیوا مصوبہ انگلستان آریہ امین شہزادہ و بیوہ شہزادہ درآپہ ملکہ

وَلَقَدْ عَلَّمْنُمُ النَّشَأَ الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ ^{١٣}

و بعضی داند آن آفرینش بجای این چراغی می‌زند

پس شما اگر هنر کلام غرور
بودن اختیار احوش و شور
و معاش شهوت و شر و لذت
از تره‌هایش که در هر قتل است
روی آن، ویند و آب گرم است
پس نوشند از حیم وارده
همچین فتارون شرب هم
گفت زان فتارون من حیم
نکند و حواء و هفت مرد پزون
با که و همتا شرب بر سکون
سیر از آن باید و صدگر تا بطبق
میروی شوبات او کرد خرون
و امیری کش بود زخم نام
و ان یکی تکلیف قول کامل است
مرقال اشتر نشسته زده
سیر از آن باید و صدگر تا بطلق

سورة الواقعة

| | | | |
|---|---|--|---|
| این روزگار بیشک روز جزا
پس شما دیدید آیا ز امتیاز
تا رسد رحمت الهی تبه
ساختن اشی مقدر اوارن
خود دل سازیم اندر دلتان
نست کی عجز شده ما داریان
شاه اولی شما دانسته اید
همچین تصویر آن امر توح
پس چرا اورد هیچ از وی ساد | اکل و غری می مناسب است
در رسم چیزی که میریزد بار
یا که ماییم آفریده اله
ما زمان موت هر یک در محل
آوردیم امر ظهور اسفلان
تا شود مانع زرای مس
کائنات است او مقامات آن پدید
رجبش شکل و در آن ایلا روح
تا قصد آرا دلیل امر صاید | ما شما را آفریدیم از حست
خود شما آن همه را آنا دگر
مستردیم لرزد ایجاد شما
مستس بنا سقت - واد نمود
یعنی از رحایلی خلق دگر
هم دگر نزه جسم ایجاد کن
همه و هم عت و همه وعطه
حسکی دارید آرا افراف
بر وجود ت - دیگر بزود | پس چرا باور دارید آن درست
آفریدیم اینج ر شکن دگر
موت را ما سان خدیر ما
آوردیم امر قیل او شر
برچنان صورت که داند از آن
معلوم اصابت و او تر ارتنام
کاویدیم ایبه مای خلاف
هر که آن گردان بین خواهد نمود |
|---|---|--|---|

أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ ^{۱۰} ءَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الظَّارِعُونَ ^{۱۱} لَوْ نَشَاءُ لَجَمَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ ^{۱۲} إِنَّا لَمَحْرُومُونَ بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ^{۱۳} أَفَرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ ^{۱۴} ءَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنْزِلُونَ ^{۱۵} لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ ^{۱۶} أَفَرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ ^{۱۷} ءَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ ^{۱۸} نَحْنُ جَعَلْنَاهَا تَذَكُّرًا وَنَافَعًا لِلْمُقَوِّينَ رَمِيَ أَرَبَ أَشْجَا أَفَرَأَيْتُمْ دَخْسُورًا ^{۱۹} يَأْتِيهِمُ أَرِيشٌ كُنُكًا ^{۲۰} مَ كَرَدَاهُمْ أَرَا بِلَادُورِي ^{۲۱} وَمَا تَنْبِشُ بِلَادِي صَاحِنُ خُوت

۱۰ آفرایتم ما تحرثون ۱۱ آنتم تزرعونه ام نحن الظارعون ۱۲ لو نشاء لجالناه حطاما فظلمت تفكهن ۱۳ انا لمحرومون بل نحن محرومون ۱۴ افرایتم الماء الذي تشربون ۱۵ انتم انزلتموه من المزن ام نحن المنزلون ۱۶ لو نشاء جعلناه اجاجا فلولا تشكرون ۱۷ افرایتم النار التي تورون ۱۸ انتم انشأتم شجرها ام نحن المنشئون ۱۹ نحن جعلناها تذكرة ونافعا للمقوين ۲۰ رمی ارب اشجا افرایتم دخسورا ۲۱ یاتیم اریش کنک ۲۲ فسبح باسم ربك العظيم

| | | | |
|---|--|--|---|
| پس شما بید آیا در سرشت
می روید آرا خود شما
پس از آن یعنی آید رس
میکنید از آن قصبه گمگو
دیدمید آیا پس آن تی شما
گر که ما غولیم آفاق و شور
پس شما دیدید آیا کاورد
مستردیم ایجاد آن آ شما
همچین هر رود آیدمگان | آچه واکه می کند اوداه است
یا که روزی نماید آن بر ما
خوردن ما، چون خشک اسطر
که بنا آرا ثمرات سکود رو
که باشد و دزد ارم
می کردیم از دریک و دور
از دخت سر آش بر پید
آفریم آرا یا که ما
دوبان بهره و در خود او آن
پس باک هم آن پروردگار | پس از تمامی دهد اجارین
لو شد اعداه حضم
پس همه روزی حب وان گید
ما سی اشیم رین توان رده
آن شما آرا و سبب از صاحب
س کوه اوجه رو شکر هم
دیدید آیه که از شح شجر
ما نگردانید آتش را زید
سویاید ریح اهر آتش است
بدن کلمه بروک از انصار | که شد آرا بنی اندر زمین
ش او آکه مع آن گیرد و کلام
دست درست از بنیهای رید
بلکه هم بدت و محروم آمده
یا که حرم ما از ارب آب
فرخندای روی حش ذوالکرم
از برون آوردن آتش خمر
تذکره ما از حجه آورد یاد
پس از آن کایده آتش حوشت |
|---|--|--|---|

قُلْ أَقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ ^{۲۳} وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَطْلُمُونَ عَظِيمٌ ^{۲۴} إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ^{۲۵} فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ ^{۲۶} لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ^{۲۷} تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْمَالِكِينَ ^{۲۸} أَفَهَذَا الْحَدِيثُ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ ^{۲۹}

۲۳ قولا اقسام بمواقع النجوم ۲۴ وانه لقسم لو تظلمون عظیم ۲۵ انه قرآن کریم ۲۶ فی کتاب مکنون ۲۷ لا یمس الا المطهرون ۲۸ تنزیل من رب المالکین ۲۹ افهذا الحدیث انتم مدھنون

الجزء السابع العشرون

٤١ وَ يَجْمَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تَكْذِبُونَ ٤٢ فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُمُومَ ٤٣ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ

و م داد روزی تارا در حاکمانکدر میمالید پس حرا و خجک میرسد و شهر آذوقه میگرید

^{٨٤} وَنَعْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ ^{٨٥} فَقُولُوا إِن كُنْتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ ^{٨٦} تَرْجِعُونَهَا

و ماریکا: مری او ارشما ولکی میسید میرچر اکرمسید فخر ادا دوشو مگان مرگ داندش

إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ^{٧٧} فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ^{٧٨} فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّةٌ نَبِيهٌ ^{٧٩} وَأَمَّا إِنْ

سیدز است جوان ساک باشد او مرد تنگدانه گان پس راهی است و زوری و پشت و اما اک

كَانَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ۖ فَسَلِّمْ لَهُ ۖ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ۚ وَآمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ

از روزنامه‌های راست به اسلام ا از چپ از چپ‌ها و راست‌ها

٩ الصَّالِّينَ ١٠ قُزِّلَ مِنْ حَمِيمٍ ١١ وَ تَغِيَّةٍ جَعِمٍ ١٢ إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ ١٣ فَسَمِعْ

کرامت - از آتش و شعله در آفرینند و در

بِسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ

• یہ وردگبارت کہ، دن اسے

[illegible]

سُورَةُ الْحَدِيدِ تِسْعٌ وَعَشْرُونَ آيَةٌ وَهِيَ مَدَنِيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند بخشنده مهربان

سورة الحديد

سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ يُحْيِي

تسبیح گفت مر خدا را آنچه آسمانها و زمینهاست و اوست عزیز حکیم مر اوست پادشاهی آسمانها و زمینها

وَ يُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ

و میبرد و اوست در همه چیز توانا اوست اول و آخر و ظاهر و باطن و اوست به هر چیز

عَلِيمٌ ۝ هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يَعْلَمُ مَا

دانا اوست آنکه آید آسمانها و زمینها در شش روز پس استوی شد بر عرش میداند آنچه

يُخْبِرُ فِي الْأَرْضِ وَ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا يَرْجِعُ فِيهَا وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا

خود در زمین و آنچه آید از آن و آنچه میفرستد از آسمان و آنچه میامیزد در آن و اوست با شما هر جا

كُنْتُمْ وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۝ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ۝ يُوَلِّجُ

نماید و خدا آنچه می کنید بصیر است مر اوست پادشاهی آسمانها و زمینها و به خدا بر گردانیده شود امرها درمی آورد

الْبَلَدَ فِي النَّهَارِ وَ يُولِّجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ۝

شهرها را روز و درمی آورد روزها در شب و اوست دانای ذات سینه ها

هست در سمع ذات هر چه هست
و چه گرداند سیراند مقام
اول امری زده بر حق اعدا
چون تمام هیچ موجودی جا
و اثر او سدهای محکمات
ضمه است ای مآثر و شئون
هستی اوچه در حساب اشاعت
هست در ذات از حقیقت ذات او
یا بود در ظاهر اثبات صبر
ظاهرش بکاشی این بر شریف
حاصل آنکه گوید سلطان خود
بر وجود آوردم اول الوهم
بخت را ماسم کامل فوج
ذات او را و آخر یکی است
اوست آنکی تلاری ارس و سجا
و ان سر گردیده متولی حشر
واچه بیرون آید از وی هر دم
باشیا هر جا که باشد اوست مع
اوست بر اوس و سجا فرم روا
یا کند در روزی زاید بش
چون صور که بی از آنها
هستی این ممکنات و نفوس و
فروش باشد بهر چیزی تنه
اولی بی شید او را ادبا
او بهایه صلات خود را
ماد او بی صلات دو صفت
نفس اساعی و نفس در کون
ایک از هر صفت ظهور ابرو شدست
ایک صفت باشد از آیت او
و روح و سحر و هر شئی غیر
و چه صدایتش به بدید
اول و آخر همه اندر وجود
سوی من آخر تو گردی در هم
اثرش من و غیب و سر روح
ظاهر و باطن مایه بشکی است
در شش از اید و ایدان انفسا
زرد تدر خط عرش و عرش
چون باب و صدایت از غی
عالم و قدر حق از مافوق
هم پوشش و دکت کلرها
بیاورد اراید از باشد صعب

در سوات و زمین شئی که بود
باشد او را شاهی ارس و سجا
ی که او را اولی باشد صلات
امر ای حد اشایم مقیم
اولت این بود دور از غفل
سوی او گردید آمر مسمی
بطن از وجه حقت شاه خود
یش که اوست گردید قلب قلب
هم بود باطن بدون احتساب
باطن او چیزی که می باشد صند
باید دیوان دیگر در حلاله
حرس کت کار شده در مراد
آفریده بی زعم و عی
تاو باطن چون کسی در مدکی
یش عشت خنه یکسان فوق و ست
حقت این تدریج هست انالافات
چون مفر از را یا کج و بجز
واچه بیرون رود هر آن خود
خواهیم بهان مآلشایان خود بدید
روبراهم در شب آورد بی سیر
هم بود دانا بر سنا

زرد تسبیح حق ارحمهم وجود
هلب و داناست او بر مسموی
اولت انکی که پیش از ممکنات
اولت ای سات خود قدیم
صفت ذات او نفسی در ان
آچه است زو شد ان با صبی
صاهر و پیداست انوجه وجود
این مانی بست بر ان گوش در
یا بود صاهر بدون اقرب
یا بود صاهر بعنوان احد
خواهم اروسیم از این حریف
می ممکن ای شده برکی اعتدال
صافرت را من میگو صورتی
دانش عقل و کمال و روحی
او بود دانا چه جری که هست
تا که باشد بر صفت محکمات
دانا این آید بارش ابرامور
و آنچه آن از آسپل آید فرود
هم بود پیا ر آنچه می کشید
اندر آید لیل را اندر هزار

الجزو السابع العشرون

آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْقَبُوا مَا جَلَّكُمْ مِنْكُمْ فِيهِ فَأَلْذِنَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْقَبُوا لَهُمْ

ایمان آورید خدا و رسولش و انقلبوا ما جلكم منكم در آنکه ایمن آوردند از شما و انقلبوا له

أَجْرٌ كَبِيرٌ ۙ وَمَالَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولِ يَدْعُوكُمْ لْتُؤْمِنُوا بِرَبِّكُمْ وَقَدْ أَخَذَ مِيثَاقَكُمْ

اگر می بود و چه می شد که ایمن نمی آورید خدا و رسول میخواستند که ایمن آورید سرور و گدازان و بدین گرفتار شما از شما

إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۚ هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ عَلَىٰ عِبْدِهِ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى

اگر می بود ایمن آورید که او است آنکه فرو میفرستد بر عبادش آیات واضح تا خروج دهد شما از تاریکی

النُّورِ وَإِنَّ اللَّهَ بِكُمْ لَارُؤُفٌ رَحِيمٌ ۙ وَمَالَكُمْ إِلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ

که خداست شما را آینه مهران رحیم و مالکم الا تنفقوا در راه خدا و میراث است میراث آسمانها

وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتِلٌ أُولَٰئِكَ أَطْعَمَ دَرَجَةً مَنِ الَّذِينَ أَنْفَقُوا

و زمین برابر نیست از شما آنکه انفاق کرد از پیش فتح و کاتل و در روز عود آید از هر درجه ای که انفاق کرد

مِنْ بَعْدُ وَفَاتَلُوا وَكَذَٰلِكَ وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ۙ مَنْ تَيَّ الَّذِي يَقْرُضُ اللَّهَ

از پس آنکه از عود دهد و همانند است و غنی و خداست آنچه بکند آنکه بکند آنکه وام بدهد خدا را

قَرْضًا حَسَنًا فَيُغَاغَهُ لَهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ

وامی که خوب و پس بدهد که با او وام بدهد و او است بخدای سودمند

| | | |
|-----------------------------|-----------------------------|---------------------------|
| هم صفاق بر رسول او شود | پس وحدات حق نگوید | همچو او آنچه کرد که ایچین |
| پس از مال که از پیشینان | سرشار را اعران مستحقین | می پندارید که مال او شهاب |
| پس بهر مصرف که حق فرمود است | نیکو مال که هست آن از خداست | عزت از آن که بگوید اعران |
| از شهادت رود یا از اطفال | که جوید و بپايد ایچین | پس کسی کاورد این ارشیا |
| در دو دنیا هشتان آری شیر | مال خود را داده در راه خدا | پس شهادت چیست کاین دورید |
| سرشارا خواهد او تا بر خدا | بر خدا و بر رسول پاک دید | چنانچه از دورید ایجان حق |
| حق توده است میناق افشا | او خواهد که کتاب اهرساق | اوست آنکو بر رسول بدهد |
| تا نطق طمت با سرور | آیت روشن برسد خواهد و ش | حقانی او رؤیت و رحیم |
| سرشارا چیست کمال اربلا | بر خدا خواهد رسد دور و هم | واکبی هست از خدای علی |
| است یکمان تراید مال خویش | چه میراث سوات و رمی | پس بی زلف حق که او |
| خود در اصرار و بهار ایگروه | دادمان و زد حاک او ناصر | آنکس که بد فاح که مال |
| چه را حق و دهه داده بطو | دادمان و زده ایشان مال | لیک سر شد تنوت در مقام |
| بکست آنکو وام بدهد رحدا | حق بود دا را مال اجم | |
| همین آری کو ببید و چون | پس کید آتال را بروی خرون | |

يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرُكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي

روزی که می بیند ایمان و ایمانان کمی شتاب و روشن شدن و به ایمان و به ایمانان امروز بهشتهاست که رود

مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَٰلِكَ هُوَ الْقَوْزُ الْعَظِيمُ ۚ يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ

از زیر آنها هر ها جاودایان در آنها این است کاین بزرگ روزی که گوید منافقان و منافقات

سورة الحديد

اَسْمُوا أَنْظَرُونَا نَقِيسَ مِنْ نُودُكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَأَيْنَاكُمْ كَالْمَسْمُورِ نُورًا فَصُرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورِ
ایمان آوردند هر کس بیایا تقیاس نامه از نورشا گفتند که برگردیم بظان پس جوید سوری پس کشیدند میانشان دیواری

لَهُ بَابٌ بِأَطْنُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهَرُهُ مِنْ قَبْلِهِ الْعَذَابُ يُنَادُوهُمْ أَلَمْ تَكُنْ مَعَكُمْ فَأَلْوَا بَلَى
که مراد است دی که باشد در آست و دست و طغرش از پیش آست عذاب خدا کند ایشان را که آی سوره باشد که گوید آری

وَلَكُمْ فِتْنَةٌ أَنْفُسُكُمْ وَتَرْبُصْتُمْ وَأَنْتُمْ وَغَرَّتْكُمْ الْأَمَانِي حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَغَرَّكُمْ
وایستگن شما فریبش بخودمان را و انتظار دیدید و شک آوردید و غرید و غشایان را برید و آرزوها آمد امر خدا و غرید و غشایان را

بِاللَّهِ التَّوَرُّدُ قَالِيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ عِدَّةٌ وَلَا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مَا يُؤْخَذُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ
خدا و ترید عده پس آرزو کردند خود را صانی و نه از آنکه کاویدند ما نگاه داشت آتش آن اولبت شما

وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَضَعُ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ
و بشارت آن را که است آید سرفته آید آن که ایمان آوردند که مایل است دلهاشان را از ذکر خدا و آنچه نازل شد از حق

وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَكَثِيرٌ
و نماند چون آنکه دادند کتاب را از پیش پس در او غشایان و مان پس سخت دلهاشان و بسیاری

مَنْ فَايَقُونَ ١١

ارایشان تاخاست

| | | |
|---------------------------|---------------------------|-----------------------------|
| امر آرزوی که بی برساند | مؤمنان و مؤمنین را ساد | میرودشان باشند او هر که است |
| گوید ایشان را دشه از خدا | مده امروز است حجت بر شما | وین بود نفوزی بزرگ و ددان |
| و ان مانع شکان او مردود | مؤمن را میگوید آن رمن | را که ما از بزرگی هیدیم سه |
| گفته ایشان شود گردد از | دو جهان و دروشی بگیرد سار | در پیش او را دزی برده |
| و اسر او رح مهر مؤمنان | کا بر آید اوست دوشم جان | حب دوزخ هم دزد آن عذاب |
| مؤمنان را میخواند از وضع | باشد آنا به ما بودی مع | انکه انکندید خود را در دهن |
| شهای خویش را از حق | اندر انکندید درون و شفق | بر عذاب در خون و مؤمن |
| در دعوت شک سوید از رسول | آرزوتان زرد مفرور از رسول | تا که از عذابان این شروح |
| دادن دین فریفته غریب | بر شما گاه شد از حجت حس | میگردد هم و عذاب ده |
| حای ایشان و شاد و آتش است | و نشاره میسر او را و خوشب | بود در بازگشت به اسیر |
| نماند آیا وقت آنکه مؤمنان | قیان شایع شود بر ذکر حق | قبهای راه از عت رضا |
| کرده بارل آنچه را از حق | پس این قرآن باشد وسی | پیش از این یعنی بود رعاب |
| پس ایشان چون زمان آمد از | سخت شد دلهای ایشان و دواز | را سرح رفت زهد از عت برون |

إِعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا قَدْ يَتَّبِعُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَمَّا كُنْتُمْ تَقُولُونَ ١٢ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ

باید پس سیکه خدا از مرگ زنده سازد و آن بسطق این کردیم برای شما آیه را باشد که شایع باشد بر عت که سرتابیکه صد دادند

وَالْمُؤْمِنَاتِ وَأَقْرَبُوا اللَّهَ قَرَضًا حَسَنًا يُضَاعَفُ لَهُمْ وَلَهُمْ أَجْرٌ كَرِيمٌ ١٣ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ

و نماند که صد دادند و اولاد خدا را و ای بگو زنده کردیم در ایمان و آهار است بشارتی سوهند و آنکه ایمان آوردند خدا

الجزو السابع العشرون

وَدُسِّلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشَّهَادَةُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ

ورسول آنها بدیشان صدیق و شهادت
زیر و در گذران گنایار است احسان و نورشان و آنکه کافر شدند و

كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ۱۱

کذیب کردند آیاتهای ما بایند اهل دوزخ

| | | | |
|------------------------------|-----------------------------|--------------------------|--------------------------|
| می دادند بیک حق بی حرف و صوت | زده سازد افس و او را و صدوب | روشن آبیی خود دریم جد | تا شایا گردید شاید ظلمند |
| مرد صدیق آورده بر خدا | میری کاوار است صدیق ازولا | و ام ریح داند امارت حوش | و ام بکنو احرا باشد بیش |
| راید از حشانتان شود مان و سم | در دو دیا و اید احزیم | و اکسانیکه کار و دلا ریش | رخدا و رسول از متین |
| شد باورند در اغترشان | هم در اسکان و آب و کارشان | آنگاه مشد صدشان بود | همه بدان چه در دوزخ خود |
| بر ایت است احز و نورشان | مل آیه بود آن مهورشان | و آنکه کافر گشت و رآب ما | کرد مصدب و نود آرا ا |
| | آنگاه باشد اصحاب جحیم | در عذاب و آتش دوزخ مقيم | |

اعْمَلُوا إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَمِزٌ وَلَهُمْ وَزْنَةٌ وَهَاطَرُ نَيْتِكُمْ وَ تَكَثَّرُ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ

خداست عرصه گدای دنیا فایست و آرایش و طرش برتری نیاید و لاغری در اموال و اولاد

كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهْجُ قَوْمَهُ مُمْسِقًا ثُمَّ يَكُونُ حُطْلًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ

مثل در آب که شکست آورد کافرا را و ستیش پس حش شد پس بی او را و در شد پس شود در هم شکست بر در و در آخرت عذابی است

شديد ۲۰ وَ مَقْمَرَةٌ مِّنْ أَلْفٍ وَ رَحْمَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْفُرُورِ ۲۱

شدت و آفرش از خدا و ششوی و ست در کمال دنیا مکر مه فریب

| | | | |
|-----------------------------|-------------------------------|------------------------------|-----------------------------|
| می دادند بیکه دهی و رسو | این حقه دمی حرام و اهو | نازی اضل و مشغول شد | نوتان داور و خیرات اید |
| خراخرا هر تکثار ریش | ست درمان و ولد یا صفت | سب حر آرایشی بی که آن | هم مذهب و خاخر بیان |
| در مری من و اولاد و حد | تجه شد حاصل این مثل و ولد | رود این درجه کرد بر طرف | ماند ادوی رتو امد و واسف |
| شدش کرد من رفقه هم | زینش در بر فرو از هم هم | آیه هر و منه ی که بود | خون شراره آتش اشد از سود |
| برخی گفت او اش دنیا گشت | اوسفتش شده عا و آخر فست | حق خدا میرود انسان مثل | کس بود منه داران در محل |
| برو می آید برود رای گاه | نار ارا را در شکست آرد گاه | مؤمن اعبدش در دنیا عادت | نار ارا هم شکست از زینت است |
| مؤمن و کافر را شد عذاب | بر تهمین هر دورا شد جیب | آن شود بر حضرت حق مثل | وی شود بر صورت آن مشغل |
| آن شود ادراک مقولش فرو | وین و عسوات یا بعد برون | از صحت حکم جرد در شهرها | سگرد جز عضا و پرها |
| یا که است و خمرات روح | یا که صدها و اشیا و صبح | خارف اربک بر کاهی در دود | بی برد راصل و هوان وجود |
| حق اوست دین و آسمان | نار در شکست از این هر دورا آن | از ضعی دشتن دی دوتی | هر دورا اهر گشت آن ظم و غن |
| آن یکی سپاه بیرون یا داون | وین در کس مکتوب را داون | این درک در سد یب می | وان سد سزی و ترکیب وی |
| رنگ کرد و در دیگر شکست و در | می مراد بر شکوه و دور مرید | گفت رای ثم پیچ میرید | زود و شکست اوسد سبزی آن گاه |
| سوزودی شکست و اشکته شود | همچن من جهان قای بود | نمود روی غرضد الطاف | زانکه اورا است جز روی نبات |
| در جهان شد روان آن پید | لک اهر آتیت رشتی شدید | چونکه مرگند از این صورت و وق | هست خشودی و آمرزش حق |
| | زهی ای جهان پر شرور | می باشد جرم صافی از غرور | |

سَابِقُوا إِلَىٰ مَقْمَرَةٍ مِّنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا سَمَرُ السَّمَاءِ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا

بیشی گردید بسوی آمیزی ازیر و در گذران و جتنی کمرش آن چون عرس آسان و زمین است آماده شد میرای آنکه آورند

سورة الحديد

بِاللهِ وَرُسُلِهِ ذَلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ٢٢ مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ

بعدا و رسولان آن فضل خداست بجهت نيكبختى بخواهد و خداست صاحب فضل درك رسيد هج ميمنى

فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللهِ يَسِيرٌ ٢٣

در زمين و در جاهای شما مگردد كتاب پيش از آنكه پديد آيد آرا بدست آيد ر خداست آسان

لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ ٢٤ الَّذِينَ

تا كين شود بر آنچه فوت شد ز شما و نشاد نشويد آنچه داد شما را و خدا دوست ندارد هر كس كه بپندد بخت خود را را ازاى خدا

يَتَخَلَّوْنَ وَ يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبَغْلِ وَ مَنْ يَأْمُرْ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ٢٥

جدا شوند و امر كنند مردم را بى وفائى و من كه امر دهد خداست غنى و ستايش شده

| | | | |
|---|--|--|--|
| <p>خود هم گريد بى درمدا
عمر نه بگفت آن نامر و صول
اين بهشت آمده گشته در اصول
هر گاه خواهد دفعه و صفا
همچو ضغط و غش احوال در و روع
ايشه سهل است و آسان در خدا
هم در چارى مى گرديد باج شد
اين شان زاهد و ارسته است
بر جهان خوشدگستن داشتار
هم دلارا دارد مع دوست
و انكه روگرداند را كنش آفريد</p> | <p>سوى غراهاى آن پروردگار
هج ممكن چيست عمرى در و روع
مؤمن را خدا و رسول
صاحب فضل بزرگست آشنا
همه اندر سها ارسته و روع
كه شود و امان در اشتيا حاجا
كه شيرا حق ر خود خوش داد
كه حق دل از دو عالم است
موجب شتر است و صاحب اشتار
كه ساد صرف چيزى نامر است
پس خداوند او غنى است و حميد
شتر در امان است او فاشود</p> | <p>هم بسوى چنين كز و است عمرى
ايك طولى در عمرى آن ممكن است
صلح است آن كسى آن چه رواب
پي رسيد است از مصائب پارسد
حركت لوح بود از بيش از آن
تا از آنچه ارشا گرديد هوب
ف بود امده دبا را قرار
با كه فاشد بد شادى و غم او
حق ندارد دوست اين جز و سرور
با كه دارد حيلى پس را
پيدايى كه از افلاك خلق
خلق از پادشايى بكي برمد</p> | <p>همچو عمرى آسپان و پى اس
در صلات اين بان مستحسن است
شى نگرند رعشا و ر رواب
دور مى آرد آنچه مكر و همت و ده
كفر هم اين روى با عسر و حن
فشود اموه كن ران غده و موت
لحرج يا بسط آرا افشار
يست زاهد هم باذل هدم او
لايحه فضل شغال فقور
همچو خود اشتياى حق شاسرا
هم سوده برتر از افلاك خلق</p> |
|---|--|--|--|

حكايت

| | | |
|--|---|--|
| <p>يك حكايت يادم آمد گرچه من
صاحب آگاه يازن در مقام
رفت و بيرون كرد زود را خواهش
شهر ديگر نبود آرن مگر
ديد زن سائل بود شوى صحت
زانگهى خورد هم روزى مرغ و لعل
چون نودادى هر چه بود از مرغ و لعل</p> | <p>نيم اسماء كوئى رسم و فن
بود هم مشغول را اكل طعام
خورد مان و مرغ را در دهانش
دورى امر شاه باشوى ذكر
گرچه و دشمنه از او پريد چيست
باوى امر شاه وقت خورد و خوراك
روى از آن يادم آمد اين زمان
با بادل حاصل اسكرام را</p> | <p>يك نظري شد بسوى حانه
مرغ ريان ده ايشارا پيش
ده سائل شد خيره و بى واد
مرغ و لعل مى خورد كدام سائل
گرچه كردى گرچه گفت اين مردود
كند او را سائل او را زود
گفت گرچه سائل آن سائل هم
و در مستغنى است از اسكرام خدا</p> |
|--|---|--|

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا

برستگرفتيم رسولان را با بينها و فرو فرستاديم بايشان كتاب و ميزان را تا قيامت ايند مردمان عدل و نرسايم

الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ وَ لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَتَصَدَّقُ وَ رُسُلُهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ

آهن را در آست آسبي سخت و مقتضاي مردمان و تا باشد خدا كس را كه باري كند او را و رسولانش در نهان مرستگه خداست

الجزو السابع العشرون

قُرْئِي غَزِيرٌ ٢١ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا وَابْرَاهِيمَ وَجَعَلْنَا فِي قُرْيَتِهِمَا النَّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ فَمِنْهُمْ مُهْتَدٍ

نوحی غزیر وبتقری فرستادم نوحا و ابراهیم را و گردایدیم در اولاد آدم و شیبرایا و کتابها را پس بعضی از آنها هدایت

وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ ٢٢ ثُمَّ قَبَّلْنَا عَلَى آبَائِهِمْ بَرُسُلَنَا وَهَبْنَا لِيَسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ

یاقتدوسباری از ایشانند فاسقین پس ایی در آوردیم بر اترهای ایشان رسولان را و ایی آوردیم جسی بن مریم را و دادیمش انجیل

وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهَابَيْنَ ابْتَدَعُوا مَا كَتَبْنَا هَا عَلَيْهِمُ الْآيَاتِ

و گردایدیم در دلهای آنانکه بر او شده آثار امری و رحمتی و درسی و درسی که عت ساختند و اما عوشتند آرا بر ایشان مکرحتن

رَضَوْنَ اللَّهُ فَمَا رَدَّوْهَا حَقَّ رِعَابِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ

رضای خدا را پس هدایت نمودند آثار حق رعایش پس دادیم آرا را که ایمان آوردند و ایی ابرشارا و سباری از ایشانند فاسقین

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا اللَّهَ وَآمِنُوا بِرَسُولِهِ يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِنْ رَحْمَتِهِ وَيَجْعَلْ لَكُمْ

ای آئینانکه ایمان آوردید بر هر چه خدا و ایمان ماورد بر رسولش که خواهد شایر اند و در رحمتش و خواهد گرداید برای شما

ثَوْرًا تَمْشُونَ بِهِ وَيُغْفِرْ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ٢٣ إِنَّمَا يَعْلَمُ أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا يَقْدِرُونَ عَلَى

ثوری که را عور و بدای و خواهد آمد بر دشت را و عت است آمر و هم بران دادند اهل کتاب ای که قدرت ندارد بر

شَيْءٍ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَأَنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

چیزی از فضل خدا و هر سب که فضل در دست خدا است میبختد آنکه عور خواهد و عت است صاحب فضل بزرگ

ما فرستادیم فرستادگان ما علامتهای روش در میان

هم تراژر تا که مردم بفکند ایستد از مردمی بر هدل و داد

هم فرستادیم ما ایشان حدید کارزار سخت زان کرد پدید

تا بداند حق که او را در سبل می دهد باری شود یار رسل

هم فرستادیم ما از احشا و خلایق روح و ابراهیم را

پس از ایشانند بعضی رهپاده و اکثری را ایشان روز قه در ده

آن رسولان و روی آوردیشان جسی مریم رسول پاک خان

در دل انعامش افکند بر رأفت و پشایشی بر یکدیگر

هست رهپایت از بهر فریق غایت بریز کاری در طریق

فرغ آن ازما را ایشان می نمود لازم خود کرده عود از جهود

یا نبود آن کتف ز ایشان دور و حق بلکه بدشان عرس خوشفودی حق

پس بدادیم آئینکارا احشاش که بدد المؤمنان جان فنان

ایکه ایمان ورسل آوردند انتواقره بر رسولی بگروید

پژنکم سکنایی من رحمت مست دوحیب از حشش اور شکایت

تا گرداند شما را روشی که روید از آن ره اضرائی

تا بداند از بین اهل کتاب ایکه قادرنشد از هیچ ناب

ایکه از اولی است بر دست خدا می دهد آرا که خواهد زافعا

برتر حق و باطل بر صواب

کان سب بر اسظام عالم است

هست گاه بیست از ماده قیاس

بل جیب از روی قلب و اشتیاق

ما بویتم سکنات از دلشان

که دبی رفتندشان در هر مهم

ما بآن پیشبر با حلم و حب

اینها سکر دیم بر رسم و شان

خواب و خور و طاعت و تقوی زاید

کرده دود از عشق و ارتفاع

آچه بحق هدایت در مقام

ره بیرون از حد آن دلائل

خود هین پیشبر از هر و کل

وان پاک از تصدیق سلطان سبل

حششال چون غور است و رحم

کاوست خاص اهل ایمان و کمال

من شاه الله ذوالفضل العظیم

هم فرستادیم ما ایشان کتاب

از راه و قصد حدل حکم است

مسمای دگر از هر بار

ف ظاهرگان بر دوسم خلق

هم نگردادیم در اولادشان

ثم قبتنا علی آقارهم

هم عطا کردیم اجل از کب

راه رهات از و برشان

از واد او خلق و دوری از بلا

عفی خوشنودی حق آن ابتعا

پس هدایت می کرد آن تمام

و اکثری را ایشان بدد از فنان

زاکه موافقت ایمان بر رسول

آن بسکی از بهر تصدیق رسل

جرمتان تا بچند از فضل عیم

هچ بر چیزی فضل ذوالجلال

می دهد از رحمت وجود عیم



سورة المجادلة اثنتان وعشرون آية وهي مدنية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خدای بخشنده مهربان

قَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ فِي زَوْجِهَا وَتَشْتَكِي إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ يَسْمَعُ تَوَاضُعُكُمْ إِنَّا اللَّهُ

بشنید خدایا گفتن آن زن که مجادله کرد با و در روش و شکایت میرسد خدا و خدا می شنید گفتگوی شما را هر سبکی خدا

سَمِعَ بَصِيرًا ۚ الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْكُمْ مِنْ نِسَائِهِمْ مَا هُنَّ أُمَّهَاتُهُمْ إِلَّا اللَّائِي

شنوای باصفا آنکه اظهار کنند از شما از دستان نیست آنها مادران ایشان نباشند مگر آن ایشان جز آنهایی که

وَلَدْنَهُمْ وَأَنْتُمْ لَيَقُولُونَ مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ وَرُوحًا ۚ وَإِنَّ اللَّهَ لَخَبِيرٌ

زاد مادران آنها را و اینان میگویند ایسوی از گفتار و دروغی و چه سبکی خداست در گفتار همه آگاه سرده

كَرِهْدَى زَوْجَهُ خُودَا طَهَارُ ۚ ذَنْ بَسِ مَبُودَ زَانِ رَه تَكْدُنْ

وایمرا منی مکرر شد کلام هر سب حال خویش کردی متضاد

بِسِ تَلَوْتُ كَرْدَ اِبْنِ آيَاتِ رَا كَه شِيدَ اقْوَالِ آفَرَا خُدا

پس تلاوت کرد این آیات را که شید اقوال آفرای خدا

شَكُوهُ ۚ مَدَاشَتْ سَوَى حَقِّ مَدَامِ حَقِّ شُودِ آن اَرَاكَتِ اَمَرِ كَلَامِ

شکوه؛ مداشت سوی حق مدام حق شود آن اراکت امر کلام

حَقِّقَالُ اَوْ سَمِعَ اسْتَ وَصِيرُ وَاَقْبَ اَرَا سَرَاوِ هَرَكِ مَآگِرِ

حققال او سمع است وصیر واقب اراسراو هرکی ماگیر

خُودَا اَنَرَا حَقِّقَالُ زَانِ حِلِّ بَنِي اَنَ اَدَ سَلُوحِ اَلزُّوسَمُوعِلِ

خودا انرا حقال زان حل بنی آن اده سلوح الزوسموعل

تُوسَمَا بَنِي چُو شِت مَلُورِ سِرَطَلُ اِبْنِ مَوَدِ كَرَمِ سَتُورِ

توسما بنی چو شست ملوری سراطل ابن مود کرمتسوری

مَعْدَاشَانِ حَرِ رَقَالِ نَبِيلِ كَه رَا بَدِشْتَانِ اَنَرِ شَبَدِ

معداشان حر رقان نبیل که را بدشتان انر شبد

مَنَكْرَاكَتِ اَنَ كَتَا اَنَزُورِ مَنَكْرَاكَتِ اَنَ كَتَا اَنَزُورِ

منکرات آن کتای انزور و منکرات آن کتای انزور

وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ يَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَآتَا

آنکه اظهار کنند از دستان پس عود یابد مآچرا گفت پس آزاد کردن رقه است از پیش از آنکه

ذُلُّكُمْ تُوعَذِّبُونَ بِهِ ۚ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ۚ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ

آدمو آن بداد معشود بان و خداست آچمکبب آگد پس کیکیامت پر روزه دو متتابع می دردی است پیش از آنکه

أَنْ يَتَمَآتَا ۚ فَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَاِطْلَامُ سِنَيْنِ مَسْكِينًا ۚ ذَلِكَ لِتُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ۚ وَلِتَكُ حُدُودُ

هرستان آدمو پس کیکی نتواند پس امام شصت مسکین است این برای آنکه ایمان آید خدا و رسولش و این حدای

اللَّهُ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۱

خداست و برای کفار است عذاب پردرد

و آنکه از زمان خوشتن کرده اند ایشان طهار اموطن

باز پس گردد برگشتار خویش آچه اعر جلیطی گفته بش

یا مراد از عود باشد در شمار مر ارفاده وطنی یا ضی طهار

بنده آزاد در محضر کنند پیش از آنکه مس یکدیگر کنند

تا شبها از ایقید از لفظ بد وانه منکر باشد و دور او خرد

هر ناپه بنده پس بی اشتباه روزه پس یاد گرفت او را دودنه

شصت مسکین را روا باشد نام این بود قائم مقام اعر صام

برقیه اودلری آرا احتیاج کن رجوع از ویجوی اوحاح

بر شرفش است این حکم از قبول هست اسحق و تصدیق رسول

کرده وارا قطع در استان وده بنی ر طهار افداشان

که کند آزاد بعدی چارمرا پس برایشست مر کظره را

هر پس از اختاره امو شرع دین نیست حایر میگیس زانیان بین

پند دانه می شود از زبان ان شلار است قوی که بدان

حل و حرمتها را روا باشد پیچ همت دانا حق بر آچه می کنید

استطاعت در پروژه بست باز بیشتر انفس یکدیگر باز

در صفتان موصولت هم باقی احکام طهار از کیف و کم

رخدا و بروسلش بگروید این آرا باشد که تا آگه شود

هست کافر را صابی دودنه این حدود حق بود و ذوقش پاک

الجزو الثامن العشرون

یعنی آنکه بر حدیث نکرد
چون میسر گفت احکام ظاهر
هم نیم قدر بصرم از اختیار
گفت بشیر تو آن در مقام
شد می برپا زده عاصی مین

تا بود دروغ و دعوای بود
خواستند در هر سو خشن افتاد
باید خوردن مهر روی دیوار
اینکه نمی شست مسکین را طام
بر ساقی ما کند اطمینان
خنده آمد مرید را زان سخن

و مظهر طایر اس از این تمام
گفت در حال علوم مستقر
ورنه کردم غصه و زنجیر من
گفت بی کر خیزش درویشتر
گفت زانکس قزمن باشد فرو
گفت می رودم با سطر زن

لفظ استقل گوید زان کلام
که توام کرد بعد آزاد پس
بل شوم از زنجیر منور من
نکر در شهر مسکین دگر
که خورام این بود در آزمون

إِنَّ الدِّينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ كُتِبُوا كَمَا كَتَبَ الدِّينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ قَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ

بهرست که آنکه مسافت میکند خدا و رسولش را کوسار شد همه پاک کوسار گردانید که پیش از ایشان و فرورستانیم آیتهای
بَيِّنَاتٍ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ ۝ يَوْمَ يُنْفَخُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيَنْبِثُهُمْ بِمَا عَمِلُوا أَحْصَاهُ اللَّهُ وَ نَسُوهُ اللَّهُ
روشن و برای کفار است عذابهای خوار کننده و روزی که را انبیا را با هم یکی پس غیره را با هم یکی پس گردن میزدند که در آفرینش و در عذاب
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ۝ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْأَلُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ

بر همه چیزی شاهد آید می که خدا میداند آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمینهاست باشد هیچ
نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةَ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا آدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا
را سه کسی حرکت اوست چهارم ایشان و پنج حرکت اوست ششم ایشان و نه کمتر از آن و نه بیشتر حرکت

هُوَ مَعَهُمْ إِيْمًا كَانُوا ثُمَّ يُنْفَخُ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ۝

اوست با ایشان ایمان داشته پس غیره بعد آنها را آنچه کرده روز قیامت حوش که حسابش بر چیزی دانا

| | | | |
|---|---|--|--|
| <p>و آنکه اندا و ما رسول
هم محقق آنکه آیتها پدید
اخر آورده که حق آسمان را
حق شمرده است آن عملها را
این دانستی تو آیا که خدا
آن سبکی بوده که گفته حق
هم کمتر از سبکی اربع شش
پس غرضه آنچه کرده اند
هست یکسان پیش طاعت در حضور
آن پهلوان می نشاندی براه
دین میسر کرد و اقامت عتاب</p> | <p>می شود ایشان کوسار آچنان
هست بهر کاران که نکند
پس غرضه خداشان در حال
هست حاضر بر هر آچیزی خدا
می باشد و از گفتن ارمه کی
هم باشد پنج کی خداشان
هر سبکی باشد ایشان را و کو
او هر چه نیست دانا و نبیر
سر می چون کردی روان غیر ایشان
یا درویش را بی غارت چنین
بود چندی بزرگ کرد این چنین</p> | <p>مکند ایشان خلاف از قول
ما فرستیم روعد و وعده
می را بگریزد او از فرما
خود فراموش کرده اند مطلبه
داد آنچه هست در او رس و سبکی
داد آیا حله در حال حق
حرکت ما ایشان بود اول طاعت و شش
روز دستار که بی برده اند
از جلیات و خلیات امور
عمر و حوی می بودند از سبکی
کرد همی وزان نموده احتساب</p> | <p>که گوی گشت آن پیشینان
آن هدایت که کشد غوار و ژند
بر هر آنچه کرده اند ایشان عمل
مهمند روح عدل او را حرا
حرکت و احتساب خداوند است و پس
حرکت او سبکی بود در و از ایشان
بست بندی یا که فری بر او
نگردد هیچ لکه فکری در ضعیف
و آمدی اخبار ایشان در بر
زان سلطان شده اند و مکتوب
آمد این آیت از رب العالمین</p> |
|---|---|--|--|

أَلَمْ تَرَ إِلَى الدِّينِ نُهَوَّا عَنْ النَّجْوَى ثُمَّ يَكُونُونَ لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَ يَتَنَاجَوْنَ بِاللَّائِمِ وَالْمُنْوَينِ

آید می بوی آنکه نهی کردند از راز گفتن پس هر یک که با چه می کردند همان آن روز از سبکی پدید و دشمنی
و مَقْصِيَتِ الرَّسُولِ وَ إِذَا جَاؤُكَ حَيَّوْكَ بِمَا لَمْ يُحَيِّكَ بِهِ اللَّهُ وَ يَقُولُونَ لِي أَتَشْهَدُ لَوْلَا
و ازمان رسول و چون آید نصیحت گویند ترا با چه نصیحت گفتند ترا بآن خدا و میگویند در خودشان چرا

سورة المجادلة

يُذَرِّبُ اللَّهُ بِمَا تَقُولُ حَسْبَهُمْ جَهَنَّمُ يَصْلَوْنَهَا فَيَقْسِرُ الْمَصِيرُ ۝ ۱۰ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا

خدا بیکند ما را خدا آنچه بگوئیم پس است آمار و دوزخ کدر می آید و آن سعادست آهای بازگشت ای آنکسایکه ایان آوردید چون

تَنَاجَيْتُمْ فَلَا تَتَنَاجَوْا بِالْأَنفِ وَالْعُدْوَانِ وَتَمْصِيَتِ الرُّسُولَ وَتَنَاجَوْا بِالْأُذُنِ وَالْقَوَىٰ وَأَتَوُا اللَّهَ

و از بام گوئید پس و آنکسایکه بدی و دشمنی و غلامی رسول و از گوئید سوی و بر هر زکری و بر هر باز خدا

الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ۝ ۱۱ إِنَّمَا النَّجْوَىٰ مِنَ الشَّيْطَانِ لِيَحْزَنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَلَيْسَ بِشَايِئِهِ

کسبش حشر کرده خواهد شد حرا این است که این از گفتار شیاطانست تا محزون شود آنکه ایان آوردند و نیست سرور سایه ایشان را چیزی

إِلَّا يَأْتِيَنَّ اللَّهَ وَ عَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ۝ ۱۲

مگر بدی خدا و مر خدا باینوکل کسب مؤمنان

| | | |
|---|---|--|
| <p>نکری آن سوی آنکسای
دار می گوید بام بی اصول
سلم امر لفظ ایشان می دوی
روزی این گفتند در وقت درود
گفت پیشتر او آمده است
مسحاب است آنچه کلمه در جواب
بر هر آنچه گفتند حق بگفت
پس اریغیر است احد سرا
ایکسان کاورده اید ابلان شما
و از گوئید اری بر هر روز
غیر از این بود که تنوی کر حلاست
بست یعنی مؤمنان را دان مراد</p> | <p>که رجوی پنهان کردی عیان
هم در دعوان و در صیال رسول
بود مریدان گفتی یا فتح
عایشه شدید و بر خشن رود
برم خوشی که بر خفاش بیچین
بست بر من قول ایشان مسحاب
و این چنین گوید بلم در وقت
حق بنا نزل ساد روی لا
دار چون گوئید بلم هر کجا
گفت باید خیر خلق از هر رور
اولیس و وسوسه دیو نفالت
هیچ چیز الا بدی دانگر</p> | <p>از گفتند و ده از حری دده
گفتی السلام طبع از نایند
رشتا با آنچه گفتند اروسه
دادم در وقت حق می غلط
گفت کردم رد ایشان هم پرود
چونکه آیدت نصبت یا ورود
که بگوئیم از خطاب ماصواب
چون در آید اعلان پس المصیر
و زکاه و سلم و صیال رسول
آنکه سوش حشر کرده بشود
ورده از جوابی کار نیست پاک
باید ایشانرا موکل وین سعادت</p> |
|---|---|--|

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَسَعَّوْا فِي الْمَجَالِسِ فَاقْسِعُوا بِحَسْبِ اللَّهِ لَكُمْ وَ إِذَا

ای آنکسایکه ایان آوردید هر که گفتند در مشربا ها و آمدند مجلس پس جاوا کمد که جاوا بیکند خدا بر ای شما و چون

قِيلَ انشُرُوا فَانْشُرُوا فَرَفَعَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْإِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ

گفته بود که بر شربا بلند کرداد خدا آنرا که ایان آوردند از شما و آنرا که داد شد علم مرتبا و خدا آنچه می آید

خَيْرٌ ۝ ۱۳ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَا جَيْتُمُ الرُّسُولَ فَخَبِّرُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَيْكُمْ صَدَقَ ذَلِكَ خَيْرٌ

آنکسای که ای آنکسایکه ایان آوردید چون از گوئید با رسول پس مقدمه در بیما دعوتست و از آن صدق را آن مبراست

لَكُمْ وَ أَظْهَرُ فَإِنْ لَمْ تَحْدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۝ ۱۴ أَشَقَقْتُمْ أَنْ تُخْبِرُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَيْكُمْ

برای شما یا که مبرس گریا میوه صدق را پس غورست که خدا آمرزنده مبراست آیای تر سیدان گفته در بار هم با دعوتست و از گفتند

صَدَقَاتٍ قَدْ لَمْ تَعْمَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَاقْبِلُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ

صدقا را پس چون نکروید و غیرت خدا نوب از شما پس بر پاها و در نماز را و بپذیرد کوفرا و اطاعت باشد خدا و

الجزو الثامن العشرون

وَرَسُولُهُ وَاللَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَكْفُرُونَ ۝

رسولش را وحدا آنکه است بآنچه میکند

ای گروه مؤمنان چون مرشدا
جای پس بگشاده بر مردم کنید
هم زجا گویند بر خیزید چون
وانکساکه علم را داده شدند
دروغشور احد صاحب خصال
زاجتماع خلق و اقوال فضول
پس پیش آید صفت از قول
گفت این تلاوت از روی کم شود
الحیا از چهل و درویشان و صر

کنه کردد اینکه بگشاید حا
ما کشاید حایتان حق مر صرید
زود بر خرید کاین به اوسگون
از شیا تا و تبه ها سازد بلد
مردمان پیوده کردی قبل و تان
مشد آن سلطان مشاکلت ملول
در اراقت و از گمن بارسول
ماوی آنکشیدل بودهم شود
استقام ایست زاهل سرویسر
دار گوید بی زصفت ما رسول

توسه معبد می در حلوس
از ممکن رزق و هم شرح صدور
برخ الله الدین آموا
حق بود دانا بر آنچه میکید
بی زشتی می نمودم استماع
آمد آیت گای گروه مؤمنان
دادن این صفت باشد در سیر
چون رسید این آیت پس بر آمد
پس باید ارکه هیچ از زور سیم
صفت اولاشی حق داد غیول

بیکدر را بی زانکار و هیوس
هم چنین اثر پشت و دوقیور
از شیا در اعتقال اسر او
غیر فعل خود جزا داده شوید
دادی او اهر کس از حرفی صداع
و از چون گوید با غیر دمان
مرشدارا بهتر و با صغیره تر
مر مزاحم مردمش کتر شده
هر صفت حق لغور است و رحیم

جذبہ

داده هر چه بود او را از وسود
سکه دوغضاه دوش روح و آه
بیسری آهم زدوش اداغتم
من به بیرون آمدن آن کو ذکر
گر ز هستی برسی آن از دوست برد
من کجا بودم کنون اینجا کجاست
می پرسیدید آیا خود شما
چون کردید این چنین پس بر گشت
آورد از روی ایمان و اصول

دلدی ارم جبری او را باز بود
برصدق شدیدان زلف سیاه
پای سکون دوتاری باطم
بی در آن سودا شد محتاج سر
انچ او او سرود و فقی پوست بود
حلم تقصیرم چشد گو کرجاست
که معبد او را در گفتم صفت ما
برشا حق می اصفه گشت
بیروی زمره خداوند و رسول

صحنی را یک دلد لریر غون
سالمی شد که خادم ذو سیر
در غرابش حلام بر سکنار
تا برسم حال آن شوریده را
من چه دارم ندعم درواز دوست
آری امر وار ما می دارسول
یعنی امر وار گفتم دارسول
سکرند علو او لقبوا الصلوة
هم خدا دادست بر اعانتان

آب چشم آنهم مرد اوقن پرو
ناچه آن سرگشت را آمد بر
زانکه گفتند در ایضا سر مبار
گوی چوگان بحث دیده را
بنشوم قازان دمان آوا دوست
چون نبود صفت در کوی قول
بشتر معبد صفت بی گول
و اطمینان الله و آتوا الزکوة
پس جزا بدمد بوقی حالن

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَاهُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَخْلَفُونَ عَلَى الْكُذِبِ

آباد می سوی آنکه دوست گرفتند و هم را که غضب کردند خدا را ایشان نیستند الا از شما و سوا که انداختند دروغ

وَهُمْ يَكْفُرُونَ ۝ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝ اِئْتَدُوا أَيْمَانَهُمْ

و ایشان میفروشند و الله عذاب شدیدی را برای ایشان عذاب شدیدی است چه میکنند گرفته سوا که عاشارا

جَنَّةٍ قَصْدُوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ قَلْبَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ۝ لَنْ نَقْبِي عَنْهُمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا أَولَادَهُمْ مِنْ اللَّهِ شَيْئًا

سیری پس یاد داشته اند و راه خدا پس رای ایشانست عذاب میوار کنند؟ قایت کنند از ایشان اموال ایشان و اولاد ایشان از خدا چیزی را

أُولَئِكَ أَصْحَابُ الدَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۝ يَوْمَ يَبْعَثُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُطْفِئُونَ لَهُ كَمَا يَطْفِئُونَ لَكُمْ

انها بندگان اهل انشایانند و اهل جادایان روز بیکر اکیتر انداخته امکی پس سوا که بیکد برای او چه انداخته سوا که بیکد میکند

وَيَصْبُحُونَ أَنَّهُمْ عَلَى شَيْءٍ أَلَّا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَافِرُونَ ۝ اسْتَوْدَعَهُمُ الشَّيْطَانُ قَاتِنَهُمْ ذِكْرَهُمْ

برای شیطانی است و اندک ایشانند رجبری دست ایشان گایانند اهل و کفریان استیذانت را اها شیطان پس فراموش گردانده اها را ذکر

اللَّهُ أُولَئِكَ جَزَبَ الشَّيْطَانِ إِلَّا أَنَّ جَزَبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْفَاسِقُونَ ۝

خدا انها بندگان سید شیطان دانسته که سید شیطان انها بندگان زانکاران

سورة الحشر

نکری آیا بسوی آنکسان
بودند ایشان دوریانی که بود
بر دودغ امنی که در اسلام و دین
بود کاری که آن میکردند
سرمارا از ره حق زان خلق
مالهای پیش و فرودستان
پس خورند از هر حق سوگند
می نماند این زبان و فروغ

که منافق پیشه اند تیره جان
بخشان منافق و لاشان با یهود
وانگهی دانند خود این کفر و کین
برضاق و بریدی پرورده اند
داشتندی باز و فارغان ساق
هیچ فرقه خدا از چنان
آچنانکه می خورند اکنون قسم
اینکه ایشان برکت و دروغ
لشکر دیوه و دایه ای که هست

دوست گردیدند با قومی عیب
ز پیوه آجاست از شما
کرده حق آمده اند ثنائین
در گفتند آن فضاهاش سیر
پس مرایشان راست رفیق سیمین
این گروه اهل آتش سادان
رنگیشان که او این کذب و جود
کته ستیز برایشان دیوم
حرب شیطان در زن و در شکست

که مرایشان کرده حق خشم و غضب
می خورند ایشان قسم را روا
مرضای سفت ایشان را بین
تا بان ماسد این از ضرر
دفن زایشان باز نکند و زدن
پوم پیشهم جیبا می گمان
هشتان چیزی کر آن یابند سود
ذکر حق از ایشان درد اندرستم

إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَيْنَ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ

برستبکه اند که محالست خدا و رسولش را ایامید در خوارترین و خست خدا که مرایه غالب می شود و رسول است دوستی که خست

قَوِيَّ عَزِيزٌ ۝ لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ

قوی عزز باقی گروهی را که امان آوردند خدا و رسول را عزیزین گروهی ست در انداز که محالست خود خدا و رسول را و اگر چه

كَانُوا آبَائِهِمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم

باشد پدرشان یا پسران یا برادران یا خویشان یا اهل شایان در دل ایشان ایمان و قوت داد ایشان را

بِرُوحٍ مِنْهُ وَيَدْخُلُهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا

روحی از ان و داخل گرداند ایشان را بهشتانی که می رود از دریاها و نهرها جاودا باشد در ایشان خوش و راضی شد

عَنْهُ أُولَئِكَ جِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ جِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

از او اهلایا حایه اگداش که سید خدا باشد رستگاران

فی الاذلیلته بی شک این گروه
که نباشد غایب چون ارض عیب
چنین اند لوح محفوظ و ضبط
می نیای آنکه که بگروند
گرچه می باشند ایشان را پدر
آنکه بنوشته ایشان خدا
داخل ایشانرا نماید در چنان

آنکس که میکند ایشان خلاف
خوارتر چینی خواران از وسره
که قوی آرا کرهن بر سب
که بود غالب برایشانی ز غلط
بر خدا و پوم دین کایشان شود
آن مخالف پیشگان با خود پسر
در دل اعلان داده چینی ست جای
جوها جاریست کاهم زیر آن
حرب خنده این گروه حزب او

با خدا و رسول او کتب و ولاف
چون سخن از وضع روم و فارس گفت
آمد آیت که نوشته حق که من
حتمال او قوی و غالب است
دوست با آنکس که باشد مخالف
یا برادرها و خویش او دشمنان
تخوت فرموده ایشان را روح
جاودا بماند بران رضی است حق
رستگارند این بدانند از کو

بر منافق طمعه مزید در نیت
از رسولان غالم در هرمن
بر رسل در نهایت واجب است
با خدا و رسولش زانراف
بستند الیه هم پیوستن
کان زرد لوست بر اهل فتوح
و انکس و اینست از حق بی شومند



سورة الحشر آربع و عشرون آية و هي مدنية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

الجزو الثامن العشرون

سَخَّ اللَّهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ^٢ هُوَ الَّذِي أَنْتَرَجَ الَّذِينَ
 تسخ کرد خدا را آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است و او است و او است عزیز حکیم بیرون کرد امارا که

كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ دِيَارِهِمْ لِأَوَّلِ الْحَشْرِ مَا ظَنَنْتُمْ أَنْ يَخْرُجُوا وَظَنُّوا أَنْهُمْ لَمَنْتُمْ
 کافر شدند از اهل کتاب از دیار ایشان که در اول پلشتن در اول پلشتن ما نپنداشتید که بگریزند و پنداشتند که از شما نمانند
 حصار ایشان از خدا پس ای ایشانرا خدا را آنکه گمان برده بودید و ادا شد در دلهایشان هر اسی که خراب کردند

يُسَوِّتُهُمْ بِأَيْدِيهِمْ وَ آيِدَى الْمُؤْمِنِينَ فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ^٣

خدا ایشانرا هموار میسازد با دستهای خود و دستهای مؤمنین پس عبرت بگیرید ای صاحبان بینایی

| | | |
|---|--|--|
| <p>حواصی در این کتاب خدا را از پیش چون بسته آید و نصیر بر تواریخ اگر که داری هیچ ربط باعث این درباره ایشان رول اول العشر یعنی از حدیث تمام که شمر آن بود هرگز این گمان یعنی آن حسن و عمار استوار تر و سرور و امیدشان پس در قلوب هم دست مؤمنان تا و اما لیک می کردید سودهای خراب</p> | <p>آچه باشد در سوات و زمین از چو دان عهد سلطان شیر شرح آید این کتاب است و حدیث کاکس است و از در آن و عتول امر اول و این ایشان شام که بود آخو بیرون از مکان می آمد مع از عذاب کردگار رحلتا تا دل بهاد از کروب سترد ایشانرا قراخ از هر کما خای خود زحل می حساب پس شما زان اهدام و انتظار</p> | <p>غالب و اسوده کار اثنی شد سوی دیگر اوس مرشد دار که شد این زده و همان دین صبره بیکر از دیار او امانت جمع را از حاضری دیگری هست مانع صحنه ایشان از خدا از دهی کاشان کرد آن گن می نمود از قصصهای بشر می نمود از ثواب مقسم یا که بیوب آن نکار آسان رود</p> |
|---|--|--|

وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ لَعَذَّبْتُمْ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابُ النَّارِ^٤

و اگر که این بود که نوشته بود خدا بر ایشان از سلا هر اینه صاف میکردند و از دروا و رای ایشانست در امرت عذاب ایشان

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُشَاقِ اللَّهَ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ^٥ مَا قَطَعْتُمْ مِنْ
 آن باینست که ایشان به مخالفت نمودند خدا و رسولش را و کیست مخالفت نماید خدا و رسولش را پس هر کسی که مخالفت کند تحت عتوت او چه از دید از

لِيَنْتَهِ أَوْ تَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ^٦ وَ مَا آفَاءَ اللَّهِ
 درخت خرمای خوب یا اگر که داشتند ایستاده بر اصلهایش پس بود باین خدا و کاز جاده قنار را و آنچه را بر گرداند خدا

عَلَى رَسُولِهِ مِنْهُمْ فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ خَيْلٍ وَلَا رِكَابٍ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَسْلُطُ رُسُلَهُ عَلَى
 بر رسولش از ایشان پس بر شستد بران از اسبی و خشتی و لیکن خدا تسلط میدهد بر رسولان و ابرار که

مَنْ يَشَاءِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ^٧

میرداند و خداوند بر هر چیزی توانا

سورة الحشر

| | | |
|---|--|---|
| <p>دو جهان از قتل و اسیر عذاب
باشد و ما رسول دی عذاب
چونکی ویران و اسیر رسد
رعادت دایم از ذوالسن
همچنین رسد سعی در خیال
نابین بود بعد یاسم و کراف
فرض گردید آنچه شداید آچان
آچه بیرون رفکانه از حدود
هیچ اسب و اشیری قش و دیان
حق رسول تویش را هر که خواست
با شای را طلب آورد برعدو</p> | <p>می نمودند آنصفت را عذاب
ایستادگان باعث که کردند مظلوف
حکم شد خرما شایر اسید
ای مجده و وحشی دعوی که من
روزی شایر بس گشت این مظلوف
در مایشان سر در این وقت اختلاف
آمد آیت کاشیه از خرما من
تا ناید شوارشان امر نمود
می برانید مر حصول آن
ات مصلوب ناید و این عداست
حق برتری توانا باشد او</p> | <p>بیرایان این خروج و این خلا
آتش دوزخ بدون معرفت
حق شد بدشت عشق و امراق
پس گفتد آورده طین و غضب
می سوزادی و بر حشیدی رسا
چنی از مستحقین با سداد
حق ارفقتش می رسد مع
جه پس شد به دولتی
از گردان حق ارمیت و دل
مستحقان ره با ملک یا مرید
تا دهر هر که خواهد زد و</p> |
|---|--|---|

مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالسَّكِينِ

آچه را که داد خدا بر رسولش از اهل شهرها پس برای خدا و رسول و برای صاحبزادان و یتیمها و مسکینان

وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْلًا يَكُونُ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرُّسُلُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَكُمُ

و ابن سبیل تا بدو باشد دایم دوت میان اغنیایان شما و آنچه را که رسولان بیاورند آنرا بپذیرید و آنچه را که نهی کردند از آن

عَنْهُ فَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ۝ لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ

از آن پس از این شهرها و بیرون رفته اند از شهرهای خود و برای مسکینان و مهاجران است آنانکه بیرون کرده اند از

دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ قَضًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصَرُّونَ إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ۝

دیارشان و اموالشان میجویند حلی از خدا و خوشنودی و پاری میگردند خدا و رسول را آید آنها را سگوان

| | | |
|---|---|---|
| <p>گاه بهان میساید و میقتان
از خدا و مال می حرب و قتال
هست دی قری در دقت قول
گمراهه احکامه آرا سر سر
می باشد که آچیز از شما
واجه بهی از آن باید بر شما
از خدا رسید و از روح صاحب
چون نمود از سر امانت بیرون
فصلتان بی از آن هیت خود
یاری حق می خدا و امان و مال
ایکروزه ایشان بود از امان</p> | <p>گاه باشد حق زائل غری
از ذوی القربی و ایام دلی
سکنا باشد در این آیت فزون
فکرت ما دور از این صورت بود
واچه از قبلی و غمها رسول
هر که نباید زنجیر استقامت
وان میتران مایل سکتوله
کردی از آن حضرت روح و تنب
از ره حق خدا بود و رسول
یاری دین خدا یاری اوست</p> | <p>گاه بهان میساید و میقتان
از خدا و مال می حرب و قتال
هست دی قری در دقت قول
گمراهه احکامه آرا سر سر
می باشد که آچیز از شما
واجه بهی از آن باید بر شما
از خدا رسید و از روح صاحب
چون نمود از سر امانت بیرون
فصلتان بی از آن هیت خود
یاری حق می خدا و امان و مال
ایکروزه ایشان بود از امان</p> |
|---|---|---|

وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُجْزَوْنَ مِنْ هَاجِرِ الْيَمِّ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً

و آنها که جایگاه ساخته اند از دار و ایمان را پیش از ایشان دوست میدارد آنکس را که مهاجرت نمود سوی ایشان و نمی یابند در سینه شان خواهشی

مِمَّا أَوْتُوا وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ

از آنها که داده اند خود میگویند و خودشان را و اگر چه باشد ایشان احتیج و آنکه داشته اند در دل شش پس آید آنها

الجزو الثامن العشرون

لَقَدْ جِئُوا ۝ وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ

رسکاران و آنکه آمدند از مسلمانان خواهش گفتند برود کلمه ای بر ما و بر ابرار ما آنکه پیشی گرفته اند ما باینان

وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ ۝ أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا

و نکردان در دلهای ما غیبه را آنکه ایمان آوردند برود کلمه ای بر سبک و بی مهران رحیم آید بی سوی آنکه طاق و رزید

يَقُولُونَ لِإِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَئِنْ أُخْرِجُوا لَنُخْرِجَنَّ مِنْكُمْ وَلَا نَطِيعُ

گفتند بر ابرار اشارا آنکه کافر شده اند اهل کتاب که اگر بیرون کرده شود بیرون ما و بیو ما و اطاعت نکنیم

فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ۝ لَئِنْ أُخْرِجُوا لَا يَخْرُجُونَ

در شما احدی را هرگز و اگر قتال کرده شود باری می کنم شما را و خدا گواهی دهد که ایشان دروغگوین اگر بیرون کرده شود بیرون ما و امانت

مَعَهُمْ وَلَئِنْ قُوتِلُوا لَا يَنْصُرُونَهُمْ وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ لَيُولَيَنَّ الْأَدْبَارُ ثُمَّ لَا يَبْصُرُونَ ۝ لَأَنْتُمْ أَشَدُّ

با ایشان و اگر قتال کرده شود باری می کند آنها را و اگر باری کنند ایشانی را میگردانند پس باری کرده شود هر آینه شما سخت تر

رَهْبَةً فِي صُدُورِهِمْ مِنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ۝ لَا يَتَّبِعُوكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قَوْمٍ مَحْصَنَةٍ

از راهم و دستهای ایشان از خدا آن نیست که ایشانی را همه می شنود کار او نمی کشد باشد همگی مگر در جای مستکم

أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ شَدِيدٌ تَحْصِيهِمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا

پشت دیوارها کار دارند از پس دیوارها همگی با هم و نه ایشان پراکنده اند این است که آنها را و همیشه

يَقُولُونَ ۝ كَذَّبَ الَّذِينَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذُفِرُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝

می یابند مثل آنکه بودند ایشان را در یک چشمه می طافت کار او را و ابرایشان عذاب پرورد

يَقُولُونَ ۝ كَذَّبَ الَّذِينَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذُفِرُوا وَبَالَ أَمْرِهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝

می یابند مثل آنکه بودند ایشان را در یک چشمه می طافت کار او را و ابرایشان عذاب پرورد

یابی باشد آنکه کار از جای باز گردانند امر سرای

یابد آن خالی شد ایشان را دوست می دارد همت هر تود

ساحی را کاوش دعا بر خور یعنی از رشک و حسد در احتیاج

در احسان ایشان حسد را آچه یکی کرده بود آن گروه

رشا قست نام خورد و حسد بر و آن ماهر در سرهای شبا

وز سرهای شبا بیرون رود را بود خود قصد ایشان و ایم

بر ماهر تا دهی این و الهی هم چه باشد حور ووش سراج

سکرد بر سر ایشان بر دعا آمد امر شایان از کردگار

دیگر را ای گروه از مؤمن پس احوال آن ماهر را همه

احتاج و احتیاری بیکران هـ این آثار آنکه شمس را علاج

استحصال آدم این بود عجب شرح ایثار از خدا خواهد بگام

باز دارد و آورد بر خود رو کرد از اجل طمیت رستگار

مدار احوال و ماهر بر نشان میگوید ای خدا افر تا

هم بدین پیشی گرفتن باشد میگردانند دولت ما از نهان

ای خدا چون تو رؤی و رحیم تو نگاه آبا نکردی در میان

یابی باشد آنکه کار از جای باز گردانند امر سرای

یابد آن خالی شد ایشان را دوست می دارد همت هر تود

ساحی را کاوش دعا بر خور یعنی از رشک و حسد در احتیاج

در احسان ایشان حسد را آچه یکی کرده بود آن گروه

رشا قست نام خورد و حسد بر و آن ماهر در سرهای شبا

وز سرهای شبا بیرون رود را بود خود قصد ایشان و ایم

بر ماهر تا دهی این و الهی هم چه باشد حور ووش سراج

سکرد بر سر ایشان بر دعا آمد امر شایان از کردگار

دیگر را ای گروه از مؤمن پس احوال آن ماهر را همه

احتاج و احتیاری بیکران هـ این آثار آنکه شمس را علاج

استحصال آدم این بود عجب شرح ایثار از خدا خواهد بگام

باز دارد و آورد بر خود رو کرد از اجل طمیت رستگار

مدار احوال و ماهر بر نشان میگوید ای خدا افر تا

هم بدین پیشی گرفتن باشد میگردانند دولت ما از نهان

ای خدا چون تو رؤی و رحیم تو نگاه آبا نکردی در میان

سورة الحشر

با برادرهای خود گوید زود
هیچ وقت ارکس صافران بریم
حق بود شاهد که ایشان کاذبند
صبرت ایشانرا بدهد از قرار
بر عزت میبرد اعی که رود
این اراش باشد که ایشان بی خبر
حک کند این بپودان باشد
لی که حسنیستان بین و حکمر
خود برمداری که دارد استیج
این ازان باشد که می باشد
خود شده آن و ایام خویش

زانشکانه گرویدند از یهود
در حدال باشد قی یاوریم
گر چه دین خود را کرده شود
ورودند اندر سر صرتست کار
پس مایری کرده گردان یهود
چه باشند از حلال دادگر
جز ریخت قسه و دیوار ما
سخت باشد حکشان بیکدیگر
این بپودان از حق و امان
از صلاح سود بکنی غافلند
وای بود الا که ارشاهه من
درهانی که در رسوا و هلاک

باشما آگیم ما غش و میان
بر شما بدیم یاری لاهال
و در قتل آید زنی ناگهان
گر زها بیند چون در مشا
از شما و جنت که از حق درددون
این دو رویی مطلق بر شما
سوی سحرانهر حک ایشان برون
افکند حشاش هلا این بیم واک
پس را کند است و عاری از زشت
که او ایشان بیشتر زدک بل
یا گروه دیگر از اهل غدا
هم متبئان عدا بدوان

كَمْثَل الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ

حون مثل شیطان هنگامیکه گفت ای انسانا کفر شو چون کفر شد گفت خدایم من از تو جدا هستم من سر میافکند که برورد گلو

الْعَالَمِينَ ۱۷ فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ۱۸

جهانهاست پس باشد عاقبت آنها که در آتش دوزخ خواهند ماند و اینست جزای ستمکاران

| | | | |
|------------------------------|-----------------------------|------------------------------|---------------------------------|
| مثل شیطان کانی را گفت هم | ایشان را کفر خود ثابت قدم | من تو را یار و مهربان در غفل | پس چه می کند شد در او کفر و غفل |
| گفت من «ایم از تو در پیش | فرسم از پیرو در کار طالبین | چون برده های عابد عهده است | که تو را باشم پناه از هر شکست |
| کار او بردار کرد او چون تمام | مداوان کاشکندش از شپوت تمام | گفت من «ایم از تو ای دیک | کن بود رحمان زهد و پاک و مسلک |
| گفتم من و او را من باشد | هر دم در حرکت احدی هر کجا | حششی «وای شد از تو زد پس | پس چه در بر آمد ایشان داشت |
| گفت من «ایم از تو در حق او | باشد کرد در حق او «کفر | هم آید اخلاقی در ر | باید از خشم خدا حشش گریز |
| من شک آن آستان غلام | ریختگی کاوش خصم صاحبم | آنکه از فرمن او آرد کفر | بر حشش صاحب و دناش سحر |
| چون نمود استخوانش در زیر | دشمن رو سراسر من گریز | آنکه داد از زده و شپوت شاهان | خواست ما باشم مقدم آستان |
| تا که بشم ده چهر بگفت | همانکه بپاس خفا | آنکه دینی سرگشته و ان کرد | مخمس در طر یا چشم مد |
| در چشم ترسم از منی دگر | دارها بی برده گردد سر سر | خواه آدم را بکفر استودون | سر گرد زو حو کناش چون |
| پس بود در آرم و احاط کار | حاجوان آن هر دورا ملوی ساز | این بود دناش استنکارها | که بخود مستند راه چارها |

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا اللَّهَ وَلَنظُرَنَّ نَفْسًا مَّا قَدِمْتُ إِلَيْكَ وَأَتُوا اللَّهَ إِنَّا اللَّهُ خَبِيرٌ

ای کسانی که ایمان آورده اید سر بر خدا و ایمان بدمی که چه شهادت را می دهد و بر هر مدارا و بر هر مدارا

يَا تَعْمَلُونَ ۱۹ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ۲۰ لَا

تا چه می کنید و باشند چون آنکه فراموش نموده مدارا پس اموش گردید بر آنها خود مدارا تا آنها مدارا

بَسَوِي أَصْحَابُ النَّارِ وَأَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْبَارِئُونَ ۲۱

یکسان نیستند اهل آتش و اهل بهشت اهل بهشت ایشان کلامان

| | | | |
|-----------------------|---------------------------|-----------------------------|------------------------------|
| ای گروهی کامل ایشانند | می ترسید از خدا در هر مس | هر کسی باید بکند در خود خضر | تا چه هر سانه پیش از هر و شر |
| هر فردای قیامت که آن | هست طاعت شکر حق گوید جان | و درک عبادت پس باید ضد | و به و خوی زشت د |
| باید او اله برود مدام | از غنای خلاق الاسلام | او بود دنا را آنچه می کند | پس چو دنا او بیکی ره دنا |
| هست تنوای صحت از عوام | و اندام محسوس صانع و کرام | هست تنوای عوام از باید | و ایچه اندر شرع زشت و زود |

الجزو الثامن العشرون

لیک تلوای خواص الامسوات و استتاب او هر چنانچه و حدایت
 یس راموش ارحوس غوثین | باشتان پروردگار دوالین
 این گروه از فاسقاند ازین | رفته مرون از خود و سگودین
 که راموش از خدا کرده یس | همچو آنان می شنید ایچ یس
 توه رد از پادشاه رب العالم | باچو ردد از که حق را رید
 ارحمید اهل حق رستگار | بست یکن اهل حق و اهل دین

لَوْ اَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلٰی جَبَلٍ لَّرَاٰیهِ خُشَعًا مُّتَضَعًا مِنْ خَشْيَةِ اللّٰهِ وَ يَبَاكُ الْاَشْثَالُ

اگر بر سر یک کوه می فرود آید | در آن کوه خاشاک و خوار شده و ترس خدا و این مثلها

تَنْصَرِفُهَا لِلنَّاسِ لَمْ يَلْهَمْ لَهُمْ تَفَكُّوْرًا ۲۲ هُوَ اللّٰهُ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَلِيْمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ

مزم از آیه های برای مردمان باشد که این را بگویند | اوست خدا که استعدا | مگر او دایمی یهان و آشکار است اوست

الرَّحْمٰنُ الرَّحِيْمُ ۲۳ هُوَ اللّٰهُ الَّذِي لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ اَلَيْكَ الْفَدُوْسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهِمِّنُ الْمُزِيْرُ

بست کننده مهربان | اوست همانی که بست | خدای بکار او که باشد | پاک از ترس | اس گردانده مهربان | عزیز

الْجَبَّارُ الْمُكْبِرُ سُبْحٰنَ اللّٰهِ عَمَّا يُشْرِكُوْنَ ۲۴ هُوَ اللّٰهُ الْغَالِي الْبَارِي الْمَصُوْرُ لَهُ الْاَسْمَاءُ

تسلط گرداننده | بر کوار است اوست خدا را آنچه شریک | ندارد | اوست همانی که همه چیز آورده | صورتش | اورا نامهای

الْحَسَنُ تُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ هُوَ الْمُزِيْرُ الْحَكِيْمُ

یکو | تسبیح میکند او را آنچه در آسمانها و زمین است | و اوست عزیز | حکیم

| | | |
|---|---|---|
| <p>میرساند این قرآن اگر
 سگوار گردانی یعنی تیز
 آنکه قرآ را رساند او خداست
 ابراهان ماسوی از شدت خوب
 دادش ره از عدم سوی وجود
 رحمتی یعنی که او صمد
 اوست آنکس که خدا می خرد او
 ملک ملک او و شاهی زان اوست
 هر که را خواهد ناید ارحم
 هست قدوس اعی اروح و خوب
 نیست وقتی دون و قلی اعی آن
 سالت ارباب و آفات و ظل
 هم مبین هست یعنی ذات حق
 هست چار اعی ارباب و خود
 پاک ارباب کار و او شریک
 بانی اعی آورد دانه ان پدید
 آید آن را که گریه بکند
 هست او را نامهای پاک چند</p> | <p>خاشع و اریضتدر شکامه
 این مثلها عظیم از بهر اس
 شد او دایمی یهان و آشکار
 از اقامه دور سلطان قدم
 اوست رحمت یعنی ابراهان
 هیرحم اعی رساند ارحس حال
 پادشاهی که در پادشاه مرون
 هست منکشف ارحمید ناید
 هست «ری حوکه او که در پادشاه
 هست هج او را خود از معات
 و نایب حسنه داش معنی است
 باشد او از این کسسه ندگان
 غالب امر ذات خود در کل شینی
 در بهات از غلو و حضریا
 خانی است اعی مقدر حضرتش
 صورت اشیا در بانی نگاشت
 دزد دزد آن حال و مؤوقات
 پدش او پاک تعلق آید هست
 هست هر نایب از دوستی دور</p> | <p>ما سگویی می بینی در خط
 می شد از تأثیر قرآن دید در
 غیر از او خود سخانی هم راست
 محتج بودند در غایت الیوب
 و رسا عیب را اوس شهید
 کرد ظاهر ماسوی را دمعه
 می باشد لا اله غیره
 هر خودی ستم فرمان اوست
 هر که را خواهد کند بست و بند
 پاک و معنی ارباب و وزعوب
 این بود حق خود را می نشان
 هم بری ارحم و تیر و ظل
 خود گه گاه مرده ماحلق
 هر یکدی پند را او دارد بود
 شرف او را بست بر عقل یک
 آینه او از روی حکمت آفرید
 و صهر شینی است خوش رهای او
 رد عقل و شرع و مسی دلبد
 ارحم و رستگار امر امور</p> |
|---|---|---|

مناجات

| | | |
|--|---|--|
| <p>ای پری رادعت و او هام خلق
 ره ندارد دتر و نندان و دور
 ناتوان چون مرا می طبعی</p> | <p>بر تو راسع اول و اصله خلق
 صروض ارباب تو پاک و دور
 این چنین دانی یان و معنی</p> | <p>پاک بهتا و ستل و شریک
 آید اشیا از توانی تو
 تا بیان در دوسال این نامه را</p> |
|--|---|--|

کرد تصدیقش میسرین کلام
 و انکی که کار آمد آن رون
 گردیدند زانکه در خدا
 کرشیا هستند که هر
 سوتان پس می رسید از یون
 وانه مدد یزدت حاضر و اعطای
 آمد این آیت پس از سلام
 آچه را که مرشیا آمد حق
 که بود پروردگار او مرشیا
 آمد از شاه بیرون آمدند
 دوستی را از کثرت با کبان
 آکهم من ربیان و آشکار
 دوستی را می کنند الفا شیا
 می کنند از مکه اخراج رسول
 خود شیا گردید ایشانرا دوست
 تا کنند از جان برادر من قال
 از شیا دارم من رعید
 می کند هر کسی که این کار از شیا
 گشت کم راضی رود در محظا

إِنْ تَقْوُكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءَ وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَالسَّيِّئُ بِالسَّيِّئِ وَذُوا لَوْ تَكْفُرُونَ

اگر اندیشید که دشمنان و گناهند
 شیا دستهایشان را بسطایند سوی و آرزو ده مکنان کفری بود

لَنْ تَقْعَمَكُمْ أَرْحَامُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ بِفَضْلِ بَيْتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

سودی به هم کرشیا و احسانان و پدر و پسران
 روز قامت حوائی با پدر و پسران و خداست آنچه می کنید

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا

حققت که مانند مرشیا اندای که در ابراهیم
 و آنکه بودند با او همگانه که می شدند یونان را در سکه برادران و آنچه

تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا

میرسد از غیر خدا
 انکه ورزیدند شما و پیش آمدیم ما و میانشا دشمنی و بودی همیشه با که ایمن آمد

بِاللَّهِ وَحْدَهُ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَ لَكَ وَمَا أَمْرُكَ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيكَ

سنا باست او مگر گفتن ابراهیم
 می عرضم که آیه آمرزش خواهی من برای یونان و آنکه استم از خدا هیچ جز پروردگار ما را

تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنْتَبْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَافْعَلْ لَنَا رَبَّنَا إِنَّكَ

توکل کنیم و سوی تو مارکت
 تو هم و سوی تو مارکت و در کار ما گردان ماراد برای آنکه که گشتند و امر ما را پروردگار ما در سکه

أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ

تولی عزیز حکیم
 حققت که مانند مرشیا اندای که می کردند استم از یونان و دور باد بسین

وَمَنْ يَتُوبْ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ الْحَكِيمُ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ الَّذِينَ عَادَيْتُمْ

و آنکه توبی کرد پس در سکه خدا دوست بدارد
 می شود شاید که خدا کرداند از میان شما و مانه آنکه دشمن داشتد

مَنْهُمْ مَوَدَّةَ اللَّهِ وَآلِهِ قَدِيرٌ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

از ایشان دوستی و خدا توانست و خدا آمرزنده رحیم است

| | | | |
|----------------------------|-----------------------------|---------------------------|-------------------------------|
| در کاران باشد آن که در کفر | مرشیا باشد پس سکر طفر | مرشیا و دشمنان و عود | بعد الهی مودت هیچ سود |
| مرگنازد از کین دست و پا | سوتان و رفاه و دشمن از میان | دوست می دارد که کار شود | سوی دین سابق خود هم روید |
| دشمن آفریده باشد حور | خواهد از حشمت کند میویر | خوش از دین طشت هیچ جز | دشمن آن شتر باشد نیز |
| ضع کی از دین و مرز و پان | مرشیا هر سخته دهند آسمان | هر فردان مودت ناصو | تصدید آرا نفس بدشو |
| حق حوائی آنکه در رسد | مان باشد صغرم روگرد | حق پیایه می کند از مکرر | الحداد و دوستی باشد بهیر |
| هست در آن مولات عود | مرشیا را سیرت و خلق حکو | امور ابراهیم بود آن وصف ک | و آنکه با او بود در خلعت شریک |

سورة الممتحنة

| | | | |
|--|---|--|--|
| قوم خود را چونکه گفت از شما
دشمنی و خصی تر کرد است و دست
بیر قول را که ابراهیم گاه
از عدل حق نتوانم بکنم
ز آنکه مشرک را ببارمزد حسا
گفت با اصحابش ای پسر در کار
می گردان ده ای و به
ما مگوید از بدد اش حق
خود شما را خطایی باشد حسن
و آنکه روگردان از این افتاد
هست امید کرده کرد حسا
حق هر کار است و در ما این | و اچه بپرسید بخواه ما
بی ما شد صام و پیوسته است
میرد و از حلف دو هفت
از تو چوری قطع سلام یک سو
پس بیا بماند خود را گویم دعا
ما تو را بر تو گردم استوار
خود و ملا را رکی و نگروید
ک اسیر ما شد می ما علق
اشر ابراهیم و قومش بی سخن
دوسا ما دشمن آرد حسا
در مان آسمان است شما
هر حق است آمد یک بار و میران
همچنین بود نه بر عهد | خرمدا کاو را برستم رو است
تا که ایانی رخدا آرد وس
خواهم از تو آتش و حق
باقی انما فیک اشعاعی
حاصل آنگه چون راهم غور
هم بسوت مد گریه از رسا
پس ایثارا معصن غالب دما
ده دما آتش ای و زردگر
آنکه را از رسدا دارد اده
پس خداوند او معی است و جید
که شهنشاه دشمن افزین داشته
کرده ده بیله ابراهیم ای پسر
آمد ای در بیان افشان فرود | نکرویم آرا که مسود شهادت
کاو بود یکا و با دوست کس
گری زدی ریش این فرق
بهت اسنبر بهر مشرکین
از عدوی حق بری نشید و دور
می تو باشد در کشت ماسوی
نشود آن آردایش و املا
چون تو خود را و با بکار
هم روز آمر از عدل و وعید
مدار اسوده راضی شد
آن مودت صده می داشته
کای از آن قوم شده اهل دین |
|--|---|--|--|

لَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الدِّينِ لَمْ يُعَالِلْوْكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُعْرِجْوْكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ

وَقُتِلُوا فِيهِمُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْطِلِينَ ۝ إِنَّمَا يَنْهَكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ فِي الدِّينِ

و عوئی: «بند سداک نمایان و خداوند است مدار دعداک است سداک را

وَأَخْرِجُوهُمْ مِّنْ دِيَارِكُمْ وَظَاهَرُوا عَلَىٰ إِخْرَاجِكُمْ أَن تَوَلَّوْهُمْ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَاُولَٰئِكَ هُم

و یومرون گردهم را اردیابان و همیشت شدم بر من لردن شا کدوست دار بدینا را و آن کدوست مبارک دارا پس آنها بدینا

الْقَائِلُونَ^{١٠} يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا جَاءَكُمُ الْمُؤْمِنَاتُ مُهَاجِرَاتٌ فَامْتَحِنُوهُنَّ اللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِهِنَّ

طالبان ای آکسپیکه امانی آورید جو دیکه آ، دشمارا د ان هیا هیو تگی یه دی داو مالک اشعار احد اندا ه است با جاش

فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ فَلَا تَرْجِعُوهُنَّ إِلَى الْكُفَّارِ لَأَهُنَّ حِلٌّ لَّهُمْ وَلَا هُمْ يَحِلُّونَ لَهُنَّ وَ

سازگراسبدهآنها را تابان پس ازهرمبتداهارا سوی کاطر هآنها خلایدرای اشل وایشان حلق ماشهدرای

آتَوْهُمْ مَا أَفْقَحُوا وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَبْكُوهُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ وَلَا تُمْسِكُوا

انہاں سب آہاں آجہ انساناں دے دیوہ۔ تگھی رشا کہ اکھ حید آہارا حوں بھیدا آہا اہا اشارا وجہ بد

بَعْضَ الْكَافِرِ وَأَسْأَلُوا مَا أَنْتَقَمُوا لَيْسَ لَكُمْ حُكْمٌ بِمَا أَنْتَقَمُوا وَلِلَّهِ عِلْمُ الْغُيُوبِ ۝

و یوحنا بعد از آن که از اهل حق گردید و بعد از آنکه او را پدر اهل حق بخود داد است حکم خدا بکم که گفته ان شما و خداست دای حکم

که قال ایشان کردند از مکه

شوم گفته‌اند از سالکان
فرد ارایان باشمزان و نودگان
پس بگفته‌اند می‌ارایان زده‌ی
گفت ارایان به القسطنی

همه را می‌گفت: همه‌ی شما از او بی خبر بودید. از سرافاغان بیرون می‌رفت و به هر که می‌رسید، می‌گفت: «شما را خبر می‌دهم که او در آنجا است».

شد حو واقع در حیدریه بی تا شرایط صلح بی فرتی

الجزو الثامن العشرون

| | | | |
|--|---|---|---|
| سوی محکمه بر ملا پیشترش بدسیه بت حارث زان یکی هرسردان بودی پیر زان حشرده همرتربشا ارازمون حق بایانشان پیش دانتراست نیستد آنها بکبیر حلال مشرکان پیشان با اهل دین ده صدافش را شوهری بکول ابر باشد مهر واحد بی خطا هرز کابود کافر در سباق خرج کردد آنها در هرزبان حکم بر حکمت حکم مایبان | باز کرداد رودی دیگرش آشفد از محنته سوش شخصی گفت پیشتر که شرعی آچنان مؤمنان از مؤمنان آیند چون این ظاهر مرشبارا درخوارست شوهران مشرک این درخشان گفته سیم هم که بودما تا اینجا ورکه دیت را خودما سادمون ایشارارا داده باشد او شیا مؤمنان دادند وین آیت علق می جوید از شلمه کلران اوست داما ر صلاح ندگان | خود زمکمه بر مویه سلی که گروهی زاهل ایمان وقول گشت ردن دوحام کان بودعهد حرثی آورد این آیت ورود همرش تا باشد از تصدیق درنگردانستان بر مشرکین رده دادا مهر و در ستر است دوح رد حسی آرا با مککو در مکاح آرید ایشانرا ذکر مکده از آنکه هست او نادره غرختان اراکفران دو واغنی مثالی حکم از طریق استوات | بود پیشتر آنکه کراید می بد هوز اندر حدیه رسول شوهرش رد رسول آمد عهد هم مان موحکه او فرموده بود پس شیا او را نالده امثال پس باز شد عودید از پیش شوهرشارا عهد آرا که خرج که دل آید ر ما کسوی تو هم گمانی بر شیا بود اگر چک بر عهد زمان کافره می جوید اگر مرید شد زنی آنچه شد مذکور فرمان شدست |
|--|---|---|---|

وَإِنْ فَانَكُمْ شَيْءٌ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ إِلَى الْكُفَّارِ فَعَابِهِمْ فَأَنْتَا أَلَدِّينَ قَعَبْتَ لَمْزَاجِهِمْ مِثْلَ

واگر رفت اروشا چیزی از رستههاش بسوی کفران پس بولایت پس عید آذارا کوفت چنگهاش مثل

مَا أَنْتَقُوا وَأَنْتَقُوا اللَّهَ الَّذِي أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ ۚ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعَنَّكَ

آچه اخلق نمودند ویریزید و خدا که شایید بایان گروه کفران ای می چون آیند ترا دامن بایان بمت کنند تا

عَلَى أَنْ لَا يُنْزِلَنَّ اللَّهُ سَيِّئًا وَلَا يُسْرِقَنَّ وَلَا يَزْنِيَنَّ وَلَا يَقْتُلَنَّ أَوْلَادَهُنَّ وَلَا يُبَايِعَنَّ

که شرک سازد با خدا چیزی را و زدی کند و زانی و زنی کند و نکند اولادش را و یارده دروغی را

يَقْتَرِبَنَّ بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلَيْهِنَّ وَلَا يَصْنَعَنَّ فِي مَعْرُوفٍ قَبَائِعَهُنَّ وَاسْتَفْرِ لَهِنَّ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ

که کند تدار ایمان دستهاشان و پاهاشان و فرمایان که ترا در خوبی پس بد کن باها و آمدش خواهری آنها از خدا سبک خدا

غَفُورٌ رَحِيمٌ ۚ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ بَئَسُوا مِنَ الْآخِرَةِ

آز برده میرواست ای آنکسایک ایمان آوردد دوست داردید گروهی که غضب از خدا دارشان تحقیق و میشدند از آخرت

كَمَا يَسَّ الْكُفَّارُ مِنَ أَصْحَابِ الْقُبُورِ

همانکه میوید شد کفران از اصحاب قور

| | | | |
|--|---|---|--|
| چون رایشان اوشا آمد شکست سوء دارالکفر از دارالامان ابر و نهش رانم ارچان موفید چری از اصنام و اوتان یکتسی هم و دخترهای خود رده سبک است طلی که هست اندر شکم پس توست کن بایشان می گوید توبه میبرد کند این زیم کرده و ایشاند اندر مهر و تب | گفت محق و ارنداد ابرحمان آورد آخر غیبه تا بدست پس عهد آنکه رفت ازواشنان آن حادو حیکه پروی مؤئیدد اینکه رحن شرک میارده می برحین نکند مرخصه هلاک برکی نعمت حنی از حتم بشرایط با بکر بمت کنند پس شادود او غلور است و رحیم با گروهی که رایشان حق غضب همچو یاس کلران و اهل مور | ورکی و اردو اخلان ر کلران باشد باشد طفر از هرجهت کرشیا وارد شود بر د هاد می رسید ارفخا اندر امور نگرویدد پیر بیت هر زمان هم کنند از قتل اولاد استرا از آچه ایشانراست چند دست ویا می کردند و گردانند رو فایده ایشان کرداد از ماسق هیچ می نکید طاهر یا میان از قواب آخرت موبد و دور | موت شد خرج از شایس عاقبت یا دعشم شوت شد مراد مثل آچه سه زرد امهر ای پس جوکه آیت وای هم بدند و رد نمد از می یارده ایچ چنان و اصری رتو عاصی هم بگردار کابو پهرشان پس خواه آمدش ر حقی سر موتد ابکروه مؤمنان |
|--|---|---|--|



سورة الصف آربع و عَشر آية و هي تَرْتَلُ بِمَدِيَّة



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

سَبِّحْ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ^۱ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ

تَقُولُونَ مَا لَا تَعْمَلُونَ^۲ كَثُرَ مَثَلًا عَدَّ اللَّهُ^۳ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَعْمَلُونَ^۴ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ

بگویند آنچه را که نمی‌کنند بر آنکه آمدند شکی ازین رخصدا که گوندا چه راه می‌برد بدو شکستند و سته دارد اما که

تَقُولُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنْهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُورٌ^۵

که گویید در راهش صریح گویا که ایستاد بانی استوار ساخته شده

| | | |
|--|--|---|
| <p>که نکرد هیچ مطلوب او زکی
مال و جان سازم در راه خدا
این چه میگویند حرفی از زبان
این سی باشد صعب او گفت سره
گفت سره من بگشتم اندر رخ
تا باشد سودها و دین فروش
آمد این آیت از آن رو رسول
سه میباشد زبان کذب و لاف
چون ساخته و راوی استوار
بود گفتی که آهن در قرار
رنگ میدان در درش ردید
قب مامم کی دهر اصدت پاک
شاید از رویینت و رستم شود
دور در خصم نانت بوده است</p> | <p>هال است او آنچه در حکم بس
با پسر مؤمنان گفتند ما
آمد آیت کلی گروه مؤمنان
آنکه گویند آنچه نخواهید کرد
گفت پیشتر که گفت این بفروع
بود حاضر خود صعب اما خوش
فک که گویند ما امر قبول
اروی نگاشته را امر نصف
تا گشت اندر ره او کار و راز
کنو چو استادی صعب کارزار
در بخش روی گردون گرد بود
ای علی^۵ رحیمی روحی هداک
آنکه ازین تو صاحبم شود
ارجمت آنکس که جبرودده است</p> | <p>آچه هست امر سوات و زمین
که در احکامش باید ره حل
گفت احد امر آخا خواور و راز
در حق باشد ذوق انشم بل
کسی^۴ و ز مؤمنان میگفت صعب
لکه گفت او را صعب امر صاف
گفت من گشتم و هر ذوالین
باید آورد در عمل می لازم خوش
سه صعب در پیش خدا صاحب
او خدا روی تحاض باقی است^۵
پیش او دریای لشکر انخاب
زانکه در میدان گبی بود فرد
اردمت حلال این مشکل شوم
همی کرد و غزا خوش بر</p> |
|--|--|---|

وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ لِمَ تَقُولُونَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ فَلَمَّا

و هنگامیکه گفت موسی بر قومش را ای قوم چرا می‌باید که من رسول خدا می‌باشم پس چون

زَأْتُوا أَزْوَاجَهُمْ قُلُوبُهُمْ وَاهٍ لِبَهِتِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ^۱ وَ إِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي

گفتند کرداید خدا دلهاشان را و خدا هدایت نمیکند گروه فاسقان را و هنگامیکه گفت عیسی پسر مریم ای می

إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ الْقُورِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي

اسرائیل هر سیکه من رسول خدا می‌باشم صریح که من رسول خدا می‌باشم و مژده ده رسول که می‌آید

مِنْ بَنِي إِسْمَاعِيلَ أَحْمَدٌ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ^۲ وَ مَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى

از ایزد من اسمعیل چون آمد ایشانرا با پیا گفتند این صریح آشکار و کذب ضالان از آنکه بت دروغی

الجزء الثامن العشرون

عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَهُوَ يُدْعَى إِلَى الْإِسْلَامِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ^٩ يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا

بر خدا دروغ را و او خواستد بتوسل اسلام و خدا هدایت نمیکند گروه مائلان را میبایستند که خاموش کنند

نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُنِيرُ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ^{١٠}

اور خدا را بجهان شان و خدا کامل کند ماست نورش را و اگر خوش داشتند کفار را

| | | | |
|---------------------------------|------------------------------|---------------------------|-------------------------------|
| بادکن چون گفت موسی فورا | نمکنند ایضا مرا آخر چرا | و اینکه باید از روی قول | کرد خدا می برشا بشم رسول |
| پس بگویند از قبول امر او | نشان گرداند حق برکت خو | هفتشان در وادی خدا نشان | و راه سایه خدا بر فاشان |
| یادکن عیسی مریم چونکه گفت | امت خود را عین بی در بهت | صغای می یثوب من باشد رسول | از خدا سوی شا اندر رسول |
| مر صمص آیه را گریه بش | آمد از توره موسی بکین | همیشتر بر رسول کاخ است | بمش آید صحن و ویراست |
| پس جواب با بیات آمد جان | سوی شان گفتد سحر است این جان | کست حاضر از آنکو افری | از دروغی گفت خود بر سر خدا |
| خواهم و آنکه اوست را اسلام بدین | راه سایه خدا بر مایل | می خواهد آنکه بورق و رو | تا دعاهاشان باشد از هو |
| پنی از کفار محوار شد | که راهل حق شد از سرشت | بوجود کامل بید حق جان | کافر را اگر چه هست اگر اهل آن |

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ^{١١}

اوست آنکه فرستاد رسولش را بهدایت و دین حق تا معلوم گردان دین همه را اگر خوش داشتند شرک آورندگان

| | | | |
|---------------------------|-----------------------------|-------------------------|----------------------------|
| اوست آنکس که فرستاد او را | مر پس را ارشد عباد | و ایضا باشد هدایت را سب | بخریق دین حق اندر طلب |
| تا کشف عالم دین حق | مشکار اگر چه هست از راه حق | عالمت از طریق حجت است | لی روزی ارجحان و کسبت |
| مرحبه او بود غالب مرید | گرچه او تمع برید او شد شهید | بست حای گشت و کشته شدن | حجت آور دور اگر داری بن |
| حجت مرد است برهان و دلیل | حجت روی خط و حق و قال و قیل | مرد لوی حقی حجت خرامت | ون کردار حجت از خلق سرامت |
| دختران حیدر شامل مقام | بر اسیری میشود ایشان تمام | میرود آن اشراق بره راست | ایکه عملهای حق برشت ماست |
| آن صدا را شود دبا برست | شود او غیر ایشان هر چه هست | خاصه آنکه و اهل حق است | صدا از او را برهان روش است |
| | همچو رمضان که اندر دریا | می شده آن صدا در سرها | |

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ^{١٢} تَمُوتُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ

ای آنکه ای کسانی که ایمان آورید آیا من شما را بر سودانی که شما را از عذاب نجات دهد

وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ^{١٣} يَغْفِرُ

و جهاد می کند در راه خدا با اموال و جانهای شما و آن بهتر است اگر می دانید

لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَتُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَا كُنَّ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ

مر شما را از گناهان و داخل می کند شما را در بهشتی که رودها در زیر آن

ذَلِكَ الْقَوْزُ الْعَظِيمُ^{١٤} وَآخَرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِيرٌ الْمُؤْمِنِينَ^{١٥}

و آن بزرگ و عظیم و دیگری که دوست دارید و نصرت از خدا و فتحی نزدیک و بشارتی برای مؤمنان

| | | | |
|---------------------------|-----------------------------|-----------------------------|--------------------------|
| کلن رهاست مرش را از طلاق | و از جیم و از عذاب دردناک | در تجارت برشا کردم دلیل | بر جهاد سزایان بکند شوید |
| در ره حق و ذریه اعلان دین | مال و جازای سهل داند با دین | این شهر را بهتر است از آنکه | چون نرفته بر سر جان میهد |

سورة الجمعة

حق یابرد خطبات شما | واندر آرد در بهشت بر تو | که ز زینش جویا باشند روان | چله مسکهای یاسزده نشان
امران حیات من بر نم | اهل غمراست این نوزی عظیم | حتی دیگر که آن دارد دوست | غمراز آنچه در هشتا از فضل اوست
از حق است آن صرت و قسری قرب | قطع مکه وان بود ابری صیب | ای پسر مژده ده بر مؤمنان | که رسد این هر دو نعمت یگان

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا أَنْصَارَ اللَّهِ كَمَا قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لَلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ

ای آنکسایکه | ایمن آوردید بشاید | باور دار خدا | همچنانکه گفت عیسی سرسبز | به جوارین | واکه ایست امان من سوی خدا

قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ فَأَمَنْتَ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَكَفَرَتْ طَائِفَةٌ فَأَيَّدْنَا

کافه سواران | که ما ایم | اصار خدا | پس ایمن آوردند گروهی | اری اسرائیل | و کافر شدند | گروهی پس مروری دادیم

الَّذِينَ آمَنُوا عَلَىٰ عَهْوِهِمْ فَاصْبِرُوا ظَاهِرِينَ

آنرا که ایمان آوردند در دنیا نشان | می گردید ظاهران

| | | | |
|------------------------------|--------------------------------|-------------------------------|-----------------------------|
| مؤمنان باشد و اصار خدا | صرت دینش دهد اعی شما | همچنانکه عیسی سرسبز | ناخواری که صبرت بخت حلت |
| بگفتند اصار من سوی خدا | پس نگفتند آن حوارین که ما | جن اصار اله ای در طریق | یاورت مالم و در هر حال وفق |
| رحماری مشهر گشت اذن | دو و ده ن بود ما ایشان پیش | مد ربح عیسی اهر آسمان | بودشان دعوت بر اسرائیلان |
| پس ز اسرائیلان قومی صریح | مگردید احواری رصیح | فرقه گشتند هم کافر نکیش | گشت دو خسر در آن ز پیش |
| پس نوی گردیم و طالب رهجو | آن مسیحی مؤمنان می علو | پس شد ایمان مؤمنان غالب همه | بر گروه مختاران می و همه |
| در جهاد و دومانک در حروب | یا که در جهاد که در است از صوب | هر دو پرهاند روحه حل | در مقام خویش ششیر و دلیل |
| نطق پرهان لیکن گویار است | چون ششمسوع جد کفر است | مدت ایزد را که - مردود و کمان | کامل هر بد و طریقت هر زمان |
| رود مدان رستم دریا دلد | وقت رهان ظلم بساطند | سویکه امر آید که بد است و حجت | چون شکند نگر سوح به نهان |
| دیده باشی کره سر رزم و مرد | دیده لیکن کما میلان مرد | نست مکه هنگام بدان و صواب | تبع دشمن کشی مان کو در خلاف |
| هم صلی راسر ز عطی در کشت است | وقت رهان و قتر و در امر صفاست | آنکه دوتی حل خود تلود عزیز | بست صید راه طر اروی گریز |

سُورَةُ الْجُمُعَةِ أَحَدَى وَعَشَرَ آيَةً وَهِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم حماد و محتایده مهران

يُسَبِّحُ اللَّهَ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْقُدُّوسُ الْغَفُورُ الْغَنِيُّ الْغَنِيُّ الْحَكِيمُ ۝ هُوَ الَّذِي بَعَثَ

نسخ گفت خدا را آنچه در آسمانها | و آنچه در زمین است آن پادشاه پاک عزیز | حکیم | اوست آنکه را که بگفت

فِي الْأَمِينِ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا

در امینها رسول را از ایشان | میخواند بر ایشان آیاتش را و پاکیزه را و بیادش را و می آموزدشان | کتاب و حکمت را و مدرک و مدد را

مِنْ قَبْلِ لَقَمِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۝ وَآخَرِينَ مِنْهُمْ لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝ ذَلِكَ فَضْلُ

پیش | هر آید در گرامی آشکار | و دیگر از ایشان | کلا حق نشانه ایشان | و اوست عزیز | حکیم | آن فضل

الجزء الثامن العشرون

اللَّهُ يُوتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْقَضَى الْعَظِيمِ • مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةُ ثُمَّ لَمْ يَعْمَلُوهَا كَمَثَلِ

خداست که میدهد کسی که خواهد و خداست صاحب قضا و قدر عظیم • مثل آنکه بازگشتند تورات پس بر نداشتند آنرا چون مثل خرافات

الْحِمَارِ يَعْمَلُ أَشْفَارًا يَنْسَى مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ١

که درازانایان را هدایت می کند مثل گروهی که فراموش می کند آیه های خدا را و خدا هدایت نمیکند گروه مستکبران را

| | | | |
|---|--|---|---|
| میکنند تریه حق را آنچه است
از چشم غالب و ذوالاقتدار
خواهد آیتها بر ایشان از خدا
که شد آمد روزگار در روزگار
لیک لاحق بداین خواهند شد
اینست فضل حق و قدر هر که خواست
حیل آرا پس نگردد آنکس
بیش از پشت خویش آن بی شرم | در سواست و زمین از فوق و پست
دور مان غنی حاکم و راسکار
یا کتل جانان زحری شرکها
بشار او امر حلال آشکار
تاسیس یمنی که می آید خود
صاحب فضل پرورگت او بر است
آچنانکه بود حق حل آن
کلیه در پلاست باشد چه جز
آنکس نماند بکبر کردد ارگانی | بدشاهی کاست ملکش بیروان
اوست آنکس شاهر لبین عود
هم بپروزد کشو حکمت او
هم بقوی دیگرار ایشان گوار
حتمی غالب است و اسوار
در من آید و رتوة چند
برسان آن حدی کر عقب
نه بود منا مثال آن گروه
راه باید خدا بر طالبان | یا که از حق و هیو و اختلال
منتش بیفتری رایشان که بود
ر عوام امی اهر آیت او
ملحق ایشانرا بکشد از نیز
دین خود مستکم کند روزگار
باز کرده گناه اهر پست
مبنایه حیل اسرار و کتاب
که بآیات خدا بود از وحی و |
|---|--|---|---|

قُلْ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ هَادُوا إِنِّي زَعَمْتُ أَنَّكُمْ أَوْلِيَاءُ لِلَّهِ مِن دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِن كُنْتُمْ

صَادِقِينَ ٢ وَلَا يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمْت أَيْدِيَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ٣ قُلْ إِنَّا الْمَوْتُ الَّذِي

راستگوین و آنروز نخواهد کرد آفریده گریس آنچه پیش مرستند و هاشا و خدا داناست بستانگران که مویست آن مری که میگریه

يَقْرُونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مَلْأَكُمْ مِنَّمْ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيَسْئَلُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ٤

از او پس در حق آن ملاقات که شد شاست پس برگردانده شود به عالم غیب و شهادت پس بپرسد خواهد دانید آن چه بودید که میکردید

| | | | |
|--|--|--|--|
| بانه نوشت احد و بیود
کالوموالم واز انای رب
از عرب ما رجوع الهم
دون مرده گزیده خودشا
آز و نکند هرگز لیک موت
حق بود دانا را اسکاره کان
بر شا پس برسد آن بی خلاف
پس غیر بدید به آنچه میکند | خواهش در اسلام و دود
آز و بر ایان جان بر خصم
راضه انا و احباء حقم
بر خدا عذبه انا و اولیا
هست خصم دوی این گرفتار و صوت
ور بلاد ایمنی آوارم کان
در و غرض بست تعلیل و کراف
مر شلوا آن خدای می دید | پس نوشتند آن یهود و درجوات
که موت دومین قوم او
آمد آیت کایکسی اختیار
موت را خواهد پس گزیند
دشمنان زامه فرساده پیش
ای عذبه کویسر آن مونی کز او
طر گردانید گزید از قرار
بمید یمن شک و بدخرا | که موت داش بر ما اسباب
درجهان هر که بود از حسو
هستان دین یهود اندر قرار
مریای رب خود را شایند
یعنی امالیکه مروداست بش
میکزید او قصد ناپار رو
سوی آن دانی بهان و آنکار
هر عمل را هست پاداش سرا |
|--|--|--|--|

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ

ای آنکس که ایمان آورید چون ندا کرد شود برای نماز از روز جمعه پس بنشینید بسوی ذکر خدا و واگذارید بهر دوا

ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ٥ فَإِذَا قُضِيَ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَاعُوا مِنْ

آن بهتر است برای شما اگر متد که بایند پس چون گذارد شود دفن پس بپرا گشتن و در زمین و بویید از

سورة المنافقون

قُلْ لِلّٰهِ وَالْاَكْثَرُ وَاللّٰهُ كَثِيْرًا لِّلْكُفْرِ مَقْصُوْدٌ ۚ وَاِذَا رَاَوْ تِجَارَةً اَوْ لَهْوًا اَنْفَقُوْا اِيْهَا

فضل خدا و بزرگتر خدا را بسیار و اکثر کفر است و اگر تجارتی یا لهوی متفرق شمسیر و غسوی آن

وَتَرْكُوْكَ فَاَنْتُمْ قُلُوبُكُمْ مِّنَ اللّٰهِ وَمِنَ النَّاسِ وَفِيْ السَّاعَةِ وَالْاٰخِرَةِ وَاللّٰهُ خَبِيْرٌ عَلِيْمٌ

و او را بگذارد و ترا ایستاده و بگو آنچه در خدمت هست راست از او و تو در خدمت هست از تو و خداوند داناست

| | | | |
|--|--|---|---|
| و اگر بدید این فروغ و این خیر
کرده شد در مسجد از حکم شیاع
رزق و باید و فضل او سبب
ذکر در صحت و در شکر مزید
تا هست آرد چری از طعام
یا که لهوی را بجز و ازده
و اگر بدیدت سانه همچنان
هست افزون شیرهای کردگار
الصخبیل از ظفر و هدام الاطلاق | پس سوی ذکر حق ساعی شوید
پس ناد چه چون با احتیاج
هم شود از وطن حق دوری طلب
یا حق هر جا بدان سبب کنید
پس در مسجد خلق رفته ارتباب
چونکه یاورگان بیند آمده
تفرقه کردند سوی کاروان
راستی طلب و مع انتظار
بر شما و الله خیر الرازقین | چون پروز چه گویند از غلظ
هیچ اگر حسنه دانا بر عمل
اری کس مثنی و ضم دین
تا شما گردید شاید رستگار
در مدینه یا طعام بکریان
یافت این آیت رول آسخته پس
وز ورود کاروان آگه شود
بهر ازله و تحارت بر شملت
میرسد رزق را خان آمین | دیگره مؤمنان با یک غلظ
این شیرا چهار است از حاصل
پس پراکنده شود اندر زمین
یاد نمائید از کردگار
وقت قطعی آمد از ره کاروان
کس نماد آجا شیرا زیندگی
با یک لهوایی که قاسم رود
گوید آنچه در نزد خداست
قدرت لایحه السورة فی هار |
|--|--|---|---|



سورة الْمُنَافِقُوْنَ اِحدى عَشْرَةَ آيَةً وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

نام خدای صفت مهربان

اِذَا جَاءَكَ الْمُنَافِقُوْنَ قَالُوْا نَشْهَدُ اَنَّكَ رَسُوْلُ اللّٰهِ وَاَللّٰهُ يَعْلَمُ اَنَّكَ رَسُوْلُهُ وَاَللّٰهُ يَشْهَدُ اِنَّهُ

چون آمدند بسوی تو مظاهر گویند که ما می بینیم تو را رسول خدا و خدا شاهد است که تو را رسول خدا می داند و خدا گواهی میدهد که

الْمُنَافِقِيْنَ لَكَ اٰذِبُوْنَ ۚ اَتَعْبُدُوْا اِيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ اِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ

منافقان دروغگو و ناپسندیده و بدکارند و سوگند می خورند که ایمان را راه خدا که ایشان بد باشد از آچه میکنند

۲ ذٰلِكَ بِاَنَّهُمْ اٰمَنُوْا ثُمَّ كَفَرُوْا فَطَوَّعَ عَلٰی قُلُوْبِهِمْ فَمَنْ لَا يَقْضِيْهِمْ ۚ وَاِذَا رَاٰتِهِمْ تَعْجَبُ اَجْسَامُهُمْ

آن بسبب است اینان آوردند پس کافر شدند پس هر چه شد در دل ایشان پس ایشان نمی فهمد و چون بنی ایشان را حوش آیدت حسپ ایشان

وَاِنْ يَقُوْلُوْا تَسْمِعْ لِقَوْلِهِمْ كَاَنَّهُمْ خُشْبٌ مُّسْنَدٌ يَخْسِبُوْنَ كُلَّ صِدْقٍ عَلَيْهِمْ هُمْ اَعْدُوْ قَاذِرُوْهُمْ

و چون سخن بگویند بشنو تو را ایشان را گویا بشنود چای بدیوار تکبیر می شنود هر فردا را ایشان دشمن اعدای خفیه و اعدای

۳ قُلْ لِّلّٰهِ اَتٰى يُّوْفٰكُوْنَ ۝

فقال کذب ایشان خدا چو هرگز نمی شود

| | | | |
|---|---|--|--|
| چونکه آیدت منافق ایشان
حق گواهی میدهد که ایستاده
باز میگرداند از ره این فرق
ایستد تا که بگوید انقبول | با تو گویند از حق و دخت خان
این دورویان در گواهی کاذبند
مردمان را حتی از آیین حق
بعد از آن گفتند کفر پر رسول | تو فرستاده خدایی و خدا
برگزید آن دورویان زانجا
پس هداستان کل را ایشان میکند
هر پس بخانه شد بر قلبان | داد این گروهی رسول بی خطا
اسیری سوگند سود را دریا
راه مردمان ز دین حق زد
پس نمی فهمد هیچ از نور جان |
|---|---|--|--|

الجزء الثامن العشرون

| | | | |
|-----------------------------|------------------------------|-----------------------------|-----------------------------|
| چونکه بنی آن دورو یارا بیم | در عقلت آردنت از حسم و کلام | گر سخن گوید بر گفتارشان | گوش نمی بر طایفه از بیان |
| میکنی طووز حسن طای غویض | آهه میگویند کعب الدین و کیش | وانگهی کایشان چو چوبخشک بشت | هسته در دیوار و دوهیکل بدشت |
| یا خشب چوبخشک در مغز تر | کرم افاده است و در دست از تر | برگیشان هر صفا کی طند | میشود واقع بر ایشان چند |
| میشود اثر صفا تر سفاک | تا مانند هر ایشان بیم و پاک | دشمنه این گروه کی خن | پس دگر وحده ایشان سر سر |
| نکته ایشان را خدا کرد امجون | مشود از راه حق در آزمون | یوگون باشند اوقات تیس | چند دودخ ایشان چنان گوید پس |

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَفِزْكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُءُوسَهُمْ وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ

و چون گفتند ای اشرار ای ایدتا آید رخ خواهد رای شلر سانه خدا

۱ سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَفِزْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَفِزْ لَهُمْ لَنْ يَسْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ

یکسانست رای ایشان آید رخ کردمانی یا استعار کردمانی رای ایشان هرگز سارود خدا را یثار اموستیک خدا هدایت انکه گروه

الْفَاسِقِينَ ۲ هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِندَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَفْضُوا ۚ وَاللَّهُ خَزَائِنُ

فاشارا ایشان آید آنکه بگویند افاق مکن بر آنکه زد رسول شدات فمصرف شود و خدا را خزینا

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ ۳

آسمانها و زمین است ولیکن منافقان نمی فهمند

| | | | |
|---------------------------|------------------------|----------------------------|-----------------------------|
| گفت این آیت چو مانول رمی | قوم او گشت بر این ای | یادت در حق توایی آیت رول | زد که خواهد مسرت پیرت رسول |
| سر پیوست و نگرداید رو | گفت گدسم که ایمن آر تو | پس آورده من ایمن دانات | گفت شاید همی دادم رکه |
| ماده رحاین ک از دسترس | رعدا سجد باید کرد و س | آمد ایکه بر مطلق سیران | چونکه میگویند مردم در بیان |
| می آید ایضه خواهد محرب | بر شایخار اندر مسرت | می پیچاند سرهاشان دوران | مکند امراض بی ا چنان |
| هشال گردنکشی از افواج | ما برای پی صابرم ادراج | هست یکسان خواهی آید رخ اگر | یا خواهی هر ایشان در اثر |
| هرگز ایشان را یارود خدا | هم حلق می بندد رصبا | آنکسان گویند از شومی ساس | هسته جدید و طام و هم لاس |
| آنکه را رد رسول الله بود | از فزار مهار آمد | با و برای وجوح ایشان همه | نفره کردد برسان رده |
| بر غلامان رد سواة خود روم | هم سرها با یو مایع شود | بر مایع او جیس است و حش | رندم هر خود را خواهد در سبل |
| میکنند تصدق آنکه من حبش | بمعد بر مستحق در خط کش | همچین کال شدان امار را | هی مکرده در ظل روا |
| هست حقا در درو سگال | جهه مبرها ارم و آسمان | هست پی آن مساح از بده | در ید قدرت در اوراق امام |

يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْفَزَّةُ وَلِرسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ

بگویند اگر بازگردیم سوی مدینه و چون خواهد کرد العز بر ال اذال را و خدا را است عر قور ای رسو وی یورای گروه دکان

وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَسْمَعُونَ ۴ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ

ولیکن منافقان نیامدند ای آنکه گروهید غافل نگردا هشلر اموال شما و ما اولاد شما از

ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاعِلُونَ ۵ وَأَتَقُوا بِمَا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ

داد خدا و لیکه ز دایر را پس آنکه روایشانند فراوهی شدکان و افاق کیدار آید و روی گردا بدیم شاربش از آنکه مایه

الْمَوْتِ فَتَقُولَ رَبِّ لَوْلَا أَخَّرْتَنِي إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ فَأَصْدَقَ وَ أَكُنْ مِنَ الصَّالِحِينَ

یکی از اشرار مرگ پس گوید ای پروردگار من اگر پس بختدازی مرا بر مدتی نزدیک پس صد بچم و بشوم از نیکان

سورة التّٰوْبِ

"وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ"

وهرگز پس بستاند آنرا خدا را هرگاه باید مدت او خدا آگاه است آنچه میکند

| | | | |
|---|---|--|--|
| میگویند او که ما کردیم بد
از آنکه بعد نفس است او
گفت حق مرد قول آن صوف
آن دور و باز او لیکن فهم نیست
و آنکه کار کرده ایم از آن زمان
و آنکه کرد این یعنی از حق نامدار
پیش از این باید بشمارا یک عمر
ما بمانیم نهی شایسته و زمان
باشم از شایسته گان در حالت
حون زمان رحمت آید تا گریز
هم خدا داد است رحمت شما | زین سفر سوی مدینه و اعتراف
و در آنل میسر یا سخته خو
هست عرت او خدا و اورسون
مسی عرت نمی داند چیست
هیچان باید سارو مشغل
آنکه پس در زبان دو اسرار
برجستی و اصد درختان و دروین
تا بوقی کاوست در یک زمان
بوه آرد و در جسم رحمت
حق بود او هر عمل مردم حیر
هرگز اشد فضل او چرا
تا موت موت حیرت که بخورید | میکنند بیرون امر خلق خود
که بدو اشرف و کل ممکنات
همه در مؤمنان ستر اعتراف
عرت او علم عقل و حکمت است
مالان و اولادان او ذکر حق
هم میکند اعلق در راه خدا
گوید او حیرت پس آنکس که خدا
ما غایب من صدق او و توفیق
هرگز آردا حکم حق در پس
حاصل اینکه چونکه داند قید هم
پس هر آج آید بیرون و دفتر
لی که شایسته چو آید عم حورید | اومد به آن از او کوست رد
حق یا کش در کمال و بر صفت
آرد هشتان در دو عالم سرفراز
لی ملک و مان و قدر و زشت است
در شایه دارد گریبان ماضی
را چه حق داده است و روی بر شایه
موت او من پس بنداری چرا
همه مستم ازمان اخراج حقوق
هیچ نفس او مرگ یعنی یک نفس
موت را خدا بود هم ده
از حقوق خود بود نمود تر |
|---|---|--|--|



سُورَةُ التَّائِبِينَ ثَمَانِ عَشْرَةَ آيَةً وَ هِيَ مَدَنِيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ما خداوند بخشنده مهربان

بِسْمِ اللَّهِ مَافِي السَّمَوَاتِ وَمَافِي الْأَرْضِ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْاَعْدَدُ وَ هُوَ عَلَي كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝

بسم می کند خدا را آنکه در آسمانها و آنچه در زمین است و او را است خدا می و او را است مایش و او است هر چه چیر توانا

هُوَ الَّذِي يَخْلُقُكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۝ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَ

اوست بدید آورده شما را پس می گاهد و می آید از شما مؤمن و خدا را چه میکند بیاعت آفرید آسمانها

الْأَرْضِ بِالْحَقِّ وَ صُورَكُمْ فَاحْسَنُ صُورَكُمْ وَ إِلَيْهِ الْمَصِيرُ ۝ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ

و در میرا راستی و صورت داد شما را پس بگو که بدید صورهای شما را و سوی اوست بازگشت میداند آنچه در آسمانها و زمین است

يَعْلَمُ مَا تَسِرُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ۝

و میداند آنچه را پنهان کنید و آنچه آشکار کنید و خدا داناست ذات سبها

| | | | |
|--|---|---|---|
| میکنند یا حق او تریه عس
شاهیش بر ملک و ملک و کستوی
اوست آنکس که گریه او اندام
احل ستر و اهل ایمان در صواب
آفرید او این سوات و زمین
تا بجای داد صورت را نمود | هر چو بودی در سوات و ارض
قدرات و مقدر در کل شئی
مر شما را داد پس در حق و هم
فرقه باشد بیرون از صاب
بالحق یعنی راست از حکمت چنین
که شد انور حسن مرآت شهید | هست او را ملک و احد بقیاس
آچه را خواهد می بشنود
از شما پس شش کافر بیرون
در مقام ستر و ایمان بر پدید
کرد تصویر شما پس می گستر
شد عو ظاهر ذاتش از وجه جلال | یادشای و شایه هم ساس
و آنچه را خواهد خدا بدود
بسی دیگر مؤمن و نیکویند
حق بود یا آنچه می کنید
ساخت صورهایمان امر خطر
گفت اسان مظهر او در کمال |
|--|---|---|---|

الجزء الثامن العشرون

| | | | |
|--|--|--|---|
| این کشیدین سزناشدن سراسر است
رمضوری عاشقی فی بر صود
گفت سورتها پتان کرد او نگو
مستقی دارود و طاهر سر سر | زبان بود کو رجالت سطر است
گر بیان حسن از ایشان دلاری طر
باز برگردیم بر آیت شود او
هم بداند آنچه را که یکدیگر
آچه هست افسر غلطای صدور | میرد ایمان و جان و دل و زسکف
حسن را نمود خا و دای است
رو که نبود زین شات غیر نك
داد آنچه در سیاست و زمین
هم بود دانا بر اسرار امور | اینکه بی روی خوب از هر طرف
روی خوب امر زمان قانی است
ورسید دیمات حزاب و دیک
هست سوش فارگشت ما پتین |
|--|--|--|---|

اَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَاُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا مِنْ قَبْلُ قَدْ اُفْتُوا وَ بِالْ اَمْرِمْ وَ لَمْ عَذَابُ اَلَيْمٌ ۚ ذٰلِكَ يَآئُهُ

آیا بدیدید خبر آنانی که کافر شدند از پیش پس پیشه بدی کارش را و ایشانراست عذابی دردناک آن بسبب این بود

كَانَتْ نَاقِيَتُهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا اَبَشِّرْ يَهُودُنَا فَكَفَرُوا وَ تَوَلَّوْا وَ اسْتَفْتٰى اللّٰهُ وَ اللّٰهُ غَفِيٌّ

که آمد ایشانرا رسولان ایشان شواهد پس گفتند ای ایسانیکه ایمان را کافر شدند و روگردانیدیدید آمدند و خدا بیاز

حَمِيْدٌ ۚ زَعَمَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا اَنْ لَّنْ يُمَيِّنُوْا قُلْ بَلٰى وَ رَبِّىْ لَنُبَشِّرَنَّ ثُمَّ لَنَنْبِتُنَّۙ بَمَا عَمِلْتُمْ وَ

سوخته است گلزار دانا که کافر شدند آنکه را بخت خواهد شد و بی روی رود کارن را بخت شود پس خداوند شود با چه کرده اید

ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيْرٌ ۚ فَاَمْسُوا بِاللّٰهِ وَ رُسُوْلِهِ وَ النُّوْرُ الَّذِىْ اَنْزَلْنَا وَ اللّٰهُ بَمَا تَعْمَلُوْنَ خَبِيْرٌ ۙ

و این بر خدا آسانست پس بگردید خدا و رسول او و آن نور را که فرستادیم و خدا آنچه میکند آگاه است

| | | | |
|---|--|---|---|
| داند آیا بر شما امرو و پیش
در حاشای بود آن روح و هلاک
پس گفتند آمدی آیا چوما
بی اداری از حق آمد پس بدید
آنکه که نگریست از حق
گو هسته آری مست حکمگو
روح این آسان بود پس بگردید
تسبی قرآن بتو این بد است | ایکروه احبار آن سطریش
هم بود زین پس عذاب دردناک
می تواند گشت ما را رهبا
گو هاست خود غنی است و جد
دعوی داشت نمود این چنین
مشهود امر ذات موسو
رخدا و رسولی اهل دین
که تپیده شریک افروخته است
پس وفق هر عمل دهد جزا | پس پیشه بدی آن و آن کار خود
این را آن لشکر آستانه دوسل
رسولان کافر ایشان پس شدند
بی یاز است امری از خلق او شات
که بیوگت این جسم ارمه رسته
پس گردانده شود امر جزا
هم تنوری که فرستادیم آن
حق را همان شما باشد شیر
هر عمل را هست بخداست جزا | و آن غوغای بیش از هر خود
دشان و بیات امر میل
روگردانید و هم سروا زدند
ورستایش و ز پس محسکات
نشود ایشان هر را بکجه
هر آنچه کرده اید از کارها
ما پیر یعنی این روشن جان
هر آنچه میکند از ناگزیر |
|---|--|---|---|

يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ لِيَوْمِ الْجَمْعِ ذٰلِكَ يَوْمُ السَّاعٰتِ وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ وَ يَعْمَلْ صَالِحًا يُكْفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ

روزی که جمع کند شما را برای روز جمع آنست روز منون زمین و کی که مایل آورد بدو یکدیگر گشتن بدی که در این دنیا باشد

وَ يَدْخُلُهُ جَنّٰتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ خَالِدِيْنَ فِيْهَا اَبَدًا ذٰلِكَ الْقَوْرُ الْعَظِيْمُ ۙ وَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا

و داخل میگردند در باغهای که میرد از زیر آنها بهرهای چلوه در آن همه است کلبای درک و آنکه کافر شدند

وَ كَذَّبُوْا بِآيَاتِنَا اُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ النَّارِ الْخَالِدِيْنَ فِيْهَا وَ بَشَرِ الْعَمِيْرِ ۙ مَا اَصَابَ مِنْ مُّصِيْبَةٍ اِلَّا

و آنکه بزدند آیاتهای ما آنها بد بزاران آتش حویدند در آن، مار کشتی است رسید هیچ مصیبتی مگر

بِاِذْنِ اللّٰهِ وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ يَهْدِ اللّٰهُ قَلْبَهُ وَ اللّٰهُ يَكْتُلُ شَيْئًا عَلِيْمٌ ۙ وَ اطِيعُوا اللّٰهَ وَ اطِيعُوا الرُّسُوْلَ

بدن خدا و کی که ایمان آوردند هدایت کند دل را و خدا به جز دانات و پیروی کنید خدا و او پیروی کنید رسول را

فَاَنْ تَوَلَّيْتُمْ فَاَنَّمَا عَلٰى رُسُوْلِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِيْنُ ۝

پس اگر روگردانید پس بر این نیست که رسول است و ساینده آنکار

سورة الطلاق

افسر آروژیک سازد عشق
 آن بود یو-الخان یگمان
 سیایش را موشافه خدا
 آن دو آوردن جنت هم
 آنکه اصحاب برادر و در
 نفوس برکسیت درسیل
 چنی اگر گردد رسا برسم او
 طاعت آرد از خدا و از رسول
 هر روز حجتان لا یظلم
 پی آورده بکسیر دین
 و امار آرد در پیش از عا
 هست مهر بدگان غوری عظیم
 سودان دلاور در دور قار
 در برمان خدا از هرقل
 عشق گردد دلش یگمکو
 در هر آن آید از عروج و از اوصول
 بر رسول ما باشد در لایح
 جامع است آروژنزل و چرا
 برگرد آکس که او بر دگر
 که رود سرچها از ویر آن
 واکسی که نرود او رخدا
 نازگی راست دور حای
 هر که ازین آرد پس در خدا
 حق بریزیت داد در سفر
 بس دعاغت که گرداید روی
 در دهی آشکار اندر و اوع
 یا من اس فش و ر ملا
 هم کند کار سکودروژگار
 و اماران شسته این حادان
 کردهم نکذیب آیهای ما
 که راهل آن زصل دروسه
 ره باید حق خشت از ولا
 رجه دل دامن لطف اثر
 پس حراپ بود بون گفتگو

خدا است خدا را و خدا را و علی الله فلینوشکل المؤمنون^{۱۲} با آنها اقدس امنوا ان من ازواجکم
 خداست خدا را و خدا را و علی الله فلینوشکل المؤمنون^{۱۲} با آنها اقدس امنوا ان من ازواجکم
 خداست خدا را و خدا را و علی الله فلینوشکل المؤمنون^{۱۲} با آنها اقدس امنوا ان من ازواجکم

والاولادشا دنده هراين شا بيسر جزيه نداشت و اگر در گمرايد و غلوكند و بخت و شانس كه خدا آرد به هر اوست
 اِنَّمَا اَمْوَالُكُمْ وَاَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَاللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ اَجْرٌ عَظِيمٌ ۝۱۱ فَاهْوَالُهُ مَا اسْتَقْبَحْتُمْ وَاسْمَعُوا وَاَطِيعُوا
 هراين بيشه كه اموال و اولادشا و غدا و بخت و شانس كه خدا آرد به هر اوست و شوييد و اطاعت كنيد

وَاتَّقُوا خَيْرًا لَّإِنَّكُمْ وَمَنْ يَوْفُ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۝۱۸ اِنْ قَرَضُوا فَهُمْ قَرْضًا
وَالضَّامِعُ آراءِ رَای حسود و آنکه داری در پیش روی آنکه و ما شمس سگاران اگر و انچه خدا را و
حَسَنًا يُضَاعَفُ لَكُمْ وَيَقْبَرُ لَكُمْ وَاللَّهُ تَكْوَرُ حَلَمٌ ۝۱۸ عَالَمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْغَزَبُ الْحَكِيمُ
یکو دادند آرا او را و با بر دشار و خدا و تهنی الله هم دای عیب و شهادت قریر حکم

هست الله لا اله غيره
ایکروہ مؤمن ہی اشتم
ظہو صبح وغیرا پیش رو یکجہ
غیر از این بود کہ باشد ریشہ
مرد حق نبی زو کہ آرات کو
ہست این رشتہا نام یکسر
مخدا را گشتا عہد قرس
مہر نامد شہ را سکر دگر
وفاق او پیمان و پیمان ہر کا
حکمران امر نواب و درہاب
سب مہودی حق الا کہ او
آں من او احکام و اولاد ام
عشر اشر درہر پر از آمد
حال و ہرزہ آزمایش و اہلا
بلو د او حق رہبر رو
یاقاں حق یکدہ ریشہ کز
قرس یکو کان شہرا گشتہ قفس
کا حرا عہدہ است و دربار
تا حق را حلالی باشد تا حای
معتل و عسکرا تا حای
الہم احسن من الخلق

خود نوکل ف شر از این بد
رہ چہ ہر مہودی یکدہ
کاوست آمد دگر و مہر نام
ہم حق از حق نام العا
یا نبی و اہل و انقرا
رستگار این کرہ بر اشاء
ریشہ را بد حق راں خصوص
درہر اہل شوہا حق
کہ اندی حق و نام یکدہ حق
ہم ہر یکش ہر واحد اہل

بردا من مؤمن یکدہ
شہرا عہدہ از
حق یکدہ شہد آجات
کا کہ مد دل شہر نبوت
خانوالہ تا اسفند و اسیرا
ہر حال او حق سوزد دگر نگاہ
صفہ عہدہ از او حق و خصوص
سیرا عہدہ حق رہبر
اہل امر اہل حق مسکن
حکو او عہد حکمت رہبر
لر صفت سجد و آتہ عبد اللہ

سُورَةُ الطَّلَاقِ اثْنَا عَشَرَ آيَةً وَهِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای بخشنده مهربان

الجزو الثامن العشرون

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِدِثِهِنَّ وَ أَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا

ای بشمار چون به طلاق دهید ایشانرا وقت عادتشان وسطه بیعید و او را هر چند از شمار پروردگار خود

تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يُخْرَجَنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِحَاشَةِ مُبَيَّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ

بیرون مگرداند ایشانرا از جاهای ایشان و بیرون رود مگر آنکه به حاشیه آشکارا نشانی از او نشانی ظاهر و تن حشای عادت و نیکی و کرم

حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا ۚ فَإِذَا بَلَغَ آجُلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ

از حدود خدا پس بحق که مباد از حد فرغند تا آنکه خدا بخواهد حد را آن امر را پس چون رسیده غل به حد ایشانرا

بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارُقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَنهَضُوا ذَوِي عَدْلٍ مَعَكُمْ وَاتَّقُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَلِكُمْ يُوعَظُ

بمعروف یا جدا کنید ایشانرا بمعروف و بگردانید دوستان با شما و بترسید از شهادت خدا و آنرا که به شما

بِهِ مَنْ كَانَ يَوْمُنْ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَنْ يَقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَ يُرِزْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ

به آن که روزی است که خداوند است و روز آخرت و کسی که خدا را بترسد و او را بپروردگار خود و او را از آنجا که

ای بپروردگار خود طلاق عده آن هر یک که تا آن ماه که باشد از حد او جدا

در ماهی می رسد از حد او جدا می شود تا آن ماهی

هست صفا آنچه که حد او تواند باشد شاید امر را خدا

مهرن در قضا او در حدود سوختن بر یکدیگر نیست

دو کراه امر طلاق و در رجوع هر یک از یکی در دیگری

آچه شد آن کسی که مؤمن است باقی احکام طلاق از حد او

مخرجی گرداند او را حق بدستد بر هر استیفاء و از حدی

می دهد از حدی اگر وقتی که باشد از حد او جدا

هر که از حد او جدا می شود از حد او جدا

می باشد اگر روزی از حدی که آن

وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا ۚ

و کسی که توکل کند بر خدا پس اوست کافی و درستی که خدا رساند امر است بحق که گرداید خدا برای هر چیزی اندازه

وَاللَّاتِي يَلْتَمِسْنَ مِنَ الْمَجْهُورِ مَنْ نَسَيْنَهُنَّ فَإِنْ أَزْنِيَهُنَّ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ وَاللَّاتِي لَمْ يَحْضُرْنَ

و آنرا که بگویند در میان مجبور از آن که فراموش کردند ایشان را اگر از حد او جدا می باشد سه ماه است و آنرا که حاضر نشوند

وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ أَجَلُهُنَّ أَنْ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا ۚ

و صاحبان حمل داشتن است که فروگرداند باز خود را و کسی که بترسد از خدا بگرداند برای او از امر و آسان

الجزو الثامن العشرون

۱ قَدَاقَتْ وَبَلَّأَ أَمْرَهَا وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا خُسْرًا ۱۰

بس چشید عفت کارش را و بود احاطه کارش درین

بس داخل فرموده کاشان زدند باز سر راه حق و کافر شدند هم زامن آن رسل پس مباحث مکده امر قیامت را مستجاب
پس او را نشان حجابی سنجیدند تا که از حاکم رسل گردن کشید هم تنهیم آن جهت را عذاب آن عذاب و شد درجه العذاب
یا که باشد آن عذاب از حجاب خود رحمت و قتل و عقوبت و غیر آن پس حشده آن و آید شود بود خیران عاقبتش دامن بد

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا فَاقْبُوا إِلَهُهُ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ ۱۱ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ

آماده کرد عذاب را برای ایشان عذاب سخت شد و هر یک از شما ای صاحبان عقل تا که گزیده شد حق که در و مرستند خدا سوزنا

ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنَ

ذکر را رسول را که خواند آیت خدا را که واضح است بیرون برد تا بیرون آید و زود کار شده ار

الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَبِعَمَلِهِ صَالِحًا يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

تاریکیها سوی روشنی و آنکه ایمان آورد خدا را و بدو کار که دادند و او را در بهشتها آنکه در استار و بر آنها هر جا

يُخَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا قَدْ أَحْسَنَ اللَّهُ لَهُ رِزْقًا ۱۲ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ

خاوند در آن همیشه بحق که کرد و خدا را برای او و در پیش را خداست آنکه آورد هفت آسمان را و از زمین

مُلْكُهُمْ يَسْزِلُ الْأَمْرُ إِلَيْهِمْ يَنْتَسِلُوا أَنْ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ

مطلو آید و امر را از آنها می رسد و سر که خدا را هر چه است و او را هر چه خدا

أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا

احاطه نمود بهر چه را و بهر چه

| | | | |
|-------------------------------|--------------------------------|----------------------------|------------------------------|
| آورده حق آگاه از مشرکان | بر عبادی سخت در هر دو جهان | پس از عذاب آید دگر | ایجاد او آن عقل و اعجاز |
| ای که در کمال اید و کفر | آورده از سویان حق و بود صبر | قصه قرائت به جبریل ازل | هر دو ذکر از خدا مردگان |
| هم فرستاد او رسول حاکم را | کایت اند را بخواند و شفا | آبی روشن شده در صورت | کاورد بیرون دشت سوی نور |
| آنکه کسان کاتبان حق آورده اند | کارها شایسته و ایرون آورده اند | و آنکه او آورد این را خدا | کار سکو کرد بشوب و ویا |
| آورد او را در بهشتی که روان | حویله باشد و در پیش خاوندان | دائم است حق در آن خیر بهشت | آورده بگو روزی هر سکو سرشت |
| آسمانی کافرین او ایچین | هفت اطلاق مضیق بی مبین | همچین برین آن هفت آسمان | هفت ارض ایجاد فرمود از نشان |
| بین ارض و آسمان آید هر دو | در مدغم و من حلاق و دود | تا بناید آنکه حق بر کل شئی | هست قدر گشت در هر چه جزئی |
| هر دو رسیده است آورده داشت نه | در هر آفری داشت لا اله | عم اوستی محض است از شهود | در هر آفری که داد او را وجود |

سُورَةُ التَّحْرِيمِ اِثْنَا عَشَرَ آيَةً وَهِيَ مَدَنِيَّةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدا رحمتی رحیم

سورة التحريم

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَكَ تَبَيَّنَ لَكَ مَرْغَبَاتُ أَزْوَاجِكَ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ۚ قَدْ قَرَضَ

ای بقره چرا - ای منی آنچه را که خدا برای تو مجوزی بخشوده است و خدا آمرزنده و مهربان است و بخشنده که فراموش

اللَّهُ لَكُمْ نَحْلَةً آمَنَانِكُمْ وَاللَّهُ مَوْلَاكُمْ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ۚ وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ إِلَى بَعْضِ

خدا برای شما حلال بودن و دوستی شما با خدا صاحب اخلاص و شهادت و دوستی است و او ستدای حکیم و هنگامیکه پنهان گفتنی بعضی

أَزْوَاجِهِ حَتَّىٰ نَبَأَتْ بِهِ وَأَظْهَرَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَرَفَ بَعْضَهُ وَأَعْرَضَ عَنْ بَعْضٍ فَلَمَّا نَبَأَهَا

از ازواجش بعضی را پس چون سر دادند او را اطلاع دادند او را خدا بر او بیان کرد و پنهان کرد و او را عرض نمود از بعضی پس چون خبر دادند

بِهِ قَالَتْ مَنْ أَنْبَأَكَ هَذَا قَالَ نَبَايَ الْعَلِيمِ الْغَيْبِ ۚ

او گفت ای خدا در این گفت و خبر داد مرا دانای آنچه

از چه ای بشنود کامل مقدم : توحلا حق خود کردی حرام

ماری بوده است یا اکل عمل که خود آورد او را حاصل

شرح آن باید دنیا «مان بکار» هست در همه جا شد از قرار

حق برک اول آمد و بعد از آن در رجوعش بر آن رسیده است

تا حصد و ایل صفا را شین کرده پس در حق صفا پس

اوست دانا بر صلاح در گمان رسواست آنچه و باید در آن

مریدینی را که از افشای آن داشت از ایمان رسوایی بخان

هم خود صبر در آن ماری که من بودی حلال آن حاربه

حریکه آن هنگام آورد او را خبر سادت ظاهر بر سر دادر

قصه ماری نسبت گفتم سر عش کردی دار که به مشر

پس هنگامی که کرد او را خبر زواجه کرده بود عش او سر سر

گفت بصر صبه ربی الیم کاوش در است از سر از ارفیق

چه بوده است اصل آن حادثه را

و آن مظهر خواهی از سران بود

و آنچه پس تحریر می شود تویش

مقتل کرده تفسیر از نشان

مقتل هست مولای شما

یاد آورد اوستی چون را و گفت

صفا را فرمود پس در سر

تو همان دار این مگو با هیچکس

بر سر حق شهادت این آن

کرد از بعضی دگر اعراس او

گفت در وقت که آگاه بودم در

پس از آن بی که آید در صبر

أَنْ تَنْبُأَ إِلَى اللَّهِ قَدْ صَمَتَ قُلُوبُكُمَا وَإِنْ ظَاهَرَا عَلَيْهِ قَالَ اللَّهُ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَ

اگر بگوید سوی خدا پس صمتی که گفتند ای شما دو اگر چه شد شود را و پس هر سبکی که خدا دوستی دهد در حق و

صَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةِ بِمَا ذَكَرَ ظَهَرَ ۚ عَسَىٰ رَبُّهُ إِنْ طَلَّقَكُنْ أَنْ يُبَدِّلَهُ أَزْوَاجًا خَيْرًا

صالح مؤمنان و ملائکه خدا را آن در میان باشد شاید و در دلش اگر طلاق دهد شما را که هر چه بد شما را اختیار

مِنْكُمْ مُسْلِمَاتٍ مُّؤْمِنَاتٍ قَائِمَاتٍ تَزِينْنَ غَائِبَاتٍ سَائِحَاتٍ تَيَّابَاتٍ وَأَنْبَاءُ ۚ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

از شما زنان مسلمان رهایی که مؤمنان را با نیت طاعت و آن بوی که در آن عانت که در میان هر یک بر باد شود و مودت و مای آماشه

آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْجِبَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَافٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ

که و مای که خدا را بخود نوازش و گمانا آتش که رفته از مردن و سنگاست بر اوست ملائکه درشت سخت از مای نیکند

اللَّهُ مَا آتَاهُمْ وَ يَصْلَوْنَ مَا يُؤْمَرُونَ ۚ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَنْتَظِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا

خدا را آنچه که امر کند ایشان را و بیکند آنچه که امر کند خود ای آنکه کفر شدید حدیث را و یورید امروز حواری

الجزو الثامن العشرون

نُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ^A

ست کجرا دالامیشوند آیهودید کما کردید.

پس محمد انروه و گردید بار
از اقیق رسیده و انشای واژ
و آنچه گردیده است دلای شما
و امر و اسکا و حفظ و اونها
پس خدا اوراست مولا و مبین
حرانی و صالحی از مؤمنین
فرمود ابراهیم بر یسکند
که وود خود صالح المؤمن علی
مردنی از شما شایسته تر
معد اورا در عوض خلد رشر
هیچ چیز مستزمت ناشیای
دختران با حجاب شریعت
هم محضره بری از نور محمد
بر محمدان کفر تاب آن سوزدهد
و هیچ ضعیفان اورا ایشان شما
ای کائنات که شما کار شد
عزیز امور خدا را بشاید

یاد نگه است آنچه ازوجه طلب
و بشنیدم بشنیدید ای یونون
خود بر آرا و رسول متین
بدین یمنی که اورا یاور است
جبرئیل و یسوع و عیسی حیدر است
شایدان بروردگار امر حق
گر ز ابراهیم علی گوید حلاق
مسلمت و مؤمنان و امانت
و اعلی خود را زانتی برود و آه
مؤمنان دارند فی خود نگاه
و احوال آنی بود افروختن
و مکتب آرا که منور از حق
و غرض این سوره را دانده شود
و بس شهادت انور عیان
در حداب آنکه سرور ابرخته
آپیه را کاسر محل آوردهاید

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ آمَنُوا بِحُكْمِ اللَّهِ إِلَى اللَّهِ تَوَّابًا فُضِّلَ عَلَى رَجُلٍ هَدَىٰ سُبُلَ اللَّهِ حَقَّ الثَّوَابِ عَلَى عَشْرَةِ رَجُلٍ سَلَفَ فِي الْإِسْلَامِ وَأَمَّا الْغُلَامُ الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ فِيهِ رَسُولَهُ فِئْتَانٍ مِّنْهُمَا خَالِفَتَا أُخْرَىٰ فَكَانَ ثَلَاثًا وَمِمَّنْ خَلِيفَتَا أُخْرَىٰ فَمِنْهُمْ سَبْعٌ مِّائَتٌ مِّنْ قَوْمٍ فَهُوَ الَّذِي يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ لَهُ أَسْمَاءُ سَبْعُ مِائَةٍ مِّنْ نِّسَاءٍ لَّهُ مِمَّا بَدَعَ وَخَلَقَ مَا يَصْلَحُ لِنَفْسِهِ إِنَّهُ لَخَلْقٌ عَظِيمٌ

ای آبانکه / این آورد باد و عیش و شوی جدا / هر گشتی / خدایم / شایه / ورود گل و شایه کرد / از شما / گاهان شایه

وَيُخَلِّكُم مِّنْ جَنَّتِ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ يَوْمَ لَا يُخْزَى اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ

و داخل گدشها را بهشتها را که می رود از لبر آنها هر ها در یک مغار سالاد خدا بیشتر را آواز می کند که و بدید ما و

نُودُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا آتِنَا لَنَا نُودَنَا وَاعْبَرْنَا إِنَّكَ عَلَىٰ

پروودنگار و ماسهراي ما

كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ بِئْسَ الْمَصِيرُ ۝

هر چه توانی ای نصیر جهان کی با عیار و مضامین و سبک گیر ایشان و با باطنش درخ است و نماز کنی است

| | | |
|-----------------------------|--------------------------|----------------------------|
| مؤمنان تو را ای ایثار و صوف | می‌صوبد - اوصاف جاده را | که بهم دورد ثوب عالم را |
| یعنی آن تو که از حرق گناه | شاید از هم اوصاف باشد آن | مریض خوش و غمی دیگران |
| شاید اولی صوف - پروردگار | و آخر آرد در چشتر بر او | که بود جاری ز زبیرش بهر جا |
| اگر آرد بیک رسوائی دهد | و ایکن صبر اهل ایثار حید | در اصفاف با خدا حکم پند |
| مشاهد و صوفان از مشرور | و ما گرفت اسم دورد | دور از سر مرصفا |
| هم - امر از گناه - اصفاف | ای - صوف تو - صفا حاک | با منتظر سران هم بفرک |
| خون و فانی هر حرا اشل | و بود بر کارهای آید گاه | ارگشی ناپند و اصفاف |
| دور - اشراف مای سؤل | | |

فَسَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأةَ نُوحٍ وَامْرَأةَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحِينَ

| رد | خدا متلی . ای آمارکه انفرشده | وزن | لوط بوده آن دو تاریر | دو تنده | از | سدگان ملروو شابه |
|----|------------------------------|-----|----------------------|---------|----|------------------|
|----|------------------------------|-----|----------------------|---------|----|------------------|

فَخَاتَمَهَا فَلَمْ يَبْقِيا عِهُمَا مِنْ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاهِلِينَ " و ضرب الله مثلا
 يس جانت كردن، و مورای مصفات كردن در آن دو سوراخ داخل و زیر او كه شده داخل شود هم دور آتش داخل شود و گن و زد خدا مثل

لِّلَّذِينَ آمَنُوا أَمْرًا ۖ فِرْعَوْنَ إِذْ قَالَتْ رَبِّ ابْنِي لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَانجِنِي مِّنْ فِرْعَوْنَ

دربارای آماکو کوهی و فرعون هنگامیکه گفت پروردگار من با کی برای من زندو دخواه در چشت و نجات ده مرا از فرعون

سورة الملك

وَعَلَيْهِ وَنَجَّى مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ " وَهَرَمَ ابْنَتَ عَرْفَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا فَنَفَّضْنَا فِيهِ

وصل او وجاتند مرا از گروه ظالمین و مریم دختر عمران که کامداری کرد عورتش را پس بدمیدم در آن

مِنْ رُوحِنَا وَصَدَّقَتْ بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا وَكُنِيَ وَكَانَتْ مِنَ الْقَائِنِينَ

از روح ما و تصدیق کرد سخنان پروردگارش و کلماتش بود اراضعت شدگان

| | | | |
|-----------------------------|----------------------------|---------------------------------|-------------------------------|
| حقتل خود مثال را مان | مستوره درمی روم کافران | و در زوجه روح و لوط این دو همه | به آن يك و اعه وین و اعه |
| این دوزن بودید هر دو بالین | تخت عجبی از عدد سالین | پس خدایت هر دو که صد آن دوری | با دو عهد سرفراز شستن |
| آن دو پیشتر نه دوزن هیچ دفع | می نکرد ارضات حق بیع | روحه روح او بطوفان گشت غرق | سك روحه لوط بادیش جرق |
| وقت مردن گفته شد باد حایل | امد آمد امده آتش ایچین | این مثل شکست در درختون | هست در تصویر زهای رسون |
| حاصل اینکست این وصلت سب | ایسی را که صواب و نه روب | میمنش آمد او در مهر مؤمن | روحه فرعون را اهر بلان |
| یادکن چون گفت او در سان لی | رد خود می سخت مصی | ده ز فرعون و ز اعمالش حیات | همچین از اهل طعم و سبک |
| حق دعا پیش کرد دوزم مستجاب | رفع گشت از پیش چشم او صواب | پیش او آن کاید در رو و خوش رفتن | حای خود دید او بخت دوزمن |
| گفته بد فرعون دوزن ارشادش | سك نگارند روی سیه اش | پیش او آن کاور او بد رسه شک | رقه بد در خوش بخت بد شک |
| دار مریم دختر عمران کو گاه | دامی شود داشت از نفس و گاه | پس بدمیدم اهر او در روح خویش | طور شد بر صبح خوب کیش |
| داشت باور گمهای رب خود | آچه داشت و همه حریف او را | داشت هم تصدیق بر حقه صفت | هم دعا و اهر ابران در هر حساب |
| خواهم شرحی در وصل نامه | در یال آرد سیر خاخه | لب گریه مرصای رشک مان | کاور دست از شهر خلق و پاک |
| | او را افراد حلالی درود | بست حلت او را که حلت مریود | |



سورة الملك ثَلَاثُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند متعالید مهربان

تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝ الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ

از تو آمد آنکه بدست اوست بادشاهی و ولست در هر چیزی توانا آنحضرت پیدا آورده بدین را و در سگرتا تا ظاهر باشد آسپارا

أَيْكُمْ أَحْسَنَ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْقُدُّورُ ۝ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ

کدام خوشترید از کردار و ولست عزیز آمرزنده آنکه آفرید هفت آسپارا طبقة هفته مس در دید کردن حشاید

مِنْ تَأْوِيلِ قَارِعٍ الْبَصَرِ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ ۝ ثُمَّ رَاجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ

طوافی پس بازگردان چشم را آیا بینی هیچ تصافی پس برگردان چشم را کرة بعد آخری بر میگردد سوی تو چشم

خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ ۝ وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَاهَا رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ وَأَعْدَدْنَاهُمْ

تا کلاه و ولست مانده شده و بخلق که آراستیم آسپان دنیا را بجراغها و گردانیدیم آرا را و ماکن بر شیاطین را آماده گردانیدیم برای

عَذَابَ السَّعِيرِ ۝ وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ۝

ایشان عذاب آتش را و برای آنکه کافر تصفیر پروردگار خود طلب جهنم است و بد باز گسی است

الجزو التاسع العشرون

| | | |
|---|--|--|
| <p>یا بافضالت دلم برقرار
خلق کرد آنحس که او موت و حیات
در نواید از جود دنیوی
در عین سح سواست طلاق
بی تناسب یا سخته چیزی در محل
ران غلطوری چنی آیا در ظر
بل دراین گردون طرکن نوینو
هست دور از رؤت عیی ازو
آسیب کوست افر بر زمین
هر دیوان سدا این سوز و جیر
هشتان ابرون طلاس ازما گیر</p> | <p>یا که برکش فروست از شیار
هم پیر چیزی توانا از جهات
یا که دلف عقل و مکر صوری
آندائی کثرت اولین رونق
اشلاف و اعواسی یا خلل
چشم را گردان سوی آن دگر
بر روج اولین قع مشو
بارگرد تا صوت حشم تو
زیت او مصاحبا دادیه عین
کرده ایم آمله ما را سیر
در جهنم و اعراب شش المصیر</p> | <p>در صفات خود و وصف ماخلق
شاهی ملکوت و ملک از قدرتش
از شیا تا خستت هر در عمل
رسمی امر جرا و بر مضع
گری در خلق رهن خود تو بن
هست در شفت جوانها دردن
بزم در دشتن یکن رجوع
رحمی اوسد رحمت داساز
تا سبب از طر کردن دگر
انشاطین و سلسله رحوم
صنعت و سرش شده از انبار</p> |
|---|--|--|

اِذَا اَلْقُوا فِيْهَا سَمْعُوْا لَهَا شَيْعًا وَهِيَ تَنوُّرٌ ۚ تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ النَّبِيْطِ كُلَّمَا اَلْقَى فِيْهَا فَوْجٌ سَأَلْتُمُ

حون اداست شومند آن بشود بر آرا خروسی و آن بهوشد ردك شد بازه نره شود از شمشیر که ادا شده بود در آن حسی سوال کد

نَحْنُ نَحْنُهَا اَلَمْ نَأْتِكُمْ نَذِيْرٌ ۚ قَالُوْا بَلَىٰ قَدْ جَاءَنَا نَذِيْرٌ فَكَذَّبْنَا وَ قُلْنَا مَا نَزَّلَ اللّٰهُ مِنْ شَيْءٍ

اشاره دارد ش آید به دربار اید شده که آری آمد ما را به نهد پس بختند از به و کسم فرسوده جدا هیچ چیز

اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا فِيْ ضَلٰلٍ كَبِيْرٍ ۚ وَ قَالُوْا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ اَوْ نَفْقَهُ مَا كُنَّا فِيْ اَصْحَابِ السَّيْرِ ۚ

بستید شما مگر در گمراهی درون و گفتند اگر گویم که می شنید یا می فهمید ما در یزبان آتش

فَاعْتَرَفُوْا بِذَنبِهِمْ فَسُحْقًا لِاَصْحَابِ السَّيْرِ ۚ اِنَّ الَّذِيْنَ يَّبْخَشُوْنَ رِزْقَهُمْ بِالْعِيْبِ لَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ ۚ

س اقرار کردند گناهانش پس از وحشت اهل آتش سوزان عصبه آما که بفرستد او در و در گلودر دهان بر اشارت است آرمش

وَ اَجْرٌ كَبِيْرٌ ۚ وَ اَسِرُوْا قَوْلَكُمْ اَوْ اَجْهَرُوْا ۚ اِنَّهٗ عَلِيْمٌ بِذٰتِ الصُّدُوْرِ ۚ اَلَا يَعْلَمُ مَنْ

و سر در دك و دهان سرود سخنان را آشکار آید آرا عصبه که اوداست صاب صاب آید سعاد آینه

خَلَقَ وَهُوَ اللّٰطِيْفُ الْخَبِيْرُ ۚ هُوَ الَّذِيْ جَعَلَ لَكُمُ الْاَرْضَ ذَلُوْلًا فَامْتُوا فِيْ مَا كَسَبْتُمْ وَ

پدید کرد و اوست لطیف خیر اوست آینه کرداد برای شما زمین را سبب کرد در اطرافش و

كُلُوْا مِنْ رِّزْقِهٖ وَ اِلَيْهِ النُّوْرُ ۚ

خورید از روده او و سوی اوست در شکت

| | | |
|--|--|--|
| <p>شوند از دوح آوادی بگوش
دوزخت آن شهاش بشوند
هر که آینه شود فوجی دران
رد پس ایشانرا خود از نشان
ببید الا که در گمراهی
یا نقل میشود از ضرر</p> | <p>همچو آوار جز امر خروش
آن صدا از دوزخ شنید
زاسکان پرسد ما باغزان
هم صبر کنیم در سخته نشان
زین حارید هیچ خود آگاهش
نک نمی بودیم ز اصحاب سیر</p> | <p>همچو مهرها که در کار عظم
پس بپوش آید شود و دیک کو
هر ایشانست دوحش و خروش
ر شیا آا باید هم ده
هیچ فرساده حق گفتم ما
هم گویند او تاف که ما
پس بپند خود سبب اقرار ما</p> |
|--|--|--|

سورة الملك

| | | | |
|------------------------------|-----------------------------|---------------------------|---------------------------|
| وانكه مى ترسد از يروودگر | در نهان باشند و دزدل ترسگار | هستان آمزش و مژدى كير | ز اخلاصى كآ كهت اورا شير |
| قول خود در حق يقهران | گر همى دلوريد يا قش و جان | فرد حق يكسان بوداى ظهور | كويود دانا بر اسرار صدور |
| يا كه عام استاين سال خاص عام | واقفتاى جهر و سرى نيام | نيت آيا آگه از سر صدور | آنكه خلق سينها كرد و غطور |
| خاصه كامر كارها قش و بهان | باشد اولويك بين باريك دان | هم ز مستكوبات افشا مطلع | عش از شيشى ناشد منقطع |
| اوست آنكهى كه رمين و ابرشها | دام و فرماىر نمود ايسان سا | پس خوش اوس هراسا رويد | وين مال باشد ز نكين شديد |
| قصد باشد از اسماك يا جبال | وان بود دوش رمين در استال | هم خوريد از زوى حق بى غور | هم سويش مشركريد از غور |

ء اٰمَنْتُمْ مِّنْ فِى السَّمَاءِ اَنْ يَّخِفَ بِكُمْ الْاَرْضَ فَاِذَا هِيَ تَمُورُ ۝ اَمْ اَمَنْتُمْ مِّنْ فِى السَّمَاءِ اَنْ

آيا اين شديد از آنكه در آسمانهاست كه فرو در پاشا و مين و اى آنكه موج زده باشد آيا اين شديد از آنكه در آسمانهاست كه
يُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا فَسَتَعْلَمُونَ كَيْفَ نَذِيرِ ۝ وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ

برستد رشا تند باد پس خواهد دادست چكه مانند سپهرتد و ضيق كه تكذيب نموده آيا كه از پيش ايشان بود پس چگونه است انكار من

۱۹ اَوَلَمْ يَرَوْا اِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافًى وَ يَقِفْنَ مَا يُهْمِكُنَّ اِلَّا الرِّحْمَنُ اِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ

آيا پديد بسوى برده الاى ايشان كه بال كشاده و فرماياند چيزي بگماياند و آيا احوال خدای خويش بگماياند چيز

بَعِيرٌ ۲۰ اَمْ هَذَا الَّذِى هُوَ جُنْدٌ لَّكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ اِنَّ الْكَافِرُونَ اِلَّا فِي

ياست آيا بستان اين گاو لشكر است ابرى شاه باري بگماياند از ابر خدای نيتد كالران هر در

غُرُورٌ ۲۱ اَمْ هَذَا الَّذِى يَرْزُقُكُمْ اِنْ اَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُوا فِي عُتُوٍّ وَ نُفُورٍ ۲۲ اَقَمْنَ يَعْشَى

غرور آيا بستان كه روزى بگماياند كه باريكرد روزيش و آنكه لجاج كرد و سر سرى و سر زدن آيا پس آنكه را بگماياند

مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ اَهْلَى اَمْنٍ يَعْشَى سَوِيًّا عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۲۳

و سرنگون رويش هدايت يافتد از آنكه ميروند دوست استند و راه راست

و سرنگون رويش هدايت يافتد از آنكه ميروند دوست استند و راه راست

| | | | |
|----------------------------|----------------------------------|-----------------------------|---------------------------|
| خدا را در دمين سازد و رو | اى آيا خود شديد ايك گواران | راكه او ميشاند امر آسمان | كلوست رزمه شا در آسمان |
| كلو مرست برشا بدي شديد | پس رمين آمد حش آيد او | اى آيا دان شديد او استال | آگهى بايد تا چون آسمان |
| چه تكذيب رسل نشوداى | سكروه كامران باشد پديد | رود پس باشد كه زاهد ارمجان | چون برايشان در رسد از من |
| نكرند آيا بسوى طرها | آنكه بگماياند پيش او ايشان بوداى | پس چنان باشد عتوبهاى من | هم فرا گيرد و بريحو زده |
| مرگهتان مى ندارد دوهوا | فوق ايشان صف كشيده دوهوا | در پرين بالها گستردهاى | كلو هر چيز است پنا و حير |
| كيت آيا كان بود حش شا | از سقوط الا شتابش خدا | هر يك را داده طلى دوسير | راچه گفته ديوشان امر تصور |
| كيت آيا آنكه بعد رزقان | تاكيد باري شارا حر خدا | نيتد اين كالران هر در غرور | نات گيرد او بعد روزى زيش |
| كلران داده اين ليك از غرور | رزق خود گماياند گيرد مشان | كيت پنى آنكه حق كرد و خوش | دمدم اند بروى امر عون |
| هست او ره بافته تر با كسى | در لجاجتد و عتو و در هور | ميروند آيا پس آنكهى كلونكون | سداچه در دوسوى و پشاست |
| | كه رود استاده مرله او بسى | راست پس ميروند بر ابراست | |

قُلْ هُوَ الَّذِى اَنْشَأَكُمْ وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْاَبْصَارَ وَالْاَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ۲۴ قُلْ هُوَ

بگو اوست آنكه آرميشا و گردانيد ابرى شا گوش و چشمها و دلهها اسكى شكر ميكنيد بگو اوست

الَّذِى قَرَأَكُمْ فِى الْاَرْضِ وَ اِلَيْهِ تُشْرُونَ ۲۵ وَ يَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

آنكه پراكنده كرد در زمين و بسوى او مشهور ميشويد و ميگويند كه خواه بود وعده اگر ميبند راستگوين

الجزو التاسع العشرون

۱۱ قُلْ إِنَّمَا أَلِمْ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ ۚ فَلَمَّا رَأَوْهُ زُلْفَةً سَيِّئَتْ وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا

بگو چاین بست گفتم رد شدست و چاین نیست گفتم بمسما آنکس پس چون دستار از دیک بدشود و بای آنکه کافر شده

وَقِيلَ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَدْعُونَ ۚ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَهْلَكْنِي اللَّهُ وَمَنْ مَعِيَ أَوْ رَحِمَنَا فَمَنْ يَكْفُرُ بِهِ إِنْ كَانَ اللَّهُ غَافِلًا عَنِ الْكَافِرِينَ ۚ قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ أَمَّا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَمْلِكُونَ مِنْهُ

و گفته شود اینست آنچه بودید که آراسمراستید مگو آیدید اگر مگلا که سازد خدا و هر کمان است و یا وحت که مملک را پس کست

يُجِبُ الْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ ۚ قُلْ هُوَ الرَّحْمَنُ أَمَّا بِهِ وَعَلَيْهِ تَوَكَّلْنَا فَسَتَمْلِكُونَ مِنْهُ

آنکه پناه گیرد کافرا را از عذاب دردناک مگو است حشا بدما یل آوردیم بآن و را تو کل کرد پس زودی حوا می داشت بسبب آنچه اوست

فِي صَلَافٍ مُبِينٍ ۚ قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مُبِينٍ

در گمراهی آشکار مگو سر عهد اگر کرد آشپرا فرو رفته پس کست همه شل را آبی روان

| | | | |
|--|--|--|--|
| <p>اوست کو آنکس کرد که اید بدتن
شکر ست لک گوید آمدن
هم بسوی او شیا کردید حشر
کو چاین بود که دیک شدست
آشکارا منی شیا را من شر
ذشت کرد رو بای کافران
کو شیا ببید آیا که هلاک
قل هو الرحمن اما به
کوچه می ببید آیا که زرد</p> | <p>داد گوش و چشم و دل ز امداد تن
از هر اوان یا یکی یا رب یکی
پس چرا باید امر یوم شر
علم ساعت و بیه منی از شیا ست
میدم کار روز آید بر زیر
زان شود آثار حکمتها عیال
ساردم حق و انکه بلن هست پاک
نیکه بروی کره ایم از آگهی
آهانان دور بین گردد فرو
حاصل آنکه شکر مسم را خدا</p> | <p>تا شیا ها بشنود و مگرید
اوست آنکس کو شیا را آفرید
مشرکان گوید که آید کاهست
هم حرای سوگه باشم مهجده
چون بود دیک پندار عذاب
مؤمنان گویندش دورست این
یا بشتد کیمت پس کرونج بد
زود پس باشد که دایم ای که کیمت
کیمت آن پس کلود ماه مبین
واجب است آن فست آورد چون یاد</p> | <p>رحایق رد فایق می برید
منتشر پس در زمین کرد ایدید
وعدۀ که ببندد اهرست راست
من شیا را تا باشد مشتبه
کلاست یوم عریا روز حساب
که شیا میخواستید از اهل دین
کاهرا را آنکه دهمار او دهد
از شیا و ما بگمراهی و بست
مر شیا را آشکارا بر زمین</p> |
|--|--|--|--|



سورة الفلم اِنَّتَنَالُوْنَ غَوْْرًا ۚ وَ هِيَ مَكِيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای شهنشاه مهربان

ن وَالْقَلَمِ ۚ وَمَا يَسْطُرُونَ ۚ مَا أَنْتَ بِمُعْجِزٍ لَّنْكَ لِأَجْرٍ غَيْرِ مَمْنُونٍ ۚ

بسم و آنچه می نویسند کیمتی تو بخت پروردگار تو منون و برستی که تراست پادشاه بدین منت

وَ إِنَّكَ لَمَلِكٌ مُّخْلِطٌ عِظَمٍ ۚ

و بدستی که تو می برخلق عظم

| | | | |
|---|--|---|---|
| <p>صورت این نمکات اشر شهود
ز آنچه بدوشه با کلت از دوان
صورت اشیا و ملیات آن
حق و دیوای و مجنون چند
درینون یعنی از حق است و پس
که کنی از قوت این ایضا قبول</p> | <p>یادت از تأثیر مظلای تود
پس قسم بر سطر سطر نمکات
هست آن بزرگترین داری روان
آچنانکه رتو این نمت دهند
مر تورا ابرست یعنی منت زکی
خود تو برخلق پرکی ای رسول</p> | <p>مخل ای نیز مقصود از قلم
که شد امر لوح اسکاں رقم
می نویسند ابرقم در دوز
تو بشتهای آن پروردگار
مخل او گوید مطلق کست
تا بود منت تورا از رابطه</p> | <p>نون مراد از قلم کلیه است هم
صورت اشیا ست زین نون وین رقم
آنچه بنگارند کن این صور
یعنی دیوای ای غفر حکایار
آنکه درخل و نبوت خاتم است
نیست غیره دروس و شای واسطه</p> |
|---|--|---|---|

سورة القلم

هست اندر حسن خلق افزون سخن
گفته منظور اینست که بر یک و بد
لیک میگوید صفتی شو منقل
بشن آهم بود دور از کین
او خواهد جزوای بار خوش
این لسان دیگری بد که سخن
صفت چون رصاف حق شدی
آب جو وارد جو در قلم شود

با تو گویم بخی از آن چه من
بگری از چشم حق تر چشم خود
هست خلق اندر اکثر استدلال
حرکه آمد پای عشق اندر میان
قارعت اورا ح و آذر خوش
گویم از قنون قصیر ای حسن
رستی از قید خودی مطلق شدی
موج آن در موج دریا گم شود

گفته بخی خلق این باشد چشم
پس دقیق است این کلام عام نیست
وان میر نیست هر هیچ کس
چونکه آمد عشق هر فکر یک است
پس نکرد او فعلی آن محو کرد
خلق نیک این است کرداری عمل
آن ه خلق تست دیگر خلق اوست
تا باصل خلق باشی مثله

که کند ختم او کند
هست پیرفته هر خام نیست
چرکه پنددست و سوسر و هوس
دان که از شهر حواس او باریست
کرد محبوب او کلمی خوب کرد
وصف تور وصف حق کرد بدل
خلق او خودم و تو هم مگوست
رنو چیزی زان نباشد مثله

قَسْبَصِيرُ وَ يُبْصِرُونَ ۱ يَا يَكُمُ الْفُتُونُ ۲ اِنَّ رَبَّكَ هُوَ اَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ اَعْلَمُ

پس زود باشد که ببینی تو و بینند یکدام باشد راه مستقیم اند هر سگه پیرو در کلمات اوست و دانایان که گشتار راهش را اوست دانایان

بِالْمُهْتَدِينَ ۳ فَلَا تَطْعُ الْمَكِيدِينَ ۴ وَ تَوَلَّوْا قَدْحِيْنَ قَيْدُهُمْ ۵ وَلَا تَطْعُ كُلَّ حَلَّافٍ مِّمَّيْنِ ۶

بهادیت شدگان پس اطاعت مکن کذیب کنندگار را و از دور گردن کشتی بری کسی بر می کند پس اطاعت مکن هر سوگند دهنده خورده

هَٰذَا مَثَٰوٍ بَنِمِ ۷ مَتَٰجٍ لِلتَّغْيِيرِ مُتَمِّدٍ اَيِّمٍ ۸ عُلَّ بَعْدَ ذٰلِكَ رَنِيْمٍ ۹ اَنْ كَانَ ذٰمَالٌ وَ بَيِّنٌ ۱۰

جیب گنده و همیچنین چینی را در دما و غیر تنی ۱۱ بدمید کار و شت خاکار بدو آن را بر اندازد از اینکه صفت مسلمانان و پیران

اِذَا تَنَلٰى عَلَيْهِ اَيَاتُنَا قَالَ اَسَاطِيرُ الْاَوَّلِيْنَ ۱۱ سَنَسِمُهُ عَلٰى الْغُرُطُوْمِ ۱۲ اِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا

چون خوانده شود بر او آیات ما گوید اسماهای پیشین است زود باشد در کشتی هر طوطی هست که اسلا کردیم ایشان را چنانکه اسلا کردیم

اَصْحَابَ الْجَنَّةِ اِذَا اَقْسَمُوا لِيَصْرِيْهَا مُصْبِحِيْنَ ۱۳ وَلَا يَسْتَشْنُوْنَ ۱۴ قَطَافٌ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّنْ

یاران باغ را همگی که سوگند یاد کرد که قطع بیکبار آرد و رفتن کند و اخراج کند پس آید بر آن طواف کسده از

رَبِّكَ وَ هُمْ نَٰثِمُونَ ۱۵ قَاصِبَتٌ كَالْأَصْرِمِ ۱۶ فَتَنَادُوا مُصْبِحِيْنَ ۱۷ اِنِ اِنْعَدُوا عَلٰى حَرْثِكُمْ

پیرو در کلمات خود ایشان گفتند پس کشت آن باغ چون آب گجری داشت پس ما هم کرده صبح در باستان که باشد ادروید رگستان

اِنِ كُنْتُمْ صَٰرِمِيْنَ ۱۸ فَانْطَلِقُوا وَ هُمْ يَتَخَفَتُونَ ۱۹ اَنْ لَا يَدْخُلَهَا الْيَوْمَ عَلٰيْكُمْ مَسِيْكِيْنَ ۲۰

اگر متبید نترکند گمان پس روند و ایشان نماند مشورت می کرد که داخل نکند آرا در آرد بر شا در ماه

وَ نَعْدُوا عَلٰى حَرْثٍ فَاذِيْنَ ۲۱

و ایستاد رفتند توانابان

زود پس بینی و بیند از شهود
هم بود اطم را بگو بقتراه
تا که ایشان با تو هم می کنند
میکنند مثل جیب مردمان
پس حل بینی چاه خو بخلق
زانکه باشد صاحب مال و ولد
زود باشد تا کنیم او را شایان
ممکن از آزمودیم از فراغ
آن برای نام و مساکین علم بود

دشمنات تا که امر گفته بود
نیست پیرون جزای اعظم اله
پس شین طعنه با نرمی زد
بر سخن جیبی بود هر سو روان
سخت دو بگشاده لشکر تعلق
چون راو آیات ما خوانده شود
داغ بر خرطوم بغیض میان
برای قسط چون اصحاب باغ
که پخت میومش با نام بود

رو تو در گرهان دانا راست
پس میر فرمان کذب آوردان
هم میر فرمان خلاف مین
دل دانه ذخیر و بعل خواه
لوجود این رسم است این صفت
گوید از صبیح که دارد دو نهان
سکم قرآن عام باشد بر عید
وان جنتا پسر مدی حق پرست
چونکه مرد او ولادتش سلو

تا که گره اورش و لهر است
دوست دارد از تو می دو جان
که خود سوگند پیش از صبحین
بکوشه از حدود و پرگاه
پس پدر اوراست پیدا ف سب
باشد این افشاء پشیمان
که چه دارد غناش این روید
میوایش در هر زمان کند دست
زان مدای ر ساکن نیم جو

الجزو التاسع العشرون

صیغه گفتند با سوگند سخت
دادن حق ماسکین از مال
پس بر آن ستان بطرف آمدند
گفت پس آن باغ چون آمد سر
لهر آید از برقه میوه آمد
تا قیبران نشنود آوازشان
سود بصدع مع مسکین بامداد

میوه آرا پیش از درخت
شرط استقامت بر حش و حال
و آشی بود آنکه دو کرد لوسا
همو تل خاک می خور و شر
نی چو دوان ر سر سخالوماد
زانکن پوشیده گردد رلزان
رود رعد آن توانایان و شد

یا که استننا گفتند از ضبر
بست استننا همان کاری بگفت
آمد از پروردگارت مهر و لب
یکدگر را صیغه خواهد باز
پس بسوی باغ آوردند روی
و ایشان این بود که روزی را سراف
قدون پی رعم رشت خوش

یا که استننا تشه مال قیبر
بلکه بپاکان شود باطل جنت
خفقان بودند ایشان خشک لب
تا حشر خود روند از اعتبار
خشه میکردند با هم گفتگوی
تا باید هیچ مسکین باغ
بودشان قدرت ببط کت خوش

قَلَمًا رَآهُمْ قَالُوا إِنَّا لَنَصَالُونَ ۲۷ بَلَى تَعْنُ مَعْرُومُونَ ۲۸ قَالَ أَوْ سَطِّمُ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ لَوْلَا

پس چون دیدند آنها را گفتند بپسندیدگان شکستگان ۲۷ بلی تعن معرومون ۲۸ قال او سطم ا لم اقل لکم لولا

تَسْبِحُونَ ۲۹ قَالُوا سُبْحَانَ رَبَّنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ۳۰ فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَوُمُونَ ۳۱ قَالُوا

تسبح بکنید ۲۹ گفتند مباد چه یکی پروردگار او ما بدیم و تنگاران ۳۰ فاقبل بعضهم على بعض يتالومون ۳۱ قالوا

يَا وَيْلَتَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ ۳۲ عَسَىٰ رَبُّنَا أَن يُبْدِلَنَا خَيْرًا مِنْهَا إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا رَاغِبُونَ ۳۳ كَذَلِكَ

ای وای ما که ما بدیم ۳۲ زیاندهاوان ۳۳ شاید پروردگار ما عوض دهد ما را بهتر ۳۴ ان عسی ربنا ان یبدلنا خیرا منها اننا الی ربنا راغبون ۳۵ کذلک

الْعَذَابُ وَالْعَذَابُ الْآخِرَةُ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ۳۴ إِنَّ لِلْمُتَّعِينَ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٍ النَّعِيمِ

عذاب و آیه عذاب ۳۴ آخرت بزرگتر است اگر باشد که بداند ۳۵ ان للمتعین عند ربهم جنات النعیم

۳۵ أَفَتَجْمَلُ الْمُتْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ ۳۶ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ۳۷ أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ

آیا پس بگردانم مظلومان را مانند گناهکاران ۳۶ چیست به شما چگونه حکم کنید ۳۷ ام لکم کتاب فیہ تدرسون

۳۸ إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ ۳۹ أَمْ لَكُمْ آيَاتٌ عَلَيْنَا بِاللَّيْلِ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لِمَا تَحْكُمُونَ ۴۰

بدرستی که شما است در او آنچه را اختیار میکنید آیا به شما است آیههای موکد که ما نیکوایان و سید روز قیامت ۴۰ ان لکم فیہ لما تخیرون ۳۹ ام لکم آیات علینا باللیل الی یوم القیامه ان لکم لما تحکمون ۴۰

درستی که شما است در او آنچه را اختیار میکنید آیا به شما است آیههای موکد که ما نیکوایان و سید روز قیامت ۴۰ ان لکم فیہ لما تَخَيَّرُونَ ۳۹ أَمْ لَكُمْ آيَاتٌ عَلَيْنَا بِاللَّيْلِ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لِمَا تَحْكُمُونَ ۴۰

پس چو دیده آنچه در اندوخته
باغ ما زیرا که دی و سوزود
پس گفتند اینک این ستان است
یاد طرب از غداود از چه رو
پاک بینی زانکه باشد ظلم کش
وای بر ما زانکه طافی مودام
ما بسوی رب خود پس راغبیم
هست در دنیا طاب حق چنین
مقین را هست جنات نعیم
بست واقع ورک باشد حظا
پس بگردانیم در داد خود
هست آیا برشا ملول مکتوب
یا شارا هست رما از هود

گشت و از خود میاه و سوخته
آمت و ویران از روی دور بود
بلکه مایه مرهم بر آن جواست
خونسکه هست برشا آوردرو
بلسم کردیم ما رعی خوش
راه طاعت بر رخا پیوده ایم
عز او را واسیم و طایم
وان عذاب آخرت از رویان
رد رب خود بدون خوف و بیم
هست اوئی از ضم دوسرا
ملین را چون گناهکاران بود
کادران خوابیدن ارض و باب
عهد و سوگند موکد در شهود

پس گفتند آرمایان ما انظم
با شان پس خاستند آن
گفت اوستخان که بد در نظر دارد
پس گفتند اینک یا کت آمدها
بسی پس بر بی آوردند رو
رب ما شاید دهد ما را بدل
چون بشیال از خطای خود شدند
این شود رایلی ود وان مندام
مترکن گفتند از غیبت سرشت
حق رد قورشان گفت این چنین
مرشرا چیست چون حکما درین
و اعدان باشد شا را برقرار
کلن رسده تا قیامت شجیه

راه باغ خود مگر کردیم کم
باغ ایشانست پر دود و دخال
من نگفتم برشا آیا ز داد
کلو ود پروردگاو ما بها
بودشان از هم ملات موسو
بهر از آن باغ از شر عمل
راغ هر دادشان حق بگرد
کز صدق دل بداند این امام
آچه میگوید عهده از بهشت
ما حکم آیا ستم ر ملین
میکنید ای اهل کفر و اهل دین
آچه را که خود عاید اختیار
که شارا هست حکم آنچه کنبید

سورة القلم

سَلَّمَ اِنَّهُمْ يَدُلُّكَ ذَرْعُكُمْ ۝ اَمْ لَكُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَاْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ اِنْ كَانُوا صَادِقِينَ ۝ يَوْمَ

پرسلا ایشان کدامان بآن گفتند آری ایشانرا شریکانت پس بیاور شرکاء ایشانرا اگر حقیقتراستگوین روزیکه

يَكْشِفُ عَنْ سَاقٍ وَيَدْعُوْنَ اِلَى الشُّجُوْدِ فَلَا يَسْتَطِيعُوْنَ ۝ خَاشِعَةً اَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذُلَّةٌ وَقَدْ

کشف کرد مشود از ساق و خواند مشوند سجود پس سوانند کفروند افتاد باشند چشمانشان فروگردید ایشانرا خوار و بختیق

كَانُوا يُدْعَوْنَ اِلَى الشُّجُوْدِ وَهُمْ سَالِكُوْنَ ۝ قَدْ زِنِي وَمَنْ يُكَذِّبْ بِهَذَا الْحَدِيثِ سَنَسْتَدْرِجُهُمْ

بودند که خواند مشیدند سجود و ایشانرا تن درستان پس و اگدا سر او کج که تکذیب حکمین سخن را بروی دیو بودیم

مِنْ حَيْثُ لَا يَبْقُوْنَ ۝ وَ اَمْلِ اِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ ۝ اَمْ تَسْتَلْهُمْ اَجْرًا قَمَمٌ مِنْ مَّعْرَمٍ مُّقْتَلُوْنَ

از حیث راهی گنداند و املت بدعیم ایشانرا هر سیکه کیم سخن است آید بیغواهی ایشانرا بیسی ایشانرا تا وان گران بار شد گنداند

۱۷ اَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ قَمْ يَكْتُوبُوْنَ ۱۸ قَاصِرٌ لِّعْظَمِ رَبِّكَ وَلَا تُكُنْ كَصَاحِبِ الْاُخُوْتِ اِذْ نَادَى

آباد داشت ایشانرا غیب پس ایشانرا بنویسد پس سر کن سخن پروردگارش را و ایشانرا چون رفیق مایه حکما که ندارد

وَهُوَ مَكْشُومٌ ۱۹ لَوْلَا اَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ وَهُوَ مَقْشُومٌ ۲۰ فَاجْتَبِهْ رَبَّهُ

و اوست در خشم اگر که آن بود که دریافت آراستی او پروردگارش را ساخت مشود چنانی و او بود خدایت کرد مشید پس برگزید آنرا پروردگارش

وَاَوَسْتَ دِرْغَمٌ ۲۱ قَبْلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ۲۲

و اوست در خشم اگر که آن بود که دریافت آراستی او پروردگارش را ساخت مشود چنانی و او بود خدایت کرد مشید پس برگزید آنرا پروردگارش

پس گرداید او را الریکان

| | | | |
|---------------------------------|-----------------------------|-------------------------------|-----------------------------|
| می پرس از مشرکین که ایشان کدام | مانند این حکم را با تمام | با شریکان باشد ایشانرا نکبت | ناید آورد آن شریکان را پیش |
| واسگوینا که بخواهند ایشان در آن | که رسد ایشان سعادت حلل | اخر آروزی که برچیده شود | حاشا از ساق تا دیده شود |
| مردمان گردد خوانده بر سجود | مجدد نتواند پس گردان عود | چشما افاده باشد چون فرو | خواری ایشانرا رسد از پشت رو |
| خوانده میگشتند زیرا بر سجود | و انگی بود سالم دو عود | ای عود پس مرا بگذار هین | تو عاش امروخت و دل نمین |
| و انکه تکذیب او کند بر این سخن | رویشان گیر بر روح و عین | از مقابله که داشت آن کسان | کایست استعراج باصلی عیان |
| سنت ایشانرا ندیم اندر جهان | با و با صحت و عیش و امان | زانکه کید اعی عفوتهای من | هست سعت و حکم امروزمین |
| اخری آیا جوئی ایشانرا نگار | تا که باشد از غرامت سعت یار | لوح محفوظت یا ردی که نشان | پس بویست آنچه میگوید او آن |
| پس شکایت شو حکم رب خویش | هر چه از غمت رسد آواز پیش | همچو یوس صاحب علم میباش | کار ز غومت با صوری گردان |
| یاد کن چون رب خود را خواهد او | و انگی پرود از خشم دوتو | گره آن بودی که او را یافت باز | رحمی از نزد و ش د اعتبار |
| پس بصیرتی شدی افکند او | خالی از آب و وگا از حسیو | و احوال و انی پراومه و ان | او ملاحت برده مگشتی هلاک |
| | برگشت پس ز دخت کرد کار | پس عود از صالحینش در شمار | |

وَ اِنْ يَكْفُرُ الْاٰدِيْنَ كَفَرُوْا لِيُزِلْنٰكَ بِاَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوْا الذِّكْرَ وَ يَقُوْلُوْنَ اِنَّهٗ لَكَبُوْلٌ ۝

بدینکه زدیک بود آنکه کافر شدند هر آنکه نزد از چشما ایشان چون شنیدند ذکر را و میگویدند که او دیوانه است

وَمَا هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعٰلَمِيْنَ

و نیست او مگر تذکره مرعها را

الجزء التاسع العشرون

مرد بدبختی بد از قوم اسد حق نکلفش داشت از چشم حق چون شدند از تو فرآرا یکی وانگهی که بخت قرآن در پیش فرقه گویند دوراست از خرد من برام در مقام معنی کرکند تکبیل اوصاف نکو وصفیاری چون نمود خود کمال

مردعزرا داد دج از چشم بد هم فرستد او خود این آیت فرو می گفتند ایست همچون پیشکی غیر بدی بر تمام حالین اینکه تا باشد از دوشم بد نسخه جامع بود چون آبی چون ملک کردد یوسف و خلق و خو سکار مار آید زوی و بدید و حال

مرد را یردند زرد صفعی بود نزدیکه آنکه کفار از اثر جن دهد تطیش این گفتارها هست افزون در میان اهل فن فرقه گویند هم بود جید باشد از اوصاف حیوان و ملک و وحشته تکبیل اوصاف دی هم چنین دوکل غیرات و شرور

کس ز چشم بد دراعلازه زیا می یافتند از چشم و نظر خرق طاعت پاکست ز اشرارها اندر این باب اختلاف اندر سخن کرکه یکی زهر چشم بدیدد سرودیه انرا او بی ریب و شک همچو آن حیوان شود در کوفتی جک جن و افع اعلم بالامور



سُورَةُ الْحَاقَّةِ اِنتَنَالٌ وَنَحْمُسُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند ستائیده مهربان

الْحَاقَّةُ ۱ مَا الْحَاقَّةُ ۲ وَمَا أَتَرَكْتُ ۳ كَذَبَتْ تَمُودُ ۴ وَعَادُ بِالْقَارِعَةِ ۵ قَالَا تَمُودُ

ای بیشک برفع آید چه چیزدا اگر دایمرا چیست آن بیشک تکذب نمودند وعاد دردم آورنده پس اما نمود

فَأَهْلِكُوا بِالْقَارِعَةِ ۶ وَأَمَّا عَادُ فَأَهْلِكُوا ۷ بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ ۸ سَفَرُهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةٍ

پس ملاق کردانیدم شوقوت و اما عاد پس ملاق کردانیدد شدیادند زور آور برکاشت آرا اربان هفت شب و هشت روز

أَيَّامٍ خُسُوفًا ۹ قَتَرِي الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُجْبَرُوا فَعَلَ ثَاوِيَةٍ ۱۰ قَهْلُ تَرَى لَنَّهُ مِنْ بَاقِيَةٍ ۱۱ وَ

بی دردی پس بنی آکر و مراد آن افقده گریه و فدا اربان درخت خرمای افقده پس آیینی ایشارا هیچ باز مامد و

جَاءَ فِرْعَوْنُ وَمَنْ قَبْلَهُ وَالْمُؤْتَفِكَاتُ بِالْغَاطِقَةِ ۱۲ قَصَّصُوا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخَذَةً رَابِيَةً ۱۳

آمد فرعون و کایه بود پس از آن رود و در شد بکمال پس امرای کرد رسول و رود گلو خود ای را اگر گفت ایشارا از اگر قتی افزون در سخن

إِنَّا لَمَّا طَغَا الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ ۱۴ لَنَجْلِيَنَّ لَكُمْ تَذَكِيرًا ۱۵ وَتَسْهَى أَكُلُ وَاعِيَةٍ ۱۶

بدرنگ ما چون طغان آسود برداشتم شما را در کشتی تا بگردانیم آرا ای شلیبی و بیدیکر باز آگوش یادگرفته

فَإِذَا نَفِيعٌ فِي السُّورِ تَفْتَةً وَاحِدَةً ۱۷ وَحَمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً ۱۸

پس چون نفع شود در سور یک زمین و برداشتم در زمین و کوهها پس هر دوشو هم دشتان یک مرتبه

ساختی کان بکمال یاب و فروع هست آساعت ثابت بکمال حوردد سازد متکند کوبد هم داد سحر که گشته بد زحدا باشد اسماعیل یافند از حوردد کویا بودند تنهای حبل بنی آیا زانکر از هر کسبیا قوم لوط ایمنی که شرک انفرحدا

هم فروعش شد مراد از شعوب حلقه میباشد یک از اسبده آن این زمین و آسپارا بم دم حق مسلط ساخت بر داد از اسد شد مرایا را مسلط از سوردد بر زمین آن جبهای پس قتل هیچ شی را توفی یا یا بودندان و فشرک افزون سخطا

چیت آساعت توراد اما جاساعت کرد مرتکب آن داد و نمود طاعنکوا بالغانیه اما نمود هفت شب آن بادی آشوب سوز پس تودیدی گری حاضر ملک که بود پوسده و خالی میان آمد آن فرعون و بیش ازوی دکر کت عاصی پس هر آقوی زیش

تا چیز است آن چکام شاعت ساعت کوبند را از آنچه بود پس زیاد اما ملک داد بود بر توفی میوزد و هشت روز مرد و افقده ایشارا بنیک اوقد از بد تنفی در زمان اهل دمها که شد آن زرد زرد بر فرستاده رسول رب خویش

سورة الحاقة

پس شما بگرفتار اندر خون | کان گزین بود دردمست ثرون | ما چنگلیک طیلان کرد آت | حلقان کردیم درونک از غلاب
ما بگردانیم پندی زانجا | کوش واهی دلدرد آرا تا ننگه | پس دمیله چو نتود در سوردم | یک مدین کاوست تنه صغتم
لورنها وکوما از جای زان | میشود درفاشته اندر زلمن | خوار بشکته شود ابرو و جبال | پس یک بشکستن اندر اغلال

قِيَوْمٍ ذُو الْقُرْآنِ وَالْآخِرَةِ ۚ وَاتَّخَذَتِ السَّمَاءُ هَيْبًا ۖ وَالْمَلَكُ عَلَىٰ أَرْجَائِهَا وَيَعْمَلُ

پس آروز بفرود آید و فرغ آید و شکسته شود آسان | پس آستود زست و فرشتگان | در افراسان و برادران

عَرْشِ رَبِّكَ فَوْقَهُمْ يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ ۚ يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَىٰ مِنكُمْ خَافَةٌ ۚ فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ

عرش پروردگار از بالا خاندان آروز و هشت فرشته | چنین عرس میشود و نهان نماید از شما بهائی | پس ادا یکجا خواهد شد

كِتَابَهُ بِإِمِينَةٍ يَقُولُ هَٰؤُلَاءِ أَقْرَأُوا كِتَابِيَةَ ۚ إِنِّي فَلَنْتُ أَتَىٰ مُلَاقٍ حِسَابِيَةَ ۚ هُوَ فِي عِيشَةٍ

نامه اش بدست داریش پس بگوید بگریه جواب دهم سرا | بدو سگمن داسه نام گمن در اسامام حاسرا | پس او ست در عیشی

رَاضِيَةٍ ۚ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ ۚ كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا بِمَا اسْلَقْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْعَالِيَةِ

پس در عیش و در جنت عالی | کمی در افراسان است صوری و باشد کورا | بسبب آنچه پیش برسد بدو روزها گذشته

وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِإِسْمَالٍ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَةَ ۚ وَلَمْ أَدْرُ مَا حِسَابِيَةَ ۚ يَا

و اما آنکه داده شد نامه او بدست چش | پس بگوید ای کتاب که داده شد بدو دهن نامها را | و نامست بدو بدست حساب

لَيْتَنِي كَانَتْ الْقَاضِيَةَ ۚ مَا آتَانَا عَنِّي مَالِيَةَ ۚ هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَةَ ۚ خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ۚ ثُمَّ الْجَحِيمَ

ای کتاب که آن بود حکم کسده کفایت نکرد از من | و اید شده از من تسلیم بگریه داورا پس غل ز کنش | پس بدو را داورا

صَلُّوهُ ۚ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ ۚ إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِإِلَهِ الْعَظِيمِ

دورج | پس در سببیکه ذرع آن هفتاد ذرع است | پس در کنش | که او بدو که ایمان نمی آورد بجلود و زورک

| | | | |
|-----------------------------|----------------------------|--------------------------|-----------------------------|
| ساعت واقع شونده پس وقوع | یابد آروز و بفرود هم شیوع | پس شکله اندر آروز آسپان | از عمره ست و آید دویان |
| هم ملک باشد اطراف ملک | اندر آروزی که دروی دستش | فوق ایشان عرشود را شد | من هشت افروته و او را بلند |
| عرش کرده میشود آروز هم | رحمت و بر سؤال ذولکرم | می تابد جمع معنی ر خدا | اندر آروز اندر سرائر او شا |
| داده پس آرا که گردونان جاست | نامه کردار او بدست راست | پس بگوید نامه کردار من | می بگریه و بهواید ادرن |
| من بین دود بدنا بی خون | که حساب خوشرا پس هفتون | پس بود آتکس بش دلبد | در هشت کاوست طال و او نه |
| بهرمای آن بود نزدیک پس | دان خورید وهم باشد پس | بر شا سوب و گرداوا شد آن | اکل و آتاسد دور از زان |
| دان سبب حکمیش بر ستداید | اندر ایام گذشته از آمد | واحه آید ماه او بر شال | پس بگوید این شد کاش از غلال |
| تمام بدنی فدا دمی هست | هم دانستم حساب آنچه هست | کاش بدی حاکم من در جوار | موت دادم تا گشتم زخم باز |
| می نکردی دفع از من این غلاب | مال من که جمع کردم به حساب | من شدم نابود و سلطان من | کم شد ارس خواگرم این درس |
| بر لبانه رسد پس محکم کل | که بگریه و به عیش بزل | پس در آردش فاشش موکلان | تا در آتش سوزد نام و شان |
| پس بفری بر دوازش بار | ذرع آن هفتاد ذرع افرقرار | راکه ایمان او باوردی کرد | بر خداود عظیم از سو فرد |

وَلَا يُخْشِ عَلَيَّ ظَلَامُ الْيَسْكِينِ ۚ فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هِمُّنَا حَمِيمٌ ۚ وَلَا عِلْمُ إِلَّا مِنَ غُلَبِينَ

و رعیت نمی داشت بر ظلمتچان فقیر | پس نیست سر او را امروز این جا خوشی | و نمودار کی مگر از جبرک و حرامت

الجزو التاسع العشرون

٢٧ لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْفَاطِلُونَ ٢٨ فَلَا أَقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ ٢٩ وَمَا لَا تُبْصِرُونَ ٣٠ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ

نمی خورد اورا مگر گناهکاران پس سوگند میدهم بآنچه می بینید و آنچه نمی بینید بدینکه آن سخن رسول است

کَرِيمٍ ٣١ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ ٣٢ وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ قَلِيلًا مَّا تَدَّكَّرُونَ ٣٣ تَنْزِيلُ

کریم و نیست آن سخن شاعر اندکی که می گوید و سخن غیب گوئی یحیی اندکی فکر میکند فرو فرستادن

مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ٣٤ وَلَوْ قَوْلَ عَلَيْنَا بَعْضُ الْأَقَاوِيلِ ٣٥ لَا أَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ٣٦ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ

است از او رود که عالمیان و اگر فرازد که ما می سخنان مرا آنچه کریم از او دست راست او پس مرا قطع عالم

الْوَيْتِينَ ٣٧ فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِيزِينَ ٣٨ وَإِنَّهُ لَتَذَكُّرَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ أَنْ لَا يُعْلَمُوا أَنَّهُ

از او رک کردند پس باشد از شاهجاسدی از آن منع کنندگان و بدینکه او مرا تذکره بدست برای رهز کاران و بدینکه ما بدانیم که از

مِنْكُمْ مُّكَذِّبِينَ ٣٩ وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ ٤٠ وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ الْيَقِينُ ٤١ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ

تکذیب کنندگان و بدینکه آن صریح بر کافران و او است مرا چه حق و یقین پس تسبیح گویم پروردگار خود که درک است

می نکردی هیچ تحریر این گدا مریخا را بر طلم می خوا

حز که از زرداه اهل حم می خورد آن حز که نکلان هم

پس غورم سوگند مرا آنچه شما می بینید و بید آنچه را

که متوال رسالت از خدا خواهد آرا بر خلق بر ملا

همه را که از اینیات او سر میعد باید کم یک این ذکر

بل ز رب العالمین بر مصطفی شد فرستاده بدون اقری

ما گیرش هما دست راست پس بر پیش رو کل کمال مزاست

حله بی حاجز اراس و جان کلوی از خواهد خدا از مع آن

ما ندانم اینک صبی او شما هست فر آرا بسکند در غنا

هم تحقیق آنکه او پروردگار هست قرآن حق و صدق و استوار

بی از وصفی که روی بارو است کن تو از پیش که هدایت مزاست

احمر این غوثی عجزی از طلم وان خلعت است از اعمال زشت

در حیم ضی و طبع بد شرت اینک قرآنت امر ذکر وید

اورسولی پس کریم و ارجند نیست قرآن قول شاعر بیشکی

یک صد پیش تا بد اندک یا تذکر اندک را هست ذین

که باشد این مثال سکاهین ور که مرا اقری شد رسول

صبی احوال آنکه در دست از حقول از شما پس بست یکن تا او

ماح از گفتن شود از هیچ سو هست قرآن پند هر مقین

منفع زان میشود ایشان یقین هست قرآن یا که تذکرش جان

اعت حشرت و هر کفران پس تا تسبیح برام خدا

کلو بروکت السیاس ماسوی منتقل بی نفس ذات باش

احمر این فکر اغلب اوقات باش



سورة المارج آذیع و آذیعون آیه و هی مکیه



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ ١ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ ٢ مِنَ اللَّهِ فِي الْمَآرِجِ ٣ تَرْجُ الْمَلَائِكَةُ

سؤال در سوال کند عذاب را که واقع است بر کافران نیست بر او دافع کننده از خدای صاحب مارج عروج میکند ملائکه

وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ٤ فَأَصْبَحَ صَبْرًا جَمِيلًا ٥ إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا

و روح بسوی او در روزی که مدت قدرش پینیا هزار سال پس صبر کن صبر سکو بدینکه ایشان می بیند او دور

سورةالمعارج

٧ وَتَرْتَهُ قَرِيْبًا ٨ يَوْمَ تَكُوْنُ السَّاهِ كَالْثَهْلِ ٩ وَ تَكُوْنُ الْجِبَالُ كَالْعِهْرِ ١٠ وَلَا يَنْتَلِ حِمِيْمٌ

و مای بنیم اورا نزدیک روزی کسی باشد آسمان چون نظر گماشته و مشدود کوهها چون پشم و برسد نزدیکی از

حَمِيْمًا ١١ يَبْصُرُوْنَهُمْ يَوْمَ الذِّكْرِ لَوْ يَنْتَدِي مِنْ عَذَابٍ يَوْمَئِذٍ بَيْنَهُ ١٢ وَ صَاحِبَتِهِ وَ اَخِيهِ ١٣ وَ

دردیکی یا کرده شود ایشان دوست دارد که گمراهی باشد صاحب بنابر عذاب روز چنین پسرش را و زشرا و رادش را و

فَصَلَّتْهُ اِلَيْهِ تُوْوِيهِ ١٤ وَ مَنْ فِي الْاَرْضِ جَمِيْعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ ١٥ كَلَّا اِنَّهَا لَكُنْطٰى ١٦ تَرْاَعَةً لِلشَّوٰى

خویشاش را که جای داده باشد و آنکه در زمین است همگی پس سالی دهد چهاست هر یک که آرزای او است خالی از بود بپار گشته

١٧ تَدْعُوْا مِنْ اَدْبَرٍ وَ تَوَلٰى ١٨ وَ جَمَعَ قَاوُعِيْ ١٩

یوست سرشار را با طرف افراسیوا مارا که پشت دور و بگردانید از وحی کرد پس امانت در طالی

| | | | |
|------------------------------|---------------------------------|------------------------------|-----------------------------|
| خواست بش خواهنده احق دعاء | کلاست واقع اگر از را در عذاب | تا که این را خواست دادند اگر | نصر حارث بوده گریخت از شر |
| کلیه امانت از محمد حق در است | کن سن دال عذای کلان حالت | تا چه شد حال آرمایان در محشر | شاید ارم غوردسگی بر سرش |
| آمنه ای را که خواهد کرد کار | بست آرا دایمی در روزگار | فی المخرج آن غداود بلند | صاحب آن غرنهای ارشد |
| کلاست هر ایوا و اولیا | در پشت بدن از ضل خدا | یا مفلوح در سوات از قوح | ران رود افرشتگان بالا و روح |
| سوی مرش حق در آورو یکبار است | قدر آن پیچ هر از افسالهاست | صراحتن بر صریکو در مقام | بر خطا و طعن و تفکیر اطم |
| دانکه ایشان را وقوع آفتاب | اوست و بست حالت بر شتاب | آفران چند آرا پس حید | مابی بنیم نزدیک آن و حید |
| روی آن کاین چرخ بک افراشته | می شود چون خرقه یکباره | کوهها گردد چو پشم کرده رنگ | تا لگونی پشم چون گرد بدمت |
| همه پرسیده شود خویش ز خویش | یکدیگر را گرچه می بیند پیش | دوست دارد محرم ارشد خدا | از عذاب آروز مهر فرزد را |
| همزن خود را که بدغمسوار او | دولا و محنت و غم یار او | وین نهایت باشد از روح و من | که خدا بحدی بر خویش زن |
| سرد جان ریای ناموسی دهد | نکه آن دهد خدا تا خود دهد | تا هکایت هول و غلق | من پناه از آن بر هر محول حق |
| هم خدا بحد رفاد و اقرا | خواهد این حسی که دهد از بلا | آن هشیره که ورا حادثه داد | ایسی ر آسیب دیا داده اند |
| هم چه خواهد خدا بعد تمام | هر که باشد در زمین از خاص و عام | تا رعایت آن فدایش از بلا | ه چنان باشد چه سود از افتاد |
| که زمانه حاس آمد آن شر | یوستها را بر کنند مایا ز سر | یا بود زراع اعضا از عمل | روید ارجایش دگر تاید بل |
| خواهش آنکه بر حق کرده بشت | روی گردان شد ز هر من درشت | مال دنیا بگرد جمع او هر مقام | بی تامل در حال و در حرام |
| | پس طرخی داشت آعال او کلاه | حق واحد هم حد از امانه | |

اِنَّ الْاِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوْعًا ٢٠ اِذَا مَنَّ الشَّرُّ جَزُوْعًا ٢١ وَاِذَا مَنَّ الْغِيْرُ مَنُوْعًا ٢٢ اِلَّا التَّمْلِيْنَ

بدونیکه انسان آفریده شد با سر بر سر چون من کند او را شری عرع کسم است و چون من کند او را خیر منع کسم است مگر تامل گه ازان

٢٣ اَلَّذِيْنَ هُمْ عَلٰى صَلَوَتِهِمْ دَائِمُوْنَ ٢٤ وَالَّذِيْنَ فِيْ اَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّالُوْمٌ ٢٥ لِلسَّائِلِ وَالْمَعْرُوْمِ

آنانکه ایشانند بر خیرشان همیشه و آنانکه در اموالشان حقیقت معلوم رای سائل و معرود

٢٦ وَالَّذِيْنَ يَصَّدَّقُوْنَ يَوْمَ الدِّيْنِ ٢٧ وَالَّذِيْنَ هُمْ مِنْ عَذَابٍ رَّحِيْمٍ مُّشْفِقُوْنَ ٢٨ اِنَّ عَذَابَ

و آنانکه صدق میکنند روز حرا و آنانکه ایشانند از عذاب پروردگارشان ترسان بدونیکه عذاب

رَّحِيْمٍ غَيْرُ مَأْمُوْنٍ ٢٩ وَالَّذِيْنَ هُمْ لِقُرُوْبِهِمْ حَافِظُوْنَ ٣٠ اِلَّا عَلَىٰ اَزْوَاجِهِمْ اَوْ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُمْ

پروردگارشان غیر مایمونست و آنانکه ایشانند مرفوع خود را حفظ کنند مگر بر چهاشان یا آنچه ملک داشت بینشان

الجزو التاسع العشرون

فَأَنبَأَهُمْ غَيْرَ مَلُومِينَ ۚ فَمَنْ أَتَىٰ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَادُونَ ۚ ۲۱ وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَائِهِمْ

پس بدو سنانکه ایشانرا غیر ملامت شدگانند پس کسکه از خواهرش کرد و روی آنرا بر او میباید نه نمیدانستگان و آنکسکه ایشانرا

وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ۚ ۲۲ وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ ۚ ۲۳ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَواتِهِمْ يُحَافِظُونَ

و ایشانرا عهده را رعایت کنند و آنکسکه ایشانرا بگویند استدلالت و آنکسکه ایشانرا بر عزهاشان محافظت کنندگان

۲۴ أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ ۚ

آنکرو در بهشتها گرامی داشته شدگان

| | | | |
|---|---|--|--|
| آفریده گشته است آدم خلوع چون در سه شری را و او را شروع و انکس که سکر یکی اعمالشان و انکس که سقاوم برود و را زانکه می باشد خطاب ریشان آچه یا کردید مالک دستشان و انکس که کامر امانات و هود و انکس که بر غلظ خوشن | سحر بر من افری هم این دارد و شروع چون در سه خیری را و او را شروع و حق معلومست در امور ایشان هشتان تصدیق بیجون و چرا میر مانون بستیچی رو همان بیت ایشانرا ملامت امدان میکند ایشان رعایت در شهود مرگه دلازد آداب و سن | عاری بر سینه کردید از خلوع حرملین کسان حلفت ارباب هر درویشی که هست او را سوال و انکس که سکر عذاب از دگر و انکس که ایشان روح خوش صبط مرگه جوید مکملی پس غیر اری و انکس که مرگه ایشان قیام آنکس که باشد ایشان در هشت | گفت حق تغییر کرده کن رجوع هست ایشانرا دوام ادر غلظ و انکه خصانت مسائل مهال مشقون باشند چنی تر سکر میکند ادر در نهان رط آنکس که گشته اند از حد بین میکند از خوف غلظ الانم پس گرامی گشته از حسن سرشت |
|---|---|--|--|

فَمَا لِلَّذِينَ كَفَرُوا فَبَلَّكَ مُهَيِّتِينَ ۚ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ غَيْرِينَ ۚ ۲۵ أَيْقُنْ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ

پس چیست آفران که کار در دوش تابندگانند از راست و از چپ تو خدا را آید علم بدو ادر مردی او ایشان

أَن يَدْخُلَ جَنَّةً نَّعِيمٍ ۚ ۲۶ كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِّمَّا يَلْمُؤْنَ ۚ ۲۷ قَلَّا أَقْسَمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ

که داخل شوند در بهشت های ناز و نعمت چه است مگر سیکه ما بدیدیم ایشانرا از چیزی که بدادیم پس سوگند میدادیم که هر پروردگار مشرق و مغرب

إِنَّا لَقَادِرُونَ ۚ ۲۸ عَلَىٰ أَن نُّبَدِّلَ خَيْرًا مِّنْهُمْ. وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ۚ ۲۹ قَدْ زُهِمَّ تَعْوَضُوا وَ يَلْمُؤُوا

که ما هم آید و اینان را اینکه عزم آید بهر او ایشان و ما نیستیم پیشی گیرندگان سو و ا که ایشانرا امدت باطل کند و دانی کند

حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوْعَدُونَ ۚ ۳۰ يَوْمَ يُخْرِجُونَ مِنَ الْأَجْدَابِ سِرَاعًا كَانَتْهُمْ إِلَىٰ نُصْبٍ

تا ملاقات کنند روز شمار که و صد امدت میشود روزیکه بیرون آید از کوره ها شانند او ایشانرا بسوی تان

يُوفُضُونَ ۚ ۳۱ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهُقُهُ ۚ ۳۲ ذَٰلِكَ الْيَوْمَ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ

می باشند شمع که امدت چنانچه آنکس ایشانرا افرای است آرزو که بودید و صد که امدت مید

| | | | |
|--|---|--|---|
| چیت آفران که پس کار شد با گروه فرقه فرقه مختلف و چنین است این کار در بهشت پس خود در بر مشرقا قسم میکند هر روز از شری طلوع چنی ایشانرا بر امانت ما بر رومل شروع ایشان کنند ادر آرزوی که آیند از نمون غلظ و برود غلظ بر زمین | حاج تو میباشد از کرد رعد و ر نسر مصف و ه باید ما چان خیر سرشت هم سر چا که دارد شس هم هر سکر در مغرب دیگر رجوع خلق دیگر حایان سلام اما دواور تو ولس و ایست با شتاب از قبرها ایشان بیرون همی درویش بنان آن مشرکین هست این روز آنکه در دنیا نرون | مطهره از چینی و از شالی دار آبا هر یکی از ایشان طبع خلق ما کردیم ایشانرا پدید مشرق و مغرب از بهر آفتاب ای که ما داریم قدر در محل با سویت ادر امر خوش تا کنند ایشان ملاقات از شان کوئیا کایان شایند آچنان چنانشان افتد از غلظت زیر و صد داده میشود از آزمون | یکرو حله کرده در غلظ تلخود داخل در و در زایچه داند افری از غلظت پدید مصدو شصت هر سال از حساب کاویم از ایشان خلق بدل تا کسی جوید زما سخت بیش روز خود که پودشان و صد بران رنص یعنی ظم از هر مکان ذلت ایشانرا پیوش تا گریز |
|--|---|--|---|

الجزو التاسع العشرون

مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا ۚ وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَلًا ۚ أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ

چیت مرشله که غیر سیدار خدا عظمت را و بشیق آفریدش را از مبداء تا آخره یا ضعیف چگونه آفرید خدا هفت آسمان را

طِبَاقًا ۚ وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا ۚ وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا ۚ

زیر یکدیگر و گردانید در آنها روشنائی و گردانید آتاری چراغی و غمبار و نبتش را از زمین و نبتید آن

ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا ۚ وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ بِسَاطًا ۚ لَتَسْلُكُوا مِنْهَا

پس بر میگردد امشله را آن و بیرون بیاوردش را بیرون آوردن و خدا گردانید برای شما زمین را سبزه را تا آمدن وقت کنید از آن

سُبُلًا فُجَا ۚ

راههای کنارها

| | | | |
|-------------------------------|------------------------------|-----------------------------|----------------------------|
| نوح گفت مرشها را چیست این | که امید از حق دارد ای پیغمبر | تا سکه توفیر و تکریم آن خدا | سرش را در سمرامات و عظام |
| و انکبی کو کرده است ای پادشاه | مختلف در طور هست از پادشاهان | نقطه و خطه مدید اول تمام | صنعت پس کشید پس لحم و عظام |
| تا بشعوبیت از حال حجب | رتبهها گردید طی مردم حجب | حق بسند ای که تا چون آفرید | هفت گردون مطلق بریدید |
| ماه را گردانید اندر آسمان | روشنی حجب زمین اندر عیان | خس را گردانید بر مردم سراج | تا رود و طلعت شب لا طلاج |
| حق بیرون پادشاهان چون رسمی | از زمین در اول اندر ایمنی | هم برد بار اندران و آرد وین | خود وین آورد شد قوت وین |
| اگر را کرد اوباشی استوار | تا در آن گردید آرام و قرار | تا روید از آن شب در راهها | راههای من گدانه مرصفا |

قَالَ نُوحٌ رَبِّ اِنَّهُمْ عَصَوْنِي وَاتَّبَعُوا مَن لَّمْ يَزِدْهُ مَالُهُ وَوَلَدُهُ اِلَّا خُسْرًا ۚ وَمَكَرُوا مَكْرًا

گفت نوح پروردگارا اصرار است که ایشان را مرا مارداری که مدعو بیروی که مدعی که که سفر و آیه را مال او و ولد او مکر زیان و سودا و شیبند و نبتشند

كِبَارًا ۚ وَ قَالُوا لَا تَنْدَرُ آلِهَتُكُمْ وَلَا تَنْدَرُ وِدًّا وَلَا سُوعًا ۚ وَلَا يَمُوتُ وَيَبْقَىٰ وَ تَسْرَأُ

بزرگ و گفتند که ایزدالت خدا یا قافرا و گداید و در او سوعا را و یوشنا او و بقوی را و سوعا را

۲۵ وَقَدْ أَصْلُوا كَثِيرًا وَلَا تَرِدُ الظَّالِمِينَ اِلَّا ضَلَالًا ۚ مِمَّا خَطَبْتَهُمْ اُغْرِقُوا قَادِخُلُوا نَارًا ۚ

و بشیق که گمراه گردانید بسیار را و جزود متکا و از آن مکر گمراهی از گناهان ایشان فرق گردانید شد مدعی داخل شد در آتش

فَلَمْ يَعِدْوْا لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ اَنْصَارًا ۚ وَ قَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَنْدَرْ عَلٰی الْاَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ

پس نبتند برای خود از غیر خدا یا ویرا و گفت نوح پروردگارا او را انکمار زمین از کافران

دِيَارًا ۚ اِنَّكَ اِنْ تَذَرَهُمْ يُضِلُّوْا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوْا اِلَّا فَاٰجِرًا كَفَرًا ۚ رَبِّ اَغْنِنِيْ وَلِيَّ الدِّي

دیار را و سوسکه اگر و آگنداری ایشان اگر آگند سگهان ترا و بلوغه فرزندان مکر گدایان ناسپش پروردگارا یا سز را و بر و مدد مرا

وَلَمَنْ دَخَلَ بَيْتِيْ مُؤْمِنًا وَلِلْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَلَا تَرِدُ الظَّالِمِينَ اِلَّا تَبَارًا

و کسرا که داخل شد در خانه من ای پادشاه و مؤمنان را و میفرای ظالمان را مگر هلاکت

| | | | |
|---------------------------|--------------------------|---------------------------|--------------------------|
| روح گفت ای دین من ماسی شد | قوم من و زمین بشقیف شد | یهودی کردند ذانکو زاید آن | مال و فرزندان نکرش چونان |
| از سران کردند ما را بیروی | این گروه اضی ز اشراق غوی | مکرمها کردند آتوم سترک | مکرمهای بر شد پس بزرگ |

سورة الجن

| | | | |
|---|---|--|---|
| <p>می مبارک از پرستش و زنیاز
مربوئ و مهدگر سر و یوق
نرم بر شکل مرغی از طيور
برصوف صفت باشد این مثال
پس درآتش داخل آن فرقه شده
در دمی از کافرن دُبار هیچ
هیچ غیر از فاجران نایس
مؤمن و مؤمنی دراین بیت آمده
می مغرا حرکات و رنج بد</p> | <p>از الهان دست میگفتند باز
هم بگفتند از صفی و توف
بدیوق آن شکل اسب افراطیور
لا قود الظالمین الا ملال
از ره اجرستان فرقه شدند
گفت نوح ای درمن بگداور هیچ
می براند این جماعت در تنس
وانکه امر غایب داخل شده
ر ستکاران بگفته زح</p> | <p>منع تا گیرند خودی و نوح
سروا و و که بود آن دوستم
بدیوق آن شکل شیری در شایع
این اکار اکثری برلوان کرده
ر ستکاران میرا جر هک
باوری چون در لا بشکند
بندگات را همه کرده سکند
واللینم را زصل خوشتن
که شدند از دگر دنیا با ثبات</p> | <p>کرد کارها پس نمودن از وضوح
مکفری و باز مکتلاید هم
و د بشکله و شکل زن سواع
همین گمراه کردند از وجوه
نوح گفت ای کای مسودیک
پس مهر خویش جرح یافتند
که تو ایشانرا حلای جی چند
می یارم توای ربی الکرم
هم تمام مؤمنین و مؤمنات</p> |
|---|---|--|---|

سورة الجن ثَلَاثٌ وَعِشْرُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم حای خدایتد مهربان

قُلْ أُوْحِي إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ قَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا ۚ يَهْدِي إِلَى الْرَشِيدِ

که وحی کرد شدیدی من که شدید مطالبه از جن پس گفتند بر سببیم فرآ را صاحب که هدایت خود بسوی راستی

فَأَمَّا بِهِ وَلَوْلَا نُفْحُ بَرِّيْنَا أَحَدًا ۚ وَآنَهُ تَمَلَّى جَدَّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا ۚ وَ

پس گردیدیم باو و شریک نکردا سیم برود دگر خود احدی را و آنکه ملامت عظمی شان برود دگر ما نکردن فرزندی و

أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفَهًا عَلَى اللَّهِ سَطَطًا ۚ وَآنَا ظَنَنَّا أَنَّ لَنْ قُقُولِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ عَلَى اللَّهِ

بر سببیکه بود که میگفت که خدا بر خدا سبب و بر سببیکه ما گمان کردیم که کج بودیم کراس و جن ر خدا

كَيْدِيَا ۚ وَآنَهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنْسِ يَبْعَثُونَ رِجَالًا مِّنَ الْجِنِّ يَفْرُدُوهُمْ رَهَقًا ۚ وَآنَهُمْ ظَنُّوا

دروغ و بر سببیکه او بود مردان از انس که یاء میرود مردانی از جن پس افزود ایشان را خشان و هر سببیکه گمان

كَمَا ظَنَنْتُمْ أَنَّ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا ۚ

کردند همچنانکه گمان کردید که هر سببیکه از این خدا احدی را

| | | | |
|---|--|--|---|
| <p>کردند و می از حق شد من
که در دایم از ایشان حقیق جن
ره بسوی رده بنیاید نسکو
بر تر آن پروردگار است و بلند
آن سخنها یکسکه بگفته زح
لاجرم میگفت هر چه آن سبب
بود مردان زانم که یش
که بودیم از خرون در طوطا</p> | <p>اینکه بشنید قرآن می سخن
چیت تا آن کریرای مطمن
پس خود آوردیم ما ایمان بر او
و زن او گردید فرزندان ازینست
بعد ایست نیست جنت و و
بودمان باور که باشد آن وجه
بر دجال جن گرفته شدی بگدا
آمی چیت چون بر ما یش</p> | <p>زیر نشه چند تن از جنیان
قوم خود را پس بگفته از طلب
شرک ما قلم بر پروردگار
چهل و دکان ما چنی بیس
اس و جن را خود گمان کردیم ما
چون شنیدیم آن کلام با فروغ
ناستخفه آسمی بر جنیان
پس گمان بردند ایشان چون شما</p> | <p>هفت تن بود یا ۷ گمان
اینکه شنیدیم ما قول عبد
ربکی را دام زین پس از ایشان
بر خدا گوید سخنانا آن حبس
میگوید اح مکتبی ر خدا
پایم آن بر خدا به فروغ
همل و کیر و سرکتی افزودنشان
هیچکس را بر نیگزید خدا</p> |
|---|--|--|---|

الجزو والتاسع العشرون

وَأَنَا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرًا شَدِيدًا وَشُبُهًا ١ وَأَنَا كُنَّا نَقُودُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ

و بدو بجهت حرم آسمان را بساقم آرا پر شده از گویان سحرآمیز و هنرهای شهاب و درونیکه ما بدیدیم کمی نستیم از آن درخششهای

قَمَن يَسْمَعُ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شَهَابًا رَصَدًا ١٠ وَآنَا لَا نَقْبِي أَشْرًا أُوَيْدَ بَيْنَ فِي الْأَرْضِ أَمَّارًا

گوش کرد پس کینه که استفهامی نایابا کون میآید برایش تبر شهادت و نه و عورت که می دانم آبشاری خوا- بمشده مانکه در زمین آمد یا خواست

بِهِمْ رَبَّهُمْ رَشَدًا ۝۱۱ وَ أَنَا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَ مَا تَدُونَ ذَلِكَ كُنَّا ظُرَاقٍ قَدِيمًا ۝۱۲ وَ أَنَا قُلْنَا

دودور دگرلڑاں خیری و ہر سداکے نسی انما صاالحانہ و حمی ازما و روی آن و ہسب مضایب و ہر سداکے گان کریم آجکے

إِن لَّن نُّجِزَ اللَّهُ فِي الْأَرْضِ وَلَئِنْ نُّجِزَهُ هَرَبًا " وَ أَنَا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى آمَنَّا بِهِ فَمَنْ

عالم سلامت بخارا از روی طاحر سواج ز داود الزراگر سخن و بدرتیکه ماچون شیدم هدا ترا ایلان آردیم وایس کسکه

لَرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ تَغَيُّرًا وَلَا رَهَقًا ۝ وَآتَانَا الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَٰئِكَ

ایمان آوردن و رد کردن خوب است، خواه داشت ارتد و خواهان و عریضه و ماحی ازماسفاده و ماحی ارماعدی کندگانند پس کسکه اقیاد و رد پدیس

تَحَرَّوْا رَشَدًا ۚ ۱۰ وَ أَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا ۱۱

آنها خواهند بود و مرا و امامی که در گمان بر داشته او برای جهنم می

۱۰۰۰ ما کریم قصد آسمان : تا عظیم استراق سم ارآن | یاجیم ار یاسمان شید آسهارا برک مآآمد پید

از شه و احام باریکه ملك | منح دیوان زان عاید ازلك | ما بدیم آهكه ششم از سما || در شنهای عالی مرکبها

رسمی اغوی خرها بککک گوش میگردیم اقوال ملک اینمیں از جنان هرکس طالب میکند اخبار پس باشد صم

کس که منع او صعود آسمان ما نمی‌دایم زین آبا بر من خواسته شد مهدی را هل ارض

می‌تواند از صعود اهر سها یا ازاده کرده سرپروردگار دشمنوخی هریشان رین قرار

هم وما باشد عوی بستر
دانشان که صانع و بیافر

مختلف دارو ما دكه برك دارو قتل ما ان بياستام روه خن حق و ما عاج كه دزد زمين

منا طبع کسم اورا اران | کہ گزیدم از کسار آسمان | کہ کسد رما | ارادۂ امیری او | کی ذغرامش توان بر قنات دو

بیا را اعتقاد این است و حال که بود غالب بر ایشان فو العلیل چونکه فرآ را شمیم اطله کان هدایت راست از هر دسب

نآن می نگرویم از تمام ما دو سکروی شدیم آن کلام پس هر آنکس که در در خود پس ترسد اوز نفس و رهن و

نی الا ما ملئنا و معدی | حصی از ما هم سنگدلان خود | پس هر آن بر اسحق؟ بن جاد | کرده ام آتوم پس قصد رشاد

که برون رفتگان از طرق **||** هزیمه اش **||** جهنم آفریق **||** وحی کرده مرمن این گشته دگر **||** ایست شان و نه از حکم و غیر

أَنْ لَّوَسَّعَا مُوَا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَّاءً غَدَقًا ۚ ۱۷ لِنَقْنِمْ فِيهِ وَمَنْ يُمْرِضْ عَنْ ذِكْرِ

اینکه اگر مستقیم شده بود در راه مرا آسمان دایم اشارا از آسمان بطور ناخودآگاه از آن و کسی که روی گردانه از ذکر پروردگارش

يَسْأَلُهُ عَذَابًا صَدَدًا^{١٨} وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا^{١٩} وَآيَةُ لَهُ مَا قَامَ

برمی آوردش درغذای سفت و اینکه ما بعد برای خدمت می‌معاوند با خدا احقر را و بدستگاه چون درخواست

يَدْعُوهُ كَانُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لَدَا ٢٠. قَالَ إِنَّمَا أَدْعُمُ رَّبِّي، وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا ٢١

خدا که جو امداد ارزديک بود که شهيد اويلاي يکديگر ده

سورة الجن

قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا ١٢ قُلْ إِنِّي لَنْ يُغَيِّرَنِي مِنَ اللَّهِ آخَذٌ ١٣ وَلَنْ أَجِدَ

بگو که من ملک‌نایبم برای شاهزری و نه غنی
بگو که من در پناه بگیرم از خدا احدی و نیام از غیرو

مِنْ دُونِهِ مُتَعَدًّا ۚ إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَةً ۚ وَمَنْ يَتَّبِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ قَانَ لَهُ نَارٌ

هرگز بنامی مگر رسانیدن از خدا و پادشاهای او و هر که فرمان برداری کند خدا او را سزاده او پس هرست که رای اوست آتش

جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ۚ

بوزخ حاوید مدرآن هست

[illegible]

حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَأْبُودُونَ فَيَسْأَلُونَكَ مَنِ أَضْفُ نَاصِرًا وَاقْلُ عَدُوًّا ۚ قُلْ إِنِ أَدْرَىٰ أَقْرَبُ

ما چون بندهٔ آفریده شده ایم پس رودی خواهده است که گشت تاوان از او بدهد کاری و کفر در شهر بگو عمام آیا رد بکت

مَا تُوعَدُونَ أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَى غَيْبِهِ أَحَدًا ۚ إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ

آنچه خدا میباید بگرداند مرا از پروردگار من دور دانی غیب است پس معلم ببلود مرقش احدیرا مگر آرا که بسید

مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا ۚ^{٢٨} لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ

از رسولی پس بدرسبکه او در بام آورد از میان خود منشی و از پشت سرش نگهبانی نهادند که متعقی رسانند، بیغماهای پر و رودگار شارا

وَأَحَاطَ بِمَا لَدَيْهِمْ وَأَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا

واحاط نمود با چهار دایا است و مضطکرم جزیر الزرد امشیر

تا بروی که بیند آنچه را
تا که باشد زین دوم نیک و بد
هست آیا بلکه نزدیک آفرمان
عالم انبیاست و بر کسی بی غیث
یا کسی کاور است نسبت بارسول
تا نکند او را حراست هر زمان
هم بهاد هر سولی که خداست
تا بجا آنکه در تخیل وی
کرده اسم آیه را از یک وید

و همه داده میشد از ایلا
اضاف او ابرار و کثر از بعد
که بآن موعود گشتند آیه آن
می نماند آشکار انبیا و پیش
در کمال و در مقام و در اصول
آن ملائک از ضرورت انبی و جان
هم او عکس صوم از هر خطاست
مستقیم سازد حال از ارسوئی
چله اش را شمرده در عدد

زود می باشد که تا دادند او
کاران گشتند این عهد است کی
یا که گردانده است بر ورور دگار
جز کسی را که پیغمبر است او
پس در آورد حق زایش و پس و را
تا بهاد خود رسول نیکام
زانش که او از اشتباه لعین
هم فرا رقت طبع آیه را
هست پستی ضبط اضرع ام او

مؤنث و مشرکان در امتیاز
سکودام او زمان وقت وی
مدت آرا در آرا در احیاء
اورسول خویش ادر وصف و هو
سر نگهش او فرشته زاقضا
که رساد از خدا ایشان پیام
حافظانده آن ملائک هر زن
هست نزدیک ملائک و انبیا
حر و کل کمالات از زیور و

الجزو التاسع العشرون

سُورَةُ الزُّمَرِ عَشْرُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خدای بخشنده مهربان

يَا أَيُّهَا الزَّمَرُ ۚ ثُمَّ اللَّيْلِ إِلَّا قَلِيلًا ۚ نِعْمَهُ أَوَانَقُصُّ مِنْهُ قَلِيلًا ۚ أَوَزِدْ عَلَيْهِ وَرَزَقِ الْقُرْآنَ

ای کلیم هر خود چیده رخ زبش مگر اندکی صفش یا کم کن از او قلی یا بفراید آن و شمرده بخوان قرآرا

تَوَيْلًا ۚ إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلًا تَبِيلًا ۚ إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْأً وَأَقْوَمُ قِيلًا ۚ إِنَّ لَكَ

شمرده خواندی بدوستی که مار و دانه که مال سا: هر روزی گران بدوستی که خواستش بدست راست بود و شوی و دوست راست از راه که غافل بودی که

فِي النَّهَارِ سَبْعًا طَوِيلًا ۚ وَادْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا ۚ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ۚ لَا إِلَهَ

زاست در روز آموشدی دراز و بدکن اسم هر روز کلد خود را و مقلع شود مقلع شد و هر روز کلد متری و مفر است تست خدای

إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا ۚ وَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَبِيلًا ۚ

مگر او پس که بر او را کارزار و صبر کن بر آنچه میگویند و جدائی گران از آنها جدا گردی بدو

| | | | |
|--------------------------------|------------------------------|--------------------------------|--------------------------------|
| ای خود چیده از خشت کلم | هر طاعت نیز او شب شد جویم | یا که کم از نبه پی خود دولت | رفت و بلان ماند از هر توتک |
| یا که زایدی را این دولت باز | کان بود افر ربح اندر سحر | حاصل آنکه سوخته ماند از شب قبل | خیز هر طاعت حق ای خلیل |
| یا قال غولان تو قرآن و اجتنان | که شود روشن در پیش دربان | می خوان قرآن بقصیل و شتاب | کن طاعت را در یک اندر خطاب |
| زود باشد آنچه که گفتاری قلیل | ز تو ما ساریم وحی اهر قلیل | یا قلیل است آن میزان و جزا | یا مکلف راست مشکل در ادا |
| ساعتیکه ناشی آن اندر شب است | هر طاعت از دگر وقتا صواب است | افتم اندر فصل و اقوم در مثال | زاسکه باشد نفس فارغ ز اشتغال |
| رفت و آمد شده در روز و در نواز | در مهابه گرم است آن ساز | پس نوحه در شب اندر طاعت | هست اولی در حضور حشرت |
| بد کن پروردگارت را بنام | دوش و رویش بخوان در هر مقام | شوریده سوی او از ماخلق | وز مقامات و منازل تا حق |
| پرورنده مشرق و مغرب که او | هست الهت لا اله غیره | تا نماند غیر او جزای | لا اله الا الله این است ای کبا |
| پس بگر او را کار خود و کذل | کست جز او ما و اگری کذل | اگر آن شش که خواهی سود خویش | باشد آن محتاج اندر و دشویش |
| هست توحید اینکه کار خود چینی | و کداری و لرمی از ماخلق | صبر کن بر قولشان از هر قل | مهربت ایشان تا صبرا جبل |

وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ وَمَهَلْهُمْ قَلِيلًا ۚ إِنَّ لَدَيْنَا الْأَكْلَالُ وَجَبِيلًا ۚ وَطَلَمَّا

و او کلد مرا که کذب کند گن صاحب دست و مهلت آنها را اندکی بدوستی که در دست بخدای گران نوزخ و خوراک

فَأُغْنِي وَعَذَابًا أَلِيمًا ۚ يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيرًا مَهِيلًا ۚ إِنَّا أَرْسَلْنَا

صاحب کلو گبری و عذاب پر درد روزی که زلزله آید زمین و کوهها و شود کوهها تلهای دیک بر آید بدوستی که فرستادم

إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا ۚ فَمَضَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ فَأَخَذْنَاهُ

سوی شما رسول کوله رشا هجده نفر سیدی فرعون رسول را پس فرمائی که فرعون آن رسول را پس گرفتیش

أَخَذًا ۚ وَيَلَّا ۚ فَكَيْفَ تَقُولُ إِن كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا ۚ أَلَسْمَا مُنْقَطِرٌ بِهِ كَانَ

گرفتیش سخت پس چگونه میگوئید که کافر شده بدروز یکم گرداند کود کلد را پیرامون آسپان شکاف پذیر است بدان باشد

سورة المزل

وَعَدُهُ مَقُولًا ۱۱ اِنَّ هٰٓؤُلَآءِ تَذٰكِرَةٌ ۖ فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ اِلٰى رَبِّهِ سَبِيلًا ۚ

وعدای که صدقه

مهرستیکه این بدیت

پس هر که خواهد فراگیرد سوی پروردگار شوی

| | | | |
|--|--|--|---|
| هل سرا ما اهل تکلیب و سم
بند و غلبا نزد ما انوحه
هم عدای من شدید و در دناک
سکوها چون تلذیک ازهر کما
تا در اعمال شایا باشد گواه
گفت پس فرعون عاصی و رسول
پس چنان خود را گماید مشرکان
سکودکارا پیر گرداند همه
وعدۀ حق کردند آن زده شده | که خداوندان مالد و سم
هفتان هم آشی او و حه
باشد ایشانرا مها در هلاک
خود را احصاء شود حد زح
در قیامت رتوبات و برگانه
دعوت موسی کرد ایح او قنول
می دازید ازعدای آچنان
اوپ و هون و حرن و واه
در وقوع آن بیست شکی کاند | میلت ایشان ده امر مهنی
خودها دهکته کرد در گلو
امر آروزیسکه اندر ورله
ما فرستیم خود سوی شایا
محصا صحت خود فرستایم هم
پس گرفتیش شرق احر بنیل
گراماید اینچنین در کمر خویش
کرد آروزی آسلی شکسته
باشد این آیات پستی هر که خواست | هم دورا هست از تکلیفی نوبی
که رون آید شود فی هم قرو
آید این ارم از وقوع هایل
این یبیر را امام و پشوا
سوی فرعون آرسول محرم
کان سی بدست وید اخلاویل
ارچان روزیکه آن باشد بیش
باجان عطی که در خود یانه
پس خرب حق گیرد راه راست |
|--|--|--|---|

اِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ اَنَّكَ قَوْمٌ اَذْنٰی مِنْ ثُلٰثِي اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلٰثَةٌ مِنَ الدِّينِ مَكَ وَٱللّٰهُ

بهرستیکه پروردگار تو میداند که تو مردمی کمر از دولت شب و عفت و عفت و گروهی از آنکه با تو او خدا

يَقْدِرُ اللَّيْلُ وَٱلنَّهَارُ عِلْمٌ اَنَّ لَنْ تُحْصَوْهُ فَنَآبَ عَلَيْكُمْ فَاَقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمٌ اَنَّ سَيَكُونُ

اما از میگذشت و پروردگار داستان یک سطر است و او را پس در گذر انداز شما پس بخواید آنچه میسر شود از قرآن داستان یک خواهد شد

مُسْكُم مَّرْضٰى وَآخَرُونَ يَقْرِءُونَ فِى الْاَرْضِ يَبْنَعُونَ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِى

از شما بپایان و دیگران سیر خواهند کرد در زمین که چونند از فضل خدا و دیگران کلز از خواهد در

سَبِيلِ اللّٰهِ فَاَقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَاقِمُوا الصَّلٰوةَ وَآتُوا الزَّكٰوةَ وَاقْرِضُوا اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا

راه خدا پس بخواید آنچه میسر شود آن و در یاد و مازدا و بجهت و مستوفرا و و آنچه خدا را و ای بگو

وَمَا تَقْرِبُوا لَآنَفْسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تُجِدُوهُ عِنْدَ اللّٰهِ هُوَ خَيْرٌ اَوْ اَعْظَمُ اَجْرًا وَاسْتَقْرِبُوا اللّٰهَ اِنَّ

و آنچه بیش میسر است برای خودان از خوبی می باید آرا رخصت آن به تر است و طهیر از ابرام باشد و آرزو خواهد از خدا

اللّٰهُ غُفُورٌ رَّحِيمٌ

مهرستیکه خدا آمرزنده و مهربان است

| | | | |
|---|---|--|---|
| دب تو داد که بر غیری توبه
حق کنند اندازه لیل و نهار
بر شما پس گشت حق رخصت باز
در عوض بی بهر وقتی زشب
و ز شایا باشند هم با اختیار
قوم دیگر در ده حق کار زار
هم با دارد از واجب صلوة
آنچه برستید پیش از هر خویش
اجرش اندر دقت و اعظم تر است | کترین از چنانکه ای تصد
حکمی مانند آن بشرا کردگار
ترک آرا داد رخصت از جواز
خود شایا غوائد قرآن می تب
که روند اندر زمین بر اتمار
میکنند از چه و چه بر شایر
همه بد از مال بر سکن رکه
از نیکویی رخصت باید بش
مقصود بعد عوض از هر چه است | همین در حنف و هم غنی دلیل
هم بداند آنکه توانید هیچ
پس بخواهد آنچه سلامت از کلام
هم ز مرختان بود آگ تمام
میکنند از فضل حق روزی طلب
پس بخواید آنچه از زوی ناز
قرض بدید از و لا چون خواستار
چتر از آن که فرستید از قتا
هم زوی خواهد آرزو همان | و احکام که ما توهار روی میل
بر شد آن وقتها را در سج
پیش از قرآن گذارد آن قیام
که ندارد استطاعت بر تمام
میکنند اندر سفر و رخ و تب
باشد از قرآن میر در عار
بر شد از اطاق و صدقات بسکو
بد موت اعنی کنند آنچه وفا
زانکه حق باشد غفور و مهربان |
|---|---|--|---|

الجزو التاسع العشرون

سُورَةُ الْمُنَافِقِينَ خَمْسٌ وَتَمُتُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند متعالیه مهرمان

يَا أَيُّهَا الْمُنَافِقُ ^١ قَدْ قَانَدَرُ ^٢ وَرَبُّكَ فَكَيْفَ ^٣ وَبَيَانَكَ قَطَعَرُ ^٤ وَالرَّجْنَ قَافَجَرُ ^٥ وَلَا تَمَنَّ

ای حامه رخودیویدیه برخیزیس بیده ویرودکله راس بررکی یلکی وحامهات راس یلکی وایمیرا یس احاس کن واسطه مکن

تَسْكِينُ ^٦ وَرَبُّكَ قَاصِرُ ^٧ قَادَا نَقَرِي الْقَافِرُ ^٨ فَذَلِكَ بَوْمُئِذٍ عَسِيرٌ ^٩ عَلَى الْكَافِرِينَ

عوس مشتر خواهی و رای برود کله تر یس صر ان یس حون دمده شود در صور مس است آبر و روری دشوار بگلران

غَيْرُ يَسِيرٍ ^{١١} قَدْزِي وَمَنْ خَلَقْتَ وَحْدًا ^{١٢} وَجَعَلْتَ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا ^{١٣} وَبَيْنَ شُهُودًا ^{١٤} وَ

غیر آسان واکله مر او آرا که آفریم تنها وکرده ایم رای اولوال مر او ان ویران حاضر و

مَهْدَتْ لَهُ تَهْبِيدًا ^{١٥} ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ ^{١٦} كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عِيبًا ^{١٧} سَاءَ لَهُمْ صُودًا ^{١٨}

سامان داده رای او سامان دادی مس ضعیف دارد که زیاد کنم نهجید است هوس که او باشد سر آیه ای ما را مکر خواهی گرفتیش در لسی

| | |
|---------------------------|---------------------------|
| ای حشیده حله مرر راسه | حر هر مدکی از خوانه |
| پس قرمان مدگارا از عذاب | بررکی یلکش از خوشی |
| یا که گوئی که آن نکند حاک | یا که یس خوش از طعم و عیب |
| حدا پی اولی نیدر | برکی صری مکن بدل او غرس |
| ای حشده حرمکی یل خوشی | و اسند عوس جری مده |
| از پی خوشوی برود کله | پس میده چون شود در صورت |
| هم حر راعل حق غریس | قر می القاور رفعت رسد |
| آویده مرورا حی ولد | یا وحید اس اوشر و شیعت |
| تا چه باشد اصل آن داد خدا | من علمم این سو حوی یسد |
| فاده او را مال و دافعا | هم سرها کته مرد او تمام |
| ارسان و اس و حور و | پس طبع دارد که لمن واحد |
| ندمش بی باب حست را پرو | کاوت رآی ما استیره کر |
| که پس از جری خود آب طرسد | حون بلایش رسد افد بریر |

رو و ش کپ کوسبار ویش
ناش راوصاف ذمیه یاک حب
که اران خواهی از ابر عوس
در عادت هم حق منته
پس بود آن وقت ورور یرقم
اسراع روح باشد از حد
یا وحید القوم بود او را ست
قل قولت از بود نک از نه
هر مان بود حاضر در مقام
مر عطایم حشم روی زیاد
مر صودش مر سام رود تر
مشرک و ظالم بود زان ما گیر

إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ ^{١٩} فَقُلْ كَيْفَ قَدَرُ ^{٢٠} ثُمَّ قِيلَ كَيْفَ قَدَرُ ^{٢١} ثُمَّ تَفَكَّرَ ^{٢٢} ثُمَّ عَبَسَ وَبَسَرَ ^{٢٣}

هری که او فکر کرد و قدر داد پس که مد کله مر او داد پس که مد کله مر او داد پس طار کرد پس روی درهم کشید و مر شد روی شد

ثُمَّ أَدْبَرَ وَاسْتَكْبَرَ ^{٢٤} فَظَلَّ إِنَّ هَذَا إِلَّا سَحَرٌ يُؤْتَرُ ^{٢٥} إِنَّ هَذَا إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ ^{٢٦} سَأَصْلِيهِ

پس پشت کرد و مر شای عود پس گفت بیست این بر صری که آموخته شود نیت این مکر سخن انسان زود داخل سازش

سَقَرٌ ^{٢٧} وَ مَا أَذْرِيكَ مَا سَقَرٌ ^{٢٨} لَا تُبْقِي وَلَا تَقَدَّرُ ^{٢٩} لَوْحَةٌ لِلْبَشَرِ ^{٣٠} عَلَيْهَا تِسْعَةُ عَشْرَ ^{٣١}

در دوزخ و چه دانا کرد ترا چیست دوزخ هفتی میلارد و هواسی کله دارد سیاه که عادت مر پوست را آنت نوزده تا

فکر کرد او طعن فرآزا که خواست
پس نظر کرد و نمود از آن عبوس
گفت پس حداد بمل آن بید
یعنی آموختد او را این بان
زود باشد کافکعبش دوسر
تیره سازد آئینا روی و پوست
چون سه شد شد بود پنهان مرو
گفت زار و زید یا غفر بکفار
دروغای من دون باشد غریق
ره تنقیر صف کر تور است
این جهان ضلع و منی با

سکر دم ادازه هر خوشی راست
روی ویشانی چه درد از فوس
قوم خود را آرمای منی ولید
سحران بلای امر جان
دوسر اسی چه کردت وان متر
هیت ابرامش احوای پاکوست
برده چون اعدت ناید مو سو
کیت کر خواهی نکون اهل ار
اوسامی روعایت این فری
این عدد دانی منی ابرجرات
ار و روست و کواست زانما
ایستحق سواست کاید دربان

گفته گردد پس بیان تفسیر کرد
پس نذر آن روگردان از عباد
ایست که می گوید عمره کی بود
منت این حزن اول آدم از قرار
آتش خضر من و از فشر آنچه هست
گر نمل زده ناشی دو نگاه
اهل دل بید آرا از نظر
سی آن ستر ستان اهر صفت
رحمن آتش بود از اهل شه
هت کوک دو و در مح اربط
پس ضمت هفت باشد دوسر
اصل آن داد حدای وادان

پس بر او لعنت گاه تدر کرد
کرد استعجاب و شدور از رشاد
غیر سحر بیکه روایت میشود
یا مکبه یا که آن جو و یار
می تابد می شادد بار دست
طالم و منین بود رویش سیاه
تو منی چون حدای آن بصر
تیر مروی ارش همچون دوزخ است
مر موکل از ملائک بوزده
هت بر ملک ضمت ذی اثر
دو و ده فوه است حیوان دگر

وَمَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً وَمَا جَعَلْنَا عَنْهُمْ إِلَّا فَتَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا لِيَسْتَفِينَ الَّذِينَ

و فرار دادیم یاران آتشد از هر مشتگان و نکردیم حدشارا هر صفتی رای آنکه کافر شد تا پشیمان آید

أَوْتُوا الْكِتَابَ وَيَزِدَّ الَّذِينَ آمَنُوا إِيمَانًا وَلَا يَرْتَابِ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ

دادیم حدشارا و فراید آمارا که ایمان آوردند ایمانی و شک ندارد آنکه داده شد حد کتاب و گروهی که

وَيَقُولُ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ وَالْكَافِرُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا

و تا گوید آنکه در دلهایشان لغوشی است و کفار این که خواست خدا باین از راه مثل

| | | | |
|--------------------------|-----------------------------|---------------------------|-------------------------|
| ما موکل بر جهنم بی رشک | حر ملائک را بکرم ارعک | هم نکردیم ما حر امثال | این حد را اورای حداران |
| انسان پس که داد این قتل | و خلاق غایب از هر قبل | بکجا کرده تا اهل کتاب | و منی شام از حکم و عطا |
| یا که قرآن کو ضروری من | مرصق باشد از هر دین | و اهل ایمان که از این رید | حکم ایمانی رقت و اعتد |
| تا ببارد ابر شک اهل کتاب | و اهل ایمان این حد در اوصاف | تا بگوید آنگاه کافرون | هستان بیابری رب از دوز |
| مهرگر آن کافران کافر حال | خازند ایشان بخصیص رحان | خواست کافن چه چیز از حاصل | زین حد که شد منی در مثل |

كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنِ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَمَا يُغْنِي عَنْهُمْ جُود رَبِّكَ إِلَّا هُوَ وَمَا يَئِيْزُ

همچنین اسباب میکند خدا هر که را خواهد و هدایت میکند هر که را خواهد و عیاد لشکرهای پروردگرا را مگر او و ستاین مگر برای

لِّلْبَشَرِ كُلًّا وَالْقَسْرُ وَاللَّيْلُ إِذَا أَذْبَرَ وَالصَّبْحُ إِذَا أَشْفَرُ إِنَّهَا لِأَعْيُنِ الْكَبِيرِ

اسان سنا بیه و شب چون پشت کند و صبح چون روشن شود و در سیه است یکی از درگاه

نَذِيرًا لِّلْبَشَرِ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَن يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ

بم تصمیم اسان هر آن که خواهد از شما که پیش رود یا پس ماند

| | | | |
|-------------------------------|-------------------------------|-------------------------------|-----------------------------|
| همچنانکه حق بکرامی رود | میگذارد هر که را خواهد خود او | میکند گمراه هر که را که خواهد | هر که را خواهد رد مراد راست |
| ست این دو خود را از دوز | زانکه تکلیف است بر هر دو سب | پس تکلیف از شما بر عهده من | ست این هر دو رحمت است پس |
| نیست کسی دانا لشکرهای حق | غیر او خود کار نیست این مطلق | پس دستم را بدهد کیف و کم | همچنی هر ذات خلق اعم |
| این سفر یا این حد یا این بیان | چرا بندی بست هر مردمان | نه چنان باشد که انکار سفر | کی تواند کرد از حق و بشر |
| هست سوگند من دلقروز | هم بیکه آید آن دجال روز | هم قسم پرورد چون روشن شود | طلعت شب از میان بکها رود |
| که بشر را از دواهی عظیم | یکسر باشد بی اقرار و بیم | هر که خواهد از شما پیش آورد | بایستد او بذر است اینست حد |

الجزو التاسع العشرون

كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيَّةٌ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ ۚ فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ عَنِ الْخَمِيرِ ۚ

هر نفسی بآنچه کس کرده در گرو است هر صاحب دست راست که در چپها می ریزد از گشتگران

مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ ۚ قَالُوا لَمْ تَكُنْ مِنَ الْمُنْذِرِينَ ۚ وَلَمْ تَكُنْ تُنْمِيزُ الْيَسِيرِينَ ۚ وَكُنَّا تُعْرَضُونَ

چه چرخد و آوردنش در دوزخ گوید سوچه از سالوکملان و سوچه اطعام آید دوماهرا و بودیم که صحت پیوه

مَعَ الْعَاقِبِينَ ۚ وَكُنَّا تُكَذِّبُ بَيُّومَ الدِّينِ ۚ حَتَّىٰ آتَيْنَا الْيَقِينَ ۚ فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ ۚ

داشتیم با پیوهکان و بودیم ماکه کذب میبود روز دروازا تا آمد ملا یقین پس مع چشمها آید درخواست شفاعت که مکنکل

| | | | |
|-----------------------------|---------------------------|-----------------------------|----------------------------|
| هست مرضی بشکر در او شریعت | زود حق الا که اصحاب ہیں | را که ایشانند مطلوب الزمان | فارغ از امیدت روح و ثواب |
| در چشند اهل اصحاب ہیں | میکنند از هم سؤال بحرمین | ما بر سریدیم گوید از چه راه | مرشدان را گشت دورح سایه |
| میگویند اهل دوزخ در جواب | ما بودیم از مصاحب در جواب | ما نمی دانیم مسکن و طعام | خوش می گردیم در عیب کرام |
| یا گروه مخالفین که بودندشان | بپای احدی و اهل این دوران | و احسن می بودیم در تکلیف حق | از کتاب و از رسول و یوحنا |
| تا که مرگ آمد می پس بت شمع | در شفاعت از شمعین هر دم | مشرکارا حجت گردید و بد | پس این قرآن خود ایشان سرشت |

فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِيرِ مُعْرِضِينَ ۚ كَانَهُمْ حُرُومٌ مُّسْتَفْرِفَةٌ ۖ قَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ ۚ بَلْ يُبْدِ كُلُّ

پس چیست مرا آهرا که این در گزند روز گرداند گویا ایشانند خدای رنده که گریه باشد از شر بیکسو و احوال مردی از

أَمْرٍ مِنْهُمْ أَنْ يُوْتِيَ صُحُفًا مُّشْرَبَةً ۚ كَلَّا بَلْ لَا يَخَافُونَ الْآخِرَةَ ۚ كَلَّا إِنَّهُ تَذَكُّرٌ ۖ فَمَنْ

ایشان که دادشود نامه های گندیده چنین است لحظه می ترسد از آخرت چنین است بفرستگان بدست پس

شَاءَ تَذَكُّرُهُ ۚ وَ مَا يَذْكُرُونَ ۚ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ هُوَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ وَأَهْلُ الْخَشْيَةِ

آنکه سواد بدست گردان و بد می گرد جز آنکه خواهد خدا اوست اهل تقوی و اهل سرفرت

| | | | |
|-------------------------------|-----------------------------|--------------------------------|------------------------------|
| مشرکارا حجت گردید و بد | پس این قرآن خود ایشان سرشت | گوئی از قرآن رنده ایشان چو سر | حکایت کرد از شکوه شیر فر |
| لکه می سوادند و ایشان هر یکی | نامه های سرگشوده بشعری | کاید ایشانرا بدست اهر شان | که تلاوا بیروی کنای طمان |
| این سوادند و گریه این شود | نگرود آنگو قرآن نگرود | بدست پس امرای ایشان زین جفت | بل سرشت از عذاب آفرت |
| این چنین نبود که گوید این حشر | هست قرآن سر و هم قول شر | لکه آن بدست پس هر کسی که خواست | بد را پس بد از آن گردا فرست |
| بند پذیرد و زان شکند باد | حرک آرا خواهد آن رسال و باد | سوادند امری آنکه تا گردید بد | بست بندی بر او اندامش سوادند |
| حق میزوار است تا رسد او او | هم رنده آیدش از وی میلو | پس آورد گداز آن امام | کشتا بروی نماید از حرام |



سُورَةُ التَّيْمَةِ أَرْبَعُونَ آيَةً وَ هِيَ نَزَلَتْ مَكِّيَّةً



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند بخشنده مهربان

لَا أُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَمَةِ ۚ وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ ۚ أَبْصَحْتُ الْإِنْسَانَ أَلَّنْ تَجْعَلَ عِظْلَهُ ۚ بَلَىٰ

سوگند باینکه سوگند روز قیامت و سوگند باینکه نفس ملالت کننده آیا می نماید انسان که صبح بخیرم کرد استخوانهاش را آری

سورة القيمة

فَالَّذِينَ عَلَىٰ أَنْ يُسَوِّيَ بَنَانَهُ ۚ بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجَرًا ۚ أَمَّا ۚ يَسْتَلْ أَتَىٰ يَوْمَ الْقِيَمَةِ ۚ قَالُوا

تو اهلیم بر اینکراست کنیم انکتهایش را بلکه خواهد اسان که کار کند و پیش آند می رسد که بشود روز قیامت پس چون

بَرَقَ الْبَصَرُ ۚ وَخَفَّتْ الْقَمَرُ ۚ وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ۚ يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ أَيْنَ الْمَفَرُ ۚ

خیره شود چشم و نیزه گردد ماه سوی رود کار تو در آرزو جای قرار و جمع شود آفتاب و ماه گوید اسان آرزو کجاست گردید که

كَلَّا لَا وَزَرَ ۚ إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ ۚ يُنَبِّئُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ ۚ بَلَىٰ الْإِنْسَانُ

همچنین است بیست نامی سوی رود کار تو در آرزو جای قرار غم ندارد شود اسان در آرزو بآید و سر داده و باز پس داشته مکه اسان

عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ ۚ وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ ۚ

در خودش بیناست و اگر چه افتاد کند عذرهایش را

| | | | |
|--|--|---|--|
| بر قیامت می خورم سوگند هم
که یکبار است اوصیان خویش
خویشا منی ملامت کرد من
آدمی پندارد آیا جمع رود
بلکه خواهد آدمی تا رفیع
می برسد ایکه دور و ستیز
جمع کرده میشود شمس و قمر
سوی آن پروردگارست مستقر
واجب را که کرد زان آخر پس | ماز خود بر نفس اوامه قسم
ور که گوید کردم او چه پیش
تا وقت ترک امر هر نفس
ما حواهم اسعواش را عود
باشد او مشغول دایم می بود
کی بود آردوی انکار و ستیز
گوید آرزو آدمی این الف
هر کسی را هست آرزو او سر
رحمل ماورده یعنی یکسختی
گرچه من افتاد ماذر او کند | نست منی در قیامت حرکت او
یا که نفس آفتست آن که هشت
رقیبت نفس را ضم زد از آن
بل تو ایم دروغش بخواست
در زمانیکه ز اوقات حیوة
آن زمانکه چشمها خیره شود
نه چنان باشد که بعد فاشه
آدمی یاد خبر آرزو خویش
بلکه آدمی است محتاج غیر
معالج کار تدبیر او مستند | می کند خود را ملامت رو رو
شده و سرون شعله اوست زشت
که بود او را عیالات اسرا
تا سرانگشتن او ساریم راست
رد وی باشد الی حد ثبات
ماه روشن دوم و تیره شود
صفتان را سر گریز از وارده
آچه بفرستد ز احوالش دیش
خود نفس خود بصیر است از اثر |
|--|--|---|--|

لَا تُعْرِكَ بِهِ لِسَانُكَ لِنِعْمَلِ بِهِ ۚ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ۚ قَالُوا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ۚ ثُمَّ

حرکت نمده باز زبان را تا شتاب ای در آن حدیثیکراست فراهم آوردش و خواندش پس چون خواندش پس پیرو شو خواندش پس

إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ ۚ كَلَّا بَلْ تُحِبُّونَ الْمَآلَةَ ۚ وَتَذَرُونَ الْآخِرَةَ ۚ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ ۚ إِلَىٰ

همینیکراست بایان کردن او همچنین است بلکه تو - تمایل جزو در او و او را بگذارد آخرت را رو چاست در آرزو پر فروخته سوی

رَبِّهَا نَافِرَةٌ ۚ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ ۚ تَفْطِنُ ۚ أَنْ يُضَلَّ بِهَا فَاغِرَةٌ ۚ كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ النَّارَافِي

پروردگار شکر کرده رو چاست در آرزو تیره پنداری که را پیغمبر بشود آن آسی همچنین است چون برسد چهره های کردن

ۚ وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ ۚ وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ ۚ وَالْتَصَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ ۚ إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ ۚ

و گفته شود کیست شعله نمده و دانست که آت حقایق و پیوسته شود ساق ساق سوی پروردگار است در آرزو راهن

| | | | |
|---|--|--|---|
| تو زبان خود بخوان از شتاب
می بخوان تو زبان مرخط او
پس چو خوانم آن بطق جبریل
ره مده بر دل که کرد از نفوذ
زان درین قرآن نیندیشد هیچ
دست خود از آخرت داری بجز | بیشتر و اسامی ای ذولیل
تا مضاف آن رود از یلد تو
بیدی کن خواندش را ای غفل
چیزی از قرآن چو بشنیدی صوت
تاورد ای قهر دو سیح
کان بود بلی نه چون دیابلس | پیش از آن می که قرآن را تمام
هست بر ما جمع آن امر دلت
پس شود رها که آن روشن شود
اینچنین بود که بخارید بیست
فوست بل غلبه دنیا را جع
رویا روزی که تازم و غمست | شعری از جبریل امر ماه
تا باشد حفظ قرآن مشکند
بر تو آن می که آن متکل بود
بهمردن خنثی و شری کان زجست
که می باشد روان آن سرج
باز امر روی خوش هر دست |
|---|--|--|---|

الجزو التاسع العشرون

جذبه

| | | | |
|---------------------------|------------------------------|----------------------------|-----------------------------|
| رقم ازغوشد خود کردی او | خوی خود هشم گرم خوی او | خود نکدن یا گرفتن کار بست | تقدونی بلقیث سوش بار بست |
| برده بند تا بوا اندر دین | برده هشتی یزچان پرونده | آنکه داد خوش را در کوی او | روی اوسود که پند روی او |
| روپها باشند هم دیگر ریش | امو آرزو از غلغروی خوش | خود توای پندم پنداری که آن | کرده خواهد شد بدو ریشی گران |
| آچنان دخی که مهره پشت او | بشکند او هست آن دورو | آچنان خود که توان مهر بست | مرحان و ز آخرت غافل نشست |
| روح آدم که رسد در استخوان | کاوست بر بالای سه رعیان | پس گمان محضر گوید صحبت | که کند اخسوس کون اینا صحبت |
| بیت پس آنکه سپاید علاج | را دوی با انده دج سراج | محضر را پس چنین کرد فراق | ساق او بیچد دمان شکندن ساق |
| آرمان ماند عمل رفت اشغال | میروند مان ارمیان ماند و مان | هست سوی رست آرزو ارملا | موضع دامن هنگام خرا |

فَلَا صَدَقَ وَلَا صَلَّى ۚ وَلَكِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى ۚ ثُمَّ ذَهَبَ إِلَىٰ أَهْلِهِ بِتَمَظِّيٍّ ۚ أَوَّلَىٰ لَكَ قَاوُلِي ۚ

پس صدیق نومه تلر کرداد و لیکن تکذیب نمود و روی گرداید پس دمت سوی کدش بگیرم دمت سزاوار را پس سزاوار تر

ثُمَّ أَوَّلَىٰ لَكَ قَاوُلِي ۚ أَيْحَسِبَ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى ۚ أَلَمْ يَكُنْ لَكَ نَفْطَةٌ مِنْ مَتْنِي يَعْني ۚ

پس سزاوار تر است مرا پس سزاوار تر آئینی ندارد سان که و آگداشته می تواند شمعیل آید بدین معنی از می که و شمع شود

ثُمَّ كَانَ عِلْقَةً فَطَلَقَ فَسَوْى ۚ فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَىٰ ۚ أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ

پس بود چون سبب پس آید پس راست کرد پس گردانید از آن دو جنس مذکر و مؤنث آید بخت آن توانا

عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ

مر اینکه زنده گرداند مرده گارا

| | | | |
|----------------------------|-----------------------------|-----------------------------|------------------------------|
| پس باورد آدمی یعنی عدی | ریزم یا قرآن از بدی | هیدر که داشت احوال اجل | ایک بر شکست از حق گشت باز |
| سوی اهلس رفت پس از مرگدار | با خرامین ز روی افسار | پس تورا ای کار دشمن سزا است | در جهان قهر و هلاکت کر خدات |
| پس سزاوار است روح از حدموت | هول حشرت پس سر دوی بیست موت | پس سزاوارت خایت دو حست | هر کجا تا دوزخست بدو فست |
| آدمی ندارد آیا که شود | واچاند مهمل این ک می بود | قطره آبی بود آیا که او | از می کامر دهم زود فرو |
| پس حو د بدو قدر مسترد | پس دمان مهر او خلاق فرد | آزید امو دهم یا حشواتش | راست پس فرمود هر عضوی جانش |
| پس گرداند از می یا و آدمی | خود دوصف ارماده و ترا و می | پس توانا بست آیا که حیوة | چشد اورد مرده گان مد از غلات |
| | قدر است اله ذات لم یرل | را طعه در عادات عمل | |



سورة الدھر احدى وَ تَلْتُونَ آيَةً وَ هِيَ مَدْيَةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خدای متعظم مهربان

هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا ۚ إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُّطْفَةٍ

شعشع آمد برسان و فی از روزگار که نبود چیزی مذکور ۲ انا خلقنا انسانا از نطفه

سورة الدھر

اَمْشِجْ نَبْتِلَهٗ فَبَعَلْنَاهُ سَيْمًا بَصِيرًا ۝ اِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ اِنَّمَا شَاكَرًا ۝ وَاِنَّمَا كُفُورًا ۝ اِنَّا

اخلاط کمی آزمائش می گردانیدیم او را و اشتوای با پدرش که طاعت کردیم او را و ایمان را بشکر گذار و ایمانیس پدرش که

اَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ ۝ وَاَغْلَالًا وَسِمِيرًا ۝ اِنَّ الْاَنْبِرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كُلَّابِ ۝

ما آماده کرده ایم برای کافران و سیمیرا و غلها و آتش سوزان و سیمیکه کلانی آتشند از ساسی که باشد مزاحش

كُفُورًا ۝ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ يُفْعِرُونَهَا فَفَعِيرًا ۝

کافور چشمه کمی آتشند و آن حدگان خدا ماری میکنند آری ماری کردن

| | | | |
|--|---|---|---|
| آمد آبا آدمی را بکلان
خلق کردیم آدمرا را آب کم
تا عالم آزموش در عود
پس نکردیم شوا و صیر
راه بنمودیم او را ر شمس
و آتش سوزنده فروخته
با که او را کور کفر سراج
چشمه را راند هر جا در ضرور
هر روده یافت این آب رو | از زمان غیر محمود آزمایان
حروما کلمه بودی هم
حال رحالتی نگردایم بود
سرو را و آزمایش با کریر
تا بود خاثر بدای با سلباس
که در آن کرده دایر سوخته
آرد آتشد کارا امواج
را می بر سهولتی دور
هم بشان میسوی رسول | کوسوی شبی منصور اهدایان
آب مرد وزن شد آن حروما
خل می همیشه از حال سال
تا بسد شود آیت ما
زردایم آمده هر کافران
می باشدند در ابراهم
هم آب چشمه کاسه اندازان
اتفاق فرقتی است از پیش
هم بشان آن دوسط و طافه | بود اندر علم می ی عیان
یا طبع چارگاه ر انصا
انتالی اوست در هر انتقال
امتحان کرد شود کللها
دورزا و سیر و غلای کران
سایها از شر ماضور صم
سدگان حق بود صم را بگلان
کل بشان حیدر است از رسیدن
هم دگر بر شان قصه خادمه |
|--|---|---|---|

يُوقُونَ بِالْأَذْرِ وَالْمُحَاقِقُونَ ۝ بَوْمًا كُلَّابِ ۝ شَرَّةٌ مُّسْتَبِيرًا ۝ وَ يُطْمَوْنَ الْطَّمَامُ عَلَيَّ حِيَّةٌ مُّسْكِنًا وَنَيْمًا وَآسِيرًا ۝

و طمیکند سر و منرسد و روزی که گفت آبش به حاروسد و میجو اند ضامرا در دستش قنبرا و نیمه و اسیرا

| | | | |
|---|---|--|---|
| گفت سدلر آن دو مرد قول
گفت کردم غم من روز سه روز
روزه بفراتان ولی حق سیرم
مرمی اومد خدمت یا دوام
با که آوای شنید از مقام
روز دیگر باشد خون وقتشام
دستگیری بر پیشان او طام
شب گشت و روز دیگر شد جو شب
هر مد نان بر اسیر و بر شیر
داد حیدر نان و دادند آن همه
دیهمرا را شکسته و شکوروی
میکنند ایشان دفا بر نفوخش
نان رجب حق صدق از کریر
خود دنی را یا که دارند احتاج
شم را دروزم انکندن بسب
بدمشاش آنکه میزد یکنه
در صافش روز ادا شام بود
هر طرف از کشته اش صد پشته بود
نان و جازا هر دو کرد پناز دوست
این به آن نداشت ای یو الحسن | با صفا بر عیادت شد رسول
دوشای این دو مهر حاضرور
معین کنند پس با او صوم
بای او با دگر جز از طام
که هم میکنند عیدم از طام
خواستند از روزره کشاید کم
هست غوی حق برستان وقتشام
رد آمد یک اسیری بر طاف
می کردند اهل و اولادش اسیر
اهلیت و آل حق بخواه
کرد لر وی عت آن حسنیوی
خائفند از یوم بدکان هستیش
بر قنیر و بر نیم و بر اسیر
پس عکند اینلر فی از علاج
صوبه او صوبه هم اگر با شرف
بر صفا ادا جوشیر کره
حله او حله شرافم بود
نفس غوی را هم اول کته بود
پس رجب او گشت از من و یوست
که توانه دلا هر صاحب دهن | گفت پشیر علی را حشروا
پس صحت شد مدل و دشان
آفتاب روح صحت طافه
در صحت آورد از بی اسلطان
داد حیدر دن خود بر یوا
آمد آواری که ای اهل سالی
داد روی سر منی مانی که بود
که هم حجاج و بیله و اسیر
شده و آن از چشم حیدر غوی خون
روز اده دوسرای اهلیت
واقع از احوال دشگریست دراز
یوم شره مستطیر اهی بود
دوست یا دارم احسان و عطا
گفت زانو حیدر کلل تمز
بدیهره و صحت کلل در حورع
دورش مدان رزم گیر و دار
چون شک میشد عیان دلش
هیچوقت اشکم نکرد از خود بر سر
خفت بر جای پشیر داد خان
مرد این میدان علی است و ولی | مکن جوهری احدا مدد شفا
داد حق پادش خدمت کنه شان
وان دوسط و صه کان خادمه
کرد در خوان هر خود را صاشران
دیگران کرد بروی اقد
من مسم نکی و بی قوسوی
قسمت اوهم شکایت دادند بود
تا که باشد بر اسیران دگر
چون شد این احکامات و دوحون
شد روان بر تلای اهل بیت
آیت آمد در زمان از کردگار
هول آن پداویش از حورع
میکنند احضام ران بر یوا
دوست مبدلوم ردبا می مسم
ادعا می شک بود غیر از وقوع
بدیوشی نشه آب حوشکار
دش بر آنکه بد باغ کنش
دوردر غس اوانی با کریر
خود مورد آمد جواسل دادان
کلو بود حیدر زار از پرل |
|---|---|--|---|

در بیان مناجات حضرت ابراهیم ع با خدای تعالی

| | | | |
|---------------------------|--------------------------|----------------------------|---------------------------|
| یکست ابراهیم با فدای دار | شد ز عشق امر مصلحت و باز | کای خدا کردم بنای کیم من | ساختم عقدا مسجد هم بن |
| چیت احرم آمد آوازی که هست | امرت ایمن ز من طای نیست | گفت چون باشد که افروزی رآن | درومان آمد غلب او را بیان |
| که مگر از شبان مرصی | کرده سیر اشکی را ای می | یا که عریف سکر ایشان دیمه | هیچشان از حمله پوشیده |
| که ز امر خود فرون سولی من | دید پس ایثار او را در من | چنان کرد او عطا بر بنوا | بزیاید مشکلات و جرا |
| شیء او باشد آن کلو پیروی | دارد از وی در سلوک منوی | از زبان حالتان فرمود حق | چونکه کردند آن عطار مستحق |

إِنَّمَا نَقُصُّكُمْ لُوحَهُ اللَّهِ لِأَنْتُمْ مِنْكُمْ جَزَاءٌ وَلَا شُكُورًا ۱۰ إِنَّا نَعْلَمُ مَنْ رَبَّنَا يَوْمًا عَبُوسًا

جرا این است که ما قصه میکنیم برای رضای خدا شعرا و علمای او را و شکر و بدست که علمای بر سیم او را و در کلام روزی است

قَطَرِيرًا ۱۱ قَوْصُهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَلَقِيتُمْ تَفَضُّرَةً وَسُرُورًا ۱۲ وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةَ

دار است پس نگذاشتن خدا را آسب آورد و بیش آورد ایشان را و در کلام و شادمانی و بدست که علمای بر سیم او را و در کلام روزی است

وَحَرِيرًا ۱۳ مُتَكِينِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرْثِ لَا يَرْوُونَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا ۱۴ وَذَائِبَةً عَلَيْهِمْ

و حریری و تکیه زدگان در آن و سرها بیند در آن آفتاب و سرمایی و در دست که علمای بر سیم او را و در کلام روزی است

ظِلَالُهَا وَذُلَّتْ أَظْهُفُهَا تَذِيلًا ۱۵ وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِأَنِيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا ۱۶

سایه ای آن روز که در کلام خوشهای آن روز کرد و کرد در آن آمده میشود در ایشان طریای از قره و در کلامی که باشد آن کیم

قَوَارِيرَ مِنْ فِضَّةٍ قَدَرُوهَا تَقْدِيرًا ۱۷ وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا ۱۸ عَيْنًا فِيهَا

آن کیم که باشد از سیم و اندازه گرفته اند آهار از اندامه و آهار از سیم شود در آن حلیه که باشد مزاجش زنجبیل چشمه و این در آن

تُسَمَّى سَلْسِلًا ۱۹ وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ ۲۰ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَنثورًا ۲۱ وَ

نامیده میشود سلسله و گردن میکنند بر ایشان پیران چلو باشد که چون می بیند ایشان را سرور و در کلامی که باشد آن کیم

إِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَيْسًا وَمُلَكًا كَبِيرًا عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٌ خُضْرٌ وَاسْتَبْرَقٌ وَحُلُوفٌ أُنَاقِيرٌ

چون می بینی آنجا می بینی نایس و ملکی بزرگ برایشان و برایشان ثوبان سندیس خضر و استبرق و حلو و این در آن

مِنْ فِضَّةٍ وَتُسَمَّى رَبِّهِمْ شَرَابًا طَهُورًا ۲۲

از سیم و آن کیم که باشد ایشان را و در کلامی که باشد آن کیم

| | | | |
|-------------------------------|-------------------------------|---------------------------|-----------------------------|
| نست هر آنکه شا را ما علم | خود لوحه الله همان وقت شام | می نعولم از شما ابر و سیم | هم نعولم از دعای ایشان |
| هر شب نهیم مت وین عشا | مخترده حقیق بیاد از ما سوی | خاتم ازوب خود را اگر | امران یوما عیوسا قطری |
| مؤمنان از چنان روزی علم | روی خود در هم کنند از اول ویم | پس زهر این چنین روزی سیاه | حکایت دارد ایشان را نگار |
| آورد حقتان پیش امر طهور | تو کی و خوروی و سرور | بر جرای حیرشان از سر و شت | چنانست و هم حریر از سر و شت |
| متصکی بر تنهای زر نگار | دو هفته از جرای فل و کالر | در هشتی که نیند از صیر | حر وید از آفتاب و زهریر |
| هم بهشتی غیر از آن در دیکستان | که بود پیش فل نیکنستان | سکر در رفتن رآن بر ما میا | است از اسکران باری سایما |
| رام مکرده بیه های آن شود | رام گردا بدینی سکنان بود | چهای دستار از سیم علم | چهای دستار از سیم علم |
| همین یمسه دیگر جام ها | که بود چون آن کیم در صفا | چله اکواب و اوای چون زجاج | درها و ز قره باشد در و جاج |
| هر سکر اندازه قدر آرد و ست | طرزها پیش قدر میل اوست | می یلشت غری در هشت | هم مزاج زنجیل از سر و شت |

سورة الدهر

آهنگان خری جلم درجیل
یعنی افرحمن و خوبی باودان
همو مراد افتاده شده
چون تو آجا را بینی درصیر
سیرتک اعنی زیبایی لطیف
جلگی پیرایه پند از نقره ها

و آب چشمه کلاوت شش سلیل
جلگی هستد یرب و گیل
مستصف آن لطفه بیرون آمده
نستی دینی و ملکی می کبر
همدگر دیای عکس بر شریف
مستحوالر الصفت اذوصفا
شرح و تأویل تمام از پیشتر

هم پایشان در طوافند از سرشت
چون توای پندیده پیشان بیان
یا پراسکده صحت هر ظرف
وان پیرها پر درشان جمعاعت
که ز رفای و او رخشندگی
می باشدند آن پروودگر
گفته ام از هر یک احد سورها

آن سرهای غلذ در چشت
لؤلؤ مشورت آید در کلبان
دوخان مانند لؤلؤ صاف
سدرس خضر و استبرق بیاض
خیره سلود دیدار از زندگی
از شراب پاکان دور از خار

جذبه

بودت اوسودای عشق دردماع
من زلفش رازها دارم بدل
من بر سر او نکه گویم با سرچ
بشد او را چون دهردمی
شرح بهم از کدامین حال خویش
مستقم آتش در دوزخ افروخته
آشی کرد راو پروانه وار
هر چه گویندش کمالی ایوبی

گر زما برسی و عشق دایوار
او بهشت و معش حسی فراغ
میگرم گرچه ل کثرا بمل
کس باید در آن لیل ملیح
رشد زلف پر پیچ و خمی
کان زوصوحه و دیر و نوبش
حسم و طام را شلوش سوخت
و اسرار است از بیم دیوانه وار
گوید احد روح دریا با صبی
وصف حال عشق کرده تمام

دیدام آهله در این شته مار
از لیلی و شیده کر هیچ می
و زکهم گونی سخن سربسته گو
خرکی که کرده رک هوش ارد
از غی روی بقی در حر و در
احک رای حالهای مسموی
لا حره هر کسی که بند یککم
تا خود خندد یا او تا غرق
دیگر از من وصف و نام من نحو
طک بان حلاتی کی ای هام

اگر آن ل شوی اسرادی
گفت دیدی زاروی پیوسته کو
کرده هردم حام دیگر و شازو
نیست حاکمی که مردم من سر
گفته ام در اندای متوی
یا یاد آرد ز اخوه و هم
گفت در دیوای عشق دوست غرق
سوخت بسکما برق مقام موبو

إِنَّ هَذَا كُنَّ لَكُمْ جَزَاءً وَكَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا ۝ اِنَّا نَعْنُ تَرْكُنَا عَلَیكَ الْفَرَّاقَ تَنْزِيلًا

بدوست که این باشد مرشدا پادش و باشد سعی شما ستوده دوست شما مرستایم بر تو فرآرا مرستای

فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آيَةً أَوْ كُفُورًا ۝ وَاذْكُرْ اسْمَ رَبِّكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ۝

بس صبر کن بر حکم پروردگارت و او اطاعت کن از ایشان که کفر را ایجاب می دهد و یاد کن نام پروردگارت در اوایل و اواخر

وَبِالْأَيْلِ قَامُجِدْ لَهُ وَسِعَتْهُ لَيْلًا طَوِيلًا ۝ اِنَّ هَؤُلَاءِ يَعْجُونَ لِلْمُجَالَةِ وَيَذَرُونَ وِرَاءَهُمْ نَوْمًا

و از شب و از شب پس صدمه کن مراد او وسیع نوی او را شبی دراز دوست که آنکرو دوست میدارند و در او و امیکندار و در پشت سرشان ووری

تَقِيلًا ۝ تَعْنُ خَلْقَانَهُمْ وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ وَ اِذَا شَتْنَا بَدَلْنَا اَمَنَاتَهُمْ تَبْدِيلًا ۝ اِنَّ هَیْمَ تَذَكُّرَةً

کران ما آفریدیم ایشانرا و ستم کردیم بر بعضیهای ایشانرا و اگر خواهم دل بخواهم ما سعی ایشانرا آوردن دوست که این بدیدت

فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذْ اِلٰی رَبِّهِ سَبِيلًا ۝ وَمَا تَشَاوُنْ اِلَّا اَنْ يَّشَاءَ اللهُ اِنَّ اللهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا

پس کبک خواست گرفت بسوی پروردگارش را می و بخواهد مکر که خواهد خدا چیرت که خدا باشد دای حکم

۱۱ يَدْخُلُ مَنْ يَّشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالْقَالِیْنَ اَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا اَلِيمًا

داخل می شد آنرا که خواهد در رحمتش و طالبان را آماده کرد برای ایشان عذابهای دردناک

آنچه شد منسکور ز اسلاف شم
رتو قرآن را فرستایم ما
هم بر فرمان از ایشان درشت
پس و را آن صدمه از شب دوزخ

هستان پادش اعمال از هم
باز مرستاد بر اقتضا
مجرمی یا ماسایرا که هست
هم تا تمیج اوایل دواز

هستان در طاعت و سیرت او
صبر پس میکن بکم در پی خویش
نام و ب خویش را آور یاد
اینکروه کافران از اقتضای

هست مشکور و پندیده و کو
داد ر تاخیر نصرت صریح
وقت صبح و وقت شام از اعتقاد
دوست دارند این شتابندمرای

الجزو التاسع العشرون

میکنداره ازضا و زینش خویش
باز چون خولیم سوء حالشان
هست یند این سوره پیر اهل یند
پس هر آن خواهد بسوی دست خویش
می نخواستند ایچ راهی خود شبا
اخر این صورت شبا را بستن
حق بود دانا بر افعال عاد

آچنان دورگران که هست پیش
خود مثل سلازم بر امتثالشان
یا که فعل اعلیت ارجند
گیرد اوراهی که برگشتند پیش
ز اختیار ی سوی مرزات خدا
که میکنند از خویش تنگدفع
کارهایش بر مصلحت و سعاد
کرده است آماده هر طالبین

ظنشان کردیم ز آب ست کم
از ره خلقت میل حکرف
تا حکمتد ایشرا شاید اینچنین
کو فرا گیر ای که داری اختیار
حرکه آرا خواهی آن رب الیاد
زانکه تکلیف است فرغ اختیار
اخر آرد هر حکرا خواهی خدا
مرغیای دودک و دیگران

حکم آن اصابتان در و سلم
در جهان بر متشان آوردن
ابرها یند ایشان از بین
نیشی مجبور اندر هیچ کار
رشا زایبار و اسکره زباید
نغمه مد غلی ارشد لاضطرار
از سکر در رحمت بی متنا



سُورَةُ الْمُرْسَلَاتِ خَمْسُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای متعالیه مهربان

وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا ۚ قَالَهُنَّاصِفَاتٌ عَصْفًا ۚ وَالنَّاشِرَاتِ تَشْرًا ۚ قَالَهُنَّافَاتٍ قَرَفًا ۚ قَالَهُنَّيَاتٍ دُخْرًا ۚ

و بر سادهمه عارفی هم و تندر و سعادتمندی و بر آگاه ساز همایر آگاه ساز غنی و سعادتمند آگاه ساز و آگاه کنندگان ذکر را

۱ عُدْرًا أَوْ ثُدْرًا ۚ إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَوَاقِعٍ ۚ فَإِنَّا النُّجُومُ طُمَسَتْ ۙ وَإِنَّا السَّمَاءُ فُرِجَتْ ۙ وَإِنَّا

عدری بابی که آنچه وعده کردیم تو را آید و توقع آید است پس آگاه ساز معاصی و آگاه ساز آسمان شکافته گردد و آگاه

الْجِبَالُ نُبِطَتْ ۙ وَإِنَّا الرُّسُلُ أُنْقِطَتْ ۙ لِأَيِّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ ۙ لِيَوْمِ الْقَبْلِ ۙ وَمَا أَذْرِكُ مَا

که کوهها را کم شود و آگاه که رسولان و فرستاده ها را که بپای و ریس داشته اند در روز نیز و چیز دانا کرد را که چیست

يَوْمُ الْقَبْلِ ۙ وَيَلَّيْ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ ۙ

روزی نیز و ای روز چنین سر تکلیب کند کار را

| | | |
|---|--|--|
| <p>هم ذکر سوگند بر افروختگان
بر موس کامله یا کامله
بناشرا تشر باشند او قرار
پس قسم بر آن ملائک که سا
هر خبر مؤمنان متقی
کن خود او راو حاله و جلال
عز و دایل چون شود اسرارگان
و ارمای که معین این رسل
پس حواس آید که هر يوم صل</p> | <p>که فرستاده یکی گفته آن
هر تکمیل و مرستاده شده
آن ملائک خود که هستند او قرار
حق و باطل را کند از هم جدا
یا بیم هر صید و هر شقی
تا بدان پاینده ظنشان اعتقاد
هم شکاف اندر دزد در آسپان
بر کوهی میشود ادره و کل
وان بود امروز اهر فرغ و اصل
نوعه دال چیست يوم الصلحین</p> | <p>یا که قرآن خدای ی بی
یا بآن افروختگان نیز بر
امر و حکم شرایع را بچین
یا قسم بر آن ملائک که میکنند
حاصل آنکه می خورد سوگند حق
بست حراین و همه داند میشود
بر پراکنده شود این کوهها
پس غلط آید که وایس داشته
یعنی آن دوری که می کردند
بر مکتب روز و یل است ان یقین</p> |
|---|--|--|

أَلَمْ تَهْلِكِ الْأَوَّلِينَ ۚ ثُمَّ نُنْعِمُ الْآخِرِينَ ۚ كَذَلِكَ تَقَعُّ بِالْمُجْرِمِينَ ۙ وَيَلَّيْ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ

آیه اولی نکریم بشینا را پس ای ایشان خواهیم بر دایر بار و چنان می کنیم که کاران و اعدای چنین سر تکلیب کنند کار را

۲ أَلَمْ تَخْلُقْهُمْ مِنْ مَّاءٍ مَهِينٍ ۚ قَبَسْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَكِينٍ ۚ إِلَى قَدَرٍ مَقْظُومٍ ۚ قَدَرْنَا فَنَقَمَ

آینا فریدیم شیدا از آبی بقدر پس گردانیدیم او را در آراستگی مسکن تا مقداری معین پس توان آمدیم پس خوب

سورۃ المرسلات

الْقَادِرُونَ ۲۸ وَبَلْ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَدِّينَ ۲۹ اَلَمْ نَجْعَلِ الْاَرْضَ كِفَاتًا ۳۰ اَحْيَاءَ وَ اَمْواتًا ۳۱ وَ جَعَلْنَا

نوا بانیام وای دروژی چنین مرکب کنندگان را آیات گردانیدیم زمین را کافی زمینداران و دکانداران و گردانیدیم

فِيهَا رَواسِيَ شَهِابٍ ۳۲ وَ اسْقَيْنَاكُمْ مَّاءً فُرَاتًا ۳۳ وَبَلْ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَدِّينَ ۳۴ اِنظَلِقُوا اِلَى مَا كُنْتُمْ

در آن کوههای استوارند و آسپاییدیم شهاب آتشی برین وای دروژی چنین مرکب کنندگان را و پیوسته ای که بودید

بِهِ تَكْذِبُونَ ۳۵ اِنظَلِقُوا اِلَى طَلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ ۳۶ لَا لَظْلِيلَ وَلَا يُغْنِي بَيْنَ اَللَّهَبِ ۳۷ اِنَّهَا

که آن تکذیب میکردند بر روی سبزه صاحب سه شاخ مشتک گردانیده و کتابت کند از گرمی آتش بدستگاه آن

تَرْمِي بِشَرِّ كَالْقَصْرِ ۳۸ كَاَنَّهُ جِمَالَةٌ صُفْرٌ ۳۹ وَبَلْ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَدِّينَ ۴۰

می اندازد شراره چون کوه شکو که با کشتن زرد دشت وای دروژی چنین مرکب کنندگان را

| | | | |
|-----------------------------|----------------------------|--------------------------------|----------------------------|
| فرقه بشتان ما را هلاک | خود کردیم هیچ آتیا در مذک | پس در آیم آخرین دهم ذی | مشرکین چون اولین زدند طی |
| کنشگران کنیم ایشان عمل | مرکب راسد وبل آرزو بل | ما شیلرا و آب می مقدار و خواور | تا رسیدیم هیچ آتیا از قرار |
| در مقر اسواری پس نگاه | داشتیم آرا کرد تا ماه | چای دایم اغنی آرا در دم | تا رمای کاوست سلوم از مهم |
| و ان بود به ماه کمر یا حرون | ای خضر ا فعم القادرون | مرکبند که خادد نادر این | مر غلظت و بختی يوم دین |
| ما نکردیم ارسدرا آتیا حکفات | رهمه ا حیه و اموات از ثبات | هم گردانیدیم در ارس از قرار | کوههای سر قرار استوار |
| می نوشانیم شیرین و ذلال | رشیا آب از صاع در حال | وادی دودج بود در رستخیز | مرکبند کاوست در اگلانز |
| جاسد دوزخ شود اکنون روان | راجه می گردید خود تکذیب آن | پس بسوی سایه ا کسون روید | که بود او را به شمشیر شدید |
| سایه نی کاوست مانع از تصد | دفع کند چیزی از کفر لب | دودج اندازد شراره بر زیم | رمقال حکوهای من عظیم |
| کو تابست آن شراره بمرکب | ر نمود اختران و درمک | آن هباب و آن غطاب بیکران | مرکب که می کند تکذیب آن |

هَذَا يَوْمٌ لَا يَنْطِقُونَ ۴۱ وَلَا يُوقِنُ لَهُمْ قِيَمَتُهُمْ ۴۲ وَبَلْ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَدِّينَ ۴۳ هَذَا يَوْمُ الْقَصَلِ

اینست روز بیگسمن نگوید کفار و رخصت دلاست و دایان پس بدو گوشت وای آرزو مرکب کنندگان را اینست روز جدا کردن

جَمَعْنَاهُمْ وَالْاُولَيْنِ ۴۴ فَاِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ فَكِيدُوا ۴۵ وَبَلْ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَدِّينَ ۴۶ اِنَّ الْمُتَّقِينَ

جمع کردیم شیلرا و اولین پس اگر اشد شیلرا حارم پس چاره کنید وای آرزو مرکب کنندگان را خوشبختی که برهز کارانند

فِي ظِلَالٍ وَ عُيُونٍ ۴۷ وَ قَوَاعِيهِمْ مَّا يَشْتَهُونَ ۴۸ كُلُّوا وَ اشْرَبُوا هِنَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۴۹ اِنَّا

در سایه و در چشم و سوسا از آنچه خواست کنند بخورید و بیاشامید گوارا بسب آنچه بودید که می زدید بدستگاه

كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ۵۰ وَبَلْ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَدِّينَ ۵۱ كُلُّوا وَ تَمَتُّوا قَلِيلًا اِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ ۵۲

ما چنین پاداش می بخور کاران را وای آرزو مرکب کنندگان را بخورید و کامرانی کنید اندک بدستگاه شاید که نهضت کاران

وَ بَلْ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَدِّينَ ۵۳ وَ اِذَا قِيلَ لَهُمْ ارْكَعُوا لَا يُرْكَعُونَ ۵۴ وَبَلْ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَدِّينَ ۵۵

وای آرزو مرکب کنندگان را و بختی که نشود در ایشان که بر دگر و بدیدر کوع نزود وای آرزو مرکب کنندگان را

فَيَايَ حَبِيبٍ بَعَثَ يَوْمُنَ

پس یکدم سخن بدان آن ایمان می آوردند

الجزء الثلثون

الجزء الثلثون

| | | | |
|---|---|---|---|
| اینست آرزویه که فرما دهن
کرب و احوست دوازدهست
حسان کردیم ما با اولین
نصه و امداد در روزی چنین
دوستان میوه های سرسبز
برشها بنا گوارا این سر
هم جوید ای مشرکان باصفیون
هستان در صحت بکروژه میل
باد خیز این روز مهول | بست تا گوید زنگ و دهن
و مکتب کریشی چست
کامل نکند در رودی چنین
و مکتب راست دوازدهمین
از هر آنچه می نمایند آرزو
آیه را کردید زمال اوجهم
از بیم قای دبی دون
و مکتب و امداد و دوستی
و مکتب کلوگره ایمن قبول | بست دستوری هم ایشان بکار
اینست یو الفصل کرمل و قضا
پس اگر باشد شبا را مکتوب
متقین و اهل خلافت از سرشت
خازان گوشت بی جوع و صفت
ما چپ و بچپ یکبار را سرا
لذت مرغودار در اندک زمان
می شود راحل دبا گفته چون
بد قرآن پس رکعت و کلام | تا ز صفر خوش خواهند انتظار
طالع از مظلوم می گردد جدا
پس کنید آن تارهد از بنو قید
در کنار چشمها ابر بهشت
هم جوید و هم یاشاید خوش
چاه ویل است آن مکتب را سرا
از جهان گردید برای جرمان
ایها القوم از کوا لا یزکون
کروند ایشان بگفتاری کلام |
|---|---|---|---|

سُورَةُ النَّبَاِ احْيِیْ وَ اَرْبَعُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام حدای بستانید مهربان

عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ^۱ عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ^۲ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ^۳ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ^۴ ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ^۵

از چه می پرسند از خبر درگاه آنکه ایشان در آن اختلاف کرده اند که آن مجتهدان و دانشمندان چه می بینند است و بداند که بداند

اَلَمْ نَجْعَلِ الْاَرْضَ مَهَادًا^۶ وَ الْجِبَالَ اَوْتَادًا^۷ وَ خَلَقْنَاكُمْ اَزْوَاجًا^۸ وَ جَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا^۹

آیا نگردیدیم زمین را سر و دژها را میخها و آفریدیم شما را جفت و گردیدیم خواب شما را آسایش

وَ جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا^{۱۰} وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا^{۱۱} وَ بَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا شِدَادًا^{۱۲} وَ جَعَلْنَا سِرَاجًا

و گردیدیم شب را پوشش و گردیدیم روز را درخت و آفریدیم بالای شما هفت استوار و قرار دادیم چراغی

وَ هَاجًا^{۱۳} وَ اَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا^{۱۴} لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَ نَبَاتًا^{۱۵} وَ جَنَّاتٍ اَلْفَافًا^{۱۶}

تا مان و درود ستایم از فشارها آبی دراز تا بیرون آوریم نبات دانه و ریش و بوته های هر چه در زمین است

| | | | |
|--|---|--|---|
| یکدیگر را می پرسند از چه جز
از قامت بشود ایشان خبر
امر او کرده مردم اختلاف
زود باشد که بدانند آن خبر
ما بگردیم ارض را آسپاد
هم شما را آفریدیم از نهفت
تا قوی یابد آسایش تمام
و بنا فو قکم سبأ شداد
هم قرستایم بر مانه جو | از ما کلان می درگت از زمین
غضب کنند دان ما بگردیم
آنها را کافر قامت از خلاف
پس چنان نبوده گوید این خبر
تا مگر باشد شما را بر باد
هر چند ارمیده و رخت جفت
از تب مانه از امر تمام
هفت گردون مطبق بر عباد
زارهای من فشارده فرو
بوستانها بر ز اشجار و شر | باشد این کبری قامت بطلان
هر کسی دوری کند نوعی سخن
نهجست آنکه گویند از مثال
بار باید آید از این بیان
نوعها را میخها و لایز کتل
خواستاریم بفرمود از عمل
پوششی کردیم شما بر شما
هم چراغی در قله از آفتاب
آب و زانی نبات با ثبات
که پیچیده است آن بر یکدیگر | و امدان دارد خلقان اختلاف
نقش شاید بود بر یو الفصل
بار باید آید از این سوال
رودی باشد که دانند از بیان
تا زمین گردد جنانها استوار
آیه زان شما بماند از عمل
روز راهم نوبت کسب و نوا
آفریدیم این چنین بر نور و تاب
تا برواییم زان دانه و نبات |
|--|---|--|---|

سورة النبا

إِنَّ يَوْمَ الْقِيَامِ كُلُّ شَيْءٍ حَسَابٌ ۝ يَوْمَ نَبْعُ فِي الصُّورِ قَتَاتُونَ أَتَوَاباً ۝ وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ

برسبیکروز نر باشد و ده گاه روزیکه می شود در آن صور پس بآید نوحا و کتودمشد آسمانها پس گردد

أَتَوَاباً ۝ وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ فَكَانَتْ سَرَاباً ۝ إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَاداً ۝ لِلطَّاغِينَ مَنَابَأُ ۝

درها و روان گردانمشد و کوهها پس گردد سراب برستیکه جهنم باشد که مرکز است مرزها و روان در صعبان دراست

لَا يَبْقَىٰ فِيهَا خَالٍ ۝ لَا يَذْقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَاباً ۝ إِلَّا حَبِيباً وَقَعًا ۝ جَزَاءُ ۝ وَفَالَا ۝

نارگشت در آنکه سایدگان در آن در و در کوهها می چشد در آن خشکی و عثاری جز آن خوشان و چرخ را استها پلانش موافق

إِنَّهُمْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ حِسَاباً ۝ وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا كِذْبًا ۝ وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَاباً ۝ فَذُقُوا

برستیکه ایشان بودند که امید داشتند حساب را و تکذب نمودند آیاتهای ما را آنکه تکذب نمود و هر چیز را بر طار دیش در کتابی پس بچشد

قُلْنَ نَزَّلْنَا كِتَابَنَا إِلَّا عَذَاباً ۝

پس نازلیم هرگز شلوا را عذاب

| | | | |
|--|--|---|---|
| ان يوم الفصل یعنی رستیز
پس بآید امران ساعت شما
آسمان آدم شود شکافته
هست دوزخ هر کجیکه یارصد
روزگاری رتوالی امران
معی دراست هم گویند خواب
امل دوزخ سرخا داده شود
بودشان تکلیف آتیهای ما
جمله را از جز و کل بشردام | حکم خرا باشد آن میقات بز
روح فوج امر صفت محترضا
واحد او ابواب گردد بافته
کانتظار کفران را میکند
هست ایشان را دولت از هر مکان
چست یعنی خواب را هل صواب
خود بوقی آنچه کردند از پسند
در جهان تکلیفی اقرون از خطا
تست دهر را خرابش کردام | آن خود آرزو است هر خلق هم
برشان و شکل و وضع مختلف
کوهها گردد روان مانند آب
مشترک را و آنکه از حد درگشت
نیستد اعی باید ایج رد
هم نوشتد اوشرای در حیم
آنکه گشتد آنکه خود امیدوار
هر چه را در طاعت و عسان حساب
پس چشد اکون خرای باصواب | که دیدم میشود در صور دم
بسی امر راه و بصی منحرف
در هوا پس باشد آن همچون سراب
امران باشد مقر و بازگشت
امران بی هوای خوب و سرد
غیر آب گرم و بدیلی که ریم
می دودد از حاسی در مدار
کرده ام از بندگان امر کتاب
پس بفرایستان الا عذاب |
|--|--|---|---|

إِنَّ لِلْمُتَّبِعِينَ مَثَافاً ۝ حَدَّثْتُ وَاعْتَاباً ۝ وَكَوَاعِبَ أَتْرَاباً ۝ وَكَأَسَاءَ يُهَاقَا ۝ لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا

برستیکه بر هر کار از راست جای که با می مانها و اسکوها و رآندست با هم پس وحامی بر شنود در آن

لَنُؤَا وَلَا كِذَاباً ۝ جَزَاءُ ۝ مِنْ رَبِّكَ عَذَابٌ حَسَاباً ۝ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ

لَنُؤَا وَلَا كِذَاباً ۝ جَزَاءُ ۝ مِنْ رَبِّكَ عَذَابٌ حَسَاباً ۝ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ

لَنُؤَا وَلَا كِذَاباً ۝ جَزَاءُ ۝ مِنْ رَبِّكَ عَذَابٌ حَسَاباً ۝ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ

لَنُؤَا وَلَا كِذَاباً ۝ جَزَاءُ ۝ مِنْ رَبِّكَ عَذَابٌ حَسَاباً ۝ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ

لَنُؤَا وَلَا كِذَاباً ۝ جَزَاءُ ۝ مِنْ رَبِّكَ عَذَابٌ حَسَاباً ۝ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ

لَنُؤَا وَلَا كِذَاباً ۝ جَزَاءُ ۝ مِنْ رَبِّكَ عَذَابٌ حَسَاباً ۝ رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ

يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَاباً

روزیکه بنگرد در دمار از آنچه پیش فرستاد دستش و بگوید کافر ای کاش بودم خاک

هست سر پر مهر کار آرا ملاز
که مشاغل بماند ایشان سال
هستان پادشاه از پروردگار
نیست ،التکس که بلحن سخن
ناچه باشد روح آن داد خدا
آتمانی کاوست بختنه ثواب
دان بود روزی حق دروغ
ما شبا را بیم کردیم از غیر
کافر آروز فرزتزل و اضطراب

چایگاه رستگاری و احتراز
هم چند دقت و حسن و جلال
برضای بی حساب و بی شمار
گوید اغفلان در آروز ازین
هر کسی گوید دوی شرحی جدا
گفته باشد وان کلامی باصواب
ضمت شکردوی گرت باشموع
برضای کان بود فردی بکسر
گوید او یا لیتی کت تراب

بالهای پر دوخت و پر حجب
چاهانان پر شراب اندر فروغ
آنکه رب آسپست و زمین
ایست روح و ملائکه صلیب
از شفاعت هم گوید گر سخن
واکلام آن لاله الا الله است
پس هر آن کرد بسوی دین خویش
روزی آنکه آدمی پندیده است
پس آنکه بودی ایکنان شک

دستوران کار پستان بی تب
نشوند اندر جان لهور و دروغ
واته باشد دو میان آن داین
اندوان روز عیب از هر طرف
چرا که دانه باشد از دش نوالین
قائش واصل بنصود از دراست
باز گشتن از ره طاعتش
آچه بر ستاده پیش او دوست
می عیدیم چنین هول و هلاک



سورة التَّائِبَاتِ سِتِّ وَارَبُّونَ آيَةٍ وَهِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند متعالید مهران

وَالَّتَائِبَاتِ عَزْفًا ۚ وَالنَّاسِطَاتِ نَشْطًا ۚ وَالسَّابِحَاتِ سَبْحًا ۚ فَالْمُتَبِّرَاتِ أَمْرًا ۚ

کشیدگی کشید متوما و بیرون کشیدگان بیرون کشید و نشاندگان نشاند و کشیدگان کشاند و کشیدگان کشاند

يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاحِةُ ۚ تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ ۚ قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ وَاجِعَةٌ ۚ أَعْيُنًا عَاشِئَةٌ ۚ يَقُولُونَ إِنَّا

روزی که بر لرزاند آید لرزاند و پیروان از پی آمدند و پیروان از پی آمدند و پیروان از پی آمدند

لَمَرْمُودُونَ فِي الْحَافِرَةِ ۚ إِنَّا كُنَّا عِطْلًا نَجْرَةً ۚ قَالُوا يَا كَرُةٌ ۚ عَاسِرَةٌ ۚ فَاثْنَا هِيَ

بر گردیده بودگان در حفر است و آید و پیروان از پی آمدند و پیروان از پی آمدند و پیروان از پی آمدند

ذَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ ۚ فَأَذَاهُم بِالْحَافِرَةِ ۚ

ف. بادیست واحد پس آگاه باشد بر روی زمین

| | | | |
|---|--|--|---|
| <p>حق خورد سوخته ر بکشیدگان
غرق یعنی آنکه در ابدان فرو
هستان و حق و مدلول اندون
رفت و آمد و صلاح اهل ارض
پس باشان حشری تدبیر امر
اندوان روزی که می لرزد زمین
دجما آید از وحشت هم
رد شوم آیا که ما فی السافرة
این جواب منکران قدرت</p> | <p>که گویند و شدید اندر شان
می رود انهر رع روح او
اعضاست نشط این باشد بین
می کشند روی ظم و حکم فرس
دو زمی آید بر تدبیر امر
پس سیرد اهلی از لاری جیب
تا بعد آن وقوع صمیم
اندا سکا عطلا سحره
پس جزاین بود که آن یک ذره است</p> | <p>پس آن فرشتگان س شجاع
هم بدان فرشتگان سحر انشاط
هم بدان فرشتگان که شتا
پس هم گیرد پشی از قرار
هر یک سحر است تدبیری کار
اندر آید از پی آرا رانده
منحصران ست گویند این چنین
که چنین باشد زیاسکارم ما
پس نوند ایشان هویدا و دید</p> | <p>که کشند ارواح کفار از ترا
روح مؤمن قیامت از نشاط
می کشند اندر زمین و در هوا
پس فرمان بردن از پروردگار
و از مائر و مطا و تألیفی بکار
و امر آورند دلها واجه
زنده چون گویندشان کردیم
یعنی این طور نمی داریم ما
بر زمین سلف هوادر سفید</p> |
|---|--|--|---|

هَلْ أَتَيْكَ حَدِيثُ مُوسَى ۖ إِذْ دَاوُدُ رَبُّهُ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ۖ اذْهَبْ إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى ۖ

آیا آمد ترا حکایت موسی که اندر داور پروردگارش در وادی پاکیزه شده مطوی برو بسوی فرعون که او زبدم روی کرد در صیان

سورة النازعات

۱۸ قُلْ هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَن تَزَكَّىٰ ۖ وَآهِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَنَسَّىٰ ۚ قَارِئُ الْآيَةِ الْكُبْرَىٰ ۝

پس بگو سر تراستایل پاک بختی و هدایت کنم سوی پروردگارت پس بزمی خودش آیه بزرگ

فَكَذَّبَ وَعَصَىٰ ۝ ثُمَّ أَذْبَرَ يَسْرَىٰ ۝ فَحَسَّرَ قُلُوبِي ۝ قَالَ أَنَا رَبُّكَمُ الْأَعْلَىٰ ۝ فَأَنعَدَهُ اللَّهُ

پس تکذیب نمود و اطاعت نکرد پس پشت گردانیدم بقلبش پس جیتی کرد پس نهان کرد پس گفت من پروردگارش که برتر است پس گرفت او را خدا

تَكْوَالِ الْآخِرَةَ الْأُولَىٰ ۝ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّمَن يَفْهَمُ ۝

مغیبت آخرت و اولی هست که در آستانه آیه می بیند مرآه را که مسترند

| | | | |
|---|--|--|--|
| برنو آیا نماند ای ضرر شد
یا که باشد نام آوازی طوی
پاک سکری ده نایم من نوردا
کرد پس تکذیب و عصای شد حق
جمع کرد او فکر و داد این خدا
زانکه پس ماند تغییر روی
نه غلامی نه سیاهی نه روی
منته شد لاین سخن را احقان
پس کردش حق بختی پس غوی
وان نکال دیگرش داد ندای | مرحدیث، موسی کمال هنر
حق در آن فرمود رموسی داد
سوی دیت پس فرسی از خدا
پشت پس کرد او بوی باطن و حق
گفت من پروردگارم را شبا
از رسولش آشکار است این بیا
نه لای و نه اسبی و استری
که باشد خلق موسی چنان
بر عذاب اشروی و دجوی
تاچه باشد در غورش در آن سرای | چونکه او را خواهد مرورد کرد
دوسوی فرعون نکشته رعد
پس نمودن موسی از وحی گوید
سی بر اقبال او کرد از ستیز
موسی ارم خالق از غیر من
که پس باشد پرته و کرته
من لایمان پس ذی ثروتند
در تصور ماند ایشان حکما
بد نکال او لش که گشت غرق
هست پستی و افشاری امرواین | خود بودی مقدس در دو بار
گو که داری رجعت آیا هیچ خود
آیه سکری برهنه نمود
یا در ترس از خدا شد در گریز
ماندش من بجزم او بی سخن
بر رسالت آمد است او بیکتکه
صاحب قصر و سرا و دولتند
کالکه رسد ز از خدا نبود خدا
افزون رود به یا تا برق
آنکه را ترسد ز حق و یوم دین |
|---|--|--|--|

ءَأَنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمِ السَّمَاءُ بَنَاهَا ۝ رَفَعَ سَمَكَهَا قَسْوَهَا ۝ وَانْطَشَرَ لَيْلُهَا وَانْخَرَجَ ضُجُجُهَا

آبشما سخت تریدر خلقت یا آسمان که ساخت آنرا بلند کرد بدمشش را پس راست کرد و تاریک گردید پیشش را و ظاهر ساخت درورش را

۲۰ وَالْأَرْضُ بَعْدَ ذَٰلِكَ دَحْيُهَا ۝ أَنْخَرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعِيهَا ۝ وَالْجِبَالُ أَوْسِيهَا ۝ نَبَاكَ لَكُمْ

و زمین را بعد از آن گسترانید پدید آورد از آن آشردا و چرا گاهش را و کوه را استوار کرد بپشتن مایه تنبش را ی شبا

وَلَا تَمْلِكُمْ ۝ فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَىٰ ۝ يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَىٰ ۝ وَبُورَتِ الْجَبِیمُ

و چه پایا یان شما پس چون آمدنای متولی بزرگ روزی که پدید آورد اسان آنچه پوشید و ظاهر گردانیدم شد و نوح

لَمِنَ بَرِيٍّ ۝ قَالَا مَن طَلَىٰ ۝ وَآثَرَ الْعِیَوةَ الدُّنْيَا ۝ قَالَ الْجَبِیمُ هِيَ الْاَوَىٰ ۝ وَآمَا مَن

رای کی که بیند پس اما آنکه زیاده روی کرد در حصان و روزی که دزدان را و پس درستی که بدوش و دنیا که و اما آنکه

خُفَّ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ ۝ قَالَ الْجَبَةُ هِيَ الْاَوَىٰ ۝ يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ

پیدا شد از مقام پروردگارش و منع کرد نفس را از خواهش پس درستی که بدوش و دنیا که و میرسدند را از نیامت

إِنَّا نَحْنُ مُرْسِلُهَا ۝ فَمِمَّ أَنْتَ مِنْ دُكْرِيهَا ۝ إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْتَهَا ۝ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْفِرٌ مِّنْ بَعْضِهَا

کی باشد فرار گاهش در چیستی تو از دگر کردن آن سوی پروردگارت است اقای آن جز این نیست که تو می گویی که کسی را که مرسد از آن

كَانَتْهُمْ يَوْمَ يُرَوُّهَا لَمْ يَلِيُوا إِلَّا عَنِيَّةً أَوْحِيهَا

که بود ایشان روزی که بگردانید آنرا از تنگ نکرده اند مگر بیایکلی بیایستگلی

| | | |
|---|--|--|
| <p>سخت تر در خلقند آیا شما
مربا کرد آسپار چون گنخواست
و این زمین را آفرید از حد این
کرها را ساخت حکم واستوار
طایفه پنی دواهی درک
مرکبها دودخ آید آشکار
پس بود دودخ سروردا چایکد
پس بود حت ورا آراگند
دوچه چیزی تودر کر آن ساس
هرکرا ترسد از آن روزمهول
کافران بنی کنند ایشان گنبا</p> | <p>ایکروه منکران یا این سبا
سبآن برداشت و ایشان کرد است
منبط کرد و بگسرد این چنین
پره ور گردید تا زمان پیشتر
و ان قیامت باشد و روزی سترک
کو بود ازامل و دوت دوشلر
وانکه او ترسیده باشد و اشاع
هر او هر صمی هست از اله
رتو دخلی بست آفرادوشن
پس توکن اندر ایشان ابرسون
چون قیامت را ستند اوهیان</p> | <p>چونکه داند آسپان خلق خداست
کرد مر تاریکی لیش قرون
هم یرون آورد از آن آب و هیون
هم خوردن اقلان شک و خوید
روزی آنکه یاد آرد آدمی
پس هر آن کر حد گشته باشند آن
زایستادن و د آن پروردگار
لذتو پرسد ابرسون از ترس
باشد آن را فرد ویت منها
می کردند انحران گویا درک
که بگسردند در دبا درک</p> |
|---|--|--|



سُورَةُ عَبَسَ اثْنَتَانِ وَ اَرْبَعُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

عَبَسَ وَ تَوَلَّى ۚ اَنْ جَاءَهُ الْاَعْمَى ۚ وَمَا يُدْرِيكَ لَمَّةُ بَرِّكِي ۚ اَوْ يَذَّكَّرُ فَتَنْفَعُ الْاَذْكُرَى ۚ

روی نرزش نمود ابراهیم کرد که آمد اورا کور و چه چیردا کردن را باشد که پاک شود پس شخ و دعا و ارا بنده

اَنَا مِّنْ اَسْتَفْنٰى ۚ فَانْتَبَ لَهُ تَصَدَّى ۚ وَمَا عَلَيْكَ اَلَّا بَرِّكِي ۚ وَاَمَّا مِّنْ جَاءَكَ بَعْسِي ۚ وَهُوَ

اما که تو انگرشد پس تو سر اورد امتو چه پیشی و دست بر تو که پاک شود و اما که آمد ترا که مکشید و او

يَقْسِي ۚ فَانْتَبَ عَنْهُ تَلَهَّى ۚ كَلَّا ۚ اِنْهَا تَذْكِرَةٌ ۚ فَمَنْ شَاءَ ذَكَّرْهُ ۚ

مترسید پس و از او طرغ می باشی چه ناست هر سب که آن بدیت پس آنکه خواند بید کرد

| | | |
|---|---|---|
| <p>بود عداقت مکتوم او سریر
اخر آرد تا مگر در دستان
رو نرزش کرد آن رسول بکوه
زبان مکتوم چه چیز آگاه کرد
لک آن کومال دلاوت این چنین
بست بر تو دودخ و دود و مال
از خدا ترسان بود یا ترسد او
حاصل آنکه از تو این نمود بیدست
شد روان از دمه عایش جوی آب
تا حیداش رسد او با باز
معجز باش از تو و دز هوس</p> | <p>رد یغیر شد آن مکشوف بر
داشت سوی از بی آیتشان
هم بگرداید ران مکشوف رو
شاید او ذلتا کرد پاک و فرد
بی نیازی می کند دایمان و دین
چون راو پاسگیر که باشد محال
که در آید بر سر و لخت پرو
وین تصدی وین تلپی سود بست
و روی ایی دود اخر شتاب
رد سوی مستحش سلطان را
کن مدارا و تلفظ با خوس
هر که سواد پس باید حفظ آن</p> | <p>اندران و نه که بود آن جمن
سگردد عداقت رو نرزش سوال
آمد این آیت چو ایی آمد او
بند یا بگرد و قول ارجند
پس تو بروی میکی زافاند او
وانکه اما ترساید با شتاب
پس تو از روی می شوی مشغول باز
خبر تیل این آیه می خواند و رسول
آچو آنکه مردم اتقادی پس
سر دای خود بر او مکنند
هست آیتهای قرآن چله پند
تا فراموشش کردد بیکرمان</p> |
|---|---|---|

فِي صُحُفٍ مُّكَرَّمَةٍ ۖ مَّرْفُوعَةٍ مُّطَهَّرَةٍ ۚ بِأَيِّ سَفَرَةٍ كِرَامٍ بَرَّوْرَةٍ ۚ قِيلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ ۚ

در صیغهای گرامی داشت شده برداشت کر دمه با کیره گردانیده دستهای کتابان شریفان نگو سکران کتب ابدانسان چه کافر است او

سورة التکویر

۱۷ مِنْ آي شَيْءٍ عَلَقَهُ ۱۸ مِنْ نَفْثَةٍ ۱۹ خَلَقَهُ قَدَرَهُ ۲۰ ثُمَّ السَّيْلَ يَسْرَهُ ۲۱ ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ ۲۲

از چه چیز آفرید و از نطفه آفریدش پس احاطه کرد و داشت و او را پس راه آسان گردانید آری پس فرمود که در گورهای عمیق او را

تُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ ۲۳ كَلَّا لَمَّا بُعِثَ مَا سَأَرَهُ ۲۴ فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ إِلَىٰ طَعْمِهِ ۲۵ أَنَا صَبَبْتُ الْمَاءَ

پس چون خواهم مگر دشمنان من چنانست جای باورده و در آفریدم و او را پس سوی خودش حریست که بخورد و آب را

صَبَا ۲۶ ثُمَّ شَقَقْنَا الْأَرْضَ شَقًّا ۲۷ فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا ۲۸ وَ عَبَا وَ قَضَا ۲۹ وَ زَيَّوْنَا وَ تَعَلَّا ۳۰ وَ

ریختن پس شکافتیم زمین را شکافی پس رویانیدیم در آن دانه و آب و درختان و گیاهان و زمین و درختان را

حَدَّائِنَ غُلْبًا ۳۱ وَ فَاكِهَةً وَ آبَا ۳۲ مَتَاعًا لَكُمْ وَ لِأَنْفُسِكُمْ ۳۳

بافتهای بر دشت و میوه و پرا گشته و آب و برای شما و برای جانهای شما

در صفت آن همه است و صفا از شوائب و در نفیس و ز شفا

و ان زرگان کواکب از قنون آفریده از چه چیز او را خدای

پس بپراید او را گرداسر اسحق را آدمی حقا هنوز

نگردانید که ما چون آب را پس برویادیم نودانه و حب

یا چرا گشت آب اندر کلام در صفت آن همه است و صفا از شوائب و در نفیس و ز شفا

و ان زرگان کواکب از قنون آفریده از چه چیز او را خدای

پس بپراید او را گرداسر اسحق را آدمی حقا هنوز

نگردانید که ما چون آب را پس برویادیم نودانه و حب

یا چرا گشت آب اندر کلام

فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاعَةُ ۲۴ يَوْمَ يَخِرُّ الْمَوْتُ مِنْ أَحْيِهِ ۲۵ وَ أَنَّهُ وَ آيِهِ ۲۶ وَ صَاحِبِيهِ وَ بَيْنَهُ ۲۷ لِكُلِّ أُمِّيٍّ

پس چون آید باده کوش گشته روزی که گردد مرد از پیرانش و پدرش و پدرش و پدرش و پدرش

مِنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُنَبِّئُهُ ۲۸ وَ جُودُهُ يَوْمَئِذٍ مُّبِينٌ ۲۹ صَاحِبُكُمْ مُّبَشِّرٌ ۳۰ وَ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا

از ایشان روزی چنین کار است که بشنود و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را و او را

غَبْرَةٌ ۳۱ تَرَاهُهَا قَرَّةٌ ۳۲ أُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجْرَةُ

گرد و گسسته و گرد و گسسته و گرد و گسسته و گرد و گسسته و گرد و گسسته و گرد و گسسته و گرد و گسسته و گرد و گسسته

پس چو آمد صاعقه بخی شد مبعث کفر از خلاق مشتوق

و زدن خود کنی صاحب و دویار هم در فرمان ز هول و اضطراب

یکسر است و اعران صد عسری می نرزد از بدقت دیگری

خرم و خندان و مشیر همه طایف از امده و دور از واهمه

سپاهی گرد آنها را فرو چون شوند ایشان بدو خور و رو

سپاهی گرد آنها را فرو جمع کرده کفر خود را با قبور

سورة التکویر نِسْعَ وَ عَشْرُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

ع. ١٧

إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ٢ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَثَرَتْ ٣ وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ ٤ وَإِذَا الْيَاسْمُورُ عُلِقَتْ

آنگاه که آفتاب درهم پیچیده شود و آنگاه که ستارها فرو ریزند و آنگاه که کوهها روان شوند و آنگاه که شتران آبلان ببلهند

وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ ٥ وَإِذَا الْبُيُوتُ سُجِرَتْ ٦ وَإِذَا الْبُيُوتُ سُجِرَتْ ٧ وَإِذَا الْبُيُوتُ سُجِرَتْ ٨ وَإِذَا الْمَوْؤَدَةُ

و آنگاه که وحوش حشر گردد شود و آنگاه که دزدان پنهان گرد شوند و آنگاه که گدازان پنهان گرد شوند و آنگاه که خفا پیدا کنند و آنگاه که خفا پیدا کنند

سُيِّلَتْ ٩ بَاقِيَ ذَنْبٍ قُتِلَتْ ١٠ وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ ١١ وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ ١٢ وَإِذَا الْبَحْرِيمُ

پرسیده شوند که بچه گاه کشیده شد و آنگاه که کتابها بشود شوند و آنگاه که آسمان کشیده شود و آنگاه که دوزخ

سُيِّرَتْ ١٣ وَإِذَا الْبِحَةُ أُلْقِيَتْ ١٤ عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْصَرَتْ ١٥

ا برده شود و آنگاه که هفت زبک گرد شود و آنگاه که نفس آگاه گردد و آنگاه که نفس آگاه گردد

| | | | |
|---------------------------|---------------------------|---------------------------|----------------------------|
| چون شود پیچیده درهم آفتاب | تیره گردد عالم بر اظلام | تیره گردد و سیاه استارگان | کرها گردد زبای خود روان |
| ماه های جل می برداشته | می شود آنکه فرو گذاشته | یا مطلق گردد از بارش دگر | ارها کایت باشد بر مطر |
| جمع کرده حله بکشد می شود | مرو خوشیکه بر آشفته بود | حرها آنگاه گردد حله بر | احران ی آب می ماند بر دو |
| شها را آرمای سار دشت | با غلها که روش در بهشت | یا بر انکیر با اقبال او | سهارا گردید در دو بسکو |
| می شود پر سیده آدم فرحور | دخرا را که شده رده نکور | بر سکه دایم جرم کاه شده | واسکه او را کتس ملول آمده |
| که تواین مؤوده را بر بیکه | رده اندر گور کردی از جوره | من پناه او هر شی جوم رب | خاسران کاید حق ادوی در غیب |
| | وای بود دور بر غمال آملی | حلت دیو و دناست آن خود می | |

مناجات

| | | |
|---------------------------|-----------------------------|-------------------------------|
| گرتو غوامی آملی در دست می | ای خدا ز اصال دیو دل سیاه | رجبات خود صلی را ده پناه |
| وان باشد ای مس می شد | باید داشت را بر پیش سدگی | هم رمارو از دنا دل سفت تر |
| حق برسد رو که ای صحت گور | پس پناه از آن مس بگیرم رب | ایستد آرد ز دنا نالی رشه |
| آسپان بر کده آدم را رسوست | اوج کردی دمه دختر را کور | ارغلها اتمران هنگامه ها |
| می شود زبک وادم که بهشت | بر کده آسپان کار مفعول پوست | هم ز اهل شرک و علم آتوخته |
| | بر بر آن صلی دل روشن سرشت | آچه حاضر کرده است از شیر و شر |

فَلَا أَقْسُ بِالْفُتُوسِ ١٦ الْعَوَارِ الْكُنُوسِ ١٧ وَاللَّيْلِ إِذَا عَمَصَ ١٨ وَالصَّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ ١٩ إِنَّهُ يَقُولُ

پس سوگند یاد میکنم بر سوخته سیر کسب پنهان شو شده و شب چون پشت کند و صبح چون پدید آید کان هر آینه

رَسُولِ كَرِيمٍ ٢٠ هِيَ قُوَّةٌ عِدَّتْ نَارَ الْقَرَارِ مَكِينٍ ٢١ مُطَاعٌ تَمَّ آمِينَ ٢٢ وَمَا ضَاجِبُكُمْ بِمَبْجُورٍ

سخن فرستاده است گرامی صاحب توانای زد خدا و هر ش با عزت فرمان برده است اینست و بست صاحب شما دیواره

٢٣ وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأُفُقِ الْمِينِ ٢٤ وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِغَنِينٍ ٢٥ وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ

و حقیق دید او افراق روشن و بنستو در نجب بیل و لغند سخن شیطان وادم شده

٢٦ قَالَيْنِ تَذْهَبُونَ ٢٧ إِنَّ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْمَالِينِ ٢٨ لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ ٢٩ وَمَا

پس کجا میرود نیست آن مگر یندی سر جایانرا مر آن کسیرا خواست از شما گسستیم شود و

سورة الانفال

تَنَزَّلُ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْمَالِينَ

مواهب مکر آنکه خواهد خدا که برود کار عالمی است

| | | | |
|---|--|---|---|
| پس خورم سوگند مرا ستارگان
همه شب سوگند کن آید خویش
که بود قرآن حکامی دلیند
جبرئیل آورده پس این کلام
دید منجریل را و این اجاست
و من معنی تا بامروز شکس
ترکیا پس می روید آبا شبا
مکریرا کاستامت خواهد او
کاو بود پروردگار طالبی | آن رجوع آورده کن بر آسپان
بند ترک عالم را بخویش
قول بفرستد من اوجده
بر رسول از جانب رسالام
در حضور آسپان که روشن است
و من علام النبوت ایست و من
می گید امراض زین پنی چرا
مرچین کی در کزین شک و
هر کار او خواهد آید سوی دین | باز دیگر میسند آها ایاب
هم صبح آنکه که چون دم وند
پس تو را حد فی الرش مکین
بست عیون صاحب و یارشما
بست پسر خلق حق حدل
هم قرآن قول دیورا هاست
بست قرآن طالبی را سر که بند
می خواهد استقامت را شبا
با کار او خواهد این امری می است | بعد ینها یور کتاب
عالم و آفاق را روشن کند
هم صبح اندر ملائک هم امین
آچنانکه هست یندار شبا
زاجه روی شهنشاه و منی طیل
که راو از اسرافتی خواهد هاست
هر شرافت با رسول اوجند
چرا که آرا و شبا خواهد خدا
سر خلق ارمیر خالق محنی است |
|---|--|---|---|



سورة الانفال تسع عشر آية و هي مكية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای متعالیه مهربان

إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ ۚ وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ ۚ وَإِذَا الْجِبَالُ فَصُورَتْ ۚ وَإِذَا الْبُحُورُ بَغُورَتْ

آنکه که آسمان بشکند و آنکه که ستارگان بریزد و آنکه که کوهها را ببرد و آنکه که دریاها بریزد و آنکه که کوهها بریزد و آنکه که دریاها بریزد

عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ ۖ وَأَخْبَرَتْ ۚ يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا عَرَفْتَ ۚ بَرَكَ الْكَرِيمُ ۚ أَلَيْدِي خَلَقْتُ

و آخر نفسی آنچه را پیش فرستاد و این را داشت ای انسان چه خبری که کرد ترا و پروردگار تو که کریم است آنکه آورد ترا

قَسْوِكَ قَدَدَكَ ۚ فِي أَيِّ صُورَةٍ مَّا شَاءَ رَكَّبَكَ ۚ كَلَّا بَلْ تُكَذِّبُونَ بِالذِّينِ ۚ وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَعَافِظِينَ

پس تمام اگر داد ترا پس اندام بدست تو هر صورتی که خواست هم آوردت چه نیست بلکه تو که کذب ینجا می خوراد و بدوست که شهادت نگه بان

كِرَامًا كَاتِبِينَ ۚ يَلْعَنُونَ مَّا هُمْ لَوْ

کرمان و نویسندگان سعاد آنچه را که میسند

| | | | |
|--|--|--|---|
| آفرین که اشکافه گردد فلک
هر کسی داد چه فرستادیش
آندانی کافریت از صم
صورت و اعضا و ترکیب تمام
از فرود خویش پس باز ایست
مرشما را از ملائک حافظین
می دانند آنچه را که میکند | می فرزند این کوکاب یکک
و آنچه از می هست اندک یا که بیش
راست پس فرمودت از تو برهم
مصل آراست از تنظیم نام
گر دامل خویش غافل نبست
دو عمل هست از کرامات کاتبین
نک و در ای ویست از بدید | و ادمان که چرا کرد روان
پس خطاب آید که ای آدم چه خبر
ساخت اعضا و صم و و کو
کرستی دولت خود بنگظر
آن باشد کایست از کرمین
آن ورگانی که چوین سعاد
در هشت برابر امر هست | کوهها زیر و در کرد عان
فره در لب گریست کرده نیز
در هر آن صورت که خواهد خواست او
می شناسی داده های دادگر
بر بود تسکینان بر يوم دین
شما اعمالتان از چون و چند
ظلمتان در دوزخ اندر عتد |
|--|--|--|---|

إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ۚ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ ۚ يَصَلُّونَهَا يَوْمَ الدِّينِ ۚ وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ

پس درستی که نیکوکاران در نعم و بدوستی که کافران در دوزخ و دو آید در کن روز حرا و باشند آنها را آن غایبان

الجزو الثنون

١٧ وَ مَا آتٰكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ ١٨ ثُمَّ مَا آتٰكَ مَا يَوْمَ الدِّينِ ١٩ يَوْمَ لَا تُنْفِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ

و چه چیز دانا کرد ترا که چیست و روز را چه دادی چیست تا روز حساب و چه چیز دانا کرد ترا که چیست و روز را چه دادی چیست تا روز حساب و چه چیز دانا کرد ترا که چیست و روز را چه دادی چیست تا روز حساب

شَيْئًا وَالْآخِرُ يَوْمَئِذٍ لَهُ

چیز را و آخر روزی چنین سر خدا را است

| | | |
|------------------------------|------------------------------|-----------------------------|
| یوم دین در دو ذبح آید از پیش | پسند از دور خ ایشان نماند | تو چه دادی چیست تا روز حساب |
| باشد از روی که کسی مالک او | بست بر کسی چیزی یک سو | تا رسد غم و سلو دغ مر |
| | حکم و فرمان سر خدا را است پس | رغبات و هو در آرزو و پس |



سُورَةُ الْمُطَفِّينَ بَسْمٌ وَ تَلْتُونَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای متعالیدم بران

وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّينَ ٢ اَلَّذِينَ إِذَا اُخْتُلُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ ٣ وَ إِذَا كَالُوهُمْ أَوَّزَوْهُم يُضْمِرُونَ

وای بر کم کنندگان در کمال آنکه چون میباید بر مردمن تمام گیرند و چون بیکل دهند آنها را یا وزن دهند ایشانرا کم کنند

٤ اَلَا يَظُنُّ اُولٰٓئِكَ اَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ ٥ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ ٦ يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّهِمُ الْغَالِبِينَ ٧ كَلَّا اِنَّ

آیا گمان نمیبرند که ایشان را بکشته شود گماند برای دوری در روزی که بزرگواران بر روی گردانند و چنین است هر سبکی

كِتَابَ الْقَبَارِ اَنَّهُمْ سَجِينٌ ٨ وَ مَا آتٰكَ مَا سَجِينٌ ٩ كِتَابٌ مَّرْقُومٌ ١٠ وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ١١

نامه بدکاران را بیه در سجن است و چه چیز دانا کرد ترا که چیست سجن است اینست رقم کرده شده وای روز چنین مر نکذب کنندگان را

اَلَّذِينَ يُكَذِّبُونَ يَوْمَ الدِّينِ ١٢ وَ مَا يُكَذِّبُ بِهِ اِلَّا كُلُّ مُتَعِدٍّ اِيْمٍ ١٣ اِذَا تَنَالَى عَلَيْهِ اَيَاتُنَا

آنکه تکذیب کنند روز جزا را و تکذیب کنند آرا مکر هر تدبیر کلاه کار چون خوانده شود تراو آیدهای ما

قَالَ اَسَاطِيرُ الْاَوَّلِينَ ١٤ كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ١٥ كَلَّا اِنَّهُمْ عَن

گفتند اساطیر ایشان است خطا ملکه زدک شد در دلهاشان آنچه هستند که کب میکند خطا که ایشان از

رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمَجْحُورُونَ ١٦

برودند کارشان روز چنین مرا بپند حجاب شد گمانند

و بیل بر کاهند کل وزن و کل که ذوق و عدل ایشانرا سبیل چونکه بستانند ایشانرا از ایم میستانند از برای خود تمام

| | | | |
|--|---|---|--|
| چونکه بچاند بپر مردمان
گفتی ای مردم بپندم کم
این بنده اند هیچ آيا ز هوش
چله ریا ایستند این مردمان
هست در سپین کتاب کافران
مرمکب راست ویل آرد و د
چون راو خوانده شود آیاتما
آچه کردد احکام است
چونکه بچاند بپر مردمان
گفتی ای مردم بپندم کم
این بنده اند هیچ آيا ز هوش
چله ریا ایستند این مردمان
هست در سپین کتاب کافران
مرمکب راست ویل آرد و د
چون راو خوانده شود آیاتما
آچه کردد احکام است | که سجد است بر سر زان
ورن وکیل خوش کاین باشدستم
چش سبند گان کم فروش
بپر حکم آریسته چنان
وجه دای چیست سجنان نشان
آنکه تکذب او بوم دین کند
گوید این باشد زبش اصاعما
قبیلان گرفت و ان زک ارجان
زانکه فطرت در یوم الحساب | مرمی میرفت در بارها
کم دعد ار مافان کاهد تین
که برانگیره گردد آنکروه
حق وود حقا هر آچه می شود
آن کسای هست دوشه شده
فکند تکذب آرا خود بوم
ایچین سود که گوید از ذوب
باید ایشان ایستد الت طر
از لواط وب خوش امر حطاب | تا شود واقف رکن و کلاهما
یرشیا ابرون بود خسان این
دوچنان روز برون بر ستوه
تیت امر لهما از یک وید
هیچ دردی نام چیزی مانده
چیز آن بگشت ارحی ائیم
زکشان بل گفته غالب رطوب
ار قصور و کفر گیرد احترا |
|--|---|---|--|

ثُمَّ أَنَّهُمْ لَمَسَآلُوا الْجَحِيمَ ۝ ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ۝ كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ

پس هر سکه ایشان در آید کاسه در دوح پس گفته شود است که گوید آرا تکذب میکردد حاضر سکه نامیکو کاران بر آید در

لَقِيَ عَلَيْهِ ۱۱ وَ مَا أَتَزَكُّ مَا عَلَيْهِ ۲۰ كِتَابٌ مَرْقُومٌ ۲۱ يَشْهَدُ الْمُقَرَّبُونَ ۲۲ إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي

طین است و چه زدا کردن که حیت طین نامه ایست و نم کرده شده که گواه بشود آرا مفران هر سکه بیکو کاراند

نَعِيمٌ ۲۳ عَلَى الْأَرْدَىٰ يَنْظُرُونَ ۲۴ تَرَوْهُ فِي وُجُوهِهِمْ نَفْسَةً النَّعِيمِ ۲۵ يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَمْنُونٍ

هر آید در نیم بر سر رها طار منکد می یابی در رویشان قلزی هشت آشاماید می شود از صاف شراب هر شده

خَتَامُهُمْ مِثْلُ وَفِي ذَلِكَ فَلْيَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُونَ ۲۶ وَ مِرْآجُهُ مِنْ نَسِيمٍ ۲۸ عَيْنَا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ ۲۹

که میرد بر شمشک است و بر آن پس با میرد کند و رخت کند گان و مراش از سیم است چشم است کمی آشدن بر آن زدیک کرد گان

| | | | |
|---|---|--|---|
| پس در دوح انوار آید آنکس
نامه از ارام حقا که هست
میشود امرشکان حاضر بدان
نکرد ایشان را آچه شامان
می بنوشد او شراب مرغش
هر سکه از ترک هر امر جهان | پس ایشان گفته کرد آزمان
در سلیم اطلا بی بست
که مقرب گشتند از شان
مشود از دیدش امر شان
کاوست عوم از خامشک خوش
حق چشاند اروجش در حان
چشمه نسیم کاهم انساب | این صای باشد آنکه خود شما
توجه دانی آنکه طین کاهست
چله ارارد ز امر ذوال کرم
می شاسی خود تو در آروپها
باید اهرای شراب و این شوش
آن شراب خالی امر امقراح
لهل قرب از آن می نوشتند | بودن تکذب از آن امر ملا
نامه مرقوم روشن کر خدات
راواک در هشت بر سم
نازکهای سیم حاضر
رخت و رخت کسان باشند
شد از نسیم سود او را مزاج |
|---|---|--|---|

إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ ۲۰ وَإِذَا مَرُّوا بِهِمْ يَتَخَفَتُونَ ۲۱ وَإِذَا

پس سکه آید که کاهکار شده هست از آنکه ایشان آوردند بهشتد و چون کردند ایشان اشاره بیکه بهشتد و ابرو و چون

انْقَلَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ انْقَلَبُوا فَكِهِينَ ۲۲ وَإِذَا رَأَوْهُمْ قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَفُصَّالُونَ ۲۳ وَمَا أُرْسِلُوا

بر کردد سوی کسانان بر کردد شادی کنان و چون بنده ایشان را گوید بهر سکه با جان بر آید گرامانده و رسفانده

عَلَيْهِمْ حَافِظِينَ ۲۴ قَالَتِ الْيَهُودُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنَ الْكُفَّارِ يَضْحَكُونَ ۲۵ عَلَى الْأَرْدَىٰ يَنْظُرُونَ ۲۶ هَلْ

بر ایشان نگاهان پس آن روز آنکه گروهی از کافران مسندد بر سر رها طار می کند آیا

تَوَبَّ الْكَفَّارُ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ

چون انداختند کافران آچه بود که میکردد

الجزء الثلثون

| | | |
|---|---|--|
| می‌بندد اثره عمر و ثمر
می‌نگوید این گره اصالون
برخالات یا هدایتان گواه
سرنگهائی ز رای فاسده
در جهنم واقفان دود سیاه | رگروه مؤمنین ادر سرور
مؤمنرا کفران بیند چون
تا که باشد آن گروه دین‌داده
هر ایشان نی فرستاده شده
سوی ایشان بگرد از تحکاه
ر هر آچه بودشان کردار چاند | کرده اند انشرك و صباين و گناه
بلو میگردد شد از سهل خود
پیر ایشان سرنگهائیان چند
که بود قوم محمد در حلال
مؤمنان خندد پس رگفران
کفران آیا حرا داده شد |
|---|---|--|



سورة الانشقاق خمس و عشرون آية و هي مكية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

همه بخواند و بخواند همگان

إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ^۱ وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُتَّتْ^۲ وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ^۳ ، وَآلَقَتْ مَا فِيهَا وَتَحَلَّتْ^۴

آسمانه آسمان شستگانه و آیدایم سرور و دگرش را و زوالشده آسمان که زمین کشیده شود و بیرون آید آنچه در آست و خال شود

وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُتَّتْ^۵ يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ^۶ فَمَا مَن

و آیدایم سرور و دگرش را و زوالشده آسمان که زمین کشیده است ای انسان هر سخته که کوشیده بسوی پروردگارت کوشیدی پس ملاقات نماید و او را پس آنکه

أُوتِيَ كِتَابَهُ بيمينِهِ^۷ قَسَوفٌ يُحَاسِبُ حَسَابًا بَيْرًا^۸ وَيَقْلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا^۹ ، وَأَمَّا مَن

داده شده باشد او بدست راستش پس برودی حساب کرده حسابی آسان و برگردد بسوی کاشش شادمان و اما آنکه

أُوتِيَ كِتَابَهُ وِرَاءَ ظَهْرِهِ^{۱۰} قَسَوفٌ يَدْعُوا نُجُورًا^{۱۱} وَيَصِلَىٰ سَعِيرًا^{۱۲} إِنَّهُ كَانَ فِي أَهْلِهِ

داده شود نامه اش از پس پشتش پس برودی سوازه ملاکرا و در آید در آتش سوزان و در سخته که بود در کاشش

مَسْرُورًا^{۱۳} إِنَّهُ كَانَ آلَ لَنَ يَعُورَ^{۱۴} بَلَىٰ إِنَّ رَبَّهُ كَانَ بِهِ بَصِيرًا^{۱۵}

شادمان هر سخته که او بدست کهر گرازم نکرده اری بدر سخته پروردگارش باشد او یا

| | | |
|--|--|--|
| چو که شق گردد سواست شد
و ازمان که ارض کشیده شود
هر در فرمان مدون خود سری
پس تو بر پادشاه فصل خود سری
دود پس کرده شود او را حساب
و آنکه داده میشود او را حساب
اگر آید حوسیم و بار و دود
رنگهانش که فزاید گشت باز | زمین افروختگان خزل شود
آنکه بیرون در او آچه بود
از خدا و زیدش فرمان بری
در ملاقاتش بروز بیحسی
آن حسابی سهل و خالی و اضطراب
افزایش پیش چنگام حساب
چون در اهلش در میان سرور بود
پس خدا از عالم طبع و مجاز | بشود فرمان آن پروردگار
مشود خالی ز اموات و مستود
ایها الانسان تویی درسی و کلام
پس هر آن کجایه و در ادرست و است
باز گردد سوی اهلش با سرور
زود پس خواهی ملاقات خود دران
شادمان بیلی بلك و مال خوش
وب او آری بود بر وی حیر |
|--|--|--|

فَلَا أَنفِمْ بِالشَّقِيِّ^{۱۶} وَالْأَلِيلِ^{۱۷} وَمَا وَسَقَى^{۱۸} وَالْقَمَرِ^{۱۹} إِذَا انشَقَّ^{۲۰} لَتَرَكِبْنَ طَبَقًا عَن طَبَقِي^{۲۱}

پس سوگند باد به یکدم شفق و شب و آنچه را جمع آورد و ماه چون نام نشود کهر اینبار کتاب تا ای حالتی مطابق از حالتی مطابق

سورة البروج

قَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ " وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ " بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يَكْذِبُونَ

پس چه دایشانرا که ایمان نمی آورید و چون خوانده شود برایشان قرآن سجده نمیکند بلکه آنکه کفر شدند تکذیب می نمایند

" وَآلَهُمْ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ " فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ " إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

و خدا داناتر است آنچه بهان می داند و دل پس بدید ایشانرا بطنای برود لیکن آنکه ایمان آوردند و کرد کارهای شایسته

لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ

برایشان است پاداشی مداومت

| | | | |
|-----------------------------|----------------------------|------------------------------|------------------------------|
| پس خورم سوگند ما را در شفق | سد عرب سرخی است و بر افق | هم شب سوگند واجه میکند | هم تاریکی وهم پوشد نمود |
| آچه بد در روز پی منشر | شب جوشش آرا پوشد منشر | هم قسم دماه چون گردد تنام | منوی و کلیل آید در مشم |
| مرتکب گردید پنی میرسد | حد حال حال دیگر را بدید | حالها کاید بیایی در طر | وان مطابق حاکمی یا یکدر |
| یا که باشد اختلاف حالها | سوزن ها و فقر یا خوف و رحا | یا غطاست آن امد که کفار | کن بهراج اوطها در شمار |
| چیت ایشانرا پس آنکه نکروند | سجده نارد ارکه آن نبود | حاشع اعی میگرد ارقام | چون برایشان خواند کرد ایسلام |
| ملکند از کفری تکذیب این | اوست دافتر بایوهی پنی | آچه پی در وای دل نکند | ازحد و رخصتر دارد و کد |
| پس بشارت ده برایشان از هلاک | ور عذاب و اقام دردناک | وانکه آورده است ایمان بر خدا | کرده اعمال مسکود در اورا |
| | امرشان ناصلاسه باشد تنام | یا بدون مت از رسالام | |



سورة البروج اثنتان وَ عَشْرُونَ آية وَ هي مكية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام هدای بخشایده پیران

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ ۚ وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ ۚ وَشَاهِدٍ وَمَشْهُودٍ ۚ قُلْ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ ۚ

باسمان صاحب برجها و روز و عهد و مشهود و شاهد و مشهود گفته شد صاحب شکاف در زمین ان آتش

ذَاتِ الْوُقُودِ ۚ إِذْهُمْ عَلَيْهَا قُودٌ ۚ وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ ۚ وَمَا تَقْوُوا مِنْهُمْ

صاحب ما برافروختگی هنگامیکه ایشان بودند در آهات شکنان و ایشان بودند مرا چه میکرد مؤمنان حاضران و دشمن داشتند از ایشان

إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا بِاللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ۚ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ وَآلَهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ

چرا که ایمان آوردند بصلای غالب ستوده آنکه مراد است پادشاهی اسبابها و زمین و خداست هر چه چیز

شَهِيدٌ ۚ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ وَلَهُمْ عَذَابُ الْأَحْرَقِ ۚ

شاهد بدست که انکه کفیلان قبولیت کردند مردمان با ایمان و زن با ایمان پس بارگشت نکردند پس برایشان است عذاب دوزخ و برایشان است عذاب سوزده

| | | | |
|----------------------------|-----------------------------|-----------------------------|---------------------------|
| والله ذات البروج اعنی قسم | برشیا کور است دیر و دوهم | هم قسم بیوم و عهد و کیکه آن | خود قیامت باشد ارحم و شان |
| وانکه حاضر میشود امر کجیا | وانکه حاضر کرد در کرد ازحرا | خلق میشوند و شاهد اجدات | همشود خلق در آن مشاهدات |
| کست کنند اهل اخدود از زمین | صاحبان خرد ما امر زمین | اهل آتتها که بود آن نارها | صاحب هر چه فروزد نار را |

الجزو الثلثون

| | | |
|----------------------------|----------------------------|--------------------------|
| آزمای گشته ملون که قنود | بودن از فزیک خرقه از جود | تا در اقل از آن مردم |
| و انکسار مؤمنین اندر عود | هر چه را کردند بودی شهود | ی پندادی گویای رد شاه |
| جیب و انگاری نکردن در گمان | آجاست بر گروه مؤمنان | حرکه بود ایشان از دود هم |
| آصد او بدیکه روی ناست | شای اوس و سنا و فوق و پست | هم هر چیزی گواست آجدا |
| آنکه افکنده در قفس و عذاب | سرد و زرا زایل ایلی و نواب | پس سوی حق گشتند با |
| آش سوزان برایشان در خوراس | و ان هر دوزخ غشای بکراست | اهل دوزخ پنی اشک نشود |

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمُ الْكَافِئَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ۚ

مستکه ای که گروید و کرده کارهای شایسته را ایشانراست چه تنهایی که بود از دریاها هر جا است کلبای بزرگ

۱۲ إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ ۚ أَنَّهُ هُوَ يُدْخِلُ وَيُخْرِجُ وَأَيْدِيهِ ۖ وَالْغُفُورُ الْوَدُودُ ۚ ذُو الْمَرْثَةِ

مستکه گزین پروردگار تو را به شایسته است و بس که او است که هست می اید و انداخته اند او است از دست دوست دار و صاحب عرش

الْمَجِيدُ ۚ فَقَالَ لِمَا يُرِيدُ ۚ هَلْ أَتَيْتُكَ خَبِيرُ الْجُودِ ۚ فَرَعُونَ وَ تَمُودُ ۚ بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا

بِزُكُورٍ كَذِبٌ ۚ وَ هُوَ الَّذِي يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ ۚ وَ يَخْتَارُ ۚ حَكِيمٌ ۚ لَكَرِهِي فَرَعُونَ وَ تَمُودُ ۚ لَكَرِهِي فَرَعُونَ وَ تَمُودُ ۚ لَكَرِهِي فَرَعُونَ وَ تَمُودُ ۚ

در تکیب عود و خدا او را ایشانرا به شایسته است و بس که او است که هست می اید و انداخته اند او است از دست دوست دار و صاحب عرش

۱۳ فِي تَكْذِيبٍ ۚ وَ اللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُجِيبٌ ۚ بَلِ هُوَ قُرْآنٌ مَجِيدٌ ۚ فِي لُوحٍ مَحْفُوظٍ ۚ

در تکیب عود و خدا او را ایشانرا به شایسته است و بس که او است که هست می اید و انداخته اند او است از دست دوست دار و صاحب عرش

و انکسار کورده اند ایان حق

کارهای یک کردند از حق

پوستها هستند که در آن

رجوعی باشد نفر حاب روان

رستگاری بر که است و بس

گر خدا خواهد و دخل خود یکی

هست می نگرین دت شدید

آجاست کاست پدی هم پید

هم کثیر الحرة و مدکان

بر مضمین دوستدار و مهرش

ذوالکر و الفضل و العرش العبد

همین فال خود را میرید

آمدت آیا حدیث آن خود

کان بود فرعون و اتاع و نمود

بل کسانکه گرویدند از گروه

هست رنکیشان دست از وجوه

حق مجبوت از وراثت ایان

هست بیرون رخ از حوش حال

آچه بل تکلیب ایشان کرده اند

هست قرآنی شریف و از جود

مربوطه گشته آن و امر مین

چه اند لوح مسعود مین

شرح لوح اویش گشتم در کتب

کر که خواهی کن باطل ایان



سُورَةُ الطَّارِقِ سَبْعَ عَشَرَ آيَةً وَ هِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ ۚ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ ۚ النَّجْمُ الثَّاقِبُ ۚ إِنَّ كُلَّ نَفْسٍ لَّآ تَأْتِيهَا إِلَّا خَافِئًا ۚ

آسمان و ایامهش و خدا کرد را که چیت ایندیش سلو در خشم است کعبت ضعی مکر که بر است کعبان

قَلَيْظُ الْإِنْسَانِ ۚ مِمَّ خُلِقَ ۚ خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ ۚ يَتَجَرَّعُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْنِ الْصُّلْبِ وَ التَّرَائِبِ ۚ أَنَّهُ

چسبیده انسان که از چیزی از پدید از این جهت که بیرون بیاید از میانیش و استخوانهای سه بدستیکه

عَلَى رَجَمِهِ فَتَافِتُ ۚ يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ ۚ فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ ۚ وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ

او بر انداودش را به تواتر است روزیکه اشکار شود پنهانها پس باشد مرا و از هیچ قوتی و یابوری و اسان صاحب باران

سورة الاعلى

١٣ وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصُّدُوعِ ١٤ إِنَّهُ لَقَوْلُ فَصْلٍ ١٥ وَمَا هُوَ إِلَّا هَزْلٌ ١٦ إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا ١٧

وزمین صاحب شکاف کان سبزی است تمزق شده و نیست آن نهاده خرسنگها شان چاره میکنند چاره کردی

وَأَكِيدُ كَيْدًا ۚ فَمَهْلُ الْكَافِرِينَ أَهْلُهُمْ رُؤُودًا

وچاره بیکم حاره کردی سه ملتده خوار ارا هفتایه بهم ایشار ایه ملتدانی

| | | | |
|-------------------------|---------------------------|-----------------------------|-------------------------|
| رسبا سوگند و طلاق دگر | توجه دایمست عاریق در حفظ | باشد آن همه روزان یزتش | که شود طاهر شونده مریکش |
| گونا که تیرگها را نش | میشاید لقب او فرمان رب | ست شعی که ساشد در آن | خود رفتی و کمال جهان |
| پس طر ماید ناپ آسمی | کافیه ارجه چو او شد همی | خلق گشت ابناء دافق کان بود | آوردند وجهه و ست ورد |
| آیدان ارشت مردان در خون | واسحوال سبب رها برون | انکس ایسان آید این طاهر است | که ورا بر ارکس قدر است |
| افتر آروپکه پنهانها سنا | آدموده گردد اغی و ملا | پس حاشد آسمی او بیش و کم | قوتی و ناصری در مع عم |
| مرقص بر آسمان ذات وح | هم قسم رابع زهیمات مدع | رحم جلی بنز کرده شور | صدع پی بر شکسته شور |
| آل کرد تا بسا مایه حیات | وین شکاده نروای روید سات | اه قول اس جوابت از قسم | حق و مامل را جدا سرد رم |
| چسان سبزه و هن و مویون | عطش انر صبر و فاعل ففرون | میکنند این مشرکان دشتان | مکر در اطلال قرآن آجین |
| پس جزای مکشان جسم ما | پس توجهات ده رایشان ای کا | واما اشارا سال مکر و کد | مهل الکمار و اهلهم روید |



سورة الأعلى تسع عشر آية وهي مكية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مام خداوندشاید مهر بان

سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى ۚ الَّذِي خَلَقَ قَسْوَىٰ ۚ وَالَّذِي قَدَّرَ فَهْدَىٰ ۚ وَالَّذِي أَعْرَجَ الْمَرْعَىٰ ۚ

بناك كرهان مامير وودنگارت كه ر راست آه آو پيس درست كرده و آنكه تقدير ر دسر هدات عود و آنكه بيرون آورد سحر اكارا

فَجَمَلَهُ غُلَامًا أَحْوَى^٦ سَقَرْتُكَ فَلَا تَنْسَى^٧ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ إِنَّهُ بِعَلَمِ الْحَقِّرِ وَمَا يَخْفَى^٨ وَنَسْرُكَ

پس گردید آنرا خشکسایه

رو دمانند که خواندم روس فراموش نمکن مگر آنچه را خواند است خدا که او مباد آشکارا و آنچه را همان مبادش و بوی دایم

لِّلْيَسْرِ ۚ قَدْ كَرِهَ الْبَذْرُ ۙ سَيْدٌ كَرُمٌ مِّنْ يَّعْنَى ۚ وَبَجَّهَهَا الْاَشْمَى ۙ اَلَّذِي

زود باشد که پند گیرد از کج راه رسد و پهلوانی بعد از آن به حق نرسد. اصل شود

يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى " ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى " قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى " وَذَكَرَ اسْمَ

معلم قر پس نمی میرد در آن و زنده باشد بدستگیر سنگار شد آب هلاک شد و نذر د

رَبِّهِ فَصَلِّ ١٦ بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ١٧ وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَابْقَى ١٨ إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ

برود و گذارش را پس از گذار و ملکه اغذیه از مکنشزندگان در باره و آخرت مهی است و باید منظر طریقه که است در آن در صحنه های

الأولى "صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى

نظمتين صحيفه‌اي ابراهيم وموسى

سبح اسم ربك الاعلى سام
آن خدائی کافرید او چیزها
الامتناع والامتناع آنچه که بود
ره باشد که رالین اسحق دوا
بود دوشور اینتر کاند گفت
وانتدا سکرارش آورد اورون
بر تو ما خواهم فرآرا زود
حاصل آنکه بر تو خواهم آنچه ما
رتو توفیق سلوک آسان ندیم
زود باشد که بپذیرد از ولا
وانکه او اشقی است از انکار زود
رستگاری یافت او خود بشکی
گفتند از ذکر بخت آن مراد
وان سرای آخرت باشد ذکر

یعنی از دمت تا تیره نام
راست پس فرمود هر چیزی بجا
راه آن برآمد و حیوان نمود
میرود تا جود آرا هر کجا
باقی را با تعلق دار سخت
چاره یار را چراگاه از خون
پس فراموش آن موافق تو نمود
آن فراموش نکرد از ذکا
در دمی کال اسهل است و مستقیم
پندرا آنکس که ترسد از خدا
اگر آید از در دیر درو
سختی و اندر شد یک و زکی
وزیری مرصع با سعاد
مر شارا بهتر و پاینده تر

مر تراست اعلی که در ذات و صفا
کرد تقصیر اصل و فرع ماضی
گفتند القرون چون در عمر طار
همچنین هر حاور هر ذی جود
او حایم و وطور و لو هوا
حد سیری پس گرداند آن کله
یا مشو غلط زفر آن ای مشر
او دعاء حله پیدا و جان
پس قرآن مر مدارده تو بد
هم کند پهلوی ادو خط و بد
پس میرد او در آتش تا رعد
یاد سترد او دم ریش پس عار
بل شایا خود مگرید از عار
وین سخن امر صحت نیست و صفا

زایه کجند در قبول محکمت
هر یک را شد بوجی رهنا
کود کرد پس رد ز آموزگار
دارد او بر سر و خشن التاف
مستان الهام از رب الام
خشتک خورد و سرور و ده و سیه
تا فراموش نکرد از ضرر
آرد از قلب سانی ر زبان
کره باشد بد دادن سودمند
قاسمی دست تر خوازی پسند
هم به رده است او بر است در هفت
کردان پس آنکه خواند او بر از
رنگانی جان و آمل و آرز
کاوست و دار الهام و موسی و زخما

سُورَةُ النَّاسِ سِتِّ وَعَشْرُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خدای حنیفه مهربان

هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ النَّاسِ ۱ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ ۲ عُلْمُهُ نَابِسَةٌ ۳ تَصَلَّى نَارًا خَلِيبَةً ۴ تُشْفَى مِنْ

آیا آتوا حکایت آن مرد و گریه روی و روی و رو چینی خواهد صل کس سحر کشتن ماد که داخل مشو هدر آرد و بابت کرمی آشفته میشود

عَيْنَ آيَةٍ ۱ لَيْسَ لَهُمْ عِلْمٌ إِلَّا مِنْ صَمِيرٍ ۵ لَا يَسْمُنُ وَلَا يُبْنَى مِنْ جُوعٍ ۶ وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِيَةٌ

از چشمه گسته های گرمی رسیده باشد بر ایشان خوردن مگر از خار خشک که مغز بکشد و کایت کس هیچ گرمی نوبالست و روی چینی تیره

۱ لِسْمِهَا رَاحِلَةٌ ۱۰ فِي جَهَنَّمَ ۱۱ لَا تَسْمَعُ فِيهَا لِأَعْيَةٍ ۱۲ فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ ۱۳ فِيهَا سُرُورٌ مَرْفُوعَةٌ

ارمیدان خوشود در هشتی ریح شود در آن لوی در آست حشر روان در آست سر پری رفته

۱۴ وَ أَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ ۱۵ وَ نَمَارِقٌ مَضْفُوفَةٌ ۱۶ وَ زُرَّابِي مَثْوَفَةٌ ۱۷ أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِلَهِ كَيْفَ

و ضعیف های گداخته و بالهای همیوسه و فرشهای حبس کرده آباب نی مگرد شتر که چکوه

خُلِقَتْ ۱۸ وَ إِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِئَتْ ۱۹ وَ إِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ ۲۰ وَ إِلَى الْأَرْضِ كَيْفَ

آرمیده و آسپان که چکوه مملک گردانیده و تاروها که چکوه بر فراشته شده و زمین

سُطِحَتْ ۲۱ قَدْ كَرَّ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكَّرٌ ۲۲ لَسْتُ عَلَيْهِمْ بِمُصِيطِرٍ ۲۳ إِلَّا مَنْ تَوَلَّى وَ كَفَرٌ ۲۴

پهن گردیده پس بنده بستی تو مگر بیدیده بستی برایشان تسلط دارم مگر آنکس روی گردانید کافر شد

فَيَعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ ۲۵ إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ۲۶ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا جَاجِبَهُمْ

پس عذاب خواهد کرد داور انداخته بر و گتر هر سبک بوی ماست باز گشت ایشان پس هر سبک بوی ماست حساب ایشان

سورة الفجر

بر تو هیچ آمد حدیث غلبه
 اهل دوزخ راست شکی بر حسب
 ز آب چشمه گرم نوشند آنچه
 رویا باز ابروان روز است هم
 ابر آنها شوی یا شوند
 سوزنها پیسته آمده هم
 سگرت آبا برآشتر که چنان
 پس نجیب ست و انصاف سرور
 همی سوزی که ما کافرا نه است
 پس تو که بدای عدا غبارین
 حرکه هرش روگردان دین

و ابروان روز از جویه غلبه
 که در آن بگشاید روح و تن
 چستان سرخورد غیر از مرغ
 غله و غرم و آثار سم
 تو وهم پیوسته یا قول زده
 در مقام خویش بهاده هم
 آورده گشته با حقه چنان
 کامل - را برآمده زین
 سر نوح آسمان برآشده است
 است که تو بد ده - شتی چون
 بد بد برآوست کافر هم زده
 آن کس با سوی ما باشد ابر

رویا باشند یعنی ترساک
 ابر آورده شود از اصرار
 وان گاهی خاردار از حاصل است
 راضی از اعمال خود آوردند
 چشمها چاری در آن لا یمنع
 هشته ناخهای درهم میل
 پیش منی میشود آنکه رام
 هم سوی آسمان می گرد
 هم سوی ارض و چون گشته بین
 و رایشان بر مصلحت بی
 متغی پس اند او را عذاب
 پس در طلب ایشان احسان

اگر آرزو برآز کشوی و پاک
 در میان مار گرم : ترار
 میوه آن حله سم قاتل است
 درشت عالی وان سکر داند
 قندهای س پیست و مرتفع
 عرشها فاخر نمکنند متغی
 که تواند روش اوجره بشام
 که حسان بر دانه گشت و بلند
 ای هرش و از آن ی ترس و وهن
 تا که - احوالشان خود باستی
 آسمانی اوست از در حرمان

بسم الله الرحمن الرحیم

سورة الفجر ثلثون آية و هي ترتب بمكة

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

وَالْفَجْرِ ۝ لَّيَالٍ عَشْرٌ ۝ وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ ۝ ۱ اِذَا يَسِرُّ ۝ ۲ هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حَبْرِ ۝ ۳ اَلَمْ

صبح و شبهای ده گانه ۱ وحت و شفق و الوتر ۲ چون در گریزد ۳ آیه گذار این سوگند است صاحب خبر در ا

تَرَكَيْتَ فَلْيَرْكَبْ ۝ ۴ اِذْ ذَاتُ الْبُيُوتِ ۝ ۵ اَلَيْسَ لَمْ يَخْلُقْ مَثَلُهَا فِي الْاِثْلَادِ ۝ ۶ وَتُؤَدُّ الْاٰدِيْنَ

نندیدی که چگونه کرد و در گذشت ۴ ایزد ذات البیوت ۵ آیه گذار این سوگند است صاحب خبر در ا ۶ و توداها که می برد

جَاۤءُوا الصُّخْرَ بِالْوَادِ ۝ ۷ وَفِرْعَوْنُ ذِي الْاَوْتَادِ ۝ ۸ اَلَّذِي طَمَۤوۤى فِي الْاِثْلَادِ ۝ ۹ فَاسْكُرُوۤا فِيهَا الْفُصَادَ

ساختند و دادند ۷ و فرعون ذی الوتاد ۸ اذنی طموای فی الایلد ۹ اسکریدند در آنجا فساد

۱۰ قَسَبٌ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوَتْ عَذَابٌ ۝ ۱۱ اِنَّ رَبَّكَ لَبَاسٌ مُّسَادٌ ۝ ۱۲ فَاَمَّا الْاِنْسَانُ اِذَا مَاتَ لَمْ يَكُنْ

سزید بر ایشان و در گذشت از پناه عذاب ۱۱ ای رب تو لباس مساد ۱۲ و اما انسان اذی مات لم یکن

فَاَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ ۝ ۱۳ فَيَقُوۡلُ رَبِّیْ اَكْرَمَنِ ۝

سزای گرامی دادش و نعمت بخشیدش پس گوید و در گذشت از پناه عذاب ۱۳ و اما انسان اذی مات لم یکن

| | | | |
|--|--|--|---|
| مرغم بر غیر آدم کسانجا
با ظهور نور روح ابر من
هم شفق و درستی هم در روح
ایزد در دم صلی از شفق و وتر
لیک واجب زین همه بالاتفاق
هست آبا کسای این قول و قسم
یا نواهد است آن ارمیا نام شهر
یا که بودند اهل خرگاه و شام | قلب طرف باید از دیوار یار
چون خلق یادت زامن ذوالنار
شفق باشد روح بان در غوغ
ممکن است و ابر این بر خواند سطر
باشد ابر ذات مستان و طاق
مرغ و ابدان مثل و فسکرم
یا که نام آن قله بر زهر
خیمه ها شان بر ستوها بد تبار | با جمع وصل عشق در شهود
و لای عشق یعنی ده حواس
و در باشد روح طاق از سن
رانکه ممکن بود بر کس و سخت
هم قسم ریل کاز می گفرد
این عیدی یا جاوردی یاد
صاحبان گفت سجت و درون
افریده مثل ایشان در بلاد | یا که در آسا نیلی وجود
عشر اول یا در ذی سج در شمس
هم مجرد همه از بود تن
هم تنگ هم قصاد ابر بهت
رهبر اندوی مقصد ره برد
تا چه ارد ارباب تو بوم غند
اسجوا هائشان ساد ستون
می شد در قنات و قدرت زیاد |
|--|--|--|---|

| | | | |
|--|---|---|--|
| باغ شد آتست گوشت آن ارم
می رسیدی یوانی قری
این سگانه اهل طبلان دروان
در گذر گاهت رب تو سر
خواهد او از بهر اسان چیزیش | هست در تارهایا شرحش درم
شامها از سگ و کوه از هر جا
که غرون کرده در اها نهاد
چون کسی که هست دوره منظر
ای ای که این خواهد بهر خویش
پس گرامی گوید او پروردگار | هم نهی تا چکره او بر شود
هم طرهوی که ذی الاوتاد بود
پس بر ایشان روخت حق سوطا طب
تا که از ره منیاید او عبور
ارماید چون ورا رب العکرم
سکرت بر من دلادت پیشتر | که ز سگ آن شاهما علان چله بود
بش جیش و ملکش از تمام بود
ذکر هر یک شد مکرر در کتاب
واو مکرر دتوت چیزی در حضور
پس گرامی ساروش همد نم |
|--|---|---|--|

وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ ۖ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانِي ۚ ۱۸ كَلَّا بَلْ لَأَنْكُرُ مَوْنَ الَّتِيَمِ ۚ

و اما چون انما بد او را پس تنگ شد بر او روزیش را پس گوید پروردگار من خوا کرد مرا چیزی است که گرامی بیدارید شما

وَلَا تَحْزَنُونَ عَلَى طَعَامِ الْيَسِينِ ۚ وَتَأْكُلُونَ الثَّرَاتِ أَكْلًا لَمًّا ۚ وَتُصِيبُونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا ۚ

و ترس نیکنید بر غنایانین چهاره و بیوید میراث را غنایانین و دو سه بیدارید مال را دوستی بسیار

۱۹ كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ۚ وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ۚ وَجِئْتَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ

نهمید است چون دگشت شود زمین کوفتن کوفی و آمد پروردگار و و شمع صاف و اورده شود روز چنین دوزخ را

يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَأَنَّى لَهُ الذِّكْرَى ۚ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي قَسَّمْتُ لَيْعُونِي قِيَوْمَئِذٍ لَا

روز چنین تذکره داند انسان و کیست تذکرت او را تذکرش گوید یا کاش پیش فرستاده بودم رای ز شکیم پس روز چنین

يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ ۚ وَلَا يُؤْتِي وَثَاقَهُ أَحَدٌ ۚ يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ۚ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ

عذاب کرده شود چون عذاب او احدی نیند کرده شود چون بدارد او احدی ای نفس ارمیده باز گرد سوی پروردگار

رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ۚ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي ۚ وَادْخُلِي جَنَّتِي

خوشود پسندیده پس داخل شود بدگام و داخل شود بهشت

| | | | |
|--|--|--|--|
| آرمیدیم چو او را بار سگی
حاصل آن کلام کرامت و آسایش
بل اعات آن بود کلام حرم
می خورد ارمال میراث امام
مال دیار ورون دارد دوست
بازکن چون ارمش شکانه حال
همچین از شنگان از هر طرف
خانه ذکر است او را از کجا
فصل یکی در حیوت دنیوی
بنهم ننگد کیمیا کس چنان
فلح و مستثنی او کل بی | پس باید سگ و روق وی
داد و بقاته سوار را حال
مرشداست یاری ر بیم
حود جمع از طلال و احرام
کم بود از مال و غیر حوت
شکند بشکستی تل و خیال
می یابند آرمش صحت صفت
یا که غم بد بکوش خلا
تا می دیدیم عذاب اخروی
کاو باید به امر آرمش
شاکر صحت می نماند
پس در آرمش اسکریم | پس بگوید آرمیدگار من
آچنان بود که او کرده گیل
بستم ترهستان بر یکسکر
گفته اند از مال ایتام است آن
فلز باید اسپد ارم مال
ریت آید گرد امی آشکار
دودخ آورده شود آرزوگاه
گوید او اینک شکی که من ریش
پس در آرمش ایچ بکتاب حساب
ای چنان قسمی که بشی بمن
باز گرد امی سوی دین خویش
هم در آرمش امر بهشت بیم | کرد خوارم ز این چنین قرو عن
بنوانی بست از غنای نشان
بر طام یوانین دو گذر
که خود غلوط بلال سکان
کان نباشد غیر شران و دیال
فدت الله با سکه اقدار
آدم آرد یاد آرمش از گناه
میرسقام در اینجا هر خویش
چون طب او کیمیا کس طب
جنت آرمش امر ذکرم من
راضیه و مرعیه با تکریم پیش |
|--|--|--|--|



سورة البقرة عَشْرُونَ آيَةً وَهِيَ تَوَلَّتْ لِمَكَّةَ



سورة الشمس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ ۚ وَأَنْتَ جَلُّ جَلِّ الْبَلَدِ ۚ وَالْوَالِدَ ۚ وَمَا وَلَدَ ۚ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ۚ

سوگند میدهم باین شهر و تو خدای درین شهر و پدر و مادر و آنچه زاده کردی ۱ سوگند می کنم که آفریدیم انسان را در درج

أَحْسَنِ أَنْ لَنْ يَغْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ ۚ يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لَدَبًا ۚ أَيْحَسِبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ ۚ أَلَمْ نَجْعَلْ

آدمی را که هرگز قادر نباشد را واحدی میگوید ضایع کردیم ۲ مایه ۳ آدمی را که او را که دیدار او را احدی آنرا که دانستیم

لَهُ عَيْنَيْنِ ۚ وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ ۚ وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ ۚ فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ ۚ وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ

بر او را دو چشم و زبان و دو لب و هدایت کردیم در جای نایاب ۴ و راه را که نرفت ۵ و ما آدرک مال عقبت ۶

۱ فَكَّرَ رَقِيَّةً ۚ أَوْ أَطْلَمًا فِي يَوْمٍ مُّسَمًّى ۚ ۲ يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ ۚ ۳ أَوْ سَكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ ۚ ۴ ثُمَّ

رهانید کردی ۱ یا خورایین در روزی که صاحب کسب است ۲ یتیمی را که صاحب اقرب است ۳ یا پسر را که صاحب احتیاج است ۴ پس

كُلَّ مَنِ الدِّينِ آمَنًا وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَةِ ۚ ۵ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْمِيمَةِ ۚ ۶ وَ

باشد از آنکه این آوردن و دوستی هم کردیم و وصیت هم کردیم صبر را ۵ آنها که صاحب ایمان است ۶ و

الدِّينِ كَفَرُوا ۚ يَأْتِيَانَهُمُ أَصْحَابُ الْمُنْمَةِ ۚ ۷ عَلَيْهِمْ نَارٌ مُّوصَدَّةٌ

آنکه کافر شدند ۷ بآنها می آید مال باشد ۸ بران دستچ ۹ ایشان است آتش سرپوشیده

وادی و آنکه تودروی فرود
سر پیر را و راو دارد نسب
که راو کسیست قادر در زمان
مال دنیا کامم ران یم و پاک
دوزان دو چشم و دو لب خودیرو
تا که راه حق تواند سیرد
یا طبعی داند امر و تنگی
او خوراند با رما و اهتمام
هسته او پهلوی یکدیگر ران
در شانه یکدیگر ران
رعطا و جود و مهر و مرحمت
حایشان در بار پوشیده همه

نخورد سوگند چون دروی پرورد
یا باراهیم کلاه دست واپ
پس راحت از پیش آریا گیلان
مرفیعت گوید او کردم هلاک
ما کردیم آریا پیر او
بر خلاف شی روح اضی نبرد
سکری کردن رها از بندگی
دیر و سخت اضی دست آید طعام
اوست خویشاوندی و حق در خوراک
سر وصیت کرده اند ایشان صبر
مهر و صفت کرده اند از هر جهت
آنکه باشند اهل مشقه
صبرم یارب توازن دارم نگاه

مکه یعنی یا که قلب ما رفته
و امپه راو شد زاده دختر یا پسر
یعنی اهر رنج و سختی برسد
یا که نکند انتقام از آن فضل
کسی ندیده دیده است اضی خدا
دولت پس تکلیف او ذکر
سختی را و امپه در فلور در پیش
حوق و سختی در سرا و مصطله
یا فقیری کلاه بود ذامتره
انصاف حق کرده است او چنین
یا بطاعت یا تبرک ناروا
و آنکه کافر شد بآیات مین
من نظر موصد رحق پند

میعوم سوگند خود را این الله
هم قسم بر او الله اضی یوالیتر
آفریدیم آدمی را در عکس
خداوند تا بار دآوار رسول
اینچنین ندارد آریا که و را
پس تودیش طریق غیر و شر
چه تورا دانا نمود از حق پیش
روزی آنکه باشند ذی مشقه
بر یتیمی کلاه بود ذامتره
پس بود او زاهد این و اهل دین
یا که امر نصرت دین خدا
آنکه باشند اصحاب یمین



سورة الشمس سِتِّ عَشْرَ آيَةٍ وَهِيَ تَرَكَّتْ بِمَكَّةَ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا ۚ وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّهَا ۚ وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّهَا ۚ وَاللَّيْلِ إِذَا يَشَّهَا ۚ وَالسَّمَاءِ وَهَامِهَا ۚ

یا خورشید و زویش ۱ و ماه را که تابان شد ۲ و روز را که جلالتش ۳ و شب را که تاریکیش ۴ و آسمان را که تابان شد ۵

بَنَاهَا ١ وَالْأَرْضِ وَمَا طَعْنَهَا ٢ وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّيَهَا ٣ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ٤ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ

کردش و زمین و آنچه گسترش و نفس و آنچه سوا کردش و الهام کردش فکلیش را و پر کوشش را و سبک کوشش

زَكَّيَهَا ٥ وَكَدَّ خَابَ مَنْ تَنَبَّأَ ٦ كَذَبَتْ تَمُودُ بِطَوْرِهَا ٧ إِذَا نَبَّأَتْ أَشْقِيهَا ٨ قَالَتْ لَيْتَ

آنکه پاک کرد آری بر مشاء آنکه نیکو کرد آری تکذیب نمود و سبب نشان هنگامیکه را بگفت بحث نزد ای گفت مرا بشارت

رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةُ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا ٩ فَكَذَّبُوهُ فَسَقَرُوهَا ١٠ فَذَمُّوا عَلَيْهِمْ رَبِّهِمْ بِذَنبِهِمْ فَسَوَّيَهَا ١١

فرستاده خدا این سخنان و شربش را کذب نمودند او را پس بی کردش بر نفس خود را نشان پروردگارشان سبک داد ایشان پس یکسان کرد آنرا

وَلَا يَخَافُ عُقْبَاهَا

و سبب نکرد عاقبتش را

و ان چه و روشنی و صواب و ان چه که او را است پیرو در شوق هم به کا و است پیرو در شوق

همی است و ولی قصد از حق هم قسم بر روز چون بعد از

شستن را بیکجا و روشن تر علام هم قسم را سبب و آنکه او

بر که داری و خط اوست و هم و آنکه او را گرد است

هم دیگر در هر چیزی بی و در سنگار او شد که حق شستن

همی خود را در همانای و شد زرد آنکه در ای می فیه بود

آنکه در فرقه شستن و در آینه در وقتش پس آفریدند

مع او بقتلید تا باید عذاب پس نبود آنکه تکذیبی

مرعاب از نشان را سوسی گشت یکسان پس بشارت هم که ایشان هشت در یکدم فرو

سورة الْاٰلِ الْاٰخِرٰى وَعَشْرُونَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم خداوند بخشنده مهربان

وَالْاٰلِ الْاٰخِرٰى ٢ وَالنَّهَارِ اِذَا تَجَلَّى ٣ وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْاُنثٰى ٤ اِنْ سَمِعْتُمْ لَهْفًا ٥ قَالًا

شب و چون فرو شد و روز چون روشن شود و آنکه آید ر و ملحد را در شب و در شب و در شب و در شب

مَنْ اَعْطٰى وَاقْتٰى ٦ وَصَلَقَ بِالْحَسٰى ٧ فَتَنِيْرُهُ لِلْيُسْرِى ٨ وَاَمَّا مَنْ بَقِلَ وَاَسْمَنٰى ٩ وَكَذَّبَ

آنکه داد و از هر گاه شد و صدق نمود در شوقی را پس روئی توفیق میبیم او را برای آسایش و اما آنکه غل و در هوا است و خود تکذیب کرد

بِالْحَسٰى ١٠ فَتَنِيْرُهُ لِلْيُسْرِى ١١ وَمَا يَنْفٰى عَنْهُ مَالُهُ اِذَا تَرَدَّى ١٢ اِنْ عَلَيْنَا لَلْهُدٰى ١٣ وَاِنْ

در شوقی را پس روئی توفیق میبیم او را برای دشواری و گنایت حکم داد او مالش چون هلاک شد هر گاه که بر ما است و آیه هدایت و هر گاه که

لَنَا لِلْاٰخِرَةِ وَالْاَوَّلٰى ١٤ قَانَدَرْتُمْ نَارًا تَلْقٰى ١٥ لَا يَصْلٰىهَا اِلَّا الْاَشْقٰى ١٦ اَلَيْسَ كَذَبٌ وَتَوَلٰى

بر ما است و آیه جهان آستان پس بیم کرد شعله از آتش که با هم یکدفعه داخل میشود و آن مگر عیبت فری که تکذیب نمود و در گرد آید

سورة الضحی

"وَسَيَجْعَلُهَا آتًى" ۱۸ الَّذِي يُوْتِي مَالَهُ يَتَرَكِي " ۱۹ وَمَا لِآخِرِهِ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى " ۲۰

روز و بلند کند و رکنم از آن بر هرگز تر از آنکه میدهد مالش را بایک شود و ست مرا حیران دارد هیچ سستی که پاداش داده شود

إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى " ۲۱ وَلَسَوْفَ يَرْضَى

مگر جست وجه پروردگارش که عزت است و هر آینه روا شد که خشنود کرد

| | | |
|--|---|---|
| <p>مرقس بر لیل چون گردید تار
که پراکنده است خود سی شیا
پس هر آن داد او حقوق مال خود
بلی او را بست انبار و شریک
و آنکه کرد او صل در اطاق مال
پس بکنیم آمده ما بروی چس
ده نمودن واجب از هر ما
پس شیار می ترسام ما
آنکس که نکسب میداد
مال خود بدهد براه شیروین
حرکه از هر رمای کردگار</p> | <p>هم روز آنکه که آید آشکار
در علمها مختلف می حکما
کرد رنج او دسوء حال خود
یا که باور داشت صفتهای نیک
دیده خود را بی نیاز از ذوالجلال
آچه را فاش نمودی سوی عصر
هست ملای دارم فی و این سرا
او رما را بر برقرار و و
روگردان از اطاعت و ایجاد
حیث اوحش باکی اوصاف و
کاوست پاک و بر و ذوالافتاد
زود پس باشد شود خوشنود هم</p> | <p>هم بر آنکه آفرید از حضرت او
حصی از آن موجب آمد بر ثواب
کرد هم تصدیق دخول بسکو
پس بکنیم آسان مرا و را کارها
کرد تکلیف کلامی کان به است
مال او نیک روی دفع صاب
آنجهان و اینجهان بینی رماست
در نیاید امدان آتش مگر
رود باشد که آفران آتش خود
بست کرا زد او رخصا
پنی آن اسطه که از هر حق
زایچه باشد از عطایش ذوالکرم</p> |
|--|---|---|



سُورَةُ الضُّحَى أَحَدَى عَشَرَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند بخشنده مهربان

وَالضُّحَى " ۲ وَاللَّيْلُ إِذَا سَجَى " ۳ مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى " ۴ وَلَلْآخِرَةُ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الْأُولَى " ۵

بهشتگاه و شب چون آرام گیرد ۳ کوا بگذشت از پروردگارت و عصر کرد و هر آینه آسمان بهتراست مرزا از اینجهان ۵

لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى " ۶ أَلَمْ يَجْعَلْكَ يَتِيمًا فَآوَى " ۷ وَوَدَّعَكَ ضَالًّا فَهَدَى " ۸ وَوَجَدَكَ

هر آینه پروردی خواهی داد از پروردگارت پس خوش بود کردی آیا بدتر از اینهم پس جایگاه داد یافت را ۸ کم پس هدایت نمود یافت از اینسر

عَائِلًا فَاعْنَى " ۹ فَمَا الْيَتِيمَ فَلَا تَهْزَأْ " ۱۰ وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ " ۱۱ وَبَيْنَمَ رَبُّكَ فَحَدِّثْ

میالست پس توانگر ساخت پس امایت پدر این هر مکن و اما سوال کننده را پس زهر مکن و اما هست پروردگارت پس اجازت

| | | |
|--|--|--|
| <p>می یابد تیرگی در روزگار
زاین سرای پر زاهد و صای
پس تورا از طل خود به جایعت
از هدایت های خوش آگه بود
پس تورا حدت زوسی غیب جست
سوی ده آورد دیگر جبریل</p> | <p>هم شد سوگند کارام و قرار
مر تورا چتر بود دیگر سرای
حق یثی مر تورا آیا بعت
یافت گره ای تورا پس و نمود
یا که کم کردت حلیه رحمت
پس تورا از اسر خلق حبل</p> | <p>چونکه نور شود فراید از اهل
هیچ هم گرفت دشمن در خطا
سستی را که تو کردی زان رضا
درینله عون خود دور از غطر
پس تورا زان کرد آگه سریر
بر خیزت چونکه میرقی بشام</p> |
|--|--|--|

اصل این باشد که در توحید ذات یافت درویشی نور اصاح حال یا که در فقر و غنا بودت نمود پس تو اما آن یغبارا بفر مال ایشانرا مگیر از بی سبب باز اما آنکه او خواهنده است تو بی خود بنوائی دیده ای خدای بشارت و بظنیر بر غیر این او نمی خود عیب خاصه قلب شاکر منم شای تا که گردد مهشان از خون رب

دور بروی محجب و اعراضات پس توانگر ساخت از مال و مثال وان سواد الوه فی العالین بود می سران از خود عطا کن حق و هر آینه که شایع است امر عرب داحتیاج و فقر خوشتر منم است روح فقر و فقره سبب کثرت توفی خود تو دای ما ضرر گر حشمت باز و باید در غضب ده که در هر صحت گویم سلسی اللهم اجعلنا من المحسنین

پس عودت ده بتوحید وجود گشتی از مال خدیجه یناز پس تورا داد او مانات خود بتا قدرشان بشناس و کن احسان توفیش یا که ایلمند ارباب طلب هیچ از خود می ممکن عرومشان بین چه باشد حال مسکین بستانال هر چه دادی مایه آردیم آن تلف واقعی تو داحتیاج و حال ما کن صحبت ای احد یا بهره دلق بمحمد حبیب صلوات الله علیه

وان نبذ جرم و عمت انحرشود و از غنایم بیدار آن باطن و غنا وز وجود بعضی موهوبی غنا یاد آور از جیبی های خویش تو ممکن فقر ار که درودت از ادب هم معوله آزرده و دشوستان رحم کن بریتو در کل سال همچنان نبود کتون چیزی بکف مسکن عطا نم العطا ثم العطا صحت برودت کار ترا بطن وان سطو و مغفرت گردد سبب



سورة الإنشراح تَمَانِي آيَات وَ هِيَ مَكِّيَّة



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۱. اَمَّ تَشْرَحَ لَكَ ضَرْكَ ۲. وَ وَصَمْنَا عَنْكَ وَرَدَكَ ۳. الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ ۴. وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ

آیا کشنده کردیم برای تو سینه ترا و برداشتم از تو باز تو را که به صدای شک خند آورده و پشت ترا و بلند گردا بدیم برای تو ذکر ترا

۵. فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۶. إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۷. فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ ۸. وَالْيَاسِرَ دَكَّ ۹. قَارَعَتْ

پس در سبب دشواری آسایش و در سبب دشواری آسایش پس چون فارغ شدی بنصب کنش و سوی پروردگار تو پس راغب شو

ما کشندیم آیا سینه ترا امیران می بود بسیار حرف گفت خود معهود او شهر و وطن طارغان گوید که جمع وصال پس چو رنگ او در این گوی شود تا باشد مسکین آینه است گفته ما باشد بشیرتیم و طرف و اهل و احشای امیر صحن باز گشتن سوی فرق و اعصاب بود روی صحت و صفا محدود

جذبه

آنکه بر دوش رهبران بودار چون شوی وارد شهر و مزارت هر که طلق بود داد جنت دل ملک در دستها به نصیر و طاعت خواست و او چون که من در شهر و شوی میکشتم همین با دور ییل اندر این عالم بگوش آید غروش کبیت این گویته پرو شاه ما همجو آمد احمد شیرین نظر وحدت امر کثرت اینست ای بغیر و وضعا عنک و زورک باشند این پس بود ناصرها پیری پدید

سهل گرد او هر فرشت گردگار بین همه چوری چنان باشد که گاه معجوری پس از جیب وصال بیک که خواهد گرد عالجای غراب از دست و روی که آسان در دوش که بگوش از دورت چهر ییل کاوید این مستحضر و راهوش که بود در هر قدم همراه ما سوی فرق الجمع او ادنی پس و اینست مخصوص ولی دستگیر هیچ اگر دای مقام واصلی هم تورا پسیریت باهر شدید

دو شهر دوست چون آردی سر می نام از گمن زبان همه اختتام ییل من در خواست و من مگر نگرمه بوده جواب او یار من کیمیزی سرمست او کلمات مبرید از همه و ستم دورتر از گرداید او را در مقام هر کجا شتم قدم زدیک و دور دید حاضر شاهماش انقدر است مصطفی را که نبود اینگونه حال نام تو سکودیم در عالم بلند هست سیرت دومیده صد سر

هر دم صد آسیا گردد بر ییل که بعد درمان آن دهمه دید همستان بغیر از تاسوخت زاسکه بودم آگه فراداد او کوفتی ییل میست او کلمات تا زهری و جمع مام می شیر که بگردیده است تقدیرش تمام داشت آسیا پرفرا نی حضور در مقام فرق جنت حاصلات زیستن در دارتن پوش حال یا که قدر و ریتان را ارجمه بدید یک دشواریت صد که بر

سورة التين

همچنین بجزای قضا باشد تا
نصب کن خود را بطاعت دگر
مارغان گویند امر این مقام
عسکری فرموده در تفسیر خویش

آچنانکه بعد قرا آمد تا
روح طاعت کش هر شام و سحر
چونکه دادی کار صورت و نظام
که طی را نصب کن بر خطایش

پس بجزای تبلیغ دعوتها تنه
سوی ریت پس نورخیز کن بجا
ز اینجهان و کل آن و ارسته شو
منقل شو پس بدو آخرت

توشدی فارغ طاعت کن قیام
هر چه خواهی ز اویغوا و اندر دعا
مطلق از ممکن بقی یوسه شو
اصل آن داند خدا بسطرت



سورة التين ثَمَانِي آيَات وَهِيَ مَكِّيَّة



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام حدای هشتاد و نه مرتبه

وَالَّتَيْنِ وَالْأُتْرُوتَيْنِ ۚ وَطُورِ سِينِينَ ۚ وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ ۚ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ۚ

مَئین و اُتروتین و طور سینین و این شهر امین خلق کردیم انسان را در حیرت انگیزترین

ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ۖ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ۚ فَمَا

پس گردانیدش فروتر فروزان مگر آنکه اینان آوردند و کردند کارهای شایسته پس برای ایشان است پاداشی غیر ممنوع پس چه

يَكْذِبُكَ بَعْدَ الْبَلَدَيْنِ ۚ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْعَاكِمِينَ

نگهدارنده ایست ترا بعد از این دو شهر آری الله حکم دهنده است حکم دهنده

دار بر اجیر و برزیتون قسم
نو برایشی که به است از تینین
سر اشیا را کسی که داد او
نو مشو ایس خوی هوشمند
مرسل آرا جلدنگاه سحر
هم قسم بر طور سینین کن زمین
کلیدیم آدمی را ما چنین
پس قانع صورتش کردیم همین
مهر آتاشکه باین آمدند
فصد یا اینست کلام شد چویر
غیر آنکو مؤمن و استوده است
منصکری پستی که از یوم جزا

داد او خود احتصاص این دوهم
پس تین سوگند از چه خورد و سرب
کرده خلق اجیر را د یانکو
کن هر آچه حق پسند تو پسند
چون زمینش حق و را آگاه کرد
به مقام خواصن موسی چنین
خود بشخصی سحر و سرتین
تا بود در غور باطل ساطین
کارهای نیک را مای شدند
رو پستی آورد بر ما گریز
بلکه او بر عقل و جان و فو و دامت
با وجود این دلایل تو خطا

مرخواستی شاید افراین دو است
از خوا که یا که دیگر چیزها
گفت ایس آتش او پاکست
تین و زیتون گشتند ایشان کرام
تین و زیتون با بشق مین
هم بدین شهر مبارک که بود
از جنهای کانی باشد عیان
صورتی کن در غور و غش و هو است
پس برای ایشان است امری از خدا
مثل او نماند شود گردشرف
پس تکفیت چه دلد دار خود
پست آیا اسکم از خاک کین

کان نهان اودانش ما تو است
به ز زیتونست در تیزها
شد در او اسرار خلقت مثبته
که بود لم دوموضع در مقام
آن مای کلی و جزئی است همین
مولد یقصر سگامل رشد
ست ذکر حله حاجت در میان
نایسد واقع امر آسراست
که گردد منقطع و ری جدا
و نظیر استقامت معصوم
مدد نالین هیچ اگر داری شرد
حاکم باطل در دنیا و دین



سورة الملقن تسع وعشر آيات وَهِيَ مَكِّيَّة



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام هشتاد و نه مرتبه

إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ۚ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ۚ إِقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ ۚ الَّذِي عَلَّمَ

بخوان نام پروردگارت که آفرید آفرید انسان را از خونیست بخوان پروردگارت که بزرگوار است که آفرید نام و دین

بِالْقَلَمِ ۝ عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ۝ كَلَّمَ الْإِنْسَانَ لَيْلًى ۱ أَنْ رَأَاهُ اسْتَفْتَى ۲ إِنَّ إِلَىٰ دِرْبِكَ

یلم آموزاید انسانرا آنچه ندانست ۱ تا بر سر کاسان صبا نوردید بیکدیگر خود را گهی ناز و خشم بر سر یکدیگر سوی پروردگار

الرُّحْمَى ۳ أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَى ۴ عَبْدًا إِذَا صَلَّى ۵ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَى ۶ أَوْ أَمَرَ

تو است باری که آن آدمی که بر او امر کرد ۴ بند را چون بخواند ۵ آیا دیدی که کسی را می‌داند ۶ یا امر کرد

بِالنُّفْوَى ۷ أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّى ۸ أَمْ يَعْلَمُ بِإِنَّ اللَّهَ يَرَى ۹ كُلَّ لَيْلٍ لَّمْ يَنْتَه لِنَسْفًا

بر هر کاری ۷ آیا دیدی که اگر کذب بر تو درویری کرد ۸ آیا می‌داند که خدا می‌داند ۹ مهانت سر آید که بایست خواهم گرفت از او

بِالنَّاصِيَةِ ۱۰ نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ خَاطِلَةٍ ۱۱ فَلْيَنْصَحْ نَادِيَهُ ۱۲ سَنَعُ الزُّبَّانَ ۱۳ كَلَّا لَا تَطْلُعُ ۱۴ وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ

کسانان سوی پشانی پشانی دروغگوی ۱۰ خطاکار پس باید که ۱۱ و اهل اهل مطهر را درود داشته جوانیم باینرا چه است فرمان مرا و او را همه آن و زبانش

| | | |
|---|--|--|
| <p>آدمی کاول رسد از رب دین
خلقت اسان زخون سه لرد
گفت بر خوان گفت خواندمیم
بار دیگر حرثیل آمد فرود
گفت آن حالات را باری هم
می‌خوان توای پس نام حق
تا بداند آدمی که لا پیش
می‌یاموزاند آدم را تنیم
هست سوی رب تو بسمت
بنی ای ماهی تو آیا که بود
بی آی آنکه تکذب ارا کند
این نغاس است آیا از می
موی پشانی او گیریم هم
پس بیاید اهل خود را خواند او</p> | <p>ود اتر اسم رک بالین
صوماش پس هم پیوسته کرد
حرثیل بر سر آمد هم
آیت دیگر را او آورد دود
گفت تو پیشری بیوایم
آنکه خلق آدمی کرد اوطق
هست و واسی سدی حلقش
آیه را که می‌خاست از بهام
بارگشت حله امر آخرت
بنده ما که کرد در راه رشد
یا که در گردان آن وجهل رد
که بود با قصد او خدا
رکتش سوی دوزخ و ان‌الم
زود خوانم آراء را هو
آچنین بود که گفت آن محب</p> | <p>نام و ت را بنوان ای مصطفی
روزی امدهار حرمی بر رسول
گشت بطلقت شد امدهار بار
رفت پیش و رفتن وظل او
حاصل آنکه اول آیت بود این
آمد این آیت نصرت رسول
وب اگر بر بنوان که با قدم
الحق اساست طاعتی رخدا
بی آی آنکه دارد حج بار
امر ر تقوی باید ما ناز
مستقم رچه هدای کرد او
باید او از می تا پارسد
باصه آن کلف حاصلی که بار
آراء دوزخ بر تهر و بار
تو مر مرماش و اسعد اقرب</p> |
|---|--|--|



سورة القدر خمس آيات و هي مكية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای متعالیة مهربان

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ ۱ وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ ۲ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ ۳

بدونیکه ما از سادینتر در شب قدر ۱ و چه چیز دانا کرد که شب قدر ۲ شب قدر جزا است از هزار ماه

تَنْزِيلَ الْمَلَكِ وَالرُّوحُ فَمَا يَأْمُرُ رَبُّهُمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ ۴ سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ تَطْلُعَ الْفَجْرُ

نزل مژده فرشتگان و روح ۴ در آن بفرموده و در کل امر ۴ سلامت آن تا طلوع صبح

سورة البينة

ماپی بود اهل اسرائیلان
با صحابه گفت حالش وارسل
آمد اینکه ما فرستیم چند
پس در روح الان بدیدست سال
از هزاران ماه آتش بهتر است
ز امر حق از هر کار که هست
نزد تحقق او کمال سردی
زانکه ممکن نیست آن احوال خاص

نام او شونسی دوشروان
پس شد از استماع آن ملول
دوشب قدر این کتب ارجند
در جهان آورد ز امر ذوالجلال
اهل طاعت را که طاعت در خواست
کرده حق تقدیر آن در فوق و دست
اله القدر است بنده احمدی
جز که در این به دران حال خاص

کرده بد هشتاد سال او در جهاد
که بود مارا چنین طاعت کسبا
یعنی آن از لوح محفوظ مین
چه تورا دانا نمود اوایل قدر
بر زمین طول شود افزشگان
تا طلوع صحر در آتش تباه
حال کون احبابش بالهدی
بست طهر قدر آن ره چسبی

با دعوی دین حق با اجتهاد
با حیوة و عمر حکومت از خدا
دوسه دیوی آمد چنین
با چنان قدر و شرف و ان شرح صدر
با امین وحی جبریل آمدان
می باشد جز سلامت جز سلام
برستم قلب از بد شعور
سود شاسد قدر آن احوال و بس

جذبه

چله اشیا را در آن حال وصف
آجال از تابش شرح صبح من
خانه را بنال کن او نگاه و
خانه را غیر از کنی حال تمام

می باید از حقایق معرفت
منتقل کردم صام از سخن
مفخر بنشین باب شاه تو
آید آن مهان غبت لا اله الا الله
نورهای عقلی و روحی تمام

بیست دای لیلا القدر ای عیار
خانه حکیم را عزیز آید پیام
تا تو من گم چون حال صبح
چونکه آمد کار در دلخواه تست
تا بصحبت در درود و سلام

گر شبیسم دم کوی یار
کشتت من صیام در مقام
که فراوان دیدم این درو و شب
طالع از روح حقیقت ماه تست



سورة البینة ثمان آیات و هی مدنیة



بسم الله الرحمن الرحیم

نام خدا و بشایدهبران

لَمْ یَكُنِ الْدِّینَ كُفْرًا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ مُتَفَكِّينَ حَتَّى تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ ۚ رَسُولٌ

مودد آمده کار شده از اهل کتاب و مشرکان جدایی تا وقتی که آمد ایشان را قرآن فرستاده

مِنْ اللَّهِ يَتْلُو صُفْهُاً مُطَهَّرَةً ۖ فِيهَا كُتِبَ قِیمَةٌ ۚ وَمَا تَمَرَّقَ الْدِّینَ أَوْ تَوَّأَ الْكِتَابَ إِلَّا مِنْ بَعْدِ

از خدا که مضمون صاف و پاکیزه در آیه است و در آن کتب و مفرق شده آنها که آمدند و مستند است مگر از بد

مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَةُ ۚ وَمَا أُبْرُوا إِلَّا لِيُحِبُّوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّینَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ

آنکه آمد ایشان را بینه و فرموده شد مگر تا برستند خدا را که هر یک از دین را حق و راستی و برای دین و خدا و

يُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِینُ الْقِیمَةِ ۚ إِنَّ الدِّینَ كُفْرًا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ

جهم در کفر و ایست کفر است که هر یک از اهل کتاب و مشرکان در آتش

جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ۚ إِنَّ الدِّینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ

دو بخ باشند و بدان در آن آنها اند بهترین خلق بدست که آنکه اینان آورد و مژده که برای شایسته آنکه و ما باشند

خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ۚ جَزَاءُ هُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ۚ

بهترین خلق باشند ایشانست در و رود که در شان هشتای های الهی و مژده که برود از زیر آنها هر ما و اینان در آن هست

رَحِمَى اللَّهِ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْ ذَلِكَ لِمَنْ عَشِيَ رَبَّهُ

خوشنودند خدا از ایشان و خوشنودند و از او آن رای که است که در سبزه و رود که گوارش

می نمودند آنکه شد کافر بدین
یعنی احد ما نشان و دعوتش
آن صفت که پاک از سبب خطاست
یعنی اندر لوح محفوظ این کتاب
در حق پیشتر ذوالسلطه
متنظر بوده و سوا همان از خدا
یعنی دیگر سرکش و کافر شد
پاک دین خود کند زهر او
آیه را کند مأمور آن گروه
آن گروه مانند در بار حیم
بهتر شد آن گروه از ما خلق
تا اند پانصد گد اورست

جله از اهل کتاب و مشرکین
هم کتاب و معجزات و وحشت
بر شاه خواند و حقه خلق و راست
بود و جامع بر صفت از صل و اب
جز دیدار آنکه آمد به
که ظهور شد و کد رود از خدا
او قول اسرار و سر وارد
بلشان رحمت شود در حست
دین حق و راست باشد از حوض
بترین خلق و در دوزخ مقیم
هشتاد پادشاه اندر نزد حق
اندرون عالم گمان حرم نیست
است هر آنکه ترسد از خدای

باز استاد از سفر سابق
کو رسولت از خدا بایست
اندر آن نوشت های پس دوست
می نماید اختلاف از هیچ باب
پیش از آن کایه پیدای رسول
چون که دعوت کرد اختلاف
هم نگردید مأمور از حوض
سریا دارد در وقت صلوة
و آنکه که نگردیدند از بین
و آنکه که کایان حق آوردند
ما اقامت و ستاها کته خان
حق را ایشان و امی ایشان از حق
ور غوغای او در آسرای

تا برایشان چته آمد از حق
مینماید بر شیا واه فیهل
هست احکامی که حق است از نضت
آنکه داده شد مرا ایشان را کتاب
داشتند اهل کتاب او را قبول
یعنی از آنها نبودند اعتراف
جز که پیرستند حق را با خلوص
هم دهند اهل محل خود ذکوة
مع از اهل کتاب و مشرکین
هم عملهای ستوده ستوده اند
سویا باشد از زیر آن روان
اینچنین پادشاه باید آن فرق

بسم الله الرحمن الرحيم

سورة الزلزلة ثمان آيات و هي مدنية

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

اِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ۚ وَ أَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا ۚ وَ قَالَ الْإِنْسَانُ مَا لَهَا ۚ يَوْمَئِذٍ

چون زلزله آمد و زمین زلزلش و بیرون افکارد زمین را راهاش را و گوید انسان چهست مرا رو زمین

تُخْرِتُ أَخْبَارَهَا ۚ بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَىٰ لَهَا ۚ يَوْمَئِذٍ يَقْدِرُ النَّاسُ أَثْمَانًا لِّيرَوْا أَعْمَالَهُمْ ۚ فَمَنْ يَعْمَلْ

میکشد خبرها را به آنکه پروردگار تو وحی کرد برای او و روز حین هر که در زمین بر آنکه گدازد و بگوید در ایشان پس آنکه کند

مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ۚ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ۚ

مقدار ذره یکی خواهد دید آنرا و کجاست مقدار ذره می خواهد دید آنرا

چونکه حنیده کرد این زمین
پس اموات و حیات کن و کج
سرمین آروز آید در سخن
او قند از یرد بیرون رازها
یچند از نوع استخوان و کج
میتوان زمین حرو می بردن مکل
اوس آید پس حرس حالها
مردم آروز از نور اهرم و کج
تا سر ایشان شود نبوده از
از نیکوئی بر هر آن باید جزا
پس بود کردی بر سر از زود

و حجابی است از پیش
که بآنها موجب ضلالت و رج
دعوت اشار اوعلمای تن ش
ماد از خطت کتب آوازا
حسم آید در زلزله حسم
چون رسد حکم بگشتن زبل
خود من رنگ اوسی لها
بنیانه از پراکنده ایب
سر جای کارها نشان و انباز
در محل برقرار نه یاها
که نخواهند مکانات از تود
باشد این یکسوره کفر از کتاب

زانکه چون اوس از غود افکارد
آدمی گوید در آجال این زمین
هر چه مرا کرده اند بشت او
تا تو گویم من متانت را تمام
آنکه بیرون ز خوش اسرارها
بنی آن گوید سوار و ریش
حق دهد یعنی که دستور باو
مختلف احوال اهرم و کج
پس کند هر کس عملهم مستحور
کسی باید و روی پادشاه آن
نمود کن از سیلت سابق
باشد از آنکه دل از یوم الحساب

راهای خود که دارد در کون
چست او را که حشند اینچنین
بلر گوید می قائل مو بو
تن بر که آرد جوهر بر اهدام
بر زبان آرد از پنهان کارها
خوش از سل خزان گردید پیش
که جان کن حالهای مو بو
پس توانی و بستی تیره دو
با بقدر ذره پیش خود زود
میرسد بروی بیند و ان جان
سر میخواند پدیا از نو حق

سورة العاديات



سُورَةُ الْعَادِيَّاتِ اِحدى عَشَرَ آيَةً وَهِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند بخشنده مهربان

وَالْعَادِيَّاتِ ضَبْحًا ۚ فَالْمُورِيَّاتِ قَدْحًا ۚ فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا ۚ فَأَنْتَرْنَ بِهِنَّ نَقْعًا ۚ فَوْسَطْنَ بِهِنَّ جَمْعًا ۚ

برو نمایی از سزیدن نفس و دس آتش بر آرمه ها آتش بر آوردی پس آنها که - لغارت شوند در صحرای سحر که بختند آن غار را پس در میان درآمدند آن حاجت را

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ ۚ وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذُلِّكَ لَشَهِيدٌ ۚ وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْغَيْرِ لَشَدِيدٌ ۚ أَفَلَا يَعْلَمُ

بدونیکه اساست هر روز در گذر اسباب و هر روز که او بر آن راه می باشد است و در سبک او برای دوستی اله را آید است آریس: بداند که

إِذَا بُشِّرَ بِمَا فِي الْقُبُورِ ۖ وَ حُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ ۖ إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ

چون بر آن بخت شود که در گور است و نیز که در سینه است و در سبک او بر روزگارشان بایشان روز چهار گلد است

| | | |
|---|--|---|
| <p>فوقی از اعراب کرده احتیاج چون رسید اثره سید این شیر غزوة ذات السلاسل باشد این صبحگاهی تاغت را ایشان دراه کشت را ایشان فرقه را دربرد تا که آب اندک شود عنوان صور تنگدل شد از این خرافه مصلی پس قسم بر آنکه آنها وصلک ضد از اسان سواران سرند آمدندی پس صبح ادر بیان چون دورویی که از جنت جهان آنکه خار و بر غلام است و کاز هم تفتی آنکه ادر حب - ل جمع گردانده کرد هم با</p> | <p>در زمین و ده از هر فراغ حیوان کرد او علی را ده سیر که بر نفس آمدند آن شرکین برق بین تا چون گداه شد کله فرقه را هم باهم شد سکر در مدینه آمد اسرار از مرور حزین این آیت آورد از خدا زیرم آورد مرون بدو که که صبح از جنت اخی صفر بود سرگرمی را بفر از دشمن انصافند از حوصلا در بر همان وامل او را میسر بر یک پیشی سخت باشد آنمی از سوه حال آچه باشد مفتی در سبها</p> | <p>تا دشمنان بر مدینه آوردند شد روان در روز آرمی صمصاف ده شب بر رفت و پنهان بود روز کله آمد حله و تدبیرشان چونکه برگشتد رودی مد عظیم آن دورویان از نشان بیفروع که بسان دوده سر قسم هم با آن اسان غارتگر قسم پس غباری در آثار آن گروه این جواب است از قسم که آدمی سرگشتد است آنکه او محمد عطا حق بود بر حال و کفرانش گواه پس خدا صحت آید شود روز حشر ادر عزالت کفر</p> |
|---|--|---|



سُورَةُ الْفَارِغَةِ ثَمَانِ آيَةٍ وَهِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خدای بخشنده مهربان

الْفَارِغَةُ مَا الْفَارِغَةُ ۚ وَمَا أَتَتْكَ مَا الْفَارِغَةُ ۚ يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ ۚ وَتَكُونُ

آن در هم کویند چیست آن در هم کویند هیچ جز دانه کفر که چه است آن در هم کویند روزیکه باشند در همان چون پروانه ها که گشته و باشند

الجزء الثلثون

الْجِبَالُ كَالْهَيْبِ الْمَتَوَشِّرِ • قَاتَا مَنْ قَتَلَتْ مَوَازِينُهُ ^١ تَهَوُّ فِي عَيْشَةٍ رَاضِيَةٍ ^٢ وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ

کوهها چون شمشیرنگار وازده پس اما آنکه گران آمد سنجیدهایش پس اوست در عیشی پسنجیده و اما آنکه سبک است آمد

مَوَازِينُهُ قَاتَمَهُ هَاوِيَةٌ ^٣ وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَ ^٤ نَارُ حَامِيَةٍ

سنجیدهایش پس اوایش دوزخ است و چه چیز دارد در آن که سبک است آن آتشی است ثابت سوزاننده

| | | |
|------------------------------|---------------------------|---------------------------|
| ساعت گوییده مر آمده است | خود قیامت ساعت گوییده است | نو چندان منی گوییده چست |
| قلعها کوه زهول و هینش | تا که رطایی چه شد شدتش | مردم آرزود چون پرواهها |
| نود بنی مرورش آمد مراد | که هم درید از ناک بیم باد | کوهها کردد چون پشم زده |
| پس مر آن باشد تر از ویش گران | لرعلهای حکو در آزمان | پس مگر عیش پسنجیده پراوست |
| و ایستکه اولاشتر از ویش خف | هست حایش هاووه امر رجب | چه تورا دانا بود از هاووه |



سُورَةُ التَّكْوِيْنِ ثَمَانِي آيَاتٍ وَهِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

الْهَيْكُمُ التَّكْوِيْنُ ^١ حَتَّىٰ زُرْتُمُ الْمَعَايِرَ ^٢ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ ^٣ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ • كَلَّا

بخت ایداخت شلراما حاد در بیاری تا آنکه زیارت نمودیم معیارها کلا سوزد داشته که بداید پس سوزد داشته که بداید چنانست

لَوْ تَعْلَمُوْنَ عِلْمَ الْيَقِيْنِ ^٤ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيْمَ ^٥ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِيْنِ ^٦ ثُمَّ لَتَسْتَلْنَنَّ يَوْمَئِذٍ النَّجِيْمَ

اگر بدانید دانستی بین هر آنچه بینید البخور را پس هر آنچه خواهد دید آراستند پیش پس پرسیدم خواهی شد روز چنین از دست

| | | |
|-----------------------------|----------------------------|----------------------------|
| فخر نهای شما بی منزلت | مر شما را داشت باز آخرت | پس هم از حکمت مردمان خویش |
| تا چند بیکه شما را ستوروا | میکند از هر آن مظلوما | کاین قبور مردهای ماست کان |
| نیست اسان بلکه محس واهه | صرف دیا همن گردد هم | زود باشد که بداید از پیش |
| پس باید که از این باز ایقید | جب لظت را برود آگه شود | نه چنانست از بداید از عیان |
| باز مادم از ظاهرهای خویش | گر بداید آچه را دارد پیش | مرحمت را شما خواهید دید |
| پس شما پرسید کردد از نسیم | اندر آرزو حساب از بیش و کم | ی او آن پرسد تا مست نهند |
| | قدر نیست که که شامد کسی | چند است از نشن بشنایی |



سُورَةُ الْقَمْرِ ثَلَاثُ آيَاتٍ وَهِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

وَالْقَمْرِ ^١ إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ ^٢ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَّصُوا بِالنَّقِيِّ

بطرف آخر روز بدست که انسان هر آنچه دوزبان کلدست مگر آنانکه ایمان آوردند و نیکو کردند کارهای شایسته وصیت یکدیگر نمودند بر اسی

سورة الهمة

وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ

ووصیت نمودند بشکائی

| | | |
|---|--|---|
| همهم بر سر منی بر زمان
جزگانی کامل ایامد و دین
هستان با هم وصیتها که آن | واعداد آن طای میسران
کردماند اعمال بسکو از چین
برحق است و راست در ایمن و جان | آنکه میباشد زیانکار آدمی
سببان دوکس طاعتتیش
همو توحد عداوی بشریک
ز احکمی نکند ز اعدا علم و حیر |
|---|--|---|



سورة الهمة تسع آیات و هي مكية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ ۚ الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَهُ ۚ يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ ۚ كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي
وای بر هر عیب گوی طس ریمده که هم آورد مال را و آماده داشت آنرا می پندارد که مالش حاودای میگرداند آرا هجاست اما خسته خواهد شد در
الْخَطَةِ ۚ وَا أَدْرِيكَ مَا الْخَطَةُ ۚ نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ ۚ الَّتِي تَطْلُعُ عَلَى الْأَقْتَدَةِ ۚ إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُصَوَّدَةٌ
آتش در هم شکند و جدا کرد در آگهیست آتش در هم شکند آتش خداست راز و خفته که مستولی شود در دایها میسنگه آن برایشانست سر پوشیده

۱ في عَمَدٍ مُّمَدَّدَةٍ

در ستوهای کشنده

| | | |
|--|---|---|
| چندن بودد کایشان بر رسول
در نهان غیبت گشته از یکسگر
وانکه جمع مال کرد و داشت دوست
اینچنین بود که او پنداشته
را حق است آنکه بر افروخته
گویا نه است آن را خطم | میزد از چشم طمن از باقول
طبه در طاهر زده امر طر
شرد هر ساعش چون مال حوت
ل مد در آتش اداخته
دوستداران هوا را سوخته
بر ستوهای کشنده در حدم | آمد آیت کایگر و نه اهل و یل
باشد آیت شامل هر کسی که او
می پندارد چنین کایر حیان
که بود از طاعت آن کسر و حطم
آشی آنسکو بر آید در زمان
آچنان منی رایشان بسته است |
|--|---|---|



سورة الفيل خمس آیات و هي مكية



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خدای بخشنده مهربان

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ قَتَلْنَا رَبَّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ ۚ أَلَمْ يَجْعَلْ لِّكِبْدِهِمْ فِي تَقْلِيلٍ ۚ وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا
آبادیدی که چگونه کرد و درود کلترو باصحاب قتل آیا نکرد انیمگر ایشانرا در تبلی و فرساده برایشان نوحی برده

أَبَابِيلَ ۚ تَوَسَّلَ بِهِمْ بِجَبَارَةٍ مِنْ سَجِيلٍ ۚ فَعَلَّمَهُمْ كَيْفَ تَمَكِّنَ مَا يُكُولُ

نوح نوح کمی انداخت ایشانرا ایستکی از سجیل پس گردانید ایشانرا چون رنک خورده شده

سورة الكوثر



سُورَةُ الْكَوْثَرِ ثَلَاثُ آيَاتٍ وَهِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نام خداوند بخشنده مهربان

إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ ۚ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ ۚ إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ

بهر خشنودی ما را کثر را / پس بگو گداز را و در گذار خود را و قربان باش / ای بدترین دشمن تو اوست و بدترین

| | | | |
|---|--|---|---|
| رئو ما کردیم کثرت را عطا
میباشد بقیه امان جان
چله شیر دبیوی و اشروی
نمیرکن امور رضا و دله در
کی شود قربان قبول دادگر
سل تو افزون شود در بحر و بر | چیت کثر جیر افزون بعضا
که باشد سلی از تو امان
رئو دایم از حسیل مسوی
زاشتران کاظمی است و اموال عرب
حرکه محاسن رب اوردی بر
همها و ذکر است امر هرگرم | دل و اعطای تو را بی زیاد
هم بود مروی که کثر دوست
پس گداز از چهر و خود بهار
بر خلاف مشرکی دل سیاه
دشمنی کل خواهی ست مقضع
میباشد خود ماز و منبری | میستقیم امر اقالیم و بلاد
هست بری کاس بود هر سرشت
با غلوس قلب و طاری از مجاز
کامل حاجت را بر آن مستوراه
میگرد خود ز سلی مدافع
خالی از ذنوب تو اوست کثوری |
|---|--|---|---|



سُورَةُ الْكَافِرُونَ ثَلَاثُ آيَاتٍ وَهِيَ مَكِّيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ ۚ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ۚ وَلَا أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ۚ وَلَا أَنَا عَابِدٌ لِّ

بگو ای کافران / سرستم آنچه میپرستید / و مشایرستند کسان آنچه میپرستم / و هرستند ما آنچه میپرستید و

عَبَدْتُمْ ۚ وَلَا أَنتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ ۚ لَكُمْ دِينُكُمْ وَلِيَ دِينِ

شما پرستد گداید آنچه میپرستم / شما پرستیدین شما را پرستدین من

| | | | |
|--|---|--|--|
| مشرکان گفتند باغیر ستمکار
بعد از آن هر دین پرستند چه شود
آمد این آیت که کور کفران
من نپرستم نام هرگز خود آن
از شما دین شما دین من
نسب این لازم باشد هیچ یک
وقت آن نخواهد رسید امر نبرد
تو مرا گوئی بتارا با خدا | که تو سال دین ما کن اختیار
رئو و ما هر دو بگره شود
می نپرستم پرستید آنچه آن
که پرستید آن شما ای مشرکان
باشد از من و اگاوید این سخن
هست هر حکمی بجای خویش یک
تا که بشناسید گردون را ز کرد
گردم ایاز این کجا و آ کجا
پس گردیدم استمنوخ اینستم | با شویستم مالی ما معاف
گفت این هرگز نخواهد شد که من
آچه رادم می پرستم من شما
هم پرستد کاید آنچه من
گفته اند ارباب تفسیر از مثال
دینتی می که باشد رقرار
من تو را گویم که حق میوه است
پس شما شایید امر دینتان
هر من را هست جالی واللام | امران آید که داری از چپ
خود شریک آدم غایت ذوالنن
خود پرستد کاید از ولا
می پرستم در جان و در علن
گفته استمنوخ این آیت قتال
تا حکمت سلطنتان در گذار دار
هر چه غیر از او پرستد آن خطاست
تا برآمد از د تن آیتان |
|--|---|--|--|



سُورَةُ النَّازِعَاتِ ثَلَاثُ آيَاتٍ وَهِيَ مَدَنِيَّةٌ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

از حدیث و حدیث خارج بود
در مقام واحدیت از جهات
پنجت اندر واحدیت اعتبار
ای محمد در جواب مشرکان
گو تو ایشانرا موافقه احد
منزله اندر صفات ذات خویش
انفکین حضرت خرد را بعبست
هر وجودی است روی احیاج
بست فویش آمری او بعتی
یا که من غیر شمه آمد صید
بست هائی مراد را هیچ کس

می جو واحد در عدد داشتند
میبرد علم و تحیی و عطیات
اسم و رسم و صفت او هر قرار
که تو را گوید حق را ده شان
او گنجد در اشارت در عدد
مطلق از ادراک معلولات خویش
ممکنی از هفتش آگاه ست
او باشد از وجودی لا علاج
خلق را بر مینش آگاهی
ست مامندی مراد را درسد
هر عقلی را درش د-س
اعتقاد ایست بدنا و حق

حق زوجه واحدیت می یافت
واحدیت وصف ذات حضرتت
هست واحد از اقسام اول برول
این بیان ماود پیدا که چست
یاک و بیرون است از این و همان
شان او یکائی است از وجود
یاک و افع الصمد بشو دان
سار است از وجود هر خود
باشد از وجودش کی لا خوف له
بی از او را و لد یلاحج چر
ه شده او است در ذات و صفات
انها و گواهی بر صبی

جامع کل مناسبت و سبب
فرس دروی اعتبار حکمتت
مرحقیق از محمد در وصول
تو بها شبا که مود تو بکست
نه اشارت میبرد ه بیان
جست تی ذات و وصف بود
اوست مود و بناء نمکان
صمد خلق او مرطوب و شرمود
حورد و جواب آنجا دارد صمد
ی رجری گشته او زائده بر
هم ه میر و بدن ارجحات

سورة الفلق خمس آیات و هی مدنیة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ۝ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ ۝ وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ۝ وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ

گو ای محمد بیا که بگویم با تو هر یک که از کلام صمد از وی آید و از وی شایسته چون در آید

فِي الْعُقَدِ ۝ وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ

در گرهها و از شر حسد و حسد و حسد و حسد

| | | | |
|---|---|--|---|
| ای محمد گو که بر دستان خلق
تا که اشیا خلق را از شر و نام
حاصل آن کرش هر ذیشر که هست
هم و شر آن زبان سحره
در جهان هر ذی که روح بود
مایه آن خلقت است از کردگار
گفته اند از سحر و جادوی رسول
هر که این سحر و جادوی آدمی | من بیا آرم و شر ما خلق
امر آورد از سیاهی هم
از بهاء آرم سلطان الت
که ده امر گرهما بکمره
سوان گفت از حسد آن چه بود
که نباید آدمی را خواب و راز
گفت بجا این بود دور از قبول
وارد از شر و طبع آید همی | ی حق رصع دارد احوال
میکنند سر و چرخ را از سات
هم و شر حاسق امر ای تلر
هم و شر حاسد آن وقت حسد
ترک سحره کرد ایلیس از حسد
گر باشد حقت او را کی رسد
کر بشیر حکم دادو اثر
شکر این است چنان گوید صبی | کاوود آرا درون اوایل کار
نویها را از صون امر حیات
چون در آید طبعش در دور و کار
از حسد چون خوش آید حسد
گفت آن مایل را قاتل رد
که مرد بر داده باری حسد
س پدید آید مکار دین صرد
از حسد با گشت طش ای وفی |
|---|---|--|---|

سورة الناس ست آیات و هی ثلاث بسمکة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بسم خداوند بخشنده مهربان

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ۝ مَلِكِ النَّاسِ ۝ إِلَهِ النَّاسِ ۝ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ ۝ الَّذِي يُوَسْوِسُ

گو ای محمد بیا که بگویم با تو هر یک که از کلام صمد از وی آید و از وی شایسته چنان

في صُورِ النَّاسِ^١ مِنَ الْجَنَّةِ وَالنَّاسِ

در سنهائی مردمان از جن و آدمیان

| | | | |
|---|---|---|---|
| <p>کوک میگیرم پناه او هر زبان
هیچ داری یادگر شهر عدم
امیران زسان و طلیعت خانه او
از رحم پس آمدی اندر جهان
پادشاه مالک و مولای تو
مردمان را او بود پروردگار
آنرا او باشد وجود و بود حق
آنکه و سواس افکند در سوا
من داد گیرم پناه او صفت و راست</p> | <p>بلر بر پروردگار مردمان
در وجود آورد چو تدمیم
بد مری مرا تورا می گفتگو
طعن بودی پس شدی مری جوان
اوست در جهان و در بدای تو
همین در هر دو عالم شهریار
روح استار باشد او مودع خلق
را آدم را ویری از سبکها
من داد گیرم پناه او صفت و راست</p> | <p>سخت مقام صفه با عقل تمام
دربان آب و خون و جان بدی
حق در آساید غیر او را و نه راه
مهری حق تورا در هر نفس
و ایضا باشد بر خلق پادشاه
مالک الملك استوهم مالک مدائن
کز رم روی پناه اندر رم
پس بر و مالک خلق و اله
کائن و آخر پناه ما حدیث</p> | <p>شد مری در هر آن قتل و مقام
داد جانت پس چنین و آدم شدی
داردت ایاطایم تا نگاه
بر برت خود پناه از غیر پس
گو بر ایستدگان جزوی اله
خلق را در هستی و موت و حیات
از شرور دیو و شی و راهزن
از پری و آدمی میسو پناه</p> |
|---|---|---|---|

صَدَقَ اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ * وَ صَدَقَ رَسُولُهُ الْكَرِيمُ * وَ صَدَقَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

وَ نَحْنُ عَلَى ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ وَ النَّاجِرِينَ * وَ نَعْمُ لَهُ رَبِّ الْعَالَمِينَ *

در شکر نعمت باری تعالی عز اسمه

صفت خود وصفی کرد او تمام
که مرا این بود هرگز در گمان
شاید اگر کرم سیاست صبح و شام
یا گین هیچکس از چرخان
حرایات این بود اردو الجلال
که دوسال این نامه بر زبان رسد
که بطم این نامه آمد دردوسال
دل بگری تا که رب جان رسد

در بیان تاریخ ابتدای نظم تفسیر و انتهای آن

| | | | |
|---|---|--|--|
| <p>چون هزار و سصد از حدت گذشت
گشت ختم از حق و رب العالمین
زیکه شد معلوم فرآرا رصود
خاص و عام از وی در هر کس صعب
در از هم چسب توش طالب است
ماهی را کن بنهم خود نفس
ر به از وی بسلام الامور
از رموز شر و عسکر محض
توجه کوئی را چه از خود گذشت
خود صفتی حوید در جهلی پناه
اول و آخر پناه ما تویی</p> | <p>دوشم سال اسدا این نامه گشت
ایست ارحم صفتی رخسار عام
تا نامرور ازین چید روشن بیان
پس دوآید دیو از شکل شر
بر چنان تا افکند طرح کلام
بر پناه از شر حاس عدو
امداین نظم مبارک از کلام
گر حکند کسی حق این نظم و کلام
و لعل او را در چنان چهل وحید
تو پناه هر پناه آرمه
حرم شش و مالک و مولی تویی</p> | <p>در هزار و سصد و هشتاد و پنج
افتد ابلیس در اندوه و سور
کان بنهم مردمان باشد قریب
زانکه چست بنایت حاد است
ایستدر کالیست از هر ششاس
چو افکند و سواس دیوانه رصود
چو گوهر گشت تفسیر صفتی
راکه کرده شی عقل و علم خویش
بر تویی ای پروردگار مهر و ماه</p> | <p>کر بختند اهل ایمان با بنهم
شرح قرآرا پامد در جهان
تا هم حسی زید راه از حشر
تقی تفسیر صفتی را بر امام
بر اله الس کلمه چست
یافت لمرار صفتی انتظار
هیچ او را بست حاجت بر جواب
تا سزای جهل او از حق رسد
ده پناه آورد پناه از بدنه</p> |
|---|---|--|--|

ما دست روح حسن حسینی و همراهه عباسی رشتی چیدن این تحفیر
از تاریخ اول آذرماه ۱۳۱۷ الی مهرماه ۱۳۱۸ پایان رسیده است

